159076

100 [illegible]

Ḥaydar ʻAlī Fayẓābādī
Izālat al-ghayn ʻan baṣārat al-ʻayn. Luknow, [1878].

BP193.13
F3
1878
Folio
v.1-2
69418

Islamic

JBS
16.11.81

جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا

الحمد لله که درین آوان برکت نشان [illegible] کتاب مستطاب

ازالة الغین عن بصارة العین باثارة شهادة الحسین رضی الله عنه

حسین شهادة العاشقین عن غین بصارة

از افادات فخر المحققین قاطع براهین ... بشمشیر ... ناطق کلام رب العالمین حامی حوزه ... الدین مولانا ... سید علی ... حیدر علی صاحب لازالت شموس افاداته طالعة علی رؤس المسترشدین الی یوم الدین

در مطبع ... لکهنؤ که در بلاد هند واقع مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

...نسة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد و نزد ما ظاهر است که خلافت
یزید بن معاویه بطرق ثلثه مذکوره ثابت است و این مزیتی است که برای خلفای ثلثه حاصل نبود انتهی بحروفه قال المجیب ادعای
مزیت و ثبوت خلافت یزید بطرق ثلثه از عجائب افادات جناب مجتهد الزمانی و مصداق قول شاعر است بیت از کمالات مجتهد
چه عجب گر به شناسید گفت بار انست * زیرا که آنفا بمعرض بیان آمده که وقت خروج امام حسین رضی الله عنه بیعت اهل حل و عقد
بطوری که مفید مدعا باشد صورت گرفته و نه استخلاف بر تقدیر صحتش مفید بوده و نه قهر و استیلا بر روی کار آمده بخلاف خلفای
راشدین چه احادیث بسیار در مقبولیت خلافت راشده ایشان وارد است که عند التحقیق نص بر مدعا توانند شد معذلک فعلیت
امامت ایشان به بیعت اهل حل و عقد مؤید گردیده و غلبه و استیلای اهل اسلام بر کفار نگونسار بحدی پدید آمده که بنیان
سلطنت کسری و قیصر درهم شکسته و معنی استخلاف الهی در ضمن آن مطابق وعده صادقه قرآنی جلوه ظهور گرفته چنانچه حضرت
امیر رضی الله عنه نیز اعتراف بدان فرموده اند تا آنکه در کتب شیعه مدون گشته فاین هذا من ذاک و این السمک من السماک علاوه
مصنفات معتمدین امامیه که در وضع ذمائم خلفا حیثیت جوی عیوب ایشان عمر عزیز خود در اصرف ساخته اند خالی از مناقب و روایات
داله بر حقیت خلافت خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین نیست و این از عجائب قدرت الهی در رنگ تربیت موسی علیه السلام بخانه
فرعون است و از اینجا گفته اند مصرع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد * هر چند ذکر آن روایات درین عجاله متعسر است اما در گذشتن از اجمالش
درین زمان که مخاطب بلیغ بدعوی بطلان شهادت فرزند برگزیده سید النبیین صلی الله علیه و آله و سلم لوعه قلوب مخلصین برافزوده
متعذر باشد پس * آنکه ملا خلیل قزوینی در ترجمه کافی کلینی در حدیث امام صادق رضی الله عنه که بواسطه ابو عمیر زبیری است متضمن بر حال جهاد بذیل آیت کریمه اذن
للذین یقاتلون بانهم ظلموا انچه گفته است از آن معلوم میشود که جهاد درین چنانچه خصوصیت الهی جهاد کرده بودند با اهل مکه همچنان در جهاد قبائل عرب و عجم و کسری

وقیصر نیز مرخص بودند وشروط جهاد همه در ذوات عالیات ایشان فراهم آمده بود وحق تعالی ازین جهاد راضی وخوشنود شده وایشان لیاقت تصرف ملک آنها داشتند وحصول دولت وحشمت آنها بایشان رسیدن حق برمرکز خود هست وهرگاه ایمان وعدالت ورضامندی خدا بجهاد ایشان باقبائل عرب وعجم وکسری وقیصر وشروط جهاد برای مهاجرین ثابت شد برای ثبوت خلافت راشدهٔ خلفا حالت منتظره باقی نماند والحمد لله علی ذلک ومؤید این معنی است آنچه از تفاسیر بوضوح می انجامد که چون در غزوهٔ خندق صحابهٔ کبار رضی الله عنهم بشکستن سنگی که در زمینش پدید آمد وصلابتی داشت که تیر وتیشه بران کارگر نمیشد بآنحضرت صلی الله علیه وسلم التجا بردند بدست مبارک کلنگ برگرفت وبنام خدا ضربتی بران سنگ زد قدری ازان بشکست ونوری ازان پیدا گشت که نظر مقدس بر قصور شام افتاد فرمود الله اکبر مفاتیح شام بمن تفویض کردند نوبت دوم لمعان دیگر مرتفع شد فرمود کلیدهای یمن بدست من نهادند بار سوم که تمام شکست ونوری دیگر بر حسب تکبیر گویان ارشاد نمود که ملک فارس بدست من افتاد مومنین ازین بشارت کمال خوشوقت گردیدند ومنافقین گفتند ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا وازین معنی بی آنکه خلفای ثلثه وخلافت راشدهٔ ایشان مقبول آنجناب باشند امکانی ندارد وشیخ ابن بابویه که علی الاطلاق فرد کامل امامیه است کما نص علی ذلک غیر واحد منهم آنچه در عیون آورده مثل سفیدهٔ صبح ازان روشن وظاهر است که این بزرگان مثل گوش وچشم ودل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عزیز بوده اند وقد صرحوا بعدم جواز التقیه علی النبی صلی الله علیه وسلم فی غیر موضع واین مرتبه که فوقتی ازان متصور نیست بدون ایمان کامل وتورع مفرط واختیار زهد ومانند آن ممکن نیست وهو عین استحقاق الخلافة الراشدة گو مثل دیگر نفوس قدسیه در موقع حساب ایستاده شوند هر کس که اشتیاق تفاصیل مناقب این حضرات در سر داشته باشد بکتاب صاعقه حامیه علی عدو الملة الاسلامیه که بجواب ضربت حیدریه در چند مجلد ضخیمه پیرایهٔ تالیف پوشیده وهم بجواب ذو الفقار که بدلائل الزامیه وتحقیقیه مؤید ومزین گردیده رجوع نماید مسکن تعطش خود خواهد یافت ودر باب بطلان خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه وتصریح اکابر اهل سنت مذکور است اگر مخاطب الاشان را شوق استماع آن در سر باشد مختصرش بگوش دل بشنود اخرج الرویانی فی مسنده عن ابی الدرداء قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول اول من یبدل سنتی رجل من بنی امیة یقال له یزید الی غیر ذلک من الاحادیث والآثار المرویه فی الصواعق وغیره ونیز درین کتاب در واقعات عمر بن عبد العزیز آورده که هر که یزید را امیر المومنین می گفت بست تازیانه بروی میزد وایضا در مقامیکه اعتقاد اهل سنت وجماعت را در باب امیر شام نوشته وتصریح کرده که بر معاویه اطلاق لفظ خلیفه بعد خلع حضرت امام حسن صحیح است میگوید ولائق نظیر ذلک فیمن بعده لان اولئک لیسوا من اهل الاجتهاد منهم عصاة فسقة فلا یعدون من جملة الخلفاء ولا من جملة الملوک بل من اشرهم الا عمر بن عبد العزیز فانه یلحق بالخلفاء الراشدین وکذلک ابن الزبیر اقول اما قوله ادعای مزیت وثبوت خلافت یزید بطرق ثلثه از عجائب افادات جناب مجتهد الزمانی ومصداق قول شاعر الخ عرض دوست بابنکه اساوت ادب نسبت بخدام عالی مقام مستغنی علامه که از جمله علمای کرام وسادات عظام وسلالهٔ خاندان نبوت ورسالت ونقاوهٔ دودمان عصمت وطهارت است وتعظیم وتکریم جناب معظم نمودای حدیث الصالحون لله والطالحون لی ودیگر احادیث اهل سنت بر کافهٔ اهل اسلام واجب ولازم است

69418

ازفاضل مجیب نظر بادعای ولای اهل بیت بغایت بعید وغیر سدید است اگرچه نظر بکلام ضلالت نظام
لیهجر که بعض اکابر او درحق سید انبیاء مصداق وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ گفته بود بعید
نباشد لکن الحمدلله بمصداق قول قائل ؏ ولقد امر علی اللئیم یسبنی فمضیت ثمه قلت لایعینی اعراض از مقابله
خشونت او کردیم بالجمله آنفا بمعرض بیان آمده وبدلائل باهره وبراهین قاهره باثبات رسیده که وقت
نهضت جناب سید الشهدا علیه افضل التحیة والثنا بیعت اهل مدینه واهل شام که صحابه کرام وتابعین
عظام وقراء قرآن بودند بایزید واقع شده واستخلاف بنابر تصریح سیوطی وابن عبدالبر وابن حجر وغیره مفید خلافت
او گردیده وقهر وغلبه اش بیش ازبیش بوده فلا نطول الکلام باعادته اما آنچه گفته که احادیث بسیار در حقیت
ومقبولیت خلافت خلفای ثلثه وارد است پس اگر مراد ازین احادیث احادیثی است که در کتب اهل سنت وارد شده
مفید ما اصلا نیست ومعهذا معارض است باحادیث صحیحه متفق علیها که دلالت صریح بر کفر ونفاق وبطلان خلافت ثلثه
دارد ومعلوم است که اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول دون اقرارهم لانفسهم واگر مراد ازان احادیث مذهب
ماست حاشا ثم حاشا که درکتب معتمده حدیثی مثبت خلافت راشده وغیر راشده آنها وارد شده باشد
وفعلیت امامت شان به بیعت اهل حل وعقد بود باوجود مخالفت جناب ولایتماب که اعلم صحابه وافضل اهل حل وعقد
بود وترک بیعت سعد بن عباده سید انصار مادام الحیات ودیگر صحابه کرام صریح البطلان است واستیلای اهل اسلام
بر کفار اگر دلیل حقیت باشد فتح حصن سنان ومصیصه وغیره که در وقت عبد الملک بن مروان واقع شده
وغلبه تیمور وغیره سلاطین که بر اکثر بلاد کفار حاصل گردیده دلیل حقیت خلافت آنها نیز خواهد بود وانچه نوشته
که معنی استخلاف الهی درضمن آن مطابق وعده صادقه قرآنی جلوه ظهور گرفته الخ پس قطع نظر ازینکه در آیت
استخلاف لفظ آمنوا وعملوا الصالحات وارد است وخلفای ثلثه ازین هر دو وصف عاری بودند میگویم که از
دو حال خالی نیست یا آنکه خلفای ثلثه در وقت نزول موعود باین وعده ومراد ازین آیت بودند یا اینکه هر صاحب
ایمان که او را قهر واستیلا حاصل شود مصداق این آیت است بر تقدیر اول وقتیکه انصار گفته بودند منا امیر ومنکم امیر
وزبیر وغیره انکار بیعت نموده بودند البته احد الخلفا میگفت که ما بموجب وعده الهی خلیفه هستیم انکار شما بیوجه است ودست
بدامن الائمة من قریش نمیزدند ونیز درینصورت قول عمر درحق ابوعبیده امدد یدک ابایعک بی معنی خواهد شد وهم
تعیین شوری در اشخاص سته که خلیفه ثانی نموده لانحصار الحق فی عثمان علی هذا التقدیر ونیز درین صورت قول
صدیق انا الخالفة بعده ولیتنی سالت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هل للانصار فی هذا الامر حق وقول
عمر ان بیعة ابی بکر کانت فلتة وقی الله شرها بی معنی می شود ونیز جناب ولایتماب درینصورت
چرا ترک بیعت تا عرصه شش ماه می فرمود وبر تقدیر ثانی لابد است که مصداق آیت وموعود بوعده
الهی خال المومنین معاویه باشد زیرا که بعد قتل صحابه کبار ومحاربه حیدر کرار وشهید نمودن حضرت
عمار اگرچه او شان را تسلط حاصل شده بود لیکن بعد از مسموم ساختن سید جوانان اهل بهشت

تسلط عام حاصل گردیده بود و تا مدت مدید بلا منازع و مزاحم خلافت نمود و قهستان وغیره بلاد کفار در عهد او مفتوح
گردیده بلکه اگر بنظر انصاف ملاحظه نمایند خلافت عثمان بسبب مخالفت اهل مصر و عدم شرکت اهل مدینه تا آنکه نوبت بقتل
رسید مصداق تمکین دین نیست و خلافت معاویه مصداق آنست و لویده قول ابن حجر ان خلافة کانت منصوصة فی الکتاب
و ایمان خال المومنین باتفاق اهل سنت ثابت است فیکون هو مصداق هذه الآیة و همچنین یزید که ایمان او در دیده خلافتش ثابت است
کما یدل علیه استخلاف ابیه المومن و بیعة اهل المدینة علی بیعة الله والرسول کما فی جامع الاصول و تسلط و تمکن او نیز ثابت است
بلکه زیاده از تسلط و تمکن خلفای ثلثه بود پس لامحاله داخل وعده استخلاف الٰهی خواهد بود خوشا بحال مجیب که در دیده همان عبارت
تحریر مینماید که دلیل حقیت خلافت یزید باشد و در ظاهر از ان انکار میفرماید اما آنچه نوشته که حضرت امیر نیز اعتراف بان نموده
پس ناشی از غلط فهمی مجیب و خیانت موروثه فاضل عزیز است که الحاق کریمه مذکور در عبارت مزبور فتلسیا بالخائنین الغادرین الکاذبین
علی ما فی صحیح المسلم نموده کما لا یخفی علی من تشرف بمطالعة نهج البلاغة **قوله** علاوه مصنفات معتمدین امامیه که در وضع ذمائم خلفا و جستجوی
عیوب شان عمر عزیز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب آنها الخ **اقول** بر اصحاب قلوب صافیه و ارباب عقول زاکیه مخفی و محتجب نماند
که علمای فرقه حقه اثنا عشریه ایدهم الله بنصره ذکر مطاعن و مثالب خلفای ثلثه از کتب معتمده اهل سنت و جماعت می نمایند
و همچنین بر کسیکه مطالعه کتب کلامیه علمای امامیه نموده کالنور علی شاهق الطور در کمال انجلا و ظهور است پس آنچه مجیب نوشته که علمای امامیه
در وضع ذمائم خلفا عمر عزیز صرف نموده اند همینی است بلی اگر میگفت که عمر عزیز خود را در نقل ذمائم خلفا صرف نموده صورتی میداشت
بالجمله هرگاه منصف خبیر تتبع کتب سیر و تواریخ معتمده فریقین نماید بر او ظاهر و باهر خواهد شد که تا مدت مدید تسلط سلاطین جور و معاندین
جناب ولایتمآب بر تمام اهل اسلام ماند و خال المومنین محدثین را برای وضع احادیث در مناقب خلفای ثلثه معین نموده بود کما نص
علیه ابن ابی الحدید فی الشرح وغیره فی غیره و غرض از همه اهتمام فقط اخفای مناقب نفس رسول و مطاعن خلفای ثلثه بود علاوه
برین علما و محدثین اهلسنت حذف و اسقاط و تحریفات در احادیث نموده تا باین وسیله آبی بر روی کار آرند چنانچه باوجود تصریح
مسلم بفقره کاذبا آثما غادرا خائنا بخاری بلفظ کذا بسبب عدم خوف روز جزا اکتفا نموده و در تفسیر آیه نِسَاۤؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَاْتُوْا حَرْثَكُمْ
اَنّٰى شِئْتُمْ یاتیها فی نوشته مجرور را محذوف ساخته بعض شراح قبل و بعض دبر نهاده اند و در روایت موضوعه آن آل ابی طالب
لیسوا لی باولیاء که راوی آن جناب عمرو عاص اند لفظ ابی طالب حذف نموده و بعض شراح ابی البیاض و بعض ابی العاص
و بعض مصنفین ابی طالب ذکر نموده اند و کم له من نظایر پس باوجود چنین اهتمام سلاطین بیدین و محدثین محرفین موجود و مذکور
بودن مطاعن خلفای ثلثه در کتب معتمده اهل سنت از عجائب قدرت الٰهی در رنگ تربیت حضرت موسی بخانه فرعون است و ازینجا گفته اند
مصرع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد و حال ائمه معصومین نیز بر متتبع خبیر ظاهر است که عمرهای خود بخوف تلف جان در تقیه صرف
نموده اند و باوجود آن از دست ظلم امت بزهر یا شمشیر بدرجه شهادت فائز گردیده و همینی بحدی شائع و ذائع است که صاحب
تحفه نیز بذیل استدلال بایت استخلاف اعتراف بآن نموده حیث قال و از ائمه دیگر که بعد از حضرت امیر پیدا
شدند چه حرف توان زد که هم در ان وقت حاضر نبودند و هم تسلط ایشان در زمین و رواج دین پسندیده ایشان
بزعم شیعه واقع نشده و هم امن نداشتند بلکه همیشه خایف و مختفی بودند انتهی پس بفرض محال اگر حدیثی دال بر مدح خلفای ثلثه

در کتب فرقه حقه منقول شود مقام عجب نیست لیکن بحمد الله اگر بنظر انصاف تفحص کتب معتمدهٔ فرقهٔ ناجیه نموده شود ظاهر میگردد
که حدیثی در مدح خلفای ثلثه در کتب معتمدهٔ ایشان مذکور نیست و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم آمدیم بر حال روایت
کلینی که مجیب آنرا دلیل حقیت خلافت خلفای خود دانسته ذکر نموده باید دانست که حدیث مذکور طولانیست و بعض فقرات آن اینست افلما
نزلت هذه الآیة اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا الی المهاجرین الذین اخرجهم اهل مکة من دیارهم واموالهم احل لهم جهادهم بظلمهم ایاهم واذن
لهم فی القتال فقلت فهذه نزلت فی المهاجرین بظلم مشرکی اهل مکة لهم فما لهم فی قتالهم کسری وقیصر ومن دونهم من مشرکی قبائل العرب
فقال لو کان انما اذن لهم فی قتال من ظلمهم من اهل مکة فقد لم یکن لهم الی قتال جموع کسری وقیصر وغیر اهل مکة من قبائل العرب
سبیل لان الذین ظلموهم غیرهم وانما امره لهم فی قتال من ظلمهم من اهل مکة لاخراجهم ایاهم من دیارهم واموالهم بغیر حق الی آخره
ونهایت آنچه ازین حدیث ظاهر میشود اینست که مهاجرین ماذون بجهاد کسری وقیصر بودند وحقیت خلافت خلفا ازان
اصلا مستفاد نمیشود زیرا که در احادیث معتمدهٔ اهل سنت وارد شده که جناب رسالت مآب مسلمین را خبر تسلط خلفای جور داده
امر باطاعت آنها نموده بود چنانچه در مشکوة شریف مذکورست عن انس ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال اسمعوا واطیعوا وان استعمل علیکم عبد
حبشی کان راسه زبیبة رواه البخاری ونیز در همان کتاب مسطورست عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من رأی
من امیره شیئا یکرهه فلیصبر فانه لیس احد یفارق الجماعة شبرا فیموت الا مات میتة جاهلیة وعن ام سلمه رضی الله عنها قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون علیکم امراء تعرفون وتنکرون فمن انکر فقد بری ومن کره فقد سلم ولکن من رضی
وتابع فقد هلک قالوا افلا نقاتلهم قال لا ما صلوا الا ما صلوا ای من کره بقلبه وانکر علیه رواه مسلم وعن عبد الله بن مسعود قال
قال لنا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انکم سترون بعدی اثرة وامورا تنکرونها قالوا فما تامرنا یا رسول الله قال ادوا الیهم حقهم
وسئلوا الله حقکم متفق علیه وعن وائل بن حجر قال سال سلمة بن یزید الجعفی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا نبی الله ارایت ان قامت علینا امراء
یسئلونا حقهم ویمنعونا حقنا فما تامرنا قال اسمعوا واطیعوا فانما علیهم ما حملوا وعلیکم ما حملتم رواه مسلم وامثال این احادیث در کتب معتبرهٔ اهل سنت بیش از بیش
وارد ست وهمه دلالت واضحه صریحه دارد برانکه بعد آن حضرت خلفای جور خواهند شد واطاعت آنها ضرور باید کرد پس ماذون بودن
مهاجرین برای جهاد کسری وقیصر دلیل حقیت خلفای جور نمیتواند شد بلکه حدیث کافی کلینی که در ان ذکر ماذون بودن مهاجرین بجهاد وارد است
اشعار مینماید بعدم حقیت خلافت خلفا والا آنحضرت میفرمود که مهاجرین بموجب حکم خلیفه بحق جهاد نموده اند چگونه جهاد ایشان
صحیح نخواهد بود وذکر اذن الهی وعدم ذکر خلفا اشعار بعدم حقیت خلافت ایشانست ودرین مقام سری دیگر است که تعرض
بان ضرور و آن اینست که خلیفه ثانی بلکه خلفای ثلثه چون برای العین مشاهده نموده بودند که جناب ولایت افضل واعلم صحابه است
لهذا در اکثر امور عظام مثل جهاد واجرای حدود وغیره بطریق مشورهٔ مرضی مبارک جناب امیر دریافت مینمودند چنانچه این امر بر متتبع
خبیر ظاهر وروشن ست وکلام صدق نظام خلیفهٔ ثانی لولا علی لهلک عمر ومعضلة لا ابا حسن لها که در کتب معتمدهٔ اهل سنت وارد شده
نیز دلالت صریح بران دارد ودر خصوص جهاد فارس فاضل دهلوی نیز مشوره نمودن خلیفه ثانی با آنحضرت مذکور ساخته پس بر تقدیر ماذون
بودن مهاجرین وانصار برای جهاد فارس وشام وغیره مستغنی عن البیان است وآنچه جناب امام جعفر صادق ع در باب اذن آنها فرموده بسبب اذن
جناب امیر بود نه بسبب حقیت خلافت ثلثه وهذا کله بعد اغضاء البصر عن احتمال التقیة فی ذلک الحدیث وآنچه نوشته که موید اینمعنی است

انچه از تفاسیر بوضوح می انجامد که چون در غزوه خندق الخ هیچ وجه موید صحت خلافت خلفای او نیست زیرا که نهایت
انچه ازین روایت ثابت مشود همین است که ملک شام و یمن وغیره در قبضهٔ اهل اسلام خواهد آمد و ازان ظاهر نمی شود که کسانیکه
در ایام حکومت آنها این ممالک در قبضه خواهد آمد خلیفه بحق خواهند بود زیرا که از جمله احادیث معتمدهٔ اهل سنت است که
که ان الله یوید هذا الدین بالرجل الفاجر پس اگر قوت دین و رواج شرع متین در عهد احدی دلیل حقیت او باشد
لازم آید حقیت خلافت هر بادشاه فاجر و جابر و هو خلاف فرعوم المجیب و الکان الامر غیر خاف علی اللبیب وقد
مضی فیما مضی نبذ من الاخبار الدالة علی اخبار النبی ؐ بقیام امراء الجور بعده و ایضاً یوید ما نحن فیه ما فی جامع الاصول قال
ابو سعید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لتتبعن سنن من کان قبلکم شبراً بشبر و ذراعاً بذراع حتی لو دخلوا جحر ضب لاتبعتموهم قلنا یا رسول الله
الیهود و النصاری قال فمن اخرجه البخاری و مسلم و در مشکوة مذکور است عن ابی واقد اللیثی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خرج الی
غزوة حنین مر بشجرة للمشرکین کانوا یعلقون علیها اسلحتهم یقال لها ذات انواط فقالوا یا رسول الله اجعل لنا ذات انواط کما لهم ذات انواط
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبحان الله هذا کما قال قوم موسی علیه السلام اجعل لنا الهاً کما لهم آلهة والذی نفسی بیده لترکبن سنن من کان قبلکم رواه الترمذی
انتهی قریب باین احادیث بسیار و روایات بیشمار در کتب معتمدهٔ اهل سنت واقع شده سبحان الله بشارت بفتح شام
و یمن دلیل حقیت خلافت امرای جور باشد و تشبیه حاضرین صحابه به بنی اسرائیل و یهود و نصاری در اتخاذ عجل و ترک وصی بحق که صاحب
منزلت هارونی است دلیل بطلان خلافت آنها نباشد ان هذا الشیء عجاب علاوه آنکه زمرهٔ غزات و مهاجرین که فتح فارس
و شام کردند بخطاب تتحاسدون و تتباغضون مخاطب شدند و بعوض استحقاق مدح مورد لوم گشتند پس خلفای بیچاره
که از دار الامارة حرکتی نکردند و نام هم سیر و شمشیر زیب اندام خود نساختند چگونه مورد مدح توانند بود فضلاً عن حقیة خلافتهم
تفصیل این اجمال آنکه ابن اثیر در جامع الاصول از مسلم نقل نموده ان عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فتحت علیکم
خزائن فارس و الروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف نکون کما امرنا الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم تتحاسدون ثم تتدابرون
ثم تتباغضون او غیر ذلک ثم تنطلقون الی مساکن المهاجرین فتجعلون بعضهم علی رقاب بعض اخرجه مسلم
و نیز در کتاب موطا که بنا بر تصریح فاضل دهلوی اصح الکتب بلکه بهتر از صحیح بخاری است مذکور است که چون حضرت رسالتمآب در حق شهدای احد
فرمود هولاء اشهد علیهم صدیق عرض نمود السنا اخوانهم اسلمنا کما اسلموا و جاهدنا کما جاهدوا آنحضرت در جواب فرمود لا اعلم
ما تحدثون بعدی پس اگر خلافت آنها مقبول می بود چرا این کلام درباره شان میفرمود که در حقیقت اخبار از احداث و ابداع آنها
در دین نبوی است و موید همین است روایتیکه بخاری در صحیح خود آورده احمد بن اشکاب قال حدثنا محمد بن فضیل عن العلاء بن المسیب عن
ابیه قال لقیت براء بن عازب فقلت طوبی لک صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و بایعته تحت الشجرة فقال یا ابن اخی انک لا تدری ما احدثنا بعده
زیرا که براء بن عازب از اکابر اهل سنت و اهل بیعت رضوان است و در عهد خلفا جهاد کفار نموده پس سوای ترک خلیفه بحق
بعد آنحضرت چه احداث نموده و در مشکوة شریف مذکور است و عن ابی بردة بن ابی موسی قال قال لی عبد الله بن عمر هل تدری ما قال
ابی لابیک قال قلت لا قال فان ابی قال لابیک یا ابا موسی هل یسرک ان اسلامنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم و هجرتنا معه و جهادنا معه
و عملنا کله معه برد لنا و ان کل عمل عملناه بعده نجونا منه کفافاً راساً براس فقال ابوک لا ابی لا والله قد جاهدنا بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم

وصلینا وصمنا وعملنا خیراً کثیراً واسلم علی ایدینا بشر کثیر وانا لنرجوا ذاک قال ابی لکنی انا والذی نفس عمر بیده لوددت

ان ذلک بردلنا وان کل شئ عملناه بعده نجونا منه کفافا راسا براس فقلت ان ابک والله کان خیراً منی رواه البخاری

حضرت سلامت اندک انصاف فرمایند کہ اگر خلافت خلفای ثلثہ حق بود چرا خلیفہ ثانی قسم شرعی یاد کرد برینکہ من دوست

میدارم کہ اعمال سابقہ بمن رد شود و اموریکہ بعد از انحضرت نمودہ ایم عفو گردد ازینکلام ظاہر میشود کہ خلیفہ ثانی الیقین حصول ثواب

بر اعمال سابقہ بخود نیز بخوف حبط عمل نبود چہ جای اعمال لاحقہ سبحان اللہ خلیفہ ثانی با آنہمہ دانی عارف نباشد باینکہ حصول مفاتیح

شام و یمن بموجب بشارت رسول موتمن باعث حقیت خلافت من وحصول اجر و ثواب رب ذو المنن ست و فاضل محبب

عارف بان ان ہذا الشئی عجاب و صاحب تفسیر مدارک و امام زاہدی در تفسیر خود بذیل تفسیر آیت نجوی حدیث طولانی متضمن

سوالات سید الوصیین از سید النبیین نوشتہ و یک فقرہ آن اینست قلت ما الحق قال الاسلام والقرآن والولایۃ اذا انتہت الیک

باید کہ تمام علمای اہل سنت بنظر انصاف این فقرہ را ملاحظہ فرمایند و ارشاد نمایند کہ ہرگاہ مراد از حق ولایت منتہیہ بطرف جناب امیر باشد

ولایت خلفای سابقین باطل خواہد بود یا نہ و اعجبا حصول مفاتیح شام غیرہ دلیل حقیت خلافت ثلثہ باشد و تصریح بحقیت خلافتیکہ

منتہی بطرف جناب امیر بود دلیل بطلان خلافت آنہا نباشد الحق کہ وجود چنین روایات در تفاسیر و کتب معتمدہ اہل سنت بمقتضای

آیت وافی ہدایت یُرِیدُونَ اَن یُطْفِئُوا نُورَ اللّٰہِ بِاَفْوَاہِہِمْ وَاللّٰہُ مُتِمُّ نُورِہٖ وَلَوْ کَرِہَ الْکَافِرُونَ از قسم تربیت موسی

بخانہ فرعون است **قولہ** شیخ ابن بابویہ کہ علی الاطلاق فرد کامل امامیہ است کما نص علے ذلک غیر واحد منہم انچہ در عیون

آوردہ الخ اقول لاریب کہ شیخ صدوق از جملہ اساطین محدثین و فقہای قدمای امامیہ میباشند و در جلالت و عظمت شان ایشان مثل

دیگر قدمای عظما کلامی نیست اما علی الاطلاق فرد کامل بودن ایشان حرفی ست کہ تا حال احدی بآن متفوہ نشدہ فضلا عن ان

ینص علیہ غیر واحد منہم و روایتی کہ از عیون نقل کردہ بعین بصیرت آنرا ندیدہ و کورانہ در صدد الزام گشتہ و اقتصار بر نقل

محصل بعض فقرات از قبیل لا تقربوا الصلوۃ نمودہ بر مطلب باطل خودش احتجاج ازان فرمودہ و تمامش اینست حدثنا

ابو الفضل علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق قال حدثنا محمد بن ابی عبد اللہ الکوفی قال حدثنا سہل بن زیاد الادمی عن عبد العظیم

بن عبد اللہ الحسینی قال حدثنی سیدی علی بن محمد بن علی الرضا عن ابیہ محمد بن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ان ابا بکر منی بمنزلۃ

السمع وان عمر منی بمنزلۃ البصر وان عثمان منی بمنزلۃ الفواد وقال فلما کان من الغد دخلت علیہ وعندہ امیر المومنین و ابو بکر و عمر

وعثمان فقلت لہ یا ابت سمعتک تقول فی اصحابک ہولاء قولا فما ہو قال نعم ثم اشار الیہم فقال ہم السمع والبصر والفواد وسیسئلون

عن وصیی ہذا واشار الی علی بن ابی طالب ثم قال ان اللہ عز وجل یقول اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ کُلُّ اُولٰٓئِکَ

کَانَ عَنْہُ مَسْئُوْلًا ثم قال وعزۃ ربی ان جمیع امتی لموقوفون یوم القیمۃ ومسئولون عن ولایتہ وذلک قول

اللہ عز وجل وَقِفُوْہُمْ اِنَّہُمْ مَسْئُوْلُوْنَ وہرگاہ برین جملہ آگاہ شدی پس میگوئیم کہ اولا لا نسلم کہ روایت

مذکورہ صحیح السند باشد زیرا کہ حال جمعی از روات آن نزد اکثر اصحاب جال محل بحث و کلام و قدح و ملام است

از انجملہ است سہل بن زیاد الادمی قال النجاشی انہ ضعیف فی الحدیث غیر معتمد

فیہ وکان احمد بن محمد بن عیسی یشہد علیہ بالغلو والکذب واخرجہ من قم الی الری وکان

یسکنها و قال ابن الغضایری انه کان ضعیف جدا فاسد الروایة والمذهب و کان احمد بن محمد بن عیسی الاشعری اخرجه عن قم

واظهر البراءة منه ونهی الناس عن السماع منه والروایة عنه ویروی المراسیل ویعتمد المجاهیل کذا فی الخلاصة و قال الکشی

قال علی بن محمد القتیبی سمعت الفضل بن شاذان یقول الی ان قال و لا یرتضی ابا سعید الادمی و یقول هو احمق پس روایت
چنین کسی که علمای جلیل القدر شهادت بر فساد روایت او و گواهی بر سفاهت او داده باشند از پایهٔ اعتبار ساقط و از
مقام حجت باطل است و درج روایت ضعیفه در کتب احادیث دلیل بر مقبولیت آن روایت نزد محدثین نمیتواند شد
زیرا که اکثر روایات مطروحه یا ماوله در کتب فریقین اندراج یافته و علما آنرا تلقی بقبول نکرده اند و از ینجاست که علمای
فریقین برای تمیز صحیح از سقیم و تفریق فاسد از سلیم تدوین کتب رجال و تبئین امارات صحت و ضعف اقوال نموده اند
و ثانیا بعد تسلیم صحت سند و دلالت آن بر مطلوب معترض چون از جملهٔ اخبار احاد است معارضه با خبار متواتره متفق
علیها نمی تواند کرد و صلاحیت مقاومت با جماع عترت ظاهره و علمای ملت زاهره نمیتواند داشت فلا یعبأ بانبائها
مع ما فی مضمونها من النکارة و ثالثا ظاهر مضمون صدر روایت مذکور که معترض را باعث انشراح صدر بسبب عدم
فهم مرام گردیده مخالفت مسلک کافهٔ اهل اسلام است اما مخالفت آن با مذهب امامیه پس ظاهر و عیان مستغنی از بیان
است و اما مخالفت آن با معتقد اهلسنت پس بسبب استلزام آن است افضلیت ثالث را بر اولین زیرا که فواد به نسبت
سمع و بصر افضل است و از جملهٔ اعضای رئیسه محسوب پس درینصورت لزوم ریاست و افضلیت ثالث بر اول و ثانی

بین است و هو خرق للاجماع المرکب و مناقض لما اجمع علیه اهل السنة من افضلیة الشیخین و ریاستهما علی الثالث

پس مستدل که در صدد اثبات افضلیت مشایخ ثلثه باین روایت است اکنون مصداق قول قائل گردیده ع ذهب

الحمار لیستفید لنفسه قرنا فآب ماله اذنان * لاجرم روایت مذکوره مطرح یا ماول خواهد بود و رابعا روایت مذکوره
علاوه بر مخالفت آن با جماع اهل اسلام منافی عقل اولوا الالباب است من الخوض للعوام تفصیل اجمال و تبئین مقال این
است که چگونه ممکن می تواند شد که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم در حق کسانیکه نامیه مودت شان
بتکرار فرار از غزوات موسوم و او بارشان بداغ تولی عن الزحف و محاربات مکوی بوده چنین کلمه که دلالت
بر اختصاص و عدم افتراق دارد فرموده باشند از آدم تا اینندم هیچ گوشی نشنیده باشد که وقت جدال و منازلت
رجال چشم و گوش و دل و هوش شخصی از وی جدا شده باشند و بنابر ظاهر مفاد روایت مذکوره لازم می آید

کمال اساءت ادب نسبت بجناب سید المرسلین ولا یقول به کافر فضلا عن المسلمین لاتفاق الناس علی انه

صلی الله علیه و سلم کان اربط جاش غیر خائف ولا خاش و خامسا دلالتش بر اختصاص اندکه دال بر فضیلت
مشایخ ثلثه باشد ممنوع است زیرا که ارادهٔ تشبیه تام که عبارت از اختصاص کامل مستتبع فضیلت است منفی است
و از شواهد انیمقال است استعجاب و استغراب حضرت امام حسین علیه السلام از ظاهر مفاد و استفسار از معنی مراد
زیرا که حال انیمقال نزد اهل بیت که مصداق هم البصر بما فی البیت و اعراف بمراد جناب رسالتمآب بوده اند نظیر قول
مومن موحد انبت الربیع البقل که از قبیل مجاز عقلی است بوده و غرض از این استفسار اظهار و کشف استار و نصب

قرینهٔ جلیه بر معنی مراد و استنقاء ضعفاء العقول از غمزات غوامض تفهیم معنی ظاهری و جمود بر آن بوده و بس و حاصل
جواب با صواب جناب سالتمآب السنت که حمل سماع و بصر و غیره بر مشایخ ثلثه مجاز عقلی باعتبار تشبیه ناقص است
در خصوص احداق و اکتناف شان آنحضرت را چنانکه چشم و گوش مجدوق بصاحبش می باشند و لکن این احداق ظاهری
دلیل بر قرب باطنی و قابلیت خلافت شان نیست بلکه شاهد بر مسئول بودن آنهاست چنانچه حق تعالی میفرماید
إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا و بتقریر آخر می توان گفت که تشبیه در باب
مسئولیت است پس اطلاق سمع و بصر و فواد بر ایشان من حیث المسئولیت خواهد بود و آن مستلزم فضیلت نیست
و توهم اختصاص که بسبب اضافت بسوی یای متکلم معترض را منشای اشتباه گردیده مدفوع است بانیکه اضافت
درینمقام بادنی ملابست است کما یقال هذا حماری و ذلک نعلی و سادساً میگویم که بطریق موالف و مخالف بمرتبه
استفاضه فائز شده که جناب سالتمآب در حق عمار یاسر فرموده اند که عمار جلدة ما بین عینی او ما بین العین و الانف
و پر ظاهر است که این تشبیه در دلالت بر فضیلت و اختصاص اگر زیاده از تشبیه سمع و بصر نباشد لااقل که اقل
از آن نباشد و هرگاه این فضیلت از ضرب و توهین عمار مانع و مبطل جلالت قدر عثمان نشده کما صرح به جمال الدین
المحدث فی روضة الاحباب و احمد بن اعثم الکوفی فی تاریخه پس در ما نحن فیه هم مانع برائت از خلفای ثلثه برای موالیان
اهلبیت علیهم السلام نخواهد بود وَاللّٰهُ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ و بعد اللتیا و التی میگوییم که درینمقام ضرورتی بحمل حدیث
مذکور بر محمل تقیه نیست بلکه دور نیست که گنجایش آن هم درین مقام نبوده باشد پس توجیه بدفع انچه در ماده سلب
تقیه نوشته ضرور نیست لیکن مماشاةً و تبرعاً میگوییم که نفی جواز تقیه بر جناب سالتمآب بر سبیل اطلاق و سلب کلی
ممنوع است کیف و روایات و احادیث فریقین دلالت بر تقیهٔ آنحضرت صلی الله علیه و سلم فی الجملة وارد و قد مر
بعضها فی دفع استبعاد تقیهٔ امیر المؤمنین فی بیعة السلاطین و بزیدک بیاناً ما فی ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی حیث
قال ذکر الحافظ ابو القاسم الدمشقی ان اسلامه یوم ضرب ابو بکر حین کان ظهر رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل اسلام عمر رضی الله عنه من دار الارقم
و ردی ان ذلک کان قبل اسلام عمر بثلثة ایام الی آخره و در سیر ملا معین مذکور است ابو بکر بمبالغه بسیار نموده حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم بیرون رفتند و در مسجد الحرام نشستند و ابو بکر بایستاد و خطبهٔ بلیغه بر خواند و ان اول خطبه
بود که در اسلام خوانده شد و دران خطبه دعوت باسلام فرمود و مشرکان را بغایت ناخوش آمد و بغلظت تمام بایذای
اهل اسلام بر خاستند و ابو بکر رضی الله عنه را در میان گرفتند و عتبه بن ربیعه علیه اللعنة نعلین بر گرفت و چندان بر روی
ابو بکر زد که بینی وی از رخسار امتیاز نمیگشت الی آخره پس فاضل مجیب بیان نماید که توقف آنحضرت در خانهٔ ارقم
و سکوت فرمودن در باب ضرب ابو بکر که بزعم مجیب مثل گوش و چشم و دل نزد آنحضرت بوده از راه تقیه بود یا بسبب
استحقاق خلیفهٔ اول برای آن فلیختر ای الامرین شاء و همچنین است ترک هدم بیت الله بسبب قرب عهد قوم عائشه بکفر
و جاهلیت و همچنین تخصیص حذیفه بتعلیم اسامی منافقین که باعث کمال خلجان خلیفهٔ ثانی شده بود و بسبب فرط
احتیاط از حذیفه استفساری فرمودند که من داخل منافقین ام یا نه کما فی احیاء العلوم للغزالی و موید این معنی است

روایت صحیح بخاری سیجاء برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال فاقول یارب اصحابی فیقال انک لاتدری ما احدثوا
بعدک الخ که نص صریح در باب ارتداد صحابه است با عدم ذکر اسامی مرتدین وهمچنین حدیثیکه در باب حدائق سبعه
جناب رسالتمآب وارد شده ویک فقره آن اینست فضرب بیده علی راسه ولحیته وبکی حتی علا بکائه قیل ما یبکیک یا رسول الله
فقال ضغاین فی صدور قوم لایبدونها لک حتی یفقدونی دلیل بر تقیه آنحضرت است ودر بعضی صحاح ایشان مذکور
است عن عروة بن الزبیر عائشة اخبرته استاذن علی النبی صلی الله علیه وسلم رجل فقال ایذنوا له فلبئس ابن العشیرة
اوبئس اخو العشیرة فلما دخل الان له فی الکلام فقلت له یارسول الله قلت ماقلت ثم النت له فی القول فقال ای عائشة
ان شر الناس منزلة عند الله من ترکه او ودعه الناس اتقاء فحشه این کلام معجز نظام حضرت خیر الانام بر جواز تقیه دلالت
تمام دارد وشان نزول آیت وَاِذْ اَسَرَّ النَّبِیُّ اِلٰی بَعْضِ اَزْوَاجِهٖ حَدِیْثًا الآیة که از نهایت مائم بعض امهات مومنین است
نیز دلالت بر تقیه آنحضرت دارد واگر بر فرض محال تسلیم نمائیم که آنحضرت تقیه نمیفرمود دلیل انقیاد بالاتفاق ثابت است
که در عهد کرامت مهد حضرت سید المرسلین مولفة القلوب ومنافقین بودند وآنحضرت با آنها اخلاق ومدارا میفرمود واین
امر باعث حقیت آنها نشده وکذا حال رؤساء المنافقین وآنچه نوشته که تفضیل مناقب خلفای ثلثه در کتاب صاعقه حسام
که بجواب ضربت حیدریه تالیف شده وهم در جواب ذوالفقار مذکور است پس بظاهر معلوم میشود که کتاب مذکور از قسم عنقا
فرضی وجود تقدیری دارد وبالفرض اگر موجود هم بوده باشد در کنج خانه در صندوق مقفل از راه تقیه که معمول حضرت
ابن عمر بود گذاشته اند ووقت خلوت از اغیار ترسان ولرزان که مبادا یکی از شیعیان پیدا شود وآن صاعقه را مثل دود سازد
ویک دو صفحه آنرا مطالعه می فرمایند همین گو وهمین میدان اگر چیزی در جواب ضربت حیدریه نوشته اند حاضر نمایند و
تماشای قدرت قادر علی الاطلاق فرمایند ولنعم ماقال سید الوصیین ویعسوب الدین امیر البررة وقاتل الکفرة الفجرة فی کتابه الذی
ارساله الی معاویة وذکرت انه لیس لی ولاصحابی عندک الا السیف فلقد اضحکت بعد استعبار متی الفیت بنی عبد المطلب
عن الاعداء ناکلین وبالسیوف مخوفین **قوله** ودر باب بطلان خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه وتصریح
اکابر اهل سنت مذکور است الخ **اقول** این کلام مخدوش است بچند وجه اول آنکه روایات داله بر مذمت یزید معارض
است باستخلاف معاویه که بزعم اهل سنت مجتهد اهل اسلام بود وبیعت اهل مدینه که صحابه کبار بوده اند وباجماع
مسلمین که از عبارت سیوطی وبیعت عبدالله بن عمر مستفاد میگردد وسبحان الله معاویه با وصف اجتهاد که اهل
سنت آنرا برای تجارت بنفس رسول حجت شرعی ودستاویز قوی میگردانند وصحابه کبار واقرار قرآن عارف بعدم
استحقاق یزید برای خلافت نباشند وفاضل مجیب عارف بان نیز ظاهر است که اگر چنین روایات صحیح می بود اورع
صحابه عبدالله بن عمر ابن مطیع را از خروج ممانعت نمی نمود وبالقطعیت فضل بخدم وحشم خود تکلیف نمیفرمود ترک
بیعتش را از اعظم غدرها نمی‌پنداشت دوم آنکه روایات وارده در مذمت یزید معارض است بروایاتیکه دلالت بر مدح
او دارد از آن جمله است روایات داله بر مغفرت غازیان مدینه قیصر چنانچه در جامع صغیر سیوطی مذکور است انه
قال اول جیش من امتی یرکبون البحر قد اوجبوا واول جیش من امتی یغزون مدینة قیصر مغفور لهم شارح جامع مذکور در شرح

آن نوشته قال المهلب فی هذا الحدیث منقبة لیزید بن معاویه لانه اول من غزا مدینة قیصر ای کان امیر الجیش بالاتفاق
وتعقبه ابن التین وابن المنیر بما حاصله انه لا یلزم من دخوله فی ذلک العموم ان لا یخرج بدلیل خاص اولا یختلف اهل العلم ان
قوله مغفور لهم مشروط بان یکونوا من اهل المغفرة حتی لو ارتد واحد ممن غزاها بعد ذلک لم یدخل فی ذلک العموم اتفاقا
وقال شیخ الاسلام ذکریا استدل بذلک علی ثبوت خلافة یزید بن معاویه وانه من اهل الجنة لدخوله فی عموم قوله صلی الله
علیه وسلم مغفور لهم واجیب عنه بانه لا یلزم من دخوله فیهم ان لا یخرج بدلیل خاص اذ لا خلاف ان قوله مغفور لهم مشروط
بکونه من اهل المغفرة ویزید لیس کذلک حتی اطلق بعضهم جواز لعنه لامره بقتل الحسین رضی الله عنه واستبشاره واهانة
اهل بیت النبی مما تواتر معناه وان کان تفاصیلها احاد فنحن لا نتوقف فی شانه بل فی ایمانه لعنة الله علیه وعلی انصاره
واعوانه قال ابن الحجر فی شرحه علی الهمزیه وقد قال احمد ابن حنبل بکفره وناهیک به ورعا وعلما انتهی ازین عبارت
چنانچه می بینی ظاهر میشود که بشارت مغفرت برای غازیان مدینه قیصر از طرف آنحضرت وارد شده ومهلب بآن
استدلال بر مغفرت ومنقبت یزید نموده اما تاویل ابن التین وابن منیر وغیره پس تاویل علیل است زیرا که بر تقدیر
فتح باب چنین تاویلات ثبوت مغفرت برای هیچکس از مبشرین که از انجمله اکثر عشره مبشره اند حاصل نخواهد شد چنانچه
قاضی شهاب الدین دولت آبادی در کتاب مناقب السادات نوشته الحدیث الاول فی الکشاف رواه علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی اول من دخل فی الجنة انا وانت وفاطمة والحسن والحسین
وازواجنا عن ایماننا وشمائلنا وذریاتنا عن خلف ازواجنا وهذا الحدیث نخبة الفقهاء وبرهان العلماء لانه مروی عن البردوی
الفقیه سوال اگر کسی گوید تاویل این حدیث آنست که هرکه از اولاد رسول بایمان آید خلف زوجات در بهشت رود جواب
مقدار تاویل حدیث حرام است لانه اقصر من القاصر واگر مجتهد این تاویل کند روا نباشد زیرا که اگر این قول را روا داریم
در قول رسول صلعم نیز روا باشد وبشارت برخیزد زیرا که بشارت از احتمال مبرهست ما ازین تاویل این لازم آید که ان ابابکر
فی الجنة ان جاء بالایمان وهذا باطل انتهی واز انجمله است انچه در تاریخ اخوان الصفا مذکور است عن عبد الله بن عمر
فی حق معاویه ویزید وامثالهما کلهم من بنی کعب بن لوی کلهم صالح لا یوجد مثلهم وسیوطی در تاریخ الخلفا آورده
اخرج ابن عساکر عن عبد الله بن عمر قال ابو بکر الصدیق اصبتم اسمه عمر الفاروق قرن من حدید اصبتم اسمه ابن عفان
ذی النورین قتل مظلوما یوتی کفلین من الرحمة معاویه وابنه ملکا الارض المقدسة والسفاح وسلام ومنصور وجابر
والمهدی والامین وامیر الغضب کلهم من بنی کعب بن لوی کلهم صالح لا یوجد مثله قال الذهبی له طرق عن ابن
عمر ولم یرفعه احد انتهی درین هر دو روایت بنظر انصاف ملاحظه فرمایند که اورع صحابه یزید بن معاویه را ملک
ارض مقدس ومصالح دانسته وبکلام درج النظام لا یوجد مثله متفوه گردیده ونیز در کتاب مذکور مسطور است
اخرج الواقدی عن ابی جعفر الباقر رضی الله عنه قال اول من کسی الکعبة الدیباج یزید بن معاویه انتهی این روایت نیز خالی
از مدح یزید ملعون نیست الی غیر ذلک من الروایات سوم انکه روایت مذمت یزید مشابه ومماثل است بروایات
داله بر مذمت معاویه وقدم بعضها سابقا ونذکر بعضها ههنا ایضا علامه زمخشری در ربیع الابرار آورده الحسن

ان فی معاویة لثلاثا مهلکات موبقات غصب الامامة فی هذه الامة وفیهم بقایا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم وولی علیهم
ابنه سکیرا خمیرا یلبس الحریر ویضرب بالطنبور وادعی زیادا وولاه العراق وقد قال رسول الله صلعم الولد للفراش وللعاهر الحجر
وقتل حجرا واصحاب حجر ویل له من حجر واصحاب حجر واز اورع صحابه عبد الله بن عمر منقولست قال اتیت النبی صلی الله
علیه وسلم فسمعت یقول یطلع علیکم رجل یموت علی غیر سنتی فطلع معاویة وجمله از سخافت اعمال وخباثت افعال اوست
جناب ولایتماب نفس رسول عالی قباب است چنانچه جمال الدین محدث در روضة الاحباب نوشته که چون خلق از حج امام
مراجعت نموده بخدمت امیر المومنین علی پیوستند بر گوش منابر زبان بلعن معاویه وعمرو بن العاص وابو الاعور السلمی
وحبیب بن مسلمه فهری وضحاک بن قیس وولید بن عقبه وابو موسی بکشادند وچون این خبر مسموع معاویه شد امر کرد
تا امیر المومنین علی وحسن وحسین وابن عباس ومالک اشتر را رضی الله عنهم بر منبرها لعنت کنند انتهی وقد استمرت هذه البدعة
الی وقت عمر بن عبد العزیز کما یدل علیه عبارة التواریخ والسیر ودر تاریخ الخلفا مذکورست قدم معاویة المدینة فلقیه ابو
قتادة الانصاری فقال معاویة یلقانی الناس کلهم غیرکم یا معشر الانصار قال لم یکن لنا دواب قال فاین النواضح قال عقرناها
فی طلبک وطلب ابیک یوم بدر ثم قال ابو قتادة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لنا انکم سترون بعدی اثرة قال معاویة فما
امرکم قال امرنا ان نصبر قال فاصبروا الخ وقریب باین روایات احادیث صحیحه بسیار دلالت بر کفر وفسق معاویه دارد پس فاضل
مجیب واهل نحله او را لازم است که مثل یزید تفسیق وتکفیر معاویه نیز نمایند تا توهم نرود وبعض احادیث که در مدح معاویه از قبیل وهم و
خیال واتباب اغوال است زیرا که شیخ عبد الحق دهلوی در شرح مشکوة می فرماید سیوطی گفته وصاحب سفر السعادت نیز
میگوید که محدثان گفته اند که صحیح نشده در فضایل معاویه هیچ حدیثی انتهی ونیز فاضل مذکور در شرح سفر السعادت نیز
می فرماید ودر باب فضائل معاویه حدیث صحیح نشده گفته اند آنچه ثابت شده است در وی کتابت وحی است مر حضرت رسالت را
صلی الله علیه وسلم وکتابت وحی نیز به ثبوت نرسیده کذا فی جامع الاصول وغیره دیگر انچه هیچ است الی ان قال وامثال ان
بسیار وضع کرده اند وگفته اند در اسانید ان جماعت اند که علم اند در وضع واقرا انتهی وعینی در شرح صحیح بخاری میفرماید
فان قلت قد وردت فی فضله احادیث کثیرة قلت نعم ولکن لیس فیها حدیث یصح من طریق الاسناد ونص علیه اسحق بن راهویه
والنسائی وغیرهما فلذلک قال باب ذکر معویة ولم یقل فضله ولا منقبته **قوله** ونیز درین کتاب در واقعات عمر
بن عبد العزیز اورده الخ **اقول** ازین کلام مجمل کاری نمیکشاید اولا می باید که خلافت عمر بن عبد العزیز با ثبات عدالت
وحجیت قول وفعل او نمایان سازند وبعد بیان او دخال المومنین معاویه بن ابی سفیان که حسن اجتهادش باعث
اجر وثواب در باب محاربه جناب ولایتماب وقتل حضرت عمار ودیگر اصحاب گردیده اظهار نمایند که آیا او افضل بوده
یا عمر بن عبد العزیز وابن حجر در صواعق محرقه روایت کرده ومن ثم سئل عبد الله بن المبارک وناهیک به جلالة و
علما ایما افضل معاویة او عمر بن عبد العزیز فقال الغبار الذی دخل فی انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
خیر من عمر بن عبد العزیز کذا کذا مرة اشار بذلک الی ان افضلیة صحبته صلی الله علیه وسلم ورویته لا یعدلها شیء وبذلک
علم الجواب عن استدلال ابی عمر بقصة عمر بن عبد العزیز ان قول اهل زمنه له انت افضل من عمر انما هو بالنسبة لما تساویا فیه

الخ پس هرگاه عبارت الف فرس معاویه بهتر از عمر عبد العزیز باشد البته استخلاف او از ضرب تازیانه عمر بن عبد العزیز افضل خواهد بود
ونیز بیان نمایند که قول ابن عمر در باب نکث بیعت یزید لا اعلم عذرا اعظم من ان یبایع رجل الخ راجح است یا فعل ابن عبد العزیز
ونیز قلمی فرمایند که بیعت اهل مدینه که صحابه کبار و تابعین ابرار بودند بلکه اجماع مسلمین که مفاد ثم اجتمعوا علی انه یزید است
ترجیح دارد یا فعل عمر بن عبد العزیز احد الشقوق را اختیار فرمایند و به بینه عادله تحریر نمایند تا حقیقت حال و حقیت
مقال ظاهر و باهر گردد و آنچه نوشته که ابن حجر تصریح کرده که بر معاویه اطلاق لفظ خلیفه بعد از خلع امام حسن
الخ پس قطع نظر ازینکه کلام ابن حجر انه خلیفه حق و امام صدق دلالت بر حقیت امامت معاویه دارد نه جواز اطلاق لفظ
خلیفه بر او میگوییم که هرگاه قول ابن حجر نزد مجیب معتبر است البته حقیت خلافت معاویه و استخلاف او که مفاد قول
ابن حجر و ولی عهده بعد ابیه است نیز معتبر خواهد بود و هو المطلوب علاوه آنکه الحاق ابن عبد العزیز بخلفا بازیچه اطفال و نسبت
اگر خلافت و عدالتش ثابت است پس بعد طفره چند سال خلافت که در وجا گرفته داخل خلفا باشد نه ملحق بخلفا و
اگر ثابت نباشد پس الحاق یعنی چه اما اجتهاد پس از عنقا الیست که از بدو عهد خلفای ثلثه تا زمان ائمه اربعه خانه بخانه
و کو بکو سایه فکن گردیده پس هرگاه خال المومنین و مجتهد المسلمین با ان علو مرتبه یزید را ولی عهد خود فرمایند و بکلام صدق
نظام لما رأیت من فضله در حق فرزند ارجمند خود تفوه فرمایند چگونه عنقای مذکور در کالبد ابن المجتهد المزبور پرتو نزول
نخواهد افکند و یدل علی اجتهاده بیعة اورع الاصحاب نجل نجل الخطاب و اهل المدینه من التابعین و الاصحاب کما لا یخفی
علی اولی الالباب ازین بعد گزارش میشود که عبارتیکه ابن الحجر در حق یزید اعنی کونه من شر الملوک نوشته سفینه
در حق خال المومنین ارشاد فرموده اخرج ابن ابی شیبه فی المصنف عن سعید بن جمهان قال قلت لسفینه ان بنی امیه
یزعمون ان الخلافة فیهم فقال کذب بنو الزرقاء بل هم ملوک من اشر الملوک و اول ملوک معاویه پس قبول کلام ابن حجر در
باب یزید و ترک قول سفینه در حق معاویه از انصاف بعید است علاوه برانچه سابق بحیز تحریر آمده میگوییم که فعل عمر
بن عبد العزیز و قول ابن حجر که بعد از انقضای زمان خلافت یزید واقع شده مفید مجیب مفر مستفتی نیست زیرا که
کلام در حقیت خلافت یزید در بدو عهد او و قبل قتل جناب سید الشهداء و قتال اهل مدینه است و از تقریر ابن عبد العزیز و قول
ابن حجر عدم حقیت خلافتش از بدو عهد ثابت نمیشود کما لا یخفی علی اولی الابصار انتهی کلامه بعینه **اقول و**
افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد این کلام مورد ملام مردود است بچند وجه
نخستین آنکه لا نسلم که اساءت ادب بنسبت بسادات در ذکر این مثل مقصود من باشد بلی تشبیه کلام مجیب کرده ام
بکلام شخصیکه بول گربه را باران قرار داده بود تا بر همگنان عیان گردد که جروی المسبب آنکه خلافت یزید را بر بقول اهل سنت
بهتر از خلافت خلفای راشدین که ظل نبوت حضرت سید المرسلین بوده دانسته و این مثل استعمال میکنند جائیکه کسی در مغلطه
صریح و سفسطه شدید گرفتار شود و بیانش در بصارة العین اتفاق افتاده بما عرفت مجملا و ستعرف ان شاء الله تعالی
مفصلا و شاید که مقصود مجیب ذو الوجهین که زبانش مخالف قلب و دست آن باشد که من درین مثل تشبیه خلافت یزید شقی بحال
کردم و خلافت خلفای راشدین بباران رحمت الهی تشبیه دادم بسبب آنکه خود حضرت امیر ولد قدر دانی داده اند و اوصاف کامله معتقل

ایشان را چنانچه باید باعتراف پیشوایان رفضه کما منقولا عن نهج البلاغه یاد فرموده‌اند و ایشان باعتراف جامع کتاب مذکور
ضمیمه احادیث خود گردانیده‌اند که ثم ولیهم وال فاقام واستقام حتی ضرب الدین بجرانه و مورخین اعتراف کرده‌اند
و شاعران بزبان دری در نظم آورده‌اند و در اتصاف باوصف رفض کما فی مجالس المومنین برکشاده‌اند بیت عمر کرد دین
نبی آشکار ٭ برآراست گیتی چو باغ بهار انتهی یکسو خود احادیث حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه باید درین
تشبیهات وارد است که نمونه آن در العبارة العین سمت ایراد یافته و بحول و قوت الٰهی این مطالب را بدان تفصیل و بسط
از کتب شیعه درین کتاب مستطاب رسانم که هرکس عیاناً بداند که خلافت این بزرگان بتعمیر قصر اسلام و دین و تخریب
شوکت کفر و کافرین و تذلیل فساق و منافقین بود این است وجه سرگرانی مجتهد الزمانی بتشبیه مذکور و ازینجاست
که حق تعالی فرمود لیغیظ بهم الکفار اما وجه غیظ و غضب او بر من بجهت آنکه خلافت یزید را بنوع تشبیه
نمودم پس اینست که یزید باعث وسعت رزق رفضه و رواج محدثات مجتهدین ایشان گشته تا در ایام محرم رسم
ماتم نامشروع و تصویر پرستی را رونق میدهند و بدعات مذهب خویش را مزین و آشکار میگردانند و ازینست که
بمقتضای کل اناء یترشح بما فیه در اثبات خلافتش زمین را باسمان دوخته آتش نفاق را برافروخته‌اند تا عوام بدانند
که هرچه کرده‌اند بر اصول اهلسنت کرده‌اند نعوذ بالله من المکیدة والنفاق لعداء الاسلام والوفاق و بنده
بعنایت الٰهی اینهمه تشبیهات را موافق اهل اسلام بعمل آوردم و از ذکر اشیای خسیس برای مردم خبیث باکی ندارم
چه کفار میگفتند که سلمنا بقول مسلمین که قران مجید کلام بشر نیست لیکن دلیلی بر خلاف آن قائم میکنم که عقل چگونه
تجویز کند که خدای تعالی در ضرب مثل ذباب و عنکبوت را در کتاب کریم ذکر فرماید و او سبحانه این مکیدت را حل نمود که
ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها یعنی در ضرب مثل تطبیق می باید میانه ممثل و ممثل له
و چون مطابقت بوجه کمال تحقق یابد حسن و بلاغت در کلام می افزاید لاجرم درباره خلافت یزید مجتهد عنید که
بر انکار اجلای بدیهیات نطاق همت بربسته و برخلاف مذهب اظهار فریقین خلافت یزید را معتبر از خلافت راشدین
گفته کما ستعرفه انشاء الله تعالی این تشبیهات موجب مزید بلاغت خواهد بود و هرگاه مثال مذکور درینجا آوردم و خلافت
متقدمین به ابیاران رحمت مماثل ساختم یعنی الامثال مصابیح الاقوال عیان گشت اگر جناب مجتهد انصاف را استعمال
میکرفتند به مدح این تمثیل لب میکشادند نه آنکه می گفتند که اساءت ادب بوقوع آمد مرزا کاظم علی صاحب که فی الجمله
سلیقه فهم بلاغت دارند عبارات بلیغه صاحب تحفه را بیشتر بر زبان می آرند و از اهل صحبت خویش بار بار داد فصاحت
و بلاغت شان میخواهند و از جمله آن عبارات این فقرانست که در تقبیح مذهب شیعه از قلم ظرافت رقم چکیده
درینجا تشیع بالحاد و فلسفیت انضمام یافته دلول باپرا ز دخون حیض آمیخته طرفه معجونی بهم رسید که ادجال هم بعبد دل
رااشک آن می برد و هم این جمله بیشتر بر زبان شانست که صاحب تحفه قدس سره العزیز درباره علم الهدای شیعه
زیب رقم ساخته که دلائل و براهینی را که نسبت بیان دمی کرده و علق نفس گمان برده بمیان مضامین مبتذله و خرق
حیض کهنه ملتقطه از مزابل هندرسه است که بار بار میشوید و خلعتهای فاخره برای شیعه ازان میدوزد و نزد اهل سنت

او هن من نسج العنکبوت واسخف من ورق التوت است که اطفال مکتب شان پایمال نموده بناخن وانگشت
فرسوده اند و هنوز مرزا صاحب مسطور بعنایت آلهی در قید حیات اند هر که خواهد بخدمت شان فایز شود و این کلمات تیز ظرافت
آمیز را بلا واسطه از ایشان بشنود نیست حال انگسان که مهارتی بعبارت شناشی دارند و آنانکه بمراحل از این امور دور افتاده اند
چگونه ستایش فضل و بلاغت کسی توانند کرد و این حکم که جناب مجتهد کردند غالبا تقلید حکیم آلهی بخش است که از استماع آغاز رساله
ابصارة العین منبسط گردیدند و بشنیدن این کلمات که جواب استفتای جناب اجتهاد مآب عالی جناب نبیل او مدة مولوی سید
محمد ادام الله فیضه و افضاله وجعل الی الخیر مآله باید نوشت انتهی مختصرا مسرور شدند و گفتند که چنان می نماید که مولف رساله
ادب مجتهد ما مرعی میدارد و هرگاه این شعر را شنیدند درهم کشیدند بلکه از جا رفتند و شورش عظیم پیدا شد کما فصلته
فی الدیباجة ولا حاجة الی الاعادة الغرض جناب مجتهد را نباید تقلید دیگران کردن اگرچه بمرتبه اجتهاد رسند تکلیف که فقط پیشه
طبابت دارند غلط گفتم مناسبت قوی در میانست یعنی نیم طبیب خطره جانست و نیم ملا خطره ایمان **دوم** آنکه سلمنا که اسائة
ادب واقع شد بجهت آنکه مجتهد در استفتا بادی تعریض گشته بود کما فصل فی الخاتمة لیکن این اساءت بهزاران مراتب کمتر
از آنست که در صواعق نسبت بجناب علامه دهلوی قدس سره العزیز از دشنام مادر و خواهر بعمل آمده و مرزا محمد مبین اخباریه
که باعتراف فاضل جالسی مابون و ولد الزناست کما عرفت مفصلا بجواب صاحب تحفه از دشنامهای غلاظ مادر
و خواهر و انهم بمحاورات هندی در کتاب دریغ نمیکند چنانچه مطالعه ابرام مکائدش بران گواه است پس لازم آن بود که
جناب مجتهد الزمانی این پند بلیغ را اول الدخول که بنا بر مشهور مجتهد جالسی بود با ضمایم دیگر که عنقریب می آید می آموختند و چراغ
هدایت فرا راه وی افروختند و می گفتند که ای پدر ترا چه افتاد که با وصف دعوی اجتهاد و ادعای مزید ولای اهلبیت
امجاد اسائت ادب باین خاندان عالیشان روا میداری و راه بغی و عناد مثل شوشتری می سپاری و روی توجه بتفضلات
فاضل مجلسی مانند او می آری که در فتاوای خویش سید سنی را سگ و خوک قرار داده اند و از آبرو ریزی دقیقه فرو نگذاشتند
و قاضی نورالله شوشتری طبل بوق در مصائب خویش با آنکه معترف است که مرزا مخدوم از اولاد سید جرجانی است
لفظ مردود و مطرود و کافر و مرتد در حق او می آرد و پسرش نیز اقدام پدر خودش بمقتضای وَمَن يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ در ترجمه آن می پیماید و میرزای موصوف را بلفظ خسران
مآل و دیگر الفاظ نا ملایم یاد می نماید غرض که ایشان تابع هوای النفس گشته اند و کمر اعتساف بر میان جان بسته و عهد
احترام خاندان اصطفا و ارتضا و دومان مجد و اعتلا شکسته اند ترا نباید تقلید این سگان نمودن و خطوات این
دریده دهنان پیمودن که علمای دین و مدح سادات رفیع الدرجات دفاتر طوال مشک آگین کردند و شواهد
در بخصوص مضامین لطیف و ابدار و ابیات بلیغه گفته و در شاهوار نظم سفته اند حرفی از آن اینست نظم سادات
نور دیده و اعیان عالم اند + از حرمت محمد و از عزت علی + فرد اطعام معده دوزخ بود کسی + کامرد از محبت
شان نیست ممتلی + گر زلتی از ایشان صادر شود چه باک + نتوان شکست حرمت ایشان ز جاهلی + از بهر
آنکه سید کونین گفته است + الصالحین لله و الطالحین لی + و نیز در شهاب ثاقب ثابت میکنی

جهنمی بودن سادات مثل کفار چون صوفی باشند وبی اندامیها درباره ایشان می نمایند وایشان را فضله خوار اعرابی
بزعم خود میکرد انی واین امر رابذره احتیاج میرسانی که ایشان در دوزخ خواهند سوخت و کاهی رهائی نخواهند یافت
ودر دیباچه ذوالفقار بکمال شد ومد تالیف کرده انچه دلالت بران دارد که هر که بتعظیم وتکریم صوفیه پردارد خواه
مشایخ باشند خواه سادات حشر او بابزید ومروان خواهد بود وناگزیر است تحقیر ایشان نمودن وبچشم حقارت دیدن
واگر خادمین مجتهد گویند که در ان وقت که مجتهد جالسئی صوارم وحسام نوشتند وذوالفقار بر تحفه بلکه اثنا عشریه کشیدند
مخدوم ما لائق این موعظت نبود تا منع میکرد دشنامهای غلیظ درباره صاحب تحفه که مادر مکرمش از سادات عظام
است وباز میداشت از ذم وتحقیر بلکه لعن وتکفیر سادات دیگر نیز گوییم لانسلم که او وقت تصنیف هیچ کتابی
ازین نوع کتابها لائق نبود چه از آئینه حق نما که بر تراجم فرزندان وشاگردان مجتهد جالسئی شامل است پیداست که مجتهد
الزمانی بسبب قوت قدسیه در عنفوان جوانی کتابی در امامت نوشته وسیف ماسح بعبارت عربی تالیف کرده حال انکه
برای موعظت ونصیحت این قدر استعداد ومبلغ علم در کار نمی باشد کما لا یخفی بلکه از بیت خواجه حافظ که در کلام
فقیر دار داست انهم پیداست که آدمیت هم ضرور نیست وبعد از تسلیم چه باعث شد او را که در کتاب طعن الرماح زبان
تحقیر درباره علامه دهلوی قدس سره العزیز برگشاد و برساله ضیغمیه درباره الجناب زبان درازی کرد که از ضربت
حیدریه هم عیان میشود که مولف آن مجتهد الزمان نیست نه فانی گرفتیم که مجتهد ماضی فقط برای ابقای منصب اجتهاد
وتکلم در نسل خویش وخوشامد وتقرب معتمد الدوله که ضیغم جنگ از القاب او بود طعن الرماح را مثل رساله ضیغمیه
بنام فرزند خود قرار داد باری بعد از لیاقت چرا خاموش نشست و بر زبان قلم هم قفل سکوت زد کاش باصلاح درستی
ان کتاب می پرداخت که هنوز نامطبوع است وبعد از تجرید در طبع می آورد تا حق خاندان عصمت وطهارت فی الجمله ادا
میکرد پس معلوم شد که مقوله حکما هم بیادش نماند بیت دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن بوقت گفتن وگفتن بوقت
خاموشی ونه اقفین اسرار نیک میدانند که سلسله تالیف تا وقتی متحرک بود که مجتهد جالسئی که در ایام قید معتمد الدوله
بر جنازه مادرش حاضر نشد وبعد از رهائی او بخیال کینه کشی وغیظ وغضبش بمرض جنون گرفتار آمد و بجاء او مستقر خود
رسید این فرزند ناصح وصاحب موعظت بلیغ ورفیع وواعظ دواعظ رفیع قبل ازان بمدتهای دراز بمرتبه تکلم واجتهاد
فایز شد تا همه ملائک ارض وسموات همد یحت کستری وثنا خوانی او رطب اللسان گردیدند وجمله جن وبشر از اولین و
آخرین قربان او شدند چنانچه سابقا از کتاب آئینه حق نما اشارتی بدان رفته پس مرتبه اجتهاد وتکلم ودون مرتبه او تو ان
فهمید چه جای آنکه مجتهد الزمانی رسائل صغیر وکبیر در قالب تصنیف آرد وهیچ از بی حرمتی سادات وقیقه فروگذار وبتاکید
پریشان پدر خویش را با اهل اشتیاق بسیار تا همه را بهیئت مجموعی فراهم آرند واجوبة السائلین نامش گذارند عبارت
آن درین مقام شنیدنی ودر دعاء خاطر نگاهداشتنی وبلند آهنگی مجتهد یادکردنیست سوال بر سید سنی لعن کردن
درست است یا نه جواب درست است سوال اگر سید باشد وطریقه مخالفان داشته باشد در اصول
وفروع واز ملاقات شیعیان اجتناب نماید ودوستدار شیخین بجدی باشد لعن براو می توان کرد یا نه جواب لعن براو

می توان کرد سوال بر غوث الاعظم که پیر دستگیر سنیان است لعن چون سنت جواب حال سائر
سنیان و صوفیان یکسان است یعنی لعن درست است انتهی بلفظ المطرود و العجب ما ادریک ما العجب که مجتهد نظر بصحت
حدیث الصالحون لله والطالحون لی بر وجوب تعظیم بر کافه افراد اسلام که شیعه بر تقدیر مذکور از انجمله باشند حکم نماید و خود
از تعظیم و تکریم سادات دست بر دارد و بطرفداری ایشان همت نگمارد بلکه کلمات شنیعه بر زبان آرد و از ینجا معلوم میشود
که مجتهد الزمانی قائل بصحت و اعتبار این حدیث است کما یدل علیه ما اورده فی الخاتمه من الاعتذار فی بعض البوادر و الامور
النوادر باز عمل بران نمیکند و اگر خود قائل باعتبارش نیست و فقط حدیث را در مذهب اهلسنت صحیح و معتمد میداند پس با وجود
تناقض حکم بوجوب تعظیم که از ین حدیث مستفاد میکرد و چنانچه دعوی آن فرموده چگونه بر شیعه میکند چنانچه از تعمیم کافه اهل
اسلام هویداست لاجرم تفرقه ظاهر شد چه پیدا و نمی آید که محدثین اهل حق حکم کرده باشند بصحت این حدیث و مانند آن که باعتبار
مجتهد مدلولش وجوب تعظیم و توقیر سادات است هر چند که باشند بخلاف مجتهد که دعوی صحت و اعتماد از کلامش پیداست
کما ظهر آنفا لاجرم این حدیث بر مجتهد حجت خواهد بود مصرع این گل دیگر شگفت طرفه تر آنکه حدیث مذکور بهمین الفاظ در کتابیکه
نامش جامع الاخبار هست موجود پس سادات بنی فاطمه صلوات الله علیها مثل خوک و سگ و مانند آن چنانچه گذشت غیره از سگ و خوک
و مقلدین بطالح ملحق بر نمی آید و مولف کتاب مذکور احادیث از حیث السند بغایت ستوده پس این حدیث نیز حجت ما بر مجتهد
بوده یاد دارم که بعضی از علمای اهل سنت در خصوص الصالحون لله والطالحون لی بوضع حکم کرده اند از انجمله علامه دهلوی
قدس سره العزیز که در بعضی از رسائل فرموده که حدیث الصالحون لله والطالحون لی موضوع و بی اصل است نزد محدثین
استدلال آن بلکه ذکر آن جائز نیست انتهی آری این حدیث بدون سند بنظر در آید که اگر معا اولادی الصالحین لله والطالحین
لی العجبی کرامی و اعادیه لا دنیکم از بهر خدا و بدانرا بهر من از ینجا انیهم بوضوح پیوست که بیچاره مجتهد الزمانی بسبب فهمن جاهل
معتمد غلط شد در ین کتاب هم در صفت حیدریه که الفاظ از اهم چنانچه باید نه نوشته بلکه از افواه فرا گرفته تا بفهم معنی آن
چنانچه می آید چه رسد و مقام حیرت است که چون این حدیث صدوق که در عیون است مجتهد کذب ردا الزام دادم در صحت
و اعتماد آن تاوح شد کما عرفت مجملا و ندانست که بدین تقدیر قصر مذهب و معتزل میگردد چنانچه مفصل خواهی دانست
انشاء الله تعالی و درینجا مرا این حدیث که نه سندش بیان میکند نه نام جامع آن میگیرد قصد الزام می نماید سلمنا که حدیث
صحیح است لیکن لا نسلم که حکم تعظیم شامل باشد بان مردم که کتاب الهی المحرف و یستعمل الاعتقاد و کنند الی غیر ذلک من موجبات
الکفر بلکه خرابی در افعال ایشان راه یابد فقط چنانچه از لفظ صالح و طالح ظاهر است که کسی ما در او تواند کرد از فریقین که اگر
یکی ازین دو دیان عیاذا بالله بر راه روت رود او نتوان گشت یا از نسل باین نتواند شد و هر چند اصول فضه نقدقضی آنست
که اهل حق را از فساق شمارند و لیکن بر از ان احادیث کلینی اقتضای آن دارد که ایشان را بدایره صلاح و تقوی داخل نماید
کما سیجیئ بموضحه انشاء الله تعالی پس شکایت اهل حق از شیعه که چرا رعایت سادات نکرد دید بجای خود خواهد بود و اگر اولیای
مجتهد نطاق همت بر بندند و وضع این حدیث به روایت صدوق و غیر او را از کتب دین و ایمان خویش ثابت کنند
که حرفی از ان بطور نمونه می آید سفاهت مجتهد لا ثانی زیاده تر بمنصه شهود جلوه گر خواهد شد کما لا یخفی علی الاقاصی و الادانی

آمدیم بر ذکر نمونه احادیث پس بدانکه صدوق امامیه در معانی الاخبار حدیثی روایت کرده که خاتمه آن بر نقل معتمدین اینست
که حضرت امام صادق بحمران بن اعین خطاب فرمود که هر که مخالفت تو نماید برین امر او زندیق است حمران گفت اگر چه مخالف
امامیه علوی فاطمی باشد فرمود اگرچه محمدی علوی فاطمی بود و هر گاه مخالف شیعه در امر امامت ملحد و زندیق باشند
عموماً پس ناگزیر است تذلیل و تقبیح او چنانچه از دیباچه ذو الفقار هم عیانست چون بکتب اهل حق رجوع کنی خواهی
دید که بنیاد نجات و رفع درجات را جمهور علما بر ایمان و تقوی گذاشته اند و خوارج و نواصب و روافض را همیشه ذلیل ساخته
همین اعتقاد داشته اند که حضرات ائمه اهل بیت بر مذهب سنت بوده اند و حاشا که راه خروج یا رفض یا نصب پیموده باشند
چنانچه بتصانیف شیخ ابو حامد غزالی مثل احیاء العلوم و تصانیف امام رازی مثل تفسیر کبیر بنظر نماید اگر هست و کتاب ریاض
و نهایه و منهج که هم از تصانیف امام المتکلمین است بر نظر عالی دلیل توان گفت و قد قال شاعرهم ع بر سنت جد اعلی
ایشان راه بوده باور بکنی که جمله سعی نموده الی غیر ذلک من تصریحاتهم انتها که شنیدی تا وقتی است که در باب مجتهد
الزمانی مانند مقلدیش چون و چرا بر زبان نیاریم ورنه بعد از استقرای کتب چنان حالی میشود که نسبت مجتهد بحضرت
جعفر میرسد که رفضه او را کذاب لقب داده اند و حالش بمقتضای تصریحات معتمدین ایشان که در علوم دینیه
مقتدی هستند نیست که مدعی امامت گشته بود و همدرین وقت دانستی و در اصول کافی بابی منعقد یافتی که هر کس
که غیر ائمه اثنا عشر دعوی امامت نماید او جهنمی است اگر چه صاحب تقوی و مجتنب از معاصی در مذهب خویش باشد
فکیف که جعفر مذکور را مثل مجلسی در تذکرة الائمه و حق الیقین گویند که قمار می باخت و طنبور نواخت الی غیر ذلک
من المطاعن پس چگونه تجویز توان کرد که پسر حضرت نوح مصداق لیس من اهلک شود و خاندان نبوتش گم کرده و حضرت
نوح بجهت استدعای نجات او طلب مغفرت خود نماید و جعفر مذکور با اینهمه فساد عقاید و اعمال در گروه عالی شکوه آل بیت
داخل باشد بر ناظرین کتب مخفی نیست که او از نطفه حضرت نوح بود چنانچه عیون اخبار و غیره بران دلالت میکنند
و در اول خاتمه روایت کتبه نیست که خلاف طریقه ائمه اختیار کند گو پسر صلبی بود زنهار از اهل بیت شمرده نخواهد شد
نوح که از خاندان طهارت بحکم ائمه اطهار نیست از ینجاست که صاحب ابواب الجنان مجمل احادیث این باب را بیان می کند
که حضرت آفریدگار عالم را نظر بسفیدی دل و نیکی خصلت است نه بر سیاهی چهره و زشتی رو و قرب درگاه حضرت احدیت را
ملاک کیست نه نجابت و بزرگ زادگی دیو شیده نیست که نسبی شریف تر و شرافت نسبی بالاتر از پیغمبر زادگی و سیادت نیست
و آن پسر حضرت نوح را از ورطه هلاکت دنیوی و اخروی نرهانید و بحال جعفر کذاب که فرزند بی واسطه حضرت امام
علی النقی نفعی و فائده نرسانید انتهی ملخصاً و علی هذا حال بزرگان مجتهد الزمانی بر اصول موجوده باشد نه پیش ما و در باره این
مجتهد که از عادة روافض بلکه سرغنه غالب السنت و باکثری از اهل بیت عداوت تمام دارد همین قدر بس است
که حق تعالی در باب حضرت نوح علیه السلام فرمود که ونجیناه واهله من الکرب العظیم پس بحکم این آیت و آنی هدایت ظاهر شد
که آنمردم که بصحبت حضرت نوح بودند و پیروی آنجناب میکردند از مومنین و عابدین مصداق اهل او شدند و پسر
آنجناب فانه کان من المغرقین معنا از بشر بنیاد و مباحث بر جدل و الزام است چنانچه میدانی پس شکایت مجتهد

الزمانی و ملاحظه بیت معلوم یعنی از کرامات مجتهد چه عجب گر به شاشید گفت بار النسبت تا باقی نماند و ان شاء الله تعالی عنقریب با عین
امام الائمه رفضه از متقدمین یعنی کشمی غیر او ثابت میکنم که باعجاز حضرات ائمه اهل بیت سگان بر پیشوایان مذهب شیعه که
بدریده ذهنی معروف و بکرانی گوش موصوف اند چنان مسلط شدند که در گوش و دهن ایشان هم میشاشید نه چه جای
گربکه بروایت امام اعظم طوسی در تهذیب و غیره از اهل بیت باشد و بوشش بر مجتهدین جدید و کهن از مرده دلان زنده تن
قطرات انجیات پاشد اطرف امور و اغرب و هور در ما نحن فیه اینست که از دار الاجتهاد بواسطه ثقات امامیه که مولف
منهج السداد بطالب الرشاد دام مجده از انجمله است چنان بگوشم میخورد که جعفر مذکور را حضرت مجتهد الزمانی و بعضی از
مخلصانش تواب می نامید فوا ویلاه وا عجباه که تحقیقات اکابر قدیم و جدید خویش را جناب شان کجا مستور خواهد کرد و ثواب
مفتریات بیش از بیش و احادیث صحاح خویش را در باره جعفر مذکور کجا دفن خواهند نمود غلط گفتم اهل غیبت و حیرت را دخمهاء
و سردابها بسیار هست مثل دخمه در سرمن رای و سردابهای بیشمار که در بقاع جابلسا و جابلقا کنگره هایش بعرش برین پیوسته و بیخهایش
از تحت الثری در گذشته کما فی کتب الاخبار مثل البحار و غیره من الاسفار فی الجمله مقصود شان ازین خرافات و مهملات تعالی تعظیم
سیادات و رود دمان خود است تا بدین وسیله و مکیدت و حیله حقوق سیادت را از خمس و غیره بدست آرند و آتش و بلاء
حکام کوفه و شام را هر صبح و شام از بطن یزید بور عذاب و ملام مثل حضرت محمد بن حنفیه باحادیث امامیه کما فی المجلد العاشر
من البحار تناول فرمایند و کثرت دراهم و دنانیر آنقدر رو دهد که گنج قارون و دولت شداد ملعون رشک بران برد و آنچه
درحق حضرت جعفر گزارش داده ام بعد از اغماض از ان اصول است که مدلولش در شروح کافی و مجلدات بحار و تفاسیر
قدمای شیعه عدم طیب ولادت و تنبان او باشد و قس علی هذا لوازم و عوارض دیگر که تفصیلش خیانچه باید ادا نتوان کرد
ولیکن اگر مجتهد الزمانی درین امور مخصوص کلام شروع فرمایند کمترین خلائق انچه درین باب از نصوص روایات شیعه
گرد آورده ام و چنان سیداتم که هنوز در مباحث فریقین از کتب سابقین مندرج نگشته و گویا گوش رس مجتهدین
طائفه که خود را مصداق صم بکم عمی فهم لا یرجعون ساخته اند نشده چنانچه مقتضای تفصیل است بر دفتر نهم
و خواص و عوام عالم را صلای عام در دهم که الضرورات تبیح المحظورات هست و این حوصله بنده است نه کسی دیگر
که انهمه مهور کتب رفضه که بدنبال اهل حق مثل رعاه مکلبین در افتاده اند می بینم و نزد خود دارم و انهمه مواد را از کتب
ایشان بر آورده ام و به نتائج افکار خود همه را جمع کرده ام و در هیچ کتابی از تالیفات خویش بقدر یکه دلم میخواست وارد نکرده ام
اینست حال فرزندان و جگر گوشگان خاتم پیغمبران صلی الله علیه و علیهم بر اصول مدعیان ولا آری اینقدر در پیش
مذهب مسلم است چنانچه صاحب فضائح الروافض آورده که ناگزیر است بر عقاید ایشان لشکر خاص امام مهدی را که سه صد
و سیزده تن باشند حلال زاده اعتقاد کردن و این اعتقاد خاص باین جماعت مخصوص بنا بر آنست که این مردم را
بمتعه زادگی متصف دانسته اند و نصوص دیگر نیز همین امر را مقتضی است و اگر علمای رفضه درد دین میداشتند
گواهی صاحب فضائح الروافض را برابر هزار گواهی میدانستند زیرا که او در مذهب رفض یگانه روزگار و حیلی
بر کار بود چون قائد توفیق الهی رشتش گرفت توبه نصوح نموده تصنیف همچو کتابی که اسمش بر مسمی دلالت است

وبداندیشی هر یکی ازین قوم ذلیل اصلاح وبیان را بعمل آورده دندان مطاعین رفضه خارهای مغیلان در قلوب شان
شکسته وریشهای علمای طائفه را قاطبةً تراشیده بلکه در هر مقام بر ریشهای جگر ایشان نمک شور پاشیده لیکن
بعد از تتبع کتب امامیه واضح است که شیخ عبدالجلیل رازی که از دیدن فضایح الروافض پیچ وتاب بسیار خورده
در رد نقضش در کتاب نقض الفضایح بران آورده که برای تکذیب او همه کافران جهان را حلال زاده دانند وبوصف طیب
ولادت موصوف پندارد مگر فتوای مجتهد جائسی وغیره مقتضی آنست که بدون تشیع وخواندن صیغه وایجاب وقبول
بالفاظ عربیه حلت حاصل نباشد واز لطائف اینمقام است که مجتهد جائسی که مادر مکرمش بر مذهب حق بود
تا آنکه پسر خود را که بپایهٔ اجتهاد در مذهب رفض رسید مضل خلایق ومقلد شیاطین میدانست ودر نفس بازپسین
هم وصیت فرمود که اهل سنت وجماعت سامان تجهیز وی مرا مرتب سازند واین رئیس المنافقین را نگذارند که دست
بجنازه رسانند پس دلدار جائسی وجماعتی از هواداران وخبرگیران او بگوشه نشستند واهل حق بتجهیز وتکفین او مشغول
گشتند قضارا سخن مجتهد مذکور با بعضی از مخلصین خود درین باب جاری شد که بدون شروط وامور مذکوره نکاح درست
نمیشود یکی از جماعت اهلسنت گفت که از امروز معتقد باینمعنی شدیم که سلسلهٔ طیب ولادت از فرزندان جناب
اجتهاد مآب متحرک گردیده وقبل ازین همه کس ازین وصف معرا بودند فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ کانه التقم الحجر او مجنب بماند
که هرگاه علمای اهلسنت ببزرگی وهم صحت بسبب حضرت جعفر رض موصوف اجماع دارند بران بزرگان که در اولاد شریفش از اهل سنت
هستند حرجی نیست وهمچنین بران اکابر که مثل این نسب را نصب العین داشتند وکمال تبرع واحسان درباره
مجتهد الزمانی بکار بردند لیکن او در کل ولای مذهب خبیثش مانند حرف وماند از قران مجید آیت کریمه هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ
إِلَّا الْإِحْسَانُ هم نخواند کما لا یخفی سوم آنکه اضحوکهٔ روزگار است که مجتهد الزمانی برای الزام من میگوید که از فاضل
مجیب بادعای ولای اهلبیت لغایت بعید است که سوء ادب نماید در حق مجتهد وازین کلام عیانست که او از نهایت
بعبارة العین العمی بصیرت شده زیرا که مراد من از اهلبیت علیهم السلام جناب سیده فاطمه زهرا رض وجگرگوشگان خواجه
هر دو سرا وعلی مرتضی رض وذوات مقدسه امهات المومنین صلی الله علیه وعلیهم اجمعین وهر که از سادات بر روش
ایشان بوده نه خوارج مارقین ونواصب بی دین وروافض منافقین که دعوی سرپرستی اهل بیت طاهرین بزبان
دارند واز دین ومذهب ایشان بمراحل دور اند وحضرت امیر الشهادة قطعی جناب فاطمه زهرا رض اند چنین خیمه
نشین دانند ومثل خائنین مخفی ومستور اعتقاد کنند وبسر مسطله در اصطلاح خود قرار دهند کما سیجیئی انشاالله تعالی
وذوات نورانی حضرت مرتضوی را بسبب سلب نور جرم ظلمانی خوانند وروایات حضرات ائمه را از ابان شیخ المشایخ وزبیل
عمر وعیار کما فی المجلد الثالث عشر من البحار آرند که مفادش انیست که جناب امیر بسبب انهماک ظلمتهما سوره وَاللَّيْلِ
إِذَا يَغْشَىٰ بوده اند مصداق وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ فالی الله المشتکی حاشا وکلا که من مدعی ولای ایشان باشم وچگونه
چنین امر از من صدور یابد حالانکه روایات متوافره واحادیث متکاثره از ائمه اهلبیت طاهره رضی الله عنهم
اجمعین بلکه حضرت خاتم المرسلین در نکوهش رفضه طاعنین مهاجرین وانصار خصوصا لاعنین صنادید

این بندگان بر توطهور تافته موافق کتاب مبین و مطابق بسیاری از روایات متشیعین چنانچه نمونهٔ آن در صواقع نفیه
اللة الدین هم مروی است و اعتراف این امر کتاب مجمع البحرین و مطلع آلنیرین فخر الدین یحیی هم منطوسیت پس اگر اسأت
ادب در بارهٔ فضه بعمل آرم زینهار از من دور نباشد و اگر مجتهد در دعوی خود صادق است باید که عبارت مراکه برای قدح
او بکار آید نشان دهد و انی له ذالک چهارم آنکه تعریضی که در بارهٔ فاروق رضی الله عنه کرده و آن امر تعلق بواقعهٔ قرطاس
داشته و مجتهد در ذکران بکاسه لیسی اولین و آخرین خود پرداخته از آن جنس است که قدما و متاخرین رفضه در کلمات
خود هزاران بار بر زبان آرند و تقریرات مهمله و قیاسات ابالة مانند نامهای اعمال خویش در سیاهی گیرند
و هر چند اهل حق بجوابش در کتب مطوله علم تحقیق بر افراخته و رسائل مفرده هم تصنیف ساخته روافض او برین مطاعن مبهوت
و مجوج گردانند لیکن مجتهدین تقویم کهنه را باز بدون تعرض بجوابات اعاده نمایند و خود را بتقلید یعنی از فرق شیعه
شنز با بیه مانند مگسی گردانند که اگر هزار بار او را مطرود گردانی لیکن باز بچهره تو نشیند یا مثل گنتوری آن قدر مهمل گوئی
اختیار سازند که هر که آن را بیند قائلش را بجای مسیلمه کذاب برگزیند چنانچه در مجلد اول ازین کتاب دانستی و علاوه
بران عنقریب خواهی دانست درهمین مقاله انشاء الله تعالی بلی اموریکه متجدد است یعنی هنوز در کتب
سابقین و معاصرین مندرج نشده و در مباحث فریقین نیامده دلالت بران دارد که کاملین فرقهٔ شیعه در بارهٔ
حضرات ائمه هدی خصوصا حضرت امام صادق عقیده بد داشته اند و آنچه از تعریضات و تصریحات در حق آنجناب
آورده اند از نصب نواصب و خروج خوارج پا فراتر نهاده پس خود را با تمامی اولیای خویش مصداق وجوههم
مسودة گردانیده اند حرفی از آن که تعلق بدو دمان زراره امام الائمة ایشان دارد مطابق امریکه در مجلد اول
مجملاً گذشته اینست که روزی حضرت امام موصوف یکی از قدمای رفضه که نامش عبد الملک بن اعین بود
در روافض او را العرش برین می رسانند و کرسی فلک زیر پایش می نهند فرمود که چگونه پسر خود را بلفظ ضریس
نام گذاشتی آن مطرود جواب داد که پدرت چرا جعفر نام نهاد حضرت فرمود که جعفر نام نهریست در جنت و ضریس
نام شیطانست این واقعه را علمای رفضه در کتب رجال می آرند و با اینهمه از مدحت و ثناگستری او خود را منع
نمیدارند و آنچه آن کور باطن شقی در بارهٔ حضرت امام باقر و امام صادق تصریحی و تعریضی بکنایه ابلغ من التصریح
نموده آیا بر کسیکه بمقاد لفظ جعفر و محاوراتش مطلع است مخفی تواند بود لا والله ثم لا والله و از ینجاست
که خود علمای این فرقه مودی الاذناب باین دشنام وارسیده اند از جملهٔ ایشان خداوردی قاسم
افشار است که در آغاز کتاب خود که در رجال نوشته و در اصولیت علم اشتهار برافراشته و مردم را از زمان
غیبت محصور در مجتهد و مقلد پنداشته و هر که خارج است ازین دو نماز او را مردود دانسته بعد از دعوی
صحت این روایت درینمقام میگوید و فیها من سوء الادب ما لا یخفی و بعد ازین اقرار و اعتراف بلفظ
اللهم در تاویل آن افتاده و داد او کجروی داده اللهم فض فاه و اجعل جهنم مثواه مخلصش آنکه میانه آنجناب و عبد الملک
مطائبه و مزاح میرفت و بذله سنجی در میان می آمد و در مدائح او علمای متقدمین دفاتر دراز سیاه کردند بر حرفی از آن اکتفا نمودم

که قاضی شیعه تراش در مجالس المومنین که موضوع آن عیوب پوشی مذهب رفض و حدوث از ابقدم بدل گردنست
از پیشوایان خویش در مدح او ایراد کرده که مانند عبد الملک هنوز کسی پیدا نشده و بنده میگویم که چگونه کسی مثل او در روزگار
پیدا شود که امام باقر و صادق ع را که از اجله دودمان اصطفا و ارتضا اند چنان گفته باشد که تکاد السموات یتفطرن
منه و در شان اوست باز بنده قلیل البضاعت میگویم که رفضه را باید از روح مثل قاضی شوشتری کاتم عیوب
منافقین طاعن انصار و مهاجرین سوال کردن که آیا زراره برادر بزرگ عبد الملک که انتقام و اجبی از حضرت صادق
که مطلع و انقطع سخن آنجناب این بود لعنة الله علی زراره و هو شر من الیهود والنصاری بدلالت کشی وغیره گرفته
و بر ملا آنجناب را بد گفته مانند عبد الملک مذکور تواند بود یا هنوز تنگی و بی دین باب واری یا زراره بهتر است
یا مصدق الصادقین بقلش میگذاری چنانچه از مجالس المومنین و مانند آن هویدا است و اگر متوهمی گوید
که اصل این امر بسبب آنکه در مجلد اول گذشته اعاده است نه افاده بایستی امری جدید را ذکر نمودن گوئیم هنوز
کیش از تیرهای جگردوز و دوزخ از شعلهای جانسوز خالی نیست پس بدانکه ابو عمرو کشی در کتاب خود که قاضی مفتری
ذهب الله بنوره در مجالس المومنین نام او را ورد زبان دارد میگوید محمد بن مسعود قال حدثنی محمد بن عیسی عن یونس عن
حماد الناب قال جلس ابو بصیر علی باب ابی عبد الله ع لیطلب الاذن فلم یوذن له فقال لو کان معنا طبق لاذن
فجاء کلب فشغر فی وجه ابی بصیر قال اف اف ما هذا قال جلیسه هذا کلب شغر فی وجهک یعنی حماد میگوید که نشسته بود ابو بصیر
بر دروازه حضرت امام صادق ع تا پروانگی حضور طلبد پس او را اذن ندادند پس گفت که اگر همراه ما طبقی می بود البته پروانگی
میدادند درین بودند که سگی آمد و شاشید بر روی او و ابو بصیر که نابینا بود گفت اف اف این چه واقع شد همنشین جواب داد
که سگی دوید و بر روی تو شاشید و ازین روایت انیهم صریح عیان شد که حضرت امام صادق پروانگی ندادند برای
آمدنش با وجود آن اخلاق عمیم که از جد بزرگوار خود مصداق وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ میراث یافتند از نجبت آن کور باطن
و ظاهر ان کلمه هائله که تمامی طبقات زمین و اسمان بلرزه در آمد بر زبان ناپاک خود آورد که خوارج و نواصب هم از ان خجل
میشوند و محصلش غیر ازین چیست که چندین تشکل برای اکل طبق معاذ الله امام موصوف داعی برای تحصیل زخارف
گسترده و ترک دین برای دنیا کرده اکنون خدارا از روح شوشتری باید پرسیدن که عبد الملک هنوز بی نظیر است
یا مانند ابو بصیر و لنعم ما قال لبعض الشعراء گفتیم جوابی نه کم از گفته سعدی ✤ بلکه این دو غزل خوبتر از یکدگر
نستاد چون حجت باتمام رسید حالیا اختیار داری از مذهب رفض دست باید برداشتن و غور و تامل بکار باید
بردن و بچشم عبرت بین دیدن که اکابر رفضه بی دین که مرتبه شان از عرش برین در گذشته و بدعت رفض را ایشان
زینت داده اند در حق سلاله اهل بیت طاهرین که مذهب خود را کشتان کیشان برای فوائد دنیوی کما بیجی نقلا عن الکشی بآن جناب
منسوب میسازند چه بی اندامیها کرده اند یا بتقلید رفضه عنان مذهب خود را بدست این دشمنان ائمه باید سپردن
انهمه الحاده و زندقه را علمای روافض در کتب دین و ایمان خویش می پسندند دامن خود از محبت عشق
شان نمی چینند و با انهمه در پوستین صحابه کرام که قران مجید بستایش و مدحت شان ناطق است افتاده

نقد دین وایمان را از دست داده اند که اگر بگوئی در عیب جوئی ایشان کنم نتوانم بختی را بانجام رسانم دیجانم
سخنی وبحثی در مزاح ومطائبات از نظر بگذشت که دل نمیخواهد که ایرادان مفصل نماید ولیکن عنانش گرفته بر
دو حرف قناعت کرده شود که اذکیای ایشان درصددان شدند که تاویل مزاح ومطایبه بابرای حضرات ائمه اطهار
میراث عن اب عن جد خصوصا سلالة الاوصیا الباثبات رسانند محصل آن انکه ائمه بتقلید جناب امام الائمه که
مزاح بودنش مشهور ومعروف است درین پیشه ید طولی داشته اند وبعضی بقصور فهم فاروق رض را درین معنی
مفتری دانستند وهر که درین باب تردد دارد چه ضرور که کتب جهانده قدما بر کشاید باید که از باب اخلاق
ناصری در آید که محقق دران می نویسد واما مزاح اگر بقدر اعتدال استعمال کنند محمود بود کان رسول الله صلعم
یمزح ولا یقول الا حقا وامیر المومنین علی ع مزاح بودی تا بحدیکه مردمان او را بدان عیب کردند وگفتند لولا دعابة
فیه وسلمان فارسی بلکه محمدی بلکه باب الله رئیس ارکان اربعه او را گفت بر مزاحیکه با او بکردند اخرک الی
الرابعه واین در حقیقت تائیدی نیست بلکه تخریبی است که رفضه در ذکران دست از عاقبت اندیشی باز داشتند
واین هم نشنیده بدبرای قدماء خود که بارش با هم بارگفتا غیبةً اباء اوه الاذباب با قیماند انکه ابو بصیر مذکور از مقتدایان
دین شیعه ایان مذهب تشیع است این امر در هر کتاب رجال بتفصیل واجمال چنانکه باید موجود انیک مجالس
المومنین قاضی مفتری وخلاصه شیخ حلی وفهرست امام اعظم طوسی وتلخیص الاقوال کتب دیگر از نیز متبحرین
متشیعین حاضر است هر که خواهد بدان رجوع نماید دیدانکه اگر او ویرا وران معنوی او که قدمعبود خود را بهفت
سبز نمودند واز بالا پرواز پائین خالی میدانستند وبر ملا اجله ائمه های محفوظین در امان خدا از ایشان تبرا میکردند
کما فی الکافی والکشی وغیرها میانه شیعه وائمه متوسط نباشند. دعائم دین ومذهب فمن مصداق فهی خاویة
علی عروشها کردد وسلسله علوم دینی رفضه بگسلد کما صرح به المجلسی الاول فی رجال روضة المتقین وغیره
فی غیره من بعد باید دانست که این شقی مطرود یکبار حضرت امام صادق ع را بدین عنوان بدگفته ودشنام نداده
ودریای قهر الهی فقط یکبار جوش نزده واقعه دیگر باید شنید از کتاب کشی مذکور که حدیث میکند حماد بن عثمان
که من وابی یعفور وشخصی دیگر بیرون آمدیم ولسوی حیره یا مکان دیگر متوجه شدیم وسخن از دو بنامی گذشت
ابو بصیر گفت اگاه باشید که صاحب شما اگر ظفر می یافت بدنیا البته بالیقین اختیارش میکرد ولیکن چون بدستش
نیامد ترک وتجرید برگزید بنازم تبایید آسمانی وتقویت یزدانی که بازبجان اهل بیت رسول ص بانی متوجه گردید یعنی برین خنازیر
مخذوره وکلاب ممطوره مسلط شد تا راوی میگوید که ابو بصیر بعد ازین بخواب رفت وغافل شد پس سگی آمد وخواست که بسا شاشد
بر ابو بصیر خیز هستم که او را برانم ابن ابی یعفور گفت بگذار واو را منع مکن پس آن سگ نزدیک شد وشاشید در گوش ام علمای رفضه از اولین
وآخرین با اینهمه سوء ادب وفضیحت شیاطین که درین یک واقعه معجزه جعفری ع ای شهیر میدیت از بول سگ تبسلیط قدرت ایزدی ومنع انه
صدور منع از هم مذهبش وعنی مطاعت خواسته اند که می شوخود را که مصداق مَنْ كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ
أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا گشته اشقی الآخرین بود ازین عیوب پاک سازند ونقد دین وایمان مرغوب خود را برای سر بریده اودیگر

دربازند پس هر یکی تمامی همت خود را برای رفع خجالت مصروف کرده بعد از کوشش بلیغ بمخالفت و عداوت ائمه
خصوصاً حضرت امام بحق ناطق بعمل آورده و آن قدر چرخ و بازی در تاویلات و تسویلات نموده که اعمال
حقه بازان رشک بران می برد و لکن لله در الشیخ حیث قال ع سگ بدریای هفت گانه بشو چونکه تر شد پلید
تر باشد ٭ و بنده این بحث خاص را به تفصیل و بسط تمام ذیل در بعضی از کتابها آورده ام و بادلهٔ قطعیه ثابت نموده
که هر چه علمای طایفه فاحشه بر حمایت مذهب این سیاهی بی دین و بمزید محبت معنوی آن لعین سخن
سازیها بکار برده اند و در رسائل مفرده پیش پا خورده اش کلمات مجانین ست و آنچه پیشوایان رفضه
در بدگوئی ائمه هدی عموماً و مرة بعد اخری بر زبان آورده اند طول و عرض بسیار دارد و بنا بر آن
امیدواری از حضرت باری می رود که بزودی ازین مجلد فارغ شوم تا کتابی منفرد درین امر بسلک تالیف
کشم یا بکتابی دیگر بعنوان تفصیل که دلم می خواهد ضمیمه گردانم و گردن های منکرین قوم را که لاف
و گزاف از ذاتیات شان ست در شکنجه آرم و اگر دو صد کتاب دیگر یا هم نقاره فتح و ظفر درین باب
خاص چنان نوازم که شرقاً و غرباً غریوش محیط گردد و گوش منافقین پیروان عبد الله بن ابی بن سلول
کر شود **الغرض** کتب مذهب طایفه شیعه حقیقةً بر مثالب و فضایح قدمای شیعه آن قدر
شامل ست که استیعاب آن پهلو باستحاله میساید بخلاف ما نحن فیه یعنی حالات و مقالات اصحاب کبار که آیات
بسیار در قرآن مجید بایمان شان عموماً و خلوص فاروقی خصوصاً ناطق گشته و خود اجله مفسرین شیعه مثل
کاشانی و غیره او بوجه نزول لقب مذکور برای او که در کتاب منهج المقال هم موجود ست رطب اللسان شده اند
و هزاران احادیث مناقب فاروق بر زبان مبارک سرور انس و جان گذشته حتی که محدثین رفضه با اینهمه
عداوتها در کتب خویش آورده اند با موریکه تشبیه این بزرگان بحضرات انبیای اولو العزم از انجمله است و هم مورد بودن
ایشان آیات مدح قرآنی را و برتر از تشبیه اوست آنکه خود حضرت خاتم المرسلین که بوحی الهی گویا بودند عمر
فاروق را بمنزله بصر مبارک خود میدانستند الی غیر ذلک من المناقب و تفصیل این مبحث عنقریب بگوشت میرسد انشاء
الله تعالی و حال برگزیدگی مهاجرین خصوصاً صنادید ایشان و مستجمع بودن ایشان بشرائط حسنه و دعوت دینی در
همین مقاله عنقریب در حدیث امام صادق که کلینی آنرا باسناد خودش بتکرار الطویل کلام در چهار ورق روایت کرده
و بدلالت مطابقی ذوات عالیات خلفای راشدین اجمعین را عمده مناقب و مدایح قرآنی گردانیده ـ و لعنه آنکه باور
آید و سعی تمامی مجتهدین رفضه رایگان رود و درین زودی بحول و قوت الهی خواهی دانست معهذا اگر کلام مذکور
بدین عنوان از دشمن عمر فاروق صدور می یافت چنانچه معترض آورده و داد هذیان داده و نمیشد جز مذکور دیگر
فحش و دشنام کما صرح به اکابرهم و منهم الحلی فی نهج الحق و المجلسی فی حق الیقین لاجرم فضیحتش زیاده از ابو البصر متوقع بود
چه جای آنکه امر صحابه روز بروز ترقی یابد و نقیض وعید قرآنی باشد بالجمله کسی جز و افضل انبیا هم باور تواند
کرد که اجله صحابه کرام درین صحبت حاضر باشند و بمقتضای نسخه سلیم مقبولین لسانی ردبرو رسول یزدانی هر آن حضور یابند

و تحفه از ایشان برین تشنام بکری نکند و نحن بحث هم نگوید چنانچه محقق چلپانی امامیه اعتراف این معنی از اکابر علما نقل نموده
و از اسلام شمرده کما لا یخفی علی من نظر فی فسخ السبیل و از ینجا فرق ظاهر شد و ضوحا تا تا که از روایات کشی در حق ابو بصیر
شقی که حضرت امام صادق علیه السلام را بد گفته بود واضح و لایح گشته که حضار واقعه کما اشرنا تطییب خاطر خواستند
و تجویز کردند که سگ بدهن و گوش او نشاشد بلکه بالنعین سگ را منع کردند تا نوبت بدین تفضیح رسید و ایضاً
در واقعه قرطاس با بطال تهمت رفضه او له دیگر قایم ست از انجمله آنکه به تقدیر مذکور چرا علمای رفضه در ارتداد
شریعه عمر رضی الله عنه از آن وقت اتفاق نکردند حالانکه بالاجماع او لا مصدر این کلمه تاکید بلیغ میدانند
و برین هم اجماع علمای خویش و اجماع عترت طاهره نقل میکنند که هر که حضرت پیغمبر صلے الله علیه وسلم را دشنام
دهد او مرتد ست بحث قتله الی غیر ذلک من اللوازم کما فی البحار و حق الیقین و متحیر هم که چگونه اکابر علمای
ایشان مثل عبد الجلیل رازی در نقض الفضایح گفتند. انچه بران دلالت دارد که محاربین حضرت امیر
مثل عایشه صدیقه هم ریاست مومنین داشتند و هم بالیقین از امهات المومنین بودند انتهی ملخصا تا بخلفای
ثلثه که کار ایشان بسیف و سنان بالاتفاق نه انجامیده و بر تصریح محققین رفضه بر مخالفت مرتضوی قناعت
ورزیدند چه رسد و حاصل عرش تحصیل که او را سلطان المحققین هم میگویند چرا در تجرید العقاید ثابت کرده
که فاسق مومن ست و هر که از مخالفین حضرت امیر که غاصبین خلافت هم بودند نوبت بقتال نرسانیده و بر
مجرد مخالفت قانع گشته فاسق ست غالباً انچه این اعیان در طعن فاروق بعد دعوی اتفاق فریقین گفتند
گوزشتر بود و المنة لله تعالی که در عبارت تجرید انچه علمای مسئولین محرفین بفرمایش متکی از یکه اقبال که
حال خرافاتش در آغاز مجلد اول ازین کتاب عیان شده و درین مقاله هم بیاید انشاء الله تعالی قیل و قال
کرده بودند و هر یکے درین باب بادیه پیمای ترهات گردیده و بالآخر بعضے از سر غنه ایشان یعنی فاضل جباری
انچه بعضی احباب اقل الانام از راه تشنجد بر مذهب تشیع گفته بودند بر دفتر زدند یعنی بتقیه و نفاق طوسی گردیدند و گفتند
که فتوای صاحب تجرید از خوف اهل سنت بود در کتاب صولة حیدریه علی المجوس القدریه بر هم زده ام که کتاب برأسه
در مخصوص تجویز توان کرد بسبب آنکه همه فضلای لکنوحتی میر باد علی نیز عموماً خصوصاً سعی خود درا بدرجه قصوی رسانیده
بودند و این بزرگ که بتوفیق الهی از مذهب تشیع که مذهب جد و پدر ایشان بود تائب شده اند مستطر یعنی المرده بودند
و برادر مهین مرزین بی بدان نبرد و برای تاویل آن را غنیمت شمرد ذَالِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
بالجمله کسے از امت طوسی و حلی کجا میتواند برد که عمر فاروق رضی الله عنه در زندگانی رسول بانی حقیقة
مرتد شد و حالانکه منافقان را بمجرد گفتن آنکه فیصله شریف را قبول نمیکنم میکشت کما اشرنا الی التصریحات علمائهم منهم
الکاشانی فی تفسیره ملخصا و از انجا عیان شد که منافق بی ادب را باید کشت که موجب مزید ثواب و رضای رب الارباب
فانظروا الی قوة ایمان المقبولین و بحکم الرفضه بان الامر النبوی متعید الاصحاب فی واقعة القرطاس مخیف بهوا هم الحکایة
آنا هم بر حاشیه منبه که عبارتش اینست من مارس الاخبار و الآثار علم ان عمر کان له عند رسول الله صلی الله علیه وسلم هذا المقام

والمنصب فجری علی عادته عند موت رسول الله صلی الله علیه وسلم وقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم رأیه وترک ما کتب
واما ما قال انه شتم رسول الله صلی الله علیه وسلم فذاک من جهله باللغة وجرأته علی الصحابة لا افلح فان الهجر کما بینا هو الکلام
الذی تکلم المریض به ولیس هو البتة شتما وهذا المتعصب لا یعرف اللغة ویحسب انه من اساءة الادب وکان عمر من احسن الناس
ادبا بالنسبة الی رسول الله صلی الله علیه وسلم کما یعلمه المتدرب فی الاخبار انتهی کلامه بلفظه ابطال الباطل تمام شد حالیه
منسیه بحروف مجتهد اقول اگر مراد مجتهد الزمانی از اینجا شیه که بر لفظ الهجر نوشته اند ومقامی غیر ازین برای آن نیست الا نیست
که صدر الدین اصفهانی در ابطال الباطل قائل بدان شده که عمر در حق حضرت خاتم المرسلین بدین کلمه خوگر بود
پس کمال بی دیانتی یا خرافت اوست چه خود کلام فاضل مذکور تکذیب مجتهد می نماید نه بینی که هرگاه شیخ حلی امامیه که معجبا النسبت
معنوی وتجنیس خطی با شیخ حلی دارد قصه قرطاس را در مطاعن اصحاب عموما آورده فاضل مذکور چنین نوشته آن عمر
کان وزیر رسول الله صلی الله علیه وسلم وصاحب مشاورته وکثیرا ما کان رسول الله یقدم علی اشیاء فیمنعه
عمر ویقول لا تفعل یا رسول الله فیسمع قوله فیما یتعلق ای النبی صلی الله علیه وسلم منها انه عزم فی غزوة تبوک ان یدخل دمشق ویحاربها
ملکها فقال لا تفعل یا رسول الله فاطاعه وقبل رأیه ومنها قصة الاساری وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یشاور
فی امرهم فنهاه عن اخذ الفدیة ووافقه الله تعالی فی قوله مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ وحتی باء امر الحجاب
وکان عمر یمانع فیه حتی انزال الله تعالی تصدیقه ومن مارس الاخبار والآثار علم ان عمر کان له عند رسول الله صلی الله علیه وسلم
هذا المقام والمنصب الی آخر العبارة یعنی عمر وزیر پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود وصاحب مشاورت وبسیار ومیداد که حضرت
اقدام میفرمود بر چیزی واو منع میکرد ومیگفت لا تفعل یا رسول الله وحضرت صلی الله علیه وسلم قول او را می شنید
قبول میفرمود در آنچه تعلق داشت برای آنجناب نه بوحی از آنجمله آنکه حضرت صلی الله علیه وسلم قصد فرموده در غزوه تبوک که داخل شوند
در دمشق ومحاربه عمر گفت یا رسول الله مناسب نیست وحضرت قبول نمود واز قصه اساری بدینهم مثل بدر است که آیت کریمه ما
کان لنبی نازل شده موافق او واز همین بابست امر حجاب که عمر مبالغه در آن میکرد تا آنکه نازل نمود حق تعالی تصدیق او را بعده
ازین فاضل اصفهانی یعنی فضل بن روزبهان مذکور آنچه تحریر نموده در کتاب ابطال الباطل همین عبارتست که ومن مارس
الاخبار الخ کما عرفت واینجا بر نقل قاضی شوشتری کلام صدر الدین مزبور را در احقاق الحق حال تحریف معنوی وسفاهت
وبی دینی مجتهد بوضوح انجامید که عبارت ماقبل را که محصلش وزارت بود نتی اسقاط کرده تا مردم بدانند که اشاره هذا المقال بلفظ
الهجر ست واز عادات عمر انتقال بود هم وقت صحت وهم قریب وفات شریفه نعوذ بالله من ذلک حال آنکه مفهوم مقام ابطال
الباطل از لفظ هذا اشاره بوزیر بودن فاروق ست چنانچه بر همگنان بوضوح پیوست اینکه شنیدی تحریف معنوی بود اما تحریف
لفظی اینست نقل عبارت ابطال از نسخه احقاق عیان شد که مجتهد لفظ هذا المقام را لفظ هذا المقال ساخته وترویج روح
شیطان الاباق پیدا ساخته تا ناظر فریب خورده وگمان برده که مراد از هذا المقال لفظ الهجر گفتن است فادخلوا الباب سجدا ونجمیه
یا معشر المجتهدین بلی صدر الدین اصفهانی هر قسم لفظ مذکور را اختلاط کلام می پندارد وشتم نمیداند چنانچه شیخ حلی میگوید
منه عمر عن ذلک صدره عنه وصدر الم التعمر علی الخفا فقیه حتی شتمه ونداشته که بر تقدیر شتم قناعتها هی البیاء لا نعی فی ایذ نبا انه الخ

اشارتی بدان نمودم و خبری بعد ازین می آید و از کتب این پیر خرف هم هویداست که او اصحاب کبار را مرتد میشمارد حقیقة
وشرعا چنانچه تصانیف شوشتری همبران گواهی میدهد که فاروق مرتد شرعی نیست منها احقاق الحق اگر مرادش بر
فرض محال تا لا علی البساعده الکلام انیست که صدر الدین مذکور لفظ یهجر را صحیح میداند پس دلیل بر آنست که مجتهد از معانی
کلام او را در مطاعن فاروق رضی الله عنه ندیده با عبارتش نفهمیده محصلش انیست که لفظ مذکور بصحت نرسیده و بدین
عنوان در صحیح وارد نگشته و بر تقدیر صحت اسات ادب و دشنام خواهد بود هر که خواهد بکتاب احقاق رجوع نماید و بعد
از ملاحظه بعضی از معنی لفظ مذکور چنانچه عنقریب می آید انشاء الله تعالی در صحت کلام صدر الدین شکی نمی ماند
و مویداوست انچه در مجتهد در بارهٔ ضغینه گفته که عمر گفت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد غلبه الوجع و عندنا
کتاب الله حسبنا چنانچه در صحاح ایشان مذکورست و بنا بر بعضی روایات ان الرجل غلب علیه الوجع و باشانه
یهجر هم وارد شده انتهی بلفظه و اگر مراد مجتهد ازین حاشیه چیزی دیگر باشد فلابد من تقریره حتی نقلعه بخذافیره و من متحرم
که ایا اشتقاق یهجر از هجر بمعنی هذیان تواند شد و لبس و محصور در همین ست که شیعه با ان خو کرانده هیچکس بس جایز است
که از هجرت ماخوذ بود یعنی ایا حضرت دنیا را وداع فرمود مدعا انکار هست یعنی حقیقةً حالت احتضار و جدائی از
دنیا نیست که با ز مانم و بسکوت کرایم یا رما حضرت را این حالت رو داده پس باید استفهام کردن تا هر چه فرمایند
بجا آریم الغرض استفهام از اختلاط کلام هم نشد چه جای اثبات آن کیشیخ چلپی بنا بر سلب جب اس آن را اسم
قرار داده و بر این بهم گوش نه نهاده که ماضی مشتق می باشد از مصدرش هر معنی که در مصدر محتمل خواهد بود در ماضی
هم و در نیجا قرینه مرض الموت و اشتداد درد و غلبه پت و بحة الصوت چه قدر معنی مذکور اتائید میکند طرفه آنکه رو افض
مصداق حمر مستنفرة فرت من قسورة انچه در کتب سنیه مثل تفاسیر و احادیث می آیند در نیجا فراموش میسازند کاشتای
از مفسرین ایشان در خلاصة المنهج و غیر او در غران آورده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم در مجامع انصار بود و دراز گوش
بول کرد عبد الله بن ابی بن سلول بینی خود بر گرفت و این کلمه گفت که خرش مارا اذیت داد اصحاب ام جواب سخت
دادند و بهم برآمدند و بدست چوب مانند آن هنگامه کار زار را گرم کردند پس عزاز ه رفقهٔ تا عاقبت اندیش کیست که تجویز کند که عمر
معاذ الله دشنام داد حضرت را و اصحاب ام خصوصاً مقبولین لسانی تکبیری نکردند از اینجا عیان شد که روافض معار بن هم
عدیله مستغیر نقد مستعار دین را هم از دست افگندند و طرفه نیست که چون کسی از حکام فدک تعریضی بحضرت امیر کرده بود دلاور
حضرت عباس حس تشن از دین بودند چنانچه قبل ازین در مجلد اول دانستی فولاد بلا که مقبولین شیعه تیغ زبان را هم حرکت ندهند و
دشنام تلخ او رحق سرور کاینات العثمه ترین انکار ندوا ته ایه تهر و ایت کلینی و غیره گذشت که مومن را نباید درین مجلس نشستن موسی او
گفت چه اندیشه وار د کسی که از دل مکروه اند و درین محفل نشیند امام قصه یکی از بنی اسرائیل یاد فرمود که هر چند مومن بود لیکن بجهت
آنکه نزد قبطیان میرفت غرق شد پس انکم اذا مثلهم شد مقبولین لسانی صادق آمد و ادنی مرتبه اسلام هم از دست رفت و احتمال
التقیه خود مسلوب هست و الا لازم آید مخالفت نبوی که تقیه نمود و موافق خود کمال مهر که ابن خطاب مثل عمر بوده نقطه
چه طلب اسباب کتابت از موافقین خصوصاً امیر المومنین کاتب سید المرسلین بوجوه کثیره متیابن

است فکیف که بقول رفضه ایشان تابع عمر گردند و اسباب کتابت نیاوردند چه جای آنکه دشنام را هم نشنوند پس تموا
بحال ایشان متوجه است کما اشرنا افسوس که رفضه سخن را از کجا بکجا رسانیدند معمول بیمار انست که از
قیل و قال مشوش میشوند سیما وقتیکه شغل باطنی پیش آید که والذی انا فیه خیر مما تدعونی الیه کما روی البخاری
رح فی هذه القصة فکیف که قوموا عنی عموم را میخواهد نه خصوص عمر را ولیکن رفضه ترانه میسرایند که زخمه برگ
جان ایشان میرسد کما عرفت اما لفظ لا ینبغی پس کی دلالت بر حرمت دارد و ظاهرش ترک اولی است اگرچه
در کتابت هم دارد شود اما لن تضلوا پس زنهار محصور در گمراهی دینی نیست قال الله تعالی
ووجدک ضالا فهدی واز برادران یوسف علیه السلام در قرآن مجید وارد است اِنَّ اَبَانَا لَفِی
ضَلَالٍ مُّبِیْنٍ فرق اینست که اصول کلینی البته دلالت بر وقوع ضلالت ایمه شیعه مثل
شیطان الطاق و هشام بلکه همه ایشان و امثال شان دارد و غیر ازین هیچ احتمالی ندارد چه نزد رفضه
عدم معرفت امام البته موجب سلب ایمانست کما فی روایة حدیث المعرفة و سیجیء عنقریب انشاء الله تعالی
کار از پیشوایان رفضه اثنا عشریه این ضلالت مبین صادر شده بخلاف واقعه قرطاس که بخاری و مسلم و دیگر صحاح
دلیل بر آنست که هرچه نوشتنی بود از زبانی بیان نمودند و اکثرش تعلق دارد باموریا امامت و خلافت که مدار علیه
ایمان نیست و حاصل حدیث کلینی اینست که هشام بن سالم گفت بودیم در مدینه بعد وفات امام جعفر متفق آنکه
عبدالله پسرش صاحب الامر است پس داخل شدیم براو و آزمودیم که امام نتواند شد پس برآمدیم درحالیکه
گمراه بودیم و همه شیعه جعفری گمراه بودند و نمیدانستیم کجا متوجه شویم پس من و احول در بعضی از کوچهای مدینه
نشستیم و میگریستیم و متحیر بودیم که سنی شویم یا مجوس گردیم یا مذهب زیدیه اختیار کنیم یا راه معتزله پیمائیم یا خارجی شده
بتکفیر امیر المؤمنین معاذ الله گرائیم انتهی محصلا سبحان الله باین پیشوایان رفضه چنان بر ترک ایمه ایستند
که از روز الست مضمون امامت ایمه نام بنام مقرر شد و انبیا علیهم السلام بایمان امامت ایمه مامور گردیدند
و اهل کتاب درس آن میدادند اکنون خود ایشان را یاد نماند که بعد امام جعفر امامت موسی کاظم مقرر است نه امامت
کافری معاذ الله که صورت بعین حالش میپرس تا این ملاعین بخوارج مائل نمیشدند پس تخصیص اسامی ایمه هدی
از دست رفت و کفر و ضلالت این ایمه رفضه منصوص شد نصا قطعیا باجماع اهل صحاحهم در تقرر ان الیقین
لا یزول الا بالیقین مسئله اما حضرت ابن عباس بکلمة الرزیة کل الرزیة پس از کسیا بر مطاعن مطلوبه
رفضه و منافی جمله دلالت دارد و تعظیم مصیبت نه بجهت آنست که حضرت وصیت فرمود باخراج مشرکین و حسن
سلوک بوافدین و سکوت فرمود از سوم یا بیان نه داد و اگر بقید کتابت می آمد نسیان راوی نمیشد الغرض حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمقتضای جمع کردن روایات صحیحه خصوصا احادیث بخاری اول اسباب کتابت طلبیدند بعد بیهوش
شدند و ازین جهت در آوردن یا با صراحت گذرانیدن اختلاف و گفتگو پدید آمد و عمر فاروق اهل حسرت را التسلی داد
اجمعیکم کتاب الله حسبنا و طالب را جواب کرد بکلمه غلبه الوجع و حضرت این رای را پسندید و آنچه نوشتنی بود زبانی فرمود

کما عرفت و باموریاطنی مشغول شد چون رفضه ضلالت پیشوایان خود را در کافی وکشی عیانا دیده بودند کما عرفت آنفا خواستند
که ضلالت اصحاب ایشانرا بزعم خود از کتب سنیان باثبات رسانند تا ایشان در توجیهات آن مشغول شوند وشیعیان از ین
محو اعتراضات بجان ببلامت بر دند والحمد الله علی ظهور الحق ولمعانه وهذا التجهید بهذیانه **من بعد باید دانست** که این مجتهد
گفته که اعتراض از حشو تنهای او کردیم الخ از انجس ست که تیری در سر پیری از مومنین که الحائک لا امتی در نقل مجتهد
جائی بصوارم ریشان اوست تا پیکان غرق شد و او میگفت که خدا این واقعه را دروغ گرداند بالجمله اگر چنین سلامت
روی اختیار نمودندی باده گوئی و هرزه درائی را پیشه خود نمیگردانیدند مشاهده این روز سیاه نمی کردند و تیر خار اشکاف
نیز سید جاتیکه رسید ومن زینهار مجتهد الزمانی را هدف سهام ملام نمیگردانم و درین کتاب غیر از مباحث تحقیقیه
وان امید نمی آورد م بلکه وقت ذکر اسامی مجتهدین انچه برای ایشان از القاب مدح مقرر ست بزبان می آوردم
هم چنین در باره شیطان الطاق وزراره وابوبصیر از ایمه اهل نفاق **قوله** بالجمله الخ **اقول** در هر مقام
برد وقدح اقوال مخاطب آنچنان در مجلد اول تفصیل وبسط باد له وبراهین بکار برده ام که قلوب شیعه هم نیک میدانند
که هرگز حرفی از خرافات مجتهد بلکه اولین وآخرین مذهبش هم باقی نماند فلا نطیل الکلام باعادته **قوله**
اگر مراد از ین احادیث الخ **اقول** مقصود من الحمار سفاهت مجتهد که خلافت راشدین را کمتر از خلافت
یزید دانسته به اثبات ادله خلافت خلفاست یعنی احادیث بمنزله نص خلافت راشده ست ونور وحی در
ضمن آن یافته وفعلیت به سبب انقیاد یافته واستیلای شان اساس کفر را بر هم شکسته واستخلاف الهی باعتراف
حضرت مرتضوی جلوه ظهور گرفته علاوه خلافت ایشان فقط باحادیث دوستان ثابت نیست که روایت دشمنان هم
بران گواهی داده اکنون دعوی مجتهد که احادیث اهل سنت درباره خلافت راشدین روایت کرده اند معارض است
باحادیثیکه دلالت بر نفاق وکفر ایشان دارد بی دلیل ست اگر مجتهد مرد میدان باشد باید که معارضات را پیش کند تا بر
هر حرفش رساله مفرده بدلائل عقلیه ونقلیه بنویسیم واولین وآخرین مجتهد را بدانسان در شکنجه بکشیم که بار دیگر از ین شیع
رجعت بکوفه نفرمایید ومحتاج لشنیدن این مزرنش نشوید کلا انها کلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون
اما انچه گفته که مفید یا اصلا نیست پس اگر مراد وی اینست که محبت مفید شیعه دانسته بود آن احادیث را و
حالانکه در نفس الامر مفید شیعه نیست پس از عجائب خرافات ست که غیر از روح شیخ چلی کسی از ان مسرور نتواند شد
زیراکه محبب مصیبت آن احادیث را آنقدر مضر متشیعین میداند که گفتن لاحول در مقابله شیاطین مضر لیکن چون این مقدار
باعتراف این فقید الادراک ثابت شد که برای شیعه مفید نیست مطلقا باید که برای اهل سنت مفید باشد چه بخیال نمی آید که حدیث
مناقب خلفا موید ومفید مذهب اهل سنت نیفتد واگر بطور مجاز انمعنی اراده کرده که در مناظره شیعه اصلا بکار نمی آید پس از
پیشوه براوانکه دعوی رفضه از قدیم الایام اینست که باصول اهل سنت ثابت میکنیم خلافت لا فصل مرتضوی وبی اصل بودن
خلافت خلفای ثلثه وبعد از ین دعوی که موکد بایمان غلاظ بود چنانچه کتب مطبوع وغیر مطبوع جا لتی بران اول دلیل
ست بمیدان مصارعت قدم نهادند ومجتهد الزمانی بنا بر تقلید قیاسات شیطانی انهم گفت که خلافت یزید بیهره دلیل ثابت

است بخلاف خلافت خلفا پس اهل سنت در مناظره ایشان توانند گفت که تمام احادیث موالات را مثلا بزعم خود باطل
خلافت متقدمین و حقیت خلافت امیر المومنین دانستند و حالانکه هزاران احادیث معارض آن در کتب ما موجود است
که حقیت خلافت ایشان را ثابت میکند و بدعای شما را باطل میگردانند مثل منامات سرور کائنات و تعبیرات
انجناب و حدیث امامت صلوة و حدیث حجیت اجماع و احادیث بشارات الی غیر ذلک انتهی بعد از آنکه بحثی در تقریر
شیعه نکنند که مولی بمعنی اولی کجا موضوع است و بر تقدیر معنی امامت اجتماع دو ولایت در یکزمانه لازم می آید بر معنی
متبادر و قس علی هذا اضمار بعدیت و آنهم بالاتصال و کسی هم نتواند کرد که اهل سنت صحاح خویش را در مقابله رفضه می
آورند بمناظره مفید بود بلی رفضه هرچه از روایات خویش در امامت و مطاعن آرند باعتراف اولین
و آخرین ایشان مهمل است زیرا که همیشه الزام و جدل را بقول شان قصد کرده اند و ازینجا هم بنیان مذهب
رفضه مستاصل شد چه مثل آفتاب عیان گشت که ثبوت خلافت بلافصل حضرت مرتضی و باطل بودن
خلافت حضرات خلفا بدون ضم موضوعات و محدثات از محالات است کما عرفت مشروحا و سوف تعرفه
مبسوطا اما آنچه مجتهد بنا بر سر پرستی یزید بدعلیه گفته بود پس بجوابش گفتیم که احادیث بمنزله نص است
برای خلفا و استخلاف باعتراف حضرت مرتضی و بیعت و قهر و استیلا کالشمس فی کبد السماء و مجتهدین آنچه برای
یزید قصد کردند لا یجدیهم نفعا بالجمله گو آن احادیث مثل مرویات شیعه ملزم رفضه نباشد لیکن انکار از افاده
آن علی الاطلاق نمودن چنانچه نفعا اصلا نیست بران دلیل است برجای خود تواند بود درینمقام آنچه مجتهد جالسی
که بنا بر مشهور پدر بزرگوار مجتهد الزمانی بودند در ذو الفقار مصنوع افاده فرمودند باید شنید که بعد از ذکر چندی از اصول
خویش که از انجمله اینست که اقوال و افعال ائمه دین حجت است پس هر یکی از ائمه دین بر هر که لعن کرده یا امر بلعن او نموده یا حکم بکفر او نموده باشد
یقینا آنکس نزد شیعه ملعون و کافر است میفرمایند که بالجمله مخالف هر چند این را قبول ندارد و مکابره و لجاج می نماید اما
ضروری مذهب امامیه اینست که ایشان چنین بوده اند پس هر که بجهت رد عداوت اهل بیت رسالت دیده بصیرت او کور
گشته و از جاده صراط محبت عترت نبی آخر الزمان ورزیده بیاید و اصول ضروریه شیعه امامیه را مسلم داشته بهر که خواهد از شیعیان ائمه زمن
مباحثه و معارضه نماید تا حالش گردد و نزد او ثابت شود که اصحاب ثلاثه و نظایر ایشان با وجود تسلیم اصول مذکوره شیعه
امامیه چگونه مستحق طعن و مورد لعن نیستند انتهی بالجمله چنانچه بزعم مومن جالسی ضروریات مذهبش در مطاعن بکار آمد
اهلسنت را نیز احادیث حقیت و مقبولیت خلفا مفید افتاد و اینکه دانستی موقوف بر آنست که قول جالسی را از آغاز تا انجام مسلم داریم
و بر ریش او نخندیم ورنه ما را میرسد که بر هر قدم بذکر بعض پیشوایان رفضه مثل زراره و غیر او مجتهد فانی را مخنوق گردانیم کما لا یخفی و فرق
اینست که آن اصول که جالسی در تبر الصوص دانسته کما عرفت معارض است با احادیث مثل نسخه سلیم که در مدح خلفا و بعض
مقبولین کیسانی امامیه ادله قطعیه است کما ذکرته سابقا و لاحقا و هم معارض کتاب مستطاب نورانی که مدح مهاجرین و انصار
تابعین اخبار هر جا می نماید و ان بر طور رفضه باقی ماند و اثبات امامت ائمه بطور خود معارض است با احادیث صحیحه اصول
کافی و هم تصانیف صدوق و دیگر پیشوایان رفضه داله بر اینمعنی که قول بامامت ائمه اثنا عشر مطابق مهو خیالیه متشیعین محدثات از

امورست چنانچه از صولت حیدریه مانند آفتاب نیم روز ظاهر و هویدا است و درین کتاب نیز بهر قدم واضح و پیدا است بخلاف احکامی
که در مذهب اهل سنت است کما اشتر تا که مثبت خلافت راشدین و مؤید بآیات قرآن مبین و مستند باجماع صحابه و اهل بیت
طاهرین و اتفاق اهل حق و یقین ست و هم مؤکد باحتجاج حضرت امام صادق که بحق گوئی و انتشار علوم اهل بیت در کتب
مخشوم محکوم بودند کما عرفت مجملا و یجئی مفصلا انشاء الله تعالی مع ذلک اگر آن اصول که علمای قوم بدلالت
بعض اصول کافی کلینی بازنان خویش تراشیدند مناط اعتبار باشد انهم لازم می آید که اکابر اهل بیت مانند کفار
و یهود و نصاری جاودان بمانند و گاهی بساحل نجات نرسند و مجتهد و اولین و آخرین او این کلمه در زبان دارند که
اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول دون و اقرارهم لا انفسهم فتدبر **قوله** واگر مراد از ان آنخ **اقوال** عنقریب
بر بهر کس از صغیر و کبیر کذب مجتهد عیان مے شود و مثل اجلای بدیهیات روشن میگردد که هرچند مجتهد بمت
دپای خود در حدیث کلینی که نص برای ثبوت استحقاق بخلافت راشده راشدین ست میزند لیکن آنچه را از حدیث ثابت
دانسته انهم بیخ و بنیاد مذهب او میکند و خلافت راشدین را که نیز بر وجه ثابت میکند و این مبحث عنقریب
مے آید انتظار شد ندر میان سنیت سن بعد خرابی درین است که تمامے امت خصوص سنی و شیعه اتفاق
دارند که بعد رسول خدا صلے الله علیه وسلم مهاجرین و انصار بیعت باصدیق نمودند و او را رئیس خویش
گردانیدند تا آنکه زیاده از دو سال خلافت کرد بعد از وفاتش عمر بر اریکه خلافت نشد و خلافتش
بابتمام رسید همچنین خلافت عثمان و خود جناب امیر ارشاد نمود چنانچه در نهج البلاغة است که مهاجرین و انصار
وایشانرا خلیفه گردانند پس انکار از خلافت ایشان و ادعای آنکه در کتب معتمده شیعه هم حدیثی مثبت
خلافت راشده و غیر راشده آنها وارد نشده از عجائب است اگر مجتهد شیوه انصاف را استعاره کند باید مثل اعتقاد کردن
بخلافت راشده ایشان چنانچه از حدیث کلینی مفصل می آید و کتاب نهج البلاغة هم دلیل بر آنست چه جا آنکه خلافت غیر راشده
را هم انکار نماید و هل هذا الا مخالفة اجماع الامة و شقاق امام الائمة آیا حدیث فتن بحار الانوار و حق الیقین و حیات القلوب
و نهج المباهج و تالیفات شیخ حلی و تصانیف مرتضای ثمانی و رازی هنوز ندیده که در اثبات خلافت برای خلفا نصوص
قطعی است طرفه تر آنکه مجتهد حرف را نیم یاد نماند که قبل ازین عبارت خطبه شقشقیه چه نقل کرده بود که و الله لقد تقمصها
ابن ابی قحافة و انه یعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی اکنون ازین مختل الحواس باید پرسید که ضمیر تقمصها و منها بکجا راجع است
اگر مطابق تصریح شراح و مترجمین گوید که راجع است بخلافت باید گفتن که اکنون طریقه بعضے از شراح که بگواهی بیدرت
در کتب مطبوعه و شهادت عادله تو درهمین مقاله چنان مفصل می آید انشاء الله تعالی عدول و منصف بوده
اختیار میکنی و خلفای متقدمین خصوصا شیخین را در راشدین میگیری و کلمات مرتضوی را در خطبه شقشقیه مرغوبه
بوجه تاویل ملاحظه نمائی مثل ابن ابی الحدید پس خلافت راشده ثبوت رسید فی حد ذاتها و اگر خلافت انهی
میفرمائی باز هم مفید مدعا است که از حدیث امام الائمة ثابت شد بر نقل تو آنچه انکارش مینمائی معذلک جائیکه عبارت
شقشقیه نقل کرده انهم گفته که حضرات اهل سنت در عبارت این خطبه ملیحه تاویل قسم مانند که [illegible] آن [illegible] لست

دلالت بر عدم رضای آن حضرت بر خلافت ابو بکر و عمر نمودن بجمال اکراه دارد حتی این خلافت که از هر فقره شقشقیه ثابت شد
بقول تو یا شد هست یا غیر راشد که خلافت یزید نیز در تو هست از آن بود فلا تغفل و نیز در مکتوبیکه حضرت امیر
باهل مصر فرستادند موجود است بیان هجوم مردم بر بیعت صدیق پس اگر مراد آن جناب خلافت اوست فذلک
هو المدعا و اگر چیزی دیگر است بیانش بر ذمه این هرزه درست طرفه اینکه مجتهد نامه حضرت مرتضوی را که
با ظهار جامع آن از محاسن مکاتیب هست هم ندیده که در آن لفظ خلفا بخطاب معاویه برای متقدمین وارد است
حیث قال رضی الله عنه و زعمت انی للخلفاء حسدت و علی کلهم بغیت حالا بیان باید کرد که آنخلفا باصول
رفضه کیستند چون غیر خلفای ثلثه نتوانند بود اکنون ازین رئیس ذوی الاذناب تنبیهاً و تادیباً باید فرمودن
که خلفا جمع خلیفه هست یا نه و خلیفه بدون خلافت چگونه تواند شد پس خلافت خلفا ازین حدیث بدرجه ثبوت
رسید اللهم الا ان یاتو بمقولة باردة و مناقشة غیر واردة عجب دارم از مخاطب لاثانی
مجتهد الزمانی که حدیث مجمع البیان را هم یاد نکرد که طبرسی در آن می نویسد عن الزجاج قال و لما حرم ماریة
القبطیة اخبر حفصة انه یملک من بعده ابو بکر و عمر الی ان قال و قریب من ذلک ما رواه العیاشی
بالاسناد عن عبد الله بن عطاء المکی عن ابی جعفر علیه السلام الا انه زاد فی ذلک ان کل واحد منهما
حبیبها ابا لک ذلک فعاتبهما و ما قضتنا علیه من ذلک ذا عرض ان یعاتبهما فی الامر الآخر و شاید
که جناب مجتهد مدعای حدیث امام الغمیمه باشند لاجرم عبارت تفسیر کاشانی بقلم می آید که عیاشی باسناد
از عبد الله بن عطاء مکی و عبد الله از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده که چون پیغمبر صلی الله علیه
وسلم ماریه قبطیه بر خود حرام گردانید و در اخفای آن حفصه را امر فرمود گفت مرا امری دیگر هست باید که آنرا نیز
با هیچکس نگوئی بود که تا آن پوشیده و اصلا افشای آن ننمائی و آن این است که بعد از من ابو بکر و پدر تو مالک این امت
شوند و پادشاهی کنند انتهی بلفظه مختصر بمعنی خلافت راشده هست اکنون از مجتهد محیط باید پرسید که این سلطنت
و پادشاهی یا غیر راشده و بهر حال مدعای ما تمام است کما لا یخفی و هرگاه در خلافت خلفا کسی از سوفسطائی هم
کلام نتواند کرد لاجرم فاضل جلیلی که علی المشهور پدر مخاطب بود در عبارت سابقه که از تصانیف او
و مجلد اول نقل برداشتم گفته که خطای شیخ محی الدین بحدی عیانست که حاجتی به بیان ندارد کسی را
در خلافت ظاهری خلفای ثلثه کلامی نیست و هم چنین درین معنی که آنها دعوی خلافت
باطنی نمیکردند الی آخره و نیز از عجائب هست که شراح کلینی صراحة میگویند آنچه دلالت
بران دارد که خلافت ظاهره برای خلفای ثلثه بود و خلافت باطنی برای جناب مرتضوی
از جمله ایشان محمد صادق هست که در شرح اصول کلینی که نامش البیان الشافی فی حل احادیث
الکافی گذاشته میگوید الخلافة ظاهرة کما فی الخلفاء الثلثة بعد رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم و باطنة کما فی علی انتهت حال یکی دو کتاب از کتب معتمده بر تصریح رفضه دا گره درایات دیگرا

را ایمه از هدی در معرض تعداد آرم که در آن لفظ خلافت خلفا بترتیب معلوم وارد است در
اصول معتبره شیعه و اقوال معتبره مفسرین ایشان رساله ضخیم میتوانم نوشت درینجا ازین هم سوال
میشود که حضرت امیر را از ایمه و کلمات آنجناب را در احادیث می پندارند یا آنکه چون آنجناب را
بر اصول خود بلفظ امیر معطله ملقب کردند و وزارت آن عالیقبات را وقت خلفا هم یاد داشتند از دایره
امامت و احادیث خارج گردانند مثل فرقه کافلیه از شیعه که حضرت امیر را از جهت تقیه بدی می گفتند
و این معنی را شاید تقلید جناب سیده فاطمه زهره رضی الله عنها گمان می برند پس معنی هادی
بودن محصور گشت بحضرت امام جعفر ولهذا دین و مذهب خود را بآنجناب میرسانند و این کیش را
کیش جعفری مینامند مانند جلالیه و مداریه که سلسله طریقت خویش را برین بزرگان منتهی می پندارند
و در حقیقت نسبتی با ایشان ندارند بنا بر آن عنقریب مجتهدین این فرقه را بحدیث طویل جعفری و مانند
آن که اول دلیل توان گفت ذلیل میگردانم و استجماع شروط خلافت را برای خلفای راشدین از آن
ثابت می کنم و از خلافت راشده غیر ازین مطلوب ما نیست آری میانه جلالیه و مداریه و میانه شیعه امامیه فرق اینست
که اوباش ایشان با وصف دعوی الحاد و زندقه بیک طور می روند و مجتهدان ایشان هزاران احادیث جعفری احمل
می نمایند بر نفاق خویش چنانچه تهذیب امام اعظم اول شان بران گواهست اکنون سند نیز معطله بر اصول مدعین
را باید شنید که در مجلد اول کلینی اعور از حضرت امام کاظم مرویست آنچه بر زبان بعضی از متکلمین اینفرقه محصلش در رساله
محکی است که امیر معطله امام صامت را گویند و قصر مشید امام ناطق را چه امامی که خاموش گشته و از بیم دشمنان بنشر احکام
نپرداخته البته مانند چاهی است که متعطشان از و انتفاعی نبرند و ناطق که بی تقیه سخن رانده و ترویج احکام دین
و تشیید مبانی ملت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نماید چون قصری است برافراشته که در سایه او از تموز آفتاب پناه
گیرند و فرو ماندگان بادیه حیرت بر دست حق پرست او اهتدا یابند و بر طریق مستقیم رسند و براه جنت روانند انتهی والحمد
الله که متکلم مذکور از ملاحظه اصول شیخ اعور خود کور گشته ورنه بعضی از اشعار در خصوص اینجا می آورد که کوران البیبا
دران افتادند و در مزید ظلمت و مضیقش مردند و زینهار جان بسلامت نبردند اکنون چگونه خاموش نشینیم و
خطای خود نگیرم که باشعار اشاره کردم زیرا که احادیث بسیار در کتب دینیه هنوز موجودست که درین فصل بکار آید و فخر
مباهات برای اهل نفاق بیفزاید حرفی از آن در مجلد سیزدهم از بحار رئیس المنافقین یا رئیس الغابرین مجلسی که از تفاسیر قدمای
خود باسناد می آرد بزبان مترجم اینست که صاحب تفسیر از احمد بن ادریس از محمد بن عبد الجبار از ابن ابی عمیر از حماد
بن عثمان از محمد بن مسلم روایت کرده که او گفته که از ابی جعفر علیه السلام پرسیدم از قول خدا وَاللَّيْلِ
إِذَا يَغْشَى آنحضرت فرمود که مراد از امیر المؤمنین است که در دولت باطله ظلمت ظلم و ستم با و احاطه نمود و نور او را خاموش
کرد و مامور کردند که صبر نماید گفتم وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى فرمود نهار عبارت از قایم ست زمانیکه قیام کند بر دولت باطل غالب
میشود خدای تعالی در قرآن برای خلق مثالها آورده با نهایت پیغمبر خود خطاب نموده غیر از و کسی انها را نمیداند

نمی

اکنون قسم میدهم ترا بکبریای الهی که گاهی از هیچ مسلمانی شنیده که گوید مراد از واللیل اذا یغشی مسلمه هست چه جا
امام المتقین علی مرتضی که نزد ما نورش تا پایه عرش خداست قاتل الله الروافض انی یؤفکون وله بعد هلهم عا
فی الدنیا و فی یوم یبعثون و از عجائب آنکه قدوة المسولین مناقب و خصائص مهدی درین
کتاب جمع می کند و نمی داند که ثابت میشود بحدیث مذکور که او هنوز در ظلمات غیبت بطوری مبتلا است
که ره بجائی نمی برد و از ظلمت بدر نمی آید مگر وقتیکه سپر تقیه از رو بر دارد و شمشیر اظهار حق بدست گیرد و آن را
وقتی نیست مگر در قرب قیامت پس این هزار سال یک غوطه اوست معاذ الله در بحر ظلمات بر اصول اهل
خرافات پس ظلمتش نسبت با ائمه دیگر زیاده تر به ثبوت میرسد گو دعوی تجلی آغاز نهند و کوکب دری ثبت
کنند الغرض بعد امعان از جمیع بر مذهب مسلوب النور خواهی یافت مگر بر زبان می آرند که امام جعفر صادق تقیه میفرمود
و تهذیب و استبصار و گواه عادل است بر حمل صدها احادیث آن امام بر تقیه لیکن بهر حال با طول احادیث کلینی
از انجناب اولین و آخرین مجوسیان بی دین را رسوا میسازم تا آل ائمه مذهب از جهت کمال ذات
وصفات بکاملیه رجوع کرده کما اشرت الیه بلکه مذهب اثنا عشر با ثبات این ظلمات و سلب آیات امامت از
کامله هم با فرتر نهاده و چون از ائمه کسی نبوده مصداق والنهار اذا تجلی حقیقة لاجرم و مداح را ذکر باید کردان
زیرا که او مصداق الاتقی است و هر که اتقی است اکرم است عند الله فیکون اماما و هر گاه امامتش خلاف
فریقین است متعین الصدیق و هو الاحق بالتحقیق باز متحیرم که رفضه تاویلات و اسرار چرا نامش گذاشتند چنانچه مجلسی
و غیره از علماء فو دی الاذناب در کتاب مذکور بدان عبارت می نماید چه ناظر قواعد این فریق پی برده می داند که همه ائمه
در چار موجه ظلمات غریق اند حتی که واللیل اذا یغشی حرفی از کتاب است و لیکن فایده که بر دیگر احادیث و امثالش
مترتب شد آنکه مخصوص ائمه منصوص گشت آنچه اهل حق برای هدایت گم گشتگان در نهایة العقول و شرح صحائف
و مقاصد و مواقف و صواعق و نواقض و صوافع و غیر آن میفرمودند که رفضه شیعه ابن سبا و پیروان دیگر شیاطین
اند مقصود ایشان با تباع یهود مخالفت اصحاب و اهلبیت است پس بودن ائمه و جناب امام الائمه علیهم السلام
مصداق واللیل اذا یغشی کشت از بام است و اینهمه شومی رفض که می بینی از جهت تقیه و نفاق است حتی که جناب
امیر در خلافت خویش هم از ان دریغ نمیفرمودند اما اسرار این مذهب پس نمونه آن در جلد اول دانستی جائیکه چه را
چند را از تفسیر دابة الارض بعنوان تفصیل کشیدم و لیکن شاید این همه امور ظاهر را تاویلات اسرار از ان نام نهادند تا
مقلدین ملا باقر مها الکن شل لته ها این اسرار را پوشند و از مزابل مدرسه بر نیاورده لباس فاخره برای شیعه بدوزند
آفرین بر وقت نظرش که هنوز اشاره باخفای این مضامین تنبه نه کرده بودیم که قال الشاعر بیت زلف او آویخته جان
گفتم و گشتم خجل ز آنکه ایمعنی چو زلفش پیش پا افتاده است الغرض چون رفضه بحدیث امام ناطق می بالیدند از پیرهای
معطله و ظلمت واللیل اذا یغشی بسبب انقطاع و ضیاعی نالند درین فصل ایشان را بحدیث امام ناطق صامت میگردانم
انشاء الله تعالی و از نیجا انهم عیان میشود که کلام حضرت عمر تقوی بخطاب لشکریان خود که منم قرآن ناطق با اصول رفضه که انجناب

را در خلافتش هم حسب الفقه وپیر معطله کمان می برند چسپان نمیشود ومعهذا خود بنقل قمی در قوانین از نهج البلاغت
ظاهرست که ناطق وصف قرآنست پس خطای حکیم الملوک ازینجا نیز ظاهر شد کما ظهر سابقا **قوله** ومفعلیت امامت شان
به بیعت اهل حل وعقد بود با وجود مخالفت جناب ولایتمآب که اعلم صحابه وافضل اهل حل وعقد بود **اقول**
جوابش انچنان در مجلد سابق بتفصیل تمام زیب اختتام یافته که مزیدی بران بخیال نگذرد پس اعادهٔ این
حرف جز از لاف وگزاف چه توان دانست واصابت آن جواب که من تقریرش بعمل آوردم بر علما مخفی نتواند
بود باز اگر عاقلی از رفضه در حدیث کلینی که عنقریب مفصل می آید انشاء الله تعالی وصاحب وافی هم آنرا
بعرض وطول تمام می آرد ودیگر امامیه شیعه نیز به روایتش عذب البیان اند غور کند چگونه برچنین بیهودگی
اقدام تواند کرد که حضرت امیر تشنیع خلفا بود زیرا که حدیث مذکور نص درین هست که خلفای ثلث جهاد با کسری
وقیصر ودیگر مقابل کفار نموده وممدوح اشداء علی الکفار رحماء بینهم ونورهم یسعی بین ایدیهم یبتغون الفضل بودند
وحق تعالی از عبادات ومجاهدات ایشان خشنود شده پس اگر فیمابین این بزرگان مخالفت دینی وعداوت ودشمنی با شد
چنانچه اهل رفض مدعی اند احد الامرین لازم خواهد آمد یعنی جناب امیر از حق معترض ومتخلف باشند ودشمن ممدوحین قرآنی
بودند وحال آنکه مرتضای رفضه یعنی ثمانینی هم در شافی وهم در تنزیه الانبیا والائمه اعتراف کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم در حق مرتضوی فرموده که علی از حق وحق از علی جدا نمیشود ومجتهد هم اقرار باین حدیث دارد چنانچه در مجلد اول گذشت
یا آنکه خلفا واتباع شان ممدوح قرآن نباشند وهو خلاف حدیث الصادق **قوله** وترک بیعت سعد آلخ
اقول حال سعد بن عباده نیز در مجلد سابق بتفصیل تمام گذشته اگر مجتهد الزمانی آن مطالب را فهمد ودر دعای خاطر
نگاه دارد گاهی مثل این مقال کالنیاب الاغوال بر زبان نیارد مگر چنکه تقلید ابوجهل اختیار کنند مصداق اختیار النار علی
العار گردد علاوه عنقریب می آید انشاء الله تعالی بنقل متجرین رفضه که بیعت نکردنش با ابوبکر صدیق ضعیف هست
مع ذلک حدیث اصم الکتب رفضه کر اشاره بدان نموده ام در جوابش کافی هست وبروایت دیگران مثل ملا محسن وافی هست که بر تقدیر مخالفت
سعد با دوام الحیات لازم می آید که شخص مذکور راه مخالفت آن بزرگان سپرده که حق تعالی در مدائح ایشان
آیات بینات سابقه فرموده آورده هم معادات با آن کرده والا شکوه که مستجمع شرائط جهاد ودعوت دین حق بودند
پس البته سعد مذکور مستحق آن شد بمثل جنفری که دیگران او را امر بالمعروف ونهی عن المنکر نمایند وگویند که انحراف
از اعتقاد خلافت راشده صنادید مهاجرین مستلزم بغاوت هست وحق تعالی فرموده فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ
إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ وفتوای جناب مرتضوی نیز دلالت بر بغاوت او از امام برحق دارد بر تقدیر مذکور چنانچه از نهج
البلاغه خطبه وکتابه خواهد آمد انشاء الله تعالی بدین تهدید شدید ووعید مزید که اصلاه جهنم وساءت مصیرا
خاتمهٔ آنست بالجمله حدیث کلینی که محصلش از ترجمه قزوینی گذشته وتفصیلش عنقریب می آید نص ست در بغاوت سعد وانکه او بر تقدیر
اصرار او بر ترک بیعت ودعوی خلافت خود واجب الجهاد بودند الی که بعضی از فقرات حدیث مشار الیه اینست که اگر شخصی مستجمع
شرائط ایمان نباشد او البته ظالم وباغی است مومنین را باید که با او جهاد نمایند تا که او باز آید ومنیت او ماذون در جهاد دو نه در

دعوت بخدای عز و جل انتهی و همین ست آنچه جناب مرتضوی ارشاد نموده اند و در نهج البلاغة و غیر آن موجود است
کما اشهر تا پس سعد بن عباده بهر تقدیر انکارش ما دام الحیات باغی و ظالم شد بیعت نکردنش با صدیق اکبر هیچ
نقصانی در خلافت راشده لازم نمی آید بلکه ترک بیعت صدیق اکبر امر مضرت بسعد بن عباده دارد که از چنین برکت
محروم ماند و بشهادت معصومین بعاقبتش بغایت قصوی رسید و چون او از مقبولین لسانی رفضه است چنانچه
مجالس شهید ثالث امامیه و کتب دیگر محدثین ایشان که هم منصف بدان بودند بران گواه هست و او تقیه را
نیز از دست داد و مخالفت امام الایمه بر روی کار آورده و از رساله اعتقادیه شیخ صدوق و کتب معتمده
دیگر عیان ست که تارک تقیه مانند تارک صلوة است معتمداً اکنون ذکر عدم بیعت او با صدیق نمودن
لشکر خود را نمود شکست دادن است ولیکن این امر از زلت خرافت مجتهد الزمانی بعید نخواهد بود چنانچه
گردان رستم نکر دیلان دلاور بنده کرانش طب اللسان اند و در نیجا البحاث دیگر آنقدر بخاطر فقیر است که اگر آن
را به دفتر نهم البته یک رساله مفرده تالیف شود لیکن بهمین قدر اکتفا نموده و بجوابات سابقه از تحقیقه و الزام مبین
قصر کرده خود را کشان کشان بسوی جوابات و مقولات دیگر متوجه میسازم **قوله** و استیلای اهل
اسلام الخ **اقول** اما آنچه از تخلف دیگر صحابه خبر داده پس جوابش نیز در مجلد اول آنقدر مبسوط گشته
که بعد از دیدنش گاهی چنین نتواند گفت و از اینجا ثابت شد که مجتهد الزمانی هیچ کتابی را از فن کلام تردد
استادی نه برده فقط بقوت نظر خود این کتب را فهمیده زیرا که در هر کتاب شروط امامت به تفصیل و اجمال آورده اند
چنانچه از تلک العبارات که در اصل رساله بصارت العین نقلش بر داشتم هم واضح است که فاقد شروط امامت
که از جمله آن عدالت است استحقاق امامت ندارد پس اگر عبد الملک بعضی از بلاد را فتح کرده باشد حقیقت
خلافتش از کجا فکیف غلبه امیر تیمور از سلاطین دنیا که آنچه از ایشان صدور یافته و فاتر تواریخ بدان مملو
و مشحون است و قلوب ناظرین از آن پر خون کاش بمطالعه کتاب دمشقی درین باب می پرداختند و حقیقت
حالش می یافتند و اگر کتاب مذکور بمطالعه حضرت مجتهد نرسیده باری کتاب تاریخ الخلفا که دعوی تتبع آن دارند
و جا بجا عبارتش بقید کتابت می آرند درین باب کافی و وافی بود و شیخ جلال الدین سیوطی در خاتمه کتاب مذکور
آنچه می نویسد بعد از فتنه تتار برای ناظرین و سامعین مقام عبرت است و هذه عبارته و فی المائة الثامنة کانت
فتنة تمرلنق استقرب بالنسبة الیها فتنة التتار علی عظمها و اسئل الله ان یقبضنا الی رحمته الواسعة قبل وقوع
الفتنة الثمانة التاسعة بجاه محمد صلی الله علیه وسلم و آله و اصحابه **بالجمله** چون هر کسی از صحابه کبار و سادات
ابرار لیاقت این امور چنانچه دانی ندارد و میانه سیاوب یا صحابت و امامت نزد فریقین ملازمت بینت
وکسب فریقین بر تفاصیل آن مشتمل ست تا بدیگران که در لذائذ دنیوی و کمال جهالت و نادانی و ظلم و ستم منهمک
بودند و بتحصیل مدارج اخروی رغبتی کم نمودند چه رسد و من درین معنی حیرانم که مجتهد از کدام لفظ و معنی بصارة العین
این امور را بر من لازم می گردانند جا بجا در رساله مذکور نص قطعی بران نموده ام که حقیقت خلافت مشروط باجتماع

شروط وغیره است وبمجرد بیعت واستخلاف استحقاق لازم نمی آید چه جای استیلا چنانچه این مباحث در مجلد اول بتفصیل تمام
گذشته واگر هنوزان بیمار را یاد ندارد باری باز تذکیر وتنبیه بعمل می آرم که در مقاله خامسه بعد ذکر عبارت شرح
مواقف گفته‌ام که ازین عبارت صریح معلوم شد که عدالت از جمله شروطی است تا آنکه گفتم وثبوت امامت به بیعت
اهل حل وعقد واستخلاف برای همان کس است که شروط مذکوره دروی موجود باشد عارف شیراز چه خوش گفته نظم
شوربختان بآرزو خواهند * مقبلان را زوال نعمت وجاه * گر نبیند بروز شپره چشم * چشمهٔ آفتاب را چه گناه *
راست خواهی هزار چشم چنان * کور بهتر که آفتاب سیاه * **قوله** پس قطع نظر الخ **اقول** این قطع نظر از آن
قبیل است که ابوجهل شقی از معجزات خاتم نبوت چشم پوشی می نمود وانه اعجاز قرآن مجید منکر میشد باوصفیکه از
اهل لسان بود پس مقام آنست که ماتم اهل حق تا بگوش ملاء اعلی رسد چنانکه عرفی گوید نظم صبحدم چون
در دو دل صور شیون زای من * آسمان صحن قیامت گردد از غوغای من * گوش اهل آسمان وحلقه ماتم یکی است
شیون تم تا برکشید آهنگ هایاهای من * بسبب آنکه اعتراض مجتهد ناصبی بحضرت مرتضوی میکشد که لفظ آمنوا وعملوا الصالحات
درین آیت وارد است وخلفای ثلثه ازین هر دو وصف عاری بودند پس جناب چگونه عمر را موعود قرار داده‌اند اگر شق
اول ملحوظ بود البته احد الخلفای گفت الی آخر التقریر علاوه حضرت را چه پیش آمد که به بیعت راشدین راضی نشدند
ودر قلب ملول ماندند چنانچه شیعه میگویند بر شق ثانی لازم آید حصر میعاد الهی بمعاویه لاجرم جناب چرا فرمودند و
نحن علی موعود من الله معهد المجتهد امامیه اینچنان کور باطن وظاهر گردیده که حدیث کلینی را هم ندیده ورنه چگونه بعد
ملاحظه حدیث کلینی می گفت آنچه گفت حالانکه آن حدیث نص قطعی درین معنی ست که مهاجرین بجهاد مشرکین بلکه
کسری وقیصر ودیگر کفار ماذون بودند وماذون کسی نمیشود مگر که مستجمع شروط باشد که از آنجمله است حافظ حدود آلهی
بودن واز ظلم وجور متنزه گشتن الی غیر ذلک من المدارج التی سیجی مفصلا انشاء الله تعالی وچگونه مجتهد قطع نظر
از ایمان صنادید مهاجرین می نمود ودر باب اعمال صالحه ایشان لب انکار میکشود پس این صنعت مجتهد
المنافقین کمتر از آن حکایت نیست که یکی از زمره مارقین نزد بعضی از خلفای عباسیین حاضر شد ودر باره مطاعن
مرتضوی مثل واقعه تحکیم هل من مبارز گفت تا آنکه بسوی عالمی اشاره فرمودند که باید همزبانی کردن وداد
مناظره دادن پس متکلم نزدیک شد وگفت که بعد از وقوع مناظره کیست که حق را از باطل ممیز گرداند باری
یکی را قرار دادند تا حکم کند که فلانی براستی وفلانی بر کجی میرود ونزاع فیصل شود چون خارجی تن درداد وبحکومتش
راضی شد متکلم بآواز بلند گفت الحمد لله علی اتمام الحجة وحصول المطلوب خلیفه فرمود که بدون قیل وقال وجنگ وجدال
چگونه غالب آمدی جواب داد که مقصود اصلی او تخطیه جناب مرتضوی در تحکیم بود اکنون که خود بر تحکیم راضی گشت
این مثل مطابق افتاده ع که دشمن بپای خود آمد بگور * بجهت همینها هم علمای رفضه داد مزقات شعریه وخرافات
رطل بوقیه داده این متکلم را بسوی خود کشیده اند تا بدانی که سرپرستی جناب امیر ایشان کرده اند و
پس حالانکه در کتب معتبره ایشان موت علی الکفر والارتداد برای حضرت امیر معاذ الله محقق است

کمالایخفی علی من طالع ماخذ البحار و صاحب تذکرة الائمه باوجود شدت عناد معترف شده که آنچه سینیان لقضائل و لوازم هجرت
گوشیده اند از دوستان هم بظهور رسید باز خرافت مجتهد باید دید که حدیث کلینی را دلیل بر زعم خود میداند که مهاجرین ماذون
بجهاد بودند چنانچه دانستی و بعد ازین مفصل خواهی دانست انشاء الله تعالی و از لوازم آن یعنی بکمال ایمان
رسیدن و مستجمع مدایح قرآنی گردیدن انکار کرده میگوید که خلفای ثلثه از وصف و ایمان و عمل صالح عاری
بودند پس کاسه لیسی خوارج هم لازم آمد و هنوز نمیداند که از آن حدیث که هم در کافی و هم در وافی ست و علمای
ایشان در ابواب جهاد بدان تمسک میخواهند دهل من مبارز میگویند هرچه مخالف مذهب شیعه خواهد بر آمد
قبول کردنی است و خصم او بملاحظه آن هرگز الزام نتواند خورد کما قال مرا راخذ لوانا که اکنون هم در یابد
یا نه چنانچه راضی شدن بحکومت شخصی مبطل طعن خارجی در باره جناب مرتضوی شده همچنان راضی بودن
بماذونیت مهاجرین و قائل شدن بدان مبطل همه مطاعن حضرات راشدین گشته سبحان الله امام صادق مدائح
و مناقب راشدین بدین تاکیدات که مزیدی بران متصور نیست چنانکه خواهی دانست انشاء الله تعالی
بیان فرمایند که حق تعالی مجاهدات ایشان قبول فرموده و دین و اسلام را بدست ایشان بلندی داده
و حالانکه در کتب کلینی و شروح آن باحادیث ائمه ثابت شده که نماز آدمی اگر یکبار قبول شد باز او را عذابی
نمیکنند و اعمال دیگر وقتی قبول میشود که نماز در خیر قبول آید چنانچه امام رضا در کتاب فقه خود لشد و بدان افاده نموده اند
و اینهمه بر ایمان متفرع است و مجتهد که مدعی دین جعفری ست از ایمان انکار می نماید بار خدایا مگر در دل این
رئیس المنافقین چنان راسخ گردیده که این بزرگان فی سبیل الله هجرت نکردند بلکه مناط هجرت شان عشق و عاشقی
بود که تفصیلش را مراعات ادب مانع ست و هر که خواهد که این مهملات و خرافات را بالاجمال بیند باید که رجوع کند بکتاب
کامل بهائی که رفضه کاملیه بران می تازند و شل و مایه و غرابیه بران هجوم میسازند و مثل شوشتری بر تالیف آن
می بالند و بعبارتش بعینها یا مضمونها بعد ازین در جا خواهی دید که تمامی حدیث مذکور از کافی کلینی خواهم نگاشت و فوائد
آن بر دفتر خواهم گذاشت و استیصال این احتمال تجویز ترین زجوه درین نزدیکی می آید بتمامه بحول و قوت الهی اگرچه
مجتهد ناصبی قصه را مختصر کرده و دستش نداده که تمامی افادات جعفری را بنویسید لیکن درین مقام بمقتضای مقوله شیخ
که نگفته ندارد کسی با تو کار ولیکن چو گفتی دلیلش بیار از مجتهد باید پرسید که علمای شما آیت استخلاف را در حق
حضرت مهدی فرزند خاتون نرگس قرار داده اند چنانچه تفاسیر قدما بر آن مشتمل ست و بیانش هم در کتاب تاویلات الآیات
باشباع تمام است که باقر مجلسی نیز آنرا از کتب معتبره می پندارد و در کتب خود استناد و بدان دارد حالانکه نزد عقلا
الفاظ آیت اغماض صریح نموده اند پس بیان بکن که ایمان و عمل صالح این بزرگ که حال طیب لادتش بمقتضای روایات
در بحار مجلسی و جلاء العیون و حق الیقین و فتاوای فقهای امامیه عموماً و حکم مجتهد الزمانی خصوصاً عیان شده
کما عرفت فی المجلد الاول از کجا به ثبوت میرسد اگر گویند که امامت را عصمت ناگزیر است و آن بدون ایمان
صورت نمی بندد و همچنان مناقب دیگر گویم قطع نظر از انکه عصمت ذبعد الت بر میگردد چنانچه از گوهر او روشن است

میگوییم قوش علی هذا صاحب بودن بدون ایمان تواند بود وکسی ماذون بجهاد بدون شرایط معلومه تواند شد کما نص علیه ابو عبد الله علیه السلام و مدایح و مناقب قرآنی فرع ثبوت مرتبهٔ ایمانیست ورنه لازم آید در امثال این مقام که هر کسیکه از تقلید مجتهد بغیر حصول اجتهاد انسبا ثبتش استدلال کند صحیح نباشد لاحتمال النابعیه و عنقریب بمعرض شهود می آید که حضرت امیر بتصیص مترجمین و شارحین نهج البلاغه خصوصا کاشانی و بحرانی خلافت فاروق را بدکر یا باشاره این آیت موعود من الله دانسته اند و خود را هم در ان بدلالت حدیث نهج البلاغت داخل کردند اکنون کجا ماند انکار ایمان از خلفا والا لازم آید عدم ایمان حضرت مرتضی معاذ الله **قوله** از دو حال خالی نیست الخ **اقول** درین مقام شق اول را اختیار کردیم یعنی خلفای اربعه وقت نزول موجود بودند بزعم مجتهد که تخصیص خلفای ثلثه میکنند و باخراج حضرت مرتضوی داد ناصبیت میدهد ولیکن انچه برین شق وارد کرده از قبیل گاو تازیست چه اعتراض اول دلالت بر آن میکنند که جناب مجتهد را مناظره نیز با قانون که مجمع علیه عقلاست بیاد نمانده زیرا که بالاتفاق وقت مناظر مطارحه خصوصا چون عمیق مقام هم درمیان باشند و بر پا شدن فتنه مظنون بود امری را بر روی اهل خلاف بر زبان می آرند که در ثبوت آن قیل و قال نکنند و زیر چون و چرا نگیرند پس افضل العبد بیقین حدیث الائمه من قریش باعتراف مجتهد بمقابلهٔ انصار بیان کردند و کسی را مجال انکار نماند اما موعود بودن خلفا بخلافت پس محتمل است که باستفاضه و شهرت احادیث نرسیده و این ترتیب خاص شهرت نگرفته باشد لاجرم بعض بطور اسرار میدانستند و بعضی بعد از وقوع پی بردند چنانچه حدیث عدی بن حاتم که در تقابیر مرویست دلالت بر آن وارد بسا اخبار فی نفسها صحیح است لیکن در زمان مخصوص بحد تواتر استفاضه نرسیده بلکه بعد از ان چنانچه مجتهد الزمانی که پیشه اجتهاد دارند و استنباط مسائل فروعیه انما و اکثر عینه عم مقلدین کالاشیا نست غالبا که انیقدر مه را در اصول حدیث و اصول فقه خویش مثل قوانین قمی و مانند آن ملاحظه نموده باشند و شاید که وقت تحصیل کتب درسیه در مسلم یا شروح آن و مصنفات فاضل بحر علوم فی نیز بمطالعه شریف گزشته باشد پس از نجا بکمال تدقیق و مناظره دانستی ارغار حضرت رسول ربانی بی توان برد که بتلاوت این آیت مشغول نشدند تا اگر بعضی انصار گویند که بکدام لفظ ثابت میکنی که استخلاف مهاجرین مرادست قیل و قال بطول خواهد کشید و اوشان خواهند گفت که آیا ما ایمان نداریم و اعمال صالحه نکرده ایم بلکه مدینه از ان ماست و شما نزیل آن هستید پس از آغاز حدیثی خوانند که قاطع نزاع شد و کسی را یارای دم زدن و چون مجتهد الزمانی برین قانون دل نمیدهد هر جا کلامش مخدوش و مردود میشود **والعجب** که مجتهد لازم میگردانند این مقوله را برای حد الخفا که ما بموجب این آیت خلفا هستیم انکار شما بیوجه است حالانکه اثر قول مذکور فرع این معنی است که همه انصار میدانند که ما آیت میعاد را مصداقیم و هو ممنوع لاجرم اگر مجتهد علم شان اثبات کردن خواهم گفت لله الحمد که بکوشش دشمن راشدین خلافت شان بآیات کتاب مبین بمعرض ثبوت می آید و کوشش و کنی بلکه تمامی مقلدینش رایگان می رود فکیف که بنصوص بحار و حق الیقین انصار سر بسیت اهلیت بودند و معلوم شد که راه اعتراف به ثبوت خلافت خلفا بآیت مذکوره پیمودند و اگر مجتهد از عهده بر نه آید پس مدعا بدست آید یعنی ناگزیر اقتصاد ذکر حدیث الائمه من قریش که انصار در آن مجمع عظیم قیل و قالی نکردند و نگفتند که نشنیده ایم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و این حدیث ساخته و پرداخته شماست و انیکه شنیدی تماما حقیقة الامر است اما الزام پس بیانش بوجوه

بوجوه بسیار سیت بر بعضے ازان اکتفا میرود چنانچه در اکثر مباحث ملحوظ است تقریرش آنکه رفضه در کتب معتبره خود از حضرات ایمه بطور وصایا سے آرند و احادیث ایشان را در ہر باب وحی الٰہی می پندارند از جملهٔ آن وصیت حضرت مرتضویست بعبد الله بن عباس رضی الله عنہم وقتیکه او را برائے مناظرهٔ خوارج فرستادند لاتخاصمهم بالقرآن فان القرآن حمال ذو وجوه تقول ویقولون ولکن حاجہم بالسنة فانهم لن یجدوا عنها محیصًا یعنی مناظره با ایشان با قرآن مجید مکن که احتمالات بسیار در ان متطرق است لیکن مناظره کن بحدیث تا گریز گاہے نیابند پس طعن مجتهد از کجا بکجا میرسد یعنی از معصومین بحضرت رب العالمین میکشد علاوه باید مجتهد را با روح مترجمین و شارحین نہج البلاغت کشتی کردن و بصنعت مصارعت و اخذ تلابیب معاذ الله تقلید حضرت فاطمه زہرا بر حدیث کانی اعور کما سبق الیه الاشاره پرداختن که چون خلفای ثلثه باین استخلاف موعود بودند از جانب خدا چنانچه شما آیت میعاد را در کلام مرتضوی لاحق گردید و استدلال بان نمودید چرا احد الخلفا نگفت آلخ پس ہر جوابیکه مخلصین شان بمراعات قانون عقلی و نقلی مرتب فرمایند از طرف ماہم بعینه یا بمثله کفایت تواند کرد معهذا اقول او ما بموجب وعدهٔ الٰہی خلیفه ہستیم حقیقة دلالت میکرد بر فعلیت خلافت و تمکن فی الارض و چون ہنوز کسے در سقیفه بیعت نکرده بود پس صدیق چگونه چنین فرماید که ظاہرا ہم خلافت واقع است چه جاے فاروق رضی الله عنه چنانچه نعیم احد الخلفا مقتضی آنست و بر تقدیر معنی قوت و استعداد الضا ہم میگفتند که ما بموجب وعدهٔ الٰہی که متعلق ہست بایمان و عمل صالح خلیفه ہستیم پس رفع نزاع صورت نه بست بلکه اگر اندک غور و فکر رود ہدین اعتراض بر ذات مجتهد میرسد زیرا که اینقدر خود نزد جمیع بنیندگان نہج البلاغت بی غبار است که حضرت امیر خلافت فاروقی را موعود من الله دانستند و خود را ہمدران علی الظاہر داخل کردند حالیکه میگویم که مراد حضرت شیر خدا ہر چه باشد خواه صدور وعده درین آیت فقط خواه در آیات دیگر نیز بہر حال مدعا تمام شد و خلافت راشدهٔ خلفا که موید دین الٰہی بود بنص مرتضوی عیان گردید اکنون باید او را در پی تاویل افتادن و از آنچه سابق گفته بود که در کتب معتمده ما حدیثی نثبت خلافت راشده و غیر راشدهٔ آنہا وارد نشده فار غلطی دادن علاوه در انچه مجتهد درین مقام ایراد نموده ہیچ عجبی نیست کما سیاتی انشاء الله تعالی عجب انیست که حضرت امیر رضی الله عنه منزه باشند از سہو و نسیان و وقت وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم تفرمایند که من مولی ہستم و امامت حق من ہست از وقت نزول انما و ورود الفستا تا کار دین منتظم میشد و از چند صد آیت که شیخ حلی و مانند او از نصوص خلافت مرتضوی پندارند یک آیت ہم تلاوت نکنند و نه نام قصه غدیر روبروی کسی عموماً و حضرت عباس خصوصاً ببرند که ای عم بزرگوار مگر ہنوز تردد داری در امامت من و واقعهٔ غدیر را فراموش کردی که میخواہی که مرا ہمراه بری و از حضرت پیغمبر بپرسی که خلیفه کیست و مقولهٔ حضرت عباس در عماد الاسلام ہم وارد ست چنانچه دانی و بسیاری از رفضه

هم بیان کرده اند کما لا یخفی بخلاف ابوبکر صدیق که نه معصوم بود نه منزه از سهو و نسیان لاجرم هرچه او را یاد آمد ذکر فرمود فکیف
که اینهم در کتب معتبره رفضه جا بجا مصرح باشد که حضرت امیر در وقتیکه شهادت ذی النورین متحقق شد در خانه را بروی
مردم بربست و در آنوقت هم طالب خلافت نشد و قاصد انتظام دین نگشت هرگاه همه مهاجرین و انصار فراهم
آمده الحاح را از حد گذرانیدند ناچار قبول فرمود کاش آنچه این بیهوده سرا در طعن الرماح نگار بلاغت
بسته بیاد می آورد و بنده عبارة ذلک الکتاب اهل بیت استرداد و استرجاع و خواهش اخذ مغصوب
از خود نمیفرمایند و ساعی در استرجاع آن نمی شوند و معلوم است که جناب امیر بعد قتل قتیل الدار خود خواهش خلافت
نفرموده بل ترکها و اعتکف فی بیته فجاء الناس یهرعون الیه و چون اصرار تمامی مهاجرین و انصار بر بیعت
از آنحضرت از حد گذشت و همگی التماس کردند که ما کسی را احق و الیق برای خلافت از آنجناب نمی بینیم مدیدگی
بنا بیعت در ان وقت حضرت ناچار قبول خلافت کرد الی آخره بلفظه و در نهج البلاغت موجود است
دعونی و اطلبوا غیری و زارتی خیر من امارتی آلخ فتذکر و لا تغفل فافترقا والعجب که رفضه اینهم گویند که آنجناب
فاروق را بدست فیروز و ذی النورین را بالشور انیدن بلوائیان کشته پس مقصود غیر از طلب خلافت
چه بود ازینجا شیون بوقلمونی حضرت امام الائمه بر اصول رفضه مفترین باید دید و دست تاسف باید گزید
عجب دیگر آنکه از کتاب صراط مستقیم رفضه و مانند آنهم پیداست که حضرت امیر فضائل خویش را یکان
یکان برشمردند و روز شوری از کجا بکجا رسیدند و واقعه غدیر را در مبادی امر هم ذکر نکردند و شارحین نهج البلاغة
خصوصا ابن ابی الحدید شیعی و عادل و منصف نزد مجتهد فانی و زمانی در شرح آن گفته اند که مذهب امامیه آنست که حضرت
امیر در خلافت خود هم گاهی قیل و قال نفرموده که من منصوص هم بقرآن و حدیث و خلیفه بلا فصل ام غرضکه تقریرات
رفضه آنقدر عجائب و غرائب مینماید که بیانش در هزار جز صورت نه بندد و چه جای این کتاب که بعنایت ایزدی
در دو صد جزو تمام شود و حال حضرت زبیر جائیکه مجتهد او را از متخلفین شمرده بتفصیل و بسط تمام در مجلد اول
مذکور شده و متحیرم که یکی از خلفا در آنوقت که هنوز کسی بیعت نکرده چگونه چنین میگفت کما عرفت معهذا هرگاه
گفتگو در تعیین در آمد حسبان احد الخلفا میفرمود که اول موعود منهم حالانکه برای تعیین شخصی در آیت کریمه دلیلی
نبود من بعد امری دیگر باید فهمید و سرسری نباید گذشت یعنی موعود بودن بوعدهٔ مذکوره مستلزم آن نیست
که هر یکی از خلفا مطلع هم باشد پس اگر خلفا در سقیفه عالم بآن بودند یا نه باز هم آنچه در بصارة العین گفته ام بی غبار است
چه محصلش غیر ازین نیست که تمکین دین و حصول امن را چون در خلافت راشدین یافتیم دانستیم که وعده
صادقه مذکوره این بود که در ضمن خلافتهای شان باعتراف حضرت مرتضوی ظهور نمود پس مجتهد درین استفسار گرد تطویل
گردیده و بحقیقة الامر نرسیده آیا مجتهد را یاد نمی آید که جناب امیر اجازت نمیداد حسنین رضی الله عنهما را بکارزار و در صفوف مقاتلین
در آمدن تا نسل مصطفوی صلی الله علیه و سلم باقی ماند و حالانکه یقینا میدانستند که نه کسی از اولاد امام حسین آهنگ امامت را بجلوس خود
بسبب زینت خواهند بخشید بلکه تمامی اولاد را بوصف لا تناهی اعداد و انتشار در مشارق و مغارب بلاد می شناختند غلط گفتیم بمقتضای روایات اصول کلینی

وبحار وحیات القلوب وبصایر بر هر یکی از افراد شیعه تا قیامت علم آنجناب محیط بود فکیف واقعهٔ شهادت امامین وقس علی هذا واقعات دیگر مثلا حضرت صلی الله علیه وسلم در بعضی از مغازی بنصرت واعانت ملائکه مبشر بودند ودقیقه از شورے وجمع اسباب جهاد فرو نگذاشتند وآن میعاد بشارت در ضمن آن جلوهٔ ظهور داد بالجمله هر که ادنی غور در علل واسباب کارخانهٔ دنیا نماید این امور را نیک میداند مگر مجتهدین رفضه از ادراک آن نیز محروم اند طرفه آنکه هر امام را علم اینمعنی که فلانی بعد از من بسبب استجماع شروط مثل عصمت وغیره امام خواهد شد ضرور است وبا اینهمه بعضی از ائمه در اشتباه افتادند ونص امامت دیگر را ملحوظ نمودند وبعضی از اجلهٔ اصحاب خود را متحیر گذاشتند چنانچه اشارتی در آغاز مجلد اول هم بدان رفته وتفصیل این اجمال بعد ازین مے آید انشاء الله تعالی **قوله** ونیز درینصورت الخ **اقول** این اعتراض ثانی است بر شق اول پس باید او را بمعنی بودن بشر مفصل ذکر کردن واگر قول فاروق بر تقدیر صحت بطور اختیار وامتحان باشد چگونه بمعنی تواند شد الحمد لله که چنانچه خلیفهٔ ثانی بمجمع مردم در سقیفه فرمود که ابوبکر افضل از ماست وکسی نیست که از و بهتر بود واو ست افضل مهاجرین ابو عبیده نیز درین مجمع عظیم موافق آن فرموده وافضلیت افضل الصدیقین چنانچه باید بیان کرده وخیریت او را بر ملا ظاهر گردانیده تا آنکه کسی را درین محفل بزرگ مجال ردّ وقدح این مقدمات حقه نماند مگر بدیدیکه در کتب کلامیه مثل صواعق نصوص صریحه درین باب واقع است پس حجبت خلفا باین اختبار وامتحان حاضرین سقیفه تمام گشت وخود علمای رفضه این مطالب را در کتب دینیه ذکر مینمایند وچون وچرا نمیکنند چگونه مجتهد الزمانی که حامل اسفار بند احساس نکرده باشند از جملهٔ ایشان فاضل متبحر ابن میثم بحرانیست که در ربع اول از شرح نهج البلاغة قصهٔ سقیفه نقل کرده وگفته فقام ابوبکر وقال هذا عمر وابو عبیده بایعوا ایهما شئتم فقال لا یتولی هذا الامر غیرک وانت احق ابسط یدک فبسط یده فبایعاه فبایع بشر بن سعد وبایعت الاوس کلها وحمل سعد بن عبادة وهو مریض فدخل منزله وقیل انه بقی ممتنعا من البیعة حتی مات بحوران فی طریق الشام پس محتمل که چون خلافت بقریش آمد بعد سکوت انصار فاروق وامین را گویا گردانید صدیق اکبر را دو بت خود تا در ان مجمع خلافی نماند وازینجا هم عیان شد که بیعت نکردن سعد بصدیق واصرارش تا دم مرگ ضعیف است **قوله** همچنین تعین شوری الخ **اقول** این اعتراض سوم است بر تقدیر مذکور ومن متحیرم که آیا موعود بودن خلفا منحصر درهمین بود که اصحاب این ترتیب را قطعی دانند وحضرت عمر یقین کنند که بعد از من خلافت بنص قرآنی برای عثمان است وهمه کس او را خواهند برگزید این امر بر اصول ما لازم نمی آید وضرور نمی نماید واصل اینست کما اشرنا که سعی ومشورت در اموریکه موعود الهی است بیجا نمی شود بجهت آنکه امور کائنه در عالم با سباب تعلق گرفته لاجرم بر اجتماع مردم ومشورهٔ شان امر خلافت را گذاشتن منافی آن نیست بلکه از معدات واسباب آنست پس معلوم نشد که مجتهد چرا باین امور دست میزند وعاقبت اندیشی نمیکنند **قوله** نیز درینصورت الخ **اقول** این اعتراض چهارم است وجوابش آنکه بیاد نمی آید که کسی از محدثین این روایت را بسند نقل کرده باشد چه جای صحت آن یا در کتابی اخراج نماید که التزام صحت فرماید بالیتی که جناب مجتهد سند آنرا بیان میکردند که در ینباب

چندان مبالغه دارند که در سند حدیث صدوق فرد کامل شیعه گفتگو کرده اند چنانچه تفصیلش مے آید و بعد از
تسلیم صحت میگوییم که محمول بر تواضع و هضم نفس ست نه بر بینی که فاضل جزری در نهایه انچه گفته در ماده
خلف محصلش اینست که اعرابی نزد صدیق آمد و گفت تو خلیفه پیغمبر هستی گفت نه من خالفه ام بعد از ان جناب
و خلیفه کسی ست که قائم مقام آنکس باشد که بگذرد و بجای او نشیند و مانند او بود و الحاق تا برای مبالغه است
و جمع آن خلفاست بر معنی تذکیر نه بر لفظ چون ظریف و ظرفا و گاهی است که جمع میکنند این لفظ را بر خلائف مثل ظریفه
و ظرائف اما خالفه پس کسی ست که در فارسی ورا هیچ و پوچ تعبیر توانند کرد انیست انچه اکثری گفته اند در معنی آن
و قول صدیق محمول است بر هضم نفس و فروتنی وقتی که او را اعرابی گفته بود یا خلیفه رسول الله و ازین بیان ظاهر شد
که جزری در نهایه خویش که در لغت نوشته توجیه اینکلام کرده و نقل مجتهد که در مجلد اول دانستی نیز مشتمل برین توجیه است
و در مناظره قرار گرفته که الموجب مانع و المانع یکفیه الاحتمال و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال پس لازم بود
مجتهد را که بعد از ابطال این احتمال ذکر میکردند اعتراضها یا بالعکس نه آنکه گاو تازی بکار برند و حق انیست که مجال نیافتند
که این احتمال را برندارند بسبب تلمیع و تدلیس که پیشهٔ اهل نفاق است پرداختند و اگر اکنون مقدرت بر رد این احتمال
دارند بارے همین گو و همین میدان لیکن بحول و قوت الهی بارا میرسد که دلیلی بر احتمال مذکور تبرعا و احسانا قائم کنیم
که بالزام مجتهد و مقلدینش کافی باشد که شک نیست که صدیق اکبر بعد از تعزیت و ادای خطبه برای ثبوت موت حضرت
رسالت رفع اختلافهای است و استماع خبر اجتماع انصار بسقیفه رفتند و انصار را از ارادهٔ شان باز داشتند
و خلافت مهاجرین را ثابت فرمودند و بعد از ثبوت خلافت قریش منظور اولویت خود زبانی دیگران و بیعت اهل حل و عقد
متصدی خلافت گردیدند چنانچه کتاب احتجاج طبرسی و شافی سید مرتضی ثمانینی و بحار باقر مجلسی و حیات القلوب او نیز بر ان
گواه ست و درین ورق مجتهد انچه گفت دلالت بر ان دارد که بسقیفه تشریف بردند و انصار را از قصد خلافت
منع نمودند و خلافت قریش را بحدیث مذکور باثبات رسانیدند اکنون از دو حال خالی نیست که ابوبکر صدیق خود را خلیفه
برحق میدانستند یا غاصب حقوق مرتضوی و غیر مستحق اعتقاد مے نمودند بر اول ناگزیر شد که هضما لنفسه فرموده باشند
و هو المطلوب و بر تقدیر ثانی ناگزیر ست که قایل باید شد که حضرت صدیق شیعی بودند چنانچه کتب شیعه مثل مجالس شوشتری
و حق الیقین مجلسی و غیرها بر ان دلالت میکنند که شیعی کسی است که حضرت امیر را خلیفه بلافصل بداند دون غیره
و این امر خود از تقریرات رفضه بظهور میرسد چنانچه جالبی در شهاب ثاقب جائیکه نسبت رسالهٔ سر العالمین را بسوی غزالی
باطل ساخته تشیع شیخین را بر تشیع غزالی نقلا عن محققی الشیعه متفرع گردانیده یعنی بعد از ثبوت رسالهٔ مذکور بغزالی نیز تشیع او
لازم نمی آید ورنه باید که شیخین که گاه گاه اعتراف بعجز و قصور خود میکردند و فضائل و کمالات علوی بیان می نمودند شیعی
باشند و چون بجای خود قرار یافته که اذا ثبت الشیء ثبت بلوازمه لازم باید که مجتهد معتقد این معنی گردد که حضرت صدیق در حکم اخری
مثل شیعه ناجی باشند و هو خلاف ما صرح به فی تالیفاته مثل طعن الرماح وغیره و بر کسیکه کتب طائفه کاملیه ملاحظه کرده
مثل مجالس المومنین وغیره مخفی تواند بود که ایشان آن خلفا را در شیعه ناجیه شمرده اند که ساوات رفیع الدرجات

واکابر خاندان عفت وطهارت را باظهار شیعه زنده در گور دفن میکردند و بدست خود مے کشتند وچه ظلمها که
بر اهلبیت طهارت نه نموده اند ومحصل اعذار شان همین است که آنچه خلفای عباسیه کرده اند از جهت ریاست
وسلطنت کرده اند وعقیدهٔ ایشان همین بود که حضرت امیر خلیفه بلا فصل اند ولیاقت امامت مخصوص بود بآن
عصمت وطهارت است پس اطرف امور واغرب دهور باشد که حضرت صدیق نزد عقلاء مرتکب آن ظلمها قطعاً
ویقیناً نشوند وبر تصریح اکابر متکلمین شیعه وکاسه لیسان ایشان که متکی از انجمله باشد خلافی نکنند جز در باب
امامت برای حصول ریاست واز تشیع بهره نبرند وقضیه مبرهنه الملک عقیم برای ایشان مقرون باذعان نگردد
وهرگاه تشیع صدیق باظهار واتفاق فریقین باطل است معین شد آنکه لفظ خالفه بنا بر تواضع بر زبان جاری کردند
فلا یعتمد علیه واز ینجاست که ششتری وغیر او در مجالس وغیر آن آورده اند آنچه دلالت بران دارد که آدمی
آنچه رو بروی احباب ومعاصرین خود این نوع مقالات سے گوید قابل استدلال نمی باشد حالانکه
هزاران امور دلالت می نماید بر آنکه حضرت امیر غباری از ایشان نداشتند واینهمه بزرگان مثل شیر وشکر بودند
چنانچه نمونهٔ آن در کاشف اللثام عن تلمیع المجتهد القمقام سمت نگارش یافته بالجمله حال حضرت صدیق
باید دید که او باآنهمه مناقب ومفاخر مجمع علیها که در ذات والا صفاتش بود ونمونهٔ آن از کتب رفضه بازمی آید
انشاء الله تعالے خود را هیچ وپوچ قرار میداد وپیروی انبیا واصفیا علیهم السلام میکرد که صفات مقدس
خود را نمیدیدند ومعائب را بر می شمردند وبتواضع وکسر نفس خویشتن را مانند حیوانات خیال میکردند بلکه آرزوی
این بزرگان از انهم میگذشت کما فی البحار وغیره باز هم رفضه ابو بکر صدیق را از راه سفاهت وتیره درونی
زیر مطاعن میگیرند وداد تیز زبانی میدهند نعوذ بالله من شرور انفسهم ومن سیات اعمالهم **قوله** ولیتنی
الی اخره ۱۲ **قول** این اعتراض پنجم است وجوابش در کتب کلامیه مثل ابطال الباطل وصواعق مفصل
موجود است ومن درینمقام عبارت علامهٔ دهلوی قدس سره العزیز که در تحفهٔ اثنا عشریه نوشته اند ذکر میکنم
وآنچه قلی کنتوری از راه حماقت ومزید سفاهت خود بران وارد کرده تعرض بدان می نمایم وبر تمامی عقلاء واضح
میگردانم که آیا مجتهد را مناسب بود که این طعن را ذکر کند واز جوابش که بعنوان تدقیق وتحقیق بکتاب مذکور
که در مغارب ومشارق مشهور است سمت ذکر یابد اغماض صریح نماید غایة الامر آنکه اعتماد بر هفوات قلی کند که بالاتفاق
خارج از عقل ونقل باشد وخود در جواب مکاتیب احباب خویش مثل مولوی حبیب علی اقرار بدان نماید که او را لیاقت
نوشتن جواب تحفه نبود چنانچه عبارتش بعد ازین بالتمام بپایه انشاء الله تعالی ونتیجها که متفرع است بران صدور اهل ایمان را بکشاید
وهر کس را اطمینان تمام ببخشاید وهر یکی از خاصه وعامه اقرار نماید که حجت اهل حق بر رفضه لئام تمام شد ولله الحجة البالغه پس
بدانکه عبارت کتاب مستطاب تحفهٔ اثنا عشریه اینست کید هشتاد وسوم آنکه گویند خلیفهٔ اول که اهل سنت بحقیت
خلافت او قائل اند در صحت امامت خود شک وتردد داشت بخلاف امیر المومنین که در امامت خود اصلا تردد نداشتند وبر یقین
وبصیرت بود از حال خود واتباع یقین بهتر است از اتباع شک وبرای اثبات شک خلیفهٔ اول وتیره وضع نموده اند که در دم البسین خود

این لفظ می گفت یالیتنی کنت سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم هل للانصار فی هذا الامر شئی وشیخ ابن مطهر حلی لعبد
روایت اینکلام خیلی زبان درازی وبلند آهنگی شروع کرده وبحساب خود گوی از میدان مناظره برده اهلسنت گویند
که دلیل افترا بودن این روایت آنست که اگر خلیفهٔ اول را در مقدمهٔ انصار ترددی بود نص امامت بعد از خود بمهاجری
که عمر بن الخطاب است چرا میکرد ولااقل انصار را در وزارت وامور دیگر شریک وسهیم می نمود واگر این روایت از خلیفهٔ اول
صحیح میشد میگفتم که مدعای او آنست که کاش بحضور انصار از آنجناب سوال مینمودم تا ایشان نیز جواب باصواب
آنجناب را می شنیدند وبا من کدورت خاطر نمیداشتند وبالفرض اگر اینکلام از ابوبکر صدیق صدور یافته باشد بالاتر
از تحکیم حکمین که از جناب امیر المومنین بوقوع آمده نخواهد بود وبهمین سبب خوارج وحروریه خروج کردند واز اعتقاد برگشتند
وگفتند که اگر این امر در انکار خود یقین می بود تحکیم چرا میکرد معلوم شد که بنص واستحقاق مدعی این امر خطیر شده بود چون دید
که پیش نمیرود بصلح راضی گشت وپنچایت نمود ومعلوم است که صدور این قول از خلیفهٔ اول تا حال کسی غیر از بعضی
از کذابان روافض نقل نکرده وصدور تحکیم از امیر المومنین چیزیست که نتوان پوشید ونیز برین قول خلیفهٔ اول مفسده
متحقق نشد زیرا که انصار باین تمسک بازدعوی خلافت نکردند وبرصدور تحکیم مفاسد بیشمار مترتب گشت از آنجمله آنکه خلافت
وامامت از خاندان اهلبیت نبوی برآمده رفت وهیچکس من بعد این امر را برای ایشان نگذاشت بهمین سند که اگر ایشانرا
درینکار حقی میبود جناب امیر المومنین چرا بتحکیم وپنچایت راضی شد واز آنجمله است خروج حروریه واز آنجمله است تسلط نواصب
ومروانیه بر دین واسلام ودستبرد ادن دم بحکومت ایشان الی غیر ذلک وصاحب صواعق نیز در باب مکاید رفضه بدفع این روایت
موضوعه تفصیل بسیار کرده وچه خوش انشا فرموده **نظم** اربع بضلعک یا ذا الافک والحیل ٭ هانت اهون من عیر ومن جعل ٭
ماشک قط عتیق فی امامته ٭ فذا فریت علیه الکذب والخطل ٭ فاحش الاله الناس من کذب فالکذب مقتصیه بلقیک فی الثلل
الی الآخر الابیات من بعد مخفی نماند که قلی کنتوری که مهمل گوئی ولاف وگزاف وحیله جوئی شیوهٔ اوست در جواب این بهان شافی همگویند
که حکم بوضع این روایت مردود است بانیکه قاضی القضات صاحب کتاب مغنی که از متقدمین اهل سنت وجماعت است
ومتصدی جواب مطاعن ثلثه شده این روایت را انکار نکرده وعدم انکار در مقام دفع احتجاج خصم دلیل تسلیم است کما هو واضح
عند ذی العقل السلیم **قوله** اهل سنت گویند که دلیل افترا بودن آنست آلخ **قولنا** ابوبکر معصوم نبود تا دفع تناقض
از کلام او ضروری باشد ومعهذا میگوئیم که سبب این روایت نص نمودن ابوبکر بعد از خود بر امامت عمر عهد وپیمانی بود که باهم در میان
نهاده بودند وشرح وتفصیل آن در جلد اول گذشت فارجع الیه **قوله** میگفتیم که مدعای او نیست آلخ **قولنا** قرینهٔ حالیه
نفی این مراد نامرادمیکند زیرا که از دو حال خالی نیست که کدورت خاطر انصار بزعم ابوبکر مرحق بود یا بر باطل در صورت شق اول
همان آتش بر کاسه ودر صورت ثانیه در وقت مردن که وقت انقطاع از اهل دنیا وکار با خدا است ابوبکر را از
کدورت خاطر انصار چه پروا بود که بپاس خاطر ایشان این کلام موهم می گفت **قوله** وبالفرض اگر این
کلام از خلیفهٔ اول صدور یافته باشد آلخ **قولنا** بر واقفان کتب سیر وتواریخ وکتب کلامیه مخفی نیست که
تحکیم حکمین از جناب امیر المومنین علیه السلام باختیار خودش بوقوع نیامده پس محل اعتراض نباشد **قوله** ومعلوم است

که صدور این قول از خلیفهٔ اول تا حال کسی الخ **قولنا** صدور این قول از خلیفهٔ اول صاحب مغنی تسلیم کرده است در رد نقض
اگر مرویات خود را در مقام اثبات عدم استحقاق ابوبکر دخل میدادند چرا اینقدر درد سر میکشیدند همین قدر کفایت میکرد که
میگفتند جمهور شیعه از ائمهٔ هدی و پیغمبر خدا علیه السلام عدم استحقاق ابوبکر روایت میکنند انتهی کلامه زید خزیه دملامه بدانکه
این حق ناشناس بلکه کندهٔ ناتراش هنوز خبری ندارد که قاضی القضات صاحب مغنی در علم کلام که عبد الجبار نام اوست
از اهل اعتزال است و زنهار از اهل سنت و جماعت نیست چنانچه تصانیف او که تعلق بالٰهیات و دیگر امهات عقاید دارد
بران اول دلیل است اگر آن کتب درین دیار بهم نرسد باری بایدش به تفسیر کبیر امام رازی رضی الله عنه رجوع کردن و بچشم
بصیرت دیدن که امام المتکلمین در جواب شیخ قدر تعرضها دارد و در خلافیات فرقهٔ مذکور زیر بسیاری از آیات بینات کلام او را
ذکر میفرماید و برد و قدح آن میگراید پس او را از اهل سنت گفتن با جرای شگرف است چه جای آنکه او را از قدمای اهل سنت شمارد
که بزرگان قاضی مذکور را از مجالس خویش راندند و لبسر کوبی آنها برخاستند چون این بیخرد تهی مغز کتب دینیه را از فاسیر و احادیث
فقه و کلام به بصیرت ندیده در بن غلطه ها مانند خر در گل فرورفته و امید نجات از ان زنهار نداشته از جملهٔ مقامات تفسیر کبیر امام
فخر المتکلمین یکی اینست که در آغاز سورهٔ حج میفرماید قال القاضی عبد الجبار اذا قیل المراد بقوله تعالی کتب علیه فلا جائز ان یرد الا الی من یتبع
الشیطان لانه تعالی لا یجوز ان یقضی علی الشیطان انه یضل و یجوز ان یقضی علی من یقبله بقوله فانه اضله عن الجنة و یهداه الی النار
قال اصحابنا لما کتب فی ذلک علیه فلو لم یقع لانقلب خبر الله الصدق کذبا و ذلک محال و مستلزم المحال محال فکان وقوعه محالا
باز بعد از یک سطر میفرماید قال القاضی فیه دلالة علی ان المجادلة فی الله لیست من خلق الله و بارادته و الا لما کانت
مضافة الی اتباع الشیطان و کان لا یصح القول بان الشیطان یضله بل کان الله قد اضله و الجواب المعارضة بمسئلة العلم
و مسئلة الداعی و اگر فهم اینکلام مشکل است بایدش بمطالعهٔ مجالس قاضی ذبیب الله بنوره پرداختن که از مصابیح القلوب آنچه نقل
کرده دلالت بر اعتزال عبد الجبار دارد و آنکه لقب مؤید برای حارثی نهاده اوست و حارثی را بر مسند خود نشانید و معتقد شد
تا آنکه حضار مجلس رنجیدند و فقه خو سلاطین کن یعنی اردستانی هم این قصه را در کتاب امامت آورده و بر اعتزال عبد الجبار
و معتقد بودنش نسبت بمفید نص نموده و از کلام قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین کما مرت الیه الاشارة فی المجلد الاول
در ترجمهٔ حسن بن محمد بن العباس معلوم توان کرد که اهل سنت شیعه و معتزله را یکی میدانند و هر یکی را بنام دیگری میخوانند و وجه این امر
ظاهر است زیرا که شیعه در اصول عقائد الٰهیات و مانند آن کاسه لیسی معتزله اختیار نموده اند و خود منجم طوسی در تالیفات خویش
تصریح باینمعنی کرده چون در عقائد مذکور این هر دو فرقهٔ ضاله بمذکر اتفاق دارند تسمیه یکی بدیگری مخالف رای رزین نخواهد بود
سلمنا که معتزله در فروع تابع ما بوده اند لیکن اعتبار اصول بالبداهت زیاده تر از فروع است پس این مهمل گو حیا چرا باید دید
که بدون ادراک حالات عقائد علما در پی تصنیف گشته خصوصاً بمقابلهٔ صاحب قوت قدسیه مصنف تحفهٔ
اثنا عشریه رنج نبی و هرزه جائی را شیوهٔ خود ساخته و به تلبیس عوام کالانعام پرداخته مصداق آیت کریمه
وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ گردیده
بالجمله اگر صاحب مغنی این روایت را صحیح مے گفت صحت آن نزد محدثین اهل سنت

ضرور نبود فکیف که او فقط بجواب تعرض نماید و از ان اعتبار این روایت نزد اهل حق لازم آید الغرض روایت ابجرد
اصمعی که صاحب مغنی جوابش داده و نگفته که موضوع است بر اهل سنت لازم گردانیدن چه قدر مکذب علمای
روافض است از قدما و متاخرین که هر چه در باب مطاعن خلفا ذکر میکنیم از صحاح روایات اهل سنت می باشد چنانچه
ثمانینی در شافی و حلی در نهج و منهج و دیگران در غیر آن مدعی گشتند و مجتهد جالیسی در کتب مطبوعه از ان هم پا فراتر
نهاده و باشتراط امور دیگر هم مدعی گشته و لنعم ما قالت العرب العرباء اذا القیت جلباب الحیاء فاصنع ما شئت والحمد لله
که هرگاه مجتهد جالسی بر طائفه خود دعای بد تقطع ید کرده اگر ایشان الزام سنیان بدون امور معتمده قصد کرده باشند
پس کارکنان عالم دست و پای او را از خلافت بریدند بلکه حقیقةً خانه روی او را نیز خراب کردند انشاء الله تعالی
عبارت کتب جالیسی لعد از ین بمقامی مذکور میکنیم **اطرف آنکه** قاضی روایت جهنمی بودن زراره در
مجالس نقل کرده و سکوت ورزیده و رفضه آن روایت را لائق اعتماد ندانند بلکه مفتری می پندارند حالانکه
مویدش هزار حدیث از امام صادق در کشی وغیره موجود و این کلمات طیبات بمقتضای روایات کشی
سخن تکیهٔ آنجناب درباره آن شقی بود که لعنة الله علی زراره و هو شر من الیهود والنصاری و اظهار علمای شیعه
در کتب کلامیه آن بود که نزد هر عاقل متفق علیه مقبول و مختلف فیه مردود و چون روایت لیتنی را عبد الجبار جواب داد
اعتبارش بر اهل سنت لازم افتاد حالانکه خلافش در هر کتاب از کتب کلامیه فریقین مسرود کما عرفت فی المبحث
السابق ایضاً **اما آنچه گفته که قاضی مذکور** متصدی جواب مطاعن ثلثه شده پس جوابش آنکه غالباً
این یاوه گو چنان یقین میکند که هر کس که مطاعن خلفای راشدین را مقدوح سازد ناگزیر است که او سنی باشد
و حالانکه قدمای معتزله در مسئلهٔ امامت بلکه لبسیاری از فروع دیگر نیز تابع اهل سنت بوده اند از جواب دادن
مطاعن خلفای راشدین در کتاب مغنی تسنن قاضی لازم نمی آید والعجب که خود خرافات مبسوط کنتوری در بسیاری
از مقامات مسلم تر آنست که عدم انکار در مقام دفع احتجاج خصم دلیل ثبوت آن نمی شود لیس می پرسیم که اگر معنی
تسلیم فرض و تقدیر هست پس ثبوت روایت نزد او کجا لازم آمد و اگر معنی ثبوت اراده کرده پس باید ش بدرستی کلام خود
کما اشتر ناگوشیدن و عیوب کلمات استاد خود را پوشیدن اما آنچه نوشته که ابوبکر معصوم نبود الخ پس نزد هر کس اضحوکه
روزگار است چه هر شخص از طلبه علوم عقلیه و نقلیه از مختصرات تا مطولات همین امر دیده که هر جا که تناقض و تهافت در کلام
علما مظنون میشود بتوجیهات می پردازند و حالانکه بیقین میدانند که ان عالم معصوم نیست مگر کنتوری از غایت
بی شعوری در حاشیه قطبی این هم ندیده که علامه سید شریف جرجانی رحمة الله علیه درباره توجیهات
کلام قطب تحتانی چه مساعی بلیغ بتقدیم میرساند و بدفع تناقض چه مقدار کوشش می فرماید
همچنین دیگر شارحین و محشیین سعی وافر درین باب مبذول می نمایند و اگر ازین
مباحث که در کتب درسیه است ذهول و غفلت رو داده باشد انچه هزار المحمد
در مجلدات نزهه که قلعی کنتوری را سرمایهٔ تالیف هست بتاویلات کلمات شیطان الطاق

الطاق وهشامین و معتقدات ایشان وتطبیق آن بر اعتقادات شیعه در باره توحید وتنزیه باری عز وجل و قائل
طوال را سیاه کرده شاید از آنهم فضول کلی روداده پس در مواهم وغیره نظر باید نمودن و این مطالب را
دیدن الغرض این کور باطن و ظاهر از همه امور اتفاقی صریح بکار برده گویا گاهی بگوش او نخورده و
بنظر او نرسیده که در همه این کتابها علمای شیعه سر پرستی در باره ائمه خویش که هشامین و مانند ایشان بودند
بر روی کار آورند و برای تطبیق اقوال کاسده و اعتقادات فاسده شان خیلی دست و پا زده اند چنانچه
ضربت حیدریه نیز ظاهر ست و حالانکه باتفاق امت این همه پیشوایان رفضه معصوم نبودند بلکه اگر ادنی غوری
در صحاح مصطلح ایشان هم نمائی کفر و نفاق شان اظهر من الشمس و ابین من الامس توان گفت و درین
بعضے از اوراق مجلد اول ازین کتاب کافی می نماید فلا نطیل الکلام بذکره بالجمله اهل حق چون توجیه این
قسم روایات رفضه بعمل آرند در جواب شان گفتن که ابوبکر معصوم نبود کمال خرافت و آنقدر بیحیائی است
که پایانش پدید نیست ولیکن کنتوری را کجا شرم و حیاست که ازین جهلات باز ماند و این قدر نفهمد که
قطع نظر از مقتدا بودن این زنادقه و منافقین در مذهب شیعه چنانچه مجلسی در تجاره و حق الیقین بران
مے بالد و هر کسے از اهل اسلام بملاحظه آن مے نالد عصمت این ملاعین بر کنتوری و هواخواهانش
لازم اعتقاد و مرار ازین هوادران عوام کالانعام نیستند بلکه مثل مجتهد الزمانی ست کاستعرف
انشاء الله تعالی الغرض مدعای کنتوری مذکور تحریر اوراق در مقابل سطوریست تا عوام بدانند که از جواب
تحفه اثنا عشریه بوجه ابسط فارغ شد حالانکه باعتراف مجتهد الزمانی در مکتوبیکه بجواب مکتوب مولوی
حبیب علی نوشته و بنحو التفصیل ثابت ست که همه علمای هندوستان بجوابش باعجز و زبونی همقرین و بملالت
و ملامت غمگین بودند و علمای مشهد مقدس و فضلای ایران هم علم بر استان انداختند و خود را مورد طعن
ساختند اما آنچه گفته معهذا می گوئیم پس جوابش آنست که جهلات و خرافاتش را همه دیدیم لیکن تمامی جنود
او را مغلوب و خایب و خاسر یافتیم این افترای دیگر ست که کوچک ابدال تیس المنافقین بر حضرت
افضل الصدیقین رضی نموده و پرده آزرم و حیا از چهره ظلمانی خویش برداشته اگر این کذب و دروغ او را در
باره صدیق و فاروق مطمح نظر داریم یعنی صدیق با فاروق چنان قرار داده بود که اگر درباره خلافت من بگوئے
ترا جانشین خود گردانم یعنی بر خلافت تو نص بکنم و مقصود از همه غصب خلافت امیر المؤمنین بود و در هر وقت
ابطال حقوق اهلبیت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم پس لازم می آید مخالفت آیات قرآن مبین که کمال ایمان و
اخلاص را برای مهاجرین خصوصاً صنادید ایشان جابجا ثابت میفرمایند و این همه بزرگان را وارثین فردوس میگردانند
و عنقریب از حدیث کلینی که اطول احادیث جلد دوم کتاب مذکور بلکه اوسط نیز توان دانست این همه مدائح را بتفصیل تمام
نشان میدهیم پس ارتداد و نفاق را که کنتوری سیه رو دریده دهن زشت خو بحضرات راشدین منسوب میکند این هم
مخالف کتاب مستطاب و هم مفاد اصول اهل حق و هم کننده اصول کلینی است پس چگونه اهل اسلام و ایمان بآن

تلفانی کنند نعوذ بالله من ذلک اما آنچه گفته که قرینه حالیه پس جوابش آنکه کدورت انصار بر فرض و تقدیر بجای خود بود
ولهذا حضرت صدیق بر فرض روایت رفضه آرزو میکرد که کاش می پرسیدم روبروی انصار تا ایشان میدانستند حقیقت
حال را و مکدر نمیشدند و بیشتر این امور آدمی را رو می دهد در تندرستی و بیماری که آرزوها میکنند بامور یکه عادة محال
است فکیف آن چیزها که زیر امتناع نمی باشند مدعا بر فرض مذکور همین است که چه خوش می بود که سوالی در بریکه در انصار حضرت
از سید ابرار میکردم تا آنچه در قلوب انصار وقت گفتگوی خلافت خطور کرده بود آنهم بوقوع نمی آمد و قید مشافهه
انصار خود از سیاق این عبارت جلوه گر هست لسبب آنکه مقصود دفع کدورت انصار هست چنانکه دانستی و زوال آن موقوف
بر بیان رسول مقبول اما آنچه گفته که جناب امیر مجبور بودند درباره تحکیم پس جوابش آنکه این اکراه اگر از جانب بغات بود
بالیتی دست از خلافت ظاهری بر داشتند همه گر صلح کردن چنانچه حضرت امام حسن صلح نمودند اگرچه مجبور نبودند
تا نائره فتنه فرو می نشست و درباره تقیه معذور می گشتند و اگر انقدر یاران و مددگاران در رکاب سعادت انتساب
بودند که برای قتال در کار باشند و از کتب رفضه معلوم میشود که معدودی پیش نباشند تا بحدیکه از بعین هم کفایت
میکردند روایت سلیم چنانچه می آید و از کتب معتمده دیگر چند کس ضرور اند لازم بود دمار روزگار باغیان بر آوردن که
فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ و اگر این مقدار هم از شیعه رفیق نشدند لعنت برین تشیع باد که درین وقت هم مانند
اوقات سابقه بخذلان امام الائمه پرداختند و اگر لشکریان آنجناب بسبب غلبه و کثرت باعث این اکراه و اجبار
شدند باین طور که اهل کوفه گفتند که اگر فلان و فلان را حکم نمی کنی ترا می کشیم چنانچه مجتهد جالیس استاد کنتوری
در مواعظ حسینیه تصریح بدان کرده اند برین تقدیر هم کفر و نفاق قدوه شیعه ثابت شد و هم لعنت بر ایشان محیط
گشت چنانچه قبل ازین کفر و نفاق مقبولین لبانی که بلعنت خدا دا نعدا گشتند و انیهم ثابت گردید که خروج
مرتضوی از مدینه و واقعه جنگ جمل از جهت این مطرودین بود که خود جناب امیر شکایات ایشان بعبارات بلیغ
و کلمات فصیح در نهج البلاغت ارشاد می فرمایند و صاف صاف افاده میکنند که ایشان محیط شدند و از جهت کثرت
خود تسلط آنجناب را مانع گشتند حتی که جناب امیر نتوانستند که از اهل هلوی که باعث شهادت ذی النورین
گردیدند قصاص گیرند چنانچه عبارت نهج البلاغة ملاحظه کرده شود و ان اینست قریب نصف کتاب و من خطبة له

بعد ما بويع بالخلافة وقد قال له من الصحابة لو عاقبت قوما من اجلب على عثمان فقال يا اخوتاه اني لست

اجهل ما تعلمون ولكن كيف لي بقوة والقوم المجلبون على حد شوكتهم يملكوننا و لا نملكهم و ها هم هولاء قد ثارت
معهم عبدانكم والتفت اليهم اعرابكم وهم خلالكم يسومونكم ما شاؤا وهل ترون موضعا لقدرة على شئ الخ اما فضیحت و رسوائی
مقتدایان متاخرین امامیه از کوران ظاهر و باطن که سگان با عجاره جعفری در دهن و گوش انهامی شاشیدند و این
حیوانات خسیس آنچه ان بر ایشان می باشیدند پس اظهر من الشمس و بیت مشهور سه ذهب الحمار لیستفید لنفسه قرنا فاب
و ما اذنان که جناب مجتهد الزمانی از راه مزید فراست جابجا در کلام خود آورده اند در حق کنتوری و بزرگانش صادق
آمد اما آنچه گفته که صدور این قول الخ جوابش انکه اگر از تسلیم معنی ثبوت و صحت آن روایت نزد صاحب مغنی

اراده میکنند پس معلوم شد که از جواب دادنش لازم نمی آید و اگر بطور فرض محال ست پس زنهار مفید مدعای
او نیست و آنچه گفته که اگر مرویات الخ پس جوابش آنکه روافض بکید بیشه نفاق اندیشه را در جمیعی سر مکتوم است
که هر که بدیده بصیرت در کتب ایشان ملاحظه نماید او تواند دانست که مقصود ایشان ازین در هم عوام را بدام فریب
گرفتن ست تا بدانند که بر مثالب صحابه اتفاق فریقین ست فقط شیعه اینچنین نمیگویند و تهمت نمی کنند یا حال مکاید ان
غدار بعد از دیدن کتب رجال مثل تصنیفات معاصرین شیخ و سید رفعنه که از انجمله شیخ ابو العباس نجاشی بود و هنوز
مخفی نیست که کتابها در مثالب اصحاب بعنوانی پرداختند که خود شیعه از دیدنش از راه عاقبت اندیشی می لرزیدند
و این منافقین در بلاد اهل حق چندان در لباس محبت در آمدند که بسیاری فریب ایشان خوردند و ان روایات را
شنیدند و باعتقاد این معنی که راوی از متقیان اهل السنت است از کجا بکجا رسانیدند پس اگر علانیه میگفتند که روایت
یقینی را جمهور شیعه از ائمه هدی می آرند که گوش بر آن می نهاد چه شعار شیعه کذب و افترا خصوصاً بر اهلبیت سید الکائنات
تا بحدیکه این بزرگان را برای تحصیل دنیا آنقدر در احداث محدثات بدنام کردند که بسیاری از مردم را از ایشان
اعتقاد کامل در بعضی امور و امید تحقیق کامی نعنی در روایات باقی نماند چنانچه از کتاب مختار کشی هم عیانست و عنقریب
می آید و هر که ممارست فن نماید او البته می تواند یافت که اقوال علمای رفضه مثل احادیث شان هرگز مربوط نیست
و غیر از خرافات مسیلمه کذاب چیست که محمد بن ابی بکر در عمر دو سه ساله وکیل شد میانه پدر خود و علی مرتضی تا مقدمه غصب
خلافت را باصطلاح آرد و عبد الله بن عمر نیز خواست که پدرش حق را بامالش بسپارد و چون معاویه و یزید بعد ازش
عبد الله مذکور را توقیعات فاروقی نمودند متضمن بر آنکه در استیصال دین اسلام باید کوشید و آثار معجزات شریف را
باید پوشید عبد الله ملتزم گردید نعوذ بالله من تلک الکفریات و خود امام اعظم طایفه آنچه در دیباچه تهذیب گفته
از ان پیداست که بسیاری از علما بدیدن اختلاف روایات و اخبار و آثار از مذهب تشیع دست کشیدند و غالباً
حدیثی مردی نگشته که معارض آن نیامده پس چگونه مذهب خود را قول و روایه روبرو اهل حق می آوردند که منافق
در کتمان مذهب لوازم و عوارض آنچنان میکوشد که میخواهد که خود هم نداند تا بدیگران چه رسد لاجرم اگر
روایات خانگی را این طایفه فاحشه دخل میدادند تناقض و تهافت مذهب رفضه زاید الوصف عیان میشد
و خرافات مهملات این مسلک باوجود اراده کتمانش بر منصه بروز میرسید و در آن وقت بظهور می انجامید
که آنچه امروز بعد از استقراء کمترین خلایق ظاهر گشته پس طایفه شیعه احادیث دین و مذهب خود و
لوازم و عوارض ان مانند لته بر صنادیق تقیه که مزابل مندرسه توان گفت از نظر مردان پوشیدند و در باب
مذکور بغایت قصوی کوشیدند یعنی در هر کتاب صغیر و کبیر این دعاوی بکار بردند که هر چه می نویسیم از کتب اهلسنت است
تا علمای ایشان در توجیهات و تاویلات افتند و باین مکیدت مبتلا مانند پی بحقیقت نبرند و بعد از توجیهات در اکثر
از مقامات علمای رفضه جابجا سر بر آرند و از کمین ظاهر شوند و گویند که اگر این روایات معتمد نمی بود حاجت تاویلات و
توجیهات نمیشد چنانچه کنتوری درین مقام این ترانه سرائید نعوذ بالله من مکاید الشیاطین و تلبیسات المنافقین و جماعة

ازین مکاران پرکار مقتدایان اهلسنت را بسوی تشیع کشیدند تا قدامت مذهب به ثبوت رسد و ان منافقین را
که برای تذلیل مردم و تلبیس ایشان در لباس اهلسنت داخل گشته بودند و مرویات شان دلالت بر رفض میکرد
و نهار بجانب تشیع نیاوردند تا دقایق فن مکیدت مخفی مستتر ماند و چون برین دو سه حرف احاطه کردی معلوم شد
که ازینجهت صاحب صواعق و صاحب تحفه این طعن را در مکاید رفضه ذکر کردند که آن نسبت همین ست و هرگاه کسوتی
بی خردی و بی حیائی باین دقایق نمی برد و درین باب ام طعن بر آنجناب کرده و در آغاز عبارت مرقوم همین
اعتراض وا نموده کما لا یخفی علی من نظر الیها الغرض دل نمیخواهد که برو کلام این مخمل گو پردازم ولیکن چون
حال مجتهد الزمانی هم مثل اوست گاه گاهی برای رد کلامش و لاد برو و قدح نابینا خود را به هزار کشاکشی متوجه میسازم
بخلاف مجتهد که چون رساله بصارة العین را رد کرده و انواع اعتساف و سفاهت بکار برده خروش که کلام
او را از آغاز تا انجام بر هم زنم و بیخ اعتراضات او را بر کنم اینست مطاعن رفضه لئام که اساس آن بر طرف
تمام است کرم تر آنکه شیعه شیخ علی درین طعن هم حقیقةً تکذیب همدگری کنند چنانچه بینی که از کتاب اردستانی بقول علمای رفضه توان دانست
که مقصود صدیق آن بود که در ذهن کسی راه نیابد که اهل بیت را در خلافت حقی هست پس طعن شک خود بخود مندفع شد
و لقد صدق الله تعالی إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ
مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ و چون کلام مفخر الانام تا اینجا رسید وعده ذکر مکاتبت بیاد آمد
تا ظاهر شود عدم لیاقت کنتوری با دیگر فواید عظیمه و عوائد فخیمه که بعد ملاحظه آن بالاخوانی رفضه در باره ادعای
مزید ولای اهلبیت حضرت سید انبیا و لاف ایشان باتباع ثقلین یعنی قرآن مجید و اهل بیت سید الکونین کالفراش
المبثوث میشود نقل خط مولوی حبیب علی بنام مجتهد عنید بجناب قبله و کعبه دو جهان مرجع و ماوای
بیکسان مدظله العالی بعد ادای کورنش و تسلیم عرض آنکه پیش ازین استفتا بامید زیب ارقام یافتن جوابش
بدست سید عنایت حسین ابلاغ خدمت کرده بودم هنوز جوابش حصول نشد ازینجهت نزاع همدگر قطع نشد بنظر
عجلت جواب همان استفتا از مولوی رشید الدینخان معتمد علیه علمای اهلسنت که در مذهب امامیه هم تحقیق کامل
میدارند نویسانیده شد بذریعه نیاز نامه هذا ابلاغ خدمت هست آن قبله دو جهان جواب معطوفه را ملاحظه فرمایند
اگر موافق مذهب امامیه و مطابق قول مفتی به باشد بعد از ملاحظه واپس فرمایند و مهر خاص همراه آن بر آن
ثبت فرمایند و اگر مطابق قول مفتی بها نباشد از دست مبارک جواب صحیح ارقام فرموده بمهر خاص مرحمت فرمایند
که رفع نزاع همدگر صورت بندد و کتاب شوکت عمریه بجواب رساله ضیغمیه تصنیف مولوی رشید الدینخان بملاحظه
آن قبله رسیده باشد اگرچه هنگام مطالعه رساله ضیغمیه چنان یقین شده بود که اگر متقدمین و مجتهدین اهلسنت زنده شده
سلف تا خلف مجتمع شوند هرگز جواب آن سرانجام نخواهد شد و هرگز حرمت متعه بر مذهب اهلسنت ثابت نخواهد شد لیکن
مولوی رشید الدینخان بکمال لطافت و متانت و استحکام جواب آن نوشته اند که همچنین تحریر از اسلاف اهلسنت تا حال
بظهور نیامده بود و بعد دفع استدلالات القبله دو جهان مندرجه رساله ضیغمیه طرفه غضب کرده اند که حرمت متعه بر مذهب امامیه

از احادیث معتبره آنچنان ثابت کرده اند که در آن گنجایش انکار یا تقیه یا نسخ هرگز راه نمی یابد معلوم نیست که اینقدر
احادیث معتبره از کجا میسر آمدند و از کدام کتاب جمع کردند و بدین کثرت چگونه دستیاب شدند عقل و هوش ما معتقدان
گم است برای خدا آنچه که شود جواب ان ارقام فرمایند ورنه علمای امامیه را مرتبه چشم چار کردن با مولوی رشید الدین خان
نخواهد ماند و در خود طاقت و استعداد تحریر جواب آن نمی فهیم و نه در دیگر کدام عالم هند ابحذمت جناب قدس التجا
آورده و نیز آنچه مولوی رشید الدین خان بجواب کتب جناب قبله و کعبه مغفور و مرحوم یعنی صوارم و حسام و
ذو الفقار تحریر کرده اند و جناب مرحوم و مغفور از تحریر جواب آن اعراض کردند و مناظره لسانی هم منظور
نفرموده بودند تحریر جواب آن هم واجب و لازم است که اکثر خواص و عوام اهلسنت برملا میگویند که هنوز علمای امامیه را از مذهب خود
خبر نیست که جا بجا بر صاحب تحفه بانکار می پردازند و مولوی رشید الدین خان بر نقل نمودن عبارات کتب امامیه این انکار را
دفع کرده جهل و نادانی علمای امامیه ثابت کردند و اجوبه تحفه اثنا عشریه را مضحکه می پندارند بچند تقریب یکی آنکه تا حال
جواب تمام کتاب نشده از تحریر جواب دیگر ابواب عجز علمای امامیه ظاهر میشود دوم اینکه میرزا محمد کابلی و مفتی محمد قلی که جواب
چند ابواب تحفه نوشته اند بران کمال مضحکه نموده میگویند که از هیچ جا واقع تقریر صاحب تحفه نیست بلکه در دیگر ابواب تایید
قول صاحب تحفه و هادم اصول امامیه و حکیم میرزا محمد کاشمری و جناب قبله و کعبه مرحوم و مغفور که جواب چند باب رقام
فرموده در آن اکثر جا انکار است والحال که باسناد کتب امامیه آن انکار رفع شده جا اجوبه کالعدم شدند مع هذا مفتی
محمد قلی و نیز حکیم میرزا محمد کاشمیری مجیب پنج باب تحفه از مناظره تحریری در مرتبه ثانی و ثالث از مولوی رشید الدین خان
عاجز آمده از مناظره دست بردار شدند و جناب قبله و کعبه مرحوم و مغفور در مرتبه اولی از مناظره تحریری و هم از مناظره
لسانی دست کشیدند اگر توجه آنقبله و کعبه جواب اعتراضات صوارم و حسام و ذو الفقار که مولوی رشید الدین خان وارد
کرده اند انجام شود و این الزام اهلسنت که علمای امامیه هنوز از مذهب خود واقف نیستند و بر کتب مذهب خود عبور ندارند
دوم از تحریر جواب تحفه نیز دفع شود و موجب سرخروئی ما معتقدان است زیاده چه عرض کنند فقط **فوائد مکتوب**
مولوی حبیب علی بسیار است از آن جمله متانت کتاب شوکت فاروقیه بحدیکه همه منجر اند که از احادیث
ائمه حرمت متعه پدید آمد و این عبادت که هم خرما و هم ثواب بود بحدیکه همرتبه امامت و ختم نبوت الوهیت میرساند
از دست رفت و غیر از منی بریده ور دست نماند کما لا یخفی علی الناظرین از انجمله آنکه رشید المتکلمین آنچه بجواب هر
کتاب جالیسی نوشته اند و نه مجتهد جوابش نوشت نه بر مناظره لسانی که رشید المتکلمین میخواست نه خیال بست پس همه اهلسنت
از هر طرف بتحمیق امامیه می پردازند و جوابات تحفه را مایه تضحیک می پندارند بسبب آنکه هنوز بعد مرور دهور جواب
تحفه تمام نشده و هر چه کابلی و قلی نوشتند از قبیل عذر بدتر از گناه است و آنچه حکیم کشمیری و مجتهد جالیسی انکار
صحت دعاوی صاحب تحفه نموده بودند خلاف آن بظهور انجامید و با اینهمه کشمیری و قلی بالاخر از تاب مناظره نیاوردند
و جالسی بمجرد دیدن اعتراضات رشیدی حواس و باخت اگر آن اعتراضات مجتهد را برد ار دفیها ورنه نزد همه عیان شد که اجع آن
که مجتهدین شیعه بمذهب خود هم اطلاع ندارند تا بجواب چه رسد اکنون مکتوب مجتهد گوش کن میر صاحب عزیز از جان بسعادت

انشان سلمه الله تعالی بعد سلام مسنون و دعای ترقی مدارج دینی و دنیاوی واضح خاطر عزیز باد خط آن عزیز مع
جواب استفتا نوشته مولوی رشید الدین خان وصول شد قبل ازین جواب استفتا مصحوب سید امداد علی روانه کرده شد
یقین است که بعد تحریر این خط بان عزیز وصول شده باشد و جواب معطوفه هم موافق جواب مرسله این جانب است
لیکن آن عزیز را چه لازم بود که با وصف موجود بودن علمای اهل حق از عالم غیر مذهب استفتای مسایل مذهب خود
نمایند و آن عزیز که خود فاضل اند بکدام ضرورت داعیه از فاضل غیر مذهب جواب نویسانیدند و فی الحقیقه کتاب شوکت
عمریه بکمال متانت و استحکام تالیف شده است و از علمای عصر هیچ کسی را طاقت نیست که اراده جوابش نمایند لیکن
اینجانب تحریر جواب آن شروع کرده بعد اتمام پیش فاضل مذکور فرستاده خواهد شد و در باب اجوبه تحفه
اثنا عشریه آنچه به قائم شده صورتش اینست که مرزا احمد کابلی و مفتی محمد قلی رافع الحقیقه استعداد لایق تحریر
جواب آن نبود حکیم مرزا محمد حسب استعداد خود بسیار خوب نوشته اند و موافق مذهب فرقه حقه امامیه بجواب پرداخته اند
و آنچه جناب قبله و کعبه مرحوم و مبرور ارقام فرموده اند مدح و ثنا الیش زاید از حد وصف است چه جمله علمای عصر از تحریر
جواب تحفه اثنا عشریه تن بعجز در داده بودند و علمای دیگر دیار و امصار و علمای ایران علی الخصوص
فاضل قمی و فضلای مشهد مقدس عذر اینکه در تحریر جواب کتاب مسطور میان آورده بودند معلوم آن
عزیز است بعد از آنکه کتاب ذو الفقار تالیف شد و بعد از آن صوارم و حسام ترتیب شدند آن علمای اهل
سنت ترش شدند و کسی را یارای جواب آن نشد و جناب مبرور هرگز از تحریر جواب رساله مولوی رشید الدین خان
اعراض نفرموده بودند بلکه اگر موافق شرط جناب مبرور حال الیتن جواب جمله کتب تحریر شدی بالفرض در جواب آن
ارقام یافتی و این امر محال است و مناظره لسانی بالاخر منجر بفساد است ازین باعث اعراض از آن فرموده است
و آنچه در باب نقل عبارات از کتب امامیه برای دفع انکار جناب مرحوم مبرور ارقام کرده اند از آن دفع
انکار نمیتواند شد چه اعتماد و اعتبار بر مذهب مفتی به است نه بر مذهب ضعیف و روایت شاذه و آنکه از کتب امامیه
نقل کرده اند از قبیل ضعیف و شاذ است و اصل حال اینست که آن زمان نزد جناب مبرور جمله کتب محوله تحفه اثنا عشریه
و دیگر کتب متعلقه ابحاث مندرجه کتاب مسطور موجود نبودند و دران ازمنه بجز کتب فقه و حدیث و دیگر کتب
مروجه ضروری حاجت بطرف کتاب دیگر نمی افتاد بعد تالیف شدن تحفه اثنا عشریه و عجز علما از تحریر جوابش بفرصت
تحریر جواب بالجماع کتب فریقین پرداخته شد و ازهمین باعث جناب مبرور در اکثر جا در صوارم و غیره ارقام فرموده اند
که کتب محوله از نظر نگذشت تا حال صحت نقل معلوم شدی لیکن صاحب کتب محوله چنین نگفته باشد چرا که
در فلان کتاب مخالف این قول گفته است و صرف بباعث میسر نیامدن کتب که متعلق بدیگر ابحاث اند جواب دیگر
ابواب تحفه اثنا عشریه تحریر نشد و فاضل مذکور که بجواب رساله صغیره پرداخته است خود را در ورطه بلا انداخته است
در هر ماه یک رساله و یا کتاب پیش او خواهد رسید تا کجا جواب خواهد نوشت و بجز فاضل مذکور دیگری چنین موجود نیست
که بمقابله علمای اهل حق پردازد و زیاده الدعا باقی ماند تاریخ مکتوب مجتهد تحریر که سطرش زعفران زار کشمیر است بس بحکم

مالا یدرک کله خبری ازان نیکارم و بعنوانیکه خاطرنشان عوام نیز برذمتی سپارم تحسین آنکه جناب مجتهد که در اختیار تمسک
وعار از ابو جهل و ابو لهب سابق الاقدام بودند اعتراف نمودند بکمال متانت و استحکام شوکت فاروقیه عموما و انکه علمای
عصر طاقت بر دآن ندارند و از ینجا حکم کردیم بکذب و نفاق مجتهد و عبارتش صولت حیدریه نیز اگه در ان کتاب بجوآن مینماید و بیش
را شرکت صاحب تحفه قرار میدهد عبارتش اینست که بعضی تحریرات سابقه که منفردا در بلده بنارس سماحت بان فرموده بودند
به ازین مضامین تازه که بمعیت معاضدت استاد خود فرموده اند بوده و هذا الطریف جدا پس سلب حواس مجتهد هم
دیدنیست چه هرگاه نتایج افکار رشیدیه در تنهائی بدرجه استحسان رسد البته شرکت استاد ابریه که تحریرش باعث
مجتهد و ندان همه علمای رفضه را از هند تا ایران و مشهد مقدس کند خوده زیاده تر باعث کمال استحکام و متانت
کتاب خواهد بود لاجرم کذب و نفاق و اختلال حواس او باهم ثابت شد نزد تمامی عقلا بل تضحک علیه الثکلی طرفه
تر انکه جناب مجتهد باوفا یعنی والد بزرگوار این فرزند سعادت کردار درباره افادات ندکو بتقلید ابن سبا و موشک
کور خیال انهم معنی دارد که محررش عامی و نادان و اعتراضاتش خرافات مسیلمه کذاب معارض قرآنست فاعتبروا یا
اولی الالباب وانظروا الی هولاء ذوی الابصار دوم آنکه کابلی و قلی هرچند جواب بعض ابواب تحفه نوشتند
لیکن استعداد و لیاقت ان نداشتند بنابران سیف ناصری تقلیب المکاید و دیگر مهملات و مبعوات قلی و هم
خرافات کابلی قابل جواب نباشد چه بدیهی ست که تحریرات آنکسان که لیاقت مناظره ندارند البته لایق
التفات نخواهد بود فکیف که کمترین خلایق جابجا درین کتاب هم واضح گردانید که کلام کنتوری و امثالش
نعیق غراب و طنین ذباب است پس اشعار مثنوی بمقابلش باید خواند نظم مثنوی مه فشاند نور و سگ عوعو کند
کی ز عوعو ماه ترک ضو کند ✻ ای سگ ملعون چه عوعو میکنی ✻ سیم را تو شنو میکنی ✻ بالجمله هر قدر که رشید المتکلمین انار
الله برهانه و این کمترین ثقل بالحسنات میزانه جوابش نوشتیم از راه تبرع و احسانست من بعد انهم عیان خواهد شد
که تحریر فقیر یعنی کتاب کبیر صولت حیدریه علی المجوس القدریه در جواب ذو الفقار جالسی نصیرابادی از همین بست و درینجا سوالی
به پیش آمد جواب طلب که مجتهد و حضرت حیدریه که اقرار بتالیفش درین مکتوب نموده و گفته که علمای شیعه بسبب متانت و شوکت
فاروقیه قدرت بر جواب ندارند و من جواب ان شروع کرده ام قلی ایکه تا رسید ان مناظره دانسته دهره عبارته
فاضل المعی و متوقد لوذعی یکه تاز معرکه فضل و کمال مبارز میدان مناظره اشعریه و ارباب اعتزال الجلیل النبیه
النبیل الاوحد اللیلمعی السید محمد قلی دام فضله که در سلسله تلامذه جناب علیین ماب طاب ثراه منتظم و کتاب سیف ناصری و
برهان السعادت و دیگر مجلدات ضخیمه ذوابواب. کتاب مذکور در سلک مصنفات شان منسلکست تا الی آخره بلفظه و جواب این
بآب و تاب همین است که دروغگو را حافظه نمی باشد و بنیاد تمامی دین و مذهب رفضه بر کذب و نفاق است و خواص و عوام
میدانند و خود مولوی حبیب علی هم تصریح کرده که قلی و کشمیری هر دو در مرتبه ثانی و ثالث عاجز آمدند و هنوز روی امامیه سیاه است
سرخروئی وقتی شود که مجتهد الزامات اهلسنت را از میان بردارد چون هنوز ان الزامات بر جای خود است بر اعلمای امامیه آیت
کریمه و وجوههم مسودة باید خواند و حکم ظلمات بعضها فوق بعض برای ایشان باید راند و از تحریر و تقریر مجتهدین صاف

صاف عیانست که حقیقة در مناظره اهلسنت عهده برآن نمیشوند و برای ابله فریبی و تسکین قلوب شیعه مغلوبین را غالب قرار میدهند و بالآخر مراتب
قلوب مجتهدین با وصف اهتمام در مزید حقا مطابق ارشاد حضرت مرتضی بظهور میکشد و چه خوش گفته‌اند ظرفا بعد ملاحظه افاده
مجتهد رئیس شیعه که یکه تاز میدان مناظره برای امامیه همچو قلی بی استعداد و مجنون می باید یا مجیبائی مثل مرزای کابلی نطفه
حرام مابون می شاید چنانچه بتصریح مجتهد جائسی هر دو وصف او بشرکت جنس و فصل حد تام توان گفت در جلد اول
گذشت سوم آنکه کشمیری هر قدر که جواب بعضی از ابواب تحفه نوشت خوب است ولیکن نه چندانکه اهلسنت بجوابش عاجز آیند
و این قید را خود دست از حسن تقابل جائیکه در مکتوب گفته که حکیم موافق استعداد خود خوب نوشته و آنچه قبله و کعبه تصنیف فرموده‌اند دندان بمیان
را ترش کرده لاجرم جوابیکه بحیث خارج از تحریر و تقریرش باشد فقط کتب مجتهد فانی ست که سنیان بجوابش زبون گشته‌اند
و مبطل این دعوی عنقریب می آید مفصلا جائیکه ثابت میشود باعتراف مجتهد الزمانی در مکتوب چنانچه دانی که پدرش وقت
نوشتن جواب تحفه کما ینبغی کتب فن را ندیده بود و پر ظاهر ست که چون تالیف صوارم و حسام بدون تتبع کتب کلام باشد
در عماد الاسلام که قبل از همه تالیف شد کما یدل علیه الصوارم وغیره چه خبطها و سخافتها از جناب مجتهد بعهد ور آمده باشد
و از همین جهت است که هنوز آن کتاب در صندوق تقیه مختفی ست تواننده تبو را نهان نمودن پس چگونه عقل
تجویز کند که مجتهد همراه نقض تحفه عماد را برای اتمام حجت نزد مولفش فرستاده باشد چنانچه جائسی در کتاب
خود مدعی آن گشته آری شعار شیعه بود کذب و افترا و حال عماد اینست که عماید لکهنو ساکنین توپ دروازه از اولاد
نواب شجاع الدوله بکوشش هر چه تمامتر مجلدی از ان بصد الحاح بدست آورده‌اند تا بغیره را از فاضل معاصر یعنی
مولوی یاد علی گاه گاه اجزای نقل آن دستیاب میشود و بمقتضای الکلام یجر الی الکلام بجرح و قدح میرود و
اینهم بدان جهت ست که میانه او و مجتهدین عناد شدید ست ورنه چه ممکن بود که عماد را قبل از رجعت شیطان
الطلاق سوی کوفه هند بمن می نمود پس وقت تصنیف جواب تحفه چگونه بجناب رئیس المنافقین پیش علامه دهلوی ارسال داشته‌اند
لعنة الله علی الکاذبین و مویدات این مقام آنچه بلا واسطه از زبانی مرزا کاظم علی صاحب ولد مرزا محمد رضا متخلص به برق شنیدم در ملفوظات
خویش آورده‌ام کما لا یخفی من بعد در مکتوب خود مولوی حبیب الله که بجواب مجتهد نوشته خواهی دانست که مولوی مذکور هر چند مجتهد
الزمانی را در باب فرستادن عماد ندامت دعا هم افزود ولیکن او بر حیله و وعده هم حواله نکرد و دانست که اگر کتاب بدلی خواهد رسید
رشید المتکلمین تار و پود پدرش را بر هم خواهند کرد و این است عماد طالب از قلی هم عند المناظرة القلمیة بعمل آمده بود چنانچه بر ناظر مناظره رشیدیه
مخفی نیست او هم زنهار آن کتاب را نفرستاده چهارم آنکه جمله علما از هند تا ایران و مشهد مقدس همه عاجز بودند و اعذار بارده در نوشتن جواب تحفه آوردند
چنانچه لفظ معلوم یعنی گفتنی نیست دلالت بران دارد مع ذلک اگر اعذار قمی و فضلای مشهد مقدس قابل سماعت می بود حکم کلیه بعجز علمای
شیعه فخر زمانی در باره متحیر فانی چگونه صحیح میشد و هو ظاهر جدا و هر گاه جائسی بدون احاطه کتب که متعلق باجوبات تحفه باشد کتابها
نوشت و دیگران لیاقت نداشتند لاجرم عقلا حکم نمودند که این همه پیشوایان رفضه از مجنون و مابون تا الحائک لا امتی ملعون مانند
ابقه و رین میدان معرکه الازار خود را گم کرده‌اند و انت ناقض ناگفته باقی مانده دعوی آنکه هر سه کتاب اهلسنت را مغلوب کرد کو هم این حکم ابن عم حی
خر انست که بار بار تشیید گفته که اقرار العاجز من اقر شرعی ست نه بر منفعت پس از ان فیض شد که پسران راه بر ابا کذا منی بپدر خود از لعنت کرد امام صادق

درحق او بعنوانیکه دانستی بتصریح گشتی به امام جعفر نسبت کردند که زراره میانه اصحاب علوم کالشمس بین النجوم است
ولیکن از انجهت او را بد میگویم و عیب دار می کنم تا سفیهان کزندی باو نرسانند معهذا مجتهد را بتوسط رئیس لعاید صبه
لکاوری غلام حیدرخان بهادر دام رافته کتاب تنبه السفیه فرستادم و این کتاب وقت تحصیل فقیر در فیض آباد مشهور بود
که بعضی از بزرگان نقلش از لکهنو بردند و همه عقاید در باب الهیات تحفه که صوارم رد انست به بست و دو محصور است و این
کتاب از آغاز ما عقیده سیزدهم نزد من است و حرفی را از صوارم تا بمقام باقی نمیگذارد حتی مطایبات جالسی را
نیز پس از حامل متن نفهمیدن کار آن سفها خواهد بود که حقیقة معنی حامل المتن ندانند بجهت آنکه حامل الاسفار اند علاوه
این چه معنی دارد که مجتهد جزوی چند را از تحفه رد کند حالانکه با عتراف پسر تبحر و احاطه کتب نداشته و سنی هرگاه
همه کتابهای مجتهد فانی را جواب نویسد آن وقت مجتهد بجوابش توجه نماید فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله از اثار قیامت
است که مجتهد فانی علی اعترافه و لده الجالی جواب اکثر مقامات تحفه بدون تتبع فقط بر صدور خیالیه رجما بالغیب در
مبانی الظلام نوشته و تنبه السفینه و رجوم الشیاطین و فضیحة العنی را نه بیند و از تحریر رشیدی پی بر و بار چنین گوید و حیله
بجوید نعوذ بالله من مکائده پنجم آنکه بگفته او شرط همین است که جواب حامل المتن باشد من حیث اللفظ و المعنی و از آغاز
تا انجام بود پس عذر عجز کدام وجه است که مجتهد الزمانی رسائل مرا مثل کاشفة اللئام ملاحظه کند و حرق حمیتش باوصف
انواع تجهیل و تحمیق بجوش شد حالانکه در ابتدا رساله مذکور را بوساطت مولوی رضی الدین فرزند اکبر مولوی حلیم الله
سهباور ڈرداک انگریزی بمجتهد رسانیدم و در انتها بدست حافظ غلام محمد که فاضل جلیل مولوی محمد اسمعیل را
نزد مجتهد برده بودند تا آنکه مولوی موصوف در مسئله متعه صغری و کبرای مجتهد را منقوض و مدخول ساختند و از
هر طرف چندان بر او تاختند که مجتهد الزمانی با وجود مجتهد فانی و زمانی سپر انداختند پس راست بگو که کاشفة اللئام حامل المتن
بمعنی مذکور و جواب کلام مجتهد از آغاز تا انجام است یا شروط فانی هنوز در ان تحقق نیافته و صحیح دانی که مجتهد الزمانی
چگونه درین وادی قدم نهاده خود را هدف گردانید سببش آنکه مولوی صاحب مذکور چون اراده جهاد داشتند بجای
لشکریان بودند و الا چه ممکن بود که مجتهد و بزرگی شان کلامی کنند کما عرفت فی الدیباجه و لا حاجة الی الاعاده
ششم آنکه مناظره لسانی باظهار مجتهد الزمانی نمی باید و ازین سبب شیخ فانی بر او نیامد لاجرم حجت اهل حق
تحریرا و تقریرا هر دو تمام شد زیرا که بذهن کسی خطور نمیکند که درین شهر مفسده برپا شود که نائب پسر خاتون
نرگس که بدلبری و دلداری شهره آفاق مخدوم الفحول باشد گزندی جبر گزند مقرری برسد و از ینجا هم عیان شد
انچه گفتم زیرا که مجتهد دانست که تلمذ رشید بمناظره می آید پس هوش و حواس درباخت و مولوی محمد اسمعیل را
عامی پنداشته مناظره شروع کرد و آخر سپر انداخت هرگاه زبونی کا ماین رفضه بدینجا رسید عقل حکم نمود
که اهل سنت متبع ثقلین اند و رفضه مثل بماریه و جلالیه دعوی اتباع ایمه هدی در سر دارند و بمیدانند
که اگر ایمه هدی تابو می یافتند ایشان را مانند ابن سبا و غیره کما سیجیئ من الکشی میسوختند و سرهای ایشان را
مانند زراره امام الایمه شیعه چنانچه در کتاب مذکور است بمقامع لعنت ابدی می کوفتند زیرا که در تحفه اثنا عشریه

اصولاً گو خود ها بحث اثنی عشری است که رفضه متبع ابن سبا و زراره و هشامین و اهل سنت تابع ثقلین اند و چون عجز رفضه
در جواب تحفه عیان شد نقد مدعا بدست آمد و درینجا سوالی است جواب طلب که در کتب اهل سنت
احیاناً آمده که فلان امر مذهب اهل بیت است بی آنکه نام کسی از حضرات ائمه در انجا برده باشند و چون سخن باینک
بشگافی دریابی که آن مذهب شیعه است پس اهل شیعه گفتند که بر مذهب اهلبیت طاهرین ایم باعتراف اهل سنت هر چند در
تقریر و تحریر از عهده برنیایم خوالش آنکه مذهب رفضه را مذهب اهلبیت ع گفتن مبنی بر اصطلاح است یعنی رافضیان
بجهت انصاف و سنی سوخ چشمی بعد از آنکه تحاشی از تقیی می نمایند که حضرات اهلبیت برای ایشان بملاحظه احادیث
شریف بیوفائی و ترک رفاقت قرار داوند و صاحب مجمع البحرین و مطلع النیرین در لقب رفض و رطل بوق متعصب
در مصائب و لپسرش در ترجمه و غیره اعتراف نمودند گاهی مذهب خود را مذهب اهل بیت و گاهی مذهب امامیه
و گاهی مذهب شیعه می نامند پس اگر علمای اهل سنت این لفظ را بزعم قوم مانند لفظ آلهه که در قرآن مجید بر معبودان
باطله می آید بر زبان آورند چه باک و چگونه دلیل شد برانکه نزد ما رفضه بر مذهب اهلبیت اطهر اند حالانکه امام رازی
در ریاض و غیره و ابن حجر مکی در صواعق و دیگران در غیران هزار جا تصریح نمودند که رفضه بر قوانین ابن سبا لعین آمد
و با صحابه کرام و ائمه هدی علیهم السلام حقیقة نسبتی ندارند چه جای آنکه از کتب رفضه ظاهر نمودم که اهل بیت اطهار
مداح خلفای راشدین بودند که دین اسلام را تائید نمودند عقل نیز بران گواهی میدهد بالجمله اگر اهل سنت کسی گفت
که ایمان ابوطالب مذهب اهل بیت است یعنی مذهب شیعه است چگونه دلیل شیعه شد برانکه مذهب شیعه مذهب
اهلبیت است معاذ الله و اگر هنوز این امر اصطلاحی را چنانچه باید نفهمی باری بمثالی روشن میکنم که شیعه هم ما را اهل سنت
و سنی میگویند و رد و قدح برین مذهب میکنند و اهل سنت و سنیان آنانند که بر طریق حضرت پیغمبر صلی علیه و سلم می روند چه سنت
بالاتفاق طریق امت محمد است علیه السلام و در بعضی از افادات فقط بر لفظ سنت اکتفا می ورزند قال شاعرهم ع ایها
السائل عن مذهبی لیس سنی السنة لا کعکعة قیل و ما عدة اهل فهم اربعة اربعة [illegible] چون با وصف تصریح این امور مذهب یا ملت حضرت
سید انبیا نیست بلکه اتباع اصطلاح است و پس بودن رافضیان بر مذهب اهلبیت سید عالمیان از کجا لازم آمد یا سنیان
شیعه را در مذهب اهلبیت برخلاف کتب خود که نمودحش بر زبان رفت توانند دانست و شیعه ائمه اعتقاد توانند کرد فرق آ نیست
که رفضه ما را مطابق کتب خویش بر مذهب اصحاب کبار بلاریب میدانند کما فی الکامل البهائی و غیره بلکه بطور ائمه نیز زیرا که خود
معترف اند که ائمه ع بر مذهب اهل سنت بودند جاییکه ابهنا فقین آن مطهرین را بتقیه و نفاق نسبت مینمایند و لا یخفی علی العلوم
ان النادر کالمعدوم هفتم آنکه مجتهد گفته این امر محال است گوییم اگر اشاره باین معنی است که محال است که سنیان جواب حامل
اللبیب بونسید پس تنبیه السفیه و غیره مکذب اوست که حرفی را از صوارم و امثالش تا مقام مذکور و غیره باقی نگذاشته او را
حامل المتن بدانستن کار حامل الاسفار است و ازنا بالعیق غرابه بنعیق حمار اکنون مجتهد و برادرانش را باید صولة حیدریه علی البحوس
القدریه و غیر آن از بنده طلب نمودن تا بزودی بتبیض آن پردازم و این کتاب را موخر سازم که برین تقدیر مرتبه عیان خواهد
رسید که این کتاب لفظا و معنی حامل متن ذو الفقار و رافع خرخشار کاوان بی سم و جمیع خران بی دم است بر طور ایشان نیز د

قس علی ہذا کتب دیگر از موتفات من واگر مراد انست که محال است از شیعه جواب آن بر تقدیر جاهلیت تحفه الوفاق ونعم الاتفاق
علی محاورة العرب العرباء وہو الدلیل عند العقلاء فانہم یقولون ان المرتبس علی نفسه مع ذلک مکرباز نداری که چون نامه نایب
الامام جواب بعض ابواب انہم بطور رمی طلا لانم فی ممارست علم کلام بوقوع پیوست خبط ناقه عشوا ورقص الجمل ظاهر شد فنعوذ
ماده جواب تحفه با وجود مرور دهور وامارت وحکومت کوفه صورت نه بست پس البته بظهور انجامید که محال است که شیعه
جواب هند چه جای آنکه اگر صولة حیدریه طلب نمایند وخطایای پدر علی الاخطه فرمایند خواهند دید که به هر ورق کتاب جالیسی
یک یک رساله نوشته ام تا دعوی احتمال و اهمال که سخن تکیه جالیسی نسبت بتحفه بود خصوصا بر کتب مطبوعه باقی نماند و دهن گنده
اش دوخته شود اما انچه فرموده که ازان وقوع انکار نتواند شد پس عنقریب خواهد آمد در مکتوب مولوی سید حبیب علی که
این قاعده ازان قبیل است که تیر جوانی روئین تن بر سرین جولاهه ضعیف بدن آمد و اورا هنوز یقین نبود و از جدا
تکذیب این واقعه ننموست هشتم آنکه چون کتب منقول عنها و متعلق الحاجات تحفه حاضر نبود البته جواب بوجه البصیرت
نخواهد بود پس در حقیقت اعتراف میکند این پسر سعادت مند بنقصان استعداد پدر مستمند والحمد لله که یوم یفر المرء
من اخیه وامه وابیه بسبب این اقرار و عجز او از رد تتمه السقیفه وغیره در دنیا برین معامله صادق آمد یا قیمانده استعداد
جالیسی یعنی فلان عالم چگونه گفته باشد مطابق تحفه الخ هرگز دلیل بر جنایت صاحب تحفه نخواهد بود و مجتهد الزمانی عمر خود را
ساعتی بگریبان فکرت فرو برد و غور کند که درین مکتوب قبلی را بابی استعدادی داده و در ضربت یکه تاز قرار میدهد و
در ینجا بکمال متانت شوکت معتقد است و در ضربت هجوان میکند و هرگاه باعتراف او تحفه همه را عاجز گردانید پس شرکت
عیزی چگونه موجب تحریب خواهد شد الی غیر ذلک من مقالات صدرت من الرفضه حیث یکذب کل حرف کلمة اخری پس استعداد
موهوم حاکم ملعون کالنقص علیه لا یه چگونه مشهر مدعای او تواند بود زیرا که تمامی معتقدات وافعال واقوال رفضه متهافت
ومتناقض ست اگر دروغی و نفاق که اصل ماده تناقض است ازین قوم دور و لوم رود نشان مذهب رفض کجا یافته شود نهم
آنکه بخیال کسی نتواند گذشت که سامان تصنیف مجتهد الزمانی را بهم نرسد بلکه اهل عقل میدانند که انهم کذب و زور است اما
عوام شیعه پندارند که مجتهد در عدم تحریر جواب تحفه معذور است صاحبان دانش و بینش تا یقین معتقد اند که هر گونه سامان مجتهد
را حاصل شده و با اینهمه نتوانستند تحفه را رد کردن خصوصا بدین جهت که ایرانیان در لکهنو از مور و ملخ زیاده تر اند و کتابها
النقد رفراهم شده در مذهب شیعه که در ایران نخواهد بود از کتب مولفه حضرات ایمه و دان کتابها که خود صاحب ایشان تبوه صفحات
خویش مزین گردانیده اند که صدوق سلیم و نعم الکتاب کتاب حریز در کتبهای لکهنو یافته ام که مجتهدان رفضه در طهران و مازندران
نیافته باشند واز ینجاست که اگر کسی روایتی چند از نسخه سلیم مجهول دیده در تصنیفات بر خود بالیده و اگر چنین نبودی این
مواد کتب شیعه از کجا یافتم و برظاهر است بی محنت خواه بالذات خواه بالوسائط باشد یک لقمه بحلق آدمی نمی رسد بیت ابر و
باد و مه و خورشید و فلک درکارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری الغرض لغبانا الهی حقیقت مذهب اهل سنت به ثبوت انجامید لیکن
ازراه ننگ و عار طریقه ابولهب و ابوجهل اختیار شد چون مجتهد از بی سامانی خبر داده اند و تا تمام نقض تحفه را بران معلق گردانیده اند درین مقام حکایت ازادی
بیاد آمد که شخصی با وجود ... در بارگاه سلطانی رسم تجدد پیشی شرف گرم بالجناح ام نگویم پسر الشخص بار می مدارج عالیه تعلق تلف شود در میان نهاد و از او گفت

اگر آنوقت دل مرا بدست آری که ترا بربستان تیره نشانند و بمقربین آسمان برین گردانند تسلط مجتهد تمام ملک هند را فرا گرفته
و دولتش از دولت قاهره بر گذشته و کتبخانه او بر کتبخانه سابقین و لاحقین زاید گشته و هنوز قدرت بر جوابش نیافته و از بیجا اهل
دین اذعان توانند کرد که اگر بنده را عشر عشیری از کتبخانه مجتهد و وظیفه با چندی از کاتبین و مصححین بجمعیت خاطر هم میرسید
و اندیشه قید بند بلکه خوف جان زائل میگردید آنچه تالیف میکردم خارج از حوصله بشری میشد یعنی زنهار کتابی را از کتب کلامیه
رفعت بی رد و قدح نمیگذاشتم و اگر اسباب تعطل خود را شرح کنم محمول بر اغراق و تزکیه نفس خواهد شد و لیکن آن بزرگان
که بر حالم وقوف دارند تصدیق توانند کرد که روزها بتعلیم اطفال می پردازم و شبها بمعالجت میسازم و این همه را بر خلاف
عادت خود بپاس خاطر عزیزان اختیار کرده ام و از مکروهات دیگر چه حرف زنم که بجهت اکتناف آن از مدتها دست از تصنیف را
بر طاق نهاده ام خصوصا درین زمان که بدعتهای رفض آنا فآنا در ازدیاد است و عزاهای ماه محرم از دو هفته بدو ماه انجامیده
و هر سال صاحب الامر و افضل از بطن بادشاه جمجاه علی یا اشهر نا سابقا بر منصه شهود جلوه گر گردیده و اجرای تعزیه های مصطلح
از سعی احسان و ضمیر نقوی پیر کمن یعنی منتظم الدوله بعد از اربعین بتغیر رسیده و تعصب و دشمنی عامه از یکی بهزار کشیده اما آنچه
گفته اند که خاص مذکور الخ بحمد الله که ما را حاجت بجوابش نیست که هر گاه خود دیده و اعتراف کرد بکمال متانت شوکت البته آنچه
در جوابش خواهد گفت خالی از رکاکت نخواهد بود و پس شیدالتکلم کتابی و رساله در هر ماه بکمال متانت و استحکام توانند فرستاد زیرا که
بنیادش محکم است بخلاف بنا و کلام مخالف که بنا آن در رد کلام متین بر طرف تمام و اگر مجتهد و قمقام میخواهند که عبانا به بنید بار
ضرورست مقالات صاعقه حسامیه را که رد صراحت حیدریه است درین ایام از من طلبیده اشتن و این کتاب را بالاحسن
از من خواستن و مثل شوید و جال نغور نکرسینی که حال من هست با موافق پندار حاملین المفاد اما آنچه گفت و نجح فاضل
مذکور الخ جوابش آنکه بمجرد رسیدن بصارة العین هوش و حواس مجتهد پرواز نمود چنانچه بعضی از ساکنان قصبه کاکوری
که مذهب تشیع داشتند پیش من بالاحباب شیخ فضل امام صاحب دام ظلهم بکمال کاست میگویند اکنون شعر عربی باید خواند
۵ نوبت بمن اقتضاد بگوید که دوران ارائش از نوبکند مستفیهم انتهی عبارت مولوی حبیب علی در مکتوب دوم باید دید
و نتایج افزاکه هر خموشی بر لب مجتهد نهاد و در میزان کیاست باید سنجید بجناب قبله و کعبه دو جهان ملجا و ملاذی بیکسان مدظله
العالی بعد ادای کورنش و تسلیم عرض آنکه گرامی صحیفه وصول الطاف شمول آورده سر افتخار را با وج فلک الافلاک رسانید
جواب استفتا معرفت سید امداد علی وصول شد. فی الحقیقت در امور دینی از فاضل غیر مذهب استعانت نا زیباست بخیال
قلت فرصت آنقبله و خیر کل الدفع بعدم نزاع هم کرید و ن جواب استفتا مرتکب این امر شده بودم بدریافت شروع
شدن جواب شوکت تمریه زیاده از حد مسرور شدم و اجمال [illegible] مولوی رشید الدینخان هم بیان کردم و نیز دیگر مضامین
گرانقدر نامه ظاهر ساختم او شان متفسر [illegible] هستند که جواب حامل متن تحریر شود یا مانند قول قول [illegible] میگویند که هر قدر مرتب
شود نزدم ارسال شود تا تحریر جواب آن تمام انتظار اتمام جواب موجب درنگ است و نیز گفتند که از نقص مناظرات
هر چند دل میخواهیم که از جمله مشاهیر امامیه این معامله بمیان آید و هر کسیکه دعوی علم و تبحر کرد از و مباحثه و مناظره تحریری
جاری ماند اگر چه احدی از علمای امامیه گاهی بکسوی یک مسئله نکرد یعنی هر گاه از جواب اصل مسئله عاجز شدند تحریر را موقوف

خلاف بحث خواهان جواب آن شدند ناگزیر با جوبه آن پرداخته شد تا عوام محمول بر عجز مجیبت نکنند و امامیه را جای سخن نماند بعد از آن هم از تسلیم آن تصریح و بخطای خود اقرار نکرده خلاف بحث به تحریر مطاعن وغیره مسائل که صدها جواب آن بتقدیر تحریر یافته پرداختند و بعینه همان تقاریر را اعاده کردند ناچار در جواب آن هم کوتاهی نشد باریکه از هر جنس کیسه انها بالکل خالی شد عذر کردند که ازین قسم تحریرات هیچ فائده نیست این امر را ترک کردیم چنانچه فارغ خطهای حکیم بو علی و مفتی محمد قلی و حکیم مرزا محمد کاشمیری وغیره برین دعوی گواه هست و هم میگویند که حال اعتراض جناب قبله و کعبه مرحوم مغفور از خط جناب مبرور موسومه مولوی عبد القادر واضح است با وجود یکه تا حال احدی در امامیه لایق مناظره و قائل مباحثه بنظر نیامد بلکه جمله معاصرین و مناظرین بی علم و کم استعداد تا واقف از مسائل هیچ و پوچ غیر که استعداد فهم کلام و ادای جواب بخوبی نمیدارند میسر نشدند با اینهمه از همان قسم مردم هم پهلوتهی واقع نشد اگر جناب مجتهد مرحوم مغفور را اراده مباحثه و مناظره و نوعی توجه بطرف تحریر جواب بودی بموجب شرطیکه جناب مبرور مرحوم میکردند اجوبه کتب جناب مبرور نوشته میشد و الحال اگر احدی را دعوی باشد جواب هر سه کتب جناب مبرور بهمان شرط نوشته میشود و نیز میگویند که جواب ذو الفقار و صوارم و حسام طالب علم قطبی خوان هم نوشتن می تواند و از تمهید یکه تحریرش زائد بر یک ورق نخواهد بود جمله مطالب این هر سه کتاب دفع میشود و باستعانت آن تمهید تمامی تقاریر هر سه کتاب شرح ملا خوان دفع کردن می تواند و جا بجا که جناب مبرور حواله کتاب عماد الاسلام می نمایند اگر آن کتاب برای تحریر جواب فرستاده شود آنزمان حال قوت و متانت آن واضح خواهد شد تا وقتیکه در صندوق مقفل است ثنا و توصیف او چگونه باور کرده شود لیکن چنانکه در ذو الفقار و صوارم و حسام بجز فحش و سب و شتم و تقاریر یکه خلاف داب شرفاست دیگر هیچ نیست و مضمونیکه از ان جواب استدلال صاحب تحفه پیدا شود ناپدید است همچنان در عماد الاسلام خواهد بود معهذا این هر سه کتاب ماخوذ اند از تنزیه حکیم مرزا محمد و عذریکه در باب زبان درازی بر صاحب تحفه از جناب مبرور پیش شده است یعنی سه چار جا که صاحب تحفه زبان درازی کرده اند و جناب مبرور آن عبارت را نقل فرموده اند برجای خود نیست بچند وجه اول آنکه قدمای امامیه کدام دقیقه زبان درازی فرو گذاشتند پس صاحب تحفه که بمقابله ان تحریر کرده اند اگر چار جا قدری قلیل لطافت و ملاحت زبان کشودند برجای خود است دوم آنکه میر باقر داماد و قاضی نور الله شهید در تصانیف خود چه قدر زبان درازی بر علمای اهل سنت کرده اند سوم آنکه نفس مسائل امامیه از سب و شتم آنکه چه کمی دارند چهارم آنکه فرمایند که بانی این بدعت ازین هر دو فرقه کدام است ظاهر است که امامیه اند پنجم آنکه عبارات صاحب تحفه که جناب مبرور از سه چار جا نقل فرموده اند انرا با موقع و محل و مبحث آن عبارت لحاظ کرده بمیزان عقل باید سنجید که آن بکدام مایه و زبان درازی جناب مبرور بکدام پایه و آنچه ان قبله و کعبه برای تائید انکار فرموده اند بر ان بدینگونه کلام کردند که هر مذهب بر قول که خلاف مذهب اهل سنت است صاحب تحفه بر ان معترض است پس اگر مذهب مفتی به موافق مذهب اهل سنت است صاحب تحفه بر آن چگونه معترض خواهد شد البته اگر مذهب کدام فرقه شیعه خلاف اهل سنت است یا یک جماعت از امامیه یا یک فاضل از امامیه مخالف مذهب اهل سنت

گفت صاحب تحفه بر قول او معترض است نه بر تمامی علمای شیعه و امامیه چنانچه در بعض جا از علمای امامیه بر یک فاضل مثل حنفی یا ابن عقیل در مسئله مختار شان معترض شود و این امر بعد خطبه در دیباچه تحفه مصرح است که صاحب تحفه کلام خود را با جمیع فرق شیعه دائره کردن ارقام کرده است نه بتخصیص امامیه و همین مضمون از ملاحظه هر مبحث تحفه واضح است و علمای امامیه از اسم کتاب چنان فهمیده اند که کلام صاحب تحفه خاص با اثنا عشریه است همین باعث جابجا با انکار از مسائل دیگر مذاهب شیعه هم می پردازند چنانچه جناب سرور جابجا در کتب خود میفرمایند که اگرچه این فرقه را بدتر از سگ و خوک میشماریم لیکن جواب چنین است و چنان است دربابین فهم و استعداد دوم از تحریر جواب تحفه میزنند و هنوز ازین مغالطه نجات نیافته اند و نیز فاضل مرقوم میگوید که اگر در هر هفته یک سال یک کتاب خواهد رسید برای تحریر جوابش حاضرم بدین شرط یکی آنکه نقل از کتب اهلسنت صحیح باشد نه چنانکه جناب سرور حواله صحیح بخاری میدهند و در صحیح بخاری در تمام کتاب نشان ان روایت پیدا نیست یا چنانکه از فتوحات و معاویه بن یزید را بلفظ معاویه و یزید تبدیل کرده نوشتند دوم آنکه در تحریر الفاظ بی ادبانه صراحةً یا کنایةً واقع نشود سوم آنکه کلام خالی از فحش و دشنام باشد چهارم آنکه در هر مسئله که گفتگو رود یکسوئی آن شود یعنی یا تسلیم آن یا بالتصریح در اعتراف از خطایانه تمامی استدلال یا غلطی مسئله یا جواب معقول بدون طی شدن یک امر گفتگو در دیگر مبحث شروع نشود و تا نتیجه مباحثه و مناظره حاصل شود پنجم آنکه مخاطب در تحریک شخص باشد گو هزار فاضل شریک وی باشند اگر این شرائط منظور اند فاضل مذکور برای مناظره تحریری موجود است و عماد الاسلام برای تجدید جواب طلبگار است توقع که بعجلت از جواب این عریضه سرفراز شوم زیاده چه عرض کنم برا قاضی القضات وافی عالم ازین مکتوب ظاهر شد که مولوی حبیب علی با وصف تشیع دعوای ادب تا مام ریحانی در تجلیل مجتهد دقیقه فرونگذاشته یعنی بتصریح تمام گفته که هر کسی بجواب رشید المتکلمین عاجز گردید دیگر هر بداندیش خالی شد تا بالاخر فا عظمی داده و نقد جان در کف تسلیم نهاده و هنوز رشید المتکلمین تطاق همت بر بسته لفظ همین گو و همین میدان حقیقه بر زبان میرانند و طلبه مخترفات اثنا اهل سنت تمهید ورقی هر سه کتاب مجتهد را زیر نقض گرفته [?] می توانند و چون عماد بر خلاف مناظره است تا حال مجتهدین از حسنه و ق تقیه بر نمی آرند و هرگاه در فقره در سب و شتم از حد در گذشته صاحب تحفه که فقره چند تیز و تند نوشته معذور باشند و اعتراض شان بر مخالفین اهل سنت است خواه مذهب جمهور باشد خواه نادر و شاذ و بر قول موافق هیچگونه اعتراض فرمایند و ایشان با هر فرقه شیعه کلام می نمایند و مجتهدین الی الآن درین مغالطه گرفتار اند که کلام با اثنا عشریه است فقط پس چه مجال دارند که تحفه بار دلکنند چه شعر معنی عالم بالا معلوم شد بجدیکه معنی لفظ تحفه اثنا عشریه هم نفهمیدند و هنوز کرد معنی دیباچه اش هم نگردیدند زیرا که در ان تصریح است که تحفه اثنا عشریه از ان نامیده که بعد قران ثانی عشر از هجرت حضرت خیر البشر پیرایه تصنیف در بر گرفت و بذره عبارة و این رساله را تحفه اثنا عشریه نام نهاده شد زیرا که بعد انقضای قرن ثانی عشر از هجرت خیر البشر التحیة السلام صورت تالیف پذیرفته و جلوه ظهور در گرفته انتهی لفظه رشید المتکلمین مستبعد اند که هر کتابی در هر هفته آید بی جواب نماند و قلم ایشان با عصای کلیم الهی می ماند که همه اسباب سحر هزاران ساحران را بیک لقمه می رباید لیکن میفرمایند که تحریف عبارات مثل مجتهد جالسی نباید کرد که معاویه بن یزید را معاویه و یزید نباید نوشت پرداختند بالجمله پرداختند و راه بی ادبی نباید رفت و تا فیصله سخن حرفی دارم بگر نباید زد و دعوی

شُهَدَاءَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِیْنَ وعماد را بزودی باید فرستاد و بعد ازین تخجیل و تحمیق که از مولوی حبیب علی بظهور آمده و
کسی از سفرای غیبت صغری و کبری این جسارتها نتوانند کرد مجتهدین امامیه جز انکه دم بر دارند و دم بر نیارند و خود را بر جمها
سپارند و تا غیبت کبری حضرات ائمه را پیر معطله انگارند و مورد ظلمت بمقتضای وَاللَّیْلِ اِذَا یَغْشٰی شمارند و عهد را امری نگشته اند
فلله الحجة البالغة الحمد لله که از نقل مکاتب فراغت رو داد و حال عدم لیاقت کنتوری بلکه عدم اهلیت همه علمای اثنا
عشری واضح شد هذا اما اشرنا الیه فی المجلد الاول عند شرح عبارة بصارة العین اعنی مع ان الامامة بتبعه الواحد
و الاثنین آه فلیرجع الی ما کنا بصدده من نقل مقال المجتهد و رده **قوله** و قول عمران تبعه ابی بکر الخ ۲ **اقول** این اعتراض
ششم ست و بجوابش علمای اهل سنت آنچه مرتب نموده اند بر همه کس عیانست مگر مجتهد الزمانی خود را از دیدنش معذور
گردانیده اند یا خلقت ایشان مثل خفاش ست که نور آفتاب هدایت و یقین را نهار نتوانند دید یا بعادت مطلعین برای
تقریب وا دادن عوام مشغول اند اگر درین مقام مثل سابق تقریرات علمای اهل سنت نقل کنم باز هفوات کنتوری همانند اول
که جابش نقادی یافتی و عطای او ابقای او بخشیدی در میان نهم و خود را بر دو نقص آن متوجه سازم البته حبذا اطناب پیش
آگیر بنهجی مختصر درین مقام بگویم که کید مجتهد الزمانی مانند انیاب غولانی نماید پس بدانکه مخاطبین چون استدلال بر منع نماید
که بر تقدیر موعود بودن خلفا لازم می آید که مقوله خلیفه ثانی همعنی کرده البته ذکر دلیل این دعوی و الا زمت تر تبیه
بر ذمه او خواهد بود لاجرم او را لازم است آن عقلا یا نقلا باید نمودن نه انکه درین مقام اهلمن میان گفتن داد عاد بحکم زینه بشتی
خود ساختن مارا درینجا ذکر احتمالی صحیح کافی ست و آن اینکه بسا باشد که بزرگان دین و پیشوایان حق و یقین که انتظام
امور شریعت و الا دید همت علیا بوده تقسیم امور را التقا میفرمایند تا برای متاخرین قانونی بدست آید نه بینی که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم بر بسیاری از امور با صحاب کرام مشوره می فرمود حالانکه عقل و فراست و قوت قدسیه آنجناب بغایت قصوی رسیده
و بنهایت علیا انجامیده لاجرم علما این هم نوشته اند که هر چند آنحضرت احتیاج باین امر نداشتند لیکن مطمح نظر مقدس تعلیم قوانین امت
برای اتباع و اشیاع بود تا بدین روش زندگانی کنند و در مهمات امور خود را ازین طریق معذور نپندارند و در کن بعیت مقرر شود سلسله
انتظام امور از هم نگسلد اگر خلیفه ثانی که سیاست بدن و انتظام امور بدست او بود چنین فرماید چگونه این کلام با وعده حضرت
ملک علام مخالفت نماید معهذا برای رعایت ترتیب اعتبار اولیت و ثانویت و قس علی هذا غور و فکر در موعود هم در کار
نمی باشد و از انجا که مقصود کلیت و تعمیم است هر قدر که درین باب تاکید فرمایند هر جا خود ست و اگر غور نمائی البته موید آن
آن بیشتر خواهی یافت نه حیرانم که تجسس مستجمع شروط شوری در امور چگونه مخالف استخلاف موعود است هَاتُوْا بُرْهَانَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ
صَادِقِیْنَ **قوله** و نیز جناب ولایتماب الخ **اقول** جائیکه تخلف جناب مرتضوی را باین عبارات نقل کرده که هر چند اسامی
تارکین بیعت خالی از طول نیست لیکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله بالاجمال نوشته میشود که از انجمله است جناب ولایت
امام المشارق و المغارب حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام که بنابر تصریح بخاری و دیگر محدثین اهل سنت تا شش ماه بیعت
ابوبکر نه نموده و ظاهر است که بمقتضای حدیث علی مع الحق و الحق مع علی اینکار از نفس رسول محال است پس لاجرم ترک
بیعت تا این مدت دلیل بر بطلان خلافت خلیفه اول خواهد بود وجود بیش در دفاتر طول با دلة التحقیقة و الزامیه بعنوان نفی او شده که

توت مجتهد الزمانی و قامحین و سائقین او در فهم آن وا نی نتوانند شد چه جای جواب ان طرفه انیست که جناب مخاطب در کتاب
صواعق ابن حجر مکی و صواقع سید نصیر الدین محمد کابلی هم رجوع نکردند که ابواب و فصول در امثال این کتابها موجود است برای
ترجیح آن روایات که جناب امیر در مبادی خلافت صدیقی بیعت فرمودند و فضائل صدیق را بیان کردند و همچنین زبیر رضی الله عنهم
بلکه اگر آدمی غور کند تواند دانست که چون جناب امیر خود فتوی دهند که هرکه منحرف از اجماع شود ردوه الی ما خرج منه فان ابی فقاتلوه
لاتباعه غیر سبیل المومنین کمال وقاحت و بی ادبی خواهد بود شیعه را بر زبان خود آوردن اموری که مجتهد ذکر میکنند و قبل ازین دانستی
و بعد ازین تر خواهد آمد که قول جناب امیر که انقاشقشیه اقتباس از احادیث صحیحه نبویست صلی الله علیه و آله و سلم هر که خواهد بکاود
در کتب فریقین رجوع نماید و در حیرتم که چون قدمای رفضه که درخت نشانیده عبدالله بن سبا را آب دادند
بندامت و ناعاقبت اندیشی حضرت کرما تعالی عما یقولون علوا کثیرا قایل باشند یا مرتبه جناب امیر از رتبه خدای عزوجل
در گذشته که در هیچ امری تامل نمیکردند و باستبداد نمیگشتند و رجوع از امری مخالفت با مرتبه آنجناب داشت یا پذیرے
بندامت نیز داشته اند عود شارحین نهج البلاغت از آنکسان که تتبع انها از کتب رفضه زمی آید و مجتهد جابلقی و فرزنده
دلبندش ایشان را اثر کیه مموه بعدالت و انصاف شان لب کشوده اند ندامت آنجناب را در آنچه تعلق بامور امامت
دارد مدعی شده اند و کنتوری هم در هفوات جلیه خویش بدان تصریح کرده چنانچه سابقا در مجلد اول نقلش گذشته طرفه آنکه
بخیال مجتهد این هم نگذشت که اهل حق خواهند گفت که چون در اصول ثابت شده که اتفاق لاحق رافع اختلاف سابق و متاخر
ناسخ متقدم می باشد ورنه لازم آید که بسیاری از مقبولین لسانی که صد کس ازان در کتاب شوشتری مفتری منتخب اند ملاعین
باشند پس به بیعت مرتضوی بعد تسلیم درنگ شش ماه بمقتضای این روایت هم حقیت خلافت صدیق بمذهب اهل سنت بلکه
فریقین ثابت شد اما اهل بدعت پس نتوانند نام اخبار متناقضه بزبان آوردن ورنه لازم آید خلاف توثیق و مهر کردن
بر کتاب الوصیه که در حقیقت قمار مخلی مکمل است که نام مفصلا و صحیح مبسوطا و نیز لازم آید مخالفت تقیه که تارک آن بنص عقاید صدوق
تارک نماز است معاذ الله من ذلک **قوله** و بر تقدیر ثانی آلخ **اقول** تقدیر ثانی مطمح نظر نیست مگر تبرعا توان گفت که غلبه
معاویه بن ابی سفیان بر اصول رافضیان موعود بخلافت تواند شد زیرا که از تصریحات صاحب مجالس المومنین و همچنین از
از تصریحات مولف لوامع و مانند ایشان هویداست که آنمردم که زمام ریاست تام در دست شان بود و حضرات ائمه را قتل
کردند یا از دائره تشیع بیرون ننهادند الا اندکی عظیم چنانچه از تصانیف صدوق مثل عیون اخبار الرضا و تالیفات رطل بوق هویداست
و حالانکه سادات و شرفای اهل سنت را بانواع مصائب و عقوبت ها گشتند و هنوز مور و مدائح اند چنانچه عبارات مجالس المومنین
که در صدد تراحم ابن ظالمین و قاتلین قلمی مشهود بران دلالت دارد پس چه عجب که معاویه بعد از بغاوت و محاربه بجید کرار
و شهید نمودن حضرت عمار و مسموم ساختن سید جوانان اهل بهشت بر مزعوم شیعه موعود بوعده الهی باشد
و زیر افراد مذکور اندراج باید معذلک در همین نزدیکی گذشته که مقبولین لسانی با وصف لعنت کردن حضرت شیر یزدانی
بسبب خذلان اهل بیت رسول ربانی صلعم و اختیار رکیدت عبدالله بن سبای صنعانی که نام تفضیله بزعم
رفضه از حضیض زمین به اوج آسمان برین رسیده اند و با وصف تخاف و سر نتراشیدن

نتراشیدن مرتبهٔ شان تالی مرتبهٔ ایمه هدی گزیده و بسعادات جاودانی و نعیم مقیم جنانی موعود شدند کما فی البحار وحیات القلوب وغیرهما و حالانکه راه ریا و سمعه برای ایشان در خلافت مرتضوی مفتوح گشته و حصول زخارف دنیوی برای این گروه صورت بسته پس موعود بودن معاویه زینهار بر مذهب رفضه اشترار مستبعد نباشد و هرگاه یزید پلید نزد مجتهد الزمانی با اینهمه فضائح وشنائع که میدانی مورد ترحم بود و خلافتش نزد او بهتر از خلافت مهاجرین باشد پس معاویه بن ابی سفیان که کارش باتفاق علمای شیعه ومنهم مجیب لا یفصاح کما سیجیئ ان شاء الله تعالی بدان درجه نکشیده چرا بمیعاد خلافت موعود نشود و حال اقوال شیخ ابن حجر ملکی قبل ازین در مجلد اول چنانچه باید مذکور شده **تازه تر آنکه** مجتهد خود اعتراف دارد که خلافت براشده وغیر راشده منقسم ست کما مر و اگر در خلافت معاویه از روز خلع امام حسن کسی را کلامی نباشد باز هم از مجرد لفظ خلافت اگرچه بکتب سماویه مکتوب باشد مطلبی بر نمی آید یعنی خلافت راشده برای معاویه بثبوت نمیرسد فان العلماء اجمعوا علی ان العام لا دلالة له علی الخاص با جدی الدلالات الثلث آری ثبوت خلافت با تمکین دین و رضای حضرت رب العالمین واقامت شریعت متین و رواج ملت سید المرسلین چیزی دیگر است که برای خلفای راشدین از کتاب نورانی نامهٔ جاودانی اقوم معجزات رسول یزدانی بثبوت پیوسته و از توریت و انجیل مدائح و مناقب ایشان کزرع اخرج شطأه بتمثیل و تفصیل عیان گشته و میان این مرتبه و خبر غیبی ثبوت سلطنت برای معاویه که بهتر از سلطنت بعضی دیگر از بنی امیه و مانند شان باشد فرقی هست مثل فرق حدوث و قدم و بون بائنی است مانند وجود و عدم و هر کس که تفرقه نمیکند فیما بینهما لایق خطاب علما نخواهد بود کما لا یخفی ❊ **وانچه گفته** بلکه اگر بنظر انصاف ازنج ماخوذ است از رساله که مرزا کاظم علی صاحب در دو جزو بجواب همین آیت استخلاف نوشته اند و ایشان در حقیقت از مجلدات جامعین بیاض علی ابراهیم خان بی سواد برگرفته اند و در زمان سابق بمدد و قدح آن بالحاح بعضی از احباب در پنجر و زمعجل آورده بودم لیکن بسبب موالع تبیض آن معطل ماند و من بچاره موجهٔ حیرتم که چون در آخر زمانهٔ خلافت ذی النورین بوی رود هد آیا مخالف آن تمکین ست که در آیت استخلاف موعود گشته فان الوقعات النادره کالمعدوم عند العقلاء قال الله تعالی فمنهم من يمشي على بطنه ومنهم من يمشي على رجلين ومنهم من يمشي على اربع بعضی گفتند که این حصر در حیوانات صورت نمی بندد چه بعضی ازین جنس دیده میشود که پایهای بسیار دارند تا آنکه بهزار پا موسوم گشته اند و جمعی از مفسرین در بعین بجوابش میگویند که این حیوانات نسبت باقسام ثلثه که در قرآن مجید مذکور ست نادر اند والنادر کالمعدوم قس علی هذا انچه کلام دران جاری گشته که اولی بحکم ندرت و شذوذ هست فانه دفع مرة واگر این سوانح نادره نصب العین دارند باید که واقعهٔ شهادت خلیفهٔ ثانی هم بر زبان آرند که چون یکی از مجوسیان امام وقت را شهید کرد تمکین دین کجا باقی ماند و انمعنی از هفوات کنتوری علیه ما یستحقه بوضوح میرسد و نتیجهٔ تکذیب حضرت شیر خدا کما اشیر نافی صدر هذه المقالة البته و ثمرهٔ تکذیب مورخین بر کنتوری و هر کس که پیروی او کند انطباق می یابد فلله الحجة البالغة والحمد لله علی ذلک **وقید مزعوم شیعه** در مسموم ساختن امام حسن را افزوده که نصیر الملة والدین صاحب صواقع و امثال او بروایات معتبره باثبات رسانیده اند که این گناه عظیم از یزید شقی صدور یافته و محدثین و متکلمین همین منقح کرده اند که یزید باعث این زهر گشته و اهل نفاق را از مرد و زن بر بیکار بر گماشته پس نسبت آن بدین عنوان بمعاویه بن ابی سفیان حسبا رتی بیش نیست و قبل ازین در مجلد اول بعضی از امور که متعلق لنسبت با

زبانی بعضی از اهل کلام اداشد فلیتنبه که هرگاه برینقدر احاطه کردی حرفی چند دیگر در مغلطه مجتهد مرتب میکنیم که منطق استشفاء
شیخ رئیس حسین بن علی بن سینا همچنین تصنیفات امام فخر الدین رازی و قطب فوقانی و تحتانی درین فن اینکه حاضر است
و دلالت بران دارد که خاص باعتبار افراد خویش قلیل میباشد و عام بلحاظ افرادش کثیر است و نسبت میانه این دو کلی [illegible]
که تهذیب خوانان هم اذعان بدان دارند که هر جا که خاص تحقق یابد وجود عام ضرور است ولا ینعکس و از کلام مجتهد بمقام خلافت
این تحقیق بر آمد چه در شق اول که خاص بود برای مهاجرین اولین یعنی اخص اصحاب سید المرسلین ابوبکر صدیق رض هم
خلیفه شد و هم فاروق و هم ذی النورین و هم ابو الحسنین و در شق دیگر که عام است و منتهای احتمالات روافض است بعد
از انکه بدعوی خلافت صاحب الامر که حال تر و تازه شان عنقریب می آید بهترین عجز و زبونی می شوند خلافت موعود
در پدر و پسر یعنی معاویه و یزید محصور میگردد و هل هذا الا مخالفة اجماع المتبحرین الکاملین و اتباع خطوات الناقصین
خدایا مگر مجتهد بر اجتهاد خویش خلافت را قیاس فرمود یعنی چنانچه اجتهاد باوصف توسعه کثیر در مذهب
امامیه تا بجدیکه عقائد زائفه و اقوال فاسده پیشوایان خود را که تعلق داشت باصول و امهات عقائد الٰهیات هم زیر اجتهاد
گرفته اند کما سیجیٔ تفصیله ان شاء الله تعالی محصور شده در ذات پدر و پسر از مجتهد فانی و زمانی همین است حال خلافت
رسول سبحانی و استخلاف حضرت یزدانی و این بدان ماند که یکی از ملنگان مرید خود را امیدوار کرده بود بتودیع اسرار طریقت
و کشف استار حقیقت و او مدتها انواع خدمتش کرد و یک بار در پی این وعده را ابتذکیر آورد فرمود بشنو که هر چند حرف میم بر
بسیاری از اسامی مقدسه آمده مگر مورد انوار همین سه میم است که نام مولی و محمد و مدار بدان مصدر گشته دیاخر گفت که
امر دیگر هم که تعلق باین دقیقه دارد خواهم فرمود باز آن مرید شب و روز بخدمتش مشغول شد گویند هر گاه ملنگ مذکور
بیمار گشت و از زندگی بجز نامی نماند گفت بیا تا رازی دیگر که منتهای اسرار است بر تو القا کنم و آن اینست که هر چند غور
و تامل بکار بری باز همین سه میم را یابی که تعلق بدین بزرگان دارد و مجمع برکات و نور است یعنی مکه و مدینه و مکن پور
بالجمله محو حیرتم که حصر خلافت در معاویه و یزید غیر ازینکه بر اسرار ملنگان و اطوار ملحدان منطبق شود محملی دیگر بخاطر فاتر نمیرسد
اما هیچکس از خلفای اربعه رضوان الله تعالی علیهم مصداق شروط و قیود آیت استخلاف موعود باوصف این عموم نتواند شد
تا خلافت مثل اجتهاد این پدر و پسر یعنی مجتهد الزمانی و فانی در ان پدر و پسر محصور گشت پس یکی بر یزید و صد بر مجتهد عنید
و شاید که مجتهد بنای حصر خلافت بذات معاویه که لفظ فیکون هو مصداق هذه الآیة باضافهٔ ضمیر فصل بران دلالت دارد
برین اصول شیعه میگذارد و تفصیلش آنکه اسباب واقعهٔ کربلا بسیار است چنانچه از مجالس المومنین و مانند آن توان یافت
و بر همین امر علمای شان بنیاد نهاده اند که شیخین بانی مبانی آن بوده اند و شک نیست که امام حسن رض بمعنی سبب قریب اند
که از روز خلع خلافت بنی امیه را برین امر مسلط گردانیدند و باوصف اختیار خود را ازین کار باز داشتند چنانچه قول
شهید کربلا لو جزانی فی بر روایت صاحب کشف الغمه که حال تبحر و مدحتش بر زبان مجتهد عنقریب معلوم خواهد شد دلیل
بران است و هر که چنین باشد یعنی سبب قریب ذبح امام حسین رض را از میان بر دارد البته ایمانش قوی خواهد بود فیکون
معاویه بعد السم مصداق آیة الاستخلاف علی اصول اهل الخلافت آمدیم بر حال یزید پس بدانکه نزد اهل حق اگر کفرش

متحلف باشد فسق او از آغاز امر یقینی است پس او باوجود قید عمل صالح در آیت کریمه چگونه خلیفه تواند شد
فلیت که روسای دین از ولی عهد کردنش در منع باشند معهذا اثبات آنمعنی که او وقت نزول این آیت موجود بود
خارج از دائرهٔ امکانست اگرچه شوشتری ذهب الله بنوره در احقاق هوس خام پخته و در مبحثی بتفصیل تمام گفته
که یزید در زمان خاتم پیغمبران قریب جوانی رسیده کما فصل فی المجلد الاول اما تصریحات علمای رفضه بر یمعنی که نزد یقین
خلافتش بدتر از خلافت معاویه بود و هو فی صدر البحث موعود پس اینست که برادر متکی اریکهٔ اقبال در مقابله رشید المتکلمین
نور الله ضریحه بعد از عباراتیکه در مجلد اول دانستی و دلالت بران دارد که خلفای راشدین هرچند خلافت را غصب
کردند لیکن طریق معاشرت ایشان با اهل بیت اعزاز و اکرام باتفاق فریقین بود میگوید که معاویه در خلافت خود
باوجود ظهور و اشتهار عداوت با امیر المومنین و بنای سب و تبرای آنجناب و اشتراک در مسموم نمودن امام حسنؑ و دیگر عنادها
با خاندان رسالت که مانند آفتاب نصف النهار حاجت اظهار ندارد و باز حیائی در چشم میداشت که اعلان بشرب خمر و زنا و بعضی
محرمات و هتک حرمت مکه و مدینه نکرده بود لهذه الدواعی جناب امیر المومنین و امام حسینؑ بر خلافت اینها صبر و اطاعت
بتقیه کردند اما در امارت یزید که طشت از بام و بخیه برروی کار افتاد و دین محمدیؐ جهاراً و علانیه مخذول شد که با محرمات
زنا و شرب خمر با استحلال آن بعمل آورد چنانکه اشعارش برین شاهد است و نیز قصد تخریب کعبه و استیصال اهل مدینه نمود و دیگر
شناعات که جناب آنرا از شیخ عبد الحق دهلوی و بعضی دیگر از علمای مسلک خود نقل فرموده اند از دست او سر زده صبر
غیر ممکن بود و اگر حال سائر خلفا که امامیه خلافتهای شان را باطل انگارند مثل حال یزید میبود همه ائمهٔ اطهار با هر خلیفهٔ عصر
همان میکردند که امام حسینؑ با یزید کردند انتهی المطلوب بعینه من اوراق جواب الایضاح و این عبارت صریح دلالت بران دارد
که زمانهٔ یزید بدتر از زمانهٔ خلافت معاویه بود و خلافت متقدمین بهتر از همه ورنه جناب امیر هم جهاد می نمودند و همین است تصریح
دیگر علمای رفضه از متقدمین و متاخرین حتی سید مرتضی در تنزیه الانبیاء و الائمه و کتاب شافی که بدتر بودن یزید خلافتش
از ان پیدا است و هم از بحار بر مذهب فریقین مگر در نقل عبارات شان تطویل بسیار است و با اینهمه که دانی مجتهد الزمانی بنابر
عداوت رسول سبحانی خلافت یزید را از خلافت خلفای راشدین بهتر میدانند و از آیت کریمه این بزرگان را خارج میگردانند
و استخلاف موعود را بذات معاویه و یزید محصور مینماید و در آخر این مجلد خواهی دانست که بمقتضای ع آنچه دانا کند
کند نادان ؛ لیک بعد از فضیحت بسیار ؛ مجتهد الزمانی باین امر قائل گشته که خلافت یزید از خلافت معاویه بدتر بود
الفاظش درانمقام اینست که اگر آنحضرت زمان یزید را مثل پدرش میدانست تقیه میفرمود و تطبیق این تناقضات درین بود
که از کتب اهل حق لازم می آمد حسن سیرت و خوبی خلافت یزید کاش نسبت بزمان معاویه تا می گفت که بهتر بودن خلافت
یزید مبنی بر طور اهل سنت است و بدتری بر مذهب شیعه حالانکه بر کافهٔ خاص و عام هویدا شده بدتر بودن خلافت
یزید از هر کتاب که درینباب بقالب تالیف در آمده باز مجتهد الزمانی بنابر عداوت دین و اسلام خلافت یزید را از خلافت
خلفای راشدین بهتر میداند و هرگاه مذهب شیعه اینست که از عبارت جواب الضاح و تنزیه وغیره عیان شد
قیاس کن مذهب اهل سنت را که بر اصول و اظهار ایشان خلافت متقدمین ظل نبوت سید المرسلین بود لیکن

هرگاه اصول رفضه از آغاز تا انجام متناقض هست حال ایشان این همانست که بر هر رطب و یابس دست می‌اندازند و وقت قیل و قال خود را از دعاوی سوامی سازند طرفه آنکه اگر حضرت عثمان را بجهت بلوی وقت شهادتش از میعاد استخلاف بیرون کردند باری معلوم نیست که شیخین و ابو الحسنین را بکدام دلیل بیرون نمودند خدایا مگر دلیل این فرقهٔ رذیل درباره فاروق و مرتضی واقعهٔ شهادت باشد کما اشرنا ولیکن در خلافت صدیق چه توانند کرد تا حصر وعدهٔ خلافت در معاویه و یزید درست شود غرضکه مثل مجتهد الزمانی بیهوده گوئی بنظر نمی آید الامان کسی که از خرمن فیض او یا بزرگانش بوجه من الوجوه خوشها چیده و لصحبتهای ایشان فرا رسیده من بعد از مجتهد الزمانی میپرسم که چون بیاض عثمانی نزد شما تا ظهور صاحب قرآنی حجت هست چنانچه خود مجتهد بعد ازین خواهد گفت و از تفسیر قمی و حدیث کلینی و شرح مازندرانی هویدا است و شارح صحیفهٔ سجادیه از اکابر خود نقل کرده که والظاهر انا مامورون بقراءة ما فی هذا القرآن ولا یجوز لنا الزیادة علی ما فیه پس شما را هم ناگزیر هست از اختیار شق اول یا ثانی بر تقدیر نخستین مدعای ما تمام است کما لا یخفی علی الخواص الادانی و بر دوم باید که خلافت را محصور شمارند در ذوات آنان که امامین ابلادا سبطه زهر دادند و بخنجر کشتند که مناط استخلاف ایمان و قهر هست در کلام مجتهد و ایمان شمر بسبب کوفی الاصل بودن و خط نوشتن که دلیل تشیع تواند بود کما فی المجالس و جلاء العیون عیان هست بکیفیت که شمر از مظنه ضرر و یقین حصول ملک و زر تقیه را بکشتن امام حسین باقصی الغایات رسانید مصداق ان اکرمکم عند الله اتقکم بر تفسیر ائمه چنانچه رسالهٔ اعتقادیهٔ صدوق بران گواه هست باشد و قهر او بسبب ذبح پر ظاهر هست و هرگاه آیات قرآنی و احادیث خاندانی بر زعم شیعه متبعین خطوات الشیاطین خواهی دید تعمیم تقیه در هر سانحه هم خواهد رسید فکیف که مثل مجلسی اول در لوامع وغیره تصریح کنند که بعد ثبوت ایمان از هفتاد تاویل دریغ نباید کرد و مخفی نماند که بر اصول و قرارداد خویش مجتهد را مناسب آنست که خلافت را هم بذات مجتهد فانی و نفس مقدس خویش محصور دانند چنانچه در زمان سابق بر ذات معاویه و یزید مقصور می‌پندارند تفصیل این مجمل آنکه ایمان این هر دو مجتهد خصوصاً مجتهد فانی جد اللام بدان حد رسیده بود که انتظام امور دینی در کوفهٔ هند بایشان تعلق یافته و قهر و استیلا بحدیکه بسیاری از علمای سادات مثل عبد العظیم اصفهانی حسن تعامل حیدریه را انچنان از هر طرف زیر مصائب گرفتند که هر یکی از ایشان از وهی بدهی میگریخت و خود را بدخمها متواری میگردانید و دیگران بمقتضای مثل مشهور که تا پای داری بگریز و از کوفهٔ هند بر خیز بپای لنگ گریزان و افتان و خیزان فرسنگها نوردیدند و جائیکه بامن یافتند پناه گزیدند و اعمال صالحه بحدی از ایشان صدور یافت که روزه دران زمان میداشتند که آتش از آسمان میبارید کما اشرنا الیه سابقا و لعبادت خاص و طاعت مخصوص بحدی مشغوف شدند که معاذ الله از مرتبهٔ خدائی هم نوبت گذشت و تمکین درین فضه بدان درجه رسید که در ماه محرم بکوچه و بازار این شهر حرزدشنامهای مهاجرین اولین بلکه انبیاء و مرسلین آوازی بگوش مردم نمی‌رسد که حضرت خضر و الیاس را پیران ستنیان دانسته بالسبب شنیدن احادیث جسد انبیا نسبت بائمهٔ هدی اعداء اهل بیت تصدیق کرده ضمیمهٔ خلفا گردانیدند و کثرت شیعه آنچنان مشاهده میگردد که قرصی از شیر مل هماناً استخوانیست برای بسیاری از خیگال و تبدل خوف بامن بدانسان پدیدار گشت که کافی کلینی اعور و علل شیخ المشائخ صدوق از صندوق تقیه بدر آوردند و علی روس الاشهاد

بر زبان

میخوانند واجزای قرآن علی حده مثل سوره نورین و ولایت را برغرفها تلاوت میکنند و عبارات خطبهٔ شقشقیه را در مجالس
و محافل برزبان میرانند و مانند شتر میرقصند و دعای صنمی قریش را بر ملا روایت مینمایند و آنقدر عبارتش می‌آرایند که بیت
بتی دیدم از عاج در سومنات * مرصع چو در جاهلیت منات * بخلاف صاحب الامر که هنوز در سرداب سر من رای نشانی از ایشان
یافته نمیشود و هر چند ذکر جمیل ایشان در افواه خاص و عام شهر افتاده لیکن ظهور شریف ایشان بدین عنوان رو داده که گاه گاه در حرم
بهار از بطن بادشاه جمجاه نصیر الدین حیدر خلعت ولادت از سر میپوشند و بدولت سرای بادشاهی که مجمع خوبرویان روزگار
و گلعذاران هر دیار است بانواع نعم پرورش می یابند کما اشیر فی الدیباجه و عجب نیست که حقوق صحبت بمقتضای الغایت
عن الابصار الحاضر فی الامصار کما فی تصانیف الصدوق مثل الاکمال در خلوات و جلوات ادا میکنند اما مقتضای شیخوخت
پس معاذ الله که بحضرت صاحب الامر راه یابد اگرچه سن شریف از هزار گذشته باشد بر خلاف آیت کریمه یا ویلتی أألد و انا عجوز و هذا
بعلی شیخا ان هذا لشیء عجیب مگر در رسالهٔ خواص ائمه ندیده که عمر امام هر چند بامدت کشد مگر حقوق نماز اچون جوانان ادا میکنند
گو زنان متعه بزعم شیعیان بلا تناهی رسند روزی جمشید دریافت که برمردی و عجوزهٔ عضوی سلیم ندارند و بنکاح
مشغول اند پس در ورطهٔ حیرت فرو رفت و بغلامان فرمان داد تا بزودی نزد پای تخت بادشاهی حاضر آورند پیر مرد لقمهٔ ثانی و زن
طلوخی پیشکش نمود بادشاه فرمود که چنانچه هر دو را بتوقیر حاضر کردند تا بخانه رسانند وزرا سخت متحیر بودند که بادشاه باهتمام تمام
طلبید و چیزی نگفت لاجرم سبب پرسیدند فرمود هر یکی چون سبب طلب را نیک دانسته بودند جواب باصواب دادند و گفتند که
علت طلب امید نیم لیکن معلوم نیست که ایشان چه جواب دادند جمشید گفت لقمهٔ پیر اشاره بود که تا چیزی نخورم رغبت
انکار دارم و جواب زن آنکه من تا لب گور آسوده نیستم اینست حال رغبت تا بقوای ائمه هدی چه رسد اما گمان
طفولیت پس هرگز گرد آن مگرد زیرا که خاتون حکیمه چنانچه در حق الیقین است آنجناب را در چند هفته بعد از ولادت از بطن
خاتون نرجس بصورت مردان کامل یافتند و نشناختند بلکه خود را از ایشان مستور ساختند مجلسی از اکابر علمای خود نقل میکند
در کتاب حق الیقین بعد از آنکه از خاتون حکیمه قصهٔ ولادت حضرت صاحب الامر نشنید و مد آورده از ظهور معجزاتش و منور گشتن زمین
و آسمان از نور شریفش و غیبت آنجناب بعد از تولد یعنی عروج بسوی عرش و باز گردیدن بعجلت هرچه تمامتر الی غیر ذلک من العجائب
والغرائب پس میگوید بروایت خاتون موصوف که در هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان امام حسن تا آنکه چند روزی
قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت مرد کامل و او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که امر میفرمائی
که نزدش بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفهٔ من است بعد از من که از میان شما میروم باین که سخن او را قبول کنی
و امر او را اطاعت نمائی این امر در زمان امام حسن عسکری بود باز مجلسی در همین کتاب قصهٔ وفات امام ممدوح بیان میکند بعد از
یک صفحه که چون جعفر برای گذاردن نماز جنازه ایستاده و شیعیان همراه او شدند خواست که تکبیر گوید که ناگاه طفلی گندم گون
پیچیده مو کشاده دندان مانند پارهٔ ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم نماز بر
پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد پس این طفولیت بعد از آن جوانی کامل بود که دانستی هنوز فراموش
نساختی اما گمان پیری و ضعیفی پس بدیدن کتب معتبرهٔ شیعه توانی یافت که مصداق نظم خواجهٔ نظامی است مصرع

کهن گشتی و همچنان تازه + بلکه عنقریب خواهی دید که در مقابله صدها سوار اسپ را جولان کرده و نیزه را بدست گرفته
اراده کارزار مصمم فرموده و نتیجه این امور را بعد ادنی غور توانی دانست که اینهمه مساعی بلیغه فقط برای حراست خیمه و اثاث آلبیت
و نیز محافظت مکان که عم بزرگوارش در سر من رای غصب نمود و نیز در مقابله سواران مذکور که نیت تاراج نمودن خیمه مقدس
داشتند بظهور رسید و وقتیکه بر مادر معظمه اش مصائب و محن رفت کما فصل فی البحار وغیره چیزی ازین آثار پدید نیامد الغرض
بیان واقعه مقاومت سواران بطور محدثین بی آنکه مکاشفات را بطور عرفا مدخلی دران تواند بود همینست که علمای شیعه کتابی بر
نوشته اند السلطان المفرج عن اهل الایمان که از جمله ماخذ بحار الانوار است و چون کتاب مذکور درین ایام بحکم عنقا است ترجمه
حکایتی ازان درینجا اکتفا مینمایم صاحب کتاب میگوید که روایت آن از سید علی بن محمد بن جعفر بن طاوس حسنی است در
کتاب ربیع الالباب برای من بدرجه صحت رسیده پس او گفته که حسن بن محمد بن قاسم برای ما روایت نمود و گفت که من با شخصی
که او را عمار گفته میشد و از نواحی کوفه در بعضی از راهها که از انجا سواد کوفه نمایان هستند بودم دران اثنا ذکر قائم علیه السلام گذشت بمن گفت
که یا حسن میخواهم قصه عجیبه برای تو نقل کنم گفتم هرچه خواهی بگو گفت قافله از قبیله طی بکوفه آمد از ما غلات میخریدند و درمیان
ایشان مرد بزرگ بود بر سر قافله ایشان وقتیکه اراده وزن نمودن غله کردیم بکسی گفتیم که از خانه علوی ترازو بیار تا غله را بکشیم
آن بدوی گفت که در نزد شما علوی بهم میرسد گفتم سبحان الله اکثر اهل کوفه علوی هستند گفت بخدا سوگند هر آینه علوی آن بود
که ما در بیابانی بی آب و نان ماندیم گفتم خبرش چگونه است گفت که ما سه صد نفر سواره یا چیزی کم بودیم بجهت امری فرار نمودیم سه روز
در بیابان بی آب و نان ماندیم و گرسنگی بمرتبه شدت رسید دران حال بعضی از ما به بعض دیگر گفت که بگذارید باین اسپها تیر اندازیم
بهرکدام از انها که تیر خورد آنرا بکشیم و بخوریم و همه ما این را پسندیدیم تیری انداختیم اتفاق چنین افتاد که تیر باسپ من خورد گفتم
انداختن تیر این بار غلط افتاد باین راضی نمیشوم پس بار دیگر انداختیم باز باسپ من برسید آن اسپ نزد من بهزار دینار
می ارزید و از پسرم دوست تر بود انگاه گفتم مرا آنقدر مهلتی بدهید که توشه از سوار شدن آن بردارم زیراکه تا این روز
میدانی مانند این بیابان برای من میسر نشد پس آنرا سوار شدم و بسمت تلی که بقدر یک فرسخ از ما دور بود دواندم و بدامنه
آن تل رسیدم کنیزی دیدم که هیمه جمع میکند گفتم ای کنیز تو کیستی و اهل تو کیانند گفت من مملوک مردی علوی هستم که درین بیابان
سکنی دارد این را گفت و در رفت دران حال ردای خود را بر سر نیزه کرده بسوی رفقای خود برگشتم و گفتم که مژده باد شما را بخیر
و خوبی جماعتی درین نزدیکی هستند بیائید تا نزد ایشان برویم پس رفتیم تا ناگاه خیمه در وسط بیابان دیدیم ازان خیمه مردی صبیح روی
که از همه مردان زیباتر بود و گیسوهایش هم تا بناگوشش میرسید بسوی ما خندان و شادان بیرون می آمد نزد ما و بما تحیه میگفت وقتیکه
نزد ما رسید گفتیم یا وجه العرب بسیار تشنگی داریم انگاه کنیز خود را صدا نمود و گفت که آبیکه در پیش تست بیار پس کنیز دو کاسه
آب آورد آنجوان یکی را از انها گرفت و دست خود را بران گذاشت بعد ازان بما داد و آن یکی را بدین نهج نمود پس همه ما
ازان دو کاسه خوردیم و سیراب شدیم لیکن از انها چیزی کم نشد وقتیکه سیراب شدیم گفتیم یا وجه العرب گرسنگی داریم انگاه
خودش برگشت و داخل خیمه شد و طبقه کوچکی که طعام دران بود در دستش برون آورد و بر زمین گذاشت و دستش را
هم بران گذاشت و گفت ده ده نفر بیائید و بخورید پس همه تا بدین نهج ازان طبقه خوردیم و سیر شدیم بخدا سوگند آنچه

برگانی تعیری نیافت وچیزی ازان کم نگردید وگفتم که فلان راه را میخواهیم آنرا بمانشان ده گفت بخدای شما سوگند هر آئینه آن راه نیست واشاره بشاهراهی نمود که آشکار بود پس براه افتادیم وقتیکه از وی دور شدیم بعضی از ما بعض دیگر گفت که شما از اهل وطن برای کسب معیشت بیرون آمدید کسب برای شما حاصل گردید لیکن از دست دادید بیائید برگردیم خیمهٔ آن مرد را تاراج کنیم آنگاه دو فرقه شدیم بعضی ازینمعنی نهی نمود وبعضی دیگر امر بعد ازان راهای همه بتاراج آن متفق گردید پس برگشتیم وقتیکه آنمرد مراجعت ما را مشاهده نمود کمرش را باکمربندی بست وشمشیری برداشت بگردنش حمائل ونیزه اش را هم برداشت ودر اسپ اشهبی سوار گردید وسر راه را بر گرفت وگفت نفوس قبیحهٔ شما بر ترسیت قبیح برای شما کند گفتیم ارادهٔ ما چنانست که گمان نمودی وجواب قبیحی برا ورد کردیم آنگاه ما را چنان ترسانید که بدنهای ما رعب داخل گردید از پیشش برگذشتیم ودر وی هزیمت گذاشتیم دران حال خطی میان ما وخود کشید وگفت بحق رسول خدا سوگند میکنم هر آئینه احدی از شما ازین خط بگذرد گردنش را بزنم پس بخدا سوگند هر آئینه از پیش او با ذلت وخواری مراجعت نمودیم بخدا سوگند هر آئینه علوی حق همان پیر بود که ما دیدیم نه آنانکه درینجا هستند اما آنچه نوشته که ایمان خال المومنین الخ پس ایمان معاویه بالاتفاقی است چنانچه بغاوتش نیز بتفصیل آورده صواقع وتحفه واقع است لاجرم او زینهار درین آیت موعود نتواند شد خصوصاً چون پدهٔ بغاوتش بشهادت حضرت عمار یاسر برافتاد باقیماند نزید جناب مجتهد هر قدر که برای او سرپرستی کنند بوجه سابق زیبائی نماید در حال تسلط او واستخلاف مانند آن قبل ازین مفصل گردیده فلا نطیل الکلام بذکره لیکن اینقدر عرض کرده فی الجمله است که مراد از تمکن وتسلط در آیه کریمه غلبهٔ اهل ایمان بر کافران ومشرکان است یا بالعکس خدارا سخن فهمیده باید گفت ورنه اندیشه احاطهٔ آتش جهنم است بر مجتهدین شیعه ومقلدین ایشان در دنیا نیز برای عبرت خلایق چنانچه پیشوای ایشان را اتفاق افتاد **نظم** مانصیحت بجای خود کردیم ❊ روزگاری درین بسر بردیم ❊ گر نیاید بگوش رغبت کس ❊ بر رسولان بلاغ باشد و بس ❊ اما آنچه در خاتمه نوشته پس این قول همه اش مجتهد وارد است نه بر جبیب حصیب که برای ابطال خلافت یزید لب البقا بعبارت العین نوشته واکنون کتاب ازالة الغین را در دو صد جزو بمقابلهٔ تصنیف در آورده **قوله** اما آنچه نوشته که حضرت امیر آه ۲ **قول** این افاده تازه دلیل بر قلت بضاعت مجتهد الزمانی است واتباع هوا وحس نفسانی وخطوات شیطانی بیانش آنکه در ایام فرمان روائی نواب آصف الدوله اتفاق افتاد که بعضی از بزرگان فقیر با بعضی از رفضه متوطن کشمیر در بلدهٔ فیض آباد بحث کردند تا نوبت بدان انجامید که نسخ نهج البلاغه وتراجم آنرا از هر طرف گرد آوردند القصه از بعض نسخ این آیت کریمه که حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز نقل فرموده برآمد ومعلوم شد که این آیت در عین عبارت حدیث مرتضوی که رضی در نهج البلاغت آورده داخل است ودر تراجم نیز اختلاف واقع است بعضی از مترجمین آنچه نقل کرده اند مطابق همان نسخه است که صاحب تحفه از انجا نقل برداشته وحال قدوة الشارحین از گروه متشیعین عنقریب مبین میشود که او کلام جناب امیر کرم الله وجهه را بهمین آیت استخلاف مدلل میگرداند وجا بجا این آیت ذکر میفرماید کما سیجئ انشاء الله تعالے **اظرف امور** آنیست که این مبحث را رشید المتکلمین انار الله برهانه اگرچه شرح مذکور نزدشان نبود چنانچه باید در کتاب ایضاح مرتب فرموده بعنوانیکه غبار اعتراض رفضه از دامن تقریر استاد البریه صاحب تحفهٔ اثنا عشریه پاک نفشاند وذرهٔ را از خس وخاشاک باقی نماند وآن کتاب بمطالعهٔ علمای رفضه خصوصاً ساکنین این بلده سیما مجتهد الزمانی ومخلصانش

کہ شریک فریقین یعنی سبحان علیخان بمقتضای الکفر ملة واحده بودند درآمد و با این همه مخاطب لاثانی خود را اشغال زدند و دیده را
نادیده و شنیده را ناشنیده انگاشتند و حق اینست که بر رد و قدح آن مقدرتی نیافتند پس باشارهٔ اجمالی هم نپرداختند
و تلبیس و تدلیس را سپر خود ساختند اکنون عبارت انتقام را باید دید **اقول** کریمهٔ وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ
وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ در عین بعض نسخ نهج البلاغة موجود است مثل نسخه که فتح الله بن شکر الله شیعی شرحش نوشته و عبارتش
اینست ومن کلام له علیه السلام وقد استشار عمر بن الخطاب فی الشخوص لقتال الفرس بنفسه و از کلام آنحضرت است که فرموده
در حینیکه مشوره کرد با آن قدوه احباب عمر بن الخطاب در رفتن بمحاربهٔ اهل فارس بنفس خود و این در رفتنی بود که جماعتی اکثر
اعیان کفره کار مملکت خود را که در دست اهل اسلام بود تفویض بیزدجرد شهریار کرده بودند و او بنهاوند آمده باطراف مملکت
خود فرستاد و مدد طلب کرد صد و پنجاه هزار کس و بعضی گفته اند دو صد و بست هزار مرد بر او جمع شدند و او رستم بن فرخزاد
را امیر لشکر ساخت و بانواع عاطفت نواخت تا بحرب لشکر اسلام قیام نماید امیر کوفه اینحال را دانسته کیفیت آنرا در نامه ثبت
کرده پیش عمر فرستاد چون نامه بوی رسید اصحاب کبار خود را طلبیده با ایشان مشورت کرد در باب رفتن خود بمحاربهٔ ایشان
بعضی گفتند برای خود عمل نمائی و عثمان و توابع او گفتند که رفتن اولی است عمر این صورت اخیر را صواب ندیده مشورت کرد بحضرت
امیر کبیر فقال ان هذا الامر لم یکن نصره ولا خذلانه بکثرة ولا قلة وهو دین الله الذی اظهره وجنده الذی اعزه وایده حتی بلغ
ما بلغ وطلع حیث طلع ونحن علی موعود من الله پس آنحضرت فرمود بدرستیکه این کار نیست یاری دادن و نه فرو گذاشتن او
به بسیاری لشکر و نه بکمی مردمان یعنی نصرت این امر به بسیاری لشکر و خذلان او بکمی لشکر نیست و آن امر دین خداست که غالب
گردانید آنرا بر همه ادیان و لشکر اوست که عزیز گردانیده آنرا و در بعضی از روایات اعدّه هست یعنی مهیا و آماده ساخت
آنرا و قوت داده آنرا بر دشمنان تا آنکه آنجا رسید از عزت و کثرت در آفاق و طلوع کرد از افق آنجا که طلوع نمود یعنی در آفاق جمیع
عالم باید اخالق علی الاطلاق ما مستقیم بر وعده از خدا تعالی او آن وعده غلبهٔ اهل اسلام است بر سایر ملل و ادیان و عدم خوف مسلمانان از اهل طغیان
و عدا او حیث قال عز اسمه وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْاَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ
الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِیْنَهُمُ الَّذِی ارْتَضٰی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا
یعنی وعده کرد خدا تعالی آنانرا که گرویده اند از شما و کردند کارهای شایسته که البته خلیفه گرداند در زمین کفار از عرب
و عجم همچنانکه خلیفه گردانید آنانرا که بودند پیش ازین یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بایشان داده بود تا تصرف میکردند
و ران هر آئینه متمکن و ثابت سازد از برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است و برگزیده برای ایشان یعنی دین اسلام
و مراد آنست که او را بر همه ادیان غالب گرداند و بدل دهد ایشانرا پس ترس ایشان از اعادی ایمنی را حضرت رب العزت
بعد از اندک زمانی بوعده مومنان وفا فرموده و جزائر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدایشان ارزانی داشت و امید آنست
که جمیع اطراف آنجهانی مشارق و مغارب بحکم لِیُظْهِرَهٗ عَلَی الدِّیْنِ کُلِّهٖ بحوزهٔ تسخیر ملازمان شده شرع نبوی و متابعان احکام
مصطفوی در آید **بیت** دمبدم صیت کمال دولت خدام او ٭ عرصهٔ روی زمین را سر بسر خواهد گرفت ٭ انتهی و با قطع
نظر ازین غرض آنکه چون جملهٔ ونحن علی موعود من الله اشاره است بسوی وعدهٔ الٰہی پس اگر بالفرض عبارت حیث قال

عز اسمه وعد الله الذین آمنوا الی آخره در هیچ نسخه از نسخ نهج البلاغة موجود نباشد بلکه صاحب تحفه آنرا از طرف خود اضافه کرده باشد درین صورت این اضافه ادراج خواهد بود بیانا گو وعد الله المشار الیه فی کلام امیر المومنین ع وادراج را لاسیما ادراجیکه برای بیان ابهام یا تعیین مرام باشد احدے از علماء نقل بل اهل عقل نیز خیانت در نقل نمیگوید فانظروا یا اولی الدیانة الی ما جهل المخاطب المتدین من افراد الخیانة انتهی بلفظه کاش رجوع مینمود مجتهد الزمانی بشروح نهج البلاغة که بعبارت عربی بقالب تصنیف در آمده و متبحرین شیعه و معتزله داد سخن دانی دران داده اند که این آیت دانی هدایت را در شرح کلمات مرتضوی مے آرند جمله نحن علی موعود من الله را بآیت استخلاف مبین و معین میگردانند اگر کلمات ایشان را استقراء تمایم دفتر از مختصر بمطول و اطول رسد لیکن درینمقام عبارت عالم متبحر بحرانی که در آغاز کتاب خود عهده موثق لبسته که حق را امداد نماید و از باطل اجتناب کلی ورزد و مرتبه تبحر و تحقیق او در مجلد اول نقلا از کتب شیعه بر گذشته و درینجا بلفظه قدوه اشارت رفته بعنوان هذا الا سرای امر الاسلام لیس نصره بکثرة ولا خذلانه بقلة و نحن علی صدق هذه الدعوی بانه دین الله الذی اظهر الی ان قال ثم وعدنا بموعود وهو النصرة والغلبة والاستخلاف فی الارض کما قال وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْاَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ آه وکل وعد من الله تعالے منجز لعدم التخلف فی خبره اینست حال علماے طائفه شیعه مثل کاشانی و بحرانی بر گمان این بادیه پیمای جهل و نادانی ناعاقبت اندیش سفاهت کیش که خیانت بکار برده و آیت استخلاف را درینمقام دخل داده و هم جا بجا این آیت را در امثال این مقامات آورده چنانچه مطالعه شرح مذکور بران گواه هست اکنون معلوم نیست که درباره ایشان مجتهد الزمانی چه زبان درازی و دُر افشانی خواهد کرد و میراث خیانت برای ایشان از کجا خواهد آورد غلط گفتم و از دائره اعتدال بیرون رفتم چه برای او روایات بسیار است درین خصوص هم از بحار الانوار و هم از حق الیقین و از منهج المناهج که حدیث فاطمی عبارت ازان هست وده دالله که الحق آنرا معتمد و صحیح دانسته باشند فرق اینست که لفظ خاین و مانند ان در روایت اهل سنت بطور ظن و تخمین است و در حدیث جناب عرش قباب فاطمه زهرا رض ام الائمه النجبا بطور قطع و تعیین چه جای آنکه در نقل آن کسی از رفضه اختلاف نکرده بخلاف الفاظ روایت مسلم که بعضی بعنوان دیگر هم روایت کرده اند که نص در خصوص نیست کما لا یخفی فاعتبروا یا اولی الابصار وانظروا الی هفوات هولاء الاشرار و جواب روایت کاذبا گاه نما در کار به بسط تمام و تفصیل مالا کلام عنقریب خواهد آمد انشاء الله تعالی اطرف آنکه بخیال حیوان غیر ناطق وقت تحریر اینهم نگذشت که چون حضرت امیر نص فرمودند درینکه دین عمر رضی الله عنه و خلافتش دین و استخلاف الهی است و تمکین دین مرضی و ترویج ملت مصطفویست پس البته استحقاق فاروق نزد اهل دانش و بینش عیانست اکنون کجا ماند مطاعن خلفا از تحریف قرآن مجید و تبدیل شریعت غرا و تحریم متعه و ترویج غسل بجای مسح پا و تشهید کردن

فاطمہ زہرا و غصب ام کلثوم و ظلمہای دیگر برای نفوس معصوم وگمان ہبر کہ در حقیقت خلافت صدیقی و عثمانی ہنوز
ہنوز حالت منتظرہ میرود چہ خلافت فاروقی متبنی و متفرع بر خلافت صدیقی ہست و او بشبک و ریب باجماع فرق تفسیر
فاروق را خلیفہ خویش گردانیدہ و زینہار کسی توہم نتواند کرد کہ جناب امیر فقط فاروق را موعود میدانستند
نہ دیگران را از خلفا فانہ خرق الاجماع بلکہ چون اورا موعود دانستند دیگران بطریق اولی کما اشتہر عند السفہا
و درینجا ابحاث دیگر ہست حرفی ازان اینکہ من درینمقام باعتراف مجتہد تمقام برسالۂ قدیمہ این عبارت نوشتہ ام
کہ مع ذلک فعلیت امامت شان بہ بیعت اہل حل و عقد موید گردیدہ و غلبہ و استیلای اہل اسلام بر کفار نگونسار
بحدی بپدید آمدہ کہ بنیان سلطنت کسری و قیصر درہم شکستہ و معنی استخلاف آلہی در ضمن آن مطابق وعدہ صادقہ
قرآنی جلوۂ ظہور گرفتہ چنانچہ حضرت امیر علیہ السلام نیز اعتراف بآن فرمودہ اند تا آنکہ در کتب شیعہ مدون گشتہ
این مدعا بعد از پیچ و تاب مجتہد و چرخ و بازی و گاؤ تازی او ہنوز برجای خود ہست زیرا کہ جناب امیر در کلام خود دعوی
استخلاف آلہی و تمکین دین متین و رواج این مذہب کہ در وقت فاروق بود بالیقین فرمودہ اند خواہ این آیت داخل
باشد در حدیث آنجناب خواہ نباشد پس اینہمہ سخن سازی و شعبدہ بازی کہ جناب مجتہد برروی کار آوردند و دست
تشبث بدان دراز کردند چگونہ قادح عبارت بندہ تواند شد کما لایخفی و بر دعوی خود کہ غلط فہمی از مجیب صدور
یافت کدام دلیل قائم توانند کرد بالجملہ بعد از ملاحظۂ عبارت نہج البلاغۃ کید دیگر از مکاید رفضہ باطل شد و آن
اینکہ علمای ایشان ہمیشہ بر خلاف مذہب جناب امیر کما مر نص بر خلافت خلفا طلب میکردند و ہرگاہ بنص مرتضوی
این بنیان مرصوص باشد و خلافت خلفا بحدیث آنجناب منصوص بود و نور علی نور گردد طلب مذکور از عجائب
مقامات باشد و نعم ما قیل **نظم** سالہا دل طلب جام جم از ما میکرد * آنچہ خود داشت ز بیگانہ تمنا میکرد * **خدایا**
مگر قائل شوند کہ ساقی خمخانۂ معرفت یعنی حضرت شاہ ولایت بدون شنیدن از حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم
و بدون فیض روح القدس یعنی جبرئیل امین چنین فرمودہ حل مشکل نمودہ باشند و برین تقدیر معاذ اللہ امامت و عصمت
کجاست کما لایخفی علی من طالع کتب الشیعۃ **قولہ** بر اصحاب قلوب صافیہ و ارباب عقول زاکیہ مخفی و محتجب نماند کہ
علمای حقہ اثنا عشریہ الخ **اقول** واقعی کہ جناب مجتہد الزمانی سخنی خوب فرمودند چہ آنچہ در مجلد اول ازین کتاب
فراہم آوردم و ہرچہ درین مجلد در لباس تالیف می آرم برای تصدیق دعوی مجتہد دلیل شافی و برہان کافی و حجت وافی است
مع ذلک مباحثیکہ در طعن لتبنی اتفاق گذشتہ و درہمین اوراق نوشتہ ام بملاحظۂ آن مثل الشمس فی کبد السما ست کہ علمای
شیعہ مطاعن و مثالب خلفای راشدین از کتب معتبرۂ اہل سنت و جماعت ذکر می نمایند بلکہ بمتواترات اخبار دست
میزنند و تا دلالت آن قوی نباشد بمعرض استدلال نمی آرند و ہمین ہر کسیکہ مطالعۂ کتب کلامیہ علمای امامیہ نمودہ کالنور
علی شاہق الطور در کمال انجلا و ظہور ہست و عنقریب در مقالات آتیہ از کلمات مجتہد فانی اینہمہ لاف و بالاخوانی
نشان دادہ تکذیب این تشنیعین ہوا جس شیطانی می پردازم و اگر کسی را اطمینان قلب منظور باشد باید در مجلدات
بحار و حیات القلوب و حق الیقین و تصانیف حلی و رازی و شیخ مفید و غیرہم نظر کردن کہ در ہر کتاب ثابت کردہ اند از کتب معتبرہ

اہل سنت وجماعت کہ خلفای خلافت حضرت مرتضی غصب کردند بلکہ رسن بگلوی مبارک محکم بستند وتادار الخلافت
کشیدند ومحسن را سقط کردند وحضرت زہرا را تازیانہا بعد از تہمتیکہ از بیانش عرش عظیم می لرزد زدند تا آنکہ شہید شد
وقرآن مجید را ناقص نمودند وانچہ باقی ماند آنرا خراب کردند وام کلثوم را بخانۂ فاروق بردند الی غیر ذلک من المطاعن عجیب
واقعی ہست کہ انچہ مجیب مصیب نوشتہ وضع وافترا العلمای امامیہ نسبت کردہ سخت بیمعنی ہست واول دلیل برین
امر انکہ خود علمای امامیہ بمقتضای مثل مشہور یعنی آتش زدن وآب پاشیدن درین مطاعن گفتگو دارند ومیگویند کہ زنہار
خلفا در قرآن مجید ہیچ تحریفی بعمل نیاوردند واین کتاب ہمان قرآن است کہ بر خاتم پیغمبران بی زیادت ونقصان
نازل گشتہ بلکہ ترتیبش نیز حجت ہست وحضرت محسن ہرگز سقط نشد واز بطن مبارک حضرت زہرا فقط حضرت امام حسن وامام حسین
از اولاد ذکور پیدا گشتہ اند وہرگز ام کلثوم را غصب ننمودند بلکہ حضرت امیر دختر نیک اختر خود را بعمر تزویج فرمود وخانۂ حضرت
زہرا را نسوختند الی غیر ذلک چنانچہ در مجلد اول دستی از تصانیف ثمانینی وطبرسی وشروح شرائع وتصانیف حلی
تا تالیفات جالسی وہفوات کنتوری وازینجا تشہیر متکلمین ومحدثین رفضہ بسواری اخس حیوانات وسیہ روئی ایشان
روبروی ہمہ مکونات عیان شد قال اللہ تعالے یُخۡرِبُوۡنَ بُیُوۡتَہُمۡ بِاَیۡدِیۡہِمۡ وَ اَیۡدِی الۡمُؤۡمِنِیۡنَ فَاعۡتَبِرُوۡا یٰۤاُولِی الۡاَبۡصَارِ

قولہ بل الی اخرہ **اقول** اگر این عبارت می نوشتم مشعر میشد بوقعیت مطاعن خلفای راشدین حالانکہ مخالف نفس الامر ہست
زیرا کہ از کتب معتبرۂ فریقین مناقب جلیلہ ومراتب نبیلہ این بزرگان بجای خود ثابت ہست چنانچہ نمونۂ آن گذشتہ وعنقریب
می آید انشاء اللہ تعالی **قولہ** بالجملہ آلخ **اقول** گواہی ابن ابی الحدید کہ تعدیل وتزکیہ او را مجتہد فانی در کتب خویش
مدعی گردیدند برای جناب چگونہ درین مناظرہ مفید تواند شد کہ روبروی ماند کو میفرمایند خود مطالعۂ ذو الفقار وبحار الانوار
وکلمات بسیاری از شیعیان روزگار با وصف استتار این اسرار بر تشیع او دلالت میکند وانچہ جناب مجتہد فانی در کتب
خویش افادہ نمودہ اند مطابقۃً دلالت بر دعوی عدل وداد ونصفت ورشاد او دارد پس ناگزیر شد کہ انچہ او در تصانیف
خویش بگوید ومضرتی بمذہب شیعہ رساند در شرح نہج البلاغت باشد خواہ کتاب دیگر بر معتقدان وکاسہ لیسان او کہ شیعہ
باشند حجت بود نہ انچہ او خلاف اہل سنت نویسد بر اہل سنت حجت گردد چہ جناب مجتہد چنانکہ دانی درین رسالہ
تشئید المبانی تصریح میکنند کہ اقرار عقلا بر مضرت خویش حجت است نہ نفع خود وبنیاد بر جدل می نہند فکیف کہ مجتہد
درین عبارت بعدالت وانصاف شیخ مذکور اشارہ می فرمایند کما ستعرفہ مفصلا انشاء اللہ تعالی لاجرم بحول وقوت
الٰہی ما را امیر سد کہ بمیدان مصارعت در آئیم وکلمۂ ہل من مبارز درینباب ہم بر زبان آریم وگوئیم کہ ابن ابی الحدید در
شرح کلمات طیبات حضرت مرتضوی کہ ای معاویہ بیعت من بر تو ضرور ہست زیرا کہ مرا خلیفہ گردانیدہ اند مہاجرین
وانصار بیعت با من نمودند آن مردم کہ بیعت کردند با ابوبکرؓ وعمرؓ وعثمانؓ ومشورۂ خلافت برای ایشان ہست خاصۃً
ہر کرا برای امامت بردارند موجب رضای الٰہی است واگر کسی منحرف شود بااو در صورت اصرار باید مقاتلہ کردن ووعید
شدید برای اوست انتہی محصلہ صاف صاف گفتہ کہ مذہب شیعہ از یاد در آمد وانچہ در مذہب خویش ساختہ وپرداختہ بنیاد
شیعہ بر این نہادہ بودند کہ امامت از جانب خدا ہست وبرای آن طریقی از بیعت اہل حل وعقد نیست باطل شد پس بانظر بعد است

وانصاف او که مجتهد الزمانی هم بدان قائل گشته و پدرش چنانچه دانستی علم برای آن نهاده و نقاره نواخته توانیم گفت
که لله الحمد که منصفین و عادلین این مذهب را مستحدث و باطل و خلاف ثقلین میدانند و کلمات حقایق آیات
مرتضوی را که مثل رضی امام رفضه در نهج البلاغة آورده بود مخالف این مذهب اعتقاد میکنند اما آنچه ابن ابی الحدید
مذکور بحق معاویه گفته برای حجتی نخواهد بود اینک اسفار معتبره مثل تحفه اثناعشریه حاضر است کلام او از دائره حجیت بری آرد
بلکه چنان بنماید که حالش بدتر از دیگران است عبارت کید بیست سوم باید دید که شخصی از علمای زیدیه و بعضی از فرق
شیعه غیر اثناعشریه نام برند و اول در حال او مبالغه نمایند که وی از متعصبان اهل سنت بود بلکه بعضی از ایشان
گویند که ناصبی بود بعد از آن از وی نقلی کنند که دلالت بر بطلان مذهب سنیان و تائید مذهب اثناعشریه نماید تا ناظران
بغلط افتند و گمان برند که این سنی متعصب با وجود شدت تعصب بدون صحت نقل این روایات را چرا می آورد
و بران سکوت چرا میکرد زمخشری صاحب کشاف که تفضیلی و معتزلی است و اخطب خوارزم که زیدی غالی است و ابن قتیبه
صاحب معارف که رافضی معتزلی است و ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغة که تشیع را با اعتزال جمع نموده و هشام کلبی
مفسر که رافضی غالی است و همچنین صاحب مروج الذهب و ابوالفرج اصفهانی صاحب کتاب الاغانی و علی هذا القیاس اینها را از فرقه
عداد اهل سنت داخل کنند و بمقولات و منقولات ایشان الزام اهل سنت خواهند انتهی و برین مقدار اکتفا می کنیم اگر
در کتاب ار دستانی مضل امرای ممالک جنوبی اینک موجود است که از جمله مطاعن او یعنی عمر رضی الله عنه اینکه ابن ابی الحدید در
شرح نهج البلاغة از مطاعن او شمرده و گفته که تعطیل حد خدای تعالی نموده چه مغیره بن شعبه زنا کرده بود الی آخر از بطعن
مذکور انصاف باید نمود که سنی چگونه فاروق را نشانه سهام مطاعن تواند کرد فکیف که فاروق در بارهٔ اجرای حد بر فرزند
خویش دریغ نفرماید اما حال شیعه پس تلونات ایشان امریست بدیهی علمای لکهنو مثل مرزین و برادرش از همین
جهان صاف صاف نوشتند که منجم طوسی حامل عرش تحصیل در خاتمهٔ تجرید کار بند تقیه گشته و برینقدر هم چه موقوف که
امام در فقه الرضا در ورقی اظهار حق فرموده و در ورقی دیگر راه استتار پیموده نعوذ بالله پس او یا جامع است میان تشیع
و اعتزال یا فقط شیعی است و علی ای تقدیر کلام مضر او بر شیعه حجت است نه بر اهل حق کما لا یخفی و اگر بتقدیر فرض محال
بثبوت رسد که معاویه برای وضع مناقب خلفا بعضی از وضعین را مقرر کرد باری بپاسنگ مکاید و افترات
عبدالله بن سبا نتوانند رسید و از ینجا مثل هند لیست نه سو سنار کی نه ایک لهار کی یعنی زرگر که هزار مطرقه بر سندان
زند برابر یک ضرب آهنگر نتواند بود چه او آنقدر اهتمام در وضع مناقب مرتضوی و تاسیس مذهب محدث نموده
که بلا ریب خارج از حوصلهٔ بشری است آیا بر حضرت مجتهد که چارده طبق زمین و آسمان بسبب دعوی نیابت صاحب الزمان
بر روشن است مخفی تواند بود که افترات او بر جناب مرتضوی از حد گذشت کما فی منهج المقال و بعضی از علمای رجال از محققین
شیعه نوشته اند که چون امیر المومنین بر آن لعین دست یافت بار بار بسوی توبه دعوت فرمود هر گاه اصرار ورزید و از اعتقاد
الوهیت علوی و لوازم و عوارض آن باز نیامد فرمود تا او را با آتش انداختند هر گاه عذاب دنیوی نمونهٔ عذاب آخروی گشت
شعلهای او تا آسمان برین بدینگونه رسید که اکنون در الوهیت علوی با اطمینان تام بحصول انجامید چه معذب کردن بنی آدم بآتش

خاصه جناب اقدس الهی هست اگر گویند از مختار کشی وغیره سوختن او بجهت اعتقاد الوهیت امیر و رسالت خویش
عیان هست پس رفض و لوازم آنرا چرا دخل دادی گوییم در مجلد اوّل باشباع تمام دیده باشی که جناب امیر علی
روس الاشهاد تکذیب رفضه بذکر فضائل اصحاب کرام خصوصا شیخین وحد وعید افترا بر مفضلین خویش میفرمود
و در روضه آنرا بر خود شاهد مهاجرین وانصار و تابعین اخیار که قدمای اهل حق بوده اند قرار داده اند پس اگر او بالوهیت
امیر قائل نمیشد و خود را رسول آنجناب نمیدانست باز هم جناب امیر او را بکذب خویش بجهت رفض و تبرا دانسته عبرت گاه
خلائق که اصل مادۀ خباثت بود میفرمود چنانچه برای کمال عبرت ایشان او را بسوخت و در هزار حدیث رفضه در بحار و تصنیف
حسن صفّار و کلینی امام المحدثین موجود هست که هر که بذلع اسرار ائمه باشد او قاتل ائمه هدی است بعمد نه خطا ازین جهات رفض
و لوازم و عوارض آنرا دخل دادم باز بیاد آمد امری دیگر که از جمیع روایات رفضه بظهور میرسد که او را سوختند بجهت دعوی
الوهیت امیر و بجهت اعتقاد رسالت خویش از طرف امیر کبیر پس معلوم شد توارد علل بر معلول واحد ظهور اگر تلو آن
تجویز ذکر رفض هست فکیف که او بادی این وادی باشد کما فی الکشی فاعتبروا یا اولی الابصار اگر رجعت من و مجتهد
در دنیا رو دهد وقت ظهور ریحان ریحانه منم و گریبان این مجتهد ابن مرجانه یعنی جناب امیر اول دار و گیر بر رفضه میفرماید
که همه امیه را العمد کشته خون ایشان ریخته اند و درینمقام کمترین انام از عبارات و روایات کشی که علماء رجال نام او را
ورد زبان ساخته اند چیزی می نویسم که درین باب کفایت کند و موید آنچه گفتم باشد پس بدانکه منقد مذکور از ابان
بن عثمان روایت مینماید که شنیدم از امام صادق که خدا لعنت کند عبد الله بن سبا را که مدعی الوهیت علوی شده بود
حالانکه امیر المومنین بنده عابد خدا بود و ویل برای آنکس هست که افترا میکنند بر ما و البته قومی میگویند آنچه نمیگوییم در
قلوب خویش بیزاری میجوییم از ایشان بسوی خدا ازین روایت کمال فروتنی مرتضوی و مزید عداوت ابن سبا عیان میشد
که میخواست آنجناب را ازین دعوی قتل کناند حالانکه آنجناب خود را یکی از غلامان حضرت پیغمبر میدانست کما فی
کتب القوم ایضا **روایت دیگر** از ابو حمزه ثمالی که امام زین العابدین ع فرمود که خدا لعنت کند آنکس را که افترا کند بر ما
بیادم آمد عبد الله بن سبا پس هر مو بر تن من خاست دعوی کرد امر عظیمی را خدا لعنت کند او را جناب امیر بنده نیک بود
برادر پیغمبر بکرامت و بزرگی نرسید مگر بطاعت خدا و رسولش و خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را کرامت و بزرگی حاصل
نشده مگر بطاعت خدا **حدیث دیگر** روایت هشام بن سالم هست که شنیدم از امام صادق علیه السلام که قصه عبد الله
بن سبا بیان میکرد در روبروی اصحاب خویش از دعوی ربوبیت علوی حضرت امیر او را فرمود توبه بکن چون بتوبه رجوع ننمود
آنجناب او را بآتش سوخت حدیث دیگر از عبد الله بن سنان است از پدرش که امام باقر علیه السلام فرمود که عبد الله بن سبا
دعوی نبوت میکرد برای خویش که فرستادۀ امیر المومنین هست و آنجناب خداست که او را برای دعوت خلائق مبعوث
گردانیده چون این خبر بمسامع حق نیوشش رسید او را طلبیدند و او اقرار کرد و مدعی الوهیت علوی گشت و بلا تردد
روبروی حضرت امیر گفت که توئی خدا و مرا بسم رسالت فرستادی حضرت فرمود که این همه وسوسه شیطانی است
که بتو القا میکند مادرت بماتم تو بنشیند هرگاه ابا و استکبار ورزید بحکم حضرت او را محبوس داشتند و تا سه روز توبه از او میخواستند

چون باز نیامد حضرت او را باتش سوخت و فرمود که شیطان او را فریب داد که نزد او می آمد و القا میکرد این همه افترا را
ازینجا بر هر کس عیان شده باشد که این یهودی نفاق پیشه که گوی سبق از دجال و ابلیس در ربوده و نشیب و فراز خداع
و مکیدت پیموده در وضع و اختلاق لوازم الوهیت برای حضرت امیر اهتمام تمام بکار برده ما علم ما کان و ما یکون
و انتظام ربع مسکون بلکه رتق و فتق آسمان و زمین و تدبیر مهمات عالم بالا و عرش برین و تصرفات عجیبه در عالم
ملکوت و تقنین قوانین عالم ناسوت الی غیر ذلک من الامور برای حضرت مرتضوی از آغاز تا انجام همه درست
نمود که ابواب و فصول بصائر و اصول کلینی اعور نمونهٔ آن تواند بود و سیجیئ بقدر الضرورة انشاء الله تعالی
و در آغاز احداث روبروی تلامذه خود بمزید حسرت دست بر دست میمالید و انگشت حیرت بدندان تاسف
میگزید که جناب امیر افضل خلایق است و چندین نص در بارهٔ امامتش وارد است پس دیگران که بودند و کیستند
که با وجود او سریر آرای خلافت شوند کما ستعرفه انشاء الله تعالی **بالجمله آنچه آن** یهودی خبیث الباطن
درینباب اندیشیده و مضامین عجیبه و غریبه از ذهن خود تراشیده حقیقةً بجائی رسیده که مزیدی بران متصور نباشد
و آنمقدار درین دعاوی کاذبه منهمک گشت که سوختن خود را گوارا کرد تا آنکه خاکستر شد پس بر فرض محال اگر معاذ
کسی را برای وضع مناقب خلفا مقرر کرد این احتمال نسبت بآن اهتمام که یهودیان بد دین و منافقین ملاعین در بارهٔ
اضلال مردم اندیشیدند هیچ نباشد و بجوی نمی ارزد که منارهٔ بلند بدامن کوه الوند نسبت نماید کما لا یخفی
و گمان مبر که این اهتمام فقط بذات عبد الله بن سبا موجب مذهب رفضه تعلق داشت که در اضلال مخلوقات
دست از جان شیرین برداشت زیرا که بسا کس از هواداران و مخلصان آن ملعون درین مواد خاص داد تلبیس
و تدلیس داده اند و ابلیس علیه اللعن و العذاب را شرمنده ساختند این دعوی را هم از کتاب کشی
باید شنید بروایت عبد الله بن شریک از پدرش که محصلش بدین عبارت میرسد که روزی قنبر حضرت مرتضوی کرم الله
وجهه را خبر رسانید که ده کس بر در دولت حاضر اند و اعتقاد دارند در بارهٔ تو که پروردگار ایشانی حضرت فرمود بیار
حاضر شدند حضرت گفت چه میگوئید گفتند که اعتقاد ما همین است که تو پروردگار مائی و ما را پیدا کرده و روزی میدهی
حضرت زجر نمود و ارشاد کرد که من مخلوقم مثل شما پس انکار کردند و اعتقاد را اعاده نمودند حضرت امیر قنبر را فرمود تا ایشانرا
باتش سوخت و زنهار کسی ازین ملاعین از افترا و بهتان خود باز نگردید و معاویه از بغاوت خویش هم ندامت می کشید کما فی
کتب اهل یقین و متوهم نشود که این کار بعد از ابن سبا کار همین ده دوازده کس باشد از شاگردانش زیرا که از کتب
معتمدین شیعه عیان است که یهود اشقیا و مجوس اغبیا پیشوایان رفضه آنقدر در اضلال خلایق افتادند که هفتاد
هفتاد کس در آتش در آمدند و همه جهنم میگردیدند و الروایة للکشی ایضاً پس محصول آن بردم اختصار اقتصار میرود
که امام صادق علیه السلام فرمود که بعد از جنگ جمل هفتاد کس نزد جناب امیر آمدند و کلام بزبان خود نمودند پس فرمود بزبان ایشان
بزبان شان تصریح نمود که من چنان نیستم که شما میگوئید بلکه من بندهٔ خدایم و مخلوقم نه خالق پس انکار کردند و گفتند انت انت
یعنی جز تو خدا کسی نتواند بود حضرت مرتضی فرمود اگر توبه نمیکنید ازین افترات و مقولات بجد امیکشم شما را پس زنهار توبه نکردند

لاجرم حفرهٔ چند کندیدند و همه را مهیا کردند و ایشان را دران انداختند تا در دخنهٔ آن سوخته شدند و کسی از ایشان را توبه
نه سپرد و در همین مقام توان گفت که ازین دعوی که مجتهد الزمانی زبانی جامع تشیع و اعتزال یعنی فاضل مدراسی ادا کردند عیان گردید
که معاویه مردم را بوضع مناقب خلفا برگماشت بخلاف بانیان مذهب رفض که خود هم شان آنقدر باضلال خلائق
و تخریب دین مصروف گشت که جماعات کثیره از ایشان محدثات و کفریات را رائج ساختند و برای وضع مناقب
جناب امیر حتی که الوهیت و لوازم و عوارض آن از خالقیت و رازقیت وغیره نقد جان درباختند پس کجا اهتمام
قسری و کجا اهتمام ذاتی و آنهم بالاجماع و از وجود بنی آدم کسی را همچنین نشنیده باشی بخلاف مذهب رفض که هزاران کس
داد اضلال دادند و دیده و دانسته باعتراف پیشوایان شیعه در آتش افتادند و بعد ازین بقول ایشان انهم هویدا میشود
که اینجا گفته اند که تشیع ماخوذ است از یهودیت و از لفظ بعد جنگ جمل که در حدیث دانستی توان برد که ترقی
مذهب رفض بعد ازین فتنه هاست که این منافقین برپا کردند و در آغاز باعث بلوای مردم بر ذی النورین گردیدند
چنانچه از کتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین عیان است و من درینمقام متحیرم که ائمهٔ رفضه مثل اعور و اعمی با وصف
دانستن اینمعنی که مناقب خلفا باهتمام معاویه ابن ابی سفیان موضوع و مجعول گشته چرا کتب دینیهٔ خود را باین مدائح
و مناقب ساخته و پرداختهٔ واضعین و جاعلین خلافاً لله تعالی و لرسوله مملو و مزین ساختند و در بلاد خویش بدون
تقیه و خوف باوجود بث مثالب و ذمائم ایشان در تالیفات و تصنیفات خود آوردند که نمونه را الطول
برگی از درختان و ذره از ریگ بیابان عنقریب نشان میدهم تا بدانی که اهل حق محتاج بموضوعات نیستند و هرگز
گرد این خیال مگرد که ادخنه و نوائر غلوی رفض منطفی شد و اکنون ازین افترائات و بهتانها نامی و نشانی
باقی نماند مگر نشنیدهٔ که در بلاد مشرفه مثل نجف اشرف و کربلای معلی سر آمد اولاد معنوی عبدالله سبا یعنی علامه
کاظم رشتی که در شرح بعضی از قصائد در مدح حضرت امام کاظم که شعرای اهل سنت نظم کردند نگار بلاغت بسته
و تشیع خویش را با سرار تصوف مخلوط نموده و برای تقرب بعضی از حکام دار السلام بغداد بقالب ترصیف ریخته
هنوز موجود است و بآواز بلند میگوید و هزاران کس از مخلصان او در دیار خویش این ترانه می سرایند که تدابیر
عالم بدست حق پرست مرتضوی است و حضرات ائمه بترتیب معلوم درین ابواب شریک اند و انتظام کار زمین
و آسمان بصوابدید ایشان منوط و به آرای جهان آرای این بزرگان مربوط است الغرض علامهٔ مذکور چه
هفوات ماند که مرتب نمود و چه روایات و احادیث که درین مطالب و مقاصد در تالیفات خویش ذکر نکرد تا بحدیکه
هزاران کس بدین عقائد خبیثه هنوز می بالند و شدید الرفض اند و بعلوم و معارف و تقوی و طهارت افتخار دارند
و حال جاهلان از پیروان ابن سبا و اتباع و اشیاع او ازینهم بدتر است و کثرت ایشان در کرکوک وغیره حدی نیست
اینمردم غیر از کلمهٔ علی اللّهی در مجالس خود چیزی بر زبان نمی آرند و با شعایر دین ملت بوجهی از وجوه نمی پردازند
عبادات و ذکر ایشان همین است چون سلاطین آن مرز و بوم حال این گمراهان شنیدند بارکان دولت و مدبران
سلطنت فرمودند که ایشان را بنماز و روزه مکلف باید کردن و خلیع العذار و مطلق العنان نباید گذاشتن بارے

سران قوم را طلبیدند تا آنکه بعد مجاهده وسعی بلیغ تکلیف نماز وروزه بزبان قبول کردند وبا اینهمه در اعتقاد آن قوم همین راسخ بود که رمضان شخصی صاحب هیبت وشوکت از گماشتگان جناب امیر است که او مردم را بگرسنگی وتشنگی مکلف میگرداند روزی یکی ازین ابلهان در دشتی میگذشت وایام ماه رمضان بود اتفاقاً پای خرش در گل فرورفت درین اثنا شخصی را دید که در راه میرود فریاد برآورد که خدارا بر من ببخشا واعانتی بکن تا خر ازین بلا نجات یابد بارے این مسافر متوجه شد وباعانت خویش خر او را رهانید این دشمن عقل پرسید که حضرت چه نام داری گفت منم رمضان دانست که از حکم همین شخص بلای فاقه بر عالم محیط است گفت صاحب عجب است که ما را بگرسنگی وتشنگی میکشی وخر ما را از وحل می کشی رمضان دانست که واقعه چون است زیر لب تبسّم کرد وگفت مگر تو از فلان قوم هستی گفت بلی گفت از امروز بند از پای شما برداشتم وشما را مثل این خر ازین تکلیف خلاص کردم این بیخرد شادان وفرحان بخانهٔ خویش مراجعت کرد وبدین مژده همه قوم را همقرین مسرت وشادمانی گردانید الغرض یهودیان دین فروش دنیاخر مکائد عجیب وغریب را بنیاد نهادند وطرح حصار آهنی رفض بعنوانی بدیع افگنند که هرکسی از خواص وعوام این فرقه بدان حصار هنوز متحصن است تا آنکه خود کشی از اهل علم ودانش در کتاب خویش آورده در ذکر حال عبدالله بن سبا که مذهب یهود داشت پس اسلام آورد واظهار موالات حضرت مرتضی نمود وآن غلوها که درباره یوشع بن نون وصی حضرت موسی در یهودیت می کرد پس از اسلام بعد وفات پیغمبر خدا در شان امیر المومنین نمود واول کسیکه قائل شد بفرضیت خلافت بلافصل واظهار کرد تبرا وبیزاری از اصحاب وحکم نمود به تکفیر مخالفین آن عالی قباب عموماً همین عبدالله بن سباست وازینجاست که هرکه مخالف شیعه است میگوید که اصل تشیع ورفض ماخوذ است از یهودیت انتهی محصله اکنون انصاف بکن که آیا در بنیاد تشیع غیر ازین دو چیزی دیگر است که هرکسی بر همین منوال نسخ کرد واین دو چیز را درین مذهب نصب العین گذاشت وهرچند بنیاد ظلم در جهان اندک بود هرکه آمد بران مزید کرد ولیکن هرچه علمای رفضه تا امروز بدعات مذهب خود را ایجاد کردند تا ایام رجعت بر صفحات هستی محدثات خود نگارند زیر همین دو حرف مندرج است یعنی خلافت بلافصل وتبرا از اصحاب حضرت بشیر ونذیر اینست موضوع مذهب رفض که در کتب دینیهٔ خویش عوارض آنرا تا بدینجا رسانیده اند کما ستعرف تفصیله نموذجها آورده اند که یکی از اوباش در گمراهی خلایق بجائی رسید که خود را از ابلیس هم سابق الاقدام میدانست وآرزومند لقای او بود تا روزی بمقتضای مصرع که یابندگانند جویندگان * با ابلیس دوچار شد وگفت میخواهم که کرشمهٔ اضلال وتلبیس خود را بتو بنمایم تا داد قدردانی بدهی باری نزد مردم دهی آمد وگفت هیهات که شما بکارهای خویش غافلید وهنوز نمیدانید که مردم ده دیگر عنقریب برشما می تازند ودمار از روزگار شما بر می آرند ما مسافریم وبوعظ وپند کاری نداریم چون حال آن مردم همچنین دیدیم بمقتضای خیرخواهی از راه برگردیدیم وشما را خبر کردیم هرگاه آن مردم سلاح بر تن راست کردند بساکنین آن ده همین خبر داد تا همدیگر قتال شدید واقع شد ورئیس هرگاه شنید که بوجه باهم جنگیدند بزودی فوج عظیم فرستاد وبقیة السیف را از ساکنین هر دو ده مقید گردانید وبانواع مذلتها گرفتار کرد وبازجرمانه سنگین گرفت

این شخص با ابلیس گفت دیدی که یکبار و حرف چه کردم و داد از تو میخواهم ابلیس حرفی نگفت و اشاره کرد بیا تا کرشمه خود نمایم
پس آورد و دار ابره سر جمعی از رهبان که هرگناه در را بودند چون گذر ابلیس بر ایشان افتاد یکی ازین قوم که رهبانیت و ترک صحبت زنان
کار او بود بر خاست و بازنی بپرداخت ابلیس گفت دیدی که چه کردم گفت صاحب این امر در جهان شب و روز بوقوع می آید و عزا
ندارد امر بدیع آن بود که به دو فقره چیست خون هزاران کس ریختم و بر سر لقبه قوم خاک ندلتها بخیم ابلیس جواب داد که بمعزن سخن
نرسیدی یعنی بنیاد عدم طیب ولادت از من است تا شل تو بوجود می آیند و افعال قبیحه را در نظر مردم می آرایند و ازینجا است
که اگر فقط با آن دو حرف عبد الله بن سبا غور کنی خواهی یافت که هرچه علمای رفض در کتب قدیمه و جدیده خویش برای شرح و بسط
اقوال سخیفه و عقاید صیته خود بکار آورده اند با خود از همین بنیاد است که آن لعین گذاشته زیرا که مدار خلافت بلافصل مرتضوی بر تقیه است
یعنی حضرت امیر بحکم روز غدیر امام بودند لیکن بیعت صدیق و رفاقت او و دیگر خلفا از جهت تقیه میکردند و در باطن ایشان بهیار
عمر بوده نبودند بلکه عداوت خلفا مضمر داشتند و تبرا از ایشان می نمودند هرگز بظاهر مذهب آنجناب گوش نباید نهاد و ظاهر کردن نصوص
امامت خود هم بموجب تقیه بود و اگر حال خلفای ثلثه را بنگری بنینیم نهایا نیز پرده داری میکردند و بظاهر اگرچه در شعایر اسلام سعی داشتند
و همه عمر جهاد میکردند لیکن حقیقة در پی هدم بنیان ملت دین و تتبع قریش و مشرکین بودند و تبرا از ایشان ضرور است این بکیدت القدریه
برگ و بار آورد که اینهمه بهارها بر رو نفس گل کرد تا آنکه مجیب الصلاح هم بدان اقرار میکند و مثل دیگران تعریح مینماید که محوصنت و
ظرافت مذهب تشیع بدون ظهور حضرت صاحب الامر امکانی ندارد و مگر هر کس از علمای طایفه هرچه مناسب وقت دیده اند
قوانین و قواعد را درست گردانیده اند در آغاز مسئله تفضیل حضرت مرتضوی بر زبان آوردند باز مناسب هر بهاو هر زبان
فتوی دادند و از تقیه و مکیدت دست بر نداشتند تا آنکه منجم طوسی که باعث قتل هزاران هزار اهل اسلام شد و از حمیت دینی
و حیائی ایمغنی بسبب تقویت فلاسفه دست بر داشته در خاتمه تجرید هم رعایت این امر نمود و قائل بدان شد که خلفا مومن فاسق بودند
وانه دایره ایمان بسبب غصب خلافت بیرون نرفته اند و انحکم زیر همان قاعده تقیه اندراج دارد با لجمله تا ظهور امام مهدی
منتظر طومات رنگارنگی مختلط بودن تشیع بمذاهب باطله بر ضرور است انتهی محصوله و اینهمه اطوار مختلفه و انواع رنگارنگ
از همان اصول است که منشعب گشته انشعابات کثیره و غلو و هفوات شهیره چه اگر بکتب رفضه نگاه کنی در هر کتابی انشانش پیدا
و در هر باب و فصل اثار مکیدت و نفاق هویدا است لسبب آنکه عبد الله بن سبا هر یکی را بتقریری فریفته و در خور استعداد هر شخصی مکیدت را بنفاق
آمیخته فا هر کس درباره احقاق مذهب عهدی موثقی گرفته و چنان در گوش هر کس دمیده که قوم فراموش در اعتقاد استتار بحل گردید
ولیکن بمقتضای نص مرتضوی ما اضمر احد شیئا الا و قد ظهر فی فلتات لسانه کما آورده الکشوری آن امر مکنون آخر از تهانجا
قلوب بار گاه ظهور میرسد در ابواب کافی و کلینی و غیر ذلک منقدمیت غیر از نقار بر غلاة چیست که حضرات ایمه علم ما کان و ما یکون
داشتند و هیچ چیزی از ایشان مخفی نمی ماند و در هر فلان روز و فلان شب ملایکه مقربین که حقیقة خوشه چینین خرمن فیض این
بزرگانند علوم غیبیه القا میکنند و خدمت ایشان بجا می آرند بعنوانیکه حضرات انبیای متقدمین متحیر اند و تمام قرآن مجید علیحده نزد کسی
نیست مگر نزد حضرات ایمه آنچه نزد مردمان ست بیاض عثمانی است یعنی بی ترتیب بی انتظام محرف و مبدل صحابه کرام و ایمه
جمیع اسامی شیعه و حالات انها و همچنین اسامی و حالات حاسدین مفصل میدانند الی یوم القیمة با آنکه در احادیث مجلد السابع و

و العالم از بحار خواهی یافت که هرگاه نزد جناب مرتضوی کسی مدعی ولا میشد و حقیقة در مرتبه ولا نمی بود تکذیب میفرمودند
که ما ارواح مومنین دیده ام نه بدفتر اسامی متشیعین و بعضی را تصدیق میکردند و همچنین دیگر ائمه این بزرگان باختیار
خود می میرند و هرچند مردم از ایشان حالات خود را مستور دارند لیکن علم ایشان بران محیط بود و ذره ذره بیان
می نمودند و از حضرت مرتضوی تا حضرت مهدی همه ائمه از انبیای متقدمین بلکه اولو العزم من الرسل
افضل اند و مذهب منصور شیعه بتصریح مجتهد جاپلقی در حسام همین است و حضرات انبیا بر مدارج علیای ایشان
بر اصول شیعه مثل بصایر الدرجات و عیون اخبار حسد بردند و هر یکی در بلا گرفتار شد و هرچه بر ایشان مصائب
گذشته ازین جهت رفته و درین باب آنقدر غلو دارند که در علامات امام از کتب اینها بنگارم و استیعاب آن بطرد ام
کتابی مفرد تالیف توانم کرد مگر بر دم اختصار سطری چند از عیون اخبار ضبط می کنم که امام مختون پیدا میشود و
از پیش و پس اشیا را برابر می بیند و سایه اش بر زمین نمی افتد و وقت ولادت باواز بلند بتوحید الهی و نبوت
و رسالت پناهی گواهی میدهد و محتلم نمی باشد و چشمش در خواب است و دلش غافل نمیگردد و ملک با او سخن میکند و زره
شریفه پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر قامتش انطباق می گزیند و بول و غایطش را کسی نمی بیند و خوشبوی آن بهتر از
مشک اذفری باشد و البته مستجاب الدعوات است که اگر دعا بر کوه کند برابر انشقاق یابد و نزد اوست سلاح خاتم
انبیا و ذو الفقار شیر خدا و مطالعه می فرماید آن صحیفه را که مشتمل است بر نامهای شیعه و نامهای دشمنان تا روز قیامت
و هم جامعه و جعفر اکبر و اصغر که جمیع علوم در آن مندرج است و هم مصحف فاطمه نزد اوست پیمانه از خدا عمودی هست از نور که بوجه
اعمال عباد و جمیع امور محتاج الیها در آنست انتهی مختصرا و آنچه در باره ولادت امام لاحق عوارض و غریب عجیب امام
سابق نقل میکنند پیش از پیش مفضح قوم بداندیش است این امور را علمای اولین و رؤسای منافقین از غلو بیرون کشیده اند
و غلو را در تفویض و دعوی الوهیت ائمه محصور میدانند و مقتضای تحقیق حضرات ائمه آنست که هر علم ما کان و ما یکون را
برای ایشان معتقد باشد و اینها را بر انبیا تفضیل دهد و از سهو ایشان منکر بود ملعون و غالی است پاره ازین امور
تحقیق جهابذه علما قبل ازین در مجلد اول گذشت و از کلام دیگر اکابر در تذکره نیز همین حصر مستفاد میشود پس همه بدون
قیل و قال غالی شدند و ملعون گردیدند و مخفی نماند که بنیاد این تقریر که گوش کردی بر آن بود که از کتاب کشی
منقول شد و در نه افادات عبد الله بن سبا و شاگردانش را اگر بمقتضای کتب دیگر در مذهب امامیه جمع کنم رساله ابن بهامی
باید غلط گفتم کتابی ضخیم می شاید و هر کس که در کتب رجال نظر دارد خوب میداند که هزاران از روات این فرقه غالیان اند
و بعضی از شیعه ان قدر غلو کرده اند که مصاحبین امام را هم در درجه الوهیت رسانیده اند یعنی سلمان فارسی و مقداد
و عمار و ابوذر و عمر بن امیه ضمیری شریک کار خانه خدائی گشته اند و بمصالح عالم پرداخته چنانچه مذهب اهل تخمین است
و کتاب المخمس بران گواه است و همچنین کتب دیگر کما لا یخفی علی الناظرین و این روایت که السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ
أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ در شان اینهاست چنانچه اجمالی از وصمة التنقیص و کتاب تلخیص و مختار کشی بران گواهی میدهند
همه ملاحده و زنادقه اند که حضرت ائمه ایشان را لعنت کرده افترا بر روی حضور نزد خویش منع نموده اند و در و لعنت برای ایشان

میخواندند مگر یاد نداری که ابو بصیر که هم گل سرسبد است بروایت مختار کشی سگان باعجاز ائمه علیهم السلام بدهن و گوش او تباشیدند
و زراره شقی را علمای طایفه فقه السنه نام گذاشته اند و حالش قبل ازین معلوم کردی و تازه تر این است که بر حضرات ائمه هدی افترا میکرد
و وقت مختار نماز عصر بغروب آفتاب است و کشی هم این قصه را از محمد بن ابی عمیر روایت کرده و از ان مقام این امر پیداست که حضرت
امام صادق پرسیدند که زراره چگونه گذاشتی عرض کرد نماز عصر نمیکند تا آنکه آفتاب غایب میشود و ازین کتاب عیان
میگردد که حضرت امام موصوف راوی را بر گماشتند تا او را ازین احداث باز دارد و آن شقی زینهار قبول نگرد و گفت
چگونه از دست دهم امری را که خود جعفر مرا بدان مامور فرموده باشد و ازینجا احد الامرین به ثبوت رسید افترای ملعون نسبت
افعال بحضرت معصوم و چون ثانی باطل است اجماعا معین شد مدعا اکنون ای شیعیان سبا و زراره از کتب معتمده شما
ثابت شد که این پیشوایان شما مفتری بودند و مخترعات خود را بر فتراک ائمه می بستند و حضرت امام صادق را از محدثین و
مبدعین قرار میدادند و هزاران هزار مطاعن خلفا وضع میکردند از شهید کردن حضرت زهرا و متهم کردن بزنا معاذ الله
چنانچه مجلسی شقی و تذکرة الائمه او و غیر او و دیگران گفته اند و بارها دانستی که در تقلیب شریعت میکوشیدند و نیکان را
ببدی و بدان را بنیکی یاد میکردند و مناقب و مثالب بمقتضای هر بهار و خزان میساختند و از روایات دیگر هم
چنان معلوم میشود که خود امام ناطق نص درین باب نموده اند که این ملعون را در اختراع مسایل و افترا نمودن ائمه
اهل بیت و احداث بدعتها ید طولی است که دیگران بدان مرتبه نمیرسند و بنده عرض میکنم که از همین است جا که قوم رفضه او را
با صدق الصادقین یعنی افقه و اعلم اصحاب حضرت امام باقر و صادق رضی الله عنهما لقب نهاده اند کما اشرنا الیه مرارا
هرگاه حال امام الائمه چنین است مناسب بود حضرت مجتهد الزمانی را نام وضع و اختلاق بر دیگران نهادن و ذهن نمیفهمی برای
مردم بی سرو پا مجهول الاسم و الجسم بتقلید شارح نهج البلاغت کردن که معاویه واضعین قرار داده بود که مناقب خلفا
بسازند حالانکه کتاب خدا بسیس نیست و العجب کمال مجتهدین هنوز همین است که چون خلافت بدست متقدمین بود و معاویه
در وقت خود کامرانی و جهانبانی میکرد و علی کم الشهور و السنین مسلط بود و مردم خواهند و السنت که البته وضع مناقب
درینجا معقول میگردد بخلاف ائمه اهل بیت که در زمن ایشان خمول مختفی و متواری بودند و راه ترک و تجرید می پیمودند و نزد کمترین
این همه مغلطه دیرینه و سفسطه قدیمه است که مجتهد جائیی را بتقلید مجلسی و امثالش پیش آمده تا آنکه مدت العمر درین ورطه فرو رفتند و هرگز
بساحل نجات نرسیدند آیا حضرت مجتهد الزمانی و فانی در کتب خویش کثرت مال و منال حضرات ائمه اهل بیت ندیده اند بحدیکه
شعرای مادحین خود را بهزاران دراهم و دنانیر نواخته و کلاه گوشه ایشان با فتاب همقرین ساخته اند از انجمله قصه قصیده فرزدق هم
زیاد الیشان افتاد که در طعن الرماح آورده اند و بعد ازان میفرمایند که چون هشام این قصیده را شنید بغضب آمد و فرزدق را در حبس عسفان
که مابین مکه و مدینه واقع است محبوس گردانید چون سید الساجدین برین ماجرا مطلع شد دوازده هزار درهم در صله این قصیده
بفرزدق عطا فرمود و گفت که ما را معذور دار که زیاده ازین دراهم نزد ما درین وقت نبود و بعد ازین جناب مختل الحواس در نقل نظم ملای
نامی عبد الرحمن جامی رحمة الله علیه درین باب مشغول گشته اند خاتمه آن این است قصه مدح بو فراش رسید چون بدان شاه حق
شناس سید از درم بهر آن ملک کرد انگه و حالی روان ده دو هزار در کتاب و افتقار نگاه کنند که ایکه مجتهد فانی نقل کرده از شاه

وشیخ مفید دلالت بر کثرت خزینه حضرت امام جعفر دارد و آن عبارت اینست که چون خبر شهادت او بجناب حضرت
صادق علیه السلام رسید بسیار غمگین و ملول گردید و کسانیکه با زید شهید شده بودند یکهزار دینار بورثهٔ انها حضرت صادق از مال خود
تقسیم نمود و اگر متوهمی از رفضه گوید که کثرت خزانه امام صادق بعید نیست بسبب آنکه اهل سنت خدمت آنجناب را سعادت خویش میدانستند
و با وجود عداوت آنجناب را دوست میداشتند چنانکه قسم بسر مبارک او میخوردند کمافی تذکرة الائمه پس تسلیم و هم این تلبیس الفریقین وقصه
دیگر بیاد ایشان میدهیم که آیا سبب وقف بزعم شما بر حضرت امام کاظم چه بود که اهل سنت اهل محبت و قمی را در کتاب مذکور بعداوت
یاد میکنند و حق تعالی بزبانش مکذب او را جاری می فرماید از کتب احادیث و فن تفقه مثل کشی و منهج و بحار و عیون اخبار که
که جامع آنفرد کامل است عرض میکنیم که مگر بیاد شما نمی آید که قدمای شما چون خزینه بسیار امامت آنجناب نزد خود نگاه داشتند از امامت
اولادش انکار کردند و بزعم شما واقفیه شدند و آن امام را مصداق سبحان حی الذی لا یموت دانستند تا بدین وسیله دولت
لا یزال ایشان دل کنند یا بمطالعه مجتهد و اولیای او نیامده که خود شیخ صدوق در کتاب عیون کثرت مال آنجناب را بروایات شیوخ
مذهب خویش بلاتناهی رسانیده و از یونس بن الحسن آورده که مرد امام کاظم در حالیکه نبود کسی از قوم او مگر نزد او بود مال کثیر و کثرت
شیعه درینوقت از مجالس المومنین وغیره خود پیداست پس این گنج را پایانی نباشد بالجمله نزد بعضی ازین نمک حرامان مثل
علی بن حمزه سی هزار اشرفی بود و زیاد قندی نزد خود هفتاد هزار اشرفی نگاه میداشت و راوی حدیث که ربیع بن عبد الرحمن است
بروایت صدوق در عیون میگوید که چون امامت رضوی نزد من محقق شد و مردم را بسوی آن دعوت کردم و این هر دو نابکار برای
رشوت ده هزار دینار فرستادند من نه پذیرفتم تا آنکه هر دو دشمن من گردیدند و برین قدر چه موقوف ازین نوع مردم که بودند خازن
گنج شایگان بود و عثمان بن عیسی هم مال کثیر را نگاهبانی میکرد و هم شب و روز بخدمت کنیزان گل رو یاسمن بوی می پرداخت تا نوبت بجایی رسید
که امام رضا از مشاهده و استماع این امور خون جگر میخوردند و آخر بمقتضای بشریت تاب نیاورده دعوی نمودند و هر گز تقریرات بسیار و
مراسلات بیشمار بوقوع آمد حالانکه ایشان را توجهی بدینها نبود و بروایت صدوق حرفی از آن اینست که پدرم مرد و مال او تقسیم شد
باید که انهمه را بمن دهی آن بدبخت نوشت که اگر پدرت نمرده ترا چیزی از آن نمیرسد و اگر راست میگوئی مرا امر نکرده بود که
دیناری از آن بسوی تو دفع کنم و کنیزان از او بودند و در نکاح من در آمدند و اگر خبر این دو تا این دیگر را بر شمارم و اسامی واقفیه را
بر زبان آرم دفتر بطول انجامد و بهار زعفران زار کشمیر وقتی بهر کس نمایم دو چار صد کتب دیگر از اکابر علمای فن در فنون دینی بدست
من آید لهذا برین قدر بسنده نیست الا که تحقیق کنم این دولت از بلاد شیعه بود یا اهل سنت که رفضه ایشان را از جمله دشمن قرار دادند و
کنیزان صاحب جمال مثل اچهوتیان باصطلاح اهل لکهنو رشک فرای خوبان دهر چنانچه در دیباچه دانستی از کجا آوردند شیعیان
بی باک دست از دامن پاک بر نداشتند و این تقرب را هم خرما و هم ثواب پنداشتند و بچه تاویلات نبرده خوردند و حضرات ائمه
در تفویض امانات بمقتضای علوم لدنیه غیر از پاره کردن قلوب مومنین دیگر چه مقصود بود و این کنیزان حسینه تمثال که
مجتهدین را بارها بالزام داده مسئله وقف این نوع امور چندان شیعه را آموختند که مذهب وقف نتیجه آن شد و بیت خواجه حافظ بیاد آمد
بیت فغان کین لولیان شوخ شیرین کار و شهر آشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را ضرورت امور
مذکوره ازین نیست که ادعای ما کثرت اسباب دنیوی بر اصول رفضه برای حضرات ائمه بود و آن حاصل شد آری حرفیکه

کثرت مال ومنال را از حد مگر زائد گفتنی وشنیدنی باشد ودر دعای خاطر نگاه داشتنی بود نیست که هرگاه چیزی برایمه مخفی نگرد وخصوصا
نفاق واخلاص شیعه کما عرفت پس از سپردن این خزاین کثیره وان امانات لطیف بدست هیچو تشیعین حال علوم غیبیه اسرار لاریبیه معلوم شد
واگر آنرا ازان جنس قرار دهند که دهن سگ بلقمه دوخته به معلوم شد وبر همه خواص وعوام عیان گردید نیز دخلصین خزانهای
غیر متناهیه حواهد بود کاش بر اصول رفضه آثار ثوابهای لاتعد ولاتحصی چنان ترتیب میافت که حکمای اهل اسلام
تحقیق کرده اند بیت ثمر دانکه ماند پس ازوی بجای ❊ پل ومسجد وچاه مهمان سرای ❊ ولیکن مزید ثواب لمعان نور حضرات
الطیاب بر اصول رفضه ذوی اذا امات اصرار بر کفر واز تداست کافی جامع الاخبار وازینجا دانسته باشی که خلفا
با وصف سلب این علوم در هدایت ضالین وجهاد مشرکین وتنبیه وتادیب کافرین بدلیل منافقین واعلای شعایر شریعت
وافنای رسوم جاهلیت چها کردند وبکمال زهد وقناعت وجهاد چیان زیستند که خود شریف تماشتنی بران تعصبها که دا
که اعتراف بان نمودن بلکه از کلامش عیان میشود که وزیدکه ورع احتیاط کردند که گیتی را در جنب آن هیچ نماند اما فساد باعظم کرد
به علوم لدنیه وترک تجربه مدارایمه اصول امامیه چنانچه پیشوایان ایشان مدعی گشتند واشرت الیه عبارا حرفی انیست که سلسله
ونمونه ان چنانست که دیدی اگر این خزاین را در عین قصر وفنا جمع نمیفرمودند سانحه ردت که هزاران مومنین مذهب وقف اختیار
کردند ودر اخته عزید گردید چگونه رومیداد وانچه مفسدهای دیگر برین علوم مرتب شد اظهارش بوجه تفصیل از حد ادب است ولیکن
بشرط بقای این مناظره تفصیلش بعنوانی منظور که گاهی هیچ کتابی مذکور نکرده باشم پس اگر اصول دشمنان خدا ورسول رسیت آن
انچه پیشوائی کوران ما در زاد در حق سلاله دودمان اهل بیت امجاد یعنی ابو بصیر از فقهای امامیه محققین ایشان در وقت امام صادق
گفته بود که چندین سکل برای کل نخو دایدمن ذلک واگر بر اصول موضوعه رفضه با فراتر نهی ودادبرگوی هدی هر کس
خواهد دانست که جناب سیده باجماع شیعه چنانچه از رساله تلمید حلی که در جزابر مسئله می نویسید قالت الامامیه انها کذا عیان
میشود که حضرت فاطمه زهرا ازان ازفدک محروم ماندند دار الحزنی قرار دادند ومدت العمر بر فدک زار زار گریستند پس بر امیر عمر این
امر توان خواند ع بی خبر بودند از حال درون استعیذ الله مما یقولون مگر انمیه زار نالیها تا وقت وفات بر صول اهل خرابات
عجب نیست زیرا که در آغاز طلب چه ساعی که لمعان ظهور نداده حتی که مصارعت نیز بعد از اجتماع نساء بنی هاشم سوی دار الخلافه برای
مناظره رو نهاده حالانکه ابو بکر صدیق بلکه دیگر راشدین نیز حقوق انجناب دیگر اهل بیت از فدک بتقدیم میرسانیدند چنانچه
بحرانی هم بدان اعتراف کرده ودر شرح نهج البلاغه فارغ خطی نوشته علی ما عرفت فی المجلد الاول مفصلا طرف امور انکه
باینهمه ناصبیت ومجوره اصحاب امام کاظم کیهیچ از بی حرمتی درباره ناموس اکرم فرو نگذاشتند دشمنان اهل بیت از سر پرستی
عثمان مذکور دست بر نداشته ودر پوستین اهل حق افتاده اند امام اعظم ثانی ایشان هنوز درباره اوار متوقفین است ولکن نحن
لانتوقف فی شانهم لعنة الله علی انصارهم واعوانهم انیست حرفی چند از حال امام کاظم اما امام رضا که فرقه اثنا عشریه
برای جلب منافع خود را بلباس وقف ظاهر کردند وانجناب را از خزاین کثیره وامانات لطیفه محروم داشتند پس وقتیکه
ولی عهد شدند ومردم آنجناب را طالب دنیا دانستند چنانچه کتب شیعه مثل تراجم بحار بران گواه
است اما بر عطا فرمودن لکوک دراهم ودنانیز از خزاین مامون قدرت نداشتند ودریا دلیها نکرده اند وهیچ

تمام طالی را مجمل نه نموده اند تمام السر شیطان الطاق قسم میدهم که راست بگوئید که دران وقت قلوب عامه خلایق بوضع مناقب
و بدایع امامیه که بوی غلو ازان می آمد مایل گشته یا بدایع خلفای ثلثه که عوام حقایق امور را کجا میدانند و به فایق بگامیرسند نظر ایشان
بر ظواهر می افتد و این تقریر را که شنیدی بحثی بود اگر بکتاب کشی وغیره روی می آری توانی دانست قطعا و نفسا که قلوب
مردم بمقتضای کل جدید لذید بامور جدیده بسخت مایل می باشد خصوصا اموریکه بسیار لذید می باشد و بجا آوردنش هم
خرما و هم ثواب بود پس فواید بسیار این ملاحده و زنادقه را بر احداث بدعات که حرفی ازان شنیدی حاصل میشد تا بر اسامی
متبرکه اهل بیت رضی الله عنهم آن مسائل مخترعه را می بستند بالجمله منقد مذکور قول یحیی بن عبد الحمید الحمانی نقل میکند که
گفتم شریک را که قومی گمان می برند که جعفر بن محمد ضعیف است در حدیث روایت از وی نگیرند گفت حال از من بشنو
که حضرت جعفر صاحب تقوی و پرهیزگاری بود پس جمعی جهال ابریه و محیط گشتند و هر وقت بر او داخل می شدند و از دروازه
او بر می آمدند تا مردم بدانند که فیض صحبتش یافته اند و مقوله ایشان حدثنا جعفر بود و این قوم هرچه نسبت باو میکردند
همه کذب و افترا بود تا بدان توسل وجوه معاش بهم رسانند و دراهم و دونانیر بدست آرند الغرض ایشان هر
محدثی و منکری مطالب و مقاصد خود می یافتند پس درین باب سعی بسیار بعمل آوردند عوام چون افتراآت
می شنیدند باکی نمیشد و بعضی انکار مینمودند یکدو کس را از ایشان نام می برم مثل مفضل بن عمر و بنان و عمر نبطی و غیر
ایشان مندرکه افترا نموده اند که حضرت جعفر با ایشان آموخته و بزرگان خود رسانیده که آدمی را معرفت امام
می باید هرگاه عارف شد باو حاجت نماز و روزه نماند و حضرت علی کرم الله وجهه در ابر است همراه هوا پرواز
می نماید و معبود آسمان و زمین امام ست پس بسبب جهل و ضلالت شریک خدا مقرر کردند و این قسم الحاد و زندقه
بر امام جعفر بستند و شهرت دادند پس مردم ازینجهت دست از احادیث بر داشتند و آنجناب را در حدیث
ضعیف پنداشتند و شان امام جعفر ارفع است از انکه بر زبان خود این اباطیل جاری فرماید بعد ازین کشی
حدیث دیگر آورده محصلش آنکه معاویه و اسحق میگویند که بر آمدیم بزیارت مرقد شریف امام حسین علیه السلام
پس گفتم که بر دروازه مفضل ایم که شاید شریک این ثواب شود باری همراه ما سوار شد چار فرسخ از راه
از کوفه طی کردیم تا فجر طالع شد فرود آمدیم و نماز گذاردیم و مفضل همچنان سوار ماند پرسیدم که چرا نماز
نکردی گفت از نماز صبح فارغ شدم قبل از آنکه از خانه بر آیم و ازینجا خدمت آن محدثین پدید آمد که از
روایات این امام عالیمقام دست بر داشتند و در اندیشه افتادند و اینهم عیان شد که محدثین رفضه را
که هر محدثی را بآن جناب در هر باب نسبت دادند و قال ابو عبدالله وظیفه خود ساختند باعث چه بود
و اگر بوهم و خیال کسی بگذرد که شاید عبارت کشی محملی دیگر داشته باشد بنا بر آن عبارتش بعینها قلمی میگردد
قال ابو عمرو الکشی قال یحیی بن عبد الحمید الحمانی فی کتاب المولف فی اثبات امامة امیر المومنین قلت
لشریک ان اقواما یزعمون ان جعفر بن محمد ضعیف فی الحدیث فقال اخبرک القصة کان جعفر بن محمد صالحا مسلما
ورعا فاکتنفه قوم جهال یدخلون علیه ویخرجون من عنده ویقولون حدثنا جعفر بن محمد ویحدثون باحادیث کلها

منکرات کذب موضوعات علی جعفر علیه السلام لیتاکلون الناس بذلک یاخذون منهم الدراهم و کانوا یاتون
من ذلک بکل منکر فسمعت العوام بذلک فمنهم من هلک ومنهم من انکر وهولاء هم مثل مفضل بن عمر و بنان و عمرو
النبطی وغیرهم وذکروا ان جعفر حدثهم ان معرفة الامام یکفی من الصلوة والصوم وحدثهم عن ابیه عن جده
وانه حدثهم قبل القیامة وان علیا فی السحاب لیطیر مع الریح وانه یتکلم بعد الموت وانه کان یتحرک علی المغتسل وان
اله السماء والارض الامام فجعلوا الله شریکا جهال ضلال والله ماقال جعفر من ذلک هذا قط کان جعفر
اتقی بالله واورع من ذلک فسمع الناس ذلک فضعفوه ولو رایت جعفر لعلمت انه واحد الناس ووجدت
بخط جبرئیل بن احمد الفاریابی فی کتابه حدثنی محمد بن عیسی عن ابن ابی عمیر عن معاویة بن وهب واسحق بن
عمار قالا خرجنا نرید زیارة الحسین فقلنا لو مررنا بابی عبد الله المفضل بن عمر فعساه یجی معنا واتیناب
فاستفتحنا فخرج الینا فاخبرناه فقال استخرج الحمار واخرج فخرج الینا ورکب ورکبنا فطلع لنا الفجر
علی اربعة فراسخ من الکوفة فنزلنا فصلینا والمفضل واقف لم ینزل لیصلی فقلنا یا اباعبدالله الاتصلی فقال
قد صلیت قبل ان اخرج من منزلی انتهی بلفظه و قبل ازین دانستی که افقه الفقهاء یعنی زراره وهو
شر من الیهود والنصاری عادت نماز عصر بغروب افتاب داشته الخ ونیز مجتهد الزمانی و هرکه کمان برد
که منشاء وضع واختلاق مناقب خلفا آنست که خلافت ظاهری بطرف ایشان بود بخلاف ایمه اهل بیت که در
خوف و ترس بودند و بزهادت زیستند و دراهم و دنانیر نداشتند وکامرانی نکردند ایا در کتب خویش ندیده اند که چون
ابوخالد کابلی رخصت خواست حضرت زین العابدین فرمود باش تا مردی می رسد فردا مالداری طالب حاذقی برای
دختر خود بگو که من معالجه می کنم بشرط ده هزار درهم باری پیغام امام بآنجن رسانید و دختر تندرست شد و او عذر نمود
وکابلی بکمال حزن بازگردید بالاخر مطابق خبر امام چون عارضه عود کرد ابوخالد شرط نمود که مبلغ مذکور نزد امام بهد
تا بمقصد خود رسید و این قصه هم در کشی بطول عبارت مندرج ست باختصار تمام آوردم صححه اخلاف هم سالی
چند بدست مبارک مرتضوی ماند و مقتولین لسانی اما میه هم بقدر حوصله خود انتفاع تمام ازان برداشتند و داد ترفه و تلذذ
بصحبت دلربایان و خوبرویان مثل عثمان بن عیسی که قصه او همین وقت دانستی دادند چنانچه قبل ازین در حال بعضی
از اکابر مزعومی شیعه بمجلد اول گفته شد پس چگونه عقل تجویز کند که گاهی این طالبین دنیا منت خشک بر اهل بیت
ید انبیا صلی الله علیه وسلم ننهاده باشند و این مردم با وصف انجاح مرام و مطالب خود و در دفع امراض و بلاها از خویش
به چه معجزات و خوارق که معاینه نمی کردند و عجایب و غرایب نمی دیدند مگر ناظرین ندیده اند رجال روضة المتقین و مانند آن
اگر اخوه ابوبصیر میگوید که عرض کردم بجناب امام صادق ایا قدرت برابر از انکه احیای موتی نداری فرمود دارم باذن خدا
و این راوی از شکم مادر نابینا زاده بود حضرت دست بروی او مالید تا همه آسمان و زمین را عیانا دید و الحاصل جناب مجتهد استقرای
مجلدات بحار الانوار نمایند تا بینند که بعضی اعطای طایفه مثل جسر بغداد بودند یعنی رع اب در زیر و آدمی بر پشت تا انکه یا عجبا جعفری
ازین ذوات نجات یافته اند هم با نشو و نمیتوان ترک اولست جائیکه مجتهد مضیف نوبت شود و بقول خود هر چند ذکر نمودن این

احادیث آنجا مناسب می بینیم از نجهت این ملاحده و زنادقه دست از دامن ایمه برنمیدارند چنانچه کمس انیکه دو کان حلوایی
و هزاران هزار درهم و دینار بدست می آورند کوسکان بگوش و دهان و دیگر سوراخهای ایشان شاشیده باشند بالجمله آن
مردم که غیر از سحر کاری و شعبده بازی کاری ندارند هزاران کس طالب جاه و منصب همراه شان می شوند تکیف حضرات
ایمه که بر مملکت تمامی ارض و سما حقیقة اختیار تمام داشته باشند و هم بر علم کیمیا و ریمیا و سیمیا و تمامی عجایب و غرایب دنیا
و بدایع عقبی و حل مشکلات عام و دفع امراض و اوجاع بنی آدم در بلا دادن حضرت خاتم صلے الله علیه وسلم از
شدائد مرسام چنانچه از کتاب جرایح هویدا و آشکار است و اردو ستانی هم بفارسی نقلش نموده تا بحدیکه حضرت پیغمبر
بعد از شفا یافتن در حق مرتضوی فرموده ای علی تو الیقین از یادت داوند بر خلق بخبلقی چند از انجمله اینست که
مرضهارا و در دهارا منقاد و مطیع تو ساخته اند و اینهمه معجزات و خوارق عادات بحدیست که اگر نمونه از آن هم بر
سامعین و ناظرین بگذارم دفاتر طویله وسعتش ندارد پس اسباب وضع مناقب و داد غلو دادن در شان ایمه حی باید نه در
شان خلفا و از ینجاست که کسی را ندیده و نشنیده باشی که خلفا را بهتر از انبیا قرار دهد چه جای آنکه معبود آسمان و زمین
گرداند و من حیرانم که خلفا این سخاوت و همت از کجا یافتند که حضرات ایمه اهل بیت را باستعداد ذاتی
حاصل بود و این قدر خوارق از دست شان کجا صدور یافت بلکه هر چه از جمیع انبیا بظهور آمد نمونه آن
امور نتواند شد که از جناب امیر صادر شد چه اعاظم انبیا سے ربانی قبل از همه پیغمبران آنحضرت امیر را می شناختند
و از ینجاست که هر معجزه که از پیغمبری ظاهر گشت جمیع آنها برکات و ثمرات از انجناب بحصول انجامید علی الخصوص دعای
تشریف گاهی نکنید کامرح بجمیع الارستمانی فی کتاب الامامة وغیره فی غیره ازین بیان عیان شد که منظرهای مجتهدین رفضه و
مسوجبات کذب و افترا ابدلیج در مناقب این حضرات بالیقین نسبت بخلفای راشدین زیاده تر است مگر برای فریب عوام
خلایق همچنین تقریرات میکنند تا عیوب خانگی طایفه پوشیده ماند اگر مجتهد عصر این سید السنت درین امر خاص رساله
تالیف کند تا در جوابش قدرت الهی را جلوه گر بینید و اگر وصف جابلقا و جابلسا از تصانیف مجلسی وغیره بزبان آرم
و سلطنت مملکت امام مهدی شیعه را بیان کنم عیان گردد که شیعه را در وضع مناقب ایمه هنوز امید هست که از دیگران عشر
عشیر آن نیست و لهذا در هر خزان و بهار او هم قلم اعجاز نگار ایشان درین میدان داد جولانی میدهد و تراش و خراش
ایشان الی الان بر طرف نمیشود چنانچه از جواب اوراق ایضاح هم واضح است بوسع علمای شیعه و حوصله های ایشان درین باب
تا ملهور صاحب الزمان خداشناس حال است که تفصیل آنرا رساله منفرده بر نتابد و مردم از روی استماع آن سجدی کنند که گاهی
قصه عمرو عیار را نشنوند خلفا و مخلصان ایشان را ذره از ریگ بیابان و قطره از دریای عمان حاصل نبود نسبت بانچه
امروز حضرت امام مهدی موعود را در حالت منتظره بحصول انجامیده عجایبات و غرایبات که بیان مترتب گردیده است مثل ایشان نیابند غول را
زینهار نباید دانست چه نقاب مطابق دعوے مجلسی و از دستانی و دیگران از قمی و کاشانی حال سلطنت مملکت حضرت امام
مهدی هر ندیدن قوای کثیر و کثرت اولاد و جاه و جلال ایشان بشنو اینکه هوش و حواس سامعین از آن پرواز نماید و مثل فتح علی شاه ایران سه تنک
بلان بزدو فریدون و کی قباد و جمشید و سکندر بچه تر شی می مرد نه بیان کرده آید و معاذ الله که کسی حرف و حکایت ایشان را از قبل

منامات چند ارد بلکه برکه شک آرد باعتقاد مجتهدین کافر گردد و حرفی از طول و عرض بلده مذکور از مجلد لسما بحار الانوار را
که مجلد چهاردهم است نشان میدهیم که مجلسی از اصول خویش حدیث امام صادق علیه السلام بیان کرده که جابلقا شهریست
بمشرق که دوازده هزار دروازه دارد از زمرد از یک باب تا باب دیگر مسیرت یک فرسخ است و بر هر بابی دوازده هزار مرد جنگی است
تو گوئی که بدریای آهن غرق شده اند فقط انتظار امر حضرت امام می برند و همچنین است شهر جابلسا که این شهر یعنی کوفه هند
که در حقیقت رئیس و حاکم آن مجتهد زمانی است برابر یک کوچه و بازار ان نتواند شد اینست حال طول و عرضش آنچه از قصص و
حکایات در بیان امام منتظر و اولاد امجادش و حسن و سلوک ایشان با سیاحان اقالیم در کتب مجلسی و دیگر متبحرین مذکور است آدمی را
باید بدان رجوع کردن و قیاس نمودن که هرگاه سلطنت امامیکه بیچاره در همه امور حالت منتظره دارد و بحدیکه بامام منتظر نزد
رفضه ملقب است چنین باشد که حرفی را از ان [illegible] نشان داد سلطنت ایمه را که بر لاف و گزاف این غالیان امام بالفعل
بوده اند زیاده تر از الوهیت خواهد بود و گو از ذوات مقدسه شان ذاتیات امامت مسلوب باشد بعد آنچه وقت رغبت
حضرات ایمه پیش آمدنی ست که ریاست هفت اقلیم باعتبار کثرت سامان و امتداد زمان عشر عشر ان نتواند بود دیر تعصب العین
باید گذاشتن و انهیم بخیال راسخ نگاهداشتن که علمای اهل سنت در جمع مجامد و مدایح حضرت ایمه سعی وافر بتقدیم رسانیده صدها رسائل
و کتب در مناقب ایشان تصنیف کرده اند کما صرح به المجلسی فی [illegible] و غیرها پس قیاس باید کرد که گروه شیعه را
در جمع و تلفیق وضع و اختلاق درین باب چقدر کوشش خواهد بود که انچه بیان خارج است از بیش و گویند التمر یاتی والذا
ظهور غیر مانع بخلاف خلفا که بر اظهار اهل خلاف و جالی داشتند کمالی نه ضعیفی از اوصاف حمیده و شمه اخلاق پسندیده
از سخاوت و شجاعت و مانند آن بلکه جاهل و بخیل و جبان و رذیل بودند الی غیر ذلک من الامور التی لا یناسب
ذکرها علی ما تفوهوا به و هزاران هزار دشمن ایشان در کمین نشستند مثل عبدالله بن سبا و دیگر مجوسیان سبائیه که برای محو
کردن آثار ایشان خود را خاکستر کردند و بدعات و محدثات خود را تا ظهور حضرت امام مهدی در صفحات روزگار یادگار
گذاشتند الغرض لاف و گزاف و غلو در حق مقتدایان نمودن و داد کذب و افترا در مدایح و مناقب بزرگان در
کتب اعتقادات دادن و در وضع و مآثم و محو آثار عظایم اصحاب حضرت سرور انام کوشیدن کار روافض لیام است
که بنیاد مذهب ایشان بر کذب و افترا افتاده و الحمد لله که اهل حق گاهی غلو در باره اهل بیت طاهرین و خلفای راشدین
دخل نمیدهند اما مسئله تفضیل شیخین پس ملاک امر در ان اینست که این هر دو بزرگ را در کثرت مثوبات و اعانت سید کائنات
و هدایت ضالین و جهاد مشرکین و کافرین و انتظام و اینات امامت که ظل نبوت است سابقه اولی و غایت [illegible] و نزد
بر عاقل این مراد از قبیل بدیهیات تواند بود زیرا که ترتیب خلافت را ان بزرگان برگزیدند که حق تعالی گواهی ایمه
که در کلینی و غیره مندرج است و عنقریب می آید مدایح ایشانست در صدها آیات قرانی و جود حضرت رسول ربانی
و حضرت شیر یزدانی و این ترتیب خاص به بیان وعده سبحانی که بعد از خلافت راشدین اظهر من الشمس است قبل ازین
گذشت و از کلام مرتضوی در نهج البلاغة عیان شد که ترتیبیکه مهاجرین و انصار بر روی کار آوردند موجب رضای
الهی بود پس معلوم شد که زنهار از اولیت تا رابعیت حیفی و ظلمی در آن نرفته و هرگز جوری و غضبی بدان متطرق نگشته

مع ذلک اجماع برین است که مقاصد امامت کبری و زعامت عظمی در اوقات ایشان و بحسن تدابیر ایشان باحسن
وجوه صورت بسته که اساس کفر و کافرین در هم شکسته پس غلو را با اعتقاد اهل سنت راهی نماند و با انهمه از کتاب صراط
مستقیم وغیره از تالیفات شیعه پی توان برد که بروایات امام اعظم طوسی جناب امیر خود مسئله تفضیل شیخین را شده
مدبیان فرموده و در آیت هم مقتضی آنست چنانچه گذشت و اظهار شیعه نیز اقتضای آن می کند که حضرت مرتضوی بنابر
آنکه رفقای آنجناب اعتقاد بحسن سیرت ایشان داشتند کمالات و فضایل شیخین بیان میکردند کما مر تفصیله فی المجلد
الاول فنحن نحکم بالظاهر و اما دعوی تقیه پس ادعای او را کما فی القلوب است و مراد از شد و مدآنکه جناب امیر بر منبر
در خلافت خویش حال مفضل خود را بر شیخین بیان فرمود که حد افترا خواهم زد و راوی باعتراف رفضه سوید بن عفله است
که بگواهی خلاصه و تلخیص و افادات برقی از مخلصین آنجناب بلکه اولیای اصحاب آن عالی قباب است آمدیم بر آنکه
شیخ شیخ المغفلین یعنی ابن معلم حارثی که ثانی معلم ملکوتش توان گفت و شیخ حلی که از منفقه سابق الاقدام است
سبب افترا باتباع خطوات عبد الله بن سبا چنان قرار داده اند که این افضلیت باعث و آنست که شیخین در اصل فضل
با جناب مرتضوی شریک باشند پس بدین جهت مفضل مذکور مفتری و محدود شد و بر یکی از علمای طایفه برین بیان
میر قصد و می نازد و حالانکه این تسویل هم آبروی رفضه بر خاک مذلت می ریزد زیرا که لازم آید که سلمان و عمار و ابن عباس
که بروایات رفضه حضرت مرتضوی را یقیناً افضل از شیخین می گفتند معاذ الله مفتری باشند و خود محدثین شیعه احادیث
شریف روایت میکنند بدین مضامین از حضرت امیر و ذریت طاهره آنجناب پس حاش لله این غبار از کجا بلکه جا سپرده
مگر نخوانده که حضرت مرتضوی وقت طلب بیعت بروایات فتن بحار فرمود انا احسنکم بلاء فی جهاد المشرکین و اعلمکم
بالکتاب والسنه و افقهکم فی الدین الی آخر الحدیث لطوله بخطاب کسانیکه کمتر از شیخین بودند کما لا یخفی و قبل ازین دانسته
باعتراف علمای رافضه که آغاز تشیع مسئله تفضیل است فکیف که حامل عرش تحصیل و امثالش در تجرید و شروح آن هنوز
این عبارت درباب تفضیل مرتضوی بر متقدمین و بر زبان دارند که اکثرهم علما و اکبرهم حلما الی غیر ذلک من التفوهات پس نه همه پیشوایان فضر
زیر حد افترا آمدند و از حد شریعت غراد رگذشتند خصوصاً عبد الله بن عباس بر تصریح مجتهد الزمانی که عنقریب میاید و این
تفضیل در مقاله سابقه خواهد آورد و از منهج المقال روایت خواهد کرد اگرچه بعضی از سفها در تسویلات نفسها سوخته زمین
و آسمان را بهم دوخته باشند و ماجرای عجیب و ظریف آنست که بعضی دیگر از رفضه دست و پای زده چنین خرافات میبافند که حضرت
امیر تقیةً چنین فرمودند چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تقیه کردند از آنانکه جدید الایمان بودند در باره هدم بعضی از عمارات
کعبه معظمه و داخل کردن حطیم بدستور قدیم و بخیال این مسول نگذشت که آیا امر مذکور از واجبات و عدم آن باعث فساد نماز بود
زیاده برین نیست که از مستحبات بوده باشد بخلاف تکذیب صادقین و تصدیق کاذبین فکیف اجرا حد افترا بر اهل صدق و صفا و اضلال
مکلفین و القای سلیمین بر عقائد فاسده که موجب دخول جهنم مطابق احادیث اصول کافی باشد پس قیاس مذکور بعد از تسلیم آیه قیاس
ابلیس خناس بدتر خواهد بود و انتهی که شنیدی تعلق بدان داشت که معاویه و اضعین مناقب خلفا قرار داده بود و اما
دعوی استعداد خلافت برای معاندین اهل بیت رض پس جوابش آنکه اگر خلافت بنی امیه بصد سال کشیده است

است یقیناً خلافت عباسیه باضعاف مضاعفه بلکه زیاده ازان رسیده معهذا بعضی بجدی محب اهل بیت بودند که
هنوز مجتهدین رفضه در تبرا از ایشان متوقف اند مثل عمر عبدالعزیز و تشیع عباسیان باظهار نقی مجلسی در لوامع
و باقر مجلسی در تذکره وغیره و نورالله شوشتری در مجالس ثابت است قطعاً و حال ایشان بتصریح قاضی در کتاب
مذکور وغیر او در کتب دیگر چنان بود که انتقام اهل بیت رضی الله عنهم از ظلمه بنی امیه میگرفتند و قبور ایشان
می کندیدند و جثه های ایشان میسوختند و هرگز زنده از ایشان می یافتند میکشتند حتی حکایات بعضی از
ایشان در بعضی از تواریخ از نظر محقق هم گذشته باشد که اولاد عبدالملک را می جستند و پی نمی بردند قضاءً
مخبران خبر رسانیدند که فلانی در مکه معظمه است پس خلیفه که در پی انتقام بود بعجلت هرچه تمامتر بمکه رسید و پنهان
بندهای خویش فرمود که چون از نماز جمعه فارغ شدم باید همه ابواب حرم را بستن و یکی را بر حالش گذاشتن
و فلانی را میانه مردم بخوبترین وجوه جستن و بمجرد ظفر بمطلوب نزد من آوردن برآنگاه این اهتمام شروع شد
برین کس که در حرم بود عجب حالتی رفت که بیانش صورت نبندد اتفاقاً در پهلوی او یکی از سادات کرام
بود پرسید چه نام داری و در چه حالی ساعتی سر بجیب تفکر فرو برد بعد ازان سر برآورده و گفت اینست حال من
که خلیفه روی زمین روبروی حرم نشسته و درها بسته و موکلین عقوبت بجوی من تشنه گشته جایی برای حفظ نفس
پناهی نمی بینم راست بگو نامت چیست فرمود من فلان بن فلانم بشنیدن نام زیاده تر متغیر شد و گفت پیشتر مظنه
قتل بود حالا بتعیین انجامید سید فرمود هرچند پدرت بزرگان مرا کشتند لیکن اکنون با تو خبر نیکی بکنم و غم مخور که در
رهائی تو میکوشم لیکن هر ذلتی که از دست و زبانم بتو رسد گوارا کنی گفت هرچه توانی بکن تا ازین بلا رهائی یابم بالجمله
بادشاه سید برخاست تا هر دو رسیدند بر دروازه حرم که مردم هردم ازان بود سید بزد و اطراف عمامه او را بگردن و سرش پیچید
و گفت ای فلان این وقت من بر تو دست یافتم راست بگو که چرا گریختی و زر از من بردی و اشتر سواری نزد من نیاوردی انیز
میگفت و او را بسوی خود میکشید موکلین عقوبت و اعوان همین یقین نشستند که این بزرگ جمال گریخته را گرفته و در پی انتقام
از و گشته پس هیچ التفاتی بسوی او نکردند تا این هر دو از ان هجوم و دار و گیر درگذشتند و براه افتادند آنوقت سید فرمود
از محل خطر نجات یافتی مردانی پای سید بوسید و گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته سید دست در جیب انداخت و دیناری
چند برآورد و فرمود مصلحت همین است که زود گیری ازهمین جا بفلان شهر بگریزی و بکه بر گذر اقامت نکنی حال خلفای عباسیه
چنین بود مگر بعد ازانکه بسیاری از سادات خروج کردند و از هر طرف لشکر آراستند لاجرم ایشان چنین
قرار دادند که تا بنی فاطمه خلافت از دست شان نربایند مسلماً که بعضی از عباسیه بشذوذ و ندرت ناصب
باشد لیکن شک نیست که اکثر خلفای عباسیه بتصریحات رفضه چنانچه دانستی شیعه بودند و سنیان خود در مهر ازان
کتابها مناقب اهل بیت جمع می کردند بلکه بتصریحات شوشتری عیان است که خلفای عباسیه آنچنان
سعی میکردند که نام خلفای ثلثه از صفحه عالم محو شود زیرا که طاعنین و لاعنین ایشان را بتعظیم و تکریم بالا
دست می نشانیدند مگر یاد نداری که قاضی شوشتری در مجالس المومنین در ترجمه هارون الرشید

میگوید که در عقیده تشیع راسخ بود و از نصرت آن مذهب مسرور می بود لاجرم بوجهیکه در مجلس یحیی گذشت همواره هشام
بن الحکم که یکی از تلامذه حضرت امام صادق بود و صاحب نفس قدسی و جامع کمالات انسی بود با علمای اهل
خلاف در مباحثه انداختی و ایشان را در شکنجه مناظره مالید. و بازم ساختی بان مسرور و مفتخر بودی و هشام
را بجواهر عطایا مقرر فرمودی از اینجا هم عقلا پی می برند که هرگاه خلفای عباسیه این ملحدین افاق و برادران
شیطان الطاق را که وخامت اعمال و شناعت عقاید و افعال شان در جمیع کتب رجال و خود اصح الکتب
رفضه یعنی کافی جناب کلینی ابصر مذکور باشد این قدر بنوازند و بتعظیم و تکریم شان بپردازند لاجرم دیگر روا
هم در جعل و تلبیس و وضع ذمایم و مطاعن خلفا چها که نکرده باشند پس اهتمام ذاتی با اهتمام قسری آمیخته
گرد بلا از هر طرف عالم برانگیخت القصه تایید الهی همراه اهل سنت شد ورنه نشانی از مذهب حق باقی نمی ماند و
ازینجاست که امام رازی در ردّ دهفوات دگاو تازی اهل خرافات که با وجود سلطنت و سطوت اهل سنت
مذهب ما رواجی یافت چه خوش فرموده که با وصف کذب و افترای شیعه و مکاید ایشان در هر طبقه و در هر وقت
اینها در هر زمره هنوز مذهب اهل سنت بر همه مذاهب فرق با لحله غالب است و همه مذاهب منقرض یا
مغلوب اند فلیه الحجة البالغة بالجمله ازین مقام هم بر تو واضح شد که اسباب کذب افترا در دیگر مناقب
و غلو ایشان ایمه و مویدات مذهب اهل رفض بجهات مذکور پیش از حد شمار بود فکیف که اصعین مناقب ایشان
بدانند که تمامی جن و ملک مطیع و منقاد حضرات ایمه باشند و نمایشه شکر گذاری و پرستاری بر دوش کشند و
در اطاعت ایشان چنانچه باید کوشند و اگر ادنی مخالفتی نمایند همان لبوزند چه جای آنکه مفتریان انهم
بر بینند که سنیان دل و جان در بحث مناقب اهلبیت فدا می نمایند و محدثین ایشان اهتمام تمام بکار می برند
و نتوانند که بر وجوه های دقایق مکاید اثنا عشریه که جز خدای عز و جل کسی ندانند بدر رند چنانچه پدر با قرمجلسی
و دیگران هم بدان تصریح کرده اند که اهل سنت هزاران کتاب بها در مدایح ایمه پرداخته اند و باقر مجلسی در
تذکرة الایمه ایشان را درین ابواب بنسبت شیعه سابق الاقدام دانسته و این عبارت گفته که آنچه مخالفان
در فضیلت امیر جمع کرده اند از صد هزار حدیث مسند و مرسل متجاوز است و آنچه دشمنان ضبط نموده اند
زیاده از دوستان است و آنچه بیگانگان ثبت کرده اند زیاده از آشنایان است الی آخره بلفظه بعد ازین تعداد
این کتب مشغول گشته و غالبا یکصد و لبست کتاب را نام برده و سر العالمین ابو حامد غزالی با عتقاد او از اجل
ست و چون دلدار ریش دراز در کتب خویش با دله ثابت نموده که زنهار کتاب مذکور از غزالی نیست کما فی
شهاب الثاقب این آیت در امثال این مقام باید خواند کَفَی اللّٰهُ الْمُؤْمِنِیْنَ الْقِتَالَ و به یقین باید دانست که
بنیاد دین و ایمان ایشان بر همین لاف و گزاف است بعد ازین مجلسی بعلامه تفتازانی در حق خلفا دعا نسبت
تشیع نموده بغایت تفت شده و دشنامها بر زبان آورده این عبارت نوشته که بلی راست میگویند آن گبری
بجاییکه صدیق او باشد حیف است که او نباشد و در آنمکان که فاروق او ساکن است ملاد و فوچی ضرور دارد

وجائیکه گوساله باشد خرالاغ و گاو نیز باید که باشد پس بر وید که خوب رفته اید و اگر کسی آن مقام را به بیند یقین کند که این نافهیم را استعداد وی نیست که ظاهر شرح مقاصد وغیره را تواند فهمید تا بحقایق و دقایق او چه تواند رسید **قوله** وغیره سے غیره

اقول اگر مراد از غیر شیخ ابن ابی الحدید کسی از محدثین و متکلمین اہل سنت است باید نام او بردن تا تکذیب مجتهد مذل نمایم و از حقیقة الامر آگاه کنم و پرده از روی کار بتوفیق الٰہی بر افکنم چنانچه حال ابن ابی الحدید را مفصل نوشتم و تازه تر انیکه سر آمد رفضه دریده دهن یعنی مضل فرمان روایان دکن در کتاب امامت میگوید که ابن ابی الحدید در بیتی از قصیده اش مذکور ساخته ے ولیس بنکر فی حنین فراره وفی احد فقد فرخو فا و خیبر یعنے تعجب نیست اگر ابوبکر در حنین گریخت که در احد و خیبر ہم گریخته بود و ازینجا سفاہت مجتهد ہم لازم آمد زیراکه نام آن سنی که دلیل بر مقصود بود بر زبان نبرد و نام معتزلی شیعی بر دفتر زد و اگر مراد شخصی دیگر از اہل رفضه یا جامعین تشیع و اعتزال پس حجتی بر اہل حق قائم نشد بلکه بر دہر ذی شعور عیان کردند که علمای رفضه در اثبات ہمین که مناقب خلفای راشدین ساخته و پرداخته صحابه اند حواس و ہوش را یکسر باخته اند بلکه احادیث کلینی را که بدایع و مناقب ایشان در چارسوی عالم منادی گشته مانند آیات قرآنی پس پشت انداخته و عنقریب این احادیث تکذیب اولین و آخرین طایفه میشود انشاء الله تعالی **قوله** و غرض آه

اقول اگر بعضے را بر فرض محال این غرض در وضع مناقب خلفا بود باری بیان کن که خلفای شیعه را چگونه این غرض مطمح نظر افتاد که مناقب مرتضویه ابو شدند و در اخفای مطاعن خلفا بکوشیدند آیا تمامی رفضه را شکست لشکر خود منظور شد و کسی از ایشان لشکر بمردی موصوف نشد بلکه ظاهر است که بر عکس این ہر دو امر سعی بلیغ بتقدیم رسانیدند که دعابب کلینی را در حضیض زمین بعرش برین بردند و برای ابو جعفر طوسی مطابق تصریح محدثین و متقدمین مثل صاحب رجال روضة المتقین کرسی کلام بحیثیت غلو رفض د یعنی مناظره با علمای اعلام بکمال اہتمام نصب کردند **قوله** علاوه آه **اقول** حال تدین و تقوای محدثین اہل سنت خصوصاً بخاری رحمة الله علیه از کتب معلوم است قال العلامة الدہلوی قدس سره العزیز فی کتاب المسمی ببستان المحدثین نقلاً عن اکابر المعتمدین که بخاری در طفولیت نابینا شده و مادرش گریه و زاری می کرد شبی حضرت خلیل علیه السلام در خوابش بشارت داد ند که چرا گریه میکنی مدعای تو حاصل گشته چون بیدار شد پسر را بینا یافت و کتاب وی بدان درجه مقبول گشت که بلا واسطه از وی بود ہزار کس شنیدند و بر تصریح مجلسی در تذکرة الائمه و بحار زیاده از سه صد ہزار محدث از و مستفید شدند و حال زید او بجاہی رسید تفصیلش در بستان مذکور است مجملاً انیکه سلطان وقت تمنا کرد که بتعلیم پسرانش پردازد بخاری قبول نفرمود بالاخر چنان قرار داد که وقت تدریس شان دیگران را بار ندہد بر نیہم راضی نشد و فرمود که این علم میراث پیغمبر صلی الله علیه وسلم است کسی را خاص نتوانم کرد و بالجمله علما بحالش بر روایت مجلسی و نیز در کتب مذکور حسد بردند از بخارا و دیگر شهرہا اخراج نمودند و خود تباه و خراب شدند کسیکه این قدر رہزار د چگونه در احادیث تحریف کند و بیشی و کمی نماید و صلحای امت آنچه در واقعات منامیه دیده اند نیز بر مقبولیت رو د کتاب او دلیل است عبد الواحد طوسی که یکی از اکابر است دید که سید خافقین صلے الله علیه و آله وسلم با جماعتی از صحابه کرام بر سر راہی منتظر اند سلام عرض کرد و گفت که حضرت سبب انتظار چیست فرمودند انتظار قدوم محمد بن اسمعیل بخاری میکشم چون خبر وفاتش شنید و تفتیش کرد ہمان وقت منقح شد که خوابش در بوده بود

بیت سحر کرشمه و حیلش بخواب میدیدم ؛ زهی مراتب خوابیکه به زبیدار بیست ؛ و محمد بن احمد مروزی میانه رکن و مقام دید که حضرت
صلی الله علیه وسلم میفرمایند ای ابوزید تا کی کتب شافعی را درس خواهی گفت کتاب مرا چرا درس نمیدهی پرسید که قربانت شوم
آن کتاب کدام است حضرت این کتاب را نشان داده و ازدیگرا کابر نیز این امر در روایات ثقات وارد ست و قرائت این کتاب
ورد واقعات هائله مثل قحط و وبا و حل مشکلات تریاق مجربست بیاد دارم که در شاهجهان آباد یکی از معتقدین علامه دهلوی عرض کرد که
پدرم از روزی چند دیده هم نزده و بحال احتضار در شداید سکرات گرفتار گشته فرمودند که ختم این کتاب باید کرد پس علما
جمع شدند و فقیر را هم درین سلک منسلک گردانیدند بمجرد ختم به بالین محتضر رفتیم دمیدیم و حال شداید او را بچشم دیدیم در
اثنای راه بودیم که خبر رسید که جان بجان آفرین سپرد و چون همدران سال وبا اشتداد کرد در مدرسه علامه مذکور گرد
آمدیم و بختم مشغول شدیم بعنایت ایزدی شدت وبا و باختلاط آورد و ازانجا که مجادل مکابره کیش بعبارات علمای اهل
حق درینباب نظر نمیکند درینمقام نیز ضرور افتاد و از کتب کلامیه فرقه امامیه چیزی نقل کردن که ستایش و مقبولیت محدثین
اهل سنت و متبرک بودن ایشان خصوصا محمد بن اسمعیل بخاری از آن برآید پس بدانکه صاحب گوهر مراد میگوید که در
میان علمای اهل سنت و در از عناد محدثین ایشان را یافتیم که از فضایل امیر المومنین بانکه مخالف معتقدات ایشان است
هیچ پنهان نکرده اند و آنچه بایشان رسیده روایت کرده اند و این از برکت فن حدیث شریف است انتهی کلامه
و مخفی نماند که ذهن باطلاق لفظ محدثین متبادر میشود بجامعین صحاح و بخاری میانه ایشان مثل آفتاب در ستارگانست
کما هو ظاهر لا ستره فیه پس صدور حذف و اسقاط و تحریفات روایات از محدثین اهل حق خصوصا بخاری از محالاتست
فکیف که انوار لامعه این فن منیف و برکات ساطعه این فن عظیم بر ایشان محیط گردد و تاثیر و نیما بکند و من درین
امر متحیرم که اگر شیخ بخاری لفظ مبهم آرد بخاری از طرف خود چگونه عذر کند و کذب و خیانت بکار برد و این الفاظ در
حدیث افزاید پس هرچه شنید بدون زیادت و نقصان در صحیح خویش روایت فرمود و در بعضی از تقدیرات محتمل است
که راوی در وقت تردد براه ایهام و عدم تردد براه یقین رفت دلیل این معنی که شیخ بخاری الفاظ ثلثه روایت کرده بود
و بخاری بنا ورد یا بجایش کذا و کذا نهاد و بذمه مجتهد الزامی ست و از روایت مسلم بطور مذکور لازم نمی آید خیانت بخاری
کما عرفت فکیف که بخاری هم از جمله بشر باشد و منزه از نسیان و تردد نباشد و چون منصب ایجاد احتمال صحیح است
انهم میتوانم گفت که بخاری شروطیکه التزام کرده دران روایت نیافته و مسلم چون ان شروط را لازم نمیکرد بلکه از میان
برمی دارد الفاظ مذکور در صحیح خویش می آرد و اگر مجتهد مانند تنگی اریکه اقتباس شروط بخاری را مجملا هم نمیداند باری
عبارت پدر باقر مجلسی را در رجال روضة المتقین ببیند و دریابد که احتمال مذکور که تعلق بشروطش دارد درینجا جاری
تواند شد و ان عبارت اینست وکان ابن ابی الولید کالبخاری من العامة یشترط شروطا غیر لازمة و دگر مسلم بن
حجاج فی اول صحیح شروطه و اعترض علیه بان هذه الشروط غیر لازمة و ازینجا انهم بدریافت رسید که مسلم بعد از تالیف جامع
بخاری کتاب خود را جمع کرده چنانچه مجتهد رئیس المتبحرین فهمیده اند که عکس مذکور ازان متبادر ست و بظاهر این امر در رساله
مجتهد گذشته جائیکه یزید را قاتل ابن زبیر دانسته لاجرم درینمقام نیز توان گفت که قطع نظر از قوت قدسیه که مجتهد فی

براى مجتهد الزمانى در آئینه حق نما مدعى گشته و تاریخ دانى هم بانگاهى رفیع و مکانى منیع مجتهد الزمانى را حاصل است واین
تاخر از تراجم این محدثین خود ظاهر است و از شروح صحیحین هم واضح ولایح کاش مجتهد رجوع میکرد بکتاب مستطاب بستان
المحدثین که علامه قدس سره العزیز بعبارت فارسى سلیس تالیف نموده والعجب که شروح بخارى در کتبخانه او بکثرت
تمام جمع شده اگر بمجلد اول فتح البارى که مقدمه آنست رجوع میکرد و در تاخر مذکور بر بصیرت میشد نعوذ بالله من الجهل
والغباوه وبالجمله بخیال نمیگذرد که مخاطب از عهده خیانت بخارى که مدعى شده وتحریف وتبدیل روایت را که دعوى
کرده برآید و بیدینى محدثین را ثابت کند بلى بى دینى و خیانت آنست که رضى امام الامامیه شیعه مرتکب آن شده حتى که شارحین
در عبارات نهج البلاغة پیچ و تاب میخورند و خون جگر خویش مى نوشند و بهزار تاویل و تسویل میکوشند و آخر مایوس
شده بتحریف جامع مذکور قایل مے شوند اینکه شنیدى حال آن شارحین است که بعدل و داد نزد مجتهد فانى و زمانى
متصف اند نگاه بکنى بسوى شرح ابن ابى الحدید که حال تشیع او از کتب فریقین جابجا دانستى و عدل و داد او را
شنیدى که زیر بعضے از خطب نهج البلاغة میگوید هذه الخطبة من جلایل خطبه علیه السلام من مشهوراتها وقد رویها
الناس کلهم وفى ها زیادات حذفها الرضى اما اختصارا او خوفا من ایحاش السامعین وقد ذکرها شیخنا ابو عثمان
الجاحظ فى کتاب البیان والتبیین اینست حال تحریفات در خطب مشهوره پس حال تحریفات او در آن خطب که
از صنادیق تقیه هنوز بدر نیامد قیاس باید کرد و نیز در حدیث جناب مرتضوى نام نامى ابوبکر یا عمر بود جائیکه
اوصاف برگزیده ایشان بعشره کامله رسانیده اند و اطوار جمیله ایشان برشمرده و ایه رافضه در نهج البلاغة
بجاى آن لفظ فلان نهاده اند تا اختلالى در یقین مصداق بهم رسید و قطب الاقطاب رفضه باین تاویل
و تسویل پرداخت که مجبور و جاجله و تخجیل ابالسه توان دانست و قد سبق فى المجلد الاول مفصلا والحمد لله که خود
برهان الهى آنچنان دران مقام قایم گشته که هر چند روساى منافقین در تاویلاتش چرخ و بازى زیاده از حد بعمل
آرند لیکن باعتراف شارحین نهج البلاغة از متحرجین رفضه و منصفین و عادلین ایشان ان مبهم معین میکرد و عقلا و
نقلا بر تعین یکى ازین دو بزرگ در حدیث مرتضوى درایت عقلى بعنوانى موجود است که رفضه ازان سر نتوانند
تافت بیانش آنکه حضرت امیر ابلغ بلغا و افصح فصحا بودند و در بیان محامد خلفا اکثر راه تقیه و بروى معتقدین پى سپردند
پس اول برین مداهنه و خوشامد که بنام بود و على التعیین نه ایهام آن برگروه فنحا لمسرح و قس على هذا بر اصول اهل
حق و یقین لاجرم ممدوح معین شد بخلاف لقد خانکم و غادراً و کاذباً که بر خصوصیتش دلیلى قایم نتوانند کرد که بسیار
رو مى دهد که آدمى مصدر غیظ و غضب میشود و این کلمات خاصه بر زبان مى آرد تا نه تر اینکه خود معتقدیان روافض
کذاب و ضلاع بودن راوى ثابت میکنند و کتابى را که مملو است از روایات کاذبه اصح الکتب اعتقاد مینمایند بلکه از
تقریرات عادلین و منصفین رفضه در شرح نهج البلاغة چنان بوضوح مى گراید که رفضه نام سلیم را هم وضع ساختند که در
اصحاب مرتضوى باین اسم کسے مسمى نبود تا بوضوح کتاب على با افاده الحلى فى خلاصة الاقوال وغیره فى غیره چه
رسد خانه پس اول قاروره کرست فى الاسلام کاش جناب مجتهد کتاب ابن بابویه فرد کامل امامیه بکشایند و دریابند

که مثل هشامین امام الایمه رفضه که یکی و دیگری جسم وصورت باری تعالی معتقد بودند بر اسامی متبرکه ایمه اهل بیت می بستند
که این بزرگان توحید باری عزوجل بدین عنوان باموختند اکنون ثابت شد یا نه پیشوایان ایشان مفتری و کذاب
و مضل خلایق بودند یا بدان قایل شوند که حضرات ایمه اهل بیت این بزرگان امامیه را چنین تعلیم کردید که جسم باری
از بالا تا ناف پرست و ما تحت تا پا اجوف و خالی الی غیر ذلک من الکفرات روی الصدوق عن ابیه قال حدثنا
احمد بن ادریس قال حدثنا محمد بن عبد الجبار عن صفوان بن یحیی عن علی بن ابی حمزه قال قلت لابی عبد الله سمعت
هشام بن الحکم یروی عنکم ان الله عزوجل جسم نوری معرفته ضرورة یمن بها علی من یشاء من خلقه و حضرات ایمه قاتله
الله و لفظ شیطان برای این هردو امام رفضه که حال ضلالت شان بر زبان رفضه تنگ میدانی و روی خار است نیز ابن سالم
میکرد مثل شیطان کما مر میفرمودند چنانچه احادیث ماقبل و مابعد این روایت دال بر آنست و اصول کلینی و
وغیره پرست از خرافات مذکوره شان در توحید باری که اصل الاصول ست ومقصود درین مقام اقرار
امام رفضه لیام ست که جسم باری عزوجل را معتقد بود ومیگفت که عقیده ایمه همین است و هنوز علمای رفضه
همین اعتقاد دارند که او مسایل توحید از ایمه اهل بیت فرا گرفته چنانچه از کتاب البیان الشافی شرح الکافی
که از محمد صادق بن کلینی ست هویداست و مخفی نماند که ایمه متاخرین از اهل بیت طاهرین نیز او را مطرود و مردود
فرموده اند بعنوانیکه مزیدی بران متصور نباشد فلیتدبر و درین زمان هم تحریف و تسویل بر علمای متحرین و مجتهدین رفضه
زیب اختتام یافته بگرایند اری که روایت مشهور و موجود در کتب فریقین یعنی حدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم
علمای رفضه که مجتهد جائسی از انجمله متماید شانست لفظ اهل بیت نهادند و از تکذیب حضرت امام رضا در باره خویشتن زینهار
منیدیشند و این تکذیب در کتاب عیون اخبار هم موجود است جائیکه حضرت امام رضا فرمودند که ازین اصحاب مفترن
ومبدلین متشیع هستند و اهل بیت بمذهب مجتهد فانی و زمانی چنانچه از طعن الرماح بوضوح می انجامد غیر از اصحاب کسا و ایمه
هدی و بر مذهب دیگران مثل شارح جامع الزیارات محقق اسمای اهلبیت جز ایمه کسی نبود اگرچه کلام شهید ثانی رفضه که در
حکم زنگ ازنت ندای جمهوری بگوش هرکس میرساند که بودن ایمه از اهلبیت وجه تقلیب ست و این امری است که
بداهت عقل عیانست کما لا یخفی علی من نظر الی شرحه علی اللمعه پس لازم آمد بر تقدیر بودن لفظ اهل بیت بجای لفظ
اصحاب باراده معنی مذکور که بعضی ازین بزرگان بغیر این باشند تحریف عیان شد و برین قدر چگونه اکتفا ورزم
وبیاد این رئیس المغفلین نه هم که بر اصول شما کسی بود که مغیر نشد خود حضرت امیر در زمان بشیر و نذیر صلی الله علیه وسلم
رعایت حقوق حضرت زهرا بعد از شنیدن یریبنی ما ارابها و یوذینی ما اذاها چه قدر میفرمود و بعد از وفات شریف خاتون
الجنات را رایگان شمرد وقتی که غاصبین باب وی و الجناب را شکستند و شهید کردند **اما تغیر و تبدیل** مقتدیین بسیاری پس گذشت
از بام است چنانچه دانی لاجرم تحریف در تحریف از علمای امامیه صدور یافت که در هر مقام روح رئیس المحرفین یعنی مثل
عبد الله بن سبا را شاد کردند بعد ازین مخفی نماند که مجتهد فانی باظهار صاحب مقامع حیدریه یعنی عبد العظیم اصفهانی بالتقدم
سرآمد محرفین بودند بحدیکه در یک یک حدیث و روایت قرانی هفتاد و هشتاد جا تحریف لفظی و معنوی بکار برده اند بعضی

ازین تحریفات را در کتاب اثبات الخرافة لصاحب ثمرة الخلافة ایراد کرده ام واگر بر فرض محال اولیای مجتهد ماضی وحال
واستقبال از عهده تنزیه مجتهد برآیند وکتابی از صندوق مثل رقعات مزوره صندوق بیرون آرند تحریف مذکور از مجتهد
اصفهانی به ثبوت رسید وبهر حال مدعای ما ثابت گردید چنانکه آورده اند که **بادشاهی در هند** صد هزار روپیه نیکی
از سکه فرخانه داد وخریدن کبوتران پری پر واز بر ذمه او نهاد در بزرگی نام او را در فصل حمقا نوشت بادشاه
فرمودتا او را حاضر کردند وپرسیدند که چرا چنین کردی جواب داد که چون او ازین ملک بدر رفت اینهمه مبلغ کثیر بر او
آمد وبر بادشاه ملک فرمود اگر او معاودت کند احمق که خواهد بود گفت صاحب نقصان من چیست بجای نام
مبارک نام او را ثبت خواهم کرد **قوله** و در تفسیر ایت ان نساء کم حرث لکم **اقول** چرا نی مجتهد الزمانی درین
روایت که تعلق بآیت حرث دارد و لفظ جاره در ان مذکورست ومجرور محذوف دلالت بران میکند که جناب اجتهاد مآب
در علوم بلاغت سیما در فن بدیع قدوه علمای روزگار و اسوه کملای هر دیار اند چنانچه در فن تواریخ مرتبه کامل دارند
ولیکن هنوز بگوش هوش ایشان نرسیده که این امر نوعی است از علم بدیع که ان را درین فن صنعت اکتفا می نامند و
صاحب کواکب دراری ومثل او بسیاری از شراح بخاری تصریح کرده اند که گاه است که عرب مجرور را حذف می نمایند
وبحرف جر اکتفا می ورزند بلکه باندک استقرار از کتب عامیه هم این معنی پیدا وهویداست بلکه در دیگر زبانها هم در بعضی مقامات صنعت
اکتفا بعمل می آید وبنده بعد ازین که حقیقة الامر اجمالا ومفصلا نشان دادم طوق این معنی بگردن دارم که جناب مجتهد بغایت
فکر دقیق وتامل عمیق مثال قبل و دبر از مجلس مانند قدمای خود جلوه ظهور دارند بخلاف شرمگاه چوانی از انصار که فقها
مفسرین اشرار بجانه مقدس اهلبیت اطهار چون امانت لطیف از چشم اغیار نهفتند تا بزرگان دین از مرتبه اعتبار
بر افتند حالانکه در اخر این مجلد عیان خواهد شد که مقام شرم وحیا بود وجای ضرور نبود فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله
تذکره قبل ودبر چنان است که در حکایات آمده که پسر بادشاهی مغلوب الانوثت بود بحدیکه خود را بلباس زنان آراستی
وحنا بر دست بستی واز مجلس مردان متنفر گشتی وپیوسته همراه زنان نشستی حکما بفرمان بادشاهی در زوال این سیرت
وصورت رای می زدند وجز این تدبیری بدست نیاوردند که رزم شاهنامه ابو القاسم فردوسی بیاد ش بدهند
چون پسر انرا یاد کرد ونش فارغ شد روزی بادشاه بر سبیل امتحان او را طلبید وفرمود که چیزی از انچه یاد داری بخوان
بعد از تامل بسیار وتفکر بیشمار غیر از این بیاد ش نیامد که ع نیزه منیژه دخت افراسیاب پنهان نماند که میانه حکایات آن پسر
مغلوب الانوثت وحضرت مجتهد سر آمد اهل غفلت فرقی است بین که از لفظ کم لفظ را چنان واضح میشود که درین امور
مبحوثه بسیاری ازین ابواب او را یاد است لیکن بمقتضای علت علوم دبر را میان نهادند بخلاف پسر بادشاه که او را
غیر از مصراع مذکور چیزی بیاد نه آمد پس فرق واضح شد **من بعد باید دانست** که علمای شیعه مثل صاحب
مجمع البیان وکاشانی وغیر او در تفاسیر خویش نص می نمایند که بسیار دیده که عرب عربا از حروف جاره یکی را بجای
دیگری استعمال می نمایند پس ایراد فی بجای من مجوز شد واتیان ادبار نساء هم لازم نیامد چنانچه از تقریر بعض مجتهد
توان یافت بخلاف تصریحات اکابر طایفه وائمه ایشان درین باب قطعی در النست از جمله این امر حرفی است

آنچه امام اعظم طوسی طایفه در استبصار آورده **و از غرایب این مقام** امری است که سرسری از آن نباید گذشت که
سرگروه رئیس اهل نفاق مدعی تحریف محدثین اهل سنت شده بمقتضای من حفر بیراً لاخیه فقد وقع فیه بجمیع خود در تحریف
آیت قرآنی افتاده و آنهم بزیادت یعنی لفظ آن بر آیت نساء کم حرث لکم افزوده و چنانچه همه نسخ مذکوره که ذکرش در دیباچه
کتاب دانستی برین دلالت دارد و پس حق تعالی او را بقهر خود جزاء بما کانوا یکسبون رهین مقام بلا مهلت
رسوا نموده لاجرم توان گفت که ایزد سبحانه در قرآن مجید بدون این جمله مذکور را ارشاد نموده و روح الامین
بحضرت سید المرسلین چنین فرود آورده و خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدین عنوان آیت مذکور را تلاوت
فرموده و نکته بیانیه تجرید را مقتضی گشته پس مجتهد مصداق تحریف الکلم که شان یهود است گردید نه بخاری رحمة الله
علیه که آنچه شنیده بود بمقتضای برکات فن حدیث شریف بی کم و کاست روایت کرد و برین قدر چه موقوف
جائیکه مجتهد در نیمفاله کوری و کورانکی و تحریف فقیر را در بیان حدیث عیون اخبار مدعی شده بلای تحریف و
حذف و اسقاط مبتلا گردید چنانچه بیانش عنقریب می آید ان شاء الله تعالی **قطع نظر از نیهمه** که ترهات
شعرا و فن آشنایی نماید بسیاری از اثنا عشریه روبروی طایفه امامیه از اصحاب متاخرین ائمه هدی بلکه از فرقه
بابیه مدعین توسط میانه صاحب الامر و شیعه شنیعه جوانان نگارین را بر پشت خود سوار میگردانیدند و او له علیه و
براهین یقینه بر استحباب آن بزعم خود بیان می فرمودند که پاره از آن در کتب تیعقد و مجلدات بحار مثل مجلد سیزدهم از آن
مذکور است و تفصیلش را هم مولف و هم مترجم ذکر نفرموده و گفته که تا کتاب را ناپاک نسازند کما لا یخفی پس فرق میانه
مجتهد که همین معامله او نسبت به پهلوانان رستم نگر و غیره مشهور است آنکه بیچاره را حیا مانع شد از ذکر او له بخلاف قدمای او که
آبی در چشم نداشتند و آتش در جهان می زدند خاک بدهن شان باد **آمدم بر عبارت** قبل و دبر نهاده اند که مقصود
از حذف مضاف تعریض بلکه دشنام صریح داد لست پس بدانکه نهادن قبل و دبر از عادات فاحشه آن طایفه
طائشه خواهد بود که مجتهدین شان بر تحلیل بلا اجرت فتوی داده اند و در اکرام ضیف و مسافر پروری هم دقیقه
باقی نگذاشته و در عیاران نعوذ بالله فتوی بر وقف فروج فی سبیل الله مشهور بود و هزاران کس بدین رسم و عادت
محظوظ و افر برمیداشتند و دعاة مکلین نوجوان سینه را گرفتار میساختند ع درین ورطه کشتی فرو شد هزار که
پیدا نشد تخته بر کناره و در وقت تسلط نجف خان در دهلی هم آثار این قسم مسائل عیان اند و بعضی از تقریبات اعراس
که هر سال اتفاق می افتاد بجای رسیده بود که جوانان قوی بدن و پهلوانان تهمتن در مقابله علیه مصداق شعر مثنوی
ع زیر دن چون کور کافر بر حلل ✤ وز درون قهر خدا عزوجل بصحبت زنان نازک اندام مظفر و منصور میشدند و
داد شجاعت و شیری و جسارت و دلیری میدادند و لیعادت جادوانی و مرتبه آصف زمانی فائز می گشتند بطوریکه
فردوسی میگوید **نظم** تهمتن چو بگشاد شلوار بند ✤ بنالید در آمد یل ارجمند ✤ چنان بر دو آورد و بر دو ✤ که دایه
بحسرت پس پرده مرد ✤ و بعد از فراغ مثوبات آنرا از پس و پیش بارواح مقدسه مقتدیان خویش می بخشیدند
باقی ماند امر ثانی پس از لوازم مسند اجتهاد توان گفت ایا بر غریبکه درین شهر چندی اقامت کرده مستور

نتوانند بود که جناب مجتهد ثانی پنج پسر داشت وهمگنان اقسام ادلیه خمسه منصوبات لیکن مرتبه تقدم باشرف؛ هم فضیلت زمانی
برای مجتهد ثانی است وچرا نباشد که هم فرزند اکبر اند وهم مجتهد منصوب علی الاطلاق وقایم مقام والد خویش معتقد زراره وشیطان
الطاق وهم بعلو کعب شهیر فی الآفاق واگر باولاد پیش نظر کنند هم خواهد یافت که فرزند اکبرش باقر العلوم کالشمس من النجوم بجای
پدر خویش می باشد ولو بحرف الالصاق ودرین مقام جز آنکه علاجی را بر وایت مجلسی در بهار نقلا از صحاح نشان وهم امر زنانی
بخیال نمی آید فی مجلد السماء والعالم من البحار الکافی باسناده الی عمر بن یزید قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام وعنده رجل فقال ابتلیت
فداک انی احب الصبیان فقال له ابو عبد الله فتصنع ماذا فقال احملهم علی ظهری فوضع ابو عبد الله علیه السلام یده علی جبهته وولی وجهه
عنه فبکی الرجل فنظر الیه ابو عبد الله کانه رحمه فقال اذا اتیت بلدک فاشتر جزورا سمینا واعقله عقالا شدیدا وخذ السیف فاضرب السنام
ضربة تقشر عنه الجلدة واجلس علیه بحرارته فقال عمر بن یزید قال الرجل فاتیت بلدی واشتریت جزورا واعقلته عقالا شدیدا واخذت
السیف فضربت السنام ضربة فقشرت عنه الجلدة وجلست علیه بحرارته فسقط منی علی ظهر البعیر شبه الوزغ اصغر من الوزغ وسکن ما بی
انتهی بلفظه ومحدثین امامیه که لفظ رجل مبهم آورده وبرای حفظ ناموس مذهب خود کاری عظیم کرده اند یعنی لقمه را بجا پایش رسانیده
چنانچه باعتراف مجتهد الزمانی در بحث تقیه عنقریب از استعمال رجل می آمد انشاء الله تعالی اگر بکید وکتاب دیگر بدستم می افتد پرده از روی
مقصود بر می دارم وتحریف جامعین اصول امامیه درین باب هم بمعرض بیان می آرم الغرض اگر مجتهد الزمانی بتقلید جامعین بیاض که در
حقیقت محض بی سواد بودند چیزی بر نگارند بنده بقیاس اسباب جلیه در روایات امامیه برای مقتدایان ایشان آن امور را بروایات
کتب مستفیضه شیعه واسفار معتمده کثیره مدلل گردانم که همه متکلمین ومجتهدین قوم بلا ملاحظه اش محذوره نه الا عجاز کردند وبی تکلفت
دم بر داشتن پرده از روی کار بر انداز ند ولیکن مقصود از تحمل آنست که شاید توبه نصوح مختار شوند واین کتب دینیه این
امور بجنسه تبره باید یعنی خود را از نوشتن این الفاظ باز دارند واز تعریض وکنایه هم در گذرند که من حسن عقل المرء ترک ما لا
یعنیه واگر مصلحت مجتهدین شیعه درهمین محصور ست چنانچه مجتهد ثانی بکتاب آیینه حق نما دربار دهم مرزا محمد اخباری قرار داده اند
کما عرفت فی المجلد الاول پس باید که این مبحث را در اوراق دیگر ترتیب دهند تا از نیجا بفراخ حوصلگی ودرازدستی کلام وسیع بالکه تمنی
وپهلوانی بانجام رسد وخلط مبحث روند وباعث تعجب ناظرین کتب شیعه گردد که از مدت چهل وچند سال بمقتضای قطعه نظم تحفه ایک
فتنه مگو که در غموی بر معرفت سراغ آمد؛ سوی لفظ ومعانیش نگر؛ هیت دریاکه ور ایاغ آمد؛ بسکه نور هدایت هست و
بعین سال تاریخ او چراغ آمد؛ ودر بلاد هندوستان مناظره شیعه وسنی علی الاتصال درمیانست وکتب ضخیمه فراهم آمده
ومقالات طرفین خصوصا امامیه از کجا بکجا رسیده وقیاسات مغضوبه رفضه که نزد من هست کما شرحت الیه از قطر علما مسطور مانده
زیاده ازین اشباع درین وقت مناسب نمی بینم نعوذ بالله من ذلک وایلا که همه عامه وخاصه نیک میدانند که از روزیکه در بانجات
کلامیه قلم بدست گرفته صولة حیدریه وساعقه حسامیه نوشتم ودر اثنای آن بصارة العین وکاسف الظلام آغاز کردم مجتهد الزمانی
مجملا ومفصلا ازین گفتگو مانع نموم اسباب تجدید را جمع گاه اندازه فقرا کوش نکرده وبپایه کتاب سالم هست وبر الجنس نموده
وازنهایت کودنی خیال کرد که کسی از اهل سنت پی برد آن تحواهد برد حرفی چند از آن آنست فخذل الیسن نقضا نا یه وضع ایمان
ولعن فرعون هذا الدین وهامانه ومال ابن الشقی الاخرین چنین است که مراد اش بالخبث وجوه بعد دیدن کافی

رجال اعوز بنز وهر کسی عیان نست زیراکه خلیفه اول شان در نقض ایمان و تضیع ایمان چنانست که فارغ‌خطی روبروی تیس
الکروبین یعنی جبرئیل امین وهزاران ملایک مقربین نوشت و بگواهی کتاب جامع الاخبار همیشه ارتداد و کفر اظاهر فرموده
نقد ایمان را ضایع کرد پس مجتهد ازین سوراند ه انا لسنو و رمانده **قوله** و در روایت موضوعه اه **اقول** اول وضع
این روایت باثبات رسانند باز دلیل بر آن آرند که بخاری لفظ ابی طالب ساقط نموده حالانکه بر شروط او که پدر مجلسی
بدان اشاره نموده و تو معرفت آنها متضمن بود و بدون اقامت دلیل برین امور چگونه عقلا گوش نهند فلیف که مراد
از بعض منصفین شارح نهج البلاغة مثل ابن ابی الحدید جامع تشیع و اعتزال باشند چنانچه تراجم کتاب مذکور و مطالعه مجلدات شرح
مزبور بران دلالت دارد و عبارت ترجمه اینست که شارح کتاب گوید که مراد ما ازین رایمه ضلال معاویه و عمرو عاص اند و هم
از منافقان جماعه که از برای جمع حطام دنیا حدیثی چند در باب فضایل این دو کس وضع کرده بوسیله آن منفعت دنیوی
کسب کردند و دین را برباد داده بمقتضای حدیث صحیح ماده آتش دوزخ شدند از انجمله است که شخصی در باب معاویه
وضع کرده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در شان او فرموده که اللهم قه العذاب و الحساب و علمه الکتاب و هم چنین عمرو عاص از
برای تحصیل تقرب در پیش معاویه نقل کرده که حضرت رسالتماب فرمودند آن آل ابی طالب لیسوا لی باولیا انما ولیی
الله و صالح المومنین و منشای وضع از طرف بعض شیعه بود که بجهت عداوت مخالفان خود در فضایل امیر المومنین علی
بن ابیطالب حدیثی چند وضع کردند مثل حدیث سیطل و حدیث انار و حدیث چاه دیوان و حدیث غسل سلیمان فارسی و حدیث
طی زمین و حدیث جمجمه و امثال ان باز گفته انچه محصلش اینست که فرقه بکریه را بملاحظه آن حوصله وضع بهم رسید تا حدیث یا ابی التد فصل
والمسلمون الا ابابکر و حدیث انا راض عنک فهل انت راض وضع کردند و شیعه درین باب سعی بسیار نمودند حال آنکه در باره علی
مرتضوی و ابوبکر صدیق حاجتی بوضع نبود که در مناقب ایشان آنقدر احادیث صحیحه وارد است که احتیاج بساختن نیست
مگر تعصب ایشان را بدین وادی آورده **الغرض** چون معلوم شد که مجتهد الزمانی هم فاضل مدینی از منصف و عادل میداند
اکنون ما را میرسد که بگوییم که اینقدر بگواهی عادلین و منصفین ثابت شد که وضع احادیث از شیعه پیدا شده و موضوعات ایشان
در اصول و غیره بدرجه علیای صحت رسیده و دعایم بدعت ایشان بجهت این تفصیص بی مشقت استدلال بانزمین برابر گردید
و مناقب صدیق در احادیث صحیح بیش از بیش وارد است و انچه از کلام مداینی عمار وضع بسوی سنیان رسد حجیت را نشاید کاهم اساداو
اولیای مجتهد گویند که قبل زین از کتب شیعه هم ثابت شد که ابن ابی الحدید خود طعن بر صدیق و فاروق میکند لیکن طعن او در باره عثمان
معلوم نمیشود و چگونه کسی شیعی باشد و از طعن عثمان خود را معذور دارد گوییم که این مقوله بران دلالت میکند که شرح او را ندیده اند
زیرا که مطاعن ذی النورین را جا بجا دران تقریر کرده از جمله مطاعن او که از دستانی در کتاب مذکور نشان میدهد که ابن ابی
الحدید در شرح نهج البلاغة آورده که از احوال صحابه ظاهر میشود که جمیع از و متنفر بودند تا آنکه حضرت فرموده قتله الله و انا معه انتهی مختصرا
من بعد باید دانست که اگر دعوی وضع ازین جهت است که روایت عمرو عاص است جوابش آنکه بغاوت مستلزم افترا در روایت نیست
ورنه ازان لازم می آید انکار مناقب مرتضوی چنانچه بر ناظرین بحار و حق الیقین آشکار است بلکه اصل بغاوت تر و اهل شقاوت از حضرت صدیقه
و طلحه و زبیر و مانند ایشان است و باعث هم و الف و مخالف اینهمه بزرگان مبین مناقب آن جناب بوده اند و در صدق ایشان شکی

نیست اما اول پس بر بینه احادیث مانند بلی اولی ست که هزاران مناقب آل عبا از ایشان مرویست اما ثانی پس
کتاب تنزیه تماشی اینک حاضرست از بعض ثقات روایت میکند که حاضر شدم نزد عایشه پرسید که خارجه را که کشت
گفتم علی سکوت نمود و من قسم دادم که هرچه درباره ایشان از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده بگو گفت می فرمود که ایشان بدترین خلق
اند و بکشد ایشان را بهترین خلق و در قتل ذو الثدیه نیز منقبت امیر مفصل گفت و از کتب دیگر هم پیداست که صدیقه به بث مناقب مرتضی
می پرداخت از انجمله که هم بعد واقعه جمل بوده است که کاشانی و خلاصة المنهج آورده و از ابوسعید خدری روایت کرده که روزی من با مادر
خود نزد عایشه رفتم گفت او را که دیدی که در روز جمل خروج کردی و از امر الهی که ﴿ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ ﴾ بود پا بیرون
نهادی گفت آن قدر و قضای حق تعالی بود پس او از حال امیر المؤمنین پرسیدم گفت پرسیدی از من از دوست ترین مردمان
برسول خدا و شوهر دوستترین زنان بخدا سوگند که دیدم علی و فاطمه حسین را که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را در زیر جامه جمع کرده و
جامه را بر سر ایشان کشید و فرمود بارخدایا ایشان اهل بیت و خویشان نزدیک من اند پس حبس از ایشان دور کن و ایشان را
پاک و پاکیزه کردان از معصیت گفتم یا رسول الله من از اهل بیت توام فرمود که دور شو که از اهل بیت من نیستی اهلبیت من اینها اند
واگر روایات را چنانچه باید تتبع کنی با در توانی کرد که حضرت صدیقه تا وفات خود باظهار حق و خیر خواهی اهل بیت در سرزنش بنی امیه معروف
بود و از روایات امامیه هم بوضوح می انجامد مگر چون عادت محدثین ایشان برافراشت آنچه معیار اهل درایت و روایت باشد بر اسامی
ایمه بسته اند که غیر امام حسین کسی بر کم شدن عایشه واقف نگشته هرگاه مغل سلاطین دکن ترجمه این واقعه نموده عبارتش نقل میکنیم و طلب خرد
زنان بر می آرم میگوید که کاربکه از معاویه بظهور آمده که شاید روز قیامت بکارش آید آنست که عایشه را بچاه انداخت صاحب کتاب
اوایل الاشباه نقل کرده که روزی معاویه بر منبر رسول بود و بیعت از برای یزید می گرفت عایشه ملاز روزن دریچه حجره اش بر آورد و گفت
ای معاویه پیش از تو شیوخ بودند از برای فرزندان خود بیعت گرفتند گفت نه عایشه گفت پس تو درین کار اقتدا بکه کرده معاویه خجل
و از منبر فرود آمد و بعد از ان سه روز کس فرستاد و التماس کرد که تو ام المؤمنینی اگر بدیدن من آئی باعث فخر من میشود و شرط میکنم که
برادران ترا هر کدامی بمنصبی که فرمائی فرمان برداری کنم و چون عایشه بدیدنش رفت و رجای که پر از آهک کرده بود و بر ان فرش
گسترانیده و بران کرسی گذاشته تکلیف نشستن نمود که نشستن همان بود و نشستن همان چون فرو رفت گفت هنوز خانی اش تا بچه تشوی و دو عدد
ما در تو بچاه ذیل است در انجا صحبت خواهم داشت و این واقعه در آخر ذی الحجه سال پنجاه و هشت از هجرت داد و این مهاجرت در ان روز
واقع شد و روایتی آنکه چشمش ضعیف بود و بر خری سوار شده بدیدن معاویه رفت و خر را بر روی بساط معاویه راند چون خر خود را بر روی فرش سبک
قیمتی معاویه دید بکرید و بر یکی شاشید مرد ان خار را عرق حمیت بحرکت آمد از ان خار را رزده گشته گفت مرا طاقت این قدر عمل
نیست اشاره با خدام کرد خر را با سوار در چاهی که در کنج آن خانه بود انداختند و برین واقعه بهر تقدیر کسی علم و قوت نیافت مگر
حضرت امام حسین که پیش از وقوع واقعه خبر داده بود و ابن عباس از آنحضرت خبر کم شدن عایشه پرسید خبر دارش گرداینده این سبب
معجزه گوشواره عرش برین در نامجوئی و خیر خواهی حضرت سید المرسلین و سر برستی برگزیده امهات المؤمنین که حرم متنفره
خلفا ئالکرام البرره یافته اند و مدعای ما مثل آفتاب نیمروز از ان تافته والعجب که رفضه مقدمه عمرو بیماره را شرمنده ساختند
و در عداوتش نقد دین را بکیسر باختند و آنچه از بیماری آنجناب و عیادت اصحاب و مطاعن متعلقه این باب نوشتند همه را لکان

رفت وطعنکه در خصوص مدفن آورده‌اند نابود گشت یعنی خادمین خواستند که در مرقد نبوی دفن کنند فرمودمن روی آن بدارم
مرا به بقیع برند و همراه خواهرانم دفن کنند و وقت احتضار مانند شیخین می نالید و دست تعنا بن بایکدیگری مالید بالجمله
هویدا شد که این ذمایم نزد رفضه هم معتمد نیست بلکه بر روایت اطول کلینی عمده مطاعن از تحریف و احراق بیت و
غصب فدک و اسقاط و زدن اسواط یقینا مفتری و موضوع است کما عرفته چه جای این مهملات اما حال طلحه و زبیر پس از تیر
الانبیاء و شافی و بحار و تذکرة الائمه هویدا است که درعین مصاف هم بمنقب مرتضوی اقرار کردند بخلاف علمای رفضه که در
تحریف و افترای نظیر اند نگاه می کنی در خصوص هم که کاشانی خاتمه حدیث حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم یعنی آنک علی
خیر را بعد سوال صدیقه که یا رسول الله من انا اهلبیت توام از حدیث انداخته و نار را بر عار اختیار ساخته حالانکه در مجمع البیان
طبرسی موجود است و کاشانی بتبع خطوات شیطانی از همین کتاب نقل میکند و معنی آن بر طور شیعه اینست که ای عایشه تا ل
تو بخیر است و این خبر که مخبر صادق داده‌اند بر اصول رفضه هم در دنیا و هم در آخرت مطابق و قع گشت چنانچه از واقعه جاه که رافع
جاه و اعتقاد قوم روسیاه است واضح شد وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا و اگر حکم بوضع ازین جهت است که سلب ولایت از جناب
مرتضوی و دیگر برادران انجناب لازم می آید جوابش آنکه بر فرض محال یعنی بودن لفظ ابی طالب این لزوم نزد اهل حق
که ایشان ائمه المؤمنین و رؤساء المتقین دانند ممنوع است بلی اگر بر اصول رفضه لازم آید عجبی نباشد که دشمنان
مرتضوی مثل جنین و خائنین و حضرت عقیل مطابق روایت کلینی در کافی موافق مجالس المؤمنین بدست نفس اماره
ذلیل بودند از باب ذلت یا غرت هر چه خواهی بدان که محدث نجفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین می نویسد در حال
عقیل بن ابی طالب کان اکثر الناس ذکر المثالب قریش فعادوه لذلک و کان مما اعانهم علیه فی ذلک مغاضبته لاخیه
علیؑ و خروجه الی معاویه حتی که ازین کتاب و هم کتب دیگر واضح است که صبح خاتمه ایشان نیز بر رفاقت معاویه در شام بود
سلمنا که انجی گ بهتر میدانست برادر خورد خویش را کرم الله وجهه از معاویه لیکن کلام دران هست که افضل و که
مفضول بلکه اگر غور کنی یقینا خواهی دانست که در تاویل حضرت امام اعظم رفضه یعنی شیخ حلی که وکان افادات عجیبه بر روی
یهود و بر روی بعضی از سلاطین مجوس کشاده‌اند و داد تحقیق در قول علوی بر منبر دادند که هر که مرا بر شیخین تفضیل دهد حد افترا او
بزنم کما عرفت سابقا سزای سزای مذکور هم باشند کما لا یخفی بلکه مقصود اصلی آنکه بدست نفس اماره چندان گرفتار بودند
که بکفار حربی بر اصول ابل فضول پیوستند حالانکه از نور واحد بودند فلا تغفل و اگر عقلا غور کنند نزد اهل سنت معنی حدیث
بر تقدیر مذکور نیز موافق حکم قرآنی ست که ولایت را بر ایمان و عمل صالح متفرع میفرماید کاش مجتهد الزمانی آیتی را از سوره
الولایت و نورین که تلامذه دجال و مسیلمه کذاب نخستند و ساختند نشان دهد که مناقض حدیث است و هرگاه مجتهد مثل مجلسی
ایمان بکتاب ندارد لاجرم میگوییم که غایة الامر به خیال جامعین تشیع و اعتزال یعنی مداینی و استادش نقیب معتزل معنی حدیث
اینست که بر قرابت من مغرور مباشید آل ابو طالب ولیای من نیستند تا بدیگران چه رسد ولیی من کسی نیست مگر صاحب
صلاح و تقوی یعنی بعبادت و خلوص نیت بکوشید پس حدیث مثل آنست که حضرت صلی الله علیه وسلم بر صفا بر آمدند و همه
بطون قریش را باآواز بلند دعوت باسلام کردند و فرمودند ای عباس عم رسول لا اغنی عنک من الله شیئا همچنین

صفیه عمه مطهره و بضعه طاهره خویش را ارشاد کردند و این احادیث بطریق صحیح در کتب فریقین مبسوط است و از کتاب صفات
الشیعه در کتب مجتهدین ایشان هم وارد است که میگویند که محمد از ماست و اولیای من نه از شما هستند نه از غیر شما اگر متیقن پس بانصاف
باید دید که آیا روایت عمرو عاص بکر محلی دگر دارد الحاصل هرچند از بعض طلقای صحابه بغاوت سرزد لیکن در روایت
حدیث زنهار دروغ نه بستند بخلاف پیشوایان روافض کما عرفت بالجمله با وجود چندان اهتمام که عبدالله بن سبا
سرآمد یهود اشقیا و اتباع و اشیاع او در وضع مناقب مرتضوی بکار بردند تا آنکه آنجناب را از انبیا و رسل افضل
گفتند و بمرتبه الوهیت رسانیدند و درباره اولاد امجادش هم داد غلو دادند و برای مطاعن خلفای راشدین و الطفای
نور دین دست از جان برداشتند و اهل نفاق مثل هشامین و کوران باطن و ظاهر از اخوان شیطان الطاق در
هر زمانه و طبقه محدثات و منکرات را مزین گردانیدند بودن مناقب خلفای راشدین در کتب معتبره منافقین چنانچه
دانستی و عنقریب خواهی دانست ان شاء الله تعالی البته از عجایب تقدیر الهی در عالم کون و فساد مانند تربیت حضرت
موسی بخانه فرعون است **قوله** و مذکور بودن الخ **اقول** غرض اصلی رفضه از تقیه و در آمدن بلباس
سینه آن بود که علما را در التباس اندازند و آهسته آهسته بجانب خود کشند و روح عبدالله بن سبا را شاد سازند پس
بجدی در نفاق منهمک گشتند که تعهد مدارس و صوامع بقابوی ایشان در آمد چنانچه از حال مکی و عاملی و غیرها
عیانست لاجرم اگر مطاعن راشدین از کتب اهل حق و یقین بر آمد چندان باعث عجب نباشد غرابت نیست که رفضه
با اینهمه عداوت خلفا و تبرز با اینها مدایح و مناقب شان در کتب خود ضبط نمایند این هم البته از عجایب است معهذا
مطاعن واقعی در کتب معتبره اهل سنت بسبب سترش یافته نشده و آنچه رفضه پیش میکنند کمتر از آنست که درباره حضرات
انبیا و ائمه روایت مینمایند پس مدعای رفضه سرانجام نمی یابد والا لازم آید که کسی از انبیا و ائمه لایق تولا نباشد و
مطاعن انبیا و ائمه از کتب رفضه در جلد سابق بطور نمونه برگذشته و درین مجلد هم جابجا بجسته ورتبت گزارش
یافته و عنقریب مرحله مناقب راشدین از اسفار معتمده منافقین بطریق ممزوج نور دیده میشود ان شاء الله تعالی **قوله**
و حال ائمه معصومین آه **اقول** اگر مراد از تتبع خبیر شخص مصنف است البته آنکس نیک میداند که حضرات ائمه اطهار
هم عمرهای خود را در تقیه صرف نکرده اند در آغاز بقتال ماولین پرداختند باز دمار از مارقین چنانچه باید بر آوردند بار
تعلیم و ارشاد امت جد امجد خود مصروف بودند و بریاضات و عبادات عمرهای عزیز خود را صرف می نمودند و علوم
و معارف بمسترشدین می آموختند و چراغ تصفیه باطن نزد ارادت مستفیدین می افروختند که رفضه خصوصا مجتهد الزمانی
و مجتهد فانی اعتراض شدید از آن دارند و تصوف را از کفر بدتر می پندارند و نیز ائمه هدی حد حق گویی دقیقه تا آخر عمر
نگذاشته اند و بمقتضای جَاهِدُوا فِي اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ روبروی جابرین و ظالمین از کلمات حقه خود را معذور نداشتند مگر مجتهد
الزمانی را که واقعه کربلا مانند خطیب کریه الصوت سر منبر میخوانند هیچ یاد نمانده که چون حضرت سید الساجدین و دیگر
بقیه اهل بیت طاهرین در دست کوفیان اسیر گشته بوطن شنیعه رسیدند روبروی اهل مجلس ابن زیاد که در سفاکی شهره
آفاق بود چه قدر ذلیل نموده اند و نیز یزید را در دمشق علی رؤس الناس چه مقدار الزامات داده اند و اگر تقیه [illegible]

اختیار می کردند نوبت بواقعه کربلا چگونه میرسید مگر بدیهیات جلیه نیز بر مجتهد امامیه ملتبس شده روایت جلاء العیون
و روضة الشهداء هم از فکرش افتاد جز اهل نفاق کار کسی نیست که گوید این بزرگان عمرهای خود بخوف تلف جان
در تقیه صرف نموده اند و مخفی نماند که چنانچه از دست ظلمه امت بعضی از حضرات ائمه نیز بزخم شمشیر شهید گشته اند
بعض خلفا و اولاد ایشان نیز بدین درجه فائز گشته اند درین معنی اقرب بمرتبه اظهار است نه تقیه و استتار کما لا یخفی
علی اولی الابصار فکیف که هرگاه قصه زهر و شمشیر و وقت اجل معلوم ائمه باشد البته از دروغ گفتن و مداهنه کردن
بیزار خواهند بود **قوله** درین معنی الخ **قول** اگر مقصود از اعتراف آنست که صاحب تحفه قدس سره العزیز
بر اصول موضوعه رفضه چنین اظهار و اعتراف کرده و برای الزام شان آورده تا سالکین راه مستقیم و طالبین
حق و یقین باین مطلب می پی برند که امامت و خلافت مرتضوی بر طور اهل سنت ثابت میشود فقط بامثال این آیات
نه بر گمان شیعه که ائمه را در پرده تقیه مستور دانند و ذاتیات امامت را از ذوات مقدسه شان مسلوب سازند
و بشارات الهی را در حق این بزرگان مستأصل گردانند پس راست است و انا علی ذلک من الشاهدین لیکن بکار
مجتهد نمی آید چه مجتهد قرینه وضع احادیث را الجنوانی نقل میکند که خصم او قبول نماید و اگر مقصود نیست که صاحب
تحفه این معنی را اقرار میکند بر مذهب خویش پس این عین کذب و افترا است بر آنجناب معاذ الله که او اهلبیت طاهرین را
چنین داند خصوصا حضرت شیر خدا را او المقصود هنا دون ذلک فان الالزام لا یتصور بدونه و ازینجا
معلوم شد که هنوز دهلی دور است و مدعای صاحب تحفه بر رئیس طایفه محجوب و مستور عبارت علامه از مقام
مذکور نیست که حضرت امیر اگرچه دران وقت موجود بود لیکن رواج دین ایشان که مرضی الهی و پسندیده او است
بزعم شیعه حاصل نشده چنانچه در تنزیه الانبیاء و الائمه شریف مرتضی تصریح نموده است بانکه حضرت امیر و شیعه
همیشه دین خود را اخفا فرموده اند و در پرده مخالفان گذرانیده اند و امن کامل و عدم خوف نیز در زمان ایشان
حاصل نبود چه اصل امامت ایشان را بلاد کثیره و اقطار طویله مثل شام و مصر و مغرب منکر بودند چه جای
قبول احکام ایشان و همیشه از افواج شام خوف و هراس لاحق عمال لشکریان آنجناب بود و معهذا حضرت امیر
یک فرد است ازان جماعت و لفظ جمع بر یک کس حمل نمودن خلاف اصول شیعه است لا اقل سه کس می باید
تا الفاظ جمع درست افتد و از ائمه دیگر که بعد حضرت امیر پیدا شدند چه حرف توان زد که همه ران وقت حاضر
نبودند و هم تسلط ایشان در زمین و رواج دین پسندیده ایشان بزعم شیعه واقع نشده و تنها صاحب تحفه قدس
سره العزیز چنین نفرموده که والد ماجدش در کتاب ازالة الخفا میفرماید که نه چنانکه امامیه میگویند که دین مرتضی
همیشه مستور و مخفی ماند و ائمه اهل بیت همیشه تقیه میکردند و باظهار دین خود هیچگاه قادر نشدند
نه چنانکه امامیه گمان میکنند که ائمه اهل بیت همیشه ترسان و هراسان می بودند و تقیه میکردند و همیشه از مسلمانان
با ایشان و یاران ایشان غائله دهشتناک حرمتی میرسید انتهی که شنیدی کشف حال مذهب روافض است که ذاتیات
امامت را از هر امام سلب کردند و ازینجا عیان شد که نسبت تقیه و مستوری و اختفا بائمه هدی بر طور شیعه است

نه بر مذهب اهل سنت معاذ الله من ذلک پس حال تقیه را بدین عنوان در مقابله اهل سنت نگاشتن هرگز مفید مدعا
مجتهد زمانی نیست و الحمد لله که ازینجا اینهم معلوم شد که آنچه گفته بود که اگر حدیثی دال بر مدح خلفای ثلثه در کتب فرقه
حقه منقول شود مقام عجب نیست موجب حیرت شدید هست زیرا که ائمه در واقع پیشه راستی و صدق و صفا داشتند حضرت
سید انبیا صلی الله علیه و آله و داشتند ولی اهل نفاق ایشان را بتقلید ملنکان گاهی مثل روباهان و زمانی مثل پلنگان.
گردانیده اند لاحول ولا قوة الا بالله **قوله** پس بر فرض محال الی آخره **اقول** هر چند جواب این آن نفا
دانستی ولیکن بتقریر دیگر اینست که جسارت و بیباکی مدعی اجتهاد باید دید که با اینهمه مدایح و محامد خلفا که از کتب
معتمده امامیه در بصارة العین منقول شده و تفصیل آن بحدیث اصح الکتب رفضه عنقریب می آید و کدام
کتابی از کتب تفاسیر و احادیث و سیر شیعه ست که بر آن شامل نیست هنوز مجتهد خود را بکوری و کورانگی
مقارن گردانیده پس فرض محال درین امور واقعیه گفتن از آن قبیل خواهد بود که بر ملا دروغ گویند و
از تکذیب کسی نه اندیشند و این میراثی ست که ازین سبا بمخاطب والا رسیده که در آخر این چنین مصلحت دید که
روبروی جناب مرتضوی گفت که تو خدائی و مرا برسالت فرستادی کما سبق نقله عن کتبهم المعتبرة معهذا اهل لب
تعجب از آن نمودن از همه کشش و کوششها که بانیان مبانی تشیع که تکفیر صحابه احداث کردند و امامت بلا
فصل را موجد گشتند و ناظرین کتب شیعه از آن بچشم دیدند مقام حیرت است پس وجوه مناقب صحابه کرام
با وصف این عداوتها که موجدین رفض بعمل آوردند و از حوصله بنی آدم در گذشتند لا به شمول فضل
غیر متناهی است و مانند تربیت حضرت کلیم الهی **قوله** لکن بحمد الله الخ **اقول** هذا یکه مجتهد بجا
آورد بطور نفاق و تقیه خواهد بود ولی ما را میرسد که حمد الهی ظاهرا و باطنا بجا آریم که الحمد لله اگر بنظر
انصاف تفحص کتب معتمده از تفسیر و حدیث و کلام رفضه نموده شود و آنچه در صندوق پوشیدند و در
خمها بود و لعیب سپردند و هنوز در تسوید مقید هست و به تتبع منیر و جلوه ظهور گیرد مانند آفتاب نصف النهار
آشکاره گردد که بسیاری از احادیث در مدح صحابه کبار عموما و خصوصا بعنوانی وارد ست که زینهار تحریف
محرفین و تاویلات منافقین را بر نمی تابد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاۤءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ **قوله**
آمدیم بر تیغ الخ **اقول** حضرت مجتهد الزمانی که خبر از طول حدیث کلینی داوند بمقتضای مثل مشهور الکذب قد
یصدق راست است ولیکن چون هر فقره از آن بر استیصال اصول و فروع مذهب شیعه مشتمل است و منای
استدلال فقیر بدان منوط و تفضیح اکابر و اصاغر شیعه بدان مربوط است و عجز رئیس الطایفة الناجیه از آن بمعرض
ثبوت لهذا احسن پوشیدن در حدیث بکار بردند و خبر از طول شاده حدیث کنان از میدان مناظره فرار نمودند
اگر بار اول ازین مرحله جان بسلامت بردند حالیا چگونه از دست اهل حق جان بسلامت خواهند برد لیکن اکنون
بنده بتوفیق الهی تمامه سماوی حدیث را از مجلد فروع کافی نقل میکنیم پس بدانکه امام الائمه امامیه در باب من

یجب علیه الجهاد و من لا یجب روایت میکند از علی بن ابراهیم عن ابیه عن بکر بن صالح عن القسم بن بزید

عن ابی عمیر الزبیری عن ابی عبد الله م قال قلت اخبرنی عن الدعاء الی الله والجهاد فی سبیله اهو لقوم لا یحل الا لهم
ولا یقوم الا من کان منهم ام هو مباح لکل من وحد الله عز وجل وآمن برسول الله صلی الله علیه وآله ومن کان کذ
فله ان یدعوا الی الله عز وجل والی طاعته وان یجاهد فی سبیله فقال ذلک لقوم لا یحل الا لهم ولا یقوم بذلک
الا من کان منهم قلت من اولئک قال من قام بشرائط الله عز وجل فی القتال والجهاد علی المجاهدین فهو
الماذون له فی الدعاء الی الله عز وجل ومن لم یکن قائما بشرائط الله فی الجهاد علی المجاهدین فلیس بماذون
له فی الجهاد ولا الدعاء الی الله حتی یحکم الله فی نفسه ما اخذ الله علیه من شرائط الجهاد قلت فبین لی یرحمک الله قال
ان الله تبارک وتعالی اخبر فی کتابه الدعاء الیه ووصف الدعاة الیه فجعل ذلک لهم درجات یعرف بعضها
بعضا ویستدل ببعضها علی بعض فاخبر انه تبارک وتعالی اول من دعی الی نفسه ودعی الی طاعته واتباع امره
فبدا بنفسه فقال وَاللّٰهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ثم ثنی برسوله
فقال ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ یعنی بالقرآن ولم یکن داعیا
الی الله عز وجل من خالف امر الله ویدعوا الیه بغیر ما امر فی کتابه والذی امر ان لا یدعی الا به وقال فی نبیه صلی
الله علیه وآله وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ یقول تدعو ثم ثلث بالدعاء الیه بکتابه ایضا فقال إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ
يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ ای یدعو ویبشر المؤمنین ثم ذکر من اذن له فی الدعاء الیه بعده وبعد رسوله فی
کتابه فقال وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ثم اخبر عن هذه الامة وممن هی وانها من ذریة ابراهیم ومن ذریة اسمعیل من سکان الحرم ممن لم یعبدوا غیر
الله قط الذین وجبت لهم الدعوة دعوة ابراهیم واسمعیل من اهل المسجد الذین اخبر عنهم فی کتابه انه اذهب
عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا الذین وصفناهم قبل هذا فی صفة امة ابراهیم الذین عناهم الله تبارک وتعالی
فی قوله أَدْعُو إِلَى اللّٰهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي یعنی اول من اتبعه علی الایمان به والتصدیق له وبما جاء به من عند الله
عز وجل من الامة التی بعثت فیها ومنها والیها قبل الخلق ممن لم یشرک بالله قط ولم یلبس ایمانه بظلم وهو الشرک
ثم ذکر اتباع نبیه صلی الله علیه وآله وسلم واتباع هذه الامة التی وصفها فی کتابه بالامر بالمعروف و
النهی عن المنکر وجعلها داعیة الیه واذن له فی الدعاء الیه فقال يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللّٰهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
ثم وصف اتباع نبیه من المؤمنین فقال عز وجل مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللّٰهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ
تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ
وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ وقال يَوْمَ لَا يُخْزِي اللّٰهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ
يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی اولئک المؤمنین وقال
قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ثم حلاهم ووصفهم کیلا یطمع فی اللحاق بهم الا من کان منهم فقال فیما حلاهم و
وصفهم الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ الی قوله تعالی أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ثم حلاهم ووصفهم كيلا يطمع في اللحاق بهم الا من كان منهم فقال فيما حلاهم به ووصفهم وقال
في وصفهم وحليتهم ايضاً الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ الاية ثم اخبر انه اشترى من هولاء المومنين ومن كان
على مثل صفتهم أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ
وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ ثم ذكر وفاءهم له بعهده ومبايعته فقال وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
فلما نزل هذه الاية إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ قام رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله
ارأيتك الرجل يأخذ سيفه فيقاتل حتى يقتل الا انه يقترف من هذه المحارم أشهيد هو فانزل الله عز وجل التَّائِبُونَ
الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ
وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ففسر النبي صلى الله عليه وسلم المجاهدين من المومنين الذين هذه
صفتهم وحليتهم بالشهادة والجنة وقال التائبون من الذنوب العابدون الذين لا يعبدون الا الله ولا يشركون
به شيئا الحامدون الذين يحمدون الله على كل حال في الشدة والرخاء السائحون وهم الصائمون الراكعون
الساجدون الذين يواظبون على الصلوات الخمس الحافظون لها والمحافظون عليها بركوعها وسجودها وفي
الخشوع فيها وفي اوقاتها الآمرون بالمعروف بعد ذلك والعاملون به والناهون عن المنكر والمنتهون عنه قال
فبشر من قتل وهو قائم بهذه الشروط بالشهادة والجنة ثم اخبر تبارك وتعالى انه لم يأمر بالقتال الا اصحاب هذه الشروط
فقال عز وجل أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ
إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وذلك ان جميع ما بين السماء والارض لله عز وجل ولرسوله ولاتباعه من المومنين من اهل هذه
الصفة فما كان من الدنيا في ايدي المشركين والكفار والظلمة والفجار من اهل الخلاف لرسول الله صلى الله عليه
وسلم والمولي عن طاعتهما مما كان في ايديهم ظلموا فيه المومنين من اهل هذه الصفات وغلبوهم عليه مما افاء الله على رسوله
فهو حقهم افاء الله عليهم ورده اليهم وانما معنى الفيء كلما صار الى المشركين ثم رجع مما قد كان عليه او فيه فما رجع الى مكانه من قول
او فعل فقد فاء مثل قول الله عز وجل فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ اي رجعوا ثم قال وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ
فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وقال وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ
فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ اي يرجع فَإِنْ فَاءَتْ اي رجعت فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ يعني بقوله تفيء ترجع فذلك الدليل على ان الفيء كل راجع الى مكان قد كان عليه او فيه ويقال للشمس اذا زالت
قد فاءت الشمس حين يفيء الفيء عند رجوع الشمس الى زوالها وكذلك ما افاء الله على المومنين من الكفار فانما هي حقوق المومنين رجعت اليهم بعد
ظلمهم اياهم فذلك قوله اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا ما كان المومنون احق به منهم وانما اذن للمومنين الذين قاموا بشرائط
الايمان التي وصفناها وذلك انه لا يكون مأذونا له في القتال حتى يكون مظلوما ولا يكون مظلوما حتى يكون مومنا ولا يكون مومنا حتى يكون
قائما بشرائط الايمان التي شرط الله عز وجل على المومنين والمجاهدين فاذا تكاملت فيه شرائط الله عز وجل كان مومنا
واذا كان مومنا كان مظلوما واذا كان مظلوما كان مأذونا في الجهاد بقوله عز وجل اذن للذين يقاتلون بانهم

ظلموا وان الله على نصرهم لقدير الاية وان لم يكن مستكملا لشرائط الايمان فهو ظالم ممن يبغي ويجب جهاده حتى يتوب وليس مثله
ماذونا في الجهاد والدعاء الى الله عز وجل لانه ليس من المؤمنين المظلومين الذين اذن لهم في القتال فلما نزلت هذه
الاية اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا في المهاجرين الذين اخرجهم اهل مكة من ديارهم واموالهم احل لهم جهادهم بظلمهم
اياهم واذن لهم في القتال فقلت فهذه الاية نزلت في المهاجرين بظلم مشركي اهل مكة لهم فما بالهم في قتالهم كسرى
وقيصر ومن دونهم من مشركي قبائل العرب فقال لو كان انما اذن لهم في قتال من ظلمهم من اهل مكة فقط لم يكن
لهم الى قتال جموع كسرى وقيصر وغير اهل مكة من قبائل العرب سبيل لان الذين ظلموهم غيرهم وانما اذن لهم في قتال
من ظلمهم من اهل مكة لاخراجهم اياهم من ديارهم واموالهم بغير حق ولو كانت الاية انما عنت المهاجرين الذين ظلمهم
اهل مكة كانت الاية مرتفعة الفرض عمن بعدهم اذا لم يبق من الظالمين والمظلومين احد وكان فرضها مرفوعا عن الناس
بعدهم اذا لم يبق من الظالمين والمظلومين احد وليس كما ظننت ولا كما ذكرت ولكن المهاجرين ظلموا من جهتين ظلمهم
اهل مكة باخراجهم من ديارهم واموالهم فقاتلوهم باذن الله تعالى لهم في ذلك وظلمهم كسرى وقيصر ومن كان دونهم
من قبائل العرب والعجم بما كان في ايديهم مما كان المؤمنون احق به منهم فقد قاتلوهم باذن الله عز وجل لهم في ذلك
وبحجة هذه الاية يقاتل مؤمنوا كل زمان وانما اذن الله عز وجل للمؤمنين الذين قاموا بما وصف الله عز وجل من الشرائط
التي شرطها الله على المؤمنين في الايمان والجهاد ومن كان قياما بتلك الشرائط فهو مؤمن وهو مظلوم وماذون له
في الجهاد بذلك المعنى ومن كان على خلاف ذلك فهو ظالم وليس من المظلومين وليس بماذون له في القتال ولا
بالنهي عن المنكر والامر بالمعروف لانه ليس من اهل ذلك ولا ماذون له في الدعاء الى الله عز وجل لانه ليس يجاهد مثله
وامر بدعائه ولا يكون مجاهدا من قد امر المؤمنون بجهاده وحظر الجهاد عليه ومنعه منه ولا يكون داعيا الى الله عز وجل
من امر بدعاء مثله الى التوبة والحق والامر بالمعروف والنهي عن المنكر ولا يامر بالمعروف من قد امر ان يؤمر به
ولا ينهى عن المنكر من قد امر ان ينهى عنه فمن كانت قد تمت فيه شرائط الله عز وجل التي وصف بها اهلها من
اصحاب النبي صلے الله عليه وسلم وهو مظلوم فهو ماذون في الجهاد كما اذن لهم لان حكم الله عز وجل في الاولين و
الاخرين وفرائضه عليهم سواء الا من علة او حادث يكون والاولون والاخرون ايضا في منع الحوادث شركاء
والفرائض عليهم واحدة يسال الاخرون من اداء الفرائض عما يسال عنه الاولون ويحاسبون عما به يحاسبون
ومن لم يكن على صفة من اذن له في الجهاد من المؤمنين فليس من اهل الجهاد وليس بماذون له فيه حتى يفيء بما شرط
الله عز وجل عليه فاذا تكاملت فيه شرائط الله عز وجل على المؤمنين والمجاهدين فهو من الماذونين لهم في الجهاد
فليتق الله عز وجل عبد ولا يغتر بالاماني التي نهى الله عز وجل عنها من هذه الاحاديث الكاذبة على الله التي
يكذبها القران ويتبرأ منها ومن حملتها ورواتها ولا يقدم على الله عز وجل بشبهة لا يعذر بها فانه ليس وراء المتعرض
للقتل في سبيل الله منزلة يؤتى الله من قبلها وهي غاية الاعمال في عظم قدرها فليحكم امرء لنفسه وليرها كتاب
الله عز وجل ويعرضها عليه فانه لا احد اعرف بالمرء من نفسه فان وجدها قائمة بما شرط الله عليه في الجهاد فليقدم

علی الجهاد و ان علم تقصیر فلیصلحها و لیقیمها علی ما فرض الله علیها من الجهاد ثم لیتقدم بها و هی طاهرة مطهرة من کل دنس
یحول بینها و بین جهادها یقول لمن اراد الجهاد و هو علی خلاف ما وصفنا من شرائط الله عز و جل علی المومنین و المجاهدین
لا یجاهدوا و لکن یقول قد علمنا کم ما شرط الله عز و جل علی اهل الجهاد الذین بایعهم و اشتری منهم انفسهم و اموالهم
بالجنان فلیصلح امرا ما علم من نفسه من تقصیر عن ذلک و لیعرضها علی شرائط الله فان رای انه وفی بها و تکاملت فیه
فانه ممن اذن الله عز و جل فی الجهاد و ان ابی الا ان یکون مجاهدا علی ما فیه من الاصرار علی المعاصی و المحارم و الاقدام
علی الجهاد بالتخبط و العمی و القدوم علی الله عز و جل بالجهل و الروایات الکاذبة فلقد لعمری جاء الاثر فیمن فعل هذا
الفعل ان الله عز و جل ینصر هذا الدین باقوام لا خلاق لهم فلیتق الله عز و جل امرؤ و لیحذر ان یکون منهم فقد بین لکم و لا
عذر لکم بعد البیان فی الجهل و لا قوة الا بالله حسبنا الله علیه توکلنا و الیه المصیر محصلش انکه راوی میگوید که پرسیدم
از امام صادق که دعوت بخدا و جهاد مخصوص است بقومی یا مباح هر موحد مومن را فرموده خاص است بیک قوم
و قایم نتواند شد کسی مگر انکس که از حمله شان باشد پرسیدم از ان قوم فرمود آنکه قوم مستجمع شروطی اند که خدا بر مجاهدین
و داعیین مقرر فرموده و انکس که خالی است از ان شروط نه ماذون ست و در دعوت نه جهاد گفتم بیان کن فرمود
خدای عز و جل در کتاب خود درجات قرار داده و اول دعوت خود واضح فرمود که وَاللّٰهُ یَدْعُوا اِلٰی دَارِ السَّلَامِ وَیَهْدِی
مَنْ یَشَاءُ اِلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ باز بیان فرمود دعوت پیغمبر صلی الله و آله و سلم که ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة
الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن و نیز فرمود وَاِنَّکَ لَتَهْدِی اِلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ باز هدایت قران را ارشاد نمود که اِنَّ هٰذَا الْقُرْاٰنَ
یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ اَقْوَمُ باز دیگر گردان قوم را که ماذونست در دعوت و فرمود باید که باشد از شما گروهی خوانند
مردم را به نیکی و فرمایند بمعروف و باز دارند از چیز بد و ایشان رستگارانند باز خبر داد ازین امت که ایشان از
ذریه حضرت ابراهیم و اسمعیل سکنه حرم اند که غیر خدا را نپرستیده اند گاهی و مصداق آیه تطهیر گشته اند و مقصود
این ایت انا ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی که میخوانم بسوی خدا بر بینائی و هر که پیروی کرد
مرا یعنی اول کسیکه متابعت ایمان و تصدیق نمود و از شرکت پرهیزید باز اتباع پیغمبر و اتباع این امت موصوف
را نام برد فرمود ای نبی کافی است ترا خدا و هر که پیروی کرد ترا از مومنان باز بیان کرد اتباع حضرت پیغمبر را
که محمد فرستاده خدا است و انانکه همراه او یند سخت اند بر کافران مهربان میانه یکدیگر می بینی ایشان را رکوع
سجده کنندگان میطلبند فضل از خدا و خوشنودی علامتهای ایشان در روهای ایشان ظاهر است از سجده کردن
اینکه مذکور شد صفت ایشان است در توریت و صفت ایشان در انجیل ست و فرمود در صفت ایشان روز یکه
خجل نکند خدا پیغمبر را و رسوا نسازد ان مردم را که ایمان اوردند با وی نور ایشان میشتابد در پیش ایشان
و بجانب راست ایشان باز فرمود قد افلح المومنون باز توصیف ایشان کرد تا توقع لحوق ایشان نکند مگر
کسیکه از ایشانست و از اوصاف ایشان یاد کرد که در نماز خود ترسندگانند و از بیهودگی اعراض کنندگان
تا انکه ارشاد نمود که این گروه وارثین اند که میراث فردوس برند و در ان جاوید مانند و گفت در صفت

این قوم میخوانند همراه خدا معبود دیگر را و نمی کشند جانی را که حرام کرده خدا مگر بحق و زنا نمیکنند و هر که بجا آرد آنچه
مذکور شد از گناهان کبیره میبیند جزای گناه خود و چند کرده شود برای او عذاب رستخیز و جاوید ماند در عذاب و
بحالت خواری باز مطلع گردانند که خریدار این مومنین جان و مال ایشان بعوض جنت جهاد میکنند در راه خدا پس
میکشند و کشته میشوند وعده کردنی برخود راست و درست در توریت و انجیل و قرآن باز و بالا ساخت
بشارت ایشان و فرمود کیست وفا کننده تر بعهد خود از خدا پس شاد شوید بخرید و فروخت خود که
که متابعت گرویدیان و ان بیع رستگاری بزرگ است چون فرود آمد ان الله اشتری
الایه مردی برخاست و عرض کرد که جزوه مه انبی الله که مردی شمشیر بدست گیرد تا کشته
شود و جهاد نگرم تکب محارم گردیده ایا شهید شد یا نه حق تعالی نازل فرمود التائبون الایه پس حضرت تفسیر
نمود که لایق شهادت و جنت توبه کنندگانند از گناهان و انانکه عبادت نه نمودند مگر خدا را
و شریک نکردند بخدا کسی را و در تنگی و فراخی شکر گذارند و روزه گیرند و مواظبت بر نماز پنجگانه نمایند
و انکه در رکوع و سجود و اوقاتش محافظت بکار برند و امر معروف و نهی از منکر بجا آرند این شخص مبشر بشهادت
و جنت است باو خبر داد خدای عز و جل که امر نکردند بقتال مگر اهل این شروط را بدلیل اذن چه جمیع انچه
میانه آسمان و زمین است برای خدا و رسول او و مومنین است که مستحق این صعب باشند پس مشرکین
و کفار و ظالمین و فاجرین که صاحب ریاست اند ظلم کرده اند برین مومنین و هر چه بدست خویش دارند
همه حقوق آن مومنین است که مورد آیت اذن گشته اند باقیمانده آنکه فقط ان مومنین پروانگی جهاد یافته اند
که موصوف بشرایط اند و جز آنکه پروانگی جهاد نتواند یافت مگر کسی که مظلوم باشد و مظلوم نتواند شد مگر مومن و
مومن نتواند شد کسی مگر که قایم باشد بشرایط ایمان که حق تعالی قرار داد برای مجاهدین بعد از کمال شرایط
مومن و مظلوم ماذون بجهاد می شود و رنه ظالم است و جهاد او واجب است تا توبه کند این شخص عوض جهاد ماذون
نتواند شد چون آیت اذن در مهاجرین آمد حلال شد ایشان را جهاد کفار راوی میگوید پرسیدم که مهاجرین
پروانگی یافتند بقتال اهل مکه پس ایشان بجهاد کسری و قیصر و دیگر مشرکین چرا متوجه گردیدند امام
فرمود اگر فقط همین اذن می بود هرگز بر کسری و قیصر و غیر ایشان نمی تاختند زیرا که ایشان
ظالم نبودند بر مهاجرین بلکه ظالمین اهل مکه بودند و اگر فقط مراد مهاجرین می بودند حکم این آیت از متاخرین
برمی خاست چه نه از ظالمین کسی مانده نه از مظلومین چنین نیست که گمان بردی ولیکن مهاجرین مظلوم اند
بدو جهت یکی از اهل مکه دوم از کسری و قیصر بسبب آنکه سلطنت ایشان حق مهاجرین بود پس قتل مهاجرین من
کسری و قیصر را هم باذن خدا بود و بهمین دلیل مومنین هر زمان جهاد توانند کرد لیکن اذن جهاد بهمان
مردم است که بجمیع شرایط باشند تا ایمان و مظلومی و ماذونی بحصول انجامد و هر که چنین نیست
ظالم است نه مظلوم نه داعی نه مجاهد بلکه مومنین مامور اند که با و قتال کنند و امر معروف تواند شد

آگاه نموده شود که چنین مکن و ناهی از منکر نتوانند شد کسی که مردم مامور شوند با آنکه باز دارند او را از گناه پس هر گاه مستجمع
آن شرایط شود که حق تعالی اول آن شرایط را بیان کرد که اصحاب پیغمبر اند و مظلوم ست و ماذون در جهاد چنانچه ماذون
شدند اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم چه حکم الهی در اولین و اخرین و فرایض او بر ایشان برابر می باشند مگر بحیثیت
خصوص علتی و حدوث سانحه و در منع حوادث نیز شریک اند اولین باشند یا اخرین همچنین در فرایض و در سوال و حساب
هم برابر هستند و بدون استجماع شروط زینهار مامور بجهاد نتوانند شد کسی باید که آدمی بارزوهای خویش غره نشود و نفس خود
را به بیند و شروط را ملاحظه فرماید چون خود را مستجمع یابد اقدام بر جهاد نماید و کسیکه فاقد الشروط باشد یعنی اصرار میکند بر معاصی و
محارم اقدام می نماید بر جهاد پس البته مصداق این خبر و اثر خواهد بود که بالیقین خدا تایید خواهد کرد این دین را بآن
قومها که بهره ندارند بر هر عاقل بعد از دیدن این حدیث مثل افتاب نیمروز روشن ست که هر حرفش اصول و فروع
قوم را قطع میکند و خشک و تر ایشان را می سوزد یعنی استحقاق امامت را برای اصحاب کرام ثابت می نماید و من در
حیرتم که چگونه تمام فواید و همه عوائدش را که تلخیص و ضبط آن هم دشوار بود در سلک بیان کشم لکن بمقتضای لا نترک
کله حرفی چند برای تنبیه غافلین میگوییم که از منطوق حدیث بدیهی هر کس در آید که مهاجرین عموما داد رفاقت حضرت
رسالت داده اند و بنص امام صادق ناطق نه امام صامت آیت معیت در شان مهاجرین مجاهدین کسری و قیصر دیگر
قبایل کفار ست که مطیع و منقاد خلفا بودند و بحکم ایشان شمشیر خویش بر مشرکان و کافران کشیدند و بر مخالفین اهل
اسلام شدید تر و رحیم یکدیگر بودند و بعبادات و خلوص یزدانی القدر قیام ورزیدند که حق تعالی در کتب آسمانی از توریت
و انجیل مدح و ستایش ایشان به تنظیر و تمثیل آورده و داد قدردانی اعمال ایشان داده و مغفرت و اجر عظیم برای ایشان
مهیا ساخته پس اگر عیاذا بالله خلفا و اتباع شان در صنادیق آتش مقید شوند و بعذاب دوزخ معذب کردند
چنانچه تابعین زراره و ابو بصیر اعمی و شیطان الطاق و غیر او گمان بلکه یقین دارند لازم آمد که امام صادق کاذب
باشند و قس علی هذا اخلاف ناطق بودن هذا خلف و باطل و نیز بنص جعفری عیان شد که چنانچه مهاجرین مذکور
همراه حضرت صلی الله علیه وسلم در دنیا بودند و بکمال ایمان و خلوص نیت همقرین گشتند در عالم اخروی هم آثار آن
مترتب گردد یعنی انوار ایمان و اعمال صالحه شان محیط شود و همراه انبیاء و صدیقین بجنت درایند و وارث آن
باشند و بر تقدیری که خلافت مرتضوی را غصب کرده و فدک را از وکلای فاطمی فورق کرده باشند البته ضرور ست
که در ظلمات دوزخ گرفتار کردند و هو خلاف النص و انقضا بالجهار امام مفترض الطاعة بوضوح انجامید
که صفات مقبوله بارگاه خداوندی که آیت کریمه قد افلح المومنون بران شامل ست در ذوات مقدسه
این بزرگان راسخ بود و نور قبول و رضای الهی بر ایشان تافته و ازین اسباب مهاجرین مذکورین جنت
الفردوس را میراث یافتند و اگر بعد وفات سید کاینات مرتد میشدند حقیقةً یا مجازاً بر تقدیر علم الهی لازم
مے آید تلبیس در کتاب خدا و الا لازم آید تطرق جهل بحضرت کبریا تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا و ایضا
چون جهاد کسری و قیصر در خلافت راشدین بود و ایشان ماذون بودند پس شرایط ایمان در ایشان بوجه

اہم بخصوص جعفریہ متحقق شد پس سیکہ ایشان را مرند گفته خواہ بمعنی طریان کفر علی الایمان خواہ بجانکہ بمعنی ظہور
نفاق چنانچہ سروان شیخ علی ورطل بوق مثل مجتهد و دیگر معاصرین از مزین و برادرانش فضله خوارشان
و تفصیلش از ضربت حیدریہ خواہد آمد درین کتاب یا غیران انشا الله تعالی خود مرتد بوده و ایضاً از فواید مخصوص
جعفریہ است که کرشمه دوار عذیریہ را که شیعه خم طلسمات ان ساختند کافی ایصافی وغیره در امامت مجددی
اصلی بنود بدلیل خلف یعنی اگر خلافت مذکور ثابت باشد مهاجرین مومن نباشند نه اخلف و ایضاً بنص جعفری
بوضوح انجامید که این گروه والا شکوه مورد آیت کریمه الذین لا یدعون و آیتها اشتر ابودند و از کفر و شرک
و گناهان کبیره ددراز دستے وعده آن بر مخلوقات منزه بودند وحق تعالی نفوس واموال ایشان بعوض
و جنت خرابده بانواع مدایح و مناقب برگزیده اگر ایشان بدوزخ داخل شوند وفای وعده الهی چگونه صورت بندد بلکه
تخلف عظیم وظلم صریح لازم آمد وهو باطل قطعاً و ایضاً بتصریح حضرت امام صادق روشن گردید که صفات
مذکور آیت کریمه التائبون الآیة که بالاتر از ان در امت محمدی صفاتی نیست همه در ذوات قادسهٔ این زمره
طیبه فراهم و متمکن بود و امام موصوف بار بار تنبکرار یکه زیادت بران متصور نیست ارشاد کرد که مهاجرین
شروط دعوت الی الله وجهاد فی سبیل الله را جامع گردیدند و همه شرایط را که درین باب است فرا گرفتند
پس در استحقاق و اهلیت وحقیت خلافت ایشان چنانچه اهل سنت میگویند انتظاری نماند چه بارها مفصل
دانستی که قیل وقال علمای شیعه همین بود و بس که ایشان زینهار مستجمع شروط خلافت که در کتب اهل سنت
است نبودند بلکه خلافت از مستحق ان ربودند و داد احداث و ابداع دادند و مجتهد رفضه علی روشن اشهاد بمیز
ترانه مثل و نکی می سراید و در استفتا و هم تشئید آبا و از یکه نیق خوارزان در خجالت است میگوید که خلافت خلفا از
خلافت یزید بدتر است و در خلافت یزید هر سه دلیل امامت موجود است بخلاف خلافت خلفای ثلاثه و قبل ازین
دانستی که کسی را گفتگو در ان نیست که ایشان سریر آرای خلافت بودند و اصحاب و تابعین در بیعت ایشان در
آمدند و اطاعت و انقیاد ایشان همیکردند بلکه هیچ کس از سوفسطائیه هم درین امور حرف نتواند زد پس درین
مقام علمای رفضه جز آنکه احد الامرین را اختیار نمایند چاره نیست یا دگویند که مطاعن خلفا و پیروان شان
که امامیه در کتب خویش مرتب نموده اند باطل و مبنی بر خور و اعتساف ایشانست یا فرمایند که با وجود صدور
آنهمه ظلمها از ایشان بر اجله اهلبیت سید انبیا صلی الله علیه وسلم و نسبت ایذا ایان بانجناب و دیگر بی اندامیها
و مخالفت شریعت مروت و عدالت و مناقب اصحاب کرام بجالها باقی بود و زینهار درین امور منافی آن نیست
که ایشان مورد آیات مذکوره باشند معاذ الله من ذلک و ایضاً از فواید نصوص جعفریہ است آنکه رفضه تقریر
اینکه در کتب درج کردند زیر حدیث ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر که مصداق ان خلفای راشدین
اند بخاک برابر شد زیرا که مجاهدین کسری و قیصر و مروجین دین اسلام ماذون بودند و موادات قرانی
پس کجا ماند فسق و فجور ایشان معاذ الله بلکه عیان شد که اینچه طوسی رفضه گفت مخالفو تسنفہ خلفا

واتباع شان را اراده کرد و در طی بوق بیان نمود گو هیست که از و بالش [illegible] تتمه تجدید برآمد دیگر اکابر مجتهدین امامیه
بکمال الله انوو افتخار نوش جان فرمودند که یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا و قس علی هذا آنچه درباره
طلحه و زبیر از حواریین سید النبیین گفت که محاربه لفرقه چه ایشان نیز ماذون و مورد آیات بودند و مراتب امهات
المومنین بجایی رسیده بود که ایمه آرزوی آن داشتند کما فی تفاسیر الشیعه الغرض فواید این نصوص بحیاتیست
که بالاستیعاب توانم کشید پس چیزی از آن برشمردم و باقی را برا ذهان صافیه اهل بصیرت گذاشتم که غور کنند و بر
آرند که هر لفظ این نصوص گنجی هست شایگان و معدنیست فراوان [illegible] لا یوصف الواصف المطری خصایصها
و آن یک سابقانی کل ما وصفا + بالجمله بعنایت ایزدی حجت باتمام شد و برهان قاطع واضح گردید اهلیت و استحقاق
خلفا و مدایح جلیله و مناقب جلیله ایشان بنص قرآن شد یعنی امام ناطق و هر کس که دران گفتگو کند فضلات دشمنان
اهل بیت مثل زراره و اخوانش که میخواستند که آن امام برحق را مجمل گردانند چنانچه در مختار کشی وغیره هست
میخورد و از ینجا اجماع عترت طاهره بر طور شیعه کاسبق الیه الاشاره مرا ارا بر حقیت خلافت خلفا هم جاگزید
مدرک اولین و آخرین گشت الا ابواب و فصول کلینی و بصایر و بحار الانوار درین معنی که اقوال و اعتقادات ایمه
اهل بیت یکیست محمل باشد هنوز این قسم احادیث که موید بکتاب و سنت و موکد بدرایت باشد و عروق مذهب
قوم را قطع کند در اصول ایشان موجود هست که من در ینجا نیکه مجلدات کتاب وافی را که جامع الاصول اربعه است
در [illegible] اول [illegible] در تهذیب وغیره با ینحدیث استدلال میکند و همچنین دیگر اکابر قوم میدیدم و اینحدیث را بر چیدم
و در لبصارة العین المخفی آن بگذیدیم که تا این وقت حق حرفی چند افزا دا اکرده ام چه در هر جمله و هر فقره از حدیث
امام قیاس [illegible] نی جاریست که مذهب طایفه را زیر و زبر میکند و چون با ینمقام رسیدی بداهته معلوم کردی
که در اهلیت و استحقاق مهاجرین بخلاف هیچ غباری نماند مگر آنکه مجتهد زمانی بمقتضای هواوس شیطانی چنان خیال دارد
که از ینحدیث ثابت شد آنکه مهاجرین ماذون بجهاد و دعوت و مستجمع شروط آن بودند این از کجا که خلافت خلفای
ثلثه حق ست و این امر قابل جواب نیست زیرا که محصل قیاسی که از عبارت لبصارة العین بر آید نیست که مهاجرین
مجاهد کسری و قیصر بودند و هر که چنین است لایق دعوت و جهادست پس خلفا بنص امام لایق دعوت و جهاد گشتند
و لایق دعوت و جهاد بمنطوق حدیث کلینی کسی ست مستجمع شروط و صفات معلوم باشد پس خلفا مستجمع شروط و جامع صفات دیده
بحکم جعفری و نزاع شیعه در همین بود چنانکه دانستی اکنون عیان شد اهلیت و استحقاق شان و هو المطلوب حالیا
مخلصی برای مجتهدین امامیه نیست مگر آنکه گویند که خلفا که مهاجر بودند هجرت ایشان کی قبول گردیده چنانچه قبل
ازین بهفوات رفضه مجملا نشان دادم و تفصیلش چنانچه باید از حداب و درست یعنی این بزرگان معاذ الله بجهت
عشق و عاشقی وطن خود را ترک کردند و بمدینه آمدند کما صرح به الفاضل الطبری فی الکامل و این تقریر تحریر
قابل آن نیست که محتاج بجواب آن باشم لیکن تا عرقی از عروق مذهب رفضه باقی نماند میگویم که خدا را بیان
باید کرد که آن مهاجرین کیستند که جهاد با ملوک روم و شام و سلاطین ایران و دیگر قبایل کافران حسبة الله

دخلو حضرت خود طریقت بقتل آورده اند و مورد حدیث کلینی گشته و در خبر صادق امام ناطق نزد مجوسیان ایران بقتل بنات
مولان غواهر شهر پس حضور ما ست از وجود این قوم نشان دادن و آنگاه بکثرت تمام تا بمقابله عساکر این سلاطین
صبح فراز آیند و تا مدتهای دراز بر میمنه و میسره ایشان بتازند و بر سبیل عادت داد مقاومت داده جماعات
شان را پریشان سازند برای خدا انصاف بکن که آیا مقصود ازین مهاجرین ابو لؤلؤ فیروز مجوسی یا باشجاع الدین
شیعه است که بتصریح علمای ارفضه هم آتش پرست بوده که بعد از قتل فاروق بر دلدل سوار شده و بیک دم ببلاد شیعه
از مدینه رسیده و باشاره حضرت مرتضوی باین اسلوب خاص هجرت گزیده و سکنه آن دیار شاید بر تار برقی بمژده قدوم
وی بردند و باستقبالش پرداختند یا مراد ازین مهاجرین فقط آنکس تواند بود که نزد قطب الاقطاب شیعه
یعنی راوندی مصداق اقامت سنت و ازاله بدعت بنص حضرت مرتضوی شد چنانچه تفصیلش در مجلد سابق از
کتب رفضه گذشته الغرض چون بنص قطب مذکور آن شخص در زمان سعادت نشان خاتم پیغمبران از ملک
عدم رفته پس چگونه تصور کرده شود که او باز از ملک عدم برونق افزوده جهاد کسری و قیصر نموده همراه صاحب
العصر والزمان به دیار جابلقا تشریف برد و برین تقدیر مهاجر مذکور از عمر و عیار پسران شیخ مبارک هم گوی سبق
ربوده و چون راه عذر لنگ او هر طرف مسدود و دست آشوان غیر ازانکه مراد ازین مهاجرین آن چهل کس را گیرند
که بمقاومت اول خلفای راشدین سلاح بر تن راست نمودند و روبروی اسد الله الغالب علی ف جان نثاری
میزدند و بعضی از ایشان خواستند که روی زمین را از لشکر دلاوران بپوشند و اول تعداد ایشان بچند هزار
میرسید باز بچند صد انجامید باز بچهار اربعین گرائید تا آنکه از عشرات باحاد هم قرین گشتند و واقعه نادری بلا زمن
وجه خاص تازه تر رو نمود صورتی بذهن نمی آید ولیکن میگوییم که بحار و حیات القلوب و دیگر کتب جامع الاصول
موجود دست ملاحظه فرمایند که درین جماعه شاذی لایعبأبه از گروه مهاجرین که بود اکثر و اغلب ایشان کرده
انصار بودند و للاکثر حکم الکل پس عجب است که از امام همام و شاذی قلیلی را بار بار بدین تکرار یاد کردند و انصار
را دخل ندادند باینهمه می نویسیم که حضرت امیر بگواهی نسخه سلیم که صحیح الکتب قبل القرآن بر اصول طایفه
بی ایمان توان گفت چه ایمه واحد بعد واحد تصدیقش نمودند و صدق سلیم ور زبان داشتند لیکن جماعت
ملکیدیت پیشه عداوت اندیشه را لعنت کرده اند علی روس الاشهاد بینی که سلیم مذکور جائیکه بمقتضای دیت یهود
مدعی شده که اصحاب کبار معاذ الله بی پروائی در خانه هدایت کاشانه فاطمه رضی الله عنها درآمدند و آن
جناب چادر بر سر مبارک نداشتند روایت میکند نادت یا ابتاه و یا رسول الله بئس ما خلفک ابوبکر و عمر و عینای
لم متقفیا فی قبرک تنادی باعلی صوتها فلقد رایت ابابکر و من حوله یبکون و ینتحبون و ما فیهم الا باک غیر عمر و خالد بن ولید
والمغیرة بن شعبة و عمر یقول لسنا من النساء و رأیهن فانتهوا الی ابی بکر و هو یقول انا و الله لو وقع سیفی فی ید
معلمهم انکم لم یصلوا الی هذا ابدا و الله ما الیوم نفسی جهادکم لو کنت استمکنت من الاربعین لفرقت جماعتکم و لکن
لعن الله قوما بایعونی ثم خذلونی حاصل این حدیث مفتری آنکه در وقت مذکور که صحابه بی اذن

بخانه درآمدند به فاطمه زهرا رضی الله عنها بعرش برین رسید راوی میگوید که دیدم ابوبکر و یارانش را که زار زار میگریستند
غیر از عمر و خالد و مغیره و عمرو درین وقت بقساوت زیاده تر از همه بود می گفت که ما از قوم زنان نیستیم و بر فریاد ایشان
گوش نمی نهیم پس جناب مرتضوی را کشان کشان آوردند بسوی ابوبکر او میفرمود بخدا قسم میخورم که اگر شمشیر بدست
من بودی البته تا ابد باین آرزو نمیرسیدند و سوگند بخداست که من بجهاد شما ملامت نمیکردم نفس خود را اگر ان چهل
کس در تابوی من می بودند البته جماعت شما را پریشان میکردم ولیکن لعنت خدا باد بران قوم که بیعت من کردند باز
خذلان من نمودند بعد ازین انشاء الله تعالی از کتب معتمده قوم معلوم خواهی کرد که علم حضرت مرتضوی بلکه همه ائمه محیط
است بر جمیع مخلصین و منافقین که تا قیامت بهم رسند پس چگونه تجویز توان کرد چنانچه در بحار و بصائر الدرجات است
که ایشان بعد ازین رو باخلاص آوردند و مجاهدات کردند خاتمه ایشان بخیر بود و ایا عالمین ماکان و یکون لعنت
توانند کرد کسی را که میدانند که او بر ایمان خواهد مرد حالانکه رازی صاحب تبصرة العوام که او ایم علم الهدی لقب
داده اند میگوید که امام لعنت نمیکند مگر کافر را مغهد اور کتب این واقعه جابجا مصرح ست چنانچه کتب احادیث ایشان
بران مملو و مشحون است بلکه در مجلد سابق دیگر هم دانستی که این گروه انچه با امیر المؤمنین قربها کرده اند قومی نه اند شنیده ند
و بعمل نیاوردند و هرگاه آن گروه شقاوت پژوه که ائمه عینا و جهارا لعن کنند آنها را و خاتمه شان بخیر و عافیت
مقرون شود پس خلفا که زینهار سرکشی و افترا و نقض عهد شان بدین درجه نبود و مثل ایشان قطعا و یقینا داد
نفاق نداده اند و ذوالجهتین نکردند اگر بر ایمان بمیرند چه مقام تعجب خواهد بود و کیف که نصوص قطعیه جعفریه برای ایشان
موجود که هنوز از ان فارغ نشده ایم این چه غفلت و بی تمیزیهاست که از ان چشم پوشیها میفرمایند الغرض چون ایشان
مورد لعنت خدا و خاذلین حضرت اسد الله و اهل بیت سید انبیا باشند و حضرت مرتضی بان اخلاق عمیم لعنت
برایشان برملا فرماید و علت آن لعنت را خذلان و بیعت ایشان اعتقاد نماید نامردی ایمان باین شد و مد
بر زبان مبارک آرد و هزاران مفاسد بران مترتب گردد باز دیگر توقع جهاد از ایشان با افواج کسری و قیصر داشتن
و اینها را مورد آن آیات قرانی پنداشتن و نصوص جعفریه را در حق ایشان اعتقاد کردن غیر از متشیعین کار
کسی از مجانین هم نیست چون اصول و فروع رفضه همه متناقض و مکذب همدگر است برای بربستن زبان این ژاژ
خایان و بیهوده سرایان هر چه تقدم بالحفظ کرده شود بجای خود خواهد بود واویلا این قوم ملعونین جمع آن
اوصاف توانند شد که بروایت کلینی در نصوص جعفریه دانهم بار بار دلبصه تکرار دانستی پس در حقیقت جمع بین الاضداد است
و اگر باینهمه اعمال فاسده و معاملات کاسده مستجمع آن شروط و مجاهد نزد رفضه باشند خلفا و اتباع شان که لا کلام
درباره ایشان غیر از مضامین خطبه شقشقیه چیزی دیگر از احادیث مرتضویه نیست و آن خطبه بر فرض تسلیم بدان گوش
و نفرین بداهته نمیرسد که از برای این قوم مقرر و متعین گشت چرا بر زبان شما هم مصداق حدیث کلینی نباشند و اگر
ادنی تفحص در کلام عادل و منصف مجتهدین نمایند توانند یافت که جز بر ترک دلی محل آن خطبه نتوانند شد اگرچه بعضی از
علماء رفضه خطبه شقشقیه را سند چک چکی پنداشته باشند و این بدان ماند که چون کتاب خوان بر منبر گفت مرد بست

یکی ازین قوم گفت بر مردی لعنت گفت ای مرد که خاموش کرد روایت آن از حضرات معصومین ست گفت من مردی از آن
مردان کمان بردم باقی ماند انکه مولف قیما احادیث مرتضویه افزوده هنوز در زعم مطاعن دعای صنمی قریش با فاقات
آنجناب که الم الایه ست موجود و خرما کتابک وبدلا دینک دران مسرود است خدا اگر بحکمت به بندد دری بگشاید بفضل
و کرم دیگری بگوییم شمول فضل الهی بحال است که هرگاه باب مطاعن در ذیل شقشقیه بروشنی افتاب مسدود است
در دعای مذکور که آنهم از ابن عباس ست و در ظلمتی است که اذا اخرج یده لم یکد یریها انسداد باب بطریق اولی هر که
خواهد بدعای مذکور و سند مسطور رجوع کند و بداند که اندرون تاریکی ست و حال راوی معاذ الله ستمانی بی دینی
و سخن سازی خصوصاً در باره جناب مرتضوی بر اصول طایفه درین کتاب جا بجا مرقوم ست معهذا اغماز دعا که تحریف
کتاب ست باظهار می در رساله اعتقادیه و ثمانینی در مسائل طرابلسیه و طبرسی در مجمع البیان وغیره در تبیان موضوع
و مفتری و تحریف معنوی البته مراد نتواند شد زیرا که بر فرقه معنی فرقه دیگر را تحریف میدانند و از باب تبدیل می خوانند
حتی که خود منکرین تقیه مراد صدق را که مقصود از اتقی کسی ست که در تقیه سابق الاقدام ست بجوبی نمی ستانند و عجب که
اتباع این بدعی مزید ولا شقشقیه یاد ماند و دعای صنمین بجهت محبت اصنام و اقامت ست و ازاله بدعت الی غیر ذلک من او
صاف العشرة الکامله نسیا منسیا شود که هنوز از جناب مرتضوی در نهج البلاغت یادگار ست کما لا یخفی بلکه بر اولویت
خلفاء و اتباع شان درین باب بر اصول رفضه دلیلی قایم توان کرد و آن انکه شجاعت این بزرگان بدان درجه
رسیده بود که بحکم نسخه سلیم چنانچه همین وقت دانستی بمجرد اشاره ابوبکر حضرت امیر را معاذ الله بخواری و زاری تا
بدار الخلافت کشیدند که تفصیلش از کسی جز رفضه نمی شنید حالانکه سطوت و شجاعت انجناب انچنان بود که
شجاعت رستم پهلوان زمن و اسفندیار رویین تن در جنب آن وقعی باشد پس جهاد با لشکر سلاطین ایران و روم
و شاهان برمزبوم ازین بزرگان البته متیقن و معلوم ست نه از ان مردم ملام و ملوم که در هر بار خود و جوشن پوشند
و هر وقت بخذلان معصوم کوشند و در رفاقت امام ابجع نیارند و بار لعنت را بر نفوس قدسیه خود بر دارند آورده اند
که سکنه شهری از صولت شیری که قریب ایشان در غاری منزل گزیده بود می ترسیدند و از حمله او مانند بید بر خود می لرزیدند تا
انکه طلوب مسافرین خسته و راه کار روائیان بسته شد بادشاه فرمود که هر که این شیر را بکشد بنعمت بیدریغ و اسپ و خلعت
مرصع برای او باشد گویند شخصی از دلاوران شیر را کشت و بگرفتن انعام موعود ببارگاه شاهی روانه شد یکی از اهل
فضول دعوی کرد که شیر را من کشته ام بالاخر هر دو بر در پادشاه در حالت جدال حاضر شدند ملک شامه هر
تا هر دو را بر قاضی بردند قاضی یکی را در خلوت طلبید و از هر دری سخن میگزرانید تا قصه شیر بزبان آورده بران
شخص حمله کرد فورا رعشه بر بدن او افتاد پس قاضی دیگر را در خلوات خواند و چون همان معامله باوی نمود ان شخص مشتی
بر کله قاضی زد درین وقت حقیقت حال عیان شد که این مرد شیر را کشته و آن دیگری براه لاف و گزاف رفته و بنیمه
اگر رفضه از غایت بیحیائی گویند که حضرت سلمان و مقداد و ابوذر چرا مورد حدیث امام جعفر بر صور خیال مجتهدین اعمی
و محدثین اعور نباشند پس جوابش انکه تراجم و اقعیه ایشان در استیعاب و دیگر کتب رجال الفضایل مذکور ست نه انیکه اکتفا

انہمہ مجاہدات کردند اما تفصیل حالات ایشان در بحار الانوار وخلاصة الاقوال وتلخیص منبع المقال پس مخالف این امر
مهمل وحصر ان مهاجرین درین یکدوکس از عجائب خرافات وغرائب وہم وخیال ست وقیود و الفاظ حدیثیکہ مفصل شنیدی
ازین اراده ابادی ابم دارد حضرت سلیمان کجا در مکہ بود وچگونہ مشرکین ازین بلده معظمہ اورا بانواع ظلم وستم برآوردند
ودر کتب قوم ایا مصرح نیست کہ سلمان ہم بر وقت موعود جہاد نزد امیر المومنین حاضر نشد وغیر از مقداد کسی
اطاعت وانقیاد درین وقت نکرد چنانچہ در مختار کشی وغیران ست پس کمال بی حیائی ست اگر رفضہ این خیال محال
درباره شان بدست آرند معہذا مزید شقاوت ہست کہ علمای رفضہ حق پوشی وتر فروشی را شعار خود سازند وکتاب
اختصاص را بگشایند وبیاد بنیارند کہ این بزرگان دران چہل کس منسلک بودند کہ لخشت از بام افتاد چنانچہ بروایت
سلیم دانستی ومدلول روایت اختصاص ہمیست کہ چون عماری وقت حاضر شد ضربت حیدری بر سینہ وسر نقش
مرتضوی بگوش او باین الفاظ رسید کہ مالکم استیقظوا من نومة الغفلة وعموما بخطاب ووسلمان وابوذر
چنین فرمودند کہ ارجعوا فلا حاجة لی فیکم انتم لم تطیعونی فی خلق الراس فکیف تطیعونی فی قتال جبال الحدید فلا
حاجة فی لکم یعنی بروید ہر جا کہ خواہید مرا بشما کاری نماند ہرگاه شما اطاعت من نکردید بسر تراشیدن وعہد
خود را بر بلا شکستید دیگر مرا از شما چہ توقع باید داشت چون امام الائمہ را باوصف علم غیب وشہادت توقع از
ایشان نباشد دیگر در حق ہا چگونہ از ایشان در شجاعت طمعی داشتہ باشد فکیف کہ چنانچہ ایشان درین زمان داد
نامردی دادند در زمان سعادت نشان عمر وانس وجان ہمیشہ می گریختند واغاز وانجام ایشان بر
یک منوال بود مگر یاد نداری کہ شیخ مفید حارثی معلم ثمانینی چنانچہ در بحار وحیات القلوب ست بسند معتبر روایت
کرده کہ در حنین ہمہ صحابہ بگریختند غیر از نفر از فرزندان عبد المطلب عباس ولپسرش فضل وعلی وبرادرش
عقیل وابو سفیان وربیعہ ونوفل کہ پسران حارث ابن عبد المطلب بودند وچہ خوش گفت ملا در حیات
القلوب کہ بواقعہ احد غالبا انیسہ دختر گفت ماز ینہ خاک بر روی گریختگان می پاشید ومی گفت از خدا ورسول
او بکجا میگریزید الخ ومجتہد در طعن الرماح در بیان جنگ احد گفتہ کہ غیر از جناب امیر کسی ہمراه حضرت نماند وخود
حیات القلوب ودیگر کتب معتمده رفضہ دلالت بر ضعف ایمان ابوذر دارد مگر شاید جناب شان بعد انکہ بر وعده
خویش شرف حضور نیافتند بلکہ تخلف ازان نمودند چنانچہ تفصیلش در کشی وبحار وکتب مذکوره زیاده تر موجود لائق این
درجات عالیہ کہ برای مہاجرین در حدیث امام صادق ثابت گشتہ گردیده باشند والبتہ با نسخہ سلیم حاکم ست کہ بعضی
ارکان اربعہ محکوم بردت ونفاق بودند پس عقل چگونہ تجویز کند کہ این یکدوکس ہمہ اتیان خلافت وجہاد ودعوت
را باحسن وجوه سر انجام دادند ودر مقابلہ اہل شام وروم وایران مصدر دلاوری ودلیری وشہور وشیری شدند
ومانند عمر وعیار ہمہ امور را ہموار کردند آیا این جہالات کمتر از آن است کہ ماتمگان مکن پو میگویند کہ ہر چہ در عالم
تکونات پدید آمده ومی آید کار حضرت بدیع الدین مدار ہست خواه خلق سموات وارضین باشد خواه بعثت
حضرات انبیاء ومرسلین عجب نیست کہ از مجتہدین شیعہ کہ چون از ہر جہت راه فرار را دیوار یابند درین مقام مذہب

ملنگان . بالاتر از خمسین اختیار کنند چنانچه تفصیلش گذشت و از مذهب اثنا عشریه دست بردارند الغرض همه که تسنید
برای آن بود که در دعگو را تا بخانه رسانم و هر مقوله مهمل و هر سخن مزخرف او را باطل گردانم ورنه بعد از دیدن حدیث جعفری
هیچ غباری در خاطر کسی تواند برخاست و هیچ وهمی در ضمیر کسی تواند گذشت که در ان مهاجرین که موصوف بودند بصفات
جلیله حدیث جعفری حسنا دید مهاجرین یعنی خلفای ثلثه داخل نه بودند معاذ الله پس استحقاق و اهلیت ایشان بدعوت
و جهاد از کتب دشمنان جانی و اعداء ایمانی به ثبوت رسید والحمد الله علی ذلک علاوه مذهب کسی از شیعه و سنی
نیست که خلفا مهاجر نبودند و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن و دیگران مثل ایشان مهاجر بودند و هجرت
ایشان بدرجه قبول رسیده و هجرت راشدین مردود گردیده بلکه بر زبان نالایق و کتب مطرد دین خلایق همین
مقاله دائره هست که عیاذا بالله اینهمه اصحاب کرام یعنی خلفا و ناصرین ایشان کافه مذهب نفاق داشتند یا اسلام
و ایمان آوردند در حیات سرور کائنات و بعد از وفات راه ارتداد گرفتند و نص جعفری هر دو قول را از
میان برداشت و ارشاد نمود که هجرت اصحاب با خلاص بود و این مهاجرین انواع جفا از کفار مکه برداشتند
و از اقارب و عشایر خویش بریدند و تنعم و ترفه را در راه خدا پشت پا زدند و فقر و قناعت را اختیار کردند و مظلوم
و مستجمع شروط گردیدند و بر لونگی جهاد یافتند بلفظ اذن للذین الایه و جهاد ایشان مقبول شده هم قبت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه سلم و هم بعد آنجناب الی غیر ذلک و انیکه گفتم هم بنظر رو هفوات قوم و الا کسیکه نور ایمان دارد و قران
مجید با وصف و یدن اِلَّا اَنْ يَقُوْلُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ و ماندن میخواند درین وهم تواند افتاد باند که هجرت ایشان از راه
اخلاص نبود و از جهت نفاق مقوله مذکور بر زبان ایشان جاری بود معاذ الله من ذلک چون کلام تا بدین مقام رسید او میدارم
که بعد از ملاحظه این اوراق هر کسی را از مجتهدین و محدثین شیعه آنچنان خواهی یافت که حق تعالی در سوره یٰسین میفرماید
اِنَّا جَعَلْنَا فِيْ اَعْنَاقِهِمْ اَغْلٰلًا فَهِيَ اِلَى الْاَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُوْنَ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ اَيْدِيْهِمْ
سَدًّا وَّمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَاَغْشَيْنٰهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُوْنَ و بانهمه که دانی سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ
ءَاَنْذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُوْنَ **قوله** و نهایت الخ **اقول** لله الحمد که چون مجتهد حرف انکار
مهاجریت خلفا نتواند کرد پس بحدیث امام صادق که مجاهدین کسری و قیصر و غیر هم مستجمع صفات عالیه بودند حقیت خلافت
شان ثابت شد **قوله** زیرا که در احادیث معتمده آه **اقول** اگر مدعای او همینست که ازین حدیث بطلان
و خلفای متقدمین معلوم میشود پس ممنوع ست و اینهمه مغلطه ایست که او را بارها پیش آمده بیان بباید کرد که ازین
احادیث چگونه لازم می آمد بطلان خلافت مهاجرین شاید مجتهد رفضیه چنین فهمیده که ازین احادیث حصر
خلافت بعد از ان حضرت صلے الله علیه وسلم ثابت میشود در خلافت باطله پس خلفا مستحق خلافت نبودند و این امر
باطل ست بر مذهب سنی و شیعه اما بطلانش بر مذهب اهل سنت فهو مما لا یخفی اما بر مذهب رفضه فقس علی هذا و نیز لازم
آمد بطلان خلافت شیر خدا نکیف که درین احادیث در هیچ جا لفظیکه مفید حصر مذکور باشد وارد نشود و دهر گاه
انیمقدمه صادقه بنص صادق رضی الله عنه باعتراف مجتهد بدست ما آمد که مهاجرین ماذون بجهاد بودند

پس قیاس باین عبارت مرتب شد که مهاجرین ماذون بجهاد بودند و هر که ماذون بجهاد است مستجمع شرایط است لاجرم این نتیجه برآمد که خلفا مستجمع
شرایط جهاد و عوالی الله بودند و انفاد انستحقی که نزاع در همین معنی بود نه نفس خلافت که سوفسطای هم انکار ان نتوان کرد و ازینجا بر
صغیر و کبیر بوضوح انجامید که بعد از اعتراف ایشان که مهاجرین ماذون بودند بجهاد کسری و قیصر مستجمع صفات برگزیده گشتند بحدیث امام جعفر
انکار از حقیقت خلافت و اهلیت خلفا سفاهتی است که شیخ حلی و این هنفه هم از ذکر ان تنک دارند و حق انیست که چون مجتهد طایفه کردن
بدعوی اجتهاد برافراخته دعامه شیعه را بدام و دانه گرفتار ساخته و اسباب تعیش و طرفه از هر طرف برای او آمده
و ابواب یسر و تنعم از هر جانب کشاده شد پس مجتهد طایفه خود را باین تلمیع تسلی می بخشد و تبسلیه مقلدین خود باین
بیهوده سرائی می پردازد قال الله تعالی فَاَضَلُّوْا کَثِیْرًا وَّضَلُّوْا عَنْ سَوَآءِ السَّبِیْلِ و اگر مراد اینست
که ازین احادیث ثابت شد که بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم فی الجمله خلفای جائر هم رسند و لیاقت خلافت ندارند
و از اعتدال پا بیرون بگذارند و حقوق رعایا تلف کنند پس زنهار بر مذهب فریقین مضرتی برای اهل حق نیست
زیرا که ما هم همی میگوییم و آمنا و صدقنا بر زبان داریم و در کتب خود اسامی شان را میشماریم که یزید و مروان
و عبد الملک و غیرهم مراد اند که باتفاق فریقین مصدر شرور و قبایح گشتند بعد از زمان مشهود بالخیر که نور ایمان
خلفا بر بلاد عظیمه تافته و هر کسی از کفار راه اسلام را عیان یافته و اگر اندک غور کنی از حدیث اول اینقدر به ثبوت
رسید که طاعت سلطان باید کرد در امور شرعیه اگر چه او مصداق این مثل باشد که صورت به بین حالش مپرس
و این مجرد فرض و تقدیر است بطلان خلافت خلفا رض از کجا و این حدیث را مجلسی در بحار و مولف کامل بهائی روایت
کرده اند و بجای راسه زبیبه لفظ مجدع آورده و بعد ازین عبارت حدیث بدین نمط ذکر میکنند که من اطاعه فقد
اطاعنی و من عصاهم فقد عصانی لا تخرجوا علیهم و لا تنقضوا عهودهم انتهی مختصرا و ازینجا حال بقولین لسانی حتی جناب
امیر که بارها قصد خروج بر دلالت امور بلکه صنعت مصارعت بر لاف و گزاف رفضه نموده اند بظهور انجامید نعوذ
بالله القصه چون مجتهد بعدیت متصله اختیار کرده احادیث را بر راشدین بر خلاف نصوص ایمه محمول نموده حالانکه
سین برای تایید هم می آید برای او ذکر این احادیث وبال عظیم شد که حضرت امیر رض این احادیث را نالست بلکه حکم
شریعت را قلب فرمود زیرا که حضرت تقیه را سپر مومن مقرر نمود و حضرت امیر بعد شهادت حضرت زهرا رض و خانه بربادی
اطاعت خلفا اختیار کرد لاحول و لا قوة الا بالله حدیث دوم قضیه شرطیه و ملاک امر و غایة ما فی الباب اختیار صبر
جور امرا فاین هذا من ذلک و این السمک من السماک حدیث سوم که هم در کتب او شماست ما دنی غور برای شیعه
عین عقوبت و بلا چه اگر مهاجرین راضی باحکام خلفا رض نباشند روایت مجلسی و کلینی و تسلیم همه باطل شود کما لا یخفی
و هم تحقیقات سید مرتضی در کتاب شافی و تنزیه الانبیا زیرا که ازین همه به ثبوت میرسد که انقیاد ایشان بود برغبت و
رضا بلکه ازین همه کتابها انهم پیداست که خود مهاجرین خلفای ثلثه را بر روی کار آوردند و اجماع بر خلافت ایشان
کردند لاجرم مهاجرین کافر و منافق باشند و هو خلاف کتاب الله و احادیث ایمه الهدی و حدیث چهارم و پنجم
نیز بفکر بستر بر همین قیاس مفید مدعا بالجمله اضلال مجتهد را نهایتی نیست که در حق مهاجرین با وصف انیهمه

مدایح که بنص امام دیدی چنان بیهوده گو بیها میکنند که از خرافات بعیر و فسوات حمیر در گذشته الغرض خلفای جور و ظلم
بنی امیه مانند ایشان بهم رسید بالاجماع پس سینه زوری مهاجرین اولین را درین زمره گنجانیدن نفاقی بدلالت و
گمراهی ست که بالاتر از ان متصور نباشد واگر با نیهمه درجات عالیه و آیات متوالیه این بزرگان مصدر جور و جفا
باشند بهیچ دلیلی از ادله شرعیه وثوقی نخواهد ماند بلی ازین روایات باتفاق فریقین ثابت میشود که یزید و مانند
او از حدود شرعی پا بیرون نهادند طرفه آنکه رفضه در کتب کلامیه خویش بارها می گفتند که کار عقلا آنست که متفق
علیه را بگیرند و مختلف فیه را بگذارند درینمقام مجتهد این قانون را هم از دست داده و در گرداب شدیده افتاد معذلک
عاقل نتواند فهمید که بعد ذکر فقره ازین حدیث طویل که بر حرفش خار مغیلان در جگرهای شیعیان شکسته و جهات غیر
متناهیه تاویلات و تسویلات را از هر حرف برروی ایشان بربسته بسبق حماری انمازیدن که حقیت خلفا مستفاد
نمیشود که در احادیث سنیان جز از تسلط خلفائی جور وارد است کار حمقاست زیرا که محبت و مصیبت درین
مقام هم بر اصول شیعه کلام بالزام می کند پس امریکه درباره حدیث امام صادق شنیدنی و گفتنی باشد
باید نوشت ورنه مهر خموشی بر لب خود باید زد علاوه آنکه در مجلد اول جائیکه مجتهد این قسم احادیث آورده و خلافت
مرتضوی را از خلافت راشده قطعا بدر کرده در آن مقام از جهابذه محققین انچه نقل کرده ام بر همه کس واضح میگرداند
که بر خلافت راشده خلفا از اول تا رابع هیچ غباری نمیرسد بلکه یکرساله براسها بجواب مجتهد درین باب ترتیب داده ام
باید آن مطالب را بفکر دقیق و تامل عمیق دیدن و گرانسنگی آن بمیزان عقل سنجیدن و بیدیانی نفرمودن
و حال یاوگی و خرافت مجتهد را مشاهده نمودن **قوله** بلکه حدیث کافی الخ **اقول** درین مقام جز آنکه چاک
گریبان مقلدین بر سلب حواس مجتهد الزمان تا دامن رسد و دود آه شان بگردون گردان چه پیچد بعد ازین
مناظره و مجادله طور مباهله با علمای رفضه بوقوع آمد امری دیگر متصور نیست بالجمله این قول کمتر از ان نخواهد بود
که دشمنان دین مثل یهود و منافقین میگویند که ابطال ثبوت خاتم المرسلین از قرآن مبین میشود پس ای
معاشر متشیعین برای حدیث کلینی را بار دیگر ببینید پستر مقولات بیهوده مجتهد خود را بشنوید و خیال کنید که قیل و قال
او در حدیث ایما هلیت از عملات مجانین در گذشته آیا خلفائی راشدین مهاجر بودند با انتظام امور دینی
و سیاست بدن و تدابیر مجاهدات با سلاطین شام و روم در وقت ایشان دیگران کردند یعنی آن نکس چنانچه
مذهب رفضه محنثین ست و قدم قبل ذلک تا مجتهد ازین حدیث نتیجه عدم حقیت خلفا بر می آرد و در همین اوراق
استعمال این مهملات با وضع بیان دانستی یا آنکه دیگر اوصاف مذکوره حدیث بر ایشان انطباق نمی یابد تا مجتهد
این هرزه درآئی میکند بلکه از هر حرف حدیث مذکور عیانست که مهاجرین ماذون بودند و هر ماذون مستجمع شروط
است الی غیر ذلک اما انچه گفته و الا انحضرت میفرمود که مهاجرین بموجب الی آخره پس جائیش آنکه معصوم امام صادق
هدایت کاذبانست بعد از اثبات مدایح مهاجرین و صحابه کرام از آیات قرآن مجید تا چشم بگشایند و پنبه غفلت از گوش بر آرند
و بشنود که چنانچه جهاد مهاجرین و دیگر اعمال شان در وقت سید النبیین صلی الله علیه وسلم بذروه قبول رسیده و نهایت

مختلط السمعه دریا گشته بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم نیز جهاد شان بسبب خلوص نیت شان و استجماع شروط کامل
ایمان قرین اجابت گردیده چنان نباید پنداشتن که مهاجرین انهمه عرق ریزیها و جان نثاریها برای تحصیل حطام
دنیا میکردند و بسبب تلقین و تعلیم کاهنین این مساعی بتقدیم میرسانیدند چنانچه رفضه رسوخ بدان دارند و عبارات بعض
ایشان درین باب عنقریب می آید بلکه ثمرات و نتایج حسن نیت ایشان است که اینهمه آیات قرانی در شان این بزرگان
نازل گشته مع ذلک برین تقدیر قاتل را میرسید گفتن که بیان بغرنا که خلیفه بکدام دلیل حکم نمود بجهاد کسری و قیصر
حال آنکه از آیت کریمه ثابت نمیشود مگر اذن جهاد مشرکین مکه برای رفع این قیل و قال و قصر مسافت ذکر ادن
آلهی که اصل بالبیت ضرور افتادن چون مجتهد از همه علوم خصوصًا علومیکه فهم قران مجید و حدیث شریف برآن ستقیم گشته
مهملات امور از وی هرجا صدور می یابد و نیز احتمال داشت که اعتراضی دیگر متوجه شود یعنی عجب است که درباره
مخالفین مرتضوی که دین و شریعت را برهم زدند چنین اعتقاد داری و طریقه اجداد و امجاد خود نمیپاری چنانچه
قدمای رفضه با کابر اهلبیت بارها گفتند پس جز بقتل رومیداد و نوبت بلعن و طعن و طرد و ابعاد مثل زراره
و احول و اعمی و دیگر دشمنان و حسادی افتاد و سودی بران مترتب نمیشد نه بینی که سگان بر رود دهن
ناپاک این سگان که بمقتضای الکفر ملة واحدة مضل خلایق بودند شاشیدند چنانچه درهمین مقاله دانستی این
اعدای دین زنهار متضرر نگردیدند و لقد صدق الله تعالی حیث قال فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ
يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ
و نیز بر تقدیر مزبور می توان گفت که چه گونه دانستی که حکم خلیفه غیر معصوم صواب ست نه خطا پس از اعجاز کلماتی را
حضرت امام ارشاد فرمودند که این مطارحات از کسی بوقوع نیاید و حاجت بدان نماند که فرمایند که خاموش باشید
و زیاده ازین قلوب اهل ایمان مخراشید و پیش ازین مهمل مگوئید و بزودی برخیزید و بروید چنانچه علی مردان خان
با پسر خود صاحب بیاض سوافضی ناشسته رو گفت و مختصر این حکایت چنانست که روزی یکی از قضات دهلی
روبروی او گفته بود که علی مرتضی رضی تزویج فرموده ام کلثوم رضی را با فاروق رضی و آن انکار میکرد و قاضی اصرار می نمودند
بالاخر فرمود تا ابراهیم را حاضر کردند گفت ای جان با با قاضی چنین میفرماید راست بگو که این امر در کتب ثابت یا نه لیکن
گفت که مجوز و نفظ لیکن مگو از امروز متیقن شد که عمر مومن بود بعد ازین امری دیگر بشنو که هیچ میدانی که امام زمان
چرا نعره انصار را با وجودیکه در نصرت خلفا دقیقه نگذاشتند و علم جهاد چنانچه باید برافراشتند درین حدیث طویل
و عریض یاد نکردند سر مکتوم همین ست که خلافت در ایشان باعتراف جناب مرتضوی کام نبود پس یاربار امام موصوف
برای مهاجرین سابقین استجماع شروط را بآیات قرانی زیاده از حد بیان ثابت فرمودند مقصود آنجناب اثبات خلافت
مهاجرین ست چنانچه جد امجد آنجناب باتفاق فریقین کما یلوح من جواب وراق لا ایضاح ایضا الائمة من قریش ارشاد نموده
و ازینجا مغلطه دیگر اهل شیعه یعنی ثبوت رسید که مجتهد ناجی برخلاف مراد امام انصار را درین زمره داخل گردانید
و حدیث را تحریف کرد و هرگاه در اوراق سابق مثل بدیهی اولی گردانم که محدثات مجتهد بتراشه کلمات مسیلمه

کذاب و جالبست حاجت تقریر بالاجمال هم نبود تا باین تطویل و اطناب چه رسد. ولیکن چه باید کرد که مطارحه با کسی افتاد
که در تلبیس از ابالسه ابخر اتر نهاده **قوله** و درین مقام سری دیگرست آلخ **اقول** ای صاحبان فراست لطافت
این سر مکتوم ازین بنده جهول و ظلوم باید شنید که اگر مقصود نیست که بر اصول شیعه مصدر اذن جهاد بلا واسطه در خلافت
خلفای ثلثه جناب امیر بودند جواب اینست که امام الائمه رفضه یعنی کلینی اعور احادیث مذکور را در باب من یجب
علیه الجهاد و من لا یجب روایت کرده چنانچه بالا دانستی و بر اصول رفضه واضح است که درین ازمنه جهاد بر حضرت
مرتضوی واجب نگشته و نه بعد در آمده و الا لازم آید وجوب وصد. و جهاد وقتیکه انجناب بحیثیت امام اعور واغ اف
اتفاق رفضه مصداق پیر معطل باشند چنانچه تفصیلش یاد داری حرف معتد. اگر بعد ورود اذن این مجاهدات
از انجناب باشد و مهاجرین ازینجهت ماذون میگشتند و بر صواب دید مرتضوی سیر فتند لازم می آید احتمال دیگر
یعنی قتال اتباع خلفا به تنزیل کتاب خدا باشد و کسی از فریقین بدان قایل نشده که حضرت مرتضی بعد وفات
سید انبیا مقاتل منکرین نزول قران بودند فانه خلاف النص بلکه بعد شهادت ذی النورین قتال بر تاویل
قران نمودند معذلک برین تقدیر بایستی که حضرت صادق میفرمودند که مهاجرین ماذون بودند بحکم حضرت امیر ع
علاوه اگر مراد مجتهد الزمانی اینست که خلفا بدین توسل حکم شرعی در یابند و بیان کار بندند و عمل نمایند تا
جهل ایشان بر ملا نگردد پس مطاعن شیعه مثل قتل مالک نویره بسبب جناب امیر عاید نشود و الی غیر ذلک
و محنت تقریر از سینان بر می خیزد و حیرانم که جناب امیر چرا باین اراده خلفا با وصف احاطه عالم غیب شهادت
بالفعل یا بالقوه پی نمی بردند و جهل ایشان بر همه کس واضح نمیکردند. و در انقلاب امت که اصل الاصول توا نگفت
چه مصلحت دیدند و اگر مدعا چنین ست که خلفا مرضی حضرت مرتضی در یابند و بر خلاف آن عمل کنند پس منحاف لغت
تدبیر صایب چگونه باعث سرسبزی و سرخروئی و انگاه باین مدت دراز شد و جهل خلفا پنهان بر جمهور ماند
و در نیرکی خلفا بر اصول شما که حق اسیح الناس را غصب کردند و خون رعاف هم ریخت سوفسطائی هم
چیزامون زیب نمیگردد ازین مقام بر اهل فطانت بطلان پندار مجتهد هویدا شد **اما خروج مقبولین**
لبنانی پس قبل ازین معلوم گشته تا نه تر انکه همراه امام منصوب نبودند بلکه بالعرض رفاقت امام معطل
و صامت داشتند و هر گاه هر دو رای این را مسدود ساختیم معین شدند خلفا و هو المدعا و اگر مراد
آنست که جناب امیر بر اصول اهل سنت وقت خلفا منصب حکومت داشتند و نیابت خلفا زیاده از اجله
اصحاب کرام رض میکردند و در مثوبات اعلای کلمة الله و استیصال کفر شریک بودند پس گوییم بلی این امر واقعی است
خلفا انجناب را نفس ناطقه خویش میدانستند و قوت بازو اعتقاد میکردند و چون بصدمه وفات شریف
جناب امیر مرتبه تجرید خواستند یعنی دست از هر دو جهان بر دارند و مصداق مسکینا ذا متربة گردند زنهار
انجناب را این یاران فرصتی ندادند و هرگز این تجرید را برای شان تجویز نکردند و بالاخر از غایت الحاح شان
حضرت مرتضوی این تعلق را عین ورود دینی و تضعیف مثوبات یقینی دانستند و شریک مهمات شدند که سنت

انبیا و رسل همین است ولیکن بر حال رفضه زار زار باید گریستن که ایشان دعوی سرپرستی آنجناب بر زبان دارند و بر اتابت
ایشان بطور اهل نفاق بر خود می بالند و بعد از تحقیق چنان معلوم شد که بمقتضای اصول شیعه سلب ذاتیات امامت است
و حصول مثوبات جهاد وغیره و ثبوت خلافت برای آنجناب بر مذاق اهل سنت است نه از کتب شیعه و طور ایشان که
نام مبارکش بر اصول شیعه پر مطلعه باشد و غالبیکه این اسرار مکتومه وقتی مکشوف میشود که مجتهد الزمانی در اکبر مساجد این
شهر نماز جماعت یا مقلدین می گذارند و بمقتضای السحایک لا امتی که پدر بزرگوار ایشان در کتب مطبوعه آورده اند
منتظر ورود وحی آسمانی می شوند لیکن بعنوانیکه مجلسی بیان فرموده در حق الیقین وغیره که حضرت جبرئیل وقتیکه نزد جناب
سیدة فاطمی آمدند بعد حضرت رسول خدا پای خود بر زمین نمیگذاشتند و باین جو سامی ماندند یا در وقت معلوم که ایشان در
دست دیگران میدارند ملائکه مقربین برای پاسبانی ایشان چنانچه در تفسیر کاشانی ست گرو اوا گر و استاده میشد و حق
تعالی افتخار خود بملائکه الحیا میفرمایند نعوذ بالله من ذلک و از آنجا که لطایف این سر دقیق محتاج بلبط و تفصیل است
پس از تطویل هرگز نمیندیشیده چند سطر دیگر تاکید للمرام و توضیحا للمقام می نویسیم که اگر مقصود مخاطب بلادت کیش نیست
که خلفای ثلثه مید انستند که لیاقت خلافت مخصوص است بذات والا صفات حضرت مرتضوی و خویشتن را فاقد الشروط
گمان می بردند و هرچه جناب امیر المؤمنین مصلحت می اندیشیدند بر آن کار می بستند پس این سر مکتوم که جناب مجتهد الزمانی
بر دفتر تشیید المبانی مرقوم فرمودند بر دو دامن رفضه نزد عقلا دریده خشکی تر ایشان همه بسوخت بسبب آنکه اهل مطاعن
ناکارها قیاسات اهل ضعها تن از هم ریخت و انقلاب عظیم رو داد و نظامی مجتهدین روافض شیشه بر پای خود زدند تا که خانه رو
خود را مثل نبودن سبزواری از دست حق پرست جناب مرتضوی خراب ساختند علا و تشیع خلفا هم لازم آمد و تمد عربا و
علیه ساقناو ستعرف ما یرد علیه لاحقا و اگر مراد آنست که حضرت امیر در مهمات ریاست از امور دین و دنیا شریک بوده اند
و نسبت بدیگران سابق الاقدام بجدیکه لولا علی لهلک عمر در باره شکر گذاری و بعضی از امور بر زبان فاروق گذشته و مفصله
لا ابا حسن لها در بیان آمده پس زینهار مفید مدعای مجتهد نبوده بسبب آنکه جناب امیر لاریب در زمان خلافت متقدمین مرتبه
وزارت داشته اند و از ینجاست که بعد از شهادت ذی النورین وقتیکه مردم بجد و جهد خواستند بیعت با آنجناب کنند دست مبارک
کشیدند و محصل ارشاد فیض بنیاد این اشاره است که وزیر بودیم چنانچه در خلافت متقدمین بود بهتر از آنست که امیر باشم
و فرمان روا شوم و عبارت حدیث اینست دعونی و اطلبوا غیری و وزارتی خیر لکم من امارتی علیکم چنانچه جالسی در عماد
اعتراف بدان کرده و خود رضی برادر مرتضی ثمامینی در نهج البلاغة اورده و پر ظاهر است که هرچند از وزرای نیک محضر که
خیر خواهی خلافت والا دید همم عالیه شان می باشد مساعی مشکور لمعان ظهور میدهد لیکن عقلا حمد قد مقاصد گیتی ستانی
و مطالب جهانبانی بحضرات خلفا نسبت میکنند و میگویند که نصب کردن اساطین خلافت و دعایم ریاست دشواری
ما ایشان در مهمات سیاست آخر نتیجه آرای جهان آرای ایشانست طرفه تر آنکه ابو اسحق لطمه بعد چندی در یانت
که بوراینست باد بنجان و بادنجان ست بورانی و پیر نابالغ یعنی مجتهد الزمانی منونپلی نبرده که در غزوه فارس
استشاره خلیفه ثانی رض در همین بود که جهاد باید کرد یا صلح باید نمود تا طلب مشوره درین باب بود که از مدینه بر آیم یا

ودرین خصوص علمای رفضه را حکم اگر دیم عبارت کاشانی در شرح نهج البلاغه بلکه عبارت بحرانی بلکه مقولات همه مترجمین
بلکه خود کلام رضی در نهج البلاغه ومن کلام له علیه السلام وقد استشاره عمر بن الخطاب فی الخروص لقتال الفارس بنفسه نص
قطعی هست که استشاره در امر ثانی بود وبعد از عبارت فارسی کاشانی که در اخیر وسابق بعینها منقول شده حاجت نقل
عبارات عربیه وفارسی دیگر شارحین ومترجمین باقی نماند طرفه آنکه جل بن مشکل در زمان قدیم وجدید از کلام کرامت
نظام جناب مرتضوی بوقوع آمده که مکان القیم فی الاسلام مکان النظام من الخرز فان انقطع النظام انفرق
در باب متفرق ثم لم یجتمع عکس قطعا فانک ان شخصت یقولوا هذا اصل العرب فاذا اقطعتموه استرحتم انتهی مافی نهج البلا
مختصرا وازین عبارت همه کس را معلوم شد که نزد جناب امیر مصلحت دینی مقتضی آن بود که امام وقت فاروق اعظم از
جای خود نجنبد واز مدینه بر نیاید ورنه تمامی مردم از چپ وراست خواهند ریخت ودل بران خواهند بست که بعد از کشتن
عمر که اصل عرب ست استراحت تمام ست بالجمله هنوز مجتهد الزمانی تا مدت العمر معنی این کلام فائز نگشته ومضمونش مثل
قرات خوارج خذلهم الله تعالی از جوف حلقش نرسیده وباینهمه علم اجتهاد بر افراشته در اضلال خلایق کوشیده
پس ای معاشر مسلمین در جهاد بکوشید واز روافض طمع مدارید که مهتدی شوند واز نفاق باز مانند وبر دین وملت
روند أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ
مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ وباین همه امید وار نشوید که متکلم سنی را کتاب مذهب خود دهند قال الله تعالی
وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ
عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ
بعد از خار عنان اگر فرض کنم که مشوره فاروق تقدیر محال درین امر بود که جهاد کنم با فواج ایران یا گریزم بدیار
جابلقا وجابلسا یا برای من ان سواری بهم تواند رسید که مثل فیروز بکدم بمنزل مقصود برسم واز دست رستم
بن فرخ زاد که شهریار ایران زمام کار زار بدست او سپرده وجهان پهلوان نامش برده برهم واز گرز کردان
که از نسل گشتاسپ ونریمان اند بنجات یابم یا بسواری ابر وهوا بعالم بالا روم وچندی زیر درخت طوبی مثل
حضرت امیر بیاسایم کما مر فی معجزة البساط لیکن اذن جهاد که لشکر اسلام را حاصل شده ماذونی مهاجرین نخواهد بود
درین وقت بگه بجهت خلیفه ثانی زیرا که همه قبائل عرب تابع فرمان او بودند وکلام مرتضوی هم نص درین ست
که خود را عیت فاروق میدانستند نه بالعکس پس چگونه ماذون بودن مهاجرین چنانچه مجتهد دانسته مستغنی از بیان
گشته وبرای این روز سیاه روافض سیه کار را بکار آمده واین بدان ماند که هر چند کنند بدین خندق مطابق روایات
صحیحه در بحار بصلاح حضرت سلمان فارسی بود ولیکن نتوان گفت که امر مذکور بحکم سلمان بعمل آمده بفرمان حضرت
سید الانس والجان قس علی هذا یه النزاع نزد عقلای جهان **قوله** وانچه جناب آه الخ **اقول** معلوم نیست که شیر
المنافقین ازین علم چه اراده نموده بر تقدیر اینمعنی که فاروق را فرمودند که تو جهاد مکن ولشکر را بفرست وخود در
مدینه مقیم شو دپا بیرون منه لازم آمد بربادی قیاسات رفضه که خلیفه بانی از رغایت جبنین در اکثر فتوحات

بلاد و کارزار در جهاد شریک نشد و از مدینه بیرون نرفت چنانچه از تیمن ایصاح هم طعن مذکور معلوم توان کرد و خود این
ناعاقبت اندیش بر این معنی خواهد خندید زیرا که انفاعیان شد که مانع ازین امر خیر جناب امیر بودند که با تالیق فاروق و دیگر
خلفا رض پرداخته شده و چون همه اعتقاد داشتند با فضیلت آنجناب که اصلاح شریف مشمر سعادات و منبع حسنات است
تا گریزا افتاد امر تشریف را کار بستن و بمقتضای انما الامور معذور غالب وقات در مدینه طیبه ماندن پس حصول
ثواب بیعت او امر مرتضوی و کوشش در انتظام امور دینی هم صورت بست و هم اعتقاد با فضیلت آنجناب
و حقیت خلافتش در قلوب خلفا برسوخ پیوست و منع جناب مرتضوی فقط در غزوه فارس نبود که وقت غزوه
روم هم منع و امتناع بظهور پیوست کما فی نهج البلاغة و ترجمته اما شجاعت فاروق پس بحدی رسید که
شمشیر از دست زبیر در معرکه عظیم بیعت صدیق بر گرفت چنانچه مجتهد در سابق بتقریب تخلف زبیر تقریر نمود
و مزید شجاعت زبیر نه چنانست که کسی انکار تواند کرد زیرا که شریف مرتضی علم الهدای رفضه در تنزیه الانبیا تصریح این

نموده و هذا کلامه فی ذلک الکتاب انه لا شبهة فی ان الواجب علی الزبیر ان یعدل الی امیر المومنین یبذل النصرة و لاسیما

کان رجوعه علی طریق التوبة و من اظهر ما اظهر من المباینة و المحاربة اذا تاب و تبین خطائه و یجب علیه ان یظهر ضد ما کان

اظهره لاسیما و امیر المومنین فی تلک الحال یحتاج الی نصرة من هو دون الزبیر فی الشجاعة و النجدة انتهی مختصرا انهم
یکسو شجاعت عمر بجایی رسیده که بروایات رفضه که راوندی و طوسی و مانند ایشان آورده اند شمشیر از دست
حضرت قالع باب خیبری در ربوده و آنجناب را بمذلت تمام بر اصول رفضه مدعین مزید ولای اهلبیت علیهم السلام
تا دار الخلافت برسن کشیده و کسیکه شمشیر ازین شیر بیشه وغا و نهنگ دریای هیجا بر باید در مزید تهور و جوانمردی
او چگونه کسی حرف تواند زد و کسیکه خود را آیت با کافران و مرتدان ذلیل کند و عید او در کافی معلوم ست که چو نسبت و
اگر لعادت بادگی گوید که ربودن شمشیر زبیر و جناب امیر از انجهت بود که عمر فوج کثیر همراه داشته باشد فلا یدل
علی المقصود جوابش بعد تسلیم آنکه این امر نسبت بسلاطین این زمان پیش تواند رفت که وقتیکه از دولت سرا برآیند
ترک سلطنت و سامان ریاست همراه دارند و چون در مشکوی خود باشند گویا در حصن حصین متحصن شدند و حال فاروق
با عتراف اهل وفاق و نفاق آن بود که تنها در شب و روز بگرد کوچهای مدینه میگردید حتی که رفضه نتیجه این حرکت را در بعضی
از شبها بجهت لاف و گزاف در مطاعن او شمرده اند بسیاری را در ورطه حیرت غرق کرده و بمقتضای بیت هنر
بچشم عدو خود بزرگتر عیب است ٭ گل ست سعدی و در چشم دشمنان خارست ٭ در نقائص او نام برده و دولت
سرای فاروق باظهار موافق و مخالف کلبه درویشان بود پس کسیکه بروائی در جنگ نه پر نکند و حضرت مرتضی را
معاذ الله بدان هیئت مجموعی که رفضه ره بردی اهل دانش و بینش دعوی آن میکنند و سر بگریبان خجلت فرو
نمیبرند در بازار مدینه بکشد چنانچه در بحار و حق الیقین هست البته شجاعت او از پایان تهور در گذشته باشد
و اگر صبر و رضا و مدارا پیش کنند بگو جوابش بر گذشت بارها و در خاتمه این مقاله عنقریب می آید ان شاء الله تعالی
و این امر خود از کتب شیعه واضح ست که امیر کبیر در بعض اوقات از قتل دریغ نکردند اگرچه رئیس قوم باشد و کمان

ہر گاہ اگر حضرت امیر شمشیر بدست می داشت باز ہم از غلاف نمی کشید کہ خود قول جناب امیر کہ اگر شمشیر نمیدہ اشتم الخ چنان گذشت مبطل
این کمانست و نیز بر تقدیر ایمعنی کہ جہاد با کسری و قیصر بجہت اذن مرتضوی بود نہ از جہت فاروق سفسطہ عظیم بر مذہب منافقین لازم
آمد بسبب آنکہ جناب امیر را با ہمہ کہ حکم رانی میفرمود بر قبائل عرب داد حکومت میداد بر خلفا این دشمنان عقل و دین تمیز معطل لقب کرده اند
و از خدا و رسول و روح مقدس امام الائمہ ہیچ نترسیدند مقصود ازین تقریر آنست کہ بدانی کہ ہر چہ مجتہد الزمانی در رد بعبارۃ العین نوشتہ
عین ضلالت و حیرت دابلہ ع وسواس شیطانی اما فرض معنی دیگر یعنی حضرت امیر خواستند کہ فاروق اقامت مدینہ بر گزیند و
لشکر اسلام از جہاد نشیند چہ کوشش کردن در جمیع اسباب مخالف اعتقاد ان اللہ لا یخلف المیعاد ہست چنانچہ از عبارت صوائم
کہ نزد عقیدہ قرانی تعلق ہست معلوم توان کرد و عبارت نہج البلاغۃ کہ قبل ازین درین باب انتہی نظر بران دارد پس نقیض مدعا یعنی
عدم اذن بثبوت میرسد و مجتہد را دو گوش و یک زبان ہم نماند و ازین تقدیرات و تقریرات بر اصول شیعہ عجب بناید کرد زیرا کہ جناب
یعسوب المتقین از مدتہا در کمین بودند اگرچہ بنیک محضری ذرارۂ بتقدیم میرسانیدند و آخر قابوی وقت یافتہ و کسی را
از مقبولین رفضہ لا یق این کار و مرد این پیکار نہ پنداشتہ آتش پرستی را بر گماشتند تا مہم فاروق را کفایت کرد
چنانچہ تفصیلش در کتب امامیہ مثل افادات شیوخ و تلامذہ کلینی و صدوق موجود پس چہ استبعاد است کہ خواستہ باشند کہ از
فاروق شقتی بظہور رسد و تکیہ بر وعدہ الٰہی در نصرت و ظفر کردہ آمد تا ایشان از دست رستم کوفتہ شوید و در مدینہ ہم خلیفہ
بتوسط مجوسی کینہ طور با شجاع فیروز رفضہ نفاق اندوز بکفایت انجامد و اگر علم مرتضوی بر تقدیر الٰہی محیط بود گویا خیر خواہی
فاروق و لشکریش بعنوانی بجا آوردند کہ ہمہ دانستند کہ قلب مرتضوی غباری ندارد تا بعد ازین در قتل فاروق این خیر
خواہی بکار آید و سرور و بہجت بہ بعضی وجوہ بیشتر آید و لنقد ظفر فیروزی از دست لولوی لالا رو نماید لا حول
ولا قوۃ الا باللہ انیست حال ہر مکتوم مجتہد این مرز و بوم مرثیہ خوان امام معصوم کہ فی بحار المجلسی اللوم کہ ہفوات شیخ جلی
و مزخرفات جعفر زٹلی از شک بران می برد و ہنوز ہر خر ناشخص یعنی مزین بخلعت رفض آنرا بجان و دل می خرد در حکایات آمده
کہ روزی ابن جوزی سر منبر دعوی نمود در جواب سائلین کہ ہر چہ گوید از قران مجید بگوید یکی از حاضرین برای تعجیز گفت کجاست مثل عرس
کہ ما جہل بچہ خود را خوب صورت می بیند جواب او کل حزب بما لدیہم فرحون **قولہ** ہذا کلہ الخ **اقول** آخر این
اہل خرفشار بعد از آنکہ از چار سو با وجود چندی جستجو و عرق ریزی و تگاپو نا امید گشتہ بمقتضای کل شئ یرجع الی اصلہ بدامن تقیہ دست
زدہ و لیکن بمجوای الکذوب لا حافظہ لہ بیادش نماند کہ در خاتمہ این کتاب جائیکہ برای اثبات ایمعنی کہ حضرت امام حسین از تقیہ ممنوع بود
بروایت کلینی استدلال نمودہ است چہ گفتہ کہ احادیث صحیحہ در کتب معتمدہ فرقہ اثنا عشریہ وارد شدہ چنانچہ محمد بن یعقوب کلینی در کافی
روایت کردہ محمد بن یحیی و الحسین بن محمد عن جعفر بن یعفور محمد عن علی ابو حنیفۃ الخ من السماء علی محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کتابا لم ینزل علی
محمد کتاب مختوم الا الوصیہ فقال جبرئیل ہذہ وصیتک فی امتک عند اہل بیتک الی قولہ لا شہادۃ لہم الا معک ففعل علیہ السلام و نیز
در ہمان کتاب مذکور ہست احمد بن محمد محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن احمد بن محمد عن ابی الحسن الکنانی عن جعفر بن نجیح الی و اشتر
نفسک اللہ عز و جل ففعل علیہ السلام ازین قبیل احادیث بسیار از ائمہ اطہار وارد گردیدہ پس بہمین حدیث بر مجتہد الزمانی کہ درینجا
ہم غت ربود بکار برند احتجاج میکنم و میگوئیم کہ این بود زبر خاتم حضرت شہید کربلا امانیز خاتم امام صادق پس این عبارت

بروایت کلینی اعور امام شما برآمد حدیث الناس و افتهم و لا تخافن الا الله و انشر علوم اهل بیتک صدق اباءک الصالحین فانک
فی حرز و امان یعنی احکام شرعی بیان کن و پیروی مردم و مترس از کسی جز خدا و علوم اهلبیت الطاهر نما و تصدیق بزرگان
خود مشغول شو که تو در حفظ و امان هستی اکنون چگونه درست شد که حضرت امام صادق تقیه فرمایند و انگاه از راوی مذکور
بدین غرض طول و انهمه کذب و افترا که منتهای علوم ست بدین طور ترتیب دهند و آیات قرآنی و احادیث رسول یزدانی مدلل فرمایند
که تحصلش را بهزار ایجاز و و اختصار در ورقی چند ضبط کردم که عین افترا باشد در باب نزول آیات مناقب در شان مبایعین مهاجرین
خلفا بر کتاب خدا و دعوی استجماع شروط کمال ایمان برای مهاجرین معلوم حالانکه بخطاب سائل این قدر طاشش کافی بود که جهاد خاص
است بجامع شروط و هر چند اذن بخصوص ست لیکن العبرة للعموم و هر گاه کسی را از شیعه این امور درست نباشد لانه یقدر بقدر النصرة
حضرات ائمه که عالم مکونات بقبضه قدرت شان ودیعت بود و ابرای ائمه و احیای موتی می نمودند و بر ملائکه سموات و ارضین حکومت
می داشتند کاسبق چگونه درست خواهد بود خصوصاً کسی را که برای او کتاب آسمانی بگواهی هزاران فرشته سربمهر نازل گردیده باشد و حق
تعالی باین نصوص و حافظ و حامی او گردد عجب امور آنکه من کمترین انام بمجرد رویت غلبه خود در منامات بتائید ارواح مقدسه
حضرات یعنی اهلبیت سید کائنات علیه و علیهم افضل الصلوات چندان دلیر و قوی دل باشم که با جمهور علمای معظمین امید یا مثل مرزا کاظم علی
رئیس الفقها و میر آیة علی راس المدرسین و فضلای ایران مانند آقا محمد علی و مرزا مهدی استرآبادی و غیرهم مناظرات کنم و منصور شوم
و این کتابهای دندان شکن بلکه شکننده رگهای گردن بقاتاب لیف ریزم و برای بهم سایندن کتب شیعه شبهای دیجور در کوچهای
نزدیک و دور بگردم و سوانح عظیمه که از تحریر رقعه چند در مبحث سنی و شیعه بر بعضی از صوفیه گذشته تا آنکه بجانهن متحقق شدند کما فصلته مفصلاً فی
الدیباچه بچشم ببینم و امام صادق بحق ناطق تاکیدات آسمانی و تائیدات ملائکه یزدانی در عین بیداری ملاحظه فرمایند و احکام شرعی
و عقاید یقینی را بجهت خوف موهوم مغلوب سازند زینهار بخیال کسی از عقلا نگنجد و بمیزان فراست احادی نسنجد و حاشا
که من بر مواعید اهل دنیا دلیر باشم چه انرا که اگر واقعی هم باشد بجوی نمیگیرم معهذا چه خوش گفت یکی از مقربین بجواب پادشاه عظیم که از
کوتوال بازار حتی ترسیم فرمود با همه تقرب گفت تا چشم بر هم زنی خانه سوخت و با همه که شنیدی امری دیگر را گوش بکن که مدعای
مجتهد و سمن حضرات ائمه معرض از حکم ایشان نیست که چون حدیث جعفری که سخن در تاویلات ان میرفت بر محل تقیه آمد حجت برای
فاضل مجیب نماند زیرا که حدیث محمول بر تقیه لایق عمل نیست همچنین قابل اعتقاد و لیکن انگه این هم خلاف نصوص ائمه رضی الله عنهم خدا را
حرفی از ان نصوص بشنو و گرد کلفت مگرد و از جهالت مجتهد اعمی بروایت برادر بزرگش غافل مشو عن ابی جعفر الاحول عن ابی عبد الله علیه السلام
قال لا یسع الناس حتی یسالوا و یتفقهوا و بغیر فوا امامهم و یسعهم ان یاخذوا بما یقول وان کانت تقیة در نیصورت نیز مدعای
ما که اعتقاد و عمل بر حدیث طول متمسک بنصوص جعفری باید که جعفری باش گر خدا خواهی تو ز نه در بر طریق گمراهی حاصل ست
که معتقد استحقاق خلفای راشدین باید بود و الحمد لله و نوید این مقام ست آنچه عباد بصری را امام زین العابدین فرمود چنانچه
در کافی ست او گفته بود در راه مکه معظمه که جهاد و صعوبتش را ترک فرمودی و حج را که ایشان بود بر گزیدی حق تعالی
میفرماید اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰى مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ اَنْفُسَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ الآیة حضرت فرمود آیت را تمام کن اَلتَّآئِبُوْنَ الْعٰبِدُوْنَ
الآیة چون آیت تمام شد ارشاد نمود که اگر این صفات یابم البته جهاد افضل ست بر غایت شان از حج

و شک نیست که سلمان فارس باب الله و ابوذر غفاری صدیق امامیه و عمار که حق از و گاهی جدا نشد مثل جناب امیر نصوصی بودند
و جهاد با کفار میکردند و نیز حذیفه و مقداد و متبعین اهل بیت امجاد پس با تیقن خلفای راشدین متصف بدان امر و صاحب آن باشند
و عیان شد که چنانچه صادق بنصوص خویش ناطق بودند بزرگان آنجناب نیز بلکه احادیث ایمه عموما ماخذ با باشند
یا متاخرین برو بهتره واحد میرود و اجماع معصومین بران واقع است و متانت دلیل محبت پوشیده نیست هر چند جناب
مجتهد الزمانی زمین و آسمان را بهم دوزند و آتش و نگار افروزند فکیف که صد حدیث ایمه اهل بیت بدان ناطق باشد
که تقیه تا ظهور مهدی علیه السلام خواهد ماند چنانچه از اوراق جواب ایضاح نیز پیداست **قوله** و آنچه نوشته که سوید الخ
اقول اگر مدعا اینست که حدیث ان الله یوید هذا الدین از احادیث معتمده اهل سنت است و نزد شیعه نیست پس
اول دلیل بر آنست که مجتهد الزمانی کور و کورانه بمطالعه حدیث کلینی اعور گذشته و بسبب سلب بصارت یا قصور نظر
از مضمونش ساکن بهره بی بهره مانده چنانچه تفصیلش می آید انشاء الله تعالی و اگر مراد آنست که نزد اهلسنت
معتمد است چنانچه معتمد است نزد شیعه پس قطع نظر از بحث لفظی می کنم و جوابش میدهم که واقعی حدیث معتمد علیه است
مگر قصه اش خود دلالت بران دارد که الف و لام الرجل الفاجر برای معهود است و شرح هم همین را صراحة و اشارة
ترجیح داده اند و ما را در اثبات همین که حدیث بخاری اشاره بشخص معین است و زیانی بخلفا نمیرساند جهت تایید الهی
حاجت باستدلالی نیست زیرا که خود مجتهد الزمانی علامه دورانی یا دعای همه دانی برین قولی حاشیه نوشته اند که دلالت
قوی بر تعیین شخصی میکند و در حدیث مذکور عبارت حاشیه منه اینست که محمد بن اسمعیل بخاری در صحیح خود در باب غزوه
خیبر حدیثی از ابو الیمان روایت کرده که محصل مضمون آن اینست که جناب سالتماب در باب شخصی که مدعی اسلام و
همرکاب سعادت انتساب آنجناب بود فرمودند من اهل النار پس آن مرد بعد از جهاد خود را از دست خود قتل نمود
چون این خبر بآنحضرت رسید فرمودند قم یا فلان فاذن انه لا یدخل الجنة الا مومن ان الله یوید الدین بالرجل الفاجر
ابن حجر عسقلانی در فتح الباری بذیل شرح این حدیث نوشته والذی یظهر ان المراد بالرجل الفاجر اعم من ان یکون
کافرا او فاسقا ولا یعارضه قوله انا لا نستعین بمشرک لانه محمول علی من کان یظهر الکفر و هو منسوخ و فی الحدیث اخبا
بالمغیبات و ذلک من معجزاته الظاهرة و فیه جواز اعلام الرجل الصالح بفضیلة تکون فیه و الجهر بها و تعیین المنادی بذلک
بلال و وقع عند مسلم فی روایة قم یا ابن الخطاب و عند البیهقی ان المنادی بذلک عبد الرحمن بن عوف و یجمع بانهم نادوا جمیعا فی
جهات مختلفة انتهی کلامه از این عبارت چنانچه می بینی ظاهر میشود که لفظ فاجر درین حدیث عام از فاسق و کافر است
و منادیان متعدد و اطراف مختلفه این ندا کردند فقال حتی اتیک الیقین تمام شد حاشیه منه بالجمله ازین حدیث هیچ
عاری بکمال خلفا عاید نتواند زیرا که مثل آفتاب نیمروز از بیان مجتهد الزمانی عیان گشته که آنکس همراه حضرت پیغمبر صلی الله
و آله وسلم از مدعیان اسلام و عمل صالح مثل جهاد بود مطابق خبر مخبر صادق بدوزخ رفت تا فرمود که خدا تایید مینماید دین خود
بمرد فاجر حیرانم که چگونه مفرقی بلا خطا این حدیث بخلفا میرسد اگر صد کس مدعی اسلام از مشاهد مشرفه بلا عذر تخلف ورزید
و از خندیدن زنان سلاح بر تن راست کنند و در معارک قتال ریا و سمعة داد جنگ و جدال دهند و بتکلال معصیت ارتکاب آن وقت

شده اید ورد خود داگرفته بودند خبر خلفای رسول الثقلین چیست فما ظنک بواحد واثنین ورنه لازم آید
فسق وفجور مثل سلمان وابوذر که رفضه فی الجمله الیشان را موید دین میدانند بعین این دلیل کما لا یخفی علی الفطن النبیل
اما از حدیث جعفری تقوی وعدالت خلفاؒ واتباع شان بثبوت رسیده وچسان نگشته که آیت معیت واشتراد دیگر آیات
مدح وثنا در شان ایشان وارد شده واین بزرگان میراث جنت الفردوس برده اند پس چسان حدیث مذکور که ذکر رجل فاجر
دران است بخیال خلفا منطبق شود وقبل ازین نگزاشتی که حضرت امیر المومنینؑ وخود متبحرین شیعه خلفه را مصداق اٰمَنُوْا
وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ دانسته اند لاجرم این احتمال در روایات معتبره شیعه که موید بآیات ناطقه قرانی است زنهار بطرف شان
اهل نمیگرود آمدم بر بیان تائید از قصه شکستن سنگ مجتهد سنگ دل از شامت رفض انکار ازان کرده پس بدانکه
وجوه تائید بسیار است مگر روما للاختصار بر حرفی چند خفضا رسیکنم اول آنکه ممالک مذکور چنانچه باید در دست خلفا درآمده
اجما عا وحضرت صلی الله علیه وسلم هرسه بار فرموده یقینا که کلید فلان ملک بدست من نهادند اگر خلفا منافق وکافر
ومرتد وفاجر باشند چگونه دست شان دست مقدس خاتم پیغمبرانؐ خواهد بود وقال الله تعالی اِنَّ الَّذِيْنَ يُبَايِعُوْنَكَ
اِنَّمَا يُبَايِعُوْنَ اللّٰهَ يَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَيْدِيْهِمْ دوم آنکه باتفاق فریقین حضرت سید الخافقینؐ این حدیث را بشارة وار
بخطاب اصحاب فرموده وبخلافت منافقان ومرتدان وفاجران که احکام شرعیه وشعایر شریعت نبویه را تقلیب
کرده باشند بشارت دادن وفخر ومباهات بران کردن زنهار معقول ومستحسن نمیشود فکیف که این فاجران سلالهٔ اهل بیت
را منهم بزنا سازند وتازیانها زنند وبر بطن مبارکش دروازه بکوبند وخانه مبارکش را بسوزند وبر عداوت اهل بیت مصر باشند
وحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ینهمه ظلم وعدوان که انچه مذکور شد حرفی از کتابست خبر داده باشند چنانچه نمونه ان
در مجلد اول از اصول شیعه دانستی سوم آنکه ارتفاع نور دین در هر خلافت وهر جهاد واحاطه آن بر تمامی بلاد که در مجلدات
احادیث کتب از غمامه بذکر این امور مملو ومشحون است نبود مگر بجهت نور ایمان وقبول اعمال صالحه خلفای ثلثه نزد افرید
گار عالمیان وحجت بالغه الهی را باید دید که سنگ مذکور شکسته بگرسه ضرب که عبارت از جهادان بزرگ است که مثل جهاد
حضرت صلی الله علیه وسلم بر تنزیل قران شریف بود ونور انیش بر عالم تافته وازینجا هم سمت ظهور یافته که جهاد بر تاویل
قران مجید آنچنان نبود که در بشارت درج فرمایند واگر احادیث مختلفه رفضه که در بحار وغیر آن درباره ظلمت وشیطنت
جناب امیر بگشاده پیشانی اورده اند ضمیمه گردانم خواهی گفت که گاهی نور ایمان معاذ الله حاصل نکرده اند وفیما
اشرنا الیه کفایة الطالبین من بعد بحکم حدیث امام صادق که در تفسیر امام حسن عسکریؑ است قبول نمیفرمایند علی
الکرار متیقن پس عیان شد که معاملات ومجاهدات خلفا مقتضای نور ایمان وتقوی بود لاجرم هر عاقل حکم می نماید
که انکار از تائید این واقعه کردن وخیال بدان بستن نقاب را جرم ظلمانی گفتن است رسیدم بذکر حدیث
مذکور پس بدانکه حدیث طویل است محصلش آنکه امام صادق فرمودند که مردی را بسیاری از عوام التعظیم میکردند
ومن مشتاق لقای او بدین عنوان بودم که من او را به بینیم دادم اشنا شد روزی گذشتم بر جمعی که گرد اگرد
او حلقه زده بودند درجای استادم در روئ خود پوشیدم بعد زمانی متوجه شد براهی وعوام متفرق گشتند

من بر انار قدمش میرفتم تا گذشت بر دوکان جنازی او را السبحان خویش غافل کردانید و دو تا قرص نان دزدید من بعد
گزارش افتاد بر انار فروشی دو انار هم بهمین طور بدست آورده روانه شد بدل می گفتم که شاید او را معامله بدین مردم
بوده باشد باز بدلم می آمد که برین تقدیر چرا ایشان را غافل کرد ماز بیماری را او دید پس همه را پیش او نهاد نزگاه در قصه خود
که در صحرا بود نزد یکش رفتم و حال پرسیدم گفت کیستی گفتم بنی ادم و امت حضرت خاتم گفت از کدام قبیله گفتم از اهل بیت
انجناب صلی الله علیه وسلم باز گفتم که این چه حرکات بود که در اثنای راه روداد پس مرا شناخت و سرزنش کرد که شرف
نسب هست و تو علم جد امجد خود را گذاشتی و یاد نداری که حق تعالی فرمود مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ
جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا از سرقه دو قرص و دو انار چار گناه مرتب شد و از تصدق این هر چهار چهل حسنه بدست
افتاد و چار نیکی با چار بدی مقابل گشت سی و شش نیکی برای من هنوز باقی ماند گفتم مادرت بعزای تو نشیند مگر که فرموده اند
إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ از کتساب چار گناه را خود اعتراف داری و ازین آیت بدرجه ثبوت رسید که بسبب تصرف در ملک
غیر چار گناه دیگر ترتب یافته انتهی حدیث الصادق وهو مروی باختلاف الیسیر الغرض بر کر بخیال اهل ایمان نمی آید
که خلفا معاذ الله منافق و کافر یا فاسق و فاجر باشند و نور ایمان ایشان جهان و جهانیان را فرا گرفته تکلیف که خلفا بر
تصریح سید مرتضی در شافی و تنزیه الانبیا بتمامی شریعت غرا متمسک شوند و اتقدر زهد اختیار کنند که صحابه از زهد و تصوف
حساب بردارند و فضائل آنجناب را در جنب آن نشمارند و مجتهدین شیعه فجور ایشان انصار حضرت و خار خویش آرند این
احتمال محال را در باره این بزرگان گنجانیدن همانا تقلید یهودیان بی دین در حق حضرت مسیح و حضرت سید المرسلین است
پس نه نسبت کفر و نفاق بسوی خلفای راشدین تواند شد نه نسبت فسق و فجور وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ
مِنْ نُورٍ و اگر اولیای تا بعین بنیادش بر ریا کرده اند در غصب حقوق اهلبیت و تضلیل جناب مرتضوی کام
را کجا گنجایش دارد و سیما بتفضیل حدیث مذکور که در کلینی مرویست آمدم بر آنچه مشغول بودم و ان خاتمه حدیث
جعفری است بدین الفاظ چنانچه دانستی ان الله عز وجل ینصر هذا الدین باقوام لا خلاق لهم اکنون از مجتهدین شیعه
می پرسم که حضرت ائمه بدین تائید دینی صورت ایشه یا نه بر اول چنانچه دیباچه کافی بران مشتمل است قطع نظر
از آنکه این بزرگان خصوصا امام الائمه بمقتضای اصول شیعه بیر معطله بودند برای شان منقبتی نماند زیرا که خدا
نصرت میدهد دین خود را بان قومها که بهرهٔ اخروی ندارند و از نور ایمان بیگانه اند پس مزید حیرت انیست که کلینی
اعور را چه افتاد و علم الردی را چه پیش آمد که در شافی و مانند آن حضرات ائمه خصوصا بیر معطله و منهک الظلمه را
موید دین اعتقاد کردند و شیخ حلی را چه روداد که او هم بر مجاهدات سقی و ستائی و جهاد لسانی امام الائمه مغرور
شده و ابواب و فصول در نهج الحق و غیره منعقد نموده و این احتمال را که ان الله ینصر الخ نصب العین نگذاشته
و اگر گویند که عصمت منافی این احتمال است گوییم اول عصمت کجا ست و ثبوت آن برای غیر انبیا محل جون و
چرا و بر تنزل تسلیم بقای عصمت بعد از صدور امور معلومه از ائمه بر اصول رفضه که تفصیلش را جلد اول
در بنقا و هشتاد جزو حاوی ست و صد و غیره و غفتم بلوز ناز نالیها از حضرت فاطمه زهرا و در باره امیر المومنین چه معنی دارد

کما لا یخفی و اگر عدالت از گناه کبیره نائل میشود عصمت بطریق اولی بلکه از صیغه هم کما روت الامامیه عن ائمة

الهدی و ذلک مع قطع النظر عن حقیقة العصمة فانها علی تصریح اکابرهم مثل اللاهجی فی جوهر المراد تئول الی

العدالة الکاملة معهذا بر هر صغیر و کبیر عدالت و تقوی خلفا ثابت شد از کتب معتمده شما و فسق و فجور و کفر و

نفاق منافی مدائح کتاب خداست لاجرم حدیث مذکور بهیچ وجهی مفید مدعای رفضه نیست بلکه چون حدیث

بخاری خاص است بشخص معین بر مورد خویش قرار خواهد گرفت و از انجا که وصف فجور مناسبت بحکم مذکور

ندارد بعموم و شمول معلوم نوبت نخواهد رسید بخلاف حدیث رفضه که بر لفظ مظهر و مضمرش تعمیم را مقتضی است

چنانچه کتاب صراط مستقیم که مجلسی و دیگر معتمدین رفضه بدان تمسک میمانند نظر بدان میکند پس شیعه را

بعد از ایجاد این تقریر ضرر شدید واقع شد من لعد یابیه. دانست که عقلا بعد از دیدن حاشیه در چار موجه

حیرت در افتاده اند که اماند عامی مجتهد حرف از تحریر این چند حرف چیست اگر مطلوب او چنانچه

از عبارت اخیرش ظاهر تواند شد آنست که عموم لفظ فاجر را باثبات رساند لعنوانیکه فاسق

و کافر هر دو را شامل باشد تا وقت استنتاج بگوید که ازین حدیث که شهرتش بجائی رسید و که

منادی در چار سو گردانید ند و عمر فاروق که بر خلافتش سفیان مفتخر اند این ندا در داده ثابت شد

که تائید نبی از دست کافر و فاسق گاهی بظهور می آید لاجرم ایمان و اسلام خلفاء نظر بتائیدات

و سنی که از ایشان ظاهر شد بمعرض ثبوت نمیرسد چه جای اخلاص و تقوی پس جوابش

تخفیف و الرا ابد رجه وضوح رسیده که خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نص قطعی

بر بطلانش فرموده اند زیرا که در غزوه خندق نور ایمان و لمعان زهد و تقوی خلفای خویش ثابت نموده اند

و حضرت امام صادق ایشان را مورد امارات مناقب قرانی را اعتقاد کرده اند و به بیان اکابر علما عیان شد

که الف لام الفاجر برای شخص معین بوده و قصه او معلوم همگنان گشته پس نسبت فسق و فجور بایشان در حیز امکان

نماند چه جای نسبت شرک و کفر و باعث حیرتست که چون زهد و تقوی خلفا بتصریح سید مرتضی در شافی و مانند آن

از زهد و تقوی اجله اصحاب بلکه امام الائمه گذشته بود کما عرفت پس نسبت فسق و فجور بایشان کجا راه دارد و اگر خلفا

معاذ الله کافر باشند جواز نکاح بنفوس قدسیه اهل بیت حضرت خیر البریه عموما و عقد نکاح جناب ام کلثوم خصوصا

چگونه صورت بندد و اما شهرت و اعتبار انحدیث پس نزد فریقین مسلم است و خود این واقعه در شروح کتب احادیث

شیعه و سنی و کتب سیر و تواریخ بجای خود ثابت و اصل حدیث مذکور در کلینی و بسیاری از اصول رفضه بروایات

معتمده و مستفیضه چنانچه باید ثابت گشته کار بهت القصه چنانکه حاشیه سابق باعث انکشاف استعداد مجتهد الزمانی بر خلائق

حال این حاشیه نیز بر همین قیاس باید کرد گو مقصود مجتهد بتحریف تعلق نگیرد **قوله** و قد مضی فیما مضی آه **اقول**

لا یخفی علیک انه قد سبق فیما سبق منا ان ایراد الاحادیث التی اشار الیها هذا المتعسف البلید لا یدل بوجه من الوجوه

علی ان الخلفاء الراشدین رض خلفاء الحق و الیقین امروا بالجور و العدوان و غصبوا حقوق اهل بیت سید الانس و الجان فهذا الحکم

اقرار بلا امتراء و عند العقلاء فضلاً عن العلماء فقبح الله افواه اقوام قیل فیهم انی یؤفکون وسیعلم الذین ظلموا من الروافض
ای منقلب ینقلبون من بعد مخفی نماند که چون مجتهد قاصر النظر بتقلید اعمی اعور حدیث شریف را که لفظ امراء و بیست
نفر مذکور دیده و تفصیلش را در روایات نظر ننموده در حل این خلط افتاده شرح این مجمل از بحار مجلسی میکنیم
و ترجمه آن را نیز ذکر می نمایم تا مطلب حدیث مذکور در ذهن جنابش در آید و شاید که بساحل نجابت برسد پس باید که
اول از کتاب کشف الغمه بزبان مترجم بگوید آنچه اشعار دارد بمکنون خاطر محمد بن محمد صاحب کفایة الطالب در مناقب
علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که این کتاب را البطرزی جمع نموده ام که اسانید او را از طریق شیعه عاری نموده ام یعنی
بطریق عامه تالیف نموده ام تا اینکه احتجاج باین محکم تر شود و ازینجا توانی دانست که مضامین اگرچه متفق علیها باشد لیکن
طریق عامه مختار شد القصه ازین کتاب حالات امام مهدی ع نقل می نماید که از انجمله است خروج مهدی ع بعد از ملوک
جبابره باسناد خود از جابر بن عبدالله رض که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که بعد از من خلفا ع اند و بعد از
خلفا رض امرا و بعد از امرا ملوک جبابره و بعد از ایشان خروج میکند مهدی ع از اهل بیت و مقصود من اینست که آنچه مجتهد از کتب ما
آورده ترتیبش چنین است که بعد حضرت ما لا اتصال خلفا ع هم سند امامت حقیقی که اجله مهاجرین باشند کما عرفت
اتفاقاً با امرا با ملوک جبابره با امام مهدی ع پس حضرات راشدین خلفای حضرت رض باشند و عقل هم دلالت بران میکند
که بفیض صحبت شریف در یر کرندگان بارگاه الهی چنانچه باید راست حقیقی جلوه ظهور داده و خلافت ایشان مطابق
روایات صحاح ظل نبوت بود پس راشدین خلفای حضرت رض شدند باز دوره امراء الخ لاجرم خلفا را در ملوک و امرا شمردن
کار این مجتهد است که مجمل را من حیث الاجمال و العموم می بیند و طور علمائی گزیده و مرسوم ایشان تفحص کردن
روایات و تفصیل را تا امکان پیش نظر داشتن است راست گفت لبیر ولبر و هم پدر بش ولدار اگرچه رعایت
رتبه خویش را هر یکی ملحوظ داشت و مقوله هر دو اینست که ع کار هر جولاهه و نداف نیست الغرض جمع روایات و
ملاحظه ترتیب و تفصیل رتبه اهل اجتهاد است و ازینجاست که در اصول می نویسند که مجمل محتاج بیانست و بدون بیان
طور علم و عمل متعاند شده نیز اهل کلام میگویند که اجمال رنگی دیگر دارد و تفصیل رنگی دیگر علاوه مجتهد حرف بکرام دلیل استحاله بعدیت منفصله
را باثبات رسانیده فدونه خرط القتاد **قوله** وانصالح **اقول** از نهایات این حدیث صور خیالیه مجتهد الزمانی
که خلفا فاسق ع کافر بودند و خلافت ایشان باطل است موید نیست زیرا که غایة الامر که ازین حدیث ثابت شود اینست
که از بعض خلفا اتباع یهود و نصاری سر زدند و مدعای مجتهد اینست که خلفا رض درین بعض داخل اند فالمطلوب لیس
بثابت والثابت لیس بمطلوب و درین مقام اهل دانش و بینش محو حیرت اند که خلفا ع بنیا و اهل کتاب را از یهود و
نصاری و امثال شان بنص امام صادق ع بروایت الطول کلینی که همه اش دیدی و دانستی کندیدند و حق تعالی
ایشان را ایمان کامل عنایت نموده بود مستجمع جمیع شرائط جهاد و دعوت الی الاسلام گردانیده و امام مذکور
مراحل مناقب ایشان را العنوانی نوردیده که مزیدی بران در وهم کسی نگردد پس خلفای خاتم المرسلین ص را که قاتلین
یهود و نصاری و مستاصل کننده ریاست و خلافت مجوسیان ایران بوده اند اتباع و اشیاع شان خصوصاً

کافران دانستن کار مخبطین ست غلط گفتم کار مجتهدین روافض است که مرتبه خبط و تفاوت ایشان از معاینه هم
درگذشته واگر **سخن پروری** کنند و گویند که جمع اصحاب مراد بودند نه که خطاب مذکور اجلهٔ اصحاب باهم فراگرفته
گوییم اکنون باید مجتهد با عاقبت اندیش بلاوت کیش را جوابی از طرف حضرت امیر و سلمان و ابوذر و دیگر مقبولین بیباکی
تجویز کردن و معذرت تهلون نما بوجوا اکم فیه جو بنا با قیمانه آنکه حدیث چنانچه در کتب اهلسنت است اکابر رفضه نیز
در کتب و بعینه می آرند و بطریق معتبره کثیره و اسناد شهیره روایت می نمایند پس از مطالعه بحار مجلسی و مجمع البیان
طبرسی و مانند آن هویدا میشود طرفه آنکه راوی حدیث که حاضر واقعه بود یعنی ابوسعید خدری رضی الله عنه
بر تصریح رفضه و اتباع و اشیاع یهود و نصاری داخل نیست پس خلفا و قائلین کفار با وجود احتمال نیست چگونه داخل
توانند بود تفصیل این اجمال آنکه از کتب حال رفضه مثل تلخیص و منهج و تالیفات حلی و طوسی و غیرهم پیداست که ابوسعید
از ندمای و رفقای حضرت مرتضوی است بلکه از اصفیای شیعه آنجناب است پس اگر صفوت و اصطفا با پیروی یهود
و نصاری جمع میشود ولایت و صفوت خلفا را چه ضیر و ضرر و اگر منافات دارد ابوسعید چگونه در اصفیا و اتقیا داخل گردد
و اگر حب یا ست و عقیم بودن امارت را تقریر کنند و از طرفش معذرت نهند **گوییم** این امر نسبت بآنچه خلفا را حاصل است
قطره از دریا و ذره از صحرا بود فلا یوصلنا فکما لا یجد یهم نفعا معذلک و در رفاقت مرتضوی نیز آن خیال ممکن است
پس خلوص کجا کما لا یخفی **حیرت دیگر** آنکه کسی از علمای رفضه در کتابی از کتب حال ابوسعید را که از رواة این
این خبر و حضار واقعه بود در هیچ زمانی کافر نداشته بلکه امام سیزدهم امامیه یعنی باقر مجلسی در حق الیقین و غیر آن
ابوسعید را در زمره آن مخلصین شمرده که واجب المحبت اند مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری غایة الامر دربارهٔ او
مطابق تصریحات بعضی آنست که او چندی کاسه خلفا لیسیده و خلفا بالیقین بر طور مجتهد که مذهب متصور رجبیل
جمهور نزد شیعه است کافر حقیقی نبوده اند بوجوهیکه معلوم همگنانست و در اوراق جواب ایضاح مسطور گشته
پس لازم نیامد اتباع کلی از مخاطبین حضرت سید المرسلین و نه آنکه هر چه در مذهب یهود و نصاری رو داده در
اهل اسلام پدید آمده و حال آنکه در کتب معتمدین رفضه مثل تصانیف شیخ صدوق و تالیفات شیخ طبرسی مانند
مجمع البیان و غیره می بینیم که از این احادیث مذهب رجعت را که باظهار سمساطی قدوة المتشیعین مذهب ابن
سبا بود ثابت می نمایند و او و اتباع آن شقی را به هند و برالحاد و زندقه او کتب معتمده رفضه شهادت داده
کما عرفت فی هذه المقاله پس رجعت ثابت نباشد تا بالفوت از ابوسعید کفر حقیقی سر زند و الا خبر مخبر صادق مطابق
نفس الامر نگردد و الکل مخالف لمذهبهم و در نیجا انجاث دیگر است که بیاد می آید که صاعقه رو ضربت حیدری
جائیکه اولیای مجتهد این نوع احادیث آورده اشاره نموده ام کما لا یخفی علی الناظرین **قوله** و در مشکوة آخر
اقول عجب است که مجتهدین رفضه این چنین است حال از ضعفای مسلمین که تازه در اسلام در آمدند و هنوز روا علم
و بینی را فرا نگرفتند و نابلد بودند تجویز نمیکنند و خلفای راشدین را که بالیقین قاتلین مشرکین و مجاهدین کافر بودند
و بیخ و بنیاد چنین اشجار را بر انداختند گمان می برند و از دائره عقل و نقل بیرون می نهند و گواهی جعفری بلکه تا غیبت

طاهرین را به کمال ایمان خلفای مجاهدین قیصر و کسری را می‌شکند یعنی اتباع طریق اهل کتاب از اهل شرک و نفاق
مقبولین رفضه را می‌رسید که بعد سرور کائنات نجی[؟] بیعت با میرالمومنین نمایند و قسمهای شرعی خورند که همراه
رکاب باشند و بار از غاصبین خلافت به مزعوم رفضه بر ارند باز این عهود و مواثیق را هیچ می‌شمارند تا آنکه حضرت
امیر با آن همه اخلاق عظیم در مشاهده شر قدر و برو[ی] اولین و آخرین بر ایشان لعنت فرمایند و این مرحله در مجلد اول
بتفصیل تمام طی شده و درین مقاله از کتاب سلیم معلوم برگذشته هرگاه این همه ضمائم و قبائح از مقبولین رفضه
درباره اتخاذ عجل و ترک وصی بحق صدور یابد برای مطاعن خلفا این احادیث را تجسس کردن و مصداق از را[ه]
نسیان گذاشتن داد یهودیت و مجوسیت دادن است و خانه روی خود را با پیشوایان خویش از دست اهل حق
خراب گردانیدن است شمه از حال قدما بزعم شیعه اما حال متاخرین ایشان علی التحقیق پس کتاب ضخیم متکفل
بیان این معنی تواند شد که رفضه با وجود دعوی علم و دانش در اتباع یهود و نصاری نقد دین و ملت را در باخته خود را
غریق غلو و تعصب اهل کتاب ساخته اند چنانچه در تحفه اثنا عشریه و مانند آن مبین است و تا امروز جواب آن مجتهدین
و غیرهم بنظر نرسیده و چگونه و مده شود که خود مجتهد دران کاسبق معذرت نهاده و لا حاجة الی الاعاده بالجملة هرگاه
متعصبین بدلائل ثابت کنند که قائلین اجمل معاذالله خلفای راشدین اند النوفت بر اهل حق جواب این اعتراض
ثمر و خواهد شد و الا هر دلیلی که بدان مقبولین خویش را ازین دار و گیر نجات دهند آن دلیل بطریق اولی درباره خلفا
جاری خواهم کرد کما لا یخفی **قوله** قریب آنچ ۲ **اقول** واقعی است که این احادیث در کتب معتمده اهل سنت
مروی است چنانچه محدثین متقدمین رفضه پیش از سه پیش روایت کرده اند فرق اینست که علمای ماهنوز از سبب
ایمان و عقل در فهم معنی آن راه نفس الامری سپرده اند و بر محامل آن فرو آورده یعنی انقسم امور از ضعفای
مسلمین که تا ابد بوده اند صدور یافته و علمای رفضه بسبب زنگ قلوب بفهم معنی آن در ظلماتیکه مصداق
بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ اِذَا اَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرٰهَا باشد مورد می فِيْ طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُوْنَ
گشته عروه و ثقای عقل را هم از دست داده اند نه اکه بر طریق پر خار ایشان صحبت رحمة للعالمین مگر باعث
تباهی و خرابی شد معاذالله تا اخص الخواص و ملازمین و حواریین آنجناب کافه مورد این و بائم شدند و ا[ن]انکه دور
دوراز این صحبت می ماندند و همیشه باین شرف مشرف نبودند ازین سوانح مبر گشتند نعوذ بالله من شر و بعسهم
و من خرافات عقایدهم سبحان الله تشبیه جناب مرتضوی بحضرت هارون باعث خلافت بلافصل باشد و تشبیه جا[ئ]ی عمر بن
به بنی اسرئیل در اتخاذ عجل بتقیه و ابطال نماز و روزه و مانند آن دلیل بطلان جنود و الفصا[ل] تشبیه بحنین و خائین و نسل
بودن بنفس مقدس اجل اهل بیت طاهرین بیض قطعی بضعه خیرالوری مصداق وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰى در بطلان امامت
خلیفه اول و تشیع دلالت نکند اِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ **قوله** سبحان الله آنچ ۲ **اقول** کسی از عقلا تجویز تواند
که حضرت صلی الله علیه وسلم بشارت دهند اهل اسلام را بفتح یمن و شام و روم و ایران در خلافت
اهل جور و طغیان بلکه بشارت داده اند بخلافت آن بزرگان که نور ایمان و تقوی شان به جهان و جهانیان

ساختہ انداختہ وجناب احدیث ایشان را بگواہی امام ناطق مستجمع ہزاران مناقب قرانی و مدائح احادیث رسول یزدانی
پس اطلاق لفظ جبر و جبار بر حضرات خلفا تکذیب قران وحدیث کردن و شریعت و دین را برہم زدن است وعقوبت
اتحاد عجل و ترک و ضنی بحق فرع اعتقاد تشیع است کہ بر مقبولین رفضہ چنانچہ باید بشہادت کتب معتمدہ شان انطباق
گرفتہ و تبریہ خلفای راشدین نزد ہمہ کس بظہور پیوستہ **قولہ** علاوہ آنکہ الخ **اقول** در فہم این حدیث
خنبلی عجیب حیوان لا یعلم را پیش آمدہ شرح این مبہم آنکہ مقصود او از ذکر این حدیث ابطال خلافت خلفاء
و اثبات مطاعن ایشان بحسد کردن و بغض ہمدیگر ورزیدن و از عبارت خاتمہ حدیث ثم تنطلقون الی مساکن
المہاجرین بر ہر کسی از عقلا ہویداست کہ این تحاسد و تباغض کار مہاجرین نیست بلکہ دیگران درین امر
مبتلا شوند پس نتیجہ مذکور کجا بر آمد انیست حال احتجاج و استدلال او کہ زنہار بطوری مربوط نمیشود قطعہ
باآدمی نتوان گفت ماند این حیوان * بجز دراعہ و دستار و نقش پرونش * نگر کہ در ہمہ اسباب ملک ہستی
او کہ ہیچ چیز نہ بینی حلال جز خونش * وحقیقت انیست کہ خبط مذکور از قدمائی مجتہدین و متکلمین شیعہ این
رئیس المنافقین را میراث رسیدہ کہ در اثبات کفر و نفاق خلفای راشدین معاذ اللہ دست تشبث
دراز کردند و از غایت کوتہ اندیشی و کافر کیشی بلاحظہ قیود و الفاظش نہ نمودند و ہیچ ندانستند کہ انجامش
بکجا میرسد و مآلش بکجا میکشد حرفی از انجملہ میگوییم کہ ہرگاہ بتصانیف کلینی و صدوق و طوسی و قدمای
ایشان رجوع کنی و خلاصہ و فاتر موضوعہ را در تالیفات ایشان بینی با احادیث کبیرہ و روایات شہیرہ خواہی
یافت کہ از حضرت آدم تا حضرت خاتم کم کسی از جماعات انبیا و رسل یابی کہ حسد و حقد و بغض حضرات ائمہ بنفقاد
باشد و خود حوا علیہا السلام نیز زوال منزلت حضرت فاطمہ زہرا خواستہ انیک عیون اخبار و مناقب مرتضوی
کہ رفضہ جامع آن ہستند و تاویلات الآیات کہ رموز قرانی با احادیث اہل بیت رسول ربانی در ان مجموع است
دلالت قطعی برین مطالب دارد و آنکہ کار ایشان بغاصبین و ظالمین کشیدہ بلکہ از حد و حد دان و طغیان
ہم در گذشتہ و با نہمہ کدورت و غبار و جحد و انکار این بزرگان بار و دائرہ صفوت و صفا بیرون نہ نہادند
پس خلفاء کہ بعد از تسلیم حسد شان ہمدیگر چرا از خلافت و امامت بیرون روند و مسلوب الاستحقاق
شوند و الضاف باید کرد کہ ازین احادیث کجا ثابت میشود کہ ابوبکر رض و عمر رض و عثمان رض غصب خلافت خواہند
کرد جمہ اہل بیت خواہند نمود بخلاف آن احادیث کہ بر اسامی مقدسہ انبیا شامل است قطعاً و یقیناً و
احتمال دیگر ندارد انیہا کہ شنیدی بعد از فرض و تسلیم انیمعنی است کہ خطاب حضرت رسالتمآب ص
با جلہ اصحاب رض تعلق گرفتہ و الا محتمل است کہ خطاب با مولفہ و ضعفا باشد کہ عبد الرحمن رض بن عوف
کہ از ملازمین سید النبیین ص بود اشارات سید کائنات ص را کما ینبغی فہمید ورنہ از ظرف بیان کلام
مذکور او رأی نمود و عقلا کی تجویز کنند کہ مہاجرین امت حقیقی کما فی شرح الکلینی للقزوینی چنین باشند
و مصداق یرثون الفردوس شہادت جعفری شوند الی غیر ذلک من الاباب و مخفی نماند کہ سید

سید مرتضی صاحب تنزیه الانبیا درین کتاب و مانند آن خطاب را در آیات بسیار بنا بیین می برد بلکه بمقالات
ابن عباس و حوثی تنزل قرآن مجید بر همین محاوره وارد و مخاطب تا عاقبت اندیش در مقاله پنجم این جمله
باین عبارت نور دیده که معلوم و مشاهد است که بسیار امور برای تنبیه دیگران واقع میشود ایا نمی بینی که لفظ
عفا الله عنک در حق جناب رسالتمآب وارد شده حال آنکه صدور گناه از آنحضرت ثابت نیست و غرض ازان تنبیه شیخین
مثل ابو بکر و غیره است و مثل عرب ایاک اعنی و اسمعی یا جاره ای و بتو میگویم دیوار تو بشنو و مشهور
و بر السنه خاص و عام مذکور است انتهی پس در اینجا آنچه گفتیم قبول کردنی باشد فکیف که شکایت فاطمی باعتراف
مجلسی در حق الیقین بخلوت بود و حدیث تباغض در خلوت آمده هم بر آنکه شاید این تحاسد و تباغض و بر
انگیختن مهاجرین بر حرب از انصار صدور یافته باشد جوابش آنکه چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تا آخر
حیات شریف خود مداح ایشان باشد و مناقب ایشان بکمال سفارش بیان فرماید که مجلسی آن را در بحار
روایت می نماید چه گونه حسد و بغض مذکور را باین گروه حق پژوه نسبت توان کرد و اکنون عبارت حدیث
باید شنید که آخر خطب حضرت سید الکونین است و روایت از ابو المفضل محمد بن عبد الله شیبانی باسناد
صحیح در جابیش بحکم مجلسی در مجلد فتن از کتاب مذکور ثقات اند که انصار حاضر شدند و دستوری طلبیدند و
و جواب شنیدند که حضرت درین وقت هوش این عالم ندارند و ازواج مطهرات به تمام از آنجناب معروف
اند پس انصار گریستند تا حضرت باواز ایشان چشم بکشودند و فرمودند این مردم کیستند عرض نمودند که انصار
پرسیدند که درینجا از اهل بیت من کدام کس است گفتند علی و عباس پس تکیه بر ایشان فرموده بمسجد رونق
افزودند و خطبه فرمودند که دران این عبارت است آگاه باشید که انصار بطانت و محل امانت و موضع اسرار
و مقام اعتماد من اند و وصیت میکنم شما را بتقوی از خدا و احسان کردن با ایشان پس قبول کنید از نیک ایشان
و تجاوز نمائید از بد ایشان و در باره مناقب انصار روایات بسیار مجموع سست کور رفضه در دل اعتقاد ندارند و
یَقُولُونَ بِاَفْوَاهِهِمْ مَا لَیْسَ فِی قُلُوبِهِمْ را بزبان آرند و لیکن بمفهوم تصریحات مجتهد یعنی اقرار
العقلاء علی انفسهم حجة حرفی چند دیگر بشنو که انصار ان چنان حامل اسرار اهل بیت اطهار بودند که حضرت امام یعنی
تا در حضرت امام مهدی را بواسطه بشیر انصاری از راه دور طلبیدند و باین سعادت او را مشرف گردانیدند و بخطاب
فرمودند که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت با اهل بیت همیشه در میان شما بوده از زمان حضرت رسول تا حال
پیوسته محل اعتماد ما بوده اند انتهی عبارة حق الیقین مختصرا و درینجا برای هدایت عوام مقدمه چند می
نویسم یکی آنکه رفضه استدلال می نمایند بر مذمت صحابه به نظر باین احادیث و اهل سنت توجیه میکنند و آیات
قرآنی و احادیث رسول سبحانی را بالتلیق میدهند و قد تقرر ان الموجه مانع و المانع یکفیه الاحتمال و اذا جاء الاحتمال
بطل الاستدلال و خاتمه حدیث که بنقل مجتهد ثابت شد بکار ایشان نیامد و بنیاد استدلال رفضه انهدم یافت
دوم آنکه اگر خطاب حضرت رسالتمآب با تمامی مهاجرین و انصار است پس مقبولین رفضه نیز هم شدند

فجوابهم عن المقبولین جوابنا عن الانصار والمهاجرین سیما الخلفاء الراشدین رض واحادیث تباغض وتنافس
وکتب رفضه مثل بحار وغیره بیش از بیش مرویست وازینجاست که مدعین رفضه مثل حلی وجالسی وغیرهما
وتصنیفات خود میگویند که مطاعن صحابه بروایات فریقین ثابت میکنیم بلکه بمتواترات واگر باین اجمال قناعت
نمیکنی برای اشباع تو از عبارت جالسی که در صوارم جابجا بتصریح برین مدعا نموده نشان میدهیم
وهر انچه در سابق در جلد اول گذشته بمقتضای انکه تفصیل رنگی دیگر دارد قناعت نمیکنیم از انجمله در
ورق پنجاه وسوم میگوید که امامیه که مطاعن اصحاب ثلثه رض واصحاب فی الجمله را مذکور میسازند وآنرا
ترجیح میدهند بر روایات فضائل آنها که از طرق سنیان وارد شده بجهت النست که بسیاری از مطاعن
مثل گریختن از جهاد وشکستن نماز جماعت برای امر سهل دنیا وطعن وتشنیع نمودن آنها مر پیغمبر خدا
را وامثال ان از قران وحدیث متفق علیهما که بدرجه تواتر ثابت است بثبت می سازند واگر آیت ومیان
نباشد مطاعن آنها که متعلق باعمال واقوال ایشان وارد وانچه بدرجه تواتر رسیده وسنیان را دران مجال
شکی وریبی نیست بقید قلم می آرند از انجمله در ورق شصت وسوم می نویسد که جواب دوم بر سبیل حل آن
وآن انیست که دانستی که امامیه هرگاه بر سنیان احتجاج می نمایند بر قبائح اعمال وخصال اصحاب ثلثه رض احتجاج
نمیکنند مگر بانچه متفق علیه بین الفریقین واز جمله مسلمات ومتواترات است انتهی بلفظه وبر همه کس عیانست
که این طعن را شیخ حلی در کتب کلامیه اورده ومذمت اصحاب رض ازان بزعم خود ثابت نموده وحال انیست
که اطفال دبستان این مزخرفات بیهوده را بناخن وانگشت فرسوده اند سوم آنکه ترسیدن عبدالرحمن
از عقبات قیامت دلالت بران ندارد که او درحقیقت مخاطب بود واز دهم این حسد وتنافس صدور یافت
زیرا که خوف برگزیدگان حضرت کبریا بجائی میرسد که عذاب اخروی را بذات خود محصور می پندارند واهوال
وشداید قیامت را خاصة برای خویش می انگارند ویاد داری یا نه که حضرات معصومین مسکین ویتیم
واسیر را تا سه روز بر نفوس مقدسه ایثار میکردند ومی ترسیدند که مبادا اعمال ایشان مردود و قبول
نرسد چنانچه عبارات کتب رفضه بیاید ان شاء الله تعالی وبسط وتفصیل این امور در منتهی الکلام است
امیدوارم که بزودی مشهور کرده ومطبوع شود چهارم آنکه بسیاری از تابعین باعتبار زمانه که
مصدر تنافس وتحاسد شدند دران وقت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بحجة الوداع وما مانند ان
انقسم احادیث را ارشاد فرموده اند پیدا شده بودند که حال شان هنوز وحی الهی بر حضرت رسالت پناهی
مکشوف گشته بود واین کمتر ازان می نماید که مراد از عنکم در آیت تطهیر مطابق روایت کلینی بزعم امامیه
حضرات ائمه بودند تا حضرت مهدی ع که بعد صدها سال بوجود آمدند پنجم آنکه امامیه این احادیث را
بر غصب خلافت حمل میکنند چنانچه از کتب کلامیه واحادیث ایشان پیداست واین امر بمجرد وفات
حضرت سید کائنات صلعم بود بزعم ایشان واز نحدیث عیان گردید که تنافس بعد از فتح مداین فارس وروم

بدید آمد پس لامحاله محمول خواهد بود بر فتنه انگیزی متاخرین که باعث خانه جنگیها گردیدند و یکی را بر دیگری برانگیختند نه محمول بر مهاجرین و نصار ممدوح حضرت سید ابرارؐ و ایات بنیات ششم آنکه بتصریح امام رازی در محصول خلافی در آن نیست که جمع معرف بلام جنس بسوی معهود آئل است اگر معهودی در انجا باشد و هرگاه مراد معهود نباشد البته برای استغراق خواهد بود و غیر از واقفیه و ابو هاشم کسی مخالف نیست هفتم آنکه مراد از حمل بعض بر گردن بعض آنست که مهاجرین را باهم جنگانیدند آنکه تحریص ایشان بر قتال بغات هم جائی خوف و خطر است و فیه من المفاسد بالایخفی باید که انمیقدمات را ملحوظ داری که خیلی بکار خواهد آمد باقی ماند آنکه رئیس المنافقین بسبب خبث باطنی تعریضی بخلفای راشدین رض نمود که خلفائی رض بیچاره الخ جوابش آنکه جناب امیرؑ از غایت خیرخواهی و دلسوزی جدای ایشان در اکثر واقعات تجویز نمی کردند چنانچه بالا گذشت که در جنگ فارس حضرت مرتضوی رض بدلائل ساطع منع فرمود لاجرم عدم حرکت از مدینه طیبه نسبت مذکور بوده شد اکنون این تعریض از کجا یکی میکنند بالجمله خلفا رض که قبضه شمشیر بدست گرفته اند و از دار الامارة حرکت نکردند بزعم الشیان در حق بقیه اولاد مجوسیان بیدین تتکلم بکلمه مسلمین بکمال مراعات و عطوفت شده و الا تا حال نشانی ازین ذریات در جهان نمی ماند و باجتهاد ذکائی و مجتهد الزمانی نوبت نمیرسید از غرائب حکایات است انچه درینجا بتعریض قدوة الاشقیا بیاد م آمد که ظریفی در دودمان امراء سکنه دهلی در فیض آباد آمده بتعهد بعض علائق متوسل شد و از جهت نقصان محاصل و بقایای از سرکار جناب عالیه محبوس شد تا بدستگیری بزرگان فقیر مخلص یافته بصحبت معتمد الدوله بسر می کرد و میانه ایشان مطایبات میرفت قضارا روزی قطعات تصویرات از نظرش میگذشت چون بتصویر امام ابو حنیفه بدستش افتاد بان ندیم گفت به بین امام خود را که بپارچه فروشی مشغول است و درین امر عجبی نیست که اکل حلال است غریب انیست که در پیمالش خیانتی دارد یعنی پارچه را بگز کوچک می پیماید گفت ایخدا و بدنعمت امام ابو حنیفه رض ازین جهت در حق شما احسانی عظیم کرده ورنه گز طویل از کاسه سر شما و یکدست د با انیمه که شنیدی که خلفای راشدین رضی الله عنهم چون مصلحت دینی مقتضی میشد تا بلاد و در دست میرفتند مکر یاد میکنی و روایات مورخین معتمدین اندیده که چون ابو عبیده رض نوشت که نصارای شام آرزو دارند که شمائل خلیفه روی زمین را به چشم ببینیم اگر بکتب آسمانی منطبق شود مقالید ریاست و سلطنت بی استعمال سیف و نصال باو تفویض نمائیم و الا بصدد جنگ برائیم فاروق اعظم چون بعد از قطع منازل بیلاد شام نزدیک شد رؤسا باستقبالش کوشیدند و ابو عبیده نزد وی حاضر شد و از لوازم سلطنت آگاه گردانید بمعرض قبول نیفتاد اورده اند که وقت قدوم در شهر نوبت سواری غلام بر شتر بود و فاروق اعظم رض مهار شترش میکشید رؤسا و علما در تحیر افتادند و رهبانان و کنشتیان تنها آنجناب را طلب کردند فاروق رض بکمال جلادت و تهور کسی را از رفقا همراه نگرفت و تنها نزد شان تشریف برد علامات را که علمای نصاری در کتب قدیمه بوده دیدند

همه منطبق یافتند و مقالید ملک را بدست مبارکش سپردند الغرض اقامت و نصرت ایشان همه لله بود چون مصالح
وینی مقتضی اقامت بود سفر نکردند و هرگاه اقتضای سفر کرد مراحل را الفرسنگها پیاده نوردیدند علاوه کتب
کلامیه در مذهب فریقین مثل نهایة امام رازی و محصل و ریاض و شرح مواقف و صحائف و طوالع و حلالی و نسفی و حواشی
این کتابها و شرح تهذیب و تجرید از علامه و قوشجی و شیخ حلی و شرح باب حاوی عشر و منهج الکرامة و سلامة
و منهج الحق و الابطال و احقاق و عماد الاسلام و مسالک و بحار و مانند آن بمطالعه آوردم و بیشتر از مطالب
و مباحث این کتب در ذهن دارم بیاد نمی آید که بیعت امام را در جهاد شرط کرده باشند و شافی تمامیش و کتب اهل اعتزال
هم نیک حاضر است از ینها نشانی یافته نمی شود قوله و نیز در کتاب هو طالخ اقول در ینجا بار اختی جدید و شقی شدید نیست
زیرا که اینهمه مضامین را اشتباه ارتکاب و ریسالهٔ حدیث الحوض جمع کرده و از کلمات سابقین و لاحقین بر ثبوت رسانیده
ملخص تقریر برادر کتابی وه هفتاد جزو بود و مسلک جمیع الی الانقلابی از بد تهایر و اغتفاشش منتهی الکلام گذاشته ام و لیعض و برای
تمامی حضرت یار بیخلوهم عزاغره احبا که در بلاعیب و ملاهی منهمک هستند تو تقیح نمی رسانم بالجمله درین کتاب جای این ذی قوه است و مسرقه بعمل نمی آیم
که شهادت آن حضرت صلی الله علیه وسلم بدلیل کلمه هولاء و ضمیر علیهم و قراین عقلیه و نقلیه حالیه و مقالیه بر مجموع شهدای
احد واقع است بحیث لا تشذ فرد واحد و ابوبکر صدیق نیز در مجموع اهل اسلام شامل شده کما هو الظاهر و مولف سیاله
در ملحقاتش با بعضی از عبارات اصحاب باثبات رسانیده که ارشاد این حدیث قریب زمان رحلت شریفه اتفاق افتاده
حیث قال مخفی نماند که شهادت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم برای شهدای احد نزدیک بزمان رحلت آنسرور
از دنیا بود چنانچه تصریح کرده بآن شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوت باین عبارت و چون از انجا بازگشت
واز دعای احیا و اموات فارغ شد بمدارج ناگار گشت و بیمار شد و اقتصار فی ذلک البیاض فی موضع آخر فی هذه التتمة بزاد
النبی صلی الله علیه وآله وسلم شهداء احد فقال هولاء اشهد علیهم فقال ابوبکر انسا با جوانهم یا رسول الله اسلمنا کما اسلموا
و جاهدنا کما جاهدوا فقال النبی صلی الله علیه وسلم بلی و لکن لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابوبکر ثم قال انا لکائنون بعدک
ثم رجع الی المدینة و ظهر به الحمی ثم توفاه الله بعد عده ایام انتهی کلامه بعینه و بلا شبهه درین آوان کثرت اهل اسلام نسبت
بسابق زاید الوصف بهم رسیده و جفاة اعراب نیز درین زمان بشرف اسلام مشرف شدند پس سوال ابوبکر صدیق رض
که هنوز علم او بحدیث الحوض در خبر منع است از جمیع افراد اصحاب است که بقید حیات باشند فقط از اخص
الخواص و اصحاب کبار و ملخص جواب سید النبیین آنست که حال اسلام و جهاد شما معلوم هست ولیکن حسن
خاتمه تمامی افراد شما مثل جمیع افراد شهدای احد که بنصوص قرانی جنتی باشند یقینی نیست محتمل است
که درین سلسله احداثی سر زند و ازین لازم نیاید که حضرت صدیق رض و دیگر خلفای راشدین بعد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم متصف باحداث گردیدند و سند انیمعنی که حدیث الحوض بعد از قصه شهدای احد است
مطالعه بعضی از اخبار فریقین است و روایتی از بحار ملا باقر مجلسی در امامت صدیق نیابة عن النبی صلی الله
علیه وآله وسلم فی مرضه قدمت قبیل ذلک القصه مدعای مولف که ارتداد ابوبکر صدیق رض و دیگر خلفای

راشدین امت خاصه ثابت نشد و انچه ثابت شد مدعای مولف نیست من بعد التماس است که اگر مخاطب
والا مراتب اعتقاد داغدار دکه غیر از ابوبکر صدیق رض و شرکا او از غاصبین خلافت ویگری از اصحاب رض در واقعه دعا
بر شهدا از احد مخاطب بنود کما یدل علیه قوله هر گاه همین کلمات صرف بتفرقه ضمیر غیبت و صیغه مخاطب بحق
مخاطب و من عنا باها اعاده فرموده اند پس باید که بدلیلی این حصر را ثابت فرماید و ما دامیکه اقامت ادله نتوانند
احتمال راجح وظن غالب همین است که مقبولین بسان امامیه مثل ابی ذر و سلمان رضی الله عنهما که در آخر عمر شریف
نبوی شرف حضور داشتند نیز مخاطب باشند و آخر وصف عنوانی اختیار اسلام و تکالیف شرعیه جهاد و البته
بر انتباه هم صادق می آید پس اگر ثبوت احداث برای جمیع افراد فی الطمبین باشد حتی یلزم منه احداث الخلفاء رض
الراشدین مقبولین امامیه بلکه سردفتر ایشان نیز از دست میروند و اگر خطاب بعض دون بعض باشد کما ادعی
المصنف پس ما میگوییم که محتمل است که مورد حدیث الحوض مراد خواهند بود و تعبیر از انها بلفظ رجال واقع شده
و دخول ابوبکر صدیق و امثال او که در مولفات محدثین مثل افادات حاکم نصوص قطعیه بیران موجود است که ابوبکر
صدیق و یا غیر او بحکم نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از زمره مصداق حدیث الحوض خارج اند و از جمله آنحضرت
ام المومنین ام سلمه است رضی الله عنها که امامیه هم بکمالاتش اعتراف بسانی دارند علی ما نقله بعض المحققین
انه قال صلی الله علیه و سلم یا ایها الناس انی فرط لکم علی الحواض و ان سعته ما بین الکوفة الی الحجر الاسود
و آنیته کعدد النجوم و انی رایت ناسا من امتی لما دنوا منی خرج علیهم رجل فمال بهم عنی ثم اقبلت زمرة اخری ففعل
کذلک فلم انفلت منهم الا کمثل همل النعم قال ابوبکر لعلی منهم یا نبی الله قال لا و لکنهم قوم یجیئون بعدی یمشون
و یمشون القهقری مستلزم تناقض و تخالف اصول فریقین است کما عرفت و سیجی بعد ذلک مفصلا
انشاء الله تعالی گویا وی این سوال ابوبکر را شد و لا نسلم که بدلیل سوال و جواب مذکور ابوبکر صدیق در محدثین
داخل گردد که قبل ازین دانستی که شیعه صیغه متکلم واحد را که بنیادش بر اختصاص است بر جمع غائب
حمل میکنند و دامن حضرات ائمه را بزعم خود از لوث عصیان منزه میدارند و البته این امر بدون مساعدت
محاورات عرب امکانی ندارد و در ما نحن فیه که جمیع افراد اهل اسلام عموما در صیغه متکلم مع الغیر شریک باشند
احتمال توجه اصل خطاب بانها و با کدامی صدیق و با مثالش از جواب تبیین خاتم المرسلین ص پهلو نظن بلکه
یقین میزند فکیف که نصوص هم از مخبر صادق موجود باشد که دلالت بر تطهیر ذیل صدیق رض ازین تهمت
احداث و بدعت نماید و بسا ست که خطاب به جماعت کنند و مراد در حقیقت یکی باشد چنانچه مفسرین
امامیه مثل طبرسی و کاشانی و غیرهم نیز نوشته اند که رسل از جنس جنیان نیامده اند حالانکه حق
تعالی در کتاب مجید خویش می فرماید یا معشر الجن والانس الم یاتکم رسل منکم و علی هذا القیاس آیات دیگر
پس دخول صدیق در جماعت متصفین با احداث ضروری نباشد از آنکه سوالش از جمیع افراد
امت بود و جواب آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم مستلزم صدور احداث از همه کس نیست

وایضاً محتمل است که وقت دعا بر شهید البعض از جفات اعراب نیز حاضر باشند که قرائن احداث
آنها مخفی نبود پس گو خطاب بسوی صدیق اکبر رض و حضرت امیر رض و ابوذر رض باشد لیکن مراد ازان صدور احداث و بوجه احتمال
از امثال آن مردم است و دو النستی که مولف مدعی تقدم حدیث الحوض بر حدیث دعاست پس چون آنحضرت را
بوحی یا الهام معلوم بود که بعضی از صحابه غیر مشهورین مصدر احداث خواهند شد اگرچه احداث معلوم نباشد
لهذا آنجناب بتفاوت یسیر این مضمون را اعاده فرمود پس درین اسلوب خاص که خطاب بخواص باشد و مراد
جفات باشند نکته زیادت خوف و مزید خشیت برای ان جماعت حاصل شد یعنی هرگاه این خواص صحابه را چنین
میفرمایند وای بر حال ما که هنوز بکمال ایمان و اخلاص نرسیده ایم و مناط توید رجات اخروی عدم ارتکاب احداث
و بدعت و بجا آوردن اعمال صالحه است باقیماند **خلجان عوام** که خطاب درینصورت بکسی است و مقصود
سرزنش دیگری صاحب بحار بکثرت وقوع آن امر در محاورات عرب اقرار کرده و مفسرین فریقین هم نوشته اند
که خطابات الهی گو در بعضی از آیات مثل فَتُلْقٰى فِي جَهَنَّمَ مَلُوْمًا مَّدْحُوْرًا بجناب خاتم المرسلین است
لیکن بنظر تهدید و ترهیب امت است و این طریق ابلغ فی الزجر است بر متوقد ضمیر روشن است که چنانچه نزد
اهل سنت عصمت انبیا بر جای خویش منصوص است بنیاد عدالت و حفظ اهل بیت اطهار و صحابه کبار نیز منصوص
فتدبر **والعجب کل العجب** که علمای امامیه مثل این سوال را که ابوبکر صدیق نموده بزبانی ابوذر غفاری
در بعضی از احیان نقل میکنند و میگویند که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در مدح متاخرین حکم بحفظ اخوت
نسبت بخود فرمود ابوذر رض بذروه عرض رسانید که آیا ما برادران تو نیستیم فرمود هرگز نیستید چنانچه تفصیل این
ماجرا در مسلک اخوخواهی دانست انشاء الله تعالی و حال آنکه ابوذر را رضی الله عنه حضرات امامیه درین خطاب داخل
نمیکنند و از اخوت اسلامی خارج نمیگردانند و درین مقام احداث را بر ذمه ابوبکر صدیق ثابت میکنند فاعتبروا
یا اولی الابصار بالجمله حالیا علمای قوم ابوذر غفاری را منصف باخوت اسلام ندانند و ذکر محامد که در حدیث
مشار الیه برای متاخرین مختص شده و در روایات امامیه خاصة بکثرت تمام مروی گشته از ابوذر سلب نمایند پس در باب
ابوبکر صدیق هرچه خواهند منقوه بآن شوند والا جوابهم جوابنا نعم فرق نیست که در جواب صدیق بلی ولکن لاادری
ما تحدثون بعدی ارشاد شده یعنی اسلام و جهاد شما مسلم است لیکن نمیدانیم که بعد از من چه احداث سرزند و جواب
از سوال ابوذر که نص در نفی اخوت ابوذر رض است کما سیجیئ معذالک جمله لاادری که مضمونش نفی درایت
احداث است بر اصول فریقین آبی و ممتنع است از حمل این حدیث بر خلفای راشدین است اما بر اصول
اهل حق پس از آنکه خلافت آنها بنصوص قطعی مرضی جناب نبوی بود چنانچه نموذج آن در ما سبق بسمعت
گزارش یافته و اینهم از نو بحدیث آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تافته که هرگز ابوبکر رض صدیق و یارانش
باجماع مرکب مراد از حدیث الحوض نیستند اما اصول امامیه که موید بدلائل عقلی و نقلی مثل اصول
اهل حق باشد پس ان نیز موکد و مشید اصول ایشانست چنانچه اینهم قبل ازین دانسته باشی اما اصول

موضوعه امامیه خاصه پس بنائش در مسلک آخر می آید انشاء الله تعالی و خلاصه اش آنکه پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم بعلم قطعی حال احداث و بدعت این بزرگان بتفصیل تمام میدانست پس چگونه معاذ الله ارتکاب کذب
در باب درایت از نفس نفیس خود فرموده باشند با آنکه تقیه نزد جمهور امامیه خصوصا در آن وقت آنجناب را جایز
نبوده کما عرفت سابقا پس معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نظر بضعف اسلام بعضی و عدم استقامت
باحتمال راجح ارشاد فرمود که درین سلسله احداثی همدیگر خواهید یافت گو مرا معلوم نباشد آنچه شنیدی حرفی چند بود
ازان کتاب که از مدت دراز تصنیف کرده نزد خود نگاه میدارم و با آن قصد طبع آن صنعت می ورزند از حیا
مواثیق این باب تحاشی میکنند و از بسط و تفصیل آن غیر از حافظین اسرار و کاملین این دیار خبری ندارند امید تام
که بعد از طبع و تداول آن کسی از عقلا نام تالیفات منکی از یکه قبال که در گردآوری روایات و تائید آنش همه عمر
مذهب خود را جمع کرده بخواهد برد و اضحوکه هر دیار خواهد شمرد **قوله** و مویدا نیست الخ **اقول** این مضمون هم
از رساله نحس معلوم مشروق است وجوابش بتفصیل تمام در کتاب موضوعه ی منتهی الکلام مبسوط است از ان کتاب
درینجا هم سطری چند می نگارم و بعضی از امور مناسب حال و مقام می افزایم بگوش دل باید شنید که معمول مولف سلمه
الله آنچنانکه داعی بران قرار یافته که در صدد تزیین خویش بمثابتی انهماک می نماید که او را از بدیهیات هم ذهول و فتور
رو میدهد چنانچه در حدیث چون لفظ احداث مستعمل گشته فهمیده است که این همان احداث کرده قصه الحوض برای جفا اعراب
استعمال یافته و ندانسته که هر جا که لفظ احداث استعمال یابد مراد از آن کفر معنوی باشد که تبدیل و تغییر دین
مستلزم آنست که در ما سبق جلوه ظهور یافته و بر تو روشن ساخته که این لفظ را بسیاری از بزرگان دین در حق خویش
بلکه انبیای سابقین آورده اند هر چند از قسم احادیث در سابق گذشته لیکن برای تنبیه مولف باز ذکر بعضی
و اعاده بعضی دیگر مناسب می بینم نخستین حدیث حضرت امیر است و قدس من قبل و تازه اینست که در کتاب
مستطاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا مروی است عن المسیب بن نجبة عن ابیه قال قام علی فقال خیر هذه الامة بعد
نبیها ابوبکر و عمر و انا قد احدثنا بعدهم احداثا یقضی الله فیها ما شاء و از انجمله حدیث امام صادق است که کلینی
در کافی روایت کرده و در ما سبق گذشته الفاظش اینست عن ابن یعفور قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول وهو رافع یده الی السماء رب لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا و لا اقل من ذلک فما کان باسرع من
ان تحدر الدمع من جوانب لحیته ثم اقبل علی فقال یا ابن ابی یعفور ان یونس بن متی وکله الله تعالی الی نفسه
اقل من طرفة عین فاحدث ذلک قلت فبلغ به کفرا اصلحک الله فقال لا و لکن الموت علی تلک الحال کان
هلاکا و از مجلدات ترجمه بحار و دیگر کتب معتمده قوم دریافت میشود که لفظ احداث بر ترک اولی استعمال
یافته و الا می باید که حضرت مولف معاذ الله بکفر معنوی حضرت یونس علیه السلام اعتقاد داشته
باشد هر گاه حال لفظ احداث باحادیث فریقین معلوم گردید که ضرور نیست که بر تغیر امر دینی محمول شود
پس برای بن عازب هرگز مورد حدیث الحوض و متصف به تبدیل دینی نتواند شد فکیف که در حدیث معتمد

وارد شود که بدوزخ بروند و احدی از ایشان که زیر درخت حرا بیعت کردند و دیگر مناقب وی نیز در روایات
معتبره منقول است پس شهادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم او مثل اجله اصحاب رض جنتی است [illegible] بلا آنکه
عذاب بروی مسلط شوند و او را بدوزخ برند و هرگاه خود مجتهد الزمانی اقرار می کنند که براء بن عازب از اکابر صحابه
اهل سنت است و اهل بیعت رضوان است و در عهد خلفا رض جهاد کفار نموده پس قسمت احداث بسوی او یعنی
دعوی ترک خلیفه بحق نمودن فرع آن خواهد بود که جناب امیر خلیفه بلا فصل بودند و او این اعتقاد داشت
و این امر را هنوز مجتهد بدلیلی ثابت نکرده تا برا کابر اهل حق حجت شود بلی حجت بالغه الهی درینجا بر مجتهد قایم است
و آن اینکه صاحب رساله حدیث الحوض باتباع علمای خود براء بن عازب را از عارفین حقوق اهل بیت
میداند و از متبصرین اعتقاد میکند اکنون کجا ماند گمان آنکه حدیث احداث در حق خلفای راشدین رض واقع است
و سنان مقبولین امامیه از نسبت احداث پس ارفع است و همچنین توهمات دیگر و نهایت بذل جهد در باره براء بن
عازب و بری بودنش از قبایح و سرپرستی در مخالفت حضرت امیر و کتمان شهادت واقعه غدیر است که
حضرت امام اعظم ثانی یعنی شیخ علی جزاه الله تعالی با عماله مثل جزاء عبید الله بن زیاد و عماله در خلاصة الاقوال
فی معرفة الرجال متصدی آن شده است حیث قال البراء بن عازب مشکور لعدان اصابته دعوة امیر المؤمنین
علیه السلام فی کتمان حدیث الغدیر خم فاعمی انتهی بلفظه یعنی اگرچه بدعای مرتضوی علی شخص مذکور ببلای کوری
مبتلا گردیده ولیکن ما معاشر امامیه بفهمیم قلب اعتقاد نیک در حق او داریم و بجان و دل تشکر او میکنیم
والحمد لله که کلمه حق بر زبان مجتهد در حق مقبولین ثانی جاری شد که سواری ترک خلیفه بحق بعد آنحضرت
احداث نموده اینست رسوای مقبولین امامیه زبانی مجتهدین الشان و حاشا که براء بن عازب با آنکه از کبار
اصحاب رض است در اصول ما چنین باشد پس مقام آنست که از غایت ندامت و انفعال مجتهدین رفقه هم سرشت
پایی خود را نه بینند و روی مناظرین گردن بلند نکنند ولیکن کسیکه جلباب حیا از چهره خود به در آورده هرچه
خواهد بعمل آرد **قوله** و در مشکوة شریف الخ ۲ **قول** این نیز از همان مضامین مبتذله مسروقه است
پس جوابش از کتاب موصوف بطور اختصار می نگارم که چون در قرآن مجید و حدیث شریف بر جای خود
ثابت است که حضرات مقدسه انبیا و رسل علیهم السلام با وصف کمال قرب و مرتبه عصمت خوف و خشیت
ایزدی زاید از حد تحریر و تقریر بر داشتند و بسیاری از ایشان بکمال [illegible] انشاء الله تعالی شب و روز بگاه [illegible]
بسر می بردند و از خوف عقاب الهی چندان گریستند که بر رخسارهای ایشان زخمها پدید آمد و حق تعالی
جا بجا در محکمات قرآنی خوف و خشیت ایشان را حکایت می فرماید و از جهات خاص می ستاید و در
احادیث شیعه و سنی مصرح است که ملائکه مقربین از روزیکه جهنم آفریده شد گاهی به تبسم آشنا نشده
اند و بعد ازین بروایات امامیه خواهد آمد که جناب سید المرسلین فرموده که اگر کسی را اعمال با هفتاد
پیغمبر حاصل باشد باز هم باید که اعمال حسنه را حقیر دانند و از عذاب و اهوال قیامت ایمن نمانند

بلکه از بحار الانوار انشاء الله تعالی هویدا و آشکار خواهد شد که خود حضرت خاتم النبیین میفرمود ای کاش
من درختی می بودم الی غیر ذلک پس حضرت مولف بجهت خوف وخشیت فاروقی رض آنچه درین مقام گفتگو کرده خلج
از قانون اسلام و شریعت خواهد بود و با اصل مذهب تشیع نیز مخالف افتاده زیراکه در کتب سیر و احادیث مثل شرح
شفا مذهب رفضه و قدریه بهمین نهج نوشته اند که آنها اعتقاد دارند که جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و باقی
انبیاء و مرسلین ضرور است که عذاب و عتاب الهی تا وقتیکه در دنیا باشند می ترسیده باشند خواهی
جناب اقدس الهی ایشان را مامون فرماید و خواهی نه لیکن چون مذهب ایشان لباسهای گوناگون پوشیده
و در هر بهاره حزان برنگ مناسب ظهور یافته محو و اثبات و ترک و اخذ بعید نباشد حتی که اجماع حضرت مولف
و برادر مهین او یعنی فاضل اخباری واحد قاضی ایمانی بعد از خرفشار بسیار و دریوزه گری از خدمت علمای اصول و اخبار
و اختلافهای ایشان در بیان معنی خاتمه تجرید العقائد طوسی باکه تحقیر و توهین همه کر بدان قرار یافت که خواجه
ایشان درین کتاب و طریق هدنه و مدارا می پیماید و براه نفاق میرود و در دلش چیزی دیگر و بر زبانش چیزی دیگر است
پس اول چیزی از روایات دیده باشند که ترجمه شان دلالت بر غلبه رجای خلفه داشته باشد باعتقاد مزبور که در
شروح شفا مذکور است قائل شدند اکنون که غلبه خوف وخشیت این بزرگان بر امد مذهب باین مذهب گشتند
که غلبه خوف از علامات کفر و نفاق است بیت هنر بچشم عدو خوبتر عیب است * گل است سعدی و در چشم
دشمنان خار است * علاوه می توان گفت که آنچه جناب سید الساجدین رضی الله عنه و عن آبائه اجمعین تضرعها
کامله میفرمایند که لگام من در قبضه شیطانست دلیل بر آنست که عملی از اعمال آنجناب بزیور قبول محلی نگشته پس
اعمال شر کدام کدام است که بجهت صدور آن شیطان را بر خود حاکم و خود را محکوم او علی الاطلاق می شمرد حرا آنکه بکمال
طبیعت خاطر دست به بیعت قدوه مروانیان دراز ساخت بلکه بیعت را با استدعای آنها مقدم داشت تا آنکه
در واقعه حرحان جناب را از منحرفین یزید شمارند و نیز می پرسیم که آن معاصی کدام اند که حسن مجتبی علیه التحیة و ایشان
وقت شهادت گریه و بکا را بملاحظه آن آغاز نهاد و چنانچه مفصلا خواهی دانست ان شاء الله تعالی اینهمه مطالب را در
وفات مبسوطه از کتب رفضه بر منتهی خواهی دید از جناب اقدس الهی طمع در قبول آن بصد تضرع و زاری میخواهم و امید
واثق دارم و کاشانی در خلاصة المنهج زیر آیت کریمه وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ
می نویسد که از عاقبت امر آخرت ترسانند که مبادا آنچه می دهند مقبول درگاه نشود و بر وجه لایق شد و بآن مواخذ
گردند چنانکه امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم سه شبانروز روزه داشتند و طعام بمستحق
دادند و بان افطار نکردند و میفرمودند که إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا إِنَّا نَخَافُ
مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا انتهی الغرض حال اکابر دین همین است که در حسن اعمال بغایت قصوی
میرسند و آنرا هیچ نشمارند و بخوف عدم قبول مبتلا می باشند اکنون حال زبان درازی مجتهد بر بیگناهان
عیان شد که از غصه اعتزال عضب خروج کشیده و از کجا رسید نعوذ بالله من ذلک والحمد لله که آنچه مجتهد مبالغه ها

از نهایت حماقت و سفاهت غبارهای نفاق و خس و خاشاک عداوت شقاق را بسوی خلفای راشدین
بلند کرده بود همه اش پراگنده شد که هبا منثورا گردید بلکه از آن ثابت شد عدالت و صفای نیت و خلوص
آن بزرگان بآیات قرآنی و احادیث حضرت رسول یزدانی و روایات خاندانی ظاهر گردید و انهم مانند آفتاب نصف
النهار گشت که خلفای راشدین در خوف و خشیت از جلال کبریای رب العالمین راه اتباع حضرات انبیا علیهم السلام
سپرده اند و مکائد رئیس المنافقین الزنا و تحقیقا همه حل شد و قل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل
کان زهوقا **قوله** حضرت سلامت الخ **اقول** حضرت سلامت اندک انصاف فرمایند که اگر امامت
حسن مجتبی و عصمت حضرت زین العباد حق بود چرا وقت وفات که زمان حضور حضرت مرتضی است چنانچه در کلینی
و شروح آن مبسوط است زار زار میگریستند و تسلیه حضار و ذکر مناقب را در باره خود چرا سمع نکرده اند
و در خلوت پیش حضرت رب العزت چگونه این مضامین مطابق صحیفه کامله عرض میکردند اگر در جهنم غیر از من
کسی نباشد مستوجب آنم و ابلیس که او را برای گمراه کردن من مهلت دادی بر من مستولی شده و در معاصی مرا ابتلا گردانید
چون لائق عذاب شدم رو از من بر تافت و در معصیت تو مرا فرید بگذاشت نه شفیقی دارم که درین وقت
به وتوسل جویم و نه معینی که مرا از عذاب تو ایمن گرداند و چگونه توسل جویم بنوافل با وجودیکه از فرائض
غفلت ورزیدم و از حدود تو در گذشتم و بهتک حرمات تو پرداختم و کبائر ذنوب را مرتکب گشتم ازین کلمات
طیبات ظاهر میشود که قطع نظر از حصول ثواب اعمال خوف حبط عبادات و تسلط عقوبات غالب بود
سبحان الله حضرات ائمه محیط علوم غیب و شهادت عارف بنا شند بانیکه مرتبه جلیل امامت و منزلت
بلیل عصمت موجب بشارت رسول مؤتمن و باعث حقیقت خلافت و زعامت و حصول ثواب رب
ذو المنن است و فاضل مجیب عارف بآن ان هذا الشی عجاب **قوله** و صاحب تفسیر مدارک الخ
اقول مجتهد غفلت شعار جاهل اسفار که برین حدیث دست تشبث دراز نموده از عجائب و غرائب است
که غیر تقلید جامعین بیاض بی سواد چیزی دیگر نتوان دانست و اگر جامعین بیاض مذکور و نیز در
استدلال را از دیگران استعاره میکردند و بوم شوم یعنی اردستانی پر از مکر در فن مفضل خانائی مخصوص
سلاطین و کن غور و تامل می نمود عیان میشد که ازین حدیث حقیت خلفای ثلثه بظهور میرسد و نه بابطلان
بطلان خلافت راشدین از نیحدیث نمی آید و بطلان مذهب رافضیان و خارجیان و سلب خلافت است
از معاویه ابی سفیان مع بین رجحان و آن بصارة العین و ازالة الغین و قوت القلوب و کشف المحجوب است
معنی انتها رسیدن چیزیست بغایت و قرار گرفتن بران چنانچه قاموس و قابوس و صحاح و نهایه و دیگر کتب
معتمده لغت بیان گواه و اتبادر از نفس لفظ همین است اما اول دلیل بران کتاب آسمانی و خطاب جاوید
است که این محاوره دران منصوص است و بنیاد معنی هم از آن مرصوص نه بینی که حق تعالی میفرماید
الی ربک منتهاها امام رازی رضی الله عنه در تفسیر آن گفته ای منتهی علمه لم یوت احدا من خلقه

و نظام الدین نیشاپوری نیز می نویسد الی ربک علمها لم یوت احدا من خلقه و نیز خود امام رازی جا بجا همین
محاوره در تفسیر کبیر خود آورده از آنجمله در آخر سوره ادم میفرماید ثم نقول هب ان الامر کما یقولون
فهبوب تلک الریاح القویة من الامور الحادثة العجیبة لا بد له من سبب وینتهی الی واجب الوجود فهو ذا الآیة
تتعلق علم الساعة الی الله تعالی کیف ما فرضتم ذلک و همچنین است در تفاسیر دیگر از تفاسیر فریقین طبرسی در مجمع
البیان می نویسد ای لا یعلم وقتها الا هو و گمان مبر که چون این تفسیر از حسن رحمة الله علیه مروی است
حجت را نشاید زیرا که بدین تقدیر تفسیر بسیاری از آیات در کتاب مذکور ناقص خواهد بود چه او را آیات
ائمه را اکثر رها میکند و بیشتر تفاسیر از همین بزرگان می آرد معهذا که موید تفسیر حسن است آنچه طبرسی در خاتمه
سوره لقمان از ائمه روایت نموده آن هذه الاشیاء الخمسة لا یعلمها علی التفصیل و التحقیق غیره تعالی و اگر فهم
این روایت مجتهد را مشکل است بار می باید رجوع کردن بتفاسیر فارسیه مثل حسینی و کاشانی و غیرهما
که در ترجمه این آیت در آن بدین عنوان است الی ربک بسوی پروردگار تست منتهاها منتهای علم قیامت
یعنی کسی را خبر نه هد چه اطلاع بر آن خاصه حضرت اوست و اگر کسی بکتب فریقین نظر کند خواهد یافت
که در هزاران از مقامات این محاوره آورده اند و در کتب رجال در تراجم رواة بیش از بیش خواهی دید
که انتهت الیه ریاسة الحدیث و ینتهی الیه الفقه و الکلام الی غیر ذلک چنانچه کتاب تهذیب و میزان و منهج
المقال در حال روضة المتقین و غیرها از کتب سنی و شیعه بآن گواهی میدهد و اگر گویند که ما علمای دیگر را
می یابیم که بالاتر اند در رتبه علم حدیث و فقه و کلام از آن کس که برای او عبارات مذکور نوشته بودند
و نیز در حدیث معراج نزد فریقین این محاوره مستعمل گشته جائیکه فرموده اند فانتهیت الی سماء الدنیا
حالانکه این سیر و سفر را باین آسمان بالاجماع انتهائی نبود بلکه آسمان دنیا بدایت آن نهایت است
گوئیم ازین لفظ مراد متکلم همان است که ریاست فلان علم با و تمام شد زیاده برین نیست که بنوعی
از زمان و مکان تخصیصی می توان کرد و در حدیث معراج مدعا اینست که سیر بغایت خود رسید و آنچه
شما میگوئید نظر بدلیلی و امری دیگر است که خود در نفس حدیث موجود است که از آسمان دنیا بآسمان
دوم رفتم و همچنین ازین مراتب و منازل در گذشتم و اگر این تفصیل و ترقی از درجه بدرجه آخر و از مرتبه
بمرتبه دیگر نمی آمد و فقط همین قدر وارد می شد که از زمین بآسمان دنیا منتهی شدم حکم میکردیم که غایت تمام
سفر همین بود و بس و ازینجاست که قید نفس لفظ در بیان معنی اقرب و ادم تا بدانی که اگر بدلیلی ثابت شود منافی
این تحقیق نخواهد بالجمله چون ازین مقام بر تو آشکار شد معنی انتهاء پس منطوق حدیث چنان متفرع شد که خلافت
حق است چون منتهای آن تو باشی و بودن ذات والا صفات حضرت مرتضوی خاتمه خلافت نبوی
باوله قاطعه و براهین ساطعه نزد اهل سنت و جماعت که آنجناب را خاتم الخلفا میگویند و خلافت راشده
بر آنجناب مختوم می دانند بر ظاهر است لاجرم خلافت مطلقه خواه در ضمن خلافت صدیق باشد خواه

خلافت مرتضی و ما بینهما همه حق شد بجهت آنکه تعلیقی بنود مگر باین شرط و وجود آن از کتب اهل حق مانند آفتاب هویدا گشت و از کتب معتمده شیعه مثل صوارم و حسام و بحار و حیات القلوب و مسالک الافهام و شرح ان نیز پیدا است معنی انتهای خلافت سوی شیر خدا چه حضرات ائمه که بعد جناب امیر پیدا شدند در زوایای خمول بسر بردند و مدت العمر خایف و ترسان و مضطر و لرزان در جلابت تقیه مستور ماندند و درینجا حاجتی بیان ندارم که عبارات این کتب بر نگارم زیرا که خود این رئیس السفها انمعنی را شائع و ذائع دانسته جابجا عبارت تحفه در سابق نقل کرده که از ائمه دیگر که بعد از حضرت امیر پیدا شدند چه حرف توان زد بس و هیچ وقتی از ذریت طاهره کسی بدان مرتبه که جناب امیر رسیده در عالم شهادت نرسید کو فرزندان جعفر معلوم حقیقة حاکم کوفه گردیده باشد و ازین بیان حقیقت انتها و ختم بدلیل الزامی بظهور انجامید اگرچه طائفه فاحشه که خاک بدهن خاک شان لب و آنجناب را مانند چنین رحم بدانند و لفظ خاتم الخلفا برای آنجناب بر زبان نیارند بلکه بر معطله نالش بگذارند و این بدان ماند که شخصی را جسم نامی و حساس و متحرک بالاراده و مدرک کلیات و جزئیات دانند و لفظ حیوان ناطق هم گویند لیکن بلفظ انسان براو اطلاق نکنند و از انجا که مباحث این فن تعلق بمعانی دارد نه فقط بالفاظ لاجرم بعنایت سبحانی ثابت گشت که انتهای خلافت راشده بر اصول فریقین بحضرت مرتضی رابع الخلفا و الحمد لله که ازینجا بعینه هم از کتب معتمده امامیه در معرض ثبوت است برای کسیکه منکر البعیت باشد ایا ندیده که حضرت خضر علیه السلام عند الملاقات امیر المؤمنین را بلفظ رابع الخلفا خطاب فرمودند کما مر و اگر بکتب اهل حق نظر کنند حضرت امیر سیوطی فرمایند که هر که مرا خلیفه اول گوید و خلیفه چهارم اعتقاد نکند لعنت خدا براو باد نکیت که در امامت بتکفیر صحابه ابداع ابن سبا باشد پس معلوم شد حقیقت ترتیب خلافت خلفا بحکم حضرت سید انبیا و انتهای آن بجناب شیر خدا و خلافت حسن مجتبی وارد نمی شود زیرا که از حدیث کاینی بعد النبی که اصالة این امر بمهاجرین اولین متعلق است معهذا خلافت مذکوره ماهی چند بیش نبود و انضمام داشت بخلافت اربعه و نقل را تابع و ضمیمه اکثر میدانند بعکس نمیگردانند مخفی نماند که زیر ختم خلافت مقصود انمعنی نیست که هیچکس بعد آنجناب بخلافت حقه نخواهد رسید چنانچه ختم رسالت لازم آید بطلان خلافت امام مهدی بلکه مراد ختم خلافت راشده است که بالاتصال بر حضرت مرتضی مختوم گردیده و طرفه میانه آن هم رسید چون منطوق حدیث انتها بدین تفصیل و بسط در مدرکه عقلا جا گرفت باحتمال ظاهر مذهب رفضه و دیگر برادران شان از یاوران هم خلافت معاویه راشد نماند پس هیچ بید اگر دید که مجتهدین مخالفت حضرت رسول مقبول و شیر خدا بر گزیدند و رفضه برای بدشگونی دیگران چنین خود بر بینند ما بیان اول بس انیست که شیعه جناب امیر را بر خلاف احادیث نبویه صلی الله علی صاحبها کما اشعرنا خلیفه بلا فصل قرار داده سلسله خلافت و امامت را بیازده کس از اولاد امجاد آنجناب میرسانند دیگران اگر ذات ایشان امامت بذوات شان قائم بود محروم میکردانند پس و لایت لا نهی نمی شود مگر بر آخر ائمه و اولیت معنوی است که ما بعد آن نیست اثر تا نوبت جمله خاتمیت و هرگاه بر اصول شیعه انتهای خلافت بر امام مهدی امری است تقریبی کما اشرنا الیه فی

فی المجلد الاول پس جناب مرتضوی با وصف اولیت چگونه منتهی توانند شد حقیقة اما امر ثانی پس از انکه جناب
مرتضوی منتهای خلافت راشده اند بحکم منطوق حدیث شریف اگر خلافت معاویه راشده باشد روی برون
جناب بلوان عالی آفتاب معنی انتها صورت نه بندد بلکه باطل شود واللازم باطل فالملزوم مثله سبحان الله
کلام الملوک ملوک الکلام یعنی بر قدر که غور و تامل بکار برده میشود در اضافت شرط اذا انتهت الیک بلا
اینحدیث که در واقع متفق علیه فریقین ست چنانچه دانستی لبطلان مذهب رفضه راجح میشود چه قدر تائید الحق
تخریب بنیان مذهب باطل مدعی میگردد که دفاتر طویله بشرح آن وفا نتواند کرد و اگر فقط الخلافة حق ارشاد
میکردند ظاهرا لازم می آمد حقیت خلافت بنی امیه و نیز مجتهد فرزند صاحب عماد الاسلام برین تقدیر الحکمین
بحست و بر ابطال شهادت حضرت امیر هم کمر خویش چست می بست و وقت اضافت ضمیر مخاطب دم
مردم به بطلان خلافت دیگران عموما میرفت و چون جناب اضافت این شرط نمودند بلفظ انتهاء و صلت الیک
و حجایت و سالت واتت و مانند آن ارشاد نکردند حقیت همه خلفای متقدمین و خاتم بودن امیر المومنین
هویدا گشت و اینهم مثل آفتاب نیمروز روشن شد که چون در مکنونات هر نهایتی را ابتدائی هست خلافت
از دیگران تا بجناب مرتضوی رسیده و منتهی گردیده چنانچه نبوت از حضرت آدم شروع شد و نیز حضرت
خاتم بپایان رسید نقش باطل شد انچه با فرمان بعض دیگر از رفضه میرسد که انتها کنایت ست از خلافت بلا
فصل حضرت مرتضی والعجب که ایشان اینقدر ندانستند که مدعی ابطال خلافت راشدین را ازین حدیث
چگونه این احتمال سفیدات فکیف که تا کار از اصل بر آید صبر درت بسوی فرع روا نباشد اینکه گفتند
منطوق حدیث شریف بود که باجماع علما بهترین قوت و اتقان ست و کسی را در حجت آن خلافی نیست اما
مفهوم مخالف که امام المتکلمین و نظام الاصولیین در کتاب محصول درباره آن فرموده اذا قلنا ان المفهوم حجة
فلا شک ان دلالته اضعف من دلالة المنطوق و ملا نیشاپوری در تفسیر خود زیر آیت ان جاءکم فاسق
بنبأ فتبینوا هم چنین فرموده و ضعیف دانسته پس عنقریب می آید که حجت ان شاید سلمنا لیکن مطابق تصریحات
لغویین در معنی انتها که دانستی مفهوم مخالف ان چنین ست که هرگاه خلافت بر تو ختم نشود حق نیست و این بد
عموم رجوع بر تی چند را مقتضی ست یکی آنکه جناب امیر در هیچ وقتی خلیفه نشوند و مردم زنهار بر دست حق پرست
شان بیعت ننمایند دوم آنکه آغاز خلافت با ثانویت و ثالثیت برای آنجناب بود و منتهی کسی دیگر گردد سوم انکه
بخیال مجتهد گذشته پس اگر اینحدیث دلالت کند بر بطلان خلافت متقدمین چنانچه مزعوم مجتهد متعین ست
لازم می آمد بطلان خلافت بلا فصل امیر المومنین و هم بطلان امامت دیگر ائمه تا مهدی دین حضرت مستقیم
خبر اهل سنت در ذکر این حدیث زیاده تر باشد بر مزعوم مجتهدین که مفهوم را بر خلاف منطوق حجت دانستند
و استدلال بدان کردند بیت شادم که از رقیبان دامن کشان گذشتی گو مشت خاک ما هم بر باد رفته
باشد و نیز بعد از تسلیم حجت مفهوم مخالف تو انگفت که حق نبودن خلافت وقت عدم انتها چنانچه در از منه

خلفا است همچنان بحث خلافت بلا فصل حضرت مرتضی فتعارضا فتساقطا فبقی المنطوق علی ما کان از حجیه

مقترن بالبرهان کما نص علیه الفریقان انهمه مبنی بر اطلاق معنی حق یعنی ثبوت ولیاقت قبول بود منطوقا و مفهوما
و با انهمه در حدیث وجهی دیگرست بیانش انکه موجهین توانند گفت که لفظ حق اطلاق میکنند گاهی بر حق دائر
و زمانی بر حق مستقر نه بینی که چون از شیعه در اعتقادیات بپرسی کدام مذهب حق است گویند مذهب شیعه و مذهب سنیان
باطل است و هر گاه سوال کنی از مذهب مجتهدین شان مثل حارثی و ثمانینی و قمی و حلی همه را حق نامند و به
ستایش بر خیزند و قس علی هذا وقتیکه از اهل سنت استفسار کنی و هر گاه از جواب سرور عالم صلی الله
علیه وسلم معلوم گشته که سوال حضرت امیر رض از حق مستقر بود زیرا که ناگزیر است که جواب مطابق سوال باشد
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اموری را در جواب آوردند که دوران حق را بران گنجایشی نیست چه نتوان
گفت که هم اسلام حق است و هم یهودیت و نصرانیت و هم احکام قران و هم اوامر توریت و انجیل مخالف
ازین پس معین شد که سوال از حق مستقر بود لاجرم شرط مذکور افزودند تا بدانی که خلافت در وقت حق مستقر است
و قبل ازین حق دائر بود یعنی هم خلافت صدیق رض اتصاف داشت بحقیت و هم خلافت غیر او از فاروق رض
و ذی النورین رض و مرتضی رض چه خلافت مفضول با وجود فاضل باطل نیست بخلافت وقت علی مرتضی رض که حق
خلافتش بعد ذی النورین رض متعین است کما عرفت و اگر ترتیب معکوس میشد حضرت صدیق رض خاتم خلفای شدند کما لا یخفی
و ازین بیان هم دانستی که هیچ آسیبی و زیانی بخلافت راشدین نمیرسد چه نبودن حق مستقر مستلزم نفی حق نیست
علی الاطلاق و هو ظاهر لا سترة فیه چون برین مقدار احاطه نمودی اکنون بعضی از امور دیگر که در خصوص
اینمقام ذکر کردنی است بگوش دل بشنو که در مدارک علما و معارک حکما بحکم علمای رفعه و تصریحات فضلای ملت
حقه چنان ثبوت پیوسته که وقت احتجاج و استدلال حدیث را لابد بایداوردن یا از کتابی نقل نمودن که مولف
آن التزام صحت کرده باشد یا لاحقین بر وثاقت مرویاتش اعتقاد داشته باشند یا حدیث بظاهر کتاب مستطاب
و احادیث مشهوره مطابق افتد و اجنبی نبود و انهمه جایی آنکه از کتب دیگر مدلل نمایند بکلام مخالف که اول دلیل [illegible]
چه قبل ازین در آغاز همین مقاله وقت نقل کلامش دانستی که مجتهد جائیکه در سند حدیث عیون اخبار الرضا که راوی
ان گوشواره عرش رب المشرقین یعنی حضرت امام حسین است و دلالت بر مناقب عالیه خلفای راشدین وارد گفتگو
کرده این عبارت نوشته که درج روایات ضعیفه در کتب احادیث دلیل بر مقبولیت آن روایت نزد محدثین نمیتواند شد
زیرا که اکثر روایات مطروحه یا ماوله در کتب فریقین اندراج یافته و علما آنرا بتلقی بقبول نکردند و ازینجاست که علمای
فریقین برای تمیز صحیح از سقیم و تفریق فاسد از سلیم تدوین کتب رجال و تبیین امارات صحت و ضعف اقوال نموده اند
انتهی و ازین عبارت اینهم مستفاد گشته که بعد از بر آمدن این حدیث در کتب محدثین هم حجت برای شیعه نتواند شد
تا وقتیکه صحت و اعتماد متحقق نگردد چه جای انکه سندش هنوز هم نرسد و اگر در تتبع روایات زمین بر آسمان
دوزند چه محال که حدیث مذکور بدون ضعیف دستیاب شود کما صرح به المحققون من بعد انچه مجتهد دران مقام

افاده نموده اینجا از ان ثابت می شود که حدیث متفق علیه در مایه النزاع تواند بود که دلالت کند بر مدعا
مستدل و بحد تواتر و استفاضه رسد و باجماع مخالف نیفتد ورنه زنهار قابل اعتماد و اعتبار نمی باشد و عبارت
مجتهد دران مقام اینست که ثانیا بعد تسلیم صحت سند و دلالت آن بر مطلوب معترض چون از جمله خبر احاد است معارضه نمی
با اخبار متواتره متفق علیها نمیتواند کرد و صلاحیت و مقاومت باجماع عترت طاهره و علمای ملت حقه زاهره نمیتواند
داشت فلا یعبأ بامثاله انتهی بلفظه و در ما نحن فیه همه مراتب را که مجتهد فاقد النظیر در عدم اعتبار حدیث مذکور اولا بیان
ذکر فرموده موجود است اما حال سندش پس یقینا هنوز مجهول است و معترض در اثبات صحت آن البته عجز
زانوی تن در داده و علم باستان نهاده اما لبوونش در مدارک و زاهدی پس بر همه ظاهر است که مولف آن التزام
صحت هر روایت و اعتماد بران نزد محدثین نه نموده و نه متاخرین درباره کتب مذکوره چنان اعتقاد دارند که
محدثین امامیه درباره عیون اخبار الرضا چنانچه عنقریب خواهد آمد انشاء الله تعالی پس در هر روایت کتب مذکوره
که صحت سند یافته نشود و اگر مناظری گفتگو کند بجای خویش خواهد بود و هرگاه باظهار مجتهد در کتب اهل حق بر روایات
ضعیفه و مطروحه و ماوله مندرج است ناگزیر شد بر مجتهد که استدلال بدین حدیث می نماید بر مبطلان خلافت
خلفای راشدین که میدان احتجاج را ازین خس و خاک بروبد ورنه از زبان سامعین و ناظرین خواهد بر آمد که
اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال الغرض بر ذمه مجتهد است سند حدیث مذکور را بیان فرمودن و صحت
و اعتبار آن او اضح ساختن و انی له ذلک اما عدم دلالتش بر مدعای مجتهد پس دانستی و عنقریب عیان میگردد که زنهار بالخصوص
احدی ازمن واو مفهوم مخالف دلالت نیاید و حجیت نشاید اما رسیدنش بحد استفاضه و تواتر پس بالبداهت خلاف آن
معلوم است اما مخالفتش باجماع چنانچه عنقریب انتهی چه بدلالت کتب معتمده امامیه معلوم کردند که ائمه اهل بیت رضی الله عنهم
اتفاق کرده اند بر حقیت اهل بیت خلفای راشدین و مناقب جلیله و محامد نبیله الشان زیرا که مجلسی در بحار و جائسی در مطبوع
و غیران و دیگران در دیگر اسفار ثابت کرده اند که ائمه بر طور را حدیبو و ندا اما مخالفت آن باجماع اهل سنت پس از اجلای بدیهیات
باید گفت بالجمله آنچه مجتهد الزمانی از این حدیث فهمیده هم خلاف اجماع ائمه اهل بیت طاهرین است و هم مخالف اجماع فرقه محقه اهل سنت
اخبار متفق علیها معارض است امری را که ازین حدیث بخیال مجتهد گذشته پس انهم از اجلای بدیهیات تواند بود و بنا
عنقریب گذشته بروایات معتمده امامیه چه جای مذهب و روایات اهل سنت مع ذلک بعد ازین نیز می آید چنانچه می باید
انشاء الله تعالی و الحمد لله که ما را حاجتی نماند درین مقام به بیان چیزی ازین امور مذکوره مگر آنکه واضح گردانم
که این حدیث دلالت ندارد بر خصوص خیالیه مجتهد چنانچه ائمه فریقین تصریح کرده اند اما امر اول پس آنکه این استدلال
است بمفهوم مخالف و آن حجیت نشاید حضرت امام رازی رضی الله عنه در تفسیر کبیر ذیل آیت کریمه ان تجتنبوا کبائر ما
تنهون عنه الآیه می فرماید آنچه بران دلالت دارد که ابو القاسم کعبی باین آیت استدلال کرده بود بر قطع
وعید اهل کبائر یعنی زنهار بخشیده نشوند و بجهنم روند و تقریرش همین است که حق تعالی معلق گردانید تکفیر سیئات
و ادخال بندگان را در جنات بر شرط اجتناب از کبائر پس معلوم شد که چون اجتناب

نکنند از تکفیر زاد و خال مذکور چیزی صورت نه بندد و علما تخطیه کعبی مذکور نموده اند که اگر انچه عا ازین راه بر آورده که تخصیص شی بذکر دلالت دارد بر نفی حکم از ما عدا پس این امر نزد معتزله باطل است و نزد اهل حق ضعیف است و اگر استدلال نمایند بنابر آنست که چیزی که معلق گردد بر چیزی نسبت کلمه آن معدوم خواهد شد وقت عدم آن پس این هم ضعیف است نه مبنی که حقتعالی میفرماید وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ حالانکه شکر بهر حال واجب است عبادت کنی یا نکنی و نیز فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ و ادای امانت واجب است شرط مذکور باشد یا نباشد و نیز فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ و هشتها و ... است بیکمرد و دو زن بر عدم حصول دو مرد موقوف نیست و ازین جنس اگر آیات را شمرده شود بآیات بسیار در خصوص تو بت رسد در فواید طوسه ... از آیات کریمه ... کرده که اگر نقلش بر گرم کلام با ضافه ... بطول انجامد مجتهد انرا هم ندیده پس علمای اصول و اخبار بمعنی متفق شدند مجملاً و تفصیلش آید انشاء الله و عجب اینست که قاضی عبد الجبار معتزلی این استدلال را در کتب اصول ضعیف دانسته در ینمقام استدلال کعبی را ستوده لهذا تقریرش را اهل حق بناخن انگشت فرسوده گفته اند که حبک الشیء یعمی و یصم انتهی خلاصه کلام امام المتکلمین اعلی الله مقامه فی علیین عنقریب می آید که حال مجتهد از رای در ینمقام مثل قاضی عبد الجبار است بلکه بدتر از آن انشاء الله تعالی من بعد بدانکه تخصیص حرف آن درین باب بنابر آنست که ابو القاسم کعبی و غیر او قاعده مذکوره را در حرف مذکور آورده بودند اما امر ثانی یعنی تصریح ائمه امامیه که خیال مجتهد ناتمام است پس بدانکه از کلام مرزا احمد که در مناظره رشید المتکلمین مرتب کرده از ایشو عیانست که مفهوم مخالف حجت نیست چنانچه از رساله غزت الراشدین واضح میشود و از کتاب بدة البیان از ملا احمد اردبیلی اینک حاضر است حاصل عبارتش بدان میرسد که مفهوم مخالف اعتبار را نشاید و بر تقدیر اعتبار معتمد نمیشود مگر وقتیکه تقییدرا وجهی دیگر نباشد و بر تقدیر چه موقوف خود امام اعظم ثانی رفعه انچه در کتاب منتهی المطلب آورده از ان هم واضح است که دلالت مفهوم حجت را نشاید عبارت اینمقام آنست و اما العمل ان بدة الدلالة مفهوم و هی ضعیف خصوصاً مع معارضتها للمنطوق و المفهوم و این عبارت در جلد اول کتاب مذکور که اصلش از خانه همین مجتهد حامل الاسفار بهم رسیده موجود است و جا بجا امام اعظم شان در تصنیف ادله مجتهدین و فقهای خویش این مضمون نوشته فکیف که سید این قوم نیز انکار از حجت آن نماید چنانچه از حاشیه کربلائی پیدا است و مجتهد الزمانی با نقل امور هنوز بسبب تهی مغز بودن از علم و خبر محروم گشته پس انتقید ل شیخ سعدی هم راست آمد بیت مسکین خر اگر چه بی تمیز است * چون بار برد همین عزیز است *

قوله باید که تمام الخ **اقول** هرگاه بدین تفصیل از کتب معتمده فریقین بوضوح انجامید که مقالات مجتهد خرف از نوع خرافات دجال و ترهات و معارضات مسیلمه کذاب است پس تمامی علما را اندر کردن کمال وقاحت و بی حیائی و سخت مهمل گوئی و یافه درائی است چنانچه مغفلین خلائق از جامعین بیاض و از دستانی بی سواد در کتاب امامت نوشته اند بلی اهل حق را بتائید ساوی سزاوار است که صلا دهند و گویند باید که تمامی علمای فریقین حقتعالی را حاضر و ناظر دانسته

حکم فرمایند که این بیخبر در تمسل انصاف و بین نقل مذکور لیاقت فهم حدیثی ندارد و بدون ترتیب مقدمات که مسلم نزد اهل سنت
باشد درپی الزام آمی گردد و داد از علمای خواهد نداز کتب ائمه عظام خود هم خبر ندارد پس او را چگونه دعوی ریاست جهانی
بکلم روبروی فقها و متکلمین میرسید و وجود بشارات فتوح راشدین مضمون حدیث آنها در کتب قوم آبروی مجتهدین
متشیعین بر خاک مذلت میریزد و حقیقتاً از صنائع بدائع او تعالی ست که گرگ قوی بچه ضعیف را اندرید یعنی حضرت
موسی را بکنار فرعون پرورید هر که بمقام احاطه فرماید خواهد دانست که خیری زائد هم برانچه مجتهد گفته بود درین
تقریر موجود زیرا که در اجماع مهاجرین و انصار باعتراف قمی در تفسیر اهلبیت ببیعت صدیق شکی نیست و
ایشان بنص فروتنی در شرح کلینی امت حقیقی حضرت صلی الله علیه وسلم بودند و اجماع عترت طاهرین بنصوص
جعفر نه بر گذشت که مجلسی در بحار و جلسی در کتب مطبوعه وغیره و دیگران در کتب دیگر تصریح کردند که حضرت ائمه
بر طور واحد بودند پس در اجماع اصحاب و عترت بر اهلبیت خلفا در خلافت باجماع مرکب شکی نماند و
ریبی نیست که حدیث اینها بدین امور قطعیه مخالفت دارد فلا یعبأ به پس حال رسوائی مجتهد
در خاتمه این کتاب دیدنی ست که برای تائید خیالات خام خویش هیچ حیای آغاز نهاده و گفته
که ائمه بر طور واحد نبودند بلکه مثل انبیا اختلاف داشتند نعوذ بالله من خرافاته **قوله** لاریب که
شیخ ابن بابویه الخ **اقول** قطع نظر از انکه اعتراض مخاطب بحث لفظی می کشد و از داب محصلین نمی نماید
میگویم که از انجا که مدعی اجتهاد و تکلم کتب نخلت خود را که از تالیفات اکابر مذهب اوست و موضوع
آن مناقب و مدائح صدوق راجمع کردن و بنقل معجزات و کرامات داد تشهیر دادن ست ندیده و نه
استعدادی درین فن بسبب سلب حافظه داشته پس مناسب ست که اوراق گردانی
ان کتب بمقرین تشویش و حیرانی نگردانم و بکتاب فارسی که غالباً مجتهد الزمانی
بمطالعه آن فائز شده بلکه در تالیف آن بمقتضای الکفر ملة واحدة کما قالوا مانند ضعفای
رعیت نمرود شریک بوده شان و هم تا پسر نابالغ هنوز در دبستان بماند الغرض مولوی
حسین علی خان برادر بزرگ مرزین که تالیف شان ممدوح مجتهد خیرسگال ست در جواب چندی
از اجزای ایضاح رشید المتکلمین نور الله مرقده بهائیکه طهارت خمر را بر مذهب بعضی
از قدمای رفعه ثابت فرموده میگوید که ازین عبارت هم مخالفت صدوق با اجماع مفهوم میگردد
چه مراد شیخ ابوجعفر طوسی ظاهراً از اجماع اجماع فرقه محقه ست و شیخ ابن بابویه از اجله علمای محدثین بلکه فرد
کامل علمای امامیه ست پس چگونه داخل اجماع نخواهد بود الی غیر ذالک اینقدر از غایت ظهور مثل بدیهی اولی ست
که فرد کامل آنست که عند الاطلاق متبادر شود پس انچه گفته که شیخ صدوق از جمله اساطین محدثین و فقهای
قدمای امامیه میباشد و جلالت شان ایشان مثل دیگر قدمای عظام کلامی نیست اما علی الاطلاق فرد کامل
بودن ایشان حرفی ست که تا حال احدی بآن متفوه نشده فضلا ان نص علیه غیر واحد

واحد منهم برجای خود نخواهد بود بالجمله حال علمای رفضه مطابق تصریح مصباح الفلاح کما مر من قبل
همین است که قابوی وقت می جویند و حرفی بر سبیل تقبیح در تالیفات خویش نمیگویند و در هر مقام از
میدان مناظره راه فرار می پویند که چون رعایت وقت برای رواج بضاعات مزجات و ترویج مز
خرفات اقتضای کمال جلالت قدر و رفع ذکر برای صدوق الکواذب کرد آن امور را در مدائح و مناقب
او نوشتند که لفظ صدوق کامل علی الاطلاق حرفی از آنست چه ظهور ذات صدوق مطابق کتب احادیث رفضه
و توقیعات مزوره ظهور معجزه صاحب الامر است و کثرت تالیفات او در دین ایشان بمقتضای تصریحات
محققین ایشان در علم سحر است و هرگاه عظمت و جبروت صدوق مساعد تقریر و تحریر مجتهدین رفضه بمقتضای
پیرامون انکارش گردیدند و چنین جاوید مجملا تناقض و تهافت کلمات تشیعین خصوصا مجتهد الزمانی و قلت
استعداد او از ین تالیفات القدر عیانست که معتقدین حسن مناظره او از تشیعین هم عند التحقیق
غریق بحر ندامت میشوند و بخطای خود اعتراف میکنند اینست حال امام المتکلمین و نظام المجتهدین
قوله در روایتیکه آنحضرت الخ **اقول** کور و کورانه آنکس بصدد الزام بر آمده که بعبارة العین را بعین بصیرت
ندیده و فقط لا تقربوا الصلوة را آنکس مطمح نظر داشته که با اینهمه مدت تاهنوز پیرامون عبارتش نگردیده
حالانکه یکی از شیعه در تالیف تشیید مرد دیگری را از هند تا دیار جابلقا بلکه مسطح بابا د و قوم هنود یعنی لنکا طلبید
و مددگار بود تفصیل این اجمال و تشریح این مقال آنکه عبارت بنده از مقام مذکور نقل و اعتراف مخالف انست
که شیخ ابن بابویه که علی الاطلاق فرد کامل امامیه است کما نص علی ذلک غیر واحد منهم در عیون آورده مثل عقیده
صحیح آنان روشن است که این بزرگان مثل گوش و چشم و دل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عزیز بوده اند و قد
صرحوا بعدم جواز التقیه علی النبی صلی الله علیه وسلم فی غیر موضع و این مرتبه که فوقیتی از آن متصور نیست بدون
ایمان کامل و تورع مفرط و اختیار زهد و مانند آن ممکن نیست و همین است استحقاق الخلافة الراشده کو مثل دیگر نفوس
قدسیه در موقف حساب ایستاده شوند و درین عبارت قلیل معانی کثیره بمقتضای خیر الکلام گنجانیده ام اگر مجیب
مجیب در کوری و کورانگی مبتلا نمیشد البته بتحقیق کتب می پرداخت و از تقلید ابوجهل که قرآن مجید را اساطیر
اولین می پنداشت دست بر میداشت زیرا که درین عبارت هم محصل تمامی حدیث را بیان کرده ام و هم دو امر اخص
علمای رفضه را مستاصل گردانیده ام اما بیان تمامی حدیث پس البته همه عقلا نیک میدانند که
آغاز حدیث همین است که صدیق و فاروق و ذی النورین مثل گوش و چشم و دل نزد حضرت صلی الله علیه
وسلم عزیز بودند آمدم بر بیان مضمون خاتمه حدیث پس تادیه آن درین عبارت است که کو مثل دیگر نفوس قدسیه
در موقف حساب ایستاده شوند چه مراد از نفوس قدسیه حضرات ائمه اهل بیت اند اگرچه بمقتضای عموم انبیا را هم شامل
باشد کما ستعرفه زیرا که البته حضرات ائمه در جمیع امت محمدی افضل اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم قسم به بین خود و آل
که تمامی امت او در موقف قیامت از ولایت مرتضوی می پرسند چگونه که در احادیث امامیه مصرح باشد که این سوال

از جمیع ائمه در موقف حساب خواهد رفت هرگاه معنی تمام حدیث از مبتدا تا منتهی گوش کردی اکنون تقریر اعتراض ثانی
آن شنود اما اعتراض اول پس این است که از حدیث شیخ صدوق که در عیون روایت نموده ظاهر شد که خلفای ثلثه
خیلی عزیز حضرت بشیر و نذیر بودند چنانچه تو گفتی ولیکن چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم از خلفای ثلثه خیلی در خوف و بیم
بودند لاجرم این حدیث بر تقیه محمول است فلا یدل علی المطلوب اما تقریر دفعش پس چنین است که علمای شیعه بار بار تصریح
کرده اند که تقیه برای ائمه اطهار است نه حضرت سید ابرار صلی الله علیه وآله وسلم و این امر بر متتبع مجمع البیان طبرسی و زبده
آقا احمد اردبیلی که در آیات الاحکام هست پر ظاهر است و سیجیٔ عبارته فی هذه المقالة ان شاء الله تعالی و نیز این عاجز از تسلیمه
سید انبیا از خلفا در عبارت اساس الاصول جائسی میتوانی یافت هی هذه اعلم ان الامامیة لما قالوا بعصمة الائمة و وجوب
امتثالهم و وجوب التاسی بهم فعندهم افعال الائمة و اقوالهم و تقریرهم کافعال النبی صلی الله علیه وسلم و اقواله و تقریره فی کونها
حجة علی التفصیل المذکور بلا تفاوت فی ذلک الا فی باب التقیة فان فعلهم و قولهم و تقریرهم انما کان للتقیة بخلاف النبی صلی الله
علیه وسلم و کتب مطبوعه جائسی نص صریح است در اینکه احتمال تقیه در احادیث سید انبیا راه نمی یابد کما لا یخفی و هرگاه تقیه را
برای آنجناب جائز نیست چنانچه بر زبان عمائد قوم رفته گو در قلوب ایشان بمقتضای یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم
زینهار موثر نگشته پس حمل حدیث بر تقیه چگونه درست خواهد بود فان الانسان یؤخذ باقرار اللسان اما تقریر اعتراض دوم
پس اینست که از خاتمه حدیث عیون معلوم شد که حضرت امیر رضی جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودند و افضل از تمامی امت
و همه این اصحاب در موقف ایستاده شوند و مسئول گردند اما تقریر دفع پس اینست که درینجا گفتگوی استحقاق خلافت
راشده می رود و از منقبت معلوم یعنی خلفای ثلثه بمنزله سمع و بصر و قلب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بوده اند استحقاق
خلافت راشده عیان نیست و ایستادن ایشان در موقف حساب برای سوال معلوم مستلزم سلب این استحقاق نیست
حالیا غایة الامر آنکه این بزرگان را در موقف حساب ایستاده کنند و از ولایت مرتضوی علی بپرسند و معلوم نیست که
از عهده بر آیند جوابش آنکه سوال مذکور در موقف موجب کسر شان رفیع خلفا نتواند شد زیرا که دیگر
نفوس قدسیه مثل ائمه و انبیا نیز درین سوال شریک اند و معلوم نیست بر اصول رفضه که انبیا را چه بلا پیش آید
معاذ الله چه هرکس که احادیث انبیا در باره حضرات ائمه نیک دیده در مرویات رفضه خوب میداند که
عهده برای مستحیل است حتی که بر روایات ایشان جناب امیر را نیز سخت دشوار است از عهده بر آمدن
اگر حضرت زهرا در خصومت باز کنند و شکوه و شکایت آغاز فرمایند چنانچه در خطبه امیر المومنین گفته بودند که
مثل جنین رحم پرده نشین شده که مانند خائنان در خانه گریخته و گرگان می درند و می برند و تو از جای خود
حرکت نمیکنی و شکایت من بسوی پدر من است و مخاصمت من بسوی پروردگار من است چنانچه تفصیلش
در حق الیقین است چه از تفسیر اهل بیت که علی بن ابراهیم قمی جامع آنست هویدا میشود که
آنحضرت امیر خواهند پرسید که با ثقلین چه کردی و عبارت آن مقام اینست و ازین یک حدیث همه امور
که بر زبان قلم فقیر وقت تصنیف بعبارة العین گذشته و قد عرفته آنفا راست شد زیرا که امامت ائمه بدل

که از اولاد امجاد شیر خدا اند فرع امامت آنجناب است چون خود حضرت امیر از ین باب سوال کرده شوند دیگر که باقی ماند و از ملاحظهٔ این سوال انهم به ثبوت رسید که سوال کردن بعرصات قیامت در بارهٔ کسی دلیل بران نیست که آنکس افضل باشد والا لازم آید که مثل حسنین علیهما السلام افضل باشند از جناب مرتضوی الی غیر ذلک لم یقل به احد پس خلفا که در بارهٔ جناب مرتضوی علیه السلام سوال کرده شوند مفضول نباشند و درینجا اعتراضی است جواب طلب که چون گفته بودی که حضرات انبیا علیهم السلام سوال کرده شوند از ینجا چگونه لازم آمد که ازیشان در موقف حساب این سوال خواهد رفت چه فرعیت امامت ائمهٔ اثنا عشر از امامت ابو الائمه مسلم است لیکن فرعیت انبیا علیهم السلام غیر متوهم جوابش آنکه اینک حسام جناب مجتهد جالسی حاضر است و همچنین کتب احادیث رفضه موجود درین کتب تصریح کرده اند بر آنکه مذهب منصور اثنا عشریه همین است که جمیع انبیا و رسل علیهم السلام غیر از جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم افضلی اند و انبیا علیهم السلام طفیلی ائمه اند و از حضرات انبیا علیهم السلام نیز این سوال در قیامت واقع شود پس این اعتراض اصلا نماند این است شرح معنی عبارت فقیر که در رسالهٔ بصارة العین نوشته بودم و عوارض موانع آن هر گاه تفصیل معلوم درین عبارت قلیل وقت تصنیف بصارة العین پیش نظر من بود و اعتراضات رفضه را بهمین عبارت جواب دادم و تقریر مدعای خود را اتمام کردم و رخنهٔ یاجوج و ماجوج را از هر طرف پر بستم و عذر لکنک ایشان را دیوار گردانیدم پس آنچه راس المفسدین رئیس المنافقین دعوی این معنی نمودند که فلانی کتاب عیون را نگونی دیده و اقتصار بر نقل محصل بعض فقرات آن از قبیل لا تقربوا الصلوة نموده بر مطالب باطل خود ش احتجاج از آن فرموده عین تقریر ملحدین است که حرفی را بینند و از ملاحظهٔ حرف دیگر چشم پوشند و بر دیگران از روی سرزنش تحریر دشنه اما حال اعتراضات این پیر نابالغ پس عنقریب معلوم میشود که و به پایانی پیش نیست لیکن با اینهمه میگوییم که از نقل این حدیث چنان مدغن شد که باز این لغت تیغ زیر مشق تحلوانان رستم نگر و مانند آن از محلات این شهر خوب است که بیچاره کتاب عیون را با اینهمه کوری و کری دید و شنید بر خلاف والد ابی مروت که زیر مشق مقبول ایران علیه الرحمه و کتاب عیون را وقت تصنیف حسام هم نکشود

قوله الا لا نسلم آه **قول** مجتهد نا عاقبت اندیش بعادت کمیش که علم تنقید را درین مقام دخل داده و بنیاد انهماک بر جرح و تعدیل نهاده باعث آن نیست که عیوب بزرگان خود را که مخفی اشکار کشند مثل طشت از بام افتد و بر کسی از اهل حق بفضل ایزدی شادان گردد و این بحث طول بسیار میخواهد مگر و تا لا اختصار حرفی چند بر ورق می نهم که برا صول رفضه و اصحاب حضرت سید الابرار که صدر اول بودند کسی غیر از مقداد باقی نماند که از سانحهٔ ارتداد و تلف کردن حقوق اهل بیت امجاد خالی باشد تا بحدیکه بعضی از سفها که گروهی را از صحابه در تابعین و راجعین نشان داده و درین پرده قدامت مذهب رفض را خواسته اند لعنت شان هم بار بار در زمان خلفای راشدین و هم بعد از آن وقت خلافت امیر المومنین از زبان حیدر کرار و دیگر ائمهٔ اطهار سابقا و لاحقا از کتب معتمدهٔ امامیه حالی کردانیدم و استثنای مقداد بسبب ظاهر روایات بنابر ارخاء عنان نمودم ورنه ممکن نیست که رفضه بعد این تقریر مطاعن صحابه کرام در بارهٔ انبیا علیهم السلام جان سلامت برند چه جای مقداد باز از جا این قیاسات مرتبه نکرده اند که ملعون فلان شهید گریختند و خاک چنین مذلت بر مفارق خود بیختند و جان خود را از حضرت

رسول کریم دریغ داشتند وعلم نفاق برافراشتند وحالانکه اینقدر از مسلمات است و در بحار و حیات العلوم و مانندان
ابواب و فصول در ذکر اسمای آن اصحاب معقود است که همراه حضرت صلی الله علیه وسلم بودند و در احد او فرار دادند و جمیع
از امیر المؤمنین کسی پای ثبات فشرده وخبر سماک بن خرشه و مانند او منتفی گشته چنانچه در همین مقاله عبارت
الکتب مسطور مذکور شده و پس نفاق و جبن مقداد هم بمرتبه ثبوت رسید الی غیر ذلک من الفوائد اینست حال عدید است
اول اما اصحاب ائمه علیهم السلام پس هزار بار دانستی که سرغنه تمام عالم بغض جعفریه شش کس بودند و احقه همه زراره
که حضرت امام صادق علیه السلام بو حنیفه لعنت او هم ناطق بودند وامیه صامت هم هر خاموش شده درین باب از لب مبارک ابراز داشته
و قس علی هذا اشباهه من شیطان الطاق و دیگر یاتا ایشان کتب اصول اربع مولفه ابو جعفر ثلثه که خلاصه اصول اربعمائه
باشند گواه هست لاجرم برای اخراج سهل از زمره معتمدین اینهمه کششها و کوششها کردن وافتاب جلالت
صحابه کرام را انکار نمودن خلاف عقل زرین و دخول مجتهدین امامیه در گروه مجانین است آیا اخراج شخصی
از وطنش مستلزم اینست که او مطرود و مجروح بود مگر جناب مجتهد الزمان علامه دوران کتب تنقید امثال منهج المقال را چنانچه
باید بنظر نکرده اند و ندیده اند که خود فضل بن شاذان را بعضی از شیعیان از نیشاپور نفی کردند و دیگران در ذم
وطعن او کوشیدند و ملا تقی مجلسی در رجال فقیه آنچه نوشته از آن واضح است که اهل سنت دشمن فضل بودند بجهت دین
امامیه عداوت او داشتند بسبب بنیاد اعتبار و وجاهت او و بنده را عداوت اهل سنت چنانچه مجلسی مدعی است
بخیال نمی آید زیرا که از منهج المقال اینهم برمی آید که ابن کناد و شیاد در علم تفسیر و قراءت و مانند آن کتابها بمذهب اهل سنت
ساخته و پرداخته بود تا آنکه بتصریح متقدمین امامیه محدثین اهل سنت روایت از و میکردند و او در کمین بعد دلیس حکم
دشمنی خاطر نشین نمیشود بلی دشمنی او وقتی تواند بود که پرده از یکسدت او برمی افتاد بهر حال مدعا اینست که چنانچه
فضل درباره سهل ذکر کرده دیگران نسبت باو نموده که من حضر برالاخیه قتد وقع فیه وتوقیعاتیکه در لعن
و طعن او قدمای رفضه برآورده اند غالبا که جناب مجتهد الزمان در کتب خویش دیده باشند که ملخص مضامین آن اینست
که اگر او از افعال خود باز آید فبها والا او را نشانه تیر دعای کنم که گاهی زخم آن در دنیا و آخرت القیام نیابد هیچ
معلوم نیست که مخاطب جامع العلوم بعبارتین وعید شدید انهم دیدند یا ندیدند که تبر دوی او را مصیبتی شدید
در رسید تا آنکه زنهار از آن رهایی نیافت در بجا دای خود شتافت وحال اعتقادش در توحید ایزدی آن بود که
ان الله عزوجل فی السماء السابعة فوق العرش کما وصف نفسه انه جسم پس خرج ادراساق بمثل مشهور که چه خفته
و چه بیدار دیاب سهل چه اعتبار اما تضعیف نجاشی وغضائری الیس عنقریب از تحقیق نقال کشمیری
بمرتبه ظهور میرسد که بجوی نمی ارزد و این متأخرین را اجمال آن نیست که مشایخ جامعین اصول اربعه را بطور خود
تصنیف کنند و مشکل تر اینست که هر گاه کتب رفضه درین فن جمع فرمای و فهرست امام اعظم اول چنانچه بنظر
فقیر رسیده و هم خلاصه امام اعظم ثانی ایشان و نجاشی و کشی و غضائری و عقیقی و تلخیص منهج و مانند آن
از رجال مجلسی تتبع کنی خواهی یافت که هر که نزد ائمه هدی در کذب وافترا و فساد اعتقاد و تقلیل عباد فی نظر

نزد امامیه مرتبه او بلند از عرش برین در گذشته واین امر بر ناظرین هر دو مجلد کبیر این کتاب محتاج بدلیلی نیست
واگر اولیای مجتهد گویند که چون درباب سهل اختلاف جرح و تعدیل است وشیخ بهائی وغیره
او در کتب اصول وقاضی شوشتری در احقاق گفته اند که الجرح مقدم علی التعدیل لاجرم باید که روایتش
را بجوی نخرند گوئیم اکنون بفاصله یسیر از کتب رفضه خواهی دانست که این تقدم وقتی است که بسبب
تضعیف بکمال قوت ووضوح رسد ودر مابه النزاع انچه مجتهد آورده قوت ووضوح آن ممنوع
اساطین مذهب شما همچو شیطان الطاق زیر این قاعده مندرج گردیدند قطع نظر از آنکه ایشان برهمزن
توحید باری عز وجل ومنکران علم ازلی او بودند علاوه بکدام دلیل تعدیل فضل را پیش نظر داشتند
وجرح او را پس پشت انداختند وبا اینهمه میگوئیم که گفتگو در صحت سند حدیث بر اصطلاح لاحقین نیست
بلکه در اعتبار وعدم اعتبار است یعنی اینقدر ضرور است که ثقات محدثین بروایت راوی بنیان
استدلال نهند واو را معتبر دانند واز کتب قوم حال ضلالت صدوق چنانچه گفته بودم عیان شد زیرا که
عقل تجویز نمیکند که بودن در یا تراجم صدوق ومراتب عظمی برای او مولوی حسین علی خان او را فرد کامل قرار داد
باشد وخود مجتهد اقرار کرده که صدوق از اساطین محدثین است الی غیر ذلک پس البته اگر نزد او این روایت
مدعی معتبر نمی بود در کتاب عیون که باظهار فاضل مجلسی در آغاز مجلد اول بحار مثل کتاب من لا یحضر است
وار دیگر و یا مهم نمیگذاشت بلکه او را بیت یا علت شد و ذوماند آن بقلم می آورد چنانچه معمول اوست
ودر کتاب اکمال الدین واتمام النعمه که بتصریح مجلسی در مقام مسطور مثل اصول اربعه است بروایت
راوی مذکور استناد واحتجاج نمی نمود حالانکه قریب ربع اول ازین کتاب بروایت سهل این بنیاد
وغیبت موسوی ثابت کرده وهم بروایت دیگر در باب النص علی القائم که قریب نصف کتاب خواهد بود
از انبیا آورده روایه واحتجاج بیان نموده اولا وبروایت دیگر ثانیا وهمچنین در مقامات دیگرش وچون کمال عظمت
وجروت قمی صدوق وفرد کامل بودنش علی الاطلاق بوضوح انجامید لاجرم حاجت نبود که از دیگر کاملین
شیعه مجتهد سوای شیخ ابن بابویه احادیث اصول وفروع را که بواسطه راوی مذکور برای تنقیح مسائل
دینی آورده اند نقل کنم ولیکن برای مزید توضیح مدعا وتفضیح سفها سطری چند دیگر بران می افزایم بگوش
عقل باید شنید که تنها شیخ المشایخ در کتابهای خود که در اصول وفروع نوشته روایات سهل را
معتمد علیها دانسته که کلینی ثقة الاسلام روافض که از مشایخ صدوق است نیز کتاب خود را
بر استدلال واحتجاج بروایاتش تالیف کرده اگر باور نیاید باید اندک محنت را بر خود گوارا نموده
در کتاب شیخ اعور خود نظر کردن وبدون قصور نظر ابواب آن را دیدن که او در بعضی از مقامات باب را
فقط بر ترجمه روایت او منعقد کرده مثل باب ان الحائض تمرض المریض بیانش اینست علی بن ابراهیم عن ابیه

وعدة من اصحابنا وفی نسخة عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب عن علی بن حمزه

قال قلت لابی الحسن علیه السلام المرأة تقعد عند راس المریض وهی حائض فی حد الموت فقال لا بأس
ان تمرضه فاذا خافوا علیه وقرب ذلک فلتتنح عنه وعن قربه فان الملائکة تتاذی بذلک و در باب حد حفر القبر و اشعار
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لحد له بید روایت سهل استدلال نموده و در دعوی حد حفر قبر و لحد و شق نقل
روایت اوست و در باب ثواب من مشی مع جنازة سه روایت فقط آورده نقل کرده در روایات دیگر ایشان نیز در باب
الصلوة علی المؤمنین و التکبیر و الدعا سه روایت از دست و چند روایت از دیگران و گمان مبر که کلینی اعتماد نقل
در مجلد فروع بر روایت سهل مذکور استدلال میکند نه در مجلد اول که از اصول است زیرا که حال مجلد او نیز
که از آغاز تا انجام بروایت سهل مزین گردیده از انجمله است بسم الله کتاب کافی که کتاب العقل است و جهل
که اسناد حدیث دوم این است علی بن محمد عن سهل بن زیاد و در همین کتاب است بعد از ذکر حدیث
که صدر است بلفظ یا هشام علی بن محمد عن سهل بن زیاد و بعد از یک صفحه کلینی میگوید علی بن سهل بن زیاد
بار دو حدیث دیگر آورده و از انجمله است باب فرض العلم و وجوب طلبه و البحث علیه در آنهم روایت اوست و
از انجمله است باب اصناف الناس که آغاز ترجمه آن از حدیث اوست و از انجمله است باب فقد العلماء
که مشتمل است بر روایتش از علی بن اسباط و از انجمله است باب سوال العالم و تذکره که حاوی است
بر روایت او از جعفر بن محمد الاشعری و از انجمله است باب النوادر که روایت راوی مذکور از محمد
مسطور در آن نیست و از انجمله باب روایة الکتب والحدیث و فضل الکتابة والتمسک بالکتب که متضمن
است روایت او در آن از احمد بن محمد و از انجمله است باب التقلید که روایتش در آن موجود است
از ابراهیم بن محمد الهمدانی و از آنجمله باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه جل و تعالی که روایات
او بیش از بیش در آن مرویست از احمد بن بشیر برقی و ابراهیم و غیر او و از انجمله است باب معانی
الاسماء و اشتقاقها که در آن روایت اوست از یعقوب بن زید و هم از ابن محبوب و بعضی از ابواب
فقط بر روایت او مقصور ساخته از علی بن اسباط رض حسین بن زید از درست بن منصور عمن حدثه
عن ابی عبدالله علیه السلام قال ستة لیس للعباد فیها صنع فی المعرفة والجهل والرضا
والغضب والنوم والیقظة و اگر همین عنوان تفصیلی کافی کلینی امام الائمه قوم را بنظر در
تمام کتاب را بر روایات سهل مملو و مشحون خواهی یافت کما لا یخفی و بعد از ین
که حقیقت حال و مصدوق مقال بر تو هویدا شد احتمال اینمعنی که روایات او از قبیل
تتابع و استشهاد و تقویت است یا تعلق دارد بمسئله مخصوص از مسائل فروعیه بموضع مخصوص
یا بطور ندرت و شذوذ است از هم باشید کاش علامتی برای معتمد و خلاف آن قرار میدادند
و این هم صورت نه بست و شیخ طوسی که امام اعظم قوم مورد لوم است در
اظهار استبصار بر یونس قدح کرده نه بر سهل پس بر رفضه مشکل تر شد زیرا

در باب رعاف که ناقض وضو نیست بروایت سهل استدلال نموده و ایضا در باب
وجوب غسل میت و غاسل میت بروایت او احتجاج ساخته و از باب غسل جمعه سنت است عیان میشود که روایت
سهل معتمد است الغرض مدعای فقیر این است که بروایت معتمدین امامیه مناقب و روایات داله بر استحقاق
خلفای راشدین در رساله بعبارة العین بطور نمونه بیان کنم چه عبارت فقیر که مخالف هم نقاش بر داشتن نمیتوانست
دانستی گواه بر آنست یعنی علاوه مصنفات معتمدین امامیه که در وضع ذمائم خلفا و حسب وجوی عیوب ایشان
عمر عزیز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب و روایات داله بر حقیت خلافت راشدین نیست و الحمد لله که این
مدعا بعنوانی حاصل گشته که کسی را مجالی نماند که آن را رد کند والا لازم آید که مجتهد الزمانی شیخ صدوق و کلینی
و هم کتب ایشان را از دائره اعتماد خارج گردانند و درین امر تباهی و خرابی دین و مذهب شیعه است زیرا که کتب
جامعین اصول بروایات سهل مذکور مسائل اصولی و فروعی را بیش از پیش جابجا مبنا و نهاده اند و آن
بینهم و بین و بدیهی حجت شمرده اند بجای متاخرین مرجع گردانیده اند و لنعم ما قیل بیت فی فروعت محکم آید
فی اصول همه شرم بادت از خدا و هم رسول اما آنچه مجتهد الزمانی از کتاب شیخ حلی و کشی نقل
فرموده لیس غایة ما فی الباب دعوی کذب و غلو و تعصب است یا وجود تشیع و ازین کتاب عیان است
که آن کیست از رفضه که غالی و متعصب نباشد حضرات ایمه معاذ الله عمر خود ها در بیان نیکی بدان
و و بدی نیکان صرف کردند و مجلسی عموما نوشته که ظلم و جور از آغاز عالم تا آخر بدو فرشیخین مندرج می شود
عموما و دیگران قتل قابیل را خصوصا نوشته اند و ثبوت کذب راوی مستلزم عدم اعتبار روایت
بلکه عدم صحت هم نیست چه جای شیعی بودن مگر جناب مدعی اجتهاد و تکلم شرح اصول کلینی را که
از نادر است واز مشاهیر کتب شیعه هم ندیده اند که صاف صاف زیر حدیث عدم وراثت انبیا
میگوید که اگرچه راوی آن کاذب است مگر حدیث صحیح است الغرض بعد از حکم انیمعنی که روایت
سهل معتمد نیست واز پایه اعتبار ساقط واز مقام صحت هابط است بر امامیه سخت مشکل وارد است
چه خود از کتب دینیه ایشان درین کتاب مثل آفتاب نیمروز روشن شده که مقبولین لسانی رفضه
از صد راول معاذ الله مورد لعنت مرتضوی و اولاد امجاد آنجناب مانده اند واز دایره دین و ایمان
خارج بروایات ایمه اهلبیت که بر امامیه حجت است لاقرار هم علی القسم و هشامین و زراره از ملعونین
و مسطرودین و منافقین کما هو فی الواقع و رئیس اهل نفاق یعنی شیطان الطاق با وصف این نکوهش
هم بلعنت و اغدار است پس اگر سهل را که راوی هزاران ابواب اصول و فروع مذهب شیعه است
از ایمه زیر قدح و جرح بگیرند امر سیت پس مشکل علاوه لازم می اید مشکلی دیگر بالاتر ازان
که جرح و قدح ایمه را در باب کرده مذکورین علمای امامیه در پایه اعتبار نه نهادند و حسابی ازان
بر نداشتند و حالانکه بوجوه بسیار جرح مذکور راجح بود کما هو بدیهی بخلاف جرح شیخ حلی و امثال ایشان

در باره سهل آنچه گفته شد بعد از آنست که رفضه نکیر شدید بمقتضای إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ
کرده بودند معهذا محتمل است که اخراج او از قم بجهت حسد یا نفیه نفاق بوده باشد که از کتب مطبوعه
خابلسی هم عیان است که حسد در اصحاب ائمه شایع بود و خود کلام مجلسی در رجال دلالت بر آن
دارد تا بطایفه متاخرین چه رسد که چها کردند **والعجب** که حال عبد العظیم اصفهانی و بنا بر
سببهائی را انجناب از زمانی یاد ندارد که پدر مجلسی او از راه حسد بایشان چه اندیشیده و چه کرد با وصف آنکه
لایق این امور نبودند اما نفاق پس تقیه دو روئی شعار و دثار علمای شیعه است احتمال دارد که
بغیر فهد آنچه نفی از عامه یا خاصه در پی او افتاده باشند و این امر بیشتر در زمانه داه گویا ثبت و آنفا باو صف
سویدبودنش از جواب ایضاح مذکور عیان گشته که علمای شیعه مصالح اوقات را مطمح نظر داشته
هر وقت برنگی رنگین گردیده اند آدم برجماعت اولین دلیلی درینجا بر نهد عادة کور نیست تا بهنم
که او چگونه با وجود مجتهدین شیعه متبع خطوات شیطانی مغلوب هواجس نفسانی رشک افزای
متفقه و مخصوص بان توانند بود و چه خوش فرموده اکابر سنت و جماعت بملاحظه سوره نمل که سکنه این
و مجتهدین رفضه آنقدر هم ندارند که مورچه سلیمان علیهم السلام داشت زیرا که دانست که لشکریان
آنجناب بصحبت سر سری دیده و دانسته موران ضعیف را پایمال نتوانند کرد و روافض بنتیجه
صحبت دایمی خاتم المرسلین را در صنادید اصحاب رض چنان اعتقاد کردند که ایشان جگر گوشگان پیغمبر خود را
برانواع ظلم گرفتند و با وصف علم و خبر هیچ از دقیقه از بیحرمتی فرو نگذاشتند و ازینجاست که ظرفای
[illegible] در حد [illegible] والاشیا ببین معنی اشاره کرده اند گنده نقل می کنم که الرافضی خواره لعنت که از و میخزد و برای
زنبه دانه همه که درباره سهل شنیدی مبنی بر تقریرات دیگران بود و اکنون حرفی چند از افادات باقر
مجلسی که او مقنن قوانین مذهب رفضه در متاخرین است و اهل ایران بتحقیق او می نازند و بدین کلمه
که مذهب باقر مجلسی داریم می بالند بعد از تسلیم ضعف سهل بشنو که در شرح اربعین تضعیف بیان کرده که
ضعفش منافی اعتماد بر روایت او نیست زیرا که او از مشایخ اجازت کتاب ابو بست و در ثقه بودنش شبهه نیست
حالیا عبارتش بعد از اولی تتبع به بین که مخوای او همین است یا چیزی دیگر و این کتاب را بعد از جستجوی بسیار
بقیمت گران یافتم و نتایج بسیار برای الزام مانند مجتهدین و مترشین مذهب تشیع از آن بر آوردم و لیکن
معلوم نیست که بدست کدام یکی افتاد که هر چند جستم بنظر نیامد امید از باری عز و جل چنان دارم
که مضمونیکه بیان کردم بدلالت قطعیه از آن بر آید پس صلاست عقلای عالم را که بعد ازین انتهاء
اسفاه رفضه بیان ناطق است برای مجتهدین یا بود که ورق عجیب عجب چنین کلمات نوشته که دلالت بر آن
دارد که شانت عیون را بچشم بصیرت ندیده کورانه در صدد الزام بر آید و بر لا تقربوا الصلوة کار بسته لیس
یا نصفات [illegible] اسمی حکم نمایند که آیا او مصداق این امور ذمیمه هست یا مجتهد که بخبائث بمیگذرد و که ائمه فن حدیث

از جامعین اصول اربعه بلکه باقر مجلسی امام سیزدهم از متاخرین بر روایاتش در اصول و فروع اعتماد
کرده و جابجا بر روایتش استدلال نموده و ثقه بودن او گواهی داده فکیف روایتی که درباره مناقب
اجابه امت حقیقی علی ما اعترت به القربی و ائمة المهاجرین علی ما نقل علیه الطبرسی فی تفسیره وارد شود پس توقف
بعبارة العین راز نهار درین باب بنا بر طعن بطایم نتوان گرفت الا همه اکابر مذهب رفض مورد ملام می شوند که اعتراف
آنها و با همه امر دیگر بشنو که در زمره کشمیه حسنت نظر چنین میگوید که بر منصف لبیب مخفی نیست که علم تضعیف
و ابن بابویه باحوال رجال از ما زیاده تر از نجاشی و غضایری و علامه حلی و غیر آنها ست پس تضعیف ابن رجال
خصوصاً رجالیکه در سند کافی و من لا یحضره و نظایر آن واقع اند و طعن در آنها ببعض قادحی واضح مقبول نیست
چنانچه محققین علمای امامیه در فن درایت و در شروح کتب احادیث تصریح بدان فرموده اند حاصل که
رجال مذکور نزد این مشایخ عدول و ثقات اند متاخرین که این رجال را قدح و جرح نموده اند غیر معتبر است
زیرا که جرح و قدح بغیر بیان و تفسیر مناط اعتبار نیست و تقدیم جرح بر تعدیل در صورتیست که جرح مفسر بسبب باشد
چنانچه در فن اصول فقه و اصول حدیث تقریر یافته انتهی بلفظه **قوله** ✗ و درج روایات ضعیفه اخره
۲ **قول** مقبولیت روایات وقتی توان شد که محدثین کتب معتبره خود را بینهم و بین الله حجت پندارند
والتزام صحت آن روایات کنند در کتب خویش که در مذهب شان معتمد و معتبر است چنانچه از کتب صدوق
و کلینی و غیره واضح و لایح است پس اگر جامعین اصول چنین تصریحات بکار می برند و بدین امور در کتب
خویش طعن نمیکردند این تقریر صورتی می داشت و اما از نصوص مذکور و تصریحات مسطور تقریر مجتهد قابل
آن نیست که گوش بران نهیم فکیف که دل بران دهیم اما علمای اهل سنت پس حال ایشان بتصریح مجتهد الزمان
درینجا مانند علمای روافض است زیرا که از قول مجتهد معلوم شد که روایات مطروحه و ماوّله در کتب ایشان اندراج
یافته که علمای ایشان آنرا تلقی بقبول نکرده اند و ازینجاست که برای تمیز صحیح از سقیم و تفریق فاسد از کاسد
تدوین کتب رجال و تبیین امارات صحت و ضعف اقوال نموده اند چون حال کتب اهل حق بگفته مجتهد بدین
عنوان است پس استدلال مجتهد بهر حدیث صحاح مثل عدم بیعت جناب مرتضوی تا ماهی چند بر عدم
استحقاق اولین خلفاء و هم احتجاج او با حادیث دیگر علما برای آن که حال درست نقل کرده یا ماوّل و مطروح
نموده اند خود بخود از معرض اعتبار ساقط خواهد بود چه جای آنکه اهل حق هزاران دلیل بر این معنی قائم کرده
باشند که صحابه و اهل بیت همدگر حقد و عداوت نداشتند و تخالف ایشان مثل شیعه و سنی نبود و بهیار
بعد مه فدک و عدم بیعت بوجهی چند مدعای شیعه را مستلزم نیست حالیا کجا ماند آنچه مجتهد در حدیث
کتب خویش از تشنیعات بر اهل حق نموده که چون امامیه استدلال میکنند بروایت دیگران اهل سنت در باب
معذرت گویند که روایت بخاری و مسلم نیست و هرگاه ز مسلم حدیثی می آرند این ترانه بر میدارند که مرتبه
مسلم به بخاری نمیرسد و چون حدیث بخاری روبروی ایشان نهاده می شود دست و پا گم کرده در رد آن حدیث

هنر تند پس اینهمه نیز زبانها بحکم مجتهد علین خرافت شد که بر امور معقول و مطابق قواعد و اصول طعن نمایند
و زیر زبان گیرند و این حماقت دیگر و مشکل اخر است که بجهت عدم اعتبار روایت سهل بر مجتهد لازم افتاد
قوله و ثانیا الخ ۲ **قول** آن روایات را که متفق علیها بین الفریقین است و دلالت میکنند
بر کفر و نفاق و سلب استحقاق از خلفائی راشدین چنانچه قبل ازین گفته بود که هذا معارض است بآن
صحیحه متفق علیها که دلالت صریح بر کفر و نفاق و بطلان خلافت اصحاب ثلثه دارد باید درین مقام اول
تا بر هر یکی ازان روایات یک یک ساله بر سهها کرد آرم و با دله عقلیه و روایات موافق و مخالف ثابت کنیم
که زنهار تقریبات علمای شیعه دران بر قانون عقلا منطبق نمیگردد بلکه بسبب عدم مراعات شروط
قیاسات و جاویدن خرافات بر بتن افترات هر طرف متکلمین رفضه رسوا میشوند و عقلا متحیر اند بسبب انکه
هرگاه روایات متفق علیها در کتب فریقین که برای مطاعن اصحاب کارگر شود موجود باشد رفضه چرا دست
بر موضوعات خویش انداختند چنانچه درین مقاله نیز عیان شد و وقت تفضیح قلی کنتوری هویدا گشت
فکیف که در کلینی اعور و بحار مجلسی روایات ایمه مسرور و شود و ابواب وانمیعنی منعقد گردد باید که افادات
ایمه را بر قرآن مجید و حدیث شریف عرض کردن و موافق را بر سر و چشم گذاشتن و مخالف را ساقط گردانیدن
و لاریب که احادیث مدائح صحابه کرام که پاره آن از عیون و کلینی و التقی قرآن مجید موافقت دارد حیث ینطق
بانهم رضی الله عنهم و رضوا عنه و انهم اشداء علی الکفار رحماء بینهم و آنانکه ایشان را بکفر و نفاق نسبت میکنند
روی شان در قیامت سیاه و حال شان خراب و تباه است اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب
بما کنتم تکفرون و بدگوئی صحابه موجب حد و تعزیر است و کسی از اصحاب شجره هم دوزخ نرود
و از دیگران برابر احد بمد ایشان نرسد و ایشان نجوم هدایت اند بتصریح امام رضا الی غیر ذلک من الاحادیث
النبویه اما دعوی اجماع عترت طاهره در امر مذکور پس ممنوع است درین میدان باید بمصارعت قدم نهادن و
بدلیلی آن اجماع را ثابت گردانیدن و انی لهم ذلک چه اگر مجتهد بزعم خود یک دلیل برهمین مرتب کند البته صد دلیل
از کتب رفضه برخلاف آن مرتب توانم کرد و اینک گوی اینک میدان لعب ازدین این مناقب که بروایات حضرات ایمه
خصوصا حضرت شهید کربلا و حضرت امام صادق است عاقلی تجویز کند که رفضه باجماع عترت طاهره
مطلوب خود ساهیر چون توانند نمود ۲ **والعجب** که دو الدار بی مروت و دلیری و خاهر گاه روایتی بی سر و پا
یابد که ازان سراغی بکمالش بد همین تواند برد که حضرات امام صادق گوشت خرگوش نمیخورد یا حرام نمیدانست
تشیع آنجناب به تقلید جامعین بیاض ابراهیم خانی در صوارم باثبات رساند و تشیع تمامی ایمه بران متفرع
گردانید و شتر غمزه را با خرطات لبعیو فسوات الحمیر بقول اخباریین ضمیمه سازد و شرم و حیا را جواب
صاف داده بر فعل الجلی پرواز دو همچنین چون این مجتهد بن عیاری از کتب اهل سنت که آنهم بروایت
غیر موثقین در همین بدست آرند که فلان امام مسح پا در وضو میکرد این حکم را مستلزم لوازم تشیع تمامی ایمه

دانند چنانچه از رساله سیف ماسح پیداست و عبارتش که در بابهای کاغذ نگاه داشته میشد وقت ضرورت بیرون
نیامد بعون الله بحدیث بعمنزلک امراو ماز میرسد که مناقب عظیمه و مدائح جلیله در کتب دینی رفضه برای خلفای راشدین
بدلالت یقینی یابیم و در اجماع عترت طاهرین بر مدعای رفضه منافقین قدح کنیم و گوئیم که چون خود سلطان
کربلا معتقد مدح جبرئیل و ثنای نبیل برای خلفا باشند و مطابق فرموده جد امجد خود ایشان را سمع و بصر و فواد حضرت
پیغمبر صلعم دانند و نیز حضرت امام صادق علیه السلام که مثل شهید کربلا ممنوع از تقیه بودند کما یدل علیه اصول الکافی
معتقد نزول آیات قرآنی در مدح مهاجرین که ائمه ایشان اصحاب ثلثه اند کما عرفت مفصلا چگونه انعقاد اجماع
عترت طاهره تصور کرده اند فضلا عن الاذعان والیقین فاعتبروا یا اولی الالباب و قولوا ان هذا الشی عجاب
و از نیجا بر عقلا واضح شده باشد وجه اختیار حدیث حضرت امام حسین ع گوشواره عرش رب المشرقین و رب بصا
رة العین و حدیث حضرت امام صادق ع که هر دو بر اصول رفضه امام ناطق بودند نه بیر معطله و امام صامت
و هرگاه این هر دو جناب معتقد مدائح و مناقب لشکریان خلفای راشدین بدان درجه باشند که دانستی و خلفای
ثلثه را اجزای بدن مطهر آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم اعتقاد کنند از ائمه صامته و آبار معطله چه نام توان برد
تکالیف که در کتب کلامیه مثل مسالک الافهام و شرح آن و در اصول قوم مثل کلینی و شرح آن مصرح است
که ائمه هدی بر یک دین و یک آئین بودند بر چه یکی از ایشان فرموده همه فرموده اند و هر چه یکی از ایشان اعتقاد نموده
همه نموده اند پس بالبداهة اجماع عترت برین امر منعقد شد که خلفای راشدین مصداق آیت بیعت و آیت تمام
نور و لایت استخلاف و حفظ حدود الله و وارثین جنت بی شبه و مغفرت و سمع و بصر و فواد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه واله وسلم بوده اند بر حرفی از ان احادیث بنقل کشمیری و رتبه نشان میدهیم که حضرت ابو عبد الله فرموده اند
حدیثی حدیث ابی و حدیث ابی حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین ع و حدیث الحسین ع حدیث الحسن ع
حدیث امیر المومنین ع و حدیث امیر المومنین ع حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله و حدیث رسول الله قول الله
عز و جل باز میگوئیم که مجتهد ما اگر دعوی همین که عترت طاهره اجماع کرده اند بر امر مذکور و هم احادیث دلالت
دارد بران بملاحظه کتب خویش میکند باهل سنت ضرری نمیرسد زیرا که این کتب و روایات نزد اهل سنت حجت نتواند شد
و در همین مقاله مجتهد نا عاقبت اندیش گفته بود که اگر مراد درین احادیث احادیثی است که در کتب اهل سنت وارد شده
مفید ما اصلا نیست معهذا معارض است باحادیث صحیحه متفق علیها که دلالت صریح بر کفر و نفاق و بطلان خلافت
خلفای ثلثه دارد و معلوم است که اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول نه من اقرارهم لانفسهم و اگر مراد ما انست که در کتب
اهل سنت اجماع عترت طاهره بر سلب استحقاق خلفای راشدین ثابت است و هم تقسیم احادیث پس حاشا ثم حاشا بلکه
از کتب معتمده رفضه هم اجماع ائمه اهل بیت ثابت شد بر مناقب جلیله خلفای متقدمین کما عرفت تفصیله آنفا و لا حاجة
الی الاعادة ثانیا الغرض هر چند میخواهیم که جواب کلام مجتهد درین مقام ابزودی تمام نموده ورق بانجام رسانیم
لیکن خدشات و اعتراضات از هر طرفش تازه ترمی خیزد و آبروی دین و مذهبش را بر روی خاص و عام بر خاک فنا می ریزد

اما دعوی اجماع علمای مذهب خود بر امر مذکور پس هر چند نظر بانچه زین الدین عاملی فصلی قرار داده که
شامل است بر مسایل که شیخ المفضلین دعوی اجماع در ان نموده وخود مخالفت ان فرموده ومقصودش از بیان
ان فصل انیست که فقیهی بر کلامش غره نشود و همچنین کلام سید این قوم یعنی شریف ثمانیتی می توانم گفتن که
حال شیخ و سید ایشما چنین است وامی بر حال مجتهد که نقیضا این فضلا هم نمی رسد چه جای انکه در کتب قوم بزار جا تقریر
کرده باشند و بحضرت ائمه بتواتر رسانند که حجیت اجماع از مذهب اهل سنت است و علمای رفضه دعوی تواتر درین باب
دارند که اخذ علم محصور در سماع احادیث از ائمه است و تحصیل احکام شرعیه بکسب غیر انها که باعث اختلاف است
نزیهار نیست لیکن بعد از تسلیم صاحب قیل و قال تواند پرسید که علمای رفضه بر کدام چیز اجماع کرده اند اگر مقصود
دار مدار شرعی است برای خلفا معاذ الله پس چیز الرئیس المنافقین در حضرت حیدریه را دو تطویل بر کشوده اند از ان اعتراض
نموده اند همچنین حلے وغیره واگر مراد نفاق ایشان است لاجرم مخالف خاتمه تجریدیه است که بایمان واقعی ایشان حکم میرانند
وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ واگر مراد اجماع انیست که علمای شیعه در سلب استحقاق راشدین اتفاق کرده اند
پس همین وقت دانستی که این اجماع بعد از تسلیم بدون دخول معصومی از ائمه هدا چگونه حجت تواند بود و حال انکه اجماع
ایشان باحادیث عاید محدثین رفضه بر مدایح خلفا به ثبوت رسیده اما انچه رکاکت را ادعی شده فما بدعلیها من اقامة
البرهان این اهمال را سبب فرمایگی او بر تصریح مجتهد فانی در هر سه کتاب اعتقاد کنم بانه سلمنا لیکن رکاکت اگر باعث عدم
اعتبار باشد هزاران حدیث امامیه رکیک خواهد شد مگر ندیده که شارحین کلینی مثل صاحب بیان شافی صراحة گفته اند
که رواة چون از عوام بودند و از اهل لسان نتوانند عدم بلاغت ازین جهت اتفاق می افتد و عدم سلاست بدین سبب
در احادیث ائمه راه می یابد آری رکاکت مخالفت عقل و نقل این است که جناب سیدة در باب فدک تا بقیه عمر ملول
و با وصف الحاج شیخین و بذل انواع مساعی و وکالت حضرت ابو تراب کما فی علل الشرایع ملال را رفع نفرمایند و بیت
الحزنی سازند و شب و روز بگریه و زاری پردازند و خلافت زهد و توکل و حسن و صبح درین امر بعمل اید چنانکه
از جواب امیر المومنین که در مخاطب حضرت سیدة نساء العالمین قبل اتخاذ بیت الحزن و بعد از اتفاق این معاتبه
و حزن باشد در بحار و حق الیقین مبسوط است اما معلوم توان کرد یعنی زهد و توکل پیش گیر و انچه گویم به پذیره و زی
شراو فرزند ترا اغماضا من است الی غیر ذلک و هو مما لا یخفی علی الناظرین **قوله** وثالثا الی اخره **اقول**
لا نسلم که مخالف مذهب امامیه باشد عموما کما هو الظاهر من کلامه زیرا که بسیاری از ایشان قایل شده اند بایمان
واقعی خلفا کما فی نهایه التجرید و شرح للحلی ورنه در آمدن به بهشت بعد از عذاب چه معنی دارد و جمعی گویند چون
ایمان اوّلا و طریان ارتداد او ثانیا و این مذهب هم اگرچه مخالف ثقلین باشد کما بیناها فی عبارة العین مجملا و سنعیدها
فی هذا الکتاب مفصلا لیکن بزعم شان منافی مناقب و محامد خلفا و این مذهب مخالفتی نیست مگر باید دید
که مفسرین شیعه مثل کاشانی و ربیعه الرضوان نوشته اند که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که بدوزخ نزد
بکسی این بیعت کرده و نیز از مجمع البیان و خلاصة المنهج و غیرها ایمان صدیق و خلوص او بایت غار پیدا است

و اهل این مذهب میگویند که این مجاهده و مناقب مثل آنست که راه ردت اختیار کرده باشند الی غیر ذلک من الهفوات
و هرچند بطلان این مذهب مثل مذهب خوارج و مانند آن منافقین که این بزرگان را مثل خویش میشمارند بدلالت
منطوق احادیث ائمه در کلینی است و قد عرفته سابقا و لا خفا بوجه مهمل باشد لیکن آخر مذهب امامیه است
بلکه مشهور و متبادر پس کلام مجتهد بظاهر درست نمی شود و ازین مقولات چنان می نماید که این بیچاره کتب
فارسی را هم ملاحظه نموده و خود را با وصف اجتهاد در علم طبابت هم یگانه روزگار می شمارد و ایضا لا نسلم که این
ترکیب مستلزم افضلیت عثمان باشد چه محتمل است که آنجناب علیه السلام او را بسبب امادی چنین فرموده باشند ازانکه
این مرتبه ایست که ذی النورین فائز بدان شده و شیخین را حاصل نگشته چنانچه حضرت امیر مطابق نهج البلاغة
بخطاب حضرت عثمان رض فرموده قد بلغت من صهره مالم ینالا پس معلوم شد که شیخین بدین درجه نرسیده اند
اگرچه ازان مقام ارفع است که شیخین و حسنین هرسه ازو افضل اند و ازین افضلیت جزئی لازم نمی آید مزید ثواب
او از شیخین و حسنین ادعای فصاحة البیان این است مزیت ذی النورین بر شیخین بحیثیت مرتضوی اما وجهش
بطور مقدمتین این سابقه وجهی پس عنقریب می آید ستعلمنا که انحدیث بر افضلیت ذی النورین دلالت
دارد لیکن مضرتی باهل حق نمیرساند چه حدیث رفضه بر ایشان حجت نیست آری برای استعمال مذهب شان
بکار می آید مگر یاد ندارید که آغاز این رساله ترانه مجتهد بنا بر تقلید جالسی صاحب عوام همین بود که اقرار العقلاء
بر ضرر خود مقبول است نه بر نفع و ظاهر است که ایراد حدیث عیون فقط برای الزام مجتهد مذکور است پس
اگر حدیث مذکور دلالت کند بر امری که فی الجملة منافی مذهب ما باشد ضرر ما چه خواهد بود آیا آنحدیث را
از صحاح خویش نقل کرده ایم تا و چنین بگوید مجتهد برای فرار خویش بگوید آری مذهب رفض برابر خاک شد
زیرا که ثابت گشت که اصحاب ثلثه گوش و چشم و دل آنجناب بودند و این ضرر عظیم برای رفضه است
چه بگواهی کتب معتمده ایشان عیان شد حقیت خلافت راشده همه خلفای و واجب المحبة بودن ایشان
والا باید حکم کردن که آنمردم که العیاذ اجزاء ذات مقدس سید المرسلین اند قابل تبرا باشند و فیه من المفاسد
مالا یخفی اکنون چگونه درست شد استدلال بر معصیت حضرت فاطمة رضی الله عنها بحدیث بضعة مغالک
بعد دیگر میتوان گفت که حدیث بر اصول رفضه در عین تقیه مخالف نیست بلکه منطبق است زیرا که اصول
ایشان همین است که الوف ظلم و صنوف مصائب در خلافت شیخین رفته از شهادت فاطمة الزهرا
و غصب و حشم شیر خدا و تحریف قرآن و رسن بستن گلوی امیر مومنان الی غیر ذلک آری ضرب و شلاق
بر خلافت عثمان رض بر ابوذر و عمار و مانند ایشان بتصریح رفضه بود و قد عرفت سابقا انهم احدثوا بعد سید الانبیاء
و تخلفوا عن المرتضی اگر ازین حیث حضرت شیخین و عثمان را تغلب خود تعبیر فرمایند بجا خواهد بود و هر اصول شیعه
نیز پس حکم بانمعنی که مخالفت حدیث با مذهب ایشان ظاهر و عیان است و مستغنی از بیان بر منتظر استحسان جلوه
گر نیست اما دعوی مخالفت آن با معتقد اهل سنت بسبب لزوم افضلیت ذی النورین بر شیخین پس جوابش

آنکه شاید مجتهد در دعوی اصلاح قرآن مجید که نزد او بسبب تحریف بیاض عثمانیست قصد نمایند بر او
در آن بمقتضای این حدیث همین ترتیب مذکور است که انّ السّمع والبصر والفؤاد کلّ اولئک کان عنه
مسئولا گو این اصلاح بدان ماند که خوشنویسی را قرآن مجید دادند و گفتند که باید در هیچ نقطی تصرفی نکنی بلکه عین
موافق نمود چون از نقل فارغ شد بعد ادای امانت گفت که هر چند در اصل اغلاط بسیار یافتم لیکن بر وعده خویش کار بستم
مگر در جا چند چنان مذعن شد که اگر مطابق اصل بنویسم از دائره ایمان برآیم از انجمله است لفظ نادنیا لوح که بر وی لفظ
نوح ساختم حقیقة الامر اینست که اهل نفاق که کتب دین و ایمان شان قرآن مجید را محرف و مبدل
و نا تمام و ناقص میگردانند و اعتقاد شان نیز اینست در اصلاح قرآن مجید باکی ندارند طریقی بعد از دیدن
این اعتراض گفت که مجتهد در نیحدیث چرا نست و من در آیت سهرگر دانم که حضرت باری راچه اتفاق
که با وصف آنکه قلب رئیس اعضاست سمع و بصر را مرتبه تقدیم عنایت فرموده واگر گویند ترجیح غیبت
از ادنی با علی گوییم لا نسلم زیرا که سمع را راجح گفته اند بسبب آنکه طفل سخن مربی خود گوش میکند و بنطق
می آید و مطابق زبانش خواه عربی خواه فارسی و هندی در زبان دیگر حرف می زند چون سمع ندارد
لال میگردد و گویا انسانیت از و مسلوب است بخلاف سالب البصر که هزاران از علما و حکما و قراء
کاملین فنون اینچنین بوده اند چنانچه از تفاسیر مبسوطه نیز این امر چنان بظهور میرسد که حاجت
بجستجو نمی افتد اما دعوی اینمعنی که مستدل در صدد اثبات افضلیت مشایخ ثلثه باین روایت سست
الخ پس دلالت بر کمال اعتساف دارد و تفصیل این ابهام آنکه در رساله بشارة العین این عبارت
در آغاز اثبات مناقب خلفا رض نوشته بودم چنانچه مجتهد نیز نقلش کرده که علاوه مصنفات معتبره
امامیه که در وضع قوائم خلفا و جستجوی عیوب ایشان عمر عزیز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب و روایات
داله بر حقیت خلفای راشدین نیست و از این عبارت چنانکه می بینی دعوی صلح و استحقاق خلفا رض
معلوم شد افضلیت ایشان فیما بینهم که صدیق رض افضل است یا عمر رضی الله عنه یا از عثمان رض یا آنکه این
هر سه از جناب مرتضوی افضل بودند کجا مذکور کرده ام انصاف باید نمود و بهرزه و بیهوده لب نباید گشود
من بعد چون محصل حدیث امام صادق ع را از کلینی دارد و نمودم این عبارت باعتراف موافق و مخالف
مرتب گردانیدم که هر گاه ایمان و عدالت و رضامندی خدا جهاد ایشان با قبائل عرب و عجم و کسری
و قیصر و شرط جهاد برای مهاجرین ثابت شد برای ثبوت خلافت راشده خلفاء رض حالت منتظره
باقی نماند از این الفاظ و حروف هم باتفاق خاص و عام ثبوت خلافت راشده و شروط امامت
و جهاد مقصود است نه اثبات افضلیت که این بحثی است جداگانه و در نیجا این بحث نه مطمح نظر است
ندعای افضل بر آن موقوف است و بعد از قصه خندق این عبارت بقلم آورده ام چنانچه مجتهد
نقلش نگاشته که اینمعنی یعنی آنکه خلفای ثلثه و خلافت راشده ایشان مقبول آنحضرت صلی الله

علیه وسلم باشد امکانی ندارد انتهی ومقبولیت این بزرگان کجا موقوف است بر افضلیت کما لا یخفی وسیجی
انشاء الله تعالی وبعد از بیان روایت حضرت امام حسین رضی الله عنه در حدیث رسول الثقلین صلعم این کلمات
بر زبان قلم جاری گشته که این مرتبه که فوقیت از ان متصور نیست یعنی گوش وچشم ودل آنحضرت صلی الله
علیه واله وسلم گشتن بدون ایمان کامل وتورع مفرط واختیار زهد ومانند آن ممکن نیست وهو عین
استحقاق الخلافة الراشده این کلام نیز بندای بلند حکم میکند که حقیت این بزرگان بزعامت
کبری واهلیت ایشان بخلافت راشده مقصود است به تفاصیل بینهم تا افضلیت ایشان بر سائر
امت وپر ظاهر است که مناظره بان مهملین افتاده که مدعی کفر ونفاق اصحاب کرام اند وسالب استحقاق
ازیشان مینمایند پس ذکر مدایح ومناقب این بزرگان واثبات استحقاق درینجا کافی است ومناظره
باگروه تفضیلیه نیست تا بحث افضلیت مد نظر باشد واگر هنوز مدعای من بخیال محتجب نمانده
باری بمثالی روشن میکنم که حضرت سلمان رض وابوذر رض ومقداد را بر اعتراف لسانی رفضه میتوان گفت
که مقبول بارگاه رسالت وعادل ومزکی بودند وسیرت نیک داشتند با وجود حصول مرتبه
اعلی واوسط وادنی فیما بینهم وکسی که مدعی عدالت ومقبولیت ایشان باشد وروایات مناقب
شان برای الزام منکرین مجاهد ایشان آرد اگرچه آن روایت دلالت کند بر افضلیت مقداد رض وسلمان رض
وابوذر رض لیکن درجواب آن شخص نتواند گفت که این احادیث مخالف تست بسبب آنکه معتقد افضلیت
سلمان هستی بالجمله مقبولیتیست که با مفضولیت وفضلیت هر دو جمع تواند شد وچنان نیست که مجتهد
پریشان گو گمان برده ودر گل فرو مانده اکنون انصافت از وی میخواهم که خدارا راست بگو که بینی
وگوش کدام یک برید ند داین شعر را من بخوانم بخطاب تو یا تو بخطاب من نعوذ بالله من اختیار النار
علی العار من بعد بدانکه چون نزد مجیب حقیقت از یزید مسلوب بود ومدعی مزتیش لول اباران قرار دهد
ودرین مقاله این مضمون جا بجا همیگوید ع چه نسبت خاک را با عالم پاک او چگونه خلفا را افضل
از یزید خواهد گفت حقیقة بلی مجتهد مدعی عزیت اکابرش که دعوی قرب شباب برای یزید در زبان
حضرت رسالت مآب وارند کما فی المجلد الاولی ضرور است مناقب آن پلید را ذاتا وخلافة بالاتری این
مدایح بیان کردن فاعتبروا یا اولی النهی وبر فرض محال افضلیت ثلثه چگونه قادح نیمدها تواند بود وسخن الحاد حضرات
انبیا که با آب زر نوشتنی است چنین منقول است که اذا القیت جلباب الحیاء فاصنع ما شئت الغرض
این هفوات وبیاقه ورای حدیث حضرت رسالت پناهی اگر راوی آن گوشواره عرش عظیم کربلا یعنی
حضرت سلطان کربلاست مطروح گردانیدن خبر خوارج ونواصب کار کسی نیست غلط گفتم این فرق
ضاله از ان شرمنده میشوند ولیکن مجتهدین رفضه بنهار ند همت می برند واگر شواهد وقراین صحت
این حدیث از کتب رفضه ذکر کنم البته ورقی چند دیگر می باید نوشتن مگر دو سه حرف میگویم که از کتب

قوم مور ولوم باجمعت انکار تقیه رسول مقبول صلی الله علیه وآله وسلم هویداست ونصا نبقت شیخ طوسی همانند
اول دلیل برالسنت و عوالی ابن ابی الجمهور بدلالت مطابقی ندای آن بگوش هر وی هوش میرساند که این
بزرگان اوصاف حمیده واخلاق برگزیده مثل حضرات انبیا علیهم السلام داشتند وتفاسیر معتمده شیعه مثل
مجمع البیان طبرسی وتفسیر کاشانی حکم باینمعنی می نماید که خلفا در بعضی از صفات مانند انبیای اولو العزم بودند
پس چگونه تصور کنم که عزیز قلب منور حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نباشند ونسخه سلیم که بهتر از آن بر اصول
رفضه کتابی نیست چنانچه در بحار ودیگر اسفار است دلالت تمام بر آن وارد که در خواص اصحاب منزلت رفیع
ومرتبه پس منیع برای اصحاب ثلثه مقرر بود پس گوش وچشم وقلب مبارک بودن ایشان بجای خود است چگونه
این مضمون قابل جرح وقدح تواند شد بلکه موید همه گراست واگر تقیه را بر اصول خویش برای حضرت
صلی الله علیه وسلم قرار دهند وانکار خود را کالامرت الیه الاشارة در پایهٔ اعتبار نه نهند ومعاملات بعض
نبوی را با اصحاب ازین باب گردانند پس نتایج آن همین است که آنجناب اصحاب را با انواع مدائح
وصنوف مناقب بستایند وبه ثنای ایشان رطب اللسان وعذب البیان باشند چه مدار تقیه
بر خوشامد ومداهنت می باشد وهم خوف را در آن دخل تمام است بلکه می باید که برای دیگران مرتبه
باقی نگذارند خصوصاً وقت حضور اصحاب ثلثه وچون معامله برعکس رود قطعاً ویقیناً تقیه منتفی
شود پس هرچه ازین جنس از کتب طائفه بهم رسد قطعی الصدور خواهد بود فان العقل والنقل یعینان ذلک
انه هرچه مخالف آن بر آید از وضاعین وجاعلین پندارند خدایا مگر به صولت وشجاعت دیگران شاید
مرتکب خوف وترس بوده باشد لا حول ولا قوة الا بالله بالجمله هرگاه این احادیث از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم صدور یافت لاجرم حجت شیعه مخلصین بر منافقین تمام شد فردا روبروی
خالق ارض وسما ائمه وگریبان طایفه واویلا درین است غیر ازین مجائین کسی نتواند بود که رحمة العالمین
ذو الوجهین اعتقاد کنند وبنای دین وایمان را بکنند معاذ الله من ذلک **قوله**
رابعا الی آخره **اقول** این افاده تازه قابل آن نیست که در روان بحثی جدید رود وهدف مشقی
قلیل هم به ترتیب مقدمات بفکر تازه پدید آید بلکه اعادهٔ حدیثی که مجتهد در وجه سادس
بیان نموده در جواب شمس کاسف ووافی است شرح این محمل آنکه چگونه عقل تجویز
کند وچسان ممکن باشد که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم
در حق کسانیکه ناصیه مودت شان بتکرار فرار از غزوات موسوم داد بارشان بداغ
توسلی از خفت ومحاربات نکوهی بوده چنین کلمات که دلالت بر اختصاص وعدم
افتراق دارد فرموده باشند که عمار جلدة ما بین عینی وآن من بعادی عمار ابعده
الله من یبغض عمار ایبغضه الله ومن سبه سبه الله واین حدیث وقتی صدور یافت

دریافت که میانه خالد و عمار کلامی واقع شد و او شکایت عمار پیش حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برد کما فی منهج
المقال فی تحقیق احوال الرجال و همچنین کلمات دیگر که آنجناب درباره حذیفه وغیر او از مقبولین بسانی و از آدم تا
این دم هیچ گوشی نشنیده باشد که وقت جدال و منازلت رجال پرده چشم شخصی از وی جدا شده باشد و بنا بر ظاهر
مفاد روایت مذکوره لازم می آید کمال اسائت ادب نسبت بجناب سید المرسلین ولا یقول به کافر فضلا عن المسلمین
لاتفاق الناس علی انه صلی الله علیه وآله وسلم کان اربط جاشا غیر خائف ولا خاش و این حدیث قطع نظر
ازانکه در مختار کشی و مصنفات ثمانیتنی هست باعتراف مجتهد الزمانی در کتب شیعه وسنی باستفاضه همقرین گشته
من بعد مخفی نماند که در کتب محاورات و غرایب احادیث این لفظ بدلان و تمثیلیه بوده گویند اربط للجاش یا رابط الجاش
برای کسی که در معارک و کارزار از غایت شجاعت قیام ورزد و در تمکین و وقار مثل کوه بوده باشد فلا تغفل
اما فرار او از زحف بلکه ازان مشهدیکه گزند عظیم بحضرت رسول کریم دران رسیده و از کفار در قتل
سرور ابرار دقیقه نامرعی نمانده پس درین باب هم موقتی نیست بلکه این مرحله در رساله جدیده یعنی کاشف اللثام
عن تلمیع المجتهد القمقام چنانچه باید طی شده و بذه عبارتها بعد تضعیف علماء الرفضه و جرحهم ببطلان اما قال
بعضی دیگر بر اصول موضوعه متفقی پس ازینکه صدوق طایفه شیخ ابن بابویه قمی در علل الشرایع باسناد خود از
حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت میکند قال علیه السلام لما کان یوم احد انهزم اصحاب رسول الله
وسلم حتی لم یبق معه الا علی بن ابی طالب علیه السلام و ابو دجانه سماک بن خرشه انتهی مختصرا پس بنا بر مزعوم مجتهد
کما لا یخفی علی ناظری مکاتبة التی اشرت الیها فی الدیباچه چندی از اصحاب که بظاهر نزد علمای اثنا عشریه
از مقبولین شمرده می شدند مصداق فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ وَمَأْوٰهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيْرُ
باطماع زخارف دنیا و تارک مثوبات عقبی بوده باشند نعوذ بالله ازین مذهبیکه حال حواریین خاتم
پیغمبران ع دران مذهب چنین باشد کسانی را که حق تعالی در محکمات کتاب مجید خود بانواع مدح و اقسام
ستایش ستوده باشد حضرات متشیعین آنهارا مرتد شمارند و از دایره ایمان خارج گردانند و یکدو کس
که بهزار تلاش از چهار صد هزار اصحاب کما فی التذکرة در زمره مخلصین اهل بیت بهم رسانیده باشند
در حق شان چنین روایات و قیل و قال داشته باشند انتهی قدر الضرورة و نیز فرار عمار
و دیگر مقبولین بسانی از جاهای بسیار ثابت هست مگر واقعه حنین را یاد نداری که بتصریح کاشانی
در خلاصة المنهج و بحار الانوار آشکار است که این بزرگان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بدست
دشمنان گذاشتند و راه فرار سپردند و از حیات القلوب هم هویداست که واقعه حنین مثل
جنگ احد است که عمار یاسر هم گریخت فما هو جوابکم فهو جوابنا و این تقریر بر تنزل و تسلیم انست
که همچنین گریخته بودند خصوصا صدیق که کوه ثبات بود بالجمله میانه اصحاب ثلثه و عمار فرقی
هست بیشمار که از کتاب بحار و کشی وغیرها کما سبق واضح است که او بعد از وفات سید الکاینات

راه آمد تا دانشمندان پیدا شد که حضرت امیر با هم قریب ده دوازده وقت خلافت مرتضوی بعد بیست و پنج سال که وسیله
حصول مقاصد صورت بست هشیار هم شد پس چگونه ممکن باشد. بر اصول قوم صدر در حدیث مذکور در حق
او بخلاف خلفای متقدمین که تمامی همت خود با علای کلمة الاسلام مصروف ساختند و باعتراف اکابر فریقین بحظ
نفس و تن پروری نپرداختند و براه فریب دادن قدم ننهادند و بظاهر و باطن یکسان بودند و حق تعالی
مجاهدات ایشان پسندید و خلافت ایشان بسبب تشبه بانبیا علیهم السلام ظل نبوت گردید پس میانه ایشان و عمار
بعد ما بین السماء والارض پدید آمد خصوصاً چون بعضی از اقوال مجتهد که گذشت ضمیمه آن گردد و باینهمه
عجب ترم کار مجتهد که استبعاد شدید کرده بدین این حدیث تعجبی ننموده از مناقب مرتضوی که حق با علی است
هر جا که باشد و او نفس نفس است و نیز من و روح من چنانچه در تنزیه الانبیاء والائمه و تفسیر
امام حسن عسکری علیه السلام هست و چون وجه معاش سیدة النساء را خلفا بزعم مفترین رفضه
قبض کردند و حضرت امیر دست از اعانت آنجناب برداشت تا نوبت بکلمات طیبات رسید
یعنی مانند جنین رحم ای اخرما یا نفس پیغمبر صلی الله علیه وسلم و روح اطهر مرده این کلمات تواند
بود و پس تفرقه فیما بین متقدمین و امیر المؤمنین ع بدون اقامت دلیلی مسموع نتواند شد و انی له ذلک
فکیف که متبحرین شیعه مثل طبرسی و ابن میثم و بحرانی در شرح نهج البلاغة اعتراف نمایند که خلفای
راشدین قوت جناب سیده و ذریت طاهره مثل حضرت سید الشهدا میرسانیدند کما سبق تفصیله
فی المجلد الاول باینهمه چون علمای رفضه همیشه باین نوع احادیث فضایل مرتضوی ثابت میگردید
حدیث عیون را بروایت فرد کامل برای استحقاق خلفای راشدین آورم زیرا که بالبداهت بر کمال
ایشان دلالت میکند و روافض را مجال نیست که دران قدح نمایند و حیرانم که من کجا گفته ام که
مراد ازین حقیقت کلام است پس اسائت ادب چه معنی دارد **قوله** خامساً الخ **اقول** در دست
داین منع بر دلالت حدیث عیون از جانب مجتهد مورد دهم تحیر دن مسموع است لیکن چون مستلزم ا
که حدیث و کانما و لحمک لحمی وغیره بر مزید اختصاص علوی دلیل نباشد البته بر متاع المخیر معتد اثیم عسل بعد
ذلک زنیم مردود و مدفوع است که بعد از تسلیم صحت توان گفت که ببا باشد که آدمی خون از بدن میکشد و سمع
و بصر و فواد آگاهی جدا نمیکنند بلکه بجدائی این اعضا کال شخص باقی نمی ماند بلکه مانند عدم میشود کما
لا یخفی و جائیکه تشبیه بروح است آیا احتمال حیثیت مسئولیت تطرق نمیتواند شد که مدار علیه سوال
مقارن بودن بدن بروح است هرچند اهل سنت هرجا امنا و صدقنا گفتند لیکن دیگران می خندند
لاجرم بار دگر میگویم که مجتهد را باید ازین یاوگی احتراز کردن چنان نشود گویند کفش خود بر سر خود چه
بعد احتمال اضافت باد فی ملابست در مقام علی روی و راستی من جهتی از دست مجتهد میرود و تکلیف که مثال مجتهد
سفید ملک باشد چنانچه در بلاغت نوشته اند بلی خنده طرفک و قتیکه با رمائل شود از نیشت حمال یعنی قریب باشد

گه بر زمین بر افتند برای اضافت مذکور بکار می آیند لَا یَنْبَغِیْ لِمِثْلِ خِطَابِیْ اما تصریح آنمعنی که مستجاب الم
حسین شاهد مقال ست پس جوابش آنکه این تقریر برای تمامی روافض بالاشکال ست که بقعه و سلطان کربلا
شهادتش دلیل قوی بر خلافت صدیق و دیگر خلفاست کما عرفت مجملا و سوف تعرفه مفصلا انشاء الله تعالی این
بود که بار دیگر این مدح عظیم را از حضرت رسول کریم بشنوند و حاضرین این صحبت هم بحفظ آن پردازند و حدیث
موصوف مشهور شود که ع هو المسک ما کررته یتضوع والمنة لله تقدس که در انچه جناب خاتم المرسلین
ارشاد فرموده اند هم افاده است و هم اعاده یعنی مشتمل بر تاکید است هم متضمن امر جدید یعنی که از حدیث روز
اول همین قدر ثابت شده بود که این بزرگان گوش و چشم و دل آنجناب اند این از کجا که مرتبه مذکوره بر
اصحاب در ذوات عالیه ایشان محصور ست چنانچه از ضمیمه اشاره و ایراد ضمیر فصل معلوم میشود و تاکید حکم
سابق هم عیان میگردد و این امر عظیم بر پرسیدن ریحان رسول کریم ترتب یافت و اگر حدیث مذکور
محل استعجاب حضرت امام حسین می بود حضرت رسالت چگونه مرتبه مذکور را در ذوات اصحاب کرام
حصر میفرمود و تعجب را می افزود و جگر گوشه خود را در حیرانی می انداخته زیاده از سابق مرهون گرانی حیرت
و بر تقدیر حصر مسئولیت لازم می آمد مخالفت نفس حدیث شریف بلکه تکذیب قسم منیف که قسم بعزت کبریا که تمامی امت
من پرسیده شود و از ولایت علی چنانکه خدا فرمود پس حصر مسئولیت کجاست بلکه عموم و شمول ست بالجمله مثل مجتهد ما
کوئی در جهان نباشد که با اینهمه عموم سخن حصر مسئولیت آغاز کند معذلک عجب ست از تعجب چه استعجاب وقتی لاحق
میشود که امری مخالف معهود و مرسوم پدید آید و هرگاه از نسخه سلیم که نمونه حالش بذیل تقریر مذکور خواهد شد
بوضوح انجامید یعنی امام حسین رضی الله عنه شب و روز مشاهده فرمایند که خلفای ثلثه را در اصحاب منزلت عظیم بود پس استعجاب
درینحدیث چه گنجایش دارد آری تعجب بر مثالب خلفا ابر لحوه فریقین خواهد بود پس آنرا بالعقل و النقل موضوع
باید دانست و حال النسخه سلیم از مجلسی و تصانیف دیگر علما هویداست که بتوجه حسنین رضی صورت تالیفی گرفته و
هر کسی از ائمه صدق سلیم ورد زبان داشته پس چگونه امام حسین رضی از استماع منقبت خلفا استغراب ورزند
افسوس که جناب امام حسین اینهمه کوشش برای مناقب خلفا و خلافت ایشان مبذول فرمودند تا رفضه
بمدایح ایشان انس گیرند ولیکن رفضه مساعی امام حسین رضی را بجوی و قطره آبی نخریدند قال الله تعالی
لَوْ اَنْفَقْتَ مَا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا مَّا اَلَّفْتَ بَیْنَ قُلُوْبِهِمْ اکنون سلسله امید منقطع شد فَمَنْ یَّهْدِیْهِ مِنْ بَعْدِ
اللّٰهِ اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ لله الحمد که درینجا هم سر مار را بدست دشمن کوفتم و چراغ هدایت بعد از کشتن افعی فرا
سر مسترشدین برافروختم و هرگاه بدین جمله احاطه گردی پس بدانکه درینجا امری دیگرست که تعرض بدان ضروری نماید
و سرسری از ان نباید گذشت و آن اینکه از تقریر مجتهد الزمانی معلوم توانی کرد که این بیچاره شاید کتاب
اردستانی متبع خیالات ظلمانی بی ادب درباره رسول ربانی بمطالعه خویش آورده و درین مغلطه بعنوانی
در رفته که او را امید وصول بساحل نجات نماند و عبارت اردستانی اینست که احادیث سمع و بصر با آنکه فریاد

میکنند که من از احادیث موضوعه ام چشم از برای دیدن و گوش از برای شنیدن است کسی را چشم یا گوش می توان
گفت که در دیدن یا شنیدن کار گوش یا چشم این شخص کند و گفته اند که خمسه و عبیده بمنزله اعضا اند که یکی کار دست
از وی می آمد و یکی شغل زبان عمر که تمام عمر با پیغمبر در مقام انکار و اعتراض بود که هرچه گفتند و کردند گفت
چرا چنین گفتی و چرا چنین کردی و ابابکر که نه یک رایش موافق رای رسول بود و نه یک جنگ گاه بآخر رسانید که
از غیر حاضران و گریختگان نباشد. این را سمع و آن را بصر یا بعکس گفتن هیچ وجه مناسبت ندارد و بلکه اگر
مراد از چشم چشم اعور و از گوش گوش کر دیگجای دیگر که استعمال چشم و گوش میکنند آنست که مادر یا پدر فرزند
خود را یا استادی شاگرد خود را یا عاشقی معشوق محبی محبوب خود را چشم و گوش بگویند عمر فظ غلیظ پنجاه
ساله و ابابکر پیری مبهوت شصت ساله را چشم و گوش گفتن در فصاحت فصحا و بلاغت بلغا بفرسنگها
دورست درینمعنی ست بجدا که صاحب الصافی می یابد و قبول میکند انتهی بغفواته واویلاه وامصیبتا
بر اصول رفضه هرگاه همچنین چنانکه دانستی بآن منزلت و تقرب که از نسخه سلیم هلالی هم برآمد و از اصافی هم
صاف پیدا شد که ملازم صحبت بودند و بالادست بهمین و یسار شریف می نشستند سمع و بصر نتوانند شد بلی بر اصول
رفضه حضرت علی مرتضی نفس ناطقه و روح و جگر و دست و پا و سر حضرت رسول المطهر چگونه توانند شد چه باوصف
دانستن کمال صحبت مصطفوی با صدیقه مطهره چنانچه رئیس المفاندین در عماد و کتب مطبوعه اقرار بدان دارند
گویا از بدیهیات ست صلاح دید مرتضوی بعد از فصل فک آن بود که بند از پای صدیقه بردارند و زن دیگر
را لعقد آرند و طلحه و زبیر و امثال شان از متقیرین را که اراده جدائی معصم کرده اند و مورد مثل مشهور اند یعنی دجه
و ندم شان برابر ست گیل باید ساختن و فلانی را چرا مفرت ساخته اند و فلانی را چرا آگاه داشته اند پس چنین
معرض آیا نزد عقلای رفضه نفس ناطقه تواند بود فکیف شخصیکه دل بر مخالفت سخن مبوبه نهد و قسم بران خورد
و آیت اِنَّهٗ لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِیْنَ نازل گردد چنانچه در مجلد اول از تفسیر اهل بیت دانستی و نیز مرتبه تخالف
بدان درجه انجامد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمجرد منبعث رسالت خود را آشکار فرماید و ندای یا
اَیُّهَا الْکَافِرُوْنَ لَا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُوْنَ بگوش تمامی مشرکین و کفار رساند و مسئله توحید را بتاکید بلیغ
بران بخیال کسی نگز و بدین سوره مدلل گرداند و لکم دینکم ولی دین برای کمال تخویف و سرزنش کافرین بر زبان
راند کما ستعرفه انشاء الله تعالی مفصلا نقلا عن مجمع البیان و حضرت مرتضوی بر اصول رفضه تا مدت
خلافت خود تا بست و پنج سال تقریبا بر زبان نیرد و بعد از عثمان هم طالب وزارت باشد نه خلافت و در عین
سیاست خود هم راه تقیه بسیار غلط گفتم تا وقت وفات کفر دارند او را ظاهر فرماید و بکتمان ایمان چندان بکوشد
که جامع الاخبار بران گواه باشد و طایفه نجاشته تا امروز بهمین مفتریات معتقد شوند و با وصف اختیار تقیه از
آغاز اسلام و حیات ابوطالب کما فی الکلینی و بحتی عنقریب انشاء الله تعالی ارتداد صحابه و تحریف قرآن
و تحریم متعه و سوختن خانه حضرت زهرا و کوفتن در بر شکم مبارکش بند و تهمت فاحشه معاذ الله بجنابش

در علل الشرایع و تذکرة الائمه است گوش کند و مانند جنین رحم در پرده نشینند و دامن از چون و چرا فراچینند حضرت صلی الله
علیه وسلم بجبر و قصد افک بر منبر آید و قصد تدارک مصمم فرماید و برانمردم که تهمت نهادند حد وجاری سازد و به تنبیه و
تادیب شان چنانچه باید برد اند و وقت عدم تمکن خود از مکه بهجرت گریند و جناب امیر مانند خائفین بخانه بگریزند نعوذ
بالله از مذهبیکه مقتضی سلب مدایح مذکوره از شیر خدا باشد و خوشا مذهبیکه ازین کدورت تنها پاک باشد فبای حق یا تبک
الیقین ولا تتجاوز عن الحق فیکون من الخاسرین و از عجائب خرافات فضله خوار فریان روای دکن آنست که
بیچاره در علم تاریخ هم پایگاه رفیع دارد هنوز در نمی یابد که در خلفای راشدین کسیکه تفاوت شدید در عمر داشت
غیر از جناب امیر که تواند بود زیراکه چون حضرت صلی الله علیه وسلم بعد چهل سال مبعوث شدند علی مرتضی بیده سال
رسیدند و نفس ناطقه گردیدند بخلاف خلفای ثلثه که جوان بودند و البته نفس ناطقه شخص باید که هم عمرش باشد الحجة
بر صور خیالیه او زینهار حدیثی ازین باب درباره حضرت مرتضوی صحیح نخواهد بود و لقد صدق الله تعالی و من اظلم
ممن ذکر بایات ربه ثم اعرض عنها انا من المجرمین منتقمون وحیرانم که اگر این مجنون تصویر مقدس
حضرت مرتضی که مجلسی در جلد عاشر بحار از زبانی حضرت فاطمه کشید که لغات غریبه تشبیه بغیر در آنست هنوز ندید و شکایت
آنجناب بارة صورت مرتضوی بمیزان عقل سنجیده و علل شیخ المشایخ رفض نصب العین گردانید یا نه که اضلاع شکم
مبارک بغایتی منتفخ بود که از بیانی هزار باب علم کشود چنانچه می آید ان شاء الله تعالی و لنذیقنهم من العذاب
الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون کرم تر آنکه جناب مجتهد را که مولانا هستند
با وجود هارون و مامون هست میخواهند که با تمامی قوم میمون در اجتماع بنی آدم داخل شوند و کتب دینیه خویش از بهند
و مثل لوامع را یاد میفرمایند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با وجود تسویف دایمی با ستخلاف در خصوص و اقعه غدیر
فرمود ندای جبرئیل چگونه علی را خلیفه کنم که از ابو بکر و عمر می ترسم که مرا زنده نخواهند گذاشت پس در آمدن مجتهد
نسناس مقلدین ناحق شناس در زمرۀ ناس مصداق حتی یلج الجمل فی سم الخیاط است بعد ازین
باید دانست که مجتهد الزمانی بگرد آوری لغات قاموسیه مثل باقر داماد طایفه امامیه پرداخته و از احصار آنچنین
دانسته اند تا شاهد معنی درین اسفار محجوب و مستور بماند و این مخدره رعنا از گزند مباحث فحول علما محفوظ باشد
حالانکه بمجرد اشاره ایشان فتح و فیروزی دست داد و حاجت به تهمتنی و حرکات عنیف نیفتاد آورده اند که هارون الرشید
کنیزی جریده بلند بالا و خوبرو و حاضر جواب بذله گو فرمود که هیچ دانی کزرع اخرج شطأه فآزره فاستغلظ
فاستوی علی سوقه کجاست کنیز بر دو زانو بکشاد و گفت انا فتحنا لک فتحا مبینا قوله
سادسا الخ **اقول** حال اعثم کوفی را نگر در کتب اهل حق ندیده کاش رجوع میکرد بتحفه که مولفش قدس سره العزیز
در مطاعن جناب صدیقه میفرماید که تحریض نمودن عائشه بر قتل عثمان و او را نعثل گفتن همه از مفتریات این قتیبه
و ابن اعثم کوفی و مساحقی است و این جماعه کذابان مشهور اند و در واقعه جمل و دیگر وقایع چیزها ذکر کرده اند که باتفاق
شیعه و سنی افترای محض و بهتان صرف است سخت بی انصافی ست که در حق عائشه صدیقه زوجه محبوبه رسول الله صلی

علیه وسلم شهادت خدا و رسول خدا را بر طاق نهاده در پی اقوال کاذبه اخوان الشیاطین چندی از کوفیان بی ایمان بردیم و دین و ایمان خود را در راه اتباع اینها در بازیم پس باید که مدار روایات در مطاعن از کتب معتبره بر تحقیق صاحب تحفه نهند و تصحیح سند القول خویش کما مر مرارا ملحوظ دارند اما حال دفتر اخیر روضة الاحباب پس در مجلد سابق بتکرار تمام مذکور شده که بتصریحات علمای اعتبار را نشاید و محض بطور مورخان و نشیانست و محققین طرفین در مقام تضعیف میگویند که قول فلانی مثل روایات واعظین و مورخین ست چنانچه تقی مجلسی در لوامع و مانند آن باین امثال تنصیص کرده ازین بعد ترتیب این قیاس وشن مجتهد را رونسیاد پیش آمد یعنی هر چند جناب مصطفوی بار حضرت مرتضوی لحمک لحمی و دیک دمی الی غیر ذلک در بعضی از روایات که حجیت را نشاید فرموده باشند لیکن چون جناب سیده رضی الله عنها در توهین و تحقیر آن جناب زاید الوصف کوشیدند بسبب ترک اهو وجه از هجرت و اعانت بضعه طاهره چنانچه آن کلمات طیبات را ثقات فرقه مثل مجلسی در بحار و حق الیقین و دیگر معتبرات مذهب دین آورده اند پس چگونه احادیث فضایل مانع از تبری اهل رفض خواهد بود فکیف که رفضه مید ان این لعن و تبرا را ابجدی وسیع کرده باشند که در احادیث جناب امیر و دیگر ائمه این هم نیست که از صحبت بد برخیزند ورنه شریک حال شان خواهند شد چنانچه از کافی وغیره عیان ست فنحن لا نتوقف فی شان المجتهد و احزابه و قاید یه و احبابه مع ذلک قبل ازین در مجلد اول گذشته که جناب ائمه با وصف علوم لدنی و شنیدن هزاران مناقب امام حسین از سید الخافقین که حدیث ریحان حبیبی فی ازان کتاب و وصیت فاطمی در دلجوئی ایشان پرتو از آفتاب باشد و با وجود اعتقاد عصمتش از روز نزول آیت تطهیر بتوهین بلکه تعزیر کوشیدند والحمد لله که بشمول توفیق ایزدی هم گردنهای منافقین قوم مورد لوم را بشکنجه ادله الزامیه میکشم و هم سرهای خوارج طاعین و نواصب مارقین مدعین ولای اهلبیت طاهرین بمقامع حیدریه میشکنم و روبروی هر یکی خاتمه آیت مباهله می خوانم و تقریرات ایشان را یقیناً از وساوس ابلیس میدانم **قوله** بعد البتیا دالتی **اقول** چه خوش فرموده اند بعضی از شعرا درین مقام

شکر کردن کی توانم در خور یغمای تو ٭ شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو ٭

یعنی رئیس المنافقین اعتراف فرمودند که گنجایش تقیه درین حدیث نیست پس بعنایت ایزدی بعد ازین مناظرات که حمقا آنرا بی سود میدانستند رفته رفته اینقدر بمعرض ثبوت رسید که مدایح نبیله خلفا و فضائل جلیله ایشان در نفس الامر ثابت است پس تبرا از ایشان البته مخالف قران مجید و حدیث شریف خواند بابود و هو المقصود **قوله** لیکن نشاة آنخ **اقول** درین مقام ما را لفظ نقل عبارتی از کتب معتمدین امامیه کافی ست از انجمله ست ملا احمد اردبیلی صاحب زبدة البیان فی تفسیر آیات احکام القران و از منقولاتش معلوم میشود زیر آیت کریمه و اذا رایت الذین الآیة که امامیه تقیه را بر انبیا تجویز نمی کنند و جبائی که تقیه انبیا را نسبت کرده بود با مامیه غلط است

ودینهما مستقیم نمیشود لان الامامیه انما تجوز التقیه علی الامام انتهی واز اینجا که این حصر حصر حقیقی نیست
والا لازم آمد که نزد امامیه برای هیچ کسی از انبیا وامت ایشان تقیه درست نباشد وان بالبداهة
خلاف مذهب ودین ایشان است پس مدعا حاصل شد که امامیه تجویز نمیکنند تقیه را مگر برای امام
یعنی نه برای انبیا وبعد ازین اگر تقیه را برای انبیا جایز گویند البته تکذیب این اکابر بران مترتب خواهد
شد چنانچه از رسائل مجتهد غیره او واضح ولایح میشود معهذلک در کتب مطبوعه جالستی تصریح است
بر این معنی که تقیه در کلام خدا ورسول گنجایش ندارد پس معلوم شد که استدراک بلفظ لکن مما شاه
وبتر عا میگوییم از ان قبل است که گفته اند بیت پراگنده گوئی حدیثم شنید * جز جهنت
گفتن طریقی ندید * بسم از خبث نوعی در درج گیسه دکه ناگاه فریاد خیزد زدرد **قوله**
وقد مر بعضها الی اخره **اقول** قد اوضحنا ان ما ذکره غیر مستلزم لمطلوبه وانه ما عرف ما به النزاع
فی هذه المسئلة وبالجملة قد مر جواب هذه الهفوات بحیث لا مجال للمجادلین ولم یلتقی لهم حیلة ولا مکیدة کما هو دأب
المنافقین فتذکر ولا تکن من الغافلین **قوله** ویزید که بیا تا آخر **اقول** ناظرین متحیر میشوند
که ضمیر اسلامه بکجا راجع ست وواقعه چیست این ست حال فعل وخوش بیانی جناب مجتهد الزمانی
ومن در چاره سوچه حیرتم که این عبارات را در ما به النزاع چه دخل تواند بود زیرا که دروغ گفتن وخود
بدا شل مخالفین گردانیدن لازم نیامد زیاده برین نیست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم درین
وقعات جهاد نکردند با کفار قریش در مکه معظمه وقبل ازین در مجلد اول از کتب معتمده ثابت نموده که حکم جهاد بعد
ازان فرود آمده که هجرت بسوی مدینه فرمودند بر مذهب فریقین پس اشکالی در امثال این امور نماند زیرا که نه کذب
لازم آمد نه اختیار طور کفار وفجار چنانچه شیعه بحضرات ائمه اطهار نسبت میکنند وهر چه من برین قوم وارد
میکنم که تعلق باین باب وارد بعد از ورود احکام جهاد بعد تهای دراز است اما اینچه گفته که فاضل مجیب آلخ
پس جوابش بر همگنان هویدا شد که نزد من این امر محصور نیست درین دو شق بلکه درینجا شق ثالث ست یعنی دار و ندار
حکم جهاد بر مذهب فریقین پس این قصه بدان ماند که کافران بر طبق نقل مخاطب وقتیکه پیشوائی پیغمبران
در مسجد الحرام نماز میگزاردند باستخلاف پیش آمد وجهاد بوقوع نیامد لاجرم عقلا میدانند که چنانچه ترک
جهاد درباره نفس مقدس خود بجهت مذکور ست ترک جهاد بجهت صدیق یار غار همین امر مسطور ست حالانکه
نه استخلاف بود نه تقیه بلی اگر حضرت همراه قریش میشدند یا می فرمودند خوب کردند تقیه میشد طرفه آنکه بار بار
این واقعه را یاد میکنند وبخیال نمی آرد که کافران چون دانستند که حضرت پیغمبر تشریف برده واستر شریف
بحضرت مرتضی سپرده پس چنان صدمات رسانیدند که بدن مبارک بروایت سیاه پوشان سیاه [illegible]
کلام رفضه همین ست که اگر حکم جهاد می بود شیر یزدان گویا در گله گوسفندان می افتاد [illegible]
حال پیغمبر [illegible] صدیق اگر کو منصفی که ازین جانثاریها که از صدیق بروایات مورخین فریقین بعد [illegible]

پردهٔ ناموس وافض بدبو و گوید که حقیقةً این کفش کاری بر روی هفوات رفضه بود الا کافران امثال خود را
چگونه زیر ضرب شلاق میگرفتند. و لقد صدق الله تعالی وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ و ازینجا است
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق رض را وقت هجرت همراه خود گرفتند و از صحابه او را برچیدند چون میدانستند
که در دعوت دینی بجای من است و از جهت او صنادید قریش رو براه مستقیم نهاده اند و کافران در مزید
عداوت او میکوشند و چنانچه عداوت ایشان بالذات با من است همچنان دشمنی ایشان با صدیق بسبب
لاجرم او را درین سفر شریک کردند و در مکه نگذاشتند و حال مکر و بدعت رفضه بدان حد رسیده
که این همه جان نثاری و جفاکشی را به تعلیم کاهنین و منجمین اعتقاد می کنند و برانهم اعتراف دارند که ایمان صدیق
بوحدت ازادی بود بدون درخواست هیچ معجزه نه قهری بود و لیسبب آنکه میدانست که تصدیق کذائی برای حصول
ریاست خیلی بکار خواهد آمد پس هم چون و چرا در دعوی رسالت نکرد و هم بر جفاکشی سابق الاقدام گشت قال امام الرفضه
و نظام السخره من یسمی عندنا شیخ المغفلین بل کان اسلامه لطمع الریاسة الخلافة کما مشهور انه رای فی المنام فاخبره البحرا
و سال عن تعبیره فعبر البحیرا الریاسة ثم قال یا ابابکر ان هذه الریاسة متوقفة علی بیعته و متابعته فوقع الطمع فی قلبه در کز فی ضمیر
فاعلم مقلدا بلا طلب دلیل و استدعا معجزه و صاحب ثبات الحق این حکایت را بسط داده و گفته که ابوبکر صدیق
دعوی نیز خواست تا حضرت پیغمبر همین جواب اگه ابوبکر پنهان میداشت بیان فرمود پس از صدیق رض هرچه از اطاعت
و تقلید و متابعت حضرت بشیر و نذیر صدور یافته و صبر بر انواع مکروهات و جفاکشی بوقوع آمده همه برای
طمع و نفاق بود و تردد ارباب مکر و ریا و نزد اهل صدق و صفا کثرت ثواب و معنی افضلیت بران ترتیب
یافت و اینکه گفتیم سخنی سرسری نیست خود نصوص احادیث صحاح درین معنی موجود است که ابوبکر رض مراد را آغاز دعوت
هم صادق دانسته بخلاف دیگران که مراد او را نگو پنداشتند بالجمله اکابر اهل نفاق در آنچه از سامری امت و سرغنه
کاهنین و ساحرین فرا گرفتند هیچ عاقبت اندیشی بر طبق لاف و گزاف خویش در دعوی مزید ولای اهل بیت
نکردند چه امروز اگر کسی از مقلدین خواهد که پرده تقلید را از میان بردارد و از مجتهد دلیلی بر ایمان حضرت
امیر طلبد زینهار او را بلکه جمیع علمای طایفه را مجالی بران نخواهد بود چه احتمال استماع بشارات از ان مردم در ان
مقام بر متطرق است بلکه بسبب قرابت و وصلت نسبت بصدیق رض زیاده تر پس معاذ الله نزد عقل محال نیست که خیال
کرده باشند که روزی بعد از بیعت و پیروی مدعی نبوت بریاست میرسیم و از محنت و مزدوری رهائی می یابیم
الغرض باعتقاد کاهنین و منجمین معاذ الله که چنان یافته باشند که در مرتبه رابعه باریکه خلافت
جلوس خواهند فرمود پس این همه عرق ریزی و تحمل انواع مشاق و محن همان برای
روز بود و این خرافت هنگو نی علمای قوم را از جهت مطاعن صحابه کرام پیش آمد و بطلانش
مثل آفتاب روشن گشت چه جای آن که مزید حرص خلافت بر اصول اهل سفاهت بجای کشیده بود
که فاروق رض را بطائف الحیل بدست غیر زنجیه سی گشتند و عثمان را بتوسط ابن سبا یهودی در بلوی بجهت الماوی رسانیدند

رسانیدند چنانچه ارشد تلامذه یعنی ابن عباس و شیخ رحلی از رفضه بران گواهی دادند و امر اول در
مجلد اول گذشت و درین اوراق امثال این امور جابجا از کتب معتمدین قوم خواهد آمد انشاء الله
تعالی **قوله** و همچنین ست ترک هدم بیت الله الخ **اقول** قبل ازین در همین مقاله دانستی که ترک مذکور
با مابه النزاع تعلقی نیست و محض تقلید جامعین بباعث بی سوادیست که مجتهد الزمانی ارتکاب آن کرده ام
کجا مناقب اهل ردت و روسای منافقین و انگاه بدین عنوان بیان کردن که فلانی گوش من ست
و فلانکس چشم من ست و کجا ترک هدم که نه موجب ارتکاب حرامی ست و نه باعث اکتساب دروغی تلافی
و معلوم نیست که کی وحی الهی بوجوب آن فرا رسیده بود و مدح اهل ارتداد و نفاق مستلزم این همه محظورات
فکیف که در قرآن مجید جابجا وارد شود لاتطع الکافرین والمنافقین و باد صف امر جهاد لسانی و سیفی
سنانی ایشان ضمیمه گردد و اغلظ علیهم و ماویهم جهنم و بئس المصیر و در حدیث شریف هم در دیگر
مدح فاسق موجب غیظ و غضب پروردگار ست چنانچه از مطالعه بحار و ابواب الجنان آشکار ست
چه جای مدح رئیس المنافقین بر اصول طایفه بی عقل و دین آنهم به تفصیلی که بار بار گوش کردی و بچشم دیدی
و بدل فهمیدی که معاذ الله در نبوت انبیاء عموماً قادح ست و وثوق را از کلام ایشان مسلوب میگرداند
چنانچه هم طبرسی در مجمع اقرار بدان دارد چه جای مرتبه سید المرسلین و ازینجا واضح شد صد در فسق بلکه کفر
از دشمنان سرور عالم و جمیع بنی آدم عیاذاً بالله و نیز از کتاب فتح السبل که جیلانی امامیه تا لیفش و نگارش لغت
بسته واضح ست که حضرت خاتم النبیین بجهت خوف تسلط فاروقی وحی الهی را در رسانیدن بشارت مومنین
که هر که لا اله الا الله گوید به بهشت خواهد رفت رد کردند نعوذ بالله از مذهبی که حال سرور انبیاء در آن چنین باشد
و هنوز بعضی از معاندین با اهل حق و یقین قیل و قال دارند که نشان دهید که از کجا در طریق ما ثابت ست جواز
امکان صدور کفر از انبیاء بر سبیل تقیه و عاقل نیز هوش نیک میداند که ازین امور صد در مابه النزاع بار بار
از حضرت سید ابرار صورت بست نه فقط امکان آن عدم بر آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از اسامی منافقین
حذیفه رض را خبر دادند و قلب خلیفه ثانی رض بسبب کمال احتیاط مختلج بود تا از حذیفه رض استفسار نمود لیس به انکه نه تخصیص مذکور
دلالت بر مابه النزاع دارد و نه از سوال گزندی بحضرت فاروق رض میرسد اما اول پس در احادیث مصرح ست که خود
حذیفه رض گفت چنانچه در مجلد اول گذشت که مردم سوال میکردند از حضرت صلی الله علیه و سلم در امور یکه تعلق دارد
باعمال خیر و من از فتنهای اهل فساد می پرسیدم تا از ان پرهیز کرده باشم لاجرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرا بدین
امور خاص گردانیدند و نیز اتفاقاً او حاصل شد میانه حضرت سید المرسلین و گروه منافقین چون قصد کشتن نمودند
و او باواز بلند قرآن خواند تا آنجناب بیدار شدند ازین تخصیص اختیار کذب بهر رنگ انسقیا بودن کجا لازم می آید
که کلام در آن میرود بلکه ازان ثابت شد که حضرت منافقین را می شناختند و از فتنهای ایشان خبر دادند
پس چگونه خلاف قرآن و احادیث خویش مداح ایشان بوده اند و این تخصیص بدان ماند که حکیم

استعداد و شوق یلی را از تلامذه مناسب ریاضی بینید و او را بحفظ مسائل این فن و دیگری را بطبیعی و الهی برگزینند و بن
تحقیقات را با دروغگوئی و دوروئی چه مناسبت و بازوی مقدس جبرئیل ع را با خرطوم فیل چه مشابهت بلکه
ازین تخصیص که در حیات القلوب هم مروی ست دانستیم که حضرت صلی الله علیه وسلم انها را باعیانهم می شناختند
و عقلا و نقلا مستبعد ست که برخلاف قرآن و حدیث خود مدح منافقین بر زبان آرند و نشناسند لاجرم کمال بدیحت
ممدوحین که بمنزله اعضای مبارکش بودند به ثبوت رسید و تهمت نفاق وغیره همه زائل گردید اما ثانیاً یعنی استفسار
خلیفه ثانی رض بر صحت روایت مذکور که رفضه بعد ذکران در برین نمیگنجند و انرا بر هزار دلیل می سنجند پس از عبارت
ابو حامد غزالی رحمة الله علیه در احیاء العلوم آورده هم بوضوح می انجامد که حذیفه رض تحاشی کرد و به تنزیه آنجناب
پرداخت و از کنز العمال و کتب دیگر بظهور پیوسته که حذیفه رض بعد از سوال مذکور در سلب این نسبت از خلیفه ثانی رض حضرت
ایزدی را گواه گردانید پس انتساب نفاق بفاروق رض اعظم قاتل المشرکین و منافقین از عجائب اوهام
و غرائب خرافات متقشفین لیام ست بلکه اگر فرض نمائی که حذیفه رض نفاق را نسبت بفاروق رض کرده باز هم فقدان مقام
این قیل و قال نبود زیرا که از کتب معتبره شان دانستی که عمر رض موردِ هزاران مناقب قرآنی و مدائح اهل بیت رسول ربانی
و کشنده منافقین ست و نامش فاروق رض میانه اصحاب سید المرسلین ست چه جای آنکه حذیفه رض باین شد و مد نفی نفاق کنید
و هنوز رفضه غبار را از زمین تا عرش برین رسانند اکنون عبارت احیاء که مجتهد بدان اشاره کرده بشنو و قیل لحذیفه
لا تزال تتکلم بکلام لا تسمع من غیرک من الصحابة فمن این اخذته فقال خصنی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کان
الناس یسئلونه عن الخیر وکنت اسئله عن الشر مخافة ان اقع فیه و علمت ان الخیر لا یسبقنی و قال مرة فعلمت ان من
لا یعرف الشر لا یعرف الخیر و فی لفظ آخر کان الناس یقولون یا رسول الله ما لمن عمل کذا و کذا فیسئلونه عن فضائل
الاعمال وکنت اقول یا رسول الله ما یفسد کذا و کذا فلما رآنی اسئله عن آفات الاعمال خصنی بهذا العلم و کان حذیفة
ایضا قد خص بعلم المنافقین و افرد بمعرفة علم النفاق و اسبابه و دقائق الفتن فکان عمر رض و عثمان رض و اکابر الصحابة
یسئلونه عن الفتن العامة و الخاصة و کان یسئل عن المنافقین فیخبر باعداد من بقی و لا یخبر باسمائهم و کان
عمر یسئل عن نفسه هل تعلم به شیئا من النفاق فبراه من ذلک و کان عمر رض اذا دعی الی جنازة نظر فان حضر حذیفة
صلی علیها و الا ترک و کان یسمی صاحب السر انتهی کلام حجة الاسلام و از همین مقام کید باتر مجلسی بکار و جایه معلن
بیاض بی سواد و کشمیری نقال که مجتهد فانی از مقلدین اوست تا به بسیر شرح جانی مجتهد الزمانی چه رسید حل شد عبارت
در رد باب چهارم این ست دیگر آنکه امثال این روایات اگر دلالت بر قدح روایت سادی داشته باشد
قدح در سنایات حضرت عمر رض نیز لازم آید بیانش آنست که غزالی رح در احیاء العلوم روایت کرده کان عمر یسئل
حذیفة یقول انت صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی المنافقین فهل تری علی شیئا من آثار
النفاق و فی روایة هل عدنی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی المنافقین فی روایة قال حذیفة
لا یجوز لی ولا افشی سر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یعنی بود عمر رض که سوال میکرد حذیفه رض را و میگفت تو صاحب

پیغمبر خدا ص از منافقین ایامی بینی برمن چیزی از آثار و علامات نفاق و در روایتی یا شمرده است مرا رسول خدا ص
از منافقان و در روایتی آمده که گفت حذیفه رض جابر نیست مرا که افشای سر رسول خدا ص بکنم چه سکوت حذیفه رض در روایتی که
تصریح نمودن را بعدم جواز افشای سر آنحضرت معلل ساخته و سیاق کلام قرینه قوی است در معدود بودن جناب
فاروقی نزد حذیفه رض در ارباب نفاق و آنچه در شان منافقان نزول یافته ظاهر و باهر است انتهی لفظه الزاهیه
بالجمله جای حیرت است که رفضه مدعی نفاق فاروق رض شوند و بدین احتمالات تشبث نمایند و بدامن تحریفات
دست زنند و اگر عبارت منقوله کشمیری را بپذیریم امر منصوص و عدم افشا و سکوت چگونه برابر تواند بود چه نص
بالبداهت متقدم است و اگر بفرض محال که شریک الباری همین عبارت باشد کما اورده النقال پس محتمل است
که بذهن حذیفه رض چنین خطور کرد که بر تقدیر تحاشی دیگران را حوصله سوال فراخ و کار بر من تنگ خواهد شد و آخر
موجب افشا خواهد گردید پس سکوت کردن اولی است که من سکت سلم و من سلم نجی نه ازان جهت که اثری از
نفاق در فاروق رض کشنده منافقین بود معاذ الله و هرگاه حال قائلین چنین باشند وای بر حال کسانیکه غیر از
لطائف حیل و مکائد کوشش و سر امور دیگر نکرده اند کما لا یخفی علی من نظر الی کتبهم **و کتمان** هم که امر بکتمان دلیل
تقیه است زیرا که احتمال دارد که مراد شارع علیه السلام عدم خوف باشد تا هر کسی از دقائق نفاق بهراسد چنانچه
علما در کتب کتمان موت و قیامت تفصیل کرده اند الی غیر ذلک من بعد درینجا کیدی دیگر است که چگونه از جهل آن اغماض
نمایم تفصیل این اجمال آنکه کشمیری نقال دلیلی دیگر بر نفاق فاروق رض مرتب میسازد و میگوید که در صحیح بخاری از
اسود روایت کرده قال کنا فی حلقة عبد الله بن عمر فجاء حذیفة حتی قام علینا فسلم ثم قال لقد انزل النفاق علی
قوم خیر منکم قال الاسود سبحان الله ان الله یقول ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار فتبسم عبد الله
وجلس حذیفة فی ناحیة المسجد فقام عبد الله فتفرق اصحابه فرمانی بالحصاة فاتیته فقال عجبت من ضحکه وقد عرف
ما قلت لقد انزل النفاق علی قوم کانوا خیرا منکم ثم تابوا فتاب الله علیهم یعنی گفت اسود که بودیم ما در حلقه عبد الله
پسر عمر پس آمد حذیفه رض تا آنکه استاد بر سر ما پس گفت بتحقیق نازل کرده شد نفاق بر قومیکه بهتر از شما بودند اسود گفت
سبحان الله خدای تعالی میفرماید بدرستیکه منافقان در درک اسفل اند از آتش عبد الله عمر رض تبسم نمود حذیفه رض
در گوشه از مسجد نشست پس عبد الله برخاست و اصحاب او متفرق شدند پس حذیفه رض سنگریزه بر من انداخت
پس من نزد او آمدم پس گفت حذیفه رض تعجب میکنم از خنده عبد الله بن عمر و بتحقیق شناخت و دانست آنچه من گفتم
که نفاق نازل شد بر قومی که بهتر از شما بودند پس توبه کردند پس خدای تعالی توبه آنها را قبول کرد انتهی **بالجمله** اکنون
اصل و نقل این نقال که اکثر در آن خطا میرود باید شنید که زنهار در صحیح بخاری لفظ ابن عمر ضمیمه لفظ عبد الله به
هیچ جا درین روایت نیامده لیکن فقیر نظر بکمال احتیاط بر محفوظ خویش اعتبار نکردم و بسیاری از نسخ آن جمع نمودم
و زنهار لفظ مذکور در هیچیکی ازان نیافتم و اگر کسی از متعصبین جفا کار و مفسدین عز نگار گوش بکلام اقبال الانام ننهد
بحول و قوت الهی رگ گردنش از شکنجه سوال الزامی میکشیم و آن اینکه فضل فرمان داری حالت جنوبی در کتاب معلوم

ترجمه این روایت بعد از دعوی نفاق فاروق و فرزندش میکنند و در هر جا مطابق روایت بخاری عبدالله مطلق
می آرد و قید ابن عمر نمی نگارد و نبث المدعا و سقط المدعی و قطع دابر المفتری ظهر من المجالس ان الکشمیری یعتدی
بالتستر **اینکه شنیدی** حال تحریف لفظی بود اما تحریف معنوی پس عجب است که نقال ابنار استقار رجال ملکست
و هنوز از اصطلاح محدثین جاهل که هرگاه عبدالله مطلق گردانند مصداقش عبدالله بن مسعود را امید انند چنانچه مطلع
شروح بخاری بر آن گواه است و قطع نظر از لامشاحة فی الاصطلاح این امر مدلل است بکلام علما زیرا که مطلق را
صرف میکنند بفرد کامل چنانچه بالاهم دانستی و مرتبه عبدالله و اصحابیت و هجرت و قدامت و مانند آن از ابن عمر
در بار این امر فرود بلند تر است شیخ محقق در نعیة الرجال میفرماید انچه محصلش اینست که ابن مسعود از سابقین و
و اولین است و اسلامش قبل از انست که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدار الارقم داخل شوند و قبل از عمر بن
و گفته اند که او ششم است در اسلام و آنجناب ورا از خواص خود گردانید یا انکه صاحب سر حضرت شد و مسواک
و نعلین و ابریق شریف را در سفر نگاه میداشت و هجرت کرد بحبشه و حاضر شد در بدر و ما بعد آن از مشاهد مشرفه
و نماز گذارد بهر دو قبله و قبله عالم گواه شد برای او بجنت و نیز فرمود که رضیت لامتی ما رضی بها ابن ام عبد و سخطت بها
ما سخط بها ابن ام عبد الی آخره و طرفه آنکه نقال فهمیده که حذیفه بر فاروق طعن نموده و کسی باور تواند کرد از
مومنین که حذیفه سابقین اولین را از مهاجرین و انصار ممدوحین کتاب پروردگار منافق گوید در پوستین ایشان
افتد و عیب جوید و قادر بر آن نباشد و مناقب اهل بدر و بیعت الرضوان را پس پشت انداز و بشارات
متواتره ایشان کان لم یکن سازد که در کتب فریقین زبانی رسول یزدانی مستفیض و متواتر است چنانچه نمو
آن از حضرات ائمه هم دانستی و چگونه کسی از اهل اسلام اعتقاد ورزد که هرچه حذیفه در این جمله مجمل گفت فقط
لاحق بتصدیق است و نیز به فاروقی و انچه در قرآن و احادیث معصومین است قائل تکذیب غیر از کشمیری نقال
و تلامذه این سیاد و حال حدی را این وهم و خیال در نگیرد مقصود حذیفه تحذیر اهل حلقه است تا از دقائق
نفاق مطمئن باشند و توبه و اصلاح را مد نظر دارند آنها که مذکور شد بعد از تسلیم اینمعنی بود که مراد از قوم بعضی
از اهل صحبت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم بودند و تائب گشتند ورنه مناظر میتواند گفت که اینهم لازم نمی آید
چه محتمل است که بنی اسرائیل مراد باشند که در زمان موسی و هارون ع مرض باطنی را ظاهر ساختند و مصداق
ثم تابوا فتاب الله علیهم گشتند کما نطق بالقران العظیم انه هو التواب الرحیم و موید این احتمال است صیغ
ماضی از انزل و کانوا و تابوا و مانند آن و نیز خلفا بر اصول اهل وفاق روسای مومنین بودند و بر
مقالات اهل نفاق کی توبه نمودند معهذا اگر وقت شیخین باشد صیغ ماضی مناسب نیست مثلا و اگر وقت
ذی النورین باشد حمل جمع بر فردی خلاف متبادر است قطعا و نیز حکم قبول توبه منافقین و مرتدین امت
در وقت مذکور مشکل است بخلاف اینحکم در بنی اسرائیل از قرآن مجید که بسیار سهل است و اگر مقصرین
بمقتضای لاالحب علی بل لبغض معاویه مراد باشند فضل شان بر ابن مسعود و ابن عمر بنا بر زعوم اهل

مسلم است والا ببینیم که هر فرزامت مرحوم بهتر است از اصحاب حضرت موسی ع و هارون ع و اگر این تعداد بر تبع
اختلاج رفضه کفایت نکند بطور الزام باید شنید که چون حذیفه از شیعه جناب امیر المومنین ع بود کما فی التلخیص وغیره
و شوشتری او را در مجالس از ارکان شمرده پس او را چه افتاد که با خبر درست بوده تا تقیه نرسید و لا خوف تقیه تبر آن
بر سر مخالفین رسید و مطابق اعتقاد به صدوق تارک صلوة عمداً گردید و جناب امام الائمه ع در عین خلافت
خود گر تقیه میکردید در وقتیکه عبد الله مسعود بر خاست و مردم حلقه متفرق شدند و اسود که او را خود تلمیذ بود
بسوراخ تقیه خزید و توبه آمر دم که زنهار بر معتقد متکلم ثابت نکرده‌اند و ندظاهر نمود بر خدائم در رفع لبسته که جناب ائمه
علیهم چنانچه از ترجمه کشمیری نقال هم هویداست پس این کلام از قبیل یک بام و دو هواست بلا کلام بنیش مع
مثل مشهور صلت علی الاسد و هلت عن النقد کما لا یخفی و اگر گویند که حدیث ما هر سنت همان قدر حجیت است
که گزندش به ایشان نرسد گوییم این وقتی توان گفت که دلالت میکرد بر مدعای شما و حال رکاکت بر همه واضح
پس همه را قراگیرید یا پشت بگردانید علاوه اگر ادنی تتبع در تصانیف مجلسی و غیر او بکنی در روایت شیعه هم
خواهی یافت و با اینهمه یاد نداری که متکلمین رفضه و فانی و زمانی همه دعوی میکنند که مطاعن خلفا ثابت
نکرده‌اند بگر بآن روایات که فریقین بر آن متفق اند پس اگر مقصود حضرت حذیفه نفاق فاروق بودی بایستی که
عبد الله میگفت که ای حذیفه از نفاق دیگران تو با ایشان سخن میرانی و نفاق خویش را فراموش میگردانی
بیاد می آری وقتی را که بعد وفات اشرف المخلوقات بسلک آن اربعین منسلک گشتی که پا از دایره ایمان بیرون نهادند
و امام بلا فصل را فریب دادند تا اینکه آن بیچاره بر تو و حریفان تو برملا لعنت کرد و از کلام تو نفاق تو با جمیع اشقیه ثابت
رسید فان اقرار المرء علی نفسه حجة عند العقلاء اما دعوی توبه فانها کلمة انت قائلها چه جای آنکه ابن مسعود کلام
حذیفه را داند چنانکه دانی و هم بر کند نفاق فاروق متغیر نشود فکیف ابن عمر و این افترا کمتر از آن است که علمای قوم از نسخه
مسلم نقل کرده‌اند که عبد الله گفت وقت مرگ عمر ای پدر خود را از مظلمه غصب خلافت فارغ گردان فاعتبروا یا اولی الابصار
بنست حال مضحکات کشمیری نقال که مجتهد ماضی در استقبال بعد از کاسه لیسی در کتب خویش تاریخ زنی و دریده
دهنی مشغول گشتند هر که خواهد از یاران مرزا کاظم علی صاحب که درین نزدیکی رخت اقامت از جهان بر بستند
تحقیق نماید بلکه حاجت باین امر هم نیست که تقدم و تاخر صفوات از کتب ایشان خود بر همه کس ظاهر و باهر است من بعد
مخفی نماند که در مجلد اول و هم در کتب دیگر از معتمدات شیعه بطریق صحیحه باثبات رسانیده‌ام بر روایات ائمه ناطقین
و صامتین بواسطه استاد کلینی که محبت اولاد حضرت آدم صفی الله و حضرت حوا را بر گفته ابلیس لعین که او را بالیقین
می شناختند که او عدو مبین بر آن آورد که بنص امام همام شرک فی الطاعه از ایشان صادر شد پس کجا بر سید این
از نفاق و کجا صدور شرک ازین حضرات و در اینجا استفسار میکنم که اگر کسی خود را بمزید خوف از دقائق نفاق
منافق هم شمارد و از محامد خویش حسابی بر ندارد و یا خود را در خلوت و جلوت فاسق گوید و ارتکاب کبایر را بخود
نسبت کند یا بجهت خوف از احباب بپرسد و در اخلاق من یا تا شیخی می بیند که خیری از آثار انفاق می نگرید این امور

دلیل بر وجود منکرات و نفاق میشود یا نه بنزاول تقدس حضرت مرتضوی ع و حضرت زهرا و حسنین ع کجا باقی ماند که تا
روزی پا هم روزه میگرفتند و مسکین و یتیم و اسیر را بر نفوس مقدسه خود ایثار میکردند و از عدم قبول و حبط
عبادت می ترسیدند و اعمال خود را بجوی نمی سنجیدند چنانچه از تفسیر کاشانی دانستی و نیز اشد فسق و فجور معاذ الله
از دشمنان حضرت سید الساجدین یعنی امام زین العابدین رض به ثبوت رسید بسبب آنکه محصل بعض ادعیه صحیفه کامل قبل ازین
بگوش رسانیدیم اکنون باید بعبارت مقدس مشرف شدن و بغور و امعان دیدن استخود علی عدوک الذی استنظر
لغوایتی فانظرته و استمهلک الی یوم الدین لاضلالی فامهلته فاوقعنی و قد هربت الیک من صغایر ذنوب موبقه و کبایر
مردیه حتی اذا فارقت معصیتک استوجبت بسوء سعیی سخطک قبل عذار عذاره و تلقانی بکلمة کفره و تولی البراءة
و ادبر مولیا تحتی فاصحرنی بغضبک فریدا و اخرجنی الی فناء نقمتک طریدا لا شفیع لی الیک و لا خفیر یؤمننی علیک و لا
یحجبنی عنک و لا ملاذا لجأ الیه منک و ست التوسل الیک بفضلک تا فلم مع کثرة ما غفلت من وظائف فروضک و تعدی
من مقامات حدودک الی حرمات انتهکتها و کبائر ذنوب اجترحتها عالا التفرقه میانه انشیه و اضح شد خصوصا تا او حق
همانست که حجة الاسلام رحمة الله علیه در کتاب احیاء علوم الدین از کتاب آفات اللسان بعد ذکر مزید علیه با تحصیص
گفته که اتفاق کرده اند بر آنکه ذوالوجهین بودن نفاق است و نفاق را علامات بسیار است این از جمله آنست
و مر دلیست که مردی از اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرد و حذیفه رض بر و نماز نگذارد و عمر رض فرمود که تعجب است
که مردی از اصحاب آنجناب صلی الله مرده و تو نماز بر و نگذاری گفت یا امیر المومنین او منهم است عمر رض فرمود قسم میدهم ترا که آیا
من از ایشانم یا نه حذیفه رض گفت خدا را شاهد میگردانم که تو از ایشان نیستی و من بر کسی امین نیستم در علامات نفاق بعد از تو
و نیز حذیفه رض میفرمود که آدمی کلامی میکرد در زمان حضرت سرور انس و جان ع و منافق میشد بدان تا مرگ خود و اینها
من می شنوم از بعض شما آن کلمه را در روزی ده بار و بعضی از علما گفته اند که قریب ترین مردم بنفاق کسی است که خود را پاک از آن گمان
کند و حذیفه رض فرمود که منافقین امروز زیاده تر اند نسبت بعهد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و بودند منافقین که خود
می پوشیدند در آن وقت و اکنون ظاهر میکنند خود را این نفاق منافی کمال ایمان هست و آن مخفی است و بعید تر مردم
از نفاق کسی است که خوف کند از آن و قریب است آنکه خود را پاک بیند و مروی گفت بحذیفه رض که من خوف میکنم از آنکه
منافق باشم فرمود اگر منافق بودی خوف از آن نمیکردی زیرا که منافق امین است از نفاق و ابن ابی ملیکه گفت
ملاقات کردم یکصد و سی کس را از اصحاب نبی صلی الله علیه و سلم و در روایتی یکصد را خائف بودند از نفاق تا آنکه
گفت حجة الاسلام که ازین اخبار معلوم کردی که امر عظیم است در دقایق نفاق و شرک خفی و آنکه ایمن از آن نتواند بود
تا بحدیکه فاروق رض می پرسید از حذیفه رض می گفت آیا من مذکور شده ام در منافقین و ابو سلیمان دارانی میگوید شنیدم
از بعض امرا چیزی پس خواستم که تکبیر کنم بر او پس ترسیدم که بقتل من فرماید و من خوف نکردم از کشتن خویش و لیکن ترسیدم از آنکه
عارض شود قلب مرا تزین برای خلق وقت بر آمدن روح من پس باز ماندم و این از آن نفاق است که منافی حقیقت ایمان
و صدق و کمال و صفای اوست نه منافی اصل ایمان هست پس نفاق بر دو گونه شد یکی آنکه آدمی را امیر سازند بکافرین

میگردانند بزمرهٔ ملحدین در دوزخ دوم میرسانند بآتش تا مدتی با درجات عالیه را کمتر می نماید و پست می گرداند از مراتب
صدیقین و آن مشکوک است لهذا مستحسن است استثنا در آن نمودن و اصل این نفاق آنست که در باطن و ظاهر
تفاوت بحصول انجامد و آنمعنی از مکر الهی بهمرسد و عجب و غرور پیدا گردد و ازین امور خالی نباشند مگر صدیقین انتهی محصل
کلام حجة الاسلام مختصراً **قوله** و نوید اینمعنی است آه **اقول** باید درینمقام وجه تایید را مفصل نمودن که چگونه
خبر مجمل از ردت جفات اعراب دادن باعث مایه النزاع است و اگر کسی خواهد که تفصیل این اعتراض را دریابد و جمیع
مقالات رفیضهٔ الزاماً و تحقیقاً از بیخ برکند بعنوانیکه در هیچ کتابی نیاید پس لازم است او را ملاحظه کتاب منتهی الکلام که
شصت جزو کلان تالیف کرده ام و از هر دری سخن رانده ام و گردنهای تمامی متکلمین قوم را در شکنجه کشیده ام فالحمد لحضرت
رب العزت دعای مطبوع شد نفس بر معنی شب و روز میکنم **قوله** و همچنین حدیث شکه آه **اقول** ازین حدیث که
از بیاض سینه نقل نمود بعد تسلیم صحت و لیاقت احتجاج ثابت میشود دیگر اینقدر که بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم واقعات
خلافت بنی امیه مکشوف شده و انجناب نام هر کس وقت حکایت مفصل ارشاد نفرموده اند پس درینجا دو احتمال بهم رسید
یکی آنکه نام هر یکی بتفصیل نه دانستند بلکه بطور اجمال دریافتند که بغات و طغات بنی امیه بر اهلبیت خیر البریه ستم خواهند کرد
و حقوق ایشان تلف خواهند نمود و برعایت سوابق و لواحق درباره شان نخواهند پرداخت دیگر آنکه تفصیل
اسامی شان نه دانستند مگر چون مخاطب میدانست بیان نفرمودند و حاجت بیان وقتی است که حضرت مرتضوی می پرسید
و آن در خیر مبع است ازینمقام هم هیچ محذوری شرعی و عقلی لازم نیاید که کلام بلغا بمقتضای حال مقام گاهی مطلب
و گاهی موخر زمانی اسباب بکار میرود و وقتی بایجاز ادا میشود و کسی از عقلا این امر را دلیل تقیه کذب متکلم که سخن در آن
جاری است میگرداند و الا لازم آید تقیه حقتعالی چه در کتاب مجید اسامی معاندین دین متین مفصل نمیفرماید و یلزم من ایدم
مفاسد شتی کما لا یخفی علی اولی النهی منها تکذیب للمجتهد المتوفی حیث صرح فی کتبه المطبوعة بان احتمال التقیة لا ینطرق
الی کلامه تعالی و لا الی احادیث رسوله المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بخلاف ملح الخلفاء فانهم بر عنوان معلوم فانه
قلب الشریعة الغراء الغرض مستدل را باید که احتمالات را ابدال اثل بر طرف سازد و من بعد لازم است که حدیث را بر
تقیه مزعومی امامیه که سخن در آن میرود منطبق گرداند و انی ذالک چه بر همه کس روشن است که عدم ذکر اسامی مردم
در شکایتی چیزی دیگر است و دروغ گفتن و اقرار نمودن در حکایتی چیزی دیگر **قوله** و در بعضی صحاح الخ
اقول قطع نظر از غلطی که در نقل عبارت حدیث بکار برده ناظرین درین دلیل که بر تقیه حضرت سرور انام بزعم
المجتهد فمقام دلالت تمام دارد متحیر اند چه ملا محسن و بعضی دیگر از علمای امامیه که در بادیه هولناک تقیه قدم نهادند
بزعم خود ازینحدیث نوعی را ازان ثابت کردند و این بیچاره بسبب کوری دکور است که با وصف دعوی اجتهاد
تقلید ایشان کرده در بیابانی با نیمعنی بزرگ که من گفتگو در آن میکنم که حضرت صلی الله علیه و سلم بر خلاف نفس الامر
روسای مرتدین و صنادید کافرین و منافقین را بر مذهب متشیعین بمنزله اجزای بدن مطهر قرار دادند و از
گمراهی امت مرحومه هیچ نترسیدند و ازین حدیث اگر لازم می آید همین مقدار است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه

وآله وسلم نرمی در کلام با مخاطب خویش که او را موجب ساده و بتبسم میدانستند کردند و ازین امور دروغ و افترا کجا لازم
و بابه النزاع کی به ثبوت رسید خدا را ازین کجرویها دست باید کشید و زیاده ازین جهلات بنا باید چاه دیده که ناظرین
و سامعین به عیدهای قرآن مجید و حدیث شریف در حق مجتهد تلاوت میکنند زیرا که کلام مجیب درین آن بود که حضرت پیغمبر
علیه الصلوة والسلام را دروغ گفتن و ارتکاب محذور شرعی نمودن هم به تقیه درست نبود بتصریح مجتهدین رفضه
و سلسله سخن در آن جاری نگشته که آنحضرت نرمی در کلام نمیفرمودند چه معاذ الله این امر از خلق عظیم رسول کریم
بعید تر است پس هر چند مجتهد الزمانی برای فرار خود در صدد تقریر فتنی الجمله افزایند تا زده‌های دیگر در آیند سودی
بر آن مترتب نخواهد شد و من حیرانم که حاجت اینهمه طویل چه بود بایستی یکدو مثال بعد از تتبع روایات اهل سنت
بر آوردن که معاذ الله حضرت سرور کاینات وقتی در مدح کسی از کفار و منافقین سخنی فرموده مرتکب دروغی
شده باشند و تا این وقت از کلمات مجتهد زینهار این امر ثابت نگردید بالجمله یادگار عبد الله بن سبا یهودی
کوچک بدال ابوبصیر برادر ابن ملجم مرادی در تقیه و خلق کریم تفرقه نگرده و در مغلطه عظیمی گرفتار شد **تفصیل**
این اجمال آنکه از مکارم اخلاق است که آدمی از حق خود بگذرد و بانچه مقتضای نفس است کار نه بندد مثلا
تو واجب التعظیم باشی و شخصی درین باب تقصیر و تقاعد کند و تو بهم نیائی و در پی انتقام نشوی و ملاطفت و
مدارا بکنی هرگاه بکتب احادیث و سیر رجوع نمائی خواهی یافت که از همین قبیل است آنچه جناب پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم کاربدان بستند و اهلبیت عظام و اصحاب کرام بر آن عمل نمودند و تابعین ایشان مطمح نظر
داشتند در صحاح روایات فریقین دیده باشی که حضرت صلی الله علیه وسلم در عمر خویش غلامان و کنیزان خود را
زیر ضرب و شلاق نگرفتند و خادمین و ملازمین را وقت تقصیر زجر نکردند و در پی انتقام نگشتند و اهل حدیث
در تفسیر خلق عظیم از بعض اهل کتاب حکایت مینمایند که اوصافیکه در باب نبی آخر الزمان در کتب آسمانی نزول
یافته بود همه را در ذات والا صفات یافتم مگر دو وصف که حالش معلوم نبود یکی غلبه حلم بر غیظ و غضب دوم
باوجود شنیدن سخن سخت بر جا ماندن پس من در صدد وقت بودم تا آنجناب از من چیزی بطور قرض خریدند
من قبل از مدت متقاضی شدم حضرت اینهم نفرمودند که هنوز وعده تمام نشده بالجمله در مجمع کثیر سخنان سخت
بر زبان آوردم که شاید بملاحظه این مجلس خشم فرا گیرد تا بحدیکه گفتم که مگر در دودمان شما همین حیله و حواله
مرسوم است چون دیدم که اینهم باعث فوران غیظ و غضب نگردید برخاستم و چادر مبارک بزور کشیدم و گفتم
بر خیز و قرض ادا بکن فاروق تجارت هرچه تمامتر شمشیر از نیام کشید و برسر من رسید و بانگ برزد که ای دشمن خدا
تا کی بی ادب باشی و قلوب ما را ازین حرکات بخراشی جدا شو و رنه سرت از دوش بر میدارم حضرت بسوی عمر
نگریست و تبسم کنان فرمود ای عمر مرا چنین توقع نبود بلکه بایستی مرا تفهیم کردن که ادای قرض بخوبترین وجوه
باید نمودن پس عمر شرمنده شد و عرض نمود که پیش ازین طاقت صبر مرا نماند اگر فرمائی قرض ادا کنم حضرت حکم
فرمود که هم چیزی بر آن بیفزا تا تدارک غیظ تو بکند و نیز در روایات **فریقین** آمده که حضرت در صحرای مدینه

پیرزنی را دید که قدرت برکشیدن آن نداشت حضرت حسن از دست او گرفت و مشک پر نموده برده دوش
کشید و پرسید کجا میهمانی رفیق هر چند الحاح نمود که مشک بستاند قبول نفرمود و گفت من سزاوارترم که بار امانت
بردارم پس مشک نزد خیمه اش نهاد و برگشت پیرزن فرزندان را آواز داد تا مشک بخیمه بردند و پرسیدند که
چگونه این مشک آوردی گفت آن فلان آورد که میرود فرزندانش گفتند که این مرد آنکس است که بوی ایمان آورده
پس عجوز دوان آمد و عذر کرد و آنجناب او را تسلی داد و دعای فرمود و از کشف الغمه نقل کرده اند که یکی از
نواصب میگوید که مردی را در لباس فاخر بر اشتری نفیس سوار دیدم و آثار سروری از جبینش میدرخشید پرسیدم
کیست گفتند حسن بن علی پس ناگفتنیها گفتم و دل را فارغ کردم و او تبسم میفرمود و بالآخر گفت چنان می نماید
که تو مسافری و منزل ما لائق استراحت مسافران است بیا تا بخدمت تو قیام نمایم پس خارجی خجل شد و یکی را
از اجله اصحاب دشنام داد فرمود اگر پله ترازو سبک آمد بدتر از آنم که گفتی و اگر گران باشد بگفتن تو زیانی
بمن نمیرسد و از ابو حنیفه کوفی نیز این حکایت مرویست اینهمه که در کتب معتمده مسطور است از باب تتمیم
مکارم اخلاق است آمدیم بر مداهنه پس بدانکه مداهنه و تقیه مسامحت گردیست در امر دین با وجود دیدن امور
محظوره و شنیدن چیزهای نامشروع و درین ابواب تعصب نکردن و حق دینی را سبک دانستن و از واجب
شرعی درگذشتن چنانچه رفضه برائمه اهلبیت بستند که غاصبین خلافت هزاران نسخ قرآنی را در آتش نهادند
و ناگفتنیها بعمل آوردند و حضرت امیر جنبش نکردند و نمازهای ایشان مثل زنا و لواطه بود چنانچه روایت اکابر
امامیه مثل کلینی موجود است و نمونه از آن در کتاب ابلیس ممالک جنوبی مرقوم است و با اینهمه ائمه هدی اقتدای
ایشان میکردند و پس پشت ایشان اتباع می نمودند و تحریم حلال و تحلیل حرام می شنیدند و بستایش
کافرین و فاجرین مشغول بودند استغفر الله که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با وصف کفر و نفاق خلفای
ثلثه بلکه با وصف سیاست کفار و منافقین آنچنان ستایش و مدح در حق ایشان نمود که سخن در آن
نیز نیست پس کجا خلق کریم که از حق خویش مسامحت کردن است و کجا دین را سبک گردانیدن و از حق شرعی
درگذشتن و امانت را در تلبیس و ضلالت گذاشتن نعوذ بالله من ذلک و ازین تحقیق بسیاری از کلیات
و جزئیات مکائد شیعه حل شد که عوام کالانعام را بدام و دانه میگیرند و میگویند که حضرت امیر ع راضی برضا
و هدف تیر قضا بودند هر جوریکه بر جناب سیده گذشت صبر بر آن نمودند و اسقاط محسن و احراق بیت بچشم
دیدند و در بغار لب مبارک نه جنبانیدند و هر چند غاصبین و جابرین بازوی فاطمی ع شکستند قفل سکوت
بر لب زدند و وقتیکه خالد بن ولید خواست که گزندی بجناب امیر ع رساند او را از جماعت مصلین در ربوده
و بر زمین زدند الی غیر ذلک مما لا یتناهی اینهمه وقاحت و بیحیایی مهمل گوی فراز جاهی است که از ابن سبا
و شیطان الطاق و دیگران از ارباب نفاق بوجه میراث بمجتهدین امامیه رسید چه اگر اینهمه صبر و مداراته و
تواضع و مواسات بود پس لازم آمد که حضرت امام الصابرین یعنی شهید کربلا از نهار بهره از صبر و تسلیم و رضا

نداشتند که با وصف بلوای صدهزار کس چنانچه اکابر شیعه از مقبل بن بابویه نقل کرده اند و بعد ازین در کثرت بلوی
روایات دیگر خواهی شنید کسی را از اشقیا در حرم شریف آمدن ندادند و شمشیر کشیدند و چار هزار کس را ازین
ستمگاران بجهنم فرستادند و لطف شیعه را که در اصلاب ظالمین بود اگر مراعات نمیکردند نوبت ازین الوف
میگذشت و بلکوک میرسید چنانچه مضل مسطور یعنی اروستان در کتاب معلوم اشاره بدان کرده و دیگران در غیر آن
صریح گفته اند و تاریکی در تن مقدس امام حسین بود بکمال حفظ و صیانت اهلبیت خود گوش ندای عزیزان
خدا را از مکاید رفضه پرخدا باید بود و در حل کردن آن ثقلین یعنی کتاب و سنت رجوع باید نمود **قوله**
و شان نزول آیت وَاِذْ اَسَرَّ النَّبِیُّ اِلٰی بَعْضِ اَزْوَاجِهٖ الآیه که از امهات نمائم بعضی امهات مومنین ست
نیز دلالت بر لقبه آنحضرت ص دارد **اقول** تفاسیر فریقین از صغیر و کبیر اینک حاضر ست زینهار از ان بقیه آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم هیچ دلالتی ثابت نمیشود و هرگز مستلزم دروغ دیگر محظور ست شرعی و عقلی هیچگونه نمیشد
و چون مخالف کینه توز بران محل گوش نمی نهد و خود بر اجمال مخل در اکثر مقامات و ادا اهمال میدهد لا جرم در اینجا
تفاسیر رفضه ازین مقام کشادن و عبارات آن نشان دادن درینجا تمام عبارت کاشانی یعنی خلاصة المنهج
که بکار فارسی خوانان تواند آمد نشان میدهیم که بعضی از مفسران آورده اند که حضرت رسالت ص بعد از نماز صبح
گرد حجرات زوجات برآمدی و بعد از ان بامور شرایع و احکام قیام نمودی و وقتی زینب بنت جحش ع مقدار
عسل داشت هر گاه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بخانه وی آمدی زینب ترتیب شربت نمودی و
حضار ان تهاون نمودی تا حضرت در خانه او بیشتر توقف آمد الحال بعضی از زوجات گران آمد عایشه و حفصه
باهم اتفاق کردند که حضرت بعد از آشامیدن عسل در خانه زینب نزد هر کدام از ما که در آمد گوییم که از تو بوی
مغافیر می شنویم و بزوجات دیگر گفتند که شما نیز درین سخن با ما متفق باشید و مغفور درختی ست که غرفط خوانند
و رایحه کریهه دارد و حضرت بوی خوش را بسیار دوست میداشت و از رایحه کریهه بسیار مجتنب می بود تا جبرئیل
که نزد وی آید بوی ناخوش احساس نه نماید پس آنحضرت ص روزی شربت آشامیده بود و نیز دسوده آمد
با خود گفت که سخن دروغ در رکه پیغمبر خدا گفتن بسیار قبیح ست اما هیچ از ان مقوله اظهار نکرد و پیغمبر صلی الله
و آله وسلم از انجا بیرون آمده بخانه عائشه رض آمد عایشه بینی با آستین گرفت حضرت فرمود چرا چنین کردی
از تو بوی مغفور می آید فرمود مغفور نخورده ام اما در خانه زینب شربت عسل آشامیده ام گفت زنبوران عسل
عرفط چریده بوده ست چون در خانه حفصه رض رفت او نیز آستین در پیش بینی نهاده که این چه بوی ناخوش ست
که از تو می آید و آنچه عایشه رض گفت باز گفت حضرت ص چون اینخبر را استماع نمود فرمود حرمت العسل
و الله لا اکله ابدا یعنی عسل را بر خود حرام کردم بخدا که هرگز عسل نخواهم خورد آیت نازل شد که یا ایها النبی
ای پیغمبر رفیع منزل چرا حرام میکنی بر خود ما احل الله لک آنچه حلال کرده باشد خدا مر ترا یعنی عسل
مشهور آنست که سبب نزول این بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم روزها را قسمت کرده بود میان زوجات

اتفاقاً یکروز نوبت حفصه بود در باب پیغمبر ص گفت یا رسول الله اجازت فرما تا بدیدن پدر روم حضرت ص او را رخصت فرمود و بعد
از آنکه او رفت آنحضرت ص ماریه قبطیه را که مادر ابراهیم بود و مقوقس که پادشاه اسکندریه بود او را تحفه نزد حضرت ص فرستاده بود
بخانه حفصه طلبید و در انجا بخدمت خودش مشرف گردانید حفصه بعد از مراجعت چون در سرا بسته دید هم انجا نشست
تا رسول صلی الله علیه وسلم بیرون آمد عرق از روی مبارکش میچکید حفصه بر قصه مطلع شده بگریست و گفت یا رسول الله
کنیز را بخانه من آوردی و با او خلوت کردی و حرمت من نگاه نداشتی و با دیگر زنان این عمل نکردی حضرت فرمود ای
حفصه این کنیز من است و خدا او را بر من حلال گردانیده و من او را برای رضای تو بر خود حرام کردم اما این سخن
سریست نزد تو با امانت باید که با کسی نگوئی و در آن خیانت نکنی حفصه قبول کرد و چون میان او و عائشه مصاحبت و
مصادقت بود و در پس دیواری که میانه خانه او و خانه عایشه بود آن دیوار را بکوفت عایشه خبر دار شد حفصه بوی
گفت ای خواهر مژده باد که رسول ماریه را بر خود حرام گردانیده و ما از تشویش او خلاص یافتیم و چون حضرت بخانه
عایشه آمد عایشه این حکایت بر سبیل کنایه باز گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی انچه خدا بر تو حلال
ساخته یعنی ماریه قبطیه و عیاشی باسناد خود از عبدالله بن عطا مکی و عبدالله از ابوجعفر صلوات علیه
روایت کرده که چون پیغمبر ماریه را بر خود حرام گردانید و در اخفای آن حفصه را امر فرمود حفصه را گفت مرا سری
دیگر است باید که آنرا با هیچکس نگوئی و در کتمان آن کوشی و اصلا افشای آن ننمائی و آن اینست که
بعد از من ابوبکر و پدر تو مالک این امت شوند و پادشاهی کنند حفصه ازین سخن خوشحال شد و شادمان
گشت و این هر دو سر را با عایشه بگفت و هر یک از ایشان این سخن را به پدر خود باز گفتند ایشان نیز او را در افشای قصه
ماریه عتاب کردند و در افشای قصه حکومت خود عتاب و سرزنش نکردند حقتعالی این آیت نازل ساخت
که چرا حرام میگردانی بر خود انچه حق تعالی بر تو مباح ساخته یعنی ماریه قبطیه را انتهی بلفظه الکاشانی اکنون
ناظرین و سامعین بطوفان حیرت در افتاده اند که تقیه حضرت خیر البریه ازین روایات چگونه بثبوت
پیوست و میانه این شان نزول و تقیه حضرت رسول مقبول که سخن در آن میرود چه ملازمت است چنانچه
مجتهد الزمانی بکشاده پیشانی مدعی آن شد و بر ظاهر است که تعریف تقیه بمقتضای تصریح علمای امامیه نجا
نموده است از ترس اعدا ارتکاب امری که وقت وسعت درست نباشد در ملت بیضا و درینجا هیچ محظوری بر هیچ
شان نزولی لازم نیاید زیاده برین نیست که درباره تحریم ماریه رضی الله عنها و امامت حضرت صدیق
و فاروق رض از اخبار منع کردند و این منع نهی است و علما اجماع نموده اند بر آنکه دروغ وقتی لازم می آید
که کسی خلاف نفس الامر خبر دهد و نهی از ارباب انشا است ناهی را بصدق و کذب وصف نتوان کرد و این
نهی چنانست که حضرت یعقوب ع وقتی که خواب را شنیدند بحضرت یوسف فرمودند که پیش برادران مگو که
باعث حسد خواهد شد و شیطان برای فریب دادن راه خواهد یافت و کسی از عقلا نتواند گفت که حضرت
یعقوب ع از اولاد خویش تقیه میکرد و ایشان دشمن حضرت یعقوب بودند و ماریه قبطیه دشمن حضرت پیغمبر و ولی

تا ثابت شد اهتمام تمام در سلطنت یوسفی نه درینجا که حال ... ست و اهتمام ست در خلافت شیخین تا حسد دیگران
در آن راه نیابد و ترقی دین روز بروز حاصل شود حالا از محققه باید پرسید که چگونه تقیه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم لازم می آید چه دلالت و لزوم را بیان نکن و معلوم نشد که آنجناب درین امر ایا از علی مرتضی
کرم الله وجهه و ذریت طاهره خود مانند ایشان تقیه میفرمود یا از ابوبکر رضی الله عنهم اجمعین و چون در مبنای اخبار
امامت ایشان و غیر آن امری ثانی هدایته نتواند شد چه آن خبری بود مقرون بشری از مصداق وَمَا يَنطِقُ
عَنِ الْهَوَىٰ در اخبار باشد بالنشاء هم ارباب تبلیغ ست تقیه را چه گنجایش که ان لم تفعل فما بلغ رسالته و چون
منع مذکور عین خیرخواهی برای شیخین ست که آمر انفکا ادل معین شد ولیکن دشمنان اهلبیت طاهرین را
چه باک که امام المحدثین شان در کافی ثابت کرده که علی امیر المومنین عند الملائکة المقربین و سید المرسلین و حضرت
شیر خدا با وجود آن صوبه دار فدک را کشته و خالد ولید را بزمین زده کما عرفت سابقا و لاحقا پس تقیه حضرت
بجای خود افتاد تا مبادا دار و رسی امیر کبیر در جوش جوانی شیخین را بکشد و نذیری در عالم نماند چنانچه یکبار
بعرض حضرت رسانید که اگر فرمائی کارشان را کفایت کنم در همین مقام مقتضای إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ
وَكَانُوا شِيَعًا تقریری دیگر ست که هر چند رفضه گفتن آن مصلحت ندانند لیکن از کتب شان استنباط توان
کردن زیرا که از اصول ایشانست که حضرت هر چند جهاد بر و میان میکرد ولیکن از شیخین همیشه می ترسید کما فی
قصه الغدیر علی روایات البحار و الصافی و غیرها که ای برادرم جبرئیل درینهای کار بغضب مرتضوی نتوانند شد
و این لشکر کمی بینی لشکر شیخین ست پس صورت تقیه از ایشان بهم رسید زیرا که تحریم ماریه قبطیه و نجر خلافت
شیخین برای تبشر ایشان بود خوفا گوئیم بر فرض محال سلمنا لیکن فاطمه علیها را چه علاج که جگر من بود شیعه را
پاک بسوخت پس چگونه با وصف اینهمه خیرخواهی شیخین تجویز توان کرد که قلب شریف از شیخین بیشتر از ابو دیست
حال تحریم ماریه و امامت شیخین که هیچگونه مستلزم تقیه رسول الثقلین نیست که بحث در آن میرود تا تحریم عسل
[illegible] کلام این بیهوده گو عیانست که تقیه بجهت عینها از داد خوفست پس تقیه جمیع انبیاء و ملائکه
[illegible] از خالق اکبر لازم آمد سبحان الله آثار قیامت دیده شود که چنین هرزه جانان وجود فرود شان
شده عم نمایان کتابها در دین تصنیف کردند آمدم بر حرف [illegible] کشان نزول مذکور از امهات
فرمایم بعض امهات مومنین ست پس بدانکه روافض از خدا و رسول [illegible] نمیکنند که حقتعالی تعظیم ازواج
مطهرات رسول الثقلین بر تمامه امتش فرض عین گردانیده حیث قال وازواجه امهاتهم و شارعین
شرایع هم اقرار بدان کردند تا به مفسرین چه رسد لیکن نخاییده که از کلام مجتهد [illegible] انست که افشای
سر اعظم مطاعن ست که باعث وجوب سر از امهات گشته و عنقریب خواهی [illegible] ان شاء الله تعالی
که این اعظم مثالب [illegible] از نسج عنکبوت ست تا بدانیم دیگر که بدین درجه [illegible] چه نفعی آید پس رفضه
ازین اغالیط اصل مذهب خود را مستاصل میگردانند و خرخره سری دین [illegible] و دنیا خبری خیر بدست

نمی آرند تفصیل این اجمال را بوجوه عشره کامله بیان میکنم اولا آنکه من در شکایت مذکور بر غلط خود متنبه گشتم زیرا که امامیه در بعضی این نفوس قدسیه از دائره ایمان بگواهی مجتهد الزمان بیرون فته اند تا آنکه بعض مشایخ کلینی هم چنانچه در جلد اول مفصلا گذشت معلوم شد ثانیا آنکه اگر حکم او مبنی افشای سر از اصول مطاعن است بدین جهت باشد که حضرت فرمودند که فاش مکن لاجرم گفته می شود که منع کے دلالت بر حرمت دارد فکیف که بالاتفاق نهی مذکور بدون انضمام وعید دارد نشود چنانچه در کتب اصولیه فریقین اینک موجود است ایشان باید داد که کجاست که بر نهی دلیل حرمت است و تامل باید کرد که لم تحرم چه مآل دارد و حسد در هر امر ممنوع از کبایر است ثالثا آنکه معلوم نیست که رفضه از نهای آنی چه جواب توانند داد که ای آدم و حوا بعد از دیدن علو مرتبه آل عبا پس خبردار باید بود و بر ائمه هدی چشم حسد نباید کشود و بر اینقدر اکتفا نکردند بلکه وعید ظالمین و غلوهم با ضمیمه آن ساختند و بر تصانیف صدوق و صفار و دیگر حاملین اسفار آدم و حوا را بعد از تمنا عذاب ظالمین و جابرین هم نمودند و با اینهمه ابو الاباء و ام الامهات دست از حسد اولاد نه کشیدند تا آنکه از بهشت برین بر زمین بهقرین ذلت و خواری رسیدند و هنوز علمای رفضه کما لا یخفی علی من طالع البحار و غیر این امور را ترک اولی فرود می آرند پس صغیره کجا لازم آمد تا بکبیره چه رسد فکیف که مقرر چنان باشد که حسنات الابرار سیئات المقربین و کسی از ایشان تواند گفت که فرق است بجهت عصمت و فقدان آن چه بر این تقدیر باید که در مخالفت پیشوایان خود با ائمه هدی عذری نهند و داد لعنت برای شان بدهند مثل زراره و شیطان الطاق که معصوم نبودند بالاتفاق رابعا آنکه احتمال دارد که چون بشارت بر بشارت شنیدند نهی مذکور را از فکر افتاد حالانکه حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده بود جناب فاطمه را تا من نیایم فرزندی را که متولد شود شیر مده و با وجود یاد بودن شیر دادند کما فی البحار و جلاء العیون باعث افسوس شد و وقت تولد امام حسین بر ارشاد نبوی کار بستند و غیر از مقتضای بشریت یاد نتوانند کرد و در ینجا محتمل است که آن تتوبا الآیه از جهت قصه عسل باشد بخلاف حسد حضرت آدم و حوا که محدثین مزورین آورده اند نص بر آنست که اخراج ایشان از جنت حسد ائمه هدی حضرت زهرا عمدا بود و تسلط شیطان بهمین سبب بر ایشان رو داد قطعا چنانچه لفظ خذ لالذلک بر آن دلیل است و این تفصیل هم در تصانیف محققین کتاب نور الثقلین موجود که تسلط شیطان بر آدم بحسد ائمه بود و بر حضرت حوا بحسد جناب فاطمه زهرا خامسا آنکه هیچ فرقه را غیر از روافض و خوارج ندیده و نشنیده باشی که مطاعن امهات المومنین را از دین و ایمان [illegible] بر ند و سبقت درین عقوق و تلف حقوق نیز برای رفضه حاصل است بسبب آنکه قدوه ازواج مطهرات [illegible] سرور کائنات از کافرات و منافقات میدانند و بنیاد تبرا برین مزخرفات نهند که مانند آن دجال پامال [illegible] و از اینجا بطیب ولادت مجتهد الزمانی و متبعین خطوات شیطانی حکم توان کرد چه ابلیس هر گاه در [illegible] زیت طاهره مرتضوی شریک میشود چنانچه خود ابلیس اظهار کرد علی ما آورده لاردستانی پس بطن [illegible] دشمنان ازواج مطهرات سید المرسلین که امهات و اصول اند

شریک خواهد بود چه جای آنکه طائفه امامیه بدشمنی اکثری از فلذات کبد بتول هم داغدار شوند و بسیاری را از
اولاد حضرت رسول مقبول دشمن دارند در کتب شیعه موجود است که هر که اولاد مرا دشمن دارد بهره ندارد از طیب
ولادت و چون در ازمنه سابقه نکاح با کافرات جائز بود و نسخ آن در قرآن مجید وارد شده چنانچه از تفسیر طبرسی
و کاشانی هم وضوح می انجامد ناصبات را هم مثل کافرات گردانیده اند کما هو مذکور فی شرائع الشیعه و غیره و ترتیب
ام المومنین بودن برای زوجه هر نبی بمعنی معلوم مسلم نباشد **سادسًا** آنکه از تفاسیر شیعه هم هویدا است که
ازواج مطهرات خدا و رسولش و دار آخرت را برگزیدند و بعد از آنکه آیت تخییر نازل شد بر زخارف دنیوی
پشت پا زدند پس کمال زهد و تقوی ایشان هم به ثبوت رسید و کاشانی بر این هم تصریح نمود که بسبب زوجیت سید المرسلین
در حق تهمت کنندگان صدیقه رض آنقدر تهدیدات وارد شد که در قرآن مجید بحق کفار هم نیامده و از لفظان کنتم
مومنین بر طور مجتهد الزمانی صریح عیان میشود که طاعنین صدیقه رض زنهار ایمان ندارند و چون آیت تخییر بعد از
تحریم است و لا یحل بعد از تخییر چنانچه از مجمع و تفاسیر دیگر ظاهر است و بسبب البعض عنقریب لا جرم در محو گشتن
ان تتوبا در آن واقع است حرفی نماند پس عوعوسگان را باید دید که بعد از این هم از مطاعن امهات باز می آیند
بالجمله وجوب تعظیم ایشان از سوره احزاب مثل آفتاب است و علی هذا بعضی از مفسرین بیان نزار بدایت
گذاشته اند یعنی عیان را چه بیان **سابعًا** آنکه کلام طبرسی در مجمع و کلام دیگران در غیر آن نص است بر آنکه اگر
توبه کنند از این امر مقبول خواهد شد و من میگویم که اگر توبه بذروه قبول نرسید سفارش حفصه رض از زبانی جبرئیل
که طلاق مده او را فانها صوامة قوامة چگونه معقول میشود و سفارش امهات که از آیت لا یحل عنقریب می آید
و خود رجوع تشریف اول بر این مدعاست مع ذلک آیت تخییر منافی اصرار است پس در قبول توبه هیچ ریبتی نتواند
ثامنًا آنکه بر اینجا مانند آفتاب نیمروز تابان شد که حضرت صدیقه رض و حفصه رض مطهره را ایمان کامل حاصل بود و منافقین
که تهمت نفاق میکنند عذاب ابدی آنقدر برای خود آماده مینمایند که برای هیچ کافری در جهنم مهیا نگشته باشد
کما اعترف به الکاشانی و الحمد لله که همه مطاعن امهات و آنکه ایشان عداوةً و عنادًا در صدد ابطال امامت
علوی و غصب خلافت ابای بودند از هم ریخت و سلسله ذمایم اهل ضغائن بجهت ثبوت کمال زهد و تقوی ایشان
از هم گسیخت اما برادرا اگر کجی در قرآن مجید غور رسائی مانند اجلای بدیهیات واضح خواهد شد که چون غیرت ایزدی بگذاشت
که بدولت سرای حبیب سید انبیای خویش طالبان زینت دنیا همخوابه باشند پس غیرت الهی چگونه تجویز فرماید
که کافرات و منافقات مجمع خیانت دینی و دنیوی بدرجه محبوبیت او رسند حالانکه تقلیب شریعت بکوشند و متاع
دین را از عداوت اهلبیت بدنیا فروشند و در حیات سرور کائنات اینهمه امور بظهور انجامد چنانچه از بحار و حیاة القلوب
و تصانیف صدوق ظاهر و باهر است و وحی الهی نازل نشود که اکنون چرا طلاق نمیدهی بلکه خلاف آن فرماید
که حلال نیست ترا بدیگر زنان نکاح کردن و بنداز پای این ازواج برداشتن و بمقوله من خود از افاده
علم الهدی امامیه است که در بعض مقالات تحقیق تلک الغرانیق العلی خواهد آمد اگر پروانگی طلاق یافته بودند

معلوم شد که بر تقدیر ذمایم معلوم معاذ الله هم جنس شان باشد که انهار از خانه هدایت کاشانه بیرون نکرد پس
چگونه عقل تجویز کند که پیغمبر خود را از خطا[illegible]ت و غلظت محفوظ دارند و از ین کلمات و حینا محفوظ ندارند درینجا هم بر تمام
عبارت کاشانی اختصار می ورزم و باستیعاب عبارات دیگران کر تطویل میکردم و آن اینکه مردی است
که حضرت رسالت بعد از آنکه طلاق حفصه گفته بود در صدد آن شد که طلاق زنان دیگر بدهد چون اینخبر در مدینه
منتشر شد منافقان زبان دراز کرده سخنان بی ادبانه میگفتند و خورمی میکردند و صحابه از غمگینی
دلتنگ شدند و زنان بتضرع و زاری مشغول شدند و از گذشته نادم گشتند و جازم بانقیاد او امر و نواهی حضرت
رسالت پناهی شدند و عمر خطاب نزد انحضرت آمد و گفت یا رسول الله میشنوم که در صدد آنی که طلاق زنان
بدهی و آنچه مذکور شد از عزم زوجات و تضرع ایشان و خوشحالی منافقان و دلشکنی اصحاب معروض داشت
رسول هیچ جواب نداد و درینباب متامل شده انتظار وحی میکشید جبرئیل آمد و لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ
مِن بَعْدُ نازل ساخت انتهی و درینجا داد انصاف از تو میخواهم که اکنون کجا ماند غبارهای مطاعن قوم
بیدین درین درگاه حضرت پیغمبر را لَا يَحِلُّ لَكَ ارشاد کردند پس چگونه عقل ازین تجویز کند که طلاق ازواج مطهرات
بدست مرتضوی بود کما فی التذکرة للمجلسی علی نص علمائهم و مهدی غازی بر امهات المومنین معاذ الله حدّ
را جاری خواهد نمود چنانچه مجملا در مجلد اول گذشت و تفصیلش در بحار و حیات القلوب وغیرهما است
نعوذ بالله من مخالفة الثقلین و عداوة سید الخافقین و عقوق الدین و ابطال حقوق الابوین فیا اولیا
و امصیبتاه که هر یکی از ائمه هدی بر مکنونات قلوب مکلفین پی برده و خدای جهان آفرین در کفر و نفاق
و خبث نیت سر آمد ازواج مطهرات فریب خورده اند ایشان را نه با دین و ایمان کاریست و نه ازین امور
ایشان را در بازار ی لیس و اعجباه و اسفاه که رفضه با وجود ائمه هدی بالوهیت ایزدی معترف شوند و اینجاست که بانیان این مذهب پلید بر محو[illegible]ضت و صرافت مذهب خویش بوده اند چنانچه دانستی و این فرقه
بسبب خلط و تخبط [illegible]ره دار النسوه ماند اند با لجمله چگونه بخیال عاقلی آید که رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم بخلا[illegible] [illegible] [illegible] دغا صبین که خونهای ائمه بگردنهای ایشانست عموماً حتی خون یا دل
فرکجا اشرنا د خون [illegible] [illegible] [illegible] بشارت دهند و با جهات المومنین که ایمان و تقوای شان در قرآن مجید
منصوص بجای خود [illegible] [illegible]ی مرصوص ست و خود اینچنان اهتمام در حراست خلافت شان
فرماید چنانچه حضرت یعقوب [illegible] برای حضرت یوسف عم کابینا باز چگونه درست شود که با وجود اعتقاد ائمه معصومین که
خلفای ثلثه شمع و بصر و قلب [illegible] و خلافت ایشان ظل نبوت و نور عدل و داد و نصفت و رشاد
ایشان عالم را محیط گشته [illegible] [illegible] بر ایران و توران و شام و یمن غیره یافته و بر هر کسی موافق استعداد
ایمانش چون شمع انجمن پرتو انداخته [illegible]مند که فاروق را همراه اسامه بدین نیت بفرستند که میدان
خالی ماند و علی مرتضی [illegible] [illegible] بنشیند تا آنکه مردم بدانند که فاروق لیاقت خلافت ندارد

اعاذنا الله من الخرافات و اینجا هم بسیاری از هذیانات قوم دریده دهن و کبرای اینطائفه خانه کن بعد ملاحظه تقیه
امام اعظم شیخ حلی و قود جهنم شد و عیانا و جهرا اگر بمنصه شهود رسید انچه اهل حق در باره قصه اسامه تحقیق کرده اند
کما هو فی الواقع و مذکور فی قرة العینین و التحفه و الصواقع عاشر آنکه اگر مشتاق تقریر الزام باشی باری
یاد کن که آن چهل کس که مهور لعنت شان در نسخه سلیم دیده میشود و برای تطهیر شان از دست شیعیان
ستم پرجان کاغذ و قلم میرود و مذیع اسرار بودند یا نه که بعد از افشای راز و بد دلی آنها هریکی از خلفا طالب
بیعت گردید و نوبت باحتراق و استقاط رسید و اگر گویند برین افشا شیخین را حوصله خلافت دست داد و اگر
بکذب شما کلام پیشوایان شماست و قد عرفتموه انتهای یعنی معتقد شیخین معاذ الله اقوال کاهنین بود نه احادیث
خاتم النبیین و حال معلی بن خنیس و دیگر مذیعین که باعث انتباه نواصب گشتند و حقیقة ائمه را کشتند مرا باد است
و ترا فراموش و جابر جعفی انچه اندیشید و عمل آورد اینجا بر ناظرین مجالس المؤمنین قصص تقریرات نزیه مخفی است بلکه
باواز بلند ندا میکند که خاموش و زراره غنچی خود پرده تقیه را از ائمه برداشت و سخن تکیه امام صادق این
الفاظ قرار یافت لعنة الله علی زراره فانه شر من الیهود و النصاری و این دغا و دغل و اذاعت و افشا
بالاخر نوبت به لعنت کبری رسانیدند و شیعه را لباس یهود و اشقیا مزین گردانیده کما مر سابقا و از ینجاست
که امام منتظر هنوز صرف و حکایت شیعه دل نمیدهد و با اینهمه افواج ایران و کوفه و هندوستان خبر بطور معلوم که زمین
شهر است قدم بیرون نمی نهد سبحان الله اکابر امامیه حقوق امهات المؤمنین بلکه حضرت سید النبیین در تقیه
طاهرین و سر پرستی مذیعین قاتلین ائمه دین چنانچه باید ادا کردند هر کسی که زوبهی با تقریر یزدان پنجه کرده
گریبان آهوی تاتار است در اصلش خطاست + اکنون حرفی چند در حال اذاعت و افشا باید شنید
که خون ائمه که بگردنهای قدمای شیعه در عرصه این زمان است خون عمد است باقر مجلسی در جلد اول بحار
از اصول خود می آرد که داود رقی و مفضل و فضل گفتند که بودیم نزد امام صادق و سخن از هر باب در
منزل آنجناب میرفت چون برخاستیم حضرت بر در ایستاد و متوجه شد بر ما و فرمود که اذاعت و افشا مکنید
امر ما را که مذیع مدبر است از دشمن و هم از محاسن نقل مینماید که اسحق بن عمار میگوید که امام صادق تلاوت
نمود ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ پس فرمود که ایشان قتل نه
کرده بودند انبیا را ولیکن اذاعت احادیث شان کردند و آن باعث قتل شد و از کتب دیگر نیز مثل
این حدیث آورده باز از کتاب اول حدیث این امام نقل نموده که قتل نکرد مذیع احادیث ما را از روی
خطا ولیکن کشت ما را عمدا این کلمه چند بطور اختصار حکایت کردیم اگر این گفتگو با قیست خواهی دید که
حال قدما و متاخرین شیعه بچه عنوان می نویسیم انشاء الله تعالی اگر گویند که حفصه و عائشه رموز راز را
هم دریغ نمیکردند و فلذا مشابه النفاق بگو که اینک مجمع طبرسی دلالت بر آن دارد که حفصه شربت می نوشانید
و صدیقه را در رنگ گران آمد با همه امهات غیر از ام المؤمنین سوده بوی مغافیر را نسبت کردند فحوای کلم عن

المقبولات جوابنا عن المبغوضات ومن حیرانم که جناب سیده باوجود شنیدن حدیث که اگر عصیان علی کنی
مواد غضب من خواهی شد وقتیکه سر مبارک مرتضوی بکنار کنیز حبشه دید کما هو مذکور فی البحار چه غیظ و غضب
که نفر موجه استغاثه و فریاد که نمود آیا مسئله شرعی نمیدانست اما از جهت غیرت و لوازم بشریت بعمد در آمد که
قسم شرعی ابتر را که هیچ نکرده ام راست نشمرده و تکذیب معصوم پرداخته برای تظلم سوی پیغمبر علیه الصلوة والسلام
روانه شد و این قصه در علل شیخ المشائخ هم مرویست و اگر گویند که لا یحل منسوخ ست بآیه انا احللنا لک
یا بآیه ترجی من تشاء بگو که سلمنا لیکن اینقدر اجماعی شد که حضرت ایشان را طلاق با وجود اختیار
چنانچه شما گفته‌اند داد و حقتعالی بتعظیم و تبجیل ایشان بلفظ امهات بکف اللسان بلفظ یعظکم الله ان تعودوا لمثله
ابدا ان کنتم مؤمنین امر فرموده و اگر جنگ جمل را ذکر کنند بگو که خود از کتب شیعه مثل کشی نعیم ابن
اشر با وضوح انجامیده که فتنه جویان گرد بلا انگیختند و ابن سبا و هواخواهانش مصدر این فتنه گردیده
چنانچه در قتل عثمان ذی النورین رض کما فی مجمع البحرین فاین النفاق و این الشقاق و ان شاء الله تعالی
عنقریب در رد مقاله تاسعه از کتب شیعه منقول میشود که حضرت صدیقه رض وقتیکه خبر شهادت حضرت مرتضی رض
رسید چه قدر مضطرب و بیتاب شد تا بحدیکه بیهوش گردید و رواة قصه گمان بردند که وفات یافت
و نساء قریش آنجناب او دست بدست آوردند و این حال بیاد نمی آید که از مقبولات لسانی رقعه در
کتابی دیده باشم سلمنا لیکن حضرت حفصه رض که هیچ جنگی و جدالی نکردی از زبانهای منافقین نجات یافت
شعر یا بنی هاشم والرسول معاً من لسان الوری فکیف انا هم چه جای آنکه از نهج البلاغه تعظیم صدیقه رض بعد
جنگ جمل هم مطابق زمان سابق بر می آید فسقط المطاعن کلها والحمد لله تعالی **قوله** و اگر زیر خمر
محال الخ **اقول** فرض محال بعد انکار اجله علماء از تقیه انبیا عموما و خصوصا چنانچه از زبده اربعین
و کتب مطبوعه جالیسی که بروایت مشهور پدر مجتهد الزمانی بود از عجائب تقدیر آنست چنانچه تفصیلش آنفا
و النستی زاینجه درباره مؤلفة القلوب اشاره اجمالی کردند راقم الحروف را در جوابش ره زنهار تخمین نیست
زیرا که در ساعت حسابیه این امر جلوه نور دیده ام از همین کتاب درینجا عبارتی نقل میکنم **قوله** و دع
اعضاء البصر عن ذلک چون طبیعت عمریه از بدو فطرت مجبول بنفاق بود چنانچه عینی و غیره او را نا صلح جدیه
از جمله مؤلفة القلوب محسوب نموده اند پس لا محاله اظهار اخلاص ایشان محمول بر اعراض فاسده مثل
ریا و سمعه و معادات ایام جاهلیت با سارای بدر که از انجمله عقیل و عباس بوده اند خواهد بود **اقول**
جواب امثال این کلمات که منشای آن خبث باطنی ست بتفصیل هر چه تمام تر سابق گذشته علاوه آنکه
پیشوایان شیعه که همیشه در پرده نفاق که موجب ضلالت امت ست بسر برده اند و بکتمان کتاب خدا
و دین سید انبیا پرداخته و در گروه شیعه کما فی الکلینی اختلاف انداخته‌اند اولی بنفاق و احری باین
خبث طینت و شقاق باشند **و بالجمله** اگر مراد از عینی شرح صحیح بخاری ست پس هر چند در مظان آن

بار بار استقرا و تصفح رفت نیفهار ازین نقل که مجتهد از سلف خویش مثل جامعین بیاض و غیرهم میراث یافته

اثری و عینی نیافتم و اگر مراد از عینی حاشیه هدایه است پس درین کتاب نیز عینی و اثری ازین روایت نیست

و هیچکسی از مفسرین و فقها و محدثین حضرت خلیفه ثانی را در مولفة القلوب داخل نکرده چگونه که محققین نوشته‌اند

که مولفة القلوب بعد فتح مکه بهم رسیده بودند پس حضرت خلیفه ثانی که بعقوبات اسلام اند قبل از فتح مکه از ان دلائل

تحقیقی و الزامی موجود است چگونه در مولفة القلوب شمرده خواهد شد علاوه لفظ مولفة القلوب فی نفسه

چند معنی وارد و در تفسیر آن علمای فریقین اختلاف دارند اما اهل الحق فقد قال فی المناهج والمولفة من اسلم و نیته

ضعیفة او له شرف متوقع باعطائه اسلام غیره و فی البرهان والمولفة کفار یعطون ترغیباً فی الاسلام و قیل مسلمون

یتمکن اسلامهم و قیل مسلمون لهم اتباع کفار لیتألفوهم و قال صاحب المعالم فالصنف الرابع من المستحقین للصدقة

هم المولفة قلوبهم و هم قسمان قسم مسلمون و قسم کفار فاما المسلمون فقسمان قسم دخلوا فی الاسلام و نیتهم ضعیفة فیه

و کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم یعطیهم تألیفاً کما اعطی عیینة بن بدر والاقرع بن حابس و العباس بن

مرداس او اسلموا و نیتهم قویة فی الاسلام و هم شرفاء فی قومهم مثل عدی بن حاتم و الزبرقان بن بدر فکان یعطیهم

تألیفاً لقومهم و ترغیباً لامثالهم فی الاسلام الی ان قال و اما اختلاف علمای شیعه پس از کلام صاحب قواعد الاحکام

ظاهر و هویدا میگردد عبارته هذه الرابع المولفة و هم قسمان کفار یستمالون الی الجهاد او الاسلام و مسلمون

اما من سادتهم لهم نظراء من المشرکین اذا اعطوا رغبت النظراء فی الاسلام و اما سادات مطاعون یرجی باعطائهم

قوة ایمانهم و مساعدة قومهم فی الجهاد و اما مسلمون فی الاطراف اذا اعطوا منعوا الکفار من الدخول و اما مسلمون

اذا اعطوا اخذوا الزکوة من مانعیها و قیل المولفة الکفار خاصة انتهی بلفظه و بعد از دیدن عبارت علمای فریقین

چگونه مدعی ملازمت میانه معنی نفاق و مولفة القلوب بدون اقامت برهان حکم مذکور تواند کرد و مقصود

ازین بیان فقط آنست که مجتهد چون فن مناظره نمیداند کلامش جا بجا خلاف قانون است من بعد اگر روایات

موضوعه قوم را استقرا کنی و تاویلات مجلسی را در بحار ببینی از ان بدلالت مطابقی خواهی دانست که

ابو ذر رضی الله عنه در معجزات و اخبار غیوب که از محیط وحی الهی صدور می یافت اذان نبود بسبب

نقصان ایمان هر که خواهد باین کتب معتمده قوم رفضه رجوع کند و تجده کما قلت ان شاء الله تعالی ان نیست

حال رکن دوم از ارکان اربعه امامیه از کتب معتبره دینیه که تهمت تحریف را در آن دخلی نیست انتهی

ما قلت فی الکتاب المذکور مختصراً باید دانست که خود مجتهد از نانی بعد از هوا و حس نفسانی و اتباع

خطوات شیطانی لفظ اخلاق و مدارا بر زبان آورد که صریح است در معنی که زینهار تقیه حضرت را که نزاع

در آن میرود مدخلی در اینجا نیست و هرگاه در اوراق سابقه بتفصیل هرچه تمامتر معلوم کردی که مکارم

اخلاق چیزی دیگر است و دروغ گفتن و فضائل جلیله و مدائح جمیله منافقین و کافرین بر زبان آوردن

افترا نیست که عرش عظیم از ان می لرزد و حجت بر این طائفه دشمن عقلی و دینی تمام شد فلله الحمد اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

قوله وانچه نوشته الخ **اقول** باید دانست که مرا رسالهٔ قدیمه چنانچه داعی اتمام جواب ضربت حیدریه بصاعقهٔ حسامیه علی عدو الملة الاسلامیه موسوم نموده و جواب ذو الفقار که صولت حیدریه علی المجوس القدریه نامش گذاشتم نکرده ام بلکه دیدن مناقب راشدین بر این کتب حواله نموده ام و معمول من بر ویترهٔ عقلا و حکما آنست که چون کتاب تمام میشود و از تسوید بتبیض می رود آن وقت نزد مخالف خود میفرستم و درین امر گویا مقصود اینهم بود که احباب فقیر در تبیض آن تائید کنند چون شنیدم که مجتهد تشیید را تمام کرده متوجه گشتم کما عرفته مفصلاً فی الدیباچه لاجرم لشغل اول فتور تمام راه یافت ورنه اینهمه کتابها نزد مجتهد میرسید و این امر خود عقلی است که الاهم فالاهم یعنی انچه بذات من تعلق دارد و تقدیم آن مناسب تر است دار کلام الد الخصام همین وجه بر می آید زیرا که جواب ضربت را برای رد و قدح طلبیده و از طلب صولت حیدریه سکوت ورزید حالانکه مخاطب لاثانی نسبت بفانی بر مشهور هم نسبت فرزندی دارد و هم نسبت شاگردی و اگر بهور ترددد دارند و در تصنیف یزدو کتاب قصه مومن مشهور مطمح نظر سازند باید نزد من آمدن یا معتمدی را فرستادن و این کتابها را مجموعه و متفرقه دیدن تا حالی شود که جواب اکثر اجزای ذو الفقار همین عنوان که بر کلام مجتهد توسلی میباشد و نقص کتب قدمای رفضه که کوس لمن الملک مینواختند و بدعوی خدائی کوس انی افراختند مقصود بالذات بود فارغ گشته ام و بسیاری از مقالات ضربت را زیر نقص و جرح گرفته ام مع هذا اگر جواب هر دو کتاب را که هر یکی از ان در چند مجلد مختوم خواهد شد انشاء الله تعالی بطور مجتهد اختیار کردم که هنوز رد کتاب مخالف تمام نشده و ایشان عجلت کردند هر گز این امتداد پیش نمی آید غلط گفتم مجتهد در اکثر مقامات چنانچه دیدی سخن از ریسمان بست و کلام من بر آسمان و من فرهیکشم کور در یکدو سال هر سخن مجتهد را در ضربت حیدریه نقضاً و حلاً و الزاماً و تحقیقاً جواب مینویسیم و غتاربود بکار نمی بدم لیکن اینطور بعد از من در کتب خویش اختیار کرده ام البته امتداد را میخواهد زیرا که ما دو با علیه را فرو نمیگذارم و در هر مقام دانسته تا ممکن کلمات اولین و آخرین را که ما خذ اخذین و سرمایهٔ سارقین باشد جمع کرده در میدان معارضت آمده و هنوز بسیار قدم می نهم در خبر شریف مرتضوی انا الذی سمتنی امی حیدره که شاید این خبر در نهج البلاغه هم لیث الله الغالب بر زبان می راندم و نعره دهل من مبارز میزنم و اگر جواب این کتب را بر تقریر زبانی محول گردانی بر خود لازم گیرم که هر تقیه را از ضربت ذو الفقار در یک هفته آنچنان جوابی دهم که علمای طائفه بعد از مراعات سنا ظره هیچ نتوانند کرد علاوه بی سامانی نه آنچنانست که تو ایم گفت گاهی نزد من کاتبی چند حسب خواهش هم چنین فقط برای این کار مجتمع نشوند چه جای آنکسی که استعداد درین فنون داشته باشد و در تحریر تالیف دستگیر شود بلکه اگر بخیه از روی کار برافتد امروز آن علما را اکثر خواهی یافت که تشریک عزین تخله شیعیان یعنی سبحان علیخان درین ابواب نباشند بسبب آنکه او مرجع خلائق است و مدخلی کلی در سلطنت دارد چنانچه بالفعل بعضی از مسائل فقهیه که تعلق بلوازم نکاح دارد دائر گشته بود بعضی ازین زمره که بعبارت ائمه

الوصف دارند برخی ازین مسائل برآورند و بهیت تقرب پیش کشیدند و همه کس میداند که کسی ا
ز امرا شوق این فن بالذات نیست و هیچکی از ایشان باقی نماند که در مقابله سامان مجتهد دم دود دی دارد
و کتابها که بکار آمد کجا بدون محنت شدید میسر است در آغاز این فن آرزو داشتم که حضرت حیدر ...
ببینم اهل سوابق معرفت بر دیگران حواله کردند و ایشان بر دیگران یاد دارم که آن روز از چاشت
تا نیم شب آنقدر در کوچه و بازار باوصف کثرت گل ولای و طول مسافت میگردیدم که بی طاقت گشتم و پای
نوا زوجه مذکور پاره پاره شد **بیت** فرق است میان آنکه یارش در بر با آنکه دو چشم انتظارش بر در
چه جای آنکه کثرت کتب بجای رسد که ارواح حاملین اسفار ثقل حارثی و نمایتی رشک بر آن برند لیس
نسبتیکه آحاد را با لانتهای اعداد بود وهم ندارم و با اینهمه محض بتوفیق الهی و تائید غیر متناهی و نفوس مقدسه ائمه
رسالت پناهی این کتابها را باوصف فقدان اسباب در عالم تنهای بدین عنوان فراهم زیر دیوار دولت
بادشاهی نوشتم **حالیا** بر ملا میگویم که اگر فرمایش احباب را در امور دیگر دخلی نباشد داین کار بطور من
سامان قلیل حیاتم انتشار کردم قرار گیرد هیچ کتابی را از کتب امامیه درین فن پی رد و قدح نمیگذارد

نظم اگر دست یابم بر ایرانیان * برم دین این سبا از میان * نه آتش گذارم نه آتشکده * بشوید
آتش از دستم آتش زده * و از عجائب آنکه کاشف اللثام را باوجودیکه نزد مجتهد از دست احباب اکبرآباد
نکار کرد تا بار دیگر نقلش برداشته بتوسط حافظ غلام محمد فرستادم و ازین کتب هم خبر دادم دانست که طلب
در جواب ندادن موجب رسوای خواهد بود **الغرض** هر که درین کتابها شک آرد چنانچه پرسیدم بزرگان مجتهد
نچه در تبییض آمده ازمن بستانند بخلاف عماد الاسلام مجتهد فانی که خود جا بجا در توصیف آن بعوارم نگار باغت
که هنوز باوجود مرور دهور بلکه احقاب از دار الاجتهاد پا بیرون نگذاشته و افترای محض برای تعلی خویش
که بعضی از مجلداتش را از صاحب تحفه فرستاده و ادل دلیل برین فقر است که هنوز کتاب مذکور بطور
کلینی اعور و صد ورق اکبر و زیاده دار الاجتهاد که در کوفه و حوزه ریاست هند است بصد ورق نگاهداشته
و نفرستادنش نزد تلمیذ رشید صاحب تحفه بطور استعاره دریغ میرود چه جای استاد البرایا فهو بالطریق
و **ازینجاست** که رشید المتکلمین چه قدر مساعی بلیغ بکار بردند و بتوسط معلوم نیز از فرزندش خلیفه
و بلا واسطه کسی از کنتوری مستدعی شدند بلکه هر دو را بر غیرت برانگیختند ولیکن این هر دو نیز بی غیرت نیادند
تا آنکه چنین مشتاق از دنیا رخت اقامت بربست و بجنت رفت و طرفه تر آنکه من از مدتها درین شهر هستم و باوجود
توسل احباب هم مجتهد در علاقه شان قرار گرفته آرزوی شدید بمطالعه آن با تمام دارم و الی الان بدین آرزو
حالانکه کتب دیگر مثل منتهی المطلب شیخ حلی بتوسل مذکور از خزانه مجتهد نزد من رسیده ولیکن در فرستادنش تا این
وقت دریغ میکنند درین نزدیکی صاحب منهج السداد اجزای آن از جا بجا بتوسل بعضی از امرا که نسبت تلمذ با
فرستاده و با اینهمه تقیه را بحضرت عبدالله بن عمر و این احقر نسبت میکنند و پرده حیا از روی خویش برمیدارند

ومتوهم نشود که من غلط میگویم ملا صاحب منهج مذکور هم دریغ میکرد و لا شریک له العلة زیرا که اگر میانه او و مجتهدین
صداقت و صفا میبود ابتدا هم در اخفا کوشیدی امری دیگر که تحریرش مناسب می‌بینم آنکه تعریضات و
تصریحات اینجا باظهار حاجت پسے در آئینه حق نما درباره فرزندش نهایت زیبا است زیرا که در ترجمه اش املا میکند
که مولف شریف در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه ١١٩٩ از هجرت نبوی در روز هفتم ماه صفر ١٢ ببلده با میمنت لکهنو ست باوجود
کثرت امراض جسمانیه و عوارض جسدانیه که لاحق حال فرخنده مآل است اکثر اوقات شریف مصروف است به تصنیف
کتب و تدریس علوم و رد و قدح مخالفین که دأب علمای سلف بوده چنانچه از جمله نتایج افکار رساله سیف ماسح است
که عبارت متین با دلائل و براهین در رد شبهات لاطائل و دلائل بیحاصل عبدالعزیز ناصبی استاد عالم گیرکه بر
مبحث مسح رجلین از اربعین شیخ بهاء الملة والدین رئیس ارباب عرفان و یقین نوشته است تحریر فرموده
و رساله در رد مذهب اخباریین و نقض بر کلام میرزا مرتضی مرحوم که از تلامذه جناب سید است و اکثر تعلیقات
بر شرح سلم مولوی حمدالله و کتابی در رد اثنا عشریه عبدالعزیز به مبحث امامت نوشته انتهی بالفظه و هنوز جواب
باب امامت را از تحفه مخلصین مجتهد هم ندیده ام با وجودیکه زیاده از بست سال تقریبا بر آن گذاشته پس
عیان شد که این قسم تصانیف را مانند قرآن آنه با نسخ ابان و بسیاری از نسخ اغول اربع مایه در صندوق مقفل
گذاشته اند پس چون کلام رفته رفته بجواب تحفه منجر شد سخنی معقول دیگر بیاد آمد که از مدت چهل سال
بلکه زیاده تحفه اثنا عشریه شرقا و غربا اشتهار یافته و خون رفضه در عروق خشک ساخته پس تحفه نواب بنگاله را
برانگیختند تا دیشکنها کشید و مستدعی جواب از علمای ایران گردید و نیک میدانی که بعض مجتهد الزمانی
کما عرفته فی هذه المقالة که علمای ایران و هم علمای مشهد مقدس تقریر من ذیوفی گشتند و حال کثرت سامان
مجتهدین لکهنو بهمه روشن است و کسی از علمای هند در خواب هم ندیده و عذر تحمیه در باقیماندن ابواب تحفه بلا رد
و نقض خود بچشم دیدی و مرزا محمد اخباری با وصف سامان بیشمار غیر از سه چهار باب انهم بعنوان معلوم نه نوشت
پس جواب تحفه بعد از این کشمکش و کوششهای خاص و عام هنوز نا مطبوع و نا تمام است و بر من که از
سالی چند قصد تحریر دارم و سامانی بدست ندارم این تعریضات و تصریحات میکنند و درین قول اگر
غور کنی توانی دانست که از طلب جواب ضربت سخاوت تقریرات ذوالفقاریه بعضی از وجوه انتکار است
اگرچه قبل ازین بدلیل عقلی مبرهن شد که مجتهد فانی وقت تحریرش ضروریات فن را هم ندیده بود و باپیش در
تالیف مذکور رقص الجملی شتر گربگی با نوع عجیب سر زده و آنچه مجتهد الزمانی بعضی ازانها و دیگر بعضی زدا
از کتب خویش آورده از زبان تا اذعان فرمایند زیرا که بر محل باد شاهی میمانیم و این کتابها تصنیف معلم
و در هر محفل و مجلس اد مناظره و الزام شدید بعلمای رفضه میدهیم چنانچه همه کس میدانند النعم چون
حال جناب سید المرسلین باظهار المعجزه و جابجا چنین باشد که ملا مبرهن شده اعیرر و سهای هنا فقلو بحر عدة
را معاذ الله بجا هدی بسبقانند کز زیادت بر آن نباشد اگر بنا بر شبهه تخلیف و افتخار غوغش مجتهدین رفضه

دروغ را راست وانمایند و دعوی جواب باب امامت تحفه را مدعی شوند کیست که دنبال ایشان تواند رفت
زیرا که عین اتباع قدمای خود است مثل ابان و زراره و شیطان و اسدی و مرادی هشعر ابوال سگان
و هشامین و اقران شان که کتابها بر اسامی مقدسه اهلبیت بر بستند و انواع افترات از قوت بفعل آوردند
که مقصود از در آمدن و بر آمدن از ابواب منازل ائمه همین بود چنانچه از مختار کشی واضح گشته و بحمد الله که
مطالعه کلینی و شرح آن و کتاب التوحید و خلاصه و کشی و تلخیص آن گواه است و این نوع دروغ از جملهٔ
ضروریات این مذهب است حتی که بر قول صاحب فوائد خواهر زاده مجلسی عیان است که علمای شیعه
را از اولاد امام کاظم ساخته فقه رضوی علیه السلام تالیف کردند و چرا نباشد که شکستن قلوب سنیان بآن
منوط و دلبستگی رافضیان بدان مربوط است نه دانی که از شرح اربعین مجلسی هم عیان است که حضرت ائمه
استمالت قلوب شیعه چه مبالغه ها که در ترقی دولت ایشان نکرده اند که حکایت رفعت و وسعت و پایه جابلقا
و جابلسا و شان و شوکت افواج قاهره و زیب و زینت ساکنین آنجا از آنجمله است پس بیقین توان دانستن
که کتاب مذکور از قسم عقاود وجود فرضی تقدیری دارد الی آخر ما قال **و عجب است** که صاعقه قرآنی
را که نور تایید در ضمن آن برای مومنین تابد و بر منافقین مثل صاعقه عاد و ثمود باشد چنانچه اشاره کردم
به فواه خود سرد کنند و این خیال محال است که در سرش افتاده بیت چراغی را که ایزد فروزد * هر آنکس تف زند ریشش بسوزد
هر گاه جواب دو سه جزو رساله قدیمه در دو سال و انهم بدین اجمال و اهمال بر روی کار آمد چه قدرت دارند که جواب مجلدات
ضخیمه که هر دعوی را در آن با دله بسیار و براهین بیشمار مقارن گردانیده ام توانند نوشت بلکه اراده سر کردن صاعقه این
حکایت ابیاد میدهد که یکی از علمای شیعه میگفت که از علامات خفت عقل است ریش را دراز کردن شخصی این موعظه
در وقت شب شنید و مقراض نیافت لاجرم ریش را بقبضه گرفت و ما بقی را بشعله چراغ زد تا زاید نسوزد و بقدر قبضه
باقی ماند ناگاه شعله بریش آنچنان درگرفت که دست جدا شد و ریش بالتمام بسوخت بلکه رویش مثل روی حبشی
هم سیاه شد **قوله** این کلام مخدوش است بچند وجه اول آنکه آه ۱ **اقول** قبل ازین باستخلاف معاویه و بیعت اهل مدینه
و بیعت عبدالله بن عمر خصوصاً و منع این مطبع در مجلد اول آنقدر تفصیل داده ام و کلمات مزخرفه اولین
و آخرین سیما آنکه طایفه را زیر و زبر کرده ام که در هر یکی ازین ابواب رساله جداگانه معدود و محسوب شده اگر جهل
اجتهاد و تکلم مخاطب وافی شود باید شد باستعانت بعضی از فضلای اهل حق و یکان یکان فهمیدن و تبویل
دفعات غیر مزوره مطالب آن را بخاطر گذرانیدن و گرانی هر یک را بمیزان عقل سنجیدن که بجهت جمع بین التحقیق
والزام مناصی و مفری مجتهدین و مقلدین شیعه را از خاص و عام باقی نگذاشته ام بعد ازین مزید
حیرت است که مجتهد در صدد اثبات امامت یزید است بلکه آن را بر خلافت راشدین ترجیح میدهد و مفصل
که عبدالله بن عمر بیعت یزید کرده [illegible] ورنه استخلاف بر تقدیر ثبوت
هیچ فایده بجایش نرساینده [illegible] جهل یزید مجمع علیه

پس او با وجود فقدان شروط چگونه خلیفه برحق تواند بود و از مجرد سفر ثبوت خلافت کجا فکیف رشد و
هدی چه جای غرابت بر خلفای سید انبیا ع **قوله** دوم آنکه الخ **اقول** درینمقام مجتهد الزمانی با وجود دعوی
اجتهاد و همه دانی بتقلید چندی از جامعین بیاض بی سواد گمان برند که حدیث یرکبون البحر در شان یزید و
رفقای اوست و حالانکه یزید درین زمان اگرچه موجود بود لیکن کلام درینست که نوبت بعطاش رسیده یا نه
وانیحکم از جناب مجتهد حرف که در هرجا خیال خامی می پزد و بجواب رسالهٔ قدیمه در تشئید پیش پا میخورد و عجبی نیست
زیراکه شیخ حلی عوج بن عوق علی بالتشید به الصواقع و هم قاضی رطل بوق در پی این معنی شده اند که یزید در
زمان حضرت بشیر و تدبیر کارگزار بزرگان خود بود و ازین عوج بن عوق و قاضی رطل بوق هم عجبی درین
بوالفضولیها نیست زیراکه پیشوایان ایشان محمد بن ابی بکر را درحالتیکه کان فی المهد صبیا عبارت از
آنست وکیل صدیق رض و مرتضی ع اعتقاد کرده اند الی غیر ذالک من المضحکات وقد عرفت فی المقامات حال
مغلط مجتهد که درینجا ابلش آمد از کتب سنیه بوضوح می انجامد در کتاب ازالة الخفا مذکور است آنچه حاصلش
بدین عبارت میرسد که از ان بلاد که در خلافت ذی النورین رض مفتوح شد قبرس است که حالاتش معاویه
بن ابی سفیان بعرض امیر المومنین عثمان رض رسانید یعنی هر سواحل بحر روم بلاد و قری اتصال دارد اگر
اجازت دهی بسفر دریا در انجا رویم و بر سر ساکنین انجا لشکر کشیم و سابق بذروه عرض حضرت فاروق رض
رسانیده بودیم چون مصلحت نبود پذیرا نشد اکنون که شوکت قیاصره بزوال آمده و دولت ایشان مزلزل
گشته مناسب آن می بینیم که بلاد سواحل بحر روم را در تصرف آریم ذی النورین رض این رای را پسندیدند و
گفت صلاح آنست که مردم را انتخاب کنی و قرعه نزنی بلکه ایشان را مخیر گردانی هر که برغبت با تو همراه شود او را
درین جهاد ببری باری معاویه به همین طور لشکری سنگین بیاراست و روانه شد حضرت ابوذر غفاری رض و
عباده بن صامت رض نیز همراه بودند و زوجه عباده مذکور نیز همراه شوهر بود و همچنین بسیاری از صحابه رض همراه گشتند
آغاز واقعه اینست که زورقی چند پر از تحف و هدایا از طرف حاکم جزیره قبرس بطرف روم میرفت همه بدست
اهل اسلام آمد و ایشان میان خشکی و تری معرکه ها آراستند و جنگها نمودند و بعنایت ایزدی کار از
پیش بردند و سبایای کثیره بدست آوردند و بالاخر بر مبلغی خطیر که هر سال به بیت المال فرستند مصالحه
واقع شد و اجازت این سفر یکی از مرضیات الهی بود که برای ذی النورین رض ذخیره نهادند اخرج البخاری
رحمة الله عن انس بن مالک رض قال حدثتنی ام حرام رض ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم نام یوما قریبا منها فاستیقظ
وهو یضحک قلت یا رسول الله ما یضحکک قال عجبت من قوم من امتی یرکبون البحر کالملوک علی الاسرة
فقلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم فقال انت معهم ثم نام فاستیقظ وهو یضحک فقال مثل ذالک
مرتین او ثلثا قلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم فیقول انت من الاولین فتزوج بها عبادة بن
صامت رض فخرج بها الی الغزو فلما رجعت قربت دابة لترکبها فوقعت فاندقت عنقها واخرج البخاری ایضا عن

عمیر بن الاسود العنسی عن ام حرام رضی الله عنها انها سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول اول جیش
من امتی یغزون البحر قد اوجبوا قالت ام حرام رضی الله عنها قلت یا رسول الله انا فیهم قال انت فیهم الخ یعنی
زوجه عباده مذکور گفت که روزی سرور انس وجان در خانه من خوابید و بیدار شد خنده کنان پرسیدم فرمود
شگفت آمد مرا که قومی از امت من سوار شوند بر کشتی چنانکه پادشاهان بر تختها عرض کردم که دعا کن یا رسول الله
که من از ایشان باشم حضرت فرمود تو از ایشان باشی باز حضرت بخواب رفت و این واقعه چند بار دید من
مطالب خود عرض کردم فرمود تو از اولین هستی پس نکاح کرد عباده با این زن و همراه برد در جهاد و در وقت
مراجعت از سواری بر زمین افتاد و چنان صدمه بر سرش رسید که جان بحق تسلیم نمود و نیز بخاری این را
روایت نمود و مطابق حدیث اول از آنچه مجتهد نقل برداشت **بالجمله از کرامات مجتهد عجبی نیست** که
که یزید را چون در حقیقت خلافت هزیمتی نهاده اند قبل از قطام مجاهد فی سبیل الله گردانند ولیکن عجب است از این
که حضرت پیر نابالغ دعوی مطالعه تاریخ الخلفا میفرمایند و بچشم بصیرت نمی بینند که علامه سیوطی در حالات
فرموده که در سنه بست وهشت جهاد کرد معاویه و لشکر کشید بر قبرس از راه دریا و عباده و زوجه اش ام حرام
بنت ملحان در لشکر بودند و ام حرام عند المراجعت از سواری افتاد و شهید شد و حضرت صلی الله علیه وسلم
خبر داده بود و او را باین لشکر دعا نموده بود پس ام حرام را در قبرس دفن نمودند و از اینجا هم شعور فهمی عالم بالا
معلوم شد و قطع نظر از کشف و کرامات تاریخ دانی هم عیان کردید و مثل آفتاب روشن گشت که چون جناب
پیر نابالغ صراحت را نفهمیدند اشاره را در کلام شارح چگونه بفهمند لیکن ضرور است که جواب رساله قدیمه
هاشم خویش از آغاز تا انجام برای عوام کالانعام بنویسند ع این کار از تو آید و مردان چنین کنند من بعد
باید دانست که بنده را در انتقام ضرورتی نیست که ببحث جدید مصروف شوم فقط ملاحظه آنچه در اصل
رساله بصارة العین نوشته بودم در اینجا کافی است و این بتایید الهی است که در رساله مختصری آن امور بزبان
قلم گذاشته که جواب اکثر شبهات مجتهد از آن بر می آید وجه کفایت اینست که حدیث نبوی صلی الله علیه وآله
وسلم مخصوص اسم یزید پلید از رویانی در رساله مذکوره چنانچه در آورده ام که اول دلیل بر اخراج یزید عنید ازین
بشارت است فکیف که سندا از آن هم بنا شده نه بلکه مفادش اینست که یزید مردود و مبدل دین است
و بر ظاهر است که هر مبدل دین وقود جهنم است چنانچه در احادیث حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مصرح است
پس یزید چگونه لائق این بشارت باشد و الا تناقض لازم آید اما بر **مذهب رفضه** پس بدانکه
مجتهد جائیسی در خاتمه ذوالفقار بنا بر کاسه لیسی از دستانی قصه محدثی آورده که دلالت بر آن دارد که توبه
اهل بدعت و تبدیل مقبول نیست کما سیجی ان شاء الله تعالی لاجرم اگر رفضه روایت نماز غفیله که عنقریب تفتیش
آنهمی آید مخفی و دستور سازند یا بالشهادت و نفی بردارند برین مذهب نیز اینقسم بشارتها برای مریدین یزید
که بر خود را تبر و راشدین دانند بکار نخواهد آمد پس مجتهد که اینهمه تطویل در ینمقام کرده خواست که بر اهل حق غبار اعتراض بر افشانند

لاف وگزاف او ہمہ ہباءً منثوراً شد و بیہودہ گوئی و عیب جوئی اَوَگان آخر بکلّ شیئاً منذ گوراً چون در اصول
مقرر گشتہ کہ خاص مقدم است بر عام بر یزید بشارت مغفرت منطبق نہ افتاد و حاجت بتاویلی رو ندادہ
بخلاف رفضہ کہ ایشان در امثال این مقالات مورد سرزنش گردیدہ اند و بمخالفت نصوص متواترہ اعدا
گشتند **تفصیل این اجمال آنکہ** از کتب طائفہ بعد از فحص بسیاری از احادیث کہ نمونہ آن در آغاز
جلد اول گذشت خواہی یافت کہ بنصوص صریحہ متواترہ علی صاحبہا آلاف السلام والتحیۃ مامون قاتل امام رضا است
و با اینہمہ احادیث اصول کہ امام اعظم اول و شیخ صدوق در کتب معتمدہ شیعہ بطمطراق تمام و تفصیل ما لا کلام
روایت کردند جمعی از اکابر رافضہ او را ملعون نمیدانند و فقط باستبعادات خیالیہ او را سرپرستی میکنند
و در ینمقام ساختہ و پرداختہ شیخ نجدی را از مثل قصہ کاہنین و منجمین در بارہ افضل الصدیقین کما عرفت برابر
میدہند و صدہا احادیث ائمہ در تخصوص وارد است کما اشرنا لیکن ائمہ رفضہ خود را بر مامون بنابر اندیشہائی
خویش فدا میسازند و نقد دین و ایمان را در دوستی آدمی بازند و بر تحقیق و تقریر او مانند طاوس در جنت
می نازند چنانچہ تفصیل این امر در خاتمہ کتاب می آید انشاء اللہ تعالی **معہذا لک** در کتب اصولیہ طرفین
مصرح است و مجتہد خود در خیریت حیدریہ بار بار میگوید کہ تعارض فرع تکافو است و چون عام احتمال تخصیص
دارد کما صرح بہ العلماء و منہم الفاضل المعاصر فی منہج السداد و در خاص احتمالی نیست پس ہرگاہ تکافو نباشد
معارضہ چگونہ صورت بندد [illegible] در مسند خویش
[illegible] کہ بسیاری از محدثین [illegible] اجلہ اصحاب [illegible] روایت نمودہ اند [illegible]
احادیث بیشمار را ایراد کردہ منہم ابو یعلی فی مسندہ و السیوطی فی [illegible] کما لا یخفی
من نظر الی تصنیفاتہ **آمدیم بر تعقب مجتہد** پس آن قیاس اول من فاتش است چہ یزید بالاتفاق
مصدر اموری شدہ کہ گفتگو در کفر اوست نہ فسق او و لہذا علما بر تقدیر تسلیم یزید را خارج از بشارت گردانیدند الخ
و در مطاعن خلفا آوردند ناظرین کلام میدانند کہ رنگ بر بریش خود در مانند فکیف کہ بشارت عشرہ مبشرہ
و در باب مطہرہ بخصوص اسامی مقدسہ وارد و یافتہ کہ ہیچ احتمالی را از احتمالات خوارج و روافض گنجایشی
نگذاشتہ بخلاف این بشارت کہ بالیقین نزد ہر یکی از ذوی عقل مورد تخصیص است **طرفہ آنکہ** رفضہ در حق جملہ
مورد وَکُلًّا وَعَدَ اللّٰہُ الْحُسْنٰی تخصیصات میکنند و در ینجا تخصیصی کہ بنص نبوی و اجماع امت ثابت باشد
قبول ندارند قَاتَلَہُمُ اللّٰہُ اَنّٰی یُؤْفَکُوْنَ علاوہ اہلسنت را نظر بانچہ عقلا قرار دادہ اند یعنی للاکثر حکم الکل
اخراج یزید میسر سد و رفضہ چون غیر از مقداد کسی را از ارتداد بیرون نکردہ اند کما یدل علیہ الروایات اینہم نتوانند
گفت بلکہ اگر دعوی صد کس مثل شوشتری در مجالس المومنین بر زبان آرند باز ہم بر ایشان وارد است کہ
النادر فی حکم المعدوم چہ صحابہ بصد و بیست ہزار بلکہ بروایت مثل مجلسی [illegible] کوہ یکچند صد ہزار اند بر سند اقضح
الفرق بین الفریقین چہ جای آنکہ بحر مہلب در فن حدیث و کلام ممنوع است فلا یکشف عنہم ولا یغنی من جوع

وبنیابت حجاج شقی وصوبه داری از طرف آن غوی قرینه نصب است نه نسبتش اما آنکه مهلب گوی شجاعت برد از نامی
از رستم واسفندیار می ربود نظم دلاور بسرپنجه کافر رکعبه هو لقش بشر آن در افتاده شور + گرفتی کمر بند جنگ آزما + دگر کوه جای
بکندی زجای + بزره پوش را چون بتیر زدی + گذر کردی از مرد و بر زین زدی + درین میدان معرکه آلا را بکار می آید
و هیچ فایده برای مجتهد نمی افزاید سعادت بخشایش داور ست + نه در جنگ و بازوی زور آور ست + سلیمان
که بعضی همنام او هستند لیکن بتصریح علما مجهول اند برای نسبت وقضیه بتجرد موضوع نه محمول چرخ و بازی مجتهد
عنید باید دید که زهی کرد صدق که ببشارت عظمی بالاتفاق برای حقیت خلفاست در همین مقاله گفته که ازین ظاهر
میشود که آنانکه در حکومت شان این ممالک مفتوح شود خلیفه بحق خواهند بود چه از احادیث سفیان است
ان الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر حالیا چگونه درست شد و در اثبات مدائح یزید لعین فکیف که بالیقین
فتح مدینه قیصر در زمان او هم صورت نه بست چه جای آنکه فجور خلفا بر تصریحات اکابر رفضه هم درست نشود
زیرا که خود پسر معاویه در کتاب تنزیه گفته که عمر بسائر شریعت تمسک بود بخلاف یزید که اتفاق است بر فجور او
لاجرم برای مجتهد که در محبت یزید هنوز مخمور و خوش و خرم است واشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم فقلیلا
ما یؤمنون باید خواند و او را همراه یزید بحکم المرء مع من احبه بجهنم باید راند و در بعضی از کتب دیده ام
که یزید در آن زمان کودک بود فلا نسلم الشمول و این بدان ماند که برخی از قدمای اهلسنت جواب نواصب داده اند
که آیت کریمه ما کان محمد ابا احد من رجالکم موجب آن گشته که حسین رضی الله عنهما فرزند آنجناب نباشند و این
ببشارت سبب آن نگردیده که یزید در زمره غازیان مندرج شود فالحمد لله علی ثبوت الفضیلة لسیدنا الحسین دون المنتقص
بعد واهلبیت رسول الثقلین اکنون بعضی از مطالب دیگر شنو که از احادیث غیر متناهیه کما مرت الیه الاشارة فی هذه
المقاله ایضا در کتب معتبره امامیه ثابت شده که نفس تشیع موجب دخول جنت است بلکه بلا حساب پس باید که کلاب
مسطوره وخنازیر محذره بسبب حصول تشیع مستبشر باین بشارات باشند چه جای آنکه هزاران احادیث قدسی هم ضمیمه آن
گردد که حرفی از ان بتصریح فاضل نجفی در مجمع البحرین چنین باشد که رحم بکنم بر محب علی اگرچه سراسر عصیان من کند
و رحم نکنم بر دشمن او گو مطیع و منقاد من باشد و اثنا عشریه مجال آن ندارند که بتاویل و تسویل آن
پردازند وایشان را از دائره تشیع برون سازند فانه مفتوح علی کلواحد ولا نسلم که مراد از تشیع اعتقاد امامت
برای جمیع ائمه اثناعشر است زیرا که تشیع از اعتقاد امامت بلافصل مرتضوی حاصل میشود و برای محبین آنجناب
مبادر الی الاذهان است و چون محب علی از اعتقاد آنها جدا است و ینعکس بالعکس کما عرفت فاطلنک بالمتشیعین
والمتقادین بالنسبة الی ائمة الدین معهذا احادیث اصول کلینی نص است در آنکه پیشوایان رفضه بعضی
را از ائمه امام نمیدانستند و امامت دیگری را اعتقاد میکردند بلکه اخص اهلبیت را هم نمیشناختند نام هم یاد نمیداشتند
که ائمه اثناعشر فلان وفلان اند و بدون این اعتقاد کسی مومن نتواند بود و تفصیل این مبحث وانکه امامت اهلبیت
امامت ائمه اثناعشر ساخته و پرداخته متاخرین است در رساله المعروفه بالامر بدعلیه در صولة حیدریه

علی الجوبین القدریه مسرود ست و مجملا در آنمقاله هم در دفع طعن قرطاس گذشت واز همین مقالات واضح شد که اثنا
عشریه جوابی ندارند بخلاف اهل حق که بعد از نصوص نبویه در مثالب یزید بخصوص اسم محتاج او دلیل با خراج
ندانسته‌اند **قوله** واز آنجمله است الخ **اقول** بعد از تسلیم صحت و لیاقت احتجاج و قطع نظر از انکه اگر مراد
از صلاح معنی تقوی ست پس خلاف اجماع امت ست چه یزید بالاتفاق متقی نبود آری در کفر او اختلاف ست
چنانچه بارها معلوم شده و اگر مراد لیاقت خلافت ست پس عجبیکه عبدالله بن عمر و اجله از مور خین طرفین
در بیعت او تن برضا ندادند و برای دفع انخلافت بسبب عدم لیاقت چه مقولات طراق تماند و جمله صحابه
معاویه کرونکر دند و دیگران نیز از اهل حل و عقد از صحابه کرام و اهلبیت عظام همین امر نیز دانستند بلکه دست
از جان برداشتند و چون قائل خود بر آن عمل ندارد لائق احتجاج نیز نماند فکیف که مر فوع هم نباشد یاد آمد
امری دیگر که صاحب منهج السداد در تحقیق اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ گفته و بذیل انجاث آورده که احتمال
دارد که لفظ کل محمول بر عموم نبود چنانچه در آیت تُدَمِّرُ كُلَّ شَیْءٍۭ بِاَمْرِ رَبِّهَا انتهی اکنون دست برین عبارت
ای حقیت خلافت یزید معاوضه حدیث زدن چین عناد با اهلبیت امجاد ست و از قبیل خرط القتاد فکیف
توجیه تعلیلات ایشان چنانچه باید میسر نیست و نه میشود کما لایخفی علی المحصلین **والعجب** که امامیه در بسیاری
از دعوات خود بهانه جوی پس تخصیصات را انکار نمیکنند و در بسیاری نص نبوی را که مضمونش در بسیار از احادیث صحیحه
در پایه اعتبار نیارند و حال آنکه در کتب اصولیه فریقین مدلل ست که تخصیص ابتداءً امت بدلیل نمی تحقیق ست
بلی بدون دلیل درست نیست چنانچه جمیع اصولیین تصریح فرموده‌اند از تفسیر و محصول و مسلم و تهذیب
و کتب فقهیه مستند الیه شیخ حلی امامیه مثل منتهی المطلب نیز هویداست **قوله** بر تقدیر صحیح بابت ...
الخ **اقول** این شرطیه اگر اتفاقیه ست پس اعتبار را نشاید لعدم اللزوم کما تقرر فی المیزان و اگر لزومیه باشد پس
مدعا او ست اثبات ملازمت اما آنچه از صاحب رساله مناقب السادات آورده پس مخالف قول محققین
فریقین ست و مضاد اصولی ست که ایشان تلقی بقبولش کرده‌اند و آن اینکه مذمت یزید بخصوص
فریقین بجای خود ثابت ست و از کتب محققین در اصل رساله بصارة العین مذکور ست پس مدح عام
مذمت خاص را چگونه معارض تواند شد که تعارض باتفاق مادتها فرع تکافو است و تخصیص عام میتواند
تعمیم خاص فکیف که حضرت نام یزید فرماید و خروج او بنص شارع بوقوع آید و هیچ قیدی از طرف خود افزوده نشود
پس اول من یبدل سنتی رجل یقال له یزید بلا معارض ماند پس ظاهر شد خطای کسیکه این هر دو را معارض
دانسته بود حقیقة اما بیان صاحب مناقب السادات را که مجتهد آورده پس لائق سماعت نیست زیرا که قید ایمان
در کتاب و سنت بالیقین درین کلمات و قضایای عامه البته ماخوذ ست و رنه لازم آید بعد ملاحظه خاتمه سوره الفرقان
و غیر آن که اعمال حسنه کافران مفید باشد برای شان و هو مردود قطعاً کما فی کتب الفریقین و از اینجا فرق میانه
آن ابا بکر فی الجنه و آن السادات عموماً فی الجنه واضح شد و صنو تاماً لاامر به فیه در مقام کتب اصول از معالم و قوانین

و شروح آن باید کشاد و هرچه درباره مجتهد از ان برآید یعنی غفلت و جهل از قواعد و اصول بر زبان باید آورد

قوله و از آنجمله است آنچه در تاریخ اخوان الصفا الخ **اقول** ذکر اخوان الصفا در مقامات مناسب

نمی نماید بلکه فریب توان داد شخصی را که کتاب مذکور بچشم بصیرت بمطالعه او نرسیده باشد زیرا که بعد از دید

بالیقین حکم تواند که اهل کیدت خواسته اند رهزنی عوام و بیخ کنی دین اسلام یاد دارم که جائیکه تاریخ مذکور

متعلق بانتظام امور ریاست است نوشته اند آنچه دلالت بر آن میکند که شیخین معظمین زیاده از حد امکان در

خدمت حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم برای ترقی دین اسلام کوشش بنهایت قصوی و پایه علیا

رسانیده اند ولیکن برای تقنین قوانین و انتظام ریاست و مملکت آنچه نسبت باخص مخلوقات نباید کرد

درباره اهلبیت خاتم الانبیا آنجا آورده پس مناسب بلکه واجب بود که ذکر این کتاب منفر مود که شمول

منافقین از مضامینش واضح است و کشف تلمیحات شیعه از آن بظهور میرسد آنانکه گرگ باران دیده و نشیب

و فراز میدان اندکی فهمیده بودند از امثال این امور مجتنب اند تا دقائق مکائد علمای طائفه پوشیده ماند

امکان از کسی نداند کلام شیخ گویا بخطاب همچو مجتهد ثانی متوجه است تا بدوکان خانه در گردی

اخام آدمی نشوی * برو اندر جهان تفرج کن * پیش از آن روز کز جهان بروی * و متوهم نشود که مراد

شیخ سفر کردن در بلاد و دیار و اختیار مسافرت و گردش روزگار است زیرا که بسی از بزرگان بکمال فضل

گذشته اند که پای خویش از وطن بیرون نگذاشته اند ولیکن بجهت سیر کتب و جوب قدسیه و مطالعه احوال

اهل دانش و بینش علما و عقلا گویا حال بر عالم محیط بودند **قوله** و سیوطی در تاریخ الخلفا آورده الخ **اقول**

بدانکه حضرت واهب العطایا خالق البرایا عقل را چنان قوت بخشیده که هر چیز را چنانچه از اوصاف مجرد

مثلا زید را بدون صفاتش از کتابت و علم و قیام و قعود و دیگر از آثار وجود همچنان با قران و اختلاط

تواند فهمید از اوصاف مذکوره و در آن هم قوت جمع دارد و هم انفراد بر تقدیر اول ملاحظه اینمعنی میکند

میدهد زید را مثلا از جمیع ما عدای او و تمام کرده اند حقیقت او را و بر تقدیر ثانی ممتاز میکند از ما عدا

و از اینجاست که در کتب دیده باشی برای عقل لفظ ظرف خلط و تعریه نبینی که در کتب کلامیه جائیکه

راشده را بیان کرده اند مثلا در کتاب مستطاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا چه مقدار قیود در اضبط

و در غیر آن چه قدر توسعه و تعمیم فرموده تا نوبت بجائی کشید که بعد از بیان حقیقت مصداق آن خلفای

را ذکر نمودند و هرگاه مرتبه عموم را لحاظ نمودند بزید و امثالش را در آن درج ساختند و همچنین دیگر بزرگان

مثل عسقلانی و جلال الدین سیوطی ایراحل خلافت را بالاجمال و تفصیل طی کرده اند تا هر یکی متمیز

مابه الاشتراک و مابه الامتیاز را بخوب ترین وجوه بدانند که خلفا بسیار اند مگر کسانیکه بکمال زهد و عدالت

و رشد و هدایت فائز شدند و اتباع حضرت سرور کائنات در عبادات و ریاضات و انتظام امت و جهاد

بعمل آوردند و خلافت شان ظل نبوت بود و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شب و روز در سیرت

ایشان ستوده مومنین را باخبار شان مبشر فرمود خلفای اربعه عناصر دین آمده آنانکه مرتبه اتصال و تلاق
با ایشان دارند فلان و فلان اند تا عوام و خواص بعد از ادراک این حقایق از جا نروند و اگر خوارج و
نواصب و روافض مطاعن ایشان از احاطه غفلت و جهل ذکر کنند ضرورست اهل دین را حقوق آن
بزرگان یاد کردن و نطاق همت بر دفع جهلات و مزخرفات فرق باطله بر بستن و اگر دیگران از منسلک در
ملوک و سلاطین بودند زیر لوم و طعن فرا گیرند ضرور نیست برای آن کوشیدن که عادت ملوک و سلاطین
بر آن جاریست که در هر امر مراعات امور شرعیه بجا نمی آرند و بحمد الله که علمای مذکورین جائیکه ایشان را
در جشن خلافت باعتبار فرشت داخل ساختند تصریح بمعنی عموم نمودند چنانچه در صواعق و صوارم وغیره
دیده باشی آمردم که پی بدان نبردند دانستند که مثل یزید و عبد الملک را در خلفا ذکر کردن مبنی بر آنست
که خلافت نزد اهلسنت متقارن بفسق و فجورست و مجتهد المغفلین قصیات سبق ازیشان در ربود
و معتقد باین معنی شد که یزید از خلافت نسبت بخلفای راشدین فوقیتی دارد و بتحریست این پیران نابالغ
از عیش و کامرانی کجا فرصتی بهم رسانیدند برای مطالعه کتب کلامیه تا بتحقیقت میرسیدند کاش کتب خویش
را فقط میدیدند تا معلوم شدی شیعه نیز بر آثار اقدام اهل حق در امر مذکور رفته اند مجلد ثانی را اگر از عماد الاسلام
بر گشای بسیاری از امور را بهمان درجه خواهی یافت که در وقتی جمیع اوصاف کمالیه حضرات ائمه را دیدند
در زمانی توسعه تمام بکار بردند از دیدن این مواضع زبان درازی مجتهد که هر جا بانگ بی هنگام بر میدارد و از
شمردن ظالمین در خلافت استغاثه مینماید نیست و نابود میشد در ایامی که مرا از مذکور کتاب بصد محنت
و مشقت بهم رسیده بود برای تذکیر خویش آن مقامات را انتخاب نمودم و چون بعض بر آن نوشتم با ماده الزامی در خصوص
نیز بدست شکلین باماند لیکن چون بغالیط عبارتش زائد الوصف بود و کلمات او در اتقید کتابت نیاورده
هر کس که خواهد رجوع کند و دریابد که بعد دیدن آن مضامین هیچ اعتراضات مجتهدین منهدم میشود و بالجمله گاهی
امامیه خصوصاً در جائیکه چنان حقایق امامت را مفصل میکنند که ضبط آن اوصاف و شروط مشکل
میشود چنانچه نمونه اش عنقریب از روایات متعدده اصول ایشان می آید و گاهی چنان مینماید که غیر از
قرشیت چیزی ملحوظ نمی شود و اعتراض فرزند دلبندش همه بر روی منقلب است و معنی حدیث علل شیخ المشایخ
نصب العین میگردد که قریش ائمه امت اند ابرارها لابرارها و فجارها لفجارها و حدیث الائمة من قریش را اگر
بجوی چنان خواهی دانست در سقیفه مجلسی بعد از شنیدنش دمی و دودی نداشته و هرگاه بر اصطلاح علامه
سیوطی در تاریخ الخلفا واقف شوی هیچ غباری در آن راهی نیافته کما مر مفصلاً و پیشتری از احادیث
امامیه امامت را بعدالت وصف کردند و بالاخر علمای شیعه مثل لاهیجی معنی عصمت را بعدالت کردانیدند
بمعرفت سابقه و لاحقه اگر حقیقت رفض را پوست بکنی برای حضرت شیر یزدان کفر را تا دم وفات
از مناقب عظمی گردانیدند اکنون علاجی برای مرض مزمن ایشان بخیال نمیگذارد فان الله عزیز

فرو انتقام فرمائیم انشاء الله تعالی وگریبان این ناصبیان بعد از انکه انتقام ربانی از ملعونین مکشوف ساختیم در آن آگ تحقیق
روایت اصبتم اهتیم اختلاجی نماند ولیکن برای کسانیکه مصداق فزادهم الله مرضا باشند و این جنس ست آنچه شیعه
امامیه در تحقیق لفظ اهلبیت نوشته اند انچه دال بر آنست که اطلاق آن بر آل عبا حقیقة است و بر سائر ائمه از راه
تغلیب پس در روایت اصبتم اطلاق خلاف حقیقة بر شکان از باب مجاز شده و بر یدان متغلبان از راه تغلیب فکیف که حاجت
توجیه بعد از ان باشد در خصوص که مرفوع باشد و قصر جواب الم بر فعه احد بخلاف احادیث رفضه که همه معصومین مرفوع است
و از غرائب آنکه علامه جلال الدین سیوطی باشد یا کسی دیگر قائل بدان نشده که هرچه ابن عساکر آورده روایتش بعینه
و لیاقت احتجاج پیوسته فکیف که ظاهر شن باعتبار مدح یزید که از لفظ ابنه مستفاد شد مضاد جامع صغیر باشد که از
صحت در آن باشد و آن بر سوره خاتمه یزید بخصوص اسمه اول دلیل ست بدلیلی که بالا گذشت چه جای آنکه روایت
مشعر بمدح یزید است نص نباشد بخصوص مدحیت او کما لا یخفی **قوله** نیز در کتاب مذکور مسطور است الخ

اقول قصه انداختن منجنیق بر بیت العتیق و دیگر بی ادبیها نسبت بخانه تجلی آشیانه در کتب ثقات فریقین
که در آخر حیات یزید پلید رو داد اول بر مذهب او ست وبال باشد که منهمکین لذات دنیوی وقت جلوس برای
سلطنت بسبب غدغه منقصه این امور نشوند و چون تسلط و تمکین دست میدهد انواع کفریات بعمل می آرند قال الله
تعالی فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ **قوله**
الخ **اقول** شعر فهمی عالم بالا معلوم شد چه مقصود من در رساله آن بود که ضمیر عبارت صواعق یعنی و لا یقال نظیر ذلک
فیمن بعد معین گردانم تا ناظرین و سامعین در تشویش نیفتند که مطلب این عبارت و سیاق و سباقش چیست اشاره
لفظ ذلک و مرجع ضمیر مذکور بکیست و این داب اهل تصنیف ست بخلاف مجتهد که عیار از کتابی در اقوال سابقین
نقل کرده و مرجع ضمیرش هیچ ذکر نه نموده بالجمله درینجا سخن از خلافت معاویه میرفت تا مجتهد این تطویل بکار برد
اصل سخن نسپارد و مقام حیرت است که هرگاه مثالب معاویه بزعم خود از کتب اهل حق ثابت نمودیس باشد
او چگونه الزام ایشان در ثبوت امامت برای یزید بحصول انجامید چه جای آنکه اگر خلافت معاویه علی الاطلاق نبود
و فعل او حجت نیست بلکه لائق قبول همانقدر میگشت که موافق قوانین شرعیه می افتاد نه آنکه معاویه هرچند خلاف
و مواثیق کرد و بر دی هزاران اصحاب و تابعین قرار یافته بعمل آرد قبولش بر مردم پر ظهر درست دبرین تقدیر
حاجت چیست که امامیه جواب مطاعن خلفای راشدین از اهل حق و تقیین می طلبند پس ایشان بالاولی محتاج بیان
محامل صحیحه و جوابات نباشند و این مذهب اهلسنت نیست تا مذهب اهل بدعت شده که امام از دائره تکلیف بیرون
و رعیت چون امام را می شناسند از تکلیف شرعی رهائی مییابد چنانچه قدمای رفضه دعوی آن داشتند و کتاب مختار کشی
از ان مزین ست و چون امام خاتم صحیفه امامت می کشاید تکلیفی از شریعت قرانی بر او نمیماند یعنی بالاستقلال
لال کتاب و را مییابد فرق نیست که غیر اثنا عشریه به بانگ بلند این ترانه می سرایند که عبارت از خطاب البعیر
و از رفضه معاصرین فسوات جمیر صدور مییابد بهذا السبب دعوی افراط تقیه حقیقة ائمه هدی را از دائره تکلیف

بیرون کشیده‌اند اما آنچه از زمخشری از ائمهٔ اعتزال است آورده پس بعد از تسلیم صحت منقول و ترتیب استدلال
بطور معقول همین مقدار از آن مستفاد نشد که معاویه نسبت به بقایای اصحاب لیاقت خلافت نداشت کجا سلب
لیاقت و اتهم بالاضافت بدون سند روایت و کجا صدور تبدیل دین از یزید لعین بنص حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و سلم که محدثین اهل حق و یقین نقل کرده‌اند که اولی درجه او فسق و فجور و اعلای آن کفر و ارتداد است
عند الجمهور و در حدیث دیگر آمده من بدل دینه فاقتلوه الغرض ما طوق اذعان نگردن انداختیم که معاویه لیاقت خلافت
رو بروی اصحاب کرام نداشت و یزید بهمت خود به تبدیل دین بر گماشت فشتان بین الامرین اما آنچه
مجتهد از زبانی از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما آورده پس آنهم معلوم نشد که از کدام عالم و کدام کتابست فاعتبروا یا
اولی الالباب که هر چند من در خاتمهٔ رسالهٔ التماس کرده‌ام که التزام ذکر اسامی کتب باید نمود و مجتهد التزامی گوش بر آن
ننهاده و از اینجا عذر من مسموع باشد اگر در جای نام ذکر کتاب نمایم و بر ظاهر است که کتاب تشهیدیه پانزده جزو میکشد
و ازالة الغین عن بصارة العین بده صد جز در مجلدی چند میرسد با اینهمه منقول مجتهد دلالت بر آن میکند که معاویه
در خلافت خود بر سنت سنیه حضرت نبویه علی صاحبها الالف التحیه نرفت و این اعتقاد ماست که سیرت معاویه
سیرت ملوک بود بخلاف یزید که به تبدیل دین میکوشید و بهره از روزه و نماز نداشت و قمار میباخت و طنبور مینواخت
و لقب او سکیر و خمیر و لابس حریر بود چنانچه بزرگان جناب مجتهد بتصریح مجلسی در بحار و حق الیقین و غیر هما تقلید نموده
بوده‌اند و از اینجا نیز این معنی آشکار شد که سبب چیست که مجتهد برای اثبات خلافتش انقدر میکوشید و برای بی‌ترتیبی آن
عرق ریزی میکند و بیهوشند و بعض ازین امور را در آغاز این مقوله دانستی و متوهم نشود که چون لفظ خلافت
بر معاویه اطلاق کنند او را بر سیرت خلفای راشدین میدانند زیرا که لا نسلم که هر که خلیفه باشد در این امت از خلفای
راشدین محسوب گردد و از اینجاست که خلافت را مراتب بسیار است چنانچه در کتاب ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء
تحقیق آن فرموده‌اند علاوه صاحب صواعق که در حق معاویه چنین گفته و امامیه او را متعصب اعتقاد میکنند خود
تحریر نموده که او بر سیرت ملوک بود چنانچه عنقریب می‌آید پس مدلل شد آنچه آنفا گفتیم اما آنچه از دفتر اخیر روضة الاحباب
نوشته پس بارها معترین گذارش گشته که صاحب تحفه گاهی این دفتر را نستوده و در کلامش نهار از ان علیهن اشرد
نموده و محققین این معنی که معاویه امر نمود که سب جناب امیر بر منبر بگویند انکار میفرمایند و زنهار نزد ایشان این
روایت بی سند اعتبار ندارد و قال العلامة الدهلوی قدس سره العزیز فی التحفه و در اصحاب صفین چون این امور
بالقطع ثابت نشده توقف و سکوت لازم است نظر بعمومات آیات و احادیث واله بر فضائل صحابه بلکه جمیع
مومنین و امید شفاعت و نجات بعفو پروردگار ستاری اگر از جماعت شام بالیقین کسی را معلوم کنیم که عداوت
حضرت امیر داشت بحدیکه تکفیر آنجناب یا سب و لعن آن عالیقباب میکرد و او را بالیقین کافر خواهیم دانست
و چون این معنی تا حال از روی روایات معتبره ثابت نشده و اصل ایمان انها بالیقین ثابت است تمسک
باصل داریم بالجمله اجماع اهلسنت است بر آنکه تکفیر کننده حضرت امیر یا منکر بهشتی بودن ایشان یا منکر لیاقت

خلافت ایشان باعتبار اوصاف دینی مثل علم و عدالت و تقوی و ورع کافر نیست و چون آن معنی در خوارج
نهروان بالقطع بثبوت پیوست انهارا کافر میگویند و از دیگران هرگز بثبوت نرسیده انهارا تکفیر نمیکنند انیست
تنقیح مذهب اهلسنت درین باب موافق اصول ایشان زیراکه اجماع دارند بر آنکه منکر ضروریات دین
کافراست و علو درجه ایمان حضرت امیر و بهشتی بودن ایشان و لایق خلافت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودن از
روی احادیث بلکه آیات قطعیه متواتره ثابت است پس منکر این امور کافر باشد و محاربه ایشان از راه هوای
نفس و حب جاه یا از راه تاویل باطل و شبهه فاسد فسق عملی یا فسق اعتقادیست نه کفر و درین اصل امامیه نیز
متفق اند پس درین حکم نیز باید که متفق باشند اما آنچه مجتهد جالیسی بمقتضای بوالفضولی و بوالهوسی تار و پود
نسج عناکب را با خیالات خام خویش همدگر بافته بود بعنایت ایزدی در صولت حیدریه علی المجوس القدریه همه را
بادله قطعیه بعنوان زیر و زبر کرده ام که هر یکی از ناظرین و سامعین بر رتبت جالیسی میخندد و چون آن اسجات طعن الذیل
است گنجائش آن درین مقام صورت نمی بندد و صاحب ایضاح مینویسد که صدور لعن اهلبیت نعوذ بالله منه
ازان اشخاص که امامیه زعم قطعیت صدور آن ازانها دارند نزد مالعین لعن قطعاً ثابت نیست و صحابیت
ایشان نیز ازانها قطعاً ثابت لهذا لعن کننده بعضی ازان اشخاص را به بدی یاد کرده اند و انمعنی منافاتی با ولای اهلبیت
اظهار ندارد انتهی بالجمله اینقدر مسلم الثبوتست که از کوفیان بیوفا و شاگردان ابن سبا هوای الفتنه
سب و تبرا در باره معاویه وغیره شروع کرد و از تذکرة الائمه نیز بوضوح انجامید که اهل مکر و حیل و اهل عناد و دغل که
فرصت را غنیمت می شمردند و راه نفاق میپیمودند و خونریزی و فتنه انگیزی را وسیله مذهب باطل گمان میکردند بادی
این وادی گشتند و لیکن جناب امیر از این بدعت و احداث در هم کشید و منع شدید فرمود چنانچه عبارت عینی
صاحب تذکره باید شنید که در حال جناب مرتضوی نقل میکند که فرمود که من بشما گفتم که عبدالله بن عباس
بتحکیم بروید و سامی گفتند که باید ابو موسی برود و اصلا از سخنان ایشان روترش نگرد و غلط و حسونت بیخود و چنین
شنامیان لعنت کردند و معاویه را دشنام میدادند و منع فرمود آن لعنت کردن و دشنام دادن را و بر مقدر چه
کتاب نهج البلاغت حاکم است که جناب امیر را این امر ناخوش آمد تا آنکه زجر کردند و اخوت اسلامی برای معاویه مطابق آیت
قرآنی فاصلحوا بین اخویکم برقرار داشتند و از بحار باقر مجلسی جا بجا هویدا گشته که مقصود رضی در کتاب مذکور ایراد
رضایاتست که فریقین دل بر آن بسته اند و از اینجا با ظهار فاضل مجلسی امام سنیه و هم اثنا عشریه هویدا شد که منع سب و لعن
از اجماع فریقین است الغرض سخن در آن بود که معاویه امر مینمود بسبب حضرت امیر معاذالله و هنوز این ماجرا بگوش
مخاطب رئیس السفها صورت نگرفته چه روایات شنیده صحیحه باید ذکر کردن نه فقط بر روایات مورخین میبندد که حال عدم
اعتبار شان از کتب شیعه هم واضح گشته است انداختن آری بعضی از روایات موهم آنست که معاویه به بعضی از اصحاب
امر کرده چنین گفت مالک ان لاتسب اباتراب لیکن احتمال دارد که مقصود او استفسار بود از سبب عدم سب
کما لایخفی علی من مارس الاخبار و موید این احتمال مطالعه مجلد عاشر از بحار و دیگر کتب و اسفار و هم کتاب اثنا عشریه

از افادات محمد بن محمد بن حسن عاملی الی غیر ذالک و در نمعنی هیچ شبهه نیست که نواصب خوارج خذلهم الله این
بدعت را از کجا بکجا رسانیدند و علی کر الشهور و مر الدهور باین محدثات روی خود را سیاه میکردند و اهل تقیه
بخوردن حلاوی و تعلیه سرخ و سفید بر آمدند تا آنکه عمر عبد العزیز را توفیق استعمال این بدعت نخشید قوله
و در تاریخ حلا مذکور است آه **اقول** از علمای اهلسنت و در روایت همین قدر ثابت میشود که باظهار ابو
قتاده انصاری در وقت خلافت معاویه اثره برین بزرگان واقع شد و معاویه بن ابی سفیان با وجود اصحاب
کبار لائق این منصب نبود و ما را درین باب کلامی نیست و این حدیث که بهم مضمونش در کتب فریقین مروی نیست
پایه افتخار برای متکی اریکه اقبال مجتهدین است که در رساله بالخصوص بیاوری مجتهدین و علمای ایران همین درین
حدیث تالیف نموده باداء قرغومی از آن این نتیجه بر آورده که خلافت خلفای راشدین باطل بود زیرا که
صبر نمیباشد مگر بر بلا و هرگاه خلافت راشدین بلای بود پس در بطلانش حالت منتظره رونه نموده و دلالت
بر کثرتی المثل دلالت کند این حدیث برین مطلوب لازم می آید بطلان خلافت مرتضوی نیز و هو نقیض المقصود
و تشنیع مزید توضیح او ازین بیان که مجتهد الزمانی بر دفتر تشیید المبانی نمودند چنان خالی شد که بشهادت ابو
قتاده انصاری و ما نند او از کرده انصار که عموماً وفا داری ایشان نسبت باهل بیت کرام قبل ازین از
کتب معتمده شیعه هم دانستی مصداق حدیث شریف زمانه معاویه بود و نصی برین معنی عنقریب می آید لاجرم
حرف الاستقبال بانضمام لفظ بعدی نیز بعد یب منفصله نخواهد بود و این مغلطه دیگر است که بزعم رفضه
مفسرین مذهب شیعه در آن منهمک گشته فبضحک علیه الثکلی فضلا عن الفضلا اگر سخن فهمی در آنچه گفتیم غور کنند
بنیاد رساله مذکوره را همین چند حرف مصداق وَهِیَ هَادِیَةٌ عَلٰی عُرُوْشِهَا خواهد یافت و اگر زندگی بهشت
مسید بد و مساعدت زمانه صورت می بندد بتفصیل تمام در آن و میکوشم و اکنون بصد تضرع و زاری بدرگاه حضرت
باری باین دعا که در زبان انبیا و صلحا و اتقیا بود مستجیر و مشتم اَنْتَ مَوْلٰنَا فَانْصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکَافِرِیْنَ قوله
و قریب اللح **اقول** زنهار ازین روایات فسق معاویه هم به ثبوت نرسید تا بکفرش چه خیال توان کرد بلکه بتفت
و تفرقه میان یزید و معاویه خصوصیتی بکتب اهلسنت ندارد زیرا که از کلام فاضل خباری برادر همین متکلی صریح
معلوم شده که در خلافت معاویه و یزید و سیرت هر دو فرق بسیار بود و این عبارت را در همین مقاله مفصل
دانستی حاجت اعاده نیست **و گمان** میبرد که من دعوی اجمعی که حدیث اثره در کتب فریقین ثابت است
از آنجهت میکنم تا اعتراض را بر رفضه قلب توانم کرد و در کتب رفضه مروی نیست حاشا و کلا اینک مجلد عاشر بحار
موجود است عبارتش بشنو عن سلیم بن قیس قال قدم معاویه بن ابی سفیان حاجا فی خلافته فاستقبله اهل المدینه
فنظر فاذا الذین استقبلوه ما منهم قرشی فلما نزل قال ما فعلت الانصار و ما بالهم لم یستقبلونی فقیل له انهم محتاجون
لیس لهم دواب فقال معاویه و این نواضحهم فقال قیس بن سعد بن عباده و کان سید الانصار و ابن سیدها افنوها یوم
بدر و احد و ما بعدهما من مشاهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حین ضربوک و اباک علی الاسلام حتی ظهر امر الله

وانتم کارهون فسکت معاویة فقال قیس ما ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم العهد الینا انا سنلقی بعده

اثرة قال معاویة فما امرکم به قال امرنا ان نصبر حتی نلقاه قال فاصبروا حتی تلقوه واز این عبارت ابهم ظهور انجامید

که معاویه حج میگذارد و تابع شریعت بود بخلاف پسرش صاحب مزامیر و طنبور که مانند جعفری بود که پیشوایان شیعه

بگدایی و طنبور نوازی و قمار بازی او را می ستایند و از عمدهٔ مریدو ولای اهلبیت رضی الله عنهم چنانچه باید بر

می آیند الی غیر ذلک من الفوائد و اگر شنیدن عبارت دیگر که اتفاق روایات بر آن باشد مشتاقی باری

بابه دیگر مجلد عاشر را از بحار بکشا و ببین که مجلسی در آن چه مینویسد قال الشیخ المقتد فی الارشاد در وی

والمدائنی وغیرهما من اصحاب السیرة قالوا لما مات الحسن علیه السلام تحرکت الشیعة بالعراق فکتبوا الی الحسین

فی خلع معاویة والبیعة له فامتنع علیهم وذکر ان بینه وبین معاویة عهدا وعقدا لا یجوز له نقضه حتی تمضی المدة فان

مات معاویة نظر فی ذالک و در همین مقام این هم مرویست که از اکابر علمای شیعه که یزید بمجرد جلوس

بر تخت سلطنت سر مبارک امام حسین رض اخاحة طلب کرده اگر از بیعت ابا فرماید و حضرت امام که بنائب او که حاکم

مدینه بود فرموده ما اهلبیت نبوت و معدن رسالت و مهبط ملائک را درست نیست که با یزید که فاسق شارب الخمر

و قاتل نفس محترمه است بیعت کردن و از اینجا هم دانستی که یزید مثل معاویه نبود و اگر اندک تامل کنی توان دانست

یزید را بیک نمط فهمیدن و حکم هر دو را بوحدت منخرط دانستن و حضرت امام حسین ع اعتراض نمودنست

که بدلالت کلام شیخ مفید با وصف جوش و خروش ساکنین عراق خروج نکشیدند چنانچه درین ورق دیدی تکلیف

امام حسین رض باهل عراق اول دلیل بر آنست که انجناب فرمود که معاویه بر عهد و میثاق خود میرود و عهد شکنی

مرا درست نیست و با او زنده است خروج نتوانم کرد انتهی حالانکه حقتعالی میفرماید فمن اعتدی علیکم فاعتدوا

علیه بمثل ما اعتدی علیکم و از اینجا اینهم دانسته باشی که معاویه در زهر دادن امام حسن ع شریک نبود و قتل نفس

محترمه از یزید بوقوع آمد پس ناصحیت رئیس النواصب را ملاحظه بکن که در عدم تفرقه میانه یزید و معاویه از راه عداوت

و شین بر مجادله با جناب امام حسین دارد بلکه این اعتراض بحسن مجتبی هم میرسد که با وصف عدم مرضی لشکریان صلح با

معاویه نمودند و مورد کلمات غیظ و غضب شیعیان گشتند چنانچه از همین مجلد بحار هویدا و آشکار است و شو

بسبب مزید وقاحت در کتب خویش تاویلات آن شرمسار نیشوند بانفعال نمی آید کور و کور آمیر دو هر گاه

حال معاویه از کتب شیعه امامیه دانستی حاجتی بدان نماند که باثر جمیل او که باعث مزید تفرقه میانه او و یزید گشته ذکر کنم که تفصیل

انرا دفتری باید طویل و کتابی باید در ازیکن مجملا اینست که لفظ فقیه و مجتهد بحق او در صحاح دارد است

علی هم در کتب استدلالیه مذهب او را در اختلاف فقها یاد کرده بخلاف یزید که مزید جهل او نزد همگنان به ثبوت

رسیده و نیز توبه معاویه و ندامت او بعد از حرب صفین در کتب اهل حق و یقین موجود است و وثیقه حسن مجتبی که

الهی رو سامی طرفین دانستی و شهادت امام حسین ع که معاویه بر عهد و میثاق میرفت بر آن اول دلیل بر

عکس شقاوت یزید که بعد سانحه کربلا معلی بر ساکنین مدینه منوره چه ظلم و عدوان که از و بعد در نیامده و نیز مر لت

صحابیت برای او بجای خود است وحسن اسلامش در کتب مسروره بخلاف یزید موجود کما فی تاریخ الخلفاء وغیره
من تصریح العلماء ولفظ فئتین عظیمتین من المسلمین اسلام او را بالیقین مقتضی وصلح امام حسن ع عدم خروج
امام حسین ع هم بر معنی مذکور محتوی ومعهذا بعضی از احادیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بطور دعا در خصوص معاویه
مروی واگر در حق یزید کلمات مقدسه مصطفوی را بر شمارم گو دلالت بر آن ندارد قطعاً که او قاتل امام حسین ع
و راضی بدان بود ولیکن از هر روایت اشد فسق و فرط فجور او واضح ولائح است پس ناگزیر است بملاحظه این امور
که بطور نمونه مذکور شد تفرقه کردن واز اینجا گفته اند ع گر فرق مراتب نکنی زندیقی **قوله** ره وتوهم اتحاد **اقول**
لانسلم که فرقیکه میانه معاویه و یزید بیان کرده اند چنانچه مجملاً ومختصراً گوش کردی موقوف بر آن باشد که در مدح
او احادیث صحیحه ورود یابد کما عرفت انفا واگر چنین بودی اختلاف در حق او چرا میشد پس انچه درین سطری چند
گفته بجای خود نیست اما وضع احادیث در باب معاویه پس عجب بنا شد زیرا که اهل نفاق وتقیه اکثر برای آش
و پلاو کوا ایمنی را ملحوظ نموده اند وشب و روز کباب شامی و فالوده دمشقی میخوردند و بسیاری از اکابر شیعه بنوز معتقد
تشیع وجلالت شان هستند در خیر خواهی او زندگانی بسر بردند و برخی بر وفاقش مردند وطریقه خوشامد و
کذب وافترا القول بامون امام المتکلمین شیعه کما ینبغی هم منحصر در ایشان بود ره **من میگویم** که هرگاه مقبولین
امامیه در صدر اول مرتبه خلافت و وفا با حضرت مرتضی ع در مبادی خلافت اول خلفا انچنان بعمل آرند که نسیج علیهم
متکفل بیان نتایج ثمرات آنست و در آخر شیعیان کوفه جلائل محبت و مزید ولا را در واقعه تحکیم بعرش برین رسانیدند
و وقت بیعت حسن مجتبی ع تلافی هر دو لشکر آنچنان بکار بستند که پاره آن دانستی و پاره دیگر را انتظار بکن پس از حرب بانی
و طاقت لسانی کیست که ایشان را مانع تواند شد واز انجا که ادراک مکنونات خاطر در هر واقعه نه کار افراد بشر است
پس چه عجب که بعضی گول هم خورده باشند ونقد انصف من قال را حبا عن مذهب التشیع اصول مذهب نفاق و تدین
است که بلفظ تقیه تعبیر از ان مینمائیم **هرگاه** مجملاً و مفصلاً دریافتی که حقیقت یزید لعین و مآثر جبلیه آن بیدین اصول
باهل حق و یقین ثابت نیست و بعضی از روایات و احادیث که متعرض غفلت شعار بذکر آن پرداخته بود هرگز دلالت
بر مکنون قلبش نمیکند اکنون نمونه چندی از شواهد که ایمان یزید را بر اظهار رقصه مقتضی از کتب ایشان و احادیث صحیحه
پیشوایان این بد اندیشان استنباط میتوان کرد باید شنید که **حضرت سید الساجدین** ع بکمال عطوفت مهربانی
یزید را نماز غفیله که دو رکعتی خفیفی بلبش نیست تعلیم کرده اند وارشاد نمودند که اگر این نماز بگذاری توبه تو بدرگاه حضرت
باری مقبول خواهد شد ومواخذه خون جناب سید الشهدا بر ذمه تو باقی نخواهد ماند وخاتمه بعضی ازین روایات آنکه
هرگاه یزید میخواست که نماز مذکور بگذارد بعضی از امراض شدیده بر او استیلا مییافت و هر کس که بعلم تاریخ آشنا
شده میداند که بجز سانحه کربلا سلطنت این بیحیا منقضی نگشته بلکه سوانح دیگر مثل آن در ایام سلطنتش گذشته
بکمال تفصیله پس ازین روایت مثل سفیده صبح صادق اضح و آشکار است که او نماز مذکور را گاهی به نیت
ادا کرده باشد چه جای آنکه توبه شرمساری ندامت است از ماضی و ترک فعل فی الحال و عزم ترک در استقبال این امور

اختیاریه ازوی صدور یافت باقی ماند علیه امراض این باب لاتفاق امریست غیر اختیاری معهذا ادعای علم اداء عقلیه
بمقتضای اقوال آتیه معترض کما ستجی تفصیلها انشاء الله تعالی شهادت علی النفی ست فکیف که مجتهد الزمانی جابجا در
المبانی افاده میفرمایند که اقرار عقلا علی نفوسهم حجة فقط سیما وقتیکه این امر را بر صور خیالیه تکلیف الامیه مثل خدا بجناب
بجناب میرسانیم کما لایخفی و نیز چون در رساله بعبارة العین از روایات شیعه شنیعه بجای خود ثابت گشته که
بتصریح تمام خواهی شنید که معاذ الله استغفر الله گناه جناب امام حسین ع در خروج بر یزید موافق اصول رفضه
بسر حد کفر رسیده بود و قاتل چنین کسان البته باید که بجرارت دینی متصف باشد پس حکم بقتل انجناب و ماتبعه
بذلک بر اصول مجعوله رافضیان شاهد ایمان یزید باشد فکیف که پدرش بر صوارم گوید صراحةً کما اگر کسی بعوض
محسنه کسی از انبیا علیهم السلام بکشد مستحسن خواهد بود بدانکه دلدار جائی جائیکه مباحث عدل باری عز و جل
نوشته و تعریف آن اولا بدین عبارت کرده که آن بحسب اصطلاح عبارت از انست که او سبحانه و تعالی مرتکب
قبیح نمیشود و ترک واجب نمی نماید و مراد ما از قبیح آنست که فاعل آن نزد حکیم مستحق ذم شود و مراد از واجب
آنست که فاعل آن مستحق مدح و تارک آن مستحق ذم باز گفتگوی طولانی او ورقی چند گشته بیشتر متوجه گردیده بر
نقض کلام امام فخر المتکلمین رازی با ترجمه کلامش میماند که حقتعالی تکلیف ایمان نمود بکسیکه میداند که او
ایمان نخواهد آورد و این تکلیف ست بالا لیطاق پس قبیح باشد و اگر تسلیم نمائیم که علم الهی بعدم ایمان موجب
استحاله ایمان نمیشود باز تکلیف خالی از قباحت نیست بیانش آنکه عقلا قبیح میدانند فعلی را که برای غرضی واقع
سازد با وجود اینکه فاعل عالم باشد باینکه این غرض و غایت بر آن فعل واقع نخواهد شد بلکه تقدیر یا العکس
آن خواهد بود پس بعد سطری چند و بیان یکدو تمثیل امام موصوف تمثیلی دیگر را ترجمه میکند که همچنین والدی اگر بداند از
حال ولد خود که هرگاه بآن سکین داده شود باو سکین پیغمبری از پیغمبران را خواهد کشت و یا خود را بآن هلاک خواهد کرد
و او با این یقین و قطع سکین بدست او دهد و بگوید که غرض من از دادن سکین این بود که او بدان قلم تیز اشد
پس از اینجا ظاهر شد که هر که امری برای اصلاح نکند و داند که آن اصلاح بر آن مترتب نخواهد شد بلکه عوض آن
فساد بعمل خواهد آمد آن امر قبیح خواهد بود نه حسن و چون این ادانستی پس بدانکه تکلیف کافر با
علم حقتعالی بعدم ایمان او و معذب شدن او بعذاب ابدی قبیح تر خواهد بود از انچه که قباحت آن در ضمن تمثیلات
واضح نموده شد زیرا که مضرت لحظه واحده مناسبتی ندارد با مضرتیکه پایانی نداشته باشد بعد از آن مومن و لذا ربرد
در جواب امام مینویسد که تمثیل رازی بجهت این در نظر عوام تکلیف را مستقبح میسازد که فرض این نموده که پدر بکسی دارد
و پس و نسبت جناب الهی بمکلفین عباد چنین نیست و فرض این نموده که آن پسر قتل نبی کند و معلوم است که قتل نبی
در نظرها اگر با جهات محسنه نباشد بسیار قبیح ست نمی بینی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که آن پدر در کمال
قدرت و طاقت این دانسته باشد که چون آن پسر آن نبی را قتل نماید در وقت قتل که زبان آن نبی با ابتلا
نسبت بچشم زدن بزبان لاتعد و لاتحصی باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق تعلیه درجات نبی که آنهم پسر بیان بدی

باشد ممانعت نماند لیکن بعد چشم زدن بعوض آن قتل خیانات اهدی آن پسر را که بنی ست عطا فرماید و بسید نیز در مخلوقات
بگرداند و سلطنت لایزال باو بخشند و بانواع لا تعد و لا تحصی که زوالی و نهایتی نداشته باشد متنعم سازد و همان حال
مسکین مستحسن میشود تتبعی بلفظ با اینهمه که شنیده سے شواهد دیگر ست از انجمله آنکه بارها دانستی و درین مقاله هم دیدی و از
اصول امامیه فهمیدی که بحکم حضرات ائمه در نماز نواصب تا ایشان فرقی نیست بلکه هر دو مساوی الاقدام
اند کما فی الکافی و اینهم در احادیث صحیحه موجود که چون مخالفین بنماز قیام مینمایند حقتعالی بر ایشان لعنت میکند
این امر محتاج دلیلی نیست بعد از انکه نماز ایشان مثل زنا باشد و نیز در کتب معتمده کلامیه و کتب احادیث عموما
در فصول مهمه خصوصا بتفصیل تمام ثابت ست که ائمه هدی مثل حضرات انبیا علیهم السلام اجتهاد نمیفرمایند و
علم ایشان حکم خدای عز و جل ست در باره مکلفین و قد قال الله تعالی اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُکُمْ پس از حکم امام
زین العابدین در ادای نماز عشا که میانه مغرب و عشا ست معلوم شد که یزید بن پاک بود و بمقتضا الملک عقیم اینهم
الملم و عدوان نمی دورنه لازم آید امر یزید نامعاذ الله و هرگاه حکم مساوات در نماز پنجگانه جاری ست خاطنک بهذا اقول
ازین کلام الخ اقول این مزخفات تازه خزعوات بی اندازه نیز مورد ایحاث فحول و مهبط ملام ارباب اخبار و
اصول ست بچند وجه اول آنکه حال عدالت و نزارت علم و زهد و ورع عمر عبد العزیز بدان رسیده بود که اهل السنت در
ترجمه او وهم بذکر خلافت او این امور را به روایات ثقات تشرح میکنند خطرفه الست اهل سنت ترجمه او را با تفاق
عدل و داد او رشد و سداد توقف دارند اگر شروح بخاری و کتب معتقد از تالیفات کرمانی و عسقلانی و
اثیر جزری شمس الدین ذهبی و غیرهم بدست بنایه از ای تاریخ الخلفا که مجتهد الزمانی دعوی تتبیع آن جا بجا در شنیده
دار دباید گشت و که اینهمه اوصاف جلیل بلکه دیگر مدائح بنیله را برای ابن عبد العزیز بشهادت اکابر ثابت میکنند و اینجا
حال مطالعه این کتاب نیز بید امیگرد و که گویا مجتهد را جز لا تقربوا الصلوة حرفی دیگر از قرآن المجید یاد نمانده پس بدانکه
فاروق رضی الله عنه بعد از تعیین شخص نامه بر یک آنچه بنو امیه بعبارت از وست میفرمود که از اولاد من مردی بهم رسد
که زمین ایران عدل و داد بکند و این روایات را ابن جوزی در تاریخ خویش آورده و گفته که همچنان بوقوع آمده و ابن سعد
این عبارت اخراج فرمود از فاروق لیت شعری من ذو الشین من ولدی الذی یملاها عدلا کما ملئت جورا و نیز از عمر
تخریج کرد که در مقولات ما بود که دنیا منقضی نشود تا حاکم گردد مردی از اولاد عمر عمل نماید بمثل آنچه عمر عمل آورده و بر روی
هلال بن عبد الله بن عمر نشانی سیاه بود مردم خلیفه موعود را امید استند تا آنکه حقتعالی عمر عبد العزیز را آورد و او
در طبقه خویش محدث جلیل القدر بود و روایت کرده اند از پدر خود و انس و عبد الله بن جعفر بن ابیطالب و ابن فارط
و یوسف بن عبد الله بن سلام و عامر بن سعد و سعید بن المسیب و عروة بن الزبیر و ابی بکر بن عبد الرحمن و ربیع
بن سبره و دیگر و زهری با اینهمه جلالت و ثنا همچنین دیگران ازو احادیث روایت میکنند مثل محمد بن منکدر و یحیی
بن سعد الانصاری و سلمه بن عبد الملک و رجا بن حیوة و محدثین بسیار و او جامع کتاب مجید شد و در حالت صغر
و پدرش او را بمدینه منوره فرستاد تا ازو حاصل کند و از مغیره مرویست که جمع کرد عمر مذکور بنی مروان را

چون خلیفه شد پس فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از فدک انفاق میفرمود و زنان بیوه بنی هاشم را از
ترویج می نمود و حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها خواست که گردانند فدک را خاص برای او حضرت قبول نفرمود پس
همچنان ماند در خلافت شیخین با مروان اقطاع کرد اکنون بمن نوبت رسید چون میدانم که حضرت صلی الله علیه
بجناب زهرا عطا نفرمودند مرا لائق نباشد بهره مند شدن از ان لاجرم آنرا بر وضع میگردانم که در عهد سعادت
و محمد بن فضاله میگوید که عبدالله پسر عمر عبدالعزیز در جزیره گذشت پس راهب فرود آمد با او و نازل
نشده بود بسوی کسی قبل ازین گفت هیچ دانی که چرا بسوی تو آمدم گفت نه گفت بسبب پدر تو که از ائمه
او را در ائمه عدل بجای رجب از اشهر حرم راوی بگوید که ایوب بن سوید تفسیر نمود که سه ماه متصل ذو القعده
ذو الحجه و محرم ابوبکر و عمر و عثمان اند و رجب که منفرد است از ان عمر عبدالعزیز است و جمعی از ثقات مثل مالک
و حسن و غیره ما گفته اند که چون دور خلافت باو رسید دیدند گرگان همراه گوسفندان می چریدند در دشت
بیابان چون ناظرین استبعاد کردند راعی گفت اذا صلح الراس فلیس علی الجسد باس و بعضی از ثقات گفته
که در خلافتش عیانا دیدند که گرگ و گوسپند در یک مرعی جمع گردیده میچرند شبی دیدم که گرگ بر گوسپند حمله کرده
اعین گوید که گفتم مگر مرد صالح مرد چون حساب کردند و خبر رسید موافق افتاد و این بدان ماند که از امام
بسا چیزها ازین ابواب صدور خواهد کرد که از متقدمین ظهور نیافته و الفضل للمتقدم کما لا یخفی ولید بن مسلم
میگوید که از ثقات بما رسید که مردی خراسانی نقل کرد که در خوابی دیدم که هر گاه اشج بنی مروان برپا شود باید
رفتن و بیعت کردن زیرا که او امام عدل است پس من از هر کسی می پرسیدم چون تبدل و تحول خلافت تا
قایم شد پس بار خواب مذکور دیدم و حاضر شدم به بیعت او مشرف گشتم و حبیب اسلمی گفته که سعید بن مسیب
که خلفا سه کس اند ابوبکر و عمر و عثمان گفتیم شیخین را می شناسم عمر دیگر کیست گفت اگر زنده ماند میخواهی او را و رنه بعد از
فرسید و از تاریخ معلوم شد که سعید مذکور قبل از خلافتش انتقال کرد و ابن عون نقل نمود که ابن سیرین را چون از
پیغمبر سید میگفت که نمی نمود از ان امام مهدی یعنی عمر بن عبدالعزیز مالک بن دینار فرمود که مرا زاهد میخوانند مردم
مگر عمر عبدالعزیز که دنیا رجوع کرد باو و از بسیار قبولش نفرمود و نیز زهد او بجای رسیده بود که ثقات گویند که داخل
عمر بدولت سرای خود با زن خود که فاطمه نام داشت فرمود که اگر درهمی داری بده تا انگور بخرم فاطمه گفت تو خلیفه
باشی و قدرت بر درهمی نداری فرمود این بر من آسانتر است از انکه اغلال جهنم در گردن من افتد و گفته اند که چون خلیفه
شد فریاد از خانه او برخاست پرسیدند که چه واقعه رو داد گفتند که عمر جواری خود را مخیر گردانید و گفت که مرا فرصتی نماند تا
شوم مشتاهر که از ادی دوست دار او را آزاد کردم هر که اقامت کند از من توقع ندارد و فاطمه زن او میگفت مدت
در روز خلافت گاهی غسل جنابت باحتلام نموده باشد و حال خوف و خشیت او از زوجه او نقل کرده اند
که چون داخل میشد در خانه افگند خود را در مسجد خویش پس میگریست و دعا و زاری میکرد تا خوابش می ربود چون بیدار میشد باز
تضرع و بکا از سر میگرفت در تمام شب همین طور مرعی میداشت و ولید بن ساهب میگوید ندیدم کسی را زاهد و خائف

تراز عمر و بگواهی عطاء هر شب فقها را جمع میکرد تا ذکر موت و قیامت میکردند و میگریستند و چنان مینمود که جنازه
رو بروی شان نهاده است و گاهی در ایام خلافت کسی از دست مخنث زده مگر بسه تازیانه تخفیف را که درباره
معاویه بد گفته بود اینهمه که از حالش در علم و عدل و زهد و ورع در نظام شنیدی حرفی چند است عجب
دارم از مجتهد الزمانی که بیچاره بدیدن این روایات و عبارات در تاریخ الخلفا که خبری چند بیش نیست
آنهم مشرف نشد و تتبع این کتاب هم بدست سابقین و قاعدین خود سپرد و بسبب تیره رای خویش و بی سوادی
شان باین امور گرند کور شد و مور و استعداد او بود پی نبرد بلی بادیه مشتاق و محن تصنیف نوردیدن و گرد تغافل
و آلام گردیدن شیوه اهل بسالت است نه کار اهل کسالت عجب تر آنکه حال مجتهد فانی و دیرین مذهب
غولان بیابانی نیز همین منوال است که ریشهای ایشان بدستی اینها سواد آنست و سبب تنگ حوصلگی
خود را یکتاز میدان نبرد میدانند و رجز سرایند گردان زمن و اسفندیار روئین تن بر زبان میرانند و هنوز که
فن را با تمام نمی خوانند چنانکه از صولت حیدریه علی المجوس القدریه و منتهی الکلام و غیرها آشکار است ع ترا باید
ای غول ایرانیان * که بندی چو بندد ز بخدمت میان * کمان تشکیک برنیزی زیبا ه زره در نوردی با پوشیده و پرند
وگرنه چنانت و هم گوشش به هیچ * که دانی که هیچی و کمتر ز هیچ * مجنبان مرا تا نه جنبد زمین * همین گویمت بازگویم همین *
دوم آنکه بیاد نمی آید که اکابر ما نوشته باشد که هر صحابی افضل است از هر تابعی بلی آنچه از تصریحات ایشان
معلوم میشود اینست که صحابه من حیث المجموع از تابعین من حیث المجموع بهتر اند و علی هذا القیاس پس نهار
لازم نباید آنچه مجتهد در صدد آن گشته سلمنا که هر صحابی اگرچه بطلب دنیا پردازد خود را بجمیع اصحاب آن مشغول
سازد افضل است از تابعی که بلا خلاف باجتهاد رسد و باوصف خلافت در زهد و عدل و تقوی ید طولی دارد
ولیکن از کجا که هر فعل آن صحابی باوصف نکیر اهل حل و عقد حجت است که خلافت معاویه میثاق بعمل هم آمد
بلکه مخالفت آن وثیقه کند که زیر روی جماعه مجتهدین و ثبتین عظیمتین من المسلمین بدفر رود و انکار درباره
کسی که عاری از شروط باشد تابع نشد و هرچه بکند با وجود موید و موکد بود و پس با احادیث نبوی کما سیجی بالجلست
بود در بنجا بر اهی بستن زبان از چاپایان فارتخطی آل عباد اراده فوج کشی بغایت قصوی و نسبت صنعت معاصی
بحضرت شهر ا باید که بر زبان باشند تا هر یکی از مجتهدان مبهوت و مبهوج گشته سر فرود آرد دوم بر بنیاد تقصیر
بنیاد این لاف و گزاف زنهار بطور اهل حق نتواند بود آری بعضی از رفضه بدان رفته اند که امام از دایره تکلیف
بیرون میگذارد و مکلف شرعی نمی ماند چنانچه در صواقع و تحفه و غیرها بتقریب خدشه گذشته و شاید که خلوت تناسخیه
و زوال و جهین بودن همین مذهب مایل باشند بحث آنکه در جمیع کتب فن بروایات متواتره المعنی ثابت کرده اند
که ائمه هدی ملاعین و منافقین را که تا قیامت اگرچه بلا تناهی رسند چنانچه باید می شناختند و قلیلی گویند باوصف
توجه سیما امام کاظم حالانکه خزائن و دفائن را باهل خائن سپردند و امانات لطیفه و ودایع لطیفه را بدان
آن ملاعین بسته که حریم را در رشته بمقال شکستند چنانچه نمونه آن را در همین مقاله دانستی و عقل بهیچ عاقلی

تجویز نتوانند کرد که از مکلفین این امر صدور یابد و نیز نرگس ممکن نبود که امام عسکری متی نرجس خاتون را بصحبت سرفراز فرماید و او وقت نکاح متنکحه باشد بعد ازین علمای شیعه بقیاس پرداخته باشند که خلفا و ملوک نیز همین حکم دارند لیکن زنفه اگر بنیاد مناظره بر صور خیالیه خود دهند باید که باعتراف اکابر خویش هم فارغخطی نوشته دهند و اگر اساس تقریرات بر مسلمات خصم ست باید از کتب ایشان برآوردن که قول و فعل هر خلیفه الی آخره و قبل ازین گذشته و بعد ازین هم خواهی دانست که حضرات ائمه بر علوم قطعیه عمل میکردند نه بر صور وهمیه خیالیه کما لا یخفی سوم آنکه افضلیت استخلاف بر تقدیر ثبوتش باوجود مخالفت وثیقه دیگر صحابه ممنوع ست فکیف که بقرار عمر بن عبد العزیز رسند باشد بنص نبوی صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که مبدل دین و مخرب شریعت متین قمار باز و ملعون را از خلیفه ممدوح دانستن موجب ضلالت و عام امت ست لاجرم باعث تعزیر خواهد بود چهارم آنکه حال قول ابن عمر الزاما و تحقیقات در ما سبق مفصل گذشته و از ان مقام اینهم ظاهر گشته که احتمال خوف در آن متطرق ست یعنی اگر با گشتن بموعظت ابن عمر باز آیند نفوس همه بسلامت ماند ورنه فقط نفوس ناصحین و از ینجاست که چشم و اولاد و خدم را هم وعظ نمودن تا واقعه نویسان بقلم آرند بخلاف تعزیر بن عبد العزیز که ازین احتمال خالی ست فالرجحان ظاهر عجب ست که مجتهد واقعه حره را هم یاد ندارد و در اینجا جواب بیعت اهل مدینه هم عیان میشود که مخاطب نه تقدم بیعت ایشان نه تقدم بیعت ابن عمر بر خروج امام حسین ثابت کرده هنوز سر متش بیامده که قطع نظر از اجتهاد در علم تاریخ هم دخل کلی دارد و با اینهمه خامه نمی نشینند و دامن از تحریر بغیعنی نمی چینند پنجم آنکه اصل مدعا ازین عبارات همانست که دانستی و با اینهمه میگوییم که معنی خلیفه حق و امام صدق نه آنست که او از خلفای راشدین ست چه برین تقدیر لازم می آید تناقض در کلام او زیرا که صاحب صواعق تصریح کرده که معاویه بر سیرت ملوک میرفت و هرگاه قول و فعل راشد خلاف عهد و شریعت حجت نبود معاویه درجه حساب غرض که مجتهد را اختلال حواس رو داده تا درین مغلطها افتاده اکنون مطلب عبارت صواعق مطابق فهم اهل دانش و بینش باید شنید اگر بر قول من اعتماد نباشد صاحب ایضاح بعد عبارت نقل کرده جناب ممدوح از صواعق محرقه فرموده که صاحب این کتاب تنصیص کرده بر اینکه غالب بود بر خلافت معاویه طور ملوک و خارج بود امارتش از طریقه خلفای راشدین در اکثر امور و بعد نزول امام حسن خلیفه شد باینمعنی که واجب و لازم شد بر مردم برای او طوع و انقیاد چیزیکه واجب می باشد برای خلفای راشدین و از انجا که درحق و صدق درجات بسیار دارد و حقیقت راشدین باعتبار جمیع جهات ست و حقیقت خلافت معاویه بوجه دون وجه دالاحکم او بخروج از سیرت خلفا و حصر راشدین در پنج کس یعنی شیخین و ختنین و امام حسن چگونه صورت می بست چنانچه شمنی در شرح اربعین نووی گفته انتهی بعینه و محصله ششم آنکه سلمنا که قول ابن حجر نزد مجیب معتبر ست بسبب نواختن امام حسن لیکن

معتبر بودن استخلاف از کجا خلافت بدین دلیل **هفتم** آنکه از الحاق معلوم شد ثبوت عدالت و دیگر شروط پیش
دعوی اجمال که مجتهد در کلام مجیب کرده بود و هر جا میکند از عجائب توهمات ست شاید معنی اجمال هم
بذهن روشن در نیاید چنانچه معنی جمله لا نسلم بخیال ملک زاده کودن که چون ملک امتحانش نمود ست
اوستاد او را آموخت که هرگاه علما گفتگو کنند بگو که لا نسلم آخر همه عاجز شدند یکی از ایشان حال دریافت
و پرسید که در ثبوت کلمه توحید چه میفرمائی گفت لا نسلم اینوقت همه را حالی شد که هیچ تربیت نا اهل را چون گردگان
بر گنبد ست **الغرض** الحاق مذکور کافی بود چه جای آنکه تبرعا همه امور را بتصریح اکابر شرح نمودم هم آنکه
از اعتراض بیهر خرف چنان معلوم شد که معنی الحاق هم نداسنت و خیال نکرد که ملحق را معنی تا بعی
میگردد چنانچه مجلسی در بحار ارکان اربعه را ملحق و تابع ائمه قرار داده و حضرت سلمان اول ارکان ست
که در امامت مرتضوی متردد نشد فکیف عمار که حالش ظاهر از بام ست کما عرفت مرارا و اکثر در اصحاب
حضرت امام باقر و صادق سرمایه افتخار قوم منافقین را نگاه کنی خواهی دید که از راه منتخب بعقائد هزار محدث
در امامت کاظمی متردد بود کما فی الکشی وغیره بخلاف ابن عبد العزیز که در عدم تزلزل کوه الوند بود و از حسن
بیهر خرف ظاهر ست که حکم مذکور را بهر حال مهمل فهمیده و هل هذا الا جهل و غباوة فان الکلام فی الرشد
لا نفس الخلافة و لا نسلم ان کل من کان خلیفة فهو داخل فی الخلفاء الراشدین الهادیین المهدیین و
درینجا نکته ایست بس دقیق بیانش آنکه مجتهد که از فعل عمر عبد العزیز بیزار ست و از اعتبارش
دست بردار و از تصور ضرب او بظاهر در آزار باعث آن نیست مگر مریدی و لای منکرین از امامت اهلبیت
اطهار ورنه این تقریر نسبت حضرت محمد بن حنیفه بر اصول و اخبار امامیه میکشید زیرا که بر ناظرین مجلد عاشر
بحار هویدا و آشکارا است که جناب شان یزید پلید را امیر المؤمنین اعتقاد میکردند و این لفظ را بر یزید
اطلاق می نمودند حالانکه مخصوص برای حضرت امیر ست حتی که اگر برای دیگران از ائمه هدی کسی اطلاق
کند بی دین گردد و از اطلاق لفظ مذکور بر اصول اهل فضول و عیدی در عقبی و علیتی در دنیا چنانست
که بیانش بدون اشد ضرورت از حد ادب دور ست از مقام مذکور حرفی چند نشان میدهم که یزید بعد آن
مدحیت گستری جناب محمد بن حنیفه فرمود یعنی یا ابا القاسم فقال نعم یا امیر المؤمنین و چون ایشان را
گفت سه صد هزار درهم برای شما اماده کرده ام تقریر جواب شان بطور ظرافت چنین ست که حاشا
که من برای اخذ خزاین سفر را اختیار کرده باشم مقصود اصلی من زیارت امیر المؤمنین ست و بعد
از ایجاب یزید بطریق قبول این لفظ بر زبان صدق ترجمان گذشت فانی قد قبلت یا امیر المؤمنین
قوله اما اجتهاد الخ **اقول** چه خوش گفته ست بعضی از شعرا **مصرع** ای مگس حضرت سیمرغ نه جولانگه
تست **مصرع** عرض خود می بری و زحمت ما میداری یعنی مخاطب هرزه چانه هوده سرا که براحتجاج
معاویه که نزد اهل حق مختلف فیه ست چنانچه از صواقع و تحفه اثنا عشریه و صبح صادق و تالیفات

نامی ملا عبد الرحمن جامی و کتاب ایضاح و مانند آن بر آن گواه ست قاه قاه گوه همه اش با نجش
وجوه بر پیشوایانش انطباق می یابد چه در زبان ائمه پیشوایان رفضه چندان فراخ حوصلگی در اجتهاد بکار
برده اند که حضرات ائمه از ملاحظه آن خون ناب جگر می نوشیدند و باوصف تقیه از گروه شیعه بتحریر پند
و بزجر و منع این مبتدعین و محدثین مردم را مقرر میگردانیدند. این ملاعین هرگز حرفی را
از زجر نمی شنیدند کما مرت علیه الاشاره و تقیه حضرات ائمه از امامیه از مجلد اول کلینی هم ظاهر و باهر است
جاییکه روایت زراره در اختلاف جواب امام صادق ع آورده و سائلین را از شیعه خاص و مومنین
با خلاص قرار داده و بعد حضرات ائمه این همه بے اعتدالی بداندیشان و کورانگی ایشـ[illegible]ن جلا
می آریم و دستمایه پیش داور داد برس بر میدارم که اے یومنا هذا اجتهاد در رفضه القدر[illegible] پیدا کرده
که در هر دیار مدعیان اجتهاد مخالف طریق ائمه امجاد موجود اند که اگر قرآن مجید ز دبردی شان سخنی
قدرت بر تلاوتش ندارند و غیر از چند مرثیه منیر و دیگر مناقب پیران سبزواری بر زبان نمی ارند
و عمامه بلند بر سر می بندند و باوصف فقدان استعداد بر علما می خندند و مجلس قاری تبری برپا
چند بار در ماه صیام بچشم دیده ام که صلحا و علمای طائفه در انجا فراهم می آیند و با دای
مخارج حروف و صفات هنرهای خویش را آشکار می نمایند ولیکن زینهار از جواهر الفاظ خبر ندارند تو گوئی
که کتاسنی بر ابن سبا مدعی نبوت خود و الوهیت حضرت مرتضی کما فی المختار الکشی فی تالیفات عبد
حسن العلاف فرود آمده که آتش از دنیا در گرفته اند حرفی از این باب بشنو که در آن روز جز و پانزدهم
را تلاوت میکردند چون سوره کهف شروع شد لفظ جُرُزًا که بجیم و را بے نقطه و زا ے معجمه
واقع ست بجمیع محتملات مخالف خواندند تا آنکه من بحیان آمدم و لفظ قرآنی را ایشان دادم
و انیسم گفتم که عجب ست از مجوزین که هنوز الفاظ را یاد نگرفته در پے ادای مخارج و صفات گشته اند
کاش مجتهد فانی زاکه در ترجمه آیتی و حدیثی مصدر هفتاد و هشتاد خطا میشود کما مر مجملا
و مفصلا خاتمة المجتهدین قرار میداوند بسبب آنکه بیچاره در آغاز استعداد از جانش تا ابتداء جهان آباد
وحشت کربت و غربت فور دید و صورت بهبود ندید تا بمشوره یکی از سادات باره یعنی پدر سید قاسم علی
برای تحصیل بید بخیم مراحل بعید طی کرده در خدمت طباطبائی و بهبهانی مسرور افتاد و بار ابنا
بمقتضای یحکون آف زاهم بر پشت نهاد ولیکن قیامت اینست که مخاطب لا ثانی که غیر از
اجتهاد خانگی صناعتی نداند و این اجتهاد بسم الله ایشان و خبر خطلی که اجتهادی چیزی در خانه
ندارند و نتایج ان و سر بهار می بینند و بر مسند اجتهاد می نشینند و خوشه از خرمن تفسیر و حدیث
و اصول و عربیت هم نمی چینند و غیر از کمال علم تاریخ هنری ندارند حتی که قاتل ابن سعد بیزید را می پندارند
و بیعت ابن عمر را در اصل استقتال هفت شهید کربلا متقدم میشمارند و بر تقدیر تخصیص آیت

باستخلاف بخلفا افراد کثیره و بر تعمیم خلافت را محصور در معاویه می انگارند و خلافت یزید را بهتر از خلافت راشدین
شمرده بر خود می بالند و حدیث قد اوحبوا بالضرورت بر یزید منطبق میگردانند الی غیر ذالک من الکرامات
حالیا طایفهٔ اصولیه هنت مطیع و منقاد اویند چنانچه در سابق زراره را میدانستند و بر جلالت بلکه اعلمیتش اتفاق
میداشتند کما فی التلخیص والمنهج وغیرهما بخلاف اهل سنت که در اجتهاد معاویه مختلف اند کما عرفت و اجتهاد
را بشروطی مقید کرده اند و بالاتفاق تا روایت در میان باشد برای و قیاس فتوی نمیدهند چنانچه فاضل
بخاری در ندمة الاجتهاد و مجلسی در بحار با اینهمه تعصب عناد اعتراف نموده و زراره هزاران محدثات را خلاف
ثقلین ایجاد کرده و در تحلیل و تحریم اهم رای خود جسارت می فرمود تا آنکه ابو عمرو کشی از ابن سکان نقل می نماید
تذکره کردیم نزد زراره در چیزی از امر حلال و حرام پس از رای خود چیزی گفت پرسیدم از قیاس
خویش حادث کردی یا از روایتی برآوردی گفت من خوب می شناسم ترا باین امور چه کار ندانی که بسیار
است کبر روایت ترجیح دارد این همه یکسو اعجوبه روزگار و اضحوکه هر دیار باید شنید که در مدت العمر همین
امر نگوشت میرسید که مساغ اجتهاد در مسایل فروعیه است نه اعتقادیه و درین ایام خجسته انجام بگذشت
همیشه بهار کتب فضه گل دیگر شگفت پس چگونه درین زمان نخروشم و مثل غنچه تا کی خون جگر ننوشم که
اکابر علمای طایفهٔ الحاد و زندقه زراره را از انکار علم ازلی و دیگر صفات مقدسه باری و کاسه لیسی مجوس
و برهمنی توحید و اختیار استطاعت چنانچه آتش پرستان تقریرش میکنند همه را بخطای اجتهادی حمل
کرده اند و این امر تفصیل طلب است بدفترهای دراز لیکن مشتی نمونه خروارے اندکے از بسیار کشی در مختار
خود روایت کرده که از حضرت صادق ع در استطاعت سوال کردند فرمود نه دین من ست و نه دین بزرگان
من راوی می گوید گفتم اکنون عبادت ایشان نخواهم کرد و همراه جنازه ایشان نخواهم رفت و زکوة نخواهم
داد امام راست نشست و فرمود چه گفتی پس اعاده کردم ارشاد نمود که پدرم می فرمود که حرام گردانید خدا ج
ایشان را آتش گفتم قربانت شوم پس چگونه فرمودی که نیست از دین من و پدران من فرمود مراد من نیست مگر
قول زراره و اشباه و انتهی مختصراً با اینهمه خیانت اعتقاد برالهیات و اتباع خطوات دجال و مسیلمه کذاب که نتیجه آن لعنة
الله علی زراره و هو شر من الیهود والنصاری بود اکابر علمای یهود تسویلات عجیبه مطمح نظر ساخته اند و نقد دین
و ایمان را در محبتش باخته و این هم الطویل را مقتضے است لیکن بدو حرف اکتفا می ورزم که ملا محمد تقی
پدر باقر مجلسی در رجال من لا یحضره الفقیه درین مقام وا ناصیبتا میزند یعنی بعد نقل این روایت
تفسیر قول امام میکند که مقصود از حضرت صادق این است که قول شان باطل است لیکن بدینجهت نیست
که واجب شود تبرا از ایشان و جز این نیست که خطای اجتهادی ست انتهی ترجمة کلامه و اصل عبارتش این است

ای قولهم باطل و لیس بان یکون بحیث البراءة منهم وانما هو خطاء فی الاجتهاد پس هم شخص مذکور مصداق لعنة الله علی
زراره و هو شر من الیهود والنصاری باشد و هم مصداق خطای اجتهادی چنانچه متعه پانکوهه بزرگ که در کمر آتش

باد فرزندی سوء الخلفه بقوت اجتهاد شما یقین شوهر خود نماید بعد دو وقت سرزنش بروح خویش افاد
نمود داعجبا رئیس المجتهدین باشی و از خطای اجتهادی خبر ندارید که از حد تواتر درگذشت و هر یکی از سنی و شیعه منتقص
بسبب کثرت قهقهه پشت دوتا گشت چون حال مسائل الهیات از توحید و غیره چنین است که مجتهد در آن معذ
است اکنون تکفیر یا تفسیق کسی از امثالش چگونه امامیه را ممکن است تا بآن مرحوم که در فروع مخالفت ایمه کرده
چه رسد فکیف که امر ریاست و حب جاه درمیان بوده باشد که قاضی رطل بوق در مجالس المومنین
قاتلین ایمه معصومین و شیعه ایشان را که بدست خود مرتکب شدند در گروه ناجیه داخل می کند و بنیاد
باعتقاد تشیع می نهد و ازینجا حاصل مجتهدین صدر اول ایشان بر نصوص ایمه بر وضوح اجتهاد
که بدتر از یهود و مجوس بوده اند و لیکن بهتر از ایشان نی باید بلی اگر اصحاب حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله وسلم باشند و نص نبوی بغض بعضهم کما یلوح من الکافی و غیره من الاصول همراه
کیف ما کان واجب التبری هستند و مجتهد الزمانی درین رساله نیز دعوی عدالت و قوت قدسیه میکند یعنی
اجتهاد را باین امور بسبب آنکه ادعای اجتهاد دارد و مشروط میداند و قول تعالی فَلَا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ
بِمَنِ اتَّقَىٰ که در کتاب آسمانی ست بحکم ایمه هدی سینه استدلال شان بدان محرف گشته
نخواهند بیارم بر عاقبت اندیشی پدر مجلسی که چون در کلینی و غیره شب و روز فریاد اصحاب ایمه دیده که
امام مسئله توحید و علم خدا با ارشاد نکن که پیشوایان ما در آن مختلف بودند همه را بخطای اجتهادی بر گردا
بلکه با و لولیت کما لا یخفی فلان زراره رئیس المتحیرین من الدنیا و افقه الستته و حاله کذا کذا اما قول ملا کننده
بهتر از ایشان واجب گشته پس برای خدا و رحمی چند از من بشنو که کشی از محمد بن احمد از محمد بن عیسی از علی بن الحکم از
رجالش از امام صادق رضی الله عنه روایت می کند آنچه حاصلش اینست که حضرت فرمود چه مدت شد که زراره را ندیدم
گفتم از روزی چند فرمود پروا مکن اگر مریض شود عیادتش مرو و اگر بمیرد و بر جنازه اش حاضر مشو تعجب کردم و پرسیدم
که حال زراره چنین است فرمود بلی زراره بدتر ست از یهود و نصاری و از آنکس که گوید همراه خدا ست ثالث ثلثه و اگر
باستیعاب مثالب میل داری باید که دست تضرع بدرگاه باری بر داری تا رساله منفرده درین باب جمع کنم و بر هر کسی عیان
گردانم که مجازی او از طرق کثیره و اسناد شهیره و مسندات معتبره به ثبوت رسیده و ابن محمد بن عیسی از اصحاب امام صادق
است که بیاد می آید که علمای رجال او را بذم و قدح تناول کرده باشند سیما بعد از انکه ملای مذکور چنان افاده نموده که
که بدان پی بروی اکنون از مداح این رئیس النواصب ابلیس لروافض باید پرسید که بیزار ازین دشمنان اهل بیت
که هم دشمنان خدا و رسول او بودند واجب شد یا هنوز این ابالسه واجب المحبة اند بلی ازواج مطهرات حضرت سید
کائنات و خلفاء کبیره رسول مقبول و حضرت بتول و مهاجرین و انصار از سابقین و اولین واجب العذاب اند
قریب ست که آسمان خون بید و صاعقه قهر الهی خشک تر ایشان را بسوزد پس بجا ماند سفارش امام درباره ایشان
که صریح مناقض خیض امام ست و این قسم احادیث بسیار ست خدا را حرفی دیگر بشنو که درین مقام بار دیگر تکلیف

نخواهم داد ایشم روایت امام الرفضه ابوعمرو کشی ست از ولید بن صبیح باستادش که من میگذشتم
در روضه بمدینه ناگاه مردی سخن میگوید با من چون التفات کردم معلوم شد که زراره است گفت پروانگی طلب
کن از امام خود برای من پس از مسجد بیرون آمدم و بخدمت صادق علیه السلام مشرف شدم و خبر دادم حضرت
ریش مبارک بدست گرفت و فرمود دوباره که اذن مده او را که آن مرد دو میخواهد که در پیرانه سر بدینت قدریه
اختیار کنم و حالانکه از دین من و بزرگان من نباشد باقی ماند آنکه حضرت امام در روایت اول امری از
سفارش فرمود جوابش تبرا عاآنکه محتمل است که قائلین بالاستطاعة مردم دیگر باشند و در ضلال اضلال زراره
شر من الیهود والمجوس مخجل دجال و مخبر ابلیس نباشند فکیف که زنهار در آغاز ذکر زراره نبود پس دیگران
متعین گشتند که به بعض امام باقر چنبے نبودند و امام صادق سفارش شان نمودند بخلاف زراره کاسه لیسی
مجوس و یهود دو چه تبرع رانیک میدانی که امامیه بجا آموختند که کلام دشمن همانقدر معتبر است که مضرت
باو دارد بالجمله جناب اجتهاد مآب خوب نکردند که درباره اجتهاد باب مطاعن را بر اهل سنت کشودند حالانکه
باستخلاف شیخ فانی یا محض دعوی فرزند مجتهد جانشینی مسند اجتهاد و ریاست را مثل یزید مزین فرمودند چون مقام
تقیه نیست زیاده ازین پرده ناموس مجتهد ندریده کرده تفصیل و تطویل نگردیده بعامی پردازم و میگویم که لا
اهل سنت تاریخ این کلام از معاویه آورده اند بطور دعا که خدایا اگر چنین است او را بازده بخشش مرسان و اگر این امر که میکنم
بسبب علت محبت پدری است این کار را منقلب گردان و شاید که یزید بسبب مزید جهل و ... نسبت بمعاویه چنان
معامله میکرد که فسق و فجورش بر او ظاهر نمیشد چه منافق لوازم و عوارض نفاق معقول الی استعمال میکند و الله یخفی ...
که میخواهم خود هم ندانند تا به دیگری چه رسد و چه عجب که اهل دنیا بپاسداری یزید و فریب مروتش که بروایات امامیه حضرات
اهلبیت بدان اعتراف کردند حالات او را تا بمعاویه نمیرسانیدند و انکار اهل دین و تکفیر ایشان بر نفی بکمال التقوی محمول
میشد والله اعلم بالصواب و اینجا تشبیه کامل حکم توانگرد که جانشینی مثل معاویه با وجود گرگ باران دیده بودنش فریب خورد
از پسر خود تا فضایلش را در آئینه حق نما منطبع گردانید و آنهم بحدیکه نه تنها ملائک ثناخوان او بلکه جن و بشر جمله قربان او
کرد حال مهمل او بعد از تمامی از منه چنین است که ازین کتاب پیداست سیما وقتیکه او بر مسند اجتهاد بقهر و استیلا با وجود دیگر نشست که
بنفقه اند که بینا نگر پیری از خرفتاده پدر مرده نشست بر اجتهاد و چگونه بر ملک اجتهاد مسلط نشود که پدرش بمقتضای مصلحت نام بر
بحث و بیت مذکور معاذ الله اینجا اهل کوفه نزار بر حضرات ائمه هم ترجیح داد و پس پسر دهقان و ... مذکور از معاویه بن ابی سفیان که مشبه به بود بیابر فراتر
نهاد و شاید بیچاره مدامت حال او را چنانچه سکنه ملیح آباد از زندهای حکیم الهی بخش مرحوم القصه یعنی دیباچه کتابشان میدیهند و عجب نیست که
بعض علما بطمع ثروت اجتهادیه او وقت امتحان بدر رد فذات پسر جلوه دادند و در زمانی چند از اوراق کلامیه بهیئت تالیفی پرداخته
بنامش مشهور ساختند و در روز سیاه دست او گرفتند و بادشاه و وزیر از سبب جهل و ضلالت که بعد از نواب مبارز جنگ بر ایشان
محیط بود و هم از جهت که رفضه بلده شب و روز بدو مایل اند بلکه بهلوانان رستم نگر نیز بدلیری او گرفتار اند مبادا فتنه برپا شود همین را
روزند پس قهر و استیلا هم نسبت باهل استعداد لیاقت مثل شهید علیه فیض آبادی سلمه الله تعالی تحقق شد پس این همه اسباب خصوصا جمع شد که مردم

بزر زیر جمع شده و نعم ما قال الشاعر **نظم** ای زر توئی آنکه جامع اللذاتی * محبوب خلائق بهمه اوقاتی * بی تو خدا نه و لیکن بخدا
ستار عیوب قاضی الحاجاتی بود و شاید مسئله او در اعتقاد ائمه هدی که بهتر از انبیا و رسل اند بر مذهب منصور اند چنانچه حدیث کافی
قاصر نظر بر آن نظر دارد و اورا هم بدار و داو و نده الفاظ فی باب کراهیة التوقیت عن ابی حمزة الثمالی قال سمعت اباجعفر
علیه السلام یقول یا ثابت ان الله تبارک و تعالی قد کان وقت هذا الامر فی السبعین فلما ان قتل الحسین صلوات الله علیه اشتد غضب
الله علی اهل الارض فاخره الی اربعین و مائة فحدثناکم فاذعتم الحدیث فکشفتم قناع الستر و لم یجعل الله بعد ذلک
وقتا عندنا و یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب قال ابو حمزة فحدثت بذلک اباعبدالله علیه السلام فقال قد کان
ذلک شارح قزوینی که ملکیت او بمقتضای شدت رفض از دیگران زیاده تر است و از حال اخوی کلینی کمتر نتواند بود در زیر آن میفرماید
که شیخ طوسی در کتاب الغیبة این حدیث را باین روش ذکر کرده عن ابی حمزة الثمالی قال قلت لابی جعفر علیه السلام
ان علیا علیه السلام کان یقول الی السبعین بلاء و کان یقول بعد البلاء رخاء و قد مضت السبعون و لم نر رخاء فقال ابو جعفر
یا ثابت تا آخره و ایضا ذکر کرده که عن عثمان عن النواء قال سمعت اباعبدالله یقول کان هذا الامر فیّ سبعین فاخره الله و یفعل بعد
فی ذریتی ما یشاء سال هفتاد هجری زمان امامت زین العابدین بوده و عبدالله بن زبیر در مکه دعوی خلافت
میکرد و مروان بن الحکم در شام دعوی خلافت میکرده و با هر کدام جمعی بیعت کرده بودند و استقلال نداشته اند
و امام علیه السلام با شیعه خود در آن وقت فی الجملة فراغتی داشته اند و آن وقتی بوده که عبدالله بن الحسن شروع در بیعت گرفتن برای پسرش محمد بن
عبدالله کرده چنانچه مذکور شد در حدیث هفدهم باب هشتادم و وقتی بوده که منصور در فکر بنای بغداد بوده چه اهل تاریخ گفته اند که منصور
دوانیقی در سنه خمس و اربعین و مائة ابتدای عمارت بغداد نموده بواسطه خروج محمد بن عبدالله بن الحسن برادرش ابراهیم چند گاهی آن عمارت
ناتمام ماند چون منصور از آن مهم فارغ شد بار دیگر بتعمیر آن پرداخت در سنه تسع و اربعین و مائة با تمام رسید سال صد و چهل شده
بعد از وفات امام محمد باقر علیه السلام و قبل از وفات امام جعفر صادق علیه السلام است چه وفات امام محمد باقر عم در سال صد و چهارده شده
و وفات امام جعفر در سال صد و چهل و هشت شده پس این جمعیت قبل از سال صد و چهل حاصل شده مخفی نماند که امثال این حدیث از قبیل
استعاره تمثیلیه است که شایع است در قرآن و احادیث مراد این است که وقت ظهور دولت آل محمد علیهم السلام معلوم ما نیست انتهی معلوم
است که اگر قتل امام حسین علیه السلام نمی بود در سال هفتاد میشد و اگر فاش کردن شیعه اسرار را نمیبود که با ائمه ضلالت و پیروان ایشان شیعه نمیبود
در سال صد و چهل میشد پس مراد بحدیث فحدثناکم فاذعتم الحدیث بیان توقیت نیست بلکه اسرار دیگر است مثل بیان تبری از ائمه ضلالت
و تبری پیروان ایشان یعنی روایت است از ابوحمزه ثمالی الضبی ثابی نسبه منسوب بثماله که پدر طایفه ایست و نام ابوحمزه ثابت است گفت شنیدم
از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت ای ثابت بدرستیکه الله تبارک و تعالی بتحقیق تعین غربت ما و شیعه ما نزدیک تعیین کرده بود ظهور این امارت ائمه هدی
در سال هفتاد هجری پس چون کشته شد حسین علیه السلام سخت شد غضب الله تعالی بر بشر کان اهل زمین پس تاخیر کرد برای اخذ انتقام آن بشر کان
از سال صد و چهل هجری پس حکایت کردیم شما را با سر خود پس فاش کردید حکایت ما را کشف دید پرده سر ما را مراد این است که آن زمان
ما و شیعه ما نزدیک تعیین شد و چون افشای سر گردید آن زمان نیز تاخیر شده و نگردانید الله تعالی برای آن ظهور دولت وقتی معین در ما
میکند الله تعالی از ذهن افضل خلائق نیز آنچه اگر خواهد از اعتقادات و ثبات میکند آنچه را که خواهد و نزد الله تعالی است اصل کتاب بیان این آیت

رعد شد در حدیث باب بست و چهارم کتاب التوحید که باب البداء است گفت ابو حمزه پس حکایت کردم این حدیث را برای امام جعفر صادق پس
برای تصدیق آن گفت تحقیق که واقع شده آنچه میگوید که اینجا معلوم شد بعض امام که در معتقدات همه مجوزات این قبیل وقوع می آید با وصف تاخر احدی
اسلام بزبان از وجود حضرات ائمه مرتبه صدق و صفا داشتند خصوصا جناب امیر بمقتضای حدیث خود در نهج البلاغه که علامت ایمان این است که راستی بهتر را
اختیار کنی بر دروغ که سراسر مفید باشد اگر زیاده میخواهی رجوع کن بحدیثی دیگر ازین باب که تمامش می آید که صریح دلالت دارد برآنکه چون ائمه وعده نمایند و گویند چنین
خواهد شد موافق نفس الامر واقع باید گفتن صدق است اگر مخالف واقع شود بازهم مقوله بزبان آورده بجز شما و دوباره داده شود و از جمله علی بن
یقطین راوی نسبت از امام کاظم علیه السلام همین ظاهر است که با شیعیان قرار شیعه اگر خواهد بود چنین واقع که در شان شما تهاداده ... فرود ... حمیری
میگوید که گفت امام موسی کاظم که جماعت شیعه خوشحال کرده خبر داده شد بارها از سال دویست هجری مراد سالیست که مامون امام رضا ...
خود کرد شیعه را آمیزه ... رخاطر با قرار داده اند انتهی و قبل ازین آنچه مومنین با کعبی آورده ند کالنار علی العلم است تکرار شهر فرمیاد از امام کاظم ...
در حرم نمودند و بخبرت ... داگی مدلول چه حیلها که در ادای امانت مذکور نکردند کما عرفت پس عقوبات افعال ایمه بحبس مذکور خطاهای ...
باشند و آنچه از شیعه صادر شده خواه موقتی باشد یا دینی خطای جتها دیگر نصوص کا بجا نسبتی تمام آید و لیکن معلوم نیست که کدام یک از عمر
و بدتر است اگر چه توقع از مجتهد الزمانی آنکه عنایت نفس نفوس ایشان محجوب بود حقه نزد او اهم از حضرات ائمه باشد چنانچه از سابق و لاحق بنظر بعمل آمده
شیعه مفهوم توان کرد بلکه بیهی کاری توان نسبت ائمه را اکثر تقیه بر حرفی بود از خطای اعتقادی که بهترین ائمه المحدثین اهل نفاق ... نسبت که مجتهد
متقابل این عمر بازه قامت فرزند خود بجای عمر ... ... جمیع اهل سنت ...
بمرکز کبیرا فتراء باشند و محققین انکه بحقائق از زمان خلفا کو بکو سایه ... مجتهد ... عنایت ... اهل سنت
به مرتبه لا اشتراطی شده هیچ شرطی از شروط و قیدی از قیود ندارد و لیغی بلی وجود جمعی تا دانی ... مجتهد ... اهل سنت ...
که حال این تعقشف باید دید که بر اهل سنت چنین تهمت میکنند که جاهل کودن را مجتهد میدانند و بر آنکه ... این شیخ ...
کتب اصولیه مکتوب است که برای اجتهاد شروط را ذکر میکنند و قوت استنباط مسائل فرعیه از ادله شرعیه ضروری بنابر ... کتب
متعبر دیگر نیز هر باب بلکه قریب دو هزار جیزی که خود علمای فقه از آنچه تنها ... علم مذکور بدرجه کمال نمیرسند قبل ازین هم و عالمان ابن شیرزی
... و ایشان است که خواهد ... علم الهدی تا منی مثل شافی ... نیز او اول لیل ... که جهل ... عالم مثل افسانها مشهور ...
... مذکور و علم الهدی تا منی جامی این مطلب ... زیاده تر بعد و نسبت ...
امام حسین از یزید ... پس آنجناب تقیه نمود ... حسب جاه و عزت
بود و مهاجرین و انصار ... کی جاهل و بی پا کی فتاک که ... امام اعظم حلی در منتهی المطلب ...
مجتهدین مندارد جائیکه خلافت ... در مسائل ... ابراهیم ... و با الجمله در کتب اصول معنی اجتهاد و شروط و قیود
باید دید و بر ... از مجتهد باید چنین دید که کلامش ... مباحث از منقولات شعرا و ظرفا ... از پایه اعتبار در گذشته که گفته اند ٥
... کنده ام ز ... ... از عجائبست ... مجتهد ... قوت ... در پرده دعوی اجتهاد در ...
گوشه نشین ... کتب دیگر ثابت ... حامی تکلم ... حقیقت ... کسی از علما و فضلا چنین خبر کی شنید باشی
که صدای ... معلوم شده باشد ... کتابی که ... از انجا که ... الدار بی مروت و عبد العظیم صفحهای

و همچنین میان این دو رئیس الاخباریین میرزا محمد فرزند عبدالنبی این مجادلات بود و قس علیه هذا میانهٔ اصولیه و اخباریه متفرقین یا مجتمعین الی یومنا
مشاجرات بین یا و مفصل شد اگرچه مجتهد بخاطر بسی سبقت برگرفته حال یزید و معاویه بدان ملاعنت یاد نمود که طابق النعل بالنعل نفس مجتهد
و پیش منطبق شد انهماک که بنوشت در آمد حال معاصر یعنی واما حال محمد مجتهدین ایشان که بر کرسی مملکت و قضا حاطه داشتند و مسند اجتهاد را
بجلوس خویش می آراستند پس کلام در نیست که راه ایمان و اسلام را می پیمودند یا از این قیود هم مطلق العنان و خلیع العذار و نصوص امام را
بدتر از مجوس می دانستند و بگر یاد می نمی کرد زراره و اخوان مستوی ابو بصیر معنوی او که با صدق الصادقین و افقه الفقهاء ملقب شدند نیز شیعه اند
که قبله عالم یعنی امام صادق علیه السلام در حقیقت مطعون کمال ساختند و مجوسی کرده اند و امامیه حضرات ائمه معصومین را از جملهٔ نقل مذهب گذشتند و دستند که
بچه های ایشان نیز که بالکلیه بجز فرزندان ایشان محروم گشتند ۵ نیا مذهب کستی قرآن نگوییم که خار کی بر گل تا بع حضرات ائمه شدند و آن
وظایف الهی را یا عین مجتهدان که مسند بعضی از بزرگان اهل بیت ایشان را از مجلس شریف بیرون راندند سفارش را گوش نمیکردند و برخی خدام
خویش و در جایگاه می نشاندند تا ایشان امیر و اصلی سامان چنانچه در مختلف کشتی دیده باشی ۵ بسی کن گر زیر نیدند و باکه پیوستند ونجیبان فن کشتند
که این عبارت سابق اهل حقایق زمان قلم زنده و در بن وقت آمده و بعنایت ملک الهی عز و جل آن احادیث الفاف گوش شد که مجتهدین در فقه خوشته بودند که
مجوسی می دانند که حقیقت حال ایشان از نهایت نماند که خواستند چنین امام را که حفظ الهی نص کل فی بود گمراه نمایند و لبیا ازاکابر طائفه مثل ملا تقی مجلسی
مجلسی و حرف آخوند ملا محمد باقر اجتهاد بر کرده و نیز بدند و ایشان را ارحم بلکه با جود نهه باشند و نقد صاف صاف گفتند که افعال ایشان موجب لعن
و هتر از بیست این طریق یعنی بعد نقد روایی امامیه چه خوش فرمود کاگر بیند که مجتهدین بر مراحل نهند فاذ ورت اهتمام زیر مجدوره و کلاب
مسطور و بیچ ور نند و منتهای شان از کواهنه بود و خطبه بعمار بهتا خود خواهند نمود اگرچه پیر و صلحاء مجتهد فانی در کتب مطبوعه ما مطبوعه
این نوع امور را نسبت بصوفیه باز گردانیده دانه باب النزاع که در مشکلین دایره بود بر آمده و خلعت خروج پوشیده و شاید که در صدد امامیه
نیز مین رسم و عادت باشد که بقول و فضلات اعرابی نخورند و هرچند پیر خرف را مین کمان بوده که تصوف خاصه سنیان است لا یوجد
فی غیرهم ولیکن روح ملا محمد تقی مجلسی و دیگر اکابر شیعه را هنوز یقین این معنی است که خاصه شیعه اثنا عشریه است و هر که مخالف اهل سنت
از در و غ زبان است چنانچه رساله او حاضر است و الله اعلم و علمه احکم اتمتالله تعالی در ینباب هم بدلایل الزامیه بسیاری از اوراق
راضیه این کتاب و خاتمه مقالات و ابواب پیگردانیم تا روح این پیر خرابات بگرداب عتاب این مباحث بماند رسیدیم با حایات
توثیق کلینی و تسویلات قزوینی پس بدانکه سوالات اینگونه بسیار بدان متوجه است که بلای حسن ما باشد محقق باید کرد که آغاز اجمال
آن از کدام وقت بود که معلوم نشد و ظاهر و متبادر آنست که روز هجرت است که مراد از سال سنین البته سال هجری است و مجموع فی
الشرح و از این زمان با ظهار فریقین موجب تقرر جهاد و ترقی دین اسلام بود و از این جهت آن را مبدا اقرار دادند و بر ظاهر است
که ور که تشریف جهاد و مقابله کفار و شوکت کجا بود بلکه مشرکین شوکت و صولت داشتند و شهادت حضرت و ابطال ایذا های
شدید خواستند تا هجرت بوقوع آمد و در قرآن مجید هم مصرح است الغرض بر قرار و اد شارح و رمدند که جز بلا چیزی نبود مگر زمانه دو بار
یعنی عبدالله بن زبیر و مروان بن حکم که بر تصریح این نا جنس ثابت بالمعنی المعلوم زمان فراغ حضرت ائمه و شیعیان ایشان
بود و العجب که جناب تقوی عالم ماکان و مایکون زمان جلوس میمنت مانوس یعنی خلافت و فرمان روای خویش را ذکر نفرمودند
شاید بر جهت که امیه علی رغم مثل سید مرتضی و دیگران خواهند گفت که خلافت بمعنی بود و ابی غیر ذلک مانعتو هو انیه و اگر آغاز بلا از

مدین که شهر شعیب علیه السلام بود پس بسته در شهر بر روی ایشان پس شکایت کردند اهل آن شهر او گرسنگی و تشنگی را
او راوی گفت پس امام علیه السلام بالا رفت کوهی را که مشترف می شد بر ایشان پس گفت به آواز بلند آواز خود ای
اهل شهریکه ظالم اند اهل آن من باقیمانده علم الله تعالی ام که برسل وحی کرده باینمعنی که آن علم در من باقیمانده میگوید الله تعالی
در حکایت نصیحت شعیب اهل مدین را در سوره هود باقیمانده الله تعالی بهتر است برای شما اگر باشید مومنان و نیستم
من بر شما نگاهبان و حقیقه عذابی بر شما نازل شود راوی گفت و بود در میان اهل آن شهر پیری کهن سال پس آن پیر آمد
نزد اهل آن شهر پس گفت ایشان را ای جماعت من این نصیحت بخدا قسم که نصیحت شعیب نبی است بخدا قسم که اگر
بیرون نبرند بسوی این مرد بازار هر آئینه گرفتار بلا می شوند البته از بالای شما و از زیر قدمهای شما پس راست گو
دانند مرا درین بار و فرمان برداری کنند مرا و دروغگو می شمارند مرا در آنچه می شود بعد ازین از کار های شما
بدرستیکه من ناصحم شما را راوی گفت پس شتاب کردند پس بیرون آوردند بسوی محمد بن علیؑ و یاران او بازار
در ایشان پس رسید هشام بن عبد الملک خبر آن نیز پس فرستاد محصلی را بسوی او پس برداشت او را از آنجا بسوی
هشام پس نداشتیم چه کرد با او لیکن ترویحی و پیروان او را میرسد که بگویند این کمال خوشحالی و طیب عیش است
که قوم در غایت تشنگی و گرسنگی باشند و المتوکل نه نعمتی با ایشان رسد تا قدر نعمت بدانند و بهر سر موی شکر پروردگار بجا آرند
چنانچه اهل اسلام توانند است و چون آنها را ندیده مصطفی خود را ازین نوع احادیث که خود دستش بشرح آن مشغول بود تغافل
زده اگر بفرمائی حال حضرت امام صادقؑ به حرف بازنمائیم تا اتمام حجت الهی از هر گوشه نمودار شود در روز بردی ما اقرار
نمایند و گویند که در کتب معتبره ماجور و ستم ظالمین زیاده بر پیامبر است که گفته اید الحاصل مجتهد در خاتمه مقام مذکور حال امام
صادقؑ بدینطور ضبط کرده فلما دخل جعفر علیه اوعده و اغلظ و قال ای عدو الله اتخذک اهل العراق اماما یجبون
الیک زکوة اموالهم و تلحد فی سلطانی و تبعثه الغوائل فقتلنی الله ان لم اقتلک یعنی چون امام صادق بر او داخل شد
کلمات تیز و تند بسیار گفت العیاذ بالله که ای دشمن خدا اهل عراق ترا امام گردانیده اند و زکوة مالهای خود جمع کرده سوی تو
می فرستند در سلطنت من رخنه یا میخواهی و فتنه ها می انگیزی اگر ترا نکشم خدا مرا بکشد باز میگوید که شهادت حضرت
امام رضا علیه السلام بسبب انگوریکه مامون ملعون خورانیده در کتب فریقین موجود الحمد لله که حال طیب عیش
بر چهار امام که ذکر مبارک شان در کلمات ترویحی آمده بود تمام شد درینمقام دو حرف دیگر که فذلکه حساب تواند بود
این هست که برای اهل اسلام ایام طیب عیش و فراغ خاطر عید الفطر و ایام تشریق است چون این روزها هم
حضرات ائمه هدی در کمال حزن و ملال باشند و نص بران نمایند چنانچه دانسته باشی و خواهی دانست که هنوز پیشش
نگرانست که ملکش باد گرانست پس حضرات ائمه را که منهمک در بحر تقیه و غم و غصه بوده اند ایام جمعیت کجا میسر شد
و شاید که بگوئی که روز غدیر هنوز باقی گوئیم درین ایام بر رسولؐ خدا آنچه در نصب حضرت امیر نصیب شده بسبب مستعفی
گردیدنش آیا بر علمای شیعه مخفی تواند بود که از همه مصائب عظیم تر است علی المعرفة الی غیر ذلک من الوجوه و درینمقام حکایتی عجیب
ظرافت هست که در ذیل اوراق توانی دانست ان شاء الله تعالی پس کجا ماند دعوی فراغ خاطر برای بعضی از معصومین که ترویحی دارد

دشوار برای درستی رفاه ورجا بنماید واگر احیاناً کالبرق الخاطف بعد از تنزل وتسلیم اتفاق افتاد نزد عقلا در شمار وقایع
تواند بود که جناب امیر ابلغ بلغا در تقابل بلاء در بلاء هفتاد سال باین عبارت ادا تواند فرمود مگر بدانی که اهل ملت ونحل
حکم کل داده گفته اند مصرع یکی بر صد آینه صد بر یکی ٭ پس رخا بعد از سبعین برای ائمهٔ اهلبیت رضی الله عنهم غیر از خانه
وکشورکشائی وجهانبانی نتواند بود وازینجاست که در نصوص این بزرگان منصوص است خود شارح در حدیث اول باب
نص امام محمد باقر العلوم را شرح کرد که ای ثابت بالیقین الله تبارک وتعالی لفراغت ما وشیعهٔ ما ظهور امارت ائمه را
سال هفتاد هجری تعیین کرده بود باز او حبیب وراست متحیر میگردد که مراد فراغ امام سجاد است بخانه نشینی حالانکه
که در باب نزول کتاب مختوم در کافی موجود است همین است که در خانه منزوی شو وخاموش باش که یقیناً وقطعاً بلای
تقیه است پس این اخوشحالی ورفاه ورخا توان گفت یا اشتداد مصیبت که ترقی دشمنان شب وروز ملاحظه
ونتوانند که احکام الٰهی بیان فرمایند بلی وسعت عیش وطیب خاطر اگر برای تشعین باشد بر جای خود خواهد بود
که باب هدایت بسته وقلوب مخلصین خسته وطرق تلبیس ودروغ وافترا بر ائمهٔ هدیٰ بی تدارک وسزا کشاده شد نعوذ بالله
من الاعتساف وترک الصدق والانصاف الغرض همه حیرتم که چنین محقق بی عدیل یعنی خلیل قزوینی را در حدیث الی السبعین
بلا وجه بلا پیش آمد که بقول حافظ مصرع انچه گفت برید صبا پریشان گفت ٭ وانمقدار را هم نصب العین نگذاشت
که حضرات ائمه چه منصب داشتند که هیچکس را از انبیا ورسل متقدمین نصیب نگشته لما مر ودر واتیات آن علما چه نوشته غالب
از جناب ائمه درین خصوص چه مروی شده سیما جناب اعور المحدثین از حضرت امام رضا در اصول کافی چه تحقیقات کرده حرفی از ان در حقیقت
مجملاً انیست وتفصیلش عنقریب انشاء الله تعالی بعد ازین می آید که مبعوث شدن حضرات اوصیا برای هدایت ورفع اختلاف
از نشان امت است وآن مقتضی بود که مرجع خلائق شوند یعنی به بیان احکام مشغول باشند تابندگان الٰهی مهتدی شوند
دائمه از عهدهای خویش که کمال دینی ودنیوی ایشان بود برآیند وچون اینمعنی صورت نه بست باید که آن زمان وقت بلا
باشد نه وقت رخا فکیف که هرج ومرج در زمان عبدالله بن زبیر ومروان بن حکم زائد الوصف مظنون باشد وعند
در هر آن رو دهد که مبادا درین فتنه ها گرفتار شوند که بزرگان گفته اند ودر مثلها بر زبان اهل تحقیق دائر است مصرع
در بلا بودن به از بیم بلاست ٭ ودر قرآن مجید باید دید چه نازل است که لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا چنانچه علما
دلیل توحید باری عز وجل چه بیان کرده اند ودر تفصیل تمانع چه ذکر فرمودند وشیخ در گلستان میگوید که ده درویش در گلیمی
بخسپند ودو پادشاه در اقلیمی نگنجند وپر ظاهر است که یکی از دو پادشاه اکرام بزرگی میخواهد ودیگری ذلت او وا کسی
حبس را ودیگری اطلاق او را واین اختلافات سرمایهٔ فساد میشود وخون هزاران هزار کس می ریزد وگرد آشوب وفتنه
در عالم می انگیزد وهرگاه این هرج ومرج موجب زیادت بلا ومحن وآشوب وفتن است رفاه ورخا را درینمقام چه گنجایش است
وچگونه عقل تجویز کند که حضرات ائمه وقتیکه عالمی در سوز وگداز باشد فرمایند مصرع که دو کان مارا گزندی نبود چنانچه
حکایت صاحب دلان بالا دانستی پس شارح قزوینی را هیچ معنی بی غبار بدست نمی آید که قلوب سامعین وناظرین را طمانینی
افزاید واعتراض ابوحمزه ثمالی لقمان حکیم طائفه غالی هنوز بر جای خود قائم است زیرا که توقیت بداییهٔ معین کردن وقتی است

برای چیزی می وآن بالیقین در حدیث مرتضوی صراحةً موجود که تا هفتاد [illegible] بعد از ان خاو لبقول نحانی و تقریر ائمه
هنوز صورت رخا بعد امتداد نیز بنظر نیامده اما انچه حضرت امام باقر تحدید [illegible] ند پس چگونه کافی میشود و گاه
تقریر آنجناب که اصحاب حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مثل جابر بن عبد الله انصاری [illegible] ند کافی نباشد تقریر و تحریر
زیرکان مسلمین چگونه کفایت نماید هَلْ یَسْتَوِی الَّذِیْنَ یَعْلَمُوْنَ وَالَّذِیْنَ لَا یَعْلَمُوْنَ [illegible] نیست که در حدیث جناب
امیر باعتراف حضرت امام باقر و صادق اجله ائمه اهلبیت توقیت مذکور بوقوع آمد و هر گونه مخالف [illegible] در ذکر حالات
ائمه هدی از اصول شیعه بوضوح پیوست بلکه درینجا برهانی قائم است بیانش آنکه از دو حال خالی نیست [illegible] امی دانستند
[illegible] اول بالیستی که میفرمودند که بلا تا هفتاد سال است اگر واقعه کربلا پیش نیاید ورنه تا صد و چهل سال [illegible]
علاوه بر صورت کلام مقدس از دائرهٔ غوائل بر می آید و بر مخبر از واجبات است که اگر خبر بچیزی دهد باید که مطابق [illegible]
گردد آن نگردد و چه جا جناب امیر امام الصادقین نظام المتقین فکیف که پروردگار عالم بندگان را فرماید وَکُوْنُوْا مَعَ الصَّادِقِیْنَ کما [illegible]
و بر شق ثانی حضرت امام باقر این اسرار چگونه دانستند که حکم اخذ علوم از همین در علم و حکمت بود و بس از یحکیس و انیمعنی را اطفال [illegible]
شیعه نیک میدانند پس محال شد که ائمه متاخرین واقف اسرار بوند و اصل و منبع علوم همه از ان باشند ذلک ظن المنافقین و اعدای
اهل البیت الطاهرین علی ما نطق به رسول المتشیعین ان شاء الله تعالی در ذکر علوم معصومین بعضی از احادیث می آید و هیچ رگی و ریشه این وهم
و خیال باقی نمی ماند وَانْتَظِرُوْا اِنِّیْ مَعَکُمْ مِّنَ الْمُنْتَظِرِیْنَ و مخفی نماند که هر که چندی از اوراق کتب شیعه و مختصرات ایشان دیده
میداند که عصمت و علوم لدنیه را از خواص و شروط امامت از راه غلو گردانیده امامت جناب مرتضوی را بر خلاف اعتقاد مهاجرین
و انصار امام حقیقی حضرت سید الابرار باعتراف شارح قزوینی بلا فصل قرار داده امامت متاخرین ائمه را بهمان طور بران متفرع ساخته
معتقد این معنی گشته اند که آن فرشته که همراه حضرت صلی الله علیه وسلم ملازم بود برای حضرات ائمه نیز پس ایشان را حالت منتظره در بیان
نماند اگرچه حضرت را نبود پس با وصف این احادیث علوم غیبیه را در بارهٔ ائمه بعد از تاویل و تسویل برین محمل نشانند که با دنی توجه ایشان حالات
مستوره غیبیه و بواطن امور لاریبیه مکشوف میشد و در کافی و دیگر کتب اصول ازین جنس عزیز الوجود خروارها موجود و دفع دخلها امراه
تقیه کماینبغی مسدود چنانچه قصهٔ مختفی شدن کنیز و عجز امام صادق و خشم آنجناب بر شیعه که با اینهمه را عیب دان میدانند باز ادعای قدما در حرم [illegible]
خلوت و قیل و قال بعین مجیب بروایت کافی گواه هست طرفه تر آنکه از مغیبات اسرار در عالم شهادت خبر میدادند و با وصف عمود نوری که در برج
ایشان سر بآسمان برین کشیده و هر مخلص و منافق در ان ممتاز گردیده نمی دانستند که طائف فاحشه از مدعین فرید و لا بلکه تا تابعین ائمه بعده بخطا
هر وقت برای تمییز شیعه که کار ایشان جز ملازمت شریف چیزی دیگر نیست کما فی مختار الکشی محتاط اند مصرع یار را یاری بود از یار یار اند لشیکر پس نظر
بالطاف جاسوسان از اهل جفا کوفیان هیچ آواز خواندند که چون کردند از خویشتن فاش ؛ عراقی را چرا بدنام کردند ؛ عجب تر آنکه با اینهمه علوم آنها غالب
مغلوب بودند و با وصف حیات متناهی از اذاعت مذهبی جدا گانه تراشیدند و اگر بطور ائمه زندگانی میکردند که مذهب اهلسنت بود باعتراف متقین
شیعه فتنه ها چرا برنمیخاست و این اختلافها که فرق شیعه بصدها میرسد چگونه رو میداد بلکه مذهب یکی میماند و شیعه بزعم خود تقلید ائمه
و اهلبیت از گزند نواصب جان بسلامت می بردند این قوم عجلت پیشه بر خلاف عادت معصومین مسائل خلافیه کتب خویش را [illegible]
و در هر باب و فصلی بکمال تیز زبانی علم اشتهار بر افراختند و مصداق تغیظ و غضب ائمه مثل یهود گشتند حالانکه تا ظهور دولت قائم محکوم به استتار بود و هیچ جا [illegible]

نمونهٔ آن بافتی و آثار وضع و افترای ایشان بر اسامی مقدسهٔ ائمه در خلاف اہلسنت و تعلیه اہل عبت تشنا گشتی وکافی ودیگر اصول این معرکه منبوا منصور است
که هیچ شکی را در ان راهی نتواند بود و حرفی در نموذجی عنقریب بحول الله و قوته رومی نماید و درین ایام خجسته انجام جنان جلوهٔ ظهور داد مخالف مدیثیکه
در بارهٔ مواعید و تسلیه و تملق شیعه می آید انشاء الله تعالی که حضرات ائمه تحاشی نمودند و مطابق روایات اعور المحدثین ندای جمهوری
در دادند که وقت ظهور دولت آل اطهر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مارا معلوم نیست انیقدر هست که قطعاً میدانیم که اگر حضرت
سید الشهداء واقعهٔ کربلا نمیگذشت در هفتاد هجری نور دولت مذکور میتافت و اگر طایفهٔ رافضه مذهب ما را که در پردهٔ تقیه مخفی بود فاش نمیکردند
امارت ما را در سال صد و چهل هرکسی میبافت انیکه شنیدی خلاصهٔ اصل اول هست کما عرفت سابقاً و شیخ امام اعظم اول در کتاب
حدیث مذکور را باین زیادت آورده که ابوحمزه ثمالی گفته بود که یقیناً جناب امیر میفرمود که بلا تا سال هفتاد هجری بیست باز رخا
است و هفتاد منقضی شد و هیچ رخا ندیدیم حضرت امام باقر در جوابش فرمود آنچه آنگاه دانستی **اصل دوم آنکه** توقیت کذا
همه در یعنی گفتند و این مستعجلین ہلاک شدند و مسلمین بسلامت ماندند اصل سوم آنکه کسانیکه وقت ظهور دولت مذکور را مقرر کردند
همه مفتریانند و اہلبیت ازین کذب و افترا منزه اند و ارباب دانش و بینش چنانچه باید میدانند که توقیت عبارت است از بیان
وقتی برای چیزی حتی که شارح قزوینی هم بدان اعتراف کرده پس در صدور توقیت و تعیین که بلا تا سال هفتادم هجری بیست و بعد از ان
رخا از جناب مرتضوی بر اصول رافضه تردد نماند چنانچه در کتاب الغیبت مبین است بلکه توقیت بلا و رجا هر دو عیان شد سیّما
بر تحقیق فریق که بعد بت را بر اتصال حمل میکنند و دیگران شریک او گشتند و اگر بحار مجلسی و کتب دیگر متعلقهٔ اصول و تراجم آن
سیر کشائی زیاده تر عیان خواهد شد که چون حضرت مهدی ظهور فرماید انواع رفاه و عیش و نشاط پیش آید و حاجت بروشنی
آفتاب نماند که ذره پیش خورشید پرتوی ندارد و توقیت و تعیین این دولت و خلافتهای حضرات ائمه یکی بعد از دیگری
هشتاد هزار سال هست و ازمنه سلطنت و کامرانی دیگران قبل از ان از اولین و آخرین و سابقین و لاحقین و غاصبین
و عادلین بیست هزار سال باشد و برین مقادیر چه موقوف که بعد از دیدن روایات خواهی گفت الی غیر ذالک مما نقلوا عن
ائمه الهدی و اگر بالفرض این توقیعات و تعیینات همه از ائمه متاخرین باشد سخن سابق را اعاده بکن که ایشان آن افادات را
غیر ارباب حکمت و علوم کجا آورده اند اگرچه آن روایات خارج از دائرهٔ تعداد باشد حتی که بعضی از محدثین الشیعه
باندک تتبع و استقراء روایات متعلقهٔ سلطنت قائم آل عبا و غیره را به شش صد رسانیده اند کما لا یخفی علی
من سبر ما رواه الجزائری فی تالیفاته و یکفیک مطالعه مثل البحار من بین الاسفار و چون این روایات را با تعیین
و توقیت ادنی تلاش کنی بدایت و نهایت آن در ائمهٔ هدی بجناب امیر میرسد و بوعقلی و نقلی و اگر از ائمهٔ دیگر باشد
باز ضرر متکلم چه خواهد بود زیرا که همه ایشان از اہلبیت بوده اند بلکه از احادیث اعور اہل ضلال عیانست که ایشان
حقیقةً در اہلبیت داخل اند و حضرت بتول بضعهٔ رسول مقبول مجازاً الغرض امامیه را بمقتضای تصریحات ائمه معصومین
چنانچه دانستی که زنهار اہلبیت طاهرین توقیت و تعیین نکرده اند و آن موجب کفر و لعنت است ضرور افتاد حضرت
مرتضوی را معاذ الله از دائرهٔ اہلبیت بدر کردن و این امر در معنی مگر کمتر از قتل حضرات ائمه هست بدست خود عمداً
حتی که این برگزیدگان بارگاه الٰهی وقت بیان آن دست خود بر گلوی حق جوی کشیده اند و صورت ذبح خویش را برای مدعین

مستند بعض همچو تالی لقمان حلیم کرده بی دین گرای العین نموده اند چنانچه روایت قصه ... هشام بن سالم متکفر جناب
امیر عباد با الله از فقهای سته زمان امام صادق در کافی مبسوط است و نیز از ایشان چه بعید که ثقة الاسلام
را بعد از امثال فقهای سته این بدعات را بترویج این کتاب در عالم منتشر ساخته جناب ... جناب فاطمه زهرا
بضعه حضرت سید انبیا را از اهل بیت طاهرین بیرون گردانیده چنانچه بابی در اصول کافی ... اصول محرر
مشتمل بر نفش نیست باب فیه نکتة ونتف من التنزیل فی الولایة و ابن خلیل بن عدیل با وجود ... دعوی
تولای عترت بنایت ... آن پرداخته هر که خواهد بمتن و شرح که شافی نام آنست در عبارت ... رجوع نماید
بعد از سی محنت تو این دانست که دیگران از علمای رافضه علی آثارهم مهرعون یعنی برین جاده ...
نمایت توجیه و جیه نزد این ناصبی و دشمن غوی آنست که بضعه پاک شاه لولاک حقیقة خارج آمد و مجازا داخل
بصدور در وقوع از حضرت وصی مطلق خلیفه بلافصل بر حق چه رسد که محدثین ایشان اصل منافی
اظهار کفر و کتمان ایمان تا وقت شهادت پر شمرده اند پس درین امور سبیل این دو دشمنان عترت طاهره را چه که در هن باک علمای
مسلمان خاک ... پاک هر چند خلیل در شرح فارسی که پاره ان هزاره کوشش نموده ... تفصیل اخراج داخل ...
نگو ... با خر همان ناصبیت از کلامش متشرح است نفس ... جز این نیست که اراده میکند الله تعالی که بر طرف کند
از شما چرکین شک و ریبت رب العالمین را که اهل خانه نبی اید و پاکیزه کند شما را پاکیزه کردنی عظیم میخواهد با اهل
بیت ائمه علیهم السلام را وامامت ایشان را هر که داخل شد و در امامت داخل شده در خانه نبی صلی الله علیه و آله در
کلام مختصر نیز اشاره شد که جناب سیده خاتون قیامت در اهل بیت داخل است نه عصمت ان جناب را
شامل و ائمه هدی که درین زمره اند و پاکیزگی دارند بدین معنی است که در ربوبیت خداوند عالم شک نمیکنند
و اگر خلفا را داخل نمود ند تبرزبانها ... که حرفی از ان آنست که حیوانات نیز درین شکی ندارند و پروردگار
خود را میدانند گوینده قصه کرسی در تقریب شادی کتخدائی پسر گفت خوب شد که یاد انجان شد و اگر میل بود کی
مشکل بودی پس بعد از فهم این نکته توان گفت که جناب خلیل بن عدیل در اخراج حضرت بتول زهرا حقیقة
کمال مراعات ادب و احسان عظیم بحال جناب زهرا نمودند و لفظ اشاره نظر باحتیاط آورده ورنه لفظ دلیل خفی
چنانچه در بحث الخلافة حق اذا انتهت الیک مذکور است فلا الفضل مخفی نماند که شارح خلیل بن عدیل زیر بعضی
ازین احادیث بحرفی چند گفته که مراد نفی تعیین قبل از ارسال و وقوع است پس منافات ندارد ... گذشت
حدیث سی ام باب هفتاد و نهم و نزد احقر الناس کتاب اصول کافی ... صحیح است ولیکن نامر بوط ...
است از مقامات متعدده پس این باب را هر چند جستم نیافتم و حال ... عیان است که ...
طلبه هم مخفی نتواند بود پس در حقیقت ثبوت بنا قضی دیگر ... درین زمان فقط پاره و شرح
فارسی مذکور نزد من است قریب بست جزو دیگر هیچ اصلا ... بسیار مبسوط و مشتمل بر فواید است بر عندیات
شارح آنکه مراد بوقاتون جمع اند که دعوی علم ... از مستقبل میکنند بی اعتبار بوحی آلهی پس دعوی

علم غیب میکنند آن موسی تا آخر استشان هست برای بیان اینکه علم غیب غیر الله تعالی ندارد صدق در اول بتشدید
دال و در دوم بتخفیف دال ست یعنی روایت ست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت گفتم که آیا برای
ظهور این امارت اهل البیت وقتی معین ست پس سه بار گفت دروغ گفتند جمیکه دعوی علم بوقت چیزها
میکنند بی وحی اشارت هست باین معنی که این بتوسط وحی و بمطابات از قران بما رسیده هنوز بیان آنکه غیب
را غیر الله تعالی کسی نمیداند اینکه موسی علیه السلام وقتیکه بیرون آمد رونده بسوی صاحب کل اختیار خود بمعنی
جاییکه مامور بود برفتن بانجا که کوه طور باشد وعده کرد امت خود راسی روز چنانچه وعده می کنند مردم باهم از
روی ظن بقدرت بر فعلی در وقت اینده وصلحا در ان وعده انشاالله میگویند بموافقت قول الله تعالی در
سوره کهف وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ وغیر صلحا نمیگویند پس چون زیاد
کرد الله تعالی درنگ موسی را برسی روز ده روز گفتند امت او که بتحقیق خلاف وعده کرد موسی پس کردند آنچه
کردند که گوساله پرستی باشد مراد انیست که موسی کلیم الله عالم بالغیب نبود وعده از روی ظن کرد و ظن او غلط
شد پس وقتیکه با شما گوئیم شما را سخنی باین معنی که از روی ظن وعده کنیم شما را که چنین میشود انشاالله تعالی پس
بعمل آمد آن سخن بران نهج که ما گفته ایم پس بگوئید بر است او رد الله تعالی باین معنی که ممکن بود و نیز که بر است نیاورد
و اگر گوئیم شما را سخنی پس آمد بر خلاف آنچه خبر دادیم شما را بان پس گوئید راست گفته الله تعالی لا يعلم الغيب إلا الله
باین معنی که استدلال باینواقعه بر صدق آن میتوان کرد تا ثواب داده شوند دوبار اول بسبب ایمان بالغیب که مشترک
هست میان بر دو قول دوم ایمان بامامت ایمه هدی که مختص هست بقول دوم چه بظهور خطای اعتقاد افضل خلایق
استدلال اختصاص علم غیب بالله تعالی میشود نه بظهور خطای اعتقاد دیگران اصل پنجم روایت هست از
حسن بن علی بن یقطین از برادرش حسین از پدرش علی بن یقطین گفت که گفت امام موسی کاظم علیه السلام
که جماعت شیعه خوشحال کرده خواهند شد بارزوها از سال دویست هجری مراد سالی ست که مامون امام رضا
علیه السلام را طلبید و ولی عهد خود کرد و شیعه آرزوها در خاطرها قرار دادند چنانچه گذشت در حدیث بیست
و پنجم باب هفتاد و نهم و میتواند بود که مراد این باشد که قبل از ظهور دولت مهدی موعود شیعه را دویست
سال فی الجمله دولتی که باعث حصول بعض آرزوها شود خواهد بود و میتواند بود که متصل به ظهور دولت مهدی علیه السلام
شود والله اعلم و نزدیک باین مضمون گذشت در حدیث سوم و هشتم باب هفتاد و نهم قال وقال یقطین لابنه
علی بن یقطین ما بالنا قیل لنا فکان وقیل لکم فلم یکن قال فقال له علی ان الذی قیل لنا و لکم کان من
مخرج واحد غیر ان امرکم حضر فاعطیتم محضه فکان کما قیل لکم وان امرنا لم یحضر فعللنا بالامانی فلو قیل
لنا ان هذا الامر لا یکون الا الی مائتی سنة او ثلثمائة سنة لقست القلوب و لرجع عامة الناس عن الاسلام ولکن
قالوا ما اسرعه و ما اقربه تألفا لقلوب الناس و تقریبا للفرج شرح عللنا بعین بی نقطه بصیغه مجهول
باب تفعیل یا باب نصر یا باب ضرب هست التعلیل مشغول کردن کسی را بطعام و مانند آن العلل بفتح

والعلل بفتح عین و فتح لام اشاء امیدن کسی را شربتی بعد از شربتی یعنی حیلین گفت که و گفت یقطین پسر خود علی
بن یقطین را چیست حال ما که گفته شد ما را که دولت آل عباس در فلان سال بهم رسد چنین و چنان میشود
پس شد و گفته شد شما را که فراغت شما در فلان سال بهم میرسد پس ظهور مهدی در فلان سال نشد حسین
گفت پس گفت او را علی بدرستیکه آنچه گفته شد ما را و شما را بود از یک معدن که ائمه هدی علیهم السلام باشد
الا اینکه کار شما حاضر شده بود و داده شدید صریح آن را پس شد چنانچه گفته شد شما را و بدرستیکه کار ما حاضر نشد
و پس مشغول گردانیده شدیم بآرزو ها چه اگر گفته میشد صریحاً ما را بدرستیکه این کار نمیشود مگر تا دویست سال
یا سیصد سال هر آینه سخت میشد دلها باین معنی که نرمی ایمان بر بوبیت رب العالمین و دلهای اکثر هر
آینه بر میگشتند عوام شیعه از حقیقت اسلام و مخالف می شدند ائمه گفتند چه زود است آن و چه نزدیک
است این برای طلب الفت دلهای مردم با ائمه و برای نزدیک شدن فرج مراد قدر مشترک میان
حصول ثواب آخرت بمردن و میان ظهور دولت حق است و می تواند بود که مراد ظهور دولت حق باشد
چنانچه گفتند شخصی را اطال الله بقاءک گفت کفی بالانتهاء قصراً مخفی نماند که نظر این تعلیل ست باحتمال
زود آمدن قیامت که در قران و احادیث نبوی بسیار است مثل عسی ان یکون قریبا و مثل یرون هی الساعة

حدیث ششم عن ابی عبد الله قال ذکرنا عنده ملوک آل فلان فقال انما هلک الناس من استعجالهم لهذا الامر

ان الله لا یعجل لعجلة العباد ان لهذا الامر غایة ینتهی الیها فلو قد بلغوها لم یستقدموا ساعة و لم یستاخروا روایت
است از امام جعفر علیه السلام گفت جز این نیست که هلاک میشوند مردم از بی تابی ایشان گفت ذکر کردیم نزد
او پادشاهان اولاد عباس را که روز بروز دولت ایشان زیاد میشود و پس ظهور مهدی موعود کی خواهد شد
پس امام علیه السلام گفت جز این نیست که هلاک میشوند مردم از بی تابی ایشان از طلب برای ظهور این دولت
بدرستیکه الله تعالی عجلت نمیکند برای عجلت بندگان بدرستیکه این دولت اولاد عباس را آخر است که
میرسد بسوی آن آخر پس اگر بتحقیق میرسند اولاد عباس بآن آخر پیش نمی شوند یکساعت و پس نمیشوند مخفی
نماند که این از قبیل تعلیلی است که مذکور شد در حدیث سابق تا احتمال این دهند که بانقراض دولت اولاد عباس
مهدی موعود شود و امیدوار باشند بدانکه شارح قزوینی آنچه در حدیث امام محمد باقر افاده نمود دال بر آنست
که حضرت موسی علیه السلام بطور ظن و خیال در امور عظیمه دینیه وعده کرد و مطابق واقع نشد پس معلوم شد که ضرور نیست
انبیای اولی العزم هر چه فرمایند عین وحی الهی باشد بلکه از تقریرش توان فهمید که حضرت موسی از جماعت جهلا هم
بود که انشاء الله تعالی درین اوقات میگویند و بالاخر نقیصه مذکور که از فتن عظماست نوبت رسید که گفتنی نیست اهل
اسلام را باید غور کردن در آنچه از علمای رفضه بی باکی و شوخ چشمی در هر مقام صدور می یابد که چون مهاجرین
و انصار بعد از وفات حضرت سید ابرار صلی الله علیه و سلم بر خلافت خلفای راشدین اجماع کردند و ترقی اسلام
و ترویج دین متین در مشارق و مغارب بران ترتیب یافت حتی که مخالفین و اعدای اهل اسلام در کتب خویش

نوشتند انچه ایشان در تایید ملت و شریعت محمدی مساعی بلیغ بتقدیم رسانیدند از کسی بظهور نیامد با نهمه کابر
رفضه و مطاعن و تکفیر و ارتداد شان نیز از ان کتابها نوشتند حالانکه بحکم مقدس مرتضوی در نهج البلاغة اجماع اصحاب
کرام و مذهب امام رحب خوشنودی حق تعالی بود و چه عقوبات اخروی ایشان را پیش خواهد آمد و الحمد لله که در امکان
سابق و لاحق ایهم دانستی که ایمه بنصوص احادیث خویش چنین توقیع و قبیح لعمل آورند که سنیان به پیروی ایمه خویش
بجا آورند و شیعه از پیروی ایشان پشت دادند و در و برتافتند بر افاده شارح خلیل فی همین حال حضرت موسی
لیکن معلوم نیست که حال جناب ابراهیم خلیل که بعد آزر در گروه شیعه داخل گشتند چه بود چنانچه در تقاسیر شیعه
هست و این قصه طویل است بر محدثات امامیه در اینجا بطور ایجاز حرفی چند گفتم و گرد الجناب نگشتم و فایده که در نسخه چه
بر تقریر شارح ترتیب یافته آنست که هر چه بر السنه مقدسایه موعود شده باشد ضرور نیست که مطابق نفس الامر گردد
لاجرم همه امور را که در کتب دینیه مؤسس و ممهد گردانیده و بکمال شد و مد آورده اند زیر و زبر شد چنانچه بعداد فی غور
یافت اینست حال مواعید ان بزرگان که اقوال و افعال شان ماخوذ از تعلیم و تشدید ملائکه مقربین و منصوص و ما
از جناب امیر المومنین و حضرت ختم المرسلین است و اگر در مقالات راشدیه گاهی چنین امور پیش آمدی علمای قوم
چه فتنه ها و آفتها برپا میکردند کما لا یخفی اما آنچه در متعلقات اصل پنجم گفته که مراد سالی است که حضرت امام رضی
عنه ولی عهد شد پس جماعات شیعه که مثل سنیان از ان جناب راضی بوده اند چنانچه از علل الشرایع توان دانست
که نام آنجناب ازین جهت رضا شد چگونه تن برضا نهند که بر خزائن و امانات موسوی که در حقیقت تعلق بدانجناب
داشت تصرفها بکار بردند و آنجناب بعد از دعاوی و مطالبات غیر از خاموشی و صبر چاره نیافت پس خوشحالی
و فارغ البالی هر چه گفته شود بجا است فکیف که مکاران غدار بمقتضای تقلید مامون هم سیر و تماشای پهلو
رو نمیدن و وقتیکه بر قتل آنجناب کمر بستند و هجوم آوردند دیدند و هم در آخر چون شهادت ان امام بر هر متحقق
ماتمداری و سوگواری ورزیدند و آنچه گفته که می تواند بود که مراد این باشد جوابش مفصلا سبب تطویل است و
سخن مختصر آنکه تراجم روایات بحار باید دید که دلالت بران دارد که علمای امامیه حکم کرده بودند که دولت صفویه
تا قیامت منقضی نشود و تا ر دز جز باقی ماند و بعد از انقراض و انقضای ان دولت که اهل ایران از زمین
بر زین بیرسانیدند و در سیادت شان کتابها نوشتند کذب این دعاوی بر هر کس ظاهر شد اما اینکه متصل
ظهور صاحب الامر ان دولت بهم رسد پس روایات مخالفه ان بطور دلالت حدی و نهایتی نیست زیرا که
دیدنش واضح میگردد که هرج و مرج بیش از بیش شدنی است بعد از آنکه بعضی از جابرین و ظالمین از کمین بدر
و عقل و نقل آنرا موید است زیرا که در کتب فن جا بجا ذکر کرده اند بلکه خواص و عوام هم میدانند که فریقین در اسفار
باستفاضه و تواتر رسانیده اند که امام مهدی وقتی رونق افزایند که روی زمین از ظلم و جور پر شده و از دین
جز نامی نماند بعد ازین سیر تعجب اینست که در حال و ثاقب و کثرت فضایل علی بن یقطین کتابها نوشتند و از هر دری
کثرت مناقب جلیله او پیوستند و در هر باب سر سری نگذشتند و خود اعتراف بدان کرده که استفاده

از یک معدن است یعنی ایمه اهل بیت طاهرین پس تناقض در کلمات این حضرات معاذ الله بر اصول اهل غفول وید ن
است که حضرات ایمه چنان توقیت کردند که در فلان سال بدست آید و بهم رسد و ظهور مهدی زینهار بوقوع نیامد و
وعده موثقه حضرات ایمه هدی دروغ شد و قبل ازین شارح گفته بود که ایمه از توقیت و تعیین آن منزه اند
بلکه موقتین همه کذاب و ملاعین اند پس در آغاز جناب ایمه هدی را پاک و پاکیزه ساختند و بعد قدری چند اویال مقتدیان
شان را چنان تر کردند که زینهار خشک نمیشود و این غوائل بکلمات مقتدایان امامیه طرفه تر آنکه حال مقتدایان
خویش در فضائل جمیله چنان محقق گردانند که نمونه آن بدفاتر ضبط نتوان کرد و حال قساوت بدین درجه رسید
که بدون استماع قصه های دروغ پیشوایان شان روبراه نه نهند و داد اضطراب و پریشانی بردهند و بی تابی را
باپایان رسانند پس طبقهای شیرین علی ما اشرنا دهنهای این مذهبین را حضرات ایمه طاهرین میدوختند
گمان مبر که عوام شان چنین باشند نه خواص دا کابر چنانچه از تقریر شارح نیز بوضوح می انجامد زیرا که آیا
از کلینی و کشی یا دنداری که اراکین این تخلف و محدثات بعد از واقعه هر امام ردت اختیار کردند و منجملین از
تمامه دنیا آرزوی مذهب مکفرین حضرت امام الدیمه داشتند و بانواع تذبذب زندگانی بسر کردند کلان ترین
ایشان زراره مصداق و هو شر من الیهود والمجوس رئیس المذبذبین بود تا در قریب موت بامامت قرآن مجید
قائل شد و معرفت امام نداشت و بموت جاهلیت مرد تیمار بیان مجتهدین و خزینین کماعرفت مرا را پس از قبول
مذکور هیچ سودی باین کرده زینهار نمیرسد اگرچه ستم بر جان کاغذ و قلم نمایند و دفاتر را مثل نامه اعمال سیاه
سازند حال آنکه نص مرتضوی مثل آفتاب نصف النهار معاین و مشاهد شد که نشانی ایمان اختیار صدق
و راستی ست اگرچه مضرت شدید رسانند و اجتناب از دروغ اگرچه مستلزم فواید دنیا باشد فکیف عصمت و
طهارت و علوم غیبیه و لطائف لاریبیه که برای حضرات ایمه حاصل باشد درین مبحث جز آنکه کتابی میغز د بعنوانی
نویسیم که لم میخواهد صورتی بنجیام نمیرسد حق تعالی اسباب را مهیا گرداند و توفیق تام رانه فیق سازند از انجا
که هنوز مقالات دیگر باقی و مراحل بسیار طی کردنیست لاجرم خود را کشان کشان بدان مقصد اصلی می برم و پیرایه تنگ
بسیار را برای کشف تلمیعات مجتهد میدرم و امید وارم که این مراحل بهمین طور اقتصاد قطع کنم قبالله التوفیق دبیده
از منه التحقیق **قوله** وید ل آه **اقول** لما ادعی المجتهد ثبوت امامة یزید ببیعة عبد الله بن عمر فلابد علیه من بیان
شدة امور الاول ان المورخین المعتبرین صرحوا بها و قد علم کل واحد من الناظرین انهم انکروا عنها حتی لو جری علی
لسان احد کلتهم لم یکن من الکاذبین الثانی ان هذه البیعة منعقدة علی جهاد سیدنا الحسین رضی الله عنه و قد عرفت
ان المجتهد عاجز عن اثباته و واقع فی المغلطة بلا بین الثالث ان بیعة واحد من اهل الحل والعقد کان فی ثبوت الامامة لمن
کان فسقه مجمع علیه و کفره مختلف فیه فکیف یکفی بیعة من انکر استحقاق یزید بین یدی معاویة ابیه و هذا بعد التسلیم کما لا یخفی
علی من له طبع سلیم **قوله** من بعد گذارش است آه **اقول** ازین گذارش چنان معلوم شد که بیچاره مجتهد استیعاب خاتمه
و اعتناهم نکرده و اگر سطری چند در مقاله اولی آورده لیکن از آغازش تا انجامش ندیده و دل برین مدعا بسته

ضرور شد تمام عبارتش را موافق اشاره سابقه ذکر کردن وآن اینست اما ما اخرجه ابن ابی شیبة فی المصنف عن سعید
ابن جمهان قال قلت لسفینة ان بنی امیة یزعمون ان الخلافة فیهم فقال کذب بنو الزرقاء بل هم ملوک من شر الملوک
واول الملوک معاویة فلا تتوهم منه نفیه لا الخلافة لمعاویة لان معناه ان خلافته وان کانت صحیحة الا انه غلب علیه مشابهة
للملک لانها خرجت عن سنن خلافة الخلفاء الراشدین فی کثیر من الامور فهی حقة وصحیحة من حیث نزول الحسن له واجتماع
الناس باهل الحل والعقد علیه وتلک من حیث عنه وقع فیها امور ناشئة عن اجتهادات غیر مطابقة للواقع لا یاثم المجتهد
لکنها تؤخر عن درجات ذوی الاجتهادات الصحیحة المطابقة للواقع وهم الخلفاء الاربعة والحسن رضی الله عنهم فمن
اطلق علی ولایة معاویة انها ملک اراد من حیث ما وقع فی خلالها من تلک الاجتهادات التی ذکرناها ومن اطلق
علیها انها خلافة اراد انها بنزول الحسن له ولاجتماع اهل الحل والعقد علیه صار خلیفة حق مطاعا بجهت له من حیث
الطواعیة والانقیاد ما یجب الخلفاء الراشدین قبله ولا یقال نظیر ذلک فیمن بعده لان اولیک لیسوا من اهل
الاجتهاد فهم عصاة فسقة فلا یعدون من جملة الخلفاء ولا من جملة الملوک بل من اشر هم الا عمر بن عبد العزیز فانه
ملحق بالخلفاء الراشدین وکذلک ابن الزبیر انتهی وازین کلام چنانچه مبنی عیان میگردد که صاحب صواعق تقبیح
و توجیه می کند وقد مر اراان الموجب مانع وان المانع یکفیه الاحتمال پس بر ذمه مجتهد الزمانی ناگزیر ست تدارک
آن فرمودن نه این عبارت را برای اثبات مدعای خود آوردن الغرض اعتقاد ما که معاویه بر سیرت ملوک بود و بر سنن
خلفای راشدین نمیرفت زینهار مخالف قول سفینه نیست ومن ادعی فعلیه البیان فکیف که در زمره ملوک بد
بعضی از اهل عدلی می باشند وجماعتی با وجود ستمگاری وجفاکاری اصرار بر طغیان وعدوان دارند بلکه قریب
کفر میرسند من بعد متحیرم که مجتهد از کجا دانسته که اعتقاد من همان نیست که صاحب صواعق در حق معاویه معتقد است
چنانچه قبل ازین هم گفته بود باید از رساله بصارة العین این امر را نشان دادن واطراف وجوانب کلام را مهمل
ومجمل نگذاشتن وقبل ازین دانستی که ایراد کلام صاحب صواعق برای آن بود که ناظرین در فهم عبارت او
مشوش نشوند چنانچه شرح کردم فتذکر دا گراز لفظ اهل سنت کلیت فهمند غلط محض ست فان فی قوة الجزئیة

قوله علاوه برانچه سابق بتحریر آمد **اقول** ازین قول صراحة دریافته باشی که مجتهد الزمانی مدعای مجیب
مصیب زینهار نفهمیده مقصودش نقل ذمایم یزید ست بعنوانکه خلافه او را که مجتهد بهتر از خلافه راشدین دانسته باطل
کند ودر روایت نماز عقیله که مریدین یزید یعنی رفضه آورده اند از بیخ بر کند واحتمال ماول بودن مثل انحدیث نزد مخالف
باقی نگذارد وبرین امر دلالت دارد نقل حدیث ثومانی وتازیانه اعدل خلفای مروانی ودر حدیث حضرت
رسول ربانی صلی الله علیه وسلم خبر غیبی دادند ومعجزه شریف نبوی نزد اهل فضل ونیز بظهور پیوست از ی
فضله خواران حلی وشوشتری که اعتقاد دارند که یزید در خلافت ذی النورین متولد گشت چو مغز ان هستند که
بود در زمان سیدانس وجان بوجود آمده غلط گفتم زیرا که نزد این پیران نابالغ کار بالغان هم کرده چنانچه بتفصیل
در جلد اول گذشته فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا

کسیکون بالجمله از نص نبوی بدلالت قطعی به ثبوت رسید که یزید زینهار لایق خلافت نیست زیرا که مبدل
دین و مخرب شریعت متین ست و هر که چنین ست لیاقت خلافه ندارد فان اجتماعهما جمع بین الضدین و اجتماع النقیضین
قس علی هذا از تغزیه عمر بن عبد العزیز سلب خلافت او عیان گردید و هر که بعبارت من که درین رساله گفته بودم
رجوع کند نیک میداند که بعد ذکر امور استحقاق خلفای راشدین که از ان بطریق اولی می بر آید هیچ کسی از فضلا
دران بعد از مراعات قانون مناظره قیل وقالی نداشته باشد این عبارت مرتب گردانیدم که در باب بطلان
خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه و تصریح اکابر اهل [illegible] مذکور ست اگر مخاطب والاشان را شوق استماع آن در سر
باشد مختصرش بگوش دل بشنود [illegible] ج الروحانی الخ پس چون مجتهد بجهاز خود فهمیده بود که عبدالله بن عمر
بعیت یزید قبل از خروج امام حسین [illegible] بعضی گفت بعیة اما [illegible] یزید گشته پس بعد تسلیم برای کشف
تلمیع گفتم که بعیت عبدالله بن عمر [illegible] رسوله و منع مردم از خلع بعیتش بعد از خروج شهید کربلا
ملاحظه جور و جفای او در حق سلاله [illegible] صلی الله علیه و سلم بجهت صیانت نفوس و حفظ ناموس بود فلما
وصلنا ضرا کالا یجی بهم نفعا بعد ازین [illegible] را تشریح نمودم که قبل ازین عبدالله بن عمر این کلام گفته بود که مجتهد
دربار نقل میکند القصه چون ثابت کردیم [illegible] که یزید مبدل دین ست و اهل حل و عقد از ایمه و مجتهدین هم در
وقت معاویه و هم بعد جلوس آن بدبخت بر تخت سلطنت از خلافتش انکار کردند ملحقین با خلفاء الراشدین براین مرقوم
مهور خلیفه گفتند تا زبانها زدند اکنون [illegible] خلافت اصول سه گانه که کلام در حقیقت خلافت یزید در بدو عهد
لی آخره بود نه دیانی ست که پایانی ندارد [illegible] نقد در انکار اهل حل و عقد روایات و عبارات آورده ام که
هم شامل ست وقت معاویه را قبل از خلیفه شدن یزید و هم بعد و عهد او را که یک ساله کامل این امور منفرد او رست
واند شد اکنون بار دیگر بیر نابالغ را مقتضای [illegible] که طفل مکتب نمیرد و ولی برندش کشان کشان باید بردن
[illegible] کتاب [illegible] سلس ست پیش [illegible] که اثبات مولف آن در جائیکه شهادت امام حسین را ذکر
[illegible] از لفیت و تبوست [illegible] از هر داد و چون مردان
یزید [illegible] بکر جواب [illegible] عبد [illegible] طعن وانمود و نکیر شدید نمودند و انهیب قتل از
واقعه کربلا و حره بود یا بعد آن والعجب [illegible] مشغول باشد با ثبات شروط خلافت
برای یزید و بعیت اهل حل و عقد [illegible] بر خلفا به ثبوت رسد فاعتبروا
یا اولی الابصار و [illegible] الی المجتهدین الذین یجهلون
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

المقالة السابعة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد

و بیعت عبد الله بن عمر با یزید و منع از خلع او اول دلیل بر حقیت
خلافت اوست زیرا که جلالت شان و تورع و تقدس او بمرتبه ایست که صاحب استیعاب نوشته قال میمون
بن مهران ما رایت اورع من ابن عمر و کافی ست در تورع و اتقای جناب ایشان اینکه بسبب فرط احتیاط و وفور تقوی
از بیعت خلیفه چارم یعنی حضرت علی بن ابیطالب انکار [illegible] زیرا که فرمودند و بطیب خاطر و صمیم فواد بیعت م[عاویه]
بن ابی سفیان را از جهت تحقق شرایط خلافت [illegible] قال فی الاستیعاب قیل لنافع ما بال ابن [عمر]
بایع معاویة و لم یبایع علیا فقال کان ابن عمر لا یعطی یدا فی فرقة و لا یمنعها عن جماعة و لم یبایع معاویة حتی اجتمع ع[لیه]
و هر گاه اهل مدینه خلع بیعت یزید کردند جناب ایشان اظهار [illegible] و انکار و وعید فرمودند چنانچه در جا[مع]
الاصول از بخاری و مسلم آورده قال لما خلع اهل المدینة یزید بن معاویة جمع ابن عمر حشمه و ولده قال سمعت رسو[ل الله]
صلی الله علیه و آله و سلم یقول ینصب لکل غادر لواء یوم القیمة و انا قد بایعنا هذا الرجل علی بیعة الله و رسو[له]
و انی لا اعلم غدرا اعظم من ان یبایع رجل علی بیعة الله و رسوله ثم ینصب له القتال و انی لا اعلم احدا منکم
خلعه و لا تابع فی هذا الامر الا کان الفیصل بینی و بینه انتهی بالفاظه قال الفاضل المجیب حال بیعت ایشان
از ین مذکور شد فلیتذکر و رشید المتکلمین انار الله برهانه امام فخر الدین در کتاب ایضاح بدلایل و حجج قاطعه
رسانیده اند که عبد الله بن عمر با وجود اعتقاد بحقیت خلافت امیر المومنین از حروب بغات متقاعد شده و
ایشان مقبول جناب ولایت گردیده معهذا ندامت [illegible] ایشان در آخر بر عدم بیعت آنجناب منقول

است واین همه انصاف البته موجب تورع ومدح ایشان تواند بود کما نطق به القران المجید اِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا اِذَا مَسَّهُم
طٰٓائِفٌ مِّنَ الشَّیْطٰنِ تَذَکَّرُوْا فَاِذَا هُمْ مُّبْصِرُوْنَ نه جای شورش وسرزنش والا اکثر مقدمات ممهده ام صول سیاه
پوشان بطریق اولی درهم خواهد شد کما لایخفی علی من طالع خلاصة الاقوال من بعد التماس میدارد که تخلف بعضی
از فرزندان امیر علیه السلام ودیگر بنی هاشم که مورد لعن وقتال است ودر طلب آنها چندان اهتمام مبذول شد که
وقت توجه بعراق وعده ووعید هم از امام مظلوم نسبت بانها بعمل آمد وسودی نکرد علاوه بران بیعت یزید اختیار
کردند وحالانکه گناه ایشان که موجب ضعف عذاب است کافی در تورع وتقدس انها تواند بود یا نه والعاقل یکفیه
الاشارة بار خدایا اگر مراد از لعن رحمت ورافت ایمه اطهار یا ابعاد از مقام ابرار واز لفظ قتال دفع
عین الکمال باشد وفضلت وبزرگی عبد الله بن عباس که طوق احسانهای جناب امیر ع در گردن داشتند واز
فضائل وکمالات ایمه بسبب قرابت لزوم صحبت آنجناب واقف تر بودند غالباً ناشی از همان امر باشد که در
وقت خلع امام حسن ع از ایشان وقوع پذیرفته که بنظر امعان موجب واقعه کربلاست فانه الاقرب مع آن و
الاقرب کالعقرب یا مبنی بر عدم معیت شهید کربلا بوده که روبروی شان نهضت فرمودند واز رویای صادقه
خبر داوند متوسرشند وبنا بر اینه دنیا داری مثل عبد الله بن عمر زار زار میگریستند وبمنطوق ایت کریمه اُولٰٓئِکَ
الَّذِیْنَ اشْتَرَوُا الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا بِالْاٰخِرَةِ فَلَا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ یُنْصَرُوْنَ درنمی نگریستند بالجمله مقبولیت
این بزرگان که پاره از وصف شان بقلم آمد مثل دیگر نصوص معصومین دالت بر فرعیت امامت دارد
حالیا علمای ایشان را غیر ازینکه بنا بر تطبیق روایات وسلوک مسلک انصاف در حدیث معرفت امام طریق
تاویل مسلوک دارند وگویند دلالتش بر وجود امام در هر زمانه ممنوع است وضع اضافت برای عهد است
برای استغراق وترتب وعید وقتی است که امام موجود باشد ومعرفتش حاصل نکنند یا وعید باوجود معنی
التثنیه محمول بر مبالغه وتاکید است یا مراد از امام پیغمبر زمان یا کتاب خدا اعنی قران است در حقیقت
علاجی نیست ولکان بعض هذه التاویلات مخدوشا فی زعم بعضهم وظهر مما تلونا علیک ان تخلفین التقاعد
عدین عن نصرة الامام من اهل الکوفة المتخالفین علی انفسهم واموالهم واولادهم ونسائهم من سطوة یزید
وعناد عبد الله بن زیاد ونصبه لم یخرجوا من دایرة التشیع فکیف یعدون من جملة المرتدین علی اعتقاد
هم الاکرمون عند الله لاخت یارهم التقیة وقد قال الله تعالی اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰکُمْ قوله
ایشان پیش ازین مذکور شد فلیتذکر الخ اقول حال رضای ابن عمر بر بیعت یزید وعدم رضای او بر
بیعتش در ماسبق بدلائل واضحه بحیز تحریر آمد فلیتذکر کلام فاضل رشید که در ایضاح نوشته لا نسلم
قابل تثبت باشد فضلا عن کونه دلیلا قاطعا ومن ادعی خلاف ذلک فعلیه البیان واعتقاد ابن عمر
بحقیت خلافت جناب ولایت مآب [illegible] بیعت آنحضرت [illegible] من لم یکن فی
عنقه بیعة لقی الله ولا حجة له [illegible] نیست وترک جهاد بغات و خوارج

در کتاب سعادت انتساب سید الوصیین که محبب ذکر نموده حالانکه در کلام مستشفی علامه مذکور نبوده ابتنا بسبب فرط محبت ابن عمر
دلیل دیگر بر سوء اعتقاد او بحقیت خلافت نفس رسول افزوده است ع این کار از تو آید و مردان چنین کنند ۱۲ التحق
که دلیل عمده بر سوء ظن با ابن عمر نسبت بمصداق علی خیر البشر من ابی فقد کفر ترک جهاد در رکاب سعادت انتساب الحقتک
است الا قبول عذر و ندامت ایشان پس امری عجیب است که از قلم مجیب چکیده زیرا که اگر کسی شرعی داشته باشد
از وجوب جهاد ساقط است و هرگاه آن عذر را بخدمت امام عرض نماید و امام نیز قبول فرماید بطریق اولی
سقوط وجوب از میشود و معذور میگردد پس با وجود قبول عذر و ندامت اخر عمر معنی ندارد و طرفه آنیست که فاضل عزیز
که از اکابر اهل سنت محسوب است در تحفه اثنا عشریه ترک جهاد را محمول بر کمال تورع و احتیاط نموده و خطا نشمرده
سبحان الله قتال مانعین زکوه و قتل سیف الله مالک بن نویره را بحقیت که مثل عمر بن الخطاب الذی ینزل
علی رایه الکتاب بکلام صدق نظام هر ره الاسلم تکلم میفرمود خلاف احتیاط نباشد و جهاد در رکاب سعادت
انتساب سید الوصیین و افضل الاولین و الاخرین خلاف احتیاط باشد ان هذا لشئ عجاب از اینجا معلوم میشود که
اعتقاد حقیت خلافت آن حضرت بفاضل عزیز نیز حاصل نبود و الا ترک بیعت و اطاعت امام بحق را
احتیاط نمیدانست اما آنچه مجیب نوشته که این شمه انصاف البته موجب تورع ابن عمر است پس معلوم نیست
که ترک بیعت را انصاف دانسته یا تقاعد از جهاد را یا ندامت لسانی را که در اخر عمر منقول است و پر ظاهر است
که ندامت اخر عمر بر تقدیر تسلیم [illegible] و لا یغنی من جوع و هرگاه ندامت آخر عمر دلیل تورع ابن عمر باشد مدح
[illegible] کذب صریح خواهد بود من بعد ملتمس است که ترک بیعت امام بحق کیفیت
بیعت یا صیغه [illegible] باشد مدح او و تورع و تقوی دلیل فسق ماح است یا نه و استدلال مجیب
بآیت اِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ بعید از انصاف است زیرا که ترک بیعت امام بحق بمقتضای روایات
متفق علیها باعث موت جاهلیت و اکبر کبایر است آنرا از قسم طایف شیطان دانستن و بمنزله وسوسه قرار
دادن موهم اعتقاد عدم حقیت جناب ولایتماب است و آنچه نوشته که و الا اکثر مقدمات عمده شیعیان
درهم خواهد شد غلط فهمی مجیب است زیرا که اصول اصیله شیعیان بواسطه ایمه معصومین و سید المرسلین و جبرئیل
امین ماخوذ از حضرت دیان یوم الدین است و درهم کردن آن از فاضل مجیب از اهل نحل او غیر ممکن و از خلافته

لا قوال امریکه باعث ابطال اصول [illegible] اجیه باشد ظاهر نمیشود و من ادعی خلاف ذلک فعلیه البیان
و تعریض بسیاه پوشی که [illegible] راجع بطرف خلفای عباسیه که بنابر تصریح سیوطی و غیره
خلفای حق بوده اند میشود که سیاه پوشی [illegible] خود ساخته بودند و خبر نشان سیاه که در لشکر خال
المومنین بود و ان نشان را نشان جناب [illegible] و آله و سلم می گفتند نیز بسمع شریف رسیده باشد

قوله من سبب التماس میسد از رکه تخلف بعضی [illegible] امام و دیگر بنی هاشم که مورد طعن و قتال
است **اقول** از حسن مبانی پی بحسن معانی می توان [illegible] و بیان پوشیده نیست که عبا

مجیب غیر مصیب سراپا مملو و مشحون بمعتقدات نقطیه و ترکیبات غیر مانوسه و ضعف تالیف و اجمال مقتضی ابی
لا اجمال می باشد چنانچه درین عبارت نیز لفظ مورد لعن و قتال چه قدرها دور از محاورات فصحاء و ارباب کمال است
با اینهمه مجیب مذکور معتاد شده بکثرت تحکمات و دعاوی بلا بینه گردیده هیچ جا شاهدی و دلیلی نمی آرد و بر محض ادعای بلا سند
اقتصار می نماید و این طرز غیر سدید که مجیب معیند در تحریر عبارت مخترع ساخته از عبارات سابقین و لاحقین
بمراحل دور افتاده طرفه اینست که بهمین عبارت که عاری از معانی و شواهد در مقابله خصم می نویسید می نازد و
بر خود می بالد بالجمله اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه ایدهم الله بنصره اینست که کسانیکه بدون عذر شرعی
تخلف از مساوات مصاحبت جناب سید الشهداء و خامس آل عبا علیه افضل التحیة والثنا نموده و قبول دعوت
[illegible] جنگ نکردند از دایره ایمان خارج گردیدند کائنا من کان خواه از بنی هاشم باشند و خواه از بنی
[illegible] امام باشند و خواه از برادران امام و آنچه نوشته که گناه ایشان جبهت
[illegible] نص قرانی و من یأت
منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب [illegible]
[illegible] بال محاربه نفس رسول که عین محاربه بجناب رسالتمآب است [illegible]
[illegible] تضعیف عذاب در حق بنی هاشم بر زبان می آرد عجب تر آنکه
[illegible] پوشیده در صدد لعن متخلفین از بیعت امام حسین علیه السلام
[illegible] بن عبد الکریم شهرستانی که از اعاظم علمای اهل سنت است در ملل و نحل میفرماید الخلاف
الثانی فی مرضه انه قال جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنها فقال قوم یجب علینا امتثال امره و اسامه
قد برز عن المدینة و قال قوم قد اشتد مرض النبی و لا یسع قلوبنا لمفارقته والحالة هذه فنصبر حتی نبصر ای شیء
یکون من امره انتهی کلامه بار خدایا مگر گفته شود که مراد از لعن رحمت و رافت است **قوله** فضیلت و بزرگی
عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که طوق احسانهای جناب امیر در گردن ایشان داشتند الخ **اقول** بر اصحاب فهم
و فراست و ارباب عقل و ذکا است مخفی و محتجب نماند که مدح عبد الله بن عباس در احادیث متفق علیها بیش
از بیش دارد دیگر دیده و بعض روایات که دلالت بر مذمت ایشان دارد سندا ضعیف و اشکل با حادیث مثبت قدح
[illegible] است لهذا از حلیه قابلیت معارضه عاریست و اگر صدور آخری منافی اصول مذهب حق از ایشان
ثبوت میرسد البته حال ایشان مثل اکثر فرزندان ایشان که بنی عباس بودند می بود و ظاهر است
[illegible] که علمای فرقه حقه عبد الله بن افطح را که پسر صلبی امام است بسبب سوء عقیده تش بد دیده اند پس عباس را
اگر امام نبودند چگونه می نمی دانستند اما چون مثالب ابن عباس بعرض ثبوت نرسیده و جای اعتراض
نیست تفصیل این اجمال آنکه کتب معتبره فریقین مملو و مشحون از مناقب و فضائل ابن عباس است [illegible]
فرقه حقه پس از انجمله است حدیثیکه در کتاب منهج المقال فی معرفة الرجال و دیگر کتب معتبره [illegible]

فرمودن جناب ولایتماب ابن عباس را بعد فتح جمل نزد عائشه وآورده است وبعض فقرات آن مذکور میشود ان
امیر المومنین بعث الیک یامرک بالرحیل الی المدینة وقلة العرجة فقالت رحم الله امیر المومنین ذلک
عمر بن الخطاب فقال ابن عباس هذا والله امیر المومنین وان تربدت فیه وجوه ورغمت فیه معاطس اما
والله لهو امیر المومنین وامس برسول الله رحما واقرب قرابة واقدم سبقا واکثر علما واعلی منارا واکثر
آثارا من ابیک ومن عمر الخ ونیز دران کتاب از حمدویه منقول ست قال اتینا ابن عباس نعوده فی مرضه الذی
مات فیه فاغمی الیه فی البیت فاخرج الی صحن الدار فلما افاق آن خلیلی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال
انی ساهجر هجرتین وانی ساخرج من هجرتی فهاجرت هجرة مع رسول الله وهجرة مع علی وانی ساغمی فغمت و
ساغرق فاحما بتغی حکه فطرحتی اهل فی البحر فغفلوا عنی فغرقت ثم استخرجونی بعد وامرنی آن ابرا من خمسة
من الناکثین وهم اصحاب الجمل ومن القاسطین وهم اصحاب الشام ومن الخوارج وهم اهل النهروان ومن
القدریة وهم الذین ضاهوا النصاری فی دینهم فقالوا لا قدر ومن المرجیة الذین ضاهوا الیهود فی دینهم
وقالوا الله اعلم قال ثم قال اللهم انی احیی علی ما حیی علیه علی بن ابیطالب واموت علی ما مات علیه علی
ابن ابیطالب قال ثم مات فغسل وکفن ثم صلی علی سریره قال فجاء طائران ابیضان فدخلا
کفنه فرای الناس انما هو فقهه فدفن انتهی مخفی نیست که ازین روایت حسن عقیدت ابن عباس تا
فوت شان ظاهر میشود ومثل این هر دو روایت احادیث بسیار در کتب تراجم وار دگردیده که
ذکر آنها باعث طول ست واما روایات اهل سنت پس محب طبری در ذخائر العقبی نوشته عن ابن عباس
قال ضمنی رسول الله الیه فقال اللهم علمه الحکمة اخرجه الترمذی فقال حسن صحیح والبغوی فی معجمه وابو
اخرجه البخاری وقال ضمنی الی صدره وفی روایة له اللهم علمه الحکمة والکتاب اخرجه ابو عمر وزاد تاویل
القران ولم یقل ضمنی وفی حدیث آخر اللهم بارک فیه وانشر منه واجعله من عبادک الصالحین و
علما وفقها فی الدین قال ابو عمر وکلها احادیث صحاح وفی روایة اخرجه الحافظ الثقفی راوه فهما
علما انتهی وابن عبد البر بعد ذکر بعض احادیث که درباب مناقب ابن عباس ودعای جناب رسالت
در حق شان منقول ست می فرماید وهی کلها احادیث صحاح وقال مجاهد عن ابن عباس رایت
جبرئیل عند النبی مرتین ودعا لی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بالحکمة مرتین وکان عمر بن الخطاب
یحبه ویدنیه ویقربه ویشاوره مع اجلة الصحابة وکان عمر بن الخطاب یقول ابن عباس فتیة کهول له لسان
سؤول وقلب عقول الی آخر ما قال واز کلام شاه عبد الحق دهلوی مستفاد میشود که عبد الله بن
در بعض مسائل رجوع با بن عباس می نمود وعمر بن راشد گفته که عائشه رض نزد ما اعلم از ابن عباس
نیست قال فی شرح المشکوة فی بحث الردة وبعضی از علما گفته اند که اعتماد درین باب بر قول
ابن عباس است ومتعین ست که وی این قول را بطریق سماع از حضرت نبوت گفته ورواباشد که همچنین قول عظیم

بطعن واجتهاد گوید و ابن عمر در این مسئله مراجعت بوی کرده و از وی پرسید که هل رای محمد صلی الله علیه و آله وسلم
ربه پس وی گفت آری پس ابن عمر تسلیم نموده و قطعاً براه تردد و انکار نرفته و عمر بن راشد نگفته که عایشه نزد
ما اعلم از ابن عباس نیست انتهی اینست مجملی از فضایل ابن عباس که در کتب معتمده فریقین وارد شده و اگر احاطه
آنها نموده شود دفترها سیاه گردد پس نظر بچنین روایات متفق علیها علمای ما رضوان الله علیهم اجمعین روایات ضعیفه را
که در مذمت ابن عباس وارد شده از درجه اعتبار ساقط دانسته اند چنانچه جناب علامة العالمین وارث علوم الانبیاء
والمرسلین در خلاصة الاقوال میفرماید عبد الله بن عباس رضی الله عنهما من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله کان محبا لعلی
علیه السلام وتلمیذه حاله فی الجلالة والاخلاص لامیر المؤمنین علیه السلام اشهر من ان یخفی وقد ذکر
الکشی احادیث تتضمن قدحا فیه وهو اجل من ذلک قد ذکرناها فی کتابنا الکبیر واجبنا عنها انتهی کلامه
اعلی الله مقامه و عالم ربانی جناب شهید ثانی در حاشیه این قول می فرماید جملة ما ذکره الکشی من الطعن
فیه خمسة احادیث کلها ضعیفة السند والله اعلم بحاله انتهی و محمد بن الحسن الحر العاملی در آخر کتاب وسائل الشیعه
الی تحصیل المسائل الشرعیه میفرماید عبد الله بن عباس حاله فی الجلالة والاخلاص لامیر المؤمنین اشهر
من ان یخفی روی فیه مدح وذم وهو اجل من ذلک قال العلامة وبعض الذم الوارد فیه محمول علی انه
فی اخیه عبید الله ویحتمل ان یکون الوجه ما فی زرارة انتهی پس فضیلت و بزرگی ابن عباس بنا بر مذهب فرقه
ناجیه بسبب اخلاص ایشان از جناب سید الوصیین و بر مذاق اهل سنت بسبب تعظیم خلیفه ثانی و تقلید فرزند
رشید خلیفه ثانی ایشان ثابت ست نه بنا بر آنچه مجیب توهم نموده و قیاس حال ابن عمر که منافق و متفق علیه نیست
بر حال جناب عبد الله بن عباس قیاس مع الفارق باشد سبحان الله خلیفه ثانی با اینهمه دانی در حق
ابن عباس شیخ کهول وله قلب عقول فرمایند و در مشوره مقدمات مرجوعه ابن عباس را شریک اجله صحابه
نمایند و اورع صحابه خلف رشید خلیفه ثانی در مسئله روایت وغیره رجوع با بن عباس نماید و عمر راشد علم
ایشان را مساوی یا زاید از علم عائشه داند و فاضل مجیب کلمات سوء ادب مثل ان الاقرب کالعقرب در حق
ایشان فرماید اما آنچه نوشته که فضیلت ابن عباس غالباً ناشی از همان امر است که بنظر امعان موجب
واقعه کربلا ست [illegible] پس دعوی بلا دلیل ست فاضل مجیب را لازم که بدلیل مقبول باعث شدن ابن عباس
بر معرکه کربلا [illegible] و دونه خرط القتاد و اگر منصفی بنظر امعان تامل نماید معلوم خواهد گردید که باعث
شهادت حضرت سید الشهداء [illegible] مس آل کسار همان ثبوت خلافت به بیعت واحد و اثنین و عدم اشتراط
عصمت و نص ست [illegible] و ترک بیعت حضرت سید الشهدا امجد و ن اثبات عدم عذر شرعی بسبب مدت
ابن عباس نمیتواند شد و [illegible] ابن عباس بر تقدیر تسلیم نسبتی از دنیاداری عبد الله عمر ندارد که ایشان
نقض عهد امام حضرت سید الشهداء [illegible] دنیا نموده بودند و معهذا از آن زار میگریستند و بمنطوق آیت
کریمه اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالاخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینصرون میگریستند و

و آنچه نوشته مقبولیت این بزرگان مثل دیگر نصوص معصومین دلالت بر فرعیت امامت دارد و دعوی
بلا دلیل ست و در مقابله خصم چنین کلام تحریر نمودن از فن مناظره بنهایت بعید و اگر امامت از قسم فروع
می بود اورع صحابه چگونه یک شب بدون بیعت عبد الملک جواب نمیفرمود کما ستطلع علیه و در تاریخ روضة الاحباب
در احوال طلحه که من جمله عشره مبشره است مذکور و در بعضی از کتب اهل سیر و تواریخ ست که قبل از مفارقت
روح سواری در گذار آمد و در ینحال چشم طلحه بران سوار افتاد او را به نزد خود طلبید و از وی پرسید
که از کدام لشکری سوار گفت از زمره اصحاب علی بن ابیطالب ع ام طلحه گفت دست پیش آر تا بدست تو بیعت
امیر المومنین ع را تازه و خود را شایسته رحمت بی اندازه گردانم و چه مناسب این محل ست دانچه شاعر
گفته قطعه یک سر مو دلت سفید نشد ٭ هیچ مو بر تنت سیاه نماند ٭ ای حسن توبه آن زمان کردی ٭
که ترا طاقت گناه نماند ٭ سوار طلحه را مبند دل ساخت و بعد از ان سوار روحش از مرکب تن پیاده گشت در زمان
بجانب جهان جاودان روان گشت سوار باز بملازمت جناب ولایت پناه خلافت دستگاه رسید
و کیفیت حال مسطوره را بعرض آنجناب رسانید فرمود که حضرت عزت شانه نخواست که طلحه را بر حال
اصرار بر نقض بیعت من به بهشت فایز گرداند والله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق و هو کاشف الکرب
انتهی و مطابق این عبارت در دیگر کتب اهل سنت مذکور ست پس اگر امامت از جمله مسایل فرعیه بود چرا
آن مقبول اهلسنت بیعت سواری نمود و بدون بیعت موت خود را گوارا نکرد **قوله** حالیا علمای اینها
غیر ازینکه بنابر تطبیق روایات و سلوک مسلک انصاف در حدیث معرفت الخ **اقول** مخفی و محتجب نماند
که حدیث من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة از روایات صحیح متفق علیها ست و علمای فریقین
بطرق متعدده ازار روایت کرده اند و این حدیث از جمله دلایل داله بر وجود ذی جود حضرت صاحب الزمان
خلیفة الرحمن عجل الله ظهوره ست و قاعده مسلمه بین الفریقین بلکه جمیع فرق اسلام اینست که بدون قرینه صارفه
جلیه معنی آیت و حدیث را از ظاهران صرف نمی نمایند و ازینجاست که ابن عمر رض که اورع و اعلم صحابه بود حدیث
مذکور را محمول بظاهرش نموده فی صحیح المسلم عن نافع لما خلعوا یزید و اجتمعوا علی ابن مطیع اتاه ابن عمر فقال
بن مطیع اطرحوا لابی عبد الرحمن وسادة فقال له عبد الله بن عمر انی لم آتک لاجلس اتیتک لاحدثک حدیثا
سمعته من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول من خلع یدا من طاعة لقی الله یوم القیمة لا حجة له و من
مات و لیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة نوشته ان عبد الله بن عمر طرق
بابه لیلا لیبایع بعبد الملک لکیلا یبیت تلک اللیلة بلا امام لانه روی عن النبی انه قال من مات و لا امام له مات میتة
الی غیر ذلک من الروایات پس هرگاه اورع صحابه بقدر اهتمام بر بیعت ٭ نماید که یک شب بدون بیعت خواب نفرماید
دانسته الا بر عدم جواز ترک بیعت با حادیث مذکوره نماید چگونه صرف حدیث متفق علیه مذکور از معنی ظاهر صحیح خواهد بود و
اضافت برای عهد یعنی ست و دلالت بر کمال جهالت و اجنبیت از فنون علوم دارد و احتمال ترتیب وعید در صورت

وجود امام که مجیب نوشته اگر مراد از ان وجود عام از ظهور و عدم ظهور ست فهو المطلوب و اگر وجود را بمعنی ظهور
استعمال کرده محتاج به بینه ست و احتمال مبالغه در وعید بدون دلیل از فهم و فراست بمراحل بعید
و آنچه نوشته که مراد از امام پیغمبر زمان است عجب عجاب ست زیرا که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم
فرمود من لم یعرف امام زمانه و این کلام عام شامل حاضرین و غائبین الی یوم القیام ست پس تغیر امام
از اضافت امام مستفاد میشود و دلالت بر وجود پیغمبر دیگر بعد آن حضرت ص وارد و مصداق آن سوای
لو کان بعدی نبی لکان عمر کسی دیگر نمی تواند شد و هذا مع قطع النظر عن استدلال ابن عمر و اراده قرآن
بید از امام زمان بعید ست او لا بسبب دلالت اضافت بر تغیر امام و القرآن لا تیغیر و لا تیبدل و ثانیا بانیکه
مراد از معرفت قرآن اگر مجرد اعتقاد حقیت آنست جمیع فرق اسلام دران شریک اند و اگر مراد از معرفت
فهم معانی و حفظ مضامین و الفاظ آنست بسیاری از اهل سنت ازین خارج معرفت و داخل در موت جاهلیت
خواهند شد **قوله** ذلهم ما تلونا علیک آن المتخلفین و المتقاعدین عن نصرة الامام آنیخ لا یغرب عن ولی الانصار
ان من تخلف عن نصرة قرة العین الرسول المختار و لا عذر له لیقبل شرعا فهو ممن یستحق النار فکیف
بعد من الشیعة و الانصار للعترة الاخیار و لیت شعری ما یقول هولاء النوکی فی المتخلفین و المتقاعدین
عن نصرة جامع القرآن عثمان بن عفان من الصحابه و التابعین لهم باحسان و قرار القرآن و اهل بیعة
الرضوان فانهم مع عدم الخوف و عدم جواز التقیه عندهم لم یخرجوا عن دایرة السنة و الجماعة و لم یعدوا من
اهل السنة و الجماعة بل هم من الاصحاب الاخیار و التابعین الکبار لم یخرجوا عنها بترکهم سید المرسلین و افضل الاولین
و الآخرین بین الکفار و الاعادی و الاغیار و ایم الله لقد فروا فرارا و ترکوا سید المرسلین مرارا و مع ذلک لا یظنون
انهم کانوا من المنافقین او صاروا بعد رسول الله مرتدین و ان قال فی حقهم رسول الله لک المتعال آنه
سیجاء برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال و صرح هذا النبی الجلیل بانهم اشبه الامم بنی اسرائیل و یادلن
لحدیث بالتاویل و لم یشف العلیل و لا یروی الغلیل فَمَا یُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ
انتهی کلام المخالف بلفظه **اقول و اُفَوِّضُ اَمْرِیْ اِلَی اللهِ اِنَّ اللهَ**
بَصِیْرٌ بِالْعِبَادِ مخفی نماند که مجتهد الزمانی بتتبع خطوات شیطانی در اصل استفتا متمسک
است یعنی خلافت یزید را بهر صورت خواه به بیعت عبد الله بن عمر بزعم خود خواه استخلاف خواه قهر و استیلا ثابت
میکند و میگوید که برین قوانین خروج امام حسین بغاوت ست نه شهادت و قس علی هذا چون کلام منجر شد
بخلافت امیر شام معاویه بن ابی سفیان در اینجا نیز استدلال ست که ابن عمر بیعتش نمود و دست
خود بدست جناب مرتضوی کرم الله وجهه نداد پس معلوم شد که معاویه مستحق خلافت نزد او بود نه جناب
امیر کرم الله وجهه و بنده در مقام ثانی بعد از فراغ از رد قدح اول نوشتم که او رضی الله عنهما بیعت
خلافت نموده لیکن در حرب اهل قبله شریک نبوده و عذرش حضرت مرتضی رضی الله عنه پذیرفته و بار نکرد

بر دوش او نگذاشته و تفصیل این امر را بر ایضاح حواله کردم بس فقط گفتن مجتهد که ان کلام لایق نسبت
بکار نمی آید زیرا که محصل تقریر رشید المتکلمین انار الله برهانه توجیه ہست از طرف عبد الله بن عمر کما هو مصرح
فی کلامه و در مناظره بجای خود ثابت شده که الموجه مانع و المانع یکفیه الاحتمال فکیف که در ایضاح لطافة المقال
هر امر را از احتمالات که پیش فرموده سند ها هم بیان نموده پس قول مجتهد که لا نسلم ہست بر آن متوجه
نتواند شد و ذمه او را در ینمقام فارغ نتواند ساخت باید او را بابطال آن احتمالات دلایل قایم کردن و
وسه سری نگذشتن و تا آن احتمالات باقی ہست انتهاض دلیل و استدلال کجا تواند شد لاجرم
مناظر امامیه رسد که بگوید المنع علی المنع لا یجوز آمدم بر بیان این معنی بتبرعا که کسیکه رفیق امام نشود ممکن
ہست دران تعدد احتمال و این معنی از کتب رفضه که در دین و ایمان ایشان معتبر ست نیز پیداست
قطع نظر از آنکه متکلمین تقریر میسکنند دینی که زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم دعوی امامت فرموده
و اراده خروج مصمم نمود و خواست که با برادر خود حضرت امام محمد باقر مشورهٔ کند امام موصوف نهی
را از حد گذرانید و صورت خروج را زینهار جایز نداشت آن بزرگوار امامت برادر خود را انکار کرد با
نکرد و بر آنچه امام باقر رضی الله عنه فرموده بود گوش ننهاد و شمشیر بر آمد و داد مردی و مردانگی داد و شهید
شد بسبب آنکه مدعین مزید ولا چنانکه میدانی او را در دست دشمنان گذاشتند و بر آنچه حکم نمود عمل
نکردند هر چند جناب مجتهد غالی در ذو الفقار چندان بی خبر بودند که از ان واضح ست که زید شهید منکر
امامت نکرد و گفتگو که واقع شد میانه زید و هشام بن عبد الملک بود ولیکن حال اعتقاد ایشان از
کافی که اگر مذهب امامیه حق ست کتاب مذکور نیز چنانچه در آیینه حق نماست باید شنید روی محمد
بن یعقوب الکلینی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن الحسین بن البجار و عن
بن بکر بن دباب عمن حدثه عن ابی جعفر علیه السلام ان زید بن علی بن الحسین دخل علی ابی جعفر محمد
بن علی و معه کتب من اهل الکوفه یدعونه فیها الی انفسهم و یخبرونه باجتماعهم و یامرونه بالخروج فقال له
له ابو جعفر هذه الکتب ابتداء منهم او جواب ما کتبت به الیهم و دعوتهم علیه فقال بل ابتداء من القوم لمعر
فتهم بحقنا و بقرابتنا من رسول الله صلی الله علیه واله وسلم و لما یجدون فی کتاب الله عز و جل من وجوب
مودتنا و فرض طاعتنا و لما نحن فیه من الضیق و الضنک و البلاء فقال له ابو جعفر ان الطاعة
مفروضة من الله عز و جل و سنة امضاها فی الاولین و کذلک یجریها فی الاخرین و الطاعة لواحد
منا و المودة للجمیع و امر الله یجری لاولیائه بحکم موصول و قضاء مفصول و حتم مقضی و قدر مقدور
واجل مسمی بوقت معلوم فَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا فلا تعجل فان
الله لا یعجل بعجلة العباد و لا تسبقن الله فتعجزک البلیة فتصرعک قال فغضب زید عند ذلک ثم قال لیس الامام
منا من جلس فی بیته و ارخی ستره و تثبط عن الجهاد و لکن الامام منا من منع حوزته و جاهد فی سبیل الله

حق جهاده و دفع عن رعیته وذب عن حریمه الی آخر الحدیث بطوله یعنی زید موصوف بخدمت امام باقر
رسید وهمراه داشت مکاتیب اهل کوفه که او را می طلبیدند بسوی خویش وخبر میدادند که ما گرد آمده ایم برای جهاد
باید که بزودی خروج فرمائی امام محمد باقر رضی الله عنه پرسید که اهل کوفه آن مکاتیب را بابتدا نوشتند یا در
جواب تو عرض کرد از طرف خود آغاز نموده اند چونکه حقوق ما و قرابت حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میدانند و وجوب
مودت در کتاب الله می یابند و فرض طاعت ما میشناسند وخبر کلفت و تنگی وبلای ما میشنوند امام فرمود که خدا اطاعت
را فرض گردانید و طریق را جاری ساخت در پیشینیان وهمچنین در متاخرین و فرض طاعت برای یکیست از ما فرض
جهت آنکه و امر الهی جاریست بحکم موصول و قضای جداگانه بعنوانی که در آن هیچ ما را معنی نیست و اندازه معین و حد
تمام نهاده پس باید که ترا برنه انگیزند آنانکه یقین ندارند زیرا که ایشان از تو دفع هیچ مکروهی نیستند پس عجلت مکن
خدای عزوجل عجلت نمیفرماید بعجلت بندگان و سابق قدم مشو از تقدیر الهی پس عاجز کنند ترا بلای و ترا برزمین
بیفکنند از راوی گوید که زید بن علی درین وقت بغیظ و غضب در آمد باز گفت که از ما اهل بیت آنکس امام نتواند شد
که در خانه خود بنشیند و در پرده ها در آویزد و درنگ کند از جهاد ولیکن امام از ما کسی هست که حدود اسلام را
حافظ باشد و در جهاد در راه خدا بدود از رعیت خویش شر مخالفین را دفع کند و از حریم خود فساد را دور گرداند
از افادات امام محمد باقر و پسر شهید رضی الله عنهما واضح شد که زید میخواست که برادر خود را در جهاد شریک کند پس آن جناب
شریک نشد و اگر آن جناب امام بود و او اطاعت نکرد بلکه مناقبات امامتش را برشمرد و اینکه شنیده می از زید شهید حرفی
در از حالات و صفات امام نسبت بآنچه از امام رضا در کافی مرویست و چون افتخار علمای رفضه برآنست انشاء
الله تعالی بذکر آن او هم خامه چنان جولانی بنماید که میمنه میسره ایشان را ته و بالا میسازد و از خشک و تر ایشان
اثری باقی نمی گذارد و اما قدمای رفضه مثل هشام و احول پس لاف زنی و دریده دهنی شان از کافی وغیره در کتبها
مذکور و معروفست و بیوفائی ایشان نسبت باهل بیت بر السنه علمای فریقین مثل عند شیعه کوفه مفیضین شهید کربلا
خود در کافی مسطور که تن برضای ایمه ندادند و هرچه خواستند بر اسامی شان وضع ساختند و بهرحال مدعای
این فصل از اصول رفضه بی غبار است و بهرطور یعنی خواه معامله بر دو برادر باشد و خواه خذلان قدمای رفضه
نسبت بزید بود بر عبدالله بن عمر صادق نمی آید چنانچه دانستی و خواهی دانست انشاء الله تعالی صورتی دیگر آنکه
کسی معتقد امامت باشد و معذرت نهد و در قتال شریک نشود و امام او را ملزم نگرداند چنانچه اسامه بن زید
را مندا را اتفاق افتاد و این امر بر حال عبدالله بن عمر منطبق است بلکه بطریق اولی زیرا که اسامه برای تفهیم
معاویه بکجا رفته و در کدام وقت با قیل و قال کرده و نه بقول شکی ار که اقبال منقول میشد کما فی رسائله مرة بعد
اخری و اگر کسی را از راه مخالفت حوصله باشد نشان دهد که این امور مذکوره را برای اسا زید بن حارثه کلبی
که نوشته هزاران کتب [illegible] ایزدی از نظر گذشته و این امر هرگز بنظر نیامده لاجرم توان گفت
او را معذور داشتن و بر حبیب الله طعن کردن ظلمی دیگر است نکیف که اسامه مدعی خلافت خویش باشد

کما فی تالیف الحلی و هفوات الکنتوری و قد تقرر فی الاصول کالکلینی و غیره ان من یدعی الامامة لنفسه و هو لیس من
الاثنی عشر فهو کافر باقیماند عطا و عدم عطا پس احتمال فقر و غنا دارد و کسی اخس حیوانات را سیراب کرد و اوراً بخشید
کما لایخفی و اگر کتب دیگر ببینی صورت های دیگر در تعداد احتمالات بهم میرسد که ناظرین بعد دیدنش لاحول خواهند
و استهزا کنند و بدون غور و تامل هم بگویند که سخن سازی و شعبده بازی هست و صاحب فطرت بر بیان آن
جرات نتواند کرد دیگر برای تخجیل قوم ناعاقبت اندیش شوخ چشم به کیش المقبول حافظ ؎ این همه شعبده با عقل نمیکرد
اینجا ÷ سامری پیش عصا و ید بیضا میکرد ÷ و مثل آنکه در اصول ایشان دیده باشی که محمد بن حنیفه زنهار منکر ا
حضرت سجادؑ نبود اگرچه انکار او از حد درگذشت و از کجا بکجا نوبت رسید که باستشهاد حجر اسود انجامید حالانکه
مقصود او نزد متکلمین و متبحرین ایشان عین مصلحت بود یعنی ظهور معجزه از برادرزاده خویش چنانچه در کتب
مبسوط است محدثین طوائف شیعه که از همه فرق متاخرین باشند چنانچه خود تعصب اثناعشریه بران شاهد است
گویند گواهی حجر اسود برای امام سجادؑ بوده و دیگر آن بعکس قائل گشتند و بانچه در لال کتاب مذکور است از صحبت
و خاموشی و انزوای حضرت سجادؑ در استدلال میکنند. در کتب مبسوطه مذکور است که تفصیلش را دفتری باید
دراز و شاید که قلم فقیر بشرط مساعدت وقت جولانی کند و اهل خرد ازین اختلافات البته یافته باشند که این
امامت مخترعه در حقیقةً انکار ختم رسالت ست و قطع نظر از ان چگونه متخیل شود که محمد بن حنفیه با وصف کثرت
علوم و حامل گواهی مرتضوی بودن بی خبر از ان باشد غلط گفتم استدلال فرماید بر ابطال امامت مذکو
ولیکن صد آفرین بر همت خدام امام زین العابدینؑ که در طلب حق خود قصوری نفرمودند و برای نزاع عم
بزرگوار نطاق همت بر بستند و معجزه راکه امامت بران موقوف بود پیش کردند بخلاف امام الایمه که نصوص
و معجزات همه را فراموش فرمودند شاید فارغخطی را بیاد آوردند که وقت نزول لال کتاب نوشته بودند علی رؤس
الملایکة المقربین با ملای جناب سید النبیینؐ اگرچه احیاناً با حاطه سهو و نسیان بنقض ان عمل فرمودند
که بعضی را از ارکین خلافت بالای سر برداشتند و بر زمین فرو کوفتند و بعضی را از بار سر سبکدوش فرمودند
حالانکه امام بر اصول موضوعه سهو نمیکند چنانچه این مباحث قبل ازین دانستی بالفعل اصل قصه حجر اسود باید
شنید روی الکلینی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن علی بن رئاب عن ابی عبیدة و زرارة جمیعا عن
ابی جعفرؑ قال لما قتل الحسینؑ ارسل محمد بن الحنیفة الی علی بن الحسینؑ فخلا به فقال له یا ابن اخی قد علمت ان
رسول الله صلی الله علیه و آله دفع الوصیة و الامامة من بعده الی امیر المومنینؑ ثم الی الحسن علیهما السلام
و قد قتل ابوک رضی الله عنه و صلی علی روحه و لم یوص و انا عمک و صنو ابیک و ولادتی من علیؑ فی سنی و قدیمی
احق بها منک فی حداثتک فلا تنازعنی فی الوصیة و الامامة و لا تحاجنی فقال له علی بن الحسینؑ یا عم اتق الله
و لا تدع ما لیس لک بحق انی اعظک ان تکون من الجاهلین ان ابی یا عم صلوات الله علیه اوصی الی قبل
ان یتوجه الی العراق و عهد الی فی ذلک قبل ان یستشهد بساعة و هذا سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله

عندی فلا تیعرض لهذا فانی اخاف علیک نقص العمر و تشتیت الحال ان الله عز و جل جعل الوصیة والامامة فی
عقب الحسین فاذا اردت ان یعلم ذلک فانطلق بنا الی الحجر الاسود حتی نتحاکم الیه ونسأله عن ذلک قال ابو جعفرع
وکان الکلام بینهما بمکة فانطلقا حتی اتیا الحجر الاسود فقال علی بن الحسین لمحمد بن الحنفیة ابدأ انت فابتهل الی الله
عز و جل وسله ان ینطق الحجر ثم سل فابتهل محمد فی الدعاء وسأل الله ثم دعا الحجر فلم یجبه فقال علی بن الحسین
یا عم لو کنت وصیا وامام لاجابک قال له محمد فادع الله انت یا ابن اخی وسله فدعا الله علی بن الحسینع بما اراد ثم
قال اسألک بالذی جعل فیک میثاق الانبیاء و میثاق الاولیاء و میثاق الناس اجمعین لما اخبرتنا من الوصی
والامام بعد الحسین بن علیع قال فتحرک الحجر حتی کاد ان یزول عن موضعه ثم انطقه الله عز و جل بلسان عربی مبین فقال
اللهم ان الوصیة والامامة بعد الحسین بن علیع الی علیع بن الحسین بن فاطمة بنت رسول الله ص لک فانصرف محمد
بن علی و هو یتولی علی بن الحسینع هرگاه از اصول امامیه این احتمالات متعدده پیدا شد پس چه باعث هست که تقریر
و تحویل بنده را به پذیرند یعنی آنرا در مناظره زیر حساب نگیرند و ازینجا مغلطه مجتهد الزمانی واضح شد و خصوصاً
ما الامر فیه چنانچه در اول جهل پدرش مجتهد فانی که صاحب تحفه را با وجود نادانی خود دشنامها میدهد
و دروغ ملامت بر پیشانی خود می نهد و انکار می نماید که زید شهید را با امام باقر مناظره و انکاری نموده و
عبارتش اینست چون عبد الکاذب العادر درمیان هشام بن الحکم و هشام عبد الملک امتیاز نموده این
مناظره را بر مناظره امامت رجما بالغیب حمل نموده حالانکه عدم امتیاز نیز از همین ابو جهل صادر یافته
و با اینهمه دشنام ها داده ع چه دلاورست دزدی که بکف چراغ دارد * والعجب که مراد صاحب تحفه اصحاب
فرعونی امام صادقع اند مثل ابن حکم و سالم و شیطان الطاق که با زید بر خاش و مخالفت کردند در امر امامت
نه هشام از بنی خلفای امیه و لنعم ما قیل ع هر ان جولاهه که خود را معلم پیشه میداند * سخن از آسمان
بر هم کلام از ریسمان راند * اکنون امور دیگر بوجوهی چند باید شنید که برای تفصیل مقالات متکلمین بکار
آید و قوت بیانی برای ایشان بیفزاید فاقول و بالله التوفیق این لاف های فرسوده و گذافهای
مخدوش و مردود است بوجوه بسیار و تقریرات بیشمار مگر بقصد اختصار بر وجهی چند اقتصار میکنم
اما اولاً پس از انکه هرچه مجتهد الزمانی بسبب استیلای جهل و نادانی درین باب نفس سوزی و کینه توزی
بعمل آورده بودند همه را در آغاز مجلد اول مانند و دود نمرود مردود کرده اند با دچون توده رماد نیست و نابود
کرده گردانیدم بعنوانیکه هرکس که آن آبنید کاهی نام مزخرفات مجتهد که درین اوراق ترتیب داده بر زبان نگیرد
بلکه احدی از شیعه اگر حیای داشته باشد بعد از دیدنش بی اجل بمیرد و لیکن از آنجا که کتاب از اهلیغین
عن بصارة العین رفته رفته باصرار متعطشین و التماس مستبد ادمسترشدین که بدو صد جز کشید در هر باب تفصیل و بسط
را طلبگار ند و مکاتب از نزدیک و دور می فرستند و منت خشک بدستور این زمانه بر گردنم می نهند و کسی
تا امروز از شاگردان با وصف امیری و مسندنشینی نه پرسیده که هیچ سامانی برضرور هست تا درین سعادت

وشریک شویم که بدون آن کاری بر نمی آید فکیف چنین تالیف که برای شکار روباه سامان شیر درکار هست پس
بمناسب نمود که بعضی از امور را اعاده کنم و بعضی دیگر را بطور تجدید ذکر نمایم تا اگر کسی را مجلد اول بهم نرسید باره
با نچه درینجا بجوابش که از دعائیم تحریر مجتهد هست ببیند دل خوش کند و بحال این مسکین دعا نماید تفصیل این وجه
مجمل بدین گونه هست که از کتب معتبره اهل حق مثل شرح مقاصد و رسفار معتمده اهل بدعت مانند امامت و سیاست
ابراهیم بن قتیبه کما هو مقتضی الحدیث المرتضی انظر الی ما قال ولو بیده عادة متقیهم و شرح فاضل مدائنی بر نهج البلاغت
که بتصریح مجتهد الزمانی در تشیید المبانی و تصریح مجتهد ثانی در کتب مطبوعه معمل و حزکی ست و تصیص ابن میثم بحرانی
در شرح کتاب مزبور و هم از کلام یکتا ز میدان مناظره نزد علمای رفضه ثابت کرده ام که عبد الله بن عمر
ببیعت حضرت مرتضوی کرم الله وجهه مشرف و معزز گردیده و نیز اشارةً و صراحتاً از کتب معتبره فریقین باثبات
رسانیده ام که او بر یزید شقی وقت شنیدن خبر قیامت اثر واقعه کربلا خروج نموده و تنها بی کثرت باعدگان تا دمشق
در اسپ شتافته و در هر منزل مردم را از رعایای آن بدنهاد شورانیده کما فی البحار والاروستانی
وغیره و خود در باره و بروی امرای شام توبیخ و سرزنش آن بی سعادت بد انجام مثواب جاودانی فایز گردیده
صولت و دبدبه و قتالی و بیباکی او را برابر غازی نشمرده درین امر . از بعض نسخ سلیم هلالی که بزعم رفضه
از رفقای مرتضوی بود نقل کرده ام که محبت این بزرگ با اهل بیت طاهرین چندان بود که او با پدر خود درین
باب وعظ و نصیحت به نهایت علیا رسانیده و قد اشرت الیها فی المقالة الساوسة ایضاً و از اثبات الحق
ایراد نمودم که عبدالله مزبور برای توبیخ معاویه وقت بغاوتش خروج کرد و مواعظ را از زمین بعرش برین
رسانید و مراتب جلیله و منازل نبیله حضرت امیر المومنین را آنچنان بیان فرمود که کسی را یارای آن نباشد
و این هم در آغاز مجلد مسطور از ان تواریخ که بتصریح مجتهد الزمانی در مذهب اهل سنت معتمد و موثوق بها است بتحقیق
تبیین آورده ام که هر چند معاویه کوشش ها کرد که عبد الله بن عمر ولی عهدی یزید را قبول کند سودی نه بخشید و هر قدر
که صلات نزد او فرستاد انکار کرد تا آنکه بملوک در ابهم رسید لیکن ان امام الزاهدین التفاتی بدان نفرمود بالجمله
این مطالب مهمه و فواید جمه را بعنوانی دران مقام متصلا ترتیب داده ام که در هیچ کتابی مجموع آنرا
نخواهی یافت من بعد باید ناظرین را در بعضی ازان این حرف تعصب بعین ج اشتن که اقرار العقلاء علی
نفوسهم حجة دون الادعاء لانفسهم مطابق مقوله مجتهد الزمانی درین رساله و در صوارم مجتهد ثانی جا بجا ثبت
تازه ترام ست که اگر علمای رفضه آنرا ببینند یا بشنوند دیده از پشت پای خجالت بر ندارند بیانش آنکه
جامع اسرار و پرده دار سلیم یعنی ابان میگوید که شنیدم از و که حاضر شدیم همراه علی بن ابی طالب دوازده
هزار بودند اصحاب جمل زیاده از صد و بست هزار همراه علی از مهاجرین و انصار قریب چار هزار کس بودند
حاضرین بدر و حدیبیه و دیگر مشاهد مشرفه و سائر مردم از اهل کوفه و قلیلی از اهل بصره و حجاز که مهاجرین
نبودند بلکه اسلام آورده ند بعد الفتح و معظم آن چار هزار ناصر آنجناب بودند و او کسی را بر بیعت خود اکراه

نکرده و نه بر جناب بلکه بطیب خاطر همراه او شدند از اهل بدر قریب هفتاد کس و یکصد مرد از انصار حاضرین احد و حدیبیه و تخلف
ننمود از مهاجرین و انصار کسی، و نبود از مهاجرین و انصار کسی مگر همراه او بود بخواهش خود و دوست میداشتند او را و دعای
نصرت و ظفر او میکردند و غلبه او را بر مخالفین میخواستند و ایشان را هنگ نگرفته همه بطیب خاطر متابعتش کردند و همراه او بجنگ
رفتند مگر چند کس که بیعت نمودند و در وقت جنگ بتردد افتادند محمد بن مسلمه و سعد بن وقاص و ابن عمر و اسامه بن زید
نیست ملخص عبارت سلیم که اهل استعداد را از دیدنش حیرت می آید و سلامت طبع از دست میرفت ولیکن چه توان کرد که امت
ابن سبا از امت بقر مجلسی آنرا وحی آسمانی می پندارد و از این کتاب هم هر کسی دانست که عبدالله بن عمر ببیعت خلافت مشرف گشته
لیکن در حرب اهل قبله مثل اسامه بن زید و غیره متردد گشته پس انزوا نمودن مصلحت شده و اگر با جناب عناد میداشت اجر مساعی
در باره آنجناب نه صدور میافت چنانچه مجملا و مفصلا سابقا و لاحقا دانستی اما ثانیا پس از آنکه مدعای من حواله مطلب
علوم بر تحریر رشید المتکلمین رحمه الله علیه بود چنانچه معمول مصنفین فریقین است پس می بایست که عبارت ایضاح را نقل کرده
مناظرین گفتگو میکرد عقلا یا نقلا مخدوش می فرمود و آن صورتی نه بست و بنیادش بر اجمال مخل فرا گرفت اکنون
از انتقادی که عبارت ایضاح را قلمی کنم پس بدانکه رشید المتکلمین انار الله برهانه در رد هفوات حکیم اریکه اقبال متبعین چنین
می فرماید که احقر البرایا در جواب شرح استفتا در مقام توجیه تقاعد ابن عمر از بیعت حضرت امیرالمومنین این عبارت نوشته بود که آدم
بیان وجه تقاعدش از بیعت خلیفه چارمین پس میگوییم که آن نه بنا بر انکار بود بل این کار اجماع مسلمین ترددی در امر دین
میداند که بنا بر امور حقه بجهت بعضی اسباب در اول نظر بعض مردم را مورث تردد میشود و بعد خوض تامل در اوائل برد
و چون خلیفه وقت از کرام ناس بودند لهذا ابن عمر عذر خود را صاف بتواضع و ادب بر آنجناب عرض نمود چنانچه ابو حاتم در
تاریخ خود در ذکر خلافت حضرت مرتضی علی رضی الله عنه میگوید قال له ای لعلی علیه السلام ابن عمر انشدک الله و الرحم ان تحملنی علی ما لا اعرف
آخره و آنجناب خلافت مآب نظر بر کرم ذاتی بوجه عدم توقع فساد ازو عذرش با دیگر متوقفین قبول فرمودند چنانکه در
استیعاب در ترجمه حضرت امیرالمومنین علیه السلام میگوید تخلف عن بیعته نفر فلم یکرههم و لم یکرههم انتهی پس جناب عالی در ابطال این
توجیه بملاحظه جمیع قیود ماخوذه در آن لازم بود و بلا زمان توجهی بطرف آن نفرموده بار بار همان سخن مجیب بعض متغابه تقاعد او
بیعت جناب امیرالمومنین اعاده نموده اند و کلام بر تقریر معجه عذری که از جانب ابن عمر نکرده اند و رفع مقبول افتادن
عذر ابن عمر بجناب امیرالمومنین حیدر علیه السلام با جمالیکه مصداق المعنی فی بطن الشاعر باشد ارشاد کرده اند پس بجواب اعاده تقاعد
ابن عمر از بیعت حضرت امیرالمومنین ع بدون اعاده آن یاد دلی بر آنچه که در شرح استفتا نوشته بودم اگر بر عبارت جواب شرح استفتا
نقل کرده اند اکتفا نمایم نزد ادراک نکات سخن فهم استبعادی نداشته باشد لیکن بنا بر عموم افاده اندکی بشرح آن می پردازم
عرض میدارم که تقاعد از بیعت خلیفه دو قسم می باشد یکی بر سبیل انکار اعم از آنکه انکار بجهت طلب خلافت برای نفس خود
باشد یا بزعم عدم لیاقت خلیفه وقت برای منصب خلافت یا بزعم دیگر مسائل آن و این قسم با نواعه از ابن عمر واقع نشده
چه او طالب خلافت برای نفس خود نبود چنانکه در تاریخ طبری متعارف قصه تحکیم مذکور است و کان من هم ای من تحکیم
عبدالله بن عمر بن الخطاب حاضر الا یطمع فیه و کان غیره کلهم یرجو = انتهی و توهم زعم ابن عمر بعدم لیاقت خلیفه چارمین

و برای خلافت هم زعمی دیگر مماثل ازین از اوهام باطله است که ادعیه بر روایات فضائل و مناقب جناب امیرالمومنین
حواله بر لیاقت آنجناب برای خلافت اند و بالمشافهه از ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شنیده بود اشتغال میداشت
و از انجا که آن اخبار از قبیل اخبار غیر معارض بمنافی و منجمله بینات و نسبت باین عمر قطعی الصدور از آن سرور صلی الله
علیه وآله وسلم بود لهذا توهم نسخ و تاویل آن و عدم اعتقاد راوی خصوصاً مثل ابن عمر بان نزد اولو الابصار احتمال از کار
پس با وجود روایت اخبار کذایه توهم زعم ابن عمر بعدم لیاقت خلیفه چارمین یا توهم زعم دیگر مشابه این نعوذ بالله بسته باشد
از عاقل دین پرور غیر متصور و قسم دوم از تقاعد آنست که برای تحصیل علم استدلالی که مورث اطمینان قلب میشود
نه بجهت شائبه انکار گو مطلب قریب بضرورت باشد لیکن بجهت حیص و بیص منکران کدورة با بجوهر صافی ان در نظر
بعضی نظار پیدا شده باشد و بعض محتاطین برای ازاله ان محتاج بتاویل شده باشند چنانچه در تذکرة الخواص و عقیدت
الاختصاص فرماید فان اعترض معترض بان ابن عمر اقر بامامة علی رضی الله عنه لقعود من قعد عن نصرته قیل لیس فی قعود من قعد عنه
یقدح بامامته و نقض طاعته بل تقاعد من هم معتقد لصحة امامته و وجوب طاعته لکنهم قعدوا تورعا عن قتال اهل القبلة انتهی مختصرا
ازین عبارت هنوز کلام رشید المتکلمین درینباب باقی ست من بر قدر ضرورت اکتفا ورزیدم و درباره این کلام متانت التیام
که در کتب رفضه خصوصاً کتابیکه تالیف کلینی نزد اهل دانش و فرهنگ اصول رفضه بپاسنگ آن نمیرسد چنان بتفصیل و تائید
موجود باشد چنان بیهوده گوئی نمودند که قابل نسبت نیست لایق آن نمی که آدمی بجوابش پردازد و نقل این عبارت خود
مشغول سازد عقلا را باید که بی انصافی و جور و جفای مجتهد الزمانی ملاحظه کنند و در استعجاب و استغراب فرو روند
غیر هیچ مستبعد نیست ازین گروه مکیدت پژوه زیرا که پدر مجتهد الزمانی کلام رشید المتکلمین را که از بنارس تحریر کرده نزد او
قابل جواب نداشته بود و الحمد لله که اگرچه کلمه انصاف از مجتهد بجهت دشمنی و سعادتمندی نسبت پدر خانی محال بود لیکن
هیچ محال از دست تو ممکن شود ان اشکالات را دانسته در ضربت حیدریه متین و بتوصیف ان نگار بلاغت
نسبت بکتابیکه فریقین آنرا بتصحیح مزین و برادرش متین میدانند غرضیکه مجتهد الزمانی از مد بها مسلوب الحواس شده
و اکنون حال جنون ایشان که از پدر خود بمیراث یافته اند چنانچه دانی بدین درجه رسیده که با وصف نوشتن چنین
ابواب فصول درباره عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از کتب معتبره فریقین کلمات بیهوده میخایند که اعتقاد ابن عمر بحقیت
جناب لاارتیاب با وجود ترک بیعت الحضرت الخ الغرض این قسم کلمات هر کسی نسبت بخصم خود تواند گفت ازین امور
ترهات مجتهد مکشوف شد لیکن اذا القیت جلباب الحیا فاصنع ما شئت ما شئتا پس از انکه هرگاه در سابق از کتب
فریقین هویدا گشته که جناب امیر ابن عمر را بتکلیف حروب بغات نکشیدند و دانستند که او از اهل بغاوت و فتنه نیست
فکیف که در خواص امامت نزد شیعه دیده باشی که امام مخلص خود را از منافق ممتاز میداند پس او را معذور نداشتن و این ترک
را دلیل سوء اعتقاد ابن عمر معاذ الله در حقیت خلافت مرتضوی پنداشتن مخالفت صریح با جناب سید الوصیین نمودن است
فکیف در حق چنین معتقد دودمان اهل بیت که درین واقعات سابقه و سوانح لاحقه بمحبت اهل بیت رضی الله عنهم
گواهی داده باشند پس مصراع مشهور را باین طور ملاحظه باید فرمود ع این کار از تو آید و مردان چنین کنند ❊ اهل خرد

تو صد آفرین کنند امارا العجایب ازانکه بر مجتهد الزمانی هنوز مشتبه است خلوص سلوک عبد الله بن عمر حالانکه اسفار
معتمده فریقین دلالت دارد برانکه ابن عمر مداح حضرت امیر بود و زنهار در لیاقت جناب مرتضوی بخلافت تردد نمیکرد پس
مثل مجتهدین کمثل الحمار یحمل اسفارا ست که بکتب رجوع نمیکنند و درنمی یابند که عبد الله بن عمر بیعت خلافت آنجناب کرده و تفصیل
وهم مجتهد الزمانی و اتباع و اشیاع او چنانچه باید در سابق بظهور پیوسته و جابجا در مطلوبات عبارت بتفصیل تمام بر گذشته و تتبع
روایات فریقین و مقالات طرفین زاید الوصف رفته و چنانچه معلمین بحال کودکان نافهم بار بار متوجه میشوند مدارج تعلیم
و تفهیم مجتهد را خارج از حد بیان باشد در نوردیده ام پس آن شیعه که اندک حیا دارند مجالی نمی یابند که مثل مجتهد الزمانی ارتکاب
چنین خرافات نمایند و ترانه‌های خلاف اصول سرایند چه جای آنکه از کتاب سلیم بیعت عبد الله بن عمر با این شد و مد برآید
بر دیگری باشد ولیکن سه این تهی مغز را چه علم و خبر شد که بر او هنیر مبرم است یا دفتر پا بالجمله طوق بیعت مرتضوی کرم الله
وجهه در گردن عبد الله بن عمر بود حاشا که او خلیع العذار و مطلق العنان باشد غایة الامر ممکن است که او در حروب و لغابت همراه
نبود و از عدم معیت درین امر لازم نمی آید آنچه برای عبد الله بن عمر مجتهد الزمانی معتقد آن گشته و من ادعی فعلیه البیان
و علیه اراده بالبرهان و العجب که مجتهدین رفضه عبد الله بن عباس را شیعه پاک قرار میدهند حالانکه بر طبق روایات
سابقه از جهاد با منقیرین شان در کتب معتبره خویش آورده‌اند حضرت مرتضوی او را هم زیر طعن و لعن گرفتند بسبب آنکه مال مجاهدین
لشکر در ربوده بادیه فرید دهوس و مخالفت امام وقت نمود و بران اکتفا نکرده کنیزان نازک بدن مثل نسرین و نسترن
و زنهار مال ثمن نمالی میخرید و گرو تعیش تلذذ میگردید حجره با تجمل آراسته به مشروبات اخروی پشت پا زده بتحصیل لذات
دنیوی خود را مشغول ساخته و آن کلمات نسبت بجناب ولایت مآب نوشته که عرش عظیم ازان لرزیده و انجناب با وصف خلق
کریم و لطف عمیم غیر از لعن او را هم بر ملا مصلحت ندیده و از غایت غیظ و غضب خون جگر نوشیده خوشا بحال شیعه که کار را
بدو غضب بر گذشته که چنین کسان را که دشمنان اهل بیت بر اصول رفضه بودند مقبول گردانند و عبد الله بن عمر را بسبب آنکه
بر یزید خروج کرده و بتفهیم معاویه فتنه و در مشیت مآب مرتضوی منهمک گشته زیر طعن گیرند باز مواعظ متکلمین اهل خیر زنهار نه پذیرند
الحق دلیلی محکم تر ازین بر سوء ظن بن عباس نسبت بمصداق حدیثیکه اوده یعنی علی خیر البشر من ابی فقد کفر نیباشد که در وقت
غصب خلافت که معاذ الله مهاجرین و انصار بر اصول حاملین اسفار بعمل آوردند عبد الله بن عباس بیعت صدیق کرد که از اعلامی رفضه
گوساله پرستی میگویند بجان و دل نمود علی ما آورده القمی فی تفسیره و یونده ما یحکی عنه تقریبا عن کتب الشیعه انشاء الله تعالی یاز غضب
مال بیت المال نمودن و حقوق زنان مرتضوی خوردن و بخذلان آنجناب پرداختن و بر مواعظ خاتم الخلفاء الراشدین گوش ننهادن
و بالاتر از همه آنکه جناب مرتضوی را سفاک خون اهل اسلام دانستن و انهم بعنوانیکه معاذ الله گناه مذکور اکبر الکبایر باشد
بلکه دشمنان اهل بیت را بسر حد کفر رسانا با زور وقت حسن مجتبی آنجنان داد و ظلم و جفا دادن یعنی شکست گوشواره عرش
برین کوشیدن و در وقت امام حسین بتخلف عظیم دل دزدیدن و حالانکه ابن عباس بر زعم طایفه اعتقاد میکرد که حضرت شهید
کربلا در آیات بینات قرانی مامور بجهاد یزید بودند و ازینجا بعد تسلیم بعضی از امور فرق ظاهر شد میانه عبد الله بن عمر
و عبد الله بن عباس رضی الله عنهم بر اصول موضوعه بالسنه نشناس نکیف که نزد ابن عمر امامت از فروع باشد و نزد اصل

عجبا که بر ترهات امامیه از اصول مقرر باید فاعتبروا یا اولی الالباب تو دوان ند الشی عجابا اما خامسا پس مجتهدان زمانی لبیب استیلای
جهل و نادانی چنین فهمیده که هر گاه آمر به مکاشفه واجب نباشد او نیز امام غیبت مقبول گردد ندامت بی وجه و بی معنی است حالانکه لذت
اکابر شریعت و طریقت بر موت دنی مبتجات هم مشغول است مگر حال انبیا و ائمه و زاری یا نشنیده تا چنین مزخرفات بر زبان آری و کار می آری و این فضل
را پایانی نیست لیکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله حرفی چند از آن میگوییم که حضرت آدم علیه السلام بر ترک اولی انقدر
گریستند که پای ایشان بگلابه فرو میرفت و سیل اشک از هر چشم مبارک آنحضرت در طوفان بود که دریا و چشمه
از خیال رواسی میجوشید و من حیرانم که مجتهد مگر صحیفهٔ سجادیه را هم بنظر نیاوردند که حضرت سید الساجدین
رضی الله عنه و عن آبائه اجمعین در ترک اولی با وصف آنکه معاتب از بارگاه الهی نشدند چه‌ها
مضامین که از شنیدنش جگرهای سامعین آب میشود و عمارات هستی خراب میگردد بکمال تضرع
و زاری ادا میکردند بسا بود که غذا از کثرت اشک با استیلای مزید خوف بر آنجناب تر میشد و در دیگر
کتب مثل ابواب الجنان از امالی صدوق دعای امام زین العابدین بعبارت طولانی مرویست که آنچند
حرف از آنست که خدایا اگر معادن آهن بدان بجهنم و زمین را بمژگان خود بروبیم و از خوف تو انقدر بگریم که دریای
محیط زمین و آسمان از خون و ریم جاری شود البته اینهمه قلیل باشد از کثیر آن امور که واجب است از حق تو بر
من و با اینهمه اگر مرا بعذاب همه مخلوقات اندازی و در جهنم غیر از من کسی دیگر نباشد و هیمهٔ قعر جهنم را پر کنند
البته قلیل بود و نسبت بعذابیکه مستوجب آن شده ام انتهی مختصرا و هر چند تقاضای شر طبیعه بشری
وقوع آن مقتضی است لیکن حسرت بر ترک اولی و استیلای خوف خدا قابل چون و چرا نیست و اگر حال اتبا
طریقت را که بسبب اتباع انبیا و اولیا بحقایق اشیا فائز شدند بتفصیل بیان کنم از آنچه مقصود ذاتی است محروم
مانم شیخ در بوستان نظم کرده **نظم** شبی دود خلق آتشی بر فروخت * شنیدم که بغداد نیمی
بسوخت * یکی شکر گفت اندران خاک و دود * که دکان ما را گزندی نبود * جهاندیده گفتش که ای بوالهوس
ترا خود غم خویشتن بود و بس * پسندی که شهری بسوزد بنار * اگر چه سرایت بود بر کنار و گفته اند که سری سقطی
روزی گفت که من یکبار الحمد لله گفته ام و از آن بازسی سال است که استغفار میکنم مردم پرسیدند که
تفصیلش بگو فرمود وقتی بر بغداد آتش مسلط شد و بازاری که دوکان من در آن بود همه سوخت چون خبر سلامت دوکان
خود شنیدم شکر گفتم باز خطای خود دریافتم که این شکر بر خلاف مروت از من صدور می یافت که بر مصیبت
مسلمانان غمگین نشدم و بر سلامت حال خویش شادمانی کردم تا اینمدت بندامت و توبه و استغفار
مشغول هستم عجب نیست که شیخ همین قصه را نظم نموده باشد بهر تقدیر چون عبد الله بن عمر رض که پای
خود بعبادات خالق الارض والسموات شکسته و در کنج عبادات تنها نشسته بود و در زهد و توکل پیشوائی خلایق
داشت چنانچه در تواریخ و کتب اخلاق و سیر معروفست خطای خود را دید لاجرم ندامت کشید افسوس
من درین امر افتادم که شمشیر بر روی مسلمانان نکشیدم و احتیاط همین است که ازین جنگ باز مانم حالا که بغاوت

بغاوت باغیان و سوابرای جهان آرای مرتضوی عیان گردیده این ندامت چگونه با معذور بودن و
سعید بودنش منافی است مگر ندانی که اگر او همراه جناب مرتضوی گشته محارب باغیان میشد البته ثواب بیشتر
از بیش درین خصوص هم می یافت نسبت بآنچه احتیاطاً بعمل آورد پس مقام آنست که ندامت فرماید
تا تدارک مافات بوقوع آید و دیگران را سرمهٔ بصارت و بصیرت گردد و باعث آن شود که مردم زیاده تر
بمناقب مرتضوی بجان و دل گرایند و ببینند که حال اجلهٔ اصحاب چنین است و ندامت مذکور را بنظر دارند که
وقت از دست رفت و ترددی زمانه تحکیم در گذشت و مهاجرین و انصار محبین آنجناب کما عرفت آنفاً بعد
از مایوسی مراجعت کردند و خبر این اختلافات و حروب مشهور و منقح گشت **بالجمله** هرچند حضرت مجتهد
رفضه از غایت خرافت و سفاهت استبعاد کنند لیکن نزد عقلای دین پرور و روبروی اهل هنر
ندامت عبدالله بن عمر بر جای خود است و همین است حال دیگر بزرگان مثل محمد بن مسلمه که در آغاز
مثل عبدالله بن عمر بخیال احتیاط ماندند و از حروب اهل اسلام دست کشیدند و هرگاه خطای
ایشان متحقق شد و صواب رای مقدس خاتم الخلفا صورت گرفت و خبر بتواتر رسید مثل عبدالله
بن عمر ندامت کشیده اند و تا مدتها پشیمانی خورده اند بلکه از کتب معتمدهٔ امامیه واضح و لائح میشود که در
آغاز وقت ندامت بعد از تحقق امر مذکور جامه بر تن دریدند و در قلق و اضطراب افتادند و لفظ المشینا
دو کو بوا بر زبان راندند و زار زار گریستند چنانچه میر علی نقی محشی علل الشرائع نقل نموده و مجلسی در
بحار از امحاب آثار می آرد که عبدالله عمر میگفت که این قدر رنج نکشیدم بر چیزی چنانچه بر عدم رفاقت
مرتضوی در قتال باغیان) و سعد بن وقاص چون شنید قتل ذی الثدیه اخذه ما قدم و ما اخر قلق
و فرق و قال والله لو علمت ان ذلک کذلک لمشیت الیه حبواً و هرگاه وارد شد بر معاویه وا و گفت چرا
اعانت من نکردی بر طلب خون امام مظلوم جواب داد چگونه قتال میکردم حالانکه شنیدم حدیث انت منی
معاویه عذرش نپذیرفت و گفت اگر من شنیدمی جنگ با او نکردمی انتهی محصلاً **و از کرشمهای** تقدیر
الهی و تائیدات سماوی آنکه روزی بامدادان بر مصلی بودم و اجزای این کتاب قریب نظر نهاده بودکه
تقریر روایت صاحب رقعهٔ مزوره بخاطر آمد گفتم برای تلبیه تقریر مجتهد الزمانی خوب تر است پس صوارم را
از مقام رویت کشادم که جناب مجتهد فانی بپرده مقانی وارث بلاغت سحبانی حدیث امام رضا را ذکر نماید
و محصل العبارت مطنبه او آنکه حضرت موسی علیه السلام چون خبر کلام مقدس الهی رسانیدند قوم مشتاق
شدند و هر یکی گفت باور نمی آید تا بر ما نمی آید پس آنجناب از هفتصد هزار هفتاد هزار را منتخب گردانید و
از ایشان هفت هزار را تا هفتاد کس نوبت رسید حضرت موسی بر کوه طور رفت و ایشان در دامن آن بحکم موسی
بودند و کلام باری که بخطاب آنجناب بود از جهات سته شنیدند عرض کردند ایمان نمی اریم تا حضرت باری را عیاناً نه بینیم
پس مصداق فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ شدند و حق تعالی بعد زاری موسوی همه را

زنده گردانید پس الحاح کردند که سوال رویت بکن و به بین و خبر ده پس هر چند فرمود که رویت او محال است
قبول نکردند تا وحی در رسید که سوال کن و ترا زنهار عتابی و عذابی نیست درین وقت طلب نمود و کوه
شق شد و موسی علیه السلام بیهوش افتاد و بعد افاقه توبه کرد و گفت تُبْتُ اِلَیْکَ وَ اَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِیْنَ
بالجمله اشکال مجتهد الزمانی بجناب فانی بلکه بحضرت سلطان خراسانی رضی الله عنه گشته که قبول
عذر و توبه موسوی امری عجیب است که از قلم فانی چکیده زیرا که اگر کسی عذر شرعی داشته باشد حرمت
از وی ساقط است بلکه کراهت و ترک اولی نیز پس حضرت موسی با وجود قبول عذر و صدور امر در طلب
رویت ندامت چرا فرمود که تُبْتُ اِلَیْکَ وَ اَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِیْنَ آیا قومش که همیشه عناد داشتند باز می طلبیدند
و خدا امر میفرمود موسی علیه السلام توبه خود رائی شکست ؎ بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها چون بدین مقام رسیدم و احادیث حضرات ائمه بطرق عدیده وارد
آمد که رب العالمین با چنین میعاد موثق با حضرت موسی علیه السلام چه معامله کرد که با هیچکسی از اخص کائنات
نفرموده باشد دل بجوش آمد که درین وادی بتازم و لیکن بهر حال خود را ضبط کردم و از بیانش
درگذشتم که در تلقیب نفوس خویش ملقب مذکور تسمیه شی باسم نقیضه است و لیکن قال الله تعالی کل حزب
بما لدیهم فرحون آمدم بر آنکه چرا از اغاز ندانستند که صواب بجانب حضرت مرتضویست و جواب
آنکه جناب امیر را مثل دیگر خلفا برگزیده عالم بعد الانبیاء علیهم السلام اعتقاد میکردند و وقت خلافت آنجناب قطعاً آنجناب را
جنتی میدانستند و لیکن با اینهمه مرتبه عصمت نزد شان خاصه حضرات انبیا خصوصا سرور عالم افتخار نبی آدم بود
نه بینی که چون صدیق اکبر خواست که با مانعین زکوة مقابله فرماید در آغاز امر صحابه به اختلاف نمودند و خود فاروق
با صدیق گفتگو کرد نه چنانکه آدمی برای حصول اطمینان کلام می کند و هرگاه بعد از قیل و قال دانستند که رای او
بر صوابست همه باتباعش تن در دادند اگر صدیق را معصوم می پنداشتند یا برای او اجماع متحقق شد حاجت
گنجاد و ضرورت بمناظره می افتاد الغرض عبد الله بن عمر چون دیده و شنیده بود که حضرت صلی الله علیه
واله وسلم در بسیاری از احادیث از قتال مسلمین منع فرموده اند بعضی از صحابه بزبان سعادت نشان حضرت
صلی الله علیه واله وسلم بعضی از کلمه گویان را کشتند و سخت معاتب گشتند پس قسم درین باب خوردند از جهت
عبد الله بن عمر چنان فهمید که احتیاط همین است که قتال نکنم و بعبادت نشینم چون بغاوت طرف ثانی و تنفر عامه
آن محقق شد و صواب رای حضرت شیر یزدانی متحقق گشت ندامت و پشیمانی بر ذاتش نشست و معنی آیت کریمه که در
بصارت العین وارد کردم و مجتهد الزمانی از شنیدنش تفت بشدند تحقیق یافت فرق این است
که اینقدر عبد الله بن عمر یافته بود که معاویه بر خطاست و او را نمیرسد بجنگ و جدال پرداختن
و قیاساتش مربوط و دلایلش مضبوط نیست ازینجهت برای تفهیم او کمر همت حیثیت نبست و مراتب و مدارج
حضرت مرتضوی بر شمرد چنانچه در مجلد اول است من شاء الاطلاع علیه فلیرجع الیه

اما سادساً پس گویا مجتهد الزمانی انیهم لتفهیم ندکه الکلام یجر الی الکلام حالانکه این امریست که فرین در خصوص بمثل این مثل عذر کرده بود کما لایخفی علی من رای مکاتبه الی رشید المتکلمین نور الله مرقده و چون بسیاری زمهفوات که زنیهار تعلق بابحاث ندارد و محتاج ایمانیست بلکه در حقیقت سخن از رسیماننست در کلام مجتهد راه یافته کما عرفت مرارا و ستجی ان شاء الله تعالی الغرض مجیب را بذکر انیمعنی که بکدام وجه ابن عمر بگوشه قرار رفت و رفاقت مرتضوی در ین وقت نکرد بر تفضیح ابن عمر حمل کردن داو حماقت دادنست زیرا که معمول جمع محققین انیست که کلام را بعنوانی ادا میکنند که اعراض متعرضین و شور و جدل مشاغبین بعد از ان صورت نبندد پس این امر نزد عقلا در باره هر کسیکه اتفاق افتد بر مزید محبت و سر پرستی و حق گوئی و انصاف ویرو وی حمل توان کرد نه بر خلاف آن کما لایخفی و مجتهد شیعه را مقصود انیست که مقلدین بدانند که رساله تصارة العین را جواب داده اند و رد کرده اند و هر گاه کلام من مثل حدود الاشیا که شیخ رئیس حکمت مشائیه جامع و مانع بود مجتهد الزمانی تا امروز که زیاده از نصف کتابش را با دله عقلیه و نقلیه زیر و زبر کرده ام کلامی نگفته که قابل سماعت و قبول باشد یا احقر را در دیوان تحیر و تردد ره داده بخلاف مجتهد که در هر جا بر داین رساله صغیر پیشش پا خورده و نزد اهل خرد بسبب جهل با تجاهل چاره بجائی نبرده و همچنین است اگر برادران رفضه یعنی اهل مسقط و مطمرح کلام کنند و بحمایه جناب مرتضوی بر خیزند که بعنایت ایزدی از هر طرف خائب و خاسر خواهند گردید و هیچ اعراض بر آنجناب که قابل شنیدن باشد نتوانند مرتب گردانید **اما سابعاً** پس تحقیق موت جاهلیت و ورود این وعید در ابواب و فصول سابق مبین شده بعنوانیکه رفضه رو برو بر وی آن تقریرات سر نتوانند بلند کردن از جمله آن تقریرات حدیث وصیت است که صاحب روضة الواعظین نیز بایرادش راه فرار بر اخوان خویش دیوار روئین ساخته و محصلش همین است که هر که وصیت نکند بموت جاهلیت می میرد و حال وصیت از قران و حدیث چنان است که همه کس میدانند که هر گز بمرتبه فرضیت نمیرسد **اما ثامناً** پس انکه آنچه بر صاحب تحفه قدس سره العزیز وارد کرده است در حقیقت بکوری دیده ژانگی خود و عقلای عالم را اصلا دادنست و قصور نظر خود را در تتبع مقامات کتاب مذکور بر اهل علم دانش مدلل گردانیدن تفصیل این اجمال آنکه لفظ مجتهد دلالت بران دارد که صاحب تحفه چیزی دیگر گفته مخالف آنچه اهل حق تحقیق کرده اند یعنی ایشان اعتقاد دارند بحقیت خلافت جناب مرتضوی و او اعتقاد بحقیت آن ندارد بلکه حکم می نماید که آنچه عبد الله بن عمر نمود که شمشیر بر روی مسلمانان همراه مرتضی نکشید بهتر بود بمقتضای تورع و مزید احتیاط حالانکه دانستی که مطلبش این نیست بلکه مدعا همانست که همه علمای سنت از قدیم و حدیث تقریر میکنند که تقاعد عبد الله مذکور نه از ان جهت بود که امیر المومنین را لائق خلافت نمید انست بلکه او نظر بوجوه سابقه درین باب احتیاط فهمید و چون نفاقش بر آمد ندامت کشید پس آنچه حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز تقریر نمود عین تحقیق محققین اهل سنت است که بحقیت جناب مرتضوی

اتفاق دارند دلبرشکنی نواصب و خوارج همت میگمارند ادم بر بنیکه از کلام صاحب تحفه چگونه باثبات
رسید که عبداللہ بن عمرؓ بعد ازان نادم شده وجوابش آنکه در تحفه اثنا عشریه نصوص انمیعنی بتصریح تمام موجود است کوری
ونادانی مجتهد الزمانیست که بدون تتبع کتاب مذکور این طعن و تشنیع آغاز نهاد و معنی آن زنکر الاصوات را نزد همه
کس عیان ساخته پس بدانکه صاحب تحفه جزاه الله خیرا در جواب طعن هشتم از مطاعن اصحابؓ عموما بعد از بیان جان
نثاریها که مهاجرین و انصار همراه شیر خداؓ بجا آورده‌اند و مساعی بلیغ در حروب بغاة بجا بتقدیم رسانیدند و جماعات کثیره بدرجه
شهادت رسیدند حال عبداللہ بن عمرؓ بیان میفرماید که عبداللہ بن عمرؓ که خلف رشید پدر بزرگوار خود است و صحابی است
بالاستقلال و از عمده اصحاب همیشه تاسف میکرد که چرا همراه حضرت امیرؑ در حروب بغات شریک نشدم و رفاقت نکردم و
بالفرض اگر این عبارت از قلم صاحب تحفه نمی چکید باز هم مدعا همان بود که اهل سنت نوشته‌اند نه آنچه مجتهد از راه خبث فهمید
و بتقلید خوارج و دشمنان ختنین در صدد جفاکاری و دل آزاری بر آمده و ازینجا بمقتضای الکلام یفسر بعضه بعضا حکم
کرده میشود که مدعای علامه ممدوح همین است که عبداللہ بن عمرؓ معتقد خلافت راشده مرتضویؑ بود لیکن چون حرب
با شرکای اسلام و اهل قبله پیش آمد بخیال احتیاط القاعد نمود و حضرت امیرؑ اعذارش قبول فرمود و با اینهمه که تقاعد
کرده بود در بث مدائح و مناقب آنجناب میکوشید ندامت و تاسف میخورد که چرا داد رفاقت نداد **اکنون**
مطالب همه کتب درین باب خواه عبارت ایضاح باشد خواه عبارت تحفه اثنا عشریه خواه عبارت فقه
خواه عبارت کتب دیگر همه یکی است و ازین است که صاحب قرة الخواص گفت لیس فی قعود من قعد عنه
امامته رضی الله عنه نقض طاعته بل القاعد منهم معتقد لصحة امامته و وجوب طاعته لکنهم قعدوا التورع عن قتال
اهل القبلة کما عرفت سابقا **اما تاسعًا** پس از آنکه قیل و قال حضرت فاروقؓ درباره مالک قبل از تحقیق
اخبار بود چنانچه در مطولات کلامیه مسطور است و از آنجا که در کتاب منتهی الکلام ارتداد مالک بن نویرهؓ و انکار
او از زکوة نقلا عن کتب الفریقین بکمال بسط و تفصیل مذکور است آنرا خلاف احتیاط گفتن مخالف آن روایات
بودن است و تکذیب اکابر مفسرین و حمایه محدثین خود کوشیدن بعد ازین بدانکه لطائف قصه مالک بن نویره
که روافض آنرا از اجله مطاعن اکبر خلفای راشدینؓ میدانند بیشمار است لیکن برای عبرت ارباب بصیرت
حرف ازان درینجا قابل گفتار اول آنکه از تقریر این طعن عیان شد که طبیعت فاروقؓ مجبول بر کمال الفت
بود ورنه هار غباری باجناب مرتضوی نداشت والا میفرمود که خوب شد که شیعی کشته شد زیرا که کذاب مفتری
یعنی نور الله شوستری در مجالس المومنین و غیر او در غیر او تشیع او را بلند تا نیها و لاف زنیها بآسمان
رسانیده و زیاده از حد بیان در تشیع او بر خود بالیده‌اند و اگر درینمقام بعد یاد کردن روایات در
حال مالک خولشیس کما اشرنا ابن ملوکین دست از تشیع او بردارند بهرحال این لقمه برازا حدی
کار الراحتین خالے نباشد دوم آنکه چون فاروقؓ در قتل مالک که از احاد الناس و
آمدگان و با انکار زکوة از راه دین برگردیده بود چنانچه از منهج الصادقین هم عیان است

چنین باشد چگونه عقلا تجویز کنند که او قصد قتل جناب مرتضوی کرده باشد و رسن محکم بر گلوی آنجناب
بربست بازوی فاطمی شکسته بلکه معاذ الله دشمنانش را قتل کرده باشد الی غیر ذلک من الظلم والجور
پس معلوم شد که رفضه از خدا و رسولش شرم نکردند و چنان افترا نمودند که عقل سر سری هم باور
نه کند ع در کفر هم ثابت نه زنار را رسوا مکن ** بالجمله مولف تحفه هرگز حکم نفرموده که قتال
در رکاب سعادت انتساب خاتم الخلفا الراشدین خلاف احتیاط باشد بلکه مدعای او بدلالت کتاب مستطابش
همانست که شنیدی و حاشا که مراد من از شمه انصاف تقاعد از حرب و ترک بیعت از ان باشد بلکه اشاره بسوی
ندامت است که بر ترک بیعت حرب باغیان متفرع شد بلکه مجتهد الزمانی این قاعده را هم فراموش کرد که چون
ضمیر دائر باشد در نزدیک و دور اولی اقرب است مع ذلک دلیلی بران قایم است و آن انیکه بعد از ان گفته
ام والا اکثر مقدمات ممهده و اصول موضوعه سیاه پوشان درهم خواهد شد کما لا یخفی علی من طالع خلاصة الاقوال
به عنقریب هویدا میشود که معنی این عبارت بدون انکه مرجع لفظ اشاره شمه ندامت باشد نه تقاعد و ترک بیعت حرب
صورت نمی بندد ولیکن از ینجا که مجتهد الزمانی هنوز پی بمعنی آن نبرده لاجرم چنین ضرطات البعیر و قسوات الحمیر از و صدور
می یابد و دماغ اهل خرد را پریشان میکند نعوذ بالله من ذلک **و بر نقید ر مقصور نیست** بلکه درینجا دلیلی دیگر است
بیانش انکه تشبیه کما نطق در عبارت بصارة العین یعنی کما نطق به الکتاب المجید بدون معین شدن ندامت درست نمیشود
زیرا که حق تعالی مدح میفرماید از روی تذکر و تبصیر که عبارت از توبه و ندامت است بنص حضرات ایمه کما ستعرفه چه معنی آن آیت
چون اتقیا را وسوسه شیطانی و گزند نفسانی میرسد از وعید خدا اندیشه میکنند و راه صواب را می بینند و این تبصر سبب
دفع میگردد پس تشبیه درست افتاد و اگر ترک بیعت و تقاعد مراد باشد لازم آمد مدح ابن عمر بر اصرار ترک و تقاعد و
آن منافی ندامت و تاسف است و انچه در اینجا تقریر کردم عیاشی باسناد خودش از حضرت صادق آورده حاصلش
انکه مراد از تذکر یاد کردن و گذاشتن لغزش است که حق تعالی مدح اتقیا بران میکند **ومن در امواج حیرتم**
از لفظ آخر که در کلمات من است آخر عمر از کلام من چگونه فهمیده خود انچه عبارت من نقل میکند دران لفظ عمر را اثری
و نشانی پیدا نیست لفظ اخر را بر ظهور بغاوت معاویه چرا حمل نمینمایند که شامل باشد معهذا علما کجا نوشته اند
که توبه آخر عمر با وجود ثبات هوش و حواس مقبول نیست مگر مجتهد الزمانی شرح مقاصد و شرح مواقف و
شروح تجرید مغتنم اصفهانی فضله خوار دولت جگر خوانی هم ندیده بلکه اینی از مامه جاودانی هم نشنیده که
ازان تواند فهمید که فرعون اگر قبل از غرق وقت تعاقب بنی اسرائیل توبه میکرد
مقبول بود قال الله تعالی حَتّٰی اِذَا اَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قَالَ اٰمَنْتُ اَنَّهٗ لَا اِلٰهَ اِلَّا الَّذِیْ اٰمَنَتْ
بِهٖ بَنُوْا اِسْرَآئِیْلَ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ اٰلْئٰنَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَکُنْتَ
مِنَ الْمُفْسِدِیْنَ **حیرت دیگر** انکه ندامت عبدالله بن عمر دلیل تقوی است بنص حضرات ایمه
هدی و معتمدین اهل صدق و صفا لیس منافات و کذب در کلام میمون بن مهران از کجا من ادعی

المنافاة فعليه البيان **حيرت دیگر** انکه ظهور بغاوت اہل شام از روز قتل عمار است در صفین بخلافت امیر المومنین
وخلافت حسن مجتبی بعد حضرت مرتضی است ومعاویه را خلافت بعد از خلع حاصل گشته و در جلد اول نقل مجتهد گذشته
که ریاست معاویه به بست سال کشیده وخلافت راشدین سی سال مانده پس رحلت معاویه سال شصتم ہجری است
وسلطنت یزید بچار سال منقضی شده و بیرنا بالغ فرموده که ابن عمر بکمال عجلت در بیعت عبد الملک در آمده
وخلافتش بعد از یزید بمهلت دراز بوقوع پیوسته لاجرم ندامت ابن عمر قبل از وفات است تخمیناً بسی
سال انرا در اخر عمر فهمیدن ذو القرنین را با امام حسین جنگانیدن است سلمنا که ندامت مذکور در عبارتی
مفید باخر حیات است لیکن دلالتی ندارد بر انکه این ندامت حاصل نگشته مگر عند الموت چه پر ظاهر است که
چون چیزی بدوام کشد چنانچه از عبارت تحفه دانستی که عبد الله همیشه تاسف میکرد الخ در اخر حیات هم خواهد
بود و ازین تطبیق اعتراض وقوع انفکاک میانه علت ومعلول یعنی ظهور بغاوت معاویه و ندامت بن عمر بهم
میخیزد حالانکه کلام ابن عمر که در شافی ثمامنی هم منقول است مشعر بعلیت است یعنی افسوس که با بغات مصداق
حدیث تقتلک الفئة الباغية جنگ نکردم و نیز اعتراض دیگر هم محو میشود که تقیید و تعمیم منافی هم دگر است چه
از تقریر مجتهد یعنی هرگاه ندامت اخر عمر توان فهمید لاجرم حکم باید کرد که ندامت تا اخر حیات ماند حالا روایات
اطلاق وعبارات دوام وامتداد وروایتی از تقیید همه مربوط شد **حيرت دیگر** انکه چون از کتب
فریقین باثبات رسانیدم که عبد الله بن عمر معتقد حقیت خلافت مرتضوی بود و باز بخیال احتیاط منزوی شد
پس کبیره وصغیره چه معنی دارد زیرا که گناه مذکور متفرع بر انست که مخالفت امام مقصود باشد و هرگاه کسی نظر
باد له منزوی شود و عذر او را امام بشنود و او را از اہل فتنه نداند و معذور دارد پس نه صغیره ایست نه کبیره
بلی ندامت او بر مافات یعنی کثرت ثواب بجای خود خواهد بود کما قررنا **حيرت دیگر** انکه لطایف عام است
از زلت وصغیره وکبیره پس انچه گفته که استدلال مجیب بایت اذا مسّہم الآیه مغلطه محض است که مخصص را باید دلیل
آوردن و در مقاله ثامنه از تصریح ثمامنی و زمخشریه وطبرسی در مجمع خواهی دانست اطلاق وسوسه بر محرفین
کلام مرسلین انشاء الله تعالی وبا اینهمه که شنیدی هنوز بعد از غور بعضی مغلطه ها در کلام بیرخرف باقی کما لا یخفی علی الناظرین
المناظرین الغرض مجتهد الزمانی بجهت تسلط جهل ونادانی نه حدیث وتفسیر را پیش نظر دارد و نه بدین مقدمات کلامیه
همت میگمارد بلکه خیالات نفسانی ومزخرفات شیطانی را نصب العین گذاشته و در تیه ضلالت گرفتار گشته وَمَنْ
يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ توبه وندامت از کرده مقرین کجا می ایداین امر شیمه اتقیاست نه شیمه اشقیا
نعوذ بالله من ذلک **قوله** وانچه نوشته والا الخ **اقول** حال اصول اصیله شیعه نزد عوام که بدانه دوام رفضه لئام گرفتار
آمده همین است لیکن نزد محققین سخن چنین است که تا امروز با وجودیکه علمای امامیه غایت مساعی درین باب بتقدیم رسانیده
قدم این مذهب مستحدث ثابت نگشته زیرا که خود از کتب معتمده رفضه پیداست که در اصحاب کسی نبود که حضرت مرتضی علی را خلیفه
بلافصل داند وحضرت صدیق را غاصب خلافت اعتقاد کند و انمردم را که راویان کاذب این امر متهم ساخته خود اکابر رفضه ایشان را

سفیهین گردانیدند هم بترک تقیه و هم بجهت لعن کردن امیر المؤمنین بر اینها و بوضوح انجامید که بر اصول شیعیان
این مردم از ایمان و تشیع بهره نداشتند بلکه فتنه جو بودند پس بر اقوال و افعال ایشان چه اعتماد و ازین
مقام نیز هویدا شد که دعوی اهل دغا و دغل و افتخار ایشان بر تعیین که دوازده صحابی در مبدای خلافت
صدیقی شیعه بودند یعنی سلمانؓ و ابوذرؓ و عمارؓ و خالدؓ بن سعید و ابو الهیثمؓ و خزیمهؓ و مانند اینها و ابوبکرؓ را بمناظره
مبهوت گردانیدند نظر بانچه در سابق بوضوح انجامید مهمل بر آمد چه جای آنکه ناظرین و سامعین همه در تعیین محو
حیرت باشند که عمارؓ دران وقت حق را بر کنار نشانده و صدیق را ملزم گردانده و بنص حضرت امام باقرؑ و صادقؑ
او خاص شیعه گردد و در خلافت جناب مرتضیؓ متغیر شود یعنی ع او خویشتن گم است که را رهبری کند پس
خبر آن راویان جگر سوز که دوازده صحابی با صدیقؓ جنگیدند و مطارحه کردند همه دروغ بیفروغ گشت
بالجمله عدول عمارؓ از صدیقؓ و اعتقاد او بخلافت بلافصل امیرؓ نزد اهل انصاف زینهار است نمی شنید و
علما در حال خالدؓ بن سعید صراحة گفته اند که او در وقت وفات سید کائنات در یمن عامل صدقات بودند
پس اظهار نص غدیر و احتجاج او بر ابوبکرؓ با کرامت او خواهد بود که بطی الارض این مراحل را نوردیده و سر
بحق اهل بیت بلکه فتنه پردازی کرده و آتش در خرمن انداخته باز بمنصب خود برگردیده و هرگاه مجلسی
در بحار دار دستانی در کتاب امامت این امور را در حق حضرات اهل بیت مثل جناب علی مرتضیؓ حضرت زین العبادؑ
چون میکنند از خالد بن سعید چه نام توان برد و ابوذرؓ غفاری باقتدای جناب مرتضویؑ در وقت بلوی بعثمانؓ میگفته
بر سیرت شیخینؓ عمل مکن چنانچه از نهج البلاغه و هم کتب دیگر ظاهر است پس نزد عقلا چگونه صورت بندد که ابوذرؓ
ابوبکرؓ را غاصب و منافق و صاحب غش و کدورت اعتقاد کند و از تصریحات شوشتری و مولف کامل بهائی
غیر عمار روشن است که جناب امیرؓ در حق خزیمه بن ثابتؓ و ابو الهیثمؓ وقتی که در صفین واو رفاقت دادند فرمود که ایشان
اگرچه در آغاز مرا مخذول کردند لیکن اکنون تدارک نمودند پس واضح شد که ایشان بر نصوص مرتضویؑ خاذل اهل بیت در
آغاز بودند پس چگونه خواستند که صدیقؓ از خلافت باز ایستند و دست از زعامت کبری باز دارد چون این مدارج را
احاطه کردی البته بعلم قطعی دانستی که ان الکذوب لا حافظة له معذلک اینک نهج البلاغه جامع مقالات
صحیحه موثقه مرتضویؑ کما اشرنا من قبل حاضرات بعد العرض و التسلیم نشان بده که کجا حضرت مرتضویؑ ره و بری صدیقؓ
ادله عوسیه امامیه را که از قران مجید و حدیث شریف دلالت برین دو مطلب دارد و از نصوص است بیان فرمودند بلکه بر
خلاف آن نص قطعی میفرمایند که امام شخصی است که اقوم بامر الهی باشد و اهل حل و عقد که درین زمان مهاجرین
انصار اند معین نمایند بعد ازین اگر شخصی شور و شغف آغاز نهد و از اطاعت ایشان سرتابد باید با وقتال
کردن و او را باغی شمردن پس حضرت مرتضیؓ قسم میخورند که اگر امامت محصور باشد و منعقد نشود تا حاضر نشوند عامه مردم پس
باید که راهی برای آن یافته نشود بلکه اهل حل و عقد حکمی نمایند بر غائبین باز اختیاری ماند حاضر را که رجوع کند و نه غائب را که کسی دیگر
را برگزیند و ازینجا مثل بدیهی اولی بوضوح انجامید که اگر بفرض محال این اصحاب اثنا عشر که قیل و قال را بر طبق اخبار رفضه طی کردند باری همه

لاف وگزاف شان از قسم توجیهی خواهد بود که لا یرضی به الامام اینهمه که **شنیدی** جناب امیر رو برو ی اصحاب
و هواخواهان و جان نثاران کما سبق نقلا عن سلیم وغیره در کتب خویش افاده نمودند نه فقط بجواب معاویه نوشتند تا رفضه
مهلاتی چند را درین باب گردانند و اینهمه را از باب الزامیات مداهنه و خوشامد اصحاب شمارند بالجمله بر شمردن اینهمه
مسائل را مخالف مذهب حق تقریر کردن و قسم ها بران خوردن و از عدو و ضرورات بمراحل بعید و دور دور رفتن
چگونه کسی از جناب امیر تجویز توان کرد پس معلوم شد که هرچه بمعاویه نوشته اند انهم امر تحقیقی است و من حیرانم که آیا
جناب امیر را درباره امامت خویش دلیلی بهم نرسید که جامع بین الحقیقة والالزام باشد خود آیات قرآنی قطعی المتن
وقطعی الدلالة مثل آیت اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اَلْقُسْنَاالی غیر ذلک من الالت بل الالوف همچنین هزاران حدیث مثل موالات
و منزلت وقس علی هذا موجود که آنهمه را شیعه از متواترات و مفید امامت بلافصل در مناظرات میشمارد کاش درین مدت
دراز که سی سال باشد هرچندی ازا دله قناعت میرفت افسوس که اینهم صورت نه بست پس بسیاری از مطالب احقاق
مسمی باسم نقیضه و مصائب قاضی بر باد رفت ع این که گویند که برآب نهاده است جهان ؛ مثنوای خواجه که تا در
نگری بر باد است ؛ و از ینجا اینهم عیان شد که خلفاء در مناظره نیز گوئی مسابقت بودند که با وصف ضیق وقت و فقدان
فرصت هرچه از ادله تحقیقاً و تفحصاً تقریر کردند کسی در سقیفه که مجمع اصحاب و دار الندوه بود دمسر تائید کردن از
بیان شان نه پیچید و آحدی یارا ست دم زدن در رد و قدح کردن حالانکه نه این بیچارگان علم ماکان و یکون داشتند
و نه امتداد زمانه برای ترتیب ادله یافتند بخلافت جناب امیر که تا بست و پنج سال ۲۵ در کمین بودند و معرکه ها رو داد
و مناظره ها پیش آمد و دلیلی مرتب نفرمودند و چندی بر اصول رفضه خلافت را هم زیب و زینت بخشیدند و لیکن بهانی از
هرکسی بیان نه نشانیدند که مستلزم مدعا باشد **عجب عجاب** انکه چون مردم از نزدیک و دور جمع شدند و خواستند
که بیعت کنند صراحة فرمودند که دعونی واطلبوا غیری و زارتی خیر لکم من امارتی علیکم چنانچه جالسی در عماد الاسلام اعتراف
بدان فرموده و ارشاد نمودند که حاجت بیعت چیست آیا امامت به بیعت ثابت میشود امام را هزاران خواص و علامات است
که معصوم میباشد و از پس و پیش برابر میشنید و سایه اش بر زمین نمی افتد کما سبق نموذجه فی المقالة السادسة و انتهای
علامات نبض نبوی صلی الله علیه واله وسلم کما رواه اهل الدجل والدغل فی الکافی انکه امام بدست خویش سنگریزهای
زمین با انگشتهای مالد تا مثل دقیق میشود و باز بجنبش بدست میفرماید و بمهر خود ان نگین را مزین مینماید چنانچه من و برو
تو نمودم و زن مخاطبه بدون تاثیر از جناب امیر تا امام ابن امتحان نمود و فرزند کانی کثیرا یافت تا بخدمت شریف حضرت امام زین العابدین
در اثنای راه و قتیکه از شام مراجعت فرمودند شتافت آنجناب هم با وصف قلت فرصت آن علامت را با و نمود چنانچه
آبای صالحین شفاها بر سنت سنیه حضرت صلی الله علیه واله وسلم سلوک نمودند و عبارت کتاب مذکور برای دفع احتمال
اینست علی بن محمد عن بعض اصحابنا ذکر اسمه قال حدثنا محمد بن ابراهیم قال اخبرنا موسی بن محمد بن اسمعیل بن عبد الله
بن العباس بن علی بن ابیطالب قال حدثنی جعفر بن زید بن موسی عن ابیه عن آبائه ع قالوا جاءت ام اسلم
الی النبی صلی الله علیه آله وسلم وهو فی منزل ام سلمة فسألتها عن رسول الله فقالت خرج فی بعض الحوائج والساعة یجیٔ فانتظرت

عند ام سلمة حتی جاء علیه السلام فقالت ام اسلم بابی انت وامی یا رسول الله انی اقرات الکتب وعلمت کل نبی ووصی
فموسی کان له وصیا فی حیاته ووصیا بعد موته وکذلک عیسی فمن وصیک یا رسول الله فقال لها یا ام اسلم وصیی
فی حیاتی وبعد مماتی واحد ثم قال لها یا ام اسلم من فعل فعلی فهو وصیی ثم ضرب بیده الی حصاة فی الارض ففرکها
باصبعه فجعلها شبه الدقیق ثم عجنها ثم طبعها بخاتمه ثم قال من فعل فعلی هذا فهو وصیی فی حیاتی وبعد مماتی فخرجت
من عنده فاتیت امیر المومنین فقلت بابی انت وامی انت وصیی رسول الله ع قال نعم یا ام اسلم ثم ضرب
بیده الی حصاة ففرکها فجعلها کهیئة الدقیق ثم عجنها وختمها بخاتمه ثم قال یا ام اسلم من فعل فعلی هذا فهو وصیی
فاتیت الحسن ع وهو غلام فقالت یا سیدی انت وصیی ابیک فقال نعم یا ام اسلم وضرب بیده واخذ
حصاة ففعل بها کفعلهما فخرجت من عنده فاتیت الحسین ع وانی لمستصغرة لسنه فقلت له بابی انت وامی انت وصیی
اخیک فقال نعم یا ام اسلم ائتینی بحصاة ثم فعل کفعلهم فعمرت ام اسلم حتی لحقت بعلی بن الحسین ع بعد قتل الحسین ع فی منصرفه
فسالته انت وصیی ابیک فقال نعم ثم فعل کفعلهم صلوات الله علیهم اجمعین وحال اتقان وصحت این قصه زبانی
زنی دیگر که او با وصف ارتعاش از جهت رسیدن عمرش بیکصد سیزده سال درین واقعه جوان شد عنقریب می آید
بحدیکه همه ناظرین وسامعین را انتعاش افزاید ومضاحیک ایام جوانی رو نماید الا آنکه بر سر محفل از زبان شان برخوانی
وما نریهم من آیة الا هی اکبر من اختها ولا تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد
قوة انکاثا فلا تغفل بالجمله این مذهب را بحضرات ائمه نسبت کردن کمتر از آن نیست که جاهلیه مدار یه بفوات
خویش را باین بزرگان انتساب مینمایند و بران مینازند حاشا که این بیهوده سرایان توانند که مذهب خود را با ائمه تا آخرین رسانند تا بمعتقدین
که اهتمام شان در هدم کفار و اعلای شعائر دینی بحکم حضرت رسالت ماب بود چه رسد بآنجناب عرش قباب حضرت
سید المرسلین که خلفای ثلثه را سمع وبصر وقلب وجگر گردانیده بودند کما فی عنوان الاخبار الی غیر من الاسفار چه
اعتقاد ایشان برای جبرئیل امین که بار بار باشتباه همسفرین شد و بالآخر امور آسمانی را سوی حضرت سیده نساء عالمین
بر وجه اعتقاد نیک افزاید پس فکر کسی تا بحضرت دیان یوم الدین که مدائح انصار ومهاجرین در قرآن مبین
یاد فرمود چگونه مراحل پیمایدا ری اصل الاصول رافضیان معاصرین بعد از تراش وخراش همین دوام است
خلافت بلافصل وتبرای بی اصل که باعتراف اهل علم کما نقله الکشی مستحدث رئیس المضلین ومبحوث رائس
المنافقین قدوة الاشقیا عبد الله بن سبا ست فانتهی الامر الی من حید رعنه واثار محدثات هم در اصول ایشان
والسنی که البته حضرت فرمود که امام کسی است که مثل افعال حضرت از و صدور یابد وآن اعتقادات حقه واعمال
صالحه ومردم را بدان دعوت کردن وحوزه اسلام را بانتظام شرعی نگاه داشتن وجهاد با کفار ومشرکین نمودن
وحدود وقصاص را جاری فرمودن نه آنکه خس وخاشاک وحصاة بالیدن وخمیر کردن ومهر زدن وفار غخلی نوشتن
که اگرچه قرآن مجید را تمزیق کنند وکعبه را هدم نمایند الی غیر ذلک مهر از لب بر نه گیرند چنانچه واقع شد بانه
فارغخطی در ادای امور پامال نمودن بکشتن صوبه دار فدک ومصارعت الی غیر ذلک کما عرفت دیتی

مفصلا پس زنهار باین خرافات وحال آنهم متناقض کما عرفت مرا را قایل مشو بلکه بگو ا بالله و ایاته و رسوله کنتم تستهزؤن
و بر فرض محال بایستی بر بومی حیکرین این کرشمها رو برومی شاهدین بمعرض شهود آوردن و نیات را از خلوت
بجلوت رسانیدن آیا ابنیا معجزات را هم در پرده اخفا گذاشته بودند معاذ الله تا تابعین اتباع شان کتند آمدم
بر سنیکه از خلاصة الاقوال امری مبطل اصول رفضه ظاهر نمیشود جوابش آنکه هرگاه کسی از عقلا که ظاهر عقلش بمجوابه بحقا
نگردیده باشد باین کتاب مانند آن که خلاصه دفاتر مبسوط است رجوع کند خواهد یافت که شیخ حلی پیشوا ایان و بعضی
از اصحاب را فقط بانیمعنی که کلمه ندامت از وی در وقتی بر بیعت صدیق منقول است مقبول شمرده اند و اکثری را باین جهت
در معتمدین نام برده اند که در فلان وقت بصحبت جناب مرتضیؑ داخل شده و برخی را بدین سبب از مومنین پاک
دانسته که در صفین همراه بودند هیهات هیهات چه پرده غضب و عناد است که بر بصر اکابر شیعه تنیده و چه مرض
شقاق و لجاج است که ایشان را مسلوب الحواس گردانیده اکنون اهل فراست را باید حکم شدن که هرگاه این مقبولین
لسانی که رفضه افتخار بر ایشان دارند و وقت ذکر جمیل شان در پیرهن نمیگنجند حقیقةً از اهل بیت منحرف بودند
بسبب فتنه گری و جفاکاری و بدجوئی و همه ایشان انچه بارها کرده اند در مجلد اول و آنجا در مقاله سادسه
دانستی حتی بلعن مرتضوی داغدار گردیدند چگونه فقط امری ازین امور باعث مقبولیت ایشان شد آیا ممکن
است که آنا می از ایمه عاقبت نیک برای شخصی بدانند باز او را لعنت نماید و ازینجاست که علم الهدای دوم یعنی
سید مرتضای رازی تصریح در تبصره نموده که امام لعنت نمیکند مگر کافر را پس شیخ حلی در خلاصه چگونه ایشانرا
در عدادامامیه و صلحا و اتقیا نام برد و عبد الله بن عمرؓ را در دشمنان امیر المومنینؑ شمرد حالانکه عبد الله بن عمر
مناقب مرتضوی نزد رئیس بغات بیان نمود و خواست که او را از خلاف امیر المومنین باز دارد و بر هیچ یزید
بی باک و سفاک خروج کرد و هزار ان دراهم و دنانیر را که معاویه فرستاده بود رد فرمود و بر و لی عهد گشتن یزید راضی
نشد و از بیعتش انکار کرده هجرت گزید از نجبت نوشتم انچه دلالت بران دارد
که اگر رفضه ندامت عبد الله را منظر ندارند و او را بلحاظ این امور از مقبولین شمارند اکثر مقدمات ممهده اصول
موضوعه شیعیان بطریق اولی درهم خواهد شد کما لا یخفی علی من طالع خلاصة الاقوال و ازین بیان وجه اولو
هم بمرتبه ظهور رسید زیرا که انچه از عبد الله بن عمر بصدور آمده خود اولاد امجاد مرتضویؑ مثل محمد بن حنفیه
از ان محروم مانده اند چنانچه مجملا میدانستی و بعد ازین مفصلا هم خواهی دانست ان شاء الله تعالی
فضلا عن غیرهم افسوس که رفضه حدیث معارین و کاهنین را فقط برای اصحاب سید المرسلینؐ ساختند
و برای مقبولین لسانی خود انقدر رسم مد نظر نداشتند که هرگاه حال فتنه انگیزی گروه معلوم بدان درجه
رسد که اهل بیت اطهر بسبب آن مورد هر گونه مصیبت شوند از سوختن خانه مقدس و هتک ناموس
اکبر پس ایشان چگونه بمجرد صحبت مرتضوی پاک شدند آیا این صحبت بهتر از صحبت سید المرسلینؐ
بود و هیچ عاقلی تجویز تواند کرد که چون جناب امیر علیه السلام خلیفه شوند و صورت

معاش برای اهل نفاق پدید آید از حکومت کوفه و صوبه داری بصره چه میکشائد بلکه این امور اول دلیل
نفاق و طلب دنیا خواهد بود نه دلیل اخلاص که دشمنان هم بر سفره دوست نمایند و اهل نفاق برای تحصیل
دنیا چها نکنند **نظم** بد اندیش را لفظ شیرین مبین * که ممکن بود زهر در انگبین * منه در میان راز با هر کسی
که جاسوس همکاسه دیدم بسی * و ازین بیان بر تو آشکار شد که لفظ والا مقدم شرطیه است زینهار معنی
این درست نمیشود تا ضمیر بندامت راجع نشود زیرا که چون تقاعد و ترک بیعت راجع گردد معنی چنین خواهد بود
که اگر ترک بیعت یا تقاعد از حروب باعث تورع بمدح ابن عمر نباشد فساد اصول مقدمات ممهده رفضه لازم
آید و بطلانه مما لا یخفی متعین رجوعه الی الندامه و هو المطلوب و ازینجا نیز حکم توان کرد که عقل مجتهد بمعانی
این عبارت واضحه نتواند رسید فکیف بمطالب دقیقه **این که شنیدی** تقریری بود از اولویت و تقریر بعضی
دیگر نیز دران ملحوظ است یعنی ندامت و توبه امری بس سترگ و چیزی است بس بزرگ و صاحب خلاصة الاقوال
جریر را فقط بهمین ستوده که او قاصد حضرت مرتضوی بسوی معاویه بوده و حالانکه بگواهی جهابذه رفضه به ثبوت
رسید که او بمعاویه ملحق گردیده مگر ندانی که توسع او درین باب بحدی کشید که جریر بن عبد الله را که حالش باشاره
دو سه حرف روا کردم از کرده مقبولین میداند بهمین سبب که او را برسم قاصدی فرستادند کجا ندامت و توبه که ماحی
ذنوب است و کجا ادای پیغام که صادر میشود از هر کس که دیناری بادرمی یا و بدهی بلکه متوقع سازی اختیار
مطلوب و مرغوب از نیمعنی مقبولیت کجا لازم آمد هزاران کسی را دیده باشی که بر مشاهره قلیل بکمال شجاعت
در میدان کارزار رجز خوانی میکنند بلکه برای طلب نانی نقد جانی میدهند انهمه خرابیها در مقدمات ممهده اکابر قوم از
جهت است که ایشان کتاب خدای عز و جل را که وسیله محکم و عروه وثقی از ارض تا سما بود از دست
دادند و تحریف لفظی و معنوی آن بپرداختند کما عرفت و سوف تعرفه نقلا عن الکافی و احادیث رسول ع
ربانی را بپایه اعتبار ننهادند بخیال آنکه مهاجرین و انصار دین و ایمان نداشتند و برین اصول بنیاد مذهب
خویش گذاشتند و خلافت بلافصل و تبرای بی اصل را مذهب نجیب خویش ساختند و ثقلین را از دست برتافتند و در
لباس اسلام بنفاق در آمدند نعوذ بالله من خیانت مکائدهم و قبائح عقائدهم **قوله** و تعریض بسیاه پوشی
اقول حال حقیقت خلافت خلفای عباسیه بدان معنی که شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا ذکر کرده
در مجلد اول باید دید و مغلطه مجتهد را در میزان عقل باید سنجید پس سیاه پوشی ایشان بنیاد گذاشتن از عجائب
دال است و خبر از نشان سیاه دادن خبر از زنگ قلب میدهد آیا انهم بدین مجتهد نیاید که گفتگو بطور تعریض
بالیست که رفضه سیاه می پوشند و لفظ سیاه پوشان برای طایفه شیعه است لیکن قربان بر گمان ذکاوت و نصفت
و عدالت مجتهد باید شد که بیچاره خود علمای خویش را از کرده عقلا خارج گردانید و چنان دانست که نشان چوبین را هم
بحکم شامل است **آمدیم بر وجه تعریض** پس بدانکه در اصول امامیه مثل کلینی و فقیه و غیرها از حضرت امام صادق
در حدیثی طویل مرویست که فرمودند که لباس سیاه لباس اهل نار است طرفه آنکه مجتهد الزمانی افعال خلفای عباسیه را در احتجاج

می ارد باد وحقیکه شیخ جلال الدین سیوطی انچه در تاریخ الخلفا ذکر کرده ازان معلوم میشود که ایشان اهل اسلام بودند
ودر درج کردن انیمردم اسبالک مذکور تفرشیت واسلام وایمان سبب وعلت است نه غیر آن واز همین جهت
عبیدیین راکه از دائره ایمان خارج بودند درین سلک منسلک نکردند کاش بروایت اکابر علما وتحقیق عمائد فضلا
مذهب خود میگفت که این شیوه که درین شهر میانه شیعه معمول ومرسوم است رسم دیرینه حضرات عباسیه است
که سلاطین نامدار وروسای کامگار از فرقه ناجیه اولی البصائر والابصار بتصریح شوشتری ذهب البعید نوره
در مجالس المومنین بودند وتقی مجلسی وغیر او در لوامع شرح من لا یحضره وتذکرة الائمه وغیرها جابجا گفته
انچه دلالت بر تشیع جمهورشان میکنند وانیمه ظهوران خرابیست که اساطین محدثین روایت کردند که حضرت جبرئیل
روزی بلباس سیاه خنجر بدست گرفته تشریف آوردند وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از سبب ان پرسیدند
فرمودند که عباسیان بهمین لباس اند انتهی مختصراً این استدلال بر اصول رافضه البته بهتر ازان معارضه
است که دانستی که اصلی ندارد واین روایت یعنی لباس سیاه پوشیدن وخنجر معلوم بدست گرفتن که خف
جبرئیل مرتکب آن شده در روایت ابن بابویه است که مجلسی در بحار وغیران آورده معهذا چون مجتهد البنیان
فرزند دشمن صاحب الامر یعنی جعفر کذاب فاسق معلن شریب ماجن کما فی الکافی رساله در ابطال شهادت
امام حسین وحقیت یزید پلید وانکه خلافتش بهتر از خلافت خلفای راشدین بود نبولید وبجهالت بگو
عرش عظیم قائل شود کما سیجیئ وحال درونش از برونش ظاهر گردد پس به ثبوت میرسد که در ایام
وقت سیاه پوشی سراپا بظلمت غرق میشوند وتقلید خلفای عباسیه بر زبان خویش می ارند شیعیان باید
بر اصول خود باید که خنجر هم بدست گیرند وتقلید حضرت جبرئیل بزعم خود بپذیرند به نیت انکه هنوز اولاد امجاد بضعه
مطهره سیده کائنات وائمه هداه در ملک حجاز بقید حیات اند ه ای زاده زیاد نکرده است هیچگاه ؛ نمرود این
که تو شداد کرده ؛ وحقیقت انیست که سیاه پوشان این مرز وبوم لبس دماغهای نازک دارند که ده روز بلکه قریب د
که درین سلطنت مقرر است بدین لباس که در بدبوئی مثل مردار با فتاب مرداد است بسر می برند ومانند جعل بخوبی
زندگانی میگذارند الخبیثات للخبیثین **قوله** از حسن مبانی اه **اقول** برین بالاخوانیها هم صنوف ملام وضروب کلا
دارد است بیانش انکه حق تعالی باعتراف اهل لسان وکاملین فن انشای فارسی که علی اکبر شیرازی ومرزا مهدی
استرآبادی ومرزا قتیل هندی ازانجمله باشند سلیقه تحریر مذکور صاحب تحفه را کما ینبغی عنایت فرموده بود وعجب
الزمانی وبدر زمانی عبارتش را در کتب مطبوعه ونامطبوعه نامربوط می نویسند وبعضی از مقلدین ایشان اعلا
رانشان میدهند که از قسم واجب الترک باشد پس اعتراضیکه بر بنده درین خصوص می نمایند گویا م
فقیر را در فن انشا قرین رتبه حضرت صاحب تحفه میگردانند درین باعث فخر ومباهات من است
نه کسرشان تا الفس در شورش آید لیکن نزد عقلا کار مجتهد باعث استغراب است که زینهار د
مقاماتی که بر عبارت رساله البصارة العین انگشت نهاده دلیل بر دعوی خود مذکور نساخته پس چنانچه در موا

...کابرفن موصوف شده ... بریائی نمود زدند اما اثبات ...
...واقف داند آن تفصیل هرچه تما به اصول خود جگونه تا بت می نمایند و شقر ...
... ازکتب ...
...مستر دبربان خامه رفته وجاییکه اینه ردایات نند بسبب نمودمی آرد انت الله تعالی با صحت ... اثبات آن نموده ام و ازکتب فریقین
...وطی راکه میانه حسن مجتبی و معاویه بهترین آنام را در تعلق ... اوراق کتاب سخیف کلام و اذیال مقام تبرعا و تطفلا معلمها
...طین و اخرین رفضه را معرض جلی آورده و نیز بر بطلان قهر و استیلای یزید پلید وقت نهضت امام شهید عقلا و نقلا اعلام اقامت
...دان برافراشته ام و در ذیل کلام استیصال مقالات بیهوده پیشوایان رفضه مد نظر داشته ام و درجاییکه مجتهد الزمانی
...و اهی نزیدبا قضای عایات رسانیده و بر جمال حقیقت خلافتش جان نثاری کرده و خلافت خلفای راشدین سید المرسلین
...صلی الله علیه وسلم را باتباع خطوات شیاطین کمتر دانسته ملاحظه فرمایند که چه اوله از کتب شیعه داله حق بر بطلان آن انتهاص یافته و عکس
...مجتهد بحجه دلائل موکد و مشید گردیده وقس علی هذا در مقامات دیگر اکنون قوم رفضه را اختیار است خواه کاد هنین و جابرین را
...منصب امامت معزول نگردانند و نمازهای خود ... اعمال را کما لا یخفی تباه کنند و خواه بتدارک مافات بردازند

… بصارة العین …

من چنیان … … زودی انزا مطبوع ساختن …

گردانیدن تا عقائد عوام سنیا … … ی و دل غدای اهلبیت از …

گوئیا آغاز مناظره با مجتهدین است پس بعد … … د عبارت را موخبر گردانم و اسا…

شیعه را در برخی از مواضع بزبان نیارم تا مجتهدین رفضه که غیر از تلبیس کاری ندارند در فهم آن چون م…

کرکوک علی باعرفت قصتهم در کل فرو مانند تا بتکذیب مولف متوجه شوند و مانند ملای سبزواری بانگ بی…

بردارند و هرگاه من تفصیل این امور در شرح خواهم کوشید نزد اهل دانش این مجتهد زیاده تر بی اعتبار…

وشیعیان او هم خواهند دانست که جز لاف و گزاف چشیه ندارد و تمامی بضاعتش ابله فریبی و تکذیب صادقین …

و انیمه عابدون این نوع تحریر بظهور نمیرسید لا جرم به بعضی از وجوه عنوان تحریر قدما مختار شده و بحمد الله …

مقامات بسیار بمدعای خود فائز گشتم و هنوز به تمیز حق از باطل چنانچه باید سرگرم هستم اما دعوی ونازید…

...بر پای خود زدند اما اثبات مذہب...
...بر اصول خود ہیچگونہ ثابت نمی نمایند و مختصریست
جملہ مناقب او بہر دایات مذہب خود می آرد انشاء اللہ تعالی با محتش...
بدانکہ درین مقام کمترین انام را در تعلیق اوراق کتاب سخنی است گفتنی کہ چون از سوانح پیش آمد
در تالیف فترہ افتاد و بیاد نماند کہ ازین ابحاث فارغ شدہ بودم روزی وقت فرصت قلم برگرفتہ این
شروع کردم ہرگاہ اتفاقاً اوراق سابق بدست آمد عملیت آن دیدم کہ ہر دو را باقی گزارم زیرا کہ مشتمل بر تناکرہ
...قض نیست و فرقیکہ میانہ ہر دو ہست اجمال و تفصیل است حالیا مفصل باید شنید کہ صاحب تحفہ کمال
...ین فن ہم حاصل بود کہ بارہا با مرزا علی اکبر شیرازی و مرزا مہدی استرابادی بندہ را صحبتہا بہم رسیدہ اوایل
...یتان آنچہ میگفت محصلش آنکہ کمالات صاحب تحفہ قدس سرہ العزیز زبانی مسافرین می شنیدم و ہرگاہ
...تالیفش دیدم و خوش بیانی او در نثر فارسی ملاحظہ کردم اشتیاق مستولی شد ولیکن در دہلی آنوقت رسیدم

...ان...

مجتهد فانی که علی المشهور پدر مجتهد الز...

...بس باوجود اتحاد موضوع از رساله قاضی رطل...

ربسوله بعد دگرداب علمای کرام وسنن ارباب کمالات والامقام میگوید که بخلاف ا...

کثیر الاختلال این ناصبی چه گاهی دیده نشده که کلام خصم خود را چنانچه باید در معرض بیان...

وبعد از ان آنرا منقص سازد وحق الست که این از قوت او بیرون واز قابلیت او...

بیچاره سنی مرد این میدان وگوی این چوگان نیست بلی این معنی کار هر بافتده و حلاج...

الحاصل هر مردی وهر کاری انهی واقعی ولفس الامر است که صاحب تحفه مردی ومیدان...

وزد ن چوگان سطبر گوی دلداری چه داند تا این مجتهد مرفوع الاقلام والاقدام از جو...

بازی او خوشدل شود زیرا که مجتهد زیر بار احسان اهل رستم نگر است که درین مید...

بقوت هر چه تمام تر گوی سبق وطبق هر دو مے رباید وقلب او راستاد مینما...

...قه درین ادعا سالک مسلک جهل و نادانی شهره دنیا هم باتباع هوا جس ظلمانی پرداخته والا باید بدلیل ثابت
...ن که درین مقام و جاهای دیگر تعقیدات لفظیه و معنویه چگونه بعبارات فقیر واقع شده و ترکیبات غیر مانوسه کجا راه
...ضعف و تالیف و اجمال منقضی باهمال کی بظهور پیوسته و هیچ ندانم که لفظ مور دلعن وقتال کدام قباحت
...لزم گشته و خلاف محاورات فصحا کچه عنوان لازم آمده تا من مبلغ کثیر را در تصانیف مجتهد فانی از صوارم حسام
...الفقار و غناء الاسلام عموماً و خصوصاً پیش کش کنم **دوم آنکه حکم کردن** باینمعنی که هیچ جا شاهدی
...در رساله نیاورده ام که دلالت بر دروغ مجتهد الزمانی میکند و او را از محیط عدالت بیرون میگرداند حیرانم که نماز
...باک پشت سر این فتاک بیباک چگونه جائز الثبوت فانه او فات الشرط فات المشروط **اما بیان دروغ**
...د لا تعد و لا تحصی تواند شد مگر بالاجمال سخن بطور قواعد کلیه از آغاز رساله میرود که در مبدای آن سخن بر مذهب
...زید رفته و در انجا انچه نوشته ام بی دلیل و بی شاهد نیست بلکه اگر کسی ادنی بهره در فن منطق دارد میداند که مورد
...ت براهین در انجا چنانچه باید موجود است واقترانیات و شرطیات همه باعتبار شروط و لوازم و عوارض خود
...آنجناب مجتهد الزمانی ازین فنون مدتیست که دامن برچیده اند و وقت تحصیل و درس هم توت
...[illegible] ... هنگه نه بدان رسید و دلیل و برهان را در یابد باز
...آغاز بعبارت الحسین [illegible] ... ایمان یزید مشکوک است
...ین باشد لائق ریاست اهل اسلام بدلیل کلام مقدس [illegible]
...کسانیکه او را کافر میگویند این دلیل درباره سلب ریاست یزید بالطریق اولی جاریست [illegible]
...مد بن عمر الی اشتیاق و دفع دخل است و هر گاه نوبت بطلان خلافتش بر مذهب مفسقین رسیده آنهم بدلیل و براهین
...اهل حل و عقد که ثبت خلافتش بر تقدیر تسلیم باشد قبل از خروج امام حسین وقوع نه پذیرفته و این امر نیز بمقبولات
...ناکان ... و چنانچه باید سلب شروط امامت از یزید بمرتبه بداهت مقرون گشته و تفصیل ماده امامت از شرح
...است به ... تر بقلم آمده و وقتیکه نوبت بمنع استخلاف و قهر و استیلا رسید در انجا هم سخنه ... ی آید
...عطی المر ... اط استخلاف را مدعی گشته ام از روایات ... منقلب
...ذلک ... مرحوحا ... ثق و موکد گردیده بیان کرده ام و در ... چون مهار از بینی او وقت
...رفت بالیقین متل ... بوس ... ی خبط سے افتد یحدیکه انچه بعنوان شالیسته
...سطرے اداکنی و در سطری چند نتوانا ترتیب دادن ... این دل ...
...ظر روبروے اهل نظر پا بر زمین نمی گزارد و در قص الجلی آغاز نهاده ...
...ے چند خرامی و تکبر کنی ❊ دولت پارینه تصور کنی ❊ پیش کس ...
...باز بران کن که خریده ارلست ❊ حالانکه مدتے در خدمت مغول ... یں
...زانوے ادب فرسوده و تازمانے زیر مشق شان بوده و ... عبارت بقیه
...تمهید که موجب رشخند و رتبهٔ عبارات فرزندش ... ازین هم بلند
...چنانچه حالش از تشهید مبانی ایمانش خوب دانسته ... قیاس کن ز گلستان او بهار شرا

وکار جناب مجتہد الزمانی در رسالۂ طعن الرماح درباب عبارات کتاب مذکور از راہ
ہنرشناسی تقلید مجتہد فانی ست کہ جابجا خرابی بیان در دراءت عبارت صاحب
تحفہ را بدلالت مطابقی بر زبان مے آرند و را برام طعن فراطاس بر فاروق اعظم
مے گوید کہ درین مقام نیز کما ینبغی بہ تبیین وجوہ طعن نپرداختہ اختصار بر ذکر بعضی ازان
بالاجمال ساختہ در دراءت تحریرش از سماے ہر وجہے کہ نقل کردہ پرظاہر ست الی آخرہ
بلفظہ پس عبارت فقیر را چگونہ مدح تواند کرد ولیکن عاقل بلمیعی حقیقۃ الامر را از تذمیم مجتہد
فہمیدہ باشد کہ چنانچہ رشک وحسد بہ تنقیح عبارات تحفہ باعث شد درین مادہ نیز
عرق رشک وحسد بسرش در جوش و زبانش این راز چاد کرۃ گو در خروش آمد و ہر کہ در
کلامش نظر کند تواند فہمید کہ در کلام مجتہد چند دعوی بہم رسید یکے آنکہ عبارت مجیب
سراپا مملو بتعقیدات لفظیہ ہست دوم آنکہ ترکیبات عبارتش سراپا غیر مانوس
سوم آنکہ مشتمل بر ضعف تالیف چہارم آنکہ اجمالش مفضی الی الاہمال ہست اکنون
بمقتضای قول بزرگان ؎ نگفتہ ندارد کسے از تو کار * ولیکن چو گفتی دلیلش بیار * اول
جناب مجتہد شرح فرمایند کہ ماہیت تعقید چیست و بجمیع اقسامہ مخل بلاغت ہست یا ببعض آن
و اگر در جائے از متکلم صدور یابد آیا از بلاغت کتابش بر میخیزد یا نہ و تعقید لفظی مستلزم تعقید معنوی ہست
یا نیست و حال ہر شعرای مشہورین بعد ازان چیست در ینجا تعقید لفظی بکدام وجہ ثابت کردہ شود
و وصف اخلال بالمعنی در آید و در بیت عرفی کہ خاتمۂ قصیدۂ اولش باشد ؎ منکہ باشم
عقل کل را ناوک انداز ادب * مرغ اوصاف تو از اوج بیان انداختہ * بتعبیر شارح مسیح
بہ محمد شفیع واعتراف کسیکہ مایۂ ادراک داشتہ باشد تعقید لفظی بوقوع پیوستہ یعنی حقیقت
من زیادہ برین نیست کہ مرغ وصف تو میباشم چنانچہ بلبل ببیان اوصاف گل ناوک انداز
ادب عقل کل را کہ بہزاران زبان اوصاف تو باوج بیان مے پرد بجیفہ عجز مدہوش
فرو انداختہ بس منکہ مرغ وصف توہستم ہر الطریق اولے اکنون بفرمایند کہ عرفی را از بلغاو فصحا
شمارید چنانچہ اہل لسان [illegible] اند کہ در نظم ید طولے دارد خصوصاً در قصیدہ گوئی
چنان [illegible] یا نشماریم و در ہمیقام خاص چگونہ تعقید لفظی از بندہ وقوع یافتہ
یا ضمیر منیر [illegible] العصر والزمان سیاح زمین و آسمان نورسوق اللیل تافتہ چنانچہ قدمای امیر منیر الموت
بنام بندگان [illegible] بکار یافتہ اند ہر گاہ جناب مجتہد ازین عہدہا بر آیند البتہ ضرور ہست در
رعایت لفظ سراپا [illegible] نقیصہ در تمامی کلمات اوست کوشیدن و در بیانش نگار بلاغت
بستر و از انجا کہ تعقیدات [illegible] تعقید بلفظیہ نمودہ بنابر آن گفتہ میشود کہ ازینمقام توان نسبت تعقید

وزان واقع نشده ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت ہست ؛ ومراد از درازی عمر یافت معلوم است
اگر گوید که لفظی مستلزم معنوی نیست پس فرزدق بلیغ باشد یا نباشد واگر تخصیص کند
بیت مذکور را گوییم در کلام من نیز تخصیص بکن یا در تمام رسالہ نشان بدہ وهو محال
خدا یا مگر گوید مخل ہست من حیث المجموع وهو کما ترى قال من ادعى وقوع الجميع فی کلامی
ذلک فی الدلیل علیه بالاولی وبیت فرزدق که تعقیدش در شرح تلخیص مفصل است اینست
ع وما مثله فی الناس الا مملکا ؛ ابو امه حی ابوه یقاربه ؛ الغرض اگر مجتهد مرد میدان باشد
باید که قلم بدست گیرد واگر در جای خبر مبتدا او درافتاده وموجب این ہرزہ درائی گشتہ بارے
بفرمایند کدام کتاب وکدام رسالہ ہست که در ان چنین رو نداده مگر انشاء ابو الفضل ہم در مکتب
نکشاده امید از افادات مجتهد آنست که چنین تحریر فرمایند که موجب تشفی باشد وقول جناب
مجتهد فانی در بارہ که صاحب تحفه که مشعر بفرومایگی که در صوارم ہست برین فرزند سعادت مند
منقلب نگردد وہر گاہ خاک وخاشاک ایمیدان را از اغاز تا انجام بروید ناگزیر ہست اوله وعدی
دوم انتهاض فرمودن که ترکیباتش سراپا غیر مانوس لاجرم ضرور ہست که اغات وحشیه اجنبیه
در تمامی رسالہ نشان دادن باز دفتر ضعیف تالیف را بہمین اسلوب کشادن من بعد
دعوی اجمال مفضی الی الاهمال را بکثرت تمام نه بطور شذوذ وبذات اجمال پر طو امیر
افادات نهادن وبدون این امور بقا ریاست اجتهادیه نزد اهل فراست امکانے ندارد
وہرکه عادات این والد ومولد ومولود و شاهد ومشهود را نیک میداند ولیقین میکند که مجتهد فانی کار نامه
جواب صوارم وحسام را که تنبیه السفیه وفضیحة الغبی نام آنست دیده ندومانند مار بر خود پیچیدند
و دادن چند دشنام سکوت تام ورزیدند وہمچنین مجتهد الزمانی در آغاز این مباحث رسالہ که نعت
کار من تلمیع المجتهد المقام بلاحظه نمودند وقتیکه باشارة بنده بعضی از احباب از اکبر آباد فرستادند
مذہبی برای دفع عار نه اندیشیدند بلکه روبروی حافظ غلام محمد صفی پوری از وصولش انکار کردند
تا من نقلی دیگر از ان بخدمت شریف بتوسط ہمین بزرگ ارسال داشتم وصدای او بجهت انزوای
مدح از پس پیش برنخاست پس زینها امید نیست که مجتهد الزمانی دم دروددی داشته باشد که عنقریب
خواهی دانست که معمول این ذی الوجهین زردغگوئی وافترا سازیست ودر تصنیف کتب دینیه
مقلدین را ابرام ودانه گرفتن نه امرے دیگر اینکه شنیدی جواب ادعای او بود متعلق بعبارات اما انچه
گفته که در ہیچ جا دلیلے وشاہدے نمی آرد پس بدانکه از سابق معلوم شد که مجتهد الزمانی روبروے
سفاہت ونادانی خویش قصه ہای باستانی را از صفحه ہستی یکسر زدوده حکایت عارفی را
که روز عاشورا از وزیرے پرسید که ذو القرنین را چه عداوت بود که با امام حسین ع جنگیدند

از زیاد مردم ربوده چنانچه دانستی که بیعت عبدالله عمر اگر بود بعد از شهادت امام حسین بود
نه قبل ازان پس بطلان شهادت آنجناب بر حقیت خلافت یزید که مجتهد در آغاز استفتا
بر بیعتش متفرع کرده چه صورت دارد غیر از تاریخ دانی که عارف یزدانی را پیش آمد و آنهم بظاهر
ورنه محتمل که درویش استفسار کرده باشد تغیر آنخلاف مجتهد فانه ما افاد هذا الا الزاما و تحقیقا و بعد
از نصفت کتاب ورید ن مباحث بی حساب چنین سے گوید که فاضل مجیب هیچ جا نه دلیلی
مے آرد نه شاهدی برائے کلام خودش می نگارد لاجرم ضرور افتاد برای تفهیم این بزرگ که بندہ نسبت
رسالة العبارة العین العبارت سلیس بار دیگر منظرش آرم و بیر نابالغ بمکتب نشانم پس بداند
که اساس رسالة العبارة العین بر سه مسلک گذاشته ام که علمائے اهل سنت در استفسار خود یاد
کرده اند یعنی تکفیر یزید و توقف در باره او و تفسیق و بنده در دلیل مذهب اول نوشتم بصدور الامر
بقتل امام و البته این استدلال بکلام محققین است که علامه تفتازانی در تالیفات خویش
نقل کرده فانه کفر حین امر بقتل الحسین رضی الله عنه و با وجودیکه برین دو مسلک حاجتے
بایراد دلیلے نبود لیکن بهر حال تنبیها از انهم در نگذشتم جائی که گفتم چه احدے از کفار
وکسیکه در اسلام او تردد باشد لایق ریاست اهل اسلام نیست وَلَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكَافِرِينَ
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا و اگر کسے را نظری در کتب فریقین باشد میداند که درین عبارت مختصر
تحقیق و الزام هر دو را جمع کرده ام زیرا که این امر را مفسرین فریقین بدین نهج نوشته اند
از جمله ایشان فاضل کاشانی است چنانچه بر ناظرین تفسیرش مخفی نمی ماند و هرگاه کلام در مذهب
مفسقین یزید جاری شد در آنجا چون نظر بیتش در میان بود اوله بطلان خلافتش بدلگیری
تمام سر دکردم آغاز دلیل بطلان در بارهٔ حقیت یزید ازین قول است که بیعت اهل حل و عقد ولو کان
واحد بر نهج که مثبت خلافتش و مبطل شهادت سید الشهداء بزعم مستفتی باشد وقوع نه پذیرفته
و درینمقام استدلال بکلام علامهٔ دهلوی است چنانچه گفتم قال العلامة الدهلوی قدس سره العزیز
آه این دلیل اول است برین مسلک بعد ازین بقیاس استثنائے ابطال حقیت خلافتش نمودم
که کفایت بیعت واحد مطاع بشرطی است که مستجمع شروط را برداشته باشد لیکن چون یزید
بے بهره ازان بود و فسق او مجمع علیه بیعت ابن عمر رضی الله عنه مفید نتواند شد فکیف که حالش
معلوم همکنان است باز دلیل دیگر آوردم که مع ان الامامة ببیعة الواحد و الاثنین موقوف
الی آخره و این عبارتے است که مجتهد از اختلال حواس بفهمش نرسیده و در عقده هیچ
در هیچ که در حل آن ره نبرده بهیچ در افتاد و هرگاه نوبت گفتگو با ستخلاف کشید
در انجا هم برائے ایمعنی که آن استخلاف بکار نمے آید دلیلے تحقیقی الزامے

مرتب شد که وثیقهٔ حسن مجتبیؑ را بر هر دو مذهب ذکر کردم که دران مذکور ست بگواهی اهل بیت
عظام و اصحاب رضی کرام که معاویه را درست نیست کسی را ولی عهد کردن بلکه باید بکتاب
الله و سنت رسول مقبولؐ و سیر خلفائے راشدین رفتن و هرگاه مجتهد دفتر قهر و استیلا باز کرد
بعد از منع آن تبرعا گفتم که بر بطلانش اقامت برهان میتوان کرد اما نقلاً فلما مر آنفاً و اما عقلاً
پس ازانکه بر تقدیر قهر و استیلاے یزید بایستی کوفیان را که شیعه بودند تقیه کردن کما
فی المجالس وغیرها چنانچه بعد از آمدن عبد الله زیاد بعمل آوردند و اولیس فلیس و نظر اینکه
درین قیاس مندرج شد بر ظرفا مخفی نمی ماند بستر نوبت بشروط امامت از کتب کلامیه افتاد
و در انجا دلیل بدین مضمون مرتب شد که اذا فات الشرط فات المشروط و این امر در بحث
غیر منصرف از کافیه بنظر مبتدیان گذشته و عامه هم از انتفاے شرط بانتفاے مشروط استدلال
میکنند و هرچه در ضمن این امور بحثها آمده از متفرعات اوله بوده چنانچه ناظرین پے بآن
برند و لهذا الملفوظ من ثم و مانند آن بطور تفریقات ادا شده و هنگام طعن و ملام
بر طائفهٔ شیعه نیز ذکر کتب درمیان آمده الا احیاناً مثل حکایت جوان انصاری
از شنیدن عذاب زنا و قطع کردن اعضای تناسل خویش که اهتمام نگاه داشتنش باصول فضه
بر ذمهٔ اقدس جناب امیر المومنینؑ منصب اعلی که در مکهٔ معظمه حاصل شد خلاف بوده است که در
ابواب الجنان وغیره مذکور ست لیکن علماء که از نام اسامه بر فاروقؓ خیلی زبان درازی کرده
و منافی وزارتش دالسنة در خصوص خیال نفرموده که این چه مذهب بود که امام اهل بیت
اطهر را بدان سرفراز فرمودند حالانکه ضرورت هم آنرا مس نکرده چنانچه بر ناظر قصه مخفی نیست
چه جای کسی که متعلقاتش را درین کتاب دیده باشد سیلے درینجا هم براے پیشگوئی
فاروقؓ و اصفین حکایت خانه روی خود را مانند موذن سبزواری خراب کردند کما هو المشهور
فی الحکایة المنظومه و از ترک ماخذ قصه مقصود رسوائی مجتهد مغرور بود تا اگر انکار کند در جوابش
مزید جهل و نادانی ثابت کرده شود کما لا یخفی ولیکن جناب مجتهد آنرا فراموش نساخته بلکه
مد نظر داشته و نیز در بعضی از مقامات عدم التطابق مبتدا و خبر متروک شد که اگر گفتگو نماید اعتراضش
بجناب نعمانی نامهٔ جاودانی ورود یابد چنانچه واقع شد و موجب مزید فضیحتش کردید و مبلغ علم او
در فنون ادب و متبحر در علم و تفسیر زیاده تر لوغوح انجامید مثل تاریخ دانی مجتهد الزمانی کما مر
الاشارة الیه و هرگاه نوبت مذکرا وله حقیت خلافت راشدین پدید آمد دیده باشی که از
کلینی و عیون اخبار و امثالش محقق کردم که ایشان قطعاً و یقیناً مرتبهٔ استحقاق داشتند
بلکه مثل گوش و چشم و قلب نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عزیز بودند

وجناب ایمه اجماعا وراثت جنة الفردوس براے شان از کتاب الله بدان تفصیلیکه غریق
بران در وهم وخیال بلیغی نگزرد ثابت نمودند که تا امروز مجتهد الزمانی بجوالبش در پیچ وتاب
بلکه بے خورد وخواب وجگرشس خوناب وزهره اش زهراب وکارگاه دین ومذهبش
هنوز بے انتظام وخراب که دست وپاے خود را درین مصاف گم کرده ومانند گاوے سُم
گشته وبکمال عجز وبیچارگی همچو حیوانات ذوی الاذناب دُم برداشته وزعفران از زعفران
نشناخته وازین گفتار رها عیان شد که کتر مقامے باشد خالی از دلیل خدایا مگر شاید بخیال
این مقلد نقال هزال که انکار بحث از ایراد شاهد ودلیل کرده چنان رسوخ یافته که تا متکلم
لفظ دلیل واستدلال در کلام خود استعمال نفرماید دلیل صورت نمی بندد وهر چند مناظر
دلایل ساطعه ترتیب دهد وبراهین قایم کند آنرا دلیل نتوان گفت اے بیخبر دلیل آنست
که مستلزم مقصود باشد ومطلوب را ثابت کند الفاظ مذکوره معبران بود یا نه بلکه هزار جا اهل
خرد در کلام بلغا وفصحا دیده باشند که لفظ دلیل ذکر نمیفرمایند وصاحبان گیاست وفراست
بمغز سخن پے مے برند که استدلال وانتهاض دلیل هست چنانچه در قرآن مجید وحدیث
شریف بیش از بیش موجود چه جاے آنکه در رساله بصارة العین حروف مذکوره بر
ذکر دلیل وتعلیل غالباً می آرند نیز بقلم آمده کما عرفت واگر مجتهد الزمانی بکلام دیگران
رجوع نمے کند بارے او را باید که کتاب پدر مشهور خود را به بیند که در صوارم مے نویسد
که تمام کلام معجز نظام چنین هست که اتعبدون ما تنحتون وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُوْنَ وشک نیست
که سیاق این آیت مقتضی آنست که وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُوْنَ در معنی حجت وبرهان است بر
استبعاد عبادت نمودن کفار مر اصنام را انتهی والفاظ مزعومه او چنانچه بفحوای کلامش
نوشتیم زنهار در قرآن مجید استعمال نیافته الغرض اگر بهزار عبارت دلالت نمایم لیکن
مجتهد را تعلیم وتفهیم کسے سودمند نیست هرچه بخیالش مرکوز شده همان میگوید واز جهت
تسلط جهل مرکب زنهار منهج حق وانصاف را نمی جوید وهمان خرق کهنه از هم ریخته را بقلیل
قدما از فراهل مندرسه بقول روسای متکلمین فراهم مے آرد واز چاه یهودیان ومجوسیان مشتو
سگ بدریای هفتگانه لبشوید چونکه تر شد پلید تر باشد این یکدو ورق که در کتاب مندرج شد
بطور تحقیق وبیان امورے بود که در رساله بصارة العین جلوه ظهور گرفته اما اگر درینجا هم طالب
ادله الزامیه باشی وقلوب دشمنان بذکر کلمات مجتهد از رساله تشیید المبانی بخراشی پس
صورتش اینست که اگر عجائب دیگر را در کلام این قلیل البضاعت نشان دهم هر سامع وناظر
گوید که چنین خرافت وبلاهت کسی را محیط نشده باشد چنانکه بر او مسلط گشت واین

تکذیب نفس خویش ہست کہ ہنبقہ ہم گاہے مرتکب آن نگردیدہ باشد برای خدا ملاحظہ
بکن کہ با این ہمہ تصریحات یقینیہ ونصوص قطعیہ کہ مجیب ہیچ جا دلیلے وشاہدے ذکر
نمی کند ادلہ را در کلامش خود نشان میدہد واز تکذیب خویش نمی اندیشد پس بندہ بعد ازین
سطور خیال کردم کہ اکنون باید از کلامش تکذیب او را نشان دہم درین بودم کہ بتائید
ایزدی وتوفیق ازلی نگاہ من بر ورقے افتاد بدل گفتم این لطیفہ ایست غیبی چنانکہ
شیخ در گلستان میگوید ع ہمچنان در فکر این بیتم کہ گفت ؛ پیلبانے بر لب دریاے
نیل ؛ زیر پایت گر بدانی حال مور ؛ ہمچو حال تست زیر پای پیل ؛ یعنی بے مؤنت
تجسس وتلاش این عبارت در تشئید بر آمد کہ اول دلیل توان گفت کہ میگوید مخفی نماند
کہ این دلیل او متضمن دو مضمون ست اول آنکہ بیعت جناب امیر علیہ السلام از راہ اکراہ
بداہت عقل باطل ہست زیرا کہ کسے از صحابہ متعرض حال سعد بن عبادہ نشدہ دوم آنکہ
اگر بیعت جناب امیر علیہ السلام از راہ اکراہ مے بود لشکر یزید بلکہ تمامی حضار جناب سید الشہدا
را در باب ترک جہاد افحام مے نمودند والزام مے دادند انتہی بلفظہ بعد ازین لطاق ہمت برا
ابرای این ادلہ بر بستہ وہر گاہ در مقامش کہ مے آید انشاء اللہ تعالے غورے وامعانے بکار بری
سر خود را بسنگ خارا بر شکستہ وکوہے کندہ وکاہے بر نیاوردہ ورو بروے عقلا ذلیل گشتہ وبندہ
درپے اغلاط لفظیہ من حیث ہی نشدہ ام ورنہ در ینجا نیز مفصل گفتمے کہ ترکیب عبارتش
خالی از غرائب نیست الغرض اکنون از دشمن عقل باید پرسید کہ تو خود لفظ دلیل نوشتی
وثابت کردی کہ مجیب دو دلیل ہر یک مدعا قائم کردہ اکنون اندک شرم بکن وببین کہ لاف
زنی تو کہ او در ہیچ جا دلیلے وشاہدے نمی آرد دروغ بفروغ وتکذیب نفس خود تست شد یا نشد
باید سر خود را بگریبان خجالت نگون کنی وباز دیگر چنین حرف بیہودہ نزنی وبنیاد اجتہاد خود
کہ بقول تو سابقا بدون عدالت وقوت قدسیہ حاصل نمیشود نکنی چنانچہ بر زبان گوسالہ خود
باقر شاہ در ضربت حیدریہ آوردی انیست حال مجتہد نسناس مختل الحواس ولیکن بقول
شیخ علیہ الرحمۃ ع نصیحت کن در ان چند انکہ خواہی ؛ کہ نتوان شستن از زنگی سیاہی ؛
واز جملہ مقاماتیکہ در تشئید اوست وثابت میکند کہ مجیب دلیلی آوردہ مقامی ہست کہ ادلہ الزامی
در انجا انتظام دادہ ام وخلاصہ اش اینکہ از نہج البلاغت استحقاق خلافت راشدہ براے
حضرات خلفا ثابت کردم بعد ازان براے قلب ادلہ اہل قلب یکدو حدیث جدید ذکر کردہ
گفتہ ام کہ بر مذہب شیعہ خلافت بزرگان الیشان لازم می آید کہ در حقیقت بدتر از مجوس ویہود
نزد ائمہ ہدی بودہ اند پس باید کہ آنقوم مورد لوم نزد امامیہ معاذ اللہ خلفای حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

وجناب ایمہ باشند وخلافت باکفر نزد ایشان جمع شود ودر استدلال عبارات کتب معتبرۂ شیعۂ ازکافی
ووافی نشان دادم وتلخیص مضامین آن نیز وارد کردم ونتائج آنرا بدلالت شکل بدیہی الانتاج برشمردم
ازان مقام ہم سمت وضوح دارد استدلال وترتیب قیاس لاجرم مجتہد در انکار دلیل غیر تکذیب ذات
والاصفات خویش دیگر چہ خواستہ کہ راہی غیر ازین نگذاشتہ وآز انجملہ آنکہ در مطاوی این امور خصوصاً
جاییکہ عبارت نہج البلاغت معین گشتہ در روان چنین نوشتہ کہ این مدح دلیل خلافت عمرؓ نیست
پس میگوییم کہ سلمنا کہ آن استدلال در فکر ظلمانی مجتہد الزمانی مخدوش باشد لیکن اینقدر ثابت شد

کہ مجیب درین رسالہ دلیل آوردہ وہو یکذب نفسہ وما اردنا فی ہذا المقام الا ہذا آز انجملہ آنکہ نزد
سنیان عمرؓ بہتر از علیؑ ہست واو گواہی داد کہ جناب مرتضوی شیخین را کاذب وغادر میدانست
پس مدح او چگونہ دلیل حقیت عمرؓ شد وانیہم بتقریب ماتقدم مثبت مدعاست آز انجملہ آنکہ درانمقام
بالخصوص چنین چاویدہ کہ لفظ اقام السنۃ وذہب نقی الثوب برای دیگران ہم ورود یافتہ
کہ مثل شیخین نزد سنیان بودہ اند انتہی ملخصاً اینہم دلالت بر مقصود این فصل میکند بعین ما
ذکرنا انفاً از انجملہ آنکہ برای تائید افقہ الفقہاء الستہ یعنی زرارہ کہ حضرت امام صادقؑ قیاماً
وقعوداً این وظیفہ را لیلاً ونہاراً بر زبان مقدس داشتند علی ما فی مختار الکشی وغیرہ لعنۃ اللہ
علی زرارہ وہو شر من الیہود والنصاری میگویید اما آیا یکہ ببعض مثالب زرارہ وغیرہ نمودہ پس
جوابش در صوارم وغیرہ موجود انتہی انصاف بکن کہ بدان امور استدلال نمودہ بودم بر قدح وتذہیب
بانی مبانی رفض ہلہ بر تقدیر ثانی چرا در جوابش مثل افعی بر خود پیچیدہ ودلش مثل جثہ ابن سبا بآتش
حیدری خاکستر گردیدہ بلکہ بایستی گفت کہ بی دلیل ہست ودرینمقالہ چون بعضی از عبارات را بایجاز
نوشتم خود را بتغافل وتجاہل زدہ ودعوی اجمال نخل آغاز یدہ وبر فکر مجیب نہ تازیدہ کہ چگونہ در
چند سطر گلزار وبہار زعفران زار نزہتہ کشمیر وعیش نخلبند حرفش را طیش خریف مبدل گردانیدہ
چنانچہ از شرحش کہ درین مجلد ہست بر ہمگنان واضح میشود وحال استقرا وتیحر مجتہد الزمانی
نیز نیکو میمی آید کہ یا آنقدر بلند ہست کہ ہرگز نفہمیدہ بسبب آنکہ ماخذش ندیدہ یا بتغافل
وتجاہل خود را زدہ وحقیقۃً بر روان قادر نگشتہ تا عقلا بعد از دیدن آن مقام درین
مجلد نگفتند ع رقص کردن خود نداند صحن را گوید کج ہست ؛ وازین بیان عذر
بد گویی بندہ درین مقامات وامثالش واضح شد تا مجتہد برای فریب عوام
ومقلدین نافرجام نتواند گفت کہ بطور قلت وبحث واتفاق چنین
رد وداد ومرا معذور بایدپنداشت اگر شمۂ انصاف داشتی
بالتخصیص این مقام را ستودی وگفتی کہ ناخن بدل میزند وحلۂ براعت

بر خود می تند بالجمله بدون آنکه آدمی شمهٔ انصاف حاصل کند داد سخن از وی صورت نمی بندد بخیال خویش
مثل میرزا کاظم علی صاحب کمتری را یافته ام که بدین صفت متصف باشد و سببش غیر ازین بخاطرم
نیست که مدتهای در صحبت مولوی نور الانوار رحمة الله علیهما شرف تلمذ یافته بود و اخلاق حمیده
بر او تافته سالی چند بر مجالست و محادثت گذشت که بانتخاب کتب امامیه صحبت بایشان داشتم که اگر خلعت
سهر سید بانتخاب پرداختم ورنه مقامات کتب دیده و در میزان استدلال سنجیده و سخنها گفته
و شنیده رخصت شدم و هر روز مشتاق آن بزرگ را دیدیافتم و اگر چندی اتفاق نیفتاد فرزندان
عالیشان خویش را برای ادراک حال من میفرستاد و امر مذکور از آنجهت بود که راز تصنیف من فاش
نشود و رفضه پی نبرند که مناظره لسانی او بر همه کس ظاهر است با این همه تالیف هم میکنند و ماده
فن الزام و انقلاب را جمع می نماید هر چند میرزای موصوف از زمان مذکور نابینا بود مگر حواس او مختل
نبود گاهی از مطالعه و انتخاب که بقرینه حالش دانسته باشد منع نکردند و هیچ صحبتی خالی از ذکر فضایل
صاحب تحفه و بلاغت و فصاحت و جامعیت شان نبود باوجودیکه کتاب صواقع خود خریده
قبل ازین بصاحب صوارم داد طرفه آنکه لطایف و ظرافتهای صاحب تحفه قدس سره العزیز همه
بر زبان داشت و بعد ذکر [illegible] سیدید والله از تمام از آن می یافت مجتهد بر حسد خاطر
ابا غ زد امن خشک دماغ با چراغ [illegible] انصاف ست تا مفر سخن بر [illegible] و انصاف کند خلاصة
خلاصة المرام آنکه اگر بکتاب او را استیعاب تمام از رساله او صد مقام را نشان توان داد و لیکن چون اثر
ذوی الوجهین و لسانین را هیچ اثری نیست فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ اگر گوید که
مراد من ازین قول که مجیب در هیچ مقامی شاهدی نمی آرد و دلیلی نمی نگارد آنست که در واقع آن
دلیلی و شاهدی نیست اگر چه در زعم او بوده باشد پس قطع نظر از آنکه این تقریر برنگ شبهه عامه
الورود است زیرا که سنی هم تواند گفت که مجتهد الزامانی در طعن الرباح و بارقه ضیغمیه و غیرها زاید
عیر از و عادی لا طائله در هیچ جا دلیلی نیاورده و همچنین مجتهد فانی طعام مهر غادونه و ذوالفقار و صوارم حسام
جوابش بر ظاهر است که هر گاه نزد مجتهد فانی در مانند و غیرهما امام رازی علیه الرحمة نتوانسته
که هیچ دلیلی بدون تلمیع و تلبیس بر امامت خلفاء رضی الله عنهم بلکه خصایص مذهب خویش قایم کند
بلکه حجة الاسلام غزالی هم همین طریق اضلال و تدلیس مسلوک دارد و چه مجال که در هیچ مبحثی از مباحث
النزاع اقامت دلیل کند و قس علی هذا علامه تفتازانی و علامه سید جرجانی و علامه اصفهانی
و علامه قوشچی و علامه دوانی و شارح کرمانی و حافظ ابن حجر عسقلانی و شارح قسطلانی و در متاخرین
و معاصرین مثل صاحب تحفه و شارح سلم مجالی ندارند که اقامت بر مذهب خویش دلیل کنند و در هیچ
مقامی گوی از میدان برند بلکه کلمات ایشان مردود و عبارات نامربوط و بی تادیه مقصود من بجا رم

درجه حساب و شمار باشم که دلیلی مرتب نمایم که جناب مجتهد الزمانی آنرا در شمار آرند و هرگاه درباره آن هر دو بزرگ جناب فانی وزمانی مصدر لعن و بیل و دشنامهای شدید شدند کمال عنایت ایشان خواهد بود که مرا بلفظ فاضل مجیب یاد فرمایند و ازین بخصوص چگونه در پیرهن گنجم و کسی را از معاصرین برابر خود سنجم و از اینجا اهل دانش و بینش پی می برند که در خدمت این بزرگان چه فکری و خدمتی کرده ام تا نتیجه اش این الفاظ شد و چندان خائف شدند که از دشنامهای غلاظ دست کشیدند و محصل سخنم اینست که چون من خدمت ایشان بطوری کرده ام که دلهای ایشان خوب میدانند بر دشنامی که در حق من تجویز نمایند سزاوارم و بهر عیبی که نسبت بمن بلکه بهر عقوبتی روا داشته اند مستوجبم و در جواب آن مبتلا و یا فحش و جوبه مختارم یعنی خواه در صدد انتقام باشم یا به بخشم ولیکن بعد ذکر این بزرگان که حق ایشان بر خود دارم عود نفرمایند چه جای اهلبیت مطهرین و اصحاب مکرمین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اکنون بجوابش همین بایدم گفتن که براهین قطعیه و دلائل یقینیه در عالم نیست مگر مجتهدین امامیه خصوصا فانی وزمانی در تالیفات خویش منتظم گردانند دیگر ترا چه مجال که برهانی برای تائید مدعای خود اقامت کند و اول دلیل برانمعانی کتاب ازالة العین ست کما لا یخفی سه کمال بیکمال ار کافرم خوانند بچراغ کذب را نبود فروغی مسلمان خوانمش بهر مکافات دروغی را جزا باشد دروغی از آنجمله آنکه در اثنای این ابحاث همین مقاله بودم که بر لفظ استدلال نظر افتاد و تفصیل این اجمال آنکه مجتهد در استفتای خود حقیقت خلافت یزید بامری چند که بیعت عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما از انجمله باشد ثابت کرده و رفته رفته کلام بطعن آن بزرگوار جاری گشته جائیکه مجتهد کلام متکی آریکه اقبال را برای زیب و زینت نقل کرده که او ورع بودن عبد الله مذکور مبنی بر آن تواند شد که به بیعت جناب امیر در نیامد برای بیعت ظلمه رفت و بنده در جوابش ثابت کردم چنانچه در مجلد اول گذشت که او به بیعت حضرت مرتضوی مشرف گشته و به بیعت ظالمین قصد نکرده لیکن بقتال مسلمین شریک نشده و چون خطای خود دریافت بسبب آنکه بغاوت اهل صفین ظاهر شد بحال خود متحسر گردید و بر عدم موافقت جناب امیر ندامت کشید حقتعالی در مدح آنکسان که بعد لغزش خود تذکر نمایند میفرماید اِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّیْطَانِ تَذَکَّرُوا فَاِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ پس مجتهد ثانی لاثانی گفت که استدلال مجیب بآیت مذکوره بعید از انصاف ست و بعد سطری چند زیران همین نهیق و شهق آغاز کرد که مجیب هیچ جا شاهدی و دلیلی نمی نگارد لاجرم بمقتضای مثل مشهور الکذوب لا حافظة له و اقتضای قول معروف برعکس نهند نام زنگی کافور صدوق الطائفه لقب باید نهاد که ریاست اهل صدق و صفا بذات او منتهی گشته **قوله** چنانچه درین عبارت نیز الخ **اقول** من کجا بفصاحت و بلاغت و محاوره نویسی در عبارت عربی و فارسی مدعی گشته ام تا برمن این اعتراض وارد شود و نشان باید داد اگر نباشد خرافات خویش را باید گذاشت بلکه در آغاز کتب خویش بدلالت مطابقی میگویم که این امور را از من توقع ندارند اگر کلام من نزد اهل لسان مقبول شد ذٰلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ و الا فلیست هذه التخیلات من دأب المحققین شیخ در گلستان فرموده گاه باشد که کودکان نادان

بغلط بر ہدف زند تیری ہم بد انسان کہ سرین لد خصام را بدوزد تا بسوفار غرق شود و این بدان ماند
کہ کسی بعد جواب شخصی گفت کہ قافیہ درست نشدہ پس گفت اینچہ گفت و مجتہد المومنین ہنوز بر سبیل یقین
بخاطر بیارد و باینہمہ کہ شنیدی و در کتب فقیر دیدی مجتہد رفضہ را رو بروی بلغار سوا گردانم کہ آیا نظر این متبحر
بکتب لغات قرآن و حدیث ہم نیفتاد کہ محدث در مجمع البحرین و مطلع النیرین زیر لفظ قتل کہ مادہ قتال است
میگوید قولہ تعالی قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ اَنّٰی یُؤْفَکُوْنَ قِیْلَ مَعْنَاہُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ وَقِیْلَ عَادَاهُمْ وَقِیْلَ قَتَلَهُمُ اللّٰهُ وَمِثْلُهُ قَاتَلَ اللّٰهُ
بصیغہ فاعل وان کان سبیلہ بین اثنین فربما یکون من واحد کسافر و سفر فقال لبعضهم الصحیح انہ من المفاعلہ
والمعنی انہ منصف بمحاربۃ اللّٰہ تعالی ومن قاتلہ فہو مقتول ومن غالبہ فہو مغلوب پس بر قول اول قتال
مرادف لعن است و ہیچ کتابی دیدی کہ شرح منتہی مبنی و جواب سوالات باشد و از مرادفات خالی بود
و ہر چہ از وی نگاہ کن درینمقام کہ مجتہد لفظ ملو و مشحون آوردہ و در محاورات فارسی بترادف می آرند
وقس علی ہذا در عربی و ازینجاست کہ بخفی مشحون را بمعنی مملو در آیت قرآنی تفسیر کردہ و نیز درین عبارت
میگوید باینہمہ مجیب معتاد بدکر تحکمات و دعوی بلا بینہ گردیدہ و پوشیدہ نیست کہ معنی ہر دو مرادف ہمدگر است
و یکی بجای دیگری مستعمل میشود و قس علی ہذا درین عبارت کہ بمقابلہ خصم مینویسید مینازد و بر خود می بالد
و ذلک مالا یتناہی و اگر بر محاورہ دوم حمل کردہ شود بمعنی معادات است چون مجتہد متخلفین را از سپہ
ایشان دانستہ انہم بجای خویش یعنی تخلف شان از امام حسین موجب لعن معادات جناب امام ہم است
موجب خروج از دایرہ ایمان و اگر بر معنی ثالث حمل کنند آنہم درست چہ ہر گاہ آن بزرگان بتخلف شدن و از
دایرہ ایمان بدر آمدند کما اعترف بہ المجلسی ولی دستغفر اللہ ان شاء اللہ تعالی پس در محاربہ خدا مبتلی بودن شان
بسبب کلام ریبی باقی ماند کما لا یخفی چون اینمقدار جا گزین مدرکہ ناظرین و سامعین شد اکنون لعل شنیدنی
از جناب مجتہد یاقوت رقم کلیہ میگویم کہ بر اہل فطانت و ذکا مخفی نیست کہ مجتہد از نائب امام
کبیر و سفلی در بجائی نسبت آنکہ زنگ قلبی خویش را بصیقل عقل نورانی و با بلاغت سحبانی نزد وی
قدسیا در از محاورات فصحا و ارباب کمال است باینہمہ مجیب کور معتاد بدکر تحکمات و دعاوی بلا بینہ
گردیدہ ہیچ جا درین سفر نشنہا شاہدی و دلیلی نیاوردہ بر محض ادعای بلا سند اکتفا
نمایدو این طرز غیر سدید کہ مجیب متعقد تنفید در تحریر عبارت مخترع ساختہ از عبارات
سابقین ولاحقین بمراحل دور افتادہ طرفہ اینست کہ چنین عبارت عاری از معانی
را بمقابلہ خصم خود می نویسد می نازد و بر خود می بالد **قولہ** بالجملہ اعتقاد فرقہ
نجیبہ اثنا عشریہ **اقول** زندگی این مشتاق در ہمین اشتیاق میگذرد کہ از طرف
عبد اللہ بن عباس با وصف آن کردارہا کہ از ایشان نسبت بارکان اربعہ دین ایمان
یعنی جناب مرتضوی و حضرات ریحانتین نبوی و حضرت علی بن الحسین معاذ اللہ از کبریٰ

وخذلان در عین فوج کشی وتخلف از جناب سید الشهدا بمقابله یزید شقی و آراستگی کان خرج وبمقابله امام
زین العابدین ثانی ادم صفی علیه السلام صدور یافت بمقابله یزید شقی جبانده علمای ملت
عبدالله ابن سبا یهودی چه مضرت رمی نخمد وچگونه براصول خود آن بزرگوار را در دائره ایمان داخل
میسکنند باید مگر بزرگان که صراحة هنگامه مجادله ومکابره را با امام زمان گرم کردند ودر خلوت وجلوت
چها گفتند که ای برادرزاده برادر وبرو سی من بزرگ که همراه پدر بزرگوار بودم ودر جعبا دقیق
غزونگذاشتم ومیمنه ومیسره شان را بر هم زدم ومعرکه ها آراستم ودعوی امامت نمیرسد من محمد
باشم وامام نشنوم دتو هیچکاری از امور ضروریه امامت نگفی با وجود من امام باشی پس اینهمه باده حسد
بود که در دل خود داشت وحضرت حسنؑ مجتبی از غایت فراست با اعجاز خود با هدایت او لی یافت
واو را خصوصًا باستماع وصیت اخیر روز وفات خود بنواخت وصراحة فرمود که باده
که موجب کفر وعناد هست در تومی یابم وبمقتضای من شر حاسد اذا حسد بر تو خوف میکن
روی الکلینی باسناده عن ابی عبدالله ؑ قال لما حضرت حسن ابن علی علیه السلام الو
قال یا قنبر انظر هل تری من وراء بابک مؤمنا من غیر آل محمد علیه السلام فقال الله ورسوله
رسوله اعلم منی قال ادع لی محمد ابن علی فاتیته فلما دخلت علیه قال بل حدث الا خیر قلت
ب ابا محمد فعجل علی شسع نعله فلم تسوه وخرج معنی بعدو فلما قام بین یدیه سلم فقال له الحسن
علی اجلس فانه لیس مثلک یغیب عن ان یسمع کلامه یحیی به الاموات ویموت به الاحیاء
او علیه العلم ومصابیح الهدی فان ضوء النهار وبعضه اضوء من بعض اما علمت ان الله تبارک
و تعالی جعل ولد ابراهیم علیه السلام ائمة وفضل بعضهم علی بعض واتی داود علیه السلام
زبورا وقد علمت بما استاثر به محمد صلی الله علیه وسلم یا محمد بن علی انی اخاف علیک الحسد
وصف الله به الکفرین فقال الله عزوجل کُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ
لَهُمُ الْحَقُّ ولم یجعل الله عزوجل للشیطان علیک سلطانا یا محمد ابن علی الا خبرک بما سمعت من ابیک
فیک قال بلی قال سمعت اباک علیه السلام یقول یوم البصرة من احب ان یبرنی فی الدنیا
فلیبر محمد ولدی انتهی مقام الحاجة بطوله ولیکن این ماده حسد که بظاهر وباطن متعلق داشت
درباب امام حسین به تخلف برو ظاهر کرد چنانچه درین کتاب بار بار دانستی ودرباره فرزند آنجناب
که بقیه اولاد طیبه او بود با نکاریکه مزیدی بر آن متصور نباشد ونزاعیکه دلهای سنگین بر آن رقیق گ
اگر تاب استماع آن داری باید که شنیدن قصه بروایت جناب اعور المحدثین روی توجه باز آری که د
نیز دیکی تمامش دیدی ومضمونش فهمیدی روی باستاذه حقیقت اینست که اگر حجر اسود
آن روز بحال امام موصوف بقیه اولاد امجاد حسینؑ بمقتضای وَاِنَّ مِنْهَا لَمَا یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَةِ الله

برقت درهم بینے کرد این بزرگ را که معاذالله بر اصول رفضه مصداق او شد قسوة توان گفت
خواسته بود که نشانے از افادات آدم تاسے هم بگذارد و لشکر شقاوت اثر شیعه کوفه بر حال زارش
رحم کنند و زنده بگذارند و صاحب خصومت فرماید که امام حسین ع کے فرصت یافت که تراوشے
نماید و آنانکه این بزرگ را امام دانند و قول آنها بر قواعد مقرره مجتهد فانے فذ مانے قابل عتاب
باشد چنانچه از صوارم طعن الرماح و ضربت حیدریه واضح است بدلیل آنکه معتقدیان حال امام خود را
نیک میدانند خصوص آن مردم که بعد از و سلسله امامت را با عقابیش جاری نمایند و در
اولاد حضرت زین العابدین و تا امروز بسر پرستی او مشغول مانند و رجوع نکنند متفق بر آن باشند که
او امام مستقل بوده و گاهے با امامت علی بن الحسین ع قائل گشته و هیچ عاقلے قلب خود را متوجه
باین نزاع و ظهور معجزه مذکوره در روز روشن تواند کرد که غیر از رفضه کسے بدان قائل نباشد و علمای
اهلسنت جامعین علوم و اخبار اولین و آخرین بر تتبع این کمترین خبری تحقیق از ان ندارند هیچ
و چنین واقعه عظیمه را در کتب خویش معتقدانه ذکر نه نمایند و از کتب روافض یکسوے گوشه گزینے
امام سجاد بر آمد حتے که خود کتابے مختوم مهر از لب صامت خود نبر دارد و بر زبان مبارکش زنده
ند اکتابنا ینطق علیکم بالحق حکم کنند که اطرق و عصمت و الزم منزلک و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین
و صاحب اثبات الحق گوید که در بروے مردم بست و مشغول بعبادت گشت و کسی را بسوے خود راه
نمیداد و این علما مطابق کلینے درین باب بعین عزلت را شرح کنند چنانچه کتاب مختوم بمذهب احمدیین
و مفض شد بخلاف کار مدعیین امامت محمد بن حنیفه که روز بروز در عروج و ترقی بود و او همیشه در اقامت
ارشاد شاملین و مسترشدین کوشش می نمود و این امور را شیعه او بسط میدادند و در هر کوچه و
بازار این ترانه را می سرائیدند و چون جناب امام زین العابدین بحکم روایت کلینی قاصر النطق چنین
باشد اگر شیعه محمد بن حنیفه بجاموسے گرایند و سر فراز نمایند و بر خویش بنازند و بر ذمه نالند و جب
غرابت خواهد بود القصه میانه اثناعشریه محدثین و شیعه انش این امر هنوز دائر ماند اثناعشریه بشهادت
حجر اسود را برای امام زین العابدین قرار دهند و طرفداران محمد بن حنیفه مثل زرامیه
و در ابد لیلی آنکه در بصره بلکه جا بجا لواسے لشکر ظفر انتسابے حضرت مرتضی بدست او بوده و همی را امام
دانند و کارهاسے نمایان در حروب از و نقل می نمایند چنانچه برای جناب مرتضوی در عهد کرامت
عهد حضرت نبوی از کران رکابے و جان پهلوانے و گواهی حجر اسود را مختص گردانند با امام خویش
نه بحضرت امام سجاد پس این نزاع میان ایشان ماند که یکی بر دیگرے را لاتیسنے میگویند فالله یحکم
بینهم فیما کانوا فیه یختلفون و امام بعد از وفاتش پسرش ابوهاشم را قرار دهند و دیگرے را ازاولاد
امام حسین و کربیه اتباع ابوکریب گویند که امام بعد از جناب مرتضے او ست و بس و او از نظر م

غائب گشت و با رفقای خود در کوه رضوی اقامت گزید و بر وقت موعود ظاهر خواهد شد و این مصالح
را امام دانند نه کسی دیگر پس اصل این مالیخولیا و ضلالت ذکر اینست ابو کریب ست که محمد ابن حنیفه را امام آخر
و امام منتظر قرار داده و اثنا عشریه چون دیدند که امامی باقی نیست درباره فرزند خاتون نرگس که اسم
او لیسیده بعبارا ر دی بهشت نرگسی را در غیب آن بزرگ نموده بجهت افترات مستحق دروغ می شوند
و نیز از طرفداران او اسحاقیه اند که در امامت تمام امامین همایین بر زبان بیارند و او را وصی حضرت
علیؑ پندارند و سلسله امامت را باولادش میرسانند و اتباع کیشان همگی انکار از امامت حسنینؑ دارند
و زینهار در وقت محمد موصوف بامامت کسی معتقد نمی باشند زیرا که حسن مجتبیٰ بجهت خلع خلافت و
و صلح معاویه لائق امامت نماند و امام حسین ہم از جهت اطاعتش اگرچه تقلب نباشد معاذ الله
از استحقاق بر افتاد پس تا به امامت امام زین العباد و شهادت حجر چه رسد و نزد دیگران اگرچه نزاع
محمد و علی محمد و حسن را اصلی باشد ولیکن گواهی مذکور را هر جاے که باشد بنیادی نبود و اگر مقلدین مجتهد گویند
که رد دلائل علمای اهل سنت خواه متقدمین و خواه متاخرین چنانچه نام ایشان بردیم نه بجهت خطلی
ایشان و مبادی و مقدمات و نه بسبب قبول ایشان از قواعد علوم و مسلمات ست بلکه باین
اعتبار ست که انها از مذهب حق عدول کردند و مجیب از هر امر بمراحل بعید دور افتاده و بسبب
بامصطفا لا شیئ محض گشته وجوابش آنکه بر تقدیر مذکور ذمه مجتهد بود که جهل مجیب از قواعد میزانیه و علم
مناظره و از طرق وصول مجهول تصوری و تصدیقی ثابت میکرد تا طشت از بام می افتاد و همگنان
میدانستند که او لیاقت در استحقاق تالیف بجواب مجتهدین ندارد و بر فضیحه تضییع وقت بخطاب او لا
نمی افتاد و اکنون بر جمیع مجتهدین و متکلمین امامیه این نقیصه مسلط شد که شخصی لا شیئی محض ست
و هرچه میگوید تقریرات مجانین ست و مجتهدین و اهل قوت قدسیه در پی رد کلام او گردیده شب و روز
بجواب کلامش زندگانی خود را ضائع میکنند و درین امر عوض مینمایند و حقیقة الامر اینست
که چون مجیب در زمان تحصیل کتب درسیه که بعضی از ان بخدمت علمای امامیه اتفاق افتاد
که رفعه باندازه آهنگی شروع کردند که بنحوی پلنگی عادت کرفتند و در هر مجلس مطارحه مذهب میکنند
و با اهل حق پرخاشش مینمایند و اصول دین بخلت و خود را از راه خبث و عداوت ائمه خواه بالذات
یا بواسطه قدمای خود فراموش میسازند و یاد میکنند که حضرت ائمه که رفضه دعوی مزید ولا و اطا
ایشان در هر امر وارند از مناظره سنیان اصحاب کاملین خود را منع کرده اند لاجرم پاره از عمر عزیز
خود در امیطا لو کتب اولین و آخرین ایشان صرف کرد و راه و رسم مناظره تحقیقی و الزامی
و انقلابی را بجائی رسانید که هرکه بجوابش گردن را برافراخت سرش را آنچنان نگون گردا
که دیده خود را به پشت پای خجالت بر دوخت تو گوئی که گرز آهنی بود که بر کاسه سرش فرود کوفته

باساقته تند خرمنش را پاک بسوخت کلام او در الا شبے گفتن آفتاب را بگل اندودن ست و برای
خویش بلکه تمامے قوم سجل سفاهت را مزین کردن و علمای سابقین را ضرورے نبود که بمناظره
رفضه چنانچه باید بپردازند که از جهت فقدان ظهور و جود و عدم ایشان را برابری شمردند معهذا کتابهای
ایشان اکثر نشانی خبره و حسابو دبا بدیار جابلقا و مانند آن با اینهمه هرگاه فتنه ظاهر شد بقدر استطاعت جمع
کردند و قیل و قال آن شروع نمودند همت مجیب باید دید که در حوزه سلطنت ایشان یعنی
لکهنو بعد اقامت ورزیده و نقد جان شیرین بر نصرت ملت بر دین نثار گردانید که همه کس میدانند
در نیوقت کسی بکار نمی آمد و این کتابها تالیف نمود که تا امروز در سوی یک رساله مختصرش مجتهد مختل
الحواس گشته و در جوابش از دانش و بینش دست شسته کسی را از رفضه مجالی هست که با مراعات
علوم عقلیه و نقلیه در رد رساله صغیر با مجیب در بحث شهادت جناب امام حسین علیه السلام همزبانی کند
چه جای میدان داری و جرأت رانی و آنگاه در کتب مبسوط مع نهر سنے باواز بلند توان گفت که مجتهد سنیت
متقدمین خویش که تلبیسات البته یکپین بودند و بجعل و تلبیس در روایات انهماک داشتند و عدم التفات
علمای اهل سنت را غنیمت شمرده لعب جوئی میکوشیدند ایچکاره محض ست و غیر از تقلید اهل بیان
بے سواد گرد آوری افسانهای پیشین در خدمت ناصبین که اگر راست پرسی مجیب همه را از بر و زیر کرد
و تار و پود اولین و آخرین را برهم زده اسنان خویش چه دارد که مصداق آنست که زده را میتوان …
داز نجاست که چون راه و رسم الزامات و تعقیبات مجیب را عموماً بسما در دیغ تیز زبانیهای خویش دیده
نتوانند مثل مجتهد خانے و مانند او در راز نفسی نمودن که میدانند که خبثیات و اعتبارات از نصوص
حضرات ائمه درین باب چنان برآورده که آثار موت را برای ایشان بعد از بستن حصار آهنین برادی
مفسدین فی الارض نمایان کرده پس غیر ضرطات بعیر و فسوات حمیر از رفضه دمی و ددده سے
در جوابش بر نمی آید الکنون و جوه فقره که مجتهد بلاحظه آن عبارت مجیب را از دایره فصاحت و بلاغت
بیرون کرد باید شنید و بر استماع خرافاتش متوجه باید گردید که لفظ لعن و قتال از نجهت بر زبان قلم آن
در احادیث ائمه برای بانیان مذهب رفض مثل زراره و هشام و احول بارها آمده و هم متقدمین
این بزرگان دین و هم متاخرین بار بار ارشاد کرده اند معهذا عبارتیکه بعد ازین متعلق باین
امور می آید بلفظ قتال هم تعلق دارد که نقال کشمیرے سیرے عجیب و غریب بدکران نظارگیان
بدایع روزگار را نموده و بزعفران زار طبع خود برده و نیز ذهن عقلا بلفظ قتال بدان رفته که ابن عباس
و برادران امام حسین از مختلفین بر اصول ما به کمال استراحت بردند و حقیقة بکار به چند او رسوائش
مشغول گردیدند لاجرم برای الزام شیعه که مصلحة کما اشرنا این جماعت را نیک میگویند مناسب
تر شد کما لایخفی آمدیم بر بیان تخصیص که از قول مجیب مصیب ظاهر ست یعنی تخلف بعضی از فرزندان

جناب امیر رضی الله عنه و دیگر بنی هاشم که مورد لعن و قتال است و این امر موقوف ست بر تفصیل
حالات ایشان بالاجتماع والانفراد و بیان اختلاف دران از اصول اهل عناد و متعلقات آن
ولیکن مجملاً بیانش بر طبق تصریحات قاضی رطل بوق وغیره آنکه بزرگان مذکور بخصایص حضرات
ائمه خصوص امام حسین ع که شب و روز بصحبت آنجناب و تشیع آن عالی جناب مشرف بود اطلاع
کامل داشتند و بسیاری از قوانین دینی رو بروی اکثر ایشان قرار یافته و نور خواص امامت
در کتاب الله و احادیث نبوی ص شرف نزول و صدور تافته پس ایشان بگوش خود شنیدند و
بچشم دیدند انتهی حاصله و با اینهمه قاطبة از رفاقت آنجناب دل بر کندند لاجرم ایشان معاذ الله
مانند آن اصحاب باشند که ملازم حضرت شب و روز بودند و احادیث نبوی را در امامت او
بلا فصل امیر کرم الله وجهه بلا واسطه گوش کردند چنانچه قاضی در تصنیف خویش این را احادیث انتد که
حضرات ائمه هدی فرمودند که بعد رسول خدا صلی الله علیه وسلم همه اصحاب راه ارتداد پیش گرفتند
الا فلان و فلان این تقریرات بعمل می آرد که در بلای این ردت اجله اصحاب گرفتار شدند و بنی هاشم
که اهل قرابت بودند و در ایشان سخن نمیرود و نه آن اصحاب که حضرت دور دور ماندند و ملازم
صحبت نبودند بجهت آنکه ایشان نصوص جلیه در باب خلافت مرتضویه بلا واسطه می شنیدند چون
بر آن عمل نکردند بلکه دم استقلال و استبداد زدند ضرورت راه بر ایشان اطلاق نمودند و هرچند اینجا
بران وارد میشود و نیز ظاهر است که قاضی در مجالس مانند او چشم از کتب خویش پوشیده جائیکه علم
نه بهشش آن مردم را از آنجا شمردند که از فرضیت زکوة سر پیچیدند مثل مالک بن نویره وغیره راوی
و ارد ردت بری سے نماید چنانچه از مصائب داود هم ظاهر است حالانکه ایشان کرشمه غدیر را البته بچشم خود
دیده بودند که منادیان حضرت پیام تشریف را همه کس از نزدیک و دور رسانیدند که همرکاب
شوند و تخلف نکنند و از اینجاست که درین سفر نوبت همراهیان از اهل بلاد و بوادی بصد
و پنجاه و بیست هزار نوبت رسید پس بعید از عقل است که چنین مومن پاک ازین سفر تخلف کرده
باشند و بر فرض محال این قصه را که از حد تواتر درگذشته بود بالیقین نشنیده باشد معهذا
این کجا مذکور شده که صدقات بخدمت خلیفه برحق رسانید پس بهر حال مقصود مدعائی دیگر است
مذهب رفض خبث الباطن بهودسے نشتے بربیان قاضی حاصل شد این طعن زبانے شیعه بحقیقت
رسید که ملازمین صحبت مبارک همه مرتد شدند و خوشا بحال کسانیکه از آنجناب دور ماندند و نقد ایمان
بسلامت بردند و در تالیفات بنده حال بر همه مقبولین سلف یکان یکان بر اصول ابن سبا
ضعفای عیان گشته و طشت از بام افتاده و در مجلد اول هم ازین نوع تحقیق و الزام بیش از بیش
درگذشته و بسیاری از بنی هاشم شامل گشته حاجت اعاده آن مضامین برای خطاب معارض نیست

پس شناعت این مذهب و وبالاشد که بر اصولش علی الاهل قرابت و اهل صحبت هرچه از نزدیک و دور بسبب
رحمة للعالمین چنین است و فیض آنحضرت اگر باشد مخصوص همین فرقه متاخرین است که صاحب الامر از نفاق شان
غیبت گزیده روپوشیده و ایشان حضرت پیغمبر را هرچند ندیده و لقمه از خوان الوان صحبت نچشیده اند لیکن
حاضرے غلدار یعنی حضرت عباس رضی الله عنه که بالیقین بهره ور دنیا و نوازش که نسب و تبرا است در بارهٔ
ملازمین رسول مختار از مهاجرین و انصار میدهند و بر سر خویش خس و خاشاک میریزند و از سینه
کوبی شور رستخیز در ماه محرم می انگیزند تا عوام را بدام و دانه بگیرند که هرچند صدر اول شیعه چنان
بودند که مراتب مهمانداری امام حسین ع کما ینبغی بجا آوردند لیکن اولاد شان مثل شان نشستند و هرگاه
شنیده باشی که چاه کنده را چاه در پیش و اول خویش بعد از ان درویش لاجرم ضرور افتاد که این علی بس
و دیگر بزرگان را از اهل قرابت و صحبت سلطان کربلا مصداق آیت وعید قرآن مثل إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا
ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا دانستن که اولا تصدیق حضرت رسالت مآب صلعم بطیب قلوب نمودند
بکاسه لیسی خلفا و جاه و جلال شان مائل شدند باز چون دیدند که خلافت بطرف جناب مرتضوی
متوجه شد نعره مرید و لا زدند و ترانه تشیع ابن سبا سرائیدند باز وقت حسن مجتبی کفر ورزیدند یعنی سال
و نان با اهل شام در پیش شان آن گروه از لشکر انجناب بگریختند تا بسبب خلع خلافت خنجر شمر چون مهمان کربلا سر
انتهای کفر و شقاوت بلا واسطه آنکه از ریحان رسول الثقلین یعنی امام حسین ع تخلف نمودند و لیکن جناب
محمد ابن حنیفه از همه گوی سبق ربودند بجهت آنکه برادر امام حسین بودند که بیعت یزید می نمودند بعد از ان که
رو اسپ از مدینه منوره تا به شام بزیارتش رفتند و هم وا در انجلوص اخلاص امیر المؤمنین میفرمودند
کافی بحار و غیره بآن عیدها که درین خصوص وارد گشته که تفصیل آن خیلی مستهجن است اگرچه در اصول
شیعه همین است و هم وبیت شهید کربلا تحصیل کردند تا مدت ها بنعما لا تعد و لا تحصی از احسان یزید چنگ
بارها دانستی مشمول بودند بخلاف عبدالله عمر رضی الله عنهما که بر یزید شوریدند چون خبر شهادت شنیدند
برای لعنت و ملامتش خروج نمودند رفضه هنوز از بدگوئی او مصداق شعر مثنوی هستند
از برون طعنه زنی بر بایزید ٭ وز درونت ننگ میدارد یزید ٭ از عجائب آنکه در کافی آیت کریمه مذکوره را
که حرف ثم در بیان ایمان و کفر دارند و ازدیادت آن چار یار در آن واقع شده بر خلفای راشدین
قائلین کفار و مشرکین که همراه شان ارکان اربعه جهاد سعی کردند چنانچه از کافی دریافته
و نص حضرت ائمه کمال تقوی و عدالت شان باستدلال معلوم کرده میخواهند که تطبیق
گردانند و انی لهم ذالک بخلاف تطبیق این مقام بر اشخاص مذکورین که ظهور آن از اصول
شیعه مثل آفتاب رابعه النهار است بالجمله از جهت غضب و لداد این طائفه که با اهل بیت
عظام و اصحاب کرام از حد در گذشته سخن بطول می انجامد و شدیز قلم جولانی می کند

سر جاہل ادرا از نوستی در میدان تعصب و تشنیع باز داشته بنقل کلام قاضی از مضامینش می پردازم
تا کسی را توهم نشود که در بنجا محض تیز زبانی و بالاخوانی والا دیده ہمت مجیب مصیب گشته تا شان
و کلامیس آیت مذکور برابن عباس و محمد بن حنیفه و امثالش منطبق شد قال القاضی فی مصائبه
مجیب اعدا اهل و المحمد و م النشرانغی فے نواقضه **اقول فیه نظر** اما اولا فلان قوله تعالے کنتم
خیر امته الآیة لا ینافی ما ذکره الکشی لان المراد الکشی من الصحابة ہہنا من عادی ذوی القربی من اصحاب
النبی صلی الله علیه و سلم و من اراد ما ذکره من مشاہیر الصحابة المداومین علی ملازمة النبی صلی الله علیه
و آله المستمعین للنص الجلی فی شان امیر المومنین علیه السلام لا جمیع الصحابة من اکابرہم و اصاغرہم
و لہذا لم یذکر علیا و فاطمه و السبطین صلوات الله علیہم و من کان منہم من بنی ہاشم و تابعیہم و موالیہم
مع الظہور ان الکشی لم یعتقد ارتدادہم فبقیت الطائفة الکثیرة التی لم یکونوا من مشاہیر الصحابة مستمعین
للنص سالمین عن نسبة الارتداد الیہم و ان دخلوا تحت تابعة المرتدین لاشتباه الامر علیہم بعد از دیدن
خاتمه عبارت قاضی دل بجوش آمد که محصلش دو امر ست یکی آنکه در حدیث محمد بن عبد العزیز کشی
که ہمه اصحاب در روت در آمدند و طریقه سابق را از دست دادند و اہل عبا و تابعین ایشان و ہمچنین
بسیاری از اصاغر اصحاب که نص جلی را نشنیده بودند مستثنی از روت ماندند دوم آنکه تابعین خلفا
که استثناء رو داده بود که دانستند که ایشان مستحق خلافت اند بعد ازین ورطه نجات یافتند
و پیروی جناب امیر بنصب لعین نمودند و وجه جوش و خروش در بیان حقیقت چند امر است
برای اطمینان ناظرین و سامعین برین بیان اکتفا کرده می شود که مخفی نماند که رفضه چون بیان
کرده اصول خود اصحاب سید المرسلین ہمه غیر سلمان رضی و ابو ذر رضی و مقداد مرتد گردیدند بلکه در کتب تنقیدشان
منہج وغیره این ہم ست که راوی با امام صادق گفت که عمار را چرا ذکر نفرمودی ارشاد نمود
که او ہم در آن تندباد در آمد و اگر کسی را میخواہے که بر طور قدیم ثابت قدم و راسخ دم بود غیر از مقداد
کسی را نتوانی یافت این حدیث و امثالش در کتب رفضه چنانچه بر بینندگان تالیفات فقیر مخفی نیست
بر خلاف بیان قاضی رطل بوق دلالت دارد که در استثنائیم مقصود ست یعنی اخراج آن دو گروه
مسطور و قبل ازین در ہمین ورق دانسته که آن صحابی بر تصریحات امامیه که بود شرف حضور در غدیر خم
و نصب امیر نداشت یا این امر عظیم را بتواتر نشنید قاضی چون دیده که بعد از قول بارتداد اصحاب بر
جنسی از اصول و فروع که ماخوذ از قرآن مجید و حدیث منیف ست و ناقلین اصول و فروع
ہمین مردم اند اعتمادی نمیماند این تاویلات را شروع کرد و فریب و حیله سازی آغاز نہاد و ہمین است
که لکل فرعون موسی اما بقای بنی ہاشم بر طور سابق پس در اجلاء ایشان ابن عباس سلطان المفسرین
است که نزد جناب امیر المومنین مانند او در اہل بیت کسی نبود و او منافق و صاحب ریا و سمعه و غاصب

حقوق مسلمین و خاذل امام المسلمین برآمد کما عرفت سابقاً و اتقاً و حال پدر بزرگوارش که پاسے
نگہبانی عہدہ سقایت چاہ زمزم در غضب ام کلثوم طرفدار فاروق شد کما ذکرنا فی مقامہ ہم
ظاہر و باہر پس از رؤسای بنی ہاشم شاید حضرت عقیل را کہ برادر بزرگ جناب امیر المومنین بود و در
رفاقت معاویہ بن ابی سفیان بسر عیشی خرامیدند کہ لم یخلق مثلہا فی البلاد قرار دہند و حال مقدمہ
مذکورہ چنانکہ حضرات ائمہ بر اصول دشمنان اہلبیت البشر مگاہ تغیر کردند کما فی مصائب القاضی ایضا د
اظہر من الشمس و درین مقام از نقال کثیری بتقلیدی علمای زمرہ متعلق بمباحث لفظیہ در تزییر
بوقوع آمدہ لائق آن بود کہ در رسالہ منفردہ درج شود و مشتہر گردانیدہ آید کہ چنین خرافاتہا
از علمای طلبہ صادر نگردد ولیکن چہ توان کرد کہ کلام بطول خواہد انجامید الغرض جلہ بنی ہاشم را بایستے
بدست خود کوشیدن در نہ زبانی گفتن کہ اینہا ہمہ نامرد اند نگر یار ندارم کہ بجز دگر فتن ذوالفقار
از غلاف متفرق شدند روزیکہ خواستند کہ قبر فاطمہ بکنند برای نماز جنازہ و اگر از تو اینہم نشود بر خیز
و تا پایداری بگریز و کاش حضرت امیر لشکر خود را کہ ملائک شاکی السلاح بودند بفاروق ہم نمودہ چنانچہ
امام علی نقی فوج خود بر متوکل علی اللہ ظاہر فرمود تا معلوم شد کہ زمین و آسمان را پر کردند فصار
کالمغشی علیہ من الموت چون او نود ہزار سوار مسلح را بر آنجناب ظاہر گردانیدہ تا امام مرعوب شود
و از ارادہ خروج باز ماند کما فی الخرائج و الجرائح کہ درینصورت خون اعاف ہم منیہ بخیت و مجال
مطلب باقی نمی ماند بلکہ حضرت عباس بار منت بر فاروق نمی نہاد کہ ترا با ممالک محروسہ و مقبوضہ
محافظت کردم و گرنہ ہمہ ریاست تو بطرفۃ العین فانی می شد و نتیجہ سقایت زمزم نہر حلال نمی شد
بالجملہ بعد از حضرت عباس و فرزند او کسی نماند مگر آن بزرگ کہ برفاقت امیر شام بود
ہمدران جا داعی اجل را لبیک وسعدیک گفت کما فی مجمع البحرین و مطلع النیرین منصوص
جناب مرتضے ہیچ سلطان المفسرین درین کتاب و تفسیر اہل بیت موجود دلیل بر گوسالہ
پرستی او یعنی اطاعت خلفا بلیطیہ خاطئہ و پدر بزرگوارش نیز برہمین مذہب جان بجان آفرین
سپردہ تا امروز از نطفہ کسی نگذشتہ باشد کہ مذہب این خاطر خردان بزرگ در این
باب مختلف بود و اگر باشد رہبری فرمایند و ازین بیان ہویدا شد کہ قاضی را خبر شعبدہ بازی
و کاوتازے و پیمودن طلسمات چیزے منظور نیست تا عوام بالند کہ ہنوز او در صدد
الزام و عجز مرزا مخدوم شریفی رحمۃ اللہ علیہما میرود و از عوعو خود دنبالش میگذارد
بلکہ نوید ظفر بگوشش شیعہ میرساند حالانکہ خرافتش از الفاظ و معانی عیان ست و ارادہ او بر ہم
مذہب را ہیم غیر محتاج بہ بیان کما اشرنا پس بالضرورت یاد باید کرد کہ لن یصلح العطار
ما افسدہ الدہر بعد ازین اہل جدل و الزام را درین معنی قیل و قال و جنگ و جدال با ہم قسمت

که البته شان آل عبا از اصول شیعه ارفع است از آنکه ردت را بسوی ایشان بگردانند و کشی بیس
المتقدمین چگونه مخالفت آن تواند کرد و مرحل این امر آنست که لفظ ردت تقدم ایمان اصحاب
را میخواهد پس اولا قاضی ثبات رساند که کشی و امثالش قایل بدان بوده اند که خلفا و تابعین ایشان
بدل و جان از مصدقین توحید و رسالت شمرده شده اند تا ارتداد و کفر ایشان که طریان کفر بر ایمان است تحقیق پذیرد
و این کلام را هم بے سند نگفته ام بعین که جناب مجتهد ثانی لا ثانی در ضربت حیدریه که اهل ظرافت نامش
خرط زراریه نهاده اند بر زبان تیغ که بنهقه روزگار مصداق عجلا جسدا له خوار در خطاب رشید الفضلا انار الله
برهانه چه افاده می نماید که اگر عبادت مذکور را در تائید این امر آورده که کشی بمذهب مذکور قائل بود
اثبات آنهم از کلام مذکور خالی از اشکال نیست چه محتمل است که سید نور الله یعنی همین قاضی قائل بود
اینکلام را بنا بر تنزل و تسلیم قول صاحب نواقض که مشعر است بقائل بودن کشی باین قول حیث قال
و من بغواتهم تکفیر الصدر الاول روی الکشی فی رجاله الی آخره فرموده باشد و مقصود اضعف العباد
ازینهمه نفی ارتداد شیخین و نظرای شان از جناب کشی و دیگر اجله علما نیست بلکه مقصد آنست که فاضل
متعرض درینمقام سالک مسلک استدلال نگشته و تقریب استدلال را نا تمام گذاشته انتهی
احتمال دارد که نزد کشی ردت مذکور محمول باشد بر معنی تبدیل مکارم اخلاق بخصایل سیئه و شمول
بعنوانیست که اهل رفعت و علو منزلت را فرو می گیرد کما ستعرفه انشاء الله تعالی و نیز از جمله تصریحات
اوست در کتاب مذکور درین مقام که میگوید نسلم که مراد قاضی ازین عبارت صحبت ایمان
ایشان اولا و عروض ارتداد ثانیا باشد چه محتمل که مراد آن باشد که نفاق در سینه
شان در عهد جناب رسالت مآب کامن بوده بعد وفات آنحضرت بروز یافت و
عنه بالارتداد کما یدل علیه قوله فی مقام آخر من ذالک الکتاب حیث قال فا
قلت قد علم من فحوی کلام المصنف ای الشیخ الحلی و صریح کلام بعض علما مذهبه فی
هذا الموضع اعتقادا ان الذین غصبوا الخلافة من علی علیه السلام و خرجوا علیه و بغوا کانوا فی ز
النبی صلی الله علیه و آله من المنافقین فلا وجه للاستدلال بالاحادیث المذکورة علی ا
ارتدوا بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذ لا معنی لارتداد المنافق لانه کافر بالمنا
ما کان نفاقهم فی ایام النبی صلی الله علیه و آله مبنیا علی انکارهم الاصل الخامس
الاصول و هو امامة علی علیه السلام و لم یظهر و اذ ذالک الانکار الا بعد النبی صلی الله علیه
حکم بوقوع الارتداد منهم بعده فانهم بعد وفاته غصبوا الخلافة عن امیر المومنین
السلام و خرجوا علیه و لم ینقادوا اله و جحدوا اجازه النبی صلی الله علیه و سلم فی حقه
من النص الجلی و الخفی و نقضوا البیعة و العهد الذی احکم الله تعالی و رسوله فی حقه

قلادہ در رقابہم و ربقتہ فی اعناقہم کما نطق بہ الکتاب والسنۃ الی آخرہ مقالہ فتامل
و ہر گاہ بسیر زعفران زار نرمہ چشم زیر روایت کشی و غیر او دربارہ ردت صحابہ معاذ اللہ
متوجہ شوی خواہی دانست کہ بتطویل مقالات ہمین راہی مفتوح نمودہ کہ اصحاب کرام انچہ
از اخلاق کریمہ نسبت بجناب رسالت و اہل بیت داشتند بعد از وفات شریف آنرا بہ
اخلاق سیئہ بدل کردند و از دائرہ عہد و میثاق سابق بدر آمدند حاجتی بدان نیست کہ در
[...]ی المہید ست بذکرش زیادہ تر راہ تطویل کشایم و شارح قزوینی انچہ در شرح فارسی
[...] بتقریب بطور اختصار خواہی دانست انشاء اللہ تعالی کہ بر اصول شیعہ زیادہ تر گفتگوی
[...]تش افروز ست چون انمقدار ممہد شد کہ مراد از ارتداد ردت شرعی نیست یعنی
[...]ان کفر علی الایمان پس از مقلدین قاضی باید پرسید کہ ایا کشی ازین قاعدہ مندرجہ
مذہب امامیہ کہ در اصول جابجا مفصل ست و در کافی کلینی ہم ندید کہ در آن بابی
منعقد ست باحادیث معصومین مجلس نزول کتاب مختوم مشتمل بر دوازدہ صحیفہ ست کہ
[...]ان فرشتہ ہمراہ جبرئیل علیہ السلام بودند طرفہ آنکہ چو از ایشان بوقوع آمد تا
[...] در ہبوط وحی غیر از حضرت نبی و جناب وصی کسی حاضر نماند و بعد از جوش و خروش
[...]نقد آل عبا را خواندند و از یکان یکان فارغ خطی نوشتانیدند و مہر بر آن کنانیدند
[...]کعبہ را منہدم کنند نباید اف گفتن و دم زدن انتہی مختصرا و لعلک عرفتہ مفصلا فی
[المجلد] الاول و کتب اصول از اولین و آخرین رفضہ مثل نسخہ سلیم و حق الیقین بر آن گواہ است
[...] بعد وفات شریف جناب سیدہ را بر دلدل بی زین سوار گردانیدہ بتمامی اولاد خویش
[...]تی کلثوم شیرخوارہ برای اظہار بیکسی و فوج کشی بجہت کارزار باما م المہاجرین والانصار
[...]بدر گردیدند و چون تظلم مسکنہ فدک کہ بیہود بودند بگوش حق نیوشش رسیدی تا بانہ باز رفقای
[...]خویش بر نائب صدیق تاختند و ہمراہیان بیک اشارہ شریف باز سرش از دوش او
[...]بر داشتند کما فصل فی المجلد الاول و در واقعات دیگر در دو انگشت خالد بن ولید را
چنان فشاری دادند کہ جامہ خود را پلید کرد و قریب بود کہ مسجد امام المطہر بن نجس شود و چنانچہ
در حق الیقین ہست و روزی کہ ارادہ تفتیش قبر کما عرفت قبضہ ذوالفقار محکم گرفتند علی
[...] العلل و از ینجا بروایت صدوق ظاہر تر شد کہ قبر جناب زہرا معین بودند بطور فرد منتشر و
[...]در بکر فاروق را بیرون شہر دیدند و خبر بسماع شریف رسیدہ بود کہ مومنین پاک را بد میگوید
جناب امیر علیہ السلام کمان بی تیر را اژدہا ساختند کہ فاروق خبر یا ابا الحسن ادرکنی چیزی
[...]لکنت کذا فی کفایۃ المومنین ایا این امور خصوص فریادرسی یہود از ہدم کعبہ و تمزیق

قرآن مبین زیادہ تر بود پس عیان گشت کہ حکم کتاب مختوم راشنیدند والبتہ در روحے ونقض مواثیق ک
روبرو رسے حضرت سید الانبیاء وملائکہ مقربین بلا واسطہ قرار یافتہ بود گوشیدند وانچہ وقت
مطالبہ فدک وصنعت مصارعت جناب سیدنا فاروق اعظم رضی اللہ عنہ براصول معاریرین منافقین
بعد فوج کشی یعنے رفاقت منسار بنے ہاشم عمل آوردند ہمہ فراموش شد کہ وجال
اور ومجلسے بدگر در کافے وبحار خبر از ان بروایات اکابر شیعہ دادند وانہم یادست تا نسیاً
منسیا گشت ہر گاہ ردوحے ونقض چنان مواثیق در احادیث کافی وغیرہ موجود باشد پس کجا
استبعاد آنہم بلا استسناد کہ کسے چگونہ زوت خلفے را با آل عبا نسبت تواند کرد سوارے دلدل
بے زین از ان گفتیم کہ تا اولیت برائے عائشہ صدیقہ رضی برفر عوم ناصبیان بے دین ومدعین
دا سے اہلبیت طاہرین باقی جاند وطعن علمائے قوم خصوصاً جناب اقدم الاقدمین در کتاب
معلوم وا عور المحدثین در کافی برجائے خود باشد ورنہ اولیت حقیقتہ برائے حضرت زہرا وا
یک قرن لازم مے آید فَلْیَضْحَکُوْا قَلِیْلًا وَّلْیَبْکُوْا کَثِیْرًا پس لفظ بے زین کہ در سوارے جناب فاطمہ
رضی اللہ عنہا براصول مدعین مریدولا نوشتیم خالے از لطافت نیست کما اشرنا پہ جائے آنکہ
این سوارے کہ قریب وفات رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ست بلا اختلاف فہم سے فے ذلک
ردوحے ونقض عہود موثقہ بود بخلاف تبغل وتبغیل بر غوم رفضہ اصحاب فیل مصداق سنسمہ
الخرطوم الطویل کہ اگر باشد وفرض کردہ شود لائق تر برائے مادر مکرم صاحب الامر بود کہ در قید
موکلان عباسیہ نزد قاضی سوراب در کمال ذلت وخستگی روانہ کردہ شدند کہ در انحد وسوار
قبیل ہم امکان تدبیر بود وفرزند سعادت کیش حملہ ہائے حیدری بزعم خود بابت غصب مکان
ودر نیوقت از حقوق مادری دست برداشت وہیچ غیرت کارے نفرمود لو فرضنا المحال لکان التبغیل لعـ
القرون والدہور کما قلنا واین امر دربارہ جہاد وفوج کشی کہ شب وروز حضرت فاطمہ رضی اللہ
جناب امیر بدان مامور مے ساختند چنانچہ از کتب شیعہ ہویداست واز علل شیخ المشائخ شا
وا صلش پیداست ہم از اولیات آنجناب ست بحدیکہ اگر روز مطالبہ فدک جناب ا
معاذاللہ براصول دشمنان دین مانند جنین رحم پردہ نشین نمی شدند ومثل خائنان در خانہ
وشجاعان میدان وغا یعنے بنی ہاشم دست بدامن صدق وصفا میزدند ایمان د
براصول شیعہ ابن سبا بنیس اشقیا بر طاق نسیے گذاشتند البتہ کار زار سام ونریمان وجہان
از یاد مردم بلکہ پیر دہقان ہم میرفت لطف اینست کہ اینہمہ در حقیقت از روحے ونقض مواثیق
وعہود باشد وشب وروز بر تبغل فرضی طعن کنند وحرمت رسول خدا صلی اللہ علیہ
را در ہر دو جا رعایت نفرمایند نہ در زوجیت ام المومنین نہ در بضعیت سیدۃ نساء العالمین

و عنقریب نمونه طعن سوار صدیقه بر روایت و جلال امور سے آید که در واقعه حسن مجتبی بیان خواهد کرد
و بنده قبل ازین درین خیال بودم که سوار شدن بر زین که روز وفات حسن مجتبی بسوی ام المومنین
نسبت میکنند تا کسے نتواند آنجناب را قریب ضریح مقدس . بردن از روایات ست که نزد محققین
معتبر نباشد ولیکن امور و جال بکمال طمطراق مے آرد کما عرفت انفاً که برای آنجا اذن فرمایش برادر دینی
خود الزام صحت روایات در آن کرده واحادیث کتاب را بینه بو ہین اللہ حجت بیند اشتعه و جائیکه اجمال شد
تفصیل را بر مساعدت وقت حواله ساخته دیباچه نسخه صحیحه بسبب کهنگی مخدوش و موصول بود در نیز یاد
خصایص ادرا بر شمر دے القصه سخن درین بود که صدور آن امور را از جناب سیده علیها السلام که
بیانش سوار دلدل بے زین بقصه جمع فوج انصار و مهاجرین و حقیقة نقض عمود رب العالمین
و سید المرسلین نزد ملائکه مقربین واقع شد الہیه در روت شرعے میگیرند یا در تبدیل اخلاق می نهند
معاذ الله و قس علی هذا احوال جناب امیر که تا زندگی جناب رسولخدا بر اصول رفقه خاطر دارے
جناب سیده رضو احدے نبود چنانچه قصه کنیز جمیله و اعتاق او برائے مسرت جناب فاطمه هم
بر آن گواه و طلب کنیز هم تا مشقت تدبیر منزل بعد بهم رسیدن کثرت اولاد کم شود عذر خواه که جو یاکنا
در آسیا کشیدن و طعام پختن بدست حق پرست فاطمی بود یا تعبادات که از حوصله البشری خارج است
و بعد از وفات سرور کائنات حال اخلاق خلیفه اول رفقه بدان درجه رسید که استغفر الله
خلفا به تهتکه از تصورش قلوب مخلصین میسوزد و عرش عظیم مے لرزد کما فی علل شیخ شیوخهم اگے
غیر ذالک ستم ساختند و امر کردند تا دشمنان آنجناب بتازیانه بزنند و آخر نوبت بقتل رسید
کما اثرنا و جناب امیر از جاے خود نجنبند و قس علی هذا و ریک بنا رینی هاشم همراه رفتند
حضرت ممدوح بجرے منزوے و مخفی شدند که جناب سیده با آنهمه اخلاق عظیمه که از وراثت یافتند
ارشاد فرمودند آنچه امر واقعی بود کما عرفت و بجائے اطراف آنکه قریب وفات در بردن شیخین
در بهار آمدن شان بعد ازین جور و جفا تجویز نے نمودند و جناب قایع در خیبر تکفل حل
این مشکل بجا آوردند یعنی در کتاب نے خذلان این وکالت را ابلاغت بمقربین ساختند که قهر
درویش بر جان درویش اقتداء که شیخین را همراه بردند کما فی العلل حالانکه بلغا گفته اند ع میخواهم از
خدا و بنجم ز اهم از خدا دیدن حبیب را و ندیدن رقیب را و شرح این تبدل اخلاق که اگر بروایات
رفقه نایم مجلد قتن مجلسی خانه خراب را نه بهار کسی بخوبی نخر داز قلب مبارک فاطمی نظر بدلالت
حال و مقال باید پرسید و بواویلا و وا اسفی باید گریست که خانه چگونه سوخت و محسن چگونه سقط شد معاذ الله
و ازینجاست که اول داد دیہا که در دنیا بعد از رجعت رسولخدا ارد و ہد مقدمه سقط جنین یعنی حضرت محسن
خواهد بود کما فی البحار که در حقیقت فرع اختفای چنین رفقه بود و مفسرین بحارین قول الله تعالی اذا

المودة سئلت بتقلید ائمه معصومین ببین استخفاف گردانیده اند اگرچه بکذب ایشان در کافی جناب اعور المتین
دیده باشے که لفظ مودت نازل گشته بود که آنرا بدل کردند و مودة ساختند و الفاظ افاده خاص جناب
امام صادق انیست ثم قال و اذا المودة سئلت بای ذنب قتلت یقول اسئلکم عن المودة التی نزلت
فی نسخه انی لت علیکم فضلها مودة القربی بای ذنب قتلتموهم عن ذلک از عجائب خرافات
رطل بوق و مانند او آنکه در مصائب خویش دفن صدیق و فاروق را که البته بے کندیدن زمین قبره
تعریف ممکن نبود بتقلید الدجال کما ذکرنا اقرانهم للا موجب کمال سارت دانسته اینهم نفهمید که آیا آن زمین که امام حسن
مانع کتبهم گرفته حائل نمیگشت بے کندیدن و استعمال معاول چگونه حاصل میشد و نیز از عجائب علمای اقتهای
قاضی رطل بوق آنکه اینهم در آن نوشته که روزی بر آن زمین مقدس صاعقه افتاد و ابرے از جنبهای
شیخین باقی نگذاشته در روایات ائمه معصومین را این ناصب عداوت اهلبیت پائمال ساخت
که صاحب الامر او را خواهند نبش مود و این هر دو مصاحب حضرت را از انجا خواهد بر آورد و زنده خواهد
کرد فی جمیع کتبهم فی ذالک فاعتبروا یا اولی الابصار و النظر و اسلی نهیق الحمار و غیره من حامل الاسفار
روایت کلینی اعور در کافی که حال همتش و البتہ با انتظار وفای وعده هستی باید شنید و بهذا الاسناد
عن سهل عن محمد بن سلیمان عن هارون بن جهم بن سلم قال سمعت ابا جعفر ع لما احتضر الحسن بن علی
قال للحسین علیه السلام یا اخی انی اوصیکم بوصیة فاحفظها فاذا انامت فهیئنی ثم وجهنی الی رسول الله
صلی الله علیه و آله لاحدث به عهدا ثم اصرفنی الی امی فاطمة ثم ردنی فادفنی بالبقیع و اعلم انه سیصیبنی من الحمیرا
ما یعلم الناس من صنیعها و عداوتها لله حال دست و سینے روانه کرده شد
قبض الحسن علیه السلام وضع علی سریره و انطلقوا به الے حیدر ے بزعم خود باثبات غصب صلی الله علیه و آله و سلم
الذی کان فیه علی الجنائز فصلی علی الحسن ع فلما ان صلی علیه حمل و ادخل المسجد فلما اوقف علی قبر
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بلغ عائشة الخبر و قیل لها انهم قد اقبلوا ابا الحسن بن علی علیه السلام
لیدفن مع الرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فخرجت مبادرة علی البغل بسرج فکانت اول امراة رکبت
فی الاسلام سرجا فوقفت و قالت نحوا ابنکم عن بیتی فانه لا یدفن فیه شیء و لا یهتک علی رسول الله صلی الله
علیه و آله حجابه فقال لها حسین بن علی قد ما هتکت انت و ابوک حجاب رسول الله صلی الله علیه و آله و
ادخلت بیته من لا یحب رسول الله صلی الله علیه قربه و ان الله سائلک عن ذالک یا عائشة عن اخی
امرنی ان اقربه من ابیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیحدث به عهدا و اعلمی ان اخی اعلم الناس
بالله و رسوله و اعلم بتاویل کتابه من ان یهتک علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ستره لان الله تبارک
و تعالی یقول یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم فقد ادخلت انت بیت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم الرجال بغیر اذنه و قد قال الله عز و جل یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق

صوت النبی ولعمری لقد ضربت انت لابیک وفاروقه عند اذن رسول الله صلی الله علیه واله وسلم المعاول
وقال الله عز وجل اِنَّ الَّذِيْنَ يَغُضُّوْنَ اَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ امْتَحَنَ اللّٰهُ قُلُوْبَهُمْ لِلتَّقْوٰى
ولعمری لقد ادخل ابوک وفاروقه علی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم بقربهما منه الاذی وما رعیا من حقه
ما امرهما الله به علی لسان رسول الله صلی الله علیه وآله ان الله حرم من المؤمنین امواتا ما حرم منهم احیاء وتالله
یا عایشة لو کان هذا الذی کرهتیه من دفن الحسن عند ابیه صلوات الله علیهما جائزا فیما بیننا وبین الله لعلمت
انه سیدفن وان رغم معطسک قال ثم تکلم محمد بن حنیفه وقال یا عایشة یوم علی بغل ویوما علی جمل فما
تملکین نفسک ولا تملکین الارض عداوة لبنی هاشم قال فاقبلت علیه فقالت یا ابن الحنیفة هولاء الفواطم
یتکلمون فما کلامک فقال لها الحسین وانی تبعدین محمدا من الفواطم فوالله لقد ولدته ثلث فواطم فاطمه
بنت عمر بن عائذ بن عمرو بن مخزوم وفاطمه بن اسد بن هاشم وفاطمه بنت زایده بن العصم بن رواحه
بن حجر بن عبد معیص فقالت عایشه للحسین علیه السلام نحوا ابنکم واذهبوا به فانکم قوم خصمون قال فمضی
الحسین الی قبر امه ثم اخرجه فدفنه بالبقیع یعنی امام باقر ع فرمود که امام حسن وصیت نمود که ای برادر یا
چون بمیرم سلطان اخروی بساز و روبروی قبر شریف متوجه کن تا عهد خود را تازه کنم باز به برم از نزد مادر
[illegible] بساز و بقیع دفن کن عنقریب ست که از عایشه [illegible] برسد که مردم میدانند عداوت او را
[illegible] و با اهلبیت چون امام حسین از نماز جنازه فارغ شد [illegible] صلی الله علیه واله وسلم
[illegible] جنازه محاذی قبر [illegible] گذاشت عایشه را خبر کردند که امام حسن را برابر [illegible]
[illegible] سند دام کردند [illegible] آنجناب [illegible] وکسی از زنان بر زین سوار شده بود قبل
[illegible] پس [illegible] امیر ع از جای خود بجنبند قسمت نتوان کرد امام حسین ع گفت که از سابق [illegible]
حرمت مقدس تو [illegible] حضرت و داخل کردی در خانه آنجناب کسی را که حضرت دوست نمیداشت
[illegible] و از خدا از تو سوال خواهد کرد که چرا چنین کردی پس بمقتضای وصیت جنازه را آوردم و برادرم [illegible]
[illegible] را چگونه تجویز میکرد حقتعالی فرموده ای مومنین در خانهای پیغمبر در نیائید مگر بعد از پروانگی و فرموده
بلند مکنید آوازهای خود برآواز پیغمبر تو برای پدر و فاروق او کلند نزد گوش حضرت زدی و خدا میفرمود
بدرستیکه آنمردم که پست میکنند آوازهای نزد رسول الله خدا قلوب شان را آزموده برای تقوی بالیقین
پدرت و فاروق او اذیت رسانیدند بحضرت بسبب قرب خویش و رعایت حقوق نکردند که حضرت فرموده
حرام ست از مومنین در حال موت آنچه حرام ست از ایشان در زندگی نیز قسم شرعی میخورم که دفن امام حسن را
مکروه داشتی اگر جایز بودی میانه ما و خدای تعالی البته میدانستی که او عنقریب دفن کرده میشد اگرچه
بینی تو بخاک می آمود بار محمد بن حنیفه گفت که روزی بر دراز گوشی و روزی بر شتری سوار شدی
مالک نفس خویش و زمین نیستی بجهت عداوت بنی هاشم عایشه گفت این گروه فاطمین کلام میکنند

تو کیستی ای پسر حنیفه امام حسین ع جواب داد چگونه بعید میشماری او را از فواطم که پسر فاطمه تعلق وارد فاطم
دختر عمران و فاطمه دختر اسد و فاطمه دختر زائده عایشه گفت ببرید جنازه را که شما قومی هستید که خصومت
دارید بنده را در انچه ناصب عداوت اهلبیت بر امثاله افترا کرده بوجوه بسیار بلکه بیشمار نظر است ولیکن
اختصار مد نظر نخستین آنکه احادیث نهج البلاغة و شروح آن دلالت بر آن دارد که جناب علی مرتضی
بکمال تعظیم و توقیر نسبت بام المومنین پیش آمده و کسانیکه نسبت بآنجناب گفتگو میکردند بکمال تادیب
و تنبیه منع فرموده کما سبق فی المجلد الاول و چگونه چنین نباشد که بر همه مومنین از جهت مادری
و حرمت ناموس اکبر بش تعظیم و توقیر واجب است و علی مرتضی رئیس مومنین و یعسوب المتقین است
و اینهم بر زبان مبارک آورده که حرمت او امروز یعنی بعد فتنه جمل هم چنانست که در زمان حضرت صلی الله
علیه و سلم بود اگرچه بعض حمقا بر حرمت نکاح حمل میکنند و ندانند که کلام در تعظیم و توقیر بود و انکه باشند
از زمره مسلمانان که درینوقت باوجود وَلَا تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا چنین خیال کند که حرمت نکاح
باقی ماند یا نه عیاذاً بالله هرگاه حضرت امیر را درست نباشد چنین کلمات گفتن که اعور دجال بروایت ان
افترا کرده محمد بن حنیفه چنانچه درین روایت است و ابن عباس رض در روایات دیگر و نظم و نثر این برد و درج
حساب قوم آنکه [illegible] دشمن خدا و رسول ص و اهل بیت بود چنانچه در بحار از وقت حضرت
تربیت کرده نکاح جناب پیغمبر باوجود کفر و نسب چگونه درست شد فکیف مزید محبت پس ای
حضرت سر میکشد و جمل آنحضرت صلی الله علیه و سلم معاذ الله و علم علمای امت ابو
لازم می آید و برین قدر چگونه اکتفا توان کرد که معاذ الله تقریر امام حسین را افترای اعور دجال بر
حرف منقلب میشود که صدیقه خصوصاً و دیگران عموماً رسول خدا را بقرب ابوبکر و عمر رض اذیت دادند
و جناب امیر که بعد از جنگ جمل صدیقه رض را در آن حجره مقدسه آباد نمود و مقیم و متولی گردانید چنانچه از
نهج البلاغة و شروح آن هم ظاهر است باید ایذای شدید شدید یا نه میایب از واقعه جمل که محاربه کفته
وجمل هذا الا انقلاب فاعتبروا یا اولی الالباب رجال اگرچه خود قاصر نظر بود و غالباً شیوخ او مثل اسناد ش
قم بر باشند لیکن درایت هم مقتضی رعایت ادب است پس در کذب و افترای او راه شبهه باقی نماند
و انچه واقعی است و هم مقتضای درایت مذهب اهل حق است که امام حسن ع بکمال مراعات ادب چنانچه شیوه
مسلو متمدانست پیام داد که اگر اجازت فرمائی آرزوی دفن در آن ناحیه مقدسه دارم صدیقه رض فوجباً و کراماً گفت
لیکن چنانچه صدها روایت ام المومنین رض باره فضائل و علو مدارج امیر المومنین ع که در کتب مجو است کذا حوی ان
مروان مخالف این دودمان حکومت در آنوقت داشت مانع شد و اصحاب بخدمت امام حسین ع عرض کردند که خاک
جنگی مناسب نیست معاذ الله که سواری مذکور منع جناب صدیقه رض صحیحه باشد سفهای قوم بلباس نفاق و
نفاق هر چه خواهند افترا کنند قطعه سخن چنین اتوانم چار که گر دیدگی تا من خود نگویم او چه چنید و سلی از مفتری

نتوان برآمد که او از خود سخن می آفرینید چهارم آنکه باتفاق محققین طرفین و اقتضای درایت و نص کتاب
مستطاب ابوبکر رض رفیق و یار غار بود دعوی اذیت حضرت از قرب امثالش آفتاب را جرم ظلمانی دانستن
است و امام حسین ع بکلمهٔ مهمل لب مبارک نتواند کشود و امام باقر ع بیهوده گوئی نتواند فرمود بلکه سخن تکیه
فرزند ارجمندش امام صادق بود ولدنی ابوبکر رض مرتین فکیف که از افادات ائمه در تفاسیر بر می آید
که رسول خدا صلی الله علیه و سلم ابوبکر صدیق رض را بر گزید و شرط صحبت اینست لفرموده مرتضوی ع لا تصحبن
فی سفرک من لا یری لک من الفضل علیه چه جای آنکه حق تعالی فرماید یا ایها النبی جاهد الکفار
والمنافقین واغلظ علیهم فکیف که علمای رفضه و منصفین و عاولین شیعه ازین نوع آیات انیهم
استدلال فرمایند که حضرت ایشان را باعیانهم می شناخت و از کتب فقیر انیهم ظاهر است که حضرت او را
درین سفر مختار فرمود و اختیار هم نمود و او همه صعوبات را عین راحت دانست و طالب ثواب شد چنانچه در منتهی
السنه باستی سیوم آنکه امام حسین ع از جد امجد خود رسول الثقلین روایت فرمود که آنجناب اصحاب ثلثه رض را چنان در درجه قرب
و منزلت عنایت فرموده که این هر سه را گوش و چشم و قلب خود قرار داده بود کما عرفت والبته از قرب
چنین مصاحبین مردم در زندگی و موت نور رسند می باشند و ازینجا بروایت حسین ع اجازت شریف برای هر یکی از
خلفای راشدین رض حاصل شد پس لفظ هتک حرمت و ناموس اکبر چگونه کسی از عقلا بر زبان تواند آورد که البته
[illegible] نسبت بخود ضروری میفهمد بلکه از کلام مجتهد [illegible] کمال [illegible] من [illegible]
[illegible] بسبب کمال حیرت است [illegible] داخل کردی کسی را در خانه خود که حضرت [illegible]
[illegible] آنکه معنی ظاهر از جناب مرتضوی ع صادق می آید که حضرت نخواست معیتش را نه ثواب صحبت
چنانکه خواست برای صدیق رض که از قول لصاحبه و این وقتی توان گفت که حضرت خواسته باشد صحبت او را نه وقتیکه
حضرت مکروه میداشت پس رفضه کاذب اند که گویند دوست نداشت قرب او را بلکه افترا کردند بر امام حسین ع و ای لقضا
مقتضای علوم لدنیه آنجناب چنین می نمود که محمد بن حنفیه را سرزنش فرماید که خمیرش از حسد بود و فساد دینش
مقتضی بحکومت حجر اسود شد تخلف کرد از امام حسین ع و بزیارت یزید رفت برای ثواب مزید زیرا که چون او
گفت که هزاران درهم دو تا نیز برای تو مهیا دارم فرمود برای تحصیل زیادهٔ ام فتعین المطلوب الخ پنجم آنکه حال
سواری برای فوج کشی و لکاوری قبل ازین بالاجمال عیان شد پس توان گفت که این روایت اگر صحیح باشد
تقلید جناب رسیده نخواهد بود مگر فرق اینست کما عرفت که آن خلاف فارغخطی نه کورور ددی و این مجرد
سواری دراز گوش مرا یاد و ترا فراموش و اگر عقل رسا داری بر ملاحظه این وجوه ردی اکتفا آری
و خود را متوجه روایات مفتریان نسازی نعوذ بالله من مکائدهم و اگر مشتاق مهملات قاضی رطل بوق باشی
که در صاعقهٔ قهر منتقم حقیقی گرفتار شد و انواع عقوبتش را شرح کردن مستحسن می پندارم پس نمونه آنرا
هم بگوش دل بشنو و خاتمه آیت نوع انبانا کنا تلاوت بکن روی ان فی بعض السنوات القدیمه قد نزلت

صاعقة من السماء على قريب من ضريح النبي صلی الله علیه واله وسلم من شدة تبعض تلك الارض المقدسة هذا
ونحن نعلم بالبداهة ان هذه الصاعقة انما نزلت لاحراق الشيخين واخراجهما من البين جزائر بما فعلاه من الظلم
والتين وتطهير الجنت طينتهما عن ساحته نبي الثقلين واما ثالثا فلان احتمال فنقل علی صلوات الله علیه الی
جوار النبي صلی الله علیه وسلم مدفوع بان نبش قبور المسلمين سيما الائمة الطاهرين غير جائز في الشريعة المطهرة
فلا يتاتی للملك النقال الاقدام بنقل علی علیه السلام ولا احد من المسلمين انما يتاتی له ذلك في الكفار والفجار
الذين لا حرمته لاجسادهما في شرع السيد المختار صلعم فيخرج عن جوار الابرار لئلا يتالموا باستماع زفيرهم وشهيقهم في القبور
الخ یعنی در سالهای قدیم قریب ضریح مقدس نبی کریم صاعقه چنان شدت افتاد که قطعه زمینی ازان حلل
پذیرفت و ما گروه شیعه بالبداهة یقین کردیم که برای سوختن اجساد شیخین و اخراج ایشان از قرب سرور
عالمیان این آفت واقع شد چونکه ظلم بسیار کردند پس ساحت قبر شریف را از خبث طینت این هر دو پاک
ساختند تا ذره از جنابت دران ضریح منور باقی نماند و اثری را ازان نامی نباشد چنانچه از عبارت
مصائب قاضی ظاهر و باهر شد سویم آنکه احتمال مزار مخدوم شریف که بر حدیث ملك نقال نقل جثه جناب امیر
لازم می آید بسوی جوار رسول مقبول جوابش آنکه کندیدن قبر مسلمین در شریعت مطهره درست نیست خصوص
قبور حضرات ائمه طاهرین پس فرشته نقال را ارتکاب آن حاصل نباشد بل نقل اجساد کفار و فجار حاصل است
که حرمتی ندارند در شریعت از نجهت بیرون کرده میشوند از قرب ابرار تا دماغ این بزرگان از فریاد شان
در قبور پریشان نشوند انتهی حاصل قول القاضی مختصراً بنده درینمقام طبیعت خویش را از توران و اوهم قلم را
از جولان که دادن دشنامهای سخت است بر عادت شیعه باز داشته باین حرفی چند قناعت میکنم که البته دعا
حضرات ائمه که بر طور امیر المومنین ع بودند واجعلنی عند قبر نبیك محمد صلی الله علیه وسلم مستقرا و قرارا وران
ماثور است و وقت ازان قراتش معموله قبول شده باشد پس این استقرار و قرار ائمه و شیعه بیان فرمان
که چگونه بود معذلك از تحقیقات مجلسی عیان است که چون حضرت مستدعی بود برای دیدن عذاب
شیخین معاذ الله دعای رسول ع خدا قبول شد تا چشم مبارک خنک گشته باشد پس تناقض لازم آمد
کما لا یخفی سبحان الله قاضی میگوید که شیخین در خطیره مقدس نیستند تا دماغ شریف مشوش نشود و مجلسی
و غیر او بحضور شان قائل آمد تا قریرت عین باشد فهم فی کل تیه سیهون و فی الجیل والسهل تیجیون شاید
رطل بوق را یاد نماند که نقل تخت بلقیس رضی الله عنها در کتب او چگونه بود فلا تغفل و مراد من از کتب
نصوص امام جعفر ع است که مامور باحکام نفس الامر بودند و عمائد مفسرین ایشان حکم بدان کردند و محصول
آنکه هر چند تخت را که مکلل از جواهر والفس بها بود بکمال حر است نگاه داشتند لیکن ملائکه بحکم الهی وطی ارض
پیش حضرت سلیمان ع نهادند و سرعت و عجلت ملائکه بتقویت ایزدی در عقل هر کسی از مسلمین تواند آمد که چون
علاقه را که برادران در مکر حضرت یوسف ع بسته بودند وقت انداختن آنجناب در چاه قطع نمودند حضرت جبرئیل ع

از مقام خود بحکم ایزدی چنان بعجلت در رسید که حضرت یوسف بر سطح چاه نیفتاد و از گزند سقطه محفوظ ماند بالجمله
این امور بخرق عادت و ظهور اعجاز و کرامت است و کسی از ما انکارش نتواند کرد و شیعه نیز اگر انصاف را استعمال
نمایند پس نقل جثه‌های ائمه بمقبره مقدس نبوی صلی الله علیه محتاج بکندن قبور نشد و ظهور آن بر حواس بشری
لازم نیامد که رطب و یابس برای رد سخن مرزا مخدوم شریفی پیچ و تاب بادارد و طی ارض و قدرت ایزدی را حقیقة
انکار میکند پس جثه‌های مقدسه ائمه از جناب مرتضوی ع تا حضرت امام حسن عسکری ع در مقبره شریف خواهند بود
لاجرم قبل ازین شیخین رض فقط همخوابه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بودند اکنون هم پهلوی جمیع ائمه هم شدند و مصداق
نور علی نور گردیدند گویند در ایام محرم شریف مجلس عزا بپا شد و مخبر خبر داد که مرثیه خوانان همه جمع شدند شیخ
علما و خادم و اولیا نواب آصف الدوله فرمود مگر تمامی درگاه فراهم شد چنانکه اشاره کردم اورده آمد
که چون بر اهل شهری شکست افتاد و لشکر مخالف از هر طرف برای نهب و غارت هجوم آوردند و خواستند که
عمارات مقابر بزرگان منهدم کنند و سنگ تراشان و دیگر عاملین از مزدوران احتراز کردند و ترسیدند نقالی
گفت چرا دریغ میکنید اگر این بزرگان درین زمین می بودند همت ایشان مستبعد بود که مخالفین مظفر و منصور
شوند و مقابر را منهدم گردانند آن بزرگان بحرم شریف نبوی منتقل شدند و کسی ازیشان باقی نماند
پس چون بر حدیث ملائکه نقال علمای شیعه تشبث کنند البته این امور را تجویز بلکه اعتقاد کرده باشند کما
اشعرنا والعجب که ظاهر نقل دلالت میکند بر احضار نیکان و اخراج بدان و قاضی تخصیص نمود نقالین را بالاخراج
و در حقیقت دلیلی نیاورده و پر ظاهر است که ناظرین نه اخراج را می بینند و نه ادخال را و برین تخصیص لازم
آید محرومی ائمه از آنچه تمنا میکردند و کفی بذلک دلیلا علی بطلانه مع قطع النظر عن التناقض کما سبق
و زنهار باین روایات که متقین شیعه برای اخراج شیخین رضی الله عنهما ساختند و پرداختند مغرور
نباید شد و معنی این کلام مقدس نبوی مطمح نظر باید داشت که مگر قلب او را شق کرده بودی وقتیکه از
اسامه رضی الله عنه در قتل شخصی عجلت واقع شد و من متحیرم که آن شخص که هم پهلوی جناب امام رضا ع است
و از روایات هنوز وجودش در قبرش واضح میشود بحکم آنکه اذا ثبت الشیء ثبت بلوازمه یعنی کتب امامیه
هنوز از تیز زبانی در حق او حکم میکند و عمل بران جاری است پس ملائکه نقال آن ناحیه مقدسه را چرا
پاک نکردند حالانکه بر اصول شیعه ظلم او هم بر ذوات طاهره ائمه هدی بود و هم بر سادات دیگر تا بحدیکه
ایشان را زنده دفن میکرد و لیکن از دائره تشیع بر تحقیقات قاضی پا بیرون نه نهاد خدایا بودنش
بقدر ساعتی در قبر آنچنان زمین مقدس را خبیث کرد که لوازم آن هنوز بر زبان رفضه جاریست و طهارت
جسم مبارک نبوی بران غالب نشد قس علیه حال ضریح النبی صلی الله علیه و سلم چنانچه از تقریرات شیعه واضح
است اگر انهمه را بشیخین رض باز گردانند چنانچه واقعه کربلا بلکه از گناه قابیل را نیز چنانچه در کتب ایشان مذکور
است در عدل و داد امام مهدی ع پس اسباب تقریب را چرا از نظر ساقط میکنند و مذهب کاملیه و ذمیه را که

عنقریب می آید انشاء الله تعالی بظاهر هم اختیار نمیفرمایند تا اهل شرع داد این بزرگان از رفضه چنانچه باید
بستانند و انتقام کشند غرضکه داد این هفوات و کفریات جز از خالق ارض و سموات از که توان خواست اظهر
آنکه ظلم شیخین معاذ الله جز بر یکذات یعنی حضرت مرتضوی ع نبود کما یدل علیه نهج البلاغت چه از ان واضح است
که عدل و داد ایشان بر همه کس شمول داشت مگر بر جناب امیر ع و عاقل میداند که این مبنی بر افترات بلکه از
جواب ایضاح واضح که هنوز در بر دو مات الغرض محال از معاملات جناب امیر ع کمال صدق و صفا حاصل بود
و گرنه داو و کالت و کفالت میانه شیخین و حضرت زهرا رضی الله عنهم چگونه میداد ولنعم ما قیل ~ گرچه ما جرم
بی عدد داریم * یار ما لطف بیکران دارد * الغرض در جهان قبور ظالمین را رفضه تجویز نکردند که صاعقه
بر ان افتد مگر خطیره مقدس سید المرسلین ص را از جهت قرب شیخین رض و در معنی حقیقة اتالیقی حضرت ص نیز ادا کرده اند
و بعضی نظم هم نموده اند و شاید که بتوفیق الهی درین اوراق بیاید و حاصلش بیان اشتیاق زیارتست اگر حضرت
شیخین را از جوار خود دور کنند کما فی شرح القزوینی بالجمله بر ایمان ایشان محکم تر از ان دلیلی نباشد که رطل بوق
بدان افتخار میکند یعنی روایت صاعقه را از مؤنت خود کافی میدانند نزد اهل سنت بهمین جهت صاعقه
قهر الهی بر او و بر اکبر آباد افتاد که فَاَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ ۝ سُبْحَانَ رَبِّكَ
رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُوْنَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ ع
این امور تعلق داشت بقاضی مفتری نور الله شوشتری ذهب الله بنوره و اهل عالم را چه خاص و چه عام
باید که بی انصافی رطل بوق را بجناب رسول مقبول ع نگاه کنند که با فتادن صاعقه بر مقبره مقدسه قائل
شد و نشانی نداد که از شیعه که نوشته از کاملیه باشد یا ذمیتا قاضی خذله ربائی ایشان کرد که آنها از بد گفتن
نبی ع و وصی رضی الله عنهم دریغ نموده اند کاش بیان میکرد رطل بوق رئیس المنافقین ناصب عداوت سید الثقلین
صلی الله علیه وسلم از کتب خویش که بعد چند سال این واقعه هائله پیش آمد یعنی صاعقه مذکوره در سلطنت
کدام یکی از سلاطین بضریح منور افتاد و نام مولفش و کتاب و راوی چیست تا عیان میشد که ان بی
ادب کیست ازین قوم تیره باطن و کفار و فجار ماجن که این سیه روی را به نیت خبث معلوم مصدر گشته
و چهره او مصداق قِطَعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا گردیده ولیکن چون مقصود افتر است بمزید خبث رفض اگر
تمامه کتب رفضه را غربال کنی کسی را از سیه کاران نخواهی یافت که بقید سنین و ریاست سلاطین مقید
کرده باشد و انهم قرینه بر ایجاد و حدایث تا بکاران و اهل فریب و مکار النست اینکه بگوشت رسید
سخنی بود اقناعی و خطائی که این قوم بی حیا از ان تخجل نتوانند رشد ولیکن نحو و درین عبارت براهین
قطعیه بقدرت ایزدی و تائید الهی بدان نشان قائم است که رگهای اعناق این طائفه فاحشه خصوصاً
رطل بوق عوج بن عوق را می شکند و بیخ و بنیاد مذهب و دین این معاندین می کند زیرا که از عبارت
مصائب ثالث بالخیر قدوه اهل شر این قدر مثل بدیهی نزد شیعه قطعاً ثابت شده که از خبث این هردو

بزرگ معاذ الله بلای مذکور وقوع یافته اکنون امری که مجمع علیه باشد وکسی از فریقین بسر خود از ان نتابد
وزینهار جای قرار از ان نیابد و دل وجگر این قوم موردلوم را بسوزد و آتش جهنم بخزمن ایشان برفروزد
باید شنید که خلافت صدیق رض اکبر که متصل وفات سید عالم وفخر جمیع بنی آدم بوقوع پیوسته دو سال وچند ماه بوده
ومدت خلافت فاروق رض اعظم بده سال کشیده پس تا زمان ممتدان مقام مقدس برخیال این دجال ناپاک
ماند از خبث طینت صدیق رض معاذ الله چنانچه در عبارت مذکور خودش تصریح کرده وتا مدتی دیگر بعد شهادت
ودفن فاروق رض زیاده تر ملوث ماند بالیقین تا ادوار امامتنا وخلافتنا نه بظن وتخمین فالخزی والبزخر علی من
یلزم من هفواته کذا وکذا ولعذاب الاخرة اشد وابقی وهر که در افاده حضرت امام جعفر رض ادنی در حدیث کافی
غور نماید مقصود اصلی رفضه که بالذات دشمنی با جناب رسالت مآب است حاصل میشود زیرا که سبب منع از
بالا رفتن بر سقف مسجد شریف وقت ترمیمش آن بود که بعد اشراف حضرت را با حد الامرین خواهند دید یا
نماز یا توجه ببعض ازواج واز مجمع البحرین عیانست که حال مومن در برزخ مانند اهل دنیا است از باکل ومشارب
وملابس وزیارت حضرت بطور مذکور بدون آنکه تخته ها از قبر شریف جدا شده باشد ممکن نبود پس از بیان
جعفری رض عیان شد که صدمه بقبر شریف رسید ومقصود رطل بوق در حقیقت همین بود اگرچه منافق نظام
میگفت که گزند بقبور شیخین رض حاصل شد ٥ ذهب الحمار لیستفید لنفسه قرنا فآب وماله اذنان ۵ ویرمان
دیگر آنکه این خبیث معتقد است واعتراف دارد بملائکه نقالین وعمده شان با ظهار رشش همین است که هر خبیث را
از قرب مزار ابرار دور کنند وآن امکنه مقدسه را از الواث پاک سازند تا اکابر وین از زفیر وشهیق شان
اذیتی نکشند یا خدا بران قادر نیست که حضرت چنانچه دعا کرده بود که عذاب شان به بینند بی آنکه صیحه شان معاذ الله
بشنود ع استعیذ الله مما تقولون ۵ پس برین تقدیر که در عبارتش مفصل موجود است واز قلم او بر آمده
باید گفت که ای مطرود شیخین رض کجا بودند تا صاعقه بر زمین مقدس افتاد واساس دین وایمان ترا بر باد داد
ولیقین کردی وپیروان تو همه حکم کردند که از خبث شان بود کما صرحت به فی العبارة المذکورة وکسی از
مجانین هم نتواند گفت که مخرجین را از ان مکان اخراج کردند اذ اخراج المخرج محال فلزم من اعتقاده
الباطل بالا القدر الا ان علی تعبیره الا بعد تکفیره واگر اکنون معتقدین او قائل شوند به بطلان نقل و
تحویل ملائکه مذکور لازم می آید تلوث مقبره شریف تا افتادن صاعقه وهل هذا الا اقرب من الا ولی
بل کما قال الله تعالی وَمَا نُرِيهِم مِّنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ هرگاه این
دبی دبی اندلیما از علمای طائفه فاحشه کسبیه کما فی النزهة الکشمیریة دیدی اکنون اذعان توانی کرد
افعالیکه از دست اشقیا برادران وپیروان این سبا در زمان قدیم نسبت بضریح منور مقدس گذشته
بعلت دشمنی شیخین رض غلط گفتم بمقتضای حدیث ببعض الغضهم لبعد آوت شان بحضرت اهتمام بهار رفته ومورخین
ضبط کردند ومحققین هم نشان دادند از ملاحظه این امور که عبارت مصائب قاضی رطل بوق نمونه است

همه لنفس الامری شد تا ازانجهت حفظ وحراست من حیث العمارت هم بجای کشید که گرداگرد قبور مقدسه
ثلثه چنان سدی محکم بربستند که پای کوشش کفار فجار را شکستند قال الله تعالی فَمَا اسْطَاعُوا
اَنْ یَّظْهَرُوْهُ وَمَا اسْتَطَاعُوْا لَهٗ نَقْبًا و تا زمانیکه مقبرهٔ شریف از بالا محکم نگشته بود بلی اندامهای
گروه شقاوت پژوه را حدی ونهایتی نبود که کدام زبان تعبیر کرده شود پس اکابر دین واصحاب یقین هیچ
اهتمام بحفظ وحراست بعمل نمی آوردند حتی که از اصول نه فقره که کتابیه کلینی ازانجمله است نیز توان یافت که در
زمانیکه سقف مسجد نبوی صلی الله علیه وسلم را درست میکردند و در صعود ونزول بودند بعضی را از رفقه چنان
در دل رسوخ یافت که همه بالا روند ومشرف بر قبر شریف شوند زنهار حضرت امام صادق علیه السلام تجویز نفرمود
که ایشان بر سقف مسجد بلند شوند ونظر کنند پس ایشان را العنوانی تسلی بخشید که نتوانستند سر باز زدن
ومخالفت نمودن بسبب نابینا شدن وکور ظاهر هم گشتن چنانچه از عبارتش این تخویف را هم خواهی فهمید
آن اینکه عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد البرقی عن جعفر المثنی الخطیب قال کنت بالمدینة وسقف المسجد الذی
یشرف علی القبر قد سقط والفعلة یصعدون وینزلون ونحن جماعة فقلت لاصحابنا من منکم له موعد یدخل علی
ابی عبد الله ع اللیلة للیلة فقال مهران بن ابی نصر انا وقال اسمعیل بن عمار الصیرفی انا فقلنا لهما سلاه
لنا عن الصعود لنشرف علی قبر النبی صلی الله علیه واله فلما کان من الغد لقیناهما فاجتمعنا جمیعا فقال اسمعیل
قد سالناه لکم عما ذکرتم فقال ما احب لاحد منهم ان یعلو فوقه ولا امنه ان یری شیئا یذهب منه بصره او یراه
قائما یصلی او یراه مع بعض ازواجه صلی الله علیه واله ومراد از بعض ازواج که رواه مبهم اوردند وقلوب
شان اجازت نداد که ممتاز گردانند البته عائشه صدیقه خواهد بود که این حجره خاص برای او ترتیب شد
چنانچه دیگر حجرات برای دیگر ازواج مطهرات الطف آنکه اقامت وادامت هم دران شد ومزید محبت
وانس انجناب با عائشه چنان نیست که دشمنان دین یعنی روافض منافقین وخوارج مارقین دران مقالی
داشته باشند تا بحدیکه از بیان شان هم آشکار است که آنجناب بحجرات دیگر بیمار شد ومتمنی نبود مگر باقامت
درین بقعه مقدسه چون ازواج مطهرات انمعنی را یافتند استدعای شریف را کار بستند وهرچند مرضی بعض
صحابه بلکه اکثری آن بود عند الاختلاف که جنازه منیف را به بقیع برند ولیکن صدیق فرموده که من شنیده ام از
حضرت که النبی یدفن من حیث یقبض ولیکن نظر بهره درایی اتباع ابن سبا اغول آن بود که صدیق برای شرف
دختر خود این حدیث را وضع کرد ولیکن بنازم بحجه بالغه الهی که خود اینحدیث بر زبان مشکل کشا جاری شد
وزخم قلب قوم مصداق فَزَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضًا کاری شد ومدفن شریف تجویز نفرموده مگر همین حجره منیف را
پس مزید محبت وانس بهرطوریکه باشد عیان گردید خواه بطور عشق معاذ الله چنانچه حال اهل خبط وجنون بران
دلالت دارد خواه بجهت مزید مثوبات وعلو درجات او چنانچه اهل حق بملاحظه قران شریف وحدیث حضرت بشیر
ونذیر میگویند وشکر ایزدی درباره تنزه صدیقه از تهمت مذکوره زبانی حضرت ائمه معصومین علیهم السلام بجا می آرند چنانچه

بیانش از کافی کلینی می آید وخاتمهٔ قطع هفوات قاضی رطل بوق انکه فعل ملائکه تقال را در حدیث نقل وتحویل که منشأ
آن قبل ازین یافتی دران حصر کرده بود که جثتهای شیخین را از ساختهای مقدسه ملمین جدا می کنند کما مرّ ودرینجا
نص جعفری حضور بعض ازواج مطهرات نیز نزد حضرت عیان شد پس انچه قبل ازین گفته بودم بافاده آن امام
وانص اعیان گشته که رفضه اگر اصول خود را رعائت کنند آنجناب را مثل نعوذ بالله الساعین وذوالوجهین دانند
در صحیفه آنجناب چنین قلم زده بودند که علوم اهل بیت طاهرین بیان بکن ومامون باش پس مجمع جمیع آیمه
این مقام است که صدّیق وفاروق هردو مصاحب وزیر همراه حضرت در انجا از قدیم باشند وحق مصاحبی
وندیمی ایمه را امامیه تنگ میدانند فکیف حق صحبت شریف که درجه درجه است حتی که در مدح قصیده حمیری که
اعتراف متقدمین شیعه روی او وقت احتضار سیاه گشته بود وقد تقرر ان اقرار العقلاء علی انفسهم حجة
فقط حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم با امام رضا فرمود که سلام کن بر شاعر وندیم ما وبعد از یاد کردن قصیده
وثوابش امام بیدار شد وهرچند حجره در نظر تنگ نظران تنگ باشد مگر در وسعت بروایات فریقین
روضة من الجنان کما لا یخفی عبارت حدیث جعفری بروایت کلینی برای آن امر خاص بدین الفاظ زیب
وزینت یافته عن ابی عبد الله علیه السلام قال اتی العباس امیر المومنین علیه السلام فقال یا علی ان الناس
قد اجتمعوا ان یدفنوا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بقیع المصلّی وان یامهم رجل منهم فخرج امیر المومنین علیه السلام
الی الناس فقال یا ایها الناس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امامنا حیا ومیتا وقال انی ادفن
فی البقعة التی قبض فیها ثم قام علی الباب فصلی علیه ثم امر الناس عشرة عشرة یصلون علیه ثم یخرجون
از ینجا تشنیعات منافقین اتباع ابن سبا بی دین کجا ماند که جنازه را گذاشتند وتا دو سه روز بسامان
اخروی نپرداختند این امر بفتوای جناب امیر بود که آخر شب روز سوم دفن شد وبا این همه اهتمامها که
درباره حفظ وحراست مقبره شریف که شنیدی درین زمان هم انچه زبانی ثقات بگوش میرسد تفصیلش
از بهت مستهجن بودنش مستحسن نمینماید که بر زبان اهل اسلام بلا اشد ضرورت رود ومعرض بیان درآید
وازینجاست که رفضه را بار نمیدهند ودرین امر مزید اهتمام بکار می برند که بسیاری یافته اند که هنگام زیارت
قصد بی اندامی داشتند پس حارسان ضرب وشلاق نمودند وخیلی ذلیل ساختند ودر هر وقت خیال این
میدارند خصوصاً وقت مغرب که با اهتمام تمام وبکمال حزم وهوشیاری نیرودی از تنویر فارغ میشوند که مبادا
کسی از پیروان ابن سبا یهودی اندرون مشبک شریف کیدی اندیشد وروی خود را وقت روشنی آن خطیره
مقدس مثل رطل بوق سیاه کند بالجمله اگر به بقای آثار مقدسه شیخین قائل اند چنانچه از افادات ائمه طاهر
است خصوصاً از افعال امام نرگسی فقد اشرنا الیها سابقاً تلوث معنوی زاید الوصف وپریشان دماغی
معاذ الله به ثبوت میرسد که بر اصول شان حرفی بقول رطل بوق دیدی وشنیدی که هنوز نشاسی ندارد وخیر
بنفسه منتقم حقیقی کیست که جزاء اشرار در کنار شان نهد وسزای قوم نابکار چنانچه باید وبدید

رَبَّنَا اطْمِسْ عَلٰی اَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ فَلَا یُؤْمِنُوْا حَتّٰی یَرَوُا الْعَذَابَ الْاَلِیْمَ

و درینمقام طبیعت بنده حالتیکه در جوش و خروش بود یعنی میخواستم که از کتب شیعه نیز مفصلا ثابت شود که همه اهل مدینه حتی اعراب نیز در نماز شریک شدند ولیکن ترسیدم که تنگ ظرفان کتاب بنده را از جهت تطویل نخواهند دید پس فقط بر دو حدیث دیگر که قریب انحدیث در کافی بود قصر کردم عن ابی جعفر ع قال لما قبض النبی صلی الله علیه وسلم صلت علیه الملائکه والمهاجرون والانصار فوجا فوجا قال وقال امیر المؤمنین سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی صحته وسلامته انما انزلت هذه الایة علی فی الصلوة علی بعد قبض الله لی اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰٓئِكَتَهٗ یُصَلُّوْنَ عَلَی النَّبِیِّ یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوْا تَسْلِیْمًا و توهم نشود که ملائکه فی الجمله مراد باشند همچنین در معطون که چگونه از عهده های غیر متناهی معطل مانند جوابش از ایت وَلَا یَئُوْدُهٗ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ واضح است و هم از عجلت حضرت جبرئیل که گذشت و نیز از حدیث قبض هزاران ارواح در زمان واحد که گویا تمام دنیا در دست قابض است وکیفیت این نماز را کلینی بدین طور آورده که بعد از تکفین در نگ نمود جناب مرتضی ده ده کس را در حجره داخل فرمود پس امر کرد آنحضرت و بعد درنگ حضرت امیر میانه ایشان ایستاد و این خواند اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰٓئِكَتَهٗ تا تسلیما پس ایشان نیز می خواندند تا همه اهل مدینه و عوالی ان فارغ شدند ازینمقام هویدا شد که بحکم علی مرتضی صورت نماز همین بود که ده ده کس می آمدند و بیرون می رفتند و اینهمه بلفظ امام محمد باقر است لما غسله وکفنه سجاه ثم ادخل علیه عشره فدار واحوله ثم وقف امیر المؤمنین فی وسطهم فقال ان الله وملائکته الایة فیقول القوم کما یقول حتی صلی الله علیه اهل المدینه واهل العوالی و هر گاه تفاسیر که بر روایات ائمه ضبط کرده اند نگاه کنی واضح خواهد شد که مراد از التسلیم بر وصی است که خ... اور ابجای خود نشانیده و تفویض امور بدست او کرده مفز این ایت است و فوائد این احادیث بسیار است ولیکن اختصار مانع از انست مگر این حرف ضروری باید یاد داشتن که زبان درازی امامیه ع... اصحاب باید دید که تا مدت مذکوره جنازه را دفن نکردند یکجا می کشد و العجب که حضرت عباس استغاثه ع... نمودند و روزیکه بر جناب زهرا چها گذشت بدولتخانه استراحت فرمودند و هم در واقعات دیگر بجز خویش تحریفی نمودند و با وجود اجتماع اصحاب عجلت دفن اقیه را هم از دست دادند حالانکه در ثبات حواس شان شکی... کما لا یخفی علی الناظرین بر فرض محال حضرت شیخین م در ان مقام منزه که مهبط کره بین ملائکه و منتهای آرزو های نسکه... علی الارائک است نیستند پس اینهمه اهتمامها که حرف و حکایتش را پایانی نیست و رفضه مانند نامه اعمال خ... دفاتر را سیاه کردند و از لوازم آن بسبب جنون مستغرق غافل شدند برای چه سیت زیاده ازین ح... که گویا کتاب را نجاست آلودن است و زبان راندن که قاذورات اندودن مگر ازین دو حرف که اتفاق جمیع رفضه بر مضمون آنست قیاس باید کرد که جمیع افعال ناشایسته که از خوارج و نواصب در دشمنی ب...

کما عرفت و ذریات آنجناب صدور یافته وبال آن همه در نامه اعمال این هردو بزرگ یعنی شیخین نوشته میشود
معاذ الله پس نجاسات وخباثات آن مقام مقدس را سابقا ولاحقا انتهای نیست وحال مسجد نبوی که تاسیس
آن نزد اهل اسلام بر طهارت وتقوی وذکر وحمد او تعالی است بر اصول رفضه که احکام ظلم وستم دران منعقد میشد
ومبداء جمیع سرور عالم باشد ناگفتنی است که آئمه ناصبین دران می نشستند ومهاجرین وانصار که ایشان را
بر مسند خلافت بحکم پیغمبر نشانیده بهجوم میکردند کما قال الله تعالی فی کتابه العزیز حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ
يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وجناب امیر باقتدای شان تا بیست وپنج سال پشت سر خلفائی ثلثه نماز میگذارد
مگر مجلسی واخوان الشیاطین دیگر را مثل قاضی رطل لوق در مصائب همین خیال است که گویا امام مثل ستونی بود و
نیت اقتدا مفقود و برین تقدیر این ملمعات که علم الهدی بلفظ ما زال تجفیه در تنزیه وشافی تعبیر ازان میکند چگونه
قرون ودهور مخفی ماند که بر حاضرین جماعت خصوصا کسانیکه اعدای جناب امیر باشند وعیب جوئی وحسد ودشمنی
وبدگوئی وتیره شان بود در رکیده و وقت واضح تواند شد که اقتدا بهمت یا انفراد لاجرم این روسای منافقین که
اهل سنت را مثل اساطین مسجد قرار داده اند خود را کانهم خشب مسنده فهمیده باشند وهو المطلوب علی بالغ الکتاب
المستطاب شاید برای نهب وغارت ثواب پیشوایان سنیان باشد که من صلی خلف سنی فکانما صلی خلف نبی ازان
فهمیده چنانچه مضمونش از من لایخفی واضح تواند شد ولیکن نصوص جعفری را در اصول رفضه که نماز و زنای
نعمان هردو برابر توان گفت چه علاج بهر حال از کتب شیعه عیان شد که ابوطالب تقلید رسول الله صلی الله
علیه وسلم را برای تحصیل مزید ثواب گذاشتند واصحاب کهف را مقلد شدند وبر تقیه اهل بیت در روایات کافی
اهتمام شان بران بود که زنار می بستند وباعیاد کفار مثل مقتدایان خود شریک میشدند ودر روایات دیگر موافق
درایات آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را تا دم وفات شان همین آرزو بود که کلمه توحید از زبان شان
بشنوند کما عرفت آنفا زینهار صورت نه بست وکتب شیعه درباره حضرت مرتضوی بدان ناطق که جناب امیر تا
زندگی شان مقلد شان ماندند الغرض طور جناب شیر مردان سابقا ولاحقا بعنوان واحد بود کما مر مرارا اما لعله
التجزه فانه عند البعض کان مخلوطا ومقام حیرت است یعنی مسلمانا که با منافق معامله اهل اسلام توان کرد که حال
درونش کجا معلوم ولیکن چون بدلیل عیان شود ودر جواز قتلش چه کلام است که عمر رضی الله عنه درین
او هلاک گشت وحضرت منبسط وقاتل ملقب بفاروق گشت فکیف که طشت از امام افتد ودر تحریم حلال وتحلیل
قرآن وانواع ظلم وستم بر اهلبیت علیهم السلام دقیقه باقی نماند نعوذ بالله من ذلک پس از آیات اقتباس باید کرد
رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ
واگر بعد از ادراک نقض آن عهود ومواثیق که از حضرت امیر وجناب فاطمه زهرا باصول یهود اشقیا صدور
یافت یا تبدیل اخلاق بظهور پیوست ونمونه آنرا دیدی از حال امامین رضی الله عنهما حیرت در امتناق باشی
حالانکه حاجتی نمانده باید که بمجلد اول این کتاب روی توجه آری وخود را از مطالعه آن مستعد ورزداری

که خود مجتهد الزمانی وامثالش الشان را در تشئید المبانی از متخلفین اولین خلفای رشدین وهم خلیفه ثانی زم میشمارد گویا از کتاب خواتیم وصحف ائمه طاهرین وفارغ خطی این بزرگان وخردان خبری لتتبعن سنن من کان قبلکم ... کانهم لا یعلمون ودلیل متخلف بودن آبا مین آنکه یکی بعد دیگری دامن صدیق وفاروق را کشیده که تو کیستی که بر منبر جدم قدم نهادی وهرگاه امامین را بران امور که در مدارج ظلم اعلی ثریا شد کما عرفت سابقا تعرضی نمیرسید مزاحمت منبری که مقبولین لسانی نسبت بصدیق بر زعم توم بجا آورند ومثل مشهور عیان شد که مدعی سست وگواه چست چگونه درست تواند بود پس بعنایت ایزدی مسافت قصه های طویله که در کتب شیعه بیش از بیش دیده بودم بوسه خلاف عهود ومواثیق بوده بزودی نوردیدم وبخیال من در القای مواعید این فضول انچه باقی است

عبارت ترجمه شرح کافی ست امابیان اول پس انیست عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ قال نزلت فی فلان وفلان وفلان امنوا بالنبی صلی الله علیه واله وسلم فی اول الامر وکفروا حیث عرضت علیهم الولایة حین قال النبی صلی الله علیه واله وسلم من کنت مولاه فعلی مولاه ثم امنوا بالبیعة امیر المومنین ع ثم کفروا حیث مضی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فلم یقروا بالبیعة ثم ازدادوا کفرا باخذهم من بایعه بالبیعة لهم فهولاء لم یبق فیهم من الایمان شیئ روایت است از امام جعفر صادق در قول الله عز وجل در مضمون ایة سورة نسا روایت سورة آل عمران بدرستیکه جمیع که ایمان آوردند بعد ازان کافر شدند بعد ازان ایمان آوردند بعد ازان کافر شدند بعد ازان زیاده شدند باعتبار کفر هرگز مقبول نمی شود توبه ایشان باینمعنی که توبه از شرک پیش از حالت نزع نمیکنند وچون عالمند بمحکمات قران توبه ایشان در حال نزع مقبول نیست چنانچه بیان شد در حدیث سوم باب شانزدهم کتاب العقل وتوبه از غیر شرک از مشرک مقبول نیست اصلا یا انزا نیز نمیکنند برای بی توفیقی امام گفت که این آیت نازل شده در ابوبکر وعمر وعثمان اظهار ایمان کردند بنبی صلی الله علیه وسلم در اول کار واظهار کفر کردند حالیکه واتمود شد برایشان ولایت امیر المومنین علیه السلام وقتیکه گفت نبی صلی الله علیه واله وسلم هرکه بودم اقای او پس علی ع اقای اوست بعد ازان اظهار ایمان کردند به بیعت برای امیر المومنین علیه السلام اشارت است بانچه گذشت در حدیث هشتم باب شصت وچهارم که ابوبکر وعمر در روز غدیر مصافقه کردند وبعد ازین بامر نبی ص سلام کردند بر علی علیه السلام بامیری مومنان بعد ازان کافر شدند حالیکه از دنیا رفت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم باین روش که اعتراف نکردند به بیعتی که کرده بودند بعد ازان زیاد شدند باعتبار کفر نسبت فرا گرفتن ایشان جمعی را که بیعت کرده بودند در روز غدیر امیر المومنین ع را باینکه بیعت کنند برای ایشان از سقیفه بنی ساعده پس این جماعت نماند در ایشان از ایمان چیزی باینمعنی که هرکدام که ایمان ایشان محض ظاهر بود بانکار مبدل شده مثل ائمه ضلالت وبعض تابعان ایشان وهرکدام که در باطن مومن بود مرتد شده مثل اکثر تابعان ائمه ضلالت این عبارت شارح قزوینی بمنطوقها

دلالت بران دارد که آن قوم که مومن بودند باعتقاد باطنی انہا مرتد حقیقی شدند و خلفا و بعض تابعین ایشان که اعتقاد باطنی نداشتند مبدلین اند و ازاینجا بر اصول فرقہ امامیہ اثنا عشریہ حکم توان کرد که حضرت سلیمان فارسی مورد منا اہل البیت و ابوذر صدّیق کما فی البحار و عمار بن یاسر که ہمہ ایمان آوردہ بودند بقلب و مواطات لسانی و جنانی داشتند بردتی مبتلا شدند که طریان کفر برایمان باشد که بجب قتلہ و بانت امراتہ ولا یقبل توبتہ فی ہذا المقام فکیف که علت غائی این ارتداد که تحصیل زر باشد بخوبی بدست آمد ورنہ آیت خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ بر اصول منافقین تلاوت باید نمودن و این بخیال عقلا نمی آمد که کسی بمد این از پیشگاه خلافت رود و کسی قاضی نہاد نہ شود و ترانہ دینوی باصول آن لبر آمد و اگر برفرض محال و اختیار مکابرہ و جدال و بیہودہ سرای مجانین بلکہ شیاطین و اغوال این بزرگان را از ردت حقیقی باز دارند پس ردت دوم ماله بعبارت نزہہ کشمیر منظر اہل تماشا می آرم و از تطویل برای مزید توضیح مقصود درینمقام باکی ندارم چہ مجال که دفعہ لب انکار کشایند و اگر ترددی داشتہ باشند باید که بتماشائی نزہہ کشمیر درآیند و رجائی که این تقریر مختصر ادا کردہ و گفتہ ہشتم آنکہ آنچہ در بعضی روایات واقع شد که بعد از ارتحال حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ والہ وسلم بعالم عقبی صحابہ مرتد شدند مگر معدودی چند مراد ازان ارتداد دینی مطلقا نیست تا موجب عدم قبول اخبار و روایات کل صحابہ باشد بلکہ مراد اعم ہست از ارتداد دینی و ارتداد خلقی یعنی بعد از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ والہ وسلم بعضی از صحابہ از دین برگشتہ و انکار بعضی از ضروریات اسلام نمودند مانند اہل ردت و نظائر انہا و بعضی از اخلاق و ملکات حمیدہ و خصال و صفات پسندیدہ و افعال حسنہ و اعمال صالحہ و خلوص محبت اہل بیت نبوت که بفحوای قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ اجر رسالت است و دیگر کردار ستودہ و اطوار محمودہ که در عہد کرامت مہد آنحضرت بران مجبور و مقتدر بودند برگشتہ انواع فتنہ و فساد و نفاق و عناد و ظلم و عدوان و بغی و طغیان صادر شدہ و بعضی در اکثر امور دین و ترک نصرت و اعانت ذریت حضرت سید المرسلین مساہلہ و مداہنہ نمودند و نیکوئی و احسان که در حق کافہ رعیت ممدوح و محمود است در بارہ اہل بیت نبوت ترک فرمودہ و غصب حقوق حضرت زہرا علیہا التحیۃ والثنا و رنجانیدن خاطر عاطر ان بضعہ خیر الوری صلی اللہ علیہ والہ از ینہا وقوع یافتہ چنانکہ کتب سیر و تواریخ بان ناطق است و در اکثر مظان این کتاب از روی کتب معتبرہ بمعرض بیان آمدہ علامہ تفتازانی در شرح مقاصد میفرماید ما وقع بین الصحابۃ من المحاربات والمشاجرات علی الوجہ المسطور فی التواریخ المذکور علی السنۃ الثقات تدل بظاہرہ علی أن بعضہم قد حاد عن الحق وبلغ حد الظلم والفسق والباعث علیہ الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب الملک والریاسات والمیل الی اللذات والشہوات انتہی یعنی آنچہ واقع شدہ است درمیان صحابہ از محاربات و مشاجرات بروجہیکہ در تواریخ مسطور و بر السنۃ ثقات مذکور است بظاہرش دلالت میکند برانکہ بعضی از انہا از طریق حق انحراف ورزیدہ بسرحد ظلم و فسق

رسیده بودند و باعث بران کینه وعناد وحسد ولداو وطلب ملک وریاسات ومیل بلذات وشهوات بود
چه هر صحابی معصوم نیست وهر که ملاقات باپیغمبر خدا صلی الله علیه السلم نمود بخیر موسوم انه قال المولوی الجامی
هر کرا روی به بهبود نداشت ٭ دیدن روی نبی سود نداشت ٭ ازین عبارت وتقسیم ارتداد که کشمیری
نقال بیان کرد بر طور علمای شیعه کسی از ان نجات نمیتواند یافت واگر شخصی را فرض کنی هم در اهلبیت
عظام وهم اصحاب کرام که بر کرانه می ماند ومحتمل می گشت غیر از جناب مرتضوی ع وحضرت فاطمی ع بقیل لیل خیا
وچون بر اصول رفضه حال این بزرگان از ... افت قصه وایمان شیعه بطور نمونه یافتی دیگر هر چه توقع وامید
تواند شد که از اقسام اخیر خصوصا از ادنی آن مجتنب باشد ودامنش نیالاید ونزد ما روایات موافق
در آیات است یعنی کسانیکه حق شریف صحبت نیافتند واز ملازمت دور دور ماندند بیلای ردت گرفتار
شدند وحضرت صدیق اکبر بحسن تدبیر در قلیلی از مدت تامهم همه را چنان کفایت فرمود که ع فلک گفت احسن
ملک گفت زه ٭ بلکه بقیه خلفای راشدین بحسن نیت خویش هم در اعلای کلمة الله وتنویر دین متین کو
چنانچه اهل سنت اجماع بران دارند وکسانیکه از نواصب خوارج وروافض در مطاعن این برگزیدگان
ایزدی وخلفای نبوی ص می پردازند گردنهای شان در شکنجه انواع عذاب ونکال بطوری می پیچند که کسی را
مجال که بار گردنهای شان راراست گرداند فَلَا یَجِدُوْنَ لِاَنْفُسِهِمْ وَلِیًّا وَّلَا نَصِیْرًا کما لا یخفی بلکه هر کسی از فرق
مذکوره مصداق لَا یَمُوْتُ فِیْهَا وَلَا یَحْیٰی اما عبارتیکه از شرح مقاصد علامه تفتازانی آورده پس ناتمام است چو
بدان مراجعت کنی ... بعض نسخ یابی خواهی دانست که مهاجرین وانصار خود مستثنی هستند واز ینجا است که
کشمیری بعنوانی عجیب کندی کرده یعنی بایراد لفظ انتهی قصه مختصر نموده وموجب تردد عوام گشته وباینهمه
عبارت برهان آلهی وحجت بالغه او هم موجود یعنی از لفظ ظاهر که در کلام تفتازانی نقل کرده چنان مستفا
میشود که مرتکبین جنگ صفین قریب ظلم وفسق رسیدند اگر محامل صحیحه گفته نشود وباب قیل وقال مفتوح نکرد
ورنه بسرحد ظلم وفسق هم نرسیده اند بلکه بشبهات در خطا مبتلا شدند ودر مابعد شان که زمانه یزید پلید بود
ظلم وفسق بلکه کفر بوقوع آمده ولا شک فیه عنده کما فی کتبه الاخر چون درینمقام خاص غرضی بدان متعلق نبود
بتقریرات شان نکردم ورنه چیزی درین باب سوای انچه در مجلد اول گفته شد نوشتمی بعنوانیکه رفضه بخذلا
وخسران خویش اقرار قلبی میکردند چنانکه بعد ظهور اجزای آغازش نموده وگفتند که بکمال جامعیت نوشته ودلدار
فرزندان دلدار رفانی را به تشنیعات از خواب غفلت بیدار کرده وبهر حال پاره پاره شد بعد ملاحظه عبارت
که گویا اخذ تحقیق معاصرین ماست از مجتهدین ومفرین وغیر او انچه یافته بود شارح کافی که معاذ الله خلفای
راشدین مبدلین دین اند لا حول ولا قوة الا بالله فکیف که کتاب الجهاد از کافی بنصوص جعفریه کشاده شو
وتا درین معرکه میمنه ومیسره قرار داده اند عیان گردد ایمان وتقوای راشدین وتابعین ایشان بعنوان
بدانی که معظم آیات مدحیه کتاب مبین حَتّٰی یَرِثُوْنَ الْفِرْدَوْسَ در شان این بزرگانست که دین اسلام را رو

دادند و برای همین نیت سلطنت کسری و قیصر همه را به [illegible]
[illegible] الا بهر هر کسی از قوم نسناس که عوام کالانعام باشند هم چنان قایم شد که دگان [illegible] صینی هناکس و آنهم اجماع [illegible]
[illegible] زیرا که باتفاق کتب شیعه این بزرگان اختلافی نداشتند کما فی الصوارم وغیره و این بحث که تعلق داشت منصوص امامه [illegible]
[illegible] از این بعجز و [illegible] مجتهد الزمانی بالا مزید علیه دانستی و هرگاه مذهب شیعه بنا بر مزید عناد همین است که روایات [illegible]
[illegible] تابعین ایشان قابل اعتبار نمانند پس روایات مقبولین لسانی که مرتد حقیقی گردیدند و دین [illegible] زیارت [illegible] امام و امامت ائمه [illegible] را از ملاعب و ملاهی
شمردند کما سبق تفصیله و سوف تعرف النواعه و اد [illegible] نماند نمود [illegible] حیص و الحال و المقام الطریق اون رسم شده جای
آنکه خود جهانده علمای رفضه مثل بدر باقر مجلسی خاتمة المحدثین و المتکلمین ملا محمد تقی تصریح کنند که مارا کار [illegible] با صحاب
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب مرتضوی نمانده کما عرفت و سیجی ان شاء الله تعالی پس باغ سبز [illegible]
شعبده باز نقال کشمیری آنرا آراسته بود و هم گلزار و بهار و زعفران زارش به تساقط و تطایر بهمن و دی از
نجاث این کتاب همه پایمال شد قال الله تعالی حَتّٰىٓ اِذَآ اَخَذَتِ الْاَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ
وَظَنَّ اَهْلُهَآ اَنَّهُمْ قٰدِرُوْنَ عَلَيْهَآ اَتٰىهَآ اَمْرُنَا لَيْلًا اَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنٰهَا
حَصِيْدًا كَاَنْ لَّمْ تَغْنَ بِالْاَمْسِ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ لِقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُوْنَ و این حرفی چند متعلق بعبارت علامه
کنتوری بعد از تسلیم عبارتش بوده و الا بعد جمع نسخ کتاب مذکور و غیر آن چنان حالی شد که یقینی نیست زیرا که
در بعضی از ان موجود و از بعضی مفقود و چون این خدشه رامجاول کینه توز و محدثات افروز کی باور میکند
لاین وجه علاجش بدانسان میکنم تو گویی صاعقه مصائب که بر قاضی رطل لوق افتاد خرمن علی الد الخصام مجتهد طعام
را نیز بر باد داد و گرمادا اشتدت به الریح فی یوم العاصف لا یقدرون مما کسبوا علی شیء ذلک هو الضلال البعید بالیسر
آنکه در بارهٔ صغیمیه مجتهد الزمانی بعبارتی از کتاب مستطرف احتجاجی در بارهٔ حلت متعه النساء کرده بود و حالانکه نسخ را
جمع کردند و زینهار بر نیامد پس جناب مجتهد که بیشتر کار او بر تقلید دیگر آنست لب معذرت بزبان با قرشاه که
او را مولف ضرطه زراری قرار داده کما اشرنا میکشاید و راه انفعال بر خود می بندد که پوشیده نماند که نسخ کتاب
مستطرف درین مقام مختلف است در بعضی نسخ این حکایت موجود است و در بعضی مفقود چنانچه در جامع نواب
ابراهیم خان طاب ثراه بان تصریح واقع شده حیث قال این حکایت در نسخه که شیخ شهاب کربلائی داشت
موجود بود و در نسخه دیگر نیافتم پس بنا برین متحمل است که اسقاط حکایت از قبیل بعض نواصب لجوج آمده باشد
چنانچه در بعض شرح مقاصد مشاهده و معاین گشته که عبارت مشهوره تفتازانی اما ما وقع بین الصحابة من المحاربات
و المشاجرات الخ بالمرة ساقط کرده و حذف نموده اند انتهی و شاید که مختلج شوی که واحسرتا آن حکایت ظریف
چیست پس بدانکه رفضه در مستطرف بمقتضای اختلاط طینت خویش با کفار حربی چنانچه از اصول شان
گذشت و می آید ان شاء الله تعالی الحاق کردند که یحیی بن اکثم الشیخی از شیوخ بصره گفت که در حلت متعه بکر اقتدا
میکنی گفت نعم گفت او رضی الله عنه سخت ترین مردم بود تبحر شیش گفت بسبب آنکه بر منبر فرمود که حلال

عناد و حسد ولدا … داهی او را قبول کردم نه تحریم او را الغرض آنچه در کلام
فرموده است خدا و رسولش من آنرا اما بنعم بر اصول رافضه غیر از تحصیل زر و زخارف و حکومت دنیوی دیگر بر
بنده ممهد شده اینست که مقبولین … ح محدثین محدثین نمودند و عهدهای جلیل یافتند پس بیچاره حضرت
مقصود بود که گوساله پرستی برا … والیشان را مجتنب قرار دادن ظلمی دیگر است ورای آنچه در باره
ابن عباس را متحد عجل دا … ند که از عوام مقصور نباشد چه جای حضرات معصومین رضوان الله تعالی
عبد الله بن عمر لقد … کما سبق الاشارة الیه طرفه تر آنکه قاضی رطل بوق در مجالس خویش ظلمهای خلفای
علیهم اجمعین … صراحة و اشارة نقل کرده باز ایشان را در امامیه ناجیه شمرده حالانکه آن ظلمها بر اجله سادات بلکه
ذریته طیبه نیز در کائنات نمودند که حضرت امام رضا شاه خراسان از انجمله باشند و عنقریب ظلم دیگر که تعلق
بذبح امام محمد تقی و پاره کردن اجزای بدن مبارکش دارد می آید انشاء الله تعالی و مبنای این امر یعنی از شیعه
ناجیه دانستن ایشان تشیع خلفای مذکور است پس خلفای راشدین که حال شان معلوم همگنانست و در آغاز بحث
هم دانستی که فرش عدالت گستردند و ظلمت عالم را زدودند و بنور اسلام نورانی کردند چرا از شیعه ناجیه داخل
نباشند اما آنچه مجیب لاثانی فرمودند که خدف و اسقاط عبارات کار سنیان است که بر اصطلاح او ناصبیان باشند
پس جوابش پر ظاهر است که هر که منافق و ذو الوجهین و سانین باشد برنگهای بوقلمون در آید و در هر بهار و خزان
جلوهای تحفه دیگر کمین باشد و حضرت سید المرسلین را رائب … نین قران مبین بنویسید کما فی عناد الاسلام
لله بقالی کار آن مطرود است ولیکن شهاب مثل کربلای در کتابی از کتب شیعه دیده مناسبت مقام نقل فرموده باشد

و حرفی دیگر حاشیه را در اصل داخل کرده و لیس هذا اول قاروره کسرت فی الاسلام و از ینجا خلل کتابهای اهل سنت
توانی دانست خصوصا آنکتابها که بدرس و تدریس شهرت نیافت و مخالفین در گوشها بخبث نیت و الزام نصب العین
داشتند چنانچه دانی که نسخه شرح مقاصد در هر بلده کمیاب در ین بلده هم احیانا بهزار تلاش چند نسخه دیده شد
بالجمله چنانچه سابق گفتم سخن چنین را توانم چاره کرد که تا من خود نگویم او چه چینید ولی از مفتری نتوان بر آمد
که او از خود سخن می آفریند اگر رفضه بلباس خویش می مانند و لباس سنین بر خود می آراستند کما فی مجالس المومنین
من اوله الی اخره و خبث نیت نمیداشتند این قدر فساد حذف و اسقاط و تبدیل و الحاق بهم نمیرسید و با اینهمه تعنتا
ایزدی مذهب ما مثل آفتاب روشن و تیر جگر دوز در اکباد رفضه مانند سنان گیو در لیست پس در خصوص مطالب
بسیار در ذهن خاکسار برای تحقیق و الزام موج زن شکننده کردن مجتهدین خانه کن است بنابران چند سطر دیگر
می نگارم باز ادهم خامه را از حرونی باز میدارم که مخفی نماند که حکایت تقریر شیخی از شیوخ بصره بیری نا بالغی
بدفترجامی نیم خامی با قاضی یحیی بن اکثم که مجتهد الزمانی در بارقه ضیغمیه آورده و بزعم خود دستش ثابت کرده که
استدلال شیخ بصره بعد از خرابی کوفه چنان متین شد که قاضی یحیی بشنیدنش مرد و نتوانست دم زد کما یدل
علیه المقام بخیال فقرش بشنید زیرا که علم و فضل او را کسی انکار نتواند کرد و با اینهمه در مناظره هم عبارتی تمام

داشته حتی که صولت و دبدبه خلافت مامون را خیال نکرده بلکه بجوی نشمرده لطاق همت بر اعلای کلمة الله
بر بست دقیقه که مناد مان برای تحلیل متعه حسب حکمش بر سر جماعات زبانها برگشادند پس او بعد از و یدن
این حال اراده بحث مصمم نموده و فرستادگانش محمد بن منصور و ابو العینا در آمدند و دیدند حال غیظ و غضبش و
شنیدند کلام خلاف اولیش در حق فاروق اعظم چنانچه می آمد پس قاضی برطبق وعده خویش فرا رسید و بمناظره
مشغول شده و بآیت قرانی و حدیث رسول ربانی الزامی داد که مامون از امن و آمان دست بر داشت و مجال رد و
قدح بلکه راه فرار نیافت و معنی الحق یعلو ولا یعلی بظهور پیوست تاریخ یاقعی درین آوان نزد خود ندارم تا نقل تمام
عبارتش درین مقام بردارم شبی درین فکر بعد نماز بر مصلی بودم که ملهم غیبی بقلب من القا فرمود که باید بکتاب گو سالهٔ
سامری رجوع کردن تا به تجسس بر آوردم و مظفر بمدعا گشتم چنانچه در همین ورق مذکور می شود ان شاء الله تعالی
دعم الفین را باید که مامون را در خلفای عباسیه مثل سلاطین دیگر ندانند بلکه بخیال دارند که پایه علومش خصوصاً در مباحثه و مناظره ارباب
ادیان بجای رسیده بود که هفتاد و هشتاد کس را از متبحرین الفرمالش جمع کردند پس بعد از مانوس و مالوف ساختن
و مطمین گردانیدن مناظره شروع کرد و بانتها رسانید یعنی هر یکی ملزم و محجوج بلکه مبهوت شد تا از غایت انفعال
و اختلال حواس توقع نداشتند که بجا نهای خود رسند و اگر این حکایت را در کتب صدوق مثل عیون بچشم خود
ببینی خواهی دانست که او نزد رفضه رئیس المتکلمین است و بر نهج او این عناکب تا امروز نسج کلام می نمایند و بر طور او
افتخار دارند و ان شاء الله تعالی اگر اجل مهلت دهد و رفضه شورش نکنند و در پی نشوند حال این قصه در خاتمه
به تحقیق و الزامی گفته شود که رفضه باز نام او نگیرند و دیدها از پشت پای خجالت مستعار بر ندارند ولیکن از جهت
اعتقاد تشیع او هیچگونه مفتخر و مباهی نباشند که آنچه او با امام رضا و فرزندش از زهر دادن و کشتن بعمل آورده
یعنی بدست خود خون امام محمد تقی ریختن کسی از سابقین نکرده چنانچه در کفایة المومنین اینهم روایت نموده که بار حضرت
موصوف را زنده یافتند که اثری از زخم بر آنجناب نبود و آنهمه رو برو می دختر مامون که زوجه آنجناب بود از دست
مامون واقع شده اکنون علمای رفضه خصوصاً قاضی رطل بوق را اختیار است که بر اصول خویش این اعجاز
را در معجز استقصهٔ آنجناب شمارند خواه برئیس المتکلمین فرقه ناجیه امامیه ذوی البصائر باز گردانند پس عیان شد که نزد
قاضی یحیی بن اکثم استدلال شیخ لصره بواقعه روایت منبری اگر واقعی بود بجوی نمی ارزید و رنه چنین یکه تاز میدان
معرکه الاراء یعنی مامون سپر نمی انداخت و از گفتگو پهلو تهی نمیساخت فانا اقول فی جواب المجتهد من انت یا جعل
من اهل الدخل فی مقام عجز راس المتحیرین من الفرقة الناجیه علی زعم القاضی رطل بوق المقلد للعوج بن عوق
والحمد لله که مارا حاجتی بادله دیگر برای اثبات متحیر مامون باقی نماند که عنقریب بعبارت مجتهد الزمانی نیز می آید
و رو برو می عقلا زبان را میکشاید و ذلک هو الحجة البالغه عبارت موعود از کتاب معلوم اینست روی محمد
بن منصور قال کنا مع المامون فی طریق الشام فامر فنودی بتحلیل المتعه فقال یحیی بن اکثم لی ولابی العینا بکرا غدا
الیه فان رایتما للقول وجها فقولا والا فاسکتا الی ان ادخل فدخل علیه وهو یستاک ویقول وهو مغتاظ

متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم وعهد ابی بکر رضی الله عنه وانا انهی عنهما من انت یا جعل حق
انتهی عما فعله رسول الله صلی الله علیه وسلم واتو بکر بعد ازین ذکر کرده که یحیی بن اکثم آمد وبآیت الا علی ازواجهم
وروایت مزوره مفتعله بر تحریم متعه استدلال کرد و مامون الرشید را ازان حکم باز داشت وبرار باب بصیرت
ظاهر وروشن است که اگر کلام عمرؓ دلالت بر تحریم متعتین نمیکرد مامون الرشید با وجود آنکه خلیفه مامون سنیان بود
واز جمله اولی الامر که اطاعت آنها واجب است واعلم واقعه به نسبت اکثر فقها چنانچه سیوطی بان تصریح نموده
واز جمله عرب عربا واقحاج اهل حجاز بوده چگونه همین معنی متبادر که شیعیان بان طعنه بر عمرؓ علی زنند از کلامش فهمیده
زبان طعن وملام بر او کشاده بخطاب صدق آیات من انت جعل در حق ان بو الفضول متفوه میگشت آیا عربیت
وانی مامون خلیفه با انهمه وانی مثل عربیت مولوی صاحب تفتازانی نبوده ولا یرضی به احد من العقلاء انتهی مقال
الفروة من کلام جعل الذی هو رئیس اهل الدغل لیس نزد عقلا چگونه صحیح باشد که قاضی یحیی بن اکثم از کلام
شیخ بصری اگر روایتش به ثبوت رسد ملزم گردد کما لا یخفی من بعد باید دانست که چون سامری امامیه بزبان
گوساله خویش بمقتضای مرض مرکب که ازاله آن از اطبا رحذاق هم تواند شد بعضی از مهملات وتشنیعات نموده
مولف از دست رفته لاجرم حرفی چند دیگر باید شنید هر چند تطفلی باشد وان اینکه دعوی اینمعنی که روایت تحریم متعه
مزور ومفتعل است بحضرت امام الائمه وحضرت امام رضاؑ میکشد زیرا که چون بکتب حضرات معصومین که خود تالیف
ان برای هدایت امت کرده اند وعینی ازان کتابها جز کتاب فقه الرضا باقی نماند که جامع امور دینی باشد رجوع
کنی خواهی یافت که دلالت قطعی بران دارد که جناب امیرؑ تفصیل این معنی نموده اند که حضرت رسول کریمؐ بعد از انکه
متعه را حلال فرمودند در سفر جهاد وقتیکه جوانان متحیر گشتند که چه باید کردن بسبب آنکه در شدت غربت گرفتار
شده بودند حکم کردند عبارتش از مقام مطلوب اینست خبر فی المتعه اعلم یا اخی انی سالت العالم علیه السلام عن المتعه
فقلت جعلت فداک یروی جدک امیر المومنین ان النبی صلی الله علیه وسلم حلل المتعه یوم فتح مکه وحرمها عام
خیبر ونهی عنا فقال صدقوا فی الروایات انما والله منهیة حرام مامور بها الا انهم غلطوا فی وجوه الحدیث الی
ان قال ؑ وانما حللها النبی صلی الله علیه وسلم لشبان عرب کانوا معه فتنکوا الیه غربتهم فاطلق لهم المتعه ولا
مثالهم فی تلک الحالة لکیلا یقعوا فی الحرام واما من تمتع وهو قادر علی التزویج او علی شری الامة وهو بالحضرة
او مقیما فی مصر من الامصار من غیر ازعاج ولا اختلاف من بلد الی بلد فقد تعدی علی حرم المسلمین واستباح
لنفسه ما قد حرم الله علیه من فروج الحبر ابر بغیر ما قدام الله فی کتابه ثلثه والله یقول وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ
فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ وقال فقد ظلم نفسه ما بنی بالمتعه الا عند الاضطرار والضرورة للمضطر فمن امکن
له غیرها فلیس له ان یتمتع ومثلها مثل قول الله تبارک وتعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ الی قوله
فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی ای برادر من پرسیدم امام راؑ که
قربانت روم حال متعه چگونه است روایت کرد جد تو امیر المومنین که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حلال

نمود متعه را روز فتح مکه حرام گردانید سال فتح خیبر و نهی کرد از ان فرمود راست گفتند در روایات به درستیکه متعه
بخدای عزوجل ممنوع است چنین ممنوع که حرام است که اجازت شده بود بدان مگر محدثین غلط کرده اند در وجوه
روایت و بعد از تنبیه ظهری چند که بعضی از الفاظ دران مخدوش بود از میان انداختم امام موصوف افاده
نمود که حضرت ملال نفرمودند متعه را مگر برای جوانان که در عزوبت گرفتار گشتند و همراه حضرت بودند و شکایت
نمودند پس حضرت اجازت متعه داد برای شان و دیگران که مانند شان باشند دران حال تا در حرام نیفتند
ولیکن شخصی که متعه کند در حالیکه قادر باشد بر نکاح یا خریدن کنیز و حاضر باشد یا مقیم شود در شهری از شهرهای
اضطرار و سفر از شهری بشهری پس او البته تجاوز کرد بر حرم مسلمانان و مباح کرد برای خود انچه حرام کرد بر او
حق تعالی از شرمگاه زنان آزاد بدون امر در کتاب خود برای مانند او و خدا میفرماید که آنانکه تجاوز کنند از
حدود الٰهی پس ایشانند ظالمین و نیز میفرماید که البته ظلم کرد او نفس خود را ای فرزند من نبوده است جواز متعه
مگر وقت مضطر گشتن و کسی که بر غیرش قدرت دارد او را جائز نیست متعه و مثلش مثل قول او تعالی است که حرام
کرده شد بر شما مردار و خون و گوشت خوک تا آنکه فرمود پس کسیکه مضطر باشد دماغی و عادی نشود پس گناهی
بر او نیست البته خدا بخشنده و رحیم است این افاده عین افاده امام الائمه وان عین حدیث نبوی ع است پس آن
سلسله قطعاً و یقیناً بتوسط معصومین تا بحضرت رب العالمین میرسد فکیف که رفضه در کتب فن مثل صوارم و حسام
نیز محقق کرده باشند که مابین احکام و افادات ائمه اختلافی درمیان نیست بلکه بر همه هر یک طور بودند چه جای آنکه
حضرت سلطان خراسان کتابی برای هدایت امت تالیف فرماید علی الخصوص که دیباچه همایونش مزین بنام
مبارکش عبدالله علی بن موسی ع الرضا باشد و ائمه متاخرین ازان عدول نمائید لا والله ثم لا والله
بخاطر کسی اهل انصاف خطور هم نکند چه جای رسوخ پس باجماع ائمه معصومین این تحقیق برای الزام غلاة
یادداشتنی است و بر صفحه خاطر باب از نوشتنی و اگر کتابها را در فضائل این کتاب غربال کنی در بسیاری
از کتب محققین بدبختانه خواهی یافت که از برای کتب دیگر زینهار ند کور نگشته مگر بر نام کتابی نشان و هم تا بر مبالغه
حمل نکنی پس بدانکه خواهرزادهٔ مجلسی در کتابی که فواید هر جنس دران جمع کرده انچه در مدحتش گفته ازان
واضح است که صدوق که در محدثین قم لی مثل و بی النظیر است روایات امام موصوف را که درین کتاب است
مرجع میدانی الی غیر ذلک مما افاد فی هذا الباب و این امر خود بهدایت عقلی مبرهن است که کجا جمیع کلینی با عورت تلامذه بلکه و اساتذه
الکفر بر زبان جناب مجتهد دنیا فروش دین خرو کجا تصنیف حضرت امام رضا که بر نام مبارکش زدند و خلیفه وقت مرید آنجناب و حضرت
هر چه می خواستند بعمل می آوردند و تقیه را در خلافیات سپر خود نمی ساختند فارجع الی البحار و تراجم ابن بابویه
الصدوق و تلامذته و نیز بجهت آنکه درین امر خاص کسی ازان مردم نبود که امام صادق ع را دشنام دادند مثل
ابوبصیر و تبلیط ایزدی سکان بر دهن ناپاک شان شاشیدند ما ائمه در حق انها مثل زراره و ظیفه لعنت ر
میخواندند و باوجود گوشه نشینی و بیچارگی از بارگاه خویش میراندند چنانچه در مختار خودکشی و غیره ذکر کرده اند

بخلاف ورقی دیگر از کتاب آنجناب که این شیاطین را دران مدخلی تمام باشد فکیف که نیز آن روایات بهمدگر
مختلف شود و بعضی از تجویز متعه بالا رود و برخی بلا پاس معتبر گردد و نیز با انکار متعه بنیاد کرد و تحذیر شدید است
وضمایم دیگر بر عدم تحذیر دلالت دارد و هم شناگر عظیم در اشتراط شهادت و عدم آن و مال هفوات جمی را بدلیل
گشد که چون بزبان امام باقر لفظ حلت متعه آمد راوی گفت امیر المومنین عمر بحرمت رفت و آخر تقریر شیخ مذکور لبری
گشید و نوبت بملاعنه رسید و مخاطب گفت تجویز میکنی که زنان و دختران نت متعه کنند و امام محمد باقر رضی الله عنه
روی مبارک گردانید و ملزم شد و چیزی نتوانست فرمودن حالانکه در شریعت چنین مقرر است که از خدا نترسم
دار و شرم مدار و نیز این ایمه هدی بندای جبوری مخاطب خویش را فرمودند که پلید مکن بارتکاب متعه نفس خود
را و بعلی بن یقطین ارشاد شد تو غنی هستی ترا با متعه چه کار و انیهمه بافاده سابق راجع است که فقط مضطر متعه
توان کرد چنانچه گوشت خنزیر تواند خورد حالانکه بنفسه حرام است معهذا لازم میآید که حضرت امام رضا شاگرد
این مطهره دین و مجوسیئین باشد کما اشرنا و چون میدان پرخار دشوار گذار پاک شد پس اعتماد بر همانست که در ورق
اول از کتاب امام رضا نشان دادم که بمجرد دیدنش خواهی گفت ع چه نسبت خاک را با عالم پاک ۞ آنچه گفتم
مذهب ایمه است بر اصول شان و لاف زنی نواصب یعنی مجتهدین مجلاحی آید که تحقیق سابقین و لاحقین ایمه را باطل
میگرداند معاذ الله باز زمره خویش را ثواب ایمه دین قرار میدهند و حال تدین این امام چنان بود بدلالت
روایات صدوق در عیون که آنجناب زینهار از مامون تقیه نمیکرد و اگر تقیه میفرمود البته نوبت بکشتاکشتی
و فرستادن پهلوانان عراق بسرگردگی عمایدشیعه برای قتل آن معصوم و تیغ رانی شان چرا می رسید کما فصل
فی المجلد الاول چون این امور بمدرکه تو در آمد اکنون از مقوله مجتهد الزمانی که بر مسند زراره نشسته و از
سر الصاف برخاسته و نام نیابت صاحب الامر بر خود بر بسته در سطری چند از من بشنو که این سامری یقینا بزبان
گوساله خود در ضرطه زراریه که تنزدا و بلغزبت حیدریه موسوم است میگوید و غالباً در فائده ثامنه ذکر میکند
و قلیان می کشد که لله الحمد که فرقه حقه امامیه بالتحریم الخیبری ثم التحلیل الاوطاسی موید او غیر موید هیچیک
قایل نیستند پس بر هر دو تقدیر توجه تشنیع بسوی ایشان نباشد زیرا که تحلیل بعد التحریم نزد ایشان مسلم
نیست بلکه تحلیل مستمر من صدر الاسلام قایل اند فلا تتجه التشنیع علیهم چون مذهب رفضه معلوم شد باعتراف
مجتهد ثانی قایم مقام جناب صاحب الامر و مجتهد خانی که از صدر اسلام همیشه تحلیل متعه بر حال خود ماند و زنهار
نزد هیچکی از ایشان حرام نشد و از کتب دیگر متکلمین این طائفه نیز عیان است که گاهی تحلیلش مبدل بتحریم
نگشت و سنیان بر کذب و افترا و افتعال بر جناب رسول متعال نطاق همت بربستند لاجرم فواید افادات جناب
امام رضا را در رد این مذهب پایانی و استنتاج نتایج را ازان حاجت بیانی نیست مگر بر چندی ازان تعلیما
للمتعلمین اقتصار میرود و درین عجاله نافعه نوشته می آید از انجمله آنکه بعد از ملاحظه مذهب مذکور از تحقیق خفیه
رضوی دیده بزرگوار عالیمقدارش در ذات شهسوار میدان لافتی و صاحب ذوالفقار مصداق سوره هل

وحدیث حضرت رسول مصطفی صلی الله علیه وسلم که هرگز تجویز نفرمودند متعه را مگر برای جوانان غرب و آنهم در سفر
وانگاه در حال اضطرار نامی ونشانی نماند زیرا که اجتماع این هر دو مذهب اجتماع بین النقیضین است و قسم ایمه
طاهرین هم برین مذهب پلید دروغ شد چنانچه از کتاب حضرت امام رضا گذاشتی و هل هذا الا عداوة الایمة
الاطهار فاعتبروا یا اولی الابصار طرفه آنکه علمای اهل سنت و خلفای راشدین را نواصب و اعدای اهل بیت در هر کتاب
نام نهادند چنانچه از احقاق قاضی و صوارم و حسام جالیسی و کتاب گوساله سامری از هر باب و فصل و لفظ و معنی آن
پیداست وحقیقة الامر اینست که هرگاه تحقیق آن برگزیدگان بارگاه ایزدی بر وقر آمد کما نقلنا عن الکتاب المستطاب
یقین بکن که همه هفوات این تابک طائفه رقاص که رفض و رفض مذهب و شیوه ایشانست هبآء منثورا شد جاء الحق وزهق
الباطل ان الباطل کان زهوقا فسواء کان من خرافاته او هفوات ابیه او مما قال القاضی رطل بو فا این حرفی بود
از فواید العبارت سراسر افادت وبشارت که از هر لفظش ینابیع حکم در جوشش و مطابقت عقل و نقل درو شبیه
متعه بلحم خوک نزد اهل هوش دانسته رفضه در فریاد و خروشش چه مجال که همه فواید را چند ورق ازین کتاب به تاید
اینکه شنیدی با قطع نظر است ازینکه اکابر طائفه کتابها و رسائل در رفع اختلافات فریقین نوشته اند که اکنون
بعد نوشتن افادات رضوی تطویل می نماید پس همان بهتر که بکمال ایجاز اشارات اجمالیه نمائیم باز بزودی
باصل مدعا گرایم ازانجمله آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم با ماریه رضی الله عنها در مدینه طیبه متعه کرده بود
این خرافات را گویا شان نزول آیات کریمه سوره تحریم قرار داده اند چنانچه عبارت کتب متعدده قوم باید دید
اول مجملا باز مفصلا روی الکلینی فی الکافی وقد نقل فی الصافی عن الصادق علیه السلام المتعة نزل بها القرآن
وجرت بها السنة من رسول الله صلی الله علیه وسلم و تفصیل را در کتب ایشان باید دید که متعصبین قوم صحبت
حضرت را با کنیز یعنی ماریه قبطیه رض مادر مکرم حضرت ابراهیم رضی الله عنهما را برای ثبوت دعوی مذکور که متعه بود چه
انواع خرافات آورده اند که آدمی منصف بعد از دیدنش متحیر میشود و وجوه تحیر بطور اجمال عنقریب معلوم میشود
که علمای عمامه بند ایشان با آن رتبهای بلند زینهار از احاطه سفاهت نیند یشیدند که تکذیب امام رضا که هم
جماعت قادسه ایمه هدی لازم می آید و سوزشش جگر مخلصین میافزاید وا ویلا وا مصیبتا که با اینهمه عقیدت نا ثابت
و بروی ماهیچو عوج بن عوق گرد سهامی آفرایند و هنوز دعوی مزید ولای اهل بیت سید الانبیا صلی الله علیه
وسلم بر زبان می آرند ازانجمله آنکه بیان کنند که رسول خدا در کدام وقت بغربت گرفتار شده حالانکه در وقت
رایات عالیات امهات المومنین را نوبت بنوبت همراه می بردند پس غربت و اضطرار شریف و آنهم در مدینه
طیبه با وصف نه محجره مشهوره تا آنکه شعرا هم نظم کرده بودن ماریه قبطیه از ملک یمین رضی الله عنهن اجمعین از
عجایب مضحکات یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا
مَا لَا تَفْعَلُونَ شاید بر روایات نواصب وجه اضطرار چنین باشد که اگر باقی است در کثرت ثواب و اعلی درجات
مرتبه خدائی است و لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا ولیکن این آیه کریمه نزد ایشان از ملحقات

باشد مثل بعض آیات سورهٔ بنی اسرائیل در هجو جناب خاتم الانبیاء معاذ الله کما یظهر من الاحتجاج لرئیس اهل الخصومة
واللجاج و از عجائب آنکه مومن جاسئی انچه در عناد الاسلام درباره تحریف قران مجید آورده ازان نمایان است
که انهمه تحریفات از خاتم پیغمبران است که برای خاطر اصحاب خود دلیل آوردند فاعتبروا یا اولی الالباب هرکه این امور
امستبعد مستغرب داند باید بهردو کتاب رجوع کردن تا صدق مولف ظاهر گردد از انجمله آنکه قریب انتیمعی است
حال حضرات ایمه که معصوم بوده اند و بمعیت ملائکه و تمهید شان بسر بردند و خدا شاهد است و کفی بالله شهیدا
بارها در تعیین با امامیه معرکه ها روداد و لیکن نتوانستند که متعه ایمه از کتب معتمد خویش که لائق سماعت باشد و در
مناظره بکار آید بدرجه ثبوت رسانند مگر از خرافات و مهملات چنانچه آنگاد ذالسنی و چگونه تجویز توان کرد که این بزرگان
مضطر شدند و متوجه بامری گردیدند که بزبان نتوانند آمد حال امام حسن مجتبی بمطلاق شهرت یافت و بدین طرف که هم خرما
و هم ثواب بود التفاتی نداشت ازینجا قیاس کن سفاهت طائفه جهل و تلبیس و شوخ چشمی این جهل سیرتان که بتقلید
صاحب خلاصة المنهج که اگر کسی بدون متعه از دنیا رود در قیامت مانند رافضی برخیزد که بینی او بریده باشد عیاذا بالله
از انجمله آنکه مجتهد دشمن عقل و دین حدیث نهی متعه را مزور و مفتعل گفته بود چون عیان شد حرمت متعه بروایت کتاب
مستطاب راست گو که باب افتعال بانفعال مجتهد مبدل شد یا نه و حضرت ایمه از امام رضا تا جناب امیر مزور گردیدند
یا نگردیدند و سلسله از کجا بکجا منجر شد لعنة الله علی من یلزم من کتابه کذا اربع دوستی بی خرد خود دشمنی است
افسوس که وقت مبارز الدوله سعادت علیخان که مایهٔ ادراک و فهم درد و دمان خود داشت نماند و الا تحریر مجتهد
را که مشتمل بر لزوم رد و افتعال حضرت ایمه بود نزد او فرستاده داد خواه شده گفتی که این ناصب عداوت را
بدرگاه پیر بخار را باید فرستادن تا قوم معلوم بخدمت او مشغول شوند و داد دل خویش بستانند یا بر مسند اجتهاد نشانند
از انجمله آنکه چون مزید ثواب متعه که در یکبار آن درجه امام حسین ع و در چهارم درجه حضرت رسول الثقلین بیم رسد کما فی
خلاصة المنهج و مجلسی رساله منفرده در صحت انجمدیث و مانند آن تالیف کرد چنانچه در بلده شاه جهان آباد نزد
بیک کش مره از گروه رفضه که قریب شیش تحل میماند دیده شد پس جناب امام محمد باقر حرا بمخاطب خود عبد الله بن
وقیتکه گفت تجویز میکنی الخ انفر مودند که موجب علو درجات و شرف دو دمان ماست سکوت را بر خود گوارا کردند
و گره برابرو زدند و اگر امر متعه بخصوص مدیگران بود مقاصد ادعوی مذکور برای جناب رسالتماب و ایمه الیاب
نمودند و از سنن سنیه قرار دادند کما روی الکلینی علی ما عرفت از انجمله آنکه مجتهد لاثانی دعوی تحلیل متعه از صدر
اسلام میکند بحکم خدا و رسول و مستلزم مزید مثوبات میداند کما فی الاصول و قد اشرنا الی بعضها و آنکه از کتب
امامیه بر ناظرین ظاهر است که بعد از تحلیل گاهی تحریم آن بوقوع نه پیوسته و کتاب امام رضا هویدا است که چون
در سفرهای جهاد شدت عزوبت و جدای از اهل بیتش آمد و جوانان خیلی مضطر شدند و شکایت پیش سرور
کائنات بردند حضرت تجویز فرمودند این وقت را صدر اسلام گفتن غیر مجتهد کار کسی نیست مگر عارفیکه سکندر
ذوالقرنین را با حضرت امام حسین ع در خیال خود جنگانیده بود پس قطع نظر از قوت قدسیه اجتهاد که در رساله

شنیده برای مجتهدین امامیه و در حقیقت برای نفس خویش ادعا نمود علم تاریخ را هم چنانچه باید فرا گرفته و از روایات
چنان ظاهر است که حضرت جبرئیل این تحفه را وقتی آورده که حضرت سلمان رض فارسی دران وقت شرف صحبت شریف
حاصل می کرد و همه حیرتم که واقعی در صدر اسلام در مباحات بود که آیت سورة مومنون و معارج از احرام گردانید
والیشان میگویند چنانچه دانستی که گاهی حرام نشد فاعتبروا یا اولی الابصار والنظر والیهم خصوصاً الی هذا الحمار
لیکن بعد غور و امعان در نمیعنی که تو انکار اباحتش در صدر اسلام نکرده باشی و اگر کردی اصلاحش بکن که اباحت
سابقه در سنت است تا حرام شد بعد سوره مومنون و معارج تا ز نور مقامات مختلف مباح شد و حرام کردند بالاخر
ه ابدا و در حاشیه تقلیب المکاید چنین گفته قد ذکر دلا التفعل عن عبارتها تحصلش آنکه چون برای مردان توسعه
زان شد با چهار باز ام متعه ظلمی است برای زنان که بر یکی قناعت کنند و او در کوچه بازار میگردد برای متعه عبارت
حاشیه اینست و روایات فضائل متعه که حرکات مرد و زن را دران بمناسک حج و عمره در ثوابش داخل کردند
از سلمان فارسی آورده اند و علمای ایشان مثل مجلسی تصریح کرده اند که دران ایام از زندگی حضرت صلی الله
علیه وسلم خیر دو سه سال باقی نبود فلا تغفل از انجمله آنکه رفضه هر جا ادعا همین دارند که حضرت ائمه هدات
رو بروی تحقیقت حکم شرعی را منقلب میگردانیدند و سخن تکیه اولین و آخرین رفضه دیده و شنیده باشی هم در
تالیف امام اعظم اول در اصولش مثل تهذیب و استبصار و هم در تالیفات امام اعظم ثانی یعنی شیخ حلی و مجلسین
دیده به لفظ محمول علی التقیه در لوامع و بحار و از مناظره امام ابوجعفر با عبد الله مذکور و لفظ الاعنک عیان است
کز نهار در بیان مسایل خوفی نمیفرمود و بی کم و کاست بیان می نمود چنانچه تفصیل عبارت صحیفه ایشان که از آسمان
برای ایشان نازل شد می آید ان شاء الله تعالی پس همه ائمه اعظمین امامیه دروغگو شدند بسبب حمل کردن
احادیث ائمه هدی بر کذب کما لا یخفی و از انجمله آنکه مجتهد الزمانی و فانی جا بجا همین ترانه بر زبانه میسرایند که
دعونا انمعنی که حضرات ائمه مذهب تسنن داشتند از اولیات صاحب تحفه است و قدما این بزرگواران را چنین
نمیدانستند باطل بر آمد بدلالت کتاب مستطاب امام رضا و رنه عبد الله مذکور نمیگفت اعیذک ان تحلل شیئا قد حرم
عمر لیکن تا وقتیکه آن جناب راستی ندانست چگونه بدین عبارت جواب داد لیکن زنهار از اولیات متاخرین مثل صاحب
تحفه نیست سنیان از زمان قدیم حدیث این بزرگان را از اهل سنت اعتقاد میکردند و می کنند و بنده در مطولات
این افساد تمام باثبات رسانیده ام و تکذیب این والد و مولود و شاهد و مشهود قوم چنانچه باید نموده ام
والمنة لله تعالی این امری چند را با حمال از کتاب موصوف نشان دادم و استنتاج نتایج دیگر را بر طبیعت
وقاد ناظرین و سامعین او گذاشتم اما آنچه مجتهد بعد از عبارت یافعی علیه الرحمة گفته بود پس جوابش آنکه
تحمل کی بسبب اجمالیکه آن روایت دارد فهم مامون از ان قاصر شد خصوصاً بجهت تسلط سلطان القوی که عبارت
از فوران غیظ و غضب است کما فی التاریخ المذکور شیخ میفرماید ع نه مرد است آن بنزدیک خردمند * که با
پیل دمان بیکار جوید * ولی مرد آنکس است از روی تحقیق * که چون خشم آیدش باطل نگوید * به بین حال التسلط

غضب مامون را که دخترش هرگاه از جناب امام محمد تقی استغاثه در امور خانگی تقدیم رسانیده بزودی شمشیر بدست
گرفت و دوید و بر سر امام رسید و بدن مبارکش را بضربات تیغ بیدریغ جدا نمود بلکه پاره پاره گردانید و بعد از انکه
صبح شد و خادم خبر سلامت و صحت امام رسانید شاید هزار دینار باو داد و نادم شد و تفصیل این واقعه در ترجمه
خرائج وغیر آن خواهی یافت و این بعد از آنست که بسیاری از اقوام برای کشتن امام رضا همراه مؤمنین پاک برانگیخت
تا ایشان بکمال خویش مثله نمودند و بر آنجناب هیچ زخمی نرسیده بود شوخ چشمی و کورانگی و بیهوده سرائی
و هرزه چابکی مجتهد باید دید که با وصف دعوی اجتهاد از تقلید آثار غیظ و غضب او خود را معذور و مامون نداشت
و سفلگی و فرومانگی خویش را به بنگره جهل وقت سلامت حواس للظهور آورد بعنوانیکه علاجش نتوان کرد کما قال العرفی
فی قصائده ع که جهل درد سر از رایحه گل یابد ❊ بلبل از بهر مداواش لسناید صندل ❊ من بعد مخفی نماند که در تالیفات
قاضی رطل بوق مثل مجالس المؤمنین و مجلسی قدیم و جدید دیدیم که شوشتری این خلفا را بزمره شیعه ناجیه درج کرده
و نقد عمر عزیز را بکوشش تمام بر آن خرج و دیگران پیروی این امور بدعوی تشیع عباسیه برگزیده اند ولیکن
یاد نمی آید که او را معصوم عن الخطا خیال کرده باشند چنانچه مجتهد هر طاعت و عربیت آدمی نازدحتی که از فحوای
کلامش صاف ظاهر است که نهایت غرابت دارد و نفهمیدنش معنی روایت مبنی بر محالانکه لسبا دیده شد که عرب
در تحصیل علوم دیگر جد و جهد می نمایند و از تحصیل علوم عربیه فرو می مانند بغرور اینمعنی که خود اهل لسانند
بمعانی و محاورات نمیستند حالانکه عرائب قرآن مجید و حدیث بلکه بسیاری از تراکیب عبارات بلغا را بدون تعلیم
ندانسته اند پس الحمد لله که او هم اقرار کرد که مامون بعد تفهیم قاضی از تحلیل متعه برگشت اینست حجه بالغه چنانچه
دانستی نه آنچه بادی بد او در ذهن او آمد و غیظ و غضب او را در گرفت لبا منشیان غریب را دیدم که چون گفتگو
در معانی عبارات پیش آمد و ماخذ را ندیده بودند و خاصیتهای ابواب را بخوبی نمیدانستند لنگ ماندند و فضلای
هندی گوی سبق ربودند چون علاج از من پرسیدند سبب مغالطه را بهمین عنوان گفتم تا از غایت شادمانی بر جستند
و کتب صرف را از بنده شروع کردند و هر روز اعتراف نمودند که بغرور زندگی از این دولت محروم بودیم حاصل
حقیقت الامر واضح شد گفتم مگر در کتب ندیده آید که صاحب قاموس صبحدم بمدرسه میآمد و عرب را می خواند که
بیائید و زبان خود را بیاموزید پس بعد از انکه کتاب قاموس را با دراک اصطلاحات و اسلوب تالیفش فرا
گرفتند حرز جان ساختند طرفه آنکه مجتهد در صورو همیه خود چنان منهمک شد که از واقعات حدیث هم اغماض
صریح بکار برد مثلا رطل بوق در تالیفات خود مثل مصائب خویش نیز می نویسد که مردی از مخالفین آمد و از
صادق رضی الله عنه پرسید حال صدیق و فاروق حضرت امام جواب داد هما امامان عادلان قاسطان کانا
علی الحق و ماتا علیه فعلیهما رحمة الله یوم القیمة و خواص اصحاب متغیر شدند و بعد تمامی مجلس معنی آن پرسیدند
لسبب آنکه باظهار علمای امامیه متحیر بودند تا امام بگمان ایشان رخت افادات کشاد و بازار تحقیق گرم
اگر فهم مامون همچنان بمبهم مراد نرسد عجبی نباشد و منافی عربیتش نگردد والحمد لله که از تحلیل متعه با

گردیده درینمقام امور دیگر از حسرت عرب عربا که مامون خاک پای شان تواند بود در لغات قران مجید یاد دارم
وانیم بخیالم هست که مبادا ناظر و سامع ملول شوند ولیکن از جمله اموریکه بخاطر دارم و بدینخیال نتوانم که همه را بسلک بیان
منسلک سازم سیما درین ایام که وقت تهذیب کتاب است ومن از اهل دربار خبرهای موحش می شنوم و در پی
عجلت ام و خیال هجرت ازین مرز و بوم لبشامت بوم معلوم دارم و سخنی بخاطر رسید و ذکران مناسب میدانم آنکه
انچه حضرت قاضی رطل بوق در بیان معذرت امام زبانی آنجناب آوردند آغازش اینست که امام بمعنی پیشوا است
و کفار هم پیشوا دارند و مرادم همین هست پس بنده عرض میکنم که چون سائل متردد بدوستی شیخین گمراه شد و دانست
که امام معتقد بامامت و عدالت ایشان هست چنانچه اهل ملازمت حضرت امام هم بتفهیم اینمعنی ظاهر متنفر شدند و بال
این گمراهی بکه آئل میشود پس بر مقولات رفضه حال امام صادق ناگفتنی است معاذ الله من ذلک بد ازینمقام
هم عیان شد که ائمه هدی را سنیان پیشوای خود دانسته از نزدیک و دور بخدمت ایشان میرسیدند و زمین ادب
می بوسیدند و اگر آنجناب را از اهل رفض میدانستند البته حاجتی باین سوال نداشتند پس معلوم شد که از محدثات
متاخرین نیست چنانچه مجتهد فانی در صوارم و اولاد او نامه اعمال خود را در سیاهی گرفتند و بخار زار هلاکت و
تباهی دنیا و آخرت افتادند و انیقسم اوله را اگر بجوئی در کتب طائفه سنیه کما اشرنا زیاده از صد مقام هم خواهد رسید
فانتبه ولاتکن من الغافلین اما آنچه مجتهد سفیه از راه ناعاقبت اندیشی گفت که مامون خلیفه و صاحب امر سنیان
الخ پس خوالشس آنکه ناگزیر بود مجتهد را اجماع اهل حل عقد باثبات رسانیدن لاجرم توان گفت که درین
تقریر هم مخاطب سفیه از مقصرین است نه محلق از محلقین که بذات خود بر وعده خود حاضر شد از محلقین
و چگونه از ارباب تقصیر نباشد که در زمره ارباب تخلیق غیر از بیچاره مقداد رضی الله عنه
کسی هم نرسید و چون سلمان رضی باب الله و ابو در صدیق امامیه درین فصل همراه او نتوانند گنجید از عمار چه نام میآید
که بر نقل قاضی رطل بوق در مصائبش اگر عین را از و نگیرند مار است و اگر میم را جدا کنند عین عار و اگر الف را
محو نمایند نام عمر است بر اصل قاضی نابکار ناهنجار فکیف که تقصیر مجتهد قبل ازین به ثبوت رسیده باشد در مجلد
اول ازین کتاب جائیکه بتحقیق امام فخر الدین رازی نور الله ضریحه چنان منقح شد که اولی الامر اهل حل و عقد اند
بزرگان دین و پیشوایان اهل حق و بیقین که اجماع شان سبب عصمت است از خطا و چون به بیعت ایشان
اده امامت و استحقاق شخص بظهور و فعلیت می آید مراد در ایت کریمه أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي
الْأَمْرِ مِنْكُمْ اکابر مذکورین باشند نه کسی دیگر کما إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ
ذلک لله رضا لطف اینست که حضرت حیدر کرار روزیکه خلیفه شد نیز همین فرمود و به بیعت دیگران تن برضا نداد کما
ذکره الاربلی فی کشف الغمه عن معرفة الائمة معهذا اثبات اتفاق اهل حل و عقد که بر تحقیق امام رازی اولی الامر
اند بعد از ان می باید که شروط امامت را در ذات مامون اولا باثبات رساند لعنوانیکه مامون از معارض
باشد که از انجمله عدالت است و مسئله که علمای اهل حق را در رفته قدم و حدوث کلام الله که در زمان سعادت

اقران حضرت صلی الله علیه وسلم واصحاب کرام این بحث نبود مبتلا کنند وخون جمعی بریزد البته بمراحل از عدالت دور باشد
واجتهاد را نیز در ذات او ثابت کردن بی ضرور و مجتهد آنرا مهمل گذاشته وچنانچه باید نپرداخته تابعیت اهل حل وعقد
کاشف باشد زیرا که قبل ازین از کتب کلامیه بمعرض بیان آمد که بیعت موجب امامت نیست بلکه کاشف است یعنی چون
شروط در ذات شخصی فراهم شد استعداد وقابلیت بهم رسید ولیکن فعلیت آن بر اختیار اهل حل وعقد باقی چون
او را برگزیدند وبیعت کردند امامت بالقوة بفعلیت رسیده هرگاه این امور هنوز در پرده اختفا است ومجتهد بر اثبات
ان مقدرتی نیافته لاجرم گفته میشود که انچه بر اهل سنت لازم می گرداند وکاوروزی بیکار می برد الزام مالایلزم است
بلی بر طور مجتهد توان گفت که چون او یزید عنید را در باره امامت وخلافت بهتر از خلفای راشدین میگوید ومیداند
چنانچه درین مجلد بالتفصیل دانستی وتهور واستیلای مامون خلیفه شیعه ناجیه بر اصول مجتهد زیاده از یزید بود که امام
رضا را از جوار شریف حضرت رسالت مآب بسوی خود کشید وزینهار آنجناب نمیخواست که جدا شود کما فی البحار وغیره و
درایت نیز آنرا مقتضی است باز در پی آن شد که بدن مبارکش را پهلوانان شیعه عراق باتباع شیعی پاک پاره پاره
کنند وشمشیرهای زهرآب اصفهانی وخراسانی از سلاح خویش باشان بعد از وعده عطای قناطیر مقنطره
وتقرب مجلس خاص بخشید وبعنایت ایزدی وبرکات اسم اعظم کارگر نشد وبالاخر بخوشهای انگور بعد انه تقید
زهر بلاهل علی مانقله المجلسی فی تالیفاته بدست خود شهید کرد دچون خراش وسوزش در امعا وجگر شریف
بهم رسید وآنجناب بقضای حاجت در دوید پرسید کجا میروی فرمود جائیکه فرستادی باز جسم مبارک امام محمد
را از شمشیر خود ریزه ریزه نمود اگرچه آنجناب مثل پدر بزرگوار از شمشیر محفوظ ماند یعنی اندکی دو باره یافت
ودر ایام رجعت بار دوم رونق خواهد افزود واگر برجعت دوم اکتفا واقع شود هیچ حضرت موسی که چون
باجازت شریعت باری مامور شد که وکالت توم قَائِلِیْنَ لَنْ نُّؤْمِنَ لَکَ حَتّٰی نَرَی اللّٰهَ جَهْرَةً ادا نماید ودر سوال
رویت زینهار اد اگر ندی نخواهد بود بمجرد تجلی بر کوه طور از هیبت بر سنگ افتاد وجان بسلامت بر دود در
زمان رجعت همراه جمیع انبیا از دنیا خواهد آمد ورنه رجعت ائمه بار بار خواهد شد چنانچه از تفسیر قمی وبحار ظاهر
الی غیر ذلک من الکتب المعتبره واین افعال از یزید منقول نیست پس امامتش بهتر از امامت یزید خواهد بود
که بالاتر از امامت جمیع خلفا نزد مجتهد قرار یافته فکیف که بر اصول طائفه فاخته عنقریب می آید اجتماع خلافت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با کفر وشرک کما لایخفی علی المنتظرین ومخفی نماند که لفظ جمیع خلفا از ان گفتم که
بر اصول شیعه جناب امیر را چنین خلافت حاصل نشد که بجائی خویش بطیب خاطر شریف آمر وناهی باشند زیرا
دران وقت از قبور شیخین علیهما السلام می ترسیدند اگرچه قاضی رطل بوق نه ترسید وگفت انچه گفت حتی که در القاب
بدعات متقدمین معاذ الله مداهنه میفرمودند حالانکه در آغاز ارشاد نموده بودند علی ما فی کتب الفریقین
که تقلید کسی نخواهم کرد ولیکن بر مذهب این نواصب مدعین مزید ولا پاس سخن شریف هم از یاد منیف
رفت حالانکه امام منزه از سهو ونسیان میباشد بخلاف مامون که هرچه کرد بی تقلید کرد چنانچه رئیس مستقل

میکند و در باب متعه بعد از تحلیل آن نیز رای خود را دخل او کجی مناظره قبول ننمود و علم و فضل او بحدی بود که رفضه
در مباحث کلامیه بر منوال او می رفتند و از کاسه لیسی او باز نمی آیند و این تحیر قطع نظر از آنکه از کلام مجتهد مترشح
میشود از دیدن عیون و کتب دیگر از صدوق و کذوب عیان است کما مر از ینجا اهل سنت را باید که تصریحاً
بگویند نه تعریضاً که رئیس متکلمین ایشان در باره متعه وضوی خود را که همراه مسواک بود بر باد داد و خیر باد گفت
حالانکه خلافتش بهتر از جمیع خلفا بر طور شیعه بود فکیف که تشیع مامون بمعنی رفض از صوارم پدرش نیز مدلل
و افتخار بخلافت خلفای عباسیه از مجالس قاضی رطل بوق مولای این پدر و پسر بعید از راج مامون و هارون
درین مجلس و تقید ایشان بلفظ ناجیه بر جای خود مکمل چنانچه قبل ازین هم گفتم و شجاعتش بحدیکه تنها برای شهید
کردن امام محمد تقی علیه السلام سلاله ورثه شیر خدا دیدن معجزات لاتحصی بر دو بید و در زعم خود بلکه لنفس الامر چنانچه
از دخترش در کفایه المومنین منقولست انهم بالامزید علیه را کفایت گردد سابق ازین بنصوص جعفریه استحقاق
خلفای راشدین بدون عصمت از اطول احادیث کلینی ظهور انجامیده پس عصمت برای مامون چه ضرور فرق
اینست که مهاجرین ممدوح و نصوص جعفریه مذکوره بر مذهب اطاعت ائمه خود یعنی خلفا بودند و مامون بر مذهب امام رضا
و مصدق مذهبش هم الملک عقیم به بیان قاضی در مجالس و هم تحلیل متعه چنانچه دانستی و هم مناظره او با جم غفیر
از اهل سنت و غیرهم در باب اثبات تشیع و سنفصله انشاء الله تعالی کما قلناه جزین قدر نتوان گفت در جمال
نوعیت بلکه خال مهرو و قانیست روی زیبا را؛ ولیکن خاصیت تشیع را چه علاج که شیعه العراق شیعه النفاق
و شاید که ازین مقامات پی می بری که هر جا استیعاب عبارات کتب رفضه نمیکنم و بیشتر باختصار و تلخیص میپردازم
تا بجواب همه مضامین و عبارات شان طبیعت بنده بجوش تترند و ادهم خامه لوستی نکند چنانچه درینجا هم دیدی
و بمیزان فراست سنجیدی **قوله** وانچه نوشته الخ **اقول** زینهار مقام اعتراض نیست چه ضعف عذاب را برای
بنی هاشم که از ائمه متخلف شدند بر اصول رفضه یاد کرده ام اگر دیده و دانسته مجتهد الزمانی خود را بذیل جهل و نادانی
گیر و علاجی نداشته باشد پس بدانکه طبرسی در تفسیر مجمع البیان میگوید روی ابو حمزة الثمالی عن زید بن علی انه
قال انی لارجو للمحسن منا اجرین واخاف علی المسیئ منا ان یضاعف له العذاب ضعفین کما وعد ازواج النبی ص وروی
محمد بن ابی عمیر عن ابراهیم بن عبد الحمید عن علی بن عبد الله بن الحسین عن ابیه عن علی بن الحسین ع زین العابدین ع
انه قال له رجل انکم اهل بیت مغفور لکم قال فغضب فقال نحن احری ان یجری فینا ما اجری الله فی ازواج النبی
من ان یکون کما یقول انا نری لمحسننا ضعفین من الاجر ولمسیئنا ضعفین من العذاب ثم قرء الآیتین یَا نِسَاءَ
النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا
وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا
رِزْقًا كَرِيمًا **اکنون** محصل ترجمه این روایات در فارسی از خلاصه المنهج کاشانی نقل میکنم
تا جناب مجتهد الزمانی بمعنی آن پی برند یعنی من امید دارم که از برای نیکوکاران ما دو اجر باشد

از ثواب و می ترسم بر بدکردار تا که عذاب او دو چندان عذاب دیگران باشد همچنانکه ازواج پیغمبر صلی الله
علیه واله وسلم بان موعود شده اند و علی بن عبد الله بن الحسین از پدر خود آورده که شخصی علی بن الحسین ع
زین العابدین علیهم السلام را گفت شما اهل بیت پیغمبر آید مغفورید و حق تعالی شما را مواخذه نکند آنحضرت در غضب
شده فرمود تا سزاوار تریم آنکه جاری شود در ما آنچه حق تعالی جاری ساخته در زنان پیغمبر از آنکه باشند
همچنان که تو میگوئی بدرستیکه ما می بینیم برای نیکو کار خود دو مقدار ثواب از برای بدکار خود دو مقدار عذا
بعد ازان این آیات تلاوت فرمود انتهی بلفظه **باقیماند** تذکیر مطاعن جناب صدیقه و جواب آنکه اینهمان
طعنهای دیرینه است که علمای ما چنانچه باید از اصلش برآوردند پس بدون روان عقلا یا نقلا چگونه یاد
کردنش بمجتهدین می زیبد و سخن سازی نقال کشمیری و چرخ و بازی هزال لکنهوری ایشان را چی فریبید دهند
میگوئیم که اگر طعن ازینحیثیت است که صدور گناه از ام المومنین عائشه لازم آمد بحکم این آیت پس علمای رفض
قابل خطاب نمانند زیرا که این آیت قضیه شرطیه است نه بینی که لفظ یضاعف مضارع مرفوع بود لیکن بسبب
جزای شرط افتاده مجزوم گردید و هر دو طرف شرطیه را که مقدم و تالی عبارت از انست مطابقت
ضروری نیست پس تواند بود که قضیه شرطیه صادق باشد بدون آن مثلا اگر کسی گوید بخطاب این مجتهد که
ان کنت حمارا فتکن ناهقا البته برجای خود خواهد شد و حماریت مجتهد لازم نخواهد آمد و اگر فی المثل معتقد
در آیت کریمه شود معاذ الله باید که ازان نیت خود دست بردارد و به تکفیر خود هم بپردازد وقتیکه فاحشه
را بر امر قبیح مستهجن الذکر محمول سازد و اگر طعن ایشان ازین سبب است که میانه صدیقه و حضرت امیر محا
بوقوع آمد و حالت منتظره باقی نماند **گوئیم** مگر کتب اهل حق ندیده که محدثین مورخین نوشته اند که روسای
هر دو لشکر یعنی جناب امیر و حضرت عائشه و دیگر بزرگان بمسالمه راضی شدند و انتقام ذوی النورین را
اتفاق مسلمین محول نمودند و بعد یکدو روز چنان قرار یافت که بامدادان روسای دین بخلوت نشسته
و بالاخر منادی ندا کرد که زینهار کسی از اهل بلوا شریک نشود پس این گروه نفاق پژوه سخت متحیر
و چاره کار از عبد الله بن سبا رئیس اشقیا پرسیدند و بتعلیم او دل بران بستند که چون اهل لشکر غا
شوند حرب شروع کنند و باز رخنه در کار ایشان انگنند القصه بصلح و صفا انجامیده و مدعای جنا
صدیقه که اصلاح امور مسلمین بود بر روی کار آمده بود که این جنگ جویان و فتنه انگیزان کردند آنچه
داده بودند و هر یکی بخیال امنیتی ماند که عذر از جانب دیگر بهمت و از کتب امامیه مثل مجمع البحرین نجفی و غیره عیا
است که بلوای ذی النورین از جهت ابن سبا بود که او را علت نامه فتنه انگیزی دانسته اند و غیر او را در جنب
او برابر غازی نشمرده و قبل ازین کوشش این مطرود و اتباع او در برهمی دین و اسلام از کتب معتمده
امامیه عیان گردیده که مزیدی بران متصور نتواند شد تا بحدیکه این مضلین عالم و مخربین مذهب بنی آدم
دست از جان خویش بر داشتند و علم اضلال برافراشتند و از کتب فریقین بودن ایشان در جنگ

بل ثابت است پس این منافقین هر امری را که فیصل بشد سیر هم می زدند و نائره بلوی را که قریب الانطفا میگشت
...اذا تا لهب میگردانیدند **الغرض** چون حضرت صدیقه را قصد جنگ نبود چه امعذور نداریم بلی
رفضه را باید از طرف حضرت زهرا عذر نهادن که بر خلاف قران و حدیث وتمکین و وقار آنهمه فوج کشی
...مهاجرین و انصار نمایند یعنی لنساء بنی هاشم را بر ابتر یح مجلسی در یکجا جمع فرمایند و خود مقدمة الجیش
... در مجالس اصحاب سیف زبان برکشند و بالآخر چنانچه در کتب مجلسی وغیره است امام الائمه را
...جبت اختیار سکوت و عدم مقاومت خلفا دشنامها دهند کما سبق مجملا وسوف تعرفه مفصلا وحالانکه روبرو
...ران ملایک مقربین و جناب خاتم المرسلین توثیق شان این بود که بهر ظلمی که غاصبین خلافت کنند صبر
...اهم نمود و قفل سکوت از لب نخواهند کشود کما عرفت نقلا عن الکلینی وغیره و با اینهمه عهود موثقه و مواثیق
...ولده چنانچه مجلد فتن از بحار بر دایت کافی گواهست کشتی وکشاکشی با فاروق که رئیس المرتدین بود معاذ الله
...نند یعنی باخذ تلابیت عمر وکشیدنش بسوی خود مرتکب شوند نعوذ بالله من شرور الرفضه و مکایدهم
...بعد از ین کتاب الله در باره صدیقه رضی الله عنها باید کشاد و غور باید کرد که حق تعالی با وصف تفضیل
...معنی که وَلَا تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا ... قرار داده حکم تعظیم حضرت سید المرسلین ...
...فرمود پس ثابت شد که بگفتن ایشان حرام شده و در ... يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَن تَعُودُوا لِمِثْلِهِ
أَبَدًا إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ از تعمیم لفظ مثل ... انجا مید که هیچ گناهی را مثل ان بسوی
...صدیقه نسبت کردن درست نیست بلکه حرام است ولاریب که عداوت حضرت مرتضوی گناهی است که در کبیره بودنش
...شکی نیست و از ینجا نیز حکم نمودیم که قصد انجناب محاربه بحضرت مرتضی نبود و الا باید که رفضه با حد الامرین قائل
شوند که جنگ با جناب مرتضوی با وجود تقسیم کبیره نیست حالانکه از خاتمه تجرید حامل عرش تحصیل کفر محارب انجناب
...ظاهر است یا آنکه حق تعالی عالم بانجام نبود تا عموما تعظیم امهات المومنین بر همه امت واجب نمود بالجمله چون
...ضرورت تذکر این مقدمه مطابق اصول رفضه چنانچه دانستی داعی شد که بر مثل عبدالله بن عباس بر تقدیر
تخلف دو گونه عذاب مسلط شود اکنون استجاب حکم بفضیحت خویش و نصیحت دیگران غیر از جهل و نادانی
...چنین حمل توان کرد یا در تحقیق الزام انتظاری باقی است حاشا و کلا علاوه ذکر حرب جمل مبنی بر آنست که
...لفظ مبنیه غفلت یا تغافل اتفاق افتاد بلکه بر عادت خود نش رو داد زیرا که دانستی ببرهان قرانی که قصد
...ربا نکردند و جمع لشکر بانتقام بلوائیان که مثل مور و ملخ بودند واقع شد و اصلاح ذات البین پدید آمد
...کین اهل فتنه چنانچه باخبار امر موحش باعث نهضت امیر گردید مطابق آن عمل نمودند و حضرت امیر در آن وقت
چنانچه از نهج البلاغت ظاهر می گردد محکوم شان بودند کما مر سابقا تا بیک ناگاه فتنه برپا شد و لفظ مبنیه
دلالت بران دارد که گناهی باشد قصدا آوجهرا مثل انچه از عبدالله بن عباس صدور یافت که کشتی
...مجلسی وغیرهما بظهور آن اقرار داده کما سیجئ ان شاء الله تعالی **قوله** عجب تر آنکه الخ **اقول**

حکم مجتهد باعلم بودن شهرستانی در علمای اهل سنت دلالت دارد بر قلت علم و استعداد او چنانچه بر ناظرین
کتب کلامیه در رجال مخفی نیست کاش منهاج السنة را میدید **باقیماند** آنکه مجیب که درینمقام ذکر تخلف ابن
عباس می نماید و از تخلف اصحاب کرام بر دعوی رفضه لیام جسابی بر نمیدارد بر جای خود است زیرا که مجتهد
در ابطال شهادت امام حسین ع سخن رانده پس درینجا باید نامهای آن مردم را گرفتن که زبان رفضه بمناقب
شان میگردد و حالانکه از امام حسین ع متخلف اند پس عجب اینست که مجتهد اینمعنی را بر حالش نداند و دعوی تخلف
اصحاب نماید مع ذلک مجتهد حدیث تجهیز جیش که بلفظ لعن الله آورده معلوم نیست که صحت آن کی ثابت نموده
حضرت صاحب تحفه درینمقام میفرماید انچه دلالت بران دارد که این خاتمه بمرتبه صحت نرسیده بلکه موضوع است
ولیکن چون مجتهد الزمانی سیاق و سباق کلام علمائی اعلام را نمیفهمید انکر الاصوات را از سر می آغازد و خرفیه
را بنیاد می نهد **تفصیل** این اجمال آنکه درین شهر متکی آریکهٔ اقبال رفضه این اعتراض را در کلام خود تقر
کرده نزد رشید المتکلمین فرستاده بود و در رقعه بعد از اخراج عبارت ملل و نحل که در عبارتش السلاک
داشت در پیرهن نمیگنجیدند و قطعاً چنان می فهمیدند که او بر شمشیر بر زین نهاده چون جوابش در ایضاح دین
ان گرفتند و دم بخود ماندند اکنون عبارتش باید شنید و سخافت اعتراض و متانت جواب بمیزا
عقل باید سنجید **قوله** وهم انکار تتم ... ش که در ملل و نحل موجود است انتهی **اقول**
حضرات امامیه تتمهٔ حدیث اسامه را ... بجاه طعن بر صدیق اکبر رضی الله عنه الزاما علی اهل الس
کتب ایشان نقل کرده اند و صاحب تحفه انکا ... خود آن تتمه در کتب مسنده محدثین معتبرین اهل سنت لقید
که استدلال روایت در هیچ مطالب موقوف بر آنست فرموده پس او مانع صحت آن جمله باشد درینحال اثبا
صحت آن جمله از کتب مسنده محدثین معتبرین بر مستدلین بآن لازم و از وقوع آن در کتاب ملل و نحل شهرستا
که نه ان کتاب از کتب حدیث نبوی ع و نه آن جمله در ان باسناد مرد لیست منع صاحب تحفه را چه ضرر و حضرا
امامیه را کدام نفع متصور پس بوجود ان جمله در متن کتاب ملل و نحل طعن بر صاحب تحفه نا موجه باشد انتهی
اینکه شنیدی تقریر لیست مجمل در نقصان تحریر که از متکی آریکه اقبال رافضه صادر شد که بر کید د
اکتفا کرده بود اکنون حرفی چند از بنده مستمند در شرح اجمال خبایای مقام و زوایای کلام باید شنید که
با رفضه این دیار مطارحه این امر بوقوع آمد تحفه را روبروی اثنا عشریه گذاشتم و گفتم که در افادات عل
قدس سره العزیز تامل بکار برند و بیدماغی نفرمایند پس هرچند کاوکاو بسیار کردند و اصوات منکره آغا
نهادند لیکن بالاخر مطلبی بغیر ازین که تقریر رشید المتکلمین نور الله مرقده دالتی منقح نشد بر نتیجی که عبارت
چنین است که جمله لعن الله من تخلف عنه هرگز در کتب اهل سنت موجود نیست و بالغرض اگر صحیح هم باشد
اینست که اسامه را تنها گذاشتن و از همراهیان برای انتقام زید بن حارثه پهلو تهی کردن حرام است
و چون ابوبکر بخدمت امامت متعین شد از جمله امور او را استثنا واقع است بلاشبه قال الشهرستانی

فی الملل والنحل آن ہذہ الجملۃ موضوعۃ مفتراۃ و بعضی فارسی نویسان که خود را از محدثین اہل سنت شمردہ اند و در
تفسیر خود این جمله را آورده برای الزام اہل سنت کفایت نمیکند زیرا که اعتبار حدیث نزد اہل سنت بیافتن حدیث
در کتب مسنده محدثین است مع الحکم بالصحة و حدیث بی سند نزد ایشان چون شتر بی مہار است که اصلا گوش
بران نمی نہند انتہی کلامه اعلی الله فی الجنة مقامه **و پر ظاهر است** که چون رفضه را در احادیث مسنده
صحیحه امید بدی که در تصانیف صدوق صاحب رقعات و مقنن توقیعات و مانند دوست خر فشار باشند کما عرفت
درین جمله که زینهار در ہیچ کتابی از کتب مسنده حدیث با وجود ذکر قصه تامیر اسامه و حدیث تجہیز جیش موجود
نباشد و نه سندش ہنوز پیدا شود و محدثین و متکلمین در کتب کلام و احادیث انکار نمایند چگونه کلام نکنم و لب
سوال برای طلب صحت سند نکشایم چه جای آنکه فریقین برای اتفاق کنند که بعد از ثبوت ایمان شخص هفتاد
تاویل برای او باید کرد کما یظهر من اللوامع و غیره من تالیفات المجلسی الاول و ہکذا اصرح علمائنا قریبا منه
لیکن که تاویلات رفضه درباره منافقین مثل شیطان الطاق رد و کلام ما بمقدمه صحابه سیما خلفای راشدین
و امثال ایشان جاری شود که باعتراف ملا خلیل در شرح کلینی کما ستعرف امت حقیقی باشند که ہزاران مناقب
ایشان از آیات قرانی و احادیث رسول یزدانی بظهور انجامد چنانچه در مجلد اول خصوصا در مقاله سادسه از
اقول فاز این جلد نقلا از کتب معتمده رافضه عنقریب گذشت پس ہیچ گونه عقل ازین در مطاعن بزرگان قرین مهاجرین
با احتیاطی را تجویز کند **القصه مجتهد الزمانی** که درین مقام ہم تشبث بر جمله لعن الله نموده و عبارت شهرستانی
آورده و انتہی کلامه گفت حقیقة تقلید کنتوری و کاسه لیسی و فضله خواری است با وصف انیکه خود را رئیس
المجتهدین می پندارد و او را الایق جواب تحفه نمیدانند کما سبق تفصیله فی المقالة السادسة و من ہر چند در نقل
عبارات کتاب استکراه شدید دارم لیکن الضرورات تبیح المحظورات پس بدانکه کنتوری شیاطین عبارتیکه از تحفه
نقلش بر داشتم چنین میگوید که اما آنچه گفته جمله لعن الله من تخلف عنها ہرگز موجب اہل سنت و جماعت نیست
سبب دلیل جہل و نادانیست زیرا که جمله مذکوره در کتاب ملل و نحل شهرستانی اشعری که در شرح مواقف
تقلیعن آمدی و در رساله عقاید ملا یعقوب بنبانی بر سبیل تسلیم و در کتاب شرح نہج البلاغت ابن
ابی الحدید معتزلی مذکور است و چون در نقل و حوالہ این ناصبی صفت کذب واقعه البیاه است بنابران ما در ینجا
بر نقل از الکتب مذکوره اکتفا نکرده بنقل عبارات انها می پردازیم پس بدانکه در کتاب ملل و نحل در ضمن
اختلافات صحابه مذکور الخلاف الثانی فی مرضه انه قال جہزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنها فقال
قوم یجب علینا امتثال امره و اسامة قد برز من المدینة و قال قوم قد اشتد مرض النبی صلی الله علیه وسلم
فلا تسع قلوبنا لمفارقته والحالة ہذه فنصبر حتی نبصر ای شیء یکون من امره انتہی **و این کلام** کنتوری کیاد ضحکه
صبیان است بچند وجه اول آنکه لفظ انتہی دلالت بران دارد که تمام کلام شهرستانی نقل کرده حالانکه چنین
نیست بلکه حقیقة مقولات شهرستانی را در شکم خود برده تا عوام بدانند که این جمله در ملل و نحل مذکور است

بی آنکه تعرضی بوجه من الوجوه کرده باشد اگر عبارتی را که صاحب تحفه و دیگر ہمابندہ من کلام وحدیث از ملل آورده لفظ صریح در موضوع ومفتری بودن جمله مسطوره است کما عرفت در نسخ ملل نیابی باز ہم عدم اعتماد این جمله باعتبار معنی از عبارات شهرستانی بی تکلف بر می آید وعبارت سابق ولاحق شهرستانی جمله معلومه را از نظر اعتبار ساقط میگرداند پس بنیاد بدگوئی وطعن وعیب جوئی اشدین بر امتثالش گذاشتن نزد ہیچ عاقل مسموع نیست والحمد لله که آنچه این مکار غدار برای علامه دہلوی گفته خود دران گرفتار شده وتفصیل عبارات ملل وشمولش بر عدم اعتماد وخلل عنقریب مفصل می آید ان شاء الله تعالی واین شمول محض بشمول تائید الٰہی است زیرا که کتاب ملل ونحل در مقالات اہل عالم است یعنی جمع کردن اقوال واعتقادات بنی آدم وتاویل ان احیانا نه رد وقدح بران ودرینمقام شهرستانی تصریح کرده که چنان نیست که رفضه دل بدان بسته اند **دوم آنکه چون باعتراف** کنتوری کلام ملا یعقوب بر تقدیر تسلیم است پس صحت واقعی جمله معلوم که کلام در انست کجا لازم آید ایا در کلام صاحب تحفه جواب تسلیمی مذکور نیست و آمدی وغیره ہم سندی برای آن ذکر نکرده اند **سوم آنکه حال** ابن ابی الحدید بخوبترین وجوه درین کتاب از سابق ولاحق الزاما وتحقیقا عیان گشته اکابرش استناد نمودن ماجرای عجب است وبر نقل او برای الزام اہل حق دل دادن کار سفیه قلیل که او جا ہا در رد مطاعن شیخین تیر کش خود را خالی ساخته ودر برخی از مقامات نزد دغا ودخل باخته خصوصا وقتیکه ہزل نقیب استاد خود را دخل میدہد الی غیر ذلک الغرض کنتوری از راه گریزپی ویاوه گوئی چرخ وبازی بسیار کرده لیکن صحت جمله مذکوره که صاحب تحفه مثل محدثین طلب فرموده ہنوز بدرجه ثبوت نرسیده **آمدم بر نقل** عبارت ملل ونحل پس بدانکه کتابی که من دارم درہمین ایام منقول شده است از نسخه که نزد یکی از رفضه کشمیر بود وگویند که او در زمان مجتہد جائسی درین شہر وارد شده وتا مدتی مقیم گشته از حواشی او که بر اصل کتاب بود چنان معلوم میشود که گرگ کہنی است باران دیده ورو باہی است کوه وہامون نوردیده درین نسخه ترین عبارتیکه کنتوری نقلش کرده ومجتہد طوق تقلیدش بگردن نمود انداخته مقوله شہرستانی اینست وانما

قدمت ہذین التنازعین لان المخالفین ربما عدوا ذلک من الخلافات الموثرة فی امور الدین وہو لیس کذلک

بل کان الغرض کله اقامه مراسم الشرع فی حال تزلزل القلوب وتسکین نائرة الفتنة عند تقلب الامور انتہی کلامه **ومحصول انکلام** چنانست که قصه قرطاس وتجہیز را تقدیم ازان دادم که رفضه این ہر دو را از ان خلافیات مقدم دانسته اند که رخنه در کارہای دینی انداخته وسخن ایشان بیجاست غرض صحابه اقامت مراسم شرع بود در وقت تزلزل قلوب وتسکین نائره فتنه در تقلب امور نه مخالفت رسول مقبول ﷺ فکیف در امور دیگر که کمتر ازانست انتہی بالجمله اسامه ہمین خیال که چگونه حضرت پیغمبر را درینحال بگذارم وبلشکر گران درینوقت که غبار شورش اعدا از ہر جانب خاسته از مدینه برایم بطلب مادر خودش پس از کوچ باز گشت وعلم بر در دولتسرا نصب کرد وبمجرد وفات سرور کائنات ﷺ اصحاب کرام بحفظ ملت اسلامی مساعی مشکور بتقدیم رسانیدند

تاآب رفته بجو آید وکسی را از مرتدین واعراب حوصلهٔ کارزار باقی نماند که بر سر ایشان تازد و بر دین ایشان نزا
بنات النعش سازد بالجمله این عبارت عربی وحاصل ومحصولش بفارسی مطابق نسخهٔ جدید بود اما نسخ قدیمه پس چون اکثر
اکابر علما متصل عبارت ملل که از نسخهٔ خود نقلش کردم این مضمون را هم آورده اند که جملهٔ اخیر حدیث تجهیز جیش
موضوع است چنانچه عبارتش دانستی ازانجمله است صاحب صواعق محرقه مولانا نصیر الملة والدین امام المعقول
والمنقول سید سند خواجه نصر الله کابلی وازانجمله است صاحب سواطع مشرقه یعنی فرزند ارجمندش حاوی
علوم فروع واصول که برای تائید افاداتش این شرح نوشته واز نظر ناظرین برگذشته وازانجمله است علام
دهلوی خاتمة المحدثین وقدوة المتکلمین واسوة المفسرین وازانجمله اند بعضی دیگر از علما که تبحر در حدیث وفقه
داشتند وبر کتب فریقین نظر می انداختند وبرین نسخهٔ قدیم معنی عبارت صاحب ملل ونحل برین طور مربوط
میشود که قول او واین جمله موضوع ومفتری است دفع دخل مقدر است گوینده میگفت که حضرت صلی الله
علیه وسلم متخلف را ملعون فرموده وتو میگوئی که غرض صحابه اقامت مراسم دینی بود جواب داد که نزد محدثین
اینجمله گوئی نمی ارزد بلکه موضوع ومفتری است **الغرض بوضوح پیوست** که گفتگوی رفضه درهمین
عبارتست که این اکابر واحد بعد واحد از ملل برای وضع جملهٔ مزبور می آرند بخلاف عبارتیکه نقلش کردم
وحاصلش ذکر نمودم که دران کلامی نیست وچگونه کلام توانند کرد که مجتهد عنقریب در مقالهٔ ثامنه هرچند ترجمه
تمامش را نقل نکرده ولیکن آنچه آورده اگر عبارت ملل را که بر عدم اعتماد جملهٔ مذکوره دلیل باشد معین
میکند وصاف صاف ازان بوضوح می انجامد که شهرستانی تکذیب رفضه می نماید یعنی آنچه میگویند که این
دو امر ازان خلافیات است که در تخریب دینی موثر باشد از لاف وگزاف رافضیانست ودر واقع اقامت
مراسم دینی بود پس خیانت کنتوری هرزه درا دیدنیست که کلام شهرستانی را که بزبان حال میگوید که خاتمه
حدیث تجهیز اعتبار را نشاید از میان انداخت وانتهی کلامه بر زبان خود جاری ساخت وحماقت مجتهد بسیر
است تماشا کردنیست که عبارت سلیس فارسی مترجم را هم نفهمید شاید بذهن او چنان راسخ گردید که تصحیف
حاصل نمیشود بالفظ مذکوره باشتقاقاتش باستعمال نباید **طرفه آنکه** کنتوری دریده دهن تلمیذ گرگ کهن
ابدا از عبارت منقوله وتفصیل اجمال کذب وافترا را از مزید نادانی واتباع خطوات شیطانی با وجود دیدن

صواقع وشرح آن چنانچه می آید بصاحب تحفه نسبت کرده که اما آنچه گفته قال الشهرستانی فی الملل والنحل
ان هذه الجملة موضوعة مفتراة پس کذب صریح وافترای فضیح است واصل عبارت او که متضمن اثبات جمله
مذکوره است آنفا نقل نموده شد اما آنچه گفته بعضی فارسی نویسان که خود را از محدثین اهلسنت شمرده اند
ودر سیر خود این جمله آورده برای الزام اهلسنت کفایت نمیکند مرادش از بعضی فارسی نویسان جمال الدین
محدث است کما صرح به ابن نصر الله فی حاشیة الصواقع وجوابش آنکه دانستی که تنها فارسی نویسان که خود
را محدثین اهلسنت نامند این جمله را در کتب خود نیاورده اند بل دیگر علمای معتبرین نیز آورده اند الحال هم

اگر برای الزام اہلسنت کفایت نکند پس دلیل مکابرہ ایشان است انتہی کید آین مکار غدار باید دید
کہ دامن خود را با وجود خیانت شدید چگونہ پاک میکند یعنی مدعی اینمعنی است کہ از عبارتیکہ نقل کرد
صحت جملہ بہ ثبوت رسید اعوذ باللہ زینہار نہ سندی بہم رسید کہ روافض برای خاتمہ حدیث در قرطاس
توانند آورد نہ صحت آن از کتاب ملل ثابت گردید بلکہ خلاف آن واضح شد کہ عدم اعتبار این جملہ
وخیانت کنتوری وحماقت مجتہد مثل نیم روز روشن گشت **اینہا کہ گوش کردی** بعبارت
لاحق تعلق داشت کہ ذکرش را مجتہدین ومقلدین منافی خویش عرض دانستند اما عبارت سابق کہ اہل
را از مطاعن راشدین عموماً مسلوب گرداند وبالخصوص خاتمہ حدیث تجہیز را از بیخ برکند پس اینست
قبل حدیث از قرطاس شہرستانی این عبارت گفتہ اما الاختلافات الواقعہ فی حال مرضیہ وبعد وفاتہ
بین الصحابۃ رضی اللہ عنہم فہی اختلافات اجتہادیہ کما قیل کان غرضہم فیہا اقامۃ الشرع وادامۃ
مناہج الدین بار قضیہ قرطاس بروایت بخاری آوردہ وخلاف ثانی ہمین تجہیز جیش را قرار داده
شہرستانی کہ افعال اصحاب حتی رسامہ را خیر خواہی وورد دینی ودر اجتہادات می آرد چگونہ ایمان
بصحت لعن اللہ من تخلف از اہل سنت داشتہ باشد **واگر گویند** واز مقولہ شہرستانی فی الجملہ
وتخصیص آن دوام یا دامت مناہج شریعت معلوم میشود وتو تعمیم کردی گوئیم ہرگاہ قصہ قرطاس
در بخاری از ان روز صحابہ را در مرتدین شمردہ ودرین تخلف ہفت طبقہ زمین را با آسمان برابر
شہرستانی چنان باشد تعمیم مذکور بر امور دیگر کہ فروتر از النست بطریق اولی خواہد بود کما انہ ناعقہ
تلخیص مقالہ فکیف کہ از کلامش اما الاختلافات آه صراحۃ ثبوت رسید کہ غرض صحابہ کرام در ہمہ این امور
احیای مراسم دینی بود چنانچہ مذکور میشود وشرح آن امور دیگر عنقریب می آید لعنوانیکہ تحریف ایہام
واخرین اہل بکیدت رو نماید **اگر در عبارت** ملل غور کنی واستیعاب اینقام نمائی خواہی
کہ مولفش مزید اہتمام در دفع مطاعن نمودہ حالانکہ ذمہ او بدان مشغول نبودہ زیرا کہ مقالات اہل
راجمع کردن کار اوست نہ رد وقدح واماطت اشواک وتاک ساختن خس وخاشاک کما لا یخفی
تقریر او از سابق اینست کہ شبہات زمانہ آخر بعینہا مانند شبہات زمان اول است واکثر شبہات
است حال امم سابقہ اگر بسبب تمادی زمانہ مخفی است باری درین امت مستتر نتواند بود کہ منافقین
نہی حضرت صلی اللہ علیہ وسلم راضی نبودند وخلاف آن بجا می آوردند ذو الخویصرہ گفت عدل
عدل نکردی وحضرت فرمود اگر من نکنم کیست کہ عدل تواند کرد پس بہوای نفسانی مقابلہ الغی نمود
سید الناس وچنان گذشت کہ قوم مارقین از وبہم رسید وگروہی از منافقین گفتند هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ
شَيْءٍ ونیز لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا ولَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا
کہ صریح انکار قدر است وقول گروہی از مشرکین لَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ

بمعنی اَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللّٰهُ اَطْعَمَهُ تصریح است بجبر و دیگران راه جدال پیش گرفتند در ذات مقدس باری عزوجل تا ممنوع و مخوف گردیدند بقول او تعالی وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ الاٰية این امور در شوکت و تندستی حضرت بود منافقان از مخادعت دست برنمی داشتند و نفاق شان ظاهر میشد وقت اعتراض بر حرکات و سکنات سرور کائنات پس اعتراضات منافقین مثل تخم بود و شبهات زائغین و ضالین که ظاهر شد مثل زروع و فروع عبست در اینجا معترضی میگفت که در اختلافات صحابه چه میگوئی پس شهرستانی جواب داد که آن امور اجتهادیه و احیای مراسم شرعیه است اختلاف اول حدیث قرطاس دوم امر جیش سوم قول فاروق که حضرت را بآسمان بردند چهارم مهاجرین گفتند که مکه مدفن شریف است که مسقط راس منیف است و انصار میگفتند که مدینه دار الهجرة و مدار نصرت و بعضی بیت المقدس را که معراج شریف از آن بود نشان دادند پنجم تقریر امامت در سقیفه ششم امر فدک و روایت عدم میراث هفتم قتال بالغین زکوة هشتم تنصیص بر خلاف فاروق نهم اختلاف امر شوری باز اتفاق بر ذی النورین دهم واقعه جمل و اثبات رجوع این بزرگان ازین خلاف و ندامت ازین فتنه که گذشت پس ازین تقریرات سابق و لاحق معلوم شد که شهرستانی مطاعن اهل ضغاین را بر خلاف داب خود نسبت گردانید و این اهتمام در جواب نمود و ازین بیان حال اقوالش نیز مطابق معقول و نقل بظهور آمد کما قلنا اکنون خرافات رفضه از قدیم و جدید باید دید که عبارات او را از میان بر انداختند و از هر طرف شور و غوغا بر داشتند و مثل زاغ و زغن و بوم شوم خانه کن از هر جانب کاو کاو کردند و داد مکاید ثعالب دادند از آنجمله است محقق جیلانی از غولان بیابانی که او عبارت اما الاختلافات را که دفع دخل بود از میان در ربود و در فتح السبل وانمود که منافقین بر افعال نبوی اعتراضات میکردند پس اعتراضات شان مثل دانهاست و روئید از انها شبهات مثل گیاه اول این منازعات قصه قرطاس است و از آنجمله اند مجتهدین و متکلمین ازین قوم که کنتوری هم فضله خوار ساز تست الی غیر ذلک من اهل الفضول پس اهل دین را که همت بتحقیق حق میگمارند ضرور است غور و تامل در عبارات ملل بکار بردن و بر محرفین و کاذبین لعنت نمودن و بیزاری از نفاق اهل شقاق جستن و دل بر احقاق حق و ابطال باطل بستن و حق اهلسنت که در زمان متوسط لص متغلب که او را محمد مکی مانند و شهید اول لقب او گذارند بعد از آنکه اهتمام مدارس بدستش آمد و اعتبار تمام و وجاهت مالاکلام او را بهم رسید پس در تحریف روایات و تلبیس مخلوقات یگانه روزگار و استاد بیکار و جاسوس هر شهر و دیار گویا غائب عن الاحساس و ملقی وساوس فی قلوب الناس بود که حق تعالی او را در دنیا بعد ظهور مکاید ابو جاد اقراه رسانید و زین الدین عاملی را در پهلوی او نشانید که ندای سروش یعنی لو کنت عبدی فاصطبر بعد از خروش رب انی مغلوب فانتصر در کرامات جلیله اش می سرایند و قلوب نو مومنان می ربایند باز در تلبیسات قاضی مذکور را به اصطلاح هندیان بسبب تقرب سرکار نور جهان شهید ثالث بالخیر و امام المسئولین و خاتم شهدای تشیع توان دانست که از تالیفاتش ظاهر است که علمای شیعه چندان وجاهت در ندمای سلاطین بهم رسانیدند

که شیخ الاسلام را کشتند و مهلتی ندادند و دیگران راه دردمندی و غمخواری بر قتل او کشادند و افسوس کردند
و لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام چه حضرت ام کلثوم را بفاروق دادند باز بتعلیم فیروز بر چنین خلیفه اعظم
فیروز گشتند باز دختر مکرمه خود را بیوه و لخانه بردند و لبس سوگواری نشانیدند کما فی تهذیب الامام الاعظم الطوسی و
نزد جمعی از اکابر امامیه بلکه ائمه هدی او جنیه بود که از خانه فاروق برخاستند و مثل مادر خود بر هوا نشست و ایام
عدت را برباد گردانید و مامون با وجودیکه از فرقه ناجیه اهل الاعتبار بود کما فی مجالس بر طل بوق بزهر دادن
امام ثامن برضا در داد و امور سلطنت بطمئن و مامون شد هم در رسم ماتم بنیاد نهاد و تسلط اول سلاطین صفویه در
ایران بلباس مشیخت و التصوف و خروج پیران بدستگیری مریدان بود و از پس رسس بدعت رفض ظاهر شد و بر
اظهار قاضی تردد در فع گشت باز بخفیه تقیه داخل شد چنانچه افیونی در کوی افتاد و دانست که در خانه داخل
شد قضارا نابینا بر سر همدران افتاد افیونی بغیره زد کیستی که در خانه در آمدی گفت عجب است که بینا باشی و خانه
خویش را ندانی آنگاه دانست که حقیقت حال چیست پرسید چه پیشه داری گفت قند فروشی گفت دانگی بگیر
و قندی بده بالجمله **زمین و آسمان** و خمیر و طینت این بداندیشان غیر از مکر و لوم منافقین چیزی
دیگر نیست قال الله تعالی لَهُم مِّن جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي
الظَّالِمِينَ و در زمان متاخر مثل جامعین بیاض کسی را نخواهی یافت که بفرمانش علی ابراهیم خان دست
از دین و ایمان بر داشتند یعنی در تحریف و تبدیل ازواج بانیان مذهب رفض را شاد ساختند مثل
سمساطی که تاریخ طبری را بر حالش نگذاشت الی غیر ذلک اری در باره کتابها که مثل آفتاب مشهور بود کید
ایشان منتشر شد بخلاف کتابهای دیگر مثل ملل و نحل که نسخ آن کمیاب است ببین که درین شهر عظیم هزار جهد
جهد یک نسخه این کتاب بدست آمد و چنان نمود که جز دو سه نسخه زیاده نیست **مدتی میگذرد** که درین شهر
بشیوع رسید و بر زبان هر خاص و عام جاری گردید که فاضل شهرستانی خلافیات اجله صحابه را که حالش دانستی
از باب نفاق میداند و صاف صاف میگوید که آنچه ایشان در واقعه قرطاس و جیش و سقیفه و مانند آن تقلید
ابلیس کردند بر غور همه محدثات دفتن و اصول همه مبدعات زمن بود پس طالبین و مسترشدین در چاره موجه حیرت
افتادند و اضطرابها و قلقها داشتند باری العبد بشفقت کتاب ملل و نحل برای نمودن شان بهم رسانیدم
و کید رفضه از نسخه جدیده چنان حل کردم که هر عاقل دانست که تلبیس مجتهد و اجمال و اهمال او پیش نمیرود
که اقرار العقلاء حجة علی انفسهم فقط کما اشرنا الیه دفتنه فرو نشست و حیرت و وحشت از میان برخاست فالحمد لله
اولا و اخرا و ظاهرا و باطنا و **درین مقام گمان نباید برد** که کیش من از سهام جگر دوز خالی
شد زیرا که بعنایت ایزدی عنقریب میشود که چون مجتهد در مقاله ثامنه باز این آتش رزم را خواهد فروخت تیرهای
خارا شگاف بهای هرزه درایان بی انصاف را باز خواهد دوخت یعنی بعنوانیکه طعن تجهیز جیش را از زیر و زبر میکنیم
که تمامی اولین و آخرین مجوسیان بی دین و یهودیان بی یقین از هر طرف تحسین خواهند و کلمه این المفر بخوانند

وعلم الردای ثمانیئی مثل ابلیس حدث کنان از آواز اذان بگریزد و مجلسی مقنن قوانین خاکستر مذلت بر فرق رفضه بریزد

قوله بارخدایا الی آخره **اقول** مخاطب لاثانی علامه دورانی درین مقام فوج خود را خود شکست میدهد زیرا که جمعی کثیر از اکابر مجتهد مثل حلی و شوشتری میگویند اسامه که بار بار مخالفت نبوی صلی الله علیه واله وسلم نموده و برز و وحی بدفعات پرداخته بلکه از انجهاد که حضرت برای آن رخصت نموده لعن الله من تخلف فرموده بود رو برتافته زیر رحمت درافت مندرج گردیده فرق اینست که نزد ما جمله لعن الله زنهار ثابت نگشته و جمله اکابر رفضه برین جمله به محاوره سر خود تراشیده اند اگرچه ارکان مزعومی شان تخلف ورزیده بودند وچون نفس تخلف از تجهیز موجب لعن است رد وحی وانهم بتکرار الطریق اولی باعث لعن خواهد شد و هرگاه هنوز مجتهد و بزرگانش با اسامه حسن ظن دارند باید که این لعن را ابر رحمت فرو آرند چنانچه سخن تکیه امام صادق ع را اعنی لعنة الله علی زرارة وهو شر من الیهود والنصاری بر مزید رحمت و رافت آن امام حمل نمودند چنانچه صوارم بدر فانی مجتهد الزمانی و شروح کافی و غیرها بران دلالت دارد چه جای آنکه اسامه باعتراف مرلقبی ثمانیئی در شافی جواب مغنی از احادیث و معاملات حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم فهمیده بود که امر جهاد علی الفور است و زنهار تراخی درست نیست و باظهار شوشتری اسامه خذلان اهلبیت طاهرین هم نموده و رشوت هم گرفته و به تحصیل زخارف دنیوی مصروف گشته و ان شاء الله تعالی این همه مباحثه را از کتب معتمده رفضه چنانچه باید در مقالات آتیه باثبات میرسانم و این همه عظام مجتهدین را بجاوی مستقر شان همقرین میگردانم و بآواز بلند نعره فلکیس منقوی المناهیة بخوانم رسیدم بر **حاشیه منهیه که عبارتش اینست** میاین عبارت عبارت

شرح مواقف است وهی هذه قال الامدی المسلمون عند وفات النبی صلی الله علیه وسلم علی عقیدة واحدة وطریقة واحدة الا من کان یبطن النفاق ویظهر الوفاق ثم نشأ الخلاف فیما بینهم اولا فی امور اجتهادیة لا یوجب ایمانا ولا کفرا وکان غرضهم منها اقامة مراسم الدین وادامة منهج الشرع القویم الی ان قال وکاختلافهم بعد ذلک فی التخلف عن جیش الاسامة فقال قوم بوجوب الاتباع لقوله صلی الله علیه وسلم جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه وقال قوم بالتخلف انتظارا لما یکون من امر رسول الله صلی الله علیه وسلم فی مرضه انتهی موضع الحاجة من کلامه و ابن ابی الحدید معتزلی نیز در عبارت خود فقره لعن الله من تخلف عنه ذکر نموده منه لاعفا الله عنه اگر مراد اینست که چنانچه صحت جمله لعن الله از ملل عیانست صحتش از عبارت مذکور در معرض تبیانست جوابش آنکه هنوز سندش را مجتهد از کتب حدیث پیدا نکرد تا بصحت سند چه رسد آیا نمیداند که سند عبارتست از رواة وصحت از ثقات واحیانا که مجتهد چون مار سیاه برخود می پیچد و از قانونیکه در سابق برای تنقیح یاد کرده میگریزد و ان شاء الله تعالی در مقاله آتیه از کتب کلامیه همقرین تعین میشود که انکار از صحت جمله مذکوره کار متاخرین است تا مجتهد بر تقریر بدر فانی در صوارم برای خوشنودی خاطر خویش وچندی از مقلدین بلادت کیش بگوید که این تعصب از عادات معاصرین است نه از متقدمین کرچنین بوده اند بلکه خود محدثین ومتکلمین از قدما تصریح می نمایند که این جمله را هیچگاهی

مقرون بسندی نیافته ایم واز ملحقات رفضه شناخته ایم چنانچه عنقریب تفصیلش بگوشت میرسانیدم وانیم ضمیمه
دیگر دانم که از شیخ علی وغیر او سند را طلبیده اشته بودند وانهمه ایمه عظام رفضه چون خر گل فرو رفتند وهرگز از عهده
عمده فارغ نگشتند واگر مراد اینست که نقل ان از آمدی نموده اند پس لا نسلم که مجرد نقل مستلزم صحت سند باشد
چه مجتهد در مقاله سادسه گفته که اکثر روایات مطروحه یا مأوله در کتب فریقین اندراج یافته وبرای تمیز صحیح از سقیم
کتب رجال نوشته اند اکنون جناب مجتهد اسامی رواة آن ایراد فرمایند تا اهل حق بحکم مجتهد از ورتنقید درایند ودیگر
مجتهد برای تحقیق حدیث مسند ابن بابویه کتابهای کشانید اهل سنت چگونه این جمله بی سند را بدون تنقید قبول نمایند
معهذا احتمال دارد که آمدی برطبق رد طعن رفضه آورده باشد وقرینه اینست که عدم اعتبار این جمله از کلامش
مثل کلام شهرستانی پیداست زیرا که او هم تصریح کرده که صحابه درین امور اقامت مراسم دینی نمود ندنه مخالفت
ومراد ایشان بر تقدیر ثبوت لعن همان معنی است که اهل تحقیق نوشته اند چنانچه از تحفه وصواقع بظهور پیوسته و
لاجرم از نوشتن این حاشیه کار بسته مجتهد نه کشاد واین تقریر هم او را فایده نداد بلکه موافق اشاره سابق محنت
برباد و گنه لازم افتاد **قوله** بر اصحاب فهم وفراست اه **اقول** ارباب عقل وکیاست نیک میدانند
که برین هفوات نیز اعتراضات واشکالات بعنوانی وارد است که رفضه مناصی ازان ندارند وخلاصی نمی یابند
اما اولاً پس از انکه ظاهر الفاظ احادیث متفق علیها دال بر آنست که مجتهد الزمانی چنان فهمیده که من
با حضرت عبد الله بن عباس حسن اعتقاد ندارم وآنجناب را معاذ الله از دائره وثاقت بیرون می شمارم
حاشا وکلا بلکه این تحاشی از همه عقلاست یعنی کسی از عقلای شیعه هم تواند گفت چه ایشان میدانند که مجیب
درپی الزامست اگرچه مجتهد را بنابر پیشه بزرگان خودیقینی نباشد الغرض بنیاد کلام احقر الانام بر الزام رفضه
لیام است چنانچه ناظرین بصارة العین از هر خاص وعام بامنعنی معتقد اند گو جناب بیر نابالغ خود را تبغافل
زنند واساس دانش وبنیش خود را برکنند **اما ثانیاً** پس از انکه انچه گفته که بعض روایات الخ بامنعنی برجای
نمود تواند بود که عنقریب بوضوح می پیوندد که روایت مذمت ایشان بر تصریح جهابذه مذهب متشیعین مثل کشی
از قدما وتقی مجلسی پدر باقر اصفهانی ومجتهد فانی پدر بزرگوار مجتهد الزمانی از متاخرین درا عتماد واعتبار سابق
الاقدام است پس البته معارضه صورت نمی بندد زیرا که تعارض فرع تکافو است پس مجتهد بمقتضای الکذوب
قد یصدق راست گفت که انیمقام از معارضه عاریست **اما ثالثاً** پس از انکه بنیاد تقریر مخالفت بر انست که
قدمای ایشان صاحب عدل وداد ورشد وسداد بودند واین کلام را رو بروی فقیر گفتن از عجائب وغرائب خواهد بود
آیا بخیال شان انهم نگذشت که علمای سنت توانند گفت که هرگاه محمد بن ابی بکر را که پسر صلبی حضرت خلیفه اول است
وبتنای خلیفه چهارم از مراتب جلیله ومدارج نبیله خارج گردید بسبب وقوع او در بلوی ومخالفتش با صدیق
ومرتضی که اولین باتفاق روایات فریقین در خیرخواهی ذی النورین میکوشید یعنی مزید محبت او داشت
حتی که مزین بمثابت متناهی الاضلاع تغیر میکند وچهارمین بحفظ وحمایتش سعی بلیغ میفرمود تا انکه اولاد

امجاد خود یعنی حسنین گوشوارهٔ عرش رب المشرقین را برین کار معین گردانید چون بلوی امتداد کشید و وآوردن
ایشان بمعارک دیگر نه پسندید و دیگران را از اولاد صحابه دیگر اگر مصدر جور و جفا می گشتند چگونه می ستودند
واگر حال خلفای راشدین چنان می بود که رفضه بیان میکنند البته برقدمای ما مخفی نمی ماند پس معلوم شد که
روافض تهمتها کردند نسبت باصحاب کبار بنا بر وجوهیکه در صواعق و تحفه اثنا عشریه مسرود است واین طور
مجتهد الزمانی ماخوذ از کتب مطبوعه مجتهد خانی است که مجیبین آن ستمظریفی هم بکار برده اند هر که خواهد بدان رجوع
نماید واعتقاد خویش بفضل و بلاغت این پدر و پسر بیفزاید اما رابعاً پس ازانکه دعوی مجتهد بانیمعنی
که کتابهای معتمد اهلسنت بمناقب و فضائل عبد الله بن عباس مملو است بجای خود است لیکن مشحون
بودن کتب معتبره شیعه بمدایح او پس عنقریب تکذیب آن می آید و بر عقلا ازان واضح میشود که این دعوی عین
بیهودگی واعتساف و یاوگی و لاف و گزاف است و زنهار بر اصول موضوعهٔ شیعه شنیعه انطباق نمیگیرند و
بجهت ظلمت و فساد نیت این سیه کاران برکسی نمی شنید اما خامساً پس ادای پیغام جناب امیر علیه السلام
وانچه بزبان عبد الله بن عباس بخطاب حضرت صدیقه درین روایت جاری گشته زنهار بر مدح او دلالت
نمی کند بسبب آن احتمالاتیکه شیعه درباره ایمان و جهاد و جانفشانیهای مهاجرین و انصار خصوصاً صناديد
ایشان ایجاد کرده اند فکیف که اگر ابن عباس اینچنین ظاهرداری نمیکرد حضرت امیر المومنین ع را که محیط اسرار
غیبیه و انوار لاریبیه بودند چگونه فریب میداد و مال بیت المال را تصرف خود می آورد و تنعم و ترفه را رونق
می بخشید و مؤید این معنی است تفسیر اهلبیت که علی ابن ابراهیم قمی شیخ کلینی لکار تصنیف آن بربسته زیرا که از مطالعه
آن ثابت میشود که جناب امیر او را از گوساله پرستان اعتقاد میفرمود چون نفاقش از جهت اتخاذ عجل
بمعرض ثبوت آمد این ادای رسالت ازو چگونه بعید تواند بود خود شیخین ع صناديد اصحاب سید المنافقین که
که در امانت نبوی صلی الله علیه وسلم شب و روز میکوشیدند و نصرت دین و شکست کفار و مشرکین مساعی
که بروی کار می آوردند حتی که از معذرت شریف و استعفا از تبلیغ نصب مرتضوی در کتب دینیه رفضه مثل
تالیفات حارثی و صافی ملا محسن پیداست که رسول خدا م لشکر مهاجرین و انصار را لشکر شیخین ع میدانست
و حکم را حکم ایشان و خود را تنها و ناچار و مغلوب و زبون در دست ایشان تصدیق میفرمود و این هردو
در خانه های خود بعبادت لات و عزی می پرداختند و نزد دشمنان عقل و دین از محققین متشیعین اینهمه
کششها برای امید دنیا مند و دل میداشتند و آنهم بسبب آنکه مضامین بشارت یعنی حصول خلافت
از کاهنین شنیده بودند چنانچه قبل ازین از کتب معتمده شیعه بوضوح پیوسته اما سادساً
پس ازانکه مجلسی در مجلد السماء والعالم از بحار الانوار تصریح باینمعنی کرده که برادر مرتضی جامع
نهج البلاغة را درین کتاب مقصود اینست که روایاتی را در خطب و مکاتیب و مواعظ جناب امیر
جمع کند که شیعه و سنی برآن اتفاق دارند و بجان دل آنرا خرند و همچو کاغذ از دست بدست

برند انتهی پس هر چند این کلام بر اهل سنت حجت نیست لیکن آخر اینقدر از ان بمعرض ثبوت رسید که بر
مرویات رضی در نهج البلاغة اتفاق رفضه حاصل است و عنقریب از کلمات طیبات مجتهد فانی ثابت
میکنم که مکتوب نهج البلاغة که دلالت بر انواع مطاعن و اقسام ضغاین دارد بنام عبد الله بن عباس است
نه برادر او کما یدل علیه الشواهد و القراین اما سابعاً پس آنکه بعد از ادنی غور بملاحظه این روایت که
مجتهد مختل الحواس برای مدحیت عبد الله بن عباس رضی بقلم آورد نقیض مدعا به ثبوت می انجامد چه در مقاله
سادسه عنقریب گذشته که علمای روافض درباره حدیث امیر المومنین که هر که مرا بر شیخین رضی تفضیل دهد
حد مفتری بر او خواهم زد چنین تقریر را مورد مباهات پنداشته و این تعلیل را مایه افتخار انگاشته اند که شرکت
شیخین را در فضیلت مرتضوی مستلزم است و عبد الله بن عباس با حضرت مرتضوی ع ابوبکر رض و عمر رض را در علم
و سابقت ایمان و دیگر مدارج شریک دانسته کما هو الظاهر پس البته نزد کاسه لیسان شیخ حلی و امثال او که تاویل
مذکور تراشیده او ست قابل حد و تعزیر باشد اکنون اگر جناب مجتهد الزمانی اجازت دهند بیت مشهور را
برای ایشان بخوانم ؎ ذهب الحمار لیستفید لنفسه ❊ قرناً فآب و ماله اذنان ❊ اما ثامناً پس از آنکه هر گاه
در روایت دوم ادنی غور نمائی واضح خواهد شد که آنهم دلالت بر نقیصه عبد الله بن عباس دارد نه مدح او
زیرا که چگونه عقل تجویز نماید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تبرا التعلیم فرماید عبد الله مذکور را از ام المومنین
و طلحه و زبیر رض و از ایشان آغاز این سلسله قرار دهد و غاصبین خلافت را که قران مجید را تحریف کردند و هزاران
نسخ آن بعداوت اسلام در آتش نهادند و مهبط وحی را سوختند و ام کلثوم را بغصب بردند و تمامی دین
شریعت را برهم زدند و عالمی را بمزید نفاق بدام و دانه گرفتند و رنور سقیفه خون خامس آل عبا ریختند
چنانچه در بعضی بسیاری از مضامین بر فتراک ائمه بستند که حرفی از آن بر زبان کذاب مفتری یعنی قاضی
شوشتری انیست که لهذا منقول است که چون کمیت بن زید الاسدی حال ابوبکر رض و عمر رض را از حضرت
امام باقر سوال نمود آنحضرت در جواب فرمود که ما فطرت قطره من دمائنا و دماء شیعتنا الا وهی فی
اعناقهما الی یوم القیامة و همچنین منقول است که چون زید بن علی را در معرکه قتال تیر بر پیشانی رسید گفت انما
اغا مافی هذا المقام یعنی مرا باین مقام رسانیدند انتهی و مخفی نماند که حدیث امام باقر رض هم از آن قبیل
است که برای مقوله ابن عمر الما بالینا انخلاب خالعین بیعت یزید پلید بکار می آید یعنی چنانچه امام باقر
شریک نبودند و نظر با مثال خود گفتند من دمائنا همچنین ابن عمر نظر بخالعین که احباب و هم وطن بودند
الی غیر ذلک من محاورات البلغا کما اشرت سابقا الی کثرتها لاجرم معقول نمیشود و مناسب و ظاهر
است که حضرت صلی الله علیه و سلم غاصبین خلافت و محدثین ضلالت را یاد لعن فرمایند پس عبد الله
بن عباس رض درین وقت هم بعیادت عجل در ساختند یعنی از رعایتش خود را معذور نداشتند و چگونه
تجویز کنم که ابن عباس رض در نفس باز پسین رعایت چنین ظالمین کند پس خلفا پاک دامن بودند یا عبد الله

ازگوساله پرستان باشند فانهدم اساس مذهب الروافض ولزم تبدیل المدائح بالنقائض واین خود تخییل که مقوله
ابن عباس اعنی اللهم انی احیی واموت لصنعه استقبال توبه و استغفار است در وقتیکه مردند و مرضیکه از آن
جان لسلامت نبردند پس اشعاریکه مجتهد الزمانی در مابعد نوشته اعاده آن درینمقام لطریق اولی واجب گشته
ع یکسر مو دلت سفید نشد ٭ هیچ مو بر تنت سفید نماند ٭ ای حسن توبه آنزمان کردی ٭ که ترا طاقت گناه نماند
وازینجا بر هر عاقل تیز هوش ظاهر شد که کلام مجتهد الزمانی لطور استنتاج از روایت ثانی که از نیحدیث حسن عقیدت
ابن عباس تا وقت فوت شان ظاهر میشود نظر سرسری بلکه خشک دماغی وخیره سریست وچرا نباشد که اگر مراد هم
اینست که روایت مذکور دلالت بران میکند که او از آغاز تا این وقت اعتقاد امامت مرتضوی داشت فهو تنافی
ما روی استاد صاحب الکافی و قدمر محصوله سابقا واگر عند الوفا تست فقد عرفت جوابه آنفا **اما تاسعًا**
پس حال آنمردم که احداث وابداع بعمل آوردند بقول مجتهد فانی در تالیفات خویش اینست که بحکم حدیث کافی
توبه شان مقرون باجابت باری نیست ومفضل ملوک جنوبی در هفوات خود بخصوص این امر میگوید ده جالیسی
هم بعد نقل این قصه درباب علامه دهلوی قدس سره العزیز دست از انصاف می شوید عبارت مفضل مذکور
نیست که در حدیث آمده که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده لکل صاحب ذنب توبة الا صاحب البدعة انا
بری منهم وهم منی برآء یعنی هر گناهگاری راتوبه است بغیر از کسانیکه بدعتی پیدا کنند که من از ایشان و ورم
وایشان از من دلتوبه صاحب بدعت درجه قبول نمی باید چنانچه مشهور است که در بنی اسرائیل مردی عیالمند
و پریشان بود شیطان او را وسوسه کرد و بدعتی چند بهم رسانید وبدین سبب جمعی کثیر براو گرد یدند وصاحب
سامان شد چون بفکر خود افتاد و از کرده پشیمان شد وحی به پیغمبر آنزمان آمد که آن مرد تا بر انجماعت اثبات
حق نکند وآن مردم را براه راست دعوت نه نماید توبه او قبول نشود پس آنمرد مجلسی ساخت وانجماعت
را بحق دعوت کرد وهرچند گفت که انچه قبل ازین گفتم باطل بود کسی از و نشنید وهمه گفتند که انچه اول گفتی
درست است وما ازان برنمیگردیم وچندروزه تضرع وزاری کرد که جان بداد و فائده نکرد در قیامت
عقوبت آن ضلالت خواهد یافت پس توبه محدثین عجل وخاذلین اهل بیت چگونه بمعرض قبول گردد چه جای آنکه
انجمنی نیارایند وکوششی دران نه نمایند غلط گفتم در وقت موت هم رعایت بدعت بلکه کفر معنوی فرمایند
وترانه سابق سرایند **اما عاشرًا** پس ازآنکه علمای رفضه دست سخن دراز کرده بودند داوراق کثیر
درین باب سیاه کردند که مراد از قدریه که مذمت شان در احادیث متفق علیه فریقین است آنمردم اند
که قدر را ثابت کنند نه آنمردم که انکار از قدر نمایند ومقولات اهل حق راکه تعلق بامرام معنی ثانی دارد
مضحکه می پنداشتند الحمد لله که بحدیث ابن عباس که او را مجتهد از عیوب پاک میکنند تصدیق اهل حق
مثل آفتاب نیمروز روشن گردید این است بعضی از فوائد ولطائف وعواید دیگر زین روایت بسیار است
ادنی غور ناظرین وسامعین دران کار است لیکن فیما ذکرته کفایة للمسترشدین وهدایة للمهتدین **قوله**

مثل این هر دو روایت الخ **اقول** اگر حوصلهٔ تقریر و تحریر باشد باید که روایت دیگر را از ابنیان ائمهٔ عظام خویش برآری و دقیقه درین باب فرونگذاری تا از منطوق آن هویدا گردانم که نقیض مدعای تو از آن در ثبوت است و آنچه فهمیده سست تر از نسج عنکبوت والبته عقلا میدانند که اگر روایات دیگر در دلالت بر مدعا ایت اول می بود البته از ذکر ببیاحتی و بذکر این امور نمی پرداختی بحمد الله که من آن روایات را جملهٔ در تالیفات بعضی از متعصبین روزگار در نظر دارم لیکن چون باعث تطویل کلام است لاجرم ازین وادی درگذشتم و بر استقرا و ذکاوت سامعین و ناظرین گذاشتم فنذکر دایا اولی الالباب **قوله** آثار روایات اهلسنت الخ **اقول** اگر منشائی ذکر این روایت آنست که من استغفر الله منکر مدائح و مناقب عبد الله بن عباس و ذمائم و مثالب آنجناب را که بزبان آورده و در لصارة العین نوشتم مطابق اعتقاد من است پس جوانشر غیر از تحاشی هیچ نیست چنانچه در سابق گفتم و تازه تر آمری که موید تحاشی باشد آنکه خاتمه فقل تعالوا ذکر مقام منجوانم لعینی لعنة الله علی الکاذبین بزبان میرانم و اگر سببش اظهار تجبر و کمال تتبع خویش است پس جواب نشر آنکه بالبته با نیمعنی معتقد توانیم شد در بعضی از جزئیات که تجبرش زیاده بر تجبر والد فانی اوست که بیچاره عیون اخبار را هم ندیده و بمطالعه مجالس المومنین فرا نرسیده و همچنین کتب دیگر بملاحظه نیاورده دامن بمعارضت برچیده تا مدتی زیر مشق فحول علمای اهل حق گردیده و این همه بعد از آنست که اول گادنازی او با حضرت امام رازی بود پس در بغداد الاسلام حقه بازی ایشان باید دید و نسج حیاکت ایشان در محاورات عرب باید سنجید و از نیجاست که قلب مزین در مکاتیبش خوناب است کما لا یخفی علی من نظر الی رسالة المکاتیب لروبته الثعالب والغرایب والضاف آن است که جناب مجتهد الزمانی را درین مناظره چه حاجت است که تبحر خود را باین امور اظهار فرمایند زیرا که هر که از ظرفا مقولات جناب ایشان در تشئید بچشم عبرت بین می بیند وقت خیال انمعنی که این مقاله با مقالهٔ دیگر چه نسبت دارد این بیت را یاد میکند **ع** گفتیم جوانی نه کم از گفتهٔ سعدی ؛ بلکین دو غزل خوب تر از یکدیگر افتاد ؛ و اگر مقصود آنست که مدح ابن عباس متفق علیه فریقین است بخلاف ابن عمر چنانچه مجملا گذشت و عنقریب مفصل خواهد آمد پس در همان مقام واضح خواهم ساخت که انکار مجتهد از فضائل و مدائح عبد الله ابن عمر علی الاطلاق مهمل است زیرا که مدح او در احادیث معصومین موجود است بخلاف ابن عباس که مدح او در مذهب رافضه انچنان است که میدانی لعینی معارضاتش بیش از بیش است چند انکه در احادیث اهلبیت میخوانی **قوله** چنانچه جناب الخ **اقول** اگر مدعای امام اعظم طایفه شما اینست که ابن عباس محب و تلمیذ حضرت مرتضوی بود چنانچه محب و تلمیذ خلفاست پس لایق آن نماند که امام اعظم شیعه شنیعه او را لستاید زیرا که ستودنش بعد از اثبات تشیع می باید و قد تقرر عند الحکماء الحاذقین والعلماء الراسخین ان به الامتیاز غیر ما به الاشتراک و اگر مدعا اینست که او محب و تلمیذ مرتضوی و دشمن خلفا بود پس مخالف تفسیر اهلبیت است کما سبق ذکره آمدم بر دعوی اشهر بودن پس اگر مرادش

اینست که در مذهب اهلسنّت واصول شان مزید شهرت یافته وتواتر واستفاضه رسیده البته قایل آنست که هر یکی
از سامعین وناظرین گوید انا علی ذلک من الشاهدین اما ادعای اشهریت بلنش در مذهب رفض واصولش پس
در خبر منع است وسندهای منع بسیاری گذشت وبسیاری عنقریب بعد ازین می آید وحال کتاب کبیرش از مجالس
المومنین معلوم میشود که اثری ونشانی از آن کسی را بهم نرسیده با وصف فاصلهٔ چند صد سال از شیخ حلی تا طلوع قاضی
عبارت قاضی شوشتری در کتاب مذکور اینست که اما اجوبه که شیخ علامه در کتاب کبیر ذکر کرده اند بنظر قاصر
این شکسته نرسیده بلکه از بعض ثقات مسموع شده که کتاب مذکور پیش از انکه به بیاض رود در فترتی که بعد
از وفات بادشاه مغفور سلطان محمد خدابنده ماضی واقع شد با بعضی از اسباب کتب شیخ علامه ضایع شد
تا غایتیکه نسخه از ان بنظر هیچ کس از افاضل روزگار نرسیده ونشانی از ان ندیده انتهی بلفظه ولیکن عقلای
دهر بعد از دیدن دعاوی شیخ حلی که بوی سفاهت این هنقبه از ان می آید ودر خلاصة الاقوال او مندرج
است مصراع مشهور را باین طور ورد زبان می دارند؏ قیاس کن زگلستان او بهارش را ۞ اما
انچه از شهید ثانی نقل کرده پس کاسه لیسی وپیروی شیخ حلی است آیا ناظرین نهج البلاغت یاد ندارند
که هجو ومذمت ابن عباس دران شده ومذکور است ومکتوب مقدس جناب مرتضوی بدلالت مطابقی
بران محتوی وقبل از ان نص امام سیزدهم رفضه یعنی صاحب بحار الانوار در همین گذشت که هرچه در دفاتر ثلثه
نهج البلاغت است شیعه بران اجماع دارند که از جناب امیر المومنین صدور یافته وبمرتبه اعتماد رسیده پس همه
مطاعن ابن عباس را ضعیف پنداشتن کمال جسارت وجرات است غلط گفتم سراسر ناصبیه است که از
امام اعظم وشهید ثانی غولان بیابانی سر زده **قوله** ومحمد بن الحسن الخ **اقول** این کتاب را از برادر
مجتهد الزمانی بدست آورده بودم که سید علی نام اوست وعمرش نسبت باین مجتهد القدر یکسال کمتر است
چنانچه از کتاب آئینه حق نما یاد دارم حتا تازه از عتبات عالیات برگردیده ومن وقت شنیدن انواع مشاجراتیکه
میانه ایشان دایر است ودیدن زیر وبیتاب ایشان زیر ترجمه هندیه که آخر التفسیر قران مجید قرار داده اند
خصوصاً بملاحظه دعای فرج که بزبان دهقانی نموده اند وحسن اتفاق روبروی مرزا مظهر علی پنجه کش از ندهای
مجتهد احباب فقیر خواند دو بیت گلستان شیخ شیراز را بار بار یاد کردم ؎ حاجی تو نیستی شتر است از برای
آنکه ۞ بیچاره خار میخورد وبار می برد ۞ ودر حق مجتهد شعر رساله کاشفة اللئام را ورد زبان دارم ؎
تراکی میسر شود انتقام ۞ که با ابن امّت خلاف است وجنگ ۞ **الغرض** جواب دعوی اشهریت چنانچه باید
درین نزدیکی دانستی اما انچه نقل کرده که بعضی از ذمایم که درباره ابن عباس وارد است محمول است بر آنکه
درباره عبید الله برادر اوست پس مارا حاجتی بجوابش نیست زیرا که اکابر مجتهدین مثل پدر مجتهد الزمانی
محقق را برای من درین باب باقی نگذاشته اند اینک مواعظ حسنیه او موجود است که برای تقرب امرای
این شهر مانند وب اکبر نوشته عبارتش آنکه هر چند که از بعض جاها مزید علم وفضل او مستفاد میشود ولیکن

بسیاری از احادیث دلالت میکند بر آنکه از وی بعضی قصور باصادر شده از انجمله اینست که چون حضرت امیر عبد الله
بن عباس را حاکم بصره گردانیده او مال بسیار از بیت المال گرفته بدون اجازت حضرت امیر بمکه رفت و متصرف
شد و نامه نوشت بآنحضرت که چون مرا اهل و عیال بسیار است آن مال را بر من مسلم دار و بعضی گفته اند که عبید الله
بن عباس است لیکن در نهج البلاغت فقط عبد الله بن عباس است و کلام حضرت امیر هم مشعر است بر انکه
عبد الله بن عباس باشد چه در نامه آنحضرت که بعبد الله بن عباس نوشته اند چنین مسطور است اما بعد همه خدا
که بودم که شریک ساختم ترا در امانت خود و ترا از جمله اصحاب خود گردانیدم و از اهل من کسی معتمد تر نبود از تو بجهت
یاری و معاونت و ادای امانت تو پس هرگاه دیدی زمانه را که بر پسر عم تو شدید گردید و دیدی غلبه دشمن را
بدگرداییدی پشت را و سلوک بر باد کردی و با و خیانت نمودی و از و مفارقت کردی و او را مخذول گردانیدی پس
نه با پسر عم خود معاونت نمودی و نه امانت داری کردی گویا که ترا از ینها مطلق بنیت قربت منظور نبود و گویا که
تو در دل اراده داشتی که هرگاه ظفر یابی در حق امت محمد صلی الله علیه وسلم خیانت کنی یا انیکه فرمودند فسبحان الله
اما تومن بالمعاد و ما تخاف معاش الحساب ای آنکسی که نزد ما از دانایان محسوب بودی چگونه گوارا میشود طعام
و شراب و حالانکه میدانی که تو حرام میخوری و می نوشی و کنیزان مسخری و نکاح زنان میکنی از مال یتامی و مساکین
و مومنین مجاهدین که براه خدا جهاد کردند پس از خدا بترس و مال مسلمانان را بانها رد کن انتهی بلفظه بالجمله چگونه
بخاطر کسی از رفضه خطور کند که این امور ضعیف باشد در مذهب امامیه و رئیس الطائفه یعنی علم الهدا ای برادر شریف
سید رضی آنرا در نهج البلاغت ایراد فرماید و حالانکه مقصود او چنان بود که انچه اتفاق ایشان بر اعتبار آن باشد
درین کتاب وارد کند اینست انچه مقتضای اصول مذهب روافض است که سخن بران میرانم که هر یکی از آن
طعن ابن عباس را معاذ الله مقتضی چه جای هیئت مجموعی مگر هنوز مجتهد الزمانی با دعوی مزید ولای شیر یزدانی
متردد است در کاملیت کبری که هر که خاذل مرتضی است ملعون است پس آیات قرانی و احادیث رسول یزدانی راکیسه
فراموش کرد چه جای آنکه کورنمکی و ترک رفاقت مرتضوی و خیانت در امانت ضمیمه آن شود و همچنین دیگر ضمایم مبهم
بر زبان مقدس رو دادی مثل مشهور المرء یوخذ باقراره را درمیان آوردن و رک کردن قوم را شکستن امری
دیگر است کما لایخفی علی اولی النهی اما انچه از صاحب وسایل نقل میکنند که تحمل آن یکون للوجه ما فی زرارة
انتهی پس التبه بر اصول مذهب رئیس المضلین که نفاق شقاق است و راس همه طاعات و عبادات توجیه
خوب و تاویلی است بغایت مرغوب بیانش آنکه درین مجمل آمری چند محتمل است یکی آنکه مختار کشی و غیره دلالت
بران دارد که میانه زراره شقی و حضرت امام جعفر علیه السلام ملاعنه بود یعنی چنانچه حضرت امام صادق
او را بلفظ لعنة الله علی زرارة و هو شر من الیهود و النصاری فتاما و قعودا و علی جنوبهم یاد میفرمودند او هم
بر ملا بکمال هیچ و تاب و غیظ و غضب داد سب و تبرا میداد و این حیث مقتضای درایت بود که حاجت بروایت هم
نداشت چنانچه فیما بین حضرت امیر و حضرت ابن عباس واقع شد بر اصول رفضه جو فروش گندم نما تا آنکه

مردم شنیدند وحکایت کردند ومیان آنجمنها بردند وشکایتها رفت لاجرم استفسار میرود که اگر وجه اینست
پس البته زبانی اکابر رفض بالتحقیق ظاهر شد آنچه ایشان در خلاصة الاقوال وغیره دعوی کرده بودند که ابن
عباس رضی محبت امیر المومنین میداشت وتخم اخلاص در قلب خود میکاشت وحضرت امیر او را معتقد خود می انگاشت
واین امور در مذهب رفض که بنیاد آن بر مکاید است وآنرا بمصالح تغیر میکنند هیچ بعید نیست دوم آنکه حضرت
امام صادق چنانچه معایب زراره ذکر میکردند حضرت مرتضوی مثالب ابن عباس بیان نمودند پس برینهم
منبهٔ اصول امامیه چنانکه می گفتم هویدا شد **باقیماند** تسویل وسخن سازی وخشک دماغی وگاو تازی
یعنی هرچه جناب مرتضوی مطاعن او ارشاد کردند برای آن بود که مبادا او را مخصوص دودمان اهل بیت
دانسته ایذا بدهند وبمقتل ببرند واین امر تائید سابق می نماید کما لا یخفی واز ینجا اینهم دانسته باشی که ملاعنهٔ
حضرت صادق نوزراره بپیر مغان مصلحة بود یعنی چنانچه حضرت امام حراست او میکرد او هم حق حفاظت امام از شر اعدا
بجامی آورد ورنه معنی هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ کجا ماند پس گو نزد متبعین هواجس شیطانی باعث رفض
وشادمانی باشد لیکن نزد اهل دانش وبینش باعث مزید حیرانی است زیراکه درباره فرزندان خود که در حفظ
وحمایت ایشان علی ما فی نهج البلاغة وغیره اهتمام بسیاری رفت وچگونه تردد که خود فاروق معاذ الله روزی
قابوی وقت یافته طمانچه بر رخسارهای مبارک زده بود کما روی المجلسی غالباً فی جلاء العیون وغیره گاهی
باعوان رفضه این کلمات معاذ الله بر زبان نیاوردند واین مصالح را گاهی رعایت نکردند وهرگز حرفی
را ازین امور درباره ایشان بر زبان مقدس جاری نفرمودند تا خوارج ونواصب داد قدردانی میدادند
ودیده انستند که دشمنان ایشان را از فرزندی خویش رانده اند وقس علی ندا پس هر مصلحتی برای زراره و
امثال شیطان الطاق بود وهر فسادی برای اولاد طاهرین معاذ الله من اقوال الشیاطین **معذلک**
خون سلاله اهلبیت مثل جناب سیدهٔ چندان رایگان افتاد که هرگاه مخالفین تهمت بر آنجناب بستند وبازوی
آن عالی قباب شکستند حضرت مرتضوی بطیب خاطر وبخوبی تمام دیدند آنچه دیدند وشنیدند آنچه شنیدند و
برای ابن عباس اینهمه کرامات واکرامات بوقوع آمد واینهمه در آوان خلافت خودشان رو داد که حروب
بغات وخوارج در پیش بود سبحان الله قربان برین سخن سازیها که بلغای امامیه بلکه عظما وشهدای ایشان
گوی سبق از سحبان وائل می ربایند ودر زمانه برای خود یادگاری میگذارند که هرگاه مردم پی بدان برند سوم
لعنت الله ورد زبان گردانند وبه تقلید امام صادق بوظیفه مذکور رطب اللسان باشند ومعلوم نیست
که مزین طائفه شیعه این مقالات را دیده وبرخود مالیده یا خویشتن را از دیدنش کور وکر گردانیده یا از غایت
تنگ بمقام قارون رسانیده ومن درین باب حیرتی دیگر دارم که در زمان خلافت مرتضوی ابن عباس
کجفا وحمایت وصحبت مرتضوی بودند ولشکر شام از صولت مزید شجاعت حضرت امیر وبنی هاشم مانند بید
بر خود میلرزیدند ودر وقت امام حسن بسیاری از لشکریان فرمان برداری او میکردند تا وقتیکه جناب

شان بر اصول شیعیان ملحق بمعاویه گشتند و حق خیرخواهی بجا آوردند و تخلف از شهید کربلا نمودند پس برای
حفظ جان و ناموس لعن وطعن ایشان در آنوقت کی ضرور بود لاجرم به ثبوت رسید که چون مصدر خیانت شدید
گردیدند و با وجود جفا دادند و مخذولان امام الائمه را پرداختند و تلذذ و ترفه دنیوی را پیش نهاد همت ساختند
مورد مطاعن ومطاعن جناب امیر گردیدند و اما بین همامین که در وقت شان عبدالله بن عباس مصدر این
کبایر گشتند البته بر اصول رفضه چگونه خود را از قدردانی معذور داشته باشند کما لا یخفی این ذمایم و مثالب
حرفی چند بتقریر جناب مرتضوی بود و بر ناظرین کتب شیعه مخفی نیست که مثالب ابن عباس رض درین مقدار
محصور نشده بلکه بمقتضائی روایات مجلسی در بحار و حیات القلوب و دیگر کتب اصول زبان ائمه متاخرین
مثل حضرت امام زین العابدین ع و امام باقر ع و صادق ع ناطق بود و هم زبان ائمه لاحقین مانند امام رضا ع
و دیگر بزرگان و درین از منه اولاد عبدالله بن عباس رض بر سریر خلافت متمکن بودند و جناب موصوف
بملک بقا رفتند پس ضرورت بیان ذمایم و قبایح برای حمایت و صیانت ابن عباس ع کجا راه داشته باشد
و انچه از روایات ذریه طیبه امیرالمومنین ع که مجملا در مثالب ابن عباس رض رضی الله عنهما نشان دادم تبرعا
بود ورنه نیک میدانی که بعد درد و مطاعن آن بزرگ در احادیث امام الائمه حاجتی بدان نماند زیرا که نه
ائمه باهم دگر خلاف داشتند نه معاذالله که مخالف جد امجد خود بودند محصل اجماع المعصومین علی مثالبه لنفوذ قلمه
سن مذهب الناهبین و مکیدة الماکرین لاجرم انچه مجتهد از کتاب و سائل نقل کرده تقریر چنانچه است تا از
فضلات واحده و منافقین که احداث در دین نمودند و خطوات ابن سبا پیمودند و همین است حال زراره
که ورود لعنت بر او از طرف ائمه لاحقین همه تاویلات متشیعین را از سر باطل میکند سوم آنکه بعد از تلفیق
روایات کتب شیعه مثل کشی وغیره درباره زراره توانی یافت که آن مطرود بامامت شخصی قایل بود که رفضه
برای او میگویند که صورت بهمین حالش میپرس و عنقریب می آید که مجتهد رفضه او را ابن افطح قرار داده اند
و درین کتب انیهم بجای خود است که کثیری از اصحاب هم زکوة را واجب دانست حتی که شیطان الطاق نیز خندید
و متحیر گردید و اصول کلینی و بصایر الدرجات و اکمال الدین و دیگر کتب معتبره دلیل بر آنست که هر که دعوی
امامت کند غیر از ائمه اثنا عشر مردود و کافر است همین است حال کسیکه او را امام داند پس با وجود ضلالت
و اضلال زراره انیهم آنچنانکه بر روایات کشی و مقتضای قیاسات مجتهد الزمانی خاتمه او بر سرگشتگی واقع
شده و زینهار او را معرفت امام زمانه حاصل نگشته اگرچه او وقت مردن قرآن مجید را کشاده و بر سینه
خویش نهاده و مردم را بمقتضای مکیدت خویش بلکه خدای عز و جل را نیز بمقتضای عقیدت خود کما قال
الله تعالی یُخٰدِعُوْنَ اللّٰهَ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ادا این خبر از گمراهی زراره اعجاز امام صادق ع بود که قبل از موتش
تیرمان در از صورت بسته و آنجناب انیهم ارشاد کرده که قومی را نقد ایمان بعاریت روزی شده و ما شان
معارین است زراره بدین از همین کرده بی یقین است هرگاه حال تشبیه و مشبه به مجملا از اصول اهل

فضول دریافتی حال ابن عباسؓ ازینجا قیاس بکن که چه بود واگر چندی کتب این مذهب باطل را استقراء
کنی گمراهی و سرگشتگی و حیرانی ابن عباس بیش از بیش خواهی یافت و حال مشبه را بر حال مشبه زیاده تر منطبق
خواهی دید افسوس که ضیق فرصت و عجالت در تبییض این کتاب نمیگذارد که بتفصیل ضلالت و اضلال او بپردازم
یعنی پرده را از کتب دین و ایمان روافض درباره زراره براندازم که مهم طبع منتهی الکلام در پیش دارم
در جناب فقیر تعلیل و تسویف نظر بمصارف کثیر بعمل می آرند و معلوم نیست که شب حامله فردا چه زاید پس
تکمیل این مبحث بعد تضرع و زاری از حضرت باری عز و جل می خواهم یعنی اینقدر توفیق یابم که رساله
جداگانه بانضمام ضمیمه و فضائح عظیمه زراره و حال نفاق و سرگشتگی او چنانچه دلم می خواهد بر دفتر نهم تا حال
ائمه قوم که زراره از بهترین شانست روشن شود و تقریرات صدوق و کذوب شان مانند شه روانماید
قوله پس فضیلت آه اقول اکنون که طشت از بام افتاد و عیان شد که حال ابن عباس علی براصول
متشیعین البیس خناس مثل زراره است پس درین تفریع کلامی باقی نماید نعوذ بالله من الکفر بعد الایمان
و من النفاق بعد الاذعان قوله و بر مذاق اه اقول مذاق اهلسنت را ذکر کردن بذکر مقوله
حسان عجم است و سیاه روکشتن مجتهد مثل زاغ و زغن سه خاقانی آنکسان که براه تو میروند زاغ آمد
و زاغ را روشش لبک آرزو هست قوله قیاس حال ابن عمر اه اقول بتقریب در مقاله سادسه گذشته
که حضرت امام صادق عم مقاتلین کسری و قیصر را بانواع مدایح و اوصاف جمیله ستوده اند و درین معنی
کدام از مهاجرین و انصار و مجاهدین فی سبیل الله و مقاتلین دشمنان خدا بود چنانچه از کتب فریقین
هویداست و مجالس شوشتری و دیگر کتب فن هم دلالت بران میکنند شکی نیست پس حکم مجتهد که مناقب
و متفق علیه بود از حلیه صدق و صحت عاطل باشد فکیف که هرچه درباره او بثبوت رسیده موافق
کتاب الله گردیده و اگر در باب مناقب ابن عباس براصول رفضه حرفی مرتب شود مخالف حکم
معصومین بلکه امام الائمه خواهد بود جائیکه بر فساد نیت و نفاقش نصوص قطعیه فرموده و از نجبت اطول
روایات کلینی آن را بر نمیتابد چه جای آنکه عبدالله بن عمر درباره تائید اهلبیت اطهر بجان کوشد
و هر مثل یزید سفاک خروج کند و خود کشته شود و هر وقت خود را از اتباع معذور ندارد و اظهار فضائل
اهلبیت را لازم شمارد قوله سبحان الله اه اقول سبحان الله عجیب عجیب شمارا الزام میدهد بر اصول
شما و شما خود را بتغافل می زنید و بنیاد انصاف را می کنید و از ینجا گفته اند که سخن از اسمان و جواب
از ریسمانست قوله اما انچه نوشته الخ اقول باعث عدم ذکر دلیل آنست که دانسته که مجتهد بر روایات
مذهب خود احاطه دارد پس ضرور نیست که دلیل بر اند کور کنم معذلک اگر انکار زاید الوصف
خواهد کرد و من بعد ازان دلیل بران مرتب خواهم نمود و روبروی عقلا مزید جهالت او بثبوت خواهد رسید
والحمد الله المنعام علی حصول ذلک المرام اکنون دلیل برین دعوی بشنو که مترجم مختصر تاریخ طبری

ابن نجاشی آن را از تالیفات عالم مذهب خود یعنی سمساطی بر اهل السنة و بمقتضای الکذوب قد یصدق راست گفته میگوید که عبید الله ابن عباس ع بر بنیای معاویه غره شده رفاقت امام حسن ع گذاشت و باو ملحق شد و متوهم نشود که درین باب جز این دلیلی ندارم زیرا که از مجلد عاشر بحار این امر را باثبات میرسانم و حاصل ترجمه آن انیست که هرگاه خبر شهادت جناب امیر علیه السلام بمعاویه رسید و میان او و امام حسن ع مکاتبات شکایت جاری گردید امام حسن ع خواست که لشکر را آماده نماید و آنها دانستند که صلح میخواهد در اثنای راه عذر کردند تا غایتیکه یکی مصلای آنجناب در ربود و دیگری کلند بران مبارکش رو معاویه درین وقت خواست که عبید الله بن عباس ع را از رفاقتش جدا کند پس او را افریفت بکثرت دراهم و زنا نیز و بسیاری از زر نقد ها بسوی او روانه کرد و نصف آخر را بر وقت ملاقاتش موقوف گردانید چون شب در آمد عبید الله بن عباس با تنی چند از خاصان خود سوار شد و رفاقت امام حسن ع بگذاشت و سوی معاویه روانه گشت وقت صبح مردم منتظر نماز جماعت بودند عبید الله بن عباس را نیافتند و آخر قیس بن سعد امامت نمود چون حسن ع مجتبی حال خواص دید که چنین بیوفائیها بکار می برند درین وقت بصیرت آنجناب بر مقوله راوی این قصه زیاده شد و معلوم گردید که روسای قوم بخذلانش ساعی هستند الغرض چون عبید الله بن عباس نزد معاویه رفت بانچه وعده کرده بود وفا نمود پس عبید الله بن عباس بکمال سرور و ابتهاج بمقربین شد و قیس بن عباده را هرچند معاویه در مکاتیب خود فریفت او زنهار بطعام دنیوی فریبی نخورد و جوابهای درشت نوشت و زنهار دست از رفاقت امام حسن ع برنداشت بعد ازان باقر مجلسی از کتب دیگر نقل کرده انچه حاصلش همین است و از روایات دیگر تعیین مبلغ معلوم میشود که صد هزار درهم از طرف معاویه نزد ابن عباس ع آمد بود چون اینقدر دراهم کثیر را دید هوش و حواس و علم و دین همه درباخت و بخذلان امام ع پرداخت و عنقریب خواهی دانست که تعیین این دراهم مبنی بر مبالغه است و زنهار خللی از واقعیت ندارد و درین باب اردستانی نیز از کتب خود همین قصه را شرح داده و بنصوص قطعیه خذلان ابن عباس ع را باثبات رسانیده چنانچه کتاب امامت از تالیفات او بران گواه است و مقصود او غیر ازین نیست نزد احدی از عقلا و ازین کتاب و کتب دیگر هم پیدا است که مبلغ مال فقط هزار درهم یا دینار بود و بس و آنهم نسیه نقد و ازینجا ارزانی دین متین حضرت ابن عباس ع بر اصول کاسه لیسان ابن سبای لنناس عیان شد پس چرا مجتهد الزمانی علامه دورانی بر عبید الله بن عمر ع حکم بدنیا داری نفرمایند که صلات معاویه را که بلا مبالغه صد هزار درهم بود در ربود و التفاتی بدان نکرد چنانچه سابقا دانستی علاوه کجا خروج بر یزید نکردن همراه حضرت امام حسین ع و کجا خذلان گوشواره عرش رب المشرقین و گمان مبر که در توصیف و تعریف ابن عباس ع همین قدر در کتب طائفه کسبیه دیده ام و بس زیرا که محمد تقی پدر باقر ع مجلسی صاحب در رجال روضة المتقین بعد ذکر عبارة خلاصة الاقوال و مانند آن مینویسد که واعلم ان الصدوق ذکر فی الامالی اخبارا کثیرة

عنہ فی مدائح امیر المومنین وغیرہ من اصحابنا والعامۃ رددناعنہ فی فضائلہ ع اخبار اکثیرۃ تدل علی جلالۃ قدرہ
ولیس فی اخبارنا خبر ینتھی الیہ لایکون طریقہ ضعیفا لان اصحابنا استغنوا عن اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ
والہ وسلم وعن اصحاب امیر المومنین بالائمۃ المعصومین فلا تحتاج الی معرفتہ فالتوقف فیہ اولی فان اخبار الکشی
یؤید با اخبار الکثیرہ من طرقنا وطرق العامۃ وتخلفہ عن الحسین ع علیہ السلام ظاہر وکذا عدم ارتباطہ بعلی بن الحسین ع
بخلاف جابر بن عبد اللہ الانصاری کما تقدم واللہ تعالی یعلم والظاہر ان ماروا اصحابنا عنہ فی امیر المومنین
کان لمجرد الرد علی العامۃ حیث یعتقدون جلالتہ وثقتہ انتہی بلفظہ ازین عبارت آنچہ بحصول انجامیدہ بزبان
فارسی بشنو داز ہر فائدہ آن کہ از مزید تاب بزہرہ ومشتری برابری دارد غرض خود بجو کہ ابن بابویہ صدوق آمامیہ
درامالی بسیاری از اخبار روایت کردہ از ابن عباس در ستایش ومحامد حضرت علی مرتضی وغیر صدوق نیز از اصحاب
ما از او روایت نمودہ اند واہل سنت روایت کردہ اند از فضائل در حضرت مرتضوی اخبار بسیار دلالت دارد بر جلالت
قدرش ولیکن در اخبار ما حدیثی نیست کہ منتہی شود بابن عباس کہ طریقش ضعیف نباشد زیرا کہ اصحاب
مارا پروائی نماند باصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ والہ وسلم وہم پروای نماند باصحاب مرتضوی بلکہ کار ایشان
بائمہ معصومین فقط تعلق گرفت پس ما محتاج نیستیم بشناختن ابن عباس پس توقف درا وبہتر است زیرا کہ اخبار
کشی کہ در قدح ابن عباس آمدہ مویدش بیش طرق ما وطرق عامہ رسیدہ وظاہر وروشن است کہ ابن عباس
از امام حسین ع تخلف تمام بکار برد وبرین قدر چہ موقوف کہ باحضرت امام زین العابدین ع ارتباطی نداشت
ودوکان افادہ خود بالاستقلال می آراست بخلاف جابر بن عبد اللہ انصاری کہ او بدامن اہلبیت متعلق
بود چنانچہ گذشت وظاہر اینست کہ اصحاب ما کہ روایت کردہ اند از ابن عباس دربارہ مدیح مرتضوی بود برای
رد کردن اقوال اہل سنت والزام ایشان بسبب آنکہ ایشان بجلالت ووثاقت او اعتقاد کلی دارند واورا
مقتدا وپیشوا میشمارند چون خلاصۂ عبارت تقی مجلسی گوش کردی اکنون لطائف آن زالطور نمونہ بر صفحۂ
خاطر باب زر باید نوشت **اول** آنکہ اگرچہ صدوق فضایل جناب امیر بیش از بیش از ابن عباس میآرد
وہمچنین اہل سنت ولیکن در طریق ما خبری نیست کہ ماخذش ابن عباس ع باشد وضعیف نباشد بجہت آنکہ
مارا باصحاب رسول خدا صلی اللہ علیہ والہ ویاران جناب امیر ع کاری نماندہ وحاجتی نیست مگر بائمہ لیس حاجت
باوراشناسیم ووقت خود را ضائع کنیم پس اولی آنکہ توقف نمائیم چنانچہ در اخبار فساق وقد قال اللہ تعالی
ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا واز آنجا کہ بقرینہ سباق وسیاق مراد از ائمہ اصحاب ایشان اند پس رفتہ را کاری
نماند مگر بمثل زرارہ وشیطان الطاق پس برو دیدہ کہ خوب رفتہ آید ؎ کبوتر با کبوتر زاغ با زاغ ٭ کند ہمجنس
باہمجنس پرواز ٭ **دوم** آنکہ قلب ابن عباس علی باقی الاصول چنانچہ در خلافت جناب امیر ع وامام حسن ع با بعثا
بود ووقت امام حسین ع ہمراہ نیز بیدا رفاقت داشت پس از آنجناب تخلف ورزید واز سعادت کونین محروم گردید **سوم**
آنکہ کاش با امام سجاد ع ارتباط پیدا میکرد حالانکہ دکان خود را بر خلافیات ائمہ بدی برچید تا آنکہ این طاہرین ولمین

مثل امیر المومنین او را بد میگفتند کما فی الکافی ثقة المحدثین **چهارم آنکه** مقصود علمای شیعه از احد روایات
او در فضائل حضرت امیر الکرام سنیانست که مقتدای شما چنین فضائل روایت کرده نه تصحیح روایاتش نه تنقید
امور خویش **پنجم آنکه** ازینجا بظهور رسید که خطبهٔ شقشقیه و دعای صنمی قریش بجای خودش صحیح نیست زیراکه
ماخذش ابن عباس است بخلاف فضائل متقدمین مثل ازال ابدعنه و اقام السنه در حق راشدین موافق
آیات کتاب مبین چنانچه دانی مانند بنیان هرمان مرصوص و صور خیالیه رفضه کالعهن المنفوش **ششم آنکه**
هرچه گستی در فضایح و ذمایم او آورده موئد است بروایات و اخبار بسیار که در طرق امامیه وارد شده
پس مطاعن او که بطور نموذج در مجلد اول و این مجلد دالتی برقرار ماند و بعد از ملاحظه آن هرکس را از سامعین
و ناظرین کلمات جعفر زٹلی که وقت خواستگاری دختر شخصی نوشته بود بیاد آمد که پنج عیب شرعی چه پشم است که بنده
بنجاه عیب طبعی دارم الی غیر ذلک پس مجتهد که کاسه لیسی شان سرمایه مباهات اوست بلکه لیش لیاقت پابوس
ندارد و سرش باستان شان از دورباش ادب نمیرسد چگونه بر اثبات عذر شرعی در تخلف از امام حسین ع
برای ابن عباس قادر باشد و درین فوائد اگر مزیدی یابی بر آنچه مجلسی اول گفته حیران مشو که در اصول
موضوعه موجود و درین کتاب هم جابجا مذکور است و اگر کسی ازین بیان متغیر شود و گوید که مجتهد الزمانی
اگرچه از اولاد جعفر کذاب قمارباز و طنبور نواز و تمام حضرت خاتمة الائمة علیهم السلام است لیکن بالآخر
از جملهٔ سادات است او را بعدم لیاقت مذکور باین عبارات یاد کردن مناسب نمی نماید و جوابش آنکه در آغاز
این مجلد بحث اتصال نسب و انقطاع آن چنانکه باید از کتب شیعه و فتاوای مجتهد فانی وغیره برگذشته پس
در وقت چنین وسوسه بدان رجوع باید کردن و سر بگریبان فکرت فرو بردن من بعد عدم ارتباط ابن عباس
با حضرت امام زین العابدین که از تحقیق مجلسی اول گوش کردی مگر بمعنی انحراف نیست و اگر ذمایم او را با ذمایم
حضرت عباس ع باظهار دوست و کلینی و تفسیر اهلبیت و دیگران در کتب تفاسیر و احادیث دیگر جمع کنی خواهی
دانست که خذلان حضرت مرتضی و شورانیدن لشکر حسن مجتبی ع و تخلف از شهید کربلا حرفی از ان ذمایم و مثالب
لا تعد و لا تحصی است که از عبد الله بن عباس سرزد بخلاف عبد الله بن عمر رض که هرگز بر حرف و حکایت معاویه
گوش ننهاده دوست از محراب عبادت برنداشت ازینجا مجتهد الزمانی را زیب میدهد بدین داری ابن عباس
و بدنیاداری ابن عمر حکم راندن و آیات قرانی مثل وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ نخواندن
اما آنچه گفته که ابن عمر جهاد امام حسین ع را بر طلب دنیا حمل کرده پس قطع نظر از آنکه حمل نقیض بر نقیض
است کما لا یخفی در مجلد اول ابواب و فصول در نقض کلام این بو الفضول مرتب شده فوا ویلاه وا عجباه نیست
که خاک مذلت را بر سر این دشمنان خدا خصوصاً مجتهد بیهوده سرا بریزد و دمار روزگارش برانگیزد و
او را برین تالیف نالائق محمود سازد چه گاهی طعن او اکابر بر مذهب شیعه میرسد و زمانی ملامتش با ولاد
امجاد جناب ائمه که نزد امامیه مقتدا بر دند اگرچه با مامت فائز نگشتند الطباق میاید وقتی اعتراض

بیهوده اونجناب سلطان کربلا کما سیجیئ بیانه بعد ذلک ان شاء الله تعالی متوجه میشود و جهل دشمنان آنجناب
را ثابت میکند و چنین حرف گیری او بجناب مرتضوی می کشد بلکه از آنهم پا فراتر می نهد فما قال کامل الفرقة الکاملیه
فی مرتبة اثنا عشریه فهو وارد فی شتانه و منطبق علی هذیانه ۵ مرحبا ای فقیه دانشور ؛ ای تو مجموعه کمال
هنر ؛ با خدایت گهی است قال و مقال ؛ با رسولت گهی است بحث و جدال ؛ کلک طغیان تو لگاه جدال ؛
میزند طعنه بر پیمبر و آل ؛ خفتار از کلک تو آزار ؛ روح شان از جدال تو بیزار ؛ شافعی حنبلی دگر حنفی ؛
با همه بحث داری از دغلی ؛ مالکی خالی از جدال تو نیست ؛ خارج از خیطه مقال تو نیست ؛ هست چون ما همه ملل
کنیت ؛ کس ندانست چیست آئینت ؛ قول تو جمله حشو و طامات است ؛ نزد تو گرچه از کرامات است ؛ گر نه نجی بگویم
ای ذیشان ؛ هست قول تو لعبت صبیان ؛ نی غلط هست مایه تلبیس ؛ مقتبس از وساوس ابلیس ؛ مرحبا
مرحبا زاده غرور ؛ گشته از ره هدایت دور ؛ گشتی از راه کر و نخوت و جهل ؛ با همه فضل نایب بوجهل ؛
متصدی شدی معارضه را ؛ با جناب شهنشه دوسرا ؛ قول او را که هست وحی تمام ؛ میشماری تو از فضول
کلام ؛ به یهودیت ای ظلوم و جهول ؛ میکنی لنسبت کلام رسول ؛ آنچه آن مقتبس ز قول نبی است ؛ طعن
بر وی نمودن از دغلی است ؛ طعن آن طعن بر رسول خداست ؛ قدح آن قدح آن شفیع رواست ؛ قول
او را لفحکا انکاری ؛ باز دعوی دین او داری ؛ دین تو طعن سرور دین است ؛ این چه دین است این چه
آئین است ؛ رد وحی است رد قول رسول ؛ کی بود قول اهل رد قبول ؛ الحذر الحذر ازین گفتار ؛ وقنا
ربنا عذاب النار ؛ تفصیل لبعضی ازین مجمل که درین نظم است نموده می آید تا بدانی که مطاعن مجتهد که بزعم
خودش درباره اجله اصحاب رسالتمآب ترتیب داده بود حقیقةً ابواب رسوائی بر روی مقتدایان شیعه
می کشاید اگرچه قلوب عوام ایشان می رباید پس بدانکه متوهم نشود که حضرت امام حسین ع بنی هاشم را از معاملت
نو د خلیع العذار و مطلق العنان گردانیده بودند لاجرم عبدالله بن عباس و امثالش بسعادت رفاقت
فائز نشدند و ذلک ظن السوء بین و من شکوک الملبسین نه بینی که باقر مجلسی در مجلد دهم از بحار خطبهٔ حضرت
امام حسین ع را که از کشف الغمه منقول است آورده از منطوق عبارتش صاف صاف پیداست که حضرت امام حسین
تحریص میکردند معاصرین را بر رفاقت خویش و فضائل انمر دم که داد رفاقت دهند و همراه آنجناب بدرجه
شهادت رسند چنانچه باید بیان میفرمودند الفاظ مقدس آن خطبه اینست که الحمد لله و ما شاء الله و
ولاحول ولا قوة الا بالله وصلی الله علی رسوله وسلم خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة
وما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیر لی مصرع انا لاقیه کانی نا وصالی مقطعها عسلان
الفلوات بین النواویس و کربلا فیملان منی اکراشا جوفا و اجربة سغبا لا محیص عن یوم خط بالقلم رضا الله
رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه و یوفینا اجور الصابرین لن تشذ عن رسول الله لحمته و هی مجموعة له
فی حظیرة القدس تقربهم عینه و تنجز لهم وعده من کان فینا باذلا مهجته موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل

معنا خانی را حل مصحا انت الله یعنی موت موجب ترقی است ومن بملاقات اسلاف طاهرین مثل حضرت
یعقوب بیوسف اشتیاق دارم واین سفر برای حصول شهادت میکنم تا از خون من میدان کربلا به کردد وآنچه
بر قلم تقدیر رفته زینهار سر مویی نمیرود و بر جور وجفا صبر میکنم وامیدوار مثوبات صابرین ایم وبرفاقت
حضرت پیغمبر ع در حظیرة القدس قرار مییابیم وموجب چنگی چشم مبارک میشویم هرگز القاء الهی وثواب نامتناهی
منظور باشد باید او را همراه من شدن که من وقت صبح نهضت می نمایم اگر خدا میخواهد اکنون بعضی از مکاتیب
لبنو که حضرت امام حسین ع بجد وجهد سوی بنی هاشم عموماً ومحمد بن حنفیه خصوصاً فرستادند واز ایشان نصرت
طلبیدند وحجت را باختتام رسانیدند که ناگزیر است بسوی من لاحق شدن وطالب شهادت گشتن وهر که
لاحق نشود فتح وفیروزی گاهی نخواهد یافت از آنجمله زراره روایت میکند از حضرت امام باقر ع که کتب
الحسین ع بن علی علیهم السلام من مکة الی محمد بن علی بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین ع بن علی الی محمد بن علی
وقبیله من بنی هاشم اما بعد فان من لحق بی استشهد ومن لم یلحق بی لم یدرک الفتح والسلام از آنجمله مکتوبی
است بروایت بعضی دیگر از حضرت ابو جعفر که کتب الحسین ع بن علی ع الی محمد بن علی من کربلا بسم الله الرحمن الرحیم
من الحسین ع بن علی الی محمد بن علی وقبیله من بنی هاشم اما بعد فکان الدنیا لم تکن وکان الآخرة
لم تزل والسلام واگر ازین قسم مکاتیب مقدسه که به برادران وبنی هاشم از عبد الله بن عباس وغیره
نوشته اند ودران مکاتیب ایشان را از دنیا ترهیب نموده بآخرت ترغیب داده اند بعد از تتبع لسیر ذکر
کنم کلام بتطویل آنجامد واهل این زمان که همم قاصره دارند از دیدنش محروم مانند پس همین بهتر که برین
چند حرف که باقر مجلسی در جلد عاشر بحار نقل نموده اکتفا ورزم وحالانکه اینهم از آنجناب در همین مجلد
از کتب اصول امامیه منقول است در حدیثی طویل که بخطاب بعضی از مردم ارشاد کردند که هر که اراده
ما را بشنود که بقتال تعلق گرفته یا بیند سواد ما را واجابت نکند وهمراه ما نشود ولغریاد ما نرسد مزاوار است
بر خدای عز وجل که او را سرنگون در آتش اندازد واینهم در ادعیه ماثوره در کتاب تحفة الزائر مروی
گشته و یاد دارم که عبارتش در مجلد اول در گذشته محصل ترجمه آن اینست که خدا لعنت کند کسی را
که خاذل تو باشد و دور گرداند از رحمت خویش آنکسی را که داعیه تو گوش کند واجابت ننماید ویاری
نکند ومددگار نشود ولعله دیدن این چند سطر کسی را تو هم خواهد شد که عبد الله بن عباس ع ومحمد
بن حنفیه ومانند ایشان از برادران دعوت آنجناب را نشنیده بودند وعذرهای شرعی داشتند
تا حق تعالی ایشان را بو عیدهای مذکور بر اصول رفضه مبتلا نگرداند وبباد اقراه نرساند مگر خدای عز
تارک واجب تواند شد چه جای آنکه در مقاله آینده از اصول موضوعه رفضه ظاهر وباهر میگردد که حضرت
مرتضوی ع ابن عباس را آن صحیفه نمودند ورو بروی خواندند که مثل لوح محفوظ بر هر رطب ویابس
شامل بود خصوص بر واقعه کربلا واسامی قاعدین ومتخلفین وناصرین الی غیر ذلک وهرگاه حال چنین

چنین باشد البته محمد بن حنفیه را که فرزند سعادتمند بودند آن صحیفه نموده باشند بلکه ایشان لعن خاذلین
و متخلفین هم دیده باشند فتذکر طرفه اینست که عبد الله بن عمر بعد از قطع مراحل برای ملاقات و زیارت
و ادای لوازم محبت برای امام حسین ع حاضر شود و زار زار بگرید و این بزرگان ازین هم محروم مانند که یکدو
منزل مماشاة کنند و سعادت دینوی دریابند مگر یاد نداری که ملا باقر ع مجلسی هم درین مجلد از کتب معتمده
خویش نقل میکنند که حضرت صادق فرمود که محمد بن حنفیه دران شب نزد امام حسین ع حاضر شد که صبح آن قصد
نهضت داشتند پس دفتر موعظت و نصیحت کشاد و زیره پیش شاه کرمان نهاد و انگاه لعنوا انیکه خانه روی
رفته خراب و دلهای ایشان خوناب گردد که ای برادر خوب میدانی که شیعیان کوفه با پدر تو و برادر تو
چه کردند می ترسم که با تو همان معامله نمایند پس مناسب آن می بینم که در مکه مقیم شوی و بکمال عزت و حرمت
مانی حضرت فرمودند که اندیشه دارم که یزید از راه عناد بر سر من فوج کشد و از جهت من حرمت حرم خدا
از هم پاشد جواب داد که پس بسوی یمن برو یا بسوی دشت و بیابانان راهی شو که بر تو کسی قدرت نمیابد
امام حسین ع فرمودند که فکری میکنم در آنچه گفتی بامدادان خبر رسید که امام حسین ع کوچ نمودند محمد بن حنفیه در اثنای
راه آمد و آن وقت مانع شد و بی ادبانه عرض نمود که مگر وعده بمن نه کردی که فکری میکنم در امر یکه نشان
دادی حضرت فرمودند فکر کردم لیکن همین نتیجه داد که می بینی پرسید وجه عجلت چیست فرمودند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم تشریف ورا دند و ارشاد نمودند که ای حسین ع از مکه بیرون شو زیرا که خدای عز و جل
میخواهد که ترا شهید بیند محمد بن حنفیه بی آنکه ازین خبر متاثر شود گفت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّآ اِلَیْهِ رٰجِعُوْن و قطره
از چشم نبارید و ترحم بر بیکسی آن ملهوف و مظلوم نیاورد و گفت باز چرا اهل و عیال را همراه گرفتی
حضرت فرمودند که مرضی حق تعالی این است که بعد از شهادت من اهل بیت مرا در دست دشمنان اسیر
بیند محمد بن حنفیه این حدیث شنیده و بکار خود در روانه شد و حال عبد الله بن عباس ازین هم عجیب و طرفه
است که گامی چند همراه آنجناب برنداشت و عجلت کنان درگذشت خدا شاهد حال است
وَكَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيْدًا که من وقت بیان معنی روایت این در خود نیستم و اشک خونین از چشم من فرو میریزد
و این مضامین جان گزا لوعه قلبی بر می انگیزد بالجمله حال این برادر آن چنین بود که بر تصریح ائمه تو م
بچشم دیدی و قطعاً و یقیناً بگوش هوش شنیدی و هنوز مجتهدین را در سر پرستی ایشان بعد از تاسیس
اصل مذکور یعنی هر که از امام حسین تخلف ورزیده خارج از دائرهٔ ایمان است کائنا من کان شرمی
نمی آید حال مجتهد چه مانا است با قصه برهمنی که مکاید زنان همه دید و از اعتقاد عفت زوجه خویش
زینهار برنگردید اکنون ازاله وهم دیگر میکنم که شاید نصوص قرانی درین باب بوقوع نیامده بود
لهذا عبد الله بن عباس ع و محمد بن حنفیه که سلطان المفسرین و امام الفقها و المحدثین بر السنه این
منافقین کاسه لیس زراره و دیگر شیاطین بودند و مقولات ایشان تا تحلق این بد اندیشان مثل خوارج

نمیرسد اعتبار بدین احادیث و منافات نگذرد پس گوش فرا دار و بشنیدنش بهمت بگمار که حق تعالی
در کتاب مجید درین باب تاکید شدید نموده که همراه امام حسین ع داد جان نثاری بدهند پس برای ادراک
اینمطالب باید کتب شیخ صدوق و حسن صفار و مانند ایشان از ائمهٔ کبار نمودن تا بدانی که بسیاری از آیات
قرانی وارد گشته درین امر که واجب بود بران مردم دران زمان خصوصاً براقربا و احباب و اصحاب
که همرکاب سعادت انتساب شوند و داد فدائیت دهند لیکن من ازهمین مجلد بحار بعضی از آیات و احادیث
را درین باب نشان میدهم و قصهٔ درازه را کوتاه میکنم که از امام ابوجعفر درین کتاب از اصول امامیه منقول
است که هرچه حضرت امام حسن ع بجا آورد و از خلع خلافت بهتر بود برای این امت از آنچه آفتاب بران
طلوع کرده و قسم است بخدای عزوجل که نازل شد این آیت أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا
الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ جز این نیست که آن طاعت امام است و طلب کرده بودند اینمردم
قتال را هرگاه واجب شد برایشان جهاد همراه امام حسین ع گفتند که رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا
أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ یعنی ای پروردگار ما چرا فرض
کردی برما این جهاد و چرا موخر نکردی ما را تا زمان قریب که اجابت میکردیم دعوت ترا و اتباع پیغمبران
تو می نمودیم یعنی اراده تاخیر جهاد کردند تا زمان قایم آل محمد و ازینجا حکم توان کرد که بر همه این بزرگان
جهاد واجب گشته بود باز ایشان لم و لا نسلم بر زبان آوردند و آرزوی تاخیر مثل کفار کردند و از ملاحظه
قران مجید عیان میشود که آیت کریمه را راویان شیعه تحریف نمودند و من از راه ادب چنین گفتم
والا نظر بروایات شیعه توان گفت که خود حضرات ائمه را خبر نشد که آیت سورهٔ نساء را بسورهٔ ابراهیم
علیه السلام پیوند نمودند و بخت ربود براوصول رفضه بکار بردند و اینقسم امور خود از کلینی پیدا و هویدا است
کما لا یخفی و چگونه توانم گفت که حضرات ائمه این آیت بدین عنوان می خواندند چنانکه ملای باقر مجلسی
زیر این آیت اشاره بلکه تصریح کرده لیکن برای الزام اولیای او میگویم که برین تقدیر کفر و شرک
این بزرگان که سخن در ایشان جاریست نیز لازم آمد زیرا که نجب دعوتک و نتبع الرسل بعد از دیدن
عذاب چنانچه از قران مجید معلوم میشود دلالت بران دارد که نه دعوت دینی را قبول کردند و نه اتباع
پیغمبر آن ملحوظ داشتند نعوذ بالله من ذلک و ایضاً ملای مذکور از اصول خویش روایت امام
می آرد محصلش آنکه باز داشتن دست که مامور شدند بدان همراه امام حسن ع بود و فرضیت جهاد با
امام حسین ع رد نمود و درین وقت معاصرین آنجناب از خدای عزوجل تاخیر و مهلت را طلبگار شدند
در روایات دیگرش هم درین باب بیش از بیش مسرود است که حضرت صادق ع میفرمودند که
كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ نازل گشته در شان حسن مجتبی یعنی خدا امر نمود آنجناب را
که خود را از خلافت خلع کند و کتب علیهم القتال نازل گشته در شان حضرت شهید کربلا یعنی آنجناب

فرض گردانید حق تعالی جهاد را با لشکر یزید پلید و فرض کرد برامت که همرکاب او شوند و دمار از مخلصین یزید برآرند برین چند حرف اکتفا نمودم و برای تتبع روایات کرد تطویل نگردیدم اکنون کجا ماند وهم متوهمین که بدلالت کتاب واحادیث عترت این بزرگان مامور بودند بجهاد کردن و رفاقت امام حسین ع نمودن والا شریک میشوند **قوله** وآنچه نوشته اه **اقول** این قول نیز بدستور ترهات سابقه تهویلی و ترهیبی تنش نیست بچند وجه **اولاً** آنکه اینهمان صور خیالیه است که مجتهد جهل کو در هر جا ترتیب میدهد و مشاهده روز سیاه میکند یعنی هرکس با ولی پی میرد و بیقین میداند که در لصارة العین آنچه حکم کرده بودم براهین بران هرجا قایم میشود و جهل و نادانی مجتهد از جهت انکارش لازم می آید **ثانیاً** آنکه درین مقام آنچه برای اصلیت امامت دلیل آورده حقیقةً خود بند کرآن ذلیل گشته لتفصیل این اجمال آنست که این روایت را فاضل مداینی که حالش بار بار درین کتاب یاد کرده ام و بر انصاف وعدالتش این پسر و پدر تصریح نموده آند آورده چنانچه خود این مجتهد در مقام آینده تصریح بدان میکنند و تفضیح بزرگان خود می پردازد پس بر اهل سنت احتجاج ازان نتوان کرد بلی آنچه او خلاف امامیه در شرح نهج البلاغت وغیره که بغرمالش وزیر علقمی که حال تشیع او از کتب فریقین سمت ظهور دارد نوشته و گفته پدر مجتهد فانی و زمانی که او را منصف و عادل قرار داده اند حجت خواهد بود لان المرء یواخذ باقراره **ثالثاً** آنکه دلیل اصلیت امامت نیست مگر آنکه عبدالله بن عمر خواب نکرد بدون بیعت ولیکن مجتهد الزمانی را یاد نماند که بار بار میگوید که در زمان حضرت مرتضوی بیعت نکرده و از کتب فریقین به ثبوت میرسد که تا خلع خلافت امام حسن ع عبدالله بن عمر با معاویه بیعت نه نموده و با وجود حکم قتل که از یزید سرزد راه انکار سپرده و بحرم مکه التجا برده و هجرت کرده و بفهم مجتهد بوقوع مصائب کبری که پس از زمان دراز روداده لفظ بالیعنا بر زبان آورده که حالش قبل ازین معلوم گشته و ازین بیان به ثبوت میرسد فرعیت امامت والا بر مزعوم مجتهد چگونه او را درین مدت خواب درربایید و اگر درین امتداد زمانه خوابش نبرد پس زندگی خلاف عقل و نقل باشد عادةً بلی این کار حضرت صاحب الامر باشد که در هر شهر بسیر و تماشا می باشند و روز بهدایت شیعه عموماً و هدایت مجتهدین خصوصاً مشغول باشند و شب در سوق اللیل رونق افزایند و در جهاد نفس بسر برند که جهاد اکبر است و بسبب تکثر فعل مذکور از الوهیت با فراتر نهند فاعتبروا یا اولی الابصار و این حکم البته غرابتی دارد که پایانش پیدا نیست پس باوجود آن امور که از اخبار و دیگر کتب فریقین ثابت است چگونه اصلیت امامت ثابت شود لاجرم روایت فاضل مداینی را درینمقام کسی بعقلا بجوی نمی خرد غلط گفتم که مجتهد الزمانی بعامل الاسفار و انگشت نمای هر شهر و دیار و بهتر از شیخ حلی درین روزگار اند مهملات او را بجان و دل می خرند آری آنانکه یوسف ع را فروختند تا چه خرند من بعد از کتب رجال عیان خواهد شد

که اہل تحقیق بر آن میخندند و میگویند که پیشوایان مفتریان مثل صاحب مروج الذہب ایشیم تہمتا بر عبد اللہ
بن عمر نہادہ اند و کم له نظایر فی کتبہ رابعاً آنچہ از روضۃ الاحباب در احوال حضرت طلحہ نقل کردہ اصلاً
دلالتی بر اصلیت امامت ندارد زیرا کہ اکابر دین در بجا آوردن مستحبات آنقدر کوشش میکردند کہ گویے
واجب میدانستند پس زیادہ برین نیست کہ اہتمام شان در بیعت مرتضوی لازم آمد این از کجا کہ ہر چیزیکہ
اہتمام در آن رود ضرور است کہ از اصول دین باشد و واجب و فرض بود و ہر چیزیکہ توبہ ازان
کنند حرام باشد حضرت موسی ع بعد از بیہوشی توبہ کردند حالانکہ گناہی نکردہ بودند اما بر خیال امامیہ
پس از انکہ وکالت آنحضرت دم نمودند کہ خدا را جسم کثیف رنگین متغیر دانستند الی غیر ذلک والیچی را زوالی
نیست اما بر طور اہل سنت کہ بجوار الغش رؤیت رفتہ اند و ازین واقعہ سوال ہم دعوی خود را باثبات
رسانیدہ اند چنانچہ در تفسیر کبیر و غیرہ دیدہ باشی پس از قبیل بدیہیات است یعنی بہتر ان بود
کہ آغاز درین سوال نمیفرمودند و عجلت نمی نمودند در طلب رؤیت و بعد الاجازت درین سوال
لب میکشودند چنانچہ مبسوط است در کتب امام رازی و ریغا کہ ہنوز مجتہد را خبری نیست کہ از
مواظبت چیزیکہ ائمہ ہدی ع میکردند و ترک آن نمی نمودند وجوبش کجا لازم می آید بلکہ جوازش ہم
ضرور نیست بلکہ آن چیز فی نفسہ حرام است نزد رفضہ مثل لعن زرارہ کما عرفت مرارا اما التقیہ پس چنانچہ
ائمہ بزعم رفضہ از سنیہ تقیہ میکردند از شیعہ ہم بتصریح روایات کلینی و دیگر پیشوایان شان و قد عرفت
مرارا و من بمقتضای حدیث وصیت کہ اگر آدمی وقت موت ترک آن کند بموت کفر و جاہلیت بمیرد
چنانچہ در مجلد اول روایت آن دانستی میگویم کہ ای مجتہد اگر کسی آن را از دست دہد راست بگو کہ
فتوی میدہی بر کفر او و بر فرض محال اگر این فتوی خواہی داد از ہزار کتاب خلاف آن ثابت خواہم کرد
و کفر بسیاری از اکابر مجتہدین رفضہ باثبات خواہم رسانید کہ از بعد امتداد امراض مردند و نام وصیت
بر زبان نیاوردند معہذلک این روایت اولی نیست ازینکہ مدلولش را اصلیت امامت قرار دہند
زیرا کہ در مزعوم شیعہ طلحہ و زبیر نقض این بیعت کردہ بودند و سخت مستبعد است کہ امامت نزد این
مہاجرین حضار جنگ بدر مبایعین تحت الشجر ممدوحین ائمہ اطہر بدلیل اطول احادیث اعور از اصول
دین باشد و بیعت مرتضوی را باختیار خود نقض نمایند چنانچہ علمای شان باینمعنی تصریح کردہ اند
کمان توانکرد کہ سنی این واقعہ را نویسد و بر حضرت طلحہ چنین یاوگی آغاز دہد و لو بعد بشارت مرتضوی
در حق او کالم یکن سازد و حسابی از آن بر ندارد نعوذ باللہ من ذلک علاوہ از روایتش معنی
استحبابات واضح است کہ مزید رحمت مقتضی اینست کہ قبل ازان وجود رحمت بود فثبت المقصود و مخفی
نیست کہ خلاف عہد حرام است در ادنی امور **قولہ** و مطابق این عبارت الخ **اقول** اگر در ہزار کتاب
این امر منقول شود لازم نمی آید کہ امامت از اصول دین باشد ہمان بیان کہ درینجا دانستی **قولہ**

مخفی و محتجب نماند الخ **اقول** عجب است دلیلی برین دعوی نمی نگارد که انحدیث چگونه دلالت دارد بر وجود حضرت صاحب الامر شیعه که فرزند ارجمند بی بی خاتوان نرجس بودند وصیغه نکاح جناب والد ماجد شان با خاتون مذکور در حال شرک ولفرانیت او رو برو ی اولین و آخرین انبیا و مرسلین از حضرت خاتم النبیین ع در خواب صدور یافته و بعد مدتی جناب سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها تدارک مافات بعمل آوردند یعنی او را مسلمان کردند واین قصه را بطولها در کتاب اثبات الخرافه لصاحب ثمرة الخلافة مفصلا چنانچه باید بیان کرده ام هر که لطائف آن را منظور دارد در انجا نگاه کند که چگونه رگهای گردن قوم را در شکنجه او لکشیده ام وبنجهای طائفه موردلوم را سراسر پیچیده ام که توگوی ع عمر پنجه بر پیچ دلو مریه شود شاید که در مجلد اول هم مجملا دیده وشنیده باشی و با آنهمه میگویم تفریع مجتهد الزمانی یعنی ازینجا ابن عمر الخ وقتی صورت گرد که اولف بر آن کرده باشد که درینحدیث موت کفر مراد است تشبیه بنوعی از جاهلیت وبرین تقدیر ضرور بود که عبدالله بن عمر رض یا عبدالله بن مطیع بحث را پهنا در کند و صاف گوید که از دایرهٔ دین وایمان خارج شدی واز امت محمد صلی الله علیه واله وسلم بجهت نقض بیعت برآمدی که حال ومقال هردو مقتضی آن بود تا بعد ازین یرگوئی مخاطب دست از تکمش باز میداشت باواقعه نویسان در اخبار بسط کرده بیش یزید میفرستادند و موجب ترحم بر حال عبدالله بن عمر رض زیاده می شد وبهر صورت مفید مدعا صورت می لبست کما لا یخفی وچون زینهار این مبحث را طول نداد وزود تر رجوع کرد کما هو الظاهر حتی که جا هم گرم نکرده چنانچه مزین در رسایل خود گفته وتنصیص بر کفر خالعین ننمود عیان شد که مدعا این نیست که بنقض بیعت کافر شوی بلکه مقصود تفهیم است بترهیب تا خود را بتهلکه نیندازند وآنهم وقتیکه متیقن گشته بود قبل این مردم واگر ابن عمر ناقض بیعت یزید و تارک بیعت او را کافر میدانست بعد از شنیدن واقعه کربلا چرا با یزید خصومت میکرد و مکتوب ملامت می نوشت وقتل آنجناب را از اعظم مصائب می شمرد و کلمه حق بان فتاک بی باک می گفت و از صولت و دبدبه او نمی ترسید چنانچه علمای شیعه آورده اند وحلی در نهج الحق ایراد نموده واز خاتمه آن حکم توان کرد که یزید مذهب تشیع داشت یعنی طاعن بر فاروق رض بود وطعن براو نه پیشه نواصب است نه خوارج نه اهل اعتزال نه اهل الحق فتعین تشیعه وهو المطلوب پس او شیعی باشد من حیث الاعتقاد ولیکن حکم قتل امام حسین ع از راه ملک وسلطنت بود وپس مامون مقلد او گشت و درجه او از و درگذشت که امام رضا را بدست خود زهر داد و می گفت الملک عقیم چنانچه در مجالس المومنین است **بالجمله درین روایت** وحدیث لفظ مات میتة جاهلیة وارد است چنانچه در حدیث سابق وگفتگو دران جاریست که چگونه موت بر کفر ثابت میشود حالانکه در مستحبات وسنن هم این ترکیب مستعمل گشته لاجرم مدعای مجتهد لازم نیامد الغرض حمل کردن انحدیث بر ان معنی که نزد مجتهد الزمانی کفر است ممنوع است ایا عبدالله بن عمر رض این

بزرگان را که طعمهٔ تیغ بیدریغ بنی امیه شدند کافر میدانست معاذ الله من ذلک بلکه خلاف آن مثل آفتاب نیمروز روشن است کما عرفت بنموذجه مشار الیه آنفاً واگر در سیر و تواریخ نظر کنی خواهی یافت خلاف اعتقاد مذکور را از گزاردن نماز جنازه و استادن بر قبور و دعا و مزید ولا که از لوازم ایمان و اگر معتقد کفرشان بودی گفتی خوب شد که بسزای خویش رسیدند لیکن مقلد زراره کوفی و ابو بصیر لالیوثی را که کور مادرزاد و بدتر از اهل کفر و الحاد بود بنظر نمی آید مَنْ كَانَ فِي هٰذِهٖٓ اَعْمٰى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰى وَاَضَلُّ سَبِيْلًا القصه حدیث بر معنی تشبیه محمول شد و پر ظاهر است که احکام مشبه و مشبه به در همه چیز یکی نمی باشد بلکه وصفی جامع باید میانه هر دو که در ان شریک باشند و این امر هم بکتب مخالفین مدلل است از انجمله ملای مجلسی در بحار تصریح میکند جائیکه در مجلد چهاردهم یعنی کتاب السماء و العالم در مقابله ابن طاوس بعض افادات گفته و نگارهای بلاغت بسته که حرفی از ان اینست اما قوله لم یحکم بکفر المنجم الخ فرد علیه ان الظاهر من التشبیه بالکافر انه لیس بکافر و انما یدل علی اشتراکه معه فی بعض الصفات لا فی جمیع الاحکام انتهی مختصراً اما آنکه در حدیث مات میتة لفظ میتة بالکسر است و مراد معنی تشبیه است پس در حواشی شرح عقاید نسفی و اگر باور نه آید در شروح صحاح باید دید و معنی آن در میزان عقل باید سنجید و بمغلطه مجتهد که نوشته از الفاظ حدیث خبری نیست باید گردید و برین مقدار چگونه اقتصار ورزم که ملا خلیل قزوینی در شافی شرح کلینی بتصریح تمام زیر حدیث حضرت امام ابو جعفر گفته آنچه من گفتم الفاظ او اینست المیتة بکسر المیم مصدر نوعی من باب نصر میتة جاهلیة ترکیب اضافی او توصیفی انتهی مقام الحاجة اینقدر هست که جمعاً بین الادلة اخر اینمقام ابر تشبیه معرفت ناقص و کامل حمل توانند کرد کما لا یخفی علی الماهرین **قوله** و احتمال اضافت الخ **اقول** کجاست منصفی که در قول مجتهد غور و تامل بکار برد و بداند که جواب اول را در بارهٔ حدیث معرفت لظاهر هم رد نتوانست کردن و نه برهانی قائم میکرد اگر یارای آن داشتی پس عجز و زبونی او باقصی الغایت رسید که قفل سکوت برلب زد و نتوانست برای مقلدین حمقا دامی گستردن و دانه افشاندن چنانچه در مقامات یافته نگار سحر کاری برای فریب شان بسته **معذلک** کیست عاقلی که قول او را بتعین پستر درینمقام عاده نماید و گوید عجب عجاب است که خود فضیحت و دیگران را نصیحت مجتهد مذکور معتاد بذکر تحکمات و دعاوی بلا بینه گردیده بهیچ جا شاهدی و دلیلی نمی آرد و بر محض ادعای بلا سند اقتصار مینماید و این طرز غریب رسید که مجتهد الزمانی مخترع ساخته از عبارات سابقین و لاحقین بمراحل دور افتاده **طرفه** اینست که بچنین دعاوی که از شواهد و ادله عاریست در مقابله خصم می نویسد می نازد و بر خود میبالد آه درینجا باید اقامت دلیل بر جهالت و اجنبیت مجیب از فنون و علوم قایم کردن و این احتمال را بمعنی گردانیدن و چگونه تجویز توان کرد که این امر بی معنی است حالانکه این احتمال را علمای عربیه برآورده اند و اکابر محدثین که در علوم بلاغت بمرتبهٔ قصوی رسیده ذکر فرموده از انجمله است علامه دهلوی قدس سره

العزیز چنانچه از افاداتش که درین امور فرموده ظاهر است و تبحر آنجناب در علوم سیما درین فنون نزد
خاصه و عامه باهر است مثل روشن شدن آفتاب در رابعة النهار بلکه از طعن الرماح نیز بعضی این امور
هویدا میشود دیگر شب کوری و جهل مرکب را علاجی نیست **قوله** واحتمال ترتیب وعید الخ **اقول** هرگاه
امامی را که قدرتی بر امور متعلقه امامت ندارد یعنی نتواند قتال با اهل بغاوت کردن و حوزه اسلام را از شر
کفار نگاهداشتن و فتوی بر مذهب حق دادن بپیر معطله توان گفت چنانچه از قدردانی غولان ایرانی در باب
حضرات ائمه که کسی را در وجود ظاهری ایشان در عالم شهادت کلامی نیست بذکر حدیث کلینی وغیره در
مقاله سادسه پی بردی حالیا در حق امامی که در تولد او کلام باشد و بعد از تسلیم صدها سال بران بگذرد
و امور ضروریه امامت همه از وی مسلوب گردد غلط گفتم از هزار سال نشانی و اثری نزد عقلا ازو یافته
نشود چه گمان توانی کرد اگرچه مریدان او بپیروی محدثین هزاران رقعات مزوره در دریا اندازند
و خود را مورد فاغرقوا دا و خلوا نارا گردانند لاجرم نزد عقلا وجود و عدمش برابر خواهد بود و قبل ازین
در مجلد اول گذشته که ضروریات امامت نظر بمذهب فریقین انتظام امور دینی و دنیوی است و سیاست
مدن و جهاد کفار و تنبیه و تادیب اشرار از من است چون بعد ظهور بسبب سلب این امور فعلیت امامت
و خلافت حقیقه نمی ماند و او را با القاب نا سزا قدرهای رفتنه معتبر توانند کرد کما اشرنا چه جائی عدم ظهور
که اتفاق فرقه حقه اثنا عشریه از حقه کشان دکاکین بنگ سایان بران واقع است و دیگران تولد او را
منکرند و هنوز خواص شیعه در تجسس او باشند و ره بجای نبرند و اینهمه طالبین و مسترشدین بالاخر خاک
بیابان بر سرها بیزند و خس و خاشاک حرمان بر روی خودها بریزند و مدعیان ملاقاتش که بیش
بیش از واردین و صادرین قبل از خروج سفیانی و ندای آسمانی ملعون می شوند حالانکه بنقل
ثقات بجای خود قرار یافته و نور تائید حکما هم بران تافته که انتفای لازمی مستلزم انتفای ملزوم است
تکلیف که امور متعلقه امامت همه مسلوب باشد **و مخفی نماند** که سخن در وجود من حیث الامامت است
یعنی وصف عنوانی را ملاحظه باید کردن چنانچه مجتهد در طعن الرماح بمبحث وراثت انبیا میگوید و درینجا
بسبب سلب حافظه یا تجاهل وصف عنوانی را ملحوظ ندارد فاعتبروا یا اولی الالباب و تولوا ان هذا التبکی
عجاب کما یدل علیه لفظ الامام فی حدیث خیر الانام علیه واله التحیة والسلام و ازینجا عیان شد که مراد
از وجود وجود امام مقارن ظهور است باللحاظ وصف مذکور **و از عجائب** خرافات مجتهد ناشسته
و آنکه شق اول را با اینهمه امور ظاهره عین مطلوب میداند و خیال نمیکند که چون بر انگیختن او برای
مهمات و لوازم امامت باشد غائب کردنش با وجود بقای وصف او مستجل است از آن قبیل که زید را
قاضی بلده گردانند و گویند که جای اقامت بکن که کسی نتواند رسید و نتواند دید سبحان الله **بیت**
درمیان قعر دریا تخته بندم کرده ٭ باز میگوئی که دامن تر مکن هشیار باش ٭ و برین تقدیر جمیع

عقلا بر ریش دراز فتح علیشاه خواهند خندید و این امور را علمای امامیه عین عدل دانسته نام خود
عدلیه نهاده اند و هنوز پی نبرده اند که عدل باری عز و جل چنان شد که هر حکیم از گوشه قیل و قال سر بر آورد
و برای ملامت حضرت جهان آفرین بر خاست بدنامی فتح علیشاه از قوم قاجار که نام بد بر قبیله مذکور از
شیطان مشهور تر است بطور تمثیل و ابهام است که ؎ گفتمش سلسله زلف بتان از پی چیست ؛ گفت
حافظ گله از شب یلدا میکرد ؛ چنانچه از مباحث عدل صوارم دلدار بی مروت دل آزار پیداست و در همین مقام
نیز شبدیز قلم در توسنی بود بهزار کشاکشی او را باز داشته باصل مدعا که زبونی مجتهد مقلد کون آبادی
صاحب رموز الصالحین است عنانش معطوف کردم و از سر اطناب درگذشتم دریغا که طالبین
و مشتاقین انهمه مساعی مبذول دارند و بمشکوی شاهی متوجه نمیشوند پس مثل مشهور است آیده که
که قاتل پسران حضرت مسلم بن عقیل رضی الله عنهم وقتیکه ایشان را در خانه خود دید گفته بود ؎ یار در
خانه و ما گرد جهان میگردیم ؛ آب در کوزه و ما تشنه دهان میگردیم ؛ اگر به لبتان سرای این بادشاه
جهجاه ره می نهادند پی بانیمعنی می بردند که حضرت صاحب الامر قبل ازین به سیر و تماشای سوق اللیل
در مکه معظمه همقرین معجزات و کرامات مراودت بصاحب کوشکی می نمود اکنون شب و روز بحکم ضرورت
نزد ازواج قادسات نزول اجلال میفرماید و فرق اینست که برای حضرت پیغمبر و حضرت امام صادق
بار اوی را تردد می بود که در قبر شریف متوجه بزوجات خود باشند یا به نماز و درین خصوص غیر ازین
امری نیست فرق دیگر آنکه حق نرگس روا می نماید لیکن از بعض امهات المتشیعین خورسند است و از
بعض دیگر مصداق لطیفه غیبی و سروش لاریبی ببیت چرا چون لاله دل خونین نباشم ؛ که با ما نرگس
او سر گران کرد ؛ سر گرانی دارد و از آنجا که ابن بابویه شیخ المشائخ امامیه علی الاطلاق در کتاب
اکمال الدین و اتمام النعمه و غیران ثابت نموده که آنجناب در هر شهر حاضر است و لقب الحاضر فی الامصار
نیز مقتضای همین است گو از نظر مردم غائب باشد آنچه این بادشاه یعنی نصیر الدین حیدر و موالیان
اعتقاد دارند بر جای خود عین اکمال دین و اتمام نعمت خواهد بود و چگونه تجویز توان کرد که دیگر مرزی
را حضرت صاحب الامر بقدوم خود نورانی فرمایند و بلده لکهنو را که مجمع اهل تشیع و موضع مخصوص رئیس المومنین
جالسی است خصوصاً برای کارگاه اجتهاد خصوصاً گلستان سرای بادشاهی که بانواع زیب و زینت آراسته
و خاص برای ورود مسعودش پیراسته و بصنوف عطریات معطر و وقت شب بر روشنی شمع کافوریها منور
شده و در لطافت و صفا و نضارت و بها از اِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ درگذشته
رونق افزا انجمن نشاط و سرور اند و بگلشن انبساط نشوند آورده اند که بزرگی دعوی ملاقات
خضر علیه السلام کردی و زنش گفتی کاش من هم مشرف شدمی فرمودی ای ناقص العقل کجا
لیاقت داری بعد چندی زن با مردی تهمتنی خوشروی درساخت و از لقای فرحت انتمای او در

ظلمت کلبه اخزان خود آبحیات می یافت روزی شوهرش مردی بیگانه را دید که چون چشمه الحیوان از ظلمات
بدر آمد تفت شد و صیحه برزد زن گفت مگر خضر را فراموش کردی که بر من تهمت می نهی من کی لیاقت دیدنش
دارم اینکه گفتم حکایتی بود باستانی درین روزها مشکوی سلطانی امری شگرف تر گذشته که پادشاه
مذکور وقت سحر بعادت قدیم همراه مربیه خویش پادشاه بیگم بخدمت ازواج صاحب الامر شرف حضور برای
تسلیم یافت یکی ازین زمره قادسات رو برگردانیده دگره برابرو زد هرچند پادشاه می پرسید که موجب
سر گرانی چیست حرفی نمی گفت تا آنکه خلوت شد و گفت که باعث این ملال امریست مشکل ملک فرمود
هرچه هست بفرما تا من در اصلاح و تدارکش بکوشم درین وقت مهر سکوت چنانچه باید از لب برداشت
که حضرت صاحب الامر شب هنگام تشریف آوردند و مرا طلاق دادند و فرمودند که همه مهر خود از نصیر الدین حیدر
بگیر و ازین مکان مقدس برو و اگر مهر تو نده پادیر کند سلطنت او را برهم زنم پادشاه او را نیز و دی
مطلق العنان کرد تا او بعد از استیفای لکوک دراهم و دنانیر از حریفان خودکام دل می یافت و تدارک
مافات می پرداخت این همه امور در شهر از متواترات است و بی تجویز مجتهد که بر مسند نیابت صاحب الزمان
نشسته بظهور نپوسته و درین امور و بتقریب عقیقه هزاران درهم و دینار و اجناس و لباس فاخره بایی و
قرار یافته و قصه های متواتر که درین خصوص زبانی ثقات رسیده بیانش موجب اطناب است در جای دیگر
شرح آن میکنم ان شاء الله تعالی تا بدانی که اگر او منع کردی زینهار پادشاه و ارکین سلطنت قریب
آن نگردیدندی الغرض برحال آن گروه از فرقه اثنا عشریه که در تلاش امام غائب منتظر سر بیابان
و کوه نهادند و درین باب ستوه شدند و مطلع غزل خواجه حافظ مصداق حال هر یکی گشت ~~س~~ صبا
بلطف بگو آن غزال رعنا را ؛ که سر بکوه و بیابان تو داده ما را ؛ زار زار باید گریست قضا را بعد ازین
از تجویز جناب مجتهد جنی در مکانی پیدا شد ماهر دقایق علوم و بلیغ در هر زبان و دعوی فرستادگی و از
طرف نیابت امام غائب نمود و مدتی باظهار کرشمهای جدید و اخذ و جبر مشغول شد اینهمه که بگوشت رسید
قصه های دنیوی بود آنچه متعلق بدین باشد حرفی از آن باید شنید در یک حسرت و حرمان بر مفارق شان
باید بخت و لنعم ما قبل ~~س~~ آفتاب اندرون خانه و ما ؛ در بدر میر دیم ذره مثال ؛ ؛ که اگر غیبت از بهر
علت است که مذهب رفضه مخالف مذهب ائمه هدی است و ایجاد کرده ابن سبا رئیس یهود است اتقیا
وابن المواعید من الرجعه وابن الوفا لیس یهودیت مجتهدین و مقلدین از کوفه هند یعنی لکهنو تا بایران
زمین به ثبوت رسید کما یلوح من حق الیقین ورنه امامت عموماً و خصوصاً از دست رفت زیرا که در حسام
و منهج السداد و هم دیگر کتب اقرار کرده اند که امور مذکوره سابقه که در انتظام دین و دنیا محصور لوازم شد
امام را ضرور است نه هر نبی را از لوازم امامت است نه نبوت و اگر در خصوص این امور ضروریه
منکر شوند و مثل صوفیه خویش تقریبات کنند و بکشف و مراقبه مایل کردند عشر ایشان همراه نیز

بشر خواهد بود کما اثبت المجالسی فی تصنیفه الغیر المطبوع ولیکن هذا العلاج قبل الوقوع مخفی نماند
که چون در بعض مجالس ذکر این امور از لوازم امامت در میان آمد جمعی از ایشان لزوم را انکار کردند
و گفتند بلکه گاه هست و گاه نیست پس ضرور شد که درینجا نام کتاب معتبر بر زبان آرم تا زبان ژاژخایان
کثیره گویان بسته آید و آبروی این هرزه درایان روبروی روسیاه شان بریزد پس بدانکه قلع
کشوری و تشیید المطاعن از مجلسی نقل می نماید آنچه دلالت بران دارد که امام مبعوث میشود برای
دفع اختلافات از امت و دفع اختلافات از مخلوقات گوناگون بدون جهاد و تنبیه و تادیب و حدود و قصاص
چگونه ممکن تواند بود و ازینجا سر انیمعنی آشکار شده که در ثبوت این امور ضرور نیست بخلاف امامت که دران
انتظام همه امور باید کردن و هم از طرف خدا و رسولش احکام شریعت رسانیدن پس تو تشنه نبوت
گویا به اصول شیعه محتاج بدلیلی دگر نماند و مذهب منصور قوم نیز همین است والاساس علی ذلک کما فی الحسام
والصوارم لاجرم کجا ماند که گاه هست و گاه نیست بلکه از اصول شیعه حتی مجلد اول کافی و مجلد ثالث آن
یعنی روضه هم پیداست که بعد از تحقیق حضرات ائمه آزاده هم نداشتند چه جای کوشش و دیگران را
ز سادات هم منع میکردند پس در حقیقت امامی ندارند جز نرگسی ریحانی که بهارش هنوز زیر تسلط بهمن دوی
و حقیقة لاشیٔ که تا قرب رستخیز ذات آن بیچاره بر مذهب همکاره عین انتظار است و از فعلیت هیچ بهره
ندارد نعوذ بالله منه الغرض از دائره امکان بیرون است که آدمی امام بالفعل باشد باوجود التسلاح ازین امور انتظام
انیهم دانسته باشی که شیعه را مناسب آن بود که تقیه را برای امام که برای اختلافات مبعوث گشته زنهار
تجویز نمیکردند بخلاف حضرات انبیا و العجب که طبرسی در مجمع البیان عکس آن از محققین خود نقل فرموده
زیاده تر ازین حکمی که موجب سلب حواس سامعین و ناظرین تواند شد در عالم حیرت نباشد که از علمای
شیعه صدور می یابد که حضرت صاحب الامر و رجا بلقا و مانند آن چنان تسلط یابد که مالکان اقالیم شیعه را
در خواب هم نبوده باشد یا از برای او دعوی تقیه اکابر شیعه بندای بلندی سرایند و گاهی خجل نمیشوند
درین نزدیکی عبارت عماد الاسلام مومن جالسی همراه حدیث حضرت امام رضا ع همقرین تقریرات معلم
ملکوت استاد شیخ و سید بحول الله و قوته می آید و حیرت مذکور را در قلوب متحیرین لضعیف مینماید و درباره
دعوی تقیه اطمینان تام می افزاید **قوله** و احتمال مبالغه در وعید الخ **اقول** بارها گفته ام
و بار دیگر میگویم و این پیر نابالغ را باز بمکتب می نشانم که مجیب معیب را که موجه است فقط ذکر احتمالیکه
عقل آنرا تجویز کند کافی است او محتاج باقامت دلیلی بر النسبت بلکه مجتهد را باید ذکر برهانی بر ابطال
این احتمال نمودن چون دلیلی نیاورده از قانون مناظره بدر رفت و آنچه گفت بر او منقلب شد
یعنی طلب دلیل درینجا از فهم و فراست او بمراحل بعید است هان مجیب مصیب را میرسد که بگوید
این تقریب از قوت بفعل آوردن در تذلیل خویش بلکه دیگران نیز از معتقدایان تشیع کوشیدن است

زیرا که علمای رفض قدیماً و حدیثاً برای اثبات اینمعنی که اعتقاد امامت بر مکلفین مانند اصول دیگر است
از توحید خدا و نبوت انبیاء وغیرها و برین دعوی اصلیت مثل ثمانینی و کراجکی و شوشتری از احقاق و مجلسی
و جالسی در تالیفات خویش این حدیث را دلیل آورده اند پس باید که دران احتمال معارض یافت نشود
زیرا که چون معارض و مخالف دران راه یابد دلالتش بر مدعا کجا باقی می ماند و درینجا احتمالات بسیار
پیش آمد پس طلب دلیل از خصم خلاف مناظره است بلکه از کتب درسیه هم پیداست که موجه احتمال را دلیلی
درکار نیست بلی هرگاه سندی می آرد کلامش قوی میشود ولیکن که تقویت بران اسناد کثیر بلکه ادله نیز یافته
میشود دیرتر ما چنانچه بمختصر بیان می آید بالجمله ذلت مجتهد که درین معرکه بیراهه میرود و به ثبوت رسید باید برای
تحلیل مجتهد قول او را درینمقام یاد کردن که برای مجیب گفته بود که هیچ جا دلیلی نمی نگارد حالانکه باید
او را دلیلی بر ابطال این احتمال انتهاض کردن و او بران قادر نشده اما ذلت دیگران پس قطع
نظر از آنکه ذلت سلطان العلما که لقب مجتهد است ذلت شانست بدین جهت حاصل که اهل رفض هر چند
کوشش خود را مثل فرهاد در کوه کنی صرف کردند ولیکن لقمه شیرین بحلق فرو نبردند بلکه کوهی کندند و کاهی
بدست نیاوردند و خر تیشه بر سر خود نزدند و خسر الدنیا والاخرة گشتند و حاشا که حجتی دیگر را در اصلیت
امامت واقعیه چنانکه اهل حق گویند یا تراشیده خیالات خویش نشان داده باشند و اگر می یافتند
چگونه دریغ میکردند که اساس نجات از عذاب اخروی بر ایمان است و بنیاد ایمان نزد ایشان
بر امامت و آنگاه امامت محدثه دین سبا که هیچ آیتی بدلیل خویش بر این امامت مخترعه نص نیافته
امامت ابن سبا که علی روشن الاشتهار در روبروی جناب مرتضوی دعوی رسالت خود کرد چنانچه در مقامی
ازین اوراق مذکور است آنرا البته زوری نص میدانند و قران مجید را این قوم خالی از عقل بریده از
منقبه نعمان یعنی شیخ جلی امام اعظم هم تا چنین نص را به آیات میرسانند و داد افتخار میدهند و صدر الدین حقیقت
را ابطال الباطل چنان در رد کشف الصدق کذاب مذکور بیان میفرماید که ابلهان هم امام اعظم
را قطعاً شیخ جلی اعتقاد میکنند و قاضی در ابرام آن و نیکنامی نواز دیگر کتب مجیبین او را باید دید
تلمیعاتش چه قدر داد تفضیح او داده اند و من میگویم که اگر این کتب که نزد ما در نهین فرین
هم نرسد باری اساس الاصول دلدار بی مروت که در بلده لکهنو ارزان القیمت هم دستیاب میشود از اهم
اعتراضاتش سمت وضوح دارد که زینهار معنی نص در آیات آن نیست بلکه اساس و بنیاد آن باعتراف تر
برهان آیات و احادیث است پس بعد ازین دعوی در کتاب مذکور که ظواهر نصوص کتاب حجت است
دلائل خویش را ذکر کرده زیر دلیل هفتم بعد ذکر احتجاج جناب سیدة نساء العالمین ع از کتب خود با فضل الصیغ
در باب فدک وقتیکه ملزم شده از مجلس مهاجرین و انصار برگشتند و جناب امیر آیتی چند در میراث
خواندند چنانچه از کتب رفضه در منتهی این کتاب منقول است میگوید فانه لو لم یکن ظواهر الکتاب

حجة لم يتم الاحتجاج ولم يصح الاعتراض على ابن ابی قحافه بترک الکتاب فان وراثة سلیمان لداود علیهما السلام
لصا فی وراثة الترکه بل یحتمل ان یکون المراد من الوراثة وراثة العلم وکذا وراثة زکریا ع وهکذا اولویة الارحام

وهکذا اٰیة المیراث فان العموم لیس من باب التخصیص فانک علمت ان النص عبارة عن دلالة اللفظ علی
معنی بحیث لا یحتمل غیره حاصلش آنکه اگر ظاهر کتاب حجت نباشد حجت جناب فاطمی واعتراض بر صدیق بترک
کردن قران مجید تمام نمیشود وصحیح نمیگردد زیرا که احتمال وراثة علم باقی است عموم چیزی دیگر است و
نص النست که احتمال دیگری را بر نتابد وزیر دلیل یازدهم که حدیث امام نقی است رضی الله عنه میگوید
آنچه دلالت بران دارد که این حدیث صریح است در حجیت ظاهر قران مجید زیرا که ولایت که از انما ولیکم
الله وحدیث مولی وغیره معلوم شد نص در خلافت نیست بلی از قراین معلوم توان کرد که مراد خلافت است
چنانچه در کتب مسطور است انیکه شنیدی باعتراف مجتهد است که نصوص نیست بلکه از ظواهر آیات
واحادیث است پس این مذهب کجا ماند خصوصاً مباحث امامت بعد از مدایح مهاجرین والنصار ومیراث
فردوس یافتن ومتبوع گشتن ایشان برای تابعین اخیار وتبع تابعین الی یوم القرار باقرار طبرسی
در مجمع وغیره واعتراف دیگران در دیگر اسفار وهر گاه ادنی غور کنی واضح خواهد شد که چنانچه نص نیست
ظاهر هم نتواند بود دیگر بعضی مخترعات خیالیه طائفه رقاص که آب ندیده موزه بر کشند وداد پای کوبی
ورنغ زنی دهند تفصیل این امور جا بجا در کتاب خواهی دانست انشاء الله تعالی ولیکن آنچه درینجا
مناسب می بینیم سخنی چند میگوئیم تا سیه ناکی همه رفضه از ملاحظه آن زیاده تر پدید آید که حضرت رسولخدا
صلی الله علیه واله وسلم همیشه لقب امیر المومنین ع را با وصف ورود تذکرات وتاکیدات غیر متناهی ا
جناب اقدس الهی تا از صد بار برگذشت خصوصاً در معراجها وتسویف می انداخت وباظهار رفضه کما
مبحث تحریف القران من عناد الاسلام قدرت بران نمی یافت بسبب شدت خوف وتقیه ومعلوم نیست
که اگر کسی برین اصول موضوعه مقدمه کلیه ضم کند نتیجه آن البته چنان سر زند که هیچ مسلمانی بلا ضرر
بر زبان نتواند آوردن زیرا که از ان صریح مژده فتح وظفر بگوش خوارج ونواصب میرسد بلکه از
تصور رشس قلب اهل اسلام می لرزد ودر روزهای غدیر بعد از نزول يٰاَيُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ
اِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ وَاِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهٗ چنین انذار مرتب فرمود که قطع نظر از
مثالب مرتضوی که اگر او را لقب کنم همه مرتد شوند وسعی بیست وسه ساله رایگان رود مزید حیرت افزا
پدید آید که همه بحیثیت انفرادی وهیئت مجموعی کذب محض بود که ای برادرم جبرئیل این لشکر که بعدد نجاه
هزار کس رسیده لشکر شیخین است که احاطه کلی دارند پس چگونه علی ع را در تنهائی لقب کنم بگذار تا بمدینه
رسم واین مهم را سرانجام دهم حالانکه در مدینه طیبه غیر از متخلفین یعنی منافقین ونساء واطفال
ومسلمین که بود که انشینی کند ودست مبارک بگیرد باینهمه معذرتهای غیر واقعیه که حضرت بر اصول دشمنان

دین ترتیب داد و تعلل و تسویلت را بنیاد نهاد اگر مقابل آن فقط از صافی پردازم ورق چند دیگر می باید لیکن
اما سخن تکیه حضرت علی رئیس الاشهاد همین بود که بل بلغت و حضار میگفتند اللهم نعم یعنی مرتبه تبلیغ احکام را
بدرجه قصوی رسانیدم یا نه وانهار رب العالمین را گواه میگرفتند کما ینبغی ازین عهده برآمدی و دقیقه
دران فرو نگذاشتی مجتهدین متکلمین رفضه افترای دیگر را کسیه تکی ایشان را با سامان بمین رسانند لیعل
آورده اند که حضرت دران معذرتها از رسالت استعفا کرده و فرمود ای جبرئیل از طرف من بحضور اقدس الٰهی
زین رسالت کذا می مستعفی شو الی غیر ذلک من المزخرفات التی لا تقول لعد سوء تیما الوسماعها الا لعنة
الله علی الکاذبین المفترین حیث بنوا قصرا دمره صر الحکم خرابه ایضا وجاؤا بهتان عظیم یستحیل عند اهل
العقل صدورها عن احد من الانبیاء سیما عن سیدهم واخرهم ولقد صرح الخائن الکاذب فی حسامه مطلقا
وانکر نعد وارد روایة فی باب استعفاء نبی من الانبیاء کما ستراه انشاء الله تعالی فکانه ما رای کتابا من
تصانیف العلماء ولعلهم سالوا درجة الامامة لما راوها افضل من النبوة والرسالة عند تولاء الاشقیاء فاعتبروا
یا معشر العقلاء وهذا الذی ذکرنا من قصة الغدیر قطرة من البحار و با اینهمه اگر تشنگی در ریتی داری بکتب
معلم الملکوت یعنی شیخ حارثی نمایی باری بتفسیر صافی که ماخوذ از اصول موضوعه و علوم متعارفه قدماست
رجوع نکن که استعفای حضرت صلی الله علیه واله وسلم لفظاً و معنی هر دو در امر غدیر مذکور خواهی یافت
واستعفای معنوی را در صدها کتاب خواهی دید که بانیان و مروجان این مذهب در رنگ لباس مشهور
ساختند والله عزیز ذو انتقام و استعفای شریف بهر دو حیثیت بر صافی چه موقوف که کتب توعیل
یعنی لقب مجلسی فتنه انگیز مثل بحار و جنبات القلوب ملا و نیز در استعفای لفظی و معنوی وافی و شافی
است اینست نمونه از آیات قرانی و شیخ چلی قوم برادر بزرگ این هنفه غالباً قریب صد آیت
را در نهج الحق آورده و بخیالات خویش گوی سبق از دیگر متکلمین برده و از تالیفات محدثین ایشان
توان دانست که چند صد ایت را بهمین مخترعات وضم موضوعات و مفتریات بر شمرده اند که عمده ترین
دلیل را بطور نمونه باندک تفصیل و بیان در مبادی آن پیشکش نمودم مدعا آنکه بعد استعفا
چون تاکید و تشدید زیاده شد حدیث موالات ارشاد کردند و تا زمان دراز جناب وصی مطلق را
در غدیر برداشتند و میگردانیدند و میفرمودند هذا الحکم بعدی که عقلا بعد دیدن تمامی فصل باب
در گردش متواتر قاه قاه میکنند و نعره واه واه میزنند و در حق مدعیان و در تسلسل و آنهم از ازل تا شام
بحدیکه اگر روئین تن بودی دعائم بدلش درهم شکستی مطابق ایت سوره الفتح علیهم دائرة السوء همچنین
و لفاشان همین صورت دائره مسطور را بر دفترهای قلوب میکنند و نمونه تصویر گردش مذکور که در
کتب طائفه است بکمال نمیرسد که خالی از سوء ادب نیست اما احادیث رسول ع زبانی
پس حدیثی را نیز ثانی نتوانند داد مگر بملحوظ کردن سر و ر محدثه چرا نباشد که خمیر کالبد عنصری الشیطان

بالمینت نواصب آمیخته کما فی علل والشرائع لصدوق الکواذب وکذوب الصوادق اینهاکه شنیدی
متعلق بدان بود که ظواهر آیات واحادیث را ائمه عظام رفضه نصوص دانستند اما رعایت این ظواهر پس
کمیست که خلافیات رفضه بدین قاعده بیان نتواند کرد که عمر اهل بیان بپایان رسد و تعداد آن بختم نه انجامد
درینجا هم نموذجی می آرم که در آیت استخلاف یعنی وعد الله الذین امنوا منکم الآیة از ضمیر خطاب ظاهر است
باعتراف امامیه که آن بزرگان که بر مسند خلافت نشستند از جمله حاضرین باشند و ایشان چون حضرت مرتضوی
را مستجمع این اوصاف ندیدند زیرا که تمکین دین تشیع که مرضی الهی نزد ایشان بود و همچنین تبدیل خوف بامن
صورت نه بست بسبب آنکه آنجناب نعوذ بالله اظهار کفر وارتداد می نمود و اگاه تا وفات کما فی جامع الاخبار
پس ایت را برای امام مهدی که هنوز غایب است واز مخالفین می ترسد قرار دادند و برای اثبات اینمعنی
استدلال بدان نمودند ولاریب که رعایت قاعده مذکور پامال شد کما اشرنا وقس علی هذا مثل ایت انما
ولیکم الله ورسوله گویند که چون حصر از انما به ثبوت انجامید خلافت خلفای ثلثه نماند و عیان است که ظاهر
از حصر حصر حقیقی است چون این ظاهر درمیان آمد البته امامت یازده امام رفت وگذشت و درینمقام
آثار عقل هم برای ایشان باقی نماند که چه اراده کردند و نتیجه آن چه حاصل شد پس در سخن سازی و حقه بازی
مشغول گشتند و یازده انگشتری طلا که هیچ غالباً آتشی در آن اثر نکرده و کتاب مختوم بدان مذهب بوده
پرداختند و در اختلاف افتاده علم جنگ زرگری را بسوی آسمان برافراختند والعجب کسی از قدمای
رفضه هیچ حله که کلینی مفتری راوی آنست که انچه جناب مرتضوی در رکوع بسایل داد حله هزاران دراهم
و دینار بود نه پرداخت و بنده میگویم که هر کسی چگونه پردازد و با فدکه بقول مجتهد فانی پیر دهقانی کار هر
جولاهه و نداف نیست یعنی بمثل خود اشاره میکنند واهل عقل وفراست نیکو میدانند که ادای نماز بخشوع
وخضوع بهتر است وایهنا در عین فرود آوردن حله وجدا کردن انگشتری دزدلش بکف دست سایل
چنانچه تیر حکمی بر نشانه قاتل شدند فاعتبروا یا اولی الابصار بیت از کمان ناجسته در چشم تحیر کرده جا
شیعیان گو تیر حکمی بر نشان انداخته ۞ و بر گروه انصاف تیره پوشیده نیست که مجتهد درین کتاب
چنانچه دانی جابجا صواةً ومعنیً تصریح کرده که روایت هر قسم در کتب فریقین اندراج یافته ولیکن تا
به تنقید نرسد اعتبار را نشاید واحتجاج را نباید فکیف در مهمات عقاید سیما در امامت ائمه خصوصاً
امامیتکه اصل همه ولایتها وصایتها باشد و زعامت دیگران متبنی بران بود اما احادیث پس
آنرا برهمین طور قیاس بلکن فرق اینست که قران مجید را زینهار بسبب متواتر
بودنش محرف نتوان گفت خصوصاً بعد از آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم در تبلیغ روز حجة
الوداع بار بار هل بلغت روبروی صد و پنجاه هزار صحابی فرمایند و انها اللهم نعم عرض نمایند که کمال
تبلیغ هر حکم از آن عیان میشود خصوصاً تبلیغ آیات قرانی نامه جاودانی معجزه رسول یزدانی

فکیف چون آن روایات احاد را که بوی تحریف ازان بدماغ جمهور رفضه می آید سر منسوخ التلاوت که باجماع
فریقین وحکم قطعی ما ننسخ من آیة ثابت است فرود آوردیم که البته تنزه دامن کتاب عزیز از تحریف مثل افتاب
نصف النهار هویدا میشود ونیز اکمال دین واتمام نعمت فرود آمده واضح شد عدم تحریف ومخالفت آیات قطعاً
ویقیناً باقی نمی ماند مثل وانا له لحافظون بخلاف احادیث که خود وآیت کریمه لا یاتیه الباطل الی غیر ذلک قدما
ومتاخرین در کتب معتبره مثل بحار وغیره آورده اند که حضرت در حجة الوداع فرمود که بعد از من دروغ را
از طرف مردم بر من نهایتی نباشد وعلاجش اینست که بر قرآن مجید عرض کنند مقبول را قبول دارید ومردود
را مطروح گردانید وازینمقام هم بطلان تحریف مبرهن شد ورنه چون محک امتحان خراب شد ثبوت دروغ
کجا زیرا که در اساس الاصول باحادیث نبوی صلی الله علیه واله وسلم ثابت شده که بسیاری از مسائل
شرعی محول شده به بیان رسولخدا واگر آنهم کفایت نکند که مسائل را حدی نیست به اقوال اصحاب رجوع
بکنند عبارتش بعینها لیکن بقدر ضرورت اینست منها ما رواه الصدوق فی کتاب معانی الاخبار عن ابن
الولید عن الصفار عن الخشاب عن ابن کلوب عن اسحق بن عمار عن الصادق عن آبائه ومحمد بن الحسن الصفار فی بصائر
الدرجات والشیخ الطبرسی فی کتاب الاحتجاجات عن الصادق ع ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال
ما وجدتم فی کتاب الله عز وجل فالعمل به لازم ولا عذر لکم فی ترکه وما لم یکن فی کتاب الله عز وجل وکان
فی سنة منی فلا عذر لکم فی ترک سنتی وما لم یکن فی سنة منی فما قال اصحابی فقولوا له مثل اصحابی فیکم کمثل النجوم
بایها اخذ اهتدی وبای اقاویل اصحابی اخذتم اهتدیتم واختلاف اصحابی لکم رحمة قیل یا رسول الله من
اصحابک قال اهلبیتی یعنی بروایات این اکابر از امام صادق حضرت رسالتماب فرمود که هرچه یابید در کتاب
الله فرموده است بران عمل کردن وشما در ترک آن معذور نیستید واگر در کتاب نباشد ودر سنت من
بیابید دران نیز همین حکم است واگر نباشد در حدیث من پس اقوال اصحاب مرا پیش نظر دارید که ایشان نجوم
هدایت اند بهر قول که عمل کنید راه دینی می یابید واختلاف ایشان رحمت است برای شما پرسیدند که اصحاب
تو کیستند فرمود اهلبیت من وچون امت را ناگزیر شد رجوع با جلهٔ اصحاب ملازمین صحبت بحکم اینحدیث وفرود
دست غرض آن بر قرآن حمید بحکم حدیث ومشهور معلوم پس اگر قرآن مجید محرف باشد چنانچه بارها دانستی
بنیاد دین وملت خراب شود مثلاً اگر زر بدست آید ومحک درست بهم نرسد البته یقین بخلوص زر حاصل نگردد
بخلاف وقتیکه بر محک خالص امتحان کرده اید که عیارش معلوم خواهد شد قطعاً ومعصوم هر وقت کجا بهم میرسد
که بیان فرماید حقیقت حال را که در آیت غار علی رسوله بود بر اصول دشمنان دین انرا جامعین بر داشتند وبجای
لفظ علیه نهادند تا دال باشد بر فضیلت صدیق پس دلیل دینی ومصیبت یقینی بر شیعه افتاد که غیر از معدودی
همه بتحریف قائل شدند واز هزار سال حیران تیه ضلالت اند که محک درست بدست ندارند واینکه شنیدی
سخنی بود برای تفضیح این مذهب ورنه نصوص جعفری بلکه نصوص نبوی در فضائل راشدین از تصنیف

ثقة الاسلام وصدوق اگر از تقریر بعنوانی گذشت که قلوب شیعه نیک میدانند و اگر درین مقام تازه
تر میخواهی بیاد آور حدیث امام نقی را که در آساس الاصول در بحث مذکور می نویسد انچه بر آن دلالت
دارد که آنجناب قائل افضلیت صدیق بوده اند و مقام تقیه نبود زیرا که یحیی بن اکثم قاضی بغداد ازین
حدیث پرسید در مجلس مامون که دل داده تدقیق فلسفی بود چنانچه در خاتمه می آید انشاء الله تعالی که چه
میفرمائی درین حدیث که جبرئیل نزد آمد و گفت حق تعالی بعد سلام میفرماید که بپرس از ابی بکر که از من
خوشنود است یا نه که من از و خوشنودم امام ابو جعفر داماد مامون فرمود که من منکر فضیلت ابو بکر نیستم حضرت
صلی الله علیه واله وسلم در حجة الوداع فرمود که کثرت دروغ بر من روز بروز زیاده شود هر که بر من دروغ
بندد بجهنم خواهد رفت ولیکن چون حدیث یابید بر قرآن مجید و سنت من عرض کنید موافق را بگیرید و مخالف
را طرح کنید و اینحدیث موافق نیست زیرا که خدا میفرماید که من قریب ترم بانسان از رگ جان پس عقل
تجویز نکند که جهان آفرین مکنون قلب او را نداند تا بپرسد معاذ الله و هرگاه این امام بمقام اقرار افضلیت
صدیق داشته باشد پس البته نخواهد بود مگر به پیروی بزرگان خود که اصل همه خاتم المرسلین صلی الله علیه واله
وسلم است و اگر از بطلان فضیلتی و حدیثی بطلان فضائل و احادیث دیگر لازم آید پس هیچ حدیث در جهان
صحیح نباشد و نه کسی فاضل و حکم شریف کجا ماند که عرض کنید بر کتاب الله و سنت من باین بیان لاجرم فضیلت
صدیق اجماعی شد چنون مطبق مجتهد الزمانی به بین که جابجا دلیلی بر ایمان راشدین می جوید اما حضرت
ائمه قائل بفضیلت و بزرگی احدی با وصف کفر و نفاق و ارتداد نتوانند شد و اگر چنین هزرها تجویز کنند اتقا
عصمت و امامت ایشان چگونه امکان دارد پس مجتهد مجنون لفظ حَبِطَت اَعمالُکُم از آیات بینات هم یاد
ندارد آری سخن همین است که بزرگان گفته اند **بیت** اگر خود هفت سبع از بر بخوانی ٭ چو آشفتی الف با
تا ندانی ٭ ولیکن چون رفضه جناب لاتیماب را مظهر کفر نویسند و فضائل ربالاالوهیت رسانند اگر بعکس نیند
قابل شوند عجبی نباشد و هرگاه کلام رفته رفته منجر شد بحدیث نجوم در بخصوص مضامین بسیار در دل میجوشد
پس حرفی چند ازان مضمرات نیز بشنو و باینجا زمائل شو که حقیقت بودن شخص در زمره طیبه اهل بیت دخول او
در کسا و دعای حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم چنانچه لامع است از شرح لمعه پس اصحاب بر تقدیر بنای
حدیث مذکور منحصر شدند در اربعه متناسبه اهل عبا و بر طبق تقریر مجتهد الزمانی در طعن الرماح حقیقت را نتوان گ
پس ارکان اربعه نیز از دست رفتند بسبب آنکه در روت و نفاق در آمدند چنانچه در مجلدات سابق دانستی
ورد و قدح آن نتوانستی قطع نظر ازین مشکلتر اینست که حدیث نجوم را چنانچه ائمه عظام رافضه مثل ابو جعفر
طوسی از امام صادق آورند صدوق امامیه در عیون اخبار بدینگونه روایت فرموده که چون راویان از
حضرت امام رضا حدیث نجوم را استفسار کردند تصدیق آن فرمود و گفت بلی حدیث جد امجد من است
ولیکن مراد از اصحاب آنانند که راه ارتداد نسپردند و دین را متغیر نساختند پس اکنون بنده سه حرف وا

کی شکی نیست که خاتمه حدیث جعفری را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در جواب ثقلین فرموده که مراد از اصحاب
اهلبیت من اند امام رضا عالم ماکان و یکون و لی عهد رئیس المتکلمین مامون کما فی العیون چگونه حمید النستر قطعاً
پس لازم آمد که چنانچه در اصحاب که بکلوک میرسیدند دو گروه باشند از مومنین و مرتدین در اصحاب کسا که محصور در چهار کس
بودند نیز این تقسیم جاری شود و غیر از جناب امیر و حضرت سیده که باشد که عهود را دیده و دانسته شکسته و وثیقه
حضرت رسول مقبول را دریدند یعنی برای فوج کشی و میدان داری بر سواری دلدل در بدر گردیدند و اطفال
مرفوع القلم بیچاره را نیز بر دوش گرفتند و بعد محرومی و صنعتهای مصارعت العمل آوردند و جناب امیر بمقتضای
الکنایه ابلغ من التصریح موافق عبارت حق الیقین بخطاب فاطمی چه ها نگفت که روزی ترا و فرزندانت را خدا متکفل
است صبر کن و دامن توکل بگیر الی غیر ذلک و حضرت سیده جناب امیر را مانند جنین و خانین و النست پس تغیر و تبدیل
بمرتبه قصوی رسید و آنگاه باعتراف همدیگر بر اصول مدعین مزید و لا دین فروش دنیا خر دادملا د معینا که اثری
و نشانی از دین رفته باقی نماند بر اصول شان و چون حال اربعه متناسبه آل عبا چنین است دست افسوس بر
دیگران زیاده تر باید مالید و بها پاهای باید نالید که باعتراف مزین در رسائل درجه دیگران بدین مرتبه نرسیده
و بمقتضای عقل نیز همین است علاوه در کتب شیعه با اینهمه اهتمام ماه محرم بلکه ماه صفر نیز برای عزای حضرت
شهید کربلا احادیث جناب شان اقل قلیل است کی باب و فصل کتب فقیه را کفایت تواند کرد و تکلیف ابواب
فصول را چنانچه بر ناظرین کتب اهل فضول مثل تهذیب و غیره مخفی نیست و با اینهمه شیوخ حشمیها بر محدثین اهل
حق طعن میکنند که از روایات ائمه متاخرین کمتر گرفته اند و یاد ندارند که در کتب تنقید جابجا در تراجم اکابر
خودشان لفی حجد یلم لبوده اند که فلان محدث امامیه هست ولیکن لم یرد عن الائمه یعنی از امامان روایت نمیکند پس
وقاحت هم برین پایه گویا ختم شد چنانچه بحث مطاعن ائمه هدی عیاذا بالله و در نیخصوص خواسته بودم
که رساله بر اسمها نویسیم ولیکن از تنهائی و بی سامانی فرصت دم زدن کجا و حال امام حسن ع را در کتب مدعین ولا
دیده باشی یا مفصل خواهی دید از شرح جامع الریاذات که از سبع سنابل خارج گردانیده اند یعنی از اولاد

خاص جناب فاطمی نبوده اند فالمستعان الی الله تعالی فی هذا الدنیا و العقبی و لعذاب الآخره اشد و ابقی پس
تمامی دین و مذهب شیعه بر تقدیر مذکور که مراد از اصحاب اهلبیت باشند حقیقةً خراب و برباد باشد قطع نظر
از آنکه که گاهی در اغماز خویش در مسائل شرعیه بطور شیعه راست گفته باشند و بی تقیه و التبه کسی که مظهر کفر
باشد بطور بزرگان خود او چگونه عادةً راست تواند گفت که خارج از دائره امکانست الا من سبق علیهم آمدم بر
تقدیر دوم یعنی حضرت ائمه را هم شامل بود که دخول ایشان در اهلبیت تغلیباً باشد چنانچه شهید اول یا دوم
بعضی گفته اند یا بوجوه دیگر و از مجاز بعض برای حاضرین بجهت مزید صحبت و لزوم معیت شرلف الی غیر ذلک لفظ اهل
بیت وری گشته پس کسی از شیعه تسلیم تواند کرد بر آن که از ائمه تسعه و ابو ذر و سلمان بعضی بر دین نبوی باشند
و بعضی متغیر طرفه تر آنکه چون باعلمای شیعه دخول سلمان و ابو ذر در اهلبیت مذکور باشد درباره سلمان لیب

اقرار کشودند و برامی ابوذر انکار نمودند پس کتب معتبره رد و بروی ایشان نهادم مثل کتابیکه اغازش روایت
ابوالاسود دئلی است از ابوذر که چون اول در مدینه منوره داخل شدم و در مسجد شریف در آمدم حضرت را تنها یافتم
وکسی نبود نزد حضرت مگر امیر المومنین در پهلوی حضرت نشسته بود پس خلوت را غنیمت دانستم و حضرت بسیاری از افا
بطور وصیت فرمود و در اثنای ان بتاکید تمام که تو از اهلبیت منی هستی تا سر همه فرد شد و ردی زمان حدیث را
سر معین کرد که دران وقت ابوذر در وطن خود بود که زنده نام آنست وارشاد نبوی در اغاز ملازمت بود نشر
مرید صحبت و لزوم از سیمای حدیث پر ظاهر وانچه از وی بر اصول رفضه صدور یافته از روت و لفاق و محا
اهلبیت وانچه بدان تعلق دارد آیا بر ناظرین مختفی و این کمتر مخفی است پس رفضه چرا سر که بر روی مالید اگر
اولویت خلفای راشدین بگوش خود می شنوند و تعیر ابوذر و سلمان در کتب خویش می بینند بعد ازین سخنی دیگر
مناسب گفتنی است که حضرت اصحاب فرمود و مراد بودند اهلبیت پس اگر در حدیث ثقلین از اهلبیت اصحاب را
نگیرند چه بدی کرده باشند مراد اجله اصحاب بودند همراه اهلبیت یعنی راشدین سمع و بصر و قلب و جگر تعریف
که دادند و رونق دین محمدی دادند و نجوم هدی گشتند و اختلاف اجتهادی ایشان چون رحمت باشد پس اتفاق
واجماع بطریق اولی انهمه ادله مثل آفتاب تابان است بر حقیت مذهب ما و بطلان رفضه ولیکن اقرار زبانی
نمیکنند و چون حدیث تغییر سلمان و ابوذر و غیرهما از احادیث خویش اصغا میفرمایند بر یکی مصداق کانما اغشی
علیه من الموت می شود و از نسبت اظهار کفر سوی جناب امیر فرحان و شادان اند اللهم قوی فانهم عن الصراط
ناکبون و من دایره الایمان خارجون فکیف که محققین شیعه گفته باشند که ایمه اختلافی نداشتند دور تر چرا باید
رفتن و دست سخن را دراز کردن که پیر دهقانی زیر حدیث نجوم از صدوق خویش می ارد که میانه ایشان
اختلافی نبود و مجتهد ناشسته رو درین کتاب میگوید چنانچه می آید بحول الله و قوته که ایمه مثل انبیای بنی
اسرائیل باحکام مختلفه مامور بودند الغرض سخن صدوق اینست که ایمه متفق بودند و شیعه را بحق و ر
فتوی میدادند و احیانا تبقیه و اختلاف احادیث اینها بجهت تقیه است که عین رحمت باشد برای امام
عبارتش اینست ان اهل البیت لایختلفون ولکن یفتون الشیعه بمر الحق و ربما افتوهم بالتقیه فما یختلف
من قولهم فهو للتقیه والتقیه رحمه للشیعه پس ایمه بر ملت مرتضوی بودند و همی اظهار الکفر و ابطال الایم
واگر ماثور نمی بود تا هم عقل بمثل مشهور همین حکم می نمود که بچه ماهی را که تواند شناوری آموختن دیگر
چه گوییم که در کتب رفضه چه تمثیلات وارد است والعاقل یکفیه الاشاره و اگر مراد اصحاب اند چنانکه
ظاهر است بسبب اشتقاق آن از صحبت و درین فصل بجهت ظواهر سخن پیر دهقانی میرود چه مساعی
که دران از وی بعمه ور نمی آید کما لا یخفی علی من رای اسهاسه پس متعین شد همان معنی که اهل حق گفته اند مدللا
و مبرهنا که مراد از اصحاب اجله ایشانند پس بسیاری از اوراق متعلق این ابواب که صاحب کامل بهائی طلق
شوشتری نوشته بودند مانند اوراق حیران شد زیاده برین اینست که عمل بر هر قول شان عموما چنانچه ان

لفظ اینی اقوال هم ظاهر است بعدم ظهور خطا مقید نمایند که این قید بر عقلا پوشیده نیست القصه از اینجا
بحث ابتدائی و انتهائی اینهم واضح شد که مزین بیچاره ناواقف از مباحث کلامیه فقید الادراک از اصول
امامیه که درین حدیث دفاتر را مثل نامه اعمال خود در سیاهی گرفته از ماه تا ماهی بر جهل و ضلالت او بعید دیدن
منتهی گواهی داده مقصود مرا که الزام رفضه است در تخصیص یا تحقیق است درین نصوص و فصوص هم تفهیم
پس اگر حدیث نجوم باین الفاظ خاص نزد علمای اهلسنت صحیح نباشد ضرر بنده چیست که حضرت ایمه هدی
صحت آنرا انچنان بیان کرده اند که بچشم دیدی چه جای آنکه هدایت اصحاب برای کائنات و جهاد ایشان
در راه خدا از قطعیات بدانسان روشن باشد که رابعة النهار توان گفت قال الله تعالی وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ
رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ
وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
یعنی پیغمبر درمیان شماست و این شرف شمارا حاصل است و پس اگر اطاعت شما کند در مشوره بسیاری از
امور در رنج و مشقت افتید باید که اگر سخن شما در بعضی امور گوش نفرماید افسرده خاطر نشوید و لیکن خدا
محبوب گردانید بسوی شما ایمان را و زینت داد آنرا در دلهای شما و ناخوش گردانید بسوی شما کفر و
گناه و نافرمانی را همین گروه هست بر حال نیک بفضل و کرم و نعمت ایزدی و خدا میداند قومی را که لایق این
امور عظیم است و صاحب حکمت است که فضل و کرم خود را باهل لیاقت و استحقاق می سپاره و پس هادی
و مجاهد اهلبیت و اصحاب باشند عاشق ایمان و دشمن کفر و فسوق و عصیان و هم کار جهاد و تعلق فارغ شدند و بجام
سیفی و سنانی پرداختند نه قومی دیگر مصرعه کو خویشتن گم است که را رهبری کند؛ و اگر خرافات رفضه زیر این
آیت کریمه نشان و هم وقت ضائع شود و روح این سبا شاد گردد مگر حرفی را از ضلالت ایشان در تخصیص
یاد باید داشت که بر حضرات ایمه داد بهتان عظیم داده اند که مراد از ایمان امیر المومنین و از ان سه لفظ
خلفای ثلثه راشدین اند فاعتبروا یا اولی الابصار و حالانکه فروتنی شارح کلینی با وصف کثرت تعصب و خود
رایی و خودبینی اقرار بدان دارد که امت حقیقی جناب سید المرسلین مهاجرین و انصار اند و این قدرت و حجت
بالغه الهی است که هر چند رفضه هیچ تا بها التشنیدن مدائح ایشان زاید الوصف میخورند و لیکن خداوند عالم کلمه
حق از زبان ایشان بر می آرد که اولین و آخرین رفضه بدان رسوا میشوند و هر کسی از عقلا پی می برد که
البته از اختیار این محدثات همیشه بمقر اصلی خویش که سارت مصیرا در شان الست میروند حکایت آورده اند
که ملنگی از گروه مداریه پیش مریدین خویش رخوری را سر بسته کشاد که میم سه میم است در اسامی مولی
و محمد و مدار باز چون غور کرده شود نیز سه میم است که مکه و مدینه و مکن پور حمقا گفته خود را باین مضامین
سر کردند که اصحاب دشمن جناب امیر بودند و بر خلفا جان نثاری مینمودند و ازین است که خلفای ثلثه
را برا ارائک خلافت قبل از علی مرتضی نشانیدند و او را بعد از همه خلیفه گردانیدند و در وقت خلیفه اول

انواع ظلم بر اہلبیت کردند اکنون رفضہ نقیض آن قرار دادند کہ دوست میداشتند اورا و دشمن مینداشتند

ایشان را و پیر دہقانی در محبت ظاہر قران مجید و حدیث شریف چہ قدر کوشش نمود و انصاف باید کرد

کہ ظاہر ایت کریمہ اینست کہ ملکان ایران گفتند و بحضرت صادق انتساب کردند تا انچہ اہل حق بیان نمودند

پس برای استاد کلینی کہ در تفسیر خود تحقیق آنجناب را روایت کرد مثل حضرات انبیا علیہم السلام باید کہ

اذا القیت جلباب الحیاء فاصنع ما ست و برای پیر دہقانی پیر و غولان بیابانی قول شاعری بتبدیل حرفی

یاد باید کرد ع کہ ہر کہ نہ کند حملہ و قلبش ندہد یاری علاوہ راہ اعتساف را باید گذاشت و بغور باید گفت

کہ تفسیر ایمان بذات والا صفات جناب مرتضوی اولی است کہ از آغاز تا انجام ایمان شان نبود مگر

قلبی یا بذات مقدسہ دیگران کہ ہم اقرار لسانی داشتند و ہم تصدیق جنانی کما مر من النصوص الجعفریہ

نقلا عن الکافی و غیرہ بالجملہ بعد ازین بیان کہ مبرہن از کتب رفضہ دانستی کہ بر ہر تقدیر حقیقت و مجاز

ہر دو از لفظ اصحاب در حدیث نجوم حضرات ائمہ مراد اند و سلمان و ابوذر بجہت صحبت و اختصاص

پس انصاف از تو میخواہم کہ خداوند عالم را حاضر و ناظر دانستہ بگو کہ علمای رفضہ خصوصا شوشتری مفتری

رطل لوق انچہ در کتب خویش داد نظم و نقل دادند و این بیت را آوردند کہ ع صحابہ گرچہ جملہ کالنجوم

اند؛ ولی بعضی کواکب نحس و شوم اند؛ بکجا باز میگردد و ازینجا از بزرگان شنیدہ باشی کہ ان الرفض

تستلزم النصب والخروج نعوذ باللہ من ہذیانا تہم و خرافاتہم القصہ ہرگاہ این نواصب معاندین ناصبیت

را تا بجناب سید المرسلین رسانیدند کہ در لقب مرتضوی لعلل میفرمود بلکہ مفاسد آنرا بکمال شد و مد ملل

مینمودند و بالآخر نوبت استغفار ب نسیدن لا دعوی رسید پس چگونہ این گروہ اعتساف پژوہ

خود را از ناصبیت پاک سازند بلکہ اگر ادنی تامل کنی ناصبیت نواصب بمجاز میکشد و این ناصبیتہا بحقیقت

می انجامد زیرا کہ سنیان چون خلفای ثلثہ را شریک گردانند و اصول ایشان بدین نام و مسرک مسمی

گردیدند کجا شرکت و کجا بیان مفاسد خلافت کہ موجب حرمت است و ہمچنین روایت استغفا کردن و

تا رغلطی نوبیانیدن و آنرا در کتب دینی بطمطراق مثل اغور دجال درج کردن و چون در کتاب اللہ

کہ سراسر اعجاز و مخدوم اہل اسلام الی یوم التناد است چندان دخل دادند در کلام حضرت پیغمبر صلی اللہ

علیہ و آلہ وسلم کہ آخر کلام البشر است اگرچہ تحت کلام خالق و فوق کلام مخلوقات باشد نزد اہل انصاف

چگونہ دریغ توانند کرد و این لفظ برای آن افزودم کہ ایشان بلاغت جناب مرتضوی را بر بلاغت

قران مجید ترجیح میدہند و بر جلوہ طاوسی در نظر الف از آغاز تا امزور مے نازند غلط گفتم زیرا کہ بلاغت

بعد از ان است کہ محاورات یقینا و قطعا صحیح باشد حالانکہ در قران مجید چنین نیست چہ در اصول

ایشان مانند تفسیر اہلبیت الفوص در یمعنی بر مرعوم جہاندہ این بداند ایشان مرصوص کہ در قران اغلاط

کثیر واقع است چنانچہ از آیت کریمہ کہ دران مستخف باللیل و سارب بالنہار وارد است سمت ظہور دارد

واین دفتر هم بپایان نمیرسد اگر فرصتی یابم الفاظ دیگر را بکثرت نشان دهم والله ولی التوفیق و ترجیح
کلامی در بلاغت وقتی درجه صحت داشته باشد که از اغلاط خالی باشد کما لایخفی و لبعد اللتیا والتی
باید دانست که مقصود مجیب مصیبت در رساله النزاع آنست که چون شیعه تخلف اکابر مذکورین قایل
اند پس از رعایت امور مذکوره ضروریه مفصل نتوانند گفت که فلانے از اهل بیت طاهرین خصوصاً از
فرزند سید النبیین ع تخلف نموده پس لعنت بر و باد تا پرده از کار بر نیفتد و تلمیعات شیعه بمنصه ظهور نرسد
پس ناگزیر است که تقریرات سبعه سیاره و ثابته را در حدیث معرفت امام یعنی من مات ولم یعرف امام
زمانه ترتیب دادن تا هر یکی از برادران و فرزندان بلکه تمامی دودمان ایمه هدی از لعنت و غضب خدا
محفوظ ماند طرفه تر آنکه رئیس مجتهدین عبارت سلیس اینمقام را هم نفهمید بلکه از قواعد مهمه مناظره دل
دزدید و ذهن خود را خالی ساخت و هر چه از نقد علوم عقلیه و نقلیه داشت همه را درین معرکه درباخت
و ندانست که آن تقریرات شیعه از باب توجیهات است والموجه مانع والمانع یکفیه الاحتمال و اذا جاء
الاحتمال بطل الاستدلال چنانچه پدرش در صوارم و حسام عرضه کلام داده و جابجا ذکر می نماید مثلاً در آغاز
الهیات جائیکه سخن از وجوب معرفت الهی عقلاً و نقلاً رفته لفظ رسول را در آیت کریمه وما کنا معذبین
حتی نبعث رسولا بر عقل حمل میکنند حالانکه مدعی اجتهاد بارها شنیده باشد که در کتاب مجید نازل گشته
اَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ
ولی نفهمد که خصم او بالضرورت گریبان او خواهد گرفت که نشان بده که در قرآن مجید و حدیث شریف هزاران
بار لفظ رسول وارد شده گاهی بدین معنی استعمال یافته پس شوخ چشمی و دلداری مروت و خیره سری
دلبری فتوت مداح پدر خود چنانچه مفصلا بر گذشت ملاحظه کردنی است که از شریعت بیضا سندی در
دست ندارد و این خرافات پیش علمای آرد حالانکه در اصول فقه و کتب مطبوعه و غیر مطبوعه باثبات
رسانیده که الفاظ قرآن مجید و حدیث شریف را بر معانی شرعیه حمل میکنند و این حمل حامل خواه باجتهاد
باشد صوابا یا خطا یا خواه بتقلید اهل ضلال مثل ارباب اعتزال بهرحال بدان ماند که ملحدی آیت کریمه
حرمت علیکم امهاتکم را بر خوردن گوشت محمول کرد الحاصل هر که سالک منهج انصاف باشد و خواند سخن
لطیف گوید واز فضول احتراز او را باید در حدیث معرفت امام چنان تقریرات کردن که در عبارتی
مختصری منتظم گردانیدم واز راه خطرناک یعنی تبرا از اصحاب کرام و اهل بیت عظام اعراض نمودن
و نقد ایمان تا منزل مقصود بسلامت بردن واز ینجاست که در بصارة العین باثبات شهادة الحسین ع
لفظ سلوک مسلک انصاف افزودم تا بدانی که تقلید گمراهان باید گذاشت وانچه از دلایل عقلیه
مستندةً الی النقلیه عیان شود کما قال المزین بلسانه لا بجنانه نمی رسالیه دل بر آن باید نهاد و با آنهمه
اجمال و تفصیل بر مقامهای خویش مجتهد جلیل و نبیل میداند که بر مجیب مصیب اقامت دلیل می باید

در هر تقریر و هر بابه فاعتبروا یا اولی الالباب و اگر چشم بگشاید و از انهماک عقلهای برآید خود را با علمای شیعه
در باب اصلیت امامت مستدل نخواهد یافت نه علمای اهل سنت را بلکه اگر غور و فکر کند جماهیر علمای سنیان
را نخواهد یافت که گاهی بر اصلیت امامت مستدل شده باشند بحدیث یا بامری دیگر که فرض کرده شود و پر
ظاهر است که اگر استدلال میکردند چرا چنین اعتقاد میداشتند که امامت از فروع است نه اصول لیکه جا بجا
در قران مجید مذکور میشود از انجمله آنکه لَيْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلٰٓئِكَةِ وَالْكِتٰبِ وَالنَّبِيّٖنَ وچگونه مثل
رفضه معتقد شوند باصلیت امامت مثل این اصول که حضرت گاهی از اغاز مبعث شریف تا اخران که بیست و سه
سال باشد لکوک مردم را در دایره دین ایزدی بمقتضای يَدْخُلُوْنَ فِيْ دِيْنِ اللّٰهِ اَفْوَاجًا در آورده و بعض در
وقت اسلام و ایمان شان که علی مرتضی ع و یازده امام را از اولاد طیبین او امام دانند با صدیق ؓ و فاروق ؓ
و ذی النورین ؓ و مرتضی ع را پس اهلسنت آنچه در ملت حضرت بود از اصول بران راسخ دم و ثابت قدم ماندند
نه حرفی افزودند نه لفظی کاستند بخلاف رفضه که برعایت و تقلید مذهب ابن سبا استاد و محدث مذهب
رفض و بمخالفت ملت اسلام برخاستند و خویشتن را بتقلید ش خاکستر جهنم ساختند الی غیر ذلک من آیات بینات
تبیین الاصول و تضلل اهل الاحداث والفضول و مقصود من از تقریرات سابعه در حدیث معرفه هدایت
گمراهان سنت تا اتباع اهل بیت که بکشتی نوح علیه السلام مشبه گشتند و پیروی اصحاب که نجوم هدی هستند از
نرود حاشا و کلا که احتمال مذکور یعنی مبالغه و تاکید مخالف امور عقلیه و نقلیه چنانچه او گمان کرده بود باشد
در قران مجید لفظ کفر و کافر در باره سحر و ساحر وارد گشته و خود مفسرین از گروه محققین رفضه گفته اند
آنچه مضمونش اینست که مبالغةً چنین ارشاد فرموده چنانچه از کلام مجلسی نیز جا بجا در بحار و کتب دیگر دیده باشی
و ایضاً در کتاب مجید در حق بخیل لفظ کافر وارد گشته و استاد کلینی زیر کریمه اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُوْرًا
الَّذِيْنَ يَبْخَلُوْنَ وَيَاْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُوْنَ مَآ اٰتٰىهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهٖ وَاَعْتَدْنَا لِلْكٰفِرِيْنَ عَذَابًا
گفته فسمی اللہ البخیل کافرا و قس علی هذا این اطلاقات در کتاب و سنت که بیش از بیش خواهی یافت
و انیهم یاد داری یا نه که در احادیث معصومین بروایت شیخ المشائخ صاحب علل لفظ یا انجله در حق حفص
سلیمان مردی است کما لا یخفی و ایضاً جا بجا شیخ الطایفه امام اعظم طوسی در تهذیب الاحکام بران حمل
و احادیث ائمه را در محل مبالغه می نشانند و علما در حواشی آن زیاده تر تفصیل بکار می برند از انجمله
آنکه جناب امیر مقدار آب غسل جنابت را چنان مقرر نموده که دو سه غرفه آب تواند بود بلکه تدهین بدن
عبارت از انست و دو سه غرفه هم ضرور نیست و علما زیر آن نوشتند آنچه حاصلش این هست که مبالغه
چنانچه در کثرت می آید در قلت هم و این حدیث از باب ثانی است کما لا یخفی علی الاقاصی والادانی
و انذا انجمله آنکه حضرات ائمه طیبین و طاهرین مقدار آب را که مزیل نجاست بول باشد در وقت استنجا

چنان قرار داده‌اند که بر حشفه قرار گیرد و اگر راست پرسی این قرار عدم قرار است زیرا که وقت افسردگی
چون عضو مذکور در اصل خلقت گاودم است و مائل به نشیب قرار آب چگونه صورت پذیرد و در وقت
بالیدگی واستادگی بطریق اولی کما لا یخفی الی غیر ذلک من الامثلة التی لا تعد ولا تحصی وانچه شنیدی تعلق داشت
به بیان آن فقها که ظاهر کلام شان چنانست و اگر مراد اثر بول بر مخرج باشد در حساب مذکور پس اینهم
نصب العین ماند که حضرات ائمه یک مثل اثر بول آب را قرار گردانیدند و هم دو مثل فاعتبروا یا اولی الالباب
که چه دقتها بکار میرود و شیخ به دوم فتوی میدهد و اول را بد النسان تاویل میکند که اگر سنیان بوهم آن دو را
تغییر کنند رفته موجب عجز و زبونی میدانند و می خندند حالانکه کجا دو را یکی گفتن که تحریف است بخلاف
روایت بالمعنی که جابجا مستعمل و مشهور است و بعضی ازین امور در حدیث فدک مذکور فلا تغفل و نیز مقام
حیرتست که درباره خمر نص کتاب لفظ رجس که درباره خنزیر است فرود آمد و خمر عین نجاست شد و فقهای
امامیه مثل صدوق فرد کامل آنرا طاهر میدانند و بعضی نجس معفو قرار میدهند و مزید حیرت آنکه علمای معاصرین
را درباره صدوق تا امروز خیال همین است که طاهر نمیدانند بلکه نجس معفو میگویند و چون امر استطرادیست
بتکذیب ایشان اشاره میکنم که در کتاب دبستان که صاحبش از امامیه است چنانچه بعد از ادنی تصفح بر می‌آید
از کتابش و هم دیگران تصریح کرده اند باید دید که طاهر می نویسد نزد صدوق و اگر مذهبش نجاست
معفوه بودی البته خلاف آن نه نمودی کما لا یخفی و اگر او فتوی باین وادی خلاف عقل و نقل نگشتی
زیرا که قریب الاستحاله می نماید که ثوب و بدن مصلی از مثل آن اثر بول که اگر بجز ذلا تجری تعبیرش کنند
مستبعد خالی باشد پس چنین نجاست خواه از بول باشد یا چیزی دیگر معفو تواند شد که برابر قطره بلکه ربع آن
هم نباشد ولیکن چه توان کرد که شیخ صدوق نطاق همت بر مخالفت عقل و نقل بسته چنانچه شیخ بهاء الدین
عاملی در جامع عباسی به نقل آن پرداخته که او نماز را جائز نمیداند در خانه که خمر در آن بوده باشد و جائز میگوید
نماز آنکس را که خمر بثوب و بدنش برسد انتهی محصلا الغرض تا هیچ معلوم نیست که مجتهد الزمانی
چنین احتمال را در مابه النزاع که بر اثبات آن تبرعا بسیاری از ادله قائم تواند شد و امثله را تناهی نیست لعید
دانستند و از صاحب احتمال و موجه حدیث رسول متعال استدلال طلبیدند و نزد اهل مناظره رسوا شدند و درجه
تکلم خود را نزد طلبه برباد دادند چون سیاقت جواب تا باینجا رسید صدر کلام که سابقاً دانستی باعتبار معنی اعاده
نمودم و چرا چنین اتفاق نشود که در تکمیل این کتاب و درست کردنش درین اوقات که خزانه کتب نیز بدست
ندارم وقس علی هذا اسباب دیگر محنت بسیار و مشقت بیشمار در پیش حتی که مشهور است که اعادهٔ معدوم محالست
نطاق همت بمحض فضل ایزدی بر بسته ام که بزرگان در محامد شعر لغتش بدین مصراع رطب اللسانند ع هر محال از دست
تو ممکن شود ٭ و نزد عقل رسا فلک فرسا هو اهون علیه اکنون نزد کمترین انام باقی نماند مگر بسیط و تفصیل
این اجمال که در عبارت رسالهٔ قدیمه بعبارة العین گفته بودم برای تمهید توجیهات حدیث معرفت که بالجمله

مقبولیت این بزرگان که پاره از اوصاف شان بقلم آمد مثل دیگر نصوص معصومین دلالت بر فرعیت امامت
دارد پس گوینده را میرسد که چنین تقریر نماید که نموذجی از احادیث ائمه را امیدواریم که بیان فرمائی اگرچه استیعابش
دشوار باشد پس بدانکه درینمقام عبارت کتاب قرة العیون که ملا محسن جامع السنت ونامش وتمامش در تحفه
اثنا عشریه مندرج نگشته بلکه بعض روایاتش فقط اندراج یافته قلمی میشود واستیعابش درینجا مصلحت نیست یدل المراد
بمحبته من یحب وبغض من یبغض محبته حقیقته ومقامه وبغضها کما الصورة فی انفسه دون تشخصه الجزئی یدل علی ذلک
ما رواه فی الکافی عن الباقر ع قال لو ان رجلا احب رجلا لله لاثابه الله علی حبه ایاه وان کان المحبوب من اهل النار
ولو ان رجلا ابغض رجلا لله لاثابه الله علی بغضه ایاه وان کان المبغض فی علم الله من اهل الجنة وفیه عنه اذا اردت
ان تعلم فیک خیرا فانظر الی قلبک فان کان یحب اهل طاعة الله ویبغض اهل معصیته فلیس فیک خیر ففیک خیر
واذا کان یبغض اهل طاعة الله ویحب اهل معصیته والله یبغضک والمرء مع من احبه وفیه عن الصادق ع قال ان الرجل
لیحبکم وما یعرف ما انتم علیه فیدخله الله یبغضکم النار ولا یخفی ان الحب والبغض من جهة الطاعة والمعصیة یرجع
الی محبة المقام والحقیقة وبغضها دون التشخص الجزئی ولا سیما اذا لم یر المحب والمبغض محبوبه ومبغوضه وانما
سمع صفاته واخلاقه ومن هنا نحکم بنجاة کثیر من المخالفین الواقفین فی عصر حضار امام الحق المحبین لائمتنا وان لم یعرفوا
قدرهم وامامتهم کما یدل علیه قول امیر المؤمنین فی حدیث اشعث ابن قیس فی کلام طویل قال ع واما الثلثة ابوذر و
المقداد وسلمان فتبعوا علی دین محمد ص وملة ابرهیم حتی لقوا الله فقال الاشعث ان کان الامر کما تقول لقد هلکت الامة
غیرک وغیر شیعتک قال فان الحق والله کما اقول وما هلکت من الامة الا الماضین المکابرین الجاحدین المعاندین
فاما من تمسک بالتوحید والاقرار بمحمد ولم یخرج من الملة ولم یظاهر علینا الظلمة ولاشک فی الخلافة ولم یعرف اهلها ولا تها ولم
ینکر لنا ولایة ولم ینصب لنا عداوة فان ذلک مسلم ضعیف له الرحمة من ربه ویتخوف علیه ذنوبه وفی الکافی باسناده الصحیح
عن الصادق ع وقیل له ارأیت من صلی وصام واجتنب المحارم وحسن ورعه ممن لا یعرف ولا ینصب فقال ان الله یدخل
هؤلاء الجنة برحمته وفی الاحتجاج الطبرسی عن الحسن بن علی انه قال فی کلام له فمن لقد بما علیه اهل القبلة الذی لیس فیه اختلاف
ورد علم ما اختلفوا فیه الی الله سلم ونجا به من النار ودخل الجنة ومن وفقه الله ومن علیه واحتج علیه بان نور قلبه بمعرفة
ولاة الامر من ائمتهم ومعدن العلم این هو فهو عند الله سعید ولله ولی ثم قال بعد کلام انما الناس ثلثة مؤمن یعرف حقنا
ومسلم لنا ما ثم بنا فذلک ناج محب لله ولی ومن ناصب لنا العداوة یتبرأ منا ویلعننا یستحل دماءنا ویجحد حقنا ویدین الله
بالبراءة منا فهذا کافر مشرک فاسق وانما کفر واشرک من حیث لا یعلم کما یسبوا الله عدوا بغیر علم کذلک یشرک بالله
بغیر علم ورجل اخذ بما لا یختلف فیه ورد علم ما اشکل علیه الی الله تعالی مع ولایتنا ولا یأتم بنا ولا یعادینا ولا یعرف
حقنا فنحن نرجوا ان یغفر الله له ویدخله الجنة فهذا مسلم ضعیف وقال رجل للصادق نتبرأ من قوم لا یقولون ما نقول
قال یتولونا ولا یقولون ما تقولون قال نعم قال وهو ذا عندنا ما لیس عندکم فینبغی لنا ان نتبرأ منکم قال وهو ذا عندنا
ما لیس عندنا افتراه اطرحناهم قال فتولوهم ولا تبرؤا منهم ان من المسلمین من له سهم ومنهم من له سهمان ومنهم من له ثلثة

اسم الحدیث لطوله ورواه فی الکافی وقد مر ما فی معناه فی کلمه مراتب الایمان والکفر والدلیل علی هذا من کتاب الله
عزوجل قوله تعالی لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا و لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا مَآ اٰتٰهَا وَمَا کَانَ اللّٰهُ لِیُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ اِذْ هَدٰهُمْ حَتّٰی
یُبَیِّنَ لَهُمْ مَا یَتَّقُوْنَ قال الصادق ع ما حجب الله علی العباد فهو موضوع عنهم وسئل من لم یعرف شیئا هل علیه شی قال لا و ندا و اضح سید الید
فمن لیس له سبیل الی التحقیق فعلیه بالتقلید و به نجاته وعلیه محیاه ومماته ولیس له الخوض فیما لا یعنیه ولا التعمق فیما لا یهدیه
بعد از ان متصل گفته قال حجة الفرقه الناجیه نصیر المله والدین محمد بن الحسن الطوسی فی بعض رسائله اعلم ایدک الله الاخ العزیز
ان اقل ما یجب اعتقاده علی المکلف هو ترجمة قول لا اله الا الله محمد رسول الله ثم اذا صدق الرسول فینبغی ان یصدقه
فی صفات الله والیوم الآخر وتعیین الامام المعصوم بکل ذلک مما یشتمل علیه القران من غیر مزید و برهان اما فی الاخره
فبالایمان بالجنة والنار والحساب وغیره واما فی صفات الله فبانه حی قادر عالم مرید لیس کمثله شی وهو السمیع البصیر
ولا یجب علیه ان یبحث عن حقیقة هذه الصفات وان الکلام والعلم وغیرهما حادث او قدیم بل لا یخطر بباله ومات
مات مومنا ولا یجب علیه تعلیم الادلة التی حررها المتکلمون بل مهما خطر فی قلبه تصدیق الحق بمجرد الایمان من غیر دلیل
و برهان فهو مومن ولم یکلف رسول الله ص العرب باکثر ذلک **وایضا** هرگاه بکتاب نهج البلاغه رجوع کنی خواهی یافت
که خلافت و امامت بر مشوره اهل حل و عقد قرار یافته یعنی ماده مجتمعه در ذات شخصی از شروط آن بعد از بیعت بفعلیت
می گراید و منکشف میشود و بدیهی است که اهل حل و عقد در امر مذکور مهاجرین و انصار بودند کما هو مصرح فیه و این امر
موید مذهب تسنن است و دلالت بر فرعیت امامت دارد ورنه در اصول عقاید کسی را چه دخل تواند شد کما فی اعتقاد
المبدا والمعاد والملائکة والنبیین والکتاب ماخذش اتفاق السنی و از حدیث مرتضوی کرم الله وجهه انهم عیانا بثبوت
رسید که اختیار کردن این اصحاب یکی را از میان خویش و نشانیدنش هر ارکه امامت پسندیده است نزد او تعالی
و تقدس و عبارت این حدیث قبل ازین معلوم شده چه ضرور که باز از عادة ان بعمل آمد و ضم ضمیمه مقدمه مذکوره انکه
هرچه مرضی اوست تعالی شانه البته موجب نجات است پس مذهب تسنن موجب نجات خواهد بود و هو المطلوب و از نیمقام
مشکلی دیگر بارشاد و هدایت حضرت مشکل کشای و ازین همین بیان حل شد که امامیه از راه هرزگی چون لفظ خلیفه
رسول الله در باره افضل الصدیقین میشنوند دلهای ایشان مجروح شد و زبانهای ایشان متغیر و شد که حضرت او را کی خلیفه
نموده بود و مقاتل السنه دیانتو در استقامت زند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر روایات فریقین در غزوه خندق بخلافت
راشدین اولا و ثانیا و ثالثا اصحاب خود را ابشارت دادند و هم بشارت خلافت شیخین بحضه مظلمه بذکر نام هر دو بزرگ
ارشاد نمودند پس خلیفه رسول الله او را گفتن عین اتباع حدیث سرور عالم و بارشاد مرتضوی عین رضای رب العالمین
خواهد بود آری بیت راستی موجب رضای خداست ؛ کس ندیدم که گم شد از ره راست ؛ مگر طایفه رفضه که مثل ایشان
از ما ست که بر ماست زیرا که چنانچه مضمون رضای ایزدی از کتاب نهج البلاغت پیداست خلافت ایشان در مجمع الببیان
طبرسی مولای مجتهدین هویداست والحمد لله علی ذلک **وایضا** موقوف داشتن جناب امیر بود خلافت خود را بر ابیا
حضور بدر حسین بیعت ایشان بر عین بیان مذکور که فرعیت امامت از ان در ظهور است **وایضا** ارشاد امام سجاد رضی الله عنه

وعن آبائہ اجمعین کہ امید دارم کہ از برای ماچنان قرار یابد کہ از تکرار ذنوب مطرات سیئات ما یعنی دو گونہ ثواب بنسبت
بدیگران در عبادات وحسنات وتضعیف عذاب معصیت پس شرط عصمت از میان رفت واز فوت شرط فوت
مشروط است وہرگاہ مذہب شیعہ باطل شد حقیت مذہب بحصول آنچہ امید و الیضاً نجات یافتن مختار از دوزخ
بدستگیری حضرت امام حسین رضی اللہ عنہ در احادیث امامیہ کہ بتالیفات مجلسی وغیرہ مذکور است حالانکہ او بمقتضای
روایات ہمین محب شیخین مکرمین بود و باصطلاح مقلدین اعور المحدثین در کافی از جملہ مشرکین معدود پس
اگر او را سنی دانند ثبت المقصود عند العقلاء واگر خارجی وناصبی گویند وطلب ثار را برای سلطنت دنیوی
قرار دہند چنانچہ از جلاء العیون ہم عیان میگردد بطریق اولی واگر شیعی بودی با انہمہ حسنات چگونہ در دوزخ
رفتی بلکہ مثوبات وی از حد درگذشتی کما لا یخفی علی من رای رسالۃ الشیخ المرتضی و الیضاً از کتب علامہ حلی عیان است
کہ یکی از مقتدایان سنیہ نیکی کردہ بود او را در بہشت در آوردند وہرگاہ عمل سنی بکار آید ثابت شد ایمان بلکہ اتقان
زیرا کہ از حضرت صادق ع باستفاضہ وشہرت رسانیدہ اند کہ عملی کہ صادر شدہ از غیر متقی نزد او تعالی بدرجہ قبول
نمیرسد واین روایت در منتہی الکلام واین اوراق نیز بجای خود مندرج است والمنۃ للہ تعالی کہ اہلسنت از جان
ودل فدای اہل بیت اند خصوصا جناب سید الشہداء امام حسین رضی اللہ عنہ فکیف کہ بتقیہ ہم اعتقاد ندارند چنانچہ آنجناب
معتقدان بنود بخلاف رفضہ کہ بجہت خلاف آنجناب بفرضیت ووجوب آن بظن ضرر واگاہ بامور سہل قائل اند ودر
ہر کتاب فن احادیث را از راہ دشمنی آنجناب کہ کردن تقیہ زدہ وقلع اصل اصول شیعہ از و سر زد بکمال زیب وزینت
وطمطراق روایت میکنند کہ ہر کہ تقیہ نکند دینی وایمانی ندارد وچیزی از عبادتش مقبول نیست تا بشہادت چہ رسد
الی غیر ذلک من الاحادیث التی روی الاعور الدجال ایضاً فی کتابہ وغیرہ فی غیرہ بالجملہ سنیان تابع حضرت امام حسین اند
وقد تقرر ان التابعۃ تابع البتۃ وقدرت آلہی دیدنیست کہ واقعہ شہادت آنجناب اول دلیل برای خلافت راشدین است
کما بینا فی رسالتنا القدیمۃ وسیجیئ ہذا البحث انشاء اللہ تعالی واین احادیث وروایات در تالیف شیخ حلی وشوشتری
ومجلسی وسر ہند نقال کشمیری وغیرہ موجود است و الیضاً ثبوت وراثت جنۃ الفردوس برای اصحاب کرام خصوص
اجلہ ایشان بروایت ثقۃ المحدثین امامیہ کہ اطول احادیث است از فصول امام صادق بحق ناطق محترز از تقیہ لشہادت
کافی ودعوی انمیعنی کہ آن اصحاب رجوع کردہ بودند تشیع خبطی است کہ پایانی ندارد چنانچہ کذاب ششتری در مجالس
المومنین وغیر آن برای بعضی از آن اصحاب نمودہ وقس علی ہذا البعض دیگر از رفضہ مفترین مگر این مطرودین نہج البلاغۃ
وشروح آن خصوصا شرح بحرانی وعادل ومنصف خویش را ہم ندیدند کہ فاضل بحرانی کہ تشیع او اجماعی است زیر کلام
شریف جناب مرتضوی اقام السنۃ وازال البدعۃ وقوم الاود وداوی العمد الی اخرہ کہ بمدح حضرت صدیق یا فاروق
وارد است میگوید کہ رفقای حضرت امیر المومنین پیشوایان سنیان بودند آنجناب رعایت واستمالت ایشان میفرمود
مستورد شنعین پس ثابت شد کہ کذاب مفتری ذَهَبَ اللّٰهُ بِنُوْرِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِیْ ظُلُمٰتٍ اِذَاۤ اَخْرَجَ یَدَهٗ لَمْ یَكَدْ یَرٰىهَا
رہ ہوا از افادات پدر مجلسی ملا محمد تقی عنقریب ظاہر شد کہ امامیہ از اصحاب نجوی و مرتضوی ہر دو بریدہ اند و

بداند پس اگر آنها که در صدر اول محسوب اند و مزین بپاره همت خود بر بیعتی برگماشته که از اصحاب حضرت چند کس را
برآرد که شیعه باشند و بالآخر مایوس شد شیعه بودندی چرا این سلسله را قطع نمودندی و مزین زبون گشتی کما لا یخفی
علی من له حظ من تتبع الکتب للقدماء والمتاخرین وقد اوردت نموذجه من قبل وهو یکفی المستبصر شدین و این نوع ادله را که
حسنی چند از ان گفتم و نظر بتطویل و قصور همت ناظرین از استیعابش در گذشتم برای فرعیت امامت بابایی نیست و اگر
استیعاب میکردم البته آیت کریمه ثم اورثنا الکتاب الآیه نیز می آوردم که رفضه در آنهم ظاهر کتاب و باطن آنرا برطاق
نهاده اند کما لا یخفی علی الناظرین فلنرجع الی هفوات المجتهد رئیس المفضلین **قوله** و آنچه نوشته که مراد از امام پیغمبر ۲
زمان است الخ **اقول** بعد از دعوی کلیت که از کلام مجتهد عیان شد یعنی شمول بر هر غایب و حاضر و آنگاه تا بالقیامت
میتوان گفت که اگر جناب امیر وقت ارشاد این حدیث حاضر باشند یا بعده قضا مثلا سوی یمن تشریف برده از مجلس غایب
بودند الی غیر ذلک من البلاد والحرب والجهاد بر آنجناب هم ضرور شد که معرفت امام حاصل کنند اگر مراد پیغمبر است مدعا
حاصل ورنه معاذ الله موت جاهلیت در پیش بخبر مخبر صادق و موت الکفر در پس باخبار قوم کاذب باز اگر جناب امیر
معرفت امام یعنی صدیق داشتند بسبب آنکه بیعت کردند و باجماع در آمدند حتی که از تفسیر استاد کلینی عیان میشود
که در زندگی جناب سیده این هر دو امر حاصل شد و چگونه نباشد که آنجناب بنص خالص طرفدار شیخین کردند و تادم وفات
وتیره وکالت و کفالت شیخین را از دست ندادند چنانچه در تالیفات مجلسی و علل شیخ صدوق مفصل گشته من شاء فلیرجع
الیها و نیز جناب امیر همیشه پشت سرش نماز میگزاردند الی غیر ذلک مثل اجله المجتهدین الآخرین پس دامن آنجناب
منزه شد ورنه معاذ الله موت جاهلیت که وعید اشد است بر طور مجتهد دنبال شیعه نمیگذارد و چگونه این کوه الوند
مثل کسفا من السماء بر مفارق طالعه نیفتد که این دشمنان دین کفر را ثابت کردند و کتمان ایمان را نیز تاره ور
شهادت کما فی جامع الاخبار بلکه اگر غور کنی اجماع ایشان بران حاصل است بدیهةً و اگر از جهت تقیه امیر در خلافت
خود نیز نزد مجتهد و مقلدین او درین کتاب خود را امام میدانست بدون بیعت مهاجرین و انصار و آنگاه در مقابل
صدیق مرجع اصحاب کبار پس با وصفیکه مخالف احادیث منیف اوست که آنقا از نهج البلاغت در اثنای خلافتش
والنتق و هم در آغازش بروایات جمه چنانچه نمونه آنست در کشف الغمه که تحویل فرمود خلافت خود را بر بیعت بدیگر
باوجود لزوم رد وحی و نقض میثاق یعنی فار نخطی که بسبب مصارعت با خالد بن ولید و دشنام فاروق نیز بظهور رسید

از حق الیقین و هم بروایت قمی استاد کلینی الی غیر ذلک من نقض العهود والمواثیق وقت نزول الکتاب المختوم

فان الذاتیات واللوازم للامامة التی تظهر من الحکام و نهج السداد و غیرهما حتی صار الامام لهذه الاسباب افضل
من جمیع الانبیاء والرسل المتقدمین علی المذهب المفضوح کیف که حق تعالی در کتاب مستطاب فرماید فلا تزکوا انفسکم
هو اعلم بمن اتقی مع هذا کلام درین است میانه فریقین که امامت از اصول است یا فروع و امام یا افضل ازین هر دو
بزرگ کیست الی غیر ذلک و چون جناب امیر خود مدعی امامت نگشته کما فی عمل شیخ المشائخ پس گواهان با صفت ستر
مدعی جبر الطاق همت بر گواهی بدین چالاکی و چستی بر بستند و زبان بشهادت زور بر گشادند و در خار زار ضلالت

و بچه سفاهت درافتادند و هل هذا الا اتباع ابن سبا و تقلید الحمقا عملا و مذهبن عقلا در نمی آید که جناب فاطمه زهرا
امام زمان را مانند چنین رحم فرماید و از معرفت چنین امام اعراض نماید که برین تقدیر وعید حدیث نبوی مر را احدی
نمی ماند الی اخر ما افادت و اجادت علی اصولهم عجب عجاب آنکه مجتهد میگوید که تغیر امام از اضافت مستفاد میشود
و وجه تعجب اینست که اگر مراد عموم است بمقتضای آنکه قواعد فن عام میباشد و آنهم از آغاز امام الی یوم القیام
یعنی هر اسمیکه مضاف باشد باسم دیگر ضرور است که تغیر در مضاف بنفس اضافت حاصل گردد و لپس ضرور است که هرگاه
کسی گوید اخذت دنانیر زید و سرقت کتاب عمر باید تغیر مضاف بفهمند و هرگاه آن حال و کتاب بدهاتند باید که زید و عمر
و گویند مال و کتاب ما متغیر شد بجهت اضافت تغیر حالانکه بدون تصرف و دخل اگر چنین گویند البته حاضرین بر ریش
هر دو بلکه جناب مجتهد الزمانی و پدرش مجتهد خانی که معلم پسر جانی بود خواهند خندید که اخذ عددی از دراهم کاسته
و در ورقی از کتاب ز نهار تصرفی روا نداشته کما فرضنا از این کشاکشی از سر حیثیت مجتهد الزمانی این اجمال
را هیچ شرحی نمیکند و امر تغیر را مهمل میگذارد و چون تفضل او را مفرقی میدهد و باعث کشف تلمیع او میشود
و محل قرار او را باقی نمیماند تا با جمالش ادا کرده بزودی رفت و گذشت چنانچه پدرش در صوارم میگو بدو
بگمان خود صاحب تحفه را سرزنش میکند و تالش اینست که از عادات فرومایگان قلیل البضاعت اینست که چون
بسر تحریر آیند بر راه اجمال میروند و مقامات و اطراف را مهمل میگذارند تا راهی و گریزگاهی داشته باشند و الیضا
مجتهد الزمانی را در تغیر که مراد از ما یاد نماید ع کاتش چو بلند شد جهان سوخت ؛ یعنی متکلم سنی در پی خواهد شد و شقوق را
مفصل خواهد کرد و اطراف و جوانب را احاطه خواهد نمود و هیچ تری و خشکی و گرمی و سردی را از احتمالات نخواهد گذاشت
و همه را سوخته برباد خواهد داد چنانچه درین کتاب تائید ایزدی اتفاق افتاد اکنون مجتهد نتواند از هیچ طریقی درین مبا
قرار نمودن و راه محیصی پیمودن و اگر خلاف متبادر را د خصوص در حدیث معرفت میگشاید که چون لفظ خاص یعنی امام
بلفظ خاص یعنی زمان و او بمعنی مضاف میشود ناگزیر باشد که افاده معنی تغیر دهد قطع نظر از آنکه زمان از گردش اسمانست
پس ضرور است دلیلش بیان فرمودن که بذمه مخصص البته میاید و اینمعنی از اصول فقه هم ظاهر است و تا امروز برهانی
قایم نشده و در کتب شیعه نیز از نظر نگذشته پس چگونه مجتهد قدرت بران دارد و کما لا یخفی معهذا باید که در زمان نصیر الدین حید بیخ حجت
بحقیقه و وضع دلالت امامی باشد صاحب الزمان و در زمان محمد علیشاه امامی دیگر همچنین در از منه فرمان روائی اولاد
و قس علی هذا در سلطنتهای ایران و غیر ان پس لعنت خدا باد بر کسیکه با وجود دعوی تشیع و مزید ولاء و بهایت منغیر امام
باشد و چنین اعتقاد دارد حالانکه هر که بزیادت و نقصان ایمه قائل شود در کفر و جهنمی بودنش بر اصول اثنا عشریه هیچ
شکی نیست کما فی الکلینی و روضته و غیرها و بتقریر دیگر تفهیم این مجتهد مینمایم که شاید این مدهوش درینصورت از خواب
غفلت گوش بیدار و از غفلت شدند هشیار شود و بیانش اینست که آن امام از ایمه هدی و خلفا که بود که متغیر نشد بظاهر است
که بعد از طفلی جوان شد و بعد از جوانی بپیری رسید و بعد از پیری مثلا سفر آخرت برگزید و در زندگی بارها بیمار شد
و تندرست گردید الی غیر ذلک من وجوه التغیر بلکه اگر تامل نمائی در وظیفه امامت نیز بسا مراحل تغیر و تبدل باظهار

واقفار نور وشب نور دیدیم غرضکه تغیرات را خصوصاً بر اصول اهل فضول حدی نیست که حرفی از ان ثابت نیست که اختلاف در امت
میان اخت نصوصا در شیعه امت ابن سبا کما یدل علی هذا الاختلاف حدیث الکلینی وکیست که تبدل وتغیر جناب امیر را شرح تواند کرد
از کافی وبحار ودیگر اسفار خبر بر رساله منفرده که ایمان آوردند بر نبی کریم ع ومقلد شدند باصحاب وکهف رقیم بزعم منافقین زیراکه
آنها بدلالت قران مبین محتجب گردیدند از صحبت کافرین وهجرت گزیدند از قوم بیدین وحضرت امیر منهمک بودند بملازمت مرتدین
لعین وجه لفظ زعم نیز آشکار شد مثل رابعة النهار واگر تجدد امثال را شرح کنم بطول انجامد ویقین شود که کائنات وموجودات را هر آن
تجدد وتغیر است بغیر از ذات واجب تعالی که الان کما کان صفت وشان اوست ولیکن بر تحقیق مجتهد الزمان کما سیجئ انشاء الله
المستعان واگر تنزل کنی وحضرات انبیاء علیهم السلام را بر شماری نظر بر سیم وعادت همین تغیر در ایشان هم جاری واگر اندکی غور
کنی بر اصول رفضه درین خصوص شیخ گوی ایشان گوی سبق از ملاحده ربوده اند که بر طور ایشان اختیار نبوت روزی بود ولعبه تمنا
واستعفا ازان بکمال استدعا کما شرحنا علاوه در قیاسات عقلیه در ضروب نتیجه دیده باشی که العالم متغیر وکل متغیر حادث پس اضافت را
در تغیر چه مدخل باشد که زمانه خود بقول حریفانش نام تغیر وگردش آسمانست ومتعلقات حال صاحب الزمان مخالف امور مقرر
وازهمه بیشتر که دریک ساعت هم معنی حملت خفیفا خفیا وهم حملت جلیا ثقیلا باز طلق بر طلق وقلق بر قلق بامداد علی روغن الملائکة الامجاد
باز وضع ولادت وشیر دهی ورفتن آنجناب باسمان وآمدن ازان وبامور معاش ومعاد پرداختن حال حمل نرکسی خود از بحار وحق
الیقین وغیران بروایت عمه اکابر صاحب الزمان در شب موعود که بخدمت اعانتش بود خود معلوم که چندانکه اثر حمل حسب مسیح نیافت
ولعد ساعتی چند در آخر شب پدید آمد کما عرفت وچون پیدا شد غیر از اقرار بوحدانیت وشغل عبادت وقرارت جمیع کتب آسمانی ودو
ولای المعراج جسمانی از امور دینی دیگر چه بود باز در هر هفته معراج مذکور وبالیدگی در هر روز محسوس تا بحدیکه خاتون حکیمه عمه کریمه
که برای زیارتش میآمد فوری در نخوالعورا دید ولقاب شیده بخیال آنکه مردی اجنبی است وامام حسن ثانی خندید وتفرقها میان اطفال
رعیت واطفال ائمه که از آثار امامت دارند بیان فرمود ع گل ار دسعدی سوی بوستان ثم گویا حافظ لسان الغیب در خصوص ایشان شعر
وگفت ع کین طفل یکشبه ره یکساله میرود ثم من بعد ترقی معکوس رو داد که بیرانه جوانی وبودن مرد اجنبی چون واقعه ناگزیر حضرت امام
عسکری رو نمود به یکبارگی طفل صبیح ملیح درآمد وچنان صیحه برعم بزرگوار که جد اعلای مجتهد عفیف روزگار که تمار بانه وطنبور نواز مدمن خمر
بر اصول مجتهدین زین فروش دنیا حر بر زد تا مرعوب گشت وباز پس گردید حالانکه در سکر ام الخبائث خواسته بود که امام جنازه شود
بازچون از مهم عم فارغ شد خیر شناختن درهم ودینار جدید کم عیار چه رو نمود واگر میفرمود کام فرور درین سانحه قیامت را معدوم
دارید وفقط بر یکی علامت امامت قناعت کنید بقول قرین حد مسایل چه بلا نازل میشد واگر بغور بنگری اول برصد وز معجزه دیگر
انا لله وانا الیه بلکه امام سابق را بالیستی درین سرای سپنجی از دینار سنجی منع کردن وتقلید جناب مرتضوی نمودن که از کمال حزن چندی
انزوا گزیده بود تا موجب زیادت رجوع شیعه میشد واطمینان قلوب میگردید وشیعه مرتد نمیشدند ورده بدین خر نمیاوردند ولیکن
عجب نیست که تار رفضه سر بر دارند وگویند که امام از انجهت در انوقت از سنیح بالکل گنگ شد که جناب ع با جنبه بحیره در دفن حضرت رسول ع
رب ذو المنن دعوی فدک اغاز نهاده کما فی المنتهی وسنی درینمقام تواند گفت این گل دیگر شگفت فاعتبروا یا اولی النهی و ابو
در عالم شهادت وحضور واقع شده ودر افادات امام شیعه وتعلیم وتلقین ایشان که طوائف شان بمارسید هنوز مفتوح بود وغیبت

صغری توقیعات ومکاتیب مزور هر سفرا و پیدا شد بازار اهل تکیدت گرم قلوب اهل عقیدت همه سرگشت دو زمان غیبت کبری اجرای
آن در بیچاره وانصار بران کثرت انجامید که اگر برای جناب شهید کربلا زیاده از صد هزار بکمال بلاغت ترتیب دادند کمافی روایاتهم
در خصوص اضعاف مضاعف را از کمال نیاز و نیاز بلا تناهی میرسانیدند. لیکن بهار و باغ جابلقا چنان دل مبارکش در ربود که گاهی
تابیان خود در القول شاعری زینهار یاو نکرد که ۵ فی فرده وصلی نه بپایی نحدیثی ٭ درکوی تو بستند نگر پای صبا را٭ وازان تتمه
و ترفه و سیر و تماشا سیر نشد تو گوئی که آنجناب از انجا گاهی بر خود نجنبید ولیکن سخنی محقق بتحقیق محققین خصوصا صدوق الکواذب
متر فضین این است که الغائب عن الابصار الحاضر فی الامصار و با اینهمه گردش دوار برجای خود برقرار و انهم بعنوانی که عدد اولاد
امجاد لعید بار سید نه و هرگاه بآیات یا الوف بجدی سنند که در خانات الخلود و ماخذ آنست عدد یعنی همه لفوج کشتی و میدان داری گران
رکابی مشهور کردند از پرده غیبت برآید اکنون که هنوز از ین یهود تقیه میکند و میلرزد چنانچه عنقریب بر ذکر میرسد جناب مجتهد تاب
او را اختیار است خواهد همه حرکات و نشیب و فراز و کرشمهای امامت او را در تغیر شمارد و خواه در تمکین و قار فاعتبروا یا اولی الابصار
با اینهمه لبسی و در کتب طائفه دیده و از علمای ایشان شنیده باشی و در قصص الانبیا که بر بنی زمان چنین وحی آمد بلکه در صوارم جالسی در
بعضی از مقامات ملفوظ ام قاضی رطل بوق صاحب تبات تغیر یاد میآید و هیچ بوی تغیر از ان مشموم منشود و قس علی هذا دیگر کلام که نیز
این زمانه چنین فهمود هرگز تغیری در ذات و صفات عالیه بطلان ختم نبوت نتوانی یافت ورنه لازم آمد که گوینده اینکلام منکر ختم
نبوت شده جالسی بود یا کسی دیگر پس تخوییت جناب مجتهد الزمانی بحکم تغیر از جهت اقعافت هم از ینجا بوضوح میانجامد چنانچه تا زنخدانی از
مباحث باستانی لاجرم جناب امیر متعین شد بالیقین فکیف بعد الاستغنا پس وهمایت کجا فان نبوت شی لشی فرع الثبت عند العقل که
تحقق الاستقلال اللی بعید البتیه والتدبیر اکنون تو انگفت زیاده خاص انچه غرائبه و دبابیه از گروه شیعه بدان اعتقاد دارند بلکه
به معتقدات اثناعشریه نیز انهم با ولیه زیرا که چون کتب تفاسیر و اخبار ایشان مثل شروح جامع الزیارات را ببینی خواهی یافت
که غیر از جناب امیر مصداق الامین از یعنی من یحول کسی نتواند شد که وحدت ماده هم قرینه النست و هم دلیل ان زیادت علم امیر
نسبت بجناب بشیر و نذیر الی غیر ذلک که در مناقب مرتضوی مبرهن نموده اند چنانچه در مقامش تفصیل این مجمل الماورده ام
و اگر قران المعیت بدست آید بلکه فقط سوره الولایت بهم رسد برای ثبوت نبوت و رسالت جناب امیر کافی است پس کجا فرض فاز
با نهم بحرف تو و کجا وجود رسالت و ستان بنیا از بیا ابهی انشکار شد که استاد بنده جناب میر نجف علیصاحب فیض آبادی چرا بران شخص نفت
شده نباد صف خلق غلط که سوره مذکوره از ملاحظه ایشان گذرانید قال الله تعالی عـلٰـحـدَة الحق وَالْمُنٰفِقِيْنَ وَنَقَلَاً اٰتَيْنٰكَ حِكْمَةً مِّنْ قَبْلِهِ الْمُرْسَلِيْنَ
جَعَلْنٰاكَ مِنْهُمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ و خشکیه تعلق نه انداز و در ذهن مرتب است انما نیاید شاء الله تعالی مهند انخود استعفا از رسالت دلیل به سلب علم فرود است
مزید علوم داشتند و از حسام مجتهد ظلی استعفا عموما مستحیل و قطع نظر از دیگر انبیا عام از جناب سید المرسلین در کتب معتبره امامیه مثل معانی
و حیات القلوب و غیرهما به ثبوت میرسد انجاهل کودن انکار نموده و زیر عقیده هشتم از باب ثانی ت تحفه که هیچ نبی از رسالت استعفا نموده و از
ادای احکام الهی عذر نیاورده و همین است مذهب اهلسنت و امامیه گویند که بعضی اولو العزم از رسولان استعفا از رسالت نموده اند
و تعلل در امتثال پیش آورده و عذر بیان کرده از انجمله حضرت موسی علیه السلام الی اخر الفقره میگوید قول هذا بهتان عظیم است
تفسیر و احادیث و کلام شیعیان اثناعشری میان مخالف و موالف کثیر الوجود است اگر مرید کاذب خائن بهره از صدق میداشت

چه اقوال احدی از علمای امامیه یا روایتی از کتب ایشان مذکور نساخت و مکذب صریح قول ناصبی انست که مولانای طبرسی در ذیل
قوله تعالی قال ربّ انی اخاف الایة گفته لیس ذلک تعللا منه و توقفا فی تلقی الامر بل طلبا لان یکون معونة علی امتثاله و تمهید عذره و همچنین
در مواضع دیگر نیز گفته و هم مکذب جهل اوست اینکه ابن ابی الحدید بعد ازانکه کلام سید مرتضی را که متضمن طعن ست بر ابوبکر از حیثیت استقلال
او بقول اقیلونی مذکور ساخته جواب گفت که من ذهب الی ان الامامة تکون بالاختیار کیف یمتنع من جواز استقالة الامام و طلبه
الی الامة ان یختاروا غیره لعذر یعلمه من احوال نفسه و انما یمنع من ذلک المرتضی و اصحابه القائلون بان الامامة بالنص و ان الامام
محرم علیه ان لا یقوم بالامامة لانه مامور بالقیام لتعینه خاصة دون کل واحد من المکلفین انتهی پس هرگاه حال شیعیان در باب امام از
حیثیت منصوص بودن چنین باشد چه گمان داری در عقیده ایشان در باب نبوت الی آخر ما تفوه به یاد دارم که رد و قدح این یاوه
زنی و خود بینی در تالیفات خویشتن بکمال بسط التفصیل نموده ام و اگر سپهر دیرپا مرا از امید برآرد البته تمنای قطره الی قبت باشکی نمیگیرم
پیدا لازم که بدان از سر تا انتهای تمام نمایم و اگر خداوند عالم میخواهد عنقریب به ظهور میآید فکیف که غرض اصلی آن بود که دلدار در تربیات خویش
چون افاله را از امام مستحیل میدانسته اند از احد الانبیا بالطریق اولی و این عرض بعنوان شایسته صورت بسته و اگر راست به بینی این مباحث
بلکه این همه توانی گفت که این قیاس بالا ولویت همه پیرهٔ شق غولان بیابانی راه صواب رفته مخفی نماند که یاد دارم که از منجملات سید پور سوم
علامه دهلوی قدس سره العزیز فرمود بسبب عدم ذکر یا حدی نگذشت نخواهند کرد در زیادت جهل رفضه بتوبه خواهد رسید چنانچه واضح شد و استقالة
از احد الانبیا بلکه از اشرف انسان تا از کتب و سند معتبر فرقه با ثبات رسانیدم و رگ جان ایشان بشکستم پس ابتنا بدانکه تکذیب فتنه
مبین ما ایشانست و لیکن بیچاره را علاجی نیست و ایضا باید سپرد که در زیارتی خیر من ایار آیتی که در کتب ائمه و غیره حضرت امیر فرموده آیت تحقیقست
بامور دیگر و بقول امام الائمه یعنی علم الهدی ثابتست ارتکاب حرام شده و عصمت امامت رفته و بقول عادل منصف تا هنوز جای خود است و اگر گویند
امتحان بوده گوییم در اقیلونی نیز هم ذلک ما اصول ایشان ضروریست که امام ایشان سد حال قلوب اخلاص مردم را بخلاف اصول رفضه که امام ایشان
پس اقیلونی هم جاری خود ماند بخلاف قول امیر فافهم فانه عند العقلاء و شاید که تفصیل این مقام نیز بجا باید اگر ایزد متعالی خواهد بالجمله اکنون
رجوع میکنیم بحث که دران مشغول بودیم که ایشان وحی الهی بتوسط جبرئیل امین بجناب سیدة نساء العالمین شب و روز متواتر متصل میرسید لیس
جناب امیر در جای اولویت دران ایام مستحق این منصب بود که جناب سیده در حیات ان بودند قطع نظر ازانکه قران مجید بدان ناطق است که
الرجال قوامون علی النساء و لو اتر الاتصال ازانکه مگر جناب تجمل گاه گاه بسیده چنانچه بر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بیست
و سه سال مصحف آنجناب که نسبت بقران مجید اضعاف مضاعفه است چگونه در مدتی قلیل زیب اختتام میگرفت گویا از اتمام مش یا وجود بر
تن و لوحی کرا لمان فربه نشان مید هند و پیرهن خوابش میکنند بر اصول مجعوله جبرئیل امین هیچ کاری در بیت در وقتها مشغول نشده
باشد چنانچه بر رشی که تردد رفضه سرح عظیم است بمعیت و تسدید یعنی ائمه مامور بوده که بجای درامر بجا آوردی عهده تعلیم و تسدید
بیرسپراسمان هم نصیبه گذشته و از مقام توانی دانست که کسی از رعیت میباشد که در بعضی امور از امام نزاع میابی الاقدام میگیرد و با وجود
از نبوت و مولی و اقا نیز بیسیتی و کار گذاری منفی ندارد تا انکه جناب امیر فقط عهده کتابت وحی یعنی صحف فاطمی یافت و با معنی باوج سر
رسید که در کتابت کتاب الله عز و جل یعنی وحی حضرت رسالت شرکای دیگر بر دایات نیز یقین بود مثل آنکه مذکور فی الاصول مثل البحار و غیره
و از اعلام الاصابه باعلام الصحابه که مختصر استیعاب است توانی دانست که کاتبان مثل ابی بن کعب از قراء و فقهای صحابه و ماند که [illegible]

بزرگ را زمین المنافقین دانسته فاعتبروا یا اولی الالباب و اگر نباشد کار زند گور در سفرهای جناب امیر هیچگونه بانجام میرسید خدایا چنانچه معصوم را غسل میداد
اگر معصوم و حضرت امیر الطالبین رض طعنها میکردند و جناب امیر بر جنازه سلمان فارسی به یکی رسیدند همچنین فهم کنایات و حق را نیز سرانجام داده
باشند الغرض اگر صدیق را در انتظام امور صحابه کبار صحبت فرزند تجربه و مواثق خدمتها کما انقل فی السیر والتواریخ مقدم داشتند استبعادی
نباشد فکیف که ثمرات آن هر دو مرتبه بعد اخری عیان گردد کما ستعرف من شرح المذهبی ایضا انشاء الله تعالی لیکن ترانی ، بالاخوانی علمای شیعه
هر جا عیان میشود و قواعد ایشان کالعهن المنفوش و روی اینها مانند نقره مسوس میگردد و در این باب یعنی امامت حال مذهب زعم
مدیه تر از ساب است که در کتب خود بنیاد دیش بر فضیلت علوم لدنی و مانند آن گذاشتند و ذاتیات و عرضیات امامت کما ینبغی را بر طاق گذاشتند
مدار امش آنکه افضلیت بالسلم اگرچه کار امامت بر باده معکوس گردد و متحیرم که مجتهدین رفضه در باره ملک طالوت چه سخنی معقول میگویند که
حضرات داود در لشکرش بود بلکه رسول خدا با وجود بیعت او تی در لشکر امام مهدی خواهد بود و نیز چه علاج جویند از برای عادل منصف
و حکیم بیاد خویش فاضل مداهنی که هر جا کلامش و ر در زبان دارند حفظها در کتاب الطعن الرماح و انتقص الرماح فی کبد النباح عنا قال انه تعالی الحکیم
و عادل در آغاز شرح نهج البلاغة خدای عزوجل را میستاند ابوبکر را با وجود مفضول بودنش امام گردانیده برای مصالح الخ که مرید از آن
توان دانست که اگر او تعالی منصب امامت را دی در آن وقت جناب تقی را مین منا دلهو دی کما مر از اینکه شنیدی آغاز شرح او هست
و لیس بها اول تار و ره کثرت اری سه حکمت مغض هست اگر لطف جهان آفرین ، خاص کنند بنده و مصلحت عام را ، وصف تر اگر کنند و نکنند
اهل رفض ، حاجت مشاطه نیست روی دلارام را ، و رجز بهات التحکم کلیه توان دانست که جناب امیر را در رتبه مذکور تکلیفی بدادنیا و جود
دعوی مزید تحزن بر وفات شریف داشت چنانچه مزین در رساله حدیث الخوض بعد الخوض آورده ظاهر الا از کتاب طعن الرماح هم اگرفته و اکابر سیر
دیگران مشغول گشته بحال جناب سیده را انبوه دل صحی الاعظم نواختند و برای تسلیه چنین میخوان انی بالله وفاتی رسول الله متاو سعی اتی
هم نازل النساختند فاعتبروا یا اولی النهی و قولوا واویلاه واسفی اینکه شنیدی سخنی بود و رنه خود کلام مرتضوی در خطاب جناب فاطمه ع که صبر کن و
توکل بر گیر در ذری تر او فرزند انت را خدا ضامن است شهادت میدهد بر اینکه جزع و فزع و نوحه و ابکا بر فتن فدک از دست مبا
حضرت زهرا بود نه بر مفارقت حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و لیکن با اینهمه لقا و فنا که بیدرکه ناظرین و سامعین رسوخ کلی یافت
بعد از تفهیم شیخین بکرمین و دیگر اجله یاران و غمخواران طور ایشان برگزیده و یقینا و قطعا دانست که اشرف انواع اتباع حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم همین است آنچه در مهمات شرعی چنان ساعی گردید که خارج احصای تقریر و تحریر تواند شد تا آنکه سیه کاران امت ابن سبا هنوز
معتقداند که دم از اعتقاد مخلصان تا دم شهادت خود در کفر ز دت منهمک بود لا حول ولا قوة الا بالله **قوله** و هذا مع قطع النظر عن
استدلال این عمر **اقول** از کجا ثابت شد که استدلال آن بزرگ بر مقصود مجتهد و بزرگانش اتفاق افتاده که مراد از موت جاهلیت
موت علی الکفر بوده با وجود معنی تشبیه و نوعی از جاهلیت چنانچه باعتراف شارحین کافی کلینی همچو خلیل قزوینی مفصل دانستی بخلاف رفضه
منافقین که در کتب ایمان و دین خویش موت علی الکفر را بدلالت مطابقی ، آنگاه در مناقب علی مرتضی شیر خدا قالع باب خیبری بکمال
جد و جهد روایت کردند و دعوی مزید ولای اهلبیت طاهرین را برای نفوس خبیثه خویش بعنوانی ثابت کردند که قلب کسی بعد از
رویت با استماع این کافر کیشی کردر بیی عمگردد که کشف انغطاما ازدوت یقینا هر ناظر و سامع باین مصرعه مشغول است ع
سگ مسجد ای عاقل از عقل و دین ، و ازینمقام در حق صاحب جامع الاخبار که حدیث موت علی الکفر را برای ایسوب المتقین

آورده یقین مضمون این باید کرد که قاضی رطب و یابس والیا نرده در تالیفات خود بحق دیگران آورده که بر زبان شتران
آورد بیت محبت شمردان مجوز پی پدری ۞ که دست بخیر گرفت است پای مادر او ۞ بالجمله در حدیث عبد الله بن عمر رضی الله عنهما
چنان مراد نیست که این خبیث بدگر فهمیده بلکه مقصود تهدید و تغلیظ است تا فتنه و فساد او بوقوع نیامد و سد باب تباهی و خرابی برای سکنه
مدینه طیبه علی افضل ساکنها الاف الصلوة والسلام باشد و کم له نظایر فی کتب الفریقین تهدیدا و ترهیبا و قد مر غضبا منقولا عن کتب
الفریقین فکونوا علی البصیرة الیقین و لا تعتدوا فی الاعتراض مقلدین طرفه آنکه مجتهد را از مکتوب حضرت امام کاظم که بجواب یحیی بن عبد الله بن الحسن
رضی الله عنهم نوشت و مضمونش آنکه خبردار و از خلیفه منحرف مشو و در طاعت او بکن و در پناه او باش چنانچه ثقة المحدثین نقشه در کافی آورده خبری
نیست و این افادات کالطمیه القاها سبت خلیفه افتاد تا مخلص شد پس امام گویا پیروی عبد الله بن عمر نمود که بخطاب عبد الله بن مطیع که بیعت یزید
شکسته اراده مقاتله نمود گفته بود که عهد نباید کرد و خبر نبیذ یزید و تعرض با ابن عمر نمود فرق اینست که درین مکتوب اطاعت خلیفه الظلم یزید شبیه
و دعای بقای اوست و در کلام ابن عمر رض فقط تحذیر از قتال و تحذیر نوعی از جاهلیت که کراهت را هم شامل است و هم بقسمی از ضلالت که همچنین ملت
بنی امیه که چون راوی حدیث مراد کفر است فرمودند بلکه نوعی از ضلالت و از کفر انکار نمودند کما فی الکافی آمدم بر آنکه تقیه لازم آمد و جواب الشافی
بر ظاهر است که اگر نزد ما در امثال این رقعات سیما بعد از واقعه کربلا برای حفظ نفوس و ناموس اینچنین کلمات جائز بود در رساله التقیه چرا ذکر کردی
الغرض فعل ابن عمر بگمان او بود که او ولایت برای عهد یزید قبول نفرموده و ضلالت معاویه را رد کرد زیرا که در آن زمان کسی که دل نمیزدند بخیال
و فتنه تفهیم انطبع کما لا یخفی و لفظ پیروی هر چند بر شیعه شاق باشد و لیکن درین اوراق آنچه درباره ثبوت حدیث اصحابی کالنجوم ایراد
حضرات اهل سنت بر قرار زدم البته مشکل این کرده تواند شد چه جای آنکه در آن بعرض تحقیق آمد که حضرت فرمود اختلاف اصحابی من رحمت
و ثمر ایراد نوشته شد فالحمد لله علی ذلک باز اندک غور بکن که این مقتدای سنیان فدائیان اهلبیت و صحابه حضرت سرور عالمیان
درمیان ناقضین بیعت یزید را کافر نمیداند نیست که ولی عهدی او را قبول نکرد و صلات هزاران درهم و دینار را رد نمود و بر سر آن شقی تا حیات
و بسیاری را از شورش ساخت و بعد از بیان شهادت شان منکر نیست چنانچه بر ناظرین سیر و تواریخ و کتب شروح احادیث مخفی نیست
و از ینجاست که این قصه از حد متواتر و مستفیض است که چون کسی از عراقیان او را از خون پشه و غیره پرسید او را بجز آنکه خلایق گردانید
که ببینید حال ایشان که فرزند سرور عالم را میکشند و از خون پشه میپرسند پس او چگونه تواند گفت و اعتقاد تواند کرد که حضرت امام حسین ع
گوشواره عرش رب المشرقین بموت جاهلیت مرد حالانکه چون بمکه رسیده و شنید که آنجناب بسوی عراق سفر کرد بفاصله منزلی چند متعاقب
در دویده و از فرط محبت هر چند که خواست که باز گردد اثرش پدید نیامد و روبروی تقدیر مشیت الهی کارگر نیفتاد پس آنجناب را با غوش
گرفت و استودعک الله من قتیل گفت و زار زار بگریست و حقیقة الامر را چه میدانست که با وجود بیعت هزاران کس بلکه صد هزار
و زاید چه بوقوع آمد و کی بظهور رسید بلی چون انس بن الحارث را خبر اهل کوفه رسید اگر چه دور بود نزدیکی فرا رسید و بنصرت آنجناب
پرداخت و بسعادت ابدی فایز شد بالجمله اینهمه بزرگان از اهل اخلاص بودند و هر کسی توجهی ازین سفر مانع شد و کسی که بر خیال ایشان قدم
ابرار مطلع شد نقد جان بسوی او نثار کرد یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما قوله مراد از قرآن مجید امام زمان است تبعیه او لا بسبب دلالت اضافه و بعد
امام الخ اقول مقام حیرانی است که با وجود اضافت مذکوره بسبب نخبه امام قرار داد بی آنکه دلیلی و برهانی بر آن ذکر نماید پس آنچه بر آن مجیب از مطاعن ترتیب
داده بود که شاهدی نمیگذارد و هیچ دلیلی نمیآرد و جنبش دستی که جهل یا تجاهل مجیب بود برای لوای مشقت و رنج بتقدیر الهی انتظام یافت

که مآلش منجر به ابتلا بفضیحت است و دیگر از فضیحت هیچ چون درین مقام بار دیگر اضافت امام موجب تغیر امام دانسته ضرور افتاد بتقریر دیگر هدایت
کردن که شاید از جهل مرکب اجرا بقدرت ایزدی نجاتی رو دهد و آن اینکه در کتب لطیفه که در فن حدیث مشتمل بر موالید و وفیات و القاب تغیر
حضرات ائمه هداة است مذکور شده که حضرت امام مهدی را لقبی چند مقرر کرده اند که بعضی از آنها منتفی و بعضی دیگر در تفصیل ذکر کردنی و
نوشتنی است و گذشتنی و گذاشتنی نیست و از آنجمله لقب لقطه عین الله است که در ترجمه و زیارات آنجناب عالی القاب مذکور میشود چون اضافه تغیر را
منحو اهد تقول المجتهد الزمانی پس ناگزیر شد تغیر عین الله سعاد الله و کارخانه آسمان و زمین و ما بینهما بلکه سائر مخلوقات و انتهاء سلاسل کائنات بسوی
ذات کبریا زیر و زبر شد بطریق اولی و هو ظاهر علی مذاق جمیع المتکلمین والحکماء الحاذقین زیرا که در تحقیق این امر اگر از کتب قدیمه شنیده یا دیده باشی [illegible]
از غفلت و خواب حکم شد که از استمداد و کشش زنده دار بجای بیتلو شوند و بدست هر یکی شیشه مملو باشد از چیزی ثقیل به بیند که آنجاست
آمل شوم باری اینهمه شروط یافته شدند همینکه ادنی غفلتی با ایشان راه کرد هر دو شیشه بر زمین افتاد فرمودند که اینست حال شیشها بدون
قلیل که باین غفلت زیر و زبر شد آسمان و زمین را با وصف غفلت کسی هست که حراست کند و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم قال الله تعالی
فی کتابه المجید ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا پس چه حال خواهد بود و قتیکه
در ذات باریتعالی تغیری بهم رسد و مجتهد و مجنون بدان قائل باشند و از آنجا که ترکیب مذکور که حالیا کلام در آن میرود ماخوذ از تراجم و زیارات
معصومین است البته مجتهد را از آن مفری نخواهد بود و مجالی ندارد که بگوید که ترکیبی ساخته و پرداخته اهل فضول است و از شطحیات صوفیه است که بوقت جوش
و خروش از ایشان منقول شده که پیر شش [illegible] شربت آمر احتیجیر و نثر با این زیاده شمرده است چنانچه این بحث در آخر کتاب باندک بسط و تفصیل
خواهد آمد ان شاء الله تعالی و ایضاً بتقریری دیگر که چون حدیث شریف محیط هر غایب حاضر است جناب پیغمبر را هم شامل خواهد بود که وحی نیز منقطع
از خروج متکلم فی کتب الفریقین ما را هیچ منافع مکروه اندیشه نیست مگر در قرآن مجید نخوانده ای آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل
آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله وقالوا سمعنا واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر لهی رفضه درین مقام نیز از سر تا پا بفعل ساده در
روز روشن فرو رفته اند بسبب آنکه تحقیر ایشان استغفار حضرت سید المرسلین آورد چنانچه گذشت پس آنجناب اعتقاد برسالت خود
سیمناشته فقط اقرار زبانی را چه اعتبار که بعد مقاصد نصب سلمنا و لیکن ما را غلطی را یاد کن و هوش مرا باد ترا فراموش و اگر مراد بنا شد
امام مکر غیرمتی پس قطع نظر از اشکال سابق در حق جناب امیر و عدم رهائی رفضه از آن در ترکیب سابعه که از صوارم وغیره نشان داده ام البته
متکلمین و سامعین فهمیده باشند که بعد ازین که وحی بر غیر زمانه آمد دیگر بلا فاصله خواهد رسید حال آنکه بعد از تحقیق چنان غلط است که اگر خدا دید عالم در تفقد
کسی را برسم رسالت نفرستد همین عنایت ورنه جای شکایت است پس لزوم تغیر و تجدد مبنی نخواهد بود دیگر بر اهل رفضه که زمانه خالی از بعثت نمی باشد تا دم
تو انگفت که اول ابیا اصل ما ثابت باید کرد و الا مرحه نه حرط الصافحه ذر کتاب السیوف و قوع تسمیه نعطی ثابت گشته که آنچه مسطور فی الکتب الکلامیه العزیزه والرشیدیه و در مشارق
مقصد تحکیم است یعنی وحی نازل شد بر پیغمبر آخر زمانه باز گرد با خلافت بر رفضه نیاید زیرا که منافقین بختم رسالت از زبان اقرار دارند و قرآن اهلبیت و اخبار ائمه
و بطلان آنکه ما سبق الیه الاشاره غالباً تفصیلش درین کتاب بیاید بحول الله وقوته تعالی و هر چه ما کذب السنتهم پس مجتهد را باید در بند تاویل افتادن در تسویه
بر تحت الثری کشادن و اعتقاد را بامیه علی ما فی الاعتقاد بنسخه اهلبیت یا دو نسخه گردانید و یکی را بدست شیعه و دیگری بسنیان بطور خوشامد دادن فاعتبروا ما انالی
و اگر کلام مجتهد در امت خاصه یعنی هر کتبی زمانه [illegible] ولوعزاست پس ختم نبوت با عقیده ایشان مانند جناب امیر کبیر ثابت گردید اگرچه از راه غلط الامین جبرئیل
مصحف کبیر بحضرت سیده تمام شد خواه مراد از آنجناب حضرت سعید یا بر بین المرء و زوجه یا بر عنده حیث آخره بجر علی ما اول الکشمیری فی التزیین پس معلوم شد

که مجتهد الزمانی فقط برامینی که عوام را ابرام و دادنه صید کنند و از زبان شان بگویانند که قبله و کعبه یا مصدر هزاران کرامات شد که جواب چنین رساله
را که در شکنجه دلائل ائمه کس گرفتار بودند و صد پیچ و تابش میخوردند از آغاز تا انجام بنگه نگه و دوش بدوش باوجود ثبات حواس
و هوش نوشته و نزد وی قبل سانحه رحلت فارغ گشته و حقیقة الامر راعواز صاحب دانش و بینش که تواند دانست که رساله چه تحقیق صاحب کرده لیکن
مجتهد را در جوابش چه خرافات و در ترتیب و درستی آنچه افتاده پیش آمده و چه سفاهتها رو داده و در ینمقام وسعت شمار بوده هم در بیان امثال
و هم تقریر شواهد داوله لیکن گرد تطویل نگردیم و نزد وی بمقصود در رسیدیم و شاید اگر خدای عز و جل تفضیح قاضی رطل بوق مقلد عوج بن عنق
شواهد مباحث دیگر متعلق این حدیث کمین تیغ زبان گفت باید **قوله** القرآن لایبدل ولا یتغیر لا تمهل **اقول** این مقولات هم دلالت بر آن دارد که
مجتهد الزمانی با دعوی اجتهاد و تکلم ملکه قوت قدسیه و همه دانی امور ضروریه را هم ادراک نکرده زیرا که اگر انکار از تبدل و تغیر کتاب الله است
بمعتقد اهل حق پس امریست نفس الامری چه احدی از اهل حق را ندیده و نشنیده باشی که گوید در قرآن المجید تحریفی بوقوع آمده بلکه اگر کسی دعوی
تغیر و تبدیل نماید یا معتقد آن باشد بتکفیر آدمی بپردازند که مستلزم انکار آیات قرآنیست که این نفی و منفی پس حاجتی نبود و بالا گذشت که
مقصود من در رساله قدیمه اشتباه امامیه است بانمعنی که اراده قرآن المجید از امام بحدیث معرفت بخوبی تواند شد فکیف کسیکه منتخب از تمامی دنیا قیمت
امام صادق باشد یعنی زراره وقت موت خود که متحیر بادراک امام بود و پسر خود را فرستاد تا از مدینه طیبه خبر آورد که قرعه فال بنام که زند بنا
قرآن کریم را از غمه عزیزه خود طلبیده و بر سینه کشاد و اعتقاد بر امامتش بربست و عهد الست را بر شکست گفت و امام من هنیست چنانچه امام
المتقین در مختار خود آورده بالجمله عدم تغیر و تبدلش در اعتقاد اهل حق مانع از امامتش در اعتقاد مجتهد که از
منبر بود و مقلدینش پیروی او میکنند نخواهد شد بلکه تغیرش موید امامت باشد زیرا که اضافت موجب تغیر است و حدیث دلالت بر تغیر
امام دارد باعتراف **والقصه** اهل حق اعتقاد همین معنی دارند که در قرآن المجید بعد از نسخ که رو بروی حضرت بالاتفاق رو داده و مولانای او
محسنی در تفسیر خود زیر آیت کریمه وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ قَالُوا إِنَّمَا أَنتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ نیز بیان کرده بجای خود محفوظ
دفعه دستی ست بلی بعضی از روایات نزد عامه موهم تحریف گشته که در بعض آیات زمانه شریف حضرت رسالت چنان میخواندند که در ینوقت نمیخوانند
و معنیش آنکه در امتداد بیست سال یعنی زمانه رسالت منسوخ شد بعد از تلاوت نه آنکه تلاوتش تا زمان وفات شریف بود و اهلبیت و صحاب
که نجوم هدی و مثل کشتی حضرت نوح بودند در سلامت و نجات آنرا متغیر ساختند معاذ الله و چون ماندگان این امور قطعا و یقینا از زمین
صحبت و خصوصیین بارگاه رسالت بودند نسخ از مایه النزاع خارج شد که این تصرف المیست کسی از اهلبیت و اصحاب بلکه خود حضرت رسالت مآب
و در آن اختیاری نداشتند و مجالی نمییابند که دخلی در آن توانند داد که در حقیقت تقول است و در قرآن المجید میفرماید وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ
الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ **الغرض** ازین آیت وافی هدایت عیان شد
که حضرت اگر از طرف خود زیاده یا کم کنند درین وعید که مزیدی بران متصور نباشد داخل شوند یعنی اگر او سخنی بر پا می ساخت البته میگرفتیم از دست
راست او باز میبریدیم رگ قلبش پس حد زشمار کسی نیست که از و منع شود پس وای بر قومی که از عناد الاسلام ایشان واضح شود که رب العالمین نازل
فرمود کینه و حضرت آنرا دو نسخه گردانید یکی بموافقین داد و دیگری بمنافقین فاعتبروا یا اولی الابصار آیا این بازیچه اطفال بود و آنهم از کسی که فرماید که شما را عیب و
پیدا کردیم و از ان هرگونه اعمی خود را منزه نماید و نیز برین تقدیر از نسخ دیگر که نسخه غاصبین باشد کلام خدا چگونه ماند که بر تنزیل آنحضرت و خلفاء اثنی عشر جلیل
فرمایند و لیس او خل تعرض نماند انشاء الله تعالی جائیکه موقع سخن بیابیم به بسط و شرح متوجه میشویم بالفعل بنحو اجمالی همینقدر بعرض که اهتمام جمیع ایکیان

مدار دینی بر سنت خلفا بحضرت بجای آورند با حادیث فریقین که سمع و بصر و قلب و روح مطهر انجناب بوده اند و میراث فرود من خصوص جعفریه یافتند کما عرفت کسی
کمال سامعی ایشان در بنا بر المعان الجمهور بود و نوبت بدانجا رسید که کسی را هیچ قریه و دهی حرفی تواند افزود و لفظی تواند کاست و باز از نکیدت تواند را سست
عیا ذا بالله غایة الامر اینکه آن آیات و الفاظ منسوخه را بعد الثبوت خارج از بحث تواند دانست که بلا تشبیه تصرفی از منفعت سست و اختیار دارد چه جای آنکه بسیاری از
محققین آیات معلومه را بجهت عدم تواتر و مماثلت ساقط از اعتبار دانند بالجمله چگونه تجویز توان کرد که خدا وند عالم با ختلاف ما موسی سازد و بدانچه شنود باشد که
وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا باز متفرقه شیخین ما ایشان را برم بدل گردانند
دیگر بار رستم و اسفندیار را اماده رزم و ابا که حضرت در مدت عمر از فرید لتقیه را ضب امیر قابو نیابد و نوبت با ستغفار رساند و ز تفریق قرآن المجید لهم ولا النسلم نخوانند
فیکف که کتاب کافی حکم کند که بجامه نسخه اهلبیت منسوخ است امروزه هیچ آیتی را تلاوت نتوان کرد بهمین حال نسخه را که چندان اهتمامش بکار بر زنند و چگونه قوم منافقین از آن
رو بر تافتند بر خلاف راشدین پیروان شان که بر قرائت و لقائی تلاوت و حجیت قرآن مجید جابها خونشیر از اند ساختند و اگر ادنی فکر کنی در بقای نسخه و فنای
نسخت الهی بود که از پرده غیب ظهور نمود چه مجتهدین هم تواتر را شرط قرائت میدانند و نسخه امیر مقتضای صافی و حق الیقین بکار و غیر آن خبر و رسی بر نیاید
ابو بکر را اصول التزام ز مایم مهاجرین انصار دید و باز پس دهید و امر فرمود که از امروز جز امام کسی نخواهد دید و ظاهر الحدیث همین است که امر و زجناب امیر
از تلقین انقطاع شده بود و فات ذات الشروط فات المشروط و ثابت شد مذهب اصحاب که بر خاطر شان این نسخه پرداختند و نزد ما مذهب اهلبیت و اصحاب یکیست چنانچه مجتهدین
شیعه مختلف اند و یکمذهب دارند فرقی نیست که آنها مصداق حدیث کافی اختلفوا فی التوحید و العلم اند و ایشان در اجتهادیات و سبب ان همانا و عبارت حدیث
انیست علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن جعفر بن محمد بن حمزه قال کتبت الی الرجل اسئله ان موالیک اختلفوا فی العلم فقال بعضهم لم یزل الله عالما قبل فعل الاشیاء و
قال بعضهم لا نقول لم یزل الله عالما لان معنی یعلم یفعل فان اثبتنا العلم فقد اثبتنا فی الازل شیئا الخ و همچنین در توحید مقوله موالی چنین است که با امام تعلیم نفرا کرده بود
و در توحید مختلف اند الی غیر ذلک و از ین باب است روایت سهیل عن ابراهیم بن محمد الهمدانی قال کتبت الی الرجل ان من قبلنا من موالیک قد اختلفوا
فی التوحید فمنهم من یقول جسم و منهم من یقول صوره فکتب بخطه سبحان من لا یحد و لا یوصف الخ **و درین مبحث هم حیرتهای بسیار است** حیرتی را یاد
دار که بسا بکار خواهد آمد که در جلوتها هم در خلوتها گفتم کاش شما بکلمات محققین خویش رجوع کنید مثل شما ئی که در بحث نکاح خواهر حضرت امام حسین
یعنی ام کلثوم صاف صاف گفته که عمر بسا بر شریعت متمسک فلا اشکال بود و کس از رفقه سپه خلیفه را مساوی الاقدام میدانند و فرزین که عقل کل
است در معاصرین باصطلاح خود مثلث منادی الاضلاع میخوانند پس چگونه عقل کسی تجویز کند که چنین کتاب متواتر را که حال اهتمام تبلیغش را قبل از ین
نمونه شنیدی متغیر و ناقص گمان دانند و بدو قرن سیمی در تحریف و جهی باز نیز و مقتضای تمسک سایر شریعت آنبود که حفاظت کنند و بر ین امر اعظم یعنی تبدیل دین
و شریعت بلوی تخیر دو خون عاف هم نریزد و سینه بر دارند شاهم دان ایشان باشند بلکه تائید فرماید چنانچه در عماد الطیب خاطر منقولست همه سرهای خود
را گریبان اندختند و بعد از فکر موافق بزرگان خویش چنان قرار دادند که چون آن آیات دال بر مناقب و فضائل اهلبیت بود محو نمودند و منتهی
ساختند بار اول از اکثر آن روایت نشاندادم که خیال نکند که درین آیات بسیار اثری از آن بمشام عقلا نمیرسد مگر نذره دشد و دادالی غیر ذلک
احیانا مثل فی علی در آیت بلغ و مجتهد فانی که حقیقة تحریف را در عباد الاسلام بسوی جناب سید المرسلین گردانید اقرار نسخ
از کلامش مستنبط است کما لا یخفی علی من نظر الی هذه المباحث فی الکتاب المذکور پس چنانچه درین خصوص توان گفت که در زمان
سعادت اقتران موافقین نمیخواندند و غیر موافقین میخواندند و مقام نصب امیر را ثابتی دانستند و هر دو در آن زمان تنگی وقوع آمد یعنی در تحریر آن بطریق
اولی محتمل است لا لاستبداد فکیف منسوخ بودن که نخواندنش بحکم امام جعفر متعین باشد که در کلینی ممنوع از تقیه بود و از قرأت آن اهلبیت منع فرمود که

از ان قبیل که فرمودند که وانذر عشیرتک الاقربین لیکن دلالت قطعی کجا دارد مانند آیت انذار برینکه بیان کمن ما ست
ورا که اوست مستحق نه دیگری زیرا که عام ست محتمل که مراد باشد فضائل مقدسه نه خلافت بلافصل امیرالمومنین ع
و ابطال خلافت متقدمین و اگر بیان آنرا بروایات رافضه بپذیریم اشتمال آن بر استعفا از رسالت ست که
سیاقش مجملاً دانستی که بنیاد دین را که ابن سبا قصد هدم کرد موافق کتب شیعه نیز بر میکند چنانچه در معانی و حیات القلوب
و شرح استفتا کردند و مکاید ابلیس را جلوه دادند و امام اعظم حلی را دیدی یا نه که در خلاصة الاقوال بسبب شمول
نسخه سلیم هلالی بر بعضی از موضوعات گفته الکتاب موضوع چه جای قصه واحد غدیر و اگر این را یاد ندارد باری مجتهد
پیر نابالغ بیت گلستان هم یاد نمی کند که ؎ اگر بر که پر کنند از گلاب * سگی در وی افتد کند منجلاب
و هرگاه **آیت کریمه** عام و مبهم ست یعنی مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَّبِّکَ هر یکی از طائفه فاحشه رفضه معنی آن چیزی
خواهد گفت یعنی شاید که معاذالله مثالب مراد باشد چنانچه از اصول نواصب و خوارج علانیه بر می آید و موید شش
در کتب شان باعتراف مجتهد در صوارم وغیره موجود که ای عائشه رض اگر خواهی نظر کنی بدو کس از اهل نار اینک
می آیند تا حضرت علی ع و عباس رض پیدا شدند استغفر الله این حدیث را دلدار بی مروت بتقلید عادل و منصف خویش
کاسه لیس علقمی دین فروش جهنمی در شرح نهج البلاغة آورده الی غیر ذلک و آنچه رفضه گفتند کما عرفت هر ارا کمتر
از انست که خوارج و نواصب از وساوس و هواجس تقریر کرده اند بلکه زیاده بر آنست زیرا که چون از جناب
رسالت بیان مفاسد خلافت جناب امیر و استعفا بظهور آمد طیب خاطر شریف نماند از خلافت و اما تش
چه نام توان گرفت که متفرع بر آنست و بسا دیده یا شنیده باشی که آدمی در دل از عهده خود کاره میباشد و حاکم
متسلط تمام او را مجبور میگرداند باز برای استمالت حکمی دیگر میفرستد چنانچه درین خصوص لال کتاب مختوم کار خود
تمام کرد تا فاحش غلطی کمال از شاه ولایت رو بروی ملائکه بتاکیدی نویسانیدند بر تحقیق جناب افقه المحدثین که گاهی
گوش رس احدی از عامه و خاصه نشده باشد والحمد لله که منسوخ شد مثالب او و محکم گردید وجوب محبت او
کرم الله وجهه عما لا ناف الطائفة الرفضه که از روضه کلینی منصوص جعفری عیان شد که این نام مبارک گویا
برای ایشان از ازل مقرر گشته و مقام مفاخرت هست و عین عنایت نه جای شکوه و شکایت و جهابذه محدثین
ایشان مثل نجفی وغیره اقرار بدان دارند که حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام این لقب را در مدحت یاد
نموده اند و ازین ست که زید شهید که مناقب او در کتب فریقین منصوص است برای تذمیم اکابر رفضه این
لفت را موافق روایات شیعه و سنی جاری نموده و در صد حدیث موجود هست ارشاد ائمه که احادیث ما را بر کتاب
و سنت عرض کنند الخ **و متوهم نشود برای مقلدین مجتهد** که مثالب جناب امیر چگونه بر طور رفضه
نوانند بود زیرا که در حقیقت بنص غدیر نزد ایشان چنان قرار یافته که حضرت مفاسد نصب امیر را و بروی
جبرئیل بار بار فصل فرمود مصرع ع نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها علاوه هر که را علو مدارج زائد الوصف باشد
مثالب او نیز کما قروا فی باب زراره الذی لقبوه بافقه الستة واصدق الصادقین و هو شر من الیهود والمجوس

پس شاید که بیان شالب محبت محافظت مرتضوی از دشمنان بوده باشد که در کثرت حدی نداشتند و نیز متوهم نگردد
که وجوب محبت برای حضرت مرتضی رض مستلزم خلافت بلافصل و امامت کبری و سلب خلافت از خلفاست چه اگر چنین بودی
حضرت امام محمد باقر العلوم بخطاب برادر خود زید شهید چرا فرمودی که وجوب محبت برای هر فردی از افراد اهلبیت نیست بلکه خاصست
برای یکی چنانچه تفصیلش در کافی و دیگر کتب اصول مندرج گردیده و مساعی علمای رفض را اینجا کسر عبد الله بن سبا
برابر کرده که در کتب فن بغرض استدلال مرتب کرده بودند که هرکه واجب المحبت است متعین است برای امامت و اگر
مقصود مجتهد اینست که قرآن مجید متغیر و متبدل نیست و نخواهد شد بر مذهب شیعه پس این معنی القول پدرش در صوارم
از این قبیل خواهد بود که قلب او را نشانش تکذیب میکند و بالعکس زیرا که مقصود مجیب مصیب تاویلات حدیث معرفت
بر طور امامیه ست کما یدل علیه سیاقه و مجتهد پدرش در صوارم و طعن الرماح وغیرهما مدعی تبدل و تغیر هرگونه آمده و دل و جگر
خود را بکمال کوشش درین باب میسوزند و زمین و آسمان را بهم میدوزند بلی در بعضی از اوراق از تالیفات مجتهد الزمانی
دیده ام که چون نوبت اثبات تحریف توریت و انجیل در مقابله اهل کتاب رسید و آنها گفتند که شما خود بفضیحت
گرفتارید و دیگر ابراز فضیحت میکنید یعنی تحریف کتاب، الله قائلیه آنوقت جز دم توریت و بار و انجیل ساختن
عقلا روزگار علاجی نیافتند پس درین وقت نفاق کهنه ایشان علی رؤس الاشهاد جلوه ظهور داد و معنی آیت
کریمه وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
رو بشهود نهاد و هر کسی از اهل کتاب از غایت تعجب خندید بلکه پشت دوتا گردید بلکه افسوس که مناظره مذکور
در انشد ورنه امید این معنی بود که از تشیع هم انکار مینمودند و میفرمودند که دین و ملت غیر از تسنن نیست
که قدمای ما بران مردند و لیکن از چندی در پرده تقیه بسر بردند اگر عناد الاسلام را از مسائل الهیات بشنی
تحکم خواهی کرد که خود بت سنگین دل یعنی دلدار پرکار قصه دراز ابواب تحریف را کوتاه کرده حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم را حقیقةً محرف قرآن مجید پنداشته و مجازاً اصحاب کرام رض را مبدل و مغیر انگاشته که تنزیل
تر از کفار و منافقین گفته میشوند بسبب آنکه بسا مردم ازین هر دو فریق بوده اند که دست ظلم و عدوان بصحابه
رضی الله عنهم نکشودند و این مرتدین و غاصبین نامور و خون جگر پاره های حضرت رسول ع را بانواع مصائب مبتلا
داشتند پس چنین ظالمین و سرگروه کافرین هرچه تحریفات را در آیات خواستند جناب پیغمبر با وجود تکرار اطلاع انکار
و المنافقین موافق تمنای شان پرداختند و نسخه اولی را بدست حافظین اسرار مثل امیر المومنین ودیعت گذاشتند
تا اولاد امجاد و بشب آدینه یا شهادت آنجناب یا شب قدر امانت مقدس را از صندوق برارند و شموع کافوری
روبروی آن برافروخته گلهای تازه از نرگس و سوسن و نسرین و نسترن بران افشانند مگر هیچ آیتی را در انوقت
مقربین تلاوت نگردانند که نص جعفری در کافی اعور بخطاب قاری آیا قرأت اهلبیت اینست که بازبان ازین قرآن
بخوان مطابق تلاوت این امت چون امام بر کسی قیام ورزد آنگاه این نسخه را بخوان و بعضی از شراح گفتند که
دران وقت نیز همین قرآن شریف خواهد بود و کفی الله المومنین القتال الغرض بر اصول اهل رفض اینهم خالی

از خرافات نیست چون بعضی استبعاد کردند گفتیم مگر قول صدوق و اتباع او را یاد ندارید که این بساط را یعنی تحریف
چنان ببوز برکرده اند ع که ترکان خوان یغما را یعنی چون قائلین تحریف بیدار شدند اثری نیافتند لیکن مشکل اینست که
منافق از پدر خود هم پرده دارد استبعاد من آنکه شاید صدوق و پیروانش بجو علم الهدی شاید تقیه را مقتضای وقت باعث
بر انکار تحریف شد چنانچه صاحب تجرید گفت فی القوة فسقه و ازین بیان گذشته چنان هویدا شد که معاذ الله حضرت صلی الله
علیه و سلم محرف کتاب الله بما تهوی انفسهم بود و کلام رب العزة دلالت بران میکند که زمره مقدسه پیغمبران دین و سفرای
بارگاه حضرت احدیت اوردند بی کم و کاست تبلیغ کردند که موافق خواهشهای آنها نبود فلعنة الله والملائکة والناس
اجمعین علی من کذب و افتری علی الله تعالی و علی رسوله المصطفی بلی نسخ آیات البته ازین تحریفات که کلام دران
میرود امری دیگر است که هیچکسی را از عقلا دران کلامی نیست حتی علمای رافضه نیز چنانچه از مجمع وغیره دانسته معهذا خود حق تعالی
میفرماید مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا و از ملاحظه آن جمیع شبهاتیکه رافضه در مطاعن اصحاب کرام میکنند
در حقیقت اهل بحضرت مهبط وحی میشود و کمال لغو و باطل و بی اصل میگردد و بر فطن صاحب غور و تامل مخفی نیست
که اگر خلفای راشدین در پی تحریف قرآن مجید می بودند اول بایستی که آیات نقایص و معایب خویش را که نزد امامیه اول
دلیل برانست که مهاجرین و انصار حضرت را در دست کفار خونخوار گذاشته رو بفرار مینهادند الی غیر ذلک می پوشیدند و بی نام
ایشان میگردانیدند و همچنین عیوب اولاد خویش را حالانکه درین امور هم وا در استی و صفا دادند مثلا آیت کریمه وَيَوْمَ
حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا الآیة و آیت فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا
که معتقد علمای رافضه در نکوهش اصحاب کرام رض و صدیقه رض و حفصه رض متضمن از کبیره هم درگذشته و ایشان چنانچه نازل شده بعینها
در قران کریم بر جایش باقی گذاشتند و هیچ تصرفی دران روا نداشتند پس معلوم شد که نسبت تحریف بسوی صحابه رض
محض تهمت و افتراست و خلاف کتاب الله و توهم نشود که با وجود خطاب با امهات المؤمنین اصحاب چرا خلل ادم
زیرا که درین رعایت اصول قدمای شیعه هست که تفسیر قران مجید بروایات ائمه میکنند و آیت موصوف را بطور دیگر
می خوانند که از ان واضح می شود که در زهر دادن پیغمبر شریک شان بودند معاذ الله و هرگاه کتب شیعه از غرایب
ان به بداهت می انجامد که در مقامات بیشمار حضرات خلفا و اتباع ایشان با وجود یکه اختیار کذب سراسر برای شان
مفید بوده ترک کردند و صدق را که از آغاز تا انجام مضر بود اختیار ساخته اند کاش بمباحث فدک و قرطاس
متعلقاتش رجوع کنی که زیاده بران طعنی نیست و ایضا مقام انصاف است که چون حضرت مدة العمر نتوانستند که امیر را بآیه که خلافت
شان و برای خاطر اصحاب نسخه دیگر پرداختند کما فی عناد السلام مطاعن ایشان را چه گونه درین نسخه باقی گذاردند و هم چنین نصوص
امامت جناب امیر را که مدار نزاع بود آیاتش انهم از خاطر شریف محو شد که ایشان ابل رسانند و بقای نصوص مذکوره زنهار در کتاب
الله تجویز نمیکنند و ازینجا هم کالشمس فی رابعة النهار است که بر مذهب رفض نیز مطاعن خلفا در قران مجید نیست نه خلافت و امامت
که خودشان قوم رافضه و شیعه لم یعما ایضا قطع نظر از آنکه خاتمه حدیث معرفت یعنی نوعی از جاهلیت دلالت بر کفر دارد تعادوندادند که امر خلافت هم
جمله اول د هم جمعه لفظ لا حجة له اثبات التری کجا در امور مذکوره نص صریح میفوان مستلزم آن هم نیست حتی قیهو اصلیتا الامامه ومن ادعی فعلیه البیان و علینا

روده باقامة البرهان و ازینجاست که حضرات ائمه مراعات عهد خیلی میکردند کسی از ایشان هیچگاه عهد نشکسته و جهاد
ایشان بمقتضی کسر آنکسار نگشته و نتوانند گفت که من حیث التقیه بود زیرا که قبل ازین کلام حضرت سید الشهداء سلطان
کربلا علیه التحیة والثناء آشکار شده که نقض عهد درست نیست و در انجا تقیه را چه گنجایش بوده که باقرار مجتهد الزمانی
در صحیفه آنجناب که در لای کتاب بود چنین حکم بر آمد که قتال کن با لشکر یزید و شهید شو و بیاد نمی آید که از کسی مجتهدین نوشته باشد
درباره حضرت امام حسین ع نقلاً عن الصحیفة المسطورة تقیه و اظهار باختلاف اوقات و عقل هم تجویز میکند که چون در ان مصالح
عالم اظهار حق باشند در آوان دیگر محکوم بتقیه باشند که بهزاران مدارج کمتر از مصائب کربلا بود ولو فرضنا و از انجا که این بحث
در حکایت معرفت امام سر و دو امامیه دران مشق سخن بسیاری زائد الوصف بعمل می آرند و بهر رطب و یابس اتفاق دارند بعضی
محفل تقلید التعدیه بهم برای ترجیح معتقد خویش درباره حضرت غائب الدار چنین افاده کردند که امام ما اگرچه مفقود است و لیکن
در جا باقا موجود و با وصف طول مسافت خبر یابین خویش از مجتهدین ما میکرد و باعانت و تائید ایشان مشغول ست بخلاف
شما که امام هنوز در دنیا قدم ننهاده پس بعضی از ظرفا گفتند که اگرچه روح مطهر امام ما با وجودیکه تا حال با تن مقدس تعلق
نیافته لیکن باعتبار اوصاف ذاتاً و نسباً که مجملاً شنیده اند بهتر از امام شماست که بدان اعتقاد دارید انتهی و شرح این کلام
بحمل به بعضی از وجوه و جال اعانت و دستگیری امام شیعه درباره علمای شیعه عنقریب می آید که معلم بن معلم الملکوت استاد
شیخ و سید رفضه درین باب چه میگوید باز بمقتضای عصبیت تلون رفض چه رقصها و غمزها میکنند و سیر دهقانی بران
راه قدردانی خیابان داد یا گوبی بخورمی و شادمانی میدهد سبحان الله مبعوث شد این امام برای رفع اختلاف از عالم
نبود و چنانچه دانستی و محدثات عالم سیما اختلافات رفضه در زمان امامتش از حد در گذشت حتی که طائفه ذمیه و المخمسه
خوارجه هر دو مسرا انگشت کردند و کاملیه امیر المؤمنین ع را بدنامی یاد نمودند تا بدرجه کمال رسیدند و غرابیه ذبابیه غلط عن
حضرت جبرئیل بر زبان داشتند در کتب ملل و نحل و فرق مفیده مثل منهج المقال وغیره مندرج گشت پس از ان لطف جلال
بسیج بعیدی نماید که چنان تقریرات کردند و هزاران تهمتها بر اسامی ائمه ها نهادند و عهود را بارها شکستند و باظهار مجلسی
در بحار و حق الیقین بانه بیود گشتند تا بحدیکه امام زمان از مکاری و غداری ایشان روپوش گردیده و در لباس
منکرین از دست رفضه بجا با بقا جان بسلامت برده معهذا اگر بخیال کسی از اهل فطانت میگذرد بمقتضای
وجوب اصلح که امامی را برای رفع اختلاف و حفظ بلاد کما نقل الکنتوری فی تشیید المطاعن وغیره فی غیره عن الافغانی
مبعوث و ان امام بدون کورنگی شیعه بدریای محیط مالح یعنی غیبت کبری غوطه زند و در کان نمک رود و از اصل بنای
مرتبه امامت نکند و ازینجاست که ائمه واحد بعد واحد قاطبهم بعد جاعد اولاد و اخوان خود را وصیت میکردند که
شیعه خصوصاً رفضه عراق پرحذر باید بود و بر بیان رجل لوق در مجالس المؤمنین اخلاص آنها الوصف داشتند
و ازینجا بر اصول معتبره شیعه هویدا شد که تباین و تخالف را میانه حضرات ائمه و ایشان حدی نبود و اینهم سخن
این بزرگان در هر کتاب شیعه خواهی یافت که بر حرف و حکایت شان گوش نباید نهادن ۵ غره مشو بعشوه
شیعه که این گروه بیکاره می نشینند و محتاله میروند و الحمد لله تعالی اولاً و آخراً که بر همه کسی ازین تباین واضح شد

که حدیث معرفت که غیر ازین بر اصلیت امامت دلیلی ندارند برای رفضه عذاب عظیم و نکال الیم است بعد از
تحریر اینمطالب بیادم آمد که قاضی رطل بوق کلامی طویل زیر اینحدیث گفته تکمیلا للمقام بنقل و نقض آن متوجه
شوم و هرچند بعد ازین تردید و تشقیق که فقط برای عجز حریف در میدان مصارعت سیاقت سخنی چند بکار رفت
حاجتی برد سخنان نامربوط اوهن از نسج عنکبوت نباشد لیکن حرفی چند برای تفهیم عوام و اظهار دانش و بینش
رطل بوق قرین سوق السبوح مینویسیم که قاضی مذکور میگوید که با فاضل هروی مناظره میکردم تا دستارخوان
مجلس سید محسن در میان آمد در اثنای طعام خوردن سخنی بخاطرم رسید از روی حدیث مشهور که من مات ولم یعرف
امام زمانه مات میتة جاهلیة پس صبر بران نکردم و از فاضل هروی اجازت القای سخن نموده گفتم که چه میگوئی
درین حدیث آیا صحیح است یا نه گفت بلی صحیح است و بر صحت آن اتفاق است گفتم پس بگو که امام تو کیست گفت
حدیث بر ظاهر خود محمول نیست بلکه مراد از امام درینحدیث قرآنست و تاویل او آنست که من مات ولم یعرف
امام زمانه الذی هو القرآن مات میتة جاهلیة گفتم بنابرین لازم می آید که تعلم قرآن بر هر یکی از مردم واجب عینی
باشد با آنکه هیچ احدی بآن قائل نیست گفت مراد جمیع قرآن نیست بلکه مراد فاتحه و سوره است که قرائت آن شرط
صحت نماز و این واجب عینی اند بالاجماع گفتم که حضرت رسالت صلعم درینحدیث امام را مضاف بزمان ساخته
و گفته من مات ولم یعرف امام زمانه و تخصیص امام باهل زمان چنانچه در حدیث واقع شد دلیل است بر اختصاص
اهل زمان بامامیکه معرفت او بایشان واجب است و بر تقدیر قائل شدن بآنکه مراد باین امام فاتحه است
تخصیص مذکور را فائده نمی ماند پس آن تاویل مقتضای حدیث نباشد آخر از آن تاویل علیل برگردید و گفت
بنابر حدیث مذکور حال من و تو برابر است در مقتضای آن درین زمان گفتم حاشا که حال برینمنوال باشد که تو گمان
بری بلکه مراد درین زمان امامیست که اعتقاد امامت او دارم و معرفت او بدلیل حاصل کرده ام و تو چنین نیستی
پس ما و تو برابر نیستیم گفت آن امامیکه اعتقاد بامامت او داری هرگز او را دیدهٔ و جا و مقام او میدانی
و در دین خود ازو بهره و نفعی یابی و فتوای مسائل خود را ازوی شنوی پس من و تو درین حکم برابر باشیم
گفتم حاشا و کلا که حدیث را دلالت باشد بر آنکه جا و مقام امام را باید شناخت یا بر آنکه فتوای مسائل خود را
ازو باید شنید بلکه مضمون آن بیش ازان نیست که او را باید شناخت و الحمد لله که من او را می شناسم و دلائل
واضحه بر وجوب امامت و لزوم متابعت او دارم و تجویز ملاقات او در هر وقت و ظهور او بر خود و سایر امت
مینمایم دانست آنچه بمقتضای حدیث مذکور بر من واجب است زیرا که حضرت رسالت صلعم نفرموده که من لم
یاخذ من امام زمانه انقیادی همچنین نگفته که من لم یعرف مکان زمانه بلکه گفته من لم یعرف امام زمانه
و الحمد لله که من او را شناخته ام و ترا اعتقاد آنست که امام نداری و آنکه زمان تو از امام خالی است پس من
و تو برابر نباشیم و چون سخن باینمقام رسید فاضل هروی عاجز شده گفت که من نیز در طلب معرفت امامم
و شنیده ام که در ولایت یمن مردی دعوی امامت میکند و میخواهم که خود را باو برسانم تا صحت دعوی امامت

او را بدانم و آنگاه تابع او شوم پس من گفتم الحال در ینوقت ترا امامی نیست پس درینوقت از اهل جاهلیتی
و اگر بمیری در جاهلیت خواهی مرد با آنکه اهتمام تو درین ایام در طلب ملاقات امام خلاف مذهب تو و اصحاب تست
از اهل سنت ست زیرا که ایشان قایل نیستند بوجود امام در هر زمان و حکم بوجود او در هر وقت نمیکنند پس ساکت
شد و جوابی نگفت و حاضران مجلس از خوردن طعام فارغ شده سفره بر داشتند و هر یکی بمنزل خود مراجعت
نمود و فاضل هروی نیز بایشان رفت انتهی کلامه زیدت خذیته و ملامه پس از تسلیم حکایت با جمیع امور
بعدم ملاحظه مصرع مشهور ع که بیکن تیغ علم در کف دشمن ست میگویم که کلام حضرت خیر الانام علیه التحیة و السلام
در باب معرفت امام ست پس اعتقاد قلبی و اقرار لسانی کافیست که این کتاب تمامه کلام حضرت باریست
قوله تعالی وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ زیرا که انکار بعض انبیا و اقرار بعض دیگر
کفایت نمیکند و رینجا هم لما تقرر فی محله من القرآن العظیم عجب عجائب آنکه حضرت قاضی رطل بوق
مصداق عوج بن عوق خود فرموده اند که از ینحدیث نظیر از آنکه امام را باید شناخت چیزی بر نمی آید پس
اعتراض تعلم مذکور که ترتیب کرده اند و آموختن قرآن مجید را واجب عینی قرار داده اند حالانکه آموختنش بقدر
ضرورت تعلق بحکمت عملی دارد و بحکمت نظری نذارد زیرا که هیچ نیست قاضی را باید که دو تا زبی نکردن
و جواب دوم فاضل هروی خصم خویش را بعد از تسلیم دانستن و از اقرار ماضی در گذشتن تکلیف که قاضی
رطل بوق در هندوستان بر مسند قضا قضاه مربع نشستند و در شهدای امامیه ثالث بالخیر گشتند و از دعوی
تشیع دست شستند و لباس حقیت بر خود آراستند و مواطات قلبی را خیر باد گفته نفاق را نصب العین گردانیدند
آمدم بر تخصیص پس بر تقریرش خاص شدند اهل زمانه اولین بمعرفت حضرت مرتضی و اهل زمانه دیگر بمعرفت حسین
و قس علی هذا الشهید کربلا که اهتمام درباره ایشان ست یعنی ایمه اثنا عشر و ازین اختصاص و تخصیص لازم
آمد که رفضه از آغاز عهد امامیه ذکر نامش در خلوت موجب لعنت ست کما فی الاصول مثل البحار و غیره و معرفت کسی
از ایمه سابقین مامور نباشد خیر امام زمان خود که وصف او معلوم ست که نامعلوم ست و همچنین در ازمنه دیگر
ایمه لاجرم شیعه را شناختن امام موجود زمانه خود ناگزیر شد نه معرفت سابقین و لاحقین و هل هذا الا ترک الکل
و بر تقدیر یکه همه اهل زمانه را عموماً واجب گردد معرفت تمامی ایمه اعتراضیکه قاضی
بر فاضل هروی نموده بر ذات حضرت رطل بوق وارد میشود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم امام را بزمان
مضاف ساخته و من مات و لم یعرف امام زمانه و تخصیص امام باهل زمان چنانچه در حدیث واقع شده بلکه
بر اختصاص اهل زمان بامامیکه معرفت او بایشان واجب ست و بر تقدیر وجوب معرفت جمیع ایمه بر جمیع اهل
تخصیص مذکور را فائده نماند پس لعنت خدا باد بر ناصب عداوت اهلبیت امجاد که وجوب معرفت ایمه
سابقین و لاحقین را کلامش بر باد داد و دعوی مزید آغاز نهاد اینک اصول کافی کلینی اعور و تفسیر قمی بدمذهب
و کتاب البصایر و تا مانند آن و علی هذا القیاس کتب کلامیه رافضیان همه مهمل شد خصوصاً کتب مصنفه مجتهد فی

وفانی مثل ذوالفقار وغیره که دلالت بران دارد که معرفت دوازده امام ضروری بود بر خلفای ثلثه واخراب
ایشان در زمان سید الانبیا وانکار بعد الاستعفا وهم در وقت شیر خدا و در اوقات
دیگر ایمه هدی مجموعًا وعبارتش بعد از ذکر اصول ارباب فضول این ست که پس
بنابرین میگوئیم که منشاء تبرا از اصحاب ثلثه و عایشه و حفصه و طلحه و زبیر
ومعاویه واخراب آنها مخالفت هر یکی ازین اصول معتبره مقرره نزدیک شیعه
امامیه ست چه باتفاق معلوم ست که ایشان وتبعه ایشان بامامت ایمه اثنا عشر قائل نبودند ونیستند
بنحویکه شیعه قائل اند انتهی بلفظه کما فی الحسام وازین عبارت عیان شد که معرفت همه ایمه اثنا عشر واجب
بود بر خلفا وهم واجب ست بر تابعین ایشان یعنی اهل سنت لیکن بسبب ترک آن لائق تبرا گردیده اند وبر عکس
روشن ست از کتب شیعه که خود حضرت پیغمبر صلعم را وقت بیان امامت امام الایمه نوبت استعفار سید پس بامامت
دیگران چه گفته آید ودر کتب معتبره موجود که حضرت امامت را روز غدیر بیان نمود ومجملش حدیث مولی
ومفصلش قصه استعفا پس همه کس دانستند از عقلا که هیچ اصلی نیست برای این امامت محدثه وهمه اصحاب
مومن بودند بدون اعتقاد چنین امامت مخترعه امامجرد من کنت مولاه فعلی مولاه فدلالته علی مقصودهم
ممنوع ووجوب محبته رضی الله عنه مسلّم لکن لایسمنهم ولایغنی من جوع ولو تری الکافی لوجدت روایاته واٰله علی
ان جمیع اهل البیت حتی زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم واجب المحبة ولکن دعواه للامامة عین الکفر
ومن اعتقد بامامته فهو کافر علی اصولهم یقینا یدل علی ان زید بن علی کان منکر امامة اخیه وخرج علی نهی
ابیه انه منع منعا شدیدا واگر گویند که وجوب معرفت سابقین ولاحقین بدلائل دیگر
ست گوئیم از مدتهای دراز مشتاقم که آن ادله را به بینم مگر میسر بازی انیست که بعنایت باری باصول
معتبره تماثابت کنیم بهبسط وتفصیل نقیض مدعا یعنی غیر عارف امام نیز مغفور ومرحوم ست کما لا تخفی وستعرف
فی هذه الصفحه پس این ترانه که جناب مجتهد بدان بانگ بی هنگام در مباحث انتقام بر داشتند که کمتر از آواز زمانه نیست
که بزرگان فانی در زمانی در لشکر سید سالار مسعود غازی بی اصول می نواختند واز راه مجاز بنهاوند میرفتند
وشیخ میگوید مصرع کنج کنج تو میر وی بتر کستانست پس هذا اصدق الصادقین رطل بوق یعنی زراره منتخب از
منتخبین دنیا آن ادله را ندانند ووقت ملاقات ملک الموت قرآن مجید طلبد وبر سینه خود کشاید وگواه گردانید
عمه شریفه خود را که جز این کتاب امامی نمیدانم کما فی الکشی وغیره از هزار سال برا ولیای رطل بوق ومجتهد
عرنوق آن ادله مکشوف شوند ذلک عجب عجاب من بعد اگر این حدیث قبل از غدیر ست لازم آید کفر کسیکه
نشناسد امام را قبل از بیان وتذویر او بر خلائق که بعد از استعفا وخرابی کوفه وبصره پدید آمد وبل هذا
الا الظلم والعدوان واگر بعد از انست لازم می آید کفر عمار چون گردید بصدیق وگردید از صدیق کما
فی الکشی وغیره حالانکه مضمون حدیث متفق علیه که در حق حضرت عمار ست یعنی لا یتصور منه الضلال بطل

اصول ابن سبا و دجال است فالحق مع عمار و تیو مع امام المهاجرین و الانصار طرفه تر آنکه ترجمه فتن بجا
از علمای نامدار تا مرض وفات شریف نص ست بر تقیه نبی مختار پس اگر نص امامت فرمایند حضرت بشیر
و نذیر بعد از آیت عصمت یوم الغدیر یلزم التقیه عند الوفات وعدمها فی زعم الرفضه یوم العرفات وهی
مسقطه اخری اشد من الاولی و اگر قصهٔ حضرت فاطمه بنت اسد مادر مکرمهٔ امیر المومنین کرم الله وجهه
که در جواب منکر و نکیر فرو ماندند و حضرت پیغمبر آواز دادند بگو فرزندم علی امام من ست در میان آرند گوئیم
ثنالا علینا چه مجتهد مرده شو بار بار تلقین کرد که اقرار العقلاء علی انفسهم حجة فقط ازین حکایت بمرتبه ثبوت
رسید که امامت از اصول نیست ورنه آنجناب جاهل و مجتهد رئیس ذوی الالباب عارف باشد و عارسفی
همچنان که سکندر ذو القرنین را با امام حسینؑ بجنگانند یا از بحه گیرد و از اهل حق خود را برهانند اما تاویل شرم و
حیا پس از عجائب اشیاء و موجب حیرت مخلوقات خدا چه رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز بکنار مبارکش
پرورش یافته بود بلکه هم شیر ابو طالب نوشید و هم شیر زوجه مقدسه او چنانچه از کلینی وغیره واضح است و
عبارتش همراه شرح قزوینی آنکه عن ابی عبد الله قال لما ولد النبی صلعم مکث ایاما لیس له لبن فالقاه ابو طالب
نفسه فانزل الیه فیه لبنا فرضع ایاما حتی دفع علی حلیمه السعدیه فدفعه الیها میتواند بود که مراد بندی لغب لستان
ابو طالب خود ش باشد و میتواند بود که مراد پستان زنش فاطمه بنت اسد باشد که مادر امیر المومنینؑ ست چنانچه می آید
در حدیث سوم مولد امیر المومنینؑ که رسولؐ او را با در خود گفته و گفتن او امیر المومنینؑ را برادر خود بسیار واقع
شده و منافات نیست میان این و میان تزویج فاطمهؑ چنانچه متفق علیه ست حرمت انکاح با در رضاعی و خواهر
رضاعی نیست ایضاً ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار در باب معنی قول الصادقؑ لا یحرم من الرضاع الا ما کان
مجبورا روایت کرده در شرط حرمت اینست که رضاع باستیجار و مانند آن باشد رضیع بعینه معلوم باب فهرست
و علم ست یعنی روایت ست از امام جعفر صادقؑ گفت وقتیکه زاده شد نبیؐ درنگ کرد چند روز بر حالیکه نبود
برای او شیری مراد اینست که بسبب مرض والدهٔ او بی شیر ماند پس انداخت او را ابو طالب بر پستان خود
چنانکه برای تسلی اطفال را مشغول میکنند پس فرود آورد در پستان ابو طالب شیری پس شیر خورد از ان
پستان چند روز تا فرود آورد ابو طالب گردیدن بر المطلب دایه بر منزل حلیمه سعدیه پس داد او را بحلیمه انتهی پس مادر مطهر جناب
مرتضوی چرا در بارهٔ آنجناب آنچه بایستی فرمود قدرت الهی ست که هر جا بمقتضای ان الباطل کان زهوقا
رفضه در جواب اهل حق فرو می مانند و عند المناظره زمین را از آسمان نمیدانند و زعفران را از خفلان
نمی شناسند اینها که شنیدی وقتی بود که معرفت را بمعنی شناختن و اعتقاد کردن فرا گیرند و اگر بعلاقه سبب
فی الجمله معرفت را بر بیعت و اطاعت فرود آرند هیچ عائله پیش نمی آید و معنی چنان قرار می یابد که هر که خود
باشد و بیعت و اطاعت نکند امامی را که در زمان او بود بنوعی از جاهلیت مرده زیرا که قبل از اسلام
نیز صاحب وجاهتی رئیس قبیله میشد لیکن همه کس بهیئت مجموعی اطاعت شخصی نمیکردند بخلاف

حضرت سید النبیین خلفائی ص راشدین و مؤید این مدعا احادیث صحاح است که خود مجتهد
نقل کرده اے غیر ذلک و محصل آن روایات همین ست که امام یکے باشد و دیگران از تبلیغ و تقویت
ارشاد مجرد معرفت بدون بیعت بکار نے آید بلکه وبال دنیوی و نکال اخروی می افزاید و خاتمه
حدیث هم باعتبار معنی تشبیه رایگان نمی رود زیرا که مقتضاے زبان کفر و عدم جاهلیت اطاعت
و خود بینی و خود رائی و با طاعت شخصے نبودن ست قال الله تعالی وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ
ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ به بین که چگونه ثابت کرده اند معرفت را با وجود
جحد و انکار و عاقبت مفسدین را عبرت گاه خلائق ساختند و از احادیث حضرت سید الابرار و افادات
حیدر کرار مثل آن تو امر و الخ و انما الشوری للمهاجرین و الانصار و افادات جناب امیر
بعد ذی النورین وقت امامت خویش چنانچه در کشف الغمه و ترجمه آن ست الے غیر ذلک از اول
بلغار مانند آفتاب رابعه النهار ست که اهل حل و عقد در برگزیدن مستجمع شروط اختیار دارند
و چون از زمانه دراز ایشان را مدخلی نماند گناهے بر ایشان لازم نیست بلے گناه وقتے بود
که اختیار میداشتند و کسے را لائق سے ببند اشتند و مختار نمیساختند الغرض امامیه با ضافت ضمیر
عاص و معهود میگردانند امام را ابدائی نه بوجود و احتجاج ناس در ذهن عام و خاص پس مضاف
کردند بزمانه مکلف تا معلوم شود در زمانه وجودش و عیان کرده اوصافش پس هر که نه بند او را د طاعت
نکند و بیرون نوعے از جاهلیت همراه برد و نه معذور باشد اکنون بر بعضے از فوائد که در عبارت
عرنوق و مولای مجتهد یعنی رطل بوق بوضوح پیوسته و مغالطه مجتهد ازان بظهور در آمده اعلام
مے نمایم که عجیب مصیبب در رساله قدیمه نوشته بود در باره حدیث معرفت امام که وضع اضافت
برای عهد ست الخ و مجتهد بجوابش گفته بود چنانکه دانی که احتمال اضافت برای عهد معنی است
و دلالت بر کمال جهالت و اجنبیت از فنون و علوم دارد از انجا که جناب قاضی رطل بوق این
اضافت را برای تخصیص قرار داده بر طلبه مخفی نیست که عهد و تخصیص را بیک معنی در باب مقامات
می گیرند لاجرم بشهادت شهید ثالث بالخیر عیان شد جهالت و اجنبیت مجتهد از فنون و علوم
پس حجت بالغه الٰهی باید دید که مجتهد در عبارت مذکوره مضاف الیه را ذکر نکرده بود اکنون مضاف الیه
هر دو لفظ مانند آفتاب نصف النهار آشکار شد و آنهم بشهادت چنین شهید که در حکم زندگانست
که قول بهت کاملست هم در حق او نتوان گفت و اگر مجتهد الزمانی برای نفس نفیس خود اعتقاد
قوت قدسیه دارند چنانچه از بین کتاب و ضربت حیدریه بشکل اول بدیهی الانتاج نمایت ست
زیرا که مدعی اجتهاد اند و هر مجتهد قوت قدسیه دارد پس ناگزیر ست که قاضی رطل بوق را مضاف الیه
الفاظ مذکوره کرده اند لیکن بعوم شوم هنوز پیرو از نکر دع یکے همیرود و دیگری همی آید* قوله گفتم

چه میگوئی درین حدیث آیا اے قوله پس بگو که امام تو کیست این سوال موقوف ست بر اثبات
وجوب وجودش در هر زمانه و آن ممنوع ست لابد علیه من دلیل و سند منع ورود بسیارے
از احادیث ست از انجمله حدیث حضرت ابوذر رض ردیف حضرت پیغمبر ست صلی الله علیه وسلم
پرسیده بود در آن حال که یا رسول الله اگر امام نباشد در آن زمان حضرت نفرمود که این نتوان
بلکه بیان نمود حکم آن وقت را چنانچه مفصل گذشت فکیف که قاضی رطل بوق بدان آفرا
که اهل سنت قائل نیستند بوجود امام در هر زمانه و حکم بوجود او در هر وقت نمیکنند حتی
که قاضی هروی را مانع شد از سعی در طلب و تحقیق امام و مناع للخیر معتد اثیم برادر صادق آمد
و آن بیچاره بر نیت خود ثواب جزیل یافت که نیته المومن خیر من عمله پس سوال قاضی
که بیان کن که امام تو کیست اول دلیل بر سفاهت او باشد و هو لا یشعر بذلک ختم الله علی
قَلْبِهٖ وَ سَمْعِهٖ وَ جَعَلَ عَلٰی بَصَرِهٖ غِشَاوَةً فَمَنْ یَّهْدِیْهِ مِنْۢ بَعْدِ اللّٰهِ اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ قوله
گفتم بنابرین لازم آمد که تعلم قرآن الخ معلوم نیست که جناب قاضی رطل بوق تعلم قرآن مجید
را از کجا دخل دادند که خود اعتراف دارند که فقط معرفت ضرورست و این اعتقاد بر سنی ست
این کتاب الله بر حضرت نازل شده و فائده تخصیص باهل زمانه قراءت ضروری آنست که
باینهمه حقه بازے انکارش نتوانست کردن و قصه انقه الستة منتخب از دنیا یاد نه نمودند که
بر امامت قرآن کریم و نفے دیگرے از ائمه متاخرین قائل شدند و سبحنے انما الله تعالی علی ر
امام المتقدمین و ما کان هذا وقت التقیه لذلک المنافق الا من الله تعالی در آیت یَا اَیُّهَا الرَّ
بَلِّغْ مَاۤ اُنْزِلَ اِلَیْكَ مِنْ رَّبِّكَ نے علی هم از ان تلاوت نکردند و نقد جان عزیز را باعوان ملک
سپردند الحاصل اعتقاد قلبی و اقرار لسانی که این کتاب تمام کلام حضرت باری ست
اسلام و ایمان کافی ست قوله تعالی لَیْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْ
وَ الْمَغْرِبِ وَ لٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَ الْمَلٰٓئِكَةِ وَ الْكِتٰبِ وَ النَّبِ
الغرض اعتراض تعلم مذکور را مرتب نمودن و اموختن قرآن عظیم را درین مقام
زلتے بیش نیست که وجوب اموختنش بقدر ضرورت بحکمت علی تعلق دارد در
بحکمت نظرے سخن میرود و جناب قاضی را باید کا وتارے نکردن و از قرار ما
نگذشتن و جواب فاضل هروی خصم خویش را بعد از تسلیم دانستن که در تا
خویش شل احقاق الحق اعتراف دارند که لفظ تسلیم و مشتقات آن در مناظره
آوردن هیچ ضروری نیست آمدم بر تخصیص که نوشتند که تخصیص مذکور را فائده نمی ماند جوابش
کما قلنا بر فطن مخفی نیست که فاضل هروی که تمثیلش اول در گذشت کی کتب قصه دیده بوتا برنگ

والزام وانقلاب در مناظره حضرت رطل بوق شوشتری کلام را درین مباحث او فرماید
بلکه حرف درین ست که کتب دینیهٔ خود را هم کما ینبغی ندیده بود یا نه و خدا داند که آن بیچاره
چه گفت و این شوشتری مفترے چه نقل کرد کما مرت الیه الاشارة مع هذا ع مارا باین گیاه
ضعیف این گمان نبود * که رئیس الکذابین در نقل کلامش بجا آورد اگر از اعذار عجب میگفت
که بمجرد رسیدن این حدیث فاضل هروی که امام اهل سنت و از حسنات این عهد است
بود مبهوت شد که زبان او را مے لسبت و گردنش رامی شکست و مقام حیرت است
که شوشتری شرح تهذیب المنطق نوشت و نه فهمید که درین مناظره سخن از امامت خاصه
میرود یعنی امام عصر ع چنانچه قول رطل بوق بر آن دلالت کرد که مرا امامے ست
که اعتقاد به امامت او دارم الے قوله معرفت او بدلیل حاصل کرده ام الے غیر ذالک
ولیکن نپرسیدند که بیان فرمایند شاید فاضل هروی در خاص و عام سخنے گوید
و بقواعد منطقیه تغلیط نماید پس مردم برداشتند و قدم برنداشتند و قدرت ذکر دلیلی نیافتند
و اینکه گفته برابر نیستم جوابش آنکه واقعی ع چه نسبت خاک را با عالم پاک * هم تابعان و متبوعان
چنانچه مجملاً و مفصلاً گذشت و شاید که باز بمقتضاے مصلحت و حال و مقام نمونه دیگر از
حالات این امام منتظرین و مدعیین پیروے او براے مزید بصیرت سامع گفته آید در حدیث دیگران
طرفه آنکه چون فاضل هروے گفت که امام را هرگز نمی بینی و فتواے مسائل خود را از وے نمی شنوی
و مقام او را نمی دانی و هیچ نفعی دینی از وے بری تقاضے در جواب فرمود که حاشا که حدیث
دلالتے بر آن باشد الخ حالانکه کتب اصول کلامیه اهل دلیل بر آنست که وجود امام هم براے
انتظام دنیا و هم انتظام دین است تا کفار مسلط نشوند و اهل احداث بر اضلال امت قدرت
نیابند و اختلاف در اصول و فروع وقوع نیابد گو بر اصول امامیه جد و جد بر ائمه صادق نیاید
کما مفصلا و بدین سبب در روایات احادیث اختلاف بسیار است و تناقض و تناکر آن بحدے است
و نهایتے ندارد چنانچه بر ناظرین تهذیب و استبصار مخفی نمے ماند حتی که در آغاز تهذیب است
که جماعتے از علماے تشیع دست برداشتند و سنّی شدند و البته شخصے باید از جانب خدا براے در
این همه امور معصوم و موید بروح اعظم ورنه باید براے او امامی دیگر فهلم جرا یعنی دور و تسلسل
لازم آید و هرگاه این امور ضرورے نبود حاجت مردم بسوے امام چیست آیا فقط همین مراد است
که پنهان شده و می خورند و عربده نمایند چنانچه اجداد او مجتهد بعمل مے آوردند کما مر از اینجا
منکرین مذهب رفض تحریرات خود را که براے اصلاح پیش مجتهدین فرستاده در همین مباحث است
متابعت چنین امام را ضرورے شمرده لاجرم تحقیق مسائل ضرور شد تا از خطا امین شوند

و گوش بر کلمات مضلین ننهند و به ملاقات امام مهتدی شوند و بدون حاجت لزوم دور و تسلسل کما ینبغی باشد و اهل سنت که ضرور ندانند وجود امام را در هر زمانه ادله بران خطا قایم کرده اند و ازان ثابت میشود که شناختن امام چنان نیست که معرفت پیغمبران صلی الله علی نبینا و علیهم عموما و خصوصا و دلایل این باب در کتب کلامیه مبسوط است و این اوراق هم ازان خالی نیست فلا حاجة الی الاعادة و آنچه مفتی نوشته از متابعت و اطاعت دیگران آن را بادله شرعیه ثابت کرده اند اگرچه در مواد دیگر قرار یابد مگر معنی همین ست که مجتهد ثانی در حسام آورده از جمله محدث نحفی در مجمع البحرین میگوید قوله اِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا ای یاتم بک الناس فیتبعونها و یاخذون عنک لان الناس یومون افعاله ای یقصدونها و یتبعونها و بمقدار خود معلوم همگنانست که ع شنیده کی بود مانند دیده و در روایات متواتره اقل قلیل باز محدث مذکور مقامات لفظ امام بیان می نماید که یقال للطریق امام لانه یوم ای یقصد و یتبع قوله و انهما لبامام مبین ای لبطریق واضح والامام الکتاب ایضا قال تعالی یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ ای بکتابهم و لحق به منهم و بمن ائتموا به من نبی او امام او کتاب الغرض هر اطلاق بجای خود می نشیند و مستدل را برامینی که امامت مثل نبوت از اصول است و هر که اعتقاد چنین امامت ندارد مومن نیست و در احکام اخروی کافر است دلیلی ضرور است و شروط اتباع ملحوظ بالجمله کار رجل بوق عجیب است که میگوید این حدیث خبر بر معرفت دلالت ندارد سلمنا ولیکن دلالت عقلی دران موجود است بجهت آنکه امام البته مقتدای مردم ست و شناختن او واجب ست تا استفاده کنند که قول و فعل او همه حجت ست چنانچه جای دیگر او نیز گفته لا جرم ضروریست ملاقات کردن و در ایام سفارتها از مدتها منقضی شد بجز دعیب نامه پس معرفت مقام هم لازم افتاد رفته رفته و هم عرض مشکلات و استفتای مسائل غامضه بجهت آنکه رویت آنجناب هر وقت تواند شد و حل معضلات خصوصا و عموما چنانچه لفظ سابق بران دلالت دارد و اگر مراد از است قوم ابن سبا باشد بدلیل آنکه ناسوت جناب شاه ولایت بلاهوت حضرت عزت پیوسته و متحد گشته و پیشوای بسیاری از علما و ممدوح و مقبول ما کما فی کتابه رضی الله عنه یعنی امام شافعی مطلبی با آنهمه مقتدای ناسوت خود ندانسته که علی ربه امم ربه الله و ابن سبا که دعوی رسالت می نمود علی روس الاشهاد و بود و حضرت مرتضوی صاف صاف گفت که تکر بیاد جناب نیست که مرا برسم رسالت فرستاده تا بالوهیت جناب دعوت کنم و این عهده را چنانچه باید بجا آوردم طرفه آنکه مرا بسوختن می ترسانی من اینک حاضرم ع هرچه رود بر سرم چون تو پسندی رواست القصه چون نوبت

باحتراق رسید صیحه برزد که بخدا نی تو یقین داشتم اکنون مطمئن گشتم زیرا که عذاب کردن باتش خبر خدا
کسی را نمیرسد و درین امور هر که شک آرد باید بکتاب مختار امام المتقدمین و مانند آن و بتقیید و مجمع
محدث نجفی رجوع کردن تا دل او مانند خاطر ابن سبا قرین اطمینان گردد اما آنچه رطل بوق فرمودند
گفتیم حاشا الخ جوابش آنکه ان الکذوب قد یصدق رافضی که امام عصر را ابد بدولت اسلام از بطن
سلالة مشرکین دانند و العباس جناب سید المرسلین را امر قوم کرده اند و گرنه ناچار باید که امام بعضی
بران نکاح پندارد که در حال شرک و انهم مثابم وقت نظر انیست بر جس رود و الی غیر ذلک من الکتاب
علی اصولهم بانتنی که امام مهدی را آبا و آبا از نسل گوشواره عرش رب المشرقین حضرت امام حسن ع
و امام حسین ع معتقد بود و مادر مکرمش را نیز از ذریت طاهره گوید و راه خرافات شیخ حلی و بنتق سوا او
ذویدیه چگونه برابر تواند شد ممکن است که حمار ناهق با ایشان ناطق مساوی شود لا والله ثم
لا والله قال الله تبارک و تعالی هَلْ یَسْتَوِی الَّذِیْنَ یَعْلَمُوْنَ وَالَّذِیْنَ لَا یَعْلَمُوْنَ لَا یَسْتَوِی
اَصْحَابُ النَّارِ وَاَصْحَابُ الْجَنَّةِ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُوْنَ اما دلیلی که رطل بوق معرفت
امام خود ازان حاصل کردند اگر غیر از خرافات احول و اعور و اعمی و شیاطین جن و انس
و ... باشد از دیر باز اشتیاق باستماع آن داریم و کسی را از رفضه قادر بران نمی پنداریم
پس همان بهتر که مانند لیتهای معلوم در مزابل مندرسه مخفی و مکتوم ماند فان البدعة انما
ثاث ترک ذکرها و آنچه جناب قاضی رطل بوق ارشاد کردند حاشا و کلا جوابش آنکه انهب
کلمه هو قایلها و المنة لله تعالی که ازین حضر عیان شد که فقط معرفت امام مدلول حدیث است
و معرفت عام است از آنکه او موجود باشد یا معدوم پس گوساله ابن سبا که این حدیث
ازان او می شمارد که بر وجود صاحب الامر دلالت دارد مغالطه محض است چه هر مسلمان
سنی و شیعی را اعتقاد بقیامت است و هنوز در وجودش مهلتی دراز است فکیف که عمر دنیا
بر روایات اکابر رفضه صد هزار سال باشد چنانچه خواهی دانست و آنچه قاضی رطل بوق
افاده نمودند که من و او را ایشناسم غالب که تقلید اوست با مامش یعنی معلم بن معلم ملکوت که
خود را عارف نامند و عارف برسول الله ص و عارف بالائمه قرار داده اند حالانکه حرفی از دفتر
معرفت نخوانده اند پر ظاهر است که آن شیخکه خدا را نا عاقبت اندیش قرار دهد و او را ...
و المه عقلیه داند و پسند رسولان او را بر وحی بستاند و مستغنی از رسالت نویسد چگونه دعوی این
معارف تواند کرد و این جهل مرکب چنانست که در بسیط زمین او را انخواهی یافت پس هر دو ممنوع
و مانع همراه مامون کشیده و آنچه محسور خواهند شد و در یک مقام دوزخ معذب می شوند
فعنا آنچه برای اکابر اصحاب افترا میکردند نعوذ بالله جوابش آنکه زینهار بدلائل سابقه انتخاب را

نمیداند بلی اوتراکماینبغی میداند وهمه طبقات آسمان وزمین براو روشن است پس زنان حاشر
باین کلمات رطب اللسان است که قرآن مجید دلالت بران میکند که برادران حضرت یوسف علیهم
السلام چون یکدو بار براه خلاف نفس الامری رفتند اکابر زنان رهست ایشان راهم دروغ
بنداشتند رطل بوق که در مجالس المومنین اکابر صحابه وتابعین وعلمای متبحرین مثل غزالی ورازی را
رفضی قرارداده در هر مجلسی آن خرافات را بنیاد نهاده که دجال وابلیس رشک بران می برند چگونه
در این دعوی راست گو پنداریم و دیگر رفضه را که بنیاد مذهب شان بر نفاق است چسان
در امثال این تحکمات صادق انکاریم و پر ظاهر است که اگر مدعین فرید ولادرین دعاوی
صادق می بودند و بینات ایشان و اعتقاد این بداندیشان مغشوش نمیگشت چرا غیبت
کبرے بعد از صغرے پیش مے آمد بالجمله این امام عنقا صفت که کتاب احمر بکنار او ست وعمود
نورانی بر دیوار او ونه کرسی آسمان زیر پای او و عرش عظیم متکای او و لامکان دولتسرای
او و در هر هفته بنص امام عسکری براعتقاد طوسی ومجلسی معراج او وجاء الحق وزهق الباطل
مهر امامت و درة التاج او مخلصین خود را از منافقین امتیاز میکرد و برای بلند آهنگی و بالا آوازی
رفضه گوش مے نهاد و این گروه را که در طلبش از عقل و دین دست برداشتند در خواب
یا بیداری تسلی می بخشید و اطمینان مے افزود و هر روز در غیبت کبری آماده از روز اول
نے بود ؎ عاشق که شد که یار بحالش نظر نکرد ٭ ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست
وآنچه قاضی صاحب داد هدایت داده که دلائل واضح الخ جوابش آنکه امنا وصدقنا
آیه بین قاطعه و دلائل ساطعه داری ولیکن دعوی لزوم متابعت ازان قسم است که يَقُولُونَ
بِأَفْوَاهِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ خود کلام مجلسی خاتمة المحدثین بران گواه ست که اهل غیبت کبری
مانند یهود اند کما مر مرارا و تقیه و نفاق از گروه یهود بوجود آمده چنانچه در قرآن وحدیث مبین ست
و این امر را خود معلم بن معلم ملکوت در عالم ناسوت برپا کردند که تشبیه یهود ازان در معرض
ثبوت است که مجلسی گنده دهن پابوس کاسه لیسان اوست کما لا یخفی اما آنچه رطل بوق گفتند
و تجویز ملاقات الخ جوابش آنکه اگر ملاقات امام ممکن باشد باهل سنت مسلم است که مودت
اهل صفاچه در روچه در قفا و اینهم از قدرت الهی ست که لفظ سائر است معین این مدعاست
ولیکن دعوی ملاقات اهل رو در یا از ذریه ابن سبا در خیر منع ست چون خود باقرار اکابر شیعیان
آن امام توقیع مے فرماید که هر شیعی که نام من گیرد ملعون و کافر است وکسی از اهل سنت
این توقیعات را در حق خویش اعتقاد نمیکند چگونه با چنین کافرین و ملاعین ملاقات تواند کرد
که شب و روز مانند یهود در جستجوی حضرت عیسی بلباس دوستے در تقیه و نفاق بکوشند و انواع

بدانید از دست حکام نوشند و مانند مامون و اتباع بر طور رفضه او از شیعیان پاک دین را
بدنیا فروشند و خلعت های فاخره مکلل بجواهر زواهر مثل حارثی و طوسی و ثمانینی باتباع هشام
شیطان اطاق بپوشند و از روز تقرر امامت همین دغا و دغل بعمل آرند و بزرگی را از اہلبیت
اطہر در ہر زمانہ بپرانند و بدست نواصب سپارند کہ در برابر چو گوسپند سلیم ❊ در قفا ہمچو گرگ
مردم در ❊ چنانچہ بحار مجلسی و لوامع نقی و مجالس خود قاضی رطل بوق بر تفصیل این امور
مشتمل است عکیف کہ کتاب کشی و دیگر اسفار و روایات معتمدہ اہل اصول و اخبار دلیل بران
باشد کہ بکرامت امامان طاہرین سگان بر روی عمایدِ رفضہ مثل ابوبصیر مے شاشیدند و امیہ
دین این ملاعین را از مجالس خود دور میگردانیدند و سفارش اصحاب را در حق این شیاطین
نمی شنیدند کما مر لاجرم تجویز ملاقات قاضی رطل بوق بر دفتر زدند از قسم تمنا سے یہود و لعنت الشیطان
یہود است بلکہ توان گفت کہ دعای حضرت صادق مصدوق در حق این کاذب مکذوب

یعنے انتم علی دین من کتمہ اعزہ اللہ و من اذاعہ اذلہ اللہ کہ صاحب وافی نیز آوردہ دربارہ
قاضی مقبول شد کہ کتب خود را باوجود این حکم و امر تقیہ تا ظہور امام مہدی از سبب تبرا بر
کرو ند و ایت سَنَسْتَدْرِجُهُم مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ را ندیدہ خباب رطل بوق را
بتوسل و ہمنامی بیت نور جہان گرچہ بظاہر زن است ❊ در صف مردان زن شیر افگن است ❊
بمستقر الخلافہ رونق افزودند و بہ پنجہ تقدیر گرفتار آمدند یعنے بادشاہ اسلام نور الدین جہانگیر
خرمن دعاوی لاطائلہ ایشان پاک بسوخت و حکایاتی کہ درخصوص مجاورین قبر شریف
رطل بوق کہ اخس حیوانات باشند و زبانی ثقات شنیدہ ام از عجائب تقدیرات خدا است

تا عنبر دایا او لے الالنہی من بعد التماس است کہ تجویز ملاقات و ظہور امام قبل از خروج سفیانی
و ندای آسمانی است یا بعد ازان لکن الاول باطل کما عرفت و سیجی فتعین الثانی عجب دارم
از رطل بوق عاری از عقل و تمیز حالانکہ ظہور در صدور این توسعہ صاحب الامر در لباس عریانی
جلیلم کہ خواہد بود و بعد از بدتہای دراز ریش جہل او مرکب ہست نہ بسیط ابن بابویہ و شیخ طوسی و دیگران
باعتراف مجلسی در حق الیقین و غیر او در غیر آن روایت کردہ اند از حسن بن احمد مکتب کہ ما در
بغداد بودیم در سالیکہ سمری برحمت الٰہی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت او رفتیم
پس فرمانی از حضرت صاحب الامر علیہ السلام بیرون آورد کہ مضمونش این بود بسم اللہ الرحمن الرحیم
ای علی بن محمد سمری خدا عظیم گرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو تا شش روز دیگر تو از دنیا
مفارقت خواہی کرد پس جمع کن کارہای خود را و کسی را قائم مقام خود مگردان بعد از وفات
خود کہ غیبت تامہ واقع شد و بعد ازین ظاہر نشوم از برای احدی مگر بعد از اذن حق تعالے

واین ظاهر شدن بعد ازان خواهد بود که مدت غیبت بطول انجامید ودلها سنگین شود وزمین
مملو شود از ستم وجور وبعد ازین جمعی از شیعیان دعوی مشاهده خواهند کرد هر که دعوی کند
که مرا دیده پیش خروج سفیانی وصداے آسمانی دروغ گو وافترا کننده است انتهی بعینه پس
تجویز ملاقات خود با وجود داشتن مخالفت حضرت امام صادق در باب تقیه کما اشرنا وانگاه
در هر وقت معین افترا وعداوت شدید با ایمه هدی ست بنا بر ملے هذا رطل بوق از وطن شریف
تشریف آوردند باریش کثیف چنانکه شاعری از امامیه میگوید ے ریش باید دو سه موی
زنخدان پوشی * نه بد انسان که دران بچه دهد خرگوشی * ودر اکبرآباد همه ریش وبروت را
تراشیدند وآخر در دل خود بر خلاف امید وتوقع ازین امام فرموده باشند که این خانه رو خراب
کرده اوست چنانچه خطیب سبزواری گفته بود وقتیکه خضاب مرتضوی نبی او بریده بودند واز
فواید عظیمه این توقیع اینست که خدا این فساد تها در دل رفضه پیدا کرد واین حرفی ست از
فواید غیبت کبری [illegible] قبل ازین تعصب ملا مین اینقدر کجا بود که دختران جمیله خویش نکاح سنیان
میدادند وصیغه [illegible] بعنوان حال کجا مثل دهقانی ضرور می پنداشتند ودر کوچها وبازار کجا گوه خر
میخوردند ودر باره تصویرات اصحاب المؤمنین کی بے ادبیها مے نمودند ووجوه خود را
مثل ذوی الاذناب سیاه میکردند چنانچه امروز بعد از هجرت مے شنوم ودر تهذیب کتاب
مشغولم وانچه گفته [illegible] اینست الخ جوابش آنکه چون حصر کرده است حدیث را بمعرفت امام دعرفت
امام است پس [illegible] برین خلاصه دلالتی دارد فکیف که نصوص متواتره مخالف آن فرا رسد
که حرفی ازان باو [illegible] نشنیدیم ودر گرد آوری آن تطویل نگردیدیم وانچه نوشته زیرا که حضرت الخ
جوابش آنکه [illegible] فی درجه معرفت تام است وآن خود مسلوب است از رفضه لیام حتی هر که نامش
بر زبان آرد ملعونست بخلاف اهل حق که هم نام والامقامش بحکم حضرت سید المرسلین وایمه طاهرین
صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین مے شناسند بقید اهلبیت وهم القاب گرامی او را بر زبان می آرند
وبیان آثار ثبوت [illegible] کما مر تفصیله لاجرم دعوی عدم مساوات میانه خود وفاضل هروی

علی الراس والعین [illegible] فیه عیار [illegible] وحکم اینمعنی که ماموریستم تا آنکه احکام از امام بگیریم از عجایب
وغرایب است قاضی رطل بوق درین مقام داد کوری یا کورانگی داده زیرا که افادات امامیه دلالت
بران میکند که هدایت بدون عصمت تمام نے شود وازینجاست که اگر امام معصوم نباشد باید که دیگر
هدایت کند چون او هم معصوم نیست ناگزیرست از هادی دیگر وهلم جرا فیلزم التسلسل وهو محال
اینست قطره از دریای محیط علم کلام اما احادیث ایمه علیهم السلام که پارهٔ آن در مجلد اول وا[illegible]
بیت تنصیص میکند برانکه مقصود از افتراض حج زیارت امام وادراک احکام ست بلی چون قاضی

رطل بوق و دام اجتهاد گسترده بودند و اخذ زر از شیعه می‌نمودند و دین خود را که بکمالش مذهب جعفری
بود برای دنیا بعبادات جعفر فروختند ناگزیر است ایشان را چنین ارشاد ساختن ورنه آب آمد تیمم
برخاست و حاشا که تنها قاضی رطل بوق را چنین دانم زیرا که قدمای رفضه برای تحصیل دنیا چها نکرده‌اند
عمرشان در تقلید نواصب بسر شد که نعلین ابی‌بکر معاذالله بنعل سگ آوردند و صدها روایت برتراشیدند
که ایمه بلکه امام الایمه فرموده‌اند که خود هم لعن کرده باشید و هجرت او واجب نگردانیدند و قبل ازین
دانسته باشی که امام جعفر نعوذ بالله لعن جد امجد خود می‌شنید و شیعه خود را بهمین و تبره امر میکرد و حالانکه
کی گفته بود که میخواهم که بینی لاعن را بدندان گزین کما فی تراجم الجراحح و آخر چون ضبط اسرار
ایمه عظام بزعم علمای شیعه شیعه‌ابس مشکل افتاد باظهار آن بیسکد و شی و رفع قبض پرداخته‌اند چنانچه
در مقالهٔ سادسه بچشم خود دیدی لیکن بمقتضای هوالمسک ما کررته یتضوع بار دیگر مجملی و سه حرفش
بقید کتابت می‌آرم که بسیاری از شیعه بر امام صادق افترا کرده عوام را بدام و دانه میگرفتند.
و مقلدین خود را تلقین می‌نمودند که شیعی را شناختن امام کافی است هر که شناخت تکلیفی از عبادات
برو نماند و امام معبود است هم در ارض و هم در سما و برین افترات شیعه عراق و غیرهم با مبتاب
عمل جدید لذیذ و رفع تکالیف هزاران دراهم و دنانیر این مردم را میدادند انگه شنیدی حال
حالست حضرت امام صادق ع است که مامور باظهار حق بروایت کلینی در اصول کافی بودند پس
در اوقات آن ایمه که همیشه در تقیه بسر بردند و بالآخر غیبت صغری خصوصاً غیبت کبری پیش آمد
و کسی نماند که تدارک فرماید چه خواهد بود که هر غرابی نعیق و هر حماری تهیق آغاز کرد و هر کور
سوادی دام اجتهاد گسترد و اهل توقیعات مقدره و صاحبان رقعات مزوره بهم رسیدند
و هر روزنی ساده لوحان زائدالوصف کوشیدند و بعضی ازینهم پا فراتر نهادند و داد متانتگی
دادند بعضی زنان نازک بدن را برای جوزنان تهمتن هر بغت کردند ۷ فغان کین لولیان
شوخ و شیرین کار شهرآشوب * چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را * چنانکه مر مجملاً
در الصواقع مفصلاً از روایات اخذ و جر بقرائن اصولیکه بتکرار همین شد و شیعه از ان جهات آن
ایمه دوست بر منبد شتند حرفی از کتاب بتو گویم و پرتوی را از آفتاب جویم امام عظیم طوسی باعتراف
خاتمة المتبحرین یعنی مجلسی در حق الیقین میفرماید و شیخ طبرسی هم این روایت را بلند میگردانند که
مهزیری گفت که صاحب الامر را طلب بسیار کردم و مال جزیل صرف کردم و باین سعادت فائز نگردیدم
تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان عمروی که از جمله نواب آن حضرت بود رفتم مدتی خدمت کردم تا آنکه
تماش کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز
بیا چون به نزد او رفتم دیدم که او می‌آید و جوان خوش روی خوش بوئی با او همراه است

ببیات تجار و متاعی در آستین خود دارد پس عمروی اشاره کرد مرا بسوی آنجوان که دست انگیز جوابی
من بخدمت او رفتم و آنچه خواستم سوال کردم جواب فرمود پس بدر خانه رسید که معروف نموده اعتنایی و
نداشتم خواست داخل خانه شود عمروی گفت که اگر سوالی داری بکن که دیگر او را نخواهی دید چون رفتم سوال
کنم گوش ندا داد و داخل خانه شد و فرمود ملعونست ملعونست کسیکه نماز مغرب را تاخیر کند تا آنکه ستاره ها در آسمان
بسیار شود و ملعونست ملعونست کسیکه در نماز بامداد تاخیر کند تا ستاره ها برطرف شود انتهی بلفظه یعنی
از اخلاق اولاد مصداق وانک لعلی خلق عظیم تواند بود که شخصی بعد اشتیاق و محن و صرف اموال جزیل
و خدمتهای وکیل بهمین اشتیاق آمده خواهد که تکمیل استفاده بردارد امام گوش ندید و نماینده
باغ سبز فرماید که باز او را نخواهی دید و غیبت تامه بنا شد پس معلوم شد که این حقایق بلنگان باز
میگردد که در نمودن و پوشیدن امام خاص اجل و قبولیت و رقعات فرزندات اختیار کلی داشتند
و امام را هم مثل دلالان وا نمودند که مشک و زعفران میفروخت حالانکه بمجرد امامت هر یک عوالم
اربعین و ممالک تمامی دنیا و آخرت شد که نمونه آن جابلقا و جابلصا ست بترجمه قزوینی بسکرم
که ابو بصیر گفت امانیست واجب بر امام زکوة امام جعفر فرمود محال گفتی یا آنکه قیاس کردی
ایمانداشتی که دنیا و آخرت از امام است میگذارد آنرا هر جا که میخواهد و میدهد آنرا به هر که میخواهد جائز است
امام را آنچه مذکور شد از جانب الله تعالی بدرستیکه امام نمی باشد یک شب هرگز بر حالیکه الله تعالی
را در گردن او حقی باشد که مطالبه کند او را بان و در کتب مشهوره مثل تفسیر قمی دیده باشی
که خود از امام الائمه پرسد که با اهلبیت و قرآن مجید چه کردی با امور دیگر از دنیا چه رسد فان فیهما سمعوا له
و ازین یکروایت دو فائده ظاهر بحصول آمد هم انتقام و هم لعنت بر قوم اکفر و آنگاه تکبر از فاعل و ایادی الاولاد
اگرچه جناب مجلسی لعنت را بر خیال مزید فضیلت در حدیث امام ریحانی حمل کردند مثل سفر
بعد از دم برداشتن سبزه زار نمودند بارها داستانی که اقرار بر ضرر رجعت ست فقط اینکه تشیید
حرفی از غیبت صغری بود و اولاد معنوی قدمای ایشان با وجود دلالت توقیعات مطهره از ناحیه
مقدسه بر انسداد طرق هنوز مقلدین شیخ حلی را برای فلاح دنیوی مایوس نمیگردانند و متحیرین تیه
ضلالت را باغهای سبز مینمایند چنانچه متواتر از مسافرین بغداد شنیده باشی و العجب که بارگاه به امید
نصیر الدین حیدر را در امام را معاذ الله بلیده لکنهٔ نشان مینمودند و شاید که در بخصوص کلامی متهم
سماعی بلیغ مبذول میدارند و غالبا جناب قاضی رطل بوق نقضات بر صنادید داده و بامید
تا ائمه امام شکنجه قضا مختوق شدند و اسیر پنجه تقدیر گردیدند و معنی مَکَرُوْا وَمَکَرَ اللّٰهُ
خَیْرُ الْمَاکِرِیْنَ بعد از تسلط ملائکه معذبین فهمیدند و در مستقر الخلافت با وی دست
و هنوز دو حجاو و معلوم نگاه بانی قبر شریف و او ملازمت میدهند اما شکر و سپاس

یرزدی که حضرت رطل بوق زیاده از طاقت بشری در معرفت امام ثانیا سعی بلیغ بجا آوردند
و شاید که در راه ما معرفت دعوی همسری با معلم ابن معلم ملکوت دارند ولیکن چه نسبت عالم ناسوت را
با عالم ملکوت که معلم حادثه هرچه بود کما مر یکر فتوای بر مذهب حنفیه نمیداد و بخلاف جناب طل بوق
که درین تعصب هم گرفتار پس سگ اصحاب کهف را بنسبت مقلدین شان چه روز بازارست برای
بالیدند که امام را میشناسند و امامی دارند و فاضل بروی نمیداز و میشناسد و بر معتقد شیعه
زمانه از امام خالی نیست جواب امر اول اینست که استغفر الله که رفضه او را شناخته باشند
جد امجد او حسن مجتبی است و اہل تدقیق نوشته اند که ماده امامت در اولاد هر دو امام مشترک است
و درین خصوص نکته تدقیق و سر عمیق اینست که جد مطهرش از خلافت برای حفظ خون مسلمین
دست بر داشته بود پس حق تعالی در جلدوی او یکی را از فرزندانش که از طرف مادر نیز
حسینی باشد خلیفه روی زمین گرداند و بجهان داری و گیتی ستانی موفق فرماید بخلاف رفضه
که ایشان را در ادخال اصل امامت بنسل حضرت امام حسین و اخراج آن از نسل امام حسن ع
حرفهای عجیب و قصه های غریب است محدثین رفضه باعتراف مجلسی در بحار هم در ترجمه آن
مثل جلاء العیون وغیره آورده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم را سفری پیش آمد پس چون نزدیک
ولادت امام حسن قریب شد فرمود ای فاطمه بر من وحی نازل گشته که پسرے متولد شود پس او را
شیر مده تا من بیایم حضرت فاطمه هرچند این حدیث را یاد داشت لیکن بعد از سه روز شیر داد
حضرت افسوس فرمود والعهدة علی الراوی که وقت تولد امام حسین باز حضرت بسفر رفتند و فرمودند
شیر مدهی اگرچه یکماه منقضی شود چون حضرت تشریف آوردند امام حسین را بکنار مبارک نهادند تا
حضرت زبان مبارک بدهنش گذاشت و فرمود خدا خواسته بود که امامت در فرزندان تو باشد
سبحان الله دروغگویان را که الزام تواند بود که رد و مخالفت وحی را بجناب سیدة بر خیال نمود
چنانچه از طعن قرطاس ظاهر است نسبت نمایند و آن را از اسرار دانند اری دقائق و حقائق
مذهب ملنگان و اولاد معنوی ملنگان همین است و در عجبا که رفضه این امور را سبب وجوه
امامت و باعث سلب قرار دهند و ندانند که در بحار و تراجم آن ثبت شده که حضرت با جناب فاطمه ع
بسفر بود شیر مده و لعاب دهان مطهر بدهن اولاد طاهرین او می انداخت و زبان وحی ترجمان را
بدهن ایشان میگذاشت و ازینجا عیان شد که رفضه خود آن سبب را ساختند و یافتند مسلمانا
که امام حسین روزی چند استفاده غذا زیاده از امام حسن نموده باشد که امر جد و طبائع مخالف است
یکی دوسه بار خواهش دارد و دیگرے زیاده کاش قائل میشدند باشتراک چنانکه دانستی و زیادت
یکی را در اور دنگاه میداشتند یعنی از اولاد امام حسین اگر نه امام هم سیدند در فرزندان سبط

اگر بمفت بیدا میشدند که حساب دوستان در دل نه آنکه آن بیچاره از سیع سنابل اولاد مخصوص
حضرت فاطمه نیز خارج نوشتند الپس خروج فاطمیت بر ایشان ختم شد خذلهم الله تعالی
دار عجائب خرافات مذهب رفض آنکه جناب قاضی رطل بوق بالو صفیکه در مناظره
تشخصی در افتادند که بر اختلافات شیعه دمز خرفات ایشان بحال امام مهدی اطلاعی نداشت
ورنه چگونه مخالطش بی رود قدح میگذاشت ونمیگفت ع ای سگ باعون چه عوعو میکنی چو نگر
توقیعات ناحیه مقدسه هم خبری نداری که اینهمه وسعت را برای زیارتش باطل میکنند و ترا
بجا وای توبیعنی جهنم سے اندازد پس حال فاضل هروی گویا چنان بود که حال سید مهدی حسن
زیدپوری معاصر فقیر که تا در وطن خود بود اذعان اینمعنی داشت که جز شیعه اثنا عشریه کسی از اهل
مذهب درجهان نمانده چون این بزرگ ابتدا در بلده لکهنؤ داخل شد روز جمعه بود اذان
شنید وگفت عجب ست که این موذن مسلمان است وکلمه امیر المومنین نمیگوید که اشهد ان
امیر المومنین و امام المتقین الے آخر البحر الطویل که صدوق بر چنین موذن در من لا یحضره الفقیه
لعنت کرده اینهم در کتب خود ندیده بود پس تعجب کنان بمسجد در آمد و دید که مردم دست بسته
بنماز مشغول اند لاجرم تعجب او زیاده شد باز دید که امام خطبه خواند و نام خلفای راشدین
بکمال اجلال وتعظیم یاد نمود و هرگاه از نماز هم فارغ شدند پرسید این چه مذهب و چه آئین
گفتند مذهب سنت تحیر او ازین بهزار کشید که میدانست از سنیان بجز نامی نمانده و مطابق
حکایت طوطی و زاغ تحیر سنیان از او هم زیاده بود که این بزرگ بکر بومی است که از خرابه در آبادی
افتاده پس بعضے میخندیدند و نوجوانان در صحن مسجد می غلطیدند بالجمله حضرت قاضی رطل بوق
نابلد بود باز جناب شان دست و پا گم کردند و از انچه محقق است نزد محققین شیعه کما ستعرف
که امام از برای رفع اختلافات از امت مبعوث می شود و هر مشکل دینی را از اصول و فروع
حل مے فرماید خود را به تغافل زدند و چون بجواب ابطال الباطل صدر الدین اصفهانی
مشغول شدند هرگونه اشکالی پیش آمد لیکن بغلبه جهل مرکب چنان نکردند که این امور الدین
تحقیق کردنی و از حضرت امام پرسیدنیست آری راست گفته اند که صاحب جهل مرکب را
علاجی نیست وشاید که سامع و ناظر بخیال اینمعنی باشند که راقم الحروف از لاف و گزاف
هرچه میخواهد بلا مراجعت بکتاب میگوید پس بدانکه تعداد آن مقامات بالاستیعاب درین اوراق
خارج از دائره امکانست پس بطور نمونه اگر خواهی میگوئیم که ارباب جهل مذکور ست که در
نقل امام اعظم خویش یعنی شیخ حلی بمجانست معنوی مثل مجانین مشغول شدند و کمتر ازان نبود
که قاضی ماضی برای تواضع وشکستن نفس ثقل نام قدیم را برداشتند و بهرحال بار عظیم را

سبک گردانیدند و مقولهٔ شیخ جلی در همین معنی ظاهر است که یزید در زمان سعادت نشان حضرت
سید الانس و جان بدان عمر رسیده بود که خدمت جد خودش ابوسفیان که بر خر سوار بود میکرد
و نوبت بدان رسید که عذر ها بدتر از گناه شد و رجوع بتواریخ نکردند و ایضاً تناقض صریح
در کلام شیخ جلی امامیه یقیناً در نهج الحق راه یافته بود که حضرت امیر را قاتل ذی النورین گفته
و در جای دیگر انکار از آن نموده چون صدر الدین مذکور تعرض کرد غیر از آنکه جناب قاضی
نقضا مبتلا شوند و دم بردارند و حدث کنان از میدان راه فرار پویند بلکه مانند جنین در پرده
نشستند هیچ نکردند و درین اشکالات مانند خر لنگ بوحل در افتادند حالانکه بقوت هر چه تمام بر عجم
تا فرجام بجنگ مشغول بودند و ایضاً چون ابن همفه یعنی شیخ جلی این عقیده را برای فریب تلامذهٔ
خود ها را آب و تاب و زیب و زینت داد که رسول مخالفت مرسل در هیچ امری نکرده باشد جناب
قاضی رطل بوق کمر خود محکم بستند و کمند همت بتائید آن آویختند. و از روایات واقعات غدیر
که مجمع صد و پنجاه هزار صحابه بود بر اصول شیعه یکسر خود را تغافل زدند کانهم لا یعلمون شیئاً
حالانکه قدر مشترک این قصه بتواتر معنوی رسیده که حضرت حقیقةً مستعفی بود و منافسه خلافت
و نصب علوی بزبانیکه ناطق بوحی بود جز شمر دمی فرمود که بجرد نصب در نصب خویش
[illegible] و اصحاب مرتد خواهند شد و سعی بست سه ساله رایگان خواهد رفت پس حضرت
برعایت ام هم کلامی فرمود که اگر سحبان زنده بودی از عهدهٔ ستایش آن بر نیامدی معهذا
در روایات اصول بحکم فاضل کاشی و امام سیزدهم مجلسی نیز حضرت مستعفی شد لفظاً و معنی و بر تقدیر
[illegible] موقوف که روضهٔ مفید هم این عجائب از هار را شگفانید که رشک افزائی بهار باغ شد اد باشد
مما لا یخفی و بعد از تحقق شد نشش درین خصوص آنچه بر مجتهد جائسی داد لاد و مقلدینش توانند گذشت
خارج از اندازهٔ تحریر و تقریر توانند شد که او در حسام چوبین از کتب خویش کلیه چشم پوشیده
و اصول موضوعهٔ خویش را یکسر پشت پا زده بالجمله کسی را چه محال که آنهمه مغالیط در نقل استیعاب
کند همچنین نصب این دشمن اهلبیت را که قاضی رطل بوق عبارت از دست پا یافی نخواهد بود زیرا که
در مصائب خویش آنچه درباره خواهر مطهرهٔ شهید کربلا یعنی ام کلثوم [illegible] ولی ادبی گزده و روح مقدس
حضرت فاطمه زهرا و حسن مجتبی و جناب علی مرتضی و محمد مصطفی صلی الله علیه و علیهم را آزرده
نعوذ بالله من ذلک و لکن ناقل الکفر لا شد الضرورة الغرض قاضی صاحب مصایب را از آنهمه مصیبتها
بجهت مزید عداوت اهل بیت رضی الله عنهم زیاده تر پیش آمد کیفیت که با وصف اختیار کما عرفت
تقدی نکرد یعنی امام گم شده را باز نجست تا او علانیه یا من وراء الحجاب بحل این مشکلات پرداختی
و تعویذات اجنه کتاب او را آراستی و قاضی رطل بوق را بعد از سبکی هم از بار گران سبک ساختی

حالانکه شبل امروز آن روز جوان بود و در گهواره خود لب از شیر مادر نشسته بود و مشکلات رفضه را
حل میکرد کما اشتر نام را او چون دران آوان دستگیری حسرت زدگان فرماید و نکون فی المهد صبیا
تکلیف اذا کان بشرا استویا بهر حال یکدو حرف را بطور نمونه از اکاذیب حلی و رطلی نشان دادم بلے
اگر کسی دل داده استیعاب آن یاوه‌ها باشد که موجب مزید رسوائی این هر دو در مجمع خلق اولین
و آخرین روز آخرت بود باید در تلاش جواب احقاق الحق افتادن و کوشیدن و اول کتب
برادر مزین و اخوان معنوی او جستن که این دو کتاب است نام یکے تباین الحق و نام دیگرے
غررود و این امر خود از اوراقیکه مزین و برادر بزرگش در جواب ایضاح نوشتند پیداست
حاشا که گذافی بر زبانم رود و چون خوف این علمای ثقات خبر دهند این اخبار ازان باب بماند
که رفضه توهم کنند که سنیان نام این هر دو کتاب را افتخار امثل مجاج السالکین وضع کردند
حالانکه نزد حکیم سلامت علیخان صاحب تبصرة الایمان از معاصران در بلده بنارس برآمد و
اگر میسر گردد ببلده اله آباد رفتن و بدائره شاه محمد اجمل مرحوم داخل شدن که آنچه در انجا بدست
آمد جواب سوم است که مبادی کلامیه آن را من مجمل و مفصل دیده ام بالجمله چون قاضی ملاقات
صاحب الزمان برای اولین و آخرین است عموماً و انگاه هر وقت تجویز می نمایند و حضور و
ظهور آنجناب را هر روز و شب جائز میدانند پس ارتکاب محدثات و خرافاتیکه ذره ازان بطور
نمو ذجی دانستی یعنی چه پس بایستی کتاب خود را عرضه دادن بار شایع کردن چنانچه قدمای
رفضه مفترین برای ترویج محدثات خویش بنسخه سلیم را پیش حضرات ایمه بردند لعهدة علیهم
بعد از عرض حضرات ایمه صدق سلیم نوشتند حالانکه منصف و عادل مجتهدین یعنی ابن ابی الحدید
در شرح نهج البلاغة اسم سلیم را بی مسمے دانسته و بر فرض محال اگر حضرات ایمه از راه تقیه
دنبال گذاری ازین کفار تتاری اندیشند عجبی نخواهد بود که دهن سگ بلقمه دوخته به ولیکن
چون لاف و گزاف علمای رفضه حدی و نهایتی ندارد عجب نیست که رفته رفته مدعی شوند که
بالیفات قاضی از افادات مهدی غازی و کرامات و معجزات آن انور کواکب در از بیست و
درین مقام نزد اهل انصاف که تصنیف مجلسی مثل بحار و حق الیقین دیده اند قریب بیقین است
که چون امام حاضر فی الامصار است و حال قاضی و تعصبات او را امید است که جز دل خراشی
و شیعه تراشی و دروغ زنی و بد معاشی بیش نیست حتی که مویدا ینمعنی شد و در مصائب خود
که از خباثت شیخین معاذ الله صاعقه آسمانی بر خطیرهٔ مقدسه رسول یزدانی صلی الله علیه وسلم
کما مر سابقا پس او را امام زمان با جمیع مقلدین بقهار حقیقی سپردند و فادخلوا جهنم خالدین
در بارهٔ شان گفتند این امور که درین خصوص شنیدی مبنی بر اعتقاد مذکور از قاضی رطل بودن است

ورنہ اصول از شیعہ کما مرت الیہا الاشارۃ خصوصاً بحار وحق الیقین بلکہ روایات مثل طوسی ہم
پیداست کہ در غیبت صغری بدون محن شدید وصرف مبلغ خطیر وگذشتن از منہ مدید ملاقات
صاحب الامر بحصول نمی انجامید تا بغیبت کبرے چہ رسد بلکہ توقیعاتیکہ از ناحیہ مقدسہ باسامی
سفرا صدور ورود یافت دال بر اینست کہ مدعی ملاقات درین غیبت احیاناً کذاب مفتری وملعون
ابدیست واز اینجا احاطہ لعنت را برین قاضی رطل بوق سوشتری قیاس باید کرد کہ غیر از آیت
کریمہ وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ہیچ عبارتے مبین آن نتواند شد حرفے ازین توقیعات بعینہ
در دانشنامہ کہ بر نام محمد قلی قطب شاہ دارای سکندر دستگاہ رفضہ پیرایہ تالیف در بر کردہ
ودر تصانیف مجلسی ہم مذکور شدہ وغالباً درین اوراق ترجمہ اش گذاشتہ برای مزید توثیق
اینست یا علی بن محمد السمیری اعظم اللہ اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینی وبینک ستہ
ایام فاجمع امرک ولا تعرض الی احد فیقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبۃ التامہ
فلا ظہور الا بعد اذن اللہ تعالے ذکرہ وذلک بعد طول الامد وقسوۃ القلوب وامتلاء الارض
جوراً وسیاتی من شیعتی من یدعی المشاہدہ الا فمن ادعی المشاہدہ قبل خروج السفیانی
والصیحۃ فہو کذاب مفتر واین بشارتیست بمقتضای قولہ تعالے فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ برای آقای
مجتہدین ومقلدینش نہ دیگران کہ شیعہ تراش لقب گذاشتند کہ ہر وقت مشاہدہ امام را تجویز
کردہ وبے اجازت امام ترک تقیہ کافر شد حالانکہ شیخ المشایخ رفضہ شیطان الطاق را حضرت
امام صادق ع از مجلس شریف بہمین علت راندند وسفارش را بہمہا رقبول نکردند مگر این
شیطان از شیطان الطاق در حسن مناظرہ غالب بود وقد روی فی الاصول ان کلما ستون
قطعاً ویقیناً وکفے بہ عذاباً الیما واکتما مبینا وحال خرابے رفضہ وبے وفای ایشان وعدم اتصاف
بشروط جہاد در زمان حضرت صادق ع خود از کلینی وغیرہ معلوم ہست کہ اہل اخلاص وشیعہ
پاک اینقدر در زمانہ شریف نبودند کہ بہ بست رسند بلکہ بروایت دیگر بعشرہ کاملہ کشند پس درین
زمان کہ بارشاد جناب ملای متبحر محمد باقر طشت از بام افتاد یعنی مشاکلت شیعہ با یہود از حق الیقین ہم
بوضوح انجامید چنانچہ ماخوذ بودن تشیع از یہود ار مختار کشتی وقسوت قلبی را حدی نماند چہ گفتہ آید
خواجہ حافظ شیرازی میفرماید ؎ ہمہ کس روز ہمی میطلبد زین ایام ٭ مشکل اینست کہ ہر روز
بترے مینم الغرض چندان مدہوشی وحق پوشے بر دل ودماغ این الاغ بمثل مشہور قاضی
جون پور مسلط گردید کہ از احادیث ایمہ خصوصاً از افادات آن امام خاص یکسر خود را
جاہل ومجنون گردانیدند وبکار خود ہشیار شدند کہ بزرگان گفتہ ؎ دیوانہ باش تا غم تو
دیگران خورند ٭ آنرا کہ عقل بیش غم روزگار بیش ٭ اکنون محنت اصلاح کلامش کہ مولانا

مجتهد الزمان که وپه راو دست برین مجتهد افتاد با وجودیکه از مدتها در رزر ساله قدیمه این پیش
از عمل و عمل با عجز و زنو سے دست و بغل بود و غایت حیرانیها اینکه جناب قاضی هنوز می نویسند
آنچه دلالت بران دارد که عرض فتاوی و پرسیدن امور مشکله از جناب حاضر سفی الامصار
ضروری نیست مگر رطل بوق اینهم بغرور اجتهاد فراموش کردند که جناب امیر با وصف آنمعنی
از کثرت ابواب علوم بطین شدند و اضلاع شکم مبارکش حقیقة منتفخ شد به معتقدین غیر و اغیار
دیگر هزاران مشکل را بعد ارجعت شریف حضرت پیغمبر بدنیا پیش کردند و گنجایش آن در بطن
شریف نیافته بدفتر گنجانیدند و محتاج شدید دران وقت بودند رتبه علم طل البوق مگر ازان جناب هم
درگذشت که حاجتی نداشت بامری مگر آن امام را که در گرفتن ناشش هم و عبید بدست مبتلا شده باز از
جهل کوری پیچ نی هراسد چنانچه مشهور است امام را شناس و از گناهی مهراس فاعتبروا یا
اولی النهی ولو ان هذا الشی کالعنقا و بعد ازین اجمالا ما تفصیلا سے آید انشاء الله تعالے
که آنهم صورتے نه بست اکنون در تنبیه قاضی گامے چند فراتر نه و بگو که تا کافی کلینی هم از مطالعه
او نگذشت تا یاد میکرد که اصحاب ائمه که قاضی مهمل گو درجه پابوسی شان هم ندارد بار بار مشکلات
خویش را پیش ائمه می بردند حتی که امراض نالائق خود تها قهار حقیقے عبارت از انست خود را هم
بیان میکردند کما مر و لقمان حکیم ایشان ابو حمزه ثمالی و غیر او با آنهمه علو درج بعرض امور
مے پرداختند و این مبتلای جهل مرکب هنوز همین اذعان دارد که عرض فتاوی و استفاده
ضرور نیست و امر هم همین لفظ بمعرفت است و بس و هیچ دانی که چرا بدامن چنین معرفت دست
آویخته تا کسی بر ریش های معدوم و موجود شیعه نه خندد که سبحان الله بعث امام را چون الهی
بر واجب تعالی واجب دانستن و آنگاه او را بجدی معلوم و مجهول ساختن که کسی بزیارتش هم
مشرف نتواند شد و نیز کسی در بارهٔ امامیه بدین طور تشکلی نکند که امام را بجای رب العالمین
رسانیدند که بر طبق روایات کلینی جسم نوری معرفته ضروری رویته صنوبری و بنده از غلطے
مشاکل اطمینانے دارم که اگر آنجناب را خبر میدادند که فلانے بر در دولت مثل آنکه نشسته
اذن درآمد می طلبد البته سے فرمود اخرج منها انک من الصاغرین سبحان الله اقا که همه
مولای پدرش در صوا رم است و همچنین امثالش را نوشته اند که تا از مزار فایض الانوار
شاه نجف کرم الله وجهه استخاره نمیکردند فتوی نمی نوشتند این بیباک کذاب فتاک را
باید دید که بر وقت او را زیارت امام نتواند شد و پرسیدن حکم ضروری نبود و بعد ازانکه
عور چنان مذعن شد که هرگاه میدانست که بالیقین امام از در خود خواهد راند نیز اگر با وجود نیت
او را دانسته و مخلص نزد او مطابق اصول انسنا فرق ممتاز نبوده لاجرم عرض مسائل را چگونه قبول

کند هرچه باد اباد گو ضروری بوده باشد حتی که مجتهدین از جناب امیری پرسیدند حالانکه آنجناب
امام وقت نبود کما سمی وایضا چون فقط معرفت امام را رطل بوق کافی میداند ضرور افتاد
که مامون را با وجود کشتن امام رضا و فرزند سعادتمندش امام محمد تقی از فرقه ناجیه ذوی البصائر
شمردن و لهذا بالاولی می باید که یزید ازین زمره باشد و بعد از تصفح این اوراق بلکه پیدا است
وجه اولویت بر طرفه ظاهر است پس لعنت خدا بر کسیکه رافضی باشد چنین خرافات چاپ و در خبر خواند
و نزد دیگران تگاور براند والحمد لله که در دنیا هم قاضی رطل بوق بکیفر کردار رسید و آنکه شنیدنی
با قطع نظر ازان انست که او فتوی میداد بر مذهب امام ابوحنیفه حالانکه رفضه در دو ابجمعنی
آناء اللیل واطراف النهار رشش پیره دهقانی در تالیفات خویش بر زبان دارند که صدها حدیث را
رد کرده معاذ الله من الافتراء و از علم الراوی خویش خبری ندارند که از هزاران احادیث چشم
پوشیده برای رد و نقض آن کلمه لایوجب علما و عملا بر زبان داشته و این امر خود از کتب معتبره
شیعه واضح و از اساس الاصول هم طور مذکور پیدا است مگر معتقدین علم الهدی بودنش
برای بقای عزت و ناموس او باشتباه تعبیر میکنند و او را معذور می پندارند حالانکه بر مذهب او
صد هزار حدیث ائمه هدی پایمال شده و از تقریر مومن جالیکی در مبحث خلق افعال واضح است
که رعایت قواعد و اصول بر ضرر است اگرچه عمل بالا حادث از دست رود پس او هم مانند
مقتدای مذهبش در مقام قارون کمافی البحار غرق رفت و ظاهر است شیخ المتقلمین را که شیخ الطائفة
و امام اعظم اقدم لقب ایشان است در کتاب عده سبب معذرت از طرف علم الروی خواجه تاشانی بوده
یعنی مدرس بودن بر یکی نزد مفید حارثی پسر معنوی عبد الله بن سبا یهودی که برای رونق محدثات
رفض علی العموم اجازت وضع اختیار داده بود کما یظهر من الصواعق المحرقة و دیگران چگونه
بگویند در حق او آنچه در حق امام ابوحنیفه بی اندامی میکردند و ازینجا نزد عقلا واضح شد که این
گروه طالب دین و حق نبوده اند لاحول ولاقوة الا بالله و عجب از حاضر فی الامصار که علم لدنی
چنان دارد که کسی حاصل نتواند شد حضرت خضر در چه حساب که بدرجه تلمذ هم نرسد گاهی قاضی را
اینهم نفرمود که ترا که اجازت داد که بر مذهب حنفیه فتوی میدهی و او را هالک و ضال و مضل
میدانی و از خدا و رسولش نمی ترسی ان ارض الله واسعة فکیف لا تهاجر فیها اما در اقامت
وطن پیشه جنازی بلب نانی نتوانی رسید و از صناعت حیاکت که محاورهٔ ائمه درباره مقربین است
خلعت نکوهش نتوانی پوشید که در هند تنور ضلالت تفت کردی و طوفانی آسمانی بردی
و لباس فاخر قاضی القضات بر خود راست نمودی ای مرده دل نشنیده که ... بدست
اهالک لفته کردن خمیرچه به از دست بر سینه پیش امیر چه وای مرد که من ترا سکه قاضی ...

گردانیدم ع برو هر چه بایدت پیش گیر ۞ سر ما نداری سر خویش گیر ۞ واگر معتقدین قائل شوند
که مهدی خود او را اجازت داده بود که بسلطنت برای هدایت سفر کن که هم علوم لدنی معلوم شده
و هم دشمنی امام ما او را شهید ثالث بالخیر در اکبرآباد گردانید حکایت آورده اند که چون در ایران
هولت برو آرمید و دولت در و فرار رسید یکی از ظرفا تر و دستی آمد و گفت ع گوشهٔ زاهدانه
بازگزار ۞ و از ظلمت بدر آئی تا بروشنی بهار تفرج کنیم و در بساتین بخرامیم شنیدم که بعضی بسبب
جوش خون درین موسم شگوفه سرے جنبانند و برخی میرقصند تا بر در باغی یکی را دیدند که بندای
جمهوری دعوی پیغمبری میکند و معجزات خود یکان یکان بر میشمارد هرگاه ساعتی گذشت گفت
بیا در صدر باغ نشینیم و حال دیگران به بینیم ع سالیکه نکوست از بهارش پیداست ۞ پس یکی را
دیدند که بالادست نشسته و بجهت مزید تمکین و وقار از سر هوا و هوس برخاسته مطلقا بچیزی التفات
نداشته ظریف گفت از سیمای او چنان مینماید که بدعوے خدای مغرور گشته پس بکمال ادب
هر دو دست بر بست و زمین پیشگاه بوسید و گفت ای خداوند شخصی را دیدم که بدر باغ دعوی
رسالت بر زبان دارد مگر فرستادهٔ شماست لعنت شد و تیز تیز نگریست که بر خیز آن قرمساق را
من بر سم رسالت کے فرستاده ام بزنند و برانند و بعضے از مجتهدین که در کربلای معلی مقیم اند
و کافی کلینی را که بینه و بین الله حجت ست در حواشی خویش که بر کتب اصول نوشته اند بحدی
موضوع ضعیف دانسته که شاید بنصف می رسد بضرورت حل مشکلات بعد از نیمه شب
در رواق شریف حاضر شدند و قفل بارگاه شریف خود بخود بکشاد و دولت قدمبوس بهم رسید
پس بدین گمان که مشکل فتوے حل خواهد شد سوال را پیش کردند حضرت سلطان کربلا
فرموده مرا اجازتے نیست و این امر تعلق ندارد بکسی مگر بصاحب الامر تا بهدایت آنجناب
ایام زمانه رسیدند و مشکل حل شد غرض ازین تمثیلات آنکه از صدر اول تا این زمان متا
تعالی ست یکسان یعنے استفاده از حضرت پیغمبر خدا و ائمه هدی ست و این خرناشخص برابر
خبیث خود چندان فریب خورده است که عرض و استفاده را برابر نمازی میشمارد ای متکبر د
ع مرا اورا رسد کبریا و منی ۞ که ملکش قدیم است و ذاتش غنی ۞ چون این شهید ثالث بالخیر
بر عدالت باری مغرور است که بر مادر و پدرش گیر و داری رود و اورا کس نپرسد پس چنین تا
از و سرے زند حالانکه نتیجه عدل بر اصول رفضه اینست که اگر کسی حضرات انبیاء را بوجه محسن
قتل کند نزد خدای عزوجل بر منظر استحسان جلوهٔ ظهور خواهد داد و اگر او را بدوزخ برد الله
نزد هر حکیم ملام خواهد شد تعالی عما یقول عبیدٌ فی الصوارم وغیره علوا کبیرا و اصلاها جهنم
و سارت مصیراً عجب ست که مطرود جانشین اینهم نه انست که در قرآن مجید هر جا بعد قتل انبیا نا

بغیر حق معروفست یعنی بهیچ وجه قتل شان حق نتواند بود کما بسطه اشاء بنی فی الدار و او غیظ
مفهوم مخالف و السنه وحفظ خود انده نَارًا تَلَظّٰى لَا يَصْلٰىهَآ اِلَّا الْاَشْقَى الَّذِيْ كَذَّبَ وَتَوَلّٰى متوانسته
او از آثار غرور این مغرور آنکه روزیکه با عبد الرحیم خانخانان ملاقات کرد و دانسته بود که او التقاقی
قوی بدین و ملت مثل پدر خود ندارد پس در اثنای محادثت تعریضی بفاروق اعظم کرد و بر خویشتن متعالیس
نمود کما اشرنا الیه و این بیت که در مجالس خود نوشت نزد او بر خواند محبت شه مردان مجو زبی پدری * که دست غیر
گرفته ست پای مادر تو * طرفه تر بلکه مشکلترین جمله شکلها که بر مذاق شیعه تواند بود آنکه قاضی
رطب اللسان بعرض فاروق چون رو بروی نور الدین جهانگیر بادشاه هندوستان انار الله برهانه در شهر
اکبرآباد برای مناظره نشستند و بروت مالیدند و خیال کردند که لمن الملک الیوم فانهم عن
کنفها غافلون و یاد نکردند که تعقیه بطن ضربه در جنب میشود چه جای بعینین در دور مسئله کرامه الاولیا
حق از جهت عادت دریده دهنی در حق مربی بادشاه موصوف یعنی سلیم چشتی رحمة الله علیه مصدر
تیز زبانی شدند و بپاداش خود رسیدند و حق اینست بر صور خیالیه امامیه که او را صاحب الامر
بسبب تکبر و غرورش که دانستی که بقهر آلهی سپردند القصه تا کجا شرح بیهودگی این بیهوده گو اندراج
نموده شود که هر جا که نمایشش را قصد میکنم تازه تر مضمونی دیگر پیش می آید و بدایتی از امر
دیگر فرا میرسد که دلالت بران دارد که جابجا این بیهوده متبعین مجوس مقتدای ائمه را بیاد فنا
درین فصل اگر کسی را از راه جدل شکی رو دهد باید که رسائل متاخرین را به بیند که حالات آنها
مجتهدین نوشتند که در عتبات عالیات باز از افادات علوم دینی بر عموم خود کرم داشتند و گویا
آن دیار مقدسه را از اعمال و مضافات مملکت ایران تصور کردند و او رقص شروع نمودند
تا بالآخر درین نزدیکی ایشان را چنان گوشمالی از طرف حضرت کبریا خلت عظمیه بواسطه سلطنت دوم
ادامها الله تعالی رسید که درین بلده هزاران مغول را در ماتمش مانند غرایب شود مشاهده
میکنم تفضار او درین ایام روزی با میرزا محمد اخباری ملاقات دست داد و سبب این سانحه غیر از فرط
فسق و فجور ران حدود مقدسه و تبنیه جناب امام حسین رضی الله عنه و تخویف دنزهت که ازین
اعمال باز آیند ورنه فتنه پیش آید که از دفع کسی مندفع نخواهد شد چیزی نفرمود و الله علی ما اقول
شهید هر کس که خواهد از بزرگ موصوف بپرسد که بلا فی زبانی شما انچه نوشته است راست
نفرمایید که راست گفته است یا دروغ پس مثل رفضه انجد و دمطهره بقول خواجه حافظ است
ع هر چند آزمودم ازوی نبود سودم * من جرب المجرب حلت به الندامه * و همچنین تراجم
جرایح مثل کفایه المومنین و تالیفات اردستانی و مجلسی مثل بحار و غیر آن خصوصاً مجلد
سیزدهم از ان بمطالعه خود آری و بی دماغی ندار که مقصود من الزام طائفه فاحشه است

تا سر خود با گریبان خجالت فرو برند و اگر بر دارند صورت مذهب خویش درین دبستان
مذهب و کنش مشاهده فرمایند که رب آئینه سکندر جام جم است بنگر * تا بر تو عرضه دارد احوال
ملک دارد * من بعد عقل کے اجازت میدهد که چنین مجتهدین که قفل باب بارگاه امام حسین
رضی الله عنه بعد از نصف شب حضرات ملائکه مقربین بکشایند پے نبرند که امر فتاوی تعلق ندارد
مگر بحضرت امام مفقود و حضرت سلطان کربلا عم معزول است ورنه چه ممکن بود که حضرت امام حسین عم
با چنان اخلاق حمیده که از جد امجد خود بمیراث یافته چنین مجتهدین امامیه را که برای استفاده آمده بودند
از در خود محروم گذارد و معذرت فرماید که من مجاز فتوے نیستم که زمان صاحب الزمان است
پس رفضه بیرون از امام حسن ۔ ابعض وجوه از اولاد خاصه جناب رضی الله عنهما که شیح سنابل
عبارت از انست بر آوردند و داد خروج و نصب باخر آتش دادند و قصور شان همیچ نبود مگر
صلح با رئیس بنی امیه که نزد رفضه برش خنجر شمری بود بر گلوی حق جوی امام حسین و انهم بطریق
اولی زیرا که شیخین از امثال این امور ابعد بودند و هو الاقرب و امروز جناب امام حسین رض
با وجود او خال در سبع سنابل قرانی کما فی شرح جامع الزیارات از دائره قضا و افتا باز داشتند
و این امام بیچاره مظلوم شهید خیر ازین در واقعه کربلا چه کرده بود که اصل الاصول رفض را
ترک فرمود و اولاد امجاد دیگرش نیز بر راه مستقیمش خرامیدند حالانکه بشهادت امام محمد باقر
از اهلبیت بودند کما فی اصول الکافی بالجمله ذریه طاهره ایمه این منافقین را لقب مبارک
رفض که فدای شیعه آنرا بدتر از دشنامها دانستند مے فرار کردند و هنوز حال شان همین است
که بتسویل نفس مے پردازند و تدارک سیاهی پیشانی مثل مشرکین بداغ سفید مینمایند و نداند
که المسود هو الله و المبیض هو الله الغرض گناه شهید کربلا و اولاد اطیابش همین بود ورنه
که جناب امیر هم آن مجتهدین را که در فتوے متوسل بآنجناب بودند بصاحب الزمان دلالت
و اولیس فلیس وقس علی هذا شروح و حواشی دیگر که بر جامع الزیارات نوشتند و کدورت
آغشتند و مثل تغارهای طنبنب خود با خمیر نواصب آمیختند اینها که بگوشت در آید متعلق بود
مجتهدین و لیکن صاحب غور و ادراک را این قصها موجب بصیرت درین فن می شود کما
اما جناب مجتهد یعنی مومن جائسی نائب اول امام در زمان ذار المومنین شیعه که بتعصب
رنگی دیگر داشتند و در باب فرائع مزعومی و سفر عتبات عالیات بیرنگی دیگر همت گماشتند و
تلونات بیش نیاید که مقدمهٔ معاش بود کما ستعرفه سے که در حق امام اعظم شیعه یعنی شیخ
انچه میگفتند رشک افزای اخباریین مثل غلام حسین و فدا علی و برادر کمترین ازبعاه
و چون پدر بزرگوار سید قاسم علی ساکن مضافات دهلی بمقتضای المستشار موتمن گفت

که تحصیل معاش بخوبترین وجوه که هم خرما و هم ثواب باشد غیر ازین نمی ماند که چندی نزد شیخ مقبول ایران
آیند و کتاب شرائع وغیره بخدمت شان گذرانیده کوس اصولیت در دار المؤمنین لکهنو باید نواخت
که امروز در آن بلده این جنس عزیز الوجود است پس بکمال طلب و فرط اشتیاق سفر کردند و بزودی
معاودت فرموده و نقارهٔ تکلم و اجتهاد نواخته بر مسند تفقه زیب و زینت افزودند و بدلیری تمام
بعد تمام کتاب حسام دربارهٔ امام مجمل آوردند که امام چنانچه لفظ آن دلالت میکند می باید که مقتدای
ناس باشد در باب اقوال و افعال و هم می باید قایم بامور امت باشد و سیاست و تادیب انها
نماید بجمیع وجوه واجب الاطاعت آنها باشد و اقامت حدود فرماید و دفع اعادی از انها
کند و با کفار مجاهدات کرده صیانت و حفاظت دین فرماید و جناب مجتهد جدید الایمان ابلهانه
بی باکانه مجالس المؤمنین وغیره را هم نظر نکردند و ندیدند که مولوی و آقای شان چه خرافات دران
جا داده اند پس کوری و کورانگی شان دیدنیست ولیکن عذر شان همین بس است که مؤلفات قاضی
رحمل بوق که درین شغل مطالعه آن برضرور است وقت تالیف ذو الفقار که بعد از یکدو مجلد
عماد الاسلام را دو او ندیده بودند و بصیرت این شغل دران وقت نداشتند ه معلمت همه
شوخی و دلبری آموخت ❊ و غماز ناز و عتاب و ستمگری آموخت ❊ و از اوراق فقیر که در مقالهٔ سادس
بکار آمده جمع نمودم عیان شده که در تصنیف صوارم و حسام وغیره ماخذ تحفه اثنا عشریه و ماده
بعض ابوابش بلا واسطه بهم رسیده و لاجرم توان گفت که مجتهد ربقه تقلید از رقبه خود
نکرده بسبب شوخی و دلداری برین جسارت و دل آرای عمل کردند الغرض چون بر تحدید
بلیه چنانچه باید اطلاع یافتی بعد از تقریر سخنی مناسب که گویا نتیجه فکر او تواند بود سطری
می نویسم تا خود بخود عیان شود که انچه مومن جائیسی درکارگاه خود تار بود تحدید تنید
بر اصول و قواعد مذهب رفضه بر هیچ امامی از ائمه هدی فی احد من الازمنة الی الان
نتواند شد و اینهمه سعی مجتهد اگرچه نزد مقلدین گنج شایگان باشد ولیکن در حقیقت
رایگانست یعنی و این تعمیم ازمنه چنانست که خلافت جناب امیر باشد خواه زمان غیبت کبری
که علم الهدی و کاسه لیس او در تنزیه و مجالس خلافت آنجناب را بی مغز و بی معنی قرار داده اند
صاحب الامر که غیبت هزار و چند ساله یکی از غوطهای اوست چه رسد و آن سخنی گفته
که در احقاق شوشتری ذهب الله بنوره و هم در کتب دیگر مرد می است که شخصی اختلاف
در بارهٔ شیخین معظمین دیده که رفضه ایشان را بد میگویند و مطاعن شان شب و روز
بخدمت امام الصادقین جعفر بن محمد باقر رضی الله عنهم اجمعین حاضر شد تا بداند که
امام در جناب شان چه اعتقاد دارد فرمود هما امامان عادلان قاسطان کانا علی الحق

وما تا علیه فعلیهما رحمة الله یوم القیمه و بر ناظرین کتب فریقین مخفی نمی ماند که این مضامین با مناقب
دیگر در کتب امامیه بیش ازبیش از ائمه اہلبیت چندان مرویست که بیان نمونه آن را ہم دفتری باید
و آنہمه اظہار زبانی مطابق شہادت قلب است و بتواتر انجامیده و بآیات بینات قرآنی
رشید گردیده که طالب دین و اہل یقین را سرتابی ازان امکانی ندارد که ع بہره که
ہیچ عزت نیافت چنانچه از علمای اہل سنت صاحب نواقض لقلب وفاد ہمچنین امثال شان
از اہل صدق و صفا در تالیف خودہا مبسوط گردانیده اند و اگر راست پرستی علمای رفضه
در اخفای مناقب راشدین زائد الوصف کوشیدند لیکن باآنہمه کشش و کوشش ہنوز
ازان در کتب معتبره مرویست که اگر یکی حدیثی بطور نمونه قناعت کنی جزوی از کتاب
و آنہم از افادات امام صادق بلا شرکت دیگری از ائمه بحق ناطق چنانچه در مقاله سابق
از نصوص جعفریه که در کافیست بمنصه شہود جلوه گر شده و عیان گردید که ہر فقره از کتب
استیصال جمیع رطب و یابس رفضه از وقت مذہب محدث شان یعنی ابن سبا
تا باقر مجلسی بلکه مومن جاسی کافی و وافی است ولیکن صم مخترعات و موضوعات را چه
و آن کرد بمقتضای قول شیخ مصر [illegible] ہم از جنت نومی دران درج کرده پس رفضه در
میگویند چنانچه کتاب مذکور شوشتری بران گواه ہست که بعد انقضای صحبت
بعضی از عارفان راز نہانی یعنی شیعه ابن سبا یہودی صنعانی متغیر شدند و تعجب
که ازین محامد که درباره شیخین بیان نمودی در گرداب حیرت فرو رفته ایم فرمود مرا
پیشوائی کفار ہست که خدا فرمود وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ معاذ الله الی آخر
بتغله و طول خرافات و تسویل نفسه و ازین مقام توان دانست که آنہا عارفین اسرار
نبودند بلکه کلام در بلا راست صحبت ہست ورنه البته عادت تقیه را میدانستند و تعجب نمیکردند
ہا حدیث آنجناب بر ہیچ محمل می نشانند و بسیاری از افادات را در تہذیب بدان
پس معلوم شد که امام ازین متعجبین که بمکر و زور افتاده بودند تقیه فرموده و ازشتر
یافت و دہن سگان بلقمه بردوخت و بر ناظرین تحریر فقیر واضح است که انچه شیعه
از قتل عمد رفته از دست نواصب بالاواسطه برایشان نیامده پس خوف از دشمن خانگی
خواہد بود ہم نزد عقلا و ہم بنص محمد فانی باشرم و حیا کما فی ذی الفقار و الیضا
که شاید مجتہد با ستمکاره طلاق و جفت احقاق قاضی را دیده باشد تا رعایت این
و بارہ امام نقل آورده و لفظ مومنین را دخل نداده بلکه مسلمین را انیز
فشان داده و باز اگر او سنی غور کنی رعایت این توسعه در قبول تجدید جابجا

میگویند که مذهب ما آسمانیست و پیران ما از آسمان برای تعلیم و ارشاد ما نازل گشته و سیاست
و تادیب مردم بمعبودان ما تعلق گرفته همچنین اقامت حدود و دفع شرور و از کتب مجاهدات
معبودان ما مهارت است که هیچ رزم و پیکار برابر آن نتواند شد و مراد از کفار مخالفین اند
و جهاد فقط برای شوکت دین و عجز و ذلت مخالفین قرار گرفته و لفظ دین هم در استعمال
کفار و مشرکین زائد از وصف ورود یافته چنانچه اسامی کفار بران دلالت دارد که رام دین
و شیو دین و گیا دین در لکهنو و فیض آباد از قدیم الایام شنیده می شود اگرچه زبانی ثقات
مسموع شده که در دهلی با وجود عمل انگریزی ممنوع بود و مشرکین رعایت آن می نمودند و اگر
از اسماء مشرکین عرب پرسیده شود عبد مناف و عبد اللات و العزی و غیر آن بران اول دلیل
و لیکن چیزی در خصوص یاد آمد که نام علمای سنت در هیچ جا بدین طور نخواهی یافت الا در دیباچه
سفینه ملعونه که کتب مطبوعه و نامطبوعه مومن جالسی عبارت از انست که مطهره و نام صاحب تحفه
عابد العزی و عابد اللات نهاده و نیز خیال نکرده که چون جناب زهرا آن الفاظ را در حق
امیر المومنین ارشاد فرموده که میدانی پس از روافض باید اندیشید که چقدر توسعه در تسمیه
خواهند فرمود نکیف که اگر مناقب آنجناب را کاتم ایمان و مظهر کفر روایت کردند کما فی جامع الاخبار
کالخبر و ابا اولی الابصار و فائده تعمیم در تجدید امام انچه تکنون خاطر این دد ازهست اکنون
بزداد کیا آشکار شد یعنی چون مجتهد از هر طرف دیده که آن قیود زنهار بر حضرات ائمه صادق
نمی آید پس منافق چنان اندیشید که اگر ائمه هدی زیر این حد بعد از تکلفات هم سند رنج شوند
معاذ الله بدان معنی که رفعت او و حاوی آن بر اسامی ائمه بسته اند و لهای خود را بکشتایند
ذو شوقت شوند و در صدق آن بعلت تلبیس و اضلال امت و انداختن اختلاف نهاد در طوایف
روافض که فرق ایشان بصدها رسید شکی نیست حتی که در اصول کلینی هم موجود از ائمه که
اختلافات در گروه شیعه ما انداختیم فلا تغفل اما بحیثیکه تعلق بحدیث جعفری با امامت و عدالت
شیخین دارد پس بر من وارد بر کتاب صاعقه حسامیه چنانچه باید زیب رقم یافته و لیکن بحکم ما لا یدرک
کله لا یترک جمله حرفی ازان میگویم که بدور علیه رحی الجواب تا بار محنت منتظرین سبک شود
و آن اینکه قطعا و یقینا حدیث شریف جعفری بر کمال مدائح شیخین عظیمین دلالت می کند
و زیدی بران در امت نباشد حتی که خواص مرغوی عیانا و دانستند و تعجب کردند کما اشرنا
هند بیانه و آن احتمال دارد که شاید متعجبین را خیال اینمعنی باشد که امام دشمن شانست
و تقیه ائمه از شیعه نیز بود بلکه زائد کما فی اللوامع و غیره و سیجئ انشاء الله تعالی فی تقیة سلمان رض
عن ابی ذر و این امر خود عقلیست زیرا که هرچه باهلبیت از شدائد و مصائب رسیده از بیوفائی

رفضه بود کما تبیّن فی هذا الکتاب خصوصاً از افواعه و اظهار چنانچه در هر اصلی از اصول موجود
پس البته وبال تلبیس و اضلال سائل وغیره بر همین فرقه دشمنان امام جعفر زیاده خواهد بود
اخبار ائمه و آیات بینات قرآنی و احادیث رسول یزدانی همین ست لاجرم قول حق تعالی وَجَعَلْنَا
هُمْ اَئِمَّةً یَّدْعُوْنَ اِلَی النَّارِ نیز اَمَّا الْقَاسِطُوْنَ فَکَانُوْا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا الی غیر ذلک
همه بسوی علمای مفترین منافقین منقلب شد حال این قوم موهوم بر همین عنوان است
که افادات ائمه را بضم مخترعات خویش بازیچهٔ اطفال و پایمال هر بی‌زوال گردانیده اند و کلمات
طیبات ائمه در حقیقت پاک و صاف ست و ازینجا مثل هندیست که دریا کا هگا موت پر آتا هی
یعنی هر که بدریا قضای حاجت کند نتیجش همین است که غائط بر روی او میرسد وقتیکه سخن
مذکور بعنایت ایزدی باینجا بتمام انجام یافت اکنون وعده این فصل که عدم انطباق حد
مجتهد بر ائمه هدی بود وفا کرده میشود اما اقتدای ناس پس شکی در آن نیست که متفرع بر اینست
که امام موجود و محسوس باشد تا به بینند که طور او در معراج المومنین یعنی نماز چگونه است و قس علی هذا
در شروط و مقدمات و دیگر عبادات و هم معتقدات او را بدانند فانها مبنی الاعمال و موافق
معتقدات اهل سنت است یا مشاکل محدثات رفضه و اتباعیات و تیره بیمانند یا در موسم زمستان
مسح پا میکند و در تابستان میشوید بلکه در مقصد و معتاد قالب میروید و احیان در مخالفت
بزرگان خود بر خوم قوم عجلت میفرماید که بر موزه مسح بنماید و انهم مطابق مثل مشهور
که آب ندیده موزه کشیده و در اقامت جا باقا در جزیرة الخضرا دوره مسیح او تا روزی تمام میشود
و در سفر و مساحت دنیا سه روز را انشان میدهد حالانکه در اصول موضوعه ایشان موجود که حکم
تقیه در همه چیزها جاریست مگر در سه چیز که از انجمله مسح موزه باشد و چون کتب قدما بر کشائی
تکذیب این اصول خواهی یافت چنانچه از تالیفات فقیر ظاهر خواهد شد و قس علی هذا بستن
و کشادن ست در نماز رکناً یا شرطاً الی غیر ذلک و خبردار و خیال مکن که راقم من تلقاء نفس
درین خیالات از جهت غلبه هواجس نفسانی افتاده و درین احتمالات اصلی در دست نداشته
حاشا ثم حاشا روزی چند میگذرد که بعد از مزید تعجبهای رفضه خصوصاً جناب مجتهد الزمانی
که این امور از محالات عقلیه اعتقاد میکردند کتاب رفع الاختلاف را که برای همین روز یعنی تاکید مب
مجتهد نگاه داشته بودم برای الزام رئیس اهل تقیه از صندوق سربسته کشادم این کتاب از افادات سید مرتضی
علم الهدی رازی ست که متبحر علوم و فضل و بلاغتش نیز درین قوم مشهور است و گویا او را کوچک ابدال اول دوران گفت
که بعد از ملاحظه نسبت فرار مذاهب فرقتین و تتبع تابع و در کتب جانبین نوشته پس این کتاب بتوسط جناب مولوی
میرزا فتح علی فیض آبادی سلّمه الله تعالی که در متوسطات کتب در سلک شاگردان من اند و بعد از تحقیقات بسیار از مباحث

در یقین اصولاً و فروعاً و براه مستقیم اهل سنت نهادند و دو تبرا از مذهب رفض چنان دادند که بیانش مفصلا بر نگارش مستهجن
مینماید نزد مجتهد فرستادم تا و این بر دو آورد و حیرت مجتهد که قابلیت هرگونه ورد اتش محصور نباشد و تر منکشف شد و تعصب
مذهبی بر دو مان میرزا صاحب ممدوح بمقتضای کثیر بیت مثل مشهور نه چندان شهرت داشت که در دفتر گنجد و بیان آن
بیان نسنجد حکایت جد شان آرزوی فرزندی داشتند و بر نمی آمد باری کنیزی باردار شد قضا را روز دوشنبه او را درد
شروع شد و آن روز نزد شان منحوس اکبر بود بزعم آنهمین که روز جشن بنی امیه است حالانکه موافق روایات در تعیین بنی امیه را
سه شنبه توان گفت و دوشنبه را روز امیه چنانچه صاحب اثبات الحق با وجود رفض او تکذیب مجتهدین شیعه داده و این کتاب را
نزد مجتهدین بواسطهٔ مسطوره ابلاغ داشتم و نزد دیگرین بتوسط قدرت علیخان و آباد حسین علیخان تا اولین و آخرین مبهوت
گشتند و بار دادن بنی امیه در مخصوص هم بر ایشان سر بار نمی شد که لا تعادوا الایام فانها تعادیکم القصه جد میرزای ممدوح فرمود تا
کنیز مذکور را در اطاقه آهن مسقف و آرگون آویختند و بسی بر نیامد تا مادر و پسر هر دو نقد جان بجان آفرین سپردند اینک
شنیدی از رسوم زمستان و تابستان برای مسح و غسل پا و غیر آن یکدو مسئله از کتاب مذکور بود که علم الهدای زدوم ایشان
دران درج کرده که برای اختصار در سطری چند از آن خبر دادم ورنه او رعایت بهار و خزان و صیف و شتا را خیلی
نصب العین گذاشته که کتاب مذکور را اگر از ریشهٔ بهار بتوان نامید بالجمله موجود و محسوس بودن امام که مقتدای ناس است
بر ضرورست تا مدانند که در مذهب ایشان لوثیست بطور واحد و از پهلو به پهلو بر میگردد در ماند دل ار دولی نیست علاوه آثار معتقدای
من بودن انکه او را از جان و دل عزیز میداشتند و همین مقتضی آن بود که او با ایشان زندگانی نماید و عمر خود درا اگر چه
بطول رسد در پنهان بسر فرماید و هر گاه او غیبت کبری اختیار گزید بعنوانیکه ایشان هم با دشوار اند رسید معلوم شد که بوی از صفا
و اخلاص هم نداشتند و تابع حرص و هوا و محمد تا ابن سبا اند دیگر هیچ زیرا که بر اصول رفضه مفروض نیست که او مطالع عمو بنوبری و غیره از
خواص اهمیک میدانند که فلانی بجنس موجود خالص و ارد و فلانی حقیقهٔ نفاق می ورزد حالانکه او اجتناب ورزید از همه چنانچه از توقیع دیگر
نایبهٔ مقدسه دانستی قطع نظر ازین برهان عقلی عیان شد که زینهار مقتدای ایشان نبود نه ایشان معتقد که ای هیچ کسی را تا اینست
خود ممکن که زبان انقطاع در رسید سلسلهٔ ملاقات گاهی ماهی هم باقی نماند و از انجا که بزرگان امام نیز بعد از تجربه کثیر دانستند که
مقصود این گروه ضلالت پژوه تحصیل دنیاست نه اطاعت امام نصب کرده خویش کما ملوح من الکافی و سیجیئ ان شاء الله تعالی
این غیبت و عزلت مذکور زیاده از هزار دلیل است بر آنکه نه ایشان مقتدی او باشند نه او مقتدای ایشان بلکه بیچاره ز مکاید
ایشان مفقود الخبر و مسلوب الاثر شد که نه رفضه باو توانند رسید که هر ذر انواع مصائب از ایشان بکشد نه روی این بدکیشان
بیند هر چند ایشان نشان بلند بالا و خوبرو یاسمن بو از هفت اقلیم بر چینند و در امها گلستر ند و برای او در قصور بنشانند
و در انها انشانند که حورٌ مقصوراتٌ فی الخیام لم یطمثهن انسٌ قبلهم ولا جانٌّ او بمقتضای ع بدام و دانه نگیرند مرغ دانا
و نامه این یهود منافقین اعرض بنود مفید باشد یا مستفید مرید باشد یا دیو مرید و بر وصایای بزرگان خویش کار بست
و انها اگر چه بظاهر از علا ابن رسول آمد ولی در باطن است عبد الله ابن سبا و عبد الله بن ابی بن سلول اند بخلاف
اصحاب رسول مقبول که از جان و دل خدمت آنجناب میکردند و چون دانستند که مدینه دار الهجرت ست بر دنیا و ما فیها

پیست یازند و رفاقت شریف را برگزیدند و حق تعالی در کتاب مجید داد قدردانیها داد و حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام
همراه ایشان در مکه و مدینه زادهما الله شرفا و تعظیما زندگانی تمام نمود و شیخین مطمئن دران عالم نیز همخوابهٔ حضرت گردیدند چنانچه کتب حدیث
از جناب امیر است که این رفاقت را از کلمات طیبات میر و رکانات می فهمیدیم که در احادیث شریف همیشه مضمون بودم و در فلان
فلان مجلس بودم و ابوبکر و عمر و من چنین کردم و ابوبکر و عمر اگرچه مفید جارتی معلم الملکوت که بوی نصب حارث او بدماغ اهل سنت
میرسد دیگر صدقات بلیس از تالیفات او مشاهده میشود و هم از مستفید رشید او که خلافت امام الائمه را بمعنی سداد دند چنانچه جابجا
باین امور اشاره میرود و شاید که عبارت مفید منقلا از عناء الاسلام با ضمائم فوائد دیگر بمقام مناسب بیاید و ملمع این استاد
شیخ و تیمم الف فاحشه زیاده بر در تحیت غیبت امام از کسی کل شود انشاء الله تعالی و تلون در نگارنگی رتیاصه بنایت عن الابصار الحاضر
فی الامصار نباید دانست که جد امجدش در رفقه الرضا مدرج فرمودن بعضی از مسائل بار احسانهای عظیم بر سر و دوش سنیان
نیز هوش نهاده اند و این امر خود بقلیست زیراکه از تالیفات صدوق مثل علل بسمت وضوح دارد که سنیان هم از آنجناب
راضی بودند و البته رضای ایشان بی حسن ظن در باب اهلبیت و اصحاب رضی الله عنهم و اظهار آنجناب اطوار حسن
چگونه معقول میشود و از ینجا هم دانسته باشی که قدمای سنیان هم حضرات ائمه را بطور خود میدانستند نه چنانچه کذاب
جائسی گمان برده کما ستعرفه انشاء الله تعالی و این نوع امور که هیچ کس تالیفات جائسی و استادش کشمیری باشد
در تالیف بنده بیشتر خواهد آمد پس در ضمن عنا گوشزد او و بدانکه چون قلم بدینجا رسید یاد آمد امری که درین بحث مفید است
و آن اینکه حدیث جعفری بما اما ان الخ فوائد بسیار دارد که بعضی از آنجمله بدیهی است که چون امامت و عدل و انصاف
و علو مدارج اخروی از برای شان ثابت شد البته عمارات مطاعن شان از فدک و قرطاس و امثال آن که
در ان پرداخته مشهور ساختند از هم ریخت و آن علاقه سلاسل طویله و عریضه از هم گسیخت چنانچه نصوص جعفری
که در کافی و تهذیب و وافی و همچنین نصوص دیگر از ائمه هادی که قبل ازین بکر بطور نمونه دانستی و برخی از آن
نظری که اندک غور دران درکار است از آنجمله آنکه امامیه آنچه از مزید خبث خویش در اخران ضمیمه گردانیدند که
صحبت منقضی شد و سنیان برخاستند یکی تعجب کرد الخ دلالت بران دارد که آن مردم و سائل از حال شیخین
حضرت امام را سنی دانسته استفاده حاضر میشدند و اینها همه از قدمای سنیان بودند نه متاخرین و دومن جانب
درکارگاه اجتهاد هنوز بروت می بالند و در صوارم می مالند و از سهام تقریرات صاحب تحفه قدس سره العزیز
که قدمای او باهم انصاف داشتند و بالمره دامن بصفت از دست نمیگذاشتند یعنی ائمه اهل بیت طاهرین را رفضی
نکردی و احداث صاحب تحفه دیدنیست که برین دعوی هنر خود برداشته که حضرات ائمه مذهب تسنن داشتند پس
این استغاثه و تظلم و فریاد نزد عقلا بلکه باید که همه بتکذیب و پردازند و گویند که هنوز این مخبط قدما را از متاخرین
ممتاز نگردانیده و تقلید درویشی نموده که سکندر ذو القرنین را با حضرت امام حسین جنگانیده فاعتبروا یا اولی الابصار
اما رضای حضرات امامیه از جناب امام رضا که شیخ المشایخ در علل خود آورده اند پس چرا نباشد که ولی عهد خلیفه وقت
بودند لاجرم شیعیان توقع دنیوی بیش از پیش ایشان درباره خویش داشتند و از تقریر شارح قسم دیگر

اصول کافی این طمع و توقع واضح است دور و قت دیگر توقع این امور چنان برای ایشان بود که توقع لقمه برای کلب عقور و در بعضی
قصه های بسیار است که خوف مزید اطناب از ذکران مانع است ورنه بخوبی معلوم میشدی در باره قدمای شیعه که بفقره
چندین شکل از برای اکل حق امام ایشان تواند بود چنانچه بیان جالسی در کتاب حسام حیدر امام عموماً خصوصاً برای
آن امام که جالسی دهل بنابتش زیر گلیم میگوید و فقیر امیدوارم که از آنچه در خدمت جالسی عقلین گذشته آمده بید باعی
که پیشوایان امامیه مثل ابو بصیر در حق حضرت امام صادق با که بر حدیث ثقة الاسلام کلینی در صحیحه خویش از تقبیل
ممنوع بودند این مضامین از علیه هواجس نفسانی تراشیدند و باظهار آن ذکر کردند تا سگان بعترت الهی بر بند با امامیه
مسلط گردیدند و بدین این مرده دلان زنده تن آب حیات ریختند چنانچه رجال روضة المتقین بران گواه است
حق است که اگر رفضه نیت خالص داشتندی البته حقیقت حال زیاده تر بدرجه انکشاف رسیدی و اگر جناب امام رضا
متشیع بودند عقل چگونه تجویز میکرد که مامون سرغنه متکلمین عند الشیعه چنانچه از عیون صدوق پر ظاهر است آنجناب
را بدست خود شهید میکرد و این امر از آنچه اکابر شیعه انکار آن یعنی بدلیل ارتدادی کرده اند قوی تر است زیرا که اینها
یاد نکردند یا خود را بتغافل زدند که امام الائمه ام کلثوم را بفاروق تزویج نمود خواه بلا واسطه خواه بتوسط حضرت عباس
عم جناب اشرف الناس یا از جناب امیر معاذ الله بتوسط فروز تشهادتش فیروز گشت و علم لدنی خفیه بدل بغیض
خود شد زیرا که بر داشتند کسی را که عالم را از عدل و داد پرگرد و بر روی کار آوردند کسی را که ظلمش باعتراف جناب امیر
در نهج البلاغه و احادیث دیگر جهان را خراب ساخت حتی که حضرات اهل بیت و سائر طبقات مردم درین بلا برابر بودند
بخلاف خلیفه ثانی که بقول مرتضوی ظلمش نبود اگر بروایات مرتضوی نقطه این بدان ماند که حکمای فرنگ بخلیفه کسانی
را زند که دیگران را بر مسند نشانیدند و نواب سعادتعلیخان مبارز جنگ را رئیس ساختند که در مهمات ملکی باد
بمی آیند فاعتبروا یا اولی النهی پس اگر مامون که مدعی تشیع بر تخت خلافت بود و آموخت آنرا از پدر خود هارون الرشید
کما فی مجالس المومنین تقلید جناب امیر در قتل ذا داد نماید چه دور باشد بخلاف آنکه مامون شیعی اثنا عشری ناجی باشد
چنانچه قاضی در کتاب مذکور گفته فکیف که او بر قتل امام رضا کفایت نکرده و فرزند ارجمندش را نیز که امام محمد تقی بود
بدست خویش به تیغ بید ریغ کشته اگر چه باعجاز خودش نقد جان بسلامت برده باشد کما فی ترجمة الخرائج و این حکایت
بدان ماند که در شبی که از غایت وحشی دعوی رابعة النهار میکرد و در حقیقت برای بعضی از مدعیان مزید ولا سبب
معراج توانی گفت بحکم آنکه مامون بتقرب بارگاه خویش و عطای قناطیر زر سرخ آن نکو کیش را موعود ساخت
و همراه تهمتنان و تنومندان فرستاد و آنها سی پهلوان یا چهل بودند تا مهم رضوی را کفایت کنند همه آن گردان
آلات حربی را بر آنجناب بیز زدند و اثری از آن بر بدن مبارکش ظاهر شد چو مامون بدید آن چنان دست بر
شد اندامش از زخم با خورد و خرد به حقا که اگر کتب مقالات و معتقدات عالم را غربال کنی قومی را نخواهی دید
مثل طائفه منافقین که هر چه از دست ایشان ظلماً و جوراً بر حضرت ائمه گذشته بهیچکسی از ظلمه بر مظلومین نرفته
و آغاز و انجام را هم نصب العین باید گذاشت نگاه بکن که ارکان ثلثه مزعومی در زمانه اولی بعد از وفات

وقتیکه مهاجرین و انصار به بیعت صدیق اکبر مشرف شدند چه جنگجوئی و فتنه انگیزیها بروایات رفضه از قوت بفعل
آوردند و مومنین فی وی الالبصار و البصائر شب و روز در قتل اهلبیت چه اندیشیدند از طرف آنکه در واقعه کربلا رسم ماتم
و شیون را هم بتقدیم رسانیدند تا آنکه حضرت امام سجاد کوفیان را درین حال دیده فرمود چون شما خود رسم
سوگواری بجا آرند باید فرمودن که بار اهلبیت را که گشته و رسوا و ذلیل ساخته کما فی المواعظ الحسنیه و همین بود
حال مامون بعد از سم امام رضا حقیقت اینست که در پرده دوستی ایشان چنان کردند که هیچ دشمنی نکرده و هنوز از داد بیداد
دست بر ندارند تا آنکه مهدی الی الآن ظاهر نمیشود ملکه بیقین میکند که اگر ظاهر شود و حق را ظاهر کند او را هم باز ازان
لطائف الحیل بکشند و قریب بهمین امور دیگر عنقریب آید این کلام که رفته رفته منجر باشهادت شده و هنوز متعلقاتش
بخوف تطویل متروک ماند تعلق داشت بلفظ اقتدای ناس که جناب مومن قدیم و مجتهد جدید نوشتند دگویا از معنی آن
خالی الذهن بودند و شاید که سرب سکری بتقلید کسی اتفاق افتاد که او را معتقدینش بلقمان حکیم تشبیه داده اند کما فی
اساس الاصول ایضا اما قیود دیگر یکجا مجملاً که میباید که قائم بامور است باشد الی آخره پس درینجا اول بجواب اجمالی
اشاره کرده میشود که قیام مسطوره و سیاست و تادیب است و اجرای حدود و حفظ مردم و حدود اسلام و جهاد بدون ظهور
و مساعی مشکور بلکه حکومت نیز چگونه در دائره عالم اسباب با وجود قعود در زوایه یعنی غیبت کری دیگر تواند گنجید
که اگر غور کنی نقیض یکدیگر اند و حد مذکور را ضرورست طرد و عکس یعنی جمع کردن افراد و منع اغیار پس اطلاق امامت
برای امام مطلق که خاتم الائمه ست بایستی از آغاز نه آنکه حالیا هم بعد از هزار سال حالش مثل صفتی است بکمال متعلق
و در عالم مجاز چنانست که اعصر خمر اشتیلش بنداری و آنهم در خواب نه بیداری پس معلوم نیست که دلدار بهیر و تاخاتمه الامر
که منسوب عنه ست درین تجدید یاد داشتند یا نامش را بجهت سلب ظهور بر طاق که داشتند و دست از نیابت بر داشتند
و مثل غاصبین و ظالمین زمانه دم استقلال زدند ؎ با وفا خود نبود در عالم * یا مگر کس درین زمانه نکرد * کس نیاموخت
علم تیر از من * که مرا عاقبت نشانه نکرد * و درین مقام ظرفا توانند گفت که این اعتراض مخصوص بدلدار تنها نیست
زیرا که مجتهدین در بلاد ایران دیگر اند از قدما و متاخرین که این رئیس اصولیه کاسه شان لیسیده و درین تجدید
تقلیدشان گردیده پس حرکت بنده را خواه در احسان فقیر تجویز کنند خواه در اسارت و لیکن بهر حال دلدار خود
درین سیر و سفر تنها نگذاشتم بقول شیخ ؎ دیده سعدی و دل همراه تست * تا به پنداری که تنها میروی * علاوه
اگر ام و نه از تجرید و دیگر متون شروح تتبع کنی قدما هم نوشته اند که امام را قیام بامور است و سیاست و تادیب و اجرای حدود
و جهاد با کفره فجره بر ضرورست و شاید که امام مفقود ملکیت آنعنی از هزار سال معدوم دار و یعنی نزد امامیه پس ایشان
این وصف را هم برای ذات شریفش مرتب کردند و این چنان باشد که یکی بجز آگاهی بود که حدود آنرا انجار بانست بود
و دیگری از بیرون قرض خود را از و میطلبید پس گفت که من در مهم ادای قرض تو میکوشم که موی چند از سر گوسفند
در خارها خواهد پیچید و قتیکه ازین راه دشوار گذار خواهند گذشت پس جمع نموده گلیمی باقم و قرض از قیمتش
ادا کنم و تو اینهمه کوشش من می بینی و تقاضا میکنی بعد ازین نظر تقریر مولوی و آقای مجتهد یعنی قاضی رطل بوق

مباید گفت که از دو حال خالی نیست که معرفت امام برویت خواهد بود یا بتعیین اوصاف خاص و در معرفت تام متفقند و او
اول البته مسدود است چنانچه بارها گذشت پس خبر راه دوم مسلوک نیست و آن هم دو قسم خواهد بود معرفت مبنیات لازمیات
علمای امامیه انچه بعد از تحقیق و تفتیش در کتب کلامیه گفتند و حضرت مجتهد در کتاب حسام قُرمای شاهوار سفتند همانست که
آویزه گوشهای مخاطبین شد و اگر اندک غور کنی البته پی بدان میبری که ذاتیات نسبت بعرضیات رجحانی دارد
ولا شک فیه سیما درین مقام که بر لفظ و معنی آن موجب فرید شان و شوکت امامی است که منصبش از نبوت و رسالت افزون است
چنانچه انهم دران کتاب بجای خود مبسوط و اگر با لاتر ازین میجوئی برای آنکه مومن جالیشی در تجدید مذکور بلوازم ذاتیه را
یاد نموده بیانش نیست که متصل چند نام عبارتش یاد دارم مینویسد که هر نبی را ضرور نیست که بجمیع این مناصب موصوف باشد
لاجرم ضرور افتاد که این امور مذکور از لوازم ذاتیه باشد که از امام انفکاک نیابد تا امام افضل باشد از انبیای متقدمین مگر
از جمیع اولو العزم شان نیز مثل حضرت موسی و عیسی علیهما السلام که فعلیت مدارج شان در کمال وضوح و ظهور دو دریجا کلام در نسبت
که امام مهدی پیدا شده است یا نه فاعتبروا یا اولی الالباب لعلکم تفلحون پس عیانست که خدنام هر امام خصوصاً خاتم الائمه
که بر زبان قلم نایبش یعنی حضرت مومن پاک جالیشی قتاک بی باک جاری گشته و از راه شوخی و دلداری و غنج و دلال
دلیری تو به لفظ نمودند که انجامش بکجا میکشد و دیگران هم بکبری نگورانگی به پیروی شان در افتادند حالانکه بزرگان
گفته اند نرگس از لاف زد از شیوه چشم تو مرنج نگی روند اهل نظر از پی نابینای :: چنانچه حال مقالات دیگران
مثل صاحب منهج السداد و لطائف الرشاد دیده یا شنیده باشی الی غیر ذلک من علمائهم المعتمدین الراسخین اما اگر
تفصیل اجرای حد تام میخواهی باید که بشنیدن این سطور رضا فرمای که سیاست و تادیب هست نیز موقوف بر ظهور است
بلکه تادیب و سیاست الوف مردم و تکوک بنی آدم را لشکری مطیع در کار است که برای تنبیه و تادیب هر جلسه سر گشتن
روانه شود و کار بر بام شریف بسته آید پس تا که رو به پیروی بیارند لشکریان امام و بنال آنها نگذارند جابجا امثال این
امور عظیمه مطابق مذهب شیخ بو علی نیز بر ذمه مجتهد است و ازین بیچاره چه گونه متوقع باشد که یکه تاز میدان تعزیر و تحریر
دجال و تلبیس کمتری مثل او در زمانه موجود شده باشد و در تسویل نفس معدوم النظیر توان نسبت داد در بحار و حق الیقین
و تالیفات دیگر عرق ریزی ها کرده و در محنت اقلام پیکر عنصری خالی نموده و تا بجای او بجای رسیده هر که خواهد در
تالیفات او را یگان یگان بلکه حرف حرف بشمارد اگر جناب امام زمان از حسد و لعین مکاید مجوس و یهود نجات یافتی
ولیاقت و رتق و فتق اقالیم پرداختی و همت برای انتظامش بر گماشتی بلاد ایران که ساکنینش دعوی مزید
ولا داشتند چنانچه از حال سلاطین صفویه ظاهر است چرا ملک شان تباه میشد و نوبت بخرابی و ویرانی بجهت
احاطه مجلسی اصفهانی و شاگردانش میرسید و مصداق طوائف الملوک چرا میشد و بسیاری از ان بدست سنیان
مثل احمد شاه درانی چگونه می آمد بعد ازانکه نادر شاه کشته شد و هو زنه ترکمانان همیشه راه ایرانیان میزنند و اموال
ایشان را تاراج میکنند و صدها مغول را بعقوبت تمام گرفتار کرده ببازارها و کوچها میفروشند بر
ظهور الله خان تخلص منوادر سفر بلاد عجم مصیبتها گذشته روزی او را در مکان بعضی از احباب دیدم و حالش

بی کم و کاست شنیدم و از استماع آن زحمت کشیدم القصه بدست قوم مذکور گرفتار شد و مصیتیش بجای رسید
که در سمرقند و بخارا او را فروختند که و تیزوه ثمن بخش و را هم معدود و دو من بعد او رفته رفته خادم فرزند بعضی از
حکام شد روزی استاد او در دبستان بتعلیم قصاید به چاچ از بیان بلاغت و لطافت کلامش عاجز بود
پس شاعر مذکور بعد از اجازت داد نواسنجی داد تا استلدا شاباش و صد آفرین گفت و طفل را یکدو تازیانه
زد و نفرین و نکوهش کرد که چنین ملا را بغلامی گرفتی و این نواد صحبت رفضه مذهب شان اختیار در هندوستان
کرده بود آخر فقیه بطوریها و اگر بر حکایات و اقعیه اعتمادی تباشد باری به بحار الانوار مجلسی رجوع ملکن و بدانکه امام
منتظر که در تحصیل همه فتو وحدتمام ذات شریف او عین انتظارست و نظر بهر یکی ازان اشد الموت قوا گفته
و نتیجه کشاکشی عم بزرگوار خود که او را خران بی دم جعفر کذاب لقب نهاده اند و جناب مجتهد الزمانی نظر بعض
از وجه یعنی بود نش از نسل و بعد از سماع این لقب نیز که بر رومی بالند گرفتار شده اند این کشاکشی غیر از طلب
دنیوی و انهم بطور موهوم که سرابی بیش نیست امری نبود که سد و عاقل را نباشد کین و پیکار چند دانائی
ستیزه با سکسار چه وان قضیه مکانی است که بوجه میراث مال صاحب الامر بود و چون حمل خاتون نرگس
چنان مخفی بود که شب ولادت امام نرگسی اسم خاتون حکیما پی نبرد تا بظهور امور دیگر چه رسد که این
فرزند امام حسن ثانی و مورد ملائکه آسمانی است پس جعفر موصوف هم بر مال امام حسن عسکری بسبب خوف قابض
شد و هم نشیمن حسینی را در قابو آورد و نعره صفدری و حمله حیدری با وجود غیبت از گل نرگسی دسوسی
در صد زبان بظهور آمد چنانچه کتب شیعه بران گواه است ازان جمله آنکه جعفر مسطور که ند من خمر با اصول
شیعه بود علی رؤس الاشهاد در شب ها بکشتی نشستی و قمار باختی و طنبور نواختی چون دعوی مکان کرد
وانبوهی گرد آمدند و گروهی بر عادت معلوم همراه او شدند پس کرسی مملکت و دار الامامت خاتم الائمه که
در آنوقت از دست رفته بود حدود اسلامیه و بلاد مسلمین و مومنین را چه نام توانی برد المختصر جعفر مزبور
در همه طوفان عیانا دید که شخصی با آلات حربی بر اسپ تیز رفتار سوار است و نگاه در سبوی او میراند باز او
هر چند جست نیافت و مرعوب شد و با اینهمه صفدری و حمله حیدری که در مقابله عم خود کرده بود جنگ صنوابیه در شان
اوست و آن هم برای فایده دنیوی که متاعی بیش نیست ازان سوانح که بر مادر مکرمه و خاتون نرگس گذشت
و لایق تفصیل نیست تغافل برگزید و لیکن بحکم لا نترک کله حرفی ازان مطابق کتب تنقید و بحار و غیره گفته
نقاره زیر گلیم نواخته میشود انشاء الله تعالی تا از محل قصه این هم خواهی دانست که ارتکاب خلاف امیر که جناب
امیر آخر عالم شهود علامه لایمان نهج البلاغه میدانستند و میفرمودند علامة الایمان ایثار کالصدق حیث
یضرک علی الکذب حیث ینفعک هم ازان ریحان و سوسن باغ صدق و صفا ظاهر گردید یعنی فرمود که من
بار دارم و این امام فرزند حیدر کرار صاحب ذو الفقار همه عار و شنار را گوارا کردو مانند جنین رحم پرده
نشین شد و مثل خابیان گوشه گزین گشت و ازین مقام این هم توانی دانست که اگر اهل سنت نیز تسلیم

فرود آرند وگرچنین صدیق مثلا کشریک بیاری در واقعات پزیرند تواند گفت که این امام الانجبین مادر
معظمه خود را چگونه در دست دشمنان خون خوار گذاشت وبرای رهائی مکانی مسلح گردید وچستی وچالاکی بعمل
آورده مر الفقا داز شجاعت او سر موی نکاست حالانکه شجاعت اصحاب در کتاب الله جابجا مذکور است از انجمله
والذین معه اشداء علی الکفار وازان جمله اعزة علی الکافرین وازانجمله ما انتم اشد رهبة فی صدورهم من الله الی غیر ذلک
فیکیف که بنصر جعفر علی ما سبق خاصة آیت اولی در شان کسانی باشد که بعد وفات شریف با کسری وقیصر
جهاد کردند وموجب ترقیات دین وملت شدید وقد سبق کما فی الکافی مفصلا اگر راست پرسی واز قهر
خدا ترسی آن نونهال چمن نصرانیست وگل تازه بوستان قیصریت را غم فراق حسن عسکری علیه السلام
چه کم بود که این همه دواهی جانکاه ومصائب هوش ربا از مزید شور وحیای فرزند امام واقع شد اگر ادنی توجه
بحال چنین مادر مهربان کردی غلامان عباسیه چه مجال داشتندی که خاتون نرگس را که تا نوقت بیرا برنهار
بیار بود گرفتار سازند وان سرو آزاد را بقید وبند اندازند پس حرفی از نوحه خاتون مذکور تواند بود وانچه
در گلستان منقول است ع گر از عهد خردیت یاد آمدی که بیچاره بودی در آغوش من نه تیکردی امروز
بامن وبلکه تو شیرمردی ومن پیرزن هم زین زیاده ترحم تام برای این امام کمال اصول رفضه بیام نتواند شد
که در باره در ودیوار وسقف وکشف چنان شور فرماید ودر واقعه ناموس اکبر چنین بی پروائی بعمل
درآرد لیکن چه تواند کرد که ماده محبت ابن سبا یهودی نه چنان در رگ وپی این طایفه تاثیری کرده که کسی بیان
آن کردن تواند بالخصوص جناب مجتهد را که هنوز براه ورسم ارکان دولت آصفی میروند از خواب غفلتی
بوی پیدا گردانند تا از خمار هر دو چشم فتان آن یهودی شیطان که سحر سامری در طلب داشت علم الهدی کر
نجاتی می یافت رفضه ونظر افتخار بنظم ذو الرمه نمی گشت وعینان قال الله کونا فکانتا فعولان
بالالباب ما تفعل الخمر وافتخار علم الهدی به بیت شاعر بدی چنانچه که دانستی که خدا را از ظلم منزه گردانند
واحتجاج واستدلال بر عدلش نمودند وعقلا چنان ست که خادم یکی از رفضا وتعالی را نجات داده بود
آورده اند که او در سفر بود وماه محرم پیش آمد پس اقامت کرد ویکی را چاکر نمود وتیش تصویر گلی آراسته
یا دو سپرد که هر روز یکی را پیش آورده وخود غائب شود اول روز بر تخت نشست ونیز بدست گرفت و
گفت آن بیارا وصورت نخستین روبرو گذاشت ومخفی شد می شنود که میگوید از تیمای تو دانم که ابوبکر
ستی عمر تو در خدمت حضرت وملازمتش بسر شد تا چه افتاد که حق فاطمه غصب کردی بعد از غیظ شدید
تبر بر سر زده ودرهم شکست روز دوم وسوم صورت فاروق وذی النورین را همین وتیره ریزه ریزه
کرد روز چهارم خادم دانست که مگر صورت معاویه باشد که ناگاه شنید که خطاب با جناب مرتضی میکند
با وجود قلع باب خیبر مانند چنین رحم پرده نشین شدی وچون خانمان در خانه گرسنه وهمه
دین وملت تهه وبالا شد بر خود نه جنبیدی ابر گفت وهم معلوم بکفایت رسانید روز پنجم با تصویر حضرت

بشیر وند بر عتاب عماره کرد که چندی از منافقین را با وصف دانستن چنان نواحی که بر اهل بیت عامت
شدند و خدا همیشه می فرمود و تو در نصب میر کبیر تعلل روا داشتی و صاف نگفتی که بابت خود که خود او امام است پس
از من اطاعت او بکنند تا آنکه دین اسلام متغیر گشت و عمر افضل‌ترین عبادت را که متعه بود حرام
گردانید این همه گفت و بی اندامی نمود در شور و شر شم تحیر خادم از آن یکی بهزار کشید که این صورت کیست
و که باقی ست تا شنید که غیظ و غضب آن لعین یارب العالمین است در عتاب ها می کوشد و در
غیظ و غضب می جوشد و می خواهد که بتبر بزند و تصویر را بشکند که خادم از پس دیوار بر جست
و صورت را در ربود مغل نابلد در عقبش دوید و او در خانه دوستی خزید پرسید این چه حال است
قصه را اعاده کرد و گفت ام و زخام را از این ملعون نجات بخشید گفت لا والله که تو خدا را از این کردند نجات دادی
نزد این حکایت چنان باشد که اهل ظرافت و بعضی از تذکر ها ساخته باشند ولیکن کاملیه از فرق شیعه بذم و طعن
جناب میر علیه السلام چنانچه در کتب مقالات می پردازند و غرابیه و ذبابیه حضرت جبرئیل علیه السلام را
بر ملا لعن میکنند و ذمیه از انها بتشنیعات حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در هر دو جهان روی
خود را سیاه میسازند و حضرات اثنا عشریه آنچه در باره مصحف حضرت زهرا که توسط جبرئیل علیه السلام
اعتقاد دارند که از مذهب غرابیه کمتر ست چنانچه در تالیفات کثیره بر ابراهیم. قطعه خواهی یافت که بمرات ازان (قال تعالی)
زیاده ترست و اگر حکایت بعض معقول در تالیف بنده مگر شود بیدماغی نفرمایند بلکه مطالعه طعن ارام بر نازند
و هر که بتالیقات فقیر بالخصوص این دفتر اگر ادنی تلاش را کار فرماید مطاعن جناب میر معاذ الله بر اهل (اهل)
اهل فضول بعذر خواهد یافت بقیاسات بدیهی که مطاعن خلفا در جنب آن هیچ و نابود است زیرا که
مقدماتش مخدوش نظری و اینهمه بجای خود قوی و بدیهی و قس علی هذا مثالب حضرت زهرا و والد ماجد آن
تیر صلی الله علیه و علیها بر اساس مذهب کفره که استعفا از رسالت حرفی از آنست پس باقی نماند مگر
مطاعن واجب تعالی و هر کتاب کلامی رفضه متضمن آن ست خواه پیر دهقانی نام ام نرگسی و ریحانی
دلیل بر آن ست که اگر خدا بر آن طریق نرود که عقل آن را ساخته و پرداخته هر حکیم او را ملامت گند دان اگر
می زیبد بعد از این به بین که بیشتر افعال الهی مخالفت صریح بقواعد عقلیه دارد انصاف مکن که وقتیکه عذاب
بر تارکین امر معروف و نهی عن المنکر فرود می آمد اطفال و مجانین و حیوانات روی آن زمین را شامل
می باشد کما فی خلاصة المنهج و غیرها پس هر کس برین عدالت که تابعین عدیل اعتقاد آن دارند تاه تاه
فاعتبروا یا اولی الابصار و از متفرعات قاعده این رئیس الحمقا در صوارم دفتر باز کشا که
حرفی از آن این است که قبل انبیا و اوصیا و فرزندان جناب خاتم المرسل و بعضی از صور مستحسن است و آنچه علم الهدی
در غرر و درر میگوید نقیض صریح آن پس لعنت بر آن قوم که پیشوائی او در باره است بو شر من الیهود والنصاری
طرفه تر آنکه گویند که ترک امر معروف و نهی منکر موجب چنین عذاب ست و حضرات ائمه که برای هدایت مبعوث

شدید عهد خود ندیده و دروغ و مختلف گردانیدن شیعه صریحاً گوید کلینی کافی و غیره دوایات که مسلمانی ازین است
که حافظ دارد آه اگر از پی امروز بود فردایی هذا الامور وقعت فی البین فلنرجع الی ماکنا بصدده بالجمله
این ها که شنیدی در باره صاحب الامر خاتم الاوصیاء و خاتون نرگس است که ابا سه مضلین رفضه را
مانند بابیه باغ سیر نمودند و آن مراتب که قبل ازین بار شاره اجمالی اداشد در باب حضرت مرتضی رض
و خاتون قیامت فاطمه زهرا است که رفضه را پیش آمد که از ازل مردم بعد ازیاد کردنش وظیفه لعنة
الله علی زراره و هو شر من الیهود و النصاری موافق مختار کشی سے خوانند و این اشقیا هنوز شادان و
فرحان اند و بر عیوب خانگی خود می بالند و بر و تهابر بدیحیائی خود می بالند و هنوز درین خیالند که این لعنهای
ایمه درباره پیشوایان شیعه سیما افقه الستة عمل بر علوم لدنیه بود چنانچه حضرت خضر کشتی سلیم را شکست
حالانکه اگر کتب اصول به بینی عمل بران حضرات ایمه را کی بایستی کردن که مقام ایمه درجه موسیٰ ع کلیم الله بود و نه
رتبه مصداق علمناه من لدنا علما فلعنة الله علی من مال الی مذهبهم کسیکه حال ایمه او طشت از بام باشد
و به هیچ فردی از افراد امام تحدید مذکور صادق نیامد نایب و قائم مقام او را چه حاجت است دیگر ذاتیات امامت
تلاش کردن زیرا که حاجت وقتی می افتد که صورت اشتراک پدید آید و چنین جوهر ذاتی و هنر سبعی هم
نیاید اکنون براین تمیز او چه احتیاج خواهد بود که دیگر اجزا را باعتبار معنے تلاش کند و راه اطاله بپیماید و بهم
کس و کوشش نماید پس همین قدر کافی بود که امام بر اصول این سیه نامه کسی است که پرده حیا از
روی خود بردارد نعوذ بالله من کفرهم و از امثال انتقامات دیده باشی که صاحب صواعق محرقه و بوارق
موبقه و فضایح الروافض و نهج السلامة خواجه نصیر الدین سید سند نصر الله کابلی فصلی بدین معنے می نویسد
در صواعق المطلب الحادی عشر ان ایمان الروافض لیس بایمان بعد ازین از غلاة شروع کرده
و کیفیات شان برشمرده و چون نوبت بامامیه رسیده اموری از ایشان نقل کرده که از بیانش
عرش عظیم می لرزد و امثال ان کلمات از هیچ مسلمانی سر نزند حتی که رد وحی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بار بار صد و ریافت و هم مجادله و مناقضه که رب العالمین بتاکید یکه مرتدی بران متصور نباشد ارشاد
فرماید که علی را نصب کن و حضرت مفاسدان را بتکرار بر شمرد و چون بزار جا تصریح کردند که وما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی پس ضرور افتاد و ناگزیر شد که رب العالمین را معاذ الله بکذب
ذات خود یقین کردن و مفاسد و مصالح هر دو را در یک ماده مجتمع دانستن الی غیر ذلک مما فصلنا فی هذه
الاوراق ثم لابد من مطالعة تالیفات ابن المعلم سیما کتابه المسمی بالروضة فانک تقول لعدد و بته ان الحارثی
الطرود هو معلم الملکوت و تیره کاتب الحروف این کفریات را نظر بانیمعنی که منشعبت است بانشعابات کثیره
نهایتی نیست و اگر همت ناظرین و سامعین بدین اوراق که بفارسی سلیس نوشتم تعلق کرد بار جات
کتب دیگر نمی ماند انشاء الله تعالی و در امر یکه سیاق سخن بود از حد نام هر امام خصوصاً

صاحب الامر و فصلے که مقوم ماهیت بدست آمد یعنے امام برای رهائی مکانی جمله حیدرے آغاز و
و برای مخلص مادر مکرمه معظمه هرگز نپردازد واین وصفی است که بالاتر از همه باشد وگریه و زاری
و فریاد و بیقراری خاتون نرگس برین امر مبنی بوده است که اگر صد سال بعد از رحلت بگریه حرفی از آن
استغاثه و ندبه نتواند بود و از باب ندبه اوست بدلالت حال انمضمون که سالها بعد از سر من کن نیکون شد
شده باشد و ایضا تا تو یمن مبرّے من بجدا میرسد سبحان الله آن بیچاره در عشق امام حسن عسکری
چه محنتها کشیده و چه بلاها دیده حتی که سلطنت روم را گذاشت و از آن عیش و کامرانیها دست برداشت
و آواره کوه و دشت گردید و به فروختن خود و آنهم بثمن قلیل راضی شد و رفیق یعنے فروشنده خود را
ترسانید اگر تو باین قیمت قلیل مرا بدست وکیل امام نقی نمی فروشی من در هلاک خود میکوشم من بعد
در انتظار معاودت این فرزند سعادتمند چه خاکستر حسرت بر سر خود نه بیخت و شب و روز خوناب از
هر دو چشم بر نریخت که اول رخصت نمیدهند که تفصیلش بگوییم و عرصات آلام و مصائبش را باقدام
اقلام بپوییم که واقعات نگاران محنت اشد الموت را تا مدتی در مقام عیشش که سرداب سر من رای
باشد نقل میکنند ولنعم ما قال بعض الشعراء ع نی مژده وصلی نه پیامی نه حدیثی در کوی تو لبستند مگر باد
صبا نه الغرض مصیبت خاتون نرگس را پایانی نیست که اگر صبر کند و امن از دل صد جا چاک میشود و اگر آه
و فغان بر زبان آرد سبب گرفتاری میگردد و نیز منافقین و منافقات و مزورین رقعات نگار
بازارهای خویش کامیاب اند و او درین پیچ و تاب نقد جان بسلامت نمی برد و نه ازین زندگی که بدتر
سکرات الموت بود نجات می یابد پس بے اختیار در مقام جانگداز هوش بردار شعر مشهور بدین طور
بر زبان خامه میرود ع علی رو سیاه نرگس خاتون تماشا کن که روشن ساخت نور دیده اش
چشم سفیران را یعنے نگارنگی زمانه را ببین که مادر معظمه در فراقش خون بگرید و هر یکی از مشاهیر
آن بهبود و بتوسط سفرا بمدعا رسد و حال آنها عین چنان باشد که خدای عزوجل درباره شان فرماید فلما جاءهم
مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ کما ثبت هذا المضمون فی حق الیقین و متوسطین
هزاران دراهم و دنانیر بگیرند و اهل رقعات مزورات کیسه های خالی را پر کردانند ع کام سفیر داد
از غیبت امام در ماع دین چه بالکل دشمشاد کرده که ای زاده کند و ب نکرد است هیچگاه نمرود
عمل که تو شداد کرده هکاش همه هفت بند کاشی را بحیطه یاد کردمی و هفتا در اغوش در مصیبت خاتون
ریحان ترتیب دادمی تا خوش مصیبت بنگ میشد حاشا و کلا واویلا وا اسفی چون حال برین منوال
است و خوف اطناب در پیش و ملامت لاعنین در پس بنابرین توجه را از دست گذاشتم بلے خیال
اینمعنے بمقتضای اطوار جهانیان بر نگیر خاطر است و آنهم بنوع افسوس و خیر خواهی که اگر خاتون در آن
وقت سلاح می یافت حقا که فوج غلامان خلیفه را که هجوم کرده بودند شکست بلکه رخنه غیبت

عیب فرزند را مثل سد سکندری می بست وهم خود از قید و بندهای سے یاقت و بسیر جابلقا می
پرداخت و بروانگی کوچه گردے و بادیه پیمائی بفرزند نمیداد و میفرمود که بیابان نوردی و کوچه گردی
کار تو نیست بلکه راه و رسم کسانی است که اهل تجرید اند و تعلق آن جهان برید نداین امور از خاتون
نرگس متوقع بود بسبب آنکه توسل جناب فاطمه زهرا کرده بود تا دیدار حضرت امام حسن عسکری بحصول
انجامد که در تب و تاب عشق شب و روز میساخت و می سوخت و سواد برگونه حسرت و افسوس
می اندوخت پس امر شریف فاطمی را در اسلام آوردن برای زیارت امام بروی کار بست و چنانچه
جناب خاتون جنت روز هجوم مهاجرین و انصار که صدها انبوه کردند بقوت هر چه تمام اینهمه را از کشیدن
جناب امیر باز میداشت غلامان خلیفه را مغلوب میگردانید ولیکن از امام با وصف مسلح بودنش هیچ مردانگی
بلکه شمه از حیا صدور نیافت بجهت آنکه او مقلد چنین و پرده نشین بر اصول اتباع ابن سبا لعین بود
کما لا یخفی معذلک هر که درباره امام لفظ بی ولے و مانند آن گوید کافر میگردد و درباره شجاعان و هر اد
علی الکفار و مقاتلین اولے باس شدید که در محاوره قران مجید اهل تهور را گویند و عقل هم بر شجاعت
ایشان گواهی میدهد که بدون دلاورے و دلیرے چگونه هر کافران شدید غلبه کردند و دین زردشت را
از ایران بردند و شام و روم را از ترسایان پرداختند حتشی و نزول معاذ الله هر چه گفته اند بجای خود
تواند بود فاعتبروا یا اولی الالباب و بحمد الله از روزیکه من بعد استقرا کتب شان مثل علل الشیخ [illegible]
و غیره آن این معنی بر آورده ام که در عهد همه ارکان رفضه گنجینه [illegible] جز حضرت امیر کبیر و با این همه
ارکان مذکورین هنوز دین پناه و تهور دستگاه اند بالجمله مجتهد الزمانی بعد ازین
تکان و فشار جامه اش را نجس کرد و حقیقت تار و پود تکلم را این ناپاک پاک
بسوخت و اکنون نتواند که طبل زیر گلیم نواز دهر چند از انتفاخ اضلاع
[illegible] شده باشد که حاجت بدهل هم ندارد و لیکن فراخ حوصلگی او را باید دید که هنوز هر صورت اصلی است
[illegible] امام واجب الاطاعت من جمیع الوجوه پس این دعوی علی روس الناس حقیقةً فریبهای [illegible]
[illegible] را که این تمرن از سابق او را حاصل است که هم حامل سنیانست و هم شکایتے ندارد و وجز [illegible]
[illegible] شد که از مطالعه اصول عیانست که حضرات ائمه فرقیکه درباره نصب امام میانه ناصبیان و شیعیان
[illegible] ندانیست که هر دو امام نصب کردند ولیکن اینها اطاعتش کما ینبغی بجا آوردند و شیعیان
[illegible] اطاعت نکردند و ازینجا هم مثل سابق نصب شیعیان لشمول عنایات الٰهی هویدا تواند شد اگر دل بسته
[illegible] وجه در معنی ناصبیت باشند کما لا یخفی علی من رای الکتب الکلامیه من الطرفین و عبارت حدیث
[illegible] از اصول معتبره شان که درین [illegible] جانسوز و حکایت غم اندوز این است علی بن محمد عن سهل بن زیاد
عن ابراهیم بن محمد الهمدانی عن محمد بن عبیده قال قال لی ابو الحسن علیه السلام یا محمد انتم اشد تقیة [illegible]

الی الجریبه قال قلت قلدنا و قلدوا فقال لم اسلک عن هذا فلم یکن عندی جواب اکثر من الجواب الاول فقال

ابو الحسن ان المرجیه نصبت رجلا لم تفرض طاعته و قلدوه و انهم نصبتم رجلا و فرضتم طاعته ثم لم تقلدوه فهم اشد منکم

تقلیدا و ازین حدیث فواید بسیار بر می آید از انجمله انیهم که اطلاق مرجیه بر اهل سنت هم کرده اند باینمعنی که جناب

مرتضوی را بعد از اصحاب ثلثه امام میدانند و متاخر میگردانند و این اصطلاح از خواستن غرره در ثمانین

واضح میشود و شکی نیست که چون کتب مارا جمع کنی تقدیم شیخین در احادیث و تاخیر جناب امیر علیه السلام معلوم

میشود بلکه از مجمع البیان طبرسی هم واضح است که شیخین در خلافت مقدم اند پس عیان شد که لفظ

مرجیه هر چند فرقه اطلاق نموده اند بعضی موافقین سنت و بعضی مخالفین آن و قدان العصارم قد نبه

والجواب قد یکتبو فلا تغفل و از انجمله آنکه از فرضیم طاعته صاف صاف بر آمد آنچه قالع اصول بلکه اصل الاصول شیعی است

یعنی هم نصب ایشان و هم افتراض اطاعت با وجود عدم اطاعت همه ازین بدکیشان و کفی به حدا شاعظیا و عجبا بلا ایمانا یعدان

خلاصه حدیث بدین دقیقه هم پی توانی برد که آن قوم مورد ملامت و لوم همین است که امام را برای خود برا نمیکنند

و کلام او را از نهار خصوصا وقت استعمال سیف و نصال نشنیدند و دعوی فرید ولای اهلبیت بر آسمان رسانیدند

و وقت تلاقی عسکرین نتوانستند بر زمین قایم شدن تا آنکه امیر المومنین خلیفه اول ایشان تمنا داشت که ایشان را

باصحاب معاویه بدل سازد و در امتثال این تمنا بلاغت سحبانی کوتاه و از بیان خیانت های سان که دل

جگر تیر لیف را خون ساختند عذر خواه حقیقت انیست که اگر نه قدمای اهلسنت یعنی شیعه مخلصین همراه جناب مرتضوی

می بودند این شیعه بی وفا هزار بار قصد خونریزی آنجناب و ماتم آن عالی قباب کرده بودند و این هم خواستند که قید کرده

بدست معاویه سپارند و تشیع محدث رو با تهار رسانند و هیچ ملکی را بدست حق پرست او باقی نگذارند

چنانچه بعد از نیهم ازین جنس چیزها می آمد و با عتراف جهابذه قوم هویدا این جور و جفا در حق ایمه هدی

می باشد اگرچه این بلیه از ابرسه هو حضرات به عین ولا محمول دارند و دست از شرم و حیا بر دارند کما لا یخفی انشاء الله

تعالی من بعد در مهمانی مسافر کربلا آنچه مهیا کردند و در قتل و شهادت ائمه متاخرین بر روی کار آوردند

کما اشرنا موجب تسوید وجوه شان در دنیا و آخرت بیحیایی علمای قوم ملاحظه کردنیست که انیهمه تقریبات

بر نگوهش و نفرین قوم ملعون می بینند و منور فرمطاعن اهلبیت اظهار مهاجرین و انصار و تابعین

اخیار میشویند و هر چه از خرافات در قلوب شان به هواجس شیاطین خطور میکند بی خوف و هراس میگویند

و هر گاه درین تقریرات بمغز سخن مغالیط کشمیری چندان عیان گشته که حاجتی به بیان ندا شتند

پس تقریرات او در طبقات رفضه که فضایح شان کالنار و طشت از بام

علی الاعلام است کرنا داشتند به الریح فی یوم عاصف والحمد الله علی ذلک

حمد اکثیرا و آنچه جناب امیر از شیعیان اعراق که در لشکر بودند و من

وجه هم رو با طاعت نمی آوردند و در نهج البلاغت مروی گشته و چنان است

از آنحضرت آدم تا جناب خاتم کسی چنین زرنا بی از هیچ ستمگاری بدین هیئت مجموعی نکرده باشد تا
بحدیکه هر که از ائمه مختفی میشد وصیت میکرد که هرگز بر حرمت و حکایت این منافقان گوش
نباید نهاد و از صواعق و تحفه در عربی و فارسی بروایات شیعه ابن سبا یهودی کالشمس فی کبد السماست
و العجب که همه ائمه بر اظهار زبانی مجتهد فانی بجمیع وجوه مثل رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
واجب الاطاعت و مفترض الطاعت باشند و علما و اتقیای این دودمان عالیشان از ان
بزرگان تخلف نمایند پس ثابت شد انچه اهل حق گفته اند که کسی در اهل بیت مثل حضرت معصوم
و مفترض الطاعت و قس علی هذا در اصحاب نبوده و هر کسی که بمرتبه اجتهاد رسیده در تقلید دیگری
نکوشیده و بحث تخلفات شان قبل ازین از کتب معتبره شیعیان بعنوانی گذشته که حاجت باعادهٔ
آن باقی نگذاشته اما اقامت حدود و تعزیرات پس ایراد ان بتجدید مسطور در وقاحت مجتهد
از آن هم زیاده تر هست زیرا که در جمیع کتب اصول که شمایل و خواص امام مفقود را یاد کرده اند
مثل بحار و تراجم آن و دیگر تصانیف جهابذه رافضیان مثل شیخ بحارنی و شیخ طوسی نوشته اند
که چون مهدی ایشان بمدینه منوره گذر کند اول دار و گیر او بر جده ماجده و بزرگانش باشد
با وجودیکه اکابر شیعه بانی مبانی محدثات ابن سبا چون انکار بداهت درینمقام نتوانستند کرد در
حق ایشان گفته اند الممسکون بنابر الشریعة پس جز شیخ نجدی و عبد الله بن سبا یهودی
هیچ کسی که مدعی حدود و تعزیر بر ایشان نتواند شد معهذا حق تعالی در کتاب مجید فرمود انچه دلالت
بر ان قطعا دارد که اگر ایمان بمبدء و معاد دارند باید که بر رافت و محبت نظر ندارند پس ظاهر شد که
اگر امام ترک حدی نماید بعد از ثبوت مخل امامت او ست پس رسول خدا با وصف یافتن
سبب حد اگر ترک حد نموده باشد در باب صدیقه معاذ الله بسبب عشق و عاشقی با وجوه دیگر
درجه رسالت کجا باقی میماند مثل مشهور است ع چو کفر از کعبه خیزد کجا ماند مسلمانی ؛ پس ضرور
بود بطور وصیت میفرمود ه یا علی اول این کار بکن که مصداق اِلَّا یَخَافُوْنَ لَوْمَۃَ لَائِمٍ هستی
و حقا که انجناب وقت تظلم یهود فدک از کسی پروا نکرده و سرزنش فدک جدا که کرد انیست حال
سید اوصیا و شیخین مکرمین برای طرفداری دختران خویش گاهی بر نخاستند بلکه در مجمع البیان
طبرسی و دیگر تفاسیر معتمده روافض موجود است که وقت شکر رنجیها در امور خانگی بتادیب
و تنبیه می پرداختند و جنبه داری حضرت را زنهار نمیگذاشتند و چگونه معین و مددگار حضرت
نباشند که امید وار سلطنت ازین جهات می بودند پس ضرور شد اطاعت شریف بر مذهب
شیعه که صاحب مجمع البیان نیز همی نویسد و مجالی ندارد که در ان گفتگو کند که اگر رسول خدا
حایل نمیشد میانه فاروق و دخترش ام المومنین حفصه او دختر خود را بجرد تعریض کشته بود

الغرض چون خاطرداری خلل اندازد در ایمان دیگران در رسالت وختم آن بطریق اولی معاذ الله ولیکن این امور با کسی توان گفت که رسالت را با وجود مخالفتها با حضرت رب العالمین ودست بر داشتن از ان چنانچه بار بار دانستی نشانی بر اصول او یابند واز تالیفات معلم ابن معلم که درحقیقت معلم ملکوت بوده وعلانیه حکم بوضع اخبار موید محدثات رفض کرده کما ذکره صاحب الصواعق لزوم انکار رسالت واز تالیف دیگر اکابر رفضه اثرے از آثار وضع وافترا ببین در حدیث طویلی که امام حسنؑ در معامله بیع وشرای ناقه همراه امیرالمومنین قبل از جنگ بدر بود واین مجتهد حکم بصحت آن مینماید از طعن الرمح تامعو مانزعوی ذلک البناء فکاهم مشرکون فی وضع الاخبار والحاکم لصحتها هذا الحمار وهرگاه استعفا از رسالت بدین شد وبعد بوقوع او آمده روایات روضه جاری شقیے هم دلالت بران دارد ودر مجلسے امام سیزده هم بدعی آن در تالیفات خودش باشد وتفسیر صافی نیز نص در آن بود پس چنانچه خلافت جناب امیر بی حقیقت وبے معنی باشد کما نص علیه الرجل بوق فی المجالس متبعا لعلم الروی فقس علی هذا حال الرسالة بروایت استاده رئیس الاشقیا معذلک عشق وعاشقی در نماده خود جنون ست که بار سالت ممتنع الاجتماع است وهو الظاهر عند العقلا تکمیل المقام وتتمیم المرام بدان علمک الله تعالے که جناب مومن جالسے اگر کافی کلینی را بمطالعه خویش سے آورد وباب نادر را از مجلد اصولش که از نوادر روزگار مبین فضائل ومعرفت خواص وآثار امام است وسرمایه افتخار در کتب ایشان دیده باشے که برین نوادر پیشتر حواله سے کنند یعنی حضرت امام رضا که در افادات خویش حالت منتظره باقی نگذاشته بیان انواع اوصاف از ذاتیات وضروریات امام بکمال اهتمام پرداخته میکشاید هیچ حاجتی نبود که تجدید سعی بردارد بلکه همه اصل وزر بر گردن راوی می افتاد مختصرش را بایستی نقل کردن بروایت ابو محمد قاسم بن العلا قال کنا مع الرضا بمرو فاجتمعنا فی الجامع یوم الجمعة فی بدء مقدمنا فاداروا امر الامامة وذکروا کثرة اختلاف الناس فیها فدخلت علی سیدی فاعلمته خوض الناس فیه فتبسم ثم قال یا عبد العزیز جهل القوم وخدعوا عن آرائهم اویانهم ان الله عز وجل لم یقبض نبیه صلے الله علیه وآله حتی اکمل له الدین وانزل علیه القران فیه تبیان کل شئ بین فیه الحلال والحرام والحدود والاحکام وجمیع ما یحتاج الیه الناس کلا فقال عز وجل ما فرطنا فی الکتاب من شئ وانزل فی حجة الوداع وهی فی آخر عمره ﴿اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِیْ وَرَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا﴾ وامر الامامة من تمام الدین ولم یمض حتے بین لامته معالم دینهم واوضح سبیلهم وترکهم علی قصد سبیل الحق واقام لهم علیا علما واماما وما ترک شیا یحتاج الیه الامة الا بینه فمن زعم ان الله عز وجل لم یکمل دینه فقد رد کتاب الله ومن رد کتاب الله فهو کافر هل تعرفون قدر الامامة ومحلها من الامة فیجوز فیها اختیارهم

ان الامامة اجل قدرا واعظم شانا واعلی مکانا وامنع جانبا وابعد غورا من ان یبلغها الناس
بعقولهم او ینالوها بارائهم او یقیموا اماما باختیارهم ان الامامة خص الله بها ابراهیم الخلیل بعد
النبوة لاحاجة الی الافکار فانها خیط الانسان بل الحیوان قالت نملة و قد رأیت انتظام امر
الی غیر ذلک فکیف اذا خبر النبیؐ والخلة مرتبة ثالثة وفضیلة شرفه بها واشاد بها ذکره
فقال اِنِّیْ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا فقال الخلیلؑ سرورا بها وَمِنْ ذُرِّیَّتِیْ قال الله تبارک
وتعالی لَا یَنَالُ عَهْدِی الظّٰلِمِیْنَ فابطلت هذه الآیة امامة کل ظالم الی یوم القیامة وصارت
فی الصفوة ثم اکرمه الله تعالی بان جعلها فی ذریة اهل الصفوة والطهارة فقال وَوَهَبْنَا لَهٗ
اِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ نَافِلَةً وَکُلًّا جَعَلْنَا صٰلِحِیْنَ وَجَعَلْنٰهُمْ اَئِمَّةً یَّهْدُوْنَ بِاَمْرِنَا وَاَوْحَیْنَا اِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرٰتِ
وَاِقَامَ الصَّلٰوةِ وَاِیْتَاءَ الزَّکٰوةِ وَکَانُوْا لَنَا عٰبِدِیْنَ فلم تزل فی ذریته یرثها بعض عن بعض
قرنا فقرنا حتی ورثها الله عز وجل النبی فقال جل وتعالی اِنَّ اَوْلَی النَّاسِ بِاِبْرٰهِیْمَ لَلَّذِیْنَ
اتَّبَعُوْهُ وَهٰذَا النَّبِیُّ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَاللّٰهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِیْنَ فکانت له خاصة فقلدها
علیا بامر الله عز وجل علی رسم ما فرض الله فصارت فی ذریته الاصفیاء الَّذِیْنَ اٰتَاهُمُ اللّٰهُ الْعِلْمَ
وَالْاِیْمَانَ بقوله جل وعلا وَقَالَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ وَالْاِیْمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِیْ کِتٰبِ اللّٰهِ اِلٰی یَوْمِ الْبَعْثِ فهی فی
ولد علی خاصة الی یوم القیمة اذ لا نبی بعد محمدؐ فمن این یختار هؤلاء الجهال ان الامامة هی منزلة
الانبیاء وارث الاوصیاء ان الامامة خلافة الله وخلافة الرسول ومقام امیر المومنینؑ ومیراث
الحسنؑ والحسینؑ ان الامامة زمام الدین ونظام المسلمین وصلاح الدنیا وعز المسلمین ان الامامة
اس الاسلام النامی وفرعه السامی بالامام تمام الصلوة والزکوة والصیام والحج والجهاد وتوفیر الفیء
والصدقات وامضاء الحدود والاحکام ومنع الثغور والاطراف الامام یحل حلال الله ویحرم حرام الله
ویقیم حدود الله ویذب عن دین الله ویدعوا الی سبیل الله بالحکمة والموعظة والحجة البالغة الامام کالشمس
الطالعة المجللة بنورها للعالم وهی فی الافق بحیث لا تنالها الایدی والابصار الامام البدر المنیر
والسراج الزاهر والنور الساطع والنجم الهادی فی غیاهب الدجی واجواز البلدان والقفار ولجج
البحار الامام الماء العذب علی الظماء والدال علی الهدی والمنجی من الردی الامام النار علی
الیفاع الحار لمن اصطلی به والدلیل فی المهالک من فارقه فهالک الامام السحاب الماطر والغیث
الهاطل والشمس المضیئة والسماء الظلیلة والارض البسیطة والعین الغزیرة والغدیر والروضة الامام الامین
الرفیق والوالد الشفیق والاخ الشقیق والام البرة بالولد الصغیر ومفزع العباد فی الداهیة النآد الامام
امین الله فی خلقه وحجته علی عباده وخلیفته فی بلاده والداعی الی الله والذاب عن حرم الله الامام
المطهر عن الذنوب المبرا من العیوب المخصوص بالعلم الموسوم بالحلم نظام الدین وعز المسلمین وغیظ
المنافقین

المنافقين و بوار الكافرين الامام واحد دهره لا يدانيه احد ولا يعادله عالم ولا يوجد له بدل ولا له
مثل ولا نظير مخصوص بالفضل كله من غير طلب منه له ولا اكتساب بل اختصاص من المفضل الوهاب
فمن ذا الذي يبلغ معرفة الامام او يمكنه اختياره هيهات هيهات ضلت العقول وتاهت الحلوم وحارت
الالباب وحسرت العيون وتصاغرت العظماء وتحيرت الحكماء وتقاصرت الحلماء وحصرت الخطباء وجهلت
الالباء وكلت الشعراء وعجزت الادباء وعييت البلغاء عن وصف شان من شانه او فضيلة من
فضائله واقرت بالعجز والتقصير وكيف يوصف بكله او ينعت بكنهه او يفهم شيء من امره او يوجد من يقوم مقامه
ويغني غناه لا كيف وانى وهو بحيث النجم من يد المتناولين ووصف الواصفين فاين الاختيار من هذا واين
العقول عن هذا واين يوجد مثل هذا اتظنون ان ذلك يوجد في غير آل الرسول محمد صلوات الله عليه كذبتهم
والله انفسهم ومنتهم الاباطيل فارتقوا مرتقا صعبا دحضا تزل عنه الى الحضيض اقدامهم راموا اقامة الامام
بعقول حائرة بائرة ناقصة وآراء مضلة فلم يزدادوا الا بعدا وقال الصفواني في حديثه قاتلهم الله انى يؤفكون
ثم اجتمعا في الرواية ولقد راموا صعبا وقالوا افكا وضلوا ضلالا بعيدا ووقعوا في الحيرة اذ تركوا الامام عن بصيرة و
زين لهم الشيطان اعمالهم فصدهم عن السبيل وكانوا مستبصرين رغبوا عن اختيار الله رجع الى النبي صحيت واوحى واستغني
معاذ الله واحزام المومنين بان الله اخبار الشيخين بعدي ثم امر آل العباس ان يكسوا ليس لنا الدعوى في الامامة
فعل للملائكة اجاطوا امين في المجلس يوم افادة الرضا فجعلوا على الابصارهم واسماء غشاوة كما حبس جبريل غشاوة مدى
العمد بقيعة حيث لم تطلع في اي ال صلوا على اخباره النبي وهي ارادت الصلوة فكيف اخبار جبريل بالفعل اشتغل
وانما قال الله تعالى ارايت الذي ينهى عبدا اذا صلى واختيار رسوله اختيار ابقراره ينادي بهم وربك يخلق ما يشاء ويختار ما
كان لهم الخيرة من امرهم سبحان الله وتعالى عما يشركون وقال عز وجل وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله
امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم الاية وقال ما لكم كيف تحكمون ام لكم كتاب فيه تدرسون ان لكم فيه لما تخيرون ام لكم
ايمان بالغة الى يوم القيمة ان لكم لما تحكمون سلهم ايهم بذلك زعيم ام لهم شركاء فلياتوا بشركائهم ان كانوا صادقين وقال عز وجل
افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها ام طبع الله على قلوبهم فهم لا يفقهون ام قالوا سمعنا وهم لا يسمعون
ان شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون ولو علم الله فيهم خيرا لاسمعهم ولو اسمعهم لتولوا وهم معرضون
ام قالوا سمعنا وعصينا بل هو فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم فكيف لهم باختيار الامام والامام عالم لا يجهل وراع لا ينكل معدن القدس والطهارة
والزهادة والعلم والعبادة مخصوص بدعوة الرسول ونسل المطهرة البتول لا مغمز فيه في نسب ولا يدانيه ذو حسب في البيت من قريش
والذروة من هاشم والعترة من الرسول والرضا من الله عز وجل شرف الاشراف والفرع من عبد مناف نامي العلم كامل الحلم
مضطلع بالامامة عالم بالسياسة مفروض الطاعة قائم بامر الله عز وجل ناصح لعباد الله عز وجل
حافظ لدين الله ان الانبياء والائمة يوفقهم الله ويؤتيهم من مخزون علمه فوق علم اهل زمانهم في قوله جل و
تعالى افمن يهدي الى الحق احق ان يتبع امن لا يهدي الا ان يهدى فما لكم كيف تحكمون وقوله تبارك وتعالى

ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا وقوله فی طالوت ان الله اصطفاه علیکم وزاده بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی
ملکه من یشاء والله واسع علیم وقال لنبیه صلی الله علیه وآله وسلم انزل علیک الکتاب والحکمة وعلمک ما لم تکن تعلم وکان
فضل الله علیک عظیما وقال فی الائمة من اهل بیت نبیه وعترته وذریته ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من
فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما فمنهم من آمن به ومنهم من صد عنه وکفی بجهنم سعیرا

وان العبد اذا اختاره الله عز وجل لامور عباده شرح صدره لذلک واودع قلبه ینابیع الحکمة والهمه العلم الهاما

فلم یعی بعده بجواب ولا یحیر فیه عن الصواب فهو معصوم مؤید موفق مسدد قد امن من الخطاء والزلل و
والعثار یخصه الله بذلک لیکون حجته علی عباده وشاهده علی خلقه وذلک

فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم فهل یقدرون علی مثل هذا فیختارونه او یکون مختارهم
بهذه الصفة فیقدمونه تعدوا وبیت الله الحق ونبذوا کتاب الله وراء ظهورهم کانهم لا یعلمون
وفی کتاب الله الهدی والشفا فنبذوه واتبعوا اهواءهم فذمهم الله ومقتهم واتعسهم فقال جل وتعالی
ومن اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین فقال فتعسا لهم
واضل اعمالهم وقال کبر مقتا عند الله وعند الذین آمنوا کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار وصلی الله علی
محمد وآله وسلم تسلیما کثیرا حاصل این روایت آنکه عبد العزیز بن مسلم میگوید که همراه حضرت امام رضا در شهر مرو
بودیم دگر وا مدیم در مسجد جامع روز جمعه در آغاز ورود آن دیار پس مسئله امامت دائر شد و اختلاف
مردم در آن من حاضر شدم و امام را خبر دادم تبسم فرمود و گفت ای عبد العزیز قوم علم ندارند و عقول خود را
در امور دینی دخل داده اند حق تعالی وفات نداد پیغمبر خود را تا دین او را کامل نگردانید و نازل کرد قرآن
که بیان هر چیز بجز وی در آنست حلال وحرام را بیان نمود و ظاهر ساخت حدود و احکام را و شرح کرد
اموری را که مردم محتاج بر آن بودند ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی هر چیز را چنانچه باید درین
کتاب بیان نمودیم و در حج اخیر که عمر شریف باخر رسیده بود فرود آورد این آیت را الیوم اکملت
لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا راقم الحروف گوید که در بسم الله حدیث
اشکالے ست بسیار قوی وعویص که مقتدایان طایفه رافضه خبیثه نتوانند از آن راه فرار جستن
بلکه نقد جان ازین معرکه بسلامت بردن و بیانش مفصلا درین اوراق متعذر می نماید پس بحر محیط
را بکوزه گنجانم و از رشحات آن متعطش را سیراب گردانم که علمای طائفه سیه کار خلافا للائمة الاطهار
زعم این معنی دارند که حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از تکمیل دین و بیان هر شیء کما ینبغی در کتاب مبین
و شرح آن در احادیث خواسته بود که چنان کاغذی بنویسد که گاهی در بعثت سه سال اتفاق
نیفتاد و همان آن نسخه تریاق مجرب رافع ضلال را از امت مرحومه همراه خویش برد و بمنع فاروق از آن
ممنوع شد و از تبلیغ همین امر که در وجوبش بر اصول این طائفه شکی نباشد و رنه بمحنت قرطاس

پاره پاره شود دست بر واست چنانچه روز غدیر مستغنی شد پس در حقیقت طعن قرطاس دلیل
استغنای رسالت است مستلزم کفر قوم محدود یوم چه نسبت این امور بجناب ختمی مآب البته
عین کفر می باشد لاریب فیه و انگاه در روز وفات چنانچه از طعن الرماح تحقیق عادل و منصف
مجتهد فانی وزمانی که حالش از سابق معلوم گشته یعنی فاضل مداینی بوضوح می انجامد که در
همان روز جمهور بر خاستن اصحاب حضرت بگلگشت جنت خرامیده حالانکه بعد از نزول عصمت
آیه وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ که در غدیر اتفاق افتاد تقیه نزد مجتهدین مذکور زنهار جائز
نتواند بود پس اگرچه قبل از آن تقیه عمر شریف بسر کردند ما از رسالت باقی نماند یا خاتمه آنجناب
چه جای امامت که متفرع بر آنست دهویدیه جدا والحمد لله که با تقیه نبود باعتراف طائفه
فاضل وقت طلب قرطاس مکرر امامت مرتضوی و تبلیغ آن که موقوف علیه ایمان باشد
البته واجب تر بود که اگر آن را بیان بعمر باید بمقتضای فما بلغت رسالته رسالت کجا ماند
پس نعیت ناصبین و شتابی منکرین را دخلی نتواند شد یا وندارے که کفار قریش خصوصاً ابوجهل و ابولهب
حضرت را سنگسار کردند کما فی مجمع البیان و هرگز آنجناب در تبلیغ رسالت قصوری و فتوری نفرمود سبحان الله
چنین پیغمبر بالغرض از منع فاروق ممتنع تواند شد این خیالست و محال است و جنون + الغرض چون
رفضه اعتقاد دارند و بزبان معترف اند بعدم بیان ورد کردند قرآن مجید را بنص امام کافر شدند مذهب
البحار او باز بتلخیص روایت راوی مذکور متوجه باید شد که حضرت سفر آخرت اختیار نکرد مگر بیان فرمود
برای امت خود نشانهای دین و واضح گردانید راه مستقیم و نصب کرد امیر کبیر را علم امام
را احتیاج نگذاشت راقم گوید که قطع نظر از آنکه جناب پیغمبر در معرکه غدیر بعد از مامور شدن بنصب
امیر مفاسد خلافتش بیان کرد از جهت کفر و ارتداد و غیره چگونه بطیب خاطر امیر را علم گردانید
این امور روشن را طفلان هم می دانند تا بجوانان و پیران چه رسد این هم ادعای است خالی از دلیل
بلکه مخالف احادیث که مهاجرین و انصار مصداق قوله تعالی تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتّٰى باوجودیکه اهل لسان
بودند بعد از حدیث موالات در آن مجمع عظیم گفتگو کردند که برابر آن هیچ مجمع نیست که آیا وجوب محبت مراد است
یا امامت و باز محتاج بیان شدند کما فی البحار و غیره من الاسفار اینست حال اجله اصحاب
پس چه گمان دارے بدان قوافل که رخصت شدند بطرق بیوت خود افتادند و در حقیقت بیان
هذا احادیث که موته آن از ارکان اربعه امامیه در تفسیر استاد کلینی مرد لیست نظر باول وارد
قیاس است زیرا که منطوق احادیث نزد فریقین کتاب الله ثقل اکبر است کما فی التفسیر المذکور پس
باید که همه تابع کتاب باشند و اگر در حدیث موالی امامت مراد باشد توان گفت که رسول خدا امام
جمیع انبیا بوده جناب مرتضوی پس صدق ورابسته در نمیعنی اجماعا کجا و اگر گوئے وقتی که حضرت

تحریر آن خواست در صفت آن لن یضلوا بعده نزد فریقین مرویست پس معلوم شد که رفع ضلالت
نشد گوئیم قطع نظر از آنکه مشترک الورود است کما اشرنا جوابش در هر کتاب فن موجود که ضلال عام است
ترک واجب باشد یا غیر آن و امر دنیوی باشد یا اخروی قال الله تعالی ووجدک ضالا فهدی
و چگونه بعد از تکمیل دین و ملت توهم باید کرد که واجب باقی ماند معاذ الله چنانچه بحدیث امام در نیست
که در کتاب الله است و ان بعض امام کفر است بلی بر رفضه اشکالی عظیم است که گویند ترک امر علی
که واجب تر بود کما لا یخفی بار خدایا اگر مقلدین دجال اعور گویند که رسول خدا بعد از انکه جناب امیر
کفن شریف را محکم در گرفت و تجربه یکی داد تا بدنیا رجوع فرمود و جمیع مشکلات مشکلکشا را حل نمود نسخه
تریاق چگونه بر طاق ماند و لیکن چون اینهمه حال مفصلات در خلوت بود و غیر از جناب امیر که علوم ابداع
زمان قدیم داشت آن نسخه عزیز الوجود را که تواند یافت و دفعش بر ظاهر است که حضرت رضا فرمود که گمان تقلبی ضلالت
برد قرآن و موجب کفر است پس هرچه حضرت را تحریر آن در قرطاس مقصود بود ده هم
اظهار آن جناب امیر چگونه آنرا مخفی گذاشته باشد بعد ازین راوی حکایت کرد که هر که گمان
کند که خدا دین حضرت را کامل نگردانید او رد کرد کتاب الله را و هر که رد کند انرا کافر است بنده هیچ
انفاذ دانستی که آن قوم روافض اند که گویند طبیب روحانی تریاق فاروق را بمنع فاروق همراه خود
بجنت برد و هرگز حضرت نتوانست وصیت را نوشتن و مریضان امت را عنایت کردن و استفاده آن
از ین تعبیرات بوضوح پیوست که بحسنا کتاب الله اعتقاد هر مسلم بر ضروریست و هر که آن را
رد میکند بمخالفت ائمه هدی می نماید و نقد دین و ایمان را درین معرکه از دست می بازد
و گر هر دو جان خود را رسوای سازد و حال فاروق برهمه واضح است که جان و مال خود براه
در تکمیل دینی فدا ساخته و عمر عزیز خود را در صحبت رسول خدا بسر کرده و کتب رفضه مثل فقه
الرضا هم واضح است که رفقا و ندما و تلامذه اش بدرجه اجتهاد رسیدند فکیف که کثرت علم
بعلم برادرش بحدیث افتند و ادذکر احادیث نبوی پر ظاهر است و نمونه فضائل شان اگر میخواهی
بکتاب اکتفا رجوع بغیر ما امامیه از منقولات قرآنی پس مجمع البیان و بحرین هر دو مقتضی اشتراک است بینها
و بینهم مع ان معاینتها لا العدد و لا الحصی علی اصولهم حتی ان لکل لفظ سبعین المعانی المعانی
کافی تالیفاتنا علاوه غیر از مهدی که هنوز برای او در هر شب قدر معانی قرآن مجید مجدداً وارد
می شود حقیقة کسی دعوی جامعیت معانی آن از ائمه هدی بر اصول رفضه نتواند کرد کما ثبت فی محله
من تالیفاتنا و لا حاجة الی ذکره کما مرت الیه الاشاره بینهما و درین مقام که بحث قرطاس آمد
و لفظ حسبنا بر زبان رفت و از ینجا هم بایجاز عیان شد که این اعتقاد بارشاد امام نرگس
را پر ضرور است و هر که خلاف آن اعتقاد کند کافر است اخباری باشد یا اصولی

ختم معانی قرآن مجید بر امام نرگسی علی المشهور ده امر تقریبی ست و تحقیق بر اصول امامیه مثل کتاب الغیبه در خاتمه اش از امام
صادق آنکه بعد از قایم یازده مهدی دیگر از اولاد حضرت امام حسین عهد سند و نزد اکثری از محدثین با اصلی ندارد و اگر
کسی گفته محققین اینرا تضعیف کرده اند و بقاعده عدم خلو ارض از امام نزد در حقیقت مقتضی صحت آن احادیث ست لیکن
معلوم نیست که تراخیر ایشان نیز معامله شب قدر خواهد شد کما هو ظاهر بیانه و تفصیل هذه المباحث فی صولة الحیدریة علی
المجوس القدریة حیح و بازی مجتهد در کتاب طعن الرماح دید نیست و تاویلات او را میزان عقل سنجیده نیست که نزد اهل خرد
هیچ وزنی ندارد بمقتضای قول او تعالی فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا و با وجودیکه مستدل بود نش بر کفر و فسق فاروق
که تمامی بیلنی اقرار کرد در تنزیهه و غیره که او بسایر شریعت غرا متمسک بود چه حملات جا دیده و این همه نبنا
که علامه تفتازانی چه فرموده که باب تاویلات بر جانبین مفتوح ست اگر اهل خلاف بر آن
قادر آیند ما نیز قدرت بر تضعیف آن داریم چنانچه از حواشی فقیر که بر طعن الرماح جا بجا نوشته ام و در حقیقت
کتابیت مبسوط هر کسی تواند دانست که مغالیط او را اگر بدایتی نیست که خرافاتش را نهایتی نیست
باز راوی گفت که امام فرمود که بعد شناختن مرتبه امامت امت را در آن مدخل ماند شان امامت ارفع از آن
که دریابند مردم بعقول خود کسی را نبشانند باختیار خویش حق تعالی برگزید امامت را برای خلیل
خود که إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا و او از غایت سرور عرض نمود وَمِنْ ذُرِّيَّتِي جواب داد لَا يَنَالُ
عَهْدِي الظَّالِمِينَ پس امامت هر ظالم تا قیامت باطل شد و نماند امامت مگر در اهل صفوت و صفا
که فرمود حق تعالی وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ
بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ و همیشه
در این دودمان ماند تا نوبت بحضرت رسید که إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ
آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ پس برای حضرت بود خاصة و آنجناب قلاده اش بگردن جناب امیر انداخت
بامر الهی بر عادت و رسم سابق پس در آن اصفیا ماند که علم و ایمان ایشان را دادند که الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ پس در اولاد امیر کبیر بود خاصة زیرا که رسالت ختم شد
و بعد حضرت کسی برسم رسالت نیاید فقیر بعد تنزل و تسلیم میگوید که این امور با چه ضرر تواند رسانید که سخن در
نبوت و رسالت بود کما فی تفاسیر الفریقین و کیست از اهل سنت که تواند گفت که امت را دخل ست
در نبی گردانیدن شخصی بر فرش زمین و فرود آوردن وحی از عرش برین و نیز در ساباطیکه از تصورش پر
روح الامین میسوزد و غیر از صاحب رتبه فروره و حارثه سزه در او تمانیتی علم الروی و طوسی امام اعظم
الکیست که این که یک شب تاب سرا عند الصبح بیفروزد الغرض درینجا امری دیگر ست یعنی رسالت و شاید
که جناب امیر را با اصول رفضه التباس رو داد تا محول فرمود خلافت خویش را در بیعت خود و بعد ذو النورین
بر بیعت بدرینین کما ینبغی نمود چه پس امام رضا اگر بر حکایت راوی خبث بلغزد عجبی نباشد لیکن عجب

واضح میشود که قرآن اهلبیت دال بر رسالت جناب امیر است که وقت مهدی ظاهر شود و ظهور رسالت
و بطلان ختم رسالت حضرت بشیر و نذیر حرفی است از نسخهٔ اهل بیت که سوره امام حسن و حسین است
چون آن نسخه کامل جلوه ظهور یابد باید دید که الوهیت حضرت رب العالمین ماند یا نه تا به ثبوت نبوت ائمه
از انبیا چه رسد گویا همین است معنے کلمات غیر من و برادرش در چند سے از اجرا که بجواب ایضاح
لطافة المقال نوشته‌ایم که حاصلش اینست که مذهب امامیه مخلوط خواهد ماند همیشه و خلوص و محو متنش نخواهد شد
الا وقت ظهور مهدی راقم الحروف مینویسد که ازین آیت قرآن دانسته شد که حکم صاحب تحفه که امامیه
منزله یهود و حلالیه اند عجیبے نیست زیرا که حق تعالے از کفار یکه دم از اعتقاد محبت حضرت خلیل میزدند
و معتبر نداشته ما نیز همین حکم درباره این شیاطین نمودیم که همه کید در یاست معبودان شان
روز قیامت انکار خواهند کرد که ما کے گفتیم تا پرستید فلا تعقل بخلاف امامیه که سفیان باطاعت
رسول خدا صلے الله علیه وسلم بعد تحریر شریف که آن تو یکم فا او که نا فلکذا میگویند که مهاجرین و انصار و مانند ایشان
در اختیار کردنش دخلے ندارند بالجمله در امامت اولی اگر دخلی هست برای انبیا است که تو اهند
رو وحی کردن و گفتن بر اصول رفضه که قبول نداریم این رسالت را چنانچه نمونه ان از کتب
لطایف کبیره علی طاق النزیه الکثیره گذشت پس انبیا علیهم السلام بر اصول این کفره فجره کافر
شوند واویلاه و امصیبتاه اللهم العن من یجور کذا لعنا وبیلا و قتلهم تقتیلا و ازین قرآن مجید
بجا بجا ظاهر است که اگر انبیا بلکه سید ایشان خلاف احکم الحاکمین ورزد عذاب روز
عظیم بران مرتب است وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ
الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ الغرض راوی حدیث که پیر نابالغ
بود و هنوز از آنست که هر سے را اصطلاحی داده اند یکے را بجای دیگری گرفته
و از مضامین راسخه ضمیمه خود حدیث را پرساخته شروط امامت نزد علمای اهل اسلام
حریت و ذکورت و اجتهاد و عدالت و مانند آن هست چنانچه در رساله قدیمه
بدلایل مبسوط هست و شروط امامت که افضل از همه مدارج بشری باشد و خواص امام
را حدی نبود چنانچه نمونه آن مے آید و کیست که استیعاب ان تواند کرد که خود علمای کبار
در رسایل منفرده آورده اند و بعضے را از شروط که کتابے اند بران شامل بکمال
ایشان مثل حله هزاران دراهم و انگشتری که حصول شام و نمیتوانم شود کافی الرفعة
و غیرها من المناقب المرتضویه در عین رکوع بسایل بخشیدن مطابق مثل مشهور
نره گذاشته در بحر حیرت فرو رفته اند چون باعتراف راوی ادراکش از عقول
نتواند شد عجبے نیست که مقوله حضرات ملایکه مقربین درین باب چنان باشد که

ے اگر یک موی برتر پرم ٭ فروغ تجلی بسوزد پرم ٭ پس پیر نابالغ مذکور هنوز در تفرقه
بر دو اصطلاح حواس خویش را مانند دست و پای خود گم کرده اما پایه علم پس بقول
بزرگان ے توان شناخت بیک لحظه از شمایل مرد ٭ که تا کجاش رسیدست پایگاه علوم
حکایت چندی از طلبه در مذاکره آغاز کاینه بحث همیکردند شخصی عمامه بند بارتبه بلند میان ایشان
بود کسی پرسید که در همه کتابهای فن دیدیم که لام جار میباشد بسبب چیست یعنی
با وصف لام منصوب است پس منکری کرد باز سر بر داشت و گفت این اعتراض
خطای محض است زیراکه مجرور و منصوب از صفات لفظ است نه معنی پس معنی چگونه
مجرور شود الغرض از مراد اهل حل و عقد علما و مشایخ اند که حال مختار خود
را نیک میدانند و ازین جهت بود که جناب مصطفی تفویض خلافت خود را
بر اجتماع بد رهین موقوف نمود کامر نقلا عن کتبهم بلی ادراک عصمت و آگاه از ولادت
تا موت کاری است پس مشکل پس از بد رهین بالیستی سوال کردن عصمت مذکوره را
که چگونه دانستند و بعد از انکه جناب امیر تماشای عجیب دیدند در وقتیکه بر سر منابر
شتمها بر جناب سیده معاذ الله کردند و تازیانها زدند و پهلوها شکستند تا انکه قتلها عمدا
علل شیخ المشایخ رفض و تذکرة الائمه موجود و نزارنالی جناب سیده از دست مرتضای
شیعه از رهین باسمار سید ثاکرتاً ن جنین رحم الی اخرها فی حق الیقین اما مرتبه عصمت موصوفه مثل کوه او ند
بود لا بحر که العواصف ثم این کانت المعجزات و النصوص علی ما یدعیه الخصوص و درین چه
شک که ظالمین را مرتبه امامت چگونه تواند رسید فکیف که در امانت حضرت خیانت کنند
و جان و ناموس بضعه سید النبیین را نگاه ندارند و آن جناب چنانچه این زار نالی در دنیا
فرمود و همچنان دفتر شکایت پیش حضرت در عالم برزخ اسباط باز کشاید برین قدر چه موقوف
که روز رستخیز مخاصمت روبروی پروردگار فرماید و اوراق روزنامچه همه ناجد
یگان یگان باز نماید کما سیأتی الکتاب المذکور و درین مقام نظر بفهم
عوام طلبه سوالی ست جواب طلب که اصحاب بزرگی علل الشرایع و تذکرة الائمه را دیده بود
که بعد صد و هزار سال از صدر اول تخمیناً در تالیف رآمده و جوابش انکه کلام دران روایات و احادیث
نه در خصوص تالیف صدوق و غیر او دیر ظاهر است که معانی آن احادیث ایمه از جناب امیر باب مدینه علم
ایمه از و فرا گرفتند و او از جناب رسالتماب چنانچه اصحاب العزم هر جا که این شبهه عوام رو دهد همین تقریر کافی
باز راقم اوراق بخطاب اوی نابالغ میگوید که مقام نبوت و جای ملک و سلطنت در بنی اسرائیل جداجد
باز در اهل بیت محمدی صلی الله علیه و علیهم بر مثل مشهور در این بزرگان جمع شد. الاندرة

وبالالفصال وعیرب الٰہی نخواست کہ کسی برزبان تواند آورد کہ حضرت صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم دنیاطلبی بود کہ در عاقبت کار سلطنت را در خانہ دختر خود قرار داد چنانچہ
غیرت مذکور نخواست کہ پیغمبر او در طفلی بمکتبے نشیند وعلم وادب اموزد کہ امروز راوے
ردت لیش خاصۂ حضرت را درین حدیث پایمال نمود واللہ شدید الحال وانشاء اللہ تعالیٰ قصہ
کتب شیعہ بعض ایمہ کہ باقر العلوم وکالشمس بین النجوم باشند عنقریب می آید لجروی
این طایفہ ناهنجار باید دید کہ یکے را از اسباط نبوی تمامے مراتب بالاستیعاب بخشند
واولاد دیگیر را ازعلم ہم وایمان محروم گردانند وعدلیہ عدلیہ برآن تفاخر کنند
آن ہذا لشئے عجاب فیکیف کہ حضرت رسالت یقیناً بداند تقرر
خلافت شیخین حتما وبابطال آن بکوشد چنانچہ در مجمع البیان
وبحار است بترتیب وخلاف قرآن مجید بعمل آرد کان آیت در سورۂ
ہود باشد وہیوہ ہو نبی بدان نبرو ند کہ یا اِبْرٰهِيْمُ اَعْرِضْ عَنْ هٰذَا اِنَّهٗ قَدْ جَآءَ اَمْرُ رَبِّكَ وَاِنَّهُمْ
اٰتِيْهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُوْدٍ واگر قرآن مجید لایق استدلال نباشد درنہج الحق واحقاق فضول
المهمی مفقود کہ مخالفت نبی با امر آلٰہی غیر ممکن وغیر موجود وانچہ راوی دربارہ حضرت
وجناب امیر لفظ خاصہ بوتیرہ بانہ الاشتراک آوردہ مگر فرق انیست کہ اول را بدیہی
دانست واقامت دلیلی بران نتوانستہ بخلاف ثانی لحرفہ دلیلی ہست کہ بوی استلزام
سم دران نیست بلکہ ربطے ندارد زیرا کہ ختم رسالت را چہ مرکہ ان امر مخصوص باشد بجناب امیرع
واولاد امجاد کما اشرنا حالانکہ غایۃ ما فی الباب فی قد الک الحساب اتباع حضرت خلیل بود کہ تا
رسول خدا ومومنین امت مرحومہ شریک بودند چنانچہ اِنَّ اَوْلَى النَّاسِ بِاِبْرٰهِيْمَ لَلَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُ وَهٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا الخ امیقمر باید وچندانکہ
برایان مرتضوے او نزد شیعہ مخلصین قایم است برائے خلفائے متقدمین نیز بلکہ بطریق اولے کہ
بیان شان باعتراف جناب امیرع وحضرت امام صادق ع بتصدیق دل واقرار زبان در
مسند ذکر اصول مشتمل کوہ الوند ست بخلاف جناب امیرع کہ بالمسار طائفہ فاحشہ فقط بضیعہ کما
حقق مرقوم ولو حضرت خلیل را فقط اصحاب ثلثہ متبع شدند کہ کسے از ایشان تقیہ نمود چنانچہ آنجناب و
دیگر جسیم مرد پس باید کہ ہرچہار عنصر دین جاہل آن باشند نہ فقط جناب امیرع کہ اولاد طیباتش
وفرزندان حضرت رسالت بودہ اند وحال قلادہ برہمہ کس از کتب معتمدہ رفضہ طشت ازبام کہ
بعد از روحے داستعفاء از رسالت کہ عین کفر ست معاذ اللہ بر اصول اہل کفر ونفاق اتفاق
افتاد واگر از خوف مالک الملک حکمے بر سبیل ابہام بر زبان رفت در حدیث موالات بار عند الوفات
فارغ خطے از آل عبا بر روے کار آمد چنانچہ ثقۃ الاسلام رفضہ در کافی بیان نمود ما عبرد ایادی والا بعاد

پس افتخار را وے رئیس الاسرار بعار بلکہ اختیار ما بعد ازین راوے خیال
کہ مقدمہ امامت وریاست خیلے آسان است بلکہ این امر در سایر حیوانات ہم معا
است چنانچہ می آید و حضرت بارہا فرمود لو بویع الخلیفتان فاقتلوا الاخر کائنا من کان حتے عا
حجۃ الایمان رفضہ بعد از توبہ کردن از تسنن در سر العالمین آوردہ و ہم چنین ا
افادات رضویہ کہ در علل است توان فہمید و ازین کتاب یعنی لبند ظاہر است
کہ افادہ مذکور رضوی از قبیل دلیل تمانع است و ظاہر کتاب سنت موافق آن
اقتصاد ہمین است کہ امامت از اصول نیست زیرا کہ دال بر ان است کہ غیر
عارف امام نیز بجنت خواہد رفت و بعد از دخول جنت خروج بسوے غد
کجا است اگرچہ علم او وے ہوسی پذ و ولغزشی خورد مبدل شد باز بندہ
را در ما بعد ہم نظر ست کہ ان امر معلوم در اولاد امیر کبیر بود خا
زیرا کہ رسالت ختم شد و بعد حضرت رسول مقبول کسے برسم رسالت
الخ پس میگوئیم آمدم بر انکار نبوت بعد از حضرت رسالت کہ رفضہ از
تقیہ و نفاق و بسبب خوف اہل حق نتوانند کہ مکنون ضمایر خبیث ذخائر خود
بدون ظہور مہدی عاری شرح دہند و خصایص مذہب خویش را
وصراحت بر زبان آرند چنانچہ از افادات مزین و برادران صوری و
اوبست این معنے بمشام اہل فراست مے رسد کہ ان بدون دولت
از زمان امکان بر تر نیست چنانچہ نمونہ آن در زمان بعینہ پس وقت
مذہب البتہ غیر از فضلات ابن سبا و قاذورات دجال دیگر محوصت
وصراحت چہ خواہد بود پس بدانکہ بعض نصوص قرآن اصحاب کرام خ
دلالت دارد بجمان رفضہ بر رسالت جناب مرتضوے در تالیفات
بدلایل دیدہ باشے جائیکہ آیت کریمہ ذکر کردہ ام الا من ارتضی من
رسول در فضایل مرتضوی از کتب شان و معلوم نیست کہ گروہ
بچہ حیلہا قلوب اصحاب را کہ اہل لسان بودند بر آن آوردند تا
رسالت را برای جناب امیر در نسخہ خویش باسے گزاشتند یا خود
ساختند کہ سحر سامری و طلسمات حکمار شک بران می برد خو
غضب کہ بہ امامت ان جناب ہمہ آفتہار وداد چنانچہ حضرت اندیشہ
شب و روز میداشت و تقریبا ستعفا مہد میفرمود پس برای ذکر رسالت

بدون لطائف حیل تن بر ضا در داوند که در جواب دعا محصور بودنش در روایات
جناب مرتضوی بهمین مقدار بمقابله اهل نصیب و عداوت اهل بیت سید انبیا خصوصاً ریحان
آنجناب کفایت میکند کهای کاش بر فهم این طایفه بعد از نیت راوی حقوق اهلبیت
طاهرین خصوصاً هر دو گوشواره عرش عظیم استقامت میورزیدند و گرد
تلونات نمیگردیدند و لیکن مشکل این است که استقامت هم درین خصوص از دست
ایشان رفت بلکه سراسر عداوت قلوب قاسیه ایشان پدید آمد چه حسن مجتبی را
با وصف شرف اولیت در ذریت طاهرا از اولاد خاص و سبع سنابل حضرت
زهرا علیها التحیة و الثنا اخراج کردند چنانچه از شرح جامع الزیارات
بوضوح میپیوندد و پر ظاهر است که بر آوردن امام حسن از ولد معصومه
فاطمه و داخل کردن در فرزندان دلبند مرتضوی هیچ معنی ندارد و تکییف
که امامت بالکلیه از نسل آن جناب مسلوب گردد و بعد از ملاحظه این قسم امور که
رساله منفرده کافل آن نتواند شد و ضیق وقت و قصور همت سامعین
و ناظرین از تفصیل آن عایق است کسی از عقلا بر دعوی قلیلی از ولای اهلبیت سید انبیا
گوش نمیدهد چه جای مزید و الا اثنیت حال نسخه صحابه به مزعوم رفضه مجملا
رسالت جناب امیر از ان بر می آید اکنون از قرآن اهلبیت یعنی سورة النورین باید شنید
در کتب شیعه مثل تذکرة الائمه و غیر آن موجود و اهل نقل مقالات عالم نیز در کتب خویش مثل
دبستان مذاهب حکایت میکنند و منقول ایران از علما و اتقیا جز از آن میدهند
و هزار انکس تلاوت ان بحکم کل جدید لذیذ می پردازند و افتخار بر ان میکنند که
در دی جامعین قران مجید به ثبوت رسید و ان آیت این است که وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ حُكْمَهُ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ وَجَعَلْنَا لَكَ مِنْهُمْ وَصِيًّا لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ
و چون درین آیت لفظ من المرسلین را بیان الذین من قبلک گردانیدند
پس معلوم شد که وصی حضرت از گروه مقدسه مرسلین بود و آن جز حضرت امیر
بر کسی نتواند شد زیرا که در اصول شیعه بدلایل بیشمار ائمه عابیان کرده اند
از انجمله آنکه هر نبی را وصی بوده اند در زندگی شخصی دیگر و بعد از وفات
شخصی دیگر و حضرت سید انبیا را یکی خواهد بود هم در حیات و هم بعد الممات و ان جز جناب
امیر باجماع شیعه دیگری نیست پس عیان شد بدین آیت بطلان ختم رسالت و بوی تناسخ
هم از ان بدماغ اهل عقل میرسد که جناب امیر قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله

وسلم بریم رسالت مبعوث گشته بود اکنون باوصف رسالت مثل حضرت ابراهیم بدرجهٔ امامت
هم رسید پس ترقی حضرت امیر نظر بمذهب شیعه چنانچه در حسام رئیس المومنین است نیز ثابت
شد و اگر این وصایت مجرد از رسالت باشد البته عزل رسول لازم آید و ذلک
باطل باظهار هم فی باب الامامه فحصل المطلوب ببین مفتریان راکه چه دواهی و مصائب
بر حضرات ایمه هدی برانگیختند که اگرچه سوره امامین رسالت را برای پدر بزرگوار ایشان
اثبات کردولیکن ختم رسالت را از جد امجد شان سلب نمودو نیز سفاهت علمای شیعه را
حدی نماند زیراکه در کتب کلامیه طراز این تقریرات بستند که از نسخه قران اصحاب
کرام امامت امیر المومنین از صد تا آیت ثابت میشود و شیخ حلی که علامه این کرده و امام
ثانی این قوم باطل پژوه است قریب صد آیت رامثبت امامت فقط در نهج الحق قرار
داده بی انکه آیتی از یه آیات گرندی بکسی از بزرگان حضرت امام حسن و حسین صلی الله علیه
و علیهما برساند پس شور شوری وینی نکی علمای رفضه باید دید و هم مثل هندی باید شنید
که او لٹا چور کتوال کو ڈانڈی که خود آیات قرانی را بجیا کیت و افترا نسج کنند والحق
راه زد و قرار مید هند و مبین خرافات و کفریات ایشان است انچه در ترجمه کشمیری نقال
از کافی آورده و دیگران بغیر آن که امام صادق منع کرد کس را که آیتی از آیات
قران اهل بیت طاهرین خوانده و فرمود بخوان مبین قرآن را که اصحاب جمع کردند
مردم تلاوت مے نمایند و قرآن اهل بیت در صندوق خواهد بود تا دولت مهدی
کسانیکه سورة الولیت و سورة النورین و سورة الاوصیا را باهتمام تمام از خطاطین
نویسانیدند و مثل کتاب المختوم مذهب و مطلا گردانیدند و در معارضه قران اصحاب
کرام تلاوت میکنند البته از دین جعفری بهره ندارند بلکه در مخالفت آنجناب
و ایمه متقدمین گرفتار و ملعون اند که قرانیکه تا منسوخ التلاوت است از معمول
التلاوت گردانیدند فکفروا انفسهم من حیث لایشعرون لاجرم افتخار رفض
فجار عین عار و شمار خواهد بود و الحمد لله که رفضه بهر طرف که فرار میکنند
بعن و بیل دنبال نمیگذارد و اگر رمقی از ایمان ایشان را حاصل میشد یا این
کفریات نمیگردیدند و بعنایت ایزدی درجه بحثیکه مهاجرین و انصار
رسول المختار رطعن گردند لوازم آن برای نفوس خبثة الیشان ظهور یافت انجا
ع نام نیک رفتگان ضایع مکن ؛ تا بماند نام نیکت یادگار ؛ و ازین جا
عیان شد که راوی مطرود هر چه از خرافات مضمر داشته بر نام امام

برلبته ابواب ضلالت برروی شیعیان کشاده معهذا احتمال تقیه چنانکه قبل ازین
ارشاره از تصریحات شیعه رفته هنوز باقی زیرا که بطلب مامون که تشیع او را
جناب رئیس المومنین در صوارم ثابت کرده اند میروند پس اگر از انتهای راه
رعایت ان کرده امامت را مثل نبوت و رسالت بلکه الوهیت سازند چه عجب و کدام
استبعاد پس ازینجا نیز پیری و نابالغی راوی معلوم توان کرد که بسبب بلاوت کثرت پی بحقیقت نبرده
و جابجا پیش پا خورده بعد ازین راوی غاوی نتیجه که از کلام برآورده انیست که این جهله را
چگونه اختیاری باشد در امامت که امامت منزلت انبیا و میراث ائمه هست و خلافت خدا و
رسول و مقام حضرت امیر و ارث امام حسن و حسین و نیز امامت زمام دین و انتظام مسلمین و صلاح
دنیا و علیه مومنین و بنیاد اسلام نامی و فرع سامی هست و بجهت امام نماز بکمال میرسد و هم زکوة و روزه و حج و
جهاد و زیادت مال و صدقات جاری کردن حدود و احکام و منع دشمنان از انتقامهاییکه از اندیشه اجتماع شان باشد
نگاه داشتن و کنارهای بلاد اسلام امام بیان میکنند حلال و حرام خدا را و اقامت حدود می فرماید و
دفع دشمنان مے کند از دین خدا و دعوت مینماید براه پروردگار بحکمت و موعظت نیک حجت
کامل باز کمترین انام گوید که امام بخیال راوی اختیار امامت را از جهلا اهل امامت بالمره برداشت شاید
چنان در خیال راوی رسوخ یافته باشد انچه امروز رفضه بر زبان دارند بتقلید مجتهد و مستقتان
امت هر کرا از میانه خود بیعت کند بدرجه امامت میرسد و شروطیکه در کتب کلامیه مبین است از ان
غفلت تامه ورزند پس ضرور او فتاد بجده ترا بیانش کردن در بصارة العین و این کتاب
از کتب معتبره نشان دادن چنانچه دیدهی و دانستی و این امریست راجع بجنایت و هم
تکذیب امام الائمه در قولش انما الشوری الخ موقوف داشتن خلافت خود وقتیکه بیعت بدرستین
ال بو جمع شدند و چنانچه بازے آید انشاء الله تعالے و شان امام ازان ارفع است اگرچه باب
تقیه خیلی وسیع باشد حتی که از شیعه شیخ الطائفه یعنی شیخ مفید هم دریغ نتوانکرد چنانچه نمونه ای مباحث خود
با عزاف معلم الملکوت حارثی بهرحال انشاء الله تعالی خواهی دانست راوی از امام نقل کرد که
جهال چه مجال دارند که اختیاری در امامت پیدا کنند و اگر بر سر انصاف بودی دانستی که مذهب
اهلسنت انیست که اهل حل و عقد یعنی علما و اتقیا دخلی دارند نه جهال و فساق و ازینجاست که جناب
امیر در مبادی و وسط خلافت خود این امر را بمهاجرین و انصار شاگردان و ندمای حضرت سر
کائنات راجع فرمود ایشان را جاهل دانستن تکذیب جناب مرتضوی است معاذ الله من ذلک
و این امر چند بار بایجاز و اجمال گذشته باز اگر فراموش گشته بتقریر مجدد دو مجتهد را
باید گوش فرا داشتن که اگر از کتب اهل سنت میخواهد پس بکتب ایشان که در هر اقلیم مانند آفتاب بسنت مشتهر

مشکوة شریف رجوع بکند که حضرت فرمود اگر ابو بکر را امیر گردانید لایق آن ست و علی هذا القیاس عمر و علی
و لا ارئکم فاعلین یعنی اجماع بر خلافتش نخواهد شد چنانچه بر خلافت آن هر دو وجود جناب امیر
این حدیث و امثالش که باختیار اصحاب در خلافت وارد اند بعد شهادت ذو النورین
محول نمود خلافت خود را مبعث بر اهل پدر از مهاجرین و انصار و هر چند دیگران احرار
ورزیده بودند بعد قتل ذی النورین دست حق پرست هرگز دراز نه نمود پس اگر تنصیص از
کتاب و سنت در باده خلافت ضرور بودی و امر امامت محصور در نصوص و معجزات گشتی این تحویل
چرا بمیان آمدی پس این امر ثالث نص مرتضوی که در کشف الغمه هم مذکور هست و حال
جلالت مولفش از مختصرات هم مثل تشیید مجتهد و اضح از کجا پیدا است تا آنکه عادل
و منصف این پدر و پسر در شرح نهج البلاغت مجبورانه گفت که مذهب امامیه بملاحظه آن از پا در آمد
پس معلوم شد که چون اهل حل و عقد یکی را از جماعت اهل استحقاق برگزینند انهم طریق انعقاد
امامت هست و العجب که معجزه هم دران وقت ضروری که بعضی میخواستند که خلافت بسوی عبد الله
ابن عمر باز گردد و بر طاق ماند علاوه آنکه حضرت پیغمبر فرموده مرتین در رسایل نقل نموده که چون
لشکر بسوی روم بیان میرفت حضرت فرموده در مرتبه سوم اگر فلانکس شهید شود المفوج هر کس
را لایق داند امیر سازند و بر نهاد من احادیث امر مذکور چون افتاب البعه النهار است و شب و وزر
صدر اول بوقوع آمده هست و جبلت انسانی ست که یکی را برای سرداری میانه خویش برمیدارند
بلکه در حیوانات هم دیده و شنیده باشی و از سردار نحل در قران مجید حکایت هست و حال کمش در انتظام
معاش شنیده و رسته بیند که مهمات را رئیس ایشان سرانجام میدهد و دیگران اطاعتش را لازم میدانند
مگر گروه رفضه که هرچند یکی را از امیه نصیب کنند باعتقاد خود مگر حاشا که اطاعت نمایند چنانچه بنصوص
امام الائمه و اولاد امجادش وانهم بر روایت ثقة الاسلام شان دانستی و چگونه اطاعت از
ایشان مشاهده کنی که ذو الوجهینی بر ایشان ختم شد پس چنانچه نزد امام رازی شاید در
اربعین عقل رفضه برابر ادراک مورچه نمیرسد نزد فقیر برابر مگس هم نیست فقد ضعف
الطالب و المطلوب هرگاه امامت خلافت خدا و رسول اوست پس البته باید
که امام گاهی تقیه نکند چنانچه حضرت صلی الله علیه و سلم با تهمه جفاها که از کفار برداشته گاهے
دروغ نگفته بخلاف امام بلا فصل که مدة العمر هم ادای نماز پس مرتدین الی غیر ذلک
سمة او بوده باظهار صاحب جامع الاخبار تا شهادت خویش مظهر کفر مانده و کتمان ایمان نموده
امامی بودن امامت عزت دین و مسلمین پس کسے را از اهل حق دران کلامی نیست ولیکن بهانهٔ افضل
سیرت درامیخا خلافت بنصوص صریحه ایمه مینمایند بعین که جناب بلال بوق امامیه در دیباچه مجالس انچه تحقیق فرموده

بعد از انکه در اوصاف جناب مرتضوی خاتمه حدیث مشهور وان امرتم علیاو لا ار یکم فاعلین زیب رقم نموده مختصر
این ست اما بعد بر ضمایر صافیه ارباب عرفان پوشیده نخواهد ماند که از زمان خلافت حضرت علیه مرتضویه علیه الصلوة
والتحیه تا ظهور دولت ابدیه سلاطین صفویه موسویه انار الله برهانهم الجلیه در میان شیعه علیه بلیه تقیه اشتداد تمام داشت
و مدار ظهور و بروز بر اصول و فروع فاجره علما و فقهای اشاعره و معتزله بود و چون علمای شیعه بعلت تمادی استیلای
سحاب شقاوت و شقاق همواره در زاویه تقیه متواری بوده اند و خود را شافعی یا حنفی می نموده اند الخ و آنچه در اوصاف
امام مذکور از حفظ و حمایت حوزه اسلام و مسلمین راوی غاوی سطری چند آورده جوابش عنقریب گذشته و این همه
ابواب را کفایت کرده و العاقل یکفیه الاشاره و الغافل لا یجدیه الف العبارة اما حال عبادات خمسه پس انتظام
آن از ایمه ناگفته به دل نمیخواهد که هر جا تفصیل آن نمایم که خود حضرات معصومین در احادیث کافی ارشاد
فرموده اند که نماز و رتبای نواصب برد و برابر است که امام الائمه اقتدا در ان زیاده تر فرموده و حضرت امام صادق
با وصف ممنوع بودن از ان عمر خود را در وظیفه هم بسر می کردند یعنی سب جناب امیر شنیده و ست ناصبی می بوسیدند
کما فی کفایة المومنین و غیرها معاذ الله انیست حال معراج المومنین که اگر قبول شود امید طاعت دیگر باشد و الا
فلا تا بعبادات باقیه چه گفته آید و حرام و حلال را بیان کردن ایا از علما صادر نمی شود پس کجا باب الاشتراک و کجا
باب الامتیاز و شاید که جهت مجموعی مراد باشد اگرچه خلاف ظاهر است و درین فصل اگر غور کنی بیشتر امر ثانی مذکور شده پس بلاغت
آن دید نیست و بالآخر شارحین کافی درین خصوص عاجز گشته بار معلوم را بر گردن راویان گذاشته اند که فقیه
مراعات ادب آغاز و انجام این باب را بهمین وتیره ادا کرده که دروغ بر گردن راوی غاوی کما لا یخفی علی الماهر
الحاذق و انا بنجا که در اصول رفضه بجای خود ثابت شده که امام احکام شریعت را نسخ تواند کرد مناسب بود این
مضمون نه آن کما عرفت آنفا و حال اقامت حدود و غیر آن قبل ازین بطور نمونه و انتهی فلا عاده موجب للاطالة
و لیکن درین مقام اگر اشارتی بمعنی جمله اخیر حدیث ان امرتم کنم خوبست که جناب قاضی رطل بوق آغازش را که استحقاق
شیخین معظمین مقدم بود حذف کردند و ندانستند که مقتضای عطف چیست و این هم از آن بوضوح گرائید چون
حضرت حال خلافت هر یک میدانستند بر اصول امامیه در نصب مرتضوی باب تعلل و تسویف میکشادند تا بالآخر
مفاسد بر ملا فرمودند و این حدیث مستغنی شدند و خاتمه آن بر حدیث کلینی آنکه فا غنظر کامل نوشانیدند که غرضی
بران متصور نباشد بالجمله تعیین حاضرین از نظر فقیر نگذشته نه زبانی از اساتذه شنیده که کیها بودند
و لیکن احتمال قویست که سائلین و مخاطبین بنی امیه باشند و مویدانست که مهاجرین و انصار بالحاح و اصرار
بیعت با آنجناب کردند و خلیفه ساختند بعد از شهادت ذی النورین و بنی امیه رضا نبودند اگرچه علما این حدیث را تمام
حکایت کرده اند چنانچه در کتب کلامیه مذکور است و الله اعلم بما ذا فع من التقات النقیین پس تواند بود
که لفظ مذکور اشاره باشد بانچه بنی امیه در آغاز خلافت و اجتماع ورثه عثمان در ملک شام بجهت
شهادت شنیعه مشهوره که ذکرش جا بجا در تواریخ و شروح اخبار وارد است پیش آمد یعنی که آنها طرف مقابل شدند

و ازین معنی که حضور نبی امیه را وقت ارشاد حدیث مجوز ست وجه عدم ذکر ذی النورین ثم توان فهمید که هر قوم میخواهد
که خلیفه از ما باشد و حال بلغا بر ناظرین علم بلاغت خود معلوم همگنان ست که مقتضای حال و مقام را در تفصیل و
اجمال رعایت می فرمایند چنانچه خاوبین آیات بینات و احادیث سرور کائنات انمیدانند از انیکه نور دیده اند و علمای
رفضه هم در احادیث خویش خوب میدانند چنانچه در تهذیب استبصار شرح احتمالات شب و روز می آید از انجا که استعفای جناب
رسالتمآب بر زبان قلم آمد و از دیر بار در خاطر بود که مومن جالبسی در حسام با ملاحظه استعفای حضرت موسی نهیق
شهیق آغاز کرده چه جای استعفای حضرت سید انبیا و حضرات ائمه هدی که در کتب شیعه بیش از بیش موجود حتی
عوام طلبه الکارش نتوانند کرد و لیکن جناب مجتهد که مدتها زیر مشق مغول مانده و بر مسند اجتهاد نشسته اند هر چه
فرمایند بجاست که گویند مغلی جاهل از مفتی پرسید مادر زن زن می شود گفت زینهار گفت من بارها کردم و تو
میگوئی زینهار الغرض چون نوشتن عبارت حسام و فهمیدنش موقوف بر عبارت علامه دهلوی قدس سره العزیز
است پس اولا نقلش بر می دارم که عقیده هشتم آنکه هیچ نبی از رسالت استعفا ننموده و از ادای احکام عذر نیاورده
و همین است مذهب اهلسنت اما امامیه گویند که بعض اولو العزم از رسولان استعفا از رسالت و تعلل و مدافعت پیش
آورده و عذرها بیان کرده از انجمله حضرت موسی علیه السلام است که چون او را حق تعالی بلا واسطه کسی خود ما
فرمود و ارشاد نمود که ائت القوم الظالمین قوم فرعون در جواب گفت که مرا ازین کار معاف دار زیرا که
من می ترسم از انکه مرا بدروغ نسبت کنند و از قیل و قال دل تنگ شوم نیز زبان من بسبب لکنتی که دارد تقریر
گوتاهی می کند و نیز من تقصیر دار ان قومم و یکی را از انها کشته ام مبادا مرا در عوض او بکشند پس هارون را
که برادر من ست رسالت داده و مرا معاف دار و این مضمون را از آیات قرانی بر می آرند و از کلام الهی می فهمند
حالانکه استعفا از رسالت متضمن رد وحی است و مستلزم عدم انقیاد لامر الله و انبیا ازین معصوم اند و در
آیات قرانی ایشان را جای تمسک نیست بلکه همان آیات عند التامل ایشان را الزام میدهند زیرا که این کلام
اصلا از حضرت موسی در قران مجید منقول نیست که مرا ازین کار معاف دار و عوض من هارون را رسالت ده اینهم
خویش فهمی این فرقه نافهم ست آری خوف از تکذیب قوم فرعون و از انکه قتل کنند پیش از ادای رسالت
و دل تنگی و کوتاه زبانی خود بیان کرده اند لیکن نه بنا بر استعفا و تعلل بلکه برای طلب عون بر امتثال امر
و تمهید عذر در طلب معین و این خود حجت قبول ست مشابه آنکه بادشاه شخصی را بر مهمی معین سازد و ان شخص
قلت رفقای خود و کثرت اعدا و شوکت آنها بیان نماید با ضعف حال خود از جهت مال و منال مذکور کند
غرضش آنکه از حضور بادشاه با و مساعده عنایت شود و سرداران عمده با فوج شایسته همراه او متعین شوند
پس این کلام او صریح دلالت بر قبول دارد نه بر رد و دفع و در آیت وَاجْعَل لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ
بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي تفسیر این مبهم وارد شده که عرض ایشان شریک برادر خود بود در امر رسالت
نه مدافعت از خود و هارون را عوض خود ساختن و هم چنین أَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ محض برای استدفاع بلا و

استجلاب حفظ از جانب خدا بوده دفع این منصب عالی از خود معاذ الله من سوء الفهم وسوء الظن لا سیما فی
حق الانبیاء خصوصاً اولی العزم من الرسل انتهی اکنون کلام حاکت جالبتی شروع میشود که هر چند این بیت
مکرر است در راه صاف او ولیکن هو المسک ما کررته یتضوع ــ حاکت کجا و فهم رموز سخن کجاست کو را هنر
شناختن تهان ململ ست یعنی رتبه تجارت و بزازی هم ندارد که اورا انا لوده گیها صاف کرده در مکانی یا بر دکان
مرتب کند یا نزد مشتریان بعنوان شایسته ببرد بنماید چنانچه پدرش در فیض آباد می آمد و نزد اعتیا و امرا البته های
اثواب میکشاد و می نهاد مثل جواهر علی خان و دلارام اقول هذا بهتان عظیم اینکه تفسیر و احادیث کلام شیعیان
اثنا عشری میان مخالف و موالف کثیر الوجود ست اگر مزید کاذب خاین بهره از صدق میداشت چرا
قول احدی از علمای امامیه یا روایتی از کتب ایشان مذکور نساخت و مکذب صریح قول ناصبی آنست که مولانا
طبرسی در ذیل قول او تعالی قال رب انی اخاف الایه گفته ولیس ذلک تعلا منه و توقفا فی تلقی الامر بل طلب
ما یکون معونة علی امتثاله و تمهید عذره و هم چنین در مواضع دیگر نیز گفته و هم مکذب قول اوست اینکه ابن
ابی الحدید بعد از انکه کلام سید مرتضی را که متضمن طعن ست بر ابو بکر از حیثیت استقاله او یقول اقیلونی
مذکور ساخته جواب گفت که من مذهب الی ان الامامة قد تکون بالاختیار کیف تمنع عن جواز استقالة الامام
و طلبه الی الامة ان تختار و اغره لعذر یعلمه من آمال نفسه و انما یمنع من ذلک المرتضی و اصحابه القائلون بان
الامامة بالنص و ان الامام محرم علیه ان لا یقوم بالامامة لانه مامور بالقیام بها لتعینه خاصة دون واحد من
المکلفین انتهی پس هرگاه حال شیعیان در باب امام از حیثیت منصوص بودن چنین باشد چه گمان داری
در عقیده انها در باب نبوت آری این عقیده یکی که امام او بالای منبر علی رؤس الاشهاد گفته اقیلونی اقیلونی
لست بخیرکم و علی فیکم می زیبد تا شیعیان را بسبب ناسی امام سنیان بحضرت موسی محال این نشود که بر وزبان
طعن کشاینده و او را نظر باین استعفا منهم بعدم استحقاق خلافت سازند انتهی کلامه زید خزیه ملامه اقول
و بالله التوفیق رئیس المشککین مانند بزرگان قدیم خود هنوز ندانست که تیز به کجا رسید و تکذیب صاحب تحفه
قدس سره العزیز شروع کرده حقیقة مصداق آیه وعید لعنه وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ شد که اگر در تالیفات حارس
معلم الملکوت و استاد شیخ و سید ندید و در روضه او نخوا امیدباری انهم بخیالش نگذشت که بسیر و بجا پر دازد
خود را ازین تماشا معذور نسازد و اگر در شناوری و غواصی ان امید نجات نداشت و مید السنت یعنی
مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا واضح خواهد شد و بالاخر این ندا بگوش
خواهد رسید آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ بالیتی ان تفاسیر را دیدن که علمای نحلتش
زیر آیات کریمه الزام افادات ایمه هدات نموده اند و من ذلک التفسیر الصافی للمحدث الکاشی مولف
جامع الاصول عندهم المسمی بالوافی چون این هم ضرورت نه نیست یا ادراکش از فهم عبارتش قاصر شد
بنشاد و تعقب بعبارتش تنبید چنانچه بر دیگران روز یکه برای صدور استعفای لفظی و معنوی پس علمای رفض

از حضرت صلی الله علیه وسلم بر اصول قوم غوی نطاق همت بر بستم و از کتاب مذکور ثابت کردم پس علمای رفضه تسویل نفس
و تعصب مذهب را پیش کردند که ذکرش موجب ظلمت قلوبست و بعید از مطلوب بارے تالیفات مجلسی رئیس المتشیعین مقلد چنین
پرده نشین کلام حق الیقین که تراجم سجار عبارات از ان تواند بود و فارسی خوانان آنرا مطالعه میکنند و بمطلوب
میرسند میدید که در حیات القلوب او هم بطمطراق در کتب دیگر و بصد افتخار درباره نصب جناب امیر مذکور عبارتش
اینست که حضرت فرمود وحی نمود بسوی من که بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان لم
تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس سبب نزول آن بود که جبرئیل نازل شد بر من سه مرتبه هر مرتبه
از جانب خداوند سلام رسانید و عرض نمود که درین مقام بایستم و اعلام نمایم بر سفید و سیاه را بانکه علی بن ابی
طالب برادر من و وصی من و خلیفه من ست و پیشوای امت من است بعد از من و محل او از من محل هرون نسبت
از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست و او ولی بامر شماست باز بیان فرمود قصه زکوة را در عین رکوع
پس سوال کردم از جبرئیل که از جناب مقدس الهی استعفا نماید از برای من از تبلیغ این رسالت زیرا که میدانم
که پرهیزکاران کم اند و منافقان بسیار انتهی بلفظ اخرا الغرض تائیدات کلام صاحب تحفه از هر طرف بجای رسانیدم
که دهم و دودی بلکه بوی وجودی در محققین شیعه باقی نماند زیرا که استعفای امام المرسلین از رسالت مذکور نقلا عن
الکتب المعتبرة عند الشیعه باثبات رسانیدم و اگر معنی تکذیب نظر بقصور استعداد رئیس المؤمنین چنین قرار داده شود
که در حق حضرت کلیم اللّٰهی بتصریح احدی از علما و براوردن روایتی درهمین خصوص صاحب تحفه قادر نشد
تار و پود این عنکبوت بذکر عبارت مجمع البیان درین نظر بدان وارد این باده گو بهانه جو را درین مباحث
دینی و مناهج یقینی با حضرت پیغمبر و آل اطهرش چه کار پس میگوییم که این ارزوی آو هم بعنایت ایزدی مرد
پس اگرچه موجب کوری کورانگی اوست نزد اهل نظر زیرا که چون امام الانبیا مستغنی شد حاجتی بدان امر باقی
که او طلبکار آنست معهذا بعد از او فی تتبع کتب نام او حسن بن سلیمان ست که در کشکول خویش استعفای حضرت
موسی علیه السلام ذکر کرده بتفسیر یکه صاحب تحفه قدس سره العزیز بعبارت فارسی سلیس تحریر فرموده پس
بالیتی بنسخه صحیحه تحشی اعنی الصواقع المحرقه لاخوان الشیاطین والضلال والزندقه رجوع کردن و اصلاح و بیاض
بعمل آوردن زیرا که مرزا کاظم علی صاحب والد بزرگوار مرزا محمد رضای برق آن نسخه را به بست و پنج روپیه
از مسکند بیگ دلال خریده او را بطور ارمغان داده بود حالانکه بتوسط مولوی معنوی امیر الله سلمه الله تعالی
معظم آبادی یعنی گورکهپوری اول آنرا من دیدم کتاب تمام بود لیکن ورق اول از آغاز نداشت
و بالای آن لفظ صواعق محرقه نوشته و دانستم که در وطنم فیض آباد بیجا پنج روپیه فروخت میشود چه ضرور که مبلغ
کثیر از انجناب بستقراض کنم و من در آنوقت همت بتحصیل کتب درسیه می گماشتم و صواعق محرقه را هم ندیده
القصه چون او را صواقع مذکور بهم رسید روبروی مردم این نوع عیل رهبر من نگنجید شب و روز
ان منهمک بود تا بمرزا فتح علی صاحب الهام افتم مگفت که تفهیم دیم که عبارات صواقع را بر حواشی صواعق

ورج کنم تا دردمی بظهور انجامد و مدتها زیست و بعمل نیاورد و غالبًا بعد از فکرهای عمیق و اندیشهای دقیق فهمیده باشد که اگر مجلدات نزهه بدست سنیان افتاد و از ماخذ صوارم وغیره سرقه را نشان خواهند داد و داد لادش که در غور و خواب اند این نکته را ندانسته در ضربت حیدریه بعد ذکر عبارات صواقع مسطور مدعی سرقه شدند و حمقا دیباچه تحفهٔ اثنا عشریه را هم ندیدند یا نفهمیدند که از ان اقتباس مؤلفش بر می آمد نه سرقه بخلاف حالیکه از اسباب معده او استقلال ذات خویش و اخفای ماخذ خصوصًا تر پیدا می شود حالانکه مهیا کردن مجلداتش نیز وقت زندگی مرزا محمد کشمیری در لکهنو بخدمت دلدار بی مروت از مرزا کاظم علی مسطور بود پس چوری و سرزوری او مطابق مثل مشهور هندی عیان می شود بلکه توان گفت که استادان سابق نیز این امثال را بنظم آورده اند که بر نایب امام نرگسی انطباق دارد یعنی دلبر نے مروت و دلدار بی فتوت ✽ دل از من برد و رو از من نهان کرد ✽ خدایا با که این بازی توان کرد ✽ چرا چون لاله خونین دل نباشم که با من نرگس او سرگران کرد امروز اگر کسی آن کتابها جمع کند که من می طلبم مثل آفتاب النهار عیان گردانم که جوابات او از مجلدات نزهه و کتب دیگر ماخوذ است با وجود دعوی استقلال و در تالیفت و نتایج افکار ابکار و شاید که مزین تقلید او کرده و در خاتمه رسالهٔ خویش گفته که نه از کسی شنیدم نه در کتابی دیدم مع ذلک دلدار شوخ چشم اگر چیزی بالذات نوشته بر عادت قدیم خویش بر رو افتاده نعمتخان علی اینچه گفته در ینجا می زیبد ✽ هرچه گفتند رقیبان همه باور نکنی ✽ جاه والله علط بالیقین فدا فنا پنجه درین بحث هم عیان می شود القصه علامه نصر الله ملقب بنصیر المله والدین در کتاب صواقع میفرماید

المطلب الثالث والعشرون فی ان نبیا من الانبیاء لم یعتذر عن الرساله ولم یستعف عنها و زعمت الامامیه

ان بعض الرسل من اولو العزم اعتذر عن الرساله واستعفی عنها وهو باطل والحق ما ذهب الیه اهل السنه وجماهیر الامامیه

من ان احدا من النبیین والمرسلین لم یعتذر بشیء عن الرساله ولم یستعف عنها لان ذلک رد للوحی وعدم القبول لامر الله تعالی

والانبیاء علیهم معصومون عن ذلک و تمسکهم قوله تعالی اِذْ نَادٰی رَبُّکَ مُوْسٰی اَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ

قَوْمَ فِرْعَوْنَ اَلَا یَتَّقُوْنَ قَالَ اِنِّیْ اَخَافُ اَنْ یُّکَذِّبُوْنِ وَیَضِیْقُ صَدْرِیْ وَلَا یَنْطَلِقُ لِسَانِیْ فَاَرْسِلْ اِلٰی هٰرُوْنَ وَلَهُمْ عَلَیَّ ذَنْبٌ

فَاَخَافُ اَنْ یَّقْتُلُوْنِ ✽ فانه یدل علی انه اعتذر عن الرساله بضیق صدره وعدم انطلاق لسانه واستعفی عنها

واراد ان یکون المرسل اخاه هارون وخاف من القتل والتکذیب کذا ذکر حسن بن سلیمان الغدری فی ملتقطاته اینکه گوش کردی برای تکذیب اولین و آخرین مکذب کفایت میکند و دیگر اینکه حکم بکذب صاحب مبنی بر قصور نظر بلکه کوری و کورانگی مجتهد جاپسی بتقلید عور و جال و استعداد او ست که دیباچه تحفه را ندید یا نفهمیده که کتاب مذکور برای کسی ست که مذهب شیعه را اصول و فروع آن نیک دیده باشد تا بداند که اعتراضات کتاب بر این مذهب البته وارد است و لا ت حین مناص پس اگر ذکر ماخذ و بعضی از مقامات نباشد گو مباش عبارت آن مقام باید دید سوم آنکه این رساله را کسی مطالعه نماید که بمذهب شیعه و اهل سنت اصولا و فروعا ماهر و آشنا باشد نه هر که یک مذهب را می شناسد و مذهب دیگر را کما ینبغی نمیداند قائل مطالعه

این رساله نیست واگر عبوتر کیب شیعه بوجه اتم او را میسر و با مذهب اهل سنت چندان اشنائی ندارد نیز ازین
رساله منتفع خواهد شد واگر بعکس این مذهب شیعه را کما ینبغی میداند و مذهب اهل سنت را باستیفا فرا گرفته است
اصلا ازین رساله بهره نخواهد برداشت زیرا که اصل کلام درین رساله مبنی بر اصول شیعه و روایات ایشان
است و مقصود اصلی صاحب تحفه از تحریر این کتاب مناظره با خال خود بود که مولوی رحم علی نام داشت و بصحبت
رفضه و مطالعه کتب ایشان بحکم نیم طبیب خطره جان و نیم ملا خطره ایمان شیعی گشته بود و بلکه صاحب تحفه را حیدت النسبة
انگاشته دعوت این مذهب می فرمود چنانکه گفته اند ؎ وکم عم یکون النعم منه ٭ وکم خال عن الخراب خال ٭ در
مبادی رسیدن فقیر بخدمت مقدس بعد ذکر قصه تالیف این کتاب ارشاد نمود که در قرب یکسال با وصف
مهمات تدریس و دیگر اشغال ضروری از تالیف فراغ یافتم و عقده که بخاطر ماند اینست که خال مذکور در اثنای
تحریر رخت اقامت از دنیا بر بست و ابواب حسرت بر روی من کشاد و از جمله وصایا و صحبتهای دیگر
این بود که باده تالیف را در امر مناظره تمام مهاصرف نباید کرد و احیانا اگر عبارات ترک باید نمود
که اگر تکذیب کنند موجب رسوائی شان گردد که هنوز کتب خویش را ندیده قصد مناظره و تالیف
کردند و این کمال رسوائی است نزد اهل دانش و بینش چنانچه مجتهدین را در جواب تحفه و نقض رساله قدیمه کم تیز
پیش آمد که دانشوران بر ریشهای کیف خصوص مجتهد تخمیس خندیدند معهذا احتمال دارد که چون کتاب
صواقع عزیز الوجود کمیاب بود شاید مقام استعفا بود مخدوش و ناقص باشد نه بینی که نسخه صواقع که
بتوسط سکندر بیگ از کتب مولوی مدان مرحوم بر آمد اگر چه در صحت و تخشی نظیر خود نداشت لیکن
از اعار ناقص بود تا آنکه بسبب معلوم دانستم که صواعق محرفه است و این نسخه را مجتهد الزمانی چنان غیر
میدارد که هر چند احباب فقیر بالذات و بالوسائط طلبیدند معذرتها برانگیخت نسخه دیگر جدید فرستاده
حال مجتهد ثانی که تکذیب صاحب تحفه نمود و با وصف میسر آمدن چنین نسخه بر تکذیب اصرار کرد و اصلاح
بیان آن در حاشیه نه نمود نه اولادش بران کار بستند چنانچه بذو الفقار اتفاق افتاد چاینکه
مجتهد ثانی از وخبات لاعیان عبارتی نقل نمود و گمان برد که دال بر آنست که تسنن با محبت جناب
امیر ممتنع الاجتماع است بالجمله اگر مجتهد جالیتی استغفامی حضرتش در کتب پیشوایان خود بطمطراق تمام [illegible]
همین است چنان انکار کرد که دانی پس کید او را فیما بین باید کرد که با پایانش پدید نیست و در عیب
این مذهب پلید از زنان هم در گذشته ای هنرها نهاده بر کف دست غیبها را گرفته زیر بغل تا چه خواهی
ای مغرور شوند و درماندگی ابهم [illegible] الغرض در نسبت غایت بکر غلط کردم زیرا که از کافی دجال
بر می آید که این خاصه جناب میر است که خود میفرمود اگر مکر در شریعت جائز بودی مثل من کسی بدرجه مکر نرسیدی
و پر ظاهر است که یکفقره گرم هنگامه خلافت فاروقی را که باعتراف انجناب در نهج البلاغة ترویج دین
بود دسر و د فرموده درین وقت متعلم انجناب مجوسی فیروز بود که فتح و فیروزی بتوسط او رو نمود و در شه

ذی النورین فرود کمال این رسوا یهودی بود و مانند اشارت فتنه اشتر فَصِیَامُ ثَلٰثَةِ اَیَّامٍ فِی الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ اِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ظاهر شد
و هم از صبر حضرت عثمان معنی ایات اِذَا اَصَابَتْهُمْ مُّصِيْبَةٌ قَالُوْا اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رٰجِعُوْنَ اُولٰٓئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوٰتٌ
مِّنْ رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُوْنَ بوضوح پیوست ولیکن هنوز قوم مورد بوم با وجود چنین امور و ملح اورا قتیل الله
گویند و چنین و غایب الدار علمای امامیه بند فراموش فرمودند نعوذ بالله من ذلک و مما یجی بعد هذا من بیان
المهالک بهر تقدیر روایت اعور و حال امنیت باب المکر والعذر والحدیقه علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن
هشام بن سالم رفعه قال قال امیر المؤمنین لولا ان المکر والخدیعة فی النار لکنت امکر الناس و ازین نظم و ترتیب
این هم بر مرعوم شیعه خصوصاً شیخ حلی که او را امام اعظم ثانی لقب داده اند و بر المهارش در نهج الحق قاتل عثمان
جناب امیر بود معاذ الله ظاهر شده که حضرت امیر خود را ازین امور پاک و صاف میدانستند و متصف بصفات
حمیده گمان می بردند قال الله تعالی قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْاَخْسَرِيْنَ اَعْمَالًا اَلَّذِيْنَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ يُحْسِنُوْنَ
صنعا و اگر وفر احسانات ذی النورین عموما بر وم و خصوصاً بحضرت مرتضی از کتب فریقین بجستایم تطویل لازم
آمد و از دل این بر گلیم میگویند انگاه بر ملا نواختند بلکه منادی می گردانیدند آگاه باشند که تحریر فلانی المنان
البیاء دار دلیس هرگز نه بنید و اگر صاحب فهمی ادنی غور بکار برد این عیب کتب امیر المؤمنین و اولاد او ست
کاینجمن سطری چند ختم کنم ایشان در ورقی نتوانند کرد و اگر عبور بر کتب شیعه میسر نگشت رد تحفه نمودن قبیل
از شعد او کار کسی جز این جیس نیست ع این کار از تو آید مردان چنین کنند راست گفته اند کا اگر و انا بودی
قانون اختیار کردی که در تکلمش رسوائی بر دو جهان برای او مرتب شد که خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِيْنُ
سامعین جاگزین شد بنظر جلی بود و اگر غور و تامل بکار بری عیان خواهد شد که تار و بود و مجی و ذهاب تیس
الخائنین یعنی پیر دهقانی متبع خطوات شیطانی زیر مشق مغول ایرانی محض بیکار بلکه عذریست بدتر از گناه
و صحت معتقدان در بر دو جهان روسیاه تفصیل مجمل آنکه عبارت تحفه اثنا عشریه کا امامیه میگویند الخ که خود
هم در حسام نقل کرده البته راجع بقضیه جزئیه ست و آنچه از مجمع البیان مولای خوآورده مضمونش قول
حکم ست از حضرت کلیم اللهی یعنی رسالت را البر چشم کرست و در پذیرفتن ان قیل و قالی نفرموده و از
مقدار معلوم شد که نزد مفسری از امامیه چنین محقق ست بلکه اگر مفسرین دیگر از طائفه امامیه چنین گویند
و موالی مومن جاشتی نقل کنند کفایت نتوانند کرد و مکذب صاحب تحفه نتوانند شد زیراکه دعوی اجماع نقر موده
در نقل اینمعنی در صحت حکم از یکی کافی ست و مکذب نقل ان از چند کس کفایت نتواند کرد زیراکه تحریرست
دلالت بر آن دارد که هیچکس از رفضه چنین نگفته و در هیچ روایتی نیامده و ازینجاست که مومن دهقانی
در خواسته کر بالیستی نام احدی میگرفت و روایتی بر می آورد چنانچه عبارتش بار دیگر دیده شود که اگر مزید کاذب
خاین بهره از صدق میدانست چرا قول احدی از علمای امامیه که مرتد چنین در کاسه لیس خاینین است و انگاه
بر نقل مرتضای ثمانینی کا بجی فی المقالة الثامنة یا روایتی از کتب ایشان مذکور نساخت و ازینجا بدریافت

میرسد که بیچاره دهقانی زیر مشق غولان بیابانی تهذیب علامه تفتازانی هم تفهیمه که طلبه آنرا بظهر قلب
می خوانند پس اکنون همه اطفال بر ریش درازاو میخندند که آنچه برای تکذیب صاحب تحفه نقل نموده
از عبارت مجمع مخرب ناموس اجتهاد او ست واین مغلطه ایست که او ستاد او را جابجا پیش آمده بلکه در باب نهم
از تحفه که واقعه است بیشتر نقال کشمیری پیش پا خورده بلکه توان دانست که کتابش متعلق بمبحث مسائل
فقهیه زنان برگشته پس بیچاره مقلد او که دعوی اجتهاد می کند شعر خواجه شیراز درین مقام مبین حال او ست
ما مریدان رو بسوی کعبه چون آریم چون رو بسوی خانه خمار دارد پیر ما و اگر این مغلطه را که استادش
هر جا دران لب کشاده بجشانیم البته خواهی گفت الطف المصباح فقد طلع الصباح ولم درباره اظهار بود لیت
آدمی خواست که درین مقام از فتاوای منطقیه مثل شرح مطالع و شرح ملا محمود بر منطق التجرید چیزی بر نگارم
لکن خود را ازان باز داشتم که این امریست که طلبه کتب اول اهل منطق نیز یاد می دارند تفصیل آن در حقیقت رائگان
است و تفصیل اغلاط امور که بر حواشی صوارم جابجا نوشته ام و نیکه تنبیه السفیه بغایت قصوی تواند بود معلوم
خواهد شد و قس علی هذا النقیض آنچه گفته که موجب ترکی عقاید شیعه گشته نیز بوضوح خواهد پیوست یعنی آنچه در جواب
نوشته موجب روسیاهی ست برای رفضه نه روز روشن و نظاره بهار گلشن اهل اخلاص را باید بخلوص دعا کردن
تا چنین توفیق بخشند که اینهم پیرایه جمع و تلفیق بپوشد رسیدیم بر دلیل دیگر بر تکذیب صاحب تحفه که آن عبارت ابن
ابی الحدید ست بخیال آنکه او را مجلسی امام سنیه و هم از اعاظم اهل سنت گمان می برد بلکه یقین می کند چنانچه
در حق الیقین است واویلا واویلا معنوی او از عبارتش کتب خود را بر کرده اند اما این دو کتاب یعنی صوارم
و حسام که بمقتضای طبع الله علی قلوبهم فلا یومنون الا قلیلا در قالب طبع می آمد پس پیش پا افتاده اند
اما کتب اولادش پس کتاب طعن الرماح که رفضه بران دارد افتخار میدهند و بعد از ذکرش در پیرین
نه گنجد کافی و وافی است که کم مقامی باشد که کلام ابن ابی الحدید را دران یا ذکر ده و تشنیع او ترتیب
نداده باشد از آغاز کتاب تا انجامش همین طور دیدم وان را نیز بحواشی خویش مجروح ساختم رجا من الله تعالی
ان یوفقنی تبییضها و طبعها یاد دارم که مزین در بعض رسائل خویش نوشته که اگر جهان پهلوان و سام زمان
تنها باشند چه توانند کرد پس ازین جهت که احباب فقیر نداخل در فرمایشها نمودند و بازار رسم تایید یکه اگر بر دست
زنم خواهی دانست که بخدمت یک فاضلی هم نه دست کشیدند و با اینهمه و تنهای اشرکت کسی که صاحب مشهور ذو
مقصور از آغاز تا انجام نتواند رسید چها کردم و از علو همت مزین حرفی باید شنید که من زبانی ثقات متواتر
شنیده ام که مزین تنخواه گاهی چند و هم صحیح از روشن الدوله و رفقایش که یکی از ایشان خواجه میر آی
هم بوده میگرفت حال بنده اینکه رمکانی مزور بشده بودم ولیکن اکابر بلده آمدند و کسی پایم بوسید و کسی
کفش بپایم پوشانید تا بجبر وقسر در شهر کانپور درآمدم بازمشهور کردند که خدمت فلانی ما می کنیم بلکه
یکدو بار مردم جمع گشتند و خبر تقرر وجه معاش مشهور شد مردم متواتر می آمدند و مبارکباد می گفتند چنانچه

تشنیع فرموده که چو نهند که اقبال دستش گرفت ستایش کنان دست بر بر نهند این همه منت خشک بر گردنم نهادند و حقیقة موجب مسرت
عظیم برای فقیر شدند کما لا یخفی زیرا که آن مردم که گاه گاه چیزی از مصارف از کلکته بالکهنو می فرستادند
تمام شدند و دانستند که حلب حتی نمانده الغرض چون عبارت ابن ابی الحدید بغور ببینی بی اختیار خواهی خواند
کم اتیمهما کیومن نفعهما و آن را بوجه چند توان فهمید اما اولا پس از انکه متضمن بر مغلطه ثمانینی ست که او را بحکایات
موضوعه از حضور کرامت ظهور جناب مرتضوی کرم الله وجهه بعلم الهدی ملقب گردانیده اند چنانچه در مجالس
رطل بوز غالبا و نیز در تالیفات دیگران باطناب تمام سمت ذکر یافته سبحان الله چنین عالم بی نظیر و مقبول بارگاه
جناب امیر کبیر نداند که این قیاس تقلید ابلیس است و حضرات ائمه صاحب چنین قیاس را ملعون گفته اند و این
روایات ام امثالش در کافی بروایات متعدده مروی است علاوه طعن بر جناب صدیق بر اصول اهل سنت
ے باید و اهل سنت که این اقاله را مستحیل حرام میدانند که نزد شان اجتماع اهل حل و عقد در امامت کفایت
ے کند و این هم طریقی برای ثبوت امامت ست حتی که اطفال دبستان میدانند پس جهالت او را بپایانی با ثبوت
امامت ثانیا پس از انکه بیچاره علم الهدی که درین مبحث علم الروی شد این هم نه اندیشید که درینصورت جناب امام
رضا تارک واجب مرتکب حرام خواهند بود چنانچه نموده این معنی قبل ازین گذارش یافت و شاید که اکنون هم چیزی بیاید
ان شاء الله تعالی و خود قول فاضل منصف و عادل حکیم مجتهد درین کتب مطبوع و ذو الفقار مصنوع درین باب کافی
و وافی است که ان الامام یحرم علیه ان لا یقوم بالامامة لانه مامور بالقیام بها لتعینه خاصة دون واحد من المکلفین
با این حال امام رضا بر اهل فضول اصول که یکجا میکشد که بدون ضرورت زینهار بر زبان اهل مروت و حیا
نمیرسد از انجا و قاحت پیشوای ملنگان که خوی پلنگان دارند و کسے را در معرکه زر برابر خودش
پندارند باید دید و خرافت ایشان در میزان عقل باید سنجید امام ثالثا پس ظاهر اینکه امام موصوف
فرموده باشد وقتی که مامون خواسته بود که نفس خود را خلع کند و بار خلافت بر دوش مبارکش گذارد که اگر
خلافت حق تست من چگونه خلیفه شوم و اگر حق تو نیست زینهار مرا نمی باید که از تو بستانم و لیکن این ابو صول
رفضه تقریر در حقیقت بجانب پدر بزرگوارش حضرت امام کاظم راجع میگردد و انگاه لطریق اولی بیانش
بالاجمال آنکه خلیفه وقت نداده بود آن جناب خود طالب شد نظر باین معنی که مظالم را رد میکنند شاید که
مالکان ما غصب کرده بودند باز پس ندهد لاجرم حق او یا شد یا نباشد تقاضا چه معنی دارد پس بد و حرف تقریر
امام رضا باقی نماند فکیف که چون مامون خلافت میداد و اندیشه ضرر هم در عدم قبول بود پس لامحاله بالبتی گر
که مدار شریعت مطهره بر ظاهر ست فکیف که فیض خلافتش بر هر کبیر و صغیر میرسد پس چرا دریغ فرموده گناه
عظیم دیده و دانسته اختیار نمود و این امر بدیهی ست که در تصدی خلافت مخلوقات غیر متناهی کمودایع بدایع
حضرت رب العالمین اند بلب نعماء عظمت آلائه از ظلم ظالمین نجات یافته در مهد امن و امان
پرورش مے یافتند حالانکه ثواب عدل ساعتی بر احادیث فریقین بلا تناهی میرسد پس چنین

مثوبات عظیمه باقی و ستدام را از دست دادن کار علما نیست فکیف حضرات معصومین بلکه ضرور بود که اگر او
بعد از آن استرداد میکرد او را قتل کنند کما فی الحدیث الشریف و انهم بطریق اولی چنانچه قبل ازین
گزشت چه جای مر آنکه او در روزی بحلت افضلترین عبادات یعنی متعه النساء کما فی تفسیر الکاشانی
و رساله المجلسی حیث حکم فیها بصحه فضائلها من حیث الاسناد منادی گردانند عموما و هو مخالف لما فی فقه الرضا
و روزی معتقد حرمت شود قطعا حالانکه هر که حلت آن را انکار کند منکر رسالت حضرت ختمی مآب باشد. کما فی التفسیر
المذکور بحکم الحدیث النبوی صلی الله علی صاحبها الم یرد اکیف فعل المرتضی رضی الله عنه بالفاروق مع انه کان
اعدل زمانه علی جمیع المخلوق الاعلی نفسه کما فی کتبهم مثل سفینه النجاه عند المشیعین بخلاف ایمامون حیث
کان من الغابرین اما ما لعالیس از انکه ما را حاجتی و تجشم متوهمی بجواب قاله باقی نماند بعد از انکه مغلطه علم الرای
ثمانیتی بانی و مبانی نجاسات شیاطینی کالشمس فی رابعه النهار بکشف فاضل مدانی حکیم مذهب جدید رئیس المومنین
لکهنو بظهور انجامید بسبب آنکه خلاف از اصول نزد ما نیست پس حقیقتا اعتراض مذکور از حقیقت خود منقلب
شد معهذا از غواصی بحار چنان منتظم و مرتب می شود که بعض ارکان اربعه با ثلثه امامیه فضلیت امامت
مرتضوی را اگر چه فتنه بر دازی و حقه بازی بود تقریر هم کردند پس صدیق را قید و حبس شدید و ترهیب
و تادیب بطریق اولی میرسد فکیف الزام هم ندهد و در پی انجام هم نشود و حجت خلافت را روشن نکرده اند
که چون آنها گفتند صار ابو بکر اماما و علی فیکم افضل من جمیع الاصحاب پس چه عجب که بحضور سامعین و ناظرین
و علی رؤس الشاهدین فرماید لست بخیر کم و علی فیکم بلکه علما بروایات الحدیث و سیر گفته اند که صدیق در خانه
نشست و در خانه را بر روی مردم بر بست بلکه این هم فرمود که از فتنه و فساد و ارتداد اعراب ترسیدم و خلافت
را پذیرفتم امروز اگر بیعت مرا بشکنند و دست به بیعت دیگری بکشاید من اول مبایعین خواهم بود
و بر علی هیچ حرجی نیست بیعت کند بانه بین که او چنین تواضع کند و منکرین خواهند که او را بنهم بلامت نمایند
پس و بال همین مرقوم است علم الهدای ایشان باشد. با علم الروی ناصب عداوت اصحاب بود با
اهل بیت سید انبیا صلی الله علیه و سلم و این بدان ماند که این پیر دهقانی و رفتاوای خویش بر سادات
اهل سنت زبان بر کشود و قدناهم کما واتو و قدمر فی مفتح هذا المجلد بالجمله حال صدیق بسلامت روی
معلوم شد تا آنکه اجله اصحاب و را بکمال زاری و الحاح از خانه اش بیرون آوردند و باز بر مسند خلافت نشایندند و از تفسیر
اهل بیت عبد الشیعه اجماع جمیع مهاجرین وافصحا قبل از وفات جناب سیده بدلالت مطابقی بهمت وضوح دارد و اگر روایات
این باب با تفاق باشد چنانچه از صوارم عیانست که تا روایت متفق علیها و متواتره نباشد در مطاعن نمی آریم
محصل التحقیق و الالزام جمیعا و الحمد الله علی ذلک حمدا کثیرا و المنة الله تعالی و تقدس که از حرفی زیر تزلزل
زیر او بالا شد که بر هر تقدیر صدق و کذب استحقاق خلافت رفت زیرا که منصف و عادل پیر دهقانی بعد از
کشف تلبیس علم الروی این هم گفته یعد ربعلمه من قال نفسه یعنی و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال

باقیماند نسبت فتنه برداری و حقه بازی بارکان مرعومی رفضه پس محل شکایت نیست زیرا که جناب امیر
ایشان را لعنت هم کرده بود کما فی المجلد الاول بلے غلط این ست که لعن را باصول رفضه مطرو
دین ضمیمه نگردانیدم فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون و ازین مقام انهم عیان شد که پیر
حرف دهقانے چادر تیرا ول مستمر ود ماند و بار بار دست بر سرین خود می مالید و بدرگاه باری
دست دعا دراز کرده مے نالید و چون ورتا بند علم الروی و مے دو و دی نداشت آبی هم
نیز دو کرم نکشید و سر نیز بتابید ورنه عادت او بود که اول و ثنامی چند مے اد بعد از ان قدم در
معرکه مے نهاد باقی ماند آنکه پیر دهقانے حرف در آخر مے گوید پس هرگاه حال شیعیان آه
جوالش بعد ازین اجمال و تفصیل بر ظاهر ست زیرا که این تفریع است و حال المتقدمانیکه موقوف
علیهاست یگان یگان اشکار شده باعتراف شخصے که پیر خرفت او را حکیم عادل قرار داده بلکه
زمام تقریرات خود را در امور دینی بدست او نهاده چنانکه شاعری گوید ع۔ رشته در گردنم افگنده
دوست ۔ مے برد هر جا که خاطر خواه اوست تو از کتب فقیر مدلل و خواه از بحار و مجمع البحرین
تشیع او پیداست هر که خواهد بکتب فقیر یا این ماخذ رجوع بکند مگر بنده از اعتزال او میگویم
زیرا که بعد از سیر مقالات اهل عالم و کتابهاے ملل و نحل ظاهر میشود که کثری از ارباب اعتزال
در امامت و نسه و بعض فقهیه تابع اهل سنت اند و بعضے برفضه راجع اند و امامیه در اصول
عقاید کالنعل بالنعل اهل اعتزال اند و در فروع تابع حضرات ائمه باظهار خود نصیر طوسی کما نقل پس معجون
خبث الحدید مرکب از اعتزال و تشیع ست و متکلمین رفضه که بیشتی او نیز مقابل اهل حق زانند بگویند
تشیع او اقرار کنند که بدون این معنی کو را رسنے گردانیده بر پشت خود نشانند طاقتی نمی یابد
و از ینجا برین معنی اشکار شده که رطل بوق علماے را بسوی خود کشیده و او را بر بستن هم راسخ
قائم گردانیده این حرفی بود از انجه علمای رفضه اندیشیده اند و بعد از نکات شما چنین مصلحت
دیده اند و ملاک مرا نیست که مقصود دانه البته کو تا گون هیچن میکاید بود تا در مناظره فتح و
فیروزی بحصول انجامد ولیکن آخر پوشیده ماند نش تلک که بزرگان گفته اند گل سر جاوز
الاثنین شاع و ما اضمر احد منهم شیئا فی قلبه الا و قد ظهر فی فلتات لسانه هر که استهزا و سخریه ابن ابی
الحدید در شرح بنیه بر او مخفی نماند که و درین پیرایه استادیست بر کار و اعجوبه روزگار
امثال و اقرانش بالای هر شهر و دیار الغرض فاضل لمعی از ینجا پی تواند برد که خبث الحدید
امثال و اقرانش در تحفه مذکور اند و خبث نیت شان از تالیفات شان واضح ایشان را
بسبب بر حال تسنن راسخ دم و ثابت قدم گذاشته و از اعاظم علماے ما فهمیده اند چنانچه مجلسی
دانند و حالانکه او مطاعن خلفا خصوصا صدیق اکبر نظم کرده و رفضه بران شرحی نوشته اند فاعتبروا

یا اولی الابصار **قوله** چه گمان داری آه جوابش نگاهی پیر دهقانی حاشا که گمان داشته باشم بلکه قطعاً
ویقیناً حکم می کنم که متقدمین و متاخرین شما استعفای لفظی و معنوی رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم
در کتب معتبره ومبنیه از رسالتی ثابت کرده اند که مدار ایمان بر آنست و هر کسیکه کتب رفضه دیده بالیقین میداند که طعن
قرطاس اولین وآخرین چنین قیاس ترتیب داده اند که فاروق بگفتن حسبنا کتاب الله وحی را رد کرد
هر که رد وحی نماید کافر است پس نتیجه این قیاس انچه در ما به النزاع بر می آید بر زبان جاری نتوان شد دهقانی
مهمل گو گمان و وهم را می پرسد و نمیداند که از انروز که از دیدن روز احداث ابن سبا بکفر بانیان مبانی تشیع یقین کلی
و اطمینان قطعی حاصل است چنانچه درین معنی که زوج منعقم بمتعا و مین می باشد الغرض حواس پیر فرتوت ناسخ
نسخ عنکبوت و هن البوت در مقابله قول صاحب تحفه که مسلم الثبوت است با وصفیکه راکب پشت او ابن
ابی الحدید است منتشر گشته و معنی بهت الذی کفر از ان مثل آفتاب رابعه النهار آشکار شده علاوه اهل حق بر یقین
بلکه اطمینان خویش مستقر اند نام دارند و زینهار متزلزل نیستند و میدانند که از جمله اموریکه کفر رفضه بدان ثابت
میتوان کرد همین مقام است علاوه آنکه پیر دهقانی متبع هواجس شیطانی این قیاس را قیاس بالاولی فهمیده چنانچه
از کلامش چه گمان داری در عقیده آنها در باب نبوت ظاهر است حالانکه قیاس مذکور درین جا زینهار وجودی
ندارد و نیز پیر خرف را درین بحث دم زدن وی زیرا که در حسام خود ثابت کرده که از ضروریات مذهب اثناعشریه این است
که اعتقاد دارند که جمیع ائمه از جمیع انبیاء و رسل متقدمین افضل اند و عبارت آن مقام اینست بدانکه مذهب منصور
درین مسئله آنست که جناب امیر و اولاد طیبین او ن حضرت افضل اند از جمیع انبیای سابقه کو ناصبی اشعار باین قول
نکرده چون روی گفتگوی ناصبی درین عقیده از فرقه ناجیه بطرف کسانی که قائل بتفصیل جناب علی بن ابی
طالب و باقی ائمه دین بر کافه انبیاء و رسل ماورای خاتم المرسلین شده اند بطریق اولی است و معهذا مختار متاخرین
علمای امامیه نیز همین است بلکه میتوان گفت که درین زمان واین عقیده از جمله ضروریات مذهب امامیه شده الی
آخر ما تفوه به لاجرم قیاس مذکور هم بجای خود نخواهد بود **قوله** آری این عقیده آه الخ جوابش از کلام عادل و منصف
او چنانچه باید مستنبط شده و انقا درین بحث گذشته پس معلوم شد که پیر خرف بسبب جمود و بینی بران قدر ناقد
باخود با درین معارک تغافل و تجاهل زده و کتاب و بدین امور پر است و از تحقیق و تدقیق خالی چنانچه بر
ناظرین تبیة السفیه و فضیحت الغنی واضح است و از حواشی کمترین امام بر صوارم و حسام پیدا و هویدا درین مقام
سطری چند از حواشی حسام بقلم می آرم که انچه ابن ناصبی گفته که صاحب تحفه اشعاری باین قول نکرده
جوابش آنکه اشعار مذکور در کلمات جامعه صاحب تحفه موجود است گو این دشمن اهل بیت طاهرین بسبب علت مشهور
تقلید اولیای نعمت که طشت از بام افتاده و بلند بود دلش زینهار از ان منکر اشعار گردیده باشد نفهمیده جائیکه صاحب
تحفه فرموده انبیا بهترین مخلوقات اند غیر نبی برابر نبی در ثواب و قرب و منزلت عند الله نمیتواند شد چه جای آنکه
از وی افضل شود و همین است مذهب جمیع فرق اسلام سوای امامیه که ایشان را درین مسئله باهم خرفشه

بسیارست آنرا بقدر خود اجماع دارند که حضرت امیر از غیر اولی العزم افضل اند نه زیرا که انا اجماع مذکور واضح شد که بعضی از انبیای متقدمین افضل و انسب اند چه هرگاه اناوالی العزم افضل ابدا از غیر بطریق اولی و این امر خود اشعار بی غبارست زیرا که چنین متقدمین بعضی هستند نه کل ایشان و از ینجا حال سفاهت او واضح تواند شد و بخصوص که گفت اشعاری نکرد اما اینکه باقی ایدرا حال طبیت پیرو دن شان و در حکم جناب امیر از مسایل غوغوهم هست و شوخ دارد تا بکثرت کثیره چه رسد و قبل از ین علوم شد که تالیف کتاب برای عارف مذهب لچو و نه جاهل و نه کودن خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی سَمْعِهٖ وَقَلْبِهٖ وَجَعَلَ عَلٰی بَصَرِهٖ غِشَاوَةً فَمَنْ یَّهْدِیْهِ مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ فلاس کردن **قوله** معنا آنچه گفته سنیان را می زیبد جواب آنکه این هم غلط ست چنانکه دانستی که اتمام حجت و الزام نقض بود و اکبر علما و اتقیا یعنی اهل حل و عقد اختیاری در باب برگزیدن امام از جمله اهل صلاح و تقوی دارند اختیار ایشان در باب ثبوت از کجا آیا نزد این مجنون بر جبرئیل اختیار دارند چنانچه ملامان طایفه اسمعلیه وقت موت کسی را امر توانند کرد که در فلان روز و فلان ساعت وحی بر فلانی بیار یا بوابادن رشوت هموار توانند کرد معاذ الله چنانچه رفضه گویند که وقت نکاح ام کلثوم دختر جناب تضوئی حضرت عباس که اشرف الناس منزه عن الادناس را تبرهت و تحویف نزاع خدمت سقایت زمردم سوی خود کشیدند تا او وکیل شده شد خدمت او وقت بجا آورد و هرگاه روح الامین را نتوانند فریفت تا بحضرت رب العالمین چه رسد کما لا یخفی و چون برین مبادی حالت کردی آخرین تشیع که پیر دهقانی مصدر بالاغوانی ولی ترا نمود با فحش وجوه منقلب شده عیان شد که اگر حسن بن سلیمان را بجای علم الهدی گردانند بسبب آنکه ثمانینی دخل در مغالیط غوطه خورده و بساحل نجات نرسید بنهایت زیب می دهند زیرا که هرگاه روایات استعفای حضرت سرور کائنات را در کتب دینیه خود پیش از بیش دیده بود و آنچه از آن لازم می آید بقیاس برهانی و شکل بدیهی الانتاج نتوان پوشید کما مر لاشارة الیه پس در کشکول خود گویا چنان ثابت کرد که این استعفا از حضرت موسی که از ابنای اولو العزم بود علیهم السلام در کتاب الله ثابت ست یعنی بعد ازین هیچ استبعادی در استعفای شریف نبوی نمی باید نمود پس این اقدام بالخفظ او پیش بندی لایق آنست که او را بلقب ثمانینی مشرف فرمایند و اعتقاد دارند که پیر دهقانی رئیس المحکمین را بمعرض حبش چنانچه در تالیفات خود بیان آن نموده مطایبات شهور رسانند او در کار گاه اجتهاد نگاه دارند ع ما با چه ازین قصه که گاو آمد و خر رفت سبحان الله تقریر استعفا رفته رفته بجا رسید و خدمت راوی مفتری در افادات رضوی بر صورتی خیالیه و هنوز باقی فلیرجع الی ما کنا بصدده اما آنچه راوی از زبان مبارک رضوی آورده که امام مانند آفتاب طالع عالم را منور میگرداند پس از روح او باید پرسید که این معنی با یمان ظهور تعلق دارد یا به پوشیدگی و تقیه و نیز ظاهرست که بر اصول اهلسنت درست تواند شد برای حضرت راشدین و من ملحق بهم نه بر اصول رفضه برای امام که غنیبتش از هزار سال میگذرد و بر سر پرده های ظلمت یکی بر دیگری تو بتو می پیچد و موجب زیادت ظلمت میگردد و با اینهمه در کتب دینیه خود ما عین مزید محبت و ولا میگویند که باری عز و جل بکتاب مستطاب خویش در بارهٔ امام الائمه وَاللَّیْلِ اِذَا یَغْشٰی فرموده و خود بتفصیل آن بخامه فرسائی و هرزه درائی کار بستند و گفتند که حضرت امیر در زمان امامت خویش چون مغلوب اهل ردت گشتند و ظلمت شان از هر طرف محیط شد مصداق آیت کریمه مذکور شدند نزد اهل خرد بعا اندیدن اصول موضوعه و علوم متعارفه میگویند که ایمان را کی ظاهر فرموده بودند بلکه در وقت رسول خدا

تقلید پدر بزرگوار بوده او بر چهره اصحاب کهف مشغول یعنی شریک مشرکان مانده باز تا وقت شهادت اظهار کفر معاذ الله می نمود
معهذا احقر الانام میگوید که درین وقت تفاسیر فریقین را باید کشاد و باید دید که حمایة اللیل اذا یغشی را در تمثیل کافران نوشته اند
یا در باره اجله اصحاب معاذ الله پس از دو حال خالی نیست که مجلسی خاتم المحدثین نقل درین روایت در بحار اگر صادق
است معاذ الله پس کلام امام رضا بوی از نفس الامر ندارد و دعوی المحدثین شیعیان غیر از هلاک و غرق نصیبی نیست چه جای
آنکه بر کشتی اهلبیت مجال جلوس قرار یابند و اگر دروغگو باشد پس اعتبار و اعتماد از و مسلوب شد اکنون برهنمائی عقل رجوع باید کرد
و باید یافت که این قدر خود مجمع علیه ایشان است که حضرت امیر در زمان امامت خویش یعنی بعد از وفات سرور کائنات پیرو کافرین در
بوده و بجهت اختیار کفر و کتمان ایمان چنانطور برگزید که دختر نیک اختر خود را معاذ الله بر رئیس النواصب داد که جبت العین بود
الی غیر ذلک من انواع الاتباع بعد از ترتیب این مقدمات که از اجماعیات محققین ایشان باشند البته کسوف دایمی و احاطه ظلمات
بعضها فوق بعض به ثبوت می رسد پس نور روشنی بر اصول اهل ظلمت نفر سنگها دو است اکنون بجا ماند که امام مثل آفتاب
منور عالم بی قید لکهنو و طهران فاعتبروا یا اولی الایمان همچنین در بر وصف امام بر اصول اهل طعام گفتگو باد لا الامیه می باید
تا وضوی ابن تمیزان بشکنند اگرچه وضوی بی تمیزه خالدار نجاسات هم نشکست چنانچه شیخ بهاء الدین عاملی که در علمای شیعه
و بی نظیر است و باعتقاد معاصرین بپایه دینی تصوف هم که شیعه آنست از تنن کافی الصوارم هم نداشت در وارد آسفر
شرایف نظم کرده و هر گاه به مقالات رفضه دانستی که امام الائمه که در مرتبه رابع خلافت یافته و لشکر کشیده و میدان دارها بعمل آ
و ایمان را پوشید و کفر ظاهر فرمود برای ائمه دیگر که بدین درجه هم نرسیدند چه کمان تنویر بر عالم داشته باشند که امامت ایشان
متفرعات امامت آنجناب بود و مقتضای این تقریرات و نتیجه این قیاسات آنکه ائمه متاخرین غیر از حضرت شهید کربلا لازم آ
طریقه ماندند و این از عقل و فراست بغایت بعید است که جناب امیر در مدت عمر شریف خویش منتج شروط بها دلائل
نتیجه هم نیافته باشند تا بالا تقیه بجهاد کوشند که ظل ... و اعتقاد الغابرین و ازین مقام شیعه تراشی و افتراسازی
اهل بوق در مجالس او عیاق میشود که صد کس را در مومنین پاک بشمرده و عاقبت اندیشی نکرده و اهل دانش و بینش نیک
که صاحب استجماع شرایط غیر از اهل سنت کسی نبوده و از کتب شیعه و منتهی و غیره دیده باشی که اشتراط بوجود مجاهدین
بکس میرسد و انهم بهم نرسیدند لا جرم بر طور بدکیشان در جنگ صفین وقت شریفه در خلافت نیز ضایع شد عیا
و در کتب فقه مانند جواهر و حسام و بحار و غیره از تالیفات متاخرین و تالیفات قدما از کافی و فقیه و علل و تهذیب
هم شروح و حواشی اینها ثابت که اجتهاد و بیابه دین حرام بود که موجب اختلاف است و آن محظور و ممنوع و با اینهمه اختلاف
در روایات فتاوی ائمه که بلانهایی میرسد و این کتاب کفیل نمونهای آنست و در صورتیکه الامامیه هنوز همین است که هر
مدینه علم ابجل آورده و دیگران بهمین جاده رفته اند الا اشد و فاپس جمهور حضرات ائمه صاحب هدایت است و تنویر
نبوده اند و این همه مقدمات چنان مسلم الثبوت است که اگر شیعه زمین را بر آسمان دوزند نتوانند احدی را منزل
پس عیان شد افترای راه ری ... اهل و غابر امام رضا و هو الله ادعای آنکه امام مثل مایه معین و عذب و
است که تشنه را سیراب میکند پس بنده درینجا بر اصول مصنوعه اهل خرابات سطری چند می نویسیم که هرگاه

ملقب بامام متقی است یعنی مردم از و منتفع نشوند پس آب شور از ان بئر معطله بیرون نمی آید آب شیرین و صاف چگونه اکنون
برای اهل مروت و حیا مقام غیرت است در عالم مگر رفضه را غیرت کجا و عبارت کافی بر روایت رجال کلینی برای بیان
شوکت و شان حضرات ائمه انکه محمد بن الحسن علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن موسی بن القاسم البجلی عن علی بن جعفر عن
اخیه موسی فی قوله تعالی و بئر معطلة و قصر مشید قال البئر المعطلة الامام الصامت والقصر المشید الامام الناطق و مثل
آن از دیگران هم روایت نموده اند و در مناقب مرتضویه و غیران از کتب امامیه شرح ناطق و صامت باظهار و تقیه
کرده اند کما لایخفی علی العقلاء ایضا زیرا که بدیهی ست که جناب امیر بعنایات ایزدی همیشه ناطق و ابلغ بلغا بودند و لیکن
چون کلام آنجناب نزد طایفه ذوی الوجهین که بریکی از ایشان مصداق سواد الوجه فی الدارین است منصوص
رسول الثقلین بود این هم از کافی سمت وضوح دارد مخلوط و آلوده بود بخلاف نفس الامر الی مدة العمر و لا حاجة الی دلیله بعد
ذکره مرة بعد اخری البته صامت از حق خواهند بود و متحیرم که با این معنی کدام وقت رتبه نطق یافتند که رفضه در روایات
مناقب آنجناب درباره کفر خویش قید موت بیان کردند چنانکه شب و روز دانستی و بعد از موت نطق کجاست خدایا اگر بعد از
تکفین نسبت نبوی صلی الله علیه وسلم جمیع شبهات عویصه و مشکلات دقیقه حسن مجتبی را حل فرموده باشند پس نطق در ان
زمان بر اصول فرومایگان ناعاقبت اندیشان بحصول انجامید و پر ظاهر است که این مباحث بقوانین کلامیه سوفسطائیان است
خلطا ان بعنوان دیگر البته خروج از دایره بحث خواهد بود و هو الفرار حقیقة باری دانستی که عمرهای شریف حضرات ائمه در
گذشت و نوبت باظهار حق نرسید پس آب شیرین از بئر معطله کجا جاری تواند شد و غالب بیان راوی که آن شمس را افق
باشد مراد ازان افق مغرب خواهد بود نه افق مشرق که در اول از پیشینه ائمه هدی چنانکه دانستی قریب است و لیکن مشکل تر اینکه
از کافی هویداست که یکی از ان دو شهر که امام مهدی و اولاد و اجدادش بران تسلط میفرمایند در مغرب و دیگری در مشرق است
پس با وجود غیبت لقیه درین کشمکش نیز گرفتار است کاش غیبت ایشان قرب قیامت چنان بودی که اهل اشراک برای اکابر
خویش قایل شده اند که مشعر باستراحت است و راوی میگوید که لا تناله الا بدی الابصار حالانکه در نبوت اکتساب ینظر
بار خدایا معنی ان مباشد که هر چند رافق ست و لیکن از تناول هر دو دفعه واحده محظوظ است و نزد اهل خرد این هم
صورت نمی بندد چه حضرت امیر امام ائمه اهل بیت از جزء و الجزار محفوظ بود که آنجناب بر اصول فرقه بیراه بکشتاکشی جنگ
نهر و فوج خلفا مبتلا بوده اند بلی صاحب الزمان بدست دشمنان نیفتاد و لیکن بغایت شدن که هنوز بعد از هزار سال
از نشانش پیدا نیست و بسالت مادر مکرمه اش بتقلید حضرت زهرا رضی الله عنها باید دید که بر جای خود و ماند و جناب شیر
هم صنعت مصارعت با فاروق بر روایت اعور المحدثین در کوچه و بازار بعمل آورد و گریبان گرفتن و کشیدن هم
فوج خلفا را عاجز نمود چنانچه تفصیل این واقعه در این اوراق ست که باید کاوند جویندگان اگر درین مقام که واقعه
اخذ تلابیب در کافی کلینی است جناب ملا خلیل قزوینی بمقتضای حیا و مروت بر زبان آوردند آنچه خلاصه اش اینست
معنی اخذ تلابیب آنست که کسی را فرمودند تا او گریبان فاروق محکم گرفت و بسوی خود کشید و این کوری کور است و اگر
است بر اصول موضوعه خویش که ارکان اربعه بمقابله رفقای خلفا تخلف مواعید نمایند تا آن جهان پهلوان نا

اثبات مذکور که بود که گریبان فاروق اعظم و صحابه و مجاوله بکشند و سبب چیست که با وجود مفاخرت و نخیقام حضرت خلیل
قزوینی نامش نگرفتند و روح او را بفاتحه و درود شاد نساختند که چنین بزرگ زمره شیعه کار سترگ نماید و مجهول الاسم
والجسم بقول پیر دهقانی مانند بالستی شیعه را نامش ابد ابر دفتر نوشتن لیکن معمول رفضه همین است که بعد از انکه در اکناف
عالم آتش میزنند چون بلند شد اخواه خود را معذور ندارند قطب الاقطاب ایشان این راه و رسم و رفاق پیدا کرده
مصداق اوصاف عشره کالملا الله بلا و فلان را برای شخص مجهول قرار داد و خلیل قزوینی روبطریق او نهاد که قوم
علی آثارهم یهرعون ولو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون و لیکن بر طور خلیل آن ماموریست ترک تقیه بجهنم
رفته باشد و امر را که رفضه بی پیر خویش بدر نموده که می پرسید سبحان الله جناب امام الائمه در پس خلفا اقتدا کنند
و نماز گزارده و همه وقت مشیران و خیرخواهان باشد و دیگران او را دلیل کنند نعوذ بی خبر بودند از حال درون ✤
استعیذ الله مما یفترون القصه مراد از گریختن و غائب شدن بالخصوص این تغیب هجرت نیست که هیچکسی را از
حضرات ائمه نوبت بدان نیفتاده و نه کسی از علمای رفضه مدعی ان شده و اگر بر یشه اطفال و مجانین و لقین بر
ریشهای موهوم و موجود می خندیدند و رفضه بجائی میگریختند که نامش هم کسی نمیدانست بخلاف مامن امام سی
که بالاخر نامش معلوم شد پس بالیقین حضرات ائمه هجرت نکرده اند بلکه خود تقیات نواصب بمقتضای روایات شیعه
گوش میکردند و در وقت برخاستن دستهای شان می بوسیدند کما عرفته حالانکه در قرآن مجید منصوص ست انکم اذا
مثلهم کما مر غیر مرة حتی روزیکه امام رضا بسوی شیعه مسافر شد یاد داری یا نه بکمال جبر و قسر نزد مامون بن هارون
رشید رفت و اگر اختیاری می داشت زینهار سفر نمیکرد چنانچه از تالیفات صدوق و مجلسی مثل عیون نیز هم عیان است
و دعوی اتحاد درین جا هم مثل دعاوی سابقه و افادات سابقه ستالیسیاپ شد ضرورت بخطاب را وی مصراعی از
گلستان بر اصول عدای دین درین مقام کافی ست او خویشتن گم ست که را رهبری کند و از انجا که رفضه با نهمه دعاوی
مزید ولا که در عالم شهادت دارند از امام محروم انداو از غایت اجتناب و نفرت از ایشان بنیاد حصار آهنین گرد
گرد جابلقا ریخته و از بعض روایات معتقدین کتاب مختوم مذهب حصار طلا ثابت میشود بهر حال برای حفظ جان
و مال و ناموس خویش از دست یهودیان بدکیش اندرون قلعه نشسته و با ینهمه از نظر شیعه اثنا عشریه غائب گشته دا
بلده مذکور اگرچه از ذهب باشد لیکن چنان محکم و بلند ست که لا تستطیعون ان یظهروه و لا تستطیعون له نقبا
هر برج دوازده هزار سوار مسلح بر گماشته و بر خوشامد این منافقین و صاحبین رقعات مزوره و رعیون جاریه گاهی
نه البته والتفاتی نکرده و بخوبی وجوه دانسته که ب بر تملقهای دشمن تکیه کردن ابلهی است ✤ پای بوس سیل از
پا افگند دیوار را ✤ الغرض بعد از ادراک حال اخلاص این نکوکیشان خیراندیشان و اتهم بروایات ایشان
هر که شگی آرد او را از زمره مردودان باید شمردن و نام او در دفتر مجانین در سطر اول ضبط کردن و کلام در
دیگر اوصاف چنان ست که سامعین و ناظرین را تعلیم کردیم و قانون الزامی بدست ایشان سپردیم باندک
غور و فکر عامه هم از ان جوابها استنباط توانند کرد و انقا حال آب شیرین و بارد که آتش صدور تشنگان فرو نشاند

وبرکی را از ایشان سیراب گردانند و بعمر جاودانی رسانند و اخ گشته ولیکن بقول صاحب بیانی شبدیزی ؎ بهار
عمر ملاقات دوستداران است * چه حظ برد خضر از عمر جاودان تنها * اما بودن امام مثل روشنی آتش بر مقام بلند
پس مستلزم ظهور ورنه مثل دود و داغ سوز هر مخلوق است و برای رفع گزند سرما نیز وقتی بکار می آید که ملتهب باشد و کسانیکه
مانند چنین در پرده های ظلمات مخفی باشند و مثل دود از ایشان چه سود و برای دفع برف زمستان و چه روز به بود و هر چند
فقرات روایت بجهت ظاهر مقفی و بسیار نغزست لیکن باعتبار معنی خلاف وقع و بی مغز و افقره من فارقه فهالک پس
حقیقة بسیار درست و حسب افاده خیلی چسپیست که بر رفضه محروم من از فیوض امام کما ینبغی شامل و ما را ملاحظان نقد دعا
حاصل فنحن علی ذلک من الشاهدین و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین و گرم ترا منیست که دعوی مزید شفقت برای امام
در تحدیث حکایت می کنند که مانند پدر شفیق و برادر شفیق و مادر مهربان نسبت بولد صغیر و در اینجا قصوری از نگهبانی
وتامر نظران البته بعد غور و فکر در اصول موضوعه بظهور می انجامد یعنی راوای مقلد این سبا را قید بهود و می بایست زیراکه
امام الایمه بمجرد شنیدن تظلم سیده فدک با خواص خویش برای تنبیه ظالمین و تادیب غاصبین سوار شده و بار سر نایب
صدیق از دوش برداشت و بر تضرع و زاری و فریاد و بیقراری جناب سیده زبان عالم رحمی نیاورد و کافی العیسر البطر
ورنه این نظم را بی خواندم ؎ دوستان را کجا کنی محروم * تو که با دشمنان نظر داری * و نیز در ادای امانت حقوق
گزاری امام خصوصا امام الایمه چگونه کسی متردد تواند شد کانچه در امانت رسول خدا صلی الله علیه و آله حق امانت
بات بکار بردند بر اصول اهل فضول کالشمس فی رابعة النهار است و از علل شیخ صدوق و دیگر تصانیف او مانند
کمال الدین و اتمام النعمت هویدا و آشکار که دعوت خلق بسوی دین حق کما ینبغی بجا آوردند زیرا که گاهی در جلوتی
نفرمودند که امام بلافصل منم اصحاب بگیستند که دم استقلال میزنند و نهیا د العناف همیکنند و اول دلیل بران دعوی
منافقین بتقیه و عذر خواهی ست یعنی اگر چنان ارشاد میکردند دامن عروه و ثقای لا انفصام لها چگونه بدست می ماند
سبحان الله اگر دعوی مزید ولای اهل بیت سید انبیا صلی الله علیه و آله این فرقه بکنند دیگری کیست از نواصب
اشرار که چنین ادعا آغاز د که بر یکی از ملایکه و جن و بشر بلعن ایشان بپردازد و پس مقام حیرت است که راوی
غاوی تا بچنین تهمتها بر حضرت امام رضا رضی الله عنهما نماید و ازین کذب افترا شرمش نیاید و مزید تحیر اینست
که راوی رفاقت خود را در آغاز قصه ظاهر کرده دعوی تشیع و مزید ولا از کلام او بر هر قدم ظاهر ست لیکن این
سفیه یاد نمی کند که حضرت رضا سلاله دودمان اصطفا و ارتضاست بر نام او این تار و بود را چگونه نسج توان
کرد و قد تقرران اهل البیت ادری بما فیه باز اوصاف دیگر که حکایت نمود بر هر حرف آن اهل دانش زار زار
میگریند که در نفس الامر چه پیش آمد یعنی در وقت همین ابیه که هنوز اوصاف ایشان بانتها نرسیده بر کعبه معظمه
و مسجد الحرام آتش بازی کردند و پردها بسوخت و لباس بیت الله خاکستر شد و در واقعه حره بر مدینه حضرت
پیغمبر چه رو داد که از بیانش قلوب اهل اسلام همی لرزد که قتل مساکین آن بلده طیبه و بی ناموسی زاهدی بنوبه
بخلاف واقعه مکه معظمه که خبر آمد که یزید شقی بمرد و جماعت لشکرش متفرق شد و واقعه حره هم در زمان

امامت سید الساجدین بودیم که درین واقعات رئیس العابدین اعنی حضرت محمد بن حنفیه خلف الصدق حضرت
قالع باب خیبری چادر گوشه نشستند و هرجا که باشند آخر اراده یزید پلید شنیده باشند مگر ایشان نیز همین اعتقاد
داشتند بر اصول شیعه که امام همان ست که مانند جنین در پرده نشینند و درین واقعات خاموشی برگزینند و از
مثوبات آخروی کلی نه چینند پس امام براین اصول یعنی قواعد امامت عبدالله بن سبا و عبدالله ابن سلول
چگونه ذاب عن حرام الله و رسوله تواند بود و تخصیص محمد بن حنفیه ازین جهت بعمل آمد که در پهلوانی بی نظیر بود
حتی که عوام مادر مکرمه او را از نوع البشر نمیدانند و علاوه ارشد تلامذه ابن سبا درباره پدر بزرگوارش انچه گفته اند نه
ازهمین قبیل ست یعنی از نوع بشر نبوده اند ورنه آن امور که نمونه آن درین اوراق دانستی بصدور نمی آید لا والله
ثم لا والله و اعوذ بالله و استغفر الله و ایضا بوجه دیگر هم ظاهر ست که این بزرگ دعوی امامت میکرد و حضرت
سجاد را و بروی خویش طفل مکتب میدانست و بزور خود و شجاعتی که در صفین ازو صدور دریافت می نا
وشاید که این امور حاجت به بیانی ندارد که از سابق و لاحق مثل بدیهی اولی گشته و دلهای مخلصین هنوز
از ان خسته و نیز حیرت بر حیرت می افزاید که در اوصاف شریف امام این هم راوی غاوی ضمیمه گردانیده اند که
تبکرار که امام مسلین ست الخ خدارا انصاف بکن که مسلین همین ست که نزد رکن رکین تشیع علم الهدای امامیین
خلافتش ممنی باشد و پر ظاهر ست که عیاذا بالله اگر خودش ممنی و بمغز نزد رئیس الشیاطین نبوی خلافتش
چرا ممنی شدی و نیز شهید ثالث ایشان رطل بوق چرا گفتی که از ان وقت شیعه را چنین ذلت بحصول
انجامید که غیر از لباس تبتن یا اعتزال نتوانستند زندگانی بسر کردن و جمهور هم این ترانه در تبدل لباس
و تلبیس و النباس معذرةً از جانب شیعه میسرایند و از کتاب الله المجید این آیت نیز تلاوت میفرمایند وَمَا مِن دَابَّةٍ
فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا و رفضه بودن امام نیز از ان قبیل ست که بتصدیق آن لب باید گشاد که از
هزار سال بخوشبوی گلهای نرگسی و سوسنی در جای تمامه عالم معنبر ست و دماغهای نظارگیان از ان معطر
و نیز عقلا که چیزی از کتب شیعه دیده اند البته راوی معلوم متعه نداده بوده است بعد از انکه جناب امیر گواهی
داده بودند که واقعی ست که حرام شد متعه بعد از حلت کما فی وقفه الرضا تا این جسارت و دلیری در
افترا از وی نیز میزند و از کسی شرم نمی کند حتی که طرفه گفتند ای متعه زاده شرم نکردی تو از خدا و حال خلیفه
شیعیان صاحب بصر و بصیرة قائل دو امام کافی العیون و الکفایه این بود که اگر روزی بعجلت هرچه تمام
تر حکم ندای حلت متعه در داد و روز دیگر بعد از مناظره علم بر آستان انداخت و مصداق و غیظ الکافرین
و المنافقین منصب رب العالمین و سید النبیین و حضرت امام صادق مهاجرین و انصار اصحاب رسول
مختار بودند که لیغیظ بهم الکفار در شان شان نشست و جناب امیر در ایشان داخل بودند نزد ما و بر اصول شیعیان
درباره آنجناب هرچه هست معلوم همگنان یعنی اظهار کفر و کتمان ایمان و انچه درباره بی مثل و بی
نظیر و بی نذید بودن امام عبارت آرائی نموده البته بتصدیق نقض باید نمود که واقعی مثل امام شیعه

قطع نظر از حال امام الائمه کسی و عالم تواند بود که خدام نواصب ابای قید و بند ماد ر کرمش هجوم نمایند داد باد جو
هر گونه اختیار پرده غیب برندارد و برای رهائی مکان سکونت خویش تکادری و میدان داری فرماید و
جوهر شجاعت و دلیریها بمردم عموما و عم بزرگوار خود خصوصا بعض آرد راست و درست است که زنده این قوم
صاحب حیا نظیرش کجا و اگر باشد مانند عنقاست کسی بجهبی ندید راگاهی بچشم ندید بلکه بگوش هم نشنیده
سا خوش کارنامه ایست که مدبر روی کار شد این کار از تو آید و مردان چنین کنند یا بند و گر بسخن خنجر و کمان
بر دست و بارروی تو هزار آفرین کنند ترفه تر آنکه مایه الامتیاز برای امام این وصف را قرار داد که
خاصه حضرت خاتم المرسلین است که او را هر علمی و فضلی بدون اکتساب بهم میرسد حالانکه خود حدیث
امام الائمه مکذب او ست زیرا که مطابق روایات محدثین امامیه خصوص از روایت علل الشرایع از صدوق
الکواذب حضرت امیر فرموده در علت بطین بودن خود که حضرت مرا بابی از علم خود تعلیم نمود که هزار باب
علم از ان بکشود و اضلاع شکم منتفخ شد و من بطین گشتم و بحث این حدیث در این کتاب عنقریب می آید
و مجتهد الزمانی در اینجا ثابت می کند که حضرت امیر بر سر منبر میفرمود که حضرت صلی الله علیه و سلم مرا السبعی بلیغ
تعلیم نمود چنانچه طائر بچه خود را بکمال جد و جهد دانه میخوراند پس دعوی این معنی که امام در پی طلب علوم
نباشد از جناب امام رضا از قبیل محالات خواهد بود زیرا که ازین بیان هویداست که طلب علوم از جناب
بر ایشان بکمال اهتمام بود و از تشبیه مذکور صاف ظاهر است مقصود چه طائر بلکه ان هم شیعه بمنیده تا بچه نمیگرید
نه بطور مثل هندی و فارسی مشهور است تا نگرید طفل کی جوشد لبن پس در طلب شدید چه انتظار باقی ماند
و درین قول تعالی وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ را ملحوظ باید داشت و نیز ازین دور نیست که بزرگان گفته اند
تا نکند فهم سخن مستمع قوت طبع از متکلم مجو ؎ فسحت میدان ارادت بیار ؎ تا بزند مرد سخن گوی گوی و بلی این بحث
امر خاصه رسول خداست صلی الله علیه و سلم که در مکتب نزد معلمی ننشستند و از جمیع علوم بهره مند گردیدند
و حکمت عدم تعلم را هم در کتاب مجید بیان فرموده که اِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ طبرسی در مجمع البیان میگوید زیر
این آیت کریمه ای لو کنت تقرأ کتابا او تکتبه لوجد المبطلون طریقا الی اکتساب الشک فی امرک و القاء
الریبة لضعفة الناس فی نبوتک و لقالوا انما تقرأ علینا ما جمعه من کتب الاولین فلما ساویتهم فی المولد
و المنشأ ثم اتیت بما عجزوا عنه وجب ان یعلموا انه من عند الله تعالی و لیس من عندک اذ لم تجر العادة
ان ینشأ الانسان بین قوم یشاهدون احواله من عند صغره الی کبره و یرونه فی حضره و سفره لا یتعلم شیئا
من غیره ثم یاتی بشیء یعجز الکل عنه و من بعضه و یقرأ علیهم اقاصیص الاولین انتهی ملخصا. علل الشرایع
از تالیفات صدوق کتابی عجیب است و مدتهاست که از صندوق برآمده و امیران فیض آباد باهتمام
ترجمه اش از حافظ علی اصغر درخواستند تا بدان مشغول شد و اول کتابی از تالیفات شیخ صدوق
این است که فقیر در آغاز تحصیل اسمش شنیده بستر ازین باغ و بهار زاید الوصف فیضیاب گردید و این

واین بزرگ حافظی کاملی بود و در صحبت رفضه مذهب شیعه شد پس حال حفظ بدان درجه رسید که چون آیتی در کتب دیگر
برآمدی مرزا فتح علی صاحب می پرسیدند کجاست تا نشان میدادم که شغل حفظ نیز داشتم درین اوقات حکایت
کردند که محمد فیض حافظی درین شهر بود که حافظ علی اصغر مرا نزد او میفرستادند که فلان آیت در کدام جزو است
روزی گفتم حافظ را چه صاحب که از دیگری پرسیا بنظر بحق استادی و رعایت مذهب خویش که در آن وقت تعصب
شدید داشتند والحال از آن آیت شدید جواب دادند که از قلت فرصت شغل تلاوت نماند و نسیان غالب شد
پس بتحقیقة الامر پی بردم و دانستم که بقای کتاب مستطاب تا موت حافظ بی اعتقاد صحیح در باره قران مجید و جامعین
آن نمیتواند شد دلیل دیگر در اثبات طلب امام و کوشش او در تحصیل علوم آنکه جناب ثقة المحدثین شیعه در
کافی این هم روایت کرده اند که جابر انصاری رضی الله عنه روزی بر مکتب حضرت امام باقر گذشت و امام
را طلبید و نام پرسید و فرمود اقبل داد بر پیش شمایل را نیک نگاه کرد که مشاکل حضرت صلی الله علیه وسلم است
و سلام آنجناب و بشارت شریف رسانید چون بمکتب امام از کافی به ثبوت رسید البته ظاهر شد نقیض حدیث
امام ... خدا که کلام در آن می رود و افترای راوی در هر دم بظهور میرسد زیرا که دلالت بران دارد که امام علم را
طلب نمی کند و علم او دینی میباشد لیکن نمیکسی بیچاره وجال اعور چه کند که خود قاصر النظر بود و استادش قاصر
و استاد الاستاد با وصف عامی بود دلش در لجه زندقه و الحاد انهماک داشت ع عالمست خفته است و تو خفته خفته
را خفته کی کند بیدار * اکنون ضرور شد برای هدایت گمراهان نشان مکتب امام باقر العلوم دادن که در دوران
ایمه موشگاف دقایق بود با تناقض وجال قاصر النظر بر همگنان ظاهر کرد و عبارت حدیث اینست عدة من
اصحابنا عن احمد بن محمد عن محمد بن سنان عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله قال ان جابر بن عبد الله
الانصاری کان اخر من بقی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله وکان رجل منقطعا الینا اهل البیت فکان
یقعد فی مسجد رسول الله صلی الله علیه واله وهو معتم بعمامة سوداء وکان ینادی یا باقر العلم فکان اهل المدینة
یقولون جابر یهجر فکان یقول لا والله ما اهجر ولکن سمعت رسول الله صلی الله علیه واله یقول انک ستدرک
رجلا منی اسمه اسمی وشمائله شمائلی یبقر العلم بقرا فذاک الذی دعانی الی ما اقول فبینا جابر یتردد ذات یوم فی
بعض طرق المدینة اذ مر بطریق فی ذاک الطریق کتاب فیه محمد بن علی فلما نظر قال یا غلام اقبل فاقبل
ثم قال له ادبر فادبر ثم قال شمائل رسول الله صلی الله علیه وآله والذی نفسه بیده یا غلام ما اسمک قال اسمی
محمد بن علی بن الحسین فاقبل علیه یقبل راسه ویقول بابی انت وامی ابوک رسول الله یقرئک السلام ویقول
ذلک قال فرجع محمد بن علی بن الحسین الی ابیه وهو ذعر فاخبره الخبر قال یا بنی وقد فعلها جابر قال نعم
قال الزم بیتک یا بنی فکان جابر یاتیه طرفی النهار وکان اهل المدینة یقولون واعجبا لجابر یاتی هذا
الغلام طرفی النهار وهو آخر من بقی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله فلم یلبث ان مضی علی بن الحسین
فکان محمد یاتیه بن علی وجه الکرامة لصحبته لرسول الله صلی الله علیه وسلم مجلس یحدثهم عن الله تبارک وتعالی

وقال اهل المدینة ما رأینا احدا اجرأ من هذا فلما رای ما یقولون حدثهم عن رسول الله صلی الله علیه وآله

فقال اهل المدینة ما رأینا احدا قط اکذب من هذا یحدثنا عمن لم یره فلما رای ما یقولون حدثهم عن جابر بن عبد الله

قال فصدقوه وکان جابر بن عبد الله یأتیه فیتعلم منه و شاید بعض سامعین و ناظرین بگویند که مقصود
بچند فقره حدیث حاصل بود تمام حدیث چرا ذکر کرد و بتطویل پرداخت و ازالهٔ این وهم و ازالة الغین
آنکه تا حال محدثین زیاده تر بوضوح انجامید که سعی ایشان در ابطال حق و احقاق باطل چگونه دیده
و هر یکی ازین اعور و اعمی در تیه ضلالت چسان می دوند و هر چند جا بر خود در ره بجائی نمی برد خصوصا
این قاصر النظر که پس و پیش را چنانچه باید نمی بیند و با وجود سعی او در ابطال دین و شریعت و ظهور آن
بر پهلوی نشیند آری مقتضای طبیعتش نیست بدانکه حدیث مذکور بی کلفت دال بر آنست که امام محمد
باقر در مکتب می نشست و برای طلب علم تکاپو می کرد و آن را زنده حال خالی نیست که نشانیدن پدر
بزرگوارش بود یا خود بخود می، اگرچه ظاهر اول است ولیکن نمی باید درباره نفوس قدسیه گفتن که طفل
بمکتب رود و لی پدرش و ازینجا حکما گفته اند که برحمتی نرسید آنکه رحمتی نکشد پس مکتب هم تجویز دهنده
پدر و جناب بوده بعد ازین حرفی از غلو اهل عتو و غلو یاد بکن که حضرات ائمه در بطون امهات قرآن
مجید را تلاوت میکنند ولیکن معلوم نیست که همین نسخه یا نسخه اهلبیت که ابطال ختم نبوت خاتم المرسلین
حرفی از آنست که ازین اوراق توانی دانست مدللا و اگر همین نسخه باشد پس دعوی تحریف که قدمای
و معاصرین ما میکنند عین کفر و عدوان خواهد بود چنانچه در سائر نحلت ایشان انیست حال ائمه ما
امام ایشان پس حال جناب شان مشکل تر ازین جامه تنگ ها تو ام گفت که روز ولادت قبل از نزول قرآن
مجید بده سال در کنار شریف تلاوت نمود در حقیقت بتعلیم حضرت پرداخت پس ایشان را بمکتب
چه حاجت و این حرکات لغو بجناب امام زین العابدین و باقر العلوم میکشند و حجج الهی ازین عیوب
منزه اند پس این امور که حرفی از آن شنیدی مقتضای غلو و طبیعت ایشان بوده است و عیان شد
که ائمه دیگر بطریق اولی در مکتبها تحصیل علوم کرده و طالب آن بجد و جهد بوده اند لاجرم کجا ماند قول
راوی افترا علی الامام که بار بار دانستی در این حدیث یک متعلم و دو معلم بوضوح گرایید یکی معلم مکتبی دوم
جابر بن عبد الله انصاری و عادت بر همین جاری است که چون فارغ از مکتب دست میدهد نزد علمای
ماهرین می آیند و بکمال میرسند ولیکن دجال اعور میخواهد که معتقدات باطله خود را بمهملات خویش یا قدمای
خود مؤید گرداند و ثابت نماید که امام موصوف تلمذی نداشت بلکه خود بتعلیم جابر می پرداخت ذلک عجیب
عجاب بعد هذا الفضل و الباب قد لکة الحساب فصل الخطاب غالبه در تقرر مکتب تعلیم ملای مکتبی منجوب
باشد و شاید که مدعای شارحین کلینی مثل خلیل قزوینی که زیر قصه مکتب لفظ برای مصلحتی می افزاید و فرو مانده
خود را بتصریح صاحب صواعق ظاهر میکند این هم باشد و دیگری عنقریب می آید و ازین حمقا این معنی

بعید نباشد که معامله استادی جایز را منقلب ساختند و خاتمه حدیث بلا خلیل و دیگر علما بصور خیالیه خویش
بهمین معنی گردانیدند و هر صاحب عقل میداند که همه مردم لفظ مصلحت توانند گفت ازین گفتن مشکل حل نمیشود ای بی خرد
چون نکته از برای تعلیم نبود پس ناگزیر شد بر تو بیان آن کردن یا فقط برین لفظ مصلحت قناعت ورزید
که صریح معجزه نبوی قائل انسان بر می آید و للنعم ما قیل ع طرفه شاگردی که می گوید سبق استا درا فاعتبروا یا
اولی الابصار اما قول اهل مدینه او لاً و ثانیاً پس بجای خود است اگر بوده باشد چه در آغاز افادات و حدیث السن
چنان فرمودن البته موجب استبعاد است وَهُمْ يَحْكُمُونَ بِظَاهِرِ الْأُمُورِ وَاللهُ هُوَ الْعَلِيمُ بِذَاتِ الصُّدُورِ و شده …
از آن جهت افزوده تا بدانی که از فراست امام باقر پس بعید است اگرچه حدیث باشد که توسط آبای کرام خود
یا اساتذه دیگر که اهل را محدثین سنت سلسلة الذهب نامیده اند ترک فرماید و شاید که بعد ازین ام…
دیگر متعلق این بحث بیاید و انبساط خاطر افزاید انشاء الله تعالی بهر حال الاف زنی قاصر النظر و امثالش
عیان شد و این هم که امام ممدوح تلمیذ صحابی موصوف بود و این امر بر ذمه رفضه ماند که هر چه از علوم حضرت
فرا گرفته همه اش از جناب امیر بوده زیرا که مدینه علم همین یک دروازه بود و حکم قرآنی نزد شان اینکه از همین در
و بدر دیگر نروند و بطلانه ظاهر معهذا از کتب دیگر خصوصاً فقه الرضا ظاهر است که امام رضا درین جمع و تالیف
خوشه ها از خرمن اصحابی چیده اند و بهر صورت دعوی رفضه که علوم جمیع ایمه دینی است و زینهار در کتب
شستاند باطل گردید و چون صحابی مذکور باقر العلوم را تعلیم کرده دیگران از ایمه متاخرین بیک واسطه
و شدند و هیچ دانی یا نه که بر اصول رفضه امت عبدالله بن ابی ابن سلول و عبدالله دیگر زندیق ظلوم و
یا به مذکور از جمله چهل یا چهل و چار کس بود که همیشه امیر المومنین ع را تا زمانی مجتهد فریب می دادند که دیر…
خویش در غدیر دیدیم که رسول خدا صلعم تا بر سر صد و پنجاه هزار صحابی گردش میداد و ارشاد می نمود و هذا هو …
کما فصله صاحب تصانیف وغیره بالاطلاق امروز نیاق همت بر کشادی مناسب نیست خانه نشینی و گوش
گزینی بر خیزد و جهاد بکن والعجب که حضرت ع فرمود که چون دو کس بیعت کرده شوند دیگر نزانکشد کما فی شرح العالیه
و کشف الدارین و عنقریب این امر مفصل می آمد انشاء الله تعالی و جناب امیر هم فرمود که مخالفین کوه اند
اند و جواب میداند که بیت دو دل یکشود بشکند کوه را * پراگندگی آرد انبوه را * و کسی بر وقت معهود …
جز مقداد که در آن زمان داد جوانمردی داد و امیر المومنین بعد ازین تخلف و آن هم بار بار که نا ایشان …
آن اخلاق عظیم لعنت میکرد هر چند با اظهارش حاجتی نبود قال الله تعالی وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا
بجای این شر عظیم و خذلان امیر المومنین کما فصلنا فی المجلد الاول من هذه الکتاب بغرض چون کار
به و ماننده همیشه نفاق بود و بر اصول رفضه که قبل از زمان حضرت را صلی الله علیه و آله در دست دشمنان
خونخوار گذاشته راه فرار می پیمودند و حق تعالی فرمود فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ پس رجـ
ایشان و انقطاع بسوی اهلبیت نظری است ظاهر پس تلمذ ایمه از گروه حق پژوهی مهاجرین که ع…

ہم در زمان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ بجہاد صرف کردند وہم بعد وفات شریف دین خدا را بپایان در رسانیدند کما فی الکلینی بالاولی وقد ذکرت ہذا الحدیث مطلاعن الکافی فی عدہ اوراق فی المقالۃ السادسہ و

ہذا حال لا جلہ کما انمیت علیہ لا اولہ اولیک ہم الراشدون فضلا من اللہ ونعمتہ ودرین مقام امری از متعلقات این بحث یاد آمد کہ رفضہ تقریرش می کردند وتفصیل آن موجب اطالہ کلام است ولیکن از جوابیکہ می آید استنباط آن تواند شد وان اینکہ برای قصر مسافت بصوارم دہقانی رجوع باید کرد کہ قلت استعداد وفرومایگی ثابت مے کند برای کسیکہ کم مایہ باشد وتالیف شروع کند کہ این بدنامے تا قیامت خواہد بود

پس غور کن کہ حضرات ایمہ کہ صدہا نسخہ اصول را ترتیب تالیف دادند بعنوانیکہ فقہ الرضا حرفی از انست بر این انداز کہ از کتاب وسنت ظاہر ست کاری نہ بستند بلکہ بر اصول لاف زبان وکاکمین خویش را بکالای دیگران آراستند چنانچہ شمّے نمونہ از خرداری واندکی از بسیاری وعزور بودکہ اول مجتہد دہقانی بران عمل مے کرد بحکم لم تقولون ما لا تفعلون وتوفیقی نیافت کما بینا فی ہذہ الاوراق ایضا سبحان اللہ فراست طایفہ فاحشہ گبیہ کہ ماخذ کتب ایشان مذکور شد. باید دید کہ استفادہ از ایمہ صحابی موجب عار روا نشد وپر کردن تالیفات را باعث ہنر فقروا من المطر ووقفوا تحت المیزاب فاعتبروا یا اولی الالباب معنہ لکہ از اصول اہل فضول چنان مبرہن شدہ وشاید کہ از اوراق سابقہ پی بردہ باشی کہ امام وقت مسند نشین چار بالش فضل وکمال فتوی مے دہد نہ بر امام کہ قوت بر امامت دارد وفعلیت او را حاصل نیست وشان تصنیف از آن ارفع است وشان سافل نسبت بعالی ہمین ست کہ دخل ندہد اگرچہ بکمال تفقہ رسیدہ باشد ومراعات ادب اقتضای آن دارد چنانچہ از کشف الغمہ اربلی کہ عظمت وجبروتش ازین کتاب ہنر ہویداست بدانکہ حضرت امام حسین را روبروی جناب امام حسن ہمین طور بود وگمان مبرکہ شروط ہست بحضور بلکہ عام است از حضور وغیب چنانچہ بنظر وتمثیل برگذشت وچون قلم تا بدینجا رسید مناسب می نماید کہ بخصوص از مذہب متکلمین امامیہ در سطری خبر دادن محصلش آنکہ امام را حصول عصمت معلوم از روز ولادت تا وفات بر ضرورست وعلم او از طفلی تا بلوغ واز بلوغ تا بہ موت برابر می باشد ودر بطن مادر مطہر تلاوت کتب آسمانے مینماید کما فی تالیف الاروستانی ومویدبروح قدس است وخطا ونسیان از وی بظہور نمی انجامد واز حال امام نرگسی وسوسنی وریحانی ہم پی بردہ باشی کہ مہوتین را چگونہ وقتی کہ در مہد بودہ است دستگیری فرمود کہ شخین بطیب خاطر بہ پیروی کاہنین ایمان آوردہ بودند ایا امامین ہمامین دا بو ہما خبر منہما از مہدی ہم کمتر باشند ودر کتب فریقین بکتب امامین ہم مذکورست چنانکہ بکتب امام محمد باقر بلکہ بالا تر یعنے نام معلم امام حسنین رضی اللہ عنہم اجمعین این عقب مشہور بود لیکن رفضہ سیاہ دورون را چہ علاج توان کرد کہ از بدیہی اولی اغماض می نمایند چشم مے پوشند بلکہ از آغاز وانجام شان ہمین کوری وکورانگی وتلبیس مہر زدہ چانگی وبا ینہمہ توان گفت کہ رتبہ شرو طمقدم ست واز جملہ علم ماکان

ریکون تقسدید دایمی ملک اعظم که بیچاره در عهده تعلیم‌شان شب و روز چنان مشغول شد که گاهی به سیر آسمان
نپرداخته و چگونه تماشای عالم علوی پردازد که فرصت کی یافته الحاصل هرگاه بکتب گوشواره عرش رب العالمین
و باقر علوم دین از صحاح ایشان ثابت است تا عطف بالمتاخرین بلی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مستثنی
است که گاهی در مکتبی ننشسته و نزد معلمی برای تحصیل علمی نرفته سوی عالم آمد رخ افروخته به علم علوی
در آموخته و وجهش نیز از الفاظ قرآن مجید بر زبان علمای رفضه جاری گشته فَوَجَدَ فِيهِ وَ لَا يُوجَدُ فِي غَيْرِهِ
اللهم صل علی محمد و آل العظام و اصحابه الکرام بالجمله هر که ادنی غوری بکار برده و راه تدقیق سپرده میداند
که اعور دجال با قصور نظر از رهگذر میراثی که از کور باطن فیلماهر یعنی استادان خویش یافته مثل خضر که مسمی
به ابو البحار و اعمی شیطان البحر و الرفضة المتحیرین در کتاب خود که برای ثبوت کفرش کافی است بحکم یهدی
به ولا یهتدی چه باغ و بهارے نماید که سابقا بدعوی نزول کتاب الاحمر المذهب المختوم بر معصوم رابو
صحیفه و دستور العمل نواخته و در حقیقت برای منسوخیت قرآن مجید بحصول تقدمش و مخالفتش دهلی
نیز یکلیم نه نواخته و درین مقام خاصه حضرت را که نزد کسی از معلمین زانوی ادب ته نفرموده باطل ساخته
افسوس و صد هزار افسوس که نصیحتی دست نمی دهد ورنه آنچه او درین کتاب ابطال دین و شریعت را
قصد کرده این امور را در صد جز و گفتمی و در پاهی ظرافت همی سفتمی و از انجا که استفاده امام باقر علوم در پیش بابا
این واحد العین جهول و ظلوم مثل خار مغیلان و مانند سفیان نبیره جهان پهلوان و نریمان مینجلید و ترتیب
بود که مثل استادان خویش گرد و درین عبارت که دانستی بزعم خود و بمقتضای طبیعت خویش ثابت کرد که امام
باقر شاگرد جابر رضی الله عنهما بود بلکه جابر اخذ علوم از و کرد چنانچه در شرح قزوینی هست و دیگران نیز همین
می گویند لاجرم گفت که چون امام زین العابدین علیه السلام سفر آخرت برگزید بنا بر کرامت و بزرگی جابر که صحابی حضرت
می آمد حالانکه در واقع آمدنش در وقت امامت برای تکمیل علوم بود که قاعده حکمای اسلام همین است سلام
باید که گیر داند گوش به در بهشت هست پند بر دیوار هم چه جابر بن عبد الله از کرده الغفار تلمیذان و جانثاران
حضرت سید ابرار که پدر بزرگوارش تعظیم او بجا آوردی پیرا امام باقر زمانی جابر از گلها افادات سید انبیا کنار و دامن پر کرده
و ازین علیه‌السلام عظمتش نزد آنجناب ثابت میشود به بین که چون امام باقر واقعه مکتب را پیش آن جناب بیان کرد
فرمود ای فرزند جابر با تو چنان معامله نمود گفت بلی ارشاد فرمود که از خانه پدر میا تا برادران با تو فریبی
و کیدی نکنند چنانچه با حضرت یوسف علیه السلام کرده بودند و این خود در حال امام محمد باقر در حدیث دیگر
بروایت همین اعور منصوص است و الفاظش این است و فی نسخة الصفوانی علی بن ابراهیم عن ابیه عن حنان
بن سدیر عن فلیح بن ابی بکر الشیبانی قال و الله و انی لجالس عند علی بن الحسین و عنده ولده و جاءه جابر بن عبد الله
الانصاری فسلم علیه ثم اخذ بید ابی جعفر فخلا به فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله اخبرنی انی سادرک رجلا من
اهل بیته یقال له محمد بن علی یکنی اباجعفر فاذا ادرکته فاقرئه منی السلام قال و مضی جابر و رجع ابو جعفر و جلس الی ابیه

علی بن الحسین علیهما السلام اخوته فلما صلی المغرب قال علی بن الحسین لابی جعفر ای شیء قال لک جابر بن عبد الله الانصاری

فقال قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال انک ستدرک رجلا من اهل بیتی اسمه محمد بن علی یکنی ابا جعفر فاقراه منی

السلام فقال له ابوه هنالک یا بنی ما خصک الله به من رسوله من بین اهل بیتک لا تطلع اخوتک علی هذا فیکیدوا لک کیدا کما

کادوا اخوة یوسف لیوسف علیه السلام پس بحکم امام زین العابدین که ملازم خانه باش و بمکتب مرو متفرع شد بحدیث جابر انصاری
که از حضرت نقل کرده واگر آن جناب این حدیث را میدانست در لوازم آن اهتمام میگرد و بعد از ادای بشارت در حفظ
و صیانت میکوشید و می فرمود ملازم خانه شو می ترسیم که برادران تو مثل برادران یوسف ترا ابتلا سازند یا وصیت کرده نسبت
که او بحمایت الهی مامون هست و عالمی بارشادش مهتدی خواهد شد و اولادش مسند امامت را زیب و زینت نوبت بنوبت
خواهند بخشید پس شیخین معظمین با وجود اعتقاد این معنی که حافظ کتاب مجید رب العالمین هست چنانچه فرموده وانا له لحافظون
اندیشه بلقب آن نموده بجمع آن اهتمام کردند چه بدی کرده باشند و چگونه سنیان مورد سرزنش بعد از
استدلال بدین آیت کریمه بر عدم تحریف توانند شد چنانچه از هفوات مجتهد و هقانی روشن هست واگر این قسم
امور را تتبع کنی از کتب رفضه بیشمار خواهی یافت که لبهای این هرزه درا میدوزد لیکن این بیهوده گو ناشست
رو نا بعد از تالیف رساله ذو الفقار مصنوع و اختیار سکوت مجلدات نزهه نقال کشمیری بسعی مرزا کاظم علی بلا ست
وقتاد و صوارم چوبین مشتی از مخل بوق بدست گرفت که ملعبه اطفال شد و او را کی مطالعه کتب چنانچه باید اتفاق
نفتاده باشد که بتحقیق الامر پی بردی ورنه چنین بیهودگیها کثیر سپردی و چون در حدیث مکتب و آنچه بدان
تعلق گیرد غیر ازین فکر کنی غنیمت بیشمار و فواید بسیار ازان توانی برآوردن از انجمله آنکه حضرت امام زین العابدین
را درین خصوص نسبت تلمذ بجابر حاصل شد پس تلمذ معصوم بحصول پیوست از کافی کلینی امام اعور
حضرات امامیه عنقریب بتعلقات این فایده بتفصیل می آید انشاء الله تعالی از ان جمله آنکه چون در مکتب قصه
بشارت رو داد البته بحکم کل سر جاوز الاثنین شاع این خبر در مدینه طیبه خصوصا باخبار معلم و اطفال که بخوبی
و ایشان علوم شیوع یافته باشد پس معاذ الله اهل مدینه همه مجانین بودند که در آمد رفت جابر نزد باقر العلوم
سرزنش نمایند حالانکه نزد پدر بزرگوارش حاضر میشد و در دیوانخانه هدایت کاشانه اهل بیت شرف حضوری یافت
تا آنکه لفظ بتقطع الیه ما در همین حدیث بر روایت جناب اعور موجود و جابر بعنایت الهی تردد کوچها داشت
چنانچه از عوانش این هم ظاهر و از حدیث دوم به ثبوت رسید که جابر بعد سلام دست امام محمد گرفت و بخلوت
برد و از انجمله آنکه هرگاه خود آبای امجاد امام بدین وتیره عادت نداشتند و معتاد این طور نبودند که سمعت عن الله
عز و جل بعید هست بسیار که آنجناب بر مسند پدر بزرگوار نشیند و این هم بداند که مالش بلوای مردم و دیگر اهل مدینه هست
بوسط اساتذه خود را خواه ابای کرامش باشد و خواه دیگران براندازد و این طریق مخدوش را برگزیند و
قس علی هذا سمعت عن رسول الله شیوه خود سازد تا آنجناب را هر یکی از سکنه مدینه دروغگو گویند و کذاب
پندارد و شیوه ستوده آن امام نزد منافقان هست خوف و تقیه بوده باشد لا والله ثم لا والله پس اگر

اہل مدینہ و بوفرضا درین باب گفتگو کنند موجب تعریض و سرزنش اعور شقی و اتباع آن غوی نخواہد بود و بخیال
نمے آید کہ اہل سنت بدان الفاظ لب کشایند و ثانیاً چو این سبب نباشد مگر امام از مذہب اہل سنت مثل سید مہدی
زبیہ پوری چیزی انداشت کہ دنیا ازین مذہب پرپست و بزرگانم ہمہ برین طریق سنت بودہ اند از آن جملہ اگر
چون جابر چنین شیعی باشد کہ از دیگران میبر و پیوستہ با اہل بیت پیوندد و در مسجد شریف امام مجمع اولین و آخرین محمد
باقر را تلاش کردہ بیا قر علم ندا نمودہ باشد حالانکہ او را بر ہنمای و ندائی چہ حاجت بود و آدمی عامی مجبر و تشیع نام ائمہ
را فراموش نمے کند جابر را این ہم یاد نماند و دران زمان مرجع خلایق باشد و صدہا محدث از وی روایت کنند
و تا وفاتش از وی استفادہ نمایند پس معلوم شد کہ مذہب اثنا عشریہ قدیم نیست حالانکہ رفضہ بکمال جد و جہد گویند
کہ اما فی البحار و غیرہ کہ اہل کتاب ہم نامہای ائمہ محفوظ بترتیب میداشتند و یعرفونہم کما یعرفون ابناءہم بلکہ بنو د
در محاورات خویش ایشان را یاد مے کنند کما فی تذکرۃ الائمہ بلکہ یاد دارم کہ در مجلسی بودم و ہمہ کس در آن
معتقد مجلسی بودند اتفاقاً نام کشن و بشن بتقریب ذکر مذہب ہنود آمد گفتم و علیہم السلام پس تعجب کردند لاجرم
از عبارات تذکرۃ الائمہ نشان دادم یا در گرداب حیرت فرو رفتند و قبل ازین سند تذکرۃ الائمہ بنام مجلسی
از علمای شیعہ دانستی قند کہ و لا تعقل و ہر گاہ بشروح کافی رجوع کنی خواہی دانست کہ امام محمد دران وقت
بیا منع رسیدہ بود و بیچارہ از جستجوی او گاہے بمسجد مے آمد چنانکہ دانی در زمانی در کوچہا متردد باشد چنانچہ از
کافی مے خوانی و کسی حیرت او را رفع نکند کہ غیر از محمد بن علی دیگر کہ تواند بود کہ ینابیع حکمت بر زبانش جاری قطع
نظر از امور مذکورہ مزید تعجب آنکہ امام سجاد ہمیشہ ملازم مسجد نبوی باشد خصوصاً در اوقات نماز پنجگانہ و نفر بلد
ای جابر بہوش تو کجا رفت ہمیشہ او را نزد من دیدی و شمائل او را میدانی باز و طلبش حیران می مانی
۵ یار در خانہ و تو گرد جہان میگردی * آب در کوزہ و تو تشنہ دہان مے گردی * و در احادیث نبوی
اگر یاد نداری کہ از ارتکاب این امور منع نمودہ اند کہ ایشان را مردم تہمت کنند و نوبت بدان انجامد کہ اہل مدینہ
ترا دیوانہ میدانند و درین ماتم گرفتار میشوند و تو سبب این امور میشوی بلکہ بعضی از ثقات ویرا چنانچہ
مے فرمود کہ مے دانم کہ مقصود تو اتصال سلام و بشارت برای اوست از جانب پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام
بیا ہمراہ من و شمائل حضرت نگو او را ببین و ہر چہ از امانت در ضمیر خود داری بگو و بزودی ازین
تحمل فارغ شو این معما و بہا از بہر چیست و حقیقت این است کہ چون بشارت معلوم شد از آن روز
تجی و ذو باب خصوصاً مکتب رسید و شد تا دشمنان خانگی دست نیابند و آسیبی نرسانند بزرگی از رفقہ
قصہ را یاد کردہ و گفت گاہی در کتابی ندیدہ باشی کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برای کسی سلام فرمودہ بشارتی
دادہ باشد کہ غایت اجلال و اکرام ست گفتم راست و درست ولیکن گفت استدلال کہ دلیل بر آنست کہ انہم از خصایص نباشد گفتم
چہ تواند کہ حضرت امامیہ چنانچہ خصایص حضرت را برای دیگران نقل کردند و درین مبحث داد نیرنجہا نجامہ را برادیس رحمۃ اللہ علیہ نشان دادہ
از جملہ صاحب منہج المقال ست کہ در اہل تنقید طولی دارد و عبارتش را بجوان کہ از آن چہ بر می آید و قاضی شہید

تا لب بالخیر بی رو و قدح چه می نویسید باز گفتم مرا حیرت دیگر است که ابلغ بلغا با همه عظمت در باره امام محمد باقر بشمار ان
اعتراف دارید لفظ رجل فرمایند حالانکه صدور آن از فاروق بشرط صحت موجب بی ادبی و بی آدبی میدانند
پس معلوم شد مغلطه شما و خلاف بنودش تعظیم و معنی نیست که چنین مرد معظم را که دنیا را وداع میکند آن وقت کلفت
دهند و بیدار سازند و علاوه این لفظ را علمای شما برای امام علی نقی در علم حدیث مقرر کرده اند چنانچه در مجمع البحرین
است و شارحان اصول هم بآن تصریح کرده اند و در هر کتاب فن نوشته اند که تحقیر امامی از ایمه
تحقیر تغییر را مستلزم است کما لا یخفی و اگر این لفظ را از کتاب الله المجید و احادیث شریف استیعاب نمایم تطویل
نوبت کشد پس برای تغلیط شیعه برهمین قدر اکتفا رفت و از آن جمله آنکه از رجال صاف ظاهر است که امام باقر
بلوغ بتحصیل علوم می کوشید و در مکتب می نشست و چون این لفظ در حدیث آمده و آن هم بروایت فدای اهلبیت
البته در این معنی حجت بالغه باشد که محققین باعتراف محدث نجفی رجل را به بلوغ مفید کرده اند اما اطلاق غلام پس
اگرچه در کلام معصومی نیست ولیکن عرب بکهول هم اطلاق میکنند و از کتب محاورات پیداست چنانچه
از مجمع مذکور هم توان فهمید بهرحال کمال حرص امام بتحصیل کمالات واضح شد تا بیا قریب علوم نوبت رسید
در گلستان دیده باشی که چون از حجة الاسلام غزالی پرسیدند که چگونه رسیدی باین درجه علوم فرمود بهرچه
ندانستم در پرسیدن آن ننگ نداشتم بالجمله افترای صریح راوی بر امام رضا بهرحال معلوم شد والحمد لله علی ثبوت
المدعا الحاصل اگر جناب سید الساجدین را معلوم بود اظهارش موجب مزید رسوخ در اعتقاد جابر بیشد و هم متمم
بصیرت دیگران ورنه استفاده دو معصوم به ثبوت رسید که اشرنا و از این جاست که این هر دو بزرگ
تعظیم جابر زاید الوصف می نمودند و او رعایت مراتب عالیه ایشان همیشه می نمود چنانچه رفضه برادر افترا کرده اند
که ذکرنا وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِهِمْ فَهُمْ مُقْمَحُونَ و نیز حضرت سجاد و فرزند ارجمندش ورا جلالی و تعظیم جابر
پیروی جناب پیغمبر می نمودند که از بعض از اهل کتاب چیزی آموخته بود در هر مجلسی که او را دیدی ابر خاستی
از آن جمله آنکه امام باقر با وجود ممنوع بودنش از تقیه در کتاب مختوم و صحیفه معلوم رعایت مذهب اهل سنت
بر حدیث مکتب باربار میفرمود پس برآنانکه دعوی رکوب سفینه اهل بیت در هر دم و بر هر قدم نمایند مراعات
مذهب ایشان ضرورست ورنه طوق مخالفت ایمه اهل بیت البته در گردن ایشان خواهد بود سبحان الله
حضرات ایمه هدی سلاله عترت سید انبیا بطریقه ادب مسلوک داشتند و از جدل و جدال مجتنب بودند و رفضه
بترک طور مذکور و خلاف اهل بیت عقیده نجات را راسخ کرده اند و نگفته علمای ایشان هنوز لکهنو و
مثل آن دار الصلح است تا ظهور حضرات مهدی و تارکش متارک نماز عمدا کالکافی الاصول المذکورة سابقا از آن
جمله آنکه هر گاه مدعای رفضه بحجة بالاخوانی و علوی لن ترانی آنست که استفاده امام را از جابر سلب کنند
و امر واقعی را باطل گردانند پس بجهت خبث نفس و مختلط بودن طینت شان با خمیر نواصب کامر غیر مرة
برادر تناقص افتاده اند زیرا که مقصود امام دفع طعن اهل مدینه بود بتاویل و تسویل اهل خرافات پس البته

آمد ورفت آن امام نزد جابر برای تحصیل احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم وحصول سند خواهد بود که اهل
است بر مدعا وازینجاست که آثار هم تصدیق بران مترتب شد باعتراف اعور المحدثین ورنه فقط آمدن گاه
گاه برای دیدنش چنانچه خلیل قزوینی در شرح کافی نوشته کی وافی بلکه مقام انکار یعنی کی آمدی کی پیر سدی
خو باقی از تصدیق مذکور قصور بلکه اذعان توان نمود که اهل سنت امام را ستی میدانستند ورنه بقول مزین
سنیان را بشیعه چه کار که احد علوم دینی از ایشان نمایند ومجتهد دهقانی در صوارم وغیره چنین اعتقاد دا
که قدماء نیهارا همه راستی نمیدانستند این احداث متاخرین مثل صاحب تحفه است وتکذیبا و درین خص
زیاده تر از بن بارها نموده ام والله ولی التوفیق وبنده ازمته بعد ازین فواید چند دلیلی دیگر بر تلمذ ایشان که اگر
صحیفه آن امام را از کتاب مختوم بیا دارند نزد اهل فراست مجالی نخواهند یافت که سرهای خود را از پشت
خجالت بر دارند وبیانش بالاختصار آنکه چون حضرت امام باقر وقت بیان حدیث می فرمود سمعت عن
جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس باید که مطابق واقع باشد ورنه اسم الله حدیث او معاذ الله
خواهد بود وپس واقعیت سند محصور درهمین است که او استاد وامام شاگرد او باشد ورنه واقعیت
الله عاسر سر حیف باشد که رفضه مدعی مزید ولا باشند وگوشواره حدیث امام باقر العلوم را کاذب دانند نعوذ
بالله پس سیه روی هر دو جهان برای قوم مورد لوم ثابت فلیختاروا انهما شاءوا آنچه درین روایت وجا
اعور تقیه امام خیال بسته وابواب غیظ وغضب بر روی شیعه مخلصین کشاده جوابش خود از روایت
و دیگر این کودن پلید که زیر حدیث بشارت بفاصله یک ورق اخراج حدیث کرده است پر ظاهر است تا خواهی
که خیال وجال اعور بدیهی البطلان است مگر مرض جمود ذهنی وتصور نظر لا علاج بود ومختصرش در فائده
آنکه هشام بن عبد الملک بن مروان آن جناب را بشام طلبید وبا حاضرین گفت که چون امام بیاید و
از توبیخ او فارغ شوم هر یکی از بنی امیه خصوصاً بر خیزد وسرزنش نماید بالجمله چون درآمد وبدست خ
یک سلام کرد عموماً ونشست زیاده تر برهم شد که خصوصیت خلافت را ملحوظ نداشت وبلی اذن
جلوس فرمود توبیخ شروع کرد که همیشه از شما یکی خروج می کند بدعوی امامت از جهت قلت عل
سفاهت وهم چنین پر گوئی کرد چون فارغ شد هر یکی از بنی امیه نوبت بنوبت سرزنش بجا آورد
ساکت شدند امام بر خاست وفرمود بتوسط ما هدایت کرد خدای تعالی اولین شما را وبما هدایت
ختم می کند آخرین شما را دنیا چند روز بدست شما آمد وملک عقبی بدست ما که انا ذو الی نیست
فرمود والعاقبة للمتقین پس امر کرد تا بزندانش بردند چون داخل شد وکلامی شروع نمود هر یکی میل
خبر کردند که مبادا اهل شام بلوی کنند پس حکم نمود که آنجناب ورفقای او را بی آب طعام به
و روزی چند گذشت وباب مدین رسیدند ودیافتند وکلفتها نایدا لوصعت بر داشتند امام بر که
برآمد وآیت کریمه بقیة الله خیر لکم الآیة خواند بر زنگی ندا کرد که این بلده وقول حضرت شعیب است و

تدارک نمایند ورنه بسزای خود میرسند باری اسباب علتش بدست آمد و خبر بشام رسید شیخ را بطلبیدند معلوم نیست
که با وچه کرد مقصود من قصه خوانی نیست بلکه اظهار این معنی است که چون امام سطوت و قهر ملوک بنی امیه را
منظر نیارد و اتفاقی بجان خود و رفقا در راه خداوند تعالی نکند اوبسم الله حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم را بدروغ
یاد خواهد کرد که از جابر شنیدم که می گفت رفضه که رسول خدا چنین فرموده هیچ بهتانی و دروغی را نگذاشتند که در
دین خلط نکردند و تهمت آن برایمه نه بستند جزی ربه عنا مفضل الحلایق جزاء الکلاب العاویات و قد
نقل از آن جمله انکه چون بشروح این کتاب مثل شرح قزوینی رجوع کنی از ان ندامی آید که این مقلد عور هرگاه
دید که بعد از ثبوت مکتب ای حضرت امام باقر لاف زنی علمای شیعه کان لم یکن میشود و او صاف امام
نه دبالا میکردند و انچه اند تا عاقبت اندیشی درین امر با زبان خود تراشید نیست نابود میگردد و لفظ مصلحت
برای تقرر مکتب افزود که اشتر نا سابقا و هیچ معلوم نمیشود که آن مصلحت چه بود پس فرومایگی او جا بجا انا
مواردم خواهی یافت بعنوان انکه از صفحات کتابش محو نتوانند شد که هم دعوی و هم علتش هردو به شارح ندکو
انطباق تمام دارد یعنی اگر علمای اهل سنت بگویند که چون امام بر اصول شیعه طلب علم نمیکند داورا حاجتی
بتعلیم زید و عمرو نمی افتد پس تقرر مکتب چه معنی دارد و طلب معلم از بهر چه باشد گوییم مبنی بر مصلحتی خواهد بود پس
راه گریزهای خود پیدا کرده و ندانسته که اگر در مطاعن صحابه کرام جاییکه قلت علوم برای شان ثابت میکنند
اهل سنت همین لفظ بگویند در جواب شان هیچ و تا بها خواهد که خود کرده را درمانی نیست الغرض بلا
دلیل با نهمه دانی و خوش بیانی راه گریز درین نصوص مثل النصوص پیدا کرده و کید روباهی آغاز نمود
با جرم می پرسم که اگر مصلحت این بود تا برادرانش بعد از قرار یافتن مکتب خواهند دانست که این هم مثل تا
و چنان نیست که نتایج حکم بی تعلیم بر زبانش جاری شود و به مسند امامت قرار کرده مرجع خلایق شود
و با محروم مانم و هدایای شیعه عراق و خراسان نیابم پس چرا او را قتل کنیم و از نیه بر جدا سازیم گوییم درین صورت
جابر با وجود خلوص تشیع و منقطع بودنش بسوی اهل بیت و دشمنی گروه باشد که تا آن روز مکتبش موقوف بود و در
معلمی مسدود شد مسند ابرادران دیگر در عمر کمتر بوده اند از ان جناب چنانچه کتب ایشان از یران دلیل است
و ظاهر همین یک مکتب بست واگر ده دوازده باشد مستعد او به برادران چگونه مخفی تواند بود خصوصا از
برادران که روایات از انها بسیار مرویست و از ان طبقه اهل علم بودند و حسد و ر ایشان اکثر الطرفین انکه
ذریعه فرزندان امام سجاد که با ظهار بعضی از علمای ایشان عشره کامله بودند جمیع اگر شیعه نباشد در تعصب
نزد رفضه کلامی نیست پس چگونه نام امام خامس و خصایص او را و انکه من لم یعرف امام زمانه مات میتة
جاهلیة نمیدانستند و بدون اعتقاد برگزیدگی او بر تمامه عالم چگونه شیعه اثناعشریه شدند و اولیا علمای رفضه
برای اضلال مردم چه پیشه اختیار کرده اند که خاموش نمی شوند و در هر باب کلام ایشان یکی دیگر دارند
در نظر جهد کر بیدانمی شود قال الله تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ فَرَّقُوْا دِیْنَهُمْ وَكَانُوْا شِیَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِیْ شَیْءٍ

وچون این امر از شیعیان رسیده به برادران بطریق اولی واگر چیزی دیگر نزد مقلدین خلیل باشد باید
تقریرش کردن تا در وغگویان را بخانه شان رسانیم واگر هواسی باقی باشد از آلان نمایم تا آیت کریمه بی اختیار
از زبانت بر آید که فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ از آن جمله آنکه بار بار حیرت وغبرت می افزاید که حضرت امام درین چه فایده
تصور نمود که طوق پدر بزرگوار از دست داد که شیوخ را ذکر می نمایند ومثل جابر مطعون شد ودرین تبدل وتحول
قطع نظر از بلوای ایشان قریب بود که دامن عروه وثقی بر اصل الاصول شیعه از دست حق پرست رود با
طریقی دیگر مختار کرد یعنی سمعت عن رسول الله ودر آن هم همان آش در کاسه افتد پس سمعت عن ابی را که مانع
بود با وجود واقعی بودنش بر اصول امت عبد الله بن ابی بن سلول کنون معلوم شد که این اگر ترتیب ایجاد کرد
محدثین محدثین درست باشد ترسم سرزنش روبروی رفضه توانی خواند ؏ آنچه دانا کند کند نادان لیک
وبعد از فضیحت بسیار و مخفی نماند که از حدیث مکتبی بنص امام صادق این هم ثابت شد که همه نگار نگی و بوقلمونی
یعنی سمعت عن رب العالمین وسمعت عن سید المرسلین وبالاخر سمعت عن جابر بعد از آن بود که امام مبین
امامت وافادت نشسته بود واز پهلو به پهلو گردیدند واز نص حدیث هم بلوغ آن جناب در مکتب آنفا معلوم شد
وهر چند در صحیفه ودستور العمل خود از تقیه وخوشامد ممنوع بودند لما رواه الکلینی فی الکافی ولیکن چون شیوخ
المغفلین امام اعظم طایفه احادیث آن جناب هم احادیث فرزند ارجمندش را که هم از تقیه ممنوع بودند کما یدل
علیه دستور العمل بدیع در تهذیب الاحکام وهم در استبصار بر تقیه حمل می کنند تقیه را دخل دادم بالجمله در
معنی شکی نیست که امام موصوف بعضی از احادیث از پدر بزرگوار خود شنیده وبعضی را از جابر چنانچه محدثین ما نوشته‌اند وهذا هو
الصریح رفضه این مضامین را شنیدند وبعد از تحمیق ثقة الاسلام خویش که زیر حدیث بکیت قصه عدم تقیه آن ا
از هشام بن عبد الملک بن مروان آورده دیدند از تاب خود را پیچ وتاب دادند واستبعادها از غایتش درگذ
بخیال آمد که عبارتش بعینه نقل کنم اگرچه بطول کشد تا کیدا ورا کلیة زائل نماید وبرای ثبوت حماقتش کافی

الحسین بن محمد عن معلی بن محمد عن علی بن اسباط عن صالح بن حمزه عن ابیه عن ابی بکر الحضرمی قال لما حمل ابو جعفر
الی الشام الی هشام بن عبد الملک وصار ببابه قال لاصحابه ومن کان بحضرته من بنی امیة اذا رأیتمونی قد وبخت
محمد بن علی ثم رأیتمونی قد سکتت فلیقبل علیه کل رجل منکم فلیوبخه ثم امر ان یؤذنوا له فلما دخل علیه ابو جعفر
قال بیده السلام علیکم فعمهم جمیعا بالسلام ثم جلس فازداد هشام حنقا بترکه السلام علیه بالخلافة وجلوسه بغیر
اذن فاقبل یوبخه ویقول فیما یقول له یا محمد بن علی لا یزال الرجل منکم قد شق عصا المسلمین ودعا الی نفسه
وزعم انه الامام سفها وقلة علم ووبخه بما اراد ان یوبخه فلما سکت اقبل علیه القوم رجل بعد رجل یوبخه حتی انقضی
آخرهم فلما سکت القوم نهض علیه السلام قائما ثم قال ایها الناس این تذهبون واین یراد بکم بنا هدی الله
اولکم وبنا یختم آخرکم فان یکن لکم ملک معجل فان لنا ملکا مؤجلا ولیس بعد ملکنا ملک لانا اهل العاقبة یقول الله
عز وجل وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ فامر به الی الحبس فلما صار الی الحبس تکلم فلم یبق فی الحبس رجل الا ترشفه وحن

فجاء صاحب المجلس الی ہشام فقال له یا امیر المومنین انی اخاف علیک من اهل الشام ان یحولوا بینک وبین
مجلسک ثم اخبره بخبره فامر به فحمل علی البرید هو واصحابه لیردوا الی المدینة وامر ان لا یخرج بهم الاسواق وحال
بینهم وبین الطعام والشراب فساروا ثلثا لا یجدون طعاما ولا شرابا حتی انتهوا الی مدین فاغلق باب المدینة دونهم
فشکا اصحابه الجوع والعطش قال فصعد جبلا یشرف علیهم فقال با علی صوته یا اهل المدینة الظالم اهلها انا بقیة الله یقول الله
بقیة الله خیر لکم ان کنتم مومنین وما انا علیکم بحفیظ وکان فیهم شیخ کبیر فاتاهم فقال لهم یا قوم هذه والله دعوة شعیب النبی والله
لئن لم تخرجوا الی هذا الرجل بالاسواق لتؤخذن من فوقکم ومن تحت ارجلکم فصدقونی فی هذه المرة واطیعونی وکذبونی
فیما تستانفون فانی ناصح لکم قال فبادروا فاخرجوا الی محمد بن علی واصحابه بالاسواق فبلغ هشام بن عبد الملک
خبر الشیخ فبعث الیه فلم یدر ما صنع به داز تقدیرات خالق لیل ونهار آنکه این حدیث هم بران دلالت دارد که آن شیخ
بزرگوار که مصاحب را بکوشش تمام از حضرت امام ورفقایش بر داشته اسباب زندگانی بصحبت خویش نزد شان
فرستاد حضرت امام را بروایت ثقة المحدثین بهذا الرجل تعبیر فرمود ازینجا هم مغلطه لاف زبان وهزار چاپان ورنقص
قرطاس عیانست یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المومنین فاعتبروا یا اولی الابصار وکجا بزرگی حق پرستی مجهول
الاسم وکجا فاروق قدوه اصحاب که جان نثاری وخدمت او حضرت صلی الله علیه وآله را شهره آفاق که خود آسه
بود قبل غیر خویش را بمجرد تعریض نسبت بحضرت رسالتمآب ع از امثال این فصل است قول بزرگان ؎ ای مرا
تو مصطفی من چون عمر ز برای خدمتت بندم کمر هو محاوره لفظ رجل اگر دران کتابها بینی که در بیان واقعه کربلا تصنیف
شده اند در مذهب شیعه بیش از بیش خواهی یافت که در مقام عطوفت وترحم امام حسین ع بر زبان آورده ولیکن
معلوم نیست که با وجود ذکر حلیه لوجع چرا علمای شیعه از ظلم وحیف باز نمی ایند وبمهربانی ورحم عمل نمی کنند واشربوا
فی قلوبهم العجل بکفرهم فقلیلا ما یومنون بعد ازان آنچه راوی حکایت کرد از جناب امام رضا در اوصاف امام
وتقریرات طولانی مقتفی ومسجع تا اختلاف نسخه صفوانی آورده خلاصه تمامی این حرف چند میرسد که چنانچه عالم در کنه
ذات وصفات باری عز وجل متحیر اند وبعد از سر گردانی وکشیدن مشاق ومحن زیاده تر در پیچ وحشت گرفتار
میشوند دست وپا میزنند وپایانی نمی یابند قس علی هذا معرفت امام پس عقول ایشان چگونه کسی را توانند
برگزید حالانکه بکنه او زینهار نتوانند رسید ومحصور است امام در آل حضرت رسول ع پس دیگران را که از طرف
خویش معین نموده اند از راه حق دور رفته اند وخلایق را در خار زار ضلالت کشیدند پس امام مطابق نسخه صفوانی
رئیس غولان بیابانی تکفیر ایشان نموده قاتلهم الله انی یؤفکون درباره اهل حل وعقد فرموده جوابش
بعد از دیدن اصول موضوعه وعلوم متعارفه بسیار سهل است ولیکن هر یکی از طایفه شیعه در خطاب ناهل
تقریرش آنکه در اصول ایشان امام مهدی را عین الله گفته اند چنانچه بر ناظرین ادعیه زیارتش مخفی نیست
پس ثبوت آن برای حضرت امیر بطریق اولی زیرا که خود آن جناب فرموده انا عین الله ودرین خصوص مارا
نقد مبتدا ومنتهی درکار است چنانچه اشارتی درین باب می آید غنیمت دیگر اگر باشد فبها والا فلا بلی حضرت

البته نتوانند بود اما اینکه حمد ان الخبیته لم تبتدئت بالجمله که اصول قوم دال بر آن ست که کنه ذات حضرت مرتضوی
غیر از خدا و رسول کما عهد از مخلوقات کسی نشناخته و چگونه کسی نشناسد که فضائل و کمالات جناب مرتضوی زیاده تر از جناب
مصطفوی نزد شیعه رسیده چنانچه از گوهر مراد و غیر تو الفهمید پس نتیجه این مقدمات آنکه اهل حل و عقد چون دیدند که مرتبه
الوهیت که اورا قابوی ایشان هست بکنهه آن چگونه توانند رسید لاجرم ابوبکر صدیق را که هم ذات او را می شناختند
و هم اوصاف او را می یافتند برای خلافت نشانیدند که بیچاره برای انتظام دین و ملت ایشان کفایت کند و همچنین
دیگران را چنانچه واقع شده و از اینجا که شیعیان پاک از طینت حضرات اند کوشان باشند و ائمه عالی بودند بر ایشان چنین ائمه مناسب
اند که عیاذ الله باشند لهذا امامان ایشان بر جستند و افتادند تا انتظام ایشان در آن زمان متبرک کلا ثار برکات و انوار آن را از کثرت
اولاد و اموال و عمارات و زراعات و ثمرات و کثرت تمتع و نعره هل من مزید احاطه نتوان کرد بدست ائمه واحد بعد واحد
و قائمهم بعد قاعد و بیر معطله و قصر مشید سپردند تا ذاتیات امامت را در هشتاد هزار سال بلا تعارض و تراحم
سر انجام دهند و لیکن مشکل همین است که باز شیخین زنده شوند و علیت را بغیرت مبدل کنند و معنی یوم تبدل
الارض غیر الارض والسموات عیان گردد والغرض حیرتهای این مقام را کما صرح به الامام تا کجا بیان
کنم حرفی دیگر باید شنید که راوی امامیه ثابت کرد که آدمی بکنهه امام نتواند رسید و چون عینیت در میان
آمد با وجود قید شریعت و انکار وحدة الوجود که بالاتزان کفری بناشد کما فی الشهاب الثاقب
پس البته که رفته رفته بانتهای کنهه امام رسیدند که ما فوق آن متصور نیست و هو العینه تا آدمیت بدر آمد
و تفضالی نماند مگر بجان خود و اگر گویند که حضرت را چرا مستثنی نمود گویم مراد ما مبدأ و منتهی در امامت است
یعنی خلافت و آن متصور نیست در آنجناب و ایضاً عبد الله بودن برای حضرت در قران مصرح
است و ایضاً بکنهه امام بر سیدن با دعوی عینیت که ادراک کنه است تناقض صریح است و هم
لا یشعرون قاتلهم الله انی یؤفکون و هم یقولون عن الائمه لا یختلفون فالعنه و الکانت
منقوله عن الواحد لکنها مجمع علیها فلا تغفل یعنی چون حضرت رسول و بنده بود
بجای او بنده خدا را نشانیدند و معذور شدند نه لایق و عبده بنسخه صفوانی غول بیابانی
و نیز ظاهر ست که تخصیص علیت ائمه هم خلاف تصوف است و هم خلاف تکلم فاعتبروا
یا اولی الابصار و نیز بتقریر آخر که چنانچه حقیقت جناب مرتضوی را اصحاب
ندانستند و در ادراک آن بدین وجوه یا بوجه سابق که البته بدرک سامعین هنوز راست
باشد نشناختند پس صدیق را متصف بشد و مثل ایمان و علم و اجتهاد و تدبیر و شجاعت
و غیر آن دانسته خلیفه کردند و بیعت نمودند انهمه بشر بودند خود عاجز شدند حق تعالی نیز بسببی من الاسباب
این امر پیش آمد که بعد وفات سرور کائنات بسبب خویش فایز و بهره مند
گردانید حضرت بتول زهرا را و صحیفه بر او نازل نمود که از هر کتاب فن خواه صحیفه

خواه کبیر حالش مجملاً یا مفصلاً توان یافت پس رای مهاجرین و انصار با تدبیر الٰهی قریب ترباشد
چنانکه بالقدیر ایزدی موید و موفق شد که سنگ لاخ لبه ضرب جدا گردید و نیز حضرت از خلافت شیخین
بامهات المومنین بشارت داده بود و هم در جاهای دیگر هم در خواب و هم بیداری
کما لایخفی علی اهل الحدیث حکیمان از زیادت حسن هم تحاشی کردند که بر حضرت یوسف علیه السلام
ازین جهت آن امور واقع شد که ظاهراً از قسم محال است نمود که خاتون زلیخا با وصف آن
عشق و محبت قد شغفها حبا چنین محبوب را بزندان فرستاد و جناب حضرت پیغمبر با وجود چنان
شفقت بر حال مرتضوی مفاسد خلافت بلا فصل آن جناب را پیش حضرت جبرئیل مرتب
فرمود که اگر او را نصب کنم محنت بست و سه ساله رایگان شود و اعتقاد توحید و
نبوت و معاد و دیگر اصول از قلوب امامت بدر رود کما مر مفصلاً پس از ینجا هم اصحاب الخ
کردند عین مراد حضرت باشد ورنه مخالفت لازم آمدی که ایشان سعی حضرت را باطل کردند فکیف که تأخر
حضرت از آن جناب و تقیه آل عبا بعد از حدیث موبی فار غنطی مکمل نولیاینه و بر روایت ثقة المحدثین
و اساتذه و تلامذه او کما مر غیر مرة حقیقة خلافت متقدمین را موثق گردانید ذلک عجب عجائب کم ینظاهر هذا العالم یا
اولی الابصار شب سرخ قبائح داشت صبح گردن سرتاج داشت یک گردش چرخ نیلوفری نه نادر بماند و نه آن
نادری تا آنکه گفته اند بیت هین کسی نے آید که شب حامله فرداچه زاید بعد از اختلاف نسخه صفوانی
چنانچه دافع نفاق نسخ حضرت امام رضا پس از نسبت ضلال و اضلال باصحاب سیانبیا
وانکه شیطان اعمال قبیحه شان مزین گردانید تا آن قبائح را مصالح دانستند و امام را
ترک نمودند حالانکه لیاقت بصیرت و استبصار داشتند آیاتی چند را یاد فرمود حالانکه
آن ایات نه منفرداً مفید عا است نه مجموعاً و هر که مدعی باشد البته اثبات آن بر ذمه
او خواهد بود چه جای آنکه جد اعجد امام رضا همچو ابن عباس را نظیر تن که در اهل بیت جناب
مرتضوی نبود کما یدل علیه اعترافه کرم الله وجهه بذلک و تقدم قبل هذا از استدلال بآیات قرآنی
منع فرمود چنانچه این همه در نهج البلاغة مجموع است و مناظره خوارج همین بحث امامت
تعلق داشت پس معلوم نیست که حضرت رضوی از یاد داشت یا نسیاً منسیا فرمود
و بهر حال با مامیه مضرے شدید رو نمود چه اگر یاد بود مخالفت ثابت شد عیاذاً و بر تقدیر
دوم نسیان امام به ثبوت رسید وَهُمْ يُنْكِرُونَ وَيَعْتَقِدُونَ بِأَنَّهُمْ مُنَزَّهُونَ پس بر ذمه
متقدمین اعور المحدثین است صورت نجات برای خویش تجویز کردن فکیف که لعنت
کردن اسام صادق برایشان محیط باشد چنانچه از کتاب من لا یحضره الفقیه
و غیر او از افادات صدوق رحم واضح است که هر که انکار سهو امیه نماید ملعون است زیرا که شره

از سهو برای هیچ کسی جز باری عز وجل ثابت نیست وهم ذمه این معتقدین بدان مشغول است
که مدلل نمایند به آیتی ازین آیات که در حدیث مذکور نیست ودلالت قوی بر مدعای این فصل دارد کما
وبنده برای انکار این معنی ورقی چند قرار می دهم تا از آن ظاهر شود بالاستقلال که ذکر آیات
قرآنیه در این حدیث شهویلی بیش نیست که راوی ومانند او بکمال جسارت در آن نموده اند ومدعای
ایشان از ان آیات هرگز به ثبوت نمیرسد ان شاء الله تعالی عنقریب می آید وترک ما هو آن
تسلی کرده اند بنصوص ائمه موافق حدیث کافی لا ائمة النصب کردند وتقلید واطاعت ایشان را از
داند وآنها نیستند مگر رفضه بمقتضای ان الرفض یستلزم النصب والخروج که ائمه را منصوص
ومفترض الطاعت گردانیدند واز پیروی پیچیده ملعون ابدی گردیدند وبعد از آتش زدن
بخبث ونفاق برای طلب آب اطفای نوائره هر طرف دویدند ونتیجه آیات را راوی بیان
کرد که بندگان بوجه من الوجوه در نصب امام اختیاری ندارند زیرا که امام عالم است جاهل
نفیر میگوید قطع نظر از تکرارات مهمل ومضامین مخل امام اگر از خدا اعلم باشد چنانچه از پیغمبر
وقدم غیر مرة منقولا عن کتبهم باز برای شیعه چه مفید تا حضرت که ذات مقدس داد وواسطه هم
نیست آن را نفرماید وآن چه فایده خواهد کرد تا امامتش راسخ ومحکم نگردد وبارها از کافی
کلینی ثقة الاسلام دانستی که امامت او بنزول کتاب مختوم نسخ پذیرفت وحضرت فارغ
لاانفصام لهاروبروی ملایکه مقربین نولیسایند پس ذکر امام ومزید علم او داد بود
برای هیچ وجهی از وجوه راوی غاوی را مفید وبرای سنیان مضر نشد. ورنه لازم آمد
در شریعت مطهره نبوی صلے الله علی صاحبها منسوخ گشته حالیاً سمت جواز داشته باشد
بان درست گردد مجلسی درین معنی نصوص بسیار از حضرات ائمه در علین الحیات غیره آورده
این سخن اسست ضلالت گردیده که از ناسخ ومنسوخ عقات کنند ومنسوخ را پیش نظر دارند وتمسک
بدان نمایند پس رسالت واولوالعزمی آنکه توریت وانجیل منسوخ کرد کجا باقی ماند مع ذلک
طلسم خم غدیر شاید که بر تجویز واتفاق اصحاب باشد یعنی اگر راضی شوند ترا ولیعهد ساخ
و.. بهر حال صبر بکن وهمین است تطبیق این طلسم وفارغ خلی چنانچه مجتهد
الرماح مائل بدان گشته که حکم کتابت قرطاس بر رضای اصحاب بود ولیکن لازم
سکوت حضرت بر ضلالت امت که خلاف لعنت است حالانکه سکوت شریف دلیل جواز
می باشد. فافهم ومقام مزید حیرت آنکه امام عالم علوم لدنیه خود فرمود که تا بدر نیکن بیعت
نکنند هرگز خلافت نتوان نشست پس ایشان خود آمدند وبیعت کردند وبرمسند نشستند
چنانچه در علم تواریخ وسیر ثابت شده ومحقق اربلی در کشف الغمه نوشته پس حضرت مرتضی

اجماع قدمای اہل سنت را معتمد دانسته نه اتفاق اہل بلوی که اہل بدعت بودند وحجة الاسلام
غزالی وقتیکه بر معتقدات باطلهٔ اہل رفض مذہب سنت را گذاشت وتشیع اختیار نمود ودر رساله
سر العالمین نوشت وحالش را من در تالیفات خویش بیان کردم حدیث اذا بویع الخلیفتان
الخ کما اشرنا سابقاً در آن آورده وصاحب مجمع البحرین بدان اعتراف کرده که اختیار
اہل حل وعقد بامامت از آن محترز اود بلکه از تحقیق سید مرتضی ثمانینی چنانچه در تمادی الاسلام
منقول گشته واضح است که شد. عاز نیهار درست نیست تعدد امام اگرچه عقل تجویز کند
پس خدای عزوجل زنیهار اجازت نداده که دو کس را برای امامت بردارند پس اختیار علما
بحکم اذا بویع الخ که محدث مخفی از سر العالمین نقل مے نماید یکے ظاہر شد. وعیان گردید
که در اختیار یکی مستجمع شرائط باید اتفاق کردن واگر جماعتی بر دیگری اصرار دارند با ایشان
قتال نمودن واگر فرضاً از مانهٔ بیعت ہر دو یکی است زیادت فضائل را من حیث الحق
باید دیدن وزیادت عمر وتجربه را نگریستن وحال تجربه از کتب شیعه خود ظاہر است که حضرت
عباس وقت غسل شریف فرمود دست بکشا تا بیعت کنم وکسے سر نه پیچد. جناب مرتضوی
فرمود حاجتے نیست که منم نه دیگری درین بودند که خبر آمد که صدیق را برگزیدند وامیر ندامت
کشید وامور دیگر را چه شرح کنم که چه لازم آمد معہذا عمر شریف بچہل نرسیده بود بخلاف
صدیق که از شصت بگذشت واین از آن گفتم که خلافت حضرت بود حضرت بعد چہل سال
مبعوث شد پس اولے آنکه خلیفه حضرت نیز واین قتیبه رافضی ہم از ابو عبیده مزید تجربه صدیق
آورده که در مجمع اصحاب فرمود وقد تقرر ان النادر کالمعدوم حیرت بر حیرت مے افزاید
که حدیث بیعت دو خلیفه شاید باب مدینه علم را نرسید تا معاذ الله مثل اطفال نگفته ارکان ایام
چنانکه دانی انجار رفتند وآماده کارزار گشتند وکار بر آیت کریمه مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ
وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا زنیهار نه بستند وزبان سلمان محمدی باب الله مسدود شد. وبایقاو لوای
مشوره داد حالانکه بایستی که اگر دیگران بر پیکار بر انگیختند او داد تذکیر این حدیث او مثالش
مے داد تکیفت که پشیمان گروه گردد بلکه بلا واسطه آنجناب را برانگیزد وبخلیفه وقت
که مهاجرین وانصار بر بیعتش اتفاق کنند بستیزد پس اعتقاد عدم سہو ائمه جمعاً
امام الائمه از دست این اکابر رفت وملامت بر مذہب شیعه آمد این ہم یکسو بر تقاعد
رفقا که بمقتضای قاعده شریعه صد بار اگر توبه شکنی باز درست تواند شد وہم بجہت حدیث یعنی
لعن چگونه روا باشد که عرفت سابقاً وانفاً پس سہو در سہو متداخل شد. وناصبیان وخارجیان
اگر بشنوند گویند که جہل مرکب بود عیاذاً بالله بخلاف صدیق که مروت او را حدی نیست

که بر روایت ابن قتیبه رافضی در امامت و سیاست فرمود که علی مرتضی را اختیار کردم بیعت کند یا بخانه نشیند
حالانکه او را تعرض با متخلفین پیر سید بخاتمه حدیث مذکور که قتال با مدعی امامت بعد از بیعت درست
است مبلیعین صدیق وقت و در جناب سیده بابواب شان وقتیکه براصول رفضه بر دلدل
سوار شدند و همراه حضرت مرتضوی باراده فوج کشی و میدان داری از دولت سر بر آمدند چنانچه نسخه
سلیم و هم روایت دیگران بران گواهست انچه رو بروی شان گفتند ترجمه حادیث هست که اگر در آغاز
این دور تسلسل بوقوع آمدی بیعت مرتضوی میکردیم اکنون بعد از بیعت صدیق از قابو بدر رفت
باز سلامت روی صدیقی باید دید که پس از اراده خروج شریف بر طلب بیعت قناعت ورزید
اگر چه این قتیبه مطرود نه به فاطمی رضی الله عنها را در امامت و سیاست بعرش برین رسانید
و اگر کسی این کتاب را در کتب اهل سنت شمرد عجبی نباشد که احادیث فضایل اصحاب هم دران
ذکر کرده و آنفا براصول امامیه در حدیث امام نرگسی بهار خود الوجهنی و پرده داری دیده
که مرتضی علیه السلام از هزاران کس هفتاد مرد را برگزید حالانکه مبتلای نفاق بودند پس التباس این علما
کتتبع تمام کتاب نکرده باشند هیچ بعدی ندارد بلی بعید این ست که قدمای رفضه ندانستند که دعوی ایمه
تنهیه برای امامت خویش هست یا بامور دیگر و پیروی ایمه حالانکه او مناظره کرد با امام محمد باقر رضی الله عنهما
و انکار امامتش نمود و او این خروج انکار شدید فرمود کما فی الکافی و این امور مجملا و مفصلا سابقا
و لاحقا در تالیف فقیر درین کتاب و غیر ان ناظرین دیده باشند حاجت اطاله نیست معهذا هزاران
کتب را از اول تا باخر چگونه میدیدند که زندگی کی وفا میکرد بالجمله مکاتبتی در امامت و سیاست ایشم ندا
امیر کبیر مسئله تقیه را که تمام عمر نصب العین بود فراموش نمودیم در آغاز و هم درین انجام حالانکه کنیز ان
اهل بیت از آن غفلت نمیکردند و اگر تقیه درین وقت نباشد دیگر کدام وقت برای آن خواهد بود که
حضرت فرمود التقیة جنة المومن پس از مقتضای ایمان چگونه پهلو تهی توان کرد واویلا و امصیبتا که رفضه
در کتب خویش علوم مرتضویه را بر علوم مصطفویه ترجیح میدهند چنانچه از کتاب مناقب با خود
از کافی کلینی و غیره واضح هست و حال چنین بود که دانستی از ضروریات مذهب چیزی نبود عیاذا بالله
القصه ذکر بیعت مردم بحجت امامت هر جامی آید و اتفاقا گذشت که اکابر دودمان اهل بیت یعنی حضرت عباس هم
در آغاز این کار همین بیعت را ذکر فرموده می بایست براصول اهل فضول ذکر نصوص و معجزات و از کتب
صدوق پیداست که دعاوی امامت هم نزد اصحاب نبود تا بذکر اوله یعنی نصوص و معجزات چه رسد و معجزه
هم چنان بالبتی اشکارا کردن که انشق القمر پس بیعت چه درکار و اگر باشد دوازده کس کافی بودند و مثل مشهور است
خویش ببلدان دروییز حالانکه برابر بنی هاشم عدو او شجاعتی هیچ قبیله عرب نبود کما هو مصرح فی کتبهم بالجمله بار بیعت چندی
صیرفی را باید به محک عیار زدن و پیش پیران و دینار سنج همچو کاغذ زر برای سره بودن که روزی عرض کرد بحضرت

که حالیا بناید بجانه نشستن فرمود چرا گفت بسبب کثرت موالی پرسید چه مقدار باشند ملوک را آهسته آهسته میشمرد
و آنجناب استبعاد میکرد بالاخر گفت نصف دنیا حضرت امام او را الصبح ابرو و بعد نماز گله گوسپندرا دیده ام
نمود که بشمار دگفت هفده ارشاد نمود که اگر جماعت شیعه باین عدد رسیدی خروج کردمی و علمای شیعه
راویان آنجناب را هفتاد و هشتاد هزار کس میرسانند و عیان راچه بیان که صیرفی راز دار مولے را نصف
دنیا گفته بود و از ینجا بوضوح انجامید که چندین شکل برای اکل که خز این ائمه را حدی نبود کما فی العیون
دبا وصف کم بودن ظاهر شان هم خراب بود ورنه امام هش دیگران فریب میخورد پس شیعه در هر زمان نا فق بوده
ذلک هو المقصود اطرافت در حیر تم آنکه چون بیعت جناب مرتضوی بر اصول قوم بی ادب نبوده است اگر
مانند خوردن میته وقت مخمصه نیس و قتیکه در بعضی از بلاد اهل اخلاص چنان بودند که جناب امیرع مجرمین را
در حق خلفا میفرستاده و انها شرط خدمت بجامی آوردند مثلا فیروز قاتل فاروق را بر سواری برق آسا
روانه نمودند و خبرش بتار برقی فرستادند و آنم در دعوتش از زن جمیله هم دریغ نکردند پس بیعت
خود بخود شکست چنانچه حکم مخمصه وقت یافتن طعام حلال که در شل گویند آب آمد تیمم برخاست پس عذر یکه
می آرند که عهد شکنی بود چگونه توان شنید آیا این همه میثاق از فاطمه غفلتے که در بروی سید السلین
و ملائکه مقربین نوشتند در روز دیگر پا مال نمودند زیاده تر بود فکیف که بجرئتهم از و بست رفت قطع نظر از آنکه احادیث
معتمده دال بر انست که اگر جناب امیرع حواشی این عالم را نه و بالا فرموده عالم دیگر آراستی چنانچه کتب صدوق
بران گواه است و نمونه ان در کتب دیگر هم قدری از ان در مجلد اول آوردم و ان احادیث را پایانی نیست
حتی که از ان عیانست که تدبیر تمامی کائنات بدست جناب امیرع و فاطمه زهراء و امامین و ائمه متاخرین است
دامر واقعی آنچه هست که کسی از ایشان اختیاری ندارد در بیان آیات مندرجه حدیث رضوی در سطری چند
عنقریب می آید پس آن روایات در تفویض امور مذکوره بدست این بزرگان و تقیه ائمه متاخرین که رفض
وضع کردند بسبب تقیه امامیه شده و موضوع لعنهم الله بقول صدوق دین و ملت خود را زیاده تر خراب ساختند
دامامیه در پیروی شان میکوشند چنانچه از من لا یحضره الفقیه توانی بر آورد القصه زمانیکه امام صادق در آن بودند
و قت جهاد بود که کار او شان بطور ملوک دنیا میرفت و سادات این دودمان عالی بمقابله شان در زمان
بنی امیه و عباسیه خروج میکردند و بهگونه شهادت سرخرو میشدند یا بقید و بند گرفتار میگردیدند بخلاف زمان
خلفا منقد میرکه سیرتشان چندان نزد ائمه مستحسن افتاد که امام الائمه بر آن رفت و حسن مجتبی در وثیقه که بالاتفاق
فریقین تام فرمود یاد کرد که معاویه را باید بسیرت خلفای راشدین رض رفتن چنانچه مفصل گذشت پس جناب
امیر را چگونه درست بود بیعت را شکستن و دل بر قواعد محدثه این سبا بستن که بیعت باکراه بود چه جای آنکه
در تفسیر قمی موجود است که خود حضرت مرتضوی نص فرمود بر کثرت فوج خود فان کنت فی مرتبة فلم جع الیه
تجده کذلک بحول الله و قوته و اکراه را کشریک الباری فرض کنیم یا آنکه صدیق انجناب را مختار کرده بود در بیعت

کما مر انفا پس سگی جناب امیر با خالد بن ولید تا آنکه جامه اش بخشش شد و کشتی و ستیزه حضرت سیده را
با فاروق با خدا تعالی ست بعد از فارغ خطی چه جواب و در یتمقام علمای عمامه بند و اهل شملهای بلند مصدر تسویلاتی که شنیدند
چگونه از ان بالمره اغماض کنم حنفی انسان اینکه ملا خلیل قزوینی که شرح او در دیار ایران و هندوستان نزد علما مستند و مقبول
گشته بعد از پیچ و تابی و جگر خواری میفرماید که جناب فاطمه خود گریبان فاروق بسوی خود نکشیده بلکه دیگری را
فرموده تا او چنین کرد حالانکه در کافی بعد نام جناب سیده لفظ آنحضرت بتلاهب عمر با فادات امام محمد باقر و امام باقر ع
جعفر و صادق در قصه فدک موجود است و دیگران هم بهمین طور در کتب دیگر ازین ائمه مدوحین آورده اند که حال
مزید حرص دنیوی درباره حضرت جده ماجده شان بعد از نوشتن فارغ خطی بحکم رب العالمین پیش ملائکه مقربین
این بود که هیچ کسی ارشادات نشده باشد الله الله چه بی اندامی و قساوت رفیع الدرجات محیط شد که در حق
اهلبیت سطرین افتاد الله و کفر در دت را نسبت کردند انصاف باید کرد که چو حضرت امیر بگواهی فاطمه زهرا
رضی الله عنها مانند جنین رحم پرده نشین شود و کسی جوانمردی نکند و قتیکه فوج صدیق آنجناب را از ان
پرده بکشند و جناب سیده را بعد از تهمتا کما فی علل الصدوق بکشند و آتش زنند و خانه را بسوزند آن بزرگ
و جوانمرد که بحکم جناب زهرا اینقدار تهور برروی کار آورده بود و نام هنوز او چرا در پرده تقیه مخفی گذاشتند
مناسب آن بود که دفترا ماستد از نامش زیب و زینت میدادند و اقل مداح آنکه جریده تشنیع را از اسم
مبارکش آغاز میکردند شاید نکته دقیق در اخفای نامش آن باشد که مبادا چون اثر ترک تقیه به ثبوت رسید کسی از متعصبین داد
تبرا بدهد و او را بذم و طعن همراه حاضر حضرت عباس علم بردار در جمل و صفین و خام تناول فرماید گو هیچ جای نباید که قطب اقطاب دین الاولیا
را سبب چه بود که نام شخصی پوشید که در زبان ثبوت بلا در افتح کرده و نقاره ظفر در معارک بکوفت و عز حضرت را
از بدعات بر وفت الی آخر او صافه فی نهج البلاغت خدایا مگر بجهت آنکه گوی سبق از سید اوصیا ماند
و مداح مورد انقی در دالیل او فانیستی و در ربودیس دانستی که راه اخفای نام چنین کسان قطب ارباب دین
الگرگ باران دیده نشیب و فراز گیتی نور دیده یکبشا دنا اولاد معنوی شل قرینی او برآثارش میروند خوشا بحال
شخصی که ذاتش در زبان حضرت مصداق اوصاف عشره کامله نهج البلاغت شده خوشا بحال حضرت بر تفضیل
که مقاصد خلافتش بدان رسد از کفر وار تداد که دانستی خوشا بحال کسیکه گریبان همچو عمر کشید ولیکن از انصاف
نباید گذشت و باید گفت که صد آفرین بعمر که سر خود بر حکم فاطمه فرود آورد غالبکه از کاهنین و منجمین انهم
کشیده باشد که اگر ادب فاطمه را رعایت کنی روزی نور دیده اش در عقد تو خواهد آمد ع ای تو مجموعه خوبی بکدام است
گویم اطرف آنکه مجتهد الزمانی مرمقتضای هواجس قوم خود برآرایش زنی از غایت خوش بیانی در
طعن الریاح مشغول شد یعنی آنچه باب پاسی جناب فاطمه برا صول طائفه صدور یافت در دنیا
دینی در اتمام حجت را تقلید باقر مجلسی از ان استنباط میکند و معلوم نیست که اجتهادش برای جناب امیر
که مخالف حضرت زهرا بود چه فتوی خواهد داد الغرض کسانیکه نزد شان فضائل سلالة اهلبیت این امور باشند از

از نقض عهد خدا و سید انبیا چه اندیشه تواند کرد و بنده بصد دل و جان تقریر ملا خلیل را می پسندم که این
حافظ ناموس کبریاری در زمره چنین نواصب پامال کنندگان عترت اهل بیت از کجا پیدا شد که اینقدر نفهمید که معاذ علت
باقدر تا ابعت خلاف رتبه فاطمهٔ خاتون جنت سیدة النساء عالمیان بی شبهه و بلا سلطنت بود اینقدر
حفظ مراتب ازین نواصب که دقیقه از بیحرمتی اهل طهارت فرو نگذاشتند و دوزخ برابر خود واجب گردانیدند
غنیمت باید شمرد و باید خواند ع که عهده شکرش بدر آید و ولیکن معلوم نیست که اعتقاد ملا خلیل در حق کسی
که برای حفظ جان خود با خالد بن ولید کشتی نمود بعد ازین فاغتظی که سر خلفا بعمل آرند دم نخواهد زد چه بود و
نیز در باره حضور جناب سیده بعد از جمیع نساء بنی هاشم در مسجد سید انبیا صلی الله علیه و آله و سر منبر در مجلس
غاصبین ایستادن و خطبه طویل که در تالیف فقیر حالش دیده باشی خواندن و از تکفیرشان حرفی باقی
نگذاشتن و گردن تقیه زدن و ملا خلیل چه فکر کرده که آیا نقض عهد و خلاف دستور مذهب و قصد تهمیم
و توکل و اهم سر منبر بود یا نه اگر گویند که انهم دیگری بود از نساء بنی هاشم روح ملا را از بهار نیاز به دمی بلکه بتمامش
او دل بستی که حضرت زهرا ازین تبصبصه سم پاک نمود و لیکن چه علاج تو انکر دکه رفضه اتفاق بر آن کرده اند
که چنین بلاغتها از سحبان وائل بصدور نتواند آمدن چه جای کسی از زبان اگرچه از بنی هاشم باشند راوی
بهر حال مکررات را بسیار دخلی داد که شرح آن نیز موجب ملال شد و طرفه تر مصرع که دشمن به پای خود آمد بگو یعنی
این بر زبان راوی آمد که امام مخصوص بدعوت حضرت است و حال آن جناب از کتب شیعه بارها بوضوح
انجامید که حضرت مفاسد نصب با شمرد و بعد از حدیث مولی فاغتظی نویسایند پس واقعه نزول لال
کتاب و صحف دوازده گانه و دوازده امام دروغ محض است و مذهب رفض را نشانی نیست که لا
یخفی اما طهارت و تقدس امام و ذو نسبت شریف بودن از قریش محل انکار نیست و لیکن سخنی که گفته
است آنکه مگر حضرت امام رضا اعتقاد این معنی داشت که کسی از اجداد امام الائمه مشرک نبود پس عند الشمر غیر اولا
چگونه بی نام و نشان تو انکر د بهچیدا . حادثه موت ابو طالب را بر شرک که در تفسیر قمی است و کلینی منصوص و در بحار
و غیر آن رفضه در اثبات ایمانش کوشیدند و هنوز ایمان او منقح نشد چنانچه در منتهی و جا بجا دیدی و
دانستی طرفه تر آنکه راوی از القاب و اوصاف امام حافظ الدین را هم یاد نمود و حضرات ائمه از امام
الائمه تا آخر در حفظ دین چنان کوشیده اند که کتاب الله هم از دست شیعیان رفت و اگر زمره شیاطین
از هفوات ابن سبا کاسه لیسانش چیزی ظاهر میکنند دین و شریعت همه منقلب میگردد و
ختم رسالت را اثری نمیماند که امر ممنوع وجه و از اینجاست که از خوف اهل اسلام ربعی را هم از آن
ظاهر نکردند بلی وقتی آن نسخه پیرایه ظهور خواهد پوشید که امام نرگسی بهار را مامت خود بنماید و گلهای
تر و تازه بر اصول رفضه بشکفاند باید دید که دران زمان از الوهیت خداوند تعالی نامی می ماند
یا نه ع قیاس کن زگلستان او بهارش را و آیت قرانی که غایت ما فی الباب تواند بود یعنی انتم

یُہدی الایۃ تحقیقش نیز عنقریب می آید بحول اللہ وقوتہ ولیکن دو حرف بالاجمال باید شنید کہ ہرگاہ
حال ایمہ از امور مذکورہ بطور نمونہ معلوم گشتہ کہ بکمال جد وجہد حاجت بتعلم داشتند وپیش
معلم الصبیان می نشستند ومتحیرین بعد البلوغ نیز مکتب را نگذاشتند وبعد الامامت ہم لحاجت تحصیل
سند نزد اصحاب میرفتند وتالیفات ایشان ہم بدون استفادہ از ادانی اصحاب میل ختتام
پذیرفت فما لہم کیف یحکمون وانی یذہبون وپیداظاہر است کہ قیاس غیر انبیا بر انبیا بنیاد درست نیست
پس چگونہ حکم توان کرد کہ چون حضرت از مدرسہ عالم ثم لدن متعلم خطوط یافت خلفا وایمہ نیز ہمین
مرتبہ داشتہ اند اگر حضرت ابراہیم فرزند رسول خدا صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم زندہ می ماند
امام ضرور بود کہ ہمین رتبہ اورا حاصل میشد ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰہِ یُؤْتِیْہِ مَنْ یَّشَآءُ وَاللّٰہُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ
وآنچہ آوردہ کہ چون خداوند عالم بندہ را بر می گزیند برای انتظام امور بندگان منشرح میگرداند
سینہ اورا برای ان الی آخرہ ازین حدیث توقیت معلوم شد ورفضہ این مرتبہ را میگویند برای ایمہ در جمیع
اوقات واونی درجہ مطابق تصریح شراح کلینی آنکہ انکشاف ہر امریکہ پیش آید بر توجہ شان
موقوف است بازحالت منتظرہ نیست واین ہم ندانند کہ خود جناب احد العینین از ایمہ چہ اتفاق
آوردہ حرفی از آن اینکہ خواستند جناب امام صادق تادیب کنیزرا واو متواری شد وباوجود
تجسس معلوم نشد کجاست آن آیا جناب در آن وقت متوجہ نبود بانکشاف حالش حتی کہ مثل
مشہور است در ہمہ محاورات کہ علم شی بہتر است الغرض غلوی رفضہ بجای رسید کہ از
بدیہیات اولیہ منکر میشوند وایمہ برین اثر ہمیشہ تنبیہ وتہذیب میگردند ولیکن اندرزشان ہم
گوش نکردند وہمین اعتقاد دارند کہ ایمہ در ہیچ وقتی محتاج ہیچ کمالی نبودہ اند وفریقین بیان
مے کنند کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در آخر عمر شریف خواستند کہ جناب مرتضوی بعہدہ قضا
بسوی یمن برای فصل خصومات روانہ فرمایند عذر آوردند کہ من این امر عظیم را نمیدانم پس
حضرت متوجہ شد بدعا وحاصل شد مدعا ونزد رفضہ برای حضرت مرتضیٰ شروط امامت بجمع
پیوستہ بود در مکہ معظمہ قبل از ہجرت حضرت مصطفےٰ البتہ الہا چون در قران مبین آیت وَاَنْذِرْ
عَشِیْرَتَکَ الْاَقْرَبِیْنَ نازل شد وجمیع اقربا حاضر شدند واز امامت سہ بار انکار کردند وجناب
شیر خدا اقرارش بر زبان آوردند وقس علی ہذا در مواضع متعددہ وحال قضا کہ ضرور لست
امام را تا آن وقت حاصل نبود کما عرفت وعلی ہذا القیاس حال جمیع الایمہ بالطریق الاولی
واگر تسلیم کنیم کہ جناب امیر روز ولادت قران مجید تعلیم نمودند جناب پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم
درکنار مبارکش پس آیا بر استنباط مسائل ہم از ادلہ شرعیہ کہ اجتہاد عبارت از آن است تا
آن وقت قدرت یافتہ بودند کہ رفضہ اجتہاد را برای اولاد امجاد ہم از جہت انحطاط

مرتبه تجویز نمایند فاعتبروا یا معشر المسلمین اما اینکه امام گاهی در هیچ امری متحیر نماند و هر سوال
را جواب میداد پس در اختیار قضا چرا توقفی بود که نمی شناسیم و در کتب کلامیه مثل صواعق و
تحفه از کتب شیعه منقول است که جناب مرتضی پرسیده شد فرمود که افسوس پرسیدند
از امری که حکمش نمیدانم و اگر دیگری این افسوس میکرد او را رافضه چها میگفتند و از کجا بکجا
جهل و را میرسانیدند و معلوم نیست که وقت استتارش چنین آلخ خطا و خطل و سهو و زلل واقع
شد یا نه یا جناب سیده رضی مصدر ظلم و حیف در حق آن جناب شدند و بر هر تقدیر سهو و عمد
مدعا یعنی تکذیب رافضه حاصل کما لا یخفی هر جا این قوم بسبب لاف زنی و لن ترانیها محجوج مشت
و مبهوت میگردند مگر متبصر نمی شوند والله لا یهدی من یکون من المنافقین و در اخر حدیث
که دعوی عصمت و توفیق وغیره بعمل آمده حالش از شکایتهای جناب عصمت مآب عرش قباب
فاطمه زهرا بر همه عوام و خواص از بحار و حق الیقین وغیرهما اظهر من الشمس و ابین من الامس گشته
امر واقعی همین است که ع حق زهرا بردن و دین پیمبر داشتن؛ زیاده ترین عصمت و توفیق و تایید و تشدید
ملایک چه خواهد بود که فوج مهاجرین اذا که علی المومنین هجوم نماید و حضرت شیر خدا نعجه حضرت را صلی الله
علیه و علیهما در مقابله شان بر گمارد و فن مصارعت در ورزی آن جناب را تماشا فرماید و اگر بی اجازت
بهمسعرکه بارد و هدا انجلار ان لازم می آید مفصل نتوان گفت لا حول ولا قوة الا بالله ستفید الله مما
یفترون و لفظ او یکون مختار هم بهذه الصفه اه دلالت بران میکند که جناب امام رضا فقه اجماع بدین
هم یاد بنود که ایشان مختار خود را بار ریکه خلافت نشانیدند و آنجناب از حضور ایشان خوشوقت گردیدند
پس انصاف باید کرد که مختار این بزرگان بدین صفات موصوف بود یا و هم ازین صفات عاری بود
معاذ الله و راست بگو که آیت کریمه فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا بر اهل حق صادق نمی آید که شب و روز کتاب
الله را لغو باطل گزارند و حسبنا و حسبکم کتاب الله گویند یا کسانیکه سور موضوعه مبطل ختم رسالت
کمال جد و جهد بجویند و حسبنا را که از ضروریات اسلامی است که ما عرفت موجب تکفیر فاروق گردانند
البته رافضه بشهادت آغاز و انجام حدیث امام رضا هم مصداق مذهب قرائی و هم مورد مقت و نقص قرآنی
میشوند معاذ الله من المعتدین و الحمد لله رب العالمین باقیماند نظر در آیات بینات که راوی بمقتضای عیب
و اغوا آن را در حدیث داخل کرده و وصیت و نصیحت جناب امام المعصومین را کامر سابقا از نظر انداخته
گو بسیار از آن بایست که مدلولش هیچ تعلقی بتصور خیالیه رافضه ندارد و دلیلی بران تار و رخشه قایم نتواند شد
کما لا یخفی پس میگویم که ما آیت وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ پس بلا انکه این وصفی است که مهاجرین و انصار
بدان چندان موصوف اند که غیر از اهل سفسطه کسی انکار نتواند کرد زیرا که بلا واسطه تلامذه حضرت بوده اند
در زانی ایشان اساتذه ائمه هدی هستند چنانچه تفصیلش گذشت و موید این مدعا است

که هست تا کلینی در کتاب مقدم دانسته علی ما فی صافی و وجه تائید پر ظاهر هست اما لفظا پس از آنکه بجهت تقدم
آن معنی چنین شد که آنانکه داده شدند علم و ایمان در کتاب یزدی آنها خواهند گفت بمنکرین قیامت پس
اصحاب کرام که شب و روز ایشان در جهاد سیفی و سنانی و هم در مجاهده لسانی بودند لایق باشند بقول مذکور در روز
قیامت نیز و اما معنی پس سبب آنکه ایمان شان هم بظاهر بود و هم بباطن و جناب میر بر اصول ما درین رمزه
مفسده داخل بود بخلاف اصول شیعه که بمقتضای آن زینهار داخل نتوانند شد بلکه منکرین توانند گفت
و اعجبا در دنیا بلباس ما بودی و ایمان ظاهر نکردی امروز بظاهر ایمان آوردی که همه اقرار بدان دارند و هر امر
مخفی عیان هست و نیز کتاب لله چنانچه بر ایمان شان گواه هست بروایت اطول در کتاب کافی چند آنکه
تمامش در مقاله سادسه مفصل هست هم چنین بر علم راسخ شان که اجتماع شروط معلومه آن باب بدون مزید
علم و عمل امکانی ندارد و چون حال جناب میر بر اصول رفضه خروج ازین دایره هست خروج دیگر ائمه متأخرین
بحکم اولی نکیف که لایق ادای این سرزنش روز بعث همه اهل علم و ایمان خواهند بود و خصوصیتی که هست
برای اصحاب هست زیرا که از مجمع البیان هم زیر آیت والسابقون عیانست که ایشان البته در هر امر از
ملازمت صحبت و حصول هر گونه مشقت و بعید گشتن از وطن و افادات برائے تکمیل دینی
گوی سبق ربوده اند و دیگران تابع ایشان در امور حسنه گشته اند هر که خواهد بتفسیر مذکور بدون کلفت
استفسار رجوع فرماید اما آیت دیگر یعنی وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ
پس انطباق آن بر حضرات رفضه بعنوانیست که بعد از ملاحظه الفاظ و معانی در نکارنگی شیعه نتوانی
حکم کردن که غیر ایشان کسی نیست زیرا که لفظ مستبصران اول دلیل حق که ارشد تلامذه شیطان یعنی
مزین این مذهب در کوفه هند در بعض مکاتیب خود جائیکه در باب عدل باری و مانندان از طرف شخصی گفتگو
کرده گفته که او مستبصر هست یعنی شیعی ولیکن استفاده نوشته و مرا مبارز این میدان دانسته خدا را دستگیری من
بدین مسایل فرمایند تا من بجوابش لب کشایم که چون عذاب می آید بیگناهان را هم در میگیرد حتی مجانین و اطفال
و حیوانات را پس عدل کجا ماند و هم آیت اعراف متضمن حال حضرت آدم و حوا که مقتضی صدور شرک از ایشان
فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ الی غیر ذلک بخلاف اهل حق که گاهی نزد امامیه مستبصر نبوده اند و حال آن
بیوفائی و غدر رفضه نسبت با ئمه خصوصاً امام زمانی حی که آنجناب از ایشان برید و در بحر غیبت کبری فرو رفت
قبل ازین دانستی فلا حاجة الی الاعادة و الا یلزم الاطالة و الملالة هر کس که باین نکته پی برد و لفظ مستبصر را بنور
بصیرت بیند مطابق نسخه صفوانی تلاوت خواهد کرد آن آیت را که حضرت امام رضا در مقام خم اند بود که قَاتَلَهُمُ اللَّهُ
أَنَّى يُؤْفَكُونَ اما آیت وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ پس بعد انکه در تجاد و احتمال بودن لفظ ما
نفی و موصول و طبرسی مولای این پدر و پسر بلکه مفسرین متاخرین عموما میگویند که معنی هر دو در حقیقت یکی
هست چنانچه بعد اختصارش در فارسی اصل عبارتش می آید عنقریب ان شاء الله تعالی تقریرا و آنکه خدا پیدا میکند آنچه را

آنچه امیخواهد و اختیار دارد و بندگان را اختیاری نیست زیرا که اگر باشد موجب شرک است و حق تعالی از آن منزه
است و این آیت وارد شد برای رد مشرکین که می گفتند بایستی که قرآن مجید نازل میشد بر ولید بن مغیره مکی
و مسعود بن عروه ثقفی طایفی تقریر دوم آنکه و اختیار میکند حق تعالی چیزی را که برای بندگان است
اختیار در آن و در هر دو صورت معنی این است که خدا مختار است و اختیار بدو راجع است غیر او را نیست
زیرا که اختیار او را باید که مختار خود را بهر وجه بداند و این شان غیر او نمیتواند بود و معهذا اختیار گرفتن امر نیک است
و کسی که نمیداند خیر را بهر وجه چگونه تواند گرفت عبارت طبرسی صاحب مجمع البیان باید شنید و اختلف
فی الآیة و تقریرها علی قولین احدهما ان معناه و ربک یخلق ما یشاء من الخلق و یختار تدبیر عباده علی ما هو اصلح
لهم و یختار للرسالة من هو الاصلح لعباده ثم قال ما کان لهم ای لیس لهم الاختیار علی الله بل لله الخیرة علیهم و ما هذا
یکون ما نفیا و یکون الوقف علی قوله و یختار و فیه رد علی المشرکین الذین قالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل
من القریتین عظیم فاختاروا الولید بن المغیرة من مکة و عروة بن مسعود الثقفی من الطائف و الآخر ان یکون ما فی الآیة
بمعنی الذی ای و یختار الذی کان لهم الخیرة فیه فیکون الوقف علی هذا عند قوله ما کان لهم الخیرة و هذا القول
معنی الاول لان حقیقة المعنی فیها انه سبحانه یختار و الله الاختیار لیس لمن دونه الاختیار لان الاختیار یجب ان
یکون علی العلم باحوال المختار و لا یعلم غیره سبحانه جمیع احوال المختار و لان الاختیار هو اخذ الخیر و کیف ما خذ الخیر
من الاشیاء من لا یعلم الخیر فیها سبحان الله عما یشرکون ای تقدس و تنزه عن ان یکون له شریک فی خلقه
و اختیاره القصه بر ناظرین عادت طبرسی معلوم است که جائیکه دلالتی از آیات کریمه بر مذهب خود می باید آنرا فرو
نمیگذارد مجملاً یا مفصلاً اشاره یا صراحة چون این بیچاره هیچ دلالتی نه یافته نه مطابقة نه تضمنا نه التزاما م فرو
برده تعرض بدان نساخته و بذکر محملات و موضوعات مثل دیگران نه پرداخته و خود دانسته که رسالت چیزی
دیگر است و امامت چیزی دیگر و لوازم و عوارض هر یکی جدا جدا و چگونه گفته شود که کافی و مجالس و اکمال را ندیده
که جابجا تعرض بکتب قدمای خود مینماید و اگر چیزی بزعم او بکار آمد البته آنرا بدفتر میسپارد پس اگر دلالتی
بر مدعای یافت چرا خاموش می نشست و از ذکر ادله قویه بر مذهب امامیه بر می خاست و متاخرین رفضه
که شغل حدیث داشتند بتقلید اعور و اعمی این آیت را در باب امامت بردند و در حقیقت مقتدایان ایشان بر
حضرات ائمه مطابق ذات خود بر بستند چه بیچاره قمی استاد اعور میگوید که خدا اختیار دارد در امام نه دیگر کسی و در کافی
و مجالس قدیم همین حدیث جناب رضوی که کلام در آرایش میرود بکمی و زیادت در ینباب آورده اند و در صدوق
اکمال الدین از امام نرگسی روایت می کند که مردم پرسیدند که علت چیست که مردم اختیار در امام ندارند فرمود
مصلح یا مفسد گفتند مصلح گفت ممکن است که مصلح دانند و مفسد بر آید گفتند بلی فرمود سبب همین است و برهانیکه
عقل تو قبول کند آنکه موسیٰ با وصف رسالت هر چند از هزاران هزار هفتاد کس را و در حقیقت منافق بودند
و لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة قول ایشان بود و هرگاه حال پیغمبران چنین است مهاجران و انصار را که همه

پس غیر خدا کسی اختیار ندارد که عالم سرائر و ضمائر است و نزد ایشان هم آیت کریمه را دو معنی است یعنی
نمیرسد احدیرا که اختیار دارد بر او یا اختیار دارد بر چیزی مگر بقدرت و مشیت و اختیار او تعالی چنانچه در مصباح الشریعة
از امام صادق است که نواصی خلایق بدست خداست نیست عباد را هیچ نفسی و لحظهٔ مگر بقدرت و مشیت او و از این
کمتر ایشان نتوانند آورد در مملکت او مگر باذن و ارادهٔ او و این آیت خواند و ربک یخلق الآیه عبارت صافی هم باید
شنید الخیرة کالطیرة بمعنی التطیر یعنی لیس لاحد من خلقه ان یختار علیه او لیس لاحد ان یختار شیئا الا بقدرته و مشیته
و اختیاره سبحان الله تنزیها له ان ینازعه احد او یزاحم اختیاره اختیاره و تعالی عما یشرکون عن الشرکهم القمی قال
یختار الله عز و جل الامام لیس لهم ان یختاروا و فی الکافی و المجالس عن الرضا فی فضل الامام و صفته قال بل
یعرفون قدر الامام و محلها من الائمة فیجوز فیها اختیارهم الی ان قال لقد راموا صعبا و قالوا افکا و ضلوا ضلالا
بعیدا و وقعوا فی الحیرة اذ ترکوا الامام عن بصیرة و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل
و کانوا مستبصرین رغبوا عن اختیار الله و اختیار رسول الله الی اختیارهم و القرآن ینادیهم و ربک یخلق ما یشاء
و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشرکون و قال عز و جل و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله
ان یکون لهم الخیرة من امرهم و فی الاکمال عن القائم علیه السلام عن العلة التی تمنع القوم من اختیار الامام لانفسهم قال مصلح
ام مفسد قیل مصلح قال فهل یجوز ان یقع خیرتهم علی المفسد بعد ان لا یعلم احد ما یخطر ببال غیره من صلاح او فساد قیل بلی
قال فهی العلة و اوردها لک ببرهان ینقاد لک عقلک ثم قال اخبرنی عن الرسل الذین اصطفاهم الله عز و جل و انزل علیهم
الکتب و ایدهم بالوحی و العصمة اذ هم اعلام الامم اهدی الی الاختیار منهم مثل موسی و عیسی هل یجوز مع وفور عقلهما اذ
بالاختیار ان یقع خیرتهما علی المنافق و هما یظنان انه مؤمن قیل لا قال فهذا موسی کلیم الله مع وفور عقله و کمال علمه و نزول
الوحی علیه اختار من اعیان قومه و وجوه عسکره لمیقات ربه عز و جل سبعین رجلا ممن لا یشک فی ایمانهم و اخلاصهم فوقعت
خیرته علی المنافقین قال الله عز و جل و اختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا الی قوله لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة
فاخذتهم الصاعقة بظلمهم فلما وجدنا اختیار من قد اصطفاه الله عز و جل للنبوة واقعا علی الافسد دون الاصلح
و هو یظن انه الاصلح دون الافسد علمنا ان الاختیار لا یجوز ان یقع الا ممن یعلم ما تخفی الصدور و تکن الضمائر و تنصرف
الیه السرائر و ان لا خطر لاختیار المهاجرین و الانصار بعد وقوع خیرة الانبیاء علی ذوی الفساد لما ارادوا اهل الصلاح
اقول هذه الاخبار یدل علی التفسیر الاول للآیه و یدل علی التفسیر الثانی ما روی فی مصباح الشریعة عن الصادق فی
کلام له قال و نعلم ان نواصی الخلق بیده فلیس لهم نفس و لحظة الا بقدرته و مشیته و هم عاجزون عن اتیان اقل شیء فی
مملکته الا باذنه و ارادته قال الله تعالی وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ الآیه و از این بیانات که حضرات ائمه بزرگوار کرده اند
معلوم شد که کسی را اختیاری نیست خواه انبیای اولو العزم باشند خواه از افراد امت و حضرت امام رضا اختیار
برای رسول خدا ثابت نمود جائیکه بر حکایت راوی فرمود بعد از آیت وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ
رغبوا عن اختیار الله و اختیار رسوله صلی الله علیه و آله الی اختیارهم و القرآن تنادیهم وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ الآیه پس اگر

حضرت که بر اصول تمناقضه امامیه اختیار داشت بعد از بیان فضایل خلفای راشدین بدر نهیب که فضایل
شان از قرآن مجید و حدیث شریف ثابت هست فرموده باشد با وجودیکه نطق آنجناب نبود مگر وحی الهی که فلانی را
اگر برگزینید بعد من چنان ست چه بدی پیدا شد اَفَلَعَبَرتُم یَا اُولِی الاَبصَارِ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ مَاکَانَ وَمَاکَانَ
لِمُؤمِنٍ وَلَا مُؤمِنَةٍ پس بدانکه همه فقهای اتفاق بران دارند که چون نص خدای عزوجل یا نص رسول او صلی الله علیه وسلم
درمیان باشد واقعی هست که کسی را از مومنین اختیاری نمی ماند و قیاس را مانع می شود و وجود نص را بر امامت
حضرت ائمه رفضه کجا ثابت کرده اند حتی که چنین آیت را نشانی نخواهی یافت که لفظ و معنی آن بر امامت
بلافصل حضرت امیر امام الائمه منطبق تواند شد الا بضم مخترعات کاسه لیسان ابن سبا و بر اصول قوم اشقیا
این امر لیست بدیهی که چون حضرت سید انبیا قرآنی دیگر مطابق خواهش های منافقین زیب و زینت دهند
کما فی عناد الاسلام و همه اهل لسان باشند دران نسخه نام نصی چگونه تواند بود فکیف صدها چنانچه نور عیل یعنی امام اعظم
شیخ جلی امامیه نمونه آن از زیاده از هشتاد آیت در منهج الحق و کشف الصدق بمقتضای حماقت خویش آورده و مثل
کرگ باران دیده بر خویشتن بالیده پس حضرت مدعای خود نفهمید یا کسی از اهل لسان نبود حیف و عذر همین بود
که اصحاب نص امامت قبول نکردند پس نصوص را باین کثرت بعد وفات شریف در نسخه خود چگونه باقی گذاشتند حالانکه
از ترکیب فریقین جز دو نام در قرآن مجید نیست زید و ابی لهب و اگر کافی را کشایند از انهم همین برمی آید که نام ائمه
دران نباشد که بحث در انست فلا تغفل مع ذلک اگر نص درمیان بودی حضرت سلمان محمدی بر ملا گفتی انچه بر اظهار
مفتریان برای فتنه انگیزی یا خیرخواهی و مصلحت آمیزی بزعم قوم در خلوت گفته بود که دیروز در خم غدیر خلافت امیر مقرر شد
امروز خلافت دیگری چه معنی وارد و معاذ الله او مجنون شده بود که مصداق مثل مشهور برین تقدیر شد که مدعی سست
و گواه چست و انهمه بعد از ان بود که سلمان موصوف جناب سرور دو جهان را در حالت احتضار گذاشته راه
فرار یا دیگر ارکان اختیار ساخته مصداق بیت شیخ فرید الدین عطار گشته ؎ بر در آمد بنده بگریخته ٭ آبروی
خود بعصیان ریخته ٭ و غایة ما فی الباب آنکه او گفته باشد بر بعض روایات افضلیت و اولویت جناب امیر که قول
صدیق در مطاعن شیعه نیست بخیرکم و علی فیکم بدان مربوط میشود و این امر البته نظر نیست و مخالف جمهور پس
تشبث بدان و ترک امر بدیهی و متواتر مذکور برابر هزار دلیل تواند بود بر انکه واقعه خم غدیر فقط صورت خیالی قوم
ذی هیر و اتباع طلسم عبد الله بن سبای غالی هست و چگونه چنین نباشد که مشتمل بر استعفای جناب عالی هست
صلی الله علیه و آله از رسالت الهی که هر که در بطلان آن شکی داشته باشد خارج از دائره ایمانست بالجمله یا جازت
حضرت و لبشارت آنجناب بتقدیم صدیق مهاجرین و انصار بلا اکراه و اجبار بر بیعت او اتفاق کردند و اگر اجبار
و اکراه درمیان می آمد بایستی که در پی سعد بن عباده میشدند و از وی باکراه بیعت را طلب میکردند بلکه
اگر بقتل و قتال نوبت میرسید بحکم حدیث اذا ولی الخلیفتان و امثالش فاقتلوه که کان من کان در ادای سنت
مجتهد هم درین کتاب آورده چون او را در ان وقت اکراه و اجبار نکردند و اذیت نرسانیدند عیان شد که الاتفاق

بزرگان دین بر غیبت دل و استحقاق صدیق بود و ایضا اگر این آیت مخصوص بامامت بودی یا تعلق بدان
داشتی البته طبرسی در مجمع البیان ازان باب چیزے گفتی حالانکه ناظرینش میدانند که حرفی را ازان امور
خاص بیاورده و سکوت تام ورزیده و بالاتر از همه آنکه متاخرین که درین امور سعی بسیار دارند و شب و روز
دلهای خود را می سوزند و زمین را باآسمان میدوزند و صاحب صافی ازانجمله است او هم جز عموم چیزے نگفته
والعام لادلالة له على الخاص کما مرّ او عرفیة لیلا و نهارا الی آخر دیگر گفتنی ست آنکه راوی معلوم در هر دو روایت
من امر بهم آورده اینهم دلیل بر دروغ گوئی اوست که دروغ زن را حافظه نمی باشد و امام را بر اصول امامیه علیه
متبعین عدیله نسیان عارض نمیشود خصوصا در کتاب الله که کلام الله المجید را جزین بزرگان که جامع و حافظ تواند شد
چنانچه جناب اعور المحدثین بابی در کافی منعقد فرموده اند و در ترجمهٔ آن احادیثی چند تخریج فرموده عبارتش
ملاحظه نمایند و عصبیت را هم بخیال آرند که ائمه چنین میدانستند که غیر ایشان اگر مدعی شود کذاب است باب انه
لم یجمع القرآن کله الا الائمة و انهم یعلمون علمه کله محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن عمرو بن المقدام
عن جابر قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ما ادعی احد من الناس انه جمع القرآن کله کما انزل الا کذ
وما جمعه و حفظه کما انزله الله الا علی بن ابی طالب والائمة من بعده و روایات دیگر هم درینباب آورده که حا
بذکرش نیست و ازینجا توان دانست که لفظ جمع بمعنی حفظ هم می آید و موید ان روایا تست که جمع علی را بمعنی
تکمله حفظ گرفته اند یعنی بسبب کثرت جهاد وغیره آنجناب را بعد وفات شریف فرصت بهم رسید تا حفظ قرآن مجید
کامل کردند ورنه لازم آمد که هر یکے از اولاد امجاد قرآن کریم را بطرز جدید تالیف کرد تا با بطال ختم رسالت
نوبت رسید کما عرفت و درینمقام بعد نقل باب و ترجمه بحدیث واحد نیز او هم خامه عنان میگسلد بهر حال عنان
بجد و جهد گرفتم و تفصیل امور را بر اوراق دیگر محول گردانیدم که قبل ازین نوشتم یعنی تا بزودی این مید
طی شود و مباحث تشئیه باز بنظر در آید اما آیت کریمه ما لکم کیف تحکمون پس درانهم چیزے نیست که
راوی غادی آید و در مقصود را برای ایشان بکشاید زیرا که کفار می گفتند که پیغمبر مسلمانان را از احوال
می ترساند و این بر جای خود است که معتقد اند بدان و نزد ما وقوع حشر و نشر بعد از مردن نیست و خلا
ظاهر است و اگر فرض کنم محال را بما ضرری نمیرساند که چنانچه در دنیا خوش عیش هستم ما را دران عالم نیز خوا
که نواخته را نباید انداخت ؎ قیاس کن ز گلستان من بهار مرا ❊ خداوند تعالی شانه فرمود آیا کتابی از
نازل شده که دران چنین حکم رفته و شما را بر ما این مواثیق و عهود ثابت گشته که انچه برای خود خیال دا
همان پیش آید و از مجمع و صافی همین مضامین توان فهمید و امری نیست که در بارهٔ امامت شیعه را
آید تا بعد از ادراک آن در سر هن نگنجید و آنرا از عجائب لیل و نهار و غرائب روزگار دانند و
دیگر بر محدثین شیعه حجت ماست که گویند تا امام نفرماید هیچ آیتے حجت را نشاید و قرآن مجید نسبت
لغز و معماست که جز ائمه کسی نمیدانند گوئیم قانون نهادهٔ امام است اگر اجتهاد است اجتهاد امام خوا

نه اجتهاد طلبین که در خمر احادیث نجاست وطهارت آمده در متشابهات مغنظر رجس در قرآن ست در چند
در چند معنی آمده قوت فهم متشابهات نداریم رجوع کردیم بمخالفین ایشان شراب را نجس میدانند پس ظاهر است
چه احادیث بر طهارت آمده واحادیث نجاست بر تقیه آوردیم سبحان الله اتباع ائمه معصومین طیبین وطاهرین
همین ست که ایشان خمر را طاهر گویند ع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی ؛ اینهم مسلّم که بسبب اتباع شیاطین
دامن ائمه هدی را بامثال این فتاوی ملوث گردانیدند ولیکن هیچ عاقلی در جهان تواند باور کردن آنچه صدوق
الکواذب فتوی داد چنانچه در جامع عباسی ست که نماز در خانه که شراب دران باشد روا نیست واگر بدن یا جامه
ملوث باشد رواست فاعتبروا یا اولی الالباب آری نتیجه اتباع زراره لعین بدتر از یهود ونصاری وصیر فی طاق المحال
یعنی شیطان الطاق که این لقب برای او در کتب ایشان موجود ست کما فی المنتهی وغیره همین باشد شاباش
وصد آفرین چنین ابلهان را وبلاهت ایشان را که کلام دران میرفت چگونه علاج توان کرد که بینی خود را برای مخالفت
سنیان بریدند وائمه که ایشان را بسبب بیوفائیها دشمن خویش میدانستند پردهٔ ناموس اینها دریدند که ادعای لفظ نجاست
که لفظ یک معنی دارد مدعا اینکه اکثر لغات عرب در معانی خویش مشترک آمده قراین را باید جست وسخن فهمیده باید گفت
واگر چنین بودی قرآن مجید محک نشدی پس در کتاب مجید باوجود تحریفات که نمونهٔ آن در تفسیر قمی وکافی واحتجاج
طبرسی ودیگران وکتب معاصران مذکور شده غیر از متشابهات چه باقی ماند ودرین مقام چون گفتگو دران جاری شد
که اکابر امامیه فتوی بطهارت خمر دادند چه گوییم که مسولین چه مهملات گفتند واول باب تکذیب کشادند تا بیاران
فراگرفتند وحقیقة قرار دادند که خمر طاهر نیست زینهار لیکن بعضی فتوی بنجاست معقود داده اند وطهارت گشتن گزید
مذهب فقهای ما نتواند شد جماعتی چون دیدند مذهب صدوق را چنانکه نشان دادم باوجود خشکی لب رفع خجالت
بهرزبانی نمودند که در کتب ما نقل کرده اند که حنفیه قائل بدان شده اند که اگر دم موشی از چاه بر آید تمام آب
چاه باید کشید واگر تمامش بحال خود بر آید بیست دلو می باید پس از قضایای بدیهیه مثل الکل اعظم من الجزء هم
غافل شدند یکی از حنفیه گفت که سلمنا ولیکن خلاف قیاس نیست زیرا که هر کسی میداند که چون دمش بریده
می شود دم مسفوح ازان بر می آید ازینجهت حکم مذکور نمودند نه در تمام آن چون منفسح ومنتفخ نباشد الی غیر ذلک
واز عبارت شوائد حرفی اینکه نزد محدثین تجویز اجتهاد بر ائمه روا شد تا بمجتهدین چه رسد حالانکه حرام میدانند ونداشتند
که کار مجتهد اختیار قواعد واستنباط احکام ست برعایت آن واز ینجا تجویز اجتهاد بر حضرت نبی توان برد ولیکن صورت
قسمی است از وحی واحیانا اگر خطا افتد رب العالمین بیان میفرماید کما لا یخفی علی من طالع الاصول ودرین مقام
نیز ادهم خامه جولانی مینماید چون امر تطفلی است از مقصود اصلی که نقض تشیید ست ودر افتاده ام بقابو در آوردم
وبلاهت شیعه باقرار علمای شان نوشته بقیه آیات را بنظر اجمالی دیده در پی مقصود میروم پس باید دانست
که صاحب گلستان بعد سطری چند مذهب محدثین شیعه را مینویسید که ایشان نی لم لا نسلم ابلهانه هرچه از امام
بشنوند دلیل قطعی دانند پس عمل براه ایشان طریق قطعی ست وقطعی یا ظنی چه نسبت متاخرین شیعه گفته اند

مجتہد را رسد کہ بظن خود عمل کند و دیگران را اطاعت گمان او باید کردن و این طریق قدما نبود پس عمل باجتہاد
سہو و خطا باشد تمام شد کلام صاحب دبستان و متوہم نشود کہ صاحب دبستان کہ خود را نامہ نگار جا بجای گوید از فرقہ
مجوس ہست اگرچہ شیعہ مجوس امت باشند کما فصلنا فی مالعانا سمانی الصولۃ الحیدریہ از جہت قدر بہت بلکہ او
از امامیہ ہست چنانچہ از دیباچۂ برہان قاطع کہ در کلکتہ بمساعی بسیاری از علمای ایران نگاشتہ بر صلش زیادہ
کردہ اند و اگر بالفرض او از شیعہ ہیچ مضرتی بما نمیرسد زیرا کہ مضامین مذکورہ را علما انکار نتوانند کرد و در جہلا
کلامی نیست و یقیناً نباشد و حق اینست کہ چون معاصرین ما و اکثر قدما از اصولیہ و اخباریہ ثقل اکبر را کہ محک صحت
و غلط اخبار بود و معجزہ یافتہ محرف و متغیر و مبتدل دانند و پیر دہقانی جناب رسول یزدانی را معاذ اللہ در عناد اہل اسلام
چنان گوید کہ بی اشد ضرورت ذکر آن مناسب نمی نماید ایشان را با ثقل اصغر ہم تعلقے نماندہ ولیکن بجای خود
ہرچہ خواہند از دعوی اتباع ائمہ ہدی و مریدو لا گفتہ باشند چنانچہ در مثل مشہور دیدہ و شنیدہ باشی کہ ہر سگے
بکوچۂ خود عوعو میکند شیر غران ست الغرض حال چنانست کہ قرآن مجید محرف ہست و نسخۂ اہلبیت در پردۂ
کتمانست و غیر ائمہ کسی نمیدانند و امام بی نام و نشان و خداوند عالمیان بندگان خود را بتامل و تدبر و عبرت
گرفتن و اندرز پذیرفتن امر میفرماید پس از ہفوات ایشان عموماً و خصوصاً اثرے نماند و الحمد للہ علی غیر ذلک
علمای قوم در کتب خویش این عبارت نوشتہ اند کہ صاحب دبستان مذاہب نقل آن میکند و ضلالت اہالی
ایشان از انہم پیداست میگوید نقلا عن العلماء کہ بعضی از چیزہا از ضروریات مذہب است مثل امامت کہ ہمہ
میدانند کہ در مذہب شیعہ ناگزیر ہست چون احادیث بسیار ضد یکدیگر اند امام قانونی محکم فرمودہ عاصم از خطا کہ رجوع
کنند بمحکمات قرآنی اگر حدیث مطابق آن برآید عمل کنند و مخالف آنرا بر ان حمل نمایند اگر در محکمات انتہی بہم نرسد
نظر کنند بمذہب مخالفین ہرچہ ضد ایشان باشد بران عمل نمایند و موافق ایشان را البقیہ بدانند و اگر ہر دو حدیث را
مخالفین بستانند خلاف ترجیح ایشان را بگیرند و ازینجا معلوم شد کہ بے آنکہ قرآن مجید را غیر محرف دانند
کارے بر نمی آید و آن از قوم مذکور چگونہ تواند شد پس سلسلۂ دین و ملت از ہم گسیخت باز نقل میکند کہ اگر کسی
گوید کہ ناگزیر ست عمل کردن تا چند صبر کنم آمدن امام معین نیست عاقل را غور در کار ہست کہ اینکلام بعد از غیبت
کبری ہست و بارہا گذشتہ کہ ظہور امام بدون خروج سفیانی و ندای آسمانی چگونہ ع تا تو بمن میرسی من بخدا
میرسم ؛ باز جواب آن سوال حکایت میکند کہ معنی توقف در جای توقف آنکہ در معاملہ صلح کن و در طاعت
احوط را بگیر اگر گویند این قانون خود اجتہاد است و توہم نکنی کہ مراد از شنیدن آنست کہ از امام بشنوند چہ
بعد از غیبت کبرے شفاہ و رفاہ کجا و خود از عبارت مذکورہ اینمضمون ہم بدلالت عقل ہویدا ہست و این علم
کہ تقریر ایشان منقول شد بعد از غیبت امام بصدہا سال پدید آمدند پس عموم متعین شد قطعاً و یقیناً
و در استماع روایات از حضرات البتہ وسائط باشند و حال پر اختلال ایشان ازین کتاب ہم معلوم شد کہ منتخب
از دنیا ملاعین و شیاطین بودند با این ہمہ خیرگی و شوخ چشمی مجتہدین طایفہ را باید دید کہ آنکس کہ از سرور دو جہان

حدیث عدم میراث پیغمبران شنیده براو دارو گیر میکنند و حیب دراست مذهب خویش نمی نگرند چنانچه
از ملاحظهٔ کلمات نامربوط مجتهد بتّاح در کتاب طعن الرماح سمت ظهور دارد و حق تعالے کمترین انام را
چنان توفیق بخشد که حواشی که من بران نوشته ام و شیعه را در هر باب بهار این فن نموده ام صورت تبیض نگیرد
تا بگویے که اَعۡمَى اللّٰهُ اَبۡصَارَهُمۡ وَاَطۡفَاءَ اَنۡوَارَهُمۡ فکیف که شواهد و دلائل صحت و اعتبار آن حدیث در کتب
اصول شیعه حل و غرائب احادیث ائمه مثل مجمع و شروح اصول موجود باشد هر چند مجتهد مذکور تار و پود
خود را بهم بافد و در کارگه دار الاجتهاد یعنے لکهنؤ از کسے نه هراسد اما آیات باقیه پس نسبت
بآیات سابقه هم کمتر و بتائید مدعاے شیعه در مقدمات امامت هیچ بکار نمے آمد و هر که
مدعی شود بمقتضای قول بزرگان ؎ نگفته ندارد کسے با تو کار ؛ ولیکن چو گفتی دلیلش بیار ؛
اقامتش بر ذمهٔ اوست و حال قرآن مجید بعد از تحقیق و تفتیش عیان ست که بهیچ وجهی هیچ آیتے
تائید این امامت محدثه که از مخترعات ابن سبا ست نمیکند و از عبارات منقوله اہلی محدثین رفضه
باعتراف علمای ایشان ظاهر است که همین که شنیدند که زراره چنین روایت مے کند و دیگر
یعنی شیطان الطاق حکایت می نماید و سیومین که نابیناے مادر زاد هست بیان
مے فرماید از جا رفتند و گوش بران نهادند و بحکم کل جدید لذید دل دادند و خیال
نکردند که اوّلین ایشان بدتر از یهود اشرار بود و دوم اسم بامسمّی بلکه از ابلیس در چستی
و چالاکی و مخالفت نصوص قصبات سبق میبر باید و ثالث بالخیر چنان است
که امام صادق را بد گفته و بکرامت آن امام سگے بر دهن و گوش او شاشیده تا عاقل
بداند که توسّل او بائمه فقط براے انجاح مرام دنیوی بود هر چه گوید لائق اعتماد و هر چه بشنود
قابل اعتبار نیست کما قال الله تعالے يَسۡمَعُونَ كَلَامَ اللّٰهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنۡ بَعۡدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمۡ
يَعۡلَمُونَ پس رفضه ابلهانه بدان موضوعات دل مید هند و در بلاهت و حماقت از شیخ چلی
که بیچاره ساده دلے بود یا فراتر مے نهند آورده اند که مادر شیخ پسر خود را عنین میدانست که
گاهے بزنی نظر نکرده حالانکه بانتهای جوانی رسیده پس بیشتر درین حسرت بودے
از اتفاقات حسنه آنکه روزی گفت ای مادر طریق محبت زنان بچه طور مے باشد باری خوشوقت
شد و گفت اول نظر باز کلام و اگر بدان هم التفاتی نمیکند سنگریزه انداختن چون بر هم شد
بر روی او خندیدن بارے شیخ روزی بر لب چاہے هجوم زنان دید و فرمان مادری بتقدیم رسانید
هر گاه زنان هیچ خواندند بود التفات نمود پس شیخ خر سنگی بر و زد تا بچاه افتاد شیخ مادر خود خبر داد گفت علاجش همین است
که خاموش باشی دلچسپی مادر از بازار نخود بریان آورد و نقل آمیخته در صحن خانه بهر طرف پاشید و بر بالین
آمد و گفت برخیز که باران نقل بارید شیخ میخندید و میخورد روزے دو برین ماجرا گذشت تا در بازار

شنید که منادی ندا میکند کیست که زنے را بچاه انداخته شیخ گفت منم مادرش را خبر سید
دوان آمد و گفت بپرسید از و آن کدام روز بوده شیخ گفت پریروز که باران نخود و نقل بارید
و من بحرص تمام خوردم و شکر رزاق بجا آوردم همه خندیدند و دانستند که دیوانه هست فرق این است
که او را جنون مذکور بکجا رسانید که بزرگان در حق امثالش نظم کرده اند ؎ بیدلی در همه احوال
خدا با او بود ؛ او نمیدیدش و از دور خدا را میکرد ؛ دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست ؛
و اندران آینه صد گونه تماشا میکرد ؛ گفتمش جام جهان بین بتو کے داد حکیم ؛ گفت آنروز که این
گنبد مینا میکرد ؛ و این فرقه را بتمامی و کوری از آیات بینات که صاحب مجمع ازان بتدبرے که بالند
و بغور و فکر امر مے نماید و از امام صادق و امام کاظم این امور را نشان مے دهند و قس علی هذا
صاحب صافی قول طبرسی و نقل او را بتائید تفسیر خویش مے آرد جائیکه در سوره
ن آیت کریمه أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا
كَثِيرًا است هم امرے دران نیست که فهم راوی را تائیدے باشد و در مجمع البیان است که
زیر آیت مذکوره بیش ازان گفته ورد و قدح بر آنها کرده که گویند معنی
قرآن نتوان فهمید الا بتفسیر حضرت و ازین کتاب زیر آیت إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ
واضح است که در شان مشرکان آمده و امام محمد باقر رضی الله عنه فرمود
که نزولش در بنی عبد الدار هست که از ایشان کسے مسلمان نشد جز مصعب بن
عمیر و یکے دیگر حلیف الشان که سویبط نام او بود و اگر بنده درباره ضلالت رفضه
لبعد انطباق لفظ و معنی آن بر ایشان نه چنانکه راوی گسسته عنان تطبیق و تقریب
مد نظر نداشته و برطاق گذاشته آیات را تلاوت میکردم چند صد آیت را نشان میدادم حق تعالے
ما را از فضول کلامی پرحذر دارد و اهل فضول را سزاے اعمال شان بدهد تا حسرت
و افسوس کنند و ناظرین گویند انی لکم الذکری بلکه اگر غور و فکر کنی توانی یافت که با وجود
تلفظ به قال عز و جل و لفظ قال در هر جا بدان خصوصیتی که راوی آورده در قرآن مجید
هست یا نه چنانچه درباره آیت وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ اشارتے رفته حالانکه نسخه
اصول کلینی بسیار صحیح و کهنه و معرب و جا بجا محشی وقت تحریر اینک حاضر هست و بی کم و کاست این
نقل برداشته میشود و جاے در سوره آل عمران یا نساء قریب تمامی جزو پنجم رواه را چنان
اشتباه پیش آمده که آیت را با آیت دیگر پیوند داده اند و شارحین در تدارک آن افتاده
و باعذار لنگ راه تنگ را بصد خرابی طے کردند چنانکه شیخ میفرماید که مصرع خر لنگ جان بمنزل
و بخبر است ائمه که کسی جز ایشان حافظ تمام قرآن مجید نباشد کما عرفت چه نسبت آن توانگر دهانظ

قرآن شیعه از مخلصین این میراث یافته اند و رفضه ازین دولت نیز محروم اند چنانچه از ایشان کسی
نگذشته باشد که او در زمان مشهود بالخیر از قرار شمرده شود و مراد از حافظ کسی هست که او از اغاز
و انجام باین صفت تا آخر موصوف باشد نه کسی که در حال تستن یاد کرد و باز در صحبت او باش نشسته
و از سیه درونی او بمقتضای یُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ این دولت جاودانی از و مسلوب شد
و رفضه بعجز و مباهات این لقب را بر و راسخ گردانیدند و چون امتحان کردیم حقیقت حال بهمین منوال
عیان شد و در همین معنی قصه هاست که شاید بعضی را برای تفضیح اولاد مزین یاد نموده ایم و از قصه های
دیگر بسبب اطالت کلام اغراض مینمائیم ؎ نصیحت کن وراچندانکه خواهی ٭ که نتوان شستن
از زنگی سیاهی ٭ و اگر مراد از حفظ ائمه آنست که آیات منسوخه را هم باین معمول التلاوت می آمیختند پس
با حداث این گروه باطل پژوه پی باید برد زیرا که بحکم امام صادق خلط آن و قراءت و تلاوت ساذج
آن درست نیست و این حکم در کافی موجود و نقال کشمیری هم در تنزیه آورده پس چگونه چنین باشد
و اگر مراد اینست که ائمه نشان میدادند که اول چنین نازل شده بود و بعد از تسبیح الٓهی بدلالت آیت کریمه
مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا اینچنین ماند پس اینطور را هم محدثین ما بمیراث علوم از ائمه
بدست یافته اند و در صحاح وغیر آن ذکرش نموده اند و از عناد الاسلام هم توانی یافت که بعضی
از آیات بنام جناب امیر مشتمل آمده بود و شاید که از تلاوت منسوخ گشت و از اخبار اصول رفضه اینهم
پیداست که ذکر نام کسی جز او و نام در قرآن مجید وارد نشده کما لا یخفی و چون حال اغالط راوی و تجربه
در ذکر آیات بدان درجه رسید که دانستی احتمال اقتباس لعبه از قال الله تعالی کجا ماند فخبر دیا ایا اولی النهی
رسیدم بر آیت أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَىٰ که جمعای شان بدامنش
آویخته اند حالانکه صاحب مجمع البیان مولای علمای شیعه خصوصا مولای این پسر و پدر یعنی مجتهد الزمانی
و پدر دهقانی زیر آن مے گوید انچه حاصلش این ست که در حق بتان که اموات اند
توارد هست و تفصیلے که کرده نقل آن موجب تطویل هست بلے در صافی از ضریسی قمی از امام باقر
رضی الله عنه آورده که مصداق این جمله یعنے افمن یهدی حضرت صلے الله علیه وسلم
و آل اوست و مصداق نفی مخالفان از قریش وغیرهم قطع نظر از انکه
حال این کتاب بسیار سقیم ست خصوصاً از جهت ابو الجبارود که حالش مے آید
عنقریب با مذهب ما چندان منافاتے ندارد که ظلمه بنی امیه و عباسیه
از شام و عراق مصداق آن بوده اند و اتفاق و اختیار اهل حل
و عقد بر همه و برگزیدن شان از سنت استجماع شرایط ممنوع
و خود پدر مجلسی صاحب لوامع مے نویسد که امام ابو حنیفه کوفی منحرف

بود از انهما و تصریحات می نمود کان ظلمه لایق اینکار نیستند و اعانت سلالا اهل بیت می کرد و گفته اند که این
موجب حبس بلکه موت او گردید و بعضی گفته اند که بیعت هم فرمود و هرگونه مددے نمود و آنچه بر ذکر
حال اجمالی ابو الجارود پس بدانکه ایمه از اغاز ملاقاتش خواه بسبب مزید فراست خواه بسبب علم
لدنیه او را سرحوب لقب داده بودند که شیطان البحر است و قدما و متاخرین ایمه برا و لعنت کرده اند
و حال انچه مردم مثل مگسی باشند که هر چند او را دفع کنی بر رخسار تو می نشینند و دنبال دوکان حلوا فروش
نمیگزارد کما سبق مفصلا فی المقالة السادسة و چگونه حضرات ایمه او لا د آخرا برا و لعن نکنند بخصوص
اسمه که ملعون نسبت فعل حرام العیاذ بالله بجناب صدیقه رض محبوبه مطهره حضرت سید انبیا وقت
سفر بصره درین تفسیر ثابت میگرداند و ملعون ابدی میشود و اینمعنی قطعاً و یقیناً موجب کفر اوست
و ایا ممکن بود تلقیب مذکور و لعن ایمه بتقیین تعیین و تخصیص بدون کفرش چنانچه علم الهدی نازی الیشان
در تبصرة العوام گفته و براینمعنی خود مجتهد الزمانی درین کتاب تصریح میکند چنانچه میدانی و در تشتیند
میخوانی که کسیکه بصدیقه رض فعل حرام را نسبت کرد بعد از آیات سوره نور او کافر است فلعنة الله
علی المفترین و علی من یمدح ذلک الکتاب من العابرین حالانکه این طریقه ذمیم چنین کتاب با خود
است از امام اعظم ثانی رفضه که هرگاه بعضی از امور را در نسخه سلیم بن قیس هلالی خلاف واقع یافته
در خلاصة الاقوال گفته الکتاب موضوع و این کتاب بر کفریات بیشتر شامل است تا کی امثلهٔ آن بر
شمارم مثلا اعتراضات ایمه بر آیات قرانی می نویسد و باقی میگزارد و کافر می شود و الی غیر ذلک من
امثاله پس شعر ناطق باین طور باید خواند ؎ بر شمارند اگر گفته یکروزه او روز وا ایدوان گفته نباید شمالیس
معلوم شد که ان مطرود در عموم اوقات بکفر و احداث متصف بود خصوص وقتیکه تغییر آیات کتاب الله
بدین الحاد و زندقه منسوب گردانیده و بر اسامی ایمه هدی خصوص باقر العلوم تهمت بر بسته لاحول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم بخدای عز و جل که هر که این آیات را منسوب بحضرت امام رضا می بیند
متحیر میشود که هیچکسی جز راوی غاوی تواند گفت که امام رضا چنان از طریق استدلال نابلد بود
که این آیات را در مقام احتجاج ذکر فرماید و نتواند که تقریب یکی را بر مدعا تمام نماید ورنه هر کسی آیات
بینات را در هر دعوی خود ذکر فرموده باشد حالانکه در قرب آن ایام کتب فلسفیه را از زبان یونان
بزبان عرب نقل کردن و مامون دل داده آن بود و علما ان قواعد را در مناظره صرف میکردند سیما مامون
از خلفا عباسیه چنانچه از عیون هم ظاهر است نقلاً از مناظرات المامون اگر بکتاب عیون رجوع
کنی البته معلوم شود که صدوق را افتخار بران منظور است و ان مقدمات را که در کلام او بجناب علمای
جمهور آورده واقعی میداند و اگر احیاناً پای مناظره معلوم جای بزعم صدوق بخشیده اصلاح
و رونق بران بخشیده و دگر تدارک مافات گردیده اگر حادثات زمانه فرصت میدهد در خاتمه از اقل نموده

سرورا از ناسره وحق را از باطل ممتاز می گردانم انشاء الله تعالی اما ذکر آیتی که بر حال ملک طالوت مشتمل است که او را
در آن زمان پادشاه و امام وقت گردانیدند و نبی آنوقت آنچه در وصف او فرمود و بسوی حضرت ایزدی نسبت
نمود بسطت علم و جسم است و ظاهر آن غیر از علم شریعت و طریق سیاست مدن و ثبات قلب
یعنی شجاعت در معرکه ها چیزی نیست مثل عصمت و افضلیت و امثالش پس آیت کریمه برای
ما حجت است نه برای شیعه که وصف امامت ابا عتبار شروط از زمین تا آسمان بهنا در گردند چنانچه
نموذجی را از آن درین اوراق دیدی و استیعاب شروط و اوصاف انرا مصداق لاتناهی توان گفت
بین که با وجود حضرت داؤد طالوت خلیفه شد و در ترچرا می باید رفتن و با وج فلک چرا خرامیدن
و حال امور خانگی چرا نه دیدن که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم و جناب مرتضوی رضی الله عنه اول
مبایعین باشند و بیعت امام مهدی پردازند و بهار گلزار امام نرگسی و ریحانی از سیاست بلاد
و گیتی ستانی بملاحظه فرمانید کما فی تالیفات المجلسی و الاردستانی و تالیفات قدمائهم من رسائل الرجعة
زیاده برین نیست که نبی تمام طالوت را بر هست بیان نمود که خداوند عالم چنان می فرماید و حضرت صلی الله
علیه وسلم با مهات المومنین خبر داد و بسر نمود که شیخین بعد از من خلیفه خواهند شد و البته از جناب
پروردگار تلقی آن شد پس این بشارت در صورت آنست که فرمودند که درین باب تخصیص این هر دو
تقدیم است باز چون بیان کردند هر دو را در هر بیان مقدم گردانیدند که اگر ابوبکر رضی الله عنه را خلیفه کنند او لایق
آنست و همچنین عمر رض و بر همین قیاس است علی و لیکن اجماع تمامی امت بر او بخواهد شد کما ذکر مرارا
سابقا و لاحقا الغرض آنوقت که طالوت خلیفه شد وقت نزول وحی بود و این وقت که صدیق رض را بر مسند امامت
نشانید باز دیگران را وقت ختم نبوت بود قیاس یکی بر دیگری چگونه تواند شد پس اگر بر اختیار اصحاب خود
که مدوحین کتاب مجید بودند محول گردانند و نص نه نمایند باکی نیست جمع قرآن مجید اهم مهمات بود اجماعا
بر اصحاب گذاشتند و قس علی هذا اخراج متبرکین الی غیر ذلک بلی بر طور شیعه وصی حضرت که از مرسلین بعد موجود
یعنی جناب امیر چنانچه ذکر رسالت آنجناب از قرآن اهل بیت معلوم شد حاصل اینکه بخیال راوی اگر حضرت ضافا
برسالت امیر و نزول وحی بود هر چه استدلال فرماید بجاست و کسی نتواند در ان تنگی نمودن عیاذا بالله و خواه بر اول هست
نسبت دارند که قیاس مع الفارق است اما حال اصحاب کرام پس نظر با وصاف یکی را بر دیگری مقدم کردند
بتجربه و فضائل را دیده امام گردانیدند و بیخ و بنا و کفر را بعنایت الهی استیصال نمودند و نزد دانشمندان عین مصلحت بود
که واقع شد حتی که منصف و عادل و حکیم عند المجتهدین در خطبه شرح نهج البلاغت ابن ابی الحدید المعتزلی یعنی اختیار ابوبکر صدیق
رضی الله عنه را عین مصلحت دانست پس البته اگر جناب امیر را رضی الله عنه خلیفه میگردانیدند مفاسد
معلومه پیش می آمد و آغاز بی انتظامی میشد همه دین و ملت خراب میگردید که رفضه بصد دل از جهت
نفاق طالب آن باشند و گویند اصحاب دشمن امیر علیهم السلام بودند فلا تغفل و حال فضل ایزدی

از غرور تمانیین بوضوح می انجامد که بر اصول اہل سنت می باشد یا بر اصول رفضه و مباحث حسد حضرت آدم و دیگر انبیاء و مرسلین در باره امامت ائمه و تعنت و عناد شان در اصول رفضه مسرود ست انتهی الکلام و مجلد اول این کتاب واضح ست چونکه کلام تا به انجا رسید و ہر کسے دانست که آنچه باتے مانند از اقرآت بر و دسے مشتمل مهملات سابق ست و ہنوز افادات جارشۓ معلم ابن معلم ملکوت که آن را خاتمه محدثات توان دانست بسبب آنکه تعلق بتقیه خاتم الائمه دار دباتے و رفضه بر آن مے زندو دلداری مروت تکمیل بسیارے از امور امامت را و رعناد الاسلام بر آن موقوف دانسته مے نگارم و خدمت و بجا می آرم درین یوم که افادات او را نقل کنم که یکے از جناب گفت که حال غفلت علمای بدین درجه رسیده که چنین تفصیل و بسط نمی فهمند پس از عوام طلبه چه امید تا بر او رہان نشان گذاشته شود لاجرم حرفے چند دیگر افزودم که حال اینقسم آیات ازین اوراق بخوبے معلوم گشته که اول باید صورت استدلال درست کردن و تا اینوقت بظهور نه پیوست مع ذلک اختلاف مفسرین رفع فرمودن حالانکه طبرسے در مجمع از امام ابو جعفر روایت نمود که مراد از ناس حضرت پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم و مراد از فضل نبوت ست و در آل ابراهیم امامت ست اکنون مباحث معنی آل پیش آمد و حال حسد انبیاء در باره این بزرگان هرچه بود نمونه آن کفایت دانستے پس کجاست معنے آیت قرآنے و کجا دعاے دلن ترانے متبعین خطوات شیطانے از آنجمله آنکه قمے در تفسیر میگوید که خلافت بعد از نبوت مراد ست نه مقصود از امن جناب امیر ع و سلمان و ابو ذر رض و مقداد و عمار اند حال ایمان جناب امیر ع بار بار معلوم شد که ہر جا بر زبان نتواند آمد تا بدیگران چه رسد که طشت از بام ست که گر این دفتر کشاده شود باب مطاعن جمیع که منافقین بر اے اصحاب می کشاید مسدود گردد بلکه بر اصول شیعه در امن به وصد عیه انقلابے عظیم لازم آید و عصمت در یه حساب که از فسق تجاوز ر و دہد کما فصل سابقا من رد الوصے و نقض العهود و غیر ذلک و نبذ و الکتاب وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ہمچنین تقیه بکید و آیت بر رفضه بر گردد و فتعسا لهم و اضل اعمالهم لیس بعد ازین سطور مینویسیم عبارته هذه وقد حقق المقام حق تحقیقه الشیخ السدید الشیخ المفید رغما لانناف المخالفین فنذکر عبارته توضیحا للمقام و تتمیما للمرام قال الشیخ ادام اللہ عزه قال لے شیخ من حذاق المعتزله و اهل التدبر بمذهبه منهم ار مدان المسالک عن مسئله کانت خطرت ببالے و قد سالت عنها جماعه ممن لقیت من متکلمے الامامیه بخراسان و فارس و العراق فلم یجیبوا فیها بجواب مقنع فقلت له سل علے اسم اللہ ان شئت فقال اخبرنے عن امام عندکم الغائب اهو فے تقیه منک کما هو فی تقیه منے او من اعدائه خاصته فقلت له الامام فے تقیه من اعدائه لا محاله و هو ایضا فے تقیه عن کثیر من الجاهلین به ممن لا یعرفه و لا یسمع به فیعادیه او یدل الیه هذا علے غالب الظن و العرف و لست انکر ان یکون فے تقیه من جماعه تعتقد امامته الآن فانا انا فانه لا تقیه علیه منی بعد معرفتے بحقیقه المعرفته و الحمد للہ

فقال ہذا واللہ جواب ظریف لم اسمعہ من احد قبلک فاحب ان تفصل لی وجوہہ وکیف صار فی
تقیۃ ممن لا تعرفہ دون فی تقیۃ من جماعۃ تعتقد امامتہ الآن ولیس ہو فی تقیۃ منک فقلت لہ اما تقیۃ من
اعدائہ فلا حاجۃ الی الکلام فیہا للظہور واما تقیۃ ممن لا تعرفہ فانما قلت ذالک علی غالب الظن
وظاہر الحال وذلک انہ لیس ببعید ان یظہر لہم لکانوا بین امور اما ان یسفکوا دمہ بانفسہم لیسالوا
بذالک المنزلۃ عند المتغلب علی الزمان ویجوزوا بہ للمال والریاسۃ او یسعوا بہ الی من کل ہذا الفعل بہ
او یقصدوہ علیہ ولیسئلوہ الیہ فیکون فی ذلک عطیۃ دون عطیۃ وہلاکہ عظیم الفساد وانما غلب فی
الظن ذالک لان الجاہل بحقہ لیس یکون معہ المعرفۃ التی تمنعہ من السعی علی دمہ ولا تعتقد فی الکف
ما یعتقدہ المتدین بولایتہ وہو یری الدنیا مقبلۃ الی من اوقع الضرر بہ فلم یبعد منہ ما وصفنا
بل قرب وبعد منہ خلافہ واما وجہ تقیۃ من بعض من یعتقد امامتہ الآن فلانا المعتقدین لذلک لیسوا
بمعصومین من الغلط ولا مامونا علیہم الخطایا لیس مامونا علیہم العناد والارتداد فلا ینکر انہ یکون
المعلوم منہم ان لو ظہر لہم الامام علیہ السلام او عرفوا مکانہ ان یدعواہم دواعی الشیطان
الی الاغراء بہ والسعی علیہ والاخبار بمکانہ طمعا فی العاجلۃ ورغبۃ فیہا وایثار لہا علی الاجلۃ
کما دعت دواعی الشیطان امم الانبیاء الی ارتداد عن شرایعہم حتی غیرہا وبدلہا اکثرہم وکما عاند
قوم موسی نبیہم واما مہم ہارون ع وارتدوا عن شرعہ الذی جاء بہ ہو واخوہ موسی علیہ السلام و
اتبعوا السامری ولم یلتفتوا الی امرہا ہارون علیہ السلام ونہیہ لا فکروا فی وعظہ وزجرہ واذا کان
ذلک علی ما وصفت لم ینکر ان یکون ہذا حال جماعۃ من تنتحلی الحق فی ہذا الزمان لارتفاع العصمۃ
عنہم فاما ہکی نفسی فانہ لیس یجبنی لانہ یعم کل من شارکنی فی المعنی الذی من اجلہ حکمت وانما
خصصت نفسی بالذکر لانی لا اعرف غیری عینا علی الیقین مشارکا لی فی الباطن فادخل
معی فی الذکر والمعنی الذی من اجلہ تقبت ان یکون صاحب الامر متقیا منی عند المعرفۃ بحال
لانی اعلم انی عارف باللہ تعالی وبرسولہ صلی اللہ علیہ والہ واصحابہ وسلم وبالائمۃ علیہم السلام
وبہا المعرفۃ تمنع من ایقاع کفر وغیر مغفور والسعی علی دم الامام بل اخافتہ عندی کفر
غیر مغفور واذا کنت علی ثقۃ بعصمتی من ذلک لما ذہب الیہ فی الموافات فقد امنت ان یکون
الامام فی تقیۃ منی او ممن شارکنی فیما وصفت من اخواتی اذ التقیۃ انما ہی الخوف علی النفس
وانا فتۃ الامام لا تقع من عارف باللہ تعالی علی ما قدمت قال فکانت انما جوزت تقیۃ امام من
اہل النفاق من الشیعۃ فاما المعتقدون للتشیع ظاہرا وباطنا فحالہم کحالک وہذا یودی الی
المناقضۃ لان المنافق لیس معتقد للتشیع فی الحقیقۃ فکیف یکون ہذا فقلت لہ لیس الامر کما
ظننت وذلک ان جماعۃ من معتقدی التشیع عندی غیر عارفین فی الحقیقۃ وانما یعتقدون

الديانة على ظاهر القول والتقليد والاسترسال دون النظر في الادلة والعمل على الحجة ومن كان بهذه المنزلة
لم يحصل له الثواب الدائم المستحق للمعرفة المانع بدلالة الخبرية عن ايقاع الكفر من صاحبه ليستحق به الخلود
في الجحيم فتأمل ذلك ثم قال المعتزلي اخبرني الآن اذا لم يكن الامام في تقية منك فما باله لا يظهر لك فيعرفك
نفسه بالمشاهدة ويريك معجزته ويبين لك كثيرا من المشكلات ويؤنسك بقربه ويعظم قدرك بقصده
ويشرفك بمكانه ان كان قد امن منك الاغراء به وتيقن ولايتك له ظاهرة وباطنة فقلت له اول
ما في هذا الباب انني لا اقول ان الامام يعلم السرائر وانه ممن لا يخفى عليه الضمائر فيكون قد اخذت رهني بانه يعلم
مني ما اعرفه من نفسي فاذا لم يكن ذلك مذهبي وكنت اقول انه يعلم الظواهر كما يعلمها البشر وان علم باطنه
فباعلام الله تعالى له خاصة على لسان نبيه صلى الله عليه وآله وسلم بما اودعه اياه من النصوص على ذلك وبالمنام
الذي يصدق فلا تكليف ابدا او لسبب عن غيره افقد سقط سؤالك من اصله لان الامام اذا فقد
ذلك من جهة الله تعالى اجاز علي بخبر على غيري ممن ذكرت فاوجبت الحكمة تقية مني وانما نفيتها على البت
الذي ذكرت انفا ولم اقطع على حصوله لا محالة ولم اقل ان الله تعالى قد اطلع الامام على باطني وعرفه حقيقة
حالي قطعا فتفرع الكلام عليه على انني لو قطعت على ذلك لكان لترك ظهوره لي وتعرفه الي
وجه واضح غير التقية وهو انه ع قد علم انني وجميع من شاركني في المعرفة لا نزول عن معرفته ولا نرجع
عن اعتقاد امامته ولا نرتاب في امره ما دام غائبا وعلم ان اعتقادنا ذلك من جهة الاستدلال
مع عدم ظهوره لحواسنا اصلح لنا في تعاظم الثواب وعلو المنزلة باكتساب الاعمال واذ كان
ما يقع من العمل بالمشاق الشديدة اعظم ثوابا مما يقع بالسهولة ومع الراحة فلما علم عليه السلام ذلك
من حالنا وجب عليه الاستتار عنا ليصل الى معرفته وطاعته على حد يكسبنا من المثوبة اكثر
مما يكسبنا العلم والطاعة له مع المشاهدة وارتفاع الشبه التي يكون في حال الغيبة في الخواطر وهذا ضد ما ظننته
مع ان اصلك في اللطف يؤيد ما ذكرناه ويوجب ذلك لانك تقول انه لا يجب على الله تعالى
فعل اللطف الذي يعلم ان العبد ان فعل الطاعة مع عدمه كان اشرف منها اذا فعلها معه فكذلك
منع الامام من ظهوره اذا علم ان طاعة الامام تكون عند غيبته اشرف منها عند ظهوره وليس يكفر القوم
به في كلتي الحالتين وهذا بين لا اشكال فيه فلما ورد عليه هذا الجواب سكت هنيئة ثم قال هذا
جواب لستم على الاصول التي ذكرتها والحق اولى ما استعمل فقلت فانا اجيبك بعد هذا الجواب جوابا آخر
مما قد سمعته لا نظر كلامك عليه فقال هات ذلك فاني احب ان استوفي ما في هذه المسئلة فقلت له
ان قلت لك ان الامام في تقية مني وفي تقية ممن خالفني ما يكون جوابك عليه قال افتطلق انه في تقية
منك كما هو تقية ممن لقيك فقلت له لا قال واما الفرق بين الامرين فقلت الفرق بين القولين
انني اذا قلت انه في تقية مني كما هو في تقية من مخالفي اوهمت ان خوفه مني على حد خوفه من عدوه

وان الذی یحذره منی هو الذی یحذره منه او مثله فی القبیح واذا قلت انه یتقینی ومن مخالفی ارتفع بذا
الابهام فقال فمن ای وجه اتقی منک ومن ای وجه اتقی من عدوه فصل الامر لی حتی اعرفها فقلت
تقیه من عدوه هی من اجل خوفه من ظلمه له وقصد الاضرار به وحذاه من سعیه علی نومه وتقیه منی
من اجل خوفه من اذا عنی علی سبیل السهول والتحمل والتصرف بمعرفته بالمشاهدة وعلی التقیه منی من
ادعیره الیه من اخوانی فی الظاهر فیتعصبه ذلک ضررا علیه فبان الفرق بین الامرین فقال ما انکرت ان
یکون هذا یوجب المساوات بینک وبین عدوه لانه لیس یتقیک کما لایتقی بعدوه فقلت له قد بینت
الفرق واوضحه هذا السوال قد سلف جوابه وتکراره لا فائدة فیه علی اننی اقلبه علیک فاقول لک الیس
قد هرب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من اعدائه واستتر عنهم فی الغار خوفا علی نفسه منهم فقال بلی
فهل عرف عمر ابن الخطاب حال هربه ومستقره ومکانه کما عرف ابوبکر رضی الله عنه ذلک لکونه معه قال
لا ادری قلت له فهب عرف عمر ذلک اعراف ذلک جمیع اصحابه والمومنین به قال لا قلت فای فرق
کان بین اصحابه الذین لم یعلم الحجر به ولا عرفوا مکانه وبین اعدایه الذین هرب منهم وبلا ابائهم من المشرکین
باتفاقهم علی امره ولم ستر ذلک عنهم کما ستره عن اعدائه وما انکرت ان یکون لا فرق بین اولیائه
واعدائه وان یکون قد سوی بینهم فی الخوف منهم والتقیه والا فما الفصل فلم یات بشیء اکثر من انه جعل
یومی الی معتمدی فی الفرق بین ما الزم ولم یات به علی وجه من نفسه العجز من ذلک ومخفی نماند که ترجمه
این عبارت طویله بالفاظها صعوبتی دارد وخود مومن جالسی اقرار میکند بیتیم لنسخه چنانچه خبر آن
دانست انشاء الله تعالی پس مناسب نمود که مضمون آن را در فارسی بعبارتی واضح گفته شود تا ناظرین
وسامعین بر بصیرت باشند وبدانند که کلام قاضی رطل بوق که قبل ازین آمد چه قدر بی مغز است
وهمچنین تحقیق بدریش بلکه بالغزهای ایشان را نهایتی خصوصا مجتهد ثانی نهایتی منیت بدون آنکه کسی شرح
سفاهت وحماقت شان را بمعرض بیان آرد واگر طریق تبیان سپارد پس برای عوام طلبه نور علی
خواهد بود اکنون شروع کرده میشود در ذکر حاصلش پس باید دانست که مجتهد اول دار المومنین لکهنو
در عماد الاسلام میگوید که تحقیق این مقام را چنانچه باید شیخ مفید نموده برای سرزنش اهل خلاف پس
برای توضیح وتکمیل ذکری کنم که شیخ مذکور حکایت میکند که بزرگی از علمای ماهرین معتزله که بانی
مبانی مذهب اعتزال بود روزی بمن گفت که می پرسم از تو امری که هر دل من گزشته واحدی که
ملاقات کردم در خراسان وفارس وعرق جوابی که سامع بشنیدنش قناعت ورزد ومطمین گردد
نداده از متکلمین امامیه گفتم بپرس بنام خدا اگر میخواهی پس گفت خبر ده مرا از حال امام غایب
خویش ایا او از تو تقیه میکند حال آنکه شیعه بستنی چنانچه از من که من خصم توام یا تقیه وخوف او
در دشمنان است گفتم امام از دشمنان یقینا تقیه میکند واز جاهلین هم که او را نمی شناسند ومنتش

گوشش نمیکند یا او یا دشمن دارید یا راه محبت او سپارید و انچه میگوئیم گمانم است و انکار نتوانیم کرد که از جماعتی که اعتنا به باطنش ازید اکنون نیز خوف میکنند و تقیه مینمایند لیکن از من تقیه ننموده اند کرد که حق معرفتش دارم شیخ معتزله گفت که قسم میخورم بخدا که چنین جوابی شگرف از کسی نشنیده ام پس میخواهم که اجمالا تقریر سخن بی بسط و تفصیل وجوه بعبارتی دیگر بیان کنی که چرا تقیه میکنند از ان مردم که او را نمی شناسند و هم چگونه تقیه می ورزد از ان مردم که معتقد امامتش هستند فی الحال و از تو هیچ خوفی ندارد گفتم اما وجه انکه از خود میپاید از دشمنان امری است ظاهر و اما تقیه از ان مردم که او را نمی شناسند پس این قول بغلبه ظن است و ظاهر حال توان گفت زیرا که بعید نیست که اگر امام ظاهر شود بر ایشان پس خالی از این امر نتواند بود یا خونش از دست خویش بریزند تا نزد خلفای غاصبین و متغلبین عزتی پیدا کنند و توجهات و مال برسند یا بکار برند از ان اشتغال سلطنت و از تمامی هدینها یا او را اگر گرفتار کرده با ایشان بسپارند و دو انواع حقیقتش اگر اذیت و هلاک او فساد عظیم است و این بر سبیل غلبه ظن گفته می شود زیرا که انکس که جاهل است بحق امام چنین معرفتی با امام ندارد که مانع باشد از کوشیدن در خون او و عقیدت انکار از یاران ماندن مثل کسی که اعتقادی نماید بامامتش حال آنکه ساعی در ضرر امام می بیند که دنیا متوجه است بکسی که امام را ضرر میرساند پس این امر بعید نیست بلکه قریب است از وا ما وجه تقیه از کسیکه حالیا اعتقاد بامامتش دارد پس بیانش آنکه معصوم نیستند از اغلاط پس اندیشه دشمنی دارند او در دنبال بسیار الناس موجود است پس انکار نتوان کرد که اگر امام ظاهر شود بر ایشان با امکان اقامتش بدانند بکوشند در کشتن او برای حصول دنیا و اختیار ان بر آخرت چنانچه پیش از ان تدادا امتهای انبیا را که شرایع را باطل ساختند اگر تشان ببین که قوم موسی علیه السلام را چه پیش آمد با وجود یکه امام ایشان حضرت هارون حاضر بود که از شریعت او که نازل شد از اسمان خلاف کردند و از موسی و هارون برگردیدند و بسامری گرویدند و التفاتی نه نمودند بامر حضرت هارون وصی او و فکری نکردند در موعظت در حضرت چون حال چنین باشد انکار نتوان کرد از جماعتی که درین زمانه اند بسبب انکه معصوم نیستند اما انچه برا نفس خویش حکم کردم و ان خاص از برای من نیست زیرا که عام است هر که را شریک من باشد درین معنی که بسبب حکم کردم و تخصیص خود از جهت نمودم که بر سبیل یقین خیال گمان ندارم انچه برا خویشتن زیرا که من عارف بالله هستم و هم برسول صلی الله علیه و آله و سلم او و حضرت ائمه و این معرفت مرا مانع است از کفر ملکه بر کر سجیه دلشوره و کوشیدن در خون امام بلکه ترسانیدن او نزد من کفری است که بخشیده نشود پس امام از من تقیه نمیکند با کسیکه شریک من باشد در انچه بیان کردم شیخ معتزله گفت گویا تو تقیه امام تجویز میکنی از اهل نفاق از گروه شیعه و کسانیکه ظاهر و باطن شان در تشیع یکی است پس حال شان مثل تست و این تقریر باعث تناقض می شود زیرا که منافق کجا اعتقاد تشیع

دارد پس چگونه چنین باشد جواب دادم که امر چنین نیست که گمان کردی زیرا که جماعتی که از معتقدین تشیع
نزد من حقیقةً عارف نیستند بلکه بظاهر متدین اند و در تقلید گرفتار اند ایشان را نظر با دله و عمل کردن بحجت
کجا میسر است و هر که چنین باشد او را ثواب دایم میسر نتواند شد که مانع باشد بدلالت احادیث از صدور کفر از صاحب آن
تا مستحق خلود باشد در دوزخ پس تأمل باید کرد در این مقام باز شیخ الاعتزال گفت که چون امام از تو تقیه نمیکند پس
وجه منعی چیست که خود را بتو نمی نماید پس ترا شناسد و ذات خویش بنماید بنمودن معجزه و بسیاری از مشکلات
ترا حل فرماید و از قرب خویش ترا مستأنس باشد و بشرف و عظمت ترا افزاید و مکان خود نشان بدهد که از [illegible]
[illegible]ست و میداند که تو بموجب فتنه نخواهی شد بسبب آنکه مودت تو چنانچه بر زبان داری بدانم گفت ولی تخصیص من
اینست که اعتقاد ندارم که امام علم غیب دارد و مذهب من اینست که امام امور ظاهر را میداند نه آنکه بر ضمایر
مطلع است چنانچه دیگر بشر اطلاع بر بواطن ندارند اگر باطن را دانست پس باعلام خدای تعالی میباشد یا صاحب
بر زبان پیغمبر صلی الله علیه وسلم که او نصوص را نزد امام ودیعت گذاشته بر آن یا در خواب صادق پس
خلافی در آن نمی باشد بایستی غیر از این پس اعتراض تو ساقط شد از اصل زیرا که چون این علم کم شد امام را
از ایزد تعالی پس تجویز کرد این امر آنچه تجویز کرد بر غیر من پس واجب کرد این حکمت تقیه امام را از من
[illegible] آنکه گروه بودم بر شرطی که ذکرش کردم اکنون بر سر تعیین نیستم بر حصول آن البته و نه گفتم که خدا مطلع
کرد امام را بر باطن من و حقیقت حال مرا بر امام منکشف گردانید اگر چنین می بود میتوان گفت که بر امام تو چرا
ظاهر نشد وجهی میشد و منع غیر از تقیه و آن اینست که امام البته دانسته است که من و مشارکین من در معرفت
رجوع نتوانند کرد از اعتقاد با تفتیش و شک نتوانند نمود تا وقتیکه عیب است و این هم دانسته که اعتقاد ما از
جهت استدلال است با وجودیکه امام ظاهر نشد بر حواس ما و این اصلح است از برای ما بسبب زیادت ثواب
و علو درجه که حاصل خواهد شد باکتساب اعمال که بر قدر که محنت و مشقت زاید شود ثواب عظیم میگردد
نسبت بسهولت و آرام چون امام این امور را دانست از احوال ما هم [illegible] واجب شد که پوشیده
شود از ما تا مزید ثواب یابیم نسبت با ما ظهور و مندفع شدن شبهاتیکه در غیبت باشد در دلها و این چه
امریست که گمان کرده بودی با وصفیکه اصل تو در لطف مؤید امریست که ذکر کردیم و موجب آنست زیرا که
قایلی که لطف بر خدا واجب است چنان لطف که خدا میداند که اگر بنده طاعتی بجا آورد بدون آن اشرف باشد
از آنچون کند از همراه آن پس همچنین منع کرد امام را از ظهور چون دانست که طاعت امام در غیبت
اشرف است از زمان ظهور و در هر دو حالت کفر قوم لازم نمی آید و این امریست که اشکالی در آن نیست
چون شیخ الاعتزال این جواب رد و می یافت ساعتی سر بجیب تفکر فرو برد باز گفت قسم بعمر خود
[illegible] خوردم که این جواب استمرار بر اصول دارد که مذکور شد و حق اولی باتباع است گفتم بعد از این جوابی دیگر میدهیم
گمان دارم که نشنیده باشی و کلام تو بر آن دارد و نشود گفت بیان کن بعجلت که من مشتاقم که در این

مسئله برگوی بگی گفتم اگر گویم امام تقیه میکند از من و از مخالفین من اعتراض مکن بر آن هرچه خواهی گفت
آیا چنین توانی گفت که تقیه از تو و از مخالف هر دو برابر است گفتم هرگز چنین نیست گفت بگو فرق چیست مابین هر دو
گفتم فرق اینست که چون گفتم که او در تقیه است از من چنانچه از مخالف من ترا وهم می شود که خوف در هر دو
جا برابر است و حذر او هر دو جا یکی است یا مانند آن در قبح و چون گویم او تقیه میکند از من و از مخالف من ابهام
بر هیچ ره معترلے گفت از کدام وجه تقیه میکند از تو و از کدام وجه از دشمن خویش تفصیل کن هر دو را تا بفهم نزدیک
تر باشد گفتم تقیه از دشمن ازین جهت است که ظلم خواهد کرد امام را و ضرر خواهد رسانید و امام
احتراز میکند که مبادا سعی کند در ریختن خون مبارکش و تقیه او از من ازان جهت است که خوف اظهار دارد از من از اراده
سهو یا ازینجهت که من بزیارتش فائز نشدم و این شرف عظیم است یا ازین جهت که ع یار را یارے
بود از یار یار اندیشه کن پس فرق در هر دو ظاهر شد گفت انکار نکردی درین باب که اعتماد از هر دو جا
رفت گفتم تفرقه بخوبی بیان کردم اکنون برگوی دران بی فائده است این بدان ماند که ملنگی میگفت اول
در عالم هیچ نبود مدار صاحب آتش بخواست افروختن دودش آسمانی و خاکسترش زمین شد ملنگر ہاستاد
کان و دو شعله آفتاب و ماهتاب گشے گفت زمین نبود پس آتش چگونه می افروخت گفت ای قلب
حجتی لا متی درباره مدار حجت بیار که من از او دست ندارم ولیکن بشنو که من اکنون این اعتراض را بر تو
می کنم که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم آیا جدا نشد از اصحاب و در غار پناه نگرفت بخوف کفار گفت بلی
گفتم آیا معرفت عمر رض باین امور چنان بود که معرفت ابوبکر رض بسبب آنکه همراه حضرت بود گفت ندانم گفتم
پس جدا شدن و سفر کردن حضرت صلعم را همه میدانستند اصحاب و مومنین گفت نه گفتم پس چه فرق است
میانه آنکه نمیدانستند سفر و مکان او را او میان دشمنانش که جدا شد از جهت شان و چرا مستور نمود
از اصحاب چنانچه پوشید از دشمنان و تقیه کرد و انکار نکردی از آنکه فرقی نبود میان دوستان و دشمنان در خوف
از هر دو برابر بود ورنه فرق چیست اما آنچه مفید جارشے واضع احادیث ناصب عداوت ائمه بجهت آنکه
علوم لدنیه ائمه و شهادت اکثری را از ایشان سلب میکرد چنانچه در ضمن ابحاث معلوم خواهد شد و علی العموم
بشیعه خود اجازت وضع می داد کما فی کتبنا و مورخین بعد ذکر موتش در هجوم رفضه و شیعه بر جنازه او ارحم الله
منه میگویند تا اشاره باشد که بر او بسمعه و ترویج محدثات او گفته فلا حاجة الی الکلام فیها اللطف
پس کمترین انام را دران نظر و کلام است و آن آنکه ضریر قمی که استاذ ثقة المحدثین ایشان است در تفسیر
خود و همچنین شاگردانش از ائمه هدی بطرق متکاثره و روایات متظافره ثابت کرده اند که امر بالمعروف
و نهی عن المنکر شان ایشان بود و چگونه اهتمام این امر ترک و عهدهٔ بزرگ بجا نیارند که مبعوث
نگشته اند مگر برای انتظامش پس هرگاه امام منتظر با وصف گذشتن صد سال تخمیناً بقت این
تقریر میانه رئیس الرفضه والمعتزله تقیه از اعدا میکرد قطعاً و یقیناً دوست از مواعظ و نصائح

وامر نہی بر مید اشتند بلکہ بیچارہ بطور خوارج در نماز روزہ وغیرہ عمر خود میگزار دعیان شد کہ این تحقیق
زنہار نہ بر دین رسول صلی اللہ علیہ وسلم مختار ہست کہ ہر دشمن و دوست را راہ مستقیم می نمود و نہ بر طور
ہمہ کہ نہی منکر و امر معروف را الحکم اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنہون عن المنکرات خاصہ خویش
مید انستند و لفظ ایمہ درین آیت تلاوت میکردند بجای امتہ و چون بارشاد رب العالمین و اظہار حضرت
صادق و رضا ازدیاد اثبات ایمہ ہدی است امر معروف نہی از منکر وان با قرون و دہور مسلوب شد
پس امامت جناب امام منتظر کہ در ہمہ حال ذات او عین انتظار ہست کہ ہزار سال بران دیگر گذشت و پردہ
غیبت بر غیبت افتاد یقینا بطریق اولی مفقود گشت و حضرات را یاد نمانید کہ اگرچہ قرائت مذکور موجب
غفلت ماست ولیکن قہر درویش بر جان درویش و تردد این وبال بر محرف بدکیش افتاد کہ داد تحریف
داد و لفظ ایمہ بجای امتہ نہاد و افسوس کہ ندای آسمانی بگوش مردم نرسید و خروج سفیانی را کسی
ہنوز ندید ورنہ ایشان دردہای دل یاد گفتندی و درمان آن از جستندی کہ در گہوارہ خود ہدایت گم گشتگان
میکرد و بزرگان گفتہ اند ؎ مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش ٭ کو بتائید نظر حل معما میکرد و شاعر ہندی
درحال مشتاقان مایوس چہ خوش گفتہ است ؎ رہی منتظر منتظر یار کی یہ دیدی ندیدی ہین دیدار کی و چون
درینمقام تقریری ہست کہ برای مفید مفید تواند شد پس بعد ذکرش پردہ ازان مغلطہ بر میدارم کہ بقول
اولین و آخرین شما در حدیث منزلت جمیع منازل ہارون برای جناب امیر علیہ السلام حاصل
و یکی ازان بلکہ عمدۂ ہمہ منزلتہا اینکہ بعد غیبت حضرت موسی علیہ السلام از بنی اسرائیل در رفتن آنجناب بجانب
طور و فرا گرفتن توریت بعد از عبادت رب جلیل و وقوع فتنہ گوسالہ کہ سامری ساخت و گاہی
مثلش ندیدہ بود و توجہ برادران کس از عوام بنی اسرائیل بسوی عبادتش و گرفتار شدن این جماعت در ارتداد
مذکور حضرت ہارون مراتب خیر خواہی و مدارج اوامر و نواہی در جہاد لسانی چنانچہ باید بتقدیم رسانید و ہر
قرآنی بنص رب العالمین در بیمادہ عنقریب انشاء اللہ تعالی می اید و جناب امیر وقت ارتداد اصحاب عیاذا باللہ
بامامت خویش ہدایت نفرمود بلکہ معاذ اللہ بشہادت خاتون جنت کہ از سبب طہارت و عصمت برابر
ہزار شہادت بر اقرار زبانی شیعہ تواند بود مانند چنین پردہ نشستن و گوشہ گزین گشت الی آخرہ لاجرم
بسبب سلب این منزلت عمدہ کہ شان ایمہ است مع قطع النظر عن سلب المنازل الاخر نص حدیث منزلت
بامامت نماند پس قدما و متاخرین ایشان حقیقۃً و ستمًا گم کردند بلکہ جمیع خواص خمسہ را خیرباد گفتند
و اصول حضرات ایمہ درینمقام را دیدہ و دانستہ پایمال گردانیدند و قطعی انچہ در تفاسیر و احادیث از حضرات
اہل بیت در ذاتیات و خواص ایمہ بدرجہ ثبوت رسانیدند محو شد کہ حرفی را بطور نمونہ درین ورق باتوفیق
و بعد از حدیث رضوی و کشف تلمیعات راوی حقیقۃً درین باب رسالہ بہ اسہام ترتیب دادم کہ ہر ورق
بلکہ ہر صفحہ و سطرش خرمن تربات قوم را پاک می سوزد و میدان مناظرہ را از خس و خاشاک شان

مبر دید و اگر متعصبین قوم تجاهل کنند و گویند تقریر علمای امامیه خوب نفهمیدم باید صاف صاف گفتن بس
تقریر شیعه آنکه واقعی است که حضرت هارون ع هدایت گوساله پرستان که هفتاد هشتاد هزار بودند زیاده از ضعف
بدل و جان کوشید چنانچه در نصوص قرانی است یا قوم انما فتنتم به وان ربکم الرحمن فاتبعونی واطیعوا
امری و در تفصیل ان مفسرین خطبه هارونی نقل نمودند و جناب امیر بامامت خویش دلالت نفرمود
تا بانشاء خطبه در معرکه صحابه رضی الله عنه چه رسد لیکن وجهش آنکه چیزیکه در حدیث منزلت مستثنی
باشد نبوت است و این همه امور یعنی امر بالمعروف و نهی عن المنکر و غیر آن از لوازم نبوت بود پس چنانچه
نبوت مستثنی شد لوازم ان نیز فان الشئ اذا ثبت ثبت بلوازمه و اذا انتفی انتفی بلوازمه و غبارے باقی
نماند زیرا که حضرت هارون ع را تقیه روا نبود بسبب نبوت بخلاف جناب امیر علیه السلام که تقیه
واجب شد بسبب سلب نبوت و وجود امامت پس دعوی تقیه که مفید حاجت نمود برای امام منتظر
اعداء و بیم آنهم قطعا و یقینا در صحت ان انتظاری نماند و بنده میگویم که قطع نظر ازانکه رسالت
جناب امیر علیه السلام بر اصول شیعه بفیض رب العالمین از قرآن اهلبیت ثابت کردم جناب
و بدی و دانستی پس اعتراض اهل سنت بسیار قوی شد زیرا که باعتراف مجیب ضرور افتاد چنا
لسانی و ان صورت بست پس سلب ان سلب نص شد والحمد لله معهذا از احادیث طالعه هم
داده ام که تعیش همه شان یعنی امر بالمعروف و نهی عن المنکر و هدایت گم گشتگان از صایقص
است و از لوازم امامت و در مدارک علما قرار یافته که انتفای لازم سبب انتفای ملزوم است
از امامت ائمه خود بر اصول شیعه نشانے یافته نمی شود و چون حال اصل الاصول چنین است
فروع را بران قیاس مکن که بطریق اولے و اگر آن رساله را که زیر حدیث رضوی نوشتیم و خط
و اغلاط راوے ان را پیشکش نمودم ملاحظه کنی و بشرط انصاف بہ بینی خواهی گفت که اکثر او
و خصایص امام را که بسوی حضرت رضا منسوب ساخته هر لفظ و بر معنی آن مخالف نتیجه
روافض است مثلا از اوصاف امام است دران حدیث امضای حدود و اجرای احکام
ثغور و حفظ اطراف بلاد اسلام این امور بدون امر بالمعروف و نهی عن المنکر چگونه صورت
بست کما لا یخفی و قس علی هذا دعوت براه دین الهی بدون اوامر و نواهی چسان متصور فکیف
که بریکی از بنی هاشم علیه السلام نهنگ دریای شجاعت باشد و از آغاز اسلام تا این زمان
بوفور موجود و مذهب رفض بحدی رواج یافت در ایران و هندوستان که اگر سنی نام سیاد
بگیرد بر وی می خندند پس ذلت و بینی و بنوی را چگونه سادات رفیع الدرجات در صدر او
قبول کرده باشند حالانکه بالا دانستی که حضرت ائمه ده یا زده کس را از شیعه در مهم جهاد کا
دانسته اند و شجاعت جناب مرتضوی از همه زیاده تر بود اگرچه از دستانی از غولان بیابا

ثابت کند که از روزیکه امام حسین علیه السلام در معرکه کربلا شمشیر کشید شجاعت جناب امیر رضی الله عنه
زیاد مردم رفت الحمد لله که انیمطر و در اصول خود دوم تحریر یاد نیامد ورنه آنچنان گفتی و آب بے
لجام خوردے که شیعیان اراده میکردند که حاضر سے حضرت عباس رض علمدار مهیا نمایند
تا داد تبرا از اہل رستانی و اقران او بخصوص اسامی بد بہند و دیگران بیاموزند بگذرند پیش با حالی یوم التلاق
والیفا حرفی از ان انیست که امام مانند پدر تحقیق مے باشد انصاف همین است که جناب مرتضوی
علیه السلام بدر امامت باشند وار تداد خبر زندان ببند و خاموش نشیند وانصار الذاب عن حرم الله والداعی
الے الله صفت امام است پس آ مردنا بے بودنش لامحاله یکی از ذاتیات آنست والسلاخ از ان
امکانے ندارد پس کسانیکه گویند که لوازم نبوت از امر و نهی و مانند ان از امام منتفی بدلیل استثنا شد
دشمنان امام رضا ع از زمره نواصب اشقیا خواهد بود که امام رضا ع در ورع گو دانند معاذ الله
بالجمله کسے که عهده جواب را بدین طور ادا نمود که ضرور است لوازم نبوت را هم سلب کردن یعنے آمر
و ناهی و دیگر اوصاف را سلب نمودن پیش امام بیچاره البته بر طور او مصداق صم بکم خواهد بود و یفید و
مستفید او را که شریف تما بینے است چه گوئیم خواه معلم ابا بسه باشند خواه بلا انکه ختم الله علی قلوبهم و ذهب الله
بنورهم و اعجبا که پیر دهقانے در صوارم و حسام جا بجا می گوید که در امامت حفظ دین و ثغور اسلام و جهاد اعداء
عدو و غیره می باید و ضرور است نه در نبوت درنه علو درجه امامت بر نبوت چگونه ثابت شود فاعتبروا
یا اولے الابصار که و مجیب نیمقام قلب کرد این تقریر اکه از اصول ائمه که نمونه ان گذشت با خود است
وهم از تصریحات جها نده متکلمین شیعه را پس تناقض صریح میان برد و تقریر لازم آید اینه آرے راست
گفته اند ع آنچه بس جستیم و کم دیدیم و در کار است و نیست * نیست در عالم بجز انسان که بسیار است و نیست
الغرض علماے رفضه بهر طرف می گریزند و ازین روز سیاه جان بسلامت نمی برند درینجا صاف صاف
قائل بمخالفت میانه مستخلف و ثابت شدند که امیر المؤمنین چگونه باطل از ندارد گفتگو می کرد که امام بود
ما را در منصب نبوت گفتگو نیست بلکه در درجه امامت است دینے را تقیه جائز نمی باشد و امام را
تقیه واجب میشود اگر بر نهم استقامت وارند و گرد فرار نکردند رسائل نوشته قدما و متاخرین
ایشان در اثبات تقیه انبیا عموما و حضرت صلی الله علیه و سلم خصوصا بعد از قول مجیب و مطالعه مجمع البیان
و غیره که از انهم صراحه بر می آید که انبیا تقیه نمیکنند بلکه ایشان را جابر نیست بطلان صریح پذیرفت و حاجتے
نماند که در جوابش قلم بدست کریم و ساق و مجن بسپریم والحمد لله علی ذلک و فانه ما بقی شی بنا لک
معهذا چون ان رسائل و تقریر است مجتهدین را خواهی دید از ان پیدا است که رفضه در غیر مایه النزاع
تطویل لا طائل بکار برده اند خلاف درین است که آیا انبیا علیهم السلام بعد سرفراز شدن بعهده نبوت
مرتکب کذب میشوند و غیر ذلک من المنهیات فی وقت الخوف یا نه رفضه در رسائل خوف انبیا عدرا

ثابت میکنند نه امر نزاعی را حاشا که قدرت یابند بر اثبات کذب و دیگر مناهی از انبیا علیه السلام
اما لحوق خوف و حزن پس کسے چه تواند دران کلام کردن که مابه النزاع نیست واحدی ورجهانست
که از خوف منزه باشند غلبه خوف و خشیت بر کسی که معرفت الهی داشته از حق تعالے بیشتر است و تقیه
کجا و چند انکه معرفت زیادتر است خوف و ترس زیادتر و شان انبیا علیه السلام بعد از نبوت همین است
که لایخشون الا الله یعنی نتوا گفت که تقیه از خدا میکنند و انچه مابه النزاع است کذب و افترا و تبدیل
احکام است از خوف چنانکه رفضه نسبت با ئمه میکنند که منکران را بد میگفتند و لعن میکرد تد الی غیر ذلک
و در حق منتخب از تمامی حج بنیاد طیفه لعنة الله علی زراره و هو شر من الیهود و النصاری میخوانند و اختلافها در طوایف
شیعه انداختند و فرمودند که این اختلافها ما ترتیب داده ایم چنانچه از اصول کافی کلینی واضح است
کار ایشان بود و ایضا ال کیست در افواه امت که از پدر و مادر و برادر و غیر ایشان خوف نمیکنند حال انکه
ان امری دیگر است پس این رسائل که افاده بابه النزاع نمی کند خود بذاتها باطل شد و معلوم نیست
که مجیب موصوف درباره کسانیکه بر مروانیه خروج کردند و همچنین در خلافت بنی العباس و بشهادت فایز
گردیدند و از اهل بیت حضرت صلی الله علیه و علیهم بودند کا فی اصول الکلینی و ستایش و محمدت شان
در کتب شیعه موجود است چه اعتقاد دارد که لوازم مذکور از امر و نهی و جهاد و تبشیر و تنذیر چنانچه باید بجا آوردند
آیا ایشان را بعد از ختم نبوت از انبیا علیه السلام میشمارد یا از جماعت ائمه نام می برد و بهر حال خرابی
در دنبال اوست کما عرفت و نیز از فواید جواب مذکور انکه هرچه رفضه در کتب خویش اورده اند و دلالت
بران میکند که جناب امیر در فلان وقت و مقام چنان افاده نمودند و ان مخالفت اصحاب است همه
از موضوعات و مهملات باشد که علمای قوم ساختند و بافتند و اگر جناب امیر از عهده امر و نهی که مقتضای
ایمانست در آیات قرانی و قدم نمود جها برآمده بود جناب عرش قباب فاطمه زهرا بر اصول قوم هرزه جا
چرا آن کلمات می گفت و محققین اهل سنت سنته بلکه فریقین چرا چنین اعتقادی نمودند که حضرت امیر رضی
منازعت و تذکیر نفرمود چنانچه حضرت هارون علیه السلام کما فی التفسیر الکبیر و غیره پس معلوم شد که اصحاب
بر مذهب حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودند القصه هرگاه در حدیث منزلت تشبیه
بحضرت هارون ع نیس برنگ دیگر که بر تفضیح قوم دین فروش دنیا خر متضمن باشد سے گوییم
که کسے حضرت هارون را بطین نوشته سیاه طوریکه شیعه مرتکب آنه شده اند کما فی علل الشرایع و همچنین
در رنگ و قد و قامت مماثل یکدگر نگفته بلکه انچه جناب سیده در بیان صورت جناب تقوی
تقریر فرموده زیاده ازین چه گوییم بار بار که دال بر آنست که میان هر دو بزرگ مابه الاشتراکی صورت نباشد
و نیز ظاهر است که کجا انشو و نما بوجه طبیعی تدریجا و کجا بطین بودن دفعة بر تحقیق ابو یه قمی حقیقه که حضرت بابی یا ابو آب
از علم خود تعلیم فرمود و اضلاع مبارک منتفخ شد معاذ الله چنانچه از کتاب کور عیانست و مجلسی امام سیزدهم تفصیل

صورت جناب مرتضوی در بحلا آورده هرکه مشتاق باشد بدان رجوع نماید لفظ معاذ الله از آنجهت گفتم
که بر اصول امامیه از انتفاخ مذکور فوائد بسیار بر آمد از آنجمله آنکه دعوی مساوات علم هر دو جناب و نیز حمل
امامت و باب مدینه علم بودن ازینجا قیاس باید کرد و هنوز مشکلات مشکلکش حل نشد دیگر وقتیکه حضرت
بعد از غسل و کفن بدنیا رجعت نمود و حال ائمه را بدفترے از حضرت مرتضی نویسانید و شاید وجه کتابت
آنکه مبادا بطن مبارک از کجا بکجا رسد فلا تغفل و ارجع الی اصول ثقة المحدثین الذی کان من
الکافرین و مقصود ازین حرفی چند متعلق بحدیث منزلت آنکه تشبیه صورت بصورت البته منتفی است
و چون وصف تذکر و نزهت و مناظره لسانی با اهل ارتداد معاذ الله هم باقی نماند بسبب آنکه از لوازم
نبوت است و ثبوت منتفی پس لوازم نیز انتفا پذیرفت چنانچه مجیب گفت الکنون بغور باید که غیر از
خبرگیری و خدمت پس ماندگان در مدینه دیگر چه تواند بود از حدیث مذکور که از ان زعامت کبرے
ثابت میفرمایند فانتفی الاستدلال بحدیث المنزلة علی الامامة المخترعة قطعا فکیف که خود گفته باشند در
ذاتیات و اوصاف امام انچه بیان آن بکمال شرح و بسط دانستی پس تناقضات را حدی نماند و در فضل
را غیر از عداوت و مخالفت ائمه که لعنت خدا و ملائکه و همه مردم نزدشان متفرع بر آنست چیزی بدست
نیاید مفید باشد یا مستفید و مرید باشد یا مرید و علم الهدی باشد یا علم الردی من جملة فوائد تقریر مفید
حارثے علیه ما علیه را چگونه استیجابا نقل کنم و چرا همل گذارم از انجمله حرفی دیگر باید شنید که البته مناظره
او با یکی از علمای کاملین معتزله چنانچه خودش برای خودستائی گفته تا عیان شود که چنین کس را مغلوب
و مجوج گردانید بعد از انست که حضرت امام بسیر گلزار و بهار جابلقا و غیره خبر امید که خبر لا عین رأت و لا
سمعت او چیزی حقیقة معبرش نتواند شد و کیست که اوصاف طول و عرض و محکم بودن عمارات و یکایک آن را
شرح کند که بر هزاران برج شامل و بر هر برج دوازده هزار سوار مسلح منتظر فرمان میباشند و تفصیل
آن خبر تالیفات مجلسی و رسائل متاخرین نتوان گفتن حتی که هندوان در توصیف لنکا رشک بر آن
می برند جیب و دامن را می درند و لیکن برای تصدیق کثرت ساکنین هر دو شهر و اختلاف السنة
ایشان که هفتاد و هفتاد هزار میرسد و شاید که مراد از آیت کریمه اختلاف السنة ساکنین این بلاد باشند
حرفی چند از کافی و شرح آن کافی تواند شد روی الکلینی ان الحسن بن علی علیهما السلام قال ان لله
مدینتین احدهما بالمشرق و الاخری بالمغرب علیهما سور من حدید و علی کل واحد منها الف الف مصراع
فیها سبعون الف الف لغة یتکلم کل لغة بخلاف کلام صاحبها و انا اعرف جمیع اللغات و ما فیهما و ما بینهما
و ما علیهما حجة غیری و غیر الحسین اخی یعنی امام حسن فرمود که مر خدای عز و جل را دو شهر است یکی جابلقا و دیگر
جابلسا که حصار هر یکی از خشتهای آهن تعمیر شده و بر هر یکی از ان هزار هزار در مقعور گشته و در هر شهر هفتاد
هزار هزار در بانست که سخن میگوید هر قوم بزبانے بخلاف اهل زبان دیگر و من میشناسم جمیع آن با نهما

وهرچه در آن دو شهر نیست وهرچه درمیان آن هردو شهرست شارح قزوینی میگوید یعنی جمیع آن
از قرآن مستنبط میشود ومن جمیع قرآن را میدانم پس منافات ندارد با جهل بعضی بالفعل یعنی آنجناب
از قرآن مجید استنباط تواند کرد ونیست بران دو شهر حجتی از خدا غیر از من وغیر از حسین برادرم بعد از من
بفاصله وآنها تصدیق بامامت ما کرده اند انتهی مختصرا ومقصود من ازین فقره اخیر آنست یعنی نیست بجز من
وامام حسین بر هردو شهر امام وآنجا تصدیق که امامت ما کردند که بدانی که همه ساکنین این شهرها
مومن اند وائمه را مفترض الطاعت میدانند وهرگاه از کلام معلم این علم جارتی پیداست که امام زمان
بالیقین از دشمنان خویش تقیه میکند البته ساکنین ان هردو بلده که مومنین اند وطاعتش را فرض
میدانند امامیه در لباس تقیه خواهند بود وتشیع شان از تالیفات دیگران هم منصوص ست وقس
علی هذا تمامی فوج که لاتناهی عبارت از ان باشد وشاید اگر کسی را توهم درگیرد که در فوج هزار نفر بعضی
از مردم مخالفت وملت دین هم میباشند فکیف افواج غیر متناهی گوئیم کلام مجلسی در سر کتاب بین
جابلقا وجابلسا تحت اثبات کثرت رفضه نص صریح صحیح ست که احدی دران شهرها از رعیت باشد یا فوج
سنی نیست تا بخارجی وناصبی چه رسد وازینجهت بکثرت شیعه در دنیا حکم میکند چنانچه در تالیف آخر
الانام این امور منقولا عن المجلی مدبار دو شرح آن برجای خودش ثابت ومقید طایفه صفرة اللائذ الدنیا
تقیه امام را از دشمنان بدیهی میدانند اکنون تقیه امام که آن ملکها زیر نگین اوست با جمیع اتباعش
عیان گشت پس الحمد لله که هنوز مذهب اهلسنت غالب ست وحضرت امام ریحانی از صولت
ودبدبه اهل سنت از اتباع اصحاب رسول یزدانی همی ترسند ومانند بید همی لرزند ومجلسی وغیرا دیاد
وهرزه درآئی میکند وهو المطلوب واز انجا که از آغاز این کتاب تا اینمقام عجز وبیچارگی متکلمین رفضه
در هر تقریر وتحریر عیانست ثابت شد که در احتجاج هم مغلوب واگر بعد از مبهوت شدن گویند که شان
امام ما چنانست ع ایکه در هیچ جانداری جاه بوالعجب مانده ام که هر جای ؛ پس از عجز وزبونی ما نیست
گوئیم درین جواب تحمیق مفید عیانست زیرا که این الاغ هنوز ندانست که تقیه بجهت خوف وعجز میباشد
وهو اصحابه من حیث لا یدرون وبا اینهمه تقیه میکند کما صرح به المفید علی نقل المجتهد المرید پس البته
جابلقا وجابلسا نیز تقیه ذا الامر کما کان وسبحان الله ابن سبا چه کوششها در اطفای نور دین اسلام
بعمل آورد وجناب امیر او را بسبب غلو وتکفیر اصحاب کرام برای عبرت خلائق خاکستر نمود بدلیل آنکه
بر مفصل خود بر ایشان هشتاد تازیانه تقرر فرمود ومهما امکن هم تلامذه او را اکنده دوزخ گردانید وآنکه
میگویم از تحقیق گشته در کتاب مختار رعایت مزید ادبست ورنه بر اصول مذهب رفض جناب امیر
باوصف قرابت جلیله هیچ دقیقه مکر وخدع معاذ الله در جان باقی نگذاشت تا فاروق وذی النورین
را شربت شهادت نوشانید ومجاهدین فی سبیل الله را بنابر حسد وعداوت از دنیا محو نمود چنانچه از سابق

ولاحق بارها عیان گردید نقلا از کتب قوم اشقیا و ازین بیان این هم ظاهر است که رفضه بینی و گوشهای خود از راه
حسد بریدند و دفتر دین و ملت را دریدند اما خود ستای معلم الملکوت حارثی زبانی شیخ مفترے و انهم
شرعی که بغداد و خراسان و ملک فارس و عراق گردیدم و همه را غربال کردم و کسی بر جوابے قدرت
نیافت که بر آن قناعت توانکرد غیر از جواب ناصواب تو که مهر خاموشی بر لب اهل حسد میزند و حله تحقیق بر
جسد اهل تشکیک می تند فرق انیست که عطای اینجا اگر در رکوع بودی امروز غیر ترا خلیفه بلا فصل
پس این امر نیست که هر یکی از علمای رفضه برای نفس پروری خویش یا تعصب مذهب میکنند و ازینجا
هم توان پی برد که حسن پوشی و کثرت عبادت او را که نقل میکنند از ان قبیل باشد که پیشوای ایشان
یعنی زراره شر من الیهود و النصاری رو بروی مردم بعمل می آورد و پیشوای ما حضرت جعفر صادق
رضی الله عنه وقتیکه این خبر شنید فرمود انهمه بجهت ریاست و نزد حق تعالی بجوی نمی ارزد
و حق در امثالش این آیت کریمه در کتاب خود نازل فرموده وَقَدِمْنَا اِلٰى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنٰهُ هَبَآءً
مَّنْثُوْرًا کما فی الکتاب المختار و انهم از عادات ایشانست که مناظر خود را میستایند بلکه در سجع علوم
بعرش برین میرسانند و بعد از شنیدن سخن از تحقیق صاحب جواب خواه خود شان باشد یا کسی
از ائمه اطیاب غیر از تصدیق و تسلیم لفظی نمی آید که صراحة از ان یعنی جهل و تلبیس پیدا است و تلک
حجة بالغة بدیدیے که زندیقی بر حکایات موضوعه ایشان چنین و چنان ظاهر شد و نوبت بدان رسید که جناب
امیر تکفل جوابش بنفس نفیس گردید و امورے را در افادات انجناب و امثال این قصه نسبت دادند
که بالاتفاق خلاف نفس الامر بود و او با انهمه زندقه و الحاد خبر آمنا و صدقنا چیزی دیگر نمیگفت و انگاه
در جواب اموریکه اگر طفل مکتب می شنید میخندید انیست حال سفاهت طبرسی که تاب احتجاج خود
را بدان زیب و زینت داده و نفهمیکه اضحوکه هر شهر و دیار خواهد شد و امیریکه در آن بود یعنی مناظره
قاضی رطل بوق با فاضل هروے نیز از همین باب طنین این ذباب است و باعث قاه قاه استهزا
بر ریشش این خانه خراب چه اگر او بمذهب شیعه واقف بود این هیچ حرف را چه اقتصاد که از اموریکه در مذهب
رفضه جا نیست که ناظرین احادیث و حق الیقین در از زبان خویش محفوظ دارند غفلت صریح ورزید
و مطرود نزد اهل علم رسوا گردید و این بدان ماند که پیر دهقانے مجتهد غانی بدان اموریکه اشاره کردم
پیشبرد در مناظره حضرت مرتضوی که یقینا معقول و معتبرے ست از احتجاج طبرسی بقدر ضروری از کتاب
اورده و تکمیل مقام عنقاء الاسلام ابذکر ان قصد کرده آری چون کتاب او علین دشمنی ملت و دین است
کمالش همین است که بذکر خرافات و موضوعات مزین گردد و راقم با انهمه میگوید و اویلاه و امصیبتاه
کدام مرز بادصف اتهامها که رافضه در امامت مصنوعه هر کتاب نمودند و حضرات ائمه را در آن شریک
غالب گردانیدند آیتی بهم رسید که بے کلفت بر امامت مذکوره دلالت میکرد و هر چند گاهی بصنعت

زرگری دوازده انگشتری که محصول اقلیم شام در ثمن هر یکی از ان گم شده که بودش نگینی در انگشتری
فرو ماند در قیمتش جوهری هم مرصع گردید چنانچه بتقلید امور اتمار آن بعین رکوع ناگزیر افتادانیم نصب العین
خواهد بود تا شرط امامت طابق النعل بالنعل باشد علاوه بسیار از انگشتری های قلب این قوم تعلق
برای خلفای متقدمین هم چنانچه قلوب ناظرین بربایند وضع کردند درین جعل و تلبیس و ترصیع و تکلیل
اهتمام تمام بر نام مزین مسجد و محراب فاروق اعظم عمر بن الخطابؓ بود که در صافی دیدم بروایت خودش
و انهم تقسیم شرعی که چهل انگشتری ترتیب دادم و هر یکی را در رکوع نماز بسایلی بخشیدم و صفای نیتش مرا باید
که گفت که برای علی مرتضی آیتی در قرآن المجید نزول اجلال یافت و برای من فرو دنیامد و نزده عبارته روی

عن عمر بن خطابؓ انه قال والله لقد تصدقت باربعین خاتما و انا راکع لینزل فیّ ما نزل فی علی بن ابی طالب
فما نزل و باعتراف مفسرین شیعه که صاحب صافی در زمره ایشان ست همه ائمه باقی نیز این امر عظیم بجا آورده اند
و صیغهای اَلَّذِیۡنَ یُقِیۡمُوۡنَ الصَّلٰوۃَ وَ یُؤۡتُوۡنَ الزَّکٰوۃَ وَ ہُمۡ رٰکِعُوۡنَ برانها متضمن شد پس اگر بر خلفاء راشدین
خصوصاً فاروق اعظم هم عموم و شمول نماید هیچ استبعادی ندارد که بنصوص جعفریه این مهاجرین مجاهدین
کسری و قیصر بی رود دریا جامع آیات فضائل بی انتها در کتاب خدا بوده اند و بر فرض و تسلیم اگر رفضه
این روایت را نزد ما بصحت و اعتماد رسانند و بفرض محال ثابت گردانند که ضرورست امام را چنین انگشتری
در رکوع نماز بخشیدن گوئیم شمول لطریق اولی و آنهم بنصوص جعفریه معذلک فاروقؓ معاصر جناب امیر
بوده بخلاف ائمه متاخرین که از وجود ایشان در آن زمان اثری نبود و پر ظاهر ست که دامادی بلا ادنی شک
و شبهه در تقدیر آنکه بود داماد بمنزله فرزند می باشد علی ما لایخفی الغرض علمای رفضه گاهی گفت
صناعت زرگری چنانچه باید بتقدیم رسانیدند و زمانی مثل مجتهدین روسای مومنین را در دام حیله
کوفه هند حلهای زرین تیار زرد و ختند و بر سائل تنیدند چنانچه از کافی کلینی اعور و غیره روایت حله
هزار دینار بر می آید و مخفی نیست که شیوخ و نیارسیج هر دو حدیث را در باره انگشتری موصوف و حله
سرقه میفرمایند و هر یکی را از ان کامل العیار میدانند و صاحب صافی میان هر دو تطبیق می دهد
که در رکوعی حله بسائل بخشیدند و در رکوعی دیگر خاتم عنایت فرمودند و چون هر دو بخشش تمام شد
آیت کریمه نازل شد و معلوم نیست که معامله حضرات ائمه عطای هر دو بود یا قناعت بر یکی و از شرط
امامت دادن هر دو معاً یا واحدی علی التعیین یا علی التخییر با شرط امامت بالاتصال عطای هر دو
یا بالانفصال عطای یکی از ان ه هر مرتبه از امام حکمی دارد مگر فرق مراتب نکنی زندیقی بهر حال
اهل این انگشتری بعد اختلاف و جنگ زرگری و وضع روایت حله زری ازین قران مجید
نتوانستند بدون ضم ضمایم در خلافت متقدمین رخنه گری نمایند و در خلافت متصله برای کنند
در خیبری بگشایند چه جای آنکه دعوی علم و معرفت صد و چهل هزار زبان را دلوکان بالاستنباط

من هذا القرآن نقل فرمایند و آنهم برائے حضرت امام حسنؑ که در اولاد خاص جناب سیدهؓ یعنی در
سبع سنابل بربیان شارح جامع الزیارات داخل نموده، اندبار خدایا از قرآن مجید اهلبیت رضی الله
عنهم اجمعین براستنباطش قادر باشد که نص بطلان ختم رسالت درباره سیده کونینؑ در آن بدلالت
قطعی نازل شده تواند بود بر بعض تقدیرات که مراد فاروقؓ از نزول آیتی مستقله باشد بے شمول
وعموم، شاید که نزول آن را تمنا میکرد بعد وفات حضرت رسول مقبولؐ چون ملاحظه نمود که مصحف اگر
بر جناب زهراؓ فرود می آید و جبرئیلؑ بآمد و رفت در شب و روز مشغول نه بطور وحی سابق که مبشر بالانفصال
بود و بمعذرت مقرون کما انما ننزل بامر ربک و شک نیست که بخشیدن چهل انگشترے در عین رکوع و
سوال سائل در نماز عادتے نیست بلکه اتفاقی ست، استدا و زمانه را میخواهد و لا عقل مدتے باشد که شیوع
در عمر شریف جناب زهراؓ مهبط وحی خدا بعد وفات سید انبیا علیه و علیها التحیة والثنا تحقیق گردید که بر
اعتقاد بانیان رفض بر دو نیم ماه میرسد، شاید که فاروقؓ بعد درستی چهل انگشترے معلوم مصداق
انگشترے جناب امیر مقرعؑ کو سلیمان زمانست که خاتم با دست سائلان را رشوتے داده
تا بلطائف چهل آرا ماده ساخته و طریق سوال و طور اخذ جبرئیل آموخته باشد و خود هم تمرین پوشیدن چهل
بعنوانے نموده باشد که در عین رکوع از تمامے بدن بیک اشاره خفیف جدا شود تا مفسد صلواة رو ندهد، و هم
تیر انگشترے بهدف نشیند و خطا نکند چنانچه عرفے گوید ؎ از کمان ناجسته در چشم تحیر کرد جا÷ معرفت گو تیر
علمی بر نشان انداخته÷ چنانچه انگشترے جناب امیرؓ وقتیکه بسوے سائل بر تافت زنهار خطا نکرد در راست
و چپ مائل نشد و بے کلفت بر بعض روایات در رسید الے غیر ذلک من الاحتمالات فانظر و اسمع المتوهمین
که رفضه امامت بلافصل را که مدار ایمان قرار داده اند بر این ضمایم می نهند و بعد ذکر آن بر خویشتن
مے بالند و در برے ما برای ابطال خلافت راشدین بروت می بالند که به بینید از قرآن شما هر دو مدعا
ثابت کردیم حالانکه ظاهر قرآن و سیاق آن بدان مربوط نیست کما فی الکتب الکلامیة سیما الالزامیة آنچه از روایات آورده اند همه ضعیف و بی
ثبات است و انهم باختلافات و جنگ زرگری بداهته عقل هم از آن ابلے صریح دار و که ذاتیات امامت و اوصاف آن از
جناب امام رضاؑ بروایت راوی معلوم چه قدر داد شرح و داد و بسط دراین تیر و کار را در آن هیچ دخلی نداد
معهذا آن امور ضروریه در هیچ اماتی بالفعل بر اصول شیعه یافته نشد کما سبق مفصلا پس مناسب همین است
که قول خواجه اثیر فنامه در اینمقام یاد کنم و بمدعاے این فصل مشغول شویم ؎ جهودی سے راز زانده گرد
دکان غارتیدن بر آن سود کرده÷ و چون بنیاد این مذهب مطابق کتاب مختار ابن سبا یهودی نهاد
این حکایت چه مناسب افتاد و نعم ما قیل ؎ نظم نظامی بلطافت چو در÷ ز گهرش جیب جهان گشته پر
دانیعنا در استثنائے نفس خود نمش که هم ارباب خود فروشے و خود نمائی ست حرفی دیگر باید شنید
که میگوید که خاص بگردانیده نفس خود را بنه که نمودن بگر از نخبت که غیر خویشتن را بر سبیل تعیین مشارک

خویش در اخلاص باطن و وفاداری نمیدانم تا ورا ذکر کنم الخ کما عرفت فی تلخیص کلامه بالفارسی جواب آنکه
معرفت خلفا همین است که شاگردان خود را از شیخ و سید چنین تعلیم و تلقین کرده خدا بر عین معتقد در بنده قدرتی
ندارد و دیگر ظاهر است که اگر این نقل مطابق اصل نبود رئیس الحاکمین یعنی مجتهد فلانی در صوارم
مطابق ذات خود دشنامها دادی فما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما قدر الله على المقدور بالمشية
هذا حال معرفته قوم اکفر فی قدرة خالق الاکبر و حق معرفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم همین است که در
کتاب روضه علی ما ذکره صاحب الصواقع انار الله برهانه آنجناب را مستعفی از رسالت قرار دادی
و بر مقدر چه موقوف که از روایات قدیمه در کتب مجلسی و تفسیر صافی و غیر آن کما ینبغی ثابت کردیم پس راست
بگو که چون حضرت تبرد برود و سے آلهی نسبت دادی بی شبهه کافر شدی یا نه و قدما و متاخرین تو در مطاعن
فاروق از آغاز قصه قرطاس چون لب کشودند یا نگفته اند که حضرت طلب نمود اسباب کتابت
تا بنویسد در حرفی که گمراه نشوند امت حضرت بعد از و چون او مخالفت وحی کرد کافر شد پس قیاس را
شان تو و تلامذه تو که شیخ و سید بعد از این سبا یهودی باشند و هم بعد از ایشان از اتباع این هر دو جاهل
میکنم که هر که پیغمبر را معاذ الله نسبت بکفر کند یعنی مستعفی در او دچه قرار دهد البته در کفر او شکی نیست
هرگاه کفر تو باقرار علمای شیعه عیان شد پس میگوییم که کافر چگونه معرفت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله دارد مگر
انهم نشنیدی که خدا میفرماید وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
آثار قیامت دیده نیست که چنین کافران مطرود دعوی معرفت خدا و رسولش میکنند طرفه آنکه چار و
شیخ المعتزله مخاطب ابن علم الملکوت هنوز نداند است که این پیشوای امامیه و غیر او در باب حضرت رسالت
چنین تحقیقات درباره حضرت نموده اند که چون حکم نصب جناب امیر وارد شد حضرت در مخاطبه جاهل
وسے منافسد خلافت جناب امیر و نصب آنجناب در روز غدیر بیان فرمود و از این رسالت مستعفی شد
ولیکن هر کس میداند که حکم حاکم مرگ مفاجات فکیف حکم رب العالمین طرفه تر آنکه ایها حق معرفت خدا
و رسول او تعالی این مردود حق معرفت ائمه را نیز چنانچه باید ادا گردید سیما حق صاحب الامر را خوب قدر
شناخت که با وجود اقامت در حصار آهنین جابلقا و جابلسا در رفاقت افواج قاهره غیر متناهی
در تقیه بسر میبرد و چون بجای خود قرار یافته که هر گاه چیزی ثابت شد ناگزیر است ثبوت لوازم آن انجا
بوضوح انجامید که در دیار مذکور خطبه خلفای راشدین چار عنصر ملت و دین حضرت غائب عن الابصار
الحاضر فی الامصار بحال باغت میخواهد افضلیت صدیق و فاروق را علی رؤس الاشهاد در
منبر بیان میفرماید و در نمیه استبعادی هم بخاطر کسی از رفضه که کتب خویش دیده باشند راه نمییابد
زیرا که در آن پیروی جد امجد ش امام الائمه اهلبیت میباشد که در هنگام خلافت خویش بر منبر
میفرمود که هر که ایشان را مفضول گوید از من او را هشتاد تازیانه خواهم زد چنانچه در صراط المستقیم

نیز هم مذکور ست وانچه جناب نصر الملة والدین وقید نخلهای اتباع ابن سبا لعین سفیان ناکثر متفرله را بر
نفوس مومنین پاک مقایسه کردند از قید و بند امام و نامی و سفاهت پس ما را بجوابش قطع نظر از انکه
از قبیل قیاس شیخ نجدی ست زیرا که ایشان را بر شیعه قیاس کردند که مانند یهود اند چنانچه از حواشی معتبر
پیداست و هم تالیف دیگر از کتب مجلسی حدیث کافی از حضرت ائمه که غالبا نقلش هر گزشته در جوابش
کافی ست که دیگران امامی نصب کردند و در تقلید بش کوشیدند و شما را نصب کردید و پیروی بجا
نیاوردند و بر ناظرین کتب شیعه چگونه مخفی باشد که آفات و معایب هر چه از صدر اول شیعه اهلبیت
گذشته و میگذرد از دست امامیه بود و هست در ایام صفین بسیاری چنان اندیشیدند که امام الائمه را
قید و بند کرده بدست امیر شام سپارند و هزاران هزار با اظهار اکابر شیعه آنجناب را بر تحکیم حکم خاص آوردند
و گفتند و رنه ترا میکشیم و حضرت امیر انچه در طعن و شکایت ایشان ترتیب فرموده از نهج البلاغت پیدا
و هویداست و در ترحرامی باید رفت که معتمد الیه و مشار الیه آنجناب یعنی ابن عباس بروایات
رئیس المتقدمین و رکتاب مختار سبب شکست و دولت شد معاذ الله پس از دیگران چه تمام توان
و از اینجاست که جناب نصر الملة والدین بالآخر این مقدمات را یاد فرموده خود متقدمین امام ریحانه
را غیر از امامیه اثنا عشریه فرقه دیگر باشد در شقوق مذکور داخل فرمودند و اگر غدارے و دغل نشان
یاد منیف بودند بر ورقلم ایشان را الجام میکردم که هیچ عاقلے تجویز تواند کرد که در بسیاری از بلاد
هواخواهان او و مدعیین مرید دل او افواج کثیره موجود باشند و امام خود را چنان غایب سازد که نام و
نشان مقام خود را بر ایشان مخفی بماند پس راست گفته مجلسی در حق الیقین که شیعه این زمان
مثل آن یهود اند که منتظر قدوم حضرت بودند فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ
هر که خواهد این دلیل عقلی را کما اشعر نا از ان کتاب در حال امام منتظر بہ بیند و حاضرے حضرت عباس
علمبردار بجور دو دادند از ایشان داده بشنوا و بگوید الغرض تقریر امام از جمیع شیعه این زمان عقلا و
نقلا ثابت ست و از بجا هر کسے اعتماد نمی فرماید و برمثل مشهور زیر سایه خود میگریزد و از کافی عیانست
که در وقت امام صادق اجله اصحابش بنصف دینار اشیعه پیدا استند و هفده کس قابل میدان
پیدا نیامدند و اے برین زمان که بجز سبحه خاک پاک کربلا و نشان سیاه بر پیشانی نورانی چیزے دیگر
از علامات تشیع کم اندوار صفات ائمه بعد المشرقین نصیب ایشان شده پیر دهقانے در رساله دوا النقال
چه خوش که از دشمن خانگی حذر باید کرد و برین علامات فریب نباید خورد و الغرض علل امام زمان
بر همین است و پس که اعتماد ندارد بر هیچکس نه چگونه بار دیگر در قابو ایشان بیاید که من جرب المجرب
حلت به الندامة پس هر چه جناب شیخ در اظهار حال شیعه متقدمین او چندے از سطور نوشتند اکتفا
کردند و نحن نتلی ذلک من الشاهدین و بالاخر آثار یهودیت این قوم بر زبان مقدس نشان هم جاری شد

چنانچه مجلسی بعد از تتبع احادیث اورده بود که انبیا مرادا پس انصاف باید کرد که معتقدین امامت
این بزرگ سوسنی در بیابانی غیر از اثنا عشریه کیستند که امروز اگر امام بر ایشان ظاهر شود تدبیر قید و بند
او نمایند و بتجویز یزید او سجه کربلا معلا بگردانند و چهانا یند که فکر این استاد شیخ و سید با بنیان بنا بجا
رفض نخواهند رسید وقتیکه در مکتب بودم چنان می شنیدم که واے بر کسیکه زیگریه البقر شود این شخص
هرگز عاقل نیست بوام در چنین کس را که از فریب پر حذر باشد نادان میدانند الغرض گوسالهٔ
اختیار حال اثنا عشریه خاصه بر زبان شیخ الشیوخ بر فض جاری شد از قصه سامری و گوساله پرستی
و ترک رفاقت حضرت هارون و اثم علی العموم و حال خود فروشی این شیخ نجدی انگاکوشش رس
شدکه حاجتی باعاده ندارد و دیگر آنکه این نائب ابن سبا برای نفس خود بالیقین میدانند که زینهار
چنان سلوک نفرمایند چنانچه سابقین و لاحقین شیعه بعمل آورده اند فقد قال الله تعالی و لا یأمن
مکر الله الا القوم الخاسرون کما فی الکافی عند بیان الکبائر چون ازین آیت خود را بتغافل
زدند باستثنای نفس خود دیر دانستند که آن معرفت کامله در باب امام که حالش بطور نمونه با تو گفتم
ایشان را از دغا و جفا و ریختن خون شیر نفتش مانع نخواهد شد حالانکه ابن عباس را جناب امیر و
اهلبیت خود یگانه روزگار میدانست و بر خلاف آن جلوه ظهور داد بر اصول اهل ریا و عناکه شیخ الشیوخ
رفض لیاقت پابوسی او ندارد الی غیر ذالک من الامثله و الشواهد شیخ درین بیجان فربهی نفس
که معتزلی حاذق را مغلوب کرد از بدیهیات عقلیه و نقلیه دست برداشت و آنچه در آخر گفت
که از من تقیه نمیکند قطع نظر آنکه مخالف ظاهر است زیرا که جناب شیخ معرفتیکه در حق خدا و رسولش دارند
یقینا سبب تقیه امام است علی ما عرفت الفا و پیدا است که کسی که در حق حضرت استغفار از رسالت و
وحی در کتب دینی خود بنویسد او البته مخالفت خدا و رسول او را از سنن مرسلین بلکه سید الشان
معاذ الله خواهد دانست و العجب که شیخ رئیس لاابالی را این هم یاد نماند که صیغه اخوت خوانده بود حضرت
صلی الله علیه و سلم میانه سلمان محمدی باب الله و میانه ابوذر غفاری رض صدیق امت نزد رفضه
باز حال ایشان چنان بود که اگر او پی می برد بانچه در دل سلمان رض بود قتل میکرد و او را پس در باره
دیگران چه گمان توانی کرد ایا مرتبه ایمان این شیخ از ارکان اربعه ثلثه هم در گذشته بود که میگوید که اطمینان
دارم که تقیه از من نمیکند و اهم بدین عموم که از دیگر شرکای من نیز و مقام حیرت است که بعضی
از اکابر شیعه مثل ملا خلیل در باره حضرت سلمان رض و ابوذر رض سبب حسد در امر مذکور در شرح کافی
عنعن افاده فرموده اند که طفلان هم از ان میخندیدند و برا کافریب او دل نمی بندند آن اینکه سلمان
حاکم مداین بود از طرف فاروق رض و حقیقه نائب امیر بود که محاصل را بآنجناب می فرستاد و زاد میداد
و افتخار بران میکرد که از جانب من است و خود را در باره محاصل بتغافل میزد و اعتبار میکرد

اگر ابوذر برین راز آگاه می‌شد و از کم‌حوصلگی و مزید عداوت فاروقی روزی برای افتخارش حقیقت
را ظاهر کردے باعث قتل سلمان گشتی و از اینجا توان دانست که سلمان رض باوصفیکه قبل ازین بسبب
تخلف و سر تبرا کشیدن در وقت معهود مستحق لعن جناب امیر شده بود و لیکن بیچاره تدارک فی العجله
بعمل آورد تا فاقه شکنی اهلبیت و شیعیان ایشان بر زعم رفضه صورت بست حالانکه فاروق آنچه
مقرر کرد برای مرتضوی دیگران را موجب غیظ بود کما لایخفی علی من لاحظ السیر و التواریخ لیکن
بشرطیکه سکندر ذوالقرنین را با حضرت امام حسین جنگ کانند و قصه عارف مشهور را تازه نگردانند اما ابوذر بسبب
کم حوصلگی باعتراف شارحین کافی بحال خودش مبتلا ماند انیست حال صدیق امامیه باوصف
استحقاق لعن کما مر فی المجلد الاول طاعن اصولهم معاذ الله و دیگران از مقبولین بسانی رفضه
هم بحال سابق ماندند پس شاباش و صد آفرین بحال سلمان رض و چگونه خدمت اهلبیت اگرچه در حقیقت
خیانت باشد نکند که منا اهل البیت در شان او در یافت و بخلاف دیگران مقصود این فصل آنکه
چون سلمان رض تقیه کند از ابوذر با وصف مواخات که از سرور کائنات صلعم اگر امام تقیه فرماید از شیخ نجدی
صاحب نزهات هیچ نکرده باشد و زینهار استبعادی ندارد خداوندا که شیخ المتوهم الحاذق که مدبر مذهب
بود دگر از دریاے عمیق جابلقا آب بی لجام خورد که نه آیتی یاد داشت نه حدیثی و بر هر تقریر شیخ بے
مباهات می نمود اگرچه ضرطه بعیر و فسوه حمیر باشد کما لایخفی و قصارے این باب آنکه بر اصول رفضه
بلکه در تالیفات فقیر جا بجا مسطور است حضرت را در باره ارتداد بر هیچ کسے از امت خویش خواه
صحابی باشد خواه از اهل قرابت اطمینانے نبود جز جناب مرتضوی شیخ بے نگر دعوی مساهمت
با امام الائمه دارد که چنین خرافات هیچ‌اور و مثل ططے در حق خود چنین الفاظ بر زبان سے آرد ٥
ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست ＊ عرض خود میبرے زحمت ما میدارے ＊ و در همین مقام بعضی
از امور که از خاطر رفته بود و بیاد آمد ذکر آن مناسب میدانم که معمول محدثین است که اصول قواعد
فن حدیث شریف را نصب العین میدارند سیما وقت شرح کتاب احادیث خصوصا کافی
که اقدم از کتب ثلثه است و اعور دجال بر زور و شور علم خود که ابلیس از دیدن و شنیدنش غرق
عرق انفعال است در بیست سال جمع کرده حتی که قرآن مجید سلیمین را حکمایه نسبت ائمه هدی
منسوخ ساخته بعد از آنکه بدعوے نزول لال کتاب وقت وفات شریف پرداخته و قرآن
اهل بیت تبلاوة منسوخ گردانید چنانچه هر دو امر در کتابش مدلل و مبرهن است و قبل ازین
بار بار یافته متفرقات جمله قواعد مشار الیها یکی آنکه زنادقت راوی را اعتبار میکنند و اجمال را
ازان بر تبه تفصیل می آرند الی غیر ذلک و از انجمله سیاق حدیث را زیاده تر در نظر میدارند
تا بے ربط نشود و ملا خلیل قزوینی شارح کافی کلینے و غیر او از اکابر قدما دیلمی که در کتاب خود

سپرده در آنوقت این هر دو را از یاد برده اند و از نجمت کلام شان مخالف حدیث گشته زیراکه حدیثی
درین ماده خاص باعتراف جهابذه محدثین و متکلمین امامیه بدین الفاظ وارد شده نقلا او دعا تیلی
و این طور منافی بیان حکایت او ست زیراکه او در آن اعتراف کرده که ابوذر مزید عداوت بافاروق
داشت و هر چند برای ثبوت این امر سندی درکار نبود که هر شیعی را فرید عداوت باو پر ضرور ست که
بزعم رفضه اصل ماده غصب خلافت و ایذاهای اہلبیت رضی اللہ عنہم اجمعین او بوده و چون
صدیق امت نزد امامیه عداوت شدید بافاروق میداشت محال ست صدور دعای نیک
برای چنین دشمن از چنین دوست جناب مرتضوی که از محاوره عرب واضح ست که دعا ابلا
میگویند در دعای نیک چنانچه دعا علیه در دعای بد پس امعنی زینهار صورت امکان ندارد که
اگر ابوذر پیش بر دو بضمیر سلمان که من از طرف جناب امیر حاکم هستم و ازین جهت محاصل ملک را نزد
آنجناب میفرستم نه نزد فاروق البته سبب امعنی باشد که فاروق او را بکشد یا ابوذر دعای نیک
در حق فاروق که قاتل او ست فرماید و حق مواخات حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را رعایت نکند
و این امر محال ست و اعجبا که گوسپندی از غنیمت گم شد فاروق تلاش کنان بصحرا رفت و او را بر
بلندی میدوید و فاروق نیز پس مضمحل شد تا فاروق او را بر دوش برداشت و میرفت امیر در اثنا
راه بر خود دو حال پرسید و بعد از اطلاع فرمود که درین تموز که آب دهن منجوشد و مغز در استخوان
میجوشد چنین جز اسی و عرق ریزی از کسی نخواهد شد و علی مرتضی شکلی را دید که خوب جست نیست و
سوی قبر تیز و تند نگریست گفت فرزندت حسین برای حمانی قدری عسل گرفته بود و در وی
حقوق مسلمانان بدان شامل بود بر وی داور ابیار و تازیانه بدست گرفت الی آخر القصه انتهی قصصنا
من قبل پس ازین نفوس قدسیه چه ممکن که در چنان امر عظیم قبل از تقسیم خراج تصرف کنند و فاروق
خاموش بنشیند قطع نظر از آنکه مثل آن از اطفال اہل اخلاص زینهار صدور نیاید فکیف از سلمان
و برادرش اما اول پس اینقدر این ہشیار بکار خود و دیوانه بر مذہب امامیه میدانست که اگر تبرا هم
و بر میعاد در هم از دست عمر گشته شوم اگرچه از سه صد سال از عمرم گذشته باشد پس تخلف نمود از حکم جناب امیر
و حکومت سا آمنا و صدقنا گویان یعنی بجبر و اکراه قبول فرموده اما برادرش پس با وجود اعتقاد
خلافت بلافصل امیر و آنکه سلمان از اہل بیت ست که از خود را قتل کنانید یا دست دعا در حق قاتلش
بدرگاه کبریا بردارد و این خود امری ست بدیهی البطلان دشمن نفس لامری آنکه صیغه
حکومت بارشاد فاروق بود و فرستادنی خراج ملک نزد بزرگی دیگر از باب خیانت و مثل مشهور ست
کنان کسی خوردن و شکر دیگری بجا آوردن در هیچ ملتی جواز ندارد و در نه ابن عباس که میدانست
که هزاران دراهم و دینار که از بیت المال بصره گرفته حصهٔ سنت کما فی المختار انتهی خائن نباشد

بلکه تهمت بجناب امیر عاید شود معاذ الله و ازینجا نسبت دیوانگی بحضرت سلمان باب الله بر مذهب امامیه
نمودم چنانچه دانستی بار خدایا مگر گویند که سیشس انیست که امام بر اعتقاد سلمان بجز حضرت امیر کسے نبود پس
آنجناب در حقیقت مالک تمام روی زمین باشد حتی که در تفاسیر امامیه که محدثین تالیف کرده اند امام را با آیه
ارض تعبیر نموده اند نه فاروق رض که منصب خلافت بظلم و جفا گرفته و جواب اش پر ظاهر است که در مقاله هشتادم
از کتب اصول رفضه بنصوص جعفریه که در کلینی ثقة الاسلام و امام اعظم اول شیعه و غیره است بمعرض
اثبات رسانیده ام که استحقاق خلافت اقالیم برای آن مهاجرین بود که جهاد با قیصر و کسری نموده اند
ولاریب که از ایشان فاروق رض اعظم بود و مستقر و مجاهد در دین خدا کما فی نهج البلاغة پس اعتقاد سلمان فارسی
که بتکرار معلوم شد هم جهل مرکب باشد و هم دیوانگی بر نقل شارحین کلینی مثل قزوینی که قدمای رفضه
بر بعضی از تقادیر چنین حکایات را حسبة لله بدین خیال وضع کرده اند که مذهب ائمه چون مذهب تشیع است
هر چه برای دفع روز سیاه اخلاق نمایند نور علی نور خواهد بود و تایید ائمه بعد ازین غور بکن که آیا افتخار
فاروق باین امر بود که سلمان رض فارسی از طرف او حاکم مداین باشد ای دشمن خرد همه اجلهٔ اصحاب
ناصرین و کارگزار او بوده اند و هر گاه خود حضرت امیر المومنین رض وزیر نیک مغز او باشد و این عهده را
طالب شود کما عرفت از دیگران چه نام توان برد و این وزارت بر مذهب فریقین مسلمات است چنانچه از صحاح پیداست
و از مطالعهٔ کشف الغمه نیز هویدا است غرضکه تمامی امور رفضه بر همین مکائد موسس است و خلاف
بداهت عقلیه و نقلیه که مجانین را هم از دیدن و شنیدن بے اختیار لفظ قاه قاه از زبان می آید و
اهل وقاحت بمقتضای تزیین شیطان اعمال شان را مسرور اند اذا القیت جلباب الحیا فاصنع
ما شئت الغرض ملا خلیل قزوینی را بابتی که روایت دیگر را نیز رعایت کردی چنانچه در شرح خود میکند
مثلا در باب کراهت توقیت و غیره در اینجا کوری و گورانگی اختیار کرده و توجیه را بر کم حوصلگی صدیق نیز
هر قصه که بداهةً مهمل است بنیاد نهاده و گاهی ناظرین اوراق را وهم نخواهد شد که از نجات اهل التولی نزد اصحاب
و اهلسنت او لا یعبا بها است زیرا که این امر مشترک است بین جمیع علماهم که ابطال الحق و احقاق باطل
را مطمح نظر ساخته اند آیا مهملات نزد و علم الهدی در شافی و تبصره و مزخرفات امامین اعظمین عادلین
قاسطین علیهم ما علیهما یوم الحشر والنداتة وزیاده سماعت می خواهد که باز تالیفات ایشان بر کشاییم
و حساب از سر بگیریم و کسے نیست از رفضه که بگوید که لا اعتبار بها طرفه تر آنکه روایات جهنمی بودن اصحاب
خصوصا حضرات راشدین عیاذا بالله خود ابوذر رضی الله عنهم نزد رفضه روایت کرده و حال عمر و هر دو
برادرش بلا واسطه از حضرت مخبر صادق صلی الله علیه وسلم شنیده که ایشان هرگز از کفر و ارتداد خود
تایب نشوند و در فلان مقام از دوزخ در شداید عذاب و عقاب باشند و گاهی نجات نیابند الی

غیر ذالک من الاحادیث الموضوعة التی رویها ابوذر صدیق الامامیه فی انهم سیاقون الی النار ظلما

ملعون یعنی ایشان را از حوض کوثر برانند بسوے دوزخ در حالت شدت تشنگی و تفسیده بے
و خشک ند بالی کما فے تفسیر القمی و اوستاد اعور اهل الضلال و هذا قطره بالنسبة الی البحار پس چگونه
عقل هوشمندی در مذهب فقه تجویز کند که ابوذر عقابے برای قاتل سلمان محمدی رحم فرماید و چنان ترقی قلب
گردد که دعاے مغفرت و ترقی درجات نماید آینده چنانست و محالیست و جنون استعیذ الله مما یقربه ان
اینکه شنیدی تعلق داشت بجمله او دعا لقائله بحیثیت مذکور اما امر دیگر که متعلق باشد بسیاق حدیث
و پس از انهم چیزے بطور نمونه گوش بکن بیانش بر سبیل ایجاز آنکه بعضے از قدمای رفضه که حال شان را
عبد الحمید بن ابی الحدید جامع اعتزال و تشیع عادل عند المجتهدین در شرح نهج البلاغة آورده از دنیا
طامعے و خوشامداور ادنے امور از ملوک دنیوی بوده در حقیقت این بانیان رفض کاسے در پرده تسنن بعهد
نقاهت رسیدند و زمانے وقت بجول دول آشکار ابوده اند و مقتضاے هر بهار و خزان را رعایت میکردند
کما فی شرح اوراق الایضاح آن علمای شیعه اعوا الواقعین چنین ثابت کردند که جمله تنقیله خبر لسے شرط لو علم ابوذر ما فی
قلب سلمان کنایه از فرید محبت است پس عیان شد که کلینی و غیره را هم ندیدند و سیاق حدیث را هم
نفهمیدند که ز هرے در صحبت شریف حضرت امام زین العابدین ذکر تقیه در میان بود تا صادر شد
حدیث لو علم ابوذر الخ و در روایتی بکبت دیگر آمده که دعای نیک در حق قاتلش بجا آوردی حالانکه
عقد مواخات داشتند تا بسایر طبقات چه رسد پس سیاق حدیث هرگز باقی نماند و چون قتل بر معنی
خود شر باشد مدعا صاف شد که سلمان تقیه میکرد ما نا ابوذر با وصف اخوت پس تقیه از سایر مردم
بطریق اولی و هرگاه کتب شیعه را اینک بینی تقیه ائمه از اجله شیعه بیشتر بود نه بینی که لقمان حکیم شیعه
که لبهاے حارث لیاقت عتبه بوسی او ندارد و دعوی انا خیر منه بر زبان حال می آرد غلط گفتم
بدعوی همسرے امام الائمه گردن می فرازد و گوے چوگان میبازد کما عرفت مخاطب شد بالفاظ ادعهم و
دریای بیداد و قهر خدا جوش بر شیعه زد بسبب آنکه اذاعت قتل ائمه است عمداً خطاً پس از قاتلین خویش
تقیه حضرات ائمه را واجب تر شد از دشمن خانگی حذر باید کرد چنانچه مجتهد بسے نائب امام زرگسے
وصیت فرموده ایضاً کم حوصلگے صدیق امامیه بظهور آمد و نوبت بقتل سلمان منا اهل البیت
منصوص ائمه رسید دیگر چه دقیقه باقی ماند که شیعه فروگذاشتند نتیجه این همه امور آنکه ائمه بالیقین
باعتراف کبار شیعه از خواص خود تقیه میکردند پس ما را در بطلان این مذهب همین قدر کافی و برابر هزار
دلیل پس تمامی خرمن مذهب رفض همراه خاکستر ابن سبا بر دست حضرت مشککات وائمه هدی
بر باد فنا رفت که سخن تکیه شیان تقیه ائمه از بادوا انهار حق نسبت بخویشان و دنجلاف ما گاهی نیگویم که حضرات
از سنیان تقیه میکردند بلکه بر این باشیم و بر همین بگذریم که ائمه بر یک ویتیره بودند و تیهار ذفالو حینو
نبودند که حضرت پیغمبر بر انها لعنت فرموده کما فے الکافی فریدا نبسلا و انس و افاده ملت د شریعت

بر اہل حق داشتند و ہم افاضہ انوار طریقت و حقیقت و الحمد للہ کہ این امور مثل آفتاب بر خط استوا
روشن و مثل شگفتگی گلہاست در گلشن اکنون احتمالے از مہملات شیخ با وصف تناکر کلمات متناقضات
او باقی ماند مگر آنکہ شیعہ سہو اکنند انچہ کنند جوابش ہم عنقریب بسمع خراش میشنوع خود تو در ضمن عبارت گوش وا دار
القصہ ہر چند رفضہ در ابطال امر واقعی یعنی مزید الطاف ائمہ بر اہلسنت بکوشند و دین را بدنیا بفروشند
و نور خورشید را بپوشند کاری از پیش نمی برند بلکہ پردہ ناموس مذہب و خجلت خود نزد عقلا می درند
بعد ازین شیخ جی انچہ در بارہ معرفت خود بامام منتظر امامیہ داد خواہ از دست اثنا عشریہ فرمودند
کہ این معرفت مانع نیست مرا از ایقاع کفر کہ ہرگز مغفور نتواند شد و کوشش در قتل او نیز چنین است
بلکہ او را تخویف کردن نیز کفر ہست غیر مغفور شاید کہ این شیخ الابالسہ بانی مبانی قواعد مذہب شیعہ
متفرعات قاعدہ عدل را کہ امامیہ عدلیہ بدان مفتخر و مباہی اند یاد نداشت چہ از متفرعات قاعدہ
مذکور در صوارم یکی اینست کہ اگر پیغمبرے را بوجوہ مستحسنہ قتل کنند از باب استحسان خواہد بود و ظاہرا
قتل اوصیاے انبیا بالطریق اولے کما لا یخفے و از بیان شیخ جی صفای نیت و اخلاص اعمال خویش
بر ظاہر ہست و انہم کہ دل دریایش از شوائب نفاق پاک و پاکیزہ ہست پس اگر تخویف بزہت امام
بلکہ قتل او از دست شیخ الشیعہ صدور یابد بہر حال مشتمل بر مصالح خواہد بود کہ فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمۃ
مثلا جناب شیخ الشیوخ استاد شیخ سید فکر کنند کہ امام بیچارہ درین مدت مدید شداید انتظار را بیش
از بیش کشید و مثل مشہور است کہ الانتظار اشد من الموت معہذا ظالمین و جفاکارے شیعہ شب و
روز در انواع مصائب رسانیدہ در مصداق لا یموت فیہا و لا یحیی گردانیدہ اند پس مستحسن
ہمینست او را بلطائف حیل شہید نمایند کہ ہنگامیکہ خنجر تیز حلق مبارکش را ببرد آنجناب بلا مہلت بعیش ابدی
میرسد و گلگشت فردوس می نماید چنانچہ از صوارم ہویدا است و چون این احسان از دست
چنین محب اہلبیت صدور یابد از گناہ چہ حرف تا آنکہ تا بکفر و انکار غیر مغفور چہ رسد و بعد از ادراک
حقیقت عدل و متفرعات آن یاد کے کلامش اظہر من الشمس و ابین من الامس خواہد بود
و العجب کہ چون شیخ المعتزلہ اعتراض تناقض در کلامش نمایند و برای رفع آن کما ینبغی پرداز د وازین
متفرعات کہ من حرفے را از ان مطابق اصول بگوشش رسانیدم و اطلاع دادم حسابے بر ندارد
بار مسئلہ ثواب دائمی را وحل میدید اگر نخوف مغلطہ در عبارتش عیان بودے چنانچہ از عبارت
عباد الاسلام دہقانی ہویدا است و اکنون نسخہ آن نزد من نیست تا مقابلہ کنم و اغلاط را از میان
بردارم البتہ کلام تفصیلے کردمی و روح شیخ جی را شاد نمودمی کہ بر عکس نہند نام زنگی کافور
دید کہ چون شیخ جی از آغاز در وحل افتادند معلوم نشد کہ مخاطب خود را امر تابل چرا اینقدر نمایند
کہ ان بیچارہ چون کتب شیعہ را ندیدہ بود ہر چہ او را فرمایند اختیار دارند کہ زنستہ مانند ابلیس مدد گوی شیم

دارند و بهر طرف که میخواهند می برند و دماغ او را خالی کردند از تقریرهای پریشان تا او بجواب هر گز
نتواند دم زدن و تفصیل نتواند کردن و اگر اندک غور کنی شیخ جی را فواهی یافت که ترکش ایشان
خالی شد زیرا که در خواهش چنان گفتن که امام انام مثل ما و شما ست بلکه مانند عوام ظاهر امید ندارند
نه باطن را حالانکه ائمه هر دو را امید انستقند مگر با و ندارند که کسی مثل ایشان بار بار الافند و بهشتی نیز جناب
امیر ع فرمود روح ترا در زمره محبین نیافته ام تو چگونه درین زمره داخل توانی شد و قس علی هذا
اصول دیگر ما تواتر معناه و دور تر چرا میباید رفت که علمای اصول و اخبار قائل بمصحف جناب سیده شده اند
که در آن علم ما کان و ما یکون است که لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها و ضرور است بود نش نزد هر معصوم کما لا یخفی
علی من طالع احادیث البحار و عوالم و نوری چه کمی دارد که بخط مستقیم سر بفلک میکشد از ابراهیم که در هر روز
بر امام برافراشته اند شیخ جی و اژگون گردانیدند و جفر جامع و دفتر حل جمیع مشکلات که در کلینی است
و رسول خدا بعد رجعت از الدنیا نویسانیده بدست کاتب یعنی جناب مرتضی سپرده اند و آنجناب ابنهم
ابا عن جد بواسطه ائمه رسانیدند بکار رفت و تسدید ملک اعظم در همه اوقات بحدیکه از تعلیم شان
فرصتی بهم نرسید که بسیر آسمان پرداز و چه شد از غیر ذلک مما اثبتوه للائمة حتی که بخوردن انار یکه معلم امام حسین
از دست آنجناب یافته بود و خبر غیبات و حال ضمایر میگفت و حضرات ائمه بارها این میوها خوردند بلکه ولادت
ایشان از سیب و تربت بهشت ست کما من الاصول همه را شیخ نجدی کان لم یکن شمردند و هفنا
الزمان را که معراجش مطابق بحار و حق الیقین مالوف رسید و در علم برابر عوام گردانیدند و غیر از
نصوص نبی و مناجات چیزی را یاد نکردند و حکم ایشان در مناجات مقدسه که مانند نصوص امر یقینی
میباشد و غباری ندارد و تخلف نمیشود و دلالت بران میکنند که قصه دیار الکتاب جناب سیده ع
موجب التباس شد و در تفسیر استاد کلینی مگر ندیدند تا میگفتند که انیس علی الشیاطین بمقتضای تفسیر
حضرت در باره کسیکه مصداق آیت تطهیر بود تا بمناجات دیگر ائمه چه رسد که در شرح لمعه وغیره ایشان را در آل اعبا
حکما شمرده اند بحقیقه والله این حکم هم سندی قدیم و قوی دانسته باشد که شیخ جی از آن غفلت
گزیدند تا بدون این علوم و نصوص منقلب بشیخ مفید گردیدند پس انچه در آخر فرمودند که ساقط شد
سوال شیخ الاعتزال را شاتوان گفت که ساقط شد جواب شیخ جی قطعا و محصل این امور بعد ازتاویلات
امور چنانچه بارها گفتم آنکه این امور باوجود توجه ائمه را حاصل میشود پس بمقتضای علم شی از
جهل سے امام التفات نفرمودند بدینمعنی که کیست از مجتهدین تا بدو انس گیریم و مقرب گردانیم
و اگر لایق هدایت امت هست او را التشرف نیابت رسانیم و بدون سوالش ارنی انظر الیک
بدولت رویت خود امتیاز دهیم و اگر بخواهد و بخطاب لن ترانی او را مایوس نکنیم اگرچه بطور و کالت
بوده باشد الغرض تمام آنست که شیعیان در امام باره با قر جمع شوند و حاضر علما رضی الله عنهم

همه وجوه مرتب کنند بر نام شیخ جی مثل حضرت جعفر صادق بر نام زراره لعین واو تبرا دهند
که صاف صاف در حق ایشان گفته که شیعه از دشمنی امام مامون نیستند پس اگر امام ظاهر شوند
با مکان او را دانند در قتل او سعی کنند بدین فروشی متاع دینار انحرند چنانچه امم انبیا علیهم السلام
مرتد اد پیش آمده و اظهر این بود که شیخ حارثے از عنایت سراسیگے دور دور نمی دویده و واقعات
امه را نام می برد که چنانچه شیعه بعد از شهادت شاه شهیدان مرتد گردیدند و قس علی هذا بعد
از وفات امام باقر صادق رضی الله عنهما تجے زراره منتخب از دنیا چنانچه در منهج المقال و مختار است
از کتب تنقیح الرجال بعد از ان نوبت بدان میرسد که شیعیان اثنا عشریه وقت خود را بدان یهود
تشبیه میداد که گوساله سامرے را پرستیدند و حضرت موسیٰ در باره آن سلسله دین و ملت را
بریدند و اندازه قدیم نشنیدند نسبت چون سامری مباش که زر دیده از خری بر موسی ممتنت دار ز پی
گوساله میرود و ازین بیان اینهم عیان شد با ظهار شیخ جی که حضرت هارون با وصف آنکه قرینه بود
ها در امیک شتند و گردانیدند و ضعیف گردانیدند کما نطق القرآن المجید اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ
کادُوا یَقْتُلُونَنِی از زجر و غضب و توبیخ و تهدید دقیقه فرو نگذاشت و حضرت امیر دعوی امامت
هم کرده با جهاد لسانے با غاصبین خلافت چه رسد پس جمیع مراتب هارونی برای آنجناب
باقیاند غیر از نبوت که استثناء اینست حال حدیث منزلت که در روایت صحیحه ثابت است
اما روایات احاد غیر صحیحه در ضبط البته عمده که مدار ایمان ست پس چه گفته شود و آنچه از کلام
شیخ جی اشعار میشود که امام از اعلام الهی بلا واسطه محروم ست بنده را در آنهم از جهت
نصوص ائمه نظر ست زیرا که از احادیث ایشان در بحار و حق الیقین و تالیفات دیگران
پیداست که امام از وقت ولادت با شهادت مهبط ملایک بود و چون در آنوقت او را
صدها بار معراج حاصل شد و بشنیدن کلام ربانی بلا واسطه مشرف گردید بعد از امامت
و حصول مراتب علیا بطریق اولے پس بنیاد بر فقدان اعلام باری نهادن که از شیخ
واضح شد کمال نا ضعیف خواهد بود که یا ورا العرش برین رسانند یا از حضیض زمین بگزرانند ع این کار
از تو آید و شیعه چنین کنند و از ینجا سمت وجوه مییابد که بحثیکه قاضی رطل بوق با فاضل هروی نموده
ان دلالت دارد بر آنکه قاضی مذکور بر وقت که خواهد با امام ملاقات نماید همینے شد زیرا که
حال میشود او را بکه مقتدای شیخ الطائفه چون چنین ست فکیف حالش که بعتبه بوسی اولیا فتح ارد
یا دور نجا شیخ جی تقیه امام را برای خود ثابت فرمودند چنانچه برای غیر خود ثابت می نمودند
باید که غافل نشوے اما آنچه بعد ازین فرمودند که امام یقینا میداند که شیخ جی و جمیع مشارکین
مرتد توانند شد پس بالا در یافتے که حضرت صلی الله علیه وسلم یقین انمعنی بسلمان فارسی

باب الله و ابوذر صدیق شیعه نداشت تا بشیخ جی و امثالش چه رسد فکیف که امام حال و غاد علما
شیعه هزاران بار دیده و بمیزان عقل سنجیده باشد و غیبت بر غیب اخبار نموده باشد با وجودیکه
انتظام جمیع امور دینی بلکه دنیوی نیز باو تعلق دارد و تعقید غیبت که از با دام غائبا ظاهر ست و دال
بر آنست که بظهور آفتاب رسالت بر آن بود که مصداق کلما جاءهم ما عرفوا کفروا به بودند ترک اصلح
کما لا یخفی و چون استتار امام واجب گشته از امثال شیخ جی پس استتار او از رطل بوق و امثالش
بطریق اولی و از ینجا هم پی توان برد مهمل گوئی او و غیر او که دعوی میدارند که هر وقت که خواهند ملاقات
کنند و مهبط لعنت خدا میشوند چنانچه دانستی سابقا و غیبت از ان جهت خلاف مصلحت ست که اختلاف
شدید بهم رسید و در است خصوصا که صدها فرق در تشیع ظاهر شدند و ضلالت و اضلال را حدی نماند
پس کجا سلامت ایمان چند کس و کجا گمراهی و بدعتهای هزاران هزار و لنعم ما قیل حفظت شیئا
و غابت عنک اشیاء و ایضا بتقریر آخر که چون غیبت ضرور افتاد پس البته جهل قاضی رطل بوق که
مدعی جواز ملاقات ست در هر وقت عیان شد پس این جاهل همه کتاب های مناظره در عین جهل
نوشت و نیز بجهت ترک بعد ره بروی بادشاه هندوستان نور الدین جهانگیر انار الله برهانه مصدر
بات سیئه جاهلیه شد و ایضا چون استتار امام موجب مزید اختلاف ست بسبب اجتهاد که فی
خصوصا اجتهاد مثل مجتهد الزمانی که حال فقدان علم و استعداد او از ین کتابها ابین من الامس
پس الطف و اصلح همین ست که بر شیعه ظاهر گردد و او را از عامی مذهب نجات فرماید که از ریا
تر نیز اگر بملاقات من یهوا هی و از موافقت سنیان احتراز بکن و تقلید شان انکار علوم ما بکن
انکار شهادت اسلام غیر ذلک مما لا تبناهی و ایضا مقام تحیر ست که آن کیست از ارباب ایمان که امام
بدانند حال او که چون امام را نه بیند بر ایمان ماند و بعد رویت معجزاتش معتقد نماند آری راست
گفته اند تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه یا معاذ الله عطای ترا بلقای تو بخشیدم و با چنین
حال حضرات اهلبیت که در مثنوی مولوی معنوی منظوم ست ۵ ای لقای تو جواب هر سوال
ای اخره و مسئله لطف را که شیخ جی شروع کرد مناسب نیست درین وادی قلم برداشتن
که تا یقین درین باب لقدر نوشته اند که اهل اعتزال و کاسه لیسان ایشان را مبهوت گردانید
که احاطه آن مشکلست چون تار و پود اهل اعتزال از ته و بالا کردند اهل تشیع که بکاسه لیسی آن مشغول
اینها چه وجودی دارند که بمقابله اهل حق بتازند درینجا هم حاذق مذهب اعتزال و مدبر آن
نتوانست در جوابش نهادن و دمی بنا رست راست کردن آری بزرگان گفته اند کمیع و لیکن
در کف دشمن ست لهذا آنچه شیخ نجدی در تفرقه تطویل لاطائل بکار برده بنیادش در تعقیبات
جا بجا مختل شده و حاجتی نماند که باز در آن گفتگو نمایم و مسئله عدل را نیز بطور نمونه تلبیسی کردم

از جزئیات را از ان اخراج توانکرد سخن بعد چگونه مناسب بود و امر را که شکایت شیعه نمایند از انچه
بعد دریافت باشد از ینها بطور سهو فان السهو عذر شرعی بالاجماع و اگر بسبب کلینی رجوع کنی خواهی یافت
صراحة لفظ اذعتم و متفرع شدن بدا بران بحدیکه بگذشتن هفتاد سال رفاه شیعه و تسلط ایشان در
دنیا مقرر بود باز بجهت اذاعت بر امتداد بسیار معلق شد و چون واقعه شاه شهیدان از دست
شیعیان بظهور پیوست ذلت و مسکینت را باعتبار امتداد زمانه حدی نماند و حقتعالی ایشان را خوار
و ذلیل گردانید مثل یهود ایا میپنداری که احاطه علم باری در آنوقت کمتر شده باشد انست که شیعه
از راه سهو باذاعت پرداختند یا تلبیس شدید بر جناب ایزدی مسلط گشت که دیگران شهید کردند
و ایشان را بالخصوص در شکنجه کشیدند عیاذا بالله پس معلوم شد که اجله این قوم که طینتش بنفاق
سرشته مثل لقمان مذهب امامیه که مخاطب بلفظ مذکور اذعتم بوده کما عرفت و شیعیان پاک
آنوقت مهمانی حضرت مهمان کربلا بخلوص اخلاص عمدا چنان بجا آوردند که بقول ایشان شداد
و نمرود هم نکرده باشند الی غیر ذالک من الوجوه التی زیفها الشیخ النجدی فی هذا التقریر و غفل
عن مثله بل انکه فی مقام آخر کما لایخفی علی من نظر الی تالیفات اکابره مثل تفسیر القمی بلکه در
تفرقه توان گفت که دیگران معجزات میدیدند آن معرفتها نداشتند بحضرت ائمه پس وبال ایشان
هم کمتر باشد و شیعیان همه میدانستند و چنان گناه کردند که میدانی بیزاری ائمه و تقیه از تقرب ایشان
از ایشان زیاده تر شد چنانچه اینهم منصوص و متیقن است بنصوص ائمه و کتب حدیث و منقید مبسوط
جانکه ائمه واحد بعد واحد ارشاد نموده اند که از شیعه واقفیه زیاده تر احتراز میباید کرد نسبت خوارج
و نواصب الی غیر ذالک مما تواتر معناه بالیقین لا بالظن والتخمین پس میگوئیم که انچه شیخ نجدی
حارثی پرسید که فاروق میدانست حال هجرت شریف و فرودگاه آنجناب را چنانچه میدانست
ابوبکر که همراه بود و شیخ الاعتزال برادر شغال بانگ بی هنگام بر آورد که من نمیدانم حال آنکه اطفال هم
تواریخ و سیر اقدسی دیده اند میدانند تواند دانست پس عیانست که البته انچه بعلم الملکوت
در تحریر مداقتش در صدر کلام تنصیص نمودند از هواجس شیطانی بود تا بنیاد خود فرو نشسته بران نهند
لاجرم گفته میشود که اصحاب مجملا از هجرت آگاه بودند بسبب شنیدن منامات شریف و اجله اصحاب
زیاده تر و ابوبکر صدیق اعلم بدان مگر نشنیده حدیث شریف نبوی که ارشد تلامذه بود در عزر نوشته
حالانکه نیز در رفضه چهارده طبق زمین و آسمان برای تو مفتوح گشته که حضرت صلی الله علیه وسلم
بجناب مرتضوی کرم الله وجهه فرمود که الشاهد یری مالایری الغائب فکیف که پیش از هجرت
با ابوبکر صدیق مشاورت این کار بود و او خواست که همراه آن اصحاب رود که بام حضرت که بمدینه
میرفتند حضرت فرمود باش توقع دارم که مرا حکم هجرت فرمایند صدیق گفت پدرم فدا درهم فداک تو باد

امید هست فرمود نعم واین حدیث در صحاح مرویست وا ورده آمده که در خواب دید که ماهی فرو آمد
تا حوالی مکه روشن شد باز بآسمان رفته بمدینه نازل شد تا مدینه و حوالی نورانی گشت و در آنجا اقامت
کرد و بسیاری از کواکب همراهش بجنبش در آمدند باز آن ماه همراه هزاران کواکب هموار رفت و در مکه
فرود آمد و زمین مدینه همچنان لامع بود دیگر سیصد و شصت خانه یا کابینش هر گاه تا ماه تمام در مکه نازل شد
باز بر وقتیکه او متمام حرم روشنی پذیرفت باز در مدینه بمنزل صدیقه فرود آمد و زمین
خانه بشگافت و ناپدید شد پس ابوبکر که در معتبرین مشهور بود دانیم دانست که دخترش بشرف صحبت حضرت
مشرف گردد پس بر بقای خود بعد وفات شریف میگریست باز ارباب صحبت سر نوشته اند که چون
اصحاب بمدینه میرفتند کفار را دغدغه پیدا شد که حضرت بمدینه روند و رفقا بهم رسانند و دلها را که
از عداوت بر است بجنگ حالی نمایند یا در دار الندوه بمشوره در آمدند و متحیر شدند که با وصف بستن
در سرے چگونه در آمد پرسیدند چه کسی گفت از نجد اگر حضور من شاق باشد بدر روم و اگر اجازت
باشد یا نه شاطرم نه بار خاطر از کجا آمده دستوری دادند و دانستند که از مکه نیست فرق همین بود که او قدیم قرآن
شیخ نجدے جدید باری همه گر گفتند سه و رفتی که اکنون گرفت ست پای به بنیروی مردی بر آید رجالی
دگر همچنان روزگاری بلے بگردنش از پنج بر نکسلے بکسی گفت بقید آهن در اندازیم و سد
نایم و از روزے آب و طعام داده باشیم تا مدتے لَا یَمُوتُ فِیهَا وَلَا یَحْیٰی باز خود هلاک شود شیخ نجدی
علیه اللعنه گفت بدلم نمی آید شاید یار انش روزے برهانند دیگری باخراج اشاره کرد شیخ جی گفت
از اول مهلتر ست که هر جا بلاغت خود عالمی را مسخر کند قریش دانستند که شیخ عقل زرین کلام آورد
دار د تا ابوجهل گفت که مصلحت اندانم که از هر قبیله یکی باشد و هجوم نموده او را بکشند و بنی هاشم
نتوانند قصاص را بر قبیله گرفتن پس دیت دهیم و برهیم پس شیخ نجدے درست نشست و گفت
راے متین همین ست تا اتفاق کردند جبرئیل آمد و گفت که خدا امر بهجرت میفرماید حضرت
چادر خود بعلی مرتضی ع داد که بپوشش تا کر گردینے نرسد و از دولت خانه بر آمد از آغاز یسین تا فهم لا یبصرون
خواند و خاک بر سر شان ریخت تا غافل شدند و حضرت در گذشت عایشه کارسازی غذا نمود و بود
و پسر صدیق و غلام از آزاد عامر بن فهیره بر مجرے و رسانیدن غذا مامور گشتند و از این بیان
که کتب شیعه از تفاسیر وغیره مصدق الست آنچه بالا گفتیم و همین شیخ نجدی را از ان بر دو ختم عیان شد
و این امر خود بدیهی ست که بسیاری از اصحاب خبر نداشتند و ابوبکر صدیق رض و علی مرتضی رض
که همراه گرفتن و در خانه خویش گذاشتن بایشان تعلق داشت میدانستند با غلام آنجناب
که امشب هجرت خواهد فرمود و آنچه واقع شد از جستجوے کفار و احاطه ایشان کرد اگرد غار و حزن
دانسته صدیق رض درباره حضرت سید ابرار و متعلقانش ابوبکر رض از زیاده تر معلوم بوده چنانچه دا

و هم اسرار با وراز دینار ها و معجزها که در مدت سفر شب و روز رو داد که خود حق تعالی فرمود که باد
کسی خبر دیگر صاحب اخبار مومنین چنین نصرت کنند که ابوبکر کرده بیاد آرند قصه هجرت را اذ اخرجه
الذین کفروا ثانی اثنین و حضرت چون پیدا نست که مشرکین با ابوبکر دشمنی زاید الوصف دارند
بسبب مزید نصرت و دعوت دینی وغیره اورا همراه برد و بر اصول رفضه چون علی مرتضی مقلد اصحاب
کهف بود چنانچه بارها دانستی اورا در اهل و عیال خود گذاشت که مبادا بکفار پردازد چون بغار محیط شوند
الی غیر ذلک و از اینجا گفته اند که کرد که نیافت و باور سید از دست کفار آنچه چنانچه بر ناظر تالیف فقیر
پوشیده نیست کسی پیدا اند که نقل کفر کفر نباشد و هر گاه هجرت در شب مذکور دفعی بود نه امر تدریجی حضرات
پوشیده سفر کرد و بر تقدیر اعلام اصحاب البته زمانه دراز بعد نزول این امر بایستی و بمقتضای
مثل هرجا در الاثنین شاع کافران را که در پی شهادت آنجناب بودند خبر رسیدی و سد راه شدندی
و نوبت بشمشیر انجامیدی حالانکه هنوز امر جهاد دنیامده بود بلکه باتفاق فریقین بعد از اقامت در
مدینه طیبه دانم پس از مدتی آیت کریمه اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا چنانچه در کلینی ست نازل شد
و مهاجرین باتباع امر جاسی کار بستند پس اگر چنان میکردند کشته میشدند و مدعای شیخ نجدی علیه اللعنة
و العذاب بر می آمد آن اصحاب که خبری نداشتند اگرچه میان شان و کفار فرقهای بسیار است در
بعد المشرقین کما قال الله تعالی لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة
هم الفائزون لیکن چه عجب که در عدم دانستن مساوی بوده باشند چنانچه در بسیاری از امور
مثل ضروریات ستة اسلی غیر ذلک که از خصایص نوع انسانیت و نیز ظاهر ست که روزی چند بعد
حضرت یار غار بعنایات ایزدی در مدینه رسیدند و اقامت ورزیدند تا یکی بعد دیگری هجرت کرده
دیگری بعد از انبوهی شرف حضور یافتند و بالا دریافتی که این سلسله از مدتی جاری بود پس
کار دین بکشش و کوشش ایشان بحبت پیروی شریف انتظام یافت و این امام غیبت بر غیبت
افزود بلکه حالات عجیبه او بر مذهب پلید شیخ المشائخ چنان بنظر آمد که امام سو سنی مادر بکرمه
خود را که خاتون نرگس قیصری عاشق فرزند خود بود نیز همراه نگرفت با وجودیکه کسی نبود که اورا حفظ
و حراست نماید بلکه حاسدان و دشمنان بودند چنانچه عنقریب می اید حالانکه هر امرے را که از ضروریات
وغیره بود اگر خواستی بی کلفت بسبب مانند و تسدید ملائک بظهور رسیدی و از اینجا قیاس بکن
چون او نیابت جناب مرتضوی و پدر بزرگوار خود امام حسن تا نے عسکری رضی الله عنهم اجمعین
داشت البته مخصوص ائمه هدی که نمونه آن در مجلد اول ست پرورش و انتظام عوالم اربعین باو
تعلق یافت با اینهمه رفاقت مادری اختیار نکرده اورا در تهلکه عظیم درگذاشت که زینهار نه گفتنی است
هرروز بهر از تدبیر نهفتنی که ملا مجلسی و دیگران کوچک ابدال شیخ نجدی در تالیفات خویش علی

علی موسی الا شتہار نشان وارند و قطرہ از بحار و مانند آن ہیچ شکش میکنم کہ ان بیچارہ را گفت کہ بجا
خود باش کہ می آیم پس قطع نظر از محن انتظار غلامان خلیفہ عباسیہ و محبوس گردانیدہ وقتا
شوراب بسیر دند و ہمہ این مردم با اظہار شاگردان و مریدان شیخ نجدی از نواصب خونخوار و ظلم
بودند پس قساوت قلبی و بے ناموسی را نہایتی نماند و بجلس از اہل دانش و بینش بہ کفر و اسلا
چنین بے پرداے وعذر و بیوفای درحق ما درخود نتواند کرد آنچہ ازین امام صاحب مروت و حیـ
صدور یافت و انہم بعد از حصول علوم لدنیہ باذنی توجہ بانکشاف کما ورطہ نا نموجہ تـ
اطرف آنکہ بر اصول موضوعہ طائفہ عم او جعفر کذاب قمار باز طنبور نواز مدمن خمر الی غیر ذلک
الکبایر بود اتہم بخیال تیامد کہ بعد از غیبت چہا خواہد کرد چون بر مکان امام مسلط شد پس
استہار انیمعنی کہ امام حسن ثانی ولدی نگذاشت آنچہ واقع شد خرفی از ان این است کہ امام
پناہ منور دستگاہ پردہ غیب را درید و سلاح پوشید و بر اسپ تند و تیز رفتار سوار شد و حملہ
و ایضا وقتیکہ چند صد سوار بے وفا خواستہ بودند کہ غارتگری نمایند چنین معرکہ ارای و جولا
کرد با ہمہ دانستند کہ بدست او کشتہ میشوند پس جز تضرع و زاری و فرار چارہ ندیدند پس بر آن
حفظ مکان و اثاث البیت آنہمہ مجاہدات بوقوع آمد و بجہت حراست و نگاہبانی مادر معظمہ و رعایا
شریعت غرا ہیچ کوششے و کششے و گران رکابی و میدانداری بظہور نرسید و ہنوز انتظار در آ
بقول علامہ دہلوے قدس سرہ العزیز این امامت نشد قیامت شد؛ الغرض اینجا بی جز
و بے ناموسی ست و ہم تبدل احکام شرعی و در اینجا ہجرت ست از بلاد کفار و مشرکین
کہ از سنن مرسلین بود کما فعل ابراہیم صلی اللہ علیہ وعلیہم اجمعین و نیست نزاع میان
و تو در مجرد خوف کہ آن در حقیقت از لوازم بشری ست کما لا یخفی راست بگو کہ علمای امت
پیسر شریف چہ نوشتہ اند از انتقامات دین و دانش را استعارہ بکن کہ با وصف ریاست کما
و دشمنی شان حتی کہ روسای شان آنجناب را سنگسار میکردند کما فی مجمع البیان وغیرہ
دعوت دینی دست بر نداشتہ و گاہی مدح مذہب شان نفرمودہ و سیزدہ سال از
خویش در مواعظ و تذکر و بیان خرابی مذہب کفر و شرک بسر کردہ در مقابلہ شان پای
نشردہ و در جہاد لسانی افزودہ با انہمہ سفر شریف و ہجرت منیفش را بہ تقیہ تغیر میکنی و بیخ
و بجلت خود میکنی بعد از ادراک این امور از کتب خویش ہم از خدای عز و جل نمی ترسی
ہجرت بداہی پرسی کتب خویش را ہم نگر دیدی کہ تقیہ بر انبیاء روا نیست و محققین مذ
شیعہ گفتہ اند کہ تقیہ بر حضرت انبیاء حرام ست و بر ائمہ واجب ست چنانچہ اخباریہ ہم مینویسد
متعدین اما آیا ابو علی طبرسی ہیچ کسی ست گمارد ہا الیہ کہ تقیہ را برای انبیا تجویز نمی کنند آیا ایشان

و بے سند و بی رفع روایت بحضرت باب مدینه علم یا بی سماع از حضرت ائمه دیگر این احکام برای رو
اجتهاد خویش جاری کرده اند حالانکه نشان در علوم اصولیه و فروعیه هزار بار گفته اند که اول من قاس
ابلیس و تو خود گفتی که تقیه از جهت خوف می باشد بلکه تصریح کردی که تقیه ترس و خوف است و حضرت
سطره انبیا و رسل در تبلیغ احکام غیر از غیر خدا بلکه خود این امر مفض ایزدی در کتاب مستطاب نازل است
مگر تو او دیگران را از اساتذه و تلامذه بوجه اندیشه که رد وحی و استعفاے رسالت را بسوے حضرت
سرور کائنات ع نسبت کردند و کافر شدند پس اول اسلام خود را بدلیلی ثابت بکن باز قدم درین
ابحاث بنه و داد حماقت پیش ازین مده که قبل ازین ترا می باید پرسیدن ؎ آنکس که بقرآن و خبر
زو نرهی ٭ اینست جوابش که جوابش ندهی ٭ معهذا هر گاه امام تنها و بروی چند صد سوار در ساحل
نینوی از اثاث خیمه وغیره متقابل شد اکنون در مقابله چندین هزار چه انتظار که آنچه از سر گذشت
چه نیزه و چه یک دست چنانکه از کتب خویش دانستی و بالاتر آنکه امام جعفر صادق ع وجود هفده کس
را از موالی در جهاد شرط شده انگاشت کمافی الاصول الکافی الکلینی و حالش در زمان تو چنین بود
که از لطف خویش صدها مجاهد متعه زاده و اگرچه برای ائمه از فقه الرضا حرمتش بر می آید بر آورد
که از هجوم مبارزان روئین تن و جهان پهلوانان لشکر شکن سر نه پیچند بلکه نکاح زادگان و بنیاد
ثبت شورشان همه هیچند پس انتظار دو هزار مجاهد کامل از جمله فرزندان خود کمافی الاصول مثل
جنات الخلود از باب لزوم ما لا یلزم خواهد بود که هر فردی از متعه زادگان بدان زیادات لب گشته
دارین بیانات هم بوضوح انجامید و بدلالت کتب شیعه بثبوت رسید که علمای شیعه مرد این میدان
نیستند و تو و شاگردان تو از شیخ و سید همه بنفاق و ریا مبتلا هستند ؎ ریا حلال شمارند و جام باده حرام
زهی طریقت و ملت زهی شریعت و کیش ٭ ریای زاهد سالوس جان من فرسود ٭ قدح بنوش و بنه
مرهمی بر آن دل ریش ٭ ورنه امام روز بروز بدریای غیبت منهمک نمی شد که بر گمان شیعه ترقی دین است
ما هم می بینم که تعزیه داری و سوگواری شهیدان کربلا درین زمان از عشره محرم شریف بد و بلکه شدید
در امام باره آغا باقر شور و شر چند انست که گاهی گوش رس نگردیده بود و در هر سال کثرت شیعه زیاده
از سال سابق شد و هیچ تعزیتی از شادی هم بدون مرثیه و نوحه خوانی نمی باشد حتی که مجانین دانستند که
همین ذاکرین چگونه اهلبیت طاهرین جور و جفا کرده باشند و بنده قول امام زین العابدین ع بر زبان
می آرم که اگر شما ماتم اهلبیت نکنند دیگران کیا بودند که اهلبیت را کشتند چنانچه قبل ازین همراه نام کتاب
نوشته پس اگر امام تو از شاهد عیان مولاے اهلبیت مطمئن می بود البته روز بروز در غیبت ترقی نمی فرمود
در حصارهاے آهنین پناه نمی گرفت و زیر و مار و بروی خویش در نجس بهشت و باد جود دیگر بر روایات مجلسی
غیر او در اقصاے عالم گشته و تا مرد و شهور پست و بلند بر صبح الغیبت نور دیده انقدار شیعه شریک دین و ملت

اور ابهم نرسیده اند از جای خود بجنبند و نطاق همت برکمر بندد پس قرار داد سابق محقق شد که
شیعه مثل یهود اند و بجز ظهور مقابله امام در بیان مانند شان خواهند گفت إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
مَا هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ و ازینجاست که چون حال اثنا عشریه را عیانا دیده مثل بزرگان خود بر شما اعتماد
نمیکنند و همه را مصداق مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ میدانند و بنفاق و ریای شما پی برده
اگرچه عرضها بمضامین تازه و اخلاصهای بی اندازه مینویسند و در اظهار جاریه بجا بلقا میفرستند و هر چند
ناله را در آن میکشند و لیکن اکنون بدام و دانه شما بعد از اطلاع بر خیالات اثنا عشریه گرفتار نمی شوند
و اتفاقی میفرمایید الغرض دیروز دیوان خواجه حافظ شیرازی رحمة الله علیه برای جهانی طبع افسرده و
در تذکیر زنده نشان دل مرده روبرو بود یک ناگاه مجددا نگاه برین غزل افتاد که از لطائف غیبیه و بارت لاریب
که هم بر زار و نالهٔ اهل نفاق شامل و هم توقیع و قیع بعنوان بدیع در آن حاصل است اگرچه زبان صاحب
رقعات مزوره استاد شیخ نجدی باقی نماند که درین الابواب بمضامین دلربا متضمن تسلیه و استمالت شیعه
ببرآشد و قلوب اهل اخلاص را انجراشند کمانی کتاب التوقیعات با لجمله زار نالی و خیر سگالی محررین
متغیر بکید و لفظ انیست نظم از خون دل نوشتم نزد امام نامه ✽ انی رایت دهرا من هجرک القیامه ✽
من از فراقت در دیده صد علامت ✽ لیس دموع عینی هذا لنا العلامه ✽ پرسیدم از طبیبی احوال دوست
فی بعدها عذاب فی قربها السلامه ✽ گفتم ملامت ار دگر گرد دوست گردم ✽ والله ما رئینا حبا بلا ملامه ✽ حال
درون دریشیم محتاج شرح نبود ✽ خود میشود محقق از آب چشم خامه ✽ ای صبا ز حالم ناگه نقاب برداشت
کالشمس فی الضحاها تطلع من الغمامه ✽ اما جواب پر عتاب حضرت امام که توقیع سطر از ناحیه مقدسه
از اتهامات رفضه اثنا عشریه از اولین و آخرین توان شمرد بعبارت بلیغه موجزی و کلامی مختصری
هر چند آزموده ام از وی نبود سودم ✽ من جرب المجرب حلت به الندامه ✽ انما حاصل عمارتی معلوم
الملکوت را باید اندک غور و تامل نمودن که در باب النزاع تقرب امام و گوشه گزینی است از رفضه
را شب و روز صحبت وانس دائمی با مهاجرین و انصار و مدح و ثنای ایشان موافق کلام پروردگار
امام بود حتی که خطبهٔ آخرین موافق روایات در بحار رفضه هم ستایش و در عین هجرت رفیق گرد
صدیق غمگسار و سفارش اصحابت و شیخ نجدی چه مجال دارد از اهل قلب که در قلب این
حقیقه لب خود کشاید و از در الزام و افحام اهل حق در آمد از مجرد این معنی که حضرت را از خود را
هر کسی از اصحاب نفر شود بقیه باب النزاع چگونه لازم می آید بینوا تو بگو این مشکلات که دانسته
چنان انطباق دارد که طابق النعل بالنعل است خصوصا نقص کلام شیخ الرفضه باز و عقیله و نف
که میتوانند که بعد از رعایت انصاف و قوانین مناظره اذعان برداشته و باصلاح تعلقات
هر چند علم الهدی و امام فخر بر آن پدید در اراده تر با استفاده بکوشد کافی عناد الاسلام طرفه تر آنکه است

این اشکال را گویا جز اصم میداند و می پرسد که چرا حضرت امر هجرت را پنهان فرمود از ینجا هم توان دانست
که هنوز او را از قصه هجرت شریف خبری نیست و در تمام شب حکایت را شنیده و تا بامدادان ندانست
که زلیخا زن بود یا مرد این بزرگ شیخ سید و شیخ الطائفه مدت العمر پی قصه نبرد شاباش و صد آفرین پس
باید مجدداً قصه را آغاز کردن و گفتن ای بیخبر در شبی که کافران بر شهادت اتفاق کردند و حکم
هجرت در رسیدنش که حضرت جناب امیر را که از اهلبیت بود و هم امانات مردم را که بحضرت می سپردند
بجهت آنکه آنجناب را امین و صادق در معاملات اعتقاد میکردند و پر ظاهر ست که با هر کسی که درست
معاملی و راستی اختیار کنی امین گذار و درست کردار خواهد دانست فلیف که در روایات فریقین هم
نیک میدانسته پس او را در خانه مقدس گذاشت و بعد از تسلیه و صدیق را همراه گرفت که وی نیز
پیروی حضرت و دعوت و دین بود نه تقلید اصحاب کهف و رقیم بر گمان رفضه بدین بر باره امیر المومنین
کافی الکافی و البحار و حق الیقین و مشرکین عداوت بیش از بیش داشتند چنانچه عداوت حضرت
بنابران او را رفیق خویش گردانیده بسوی غار متوجه شد و هم بفراست وجوه دیگر یافت که اگر او را
در مکه بگذارد کافران زنده نخواهند گذاشت و از ینجاست که رئیس شان ابوجهل بر سر بلندی و پستی
ندا میکرد چنانچه اهل تحقیق در نصرة الصدیق آورده اند که اگر کسی خبر دهد بحال حضرت او را انتهای
آرزویش رسانم و همچنین مخبر حال ابوبکر را و هرگاه کفار بعلی مرتضی در آنوقت چندان عداوت نداشتند
اقتضای مصلحت همین بود که او را همراه نگیرند و برای ادای امانات و حراست اهلبیت بگذارند کفار چون
دانستند که حضرت صلی الله علیه وسلم بخوابست خواستند که آنجناب را قتل کنند ابوجهل بجهت عذر در ریاست
و دلاوری که در سر داشت بانگ بر زد که بلحت نامردی باشد خفته را کشتن امهال باید او را بیدار ساختن تا
حوصله او باقی نماند و میانه ما و او حرب واقع شود پس سنگریزها انداختند حضرت علی مرتضی هرگاه چادر
از روی مبارک بر کشید گفتند و اعجبا علی را فریبید و خود گوشه گزید پس هر طرف دویدند که اگر یابند بکشند و هرگاه
رفاقت دائمی و صحبت قدیمی و دعوت وی ابوبکر را میدانستند تجسس کنان بر دروازه ابوبکر آمدند تا حال
شریف ایشانرا یابند اسماء دختر صدیق از خانه بدر آمد پرسیدند پدرت کجاست گفت نمیدانم کجا رفته ابوجهل لعین طپانچه
بر روی او چنان زد که گوشواره اش بر زمین افتاد هرگاه مایوس شدند و دانستند که هر دو برفاقت همدگر
رفتند ابوجهل مردم را برای تجسس می انگیخت و بآواز بلند میگفت آنچه دانستی این امور را البقیه باب النزاع
تو انگفت ای بیخبر این هجرت ست کتواریش را اگر از کتب قدما و متاخرین تو با حادیث حضرات ائمه جمع کنم
شاید از راه عناد بگوئی که زیره بکرمان می بری و فلفل بهندوستان می آری الغرض چون امر هجرت فجئی بود
و تدریجی نبود در شب اتفاق افتاده نه روز و اگر حضرت در آنوقت تدارک اصحاب را جمع میفرمود و میگفت که
در فلان غار روزی چند و برای تهیه اسباب سواری وغیره بسر میبرم چه سود و حاجت چه بود که چنین فرماید

بعد از انکه بیماری زا بدالصورت روانه فرمود و بیماری را امید انست که متعاقب می آیند پس نجاب
شیخ نجدی اینهم توانگفت که برای بیماری خود دوائی بطلب ظاهر الطبیب حاذق جز عمل طار که تواندش در مذهب
تو بیش از بیش ما نور ست درمانی نخواهد تجویز کردن و اگر آن رعایات را هوس داری از کافی کلینی و دیگر
اصول بجو و بزودی از مرض خود فارغ شو که این نسخه برگشتن جز دوری هم موقوف نیست چنانچه در مقال
سادسه گذشت اینوع امراض بتوجهات حضرات ائمهؑ از تو زائل تواند شد و لیکن زوال مرض جهل
مرکب مشکلتر است که با اینهمه بلوه و با اینها خیال معرفت جناب باری و حضرت داری که در روضه خود بقول جناب
صلواقع آنجناب را مستعفی از رسالت نوشتی هر گاه رد وحی را نسبت دادی بیشبهه کافر شدی و این
از همه امور اطرف است که دیگران از اکابر این استعفا نوشتند چنانچه فقیر آن را کما ینبغی نشان دادم و لیکن
جهل مرکب در جهل مرکب شدند اخل شد که با اینهمه دعوی معرفت در سر داری و کمان میبرکه شاید شیخ مذکور
درباره باری عزوجل اعتقاد نیک داشته باشد زیرا که رب العالمین اگر عاقبته الامر رادالنسبی البته
بترسم رسالت بفرستادی که اثقال رسالت را نتواند برداشت رسیدم بآنکه معرفت امام نیز او را ازانداد حیف
حاصلست که باوجود خیال سلطنت دامن و حراست و افواج غیر متناهی تقیه را از دست نمیگذارد
و عجبی نیست که خطبه خلفاء راشدین و افضلیت صدیق را مثل جد امجد سر منبر میخواند بلکه اینهم که هر که او را
معصوم گوید هشتاد تازیانه بزند کما فی الصراط المستقیم و معرفت ائمه شاهد بدانطور باشد که رفضه در
تفاسیر نوشته اند که حضرت در غار برای تسلی مینمود که جعفر را می بینم و دیگران را نیز ابوبکر تمنا کرد پس دست
بر چشمش کشید بعد دیدنش دانست که معاذ الله حضرت ساحر است فرمود آیت الصدیق چنین معرفتها
نابع ست از کفر یا باعث آن فاعتبروا یا اولی الابصار چون قلم تا باینجا رسید و عبارتش زیاده مخدوش گشت
حتی که مجتهد دهقانی پس از نقلش در عماد الاسلام چنین مینویسد لکن حیث کانت نسخه مجالس الشیخ
المفید الحاضرة سقیمة قد وقع فیه قلیل تصرف الخ دست از قیل و قال برداشتم و چندان حاجت هم
بذکرش نیافتم و بر بین ابحاث اکتفا ساختم و در حقیقت ابحاث مذکوره نیز لطفی بود نه مقصود اصلی تا
نه پندارند که کلامش چنان متین است که کسی نتواند بر آن پرداختن قیاس کن زگلستان من بهار مرا
تکلیف که اینهم معلوم نشد که پیر دهقانی در آن باجتهاد جدید خود چه تصرف کرده و خصوصیت اصلاحش
در چه باب بوده و در اصلاحش چه خطا رفته و در نقل و تدارک چه فائده حادث گشته **تنبیه عظیم**
هر گاه ابحاث کتاب لخ منجر شد بذکر حال امام مهدی شیعه و حال جهانداری و غیبتش لا جرم بخواهش
مشتاقین یکدو حرف از رجعت ائمه که بعد از خروج او این بزرگان ظهور فرمایند مینویسد که تفصیل
آن در کتب کلامیه بدین طور از نظر نگذشته پس بدانکه همراه حضرت امام حسینؑ حضرت اسمعیل هم
رجوع کند برای انتقام از اعدا بگیر دو دیگران مبرکه مجلسی در کتب خویش بیشتر ترجمه آن کسنند و زید

فرزند حضرت خلیل ست بلکه پسر حزقیل ست علیهم السلام که قومش بر روایت کامل الزیارت در رسائل
رجعت پوست او کشیدند و ایذاهای شدید دادند و حقتعالی ملائکه عذاب برین قوم بیباک فرستاد و حضرت
اسمعیل تن بر رضا نداد مگر آنکه همراه حضرت امام حسین ع وقت رجعت با کمال جبروت و عظمت برخیزد و دمار از
دشمنان برانگیزد و امام حسین ع بران کرسی جلوس فرماید که گرداگرد آن نود هزار قبه سبز مکلل بجواهر خواهد بود
کتاب صغاب اشعه که مجلسی در کتب خویش بیشتر ترجمه آن میکنند دلالت بر آن می نماید که هر که انکار کند از رجعت
ایمان ندارد و اصل رجعت مطابق بحار الانوار و دیگر مجلدات و اسفار متواتر ست معنی و تردد در آن
شک کننده ست در حشر و نشر و محض بیدین ست در رجعت ائمه عموما مطابق احادیث صحیحه ست اذعان
آن باید کرد و در رجعت حضرت سید البنین ع احادیث از آنهم زیاده تر ست و در رجعت امیر المومنین ع
و امام حسین ع اخبار متواتره بمحدثین شیعه رسیده اما خلافت شاه ولایت پس آنقدر طولانیست که بشمار در نیاید
ولیکن در بعضی از آنچه باحادیث ائمه مدلل و بروایات جابذه مکمل ست مقدارش چهل و چهار هزار
سال ست و اینقدر یکه شنیده زمان خلافت امیر بعد از رجعت اخیر ست که حضرت شاه مردان با شیطان
و جنودش مقاتله شدید فرماید و حمله حیدری و صوله صفدری آغاز دو با همه کشش و کوشش قریب
باشد که شکست بر لشکر ظفر پیکر واقع شود و حضرات رفضه بمقتضای قرعوا اذنهم وکانی اتبعها یا العلت
نفاق و تقیه مصداق کی لی امد سیویق کردند چنانچه مقبولین رفضه را در ساحد و عمره رو داده علی یاتے
علل الشرایع و غیرها و طعن رفضه در باره دیگر اصحاب بایشان منقلب شد چه علمای طائفه قیاس منتظم
کرده بودند که هر که از میدان استقامت بالضرورت دشمن حضرت منافق ست حالانکه محدثین لا فانعمی میرسند که در
حدیث فرار شیطان از سایه عمر تمام مقدس تفضیل بود در مقامات دیگر نیز و این جمع امر عقلی که ترسیدنش از شاه مردان نیست
از خائفان بزدلان جنگ اما اگر بعید عدم رجعت مقید گردانند ورنه این تهور شیطان از کجا بهم رسید که از سایه میگریخت
در رجعت بمقابله آنجناب شمشیر آهیخت و قدم بمعرکه مردآزما فشرد و حالات روز سابق زیاد برد الغرض چون
شکست کنند در خیبر و تیقه نماند بلکه بسیاری در دریای کوفه که فرات ست غوطه خورند و از ترس شمشیر ابلیس جان بسلامت نبرند
ناگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با هزاران ملائک بسواری ابر فرار رسند و حربه انوار اسے
در دست حق پرست گرفته باشند و هر چند ابلیس لعین خواهد که بتقریب فرار راه تسلیم بپاید ولیکن افواج قاهره
ملائک از هر طرف محیط شوند تا حضرت پیغمبر بهمان حربه نورانی مهم ابلیس کفار را کفایت فرماید و اتباع
و اشباع شیطانی همه هلاک گردند بعد ازین همه مردم خدای عز و جل را بیگانگی بپرستند و بی اندیشه
بسر رسند و هر شیعه را هزار هزار پسر باین حساب بوجود آید که هر سال یک پسر بهم رسد و بهار گلشن بقدرت
ایزدی بهپ و راست مسجد کوفه اشرف قلوب ناظرین بر باید و هر یکی را نضارت تازه و بهجت بی اندازه
بیفزاید نامیه گلگشت فردوس و جلوه های طواویس در وطن اکثر حضرات رفضه یعنی کوفه اتفاق افتد

ولیکن نگویند دیگر که هیچ کسی پرسد که آیا جمله ساکنین آنجنه و دعوی رشود بعد از آن بعذاب دائمی می رسند ده هرگاه
گفتگو میان آنجمعی که اکنون از بسیار ما سر بر آورده اند گفتند بار البقیه رجعت در غیبیدان واری حاجتی نیست
که کشتی شیطان با امیر مومنان در زمان سیر و رجیع اکنون جان هم در کتب امامیه دلیست سنی گفت خفلت
شیا و غایب عنک اشتیار یعنی از اصلاح حدیثیان الشیطان یعیز من طل علی الثری نماند چه بدیهی است
که شخصی چنان تیسیر و باز گشتی کند و وقت حضرت قبل از رجعت باز پیش شیشه نگذ بیش از رجعت ثابت
شده بود و حرف شیعیان پشت در تا گردند و لیست گردانیدند و سنی نیست بار دگر فاد خلو دار البوار بحکم
حدیث رواه الفریقان من کذب علی متعمدا فلیتبوا مقعده من النار الطرف اینکه دابة الارض معاذ الله آنجناب است که
بروایات جابنده رفضه طعام میخورد و به بازار ها میرود و با زنان جماع میکند انتهی حرفی از ان خصایص که اخص
حیوانات بلا مبالات برای جناب مرتضوی در اصول معتبره خویش وقت رجعت نشان میدهند
مثل روایات سلیم و مانند آن که هنوز از چشم اغیار مکتوم و مستور میباشد پس اگر این اصول هم نرسد
بکتب مجلسی از تراجم بحار و حق الیقین حیات القلوب رجوع بکن تا دریا که از این مضامین را باطنات تمام بپایه اختتام رسانید
و من دریای زخار نا پیدا کنار بکوزه گنجانیده ام و با این همه جلوه طاوسی و افادات طرسی و طوسی هنوز
باقیست حرفی از آنهم باید شنید که در کتاب بشارت وغیره که نگارستان خیال و بهارستان جمال است
بخصوص خبر میدهند که عمر دنیا بیست هزار سال برای مردم دیگر است و هشتاد هزار سال برای ائمه
اثنا عشر سلما که حضرت امیر درباره خلافت تا بیست و پنج سال در انتظار بود پس طول و عرض خلافت
آنجناب را هر قدر که بیفزایند بجای خویش است ولیکن متحیرم که قصه بانی امام منتظر را که وجود دش
سراپا انتظار است در چند سال آنوز چگونه ضبط کردند که تمام عمرش با چند هزار سال در انتظار و غیبت
بگذرد پس بهتر آنکه هر روز خلافتش را مصداق الف سنة مما تعدون قرار دهند چنانچه بعضی بے الفرقتات
ان بروند بار از زبان یکی استغراض کنند طرفه آنکه رجعت قیصر را که بار بار زود هند خاصه صاحب الامر بگردانیدند بلکه
مشترک فهمیدند چنانچه بر ناظرین مجلد اول تحفه نیست پس حال امام منتظر شب و روز باید گریست عمل مهاد بر اصول خوبست
باید آمیخت جناب معلم الملکوت یعنی حضرت مجتهد الزمانی که چهارده طبق زمین و آسمان بر ایشان روشن است
چه عجب گر این کتاب بحار را مطالعه فرموده باشند پس زیاده ازین تحریر و تقریر مناسب نیست
ـــه گل آورد سعدی سوی بوستان ٭ بشوخی و فلفل بهندوستان ٭ اگر حضرات امامیه هر دو
پیر معطله قرار نمیدادند مثل یهود براه نفاق نمی رفتند و این بزرگان را در ظلمات منهمک نمیدانستند
و آیت کریمه و اللیل اذا یغشی که اهل اسلام در شان رؤسای کفار می نویسند برای امام الائمة
نمیکردند علی ما المجلد الثالث عشر من البحار وضع می نمودند و مغرا یستند تمنا گشتند و باطمینان تمام می آرمیدند
بحار زار ضلالت مانند هشام و شیطان نمی نهادند و بدبختت قیچاق تناقضات نمی افتادند فکل

طفیلی مجتہد تمیمین نادرجلی بے بغی گوی کہ مجتہد یہ تحقیقات محمد اللہ کہ از تکمیل وتتمیم نیز فارغ شدم الکنون اجازت باید داد
تا در انچہ مقصود اصلی بود یعنی مناظرہ با کوچک ابدال قاضی مذہب السنۃ منور کہ مجتہد الزمانی ہست رجوع کنم واللہ
ہادی التوفیق وبیدہ ازمۃ التحقیق **قولہ** مسئلہ یعرب عن اولی الابصار الخ **اقول** لا یخفی علی اولی النہی
ان من تخلف عن نصرۃ قرۃ العین المصطفی علیہ وآلہ الصلوات الملک الاعلی ایا کان من اولاد العباس المنزہ
عن الادناس او علی المرتضی رضوان اللہ تعالی علیہم فہو ہالک علی ما اعترف بہ المجتہد الرفضہ وقد تخلف عن
شہید الکربلا محمد الحنیفہ وکثیر من اخوانہ ومثل عبد اللہ بن العباس علی تصریح جہابذۃ العلما ممن اتباع ہواء
کابن السبا ولیس لہم عذر یقبل فی الشرع الغراء مع انہم سمعوا النصوص متواترۃ صدرت عن سید انبیاء
دائرۃ الہدی کما بیناہ مرۃ بعد اخری وکرۃ بعد اولی والرفضۃ النوکی علی ما لقبہم قدوۃ العلما سلالۃ سادات
الوری من الذریۃ الطاہرۃ النجبا مولانا نصر اللہ انار اللہ برہانہ فی الدنیا ویوم اللقا یعدونہم من الصفا
اہل البیت ومحبیہم ومقتدیہم ومؤیدا الملۃ البیضاء دون خلفاء سید الانبیاء الذین اسسوا الدین وتبعوہ
بالیقین فلیت شعری ما ذا یقول ہؤلاء السفہا سیما ہذا الحائک علی السنۃ الائمۃ اعنی المفتری علی اہل النبوۃ
انہ ادعی نیابۃ صاحب الامر فی الدنیا وہو لتائک من الزمرۃ الکسبتہ کما بین الفعال الکثیر الذی الف
نصرتہ الاثنی عشریہ ومدح مذہب الکسب تارۃ فلاعن اتباع اہل الجعفریۃ وانہ المختار عند الدریۃ النجدیۃ علی
الاف اسلام والتحیۃ فی اہل المدینۃ مع انہم بذلوا سعیہم فی حقن دم امیر المؤمنین عثمان وقصدوا محاربۃ
اہل الجور وبعد وان فمنعہم کما منع علیا ائمۃ اعمارہم والحاجتہم فانہ لتلک الصحابۃ من اہل بیعۃ الرضوان وعلی
المرتضی والحسنان المکرمان قد حفظوہ ودفعوا البلاء عنہ حتی خرج بعضہم مع اشتداد البلوی علیہ لا کما
اہل النفاق والشنین من ذوی الوجہین ان امیر المؤمنین علیا کرم اللہ وجہہ ہو اتقاتل الخلیفۃ وہو
یتحامی ویلعن من قبلہ فی سہل او جبل یقول اسدی اقسم بین الرکن والمقام ما قتلت عثمان
وما شرکت فی دمہ قط وہو الصادق المصدوق بخلاف الشیخ الحلی الکذوب حیث یقول انتی کذا وقت یقول التفصیل
بین ایدی العقلاء فی کتاب نسبہ فی الاصول والفروع وقد عجز عن جواہر القاضی رطل نوق فہو عند
اہل الحق فی احقاق الباطل کالعوج بن عوق ولکنہ قد فر منہ وفر کما کان الشیطان یفر من ظل علی او عمر
وبالجملۃ الاجلۃ من الاصحاب ثبتوا علی الدین القویم واستقاموا علی الیقین یعنی لم یعینوا الباغین والطاغین
فکیف یخرجون من دائرۃ سید المرسلین فالعجب من بعض علمائہم انہ عارض روایات صحیحۃ الدال علی انہم سعوا حراسۃ
ذی النورین وذبوا عنہ اہل العدوان والحیف بعد ما سعوا من استعمال النصال والسیف وللائمۃ علیہم
زمان بقدر شہر او شہرین ثم ان الذین لغوا علیہ مکروا مکرا کبارا ونقبوا البلاد وعلوا ابنیۃ ونارا وقتلوا ابن صہر رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ووصیۃ جہارا وما تذکر ہذا الجاہل من اہل الیقین ان ما اقتبار خیر الجہد الا فی الامر الذی
وما عرف ان جمعا من الطلقاء وقوما من الضعفاء عقلوا عند نصرۃ ذی النورین ایام البلوی ولذا ما رایت

فلا يسمعا عن ثقات والاعلى انه شكى جلاء اصحاب رسول الثقلين انهم صاروا واقتصروا في امامته وشركوا في قتله فكيف احكموا
ادروايتين وما نظر الى ما ثبت في الكتب الدينية مثل الصحيحين فما هذا هو مثل الكتام وترك تنبيا قويا شهود ابن العلاء
الاعلام فحال ذي النورين في نصيحة البغاة كسيدنا الحسين حين حصر في الكربلاء وقال للمقاتلين حينئذ ان تقتلوني
ما تجدوا راحة في الحيوة الدنيا ابدا واما قتل الاصحاب الكبار من اهل الحديبية في واقعة الحرة فلا يدل على شركهم
في ذم ذلك الملهوف والمظلوم كما لا يكون دليلا على تخلفهم عن سيدنا الحسين رضي الله عنه فان اقوال الظالمين
الفاسقين كما لا يكون معتبرة كذلك افعالهم ولم يزل ذلك السفيه اسفه قوله تعالى وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا
مِنكُمْ خَاصَّةً فالظاهر انه حرف الكلم عن مواضعه كما شهدت به تفاسير الشيعة حيث تدل على ان لا ليست للنفي بل
هي لام التاكيد المشبعة فالآية ليست دالة على العموم بل تدل على الخصوص الظاهر المتبادر منها العموم فمعارض
حقيقة فيه وقد فسره الفاضل الكاشي في تفسيره المسمى بالصافي حيث اظهر اسباب هذه الفتنة المداهنة في الامر
بالمعروف والنهي عن المنكر الى غير ذلك من الواجبات ونسبها كل ذلك الى الائمة الطاهرين حتى ان اقتلاع
الاختلاف لقلة في الشيعة على ما في الكليني الى ان وصل عددهم الى المات ثم هم لا يندمون ففي روايات الاصول
ان سلمان الفارسي لما راى ميل سلطان المدينة الطيبة الى الانهدام منع فاطمة الزهراء من الدعاء عليهم
فلعله ارتشى او خاف على نفسه فثبت العموم وهو المطلوب ثم ما نظر الناظر العنيد الى حديث سيدة النساء
رضي الله عنها ايضا في اخبارهم حين ظلمت في ايام امامة امير المومنين علي ابن ابي طالب كرم الله وجهه
ما دعوت عليهم لئلا يصل البلاء من لم يدخل فيهم والحال ان اهل الظلم اكثر كانهم طلاع الارض كلها
ومن لم يرض به اقل من تبنة في البيدا افلعل ذلك الجاهل يراعي عدل الباري عز وجل على ما اورده
رئيس اهل الدغل في مباحث الصوارم ولم يبق شيء بعد ملاحظة تلك الآية الكريمة والروايات المبطنة
عن بضعة النبي صلى الله عليه وآله وسلم وليس هذا موضع التفصيل ولكن اوردتها للتكميل فان اشتبه عليك بعض
الامور المتعلق بذي النورين فعليك مطالعة المجلد الاول من آية البينين فالعجب من هؤلاء ازدوعي الفضول انهم يطعنون
في اصحاب الرسول المقبول ويمدحون بعضهم بالخصوص ويسمونهم بالاركان الاربعة وهم قد خرجوا على اصولهم من محيط الخلوص
وتركوا النصوص ورفضوا سيد المرسلين بين ايدي الكفار والمشركين بعدما اقسموا بالله جهد ايمانهم انهم لن يفروا ابدا كما
عرفت العبارات التي نقلتها عن كتبهم مراحتي لعنهم رئيس الوصيين علانية وجهارا ولكن لا ينطق اللسان الشيعة بانهم
كانوا منافقين او صاروا بعد النبي صلى الله عليه وسلم مرتدين وان قال في حقهم رسول الملك المتعال انه سيجاء برجال من امتي فيؤخذ
بهم ذات الشمال على ما في نسخة سليم وصرح هذا النبي الجليل بانهم اشبه الامم ببني اسرائيل كما في البحار وغيره فيقول الشيعة ما لها حق
حتى انهم جعلوا بهلال الدجال وعزازيل وقد نطقت اصولهم بان الاحداث والارتداد قد صدر من هؤلاء بنية موانع شتى والطول الامتداد في طبعه من
لما بينا في المسلك الثاني من المنتهى ولكن وقع الفتور في طبعه واشتهاره من غفلة الغافلين اللهم تقبل مني ذلك الكتاب الصياتك انك انت السميع العليم اجعله
مطبوعا عند الاولين والآخرين ونور به قلوب المسترشدين وادلهم الى سبيل الطالبين والنشره في المشارق والمغارب بجاه سيد المرسلين صلى الله عليه وآله واصحابه الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

المقالة الثامنة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالى الى سبيل الرشاد

وابن حجر عسقلانی یزید را از جملهٔ خلفای اثنا عشر که در حدیث نبوی منصوص است شمرده
پس لابد که هر که با یزید محاربه کند از جملهٔ محاربین خلفا بوده باشد انتهی بلفظه قال المجیب الغیر المصیب ظاهرا
این حدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است که در نهج البلاغة وارد شده اعنی لله بلاد فلان که در تعیین
مصداق آن درمیان شیعه خیلی اختلاف و اضطراب بوده و هر کس مطابق فهم و ادراک خود در توجیه
آن سخنی گفته لکن تعداد یزید در خلفای اثنا عشر مستلزم حقیت خلافتش نزد شیخ ابن حجر نیست زیرا که خلافت
اعم از حق و باطل گرفته کما فی الصواعق اذ المراد ثم مطلق الخلافة التی فیها کمال وغیر لما مران من جملتهم یزید
بن معاویه الخ ومن ادعی الاستلزام فعلیه البیان وعلینا التسلیم آورده بالبرهان علاوه برین تقریر ایکه
در وافی و کافی مروی شده در باب الزام شیعه بخوبترین وجوه کارگر خواهد بود چه از ان منکشف میگردد
که شرک و کفر هم منافی خلافت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیست بلکه هر قدر که انکار توحید و سوء اعتقاد
شدید باشد استحقاق و فعلیت خلافت داشته جناب خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم زیاده تر خواهد بود
تفصیل این اجمال آنکه صاحب وافی باز امیر المومنین آورده که روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
که بارخدایا رحم کن بر خلفای من گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم خلفای تو چه کسانند فرمود آنانکه
بعد از من احادیث و سنت مرا روایت خواهند کرد انتهی مضمونه و ناظر کتب طائفه شیعه نیک میداند
که زراره و هشامین و مومن الطاق در اصحاب ائمه شهرهٔ آفاق و در علم کلام و فقه و اصول و حدیث

و تفسیر در قدمای شیعه کالشمس بین النجوم اند اما زراره فقال ابو امی خفه لعنة الله زراره و اما هشام فانه
فاق اصحاب ابی عبدالله کلهم و حال مومن الطاق و غیر او عموما از تصریح فاضل سبزواری عیان میشود و بعد ذکر
اسامی بزرگان خود می نویسد که ایشان روسای شیعه در فقه و حدیث و کلام بودند و کتابها تصنیف کردند
و مسائل را جمع نموده و هر یکی از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشتند انتهی و حال زراره بسبب سوء
اعتقادش بحدی رسیده بود که امام صادق علیه السلام در یک مجلس سه بار بروی لعنت خدا در خواسته
و حال دیگران از کتاب کافی که نزد شیعه بهتر از بیاض عثمانیست مجملا باید شنید که بشهادت تکفیر امیه
این روسای امامیه خدای تعالی را جسم بمعنی ابعاد ثلثه اعتقاد میکردند و میگفتند که او تعالی از بالا
تا ناف صمد و پر و باقی اجوف و خالی است و امیه از استماع این عقاید زائغه بر ملا لعن میکردند و بیزاری
از انها می جستند و ازین مقدمات بشکل اول بدیهی الانتاج ثابت میشود که خلافت راشده پیغمبر صلی الله
علیه و سلم با شرک و کفر نزد امامیه جمع می تواند شد چه جای فسق و فجور و اخذ احادیث از کلاب ممطوره
و حدیث رجوع بعضی که ذکرش با امامیه نمیزیبد با آنکه نافع دیگران و بحکم حدیث کافی مفید مدعای
مخالفان نیست قول برجعت شانیست کلا انها کلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون و نیز
حمل جسم بر ذات مستقل و صورت بر حقیقة الحقائق و مجموع عالم را ذات خدا گفتن و اسفلش را تشبیه بخلا
و اعلی را روحانی و صمد قرار دادن و لفظ لعن و قتال را بتاویلات رکیکه کما مرت الیه الاشارة مادل ساختن
در معنی ابطال حقیقت ولایت و توثیق تصارح و من یخدع خدعه هم خواهد بود کما هو مبین فی الکتاب
الثانی من المذکورین و ایضا در کتاب علل الشرایع که مولف ان شیخ ابن بابویه قمی است که صیغه
اصدق در حق او استعمال می نمایند بروایت فضیل از امام رضا علیه السلام آورده فان قیل لم لا
یکون فی الارض امامان فی وقت واحد و اکثر من ذلک قیل لعلل منها ان الواحد لا یختلف فعله و تدبیره
و الاثنین لا یتفق فعلهما و تدبیرهما و ذلک انا لم نجد اثنین الا مختلفی الهم و الاراده فاذا کان اثنین ثم اختلف
همهما و ارادتهما کان کلاهما مفترض الطاعة لم یکن احدهما اولی بالطاعة من صاحبه فکان یکون فی
ذلک اختلاف الخلق و التشاجر و الفساد ثم لا یکون احد مطیعا لاحدهما الا و هو عاص للاخر فیعم المعصیة
لاهل الارض ثم لا یکون مع ذلک السبیل الی الطاعة و الایمان و یکونون انما اتوا فی ذلک من قبل
الصانع و الذی فتح لهم باب الاختلاف و سبب التشاجر اذ امرهم باتباع المختلفین انتهی بلفظه
و ازین تعلیل امامت مامون با بعض دیگر از عباسیه که هم جنبت و دوش بر دوش او باشد لازم
چه سوال از امامت متغلبین با وجود امام رضا نتواند بود و الا در بطلان آن بفقدان عصمت تمسک
بایستی فرمود ترتیب این مقدمات که نه مطابق واقع است و نه مخالفین بان قائل اند چه مصرفی داشت
باشد اما بطلان مقدمه اولی نزد مخالفین فهو جلی البرهان غنی عن البیان فان الغایة الاجتهاد و

باب اختلاف واما عبد الواقع فلا یخفی ان ذلک کذلک الا تری ان داب المامورین باظهار الحق ان یحبسوا

سلا لشیٔ والاخر یخالفه والثالث بهما یخالفهما معرضین بانه من قبلنا وهذه معاملتهم بالنسبة الی المخلصین
فما ظنک بالمخالفین واما مقدمهٔ ثانیه پس آن نیز ظاهر السقوط است چه این استقراء در معصومین مخالف
نفس الامر است وهو ظاهر لمن طالع سیر الماضیین من انبیاء بنی اسرائیل فکیف یخفی علی المتحرین مبنی که چون
موسی عم برای اخذ توریت بوادی ایمن رفت گوساله سامری جمعی کثیر را از بنی اسرائیل که دود انحراف بدماغ
آنها پیچیده بود از شاه راه هدایت بخار زار ضلالت مبتلا ساخت و در اجماع ایشان نسبت بامامت هیچ فتنه
بر پا نشد معهذا در معصومین وجه اختلاف هرگز معلوم نمیشود فَاِنَّهُمْ لَا یَعْصُوْنَ اللّٰهَ مَآ اَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُوْنَ مَا یُؤْمَرُوْنَ
بلکه درینکار اتفاق می باید که اصلاح امور امت از معاش و معاد انها زیاده تر متحقق گردد کما عرفت
چه جای آنکه موجب ضلالت و فساد بندگان خدا باشد ومن العجائب دعوی ان اطاعة احدهما علة لعصیان
الاخر واز اینجا دریافت کردید که سوال از امامت معصومین هم واقع نشده پس متعین شد که سوال از جواز
خلفا در وقت واحد بوده واین کتاب از عجائب افادات ائمه اثنا عشریه است و کمال قدرت الهی در ضمن
آن جلوه گر چون ذوق سخن تا بانجا رسانید بعضی از علل دیگر برای عبرت و حیرت سامعین و نظار

واجب الاظهار است قال امیر المؤمنین واما کبر بطنی فان رسول الله صلی الله علیه وسلم علمنی بابا فتح لی

الف باب فازدحم فی بطنی فنفجت عن ضلوعی ملخص آنکه از جناب امیر پرسیدند که شکم مبارک
چرا مرتفع شده فرمود روزی پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرا یکباب از علم خود تعلیم فرمود که هزار باب علم
از ان در سینه من کشاده شد پس شکم من در ارتفاع بدین مرتبه رسید مخفی نماند که انتفاخ وارتفاع بطن
از کثرت علم امریست که سامعین را از کثرت خنده پشت دوتا میکرد از اندازه اینجا ارتفاع شکم مبارک جناب
رسالتماب صلی الله علیه وسلم قیاس باید کرد که در چه مقدار خواهد بود علاوه آنکه هرگاه دماغ
که مقام حواس است ازینگونه امور مرتفع نمیشود ارتفاع بطن از کثرت علم چه معنی داشته باشد یقین
واثق است که اگر سید ابن طاوس و علمای سبزوار امامیه در قضای تاویل و توجیه این حدیث بعد از
رخصت قهقرے بلند پروازی هم میکردند بجای نمیرسیدند مع هذا اگر امثال این احادیث را محدثین
اهل حق تصحیح و تنقید میکردند بلا شائبه تکلف مجتهدان امامیه در کوچه و بازار از هندوستان تا با ایران
زمین منادی میکردند که ای بندگان خدا تعصب سنیان را ببینید که جناب امیر رضی الله عنه بمقتضای
عداوت باطنی خود که برابر بیضه کبک یا ماکیان میباشد بنقل اینگونه خرافات همشکل عمرو عیار ساخته اند
نعوذ بالله من ذلک وانچه مذکور شد قطره از آن دریای زخار و ذره از آن صحرای ناپیدا کنار
تصور باید کرد اگر زمانه مساعدت کند واین قال و مقال باقی ماند واقامت وطن اتفاق افتد انشاء الله
تعالی از عجائب دیگر که ملاحظه کتاب مذکور و دیگر اسفار معتمده امامیه بهم رسیده وهنوز در گفتگوی

علما نیامده اندک بیان نموده حدائق آمالی و آمال الحق را نضارت تازه و بهجت بی اندازه خواهد داد
انتهی کلامه **قوله** ظاهرا این حدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است که در نهج البلاغت وارد شده
اعنی لله بلاد فلان الخ **اقول** کلام معجز نظام که در نهج البلاغت واقع است بنا بر تفسیر قطب الدین
راوندی مراد از لفظ فلان که دران واقع شده شخصی از انصار بوده و بعضی تفسیران بعمر کرده اند و بر هر دو
تقدیر معنی حدیث درست است و مطابق مذهب فرقهٔ حقه است زیرا که انمدح دلیل حقیت آنها نیست
آیا نمی بینی که در کلام جناب سید انام بشارت مغفرت برای غازیان روم که رئیس آنها یزید بود وارد شده
و در حق خلفای بنی عباس روایت ان هذا الامر اذا وصل الی بنی العباس لا یخرج عنهم حتی یسلموه
الی عیسی بن مریم او المهدی منقول گردیده و روایت اصحبتم اصحبتم و کلهم صالح لا یوجد مثله از زبان صدق
بیان او ورع صحابه سابق مذکور گردید و سیوطی از نافع در حق عبد الملک بن مروان نقل کرده قال نافع
لقد رأیت المدینة و ما بها شاب اشد تشمیرا و لا افقه و لا انسک و لا اقرأ لکتاب الله من عبد الملک بن
مروان و نیز در کتاب مذکور مسطور است قال ابو الزناد فقهاء المدینة سعید بن المسیب و عبد الملک بن
مروان و عروة بن الزبیر و قبیصة بن ذؤیب و نیز در همان کتاب مذکور است قال ابن عمر ولد الناس ابناء
و ولد مروان ابا و قال عبادة بن نسی قیل لابن عمر انکم معشر اشیاخ قریش یوشک ان تنقرضوا فمن نسأل
بعدکم فقال ان لمروان ابنا فقیها فاسألوه و ازین روایت مستفاد میشود که ابن عمر عبد الملک را در علم
و ورع مماثل خود و دیگر اشیاخ قریش میداند و ازینقسم احادیث در مدح خلفای بنی امیه و بنی
عباس بسیار وارد شده پس اگر مدح عمر مستلزم حقیت خلافت او باشد خلافت بنی امیه و بنی عباس
نیز ثابت خواهد شد علاوه آنکه لفظ فلان نیز دلالت بر کنایه و تعریض نسبت بانکس دارد و همچنین
لفظ قلیل العیب صریح است در اثبات عیوب برای وی و انمدح بالنسبة و الاضافة دیگران مثل
عثمان رض و غیره رجحانی داشته و لا ضیر فیه باقی ماند لفظ اقام السنة و ذهب نقی الثوب پس چنین الفاظ
مدحیه برای متوکل و غیره هم نوشته اند چنانچه در تاریخ الخلفا مذکور است جلس ابو بکر بن ابی شیبة
فی جامع الرصافة فاجتمع له نحو من ثلثین الف نفس و جلس اخوه عثمان فی جامع المنصور فاجتمع الیه ایضا
نحو من ثلثین الف نفس و توفر دعاء الخلق للمتوکل و بالغوا فی الثناء و التعظیم له حتی قال قائلهم الخلفاء ابو بکر
الصدیق فی قتال اهل الردة و عمر بن عبد العزیز فی رد المظالم و المتوکل فی احیاء السنة و اماتة التجهم
انتهی و عدم رضای آنحضرت بر خلافت خلفای ثلثه سابق از کتب اهلسنت مذکور شد و خطبهٔ شقشقیه بنا بر
تصریح ابن اثیر و فیروزابادی و فاضل گجراتی و غیرهم کلام آنحضرت است دلالت صریح بر غاصب بودن
ثلثه دارد و دران کلام احتمال تقیه غیر متطرق است و ما درینمقام از حضرات اهل سنت سوالی نمائیم
که نزد شما خلیفه دوم الذی ینزل علی رأیه الکتاب افضل است یا جناب امیر و بشهادت ان لا نافی

جناب ولایت مآب خلیفتین را کاذب و غادر و خائن میدانست پس چگونه مدح او دلیل حقیت خلافت خواهد بود
فظاهر است که کسیکه کاذب و غادر و خائن و آثم باشد مصداق نقی الثوب نمیتواند شد علاوه برین میگوییم
که هرگاه مدح اصنام که در اثنای تلاوت کلام ملک علام بر زبان صدق بیان سید انام بعبارت تلک
الغرانیق العلی وان شفاعتهم لترتجی جاری گردیده باعث مدح اصنام نشود مدح جناب امیر چگونه باعث
مدح ضمنی قریش تواند شد سبحان الله مدح اصنام در اثنای تلاوت قرآن باوجود عدم جواز تقیه بزعم محبت
آنحضرت باعث مدح اصنام نشود و مدح جناب امیر با وجود تقیه باعث مدح ضمنی قریش شود ان هذا لشیء
عجاب اینست حال حدیث لله بلاد فلان اما روایت اثنا عشر خلیفه پس هیچ محملی محمول نمیشود اگر از یکطرف
اصلاح میخواهند از طرف دیگر معنی برهم میخورد پس تشبیه تاویل اهلسنت در حدیث اثنا عشر بحشر ملا دوپیازه بالفظ فلان که در روایت
عمرو بن العاص و زبیر خاص و نایب با اختصاص حال المومنین و قتال الانصار و المهاجرین در صحیح بخاری منقول
شده آنست اینست **قوله** لکن تعداد یزید در خلفای اثنا عشر مستلزم حقیت خلافتش نزد شیخ ابن حجر
نیست الخ **اقول** چون فاضل مجیب درین جواب مقلد مفتی اعظم این بلد است لهذا ما نیز درین مقام اکتفا
بر نقل عبارت رساله ثمرة الخلافة حی تمائمه وان اینست اولا این قول ناشی از عدم اطلاع بر روایات و جهل
مذهب خود شان است فی تاریخ الخلفاء عن جابر بن سمرة عن النبی قال لا یزال هذا الامر عزیزا ینصرون علی من ناواهم
علیه الی اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش اخرجه الشیخان و غیرهما وله طرق و الفاظ منها لا یزال هذا الامر صالحا و منها
لا یزال هذا الامر ماضیا رواه احمد و منها عند مسلم لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا و منها عنده ان
هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفه و منها عنده لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنا عشر خلیفه و منها
عند البزار لا یزال امر امتی قائما حتی یمضی اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش و منها عند ابی داود
بزیاده فلما رجع الی منزله اتته قریش فقالوا ثم یکون ماذا قال ثم یکون الهرج و منها عنده لا یزال هذا الدین
قائما حتی یکون علیکم اثنا عشر خلیفه کلهم تجتمع علیه الامة و عند احمد و البزار بسند حسن عن ابن مسعود انه
سئل کم یملک هذه الامة من خلیفه فقال سألنا عنها رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال اثنا عشر کعدة
نقباء بنی اسرائیل علیه السلام و فیه ایضا انه اخرج مسدد فی مسنده الکبیر عن ابی الجلد انه قال لا یهلک هذه الامة
حتی یکون منها اثنا عشر خلیفه کلهم یعمل بالهدی و دین الحق منهم رجلان من اهلبیت محمد انتهی و بر ظاهر است
که اگر حضرت مفتی را اطلاع برینجمله حاصل می بود لفظ خلیفه را که در معظم این اخبار وارد است تعبیر بلفظ
امرا که خالی از تحقیر نیست نمیفرمودند و هم انکار مدح اثنا عشر نمیکردند زیرا که اخبار از عزت و مناعت
دین اسلام و صلاح امر خلافت و قیام امر امت و وقوع هرج بعد از ان و نسبت ایشان بعده نقبا
بنی اسرائیل که درین اخبار وارد شده سوای مدح محملی دیگر ندارد خصوصا روایت اخیره که صریح است
در عدم هلاک امت تا وجود خلفای اثنا عشر و نص است بر آنکه همگی ایشان عامل بهدی و دین حق

خواهند بود پس انکار مدح قابل انکار و قدح است و ثانیا ظاهر حضرت مفتی کلام ابن حجر عسقلانی را که مستفتی
در استفتای سابق بان اشاره کرده بود ملاحظه نفرموده اند و الا چنین توجیه غیر وجیه و تاویل رکیک که از قسم
تاویل القول بما لا یرضی به قائله است نمیکردند فی تاریخ الخلفاء قال قاضی عیاض و لعل المراد بالاثنی
عشر فی هذه الاحادیث و ما شابهها انهم یکونون فی مدة عزة الخلافة و قوة الاسلام و استقامة اموره
و الاجتماع علی من یقوم بالخلافة و قد وجد هذا فیمن اجتمع علیه الناس الی ان اضطرب امر بنی امیة و وقعت
بینهم الفتنة الولید بن یزید فاتصلت منهم الی ان قامت الدولة العباسیة قال شیخ الاسلام ابن حجر
فی شرح البخاری کلام القاضی عیاض احسن ما قیل فی الحدیث و ارجحه لتائیده بقوله فی بعض
طرق الحدیث کلهم یجتمع علیه الناس و ایضاح ذلک ان المراد بالاجتماع انقیادهم للبیعة و الذی وقع
ان الناس اجتمعوا علی ابی بکر رض ثم عمر رض ثم عثمان رض ثم علی رض الی ان وقع امر الحکمین فی صفین فیسمی معاویة
یومئذ بالخلافة ثم اجتمع الناس علی معاویة عند صلح الحسن ثم اجتمعوا علی ولده یزید و لم ینتظم للحسین علیه السلام
امر بل قتل و قبل ذلک ثم لما مات یزید وقع الاختلاف الی ان اجتمعوا علی عبد الملک بن مروان بعد قتل
ابن الزبیر ثم اجتمعوا علی اولاده الاربعة الولید ثم سلیمان ثم یزید ثم هشام و تخلل بین سلیمان و یزید عمر بن عبد العزیز
فهولاء سبعة بعد الخلفاء الراشدین و الثانی عشر هو الولید بن یزید بن عبد الملک اجتمع الناس علیه
لما مات عمه هشام فولی نحو اربع سنین ثم قاموا علیه فقتلوه فانتشرت الفتن و تغیرت الاحوال من
یومئذ و لم یتفق ان یجتمع الناس علی خلیفة بعد ذلک انتهی موضع الحاجة و این کلام ابن حجر عسقلانی نص است
بر انکه معاویه و یزید را در سلک خلفای دوازدگانه مثل خلفای راشدین منسلک و منظوم ساخته پس
اگر احادیث مذکوره عاری عن المدح باشد قدح در مدح خلفای راشدین هم لازم خواهد آمد و ثالثا آنکه
هرگاه حضرت مفتی یزید او را نظم امرای دوازده گانه منتظم فرموده و جاده اقتفای علمای بار ساوی
و ابن حجر عسقلانی پیموده اند پس قطع نظر از دلالت روایات مذکوره بر مدح اثنا عشر و عدم آن اصلا
چند که در ان اخبار مذکور گردیده مثل عزت و مناعت و قوت اسلام و صلاح و استقامت امور امت
و مانند آن لابد که در زمان خلفای اثنا عشر که از انجمله یزید بن معاویه است یافته شود و در زمان یزید امر یکه
باعث شوکت و مناعت دین اسلام بر مذاق حضرات اهل سنت توانند بود غیر از معرکه کربلا و قتل جگر گوشه
سید انبیا با اولاد و اقربا و اسر و نهب حرم محترم آن قتیل بوقوع نه پیوسته چه معرکه حره و قتل و غارت مدینه
بزعم اهل سنت باعث دین اسلام بوده فانحصر الامر فی معرکة الطف پس و قتیکه قتلش باعث عزت و مناعت
اسلام باشد چگونه شهیدش خوانند و قتل او را شهادت حقیقة دانند و ان هذا الا جمع بین الضدین و قول
بالمتنافیین **قوله** علاوه برین تقدیر انچه در وافی و کافی مروی شده در باب الزام شیعه بخوبی تن
وجوه کافی و وافی خواهد بود الخ **اقول** بحرم کرم که چرا این قدر تعب و مشقت ورزیده چرا کتاب الهی

که آنرا ملقب بباخص عثمانی ملقب نموده رجوع نکرده که میفرماید وجعلکم خلائف الارض پس بهتر آنست که بخلافت
تمام خلق قائل شود و از مذهب فریقین دست بردارد و معلوم نیست که با وجود این آیت چرا ابوجهل و ابولهب
و شمر و عمر سعد و هر فاسق و کافر را خلیفه نمیدانند و گاهی باشتراط اجتهاد و گاهی بشرط عدالت می پردازد
خلاصه آنکه کلام در خلافت بمعنی ریاست عامه و زعامت کبری است و مجیب غیر مصیب هر جا که لفظ خلیفه
می بیند بمعنی آن برده قیاس بر ما نحن فیه و مبحوث عنه میکند و معلوم است که احدی از فریقین
بمعنی مبحوث عنه رواة حدیث را خلیفه نمیدانند اما اینکه بعض مثالب زراره وغیره نموده پس
جواب تفصیلی آن در صوارم الالهیات و نزهه اثنا عشریه مذکور است درینمقام مجملاً نوشته میشود
که ورود لعن بر بعض رواة در هنگام فساد اعتقاد آنها دلالت بر سوء حال شان بعد استقامت ندارد و بر
ظاهر است که هرگاه لعن جناب رسالتماب بکلام معجز نظام لعن الله من تخلف عنه در خلافت اصطلاحیه
تخلفین خللی نه نماید لعن امام در خلافت غیر مصطلح رواة چه حرج خواهد کرد و بر همین منوال است لعن
آنحضرت بر معاویه که سابق مذکور شد معهذا احتمال تقیه در روایات مثالب رواة بنا بر صیانت آنها
از اعدا متطرق است و مثل ذهبی آنرا نقل کرده حیث قال فی المیزان حدثنا ابو یحیی بن ابی میسره حدثنا
سعید بن منصور بن السماک قال حججت فلقینی زراره بن اعین بالقادسیه فقال ان لی الیک حاجه
و عظمها فقلت ماهی فقال اذا لقیت جعفر بن محمد فاقرأه منی السلام واسئله ان یخبرنی انا من اهل الجنه
فانکرت ذلک علیه فقال لی انه یعلم ذلک ولم یزل بی حتی اجبته فلما لقیت جعفر بن محمد اخبرته بالذی
کان منه فقال هو من اهل النار فلما رجعت لقینی زراره فاخبرته قال انه من اهل النار فقال کان ذلک
من جراب النوره قلت ما جراب النوره قال عمل معک بالتقیه انتهی پس روایات مثالب از درجه معارضه
روایات مناقب که در آنها احتمال تقیه بسبب عدم خوف هلاک نیست و معاضد باجماع فرقه حقه
است ساقط و از منزل قبول هابط خواهد شد و ایضا این قول شریف بدان ماند که گفته شود
بمفاد حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل جماعت رواة اهل سنت که بعضی از صحابه و بعضی از تابعین
و تبع تابعین بوده اند برابر انبیا بودند پس مثل معاویه و مغیره و کهمس و جهمی برابر حضرت موسی علیه السلام
و عیسی علیه السلام خواهد بود و حال کفر معاویه سابق بتحریر برآمده و حال کهمس وغیره از بحر المذاهب
تحریر نموده میشود قال و منهم المشبهه الحشویه کمضر و کهمس والجهمی قالوا جسم کالاجسام من لحم و دم وله
الاعضاء والجوارح ویجوز علیه الملامسه والمصافحه والمعانقه للمخلصین الذین یزورونه فی الدنیا ویزورهم
انتهی بلکه از عبارت علامه تفتازانی که در شرح عقائد نسفیه نوشته ظاهر میشود که اکثر محدثین اهل سنت
مجسمه بودند حیث قال اکثر المجسمه هم الظاهریون المطیعون بظواهر الکتاب والسنه واکثرهم المحدثون
ولا ابن تیمیه ابی العباس احمد و اصحابه میل عظیم الی اثبات الجهه ومبالغه فی القدح فی نفیها ورایت

فی بعض تصانیفه انه لا فرق عند بدیهة العقل ان یوق و هو معدوم و بین ان یقال طلبه فی جمیع الامکنة فلم

اجده و نسبت المنافقین الی التعطل آه پس لاجرم اخذ احادیث از کتاب ممطور اهل نحله مجیب خواهند بود
نه علمای فرقه حقه اما آنچه نوشته که حدیث رجوع انها بامیه نمی زیبد همان کلام مجمل است که بمخلصین
نمیزیبد و تاویلات کلام رواة که بعض علمای ما نموده اند مشابه و مماثل است بتاویلات آیات و احادیث
داله بر تجسیم و تشبیه که غیر مجسمه از علمای اهلسنت نموده اند پس اگر کسی از مجسمه بگوید که این تاویلات مفید ما نیست و در معنی ابطال حقیقت
ولایت و توثیق نصاری و من یحذو حذوهم است البته فاضل مجیب جواب با صواب برای آنها تجویز خواهد نمود فهو جوابنا
بعینه **قوله** علاوه در کتاب علل الشرائع که مولف آن شیخ ابن بابویه قمی است که صیغه مبالغه از صدق
اقول در لقب صدوق بنا بر مبالغه چه جای استغرابست اگر استغرابی هست در صحت خطاب صدیق
است نسبت بقائل ان لی شیطانا یعتریني با وجود ثبوت کذب او از صحیح مسلم و غیره و با وصف حدیث صحیح
متفق علیه الصدیقون ثلثة حزقیل مومن آل فرعون و حبیب النجار صاحب آل یس و علی بن ابیطالب
بالجمله این افاده جدیده که از قلم مجیب چکیده کشف حال و قال او نموده زیرا که سوال مسائل درینحدیث
از سبب عدم اجتماع دو امام واجب الاطاعت در زمان واحد واقع شده و آنحضرت در جواب ارشاد
فرموده که فعل و تدبیر یک شخص مختلف نمیباشد و فعل و تدبیر دو کس مختلف میشود پس اگر مکلف مامور
باطاعت دو امام فی وقت واحد باشد محال لازم آمد و اینجواب عین صوابست و آنچه مجیب توهم نموده
که سوال از امامت متغلبین واقع شده دعوی بلا دلیل است و فقره کانا کالها مفترضی الطاعة صریح
ابی ازان اما آنچه نوشته که مقدمه اولی نه مطابق واقع است و نه مخالفین قائل بان تو هم بنی بنی است
زیرا که اختلاف مجتهد واحد در مسئله واحده فی وقت واحد ممکن نیست اما اختلاف او در اوقات
متعدده پس چون حکم الهی بنا بر مزعوم اهل سنت باطاعت ما ادی الیه الاجتهاد واقع شده هر دو قول
موافق فعل و تدبیر مجتهد خواهد بود و باختلاف فتوی اختلاف فعل و تدبیر مجتهد لازم نخواهد آمد لان
فعله انما هو اثبات المسائل الشرعیة عن ادلتها التفصیلیة بخلاف اینکه دو مجتهد فی وقت واحد واجب
الاطاعت باشند چه درینصورت اگر اختلافی فیما بین مجتهدین در مسئله واحده واقع شود لازم آید
که مقلد نقیضین را اختیار نماید ایا نمی بینی که بزعم اهل سنت جناب سید الوصیین و افضل الاولین و الآخرین
و طلیق ابن طلیق هر دو مجتهد بودند و در مسئله واحده که بران حرب شدید واقع گردیده اختلاف نمودند
پس اگر مکلف مامور باطاعت هر دو مجتهد می بود چگونه اطاعت ایشان می نمود ازینجاست که علمای
اهل سنت رای معاویه را خطا میدانند و رای جناب ولایتمآب را صواب اما آنچه نوشته که این جواب
واقع نیز نیست لان داب المامورین باظهار الحق ان یجیبوا السائل بشیء والآخر بخلافه والثالث
بما یخالفهما الخ پس آن نیز ناشی از عدم فهم مرام جناب امام همام است فان اختلاف احکامهم کان

احکام النبی وکله علی طبق حکم الله وظاهر است که ازین اختلاف اختلاف فعل وتدبیر ثابت نمیشود وهذا
فی الظهور کالنور علی شاهق الطور وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ وانچه نوشته که مقدمهٔ ثانیه
یعنی ان الاثنین لایتفق فعلهما وتدبیرهما ظاهر السقوط است زیراکه لانسلم که در انبیای بنی اسرائیل دو پیغمبر
در زمان واحد بر قوم واحد مبعوث بودند ویکی مامور باطاعت دیگرے ولو بحیثیة نبود والمدعی مطالب
بالبینه واختلاف رائے حضرت هارون علیه السلام با حضرت موسیٰ علیه السلام در باب گوساله پرستی
قوم از کتب وثقات معتمده اهل سنت ثابت است علی انا لانسلم ان هارون لم یکن مطیعا لموسیٰ وکان
نبیا برأسه واختلاف راکبین سفینه از کلام الٰهی نیز ثابت است پس تعبیر از اختلاف انبیا بخرفشار نمودن
دلیل دینداری وحسن اسلام مجیب است خلاصه انکه انجه دیث بمشابه دلیل تمانع است که در آیت فی
هدایه لوکان فیهما آلهة الا الله لفسدتا اشاره بان واقع شده وعلمائی فریقین در باب ابطال نیز یک بارگی
بان تمسک نموده اند پس اگر مجیب را در پرده ابطال کلام معصوم ابطال دلیل تمانع واثبات تعدد
آلهه منظور است صاف بفرمایند که در تعدد آلهه از کذب وظلم ومقتضیات بشری مبرا ومعصوم اند وجه
اختلاف هرگز معلوم نمیشود بلکه در هنگام اتفاق وتعدد آلهه می باید که اصلاح امور امت از معاش ومعاد
انها زیاده تر متحقق گردد چه جای آنکه موجب ضلالت وفساد بندگان خدا باشد **قوله** این کتاب
از عجائب افادات ائمه اثنا عشر است **اقول** مخفی نماند که ایراد این امور در روایت مذکوره دلالت
بران دارد که انکس از مشرب فریقین دست بر داشته زیراکه مثل مضامین روایت مذکوره در قرآن
مجید وتفاسیر وکتب فریقین موجود است پس طاعن آن طاعن دین اسلام است چنانچه حق سبحانه
تعالی در قرآن مجید فرموده أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ بیضاوی در تفسیر آن نوشته الم نفسحه حتی وسع مناجاة
الحق ودعوة الخلق فکان غائبا حاضرا اذا لم نفسحه بما اودعنا فیه من الحکم وازلنا منه ضیق الجهل اوبما یسرنا لک
تلقی الوحی بعدما کان یشق علیک وقیل انه اشارة الی ما روی ان جبرئیل اتی رسول الله صلی الله علیه
وسلم فی صباه اویوم المیثاق فاستخرج قلبه فغسله ثم ملأه ایمانا وعلما ولعله اشارة الی نحو ما سبق پس
بر طبق کلام این مجیب نافهم می توان گفت که سینه علم خزینه سید مکه ومدینه به نسبت دیگر سینه ها وسعت
داشت وعریض بود وقلب که بشکل صنوبری واجوف نیست چگونه از علم مملو کرده شده معلوم است
که مثل عبارت ازادراکست وان تعلق از دماغ دارد پس پر کردن قلب از ایمان وعلم چه معنی دارد وسید
شهاب الدین احمد که از کبار علمای اهل سنت است در کتاب توضیح الدلیل آورده وعن ابن طاوس عن الاعمش
عن عمرو بن مره عن ابی البختری قال رایت علیا کرم الله وجهه صعد المنبر بالکوفة وعلیه مدرعة کانت لرسول الله
صلی الله علیه وسلم متقلد السیف متعمما بعمامته وفی اصبعه خاتمه فقال رضوان الله تعالی علیه سلونی
قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم جسیم هذا سقط العلم واشار الی بطنه وجوانحه هذا لعاب رسول الله

صلی الله علیه وسلم هذا ما رزقنی رسول الله صلی الله علیه وسلم زقا من غیر وحی اوحی الیٰ اه محصلش آنکه جناب
ولایتمآب فرموده سوال کنید از من قبل از آنکه نیابیدم پس بدرستیکه درمیان هر دو پهلوی من علم بسیار جمع
است واشاره کرد بطرف شکم مبارک وهر دو پهلوے خود وفرمود که این جامدان علم است واین لعاب
رسول خدا صلی الله علیه وسلم است واین است آنچه جناب رسالتمآب مرا خورانیده مثل خورانیدن پرندگان
جوجه هاے خود را پس موافق تعریض ابن مجیب ناواقف توان گفت که شکم جناب امیر علیه السلام
جامدان خورد وشکم مبارک جناب رسالتمآب صلی جامدان بزرگ بود مقر علم دماغ است نه جوانح وبطن
پس چرا آنحضرت اشاره بطرف جوانح وبطن خود نموده فرمود ههنا علما جما چرا آنحضرت که افصح عرب
بود لفظ زق راکه بمعنی خورش دادن مرغ جوزه را ابد بانست کما فی الصراح وغیره درحق خود وجناب
رسالتمآب صلی الله علیه استعمال نموده ونیز درهمان کتاب مذکور است وعن علی رضی الله تعالی عنه قال
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اوصنی قال صلی الله علیه وآله وسلم قلت ربی الله ثم استقم قال
وجه قُلْتُ رَبِّيَ اللّٰهُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ فقال لنهنک العلم ابا الحسن لقد شربت
شربا ونهلته نهلا رواه الحافظ ابو نعیم فی حلیة انتهی پس مجیب انصاف نماید که علم عبارت از ادراک
یا از لبن وآب وغیره مشروبات وشرب آن چه معنی دارد وکسیکه زیاده تر شرب آن نماید باعث ارتفاع
بطن او خواهد شد یا نه ظاهر المجیب غیر مصیب ادریده اعتراض بر شیعیان اعتراض بر جناب امیر وجناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم وخروج از اسلام منظور است وبظاهر چنین استعارات در کلام
علام نیز بسیار واقع شده ایا نمی بینی که بسیاری از علمای اهل سنت ومدح اکابر خود لفظ عالی
استعمال نموده اند پس برطبق کلام مجیب میتوان گفت که ارتفاع کعب بسبب کثرت علم است
سامعین را از کثرت خنده پشت دو تا میکرد اندازینجا ارتفاع وعلو کعب جناب رسالتمآب
باید کرد که درجه مقدار خواهد بود وعجب تر آنکه هرگاه دماغ که محل حواس است از کثرت علم
نمیشود ارتفاع کعب از کثرت علم چه معنی داشته باشد وابن حجر مکی در صواعق از دیلمی روایت کرد
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وابوبکر رضی الله عنه اساسها وعمر حیطانها و
سقفها وعلی رض بابها وازین روایت بنا بر زعم مجیب ثابت میشود که لوازم سقف از قسم چوب وتخته
آهنی در خلیفه ثالث هم موجود باشد وهمچنین لازم می آید که لوازم اساس در خلیفه اول ولوازم دیوار
از قسم خشت وگل وآهک در خلیفه ثانی موجود باشد وعجب تر آنکه با وجود جمع کردن لوازم بیت در مد
فکر بدر رود بیت الخلا درین بیت موضوع نه نموده اند اگر ابوهریره رضی الله عنه راکه از عظمای
محدثین است بدر واین مکان ومعاویه رض را بیت الخلا قرار میدادند انسب می بود ویقین است
که اگر دیلمی با فردوس برین برود وباز بر زمین آید وجبت قهقهه نماید در تاویل این روایت

بجای نخواهد رسید بعهد اکبر امثال این حدیث را محدثین فرقه ناجیه امامیه تعید و تقبیح میکردند بلا شائبه تکلف علمای سنیان در کوچه و بازار از هندوستان تا بلخ منادی میکردند که ای بندگان خدا التعصب فرقه شیعه را به بینید که خلیفه ثالث رض را بمنزله سقف قرار داده و خلیفه ثانی را بمنزله دیوار این چه منقبت است که بر زبان جاری میشود ظاهر اخلفای ثلثه رض را بشکل عمرو عیار ساخته اند و این روایت که مذکور شد قطره از دریای احادیث سنیان است اگر زمانه مساعدت بمودون این قال و مقال ما فی مانند انشاء الله تعالی عجائب دیگر مثل مشابهت عائشه رضی الله عنها بابان شکسته در تنور باد و کور شدن ملک الموت بیک طپانچه حضرت موسی علیه السلام بیان نموده حدایق امانی و امال اهل حق را نضارت تازه و بهجت بی اندازه خواهد داد والله ناصر عبده و معز جنده خلاصه آنکه بطین از القاب شریفه جناب امیر المومنین است چنانچه علمای فریقین بآن تصریح کرده اند و او وجه تسمیه آن اشعار نموده شعرا در اشعار بآن تقییص فرموده اند من ذلک قول القائل فی البحر الکامل نظم من کان قد عرفته مدینه و هره ❊ و مرت له اخلاق سم منقع ❊ فلیعتصم بعری الدعامة یتهل ❊ با مامه الهادی البطین الانزع ❊ رعت عن الاثام طرا نفسه ❊ و رفمن کالانزع المنتوزع ❊ وحوی العلوم عن النبی و انته ❊ فهو البطین لکل علم مودع ❊ هو الوسیلة فی النجاة اذا الوری ❊ رجفت قلوبهم بهول المفجع ❊ و کمال الدین بن طلحه در کتاب مطالب المسئول چنین فرموده و حیث التضح ما اتاه الله تعالی من انواع العلم و اقسام الحکمة فیا عتبار ذلک وصف بلفظ البطین فانها لفظه یوصف بها من هو عظیم البطن متصف با متلائه و کان علیه السلام امتلا علما و حکمة و تضلع من انواع العلوم و اقسام الحکمة ما صار غذاء له مملوا به وصف باعتبار ذلک بکونه بطینا فاطلقت هذه اللفظة نظرا الی ذلک هذه هو المعنی الذی اهدته هداة الرواة الی السنة الاقلام و وراء معنی اطلعت زهرة بروج هدایة الالهام و انبعث زهرة مروج الی ورایة الافهام یطرب سامعیه و یعجب من لعنه ولا عزو آن اطرب و اعجب بلیغ المعانی و فصیح الکلام و تقریب تقریره و تهذیب تحریره ان لفظة البطین هی فعیل و لفظة فعیل معدولة فتارة یکون معدوله عن فاعل کشهید و علیم عن شاهد و عالم و تارة عن مفعول کقتیل و جریح عن مقتول و مجروح و تارة عن مفاعل کخصیم و ندیم عن مخاصم و منادم و تارة عن مفعل کبدیع و عجیب من مبدع و معجب و اذا کان من محال ما یکون معدولة عنه و اقسامه مفعل فیکون لفظة البطین ههنا معدوله عن مبطن و قد اشتهرت الاخبار فی الاقطار و ظهرت الاثار فی الامصار ان علیا علیه السلام کان قد حصل علی علم کثیر معرفة وافره و درانه وافیه اطهر بعضا لشمول معرفته و مصلحته و عموم منفعته و ابطن بعضها الی حین حضور حملته و کان مما اظهره فی بعض القضایا ما حقن به و ما قد العقد لسبب اراقته و ما انقذ به خلقا جما من الحیرة لاشکال واقعة حتی حصل له الاعتراف بعلمه و معرفته فانه و حضر الی عمر رضی الله عنه بن خطاب رض حنفی هو

حینئذ امیر المومنین علیه السلام امراة زانیة وهی حامل فامر برجمها واقامة حد الزنا علیها فقال له علی انه لا سبیل لک علی ما فی بطنها فدرءها عمر وقال کل الصحابة لولا علی لهلک عمر علامه شهرستانی در ملل ونحل در ترجمه فرقه خارجیه فرموده کل من خرج علی الامام الحق الذی اتفقت الجماعة علیه یسمی خارجیا سواء کان الخروج فی ایام الصحابة علی الائمة الراشدین وکان بعدهم علی التابعین لهم باحسان والائمة فی کل زمان انتهت عبارته بلفظه **قال المجیب الغیر المصیب** مقصود مخاطب از ضمیمه این عبارت آنکه هرگاه از شرح مقاصد وشرح مواقف وجامع الاصول ثابت شد که یزید خلیفه برحق است بانضمام این مقدمه معلوم شد که هر که بروی خروج نماید خارجی است فیلزم ان یکون الامام کذا وکذا فضلا عن ان یکون مظلوما شهیدا وبحمد الله که استیصال این استدلال از سابق ولاحق بر ظاهر است زیرا که خلافت وتسلط نام یزید هنوز ثابت نشده بوجه جامی حقیت آن اگر نزد مستدل ثابت باشد عجب نیست که علمای مذهبش در باب مختار از روایات معتبره فضایح وقبایح او بالخصوص دعوی نبوت کاذبه آورده اند عیان است مع ذلک در حمایتش هرگز کمی نکرده اند وکفر شخصیکه مدعی نبوت کاذبه ویا منکر توحید باری تعالی باشد مقام وفاق است نه محل خلاف اگر بمدح یزید وحقیت خلافتش ومقبول البیت کوفیان بیوفا نیز قایل شوند وحمایت ایشان مد نظر دارند دور نیست وعجب است از جناب مخاطب لوذعی جامع علوم عقلیه ونقلیه ومجتهد طایفه امامیه که در عبارت ملل ونحل غور وتامل بکار نمی برند ودر نمی یابند که در عبارتش چند قید واقع است اول انکه در خارجی بودن شخص خروج بر امام برحق بانکار لیاقتش معتبر است وبرحق بودن یزید نزد اولاد کوفیان وغابازاکر باشد باشد نزد یک اهل سنت که شیعه خاص حضرت مرتضی علی علیه السلام اند بهر صورت نیست دوم آنکه اهل حل وعقد برای او اتفاق کرده باشند وهو ایضا کما تری وفساده فیما نحن فیه مما لا یخفی سیوم آنکه خروج بر تابعین فی مستلزم شناعت است که از تابعین باحسان باشند وهر چند یزید از روی زمانه تابعی بوده لکن از قید مذکور از عدالت وامامت برامده ومراد از ایمه در هر زمان کسانی اند که مستجمع شروط مذکوره مصداق وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ باشند نه مثل وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ غالبا این همه رکون نفس وتشمیر ذیل بواسطه اثبات خلافت یزید پلید که از جناب اقدس حضرت مجتهد الزمانی علامه دورانی جلوه ظهور میگیرد وبمقتضای حب الشیء یعمی ویصم همراهی می برد در معنی ایصال ثواب بروح پر فتوح جناب اجتهاد مآب والد ماجد خودش خواهد بود که درباره او خال پدرش در زمره فادسه خلفای راشدین واخراج امیر المومنین چه تحریفها که بکار برده عفا الله عن سیئاته جزاه الله فی الدارین خیرا **قوله** مقصود مخاطب از ضمیمه این عبارت آنکه الخ **اقول** چنانچه این عبارت بر بیان معنی خروج مشتمل است همچنین بر اسه دلالت بر حقیت

خلافت یزید دارد زیرا که شهرستانی درین عبارت تصریح نموده که الامام الحق الذی اتفقت الجماعة علیه
و از عبارت سیوطی اجماع مسلمین و اتفاق جماعت بر بیعت یزید ظاهر گردید پس بنا بر مذاق اهل سنت
لاجرم مجاهد او مصداق انچه شهرستانی نوشته خواهد بود و لفظ کذا و کذا که مجیب بدعوی دلالت آن
باوجود غفلت از عبارت ابن مالکی و اول خارجی فی الاسلام که مدلول احادیث صحیحه سنیان است
تحریر نموده بظاهر اشاره است بطرف انکه مراد از کذا و کذا در صحیح بخاری واقع شده کاذب و غادر
و خائن است کما فی صحیح المسلم و یدل علیه جوابه والله لیعلم انه بار راشد الخ و انچه نوشته که استیصال اهل [?]
استدلال از سابق و لاحق ظاهر است پس بر ما نیز ظاهر و باهر است که سابق و لاحق عبارات و روایات
اهل سنت دلالت بر خلافت یزید دارد اما انچه نوشته که علمای مذهب شیعه در حمایت مختار باوجود در
روایات ذمایم و قبایح او کمی نکرده اند پس ناشی از عدم اطلاع او بر کتب و اقوال فرقه حقه است زیرا که
احادیث در حق مختار مختلف وارد شده بعض انها دلالت بر مدح و حسن عقیدت مختار دارد و بعض بر مذمت
و سوء عقیدتش نظر باین بعض علمای ما احادیث مدح را بر روایت مذمت نفرینه چها و اکبر او ترجیح داده اند
و بعض بالعکس و بعض توقف نموده اند پس چون اثبات انکه روایات مدح مختار در کتب شیعه مذکور نیست
فکر مجیب بجای نخواهد رسید لیکن باتفاق فرقه حقه کسی مختار را امام بحق و از جمله خلفای اثنا عشر
ندانسته و کسی از اکابر شیعه نگفته یعنتش را از اعظم عبدها نشمرده پس قیاس حال مختار بر حال یزید
قیاس مع الفارق است طرفه انکه ابن حجر در مقدمه شرح صحیح بخاری نوشته که ابو الطفیل صحابی جلیل
القدر نشان بردار مختار بوده حیث قال قلت اساء ابو محمد بن حازم و ضعف احادیث ابی الطفیل و قال
کان صاحب رایة المختار الکذاب اما ابو الطفیل فصحابی لا شک و لا یوثر فیه کلام احد انتهی پس معلوم شد
که باوجود ثبوت کفر شخصیکه مدعی نبوت کاذبه باشد چنین صحابی جلیل القدر جلیل الشان بردارے و حمایت
مختار اختیار نموده و بمقتضای حدیث سنیان اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم اگر شیعیان اقتدا با بو الطفیل
نموده حسن ظن از مختار و حمایت او نمایند چگونه محل طعن خواهد شد و سابق بحز تحریر آمده که مغیره و کمس
وغیرهم مجسم محض بودند و در رواة صحیح بخاری وغیره صحاح داخل اند و عمر سعد که رئیس لشکر شقاوت
اثر و قاتلین فرزند خیر البشر بود و بنا بر تصریح علمای اهل سنت راوی حدیث و ثقه بوده چنانچه در تهذیب
الکمال گفته ذکره محمد بن سعد فی الطبقة الثانیة من اهل الکوفة و قال احمد بن عبد الله العجلی کان یروی
عن ابیه احادیث و روی الناس عنه و هو الذی قتل الحسین و هو تابعی ثقة انتهی و عمران بن حطان
از جمله خوارج بوده و مدح ابن ملجم نموده معهذا روایات آن ملعون را بخاری در صحیح خود مندرج
ساخته چنانچه عینی در شرح صحیح بخاری بان تصریح نموده و ابو داود و نسائی از شبث ربعی
که رئیس و سرگرده پیاده های لشکر ابن زیاد و قاتلین فرزند سید امجاد بود روایت کرده اند چنانچه

در تقریب مذکور است شبث بفتح اوله والموحده ثم مثلثه ابن ربعی التمیمی الیربوع ابو عبد القدوس الکوفی
مخضرم کان موذن سجاح ثم اسلم ثم کان ممن اعان عثمان ثم صحب علیاً ثم صار من الخوارج علیه ثم تاب
فحضر قتل الحسین رضی الله عنه ثم ولی شرطة الکوفه ثم حضر قتل المختار ومات بالکوفة من حدود الثمانین

اخرج له ابو داود والنسائی پس هرگاه محدثین اهل سنت در حمایت خوارج ومجسمه وقاتلین سید شباب اهل الجنة هرگز کمی نکرده اند اگر کسی از علمای شیعه مدح مختار نظر باحادیث داله او نماید چگونه محل طعن خواهد بود بلی بمقتضای الاناء یترشح بما فیه اینهمه عناد وعداوت از مختار غیر از ینکه او قاتل قاتلان فرزند رسول صلعم بود وجهی وجیه ندارد **قوله** عجب است از جناب مخاطب لوذعی جامع علوم عقلیه ونقلیه مجتهد امامیه که در عبارت ملل ونحل غور وتامل بکار نمی برند الخ **اقول** بمفاد المرء یقیس علیه نفسه بسبب نهایت نافهمی وسفاهت اسناد عدم غور بسوی دیگران می نمایند انچه گفته که در خارجی بودن شخص خروج بر امام برحق بانکار لیاقتش معتبر است پس قید انکار لیاقت در عبارت ملل ونحل اصلا مذکور نیست بلکه خودش قید را اضافه کرده وغرضش انکه عائشه رض ومعاویه را که خروج بر امام بحق نموده اند از خوارج خارج سازد واین خیال محال است چه هرگاه انها جناب امیر علیه السلام را منسوب بحمایت قتله عثمان رضی الله عنه بلکه شریک خون میدانستند پس لااقل که سلب عدالت از انجناب می نمودند وان مستلزم انکار لیاقت امامت است علی زعم المجیب وحقیت خلافت یزید نزد خلیفه زاده وسائر اهل بیته که صحابه کبار وتابعین عالی مقدار بودند مثل حقیت خلافت پدرش باجماع شامیان نابکار وکوفیان ناهنجار ثابت است وادعای تشیع خاص برای اهل سنت که از قدمای آنها بعضی بسبب فرط احتیاط از معیت رکاب سعادت انتساب جناب والاایتاب محروم ماندند وبعضی نکث بیعت نموده محاربه با آن حضرت نمودند وبعضی بعد وقوع تحکیم سعادت معیت آنحضرت ترک نموده با وطان خود روانه شدند ومتاخرین انها محاربین نفس رسول را بحیله اجتهاد مورد ثواب الارباب دانند وکسیکه بالای منبر سب آنحضرت نعوذ بالله مینمود او را مخاطب بخطاب خال المومنین سازند ومعاندین آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقاتلین سید شباب اهل جنت را راوی حدیث وثقه دانند ستم بر جان انصاف است سبحان الله چنین اشخاص شیعه باشند وکسانیکه آنحضرت رض را وصی بلا فصل میدانند ومحاربین آنحضرت را تکفیر می نمایند شیعه خاص نباشند ان هذا لشیء عجاب وانچه نوشته که اهل حل وعقده بر او اجماع نموده باشند پس جواب آن از عبارت سیوطی وغیره در ماسبق ظاهر گردیده وانچه نوشته که خروج بر تابعین وقتی مستلزم شناعت است که از تابعین لهم باحسان باشند پس قطع نظر از ینکه اطلاق این لفظ بر محسنین تابعین محتاج بدلیل است لان الظاهر شموله لجمیع التابعین میگوییم که بعد استخلاف خال المومنین ومجتهد المسلمین که اعدل صحابه منصوص الخلافة بود ولعا

بیعت اورع اصحابه ونیزه خطاب وبیعت اهل مدینه که صحابه کبار وقراء قران وتابعین لهم باحسان
بودند داخل بودن یزید در تابعین لهم باحسان البته محل اشتباه نخواهد بود وانچه نوشته که مراد
ائمه در هر زمان کسانی اند که مستجمع شروط مذکوره الخ کلام مجمل است صاف بیان نمایند که از جمله خلفای
عباسیه که خلافت انها را سیوطی متفق علیه ومنصوص دانسته کدام امام مصداق وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ
أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ بود وکدام مصداق وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ
وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ وسوء ادب نسبت بمستفتی علامه که از جمله سادات علمای علام است مثل اسناد
هجر وهذیان بنسبت سید الانس والجان است ولنا فی رسول الله اسوة حسنة ونسبت تحریف الطرف جناب علیین
ماب اعلم الله فی العالمین ووارث علوم الانبیاء والمرسلین بدون اثبات بدلیل مسئول از درجه اعتبار
ساقط وباطل است انتهی کلام العین بلفظه اقول وأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ
بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ باید دانست که انچه من در جلد اول بابحاث متقدمه بعنایت ایزدی نوشته ام
وکلمات مجتهد بلکه مقالات اولین واخرین او را زیر وزبر کرده ام تفصیلی است که این مکاید جدید مجتهد
عنید را همه زائل میکند ولیکن برای تشحید اذهان عوام طلبه که چندان طاقت بر تقریر نمارند زیر هر قول
مخالف پلید سخنی میگویم بانجمهای سابق را نشان میدهم وبتذکیر وتنبیه می پردازم تا ابلهان بر عجز متکلم
حمل نکنند وشاید اگر مجلد اول بدست نیاید مجلد ثانی رافع انتظار گردد کما اشیرت الیه فی المباحث
المتقدمه قوله کلام معجزه نظام که در نهج البلاغت واقع است الخ اقول بودن شخصی مجهول
الاسم والجسم از کرده انصار که تا امروز باوجود مرور دهور کسی از رفضه او را در هیچ کتابی معین نکرده باشد
مصدر این همه اوصاف جلیله ومناقب نبیله در زمان حضرت سید الانس والجان بود احدی از عقلا
بهیچ وجه معقول نمیشود کما سبق تفصیله فی المجلد الاول وبیقین میدانم که چون ناظرین این مبحث را
در جلد مذکور خواهند دید ادعان خواهند کرد که قطب دین ومذهب رفضه مجتهد واز معقولاتش خشک
در شان بباد فنا برند زیرا که درینجا دخولیش قطب ما میه این امر را مطمح نظر ساخته که خصایص مرتضویه
در جناب مصطفوی صلی الله علیه وسلم بحبت عداوت خلفای رضی الله عنه متقدمین یکسر برباد
کما ستعرفه ان شاء الله تعالی قوله وبعضی تفسیر ان بعمر کرده اند الخ اقول چون عمر فاروق رضی
نفس حضرت مرتضوی علیه السلام مقیم سنت رسول مقبول صلی الله علیه واله وسلم ومزیل بدعات
اهل فضول ومداوی عمده معوم او دست الی غیر ذلک من الاوصاف الحمیده والمحامد الجزیله پس
هیچ عینی واثری از مذهب رفض باقی نماند چه باجماع تمامی امت بلکه باتفاق اهل کتاب نیز
در خلافت او بعد صدیق رض کسی را مجال انکار نیست گفتگو درینست که او دین نبوی صلی الله علیه وسلم را
رواج داده واقامت سنت کرده یا بدعت واحداث بروی کار آورده وچون نفس امام الائمه

ثابت گردید که فاروق باقامت سنت سیّد المرسلین پرداخته و بازاله بدعت انتظام عالم ساخته بنیاد
تمامی مطاعن او که رفضه بنا بر خشک ماخی و خیره سری تقریر میکردند و باحداث ابداع و تبدیل و تغیر
اولاد منه می زدند از هم ریخت و انتظاری در حقیقت خلافتش باقی نماند و درینجا نکته ایست دقیق و آن
آنکه مجلسی امام سیزدهم در بحار و مانند آن اقرار می نماید که هرچه در نهج البلاغت گرد آورده اند اجماعی قطعی
است پس بحکم دلالت التضمن عیان شد که اجماع شیعه بر اوصاف عشره فاروق منعقد است و هرگاه
ظاهر کتاب مستطاب موید این اوصاف است زیرا که بخلوص ایمان مهاجرین و انصار ناطق است
و این اوصاف را کامل العیار میسازد و حضرات ائمه بر وفق مجلد اول بحار ارشاد کرده اند که برین تقدیر
احادیث ما را قبول کنید ورنه بر در و دیوار زنید این حدیث را بر سر و چشم نهادیم و معارضان از آنکه
خلاف کتاب است بمریدان شیطان الطاق دادیم و لنعم ما قیل بیت ما ز قران مغز را برداشتیم
استخوان پیش سگان انداختیم ✤ چه جای آنکه در مقالهٔ سادسه انیهم بدرج تحقیق رسیده که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بر خلافت فاروقیه بلکه خلافت همه خلفای راشدین افتخار فرموده اند کما سبق
و بمسلمین کاملین و امهات المؤمنین بشارتها بخلافت این بزرگان داده اند کما ستعرفها مرة بعد اخری
پس از تقیه و دیگر زنهات شیعه شنیعه اثری در میان نماند کیف لا وقد قال الائمة واحد بعد واحد
وقائمهم بعد قاعدهم و ورد الصدوق الابواب والفصول فی علله و اماهم الاعظم فی تالیفات مشتمله [علی]
ان امام الائمة ما دعا الخلق علی امامته و ما صرح بنصوص خلافته فکیف و نهم و سبهم علی رؤس المنابر
فاعتبروا یا اولی الابصار و ازین کتاب بارها دانستی که مجتهد میگوید که اقرار عقلا بر مضرت خویش حجت است
نه بر منفعت لاجرم باین جهت هم حکم توان کرد که هرچند قطب الاقطاب امامیه زمین را باسمان دوزند
و قلوب خویش را باتش فکرت بسوزند سعی ایشان بجای نمیرسد و هیچ ثمره نمی بخشد و درینجا برای
بیان مزید ولائی رفضه تقریرات بسیار است حرفی ازان باید شنید که سلمنا قول قطب الاقطاب لیکن
اگر حضرت مرتضوی بذکر این اوصاف راه نفس الامری رفتند ثابت شد ذاتیات زعامت کبری برای
شخصی مجهول الاسم والمسمی لاجرم باید سلسله امامت بلافصل را ازو شروع کردن و هرگاه فضیلت
امامت مرتضوی در جناب شریف نبوی علی ما فی الاحقاق محل خرفشار قوم و مدار است پس انصار
در جناب سرور کائنات گوی سبق در ربوده چنانچه ابوبکر علیه السلام رئیس المهاجرین بعد از وفات
سید النبیین و این بدان ماند که صحاح انصاری باظهار اجلهٔ رفضه مورد اعطی و صدق و اتقی
است درینجا هم موصوف بدین صفات شخصی دیگر است از انصار بحکم صحت و استفاضه اجبات
ابوبکر صدیق علیه السلام نه حضرت مرتضی ع پس نتیجه این مساعی مشکوره همین است که رفضه ناپاک
بپای عداوت خلفا رضه یعنی خود را پاک بریدند و اگر معاذ الله حضرت شیر خدا رض اصول رفضه واد[...]

شاعری دادند البته وثوق خود را خود برهم زدند کما یظهر من مجمع البیان و سیجئ عبارته ان شاء الله تعالی
من بعد مخفی نماند که هر کسی از عقلا در چار موجه حیرت مبتلاست که هرگاه بحکم مجتهدم دارا قامت
سنت و ازاله بدعت و دیگر تقیه اوصاف جمیله خلفا رض که جناب مرتضوی رطب اللسان بدان
شدند دلالتی بر حقیت خلافت ندارد پس معلوم نیست که حدیثی را مجتهدین رفضه چگونه درباره امامت
جناب مرتضوی تقریر خواهند کرد و چسان نصی از النصوص را بر منقبت و بر حقیت حضرت شیر خدا منطبق
خواهند گردانید و تا کجا شش سایر مدعی سست و گواه چست را بر خویش خواهند چسپانید پس پای حدیث
طیر در هواست و معارضات آن درباره احبیت صدیق در کتب علماست و حدیث بحشیم میانه خود
و حدیث موالات خود مشتبه است بنص الصمار نزد مدعین مزید ولای اهل سنت اظهار کما فی تصانیف
المجلسی مثل البحار و حدیث منزلت بمنزلة لو کان بعد نبی لکان عمر بن الخطاب کما نص علیه الکاشی
فی خلاصة منهج الصادقین فانظروا معاشر المسلمین فکیف که ثمانینی علم الروی در شافی رد معنی
و شوستری در احقاق الباطل و مجلسی در بحار بذیل طعن تجهیز صریح میگویند آنچه بر آن دلالت
دارد که امور خلافت امیر تا آخر حیات البشیر و نذیر ناقص بود خواسته بودند که بحیله تامیر اسامه
اعدا را از مدینه بیرون گردانند و مورد حدیث غدیر را بر سریر نشانند کما سیجئ ان شاء الله تعالی مفصلا
علاوه چون روسای اهل نفاق را بدانمرتبه ستودند فلان منی بمنزلة السمع الی آخره چنانچه تفصیلش
بجهرین طرق در مقاله ساد سه گذشت در بیان مناقب و حقیت خلافت مرتضوی کجا وثوق
ماند مگر یاد نداری که برادران حضرت یوسف چون یکبار دروغ گفتند کلمات صادقه شان بنص
قرآنی نزد حضرت یعقوب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بجوی نخرید فکیف که آنجناب چون
ابوبکر رض و عمر با وصف چنان بودن شان می ترسید از شجاعت حضرت مرتضی مورد بشارت
لافتی زیاده تر ترسیده بلکه مانند بید بر خود لرزیده باشند که روز معرکه خندق چون ضربت شمشیر او
بر عمرو عبدود رسید اگر نه حضرت جبرئیل علیه السلام بفرمان رب جلیل شهپر خود را فرش میکردند
ذوالفقار حیدر کرار جگر گاو زمین می شکافت چنانچه در روایات شیعه مصرح است بعضی
این قصه را بطویل تمام ایراد کرده اند احقر العباد نظر باختصار بر چندی از سطور اقتصار میکنیم بگوش
دل باید شنید و هی هذه پس خدا را از انصاف بیگانه مشو و در مباحث کلامیه کورکورانه مرو که بر سنیان
و خوشامد کردن از چنین شجاعی باید که کوه الوند از نعره او لرزد یا خوف از آن بد دلان شاید که بارها
در معرکه فرار از ایشان سر زد چنانچه رفضه انصاف دشمن در کتب کلامیه بمنزله تکیه کلام بر جا
می گویند و شرح کلینی و ترجمه علل الشرایع هم بر آن اول دلیل است **قوله** چنانچه روایات دال
بر مدح خلفای بنی امیه و بنی عباس دلیل حقیت ایشان نیست **اقول** امیدوارم که آن روایات را

که دلالت بر مدح خلفای بنی امیه و عباسیه وارد و نص در تمجید عباس باشد و از حضرات معصومین بدرجه صحت
و استفاضه فایز بود چرا کوچک ابدال کفره مقلدین عباسیه و بنی امیه در صندوق شیخ صدوق و ابنان
حارثی معلم الملکوت و کشکول شیوخ هنوز نگاه میدارند و در معرکه بمیان نمی آرند و از کتب اهل حق نشان نمیدهند
اما انچه در مقاله سابق بعضی از عبارات بی سروپا و مدح غازیان دیار قیصر بر دفتر آورده جوابش بطور
اداشده که اگر مجتهد آب در چشم دارد گاهی ازین و آن حرفی بزبان نیارد **قوله** الیمنی یمنی الخ **اقول**
خوب می بینیم و هنوز دامن ازین کار بر نمی چینیم باوصفیکه جواب دندان شکن بلکه شکننده رگ گردن در مقاله
سادسه نوشتیم اگر حوصله تحریر تقریر دارد در نقض و معارضه ان تمامی همت خویش بلکه تمامه هم قاینه
و سابقین هم بر کار سرے مع ذالک هیچ عاقلی تن برضا ندهد که کلام او متناقض باشد چه جای حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم که هم یزید شقی را مبدل دین دانند و هم بمدح او لب مبارک بکشایند
و روایات محدثین که دلالت بر کمال مذمت یزید دارد و در احادیث واقع است در مجلد اول گذشت
قوله و در حق خلفای بنی عباس الخ **اقول** از خدای عز وجل باید ترسید مدح خلفای عباسیه
درینمقام کجاست و این حدیث چگونه بصحت رسیده زیاده برین نیست که حکومت و ریاست در بنی
ذی الشان بامتداد خواهد کشید و لا نزاع فیه درینجا بر مجتهد سفینه مشتبه شد ما به النزاع و یاد نماند او را که کلام
در حقیقت خلافت میرود نه امتداد و قصران پس مقصود بدست نیاید و انچه بدست آمد مقصود نیست
بلی در صحاح احادیث مدح حضرت عباس بیش از بیش وارد است و در کتب رفضه هم اعتراف آن
منصوص است چنانچه از عیون و عماد و نهج الرشاد و غیره معلوم توان کرد و اینهمه حجت ماست بر رفضه
که از مثالب تعبیه آبای حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کاسته و غیره را مانند اعمال یزید و شمر سیاه
کرده اند و قس علی هذا در بعض احادیث مدح اخلاف حضرت عباس مذکور گشته و صفوت بعض
اولادش راسهمی و ذکر محدثین اورده اند و در معجم کبیر طبرانی نص این معنی است که حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم دعای مغفرت برای فرزندان عباس نموده اند عموما و از تاریخ دمشق عموم این دعا برای
شیعه اولاد انجناب نیز بوضوح می انجامد و بروایات جامعین صحاح لفظ اهل بیت در حق او و فرزندان
او وارد است بلکه نص است درینکه روزے بخانه انجناب رونق افزودند و همه را زیر گلیم گرفتند
و هؤلاء اهل بیتی برزبان اوردند و اجابت از در و دیوار پدید آمد و حدیث فتن بخاری نیز دلیل بین
زیراکه حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود اهل بیت من کیست گفتند علی رضی الله عنه و عباس
رضی الله عنه پس تکیه بر دوش ایشان کرد پس بر رفضه خصوصا این پسر و پدر شکست بر شکست
افتاد که در عماد و طعن الرماح گفتند انچه اخراج نماید او را از اهل بیت و کلینی اعور و تابعین و متبوعین
او حضرت عباس رضی الله عنه و فرزندان او را اندم و طعن تناول کردند و کسے را از اهل بیت بدون

نمی‌توانند که ثابت نگذشته معتمد بعد از تتبع بوضوح انجامید که در بعض احادیث غریب ذکر امارت و خلافت بعض اولاد حضرت عباس و کثرت اعداد ایشان آمده چنانچه از دارقطنی و اصفهانی و غیرهما توان دانست ولیکن روایات صحیحه نص در مدح خلفای عباسیه نیست و لله الحمد که اهل سنت درباره اکثر عباسیه اعتقاد نیک ندارند و بر اصول رفضه که در زبان ایشان ست همه اولین و آخرین خلفای عباسیه غاصب و ظالم و قاتلین ائمه اند کما لا یخفی **قوله** اصبتهم اصبتهم آخر **اقول** جوابش نیز در مقاله سادسه بتحقیق و الزام دانستی اکنون چرا بتفضیح خود و قائدین و سابقین خویش زیاده همی پردازی و خود را مثل هنبقه انگشت نمای عالم میسازی **قوله** و سیوطی از نافع آنخ

اقول ازین روایت کجا ثابت شد که عبد الملک بن مروان افقه و انسک و اقرأ او بود در خلافت و درین اوصاف جلیله تا آخر بلکه این کلام احتمال ندارد که نافع رفیق عبد الله بن عمر قبل از آنکه عبد الملک بدرجه خلافت رسیده چنین گفته باشد زیرا که از کتب تواریخ و شروح احادیث و هم تراجم خلفا و رواة پیداست که عبد الملک در علم و فضل و تقوی و عمل قبل از خلافت یگانه روزگار بود پس این همه محامد و اوصاف او قبل از تسلط بخلافت است چنانچه در مجلد اول جائیکه مجتهد الزمانی درباب عبد الملک سخن رانی کرده و کلمات متکی اریکه اقبال خویش را دخل داده و لبوحدت ملت او را قوت بازوی خود اعتقاد کرده و بیّنتی او در تقی چند نوشته این قید را حل نموده ام طرفه آنکه درهمان مقام که جلال الدین سیوطی قول ابو الزناد نقل کرده قید مذکور یعنی قبل الخلافة ذکر ساخته چنانچه عبارتش ملاحظه فرمایند و قال ابن سعد کان عابدا ناسکا بالمدینة قبل الخلافة و ازینجا تحریف مجتهد الزمانی برافاضی داد ملائی مثل آفتاب روشن شد و معلوم گشت که جامعیت اوصاف مذکور او را حاصل بود و قبل از ریاست نه بعد از آن با جمله مجتاسالیش علم و فضل عبد الملک رح که از عبد الله بن عمر رض و مانند او در کتب اهل سنت وارد است و ادا نمیم قبل از خلافتش و کجا مدح حضرت صدیق یا فاروق رضی الله عنه که جناب مرتضوی رضی الله عنه بتاکیدات بلیغه ادا کردند و از بعد بلاد فلان علی ما آورده الرضی تا آخر کلام هم خلافت و هم صاحب خلافت را العنوانی ستودند که هفوات کافه شیعه مصداق و کانت هباء منبثا شد یعنی اقامت سنت و ازاله بدعت و ادای حق تقوی و طاعت و مانند آن از محامد نبیله و فضائل جلیله علی رؤس الاشهاد بعد وفات سرور کونین بلکه بعد وفات شیخین بیان کردند که قصر صور خیالیه منافقین قاطبة از پا درآمد که خلفا در زمان حضرت سید انبیاء ع مومن بودند و اخلاق حمیله داشتند یا در پرده نفاق و تقیه بسر می‌نمودند و در صدور خویش احقاد جاهلیت راسخ کردند و بعد حضرت صلی الله علیه و سلم مرتد گردیدند و اخلاق رذیله اختیار نمودند و حقوق اهل بیت را بتعصب و عدوان ربودند و انواع جور و جفا بروی کار آوردند معاذ الله

من ذلک الغرض بعد کواهے حضرت امیر انیهمه خرفشار حاملین اسفار مانند غبار از هم پاشید و مخفی
نماند که تاریخ الخلفا کتابیست صغیر که حکایات و روایات دران مجملا ادا میشود و با انیهمه اگر حال خلافت
عبد الملک ملاحظه کنے خواهی دانست که در زمان او ظلمها و ستمها انقدر بر صحابه کرام و اهل بیت عظام
رفته و امراے آن وقت خصوصا حجاج شقی در پے این بزرگان چنان افتاده که بعد از ملاحظه آن
جز تکرار استعاذه چیزے بر زبان نخواهی آورد و من بعد اگر در مجلد اول چنانکه نشان دادم به بینی خواهے
دانست که انچه رفضه در باره بنی امیه عموما و عبد الملک خصوصا در زنبیل عمرو عیار یعنے مولف بحار
و ابنان ایمه عظام خود در روایتها دارند از عجائب افادات است که زینهار بیانش بطوریکه من در انجا آورده ام
در هیچ کتابی نخواهی یافت و از غایت قاه قاه و عروض تعجبا محو حیرت خواهی شد **قوله** پس اگر
مدح عمر الخ **اقول** بعد ازین کشف تلمیعات که خود از مطالعه تاریخ الخلفا تواند شد کسی را این توهم
عارض نمیشود چنانچه مجتهد را عارض شد زیرا که مدح نافع و غیر او در باره عبد الملک قبل از تسلط
است قطعا نه تخمینا و مدح حضرت مرتضوی رض در باب حضرت صدیق رض با فاروق رض بعد از خلافت است
یقینا باعتبار بجا آوردن ذاتیات خلافت کبرے و امامت عظمی و شتان بینهما **قوله** علاوه
آنکه الخ **اقول** این جواب را بجهت اجمال و اهمال نفهمیدیم باید پرده از روے معنیش بر داشتن
و اجمال و اهمال را تدارک کردن تا معلوم گردد که مفاد ان چیست و سبب این قول و دلیل این دعوے
چگونه است و لفظ فلان که بودنش در حدیث مرتضوی رض ممنوع است چسان دلالت دارد و در
مجلد اول گذشته که در حدیث مرتضوی نام مبارک احد الشیخین بود بلے علمای اهل حق مطابق
ایراد رضی لفظ فلان بر زبان می ارند لیکن اعتقاد همین معنی دارند که در حدیث انجناب این لفظ نبود رضے
بجهت جنایت رفض خود که از آغاز وجودش بحکم فاعقبهم نفاقا از لوازم ذاتے بود کمالیکه شهید کتب
الرجال این لفظ آورده و داد تحریف در کلام مرتضوی داده **قوله** و همچنین الخ **اقول**
این بحث خاص در مقاله خامسه که مقاله اخیر مجلد اول است بما لا مزید علیه گذشته و الزاما و تحقیقا
چنانچه باید بر زبان قلم رفته و با دله قویه و حجج قطعیه ثابت گردیده که قلیل بمعنی عدیم مستعمل میشود
ولیکن جناب مجتهد که بدولت قارونے مست و تکبر نمرودیے متصف گشت بکتب عقلیه و نقلیه
کی رجوع می کند چون نائب صاحب الزمان لقب یافت و صغیر و کبیر این دیار او را از راه جهل و غرور
قائم مقام ولد خاتون نرکس قرار داده اند مهملات او همپایه مزخرفات مسیلمه که بهتر از وحے آسمانی
است نزد رفضه خواهد بود و در همان مقام از کتب شیعه مثل حیات القلوب لفظ قلیل الکبر در مناقب
امام مقبول بین لسانی ایشان بمعنی عدیم الکبر آورده ام من شاء التفصیل فلیرجع الیه و این مدح
باضافت دیگران مثل حضرت ابی ذر رجحانے داشته باشد و لا ضیر فیه **قوله** باقی ماند

اقول سبحان الله فن مناظره بر جناب مجتهد الزمانی ختم شد شاید که بمعنی این عبارت هم پی نبرده‌اند که درین
هزاران مردم که غوغای عام بود و بسیارے از مخلوقات دعا برای متوکل می نمودند و مبالغه در ثنای
او میکردند کسے انهم گفت که متوکل در زنده کردن سنت خوب است لیکن جناب مجتهد درینجا هم
راه اجمال و اهمال سپردند و فرومایکے را الزام کردند و بیان نفرمودند که این شخص که ثنای او را بدرجهٔ
رسانید ثقه بود یا غیر ثقه و عادل بود یا فاسق و شاعر بود یا کاتب غرض که نزد اهل دانش و بینش
این سفاهت و خرافت را پایانے نیست که چون روایات شیخ صدوق رح و مانند او را از آن کتابها که
در اصول معتمده شیعه محسوب میگردانند از حضرات ائمه اهل بیت علیه السلام نقل میکنیم جناب مجتهد
چه حیلها که دران بر نمی انگیزد و چه پیچ و تابها نمی خورد و چه هفوات که درانجا خلاف مناظره نمی خاید
و درین مقام انهم بخیالش نمیگذرد که قائل که بود وقتیکه مناظرین از اهل سنت خواهند پرسید چه
جواب خواهد داد نعوذ بالله من السفاهة والبلاهة چه جای آنکه جناب مرتضوی رض را درباره صدیق رض
و فاروق علیه السلام بعنوانیکه دانستی و خود امام الرفضه در نهج البلاغت آورده و مجلسی روایتش را
متفق علیه فریقین اعتقاد کرده کما مر غیر مرة باین لفظ بی سر و دین در یک پله نمی نهد و داد ظلم و اعتساف
میدهد عامله الله تعالی بقهره و عدله و درینجا باید دانست که اگر درین عبارت چنین می بود حتی قالوا
مجتهد را می رسید که گوید که در هزاران کس البته ثقات هم خواهند بود و لله الحمد که حتی قال قایلهم باعتراف
و نقل مجتهد درین عبارت واقع است که بقول قائل ما پایان مبالغه مذکور است و دلالت ندارد مگر آنکه
کسے از اللسان مبالغه را از حد گذرانید و چنین گفت که والمتوکل فی احیاء السنة الخ شاید جناب مجتهد که
رئیس اهل خرافات اند چنین فهمیده باشند که هر یکی ازین جماعت کثیره جم غفیر چنین گفت پس چگونه
حجت نخواهد بود و هرگز نفهمیدند که مستدل را انتهاض دلیلے باید و مانع را احتمال کفایت مے نماید
قوله و عدم رضای آنحضرت الخ اقول جواب هر قول و هر روایت را انچنان بتفصیل
و بسط بعنایت ایزدی مرتب گردانیده ام که طبایع شیعه بعد طبع کتاب و شهرت آن بین الطلاب
خواهد دانست و حالا هم هر که این کتاب را از اهل استعداد دیده انقدر از دیدنش متاثر شده که اگر گویم
حقیت مذهب سنت بر او متیقن گشته براه غلط نرفته باشم و چون مباحث این کتاب را وقت مناظره
با فاضل معاصر صاحب منهج السداد و جناب میرزا فتح علی صاحب سلمه الله تعالی و اطال بقاءه پیش
کرده ام زنهار بر جوابش قدرتی نیافته اند قوله و خطبه شقشقیه الخ اقول چون بجای خود مقرر است
که خود کرده را درمانے نیست این چند حرف میگویم که از بحار الانوار فاضل مجلسی جابجا پیدا است
که رضی برادر مرتضی آن احادیث و کلمات مرتضوی را درین کتاب می آرد که اتفاق فریقین بر اعتبار
آن منعقد است لاجرم چنانچه اشاره کردم انقدر به ثبوت پیوست که رفضه برادر صاف عشره

که سخن دران میرود و اتفاق دارند و اعتقاد می کنند که صدور آن از جناب معصوم خلیفهٔ بلا فصل است
و اهل سنت از سابق و لاحق برین امور اجماع کرده اند باقی ماند آنکه خطبهٔ شقشقیه بر ما حجت باشد این احتمال
مهجور خواهد بود که داعی مکلف باز طایفه رفضه این خطبه را در کتاب خود روایت نماید و آن را بر
اهل سنت حجت شمارد و قد عرفت مرارا ان المجتهد صرح فی هذا الکتاب بان ادعاء العقلاء علی انفسهم
حجة دون الادعاء لانفسهم ارسے لغو میین مواد این خطبه را مطابق داب خود حل کرده اند و فی حدیث
علی گفته اند و بعضی چنین فرموده اند که ینسب الیه رضی الله عنه هذا الخطبه ازین مقدار الفاظ ثبوت
صحت این خطبه ممنوع است ایا احتمال ندارد که فی حدیث علی گفته اند باعتبار آنچه بر زبان شیعه
شب و روز جاری میشود مگر در کتاب مستطاب آسمانی نامه جاوید لفظ الیه برای بتان ندیده اند
که مفسرین در تحقیق آن همین میگویند که من گفتم مسلّمنا لکن احادیث را اقسام بسیار است
از ارسال و انقطاع و تعلیل و غرابت و شذوذ و امثال آن و صحت قسمی از انست و بارها گذشت
که وجود عام مستلزم خاص نیست فکیف که از لفظ نیست پی توان برد که دیگران این نسبت کرده اند
و شان حضرت مرتضوی ازان ارفع و دامن آنجناب ازین الواث اطهر است چه جای آنکه اجماع
علمای شیعی نقل کرده باشند که از جناب مرتضوی شکایت خلفا و ذمایم ایشان هرگز به ثبوت نرسیده
و رفضه هم در تراجم نهج البلاغه و غیر آن این امر را نقل کرده اند و درایت نیز مقتضی این امر است
زیرا که هر گاه از جناب مرتضوی نصوص خلافت و دعوت مردم بسوی امامت بظهور نرسد و مردم
باو نه بندد که در واقعه غدیر حضرت بشیر و نذیر مرا خلیفه کردند و شما بیعت نمودید و در حدیث منزلت
خلافت من قرار گرفت الی غیر ذلک من نصوص الایات والاحادیث و شیخ و صدوق +
درین امور ابواب و فصول در تصانیف خویش مثل علل منعقد کرده اند و علم الهدی از رفضه در تنزیه
صاف صاف گویند که زنهار سر مکنون و مذهب مرتضوی علیه السلام بر اصحاب انکار نشده و دایما مخفی
ماند و معدل جالسی امامیه یعنی شیخ مداتی در شرح نهج البلاغه صاف صاف گفته که شیعه میگویند
که جناب مرتضی رضی مذهب خود را از جهت خوف بر معاویه پوشید و از نصوص امامت خود تذکر
نفرموده چه گونه عقلا تجویز کنند که ذمایم و قبایح خلفای راشدین بر زبان مرتضوی رضی رود و معاذ الله
من ذلک مقتضای مصالح نزد شیخ المشایخ رفضه و دیگر ائمه عظام ایشان همین بود که نه دعوت
کنند بامامت خود و از مکنونات ضمیر مقدس خبر دهند نه از دار الخلافه خلفا تا بیست و پنج سال هجرت کنند
هر چند جناب اقدس ایزدی برای آنجناب و اولاد آن عالی قباب بنا بر روایت سعد بن عبد الله از حضرت
امام جعفر علیه السلام در عرصه ایجاد که اوسع از احاطه ادراک ذوی العقول است به بنای دو شهر یکی
بطرف مغرب و دیگری در جهت مشرق پرداخته باشد و هر یکی را بحصاری از آهن محصور و محاط

گردانیده باشد که به هفتاد هزار باب مبوب کرده و ساکنین این شهرها بهفتاد هزار لغات مختلفه متکلم بوند
چنانچه کتاب مناقب مرتضوی بر حقیقت آن شامل و رساله ده بیضا بر امثالش مجبول است لاحول
ولا قوة الا بالله **قوله** ودران کلام آه ۲ **اقول** بعد از انکه روایات امامیه را تفحص و اجبی نمودم
وکتب ایشان را غربال کردم چنان بظهور انجامید که راوی خطبه شقشقیه عبدالله بن عباس است و خود
نهج البلاغه دراین امر مخصوص دلیلیست منصوص و چون تسنن او از کتب فریقین پیدا است لاجرم اهل
بصیرت زنهار تجویز نتوانند کرد که جناب امیر که مجال بر ذکر نصوص هم میسر نساختند و دعوت مذهب
خود نکنند و تکذیب نات ضمیر مقدس را در جوابات معاویه بپوشانند چنانچه آنفا مدلل و مبرهن گشت چگونه
قدرت بران یابند که خلفا را روبروی مرید کامل بد گویند پس البته اتباع ابن سبا بنامش این تهمت
نهاده اند اما انچه مجتهد بخیال خود انیمعنی را منسخ فرمود که در شقشقیه احتمال تقیه راه نمی یابد پس غیر از جهل
مرکب یا انکه فریبی چیزی دیگر متصور نیست اما بیچاره شروح من لا یحضر بمطالعه مجتهد نرسیده تا
دریافت که ائمه از رفضه تقیه میکردند فکیف از ابن عباس اصل الاصول خلفای عباسیه که حضرت جبرئیل
علیه السلام مطابق احادیث بخاری روبروی بلباس و صورت خلفائی مذکور در آمدند و خنجر در کمر نهاده
ولیس الخبر کالمعاینه را بیاد رسول صلی الله علیه وسلم داده پس اگر از راه تقیه بر آمدا هند و خوشامد
ابن عباس خطبه شقشقیه ساخته باشند عجبی نخواهد بود فکیف که ابن عباس بار دو سه تمام کوشش بران
و دل بر زعامت خلفائی راشدین بند دو بر بنهم در خاتمه خطبه مذکور بنفس فرماید که گاهی انقدر تاسف
نخوردم انچه افسوس بر ینمعنی بردم که دفتر مثالب خلفا که حضرت مرتضی باز کرده بانجام نرسید و اگر
فی کلینی اعور را بهر دو چشم به بنید خواهند دانست که ائمه هدی بروایت زراره تقیه از ان مخافت آن
نموده اند که اگر ائمه اشارتی میکردند بدریای محیط غوطه می زدند و باتش نمرود داخل میگردیدند
چنانچه در بعضی از مقامات رساله قدیمیه در همین کتاب مجملا و مفصلا خواهی دید چه جای ابن عباس
که مال مسلمانان میغارید ند و در طایف اقامت کرده مال مذکور را شب و روز خوردند که تقیه
ازین مردم از واجبات بود کما لا یخفی علی من طالع ما حررته فی مجلد الاول **قوله** ومادرین مقام الخ
۲ **اقول** در جائیکه مخاطب مفصلا انیحدیث را در آخر کتاب تنبیه خواهد آورد تحقیق و تنقیح آن بجا
خواهیم آورد تا از ان منکشف خواهد شد که مقصود حضرت فاروق رض الزام حضرت عباس رض طرفداری حضرت
مرتضی بود و دفع تطرق بعضی از اوهام دران باب بود که حضرت عباس رض و جناب مرتضی مخاصمت نمودند
پس چون وعده عنقریب بوقائع انجامد باید این آیت روبروی مجتهد الزمانی خواندن که الیس الصبح بقریب
ای ناظر کلام اقل الانام نباید ترا عجلت کردن و قریب این مجتهد که هر جا این چنین حرف
را بجهت جهل و یا تجاهل ذکر می نماید خوردن چه او تقلید ابوسفیان میکند وقتیکه در معرکه احد می گفت

افی القوم محمد افیکم ابن ابی قحافه افیکم ابن الخطاب و حضرت صلی الله علیه وسلم در آغاز میفرمود که
خاموش باشید و هیچ جواب ندهید تا بعد از یقین بحصول مراد خویش مایوس شود چون گفت ای یاران
کسی از ایشان باقی نماند آنگاه فاروق رضی الله عنه مضطرب شد و بیقرار گردید و گفت ای دشمن خدا همراه خود
بر سیدی که همه ایشان موجود اند که نام بروی بس تو هم درین معرکه باید که خاموش باشی و عجلت نکنی چون
مجتهد مقلد ابو سفیان و مرید یزید و مدعی مذهب و کلیته بحصول مراد خویش یعنی عجز علمای اهلسنت یقین کنند و
باطمینان قرار سد که کسی در میدان نمانده که اراده مصارعت نماید و نعره هل من مبارز بر زبان ارد و دیگر از کالی
یانی شجاعت درین معارک فشار و قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ
وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ . چون تحقیق و تنقیح
این روایت موقوف است بر مقام مذکور درینجا گید و حرف بطور الزام و معارضه باید شنید که عجب
دارم از مجتهدین رفضه که قدمای ایشان برین لقب می نازیدند و خود مخاطب لا ثانی نائب صاحب
الزمانی هم اقرار بدان دارد چنانچه دیباچه ثمرة الخلافت دلالت بران میکند و قدرت جبار بهانی صد
الکتاب و پی بدان نمی برد که احادیث مذمت رفض و رفضه در کتب دینیه ایشان موجود و صاحب
مجمع البحرین هم بران شهادت میدهد و اخر در معنی و این محاوره چیزی معین نمیشود مگر آنکه رفض عبارت
است از بد گوئی اصحاب حضرت رسالت مآب صلی الله علیه وسلم که بمنزله فصل مقوم شیعیان ست
چون اینقدر دانستی حالیا میگویم و سوال مینمائم که نزد شما جناب سیده که بالیقین بعد حضرت سید مر
حضرت روح الامین صلی الله علیه وسلم مصحف مجید را آنقدر بر آنجناب نازل کرد که زنهار بر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیاورده بود مازینجاست که در اصول کلینی اینهمه امور موجود است و بشهادت
جناب مهبط جبرئیل علی ما فی حق الیقین و نهجة المباهج و غیرهما جناب امیر مانند جانبین و چنین بود
پس چگونه مدح ایشان دلیل حقیت خلافت خواهد بود و کسی که مثل جانبین بکریر و مانند چنین
باشد و واجبات شرعیه ازو متروک شود کما فصلناه سابقا او چگونه واجب المحبت تواند بود و چسان
مولای تمامی امت بمعنی معلوم تواند شد و چند صد آیت قرانی برای امامت او نازل خواهد گردید چنانچه
شیخ حلی صاحب امامیه در کتب کلامیه و دیگر حمقا و سفها مدعی ان گشته اند و زنهار گمان نباید برد
که هر دو تقریر مجتهد نحریر و این فقیر بعمل آورد از یک باب است و فرقی میانه این و آن نیست زیرا که
غایت امر یکه مجتهد از صحاح یا بتقلید جامعین بیا فهمی بی سواد برآورد این ست که فاروق رض برای الزام
حضرت عباس رض و طرفداری جناب مرتضوی که همدگر بر خائن داشتند و قدا ورده صاحب الاحتجاج الفضل
فرمود که بگر شما ابو بکر رض را و مرا چنین گمان کرده بودند پس اعتقاد و حزم جناب مرتضوی رض بعدزه و خیانت
و کذب این بزرگان کجا لازم آمد بخلاف شهادت جناب سیده درباره کلمات طیبات فاین

فان النجمین من الیقین کما تقرر فی القران المبین و نطقت به السنة الانبیاء والمرسلین آمدم بر بیان
عجوبه روزگار واضح که هر شهر و دیار که تا من عبارت حق الیقین را که بسیاری از علمای امامیه از
در کتب خود مثل بهجة المباهی وغیره بهمین الفاظ ذکر کرده اند برای الزام رفضه براور دم ورو بروی
صغیر و کبیر البنان در بلده فیض آباد و لکهنو و همچنین در بلاد نزدیک و دور نهادم زنهار کسی سر خود را
برنداشت و هیچ تاویلی را در نمعر که سپر خود نساخت لیکن جر فشار حاملین اسفار خصوصا مجتهد بار تراز
باید دید که در جواب مکتوب اخیر که در دیباچه این کتاب ذکر همه اش مجملا و مفصلا نوشته ام چنانکه دانی
هوس خام را بخته و بعد از نا امید بها چنین گفته که تلامذه مجلسی در وقت تصنیف حق الیقین بیش
یا خورند حبیات عظیم کردند و هذا کلامه زاد الله خزیه و ملامه زیرا که هرگاه در اصل روایت ذکر قرار منقول
نشده باشد بلکه حکیم الهی بخش صاحب که حال شان در اغاز جلد اول دانستی تبرا نمودند از کسیکه حق
حق الیقین تصنیف کرده یکی از اقربای شان گفت که با وجود تشیع از ملا باقر مجلسی که مقنن مذهب امامیست
تبرا میکنی فرمودند او باشد یا پدر او هر دو نزد من ملعون اند که برای بدشگونی دیگران عینی خویش
بریده اند بر مجرد مسامحه قلم مترجم بنای طعن و تشنیع نهادن از عقل و دیانت بمراحل بعید است خصوصا
هرگاه ثابت نباشد که ترجمه از مصنف کتابست یا از غیر او چه بسیاست که علمای اعلام تقلیلا للمؤنة
ترجمه عبارات را در وقت تصنیف کتاب حواله بر تلامذه و مستفیدین مجلس گرامی میفرمایند سیما
وقتیکه قرینه عبارت کتاب بحار موکد این احتمال باشد پس چه بی دینی و بی دیانتی است که بمجرد
ملاحظه چنین عبارت که اصل استناد آن بعالمی از علمای موثوقین غیر ثابت در صدد الزام بر آمد و
الی اخر ما تفوه به وانیکه شنیدی خاصة در لفظ گریخته بود که بنیاد الزام بران درینمقام خاص نهاده ام
بلکه سوء اعتقاد جناب زهرا رضی الله عنها درباره حضرت مرتضی رض ازین کلمات طیبات باثبات میرسد
کما عرفت انفا اما در لفظ خائنان پس مزید حرافتش اینست که در عبارت حق الیقین لفظ خائفان
از خوف بود بجای آن لفظ خائنان از خیانت نهاده اند انتهی محصل هذیانه جعل الله سرابیل
من قطران **اقول** اهل بحث و نظر را شرم می آید بر داین مهملات برداختن مگر چون عوام سکوت
را بر عجز حمل میکنند لاجرم حرفی چند بزبان قلم می رود و ایقاظا نائمین و تنبیه غافلین نموده میشود
تا کسی بعد ازین هم منکر حق الیقین نشود پس باید دانست که ملا حیدر علی بن ملا عزیز الله بن علامه
محمد تقی بن فاضل محمد کاظم که در دودمان ملا مجلسی است و کتابی در اجازه مشایخ و اساتذه نوشته
نام آن کتاب حق الیقین و هم تذکرة الائمه را در مصنفات او یاد نموده و مجتهد با انهمه ادعای تکلم و اجتهاد و مگر
انهم یادندارد یا بدیدنش همت نمی گمارد که خود مجلسی انچه نوشته و در فهرست و مانند آن گفته دلالت بران میکند
که کتاب حق الیقین خاص از تحریر اوست و کسی در ان شریک نبود و این امر را عقل می پذیرد زیرا که کتاب مذکور کتابیست

است صغیره وقطره ایست از ابر مطیر نسبت به بحار که به بست و پنج جلد اختتام یافته پس شرکت حاشیه بوستان
بساط فیض مناط درین کتاب لایق تقبل نیست بلکه از ان جنس است که معاندین کفار معبودین خود را شریک بار
میگردانند بلمما لیکن چگونه عقل تجویز کند که ان مترجمین تحریر خود مجلسی در هیچ مجلسی نه نمودند و
ما دام الحیات باین مغالطه نرسید که لفظ گر بخته مطابق اصل حدیث نیست و دیگرے راهم توفیق
نشد که بتدارک ما فات پردازد و طوق لعنت را از گردن شیعه جدا سازد چه جای انکه اگر مجلد متین را از
بحار که محل این اسرار و مایه فخار اشرار است به بینی مانند بدیهی اولی خواهی یافت که حل لغات
خطبه منسوبه بجناب سیده و شکایت فاطمی از خلیفه بلا فصل شیعه که خود شریف مرتضی از جهت
نصب باطنی دل بران بسته و در کتابتش از دست خود قلوب اهل حق را شکسته چنانچه عنقریب می آید
ان شاء الله تعالی بر مجلسی خیلی مشکل گشته و در بیان معانی ان پیچ و تابها خورده و بعد از مشقت بسیار
ساه بجای سره بلکه اگر تتبع کنی در بعضی از مقامات خواهی دید که سپر انداخته و رساله در چند جزو کلان
پرداخته بعد از انکه نقارها نواخته و مرسوم و معمول اینست که علماء کار سهل را بر شاگردان حواله
می نمایند نه انچه مشکل ترین مشکلها بود چنانچه از اغازش خواهی دانست ان شاء الله تعالی و این خطبه جنابست
که اهل وفاق بدیدنش می نالند و اهل نفاق بشنیدنش بر خود می بالند زیرا که ازین خطبه هویدا است که بنی
هاشم بلکه اعدای امام الائمه لباس زنان پوشیدند و در خانهای خود خزیدند و افواج ازواج مقدسه
خود را که مقدمة الجیش جناب سیده بودند بمقابله مهاجرین و انصار و متغلبین روزگار فرستادند و امام اهلبیت
طاهرین محبت انتظار در قدوم حضرت بتول میکشید چون بی نیل مدعا از مجالس اصحاب برخاستند و راه
دار الخلافت و بیت اطهر را طی ساختند جناب امیر باستقبال پرداختند اینست حرفی از اغاز و انجام آن
نیازم بر حفظ و ایقان که رواة امامیه چه خرده ریزیها بعمل نیاوردند و چه تصویرات که به تزویرات نکشیدند
حتی که لباس جناب سیده را که درین وقت جهاد در بر کردند برای تصدیق خویش نزد حمقا نیز یکان یکان
بر شمردند و ده رفتار شریف نیز داد تشبیهات دادند چنانچه جامعان قصه حضرت حمزه عم سید ابرار
در او ایان حکایات عمرو عیار هر کرا در کلام فقیر تردد می رود به مجلد هشتم از بحار رجوع کند و بعد از دیدن
یک دو جزو که خطبه فاطمی در انست خواهد یافت که مجلسی بجد و جهد تمام بعد از جمع کتب لغت بحل غرائب
آن مشغول گشته و بمحنت تمام بزعم خود ازین مهم فارغ شده بنده را بهزار جستجو باز این مجلد عاریة بهم رسید
لاجرم از آغازش نشان میدهم تا نگوئی که کلام فقیر از قبیل لاف و گزاف است و در نمودنش عاجز

شوم الغرض مجلسی میگوید و لتوضیح تلک الخطبة الغرا الساطعة عن سیدة النسا صلی الله علیها التی یتحیر من العجب

منها اولا الاعجاب بها اصلام الفصحاء والبلغاء و بنی الشرح علی روایة الاحتجاج و نشیر احیانا الی روایات اخر

قوله اجمع ابوبکر ای احکم النیة والعزیمة علیه لاثت خمارها علی راسها عصبه و جمعته یقال لاث العمامة علی راسه

یلوتهالوتا اے شدها وربطها اقبلت فی لمته عن حقدها اللمة بضم اللام وتخفیف المیم الجماعة قبل هی مابین

الثلثة الی العشرة وقیل اللمة المثل فی اللبس والتراب وقال الجوهری الهاء عوض من الهمزة الذاهبة

من وسطه ویحتمل ان یکون بتشدید المیم قال الفیروزآبادی واللمة بالضم الصاحب والاصحاب

فی السفر والمونس الواحد والحفده بالتحریک الاعوان والخدم بطاویولها ای کانت اثوابها طویلة لستر

قدمیها فتضع علیها قدمها عند المشی بالحرم مشبهاشبه رسول الله صلی الله علیه وسلم والحرم الترک والنقص

والعدول والمشیه بالکسر الاسم من مشی یمشی مشیا ای لم تنقص مشیها من مشیه صلی الله علیه وسلم

شیاکانه هو الخذ بالفتح و قد یحرک الجماعة انیکه بحذف و اختصار شنیدی فاتحه خطبه است که تصویر

لباس و رفتار باشد و هرگاه تفصیل گفتار را بعد ازانکه جناب بتول در مجالس اصحاب رسول مقبول

تشریف دادند و درین جهاد سیف زبان برکشادند بشنوی خدا شاهد حال است که خواهی گفت

که هرچند غم وفات خواجه کائنات هوش و حواس را یکسر ربود لیکن دعوی فدک طلاقت لسانی

بضعه رسول ربانی را اصول تعیین خطوات شیطانی چندان افزود که بلاغت سحبانی و

فصاحت عدنانی را مقداری نگذاشت که ذره را بصحرا و قطره را بدریا باشد پس آوازبلند

که خلفه گوش ملا اعلی کرد دید آن خطبه را باین طوالت و وقوع توقف بعد از هر فقره مقفی و هر

جمله مسجعی بسبب مزید بکاء حاضرین ادا کردند اگر در تمام روزے انرا فارغ شده باشند البته از عمده معجزات

حضرت زهرا رضی اضبط مصحف اعظم آسمانی خواهد بود یعنی کارکنان قضا و قدر را از روز قیامت ساعتی

کم کردند و باین روز اضافه فرمودند تا همه خطبه را بطور معلوم که کر بانهای سامعین بر هر فقره از

شق شیدو آه و ناله مهاجرین و انصار باعث سکوت خطیب بر بار می گشت تمام فرمودند و من

نحوخیرهم که چون این حرکت قسری بالطبیعی وارادے در اغاز خلافت صدیقی بود مشق

و ممارست مناظره و تبحر در جدل و الزام چگونه حاصل شد خود در روایت کتاب اختصاص که افاده

آن از اجله دودمان اصطفا یعنی حضرت ابو عبدالله است برابر هزار دلیل است بر آنکه حضرت

زهرا رضی ازین فنون حرفی نمیدانستند یعنی بمجرد شنیدن حدیث لا یورث هیچ جوابی ندادند

و مهر خموشی برلب زدند و مشکل را پیش مشکل کش بردند لاجرم دو آیت قرآنی اموختند و باز

برای مناظره فرستادند چنانچه الفاظ این روایت را در دیباجه کتاب دانستی و از خصایص روایت

اختصاص حرفی دیگر بشنو که اگر حدیث لا یورث صحیح نمی بود چرا حضرت زهرا رضی انفر مود که ساخته

و پرداخته شماست پس صحت حدیث بر اصول رفضه عیان است و حاجت بایراد حدیث کلینی اعور نیست

لیکن اگر اهل سنت میگویند که صدیق مسئله را درست گفت و حدیث صحیح بر زبان آورد غولان بیابانی

انیاب اغوال برمی آرند و رگهای گردن قوی میگردانند بالجمله سادگی ذهن حضرت زهرا رضی از کتاب اختصاص

هویدا است بار خدایا چنانچه تعلیم بابی موجب فتح هزار باب و انتفاخ شکم مبارک مرتضوی شد کما هی مبنی
علی اصول الامامة العدیه الجدیه بجای مرتضوی دو ایت قرانی هر چهارده طبق را نورانی گردانید تا داد مناظره
و مباحثه دادند و مهاجرین و انصار را همقرین زبونی گردانیدند و لیکن بعنوانیکه بعد از دیدنش بی اختیار
خواهی گفت که در ربطش مثل افادات ائمه و روایات زراره و هشام این مضبوط و در متانت مانند بنیان مذهب
این سیام مرصوص و لغات غریبه و اقسام مجاز و استعارات و کنایات بحدی در ان راه یافته که در هر صفحه
بلکه هر سطر و هر حاشیه مجلسی مذکور تضمین و تردید و اختلاف نزاره و تصحیف الفاظ و توجیهات را در ان دخل
رسید هر چرخ و بازی بلکه سینه زوری و نگا و تازی بعمل می آرد و لفظ امکان و لیت و لعل و الیصال و حذف
و تاویل و احتمال را در زبان دارد غرضیکه بدین رساله مذکور در مجلد فتن حکایت ظرفا بیاد می آید
که چون با قراول یعنی داماد شیعه را نجاک سپردند در جواب منکر و نکیرین لغات عویص بر زبان آورده
که این بیچارگان بیحواس شدند و گریختند و از صورت واقعه خبر دادند که خدایا فلانی مرد و این عبارت در جواب
گفت که زنهار حرفی از آن نفهمیدیم و برای حل این مشکل بر کردیم جواب آمد که حق بجانب شماست من خود
در فهم ان حیرانم مصلحت همین است که او را بحالش بگذارند و بار دیگرش زحمت سوال ندهند راقم
الحروف میگوید که امروز که الفاظ آن خطبه معین و معانی ان در کتب خصوصاً بحار بدون شد خطبه ابتنی
مجتهدی نهم مجال ندارند که بدون غور و فکر مطمئن شوند و مخاطبین را تسلی بخشند و ترجمه ان بسلاست
نکنند انهم بتکلف اگر عبارات این خطبه را با عراب صحیح مثل دیگر کلمات بلا تامل بخوانند و بدون فلتت
لسانی و لغزش زبانی تلاوت کنند طوق اعتقاد ادیب بونیش بگردن می اندازم القصه چگونه عقلا
تجویز نمایند که ترجمه این خطبه املای مجلسی مستفیدین خویش سپارد و خود را از ان لقلیلا للمؤنة معذور
دارد و بفرض محال باز بدیدنش سر دارد و انگاه در مدت عمر خویش گاهی تدرک آن نسازد و دیگر علمای
این کتب را تتبع نمایند و همان ترانه را مانند چنین رحم الخ سرانید نعوذ بالله من هفوات الجاهلین و خرافات
المجانین و سفاهة الغابرین و بلاهة القاصرین پس بنسبت بیدینی و بی دیانتی که مجتهدین و مقلدین
اخوان الشیاطین بعلمای اهل سنت نمودند بعلمای رفضه اکمل شد و مدعای فرقه حقه حاصل گشت
والحمد لله من حفر بئر الخصمه فقد وقع فیه بحمه من بعد عقلا متحیر اند که بعد ترتیب این خرافات
و تاسیس این مضحکات که هزال کاسه لیس کشمیری نقال مرتب گردانید که ترجمه از مجلسی نیست
اکنون اگر علمای اهل سنت بگویند که فلان عبارت را که شیعه از احیای غزالی حجة الاسلام و المسلمین
و امام رازی فخر المتکلمین و ابو الفضل شیخ شهاب الدین و شیخ جلال الدین برای الزام آورند
احتمال دارد که از مستفیدین این بزرگان باشد چه جواب خواهد بود حالانکه رفضه در لباس تقیه
مدارس در باطلات کاسه این بزرگواران می لیسیدند و حاشیه بساط این نامداران می بوسیدند

ودکین می بودند وشرکت با در تالیف از خدای عزوجل استدعا می نمودند و مردم را بدام ودانه میگرفتند و روباه پرفن وگرگ کهن را شرمنده میساختند و مادام الحیات نام تشیع بر زبان نمی آوردند و مدت العمر بهمین لباس میگذرانیدند چنانچه در کتب کلامیه ایشان خصوصا تصانیف متاخرین مثل بوارق نقی مجلسی و مجالس المومنین شوشتری مذکور است و هنوز درین شهر با وجود ظهور بدعت رفض وانشکار شدن محدثات این مذهب بسیاری از علمای رفضه وطلبه ایشان درلباس تقیه پیش اغنیای اهل سنت می باشند و در بعضی از مدرسه ها می مانند و دلدارید میروت نامی درسند دلیه بلباس متبعین عدیله ماند یعنی کتابها بتقیه در انجا خواند و قبیل این زمان بزرگی بود حاجی محمد علی فیض آبادی که بار بار بحرمین شریفین رفتی و از جانب امرای لکهنو حج وعمره بتوسط مجتهد مذکور بعد از اخذ وجر کردی حج اولش همراه والی رامپور نواب غلام محمد خان انار الله برهانه بود بعد از شکست بسفر حج رفت این محمد علی با من تعارفی داشت اگر تمام عمر خود بصحبت او بسر میکردی کاهی نام مبارک مرتضوی رض بر زبانش بسهو هم نمیرفت چنان بلکه نفاق او را حاصل بود و خود افتخار او بمباهات بیان می نمود که همراه رئیس افاغنه درکشتی نشستم و چندان اعتبار پیدا کردم و مشار الیه گشتم که امامت نماز با من تعلق گرفت و انواع اطعمه لذیذه درین سفر از جهت تقیه می خوردم و امام جماعت ایشان من بودم و چون رئیس دانسته بود که مرا الحلوا رغبت بسیار است هر روز حلوای لذیذ بهم میرسید پس احتمال قوی است که اکابر اهل سنت وقت تالیف بر معتقدین خود اعتماد نمودند و این نکته را مان که قابوسی وقت میجستند خود را در وقت شرکت معذور نداشتند و نزد هر کس عیانست که سنیان عادت تقیه ندارند پس فرق واضح شد بالجمله عبارت تکیه آوردم اغار قصه مطالبه فدک بود از خطبه مذکور که منافقان استهزاء بر قبیله بنی هاشم خصوص مقتدای شیر مردان و ازواج مقدسه ایشان با فتند ولیکن چون سلف شان ما نفس رسول و زوج بتول استهزا کنند و گویند امروز راس و رئیس ما اضلع بود و مضحکه بران نمایند کما فی مجمع البیان وغیره من تفاسیرهم و تفاسیرنا اگر خلف هم بر جاده شان روند عجب نباشد قال الله تعالی إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ اکنون حال خاتمه مفتریات شیعه شیعه که غایت افتخار شان تواند بود و حقیقة سخن در انست بشنو که مجلسی در مجلد ثامن از بحار میگوید که وجدت نسخة قدیمة لکشف الغمة منقولة عن خط المصنف مکتوبا علی حاشیتها بعد ایراد خطبتها صلوات الله علیها ما هذا لفظه وجد بخط السید المرتضی علم الهدی الموسوی انه لما خرجت من عند ابی بکر رض حین ردها عن فدک استقبلها امیر المومنین فجعلت تعنفه ثم قالت اشتملت الی آخره یعنی بر حاشیه

کشف الغمه که صحیح و منقول از خط مصنف بود بعد ایراد خطبه فاطمی علیها السلام این عبارت یافتم بخط سید مرتضی رض علم الهدی که چون جناب زهرا رض از تزد ابوبکر رض بی نیل مطلب برخاست حضرت امیر المومنین باستقبال پرداخت پس شروع نمود حضرت زهرا رض در شتی و غیظ و غضب باز بعد از مهلتی چنین فرمود که مانند رحم الخ و ازین کلام هویدا شد که امام الائمه رفضه یعنی ثمانینی معتقد این کلمات طیبات است و بکمال چنین اهتمام در ضبط آن نموده و بدست خود آن را نوشته و در زمانه یادگار خود گذاشته و لیکن ازین ترکیب و ایراد لفظ ثم پیداست که جناب سیده وقت لحوق غیظ و غضب انچه از درشتی ها بعمل آوردند و عنفت و خشونت کردند از اثنای عبارت ساقط است و ناگفته به است و انهمه در کوچه و بازار اتفاق افتاد چنانچه از سیاق عبارتش یعنی لفظ استقبال الضمیمه لما خرجت من عند ابی بکر رض ظاهر است و این دشنامها یعنی تشبیه با جنین و خائنین قطره از عمان و برگی از درختان است چه لفظ ثم دلالت بر تراخی وارد و این نفوس قدسیه را بعد از توران حقانی و جوش و خروش جنانی آن قدر غیظ و غضب کجا باقی می ماند و از عبارت مجلسی هم در حق الیقین پیداست که انچه را املای مجلسی بر زبان آورده بعد از انست که جناب سیده در خانه قرار گرفتند و از ان جوش و خروش باز ماندند اکنون معنی عبارت بسته حق الیقین بعد زمانه دراز حل شد و ان عبارت این است پس حضرت فاطمه رض بجانب خانه برگردید و حضرت امیر المومنین انتظار معاودت او میکشید چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی مصلحت خطابهای درشت الخ و از عبارت سید مرتضی رض و روایتش در باره استقبال شیر خدا چنان بثبوت میرسد بلکه مانند آفتاب عیان میگردد که استقبال شریف مرتضوی حقیقة بخطبه فاطمه زهرا رض بود و موید انست انچه مجلسی در حق الیقین از امیر المومنین در خطاب سیده نساء عالمین آورده و محصلش این است که زهد و توکل اختیار کن و دست از انهماک در طلب فدک بر دار مدعای جناب امیر انست که هر چند تدابیر کردی و کوششها را با قصای غایات رسانیدی جز دوحی و نقض عهود و شکستن مواثیق چه حاصل شد بعد از انکه بر کتاب الوصیت مهر نمودی و ملائکه مقربین و حضرت سید المرسلین بلکه رب العالمین را گواه گرفتی که صبر خواهم کرد و سکوت خواهم نمود و هر چند خلفا حقوق را پایمال نمایند و هتک حرمت کنند و کعبه انهدم گردانند الی غیر ذلک و حال کتاب الوصیه و عهود و مواثیق بر اصول کلینی و غیره بارها دانستی و انچه از جناب امیر در حق الیقین بجواب درشتهای جناب سیده شنیدی انهم دلالت بر ان دارد که انهمه حرکات خلاف زهد و توکل و قناعت بود و هم خلاف رای جهان آرای حضرت امیر و از ینجا انهم معلوم گردید که چنانچه حضرت فاطمه زهرا دست از عهود و مواثیق بعد تاکیدها بر داشتند بعد حضرت ولایت پناهی هم پرداختند و از حدیث کتاب اختصاص قبل ازین دانسته باشی که خود جناب مرتضی کرم الله وجهه حضرت فاطمی را طریق مناظره با خلفا از آیات قرآنی می آموختند و بارها بمجالس اصحاب رای می

سیفر ستادند عمر ضعیفه دادا این کورنگی و شیطنت پیشوایان رفضه که در لباس دعوی مزید ولا کار
بردند غیر از احکم الحاکمین از که توان خواست کاش رفضه بر ہمیقدار قناعت میکردند و بر فتراک یا کلان
می بستند که من بعد حضرت بتول بیت الحزنی قرار داوند و مدت العمر دران میگریستند و بمحاصل فدک سے
نگریستند که حدود ان بر نصوص کاظمیه کمانی البحار تا سمرقند و بخارا میر سید و اویلا العبد از انکه علمای رفضه
بابر دریدی و بیحیائی دشمنان اہل بیت و دعوی صدور نکث عهود و نقض مواثیق الی غیر ذلک من
الکبائر العظیمه از ایشان کما عرفت انقاد عی ہمیں شده اند که گریستن در بیت الحزن برای مفارقت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ وَقُولُوا إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ و ازینجاست
که فاضل متبحر یعنی بحرانی در شرح نہج البلاغه چنانکه دانی واز مجلد اول می خوانی بخط علمای خویش در
بحث فدک قائل گشته فروا من المطر و قفوا تحت المیزاب چه بر اصول رفضه نه از علم فاطمی نامی نه از زہد و
صبر بعد از مهر نشانی نه از حیا و مروت اثری نه از ادای واجبات بر کی و ثمری خصوصا چون حدیث قاصر النظر
کلینی اعور و مقالات کاسه لیس او یعنی مجلسی بدگهر در مصارعت و کشاکشی حضرت زہرا با فاروق و روایا
اعمی و احول بغضب العین و اری کا مرپس چرا علمای رفضه در اعظم مطاعن اولین خلفا مصداق خبط
ناقه عشوا نشوند والحمد لله علی هذا انہمه قہر الہی است که از ہر طرف آتشی می افروزد که خشک و تر رفضه را
از ہر جانب میسوزد اما انچه جناب سیده برای جناب امیر الفاظ معلوم مرتب کردند و نص قطعی وارد
فرمودند پس عین مقتضای اصول موضوعه رافضیانست غلط گفتم مقتضای ان را ہر چند درین کتاب
بارہا بیان کرده لیکن ادب از شرح و بسط ان باز میدارد اما ممکن که ہیچ فردی از اہل اسلام سکوت گزیند
چون بزوجه عفیفه او را تہمت زنا کنند و خاموش نشیند چون داد ضرب و شلاق دہند و برای اہل نفاق
کرہمت چست بندد و رتق و فتق ارض و سموات او را بحصول پیوندد و غیرت و حیای او مقتضی آن
باشد که زوجه خود را بمقابله ظالمین فرستد و خود جامه زنان پوشد و بہیچ وجہی از وجوه برای او نکوشد وانہمه
بعد از ان صدور یافت که حضرت صلی الله علیه وسلم وقت وفات خود بعد از بیان مناقب جناب فاطمه
فرموده ای علی ازرده میکنند مرا انچه آزارده هد او را و اول او بمن ملحق خواهد شد پس بعد از من با او نیکو سلوک
کن چنانچه از بحار و جلاء العیون متموج و اشکار است حقیقت این است که انہمه حوصله جناب سیده
بود که برین چند لفظ یعنی مانند جنین اه اکتفا کردند چون از توران حقانی قرار گرفتند و غالبا که تقیه
نمودند و عاقبت اندیشی را کار فرمودند یعنی بر اصول رفضه انہمه زاز نالیها در بیت الحزن بقیه
عمر شریف معاذ الله تظلم از دست مرتضوی بود اما تہمت زنا بر اصول و اصحاب رفضه پس عنقریب
می اید انہما که شنیدی تعلق داشت بلفظ کرونیه و غیره اما انچه پیر خرف در باره این
تحریف زاده عی شد که در اصل عبارت رساله مذکور را آوردم و بجای خالفان خانیان نهادم

پس تحریف بزرگان خود که واقعه چه بیا شد وچه روایت میکنند وآخر لعنت حضرات ایمه دامحار
میشوند یاد و ہانید تا امروز ہیچ نسخه از نظرم نگذشت که لفظ خایفان دران باشد وخدا گواه است
که دم تحریر این اوراق باز نسخ این کتاب را جمع کردم وغیر از لفظ خاینان چیزے دیگر نیافتم ودر کتب
دیگر که کلمات طیبات حضرت فاطمی منقول است درانجا نیز ہمین لفظ است نه خائفان کما اشرت
الیه فی صدر البحث ومن حیرانم که ہرگاه جناب مرتضوی بر سر منبر مطابق علل الشرائع قرا خود با
مدلل فرمایند حضرت سیده مصداق اوری چگونه دریغ نمایند ومجتہدین قوم چرا از شنیدنش مے
گریزند واین بحث در کاشف اللثام عن تلمیع المجتہد القمقام مفصل نوشته ام من شاء الاطلاع
علیه فلیرجع الیه علاوه درینجا بحث لفظی نیست اگر بالفرض محال خائفین بودی باز ہم این ملامت
وتوبیخ وتذلیل اصول دین وتحلت رفضه را بر کندی ودر به بسیارے از مطاعن خلفا که اہل رفض
می آرند ہمین دو حرف کفایت کردی واین تقریرات بعنایت ایزدی فواید بسیار توانی یافت
خصوصاً مردود شدن خرافات جمعی از اہل زید بود که بار بار چنین تقریرات میکردند که این کلمات
طیبات فاطمی از روایات سنیان است وکسی از طلبه باور تواند کرد که مجلسی درجوابش نفسها سوزد
وزمین واسمان را بہم دوزد کما لا یخفی علی من نظر الی حق الیقین واین ہیچ دو حرف نگوید که فقط براے
الزام سنیان این خطبه را از کتب شان آورده بودم حاجت بجواب ندارم پس بعد الحمد که پیر خرابات
این حدیث را بدستخط خود باہتمام تمام نوشت وتوقیع او را ایمه عظام رفضه بچشم خویش دیدند
وگواہی بران دادند پس کلام موید مجوسیان بی دین یعنے اظہار تمانینی میدان این احتمالات را
بروفت وہمه خشک وتر نا پاکان را پاک بسوخت ومخفے نماند که مجلسی شقی بعد ازین بیان که
برحاشیه کشف الغمه چنین یافتم در حل لغات کلمات طیبات متوجه گشته واز بیانش پیداست
که شیمه چنین بر دایت شریف بیدین است که خود را فرع این شجره وثمره این دوحه قرار
میدهد پس نص حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه وعن ابایه اجمعین چنانچه از مجمع البیان
وخلاصة المنهج بالادستے تضعیف عذاب وخلود عقاب را مصداق میگردد قال الله تعالے
يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا واز انعامات یزدانے وتائیدات ارواح
مقدسه اہل بیت رسول ربانی انیست که چون من بعد از نصف شب بسر از تکیه گذاشتم واز نعیم
انیقام فراغ یافتم وقدری از شب باقی بود که باز سر بر تکیه گذاشتم بزیارت حضرت امام
المشارق والمغارب مظہر العجائب والغرائب جناب علی مرتضوی رضی الله عنها خاتم الخلفا
مشرف گشتم ودیدم که در مکانی اراسته بر فرش مکلف نشسته اند وجماعتی از صلحا وعلما
گرد آنجناب حلقه زده اندکمترین انام ہم درین زمره تبفاخر تمام در آمدم وبجو بترین وجوه

باطمینان بالا کلام نظر کردم که علامه دهلوی قدس سره العزیز در لباس فاخر روبروی جناب
مرتضوی کرم الله وجهه دست ادب برلبته و بکلامی مشغول گشته و سخن مقدس در اختلاف رفضه
و معائب مذهب شان میرود و چنان متقین مے نماید که انجناب بر تخلت الیشان استحقاراً اضحک
میفرمایند و الحمد لله علی ذلک حمداً کثیراً ۲ **قوله** علاوه برین میگوییم الخ ۲ **قول** بر
همگنان ظاهر است که مقصود من از اشاره کردن بحدیث مرتضوی که در نهج البلاغت است
و نوشتن این عبارت که ظاهر انحدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است آه چنانچه در آغاز
این مقاله دانسته الزام است تا شیعه سر نتابند و راه فرار را برخویشتن مفتوح نیابند و از انجا
که در تعیین مصداق هر دو حدیث یعنی لله بلاد و حدیث دوازده خلیفه اختلاف است مغ
شیعه که از لفظ رنگ پدید آمست بحصول انجامید و لفظ لیکن که در عبارت بعبارت العین آمد
برای دفع توهم است که شاید فرقی میانه هر دو حدیث بین الشیعه دانستی نباشد پس بلفظ
لکن چنانکه دانسته تدرک ان موهوم تا بدانی که شیعه در تعیین مصداق حدیث مرتضوی
ره بجای نبردند و نقد جان در کف تسلیم سپردند جائیکه گفتند که شخصی از اصحاب رسول
مورد این اوصاف بود از جمله انصار چنانچه قطب الاقطاب علمای ذوی الاذناب دل بر دامن
بسته و پای ارادت شکسته و چون این امر باطل است معین شد احد الشیخین بلکه صدیق اکبر یار
غار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هو المطلوب و اگر فاروق را معین کنند چون خلافت
از فرع خلافت صدیقی است مستلزم مدعاست بلکه بر روایت مخالف بطریق اولی
چه هرگاه خلیفه ثلثه بانی مبانی غصب مورد این مدایح جزیله و محامد جمیله باشد ابوبکر بطور
اولویت مورد آن خواهد بود و این بحث بعنوانیکه اول دلیل بر عجز و زبونی علمای شیعه باشد
و باعث استلزام مدعا گردد در مجلد اول بما لا مزید علیه گذشته باقیماند آنکه اهل حق در جواب این
اشکال که رفضه بملاحظه حدیث اثنا عشر خلیفه بر ایشان وارد میکنند بالزام خوردن و سکوت کردن
مقر نمی شوند چنانچه مقتضای لفظ پس عنقریب استدراک است درین مقاله مفصل مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی و شمل بدیهی اولی بر تو حالی خواهد گردید که زنهار ازین حدیث حقیقت خلافت
یزید پلید لازم نمی آید و از معانی انحدیث که محدثین اهل سنت بیان کرده اند حقیقت یزید تمهیدن مغلطه
نیست که تهذیب خوانان می خندند بعد از ادراک این معنی که ترتیب اجناس متصاعد است بسوی عالی
و ترتیب انواع متنازل است بسافل و بسا انواع است که زیر جنسی از اجناس مندرج میباشد و افراد
همه وجوه همه کر برابر نمیباشند الغرض بعد از ذکر لله بلاد که در نهج البلاغت است دانا اکثر علمای
شیعه بر سر و چشم میگذارند بلکه باظهار مجلسی متفق علیه می پندارند چنین گفتن که حضرت پیغمبر صلی الله

علیه وسلم مدح بتان کرده اند و در حقیقت الفاظ تلک الغرانیق سفید مدح بتان نشده و العیاذ بالله چگونه باعث
مدح خواهد بود سراسر شرار جاهی و بندیان سرای است زیرا که باتفاق شیعه و سنی کسے از اهل هر دو مذهب
احادیث مرتضوی را از قبیل تلک الغرانیق نمیدانند و از باب القای شیطانی نمی خوانند لاجرم این قیاس از دستیاری
اهل من قاس در گذشته بلی اگر رفضه قائل بشند نه که شیطان در وقتی از اوقات این کلمات را القا نموده
امیر سید کرا این قیاس مرتب میکردند و اولیس فالیس فکیف که قصه تلک الغرانیق نزد محققین
فریقین باعتراف فاضل جالپتی در صوارم قابل استناد نباشد پس مجتهد الزمانی را برین حکایت
تشبث کردن و بدلیل این واقعه خود را استوار گردانیدن چسان درست بود سعادتمند
فرزند نیست که رضاجوی پدر روحه همت علیای او باشد اکنون عبارت صوارم باید شنید که گو
مذهبی خواهد بود که بعضی از روایات بی اصل با با ولی هران مذهب نباشد مثلا روایات عدیده از
طریق عامه مرویست که جناب سید المرسلین سوره والنجم را تلاوت می نمود چون بدینجا رسید که افر
اللات والعزی ومنات الثالثة الاخری شیطان بر زبان وی انداخت که تلک الغرانیق العلی فان
شفاعتهن لترتجی پس می باید که مشرکین بمجرد این روایت بر اهل اسلام احتجاج نمایند الی **قول**
پس عقلای دیندار باید که درین باب قاعده و ضابطه درست داشته باشند تا از مقتضای آن
انتهای جدال و مخاصمه پا بیرون نگذارند و آن اینست که احتجاج و الزام بر خصم با نچه خلاف مذهب
در کتب او مسطور باشند یا رد داده و علمای آن مذهب مذکور نموده باشند باید مسلم الثبوت طرفین باشد
یا آنکه بتواتر و شیاع رسیده باشد که باز اهل انصاف از احتمال کذب نمایند انتهی مختصرا ازین کلام
هویداست که القای مذکور نزد محققین مسلم الثبوت نیست و مخفی نماند که چون جالپتی در صوارم و غیره
جائیکه میانه کلام علامه دهلوی و کلام والد ماجدش مخالفت می پندارد تشنیع می کند بنده این
را اقتفاء لآثاره می بجاید فتذکر ولا تکن من المستعجلین دیگر آنکه علمای سنت آنچه در تزییف
این روایت و رواة گفته اند اگر کسے خیال استقصائش نماید و بجمع اقوال اهل تحقیق پردازد کتابی
بایدش پرداخت بنا بر آن بمقتضای خیر الکلام سطری چند از آن می نگارم که قسطلانی در مواهب
بعد از ذکر عبارتیکه مجتهد الزمانی در حاشیه منهیه آورده و عنقریب خواهی دانست میفرماید آنچه محصلش
که محال است که عمدا یا سهوا حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چیزی در قرآن مجید بیفزاید خصوصا
آنچه مغایر یگانگی حضرت احدیت باشد و آنکه بعضے گویند که جریان الفاظ مذکور بسبب مقدمه نوم بود قاضی
عیاض انکار کرده و گفته که زنهار درست نیست این تجویز تسلط شیطان در جواب و انهمه که از مواهب
باختصار تمام شنیدی بعد از آنست که از امام فخر الملة والدین رازی نقل فرموده که این قصه باطل
است و رواة مطعون اند و در بخاری با وجود کثرت طرق این قصه مسطور نیست و هر که تجویز کند بر پیغمبر

صلی الله علیه وسلم تعظیم اوثان البته کافر است پس اگر اعظم سعی پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بر باد میدهد و امان را
از شریعت محمدی مرتفع میکرداند ونیز قسطلانی در مقاصد دیگر از مواهب لدنیه انچه فرموده حاصلش بدان میرسد
که جمهور مفسرین بر آنند که مراد از تمنی تلاوت است و مراد از القای شیطان اشتغال بخواطر یا تحریف سامعین
وسوی تاویل که جناب ایزدی انرا بمقتضای نص قرانی زائل میفرماید ونیز قسطلانی در شرح بخاری از ائمه من
حدیث شریف طعن و قدح این قصه نقل نموده و صاحب کواکب دراری که از شراح متقدمین بخاری است
القای شیطانی را در تلاوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدلیل عقلی و نقلی غیر صحیح می پندارد و شیخ
شهاب الدین عسقلانی هم این جاده می پیماید واز متکلمین و فقها و محدثین بتضعیف و انکار این قصه را بیان میفرمایند
وملا یعقوب بنانی در خیر جاری می نویسد و اگر کتب دیگر از احادیث و تفاسیر را حل دهم قطعا و یقینا این بحث
بکمال التطویل کشد اینست سطری چند از کتب سیر و حدیث و تفسیر بالجمله اهل تحقیق زنهار بدان معتقد نشده اند
که گاهی بر زبان حضرت سرور انس و جان مدح بتان معاذ الله گذشته باشد تا فرزند مجتهد جالسی چنان گوید که
که دانستی و داد سعادت مندی بدهد و هر چند روایات شیعه در باب تلک الغرانیق ازین جنس باشد بلکه
وازان هم زیاده ترکه علمای ما آن را رد کردند لیکن محققین ایشان بر زبان همین میگویند انچه اهل حق بدل و زبان
دارند اینک تنزیه علم الهدی رفضه که بعد از تجسس بسیار از دوستی بهم رسیده موجود است ملخص مقال او که تعلق
باین بحث دارد انکه اگر گویند چه معنی دارد و ما ارسلنا الایه ایا مروی نشده که حضرت چون اعراض قوم و بدگران
آمد بر او و از رو کرد در دل که نازل شود انچه موجب قربت قوم باشد چون تلاوت کرد والنجم را شیطان بر زبانش
انداخت تلک الغرانیق الخ قریش خشنود شدند و همه در سجده رفتند حتی ولید که سنگی چند نهاد و سجده کرد و جبرئیل
عتاب آورد و حزن شدید رو داد پس برای تسلیه فرود آمد و ما ارسلنا الایه گوئیم آیت دلالت ندارد و بحسب ظاهر برین
حکایت و مقتضای ظاهر نیست مگر انکه بمعنی تلاوت باشد یا تمنی قلب بر اول معنی اینست که هر گاه فرستادیم
چون تلاوت کرد انچه بقوم باید رسانید تحریف کردند و زیادت و نقصان بعمل آوردند مثل یهود به انبیا لیکن
بشیطان منسوب شد بسبب انکه وسوسه او بود باز خدا قطع میکند آن ماده را و تسلیه شد حضرت را درین امر تا
که گفتن پیغمبر مدح نمود بتان را و چون بمعنی آرزو گیریم معنی آیت این است که هر گاه آرزو کرد پیغمبری شیطان
وسوسه داد بباطل و خدا او را محفوظ میدارد و توفیق مخالفت شیطان می بخشد اما احادیثیکه درین باب وارد است
پس قابل التفات نیست چه شامل آن اموریست که انبیا از ان منزه اند نزد عقل فکیف ضعیف و مطعون
باشند نزد محدثین و خدا انجناب را از فطاطب محفوظ دارد و از مدح بتان حفاظت میکند و بعضی گفتند که چون
رسیدند بر لفظ والعزی قریش دانستند که مذمت خواهند کرد پس کسی بمعارضه گفت تلک الغرانیق العلی پس بعضی
دانستند که حضرت فرموده و ممکن است که در نماز باشد که کفار قصد اغلاط ان میکردند و بعضی گفتند که حضرت در فصول
آیات توقف می نمود و احتجاج میکرد بر قریش پس برای انکار فرموده تلک آه و کلام در نماز باغاز اسلام داشت

وبعضی گویند که تلک اشارة است بملائکه لیکن مشرکین مدح بتان دانستند و بعضی گفتند که تلک آیه ایات قرانی بود در وصف ملائکه چون چنان فهمیدند منسوخ گردید و انچه مطابق انست که ذکرش کردیم از تاویل اذا تمنی ازین کلام تمامتر که سیر معان طائفه است معلوم شد که روایات در مذهب شیعه نیز باین منوال دارد است کما هو ظاهر لیکن معانی صحیح همان ست که در تقریر آمد غرضکه قیاس مجتهد بر مذهب کسی از محققین طرفین صورت نمی بندد که مدح بتان که حضرت پیغمبر معاذ الله فرمود موجب ستایش انها نشد پس بعد بلا وچگونه مدح شیخین نباشد نعوذ بالله من هذه الخرافة العظمی آمدم بر حاشیه منهیه که مجتهد بکاسه لیسی قاضی رطل بوق ترنیت داده کما لا یخفی علی من نظر الی کتابه احقاق الحق وعبارتش اینست قوله علاوه برین میگوئیم که هرگاه مدح اصنام الخ مخفی نماند که در کتب معتمده وتفاسیر معتبره فرقه اهل سنت این روایت بطریق متعدده وارد گردیده واگرچه علمای انها اکثر طرق روایت مذکوره را ضعیف دانسته اند لیکن بر اهل انصاف ظاهر است که ضعف روایات منجر بکثرت طرق است چنانچه صاحب مواهب لدنیه بعد ذکر طرق روایت مذکوره نوشته وکلها سوی طریق سعید بن جبیر اما ضعیف واما منقطع لکن کثرة الطریق یدل علی ان للقصة اصلا مع ان بها طریقین اخرین مرسلین رجالهما علی شرط الصحیح احدهما ما اخرجه الطبری الخ وازین عبارت چنانچه می بینی ظاهر می شود که طریق سعید بن جبیر ووطریق دیگر از طرق این روایت ضعیف نیست ۱۲ منه لا عفا الله عنه

اقول مغلطه مجتهد درینمقام بر عقلا ظاهر است چه از مواهب این قدر به ثبوت رسید که این قصه را اصلی باشد وازین لازم نمی آید انچه شقی دارین دعوی کرد یعنے رسول الثقلین صلی الله علیه وسلم مدح بتان بر زبان آورد نه زیرا که بسا دیده باشے که اصل ذره بیش نیست وعامه انرا کوه ابو نگ میگردانند وقطره را در تعبیر بسیلاب میرسانند یاد داری یا نه که رفضه مثل مجتهد فانی وذا نفقار میگویند که نعوذ بالله صحابه کرام خانه حضرت زهرا سوختند ودر خانه را بر شکم مبارکش فرو کوفتند ودیگران آخر درین باب چنانچه دانی وتفصیلش را از مجلد اول این کتاب میخوانی مضطر شده گفتند که اصل همین قدر است که بر زبان عمر تهدید ارفت که خانه را خواهم سوخت بالجمله تهدید وترهیب هم چنان گفتن کجا متضمن ست بر وقوع سوختن وکوفتن الی غیر ذلک مما افتری علماء الطایفه اللیام علی الصحابة الکرام مع ذلک هرچند دو طریق روایت ضعیف نباشد لیکن انهم چون بالاتفاق لایق احتجاج نیست بجهت انکه مخالف معتقدات واصول است ومضاد قطعیات قرانی وادله عقلی کمر رفت چگونه مناط اعتماد توانند شد اگر الزام ما مقصود است باید اول ثابت کردن که جاری شدن مدح بتان بر زبان انحضرت مسلم الثبوت است نزد فریقین بالتواتر رسیده است چنانچه مجتهد فانی ضابطه را قرار داده بار بار فرموده انچه بر آن دلیل ست که مطاعن سنیان وپیشوایان ایشان بروایات مسلمه بلی بازاء عامے

مجتهد یعنی هرگاه مدح اصنام الخ شرک و کفر مجتهد بتصریح اجله علمای فریقین ثابت گردید یعنی او
تقلید کفار قریش نمود که ایشان مدح بتان از راه عداوت و حماقت داشتند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم را متهم باین تهمت ساختند اری راست فرمود عارف رومی که یزید در جهان بدنام شد چون عوعو کتے
بسیاری را یزید خواهی یافت پس ابوجهل و ابولهب و ولید هرچند مردند و کشته شدند و کنده دوزخ
گردیدند مگر نائب پلید ایشان هنوز درین شهر بدعوی نیابت صاحب الامر بر مسند اجتهاد
می نشیند و این دعوی بر زبان دارد که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مدح بتان نموده مسلمنا که
ابلیس بر تلبیس القا کرد تلک الغرانیق لیکن انهم مستلزم مدعای مجتهد نیست که حضرت مدح اصنام نمودند
چه محتمل است باعتبار علاقه سببیت که مراد از القا همان باشد که علما تقریر کردند و صاحب مواهب از
عامه مفسرین در مقاصد دیگر آورده و بسیاری از محققین با دشنامی از علمای رفضه تقریرش نموده
کما عرفت پس با وجود انهمه معانی ثبوت مدح بتان را بر زبان حضرت خاتم پیغمبران مدعی شدن کار
مجتهد الزمانیست نه دیگری از غولان بیابانی و محصل سخن چنان نزد من احسن است که مراد از تمنی تلاوت
است و معمول کفار بعد از انکه بمعارضه قرانی عاجز شدند این بود که استماع قران گوش نمی نهادند بلکه
تخلط و تلبیس و رفع صوت و تحریف و شعر و صفیر شروع می نمودند قوله تعالی وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَا
تَسْمَعُوْا لِهٰذَا الْقُرْاٰنِ وَالْغَوْا فِيْهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُوْنَ مگر بعلاقه سببیت بشیطان نسبت نمودند و این علاقه
علیت و معلولیت در زمان و تلاوت بوجه اتم متحقق است پس مدح بتان چگونه لازم آمد و دعوی مجتهد
رئیس الشیاطین بچه عنوان ثابت کردند فکیف که از روایات دیگر که در تفاسیر آمده کور است چنان
مستفاد میشود که شیطان وقت تلاوت آیات در استماع حاضرین القا نمود و ایشان را در توهم
انداخت که جاری شد بر زبان پاک صاحب لولاک تلک الغرانیق العلی و منهن الشفاعة
ترتجی از انجمله است تفسیر تبصیر الرحمن و تیسیر المنان مشهور بتفسیر رحمانی پس وهم و خیال
کفار حضوصا مشرکین کجا مستلزم صحت برای دعوی مجتهد لئیم است که مدح اصنام بر زبان
حضرت علیه الصلوٰة والسلام جاری گردید و از در منثور سیوطی بوضوح می انجامد که شیطان
چنان قراءت کرد که در قلوب مشرکین متمکن شد که حضرت تلاوت فرمود تا انکه مشهور
گردانیدند که پیغمبر از دین خود رجوع نمود و این خبر تا به زمین حبشه رسید و هرگاه گوینده این کلمات
شیطان باشد مجتهد رئیس المضلین را چگونه چنین دعوی نسبت بجناب سید المرسلین برای
الزام اهل حق و یقین رسید نعوذ بالله من الکفر والزندقه و از نیجا عیان شد که بعضی از روایات
این آیات که ظاهرش این است که القای شیطانی بر زبان مبارک بود اصلی و حجتی ندارد و معنی انکار
اصلیت همانست که بیان کردیم و قول قسطلانی منافی انمعنی نمیشود والا تکذیب پدر مجتهد الزمانی

لازم آید که محققین سنیان میگویند که اصلی دارد و او در صوارم چنانچه دانستی تصریح میکنند که اصلی
ندارد و برین تقدیر افاده نمایند که کلام ایشان را تصدیق کنیم یا بافاده مجتهد قانی دل بندیم بعد ازین
بر ناظرین کتب شیعه مخفی نتواند بود که قدمای ایشان انچه در امثال این امور توسعه کرده اند
تفصیلش خالی از تطویل و سوء ادب نیست هرگاه جواب دادن ارباب اعتزال مستلزم صحت
روایت نزد اهل سنت شود چنانچه در مقاله سادسه دانستی جواب دادن پیر مغان مجوس چگونه باعث
تحقق روایت عند الشیعه نگردد پس درینجا کنتوری دریده دهن و مجتهدین پر مکر و فن بعد از ملاحظه
تنزیه ثمانینی چرا نمیگویند که روایتیکه شریف مرتضی بجوابش پرداخته در طرق شیعه مروی گردیده
و اگر روایتیکه ثمانینی جوابش نوشته مخصوص می بود بکتب ما چرا این گرگ کهن نمی گفت بلسان تمکین
که انچه شما نقل کردید نزد شیعه نحوی نمی ارزد و بر اهل تشیع افترای محض است و زنهار بجواب
دادنش محتاج نیستیم شیعیان در مذهب خود روایات بسیار دارند ما را چه ضرور که در جواب مشقت بر خود
کشیم و بر فرض محال جواب اشتراخیست بالجمله ظاهر کلام ثمانینی همان است که روایت مذکور حدیث
امامیه و متعصبه را اصلی باشد برین قدر چه موقوف که مغ دیگر پخته و پرورده باکرم و سر گیتی
بسر برده در تفسیر مجمع البیان انچه آورده صریح است و زانکه ابن عباس روایت کرده که شیطان
بر زبان مقدس القا کرد و از کلام طبرسی یعنی آن صحیح در کتاب مذکور چنان مستفاد شده که بدرجه
صحت رسیده پس توان گفت که از تردد او در صحت تحسین و توثیق و اصلیت روایت از دست
نمیرود و چون از تصریح طبرسی معلوم شد که راوی آن ابن عباس است ظاهرش نزد مجتهد آن است
که این روایت را صحیح دانند و شاید که آن اصح از آن جهت گفت که ابن عباس نزد طبرسی ثقه نباشد
کما مر وجهه مرارا اطرفه تر آنکه کاشانی باین روایت مائل گردیده که شیطان ابیض وقت تلاوت
مشابه آواز آنجناب این کلمات برخواند که سخن در انست و بر ناظرین روایات این باب عیان است که این
قید برای آن افزوده بودند که حضرت صلی الله علیه وسلم چون او را درین پیرایه مشابه جبرئیل دیدند
در التباس افتادند پس و او بلا واسطه که کاشانی گوید که روایتی که سید مرتضی جوابش داده مرضی
اهل تشیع نیست و در عین تفسیر بلکه ترجمه بوساوس شیطان ابیض دل بندد و قید ابیض افزاینده حقیقة الامر
اند اند و بعد از تتبع کتب شیعه و هم تفسیر کاشانی عیان است که این شیطان نطفه ابلیس علیه اللعنة
والعذاب بود الغرض انچه در تفاسیر سنیان وارد است دانستی که نص دران نیست که شیطان
بلا واسطه القا هم کرده باشد بلکه محتمل است القای کفار الی غیر ذلک من الوجوه و کاشانی رئیس غولان
بیابانی در خلاصة المنهج القای شیطان ابیض را بطیب خاطر قرار دیده و انچه بران متفرع شده یعنی النبای
حضرت پیغمبر بدان راضی شود نعوذ بالله من ذلک اکنون چگونه روا باشد شیعه را عموما و مجتهد را

خصوصاً باحادیث جناب پیغمبر صلعم تمسک جستن مثل مناقب مرتضوی بعنوانیکه هیچکسی را در انبیا و مرسلین
از عداوت وحسد اهلبیت طاهرین باقی نگذارد و مدایح سلمان وابوذر و مقداد بطوریکه خصوصیات عترت
مطهرین را برهم زند کما لا یخفی علی من طالع البحار فکیف قوانین اسلام واصول دین را بر بعض ان بنیاد نهادن
قصر همه مذهب رفضه بدون استیصال فقیر از یاد در آمد بار خدایا مگر گویند که از قران ثابت شده درباره
هر نبی و هر رسول القای شیطانی در تلاوت کتاب آسمانی و تمنای نفسانی لیکن جناب امیر بر مقتضای اصول رفضه
مثل احادیث کلینی ماثور واقرار مجتهد جالشی در حسام وغیره او در عین نفس سید المرسلین بودند در تبه ائمه
از انبیای اولوالعزم هم در گذشته وامامت بر مرتبه نبوت و رسالت راجح گشته پس احادیث آنجناب و ذریه
طاهره آن عالی قباب هنوز برجای خود است وانیکه شنیدی بر طور شیعه غایت قصوی است پس ایشان را
حقیقه با احادیث رسول آل اطهر کاری نماند وازینجا است که قال قال رسول الله در کتب ایشان نخواهی یافت
الا شذ و ندرا تا انکه در تخصیص تاویل و تسویل پرداخته اند چنانچه بر ناظرین شروح کافی ومن لا یحضره الفقیه
مخفی نیست و این ماولین در حقیقت از اصول خویش که باعث ترک حدیث پیغمبر است غافل شده اند که
میگویند که اهل بیت علیهم قال رسول الله بر زبان نمی آوردند مگر بجهت خوف اهل سنت و تقی مجلسی ودیگران
از علمای قوم مسطور صاف صاف گفته اند چنانچه سابق دانستی که شیعه را با اصحاب رسالتمآب کاری
نمانده اگرچه ابن عباس مانند او باشد که در حق او و پدر او نصوص نبوی وارد شود دلیل بر آنکه ایشان
از اهلبیت آن سرور بودند چنانچه فتن بحار هم بران اول دلیل است کوبی خرد جالشی واین مجتهد انکار اطلاق
اهل بیت جز بر اصحاب کسا نمایند کما فی اطعن الرماح و من حیرانم که اگر شخصی سلمان وابوذر یا کسی دیگر را
مستثنی فرماید وایشان را بدلیل تشیع فراگیرد مطاعن خلفا کجا باقی ماند بلکه بطریق اولی ایمان و دین
ایشان نزد شیعه مسلم الثبوت گردد زیرا که درین کتاب لعنتا اهل استثنا از ائمه هدا خصوصاً جناب شیر خدا
جابجا منقول است و قتیکه ایشان با جناب حضرت امیر عهد بستند و بزودی شکستند و سوختن مهبط
وحی واسقاط محسن وامور دیگر که تفصیلش هر جا نمی باید بچشم دیدند وغیر از مقداد کسی دل بایفای
میعاد نه بست حالیا کسی نماند که حدیث از و گرفته شود مگر از حضرت امیر و جناب سیده و حسنین وچون
بر اصول رفضه حال اهل عبا چنان باشد که بر کتاب الوصیت مهر زنند و عهود و مواثیق را رو بروی
ملائکه مقربین وحضرت سید المرسلین مشید کردانند و بر دوحی بار بار پردازند وهمه مواعید موکد را
برابر غازی نشمارند و وصایای حضرت رسول را از آغاز تا انجام بر هم زنند چنانچه در مجلد اول چند بار دانستی
واین مجلد نیز بران مشتمل است پس سلسله حدیث کلیه گسیخت چه جای آنکه احادیث مرتضوی علیه
السلام اقل قلیل باشد و روایات حسنین علیه السلام وجناب سیده علیه السلام ازانهم کمتر بود و حال
قران مجید خود بر اصول رفضه عیان شد که بیاض عثمانی بیش نیست وچون حال اهل کسا چنان باشد از متاخرین

ایمه چه نام توان برد که کار ایشان از سنی و شیعه تقیه نمودن و مداهنه و خوشامد کردن است و القتای اشتا
بد گفتن و شیاطین ایشان را مدح نمودن پس بر زبان ایشان وثوقی نماند و ازین تحریر که نزد عامه تطویل
بود فایده عظیمه بدست آمد یعنی انچه مدعی اجتهاد گفته بود که مدح اصنام بر زبان مقدس رفت و تحیت
بتان ثابت نشد همین است حال انچه بر زبان مرتضوی گذشت انتهی بر اصول رفضه البته حرفا حرفا
منطبق است بلی امر یکه برای رفضه باقی است این است که حضرت صاحب الامر فرزند نرگس خاتون
که نکاحش با امام حسن عسکری ع در حال شرک و نصرانیت صورت لبسته کما فی البحار و حق الیقین
بمقتضای الحاضر فی الامصار والغائب عن الابصار که کتب معتمده رفض بران گواه است چنانچه
در دیباچه کتاب معلوم کردید بهر مجتهد اصولی و محدث اخباری اقوال مختلفه که موجب ملاعبه
هم گر باشد میرساند بعنوانیکه فریب شیطان زهار را دران مدخلی نباشد اگرچه جناب فاطمه زهرا را
فریفته باشد چنانچه در تفسیر اهلبیت که استاد کلینی ع اور جمع کرده مذکور است و هم امام موصوف افادات
خود را به شیعه الجنان القاسیه فرمایند از مکاید شیطان ایمن فراغ کلی رومیده اگرچه حضرت پیغمبر را بدینش التباس
شدید واقع شود که جبرئیل ع است یا عزرائیل ع چنانچه آنفاً دانستی والحمد لله که این مبحث را نیز بعنوان
جامعیت در سلک تالیف کشیدم تا بمطالعه آن مکاید شیوخ بحذیه در بسیاری از کتب کلامیه از هم
پاشید مقصود این شیاطین از تیز زبانی در حق علمائے سنت سنیه آن بود که فریب دهند مقلدین خود را
و راسخ نمایند در قلوب ایشان که زنهار در مذهب شیعه حیفے و اثرے از قصه تلک الغرانیق نیست
و اگر می بود چه بوده علمای شیعه چرا بر سنیان درین باب طعن میکردند و بنیاد طول لسان بران می نهادند
فَاِنَّهٗ بِهِيَ بِالْحِجَارَةِ مَنْ كَانَ بَيْتُهٗ مِنْ زُجَاجَةٍ من بعد مخفی نماند که مجتهد الزمانی قید زعم محیب
در تقیه حضرت رسول ص یزدانی می افزاید تا بدانی که تقیه انجناب نزد مجتهد متبع خطوات شیطانی ثابت
است و اهل دانش و بینش نیک میدانند که چون رسول خدا و حضرت اسد الله و حسن مجتبے ع و شهید
کربلا و بقیه ایمه هدی تقیه فرمایند دیگر کیست که بالای اعلام دین بر دارد فَاعْتَبِرُوْا يَا اُولِي الْاَلْبَابِ
وَقُوْلُوْا اِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ **قوله** اما روایت اثنا عشر خلیفه الخ **اقول** جواب روایت بخاری
که بواسطه عمرو بن العارض است در مقاله سادسه مذکور شد مفصلا چنانچه داب این فقیر است اما آنچه
هنبقه بحکایت ملا دوپیازه اشاره کرده و بکلامش تشبیه داده پس انیهمان جمال و اهمال است
که پدرشان موجب فرومایگی در کتب مطبوع خویش میدانند باید این حکایت را شرح کردن و انشا
الله تعالے عنقریب معلوم بشود که این مضحکه هم برفضه راجع میگردد قال الله تبارک و تعالے
حکایة عن نوح وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَاٌ مِّنْ قَوْمِهٖ سَخِرُوْا مِنْهُ قَالَ اِنْ تَسْخَرُوْا مِنَّا فَاِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُوْنَ
و انچه در باب حدیث دوازده خلیفه تخییل فاسد را دخل داده انشاء الله تعالے در قول اینده

اقول جواب الخ ۲ درین مجیب فاضل چون **قول ۱۸** میکنم بایه چنانچه مخاطب دماغ خلل علاج
مجتهد الزمانی درین مقام بر عبارت ثمرة الخلافت دست تشبث دراز کردند لاجرم من جواب
آن را از رساله اثبات الخرافه لصاحت ثمرة الخلافة که حالش در آغاز کتاب دانستی نقل کرده بجنبت
گذاری مجتهد مشغول میشوم بعضی از تتلیج جدید را با اثبات الخرافة ضمیمه میگردانم وخود شنیدی
و رسائل دیگر بران گواه است که این کتاب نیز بجهت بے سامانی و وقوع هرج و مرج
چنانچه باید بتبدا اوال نگشته و در قلب طبع نیامده و حال هم مردم بجائی رسیده که اکنون
منتظر اند که مولف کتاب این بار هم در هر بار بر سر کشد که مبلغی غایان خرج کند و کتاب را
مطبوع کردانیده خود حصه های مردم برساند بلکه بر نیهم توفیق مطالعه کتاب دسیے
تواند خدایا مگر برای ترغیب دیدنش چنانچه درین شهر رساله لبصارة العین و کاشف اللثام را
تقسیم کرد و جامع اوراق ادراری معین نماید و اگر باری این بار هم بر دارد باز هم محنت این
بیچاره رائگانست که زر را خواهند خورد و کتاب را بازار خواهند برد فالمشتکی الی الله تعالی
کساد بازار علم بدانجد انجامید که امروز درین شهر با وصفیکه آبادی آنرا نهایتی نیست کسی را
لائق آن نمی بینیم که ساعتی نزد او نشینیم و التعاب و الام را که لسبب تنهائی درین تالیفات پیش
است پیش او شرح کنیم داد و بداد من برسد دوست از ملاعب و ملاهی بردارد و چیزی
ازین کتب و بینه لشنود و علما غیر از کتب درسیه شغلی ندارند و الفاظیکه مصطلح طبعین
و منطقیین است یاد گرفته اند و امثال مراکه و بعان جوانی به طبع ازمائی این فنون را دیدیم
درس دادیم و مانند سرقات شعریه پنداشتیم و اکنون لعلوم انبیا علیهم السلام مشغول گشتیم
بچشم استحقار می بینند عیاذا بالله مقتضای الکلام بنجر الی الکلام از کجا بکجا افتادم سخن
درین بود که از اثبات الخرافة جواب مجتهد بر نگارم پس بدانکه انچه او در اعتراض اول گفته محصل آن
دو حرف است یکی آنکه بعد دو این روایات چرا لفظ امیرا آورند و این **بحث** قطع نظر از آنکه
از داب محصلین نیست و بحث لفظی است دلالت بران می کند که معترض طرق حدیث را در آن
کتابها که مجمع این روایات است هم تتبع نکرده مفتی اعظم را قاصر از تتبع دانسته اری المرء یقیس
علی نفسه بیان این مغلطه بقدر ضرورت این ست که روایت میکند جابر بن سمره رضی الله
عنهما قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول یکون بعدی اثنا عشر رجلا امیرا فقال کلمة
لم اسمعها فقال کلمة الی انه قال صلی الله علیه وسلم کلهم من قریش و در روایتی است قال لا یزال
امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا ثم تکلم النبی صلی الله علیه وسلم فقال بکلمة خفیت علی فسألت
ابی ماذا قال رسول الله فقال کلهم من قریش هذا روایة البخاری و مسلم رح و در روایت ترمذی است

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون من بعدی اثنی عشر امیرا و در صحیح بخاری است حدثنا
محمد بن المثنی حدثنا شعبه عن عبد الملک قال سمعت جابر بن سمره قال سمعت النبی صلعم یقول یکون اثنی عشر
امیرا و ازین روایات که مشتی نمونه خرواری اندکی از بسیاری بود عیان شد که تعبیر کردن بلفظ امیر
هم اتباع سنت است زیرا که در احادیث رسول مقبول خود لفظ امیر مصرح است پس اعتراض را
بنیادی و بحث و نظر را اعتمادی نماند بلکه ازین بیان اینهم هویدا شد که اگر تعبیر نمایند بلفظ دوازده مرد
نیز اعتراضی وارد نمیشود کاش رجوع میکرد مخاطب بطرایف ابن طاوس که دران هم امیرا و رجلا منقول است
طرفه تر آنکه بیچاره مجتهد الزمانی حامل الاسفار کتاب اکمل الدین صدوق الکواذب را هم ندیده و نه احادیث
او را از زبانی کسی از ثقات شنیده که او حدیث میکند باسناد خود و الفاظش اینست حدثنا احمد بن
الحسن القطان قال حدثنا ابو بکر محمد بن احمد بن عبیده النیشابوری قال حدثنا ابو القاسم هارون
بن اسحاق یعنی الهمدانی قال حدثنا عمی ابراهیم بن محمد عن زیاد بن علاقه و عبد الملک بن عمیر و اسناد
دیگر اینست حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا ابو علی محمد بن علی بن اسمعیل السکری المروزی
قال حدثنا سهل بن عمار النیشابوری قال حدثنا عمر بن رزین بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن
سعید بن عمرو عن الشعبی و اسناد حدیث دیگر این است حدثنا عبد الله بن محمد الصائغ قال حدثنی ابو الحسین
احمد بن محمد بن یحیی القصرانی قال حدثنا ابو علی بشر بن موسی بن صالح قال حدثنا ابو الولید خلف
بن الولید البصری عن اسرائیل عن سماک و اینهمه احادیث جابر مذکور است بلفظ اثنا عشر امیرا و لفظ
کلهم من قریش اکنون باید گفت که مجتهد الزمانی را اگر اطلاعی برینجمله حاصل می بود این اعتراض نمیکرد
پس از علامات قیامت است که چنین جهل کوی حیله جوی کتاب علم کلام تصنیف کند و رساله البصائر العقیده
زار و نماید بیاد می آید که او جای چنان تقریر کرده باشد که بجوی ارزد یا بروی یا فحش وجوه منقلب
نکرده درینجا نکته ایست دقیق و لطیفه عمیق بیانش آنکه غایة ما فی الباب از طرف شیعه این است که تلویح
سنیان بخلفای جور باطل شد ورنه این احادیث را بایستی بر دوازده امام حمل کردن و منع بکم
که آنچه مجتهد علامه زمانی بی ادراک و شعور حدیث اخبر را نقل کرده اند نص است در تخطیه رفضه و تصویب
اهل حق که خلفا را از قریش گرفته بعضی را از اهل بیت و بسیاری را از غیر ایشان قرار داده اند پس حدیث
مسند کبیر بر دفع بدگمانی مجتهد جمیع دلیل اقوی است و آنچه مجتهد نقل فرمودند و حرفی درین باب افزودند
برای اهل سنت من و سلوی چه بسیاری از محققین ایشان میگویند که دو کس ازان منجمله اصحاب کسانند حضرت
مرتضی اند و حضرت حسن مجتبی و دیگران از اهل بیت هستند و اگر دوازده بر قلت حمل کنند امام مهدی هم داخل
تواند بود به بعضی از وجوه الغرض ازین نوع نصوص علمای ما حکم کرده اند که صفت جامعه میانه این خلفا
قرشیت است و بس که منصوص است در اخبار فریقین کما عرفت و اگر صفت جامعه هاشمیت و فاطمیت مع

تعمیم نمیکردند بالجمله حدیث مذکور برای رفضه که گمان بد داشتند و اهل حق را مداهن می پنداشتند مانند
زقوم و حمیم گشته که همه اعدای مطاعن ایشان در تخصیص فرو ریخت و مخفی نماند که مجتهد هم روایات خلفای اثنا عشر را
متفق علیها بین فریقین میداند چنانکه در مقاله خامسه دانستی و کان ذکر الحدیث الاخیر من عجائب التقدیر
ولا ینبئک مثل خبیر و درینمقام با وجود اینهمه افادات روشن ابحاث دیگر در بحر طبع کمترین موج زن است
از انجمله آنکه مجتهد الزمانی با وجود بلند پروازی و لن ترانی برهان قطعی مرتب کردند بر آنکه احدی از ائمه درین
احادیث داخل و باین خلافت واصل نباشد زیرا که مجتهد اقرار کرده که تعبیر از لفظ امیر خالی از تحقیر نیست
و آنفا دانستی که جابنده علمای فریقین لفظ رجل هم در حدیث شریف آورده اند لاجرم تحقیر تبدیل
رسید چنانچه مطاعن رفضه هم دلیل بر السنت حال این استدلال درست شد اگر ائمه اثنا عشر مراد باشند
تحقیر و تذلیل ایشان لازم می آید و اللازم باطل فالملزوم مثله و ازینجا هم حکم توان کرد که مجتهد و قدمای
او همه مرفوع الاقلام و منصوب الاقدام اند حقیقةً و عداوت شدید ائمه ایشان مستولی است تا بحدیکه
معتقد اند که خود حضرت پیغمبر ص ائمه را تحقیر و تذلیل کرده اند لیکن فقیر را تعجبی نیست چه قدمای و مدار ایشان
هم اعتقاد داشتند که حق تعالی در کتاب مجید خویش امام الائمه را خصوصاً بدابة الارض تعبیر فرموده
و خود ابن جمیقا گفته اند که دابة الارض ریش دارد و دم ندارد و میانه هر دو شاخ او فاصله بسیار است کما سبق
تفصیله و از انجمله آنکه مفتی اعظم که لفظ امرا آورده اتباع صاحب فصل الخطاب است زیرا که او بمقتضای
نقل مجتهد در رساله ثمرة الخلافه چنین فرموده و شمار نمودن بعض یزید را از جمله دوازده امرا که منصوص
است بموجب مدح او نیست پس اعتراض او بر مفتی اعظم مغلطه دیگر است بلکه تعلق دارد بصاحب
فصل الخطاب و دفع این اعتراض از و خود واضح گردید یعنی در هر تعبیر بلفظ خلیفه و امیر و رجل اتباع سنت
است و هیچ غباری درمیان نیست بی غبار و خس و خاشاک بلکه غوایل و اشواک همه بر فهم مجتهد بیباک
است که در لفظ امرا تحقیر فهمیده و بحیث لفظ رجل تذلیل ائمه هدی او را لازم گشته کما عرفت دوم
آنکه مفتی اعظم انکار مدح چرا نمود و جوابش آنکه اگر مفتی اعظم را منکر مدح فهمیده است مطلقا یا گمان کرده
که او اینهمه خلفا را قاطبة بد میداند پس ممنوع است لا بد علیه اقامة البرهان کیف لا و فیهم معاویه
بن یزید و عمر بن عبد العزیز و اگر مراد انکار مدح یزید است کما عرفت پس این انکار بجای خود است
ولیکن تکبیر مجتهد تحریر مصداق ان انکر الاصوات لصوت الحمیر است فانه قدم عزمه ان فسق یزید
مجمع علیه و کفره مختلف فیه و لعل یریده بافی الکتب الکلامیه و غیرها من فظاظة امره و الاتفاق علی فسقه
و الاختلاف فی کفره درینجا اندک غور باید کرد که آیا بطور تغلیب مدح خلفای و امرا نمی توانند شد
فکیف که نزد بعضی تغلیب عدد متعین بود زیرا که محمد و حسین یعنی خلفای اربعه با حسن
مجتبی و ضمیمه ابن زبیر و ابن عبد العزیز و معاویه یزید و حضرت مهدی بعد ده میرسد و نزد

دیگران سه کس از ثقات عباسیه نیز شامل شده بیک ملة عدد تمام فایز میشوند فانطبق الالفاظ علی المعنی
والعجب که حدود فدک از اقالیم ریاست و حکمرانی پا بیرون نهد و بسمرقند و بخارا رسد و ملای مجلسی از غیر تأمل
برای فدک که دهی بیش نبود حتی که شوشتری و هزاران کس از علمای رفضه بیاغی هم تعبیرش کنند تا بر
تغلیب و رفتن بکار بلفظ امید بر زبان آرند و این تعذب اعقلا و نقلا و ذاتا و وصفا ملحوظ ندارند چه جای
آنکه قبل ازین از کتب شیعه منقول شده که لفظ کل بجای لفظ اکثر مستعمل میشود لیس مدح یزید و امثال
او از خلفای جور و عنید لازم نیاید بلکه مدح برای راشدین است تغلیبا و هدایت و رشد برای شان
است یقینا بخلاف قرشیت که برای هر کسی از ایشان با دله دیگر هم بجای خود منصوص است الابرار بالابرار
و فجار بالفجار با در روایت علل الشرایع هم منصوص مع ذلک میگویم که آنچه در اعتراض ثانی
تقریرش نموده تحسلی است خالی از تحصیل زیرا که قبل ازین دانسته که آن بزرگان که یزید را از جمله
این خلفا شمرده اند سببش اینست که خلافت را بمعنی عام فرود آورده اند و از حدیث الخلافة
بعدی ثلثون سنة ثم یکون ملکا عضوضا اتصال خلافت راشده تا سی سال فهمیده لاجرم احادیث
اثنا عشر امیرا و رجلا و خلیفه را بر اطلاق حمل کردند اگر باورت نمی آید باید بصواعق رجوع کردن و
خرافت مجتهد را الیقین نمودن بالجمله صاحب صواعق بعد از حدیث الخلافة بعدی ثلثون سنة
ثم یکون ملکا عضوضا و تطبیق آن بر خلفای اربعه و حسن مجتبی گفته اگر گوئی این خبر منافی دوازده
خلیفه است گوئیم زنهار منافی نیست زیرا که الف و لام برای کمال است یعنی خلافت راشده
متصل محصور است دران پنجکس و درین احادیث خلافت مطلق مراد است و ملک عضوض را
هم شامل است تا آنکه مثل یزید هم دران داخل است انتهی محصلا و نیز احادیث حذیفه که مجتهد
قبل ازین درین کتاب آورده و جوابش بتفصیل هرچه تمامتر در جلد اول او اشد اقتضای آن دارد
که بعضی در احادیث دوازده امیر بعضے از خلفا ممدوح و بعضے مقدوح باشند پس رشاوت
و مدح یزید از کجا به ثبوت میرسد زیاده برین نیست که یزید از جمله خلفا بمعنی مذکور شد یعنی غلبه
و حکم رانی و نه بودن خلیفه دیگر در زمانه آن ننگ نوع انسانی و این بمقام انکار است و نه مستلزم
استحقاق الحاصل انسلاک یزید لئیم در زمره خلفا بایمعنی چیزے دیگر است و انسلاک
او در خلفای راشدین معاذ الله امرے دیگر است و کسیکه میانه این هر دو امر تفرقه نکند
و چنین اعتقاد نماید که از انسلاک او در زمرهٔ خلفاء باعتبار جهانبانی و نبودن خلیفه ثانی
لازم می آید مدح یزید و استحقاق او بخلافت رسول یزدانی قابل خطاب نیست بلکه اوست
از غولان بیابانی متبعین خطوات شیطانی و هرگاه معلوم شد از صواعق و دیگر کتب
حدیث و کلام که خلافت درینجا عام است و زیر این عام انواع مندرج است بعضے

قابل مدح وجمعی مستحق قدح و مناط تعداد این کرده عموم است و خصوص بنابران تفریع بدیع
مجتهد یعنی پس اگر احادیث مذکوره عاری عن المدح باشد قدح در مدح خلفای راشدین رضی الله عنهم
هم لازم خواهد آمد هیچ مفهومی ندارد بلکه باعث حیرت اولی الالباب است چه هرگاه چند نوع را
زیر جنسی از اجناس مندرج کنیم و آن جنس را بر همه حمل نمائیم مثلاً گوئیم که انسان و بقر و غنم حیوان
اند نفس حیوانیت که امریست مشترک در همه البته ثابت خواهد شد و خصوصیات نوعیه و
صنفیه از کجا و قس علی هذا چون افراد نوعی را زیر یکی از کلیات فراگیریم و گوئیم زید و عمرو و
بکر عالم اند زنهار لازم نخواهد آمد ازین حیثیت حمل که هر همه محدث باشند لاجرم چون بنظر حکم آئمه
و بنودن خلیفه دیگر دوازده کس را از راشدین و جابرین زیر خلیفه گرفتیم نفس خلافت برای
همه بثبوت رسید خصوصیات هر یکی برای هر یکی ازین حیثیت کی ثابت شد و هذا ظاهر لکل واحد
وان کان مخفیا علی المجتهد و این مغلطه جدید مثل قدیم است که مجتهد فهمید که همه عباسیه بر طور
علامه سیوطی مستحق زعامت بودند حالانکه مدعا این بود که علامه مذکور خلفا را زیر جنس عالی
فرگیرد و هر که خارج از جنس مذکور باشد ذکر نفرماید پس چنانچه سیوطی ظالمین را با عادلین شمرد
این علما یزید را در خلفا نام برده و هرگز حقیت خلافت برای هر یکی در احدی ازین مقامین بثبوت
نه انجامید بالجمله اکنون ضرور است که مجتهد ثابت گرداند لزوم قدح را برای خلفای راشدین بر تقدیر
مذکور و هو عندنا ممنوع لجواز التغلیب و امثال من الامور و اگر مجتهد الزمانی بدانو معروضات
کمترین فرا رسد مثالی درینمقام از کتب محدثین شیعه باعتراف صاحب مناقب مرتضوی مؤلف
سمع الیقین و دیگر جهابذه علمای متشیعین آرم که آیا جناب ندیده اند که چون حق تعالی حضرات
ائمه اثنا عشر را که کلهم من قریش وصف ایشان است باتفاق فریقین کما عرفت جلوه ظهور
داد حضرت امام مهدی را نوری القدر بود بحدیث کوکب دری که میانه محدثین شیعه مشهور
و مستفیض است که هیچکس بدان مرتبه نمیرسید نه گوشواره عرش رب المشرقین حضرت امام حسن ع و امام
حسین ع و نه حضرت سید المرسلین ص یعنی جناب مرتضی رض امیر المومنین را چنانچه بنقل صاحب مناقب
مرتضوی از کلینی در آغاز مجلد اول ازین کتاب و در وسط آن بروایت اسناد کلینی در تفسیر این بیت
معنی لفظ سید المرسلین در حق امیر المومنین واضح شد طرفه آنکه جامع الاخبار دال برانست که نور جناب
نبوی زیاده تر باشد زیرا که حضرت ص فرمود چون گذر شد در پهلوی عرش بی مثل دیدم نور عبد المطلب و پدرم
عبد الله و ابو طالب و برادرم علی بسبب آنکه این هر چهار کفر را تا وفات ظاهر کردند و ایمان را پوشیدند ولیکن
جوابش بر اصول موضوعه آنکه اخفای شان تا شصت سال یا هفتاد یا هشتاد باشد ولیکن صاحب الامر
چنان اخفا کردند که ذات خود را که مصدر این همه افعال بود نیز پوشیده ندیده یا یای غیبت چنان

غوطه زند که هزار سال تخمینا تاک غوطه شانست پس سبب مذکور تا قرب قیامت بوجه اتم متحقق گشت و هو من
البدیهیات و حالانکه توقع آن بود که ستهٔ امام اول را بخیریت حضرت خاتم و بسبب مشاهده جمال جهان
آرای سرور عالم و مشرف شدن بصحبت تشریف که احیای علوم دینی و کیمیای سعادت ابدی و معراج
المقدسین و منهاج العابدین بود بمرتبه قصوی میرسانیدند مگر فرزند خاتون نرگس که از سلالهٔ قیصرین
و نصارای روم بود یعنی نکاحش هم نزد شیعه درست نبود زیرا که در عین شرک اتفاق افتاد
کما فی البحار و غیره من کتب المجلسی انیمه مرتبها رو داد که هم لمعان نورش را شنیدی و هم مرتبه خلافتش
در حق الیقین بچشم دیدی که حضرت سید المرسلین یعنی علی مرتضوی رض و محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
از اول مبایعین او باشند و در لشکریانش بسر کنند پس جناب مرتضوی که از اصول منافقین سید
المرسلین بودند و فضائل مصطفوی بقضا ائلش بمیر سید کما فی المناقب المرتضویه معزول شدند
و حالانکه عزل موجب منقصت و نفرت است کما قالوا فی حدیث المنزلة پس نشان باید داد که چون اثنا عشر
خلیفه بر منوال واحد باشند این مزیت و نقصان از کجا تربیت یافت اکنون الفاظ عبارت را
باید دید که دلالت بر ذلت و منقصت و نفرت خلق دارد یا نه و هی هذه فان قیل لم قلتم انه بو بقی
هارون بعد و سی لکانت خلافته ثابتة بین موسی قلنا لانه او اثبت هذه المنزلة فی حال الحیوة فلا
ان نزول عنها بعد الوفات لانها منزلة جلیلة لا یجوز ان یحط عنها من ثبت له لان ذلک یقتضی
التنفیر لما قال من ان العزل طلاق الرجال انتهی کلام القاضی بلفظه متحیرم که این دیوانه بکار خود
هشیار همه امور را که موجب تقریر تذلیل است در کتب خود می بیند و آنرا شاید موجب تعظیم
و تکریم می پندارد و پس ذهب الله بنوره برین مضمون صادق آید یعنی بر عکس نهند نام زنگی کافور
علی مرتضی که از جمیع انبیا افضل باشد کفر را تا آدم شهادت ظاهر کند و هیچکسی از مدینه
از و مستفید نباشد بلکه او را پیشوای خود داند حالانکه از حضرت آدم تا حضرت خاتم شیوه مذکور را
بدترین جمیع اشیای عالم یقین می کنند امری را که کلام دران میرفت لا حول و لا قوة الا بالله علاوه
برای حضرت هارون بالاستقلال نبوت هر مسلمان ثابت است کما لا یخفی قطع نظر از انکه همه
ائمه چراغ سحری باشند و مهدی رفته کوکب دری بود اگر اندک غور کنی ذاتیات امامت را فقط
بدایت فرزند خاتون نرگس ثابت گرده اند زیرا که مقصود از خلافت حفظ شریعت و حدود بلاد
اسلام و انتقام از کفره و لیام و بجا آوردن حدود و قصاص و اجرای احکام و انواع سعادت است
و این همه امور مرتب نخواهد شد مگر بدست حضرت مهدی حتی که جده مطهره خود یعنی جناب صدیقه
حد خواهد زد پس اکنون از مجتهد باید پرسید که دیگر ائمه با وجودیکه نیر معطله بودند و بسلب ان
ذاتیات از نیمان تشریف بردکه حیام و غیره چگونه است باین قصر شدید منتقم از اعدای دین و امام بحق

دیقین زیر خلافت که عبارت از تمکن فی الارض و سیاست مدن است کما سبق من کبتهم منسلک توانند شد
و اگر کتاب ابن بابویه صدوق را که کمال الدین نامش گذاشته از صندوق بکشایند بسیاری را از مرویات
این تقریر یابند پس اگر علمای ذوی الاذناب گویند که حمل جنسی بر افراد مستلزم سوء ادب بنیا شد گوئیم
فقد تم الدست و حصل المطلوب فرق این ست که گنجانیدن پیر معطله در انجمن پرین نشاط و نبودن بیرنگی
در جهانبانی کمتر از ولوج جمل در سم الخیاط نیست بخلاف گنجانیدن خلفای ظلمه زیر خلافت و حکومت
الٰهی کما لا یخفی علی الاقاصی والادانی قال الله تعالی اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْ حَاجَّ اِبْرٰهِیْمَ فِیْ رَبِّهٖۤ اَنْ
اٰتٰىهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ و ایضا در تفاسیر شیعه که از حضرات اهل بیت برغم عوام شان منقول است دیده باشی
که حق تعالی یزید را در مقطعات قرآنیه جائیکه هدایت و صبر و عطش امام حسین علیه السلام و غلمت کربلا
بعلی را در کٓهٰیٰعٓصٓ می شمارد نام می برد و آنچه در کتب قوم بمعذرت این امور دیده شد اینست که چنانچه
هدایت و عطش و صبر آنجناب در کربلا بغایت علیا رسیده ظلم یزید هم بدرجه قصوی انجا رسیده لهذا
مراد از یا یزید است فانتهوا ایها المنصفین محصل مرام و فذلکة الکلام آنکه بدیهی است
که چون حدیثی بطور اجمال صدور می یابد البته در فهم آن اختلاف پدید می آید پس بعضی دوازده را
بر نیک و بد حمل کردند بدلیل حدیث ثلثون سنة و حدیث ملکا عضوضا و حدیث دخن و حدیث دعاة
علی ابواب جهنم و مانند آن و از هذا الامر نفس حکومت بدون شرکت غیر آن اراده نمودند و دیگران بلحاظ
غلبه دین و ملت نیکان را تا مدت اسلام الی یوم القیام بدون توالی ایام بر شمردند یعنی صدیق رضی الله
عنه و فاروق رض و ذوی النورین و مرتضی رض و مجتبی رضوان الله علیهم و معاویه بن یزید و عبد الله بن زبیر و عمر
عبد العزیز و حضرت امام مهدی و بابقیه را از ثقات بنی العباس رحمة الله علیهم نشان دادند و رای
جمعی بران قرار گرفت که دیگران مراد اند که بالاخر باین مناقب برسند و احوط اینست که تعداد ضروری نیست
زیرا که ظاهر احادیث مقتضی امتداد زمان است بلکه در بعض احادیث حتی یقوم الساعة موجود کما فی جامع الشیخ
الاکمل نقلا عن صحیح المسلم الی غیر ذلک پس احتمال دارد که تا قیامت بعضی دیگر متمم عدد شوند که بر سند
و الا یک خلافت محموده را زیب و زینت دهند و ایضا پنج شش و ده دوازده بر قلت عدد محمول می شود
و هفتاد و هشتاد را بر کثرت فرود می آرند و مناسبات امور را نگاه میدارند و عدد فی نفسه نص در مطلوب
نمی شود قال الله تعالی فی قصه نوح ع فَلَبِثَ فِیْهِمْ اَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا خَمْسِیْنَ عَامًا یعنی استثنا
برای تنصیص عدد وارد گشته ورنه ظاهر آن بود که تسعمایة و خمسین تعبیر نمودند ماهرین میدانند
که استثنا برای تنصیص بکار می آید اگر اختلافی در تعداد مروی نباشد والا احتمال قلت باقی می ماند
چنانچه در واقعه خطبه جمعه مورد وَتَرَكُوْكَ قَآئِمًا لاجرم محصل کلام اینست که خلفای جامعین اوصاف
جلیله و مدایح نبیله با وصف از منه متعدده بلکه تا قیامت بسیار کمتر اند و مآل فهم رفضه که لن ترانی

وبالاخوانی شیعه این محدثین است کما ستعرف انفاً قریبا اگرچه ایمه هدی بر اعتقاد مدعیین مزید ولای
انتظام ذاتیات امامت از جهات تشریف بودند آمدیم بر آنکه چرا فقط بر ایمه اثناعشر کلمه حمل نکرده اند وجوابش
قطع نظر از سابق آنکه خلافت را بران بزرگان که متردی بودند وبالاتفاق حکم رانی نفرمودند حمل کردن بعید
از فهم وفراست وخلاف ظاهر است واز حسام فعلیت امور متعلقه امام معلوم می‌شود کما لا یخفی وقدم قبل
ذلک واگر از خلافت بیان احکام وتعلیم حدیث وتفسیر مراد گیرند لازم آید اندراج هزاران کس از علمای
نفاق واندماج امثال شیطان الطاق نزد اهل بدعت ونفاق واین بحث عنقریب بما لا مزید علیه می آید انشاء الله
تعالی مع ذلک چون بجای خود مقرر است که در تحدید اشیا وتعیین امور بابه الاشتراک نیاید بلکه
مابه الامتیاز شاید پس چگونه تصور توان کرد که حضرت ابلغ بلغا وافصح فصحا یعنی جناب سید الانبیا بجای
نشان دادن خواص امامت از هاشمیت وفاطمیت وحسینیت واخراج حسینیت بر قید کلهم من
قریش اکتفا فرمایند واسامی مقدسه را درین روایات متفق علیها بر زبان نیارند وخصائص امامت را که
از عشرات بلکه مآت درگذشته نام نبرند از حصول عصمت وعلوم لدنی ومسرور پیدا شدن ومختون
بوجود آمدن واز کشح ران بهم رسیدن وبمجرد ولادت سجده کردن وانگشت شهادت بر داشتن وکتب
آسمانی وصحف یزدانی همه دران وقت خواندن وعمودی را که سر باسمان برافراشته ونورش از فرش
تا بعرش تافته نصب العین گذاشتن وانگشتری در عین رکوع بزکوة دادن الی غیر ذلک من الخواص فاحفظ
هذا التحقیق الذی لا یشوبه شیء من التشکیک فانه ینفعک کثیراً فی حل احادیث اثنا عشر خلیفه وامیر البعد
ازین حاجتی نماند که اقوال دیگر را رد بکنیم ولیکن برای مزید توضیح وتعلیم این غبی سطری چند دیگر زیر کلمات
بیهوده اش می نگارم **قوله** ثالثاً آنکه هرگاه مفتی آلخ **اقول** این کلام نیز بر قانون مناظره انطباق
ندارد بلکه مشاغبه محض است زیرا که حکم بلزوم عزت وقوت دین در زمان خلافت یزید لعین ومدح آن پلید
بر مذهب سنیان با وجود توجیه مذکور امریست باطل کما سبق تحقیقاً والزاما اکنون اگر اشتیاق شنیدن
جوابی باشد انقلاباً پس باید شنید که مخلصین مفتی اعظم خواهند گفت که هرگاه مستفتی حضرت امام حسن
در نظم امرای دوازده گانه بر خلاف مذاهب بلکه نصوص داله بر معنی که هر که غیر حضرت امیر را امیر گوید مجتهد
مجتهد گرفتار آید که ترک ذکرش اولی تر است منتظم فرموده جاده اقتفای قمی وطوسی وحلی وملای مجلسی
پیموده اند پس قطع نظر از دلالت روایات مذکوره بر مدح اثنا عشر وعدم آن اوصافی چند که در ان اخبار
مذکور گردیده مثل عزت ومناعت وقوت اسلام وصلاح واستقامت امور امت ومانند آن حتی که کلینی
اعور در کافی نگار بلاعنت مذکران کسبته لابد که در زمان خلفای اثنا عشر که از انجمله حضرت امام حسین
باشند یافته شود ودر زمان خلافت انجناب امری که باعث شوکت ومناعت دین اسلام بر نداق
اهل نفاق تواند بود غیر از معرکه کربلا وقتل جگرگوشه سید انبیا با اولاد واقربا واسر ونهب حرم محترم

بوقوع نه پیوسته و علت ان غیر از ترک تقیه واقع نشده چه معرکه حره و قتل و غارت مدینه بزعم رفضه باعث
هتک دین اسلام بوده کما لا یدل علیه البحار و یشعر به ما سبق من عباره الفاضل الاخباری للرد علی کلام
حامل الاسفار فانحصر الامر فی معرکة الطف لیس و قتیکه قتل دشمنانش باعث عزت و مناعت اسلام
باشد و بنیاد بمن ترک تقیه بود چگونه شهیدش خوانند و قتل او را شهادت دانند و هل هذا الا جمع بین النقیضین
و قول بالمتناقضین بالجمله تقریر مجتهد درینجا نیز بالمخش وجوه منقلب شد فرق انیست که بر اصول موضوعه
رفضه مادهٔ اشکال بجای دیگر هم میکشد و آن انیکه زمانه معرکه حره خلافت حضرت خلیفه رابع امامیه است
اعنی جناب سید الساجدین امام زین العابدین و آن سلاله دودمان اصطفا دار تقضا بحکم روایات کلینی و
بتصریح علمای شیعه که صاحب اثبات الحق از انجمله است در بروی مردم بسته بگوشه تنهائی نشسته بود پس
رفضه قایل شوند بشوکت و مناعت اسلام و دین بسبب ظهور از روی این سبالعین و قتیکه هزاران کس را
از ساکنین مدینه علی صاحبها الاف التحیة و السلام قتل کردند و نوبت بتعطیل مسجد نبوی و دیگر امور رسید
که تفصیلش نتوان کرد با این خلافت را مثل خلافت یزید و مروان شمارند و دست از مدح خلفای اثنا عشر
بردارند فیقول عاد الامر فی زمانه الی ما کان فالاعتراض اعتراضان و بر عاقل یلمعی مخفی نیست که
مقصود من نه فقط انیست که یک اعتراض نماند بلکه دو شد مطلب من انیست که در هر زمانه همین احتجاج ایها
بر اصول موضوعه بتواتر و اتصال وارد است فارجع البصر کرتین بلکه بازواید دیگر چه نظر بخلافت خلیفه
اول امامیه اهل حق خواهند گفت آیا شوکت و مناعت دین همین است که دشمنان بر جناب ستیده ع
تهمت زنا معاذ الله بر سر منابر بکنند و تازیانها بر آنجناب بزنند و بازوی مبارکش بشکنند و خانه نبوت
کاشانه را بسوزند و ام کلثوم را بغصب ببرند چنانچه بارها در مجلد اول دیدی و صاحب شافی هم و حل
حدیثیکه بر نزول کتاب الوصیت شامل است اعتراف بغصب ام کلثوم نموده این همه تائید دین و ملت
محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بود که در زمان خلافت خلیفه اول بالفعل لازم آمد چون حضرت صلی الله
علیه و سلم در نفس باز پسین سفارش فاطمی با جناب مرتضوی نموده بودند که ای علی آزار او آزار من و اذیت
او اذیت من و بزودی بسوی من خواهد آمد باید که با وی نیکو سلوک کنی چنانچه در تراجم بجا رهم موجود است پس از ینجا حال
حسن سلوک و دین داری و حیا و مروت و عصمت و طهارت و حسن تدبیر خلیفه اول و امام الایمه مخالفین
باید دید و از اصول رفضه بهزار دل و زبان تبرا باید گزید و چون تفصیل تهمت زنا خاصه بر سر منابر
بارها از کتب رفضه نشان داده ام درینجا روایت ابن بابویه قمی صدوق الکواذب بینویسیم که ابن رئیس المفترین
راس الابالسه و الشیاطین لعنة الله علیهم اجمعین در کتاب علل الشرایع در باب العلة التی من اجلها اوجب الله
علی اهل الکبایر النار حدیث امام صادق آورده روی علی بن حسان الواسطی عن عبد الرحمن بن کثیر عن ابی
عبد الله ع قال ان الکبایر سبع فینا انزلت و منا استحلت فاولها الشرک بالله العظیم و قتل النفس التی حرم الله

لا کل مال الیتیم وعقوق الوالدین وقذف المحصنة والفرار عن الزحف وانکار حقنا فاما الشرک بالله فقد انزل فینا مانزل
وقال رسول الله فینا ما قال فکذبوا الله ورسوله واشرکوا بالله واما قتل النفس التی حرم الله فقد قتلوا الحسین
بن علی رضی الله عنه واما اکل مال الیتیم فقد ذهبوا بفیئنا الذی جعله الله لنا واعطوه غیرنا واما عقوق الوالدین
فقد انزل الله ذلک فی کتابه فقال النبی اولی بالمومنین من انفسهم وازواجه امهاتهم فعقوا رسول الله
فی ذریته وعقوا امهم خدیجة فی ذریتها واما قذف المحصنة فقد قذفوا فاطمة علیها السلام علی منابرهم واما
الفرار عن الزحف فقد اعطوا امیر المومنین بیعتهم طائعین غیر مکرهین ففروا عنه وخذلوه واما انکار حقنا
فهذا ما تنازعون فیه یعنی امام فرمود که گناه کبیره هفت است در حق ما نازل گشته واز ما باستحلال
شرک بخدا وکشتن نفسیکه خدا حرام کرده وخوردن مال یتیم ونافرمانی مادر وپدر وبزنا متهم کردن زن عفیفه را
وگریختن از جهاد وانکار حق ما اما شرک پس نازل کرد خدا در باره ما آنچه نازل کرد وحضرت هم فرمود پس
تکذیب خدا ورسول کردند وشرک بخدا آوردند وقتل نفس کشتن امام حسین ع است وخوردن مال یتیم
بردن فدک است که خاص برای ما بود وداد ند غیر ما را وعقوق والدین مطابق ارشاد قرآنی نافرمانی
پیغمبر است در ذریت او ونافرمانی حضرت خدیجه است در اولاد او واما تهمت زنا بر عفیفه صالحه پس
البته نسبت آن کردند بفاطمه زهرا بر سر منبر وفرار از زحف اینست که بیعت مرتضوی بطیب خاطر نمودند
واو را شکست دادند وانکار حق ما انست که نزاع در ان دارند وآنچه در اوقات خلافت بقیه خلفای
اثنا عشر امامیه بوقوع آمد که رفضه شبستان حرمهای محترمه شکستند بعد از آنکه عهود ومواثیق با این
خلفا بسته بودند وائمه هدی با وصف علم غیب وشهادت در فریب این حرامیان گرفتار گشتند در مقابله
ایشان مغلوب گشته نَعُوْذُ بِاللهِ مِنْ شُرُوْرِ اَنْفُسِهِمْ وَمِنْ سَیِّئَاتِ اَعْمَالِهِمْ هیچ عاقل تجویز نتواند
کرد که این بزرگان که هزاران معجزات بدست داشتند وآفرینش عالم دیگر مانند خدای عز وجل سهل
می پنداشتند خلفای پیغمبری باشند که در تبلیغ احکام وجهاد کفار واعلای اسلام تا دم باز
پسین ردا [illegible] بپوشد وگاهی لباس عزلت نپوشد مگر یکدو روز برای درستی سامان
در غار همراه رفیق غمگسار دیر استخفی بملاحظاتش نجسته نشد واین خلفا دعوی
خلافت وقت اشد ضرورت هم بر زبان نیارند ونام نصوص هم نبرند وهمیشه در پرده تقیه
زیر فرمان [illegible] باشند واز هجرت وکرداوری اهل اسلام که سنت سنیه سید الانام بود هم دست کشیدند
اما فی افادات السید مرتضی المدنی تلمیذ الحلی وعلی القمی حالانکه بدلالت کتاب حسام این امور واتیه ناگزیر
برای امامت نه نفس نبوت ورسالت وهمین بهت باعث افضلیت امامت ور جای خود مقرر است
که بدلیت اهل اسلام آسان تر است از هدایت عابدین اصنام وبا اینهمه این بزرگان هیچ کوششی
ودرشتی بجا نکردند پس ایشان خلفا نباشند یا رفضه مانند سهو واند قطعا ویقینا نه ظنا وتخمینا کما فی البحار

وحق الیقین وغیرہما وعلی ای تقدیر مدعای ما حاصل است و مذہب رفض بشیاطین سہو داخل لاجرم
حصر زعامت در ایشان که حال سیر خلافت ایشان معلوم است اعجب خواہد بود از آنکه چند کس از ظلمه در زمره
خلفا بطور اصلاح شمرده شوند **قوله** بحیرتم الخ **اقول** چرا جناب مجتهد الزمانی قبل از خروج سفیانی
باستماع ندای آسمانی خود را بجار موجه حیرانی با وصف عالی کعب بودن سرنگون می سپارند واز غایت
حیرت چنان می پندارند که گاهی ازین گرداب ہوش ربا بساحل نجات نخواہند رسید که من بمقتضای
شعر باستانی ؎ گفت او کلیم خویش بدر می برد ز موج ؛ وین سعی میکند که بگیرد غریق را ؛ پایه او بگیرم
وبی گذرم و میگویم که زینہار درین ورطه بمی مانی بچند وجه **اول** آنکه مقصود مجیب از لفظ بیاض عثمانی
تجہیل طائفه شیعه بجد ضیعا نیست تا رفض را گذارند واز رقص الجملی دست بردارند و پنبه غفلت از گوش
ہوش برآرند وخود را غریق لجج مخالفت ثقلین پندارند وحریق لہب مخاصمت رسول رب المشرقین
بشمارند بجہت اعتقاد تحریف قرآن مجید چنانچه صوارم مجتهد فانی وخود این تشئید المبانی وتفسیر علی بن
ابراہیم قمی اعمی وکافی تلمیذ اعورش موجود است و در منہج الصادقین ومطالب الرشاد بتفصیل مذکور است و تبدیل
کلمات الہی بعبارات غاصبین حقوق اہل بیت رسالت پناہی دلالت تمام دارد وتفسیر اہل بیت الحاق الفاظ ابدا
نیز ثابت میگردانند واحتجاج طبرسی در ساختن آیات والحاق آن بکتاب مستطاب حجت بالغه است پس کتاب
مستطاب آسمانی بر اصول اہل خرافات شیطانی بیاض عثمانی شد وہنوز مجتهد این امور خود را دیده ودانسته تغافل
میورزد تا بدانی که بیچاره از معانی خبری ندارد و مجیب معاذ الله کتاب حضرت باری تعالی را از طرف خود بر اصول
خویش چنین مینویسد حاشا وکلا علاوه بتقریر دیگر توان گفت که ہر چند اولین جمع کردند مگر اہتمام زائد الوصف
ذی النورین بجا آورده که کافی الصوارم ایضا واولین ہرگونه تحریف دران بکار بردند بعد از دیدن حیاة القلوب تو گوی که
بشناسند وجمعی از محققین برانند که این قرآن مطابق ہواجس نفسانی ووساوس شیطانی ست پس بر اصول ایشان بالیقین بیاض
عثمانی شد چنانچه اخبار عناد الاسلام برمی آید واین اعتقاد مثل حکایت شخصی است که زنی مالداری را بنکاح آورد چنانکه پدر مرزا محمد
اخباری اکبرآبادی بر اظہار مجتهد جالسئی کما عرفته فی المجلد الاول اتفاقا یکی از دوستانش که سوابق حقوق
داشت دران شہر بکاروان سرای رخت اقامت انداخت این شخص آمده وقت شکایت باز کرد مسافر گفت
تو معزوری واز دست زن مجبوری گفت چنان نیست که پنداری بلکه حکم من اکنون بر زن جاریست بعد ازین
بخانه آمد و عرض کرد که منتہای آرزویم اینست که فلانی چندی در خانه من بیاساید زن فرمود که حرجی نیست
باری روز دیگر دستار خوان کشیدند ومیخوردند صاحب خانه بر زن خود بواسطه کنیزان حکم رانی میکرد که فلان
چیز بزودی بفرست ؛ ور دال ماش چرا تا خیر میرود زن دانست که حال چونست یعنی دوست خود را آگاه میکند
تعلیه خویش پس کنیز را اشاره کرد که ظرف مطلوب بر سرش چنان بزن که گلوی او در کلوش مطوق شود پس تمامی
لباس وبدن آلوده گشت و درین اثنا کنیزی دیگر در رسید ومشتی زد تا چند شکست از کردن بیفتاد مسافر گفت ای

برمن بارها این شد اید رفته لیکن محال نداشتم که طوق را از گردن جدا کنم و ریش و بروت را پاک کردانم پس این
ساده لوح درست نشست و برودت را تاب داد و گفت که والله گاهی در خانه من از جانب زن انقید حکم
رانی نمیشود و زن بهر حال مغلوب است و من غالب هم حال جناب مجتهد با این همه تصریحات بنده چنین است که اعتقاد
دارند که بودن قرآن مجید بیاض عثمانی بمذهب شیعه نیست بلکه عند المجیب است نعوذ بالله من تلک السفاهة
والبلاهة تمامی علمای اهل سنت اعتقاد دارند که هر که آیتی را از قرآن مجید انکار کند یا مبدل داند کافر است دوم
آنکه مطمح نظر بلند مجیب آنست که هر چند رفضه را بحجت بالغهٔ آلهی و بمقتضای المرء یؤخذ باقراره بکتاب مستطاب
ملزم توان داد زیرا که در شروح کلینی مبسوط است و خود کتاب کافی هم دال برانست که ائمهٔ شیعه را القرائت و
قرائت همین نسخهٔ مشهوره که جائس دانسته تا قیام دولت آل محمد امر فرموده اند لیکن تا کار از اصول موضوعه
ابن سبا و دیگر اشقیا بر آمد استدلال بآیات کریمه در روی این اغبیا نشاید فکیف که در کتب شان محدثین
تصریح کنند که سورهٔ اخلاص یعنی قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَد در مناظرهٔ رفضه اسفیا نیا بدا فاده توحید نمی کند تا امام
نفرماید و باوا زبلند منع میکنند از آنکه چیزی او قرآن مجید گرفته شود اگرچه نص باشد و هذه عبارته الکربلائی فی بنا
الاصول نقلا عن المحدثین قد کان بناء من افتتح هذا الباب و شتد ارکانه منع من الاخذ لشیء من الکتاب ذا لکارا
نصا اعنی صاحب الفوائد و الشیخ الحر و من تلاهما علی ان القرآن کله متشابه بالنسبة الینا جمیعا حکی عنهم صنا
منبع الحیوة و هو غیر متهم علیهم حتی حدث عن بعض مشایخه ان قوله غرمن قائل قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَد یحتاج فی فهمه
الی الحدیث مع ان کلامهم صریح فی ذلک انتهی مختصرا غرضیکه علمای رفضه بسبب احاطه نفاق اولین
و آخرین خود هوش بجا نداشته اند و در باره قرآن مجید بر اصول مجعوله خود آن الفاظ می سرایند که اهل کتاب نسبت
تورات و انجیل از زبان بر نمی رند سوم آنکه مجیب را این هم ملحوظ است که حضرت امام الائمه چون
ابن عباس را بمناظره خوارج فرستادند منع کردند از احتجاج قرآنی بسبب آنکه وجوه بسیار در آن محتمل است
طرف مقابل از تقریر باز نمی آید و اجازت دادند بحدیث و فرمودند که هر گاه دلیل از حدیث آری راه
خلاص نخواهند یافت چون دانستم که خوارج بمقتضای سنگ زر و براد رشغال اخوت بر وافض دارند
و بد گفتن اجله اصحاب و اهل بیت شریک همدگر اند و فرقه را از ایشان در قرآنیت سورهٔ یوسف بسبب
ذکر عشق زلیخا کلام است نه در سور و آیات دیگر و روافض در دعوی تحریف قرآنی عموما برادر کلان
خوارج نهروانی هستند و بدعوی تحریف قرآنی زیاده تر بخار پیمای نادانی می شوند در وقت استدلال
بآیات ربانی بالا خوانی ولن ترانیها میگویند و زنهار از هفوات خویش باز نمی آیند لاجرم حقیقت
لائق خطاب فرقانی نباشند اکنون عبارت حدیث مرتضوی که وصیتی بود برای ابن عباس رضی الله عنه
باید شنید لما بعثه للاحتجاج علی الخوارج قال لا تخاصمهم بالقرآن فان القرآن حمال ذو وجوه یقول
و یقولون ولکن حاججهم بالسنة فانهم لن یجدوا عنها محیصا این حدیث مرتضوی رضی الله

در نهج البلاغت آورده و مدعا همانست که اتفاقاً بعبارت فارسی دانستی و درینمقام که ذکر رفضه
واعتقاد تحریف بر زبان آمد آنچه برین عقیده درباره ایشان باعتراف اکابر رفضه
در مناقب مرتضوی لازم می آید بدو حروف باید شنید و در تکفیر ایشان بدلیل الزامی این عبارت
را در مدرکه خویش باید گزید که من لوازم تصدیقه ان من ینکر حرفا من فضلهم مما وجب اعتقاده فهو منکر
للکل لان انکار الحرف کانکار الالف لان من امن لکل من الکتاب وانکر حرفا لم یکن مومنا بالکتاب
لان اللازم له تصدیق الکل او انکار الکل لکن انکار الکل کفر و تصدیق الکل ایمان وکذا یقول
فی آل محمدؐ ان حکمهم حکم الکتاب دلیله قوله ع انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی الخ
یعنی از ضروریات تصدیق اینست که انکار حرفی از فضل و بزرگی اهل بیت که اعتقادش واجب
است مستلزم انکار همه فضائل است نه بینی که هر که ایمان آرد بتمام کتاب مگر حرفی را انکار کند
از قران مجید و گوید که این کلام ملک علام نیست او ایمان بکتاب ندارد پس ازینجا حال رفضه
قائلین بتحریف آیات و تنقیص هزاران کلمات و تبدل بعض آن ببعض بلکه اعتقاد بزیادت
بعضے از الفاظ چنانچه اسناد کلینی و طبرسی نیز بدان مشعوف است عیان شد والحمد لله که خود
بزرگان رفضه تکفیر بزرگان و خردان خویش برخلاف مثل مشهور از خردان خطا و از بزرگان عطا
بعمل آوردند و این مطرودین را قابل آن ندانستند که قرآن مجید بخطاب ایشان تلاوت کرده شود
کما لا یخفی چهارم آنکه مجتهد الزمانی معنی قول من که بنیاد تقریر بر آنست نفهمیده اند و آن
لفظ برین تقدیر است و مقصود از اضافه آن همین است که چون خلافت در مرتبه لا بشرط نیست
و ناگزیر است برای آن ملاحظه شروط چنانچه تفصیلش از کتب کلامیه در اوراق سابق بوضوح
انجامید و از کلام این مجتهد هم اشتراط بمعرض ثبوت رسید و قد تقرر انه اذا فات الشرط فات
المشروط فکیف اذا فاتت الشروط فانتفت امامة یزید باعتراف المجتهد المرید لاجرم لفظ برین
تقدیر بمقتضای ذٰلِکَ تَقْدِیْرُ الْعَزِیْزِ الْعَلِیْمِ افاده اینمعنی کرد که چون شما مثل یزید پلید را خلیفه برحق
پنداشتید و شروط را از نظر انداختید و خلافت او را بر خلافت خلفای راشدینؓ ترجیح دادید حالیا
من هم شروط را ساقط گردانیدم و از کتب شما باثبات رسانیدم که خلافت باشرک و الحاد
بر مذهب شما جمع گشته کما عرفت فما هو جوابکم فهو جوابنا فرق اینست که چون یزید را
از میان برداریم گوئیم خس کم جهان پاک و رفضه مجال ندارند که ازین ملاحده قطع نظر
نمایند و ساعتی برفض خود قرار گیرند کما لا یخفی علی من لاحظ بصارة العین بوجه البصیرة و رای شرح عبارة
فی المجلد اول علی هذه الوتیرة پنجم آنکه مجتهد از راه جهل یا تجاهل تقریری که کرده با فحش وجوه برادو جاریست
زیرا که سخن در مطلق فرمان روائی و کشور کشائی نبود بلکه در حقیت خلافت بود که بعد از بیعت یا استخلاف

استعداد سابق که بشروطا حاصل میگردد بفعلیت میرسد و خروج را گزندے میرساند
و مجتهد هر جا که لفظ خلیفه و قید دوازده می بیند پے بمعنے نمی برد و قیاس میکند که یزید
نزد صاحب صواعق و مانند او که یزید را از انجمله شمرده اند خلیفه برحق شد و معلوم است که همگنان
که این علما یزید را و را خلیفه برحق ندانسته اند بلکه او را فاسق و فاجر و پلید و میدانند و بخلافت فقط
حکومت و ریاست دیگانگی در حکم راسے چیزے اراده نکرده اند چنانچه عبارت صواعق را درین
باب نشان دادم پس حقیقت که بحث دران بود کجا باقی ماند تا حضرت امام حسین ع را در بعض از
صور گزندے تواند رسانید و هیچ معلوم نیست که مجتهد چرا با وجود این آیت و آن حدیث
بتخصیص یزید میکوشد و بسبب اطلاق لفظ خارجی بر شهید کربلا خلعت خروج و نابیت +
می پوشد و شمر و ابن زیاد و مثل نمرود مردود و شداد و فرعون ذی الاوتاد را در بازار اجتهاد دست
فرو شد پس انبیا علیهم السلام چگونه مجاهد فی سبیل الله باشند و آنانکه مقبول شدند چسان درجه
شهادت یابند و چرا ائمه که با وصف معامله عصمت مآب نسبت بضعه حضرت رسالت مآب
آنجناب چرا عصمت را دخل میدهند و با وصف قریب خواندن ائمه هدایت از دست رفضه تا آنکه
... و بهاے محترمه شکستند و بدار البوار پیوستند کما سبق مدعے علم ما کان و ما یکون برائے ائمه هدی
گشتند و زمانے ازین نیرنگی و قلمونیها تجاوز کرده امامت را افضل از نبوت و اولوالعزمی دانسته
و ائمه را از انبیای اولوالعزم نیز در حسام بهتر قرار داده و دیگران بالوهیت رسانیدند قاتلهم الله
انی یؤفکون. **ششم** آنکه مجیب مصیب آیت کریمه خلائف را چگونه ذکر نماید که باعتراف
همقرین آیت إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً است و خلافتیکه سخن دران است خلافت خاتم پیغمبران
است صلی الله علیه وسلم یعنی جهاد کفار و تادیب اشرار و انتظام امور مسلمین و اجراے حدود
و قصاص و نصب مفتیان و قضاة الے غیر ذلک چنانچه نهایة العقول فخر المتکلمین و شرح مقاصد
علامه تفتازانی و شرح مواقف علامه جرجانی صحائف طوالع اصفهانی و صواعق مکی و صواقع محقق کابلی و کتب
مثل نهج الحق و مسالک و احقاق و هفتوات کشمیری و تمهید ادجا للشی از صوارم و حسام انیک حاضر و رفضه از
ائمه غیر از جناب مرتضوی و آنهم وقت خرابی بصره و آبادی کوفه این ثبات و اوصاف
سلب مینمایند و از خلفاء میدانند پس بریشان خلافت مذکور که مجیب مصیب دران مقدمه
الزامیه مرتب گردانیده و لازم افتاد اما اشتراط عصمت و غیره پس حالش از لفظ تقدیر عیان شد که
که آنها هم حال عصمت دانسته چه جای آنکه اگر باصول کافی رجوع کنی خواهی یافت که ائمه مامورین باطل
حق مدت العمر راست گفتار و درست کردار نبودند با تجویز تقیه و استتار چه رسد باید چند
شرح کافی را که از محمد صادق است تتبع کردن و شرح قزوینی را بغور دیدن و آنچه ملا صدرا

بزور بازوی معقول خامه فرسائی کرده نصب العین گذاشتن هفتم آنکه مقام حیرت اینست
که علی وطوسی وعاملی ومجلسی در کتب خویش مثل نهج الحق وغیره استدلال میکنند بحدیث مثل تعلبی
که علی مرتضی را فرمودند روز نزول وانذر عشیرتک الاقربین تا بنی عبد المطلب را جمع فرمود وطعامی قلیل
پیش نهاد وهمه آسودند واعجاز ظاهر شد پس ارشاد نمودند کیست از شما که ناصر من شود برین دین وعلم
من کند وخلیفه من باشد کسی ازین جهل مرد بزرگ چنانچه در روضة الواعظین است قبول نکرد مگر حضرت
مرتضوی که حدیث السن بود حضرت فرمودند این خلیفه من است در شما پس اطاعت کنید وگوش
فرادارید ووجه حیرت اینست که اگر مراد از خلافت مابه النزاع است صحیح شد خلافت خلفای ثلثه
نظر باین حدیث که امام اعظم رفضه وحلی وغیرهما باسناد خودها آورده‌اند ومتفق علیه فریقین دانستند
زیرا که عیان شد ازین حدیث که مسبوق الکفر بودن مانع خلافت نیست ورفضه آنچه از لاینال عهدی
الظالمین فهمیده‌اند برهم کردید و پر ظاهر است که بنی عبد المطلب همه مشرک وکافر بودند وکسی اسلام را
تا آن وقت چنانچه مدلول حدیث است قبول نکرده واگر مراد از خلافت معنی هو الذی جعلکم خلفاست چنانچه
فرموده‌اند که علما وارثین انبیا اند فالعام لا دلالة علی الخاص باحدی الدلالات الثلث ونظرا بمقتضی
است بقول مجتهد اللهم ارحم خلفای فرق اینست که در این حدیث لفظ خلیفه را باظهار محققین اهل سنت
اهل بیت درج کردند در حدیثیکه من آوردم لفظ خلفا اجماعی است یعنی زینهار کسی انکارش نکرده واگر
کتب رجال را بفرموده حضرت مجتهد در مقاله سادسه برکشایم خواهی یافت که این حدیث اعتبار را نشاید
وزینهار بران اعتمادی نمی باید ومزید حیرت درانست که چون کتب دین ومذهب رفضه بر کشایم
خواهی یافت که حضرت صلی الله علیه وسلم نصوص مرتضوی را در آخر حیات خویش هم مستور میفرمود
پس هر نصوص وآنهم در آغاز اسلام چه گمان توانی کرد چه جای آنکه خود حدیث معراج که بعد ازین
واقعات است که در آغاز اسلام روداد در اصول مرویست دلالت بر نقیض آن دارد زیرا که چون
از آنحضرت حق تعالی پرسید کیست خلیفه تو برامت حضرت فرمود من ندانم تو نیک میدانی ودر غزوه
خندق که قریب غزوات اخیر است نیز جواب شریف بخطاب اجله اصحاب هم عدم وراثت بود چنانچه
امانی شیخ بران اول دلیل است ونیز اصول کافی نص درانست که بعد نزول اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ در حجة

الوداع حضرت باستتار امامت منهمک بودند وسیفر نمودند امتی حدیثو عهد بالجاهلیة ومنی اخیر شم بهذا فی این
عمی یقول قائل ویقول قائل آخر طرفه آنکه رفضه ازین حدیث به بطلان خلافت خلفا احتجاج میکنند و
هرگاه این بزرگان شریک مجلس نبودند وانعقاد آن فقط برای بنی عبد المطلب بود کما هو منصوص
فی الحدیث وقد تقرر فی اصول التفسیر ان العموم منتفی لخصوص التخصیص پس ایشان را چه خیر وخر و مآل
چنین باشد که خلیفه در اهل بیت من علی مرتضی است دون غیره وهذا صادق لانه خاتم الخلفا وتتمة خلفا

خلافة الحسن المجتبی هشتم آنکه رفضه حسبنا کتاب الله را در زده و الزام اهل حق میدانند و می پندارند
که زنهار کتاب الله کافی نیست و در واقعه قرطاس خیال نمی کنند که در صحیح بخاری و کتب دیگر نیز آنچه محقق
شده دانیست که حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از طلب سامان کتابت بسبب شدت مرض بیهوش گشتند
از نجهت اختلاف در حاضرین بمقتضاے جبلت انسانی در آوردن و نیاوردن بهم رسید و مجالی بران نماندند
که حضرت را حرکت دهند پس آنمردم را که تحریر شدید لاحق گشته بود و میدانستند که اگر کتابت
رو نماید ضلالت دینی لازم آید فاروق تسلی داد و اشاره کرد بانمعنی که ضرورتے نیست بکلفت دادن
و حسبنا یا حسبکم کتاب الله بر زبان آورد و بیهوشئے آنجناب در نیمرض بحدی بود که بمقتضائے
روایات بحار و تراجم آن مثل جلاء العیون کربه حسنین رضی الله عنهما را نشاختند از نور و فتنة الواعظین
و بصرة المتعظین نیز عیان است که ایشان اضطراب میکردند فرمودکیستند و کافی بودن قرآن مجید
البته از احادیث رفضه نیز کما ذکرنا فی المقالة السابعة بلکه خود از آیات رب المشرقین مثل اقتاب است
ورای بر محدثین رفضه که دست از کتاب مستطاب برداشته و تحریف قائل گشته تمامش را متشابه
دانسته اند کما هو الفا و اهل اصول معتقد تحریف و تبدیل مانند توریت و انجیل اند بحمد الله که هزاران حدیث ائمه اهل بیت
خواهی یافت علی ما روی المجلسی فی مجلد الاول من البحار و غیره فی غیره من الاسفار که ممیز میانه حق و باطل
و معیار احادیث همین کتاب است که موافق آنرا باید قبول کردن و مخالف را باید رد و بدیوار زدن پس رائے فاروق را که خواجه کونین پسندیدند
و سامان کتابت را در وقت هوش با وجود پرسیدن اصحاب نه طلبید قائل استحسان باشد نه لاحق تعریض
و اگر کلمات صحیحه فاروق را خلاف شان آن سرور دانند آنچه بران لازم می آید که ناموس علی و طوطے
از آن برباد میرود و در مقاله سادسه بر گذشته و آنچه در جامعیت کتاب آسمانی در کتب فریقین مرویست
تا بجدیکه ائمه هم اعتراف بدان فرموده اند و در حق الیقین هم وارد است بیدان عیانست که لا یحتاج
الی البیان و حاجت اعاده هم باقی نیست مگر درینجا که بعنوان تجدد مثالی چند سطر دیگر مبین میشود
تا بدانے که لا رطب و لا یابس الا فی الکتاب مبین معرف جامعیت این کتاب است صاحب مستطرف
من کل مستطرف از عبد الله بن مبارک حر آورده که به نیت حج و زیارت از خانه برآمدم روزے در بعضے
از بیابانها زنی عجوزه را دیدم پرسیدم چگونه در نیمقام افتادی فرمود مَنْ يُّضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهٗ مِنْ هَادٍ
دانستم که راه گم کرده گفتم کجا خواهی رفت گفت سُبْحٰنَ الَّذِيْٓ اَسْرٰى بِعَبْدِهٖ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ اِلَى الْمَسْجِدِ الْاَقْصَا پی بردم که حج گذارده و اراده بیت المقدس فرموده گفتم چند روز
است که درینجا بسر میکنی فرمود ثَلٰثَ لَيَالٍ سَوِيًّا گفتم از طعام نزد تو نشانی نمی یابم از کجا میخورے
جواب داد هُوَ يُطْعِمُنِيْ وَيَسْقِيْنِ گفتم بچه چیز وضو میکنی این ایت خواند فَلَمْ تَجِدُوْا مَآءً فَتَيَمَّمُوْا
صَعِيْدًا طَيِّبًا گفتم طعام همراه دارم اگر حاجتی باشد پیشکش کنم تلاوت نمود این ایت را که

وَاَتِمُّوا الصِّيَامَ اِلَى اللَّيْلِ گفتم ماه مبارک رمضان نیست تا روزه داری فرمود وَمَنْ تَطَوَّعَ
خَيْرًا فَاِنَّ اللّٰهَ شَاكِرٌ عَلِيْمٌ گفتم افطار در سفر مباح است جواب گفت که وَاَنْ تَصُوْمُوْا خَيْرٌ لَّكُمْ
گفتم چرا مثل من کلام نمیکنی این آیت قراءت کرد مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ اِلَّا لَدَيْهِ رَقِيْبٌ عَتِيْدٌ پرسیدم
چه کسی فرمود وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهٖ عِلْمٌ گفتم خطا کردم مرا معاف دار و مواخذه مکن ارشاد
نمود لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ پرسیدم حاجتی داری که ترا بر ناقه نشانم و تا قافله برسانم فرمود وَمَا تَفْعَلُوْا
مِنْ خَيْرٍ يَّعْلَمْهُ اللّٰهُ عبد الله مبارک میگوید که ناقه را نشانیدم فرمود قُلْ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ يَغُضُّوْا مِنْ
اَبْصَارِهِمْ پس من چشم پوشیدم و گفتم که سوار شو چون خواست که سوار شود ناقه گریخت پس عجوزه
بخشم آمد و این آیت تلاوت نمود وَمَا اَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيْبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ اَيْدِيْكُمْ گفتم و کمی صبر کن تا زانوی
اشتر بربندم پس این آیت خواند فَفَهَّمْنٰهَا سُلَيْمٰنَ تا خجل گشتم و زانوی ناقه بربستم و گفتم حالیا سوار شو چون سوار شد
آیت این وقت را بیاد آورد که سُبْحٰنَ الَّذِيْ سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهٗ مُقْرِنِيْنَ وَاِنَّا اِلٰى رَبِّنَا
لَمُنْقَلِبُوْنَ عبد الله میفرماید که من زمام ناقه گرفتم و همراه او بافتخار تمام میدویدم و آواز را بلند میکردم
تا این آیت کریمه برزبان راند وَاقْصِدْ فِيْ مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ پس من آهسته آهسته همراه او
باشعار عرب ترانه می کردم فرمود فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ گفتم لَقَدْ اُوْتِيْتَ خَيْرًا كَثِيْرًا یعنی حق تعالی
فضیلت بسیار ترا عنایت کرده فرمود وَمَا يَذَّكَّرُ اِلَّا اُولُوا الْاَلْبَابِ چون پاره راه رفتم پرسیدم
شوهر داری این آیت برخواند يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَسْئَلُوْا عَنْ اَشْيَآءَ اِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ پس من درین
وقت سکوت ورزیدم و بغایت خجل گردیدم تا آنکه قافله پدید آمد گفتم قافله اینست کیست که ترا شناسد و با تو معرفتی دارد
فرمود اَلْمَالُ وَالْبَنُوْنَ زِيْنَةُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا دانستم که فرزندان دارد گفتم حال ایشان را درج بیان مکن
این آیت قراءت کرد وَعَلٰمٰتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُوْنَ دانستم که ایشان معلمین کشتی هستند و بادبان را
بهدایت ستارگان می بندند پس همراه او قصد عمارات نمودم و گفتم از اسامی شان آگاه کن تا من اوشان را
دهم فرمود وَاتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرٰهِيْمَ خَلِيْلًا وَكَلَّمَ اللّٰهُ مُوْسٰى تَكْلِيْمًا يٰيَحْيٰى خُذِ الْكِتٰبَ
بِقُوَّةٍ پس من باواز بلند گفتم ای ابراهیم کجائی و ای موسی و یحیی چرا نزد ما در نمی آئی ناگاهی بینم
که این جوانان بسوی ما متوجه اند و بجمال صورت و کمال معنے که از پیشانی ایشان لامع است فرا
رسند چون ملاقات کردیم و نشستیم عجوزه فرمود فَابْعَثُوْا اَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هٰذِهٖۤ اِلَى الْمَدِيْنَةِ فَلْيَنْظُرْ
اَيُّهَاۤ اَزْكٰى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِّنْهُ لاجرم یکی برخاست و طعام پاکیزه آورد و پیش روبروی
من نهادند و عجوزه ارشاد نمود كُلُوْا وَاشْرَبُوْا هَنِيْٓــًٔا بِمَاۤ اَسْلَفْتُمْ فِي الْاَيَّامِ الْخَالِيَةِ گفتم طعام شما
برمن حرام است تا قصه او را مفصل بگوئید و از حال او خبر دهید که از چند سال کلام را ترک فرموده
گفتند که این مادر ماست از چهل سال کلام نمیکند مگر با آیات قرآنی بخوف اینمعنی که شاید لغزشی روی نماید

وباعث خشم الٰهی گردد سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ این حرفی بود از سهولت آیات بینات جامعیت کلمات طیبات که در کتب بدام
واگر بابی از متانت وایجاز کشایم اطناب رو نماید مگر نشنیده که امام رازی رح هزاران مسائل را در تفسیر کبیر
زیر یکیک جمله از آیات قرآنی نشان داده وهنوز ازین دریای ذخار ناپیدا کناران جواهر زواهر عجیب در دامن
غواصین متفطنین مجید دا بهم میرسد ع کرتاب میکند تا بجم برابر چه واگر امور غویصه را بیان کنم خواهی
دانست که عرب عربا در تحقیق آن عمرهای خود بسر کرده اند چنانچه بر ناظرین مجمع البیان وتفسیر امام و
نیشاپوری وغیر آن مخفی نیست وکفاک شاید امام من قول امام الائمه یقول ویقولون واگر مردی
مکابره ابن عباس چرا عرض نمیکرد که مکابر در حدیث شور وشغب بر نمیدارد وچون کلام در حسبنا
تا اینجا رسید قصه طولانی یاد آمد از مناظره لسانی بر حرفی از کتاب وی بر توجه از انتخاب کفایت میکنیم
که یکی از اذکیا همه اعتراضات اشقیا را بهمین لفظ جواب داد وچون اتباع ابن سبا مطاعن فدک را
بر پا کردند فرمود حسبنا کتاب الله والشان بجمود ذهنی متحیر گشتند گفت مراد اینست که از آیت غار وبدح
مهاجرین وانصار فضیلت صدیق بدید آمد وقد تعرفون الیقین لا یزول الا بمثله واحاد معارض نتواند
با آیات بینات پس غولان بیابانی باختلال حواس لطعین قرطاس پناه بردند مناظر خندید که درین مقام
حسبنا هم موضوع وهم محمول یعنی عقل کی باور کند که اصحاب مصداق اتبعوه فی ساعة العسرة باشند
واین سایلان اجابت تعریفش چه مرکب حضرت رسول ذلیل کنند وسرهای منافقین کما فی خلاصة المنهج
وغیره از دوش بر دارند ومقبولین شیعه نقد ایمان بسلامت برند پس این قیاس کاسه لیسی اول من
قاس است حسبنا کِتَابُ اللّٰهِ وَحَسْبُكُمْ مَا يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ من بعد در دفع هر تقریر همین لفظ
کار خود ساخت چون تیر در کیش نماند هر یکی همین آواز بر داشت که یکبار این حرف قدیم یاد فرمودن دل
داده مذهب قدیم دست از ان بر نمی کشیم شما که جنگ بدامن پیاز دید باید شمار او دست از اهلبیت واصحاب
بر داشتن پس رفقه مبهوت شدند زیرا که میدانستند که اگر مذهب خود را بحضرت مرتضوی رض نسبت کنند
حریف احادیث آنجناب در مناقب خلفا پیش می نهد ومیگوید که حضرت امیر رض مقتدای ماست وَاللّٰهُ
هُوَ الْعَلِيمُ بِذَاتِ الصُّدُورِ فثبت المطلوب كالنور على شواهق الطور **قوله** اما ایمانکم
الخ **اقول** ازین کلام هم مترشح میشود که زنهار مجتهد الزمانی بمعنی کلام من فایز نمیشوند یا خود را
سیر نشده جائیکه در عبارة العین تاویلات اولین وآخرین قوم را در باره مفسدین فی الارض یعنی یاجوج
وماجوج امامیه از زراره وشیطان الطاق وغیرها بر هم زده ام پی بدان نمی برند تفصیل این مبهم از شرح
عبارت لعبارة العین عنقریب می آید ان شاء الله تعالی بعنوانیکه مزیدی بر آن متخیل نباشد وتمامی مزخرفات
تهییبیر که تعلق باین مبحث دارد بملاحظه آن از هم باشد وهر یکی اعتقاد کند که تحریر آن عبارت در رساله

قدیمه برای استیصال تاویلات شیعه است خصوصاً تسویلات زنیه لیکن مجتهد بچشم بصیرت نمی بیند ۵ منعم
کنی زعشق وی ای مفتی زمان معذور دار مستاکه تو او را ندیدی امّا آنچه بیچاره مجتهد الزمانی نام صوارم ید رفانی
برزبان برد بلکه انرا اصل و نزهه را فرع آن بجهت عطف قرار داد پس مقام حیرت اولی الالباب است و نعل
اندیدن صوارم که درحقیقت بکاسه لیسی کشمیری نقال تصنیف کرده هر مطلبی را که ادا فرموده مذهب
شیعه زیاده ترمهمل کردیده چنانچه بر ناظرین جوابش و هم تصانیف کمترین مخفی نیست و درین کتاب
جابجا دانستی خصوصاً بمقاله سابعه حال پر اختلال حضرت ابن عباس که در اهل بیت جناب امیر بهتر
از کسی نبوده کمامر بر اصول رفضه مثل افتاب نیمروز گشته پس حال تقریرات فرزندش یعنی مجتهد الزمانی درباره
رناه احادیث بطریق اولی روشن شد انیست حال بهترین اهل بیت که بدی انجام اوست وای بر حال دیگران
مع ان المتاخرین من الائمه لعنوهم کما فی ترجمة العیون ایضاً **قوله** و بیه ظاهر است الخ **اقول** هیچ معلوم
نشد که بنیاد کلام بر اصول کیست ایا مجتهد باحادیث مسنده ما ثابت کرده که خلفا متخلف بودند
بلکه خلاف آن از کتب ما به ثبوت می انجامد و اگر بفرض محال خاتمه حدیث تجهیز بدرجه صحت رسد
چون اصحاب کرام را معدل و مزکی بنصوص قطعیه میدانیم و معنی تخلف را علی ما فی الصواعق
والتحفه بتقریر ارباب معقول و منقول و اصول بیان می نمائیم و استثنای صدیق و ارضای اسامه
در اقامت فاروق عیان میکنیم و انیم که صدیق جیش اسامه را بر جهات دیگر تقدیم داد پس خلل
در خلافت خلافت چگونه راه یافت اما بر اصول رفض پس عیان گشته که از اسامه تا ابوذر و سلمان همه نکوهش ست
داغدار ند و از دایره اعتماد بدر گشته اند و در حق رفضه مثل مشهور یعنی خود کرده را درمانی نیست بظهور پیوسته
بالجمله خارج از دایره امکان است که صدور لعن وصفی در خلافت اصطلاحیه خلل اندازد و لعن کردن حضرت
صادق قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم بتصریح اسامی پیشوایان امامیه بعبارت لعنة الله علی زراره و هو شر من
الیهود و النصاری حرج نسازد با وجود اعتراف سید مرتضی در تبصرة العوام که امام لعنت نمی کند کسی را تا کافر
نباشد و طرسے از کذب ائمه بتقیه تحاشی نماید کما ستعرف من بعد میگویم که تذکار حدیث تجهیز بکرار این نمک بست
که از جناب مجتهد در چند جا بتقلید بوقوع آمده و جوابش گذشته و تفصیل این بحث خاص چنانچه باید
بزبان قلم رفته لیکن بار دیگر بمقتضای وعده سابق بطرز جدید بقلم می آید که مجتهد الزمانی در تشیید المبانی
گفته بود که احادیث قوی و ضعیف همه در کتب فریقین اندراج یافته باید سخن به تنقید راندن و قواعد و
اصول را دخل دادن و سند حدیث فهمیدن و گرد تنقید گردیدن پس عجب است که مجتهد این قول را
هم که در مقاله سادسه بشد و مد وارد کرده یاد نمی کند و بخیال نمی آرد که شهرستانی از جامعین مقالات
اهل عالم و مولف مذاهب بنی آدم است و نزد محدثین او را پایه نگاهی و رفعت منزلت و جاهی نیست
باز مجتهد را شرم نمی آید که چون من میه بحث خلفای راشدین را بحدیث حضرت سید المرسلین که بواسطه

گوشواره عرش رب المشرقین حضرت امام حسینؑ است از کتاب صدوق فرد کامل محدثین که با عجاز حسن بیان
الزبان پیدا شده و شیخ و سید طایفه همه از خرمن فیض او خوشها چیده اند نقل کردم مجتهد در سند آن
گفتگو کرده و درین خصوص صحت سند را از نهار نشان نمیدهد و میخواهد که انچه در ملل سند نگشته کالوحی
المنزل من السما پنداریم و در تبرای صنادید اصحاب سید انبیا بجهد این الفاظ بی سر و پا دست از عقل
هم برداریم حالانکه علمای کبار امامیه نظر بمقتضای هشیاری یا بدمستی در کتب دینیه خویش کلمه حق بر زبان
می آرند درینجا حرفی از تذکره الائمه که ملا حیدر علی در کتاب الاحامی کتاب مذکور را در تالیفات مجلسی
شمرده مینویسیم که حضرت پیغمبر هرگز دشنام بکسی نداد و عصاة و متمردین امت را نفرین نکرد انتهی
بلفظه خلاف عقل و نقل باشد بعبارت بی سند از اجله اصحاب و صنادید ایشان تبرا کردن عجب
تر آنکه این بحث امروزی نیست اگر مطالعه کتب شیخ حلی نمائی واین باد یه را تقدیم تحقیق بپیمائی
البته اذعان توانی کرد که چون این سیاه پوش دین فروش مانند زاغ و زغن فریاد بی هنگام برداشت
واین طعن را بطمطراق تمام در منهج نوشت بعضی از علما که هفوا تش را بر محجر باد خویش زیر و زبر
کردن درین باب صحت شد طلبیدند حالانکه از رفضه کسی را مجالی نشد که صحت جمله مذکور پیدا کند
و کلام شیخ حلی را ازین نقیضه وا رهانند از جمله آن عبارات که تعلق دارد بانکار خاتمه حدیث
این حروف ست ان هذا کذب موضوع باتفاق اهل المعرفة بالنقل فان النبی صلی الله علیه
وسلم لم یقل لعن الله من تخلف عنه ولم ینقل هذا باسناد ثبت بل لیس له اسناد فی کتب الحدیث
اصلا و برین کتابها که علما در رد شیخ حلی رفضه نوشتند شش صد سال تخمینا گذشت بلکه از تراجم علما
چنان معلوم شده که خود شیخ حلی این رد و قدح را دیده لیکن نتوانسته که تدارک نماید و زنگ سفاهت
خود را از صفحات تصنیف خویش زداید چنانچه بر ناظرین فن نقد الرجال پوشیده نخواهد بود و متاخرین
رفضه که در مطاعن حضرات خلفا زیاده تر آب بی لجام حوز دند و هوسهای خام را پختند نیز درین معرکه سپر انداختند
چنانچه غایة السعی ایشان از احقاق شوشتری باید دید و کلام او را درباره عجز از تصحیح خاتمه حدیث که متحیر
دران بود بمیزان عقل باید سنجید یعنی چون صدر الدین اصفهانی در ابطال الباطل جمله لعن الله من تخلف
عنه را از مکیدت رفضه دانست که در لباس تقیه بکار بردند و بالحاق پرداختند در جوابش غیر ازین نتوانست
گفت که شهرستانی آورده و حلال انیقوله بی سند انگاشتی و انیهم دریافتی که شهرستانی برخلاف داب خود
در امثال اینمقام جواب میدهد و سخن رفضه را که درباب اصحاب برای طعن تخلف مزیت کردند رد میکند چون
عدم صحت جمله مذکور پیداست از کتب فریقین انیهم هویداست که صدیق رضی انتقام زید چنانچه باید بدست اسامه
تقدیم رسانید اکنون مجتهدین رفضه که نام تخلف ایشان برزبان می آرند واو تخلف از ایمان میدهند انیمه که
شنیدے بحث ماضی معروف و مجهول بود اکنون سخنے که به بحث حال علاقه دارد

و در زمان استقبال بکار آید خصوصاً برای هر کسی از مسترشدین که بنوشتن مکاتب سوی این کمترین روی همت باستکشاف آن می آرد و قدما از تفصیلش خبر نداده اند بشنو که مقصود اکابر شیعه آنست که سنیان را بالوف حیل و صنوف مکاید و دغل مشغول بتوجیهات سازند پس طعن تخلف ساختند و سخنی چند بهم بافتند تا عامه بدانند که امامیه بادلهٔ الزامیه ایشان را مخنوق میسازند و سنیان زهره ندارند که دست بروی نموده بر جمعیت شیعیان بتازند و در معارضه ترتیب مطاعن مقبولین ایشان بپردازند و اگر اهل سنت قادر بران می بودند البته علمای شیعه اینهمه حله را بدلایل الزامیه نمی پیمودند و بعد از تفحص بکتب امامیه هویدا میشود آنچه دلالت بران میکند که بر ریشهای موهوم رفضه باید خندید و عروق و محدثات ایشان قطعاً باید برید بالجمله حدیث جیش برای رسوائی این کیش دلیلی است روشن و حجتی است پس موثق و مبرهن تفصیل این اجمال آنکه در مجلد سابق خصوص اوراق مقاله سادس چنانچه مبسوط گشته که علمای رفضه بارها تصریح کرده اند که در امامت و مطاعن بحز از ان روایات میرانند که فریقین بران اتفاق میدارند کما صرح به المجلسی فی البحار والجالیسی فی صوارم الالهیات وقد عرفت العبارات مرارا نظرت الیها لیلا و نهارا و ازینجا اتفاق شیعه بر صحت حدیث تجهیز از آغاز تا انجام بحکم دلالت تضمن به ثبوت رسید چه جای آنکه حدیث مذکور در بحار و حیات القلوب و غیرهما در مذهب شیعه باسناد منکثره و طرق صحیحه از ائمه هدی بدلالت مطابقی مروی باشد و انهم ضمیمه گردد که در زمان حضرت سیدالانس والجان بر خلاف تصریح مجلسی که حضرت پیغمبر گاهی متمردین اصحاب الفرقین بر لعن کسیکه متخلف بود منادی میکردانیدند آری فرق اینست که علمای ما بوضع جمله اخیره تصریح کرده اند چنانچه دانستی و جمله رفضه از جهت مزید جهل و عناد کما عرفت بنیاد طعن مذکور برین جمله گذاشته اند و برای تصریح آن از ائمه هدی مساعی غیر مشکوره رسانیده کما لایخفی علی من طالع البحار وغیره و مجتهد فانی در عناد الاسلام اجماع امامیه برین خاتمه نقل نموده و دعوی تواتر آن بروایات خود کرده چنانچه این بحث را در الجزای مجلد امامتش نزد دوستی بچشم خود دیده ام و یقین میگویم که اگر کتاب مذکور بدست آرای در راه تطبیق نقل سپاری خلافی نیابی اکنون باید پرسید که مقصود اصلی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از تأمیر اسامه و تعجیل نهضت او انتقام زید بن حارثه و اهتمام شان این واقعه و برآوردن دمار از روزگار کفار و مغلوبی اهل روم و شام از دست اهل اسلام بود چنانچه در مبدای خلافت صدیق رض از دست اسامه بظهور پیوست یا خالی شدن مدینه بر مزعوم اهل کینه از اهل ضغاین دیرینه یا ظهور ردت و نفاق اصحاب صاحب عامه اما شق اول پس سراسر مقام حیرانیست زیرا که هر چند شیخین و اتباع و انصار

شان مامورین باشند نه آمرین لیکن اینقدر از اصول اهل فضول عیان گشت که این بزرگان مرد
میدان ومقاوم گردان روم وشام بودند وکمال مرتبه تهور داشتند تا بقتال شان مامور گشتند پس
معتقد رفضه ازینجا نیست ونابود گردید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در همه جنگ با ایشان را از آغاز جهاد
تا این وقت تجربه نموده وبددلی ایشان همیشه ظاهر بوده واگر معتقد شیعه را باور کنیم عقل تجویز نمیکند
که ایشان را جناب سید المرسلین ص برای این مهم بزرگ وامر سترگ برچینند وتکلیف که چار هزار منافق وطلقا
بلکه زیاده ازان برای حمایت اسامه برگزینند بلکه بتصریح قدوه اهل افترا یعنی مجلسی شقی وغیر او کما ستعرف
احدی را از اهل نفاق نگذارند که ساعتی بعد ازین حکم باستراحت همت گمارد وفرصتی نه دهند که در مدینه
طیبه بنفسی برآرد چنانچه از مجلد فتن بحار الانوار انچنان مبرهن است تو گوئی که شمعی است در انجمن وآفتاب
نیمروز روشن وهذه عبارته ثم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع اولئک النفر ومن والاهم علی علی وطابقهم
علی عداوته ومن کان من الطلقاء والمنافقین وکانوا زید من اربعة الاف رجل فجعلهم تحت یدی اسامة بن
زید مولاه وامر علیهم وامره بالخروج الی ناحیة الشام وباقر مجلسی در همین مجلد انیم نوشته که قیس بن عبادة را
مامور فرمودند تا همه کس را که نامزد شده بودند باسامه ملحق گرداند وگفت ای اسامه هرگز ترا رخصت ندادم
اند که تخلف کنی ودر نهضت درنگی روا داری پس همین وقت برو بالجمله قریب است که چاک گریبان
عقلا در ماتم سلب حواس رفضه تا دامن رسد وسرهای ایشان بسنگ خارا ریش گردد که مقصود
تشریف درین حادثه انتقام زید بن حارثه وچیره دستی اهل اسلام بر کفار لیام باشد وجماعات منافقین
وطبقات حاسدین ومعاندین را که عادت شان حیله جوئی در جهاد وفرار از رزم مصاف بود برین کار
بردارند فاعتبروا یا اولی الابصار معذلک از قرآن مجید واضح است که حق تعالی حبیب خود را فرمود
که چون بمدینه بازگردی بسوی جماعتی از منافقین وآنها اذن جهاد طلبید باید گفت لن تخرجوا معی ابدا ولن
تقاتلوا معی عدوا ومفسرین شیعه ومنهم الکاشانی هم تصریح میکنند که مقصود ازان نهی منافقین از شرکت
در جهاد است اگرچه دستوری طلبند برای غزوه دیگر انتهی حاصله فکیف که متنفر ازان باشند ودل بر اقامت
مدینه نهند چه جای آنکه حضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را بالاستقلال بجهاد مخصوص گردانند وکسی را درین
لشکر از اهل ایمان واخلاص نگذارند که در آید وقصد حرب وکارزار نماید کما عرفت وستعرفه ان شاء الله تعالی
علاوه حدیث اطول جعفری که از اصول کافی در مقاله سادسه گذشت دلالت قطعی بران دارد که از شروط جهاد است
استجماع اوصاف آیت کریمه التائبون الآیة برای مجاهدین پس طعن رفضه از اصل مقلوع شد واین اوصاف
برگزیده برای این بزرگان ثابت گشت چه جای آنکه شیخین سمع وبصر حضرت صلی الله علیه وسلم باشند کما
عرفت مفصلا لاجرم ضرور اعتقاد که روافض باحد الامرین معتقد شوند یکی آنکه خطاب تجبیر وتنفیذ با جناب امیر ع
بود وبدعا برآمدن سلمان ع ابوذر ع وحذیفه ع ومقداد ع وعمار ع یاسر وغیر ایشان است که بزبان نفاق ترجمان شیعه داد

خلاص میدادند تا بزودی همراه اسامه عرق ریزند و گرد هلاک از رومیان بر انگیزند فلیف که تجهیز لشکر و امداد
کردن اسباب جهاد تعلق بکسبی دارد که او را بزعم شیعه بارها امام بلا فصل گردانیدند و در تخصیص هم فرمودند
که باید قرضی را ادا کردن که برای درستی اسباب این لشکر گرفته ام چنانچه قدمای شیعه آورده اند و اگر کتب
ایشان هم نرسد باید بکلام کنتورے رجوع نمودن و بارها دانستی که از روی حدیث منزلت نزد جمعی از شیعه حضرت
امیر امام بالفعل بودند و دیگران بیافه درای دهلی زیر گلیم میگویند پس اگر شیخین را بحدیث تجهیز مخاطب دانند در حقیقت
انقلاب منصب لازم آید چه از حکم تجهیز نوبت خلافت بدماغ اهل فراست میرسد بالجمله چون جهاد از ذاتیات امامت
است کامر مرار او تجهیز مقدمه آن پس لا محاله تعلق یافت با جناب امیر و کارزار تعلق گرفت با ارکان ارتعیم و اتباع
و اتباع این مخلصین گو ابوبکر رض و عمر رض ناصرین و تابعین شان نیز برای رونق بازار لشکر همراه باشند و چون بالاتفاق
مقبولین لسانی برام شریف رسول ربانی کاری نه بستند و از خانهای خود هم در انوقت بیرون نرفتند انچه لازم
عبانست که بیرون از حد بیان است اکنون شیعه را راهی نماند مگر باختیار امر ثانی اهون الامرین بمقتضای من ابتلی
ببلیتین و آن اینست که درنگ اسامه و همراهیانش مبنی بر مصالح بود از مزید محبت مصطفوی و تعلق خاطر بادراک
حال شریف و شاق بودن جدای در اشتداد بیماری و غیره چنانچه اهل حق میگویند و چون مراعات این امور را
در خصوص اینمقام پیشوایان رفضه تجویز می کنند چنانچه تمانینی در شافی گفته و حلی و مازندرانی و کرکی و مجلسی و جا
و کاشانی مقلد او گشته اند لاجرم احقر العباد از تعلیقی که جابجا بر کتابش وقت مطالعه نوشته ام سطری چند
می نگارم که لیت شعری ما ذا یقول علم الرومی فی اوامر الله تعالی ووحیه الی رسوله المصطفی فی نصب اسامة تسلیطه
علی الزعامة الکبری و تسویفه صلی الله علیه و سلم خلافة امیر المومنین حین الی حین حتی نزل العتاب الشدید بمضر
المعاندین علی سید المرسلین ثم ما قال البشیر النذیر فی حدیث الغدیر لیس یقضی امامة الامیر و ایضا قد رفض
فی الغدیر ما یدل علی رعایة المصلحة و التفکر لحدیث سید الوری خطابا للخاتم الخلفا حیث سال النبی صلی الله علیه
و سلم امضی فی امرک فورا ام اتفکر مصلحته فقال صلی الله علیه و سلم بل یری الشاهد ما لا یری الغائب
و از ینمقام بذهن هر خاص و عام در آید که تاکید شریف در تنفیذ برای آن بود که مبادا اصحاب بجهت
ارتداد اعراب و بلوای هواخواهان مسیلمه کذاب و دیگر مهمات گوناگون و دواهی روز افزون غفلت
ورزند و در تنفیذ جیش متقاعد گردند والحمد لله که صدیق رض بعجلت هر چه تمامتر اسامه را فرستاد و
این نتیجه تاکید شریف بود که وجود رو داد چنانچه خواهی دانست انشاء الله تعالی اینهمه که گذشت
در آمد حال شق اول بود که تناقض اقوال رفضه و تهافت مقالات ایشان بظهور پیوست
آمدم بر بیان شق دوم که امام اول ایشان سید الطائفة الثوری یعنی تمانینی علم الرومی
دل بران بسته و پای ارادت بدامنش شکسته و فروینی بر آثار قدمش رفته و مجلسی
از غایت بوالهوسی بزعم خود درهای لطیف ابدار را سفته و شوشتری ذهب الله

بنور وخس وخاشاک انمیدان بمبرگان رو رفته وچون بر حقیقت احوال واقف میشوی
خواهی دانست که هر یکی ازین حمقا مایه شقاوت ابدی اندوخته اول چندی از عبارات
والفاظ ایشان روبروی تو بخوانم لیستر بر حماقت وبلاهت ایشان مطلع گردانم پس
بدان که اگر بر تصریحات سید طایفه مذکور دل می نهی باید که چندی کتاب شافی را که از
تصانیف اوست وپیشوایان رفضه سرمایه افتخار میدانند واهل حق آنرا التماعی ملتقطه
از مزابل مندرسه میشمارند وتاویلات تسویلات او را بناخن وانگشت فرسوده ثمانینی را نقل
مجلسی نموده اند در مطالعه آری تا معلوم شود که او در جواب صاحب معنی میگوید فاما
قول صاحب الکتاب واعلی من جعل اخراج القوم فی الجیش لیتم امر النص ان بعدهم
لایمنع من ان یختار والامامة فیدل علی انه لم یتبین معنی هذا الطعن علی حقیقته لان
الطاعن لایقول انه ابعدهم لیلا یختار والامامة وانما یقول انه ابعدهم حتی ینتصب بعده فی
الامر من نص علیه فلا یکون هناک من ینازعه ویخالفه انتهی وازینجا هویدا اگردید که او مبوید این
مطلوب است واگر میخواهی که نصوص امام سیزدهم شیعه یعنی باقر مجلسی به بینی باید برای
تتبع مجلدات بحار خصوصًا جلد فتن دامن فرا چینی بعد ذکر انمعنی که همه منافقین وطلقا را با
اسامه گرفتند وتحریج تاکید کردند کما عرفت فی الصدر مجلسی میتو لیسد که انما اراد رسول الله صلی الله علیه وسلم
بما صنع من ذلک ان تخلو المدینة منهم ولا یبقی بها احد من المنافقین انتهی مختصرا وکذاب مفتری قاضی
رطل بوق شوشتری در احقاق نوشته بل کان الغرض المهم الاصلی من تنفید جیش اسامه و
جعل الثلثة تحت رایته بعدهم عن المدینة عند وفات النبی لیلا یتوا ثبو علی الامامة بعد النبی صلی
الله علیه وسلم ولهذا جعل الثلثة فی الجیش ولم یجعل علیا وقس علی هذا عبارات دیگر علمای رفضه که
در میدان مصارعت از راه حماقت رجز خوانی میکنند وزینهار بحقیقة الامر پی نمی برند ومنطوق مفوات
ایشان همین ست که حضرت صلی الله علیه وسلم ازین تنفید اخراج اهل النفاق چه مقصود داشت تا جناب تفوی و
بخوبترین وجوه تخت ودیهیم خلافت را بیارایند وهیچ منافقی وحاسدی قابو نیابد هر گاه این امر را حالی
کردی اکنون در تحقیق ایشان حرفی چند می نویسیم که این دعوی بر مذهب فریقین باطل است زیرا که
حضرت صلی الله علیه وسلم را معلوم بود خلافت خلفا چنانچه در صحاح روایات بدینمعنی اشارتست
وهزاران بار وحی الهی ورود نمود که خلافت خلفای ثلثه شدنیست وزینهار هیچ مانعی ومزیلی بر طرف نتواند
شد چنانچه از بحار وحیات القلوب کافی وبصایر مثل آفتاب است وحاصل واقعه کتاب الوصیت
که کلینی بطمطراق آورده انیست که اهلبیت المطهر خدا را با تمامی ملایکه گواه گرفتند که در
خلافت غاصبین اگر ظلم وعدوان بغایت قصوی کشد وچون وچرا نکنند وانهمه با مر شریف

نبوی رو داد پس چگونه این خیال محال بقلب شریف حضرت رسول متعال تواند گذشت که میدان مدینه را برد دیم و علی مرتضی را بر سریر امامت نشانیده سرهای دشمنان بگوییم و اگر اندک غور در کتب رفضه نمائی توانی دانست که ما را ضرورتی نزد این خرافات ولاف و گزاف که تماشائی و مقلد پیش گفتند نیست زیرا که ائمهٔ ایشان از قمی و کوفی و طبرسی این مطلوب را نجاک برابر کرده اند و ما للاختصار در ینجا بر عبارت صاحب مجمع البیان عماد الدین طبرسی و کاشانی اختصار میکنیم و اولاً آیتی از قرآن مجید تلاوت می نمایم حضرت رب جلیل بخطاب حضرت ابراهیم خلیل فرمود أَعْرِضْ عَنْ هٰذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ پس معلوم شد که چون محقق شود علم بتقدیر حتمی کردن خلاف آن از حضرت باری زنهار درست نیست پس کوشش در آن چه معنی داشته باشد و اگر بسبب احتمال تحریف دل بآیت کریمه نه بندند گوییم قال الطبرسی فی شان نزول قوله تعالی إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ

قبل نزول فی ابیطالب فان النبی صلی اللّٰہ علیہ وسلم کان یحب اسلامہ فنزلت ہذہ الآیۃ و کان یکرہ اسلام وحشی قاتل حمزہ فنزل فیہ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلٰى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ فلم یسلم

ابوطالب واسلم وحشی و روا ذالک عن ابن عباس وغیرہ وفی ہذا النظر کما تری فان النبی صلی

علیہ وسلم لا یجوز ان یخالف اللّٰہ سبحانہ فی ارادتہ کما لا یجوز ان یخالفہ فی اوامرہ ونواہیہ واذا کان اللّٰہ

تعالی علی ما زعم القوم لم یرد ایمان ابی طالب واراد کفرہ واراد النبی صلی اللّٰہ علیہ وسلم ایمانہ فقد

حصل غایۃ الخلاف بین ارادتی الرسول والمرسل و بسیاری از مفسرین تصریح اسمہ عاکردہ اند کاشانی نیز بتاییدآن پرداخته چون کلامش بفارسی ست نقلش بر میدارم تا بخوب ترین وجوه بذهن هرکس خصوص مجتهد رسوخ یابد که اهل خلاف بر آنند که آیت در شان ابوطالب نازل شده چه رسول صلی اللّٰه علیه وسلم بسیار طالب این بود که ابوطالب ایمان آورد و کاره اسلام وحشی قاتل حمزه بود و قصه بر عکس شد که ابوطالب اسلام نیاورد و وحشی ایمان آورد و شبهه نیست که این سخنی ست بغایت ضعیف و رکیک چه جائز نیست که اراده آنحضرت مخالف اراده حضرت رب العزت باشد همچنانکه جائز نیست مخالفت اوامر و نواهی او و هرگاه که بزعم مخالف حق تعالی اراده ایمان ابوطالب نکرده باشد و مرید کفر او باشد و اراده ایمان وحشی داشته باشد و کاره کفر او و پیغمبر او بر عکس این اراده داشته باشد پس غایت خلاف باشد میان خدا و رسول صلی اللّٰه علیه و آله وسلم نعوذ باللّٰه من هذه الاعتقادات انتهی تشدد

الفاوتہ **اقول** قطع نظر از آنکه طبرسی و کاشانی را مغلطه شدیدی رو داد چنانچه بعد از دیدن نهایة العقول و تفسیر امام المعقول و منقول و غیر آن از کتب کلام و اصول ظاهر و باهر است می پرسم که کمال مخالفت در این ست که اهلسنت بر فرض صحت روایت کرده اند یا در آنچه علمای رفضه ارداد نموده اند و اولین و آخرین ایشان بنیاد حدیث بجمیر بر آن نهاده اند که مقصود شریف از روانه کردن تشنیعت همراه اسامه

رو فتن میدان امامت سید المرسلین و صاحب لولاک ازین خس و خاشاک بود که عین منازعت و مخالفت
خالق الافلاک ست چه جاے آنکه در تفاسیر اهلبیت نبوت علیهم السلام که شیعه مدعے آنند ثابت ست و خود
طبرسے مذکور در مجمع البیان آورده که حضرت سید انستند که خلافت شیخین شدنیست و زوال نخواهد پذیرفت
پس کجا مخالفت مرسل با مرسل در ایمان ابوطالب که علم بوے بد نمیمی که حق تعالے اراده آن نفرموده و قبل
از نزول آیت لا تهدی سے ممنوع ست و کجا مخالفت در امر مذکور که انچه از اصول موضوعه متقدمین نعمانے
وقمی و کاشانے و مجلسے و شوشتری بوضوح می انجامد مقتضے آنست که کار مرسل از مرتبه عداوت مرسل
معاذ الله هم درگذشته حتی که بر اصول مزخرفه ساده لوحان خواسته اند که لوح محفوظ را برهم زنند و علم
الهی را بجهل و دروغ و منقلب گردانند کما ستعرف تفصیله ان شاء الله تعالے و ازینجا بتصریح طبرسے
صاحب مجمع که مجمع علیه قوم مورد لوم ست حکم کردیم که طلسم خم غدیر که رفضه بستند درهم شکست زیرا که از
کتب دینیه طائفه خود می آرد که حضرت رسول مقبول قبل از حجة الوداع بازمنه دراز یقین بیفرموده که خلافت
شیخین امریست مقطوع چون ازاله آن در خم غدیر درست نباشد عند الوفات چگونه روا بود که جبرئیل علیه السلام
همه واقعات را مفصل مے آورد و را فردن بیگفت اکنون بعضی از روایات درین باب که حضرت
رسالت مآب صلی الله علیه وسلم از غصب خلافت مرتضوے و تلف حقوق اهلبیت خود مجمل و مفصل
خبر داده و آن روایات بحدے رسیده که لا تتناهی اعداد عبارت از انست از مجلد فتن که جلد هشتم از بحار
الانوار ست باید شنید و انچه ثانیی و مجلسے وغیرها از راه نفاق در تحمیر جیش و تامیر اسامه تا عاقبت اندیشی
بکار برده اند بمیزان عقل باید سنجید بالجمله فاضل مذکور در باب جبار الله تعالے بنبیه و اخبار النبی صلی الله
علیه وسلم امته بما یجرے علی اهل بیته من الظلم والعدوان از ابن عباس حدیثے آورده که تلخیص آن
در فارسے انیست که روزی آنجناب نشسته بود و اربعه متناسبه آل عبا را مشاهده نمود و پس باشاره
شریف حاضر شدند و قریب آنجناب نشستند و حضرت صلی الله علیه وسلم مناقب ایشان را یگان یگان
سمے تشمرد و انچه بر ایشان از دست اعدا جور و جفا و ستم می برد چون نوبت بمناوت و مصائب حضرت
زهرا رسید فرمود که حرمت او را هتک خواهند کرد و حقوق او را تلف خواهند نمود و میراث او را خواهند برد
و بچه شکم او را اسقاط خواهند ساخت تا آنکه او ندبه یا محمداه و فریاد و امصیبتاه از زمین بعرش برین خواهد رسانید
و کسے این تظلم و استغاثه را نخواهد شنید و این ارشاد بعد از ان ست که در حق مرتضوے فرمودند
که البته اصحاب غدر نمایند و خلافت را بربایند من بعد از کتاب امالی شیخ و مجالس مفید از ام
الفضل رضی الله عنه روایت نمود که چون گران شد بیمارے حضرت چشم کشود وقتیکه ما میگریستیم
پس سببش پرسید گفتم میگرییم بجدائے تو و انقطاع خبر آسمانی و براے امت تو که چه واقعه رو دهد
حضرت فرمود آگاه باشید البته مرشما قهر و ظلم رود و از جناب مرتضوے باسناد پیشوایان خویش

روایت کرده که بعد از قسم شرعی ارشاد نمود که خلیل من یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الیّ بمن
حدیث نمود که ناگزیرست غدر و بیوفائی قوم و این قضائیست مقتضی و تقدیریست حتمی و هر که
انکار کرد او بخیبت و خسران مبتلا شد و نیز از امالی شیخ بالمبادش مرویست که جناب مرتضوی کرم الله وجهه
گفت که حضرت عهد بست و از من توثیقی گرفت که اصحاب داد بیوفائی دهند بعد از من و هم درین
کتاب ست که حضرت صلی الله علیه وسلم روزے زار زار میگریست پرسیدند فرمود جبرئیل خبر داد از
کینه و عداوت قوم و ظلم و غصب و نیز از امالی محکی ست بروایت ابو سعید خدری که خبر داد حضرت
صلی الله علیه وسلم علی را بآنچه بعد وفات شریف رو نماید تا بگریست و قسم داد حضرت را بحق خود
و قرابت و صحبت خود که دعا فرماید که حق تعالی او را بهمسایگی خود طلبد فرمود می خواهی که دعا
کنم برائے قضائے محتوم که تغیرش ممکن نیست و نیز در مجالس مفید از زید بن علی ست از امام
زین العابدین که سر مبارک در بیهوشی و بیماری موت بکنار ام الفضل بود رضی الله عنهما ناگاه قطره
از اشک او بر رخساره مبارک چکید حضرت فرمود چرا گریه میکنی عرض کرد که از خبر مرگ تو بیقرارم اگر
امامت برائے ماست بشارت ده و اگر در غیر ماست اشاره بکن حضرت فرمود شما مغلوب بشوید
بعد از من و نیز از نسخه ابان منقولست که چون خبر مقتل امام حسین با بن عباس رسید بهائے هائے
میگریست و خدا را گواه میگردانید بر محبت خود بحضرت مرتضوی و اولاد امجادش و عداوت
خودش بدشمنان ایشان باز گفت که روزے بخدمت علوی مشرف گشتم صحیفه بیرون آورد از بهر
من فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم املا نموده و من نوشتم گفتم برخوان پس از وفات شریف
تا حال یزید برخواند و آنکه چگونه امام حسین شهید شود و کیست قاتلش که نصرت نماید که همراه او شهید
گردد بار بشدت بگریست و مرا هم گریانید و بود درانچه قرائت نمود در حال غصب خلافت و شهادت
یافتن حضرت زهرا و شهادت حسن مجتبی بازنکی و صحیفه را حالانکه بود در آن خبر آنچه واقع شد و آنچه نشد نیست تا
قیامت و حال خلفائے ثلثه و مقدار زمان از خلافتهائے ایشان و حال ظلم و ستم که واقع شود
بر علی مرتضی و جنگ جمل و صفین و کیست که کشته شود در آن و در نهروان و حال تحکیم و سلطنت
معاویه و ناتهائے شیعه که مقتول شوند اینست حرفے چند از مجلد فتن که باختصار تمام بمنزله قطره از بحار
و پرتوے از انوار وانمودم و اگر اصول دیگر را از کتب رفضه برشمارم خواهے دانست که هر امر را که
بزعم رفضه درین واقعات پیش آمد بقید روز و شب بلکه ساعات روبروے اهلبیت مفصل
بیان کرده اند و ایشان ارشاد نموده که زینهار زائل نتواند شد و اگر روایات مصحف فاطمی عهدا
بر کتابے و جفر جامع وغیره را وانمائے اعتقاد خواهے کرد که هر یکی ازین صحف مقدسه برائے حضرات
ائمه دین که از عطیات سید المرسلین بود مصداق لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین است

الغرض چون آن انیمه از وحی الٰهی بود و بسر مکتوم و قضاے مختوم که هیچ تدبیرے ارتفاع نگیرد و بهیچ فریبے
زوال نپذیرد کما سمعت مفصلاً پس اگر از تجنب جنبش قصد انیمعنی کنند که علی مرتضیٰ ع بر تخت خلافت نشستند
وحق برم کرخود جا گیرند گاو زمین بلرزد و عرش عظیم بجنبند و طناب آسمان بگسلد و اخبار الٰهی
که بواسطه جبرئیل امین رسیده و بقوله حضرات ائمه طاهرین که روے جدنا عن جبرئیل عن الباری ست ارسیده
باشد و خلاف نفس الامر گردد و تباین کلے میانه رسول مقبول و حضرت رب العالمین تحقیق باید فاعتبروا
یا اولے الالباب و قولوان هذا لشئے عجائب و متوهم نشود که علم تعصب خلافت و سائر این واقعات
هول ناک در آخر عمر شریف بر اصول قوم ناپاک رو داده زیرا که از مطالعه کامل و غیره خصوصاً مجلد مذکور
از کتاب بحار هویدا است که در معراج شریف ازین سوانح خبر یافته بودند که البته شدنیست چنانچه حماد بن عثمان
از حضرت امام جعفر روایت مے نماید که چون معراج شریف بحصول پیوست ملائکه گفتند که البته آزمایش
در سه چیز بوقوع آید یعنی حقتعالے اول بیازماید که صبر تو تا کجا است در گرسنگی حضرت قبول فرمود و دریق
توفیق از خدا طلبید دوم تکذیب کفار و مشاق محو جهاد و ایذاهاے اشرار درین وقت هم برا قبول رفتند
و استقامت از رب العزت خواستند سوم مصائب اهلبیت خصوصاً مصیبت حضرت مرتضوی
از غصب خلافت و حرمان و ظلم و داهیه حضرت فاطمی از ضرب و شلاق و هتک حرمت و در آمدن
اصحاب در خانه ملائک آشیانه بغیر اذن و اسقاط جنین و در همه این امور وعده صبر و تسلیم رفت
واکر فی المثل درین امور روایتی نبود دیگر حدیث کلینے اعور که در جلد اول مفصل و در مقام
گوشواره آن دانستے البته کفایت میکرد پس محال عقل است که خود حضرت سید المرسلین عهد مذکور
را بر هم زنند و تقدیر مبرم و قضاے متحتم را منقلب گردانند و لاراد لقضائه و لامانع لارادته را
نسیاً منسیاً سازند لاحول ولا قوة الا بالله اگرچه در ضمن آن بروز مخالفت دیگران از مقبولین ائمه
هم مطلوب باشد چه دانستے که بنیاد این امور که جا گزین مدرکه سامعین شد متعلق بود بشق دوم جوابها
هر کسے از عقلا دانست که دعائم تقریرات ثمانینی و مقلدین و متبوعین او فرو ریخت لاجرم نماند بگر شق
سوم یعنی مقصود اصلے ظهور نفاق و ارتداد اسامه بود تقریرش مجملاً انست که اقرار العقلاء علے
انفسهم حجة فقط بیانش آنکه از مجالس المومنین و بحار و هفوات کنتورے آشکار است
که او امامت مرتضوی را بر طاق نهاده و در خلافت خود افتاده بلکه بتصریح حلی چنانچه در مقاله پنجم
گذشت از دعوی خود دست نه برداشته و هر که مدعی امامت باشد غیر اثنا عشر یا مثل اصحاب منحرف
گردد و از اهلبیت اطهار او مرتد و منافق است کما عرفت مرارا و از عبارت شوشتری که عنقریب بیاید میتوان
یافت که او چشم بر دنیا دوخته و بکیدت و نفاق را از اصحاب آموخته و این امر بطور تبرع ست
و در ینجا ورنه از روح ثمانینی باید پرسیدن که چون بخبر ارمنافق و طلقا گردآمدند و از نسخه سلیم و تذکره آمده

لعان نمودمیدهند که تمامی اصحاب چار صد هزار بودند و همه مرتد شدند غیر از معدودی پس قلوب این همه
کس مطابق احادیث ائمه همراه ابوبکر بود لاجرم بر تقدیر مغلوب اهل روم چنانچه واقع شد بزینت تخت
دوهم تصدیق متعین گشت و بر فرض غلبه اهل روم و شام بر بلاد اسلام محیط مشدند و کلمه توحید هیچ
باقی نمی ماند و این بدتر است از اول زیرا که باظهار صدوق الکواذب در علل حضرت امیر دعوت امامت
خود نکرد و جهاد با خلفا نه نمود بملاحظه همین معنی اما اسامه پس طفلی بود از اطفال دبستان که بر ثبوت شیخین
پالیش نعزید و بدو فقره چیست از راه برگردید چنانچه خواهی دانست اما حضرت مرتضوی پس بر کلام ثمانینیه
که مجلسی در بحار آورده فردی بود از جمله بشر محتاج اسباب فوج و لشکر پس اتمام امر امامت بعنوانیکه
منازعی نباشد چنانچه علم الهدی گفت چگونه متصور و از اینجا حکم توان کرد که خود ثمانینیه بے ادراک مطلب
صاحب معنی نطاق همت بر دو قدح آن بر بسته بالجمله اگر مقصود نام امامت بود پس روز غدیر هزاران
هزار کس نص مزعومی را بگوش خود شنیدند و برابر دل ننگے نفهمیدند کما یظهر من الصوارم پس تحریر
دیرے را که در غیبت اتفاق مے افتاد که قبول میکرد خصوصا بعد از انکه لشکرے سنگین که بدرستے
سابش حضرت قر ضد ارشدند و جناب مرتضوی گران بار زیر نگین کردد و شیخین برو میان
هسیم ظفر یابند و گوش شاهیان بمالند و در پیراهن نگنجند و بر خود ببالند لاجرم آنچه ثمانینیه و معتقدین
و از حدیث تجهیز بخیال آوردند کمتر از آن حکایت نیست که واضعین برای صاحب الامر که در جابلقا
و جابلصا سریر سلطنت راحی آرایند و سامعین قصه هاے عمرو عیار و کرشاسپ و اسفندیار را اشتیاق
تمام می افزاید وضع نموده اند از تعداد و بقیاس اولویت بی ادعای امامت همین است چه او صریح
بر بار مخالفت وحی کرده و از اثنا راه برگردیده چنانچه از کتب شیعه عنقریب خواهی دانست و قبل
این معلوم کردی که حکم مقدس مصطفوی ادراعلی روس الاشهاد فرا رسید که زنهار توقف و تخلف مکن
و خصوصا چون اصول رفضه مثل بحار مجلسے را به بینی که تا دم بازپسین مکرر بر زبان مقدس میگذشت
در این سفر اسامه را باید عجلت کردن و تاخیر نه نمودن لاجرم ترتیب قیاس بعبارت شوشترے
ناس بتغیر یسیر عبارت احقاق چنین خواهد بود والثانی ان النبی صلی الله علیه وسلم لا ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی فامره باسامه یکون واجبا وکل من خالف الوحی یکون کافرا لقوله تعالی ومن لم
یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون وقد تخلف اسامة فلا یکون مستحقا للامارة وان اعانة الثالث
ان رد کلام النبی صلی الله علیه وسلم یکون ایذاء له قطعا والایذاء انه یوجب استحقاق اللعنة من الله تعالی
لقوله تعالی ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة فلا یکون مؤمنا اما دعوی
وجوب پس اول دلیل بر نفاق است و بالیقین وقد تقرر ان الیقین لا یزول الا بیقین مثله قال المجتهد فی
البارقة الضیغمیة پس چگونه روایات ضعیفه معارضه او تواند کرد کما ستعرف باعتراف الحلی پس سراسر ظلم و

وستم سیت صدیق را از متخلفین قرار دادن و اسامه را گذاشتن زیرا که اگر تخلف او از جهت نرفتن است پس
جوابش آنکه حضرت رسول مقبول او را بر تقدیریکه برای این سفر نامزد فرموده بود مستثنی گردانید چنانچه صاحب
روایات و کواکب دراری و فتح الباری و عمده القاری و مانند آن از شروح جامع بخاری و لقا نیف
ثمانینی و بحار مجلسی و از نقل دیگر علمای ایشان هم بدیهی اولی است که خاتمه تقریر خلافت در سقیفه
که کیست از شما ای انصار که دل خوش کند بر تقدم از ابوبکر حالانکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم او را اما
مسجد گردانید و کسی را برای این امر نپسندید و اهل نزاع حرفی نزدند و زینهار احدی نگفت که این او
تنها است حضرت صلی الله علیه وسلم که او را امام نماز مقرر کرد بلکه او بنص نبوی متخلف است از جیش
بلاریب ملعون است چه جای لیاقت امامت صغری و آنگاه زعامت کبری و هر گاه انصار دم نزدند
استثنای صدیق بر تقدیر معلوم مجمع علیه شد و به ثبوت رسید که رفضه درین طعن فقط تهمت نهادند بلکه خود
تخلف دادند سبحان الله بر مذهب قدمای شیعه از خدای تعالی بوقوع آید که مکلفین را بامری فرماید
مصلحت نه بیند بخلافش حکم نماید و باتفاق است خلیل خود را به ذبح حضرت اسمعیل امر کند باز فدیه
و حضرت را با وجود بشریت روا نبود که شخصی را نامزد کنند بجهاد باز بامامت نماز برگمارند سیما فیتیکه چندین
باین امر راه یابد از آنجمله آنکه مقصود اظهار کمال تسلیم شیخین بود تا مردم بدانند که این امر شریف را هم بر سر و چشم
بلکه خواستند که بعد اجازت شریف قتل کنند کسی را که گفته بود خوب شد که غلام زاده را برضا دید
امیر کردند چنانچه در کتب سیر و کلام مبسوط و در مغنی قاضی القضات بنقل ثمانینی مضبوط بلکه انهم از ان
معترض ثبوت که عمر بجهت عظمت امر شریف بعد طلب اجازت مذکور گفت که کسی رو دیار و دمن بهر احا
میبردم و از آنجمله آنکه حضرت چنانچه عالم بود بقرب وفات عالم بود بایمعنی که خروج شیخین صورت نخواهد
بلکه این هر دو بمهمات دینی خواهند پرداخت لهذا صدیق را بامامت نماز بر داشت پس تخییل بر بعض تقدیر
که مقصود از تامیر اسامه بر شیخین آن بود که کسی استنکاف نورزد و باب توقف مسدود گردد و مخفی نما
که زینهار ما نمیگوئیم که هر تامیر جزئی بر فضل کلی دلالت میکند و لهذا اعتقاد نداریم که بدین حارثه فضل
دار و بر حضرت جعفر که مامور بود و او امیر او الی غیر ذالک پس مرتبه عمر را چه قیر و ضرر چه جای آنکه برین
لازم می آید که حضرت ختم المرسلین کمتر باشند از فرزند خاتون نرگس زیرا که در حق الیقین هم
رسیده که آنجناب در لشکر مهدی از اول متابعین خواهند بود و هیچکسی از رفضه بر زبان نیاو
که امام مهدی بهتر از پیغمبر خدا است اری فرق انیست که امامت بر تصریحات قوم و منهم صاحب ال
بهتر از نبوت و رسالت است و ائمه افضل اند از انبیا معاذ الله من ذلک از آنجمله آنکه در تامیر ا
قلبش که پدرش مقتول گردیده و او چون ماهی بی آب طپیده محتمل بود و بعد الاحتمال این استدلال
در طعن الرماح گوید که افضلیت اسامه را شاید که سیمان قبول نکنند و بعد ازین میگوید انچه ظاهر شان

این مذهب کسی نیست و باجماع باطل ست و اگر اساس کلیت کبری که هر امیر معتبر ست از مامور بر مذهب خود
نهند فلا یقوم حجة علینا و این احتمال بدان آنست که کلمات فاطمی یعنی مانند چنین آنکه بارها شنیدی شکایت از تخلف ست
و معرکه محمد حنفیه با علی بن الحسین تا نوبت بگواهی حجر اسود برای آنجناب رسید اظهار معجزه بود و معذالک مساوات
اسامه با فاروق که هزاران مناقبش زبانی اجله اهلبیت اطهر بکتب فریقین موجود و نمونه آن قبل ازین
مسرود بخیال کسی نمی آید چه جای افضلیت علاوه علم الهدی در تنزیه اعتراف کرده که عمر بسائر شریعت
تمسک مینمود بخلاف اسامه که بر نقل کنتوری وغیره مرتد گشته بود و به امامت مرتضوی که نزد او ثابت بود چنانچه
علمای شیعه دعوی میکنند التفاتی نکرد و هرگاه شیخین با انهمه فضائل که دانستی که رو بروی جناب مرتضوی
امام نتوانند شد اسامه را درین دعوی غیر از حصول کفر و جحود چه نقد بهبود و تفصیل بعضی ازین امور که ضرور ست
عنقریب می آید انشاء الله تعالی من بعد باید دانست که لفظ تسلیم از ان آورده ام که بسیاری از متکلمین و
محدثین از مامور بودن صدیق انکار کرده اند و تمامینه با وجود صرف تمامی همت در رد و منع جز دهستی
بی سر و پا درین باب بیاورده و اهل حدیث انیمقوله بر زبان داشته اند که صدیق بجیش اسامه نامزد نبوده
و اگر کسی گفته محتمل ست که از التباس ملبسین فریب خورده و بحیثیت نسبت شان پی نبرده و شاید که چون ابوبکر
برای اهتمام تجهیز لشکر یا برای ترخیص اسامه همراه او رفته باشد که عین جهاد فی سبیل الله و در دو نیمه آمده
بود مردم گمان برده روایت نموده باشند که او هم زیر این تامیر ست والله اعلم بحقیقة الحال والحمد لله که در
شروح صحاح مفصل ست بلکه در کتب معتمده فریقین مبسوط و مدلل که صدیق بر فردی تمام جیش اسامه
را برار است و این امر را بر جهات دیگر بزعم اصحاب مقدم داشت و اهل ارتداد و اتباع و اشیاع مسلیمه
کذاب بر روایات معتمدین بیقین دانستند که اصحاب پیغمبر اگر متشوش میبودند و از بلوای ماحسابی برسید اشتند
این لشکر عظیم را بمقابله رومیان نمی گماشتند پس مجتهد رفضه بدعوی تخلف افضل الصدیقین بر دینای
دنیا و آخرت حاصل میکند ایدعی فرید دلای اهلبیت امجاد تخلف اینست که اسامه بعلل آورد که حضرت
صلی الله علیه وسلم هرچند خواستند که بزودی کوچ کند گوش ننهاد بلکه اجماعی است که بعد نهضت از مدینه
بازگردید و رجعت قهقری گزید پس بطور تو بوضوح انجامید که مقصود از تامیر ظهور ارتداد و نفاق اسامه
بود تا مردم بران فریب نخورند که او محبوب حضرت سید المرسلین ست چنانچه علمای شیعه نیز تصریح بان
کرده اند و پر ظاهر ست که هرگاه امیر باز گردد مامور البته معذور ست و هرگاه تخلف از اسامه درینباب
ملعونست پس اسامه بسبب درنگ کردن و بازگردیدن بطریق اولی مطرود و ملعون ازینجا ائمه عظام
رفضه مثل شیخ حلی در خلاصه و دیگران در تلخیص مردود گشتند که هر چند طشت از بام افتاد و مخالفت
بلکه عداوت اسامه با شیعه روز قیامت بوضوح انجامید ایشان هنوز متوقف اند و ندانند که او بوصلهای سیدالنسا
هم کار نخبسته بلکه بغاصبین خلافت بزعم شیعه پیوسته نکحم اسی و اندامی را معاذ الله از حد گذرانیده حالانکه پدرش

غلام ام المومنین جناب عرش قباب خدیجه کبری ست رضی الله عنها و اسامه غلام حضرت زهرا است و شرح
بعد از ذکر ترجمه او از استیعاب و ذکر این روایت که عمر از برای او پنجهزار دینار از بیت المال قرار داد و برای
پسر خود عبد الله و هرگاه عبد الله گفت که اسامه را بر من تفضیل دادی و حالانکه من از غزاهائی حضرت
دیده ام آنچه او ندیده عمر گفت که حضرت او را دوست تر میداشت از پدر تو و بنده عبارة ذلک الکذاب
مولف گوید که عمر در تعلیل تفضیل کاذبست بلکه تفضیل او اسامه را آن بود که اسامه را بعد اللتیا والتی
بسیم و زر و وعده امارت فریب داده در متابعت بنی هاشم و قدح در خلافت خود متوقف ساخته و در زینب
بحظیم منت داشته آورده اند که چون ابوبکر متصدی امر خلافت شد اسامه از روی عتاب با و خطاب نمود
و گفت که ان رسول الله صلی الله علیه و سلم امرنی علیک فمن استخلفک علی بعد از ان معاینه و مخاطبه ابوبکر
و عمر بصحبت او رفتند و از رضا و تسلیه او کرده در مدت حیات خود او را امیر میگفتند و در بعضی از تواریخ
مسطور است که چون ابوبکر متصدی امر خلافت شد اسامه را از امارت آن لشکر که پیغمبر علیه السلام مقرر
داشته بود که بجانب شام روند عزل نمود بجهت آنکه چون او را گفتند که لشکر بردار و متوجه طرف شام شو گفت
آنها که پیغمبر علیه السلام در زیر رایت من کرده بود و لعنت کرده بود بر آنکه از من تخلف کند من در تابعیت ام
سوم و از آنجمله یکی تو بودی و دوم عمر و آنها که امروز اعوان و انصار تو اند ابوبکر ازین سخن رنجش نموده او را
عزل کرد و خالد بن ولید را بجای او منصوب گردانیده بجانب شام فرستاد و کسی که عزل کند آنکه از نبی شده
نصب چگونه میرسدش دعوی وفاق بنی صباح روز قیامت چه حال خواهد بود کسی که کرده تخریج می نماق
بنی علامه حلی و حسن بن داود روایت نموده اند از حضرت امام باقر علیه السلام که آنحضرت در باب اسامه فرموده
که اسامه آخر رجوع نمود پس بگوئید در حق او الا الخیر و همچنین روایت نموده اند که حضرت امیر المومنین علیه السلام
در ایام خلافت خود بوالی نوشت که سعد بن وقاص و عبد الله بن عمر را از مال فئ که عبارت از مال خراج
غنیمت است چیزی مده و اسامه زید را بده که او را چیزیکه برای بود و سعد و رد داشته ام لیکن شیخ علامه در آخر
فرموده که در طریق این دو روایت ضعفی هست که بیان ان در کتاب کبیر خود نموده ایم و گفت که اولی
آنست که در حدیثی که راوی آن اسامه باشد توقف نماید انتهی و از ینجا هم دانستی که همه بغض و عناد
رفضه با اجله اصحاب کرام ست عموما و در خصوص طعن تکفیر بخیتش هم بغض و عداوت با صنادید قریش
ست و آغاز و انجام این همه عناد بتقلید الملعون عبد الله بن سبا رئیس الاشقیا ست و اگر نظر
بحقوق اهلبیت سید انبیا می بود بایستی مطاعن اسامه در کتب خویش می‌نیاوردند و مدونشتن غلو
حضرت خدیجه کبری و جناب بضعه پیغمبر خدا یعنی حضرت زهرا که از اسامه سرزد حالانکه هر دو غلام ایشان
بعض اکابر رفضه و منهم الکاشانی فی خلاصة المنهج بود ند کما سیجی ان شاء الله تعالی یکان یکان شمرده
و آنچه بران مترتب گردیده باد آوردن فاز نمیقام انهم محسوس و معقول گشت که چون مطاعن اسامه

بر اصول اہل ضغاین مستند و موسس ست و ائمہ رفضہ ہنوز در تنزیہ او بعجز و زبونی ہمقرین اند پس غزل او
از شوشتری خانہ خراب مفتری کذاب ذکر کردہ از صدیق عین کرامت ست نہ جای شورش و ملامت
عجب تر آنکہ شیخ حلی باعتراف قاضی رطب و یابس روایات راکہ در تنزیہ اسامہ ست ضعیف داند و دیگران عطا
و نوال ائمہ را مزیل مثالب او اعتقاد کنند و پے بدان نبرند کہ حکمای ملت اسلامیین در امثال سائرہ چہ
گفتہ اند و باید اندیشان ہم احسانہا کردہ اند و این احتمال خود از کلام شوشتری ذہب اللہ بنورہ ہم عیانست
زیراکہ بالا دانستی کہ او دین را بہ بینا فروختہ و دراہم و دنانیر شیخین را بر اندوختہ و از ملاحظہ این امور شنائش
بسیارے از محققین رفضہ او را در منافقین شمردہ اند از جملہ ایشان احمد بن عبد الرضا ست کہ او را مہذب
الدین لقب نہادہ اند و در تفسیر مبانی البیان عذری برای او در تخلف کردنش از رفاقت مرتضوی
نمی نہد و پیشانی او را داغ نفاق سیہ بر و صاف صاف در تفسیر مذکور کہ خیلی مبسوط نوشتہ و انرا
باصول خویش مضبوط کردہ می نویسد انچہ محصلش انیست کہ تخلف بودنش از حروب مرتضوی صریح
دلالت دارد بر نفاق او زیراکہ او بلا ریب میدانست کہ طاعت امام فرض ست در حروب خصوصاً
کہ از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شنیدہ کہ میفرمود ای علی جنگ تو جنگ من ست و صلح تو صلح من لاجرم
زینہار او معذور نتواند شد و نفاق او بر جای خود ست انتہا بخلاف عبد اللہ بن عمر کہ در مجلد سابق معلوم کردی
کہ او بفعلات معاویہ کہ از الوف گذشتہ و بملوک ہمقرین گشتہ التفاتی نکردہ بود و ہمین ست احوال
سعد وقاص کہ در این معنی کمتر از وی نبود اکنون حرفی چند مطابق وعدہ گذشتہ باید شنید کہ دلالت بر آن میکند کہ شقاوت
ابدی بر اصول اہل خرافات از اسامہ بسبب تکرار رد و تنفیذ بود و صحبت تنفیری بعد از ین تاکید آنہم کرد باید دانست کہ قطع
از اظہار شیخ مداہنی کہ متکلمین رفضہ مثل حلی در فتح السبل بر او بیمنا زند و در تالیفات خویش مرویات او را می آرند
انچہ از تقریرات مجلسی در بحار و مجتہد خانی و رعنا و دیگران جز این آن جلوہ ظہور دارد انیست کہ حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم امیر گردانید اسامہ را بر لشکری کہ اجلہ مہاجرین و انصار در آن بودند مثل ابو بکر و عمر و ابو عبیدہ
جراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحہ و زبیر و مامور گردانید او را کہ بوادی فلسطین قیام کند و بلاد
از قاتلین پدر خود بر آرد پس درنگ نمود لشکر بسبب درنگی او و حضرت در ہر گرانی و سختی مرض
بر درنگی او و روانہ کردن لشکر او تاکید می نمود پس اسامہ گفت قربانت گردم مدد روز مادر خود در آنا تا بدر ستی
تو درنگ کنم حضرت روانہ اشت و بعجلت مامور گردانید باز اسامہ گفت تو برین حال باشی و من بیرون
روم و در دل خود زخم فراق تو دارم حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعجلت امر نمود او عرض کرد
کہ مکروہ دارم کہ خبر تو از دیگران پرسم فرمود زود تر برو و بیہوش گشت و اسامہ بناچارے تجہیز کرد
چو حضرت بہوش آمد پرسید از اسامہ و رفتن او گفتند کہ سامان درست می کند پس تاکید
بلیغ بر زبان آورد کہ خدا لعنت کند متخلف را از وی و بار بار تکرار این حدیث بوقوع آورد پس

اسامه برون برآمد حالانکه رایت بر سرش بود و اصحاب روبروی او هرگاه در جرف نازل گردید و
همراه او بودند ابوبکر و عمر و اکثر مهاجرین و انصار و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و غیر ایشان از وجوه
اصحاب ناگاه فرستاده ام ایمن رسید نزد اسامه که بزودی بیا که حضرت در نزاع است پس اسامه
تعجیل کنان بمدینه آمد و رایت را بر در دولت ایستاده کرد حضرت در آن وقت انتقال فرموده
مداینی این روایت را معتبر و معتمد دانسته و برای تاکید آن زیاده از حد کوشیده پس ناصح آن رشد
که آنچه این حقارا در باب اسامه بر اصول خویش بایستی گفت در حق صدیق و فاروق مرتب میسازند
بلکه بافترا تر می نهند حالیا از کلام نقیب استاد مداینی که مایه فخار طائفه نوکی است و استاد طلبو قا توانم
چیزی گوش کن که جابجا در کتابش دیدم و مجموعا دستفرقا بدان رسیدم یعنی قطعا و یقینا حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم اسامه و پدرش را نعمت و ناز پرورید که زید در خدمت ام المومنین خدیجه کبری رضی الله
پس عطوفت زاید الوصف بر ایشان مبذول میداشت چون در غزوه موته زید بن حارثه از دست
رومیان شهید شد شب و روز در دل فرزندش که اسامه بود برای انتقام میطلبید تا التماس او بدرجه
اجابت رسید و بعد از ریاست لشکر در ظل شیخین در آمد و چنان طور اختیار کرد که ایشان پشیمان شدند
قضارا مرض شریف بادشاه آمد و او باستماع این خبر بمدینه داخل شد و شیخین را جرأت زیاده بحصول
انجامید که رئیس لشکر محکوم ایشان است و اگر برابر دو گره زنی حرفی چند از تحقیقات مجلسی در بحار
با تو درین باب بگویم پس بدانکه آن روایت حذیفه است و در چند ورق تمام شده آغازش دلالت
بر آن میکند که چون رسول مقبول از سفر بازگشت بخانه حضرت ام سلمه قیام فرموده و دیگر ازواج را اجازت
میداد الخ تا آنکه عایشه و حفصه بمشوره شیخین آمدند و دلبریها و دلرباییها بکار بردند و حضرت علی مرتضی
مختار فرمود در نگاهداشتن و طلاق دادن ایشان و چهار هزار طلیق را زیر حکومت اسامه محکوم گردانید
و مقصود تخلیه مدینه بود درینوقت حضرت بیمار شد و اینهم در درنگ کردند و قیس راننده لشکر در باب
تن مندزا ایشان را به لشکر تحکم نبوی لاحق گردانید پس شیخین و ابو عبیده با اسامه گفتگو کردند که در نبوت
نباید مدینه را خالی گذاشتن اسامه پرسید چرا گفتند رسول خدا از سفر آخرت رسیده اگر مدینه خالی باشد
پیدا شود اموریکه اصلاح آن از دائره امکان بدر رود پس انتظار کنیم و به بینیم حال پیغمبر باز در رفتن اختیار
باقیست لاجرم لشکر باز گردید و فرود آمد در منزلیکه از اینجا رفته بودند و فرستادند شیخین نزد صدیقه رسید او
پیام فرستاد که زینهار نباید رفت و من خبر بر وقت و شما میرسانم چون مرض سنگین شد صهیب را صدیقه فرستاد
ابوبکر و عمر دست او گرفته نزد اسامه بردند تا او شدت مرض را بیان کرد ایشان اذن از اسامه طلبیدند
پس او پروانگی داد و گفت بعنوانی بمدینه روید که کسی نداند اگر عافیت شد نزد من بیائید و نه خبر کنید
تا من داخل شوم در جماعت شما شیخین وقت سحر آمدند انتهی مختصرا از ینجا هم عیان گردید که اسامه امر موذن

بباز گردیدن شیخین وتخلف کردا زامر نبوی ورد وحی نموده وشش باانیمردم بود اینست ترجمه بحار ربانی مجتهد
حامل الاسفار والمنة لله تعالے که من از تحریر انتقام بعنوان موعود فارغ گشتم ومخالفت اسامه وتکرار
رد وحی که ارد وسر زد برا صول اہل تشیع بگوش ہر کس رسانیدم وانیم بر ہر عاقل عیان گردانیدم که او
چون بمدینہ بازگردید باعتراف کنتوری مدعی خلافت شد وزینہار خلافت مرتضوی را بر زبان نیاورده
وبرین قدر چه موقوف ست عبارت حلی را در آخر مجلد اول ذکر کرده ام که دلالت بر آن دارد که اسامه
مدعی خلافت خویش گشته واز خلافت بلا فصل صدیقی ومرتضوی حسابے بر نداشته وبر اظہار شوشر
مفترے چشم بر زخارف دنیوی دوخت وخرمن انصاف وایمان را یکسو بسوخت لاجرم حکم باید کرد که
مراد حضرت صلی الله علیه وسلم از تعجیل او آن بود که میدان خالے شود از اسامه مدعی زعامه واین
معجزه نبوئے بود اسے متخلف از ثقلین تخلف این ست که از اسامه سر زد
وہم از دیگر مقبولین لسانے که بتجہیز کردند نه بلشکر رفتند ونیز تخلف اینست که در اعانت وتقوے
بکار بردند تا آنکه خود جناب امیر بر ایشان لعنت کردند وداوری بحضرت داوار رسانیدند کاش جناب
امیر ومقبولین لسانے چون درنگ اسامه از نزدیک ودور دیده بودند خود خیمه بیرون می زدند
وداد جہاد میدادند وبرابریکه خلافت حسب خواہش حضرت رسالت می نشستند واگر جلوس
میمنت مانوس روزی نمیشد بسبب غیبت در عدم اعانت فاطمی معذور میشدند وہمه کس میگفتند
که احراق وتہمت معلوم بعد از آنجناب صورت گرفت ورنه خلفا مجالے نداشتند که دروازه بر شکم مبارک
بکوبند ومہبط وحی را بسوزند وتشبیه چنین وخائنین ہم بر زبان نمیرفت وکلمات شنیعه درمیان نمی آمد
خدا یا اگر گویند که تجہیز جنازه شریف میکردند جوابش آنکه شیخین چنانچه انیکار از دست حضرت امیر المومنین
گرفتند وخود بسقیفه رفتند چنانچه ملاعنین گفتند جناب حسنین را مکلف میگردانیدند وانیہم را از دست
ایشان سر انجام دادند بلکه امید آن بود که حسنین رضی الله عنہما بتعلیم ہاتفی محتاج نمیشدند وقصد عریانی
تن مقدس رسول ربانے نمیکردند بخلاف جناب امیر عالم سر دعلن علے مارو ی المجلسے فی مجلد الفتن وہم
تکلیف اما این بر تقدیر یست که بر آمد انیکار از سلمان ومقداد وحضرت عباس جائز بوده چنانچه اولا معنوی
ابن سبا یہودی نگار این قانون در بحار ودیگر کتابہا بستند که ناگزیر ست که غاسل نبی وامام معصوم
باشند معذلک این ہم کمتر از غسل سلمان نبود بطی الارض بمجرد تقصل تا بدین باتمام در چند گام رو داد حالانکه
با امامت سلمان کسے قائل نگشته اگر چه دعوی عصمت نموده باشند چنانچه از کتاب اثنا عشریه ملا محمد بن محمد
بن حسن عاملی به ثبوت می انجامد وبعد از احاطه این تقریرات باقی نماند از تعوات بجان کمترین مکونات
مگر آنکه در تنقید جیش مقصود تشریف نبوی این بود که ہم میدان امامت را بروبند وہم سر مار را بدست
دشمن کوبند وہر کار فیر که کشته شود وسود اسلام جوابش آنکه اگر بطلادی کلام سابق ولاحق غور کنے

چنین جامعیت و بالغت بکار رفته که هیچ رطب و یابس رفضه بی جواب نمانده زیراکه درستی سامان لشکر منافقین
که همه مایل با بوبکر بودند و صحیفه ملعونه طایفه مطعونه نوشتند دادن تیغ بدست راه زن فکیف و فتنه برروی میان ظفر
دار ضعیف زمین بعرش برین رسند کما عرفت سابقا پس فرض شق مذکور شکست لشکر مومنین است ایا از زمین
توحید رب العالمین که جناب مرتضوی برای حفظ آن دست از دعوی امامت برداشت پس آنچه فی الحقیقت منظور بود
امر و صورت می بست علاوه منافقین اکه عادت قرار داشتند که میکشتند چه ایشان بمجرد دیدن لمعان
شمشیر بمدینه میگریختند و بکاشانه مصروف میشدند و کار صحیفه مرغومی می بستند تا بکه می نشستند همراه ابو سفیان به
عبادت لات و عزی و ترتیب سامان و جنگ متوجه میگشتند لاجرم بهتر آن بود که حضرت اشاره میکردند تا شیر خدا
سرهای غاصبین خیان می برید که کسی از قاتل ایشان نشانی نمیدید و حوصلهٔ اصحاب صحیفه تنگ میگردید و قبل
اهل نفاق بمجرد تعریض منافقی بحضرت سرور کائنات امریست بزرگ و کاریست بس سترگ کما فی فلا ... المبین
فکیف وقت تبدیل دین و بعد در رفتن بالیقین چه جای آنکه بعد از مهر کردن بر کتاب لوحیته سر موبه دار ...
و پرده ناموس تقیه امامیه را بدر رندوا و بلا تشخیص و ذی النورین سمع و بصر و قلب ابطل حضرت پیغمبر باشند عیاذا
در مقاله سادسه مفصل از کتب شیعه دانستی و حضرت در تفضیح و قتل ایشان یکوشند و تیجرم کاکر مترضین ...
المعترض للمذهب له درباره فرستادن جناب امیر در جهاد و همین ترانه می سرایند رفضه هم گونه از عمده جواب بر آیند
در نیمقام اشعار مثنوی فقیر را بیاد باید آورد لنظم از ینجا بند گرای صاحب هوش * که شیعی را نه یک بینی هم گوش
مطاعن را بچشم خویش دیدی * ضغاین را بگوش خود شنیدی * بحرفی یابی از بدگوئی شان * که گردد منطبق بر پیشوایان
بگر حرفی که جان شان خبر اشد * اصول رفض را در هم بپاشد * که دار وی شان را بدترارد * همه بر حبیب ایشان داعی ار
بر ایشان هنگ لعنت را ببارد * دمار از روزگار شان برآرد * ... بر همین منوال الخ اقول
در سابق بعنوانی ادا شد که هوش مطبوق از دماغ پرید و حواس عروق برهم درهم گردید و سر عوج بن عنق از
آسمان بر زمین رسید تا بمشاهده آن عقلا این مصرع بر زبان آورد ودع عصای تنیندی که عوجی بکشت * حالا
این کلمه را بار دیگر بر زبان آوردن داد وقاحت دادن است اقول ... هذا الخ اقول دشمن ترین اهل حق یعنی
مجلسی با وجود عداوت مزید فضول و بوالهوسی مصداق إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ در تذکرة الائمه نیز اقرار کرده که
حقیقة الامر بیّنی از بدیهیات جلیه است که اکثر علمای سنیان نزد حضرت امام باقر می آمدند و فیض دینی تحصیل میکردند
و بعد ازین بفحوای ع نیش عقرب از پی کین است * مقتضای طبیعتش اینست * مجلسی پس از ادعای عداوت
اهل بیت بقلوب سنیان میفرماید که آنحضرت را دوست میداشتند بحدیکه قسم مبارک او میخوردند و پدر مجلسی دیگر
شارحین اصول اربعه در تواضع در روضه و بیان تنافی و غیر آن آنچه گفته اند اول دلیل بر آنست که سراسان کس از
اهلسنت بخدمت امام صادق از نزدیک و دور می آمدند و به آداب حسنه و حقائق علوم پر نور میگشتند و آنجناب را
مقتدای خویش میدانستند پس تا دیل رکیک مجتهد که مدعای ائمه در ذکر فضائل مقتدایان امامیه از راه تقیه میانه

نفوس و حفظ ناموس شان است اولی از آن نیست که خون ایشان رایگان باشد چه هرگاه تلامذه ائمه هدی از اهلسنت
و بر فرض محال شیعه شنیعه باشد البته دانستند که زراره و شیطان هشام بن ملعون اند برانسته اهلبیت عظام چنانچه حق
میفرماید لَعِنَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا مِنْ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ عَلٰی لِسَانِ دَاوٗدَ وَعِیْسَی ابْنِ مَرْیَمَ بایستی که گوش این دشمنان دین
و اعدای اهلبیت سید المرسلین را پیش زاغ و زغن می نهادند لاجرم آنچه مجتهد الزمانی بتقلید مجتهد فانی در صوارم از تقلید
کشمیری نقال گفته حکایت چند گمراهی ست که در چاهی افتادند و افیونی از ایشان هنوز میدانست که من بخانه خویشم
شخصی گفت این چاهست و من قند فروشم که بجهت نابینائی افتادم گفت خدا را قصه در میان منه دانگی بگیر و قندی
بده الغرض چندانکه افیونی با وصف افتادن در چاه و بحاله مقصود طالب آن شد همین ست حال مجتهد که گفت ائمه هدی
بنابر حفظ نفوس رواة مثالب ایشان بر میشمردند نعوذ بالله من مرید العقلة و السفاهة **قوله** و مثل ذلک الخ
اقول درینمقام که عبارت شمس الدین ذهبی بقلم غرابت رقم آمد برای حفظ ناموس مذهب خود تحریفی بکار رفته بلکه
جهنمی بودن زراره مقتدای مجتهدین رفضه و خود دوزخی بودن ایشان خصوصا و عموما مبهم و مجمل ماند و کسی که این مرد
که در کتب فریقین اهلسنت حالانکه مقوله راوی حدیث در عبارت او که در لسان المیزان کتب دیگر وارد ست بعد از انشاء
جعفری هُوَ مِنْ اَهْلِ النَّارِ انیست فوقع فی نفسی مما قال جعفر رضی الله عنه فقلت من این علمت ذالک فقال
من ادعی علی علم هذا فهو من اهل النار ادمن اعتقاده الباطل و ازین عبارت عبارت صاف صاف معلوم شد
که جناب امام صادق ناریت تمامی فرقه امامیه را ثابت فرمودند بالعموم و ناری بودن زراره بالخصوص و سبیل و
مدلل گردانیدند که ناریت دائر شده بر اعتقاد باطل که هر رافضی را حاصلست کاش رجوع میکرد مجتهد بکتاب
مجالس المومنین که از آنهم معلوم میشود که حکم امام بناریت ابطر و ددقوم مردود بدلیل بطلان اعتقاد شان
درین عبارت مبرهن ست و در تحفه هم منقول ست آمدیم بر دعوی تقیه که جناب فاقد البصر بر دفتر زدند و مثالش
بروایت ذهبی آوردند **جوابش آنکه** صدور این دعوی از آن کس ست که بحکم کتب فریقین مصداق لعن
حضرات ائمه هدی ست بآن نصوص قطعیه که پاره از ان بار بار دانستی پس مجتهد الزمانی که آنرا پیشکش کردند
در دلیل و شاهد دانستند البته نزد اهل فراست ذلیل شدند زیرا که اهلسنت در ایمان او گفتگو دارند و هم در
صدق او پس کلام آن رئیس الاشقیا را چگونه محل اعتماد پندارند چه جای آنکه او درین کلام که امام با تو تقیه کرد
حقیقة آنجناب را بخنجر ستم مثل شمر که شهید کرده خدا او را بجهت آنکه قبل ازین در مقاله سادسه باصول معتبره فقه
دانستی و کتاب تنزیه پیر مغان نیز هویدا انست که تقیه از ابرار ائمه ست و آغاز بحار دلالت بران دارد که
بذیع اسرار ست ائمه را بدست خود ذبح کرده و باز خون عمدا ایشان بر گردن خود گذاشته ست بگفتم در نیاب
احسان بسی + ولیکن نشر دست با هر کسی + بجور مردم آزار را خون و مال + که از مرغ بد کنده به پر و بال + چو گربه
نوازی کبوتر خورد + چو فربه کنی گرگ یوسف درد + و تازه تر از جلد دوازدهم در اصول کافی اعور باشد و
دلالت نماید بر آنکه بذیع اسرار ائمه و مظهر دین ایشان ملعون و مطرود ست آنکه حضرت صادق فرمود

کہ نیست آن ناصبی کہ میجنگد یا باشد بدتر از آنکہ افشا مینماید و نیز این امام بحق ناطق فرمود که ای معلی بپوشان امر ما و فاش
مکن کہ موجب عزتست در دنیا و نور نیست در عقبی کہ میکشد صاحب خود را بجنت و هر کہ فاش نماید ذلیل شود
در دنیا و ظلمت او را بجهنم رساند الی آخره محصلا و چون امهات المومنین قبله ایمان و دین نزد رفضه منافقین بسبب
افشای راز یکہ حضرت پیغمبر علیه السلام وعیدی قطعی بر آن ذکر نفرموده واجب التبری باشند پس زراره مفضوح
اللعن ذابح ائمه هدی را چگونه از دست توان داد چه جای آنکہ مطرود مذکور تقیه را بجناب امام صادق نسبت داده
کہ کتاب الوصیت بر خلاف آن گواه هست کما فی الکافی و الوافی و بحار المجلسی و بر هیچ اصولی تقیه مذکور درست
نمی شود بلی معمول ان شقی چنانچہ بر ناظرین سرکشی او واضح و پیداست هم از سرکشی آن بود که کلام امام را گوش
نمیکرد و نمونه آن در مقاله سادسه دیدی از نماز عصر وقت مغرب پیوسته گذاردن و نهی امام را نشنیدن و برای
خود عمل کردن و روایت را بگوش خود جا نداد کما نقله عن المختار الکشی و مخفی نماند کہ من این سوال زراره بجناب
حضرت صادق را در کتب قمی و مجلسی هم دیده ام و مویدات آنرا خود کشی بیش از بیش آورده پس محو حیرتم
که آیا زراره رافضه الستة اصدق الصادقین رفضه نمیدانست که امام تقیه میکند و بر دین آبای امجاد خود است
و از اینجا توان دانست که دعوی تقیه از محدثات متاخرین است و زراره بمقتضای لیس الخبر کالمعاینه بدلالت
خود اعتقاد انمیعنی مثل ابو جهل داشت که امام امین است در وغگو نیست و رنه پیر خود حسین را برای تسکین
نزد آنجناب پیغمبر ستاد که چرا امر بد میگویی مرا چنانچه مردم بمن روایت میکنند کما فی الصوارم معذلک اگر معتقد تقیه
میبود چگونه امام صادق را بد میگفت و غبار بهم میرسانید چنانچه در کشی است بزعم شان مسلمانکه معتقد تقیه بود
لیکن توسیط سنی که منکر علم مذکور بود دبان شد و دیگر خود درین روایت متردد است چه معنی دارد بار خدایا اگر
اعتقاد چنان میکرد که بر عکس مقوله امام اعتقاد خواهد نمود و این امر چه ما تاست بحکایت دجال لعین فلعنة الله
علی زراره و اتباعه و اشیاعه الی یوم الدین و العجب که طبرسی مجمع البیان آنچه در باره کذب تحاشی میکند ایمان بست
که اگر برگزیدگان بارگاه کبریا مرتکب دروغ شوند امان از وثوق کلام شان برخیزد چنانچه در حدیث کذبات ثلثه معاریض
کلام را دخل میدهد و نیز به انجماعت فادسه باین الفاظ مینماید که تنزه حضرات ائمه هدی از کذب بقیاس اولویت از ان
بر می آید و هذا عبارته الانبیاء و الاصفیاء اجل من الکذب الا ارتفع الامان پس اگر کذب را راه یابد بکلام الیشان
البته این بزرگان از دائره صفوت و صفا و نبوت و اصطفا خارج شوند کما لا یخفی پس حقیقت اینست که چون
زراره را سفری بماند و بروی راوی حبیبی بودن خویش اگر امام را در وغگو پندارد چگونه خود را از عهده جواب بدر آرد
گزیده ای که محدثین را بلباس گوناگون بر آمدن کلمات متناقضه گفتن و بهر رنگ رنگین گردیدن عین معلی است
زراره علم باری را قبل حدوث اشیا انکار میکرد و ائمه را معاذ الله عالم ما کان و یکون میدانست مگر میگوید
که زراره که هدایت متوسط درین وکالت منظور افتاد لیکن از خیالش بدر رفت که چون امام تقیه کند دم از باری گوید
و بعد از استبعاد بسا ایل علت ناریت هم بیان کند پس متوسط چگونه مهتدی تواند بود بلکه متوسط لسبب نا بایت

من بایصال ضرر شدید متوجه خواهد گردید پس اہل تقیہ را بسبب خود رائی و خود بینی در گوشہ یک بینی ہم نماند اگر اجازت
دہند درینجا شعر ظریفی برای حضرت زمانی و فانی باز نقل کنم ؎ ذہب الحمار لیستفید لنفسه قرنا فآب ما له اذنان
الغرض آنچہ مخاطب لاثانی برای تنزیہ زرارہ مجمل در جا جا تاویل عیاشش ارشاد کردند و دل بر کذب حضرت
صادق بستند شعلہ بود کہ در پنبہ زار صبر و قرار من افتاد یا استدراجی بود کہ دجال و شیطان الطاق شک بر آن بردند لاجرم
اہلحق شعر مذکور را باین طور میخوانند ؎ ای زادہ زرارہ نکردست ہیچکارہ دجال این عمل کہ تو شدادکردۂ اما آنچہ
مدعی فرزند دلای اہلبیت سید انبیا گفت کہ در مناقب او احتمال تقیہ راہ نمی یابد پس جوابش از سابق بر می آید زیرا کہ
ازان مباحث بہ ثبوت میرسد کہ حضرات ائمہ در بحر تقیہ چنان منہمک بودند بر اصول رفضه کہ از امامیہ ہم تقیہ میکردند
و اگر مختار کشی بکشائی از مثالب زرارہ خواہی یافت کہ بر روایات شنیعہ ست و ہر گاہ مثالب مذکور محمول شد بر
خلاف نفس الامر پس وثوق کجا ماند کما افاد الطبرسی و قد عرفت کلامه آنفا فما ظنك بالائمة فی روایات مناقبه
بعد التسلیم من راد اقوایا کثیر آیحبون زرارة و اخوانه و یجری علیهم امره و سلطانه اما دعوی اجماع پس قبل
ازین واضح گشت کہ آنرا اصلی نیست مگر بدخول معصوم بر فرعوم توہم ملوم و حال امام از کتب اولین و آخرین
امامیہ لائح ست کہ از ملاحظہ معتقدات و مبدعات آنمردود داغ بر دل داشتند و ناسور در جگر و مستغیث الی الله
بودند پیش خالق اکبر لاجرم آنچہ فرزندان صوری و معنوی آنملعون بر فتراک حضرات ائمہ ہداة بر بستند بجوی نمی ارزد
قوله و ایضا الخ **اقول** عجب ست کہ جناب مجتہد از مانند رسالہ موضوعات کہ ملا علی قاری نوشتہ ہم
ندیدند و نہ در کتب دیگر علما مثل قسطلانی و مثل عسقلانی نظر کردند پس قیاس ایشان بی اساس شد چہ جای آنکہ اگر حدیث
بثبوت نص در مدعا نتواند بود زیرا کہ محتمل ست کہ مراد از تشبیہ کثرت باشد چیزی دیگر و آن بر جای خود است
ہم برای امت مرحومہ رسول جلیل و ہم در بارہ حضرات انبیای بنی اسرائیل و اگر ادنی تتبع در کتب امامیہ نمودی
بلکہ فقط ورق گردانی جلد اول ازین کتاب نمودہ شود خواہی دانست کہ درینجا ہم صاعقہ قہر الہی بر سر رفضه
افتادہ و خشک و تر ایشان را بباد فنا دادہ زیرا کہ اکابر علمای ایشان در نیحدیث چنین تصرف کردہ اند
کہ علمای امتی خیر من انبیاء بنی اسرائیل پس من درینجا ہم کرامت مجتہد بطور سابق میدانم کہ تذکر حدیث
علمای امتی این بحث مرا یاد دہانیدند کہ ازان فضیلت شیطان الطاق و زرارہ انگشت نمای آفاق بر
انبیای اولو العزم لازم آید نعوذ باللہ از مذہب ابن سبا سر اعدا شقیا و من **متحیرم** کہ ہشام و ہمسر
و جہمی کہ مجتہد فانی ہم زیر مشق ایشان در ضوارم بودند کیستند آیا بمذہب اہلحق پیشوا در علوم دینیہ اند و ہم
پایہ زرارہ و شیطان و ہشامین و ابو بصیر میباشند در مذہب امامیہ کہ بتصریح امام سیزدہم رفضه رؤسای
طائفہ شنیعہ بودند درین علوم و برای رفضه کالشمس بین النجوم اند چنانچہ در رسالہ العبارة المعین و
تو تازہ ترانیست کہ پدر رتش یعنی تقی مجلسی در رجال روضة المتقین مینویسد بلکہ از ائمہ ہدی معاذ اللہ
نقل میکند بشر المخبتین بالجنة برید بن معاویة العجلی و ابو بصیر لیث بن البختری المرادی و محمد بن مسلم و زرارة

اربعة نجباء امناء الله على حلاله وحرامه لولا هولاء لانقطعت آثار النبوة واندرست ونیز بقول امام صادق
که ان اصحاب ابی کانوا زینا احیاء و امواتا اعنی زراره و محمد بن مسلم ومنهم لیث المرادی و برید العجلی هولاء ال
قوامون بالقسط هولاء السابقون السابقون اولئک المقربون و از جمله این کلمات هویداست
که اگر این مذکورین واسطه فیض ائمه هدی نباشند و در ایصال علوم ائمه بسوی شیعه متوسط نگردند علوم دینیه
همه مندرس کرده آثار نبوت منقطع شود و امتیاز حرام از حلال باقی نماند و ناظم قوانین انصاف و عدل
ایشانند و مقربین بارگاه احدیت و اهل بیت طهارت و سابقین اولین در مدارج علیا و مراتب قصوای
این بزرگانند بالجمله بنیاد خلافت را بدینمقام بر مقتدای و پیشوای در مذهب سابق نهاده ام و دیدنجا نیز
من حیث الروایة گفتگو نکرده ام و لهذا در آخر این روایت نوشته ام که از مقدمات بشکل اول بدیهی الانتاج
ثابت میشود که خلافت راشده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با شرک کفر بر اصول امامیه جمع تواند شد چه جای
فسق و فجور و اخذ احادیث از کلاب ممطوره و از این عبارت بوضوح انجامید که مبنای قیاس بر پیشوائی است
و این ظاهر است که اگر شیعه مقتدایان مذکورین را از دائره توسط بیرون کنند خود بر تحقیقات مجلسی و پدرش و
همچنین دیگر جهابذه رفضه سلسله علوم دینی از هم بگسلد و لفظ چه جای فسق و فجور الخ دلیل بر آنست که این امور
را در خبث شرک و کفر حقیقی نیست و کفر و شرک ایشان که خدا را جسم میدانستند بمعنی ابعاد ثلثه بمعنی
استقلال خود در رساله قدیمه مبرهن ساخته ام تازه تر آنکه علم الهدای در زمان در تبصرة العوام و غیره من الخواص
تصریح کرده اند که امام لعنت میکند مگر کافر را پس اگر مجتهد مانند شیخ علی سر معارضه با مجیب مصیب دارد
باید که اولا پیشوای و مقتدائی اینچند کس را از کتب اهلسنت ثابت فرماید چنانچه او از کتب معتبره شیعه
اثبات رسانیده حالانکه اگر چند کس مثل مفضل و غیره از رواة بدر روند سقرتی بالحق نتواند رسید برخلاف آنکه زرار
و شیطان از گروه قدمای رفضه بدر کرده شوند الغرض حال مجتهد در فن گار گستاخ کار عبارت شعار
دیدنیست که بدون اثبات پیشوای مفضل و کمیس کردن معارضه بر می افرازد و حقیقه خود را در روی
عقلا رسوا میسازد و معذلک نفس روایت مستلزم تستن هم نیست تا به پیشوای چه رسد آیا در روایات اهلسنت
شیعه نبودند یا شیعیان از سنیان روایت نه نمودند و مفهوم حدیث موثق عموم و شمول دارد یا نه و جامع
کتابیکه غیر از ارکان اربعه در احادیث آن کسی نباشد غیر از سلیم که امام اعظم رفضه در حق ان الکتاب موضوع
میفرماید کیست و دلیل دعوی مجتهد باختصاص انیر دم بر روایات اهل حق چیست و از کتب رجال رفضه
هویداست که در رواة اثنا عشریه بسیاری از واقفیه اند که ائمه هدی بنابر انچه در روضه و منهج المقال و غیره
انست و مجتهد کربلاء هم در کتاب مذکور اعتقاد آن دارد بنصوص قطعیه ارشاد کرده اند که واقفیه بدتر
از خوارج و نواصب اند و اگر نفس اخذ روایت مستلزم تستن بود بخاری و الد مجتهد الزمان چرا در صواعق
و غیره تصریح کرده اند که بخاری از خوارج بسیار روایت میکند و خود مجتهد در تشیید نص نموده که سنیان

خوارج نیستند اهل سنت دیگر اند و خارجیان دیگر پس تستن این رُواة را هم مجتهد الزمانی ثابت نکرده تقام حیرت
اولی الالباب ست که چنین حیله جویاوه گو که مطلوب را هم معین نتواند کرد کتابها تصنیف کند و بر مسند صاحب الزمان
نشیند بلکه اگر اندک غور و فکر کنی توانی دانست که این دشمن خرد کورد کورانه مطالعه صوارم پرداخته و نتوانسته
که مطلوب را چنانچه در آن کتاب ست بی تحریف بنویسد و پدرش کاسه لیسی کشمیری نقال یادگار مضحک و
هزال نصب العین گذاشته و او اثار اقدام چندی از زمره بلسواد مولفین بیاض بیهوده درینمقام از کتاب
فاضل ملتانی که تنبیه السفیه نامش نهاده و در گوشمال مجتهد فانے داد زجر و توبیخ داده عبارتے نقل کنم
بچشم انصاف باید دید و بر ریش موجود و معدوم زمانی و فانے باید خندید که هنوز در نفس تسنن ایشان بر تصریح
اکابر علما کلام ست تا بمقتدائے چه رسد **قوله** مثل مفرد کمس آه **اقول** بارها گذشته که مدار تسنن بر قول
بخلافت خلفائے ثلثه یا متبعض نبودن ایشان نیست بلکه حقیقت تسنن اتباع سنت نبویه ست در جمیع عقائد
و اعمال و ظاهر ست که مسئله خلافت خلفائے ثلثه و ترک بعض ایشان در فروع عقائد ست و تنزیه باری تعالی
از جسمیت و لوازم آن از اعظم اصول عقاید پس کسیکه این اصل عمده را منکر شده اتباع سنت نمود ممکن
نیست که از اهل سنت معدود شود این رافضے پلید هر گاه قائل بخلاف خلفای ثلثه یا تارک بعض آنها میشوند
مثل معتزله و نواصب و قدریه و مجسمه همه را سنے میداند و اهل بیت می شمارد و بر وے مثل مشهور صادق آمد
هر چه کرد طاس و هر سفید کرباس لیکن محال تعجب زبلادت او انیست که ملل نحل شهرستانے را دیده ست
و دران کتاب ذکر این فرق ضاله را شنیده و اهل سنت را جدا و ممتاز از جمیع این فرق دانسته باز این
بیغیرتگے می نماید اذا جاءَ القضاءُ عَمِيَ البَصَرُ و بودن انیر دم از اصحاب مالک یعنی راویان حدیث از و تابعان
فروع فقهیه او انها را از اهل سنت نمی گرداند چه جمیع نواصب در فروع فقهیه تابع ائمه اهلسنت بوده اند
و معتزله قاطبتہً در فروع حنفیه اند و معتدا جهمیه و دیگر قدریه و در فروع تابع مالک و کرامیه تابع ابو حنیفه
و حسبیه تابع احمد بن حنبل اگر بتبعیت اهل سنت در فروع شخص را از اهل سنت گرداند می باید که جمیع این فرق
از اهل سنت معدود شوند حال این جماعت نزد اهل سنت قرین حال هشامین و شیطان الطاق علاوه
آنکه جماعه معدودین در اصحاب مالک هسم من حیث الروایه معتبر نیستند بعد ازین صاحب تنبیه السفیه
از کتاب لسان المیزان حال ایشان نقل فرموده چون نسخه سقیم بود محصلش نوشته مے آید که از عبارت
کتاب مذکور معلوم شد که دار قطنی مضر را النسبت بوضع بعضی از احادیث کرده و نیز او در حق احمد بن
عطار الجے لفظ متروک و مانند آن فرموده و از علے بن مدینی حکایتے درین کتاب وارد ست که
او را بر کذب در حدیث پیغمبر علیه الصلوة و السلام تفضیح کرده انتہے بعینه و محصله **من بعد**
گذارش ست که جهی نسبت نام هیچکسے از چنین رواة بیاد نمی آید و بخیال نمی گذرد که در میزان
و لسان و تهذیب و اکمل و تقریب و مثل آن ترجمه او نموده باشند چه جاے توثیق و بهیه چیز تم که از

کمسی که را اراده کرده هلاک امر انیست که مسامی این آهم صادق اللهجه باشد و بدروغ در روایات متصف نگردد
اگرچه بعضی مصداق رمی مایقدر بود واما مفضل پس باید او را هم معین کردن چه مفضل بن محمد بن عبید را بجوی
نمی سنجید و از دیگرے بعضی از روایات آمده و در حق مفضل بن نوح لا یصح گفته اند مجتهد را باید اولا نام معین کردن
باز صحت روایتش باثبات رسانیدن والا ائمه عقلای عالم خواهند گفت که مجتهد در دو مفضل مفید امتیازی ندارد
اما جهم پس چنانچه بعضی نزد شیعه باین نام از اصحاب ائمه مثل امام کاظم اند و موثوق گشته اند همچنین نزد اهل سنت
بالجمله درینمقام نیز باید مطلوب را که جهمی ست معین کردانیدن از علامات قیامت ست که چنین بزرگ تا این مشخص
کتابے در جواب رساله قدیمه نویسد و تصنیف آن سر کشد و پایش در هر مقام بلغزد و هر یکی از سلاطین این شهر
خلعت فاخر و جواهر زواهر باو بخشد ع رضینا قسمة الجبار فینا + لنا علم و للاعداء مال + فان المال یفنی عن قریب
وان العلم باق لا یزال + اما دعوے کفر معاویه پس جوابش بتفصیل تمام در مجلد اول گذشته و هر کس آن
مباحث را دیده بالیقین دانسته که مجتهد مانند خر در گل بسر فرو مانده اگر اولیای او دمش فرا گیرند و دیگران
بابهای او را مستحکم بدست آرند و حرکت عنیف نمایند نتوانند او را از خلاب بدر آوردن اگرچه خر اهل کرکوک
بمشقت و جیدار از گل بدر آمده باشد چنانچه قصه اش دانستی و آنچه از بحر المذاهب نقل فرموده اند پس
بعد از تسلیم صحت نقل و عدم وقوع التباس در کتاب دلالتی بر کفر شان ندارد چه جاے علم و فضل
فکیف مقتدای و پیشوایے که کلام من در آن بود و تقریر من بر آن مبنی گشت و انگاه مثل مقتدای
و پیشوای بشیاطین و شیطان در مذهب شیعیان تا وقت ثبوت کفر ایشان مضرت شدید بحال شیعیان
لاحق شود چنانچه بحال امامیه لازم شد معهذا از عبارات تمانیف و عزر در ر ... در مجمع البیان و غیر ایشان
از ائمه عظام شیعیان بوضوح می انجامد که شعبه حشویه در گروه شیعه بوده اند و ظاهرا ترک نتوان کرد مگر بدلیلے
قاطع و حجتے ساطع امیدوارم که آن دلیل را مرتب فرمایند تا ازین باو کیها و اجمال و اهمال که دلیل فرمانید
علی ما صرح به ابوه فی الصوارم ست بدر آیند و اگر گویند که جناب مجتهد را سامان تصانیف و فارغ البالی
و کثرت کتبخانه زیاده از انست که بحساب و شمار در آید و از مهارت چهارده علم چهارده طبق زمین و آسمان
برا او روشن ست چگونه تجویز توان کرد که او در شناختن کتاب بحر المذاهب که در وقت بعضی از متاخرین
سلاطین دهلی تصنیف شده بالتباس افتد نا قید بعد از تسلیم صحت نقل آرے و عدم التباس را ضرور بیدا
گوئیم قطع نظر از حفظ او و خرافات گذشته بلکه معراج هر هفته که برائے مستخلف او قرار یافته بود کما عرفت انفا
بمعرض تبیان مے آید که عبارت دیگرے را مجتهد مثل کلام علامه تفتازانی در شرح عقاید نسفیه که از بزرگ
بجوز حوالتش در کتب درسیه چنین باشد از جهت بر نقل او در نهار اعتقادے نماند و پس لفظ مذکور بجای
خود خواهد بود علاوه مناسب آن بود که جناب مجتهد مرجع ضمیر منهم را که آغاز عبارت منقول ست معین میفرمودند
افسوس که اینهم بجهت فرو مانگی صورت نه بست **قوله** از عبارت علامه تفتازانی الخ **اقول**

بعد از دیدن این مقام تحیر شدید بود و ظاهر چنان می نماید که مرجع ضمیر مجسمه باشند نه اہل سنت مگر جناب مجتہد
بعبارت خود عوام را در امواج اشتباه سپردند چه زینهار این عبارت در شرح عقاید نسفیه بخیال احقر الربه
نمی آید ولیکن بنابر احتیاط بر این معنی اعتماد نکرده کتاب مذکور را غربال نمودم هرگز نشانی از این عبارت
پیدا نشد لاجرم ضرور افتاد که شعر مذکور بر زبان آرم ؎ چه خوش گفت ست سعدی در زلیخا ** الا یا
ایها الساقی ادر کاسا و ناولها ** و بعد از این پیر نابالغ را باز کشادن کشان بمکتب نشانم و از حقیقة
الامر آگاه گردانم که آغاز شرح عقاید نسفیه اینست الحمد لله المتوحد بجلال ذاته و کمال صفاته المتقدس
فی نعوت الجبروت عن شوائب النقص و سماته والصلوة علی نبیه محمد المؤید بساطع الحجج و واضح بیناته
و علی آله و اصحابه هداة طریق الحق و حماته و فاتحه شرح عقاید عضدیه چنین ست تا من وفقنا لتحقیق العقائد
الاسلامیه و عصمنا عن التقلید فی الاصول و الفروع الکلامیه صل علی سیدنا محمد المؤید بقواطع الحجة
والبرهان المشید بلوامع السیف والسنان و علی آله و اصحابه الاعیان المبشرین بالدخول فی غرف الجنان
و درین نیز دو کتاب متداول محل التباس باقی نمانده مگر بر مجتهد امامیه که برعکس صاحب قوت قدسیه
بدیهیات اولیه حکم نظریات حقیه نزد او در کتاب تشئید پیدا کرده و این نوع التباس برای صحت
کتاب مجتهد الزمانی بمجتهد فانی برای هزار دلیل توان شمرد اگر ضرور افتد علی ما هو المشهور بتفرقه اهل
و اسرار فرمایند و بر بنده کتب فانی خاصه ذو الفقار شرا شکار است که او درین التباسات شریک کار
ست بالجمله بعد از اندک فکر بیادم آمد که این عبارت افضل المحققین ملک المدققین علامه صدیقی
دوانی ست که در شرح عقاید عضدیه نوشته لیکن از ان عبارت سنی بودن آن مجسمه هم ثابت نمیشود
فکیف مقید البودن شان در مذهب سنیان که سیاقت کلام در آنست اری اینقدر از عبارت
افضل المحققین به ثبوت میرسد که اکثر مجسمه محدثین اند یعنی شغل حدیث دارند و باکی گفته ایم که محدثین
نبودند ہشامین مقربین و زراره شر من الیهود والنصاری و شیطان الطاق و حال تمام آفاق
که بشهادت کلینی امام الائمه رفضه خدای عزوجل را جسم تحقیقی و صورت حقیقی قرار میدادند و از سر تا
ناف و از ناف تا پائین اجوف و مصمت اعتقاد مینمودند و قد معبود خود را بهفت شبر نفس او می پیمودند
و سیر و حرکت و قیام و قعود و دیگر لوازم هیولانی و عوارض جسمانی بیان میکردند بلکه گواهی میدهیم
که چنانچه از محدثین اند هم از محدثین اند طرفه آنکه جناب مجتهد الزمان عبارتی را از آغاز عبارت منقول
ساقط کردند که دلالت بر آن دارد که این مجسمه نزد مثل محقق موصوف کافر اند چون حال چنین باشد
این نوع کافران را محقق مذهب سنت چگونه در فرقه خویش خواهد شمرد لاجرم ادخال ایشان
در گروه رفضه بگواهی کلینی لائق تر باشد کما لا یخفی و سعرف ان شاء الله تعالی و متوهم نشود
که من درین خصوص بخیانت مجتهد قائلم حاشا و کلا چه خیانت مستلزم علم این امور ست حالانکه

گوساله پاییر شد وگاو نشد بابا برای رفع ابهام وتفصیل مقام مناسب افتاد که تمامی عبارت محقق
دوانی علیه الرحمة را تا اینمقام نقل بر دارم پس بدانکه شارح ممدوح زیر عبارت متین ولا التفات الیه ههنا
هنا کسب ولا یصح علیه الحرکة والانتقال میفرماید لما سبق والمشبهة منهم من قال انه تعالی جسم حقیقة ثم افترقوا
فقال بعضهم انه مرکب من لحم ودم وقال بعضهم هو نور یتلألأ کالسبیکة البیضاء طوله سبعة اشبار بشبر نفسه
ومنهم من قال انه علی صورة انسان فمنهم من قال انه شاب امرد جعد قطط ومنهم من قال انه
شیخ اشمط الرأس ومنهم من قال انه فی جهة الفوق ومماس للصفحة العلیا من العرش ویجوز علیه
الحرکة والانتقال وتبدل الجهات ویئط العرش تحته اطیط الرحل الجدید تحت الراکب الثقیل وهو یفضل
علی العرش بقدر اربع اصابع ومنهم من قال انه محاذ للعرش غیر مماس له وبعده عنه بمسافة متناهیة
وقیل بمسافة غیر متناهیة ولم یستنکف هذا القائل من جعل غیر المتناهی محصورا بین الحاصرین ومنهم
من یتستر بالبلکفة فقال جسم لا کالاجسام وله حیز لا کالاحیاز ونسبته الی حیزه لیس کنسبة الاجسام الی احیازها
وهکذا ینفی عنه جمیع خواص الاجسام حتی لا یبقی من الجسم الا الاسم وهؤلاء لا یکفرون بخلاف المصرحین
بالجسمیة واکثر المجسمة هم الظاهریون الی آخر ما نقل المجتهد ازین عبارت ناظرین وسامعین را معلوم شد
که فرق مشبهه را بیان میفرمایند زیر متن مذکور چنانچه داب شارحین ست این ازکجا که مشبهه از اهل سنت
بالجمله بیان مذاهب مشبهه مقصود ست عام از آنکه سنی باشند یا شیعی وخارجی بودند یا نه
واین عموم بعد از السنة که تسلیم کرده شود که ایشان را اهل سنت توان گفت ورنه سنی کسی
که هر سنت مرویه از اهل بیت واصحاب رد وحاشا که در احادیث ایشان اثری از گوشت ودیو
ومانند آن از مقولات مشبهه که نص در مدعاست وارد نشده باشد وهرگاه اصول کلینی وکتاب
وغیرها دلالت بر آن کرده که هشامین وزراره واحول درین امور سابق الاقدام ومرفوع الاعلام
اند وبارها دانستی که پیشوایان مذهب شیعه باسامی ایشان مسلم ست وائمه هدی دقیقه از تکفیر
وتضلیل ایشان فرو نگذاشته اند وما نیم در کلینی مسطور است پس تکفیر وتشنیع برای ایشان
باشد اللهم زد ولا تنقص درینجا بر حرفی از ان احادیث قناعت می ورزم روی الکلینی عن محمد
بن ابی عبد الله عن محمد بن اسمعیل الحسین بن الحسن عن بکر بن صالح عن الحسن بن سعید عن
ابراهیم بن محمد الخزاز ومحمد بن الحسین قالا دخلنا علی ابی الحسن علی بن موسی الرضا فحکینا
ان محمدا رای ربه فی هیئة الشاب الموفق فی سن ابناء ثلثین سنة وقلنا ان هشام بن سالم
وصاحب الطاق والمیثمی یقولون انه اجوف الی السرة والبقیة صمد فخر ساجدا لله ثم قال
سبحانک ما عرفوک ولا وحدوک فمن اجل ذلک وصفوک سبحانک لو عرفوک لوصفوک بما
وصفت به نفسک سبحانک کیف طاوعتهم انفسهم ان یشبهوک بغیرک اللهم لا اصفک الا بما وصفت به نفسک

سبحانک کیف طاوعتهم انفسهم ان یشبهوک بغیرک اللهم لا اصفک الا بما وصفت به نفسک ولا اشبهک بخلقک
انت اهل لکل خیر فلا تجعلنی من القوم الظالمین ثم التفت الینا فقال ما توهمتم من شیء فتوهموا الله غیره ثم قال
نحن آل محمد النمط الاوسط الذی لا یدرکنا الغالی ولا یسبقنا التالی یا محمد ان رسول الله صلی الله علیه
حین نظر الی عظمة ربه کان فی هیئة الشاب الموفق وسن ابناء ثلثین سنة یا محمد عظم ربی وجل ان یکون
فی صفة المخلوقین قال قلت جعلت فداک من کانت رجلاه فی خضرة قال ذاک محمد صلی الله علیه وآله کان
اذا نظر الی ربه بقلبه جعله الله فی نور مثل نور الحجب حتی یستبین له ما فی الحجب ان نور الله منه اخضر ومنه احمر
ومنه ابیض ومنه غیر ذلک یا محمد ما شهد له الکتاب والسنة فنحن القائلون به انتهی بلفظه یعنی ابراهیم و محمد
میگویند که نزد امام رضا رسیدیم و بیان کردیم قول هشام و شیطان الطاق و میثمی که حضرت پیغمبر دید
خدا را جوانی صاحب اعتدال در عمر سی سالگی و آنکه ایشان اینهم میگویند که نصف جسم خدا خالی و نصف
پر است امام رضا بخوف الهی سجده کرد و گفت نه معرفت تو حاصل کردید ایشان نه بتوحید تو قائل گشتند از
خلاف قرآن و حدیث بیان نمودند و اگر می شناختند وصف تو میکردند چنانکه خود را بیان کردی سبحان الله
بهوای نفسانی ترا بغیر تو تشبیه دادند من نه توانم ترا وصف کردن مگر مطابق ارشاد تو و تشبیه تو نمیدهم
بمخلوقی تو اهل هر خیر هستی مرا با این مشرکین حشر نکنی باز با خطاب فرمود که هر چه در وهم شما بگذرد بدانید
که او غیر خداست ما آل محمد افراط و تفریطی نداریم حضرت پیغمبر چون در معراج عظمت الهی را دید بصورت
پیغمبر چنان بود که جوان سوی الخلقت سی ساله باشد خدا منزه است از آنکه در صفت مخلوقات باشد
گفتم قربانت شوم آنکه بود که هر دو پای وی در حضرت بود امام فرمود جناب پیغمبر بود که چون
نظر قلبی بخدا میکرد خدا نوری می افزود مانند نور حجابها تا آنکه ظاهر شود مر او را آنچه در حجابها بود البته
نور خدا سبز و سرخ و سفید و غیر آنها است ای محمد هر چه را گواه است کتاب و حدیث ما بدان قائلیم
انتهی محصوله و از این حدیث عیان شد که ملاعین مذکور که امامیه ایشان را ائمه عظام خود بجای لقب
معصومی اهل بیت علیهم السلام قرار دادند بجهت تجسم حقیقی کافر و مشرک گشته از دائره توحید
بدر رفته اند و چون این حدیث از حضرت امام رضا است کالشمس فی کبد السماء واضح و هویدا شد که خاتمه
ایشان بر شرک و کفر بود و چه ایشان وقت امام رضا را درک نکرده اند و همین است حق حقیق نه آنچه شیخ
نقال مضحک و هزال بیان خیال بسته که این پیشوایان رفض در آغاز مبتلا باین عقائد نا گفته بودند و بعد
از آنکه بصحبت جعفری علیه السلام رسیدند رشد و ابتدا یافتند انتهی عجب عجاب آنکه رفضه همیشه یا دیگر
مردم را از راه می بردند اکنون یاد نمیکنند که الیقین لا یزول الا بیقین مثل طرفه آنکه این ائمه شیعه
بدلالت حدیث کلینی و کشی بعد وفات امام صادق معتقد ضال و مطرود شدند و امام رضا
که بعد از حضرت کاظم امام گشتند تنصیص بر کفر و شرک ایشان نمودند پس قول عارفی در باره

ایشان راست آمده ع زاهد شدی و شیخ شدی دانشمند ؛ این جمله شدی ولے مسلمان نشدی ؛
ان شاء الله تعالیٰ عنقریب تفصیل این امور بدانسان ترقیم دهم که هر کسے از سامعین و ناظرین گوید
که فریدے بر آن متصور نیست بلی اگر در ذکر هشامین و زراره خصوصاً شیطان تکرارے مظنون گردد
در این معنی شعر مشهور را بمنظور باید خواند ع اعد لعن شیطان لهم ان لعنه ؛ هو المسک ما کررته
یتضوع ؛ اما حال ابن تیمیه پس آنهم چنان نیست که اهل حق الزام بدان خورند اولاً از آنکه غایة الامر از کلام
او بلکیفیت است نه تصریح بجسمیت و آنکه جهت علو را اختصاصے هست لیکن مجهول الکیف و ثانیاً بوجه
الزام چنانچه غالباً پیش نا بالغ را در مناظراتیکه میانه علمای امامیه و علمای اهل سنت بعد از جلے و
و ابن تیمیه گذشته بنظر رسیده باشد که اقوالش را جابده علمای فن چندان وقعت نمی نهند اگرچه او را
بکثرت علوم می ستایند و لیکن بر مقولاتش سر نمی جنبانند بلکه با خنهائے زنند و له جسارتهائے او
خوشنود هستند حتے که بعد از ملاحظه تقریراتش خشمناک می شوند و این مر فاتر را اکثر برکشایم تطویل
بسیار بیش آید پس برای اهل نصفت همین اجمال کفایت میکند و مزید توضیح و تفصیل در کار نیست
که کتابهای بزرگان پرست و ناظرین از آن غافل هستند و ماهرین از آن اعراض می ورزند و مستعجلین
از حدود تجاوز می نمایند و عاقبت و انجام را نمی اندیشند و سخن محققین همین است که در مثنوی
سیف بایند ع مرد آخربین مبارک بنده ایست ؛ نعوذ بالله من الحقد واللداد والعصبیة العناد

قوله افزا احادیث از کلاب ممطوره الخ **اقول** شعر فهمے عالم بالا معلوم شد زیرا که مدعای
من در رسالهٔ قدیمه آنست که بر اصول رفضه خلافت لشرک و کفر جمع شد کما عرفت بیانه و فسق و
فجور رواة و گرفتن احادیث از کلاب ممطوره خارج از باب و بیرون از حساب است مقصود این است
که درینجا ازین حیثیت بحث نیست که امامیه از آن فرق که بکلاب ممطوره ملقب اند روایت میگیرند
و بروایات واقفیه اعتماد می نمایند گفتگو در آنست که منکرین توحید بلکه بر همه نندکان معرفت ائمه
ائمه خویش گردانیده اند و حال عداوت ایشان با ائمه هدی و بالعکس آنچنان نیست که نهان
حیله توانند پوشید سماعه ابن مهران را که واقفے است بتکرار تمام ثقه نوشته اند و بر روایت او فتوی
داده اند و بر مذهب مذکورش کتاب تلخیص گواه است و حسن بن محمد بن سماعه در وقف متعصب
شدید است و او را توثیق میکنند و بر نیم کتاب مذکور شاید عدل است الی غیر ذلک من الکتب اما آنکه ائمه ایشان بهم تر از
خوارج و نواصب پس کتاب مجتهد کربلائی مفض است عدینباب که اصحاب ائمه ایشان را بدتر از نواصب میدانسته
اند در زنادقه و کفره و مشرکین نام ایشان نهاده اند و بیادم می آید که عبارتش بعینها در سابق گذشته مخفی نماند
که ایشان را نیز بتصریح مجتهد مذکور کلاب ممطوره میگویند و قبل ازین مقالات سابقه غالیه متعالیه ساده پیرایه وضوح
در بر گرفته که بسبب تف کثرت بال مزید حسن و جمال کنیزان صاحب غنج و دلال بود که حضرات ائمه

نزد شان بودیعت سپردند و آن ملاعین مثل خوان یغما برده اند و حرمت حرم تشریف را بر تصریح جناب
رفعه شکستند و درباره مطالبین مثل حضرت امام رضا چنانکه گفتند که هر بار ذکر تفضیلے آن خلاف
انوا بها بالجمله مقصود من آن بود که حیثیت اخذ روایت را از نزاع بیرون گردانم و جناب مجتهد بجهت بیریے
وناباشی پے بر ایراد نبرده اند و همین قدر مد نظر داشتند که عبارت را قلب کنند و کتب خویش را هم فراموش
فرمایند بر دعوے کمترین انام مقرون بدلیل و برهان است و دعاوی مجتهد خیالات دجال و دساوس
شیطان **قوله** سفینه ناید همان کلام محل ست الخ **اقول** عبارت رساله قدیمه علے ما عرفت بعد
نقل المجتهد اینست و حدیث رجوع بعضے که ذکرش بامامیه نمی زیبید بانکه نافع دیگران و بحکم حدیث
کافی مفید مدعاے مخالفان نیست قول برجعت شما لست کلا انها کلمة هو قائلها ومن ورائهم
برزخ الى يوم يبعثون بدانکه حدیث رجوع بعضے مبتدا است و قول برجعت شان خبر آن مراد
از بعض هشام بن الحکم روایت کرده دلیل بطلان رجعت ست و قوله ذکرش بامامیه نمی زیبید جمله
انیست که صفت مبتدا اینست و قوله بانکه نافع دیگران دیگر ست برای موصوف مذکور و قوله و بحکم
حدیث کافی مفید مدعای مخالفان نیست بعطف صفت سوم ست برای موصوف مسطور و
باے بحکم از برای تعلیل ست و ازین بیان دانسته باشے که لفظ نیست هم تعلق دارد بجمله دوم و هم
بجمله سوم هر گاه اینقدار را بالاجمال احاطه کردے باید شنید که بعد از انکه کفر و شرک مقتدایان و پیشوایان
رفعه از کتب معتبره شان ثابت کردم و الزام الغایت فصو سے بردم بخیال آمد که مرزا محمد کامل
طائفه کاملیه تو انگفت که حقیقه بر اصول طائفه مذکوره و دو بجهت دعوے غضب و ظلم اصحاب و دعوے
تقیه جناب امیر که مثل چنین بے حرم پرده نشین شد و ناموس دین و ملت را برباد داد و بس چرا کامل کاملیه
نشود این امور در تنزیه کشمیری حسن خوبار سے بسیار نموده و سخن سازے بسیار بکار برده و دیگران مثل
جابسے دکتوری کاسه لیسی او اجمالا یا تفصیلا اختیار ساخته اند پس بهتر آنکه در سطری چند تقریرات
این هزال و تحریرات این کشمیرے نقال را که مخالف مرضی ائمه هدی و حضرات اهلبیت سید انبیاست برهم
زنم و بیخ بنیاد آنها بر کنم زیرا که این سطروه دین را ائمه هدی با وصف اخلاق عمیم از مجالس بر انداند
و بعد از سفارش اصحاب نزد خود دنیخوانده اند که سبق مرا بس ناگزیر شد در رساله قدیمه که تفصیل را نتوانستم
بر تافت براه اجمال رفتن و ذکاوت مجتهد را امتحان کردن تا اگر بفهمد جوابے دهد نزد همه عقلا رسوا شود
چنانچه واقع شد بعد ازین تمهید الکنون شروع میکنم عبارت کشمیری را اینا عبارت من که ترکیب آن جاگزین
مدرکه سامعین است کلام مورد ملامتش را از اصل بر کنند پس بدانکه او در روایات پنجم تحفه زیر خرافات
مقتدایان خویش زرهشامین و دیگر شامین که اگر ایشان میانه رفعه و ائمه هدی متوسط نباشند
همه علوم شرعی برباد رود چنانچه در تلخیص و خلاصه و رجال رفته ثابت ست و نمونه ان دانستے

می نویسید وانچه بعضی رجال ورواة احادیث قول تجسیم وصورت را منسوب ساخته اند بهانا این اشخاص پیش
از استسعاد بخدمت فیض موهبت ائمه معصومین علیهم السلام باین اقاویل فاسده قائل بوده اند بعد
از شرف اندوز شدن بحضور فایض النور بارشاد وتلقین ائمه هدی علیهم من الصلوة افضلها ومن التحیات
اکملها از اقوال نحو ائمه اجتناب ورزیده اند واشتهار این اقاویل با نها وعدم اطلاع از زعم رجوع از آنها سبب اشتهار
گردیده واین اقوال را مطلقا بایشان منسوب ساختند ودر حقیقت ساحت ذمه عقائد آنها از لوث امثال این
هفوات منزه ست چنانچه شراح کتب احادیث وارباب رجال باین تصریح نموده اند در قواطع النصوص منیر ملا
اما ما وقع فی الکافی من سؤال بعض السائلین من الائمة من الاسماء بعد الا رد ونفی الائمة علیهم السلام هذه العقائد
فیمکن ان یکون سؤالهم اما لانه کانت هذه عقائدهم قبل ادراک صحبة الائمة ورجوعهم الی دین الحق ببرکة صحبتهم علیهم السلام
کما صرح به شراح الکافی انتهی مختصرا وملا محمد تقی مجلسی در کتاب روضة المتقین در ترجمه هشام بن حکم تبیین
فرموده ست قاضی نور الله شوستری در مجالس المومنین مینویسد بعد تسلیم نسبت آرای مذکوره بهشام
بن حکم ظاهر اصدور آنها قبل از ادراک سعادت ملازمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود چنانچه
سابقا از بعضی از روایات امامیه نیز منقول شده که در اصل مذهب جهمیه داشت چون بخدمت آنحضرت
رسید وکلمات هدایت آیات او را شنید از مذهب جهمیه برگردید وبمذهب حق جعفری گردید انتهی فاضل
استرآبادی در کتاب مجمع الاقوال فی اسماء الرجال میفرماید قال ابو عمرو الکشی روی عن عمر بن یزید کان ابن
اخی هشام مذهبه الدین مذهب الجهمیة خبیثا فیهم فسالنی ان ادخله علی ابی عبد الله علیه السلام لیناظره
فاعلمته انی لا افعل ما لم استاذنه فیه فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاستاذنته فی ادخال هشام فاذن
لی فقمت من عنده خطوات فتذکرت رداءته وخبثه فانصرفت الی ابی عبد الله علیه السلام فحدثته برداءته
وخبثه فقال لی ابو عبد الله علیه السلام یا عمر تتخوف علی فخجلت من قولی وعلمت انی قد عثرت فخرجت مستحیا
الی هشام فسالته تاخیر دخوله واعلمته انه قد اذن له فی الدخول علیه فبادر هشام فاستاذن ودخل فدخلت
معه فلما تمکن فی مجلسه ساله ابو عبد الله علیه السلام عن مسئلة فحار فیها هشام وبقی متحیرا فساله هشام ان
یؤجله فاجله ابو عبد الله علیه السلام فذهب هشام فاضطرب فی طلب الجواب ایاما فلم یقف علیه فرجع الی ابی
عبد الله علیه السلام فاخبره ابو عبد الله بها فساله عن مسائل اخری فیها فساد اصله وعقد مذهبه فخرج هشام مغتما
متحیرا قال فبقیت ایاما لا افیق من حسرتی قال عمر بن یزید فسالنی هشام ان استاذن له علی ابی عبد الله علیه السلام
ثانیا فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاستاذنته فقال ابو عبد الله علیه السلام ینتظرنی فی موضع سماه بالحیرة
لالتقی معه فیه غدا ان شاء الله تعالی اذا راح النهار قال عمر فخرجت الی هشام فاخبرته بمقالته وامره فسر بذلک
هشام واستبشر وسبقه الی الموضع الذی کان سماه له فبینا هو اذا بابی عبد الله علیه السلام قد اقبل علی
بغلة له فلما بصرت به وقرب منی هالنی منظره وارعبنی حتی بقیت لا اجد شیئا اتفوه به ولا انطلق لسانی لما ارید

من مناطقته و وقف علی ابو عبد الله ملیا ینظر وما کلمه و کان و فوقه علی لا یزید الا تهیبا و تحیرا فما راء ذلک منی
ضرب بغلته و سار حتی دخل بعض السکک من الحیرة و تیقنت ان ما اصابنی من هیبته لم یکن الا من قبل الله
عز و جل و من عظم موقعه و مکانه من الرب الجلیل قال عمر فانصرف هشام الی ابی عبد الله علیه السلام و رجع
عن مذهبه و دان بدین الحق و فاق اصحاب ابی عبد الله کلهم و الحمد لله یعنی گفته است ابو عمرو کشی از عمر بن یزید مرویست که برادر زاده
من هشام مذهب جهمیه داشت و در آنجاعت خبیث بود پس سوال کرد مرا که او را بملازمت حضرت صادق
علیه السلام مستفید گردانم تا با آنحضرت مناظره نماید و او را اعلام نمودم که بغیر اذن آنحضرت اینکار نخواهم کرد
پس بخدمت آنحضرت فایز شدم و از آنحضرت در باب ملازمت هشام اذن گرفتم هرگاه آنحضرت اجازت داد
از حضور انور برخاسته چند گام رفتم که خبث و رداءت او بیادم آمد بحضور آنحضرت برگشته خبث و رداءت
و تعصب او را در مذهبش بعرض آنحضرت رسانیدم پس آنحضرت فرمود آیا می ترسی بر من از قول خود
شرمسار گردیدم و دانستم که لغزش از من بوقوع آمده پس شرمسار از خدمت آنحضرت برآمده نزد هشام
رفتم و نوید اجازت ملازمت باو رسانیدم و گفتم که درباره ملازمت تاخیر ننماید پس هشام مبادرت نمود و
دستوری خواست و بملازمت اقدس فائز شد من نیز همراه او بخدمت اشرف شرف اندوز گشتم چون هشام
در مجلس قرار گرفت حضرت از وی مسئله پرسید هشام در جواب آن بماند و از آنحضرت مهلت خواست حضرت
او را مهلت داد پس هشام بمنزل خود رفت و چند روز در طلب جواب مضطرب بود و آگاهی از جواب او را
حاصل نشد پس باز بخدمت آنحضرت باریاب گردید آنحضرت او را جواب آن مسئله ارشاد فرمود و چند
مسئله دیگر از وی پرسید او مهلت خواست پس هشام از نزد آنحضرت مغموم و متحیر بیرون آمد هشام گفت چند روز
از حیرت بافاقه نیامدم عمر بن یزید گفت که باز هشام مرا گفت که بار سوم از برای وی دستوری از آنحضرت بخواهم
پس بحضور آنحضرت مشرف شده دستوری برای وی خواستم آنحضرت فرمود در فلان موضع در حیره منتظر
من باشد که در آنجا با وی ملاقات میکنم فردا هرگاه روز برآید انشاء الله تعالی عمر گفت از نزد آنحضرت برآمده
در پیش هشام رسیده او را از حکم و فرمان آنحضرت خبر دادم هشام بان مسرور و مستبشر
گردیده پیش از آنحضرت در ان موضع رفت که در این اثنا آنحضرت سواره بر اشتر خود اقبال فرمود
هشام گوید چون آنحضرت را دیدم و نزدیک من رسید از دیدار فایض الانوار آنحضرت رعبی و هراسی
بمن عارض گشت که تا مدتی نمی یافتم چیزی که با آنحضرت بگویم و زبان من روان نشد بچیزیکه میخواستم که گفتگو
بکنم و آنحضرت تا مدتی بر من استاده منتظر کلام من بود و استادن او زیاده نمی کرد مرا مگر هیبت و تحیر
پس هرگاه آنحضرت این امر را از من مشاهده فرمود اشتر خود را از دور روان نشد تا داخل بعضی از کوچهای
حیره شد و یقین کردم که هیبتی که بمن رسید نبود مگر از جانب خدای عز و جل و از بزرگی قدر و مکانت
و منزلت آنحضرت نزد پروردگار جلیل عمر گفت پس هشام بآنحضرت برگشت و مذهب خود را ترک کرد

و متدین بدین حق گردید و بر همه اصحاب انحضرت فایق گشت و الحمد لله انتهی کلامه زاد الله تعالی خزیه ولا
ازین اوراق همین قدر بحصول پیوست که هشام از مذهب جهم بعد از حضور فایض النور برگشت و بدین
جعفری پیوست و این جواب خود از نص امام رضا علیه السلام که در همین اوراق دانستی از هم پاشید زیراکه از
حدیث آنجناب آشکار شد که حضرت علی بن موسی از استماع کفر و الحاد پیشوایان رفضه مانند ید برخود
لرزیدو بیرودی سجده کنان بر زمین افتاد و از خوف و خشیت الٰہی زائد الوصف ترسید و در معذرت بکتاب
و بنص صریح گفت که نه ایشان خدا را شناختند و نه بتوحید قائل گردیدند و امام در خاتمه مناجات تا بآیت
کریمه اِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیْمٌ اشاره فرمود که لَا تَجْعَلْنِیْ مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ و هرگاه در اصول اربعه ثابت
باشد که انچه از امامی صدور یافته طور ائمهٔ دیگر همین بوده پس با جماع ائمه اهل بیت سید انبیا این ملاحده
و زنادقه کافر و مشرک خواهند بود و جاییکه از ائمهٔ دیگر هم تکفیر و لعن ایشان در جلد اول کلینی ثابت باشد
کما ستعرفه پس بعد ازین تکفیر و تضلیل که از ائمه متاخرین بیان کردیم و از کلینی نشان دادیم امری نماند
مگر انکه مشایین و شیاطین مذکور از قبور خویش بر آمده ازین عیوب متنزه گردیده باشند و قتیکه فرزند نرگس
بعد از ترمردگی سر بغیبت کبری فرو برد و از مدعیان توقیعات ناحیه مقدسه و صاحب رقعات فروره
دنیا پاک شد و حق تعالیٰ جا بجا تخصیص فرموده که کفار و فساق را برای توبه رجعتی نیست چنانچه از آیت
کریمه مذکوره معلوم شد و امامیه هم اتفاق بران دارند که قبل از ظهور امام مهدی رجعتی نتواند بود پس در
بطلان این رجعت هر که تمسک ارد کافر گردد و ارمی رجعة این مقتدایان رفضه بعد از ظهور فرزند خاتون
نرگس مطابق روایات قوم مورد لوم معین است سار رجعت شیطان الطاق که بالخصوص در کتب
طائفه دیده ام لاجرم عجبی نباشد که او باز هنگامه خرافات خود را گرم کند و دکان صرافی خویش در وطن
شریف یعنی کوفه بیاراید چنانکه گفته اند جهوده مسمی را زنانه و ذکر ده دکان تعارتیدن برافسود کرد
عبارت کتابها از مطان آن وقت تالیف بر نیاید لیکن عبارت حق الیقین هم در خصوص و عموم
کافی است که مقصد نهم در اثبات رجعت است بدانکه از جمله اجماعات شیعه بلکه ضروریات مذهب
حق فرقه محقه حقیقت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم علیه السلام جمعی از
نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا برمیگردند نیکان برای اینکه بدیدن دولت ائمه خود دیدها
روشن کردند و بعضی از جزای نیکیهای خود ایشان در دنیا برسند و بدان از برای عقوبت و عذاب
دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتیکه نمی خواستند که اهلبیت رسالت برسند و انتقام کشیدن
شیعیان از ایشان و سائر مردم در قبرها میمانند تا روز قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث
بسیار وارد شده است که رجوع نمیکنند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان داشته باشد یا محض کفر
اما سایر مردم پس ایشان را بحال خود میگذارند انتهی و از اینجا که شیطان الطاق علیه اللعنه

والعذاب و زراره شر من الیهود و النصاری و هشامیین که خدای عزوجل را با وجود تجسیم اجوف و مصمت اعتقاد
میکردند بر اعتقاد رفضه بمراتب قصوی و مدارج علیا رسیده اند پس ناگزیر ست که ایشان باز افادات خود در ابرای
شیعه خویش مرتب فرمایند و غذاهای مناسب ترتیب دهند آری هر کنده پر زیر افکنده خور بیست و این جواب
بعد تسلیم این حرف ست که در مذهب جهمیه این همه خرافات بود و در نه چون در اصول کلینی و تصانیف ابن بابویه
بخطاب ائمه موجود باشد که هشام بن الحکم روایت میکند از شان ان الله جسم صمدی نوری احتمال مذکور کجا راه
داشته باشد چه بروی عنکم صریح دال بر آنست که بعد از صحبت مرعومی این افترات بر ائمه هدی کرده و عمل بر این
خرافات بسته و نیز بلفظ موالیک و اصحابنا قد اختلفوا فی التوحید مسافة و مکاتبة چنانچه در کافی در باب النهی
عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه تعالی جا بجا است صریح ست در ادعای دوستی ائمه و ادعای شیعه بودن
وان با مذهب جهمیه و آنگاه خبث و تعصب او چگونه صورت تواند بست و اگر بیزار با بالغ بالجار و اخطر الیه فرمایند
که مدعی موالات و انتساب بودند ولا اصل له گوییم مرحبا بالوفاق و حبذا الاتفاق مدعای ما ازین مناظره
همین بود و بس که پیشوایان رفضه منافق بودند و توسل ائمه طاهرین نمودند چنانچه ابن سبا رئیس یهود
توسل جناب امیر و غلو در باره آنجناب بکار برده بود دیگر آنکه اگر هشام قبل از ملازمت امام بازار این
افادات را گرم میکرد و مذهب جهم میداشت شیعیان اهلبیت چگونه تصدیق او میکردند و فرقه هشامیه
چرا در طائفه شیعه میرسید همچنین فرقه سالمیه و شیطانیه و میثمیه چگونه پیرو این ابالسه میگشتند مهذا اسمه حیریم که کامل
طائفه کاملیه هنوز ثابت نکرده که جهمیه خدا را جسم عریض و طویل و عمیق میدانند و بهفت شبر شش می پیمایند و
بر وخالی اعتقاد میکنند الی غیر ذلک من الخرافات این امر در حیز منع ست باید بران دلیلی قایم فرمودن
و آنچه بیاد من می آید اینست که مذهب جهم بن صفوان وقت انقضای دوره بنی امیه پیدا شده که باری
عزوجل صفات ازلیه ندارد و او را بقدرت و خلق وصف نتوان کرد و بهشت و دوزخ بعد از آمدن
اهل اسلام و کفر فنا پذیرند و مقصود از خلود که جا بجا در قرآن وارد ست مبالغه و مجاز ست حقیقت خلود
زنهار مراد نیست و مذهب او در بسیاری از امور با معتزله موافق ست و بعضی از کتب دلالت بران وارد
و جهم مذکور در مسائل الهیات مثل انکار علم باری پیش از آفریدن جز ز فاقت هشام بن حکم برگزیده
یعنی کاسه اتباع او لیسیده پس خط هر را که سلسله بالعکس ست و استادی و اضلال هشام از ان بر می آید چگونه
میتوان گذاشت اطرف از همه آنکه خود تنعال زهرا در اوراق سابق عبارتی نقل کرده و در ترجمه آن
گفته جهم بن صفوان درین قول موافقت هشام بن حکم فرموده فاعتبروا یا اولی النهی بالجمله تا رفضه دلیلی
قایم نکند زنهار بر سخن جهلا ایشان گوش نباید نهاد که خرافات هشام که سخن در آن جاریست در مذهب
جهمیه بوده از کتب کلامیه قدیمه عیانست که شیوخ رفضه در امور مسطوره سابق الاقدام اند حتی که ملل
و نحل ابو عیسی الوراق و زرقان و ابن ابو بخت و غیرهم بران دلیل ست و از کتاب تلخیص که بعضی از علمای

بعد او تالیف کردند این هم عیالست که وراق و مانند آن رفضه بوده اند پس با وصف تصریحات ایشان
بر استادی و تقدم هشام قول نقال و نیز اول را چگونه مسموع کنیم و بروی عنکم را پس پشت اندازیم
و روایات کلینی را بخطاب لمّا اختلف موالیک و اصحابنا فی التوحید را و قتیکه هشام وغیره در دنیا نبودند بلکه
بزمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که جمله دعایم بدن نشان از هم ریخته و فضله مورد و ملخ گردیده
از نظر سابق نامیم علاوه برین جواب نقال کشمیری در غایت رفض او اگر علم رفضه زیاده شد بر علم حضرت
امام رضا و هم ائمه دیگر که او را تکفیر کردند و قاتله الله گفتند الی غیر ذلک و علوم ائمه مرجوع شد زیرا که رفضه
هنوز همین اعتقاد دارند که هشام و برادرانش از عیوب و نقایض پاک اند و ازینجاست که زمام مذهب خویش
در علوم شرعیه بدست ایشان سپرده اند و الحمد لله علی اتمام الحجة فان اقرار العقلاء علی انفسهم باظهار نقص
دلیل و من ادعی لنفسه بنفسه فهو عاجز و دلیل ایماکه شیندی تعلق داشت بشرح جواب و الکنون
جواب دوم را شرح میکنم اعنی ذکرش با امامیه نمی زیبد باید دانست که دلیل این امر سخن تکیه پیشوایان ایشان
درباره صنادید قریش است که از بت پرستی رو برروی حضرت رسالت رجوع کردند و باطن ایشان بکفر و
شرک مخلوط بود و بجلاجل سر پائی و انیمه کشش و کوشش که همراه جناب پیغمبر نمودند حق تعالی ازان جز دادن
برای تحصیل زر بود نیس و قت دعوی رجوع هشام ازین مخرجات مورد ملام بعد از تنزل توانیم گفت که
تحمل چون در اختیار بدعات جهمیه کسی بیانش کردم دنیا بدست او نیامد لاجرم بصحبت امام صادق
که هم جمال صورت و کمال و معنی داشت و از علوم غیبیه و ترقیات مردم در امور دنیه و دینویه بعلوم لدنیه
خبر میداد و خزاین لا ریبیه بدست آنجناب بود و بحدیکه للوک و بایمنی در بعضی از نقاریب خرچ میفرمود چنانچه
نمونه آن بمقدار بسیاری از کتب شیعه سمت وضوح یافته باوجود مرتبه ایثار که یُطْعِمُوْنَ الطَّعَامَ عَلٰی حُبِّهٖ
مِسْکِیْنًا وَّ یَتِیْمًا وَّ اَسِیْرًا تا بحدیکه سعدی شنیدم که مردان راه خدا ؛ دل دشمنان هم نکردند تنگ ؛ و بالا خبر باعث
تعاضی در مجالس و دیگران درغیر آن نوبت بتقرب خلفا بتوسل حضرات ائمه بدان درجه رسید که هشام مذکور برکرسی
می نشست و از خلفای عباسیه جواهر و عطایا بدست می آورد و بالجمله دعوی رجوع از مذهب جهم و تشیع جعفری
امامیه را زیب نمیدهد و رنه کمال ظلم و عدوان ایشان لازم آید که درباره مهاجرین اولین مصداق حدیث
طول کلینی مورد آیات ناطقه قرآنی وساوس شیطانی را بنیاد نهند و درباره ابن شیاطین ازین
احتمالات که بقیاس اوی و دلیل اقوی حالش پیدا و هویدا است چشم بپوشند این تقریری بود
در شرح لفظ معلوم حالا که درینجا تقاریر دیگر است بقصد اختصار بر دو حرف دیگر اقتصار میکنم بیان اول آن
انکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را رحمة للعالمین در قرآن مبین فرموده اند و حال این رحمت وسیع بر
اصول رفضه معلوم همگنان است که مجلسی ملعون در تذکره این عبارت مینویسد که قوم وی تمام مرتد
شدند و چهار صد هزار صحابی از دین برگردیدند الا قلیلی انتهی بلفظه ایا فیض صحبت امام صادق که

صاحب قاطع النصوص باعتراف نقال کشمیری مدعی آن گشته و دیگران هم بدان خیال بسته اند برابر آن خواهد بود پس احتمال ارتداد درینجا بطریق اولی متطرق ست چه جای آنکه از روایات رفضه در اصول کافی و مختار کشی کما سبق منقولی فی المقالة السادسة ضلالت ایشان بنص قطعی هویدا باشد که اصحاب جعفری گمراه شدند و هشام جوالیقی و شیطان الطاق بجز دو فاتش بتکفیر و تنقیص عمر تفوّی هم خیال بسته و در جلد اول کلینی اینهم موجود ست که حافی گفت که هشام بن الحکم خدا را جسم گمان کرد امام کاظم فرمود لعنت خدا بر او باد من تبرا میکنم از این اعتقاد الی آخره چو بخیال مقتدایان امامیه بدین عنوان ملعنت از بام ست دعوی رجوع هشام که بامامیه زیب میدهد حرف دیگر آنکه در بسیاری از ادله اصولیه و فروعیه امامیه مقرون بلاف و گزاف خواهی یافت که فلان امر قطعًا و یقینًا ثابت شد مثل خلافت مرتضوی و حلت متعه بروایت و اعتراف اهلسنت والیقین لا یزول الا بیقین مثله پس میگوییم که اینهمه کفر و الحاد باعتراف کاملین رفضه بثبوت رسانیدیم و این یقین برجای خود ست از اوهام فاسده و خیالات کاسده کی متزلزل میشود پس ذکر حدیث رجوع برای رفضه در سرپرستی این ملحد تنقی زیب میدهد الی غیر ذلک خالیا شرح وصف دوم که جواب سوم ست یعنی با آنکه نافع دیگران نیست بگوش دل باید شنید مدعا اینست که چون بجای خود ثابت ست که ایمان رند برای شخص دیگر که کفر ورزد و محدثات اختیار کند منفعتی نمیدهد پس توبه هشام که بعد از غربال نمودن کتب شیعه بروایتی هم رسانید برای شیطان الطاق و برادران نقش چگونه مفید خواهد شد و دیگران را از ملاحده آفاق چسان بکار خواهد آمد حالانکه سیاقت سخن بطور عوام ست نه خصوص اما دعوی اجماع شیعه پس جهل مرکب ست چه اگر احادیث بالفرض دلالت بر امامت بلا فصل لیکن مخالف اجماع صحابه حتی سعد بن عبادة و لا حاجة الی الاعاده معهذا اصحاب ائمه ایشان را حزب توحید بگواهی کلینی و تکفیر ائمه میدانستند کما لا یخفی اکنون باقی نماند درین فصل مگر شرح قول من که بحکم حدیث کافی مفید مدعای مخالفان نیست پس بدانکه مقصود از زیاده کردن این عبارت آنست که آنچه را از دستان بالتفصیل در کاسه لیس و مجتهد جالیسی بالاجماع در خاتمه فوائد اتفاق وار ذکر ده و آن تفصیل و اجمال قاطع جواب کامل طائفه کاملیه ست ذکر کنم تقریرش مجملا اینست که توبه صاحب بدعت بحکم حدیث کافی مقبول نمیشود و بعد از استقرار دلیل این مسئله چنین گشت که رجوع آنمردم که بسبب بدعت انشخص گمراه شدند در حیز قدرت باقی نماند پس توبه پیشوایان امامیه که سخن مر آن میرود چگونه با وصف عدم قبول برای شیعه مفید تواند شد اما آنکه دیگران در مشارق و مغارب باختیار بدعت این مضلین تائبین و حاجله وارثین ابالسه گمراه شدند و اصرار بر آن کرده بدوزخ رفتند پس شهرت فرق مذکور ایشان یعنی هشامیه و سالمیه و میثمیه و زراریه و غیرها کافیست و در ساعد ارشاد الحاد ایشان بتصریح مجتهد جالیسی کلامی نیست بالجمله مجتهد فانی بعد از آنکه در آغاز کتاب خود بار بار تصریح نموده که حکمیه و یونسیه غلاتیه و غیرهم کرد

الهیات و نبوت و امامت آرای سخیفه بجهت مخالفت ثقلین اختیار کرده نزد امامیه کلاب ممطوره و نجس العین
گردیده‌اند عباراتی نوشته که سه فایده از ان بر می‌آید احداث و بدعت این فرق و پاک دامنی مضللین و خوار انیعنی ائمه
هم در تشبث باذیال طاهره و فرید محبت اهلبیت سید انبیا مثل شان باشند و آن عبارت انیست که قبل ازین
اشعار کردیم که بسا اوقات در بسیاری از جزئیات اهل فرقه با کسیکه آن فرقه بطرف او منسوب میباشند مخالف میباشند
چنانچه صاحبا ابو حنیفه و شافعی با ابو الحسن اشعری پس از کجا که انچه هشامیه میگویند بعینه مذهب هشام باشد انتهی بلفظه الا الآخر
و درینمقام امری عجیب عجاب دیگر بیاد آمد که بدون ذکرش چگونه بگزرم یعنی جا بیستی فرزندان او در طعن الرماح و بارقه
ضربت حیدریه انچه گفته‌اند دال بر آنست که تابعین مذهب متبوع خود را نیک میشناسند حالیا مذهب هشام را
از هشامیه تحقیق نمیفرمایند و قس علی هذا و این فرق را بجهت همان مزخرفات تکفیر بنمایند سبحان الله ضالین کافر
و متخلف از اهلبیت نبوی باشند و مضللین بدان مدارج عالیه میرسند که پایانش پدید نباشد و اسفی اتباع ائمه بر مجتهدین
امامیه ختم شد که نزاعم هشام که او را بکنار خود پرورید و فاق اصحاب ابی عبد الله کلم سر الیه بر زبان دارند و زبانه سابق
مینوازند و نصوص علوی و کاظمی را پایمال میسازند اگر این ائمه با وجود پاک بودن هشام و غیره تکفیر و تضلیل
شان مینمودند کفر از کعبه برمیخاست بجهت آنکه کذبی ست نمایان و افترائی پایانی خلاف سعادتست هر دو در جهان
غنیمت جهال این پیرپرستان هشام و فدویان زراره و شیطان الطاق بخصوص ائمه بار دیگر میگویم ان شاء الله تعالی
انیست اغاز مناظره من درین ساله صغیره که از کجا بکجا پایه سخن را بلند گردانیده جامعیت و مانعیت را قطعا و یقینا
ملحوظ داشته‌ام بخلاف مجتهد الزمانی که با اینهمه سامانها که کسی از علمای فریقین حاصل نیست هرجا بگواهی پدر خود
فرو مایگی داده‌اند و از سعادت مندی محروم گشته‌اند و شاید که در اجمال و اهمال تلاوت آیهٔ کریمه لم تقولون ما لا
تفعلون در دعوی خلف الصدق بودن ملحوظ دارند بعد از شرح عبارت معلوم عوام هم داشته باشد که مجتهد العصر
اینقدر فهمیده باشد که مقصود مجیب از نوشتن این فقرات سعی کامل طائفه را بر باد دادنست ولیکن مجالی نیافت
که کلامی درین امور بکند فلله الحجة البالغة اکنون در شرح بقیه عبارت قلم می‌کرم و آن انیست و تنزیه بحمل جسم بر ذات
مستقل و صورت بر حقیقة الحقایق و مجموع عالم را ذات خدا گفتن و اسفلش را تشبیه بخلاف اعلی را رد و جاه و هند
دادن و لفظ لعن و قتال را بتاویلات کیکه کما مرت الیه الاشارة باطل ساختن بمعنی ابطال حقیقت ولایت ائمه و توثیق
نصاری و من یجید خدا هم خواهد بود کما هو مبین فی الکتاب الثانی من المذکورین بدانکه قوله و تنزیه معطوف بر حدیث جمع
و مضاف الیه تنزیه یعنی هشام و غیره و تنزیه بحث محذوف پس مضاف با مضاف الیه متعلق است یعنی پاک گردانیدن هشام و غیره
بدین طور که جسم را که در کلام ایشان العیاذ بالله برای خدا واقع است بر ذات مستقل فرود آرند و گویند که ایشان
لفظ جسم گفته‌اند و حقیقت ان طول و عرض و عمق اراده نکرده معنی جوهر گرفته‌اند و لفظ صورت معطوف است بر جسم یعنی
و پاک ساختن ایشان بحمل نمودن لفظ صورت بر حقیقة الحقایق که پیشوایان و دیگر کمانی از کافی در باره حضرت احدیث تعالی
عما یشرکون گفته‌اند و مطلوب ایشان انست که خدا حقیقت جمیع حقایق است و له در معنی ابطال حقیقت و لایت ائمه و توثیق نصاری تجدید

خدو هم خواهد بود خبر مبتدای مذکور است مدعا اینست که تاویل مسطور باطل کردن امامت ائمه هدی است و توثیق و تعدیل سیا
وجهود و امثال ایشانست و قوله و مجموع عالم مبتدای دیگر است معطوف بر تنزیه و اسفلش معطوف بر مجموع و لفظ فقال نیز
معطوف است بران و خبر این هر سه مبتدا ابطال حقیقت الی اخره است و لفظ در متنی بجای فی الواقع است و یهود و خدو هم
بجای القوم مقامهم که یهود و مجوس و مانند شان باشند و مراد از کتاب ثانی صوله حیدریه علی المجوس القدریه است جواب
ذو الفقار مجتهد جالیسی که تفصیل این توثیق درانست و مذکورین تتمه است زیرا که در مقاله سادسه ذکر دو کتاب امیه بود
یکی را نام برده بودم دوم جواب ذو الفقار که نامش درینجا بر زبان آوردم هرگاه ترکیب عبارت و ترجمه آن قدر
ضرورت بالفاظ سلیس معلوم کردی متوجه شو بعبارات مطنبه ناک لطائفه کاملیه و آن اینست یا آنکه مراد این رجال
از جسم درین مقام جسم متعارف معهود نیست که مرکب از هیولی و صورت است مثلا بلکه مراد از ان موجودیست قایم
بذات مستقل در وجود و این معنی قریب است بیک معنی از معانی جوهر که موجود غنی از محل و موضوع باشد و اکثری
از علما اطلاق انرا باین معنی بر واجب تعالی جائز داشته اند امام رازی در مباحث مشرقیه گوید الجوهر لفظ مشترک
بین معان کثیرة والذی نقتصر علیه ههنا امور اربعة الاول انا نعنی بالجوهر کل موجود غنی عن المحل والموضوع
وواجب الوجود بهذا المعنی جوهر و با وجود وضوح مراد اگر متجاسری باتصاف باری تعالی بجسم باین معنی قائل
شده اطلاق لفظ جسم باین معنی بر او تعالی بعنوان توصیف بکند شناعتی بر او عاید نخواهد بود و موجب تکفیر
قائلش نخواهد گشت و توقیفی بودن اسمای الهی مانع اطلاق این لفظ بر او تعالی نیست چه منع از اطلاق
اسامی بغیر اذن شارع اطلاق بطریق تسمیه است نه بر سبیل توصیف و همانا منشای وقوع انها درین ورطه
الف و عادتست چه مردم چنانچه شیخ الرئیس در تعلیقات نیز تصریح بان فرموده است عادت گرفته اند
که اشیا را بحس ادراک میکنند و اعتقاد میکنند که انچه بحس مدرک نگردد حقیقتی ندارد و تصدیق بوجود نفسانی
و عقل و صورت مجرده نمی نمایند چه عادت گرفته اند که می بینند صورت جسمانی را و می بینند انرا محلول در شی
غیر مجرد یا آنکه فعل طبیعت و فعل نفس و فعل عقل را بطریق معاینه می بینند لیکن وثوق ایشان بوجود نفس
و عقل القدر نیست زیرا که اجسام طبعیه را مشاهده میکنند و افعال طبیعت را در ظاهر می بینند و فعل نفس
مخفی تر است از طبیعت چه نفس تجردش بیشتر از طبیعت است و همچنین فعل عقل که تجردش از ان شدیدتر است
و هرچه فعلش در اجسام ظاهرتر است مردم بوجودش واثق تر اند **بالجمله** اعتقاد میکنند که جوهر مجرد
وجودی حقیقی ندارد چه معقول بجهت آنکه مجرد است حس از ادراک ان عاجز است بلکه ادراک آن شان مجرد
است و غیر مجرد را غیر مجرد ادراک نمیکنند و ازینجاست که بعضی اعتقاد نموده اند بعضی از اجسام را که واجب
الوجود غیر معلول است خصوصا فلک اعلی بجهت بساطتش و بعضی از ملیین و اسلامیین که ازین شرک تبری
نموده اند واجب الوجود را تعالی شانه جسم گمان میکنند لیکن بمعنی که ارفع و اقدس است از اجسام متعارفه
بعضی خواص اجسام را مانند ابعاد باو منسوب سازند لکن نه بمعنی متعارف که موجب تجزّی و تبعیض باشد بلکه بمعنی

که اعلی وارفع است از ابعاد مشهوره وهریک از جسم وابعاد ونظایر آن را اگر بر واجب تعالی اطلاق میکنند مجهول الکنه دانند ودر ورود متشابهات کتاب وسنت که در بعضی ازان اثبات ابعاض واجزای جسم مانند ید ووجه وجنب وعین ویمین وقدم وامثال آن بواجب واقع شده ودر بعض عوارض اجسام مانند صورت ونزول وصعود بجناب اقدسش اثبات شده موجب وهم وعبارت ایشان برین قول گردیده چنانچه برخی ازان هم درین مسئله وبرخی در مسئله سیزدهم بعون عنایت ایزدی منقول خواهد شد ومراد از صورت در قول انها صورت جسمیه وصورت نوعیه وصورت ذهنیه نیست بلکه مراد انها از صورت حقیقت است ولفظ صورت گاهی بر حقیقت اطلاق کرده میشود چنانچه شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا التصریح بان فرموده فاضل هروی در شرح رساله قطبیه نقل ازو نموده در شرح قول علامه رازی میگوید المراد بالصورة ههنا الحقیقة مطلقا وقد یطلق لفظ الصورة علیها کما صرح به الشیخ انتهی واطلاق صورت باین معنی بر جناب اقدس الهی محذوری ندارد ودر عبارت عرفا نیز تعبیر از ذات اقدس بحقیقة الحقایق واقع شده وهم برین نهج الفاظ دیگر که اتصاف جناب باری جل مجده بآن جائز دارند مراد از انها معانی انها نیست بلکه محامل وتاویلات صحیح دارد چنانچه مفصلا بمعرض بیان می آید صدر المتالهین در شرح کافی بعد نقل اقوال هشامین از ملل ونحل شهرستانی میفرماید که شکی نیست که اینها بحسب ظاهر اقوال باطله وآرای سخیفه متناقضه اند وحاشا که این اقوال رموزات وتجوزات است ظواهر اینها فاسد وبواطن اینها صحیح است که آنها را تاویلات ومحامل است از قبیل رموزاتیکه در کلام حکمای سلف در باب مبدا ومعاد ورود یافته وناقلین کلام رجال مذکور نیز در الفاظ تصرف نموده کلمات از مواضعش تحریف نموده اند وانها را در تقول بان اقوال مصلحت دینی وغرض صحیح بوده باشد والله اعلم باسرار عباده بر منصف خبیر مخفی نیست که اسناد تحریف کلام رجال بناقلان چنانچه صدر المتالهین فرموده است استبعادی ندارد چه اکثر اکابر باین بلیه گرفتار شده اند که حساد فرومایه برخی از عقاید فاسده در کلام انها الحاق وتدسیس نموده اند ودر حق رجال امامیه بعضی را بر تدسیس وتحریف حسد داعی شده بعض دیگر را تعصب وعداوت دینی بران کار آورده تا باتهام بعقاید فاسده اضرار بلکه قتل واهلاک اینها بدست آویز حیله شرعی ممکن باشد پس درینجا احتمال تحریف اقوی است عبد الوهاب بن احمد بن علی شعراوی در کتاب جواهر ویواقیت آورده است که زنادقه در مرض موت احمد بن حنبل عقاید فاسده بزیر وساده اش تدسیس نموده بودند اگر اصحابش از صحت عقیده او اطلاع نمیداشتند اینمعنی موجب فتنه میگردید ونیز کتابی بنام مجد الدین فیروزآبادی در رد ابوحنیفه مشهور ساختند وچند مسئله بر غزالی افترا نموده ملحق باحیاء العلوم نموده اند وهمچنین بر خود شعراوی در کتاب بحر مورود چند مسئله وعقیده فاسده کرده شائع ساختند موجب هیجان فتنه گردیده ونیز در کلام شیخ محی الدین

عربی ابنغی عقاید مدسوس ساخته در فتوحات و دیگر کتبش درج کردند میگوید وجمیع ما عارض من کلامه ظاهر الشریعة
وما علیه الجمهور فهو مدسوس علیه کما اخبرنی بذلک الشیخ الصالح سیدی ابوطاهر المغربی نزیل المدینة المشرفة ثم اخرج لنسخة
الفتوحات التی قابلها علی نسخة الشیخ التی بخطه فی مدینة قونیة فلم ار فیها شیئا مما کنت توقفت فیه وحذفته حین اختصرت
الفتوحات وقد دس الزنادقة تحت وساده الامام احمد بن حنبل فی مرض موته عقاید زائغة ولولا ما کان اصحابه
یعلمون منه صحة الاعتقاد لافتتنوا بما وجدوه تحت وسادته وکذلک دسوا علی شیخ الاسلام مجد الدین الفیروز
ابادی صاحب القاموس کتابا فی الرد علی الامام ابی حنیفة وتکفیره وکذلک دسوا علی الغزالی عدة مسائل
فی کتاب الاحیاء وکذلک دسوا علی انا فی الکتاب المسمی بالبحر المورود جملة من العقاید الزائفة واشاعوا
تلک العقاید فی مصر ومکة نحو ثلث سنین وانا بری منها کما نبهت ذلک فی خطبة الکتاب لما غیرتها وکان
العلماء کتبوا علیه واجازوه فما سکنت الفتنة حتی ارسلت لهم النسخة التی علیها خطوطهم اذا علمت ذلک فیحتمل ان الحسدة
دسوا علی الشیخ فی کتبه کما دسوا علی فی کتبی انا فانه امر قد شاهدته من اهل عصری فی حقی انتهی نیز شیخ مذکور
در کتاب یواقیت وجواهر اکابر بسیاری را ذکر نموده که از مکر حسّاد ببلای قتل وجلای وطن مبتلا گردیدند
مانند سمنون وسهل بن عبد الله تستری وابا سعید خراز وجنید ویوسف بن حسین رازی وابو عثمان
مغربی وشبلی ونیمی ومانند محمد بن فضیل بلخی که مذهبش مانند مذهب اصحاب اجرای آیات صفات
بر ظاهرش بغیر تاویل وایمان بان وتفویض علم بحضرت او وجوه تاویل کلام ها شاهین صدر المتالهین
در شرح کافی بر این نهج بیان فرموده است که لفظ صورت در اصطلاح علما سوای معنی که
در عرف شائع است که بمعنی شکل وخلقت باشد مشترک است در چند معنی چه صورت را
گاهی اطلاق میکنند بر ماهیت شئ وگاهی بر وجود عقلی او وگاهی بر کمال هر شئ وگاهی بر موجود
بحت که تعلق بجسم وجسمانی ندارد مانند ذوات مفارقات از مواد واجسام ومیگویند که ذات
خدای تعالی صورت وحقیقة الحقائق است گویا غیر او تعالی ناقص الوجود باطل الحقیقت است
بلکه محتاج است بمصور که او را به پیرایه صورت بیاراید واز حضیض قوت وامکان بمنزل
فعل ووجود رساند پس برین تقدیر از اطلاق بر او تعالی اعتقاد تجسیم لازم نمی آید خواه اطلاق
آن از طرف شارع ماذون باشد یا نه آنکه مثل این قول از عرفای کامل نیز صادر شده و
نیز در حدیث مشهور میانه عامه وخاصه ان الله خلق آدم علی صورته مطابق آن وارد است
ومراد ازین حدیث بودن آدم است مخلوق بر مثل او سبحانه جل شانه ومیان مثال ومثل
فرق است چه مثل شئ مشارک اوست در تمام حقیقت او ومثال مضاهی اوست در سلوب
اضافات وجناب اقدس الهی از مثل در ذات وصفات منزه است لکن مثال ومضافات
در سلوب واضافات که خارج از ذات مقدس اوست در حق او تعالی مستحیل نیست کما قال

غرمن قائل وله المثل الاعلی فی السموات الآیة انتهی کلام ذلک الطغام زاد الله تعالی خزیه و ملامه اهلبیت
حال شعبده بازی و سخن سازی نائک طائفه حائک مقالات زائفه که برای رعایت ملحدین بمقتضای
خیانت رفض چه هنگامه بر پا کرده و بقصد حمایت زنادیقین و دشمنان ائمه دین نطاق همت بر میان جان
بر بسته و پا بر زمین نگذاشته بتدقیقات فلسفیه پناه برده پس زمانی باشارات ابن سینا و عبارات
میرزاهد هروی و کلمات قطب تحتانی قصد نجات پیشوایان خود ازین مهلکات نموده و وقتی مقالات
صدر المتالهین شیعه را تا آنکه او تصریح کرده که هشام و برادرانش بالیقین این امور و دقائق را نفهمیده
باشند سپر ساخته باز بدعوی تحریف یواقیت و جواهر مائل گشته و انهم ندانسته که انهمه کفریات در کلینی
که بر اصول طائفه فاحشه که اصح الکتب قبل از ریاض عثمانی است و بقول مجتهد فانی در ائمه حق نما اگر بمذهب
امامیه حق است این کتاب همچنین است موجود بخلاف اموریکه بعلمای اهلسنت منسوب است که همه
آتش افترا است ملاحده بود کما نقل المطرود و کافی را اشرف از قران مجید گفتم که مقتضای اصول
موضوعه ملاوم مبین است مگر ندانی که جامعین کتاب الله مرتد و کافر و منافق نزد ملاعین بودند
بخلاف دجال اعور تلمیذ ضریر الکفر باعتراف مجتهد در شیئد که امام المحدثین است والبته مجموع چنین
کسان بی اعتبار است معهذا غرض شان تخریب دین بود و غرض اعور کان من الکافرین ترویج و تهذیب
آن پس قبلیت که یقینا مقصود از آن زیادت شرف است عیان شد و هو بدیهی و بیانش چنانچه دانی
اوراق بی ربط است که قائلین بالتحریف بدان زبان دراز بیهاده درباره کتاب مستطاب می نمایند چنانچه
از تفسیر قمی واضح است الی غیر ذلک من الوجوه و آگاهی کامل طائفه کاملیه در ذیل التصوف در آمده کما سیجی
انشاء الله تعالی پیشوایان خود را همراه نزید و شمر و ابن زیاد در گرداب مخالفت ائمه امجاد سپرده
مایه شقاوت ازلی اندوخته این دو حرف هم نیاموخته که عقیده مذکوره و تصوف تائل شدن متعلقات
آن زیاده از همه کفر و الحاد است چنانچه فرقه اصولیه و اخباریه از کلینی و غیره مدعی انیمعنی هستند
و ملا طاهر قمی در رسائل خودها که درین ابواب نگفته و دیباچه ذوالفقار مجتهد و تمام شهاب ثاقب
او حاجتی نیکر دلیلی برین دعوی باقی نگذاشته و با انهمه چرخ بازی و سینه روزی و کاوتازی
خلاصه مقالات این نقال هزال نائب ابلیس و دجال مصداق ع ای سنبر قدم تو کاشمیری غیر ازین
نیست که این مقتدایان رفضه بلفظ جسم معنی استقلال و جوهریت اراده میفرمایند و از صورت
حقیقة الحقائق مراد میگیرند یعنی هر ممکنی را آفریدگاری و مصوری باید و او تعالی محتاج مصوری و
آفریدگاری نیست الکنون انچه از عبارت رساله قدیمه استنباط توان کرد بجواب این مهملات بشنو
که حضرات ائمه محیط هر غیب و شهادت این امور را که رقاص امور دقیق و اسرار عمیق نام ان نهاده‌اند
و بر ذکر آن بالیده‌اند و در پیراهن نگنجیده‌اند فهمیده‌اند یا نه بر تقدیر اول ضرور بود سائلین را هدایت نمودند

وتلخیص مقالات را که در چند حرف سلیس بیان کردم فهمانیدن و دامن قدمای امامیه را پاک گردانیدن
و چون معامله بعکس و نقیض کشید یعنی جناب ائمه اهلبیت طاهرین تکفیر و تضلیل شان بعمل آوردند و کانّه
اللهم و لا تجعلنی من القوم الظالمین بر السنه مقدسه راندند و روبروی حضرت ایزدی زار زار ابتهال کردند
و عرض نمودند که خدایا این قوم ترا نشناختند و بتوحید تو قائل نگشتند و هیچ بی اندامی و بی ادبی
برابر آن نیست که ایشان درباره تو جسارت نمودند تعالی عن ذلک علوا کبیرا او دع عنک خبره
الهجران و استعذ بالله من الشیطان الی غیر ذلک پس تاویلات مذکور حقیقة ابطال امامت ائمه طاهرین
است و هم توثیق ترسا و جهود و دیگر مشرکین است زیرا که در حق ایشان همین الفاظ در قرآن مجید
و حدیث شریف وارد شده و علمای فریقین نظر بران حکم بکفر و شرک کرده اند پس قاتلهم الله
و مانندان که برای ایشانست در عین الکمال جگونه نخواهد بود کما سیجیٔ فی کلام المرود و بعد ازین اگر تفتیش
داری خواهی زیاده برین تقریر را بقیاس اقترانی حملی در پیرایه شکل اول بدیهی الانتاج جلوه دهی
که قدمای امامیه ایشان را مصدر الحاد و مخالف توحید دانستند و ائمه هدی ایشان را لعنت کردند
و قاتلهم الله گفتند و هر که چنین است او ملعون و کافر است و قبل ازین دانستی که جهابذه علمای رقاص
انهم صراحة گفته اند که ائمه اهلبیت علیهم السلام لعنت نمیکنند بر کسی تا او کافر نباشد و اگر خواهی بتطبیقات
بیبری و چنین گوی که اگر این تاویلات و تسویلات درست باشد لازم آید ابطال امامت ائمه هدی و
توثیق انمردم که منصوص الکفر اند واللازم باطل فالملزوم مثله و علی ای تقدیر مدعا حاصل و انچه مقصود
من بود در رساله قدیمه لقد عاجل است بالجمله اینکه شنیدی تقریر و توضیح عبارت رساله بود و درینجا
الزامات رفضه و وجوه نکوهش و نفرین این نقال هزال خارج از تعداد است بر حرفی ازان اعلام
الکلم و ابحاث دیگر را بر ذکاوت سامع و ناظر بگذارم و آن اینکه هزال درین نقول جدیده که نفیح و دلال
بلکه ستر غمزه ادا فرمود انهم گفت که وقوع ایشان در ورطه الحاد این قول تا لفظ هم و جسارت بر جاهل
و عامی بودن هشام وغیره دلالت میکند زیرا که وقوع در ورطه و پابند شدن بالف و عادت بالفاظ
منافی توحید باشد کار اهل جهالت و سفاهت است بحکم انکه بزرگان گفته اند س ۵ نه هر هوشمند با ورآب
تا نه بیند نخست پایابش ۵ حالانکه درجات عالیه ایشان در علوم دینی نزد رفضه خلافا للائمه الطاهرین
و القدماء الماهرین نه انچنانست که توان پوشید کما سبق نموذجه من حق الیقین و روضه المتقین طرفه اینکه
خود کشمیری هزال بعد ازین نقلی دیگر بی هنگام آورده که از ملل ماهر بودنش در کلام به ثبوت میرسید
پس کشمیری نقال درهمین رقاصی و دست افشانی برای انبساط مجوسان ایرانی حواس گم کرده و خاتم
روایت کشی در خصوص هشام یعنی فاق اصحاب ابی عبدالله کلهم علیه السلام هم اورا یاد نماید الغرض
نقال بسبب رقص درین رقص و پای کوبی سخت متحیر است هم جهالت و عامی بودن برامی ایشان ثابت میکند

سجده کیا اگر در انچه از تعلیقات شیخ بجای ها نید کلام خود نقل نموده غور نمائی توانی دانست که این جاهلان
از وجود باری تعالی که در تجرد از همه زیاده تر است واحساس را در بارگاهش مدخلی نیست منکر
بحث بودند و صحبت ائمه هدی ایشان را هیچ فایده نرسانید و این هزال و هرچه آورده مدخول است
قابل التفات فحول نیست بخلاف هزل اهل [illegible] نقال مشهور که چون در مجلس شادی کتخدائے
وزیر علی بجهت امتداد لیالی و ایام در نقالی بستوه آمده و دید که مدار المهام چار کس اند شخصی از اهل
کشمیر و مهاجنی مالک زر خطیر و مالوی المعنی ذب کبیر و رئیس فوجی جم غفیر و از هر طرف این اشخاص
واز هل من مزید میدمند نقلی شروع کرد که اهل [illegible] همه هوش و هواس باختند پس بخطاب
نواب گفت انچه [illegible] هرگاه بر لشکر شجاع الدوله بهادر شکست افغانان و ایرانیان بتاراج لشکر
نمود دست برد نمودند شخصی همیان اشرفی در مقعد [illegible] را جرم مغول لشکر را زیر و زبر نمودند
مقدار اچار کس [illegible] یک رنج و راحت در لشکر بودند جماعت ایشان نیز پریشان شد چون فتنه
فرو نشست و تنها برخاست از [illegible] پرسید [illegible] است بگو بر تو چه گذشت بیچاره سر بگریبان
انداخت و گفت هم تاراج کردند وهم مسخرگی ها نمودند و کشمیری که عادت سخن سازی ولاف و گزاف
دارد گه مغلی انگشت خلانیده بود و گفت که دست را تا ساعد رسانیدند و سپاهی دلیر دعوی کرد چندان
مقعد [illegible] که انگشتی چند [illegible] شد و تنها گفت قربان بروم لغما و تاراج که همیشه نصیب دوستان باد
[illegible] القول دیگر از نقال هزال در باره [illegible] مقصود بودن [illegible] مقتدایان او و انچه اصل و فرع
آن باشد باید شنید تا لاف و گزاف این کشمیری که انگشت را بساعد بدل کرد عیان شود استماع
آن نیز ضرورست که منتهای مساعی اهل [illegible] است [illegible] عبارت و آنکه دیده بصیرتش بنور
حق منور است میداند که همه عالم عقلی مثالی است [illegible] را و این عالم طبیعی یا اسمان و زمینش [illegible]
انچه در اسما و صفات [illegible] است مثال مثال اوست [illegible] عالم غیب با انچه در [illegible] گویا حاوی
[illegible] مطابقت عالم شهادت را چه علم [illegible] بذات [illegible] عالم اوست [illegible] ظاهر شده
صورت انکه عالم [illegible] از آن حیثیت که عالم [illegible] صورت جوهر یا جسم ذات اوست و از حیثیت
[illegible] قدرت وجود اوست و از حیثیت [illegible] سرمدیت اوست و از حیثیت [illegible]
عدد [illegible] اسمای اوست و از حیثیت کیف سمیع و بصیر بودن او و از حیثیت [illegible] مستوری بر عرش
و از حیثیت متی بودن اوست در ازل و از حیثیت وضع [illegible] نمودن اوست شرائع را و گشاده بودن
هر دو دست قدرت اوست برحمت و از حیثیت اضافت بودن او آفریننده خلق و از حیثیت حدث ملک
مالک الملک و از حیثیت فعل كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ و سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ و از حیثیت آن ینفعل [illegible]
یقبل التوبة عن عباده و یاخذ الصدقات یعنی [illegible] قهارا [illegible] صور تعالم است بر وجهی که اعلی [illegible]

ازانچه موجود میشود در خارج یا بوهم کرده بالتصور نموده آید در عقل یا در وهم و در حس پس هرچه ماسوای
او تعالی است ظاهر شده است بر صورت موجد و پیدا کننده او و ظاهر نفرموده است مگر بذات خود را
و عالم مظهر حق است بر وجه کمال پس نیست در امکان بغیر ازین عالم در رتبه وجود خارجی او چه کامل تر از
موجد بیش که حق سبحانه است در واقع نیست و اگر در امکان کامل تر ازین عالم بودی هر آئنه در امکان
کامل تر از موجدش موجود بودی و در حقیقت غیر او تعالی وجودی ندارد پس نیست در امکان مگر آنچه
ظاهر شده است در خارج و نه کامل تر از آن نیک دریاب که این معنی مغز معرفت است بعضی عرفای
کامل اشاره بآن فرموده لیس تر خدا ازین عالم مختصری مجموع و کتابی و خیر النظم که جامع و حاویست بر
همه معانی آن بر الملک و جوه اختصار فرموده ان را آدم نام کرده چنانچه مرویست که او را بر صورت
خود خلق فرموده پس انسان خلیفه خداست و اوست مجموع عالم و انسان صغیر اوست و عالم کبیر
است و انسان را عالم صغیر نیز توان گفت هرگاه حقیقة الامر دریافت کردی در قول او تعالی اَلَمْ تَرَ
اِلٰى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا تامل نفرما تا بدانی که عالم جسمانی
ظل ممدود پروردگار است و مثال موجد اوست و نزدیک است که ظل منقبض گشته بحرکت ذاتی از
شهادت بسوی غیب رجوع میکنند چنانچه دلالت میکنند بر ان قول او تعالی و لو شاء لجعله ساکنا اگر
میخواست میکرد آن را ساکن و قول او سبحانه ثُمَّ قَبَضْنَاهُ اِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا پس تر فیض کردیم او را الیسوی
خود اندک قبضی نیز صدر المتالهین بمیفرماید ما را در تاویل کلام این رجال وجهی دیگر است
که مبنی است بر مقدمه و ان انیست که گاهی یک معنی و یک ماهیت را چند نحو از وجود می باشند که
بعضی ازانها قوی تر و کامل تر از بعض دیگر است مانند ماهیت علم و مفهوم آن چه بعضی علم عرض است
مانند علم انسان بغیر خود و بعضی ازان جوهر است مانند علم او تعالی بذات مقدس و بغیر ذات
خود و بعبارت دیگر شئی گاهی موجود می باشد بوجودیکه خاص است او را و گاهی موجود میباشد
بوجودیکه جامع او و غیر اوست مانند ماهیت و قدرت چه علم در ما کیفیت نفسانیه است غیر قدرت
و قدرت غیر اراده و همه اینها غیر حیات است و علم خدای تعالی باشیا عین قدرت او بر انهاست
و این هر دو عین اراده اوست و جمیع اینها عین حیات اوست و همه اینها موجوداند بوجود ذات
او در ما انداند بر وجود و ذاتهای ما و بعبارت دیگر شئی را گاهی وجود تفصیلی می باشد و گاهی
اجمالی مانند سواد شدید و خط طویل که اول مشتمل است بر سوادات ضعیفه متخالفه الحدود که هر یک
ازان نوعی است مخالف مر دیگری را نزد حکما که بوجود مجمل موجود گردیده اند و دوم مشتمل است
بر خطوط قصیره بسیار که در طول و قصر متفاوت اند که بیک وجود موجود شده اند هرگاه این مقدمه تمهید
یافت پس میگوئیم که ماهیت جسم و معنی آن یعنی جوهر قابل الابعاد را چند نحو از وجود است یعنی بعضی

ازان اخس وادنی است وبعضی اشرف واعلی پس بعضی ازان جسمی است که ارض است فقط یا آب فقط یا هوا فقط
یا آتش فقط وبعضی ازان جسم است که جمادات وعناصر اربعه دران بوجود جمعی موجوداند چنانچه تحقیق آن نموده
ایم لیکن آنکه فقط جماد است نمو وحس وحیات ونطق ندارد وبعضی ازان جسمی است که متغذی ونامی ومولد
است وجسمیت او کامل تر از جماد ومعادن است وبعضی ازان جسمی است که با وصف بودنش جسم حافظ
الصورت متغذی ونامی مولد وحساس صاحب حیات حسیه است وبعضی ازان جسمی است که با وجود بودن
او حیوان ذی حیات ناطق ومدرک معقولات است که در و بانتهای اجسام سابقه بوجود واحد جمعی موجود
اند درین وجود جمعی تضاد درمیان انها نیست بجهت بودنش بروجه الطف واشرف وآن وجود
انسان است وانسان در عوالم متعدده موجود می شود وبعضی ازآن اشرف واعلی است از بعضی
دیگر پس بعضی از انسان انسان طبعی است وبعضی ازآن نفسانی وبعضی ازآن عقلی اما انسان طبیعی
پس او را اعضائی محسوسه است که در وضع متباین اند پس موضع چشم او موضع سمع او نیست ونه
موضع دستش موضع پایش ونه هیچیک از اعضایش در موضع عضو دیگر اما انسان نفسانی پس
او را اعضای متمایز اند هیچیک از انها بحسب ظاهر مدرک نمیگردد وادراک او منوط بچشم وخیال یا حس
باطن مشترک است که بعینه می بیند ومی شنود ومی چشند ولمس میکنند ومی شمد واین اعضا در جهات
واوضاع متخالف نیستند بلکه وضعی وجهتی ندارند واشاره حسیه بسوی آنها واقع نمی شود زیرا که
درین عالم ودر جهات این عالم نیستند مانند انسانی که می بینند او را انسان در خواب وخواب
جزوی از اجزای آخرت وشعبه از انست وازین جهت است که خواب را برادر موت گفته اند اما
انسان عقلی پس اعضای او روحانی وحواس او عقلی است او را بصر عقلی وشم عقلی ولمس عقلی است
اما ذوق فابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی اما شم فانی لاجد ریح الرحمن من جانب الیمن بدرستیکه
من یابم بوی رحمن را از طرف یمن اما لمس فوضع الله یده کتفی همچنین او را دست وقدم عقلی وپهلوی
عقلی است واین اعضا وحواس عقلی موجوداند واین است آن انسان که مخلوق است بر صورت
رحمن واو خلیفه خدا است در عالم عقلی که مسجود ملایکه مقربین است وبعد ازو در رتبه انسان نفسانی
است وبعد ازو انسان طبعی است هرگاه این معانی در صفحه خاطر منطبع ومرتسم گشت بوضوح پیوست
که معنی که مسمی بجسم است او را چند نحو از وجود است که در شرف وحسب وعلو ودنو متفاوت اند از وقت
طبعی بودنش تا بوقت عقلی شدن او پس سمت جواز دارد که در وجود جسمی الهی باشد که چیزی
مانند او نیست سمیع است وبصیر است ومسمی است باسمای الهیه ومنعوت است بنعوت ربانیه با آنکه
نیست که در واجب تعالی فقد امری از اشیاء وجودیه باشد ودر ذات احدیت او تعالی جهتی
نیست که منافی حیثیت وجوب وجود باشد ودر وی سلبی نیست مگر سلب اعدام ونقایص دینه

وجود او بعلم بجمیع اشیاست وجمیع اشیا موجود اند درین شهود الهی بوجود علم او که آن وجود ذات و
وجود اسمای حسنای او و وجود صفات علیای اوست بمعانی کثیره انها که بوجود واحد قیومی صمدی
موجود اند **بیین صدر المتالهین** در توجیه اقوال انها اجوف الی السرة والباقی صمد در شرح
کافی فرموده اینها گمان کرده اند که همه عالم شخص واحد و ذات واحد است که او را جسم و روح
است پس جسم او جسم کل است اعنی فلک اقصی با نچه در دست و روح او روح کل است و مجموع
صورت حق اله است پس قسم اسفل جسمانی او اجوف است بجهت انچه در وست از معنی قوت امکانیه
و ظلمت هیولانیه که شبیه بخلا و عدم است و قسم اعلاش که روحانی است صمد است زیرا که روح
عقلی در او موجود است بالفعل بی جهت امکان استعدادی و ماده ظلمانی تعالی الله عن التشبیه والتمثیل
و ملا محسن کاشی در وافی غیر این توجیه کرده است موید امعینی النست که سند الحکما باقر داماد در
قبسات فرموده انسان کبیر که عبارت است از نظام عالم کل شخصی است وحدانی که فلک اعلی
او را بمنزله ام الدماغ است و شمس بمنزله قلب و سائر ما فیه بمنزله سائر ما فی الانسان الصغیر
از بطون دماغیه و اعصاب و رباطات و شرائین و اورده و غضاریف و شراسیف و عظام و اعضا
و جوارح و عقول و نفوس مجرده بمنزله قوای عاقله و عامله که مبادی ادراکات و تحریکات اند و نفوس
منطبعه بمنزله ارواح و قوای نفسانیه و حیوانیه و طبیعه و حکما این شخص جملی را بحسب آفاق شمالیه
و بحسب حرکت غربیه بانسانی مستلقی سر بجانب قطب شمال و یمین بجانب مغرب و وجه بوسط سما و پا
بجانب قطب جنوبی و شمالی بجانب مشرق تشبیه کرده اند و گویند که سر کراهیت خوابیدن بر رو و پا
بجانب قطب شمالی النست که مخالف وضع انسان کبیر است پس بنابرین قطب شمالی علو میشود و قطب
جنوبی سفل و بحسب آفاق جنوبی و باعتبار حرکت شرقیه بانسان مستلقی سر بجانب جنوبی و یمین بجانب
مشرق و وجه بوسط السما پس قطب جنوبی علو باشد درین اعتبار و قطب شمالی اسفل انتهی و توجیه
اقاویل دیگر نیز ممکن است باینکه اضافت العاد باو سبحانه و تعالی رمز و کنایه است از راسعت او تعالی
شانه و بودنش مصداق اسم الواسع چه وسعت تامه علمیه ثابت است مر ذات واجب را جل شانه
بمجرد ذات اقدس او قطع نظر از ما عدای ذات او جل مجده و ذات با انکه امر بسیط حق صرف است و
بوجهی از وجوه شایبه تکثیر ندارد و علم اجمالی اشیاست با جمالیکه فوق آن اجمالی نیست جمیع اشیا
در علم او بذاتش مندمج و منطوی است مانند انطوای نواه بر شجره و انطوای بحر بر امواج بلکه بعضی
محققین تصریح نموده اند که ذات اقدس با لبساطت حقه صرفه علم تفصیلی تام بجمیع ذرات عالم وجود
نیز هست و ذاتش با این بساطت صرفه حقه که بنحوی از انحای کثرت اصلا شایبه تکثر در آن نیست
وسیع واسع در نهایت وسع مترتب میشود بران انکشاف جمیع اشیا بانکشاف تام قبل از

وجود اشیا و تردد وجود و بعد از وجود اشیا بیک نهج و نسبت که تغییر دران متطرق نمی شود و بودن العباد
او متساوی کنایه از انست که همه جهات واجب در وجوب وجود متساویست و هیچ جهتی از جهات فقر و امکان
و نقص و حدثان درو نیست بلکه واجب عز شانه بجمیع جهات واجب است چنانچه در موضعش مبین گشته و مراد
از دست بنا بر مشهور قدرت کامله است و بودنش مانند سبیکه بیضا که از هر جانب تلالو و لمعان دارد
و همچنین اضافت لون و ریح و طعم و ممسه اشاره است بسوی حجتی که سالک آنرا در مبادی سیر و سلوک
قطع میکند و ایماست بسوی لوارقیکه او را روی میدهد و اضافت این امور بجانب اقدس بادنی ملابست
است الی آخره ما قال ناصب عداوة العترة الطاهرین ماول خرافات الهشامین والشیاطین انیهمه تاویلات
که دیدی و تسویلات او که شنیدی ناتمام است و هنوز دفترها مانند نامه اعمالش سیاه و با انیهمه اطناب
عبارات و اسهاب نقول و حکایات ملخص آن بیش ازین نیست که این پیشوایان شیعه در سیر و سلوک خویش
مثل کمل عرفا این حقایق و دقایق دیدند و عوالم غیبیه و معالم لاریبیه بر ایشان منکشف شد و انحای
وجود از اخس و ادنی و اشرف کماهی رو نمود تا دانستند که مجموع عالم با انیهمه تن و توش و جوش
و خروش و عظمت و جبروت و ناسوت و لاهوت ذاتی بیش نیست که در مرتبه اجمال نقطه ایست بسیط و
در عالم تفصیل بحر یست محیط و با انیهمه شیون غیر متناهی ذات اقدس الهی از نقائص زوال و معائب تجدد و
انتقال منزه ایست و هو الان کما کان و الکان کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ والحمد لله تعالی که انچه سابقا مرتب
کردم اگرچه حرفی چند است لیکن در قلع اساس این تاویلات و تسویلات کافی و بسند است و قس علی
انچه در اجوف و صمد بودن باری عز و جل معاذ الله علمای امامیه عبارت ارائی و خامه فرسائی نمودند که
زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ أَعْمَالَهُمْ مصدق انست **تازه تر** انکه سخن من با جناب مجتهد قمقام میرود و او
باتباع شیخ فانی هنوز برین عقیدت رسوخ تمام دارد چنانچه از تصانیف ایشان پیداست که عقیده
وحدة الوجود و این امور از همه کفر و الحاد بدتر است و حشر صوفیه و ماولین و مائلین کلمات ایشان
همراه شمر و ابن زیاد و یزید و مروان است لاجرم مدعای ما بمرتبه بداهت اولی رسید که کفر و الحاد
هشامین و دیگر شیاطین از متبوعین و تابعین و کامل مسولین بر زبان مجتهدین بظهور انجامید و لیکن
چون حال متعصبین قوم چنانست که تا هر دعوی را اگرچه مثل آفتاب روشن باشد مقرون بدلیل
نگردانم دامن از دست نمیگذارند و گره بر ابرو میزنند پس اطمینان قلوب ایشان را ذکر بعضی از
عبارات شهاب ثاقب مجتهد فانی ضرور افتاد تا ایشان هم یقین کنند که این پیشوایان همراه
این نقال بماوای خود رسیدند پس بدانکه مجتهد فانی در کتاب مذکور بعد ازانکه ثابت نموده
که نزد صوفیه در مخلوقات و خالق آن فرق اعتبار یست و انیهمه موجودات با این همه شیون
مختلفه و صور متباینه یک ذات است نزد ذکر بسیج و حال اجمال و تفصیل مانند مداد و ظهور شش

در حروف است وامواج وطوفان وتلاطم باشیون رنگارنگ عین دریاست در مذهب صوفیه میفرماید
منها ما رواه الفاضل الکامل مولانا احمد الاردبیلی باسناده عن الامام علی بن محمد الهادی علیه السلام فی جمله
حدیث طویل قال الصوفیه کلهم مخالفونا وطریقتهم مغایره لطریقتنا وان هم الا نصاری او مجوس هذه
الامة ومنها ما رواه ایضا فی الکتاب المذکور باسناده عن الرضا علیه السلام انه قال لا یقول بالتصوف
احد الا لخدعة او ضلالة او حماقة ومنها ما رواه عن الصادق علیه السلام فی الکتاب المذکور باسناده
قال قال رجل للصادق علیه السلام خرج فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیه فقال علیه السلام انهم
اعداؤنا فمن مال الیهم فهو منهم ویحشر معهم وسیکون اقوام یدعون حبنا ویمیلون الیهم ویتشبهون بهم
ویلقبون انفسهم بلقبهم ویاولون اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا وانا منهم براء ومن انکرهم ورد
علیهم کان کمن جاهد الکفار مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ومنها ما رواه ابن حمزه والسید
المرتضی عن الشیخ المفید باسناده عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب انه قال کنت مع الهادی علی بن محمد
فی مسجد النبی فی المدینه فاتاه جماعه من اصحابه منهم ابو هاشم الجعفری وکان رجلا بلیغا وکانت له منزله عظیمه
عنده ثم دخل المسجد جماعه من الصوفیه وجلسوا فی جانبه مستدیرا واخذوا بالتهلیل فقال علیه السلام
لا تلتفتوا بهولاء الخداعین فانهم خلفاء الشیاطین ومخربوا قواعد الدین الی ان قال علیه السلام فمن
ذهب الی زیارة احد منهم حیا ومیتا فکانما ذهب الی زیارة الشیطان وعبادة الاوثان ومن اعان
احدا منهم فکانما اعان یزید ومعویه وابا سفیان فقال رجل من اصحابنا ان کان معترفا بحقوقکم قال
فنظر الیه شبه المغضب وقال دع ذا عنک من اعترف بحقوقنا لم یذهب فی عقوقنا الی اخره لطوله ومنها ما نقل السید
المرتضی عن الشیخ المفید عن احمد بن محمد الحسین بن الولید عن ابیه عن سعید بن عبد الله عن محمد بن عبد الجبار
عن العسکری علیه السلام انه کلم ابا هاشم الجعفری فقال یا ابا هاشم سیاتی زمان علی الناس وجوههم ضاحکه
مستبشره وقلوبهم مظلمه متکدره السنة فیهم بدعه والبدعة فیهم سنة المومن بینهم محقر والفاسق عنهم موقر امراؤهم
جاهلون جائرون وعلماؤهم فی ابواب الظلمه سائرون الی ان قال من ذکر عنده الصوفیه ولم ینکرهم بلسانه
او بقلبه فلیس منا ومن انکرهم فکانما جاهد بین یدی رسول الله ص ومنها ما رواه الشیخ بهاء الدین فی
الکشکول قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقوم الساعه علی امتی حتی یخرج قوم من امتی اسمهم
صوفیه لیسوا منی وانهم یهود امتی اضل من الکفار وهم اهل النار این چند حدیث را وانهم باختصار از کتاب
مذکور بیان کردم پس وای بر کسیکه پیشوایان خود را بسوی مقالات اهل تصوف بکشد وذائقه کلمات
ایشان بکاسه لیسی بچشد وزنهار این کتب را نه بیند ودامن از اوامر ونواهی حضرات ایمه فرا چیند
وطوق لعنت باعانت متبعین اهل تصوف در گردن اندازد وبا ابن زیاد زنازاده ویزید پلید لب بازد
ولعنت بران قوم تا قیامت باد که بصحبت حضرات ایمه هدی فائز نشوند وهر ادان لغو شب وروز

بشنوند ونکوهش ونفرین اهل بدعت وضلالت بگوش ازند ویکی را برابر غاری نشمارند وتوحید باری
عزوجل را بجایی رسانند که متقشفین مجوس مصداق ببیت بوستان شوند ع کشیشان هرگز نیازرده آب
بغلها چو مردار در آفتاب * از لقوریش حیران بمانند واز مضمون هفت شیر وخانی وپیه بودن بخلاب
خجلت فرو روند وانهمه مهملات وخرافات را که مجیر ابلیس ومخجل دجال باشد بدامن پاک اهلبیت
طاهرین کما عرفت بر بندند وهزاران کس را از شیعیان بدین خارزار ضلالت بدام ودانه گرفتار کنند
اکنون محصل این نصوص بحرفی چند می گنجانم که امام نقی ع فرمود صوفیه همه مخالف ودشمن ما هستند مثل
نصاری ومجوس وحضرت امام رضا ارشاد نمودند که اختیار کردن تصوف یا بمکر است یا گمراهی یا حماقت
ومردی عرض کرد قوم صوفیه بهم رسیده اند امام صادق مصدوق فرمود که دشمنان ما هستند هرکه
بایشان مائل شد محشور گشت بایشان وعنقریب پیدا شوند آن مردم که دعوی محبت ما نمایند ومائل
بصوفیه باشند واقوال ایشان را تاویل سازند ما از ایشان تبرا می کنیم هرکه اقوال ایشان را رد نماید
گویا همرکاب رسالتماب صلی الله علیه وسلم جهاد کرده باشد وامام نقی ع با محمد بن حسین در مسجد
نبوی بود که جماعتی از اصحاب که ابو هاشم جعفری در ایشان بود ومنزلت عظیم داشت وبلیغ بود در آمدند
وصوفیه بگوشه حلقه زدند وتهلیل شروع کردند امام فرمود التفات نکنند ایشان خلفای شیاطین
ومخرب دین اند هرکه بزیارت ایشان رود در زندگی شان یا بعد از موت گویا بزیارت شیطان
وعبادت بتان رفته باشد ومعین کسی از ایشان گویا معین یزید ومعاویه وابوسفیان است شخصی عرض
کرد اگرچه شیعی باشد حضرت بغضب نگریست وفرمود هرکه بحقوق ما معترف است عقوق ما نمیکند وامام عسکری
فرمود ع ای ابو هاشم عنقریب مردم باشند چهره های شان تر وتازه ودلها سیاه بدعت در ایشان
سنت است وسنت بمنزله بدعت مومن میانه ایشان حقیر است وفاسق صاحب توقیر هرکه وقت ذکر صوفیه
انکار نکند بزبان یا بقلب از ما نیست وهرکه انکار نماید گویا رو بروی حضرت ص جهاد می کند وحضرت ع
فرمود قیامت نخواهد آمد تا صوفیه بهم رسند بهر امت من اند گمراه تر اند از کافران همه اهل دوزخ اند در مانند
ایشان که مخرب توحید الهی بودند والمنة لله تعالی که از نصوص معصومین الحاد پیشوایان رفضه ومادلین
به ثبوت رسید وتوثیق نصاری مجوس لازم ذاتی نقال گشت ومجتهد قانی در صوارم ودیگران در غیر آن ثابت
کرده اند که تصوف فرع نصب عداوت اهلبیت است وبیاد فقیر نمی آید که مذهب صوفیه در کلام نبوی صلی الله
علیه وسلم منصوص باشد انهمه اوراق نزهه کشمیر تمهیدی بود با تمام بالمناب مهمل وچون باصل مدعا غور کنی التجا
مخل وغرض استیعاب مباحث نیست که تعلق بتحفه دارد لیکن بالاجمال نشان میدهیم که نقال درینمقام ترجمه عبارت
صد المتالهین نموده الفاظش اینست که بالجمله این مرد یعنی هشام بن حکم رتبه اش از آن جلیل تر است که جاهل
باشد از انچه میدانند انرا اکثر مردم در حق او تعالی از سلب جسمیت وصورت او سبحانه یا افترا کنند بر ائمه واولیا

پس باقیماند که کلام او را وجهی صحیح و مسلکی دقیق و معنی عمیق است خواه اینمعنی بر او منکشف و بیانش بر او مفتوح
شده باشد یا نه والعلم عند الله ازینجا اینهم عیان شد که توجیهاتی بود لا یرضی بها قایلها مطابق مثل مشهور
که مدعی سست و گواه چیست و علمای امامیه رمز علم بمردم نمودند و بدوستی ایشان در جهنم افتادند بعد از دیدن
کلینی و کتب ابن بابویه که نصوص در افترای او بر اهلبیت طاهرین است باینمعنی که این عقاید از حضرات ایمه بما رسیده
و بگوشش خود که از ایشان مجمل و مفصل شنیده ایم نفی افترا از عجایب و غرایب است بعد ازین انچه گفته مالش
بدان نمیرسد که سائلین جز ناسبین این عقاید بطرف هشام و غیره حمقا و جهلا بوده اند از نجهت ایمه حقیقت
الامر را بیان نفرمودند و اوهام شان را قاصر از ان یافتند و جوابش دانستی که تلخیص آن امور بدو حرف
سلیس چنان اوردم که هم حقیقت واضح شد و هم سد این تحریفات حالانکه اصول کلینی دال بر انست که
ایمه برای همین کار منصوب شده اند پس هزاران شکر و سپاس ایزدی است که ایمه هر بار بتکفیر و تضلیل
ایشان پرداختند اما انچه از طل در بارهٔ هشام نگاشته و دلیل بر غور و امعان او در کلام آورده پس منافی
غرض صاحب تحفه قدس سره العزیز و این حقیر نیست زیرا که مقصود از ذکر و اشاره احادیث کلینی درین باب
که ایمه هدی الحاد و ضلالت را بسوی اینها موکد و مشید نمودند الزام رفضه بود و آن بجای خود با حسن
طرق بحصول انجامید معهذا حاضر جوابی و غور در اطراف و جوانب کلام و الزام مردم چیزی دیگر است
و راه راست یافتن و بصحبت ایمه متبرک شدن چیزی دیگر و المطلوب هذا دون ذلک اما انچه در تضعیف
بعضی از رواة کلینی مثل سهل بن زیاد و نفری دیگر این کاسه لیسی نیز بید و شتم گفتگو کرده و مجتهد در مقاله
سادسه بتفصیل آن پرداخته جوابش بعنوانی ادا کردم که همه خواص و عوام بعین الیقین دیدند که اگر تضعیف او را
مد نظر دارند هزاران احادیث ایمه و قنادای حامیین اصول و خود کلینی و دیگر صحاح بر باد رود مع ذلک
مارا حاجتی درینمقام بکشیدن کلفتی نمی افتد زیرا که خود این نقال در جواب باب چهارم تحفه انچه نقل تازه
می آرد مصداق کریمه نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ اَنْكَاثًا توان گفت و عبارتش اینست که در روایت مشایخ
عظام از ضعیفا عیب و عاری نیست چه روایت از امثال این رجال بیکی از چند سبب واقع شده یکی انکه تخریج و ایراد
بعضی محدثین مانند محمد بن یعقوب کلینی و غیر اینها در کتابی که التزام ایراد احادیث صحاح نموده اند روایت را
ورای مقتضی عدالت آن راوی و صحت ضبط و عدم غفلت اوست نزد او و بر منصف لبیب مخفی نیست که علم کلینی
و ابن بابویه باحوال اینها زیاده تر از نجاشی و غضایری و علامه حلی و غیر اینهاست پس تضعیف این رجال خصوصا
رجالیکه در سند کافی و من لا یحضره الفقیه و نظایر ان واقع اند و طعن در اینها بغیر قادحی واضح مقبول نیست
چنانچه محققین علمای امامیه در فن درایه و در شروح کتب احادیث تصریح بان فرموده اند انتهی
قدر الضرورت والمنة لله تعالی که همه روایات که من در رساله قدیمه اشاره کردم از اصول کافی
است که برای او رتبه تقدم بالشرف نسبت بفقیه و تهذیب و استبصار حاصل است و اهتمامیکه کلینی

درکار نموده وتا مرور دهور در همین بحث وتفتیش مانده از کتب این فن مثل تلخیص ومنهج وغیرها مانند آفتاب
عیانست وحاشا که هیچ حدیثی درین باب چنان باشد که ائمه هدی سائلین را مقصر ومحرف وعاری از فهم
وادراک دانسته باشند بلکه در هر مقام پیشوایان رفضه را که در تمامی دنیا منتخب بودند چنانچه بار بار دانستی
تکفیر وتضلیل نمودند وشیطنت انها باثبات رسانیدند وبه بارگاه الهی استغاثه بردند ونفی توحید
از انها کردند اما لفظ معزول عنکم پس حاشا که مسلب فهم وادراک شان نصتی باشد بلکه صریح است درین معنی که
رفضه که جسم وصورت دانستند وبروحانی قرار دادند وسائلین که با وجود دعوی تشیع اهلبیت هنوز در تردد
افتاده اند وعین الیقین توحید ندارند از توحید بیگانه اند واین مزیتی است که بعنایت ایزدی بهم رسید اما انچه
گفته ومحصل انیست که ناگزیر است برای اهل ایمان تاویلات را دریغ نداشتن فوا ویلا زیرا که چون این
الحاد وزندقه با وجود کمال خبث وتعصب دران کما عرفت مرارا برای ایشان ثابت است حصول ایمان
کجا فکیف بعد از تکفیر ائمه هدی سبحان الله امامیه برای مهاجرین وانصار ناصرین دین مختار بنصوص قرانی
هیچ کلامی را در تاویل وتوجیه بلکه ادله قطعیه را در کمال عدالت وتقوای شان نمی شنوند ودر باره
این ملاحده چنین یاوگی دارند وقبل ازین دانستی که بسیاری از گلاب ممطوره را جابنده علمای شیعه توثیق
وتکرار نموده اند اما حال مقر ومانند اوپس کاسه لیس کامل کاملیه یعنی پیرنا بالغ آورده بود وجوابش بتفصیل
تمام ادا شد وحماقت وسفاهت مجتهدین از فانی وزمانی بمعرض ثبوت رسید فکیف که هنوز از کتابی در مقابل
اهلسنت ثابت نکردند که بخاری ومسلم روایات کفر ایشان آورده اند یا ز حدیث از ایشان گرفته اند لاجرم
احتمال قویست که علمای رفضه برای تخفیف شناعت ایشان را از ملکفه بر آورده ودر انمردم داخل کردند که علمای
تکفیر شان باعتراف محقق دوانی رفته اند باقیماند انکه رفضه با اهل سنت تحریف وتبدیل را النسبت میتوانند کرد چنانچه
در صواعق از سید مرتضای رازی باتباع نقالین نقل نموده وجوابش انکه نسبت این امر بانمردم اولی باشد
که لباس نفاق در بر کشند ودر مدارس ما مانند مجتهد فانی بمانند وبر هر دو مذهب تصانیف دارند زیرا که چون
مکار غدار تقیه ونفاق در مدارس اهلسنت اختیار کرد واینچنین نستها نمود ومردم اورا از فرقه خود پنداشتند
البته فریب توانند خورد واین نستار امشهور توانند کرد باید برای چشم انصاف دیدن که رفضه خوگر
بنفاق وتقیه اند انتم بکیش مذکین کمدگا بخلاف اهل سنت که این عادت ندشتند واگران علمار البتمارم که
عمر ایشان درین مکاید گذشت رساله منفرده می باید نوشت درینجا برای دفع مکابره عبارت صاحب
تلخیص الاقوال را ذکر میکنم که در ترجمه محمد بن ابراهیم بن یوسف کاتب آورده وکان علی الظاهر
یتفقه علی مذهب الشافعی ویری رای الشیعه الامامیه فی الباطن وکان فقیها علی المذهبین وله علی
المذهبین کتب صنه یعنی شخص مذکور بحکم شیخ حلی در خلاصه بظاهر مذهب امام شافعی داشت ودر
باطن شیعی بود ودر هر دو مذهب بحسب ظاهر وباطن فقیه بود وبر هر دو مذهب کتابها نوشت انتهی

و حاشا که شیخین آن مردم را چنین دانند و روایت گیرند و من ادعی فعلیه البیان حالانکه گفتگو در رساله
فقیر مبنی بر پیشوای و مقتدای است نه اخذ روایت کما فصلته سابقا و لاحقا اما ایراد روایات جسم و
صورت و جنب و ساق و نهادن پا در دوزخ و دست شریف بر کتف مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم
الی غیر ذلک یعنی از جهت ورود این احادیث پیشوایان ما انچنان گفتند که در کلینی است پس فیض صحبت
ائمه کجا رفت مع ذلک در صوارم ازین احادیث تحاشی دارد پس لغزش این اجله اصحاب ائمه بدین
روایات سنیان از عجایبات خرافات است بعد از عبور برین اوراق رطبی و یابسی از کلمات نامربوط
این نقال هزال باقی نمی ماند شکر ایزدی تا کجا گذارم که ازین مباحث هم بجامعیت و مانعیت فارغ شدم
اکنون فقره چند از حدیث امام رضا که برای این قسم مجیبین مسولین و ماولین اقوال ملحدین بنصوص ائمه
طاهرین وارد است بار دیگر بشنو و داد انصاف بده که آیا همه رافضیان در محبت هشامین شیطان الطاق
و غیرهم توحید خدای تعالی را برهم زدند و او را جسم و صوره قرار دادند و نصف را پر و نصف را خالی
دانستند خصوصا از نقال تا مجتهد فانی و از فانی تا مجتهد الزمانی همراه ابالسه و شیاطین و یزید و شمر
و ابن زیاد اظلم الظالمین بدرکات اسفل تا بجهت کشتن ائمه اطهار خواهند رفت یا نه عبارت آن حدیث
اینست در کتاب عیون اخبار الرضا حدثنا احمد بن ابراهیم بن هارون القاضی فی مسجد الکوفه قال حدثنا محمد بن
عبدالله بن جعفر الحمیری عن ابیه قال حدثنا ابراهیم بن هاشم عن علی بن معبد عن الحسین بن خالد عن ابی الحسن
علی بن موسی الرضا قال قلت له یا ابن رسول الله ع ان الناس ینسبونا الی القول بالتشبیه و الجبر لما روی
من الاخبار فی ذلک من ابائک الائمه فقال یا ابن خالد اخبرنی عن الاخبار التی رویت عن ابائی الائمه
فی التشبیه و الجبر اکثر ام الاخبار التی رویت عن النبی صلی الله علیه واله فی ذلک فقلت بل ما روی عن النبی ص
فی ذلک اکثر قال فلیقولوا ان رسول الله لم یقل شیئا من ذلک و انما روی علیه قال فلیقولوا فی ابائی الائمه
انهم لم یقولوا من ذلک شیئا و انما روی ذلک علیهم ثم قال من قال بالتشبیه و الجبر فهو کافر مشرک و نحن منه براء
فی الدنیا و الاخره یا ابن خالد انما وضع الاخبار عنا فی التشبیه و الجبر الغلاة الذین صغروا عظمة الله تعالی
فمن احبهم فقد ابغضنا و من ابغضهم فقد احبنا و من والاهم فقد عادانا و من عاداهم فقد والانا و من وصلهم
فقد قطعنا و من قطعهم فقد وصلنا و من جفاهم فقد برنا و من برهم فقد جفانا و من اکرمهم فقد اهاننا و من
اهانهم فقد اکرمنا و من قبلهم فقد ردنا و من ردهم فقد قبلنا و من احسن الیهم فقد اساء الینا و من اساء
الیهم فقد احسن الینا و من صدقهم فقد کذبنا و من کذبهم فقد صدقنا و من اعطاهم فقد حرمنا و من حرمهم
فقد اعطانا یا ابن خالد من کان من شیعتنا فلا یتخذن منهم ولیا و لا نصیرا انتهی بلفظه **قوله** و تاویلات کلام
رواه الخ **اقول** حاشا که مماثلت در نهاده هیچ وجهی یافته شود چه حضرت امام رازی در تفسیر کبیر و
دیگر ائمه فن کلام در غیر آن بمقاله مجسمه هرچه تقریرات میفرمایند ماخوذ است از محاورات عرب عرباء

ظهار مخالف نیست بانست مرویه از حضرت سید الانبیا صلی الله علیه وسلم واهلبیت اتقیا واصحاب اصفیا
وانچه ایمه فن حدیث اعتقاد دارند اتباع سنت سنیه حضرت خیر الوری نیست بخلاف انچه شارحین کلینی
بپیچ وتاب خوردند وباظهار استعداد فلسفیت وکاسه لیسی ملحدین خیال خام پختند وبالاخر سپر دعوی
وعلم بر آستان انداختند وبرای پیشوایان خود عجایب بیره داختند وحال نقال وهزال وکاسه لیس او
درصوارم خود معلوم شد که انچه ایشان در تاویلات مرتب گردانیدند تاویلی نیست بلکه خنجر بگلوی حق
جوی حضرات ایمه هدی راندن وکلمه شمر وابن زیاد خواندنست کما عرفته مفصلا واز تاویلات اهل
سنیه بمقابله مجسمه دعوی ابطال حقیقت ولایت ایمه که پیر نابالغ کردند چه معنی داشته باشد بلکه هر دو
مذهب سنیان که اشاره بدان کردم مقبول ایمه طاهرین است یعنی هم مذهب تنزیه وهم مذهب اهل حدیث
که مفید بلاکیف است چنانچه از تنزیه هم عیانست واگر باصول کافی در احادیثیکه لعن وکفر پیشوایان
رفض دارد است غور کنی نیز واضح است که هرچه در قران مجید آمده اذعان آن داریم بلی بر رفضه
وقت سر پرستی وتاویلات هشامین لازم می آید ابطال حقیقت امامت ایمه چنانچه مرة بعد اخری
تفصیل واجمال آن گذشت لاجرم مجتهد را باید فکر جواب نمودن نه مجیب را که برا واشکالی نیست
فقد متین ان الورود لا تیصر بنا ولا الم آتلته فصلا عن الغبته خفیته مبدل لغیته وخیره مبدل الشینه
قوله در لقب صدوق الخ اقول وجود استبعاد درین باب بیش از تعداد است روما للاختصار
هرچند ی ازان اقتصار می کنم اول آنکه رفضه در معائب اهلسنت میگفتند که ابوحنیفه را امام اعظم
می نامند وایمه اهلبیت را اعظم نگویند پس من در رساله قدیمه برای الزام امامیه از لفظ صدوق
استبعاد کردم یعنی بحال رفضه باید گریست که بر دیگران این طعن کنند وحضرت امام جعفر را گاهی
صدوق نگویند وصاحب قعات مزورات را بلفظ صدوق ملقب سازند دوم آنکه اکذب الکاذبین
یعنی زراره را که تبرا میکرد وغبار میداشت از حضرت امام صادق معاذ الله بجهت آنکه حضرت امام صادق
مثالب او همیشه ذکر میفرمود چنانچه در کشی است اصدق الصادقین وافقه الستة وغیران لقب نهاده اند
چنانچه علمای رجال بانبساط خاطر ذکر کرده اند سیوم آنکه چون بالذات سخن بگوساله امامیه میرود
مجیب اشاره باینمعنی کرده که نزد شما باید او را مخالف لقب مشهور شهرت دادن حالانکه هر او را
صدوق می نامید اما کذب صدوق پس بجهت آنکه او در کتاب الاعتقادات بدلالت مطابقی میگوید
که قران مجید همین قدر است که مسلمانان بدست دارند ومجتهد انچه درینباب عقیده دارد وهم مجتهد فانی
از کتب ایشان عیانست که در تنقیص نصوص امامت ایمه ومدائح ومناقب اهلبیت شکی نیست فلیکن علی
اعتقاد هم کذبا بالاعماد تماد والاصد تقابه ما چهارم آنکه متاخرین هم مذهب او را در جامع عباسی وغیران
نقل میکنند که نماز را جایز میدانند باوجودیکه لباس مصلی آلوده بخمر باشد وتجویز نمی نماید نماز را در خانه

که خبر دران بوده باشد وهل هذا الا الکذب علی الله والرسول ومن لم یجعل الله له نوراً فما له من نور **قوله** اگر استنباطی
هست الخ **اقول** اگر در کتب اهلسنت ملاحظه کنی مانند افتاب نیمروز عیان خواهد شد صدیقیت ابوبکر
عتیق حرفی از کتاب وپرتوی از افتاب میگویم که اگر خواهی روایت صدیقیت او بحکم حاکم در مستدرک
از جناب مرتضوی کرم الله وجهه قبول کن که چون از انجناب حال ابوبکر پرسیدند فرمود ذاک امرء سماه
الله صدیقا علی لسان جبرئیل ع ومحمد صلی الله علیه وسلم وهم بروایت او از احادیث دیگران بشروط
صحت واز صدر الدین اصفهانی در کتاب ابطال الباطل دیده یا شنیده باشی که حاکم محکوم برفض
است واگر توانی بحدیث بخاری رجوع کن وگواهی حضرت رسول مقبول را شنو اثبت احد فانما علیک
نبی وصدیق وشهیدان وبحدیث مسلم وابن ماجه این ماجرا برکوه حرا هم روداده چنانچه مفصلا در ازالة
الخفا عن خلافة الخلفا وقرة العینین بتفضیل الشیخین مذکور است وبعنایت باری عز وجل کتب رفضه
هم بران گواهی میدهد وجهابذه علمای ایشان بدون رد دیگر وتبیق حمری آرند ازانجمله صاحب
منهج المقال وصریح از عبارتش ترتیب خلافت هم هویداست یعنی صحابه پیغمبر صلی الله علیه وسلم در زمان
آنحضرت مثل صدیق کسی را نمیدانستند وقس علی هذا وباین لقب ملقب میساختند پس حدیث لقب
ابوبکر حقیقه لشهرت تواتر رسید اما مناقب عظیمه دیگر پس حدیث اطول کلینی هم در مدح او وهم دیگر خلفای
راشدین دقیقه را فرو نمیگذارد واین امور ازین احادیث بدلالت قطعی است اما آیتها پس خودش یعنی
ظلمه است از منطوق ومفهوم آن چه میگشاید فان الیقین لا یزول الا بمثله وحال اینحدیث قبل ازین
گذشته باز بظهور می آید که رفضه را عجز فی افزاید انشاء الله تعالی وصدیقیت ابوبکر رضی الله عنه از روایت
رئیس اهل عناد استاد دجال اعور در تفسیرش ودیگران در غیر ان سمت ظهور دارد ولیکن اهل نفاق
وجدل بوادی فضول وهزل برده اند شب وروز در مطاعن فاروق ایت کریمه که ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی تلاوت میکردند ولیکن درباره صدیقیت ابوبکر از یاد ایشان رفت وبرزبان
فقیر آمد انه لقول فصل وما هو بالهزل انهم یکیدون کیدا بیاد می آید که این بحث جائی از تفسیر قمی نوشته ام
فلیرجع الی انه الغار فی روایته اما اغرای شیطان پس بعد از تصحیح حذاق وعدم دخل مکیدت اهل
نفاق منافی صدیقیت نیست چون اغرار شیطانی برای حضرت ادم ودیگر انبیا از کتاب الله یقینی باشد
برای صدیق چرا مضر تواند بود فان النبوة ارفع شانا واعلی مکانا من الامامة فکیف که مراد ازان لحوق
غضب باشد چنانچه مجتهد الزمانی درینمقام حاشیه می نویسد که علامه جار الله زمخشری در تفسیر کشاف بذیل
تفسیر ایت واما ینزغنک من الشیطان نزغ الایة نوشته وجعل النزغ نازغا کما قیل جد جده روی انه
لما نزلت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کیف یا رب والغضب فنزل واما ینزغنک ویجوز ان یراد
بنزغ الشیطان اعتراء الغضب کقول ابی بکر رضی الله عنه ان لی شیطانا یعتریني ومطابق این عبارت

در تفسیر مدارک نیز مذکور است ابن حجر عسقلانی در صواعق محرقه خطبهٔ خلیفه اول نقل نموده که بعض فقرات
آن اینست الا وانکم ان کلفتمونی ان اعمل فیکم بمثل ما عمل رسول الله صلعم لم اقم به کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم عبدا اکرمه الله بالوحی وعصمه به وانما انا بشر مثلکم ولست بخیر من احدکم فراعونی فاذا رأیتمونی
رغبت فقوّمونی واعلموا ان لی شیطانا یعتبرنی الخ وقریب باین در تاریخ الخلفا مذکور است پس بعض
علمای اهلسنت که انکار صحت روایت ان لی شیطانا یعتبرنی نموده اند بعید از انصاف واعتساف
صاف است منه لا عفا الله عنه این حاشیه مرتبه ابوبکر صدیق را که صدیقیت بود موکد و مشید میگرداند
زیرا که ماده آن صدق است پس ابوبکر بر سر منبر حال خود را بیان کرد و محصل اینست که نتوانم مثل
حضرت صلی الله علیه وسلم در هر امر بجا آوردن زیرا که حضرت پیغمبر موید بود بنزول وحی و من کجا و
این مرتبه دارم و همچنین معصوم نیستم پس مراد از اعمال و افعال مثل آنجناب نداننند باید مارا اعتقاد بصدق
و سداد ابوبکر بهمرسانیدن که حال خود را مقرون براستی بیان کرد والبته صدیق به تقریر طبرسی مولی
وافای او در مجمع البیان کسی تواند بود که ملازم صدق و صفا باشد نه مرتکب کید و ریا فلا تغفل
واگر صدیق را بمعنی اسبق را در اذعان و التصدیق فرا گیرند اینمعنی هم بر حضرت ابوبکر صادق است
و هم بر حضرت مرتضی ولکن الاول اولی چه درینجا اتفاق امت است بر اظهار ایمان و ترتب آثار معنی
صدیق از جهت بنا مسجد و دعوت الی الاسلام و راه یافتن صنادید قریش از اجله اصحاب بتوسط
او الی غیر ذلک و خود جناب مرتضوی داد این قدردانی در باره حضرت افضل الصدیقین داده اند
کما ستعرفه ان شاء الله تعالی اما آنچه از نتائج این حاشیه صحت این کلام برآورده پس هنوز دران نظر
است بلحاظ امریکه در مقاله سادسه گفته بود و قد بینا مرارا بالجمله از سلف تا خلف معمول همین است
که در مطاعنیکه علمای رفضه بمطاعن اصحاب کرام می ارند قید صحت ازان می افزایند که انهم یکیدون کیدا
ویکیدون وَن صبیّ خصوصا بعد ظهور مکاید اهل نفاق انضمام این قید ضرور می افتد والعجب که پیر نابالغ
را مرةً بعد اخری بمکتب نشانیدم و بارها فهمانیدم لیکن او هنوز اعتقاد اینمعنی دارد که صواعق محرقه
تصنیف ابن حجر عسقلانیست و این پیروی غولان بیابانی است فتدبر ولا تغفل و هر چند از حضرت
علامه دهلوی قدس سره العزیز کالشمس فی کبد السماء تکرار صدور خطا در صوارم ثابت نکرده بلکه
در تخطیه او راه بجای نبرده لیکن با اینهمه مجتهد ثانی این دشنام میدهد که یک خطا و خطا بار سوم
مادر بخطاش هی توان گفت خواه مصیبتا که خود مجتهد جالسی در ذوالفقار ممنوع الفض بر اینمعنی کرده
که دشنام مادر و خواهر هیچ مسلمان و کافر را درست نیست فاعتبروا یا اولی الالباب و قولوا ان هذا
لشئ عجاب **اما جواب** از حدیث الصدیقون ثلثه پس بعد از تسلیم صحت و لیاقت احتجاج
و عدم صدور تکذیب آن از اهل لجاج اینست که اگر حصر مراد نیست درین سه بزرگ لا جرم منافاتی با صدیقیت

ابوبکر ندارد واگر مدعا حصر است پس وارد میشود اولاً حدیث صدیق بودن ابوذر غفاری که در کتب خصما
مثل بحار ثابت است بروایت فرد کامل رفضه اعنی ابن بابویه که او را صدوق گویند کما عرفت وحضرت
جعفر را گاهی صدوق نه نامند و ترجمه آن حدیث بزبان مجلسی در حیات القلوب اینست که ابن بابویه
بسند معتبر از حضرت امام رضا روایت کرده که حضرت رسول فرمود که ابوذر صدیق این امت است
انتهی بلفظه ثانیاً کتاب الله ناطق گشته بصدیقیت بسیاری از انبیا علیهم السلام چنانچه از سوره یوسف
وسوره مریم واضح است پس حصر کجا ماند و اگر گویند صدیقی مراد است مجرد از نبوت گوئیم نبوت خرقیل را
علمای امامیه از کتب اهل حق هم مدعی گشته اند تا افضلیت حضرت مرتضوی ثابت کنند از حضرات انبیا
یعنی در خاتمه وهو افضلهم مردلیست وحاصل حدیث انکه در امم ماضیه وانبیای گذشته همین سه کس
صدیق اند وعلی افضل ایشان لکن پس مخالفت کتاب الله بدو جهت لازم آمد زیراکه هم صدیقیت انبیا دران منصوص
است کما اشرنا وهم افضلیت ایشان از صدیقین وشهدا وصالحین وچون بدلیل اخبار صحیحه وباجماع
اهل حق کما لطفت به الکتب الکلامیه بجای خود ثابت شده که هیچ ولی بدرجه کمترینی از انبیا نتواند رسید
چه جای افضلیت لاجرم حدیث مذکور بر تقدیر معلوم واجب الطرح خواهد بود نزد اهل حق چه جای
قبول وتاویل وتوجیه انکمال احتیاط خواهد بود کما لا یخفی وبر بیننده تصانیف ثمانتی رفضه مثل دررغرر
عیاالسنت که او بر روایت قواعد موضوعه خویش که با دله آیات قطعیه واحادیث مستفیضه بثبوت پیوسته
احادیث کثیر رارد کرده بنده را حاجتی بکشیدن کلفت جدید نیست مجتهد فانی در شهاب ثاقب انچه مینویسد
وکافی ووافی است قلت من ضروریات مذهب الشیعه الامامیه ان من لم یکن من اهل الایمان معتقد اللاصول
الخمسة وضروریات المذهب فهو من اهل النار مخلد فیها لا یدخل الجنة اصلا فلو لم یکن علی هذا الاصل حدیث
اصلا لکفی لکونه من ضروریات المذهب فکیف اذا التعاضد لعمومات الایات وصرایح الاحادیث الکثیره
السابقه شطر منها واذا عرفت ذلک فلا شک ان کل حدیث وقول یخالف لظاهره هذا الاصل لیطرح
ولا یلتفت الیه ولذا تری السید المرتضی علم الهدی لم یلتفت الیها انتهی مقام الحاجة من کلامه **ثالثاً**
خود اصول متناقضه شیعه وشروح آن دلالت بر صدیقیت جمیع ائمه هدی دارد وانیهم منافی ظاهر حصر است
کما لا یخفی واهل فراست نیک میدانند که مباحث کلامیه تحقیقات معنویه است نه لفظیه واستاد کلینی در تفسیر
اهلبیت ومسعود وقزوینی لفظ صدیقین را که در قران مبین است بجناب امیر حصر میفرمایند ومومن
آل فرعون وحبیب را از دست میدهند واگر بذات مقداد حصر میکردند بجای خود بود چه حال جناب
مرتضوی بر اصول رفضه کاملیه مانند آفتاب عیاالسنت وقس علی هذا ابوذر وسلمان بلی مقداد قبضه
شمشیر گرفته در سرپرستی اهلبیت میکوشید ومثل شیر غرین می خروشید را لیغاً هیچ عاقلی
راضی نتواند شد که جناب امیر اذن داعیه داشته باشد چنانچه در نهج الحق آورده بار صدیقیت

ابو بکر را آن شد و بہ بیان فرمایند و بر خدای عزوجل نہ نہند که قد سماه صدیقا علی لسان جبرئیل و
و محمد صلی الله علیه وسلم چنانچه دانستی واگر گویند که اینحدیث در کتب سنیا لسنت بگو که از امام محمد باقر
رضی الله عنه عنقریب منقول میشود بضمیمه دعای بد بهر کسیکه معتقد صدیق بودنش نباشد واز مطالعه
صوارم وسیف ماسخ وغیرها پیداست که ایمه هدی لنفس واحد بوده اند قول اول ایشان قول اخر
ایشا لسنت و در همین ابواب و فصول در کتب اہل معقول معتقد گشته پس مرتبه صدیق بان خصوصیات
که مزیدی بران متخیل نگردد باجماع ایمه اہلبیت طاہرین بوضوح انجامید و حصر مذکور باطل گردید خامسا
از ایت کریمه وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ عیان میگردد کثرت صدیقین در امت
مرحومه سید النبیین و از حدیث مذکور ثابت شد که درین امت غیر از حضرت مرتضوی صدیقی نیست
بخلاف خبر صحیح منقبت ابو بکر رضی الله عنه اری تلقیب او باین لقب شریف خصوصیتی و مزیتی را مقتضی
است واو چنانچه واسطه وصول فیض نبوی صلی الله علیه وسلم در حیات شریف از ریعان اسلام
بوده بمجرد وفات سرور کائنات ذاتیات امامت را چنانچه باید سرانجام داده و مزید حیرت در نسبت
که هم از کافی اعور روزگار و بصائر حسن جفار تا کتب مجلسی صاحب بہار بلکه تالیفات حاملین اسفار هویدا
و آشکار است که از امم سالقه تا امت لاحقه ناگزیر است بودن جمعی از اہل حق تا دین وملت قیام
ورزد و تحریفات مبطلین و تاویلات جاہلین از تنبیهات و تحقیقات شان برباد برود حصر ایشان
در سه عدد وانهم لشمول لنسوان کما ستعرف بعقل نمی آید و اگر صدیقیت بمعنی سبقت فی الاسلام
است کسی از عقلا باین امر نمی گراید که سبقت مذکور غیر ازین سه بزرگ صادر نشود ایا در امم سابقه
واقع نشده که جمعی بمجرد ظهور پیغمبری زمین خدمت بوسیدند و بوحدت ارادی مشرف باسلام گردیدند
و هیچگاه در ایتیکه برای ترتیب مراتب اربعه من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین فکر کنی تو
دانسته که صدیقین در امم چنان بکثرت گذشته اند که انبیا و شهدا و صالحین سا و سا بسیاری از علمای
امامیه که از دستانی خطبه شاهی از انجمله است در کتاب امامت و مانندان اعتراف دارند که هرچه اربلی
در کشف الغمه آورده مقبول مخالف و موالف است و مجتهد الزمانی شکر گذار تحقیق و تبحر اوست غلط
گفتم شیخین خود را مورد اعتراض اربلی ساخته و تبدارک آن نیز داخته هر دو را در طوفان لعنت و
چار موجه سفاهت انداخته کما ستجیی مفصلا انشا الله تعالی و این حدیث نعم الصدیق که صاحب تحفه
قدس سره الغر یر آورده از عروه بن عبد الله است پرسیده بود که ایا جایز است شمشیر را بزیور
مزین کردن امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ابو بکر صدیق شمشیر خود را بنقره مزین کرده بود
راوی گفت تو او را صدیق میگوئی امام از مجلس برجست و رو بقبله آورده دو بار فرمود
بلی صدیق میگویم هر که او را صدیق نگوید راست نداند خدا سخن او را در دنیا و آخرت چون اینحدیث

بر کمال مدح ابوبکرؓ دال است وراه احتمال الزام دران مسدود است لاجرم منعی بیع عائد شود سبب خیر گر خدا
خواهد درینمقام ملحوظ است لیکن قاضی رطل لوق که انکار آن را سائمودند ومجتهدین که حدیث را منقول
از کتب ابن جوزی فرمودند راه اعتساف سپردند وبانچه علمای ایشان اعتقاد بکتاب اربلی دارند
سراغی نبردند وزیاده تر باعث حیرت است که گویند استدلال در حلیه شمشیر بفعل ابوبکرؓ نیست بلکه
بتقریر حضرت رسالت است که ابوبکرؓ را منع نفرمود حالانکه احتمال تقیه خصوصاً درباب شمشیر براموال
منافقین موجود بالجمله باوصف متغیر شدن امام از سخن عروه واستقبال قبله ودعای بدنمودن
بر رفضه این خرافات از عجائب توہمات است در قران وحدیث ہمین یافته درای اغاز بده ترانها

رفض سرائیده اند فلا صدق الله اقوالهم فی الدنیا والاخره واذاقهم عقوبات العاجله والاجله
وازینحدیث ہم حصر مذکور باطل شده وهم انمعنی که بپیر نابالغ گفتند که چگونه ابوبکرؓ صدیق تواند شد
عیان گشت یعنی بددعای ائمه در حق رفضه باعث صدور این خرافات است ولیکن ہنوز در توبه
باز ومجتهد را اختیار است که سینه پر کینه را ہدف تیر دعای خامس ائمه ہدی سلاله خامس ال عبا گرداننده
واز وثوق خود در ہر دو جہان دست بردارند با اعتقاد بصدیقیت ابوبکرؓ بہم رسانند سابعاً خود
درین حدیث اختلاف شدید مرویست یعنی سباق الامم ثلثه الصدیقون ثلثه وبعضی آسیه زن
فرعون را نشان دادند وجمعی خرقیل را نام بردند ودر بعضی از روایات وہو افضلهم اوردند ودر
روایات دیگر از افضلیت وفضیلت ذکری نکردند وجمعی این زیادت را ضمیمه گردانیدند لم تکفر و
طرفه عین الی غیر ذلک ثامناً از سابق ولاحق واضح شد که احادیث صدیق بودن ابوبکرؓ قطع نظر
ازانکه بلترین صحت آورده در صحاح درج کرده اند درایه وروایه بجای خود مرصوص است
واین روایات درجنب آن گویا غیر محسوس بلی در معارضه حصر مرویات دیگر بمقاومت آن کافی
است ازانجمله آنکه بسیاری از محدثین که ابن ابی خثیمه از ایشانست در کتاب فضائل الصحابه
از حسن مجتبی رضی الله عنه آورده که حضرت مرتضوی کرم الله وجهه فرمود ابوبکرؓ سبقت گرفت
از من در چار چیز اظهار وافشای اسلام وتقدیم ہجرت ومصاحبت غار واقامت نماز ومن دران
وقت در شعب بودم او اسلام خود را ظاہر میکرد ومن می پوشیدم وازین روایت بقدر دانی
جناب مرتضویؓ درباره صدیق توسط ابوبکرؓ در اصول فیض نبوی صلی الله علیه وسلم بسوی امت
ہویدا گشت زیراکه دعوت الی الاسلام ونیابت حضرت سید الانام بدون اظهار اسلام امکانی ندارد
بلکه وجاہت واعتبار وتجربه وتمول ہمه درکار است وکتب شیعه حتی اصول کافی نص است درانکه
جناب امیر از روزیکه اسلام آوردند مخفی داشتند تا انکه امر رسالت غالب شد وانحدیث طویل
است مقام احتجاج اینست قال السایل ینبغی لصاحب ہذا الدین ان یکتم حضرت ابوجعفرؑ جواب

داد او ماکنتم علی بن ابی طالب ع امره یوم اسلم مع رسول الله صلی الله علیه واله وسلم حتی ظهر امره قال
بلی قال فکذلک امر تا حتی یبلغ الکتاب اجله انتهی بلفظه سلمنا که بعضی را از انبیا نبوت در حالت صبا
رسیده ولکن النادر فی حکم المعدوم مع ان کثیرا من الامور شرط فی الامامة لا فی النبوة کما لا یخفی
علی من طالع کتب الحلی وصوارم الجالیسی بالجمله اگر احصای روایات کنی واندک مقالات علما را
تصفح نمائی نخواهی یافت خلافی را در اینمعنی که صدیق انواع کوشش در افشای اسلام اولا داخرا
العمل آورده وبازی از همه افراد امت برده از انجمله آنکه محدثین مثل بزار در مسند وغیر او در غیر آن
روایت کرده اند از جناب شیر خدا در قصه جنگ بدر که تنها ابوبکر همراه حضرت پیغمبر بود و هر کسی از شجاعان
عرب متحو است که مهم جناب رسول مقبول بانجام رساند ابوبکر مثل شیر می غرید و شمشیر در دست داشت
و هر یکی را جواب میداد و میگفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله حضرت مرتضوی این قصه را بیان میفرمود
ومیگریست واز سامعین پرسید که ابوبکر افضل است یا مومن آل فرعون که مقوله او مقوله ابوبکر
بود چون سفارش کلیم اللهی روبروی فرعون نمود جمله خاموش ماندند و حضرت اسد الله جواب
داد که ابوبکر بهتر است از مومن آل فرعون زیرا که قران مجید ناطق است باینمعنی که او می پوشید ایمان
خود را از قوم ودران وقت اظهار کرد بخلاف ابوبکر که ایمان خود را همیشه ظاهر نمود ومساعی مشکوره
او لمعان ظهور داد از انجمله آنکه ابن عساکر وغیر او از ابوهریره اورده اند ومضمونش از اجله اهلبیت طاهرین
هم ماثور است که تباشرت الملائکه یوم بدر فقالوا اماترون ان ابا بکر الصدیق مع رسول الله فی العریش
وازینجا به ثبوت پیوست که دیگر ملائکه هم او را باین لقب می ستودند وقدر دان رفاقت وشجاعت او بودند
وقد تقرر ان الملائکه لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یومرون سلمنا که بعضی از محدثین حدیث الصدیقون
ثلثه بجهت فریب خوردن از اهل کیود آورده اند لیکن اعتقاد اینمعنی دارند که حق تعالی تخصیص کرد ابوبکر را بجفا لیکه
کسی را بدان نامزد نفرموده از جمله آن خصال اینست که او را صدیق نام نهاد وباین لقب شریف او را برگزید
ولیبا دیده باشی که محدثین روایات بسیار می ارند واعتقاد به بعضی از ان میدارند وقد سبق شطر منها وفاحب
صوارم بتقلید کامل کابلیه این امر را در جوابات خود دخل داده کما لا یخفی وازینجا انیم بوضوح انجامید که رجحان
بطرف این احادیث است هم من حیث الصورة وهم من حیث المعنی واگر فقط روایات اهلبیت طاهرین را
استقرار کنم باید مرا چند ورق طوال دیگر ضمیمه گردانیدن چون کلام تا باینجا رسید بعضی از معارضات را
بشنو وبخطاب بیرنابالغ بگو که انچه امام سیزدهم شما در حق الیقین بطمطراق آورده وعلم الهدای رفضه لگار
بلاغت لیته یعنی حدیث فاطمی علیها السلام دلالت بران دارد که صدیقیت بمراحل پست ومجتهد را زینهار
ازین ورطه اشکال امید ساحل بنیست مغذلک براصول ابن کذاب اشر جناب امیر المؤمنین ع قدرت سفر لقم و
کاشان وجابلقا وجابلسا رست گفتاری که ماده صدیقیت است مدت العمر اتفاق بیفتاده علاوه در حدیث

مذکور بخطاب مستطاب حضرت امیر علیه السلام وارد است که خود را ذلیل کردی اینست صغرای قیاس و کبری از هزار
حدیث مستنبط است که هر که خود را ذلیل کند چنین و چنانست و درین باب ما را مشتغل بیش نمی اید زیرا که زیر
مشق منقول رئیس اهل فضول جائیکه به پوستین درویشان و خاکساران افتاده داد تبحر در فن حدیث
در داده اول نقل حال آن بزرگان که باعث تیز زبانی و در فشانی اوست پردازم در شهاب ثاقب
رد بر وی عوام که هنوز تالیفات علمای شیعه در رد صوفیه صافیه ندیده اند از تذکره می ارد ابراهیم ادهم
را گفتند گاهی شادی بتو رسید گفت چند بار اول در کشتی بودم با جامه خلق و موی دراز اهل کشتی میخندیدند
و مسخره در ان جا بود هر ساعت امدی و مو میکندی و سیلی بر روی من زدی من خود را بمراد خود یافتی موجی
عظیم برخاست و هم غرق مستولی شد باشاره ملاح گوش من گرفتند تا بدریا بیندازند طوفان ساکن
شد وقت گوش گرفتن خود را بمراد دیدم بار دوم بمسجدی رفتم و ضعف بر من غالب بود هر دو پایم گرفتند
و میکشیدند و مسجد را شش پایه بود بهر پایه که سرم میرسید سر اقلیمی بر من کشف میشد با خود میگفتم کاشکی
پایها بیشتر بودی سوم بار جائی گرفتار شدم مسخره بر من بول کرد انجا نیز شاد شدم انتهی مختصرا اکنون مقوله
مجتهد فانی بفارسی گوش کن که این امور دلیل است بر خطای او و انکه او از اهل شرع نبود زیرا که حق تعالی
میفرماید مر ری را عزت است و رسول او را و مومنین را لیکن منافقان ندانند پس مسلمانی را هیچگونه جایز نباشد
باشد اهانت ذات خود چنانچه ابراهیم در کشتی و مسجد بعمل آورده و این کار لصید و رنیا ید مگر از دیو انگار
کلینی در کافی باسناد خود از امام صادق روایت کرده که خدای تعالی تفویض نمود بسوی مومن جمیع امور
او را مگر ذلت نفس او نشنیده که فرمود وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ پس مومن عزیز می باشد نه ذلیل
و همچنین روایت دیگر از ان امام عالیمقام و در کتاب مناقب ابن شهراشوب است که مردم بحسین مجتبی عرض
کردند که در ذات تو عظمتی هست فرمود بلکه عزت و آیت مذکور تلاوت نمود و در کتاب خصال از عبد المومن
انصاریست که خدای عزوجل سه خصلت عنایت فرمود مومن را عزت دنیا و دین و فلاح آخرت و هیبت
در قلوب عالمین و نیز معلوم است بالضرورت از ملت و مذهب احسان اهل قرابت پس چه حال خواهد بود
کسانی را که اهل عیال را بگذارند و برخلاف پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ائمه هدی علیهم السلام بعمل ارند
الی اخره ازینجا قیاس بکن حال امامی را که با وجود اختیار چنانچه سر زلش مذکور بران دلیل است چندان
ذلیل کند خود را که رسن بگلوی او بر بندند و در بازار مدینه بکشند و در را بر شکم مبارک معاذ الله بگوبند
و فرزند را سقط کنند پس وجوب رعایت ذی القربی هم از دست رفت و بجهت اذلال النفس که عین اذلال اهلبیت
طاهرین بود معاذ الله نشانی از نعش امامت باقی نماند تا بعبدیت اعقبی و دیگر مدارج اعلی چگونه توان رسید
والحمد لله که خود مجتهد فانی این طریق را مخالف سنت حضرت رسول ربانی دانسته پس ناگزیر است که اهل التقلید
زمین ادب بوسند و باندرز مجتهد بکوشند که منصب اجتهاد و نیابت صاحب الامر منزلی رفیع و مقامی است پس منتهی

اگر وقت مساعدت نمیکند که تصانیف قدما به بینی باری تصانیف مجتهد فانی نصب العین بگذار و از تحریر
کلمات نامربوط که بحرفی مقلوب شود در مناظره فلان کس که اصول و فروع شیعه را هم نیک دیده بر حذر
باش و خود را با تمامی بزرگان در تلاطم مذلت منداز سح در کفر هم ثابت نه زنار زار سوا مکن **قوله** بالجمله
این افاده جدیده که از قلم مجیب چکیده کشف حال و قال او نموده الی اخره **قوله** بر جای آنکه موجب ضلالت
و فساد بندگان خدا باشد **اقول** برین ترانهای رامشگرانی که افادات مجتهد الزمانی است عقلای
عالم وجد میکنند و چون حضرت مجتهد را بکشف حال و مقال خود بلکه سابقین و لاحقین نیز هنوز هوسی باقی
است کیفیت واقعی را بوجهی چند بیان میکنم **نخستین** آنکه قول او زیرا که سوال سائل الخ دعوی بلا دلیل
است پس تشنیعاتیکه بر من ازین راه کرده بود بسوی اوایل و فرومایگی او بشهادت مجتهد فانی حاصل شد
والحمد لله که من از آغاز کتاب تا این مقام که زیاده از صد خرد و کلان بقلم آمد بر هر دعوی دلیلی بلکه ادله
قاطعه آورده ثابت کرده ام که مجتهد را با این همه سامان تصنیف و فراغ خاطر و عدیم النظیر بودنش در گروه
شیعه چنانچه مشهور است لیاقتی نیست که تفارة العین را بفهمد حق اینست که کسی نتواند که دین و مذهب
واقعی را بدلیل عقلی یا نقلی بر دارد و لو کان علم الهدی و صدوقا بقوله تعالی قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ
الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا **دوم** آنکه نقول بانمیعنی که آنچه مجیب تحیم نموده که سوال از امامت متغلبین واقع
شده دعوی بلا دلیل است دلالت بران دارد که بعبارت رساله مذکور زینهار ذهنش نرسیده و بوالبش از
شرح شقوق و ابطال غیر مطلوب بوضوح خواهد پیوست پس بدانکه از عبارت منقوله اعنی و ازین تعلیل امامت
مامون یا بعضی دیگر از عباسیه که هم جنب و دوش بدوش او باشد لازم میآید چه سوال از امامت متغلبین
با وجود امام رضا علیه السلام تواند بود الی قوله پس متعین شد که سوال از جواز خلافت خلفا در وقت واحد
سه صورت پیداست اولاً آنکه سوال سائل از دو خلیفه متغلب بود ثانیاً از دو امام مختلف یعنی معصوم و متغلب
و از دو معصوم متفق و چون این هر دو صورت باطل است معین شد اول اما بطلان دوم پس از آنکه
برین تقدیر بالیقین فرمود که امام را عصمت ضرور است و از افادات الشریف المشرف در جواب قطع
از واقعیت هم مسافت قلیل است و هم ترک عبر تقبیل و چون امام رضا چنین نفرموده اند دانستیم که سوال از دو امام
مختلف نبوده اما صورت سیوم پس به بسط تمام در عبارت مرقوم لبطلانش و النسق یعنی چون هر دو امام معصوم
برای هدایت مبعوث اند و هر یکی مصداق لا یعصون اختلاف میانه ایشان نخواهد بود و چون حضرت
موسی و هارون بلکه در فتنه وقت اجتماع ایشان نبد بود و بعد از جدای نکشود لا جرم هویداست که سوال
از اجتماع دو معصوم هم نبود حالیا متعین گشت شق اول و هو المطلوب و از انجا که حضرت امام رضا
اجتماع دو شخص را باطل فرمود معین شد امامت یکی از ایشان پس امامت خلفای جابرین بر اصول متشیعین
بدرجه ثبوت رسیده و تشنیعاتیکه بر اهلسنت می نمودند منعکس گردید سبحان الله خرافت بین خرف را بانت

کہ میگوید کہ انچہ مجیب گفتہ دعوی بلا دلیل است فاعتبروا یا اولی الالباب وانظروا الی ما یقول رئیس
ذوی الاذناب واز مویدات اجتماع دو امام با وجود برپا نشدن فتنہ بران امور یست بسیار کہ در کتب
رفضہ موجود است ولیکن بپر دوم اختصار عبارت قاضی شوشتری از احقاق نقل میکنم در ذیل حدیث
منزلت میگوید وفی ثبوت المنازل لعلی ع ثبوت فرض الطاعۃ کفرض طاعۃ رسول اللہ فان قبل ہذا یوجب
کون علی اماما فی حال حیوۃ النبی والمنقول عن السلف خلافہ قلت الظاہر یقتضی ذلک وفی الاصحاب
من قال ان منزلۃ الامامۃ کانت ثابتۃ فی الحال باز بفاصلہ سطری گفتہ کہ ممتنع است اجتماع خلیفہ و
مستخلف باز جواب میدہد کہ الامتناع ممنوع لانہ ان اراد انہ یمتنع اجتماعہما لاختلاف مقتضی اوامرہما
فبطلانہ فیما نحن فیہ ظاہر لان ذلک الاختلاف انما یحصل اذا حکم المجتہد باستنباطہم کالحکام الجائرۃ
او بالاجتہاد الذی لا یخلو عن الخطاء ولیس الحال فی النبی ووصیہ المعصوم کذلک لان النبی انما ینطق
عن الوحی وامیر المومنین باب مدینۃ علمہ وعیبۃ سرہ فلا اختلاف الخ واین امر در ہر دو امام از ائمہ اثنا
عشر جاریست کما لا یخفی پس استدلال تمام نمیشود مگر در دو امام متغلب وہو المدعا ومقصود ازین
بیانات الزام رفضہ ہست بمسلمات مقتدایان فرقہ شان ورنہ انچہ درباره دو امام نزد ما محقق گشتہ
بنصوص نبویہ در اغاز کتاب گذشتہ سوم انکہ فقرہ وکانا کلاہما مفترضی الطاعۃ را صراحۃ الی اخرہ
از سوال مذکور دانستن دعوی دیگر است کہ دلیلی ہمراہ آن نیست واین ہم بر قلت بضاعت وانہماک
مرجانت دلالت دارد چنانچہ مجتہد فانی در کتب مطبوعہ اعتقاد بران داشتند وبرہمین عقیدہ جان دادند
وچون بحدیث رضوی رضی اللہ عنہ رجوع کنی بیقین خواہی دانست کہ وکانا کلاہما الخ معطوف است
بر شرط یعنی فاذا کان اثنین وذہن جناب مجتہد از قواعد ضروریہ خالی است کہ ضرور نیست صدق مقدم
وتالی وتواند شد وجوب طاعت بدون عصمت نہ بینی کہ خلفای راشدین معصوم نبودند بلکہ بر اصول
موضوعہ رفضہ خلافت مرتضویہ را غصب نمودند وصحابہ ایشان را واجب الطاعت میدانستند بجہت
موافقت شرع ونزد رفضہ بجہت تقیہ وہمچنین الطاعت مادر وپدر با وجود عدم عصمت الی غیر ذلک
طرفہ انکہ احادیث وجوب طاعت خلیفہ وانکار مجتہد در مقالہ سادسہ چنانچہ باید ذکر کردہ ام پس مثل
مشہور صادق آمد مرا یاد وترا فراموش معہذا اگر وجوب الطاعت از جہت عصمت است باید برای جناب
عرش قباب تقدس انتساب یعنی رسول مقبول قائل گشتن نکیف کہ کتاب آسمانی زیادہ تر از ضخامت قرانی
بر انجناب فرود آمد وہر چند جناب مرتضی کرم اللہ وجہہ اجہاد خلفا بر انگیختند وبہا کہ نگفتند آنجناب گوش
مبارک بران ننہادند واگر باز در دعوی اشتباہ حضرت جبرئیل الطنین در باب وتعیق غراب مانع اہل حق را
پریشان سازند وذکورت را شرط گردانند گوییم سلمان فارسی رضی اللہ عنہ بنصوص قطعیہ نبویہ علی صاحبہا
الاف الصلوۃ والتحیۃ از اہلبیت علیہم السلام بود وکل من دخل فیہم فہو معصوم لقولہ تعالی انما یرید اللہ لیذہب

عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيْرًا معنئ افتراض طاعت کجا واگر بسبب احادیث دیگر یعنی ایمان بسلمان
واجب است وجوب طاعت را مدعی شوند اثنا عشریت را نامی ونشانی نماند وقد تقرر عندهم ان الائمة

لا یریدون ولا یقصدون والا کان التسلیم واتباعه بخلاف ما یدعون کما لا یخفی علی من تتبع کتب القوم
وهم یعقلون و درینجا سوالی دیگر است که عصمت قبل از امامت باید یا بعد از ان بر امر ثانی انتزاع
همینی شده و بر اول چگونه حضرت امیر را جا نیر باشد که امام حسین را وقتیکه عمر مبارکش از شش سال
متجاوز بود با وصف حصول عصمت قبل از بلوغ چنانچه مقتضای آیت تطهیر است خواستند که زیر تازیانه
بگیرند بجهت صرف یک رطل از عسل وانهم برای اکرام ضیف نه از راه جور وحیف پس عصمت کجا ماند وهمچنین
وقتیکه خود در الشهادت جناب سیده ذلیل فرمودند کما عرفت انفا وازینجا هم لاف زنی والصاف
دشمنی برای رفضه هویدا شد که بجهت سلب خلافت از خلفای راشدین وتقلید ابن سبا لعین
شرط عصمت تراشیده ند وبرای بدشگونی دیگران بینی ناپاک خود را پاک بریدند چهارم انکه
مقصود مجیب قبل ازین دانستی که او درین عبارت خلافت وامامت را بر اصول شیعه که از حضرات
ائمه بوساطت صاحب ثقات فرد کامل علی الاطلاق مرو لیست با جور وفسق جمع کند چنانچه قبل ازین
بالکفر والحاد بر اصول شیعه جمع کرده بود وجوابش بر اصول امامیه باید شافی ودر الزامیات اختیار
باقی است ومزید حیرت انیست که جناب مجتهد کلامیکه در اجتهاد رانده اند بر هیچ مذهبی راست نمی نشیند و
هرگز انطباق نمی گزینند زیرا که درباره معصومین اگر کلام امام رضا واقع است پس اجتهاد را کجا مساعی
مانند فان المجتهد یخطی ویصیب الشبهة والمعصوم لا یخطی ابدا واگر سخن مقدس درباره متغلبین میرود باری
بفرمایند که چگونه بدون عدالت مجتهد توانگفت مگر مذهب اهلسنت را هنوز با وجودیکه کتب اصول
ایشان از مجتهد فانی فرا گرفتند واو توضیح وتلویح ومسلم الثبوت وغیر آن را در مدارس ایشان خوانده
وتا مدتها زیر مشق ایشان مانده نفهمیده اند والعجب که هرچند حال مجتهد این شهر نزد خواص وعوام
اهلسنت از بام است ولیکن در کتب شیعه نیز عدالت را شرط اجتها دگردانیده اند چنانچه قوانین قمی نیز
بر ان دلیل است فدعوی الاجتهاد للجائرین کالجمع بین النقیضین اگر گویند تو خود سوال را وارد
متغلب قرار دادی ودر ایشان عدالت کجا است چنانچه کتب خویش را درمیان نهادی بگو مجیب
این عبارت باعتراف مجتهد گفته فان الغایة الاجتهاد وهو فتح باب الاختلاف یعنی غایته مافی الباب
نزد ما برای امام رتبه اجتهاد است وآن کلید در اختلاف است کما قال الائمة الامجاد بالجمله هرگز
بوحی وورود ملائکه وتسدید ایشان برای راشدین قایل نیستیم پس متغلبین که بهوائی نفسانی حکم
میکنند چنانچه حضرت قاضی رطل لوق افاده نموده اند وقد عرفت عبارته بطریق اولی از سلامی
خواهند رنجید وبدشنامی خلعت خواهند بخشید وباعث فتنه وفساد خواهند گردید وامام

واحد در مسئلهٔ واحد بزمان واحد مطابق روایات جامعین اصول مثل کلینی سائلین را جوابات مختلف
داد و زراره که از هفتاد هزار محدث منتخب است ضبط نتوان است کرد و دیگران هم از ملاحظهٔ تشاجر
رفضه بجان رنجیدند چنانچه از کافی و علل الشرایع و حواشی و شروح آن پر ظاهر است
پس اختلاف و مشاجرت با وصف وحدت و عصمت و افتراض طاعت پدید آمد و این معامله
امام با مخلصین بود کافی الکافی و درین نزدیکی از اصول کلینی مکاتیب رفضه بار بار
گذشت که یا امام موالی تو در توحید اختلاف کرده اند و اصحاب ما در یگانگی او تعالی
مختلف اند این است حال تشاجر رفضه در اصل الاصول چه جای دیگر ابواب و فصول
پس کجا ماند قول امام ان الواحد لا یختلف فعله و ازین مقام هم دانسته باشی که قول مجتهد
از اختلاف فتوی اختلاف فعل لازم نخواهد آمد دلالت بران دارد که کلام معصوم نفهمیده
زیرا که مراد آنجناب نیست مگر آنکه اختلاف و تشاجر از یگانگی مسلوب و بر دوئی بالضرور و
تشاجر و اختلاف دال نیست مگر بر اختلاف احکام حاشا که اعتراض من بر حضرت امام
رضا باشد بلکه بر صاحب قعات مزوره فان روایة اقراره بلا امتراء چهارم آنکه اختلاف مجتهد را
در مسئله واحد فی وقت واحد از دایره امکان خارج دانستن مقتضی آن است که آنچه میانه حکمای فلسفه
و علمای راسخین منقح گشته بیاد جناب نمانده اگر منطق الشفا و شروح و حواشی آن از خواندهٔ رازی
و شیرازی و محمود و غیرهم ندیده باشند باید بکلام قطب تحتانی رجوع آوردن و مقام حاجت
را بسوی منطق هم حاشیه سید سند جرجانی دیدن خلاصه آن بعبارت سلیس فارسی که بذهن جناب
مجتهد رآید و از حواشی متعلقه آن مقام اطلاع افزاید این ست که عقلا هرگز نزاع دارند و تناقض
در آرائی ایشان راه می یابد بلکه گاه باشد که شخصی مناقض نفس خود بود زیرا که چون حالات
خود را بخوبی ببیند بیابد که معتقد امور است متناقضه بحسب اوقات مختلفه یعنی فکر میکند و اعتقاد
بحکمی بهم میرساند باز در وقت دیگر فکر می نماید و معتقد حکمی دیگر میشود مخالف اول اگر گوئی چون وقت
فکر جدا جدا است پس تناقض کجا زیرا که از شروط تناقض اتحاد زمانه است نه بینی که ایجاب قیام
برای زید در زمانی و سلب آن در زمان دیگر تناقض نیست گوئیم درینمقام دو زمانه است زمانه
فکر حدوث و قدم جدا جدا است و زمانه القاع و انتزاع یکزمانه است برای اجتماع پس تناقض لازم آمد
انتهی محصل افادهٔ سید شریف علامه جرجانی که تعلق دارد بکلام قطب تحتانی که طفلان قطبی خوان هم
از امیدانند و لیکن جناب مجتهد بسبب فقدان فرصت و کثرت اشتغال باطنی بمقتضای واعظان کین
جلوه در محراب و منبر میکنند چون بخلوت میروند آنکار دیگر میکنند غافل میشوند ورنه می فرمودند که اختلاف
مجتهد در مسئلهٔ واحد فی وقت واحد اگرچه ممکن ست لیکن از هیچ مجتهدی خصوصاً مجتهد اخیر

واقع نشده و لا ینبغی مثل خیبر پنجم آنکه مسلمنا که باختلاف فتوی اختلاف فعل مجتهد لازم نیاید لیکن کلام در تشاجر بود
که بلا ریب بر اختلاف احکام متفرع شد و اسفی که حضرت مجتهد یا از مغلد اعور و اعمی گردیدند و این الفاظ
مختصر را هم ندیدند فاذا کان اثنین ثم اختلف الا دیتما فکان یکون فی ذلک اختلاف الخلق والتشاجر الخ قال الله
تعالی فَاِنَّهَا لَا تَعْمَی الْاَبْصَارُ وَلٰکِنْ تَعْمَی الْقُلُوْبُ الَّتِیْ فِی الصُّدُوْرِ و العجب که دلیل مجتهد در دو مجتهد بلکه صد مجتهد نیز جاری بست
لان فعلهم انما هو اثبات المسایل الشرعیه عن ادلتها التفصیلیه و اگر فعل مجتهد به جهت اختلاف فتاوی مختلف
شد دلیل مذکور هم غلط گردید بالجمله درینجا هم کلام مجتهد فرزانه از حدیث بیگانه است زیرا که حضرت
امام رضا لازم گردانیده اند تشاجر و اختلاف مخلوقات را بر دو بودن و دلیل مجتهد مقتضی آن است که اگر
دو مجتهد مختلف نشود و درینجا باید دانست که اختلاف علمای مجتهدین نزد ما رحمت است و اتفاق بطریق اولی و
نزد شیعه بحکم معصومین اختلاف بدعت و رحمت است چنانچه بسیاری از اکابر امامیه آورده اند خصوصا
صدوق الکواذب حیث روی فی علله ششم آنکه درین مقام مجتهد الزمانی علامه دورانی قصه را مجمل فرمودند
و اطراف و جوانب را مهمل گذاشتند یا بیتی از کتب اهل سنت نشان دادن که حکم الهی آن است که اطاعت
مجتهد باید کرد و هر چه فرماید بلی الخ و درین شهر نسبت بمجتهد دیده میشود و ازین هم زیاده تر است پس مقام
حیرت است که مجتهد در آغاز بحث دعوی کرده بود که سوال از دو معصوم است که چرا در وقت واحد
منصوب نمی شوند و درینجا از اجتهاد مجتهدین و آن هم به بیهودگی سخن میرانند. کما عرفت و اصول خود را
نمی خوانند که اجتهاد در امامیه حرام است و حکم ائمه از نصوص قطعیه است بلکه ایشان مختلف الملایکه
و مهبط فرشتگانند و باری عز و جل امور دینی را علی الاطلاق بر صوابدید ایشان تفویض فرموده در
هر واقعه و هر جزئی از جزئیات غیر متناهیه ائمه هدی حکم قطعی معلوم دارند و ملایکه بتصدیق ایشان مصروف اند
و ایشان حکم الهی بر ملایکه مبیفر مایند و معدن علوم و شجره نبوت اند و جامعین تمامی قرآن مجید ایشانند و بر تمام
علوم که بملایکه و انبیا و رسل رسیده محیط میباشند و بسبب علم ما کان و ما یکون مکلفین نتوانند که چیزی را از ایشان
بپوشانند و درین امور ابواب اصول کلینی آنقدر منعقد است که اگر این دفتر را بر کشائیم از بیان مطالب دیگر
باز مانیم هر که خواهد بکتاب الحجه رجوع نماید و برای مزید بصیرت کتاب خرد را که بصایر است و تصنیف بزرگ برزگان
ایشان نصب العین دارد و العجب که در اصول کافی کلینی لعنه الله ازاجله اهلبیت اطهر ثابت است که ایشان خواستند که
کنیز برا تنبیه فرمایند و او بحجره از حجرات خانه متواری شد و امام را معلوم نگشت پس بیرون تشریف آوردند و ملامت
نکوهش میکردند شیعه را که بانچه بر ما افترا میکنند که ما علوم غیبیه میدانیم حالانکه غیر از خدا علم غیب را کسی نمیداند و عبارت حدیث
اینست عن سدیر قال کنت انا و ابو بصیر و یحیی البزاز و داود بن کثیر فی مجلس ابی عبد الله علیه السلام اذ خرج
علینا و هو مغضب فلما اخذ مجلسه قال یا عجبا لاقوام یزعمون انا نعلم الغیب ما یعلم الغیب الا الله عز و جل لقد
هممت بضرب جاریتی فلانة فهربت منی فما علمت فی ای بیوت الدار هی و ازینجا انهم باطل شد که رفضه تاویلا

بلکه تو با علم ما کان و یکون را بعد از ورود گیر اهل حق چنان قرار داده اند که هر چیزیکه ایمه هدی استدراک
آن فرمایند مخفی نماند و حالانکه گنیز معلوم نشد با وجود جست و جو بس اثری ازین گفتگو نماند الی غیر ذلک
من الامور التی خفیت علیهم من الودایع البدایع التی فوضوا الی شیعتهم وهم قد خانوا فیها
کما عرفت سابقا و العجب که پیشوایان رفضه بطلان اعتقادات خود را می شنیدند و غیظ امام
صادق را با وصف خلق عظیم میدیدند و از غلوهای خود دست نکشیدند و آخر علمای رجال
بجهت ضبط ماده خبیث بدر دشکم مبتلا شده مثل طوسی از دهن فرو ریختند هفتم انکه کتب خود
را جناب مجتهد بگشایند و به بینند که حضرت عقیل چه کردند هم در رفاقت مرتضوی ماندند و هم
نزد معاویه تشریف بردند و انواع فواید بر داشتند و هرگز این امر را ارتداد و کفر نه پنداشتند
ولا جرم حکم کردیم که رفضه اینچه در حق معاویه فتوی داده اند غلط است و الا لازم آید که حضرت
عقیل با وجود مزید عقل و فراست و نور ایمان که رفضه بر زبان دارند دران وقت مرتد
و منافق باشند معاذ الله من ذلک آری مزید تقوی چیزی دیگر و ایمان محض چیزی
دیگر است بلکه اینچه محدث نجفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین بتحقیق غیر ایب لعاب ایمه در احادیث
معتبره منود وال است بر انکه ملازم معاویه و لشکرش بودند و هم در شام فتح کردند بر فاقت رفیق
لسك علی یعنی داعی اجل را لبیک گفتند و اینچه در ما ی تحقیق سفتند دلالت بران دارد که فعل
ایشان که ملازمت معاویه بود زینهار ارتداد و کفر نبود امید خرد خوبی آخرت داشتند و خبر
انداز ند که اصرار بر مفاصیت مرتضوی با ینهمه فضایلش میکردند فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ لَعَلَّكُمْ
تَفْلِحُونَ که از مدارج علیا که در نصیب شیعه اولی قدمهای اهل سنت و را مداز ان محروم باشند
و ان عبارت باین الفاظ مرتب است و عقیل بن ابیطالب کان اسن من اخیه جعفر بعشر سنین و کان
اکثر الناس علما بالمثالب قریش فعادوه لذلک و کان مما اعابهم علیه فی ذلک مفاصیته لاخیه علی
و خروجه الی معاویة حتی قال یوما بحضرته هذا ابو زید لولم تعلم بانی خیر له من اخیه لما قام عندنا و
ترکه فقال عقیل اخی خیر لی فی دینی و انت خیر لی فی دنیای و قد اثرت دنیای و اسئل الله خاتمة الخیر
توفی بالشام فی خلافة معاویة و ازین عبارت مسعود العاقبت بودنش نیز بوضوح پیوست که بر فاقت
کسیکه نزد شیعه از کفر ارحربی بود رخت از دنیا بر بستند و باب فتنت برای او کشادند و اجماع
اهل حق البته بر صدور خطا از معاویه واقعست بعد از آنکه حضرت عمار از دست لشکریانش مقتول
شد بخیمیان گردید خطا و بغاوت او چنانچه در کتب کلامیه هم مضبوط و در شروح صحیح بخاری و مانند
ان بجای خود مبسوط هشتم آنکه جناب مجتهد خرف اختلاف احکام ایمه علیهم السلام مثل اختلاف
احکام حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرار دادند و سرسری گذشتند و در کتب اصول

فریقین باولہ قاطعہ مشید ومرصوص ہست کہ اختلاف این احکام گاہی بوحی متلو است چنانچہ اہل کفر وحیف بتبدل
آیت سیف بعد از انکہ قتال درمیان نبود والی غیر ذلک من الامور وگاہی بنوع دیگر چنانچہ اصولین وہم اخباریین
بیان کردند وبرین مقدار اتفاق دارند کہ منسوخ میشود کتاب بکتاب وحدیث بحدیث چنانچہ محصول وتنقیح وتوضیح
وتلویح وتفاسیر آیات الاحکام وصحاح اخبار بران گواہست اکنون مبین فرمایند کہ اختلاف احکام ائمہ چگونہ
بود اگر نسخ میگردید معاذ اللہ احکام سابقہ را کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم قرار دادہ بودند پس این امامت نسخ
قیامت شد حالیا کفر بدعین تنسیخ لازم آمد بسبب انکار نص قرانی مَا كَانَ مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلٰكِنْ
رَّسُوْلَ اللّٰهِ وَخَاتَمَ النَّبِيّٖنَ وَكَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا واین اختلاف احکام البتہ بتلقی وحی بودہ باشد
خواہ در بیداری خواہ در منام وعلی ای تقدیر منافی ختم نبوت شد زیرا کہ اینہمہ اقسام وحی است واطوار نبوت
چنانچہ در بحار مجلسی وغیر آن مفصل ہست ولیکن رفضہ تواند گفت کہ رسالت جناب مرتضوی در قران اہلبیت
طاہرین مذکور ہست ودرین کتاب بیانش برجای خود ہست الی غیر ذلک من الخرافات وحضرت پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم ہرچند بحسب ظاہر بخواب میرفتند مگر قلب مبارکش غافل نمیشد تا بجدیکہ بر روایت شیخ طوسی بسند معتبر از
حضرت امام صادق کہ مجلسی در بحار وحیات القلوب آوردہ روزی ابوذر غفاری بطلب رسول خدا صلی اللہ
علیہ وسلم بباغی رفت وحضرت را در خواب یافت خواست کہ معلوم کند کہ حضرت در خوابست یا بیداری
چوب خشکی را گرفت وشکست حضرت سر برداشت وفرمود ای ابوذر ایا مرا بازی میدہی مگر نمیدانی کہ من
مے بینم اعمال شما را در خواب چنانچہ می بینم در بیداری چشمہای من بخواب میروند ودل من بخواب نمیرود
وہمین ہست حال حضرات ائمہ ہدی بر اصول شیعہ چنانچہ دالسنی ۵ سحر کرشمہ وصلش بخواب میدہیم بر ہمزنی مراتب
خوابیکہ نہ بیداریست ٭ واگر خواہی عبارت معتمدین ایشان بار دیگر بشنو کہ مجلسی در حق الیقین می نویسد کہ
بسند معتبر از امام محمد باقر روایت کردہ کہ امام را دہ علامت ہست پاکیزہ وناف بریدہ وختنہ کردہ متولد میشود وچون
از شکم مادر بزیر می آید دستہا را بر زمین میگذارد وصدا بشہادتین بلند می کند ومحتلم نمیشود وخباثت وجنابت
در وبہم نمیرسد ودیدہ اش بخواب میرود ودلش بخواب نمیرود یعنی انچہ واقع شود در ان حالت میداند الخ
بلفظہ فکیف کہ انقال از کلینی وغیر آن عیان ہست حضور ملایکہ وملازمت روح اعظم شب وروز پس اختلاف احکام
انہم در وقت واحد ومسئلہ واحد بعنوانیکہ فقہ الستہ متحیر بودند دراین امور چگونہ بوقوع آمد پس ختم نبوت بر
اصول رفضہ باقی ماند الغرض حضرات ائمہ اگر علم ناسخ ومنسوخ داشتند پس اختلاف وتشاجر میانہ طوائف
شیعہ چرا انداختند چنانچہ در بصارۃ العین گفتم وباصول شیعہ اشارہ کردم ورئیس المجتہدین دیدند ودم نزدند
واختلاف ہم تا بجدیکہ رفضہ در اصل الاصول اسلام می جنگیدند واز کلینی ہم زار نالی ایشان واضح ہست کہ با امام
مسئلہ توحید بابیاموز کہ اصحاب اختلاف دران داشتند وہمہ عقلا اتفاق بران دارند کہ اضلال وتلبیس البتہ
منافی امامت ہست خصوصًا باعتراف حضرت امام رضا واگر نداشتند امامت چگونہ بحصول انجامید ودرین باب

خود حدیث طویل کلینی از جناب امیر کافی ست و آنچه مجلسی در کتب خود تحقیق کرده خصوصاً در کتابیکه وصیت شمرده
در خطاب ابی ذر غفاری مذکور است و دوای شافی بهر حال در عقل سلیم عاقلی نمی‌گنجد که حق تعالی باوجود نصوص
قطعیه درباره ختم نبوت آن بزرگان را مرة بعد اخری مبعوث فرماید که اختلاف و تشاجر در مابین ایشان
و احکام شرعی را مختلف گردانند و نائبان آن حضرت صلی الله علیه وسلم باوجود عصمت و افتراض طاعت باشند
در رفضه ایشان را بهتر از انبیای اولو العزم قرار دهند بلکه احادیث در همین هم وضع کنند که علمای شیعه کاهر بهتر از
انبیای بنی اسرائیل فاعتبروا یا اولی الالباب چون جناب مجتهد از رسوائی اصول و فروع خود ترسیدند و در مقام اطراف
وجواب کلام را باجمال و اهمال هم ادا نکرده از خوف تو ارانیان حدیث کنان بگریختند سیوم آنکه بعد فرض و
تسلیم میگوئیم که اختلاف فعل و تدبیر ثابت شود یا نه لیکن اختلاف و تشاجر خلق بر اصول رفضه باعتراف
امام رضا به ثبوت رسید و دلیل امام رضا از همین راه جاری شده بود پس هر کجا که از جهت اختلاف حکم
تشاجر بهم رسد بانص جناب غفوی البته حکم به بطلان ملزوم خواهیم کرد ایا ما کان و چون دلیل الزامی
است نقصان با هیچ وجهی متصور نمی شود دهم آنکه بقول مجتهد فانی معمول فرومایگان تعلیل ابقاعت
آنست که اجمال و اهمال بکار برند پس فقط لم و لا نسلم بر زبان آورند و زود تر بغمزه و عشوه دامن
کشان گذشتند آیا جناب مجتهد در قرآن مجید نخوانده اند که حق تعالی بخطاب این هر دو پیغمبر فرموده در
سوره طه اذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ و بعد از
فاصله یکدو آیت ارشاد نمود فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ الآیه اینهمه بعد از آن بود که حضرت موسی
علیه السلام حال خود را شرح کرده عرض نموده فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ
قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُم مُّسْتَمِعُونَ فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ و ازین آیات
بینات بعثت هر دو بزرگ بسوی فرعون بادشاه مصر که دعوی خدائی میکرد به ثبوت رسید بلی اینقدر است که بعض از علمای شیعه
معروضات حضرت موسی را که من خوف قتل دارم و هم لکنت زبانی الی آخره بر استعفا حمل میکنند چنانچه در صواعق مدلل
فانقلب الامر الذی اراده المجتهد و اینقدر از خود اجماعی است که حضرت موسی و هارون هر دو از انبیای بنی اسرائیل
بوده اند لاجرم بوضوح انجامید مبعوث شدن دو نبی از انبیای بنی اسرائیل در زمان واحد در یک شهر بسوی قومی
و آنکه هر دو مثل یک نفس بوده اند و از ینجاست که در ینجا صیغه مفرد فرموده اند و مخفی نماند که چون از کتب سنت لمعان ظهور
رسید که در هر عصر که شریک گردیده گر بودند و خود دعای موسی سوی اشرکه فی امری مقبول گردید که نطق به القرآن المجید پس
الطاعت و انقیاد با هم و مثل شیر و شکر ماندن عین مؤید است که چیزی را در دنیا بهتر از وفاق نخواهی یافت زیرا که هوی بای دنیا
و آخرت بدان منوط است و انتظام عالم بدان مربوط و غیر مجتنب نماند که مقصود من از ذکر اهل ... و بزرگ تشبیه ... بوده
کردن دو امام معصوم است بعنوانیکه یکی مر دیگری را مثل ایشان اعانت کنند و احدهما منقاد دیگری باشد یا رد
آنکه زنهار بیاد نمی آید و چگونه تجویز توان کرد که در تفاسیر معتمده اهلسنت چنانچه مجتهد دعوی کرده ثابت شد

که یکی ازین دو بزرگان منع میکرد کوساله پرستی را و دیگری معاذ الله تجویز می نمود کما هو ظاهر عبارة المزوّر
ع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی پس از قطعیات قرآنیست که حضرت هارون کوساله پرستان را
منع فرمود و ایشان بر نصیحتش گوش نه نهادند پس حقیقة هر دو جناب مانع بودند از اتخاذ عجل و
ذلک بین العتیمه والدعی مطالب بالبینه قال الله تعالی وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا
فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمٰنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي وقال تعالی فی مقام آخر حکایة عنه بعد الاحد والقال ابن ام
إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
واز عجائب آنست که این مجتهد چرخ و بازی شروع کرده و گفته الا انا الاسلم لپیر الخ ضرور افتاد که از آیات دیگر نشان دهم
که دلالت دارد بر آنکه توریت هم این هر دو بزرگ را عنایت کردند نه تنها و این هر دو نبی در پیغمبری
هم شریک بودند قال الله تبارک وتعالی وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ
الْمُسْتَقِيمَ بالجمله اگر در علم گفتگو رود حضرت هارون سابق الاقدام ست حتی که مفسرین در آیت کریمه
اذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ اینهم گفته اند که مراد حضرت هارون ست بسبب آنکه پرورده بود حضرت موسی را
واگر کلام از حسن تقریر و فصاحت لسانی بر زبان آید خود شهادت موسوی در براعت هارونی بو افصح
منی لسانا کافی ست وقس علی هذا در هدایت امت چه حضرت موسی با آنکه میدانستند که دیدار خدا محال است
وطالبان خر دجال جامه وکالت ایشان بر مذهب رفضه در بر کشیدند و رب ارنی گفتند و نزد بعضی تمنی
موت هم چشیدند و بالآخر توبه کردید ند حالانکه ترک واجب چیزی دیگر ست و ترک مستحب چیزی دیگر
واگر سخن از در اخلاق بگذرد مطالعه کتاب لمناقب ابن شهر آشوب درین باب کافی ست زیرا که دلالت
بران دارد که در حسن اخلاق هم حضرت هارون گوی سبق ربود و استقلال نبوتش وغیره در کتب کلامیه
مثل تحفه اثنا عشریه هم مذکور ست وقس علی هذا در کتب شیعه مثل بحار و دیگر اسفار ظاهرا چون مجتهد الزمانی
از اهتمام عیاد مذهب خود مثل عید بابا شجاع الدین غولش و ابتداع مکاید این سبا بد اندیش و عید تولد
صاحب الامر از بطن بادشاه جمجاه نصیر الدین حیدر که تاج شاهی بر سرش نهادند فرصتی نمییابند وگاه گاه
مانند یهود قرآن مجید را بزعم الزام اهل اسلام میکشایند و می بینید که نام حضرت موسی بر حضرت هارون
هر جا مقدم ست و در نبوت موسوی ذکر هارونی می آید و هر که چنین ست مستقل نباشد اگر چه بسبب
تشبیه سید المرسلین بهتر از اولین و آخرین باشد پس برای مجتهد سوره طه باید کشاد و هم آیت سوره چهارم
روبروی مجتهد باید نهاد که باستقلال هارونی دلالت نماید و هم تقدیم نام آنجناب از آن بر آید
قال الله تعالی وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ
وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ
نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا و از وهم آنکه هر گاه خود در قرآن مجید وارد ست که حضرت موسی

علیه السلام فرمود لا تواخذنی بما نسیت حضرت خضر قبول فرمود و قد تقرر ان النسیان عذر شرعی بالاجماع
پس کسی را مجالی نیست که دران دم زند زیرا که مقتضای بشریت است آری بر امامیه اشکالی است ظاهر
که انبیا و ائمه هدی منزه اند از نسیان و خود صدوق الکواذب درین امر خاص منکرین نسیان را غالی
گفته و رفیقه بسبب انکار نسیان رد و قدح بسیار کرده و کفی الله المومنین القتال و با اینهمه غالیان در حقیقت
صدوق خود را کذوب قرار داده اند یعنی لفظ سهو برای ابقای حرمتش آورده اند که نسبت سهو بانبیا خود ستایی
و نابی است چنانچه مخفی نیست بر کتب ناظر قوم غالی و عاصی طرفه تر آنکه حضرت موسی منزه بودند از نسیان
و استاد و معلم خویش را بالا بردند بر زمین فرد کوفتند چنانچه تفسیر اهلبیت یعنی افادات قمی بران اول دلیل است
و هر چند در غلبه صنعت مصارعت برای استادی باید لیکن در نخصوص بر خلاف حکایت گلستان عکس آن
از حد در گذشت و آن جناب کار خود کرد و سران دانستی و این امر چندان عجیب نیست یعنی حضرت
موسی را بسبب دیدن غرائب امور وعده خاموشی نسیا منسیا شد که حضرت خضر را بهم رسید ورنه از صدمه مذکور
چگونه جان بسلامت می برد و بلی کشیدن گریبان فاروق در که کلینی اعور و غیر او بجناب فاطمه زهرا و حاشا
جنابها عن ذلک نموده نسبت توثیق عهود و تاکیدات شهود بعد نوشتن فارغخطی چنانچه حدیث اعور مذکور
وقت ورود کتاب الوصیته در کافی دلالت بران دارد اطرف از همه خواهد بود عبارت اعور اهل ضلال
در اصول کلینی اینست محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن اسمعیل عن صالح بن عقبه عن عبد الله بن محمد
الجعفی عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام قال ان فاطمة علیها السلام لا کان من امرهم ما کان اخذت
بتلابیب عمر فجذبته الیها ثم قالت اما و الله یا ابن الخطاب لا انی اکره ان یصیب البلاء من لا ذنب له لعلمت
انی سأقسم علی الله ثم اجده سریع الاجابة طرفه تر آنکه بعضی از انان رفضه را باغ سبز میانند عوام متنفر ازین
مذهب نشوند چنان از طرف خویش قرار داده اند که کسی را از شیعه امر فرمود با او فاروق را رسوا کرد لیکن در اظهار
نام آن تهور دستگاه تقیه کردند چنانچه تفصیلش بیاید انشاء الله تعالی و ازینجا انهم عیان شد که جناب سیده نیز
بعدل باری قائل بوده اند که عادت شریعت او تعالی بر همین جاریست که همراه عاصیان اتقیا را هم معذب میفرمایند
بیچاره مزین در همین وحشت و جنون مطبق گرفتار است کما لا یخفی علی من رای اضطرابه و اختلال حواسه فی رسالة المکاتبت
و هر گاه بجار مجلسی از واقعاتیکه متصل وفات شریف بر اهلبیت طاهرین بزعم او گزشته یکتائی واند کتابل فرمائی خواهی
یافت که اخذ تلابیت وقت کشتی جناب مرتضوی بعبارت یهود امت محمدی مستعمل است سبحان الله جائی این یهود
نوشته اند که هر یکی از اهلبیت طیبین ملائکه مقربین را وقت ورود وصیت گواه گرفته که زنهار دم نزنم و از خلفا
نتابم و بجای دیگر این مصارعت و کشتی نقل میکنند اطرف آنکه از نسیان ائمه منکر اند باز وقت کشتی مدعی میگردند
که چون جناب مرتضوی روز طلب بیعت عمر را بر زمین زد و خواست که بکشد بیاد وش آمد لال کتاب وصیت بمعاملات
فنجل لعنة الله علی الکاذبین و هم تلامیذ ابن سبا اللعین سینیر و هم آنکه حضرت مجتهد خرجسته رفضه خرجسته

ابن سبا که مثل خر زرین اند و خر جاہل و اراده خر شین دارند و بجهت بید ست و پای خر چل اند و بمناظره اهل حق
خر خر میکنند بالآخر خر بار میشوند و در لفظ خرفشار که بمعنی تشاجر عظیم استعمال کرده ام چنانچه در تحفهٔ اثنا عشریه
وغیره موجود است خرخشه کردند و اخر کلام ایشان که مثل خر توت است بمغلطهٔ شدید مربوط است و چنان
می نماید که حامل الاسفار چون خر در گل فرو رفته اند یا هنوز بخواب خرگوش اند یعنی فهمیده اند که
کلام در انبیا علیهم السلام ست وحاشا وکلا بلکه سخن در دو امام مجهول و آنگاه بعد از تسلیم دو امر مفروض
منطوی است بشق مذکور اول دلیل بران آنست که بعد از تفریغ گفته ام که سوال از امامت معصومین
هم واقع نشده اینست حال خرموش که ظاهرش بلباس زیبا مثل خرچکوک است و بنفس الامر مثل
خر بنگ میرود و در هر جا باراده جنگ مقابل میشود و مثل خرکوف که خر الاغ یعنی مجلسی در بحار او را بمرثیه
خوانی سوده خردرو خرویله دارد و سبحان الله ذکر حضرات انبیای بنی اسرائیل برای تشبیه کرده بودم خر
بیخ فهمیدند که بلفظ خرفشار درباره ایشان استعمال کرده ام بخلاف امیر که از خربنده رحمه الله بعید در آید که
شعب ابوطالب را که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دران تشریف داشتند باتقدرحم وسید المرسلین را
بتقلید ابن سبا رئیس الملحدین معاذ الله مثل حنین قرار داد و کافر نعمتی اختیار ساخت کجا کلام در دو خلیفه
و آنگاه مفروض و مجهول و کجا بی ادبی بجناب رسول مقبول و در همین مقام سلبا و در انجا ایجادیا و از من
بعبارت مجلسی شق افراجا و از مجتهد حرکس تحقیقا چنانچه در مقاله خامسه دانستی و هر کس که آن بی ادبی
را دید گفت خدایا برین خر بور خرسنگ لعنت ببار و این خر بوار را در چاه جهنم مثل خر بهوا معلق بدار
باقیماند فایده بلفظ تسلیم و مفروض پس بدانکه مقصود از عبارت رساله یعنی معهذا در معصومین وجا اختلافات
و خرفشار هرگز معلوم نمیشود فَاِنَّهُمْ لَا یَعْصُوْنَ اللّٰهَ مَا اَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُوْنَ مَا یُؤْمَرُوْنَ اینست که هرگاه دو معصوم بهدایت
تعلق منسوب شوند و انچه یکی اندیشید دیگری اراده آن کند خرفشار و تشاجر رغبت بران مترتب نخواهد شد
بلکه هیچ وجهی در خرفشار مخلوقات وقت بودن دو معصوم معلوم نمیگردد و مدعا ازین تقریر آنست که علت
شیخ المشایخ امامیه را برادرم و دامن حضرت رضویا از غبار و کدورتی که صدوق الکواذب برانجناب
افشانده پاک ساختم که ناگزیر نسبت بر تعدد حکام اختلاف احکام ضرور است بر اختلاف احکام تشاجر انام پس
نسبت خرفشار بانبیا وائمه فهمیدن کار مجتهد نافهم و بی ادراک خرسلاک است و ازین تحقیق انهم معلوم شد
که خرفشار در دو خلیفه مفروض هم نیست بلکه نسبت سلبیه در رغبت دو خلیفه مفروض است وانطباق حال انبیای
بنی اسرائیل بدون این مقصود چگونه ممکن است جائیکه گفتم نه بینی که چون حضرت موسی برای اخذ توریة بوادی
ایمن رفت گوساله سامری جمعی کثیر را از بنی اسرائیل که [illegible] سر از آستانه حبیب پیچیده بود و از شاهراه هدایت بجاده
ضلالت مبتلا ساخت و در اجتماع ایشان لشتب سبت هیچ فتنه برپا نشد یعنی بنی اسرائیل گمراه گشتند
و توحید را گذاشته بضلالت رفتند و تشاجری میانه ایشان پدید نیامد و اول دلیل بر آنکه نسبت کو

برعیت هست عبارت آینده هست که در تقابل آن نوشته ام که بلکه در هنگام اتفاق می باید کا اصلاح
امورامت از معاش و معاد آنها زیاده تر متحقق گردد کما عرفت یعنی چنانچه صلاح راجع است
بایشان عند اتفاق خرفشار بایشان عاید خواهد بود وقت افتراق و باینهمه درینجا معنی دیگر است
احسن و اتقن یعنی در معصومین نه اختلاف متصور هست فانهم لا یعصون و نه خرفشار میانه رعیت غیر
لفظ اختلاف نظر بمعصومین است و خرفشار برعیت و قد تقرر ان الافادة خیر من الاعادة و غایة الامر
آنست که اگر مجتهد سواد ب را درین خصوص اثبات فرماید بار دیگر کرد مانند این لفظ و معنی آن در
امثال این مقامات نکردم هر چند بر من حوایره قیل و قال بجهت عدم ذکر خرفشار مجتهد عدیم المثال تنگی کنند و نعم
ما قال المشاعر شعر در لفظ شراب چون بود آب ؛ شاید که کند ز آب توبه ؛ پس فرقیکه میانه من و مجتهد خربطه است
مانند آفتاب روشن هست یعنی ابلیس لعین با صرار تمام سرکشی کرد و گفت خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ
و حضرت آدم علیه السلام عرض نمود رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ
بر عقلای عالم مخفی نیست که آنچه من از غایت انصاف بر زبان آورده ام بعنایت ایزدی آسان است لیکن مشکل
اینست که جناب مجتهد که در خر بازی منهمک اند و در تحریر جواب عبارة الیمین طوق خرمهره بگردن انداخته خرمک
از گلو نگشاده اند و نزد مناظرین فحول مثل خر در گل اند تقلید مجتهد فالی خواهند کرد چنانچه او تقلید ز دستانی
نموده و در خاتمه تحفه مشتمل بر رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا گفته که توبه اهل بدعت مقبول نیست و اگر اندک غور کنی در باره
خرفشار هر قدر که بر من مجتهد الزمانی تعریضات بعمل آورد نور چشم من هست زیرا که ثبت ایمان است و هر گاه صد و ربع
دیباوی اندیشیها بهر نوعیکه باشد از رفضه غرابتی ندارد ما را شکایتی از و بلکه اولین و آخرین او هم نیست و اگر کسی در
یعنی شکوه فقیر آغاز نهد که در خری حضرت مجتهد الفاظ و محاورات بسیار را دخل دادی و خرواری را ازین باب
برکشادی گویم که لفظ خر بر کلانی و بزرگی جناب مجتهد الزمانی هم دلالتی عجیب دارد و فقط خساست و ذلت او
مقصود نیست فتدبر **چهارم** آنکه بتقدیر الهی کلمه حق بر زبان جاری شد یعنی مجتهد گفت که الهام مقتضیات بشر
منزه اند و لاریب فیه که انبیا علیهم السلام علاقه بشریت دارند و نیز مدنی الطبع اند حتی که سید و سرور ایشان هم بفعل
تعالی قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ لاجرم میگویم که اتفاق را در دو معبود فرض کنی و گویی که هر چه یکی میکند دیگری
تصویب آن می نماید خواهم گفت که یکی بلا شرکت غیری انتظام عالم تواند کرد یا نه بر شق اول آن دیگری هیچکاره
شد و قد فرضناه واجب الوجود و اگر نتواند کرد عجز لازم آمد و در قرآن مجید و حدیث شریف جا بجا موجود است
که عاجز خدائی را نشاید و من درین مقام نیز بر ظهور حجت الهی می نازم و بنا بر وضوح قدرت ایزدی بر خود می بالم چه در
مباحث سابقه هم هویدا گشته که هر گاه مجتهد در نوشتن من باعتبار مباحث لفظی او فتاده او را در اینجا عرق تر
رو داده و این مقام هم خالی ازین تقدیر نیست زیرا که مجتهد درین تقریر لفظ امت مستعمل کرده بیاد ش نمانده که تنکیل
تابع میانه ذو واله است پس بجای امت لفظ عباد می باید و لنعم ما یقول العرب من حفر بیر الحفرة فقد وقع فیه بحسبه

اگر گویند امامت را گاهی بزندقه والحاد وزمانی بالتغلب واحداث جمع کردی و از ضروریات مذهب شیعه چشم پوشیدی
جو که قطع نظر از انکه ضروریات مذهب شیعه تا قیامت ثابت شد نفی عدالت و اجتهاد از شرط امامت
نزد ما نبود و تا بهر تقدیر امامت را برای یزید پلید ثابت نمودی آری که کرد که نیافت و که نسبت دیگری
بدان نشد که خدا او را خراب نساخت **قوله** مخفی نماند که ایراد این امور بروایت مذکوره دلالت دار
بر آنکه این کس از مذهب فریقین دست برداشت الی اخر المقالة الثامنة **اقول** بعد از کشف تلمیعات
مجتهد الزمانی واضح خواهد شد که مذهب فریقین را پس پشت انداخته و چه کس اعلام دین و ملت برافراخته
پس بدانکه بنده در رساله قدیمه برای تخجیل مجتهد الزمانی بعضی از احادیث از کتاب شیخ المشایخ امامیه
که علل الشرایع است وجه عظمت و بزرگی شکم مبارک جناب مرتضوی نقل کردم و شیعیان را از ان خجل
گردانیدم مجتهد الزمانی انرا به مجاز حمل کرده بعضی از روایات که صریح است در کنایه و معنی مجازی در
ان دارد ذکر کرده و ندانسته که این راه در روایت ابن بابویه قمی مسدود است تفصیل اجمال آنکه جناب میر بروایت
محدث مذکور بیان فرمودند که سبب بطین بودن من آنست که روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم برزمانی از علوم
خود آموختند که هزار باب از آن در سینه من گشاده شد و از ازدحام شدید نسبت مضیق شکم به توسع آن بسیار انتفاخ
و اطراف شکم منتفخ شد و نوبت بدانجا رسید پس عیان گردید نزد هر عاقل بر روایت ابن بابویه معنی حقیقی آن
هر کس بلکه اطفال و مجانین هم فهمیدند که معنی حقیقی مراد است قطعاً و یقیناً و چون بر نام جناب امیر شیخ المشایخ
و چنین افترا کردند البته تخجیل علمای رفضه نزد عقلا بخوبترین وجوه صورت بست اگرچه علمای رفضه بمزید تحیا
کلاه گوشه خود را بالعرش برین رسانند و بر روی اهل ایمان گردنهای خود را بلند گردانند بعبارت رساله قدیمه
مجتهد بار دگر باید شنید که اگر امثال این احادیث را محدثین اهل حق تصحیح و تنقید میکردند بلاشامه نکات مجتهد
امامیه در کوچه و بازار از هندوستان تا ایران منادی میگردانیدند که ای بندگان خدا تعصب سنیان را ببینید
که جناب امیر را کرم الله وجهه بمقتضای عداوت باطنی خود که برابر بیضه کبک یا ناکیان می باشد بمثل این گونه خرافات
هم شکل عمر و عیار ساخته اند نعوذ بالله من ذلک انتهی اما بیان مقدار بغض و عداوت به بیضه کبک یا ناکیان
قاضی رطل بوق در خوان معنوی او جا بجا موجود است هر که خواهد رجوع بدان نماید و شکل عمر و عیار را داستان
و قصه خوانان حضرت امیر حمزه در هر بزم و بوم بیان بتوضیح میگویند که اعاده آن فضول مینماید و خالی از اس
ادب هم نیست بسبب عدم ضرورت و لزوم آن پر ظاهر است زیرا که بدن انسانی دنشو و نمای آن امر تدریجی
و تناسب اعضای باشد و چون عضوی خاص یکباره زیادت پذیرد و منتفخ گردد و دیگر اعضا بحال خود باند البته
نظر هر کس بدنماست و کراهت منظر عبارت از آن است لا حول و لا قوة الا بالله هر چند در رساله مذکور این
نوشته بودم که آنچه مذکور شد قطره از آن دریای زخار و ذره از آن صحرای ناپیدا کنار تصور باید کرد و اگر زما
مساعدت کند و این قیل و قال باقی ماند و اقامت وطن اتفاق افتد ان شاء الله تعالی از عجایب دیگر که بلا خف

کتاب مذکور و دیگر اسفار معتمده امامیه بهم رسیده و هنوز در گفتگوی علما نیامده اندک اندک بیان نموده حدایق
و آمال اهل حق را نضارت تازه و بهجت بی اندازه خواهد داد پس مقتضای این عبارت آن بود که کتب مجلسی را
جمع میکردم و بیاض تمامی مجلدات بیاض علی ابراهیم خان که آغاز سخن بهمین ابحاث تعلق دارد که فلانی از
خلفای راشدین چنین صورت و رنگ داشت و هر که چنین باشد او بحکم روایات چنین است میکشادم و
بالاستقلال کتابی بتحقیق و الزام و انقلاب می نوشتم تا فرق بین میان ما و ایشان نمودار میشد که بر خرابات
رفضه حلیه و شمایل حضرت امام الائمه و بعضی دیگر از دریات طاهره به افادات معصومین عیان است و
در خصوص راشدین اگر باشد باشتراک در تقیه منافقین خواهد بود که در هر زمانه خصوص متاخر و شیوع
محدثات در کمین بوده اند حتی که بر اعتقاد رطل بوق و اساتذه و تلامذه اش لباس شان لباس صیان
بود پس شیخ چه خوش فرموده ٥ چه دانند مردم که در جامه کیست ✻ نویسنده داند که در نامه چیست که
امام اعظم ثانی و اتباع او از او بوجه معاش تعبیر نموده از رزاقی او تعالی و آیات هجرت غفلت گزیده
فکیف که اهل حق بسبب تحصیل علم با ایشان رجوع آرند و اینها او تلبیس و تدلیس دهند و هر که آید بران چیزی
بیفزاید لاجرم بر احاطه شان توانی خواند الغرض چون امر مذکور موقوف بر جبر ثقیل بود و بعضی
اسباب جمع کردن و کتابی براسه تالیف نمودن پس بعد از وقوع هجرت از لکهنو جمعیت اسباب کجا باقی ماند
فانه اذا فات الشرط فات المشروط پس ناچار خود را ازین وادی باز کشیدم که اکنون این اراده پهلو
باستحاله می زند حالیا بجواب مجتهد ثانی لا ثانی التماس می نمایم که چون حال حدیث معلوم شد که لاریب بر معنی
حقیقی محمول است اکنون البته در مقابله ان بحکم مجتهد در طعن ارباح بتقریب بحث میراث متعلق نشک از معنی حقیقی
تجاوز نتوان کرد و پس معارضه بذکر عبارت ناصر الدین بیضاوی صورت خوبی ندارد زیرا که مفاد عبارتش که
مخاطب فقید الفهم آورده غیر ازین نیست که قلب مبارک حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را چنان ساختند که مناجات
الهی و دعوت مخلوقات از جن و انس غیر متناهی را گنجایش نیست پس حاصل ارشاد باری عز و جل این است
عطای علوم و حکم که در قلب تو سپردیم و نعمت وحی که بتو فرستادیم و قبل از آن بر تو شاق بود و اکنون بدان
انس گرفتی مقتضی آنست که بفراخی حوصله از معادات قوم بگذری و تحمل نمائی و اگر مراد مضمون روایت باشد که
بقول مفسر مذکور بعضی گفته اند نیز همین است که نعم خویش را تاکید یاد و نمایند. و سبب نزام مفسرین مطابق نقل
صاحب مجمع البیان که مولانا فانی و زمانیست چنان گفته اند ابن عباس رضی الله عنهما روایت میفرماید که حضرت صلی
الله علیه و آله و سلم فرمود که از ایزد تعالی شانه مناجات کردم و سوالی نمودم که اگر نمیکردم بهتر بود یعنی بعضی انبیا را مسخر
هوا نواختی و بعضی را قدرت احیا موتی عطا ساختی فرمودند یا یتیم نبودی که ترا جای دادم و راه گم کرده بودی تا ترا
راه در آوردم با رشرح صدر و وضع وزر انشان دادند پس هر جا عرض کردم که بجاست مدعا اینک ادای این رسالت
و تحمل این عبا از توفیق من سیت باید لشکران رطب اللسان بودن و نیز از ابن عباس وارده که اصحابه عرض کردند

که علامت شرح صدر چیست فرمود متوجه بمبدأ و معاد بودن و از دنیا که دار الغرور است دور ماندن و در
انقضای طهر که نیز متنبش بحالی کسی است که باگران بر او نهی و آوازی از پشت او بر آید الغرض کجا این تمثیلات و
تشبیهات و کجا افترای آنمعنی بر حضرت مرتضوی که بمجرد تعلیم بابی از علم از ازدحام در بطن مبارک پدید آمدی چون
ضیق مقام بود امتلاء من از هر طرف منتفخ شد اگر سنیان چنین مهملات روایت میکردند البته رفضه آسمان را
زمین میگردانیدند که مقدار عداوت سنیان از بیضه کبک ماکیان بمناره بلکه بلند بمقدار کوه الوند رسیده
دبنده در تعداد بیضه های پرندگان در کتب این درندگان بیضه سیمرغ را نیز دیده ام بالجمله خرافات علمای
رفضه حدی و پایانی ندارد تا کجا کسی شرح آن تواند کرد بخدای کریم وَاِنَّهٗ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُوْنَ عَظِیْمٌ که هرگاه
از معارف شنیدم که مذهب محدث اختیار کرده بودی گفتم که راست بگو قبل ازین مودت اهلبیت داشتی وقتیکه تقی
بودی قطعاً و یقیناً محبت ایشان بخلوص دل داشتم پس گفتم مقدارش بگو از کی و بیشی می گفت الان کما کان و مجمل
میشد ولیکن چون وساوس ابلیس لعین در مهر محبت سیه کاران بدین محیط بود روشنی اندرز علما کجا فایده می بخشید
و این همان حدیث حضرات ائمه است که شقی ازلی را در دلش نکته سیاهی بهم میرسد و مستقیم میگردد و سعید ازلی را
نکته نورانی الی آخره پس باید از مجتهد پرسیدن که کسی دل کسی را شق کرده اگر اتفاق شود بنظر می آید پس این تشبیهات
که کلام بلغا از آن پر است ولیکن مقامات را بالفاظ و قراین باید دید که کدام بر حقیقت محمول است و کدام از آن بر مجاز
و درین معرکه گفتم خواه از آیات بینات خواه احادیث سرور کائنات خواه از روایات ائمه هدات گنجایش مجاز است بلکه متیقن
بخلاف ما نحن فیه که خبر حقیقت صورتی ندارد و آنمعنی را مجتهد هم می یابد و لکن اُشْرِبُوْا فِیْ قُلُوْبِهِمُ الْعِجْلَ بِکُفْرِهِمْ
فَقَلِیْلًا مَّا یُؤْمِنُوْنَ حافظ شیرازی فرموده ع چون سامری مباش که زر دید و از خری موسی بهشت و از پی گوساله مید[وید]
معهذا التفرقه درین مقام ظاهر است که در شرح صدر فریقین بدان قائل ند و امری است که کیفیت آن غیر از علام الغیوب کسی نمیداند
و درینجا محض کاسه لیسی ابن سبا اتباع محمد تا نفس بمقتضای هر گنده پیری را گنده شوری است و چون آن مرده دشمنی بود و جناب
مرتضوی را در انکار و ستیزه بهر افترا که ممکن شد پرداخت و مقتضای احادیث ائمه که ابن سبا چنین میگرد دشمنی او را حدی نبود
دانستی و درینجا هم پی برده باشی که بی تکلف وقتیکه بحکم مقدس مرتضوی محبوس شد گفت که من رسول توام مرا بدعوت
توحید خویش فرستادی و آن یهود خواسته بود که حضرت امیر را باین خلق بمکانه خویش فرا گیرد چنانچه زراره تلمیذ شیاد او
که حضرت امام صادق را در پیرانه سری مجوسی گردانید لعنة الله علی ابن سبا و تلمیذه زراره و هو شر من الیهود و النصاری
کما فی مختار الکشی الحاصل چون خود جناب امیر چنان بیان فرموده یعنی از ازدحام علوم و تنگی بطن بازار انفتاح اضلاع خویش
اکنون کجا گنجایش مجاز و تشبیه است ورنه لازم آید سد باب حقیقت پس دلالت نص صریح قطعی شد که هیچ احتمالی را تحمل نیست
بنای طعن بر شیخ صدوق الکواذب همین است و این ملایم قدمای شیخ صدوق را که پیشوای او بودند یعنی شیطان الطاق و خو
در پیش آمد که چون معبود خود را طویل و عریض و عمیق میدانستند و بهفت شبر قد او را می نمودند و از اعلی بر اعتقاد می نمودند
و اسفلش را مجوف و کاواک قرار میدادند تاویلات نقال کشمیر و دیگران از قوم بی پیر را هرگز دخلی نماند فکیف که شرح

کافی کلینی ثقة المحدثین این خرافات شان موجود باشد که باعث آن شد که ایمه ایشانرا لعنت کردند و با وصف اخلاق
عظیم از در خود راندند و سفارش اصحاب گوش نکردند و این تفرقه هم عیان ست که شرح صدر تعلق بقلب شریف
دارد که انرا کسی نتواند دید و شکم و انفتاح و ضلوع آن از امور ظاهره بدیهیه ست یعنی چون حضرت در قرب وفات
با جناب مرتضوی سرگوشی فرمود تعلیم مذکور بحصول انجامید حالانکه امهات المومنین بعد امر حضرت پدران خویشرا
رطلبیده بودند و حضرت اعراض فرمود چون جناب امیر فرارسید سر مبارکش بسینهٔ قدس کشید و چنان اموخت
که حالش دانستی ولیکن حیرتم می رباید که هزار باب بسینهٔ مبارک کشاده شد مگر زنهار این علوم مشکل کشائی
مشکل کشا نکرد تا حضرت بعد از غسل و گفتن بر روایت و از نیجا ز فضل اجتهاد و استنباط را از جناب امیر سلب کردند
و خداوند تعالی در کتاب مجید مدح آن می فرماید و آنرا سبب جمعیت خلایق مسترشدین میگرداند درایت و نوروده الایة
که تا حجی عنقریب ثقة المحدثین دیده دهن برخلاف قول صدیق لن یجمع الله علیک الموتتین بدنیا رجعت نمود و باز
از سر نو بتعلیم مرتضوی مشغول شد و بالیقین بطین بودن الجناب قبل از ان بود که حضرت هنوز از نیجهان انتقال
نفرمود پس باید که بعد ازین بطینی راحدی نباشد ولیکن توانگفت که ازین جهت اسباب کتابت همراه بود تا بدو فرزند
اگرچه مشهور و سبب افضلیت انیست که در سینه باید نه در سفینه چنانچه مخلص کاشی میگوید ؎ علمیکه حقیقی ست در سینه
و رسی نبود بر انچه در سینه بود صد خانه پر از کتاب سودی ندهد باید که کتابخانه در سینه بود الهی پناه میجوئیم از ان شیاطین
که صدر جناب امیر را بجهت عداوت و تنگ ظرفی به کمال تنگی گردانیدند پس عالم قبر را بر اینها تنگ بگردان و از ینجا
که ایمه براند لشته بودند کافی لا اصول بهر حال مشکل کشائی مشکل کشا سبب مزید درنگ در دفن چنان شد که مزین
نا عاقبت اندیش در رسایل خویش زار نالی از حد گزرانیده و درین باب هم خلفای ناکرده گناه را زیر مطاعن
گرفته و کتب خویش را ندیده که نماز جنازه شریف راچند چند کس گذاردند تا باخر شب و روز سوم نوبت شریف دفن
رسید بفتوای جهان آرای جناب مرتضوی پس از تکمیل و با نیمه کوچکی حوصلهٔ رفضه بحدیث زنان وغیره که همدر کافی
همانند اعتقاد درآیند که علوم هر دو جناب برابر بود بی زیادت و نقصان و کم حوصلگی را محصور بجناب ایمهٔ ساخته اند
بلکه صدیق مذهب و ابوذر استر در کافی نواخته اند که اگر پی بر ضمیر سلمان او را قتل کند یا دعا برای قاتلش نماید و قصه
دیگر از ان قصه مهمل طویلی آورده و لفظ کم حوصله رقم کرده حالانکه گویند که مرتبهٔ ایشان تالی درجهٔ ایمه هدی ست و سلمان
رکن اول و باب الله ست و او رکن دوم و صدیق امت ست سبحان الله این امور اپیش نظر ندارند و بر شیخین معطین که در
بعض از مسایل اجتهادیه اختلاف کردند تهمت می گمارند و نقایص حضرات ایمه مطاعن بلکه امام الایمه را در کتب دینیه
که از راه کوری و کورانگی می آرند من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا و درینمقام اعتراضات رفضه بسوی
جناب جلال مشکلات زیاده تر آئل ست و مدعای این منافقین بتعیین حاصل نگردانی که روز طلب قرطاس که هدایت
تمامهٔ عالم بدان منوط بود هر چند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تمنا داشتند ولیکن حضرت شاه ولایت
که هم کاتب وحی و هم دبیر بودند سامان کتابت نیاوردند و درین فایده خاص اهتمام زاید الوصف نمودند که اسباب کتابت

در جیب استتند و بعضی از رفضه بفکر رسا فلک فرسا چون دیدند که درین معارک بر امامیه شکست بر شکست است گفتند
لا نسلم که جناب امیر درین معرکه بوده باشند و ندانستند که محنت برباد و گناه لازم افتاد زیرا که کلام مجتهد به نقل حکایت این امور
در طعن ارباب نظر بران دارد که علی مرتضی در وقت رحلت شریف حاضر نباشند چنانچه وقت وفات حضرت
فاطمه کما فی کتبهم مثل امالی ابن الشیخ فاعتبروا یا اولی الابصار و قول او دلالت چنین مناص و انمعنی از طعن الزام ثمت ظهور دارد
چه مجتهد دران کتاب تیز تباشیر معجون خبث الجدید حوالش کم کرده و نقل نموده حاصلش آنکه او به پیروی بعض
محدثین که روایات خاصه او و عند المحققین بجومی از سیه میگوید که روز قرطاس بحجره برخاستن اصحاب حضرت رسالتماب انتقال
فرمود و قبل المقصود بالجمله طایفه ذمیه از طوایف شیعه هرچند در مطاعن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عالی منهج المقال
روی خود را در هر دو جهان سیاه کردند لیکن درین مقام کم حوصلگی را با جناب نسبت نمیدهند برخلاف اثناعشریه که صورت
وسیرت هر دو را العوبه کشیدند و با وصف اعتقاد انمعنی که نفس رسول بود مذمت کرده اند ذمیه پا فراتر نهادند و آنکسنت
هر دو فرقه را مستحق لعنت میدانند و وجه انمعنی آنکه حضرت فارغ خط گرفت و جناب سیده حسن ظن نداشت من بعد اگر
غور کنی درین فصل بالیقین توانی دانست که رافضه چنانچه تناسب اعضا و حسن و جمال ظاهری حضرت مرتضوی از راه
عداوت باطنی کما مر از دست دادند استعداد معنوی ان جناب را نیز پایمال ساختند که با وصف انفتاح هزاران ابواب علوم
قدرت استنباط و حل مشکلات نبود تا سامان اخروی حضرت را در تراخی افگنند الی غیر ذلک و حق تعالی در کتاب عزیز
خود مدح استنباط میفرماید که وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ و عیاشی و دیگران از علما رفضه
مثل فاضل کاشی اهل استنباط را که از کتاب الله احکام را برمی آرند محصور در ایمه پندارند و چون مناظره پیش
می آید اجتهاد را بر ایشان حرام میگردانند موجب نقصان مرتبه ایشان میدانند و گویند که احکام ایشان از نص
قطعیه بود حالانکه درین بیچاره تا امروز یکا یا بتا کی مشغول است و حقیقت استنباط از انچه گفته ام بخوبی بترین وجوه هویدا
میشود و عجایب رفض ای رفیق بسیار است که تا حساب قیامت با تمام نرسد عبارت کتاب مذکور اینست زیر آیت
کریمه که والتی متصل لفظ منهم قبل الی تسخیر چون تدبیره تجاربهم و انظارهم فی الجوامع عن الباقر هم الایمة المعصومون
والعیاشی عن الرضا یعنی آل محمد و هم الذین یستنبطون من القران و یعرفون الحلال و الحرام و هم حجة الله علی الناس و فی
الاکمال عن الباقر من وضع ولایة الله و اهل استنباط علم الله فی غیر اهل الصفوة من بیوتات الانبیاء فقد خالف امر الله
عزوجل و جعل الجهال ولاة امر الله و المتکلفین بغیر هدی و زعموا انهم اهل استنباط علم الله فکذبوا علی الله و زاغوا عن وصیة
الله و طاعته فلم یضعوا فضل الله حیث وضعه الله تبارک و تعالی فضلوا و اضلوا اتباعهم فلا یکون لهم یوم القیامة حجة و بایتهم
وعیدها که شنیدی محققین مذهب شیعه که مجتهد ثانی و زمانی بدون لفظ معولی نام ایشان بر زبان نمی ارند کتب
خویش را از اقوال مفسرین اهلسنت پر ساخته اند کاش اهل انکار تفسیر صاحب مجمع البیان رجوع ارند و هم کتب
دیگر تا بدانند که بدون انمعنی چاره ندارند و ناگزیر است در امور دینی توسل بایشان کردن و اینها در چه حساب اند
چون حضرت امام رضا احادیث را از ایشان در کتابها گرفته و شاگرد وار الی اصحاب تبع سبط دیگران باشند

ولیکن اهل ترهات هرچه خواهند گفته باشند کازا که تا حضرت زراره که از اجله تلامذه امام رضا بودند عیاذا بالله
فانهم فی خرافاتهم یعمهون بعد از این خاطر کمترین بحدیث نبوی صلی الله علیه و آله که در وجه نزول سوره الم
نشرح بروایت ابن عباس سلطان المفسرین در مجمع البیان آورده متعلق است تا بعضی از فوائد آن
استنباط نماید که موجب ندامت گردن فرازان قوم گردد اگر ایشان شرم و حیا را مستعمل نمایند و لیکن
بحکم ما نا بترک کلمه حرفی گفته میشود و آن اینکه رفضه بعضی از مطاعن راشدین را بدین معنی نقل میکنند و از
کاسه لیسان شان مزین مذهب مغض است در دیار ما که میگوید ایشان بالاخر ندامت کشیده گفته اند
ای کاش چنین نمیکردیم و ندانسته که این دفتر اگر در کتب شیعه برکشایم بسیاری امور در نیچپس از مقبولین
شیعه بهم میرسد که اصول مطاعن میکنند اینهمه را بر طاق بنه نگاه بکن که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود که من در جناب قدس رب العالمین در ان روایت چنان عرض کردم و مرا مناسب نبود پس
بعد از تسلیم صحت و لیاقت احتجاج و عدم خلط متعنتین امامیه که در لباس اهل حق مقصد خون خواری داشتند
و در مطاعن اصحاب جهانگردند و با وصف این همه وجه اکه با ایشان وارد از دنیا بطور نمونه رسید بعد از
الاخر رو شد و اقوی توانگفت که در کلام خلفا پیروی انبیاء مرسلین بلکه خاتم النبیین بود اگر گفته باشند
بوذره از خطا را بجای کوه الوند قرار داده اند که معمول اهل زهد و طالبین مقامات عالیه آخرویه همین است
حسن عبادات را برفع نسیان زدن رشتی اعمال را نوح و قدم داشتن و چون طالب علوم دینی و مثوبات یقینی در کتب
ملت می بیند البته ندامت را اصل الاصول عبادات خواهد یافت و کنتوری و غیر او نوشته اند که جناب امیر به گفته
حضرت عباس چون دست برای اخذ بیعت نکشاد ندامت برد و نیز ظاهر است که بعد از ان هم تغیر و تبدیل دین و ملت را
وجودی نبود و انهم درین اوراق گذشت که رفضه دران گناهان که اکبر کبائر توان گفت تاویل ترک اولی
قرار داده اند فلا تغفل باری دیگر فواید حدیث شریف نبوی را که شان در دو سوره مذکور بود برای اذهان صافیه اهل
استنباط حواله کرده میگویم که مجتهد را از ذکر عبارت ناصر الدین بیضاوی هیچ فایده نشد که یقینا بر حقیقت خود محمول
نیست و در انشراح بطن مبارک مرتضوی متعین است پس آنچه درباره فقیر گفته پیروی پدر فانی خویش کرده
که بیشتر در تالیفات او خواهی دید که خطای منکر از و صادر است و صاحب تحفه را بیدی بعلت بدگهری یاد میکند
و این میدان را و رسوله حیدر علیه السلام مجوس القدریه چنانچه باید طی کرده ام و از اتفاقات حسنه و حجت بالغه الهی
آنکه چون نام این کتاب در تالیفات فقیر بعضی از مقلدین مجتهد دیدند و تیر وقت صحبتها رسیدند و پیش ایشان
بیان کردم اینکتاب برای رد رساله ذو الفقار مجتهد فانی نامزد شد قریب هشتاد جزو رسیده و لیکن از استعمال
با امور دیگر ناتمام ماند اگر جناب مجتهد الزمانی را حوصله دیدنش باشد اجزای کتاب را بتوسط شما طلب نمایند
خواهم فرستاد و هر قدر که فارغ شوند آن فرستند باز دیگر را طلبند در هیچ امر اینجا دریغی نیست که مقصود اصلی خطاب
بایشان است مدبر اکبر بعد از مدت مدید از انتقال مجتهد فانی قدری سامان تالیف بهم رسید تا شروع کردم و در زندگی

شان هرچند جستجو کردم غیر از حق الیقین و جلاء العیون و امثالش چیزی نیافتم و کسی دستگیری نکرد و لیکن چون مجتهد
از تالیف فقیر بتحقیقت پی برده بود حوصله او نویسانیدن کتاب کور ساقط شده و انهم دانست که بجهت استدعای
مقلدین و تقاضای ایشان شب و روز عیش شیرین بر من تلخ خواهد شد التفاتی بدان امر نه نمود بهر حال از مجیب دعا
مضطرین هنوز امیدوارم که چنان سامانی از کتب فریقین خصوصا کتب فضه و مبیقین و صحیح یابم تا در معرض طبع
در آید و آنچه باقی است انرا تمام نمایم رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ بالجمله آنچه در ملامت و سرزنش کمترین امام
گفته در جوابش میگویم که بلی سینه حضرت بمقتضای تناسب اعضا النسبت بامثال داقران خود وسیع بود حی که
حضرت را بعید المنکبین نوشته اند و حسن صورت آنجناب بیان زد خاص و عام است و انهم با جتل ع آفاق را گردیده ام
مهرتیان و نزیده ام بسیار خوبان دیده ام لیکن تو چیزی دیگری فو اعتقاد من بجناب تقوی چنانچه بارها بزیارات مشرف
شده ام نیز همین است که سوی الخلقت بودند نه چنانکه مجلسی در بحار زیبائی جناب سیده در شمائل جناب امیر المؤمنین
آورده که ترک ذکرش اولی است و شکل صنوبری برای قلب که علما در کتب اخلاق و سلوک هم نوشته اند مسلم است و چون
اجوف نیست اول بیان باید کرد که ایمان و تصدیق خدا و ائمه هدی که ادعای آن داری چگونه در دلت جا گزیده
و اگر حلول است از دو قسمش کدام و معنی عبارت مشهور را که ایمان تصدیق بقلب است چه فهمیدی اگر معنی آن خواهی تو نوشت
تو اگرچه بخواهی فهمید مگر ناظرین توانند گفت که سخن همین است و حیرت این است که گفتگو در شکم است نه دل و جمیع متکلمین و
متقیه بر این اجماع دارند که محل ارادات و خطرات دلست و درین باره بحثم چگونه انهمه ارادات و خطرات گنجد و مبدای
انفعال غیر متناهیه میگردد و در مردمک چشم تمامی محسوسات منطبع میشود و جانوران صغیر که جثه شان اگر بجزء لایتجزی تعبیر کنی
مستبعد نیست و هم در مردمک چشم آنها چگونه عالم گنجایش دارد الغرض انهمه را اگر کسی بحقایقها نداند بقول خواجه حافظ که کس نگشود و نگشاید
بحکمت این معما [illegible] لیکن آنچه علوم متعارف است مطابق آن سخن میرانند و از حضرت آدم تا این وقت کسی نتواند گفت که چون علوم کسبیه
تحصیل کردم بطین شدم و اضلاع آن انتفاخ یافت پیشوای قوم رفضه که بامیر المؤمنین از وساوس [illegible] هم او حسن خلق چنین افترا
کرده و مجتهدین مضلین در پی چنین تاویلات رکیکه شدند انهمه را بدتر از گناه توان گفت بالجمله هر که امور مذکوره [illegible]
که قلوب مومنین نور ایمان دارد و مملو بد النست و پر است از علوم و قلب مبارک حضرت را بمزید علوم و معارف پر کرده
هیچ کدورتی و کثافتی دران نگذاشتند تصدیق خواهد کرد و لیکن این معنی را تجویز نتواند کرد که کسی بگوید که
بعد از مزید علوم و ادراک و انکشاف اشیاء بطین شدم و علت بطین شدن انیست که مجوسیان [illegible] است
بحضرت شاه ولایت نسبت میکنند و بران می نازند که صدوق چنین کتاب نوشته که هر امر دینی را چنین علتها و علل [illegible]
ادله مدلل ساخته آری از مصرع هرچه گیرد علتی علت شود شاید که روح شیطان الطاق که او هم مثل زراره از منتخبین دنیاست
دران وقت که این کتاب را صدوق تصنیف میکرد و بندش تعلق گرفت زیرا که او جسم اسفل معبود خود را اجوف
اعتقاد میکرد که امر و تفصیل این امر هم مناسب نمیدانیم بنا بران بتقیه کلام مشغول می شوم که آنچه گفته که سید
شهاب الدین احمد که از کبار علمای اهل سنت است در کتاب توضیح الدلائل آورده عن ابن طاوس الخ کبیر بودن [illegible]

در علمای اهل سنت شهرت و اعتبار کتابش چنانچه پدرش در ذو الفقار می طلبد باید ثابت کردن و بهر قیدی از
قیودش اتفاقی نمودن نه آنکه لا تقربوا الصلوة به بینید و انتم سکاری را بر نگیرند من بعد آنچه در
روایت است اشارت است ببطن مبارک و جوانح آن پس البته اشاره شد بقلب شریف و عنقریب گذشت
که در معنی هیچ اندیشه نیست قیل و قال در اصل بطین گشتن و انتفاخ اضلاع الست از کثرت علم پس از مطلق
و درین عبارت نشانی نیست و هم چنین لفظ زق که برای مزید اهتمام دارد فرمود این تشبیه شد بحال پرندگان
که در سیر کردن بچگان خود سعی موفور تقدیم می رسانند در هندی هم این تشبیه مستعمل است تلامذه فقیر چون
اهتمام مراد در تعلیم خویش میدیدند گویا ترجمه این عبارت کردند و میکنند و درین امر هیچ قباحتی نیست قبیح
آنیست که کسی نسبت کند بیکی از بزرگان دین که شکم من از جهت مزید علوم بدین حد رسیده و اضلاع آن منتفخ
گردیده پس آنچه ثابت شد مقصود نیست و آنچه مقصود بود به ثبوت نرسید و مجتهد حدث کنان بجهت غایت
تنفخ از مناظره بگریخت و هر چند او در کارگهه اجتهاد قیام و اقامت دارد دیگر چون مقصود را یاد نمیکند و
یاوگی می آغازد حقیقه بر خردمندان راه فرار پیموده است کما لا یخفی علی دانشمند الست که بمغز سخن رسید
و مابه النزاع را فراموش نساز و کلام درین نبود که حضرت امیر وقت بیان کثرت علم خویش اشاره
فرمایند بشکم مبارک که اشاره بقلب شریف شد البته این اشارات و کنایات در کلام بلغا موجود
و قلب را محل معرفت و علم و تصدیق و نور هرچه گویند بر جای خود از ان صحت مابه النزاع لازم نمی آید
و من ادعی فعلیه البیان و علینا رده بالبرهان و شکم مقدس جناب رسالتماب را بدین عبارت زنهار ذکر
نیست مجتهد خو کرده از نشه نموشه جزای اخروی دار الخنا یافته چنانچه در مجلد اول مفصل گذشت و در
جاهای دیگر محل خردی و بزرگی و کمی و بیشی علم و معلومات میانه هر دو جناب باقتضای قلت و کثرت درجات
در مذهب و روایات ماست و لیکن مناقب مرتضوی که علمای رفضه نوشته اند و هم روایات عوالم
اربعین که در مجلد اول مجملا و مفصلا آمده وال بر مزید علم جناب امیر است پس خردی و بزرگی را گنجایش نباشد
و نسبت مساوات علم خود در کلینی موجود است و چون اعتقاد شیعه چنان است که چیزی از هر علم حضرت نبود
که از جناب امیر گذاشته باشند پس مساوات ظاهر است و هم چنین مهاجرین امام نشده اند بدون این امر پس
علم همه برابر است و بنده از اصول شیعه در تالیفات خود ثابت کرده ام که خاتم الائمه جامع جمیع علوم قرآنی است
بخلاف بزرگان متقدم و این بیان خود در رساله جداگانه است اگر کسی را هوس دیدنش باشد تقریر آنش
بشنوانم بخدمتش رسانیدن بشرطیکه خود نویسد یا از کسی نویسانند و باز پس دهد بالجمله اینقدر برای جناب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم درین عبارت و خص است که آن جناب استاد بوده و کمال اهتمام در تعلیم مرتضوی مبذول
میداشت چنانچه مرغ طاهر بچه خود … فرموده … انیهم ظاهر است که در زید مانند شیر است لازم نمی آید دیگر امور بلکه تشبیه
و در مخصوص تشبیه حضرت در مزید اهتمام اوست و بس و مقصود مجتهد صحت این معنی است که صدوق الکلام از جناب امیر نسبت داد

که جناب بطینی من آنست که حضرت را یک باب علم آموخته بود پس ازدحام کردند علوم مجتمعه بسبب ممنوع طرف چنانچه اهل لغت
نوشته اند و آن موجب انتفاخ اضلاع شد و من بطین گشتم فان هذا من ذاک و این السمک من السماک اما روایت
حافظ ابو نعیم در حلیه پس آنهم بر جای خود صحیح است زیرا که تشبیه ست بکسی که تشنه باشد و باسودگی آب بنوشد و این محاورات
در قرآن مجید و احادیث شریف موجود است و تشبیه در کثرت و آسودگی ست در نیجا هم علت انتفاخ و بطین
گشتن نیست مگر مرض جهل مرکب مجتهد را دوائی نتوان کرد بی خردی او باید دید که با ناصل تشبیه را نمی فهمد جا بجا
که مجیب یا احدی در پی اعتراض باشد بر جناب مرتضوی فکیف حضرت مصطفوی بلی کالیشه و ذمیه از فرق شیعه
پیشوای مجتهد نظر باصول رفض و حیث تشیع معترض نتوانند بود و محبت بر هر یکی از ایشان و بان لعنت میکند
کالثالیه باشد یا ذمیه خواه اثنا عشریه خاتمه فرق ناریه چنانچه جابجا درین کتاب و تالیفات دیگر میدانی و قلم
برطوال درین باب می بینی و می خوانی که آری رفضه اعتراضات بر جناب امیه بلکه امام ولا امیه می نمایند و بر تصنیف تمیدوق
می بالند باز درین مقام غور باید کردن که مردم چه پرسیده بودند سوال از بطین گشتن بود تا جناب امیر بر خیال صدوق
الکواذب چنین فرمود ورنه لازم آمد بنون صدوق زیرا که اگر سوال از کثرت علوم باشد باید اهتمام حضرت الی بیان
فرمودن یا مزید شوق خود را نیز ضمیمه نمودن از آن سوال چنین جواب چنان توان گفت که کثرت علوم ازدحام
در شکم من بطین شدم لا حول ولا قوة الا بالله دیگر بدانکه در وجه اصلع بودن جناب مرتضوی اینجا افاده نموده اند
آنهم بر معنی حقیقی محمول است چنان نیست که آنهمه خوابست الله دو دو هم باشد دیگر ایام و هواداری صحبت پیوسته که امیر المومنین
فاروق و امیر المومنین مرتضی هر دو اصلع بودند که موی بر آغاز سر نشستند چنانچه در کتب مرویست مگر بزرگی از حفاظ
که علمی تند اگر بخیالش چنان رسوخ یافت که اصلع نمیشود مگر وقتی که جناب امیر بر سر مسلمانی دست مبارک کشد چنانچه
نقله و می آید از شیخ ابو علی بر حسب نسخها مجمع البحرین نقل کرده که از پی اصلع نمیشود بجهت کثرت رطوبت و جمیع خصیان که مزاج
ایشان قریب ایج زنانست و دیگر حافظ را اعتقاد بود که سنخ داشتی مختصری از قصه و آنکه هرگاه از حفظ کتاب مجید فارغ شد
و سامعی در تراویح در کار بود حافظ فارغ نبود و باز یکی قبول کرد این بزرگ مردی انا فاغه معمری ضعیف البصر بکبر معمولش
آن بود که چون تشابه بیشتر آمدی دو سه آیت را گذاشته آغاز دیگر آیت را نشان دادن روزی از ین سبب سیدم گفت
خدا است که قدم من در هم عمر که بهم پیش میرود و منزل هم زود طی میشود شبی بعد از نماز از مزید گرمی مضطرب و سر برهنه بود
یاران هم وجه جنبانیدند ظریفی گفت که اینوقت معلوم شد که موی سر نداری گفت این کرامت حضرت مشکل کشاست در خوابی دیدم
که آنجناب بر سرم دست مبارک میکشد از آن روز بجه حضرت مرتضی بر سر دارم و موی ندارم اینهمه غبار برخاست کسیا شنید مبارک را زیارت
کنید افغان بر خبر جنبانید که واعجبا که نه روشنی نه گلدستانه شیرینی باری ظریفان از آن شب سامانی مذکور را بعد از تمام
مرتبه میکردند و پیر مرد هر شب سر لست تلاشی بطلبه بر سر لیسی و هر کس بزیارت فایز گشتی بالجمله چنانچه جناب مرتضوی اصلع
بود حقیقة بود هم بطین بود در حقیقت و چنانچه در اصلع ستی اصلی ست در نهایة النزاع نیز و نوشته اند که بعض دیگر نیز از
اصحاب کرام بطین بوده اند مثل اسامه صدوق الکواذب باقدیای نمیتش در بیان تعلیل مانند سفهاء

خواستند افزودند علوم نیست اگر احادیث فاطمه را که مجلسی و ربنیا حلیه مبارک آن آورده یاد میکرد چه وجوه منتظم میکرد و متحیرم که در بیان
ابراهیمی چنین بی سواد و کور رنگ جمع شدند و برای خلفای راشدین بمقتضای کلام شیخ لیکن قلم در کف دشمن است این تصویرات کشیدند و کسی
عیوب خانگی بنظر نیامد و ازینجاست که مزین بدکاوت شان اعتقادی ندارد کما ذکرت فی رسالة المکاتیب و درینمقام قلم خوش میزند
که تصویرات دیگر را برای تخییل فضه ربطشان نشان دهیم ولیکن ضرورت رفع شد تفصیل آن خالی از سواد نیست نعوذ بالله من اقوال
النواصب و اقوالهم اما کسیکه زیاده تر شرب نماید او را بطین خواهند گفت بر تحقیق مجتهد این امر نظری است باید اثبات کرد که
که هر روز آدمی گرسنه و تشنه می شود پس باید که در وقت گرسنگی و تشنگی بطین را بطین نگویند و همچنین بداغر را بطین گویند وقت سیری
از باب طعام الحاصل اکنون مجتهد باز در جواب رساله قدیمیه لجنوتی عارض شده که باید او را مسلسل کردن فرزانیست که مجتهد فانی تا به
بازار لکهنو پیاده پا در دوید و زنجیر در پا بداشت و پس ازین چنین حالت و نیت بهم رسانیدند فاعتبروا یا اولی الابصار و قوله ان الشیء عجاب
آنچه گفته و نظایر چنین استعارات در کلام اعلام او جواب آنکه در دیگر کلمات چنانچه خود گفت البته استعاره و مجاز است و در ما نحن فیه
ممنوع است لابد علیه من اقامة الدلیل و چه مجال است او را که بعد از دیدن این اوراق دلیل اقامت کند که مانند فلق صبح روشن
گردانیدم که آنچه سید و الکواذب در عمل خود آورده بر این بطن بجز معنی حقیقی معنی دیگر ندارد آنچه گفته ایا نمی بیند چه الیه انکه میدانیم که در کلام
جناب مجتهد میر اهل طعام زیاده تر داد سفاهت داده اند زیرا که بجای لکعب معنی عالی قدم است و کنایه است از کمال علو و فی
صفات عاوبداهة کعب را علو لازم است و متحیرم که درینجا حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را چرا ذکر کرد ایا علاقه استادی
بود چنانکه در افترای صدوق تا بدان نسبت قیاس نموده شود چنانچه در عبارة العین برای بدلیل شیخ مذکور معتقدان
و اتفاق افتاد چون در مجلد اول در ذکر شریف راه خلاف سپرده از راه نفاق بدان خوگر شده کیست از اهل اسلام
که تدارک نماید و اول الحیت سواد بانمقام رسید که باز عالی کعب قطع نظر از سایر محاورات معنی مذکور معنی حقیقی آن چه ضرور و حال محاورات
خود معلوم است که هر چه زمان زده شده بهمان معنی بسیر هر چه تمام بدیهی آید و معنی حقیقی را در جنب اهل عبارت بی باشد آیا البطین مجاز شده
از برای کثیر العلم بعض علما اگر بطین باشد در وادی ضعف توان آوردن که بطین را از کثرت علم و کوه علم گویند یکی از علما اسب تیز رفتار
آهسته آهسته میرفت و بعضی طعن کردند کسی در تاویلش گفت که چون او کوه علم است اسپ اگرچه تیز رفتار باشد نتواند دویدن
الحاصل این تقریر هم صحیح است معنی میشود که بر وسوسه صدوق علم مردی گشته و در تخصیص این لفظ عالی کعب زبانی انقاب چنان بگوشم
رسیده که بعضی از اکابر اهل سنت که این لفظ را در مدحیت این مجتهد آوردند کنایه از همین است که مفصل در هر مقام نتوان گفت و از عیاست
شهرت نتوان شنفت بلی اگر پست بلبل گلستان شیراز بدفتر سپرده شود جا خود باشد گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست
محبوبی بدستم بدو گفتم که مشکی یا عبیری که از بوی دل آویز تو مستم الی آخره بر اینقدر کفایت کرده شد زیرا که حضرات ائمه
اطهار روحانی و جسمانی بودند برای شیعیان خود از بر معالجه دریغ نفرمودند چندان حاجی نیست که نسخه آن قبل
ازین گرما گرم دانستی با وصفیکه در اصول دیگر حضرات افاده میفرمودند که مومن ناچیز نمیشود و در ابواب کتب شیخ
الشیوخ ایشان دیدنی است تا بدانی که ان علما که این بزرگان شیعه خود را از ان منزه نموده اند بنسبت
در زمره مومنین پاک خصوصاً اولاد اکابر مجتهدین خواه فانی باشد خواه زمانی زیاده تر یافته

میشود پس ازینجا نیز حکم توان کرد که این گروه از شیعه ائمه هدی نیستند بالجمله بفقط عالی الکعب در کلام آن بزرگان
بر معنی حقیقی در باره جناب مجتهد از نامی محول است که غلو کعب و راضر ورلیست و بجاهای دیگر که احتمال فکاهت
و ظرافت دران نباشد و مطایبات و مضاحیک را دران راهی نتواند بود حمل آن بر معنی اول است ع هر سخن
وقتی و هر نکته مقامی دارد ٭ و اگر در روایات محدثین امامیه نظر کنی بسیاری از مقامات خواهی یافت
که باضافه میانه لفظی نه سائر الفاظ مدحیه کار خویش را بکمال رسانیده اند و بیانش خالی از اطناب
نیست رسیدم بعد از نسیان بر آنمعنی که جناب مجتهد در علم تشریح دخلی داده اند و از غایت اعتلال و نقصان در
مخوف و مهموز بودن خود حکم فرمودند که قلب اجوف نیست و تجویفی ندارد و این بدان ماند که در اصل
استغنا برای شهادت ابطال حضرت شهید کربلا رضی الله عنه و تحصیل ثواب از ان بیعت
عبد الله عمر رضی الله عنهما را سبب ملامت برند علیه ما یستحقه قرار داده اند و اگر باشد بعد از واقعه
شاه شهیدان سنت آنگاه بدعتی دراز پس تقدیم سبب بر مسبب اتفاق افتاد و گویا مثل
عمارت سکندر ذو القرنین را با نام حسین چسپانند و تاریخ دانی خود را بر خاص و عام عیان ساختند
و درینجا خاصه حکایت بزرگی را از مقامات تازه گردانیدند که مسافری در دهی رسید و فرودگاه
را چندانکه جست نیافت کسی گفتش بدیوانخانه قاضی برو پس دید که قاضی در محراب مسجد شطرنج
می بازد گفت این چه حرکت است قاضی جواب داد که مگر علمی نداری که مسجد برای نماز می باشد و اوقات
نماز در پنج محصور است پس چرا آدمی در دیگر وقتها معطل نشیند مسافر گفت سخنی است با صواب لیکن درازی
شوارب را که بلب نیز رسیده چه جواب قاضی گفت مگر سفری بهم رسد شوارب چون خاشاک بنکاله دفع میکند گفت
حضرت خاطرم جمع شد باری این کیست که در گوشه مسجد افتاده آه و ناله میکند قاضی فرمود نوبت ببرسام
رسیده بود در کتب طبیه خیار خبر دیدم پس چیزی در گردنش انداختم و خیار را در شرمگاه او گذاشتم فقط
قاضی نباید دانست که بپیشه طبابت هم دارم اگر قاضی رطل بوق قدری درین فن ماهر بود مجتهد از ان
قصبات سبق از و در ربوده جائیکه حکم فرمود در باره قلب جوفی ندارد چگونه از علم بر کرده شد اکنون بسط این
اجمال بقدر ضرورت نموده میشود که علمای علم تشریح نوشته اند که در وسط قلب پرده است میانه دو تجویف در
جانبی خون است و در تجویف دیگر ریاح لطیف که عبارت از روح تواند شد نقیض میشود پس انکار
اجوف بودنش از عجائب و غرائب افادات خواهد بود گویند در خانه یکی از حکمای سابقین جانوری بود
اتفاقا او را لاغری شروع شد چندانکه علاجش کرد سودی نداد با آنکه بهر دو شکمش چاک کرد اعتقاد سلیم
بود چون دلش برآورد و دید در جوفش تنگی خرد ظاهر شد و دانست که مرضش این بود متحتم نشد اگر جناب مجتهد
که قلب را مصمت میدانند برین مقدار مطیر نشوند و عبارت کتابی جو نبینند اینک عبارت شیخ الرئیس حسین بن علی ابن سینا
مع الشرح باید دید اما القلب فانه مخلوق من لحم قوی لیکون ابعد من قبول الآفات متنسج فیه اصناف اللیف

قویہ شدیدہ الاختلاف الی ان قال بعد عدۃ سطور ومنبت الشرایین ہو من التجویف الایسر من تجویفی القلب
انتہی مختصراً بعد ازین علاء الدین علی بن البنی الحزم قریشی در شرح می نویسد و آنہم طولی دارد پس محتاج
الیہ اکتفا نمودہ میشود ان فعل القلب کما بیناہ اولا ان یولد الروح الحیوانی ویوزعہ علی الاعضا
تحتی وتولیدہ ذلک یکون ان یسخن الدم ویلطفہ حتی اذا خالط بما فی الریۃ من الہواء صلح ذلک المجموع
لان یصیر روحا حیوانیا وذلک انما یحصل فی القلب لابد من ان یکون لہ تجویف یحوی الدم الذی یحتاج
الی تسخینہ وذلک مما یحدث فیہ من الغلیان الذی تلزمہ تخلخل الجرام وانبساطہ فلذلک لا یکفی فی ذلک
ان یکون ذلک الدم محوی فی العروق لان العروق لا یتسع لہذا الانبساط الذی لا یحتاج الیہ لاجل ترقق القوام
جدا ولابد من ان یکون لہ تجویف اخری یحوی الروح الحیوانی ومنہ ینفذ فی الشرائین الی جمیع
الاعضاء وہذہ الروح لابد من ان یکون شدید اللطافۃ ہوائیۃ الخ اما دماغ پس تجویفات آن
مشہور ست و در کتب مسطور عبارت ہدایہ شیخ عمر ابہری باید شنید کہ اما التی فی الباطن فہی ایضاً خمس
الحس المشترک والخیال والوہم والحافظۃ والمتصرفۃ اما الحس المشترک فہو قوۃ مرتبۃ فی مقدم
التجویف الاول من الدماغ یقبل جمیع الصور المنطبعۃ فی الحواس الظاہرۃ وہی غیر البصر لانا نشاہد القطر
النازل خطا مستقیما والنقطۃ الدایرۃ بسرعۃ خطا مستدیرا ولیس ارتسامہما فی البصر اذ البصر
لا یرتسم فیہ الا المقابل وہو القطرۃ والنقطۃ فاذا ارتسامہما انما یکون فی قوۃ اخری واما الخیال فہو قوۃ مرتبۃ
فی موخر التجویف الاول یحفظ جمیع الصور المحسوسات ویمثلہا بعد الغیبوبۃ وہی خزانۃ الحس المشترک واما الوہم
فہو قوۃ مرتبۃ فی اخر التجویف الاوسط من الدماغ تدرک المعانی الجزئیۃ الموجودۃ فی المحسوسات کالقوۃ الحاکمۃ فی
الشاۃ بان الذیب مہروب عنہ والولد معطوف الیہ واما الحافظۃ فہی قوۃ مرتبۃ فی الاول التجویف الاخر من
الدماغ یحفظ ما یدرکہ القوۃ الوہمیۃ من المعانی الجزئیۃ الغیر المحسوسۃ الموجودۃ فی المحسوسات وہی خزانۃ القوۃ الوہمیۃ
واما المتصرفۃ فہی قوۃ مرتبۃ فی البطن الذی ہی التجویف الاوسط من الدماغ من شانہا ترکیب بعض ما فی الخیال او الحافظ
مع البعض وتفصیلہ عنہ مقصود ازین بیان آنست کہ مطلبا بجہت خلو دماغ کہ بوقوع تحسن کثیر در جواب سائلہ قدیمہ حاصل
جناب مجتہد در بارہ دماغ ترانہ انکار بر رمانہ خویش لبریز بند بالجملہ از کلام نافرجام مجتہد طعام دماغ شدہ کہ قلب
عصمت ہیت وجوفی ندارد لاجرم پر کردنش از ہرچہ شدہ باشد محال ست وخداوند عالم در کتاب اکرم میفرماید ایچہ دلالت بران
دارد کہ دلہا اصحاب را بایمان و اخلاص پر کردم و شیطان اعمال قبیحہ را در قلوب کفرہ زینت داد پس اعتراضات او بر قرآن
مجید راجع میشود کہ این آیت مجعول باشد زیرا کہ دل جوفی ندارد و این امر باعث خشکی چشم مجتہد فانی او میگردد
کہ در ذو الفقار و صوارم وطعن ارحام مدعی ہرگونہ تحریف و تبدیل و نقصان کتاب اللہ اند بتقلید شیاطین خویش و
انہا احادیث امیہ در کتب و تعبیر ہم زیادت در کتب دینیہ اوردہ اند بلکہ زیادت آیات را تحریفا والحاقا بر نام مبارک
امام الائمہ کلوب اہل اسلام را سکستہ اند چنانچہ طبرسی در احتجاج وغیرا و دیگران بر تحریم آن می بالند و دلداری مروت

غنج و دلال خود را بتکذیب علامۀ دهلوی درباره لفظ زیادت داد یاوه گوئی و رقص بعلت جهل و رفض میدهد
و نزد اهل حق هر کس که چنین گوید کافر است بقوله تعالی فی سورة البقره وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ به بیانیکه بارها این
کتاب و مانند آن یافتی و نیز حق تعالی میفرماید فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ در شان اهل بیعت الرضوان و بدلیل
فریقین مدح ایشان و سیاق آیت در ان وفا و اخلاص را مظروف ان ظروف قرار میدهند پس باید
بخطاب این پلید گفتن که در ضمیر معصمت که هیچ جوفی و راهی نداشته باشد این امور چگونه متمکن شد
و کدورت زائغین و زنگ قلوب منافقین مقتضی انمیمی شد که معاصرین مادر حیوانات ناحقین گویند
که زنهار گاهی صدور اصحاب بوفا و اخلاص همقرین نشده حتی که در عهد کرامت مهد سرور عالم کدورت
نفاق مخفی بوده و بعد صفات شریف عیانا و جهرة بوضوح انجامیده چنانچه جابجا دانستی پس این
اهل زیغ و دغل باقتضای المرء یقیس علی نفسه چنانچه مخلصین را غابرین و منافقین دانستند لا حول
و لا قوة الا بالله و ایضا حق تعالی در مدح اصحاب بعد ذکر ایمان میفرماید وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ
پس ناظرین را بر بیان مجتهد حیرت زاید الوصف مترتب میشود که بدون خوف چگونه این زینت
در قلوب شان بحصول می پیوندد و این اوصاف میگنجد اینکه شنیدی از غرایب و عجیب و صفات کیفیات
بود اطرفه انکه اهل افترا در تفاسیر خویش بر فترا کا ائمه هدی خصوصا حضرت امام صادق کافی
کلینی و تفسیر قمی چنان بسته اند که مراد از ایمان جناب تقنوی می باشند و از کفر و فسوق و
عصیان ابوبکر و عمر و عثمان اند پس اگر آنها در قلوب رفضه با وجود خفت جثه نگنجیدند البته غرابتی داشت
لیکن نمانند اینکه جناب امیر با وصف ان تن و توش و بطین شدن بر حدیث صدوق بی هوش و مشبه
بودن بشتر در کتاب بقرار جناب سیده بضعه سید البشر بتقریب شکایت درباره صورت مقدس امیر
بصدریه چگونه گنجایش در هر قلب شیعه پیدا کردند که تداخل جوهر در جوهر بدون زیادت حجم که در براهین حکما
تحت ابطال جزء لا یتجزی دیده یا شنیده باشی البته محال است کسی از متکلمین هم ان را تجویز نکرده و بقد صدق الله تعالی
فی کتابه جل شانه لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ لَهُم مِّن جَهَنَّمَ
مِهَادٌ وَمِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ الغرض مجتهد مرقد کرجوابی عجیب بر گوئی میکند از هر گوشه ابرو و بال عظیم و شقاوت
جسیم پیدا میشود و دیلا مجتهد نایب صاحب الزمان تداخل اوصاف را بدون جوفی در قلوب تجویز نکرده
حضرات ائمه هدی تداخل جوهر را در جواهر ثابت فرمودند و خلفای راشدین را در حدیث اطول
کلینی امام صادق وارث فردوس برین گردانیدند باز ایشان را عین کفر و فسوق عصیان
دانستن شاید که در فضای آسمان و زمین هم نتوانند گنجید لکن مَّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ
عَظِيمٌ که زراره و هشام بدتر از الیهود و النصاری و الشیطان الرجیم افسوس که نفوس قادسه حضرات ائمه را بر نفوس خبیثه
خویش قیاس کردند که تا این و تناقض خمیر شانست حالانکه شان اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه و علیهم اجمعین ارفع از انست

ه موحد چه در پای ریزی زرش ٭ چه شمشیر هندی نهی بر سرش ٭ امید و هراسش نباشد ز کس ٭ امید پر
بفضل خدا هست و لیس **قوله** ابن حجر الخ اگر دل رافضی از ذکر خلفای ثلثه راشدین سوخته و
کانون سینه اش از آتش حسد برافروخته بایدش در حدیثیکه دلمی رفضه بر داتیش دل بسته در آن
نظر کردن که ماتش غیر ازین چیست ه که من شهر علمم علیم در است ٭ درست این سخن قول پیغمبر
است یعنی حکیم طوسی فردوسی چون اختلاف در تحدیث یافته به ثبوت آن حکم نموده بعد ازین چون جناب شاه
ولایت دروازه آن مدینه است از دو حال خالی نیست یا فقط از سنگ و خشت و آهنگ ما یتعلق
بذلک منتظم ساخته اند چون رومی دروازه و بیرون بلده یا از چوب آهن شکست داده نصب نموده اند
چنانچه مسجد کالی کوٹ از ملک پٹیو سلطان و بهر حال لوازم آن در هر دو صورت ناگزیر گشته
و رهگذر حضرت روح الامین مجیبا و ذهابا گردیده پس اعتراض مشترک الورود است و نطقی
ندارد بخلاف ارتفاع شکم و انتفاخ اضلاع آن کثرت بلکه قلت علم زیرا که حضرت صلی الله
علیه و سلم مثل این باب هزاران ابواب علوم یاد داشته بودند که یکی را بر جناب مرتضوی
بر کشودند پس تنگی حوصله جناب ولایت بر اصول رافضه دل تنگی تنگ چشم صدرنگ باید دید
و این خود بر صور خیالیه پیشوای رفضه یعنی صدوق الکواذب طعنی است که بار بار گفتنی نیست
مگر بتعلیم مجتهد کودن که اگر گاو و گوزن بودی اینقدر دماغ آموزنده خود را پریشان ساختی
گوساله شان پیر شده گاو نشده بود بعبارت بعبارة التیام نبرد و اشاره کثرت و قلت موجود است شاید اگر آن الفاظ از فکر
افتاده باشد به بین که بعد ذکر حاصل حدیث علل شیخ الشیوخ گفته بودم که انتفاخ بطن از کثرت علم المرسیت
که سامعین را از کثرت خنده پشت دوتا میگردانند ازینجا ارتفاع شکم مبارک جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله و سلم قیاس باید کرد که درچه مقدار خواهد بود و لیکن ذکر کثرت در رساله محض رعایت باب کتاب است
یعنی علت بطین کثرت علم بود که در حقیقت قطره از آن دریاست پس از وصف قلت انتفاخ اضلاع و کبر البطن
بظهور رسید و قبل ازین باعتراف فرونبی در شرح کلینی کم حوصلگی صدیق امامیه بطور نمودج در دفتر پیشکش کرده ام
که رفضه گویند که صدیق مذکور از شاگردان شیعه خاص جناب امیر المومنین بود و حاشا که اهل حق آن جبار را چنین بیگفته باشند بلکه
الحق با وجود اعتقاد کثرت علم آنجناب معتقد بجمیع اینها هستند که اینهمه فیضان دریای ناپیدا کنار است که علی مرتضی و صدیق و فاروق و ذالنورین رض
و دیگران از آن بحر العلوم بهره‌های وافر اندوختند و همه اصحاب مانند نهرها واسطه فیض رسالت گشتند این نکته را باید دارید که چون
از جناب امیر رسید فرمود یکی از غلامان این یار گار هم و قس علی هذا دیگران نیز بلفظ و معنی رطب اللسان بوده اند و ابوبکر
صدیق خود را خالفه گفت بجواب اعرابی که سوال کرد تو خلیفه رسول الله هستی یعنی بی حقیقت ام اینهم غلو و عدوان اعتقاد
روافض است که علوم هر دو جناب را مساوی قرار داده ابواب علاقه را بر روی خود گشاده اند و آنچه حرف تواند بود از
از افترات و خرافات شان که زیاده تر ازین در هر جلد این کتاب از اصول موضوعه شان نشان داده ام که هوش

وحواس از سر اہل اسلام بشنیدنش می برد وهر کس از عقلا در ماتم جنون رفضه گریبان خود تا دامن دریده
دارم که چون سفر گورکهپور پیش آمد واهالی آن مرا برای مدرسی طلبیدند روز تعطیل یاران در مجلسی نشسته
واز هر دری بفکاهت وحکایت پیوستند تا سخن از جاهلین وحماقت شان میگذشت یکی گفت که چون
پیر یکی ایشان بعد از ماهی چند بر دستور قدیم آمد پس مریدی برخاست ومرغ را ذبح کرد وپخت وپیش پیرش
بخورد و سر می جنبانید گفت حضرت این مرغ تسبیحی بود واین مرغ بامدادان کردن گوسفندی پر گوشتی می نم
و در لفظ تسبیح اشاره کرد وبحقارت مرغ ودر کردن اشاره نمود وبعجلت حتی که کاردی بر گردنش بدون
تسمیه خواهد زد کرانچه پیر شر نیست ذبح بران ومیده باشد سخن بدینجا رسیده بود که یکی از انجماعت گفت که
اینحکایت را نقالین ساخته باشند هیچ مدعی اسلام به پیر خود چنین تواند گفت وآن گوشت تواند خورد
پس نوبت بدان رسید که آوازها بعداوت بلند ومحبت تنبه شد گفتیم که تندی وجنگجوئی مناسب نیست
ازین زیاده تر آثار غصه جهل دیده میشود اتفاقا بعد چندی یکی را ازین منکرین حاجت افتاد بمعمار مسلمانی
تا منبری کوچکی در مسجدش بخشت واهک بنا کند از معمار پرسید که گاهی چنین منبری ساختی گفت حاشا این چه
پشم ست من منبرهای ساخته‌ام همه خندیدند ومنکرین خجل شدند اینحرف وحکایت بچشم دیده بگوش خود شنیده
ازان آورده‌ام که در باره آل عبا بالاتر از آنچه رفضه بر اصول خویش تحقیر وتکفیر کرده اند جا بجا بحکم ضرورت گزاشت
وبرای هدایت گمراهان باره گرنیز می آمد ولیکن کسانیکه شکمهای خود را از شراب محبت وپیروی رئیس یهود ومجوس
پر کرده این بدمستان را بمنزل مقصود رسانیدن کار ما وشما نیست وزینهار از عبارت عجیب بچسپک از لوازم عبث
ایمی با چوب وتخته وخشت واهک لازم نمی آمد چنانچه بالا گفته شد که در حدیث هذا ما رفتی مقصود جناب مرتضوی کمال اهتمام
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تعلیم وترتیب است وهم اهتمام علی مرتضی کرم الله وجهه در آموختن وعلم المنت
وشوق تمام فراگرفتن فرق ابن بچگان طایران چون قوی شدند هیچ کلفتی بمادران وپدران نمیدهند و
مادر دید کلفت میکشد ودر مذهب رفضه حال جناب امیر در قرب وفات شریف نیز کلفت افزائی بار خاطر رسانی
بود بجدیکه رسولخدا بعد از رسیدن حضرت مرتضوی بسی وسه سال پس از وفات نیز خواه براه تکلم از طرف خود
خواه بدانستن حسن طلب حال کاغذها کشید حتی که در منزل اول دیر شد ورفضه بسکه باعث آن شد بزعم شان
نیز یقینا دفاتر مطاعن را بهچونامهای اعمال خویش سیاه کردند وهم لا یشعرون بذلک بل هم یعنوا علی روایاتهم
هنالک واگر از خلفای متقدمین حرکتی ازین امور بعید ورمی آمد رفضه بیک نظر تنگ چشمی وسفید
چشم وسیه کار شل دل اهل مجتهدین رفاضین اور قاضی میداوند واین خود از بیاجتبیلات وادتامضیت بیین
که در کتب کلامیه بطوریکه مجتهد درین کتاب تخمیص کرده دبارها دانستی درباره فاروق آورده که او
سوره بقره را ۱۲ از حضرت در دوازده سال یاد گرفت وشادیانها کرد حالانکه از کتب معتبره
شان بالا دانستی وهنوز میخوانی که هر هر نقطه قرآنی هفتاد وهفتاد هزار معانی دارد که اگر جناب

حلال مشکلات وسادہ آرای مواعظ فرقانی میشدند تفسیر فاتحہ باز ہفتاد شتر میشد چنانچہ در مناقب
مرتضوی ہست حالانکہ سورہ فاتحہ از یک آیت سورہ بقرہ ہم قصیر ست بلکہ نصفش نمیرسد پس گنجشک بیلگی
رفضہ بد اندیشہ عجلت پیشہ باید دید کہ نقارہ بر زمین نواختند وعلم دقاہ تقاہ را بر آسمان برین افراشتند
یعنی فاروق چنین کودنی بود واعجبا بر روایات اصول طایفہ کسبیہ کما ہو فی النزہۃ الکشمیریہ
نوبت بکم حوصلگی وتنگ نظری دشمنان جناب مرتضوی چنان کشید کہ جز بقدر ضرورت وانہم ملحوق اشد
حاجت گفتنی نیست وحمقا اوراک انمعنی نکردند کہ چنین وبرادرش را بلید ہمہ مہاجرین وانصا کما روی استاد
الکلینی فی التفسیر بزعامت گری رسانیدند واین مہاجرین وانصار امت حقیقی حضرت پیغمبر بودند چنانچہ
در شرح کافی است ونیز عادل منصف نزد والد ومولود بلکہ مجلسی واکابر او نیز در شرح غمد بر نہج البلاغت
اعتراف جناب مرتضوی بعدالت واجتہاد ودریادلی وسبقت او در ولایت وامامت اعتراف فرمودند
پس لازم آمد کہ ہمہ این بزرگان دین چنین باشند زیرا کہ کسی قایل نگشتہ کہ فاروق بدان صفات متصف
باشد ودیگران عاری ازان وبا انہمہ آن روایات ہم منقولا از کتب شیعہ در کتب کلامیہ مثل صواقع وتحفہ
اثنا عشریہ باتفاق فریقین بجواب بعض مسایل موجود کہ علی مرتضیٰ افسوس کردند کہ ترسیدہ شدم از
امریکہ ندانم وآن بزرگ کہ مثل او در اہلبیت کسی وبغایت بکمال درشاد رسید یعنی حضرت عبد اللہ عباس
در بیان معنی لفظ فاطر بعجز وزبولی ہمدوش گردید کما فی مجمع البیان وصدیق بنود کما فی نہج البلاغت
للمرتضی علم الہدی والرضی الولی والمختار للکشی امامیہ باعتراف اکابر علمای شان کہ عنقریب انشاء اللہ تعالیٰ مذکور
کم حوصلگی بدر نیامد وسلمان رکن رکین مذہب شیعین کہ باب اللہ بود کما فی البحار وتراجمہ وبابت بنہ بودن
او را پر ضرور چنان در جہل مرکب وماند کہ معاذ اللہ قصبات سبق از شیخ چلی دور بود کہ این بیچارہ وقتیکہ
اولاد خویش بخیالات نفسانی متغیر شد وسبوی روغن گاؤ بر زمین افتاد اعتقادش ہمین بود کہ آن امید
ونتیجہ بود کہ از ان این ہمہ پیشہ تجارت وکتخدائی وبہم رسیدن اولاد وتقاضای شان دربارہ شیرینی ہست حملہ ک
ستار لیست کہ یار ادمی برد وحضرت سلمان معاذ اللہ از نہایت جہل انہیم میدانستہ کہ دید بداین کسری بحکم فاروق
حاصل شدہ واو از غایت جہل مرکب میدانست کہ بحکم مرتضو لیست پس جمیع امور خلافت راجع بحضرت علی حلال
مشکلات خواہد بود ولکنشرہ علمہ انتقلح لطبنہ کجا ماند بسیاری از احادیث رفضہ در کتب شیعہ بجمعا ایہم
متاخرین مثلا کہ ایشان در بطون اتمہا طیبات کتب آسمانی زنامہ جاودانی تلاوت میکردند سمعنا وہہ
کہ ثبوت شی نفی غیرہ المثبت لہ ولیکن قیامت اینست کہ در روز ولادت خویش بکنار حضرت صلی اللہ علیہ
والہ وسلم قران مجید را قبل از نزول بدہ صالی بگوش مبارک سایندند غلط گفتم بلکہ اموختند بار تحصیل علوم
چندان عبا او فتاد کہ ہر منبر چہ فرمودند یا یا ہمہ ایتیا نسیا ساختند وفقط الفاظی بود بدون فہم معانی زبارہا از فنی
رسول اللغوی چہ پیش آمدن مشقتہا در تعلم وچون رفضہ بدین کفر را در کتب دینیہ تا بجائی تا شہادت رسانیدند پس عالیا ہیچ قرآن

منحرف بود که شیخین خرابیش کردند با قرآن اهلبیت که تبلا و نسخ رسالت خود و اثبات رسانیدند الغرض چندین امور
شیخین را در نسیان غالباً پیش بنا مدند حضرت این کلمه تا کشید که بعد منبر مبین شد فاعتبروا یا اولی الابصار گفتند
ولا تکن من المتغافلین و استعیذ بالله من مکاید الشیاطین فانهم ارادوا ان یجعلوا امثال هذا مشترکا تلبیسا للمسلمین
الی غیر ذلک مما لا تعد ولا تحصی وقد سمعته وستسمع غیره ان شاء الله تعالی بعد ازین چیز تنها اینست که رفضه چنانچه
مساوات علوم را میانه حضرت مصطفوی و مرتضوی مدعی هستند همچنان درباره تفضیله ائمه هدی از ورثه طیبه
دعوی مساهمت دارند مگر تفریق این است که امام الائمه روز ولادت خویش بکنار رسول خدا قبل از ورود
وحی بده سال قرآن مجید را تلاوت کردند غلط گفتم بتعلیم آنجناب پرداختند و دیگران بعد از نزول
همه سالها و چگونه تجویز توان کرد که فقط مانند طوطی حکایت میکردند و از معنی بهره نمی بردند پس اینها بعد از
تمیز یا بعد از بلوغ نیز اینهمه علوم را نسیاً منسیاً می ساختند و بمکتب پیر فرمان استاد مثل حضرت باقر العلوم می نشستند
کما مر نموذج چه دور بی پروائی از حفظ کتاب الله و عقاید و علوم شرعیه حاصل باشد چه مقدار وعیدهای
شدید در احادیث فریقین مرویست آیا امثال هم بگوشهای این بزرگان دین نرسیده بود که محنت یاد گرفته
لازم و حال محنت خود از بحار و دیگر تالیفات مجلسی ظاهر که امیر المومنین تا وقتیکه قرآن مجید را جمع میکردند چنان
مشتغل بودند که بکارهای دیگر ضروری نمی پرداختند و نزد بسیاری از محدثین اهل سنت در عهد کرامت مهد حضرت
چون فرصت از جهاد نبود اینوقت تکمله فرمودند و اگر کسی برای ضرورتی آمدی ردا بر دوش مبارک
نمی انداختند و کلام ضروری فرموده بکار خود مصروف میشدند و علم الهدی کما فی مجمع البیان نقلا عن تالیفاته
اصلا ثابت کرده که رسول خدا و اصحاب با صفا بهمین ترتیب قرآن مجید را ختم میکردند و چون علم الهدی قرینه مانه ایشان بود
و کتاب الله اصول و فروع را هم خوب میدانست لاجرم باعتراف مجتهد حکم توان کرد که همین قرآن اهل اسلام حافظ و ناقل
بودند که حضرت از التحریف نمودند حقیقةً و اصحاب مجازاً کما فی عناد الاسلام ولیکن بخوبی از زبر کتاب و بحار
و غیرهما ظاهرست که تلاوت این قرآن از راه تقیه بود و هم تحریف آن معاذ الله و خود شیوه جناب امیر اظهار کفر
بود و آنهم تا وقت شهادت کما فی ماخذ البحار پس آنهمه مساعی لغو شد و دیگر ائمه چون بر همین جاده استقامت داشتند
پس تا ظهور که صاحب الامر در تقیه است کما مر مفصلا تلاوت همین قرآن سنت بود امام الائمه از آغاز حافظ همین کتاب بودند
و باز درین محنت مبتلا شدند و حضرت را در تعلیم خود که تعلق بکتاب آسمانی داشت چنان تکلیف میدادند که گنگا
طایران و حضرات خلفا اینقدر مشاق و محن را بر داشتند و نداوند به بین که خلافت را که انتظام همه امور بدان
منوط بود و کلام در همین مباحث سیر و سر انجام دادند که خود جناب امیر نقل فاضل اهمنی هم در شرح نهج البلاغت
که عدالت و انصاف و نزد این پسر و پدر ثابت است چنانچه تالیفات این هر دو دلالت بران دارد معترف بودند
کما عرفت از ینجا انصاف بکن که کثرت علوم متعلقه امامت بکدام جانب زیاده ترست و آنهم بکمال فراخ
حوصلگی و عدم وقوع اختلاف در امت و بدون حصول مشقت در تعلیم شان کما لا یخفی و رفضه برمی بافت

امور واقعیه نفس الامریه مانند سوفسطائیه کمر بسته خود را و بروی عقلا ذلیل و خوار گردانیده اند آری و من یضلل الله
فما له من هاد اوشخین عدل و داد و ترحم بر حال امت محمدی و کمال بذل عطوفت چنان گردیده که اصحاب پیروی
بهر جمیله ایشان را شر و لا خلافت میگفتند و در خصوص حضرت آنچه برای والی امت تاکیدات فرموده بود
خود کلینی بران باسناد اساتذه خودش دانست سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول نعیت الی النبی صلی الله علیه و آله
نفسه و هو صحیح لیس به وجع قال نزل به الروح الامین قال فنادی علیه السلام الصلوة جامعة و امر المهاجرین
والانصار بالسلاح واجتمع الناس فصعد النبی صلی الله علیه و آله المنبر فنعی الیهم نفسه ثم قال اذکر الله الوالی
من بعدی علی امتی الا ترحم علی جماعة المسلمین فاجل کبیرهم و رحم ضعیفهم و وقر عالمهم و لم یضر بهم فیذلهم و لم یفقرهم
فیکفرهم و لم یغلق بابه دونهم فیاکل قویهم ضعیفهم و لم یخبرهم فی بعوثهم فیقطع نسل امتی ثم قال قد بلغت و نصحت
فاشهدوا قال ابو عبدالله هذا اخر کلام تکلم به رسول الله علی منبره ملا خلیل قزوینی در شرح میگوید شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت رسانیده شد بسوی نبی صلی الله علیه و آله خبر مرگ خودش بر حالیکه ادنی
بیماری بود و نبود درد در بدن امام علیه السلام گفت نازل ساخت آن خبر را جبرئیل امام گفت پس طلبید مردم را
که حاضر شوید نماز را بر حالیکه نماز جماعت باشد و امر کرد مهاجرین و انصار را بیراق پوشیدن شاید که
برای تجهیز جیش اسامه باشد پوشیده مباد که آنچه شارح گفته که طلبیدن مهاجرین و انصار بیراق پوشیدن شاید برای
تجهیز جیش اسامه باشد منافی تصریح مجتهد در طعن القرطاس که در بیماری حضرت بود دلش قول است بزعم مجتهد چیزیکه گوید
ازد و این الزام محال بود و تفصیل طلب بطور مذکور در اوراق دیگر از اصول شان نوشته ام ان شاء الله تعالی
وقت برآمدنش درین کتاب صریح گم مابعد ازدیدنش بگوئی که واقعی این نکته بغایت دقیق است در اصول شیعه
نهایت منطبق است کالقذه بالقذه باز رجوع کردم بنقل بقیه شرح مذکور که تعلق بحدیث منبری دارد یعنی جمع شدند مردم
پس بالا رفت صلی الله علیه و آله منبر را پس رسانید بسوی مردم خبر مرگ خود را بعد از ان گفت بیاد آرد والی
بعد از من بر امت من می اندازم الله تعالی را بایمعنی که قسم بالله تعالی میدهم ان والی را که
هیچ کار نکند مگر آنکه رحم کند بر جماعت مسلمانان که در حدیث اول باب سابق مذکور شد پس بزرگ
شمرد بزرگ ایشان را و مهربانی کند ضعیف ایشان را و تعظیم کند دانای ایشان را و ضرر نرساند
بایشان که خوار کند ایشان را و لی خبر نکند ایشان را که کافر کند ایشان را بایمعنی که باعث
انکار ایشان امام را شود پس کافر شوند نه بندد در خود را بر دخول ایشان بخانه او که خورد قوی
ایشان ضعیف ایشان را و هیچ بر نکند ایشان را در فرستادنهای ایشان بجهاد که برد نسل امت مرا
اشاره بانیست که امت حقیقی من ایشانند نه منافقان بعد از ان گفت رسانیدم رسانیدنی
را و نصیحت کردم پس گواه باشید گفت امام جعفر صادق علیهم السلام این اخر سختی است
که سخن گفت بان رسول الله صلی الله علیه و آله بر منبر خود بدانکه بنده به پیروی سرور عالم که هر حرف

هر دو جهان و سرسبزی در دین و دنیاست می گوییم که چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکار رسالت
بر اعتقاد ملا خلیل در خطبهٔ اخیر فرموده بود بالزام قسم شرعی که از امام بعد وفات خود حزین امور چیزی
دیگر نمیخواهم فقرا ر رفضه همین میجویم که این حرفی چند از حدیث شریف بوعا خاطر نگاهدارند و ببینند
که درین معرکه بازی میرود که گاو تازی میکنند پس بدانکه عدل و داد شیخین معظمین را که تمامهٔ آفاق را
تیره بود و تیره خلافت بنور ایمان روشن کردند حتی که مجوسیان ایران بدولت اسلام رسیدند و عدل
و داد بر افراد عالم چنان گستردند که خود رعیت ایشان تمنا داشتند و از خدای عز و جل میخواستند
که امام چنان بهم رسد که بر سیر شان رود و از وشیعه حسن مجتبی باتفاق روایات فریقین ثابت است
که سیر خلفای راشدین موجب ترقی و سرخروی دارین و سعادت کونین است و پر ظاهر است که اگر
واقعهٔ غدیری را اصلی می بود در نصب امام وقت استعفا از چنین رسالت و ترتیب مقدمات
کافیه العیاذ بالله چرا الظهور میرسید که ای جبرئیل من تنها هستم و این لشکر تابع دشمنان من است انقدر
مهلت یابم که بمدینه رسم و این مهم را سر انجام دهم حالانکه حاجی معلوم شد که همه اهل اسلام در رکاب سعادت
انتساب حاضر بودند چندانکه چنین اجتماع گاهی اتفاق نیفتاد که حجة الوداع عبارت از آنست خبر در مدینه
طیبه ماندن و طفلان و چندی از منافقان دیگر که بود الی غیر ذلک پس مابستی فرمود بر منبر یا علی بعد از خود از تو نخواهم
مگر این امور و چون چنین تفسیر نمودند معلوم شد که بتعیین کسی بنص صریح نکردید بلکه تعیین امام را برای امت
حقیقی خویش که باعتراف شارح کلینی مهاجرین و انصار باشند حواله نمودند و این بدان ماند که جمع
قرآن مجید را خود متکفل نشدند و بر امت حقیقی خود گذاشتند بلکه اگر اندک غور کنی برهانی در اینجا بر امامت
غیر مرتضوی قایم است و آن اینکه او معصوم بود پس او را چگونه قسم دهانند و فرمایند که خبر دار غیر این کسی
ممکن پس معین شدند شیخین مطابق آنچه دانسته بودند که اراده الهی بخلافت ایشان متعلق گرفته کما فی
مجمع البیان دال الا امامه مخالفت مرسل یا مرسل و هو محال کما فی نهج الحق وغیره که حق تعالی تابعین
منکران را الی یوم القیامه تابع ایشان گردانید چنانچه طبرسی و چگونه اجله اصحاب خصوصا شیخین الیق
بدان نباشند که اقتدوا بالذین بعدی ابی بکر و عمر فرموده اند روایت فریقین کما فی المنتهی مولای این بیعه
و در مجمع البیان اعتراف بدان دارد زیر آیت کریمه والسابقون الایة و نزد و عبارة قبل نزلت فی الذین
صلی الی القبلتین عن سعید بن المسیب و الحسن و ابن سیرین و قتاده و قیل نزلت فیمن بایع بیعة الرضوان
و هی بیعة الحدیبیة عن الشعبی و قال من اسلم بعد ذلک و هاجر فلیس من المهاجرین الاولین و قیل هم اهل بدر عن
عطا بن رباح و قیل هم الذین اسلموا قبل الهجرة عن الکلبی کمترین خلایق میگوید که به معنی که دلدبی ابوبکر
صدیق از سابقین است بلکه بهجرتش همراه سید البشر بلکه امام المهاجرین کما باعتراف امامیه رافضه بار افاده میکنند
که سبب خروج ایشان از سابقیت برای چیست لان سابق السبق متبوعه غیره فیکون متبوعا و غیره تابع له فهو امام

فيه وداع لالى الخير مسبقه اليه وكذلك من سبق الى الشر يكون اسوحاله بهذه العلة ممن المهاجرين الذين هاجروا من مكة الى
المدينة والى الحبشة والانصار اى ومن الانصار الذين ان سبقوا نظرائهم من اهل المدينة خلاصه آنكه بعضى از مفسرين گفته اند كه از
سابقين آن اصحاب اند كه نماز گذارده اند بسوى كعبه معظمه وبيت المقدس وبعضى گفته اند آنكسانند كه در بيعة رضوان شريك بودند
پس هر كه مسلمان شد بعد از ان وهجرت كرد از اولين نيست وجماعتى گويند كه اولين اهل بدر اند وگروهى گويند كه آنانند كه اسلام آورده اند
قبل هجرت وصحيح ايشان آنست كه هر كه سبقت كرد ديگرى پيرو او شد لاجرم اول متبوع گشت وان ديگر تابع پس متبوع امام است
ودعوت كننده بنيكى بسبب آنكه پيش قدم است وهر كه برسم كفر وگمراهى نهاد حال وى بدتر شد بهمين جاجت مهاجرين آنكسانند كه از مكه بمدينه رفتند يا
بسوى حبشه وانصار باشندگان مدينه كه از امثال خويش سبقت گرفتند وكسانيكه پيروى كردند مهاجرين وانصار را در نيكى وداخل شدن
در اسلام بعد شان وراه مهاجرين وانصار فرا گرفتند تا روز قيامت خدا از افعال شان راضى است وايشان از خدا كه ثواب ارزاد بر طاعت وايمان
وتعلق شان ومهيا نمود براى ايشان باغها كه زير آن نهرها جاريست در حاليكه هميشه در ان بمانند ببقاى الهى در نعمتها اين فلاح عظيم است كه هيچ
نعمتى مقابل آن نتواند شد اين آيت دلالت كرد بر كمال بزرگى صحابه غير شان بسبب آنكه بر داشتند انواع محنتها در تاييد دين كه اقرباى خويش را گذاشتند
ودين قديم ماوون خود را پس پشت انداختند ونصرت دين خدا بجا آوردند وبا وصف قلت از كفار نترسيدند وبسوى ايمان سبقت كردند ودعوت
دين آغاز نهادند وفوايد كلمات طبرسى را نيز نميتوانم كه درين اوراق گنجانم بطوريكه بعد از ملاحظه آن چيزى از مطاعن اهل خفا نماند تا قال الله
تعالى كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ الآية كنون كه قايل بايد كرد كه ان امرى چند كه حضرت
صلى الله عليه وسلم از كار شنا امور امت بدان جد وجهد خواسته بودند وتاكيد فرموده كه بعيادت آن امرى نتيجه اهم از كه بر انجام يافت آيت
حقيقى اجماع بران دارد كه انچه تخمين مصطلين كردند از كسى سرانجام نيافت واگر كسى از مخالفين اهل اسلام گويد كه جناب امير نيز بود كه به خلايق عدل
داد ايشان سايه گستر وحجور نبود گير سخن گويم كه اين نقل خود از ان قبيل است كه خورشيد را حيطائى گويند واز ايشان عصر علاج مرض خويش بجويند
مند الحجت بالغه رب العالمين پيشوايان منافقين در جواب رقى چند انهان يضاح رسيد المتكليه مويد حق وبعتير نوار الله ضريحه الى يوم الدين اقرار بدان نمايند
بخلفا تعظيم وتكريم امير المومنين بنصب العين داشتند ورسيدم بر باب مطاعن پس بديده بايستى كه بالاخر علماى ايشان در ير نوادر خسر بدمان گرفتند چند
مى گفتند كه اگر سنى درباره فدك وقرطاس مارا عاجز گردانند بارهم ودودى براى باقى نهمانند وانمرا حل ودريز كتب خصوصاً حواشى طعن الرماح
تجديد از آباد معتقدين اولياء نيز از انتخاب قصه فدك وقرطاس از جمع مطاعن نوشتند بجواب علامه دهلوى قدس سره العزيز در سيرزى همگين گيج دبنده چنان
خيال آرم كه اگر آثار آن اوراق را كتابين صيانت كنند وحق تعالى اهل حق را از اغنيا توفيق بخشند تا ترتيب وتهذيب آن مشغول شوم ابتر
بدمهد جز كلان آن پرسند هر قاعى قرآن مجيد براى طعن الرماح كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ وَكَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ را تلاوت كنند
وفارغ خطى اكابر رفض را بالاتر از تمناى خود بهبينند واگر از فضايل اين امت حقيقى كسى غير از حديث كلينى در كتاب الجهاد كه امر فى
التعالالسادسه حديثى بر نگزيند بعير خواهد كه دعوى حور تخمين بر اين اذ انحلو فا مستحيل است چه جا امام ايمه اهلبيت ورنه بايد كه خلفاى ثلاثه شده
باينهمه وارثين فردوس باشند وهو محال اكنون خيال بكن كه از جناب امير بر اصول اهل مقبول چه صادر شد پس بدانكه
حضرت از زوال امت در آغاز وصيت ترحم وعطوفت خواسته بودند بر روايت كلينى مقتداى مجتهدين طايفه
وحال جناب تقوى اينست كه چون بگوش حق نيوش رسيد كه صديق را مهاجرين وانصار برا ريكه خلافت

نشانیدند جناب سیده را بر دُلدُل سوار کرده و دست حسنین گرفته بر ابواب اصحاب گردیدند و اراده خون ریزی امت
حقیقی وا تهم در مدینة الرسول صلی الله علیه وسلم بعد وفات شریف مصمم نمودند و شق عصای مسلمین خواستند چنانچه
سلیم هلالی در نسخه خود آورده و دیگران بسر و چشم نهاده اند قطع نظر از احادیث تقیه که لا دین و لا ایمان لمن لا
تقیه له و خود را با جمیع اهل بیت بکشتن در دادند و خون خود را معاذ الله بدر گردانیده زیرا که محدثین شیعه بزران
حدیث را در کتب خود بینه می آرند چون بیعت کرده شود دو خلیفه اخیر را باید گشت چنانچه از رساله سر العالمین حجة الاسلام
ابو حامد غزالی که بر مزعوم علمای رفض سیما مجتهد جی درین کتاب از ایشان است و قتیکه مذهب تسنن گذاشت و تشیع
اختیار ساخت پر ظاهر است و نزد شیعه برابر هزار دلیل تواند بود کما لا یخفی اگرچه مجتهد ثانی نیز بدین افترا و شهادت
با قب برده اند و ایضاً حضرت امام رضا اجتماع دو امام را محال دانسته و دیگری را کشریک الباری پنداشته چنانچه عنقریب
می آید انشاء الله تعالی و هر که گلستان را خوانده باشد او هم میداند که ده درویش در گلیمی بخسپند و دو پادشاه
در اقلیمی نگنجند و این انحراف جناب امیر را بر اصول قوم بی پیر از تمنای حضرت شبیر قدیم اگر اول شمارند
بجای آن دارد بلکه بهتر است آنکه اول گردانند قول آنجناب را بخطاب حضرت عباس که ای برادر زاده دست
خود دراز بکن تا بیعت کنم و دو کس هم از تو سر نتابند مخصلش جواب آنست که کسی نیست که مدعی امامت شود جز من حالانکه
رسول خدا بر اصول موضوعه هزار بار خبر داده بود از جور غاصبین خلافت و دعاوی ایشان پس تصدیق مخبر
صادق فان ما بالذات قوی مما بالعرض نماند انحراف دوم آنکه ابو بکر صدیق در مهاجرین اگر بود از همه بیشتر
عمر و اسلام و محنت قدیم و نصرت و موازرت حتی که معیت حضرت را بار بار بر خود گرفته و نمونه آن آن باری
عز و جل مصداق الطق کل سیء بر اقلام رفضه جاری ساخته که بتکرار درین کتاب از روایات شیعه در افادات
معصومین برگذشته که شیخین معتقد کار نبین بودند ایمان شان در ریاست کفار قریش برقبت و طیب خاطر بود
تائید و موازرت و آنچه بدان تعلق دارد تا روز بخلافت رسند و بنده در انعقام نوشتم که جناب امیر را اصول
رفضه بر قیاس اولی که لیس الخبر کالمعاینة کما مر مفصلا الحاصل تمنای دوم حضرت آن بود که والی بزرگان قوم را العظم و تجلیل
نماید و برقرار دارد رفضه معامله بالعکس بلکه بالنقیض کشید انحراف سوم آنکه از جناب بضعه طاهره فاطمه زهرا که بیت که الضعف کواره
حتی که خود آنجناب با وصف آن اخلاق عظیمه در مخاطبه حضرت امیر فرمود که حالم بدین درجه رسید و تو از جای خود حرکت
نمیکنی و زور و دلاوری بجا نیست که گردان جهان را بر خاک و خون افگندی و اکنون بر نصرت و دستگیری من مظلوم
نطاق همت نمی بندی انحراف چهارم آنکه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهم ابو بکر را اعلم امت حقیقی
میدانستند چنانچه روزیکه حضرت در خطبه فرمود مردی را مخیر کرده بودند و او سفر آخرت برگزید و البته مقتضای قرار داد
مهاجرین نیز همین است چنانچه در امام جماعت نماز که بالیقین از صاحب زعامت کبری کمتر می باشد اگر امامت اختیاری بود
کما لا یخفی علی من نظر الی الاحادیث النبویة علی مصدرها الاف السلام و التحیة و برین قدر چه موقوف که خود علم الهدی
امامیه در شافی وغیره گفته که مهاجرین و انصار ابو بکر را چندان می ستودند و حسن اعتقاد داشتند که در جمیع امور

برگزیده از جناب امیر افضل میدانستند پس کاش حضرت امیر از اهلک عالمین منسلک گردانیده بتوقیر پیش می آمدند بلکه
بجای طلبه علوم می پنداشتند و نحو کافی ناطق است یا آنکه ملایکه تعظیم شان میکنند و اصول رفضه بر خلاف آن دلالت
دارد که بسا اوقات با وجود چنین منصب که امت حقیقی برای او مسلم داشتند ذلیل و خوار همقیدان گردانیدند و خود
برای ادای شهادت در مقدمه فدک برخلاف قانون شرعی ادای شهادت نموده بودند چنانچه از طعن الرملح
مجتهد الزمانی استنباط توان کرد فلیراجع و تذلیل شیخ اول و تحقیر او از تفسیر قمی هم عیان است مع ذلک عایت
اصل الاصول یعنی تقیه از دست رفت و بالاتر از همه آنکه فارغخطی را که روبروی جناب سید المرسلین و ملایکه
مقربین از دعاوی خویش نوشته بودند بر طاق گذاشتند و آنگاه دیده و دانسته نه سهواً و نسیاناً فانهم لا یجوزون
علیه و لا علی زوجته المطهره و لا علی احد من اولاده المعصومین اما حال شیخ دوم پس از آنهم بدتر که هم دشنامها دادند
و هم گریبانش کشیدند چنانچه از تفسیر قمی و بحار پیداست انحراف پنجم آنکه چیستان ایشان را ناچیز گردانیدند
بر اصول منافقین که دلهای شان بکفر و انکار جوش زد مرتد شدند و این امر چنان نیست که رفضه یا انکارش
زبان برکشایند که خود حضرت فرموده بودند که ای جبرئیل اگر علی را نصب کنم سعی بسبب سه ساله من رایگان رود و مردم
مرتد شوند اگرچه خبر مولی و محبوبیت و ما یتعلق بها و انهم بی سر و دلی و آنگاه بعد الاستعاذه یک نفر مرتد نداند مخلوترند
اصول معنی دیگر برای ولکن لا اریکم فاعلین بر می آید کما لا یخفی علی المحدثین یعنی چون من نصب عمل امکان شما چگونه
کیف ما کان قیاد و وارم که این حدیث شیعه هم می آرند بی چون و چرا کالمشهدی فی تالیفه و هو عند حکام المسلوک وغیره فی غیره
پس معلوم شد که انحراف از تمنا و وصیت شریف تا اینجا بود باقیماند خاتمه حدیث نبوی صلی الله علیه و آله پس در بادی
الرای چنان می نماید که جناب امیر بخط این لعنت حقیقی که مهاجرین و انصار اند باعتراف شارح قروتی بکاسقوم را از انجا
دور کرده شدند تا آنکه تو آن خواند العاقبة للمتقین و هر گاه خاتمه بخیر شد همه امور درست گردید که اعتماد بلیست مگر
بخواتیم کما فی القرآن المبین سیما فی الخواتیم و لیکن چون دقت نظر را کار فرمایی و از دایره تقلید برای خواهی
و السنت که چراغ دین و دولت کشته شد تفصیل این اجمال در هر دو مقال آنکه هر گاه فاروق اعظم میخواست بمشوره دیگر
اصحاب بر پا عزم سفر برای جهاد میشد امیر المومنین ببلاغت خویش چنان تمهید از مقدمات عقلیه و نقلیه مینمودند که عزم
فاروق فسخ میگردید اصحاب نیز بدان اذعان می آوردند و قطعاً و یقیناً میدانستند که مزید خیرخواهی و عقده کشائی
همین است تا مقتضای این ندیمی و وزیری منجر بدان شد که فیروز را رمزی آموختند و بکار
پردازی فرستادند بالاخره او بر روایات ایشان در نقبی که معاول عقول رفضه آنرا کندیده بجهت آنکه
از ظلم مخلوقات بجان آمده بودند تا برای نماز از آن نقب میگذشت و بمسجد شریف میرسید و این مغیرین را یاد نماند
که عدل او بر همه خلایق سایه فکن بود و برایت دیگران در دیوانخانه فاروق او شمری نزد که بصورت ذوالفقار جناب
حیدر کرار ساخته بودند در مسجد نبوی در مبادی نماز صبح صادق بر اصول قدیم کاذب بهر حال مفتریان خنجر فیروزی قلع
باب قلعه یهودیان بدست آن مجوسی نقل کردند و خیال نفرمودند که از اینجا انهم بقلوب عقلا می نشیند که ارکان اربعه

توفیق این ثواب نیافتند و بالاخر امام المتقین فیروزی را یافت تا بکفایت این مهم پرداخت ولیکن علم ما کان
و یکون چنان مقتضی شد که ذی النورین همه مخلوقات را عموماً اهل بیت را خصوصاً مظلوم و ملهوف گردانید
و زبانه او نیز بسبب بدیگران بدرازی کشید عیاذاً بالله من ذی الوجهین علی ما افاده نبی الحرمین
کما فی الکلینی وغیره من روایات الفریقین بخلاف صدیق اکبر که بر جنازه مقدس گریست و پیشانی
نورانی را بوسید و گفت خدای عزوجل دو موت را بر تو نخواهد پسندید و تعزیت اهل بیت مطهرین بجا آورد
بر منبر بر آمد و از انجا که سامان اخروی عجلت مامور بها است خطبه شروع نمود و از آیات قرانی
ثابت فرمود که حضرت صلی الله علیه وسلم بجنت خرامید حتی که خود سامعین داد انصاف دادند
که گویا گاهی این آیات را نشنیده بودند و بخطای خود اقرار کردند و دل بر وقوع وفات نهادند
ورنه بر جنازه شریف شمشیرها از غلاف بر می آمد که زنده را دفن می کنید و پر ظاهر است که غسل و کفن
و دفن بر ثبوت آن موقوف بود و بدیهی است که هر گاه اجله اصحاب انکار وفات نمایند و درین شبهه افتند
که مرض حضرت تپ شدید و درد سر بشدت بود پس کرا مجال باشد که تدبیر غسل نماید و درین حالات
بیهوشی بحدی عارض میشد که از صحاح روایات پر ظاهر است که روزی حضرت پرسید چیزی نقد در خانه
داری ام المومنین عائشه عرض نمود که دیناری چند که تفویض فرمودی درین اثنا حضرت بیهوش
شد و مجالی نیافت که بگوید حاضر ست انچه طلبیدی پس انتظار کرد چون بهوش آمد همان فرمود
و او گفت آورده ام باز بر آنجناب غشی محیط گشت القصه غالباً در بار سوم فرمود که نزد علی بفرست
تا براه خدا بدهد که مناسب نباشد که پیغمبر بجوار رفیق اعلی پیوندد و بجا نه او درهم و دیناری باشد
اسباب بخاطر جمعی راه یافت که حضرت بر عادت خود بیهوش گردیده و هنوز پیام اجل از خدای عزوجل
فرا نرسیده و در روایات رفضه هم بر بیهوشی عظیم دال است اگرچه در طعن قرطاس ازان بگریزند آبروی خود
بر خاک مذلت بریزند که اما مین همانین بر حال حضرت میگریستند و انجناب و از ایشان نشناخت چون
خبر دادند ایشان ازالبسینه خود چسپانید و دلاسا داد و سیدم بر مدعا که صدیق اکبر چون انهمه ان
راطی نمود و فرمود اکنون بسامان اخروی باید متوجه شدن که درین میان کسی گفت مات النبی صلی الله
علیه وسلم طاهراً مطهراً تا این اختلاف را هم بر داشت که حضرت وصیت اصیغی بعلی نزده بود و انکه عباس او را در
یا عانت او کوشند و عبدالله بن مسعود گواهی داد و اختلاف دفن را که در شام لکثره اخوانه من الانبیا باشد یا مکه
معظمه بوطنیه یا جنت البقیع لدهمائیز بدلایل رفع کرد بحدیث شریف که النبی یدفن من حیث یقبض و امیر المومنین شهادت همین
ادا نمود که هیچ موضعی بهتر از ان نیست که روح شریف در ان مقبوض شد و رفضه درین امر بلحاظ روایات بجز نست دو شنبه
مقتضی انهمی است که انمقام مقدس بد تر از جمیع مکانات باشد که بعضی از علمای ایشان باز همین را از دوزخ
بد تر داشتند و علمای بسیار برای او و شته ثابت نمودند و از ائمه مرفوعاً احادیث معتبره آوردند کما ذکر فی قصه

و بعضی از اکابر طائفه خیال خام چنین می‌بهتند که ابو بکر تجهیز بسامان جنازه شریف نپرداخت و حدیث مذکور در باره تعیین مقام
دفن را خود وضع کرد تا فضیلت دختر خود ثابت نماید و حجره او تا قیامت زیارتگاه خلائق باند چون این حدیث امرویا
عن علی المرتضی کرم الله وجهه از کشف الغمه وغیره بر او دم گویا دهن ایشان بلقمه گرم بر دوختم غایة الامر در جواب آنکه چنان
بگویند که شیخین جناب امیر را بدین امور متعلق کردند و هم ابلاء عانت او را فوح خود برای خلافت رو دیدند تا او و همراهیان خویش
بغسل مشغول باشند و میدان خالی ماند و جواب این مقالات هزل آمیز آنچه گفتیم بر ظاهر است و هم از قاعده رفضه که معصوم را جز معصوم
غسل نمیدهد پس اگر ابو بکر غسل شریف را بدست خود میدهد دیگر می‌گفتند که این بسم الله کتاب غصب و جور است زیرا که متولی
این امر علی مرتضی بود و او این منصب را در ربوده لیکن اگر سانحه وفات وقت هجرت بیش آمدی غیر از و که در آن جا او در مزد عقلا
این امور را بر عرف عادت حمل مینمایند و پس اگر چه این قاعده یعنی معصوم را غسل نمیدهد مگر معصوم هزار اعتراض بر سر مانحن خود
مخدوش است کما هو مذکور فی الکافی و شرحه ببعض الوجوه ولیکن ما را وصیت شریف بعلی مرتضی در این خصوص و انی و شنانی یعنی
آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بدین کار خود مشغول فرماید کنا و شیخین بکر مین و تنبیه باب چه باشد پس بطور رفضه باید این
توان گفت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در بیکو عکوبر بیان خلافتش بیان نموده و اقوال حضرت همه از متعلقات احکام
بعد از اصلاح مجتهد طعام و حی الهی بود کما فی طعن الرماح الی صل اگر جناب امیر وصیت و تمنای شریف را لغلب العین
گذاشته وقت اختلاف اصحاب در موت خطبه میخواند آنچه صدیق کرده بود قبل از آن بعمل می‌آورد و بر اخلاق حضرت کاملی
بست از تکریم علماء و خیر خواهی و ترحم بر رعایا که والی امت را ضرور بود که مانع میشد و اگر قول آنجناب را قبول نمیکردند نصوص
امامت خود را بطور وحدت از ادی بیاد ایشان میداد و رنه بوحدت قهری میپرداخت بعد اظهار معجزات ایشمه را
ترک کردن و برای فوج کشی آماده شدن چه معنی داشته باشد که همه فتنها از دین حق تنها همین اصول رفضه مرتب شد پس شیخین
اگر آنچنان خواسته باشند عین اتباع وحی الهی خواهد بود یا فته واقع نشود فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ قوله و ابن حجر مکی در صواعق الخ بباید دانست که مجیب مصیب تکرار تمام نوشته
که هر گاه حدیث علت کبر بطینی برای جناب علی مرتضی بر بیان شیخ المشائخ در کتاب علل بر معنی حقیقی
نص قطعی است کما ذکر مرّ بنا ضرورست که مجتهد این لوازم را در حدیث مدینة العلم بخاطر خود راسخ
گردانیده باشد که نزد او اصل باب و فذلکة الحساب بت و اینهمه را سینان برای مناقب خلفای
ثلثه موضوع گردانیده‌اند و در جنب آن اصل چنین متفرعات قرار داده‌اند چون لوازم در از عمارت
در اینمقام ضرور باشد در لزوم آن هیچ قباحتی در اینمقام بخیال نمی‌آید که اصل و فروع همه مناسب
و مطابق شد قوله و عجب تر آنکه آه درین افاده نیز کمال تاریخ دانی خود را جناب مجتهد الزمانی
ثابت کرده‌اند زیرا که اگر کسی فن سیر و تاریخ را به بیند چنین بیهوده سرائی نتواند کرد یعنی در زمان حضرت
را کی این حدیث صدور یافت بیت الخلا کجا مقرر شده بود تا ذکر آن بایستی نمود داول دلیل بر آنکه
بیت الخلا بعد از آن قرار یافت قصه قضای حاجت امام حسن و حسین است که بروایت مجلسی

می آید پس این قرینه صحبت تواند بود در تسلیم قول شان توان گفت که باری واضعین احادیث ملاذ
اهل سنت چنین خیال میباشد که مخالفت امور مقرره و نفس الامر بزبان نمرود و بخلاف محدثین رفضه به
اتباع ابن سبا که خلیع الغدار دکسمه عمار بودند و این امر از ان قبیل گشت که از خرس موی ابس است
که بسیار خبرها در اصول موضوعه در آورده‌اند که مخالف واقع میباشد و کشف تلمع میکنند تا فروشد برای
مدعی احتیاد که حدیث دیلمی خویش را حکم بصحت و اعتبار دادن و از تعامی خیال نکردن که در آن اخبار
مذکورست باجماع امت حقیقی و مجازی قطعا و یقینا اقر است تفصیل این مجمل آنکه علامه دهلوی
در تحفه اثنا عشریه فرموده بود بجواب قصه قرطاس قول عمر از تثلیث غرض مصلحتی بود جناب امیر هم
معتمد این امور بارها شده پس مثالے چند برشمرد از کتب خود و کتب شیعه یعنی لازم می آید صدور
مخالفت از جناب امیر کرم الله وجهه بر طور شیعه حقیقیه جناب رسالت مآب هفت درم فاطمه زهرا را عنایت
فرموده ارشاد نمود که علی را بده و بگو که حضرت عنایت فرموده تا طعام از بازار بخرد جناب امیر
آن را براه خدا داد پس مجتهد این حدیث را العداز حکم باعتبار آن تماشش را در طعن الریاح نقل نمود
و بدعوے ناصبیت او لب کشود و آن متضمن بر انیمعنی ست که حضرت در آشنای راه ناقه خرید بقرض دیگرے
گرفت تنفذ و گفت مقصودم نیست که بر آن سوار شوم و در جنگ بدر در آمده جهاد بکفار نمایم امیر المومنین
فرمودند تا امام حسن استیفای دراهم نمود عجب ست از دیلمی که مولد جناب حسن مجتبی در اصول
خود ندیده جناب مجتهد ثانی الاثانی نیز ندیده به بین که کلینی در مولدش میگوید ولد الحسن بن علی ؑ فی
شهر رمضان فی سنة بدر سنة اثنتین بعد الهجرة و روی انه ولد فی سنة ثلث و بهر حال امام حسن چگونه
شریک معامله مذکور شده از اینجا که امام حسن در آنوقت لائق این امور نباشد حضرت امام حسین
که کوچک بود از وچگونه کما لا یخفے سبحان الله رئیس المغفلین این خبرها ندانست و کتاب تصنیف نمود
و لیکن هرگاه حال پدرش چنان باشد که ضروریات را ندانند و عناد الاسلام تصنیف نماید و ذوالفقار
پدر دستور دلربایان خلخ زده لونشا دوقتے که گشت پسرش البته بسعادت تواند رسید که گفته اند میراث
پدر خواهے علم پدر آموز عجب دیگر آنکه جناب مجتهد را یاد نماند دقیقه که عنان التفات بقلب عبدا
گردانیدند که رجعت بر مذهب سنت ست یا رفض و بدعت بعد ازین خیال نکردند که چون
دیلمی بگلگشت جنت خرامد و چگونه بدنیا توجه فرماید ؎ شبهه نیست درین واقعه کاصحاب
بهشت ؎ من وسلوے نه فروشند بترقوم و جحیم ؎ و خواجه میفرماید ؎ ترا ز کنگره عرش میزنند صفیر
ندانمت که درین دامگه چه افتادست ؎ که اے بلند نظر شاهباز صدرنشین ؎ نشیمن تو نه این
کنج محنت آبادست ؎ بالجمله حقیقت منصوص چیزے دیگر ست و مجاز و تشبیه چیزی دیگر است
و مجتهد تغافل میکند و در مغلطه فرو می رود و تفرقه میان روایت محدثین ما یعنی ابوبکر اسامه و عمر حبط انفاد عثمان

مستفاد علی بابجا که دیلمی سنیان نمود در روایت شرکت امام حسن بلکه امام حسین ع نیز کرد دیلمی شیعیان در
ارشاد ارشاد کرد مانند آفتاب نیمروز روشن ست و اگر چنین تفرقه در هر دو دیلمی که او نیز فردوس برین است
دو دیلمی را فصه چون بجزای افترای خود بمقتضای فلیتبوء مقعده من النار بجهنم رود ضرور ست که تمنای
رجعت نماید و کلمه رب ارجعون بگوید احدی از مقلدین مجتهد استبعاد نماید که زنهار بخیال نمی آید که چنین
مجتهد صاحب قوت قدسیه علی ما فی هذا الکتاب و للضربة الحیدریه روایتی را که موضوع باشد مضمون آن
با جماع تمامه امت حکم باعتبارش نماید پس ضرور شد نقل آن از طعن الرماح برداشتم و درین کتاب
یادگار گذاشتم تا هر کسی از ناظرین تا قیامت اورا نکوهش و نفرین فرماید بلکه یکی مر دیگری
را وصیت نماید چنانچه اهلبیت طاهرین وقت وفات میفرمودند که از فضیه بر حذر باید بود خصوص اهل عراق
فانهم اهل النفاق عبارتش اینست که چون این روایت بر کمال فضیلت وجود و سخای جناب امیر المومنین
و ایثار در راه خدا و ظهور معجزات آنحضرت دلالت تمام دارد فاضل معاصر بسبب غایت عصبیت
و عناد آنجناب نقل آن حدیث را تمامه گوارا نکرده بذکر بعضی از فقرات آن اکتفا نموده و درین باب نیز
تاسی و اقتفای خواجه نصر الله کابلی را که عادت بسرقه کلام او نموده ست فرموده لهذا اولا بنقل
آن روایت بتمامها می پردازم بعد ازان آنچه تعلق بجواب ناصب عداوت اهلبیت دارد بمعرض تبیین
می آید در کتاب ارشاد القلوب و دیگر کتب معتبره ماثور گشته آنچه ملخص آن آنست که وقتی جناب امیر المومنین
بمکه معظمه رفته بودند اعرابی را دید که دامن جامه کعبه را گرفته دعا میکند و چهار هزار درهم از درگاه الهی
مسئلت مینماید آنحضرت پیشش رفته فرمود ای اعرابی چه میگوئی او گفت تو کیستی و نام تو چیست فرمود
منم علی بن ابیطالب گفت انت والله حاجتی بخدا که حاجت من از تو روا خواهد شد فرمود بخواه حاجت
خود را گفت که هزار درهم میخواهم که صداق زن کنم و هزار درهم که دین خود را ادا سازم و هزار درهم که با آن
خانه بخرم و هزار درهم که با آن تعیش و زندگانی کنم فرمود انصفت یا اعرابی اذا خرجت من مکه فاسئل داری
بمدینة الرسول یعنی انصاف کردی ای اعرابی و زیاده نه طلبیدی چون از مکه بیرون آیی در مدینه رسول خدا
خانه مرا بپرس آن اعرابی هفته در مکه توقف کرد و بعد ازان در طلب آنحضرت بمدینه آمد و ندا کرد کیست که
مرا بخانه امیر المومنین رهنمایی کند در آن وقت حضرت امام حسین رضی الله عنه باو برخورد و فرمود که
ترا بخانه آنحضرت می برم اعرابی از اصل و نژاد آنحضرت استفسار نمود چون دانست که ان گوهر شاهوار
از بحرین نبوت و ولایت ست استدعا کرد که نزد امیر المومنین رفته معروض دارد که اعرابی که بقصد
حاجت گذاری او فرموده بودی اینک بر در ایستاده ست پس حضرت امام حسین ع بخانه رفته بهم
آمدن او را بعرض اقدس رسانید آنحضرت بیرون آمده سلمان فارسی را فرمود ای سلمان حدیقه که رسول خدا
برای من کاشته بر تجار بجهت ازان عرض نماید حضرت سلمان حدیقه مذکوره را بر تاجران عرض کرد و بدوازده

هزار درهم فروخت آنحضرت از آنجمله چهار هزار درهم بآن اعرابی عطا فرمود پس مومنین مدینه که محتاج بودند
ازین معنی اطلاع یافته بخدمت آنحضرت شتافتند و باقی دراهم پیش آنجناب ریخته بود در هشت هشت
ازان برمیگرفت و به یکان یکان عطا می فرمود تا برای آنحضرت هیچ باقی نماند پس چون بدولت سرا
تشریف آورد حضرت سیده نساء العالمین علیها السلام گفت یا ابن عم فروختی باغی را که پدرم برای تو غرس کرده بود
فرمود آری فروختم بچیزی که بسبب دنیا و آخرت ازان بهتر است حضرت خیر النسا ع در حق آنجناب دعا
بعد ازان گفت که من گرسنه ام و دو پسر من گرسنه اند و شکی نیست که شما نیز مثل ما گرسنه اید پس آنحضرت
از خانه بیرون آمد تا چیزی قرض گرفته صرف مایحتاج ایشان سازد و درآنحالت جناب رسالت
قدم مبارک رنجه داشتند و فرمودند که ای فاطمه پسر عمم کجاست عرض کرد که بیرون رفت فرمود که این
را بگیر و چون پسر عمم آید ویرا بگو که باین دراهم برای شما طعامی ابتیاع نماید و چون آنجناب رفت امیر المومنین علیه السلام
باز آمد و فرمود بوی خوش میشنوم همانا پسر عمم یعنی رسول خدا ص آمده بود آنحضرت خیر النسا ع فرمود آری آن
و آن هفت درهم هجری بود آنچه آنحضرت فرموده بود باز گفت فرمود ای حسین ع خیز و با من بیا پس ببازار آمدند
و میگوید که من بقرض الوئی اسلیلی که قرض میدهد بخدای وفا کننده بوعده که خزانه کن مکانش
و نعمت بر هست یعنی بر که بمن عطا دهد چنانست که بخدای تعالی ان را بقرض داده باشد
آنرا باز یافت خواهد نمود پس آنجناب بحضرت امام حسن ع عطا فرمود یا بنی تعطیه الله بها هم یعنی ای فرزند
در همها را باین مرد بده گفت آری ای پدر بزرگوار پس آنحضرت آن درهمها را بوی عطا فرموده به
مردی روانه شد که چیزی از و قرض طلبد درینوقت اعرابی برخورد که با وی ناقه بود با آنحضرت
گفت که این ناقه را از من بخر فرمود پس میتمنا یعنی قیمت آنرا همراه ندارم اعرابی گفت
ترا مهلت میدهم تا وقتیکه بهم رسانی گفت بچند ای اعرابی گفت بصد درهم فرمود بگیر این ناقه
را ای حسن پس امام حسن علیه السلام ناقه را گرفت و آنحضرت روانه شد اعرابی دیگر با او برخورد
و گفت ما علی ناقه را میفروشی فرمود اگر بفروشم باین چه خواهی کرد گفت بران سوار شده
جهاد خواهم کرد در اول غزوه که پسر عم تو یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم کند فرمود
اگر قبول کنی این ناقه را بتو بخشم اعرابی گفت صد و هفتاد درهم بتو میدهم حضرت امیر المومنین
علیه السلام فرمودند که بگیر ای حسن ناقه را بوی تسلیم کن صد درهم ازان اعرابی است
که ناقه را بما فروخت و هفتاد ازان ماست امام حسن علیه السلام صد و هفتاد درهم از وگرفت
ناقه را تسلیم نمود پس جناب ستطاب ولایت مآب فرمودند که من رفتم بطلب اعرابی
که ناقه را از و خریده بودم تا قیمت آن را باو دهم رسول خدا صلی الله علیه وسلم را دیدم
در مکانیکه قبل ازان ندیده بودم کناره راه پس چون آنحضرت نظر بمن کرد تبسم نمود و گفت

یا ابوالحسن اعرابی را می طلبی که ناقه را بتو فروخته تا قیمت آن را بوی رسانی گفتم آری بجدا
فدای تو کرد ند پدر و ما درمن فرمود یا ابوالحسن آنکسیکه ناقه را بتو فروخت جبرئیل علیه السلام بود
و آن کسیکه ناقه را از تو خرید حضرت میکائیل بود و آن ناقه از ناقهای بهشت و آن درهم از نزد
رب العالمین بود که ملک ورقی اشاره بعبارتی ست که آن سائل گفته بود که من تعرض الوفی
الملی بعد ازین مجتهد الزمانی که این روایت معتبره از ارشاد دیلمی آورده و اقرار کرده که در
کتب معتبره دیگر نیز محدثین شیعه آورده اند میگوید انتهی انیست روایت دیلمی در ارشاد القلوب
اکنون کمترین می نویسد که در موضع بودن این روایت چه شبهه باقی ماند که امام حسن ع درین معامله
پیام اعرابی رسانند و حسن مجتبی در داد و ستد بکوشند و مهار ناقه بکشند در وقتیکه هنوز غزوه
بدر را مهلتی باشد فاعتبروا یا اولی الابصار قریب ست که بر سر مقربان و مدعیان فرید زلای
اهل بیت سرور عالم صلی الله علیه و علیهم صاعقه شرربار افتد بعد ازین اگر آوی لعقل خود
رجوع کند میباید بصحبت علما و طلبه علوم دینی که امامین در آخر عمر شریف سقوف را برهم می زدند
و برگردن شریف سوار شدند در معاملات مذکوره چگونه شریک توانند شد و مزید تعجب آنست که مجتهد
ایشهم یاد نکرد که صدوق شیخ المشایخ رفضه در علل خود چه روایت می نماید که چون سبط اکبر گفته بود
ابوبکر را انزل عن منبر ابی امیر المومنین فرمود بتاکید تمام که این سخن بتعلیم من نیست عمه بیدار
که او در عین نماز با حضرت چه معاملات میکرد انتهی مختصر ا ملخصا و اگر زمانه ممتد برین امور گر
این توجیه بر زبان صدق ترجمان نرفتی و اصحاب کرام بتصدیق آن لب کشا دندی که
تقلب دینی ایشان در کتب کلامیه نیز مشهور ست مثل شرح مواقف و از رسایل فرین نیز
واضح ست که عادت ایشان خوشامد امرا و خلفا بود و یا د دار سی یا نه که مجتهد الزمانی درین
کتاب یعنی تشید المبانی نیز قول امام حسن ع آورده و توجیه حیدری را کرم الله وجهه یاد نکرده والحمد
لله که درین مقام نیز حجت بالغه الهی در کمال ظهور ست که وزیر بنیک مخصر هم در کشف الغمه می نویسد
که عمر سر منبر بود و امام حسین ع گفت از منبر پدرم جدا شو و عمر تاب نیاورد دیگر بست و گفت را ست
میگوئی که منبر پدر تست نه پدر من و امیر قسم بخورد که بتعلیم من نیست و عمر تصدیق کرد و از منبر زیر
آمد و امام حسین را در کنار گرفته بپهلوی خود نشانیند و دفتر فضائل او برکشاد که حضرت پیغمبر و محافظت کنید
در باب عترت و ذریت من که خدا او را محافظت فرماید و لعنت خدا بر کسیکه بیازارد مرا از ازار
ایشان انتقام الهی متوجه باد لطائفه شوم که چنین محسن و فدائیان اهلبیت مکرین را دشمنان
قرار دادند و با لجمله اگر عبارت اصول کلینی را که در سحا نوشتم نه فهمیده باری بشرح فارسی آن که
محقق خلیل قزوینی ست رجوع کند تا بداند که او بعد از روایت ثانی در ولادت امام حسین ع

ونقل حال وفاتش بعبارت و مضی فی شهر صفر فی آخره من سنه تسع واربعین و مضی و هو ابن سبع
واربعین سنة واشهر امه فاطمه بنت رسول الله میگوید که زاده شد حسن بن علی علیه السلام در زمان
یزدجرد در ماه رمضان در سال جنگ بدر سال دوم بعد از هجرت و منقول شده که او فرزند
شد در سال سوم و رفت از دنیا در ماه صفر در آخر آن ماه از سال چهل و نه و رفت از دنیا در حالیکه او فرزند
چهل و هفت سال و چند ماه بود و مادرش فاطمه بنت رسول صلی الله علیه و آله است بدانکه در اینجا ظاهر
میرسد که از کاتبان کاف سهوی شده باشد و بجای واشهر الاشهر باید چه هرگاه ولادت در آخر ماه رمضان
سال دوم باشد مثلا و فوت در آخر صفر سال چهل و نه باشد عمر او چهل و شش سال و پنجماه خواهد بود و اگر
گوئی جواب بر دو وجه است اول اینکه چون ولادت رسول علیه السلام و بعثت او و هجرت او و وفات
او در ربیع الاول بوده مبدا تاریخ هجری نزد اهل اسلام ربیع الاول بوده تا وقتیکه عمر باستصواب
عثمان بعد از هفده سال از هجرت تاخیر کرد مبدای تاریخ هجری را و از ربیع الاول بمحرم انداخت
چنانچه ابن جوزی در کتاب تنقیح ذکر کرده و می تواند بود که این تاخیر برای آن باشد که شنیده بود
که در محرم مصیبتی عظیم بر سر اهلبیت خواهد آمد پس رمضان سال دوم باصطلاح سابق است و باصطلاح
لاحق که تاریخ وفات مبنی بر آنست رمضان سال اول میشود دوم اینکه این تاریخ وفات نیز
در تحت ورودی داخل باشد و مرضی مصنف نباشد بلکه مرضی مصنف در تاریخ وفات آن باشد که
می آید در حدیث سوم پس و مضی در اول بتقدیر و انه مضی است و در دوم ابتدای کلام مصنف است
گوئیم تدقیقیکه در جواب اول باشد بجای خود است و بآن میتوان جمع کرد میان دو تاریخ ولادت که سنه
اثنین و سنه ثلث باشد اما در اینمقام خوب نیست چه سن فاطمه علیه السلام در وقت هجرت هفت سال
بوده و بعید است ولادت اول در سال اول خصوصا که مشهور است که ترویج فاطمه در سال دوم بود
و جواب دوم مناسب نیست چه مصنف در نظایر این ساکت نشده از بیان تاریخ اعتقاد خود
و اولی در جواب اینست که قائل شوم بانکه سهو کاتبان در سنه تسع و اربعین شده چه آن منافات دارد
با حدیث دوم انتهی کلامه و بعد از دیدن کتب دیگر از فریقین بوضوح می گراید که ولادت امام حسن ع
بعضی در سال چهارم نوشته اند و بهر تقدیر که باشد جناب امام حسین سبط اصغر اند بالاجماع و چون سبط اکبر
چنان نباشد که واضعین روایت از تلامذه ابن سبائیین نوشتند و پیروی شیاطین کردند پس معلوم شد که
امام حسین کجا گنجایش داشته باشد که در روایات اینهم وارد است که حصول نطق آنجناب با [illegible]
کشیده بود علاوه کذب حضرت میکائیل لازم آمد که در آن فرموده بود که مقصود از خریدن ناقه جهاد است
در غزوه اول حضرت و آن بالاتفاق همین جنگ بدر است زیرا که بعد از رسیدن امامین بمدینه که
توقع شرکت بجنگ بدر داشت ایا این از آن قسم بود که ملائکه تمنای بیعت جناب سید الشهداء داشتند

چون معیبت وتنهای او و دید او بعرض کردند و حکم شد که بر و یدو مار از لشکر یزید برارید و ایشان در جمع اسباب
بهر کردند چنانچه بر ناظرین کافی از نسخه صواعق مخفی نمی ماند پس گویا تمنای میکائیل علیه السلام نیز ازهمین
قبیل خواهد بود که مردم از اهل فضول خواه بایع باشند خواه مشتری ازین قسم بسیاری از کلمات بر
زبان آرند و نیت آن حرباندارند لاجرم توان گفت که او معاذ الله آب از دریای جابلقا بی لجام خورد
چنانچه قدمای مفترین باعتراضش در مکاتیب و راه بجای نه برند خورند و حواس خمسه را بر مذهب متکلمین
و عشره را بر مذهب حکما باختند ولیکن خوب معلوم نشد که برادر خورد یا بزرگ او حضرت جبرئیل چه
نیت نیک و اعتقاد داشتند فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ اما در کتب شیعه
که فارسی خوانان یاد دارند بنظر نرسیده که چون ملائکه خصوصا رئیس الکروبین بر جناب حضرت سید الاولین
والاخرین همراه این گروه والاشکوه وقت دفن حاضر شدند حضرت سفارش اهلبیت طاهرین خصوصا
جناب سیده امیر المومنین چنانچه باید بعمل آوردند و ایشان اری و بلی گفتند و هرچه بر ایشان گذشت
بر اصول اهل فضول بر ناظرین کتب شیعه مخفی نیست حتی که جناب سیده مقبول شد معاذ الله من
ذلک بعد از ملاحظه این سطور کجا باقی ماند آنچه مجتهد از آغاز تقریر زبان درازی در حق صاحب تحفه
کرده بود که حدیث مشتمل بود بر فضائل آل عبا دلش اجازت نداد که تمامش نقل نماید بالجمله مجتهد پس فرقه
مطروده و محذوره هرچه در عالم بی حواسی در دلش خطور میکند بر زبان می آرد و امور غیر مناسبه نسبت
سیده هر یکسان اینکه لقب شیعه برای قدمای شان مقرر بود و زراره شیطان الطاق و هشامین و
کلاب و امثال شان از قدما و متاخرین بسوی خود کشیدند علامه دهلوی و صاحب صواعق نور الله
ضرایحهما هزاران احادیث صحیحه در فضائل اهلبیت طاهرین یاد داشتند و نوشتند و در کتب خویش درج
در رفضه ازین خبرها در سی کردند ایشان را رجوع بموضوعات و مزخرفات شیعه چه در کار اما احادیث
معتمده در فضائل این برگزیدگان بارگاه الهی مفقود بود یا نقل شیعه کاسه لیسی دیگران را قصد کنند و
نورسی بعمل آرند که صفت صدق و صفا از ایشان مسلوب یا مانند خمیر نواصب طینت اهل محبت
با وصف حکم حفظ و حراست خلط و ملط نمایند بلی رفضه محتاج بموضوعات اند که الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ مضمون در
کافرین بی دین متبع شیاطین ست که نتایج افکار خویش را مدعی شده منتهی در هر دم و هر قدم
تلمیعات ادعیان گشته همچنین حال مجتهد فانی و غیر او که دکاکین خویش را بکالای دیگران آراستند و در معارک
بهجر خوانی پرداختند بلی صاحب تحفه قدس سره العزیز نشان مقتبسین وارد و مضامین عبارت عربیه
را بفارسی سلیس هم بکمال بلاغت ادا میفرماید چنانچه از دیباچه کتابش هر کسی از اهل فراست سلیم
و باوصف نشان مقتبسین بطریق تبرع باب فصل بر اصل می افزاید عفا الله عن شر النوائب اجرا
والله فی الدارین خیرا الحاصل بعد ازین امور بار العنایت ایزدی حاجتی نماند که تاریخ ولادت شاه

ستیدان وصف تسکین عینیمان از کتب غیتدان بنویسیم بلکه آنچه در تاریخ حسن مجتبی از کافی آورده‌ایم کافی بود
تکلیف کردیم بنقل عبارت شرح فارسی برای تفهیم مجتهد الزمان فی ثانی الاثنانی نیز بر داریم ولیکن زیادت عبارت نیز
فواید دیگر نیز ملحوظ بود حرفی از ان اینست که عبارت کافی را بر سهو کاتبان حمل میکنند و اگر جایی احیاناً همچنین امر را
در بعض الفاظ بعمل آریم بگوش ظاهر هم نمیشود تا بگوش دل چه رسد فضلاء اهلسنت گفته‌اند در روایت غضب فاطمه
الخ که در اصل وحدت بود و راوی بفهم خود در روایت بالمعنی نمود و پیغام نهی طلب را موقوف فرموده باز در آن
کلام ذکر کرد و لایق شان جناب سیده این بود و هم شان صدیق اکبر بر جا ماند که هر دو در اصحاب و اهلبیت کرام برگزیده
بودند و نیز وعید شدید کتب فریقین در باب هجران سیما کافی کلینی بجناب سیده متوجه نشد الی غیر ذلک من الاموال التی
الهمهم بها ذلک و برین امور ادله و براهین بر عا قایم ست چنانچه در مجلد اول این کتاب بلاحظه آورده باشید
که رکهای گردنهای سرفرازان قوم ضلالت و گمراهی در انجا پیچ و تاب شکنجه عذاب الیم پیچیده و هیچکسی از ایشان
راه فرار هم ندیده و لیکن بوجهیکه از طرف علمای رفضه خصوصاً ملا خلیل قزوینی بلکه از جانب دجال اعور یعنی کلینی
میتوان کرد بنتایج افکار شان اینست که حضرت سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها که حقیقه در اهلبیت جناب
سید المرسلین داخل بود معاذ الله بلکه انتظامش درین سلک زنهار نتوانند شد مگر مجازاً الغرض عارضین را عتبار
معتبرین فَوَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِیْنَ فَمَا یُکَذِّبُکَ بَعْدُ بِالدِّیْنِ اَلَیْسَ اللّٰهُ بِاَحْکَمِ الْحَاکِمِیْنَ اینست حال شارح
قزوینی و کلینی و اگر تلمیذ شیخ المتکلمین ابن کشاهی بسا خواهی دید که او به تحریف رواة هم حدیث را حل مینماید
چنانچه نمونه را پیشکش کردم و برای اظهار مقامات دیگر انتظار بردم و متحیرم که مواد الزامیه تا کی بپایان
رسانم و غالباً که اینقسم توجیهات قبل از نیم گوشزد گردیده باشد که کار با تخمینی افتاد که بسیاری از امور
بتکرار تمام در رساله چندی از اجزا مرتب فرموده و پیری نابالغی خود را بر مقلدین خویش وانموده من بعد حکم
شارح ناصب عداوت اهلبیت مکرمین رجماً بالغیب در بنای الظلام ست عند العلماء الاعلام از کجا باین
امور مطلع گردیده و درین حرکت برای فاروق و ذی النورین چه فائده اندیشیده شیطان چون بعضی را بیدار
کرد که رو د بر خیر ورنه آفتاب از مشرق بر می آمد و نماز صبح فوت میشود در فائده که به نیت خود مضمر داشته بود در کتب
درج شد مولوی معنوی ان را بنظم کشید از روع قزوینی باید شیعیان ایشان را سوال کردن که آن فایده را بیان بکن ورنه کار
در نفاق از شیطان نمیگذرد و ظاهر اینست که بر خیالات رفضه باید که این تاخیر از برای حضرات اهلبیت مغلین
سفر باشد خلفا مکرمین بکار آید ورنه در باره قزوینی توان گفت ؏ این گل دیگر شگفت یعنی محبت برباد و گنه لازم
لیکن دیگران را این امر محتاج فکر و غور ست و فرصت کجا که نقد مدعا ازین باب بدست آمد ولیکن بنظر سرسری
چنان بخاطر میگذرد که محرم را مبداء سال هجری از ان قرار دادند که شاید چون وقوع این مصیبت عظیم تعداد ماه
و تاریخ شنیده بودند این هم بگوش شان رسیده باشد که این مصیبت عظمی و سانحه کبری از فرقه شیعه بعهد در آمد
که امامت را بعرض برین رسانند و باز از تیغ بیدریغ خون فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در کربلا بریزند

پس سیده‌ی نشان در عالم زیاده‌تر مشهور گردد و این امر خود از شرح صحیفه سجادیه رضی الله تعالی عن صاحبها و هم
بجهت دیگر جا بجا پیدا است که معامله ائمه و شیعه واحد است نسبت آنکه اصل فطرت یک از طینت است الغرض علمای فقه
بسبب عداوت راشدین کور و کر شده اند در بیان مطاعن هیچ پاس ندارند و آنچه زبان زد هر خاص و عام است آنکه چون هجرت
سرور عالم مبدا و منشای ترقی دولت اسلام شد هجرت را ملحوظ داشتند و سبب برای محرم آنکه این ماه از آغاز سنه بدنام
مشهور غریبه بوده است چنانچه از مجمع البحرین و دیگر کتب لغت بوضوح می انجامد نیز در کتب لغات و محاورات نوشته اند
که محرم از ان گفته اند که قتال درین ماه حرام بود مختصر آنکه شارح درین مقام کلام بکمال شوخی و بیباکی نوشته و داد هرزگی داده
و از انجا که کار اصحاب کرام بمقتضای حدیث سرور هر دو عالم بمشوره میبود که ما خاب من استشار و تدارک ما فات شیوه
جناب امیر و اصحاب آن جناب بود بایستی در باب تعرض لب گشادن و لهذا بر امثال این امور بستن که مخالفت
قرآن مجید باشد حیث و نطق بانکم اذا مثلهم زیاده در کتب شیعه ندیدی که ابو بکر را انکار داشت که امامت جناب
شریف نماید و خود امام شد کما فی جلاء العیون اگر رفضه هزار تدبیر و مکیدت خواهند که فضائل اهلبیت فی الاخبار و مناقب
اصحاب سرور ابرار را بر هم زنند شهاب ثاقب کتاب و سنت مکاید ایشان را بباد فنا میدهد و اتفاق ایشان را
بسلاسل محبت از هر گوشه به اثبات میرساند و واضح میگرداند که احکام و استواری خلافت راشدین فی ارتباط
و اخلاص همدگر موجود نگشته و بینک محضری هر یکی برای دیگری منظور پیوسته فاروق اعظم با اعتراف این ناصب
عداوت امهات المومنین و اصحاب سید المرسلین یعنی ملا خلیل قزوینی در شرح حدیثی که تعلق بامر فدک دارد گفته
با فاطمه زهرا این مقرره را بما بگذار تا انتظام امور مسلمین نمائیم و داد جهاد کافرین بدهیم و رنه خلافت را باز ستان و
جناب سیده از اجمال گذاشت و سلب عهده مذکوره روا نداشت معاذ الله مگر دشمن دین پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم بود که خلافت از ایشان بستاند و ملت و شریعت را تباه گرداند باز بنده میگویم که چو بخیال دیگران بر
اصول شیعیان بالقطع معلوم آنجناب بود که کما ینبغی از عهده بر نیایند و بگوشه نشستند و خاموشی بر گزینند حتی که
اگر گرگان با فراس بپردازند ایشان بر خویشتن نجنبند پس ضرور است که عهده خلافت بدست شان مسلم باشد
چون حال مجتهد محله دار خریف فیرین کناس م انتهی که حکم او در باره صحت آن واقعه که بالاجماع و اتفاق امت
موضوع است بجوی نمی ارزد و خلاف واقع است اکنون اگر باب شنیدن حرفی چند از افترات مجلسی قدس سره
او داری بشنو که از نیهم در جعل و افترا افزونست و بعضی از هواعید راقم الحروف که درین مقام بود بوقا سقردن
میشود پس بدانکه حضرات امامین روزی بمقتضای حاجت بیرون مدینه طیبه رفتند و بطوری نشستند که پشت
مبارک یکی مقابل دیگری بود و حق تعالی بکرامت ایشان دیواری حائل گردانید چون فاروق از نعیمها
میگذشت پرسید تا بیان فرمودند گفت خبر دارید تنها میائید الحال از مجتهد حائل اسفار باید پرسیدن که اگر بیت الخلا
قرار یافته بود چگونه ایشان این مسافت را تنها قطع کردند و در خانه خود به بیت الخلا نرفتند و هر گاه این امر
را بحسب ظاهر این ناصبی و دشمن تمامی اهلبیت طاهرین و هم مجتهد تا نسی تجویز نتواند کرد پس اعتراض او در باره

بیت الخلاء بدر رفته که در کتب قدیمه ایشان مذکور ست و من اینوقت نام کتاب یاد ندارم از دائره انصاف البته بدر
رفت و حاجتی بدان نماند که طلبه علوم دینی فکرے بجوابش نمایند بلکه حکایات ظرفا کما سبق براے تاریخ دلے او بر
برزبان آرند و او را امثال هر دیار مثل شیطان الطاق گردانند که باوجود منع حضرت امام صادق ع عجلت پیشگی در
مکابره مینمود و انتهایش طرد آن سطر و دار صحبت آنجناب شد بحدیکه سفارش اصحاب را در حضور او بنهار تخشم میزدند
چنانچه از کتب معتمده شیعه مجملا و مفصلا بار بار آورم و زبان کتره گویان و دهانهاے ترا تر جایان و عیب جویان
بر بستم آمدم بر ذکر افتراے مجلسی و پیشوایان او که مدعے انمعنی شدند که فاروق معاذ الله بعد از تهدید و ترهیب خواست
که طانچه بر روے مبارک امام حسین ع بزند فوبال علی المفترین من الاولین و الاخرین اینکه شنیدی بطور اجمال
بود و اگر بتفصیلش آرزو دارے باید شنید که مجلسی مقتداے قوم مفترین اگرچه جمله بدنش را آتش قهر الهی
مانند این سیاهروے باتش تعزیر اسد اللهی خاکستر شد لیکن معتقدین او امیدوار رجعت اویند بسبب آنکه
وقت خویش فرد کامل بوده پس اگر کمال او بسبب ضلال خلائق ست یا بجهت هدایت بهر حال برجعت
او امیدوار باید بودن چنانچه مدلول اصول امامیه ست و بحار و غیران مفصل مذکور در کتاب جلاء العیون
میگوید که ایضا قطب راوندے بسند معتبر از حضرت موسے بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که روزے
امام حسن و امام حسین ع براے قضاے حاجت بیرون آمدند تا آنکه گفت که چون عمر ایشان را تنها یافت
خواست که ایشان را هلاک کند ناگاه صداے شنید که اے شیطان میخواهی با دو فرزند محمد دشمنی بکنی دو روزے
روز بابا در ایشان کردے آنچه کردے و بدعتها در دین خدا پیدا کردے و خلافت اهلبیت غصب کردے
و حضرت امام حسین ع نیز سخنان درشت باو گفت پس دست راست خود را برداشت که طانچه بر روے
آنحضرت بزند حق تعالے دست راستش را خشک کرد پس خواست که بدست چپ طانچه بزند دست چپ
و خشک شد پس گفت سوال میکنم از شما بحق پدر و جد شما که دعا کنید که حق تعالے مرا رها کند و دست
مرا روان گرداند پس حضرت امام حسین ع گفت که خداوندا او را ازین بلیه رها کن و این را عبرے
گردان براے او و محبّے گردان براو پس حقتعالے دست او را رها کرد و با ایشان روانه شد و نزد
امیر المومنین آمد و با آنحضرت شروع در مخاصمه کرد و این واقعه چند روزے بعد از بیعت سقیفه بود پس
گفت اینها را اینجا فرستاده بودے که براے تو پیغام ببرند حضرت فرمود نرفته بودند مگر بقضاے حاجت
پس یکے از منافقان که حاضر بود رداے حضرت را کشید تا رداے حضرت شق شد حضرت امام حسین ع بآن
منافق گفت خدا ترا از دنیا بیرون نبرد تا آنکه قرمساقے کنے اهل و فرزندان خود را و آخر چنین شد
و آن ملعون در عراق دختر خود را براے مردم مے برد تا اخر این قصه گویا داستان عمرو عیار ست
غلط گفتم داستان گویان آن قصه را چنان مربوط و دلکش ساخته اند که هزاران کس براے شنیدنش
مشتاق میشوند و براے این مزخرفات باوجودیکه مجلس ورانه دار باشد و اصطلاح اهل لکهنوکستان

گلستان میروند بعد از فراغ این محدثات متحیر بودم که در تکذیب رفضه چه صورتے پدید آید اگر دیدها به پشت
بدوزند واز کاوکاو دست بر ندارند عقلاے هر قوم را امنحو که بر دیار گردانند که از ملهم غیبے چنان مضمونے
در دلم پیدا شد که فاروق در تعظیم وتکریم اهلبیت دقیقه فرو نگذاشتی بازه بعین اصول وجال کلینی را چنانچه بارها
دانستی که چون جناب سیده رضی الله عنها روزے او را یافت بر ملا گریبانش بقبوت هر چه تمام معاذ الله بسوے خود کشید
وقوت وبطش او بر ناظرین حیات الخلو وظاهر که چند صد کس از مهاجرین وانصار در مقابله وقبیله انها مخنوق گردند
جناب امیر ع را وخوار سند که به یزید عاجز شدند پس فاروق ورا و سر فرو انداخت حتی که زبان را حرکت نداد
وراه مدارا ومواسات پیش گرفت وقس علی هذا کما مر آنفا والحمد لله که خود شارح به بعضے از مقامات
در عین ما به النزاع اقرار کرد که جناب سیده مصلحت فاروقے را دانستند وراضی شدند وسخن او را شنیدند
ورد نفرمودند ودرین وقت نیز خیر عرض والتماس مصلحت چیزے نگفت وهرگاه امام حسین ع دامنش
گرفت سر سبز خبر ملاطفت ومهربانے امری از وی بعید در نیامد کما عرفت انفا واین امور در آغاز کتاب
مفصل شده درینجا بالاجمال یکی دو حرف تعلم آوردم بالجمله فاروق اعظم عادت همین داشتے که خود را چون
غلامان پنداشتے چنانچه جناب امیر ع نفس نفیس خود را یکے از عبد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دانستے
کما فی اصول الکلینی وهرگاه کسی از فرزندانش راه غبطه سپردی دفاتر مناقب آقاے ایشان بر گشادی
واین امو بحد شهرت واستفاضه رسید وآنقدر از روایات فریقین روشن شد کما عرفت سابقا ولاحقا که
بالاخر علماے لکهنو از فرزندین ومجتهدین سرکاے ایشان در حقیقت فارغ خطی از تمرد خویش نوشتند چنانچه
در ردبعض اوراق الایضاح مندرج ست وقد مره غیر مره ومدلولش غیر ازین نیست که جز چندے
از مطاعن که ما به النزاع است وسخن در آنست دو طریق خلفا تعظیم وتکریم اهلبیت بود که در وقت یزید رفت
ولهذا صورت فوج کشے در کوفه واقع شد واگر خلفا تعظیم نمی سپردند همراه ایشان آنچنان حضرات معامله
ائمه میکردند که امام حسین با یزید کردند با اینهمه یکسو معنے اَنْزَلَنِیَ الدَّهْرُ ثُمَّ اَنْزَلَنِیَ الدَّهْرُ حتی قیل
علے ومعاویه چه تواند شد واگر معاذ الله شخصے را چنان ذلیل وحقیر کنند که او را مخنوق سازند دخترش را
غضب کنند در زوجه اش را تازیانها زنند وخانه را بسوزند البته او را باید که انتهاے مصائب وانواع
ظلم ظالمین را وقت آه وناله بیاد آرد واز ینجاست که صاحب تحفه الزام میدهد که اگر آدم ع حسد ائمه میکرد
بایستے در سبب اخراجش از بهشت ذکر این گناه کبیر کردن نه خوردن چند دانه از درخت گندم وبا اینهمه که تعقل
وفراست دانستی هنوز دلایل دیگر است که در عین خلافت خویش فاروق اعظم آنچنان با امام حسین ع
فروتنی کرده اند که کسے دیگر بعمل نیاورده از کتب مجلسی ودیگران از محققین چنان واضح میشود که
که فاروق از تکبر شهربانو دختر بادشاه عجم برآمد وخواست که او را بفروشد وحضرت امیر ع فرمود که بادشاه زادگان را
او را اختیار ساختن هر که را قبول کند او شوهر اوست گویند اول عمر روبروے او گذشت لیکن گستاخے

گستاخی و سربلندی شهربانو فرموده بیر ست بکار من نمی آید اگرچه خلیفه روی زمین باشد باز جناب امیر
با انهمه بطین بود شخص روبرو آمد وهرچند قبل ازین حضرت زهرا شکایت صورتش علی ملفی البحار
نقل کرده بود دیگر شهربانو پسندید وگفت خوب ولیکن فاطمه زهرا را چه جواب توانم داد وهرگاه امام حسن
را دید گفت سبحان الله ولیکن مطلاق ست یعنی طلاق بسیار میدهد پس دست بر دوش امام حسین
گذاشت به بین وضاعین ومفترین امامیه تشیع او را العرش برین رسانیدند حالانکه او و بزرگانش
در آتش پرستی مبتلا بودند و بهمین جهت حضرت فاروق اعظم فوج عظیم بر سر ایشان کشید و بدست
مهاجرین وانصار سلطنت ایشان را پامال گردانید وقصه تشیع وتشریف آوردن جناب پیغمبر صلی الله
علیه واله وسلم وخطبه نکاح خواندن میانه او وفرزند خویش امام حسین بعنوانی که جب آنکه کہیں تو گئی ند بیٹا ہیئے
وعشق دعاشقی شهربانو وبعجلت تمام دست قبول بردوش مبارک بی چون وچرا نهادن فرع ایست
وطوبی دارد وصد در التباس ونسیان ازجناب رسالت مآب چنانچه در نکاح امام حسن عسکری
با خاتون نرگس نصرانیه باوجود آیت وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ وتدارک مافات که در بر ده مقام
ازجناب فاطمه علیها السلام بوقوع آمد وعادات آنجناب بود از احسن قصص وعجائب روزگار تواند گفت
بمخافت تطویل واندیشه ایمعنی که خاطر فقیر بعد تحریرش برای بیان فوائدش جوش خواهد زد متروک شد
ولیکن امیر یکه درین فصل ذکرش ضرورست ومقصود اصلی انها یا نست آنکه فاضل طبری در کتاب
کامل بهائی میگوید که بعد از آنکه شهربانو زوجیت امام حسین قبول کرد فاروق بترتیب وشادی
حکم فرمود امام حسن را سه روز بر اسپ سوار نموده تماشیه او را بردوش خود کشید وبجلوداری هر روز
حاضر می شد پس ازینجا قیاس بکن که چون سلطان روی زمین خادم ست حضرت امام حسین باشد
کوکبه سواری واجتماع خلایق درجه مرتبه خواهد بود وهمبرین قیاس تعظیم وتکریم را درباره حضرات اهلبیت
سطیرین بخلافت عمر حدی نبود اطرف آنکه چون فکر این کتاب بتقریب بیان شادی کدخدای بر زبانم آمد
بعضی از معزورین زیر لب تبسم کردند یعنی متکلم میانه مولف ومولف امتیازی نکرد پس ذکر این کتاب
از مجالس المومنین قاضی رطل بوق ضرور پنداشتم تا حال عمامه بندان وسربلندان طائفه زیاده تر
عیان شود وغفلت وبی تمیزی ایشان بغایت قصوی انجامد گویند شخصی در مطب علویخان نشسته بود
ومرض بواسیر داشت چون روبرو آمد او دانست که آن مرض دارد وبیان نمود اتفاقا از زبانش
انکار بر آمد فرمود که مرض بواسیر داری ورنه از نشستگاه خود خبر نداری الحاصل قاضی در ذکر بهاء الدین
محمد بن صاحب وافتخار بر ریاست آدمی نویسد که مجلس شریف مجمع فضلای حق جعفری ومحط
رجال ادبا وفصحای اثنا عشری بود ومولانا فاضل حسن بن علی الطبرسی که از جمله فضلای امامیه و از
خاصان مجلس شریف خواجه بهاء الدین محمد بود در خطبه کتاب کامل بهائی گفته الخ وبعد ازین رفته

اختیار دارند خواه فاروق را بمزید عداوت اهلبیت متصف گردانند چنانچه در محاورات و کتب ایشان دیده
و شنیده باشی که او درین باب نظیرے ندارد و خلفای دیگر در عداوت و حسد بدرجهٔ او نمیرسند و هرگاه
حال دشمن ترین دشمنان ایشان چنین است حال صدیق ازینجا قیاس بکن از عجایب ترهات و خرافات آنکه
مجتهد خود را در ضربت حیدریه با اینهمه او را بجنون متصف میدانند قاتلهم الله انّی یؤفکون هرچند اهل کتاب
نیز او را دشمن میدانند ولیکن اینهم میگویند که چنین جدبر و ناظم در اهل اسلام پیدا نشده است آری هرچه دانا کند
کند نادان؛ ولیک بعد از فضیحت بسیار؛ هیچکسے از عقلا در جهان باشد که حال فاروق بروایات شیعه در میزان
فراست بسنجند و ایشان را ابله ترین حیوانات نداند و از اینجاست که بعضی از شعرا ملهم شدند در تاریخ مجتهد
فلفے تا ماده خنزیر بصیر ابا ذی بے کم و کاست بر آمد و هرگاه که جانور مذکور بر قاذورات حریص تر است او
انچه در خاتمه صوارم و خاتمه ابواب کتب دیگر خورده بود مانند صاحب تجرید اعاده میکرد و بر بدن می لیسید
و جنونش که بارها بذکر سببش بیان کردم نوبت بدان رسانید که تا بازار نبر از آن پیاده یا بر آمدی و چون طبیبے
را خواندند که دست شفای او مشهور بود و بار اقسم صدق مودت میدانستند او در آن زمان از غایت
علم و وقار و صدق گفتار از اولیای شمرده ند بیان میکرد که طشت زر بر دیش آوردند و عاد الاشکال کما کان
ولیکن هر چند خواست که ببیند بمظنهٔ آنکه در تقیه چه بر آمد و علاجش آسان گردد از اسباب و علامات لیس
بزودی بروند و او را نمودند و مقصود آن بود که شدت جنون او سبک گردد و کسی را بر گماشته بودند که خاکستر
ابن سبا لعین را برا و میریخت و در آن مکان نبرود ے این طشت را می ربود و مخفی نماند که کلام +
در اقرار مجلسی و مقتدایان او بود که عمر خواسته که امامین را در صغر ایشان هلاک نماید پس میگویم که در
زمان حضرت اگر رعایت قول کاهنین و منجمین مانع بود تا بسبب اظهار مودت و آتش بهتانے از روے
خود رسید بارے فاروق در خلافت خویش چه انتظار داشت که در تکریم ایشان آن معاملات کرد
که از هیچکسے نتواند شد شاید گویند خلافت اخروی را هم خواست و الحمد لله که این امر موقوف بر توبه دارد و التائب
من الذنب کمن لا ذنب له و اگر بغرض محال مسلم داریم که خواست که طاپچه بر بند پس عین خیرخواهی تواند بود
تا از شر اعدا سیما مصداق اشد عداوة آمین باشند که آیا در روایات نیامده که خود حضرت م با وصف
مزید محبت با این فرزندان بضرب دینگر تادیب پرداخته و امیر المومنین در عین جوانی امام حسین را از تعزیر
معذور نداشته وقتیکه قدری عسل برای مهمانے از مشکی بدست قنبر گرفته و قد تقرر آن النظر الی امثالهم
و کالغضب ایضاً تعزیر فکیف که تازیانه بدست گرد و قنبر را زنند که او را حاضر بکن کما ذکرنا امارفتن فاروق
نزد جناب امیر پس او ولی انیست که برای مزید محبت و خیرخواہے باشد تا ایشان را تنها نگذارد حالانکه
عمر از جناب مرتضوی چنان می ترسید که در بیان نگنجد و در بیک کمان تیر را بزمین می انداخت و زهره اش گردید مثل عصاے
حضرت موسیٰ کلمه الخراج و ترجمتها حتے که خوفش تا مرگ در دل داشت و با امتثال اوامر مرتضوے

بعجلت تمام طومار کرهاے پرداخت من بعد در رد خرافات مجتهد تقریر جامع باید شنید تا هیچ قولش که خلاف عقل
و نقل باشد باقی نماند و آنهم باقامت اولا نه مثل این هرزه چاو هنقه که هرچه میگوید پریشان بدون دلیل و برهان
کما عرفت سابقا و لاحقا و انیهم از حجج بالغه آفریدگار است که تحریر بنده را سابقا چنین دانسته بود تا بقدرت
الهی و انتقام نامتناهی گرفتار آمد پس بدانکه از مشرب فریقین آنکس دست بردار نشسته که صدق قول قایل
گفته به بطین شدن جناب مرتضوی و انتفاخ اضلاع آن وعده و کم حوصلگی شان و قلت استعداد قطعا
معاذ الله بحدیکه در تعلیم بابے از علوم تشکل عمر و عیار فایض شد که همه اعضا بر اصل خود ماند مگر بطن مبارک
که بر جای خویش نماند و نیز پدرش از مذهب فریقین یکسوی اختیار ساخته که رفضه تحریف قرآن المجید را باصحاب
راجع میساختند و آن مسطور در دین وریده و رینباب ترقی برگزیده یعنی دریده گوئی بحضرت سید المرسلین رسیده
و این خود بدیهی است که اهل سنت قرآن مجید را منزه از آن میدانند و دامن اصحاب را ازین آلودگیها پاک اعتقاد
میکنند چه جای ختم المرسلین مهبط وحی رب العالمین صلواة الله و سلامه علیه و آله اجمعین و پدر این بنجوت
نسبت تحریف را بصحابه مجازا میگوید و حقیقتش بر تحریر او آنکه رسول خدا این نسخه را که الیوم بدست اهل
اسلام است تالیف نمود موافق خواهشهاے اهل النفاق معاذ الله دریغا کسیکه برای الزام رفضه گوید که انها
در علت بطنی جناب امیر را بشکل عمر و عیار ساختند او از مذهب فریقین بیزار شد و آن شقی که بر مذهب
خود در سه لحدا خاتم الانبیا صلی الله علیه و علیهم را محرف القرآن قرار دهد رئیس المومنین پاک باشد آن
هدات شیئے عجاب عبارت پیر دهقانی در کتاب عماد الاسلام یعنی در جلد اولش باید دیدن که تعلق به
الهیات دارد این کتاب نزد من بعاریت بود وقت ضرورت بدست نیامد هر که او را بهم رسد باید آن را دیدن
و فهمیدن که معنیش همین است یا چیزی دیگر و اگر حمقا گویند که بحکم ایزدی چنان بعمل آوردند و صحف مقدسه
امه بدے که برای ایشان نزول جلال یافت بدان حکم نمود گوئیم که همان کتب مثلا مذهب و صحف احمر حکم بر
که از هرچه خلفا بعمل آرند نیز بیاید تابیدن و از جاے خود نباید جنبیدن هیهات سالک بیخبر بود ز راه و رسم منزلها
و انیکم برای امام الامه و تقیه اهل عبا بود حتے گرفتن فاره خطی از ینها فکیف با و شما و انصاف آن بے بهره
از دین و دنیا منزه از عیوب است و نزد مقلدین محبوب که با وجه د علو کعب که نزد شان رعایتی
که بالاجماع و الاتفاق فریقین موضوع و مفترے است معتبر و معتمد پندارند و نقل تمامش بطمطراق
بردار دو قاری ابے بن کعب را که قرائتش نزد ائمه معصومین رضی الله عنهم اجمعین معمول بها باشد
ابے بن سلول بر شمارد و قائل بوفاتش در زمان حضرت رسول مقبول باشد الے
غیر ذلک من الاکاذیب و الاباطیل التی تخیل منه الدجال و غیر از بل علی یا شتر خانے کتابها الطویل
اعنی نقض الرماح فی کبد النباح و لوازم عمارت از خشت و آهک و سنگ در تشبیه شان ضرور گوید
و چوب و آهن و تحفه تخصیص ذی النورین بجوید و انهم بر مذهب اهل سنت که گاهی غیر از استعاره

و تشبیه چیزی دیگر درین ابواب نگفته اند و بر مذهب صدوق رئیس المحدثین که اضلاع شکم شریف را منتفخ
گوید ضرور نگردانند و نزد او فکر بیت الخلا و بدبوی اهلسنت را ضرور بود که فقط تشبیه اراده کنند و حضرت امیر را
در اصل خلقت بطین دانند چنانچه دیگر اصحاب مثل اسامه بن زید را که حضرت امام رضا سلطان مشهد
مقدس او را در کتاب مستطاب خود استاد خویش گردانند یعنی استناد بروایاتش فرمایند زیاده برین
نیست که بعضی از اهلسنت بر تقدیر یکه لمیدت رفضه را بزعم رفع شناعت از خویشتن دخلی نباشد کثرت
علوم را به بطن شریف بے دعوی انتفاخ آن حقیقه از جهت تعلم یک باب راجع سازند پس فکر بیت الخلا
زنهار ایشان را ضرور نباشد بلی برای محدثین شیعه که با نتفاخ اضلاع و نفخ شکم حقیقه قائل شوند
درینجا ضرور باشد چنانچه همه کس میدانند و عوام و خواص بران عمل میکنند و ابوهریره بیچاره را بدبرد
گردانیدند بجهت آنکه بیعت صدیق نموده و مانند جناب امیر مهربانی و همی را دخلی نداده و بمقتضای
نور ایمان بجان و دل بعمل آورده یا ازان سبب که ابن قتیبه را فضلی چندی از معایب او در معارف خویش
برشمرده دل را بمروت تقلید بعضی از منافقین از حلوای بی دود گمان برده هیچ بخیال نیاورده که ابن
قتیبه درینباب دو کس اند یکی دینوری که تسنن او در کتب منقول و دیگری ابراهیم که او هم کتاب خود را معارف
نام نهاده در فضل او در تقیید رفضه چنانچه باید مسرود و فقیر بقصد طلب معلوم کردم بعد مراجعت در معارف
اول که مطاعن او مذکور نیست بلکه در ثانی ست که حجت را نشاید بلکه مصداق قول بزرگان ست
باطلست انچه مدعی گوید بتعرض که بزرگان امامیه و ارکان ایشان الیق باشند باین نکوهش که بیعت
ریا نمودند و تاقیب کردن امام الائمه در حق ایشان کما سبق فی مجلد اول تلمیع ایشان منکشف شده
جواب از طرف معاویه قریب باین تقریر ست و اگر استخراج آن بر طلبه مشکل افتد و مجتهد السبب جمود
ذهن و قلت تاملی که اثری نمی پذیرد باعث تشویش باشد بپاسخش آنست که معاویه را در آن
جنگ و جدال شبهات بسیار پیش آمد و از این آن بکثرت بهم رسید خصوصا بر طور این منقه یعنی
منتخب طلے صاف صاف نوشته که جناب امیر قاتل عثمان ذی النورین بود پس جنگ و جدال او
صورتے دارد کما لا یخفی و ایضا مشکل انیست که حضرت عقیل باوجود تشیع همراه او بودند و از طرف
آنکه رفاقت جناب مرتضوی گذاشتند امیدوار حسن خاتمه بودند چنانچه محدث نجفی در مجمع البحرین
نوشته پس چون از دائره رفاقت بدر رفتند راست بگو که ایشان و اتباع ایشان بر اصول امامیه
معاذ الله الا لق هر دوام معلوم گشتند یا نه و دیگر و دیگر مقبولین لسانی امامیه حضرت در
حالت اختصار گذاشتند و از مدینه بدر رفتند چنانچه صاحب گوهر مراد یعنی محقق لاهجی ز عبیر او بدان اقرار
دارند پس مجتهد هرچه در شان ایشان گوید با بدان ماخودیم وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ طرفه
آنکه این بدر رفتگان بعد وفات شریف باز برای انهدام بیوت اهل بیت و فتنه پردازی عود

نمودند و آتش خلاف و عداوت که قریب انطفا بود از طرف ایشان بجنبر طبع
خویش سرکشید و حالات شان درین کتاب جا بجا پیدا است موجبات پریشانی دماغ اہل
انصاف از مقاماتش هویدا پس محبت رسول مقبول در ذوات شان کجا بود تا از مطاعن
مجتهد نجات یابند بهبین با سامه بن زید و دیگر اصحاب که باتفاق فریقین برای سفر
جهاد خیمه بیرون مدینه طیبه زدند و چون خبر اشتداد مرض و حالت احتضار شنیدند بچشم گریان
و با دل بریان بازگردیدند پس یقین ست که اگر دیلمی و غیره او بارشاد قلوب ذره دل
و جگر قساوت را مے گذاشتند و از وضع روایات و اضلال دست بر مید اشتند و این
طاؤس بجلوه خود و غیره او مانند زراره و شیطان الطاق در زمان امامت نونهال نزگسی
وسوسه در ریحانی یا بغضارت هائے تازه و رنگارنگی بے اندازه رجعت قهقری نمودند
و لعلت رفض و ادر قلب صمیدا و ندازان رہگذر که مذهب رجعت دار د در تاویل حدیث معلوم
فسکرا و بجای نیر سید بلکه به فرید رسوا سے مے کشید اینکه دیدی الزام روافض ست لبسبب
آنکه قائل برجعت اند و مجتهد خرف که در پے انقلاب عبارت رساله قدیمه گردیده کلاش
بمغیر ست نه شگرف و نغز آن را که هنوز ثابت نکرده به دلیلی که مذهب صاحب فردوس
دیلمی رجعت ست و کیف تمکن که او از اهل سنت باشد نه از اهل بدعت و قول برجعت
که محدث ابن سبا یهودی ست کما فی الترجمه تاریخ السمساطی الرافضی اختیار کند فاعتبروا
یا اولی الابصار فان التشبیه بصورة عمرو العیار لا یمکن الا فیما ذهب الله هو لاء الاشرار اما بحسب
ظاهر پس دیلمی ماکه بسیر فردوس مشغول ست بحکم آنکه متبع مهاجرین اولین بود
چنانچه عنقریب حال متبوع بودن شان از مجمع البیان دانستی و آن زمره مقدسه
بحکم حدیث اطول کلینی وارثین جنت الفردوس بودند او برهزلیات رفضه تمنای رجعت
خواهد نمود فکیف که فرزند سعادت مند شکه از بطن آن نفرا پنه زایده باشد که کاهش
در حال مشترک اتفاق افتد و تجدید رونه دهد بزنده کردن اجله اصحاب همخوابه حضرت رسالت
مآب و امهات المومنین از ازواج مطهرات سید کائنات متوجه باشد و اینهمه بزرگان
دین را برا معمول رفضه علی ما فی البحار و حق الیقین و غیره همان کتب
الشیاطین بشکنجه عذاب کشد حالانکه اصحاب و امهات المومنین بر همه
بنصوص قرانیه واجب التعظیم اند و بالیقین از آیت کریمه وَ اَزْوَاجُهُ اُمَّهَاتُهُمْ
معنی حقیقی مراد نتواند بود فانه بدیهی البطلان چنانچه در ابوت آنحضرت صلوات
الله و سلامه علیه پس حضرت صلی الله علیه وسلم پدر امت مرحومه ست در عظمت و بزرگی

وقبله وکعبه اهل اسلام وایمانست ازواج مطهرات‌ش که بنص قرانی انیست دنیا را پشت پا زدند ودار آخرت را
برگزیدند مادران مومنین اند نه امهات منافقین که منحرف از ثقلین باشند وقران مجید را منحرف دانند وجناب سیده
را بالیقین از اهلبیت سید المرسلین نمی پندارند کما فی الکلینی وشرحه للقزوینی الی غیر ذلک الطرف انکه درباب صدیقه
محبوبه حضرت سید عالم گویند واز کتب ایشان میل تجرید منجم طوسی وغیرهم عیانست وکافره حربیه را باز دران
حجره مقدسه که خود امیر المومنین فرمود که بهتر ازان مقامی مقدس در جهان نیست کما عرفت نقلا عن کتبهم
آباد گردانیدن هذا الشی عجاب بالجمله بعد از فتنه جنگ جمل که باغوای ابن سبا وامثالش سوداد علی
مرتضی بکمال تعظیم پیش آمد ومراتب خیرخواهی وخدمت لایق حرمت ناموس اکبر حضرت پیغمبر بجا آورد حالانکه
کافر حربی نزد شیعه نجس العین است فکیف حربی معهذا فقط نخواندن کلمه پاک میشود اگرچه نجاست اعینی دارد
الحاصل دیلمی رفضه را البته تمنای رجعت باشد چنانچه جوابش نیز از قران مجید واضح است یعنی انها کلمة
هو قائلها ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون پس البته دیلمی شیعه هوس رجعت مثل کفار دارد وزار
نالی او رالکسی نمی پرسد لاجرم اگر تمنای رجعت دارد تا چندی از عذاب عالم گور رهائی یابد عجبی نخواهد بود
که امید درین عالم از دستگیری شان عاجز اند کما تقرر فی الاصول پس مجتهد ناصبی طریقه عجیب را در قلب بنیاد
بدر یافته اتباع او برای فریب عوام خواسته تا خیال کنند که مجتهد بر انقلاب هم قادر است ؎ خاقانی انکسان
که براه تو میروند؛ زاغ اند زاغ را روش کبک ارزوست؛ **قوله** مشابهت عائشه پایان شکسته در شوربا
گرشدن ملک الموت بیک طمانچه حضرت موسی **اقول** وبالله التوفیق من از مجتهد الربانی این توقع داشتم
که او مطابق شهرت ذهن رسا وطبیعت فلک فرسا دارد والبته نتائج افکار خویش را در جواب نتائج من خواهد
نوشت نه چنین امور که ادانی طلبه در جوابش مغالیط او را شرح توانند کرد واو را اصحوکه هر شهر ودیار مقرر
خواهند نمود ودر حق او خواهند گفت که کسی برین عظام رمیم که علما جوابش بکرات ومرات نوشته اعتراض شیعه را
از تقریر پامال ساخته اند دل نخواهد بست اما اول پس باید درین تشبیه قباحتی را بیان نمودن حالانکه بر
هیچ یکی از محاورات عرب عربا بلکه اهل فارس وهند قباحتی بنظر نمی آید که درین غذا آب گوشت ونان جهر است
که بهم آمیخته وهضمش آسان گشته که در التذاذ از اقسام دیگر در گذشته واین طعام در حقیقت سر دفتر جمیع
اقسام است که اگر از کتب طبیه فضائل ان نقل کرده شود رساله جداگانه باید تصنیف کردن مختصر اینست
که چون این غذا عند العرب بسیار مرغوب وخوب است مناط التشبیه شد پس بر محاوره عرب کلام را ادا فرمود گویند
چون بعضی را حکما منجر گردانیدند که یک غذا باید بخورد هرچه نزد تو محبوب‌تر باشد آن مردی عاقل همین
غذا میخورد وتندرست شد بالجمله قبل ازین گفته شد که در اختیار لفظ زق مقصود شریف
مزید اهتمام در تعلیم است وازان لازم نیاید که منقاری باشد برای معلم وهم متعلم و
منقار خود را در منقار بچه نهادن وحوصله را بکلفت تمام جنبانیدن دو معنی

تی کردن بتکلف بهم رسیدن هیچ ضرور نیست درینجا هم شکستن اعضا و ما یتعلق به حراضرور باشد آما ام
ثانی پس هر کسی میداند که اعتراض شیعه کمنگی دارد و هم مقتضی السنت که ناظرین و سامعین حکم نمایند
که مجتهدین و مقلدین شیعه غور و تامل بکار نمی برند نه روایات کتب خویش را بنا بر سلب حافظه یاد دارند
و نه آگاه میکنند که علامه اربلی این فرقه در کتاب کشف الغمه از انچه آورده چنانچه از ترجمه آن نیز هویداست
صریح عیان است که قصه طمانچه زدن حضرت کلیم الله و کور شدن چشم ملک الموت بجای خود ثابت
است تا بران تفریع نمود چنانچه می آید و حال غزارت علوم و مقبولیت کتابش هم از تالیفات
اردستانی و غیر او واضح است و دو ورچار ادیم که ازین کتاب مجتهد ثانی لاثانی بقلم او خواهد امد انشاء الله تعالی
۵ ای که حمال عیب خویشتن آید بطعنه بر نفس دیگران فرمیند * مجتهد شرف با مجیب مصیب مقابله
دارد کجا نتایج افکارش که بعد از تتبع کتب رفضه بهم آورد و کجا هفوات نابکارش که عین تقلید
جامعین بیاض بی سواد مصداق سواد الوجه فی الدارین است ولیکن مزید بیچارگی مجتهد را چه علاج
که هنوز بتقلید دیگران با وصف محتاج اجتهاد بعد ازین عاقل یلمعی را اشارتی در مغلوبی ملک الموت
از دست کلیم اللهی بس باشد که این واقعه بجای خود حق تباشد فضیلت جناب سیده فاطمه زهرا
بر حضرت موسی هیچگونه لازم اید و متفرع گردد و بر خلق عیان شود زیرا که عیسی اربلی در کتاب مذکور
می نویسد که در احادیث معتبره وارد است که لفیفه طاهره شداید بیماری حضرت میدید و خیلی میگریست
و بر مفارقت انجناب جان بلبش رسید حضرت فرمود ای فاطمه اول کسی که از اهلبیت بمن رسد تو باشی
پس خوشوقت شد بخلاف حضرت موسی که راضی بقضا نشد و در جوار و همسائگی رفیق اعلی تن برضا
نداد و با فرستاده خداوند مضارعت آغاز نهاد و ازینمقام واضح شد که جدل و جدال با ملک الموت
بعد از دانستن آنمعنی بود که این فلانی فرستاده رب العالمین است برای قبض روح من و آن نزد ما ممنوع
فلا یسمنهم ولا یغنی من جوع و اگر حضرت موسی گمان برد که دشمنی در خانه من در آمده و با من در آویخته
او را دفع باید کرد استدلال عیسی بر مفضولیت حضرت کجا پیش میرود پس درینجا بر صور خیالیه او تلاوت
یکون که خبر عیسی صفتا و الضا ظاهر شد که انچه در روایات صحیحه ما آمده و علمای ما فهمیده اند تصریحی و تنصیص
نیست بر دانستن ملک الموت بودنش بخلاف روایات رفضه ورنه تقریب دلیل کجا فلیحفظ هذا التحقیق
فانه قاطع ماده التشکیک و من هاتین عدم کونه الزاما درینمقام امور دیگر که در تفصیل بکار آید
و دست و پای مجتهد از دیدنش گم گردد از گوشهای خاطر فاتر سر میکشید بیش از بیش است و حرفی
از ان اکتفا میکنیم و بر دفتر میزنیم و میگوییم که محتمل است که شاید بخاطر ملک الموت خاری ازین وهم
خلیده باشد که در جهان کسی نیست که من از دست او مغلوب شوم و او بر من غالب گردد پس
حق تعالی که دو کوشش یکی قطره در بحر علم تدارک خیال او کرده باشد و از دستی که در حق ان دار دست

فوکزه موسی فقضی علیه مغلوب گردانیده ملک الموت را از گرداب خیالش وارهانیده باشد و عادت
الهی بران جاریست خصوصاً نسبت بندگان مقربین از ملائکه وانبیا و مرسلین یاد نداری که موسی علیه السلام را
چون خدا برگزید و توراة عنایت کرد گمان برد که در علم از همه زیاده ترم با کسی گفت از تو کسی را از علم ندیدم فرمود
من هم نیافتم کما فی الصافی وغیره یا پرسیدند که اعلم خلائق امروز کیست و بخیالش افتاد که منم وحق تعالی بجبرئیل فرمود
که در باب بنده مراد بگو که سفر مجمع البحرین کند که یکی را از بندگان من خواهی یافت پس در صحبت او باش تا حقیقت
را تاویلی ازین خیال فارغ شوی پس صحبت بهم رسیده و حال شکستن کشتی و قتل پسری صبیح و ملیح و اقامت دیواری
که قصد انهدام بود معلوم شد و صحبت بزودی به پایان رسید ورنه بیش از بیش کرشمهای علوم لدنی جلوه ظهور میگرفت
الی غیر ذلک مما لا یتناهی و ازین کثرت اشاره کرده ام بآنچه دیده ام در مناقب بعض ائمه که فرمودند که اگر من بودمی
العلوم و حقائق را پایانی نبودی حالانکه در بعضی از امور محتاج تتبد کر حضرت خضر گشته اند کما فی احادیثهم و معلوم نیست
که قصه الفرشته که موخرش بالا درین مجلد گذشته باشد و خبر عاملی در فضول فهمه با وگرده در نظر مجتهد جامع کمالات
درآمده یانه که در حقیقتیکه از آسمان و زمین اثری نبود یکفرشته از جمله ملائکه همه را آفرید و بعد از آفرینش بخاطر
اورد که منم و قهر الهی بجوش برد و او را با تمامی مخلوقاتش خاکستر گردانید و اگر او را الجهنم میبرد که مانع تواند شد که
لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون شان اوست قال الله تعالی ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلک نجزیه جهنم
کذلک نجزی الظالمین من بعد درین مقام یعنی کبر البطن شریف تقریری دیگر است که شاید جامع باشد و اگر پیشه
قبل ازین در هفوات مجتهدان باقی مانده هم قطع شود که بزرگی سید شهاب الدین نظر بسیار دانش اگرچه مسلم ولیکن
بودنش از مشاهیر و مرجعیت علما بتحقیق او و استنباد انها بکتابش از اظهر تگذشته و من کتابش را انکار نمی کنم
چنانچه پدر فانیش در کتاب مشهدی در رد ذوالفقار انکار کرده با وصف بودنش درین بلده ولیکن اینقدر میگویم
که استنبا و علما و شهرت کتابش چنانچه مجتهد فانی طلبید باید از کتب معتمده ما ثابت کردن معتمد مجتهد الزمانی آنچه
نوشتند و پرسیدند کسیکه زیاده تر شرب آن نماید باعث ارتفاع البطن او خواهد شد یا نه جوابش آنکه ظاهر اکبر البطن
بزیادت شرب از عادات حیوانات است مثل پشه وغیره چنانچه دیده باشی که شکم این جانوران بعد از اسودگی
فی الحال کبیر میشود و رنگ شکم سرخ میگردد بخلاف انسان که چون آسوده شد از آب و طعام او را البطین نخواهند گفت
بلکه الفاظ دیگر تعبیر خواهند کرد کما لا یخفی و تمثیل پشه وغیره امری مستهجن نیست اری تطبیق می باید قال الله تعالی
ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها و درین مثل نیز مطابقت علمای رفته است که در حق
جناب امیر لفظ بعوضه آورده اند و اگر از روی آن کسی را از ناظرین و سامعین در سر باشد باید منتهی الکلام
رجوع کردن والعجب که مجتهد سیری و سیرابی را یاد کرد که او را البطین خواهند گفت یا نه و البطن او مرتفع خواهد شد
یا نخواهد شد و این را یاد نفرمودند که درباره گرسنه و تشنه که منکسر البطن شد چه خواهند فرمود خلاصه آنکه بسیم
والبطین در تمام عمر چنین است البشر طیکه از بیماری یا لاغر نشود و خود بیماری لاغری ملحق نگردد و کسیکه البطین بسیم

انبات شد او را همیشه بلاغری وصف خوانند نمود اگر بیماری اورام او را در نگیرد جناب امیر در هر حالت بطین
بودند نه انکه بابی از علم حضرت آموختند و شکم مبارک و اضلاع آن منتفخ شد معاذ الله و اگر بطین گرسته شدید
یا اسوده طبیب حاذق البته از نبض او پی تواند برد بخلا و امتلا چنین نیست که بطین را غیر بطین گویند و اسوده
و سیراب را بطین بدانند و علما و شعرا انچه درباره جناب امیر آورده اند غیر ازین چیست که لفظ بطین را
توجیهی کردند که مشتمل بر منقبت شاه ولایت است نه انکه بطین نبود و چنین گفتند و اسامه بن زید بن حارثه
بطین بود و چون علمی نزد شیعه نداشت بلکه از غایت جهل مرتد و کافر شد چنانکه مدعی خلافت شد کما
نقلا عن کتب الشیعه اگرچه بواسطه استاد حضرت رضا بوده باشد کما عرفته الضیا در ترجمه اش بطین میگفته اند
وانچه در بطین بودن جناب امیر توجیهی کردند بر توی الفست که درباره مولوی اصغر علی فیض آبادی
میگفتند که استاد مولوی مرزا فتح علی صاحب بود که در مختصرات و متوسطات کتب درسیه نسبت تلمذ
با جنابش دارم و او در کتب درسیه خصوصا اندرلیس فواید ضیائیه خیلی مشهور و بعد از وفاتش بکسید و هست
حاشیه کتاب مذکور از خزانه کتب او بر آمده بود و شرح سلم هم تصانیف اوست که نزد خود دارم و در گردنش ورم
بغایتی بود که تا بسینه میرسید و دوستانش وقت تدریس میگفتند که صندوق علم است که از ان بر میآرد
و بر مستفیدان تقسیم میفرماید و در واقع بر چه بود معلوم همگنانست و مطالب السئول بلکه مطلب السئول
کما فی کشف الظنون را دیده ام انچه درباره صاحب الامر شیعه نوشته ازان پی توان برد که حضرت امام حسن
عسکری فرزندی گذاشت حالانکه از تحقیق معتمدین ثابت است که میراث بعم انجناب رسید چه ممکن که پسر را
میراث نرسد و هرچه باشد عم بزرگوارش ببرد خصوصا شخصی که مدمن خمر و رقاص و قمار باز و در کوچه بازار
طنبور نواز بر تصریح اهل تنقید خصوصا صاحب حق الیقین و غیران باشد و قضاة و حکام فرزندش را محروم
گذارند ان هذا لشیء عجاب پس انچه درباب کمال الدین بن طلحه میگوییم کمال احتیاط است یعنی ثابت باید کرد
که او را مشابه علما است مثل بخاری و مسلم یا امام غزالی و امام رازی چنانچه مجتهد فانی گفته که مشاهیر علما مانند کلینی
هستند اه حالانکه از سنیان خوف تقیه نداشته که از مطالعه کتب رفضه غافل بوده اند بخلاف اهل التشیع که عمر
ایشان در لباس مکاری گذشت که خود را سنی میگفتند و فریب میدادند و بسیاری از تالیفات خود را
در باب نکوهش و نفرین خویش حقیقة یادگار گذاشتند رجوع کن بکتابی ضخیم که مولف آن خود را سنی و صوفی قرار داده و سخن
تکیه او جا بجا این ست ع شیعه ام سنی بی کینه ام ؛ و بالآخر چون سبب تصنیف بعد از غور تامل مبنی بر وجود
مناقب اصحاب که اگر جزو کتاب خود میکرد که از جهلا در دام و چاه ناش گرفتار شده این امور است که میگویند که اول
آن چهارده معصوم که طفلان ایمه فرزندان شان قبل از بلوغ از دنیا بخت خرامیدند محسن بن علی مرتضی
هست که از گزند رسانیدن حضرت فاروق اعظم از بطن جناب فاطمه زهرا اسقط شد و اهل خرد او را غدار و
مکار میدانند و نکوهش و نفرین او تقربا الی الله تعالی میپردازند و عوام این امور را چه میدانند فانهم کالانعام

بل هم اضل سبیلا الحاصل اگر تحقیقات رابنی ایشان نیز البطین راہمان می نویسند که یاد کردم صاحب صراح که ترجمه
صحاح است می نویسد که البطن المحجتین کلان شکم شدن والبطین بزرگ شکم ومحدث نجفی که غرائب لقاب حادیث امیر را
نقل میکند میگوید البطن بالکسر بطن فہو البطین اذا اعظم البطنه ونام کتاب البش بابه ہادالنہی که مجمع البحرین ومطلع النیرین
است وانچه مجتہد میگوید که اشاره فرمودند جناب مرتضوی به البطن مبارک پس باید گفت در رجوالبش که مجتہد
بنده شکم رمور اہل دلان چه میداند فکیف رئیس اہل قلوب تعجب این ست که نفهمید که اشاره بشکم اشاره
بقلب شریف وسینه بی کینه بوده باشد واہل صدق وصفا ازین اشاره ہمین معنی را عیانا وجهارا میفهمند
اگرچه کسی ذکر بطن کند ومخفی نماند که لفظ سقط در عبارت سید شهاب الدین لفاست نه لقاف برای رفع مغلطه
تصریح کردم تا کسی لغزش نکند وصاحب کتاب مطالب السئول درین فقره فانما لفظ توصیف بها من ہو عظیم
البطن منصف یا مثلا نه که حقیقت این لغت است تصریح کرده ولفظ اعتبار دلالت بر داخته دارد واگر معنی
چنین قرار دہند که جناب امیر البطین بودند ولیکن این اطلاق فقط از راه مزید علم شد پس در رجوالبش
حدیث جناب سیده درباره شکایت صورت با ضمیمه اہل البیت الصبر بما فیه کافی ووافی است کما لا یخفی
وتسلیه جناب زہرا ہم موید کلام ماست وہو الظاہر عند اولی الالباب ورنه لازم آمد که جناب سیده از کثرت
علوم وتناسب اعضا بہرا باشد وہو بدیہی البطلان ودر ہر کتاب تقید مشتمل بر تراجم اصحاب که لفظ البطین
مده بر حقیقت خود محمول است واگر توجیہی بنا بر اظہار فضیلت ومنقبت انجناب کرده اند منافی آنیست
وکثرت علوم خاتم الخلفا الراشدین که در عالم زیاده ظاہر شد مبای آن ظہور اختلافات در راست آیست
واین زمره را محدثین ما اشکار اکرده اند چنانچه بر ناظرین پوشیده نیست اما امر یکه صاحب مطلب السئول نوشته
اگر مراد ش النست که زمان جمل وقت آخر عصری بود نزد فاروق پس ممنوع است معهذا بالیقین انکار کردن
وگفتگو نمودن چون قیل وقال نفرمود بلکه شکر گذاری بر واجب معلوم شد که مسئله را مید النست واز جمل
با خبر بود وجناب میر چون جمل را شنیده بود بجان نخشی بر داخت ورفضه در پی اثبات جهل فاروق شده اند
وذلک جہل عظیم وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ **قوله** چنانچه این عبارت بر بیان عن خروج
مشتمل است وہمچنین بر اسه دلالت بر حقیقت خلافت یزید دارد جوالبش ہم در نظرت رسیده وقتیکه مشتاق
خبر این کتاب را از کاتبی نویسانیده نزد تو فرستادم پس ہر چند خواجه حافظ شیرازی رحمة الله علیه بجناب
خویش فرموده ع معذور دارمت که تو او را ندیده ٭ ولیکن من چگونه ترا بعد از فرستادنش معذور دارم
که قطعا آن کتاب را دیدی فکیف که چون دلدارم یعنی دلدار حسین برادر تبارک حسین بالفاظ نویرد خیست
بعد از آنکه بیقین دانست که کتابی مثل کوه الوند بر سر مجتهد افتاده واو در خلوت تمامی بیند وچنان
می نماید که قلبش مانند درخت بید از تند بادمی لرزد وبا انهمه از غایت بیحیائی واو عیش وکامرانی
میدهد ومتوجه بجواب نمیشود وہرگاه تذکره آن در خلوت می آید رخ میگردد تا یاران از ذکرش

باز مانند و عوام و خواص شیعه بطلب جواب هجوم نکنند پس او موقعی در تقریبی بعد از فاتحه بعضی از اقربای
تو آنچه یافته از و در دین محمد ث گفته و برای برانگیختن تو هر چه در دلش آمده بر زبانش رفته حتی که داد
تیز زبانی داده و آن کلمات گفته که نزد عقلا کمتر از دشنامها نبوده باشد ولیکن چون درباره طلب جواب
بود در پی تذلیل او نشدی و وعده حتمی نمودی و اثری از آن پدید نیامد بلکه معنی قول مشهور الطنبور
انجامید که نیز کند حمله الی اخره پس اگر اکنون پوست خود را جدا کردی و بعجلت هرچه تمام بر جلد گرمش
نشستی و از مرض مزمن بهدایت و علاج طبیب صادق حضرت امام صادق کما یقلع عن اصولک فارغ گشتی پس متوجه
شود به بین چه افواج بر سر تو بلکه اولین و آخرین تو از زراره مجوسی و عبدالله بن سبا یهودی کشیده وا
میدان داری داده ام چنانچه سکندر ذوالقرنین بتائید اسمانی در مقابله دارا بن بهمن گیانی که اکنون
زبان حال با این ابیات متکلم است ~ تو آن انگه کوهی منیره منم ؛ کجا تیز و یابم که بازی کنم ؛ نه شمشیر و ناچخ
نه گرز گران ؛ همین گومیت باز گویم بمان ؛ مهذا مراد از اتفاق جماعت اتفاق اهل حل و عقد است
که اولی الامر اند و از میانه خویش یکی را مستجمع شرائط دانسته بر می گزینند و بعد از اتفاق ایشان امامت
آن شخص از مکمن البطون که ماده امامت است بارگاه فعلیت و ظهور می آید چنانچه امام رازی بشرح و بسط
بیان فرموده و بنده همراه بیانش باظهار مغالیط مجتهد کمی نموده بقول خواجه نظامی ع که سستی نکردم در آن کار
هیچ ؛ و در حقیقت کار اهل حل و عقد اتباع سنت نبویست چنانچه ماخذش بارها گوشت رسید و جناب امیر آنرا
کلام خویش بعد از اقتباس از آیات بینات و احادیث سرور کائنات بیان فرمود و چراغ هدایت فرا راه ام
روشن ساخت که انما الشوری للمهاجرین والانصار الخ و قس علی هذا النصوص که زیر افرات راویان و مقرر
بر امام رضا در این اوراق نقل کردم و این امور در آن اجزا که نزد مجتهد ارسال داشتم چنان مشروح و مبسوط
که اگر مجتهد احاطه نماید و کج فهمی را بگذارد و البته بشرط حیا روی خود بمقلدین هم نه نماید تا با اهل سنت چه رسد زیرا
از آن واضح است که هر چند معاویه بن ابی سفیان بیعت اهل حل و عقد بر ولایت عهد یزید می خواست و بسعی
حرمین شریفین پرداخت قبولش نکردند و اگر مراد از اتفاق جماعت بیعت عبدالله بن مطیع و امثال او است
ایشان خود بر نقل مجتهد بعد از ظهور افعال قبیحه از ظلم و فجور یزید بیعت آن پلید را شکستند و خود را از زیر
بار گران رهانیده عازم قتال گردیدند و حال عبارت شیخ جلال الدین سیوطی آنچه در مثل تاریخ الخلفا
ضبط فرموده بطوری در تفصیل آورده ام که قلوب ناظرین یقین میداند که در آنجا تغیر بنیاد تقریر مجتهد
هرزه چاهی و خود بینی و خود درائی است که شاید در هیچ کتابی آن شرح و بسط نخواهی یافت ولیکن
از آنجا که مجتهد خود را در لجج تعیش و کامرانی سپرده علاجش در حقیقت نزد حذاق هم موجود نیست
طبیبان کاملین چه توانند کرد چون مریض عمل بر رهنمائی شان نکند و گوش بر اندرز کسی نه نهد
الغرض اگر تمام کتاب را نمیدید مگر بعض این مقامات را آنهم مرغوله را خفیف میگردانید و مقصود

زیدیش النست که میزان عقل گران سنگی انرا می سنجید پس نسبت رویتش وعدم رویت هردو برابر هست
ولبعضی از اصحاب مجتهدین چون سفاکی وبی باکی اورا بعد از واقعه کربلا ملاحظه کردند بحفظ جان وناموس خود
کوشیدند چنانچه از بعض روایت بر می آید اگرچه نقص در مدعای رفضه نباشد بنا بر آنچه علمای شان در روایات
گفته اند پس حماقت مجتهد ومقلدینش باید دید که بران می خندند ودل بران هم نمی بندند که عبارات تحفه
راهمه ملاحظه کنند ومابه النزاع را دربارهٔ تقیه دریابند ودرین ابحاث هم کلام محققانه چنان آورده
ع فلک گفت احسن ملک گفت زه ؛ یاد نمی آید که در هیچ کتابی چنین تفصیل در مقابله مجتهدین امامیه
بکار رفته باشد که بر هر مقاله اش بعنایت ایزدی مجلدی صورت بسته وهر تقریرش رگهای گردنهای
این بیهوده گویان شکسته بالجمله بعضی دانستند که اگر در بیعتش بمانند غالبکه از آسمان آتش بارها ببارد
وبعضی حفظ بفکر جان وناموس افتادند که مبادا لشکریش سر ما بتازد لهذا انزوا وهجرت وللناس فیما یعشقون
مذاهب ومقصود از پرگوئی وزیر مقام تعلیم این پیر نابالغ بود تا اگر مجمل را العهد تفصیل کار خود کند هرگاه حال
چنین باشد اگر باز اعاده ان مباحث بتفصیل تمام نزد عقلا ملوم خواهم شد واوراق اینده مجتهد بجواب
خواهد ماند بالجمله بر مذهب ما حضرت امام حسین ع بر کمال تقوی در خصوص عمل فرموده که بمقابله هیچ سلطان
جابر سفاک بی باک خروج فرموده ودرین داری بغایت قصوی رسیده مجتهد ناصبی کمر بران بسته که
شهادت انجناب را باطل گرداند واز راه خدیعت بخاطر عوام انداز دکه هرچه کرده بر اصول اهلسنت کرده
تا خود را از لعنت شیعه برهاند الحاصل چون مجتهد دید که اگر سنی گوید که شهادت امام حسین ع بر اصول شیعه باطل
هست بسبب انکه بنیادش بر مخالفت جناب امیر ع هست که بیعت فرمود با محرفین کتاب الی غیر ذلک واهتمام
کردن تقیه زود معاذ الله از دایره ایمان بر امد خواست که بطلان شهادت را بتکلف تام بر سنیان نهد
که امامت یزید ثابت شد بر بیعت ابن عمر و باطل شد خروج امام حسین ع دید لست که اگر بیعتش بعد واقعه
کربلا بود وعیان شد تلبیس او ه ولبته بروی خود زهر دم ؛ تا جیب نگسترند مارا ؛ در لبته چه سود عالم الغیب
دانای نهان داشتار را ؛ **قوله** ولفظ کذا وکذا که مجیب اه حال عبارت قاضی ابوبکر مالکی پیش ازین
مذکور شد وماخذش هم دلیل بران گشت پس که او را مثل سابق ولاحق مغالطه پیش امده واین امر
خاص دوم را بدرستش ورصوا رام اورده ومحصل جواب صاحب تنبیه السفیه بریاد من انیست که این شهر
آشوب مازندرانی مدح امام حسین ع را که اول خارج فی الاسلام بود باضافه یای نسبت بر نا حسبت عصبیت
خود بدل گردانید انتساب نمود حالانکه معنیش این بود که حضرت امام حسین اول کسی است که بر یزید ظالم
خروج فرموده نه انکه معاذ الله خارجی اول در اسلام امام حسین ع هست وبنده میگویم که این معنی تحود
بدیهی البطلان است زیرا که خارجی باعتراف سنی وشیعه بلکه باقرار مجتهد که خود درین کتاب میانه سنی
وخارجی تفرقه کرده کسی است که العیاذ بالله بکفر جناب علی مرتضی کرم الله وجهه باشد وجناب امام حسین ع

پدر بزرگوار خود را مطابق واقع خاتم الخلفاء الراشدین میداننت چنانچه مذهب اهل ایمان است که پس از سید حضرت نبویه میروند و محدثات مبتلا نمیشوند پس خارجیت آنجناب محال شد و هر که نسبت آن کند بسوی آنجناب البته از دایره تسنن خارج است و در ملامت اهل حق داخل و این شهر آشوب مفتری پیشوای رطل یوق شوشتری است که یزید بابات او عمل نمیکنند مگر کسی که بر دین محدث مجوسی و یهودی باشد و راه امثال این شیاطین اختیار نماید و تخصیص این نقل بنام این شهر آشوب ازان جهت نمودم که پدر مجتهد الزمانی مومن جالیسی علی المشهور این نقل را بدین الفاظ ذکر میکنند در مباحث صوارم که این شهر آشوب در مقدمه کتاب مناقب میگوید که قتیبی گفته اول خارجی فی الاسلام الحسین ع و حال عبارت قتیبه همزیه قبل ازین در مجلد اول بعنوانی مذکور کردم که دل و جگر مجتهد را گاهی فراموش نشود که قلت کید مجتهد کوفی هر دو کباب شامی شد فتذکر و بیاد باید که صاحب تنبیه السفیه در جواب مجتهد فانی رفض بهتان و داعی بودن بسوی محدثات از کتب تنقید مثل لسان المیزان برای این شهر آشوب باقتضای مثل مشهور ست که بازند ران تا باد الا دو چیز یکی دیو مردم دیگر دیو نیز ثابت فرموده و محصل تقریرش بعبارات انیست که چنین کذاب را در نقل مذکور تصدیق نباید کرد که اصل کلام قتیبی دلالت بر مدح امام حسین دارد و خلاصه انکه اول کسانیکه از اهل بیت حضرت بر ظلمه خروج نمودند و در مقابله سلاطین ستمگار در آمدند حضرت امام حسین است یا زید بن علی باز لفس بر کمه وقس علی هذا ببین که از راه بهتان لفظ خارج را آن ناصبی دشمن اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین باضافت یا ر نسبت خارجی ساخته بنده میگوید که چون حضرت صلی الله علیه واله را محرف القران نوشتند کما فی عماد الاسلام شاید که درین تحریفات متوقع مزید ثواب باشند معاذ الله من ذلک و ایضاً خارجی حضرت ذوی النورین را بد گوید و تکفیر می نماید که جناب امیر ع او را در نهج البلاغت به برابری و مساهمت خویش می ستاند و در خصوص قرابت دامادی او میفرماید که قد بلغت من صهره مالم ینالا و بر شیخین معظمین ترجیح میدهد و برهمین قیاس خارجی مذکور جناب صدیقه را از ایمان بدر می کند و در عقوق والدین یعنی حضرت و زوجه محبوبه مطهره او مثل رفضه مصداق سواد الوجه فی الدارین است الی غیر ذلک و بالا گذشت مفصلا که جناب امیر ع نسبت بحضرت ام المومنین پس از فتنه جمل بکمال تعظیم و تکریم پیش آمد و حضرت امام حسین ع نزد ما البته بر دتیره پدر بزرگوار خود بود لازمست اگر چه اصول رفضه بلکه تقریرات شان مقتضی کمال خلاف میانه جناب امیر المومنین ع و حضرت امام حسین باشد که او تادم شهادت مذهب خود را در عین خلافت خویش هم مخفی می نمود و این اصل تقیه را بر کند کما ذکرنا مجملا و مفصلا مرة بعد اخری ذکره لعبد اولی و از عجائب و غرائب انکه محدث نجفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین میگوید الخارجی واحد و هم فرقة من فرق الاسلام سموا خوارج لخروجهم علی علی ع ذکر المورخون انه قتل منهم یوم النهروان الفی الف و کان بدخل و الضرب بسیفه

حتی ینتهی ویخرج وذکر الخوارج عند علی ع الکفار هم فقال من الکفر فرّوا فقیل أ منافقون هم فقال ان المنافقین
لا یذکرون الله الا قلیلا وهؤلاء یذکرون الله بکرة واصیلا قوم اصابتهم فتنة فعموا وصموا بالجملة
نزد ما هر حال که معنی انرا عام دانی یا خاص یا اخص گردانی دامن مبارک امام حسین ع بدان الوده نتواند شد
بلکه پاک و پاکیزه است چنانکه والنتی ولیکن بعد از ملاحظه اینمعنی که محدث مذکور افاده جناب امام الائمه
نقل فرموده و مجلسی دیگران هم نسبت شان را نسبت بدیگران نستوده اند و محصلش بدان میرسد
که خارجی نه کافر است نه منافق بلکه گرفتار شده و تناهی و شیوای خود را دریافت پس بر اصول رفضه
باید گفت که حضرت امام حسین ع که تارک تقیه بلکه کشنده ان بود کما لا یخفی در زینه اسلام کمتر از خارجی است
بسبب انکه تارک تقیه تارک صلوة است عمداً کما فی الاصول و هر که تارک الصلوة باشد عمداً کافر است
کما فی الاحادیث پس وای بر مدعین ولای اهلبیت طاهرین که با اینهمه لوازم هنوز از دعوی محبت شان
دست بر نمیدارند بلکه عجب تر انیست که دعوی مزید ولا بر زبان دارند و محبت شیعیان مرتضوی یعنی اهلسنت
را برابر کاهی نمیشمارند پس توان گفت که از نسبت خارجیت که بوی اسلام از ان می آید دل مجتهد
ناصبی سوخته و آتش عداوت در سینه این لئیم تو زبر افروخته اکنون لاحول باید خواند اما انکه اول خارج
فی الاسلام بزیادت بای لنسبت مدلول احادیث سنیان است چنانچه مجتهد ناصبی مفتری دعوی
کرد پس دامنش بعنف واستدا باید گرفت و تا دلیلی و برهانی بران نقل نکند و نمایش نه باید گذاشت
دانی له دلیل فانه فی هذه المعرکة لمبهوت و ذلیل والله یهدی من یشاء الی سواء السبیل و بحمد الله
که درین مقام تقریر دلیلی الزامی بعنایت ایزدی خاصه از کلام تحقیق الغلام مرتب توان کرد که چون خود اعتراف
کرده که خارجیت امام حسین ع معاذ الله مدلول احادیث سنیانست در حقیقت این معذرت از طرف
ایشان تواند بود که تابع طریقه و روش برگزیده حضرت اند پس البته معذور شدند ع که سالک بی خبر
نبود ز راه و رسم منزلها ۰ و این بدان ماند که خود در باره مختار عذر خواهی میکند و او را از سر اجرا
باز میدارد و محصلش چنانچه والنتی باز می آید النست که از انجا که احادیث حضرات اهل بیت درباره
او مختلف مروی گشته شیعیان تابع آن شدند هر یک باداء اعتراض وقتی بود که ایشان بر خلاف احادیث
ائمه چیزی میگفتند پس بنده میگویم که از اعتراف مجتهد بدلالت احادیث دامن کسیکه معاذ الله چنان
گردید بر فرض محال هم پاک شد چنانکه دامن رفضه باعتقاد مجتهد از کفر بمذکور و این فرقی است
واضح که اول الزامی است ثانی تحقیقی معهذا امیلنه انیمقام و انچه درباره مختار گفته فرقی است دیگر که جمیع
اهل اسلام بران اجماع دارند که مدعی نبوت کاذبه در دین و دنیا جمیعا بالیقین کافر و مخلد فی النار است
و محدث مذهبی که اهل آن حضرت امیر را مستحق امامت ندانند و بحکم کفار بدار القرار اند و این اجماع در مخصوص
ممنوع است کما لا یخفی و ایضا مجتهد اقرار دارد که خارجیت اولا فی الاسلام مدلول احادیث سنیانست

ونزد ما حاشا که احادیث ائمه اهل بیت بر مدح مختار کذاب دلالتی داشته باشند که ع چو کفر از کعبه برخیزد
کجا ماند مسلمانی ⁂ واز ینجاست که حضرت امام زین العابدین هدیه آن رئیس الکذابین را قبول نفرمود
وصاف صاف کردار نالایق او را مذمت نمود چنانچه روایات این ماجرا شاهد بر النست واگر قتال با مقاتلین
امام حسین ع به نیت تائید دینی حی بود البته امام موصوف پیش کش او را ردنمیگردد و داماد امام حسین ع
برای قتل ابن مطرود نطاق همت بر میان جان نمی بست و دست از برای کشتن او نمیگشاد پس حاشا
که ائمه اهل بیت با وجود ان علوم مداح او باشند بلی اگر با وی بدا امرا و بر غیر ائمه اهل بیت ملتبس ماند
بر جای خود تواند بود که مختار سر ریست این دودمان است علاوه مخلص او باید گوشید علاوه درین اوراق
انیهم بوضوح تمام عیان گشته که احادیث سنیان در کتب شیعیان هم مرد لیست چنان نیست که مخصوص
باشد بکتب اهلسنت حتی که اگر کتب شان را غربال کنی فاقتلوا الآخر کائنا من کان معهذا نیز خواهی یافت
علل الشرائع کتاب صدوق رفضه نیست که حکم میکند که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند ومجتهد الزمانی
انزا الحکم امام رضا مثل دلیل تمانع میداند واین بحث قبل ازین بالا مزید علیه گذشته پس مرویات سنیان
در حقیقت مشترک شد و برای رفضه بعنایت باری سرباری گردید آمدم بر لفظ کذا وکذا که در قیاس
مذکور برساله قدیمه آورده بودم برای اتمام تقریر مجتهد درباره امام حسین رضی الله عنه چنانکه دانستی
پس میگویم که خرافت وهرزگی مجتهد باید دید وناصبیت او را بمیزان انصاف باید سنجید که اگر کذا وکذا مکتفم
وتصریح به نتیجه قیاس او می نمودم در تمامی بازارها وکوچهای این شهر منادی میگردانید که ناصبیت مجیب
دریابید که در حق جناب خامس آل عبا این الفاظ شنیعه می نویسید ومردم کی می دانستند که این نتیجه
قیاس از مجتهد ناصبی شقی است چون طریق مراعات ادب سپردم وتصریح را گذاشتم باز مرا مورد اعتراض
وانهم بمعنی مینماید ووجه مهملیت آنکه مدار اعتراض بر صورت گذاشته بمعنی تفصیل اجمال آنکه بعد از ادنی
غور توانی دانست که در واقعه تولیت فدک چون جناب امیر ع مطابق حکم شیخین مانع از تقسیم شد وحضرت
عباس ع التقسام آن بالتنصیف میخواست وآن موهم تقسیم میراث بود سیما برای متاخرین حضرت عباس ع را
غیظ وغضب در گرفت تا آنکه لفظ کاذب وغادر الی آخره درباره جناب مرتضوی بر زبان آورد. وتدافع
بر روایت شیعه فیما بینهما نیز وقوع یافت که عادت همین است که مدافعت بعد از سخت گوئی می شود بجاری
چنانکه از استاد خود شنیده بود بر غایت ادب روایت نمود ومسلم هر چه بهر حال در انجا کاذب وغادر اندکور
است ودر مادهٔ نزاعی وقیاس مجتهد ناصبی الفاظ دیگر مستهجن می باید که هر سخن وقتی وهر نکته مقامی دارد وظاهر است
که غدر وکذب را با امام حسین ع راهی نیست اری یزید عذر نمود وهم کذب وهم خلاف وصیت پدری الغرض
بنده که متحمل ومودی روایت بنودم بر من منطبق چگونه شد بخاری روایت بخاری ومسلم وکجا نتیجه قیاس
مجتهد در مابه النزاع برآوردن واین کنایه وانهم بحسب ظاهر مبین آن تواند بود که غادر وخاین مراد است

در حدیث بخاری ای بی خرد این کنایه نتیجه دلیل این مطرود است یا بیان روایت صحیح بخاری بلی این صاعقه
قهر الهی است که در هر قول بر مجتهد می افتد و جنون مطبق را برای او ثابت میکند نزد عقلا بجزای این معنی
که در ضربت حیدریه قابل این امر نسبت بحضرت فاروق گشته فاعتبروا یا اولی الابصار فان للمجتهد صوتا ن
کصوت الحمار لیکن بنا بر مهملاتش می توان گفت که لفظ کذا و کذا الظاهر اشاره باشد بامریکه جناب سیده مظلومه
بخطاب مستطاب مرتضوی بتقریب شکایتهای مقدسه واقعیه ارشاد فرموده بودند بسبب انکه حضرت امیر از
وصیتهای رسولخدا اعراض نمودند چنانکه بارها دانستی الطرف انکه بسیاری از نسخ حق الیقین دیدیم و زینهار
دران نیافتیم که بجای خائنان خانقان بوده باشد چنانکه این رئیس المحرفین قرار داده و مکتوب اخیرش
بسوی مولوی سلامت الله سلمه الله تعالی دلالت بران داشته و این تحریف قهر الهی حقیقة بعنوان دیگر است
که پدرش دلدار اهل ستم نگر مقطوع الاصل بدگهر در عناد الاسلام انچه گفته از ان واضح است که جناب حضرت
پیغمبر صلی الله علیه واله درباره قران مجید رئیس المحرفین است و ازینجا در مثل می گویند که کرد که نیافت د
هر که ادنی غور در شکایت جناب معصومه نماید که رسولخدا دست او را بدست شیر خدا امانت سپرده بود
اماده مالش ناگفته به بالیقین خواهد گفت که لفظ خائنان را خانقان ساختن هیچ فایده برای این
دشمن خدا نتواند کرد که عبارت سابق و لاحق لغتی مانند جنین رحم پرده نشین شدی و کرکان میدرند و میرند
و از جای خود حرکت نمیکنی وای بر من محل اعتماد من مرد و یاور من سست شد شکایت من بسوی پدر من
است و مخاصمت من به پروردگار من است کار خود کرده پس اگر جناب شیر خدا اعانت آن مظلومه می نمود و حراست
ناموس اکبر مینمود کسی مجال می یافت بتازیانه زدن و پهلو شکستن و خانه را باتش سوختن و بهتانها متهم
کردن طرفه انکه چون لباس حبشی حلقه در گردن شریف افتاد و چند صد نفر میکشیدند جناب سیده بقوت باطنی
بتعلیم علمها شدید القوی طرف دیگر را چنان بزور میکشید که همه بر روی خود می افتادند پس خلیفه اول
حقوق امامیه باد در دین دو کشاکشی گرفتار بود پس این معجزه عظیم از جناب سیده صدور یافت که این
بیچاره جان بسلامت برد اکنون معامله حفظ امانت معکوس شد و الحکایة خادم و حکیم راست آمد که امروز
خدا را از دست او رهائی دادی انهمه حجت های الهی قائم میشود و قهر خدا بر مجتهدین اولین و اخرین می افتد
و هنوز بخواب خرگوش مشغول اند و بکارهای خویش از ملاهی مثل سابق مصروف قال الله تعالی اَفَامِنَ
اَهْلُ الْقُرٰی اَنْ یَّاْتِیَهُمْ بَاْسُنَا بَیَاتًا وَّهُمْ نَآئِمُوْنَ اَوَاَمِنَ اَهْلُ الْقُرٰی اَنْ یَّاْتِیَهُمْ بَاْسُنَا ضُحًی وَّهُمْ یَلْعَبُوْنَ اَفَاَمِنُوْا
مَکْرَ اللّٰهِ فَلَا یَاْمَنُ مَکْرَ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْخٰسِرُوْنَ اینها که بگذشت خود از مراعات ادب نسبت بحضرت
امام حسین ریحان جناب رسول الثقلین بود و اگر ذکر کسی از غلامانش بودی در انشای عبارت نسبت
بوی نیز مراعات ادب نمودمی ولیکن برای تفضیح دشمنان دین و ابطال مذهب اعدای رب العالمین
و سید المرسلین که بالیقین دشمنان اهل بیت طاهرین اند باظهار نتائج ادله الیشان که قیاسات ابلیس لعین است

وبه‌هم کردنش بعد ازان البته ناچارم واگر مجتهد اندازمراد رخاتمه رساله قدیمه وجدیده بگوش هوش
می شنید زینهار در ذکر اسامی مجتهدین بمراعات ادب هیچ دقیقه را فرو نمیگذاشتم ولیکن دلدار در مقابل
علامه دهلوی و فرزند دلبرش در مقابله بنده براه دلازاری نرفتند بلکه طریق دلازاری سپردند پس مقتضای
جوانمردی همین شد که در بدله ایشان جهاد کنم و هرگز از خوف وترس نکردم پس چنانچه قدمای اهلسنت
دل وجان در تائید اهل بیت مطهرین بمقابله نواصب پرداختند در دار الحکومت رفضه داد جان نثاری
برای اصحاب کرام داده باشم لاجرم اقامت لکهنو در جمع کردن کتب شان وجهاد تالیف در کتب دوازده گانه
بعده حضرات ائمه قریب بست سال کشید واگر مراد از دلالت عبارات وروایات مجرد سلطان وفرمان
روائی یزید شقی است پس مسلم است ولیکن لانسلم که برای مجتهد فایده دهد که او لیاقت یزید را برای امامت
السبئیه زوری وکری وکوری ثابت میکند واگر مراد السنت که آن دلالت دارد بر حقیت خلافت او پس
ممنوع است لا بد علیه من اقامة البرهان عقلا او نقلا وفرق میانه هردو ظاهر است ولیکن در مجلد اول تبرعا
بیش از بیش ادله قایم کردم که زیادت بران متصور نباشد تا همه ناظرین با حیرت همقرین شدند وگفتند حالا
یا مقالا که از مجتهد انمیقدار کوری وکورانگی بخیال کسی در جواب رساله قدیمه نمیگذشت با انهمه سامانها که از
برای او مهیاست کما لا یخفی **قوله** اما آنچه نوشته که علمای مذهب شیعه در حمایت مختار الخ واقعی کسیکه ادنی المام
علمی در کتب شیعه وعبور بر دفاتر اصول نداد که حضرات امامین در کدام وقت پیدا شدند ومعاملات
دینی ودنیوی ایشان با مخلوق از عطای دراهم بمحتاجان وابتیاع قیمت ناقه واحیار اعرابی جناب امیر
که بر در دولت استاده ومانند ان از افعال شریف ایشان بر جنگ بدر متقدم است ما ازان متاخر وابی
بن کعب قاری از اجله اصحاب رسول مقبول عبد الله بن ابی بن سلول است یا شخصی دیگر معروف ومجهول
ودر زمان حضرت امر دیا بعد حضرت صلی الله علیه وسلم نقد جان بجان افرین سپرد و واقعه کربلا مقدم است
یا زمان بیعت عبد الله بن عمر اگر بعرض ثبوت در آید تا امیر اسامه در مرض شریف بود کما فی طعن الرماح
یا در صحت آنجناب هر روز که امت حقیقی خود یعنی مهاجرین وانصار را همراه یراق طلبیدند هیچ بماری
نداشتند چنانچه در کافی ثقة الاسلام کلینی هروی وبشرح ملا خلیل قزوینی مفصل محکی الی اخیر ذلک مما لا تتناهی
فی تالیفات المجتهد الریب او زیاده تر اطلاع دارد یا مجیب مصیب که کلامش ازین مغالطها پاک وصاف
است وشیوه لاف وگزاف گرد تحریرش نمیگردد مع ذلک حکم باختلاف احادیث ائمه مخالف نصوص این
بزرگانست زیرا که باظهار مجلسی نایب امام ستر کسی از محدثین ومتکلمین رفضه ودلدار ومدار وجود مجتهد الزمان
حامل الاسفار بتواتر معنوی در بحار وصوارم وغیره رسیده که ائمه زینهار اختلافی ندارند وبرای دفع
اختلاف از امت مبعوث شدند چنانچه مقلد ایشان نیز ملبرام طعن قرطاس در تشیید المطاعن لقریح بابرام
امر نموده پس هر چه اول ایشان فرموده متاخر همان جاده پیموده پس ثابت شد کما لا ینبغی که این اختلاف

هرگز از ائمه بصدور نیامده بلکه ائمه برکذب و افترای مختار اتفاق داشتند و او را مثل مسیلمه کذاب می پنداشتند
و راه اجتهاد که فتح باب اختلاف است بر ایشان مسدود بوده و رواه رفضه شیاطین از زراره و هشام بن شیطان
الطاق و مشعر کلاب محدثات خود را دخل دادند فلا یعبا بها بل لا یؤمن بها و انیمقدار عقلا و نقلا نزد خردمندان
دوربین مثل بدیهی اولی است که حضرات ائمه نائبان و وارثان علوم حضرت سید المرسلین اند نه مخالف و ناسخ
دین متین **قوله** تقریبه جهاد اکبر الخ ازینجا هم معلوم شد که جناب مجتهد الزمانی که نائب امام سوسنی و رجانی
مستند احاطه تامه بر کتب شیعه دارند چنانچه مجتهد و متکلم کرمانی اگرچه بزرگان چنین گفته اند ع که نکته دان
نشود کرم کر کتاب خورد ۰ زیرا که این جهاد را با وصف اظهار اخفی که مدح و قدح مختار هردو در احادیث ائمه
وارد است اکبر میگویند حالانکه جناب امیر وقت رجوع از حروب بغات از صفین و خوارج بی دین علی ما هو المشهور
فرموده بودند که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر و همچنین دیگر صحابه از نازان جناب امیر گفتند و در تحفه
و غیره مرقوم است چون جهاد جناب امیر که نفس حضرت صلی الله علیه و سلم بودند اصغر باشد البته در اکبر بودن
جهاد مختار ثقفی برادر مسیلمه کذاب نزد جناب مجتهد چه شبهه باقی خواهد بود که اگر گلدسته این نوع کفره در مذهب
مجتهد جمع نشود نضارت مذهب مجتهد و تازگی شیعه ایشان متصور نخواهد شد و ایضا می توان گفت که هرگاه
بدر همین از اصحاب سید المرسلین که حضرت میکائیل بر حدیث ارشاد و تلمی رفضه آرزومند معیت ایشان باشند
و بنص جعفری در کلینی بر روایت اطول احادیث ایشان مجاهد هرگونه کفار باشند و بعد حضرت دین قویم را در مشارق
و مغارب منور سازند و سلطنت کسری و قیصر را برهم زنند و امام جعفر ایشان را وارثین فردوس گرداند با وجود یکه
رب العالمین در صحیفه شان فرماید که تو در حفظ و حراست مائی علوم بزرگان خود را درس بده و از هیچکس مترس
نزد رفضه مرتد باشند پس البته مجاهد اکبر ایشان غیر از مسیلمه و برادر خردش که خواهد بود الخبیثات للخبیثین و نیز
چون مختار محبت شیخین در دل داشت پس مطابق روایات قدمای شیعه مثل استاد کلینی و غیره بایستی او را در
قلق محبوس داشتن نه از بند گران رها کردن که حضرت امام حسین ع او را از دوزخ چنانچه برآید بر روایات محدثین
ایشان کما ستعرف نموذجه یعنی خوانچه عقیق شکار خود را دفعته پس سنیان را مژده فتح و ظفر روا باشد که ازین جهت
حضرت را ترحم آمده تا حضرت امام حسین ع او را از دوزخ بیرون کشید و چرا حضرت شهید کربلا مدد نفرماید که خود از
جد امجد خویش شنیده بود که ابوبکر رض و عمر رض هردو بمنزله گوش و چشم من اند و هیچ و تابی که مجتهد درین مقام داشته
و علم سخن سازی بر فلک برین افراشته بود بحمد الله و آن گون گردید چنانچه در مجلد اول ازین کتاب هویدا شده
و آنهمه که شنیدی با قطع نظر از النست که جناب مجتهد انداز پدر خود را بسبب اختیار انغار و اجمال پس پشت
انداختند که او کلام مجمل را مهمل می داند و صاحبش را لغو و مانگی داغدار میکند بناً علی هذا ضرور افتاد
اهل سنت را سر منبر عبارات پدرش را از صوارم و غیران بر چیدن و سفلگی و فرومایگی فرزندش با بانگ انرا
بیان ادا کردن و گفتن که مجتهد را ضرور بود مذهب علمای خود را در باره مختار مفصل و مدلل گفتن تا

میدانستند که بدین اوله خاص مدح و قدح مختار بروی کار آمده و درمیانه علما خرفشاری پدید گشته تا ترجیح قدح
او خود بخود در ضمن آن به ثبوت میرسید و استحقاق لعنت برای مادحین عیان میگردید و بطلان این معنی که فکر مجیب
بجائی نخواهد رسید بر هرکس و ناکس چنان واضح شد تو گوئی که سفیدهٔ صبح از مشرق بدمید و آنچه گفته که لیکن باتفاق
فرقه حقه کسی مختار را امام بحق و از جملهٔ خلفای اثنا عشر ندانسته الخ جوابش نزد اهل خرد بر ظاهر است که چون
خود مجتهد در همین صفحه جهاد مختار را اکبر دانسته و بهمین معنی قائل شده که ائمه هدی مدح او کرده اند و شیعهٔ ما حین
مختار محل طعن نیستند بلکه سفیان مطعون اند که قاتل قاتلان امام حسین را مذموم میدانند و اینهمه کلمات
دال بر آنست که او طرفدار مختار است پس اگر او را بزبان خویش خلیفه بگویند ازین چه سود و مجتهد را چه نفع
بهبود که مباحث کلامیه مبنی بر تأمل است نه بصورت لفظ کما لا یخفی و اگر گویند عصمت شرط خلافت و هو المفقود گوئیم
مگر تالیفات محققین خود را ملاحظه نکرده که آخر بیچارگان میدان تقریرات را لنور دیده عصمت را لعدالت
آوردند و محقق الایجی ازین جماعت است در گوهر مراد پس دائرهٔ خلافت وسیع گشته والعجب که کلینی مقتضای
بیان حضرت زید شهید محقق گردانیده که منافی امامت خانه نشینی است و در طفلان و زنان بسر کردن و از
جهاد دل در دیدن و پردها فرو هشتن و تدارک امت ننمودن و لیاست نه پرداختن اگر مدار امامت
بر عصمت می بود البته تعرض بدان میفرمود و قس علی هذا در اطول احادیث جهاد حضرت امام صادق ع
مدار آنرا کجا بر عصمت گذاشته بلکه جهاد و شروط آن را مفصل گردانیده و داد انصاف بده که مهاجرین
بر لصوص آنجناب مورد عمده آیات مدحیه قران مجید بوده اند و لعصمت شان که قائل شده اگر مختار
را عصمت حاصل نباشد گو مباش که مدار بران نیست اعاده اطول احادیث بخصوص جعفریه مستلزم تطویل
است ورنه بار دگر گفتمی و از آغاز تا انجام آوردمی و در احادیث اگر تتبع کنی لفظ امام عادل خواهی یافت
و اگر قران مجید بر گشائی آغاز شروط امامت مطابق ارشاد حضرت صادق از تائبون هست بلکه اگر
ادنی غور کنی در آنحدیث نیز خواهی دانست که غایة ما فی الباب و فذلکة الحساب در امامت جهاد است
در راه خدا و سیاست امت سید انبیاء بعد از حصول عدالت و تقوی و زید شهید نیز همین امر را فهمیده و
مورد مدائح حضرت صلی الله علیه وسلم گردیده چنانچه از شرح صحیفه کامله خصوص اطول شروح هم مدح او ظاهر
است که ریاض السالکین نام آنست یک دو سطر ازان می آید که تا بدانی که عصمت که بینه و بین الله است
و برای مهبط وحی الهی در کار است غالیان امت از اذهان خود در باره امامت تراشیده قلوب اهل الحق را
باخراج راشدین خراشیده اند و بالاخر خود لغزنده در دحل افتاده اند یکدو سطر از کتاب مذکور در حق
زید شهید خواهی شنید که منکر امامت امام محمد باقر ع بود کما فی اصول الکلینی و خواهی دانست که این مخترعات
رائج از عبدالله بن سبا یهودی که امامت بلا فصل و تکفیر اصحاب ایجاد اوست کما فی الکشی مرجعی
و اغازی نیست و محدثی و کارسازی من بعد از قول مذکورش که کسی از شیعه او را در خلفای اثنا عشر

شده تعریفی بسوی اهل حق فهمیده میشود و جواکش در سابق ولاحق انچنان در دفتر اول سپرده ام
که قلوب شیعه نیک میدانند و ظاهر است که آنانکه یزید شقی را دران زمره شمرده انداز کلام شان پیداست
که خلافت را در مرتبه عموم گرفته اند پس بعضی از انها مستحق باشند و خلیفه برحق و بعضی ازان غیر مستحق
زینهار گاهی نگفته اند که یزید خلیفه برحق است پس اعاده ان بالتفصیل موجب تطویل و درهمین مقاله
بحث آن مشروحاً و مبسوطاً گذشت چندان ودرهم نیست که باعث سهو ونسیان نشود از انجا که مجتهد حروب
مختار را جهاد اکبر قرار داده پس البته تکث بیعتش از اعاظم عذرها خواهد بود که در قلوب ادعان آن
کنند واز زبان انکار نمایند چنانچه مدار مذهب شان است و در احادیث اینچنین کس را در کافی کلینی هم
ذوالوجهین نامیده لعنت کرده اند و ازینجا انهم عیان شد که بعد از اعتقاد جهاد اکبر شش ضرور است
که او را بزرگان بر اصول خود ترجیح دهد که در پرده نشستند و از مسند امامت و لوازم آن برخاستند
و اند رزید شهید که سیف مسلول و رمح مصقول و فرزند پسندیده رسول مقبول بود نشنیدند بلکه از نهیم با فراتر
نهند زیرا که درین اوراق از کتب شیعه بظهور انجامیده که کشتگان جنگ نهروان ته کافر بودند نه منافق
پس جهاد مختار البته جهاد دیر تر نائل خواهد بود مثل جهاد حضرت سید المرسلین فیکون جهاده اعلی شانا و
ارفع مکانا پس حاجتی نماند که نسبتی دیگر درین خصوص طلبیده شود اکنون حرفی چند موعود انیست
که صاحب ریاض السالکین نقل مینماید از روایات صدوق بعد از اسناد قال امیر المومنین قال رسول الله
صلی الله علیه واله للحسین یا حسین تخرج من صلبک رجل یقال له زید یتخطی هو واصحابه رقاب الناس
غیر محجلین یدخلون الجنة بلا حساب چشم انصاف بکشا و به بین که حضرت سید المرسلین او را بدین اوصاف
ستوده و امام حسین سید الشهدا از الوجود او بشارت داده و هرگاه زید بن موسی بن جعفر رضی الله
عنهم را پیش مامون بردند و او جرمش بخشید بجهت برادرش حضرت امام رضا و خطاب نمود بانجناب
که اگر برادرت چنین وچنان کرد امری زیاده نیست قبل ازین زید بن علی خروج کرده بود و اگر
رعایت منزلت تو درمیان نبودی البته او را قتل کردمی که انچه کرد امری صغیر نبود امام رضا
فرمود یا امیر المومنین برادرم را بر زید بن علی قیاس مکن که او از علماء آل محمد صلی الله علیه وسلم
بود غضب کرد بر بنی امیه از برای خدا و جنگ نمود با دشمنانش تا انکه مقتول شد در راه او انتهی
مختصر افوایداین سطور بیش از بیش است بر اندکی ازان قناعت میکنیم که از کتب مجلسی مثل جلاء
العیون وغیره پر ظاهر است که چون امام رضا بطلب مامون سفر نمود و بعجلتیش رسید تا مدتی
امتناد داشت که امام عهده خلافت را قبول کند زینهار حضرت رضا تن بر ضا نداد و خلاف او می نمود
مقصود من انکه باعتراف اجله علمای شیعه تقیه درمیان نبود و با این همه حضرت رضا مامون را امیر المومنین
می گفت و اگر این خطاب را در کتب رفضه بجوئی در کثرت حدی ندارد پس سیاه دلی طائفه فاحشه

کسیه کما فی النزهة الکشمیریه باید دید که در اصول خود جابجا بالطمطراق آورده اند که این لقب خاص
برای جناب امیر خاصة از آسمان فرود آمده هر که برای دیگری گوید البته روزی لسزای خود خواهد رسید
یعنی ملعون خواهد شد پس ملاعین سنی خود را برای بدشگونی دیگران بر یزید و ملعون ابدی شدند
مجملا گفتم و به تفصیل افراد و جزئیات این قیاس قدرتی ندارم و اگر کتب خویش را غربال کنند محال
است که غیر معصومی بر آرند و اگر در انچه این نواصب گفته اند غور کنی توانی دانست که از نواصب گوی
سبق در ربودند زیرا که تقریرات و تفرعات مذهب نواصب نیز عقلا و نقلا دیدم و لیکن این کفریات
زینهار نظر نرسیده نعوذ بالله من ذلک فرقی دیگر که مناسب فصل باشد آنکه فسق چنین بزرگ یعنی
زندیقی میداند البته محال خواهد بود چه جای کفر او لاچنانکه در اصول کافی ثقة الاسلام مناظره او با امام محمد باقر
و انکار امامتش ثابت است و دخول او در جنت و آنهم بدون حساب بچشم خود دیدی و بمیزان عقل سنجیدی
پس اصلیت امامت محمدیه عبد الله بن سبا را اصلی نماند والحمد لله علی ثبوت اصله و بطلان خلافته
و ازینجا باطل شد صور خیالیه مومن مجتهد اول که در ذوالفقار یافته و تافته بود و تفصیلش در صولت
حیدریه علی المجوس القدریه خواهی یافت قی ا طرفه آنکه ابن حجر در مقدمه شرح صحیح بخاری ابو
النح اگر مراد آنست که از عبارت ابو محمد بن حازم دوام انحدیث بر می آید پس ممنوع است لا بد علیه
من اقامة الدلیل و اگر مراد ذی الحمله است پس ابوالطفیل را از ثقه بودنش بر می آرد لیباری از اجله
قبل از دعوی نبوتش احسانات بر مختار کرده اند و چه میدانستند که شب حامله فردا چه زاید اما تخصیص
حدیث نجوم بسنیان پس دال بر آنست که جناب مجتهد الزمانی با آنکه قوت رسیده داشتند چنانچه از تالیفاتش
ظاهر است و قدم راسخ در هذا المجادله بگرد و هم محیط اصول و فروع خویش بلکه فریقین نیکما عرفت نرسیدند
المجلد الضیا عیون اخبار الرضا را ندیده یا فهمیده اند پس اختصاص حدیث بسنیان خارج از آهنگ خواهد بود
زیرا که طور علما در کتب شان متبادر الی الاذهان همین است که بر قیود احتراز یه شامل میباشد
پس متبادر از آن شد از لفظ حدیث سنیان با آنکه شیعیان این روایت را حدیث حضرت صلی الله علیه
و سلم نمیدانند و آن منافی تحقیق امام رضاست رضی الله عنه که حدیث جد من است کو ساله رفقه
هنوز حال این حدیث از عیون الاخبار نزد السنت و این معرکه در کتاب منهی الکلام بعنایت ایزدی طی
شده و بر هر ناظر عیان گشته که حضرات ائمه عموما و حضرات امام رضا خصوصا تصحیح این حدیث فرموده
و لفظ اصحاب را بر غیر مرتدین منطبق گردانیده و آن موجب خنکی چشم ماست هر که خواهد حوصله خود
را بیازماید که آن صحابه کستید که راه ردت پیمودند و آن بزرگان کستید که خاکستر شان بر باد
دادند اکنون الضاف را استعاره بکن و به بین که تفوق از برای کیست اگر چه مجتهد رئیس المفحمین
خلاف آن در طعن الرماح میگوید و مصدر اقرارات میشود که ذکرش مستهجن است و لیکن بحکم آنکه

ہ مگذار کہ زہ کند کمان را دشمن چو بہ تیر میتوان دوخت ۰ اگر موقع سخن باشد در مناظرہ ناگزیر است
بیان آن نمودن و کردنش فرمودن طرفہ تر آنکہ درین اوراق ہزار جا دیدہ باشی کہ رفضہ مخالف تقلید
کردہ باتباع شیطان و اقتراء التشنیع پرداختہ اند پس بیچارہ ابو الطفیل چہ رتبہ دارد کہ او را معتقد گردانند
اکنون تقویل وتقوہ بانمعنی کہ چرا محل طعن نخواہند شد بر جای خود نخواہد بود و درینمقام لطایف نخبہ
مباحث دیگر طویل الذیل است بر حرفی چند قناعت می کنم کہ علماء شیعہ مثل صاحب استغاثہ وغیرہ او موضوعیت
مضمون این حدیث در طریق اہل سنت ثابت کردہ اند پس الزام مجتہد کجا ماند بلی ما او را الزام توانیم داد کہ
نفس رضوی حدیث مذکور صحیح است نزد شیعہ فقط اما ابو الطفیل پس باید ثابت کردن کہ او از اجلہ بود نزد شیعہ
وہرگاہ مطابق کتب تنقید کسی نبود کہ تردد ذکر کردہ باشد در امامت بلا فصل مرتضوی نخیر مقداد و اسود کندی نیز
الکندی از ارکان امامیہ خارج ازین رتبہ بودند پس ابو الطفیل کجا لیاقت قدرت دارد تا امامیہ تقلید او
کنند پس ذکر حدیث مذکور بہر حال مجتہد را زیب نمیدہد بلکہ صریح دوستی مبنیان و عداوت بنی آخر زمان
ازان مترشح میشود و اگر مراد انیست کہ ابو الطفیل از اجلہ اصحاب است نزد اہل سنت بدلیلی کہ درین مقام
نوشت از مقدمہ فتح الباری پس لا نسلم کہ از عبارتش بر می آید بلکہ نفس صحابیت البتہ مسلم است
بانمعنی کہ در جنگ احد پیدا شدہ بزیارت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مشرف گردیدہ پس از بنولتش اجلہ
صحابہ بثبوت میرسد نہ مینی کہ حافظ عسقلانی در تقریب می فرماید کہ عامر بن واثلہ بن عبد اللہ بن عمرو
بن جحش اللیثی ابو الطفیل وربما سمی عمرو ولد عام احد و رای النبی صلی اللہ علیہ وسلم وروی عن ابی بکر فمن
بعدہ علی الصحیح وہو آخر من مات من الصحابۃ قال مسلم وغیرہ پس اجلیت را جناب مجتہد الزمانی افزودند
و پر ظاہر است کہ ہفت سالہ را انقدر صحبت کجا کہ در اجلہ صحابہ بشمارند و قرابت دہم خانگی ہم ندشت کہ ہمیشہ
صحبت شریف بہم میرسید و این امور بدیہی است و اگر مراد از عبارت مقدمہ اجلیت گیرند منافی ترجمہ او
خواہد بود کہ در تقریب است وہو ایضا ظاہر عند العقل و ان کان مخفیا علی رئیس السفہاء الغرض چون مجتہد
در مزید محبت مختار منہمک است نشان برواری و ثابت کردہ اجلیت او نیز علم خویش پس برای سفاہت خودش
نشانی گذاشت کما لا یخفی **قولہ** و سابق بجہۃ تحریر آمد الخ جوابش در سابق چنانچہ باید گفتہ شد درانجا
بنظر انصاف باید دید کہ ہَلْ تَرٰی لَھُمْ مِنْ بَاقِیَۃٍ کَاَنَّھُمْ اَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِیَۃٍ معہذا مذہب
بعضی از محدثین آنست کہ اگر کسی مرتکب بدعتی شود و داعی بہ بدعت خود نباشد و صادق اللہجہ بود روایت
ازوی توان کرد چنانچہ از صوارم نیز واضح می شود بخلاف زرارہ کہ چنان داعی بود کہ میخواست
کہ امام صادق را مجوسی گرداند پس چنین راہنمای و رہبری و آنہم بقول آنجناب در پیرانہ سری
چنانچہ در کشی است مقتضی آن شد کہ رفضہ او را از منتجبین دنیا برچیدند یعنی باقعۃ الستہ لقب دادند
و خطابش اصدق الصادقین گذاشتند کہ آنجناب این تعظیم و تکریم را از رفضہ گاہی در خواب ہم نشنیدہ باشند

وقس علی ہذا ہشام بن وشیطان الطاق واخوان واقران شان کہ پیشوای شیعہ گردیدہ اند حالانکہ مخجل ابلیس ہا و دجال و منکرین علم ازلی و مخرب توحید حضرت باری بودند و جسم او را معاذ اللہ ہفت شبر می پیمودند کجا برہم کردن توحید رب العالمین واختلاف شان دران و کجا بعد از تسلیم ہمہ امور مذکورہ مرتبہ فسق مقاتلین یقیناً نہ آنکہ انہا از دنیا منتخب بودند بلکہ قدوہ المتنجبین واگر باور نیامد از علمای سنت بپرس کہ مضر و کمس و غیرہم کیستند نام ایشان ہم ندانند و کجا التقریر رفضہ بر قول مجتہد کہ علمای امامیہ اجماع کردہ اند بر پیشوائی و مقتدائی شان و بر بزوغ شموس کمالات ایشان کہ دلدار و مدار باین الفاظ در صوارم یاد میکنند و کتب تنقید دلالت بران دارد مثل منہج المقال وغیرہ کہ اگر این قدما واسطہ نباشند میانہ اثنا عشریہ وایمہ ہدی سلسلہ علوم سرور انبیاء ع از ہم بگسلد واز جمیع افادات پریشان گردد اطرف انکہ از عبارت وافادات دلداری مروت و دلبری فتوت کہ در صوارم بمبحث عدل باری عز وجل مندرج گشتہ دلالت بران دارد کہ اگر معاذ اللہ کسی حضرت خیر البشر شفیع محشر خلاصہ موجودات وسرور کائنات یا احدی از انبیاء و رسل ہادیان سبل را بوجود محنہ بکشد مستحسن خواہد بود چہ جای فرزندان کہ بطریق اولی فان ما بالذات اقوی مما بالواسطہ عند العقلاء و آن عبارت درین الفاظ مرتب گشتہ ہر کہ خواہد بدان رجوع کند اول در تعریف عدل عدلیہ شیعہ میگوید باید دانست کہ یکی از اصول خمسہ کہ بان انسان مومن میشود عدالت حق سبحانہ وتعالے ہست و آن بحسب اصطلاح عبارت از انست کہ او سبحانہ تعالی مرتکب قبیح نمیشود و ترک واجب نمی نماید و مراد ما از قبیح انست کہ فاعل آن نزد حکیم مستحق ذم شود و مراد از واجب انست کہ فاعل آن مستحق مدح و تارک آن مستحق ذم باز مجتہد جالسی نائب امام نرگسی در دار المومنین لکھنو ورقی چند را از سیاہی گرفتہ بجواب امام رازی رضی اللہ عنہ مصروف شد کہ فرمودہ بود کہ تکلیف خالی از قباحت نیست بیان آن انیکہ عقلا قبیح میدانند فعلی را کہ برای غرضی واقع سازد با وجود انیکہ فاعل عالم باشد بانیکہ این غرض دعایت بران فعل واقع نخواہد شد بلکہ مقدمہ بالعکس آن خواہد بود این ترجمہ عبارت امام موصوف بود کہ مومن جالسی نوشتند باز ترجمہ عبارتش بعد از سطری بقلم خود کتابت میفرمایند کہ ہمچنین والدہر گاہ بداند از حال ولد خود کہ ہرگاہ باو سکین دادہ شود بان سکین پیغمبری از پیغمبران را خواہد کشت ویا خود را بان ہلاک خواہد کرد واو با این یقین و قطع سکین بدست او دہد و بگوید کہ غرض من از دادن سکین این بود تا او بآن قلم را تبراشد پس ازینجا ظاہر شد کہ ہر کہ امری برای صلاح بکند و داند کہ آن صلاح بران مترتب نخواہد شد بلکہ عوض آن فساد بعمل خواہد آمد آن امر قبیح خواہد بود نہ حسن باز مومن جالسی یکدو ورق نوشتہ میگوید کہ تمثیل رازی بجہت این در نظر عوام تکلیف مستقبح میسازد کہ فرض این نمود کہ پدر یک پسر دارد ولیس مرنسبت الہی با مکلفین عباد چنین نیست

وفرض این نموده که ان پسر قبل نبی نماید و معلوم است که قبل نبی در نظر ما اگر باجهات محسنه نباشد بسیار
قبیح است نمی بینی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که ان پدر از کمال قدرت طاقت این داشته باشد
که چون ان پسران نبی را قتل نماید در وقت قتل که زمان ان نسبت بابد الاباد و نسبت چشم زدن
بزبان لا تعد و لا تحصی باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق تعلیه درجات نبی که انهم پسران پدر
باشد ممانعت نه نماید لیکن بعد چشم زدن بعوض آن قتل حیات ابدی آن پسر را که نبی است عطا
فرماید و سید و سروران مخلوقات گرداند و سلطنت لایزال باو بخشد و بانواع نعم لا تعد و لا تحصی
که زوالی و نهایتی نداشته باشد متنعم سازد همان دادن سکین بحسن منتهی شود انتهی بلفظه پس اگر قاتلین
امام و مقاتلین ان عالی مقام گویند که ما از شیعه او و پدر و برادر بزرگوارش هستیم و برهمین که کوفی
الاصل بودیم و هر که چنین باشد او شیعه است اگرچه ابوحنیفه کوفی بود و مدار تشیع بر اعتقاد است
و آن تعلق بقلب دارد و امام را دوازده هزار اخلاص نامها طلبیدیم چون دانسته بودیم که اول
هجرت فرمود بمکه معظمه و دشمنان تصمیم خواستند که او را مثل کبشی ذبح کنند و همراه خویش حرمت حرم
شریف به برند و اگر او بسوراخی پناه گیرد زمین را بر کنند و او را بکشند پس در زمین وسیع گنجایشی
نماند و معنی وَضَاقَتْ الْاَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ نمودار شد و روز بروز او را با فرزندان و اصحابش
در شکنجهای مصائب دنیوی می کشیدند از تنجیات و هم از خوف افواج یزید که روز افزون بود بر
جان و ناموس ترسیدیم و بالاخر مصلحت همین دیدیم که کشتن ایشان آنی بیش نیست پس آنجناب
را بدین نیت خالص بجنات فردوس رسانیدیم و متوقع ثواب از حضرت رب الارباب می باشیم
یقین است که چون خدای عز و جل عادل است و نزد دلدار مدار کما قال فی صدر الصوارم چون نجات
ایشان ببینند انهمه را بالشهداء کربلا لاحق سازد و امروز در بلاد مشهوره بیگو بر همال بسیاری از شیعه
و سنی موجود اند که در ده روز از محرم بماتم امامین مشغول میشوند حتی که بیهوش شده بر زمین می افتند
چنانچه سنیه را وقت ماتم از دست میگویند لشیت رالشبدت و سرین را بسیرین بغایت جد و جهد میزنند
و روز شهادت هرگاه تعزیها را بزیر زمین دفن کردند بکمال عیش و نشاط و سرور و انبساط و ملاهی
و ملاغی و مثل روز عید سوی خانهای خویش بر میگردند و چون از علت این افعال پرسیده شدند
گفتند که حضرت امام در انواع مصائب مبتلا بود ما هم باقتدای او محنتها کشیدیم و رنجها برداشتیم الکنون
که آنجناب را با تمامی رفقا در باغهای جنت و غرفهای بهشت داخل ساختیم داد عیش و کامرانی
میدهیم الغرض چون دلدار و مدار قید وجوه محسنه در قتل انبیا نوشته اینهمه امور و مانند آن زیر آن
مندرج گشته که حرفی را بطور تمثیل لسان دادم و در گر دیگر متفرعات بالاستیعاب نگر دیدم و آنچه
درباره مادح ابن ملجم آورده و کاسه کشمیری لقال بتقلید پدر خویش لیسیده چو الشیش در رجوم الشیاطین

وتنبیه السفیه مبسوط است و من امیدوار آن بودم که مجتهد نتائج فکر را بترتیب آورده بصورت صغری
وکبری جلوه خواهد داد تا من جزا ستنا خواهم گرفت افسوس که این آرزو صورت نه بست و مجتهد از تقریب
انچه آورده در حالی شد پیش قطع النظر از تحقیق و الزام که استنباط آن توانی کرد مقلوب است مراد او بعینه
که افحش باشد زیرا که از کتب شیعه واضح شد که خوارج را مدح کرده اند و اگاه بعض صاحب معامله یعنی
حضرت مرتضی بحدیکه از کفر و نفاق پاک و پاکیزه ساختند و زیاده برین نیست که آنها در فتنه مذکور بهوش
و حواس در باختند و دیگران از عمائد محدثین و متکلمین مثل مجلسی نیت شان را که مبدای افعال
است بخلوص ستوده اند بلکه بدین حیثیت گوی سبق در مدح شان ربوده اند و حال مجسمه خود معلوم که فخر نیز
توحید رب العالمین از تمامی زنیا نزد شیعه منتخبین اند حتی که بعد از انتخاب شان از هفتاد هزار در وقت
امام صادق فقهای سته باشند که زراره اشر من الیهود و النصاری رئیس آنها شد و حالش چون
طشت از بام و ابلیس در اشرار انام بدتر از بدترین کائنات تواند بود که میخواست امام موصوف
را مجوسی گرداند کما فی مختار الکشی قماظنک بغیره و نیز اگر در زمرهٔ محدثین رفضه ادنی غور کنی واقفیه
سعدی و نهایتی ندارند و لنصوص ائمه راهم پایانی نیست که اینها بدتر اند از نواصب خونخوار دشمنان
اهلبیت اطهار و بر ظاهر است که انچه از اینها صدور یافته نواصب را شرمنده ساخته که جز این
امانات ائمه را خوردند و حرمت حرم ائمه امثال لغما بردند در ابردی شان بر خاک مذلت ریختند و از
هر گوشه بر ایشان بلائی بر انگیختند تا اثری از مدعیان ان نماند و علمای رفضه در اخذ احادیث
از ایشان کمی نکردند چنانچه مجتهد کربلائی یعنی سید محمد طباطبائی در حواشی مدونه کیست اصولیه داد
بیان و تحقیق در داده و این کتب بدولتخانه حکیم میر محمد صاحب فرزند سید نواب فیض آبادی برادر
سید علی صاحب ولد اصغر شان هنوز موجود معهذا کجا یکی مثل شبث و کجا بسیاری از اهل خبث و اگر خبر
از ان میرود که خود مباشر قتل معصوم شوند مامون بن هارون امام رضا را بدست خود زهر داد
و فرزندش یعنی امام تقی را به تیغ بیدریغ از خیال ناصبیت گشته چنانچه ترجمه خرائج نیز بران مشتمل
است معهذا اگر بمطالعه عیون اخبار از تالیفات صدوق مشرف شوی خواهی دانست که چون او
در قتل این هردو امام وحده لاشریک بود در ریاست کلامیه نیز حتی قدما و متاخرین این مباحث
را بر لسنج تحقیقات او اساس نهاده او را رئیس المتکلمین خویش گردانیده اند و بسیاری بر تشیع
او نازیده اند چنانچه بر ناظرین مجالس المومنین پوشیده نخواهد بود که درباره مجتهد حقیقت اینست
که بر جهان بزرگان گرفته سه چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه پاکان برد
عجب تر آنکه علم الهدای رفضه صاحب غرر در توجیهات روایات ابوهریره وغیره او از مرتدین و دشمنان
اهل بیت طاهرین معاذ الله دل داده و کتاب خود را بدان پر ساخته فاین السمک من السماک

واین هم از من ذلک **قوله** اینهمه عناد و عداوت از مختار غیر از آنکه او قاتل قاتلین فرزند رسول بود وجهی
وجیه ندارد و باید دانست که مجتهد را ضرورست برین حصر دلیلی قایم کردن ورنه اهلسنت توانند گفت
که چون مختار بقول معصوم یعنی حضرت امام زین العابدین کذاب بود و هدیه او بدرجه قبول آنجناب
نرسید پس معلوم شد که نفرت امام ازو بدرجه قصوی بود حتی که او از دایره اسلام خارج شده ورنه
بخیال کسی از عقلا نمی آید که امام خلق عظیم از جد امجد خود بمیراث یابد و هدیه مجاهد اکبر را که بروایت
صاحب منهج المقال بست هزار دینار بود قبول نفرماید و وجوه نفرت بسیارست از دعوی نبوت
وادعای آمدن جبرئیل بوحی و ایجاد و اختراعات مذهب کیسانیه اختیار نمودن بلکه نزد امامیه خود موجب
آن بودن کما لا یخفی علی اهل التنقید و حضرت امام زین العابدین و دیگر معصومین را از عهده امامت معزول
گردانیدن و غیر معصومین را بر روی کار آوردن که بالیقین بر اصول امامیه کفرست بالاجماع ورنه
باید که مذهب مذکور ندانسته باشد هف کاش مجتهد رجوع کردی به کتب تنقید و کتاب صغیر را که منهج
مذکورست دیدی و مذهب مختار پی بردی و بالش لپسنگ مغلطه بر نخوردی که از برای آن رساله
جداگانه میباید نوشتن این وجوه را گذاشتن و دریکی حصر کردن ستم بر جان انصاف است و ازانجا
که کلام بنده با مدعی اجتهاد و تکلم میباشد عجب است که این وجه وجیهی را هم هنوز ندیده که در اصول
ثابت شده و از نصوص حضرات ائمه موید گردیده که حق تعالی چون چنین مقام میخواهد پس
بر ظالمین کسی را بر می انگیزد که بدترین کائنات باشد نه بینی که در قصاص از قاتلین حضرت یحیی
بر انگیخت بخت نصر را تا دمار از آنها بر آورد و بانواع عقوبتها معذب گردانید پس قتل مقاتلین و قاتلین
جناب سید الشهدا دلیل بر خوبی افعال او نخواهد بود و قرینه هم درینمقام موجود که در آغاز شیعه اولی
برفاقت کیسان از برای اغراق جماعات و کشتن قاتلین امام الحسین رضی الله عنه برخاسته بودند
ایشان خود درین کشش و کوشش شربت شهادت چشیدند و حق تعالی قتل قاتلین از دست مختار
گرفت و بالاخر چون کفر و احداث او بر انقیاد صلحا عیان شد در قتال او لشکرها آراستند و او را
داماد امام شهید که مصعب بن زبیر شوهر خاتون سکینه احب خواتینش بود بجهنم فرستاد و ازینجا تو انگفت
که اهل البیت ابصر بما فیه این قصه هر چند بسیار دراز بود ولیکن بقدر ضرورت او را تا فرمائی و هرزه جائی مجتهد
و نفاق او و پیشوای او یعنی مختار آشکار شود و بدانی که ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار اگر
فی الجمله طالب تفصیل باشی و بدانی که او در جهنم معذب بود باوجودیکه تحصید حدیث در بعض رسائل
موجود که شیعی بی حساب در جنت میرود و از ذوالفقار واضح میشود که شیعی غیر اثنا عشری و ایما بدوزخ
معذب میگردد محصل سه بیتی از منهج المقال گوش بکن چون حضرت صلی الله علیه وسلم بر صراط بر آید و دا
پس او علی مرتضی و متصلش حسن مجتبی و برابر قدمش امام حسین شهید کربلا باشد مختار استغاثه کند

از حضرت امام حسین که یا امام مکر یاد نمیکنی که کشندگان ترا چگونه کشتم و انتقام تمام از ایشان گرفتم و اکنون
در عذاب دوزخ گرفتار گشتم وکسی بداد من نمیرسد که رهای یابم حضرت فرماید ای حسین او را بزد دی
در یاب پس امام حسین مثل عقاب در رسد و مختار را از ان عذاب برارد و اگر قلب او را شق میکردند البته
محبت شیخین در ان می یافتند چنانچه از نزهته وغیر آن بیاد می اید ازینجا هم ثابت شد که دل آدمی جوفی دارد
ولیکن بمقتضای المرء یقیس علی نفسه چون مجتهد دلبر دلدار سنگین دل است و قساوت وراب وکل دارد
وازین امور انکار شدید می نماید وسنیان اگرچه برین حرف وحکایت احاطه کردند مگر او را دشمن خدا
ورسولش مثل متنبان خانه خراب یافته به پیروی حضرت سید الساجدین لقب او کذاب گذشته اند اگرچه
بعد از تسلیم محبت شیخین داشته باشد وقرابت بعبد الله بن عمره راستی موجب رضای خداست پس
ندیدم که گم شد از ره راست ٭ واگر در ماخذ امری حیرتی پیش آمد علاجش ازین سطور باید جست که از
تالیفات خود که هنوز بجهت فقدان اسباب ناتمام وبی نشان ونام است بچشم انصاف باید دید وگرد
اعتساف نباید گردید که از مطالعه مختار کشی چنان بوضوح پیوست که عادت شریف حضرت باری
بران جاری است که انتصار وانتقام نمیگیرند مگر باشرار حالا مجتهدین رفضه را دو گوش ویک
بینی هم نماند چه جای حق نیوشی وحق بینی تمام عبارت حدیث کتاب مسطور اینست علی بن الحسن عن عباس
بن عامر عن یونس بن یعقوب قال کتبت الی ابی عبد الله علیه السلام اسئله ان یدعو الله لی ان یجعلنی
ممن تنتصر به لدینه فلم یجبنی فاغتممت لذلک قال یونس فاخبرنی بعض اصحابنا انه کتب بمثل ما کتب
فاجابه وکتب فی اسفل کتابه یرحمک الله انما ننتصر لدینه بشر خلقه یعنی یونس بن یعقوب میگوید که عرضی
نوشتم بامام صادق که دعا کن برای من که خدا مرا از ان مردم گرداند که انتصار دینش بر دست
ایشان میشود پس جوابی نیامد ومن مغموم گشتم اتفاقا یکی از اصحاب ما خبر داد که من هم نوشته بودم چنانکه
تو مکتوبی نوشته بودی لیکن حضرت صادق زیر ان توقیع فرمود که خدا رحم کند بر آخرین هست که خدا
انتصار می فرماید وکینه دین خویش میگیرد به بدترین خلق خود واز حال مختار ثقفی که معلوم شد
که چه عقاید زائفه داشت که بدوزخ در عذاب شدید مبتلا بود ازینجا عیان شد که انتصار محصور
است بکرده اشرار فاعتبروا یا اولی الابصار واگر علمای شیعه آب در چشم داشتندی بالیتی که نام ان
در حق ائمه نگرفتندی بلکه اگر روسای قوم سفها ادنی غور وامعان در مضمون حدیث کشی نمایند
حالی تواند شد غلط گفتم حاجت غور وامعان چیست بعد از دیدن حدیث مذکور مانند بدیهی
اولی است که ناگزیر است که اکنون قوم رفضه حضرت صاحب الامر فرزند خاتون نرگس را
از زمره ائمه هدی خارج گردانید بسبب آنکه انتصار دینی از ایشان زاید الوصف شدنی و بر
تصریح اکابر علمای روافض انتصار دینی وانتقام جور وجفای ظالمین که از دست ظلمه بر حضرت

اہل بیت گذشته از دست امام مذکور گرفتنی است بلکه احادیث معراج او که در روز اول ولادتش بحصول
انجامیده و ہمچنین احادیث بکرازین باطل برالسنت که وجود با جودش فقط برای انتقام از اعدا است وسفها
یا انیمه درین باب خاص سر افتخار بلند میکنند و نداننند که چون درباره خلفای راشدین خلفای حق یقین
چنین بیهودگیها بد فاتر سپرده اند فاین الافتخار لصیدر رجما عن خاتم الائمة الاطهار بالجمله عیان شد حال
حدیثی که رفضه بعد از اخراج آن دار دیتر زبانی میدادند و در پیرهن نمی گنجیدند و عوام را بدام و دانه
میگرفتند و مجتهد رئیس الطائفة الناکه مقلد جامعین بیاض بی سواد این احتمال محال را بر دفتر گذاشته
و بوسوسه ابلیس و دجال حاشیه نگاشته و عیوب خانگیهای خود را مطمح نظر نداشته و چه خوش گفت
صاحبدلی بعد از ملاحظه این امور تو بر اوج فلک چه دانی چیست ٭ چون ندانی که در سرای تو کیست ٭ قوله
لمعاد المرتعیین علی الفسخ الخ **اقول** قیدی که مجیب مصیب افزوده از ادله شرعیه ماخوذ است بلکه بر ان السعاید
زبراهین قطعیه قایم گشته بر یکید و از ان اکتفا میرود مثلا حق تعالی در کتب مجید در حق عایشه صدیقه رضوان الله
که زیر تهمت منافقین امده بودند میفرماید که لَهُم مَغفِرَةٌ وَرِزقٌ كَرِيمٌ چنانچه از کلام محقق طبرسی در مجمع البیان بوضوح
پیوسته و هذه عبارته بحث قوله تعا الخَبِيثَاتُ لِلخَبِيثِينَ الایه قیل فی معناه اقوال احدها ان معناه الخبیثات
من الکلمات للخبیثین من الرجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من الکلم والطیبات من الکلم للطیبین من
الرجال والطیبون من الرجال للطیبات من الکلم الا تری انک تقول انک لتسمع الخبیث من الرجال
الصالح فیقول غفر الله لفلان ما هذا من خلقه ولا مما یقول عن ابن عباس والضحاک ومجاهد والحسن والثانی
ان معناه الخبیثات من السیئات للخبیثین من الرجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من السیئات والطیبات
من الحسنات للطیبین من الرجال والطیبون من الرجال للطیبات من الحسنات عن ابن زید والثالث
الخبیثات من النساء للخبیثین من الرجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من النساء والطیبات من النساء
للطیبین من الرجال والطیبون من الرجال للطیبات من النساء عن ابی مسلم والجبائی وهو المروی عن ابی جعفر
وابی عبد الله ع قالا هی مثل قوله الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة الایة ان اناسا هموا ان یتزوجوا منهن فنهاهم الله
عن ذلک وکره ذلک لهم اولئک مبرؤن مما یقولون ای الطیبون مبرؤن ای منزهون من الکلام الخبیث عن مجاهد و
قال الفراء یعنی به عایشة وصفوان بن المعطل وهو بمنزلة قوله تعالی فان کان له اخوة والام تحجب بالاخوین
جار علی تغلیب لفظ الجمع لهم مغفرة ای لهؤلاء الطیبین من الرجال والنساء مغفرة من الله لذنوبهم ورزق کریم
ای عطیة من کریمة فی الجنة انتهی بلفظه وانانکه از رفضه خواسته اند که راه مستقیم را بگذارند و راه کجی را گیرند این آیت
کریمه را از کجا بکجا برند یا وصفیکه مفسر مذکور را حامله بران دارد واضرار ایشان میدانند لیکن بجوی نمیشمارد
فللّه الحجة البالغة هرگاه وعده مغفرت و حصول جنت برای ایشان به ثبوت رسید پس اگر فتنه مذکور
معتبر نباشد باید که چنین بزرگان که سفر بصره کردند کافر یا فاسق باشند و هو خلاف القران العظیم پس معلوم شد

که سفر مسطور منی بر قصد نیک و اصلاح اهل اسلام بود نه از عداوت خلیفه برحق که محبت او از واجبات باشد
و آیات ناطقه و احادیث صحیحه دران وارد شود و ایضاً برهانی دیگر بیانش باختصار و انجاز آنکه خدای
عزوجل ارشاد نمود که یَعِظُکُمُ اللّٰهُ اَنْ تَعُوْدُوْا لِمِثْلِهٖٓ اَبَدًا اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ پس معلوم شد که حرام است فعلی که بجانب
صدیقه نسبت کردن که مانند آن باشد و ان گناهی بود کبیره و خروج بر امام برحق نیز کبیره است از کبائر
پس اگر قید مذکور درمیان نباشد نسبت گناه کبیره بسوی ام المومنین لازم می شود و نقد ایمان از دست
می رود لاجرم ضرور افتاد این قید افزودن تا دامن عایشه پاک کرده و از کافیه تا بیضاوی دیده باشی
که لفظ مثل و مانند ان در بیان می افزایند برای تعمیم و شمول پس البته لفظ بمثله و آنگاه لفظ ابدا تاکید
تمام دلالت بران کرد که آن گناه باشد یا مانند ان انتساب نکنند با و اگر ایمان دارید پس اهل ایمان را
ضرور افتاد قید معلوم را ملاحظه نمودن و رعایت آن فرمودن اما رفضه که لفظ مومن برای خویش
خاص گردانند و از حقیقت ان بهره ندارند و کار ایشان جز ریا و سمعه و نفاق چیزی دیگر نیست ایشان را
با قران مجید و حدیث شریف چه کار پس مواغظ ما چه سود بار از سه مستی و دیوانگی جام مینا شکست
صرفه درین بزم نیست ساغر جم داشتن ؛ انهم خیال نکردند که طرف ثانی موعود بمغفرت و جنت است و محبوب
حضرت سرور دو عالم و اهلبیت اوست که فریقین در واقعه افک نقل کرده اند که حضرت سر منبر فرمود
که بعضی مر اهلبیت با اهل من میرنجانند و اذیت میرسانند و محدث نجفی در مجمع البحرین و غیر او نوشته اند
که اهل یعنی اهل بیت است علاوه چون عداوت خلیفه در زد باید که امیر المومنین واجب المحبة و برحق نباشد
و نیز صدها حدیث مناقب مرتضوی از صدیقه مرویست و همچنین مناقب او از حضرت مرتضی و تعظیم و
تکریم و آباد کردنش و اقامت نمودنش در خطیره مقدسه الی غیر ذلک مما لا یعد و لا یحصی و نیز بر مذهب رفض
لازم می آید کافره حربیه را دران بارگاه باز داخل ساختن آیا شرط ادب ان مکان ملایک آشیان همین
بود معاذ الله این حرفی چند تعلق بحضرت ام المومنین داشت اما معاویه بن ابی سفیان پس صحبت و رفاقت
او که حضرت عقیل بن ابی طالب برادر عینی جناب امیر المومنین بجا آوردند حتی که در رفاقتش بشام سوی
دریاب مذکور کافی است عقل خردمندی چگونه تجویز کند که همچو حضرت عقیل دیده و دانسته انکار لیاقت
نماید و مثل خوارج مکفر انجناب باشد که الناس علی دین ملوکهم و هل هذا الا انکار البدیهی و ماخذ این موضوع
در سابق و لاحق این اوراق از کتب معتبره رفضه یافتی پس چرا وقت را باعاده ان ضائع گردانم تکلیف
که صاحب معامله در نهج البلاغه خود فرماید که اصبحنا نقاتل اخواننا و بر طور شان نیز ظاهر است که چون اخوت
نسبی میانه انجناب و خوارج نتواند شد زیرا که نواصب و خوارج از طیب ولادت بهره ندارد کما ثبت فی محله
حتی ان بعض الاحادیث مروی فی مجمع البحرین ایضاً پس اخوت اسلامی متحقق شد لا ریب فیها و ملاحظه
قید مذکور ضرور افتاد و آنچه درین مقام یاد کردم حقیقه تبری بود زیرا که قید فی الاسلام بعد از اخواننا در نهج

خود مذکور ہست فثبت ما قلت بلفظ المعصوم واگر فی الاسلام را بدان معنی گیرند که شامل باشد بر نفاق عیاذاً بالله
شرکت جناب مرتضوی را موجب خواہد بود اللهم اہد قومی فانہم جاہلون وعن الصراط ناکبون واعجبا که اصحاب
صفین بیشتری از اصحاب باشند اگرچه مہاجرین وانصار ہمراه جناب مرتضوی بودند وانجناب را بسبب خلافت
کشانیدند و بر روایات رفضه چنانچه دانستی بدتر از خوارج شوند که تکفیر حضرت می نمودند و اصرار ورزیدند و
بران کشته شدند و بعید گشتند از اسلام چنانچه بتر از کمال بشہادت کتب شیعه این احکام و روایات منجر به
بغض و عناد با حضرت رسالت میشود و غالباً مبنای بغض مذکور آن باشد که اکابر این نحلت برملا در کتب
دینیه استعفای حضرت از چنین رسالت می ارند و مفاسد خلافت مرتضوی نقل مینمایند کما فی الصافی وغیره
وآن در حقیقت موجب کفر شیعه و ترقی ایشان بمدارج علیا میشود و ندانند که اگر حضرت امیر زنده بودی
ازین اسباب ہمین بحکم کفر در حق ایشان نمودی که ازین امور صاف عداوت شان با حضرت بر می آید و
حضرت امیر خود را یکی از غلامان انجناب میدانست پس مستغرب نبود که چنانچه عبد الله بن سبا و امثالش را
سوخت و پدرش نیز در صوارم نوشت ایشان را ہم ہمیه دوزخ میگردانید که البته تابعین در حکم متبوعین
می باشند و حضرت امیر چون بر تفضیل خود بر شیخین ہشتاد تازیانه برای رفضه منبر مقرر فرماید برای
تکفیر شان ہر سزائی که تجویز نماید کمتر خواہد بود قوله بلکه شریک خون میدانستند الخ جناب مجتهد الزمانی
بعد از تنقید از اخبار صحیحه ثابت فرمایند که ام المؤمنین کی فرمود که علی مرتضی شریک خون عثمان بود
کسی دیگر بجای او نشنید و در تخصیص باید مجتهد را یکبار بر قول خود عمل نمودن که روایت ہر قسم در
کتب فریقین مندرج شد پس باید فن تنقید را پیش نظر داشتن و بعد از تصحیح در محل استدلال آوردن انتهی
محصوله اباید در کتب فریقین مذکور نیست که انجناب لعنت مینمود قاتلین عثمان را فی السهل والجبل پس ام المؤمنین
که صدہا مناقب امیر المؤمنین را روایت کرد چگونه تکذیب تواند کرد و ازینجا حال امام اعظم ثانی یعنی شیخ حلی
باید دید که اول جناب امیر را قاتل یا شریک او قرار داد بعد ازین در ہمان کتاب نہج الحق انچه گفت صریح انکار
آن بود و چون فضل ابن روزبہان در ابطال الباطل فرمود که تناقض او را باید دید قاضی نور الله شوستری
غیر ازینکه حدث کنان مثل ابلیس شنیدن اذان از میدان مناظره بگریزد و آبروی خود نزد عقلای
عالم در احقاق الحق مسمی باسم لقیقه بریزد خبری نتوانست کرد پس بر تقدیر اول معلوم نیست که جواب از فارغخطی
جناب امیر روبروی ملایکه مقربین و حضرت بشیر و نذیر بر احادیث ثقة الاسلام در کافی چه خواہد بود و مضمون
فارغخطی عند نزول الکتاب المختوم درین اوراق و مجلد اول بارہا معلوم شده حاجتی باعاده باقی نگذاشته آنچه نوشته
تو جردوا ایضاً چون حال بدان منوال بود که مثل فاروق مظلوم را که کم کسی بود که از موائد احسان او ممنون
نگشته قتل فرمودند برین تقدیر اولیای او که طالب قصاص بودند و بشام رفتند و فریاد کردند و دیگران که
در پی اعانت شان شدند بر حق باشند با حضرت امیر که وصیتهای رسول الله ہر دی را معاذ الله پایمال نمودند که از آنجا

مراعات فریاد رسی مظلومین بود چنانچه در شرح حدیث کافی بتنقیح آن پیش نمودم و عنقریب گذشت حقیقة الام
امنیت که چون مجتهد از ملاحظهٔ کتب خود را معذور گردانید زیر بهر قوال و اسباب فضیحتش مهیا میشود و هر کسی بهر لن
دراز و کوتاهی حوصلهٔ دسخن دراید بلکه جناب امیر فرمود که اگر در قول من متردد اند میانهٔ رکن و مقام ایستاده میشوم و
قسم میخورم که نه کشتم نه شریک قتل گشتم نه امر نمودم عین مدعا است و در روایات معتبرین مذکور است که حضرت امیر
بکمال جد و جهد نجال شهر را نزد عثمان رسانید و چون خود لفرورات رفتی اولاد امجاد خویش را برای حفظ و حراست
مقرر فرمودی و بر دروازهٔ عثمان گذاشتی قوله وحقیت خلافت یزید نزد خلیفه زاده و سایر اهل مدینه
که صحابهٔ کبار و تابعین عالی مقدار بودند مثل حقیت خلافت پدرش باجماع شامیان نابکار و کوفیان ناهنجار
ثابت است کوفیان را که قدمای شیعه بودند و در هر واقعه خدمت گزار امامین بلکه پدر بزرگوار ایشان
شوند بالخصوص حق مهمان کربلا چنانچه باید ادا کردند یعنی هم تیغ بیدریغ ستم بر انجناب آهیختند و هم در
کوفه ماتم شان از هر گوشه بر انگیختند و امام سجاد فرمود چون شما سوگوار باشند راست بگوئید آن کیست
که ما را باین روز سیاه رسانید کما فی المواعظ لا بیه ناهنجار گفتن کار مجتهد است نه دیگر لسبب آنکه راه و رسم
حضرات اهل تشیع همین است و همین بود که در آغاز آتش افروزند چون بلند شود برای ریا و سمعه آب پاشی
ر قصد کنند صدر اول از ارکان اربعه رسولخدا را درین انحصار گذاشتند و انهم خیال نکردند که
بر حضرت و بر اهل بیتش حضرت چه مصائب رفته باشد که آثارش عیان می دیدند و لبیاسان اخروی
جنازه هم نپرداختند حالانکه طفلان و زنان مدینه هم مشرف شدند بلکه اهل مضافات نیز در وقتیکه
فروزند جز فتنه انگیزی چیزی نبود یا خود امام الائمه در فریب ایشان گرفتار شد و هرگاه تخلف بار
بار دید بلعنت و بیل در فشان گشت و دیگران که نزد صاحب صوارم در تشیع شان شبهه نیست کما فی
و حاکم کوفه باشند مراتب مهمان نوازی بدست خود بجا آوردند و دو امام معصوم را بخیال خویش بخبت
رسانیده بسوگواری پرداختند و چرا چنین نباشد که مطابق هزاران روایات اصول در روز ازل
محبت ائمه و امامت ایشان از روح کشتی نوح آنکه حق انبیا الا ندرة و شد و ذا خیر اهل کوفه حتی که کوفه
دلیل تشیع شد چنانچه سابقا باشاره دانستی و انشاء الله تعالی بقیه را به بعضی از تقریبات و تقریرات نیز
خواهی دانست و آخر علمای شیعه بلکه اکابر ایشان بر اصل خود رجوع آوردند که همه این مردم در نفاق یکتا
دلی عدیل بودند و کار ایشان خرد و الوجنی چیزی دیگر نبود و این نفاق پیشگان درین جوش و خروش
انهم یاد نگردید که حال دوازده کس از ائمه سادات و اهل بیت بر اصول ایشان چیست و مقصود ازین
مناظره همین بود که بدون کنج و کاه حاصل نشد پس اگر ایشان صدر اول خوریب مجالس بلا شد جناب محمد
دیگران را که طرف نقیض شان باشند از کجا بهم خوانند رسانید شاید که جناب شان مشکوی شاهی و کا
اجتهاد به دار المومنین لکهنو گذاشته بسفر جابلقا و جزیره خضرا تشریف برند و قبل خروج سفیانی و ندای

اسمانی بزیارت مبارز نرکسی در رجالی بصورت مجهول یا هیکل معروف نوع ناس بشناس مشرف شوند ولیکن مشکلتر
اینست که امروز نیز در سیمین قران نخواهند شنید وجز تقیه وذوالوجهینی امری دیگر مشاهده نخواهند فرمود چنانچه
بعضی از وجوه وقت خدمتگزاری معلم بن معلم الملکوت درین اوراق دیده باشند واگر خواهی که مشکلترین
جمله مشکلها بر رفضه در نمادۀ خاص گوش کنی بعد از ادنی غور وتتبع در کتب شیعه مثل شروح کلینی سیما محمد صادق
تتبع کنی که خواهد برامد که وقتیکه صاحب الامر ظهور فرماید همین قران خلفای متقدمین در دست او خواهد بود
پس سنیان که بعنایت ایزدی بموافقت قران مجید بر همه فرق غالب اند باید که این مژده را شنیده ستایش
الهی بگزارند ورفضه بدانند که قران اهلبیت که درین زمان منسوخ التلاوت است کما فی النزهة دران زمان هم
بیکار خواهد بود پس اصل تشیع که در قران اهلبیت نصوص قطعیه امامت بلا فصل موجود است ورفضه در توقع آن زندگانی
میکردند وآنهم از دست رفت واز هر طرف مایوسی الظهور شده مبتلی بیوست فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله
رب العالمین من بعد حرفی از وفاداری قدمای ایشان این بود باعتراف بزرگان شان که چون جناب امیر
ابی برده بود که در مقابله عمرو بن عاص حکومت ابوموسی اشعری قرار یافته دادمردی داهی زمانه است مناسب
آنکه شخصی از طرف من مثل او قرار باید شیعیان کوفه زنهار قبول نکردند وگفتند که اگر رای شریف عمل کنی اول تر
میکشیم پس حضرت اجبار شد چنانچه اکابر جلیل رفضه اظهار مینمایند و یدر مجتهد نیز از ایشانست بالجمله این مردم همیشه
روی خود را بهمین عنوان در نافرمانی جناب شاه مردان سیاه میکردند وچون انجناب را زرد میساختند که برای
تفصیل آن کتابی دیگر میباید نوشت ناچار تقیه اقوال ربه مجتهد امامیه را لتعرض مینمایم ودرباره مختار هم صحبت باغنه
الهی چنان مرتب تواند شد که اگر پای انصاف درمیان باشد مجتهدین رفضه بعد از دیدن یا شنیدنش سرهای
خود بگریبان خجالت مدالنسان فرو برند که باز فرصتی بیابند تا روبروی اهلسنت بردارند بیانش آنکه اینقدر مسئله
اجماعی است که مختار مذهب کیسانیه داشت وگردن بگردون گردان میافراشت ونزد اهلسنت مدعی نبوت بود
ورفضه اگرچه صاف صاف نگویند مگر دیار زهر گلیم می نوازند چنانچه در مقام خود قرار یافته وانقدر معلوم شده که
حضرت علی بن الحسین او را ملقب کذاب یاد فرموده اند و هدیه او را قبول نمودند پس در کیسانیت شکی نیست بلی کلام درینست
که او خود موجد مذهب کیسانیه است یا نه از کتب معتقد رفضه مثل منهج المقال بی کدورت ظاهر است که او خود احداث
نموده ودیگران پیروی او کردند چنانچه مختصری از عبارتش باید دید والمختار هو الذی دعی الناس الی محمد بن علی
بن ابی طالب بن الحنفیة وسموا الکیسانیة وهم تبع المختار وکان لقبه کیسان وبهر تقدیر خواه موجد این مذهب باشد
خواه تابع دیگری که نامش کیسان بود خرافات ومحدثات بر همه عیان شد اکنون در زمینی که او در امور آخروی مثل کفار
است علی المذهب المشهور کسی را کلامی نیست بعد ازین در هزار کتاب دیده باشی از کتب دینیه ایشان قدیما وحدیثا خصوصا
تالیفات مجلسی محفل افروز مذهب ونحلت ایشان وعماد الاسلام وذوالفقار وصوارم وحسام فاضل جالسبی مجتهد
اول در کوفه هندوستان وافادات فرزند اکبر او که کیسانیه وناووسیه وواقفیه ودیگر فرق باطله از شیعه بر مذهب مختاریان اند

زینهار ایمان ندارند و امام اعظم ثانی هم از شیعه در کتب خویش تصریح بدان می نماید و کان تحقیق چنان میکشاید
که ایشان در آخرت مثل کفار نیز مخلد فی النار و عیان بلاجه بیان که بودن مختار در دوزخ در همین نزدیکی بوضوح

انجامید که یقدم قومه یوم القیمة فاوردهم النار و بئس الورد المورود و اتبعوا فی هذه لعنة و یوم القیمة بئس الرفد المرفود باقی
ماند انکه جناب امام حسین بارشاد حضرت صلی الله علیه و آله بهمت علیا برگمارد یعنی او را از عذاب دوزخ بدر آرد این خود
امر لیست که حجیت را نشاید زیرا که بودن او در عذاب موافق روایات ما و شما بالاتفاق است پس اخراج نیز باید که
اتفاقی باشد نه اختلافی چنانچه از بارقه ضیغمیه بر می آید و رحلت متعه مع ذلک در کتب خویش تصریح کرده اند
جا بجا که کلام و روایت مخالف همان مقدار حجیت است که او را ضرر رساند نه انچه مفید باشد مثلا امیر فرمود
زبیر را در واقعه جمل که تو گفتی آنچه دال بر آنست که من در مبشرین بجنت که عشره کامله باشند داخل هستم لیکن
بودن تو در ان محتاج بدلیل است که من انکار میکنم بر همین کلام معصوم تقریر خود را پیش کردم که دخول او در نار
ثابت شد بخروج او را قبول ندارم باید انرا بدلیلی ثابت کردن قطع نظر از ان عقل چگونه تجویز نماید که علمای
شیعه حال فرق ضاله مبتدعه خصوصا کذابین شان را نیک دانند که مخلد فی النار اند و حضرت سید المرسلین
ندانند و امام حسین علیه السلام غافل شود و مقتضای عدالت و انصاف همین است که ادنی ایمان باشد بسبب کیسانیه و او را
از دوزخ برارند بلکه بعد او سحقا بالبستی فرمودن الغرض چون این همه خلاف اصول است زینهار لائق
شنیدن نیست و برین قدر هیچ موقوف که ناووسیه را هم توثیق نمایند که بر امام صادق امامت را هو اقف
گردانند و انجناب را مهدی موعود قرار دهند و از امامت اولادش انکار کنند و نیز از مقالات ستا لنست
که زورنی نقل میفرماید که جناب امیر وقت شهادت خود بجنت خبر امید و لیکن قبل از قیامت زمین شق
شود و حضرت بر خیزد و بملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما و لیکن خوبتر معلوم نشد که این
همان وقت است که دابة الارض بر آید و ریش دارد و دم ندارد و میانه هر دو شاخ او بر اصول اثنا عشریه
و لعد المشترقین است معاذ الله کما سبق فی المجلد الاول مفصلا و دیگر حالات فرق ضاله رفضه مثل واقفیه
چه شرح دهم که گفتنی نیست پس اشارتی که کردم و مختصری گذشت کافی است و درباره ناووسیه هم
طریق اجمال سپردم و بر همان مقدار اکتفا ورزیدم که محدث نجفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین بیان
کرده و چون معلوم شد که این فرق ایمان ندارند خدا را باید و سه حرف توثیق ایشان که اکابر
حضرات شیعه اثنا عشریه در کتب دینیه خویش می نمایند باید شنید و گریبان مجتهد الزمانی
تا دامنش باید درید که ایشان اجماع کرده اند بر ثقه بودن آبان بن عثمان و تصحیح
می کنند احادیث این بی ایمان و مرتبه او را تا لی متقدمین میدانند از هشامین
و زراره و شیطان پس انصاف کن اجماع را بر توثیق آن کافر و کجا ثقه
بودن عمر سعد نزد بعضی که از پدر خود که از اجله اصحاب کرام بود روایت میکند

والحاد و زندقه مثل ابو الجارود و کاسه لیس او استاد کلینی اعور نیز ملاحظه بکن که در روایات کیست و این
مجسم و تمثیل است بحث دران نمی‌رود که فاتر طوال دران وفا نمیکنند پس بدانکه امام المنتقدین
شیخ العزیز کشی میگوید و دیگران واو پیروی او می‌دهند قال الکشی بر زبان دارند اگرچه با مامت
و عظمت رسیده باشند محمد بن مسعود قال حدثنی علی بن الحسن قال کان ابان من اهل البصرة
وکان یسکن الکوفة وکان من الناووسیة ثم قال تسمیة الفقهاء من اصحاب ابی عبد الله اجمعت
العصابة علی تصحیح ما یصح من هولاء وتصدیقهم لما یقولون واقروا لهم بالفقه من دون اولئک
الذین عددناهم وسمیناهم ستة نفر جمیل بن دراج وعبد الله بن مسکان وعبد الله بن بکیر وحماد بن عیسی وحماد بن عثمان وابان
بن عثمان و کتب دیگر نیز بران اول دلیل است که اجماع علمای اثنا عشریه بر توثیق او حکم نمایند و ایمان
او را بصحت می‌ستایند و حکم بی ایمان بودنش نیز بر طبق اصول خویش می‌فرمایند و عمر
سعد نزد بعضی از محدثین سنیان بی ایمان نبود بلی ارتکاب مرتکب گناه کبیره نمود و لکن اکبر کبایر
وبالا گذشت که نزد دلدارم دار رو قتل انبیا علیهم السلام علی سبیل الاطلاق کفر نبود بلکه بوجوه
محسنه مستحسن بود و از انجا که این حکم متفرع است بر عدل باری عز و جل و ان امر یست که جمع فرق
عدلیه بران اتفاق دارند چگونه این بولوالفضل و قدی الاذناب اجماع بران نکنند که بدون
ان کسی مومن نمیشود چنانچه بدلالت قطعی از عبارت عدلیه شیعیان دانستی پس اجماع بر استحسان
قتل انبیا عموما و خصوصا بر قتل سید و سرور ایشان بطریق اولی که مفاسد امامت جناب
مشکل کشا پیش حضرت روح الامین رئیس ملایکه مقربین مدلل فرموده و ست از چنین رسالت
باز کشید که انهمه امور و داعی وجوب قتل شریف عیاذا بالله بر اصول امت رئیس بود خواهد بود
وازین اجماع شاید کسی از قدمای عدلیه مستثنی تواند شد و انهم بعضی از وجوه نه کلیت ان پس من
حیث العدل سخن همین است و کیست که هر که خواهد درین میدان تکاپو دری نماید و ببیند که فتح و
فیروزی برای کیست و نصیب شکست و ذلت علمای اثنا عشریه از بهر چیست نعوذ بالله
من هذا المقالات ــ اصول اهل الترهات من جد بیاد باید آورد که رفضه نیت خوارج
راستوده اند که بکفر جناب مرتضوی بوده اند چه عجب که نیت عمر سعد هم چنین باشد باوجودیکه
او کافر نبود و لیکن حب دنیا او را بران آورد چنانچه رطل بوق بن عوق شوشتری در باره هارون و
مامون مانند ایشان دا دبلاغت میدهد و مشهدی هم بیش از پیش میگوید و در بناء اعتقاد
بنا می جوید و این باب اگر بگشایم عمر بپایان رسد و هفوات رفضه بهیچ جا نگنجد این حرفی
بود از توثیق نا وسیله ابا و افضیه پس حدی و نهایتی ندارد تا لیفات مجتهد کربلایی از رسایل
و کتب طباطبائی باید دید که چه می نویسد که مضمون روایات متواتره از ائمه طاهره

یقیناً دلالت بر آن دارد که واقفیه بدتر از خوارج و نواصب دشمنان دین اند و اهل بیت علیهم
السلام انقدر تو ماتم ایشان بیان کرده شیعیان خود را از صحبت شان تحذیر کرده اند که
بالیقین بالاتر از تحذیر صحبت نواصب است و بعضی از وجوه آن قبل ازین گذشت که زینهار
آن امور از خوارج و نواصب بصدور نیامده آن همه و شنیعها را که تواند ضبط کردن و
بے اندامیها را که تواند نوشتن نجاشی رئیس فن تنقید ابراهیم بن ابی سمال را که واقفی بود ثقه
میگوید و دیگران هم توثیق می نمایند و هم واقفی میدانند برای تمثیلے برین دو حرف اکتفا ورزیدم
و گرد تطویل نگردیدم پس همان بهتر که قصه را کوتاه کنم و در بقیه اقوال رویه مجتهد دراز دم دگاه بالا
هم نظر نمایم **قوله** غرضش آنکه عایشه و معاویه را الخ ظاهر عبارتش موهم آنست که این هر دو در
یک وقت خروج نمودند و در مقابله جناب امیر لشکر کشی و صف آرای نمودند و این امر از
کتب فن بر نمی آید بلکه دران زمان معاویه در شام بود چنانچه از صواعق محرقه لاخوان د
الشیاطین والضلال والزندقه هم بوضوح مے انجامد و نسخه صحیحه محشی آنان که مرزا کاظم علیصاحب
از سکندر بیگ لال خریده بخدمت مجتهد اول گذرانید نزد او موجود و هر چند فقیر بوساطت احباب طلبیدم
نسخه دیگری فرستاد و انرا از نهار نداد و سبب این و هم ازین مجلد هم ظاهر هست یعنی تجبر مجتهد از نادانی
در هر فن خصوصاً تاریخ دانی که از اکثر مقاماتش پیداست و امریکه بعقل و نقل در سفر بصره یعنی
واقعه جمل سوید باشد آنکه اخبار مختلفه که باعث سفر امیر المومنین بسوی بصره شد احاطه قتله
ذوی النورین رض هر بارگاه جناب امیر المومنین بود حتی که عنقریب مے آید انتهی آنچه آنها باظهار علمای شیعه در
باره تحکیم جناب امیر گفتند و با وصف دعوی تشیع تحکم با انجناب مے کردند و از نهج البلاغت هم مخالفت
ایشان چنان بر مے آید که جناب امیر را دستا بوی خود آورده بودند و تنقیح ان خبر
و قتے شد که جناب امیر یکے از اصحاب نزد صدیقه فرستاد تا حقیقة الامر دریابد و بے
کم و کاست معروض دارد و چون حاضر شد و سلام کرد پرسید که سبب سفر بدین شهر چیست
فرمود اصلاح امور امت و اهم مطالب آنکه طلحه و زبیر از ظلم دعدوان قتله عثمان رض و
خوف بربادی ناموس و جان از مدینه طیبه بدر آمدند چون مطمئن شوند در انتظام خلافت
مرتضوی شریک کردند و باتفاق ایشان کار خلافت سرانجام باید و کسی را مجال بغاوت باقی نماند پس
قصاص از قاتلین عثمان گرفته شود که شر و فساد را از هر جانب در مسلمین برانگیخته اند جواب
داد که چون انها شوکت و جمعیت دارند این معنی بدون اتفاق چگونه صورت گیرد اگر امروز آنها
دست اندازیم فتنه دیگر برپا شود و رخنه اخر پدید آمد پس همدگر ترسل و رسایل چنان
تکرار گرفت که در مجلسیکه خالی از اغیار باشد بنشینند و همدگر درین باب شوری نمایند

وهرچه دران مجلس قرار یابد بر آن کاربندند ابن سبا شقی و دیگر هواخواهانش دیدند که صورت
زوال پدید آمد این صحبت فقط برای قبض و اخراج ماست این دربار را زنهار از دست
نباید داد و وقت غفلت بر جماعت طرف ثانی باید تاخت و چون هر کسی بداند که عذر از جانب
دیگر است آتش فتنه بلند شود و احدی پی نبرد که این بلا از جانب ماست هرگاه نوبت
بشمشیر رسید در آن وقت که تحقیق تواند کرد کین شتر صالح است یا خر دجال و موافق آیات
قرانی و علو رتبه جانبین بدلالت احادیث رسول یزدانی همین است که مجمل وقایع مبسوط
بقلم آمد اگرچه بعضی از مورخین اخبار دیگر از مختلطات فرقه مذکوره یعنی اهل بلوی یا شد
نیز آورده‌اند که تنقیح و تحقیق کار ایشان نیست حتی که در کتب فریقین دیده باشی که محققین میگویند
بدانقول ابوالعنین وذلک تحریر المورخین و چگونه چنین نباشد که مبانی فساد و سردفتر
اهل غساد در لشکر موجود بود که مذهب تشیع مجعول تراشیده اوست کما فی مختار الکشی و سبب
ضلالت شیعه نجدی گردید که الوهیت جناب مرتضوی را معتقد گشتند محدث نجفی در تحقیق لفظ
زندیق آورده و گفته آنچه مقصودش در فارسی این است که بعضی گویند زنادقه قومی است
از سبائیه اصحاب عبدالله بن سبا که اظهار اسلام نمود برای فتنه انگیزی و گمراه کردن اهل اسلام
اول کربلا از هر طرف بر عثمان علم بلند نمود باز قابو یافته جهال شیعه را بران آورد که معتقد معبودیت
والوهیت گشتند درباره حضرت مرتضوی پس امیرالمومنین حکم توبه برای ایشان فرمود تا
لیکن قبول نکردند تا حضرت مبالغه در عبرت مردم و برای مزید تعذیب ایشان را احراق فرمود و
ازینجا هم معلوم شد که سرکشی ابن سبا و تلامذه او را احدی نخورد کار از کتب دیگر از محققین شیعه مثل کشی عیان
است که هفتاد هفتاد را حضرت مرتضوی خاکستر گردانید و این عاقبت ایشان بود که در هر دو جهان
خسر الدنیا والآخرة شدند و بجاوای خود فایز گردیدند ذلک هو الخسران المبین و مخفی نماند که در کتب شیعه
جابجا مذکور است که امیرالمومنین حکم فرمود تا زنادقه را سوختند و همین فرقه متعین است که رئیس ایشان
هم مدعی نبوت خویش بود و هم دعوی الوهیت برای آنجناب می نمود و علی رؤس الاشهاد و بخطبات
شریف مرتضوی میگفت بمقتضای مصرع چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد که گر یاد داری که
مرا برسم رسالت فرستادی تا بجای تو دعوت کردم پس بعد از گرفتاری او پس از اخراجش بسوی
مداین هرچه بان پلید کرده باشند برای عبرت خلایق و مزید تعزیر او عین مصلحت بوده باشد نه از برای
دیگران که مرتکب کفر و شرک دعوت خلق بطرف الوهیت خاتم الخلفاء و آنگاه بعد اظهار اسلام بودند
کار او از مختار رفضه هم درگذشت و هرچند محدث نجفی رعایة لمذهبه برای تلامذه او فقد جهال افزودند تا
دامن علمای قدیم خویش پاک سازند ولیکن بادنی غور هنوز از عبارتش بوی آمیزش دروغ

اہل فطانت و ارباب فراست میرسد که مخلوقات الٰهی طبایع مختلفه و اوضاع جداگانه دارند عامه را باعتقاد الوهیت رسانند و خاصه را مقارن این درجه گردانید که علی مرتضی خلیفه چهارم امام اول است و خلفای معتقدین و منقدمین شان کافرین و مرتدین اند چنانچه از مختار ابو عمر کشی واضح است و ازینجاست که محققین این فن معتقدین الوهیت امیر المومنین را بوسوسه آن ابلیس لعین بسبب تلامذه او قرار داده اند تا همه مدارج اعلی و اوسط و ادنی نوردیده شود و قدمای رفضه بدرجه توسط باشند و ادنی برین تلامذه ان بے دین مطابق واقع فرقه تفضیلیه کردند و لاینبگ مثل

خبر **قوله** لا اقل که سلب عدالت ازان جناب می نمودند و ان مستلزم انکار لیاقت امامت نیست

اقول معنی لا اقل نزد هر محاوره آن بلکه ادنی طلبه نیز همین است که کمترین درجات باشد پس این مغلطه دیگر است که از جناب مجتهد الزمانی دقیقه شناس اجرام آسمانی صدور یافت تفصیل این مجمل آنکه ادنے درجه درینمقام عدم تنقید احکام است و ان احتمالات دارد یکی آنکه سبب عدم تنقید حکم بر قائلین و اهل بلوی شوکت و جمعیت شان بود که بدون اتفاق و اجتماع اهل اسلام باعث رخنه میشد عظیم و کثرت شان در بعضی از روایات بچهل هزار میرسد و کمترین عدد شان دوازده هزار است پس مقابله و مقاتله شان جنگ ایرانیان و تورانیان است و معلوم است و مثل مشهور که جنگ دو سر دارد و فتح و شکست در اختیار نیست و اگر اینمقدار موجب تسکین مجتهدین شیعه نباشد باری بکتاب نهج البلاغت رجوع فرمایند و یاد آورم که در سابق در مقاله ساد سه غالبا عبارت بلیغه خطبه شریفه نوشته ام و مضمونش بدان میگشت که اهل بلوی مارا آنقدر زیر حکم خویش گرفته اند که ایشانرا مالک و مارا مملوک توان دانست و ان شوکت و سطوت خویش احاطه تامه پیدا کردند و نوبت بجائی رسیده که شمارا بر گونه مصیبت و عذاب میرسانند و انواع تکر دہات و واقعات می چشانند و مقامی باقی نماند که دمی بیاسائیم و بتدبیرے مشغول شویم و از همعانی عیان ست انچه محققین اهل سنت درباره حوارین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در تحفه وغیره بتقدیم رسانیده اند و خواص و عوام چنانچه باید بفهم ان بے کلفت رسیده اند که بلوائیان که اصرار بران داشتند و بعد ذی النورین در پے دیگران افتادند و خواستند که حوارین را بدان منظوم ملحق سازند تا ناچار انها از مدینه طیبه بیرون رفتند و شد انچه مشد و از باب لوا ریخ و سیر داد تحقیق دادند و درینمقام دلم میخواست از تالیفات محققین که عبارت شان را جمع کنم ولیکن قلت فرصت و اندیشه اطاله کلام و امتناع مانع شد محصل کلمات بزرگان آنست که زنهار ایشان را انکار از لیاقت جناب مرتضوی

نبود که انکار لیاقت جناب مرتضوی را بایشان نسبت کردن آفتاب را جرم ظلمانی گفتن است
بسبب آنکه در اسلام ایشان شکی نیست و هزاران احادیث فضایل حضرت امیر و اشد
بذات آنجناب را خود این خوارجین و امثال شان روایت میکردند پس لیاقت را چگونه
دیده و دانسته انکار توانند کرد بلی لایق این انکار و تکفیر دشمنان حضرت امام المتقین
خوارج بی دین اهستند که شیعه بجهت شامت رفض قدردان ایشان شدند و بلیت
ایشان را که از مبادی افعال و اقوال شان است بد وندانستند و سرپرستی خوارج که از
امامیه بصد در آمد و جابجا دانستی و درین کتاب نقلا از کتب مجلسی و مجمع البحرین محدث
یخفی بار بار خواهی دانست و تیره تیره اثنا عشریه است و ازینجا انیهم عیان شد که همت ایشان
بالتمام در دشمنی آل و اصحاب سرا و جهرا مصروف است عیاذا بالله دوم آنکه تنقیح و تعیین
قاتلین برای قصاص و تعزیر بمقتضای احتیاط امتداد زمانه میخواهد مصرع که نتوان سر
کشته پیوند کرد ** و درین نزدیکی دانستی که چون وسایط صلح اینان از اخبار مرتفع شد و
فرستاده امیر المومنین از یکدو منزل بخدمت عایشه صدیقه رض و حواریین در رسیده و حقیقة الامر
که نزد جانبین بود عیان گشت همه این رای زیبا را پسندیدند که قصاص بعد از قاتلین عثمان رض بدون
اتفاق اهل اسلام نتوانند شد و لیکن منافقین که کار شان فتنه انگیزی بود باغوای ابلیس
لعین شبخون زدند و در عین غفلت بر لشکر مخالفین خویش تاختند و کار منتظم را ابتر ساختند
پس کجا ماند تقریرات شاگرد ابن سبا و شیطان و زراره و هو شر من الیهود و النصاری که
ام المومنین و همراهیان او عدالت را سلب کردند و این ادنی ترین درجه است و مستلزم انکار
لیاقت و استحقاق جناب امیر از خلافت است نعوذ بالله من ذلک بالجمله درینماده عدم
تقیید حکم است با وصف اقرار انمعنی که قصاص از قاتلین می باید و لیکن بدون اتفاق
موجب فتنه عظیم است الی غیر ذلک من الوجوه کما عرفت قوله علی زعم المجیب اقول درینجا سفلگی
و فرومایگی خود را بر همگنان مطابق ارشاد مومن جاییکه در صوارم کما عرفت غیر مرة مبرهن میگرداند
چه معنی زعم مجیب که متبادر الی الاذهان است آنکه انچه گفتم از جماعت قتله عثمان بلکه شرکت در
اخوانش حکایة عنهم مستلزم انکار لیاقت است بر گمان باطل مجیب و در واقع چنین نیست که سلب
عدالت نماید و هو ناقص قوله سلب عدالت می نمودند جواب اعتراض او بعد از امریکه انفاک شنت
بر ظاهر است که کلام در تنقیح بود و چون عذر شنیدند انهم رفت و گذشت و اگر کسی از مقلدین و سابقین
او گوید که مجتهد تخصیص عدالت ازین جهت نمود و قید زعم المجیب افزود که خود قایل بعصمت امام
است فکیف امام الایمه و شیعه اثنا عشریه خصوصا عصمت را شرط امامت مید هند باید گفت لا بد من البیان

رح نوابار ها معلوم شده که مباحث کلامیه از مباحث نقطیه نیست بالذات محققین رفضه با عصمت را
بکمال عدالت رجع ساخته اند علی ما سبق تفصیله و با اینهمه می توان گفت که هر چه مانع عدالت
است مانع عصمت است علی المشهور عندهم ولا عکس تحقیقا لمعنی العموم فی العدالة والخصوص فی العصمة
واگر وجه تخصیص اینست که مجیب عدالت را شرط امامت میدانند ودون غیره پس این معنی خلاف کتب
کلامیه است که عدالت را مصنفین آن مشروط امامت گردانیده ادله بران قایم کرده اند چنانچه از
شرح مواقف وغیر آن بر گذشت وهمچنین از ازالة الخلفا و تحفه اثنا عشریه وامثال آن داد
چنین فهمید که این زعم مجیب است فقط حاشا که چنین باشد آری در امور اختیاریه واضطراریه
فرقی است ظاهر پس از رفع اشتراط از ثانی رفع آن از اول لازم نمی آید واین ابحاث
در سابق بعنوانی گذشت که لا مزید علیها پس باید بدان رجوع کردن ودنبال این دمدار گرفتن
وبر اصطلاح او در طعن الرماح تفوق جستن واگر مقصود از زعم المجیب آنست که نزد او ثابت شده
که ایشان منکر لیاقت امیر شدند بخلاف امامیه که نزد ایشان منکر ایمان گشتند زیراکه وصیت مصطفی
وفارغ خطی را اهلبیت پایمال نمودند بر تقدیر یکه مجتهد کلینی را دیده ومضمونش را فهمیده باشد فالامر عظیم
والمشکل شدید مجیب فلا یبغی للمجتهد مقر ولا مفر الا الهاویه وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ نَارٌ حَامِيَةٌ ولله حقیقت خلافت
یزید آنچه جوابش در مجلد اول انجناب گذشته که اگر اولین وآخرین همه رجعت قهقری نموده هر گاه
امام نرگسی رونق افزور بهار وگلدار کوفه شوند بهیئت مجموعی قصد کنند که ابجاث آنرا بقوت علمیه برداشتند
کاری از پیش نخواهند برد بنابران اعاده آن مباحث تطویل دانسته بقیه اقوال مجتهد را الزاما ونقلا
نه وبالا می نمایم وانحش وجوه این ابواب را از کتب رفضه برای مزید بصیرت مشتاقین بدفتر
می سپارم ومیگوییم که جناب مجتهد ادعای تشیع خاص برای قدمای مرغوبی خویش می نمایند که بعضی از آنها باعتراف
اعور المحدثین مصداق کان من الکافرین ولد الحلال نباشند وهو مستور وبعضی را زیراین
قصه درج کنند که علانیه دشمن اهلبیت بودند ومعلوم است بر اصول شیعه که هر که دشمن اهلبیت
است از طیب ولادت بی بهره است پس باید دید که این شناعت از کجا بکجا میرسد زیراکه عم امام
نرگسی جد امجد مجتهد دشمن صاحب الامر بجدی بود که ازین اوراق هم عداوتش پیداست واز بجار
وغیران عیانست همه حقوق آنجناب را تلف کردن ومکانش را هم غارتیدن وخمر خوردن
وداد رقاصی وطنبور نوازی وقمار بازی دادن وپر ظاهر است که تالیفات مجلسی خاتمة المحدثین و
المتکلمین وهمچنین تالیف دیگران بقیر یا بعد هزار سال هشتصد ونهصد سال است کما بیش که ایشان
حال او را بدین عنوان نوشته اند و هزاران کس از قدمای رافضه جناب امیر را در قابوی خود
گرفته داد شقاق میدادند ودر واقعه تحکیم انچه گفتند عنقریب معلوم شد یا آنکه خود آنجناب بحکم شان

را تطویل وعرض تقریر فرموده از وقت وقوع بلوی بر جناب ذی النورین و واقعه شهادتش
و مسند نشینی خویش بیان نموده و در نهج البلاغت ارشاد فرموده آنچه دال بر آنست که من محکوم و حکمرانی
از آنهاست پس نه دامن مبارکش هیچگز اشتند و نه طاعت می نمودند و دعوی مریدی آنچنان بر ملا
می نمودند که حضرت امیر بحکم حضرت بشمشیر و تدبیر در مناجات نماده محکوم شد بدعای بد نمودن
تا آن ملاعین پایمال شدند و بیوفائی آنها در تمام عالم افسانه گشت و هزاران کس از مدعین تشیع
از رفاقت امام حسن باظهار علمای شیعه جدا شدند از دیگران و کسی آنجناب را مجروح کرده و کسی
مصلای شریف در ربوده و بسیاری آنجناب را مذل المسلمین و مسود وجوه المومنین نام نهادند با وصف
اظهار آنکه امامت اصل الاصول ست بایمعنی که بدون آن اعتقاد توحید نبوت و دیگر اصول بکار آخرت
هیچ نمی آید و اهل تسویل با وجود ذکر مطاعن فاروق در حدیبیه برای شان این امور را از باب
تهور و خیر خواهی حسن مجتبی قرار دادند و هزاران هزار از قدمای مجتهد در بیعت حضرت شهید کربلا
عهد محکمی بر بستند و بمجرد آمدن ابن زیاد آن بیعت مبرم را بشکستند و همراه یزید شده حضرت امام حسین
و اولاد و اصحابش را شهید کرده ماتم آنجناب را شروع نمودند شاید بملاحظه وجوب تقیه نه فرط احتیاط
آن جماعتی کثیر را حضرت سجاد فرمود که چون شما ماتم کنید دیگران کیستند که ما را کشتند و بعضی تخلف نام از آنجناب
نموده بعد زیارت یزید و اخذ خون بهای امام شهید از آن پلید داد عیش و کامرانی دادند و جمعی غفیر بعد از
وقوع واقعه کربلا همه مرتد گردیدالا اندرة کما فی منهج المقال و بعضی دو امام را بدست خود کشتند و بماتم نشستند
و صبح و مسا بمذهب بسیاری از پهلوانان را برای رنجیده کردن بدون امام رضا همراه بردو این سیر و تماشا
میدیدند و علمای رفضه مدعین مزید محبت قاتلین امیه و این نظارگیان را در اهل تصاویر داخل ساختند و در راه
شقی را که میخواست که امام صادق را در حیره انه سری مجوسی گرداند اصداق الصادقین لقب گزاشتند و
امام صادق را مدة العمر در فروغ نوشتند که بدان رانیکت نیگانه باید میگفت کما فی الکلینی طرفه تر آنکه در حق شاه
مردان و شیر یزدان در کتاب جامع الاخبار از آغاز اسلام تا وفات مظهر عقلش کفر نسبت کردند یا جناب امیر بر اصول
توم لعنت همچنان بگرد دل مبارک می انداختند نزد این کفره فجره مثل اصحاب کهف الی غیر ذلک من خصائص
المشرکین ابوطالب شد المقلدین باز گویند که آنجناب کافران را می گشت ایا صورت و لباس هر دو را در آن
متغیر میکرد مانند امام نرگسی بی وقت کما فی حق الیقین و البحار غرضیکه این امور را رفضه هنوز با وصف
خرنشار بسیار و نهیق و شهیق حمار چنانچه از تالیف قدماهم آشکار است چنان نگفته اند که آدمی مطمئن شود بسبب
آنکه در لجج عداوت امام الائمه چنان گرفتار اند که امید ساحل نجات ندارند و در باب مجتهدین رفضه خصوصاً
رطل بوق چه گفته شود که تبلا و تیلا در مجالس المومنین چها نوشته که آخر تشیع تراشی و دلخراشی نیز در رفضه
هم ملقب گردید و جمعی این روایات را بنام جناب امیر ساختند که شیعه لعن و سب هر قدر که خواهند

بحکم تقیه در باب من گفته باشند کما فی الاصول و بموجبه فی الوافی والصافی و پلاو و قورمه بر دستار خوان نواصب بخورند اگرچه عمرها دران بسر نمایند بخلاف النبیؐ و اصحابه حیث تا جر داد ترکوا او طانهم و حضرت امام صادق و دیگر ائمه همیشه سب جناب امیر می شنیدند و دست های نواصب می بوسیدند و تهنیت دیگران را مامور میگردانیدند کما فی ترجمة الخرایج و اگر حضرت عقیل مرافقت معاویه را مستحسن نمید انست چرا بقیه عمر در صحبتش ماند و هم بر فاقتش وفات یافت چنانچه در مجمع البحرین و مطلع النیرین است و محمد بن ابی بکر را با وجودیکه در بلوی شریک شد و جناب امیر بلوائیان را دفع نمینمود و آب و دانه بعثمان میرسانید با وجود چنین مخالفت امیر خال المومنین ساختند و علمای امامیه این فضل حسبة الله نظم کردند گر ترا خال بایدت ناچار * پور صدیق را تو خال شمار * اینکه شنیدی در وقت مذکور بود و هر گاه گفتگو در قتله عثمان شروع شد امیر المومنین فرمود مرا میان رکن و مقام ابراهیم روبروی کعبه ببرند تا قسم خورم که شریک بلوی نبودم تا بامر قتل و بشرکت خون چه رسد به بین که ازینجا حال سنی و رافضی عیان شد که اهل ایمان قسم شاه مردان و شیر یزدان را قطعاً و یقیناً راست میدانند و متعه را و کان دروغ محض می پندارند و بتقلید امام اعظم ثانی می نمایند کما مر بموجبه و برین قدر چه موقوف که ابن بابویه صدوق الکواذب قسم آنجناب را که غباری از شیخین ندارم و هر که خواهد در مسجد مقدس نبوی قسم میخورم در علل الشرایع و اصول و دیگر آورده پس معلوم شد انکه همه دروغ بود و وای برین نواصب که باز دعوی تشیع کنند فیکف دعوی مزید ولاء اطاعت و اتباع فاعتبروا یا اولی النهی که قول او را دروغ پندارند باز دعوی دین او دارند و وافقیه را که هیم خزاین امیه بودند و هم بر حرمها شریف تصرف نمودند و بدتر از خوارج و نواصب بودند و ناد و سیه بی ایمان را که باعتراف ائمه اعظم شان چنان بودند رواة مذهب و ثقات مخلت خود گردانیدند و آنان را که مباشر قتل معصومین بدست خود بودند رئیس المتکلمین فهمیدند و بر تقریرات شان نازیدند کما فی عیون الاخبار وغیره و نیز جناب امیر را پایمال کننده وصیتهای رسولؐ شمردند چنانچه نمونه آن از کافی دیدی و بگوش هوش درین کتاب شنیدی سبحان الله چنین اشخاص شیعه خاص باشند ان هذا لشیء عجاب و کسانیکه امیر المومنین را وصی حضرت نبی در بسیاری از امور کما فی شرح المدایني اعتقاد کنند و گویند علی حبه قسیم النار والجنه و وصی المصطفی حقا امام الانس والجنه و در غیرت و حق گوئی و حق جوئی و امثالش یکتا و خاتم الخلفاء الراشدین قرار دادند و اجتهادات آنجناب را مقرون بصواب و مخالف او را بر خطا اعتقاد نمایند و نواصب را بدترین کلمه گویان دانند و نیت خوارج را نستایند خلاف اکابر امامیه کما عرفت مرا را شیعه خاص نباشند فاعتبروا یا اولی الالباب **قوله** جواب آن از عبارت سیوطی وغیره در ما سبق ظاهر گردید **اقول** بتائید الهی و توفیق نامتناهی جوابش کما ینبغی پیرایه ظهور پوشید و از مدتی بتوسط احباب بثقات پیش مجتهد و مقلدین او فرا رسیده و حوصله الیشان از دیدنش تنگ و مطالعه ان صدگونه مورث عار و ننگ گردیده

قال الله تعالی وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ **قوله** بقطع نظر از
اطلاق این لفظ بر محسنین تابعین محتاج بدلیل است الخ دلیل این معنی خود از قرآن مجید بذکر آیت
کریمه وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ و تفسیر آن از مجمع البیان عنقریب گزشته که رگمانی کردن مجتهد
شکسته و راه نفس را بر ایشان بربسته اگر مقداری انصاف را استعاره کنند و بمطالعه آن پردازند
البته ایشان را بمنزل مقصود رسانند و هرگاه مجتهد و متقلدین او از جهت غلبه جهل مرکب نابینا شوند
و کور و کورانه درین بادیه روند حال شان مانند امم سابقه و معذبین سالفه خواهد بود قال الله
تعالی وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ **قوله** میگویم که بعد استخلاف الی قوله عدل اصحاب و منصوص الخلافه بود **اقول** این اوصاف را از
کتب اهل سنت برای معاویه بن ابو سفیان بروایات صحیحه باید ثابت کردن باز بر زبان آوردن کما عرفت
و هو کما تری و فساده مما لا یخفی نه بینی که از کتب معتبره در سابق عیان گشته که معاویه بن ابی سفیان
مثل خلفای راشدین نبود و در فوج کشی و میدان داری و بغاوت راه خطا پیموده و در کتب کلامیه و تحقیقات
امور دینیه این امور جابجا مصرح گشته و در مباحث سابقه و لاحقه در تحریر و تقریر آمده از ان
غفلت نمودن کار مجتهد الزمانی از متبعین خطوات شیطانی خواهد بود و هرگاه جمهور متکلمین و محققین
اهل حق احدی را از خلفای راشدین منصوص الخلافة ندانند معاویه را چگونه بدین درجه رسانند
چنانچه در نهایة العقول امام فخر الملة و الدین الرازی و تالیفات علامه سعد الدین تفتازانی
و سید سند علامه جرجانی مفصل مذکور است که حضرت سید المرسلین بتعیین خلیفه را برصوابدید
امت حقیقی خویش برگذاشتند که باعتراف ملا خلیل قزوینی در شرح فارسی اصول کلینی
مهاجرین و انصار بودند عقل و عقلا هم تائید آن میکنند که این بزرگان حاضرین مشاهد عظیمه
و بیعة الرضوان و ملازم صحبت سرور جهان و صدر اول مسلمانان بودند ایشان خلفای
راشدین و خلفای حق الیقین را برگزیدند و زنهار خلافت معاویه را در مقابله شان نپسندیدند
و جناب میر استدلال به بیعت شان فرمودند و این امور را عوام طلبه فریقین میدانند
چون مجتهد خود بکورانگی زده و هرزه چانگی از و بجای فراست و فرزانگی در مقابله
مجیب مهیب سرزده پس علاج او جز تعلل طایر طیار نتوانکرد که بلند پروازی او از حد در
گزشت معهذا بر روایت محدثین خالی از ستایش و ثواب هم نیست کما مر مرارا **قوله** و بعد
بیعت او ورع اصحاب الی قوله محل اشتباه نخواهد بود **اقول** یزید بدنصیب را از تابعین لهم
باحسان دانستن کرامتی دیگر از کرامات مجتهد توان دانست پس او من حیث الاجتهاد و بزرگان
از جهت تصوف در کرامات شریک شدند و لیکن فرقی که مطابق روایات حق الیقین و بحار الانوار

وکتب تحقیقیه مثل منهج المقال وشرح کلینی از ملا خلیل قزوینی میانه بزرگان باستانی وخود مجتهد
الزمانی تواند شد چنان مینماید که آنها خمر میخوردند وعربده میکردند واین بیچاره گرد خمر نمیگردد ولی از
باده عشق وعاشقی ورکمند بسم الله مخمور ومست می افتد تو گوئی که در نشأ بنگ داده هرزگی داد میدهد
مارا باین گیاه ضعیف این گمان نبود که از کلام چنین بدمست که مثل نامه اعمال خود سیاه کند ام
واقعی هم بر آید که اهل مدینه بیعت یزید را شکستند وزینهار قول کسی درین باب نشنیدند پس مجتهد
اکنون این ترانه مثل دمبکی مے سرائید وآنرا فی سبیل الله موجب صواب میفزاید ومیگوید که
از جمله تابعین بهم باجسان بود لاحول ولا قوة الا بالله گویند ظریفی از شخصی پرسید که فرزندان
را چه نام گذاشتی گفت یکی را انشاء الله ودیگر را ماشاء الله ظریف گفت مصلحت چنان دانم که اگر دختری
پیدا شود نامش فی سبیل الله باشد وحال شیخ جلال الدین سیوطی واصطلاح او در بیان
خلافت خلفا بیشتر عیان گردیده که در جنب خلافت انهمه خلفا را جمع ساخته واین بدان
ماند که هرچند افراد نوع انسانی مراتب مختلفه دارند وکسی گوید که در انسانیت شریک اند
واین بدمست چنان در کیفیت اجتهادیه خیال کرد که در حقیقت خلافت برابر گشتند غافل از
نکته باریکتر زمو اینجا ست نه هر که سر تراشد قلندری داند نعوذ بالله من هذا المغالطة
چندی کتب سیر وتواریخ مطالعه نماید تا خود بخود واضح خواهد شد که
انهم زمره زیراین آیت مندرج اند وان کسان مصداق ایت کریمه دیگر اند
ولیکن شرط همین است که تبنه وبیدار شود وخود پرستی ومبدء
را نگذارد واز کمند کور ومحر الیش بدر آید وهر که آغاز تعالی
سادسه درین مجلد دیده بر وی مخفی نیست که در مبحث
تیز زبانی بهمه امور متعلقه تحریر مجتهد اقرانی
وسر فانی دهقانی بعنوان علی شده که مثل
بر آن مر خیال حدی از عقلا خطور
نکند وهمیران سلام در کنج
لله علی التوفیق

اغلاطنامه ازالة الغین

حال اغلاط کاتبین معلوم است که در کتب می باشد و چه می نویسند در کتب دیده باشی که بنابرین نظم کرده اند مثلا نقطها گرفتند نیز زبر و زیر حالتان بیرون نقط نکنند و قس علی هذا زیادت و نقصان و حروف مغروره و سر و دنباله را که بسیار لیکن این امور قطع نظر فرموده طالب قرائن صحیحه باید بود تا نقد مدعا بدست آید ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۴	ن	ب	۶	۲	اجبال	اخبار	۱۸	۸	للغر	للفر	۶	۱۸	آغا	آغاز
۸	۸	لائی	لائق	=	۶	ظاهره	طاهره	=	۱۴	خیاثیت	خباثت	=	۱۲	ادر	از
۸	۱۴	وفی	وقی	=	۱۳	سبمت	نسبت	=	۱۲	نفصیر	نصیر	=	۱۴	ازودر	ازور
۵	۲	خلاف	خلافت	=	۷	باول	ماول	=	۱۴	تکفر	تکفیر	=	۱۸	نقه	بود
=	۱۶	یده	بده	۲	۲	استنقاد	استقاذ	=	۱۰	کغنته	گفته			هوبداشد	مذهبش
=	۷	یاتیهانی	یاتیهافی	=	۲	بای	یای	=	=	سعراسعا شرم	شرح سفر السعا			مذهبش	هوایدا شد
=	۴	آنا	ان	=	۱۳	استبعاو	استبعاد	=	=	تیز	نیز	۲	۱۴	بولیش	بولش
۵	۱	ابظلم	ابظلم	=	۴	العقبی	العقبی	=	۱	کغنته	گفته	=	۶	ملقا	جایلقا
۶	۴	غز	غیر	=	۱	اسلافه یوم	اسلامه کان یوم	=	۱۴	رایه اهو	راهویه	=	۱۰	تعا	ابقا
=	۱۴	تقا	نقا	=	=	حمین کار	حین تطهر	=	۱۲	ماثیات	باثبات	=	۱۸	دام	دم
=	۱۲	اوا	اا	۲	۱۴	ذیگی	دگی	۱۳	۱۲	بیابع	یبایع	=	۱۲	مور	امور
=	۵	فر	مز	=	۱۴	مایکنکس	مایکنیک	=	۱۲	تقوه	تفوه	۲	۱۴	البسبب	لنسب
=	۴	الکا	انکا	=	۱۳	لابید	لایبد	=	۲	ترک وقول	ترک قول	=	۱۶	تعللانکه	حالانکه
=	۱	للبتی	للبیتی	=	۱۴	فرضی وجود	وجود فرضی	۵	۵	براه	ایراد	۸	۱۸	اوکجروی	کجروی
=	۱	نهم	لهم	=	=	گنج	کنج	=	۶	برند	نزید	۸	۶	انقطع	مقطع
۴	۱	مطلقون	تنطقون	=	۱	تاکلین	ناکلین	=	۱۳	ادجال	دجال	=	۱۰	ر	در
=	۱	یطفوا	لیطفو	=	۱۴	غضل	فصل	=	۱۲	واهل	اهل	=	۱۴	تستاو	اوفتاد
=	=	موسی	حضرت موسی	=	۲	ابن المیر	ابن المنیر	۷	۱۳	شناشے	شناسی	۸	۶	اور	او
=	۱۴	شیخ	وشیخ	=	=	لاتحیلیف	لاتحیلف	=	۱۴	دشنام	دشنام	=	۱۸	ازنیز	نبزار
=	۴	×	×	=	۶	تقتبل	تقتبل	=	۵	ادعا و	ادعای	=	۶	می شوی	پیشوای
=	۷	دکرانه	کوروکورانه	=	۲	جنبل	جنبل	۲	۱۲	همد	یمد	=	۱۴	فاضل	واضل
=	۱۲	بت	بت	=	۵	القفه	الفقیه	=	۱۴	نگنار	نگزار	۵	۲	محبث	مبحث
=	۱۳	کماولا	اولا	=	۱۴	تذکر	بذکر	۱	۱	سد	رسد	۶	۱۴	فسیح السبیل	فتح السبل
=	۱۲	قم	قم	۱۳	۲	یلبس	یلبس	=	۶	ادرار	آوازه	=	۶	اوزا	اذرا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۶	۲۵	الاباست	الارباب
۲۷	۱۰	امی برا	برامی
〃	۱۷	محاربه	محاربه فتح نامه
〃	۲۵	برزند	برند
۲۸	۷	درمجتهد	مجتهد
〃	۱۵	مذکورا	مذکوررا
〃	۲۱	طرف	اطرف
〃	۲۲	لمولا	فوا
۲۹	۲۲	ایقین مثله	یقین مثله
۳۰	۲	ازین محو	ازهیچو
〃	۴	اعتراض	اعراض
〃	۹	زراوره	زراره
〃	۱۲	اقوال	اقول
〃	۱۷	معافضات	معارضات
〃	۱۹	مبعثول	یبعثون
〃	۲۰	مجبب مفید	مجیب لبیبه معنید
〃	۲۵	لافصل	بلافصل
〃	۲۷	وثابت	ثابت
۳۱	۱۹	انخرف	انحراف
〃	۲۰	معاطبه	معارضه
۳۲	۷	مقبوان	مقبول دون
〃	ایضاً	اقوال	اقول
〃	۲۵	یعنی	تعمیم
۳۳	۴	درست	وراست
۳۴	۵	کافلیه	کاملیه
〃	۱۱	مجتهدرا	مجتهدین
〃	۱۲	نیز	ببر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۴	۱۷	رواند	روند
۳۵	۱۶	د	در
〃	۲۱	چرا	حربی
〃	۲۴	له	که
۳۶	۱	رمتی	قمتی
۳۷	۲	ر	از
〃	۹	المحات	النجات
〃	۲۲	لنق یعقوب	لنق النبی ستفنی
۳۹	۲۳	وبدان	بدان
۴۰	۸	مناظره تنها قانون زنهار	قانون مناظره زنهار
〃	۱۰	چر	چرا
〃	۱۷	از	بار
۴۹	۶	ضربیت	ازضربت
〃	۱۳	مرار	مراد
۵۰	۴	وانصا	انصار
〃	ایضاً	حضرت	ازحضرت
〃	۵	ازسید	سید
〃	۲۵	آنجوان	آنجیوان
۵۱	۶	لرناید	لرزید
〃	۱۳	حیت	چیست
۵۲	۱۳	کسرو	کبیره
〃	ایضاً	سفر	احقر
〃	۲۲	همران هران	همراان
〃	۲۳	مفتی	مفتی به
۵۴	۸	ارقائم	ارقام
۵۵	۱	اوان	ازان
〃	۸	اوباهم	اوهم
〃	۱۶	سوکم	متنویم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۵	۲۳	ودو	درو
۵۶	۱	یرآن	برآ
〃	۲۱	بودن	بود
۵۷	۱۲	تانجام	تاانجام
۵۸	۵	حولش	جوالش
〃	۱۱	صواق	صواعق
〃	۱۶	صلی علیه	صلی الله علیه
۵۹	۵	الاحطه	ملاحظه
〃	۱۳	دلوند	داند
〃	۱۹	تابقین	بالتقین
〃	۲۱	دوال	وآن
〃	ایضاً	صاحب	جناب
〃	۲۶	سانی	سامانی
۶۱	۱	محنت	مجیب
〃	ایضاً	اسخن	سخن
〃	۲	خلافت	خلاف
〃	۳	بکیه	که
۶۲	۱	خنفی	جعفی
〃	۷	ببک	بایک
〃	۱۲	تحرتیک	تحریک
〃	۲۱	تحفه با	تحفه‌ها
〃	۲۳	قراں	قرن
۶۳	۱۷	نظر مطح	مطح نظر
〃	۲۰	ولیت	اولیت
〃	۲۲	تحس	تجسس
〃	۲۶	انفکاک	انفکاک حق
۶۴	۸	کیثر	کبیرا

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۹	۱۴	میدنم	میدانیم	۸۹	۱۶	اسقبا	اشقیا	۱۰۴	۵	مداہند	مداہنہ
۷۲	۱۹	[illegible]		"	۲۲	اسلب	علیاست	۱۰۵	۱	مدے	مدعا
۷۳	۲	گوعداللہ	لوعداللہ	"	۲۳	مرا	امر	"	۱۵	کلیم اللہ	کلیم اللہی
۷۷	۵	رسوال	رسول	"	ایضاً	ویہیات	بدیہیات	"	ایضاً	حمدیکہ	حمدیکہ
۸۰	۱	مران	پیران	"	ایضاً	گوای	بگواہی	۱۰۶	۱۴	دمابرون	ویامرون
"	۱۶	ایاد	آیا	۹۰	۱۳	یقنا	یقیناً	"	۲۵	لولیک	اولیک
۸۱	۲	رہا	رہبا	"	۱۸	العقرات	الفقرات	"	۲۶	اشم	ثم
۸۲	۱۴	حعفر	جفر	"	۲۷	المسداد	استداد	۱۰۷	۴	بیاگم	ربیعکم
"	۲۴	اوبو	ابو	۹۱	۱۳	متفیر	متغیر	"	۱۳	ولنا	والنا
۸۳	۷	سیعاین	شیعہ ابن	۹۳	۱۶	سس	تدین	"	۲۴	ظلمہم	ظلمہم الکفار
"	۸	محرثات	محدثات	"	۲۱	زیداوبجاہی	زہداو بجائے	۱۰۸	۳	مجاہر	مہاجر
"	۱۹	والسن	والسنن	"	۲۲	دگر	دیگر	"	۱۵	ہدیجا	یجاہد
"	۲۰	درطبر	ورطہ	۹۴	۵	مکرات	سکرات	"	۱۶	بجہاداو خطر	بجہاد و خطر
"	۲۲	باوچین	ما وچین	۹۵	ایضاً	بفادہ	بغادہ	"	۲۰	حادیث	حادث
۸۴	۱۳	اعانت	امانت	"	۱۹	مبتجرجین	متجرین	"	۲۱	ایفرالفر	العزیض
۸۵	۹	ذوی اذا مات	ذوی اللذبات	"	۲۱	مخاطسن	مخاطبین	"	ایضاً	الاادبون	الاولون
"	۸	تمائینی	ثمانینی	۹۶	۴	ارثانات پا	ازناف تاپا	"	۲۲	لیبس	ولبیس
"	۲۱	طرف	اطرف	"	۲۰	پیداہیت	بداہت	"	۲۳	الماذواخیر	الماد وغیر
"	۲۴	تیوقف	نتوقف	"	۲۳	ازنہا	اذیہا	"	۲۵	یبتر آبہ	یتبراء
"	ایضاً	تفتہ	لعنتہ	۹۹	۲۰	ہیت	ہست	"	۲۷	بالمراء	بالمرء
"	۲۵	انات	امانات	"	۲۱	نعمن	یقین	۱۰۹	۴	الفون	القران
"	۲۷	درح	روح	"	۲۳	ووالا	واویلا	"	۱۳	صلی اللہ	صلی اللہ علیہ
۸۷	۱	مجل	خجل	"	۲۵	کتاب ساخم ارالسنت	کتاب ابر سب و تبرا	۱۱۲	۴	الیصانی	المصانی
"	۲۰	برسدم	برسیدم	۱۰۰	۲	مفرمن	مقربین	"	۷	لعوض جنت وحرابد	بعوض جنت خریدہ
۸۸	۷	حدی	حدثنی	۱۰۱	۲۰	رواز	از	"	۱۱	طیبہ	طیبہ
۸۸	۱۹	ہلت	ہاست	"	۲۳	وتوت	وقوف	"	۱۵	روشن شہا	روش الشہا
۸۹	۱۶	ہوا	ہو	۱۰۳	۲۷	وزیرید	وبیزید	"	۲۲	ہذایان	ہذیان

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۲	۲۲	دین	این	۱۲۴	۳	تعلمون	یعلمون	۱۳۱	۳	العدالة	العدالة
۱۱۴	۱۱	بیدیار	بدیار	〃	ایضا	بدبهند	بدهند	〃	۱۶	التصسف البسیط	التقسیم النصف
۱۱۶	۱۹	گزیده	گزید	〃	۱۴	واذا	واذا آخر	۱۳۳	۲	کننده	کنند
〃	۲۰	کاریوانیان	کاروانیان	〃	۱۵	عنک	بہ عند	〃	۴	فیوجوبنا	فهوجوابنا
〃	ایضا	مکشد	بکشد	〃	۲۱	آنکه بمهت	بجهت	۱۳۴	۱۸	موردی	مورد
〃	۲۳	ماه سی	بادی	〃	۲۳	فاری	فارسی	〃	۱۹	زراکه	زیراکه
				〃	۲۵	ماذایه النزاع	اذا بالنزاع				
۱۱۸	۳	درضمیه	درضمیر	〃	۲۷	ازرنمایت	ازغایت	〃	۲۱	میر	سرا
〃	۱۲	قت	وقت	۱۲۵	۱	ازنتن	ازمتن	〃	۲۵	منشعین	منشعبین
〃	۱۵	اوسید	امید	〃	۴	طیبر	طیبه	〃	ایضا	تواند	تواند کرد
〃	۱۶	به	هرکسے	〃	۷	گمگل	گما	۱۳۵	۶	همه گرد	همدگر
〃	۱۸	مواع	سواع	〃	۸	ذیرور	ذینپرور	〃	۲۲	کر	گردد
〃	۲۶	دو	وارد	〃	۲۰	درشت وخم بله جهاتے	درشت وخم بگوچهائی	۱۳۶	۵	اقوال	اقول
۱۱۹	۲۱	قطعه	قضیه	〃	۲۲	بمثل	مثل	〃	ایضا	یاجلاره	باجار
〃	۲۲	ذلک	ذلک	۱۲۶	۱	مبر	مهر	〃	۱۶	محعوطع	محفوظ
۱۲۰	۱۴	بیدمانی	بیدماغی	〃	۳	نمیر	بمیر	〃	۲۷	رفضنم	رفضنا
〃	۲۷	بشنود	بشنوند	〃	۵	حیرنسیت	حیرانیست	۱۳۸	۲	رفضار	الفضا
۱۲۱	۲	زیرپهلو	زیرپها	〃	۱۸	نبر	منبر	〃	۱۹	مرشیان	سرالشیا
〃	۱۱	اخوان	احول	〃	۲۰	بدمن	بدامن	〃	ایضا	وبکدست	میگذشت
〃	۲۰	ثابت استی	ثابت است گفته تا ثابت است	〃	۲۲	کینی	کلینی	〃	۲۲	جشم	بچشم
۱۲۲	۲۰	یقینی تو داشتند	یقینی داشتند	۱۲۷	۱	حدیث	حدث	۱۳۹	۶	اغرال	اعتزال
〃	ایضا	جهات	جهات	〃	۲	قدرط	قدرو	〃	۱۰	نزا	آنزا
۱۲۳	۸	گرداواگرد	گرداگرد	〃	۱۴	مطلبه	فصلته	〃	۲۳	نیغفین	تیقن
〃	۱۵	نبودن	مؤذن	〃	۱۹	مجهد	مجتهد	۱۴۰	۲۱	جواهرتیتن	جوارح
〃	۲۶	باوانجان	بادنجان	〃	۲۰	اعتقاء	اعتقاد	۱۴۲	۹	هود	برد
۱۲۴	۲	نقتال یغار	نقتال یغار	۱۲۸	۶	یداست	هویداست	〃	۱۷	من مر	من
〃	۶	یقواد	یقولوا	〃	۱۴	منه	منهیه	۱۴۳	۲۱	بجال	کمال
〃	۱۱	محتدی	مهتدی	۱۲۹	۲۴	قتاب	آفتاب	〃	۲۲	بکمال	کما

بسم الله الرحمن الرحيم

المقالة التاسعة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالى الى سبيل الرشاد

غزالی که از اعاظم ایمه اهل سنت است روایت ماجرای شهادت حسنین علیهما السلام حرام دانسته و گفته یحرم علی الواعظ و غیره روایة قتل الحسین والحسین رضی الله عنهما وحکایة ما جری بین الصحابة من التشاجر والتخاصم فانه یهیج الی بغض الصحابة والطعن فیهم انتهی بالفاظه **قال الفاضل المجیب** چون قصه زهر امام حسن و واقعه کربلا بنا بر مشهور نزد امام غزالی اکثرش مطابقت بواقع ندارد و ضعیف و سقیم است و بسیاری از مقدمات اختلاف تمکین و صبر و شکیبائی اهلبیت واقع شده بلکه موجب اهانت و تحقیر ایشان گردیده و همچنین اخبار تخاصم و تشاجر اصحاب که خالی ازین امور نیست اگر بحرمت ذکرش بر کسانیکه تفقید حدیث و تمیز بین الرطب والیابس ایشان را میسر نباشد و قوت بیان محامل صحیحه بدست ندارند بنا بر مزید اهتمام فتوی دهد بعید نباشد و مخفی نیست که بسیاری از واعظین قدیما و حدیثا همچنین بوده اند و لهذا اهل تنقید در بیان روایات موضوعه و ضعیفه میگویند کما هو داب الواعظین و حال بعضی از وعاظ و مقاصد فاسده ایشان در بعضی از تفاسیر اکابر امامیه مذکور است کما لا یخفی علی الناظرین خواجه حافظ شمس الدین شیرازی بر امثال این واعظین زبان تعریض بر کشوده و در حق ایشان گفته ؎ واعظ شهر که مردم ملکش میخوانند ٭ قول ما نیز همین است که او آدم نیست ٭ بالجمله غایت قول ابو حامد غزالی تا نهی است او برای هر دو امر معا ممنوع است کیف لا وقد قال بعض المدققین المتبع عن ذکر التشاجر فقد ذکر سببه و اما ذکر مقتل الحسین رض فلما رای من غلو الرافضة فی نقل اشیاء لم تقع و روها بحیث تفضی الی الاهانة بل الیست افعاله المفیضة الی ذهن عقاید العامة کما هو المعلوم من عادة الرافضة الکذبیة

...زن رجوع بدیرفته رواج دادند این اظهار و احقاق امر ان بیدینی بر کدام سانحه بوده است
آیا از جد امجد خود انحراف و بسوی محرفین کتاب الله میلی داشتند یا عیاذا بالله مطابق مال بعضی از اخبار
شیعه کمام محملا اضلال و تلبیس امت مد نظر ایشان بوده و منع از قرارت قران مجید اگر از دلایل و قراین
نفی قرانیه است پس جمع بین الضدین لازم آمد و الا منع غزالی بکدام دلیل مستلزم نفی شهادت باشد هر کسی
که از اذکیای امامیه حل این مشکلات نماید منت بر راقم بهمه گرلی هر ابذل توجه و صرف همت در خصوص اخفای
قران مجید تا قرب قیامت مبنی بر اهتمام شان است و غالبا ازین وادی است آنچه از معتقدین امامیه شنیده مشهود
که جوانی بحسن صورت و سیرت اتصاف داشت روزی باستماع عذاب زانیان اعضای تناسل خود بریده
بحضرت امیر بحفظ این امانت و نمود لنش بمرسوم عند الحاجت قیام در زنید قضا را در زمان فاروق جوان
مذکور عازم زیارت حرم شریف شد جناب امیر در باب اعزاز و اکرام او سفارش ها با میر قافله نمود اتفاقا در ان
میان زنی بحسن طلعتش مایل شده مکرر در نظرش خود را جلوه داد و التفاتی بسوی او نکرد آخر الامر شبی زن
نابکار کیسه خود را در اثاث او پنهان کرد و صبحدم فریاد برآورد که مال مرا دزدیده هر گاه تجسس کنان بمکانش
رسیدند کیسه را یافتند و دانستند که صورتش [illegible] فتیح است خواستند که بهای آن را النبی الیش رسانند
[illegible] تقدیرا سفارش امیر المؤمنین یاد آمده و از سر تقصیرش در گذشت هنگام معاودت زن را بار دار دیدند
[illegible] جوانست او را متقید نموده بمدینه رسول صلی الله علیه وسلم آورده با جناب امیر شکایت کردند
مجلا بهمراه ان حضرت اهل مدینه جمع شدند و امانت سالق و چوب دستی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و زن مذکور را
جناب حسنین و سلمان فارسی همراه آوردند زن را زیر گلیمی به پهلو خوابانید و چوب را به پهلویش نهاده از جنین
نام پدرش پرسید باواز بلند و زبان فصیح نشان داد من بعد حقه سر بمهر را بر کشود و اعضای تناسل او را
بهر کس وانمود و شور از خلایق برخاست و فتنه فرو نشست یعنی جوان را نجات دادند و زن را بعد از وضع
حمل محدود نمودند انتهی ملخصه و بر کسیکه ادنی بهره از کیاست دارد مخفی نیست که در نگاه داشتن ذکر
و خصیتین در خانه اهل بیت طاهرین و انهم ما انهم در از غیر از اهتمام شان حاجتی متعلق نبود بلکه
همین یک حرف کفایت میکرد که جوان مقطوع الاعضا است قدرت بر زنا ندارد و اگر سخن مرا گوش
نمیکنند اینک جوان حاضر است و النظر و الیه لیس له مال الرجال لا قلیل و لا کثیر و ایضا در توفیقات

صاحب الامر صاحب رقعه مزوره و دیگر محدثین امامیه آورده اند من سمانی باسمی فی المجمع من الناس فعلیه لعنة الله

ولوقیعی دیگر باین الفاظ براینه که ملعون من سمانی باسمی فی محفل من الناس وازین همه عام تر و صریح تر خبریست که از امام رضا در کافی مروی شده لایسمیه باسمه الا کافر بار خدایا مگر مطابق افسانهای مذهب شیعه گفته شود که این همه مخصوص بزمانی بود که دشمنان در گفتگو و جستجو آنجناب افتاده بودند و فیه مافیه فلیتامل حالیا ارشاد شود که نهی از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر که یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما از حق الشان بپیرایه ورود یافته بنا بر عظمت و اجلال است یا بجهت اغراض و انحراف لکن الاول باطل ببداهة العقل فتعین الثانی عجب دارم از حضرات امامیه که این همه امور را موجب اعراض و انحراف نمی شمارند و قول ابوحامد غزالی بحرم علی الواعظ را که حالش ظاهر و منجلی است باعث انحراف و اغراض از اصل شهادت جناب حسنین رضی الله عنهما تواند شد محل طعن گردانیده اند علی ان ما نقل عن الغزالی للمناقشین فیه مجال و للمجادلین فیه جدال ولیا عدیم با اورده احمد الاردبیلی فی حدیقة الشیعه وغیره فی غیرها قوله چون قصه زهر امام حسن علیه السلام و واقعه کربلا بنا بر مشهور نزد امام غزالی اکثرش مطابقت بواقع ندارد الخ اقول قصه زهر دادن جعده ملعونه بحکم خال المؤمنین سابق از روضة الاحباب وغیره تواریخ معتمده اهلسنت منقول گردیده و اکثر روایات ماجرای کربلا حسبتی مشهور است که کتب سیر و الف در مخالف از آن مملو است و بحد استفاضه بلکه تواتر معنوی رسیده و در چنین اخبار مشهوره گنجایش کذب و عدم مطابقت بواقع چگونه میتواند شد علاوه آنکه لا نسلم که غزالی بنا بر عدم مطابقت آن از ذکرش ممانعت نموده کیف تخصیص تحریم بروایت شهادت حسنین علیهم السلام در صورت بی وجه است بلکه روایات وفات سید کائنات و خلفای ثلثه را نیز داخل تحریم می نمود پس معلوم شد که سبب این ممانعت همان عدم ثبوت شهادت و حفظ صحاب از تهییج بغض است و موید این معنی است تعبیر از شهادت آنحضرت به لفظ قتل که در کلام غزالی وارد شده و نیز موید آنست ممانعت نمودن اکثر اهلسنت از حزن و بکا در روز عاشوره چنانچه ابن حجر در صواعق محرقه میفرماید اعلم ان ما اصیب به الحسین رضی الله عنه فی یوم عاشورا انما هی الشهادة الدالة علی مزید حظوته و رفعة درجته عند ربه و الحاقه بدرجات اهل بیته الطاهرین فمن ذکر ذلک الیوم مصابه لم ینبغ ان یشتغل الا بالاسترجاع امتثالا للامر و احرازا لما رتبه الله تعالی علیه بقوله أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ولا یشتغل ذلک الیوم الا بذلک و نحوه من عظائم الطاعات کالصوم و ایاه ثم ایاه ان یشتغل ببدع الرافضة و نحوهم من الندب و النیاحة و الحزن اذ لیس من اخلاق المؤمنین والا لکان یوم وفاته صلی الله علیه و آله و سلم اولی بذلک و احری زیرا که هرگاه بنا بر تصریح اهل سنت جناب رسالتماب و اسمان و آفتاب بر سید الشهدا گریه و بکا نموده باشند ممانعت از آن غیر از عناد با اهل بیت سید امجاد یا عدم ثبوت شهادت آن شفیع یوم معاد

محلی ندارد و غوث اعظم سنیان که پیر پیران ایشان است از کلام ابن حجر و غیره نیز ترقی کرده و حکم فرح
و سرور درین روز منحوس نموده چنانچه در کتاب غنیة الطالبین که بتصریح قاضی عصمة الله محشی شرح
جامی و ملا عبد الحکیم مترجم غنیه از مصنفات اوست می فرماید وکذلک یوم عاشورا لا یتخذ یوم المصیبة
و لان یوم عاشورا ان یتخذ یوم المصیبة لیس باولی من ان یتخذ یوم فرح و سرور الخ و ازینجاست که اهل
مکه و مدینه تا حال بروز عاشورا لوازم فرح و سرور از قسم حنا بندی و لبس البسه فاخره و معانقه و مصافحه
بعمل می آرند کما نقله الثقات و انچه مجیب نوشته که لبیاری از مقدمات اختلاف صبر و شکیبائی اهلبیت
واقع شده بدون بینه مقبوله از درجه اعتبار ساقط است و اهانت اهلبیت مشابه و مماثل به اهانت انبیاء
سابقین است که از دست ظلمه امت بانهار رسیده اما نمی بینی که کلمات سوء ادب لنسبت بحضرت مریم که بنی
اسرائیل بزبان می آوردند در قران مجید مذکور است فکما لا تمنع ذکر ذلک فکذا هذا و انچه نوشته که
اخبار تخاصم و تشاجر اصحاب نیز خالی ازین امور نیست معلوم نیست که مراد ازین امور چیست اگر عدم
مطابقت اکثر ان بواقع است پس غزالی را تخصیص تحریم باخبار کذائیه لازم بود و اگر مراد ازان اهانت
صحابه است پس لا نسلم که این امر موجب تحریم روایت تخاصم و تشاجر باشد کیف وقد ذکر الله سبحانه
فی مواضع من کتابه المبین فرارهم و اکثر قبائحهم التی موجب اهانتهم و تخصیص حرمت ذکر برای کسانیکه تنقید حدیث
و تمییز بین الرطب و الیابس الشیان را میسر نیامده بعد تحریم غزالی ذکر آنرا علی سبیل الاطلاق توجیه
القول بما لا یرضی به قائله است و انچه مجیب در باب مبالغه و کذب و اغلین مبالغه نموده تطویل لا طائل
است زیرا که غزالی منع روایت مخصوص و اغلین نه نموده تا این تاویل علیل الی بر روی کار آرد بلکه
بلفظ غیره علی الاطلاق ازان ممانعت فرموده پس نسبت و اغلین بپاس قول حجة الاسلام نفی عاید
مجیب نخواهد کرد و بعض افاضل عصر که لنسبت این رساله الطرف نهلی میکنند و درین بلده بوعظ قیام می نمایند
معلوم نیست که مصداق بیت حافظ هستند یا نه علاوه اینکه درین صورت تخصیص ذکر شهادتین بی وجه
است بلکه غزالی را تحریم ذکر جمیع قصص لازم بود و آنچه نوشته که علت قول غزالی برای هر دو امر
ممنوع است ناشی از عدم اطلاع او بر عبارات و محاورات عرب است زیرا که فقره فانه یهیج الی بغض الصحابه
تعلیل جمله واقع شده و جمله یحرم علی الواعظ روایة قتل الحسن و الحسین و حکایة ما جری بین الصحابه است
پس هرگونه تعلیل متعلق به نصف جمله خواهد بود مثلا در قول قائل یحرم علی الصائم الاکل و الشرب و البقاء
علی الجنابة عمدا فانه نهی عنه تعلیل تمام جمله است نه بعض آن و موید ما ذکرنا فی شرح المقاصد و هذا لفظه
فان قیل فمن علماء المذهب من لا یجوز اللعن علی یزید مع علمهم بانه یستحق ما یربو علی ذلک و یزید
قلنا تحامیا ان یرتقی الی الاعلی فالاعلی کما هو شعار الروافض علی ما یروی فی ادعیتهم و یجری
فی اندیتهم فرای المعتنون بامر الدین الجام العوام بالکلیة طریقا الی الاقتصاد فی الاعتقاد الخ

ماحال ونقل فی الی فی قوله یهیج الی لبعض الصحابة ایماء لطیفا الی ما اوناه الیه فکن علی لطف القریحة واما
العبارة التی نقلها عن لبعض مدققی اہل السنة والجماعة فهی عارية عن الدقة والمتانة ومملوة عن السخافة
والرکاکة فان الفترا الی حرم رواة شهادة السید المظلوم علی سبیل الاطلاق والعموم ولو کان الامر کما زعم
ہذا المدقق کان ینبغی له ان یجرم روایته فوت سید المرسلین وامیر المومنین وخلفاء الراشدین ایضا علی
ان استناد ذلک الی شیعة الحق الذین رفضوا طرق الضلال وتمسکوا بذیل مودة النبی الا واله خیر الخیرة
بلا مریة وادعا بلا بینة واما اہانة اہل بیت سید المرسلین فهی مماثلة باہانة الانبیاء وال المتقین قال الله
سبحانه فی کتابه المبین قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ
بَغِيًّا وبراءة ام المومنین عن قول الافکین مذکورة فی کلام رب العالمین ثم نقول ان الاستدلال
علی الدعوی لعبارة المدقق المجهول بعید عن الفحول فانه لیس بحدیث ولا انه فلیس للخصم ان یعتمد علی تلک
العبارة **قوله** علاوه لبعضی از ائمه محفوظین که اصحابه خود را از قراءت قرآنی که حضرت امیر المومنین بے
کم وکاست انرا جمع فرموده بود باز داشتند **اقول** اطلاق محفوظین بر ائمه معصومین با وصف اطلاق
آن بر خلفای غیر راشدین مستلزم تهافت وتناقض وتکذیب مفاد آیت تطهیر است بالجمله این افاده
تازه واین وقت بی اندازه که مجیب آنرا از افکار ابکار در آلته نتر زاد ولو الا لبصار مضحکه نسوان
وتلعبه صبیان بیش نیست زیرا که بر روایات متفق علیها ثابت است که خلیفه ثالث شدید الحیا مقبول
جور وجفای شیعه ادنی برای ترویج دین وترقی شرع حضرت سید المرسلین اکثر تبرا ابنها ز احراق
نمودند وعبد الله بن مسعود را که از جمله صحابه کبار بود بسبب امتناعیکه در عطای قران خود نمود
ضرب وتادیب فرمودند پس ائمه معصومین حاوصیاء مرضیین که قران اصل را اخفا فرمودند بحیثیت
محافظت نفوس خود از جور وجفا وحفظ قران مجید از احراق خلفا بود ومعلوم است که ظلم وجور خلفای
بنی امیه وبنی عباس بر اہل بیت جناب رسالتماب زیاده از ظلم خلفای ثلثه بر جناب ولایتماب بود
چنانچه این معنی بر کسیکه تتبع سیر وتواریخ معتمده اہل سنت نموده کالشمس فی رابعة النهار ظاہر و
آشکار است ایا نمی بینی که باوجود ظلمیکه یزید ملعون بر جناب سید الساجدین وزین العابدین
نموده بود عبد الملک بن مروان که مدح او از زمان اوریع صحابه سابق منقول گردید آنحضرت
را بقید غل وزنجیر مقید ساخت چنانچه کمال الدین ابن طلحه در مطالب السؤل میفرماید ومنها
مانقل عن ابن شهاب الزہری انه قال شهدت علی ابن الحسین رضی الله عنهما یوم حمله عبد الملک
بن مروان من المدینه الی الشام فاثقله حدیدا ووکل به حفاظا فی عدة وجمع فاستاذنتهم فی التسلیم
علیه والتودیع له فاذنوا الی قدخلت علیه ونبوحی فی قبة والاقیاد فی رجلیه والغل فی یدیه فبکیت
وقلت وددت انی فی مکانک وانت سالم فقال لی یا زہری او تظن ہذا مما تری علی وفی عنقی مما یکربنی

اما لو نشتت ما کان وانه ان بلغنی بک من امثالک غم لیذیقن عذاب الله ثم اخرج هذه النقل ورجلیه ای القید
الخ وخلف رشید ابن خلیفه بلنید ابو فراس شاعر العوض الشا دیک قصیده در مدح انحضرت تذلیل نموده
ومحبوس ساخت ومتوکل ملعون که بتصریح محیی الدین قطب ظاهری و باطن بود در باب حفر قبر مبارک جناب سید الشهدا
وخامس آل الکسا اهتمامیکه نمود مشهور و بر السنه خواص وعوام مذکور است وصاحب روضة الاحباب که
تاریخش بهترین سیر است در احوال جناب امام بحق ناطق حضرت جعفر صادق علیه السلام چنین نوشته در بسیاری
از کتب معتبره مسطور است که ابو جعفر منصور دوانقی روزی ربیع حاجب را باحضار ابو عبدالله جعفر الصادق
رضی الله عنه مامور گردانید وچون امام حاضر شد گفت قتلنی الله ان لم اقتلک تا کی خواهی که فتنه
انگیزی وخون مسلمانان ریزی صادق رضی الله عنه فرمود والله که من هیچ نکرده ام و داعیه ندارم
اگر بتو خبری رسیده باشد از زبان کذابی بوده واگر عیاذاً بالله انچه گفتی کرده باشم برادر یوسف علیه السلام
ظلم کردند عفو نمود وایوب علیه السلام چون ببلا مبتلا شده بست و در دامن شکیبائی زد و سلیمان را
عطا دادند زبان بادا شکر بگشاد واین جماعت پیغمبر انند ونسب تو بدایشان می پیوند ومنصور گفت صدقت
وانجناب را بپهلوی خود نشانید پس گفت که فلان بن فلان این سخنان از تو بمن رسانیده است انگاه
فرمود تا ان شخص را بمجلس اوردند وازوی پرسید که انچه بمن گفتی تو خود از جعفر شنیدی جواب داد که
اری گفت سوگند می توانی خورد گفت بلی پس آغاز سوگند کرد که بالله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة
صادق رضی الله عنه گفت یا امیر المومنین من او را سوگند میدهم گفت همچنین کن انگاه امام رضی الله
عنه باان شخص گفت بگوی تبرئت من حول الله وقوته والتجات الی حولی وقوتی لقد فعل کذا وکذا جعفر
وان لعین اندک امتناعی نمود و بالاخر سوگند خورد وهم در مجلس افتاد بمرد ومنصور گفت تا پای
وی را کشیده بیرون افگندند در مطالب السئول مذکور است فلما دخل جعفر علیه اوعده واغلظ وقال
ای عدو الله اتخذک اهل العراق اماما یجیئون الیک زکوة اموالهم وتلحد فی سلطانی وتبغیه الغوائل
قتلنی الله ان لم اقتلک الخ ومقید ساختن مهدی عباسی جناب امام موسی کاظم علیه السلام را وشهید
جناب امام رضا علیه السلام نسبت انکو زهریکه مامون ملعون خورانیده بود در کتب معتبره فریقین موجود
است واگر احاطه ظلم خلفای جور نموده شود دفترها سیاه گردد پس بر اهل انصاف وتارکان
اعتساف ظاهر و روشن است که در چنین حال اخفای قران مجید از اعاظم طاعات وافاضل
عبادات مستلزم حفظ قران ناطق وقران صامت که ثقلین اند از دست ظلمه امت است خلاصه
اخفای قران مجید بسبب ضرورت شدیده وعدم اختیار واقع کردند در تحریم روایت شهادت
حسنین علیهما السلام سوای حفظ صحابه از هیجان بغض فایده دیگر نیست فان قیاس علیه قیاس
مع الفارق علی آن الائمة الاثنی عشر معصومون عندنا ومحفوظون عندکم بخلاف القرآن فانه

معصوم عندکم ایضا فاین ہذا من ذاک واما التحریف منحرلیف قرانیکہ الیوم در دست مسلمین موجود است
تو فاضل مجیب آنرا بار بار تحریر مینماید وکل تبرسید عجائب میدانند پس ناشی از عدم اطلاع او برکتب
معتمدہ مذہب خود شس ہنیست زیرا کہ احادیث صحیح بخاری وصحیح مسلم ودیگر کتب معتمدہ اہل سنت
دلالت برحذف واسقاط قران مجید وارد والیغنی بالتحریف الا ذلک چون این مقام تطفلی است
لہذا بالاجمال لتعرض بذکر انہا نمودہ میشود در صحیح مسلم باب قرء الذکر والانثی روایت کردہ عن
ابراہیم عن علقمہ قال قدمنا المشام فاتانا ابو الدرداء فقال فیکم احد یقراء علی قراءۃ عبد اللہ فقلت
نعم انا قال فکیف سمعت عبد اللہ یقراء ہذہ الایۃ واللیل اذا یغشی قال سمعتہ یقراء واللیل اذا یغشی
والذکر والانثی قال انا واللہ ہکذا سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم یقراہا ولکن
ہولاء یریدون ان اقراء ما خلق فلا اتابعہم ازین روایت چنانچہ می بینی ظاہر میشود کہ لفظ
ما خلق از ملحقات است ودر اصل قران نبود ونیز درہمان کتاب روایت کردہ عن علقمہ قال
لقیت ابا الدرداء فقال لی ممن انت قلت من اہل العراق قال من ایہم قلت من اہل الکوفہ
قال ہل یقراء علی قراءۃ عبد اللہ بن مسعود قال قلت نعم قال فاقرا واللیل اذا یغشی قال
فقرات وَاللَّیْلِ اِذَا یَغْشٰی وَالنَّہَارِ اِذَا تَجَلّٰی وَمَا خَلَقَ وَالذَّکَرَ وَالْاُنْثٰی قال فضحک ثم قال ہکذا سمعت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم یقراء جلال الدین سیوطی در اتقان اززین روایت کردہ
کہ گفت عن ابی بن کعب کاین تعد سورۃ الاحزاب قلت اثنین وسبعین ایۃ او ثلثا وسبعین ایۃ قال
ان کانت لیقدل سورۃ البقرہ وانا کنا لیقراء فیہا ایۃ الرجم قلت وما ایۃ الرجم قال اذا زنیا الشیخ
والشیخہ فارجموہما البتۃ نکالا من اللہ واللہ عزیز حکیم ونیز درہمان کتاب از عائشہ روایت کردہ
کانت سورۃ الاحزاب تقرا فی امان النبی صلی اللہ علیہ مایتی ایۃ فلما کتب عثمان المصاحف لم یقدر
منہا الا علی ما ہو الان ونیز جلال الدین سیوطی در تفسیر در منثور روایت کردہ اخرج ابو عبید
وابن الضریس وابن الانباری فی المصاحف عن ابن عمر قال لا یقولن احدکم قد اخذت القران
کلہ ما یدریہ ما کلہ قد ذہب منہ قران کثیر ولکن لیقل قد اخذت ما ظہر منہ وازین قبیل احادیث
بسیار در کتب معتمدہ اہل سنت وارد شدہ کہ دلالت برکم شدن قران مجید وارد وازینجا است
کہ اکثر علمای اہل سنت مراد از حرف سبعہ کہ قران مجید برانہا وارد شدہ لغات سبعہ گرفتہ اند
چنانچہ شاہ عبد الحق دہلوی در شرح مشکوۃ بذیل شرح حدیث انزل القران علی سبعۃ
احرف میفرماید وشرع را اختلاف است کہ بایں ہفت حرف کہ فرمودہ اند مراد چیست اکثر برانند
کہ مراد بان ہفت لغت است کہ در عرب مشہور ومشہود بفصاحت بودہ اند وآن لغت قریش وطی
وہوازن واہل یمن وثقیف وہذیل وبنی تمیم است اوردہ اند کہ اول کہ قران نازل شد بلغت

قریش آمد که لغت آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم وچون بر سائر عرب تکلم بدان شاق آمد آنحضرت
از حضرت عزت التماس کرد که درین امر توسعه شود پس امر آمد که هر کس بر لغت خویش بخواند وهمچنین میخواندند
تا زمان امیر المومنین عثمانؓ وچون وی رضی الله عنه مصاحف متعدده بنویسانیده ببلاد اسلام فرستاد
قرار بر همان لغت داد که زید بن ثابت بامر ابی بکر صدیقؓ واستصواب عمر فاروقؓ جمع کرده بود وامر کرد
بمحو باقی لغات بجهت مشاهده اختلاف مردم با یکدیگر تکفیر بعضی بعضی را ونماند از ان لغات مگر چیزی
اندک ومتفق شدند بران صحابه وباقی ماند بعد ازین ان تا رسید بقراء سبعه باسانید متصل
وباقی ماند اختلافی که درین لغت مقرره بود از ادغام واماله ووقف وجز ان از انچه میان این قراء
حسب اختیار وترجیح مختلف افتاده است انتهی اینست حال تحریف که در قران مجید واقع شده اما عدم
مطابقت نظم پس هر کسیکه ادنی مهارت در علوم عربیه وادبیه داشته باشد ظاهر است واما عدم وقعت
ترتیب پس آن نیز از کتب معتبره ثابت است ابن حجر در فتح الباری در ذیل حدیث متفق میفرماید
فیه دلالة علی ان تالیف مصحف ابن مسعود علی غیر الترتیب العثمانی وکان اوله الفاتحة ثم البقرة ثم
النساء ثم ال عمران ولم یکن علی ترتیب النزول ویقال ان مصحف علی کان علی ترتیب النزول
اوله اقرأ ثم المدثر ثم نون والقلم ثم المزمل ثم تبت ثم التکویر ثم سبح وهکذا الی اخر المکی ثم المدنی
والله اعلم واما ترتیب المصحف علی ما هو الان فقال القاضی ابو بکر الباقلانی یحتمل ان یکون النبی
هو الذی امر بترتیبه هکذا ویحتمل ان یکون من اجتهاد الصحابة الی اخره وجلال الدین سیوطی
در اتقان فرموده واما ترتیب السور فهل هو توقیفی ایضا او باجتهاد من الصحابة فیه خلاف فجمهور
العلماء علی الثانی منهم مالک والقاضی ابو بکر فی احد قولیه ومما استدل به لذلک اختلاف مصاحف السلف
فی ترتیب السور فمنهم من رتبها علی النزول وهو مصحف علی کرم الله وجهه کان اوله اقرأ ثم المدثر ثم النون
ثم المزمل ثم تبت ثم الکوثر ثم التکویر وهکذا الی اخر المکی والمدنی وکان اول مصحف ابن مسعود البقرة ثم
النساء ثم ال عمران علی اختلاف وکذا مصحف ابی وغیره پس هرگاه حال روایات وعبارات اهل سنت برین منوال
باشد نمیدانم که این لاف زنی مجیب از چه راه است واطلاق بیاض عثمانی بر قران مجید بنا بر مذهب
فرقه حقه که بالاجماع مامور باطاعت وتعظیم همین قران در زمان غیبت اند صورتی ندارد داری کسانیکه
خلیفه آنها قران مجید را بیاض خود دانسته تحریف وحرق نموده واز هتک حرمت آن اصلا خوف
نکرده صورتی دارد اما آنچه نوشته که ایا از جد امجد خود اخراج ولسوی محرفین کتاب الله میلی داشتند
الخ پس بدان می ماند که حضرت موسی که به مصداق کان معاشهم بالتقیه از بنی اسرائیل بسر میبرد
نعوذ بالله اند وین حق اخراج ولسوی فرعون واخراب میلی داشت وجناب رسالتماب که در مکه معظمه
انخفای امر هدایت مینمود نعوذ بالله میلی بطرف کفار داشت هرچه فاضل مجیب در دیده اعتراض بر شیعیان انتساب

نماید از فہم او بعید نیست و اضلال امت بر تقدیر تسلیم در صورت عدم اختیار محل طعن نمیتواند شد وکم
از نظایر فی زمن سید المرسلین افضل الاولین والاخرین قال اللہ سبحانہ فی کتابہ المبین ذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ
أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا وقال تعالی فی سورۃ الکافرون لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ از انجا ظاہر شد کہ منع از
قرات قران در صورت عدم اختیار دلیل بر عدم قرانیت نیست بخلاف منع از ذکر شہادت جناب سید الشہدا
در صورت اختیار و عدم ضرر و ہذا فی الظہور کالنور علی شاہق الطور لعم من لم یجعل اللہ لہ نورا فما لہ
من نور قولہ و غالبا ازہمین وادی است انچہ از معتمدین امامیہ شنیدہ میشود کہ جوانی بحسن صورت
وسیرت الضاف داشت الخ اقول بعد اغضای بصر از ینکہ این روایت از جملہ اخبار احاد است میگوئیم
کہ بسا امور در بعض اوقات و بلاد غیر معیوب و در بعض احیان معیوب و متروک می باشد ایا نمی بینی
کہ در حرمین شریفین شائع بود کہ زنان عرب برای قضای حاجت بصحرا میرفتند و امہات مومنین
نیز ہمین عمل میکردند و ازہمین سبب خلیفہ ثانی ام المومنین سودہ بنت زمعہ را شناخت و رعایت
حق ام المومنین ننمودہ کلمات سوء ادب بانجناب بر زبان آورد و وحی الہی مخالف رای ان لاثانی
نازل گردید چنانچہ در صحیح بخاری مذکور است حدثنا زکریا بن یحیی قال حدثنا ابو اسامہ عن ہشام عن ابیہ
عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت خرجت سودہ بعد ما ضرب الحجاب لحاجتہا وکانت امراۃ جسیمۃ لا تخفی
علی من یعرفہا فراہا عمر بن الخطاب فقال یا سودہ اما واللہ ما تخفین علینا فانظری کیف تخرجین
قالت فانکفات راجعۃ ورسول اللہ فی بیتی وانہ لیتعشی وفی یدہ عرق فدخلت فقالت یا رسول اللہ
انی خرجت لبعض حاجتی فقال عمر کذا وکذا قالت فاوحی اللہ الیہ ثم رفع عنہ وان العرق فی یدہ
ما وضعہ فقال انہ قد اذن لکن ان تخرجن لحاجتکن انتہی و پر ظاہر است کہ درین بلاد بپیادہ رفتن
زنان بنہایت معیوب است و ازہمین باب است انچہ در صحاح اہل سنت وارد شدہ کہ جناب رسالتماب
عائشہ را از لباس خود پوشانیدہ امر بملاحظہ مغنان نمودہ بود زیرا کہ ہیچ یکی از اعزہ بلکہ غیر اعزہ
مرتکب چنین حرکت قبیح نمیشود و ازہمین وادیست انیکہ ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابہ روایت کردہ
عن ابن عمر قال دخل رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم علی القبطیۃ ام ولد ابراہیم فوجد عندہا نسیبا لہا
قدم معہا من مصر وکان کثیرا ما یدخل علیہا فوقع فی نفسہ شی فرجع فلقیہ عمر فعرف فی وجہہ فسالہ فاخبرہ
فاخذ عمر السیف ثم دخل علی ماریہ وقریبہا عندہا فاہوی الیہ بالسیف فلما رای ذلک کشف من نفسہ وکان
مجبوبا لیس بین رجلیہ شی راہ عمر فلارجع الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم فاخبرہ فقال رسول اللہ ان
جبرئیل اتانی فاخبرنی ان اللہ قد براہا الخ زیرا کہ کشف محل مقطوع برای خصی و مجبوب و نظر کردن
بطرف ان درین بلاد بنہایت معیوب است و معہذا حضرت خلیفہ ثانی بان غیرتیکہ تو میدانی از ملاحظہ محل
مقطوع اصلا حیین بجبین نشدند لا افلح اللہ حالہ علاوہ برین میگوئیم کہ نظر بطرف ذکر انسان برای معالجہ

وختنه نزد اکثر علمای اہلسنت جائز است فی الفتاوی السراجیة یجوز النظر الی الفرج للخاتن والقابلة
والطبیب عند المعالجة ویغض البصر ما استطاع و در اکثر روایات اہلسنت وارد شده که جناب حضرت
ابراهیم علیه السلام در سن هشتاد سال ختنه خود نموده فی جامع الاصول قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم اختتن ابراهیم بالقدوم وقال بعضهم مخففه وقال ابو الزناد والقدوم موضع مشدده اخرجه
البخاری ومسلم وزاد وقال اختتن ابراهیم وهو ابن ثمانین سنه پس هرگاه نظر بطرف ذکر انسان که متصل بجسم
او باشد محل استغراب واستعجاب نباشد نظر بطرف عضو مقطوع ومنفصل چگونه محل استعجاب خواهد بود داری
محل استعجاب واستهزاء است ومصداق ان هذا الشیء عجاب اینست که مجتهد اکبر سنیان
وامام اعظم ایشان نظر کردن حمامی بطرف عضو غاسل تجویز فرموده اند فی جامع الرموز کان ابو حنیفه
یری لصاحب الحمام ان ینظر الی العورة زیرا که نگاه کردن حمامی بطرف ذکر وخصیتین فایده بجز تذکر عمل قوم
لوط ندارد سبحان الله امام اعظم سنیان رویت عضو یکه متصل بجسم است بدون ضرورت جائز دارند ومعهذا محل
طعن وتشنیع نباشند وامریکه در بلاد عرب چندان معیوب نباشد محل طعن وتشنیع باشد وانچه نوشته که در نگاه داشتن
ذکر وخصیتین بجانه اہلبیت طاهرین حاجتی متعلق نبود پس ظاهر است که حاجتی سوای اینکه بعمر فاروق بوقت
صاحبت شان نموده شود وا تمام حجت براو کرده اید امری دیگر نبود واینهم بحکم حضرت سید انبیا واقع شد
فما اجراه قاتله الله علی انتهاک حرمة الرسول وآل الرسول وعلت عمری که شاه عبد الحق دهلوی در شرح
مشکوة آنرا السبب ایستاده بول کردن خلیفه ثانی قرار داده اند وعبارت حاشیه قاموس وقانون مویدان
البته در ذهن مجیب قابل حجت بوده باشد والعاقل تکفیه الاشاره این توهمات وافتراات غیر از ذهان
رفضه جای ندارد پس ذهن کسی از عقلا آنرا در شنگیر دیلی قیاس جلی که شامل باشد بر اصول کفره فجره یعنی رفضه
بر ائمه کرام هرزه معاذ الله در فکر پر مجتهد خصوصاً رئیس المنافقین رسیده باد وانیده باشند قطعاً ویقیناً کمام
هرا اضرور رشدیده من بعد این بریده بینی و دریده دهن وخشک دماغ وتردامن هنوز نمی اندیشد که نسبت بجنت
بحضرت فاروق باین قرات در ذهن هیچ عاقلی نمی آید که او مقاعد جمیع اهل ایران را که گردانش پرست بود نقش
کرده اینهمه سخن سازیها از انجهت است که از زخمهای نمکین در دلهای خود دارند بخلاف ان علل که احادیث
مستفیضه ایشان قیاسات جلی الشکل اول بدیهی مرتب گردانند به دهر کتاب فن موجود است ورفضه تر آنرا بر
زبان جاوند زیرا که آنرا از مناقب عظمی حضرات ذریه طاهر انرا اقرار داده اند وچون علقیت اندیشی ایشان
از حد بیان افزونست گاهی چنان نکردند که دلالتش قولیست واین بدان ماند که کتاب الوصیت را هر وقت بر
زبان آورند از طرف حضرات ائمه وقتیکه مباحث اقوال وافعال ائمه شروع شد ونداستند که دران چه مذکور است
ومعنی آن چیست باز دعوی فدک وغیره وهم فوج کشی واراده جهاد یعنی چه واز نیجا تفرقه ما میانه لوازم احادیث معصومین
وانهم در کتب معتبره الکه انکار آن انکار مذهب خویش خواهد بود چنانچه بر مقامش مفصل مذکور وکجا العبارات که تا امروز

یا وصف کوشش ما حقدان یٰا غمم لیس بعد ما بین السما والارض میانه هر دو محقق است
فلا تغفل انچه نوشته که النظر والیه لیس له بالرجال اگرچه النظر بانچه قطعی از حلیفه الشیان احمل آورده لبود تقدیر
دار دلیکن بدون اثبات جواز النظر الیه فی محل مقطوع نزد فرقه حقه اثنا عشریه صورتی ندارد و قوله الیقیا در
توقیعات صاحب الامر صاحب رقعه مزوره و دیگر محدثین امامیه آورده اند من سمانی باسمی فی مجمع من الناس
فعلیه لعنه الله **اقول** شعر فهمی عالم بالا معلوم شد احادیثیکه در باب ممانعت از ذکر نام نامی جناب حضرت
صاحب الزمان امام الانس والجان عجل الله ظهوره وارد گردیده دلالت بر تحریم ذکر غیبت و دیگر احوال
آنحضرت بالقاب شریفه مخصه ندارد و لهذا دعای تعجیل ظهور آنجناب و اقرار بامامت آنحضرت در ادعیه با توره
و عقاید فرقه حقه بکثرت و استفاضه بر زبان سلف و خلف جاری و در کتب و دفاتر ماثور و مذکور است
پس قیاس نهی از ذکر اسامی آنجناب که بنا بر بعض مصالح مخفیه وارد و یا فته بر نهی از ذکر احوال شهادت
حضرت سید الشهدا و شفیع یوم الجزا علیه افضل التحیه والثنا بر بنا بر قیاس اسمج از قیاس شیطانی است معهذا شیعیان
درین ماده متمسک باحادیث مذهب خود اند بخلاف غزالی که الشهیا عن النفس نهی از ذکر شهادت جناب
خامس آل عبا متفوه گشته و بران اکتفا نکرده مثل تشیع بعض صحابه نموده بالجمله چون احکام شرع غالبا
توقیفی است پس بعد ورود احادیث کثیره قائل تحریم ذکر اسم مبارک جناب صاحب الزمان محل طعن
نتوانند شد و کسیکه از ما فوه النفس خود به تثبیت قائل اخر عمار روایت شهادت فرزند رسول را حرام دانم
البته محل طعن و تشنیع خواهد بود و دالنستی که در اکثر احادیث عترت طاهره لقب آنحضرت مثل مهدی و صاحب
الزمان و قایم آل محمد و غیر انها مذکور است و علمای ما بالاتفاق ذکر القاب آنحضرت را جایز میدانند و ظاهر
است که این القاب قایم مقام اسم مبارک آنحضرت است بحیثیکه ذهن سامع الیه طرف کسی سوای آنحضرت انتقال
نمیکند و غزالی که تحریم ذکر شهادت آنحضرت نموده علی سبیل الاطلاق نموده و این امر باعث اعراض از ذکر
شهادت آنحضرت بالمره میشود فاین هذا من ذاک و انیهمه بر تقدیر حمل روایات منع بر حرمت ذکر علی سبیل الاطلاق
است اما بر تقدیر حمل انها بر حرمت ذکر در زمان غیبت صغری و امام طلب ان امام هدی کما هو مذهب بعض المحققین
پس بطلان این معارضه حاجت به بیان ندارد چنانچه صاحب کشف الغمه که از اعاظم علمای فرقه حقه است
میفرمایند قال افقر عباد الله تعالی علی بن عیسی اثابه الله تعالی من العجب ان الشیخ الطبرسی والشیخ المفید
قالا لا یجوز ذکر اسمه ولا کنیته ثم یقولان اسمه اسم النبی وکنیته کنیته وهم یظنان انهما لم تذکرا اسمه ولا کنیته وهذا
عجیب والذی اراه ان المنع من ذلک انما کان فی وقت الخوف علیه والطلب له والسوال عنه فاما الآن
فلا والله اعلم و از انجاست که علمای ما در بحث امامت نام نامی آنحضرت مذکور می سازند کما لا یخفی من تتبع
کتبهم اما انچه این عجیب غیر مصیب در باب آنحضرت اشاره بحث و منع کرده لقوله فیه ما فیه پس ناشی از جهل
یا تجاهل اوست کیف و اکثر تواریخ معتمده اهل سنت ناطق است باینکه معتضد خلیفه قصد قتل و طلب آنحضرت

نموده بود چنانچه در شواهد النبوت مذکور است که شخصی گفته که معتقد مرا باد وکس طلبید وگفت حسن بن علی در
سر من رای وفات یافت میروید و در خانه وی افروگیرند و هر که را در خانه او به بینید سر وی را بمن آرند او ی
گوید که رفتیم و لسرای وی در آمدیم منزلی دیدیم در غایت خوبی و پاکیزگی گویا حالی از عمارت او فارغ
شده بودند و در انجا پرده دیدیم فرو گذاشته انرا بر داشتیم سردابی دیدیم و انجا در امدیم دریای دیدیم
در اقصای آن حصیری بر روی اب انداخته و مردی بخوبترین صورت بر بالای آن حصیر در نماز ایستاده بما
هیچ التفاتی نکرد یکی از دو نفر که با من بودند سبقت گرفت وخواست که پیش وی رود در آب غرق شد و
اضطراب میکرد تا من دست وی را گرفتم و خلاصش گردانیدم بعد ازان نفر دیگر خواست که پیش رود وی را
نیز همان حال پیش آمد و خلاص کردم من حیران بماندم پس گفتم ای صاحب خانه از خدا تعالی و از تو عذر
میخواهم که من ندانستم که حال چیست و بکجا می ایم از انچه کردم بخدا تعالی باز گشتم هر چند گفتم با التفات نکرد
باز گشتیم و قصه را پیش معتضد گفتیم گفت این سر را پوشیده دارند و الا بفرمایم که شما را گردن زنند انتهی و مطابق
این عبارت در تاریخ روضة الاحباب که بنا بر تصریح فاضل بهترین سیر است مذکور من شاء فلیرجع الیه اما انچه
نوشته که حالیا ارشاد شود که نهی از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر الخ پس میگوییم که نهی از ذکر نام مبارک
امام ثانی عشر مثل نهی از کتابت لفظ رسول الله است که در روز حدیبیه واقع شده حالیا ارشاد شود که نهی
از کتابت رسول الله در حق سید المرسلین و مصداق کنت نبیا و ادم بین الماء و الطین بنا بر عظمت و جلال اما بجهت
که اعراض و انحراف لکن الاول باطل ببداهة العقل فتعین الثانی نعوذ بالله منه و از ینجاست که خلیفه ثانی بسبب کمال
شجاعت و دلاوری ابکلام لطالت لطام است بنی الله حقا الخ مفوه میشدند عجب دارم از حضرات اهل سنت که اینهمه
امور را باعث انحراف و اعراض نمیدانند و حرمت ذکر اسم مبارک حضرت صاحب الزمان را با وجود جواز ذکر القاب
آنحضرت و توفیقی بودن احکام شرع باعث انحراف میدانند ان هذا الشئ عجاب و اما ما قال من انه فیما نقل عن الغزالی
للمناقشین فیه مجال الخ فهو کلام فی غاية الاجمال مستترا عن ظهور اتضاح قابله عند اولی الالباب فعلیه ان یفصل
ما زعمه من المناقشة و الجدال حتی تبین حقیقة الحال و حقیقة المقال عند اصحاب العلم و الکمال و الله یحق الحق و
هو الکبیر المتعال **اقول و افوض امری الی الله ان الله بصیر**
بالعباد بر اہل عقل رزین که مباحث رسالهٔ کجارة العین را مطالعه کرده اند مخفی نیست که مجتهد در اصل کلام
دلائلیکه بر ابطال شهادت حضرت امام حسین رضی الله عنه بر اصول اهلسنت سنیه کثرهم الله تعالی فی البریه بزعم
خود مرتب ساخته کلام حجة الاسلام غزالی را اهم دران ادله پنداشته و مجیب مصیب انرا بتوجیهات بر داشته
و مجتهد الزمانی هر چند بکوششش خود دست و پا بسیار زده و تشیید المبانی زده ولیکن نتوانسته که دلیل خود را از
خاشاک و غبار پاک سازد و تفصیل این اجمال آنکه انچه از حجة الاسلام نقل کرده عبارتش اینست یحرم علی
الواعظ و غیره روایة قتل الحسن و الحسین علیهما السلام و حکایة ما جری بین الصحابة من التشاجر و التخاصم فانه

یہیج الی لعض الصحابة والطعن فیہم انتہی از تخصیص واعظ جواب مستفی ظاہر است حاجتی بتقریر ندارد ولیکن بنا بر توضیح
وتفہیم ان بذہن جامد مجتہد شرح میکنم که اگر مقصود امام غزالی التعمیم بودی ضرور بود انکه فرماید یحرم علی کل واحد مالا
یجوز لاحد روایة قتل الحسن والحسین رضی الله عنهما وهرگاه چنین نگفت بلکه گفت یحرم علی الواعظ لتصریح حرمت
شد بر صاحب وعظ وهر کس از شیعه وسنی وامثال ایشان از ناظرین کتب همین فهمید که واعظ را حرام است
بیان ان و وجه این حکم مخصوص غیر ازین بخیال نمی اید که واعظ بنا بر مشهور رهذا القول الواعظین شخصی است
که سرمایه علمی ندارد و نشیب و فراز میدان علوم دینیه ندیده است ومیخواهد که کار معاش او تمشیت پذیرد و در علما
نزد عامه شهرت کرد چنانچه اگر تتبع کرده شود خود از احیاء العلوم این امور برمی آید والیضا از کلمات ومحاورات علماست
که این کتاب واعظانه است ومحققانه نیست پس اگر کسی در مجلس وعظ اعتراض نماید که حضرت سبب
چه بود که جناب امام حسین ع را شهید کردند واو گوید که بیعت یزید نکرد پس سائل سنی گفت
بر مذهب شیعه که امیر المومنین بیعت باکسانی نمود که مرتبه فسق وکفر انها معاذ الله از یزید در گذشته بود زیرا که
با وصف قتل امام حسین بحکم ان کشته شقیقه وشوری وکربلا قران مجید را تحریف کردند وحضرت زهرا را
کشتند وخانه را سوختند ودین محمدی را مبدل نمودند وراه ارتداد پیمودند الی غیر ذلک مما تفوهوا به پس
اگر واعظ رافضی باشد سر بجیب تفکر حیران فرو برد که شاید وقت نفخ صور هم بر ندارد وسائل لعتیاد قطعاً
بداند که امام حسین مخالف دین ومذهب پدر بزرگوار خود بود زیرا که در مجلس وعظ عوام وخواص مجتمع می شوند
بلکه عوام الناس بیشتر می روند کما لا یخفی پس شهادت شهید کربلا با وصف مخالفت مذکور چگونه وچرا اولیاقت
درجه مذکوره از کجا وقدر التقریر فی الصوارم والحسام والتصانیف المجلسی وغیره انهم ما کانوا مخالفین فیما بینهم
فکیف که انجناب محکوم بصبر وسکوت بود وحالانکه چندین هزار کس را از فوج یزید بکشت واگر قطره آبی می یافت
همه را به تیغ بیدریغ قتل میفرمود پس خلاف صبر هم اتفاق افتاد وهم نقض عهد سابق که بار شهادت برای
بخشایش امت بر داشته بود در رود انچنانچه بر ناظرین رسایل شیعه کافی وکلینی واضح است وعنقریب نمونه ان هم می آید بلکه هزاران کس
را از امت جد امجد خود بجهنم فرستاد و بر قدر ضرورت نکفی کشتند مثلا بر در خیمه خود همراه فرزندان ورفیقان برای
حفظ جان وناموس اکبری نشسته بود داد حراست میداد ووقت یورش مخالفان تیر همیا ذوالفقار را از غلاف
میکشید ومانند مظلومین شربت شهادت می چشید واگر طالب خلافت بود بالیستی همراه رفقا یکباره بر لشکر
یزید ریختن وکربلا از چار سو بر انگیختن که اگر فوج هفت اقلیم مقابل میشد شکست میخورد کما یظهر من نهج البلاغة
والامامة للاروستانی واگر واعظ غیر رافضی باشد وسائل عود کند وگوید که خدا فرمود که خود را به تهلکه
میندازید ودیده ودانسته در چار موجه هلاکت مسپارید پس او اگرچه مثل اول لا جواب نگردد وبگوید که ظلم
وفسق یزید ثابت بود لهذا امام خواست که او را دفع کند با خلایق از ظلم او نجات یابند فلذا که وثیقه سابق
هم موید امام حسین باشند لیکن کار بر او هم مشکل باشد وسلسله با نتها نکشد یعنی بوجوه دیگر هم اعتراض پیش اید

کہ چون مصیبت دشت کربلا احدی را مناعتی نبود شادی کتخدائی را در ان وقت چگونه گنجایشی باشد و دان
عصر که متفرعات آن را التفات نباد و لقمه سجاد دخلی بوجهه من الوجوه چه ماند که مورخین برادران واعظین می نویسند
و خلاف عقل ازین حکایت میکنند و شاید که بوعده قدیم در لباس لیتحسن احتمال این حکایات را بلا دلایل اختراع
و یافتند و اگر واقعه خوانی مرسوم را دخلی باشد مجلس الواعظین بمحفل پادشاه نصیر الدین حیدر معمول شود
که چون نوبت کتاب خوانی در مشکوی سلطانی بسر منبر آمد و زنان محلات لشنیدن اصل واقعه شهادت و اهم
شدند و در استماع آن همه تن گوش گردیدند پس آهنگ خبر راویان جگر سوز حدیث نقلان روایات غم اندوز
بدینگونه بمسامع الیشان درآمد که روزی حضرت روح الامین از بارگاه رب العالمین بحضور حضرت سید المرسلین
درود گویان فرا رسید و سلام خداوند جهان و جانیان رسانیده و بقچه سربسته پیش حضرت نهاد حضرت
پرسید ای جبرئیل این چه راز نهانی است باید این رمز مخفی را بحکم جهان آفرین آشکار کردن فرمود که
هر یکی را از آل عبا بالغیر ما تا این بار را بردارد و بر سر خود گذارد و مدارج عالیه عالم اخروی بدست آرد
پس چندانکه هر یکی از اصحاب کبار بر داشتن آن کوشید آن بار از جای نجنبید تا حضرت خامس
آل عبا آمد و از جا لیش در ربود و بکمال آسانی بردوش کشید و بر سر گذاشت و نوبت شاباش و آفرین
پدید آمد ع فلک گفت احسن ملک گفت زه پس حضرت روح الامین با دل بریان و چشم گریان این دفتر
شهادت کشاد و پیش جناب رسالتمآب نهاد تا بخشنودی مهربان دفتر زنده فرمایند که بر قتل حسین
راضی شدم چون مستورات این مضمون شنیدند نعره وا واویلا وا مصیبتا از فرش زمین با آسمان برین
رسانیدند و هوش و حواس را بغیر باد گفتند از انجمله زنی سر خود را میکوفت و میگفت بخدا که درین ماتم
نمگیر زد که پیغمبر بکشتن چنین نواسه دلبند و فرزند ارجمند مهر کنند و بنویسد که بران راضی شدم که نمیکنم
از اغیار و سنگین دلان روزگار این کار بعمل نیارد ناگاه واعظ کتاب خوان ندا در داد که حضرت خیر النساء
نیز فرمود که بجان و دل پذیرفتم زن فریاد بر آورد که یا رسول الله مرا از تو چنین توقع نبود که بر
طومار شهادت مهر کنی و حسین جان و دلم را بکشتن در دهی هر چه کردی به بینم که دل مادر و پدر
چگونه این واقعه دل گداز هوس پرواز را قبول تواند کرد که سینه سنگ خارا با وصف صلابت از شنیدنش
شق میگردد که درین هنگام صدای دیگر بگوش رسید که جناب امیر المؤمنین هم تن بر رضا در داد زن سر
و روی خود را خراشید و گفت الهی مردان از قوم عرب چه قساوت دارند که در قبول شهادت چنین فرزند
هیچ دریغی نمیکنند اگر هزار روایت در کتاب باشد باور نکنم که فاطمه زهرا قتل حسین مرا تجویز فرماید
زن درین حرف و حکایت و شورش و سوزش مبتلا بود که فریاد کتاب خوان زبانی جناب بتول
شنید که راضی برضا شدم و هدف تیر قضا گشتم زن چنان نعره جان کاه بر آورد که دیگران هم همراه
او در خروش آمدند پس شیون و فریاد را حدی نماند چنانکه عرفی گوید ع گوش اهل آسمان و حلقه ماتم

شنیونم تا بر کشید اهنگ ها یا هامی من ٭ زن نندای جهوری زار نالی میکرد که سوگند بخدا که رضای فاطمه زهرا
زنهار بخاطر خطور نمیگردد ولیکن چه علاج که زنان عرب بنزول سنگین دارند و زیتهار بدین غم و
اندوه متاثر نمی شوند الحاصل اینها که شنیدی تعلق داشت بتخصیص حکم مذکور بواعظ که اصلا اغراض مجتهد
را در حقیقت در وی سنیت یا به نتیجه قیاس او که ابطال شهادت حضرت امام حسین ع است نزد ارباب دانش
و بنیش بر اید و اگر مدار التعمیم حکم مسطور بران می سند که لفظ و غیره ضمیمه آنست پس بعد بتسلیم اتفاق لنسخ
میگوییم که ضم این لفظ نیز درباره التعمیم لفس سنیت و بطلان شهادت امام حسین لازم نمی آید زیرا که بعد از
اختصاص حکم حرمت بواعظ احتمالی بود که شاید کسی بگوید بتخیل که غیر واعظ را حرام نباشد مطلقا بنابران
باضافه لفظ غیران و هم زائل میان بر داشتند تا بدانی که غیر واعظ مثل مورخ را که در پی صحت سند نمی باشد
و برای تحقیر او میگوید بنابر القول المورخین نیز شامل باشد و تحقیر واعظین خود در رساله العبا زه العین
اشارتی رفته و عقلا را کافی گشته و مجتهد هم ازان با وجود عصبیت سر نه پیچید و اما بیان دیگر پس بطور نمونه
از کتابیکه علمای فیض اباد و لکنهو در جواب فاضل مازندرانی نوشتند و لگار تحقیق دران بستند و نامش
وسیله العصاه للعفو والنجاه گذاشتند باید شنید محصلش بدان میرسد که اعتبار بر گفته مورخین که روایات
را بی سند نقل میکنند زینهار سنیت باید که سند بهم سانند و قوت و دلالت آنرا بمیزان عقل بسنجید مورخین
را چه اعتماد که باین و ان مایل میشوند دگاهی شیعی شوند و گاهی تسنن اختیار کنند تا انکه ظرفای سابقین
در حق مولف حسب سیر الگفتند ۵ خواند مبر ماکمی سنی گهی شیعی بود ٭ چون غلیوازی که ششمه ماده و ششمه نر
است ٭ اری کتابها که در قصص و حکایات مولف شده و برای براهی سندی بیان کرده اند البته معتبر
است مثل کتاب بحار الانوار و حیات القلوب و جلاء العیون ملا باقر مجلسی و غیران است بالجمله لفظ غیرهم
موجب آن نشد که تعمیم حکم چنانچه مقصود اوست مراد باشد و صورت دلیل برای مجتهد مبطل شهادت ریحان
حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم پدید آمد و ثابت شود که نزد امام غزالی اهل تحقیق را هم حرام باشد
کما لا یخفی پس حالانکه روایات قدیم و خطب میم و کتب منخیم هنوز موجود بقول عرفی ۵ از نقش و نگار در و
دیوار شکسته ٭ اثار پدید است صنادید عجم را ٭ چنانچه مجتهد در اوله سالقه از برآوردن نتیجه نقص عداوت
خویش درباره جناب سید الشهدا بر گیرند و خائب و خاسر از میدان مناظره باز گردید و درین استدلال
هم کوشش او بجای نرسید لاجرم اگر سالقین و قائلین او اجازت دهند شعر مشهور که مجتهد الزمانی
درین کتاب و طعن الرماح وغیره جا بجا می ارد بر خاتم و او را درین معرکه مرد آزما بمقتضای قول
بزرگان بسو اگر دانم ۵ سوم پرده بیر بیحیایی بتن ٭ که خود می درد پرده خویشتن ٭ وان تشیع آرا بسنیت
۵ ذهب الحمار لیستفید لنفسه ٭ قمر نا فاب و ماله اذنان ٭ الغرض معنی السنت که غیر محقق را روایت کردن
درست نیست بخلاف صاحب تحقیق که فهمیده و سنجیده قدم در میدان وعظ خواهد نهاد و موجب فقدالال

که حرفی هم از نمونهٔ آن نوشته ام در ورق نخواهد گردید؛ مزید توضیح برای تفهیم مجتهد آنکه چون واعظ با طلاقت
به بینی نسبت عموم و خصوص هم میرسد که شخصی هم واعظ باشد و هم محقق چنانچه علامهٔ دهلوی بود قدس سرهٔ
العزیز در قرب این زمان که روز جمعه و سه شنبه مشتاقین در مدرسه او جمع شدند صحبت وعظ قریب یکپاس صحبت
می‌نشست و علمای تفسیر بیضاوی و نیشاپوری و کشاف دیگر تفاسیر مشکله در دست میداشتند و میدانستند
که درین وقت فلان اشکال را ازین تفاسیر حل فرمود و همیشه میدیدیم که هر که را اعتراضی در دل هم میرسید و تقریر
کرد او را مطمئن میگردانید و از فیض صحبت شریفش اکثری از کفار مسلمان میشدند و متردد در قوت اعتقاد میافتند
و سفر فقیر برای تحقیق مذهب بود چون بدین صحبت التزام کردم همه شکوک و اوهام رفت و گذشت که لو کشف الغطاء ما
ازددت یقینا پس فقط برای التزام رفضه نقل کتابی چند برداشتم و در حقیقت مذهب التسنن از هیچ شکی و شبهی نیافتم
و این نقل و تحریر فقط برای آن بود که اگر کسی از رفضه سر خود بجدال بپردازد بعلاجش بپردازم و شخصی دیگر اکثر
وعظ میگوید و فقط ملاقات لسانی دارد و برای شهرت خویش مجلس را می آراید و زیب و زینت میدهد و از
تحقیق علم و عمل بهره نمی یابد بلکه مصداق این کلام بلاغت نظام است ع واعظان کین جلوه در محراب و منبر میکنند
چون بخلوت می روند آن کار دیگر میکنند؛ و در خصوص مجتهد بارگاهی رفیع و بارگاهی منیع دارد که در تابستان روزه
نمیگیرد و از برف افطار میکند مثل حاکمی سحرخیز چون کسی گفت حیف باشد که روزه نمیداری و سحور میخوری گفت مگر
تجویز میکنی سحور هم نخورم و مطلق کافر شوم یکی دیگر که تحقیقی دارد و فقط واعظ نفس خود است نمیگوید چنانچه
بعضی از اهل تحقیق چون از علوم فراغ یافت با شیخ گفت که مردم مرا تکلیف موعظت میدهند و اصرار میدارند مصلحت
چیست فرمود مناسب اینست که اول در خلوت قرآن مجید بکشاد و ببین که رب العالمین به پیغمبر ما ید در سه آیت کریمه نخستین
در سوره بقره که أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ دوم آیت سوره هود که
از زبان حضرت شعیب حکایت فرموده اند وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ الآیة سوم
آیت سوره صف يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ روزی دیگر
حاضر شد و گفت بعد از دیدن این آیات دل من لرزید و ستا از ان برگشتم خراب وعظ در خود نیافتم پس ثبت بعضی از محققین چنین
است که رسم تعلیم و موعظت از جهان برخیزد چنانچه گذشت پس اقدام آن پیغمبرانند بهدایت خلق میپردازند و در
زمان مشهود بالخیر چنین انتظام بود که تدارک این امور بوقوع می آمد حضرت خاتم الخلفاء الراشدین رضوان الله
علیهم اجمعین چون در بصره داخل شد واعظان را دید و شنید که به پیرگوئی و قصه خوانی مشغول و مصروف اند ایشانرا
از مساجد بیرون گردانید تا باز قدم در میدان جسارت نه نهند چنانچه بر متصفحین روایات مخفی نیست و حال
این زمانه بجهت هستانچنان پیداست که چون بر تمیمی دانه دگری رفت خانه ایشان از رشک اغرائی خرابات دیدند و آثار
فسق و فجور اینقدر یافتند که قتل مشهور از زبان هر ناظر عبرت بین بر آمد که ابلیس اول قاروره که شکست فی الاسلام
روزی در مجلسی که مشائخ و علما هم دران مجتمع بودند و شیعه و سنی فراهم آمده بودند بودم دران مجمع هر جا که می نشستم

بسبب صوت جهوری دماغ فقیر پریشان میشد بالاخر از ان مجلس بدر آمدم و نیز یاد دارم که بزرگی بشوق محافت
در مجلس مرا طلبید و بحبث مذکور امتداد زمانه پدید آمد تا شام شد آن بزرگ خواست که وقت نماز عشا برود
رخصت کند که مبادا خفیه حال اهل مجلس دریابد و کلفت کشد و راه ملامت پیش گیرد و نوبت برسوائی شان رسد
شب دیجور بود بکید و کس را بهم کرد بگمان آنکه هوش و حواس در سر دارند و فقیه ازینحال خبری نداشتم پس
رهبر بمقتضای ع او خویشتن گم است کرا رهبری کند راه گم کرد پس از ان کجا بکجا افتادم غرض که امید نبود
که تا فرودگاه برسم ناگاه قائد توفیق رفیق شد و روشنی در اثنای راه تافت پس صاحب سواری مرا شناخت
و مشکل آسان شد و قس علی هذا در لفظ و غیره که این شقوق در انم بطور استیعاب و حصر احتمالات جاری که
بعضی لفظ تقید روایت بدست دارند و مجاهیل را دخلی ندهند و حکایت را بدون سند نیارند و لیبا باشند
که فقط قصه خوانی شعار خود سازند و گروهی باشند از محققین و شغل تالیف ندارند بهر حال علمای هر مذهب برای
نیه و لبست مذهب و الجام عوام اهتمام بطور خود میکنند امام غزالی آنچه مصلحت دید بر روی کار آورد و عقل انرا تجویز
کرد و لیکن بر اصول رفضه بنده نسبت حضرات ائمه چنان بود امام چراغ هدایت می افروخت و دل افقه الستة یعنی زراره
بران میسوخت و بالاخر تاب ضبط نیاورده پرسید که زیاده برین مشکلی نیست که سه کس از امر واحد پرسیدند و هر یکی را
مخالف دیگری تعلیم فرمودی امام جواب داد که درین اختلاف مصلحت بقای ما و شما نیست حالانکه امام محکوم بحق
گوئی بود در هر صورت امن و خطر الی غیر ذلک مما حصل من الکافی الکلینی پس واجب بالا که امام اهتمام مذهب فرمودی بجز یکه
حرام بود یعنی اختلاف در شیعه انداختن حالانکه مبعوث شد برای رفع اختلافات چنانچه صاحب شد الطاعة الفقه و دل افقه الستة یعنی
زراره بران سوخته ازینجا فرق آسمان و زمین هر دو مذهب پدید آمد که اهتمام اهلبیت بهدایت و اهتمام شیعه بضلالت
و درین باب امثله بسیار در دلم جوش میزنند خدارا حرفی ازان بشنو که محرر فی ذکر کلفی نمیدهم امام اعظم اقدم امامیه در تهذیب میگوید

فروی الشیخ زیده الله عن احمد بن محمد عن ابیه عن الحسین بن الحسن عن ابان عن الحسین بن سعید عن حماد بن عن ادیم بن الحر

قال سألت ابا عبدالله عن المرأة ترى فی منامها ما ترى الرجل علیها غسل قال نعم ولا تحدثوهن فیتخذنه علة یعنی راوی هم پرسید که زنی
دید در احتلام آنچه می بیند مرد صادق فرمود غسل بکند و نگوئید این حکم را بزنان تا علة بگیرند انرا و دلالت این حدیث را محدثین
کتاب اعتراف کردند بر اینمعنی که نباید تعلیم کردن پس لازم آمد جواز کتمان زنان در حالت حیات پیمبر این اهتمام دینی را
از امام صادق که محفوظ بود در زبان الهی و ممنوع از خاموشی در صحیفه آسمانی و بخوان ع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی
بعد ازین مجتهدین دست و پا گم کردند و گفتند که اینمعنی را زمان وسیله خروج بجا بها خواهند گردانید و [illegible] که در تنزیل چه دارد
ازینسبب که الرجال قوامون علی النساء و اگر اندیشه باشد که خفیه بجز نفیان برداز ند پس حرف [illegible] هم [illegible] را یاد نماند [illegible]
این ائمه مامور باشند به بیان احکام و چه بادر اهتمام دینی کوشند و آنانکه مامور باشند برای تقیه اهتمامهای شان [illegible] که
بیان کند و کیست از مشتاقین بشنود نعوذ بالله من المفتریات این امور که شنید تعلق داشت بظاهر مقالات قاضی [illegible]
و دیگران از اساتذه و تلامذه او که ایشان را [illegible]

تا اهلسنت بمکنونات ضمیرش پی نبرند و ندانند که او مذهب شیعه در دل خود برگزیده چنانچه شواهد این معنی در کلمات مجتهد الزمانی موجودست نحویکه
جائیکه رساله سر العالمین را بان بزرگ یعنی غزالی اسناد کرده و از تقلیدیه بری بدر آمده و در کلیسی قاضی مذکور الطبیب جاضر داخل کرده دلیل
بر سیادت متنقی او تواند شد و اصل این سیادت متندی از تالیفات مومن جالسی و النح تواند شد وچه خوش گفت از شعر ابو که گفت باید ... عدم ... گفت
ما را باین گیاه ضعیف این گمان نبود انتهیت حال خاتمه استدلال مجتهد بلی مثال درباره ابطال شهادت امام حسین که هیچ بهره ندارد قوله قصه زهر دادن
جعده ملعونه بحسب خیال المومنین سابق از روضة الاحباب وغیره تواریخ معتمده الخ **اقول** لعنت جعده شاید مبنی بر تقیه باشد که مبادا اسنیان
دنبال او نگیرند و بمقتضای اصول سابقه و اقوال سالفه که جناب امام حسن علیه السلام الی امامت نماند و آنهم بمقتضای قیاس اولویت که بر قصه
نسبت کردند قتل جناب سید الشهداء ارا النبخین کما عرفت پس این نسبت بجناب امام حسن اعلی تواند بود فان القرب تلی من بعید
که در نسل انجناب امامت هم نماند بلکه بسیاری از مطاعن انجناب در کتب شیعه مذکورست که قصه شهادت از جمله عقائد اهلسنت که از روز وفات
مگر نیست چنانچه تفصیل آن در منهی برای تفضیح شیعه خصوصا مرزین نا عاقبت اندیش دانسته باشی و نیز از اولاد معصومین
جناب سیده ان ریحانی رسول الثقلین را خارج کردند کما فی شرح جامع الزیارات الی غیر ذلک پس ضرور شد از راه ریا و خوف اهلسنت
لعن جعده کردن تا این لعن سپر و ریشرا و بروداع عیسیٰ را بردارد و این خیال چنان مطبق است که با دعاء والحکم برای فاروق اعظم
در ضربت حیدریه قائل شده بالجمله لعن مذکور رفته رفته مکنونات خاطر دلبر دلدار را از قوت بفعلت می آرد و رازنهانی
او را از ریا و سمعه بر ملاقات میکند و بیت خواجه حافظ را بیاد مردم میدهد ع بوی نافه کاخر صبا زان طره بگشاید ز تاب
جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها و هم ازین رهگذر هاء مقوله ان بزرگ بکمال تضرع و زاری بدرگاه حضرت باری بر زبان
دارم والتذاذ تمام از ان بر میدارم ع در میخانه به بستند خدایا میسند که در خانه تزویر و ریا بگشایند العرض مجتهد الزمانی را باید
الکنون اگر گنبد و نعوذ بالله مجرب بسم الله بیرون برایند و باز بخواب خرگوش داخل نشوند و بر تقریرات سابقه خویش الکنون اعتمادی
نفرمودن بذکر رفته حایکی قصه است بر تقریری که قبل ازین در تشنید بجا آوردند بعنایت ایزدی همه ایشان مردود شد و مانند دود
همه پریشان گردیده و گرد صریح با ایشان سید معنی ایت کریمه کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف بظهور آمده هیچ بدلیلی و تلبیسی کار
نیا روند که با بطال رسند حالیا جمیع مقلدین و سابقین را باید بجهت بدر رسوگوا بی و ماتمداری نشستن از سر جدال و مکابره برخاستن
وازعجائب است که جمال خود ... اسپ سیه کردن و بر اولاد خود بدرا با معرفت سه جهت فراموش گردانیدن در جهت دوم ... جهت سوم از فراخی دولت
الشیه در ایام عوام ... زرق و عظمت جاه ایشان بواسطه بیعد او است و این جود محسنه در بیاب کال فیست چنانچه الرسی بر این حقیقت حج الی ... اکابر
علیهم السلام باشد قتل کند بر وهمین حالیسی سید الیشان علی المشهور جائز بلکه مستحسن باشد کما سبق نقله عن جواره فی المقالة السادسة ایضا بجهة
دیگر که تا کی بیانش در فراغت ... انکه حرفی از ان باید شنید دست بگریبان فکرت باید انداخت که نحیلا ... جناب مرتضوی گذشت منقولا از کتب معتمده
شیعه که انجناب تیمهای فرعی و نهم بعید توجه بیت الله والیستادن میانه رکن و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود که در بلوای عثمان شریک بودم
و نه شورای قتل او دادم و چه جای کشتن محمد که رالقیه در بلوی شریک شد لیکن از قتل باز ماند ... فی الفت با جناب امیر کلامی ندارد محمد بن ابوبکر
را به نسبت کردن بعض از اشعار سوی حکیم سنائی خلاف خویش قرار داده اند چنانچه از کتب متاخرین هم سمت ظهور دارد لاجرم گفتیم که مجتهد
شیعه را باید بحصول انجام امید اسیا منسیا نماید ساخت و هر گاه بعقل خود رجوع کنی و از حکایت و روایت زهر دست بردارے

توانی دانست که حضرت مبتلی به یعنی حسن مجتبی در اظهار نمیمنی که زهر که فرستاد و سبب آن که بود که
از داحتیاط عظیم چنانچه لایق شان آنجناب بود بکار بودند و بر زبان خود نیاوردند ازینجا امر گور
مشتبه ماند و خود امام حسین حقیقت حال را نمیدانست ورنه سوال تمیفرمود و عقل بر همین دلالت میکند
که چون یزید سفاک و بی باک بود البته از طعن بسبب مبتلا ورست که امثال این مقولات از هفوات
اوست **رباعی** رو بر سر افلاک جهان خاک انداز ؛ می مینخور و گرفتم بر ویان می تاز ؛ چه جای عبادت
است و چه جای نیاز ؛ زیرا که جمله رفتگان کسی ناید باز ؛ و آنچه گفته که اکثر روایات ماجرای کربلا بتواتر
معنوی رسیده کلامی است مجمل که باظهار مومن جالیسی در صوارم وغیره قلت استعداد و فرد مایگی قایلش
از آن پیداست تا اگر کسی از در اعتراض در آید مجتهد از دروازه دیگر برامده راه فرار از انسو پیماید و از
نتایج این اجمال و ابهام حرفی هست که استیعاب آن نتوان کردن و ثمر آتش رایگان یگان تشمردن
بعد ازین محتجب نماند که هرگاه جناب مجتهد الزمانی در تواتر معنوی چنین افاده میفرمایند معلوم نیست
که در عقیده ایشان تحریف قرآن مجید متواتر لفظی و معنوی چگونه گنجایش دارد که کتب بدر ایشان
از صوارم و حسام وغیرها طعن الرماح و این کتاب تشیید ایشان از عقیده تحریف و انثم بسبع عموم
پر گشته و هر کسی آن را دانسته و بالحاق و زیادت هم ناظرین احتجاج طبرسی پی برده فکیف که بسا کس
از علمای شیعه بدان هم قایل شده باشند که کلام باری از جهات کمال بلاغت معجز نظام است پس باید که بطریق
اولی الایق تحریف و الحاق تبدیل بناشد حال آنکه یا از اعتقاد مذکور که خلاف ایمان بالکتاب است دست
بشویند تا ازین تقریر حرفی نگویند که اهتمام اهل اسلام در حراست و حفاظت کتاب بحیثیه مطابق وعده بلیغ
الهی اِنَّا لَهٗ لَحَافِظُوْنَ زیاده از حد بیانست و جهابذه رفضه هم تصدیق این اهتمام در جواب مسایل طرابلسیه
نموده اند رمیر باقر اسلرق خود دلالت این آیت را بر امر مذکور مسلم داشته بلکه خود بدان استدلال نموده چنانچه
از مجلدات نزهه واضح است الی غیر ذلک **قوله** علاوه آنکه لانسلم که غزالی بنابر عدم مطابقت آن از ذکر آن
ممانعت نموده الخ **اقول** از کلام مجیب مصیب توجیه کلام حجت الاسلام پیداست و بر ظاهر است که موجه مانع است
و منع بر منع در مناظره درست نیست پس قول او که لانسلم اه بجای خود نخواهد بود و تقریر منع مجیب در مقابله
استدلال مجتهد است بر عدم ثبوت شهادت امام حسین بقول الجرم اه چنانچه بعد از لانسلم گفته و تفریع کرده
یعنی پس معلوم شد که سبب این ممانعت همان عدم ثبوت شهادت الخ و خلاصه توجیه مجیب آنکه لانسلم که وجه تحریم
عدم ثبوت باشد بلکه سببش عدم مطابقت بسیاری از امور بنفس الامر باشد پس استدلال درست نباشد
لهذا الاحتمال و موید این امر است آنچه غزالی بانکار لعن یزید در احیای العلوم و کیمیای سعادت گفته
و محصول آن عدم ثبوت و صحت روایات است مثل صدور حکم بقتل حضرت امام حسین پس جای حیرت است
مجتهد باید دید که جابجا در مقابله مجیب مصیب مصدر مغالیط گشته و هوش و حواس او از جا رفته

وتحریر اوراق بمقابله اوراق برای تلبیس عوام مدنظر داشته وخواسته که ایشان بدانند که مجتهد از مهم جواب
رساله قدیمه فراغ کلی یافته نعوذ بالله من اختیار النار علی العار علاوه بحیز استلزام فهمیده میانه تحریم
روایت شهادت امامین وذکر وفات شریف حضرت سید المرسلین ووفات خلفای راشدین یعنی چون عزای
ذکر روایت شهادت امامین بر واعظ ومورخ حرام میداند باید که ذکر وفات شریف وخلفا را نیز بر واعظ حرام
گرداند پس باید دلیل استلزام را مذکور ساختن بعد از آن این اعتراضات نمودن بالجمله بر ذکر وفات مذکوره
هیچ ظهور مفسده نیست ومن ادعی فعلیه البیان بخلاف ذکر شهادت هر دو امام چنانچه نمونه بعضی از مفاسد
مذکور شد ولا حاجة الی الاعاده اما تایید یکه بدو وجه آورده پس در حقیقت تخریب است نه تایید لقول
بزرگان ع این عمارت بینت ویران کرده اند * زیرا که محاوره جابجا در قران مجید اینست که یقتلون النبیین
بغیر الحق ویقتلون الانبیاء بغیر الحق دیگر عیب کرد این قتل بهر طوریکه باشد یقینا بغیر حق خواهد بود زیرا که
قتل بدون ارتکاب کبیره نمیشود وانبیا بالاتفاق معصوم اند پس قتل نبی البته بغیر حق خواهد بود ولیس در شهادت
شکی نماند واز اجناب صیت قتل تعبیر فرموده نه چنانکه حالا که مفتری بصوارم در مغالطه افتاده وشرح آیتی
در جاها دیگر کرده ام بعنوانیکه اگر به بینی خواهی گفت که جالیسی کلاغ مانند الاغ چنان در وحل مغلطه فرو رفته
که هر چند دمش را بقوت تمام برداشتند از تحت الثری که مقام قارون بود نزد اهل سنت ومقام حضرت یونس بود
نزد اهل بدعت کما ینبا فی کتبنا النقلاعن اصولهم جنبیده هر که خواهد بخیز در رسالتی رجوع آرد که در حقیقت هر چند او
چراغی فرا راه گمراهان برافروخته لیکن جالیسی که منهمک در ظلمت جهل مرکب است بهره نمیشد حتی آری هر گز از نور آفتاب
چیزی نمیبیند ورروشنی چراغ چه بیند الغرض اگر لفظ قتل صوید باشد چنانچه مجتهد فهمیده در قران مجید با نکار شهادت
بلاغت در کلام معجز نظام واحادیث حضرات ائمه علیهم السلام باقی نمیماند که بوی انکار شهادت از ان بر می آید
نعوذ بالله من ذلک والعجب که هر کسی لفظ مقتل برای رساله شهادت شاه شهیدان بر گزاشته ایا این مظهر شهادت منکر شهادت
ان جناب بوده اند لا حول ولا قوة الا بالله طرفه اینکه هنوز شیعه مقتل ابن بابویه مقتل ابو مخنف میگویند ومجتهد نیز پیروی
ایشان میکنند فانقلب الامر علیهم بالیقین ذلک تقدیر العزیز العلیم علاوه بعد ازین خواهی دانست که کتب
شیعه پر است از ذکر لفظ قتل بالجمله بر فهم روی ابن ابی خزر مفاسد عظیمه بر می خیزد کما لا یخفی اما وجه دوم پس
معلوم نیست که اکثریت از عبارت صاحب صواعق از کدام لفظ فهمیده در عبارتش زینهار معنی اکثریت را اثری
ونشانی نیست بلکه نزد او از کتاب الهی آنچه بر آمد بران حکم نموده اعم از قلت وکثرت ومجتهد که دعوی اکثریت مینماید
وتخصیص میکند البته دلیلش بر ذمه اوست که نگفته ندارد کسی با تو کاری ولیکن چو گفتی دلیلش بیار کامر با انکار
ولیسا که کثرت را نفی تفهیم مراد گیرند ولیسا باشد که بمعنی اضافی ارند چنانچه از کتب بلاغت پیداست وچون هنوز بر
اکثریت مطلوبه دلیلی قایم نکرده مدعاهو یقینا ثابت باشند کما لا یخفی معذلک مجتهد الزمانی در اصل استغنا لفظ اصول چنانکه
دانی افزوده وبنده چنانچه باید مدلل گردانیدم که اصول فقه مقتضی حرمت خروج است بر یزید مما لعجاز آنکه در

وشکرش آنجناب مجتمع شد در کربلا معلی بوجوب تقیه والختم علی کتاب الوصیة پس هرگاه شهادت بر ثبوت
نرسیده اند به وصیت نامه که متفرع بر آنست نامی و نشانی نماند فانه اذا لم یکن راس المال فکیف یبرح فما
ربحت تجارتهم وما کانوا مهتدین بلکه بیان شهادت که خلاف واقع است بمقتضای اصول شان نیز بهمت
خوانده اند و بیت هذا الدلیل وَاللّٰهُ یَهْدِی مَنْ یَّشَاءُ اِلٰی سَوَاءِ السَّبِیْلِ اینست حال اصول اهل فضول اگر گویند کتاب
مختوم مشتمل بود بر دوازده صحیفه و آن صحیفه که نام رد و بود بحضرت سید الشهدا حکم حتمی نمود بخروج
وقال و استعمال سیف و نصال گوئیم کتب شامله و رسائل منفرده علمای رفضه اول دلیل بر آنست که
ایشان ثابت کرده اند از آیات بینات قرانی بطریق کثیره که در صورت ظن ضرر تقیه واجب است
پس بر تقدیر حصول یقین البته وجوبش بدرجه اقصی و رتبه اعلی رسید که ما فوقش متصور نباشد
و تارک تقیه خصوصا در وقت یقین بحکم کافی کلینی و غیر آن بهره از دین و ایمان ندارد و لا صلوة
له و لا زکوة له الی غیر ذلک مما لا یتناهی فکیف که وجوب تقیه را در این احادیث معتمده نهایتی نباشد پس
اگر حکم کتاب وصیت آنهم بصیغه امر که استعمالش برای معنی بسیار می آید کما بین ذلک فی الاصول بر حکم قرآنی غالب
آید با اعتبار کتاب الله متواتر و مشهور فی الآفاق الی یوم التلاق معجزه مستدام حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام
بر می خیزد و اگر حکم این نامه جادو دانی غالب شد عزت کتاب مختوم که علمای رفضه برای حفظ ناموس مذهب ساختند
و بافتند کا انبیائی تالیفا نثار و بر گوی عالم می ریزد و نزد عقل و عقلا همین امر محقق است که آنرا وجودی بلکه اثری
و نشانی هنوز یافته نمیشود خود از کافی ثقة الاسلام والمومنین در ان باب که ائمه چیزی بعد و نمی آید مگر
آنچه بدان مامور اند و همدران قصه کتاب احمر را در حدیثی چند آورده مانند آفتاب رابعة النهار پیداست که امام موسی کاظم
آنرا با وقت سوال ندیده بود پس ارنی و لن ترانی هر دو نشانی نداشته باشند و اطلس معذر شعار رفضه از هم باشد
بالخصوص نزد آن علما که علوم ائمه را از طفلی یا پیری قلیل و کثیر ندانند بعد ازین مخفی نماند که بفقط بدع الرافضه متفقی
بلکه برابر هزار دلیل بر آنست که طور ایشان از اصاحب صواعق منع میکنند و تحذیر شدید مینمایند بلکه چون کسی یاد آرد واقعه جناب
امام حسین را و بگرید از آثار رحمت الهی و مریحبیب باریحان حضرت رسالت پناهی خواهد بود بدلیل گریه حضرت
بر یاد کردن ابراهیم فرزند خود چنانچه فریقین روایت آن کرده اند الی غیر ذلک و فرق اینست که همی بدگوهر شان همه
اعور در تفسیر مرغوب جوب خویش که در حقیقت تفسیر شیطان سر جوب است از ادراج خبث خود بمقتضای المعصوم لا یدا خطا
خطا نکند و تقصیری نکرده و تهمت فاحشه بر ماریه قبطیه رضی الله عنها ثابت نموده یعنی چون عائشه ام المومنین گریه حضرت
دید گفت یا رسول الله گریه میکنی بر وفات ابراهیم حالانکه او نطفه جریج بود پس حضرت نگفته که او نزد شیعه و تبرائیه
تهمت بستن و در افترا و فتنه گری گشادن بود بمجرد شنیدن کلمه کور از و حکم قرآن بیگناه بحضرت مرتضی یا بغار
داد چنانچه مجتهد نقل کرده الی آخره و لیکن این امر کمتر از ان نیست که او حکم داده بود بر رجم حامله بعد از ثبوت زنا
و حضرت امیر و بهر وجا تدارک مافات نمود یعنی بعد از برداشتن گامی چند باز آمده و عرض کرد که در هر امر شریف عجلت

بکار برده باشم یا تأنی و غور و فکر نمایم فرمود بل الشاهد یری ما لا یری الغایب واین قصه با ثمانین هم در عرض آورده کما لا یخفی و بعد از ملاحظه مضمون این حدیث تهمت رووحی از فاروق اعظم نزد عقلا مسلوب می شود بلکه توانی گفت که فرقی است بین زیرا که حکم خلیفه ثانی بر جمش بعد از اثبات زنا بوده است ورنه شیر خدا کی سکوت میفرمود و نمیگفت ای عمر زنا ثابت نشده و تو گفتی که سنگسار کنید و دلالت عقلی هم ازینجا رهبری میکند یعنی زیادت همین است که شهادت شاهدان بر نهج شرع بعد از تزکیه و تعدیل مع الشروط بوده تا آنکه بدروغ زنی زنی فتنه انگیزی نفاق پیشه کفر اندیشه چنانچه رفضه گویند فرمان روایی فرمایند که یا علی سیف بگیر و برخیز و قطعی بیند از خونش بریز عیاذا بالله و ازینمعنی هم مانند آفتاب نیم روز روشن گشته که رفضه در مطاعن خلفای متقدمین بلکه جمیع خلفای راشدین هم خون خویش و هم آبروی مذهب و کیش میریزند من بعد در عبارت صواعق هر که ادنی غوری بکار برد تا یند تقریر من که در معنی عبارت امام غزالی نوشتم میکنند زیرا که او میگوید که از وتیره رفضه پرحذر باشید و با نهمه واقعه شهادت حضرت امام حسین رابیان میفرماید پس عیان شد که این طور محقق است در مذهب اهل سنت و عموم باقی نماند که بیان شهادت حرام است بر هر کس چنانچه مجتهد از سبب جمود ذهن بلکه تزویر و نفاق مدعی آنشد والحمد لله علی حصول التطبیق و اگر چیزی بعد ازین بگویند ناظرین میتوانند که با ایشان باو بحث و جدال و یزند و بعضی از مقدمات را که درباره امامت مخترع می آرند در کتاب عماد الاسلام مذکور است هم پیش کنند کما لا یخفی علی الناظرین والمناظرین و اینکه گفتم محض برای الزام مجادلین است ورنه مطلبی که بعبارت محدث تمیمی قرار دادم بی غبار است پس مقام واویلا است که دل این ناصب که معاند اهل بیت طاهرین است اجازت نداد که تحذیر صاحب صواعق از عادت نواصب ذکر نماید چنانچه تحذیر او از راه و رسم رفضه ذکر نمود با صورت تمویه و تلمیع بهم رسد و کسانیکه آنکتاب را ندیده اند یا سرمایه علم ندارند متردد شوند که چنانچه علمای اهلسنت از طور رفضه بیزار اند و تحاشی میکنند از نواصب چندان بیزار نیستند برای دفع این توهم نیز مناسب نمود دیگر عبارت صواعق محرقه درباره تحذیر از اتباع نواصب نیز بیین آنکه مولفش بعد از عبارتیکه مجتهد نجیب نقلش برداشته کما ادمانا الیه نویسید و عطف میکند بر آنچه گفته بود و ایاکم ایاکم ان یشتغل ببدع الرافضة و نحوهم و ادبه

الناصبة المتعصبين على اهل البيت والجهالة المقلدين الفاسد بالفاسد والبدعة بالبدعة والشر بالشر من اظهار غاية الفرح واتخاذه عيدا

واظهار الزينة فيه كالخضاب والاكتحال ولبس جديد الثياب وتوسيع النفقات وطبخ الاطعمة والحبوب الخارجة عن العادات

واعتقادهم ان ذلك من السنة المعتاد والسنة ترك ذلك كله فانه لم يرد في ذلك شيء يعتمد عليه ولا اثر صحيح يرجع اليه

وقد سئل عن بعض ائمة الحديث والفقه عن الكحل والحناء وطبخ الحبوب ولبس الجديد واظهار السرور يوم عاشورا

فقال لم يرد فيه حديث صحيح عنه صلى الله عليه وسلم ولا عن احد من الصحابة ولا استحبه احد من ائمة المسلمين لا الاربعة

ولا من غيرهم ولم يرد في الكتب المعتمدة في ذلك صحيح ولا ضعيف وما قيل ان من اكتحل يومه لم يرمد ذلك العام

ومن اغتسل لم يمرض كذلك ومن وسع على عياله فيه وسع عليه سائر سنته وامثال ذلك مثل الصلوة فيه وان فيه كان

توبة آدم واستواء السفينة على الجودي وانجاء ابراهيم من النار وافداء الذبيح بالكبش ورد يوسف على يعقوب
فكل ذلك موضوع الا حديث التوسعة على العيال لكن في سنده من تكلم فيه العلماء فصار هؤلاء لجهلهم
يتخذونه موسما واولئك لرفضهم يتخذونه ماتما وكلاهما مخطئ ومخالف للسنة كذا ذكره جمع بعض الحفاظ وصرح
الحاكم بان الاكتحال يومه بدعة مع رواية خبر من اكتحل بالاثمد يوم عاشوراء لم يرمد ابدا لكنه قال انه منكر ومن
ثم اورده ابن الجوزي في الموضوعات من طريق الحاكم قال بعض الحفاظ ومن غير تلك الطريق المجد اللغوي عن الحاكم ان سائر الاحاديث
في فضله غير الصوم كفضل الصلوة فيه والانفاق والخضاب والادهان والاكتحال وطبخ الحبوب وغير ذلك موضوع
ومفترى وبذلك صرح ابن القيم ايضا فقال حديث الاكتحال والادهان والتطيب يوم عاشوراء من وضع
الكذابين والكلام فيمن خص يوم عاشوراء بالكحل ويامر ان التوسعة فيه لها اصل هو كذلك فقد خرج حافظ الاسلام
زين الدين العراقي في اماله من طريق البيهقي ان النبي صلعم قال من اوسع على عياله واهله يوم عاشوراء اوسع الله عليه
سائر سنته ثم قال عقبه هذا حديث فيه لين لكنه حسن على راي ابن حبان وله طريق اخر صححه الحافظ ابو الفضل محمد بن ناصر
وفيه زيادات منكرة وظاهر كلام البيهقي ان حديث التوسعة حسن على راي غير ابن حبان ايضا فانه رواه من
طرق عن جماعة من الصحابة مرفوعا ثم قال وهذه الاسانيد وان كانت ضعيفة لكنها اذا ضم بعضها الى البعض احدث
قوة وانكار ابن تيمية ان التوسعة لم يرو فيها شيء عنه صلى الله عليه وسلم وهم لما علمت وقول احمد انه حديث لا يصح
اي لذاته فلا ينفي كونه حسنا لغيره والحسن لغيره يحتج به كما بين في علم الحديث یعنی چنانچه بنا بر محدثات رفضه میل کردن
واستعمال کردن نباید اتفاقی با اعمال نواصب نمودن از دشمنان اهلبیت رضی الله عنهم اجمعین و مقلدین محدثات که مقابل
اعمال فاسده رفضه بجا آرند و در ازای بدعتی بدعت دیگر خلاف آن اقامت کنند و ارتکاب شر بشر نمایند یعنی روز عاشورا
چنانچه رفضه داد نیاحت و ماتم دهند ایشان آن روز را روز عید گردانند لیس بسبب زینت کنند و سرمه کشند و لباس فاخره
پوشند و زیادت بر عادت خویش از خرچ کردن و طعامها پختن بکوشند و معتقد این معنی شوند که روش حضرت که سنت اینست
است میروند و طریقه حضرت صلی الله علیه وسلم ترک آن همه بود که مروی نشده از اخبار و روایات معتمده و آثار صحیح دران
وارد گشته که علما بدان اعتماد کنند و رجوع آرند و چون ائمه فن حدیث و نقله مردم سوال نمودند از سرمه
کشیدن و حنا بستن و حبوب پختن و پوشیدن لباس جدید و اظهار سرور در روز عاشورا همین فرمودند
که حدیثی وارد نشده و نه اثری از اصحاب کرام و نه ائمه مسلمین آنرا مستحب انگاشته اند و نه از مجتهدین اربعه
و از غیر ایشان که علما باشند و نه در کتب معتمده مذکور شده و آنچه گفته اند که هر که روز عاشورا سرمه در چشم کشد
دران سال گزند رمد بر ندارد و همچنان است اگر غسل کند دران روز مریض نشود دران سال و هر که وسعت
نماید بر عیال خود تمام سال تنگدست نماند و عظمت آن روز بوجوه بسیار است که توبه آدم مقبول شد
و کشتی حضرت نوح ع بر جودی قرار گرفت و حضرت ابراهیم ع در آن روز از آتش نجات یافت و کبش عوض حضرت
اسمعیل ع وارد شد و حضرت یوسف ع بجناب یعقوب ع پیوست اینهمه از موضوعات است مگر وسعت کردن بر عیال

لیکن در سندش علما کلام کرده اند پس جاهلان آن روز را عید دانسته اند و روافض روز ماتم و هر دو فرقه
در خطا افتاده اند و مخالف سنت رفته اند چنانچه بعضی از محدثین کاملین شرح این امور فرموده انتهی
محصله بعذر الضرورة پر ظاهر است که اگر ازین عبارت محذوفه چیزی مجتهد الزمانی نقل میکردانید تا چگونه
ازینکتاب به ثبوت میرسید که چنانچه اهل سنت معتقد ماتم آن روز نبوده اند بجه ثبات کرده دیگر هم با اهل هستند
و از هر دو مبرا و منزه گشته از افراط و تفریط مجتنب گردیده اند و بطور اقتصاد میانه هر دو فریق می روند
چنانکه طریق اهلسنت است پس نزد مجتهد مصلحت همین بود که عبارت صواعق را که ذکر کردم حذف نماید و هر گاه
بدین مقام رسیدی باید بکلام شیخ الطائفه امام اعظم اقدم امامیه در کتاب تهذیبش رجوع آوردن و غفلت
این شیخ المغفلین بنظر خویش داشتن و او را مثل اطفال و مجانین پنداشتن حاصل کلام او در کتاب
مذکور چنین است که در صوم عاشورا هم ترغیب از حضرات وارد است و هم کراهیت اما اول پس از حضرت
امام صادق از پدر بزرگوارش روایت است مسند که جناب مرتضوی فرمود که روزه عاشورا بدارید هم او
روز نهم که گناهان یکساله را فرو میریزد و از امام ابوالحسن مرویست بالاسناد که روز عاشورا حضرت روزه داشت و امام جعفر
روایت فرمود از امام محمد باقر که صوم عاشورا کفاره یکسال است و ایضا حضرت ابوجعفر فرمود که آن روز سفینه
حضرت نوح بر جودی قرار یافت پس جز و الفی که در سفینه بودند حکم فرمود که روزه بگیرند و امام موصوف فرمود
میدانند که این چه کدام روز است توبه حضرت آدم و حوا درین روز بدرجه اجابت رسید و دریا بنی اسرائیل را راه داد و فرعون
و لشکرش را غرق گردانید و حضرت موسی بر فرعون غالب شد و ولادت حضرت ابراهیم درین روز بود و هم توبه قوم حضرت یونس
را درین روز پذیرفتند و حضرت عیسی ع پیدا شده بود و حضرت صاحب الامر نیز درین روز است اما روایات کراهت پس ازینست
که زراره از امام محمد باقر و صادق روایت کرده که نه روز عاشورا ماند نه عرفه در حرمین نه در وطن توبه در [illegible]
در شهرها و حارث عطار میگوید که پرسیدم از امام ابوجعفر که روزه عاشورا چونست فرمود که متروک شد بنزول روزه ماه رمضان و
پس بدعت شد راوی گوید چون آنجناب وفات یافت پرسیدم از امام جعفر چنان فرمود که پدر بزرگوارش فرموده بود
باز تصریح نمود که این روزه نه در کتاب [illegible] است نه طور حضرت بران جاری شد بلکه سنت آل زیاد است
که بقتل امام حسین ع روزه گرفتند و حاصل حدیث امام رضا بخطاب جعفر بن عیسی که رسیده بود از صوم عاشورا
اینست که می پرسی از روزیکه آل زیاد روزه گرفتند بقتل امام حسین ع و این روزیست شوم نزد آل حضرت و
نزد اهل اسلام و روزیکه چنین باشد چگونه روزه آن و تبرک بدان درست تواند بود و روز دوشنبه نحس است که حضرت
دران وفات یافته و هیچ مصیبتی ما را نرسیده مگر درین روز پس شوم شد نزد ما و تبرک نزد دشمنان ما و روز عاشورا مقتول شد
امام حسین ع و ابن مرجانه بدان برکت گرفت و نزد آل حضرت شوم است کسی که روزه عاشورا و دوشنبه دارد ملاقات کرد خدا را
در حالیکه دلش ممسوخ خواهد بود و حشرش خواهد شد همراه کسانیکه روزه این هر دو روز را مقرر کردند و عبید پسر زراره
گفت که شنیدم که امام صادق فرمود در جواب سائل از روزه عاشورا که هر که بدارد او را حصه ابن مرجانه و آل زیاد است

گفتم مراد از حصه ونصیب چیست فرمود آتش دوزخ اکنون شیخ المعقلین میفرمایند که اگر کسی روزه بدارد به منت
حزن بر مصیبت حضرت و آتش مصیبت شد و اگر روزه دارد چنانکه مخالفین ما به نیت تبرک و فضل و ثواب
گناه و خطاست فاعتبروا یا اولی الابصار و امر عجیب تر بار نا ایک طایفه امامیه و ازین جهت کرهم
که آن ایمه بعد تکمیل دین و شریعت و تقریر ناسخ و منسوخ اختلاف در امت عموماً و خصوصاً در طوایف
شیعه انداختند و ثواب روزه و عظمت عاشورا که از حد افزون است بیان ساختند شیخ جی عاقبت شان
بیان نکردند که چه خواهد بود پس بمقتضای یَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا همه را در شکم خود فرو برند
وانهم نگاه نکردند که سر دفتر رواة در دین جعفری بزعم شان زراره بود و پسرانش بر محدثات او
که بحدیث کشی امام المتقدین مصداق لعنة الله علی زراره وهو شر من الیهود والنصارے گشته و زیاده ازین در مدارج
علیای او چه تواند شد که آن ملعون بنظر حدیث پیشوای اهل تشیع بوده نه کور خواسته بود که امام صادق مصدق
را گمراه کند وانهم در پیرانه سری و انتهای عمر مبارکش و بالاخر در عین ضلالت جان بخازن جهنم سپرده
فعلیه والعذاب کما لعنه امامنا الصادق الناطق بالحق والصواب اما آنچه شیخ جی تلمیذ شیخ نجدی فرموده
چنانچه مخالفین ما الخ پس بر ظاهر است که مراد از آن پیروان قاتلین حضرت شهید کربلا باشند که آنجناب خطوط
شان برای اتمام حجت اظهار می نمود که اگر فلان و فلان به بینید مکاتیب خویش را که شما مرا طلبیدید و اکنون تیغ بر روی
من کشیدید و بارها گذشت لاهل بیت ما تمداران و سینه زنان را از اهل کوفه فرمودند که البته شیعه بودند که چون
شما چنین کنند بیان کنید ما را کشته بالجمله اهل سنت بر سنت نبویه طریقه رضیه و مرتضویه میروند و ثواب می یابند
بحول الله تعالی و قوته آن نیت بد طویت که شیخ احداث نموده عموماً البته دور تر است آری چون شیخ شده
و درین خان معتقدین زراره هم قرین آن نیت باشند عجبی نخواهد بود و اینجا در مثل میگویند آن المرء یقیس
علی نفسه الغرض سخن محقق این بود که فتوی بر ثواب روزه عاشورا که کفاره ماتم یکساله است میدهند و
گویند که چون باحادیث حضرت امام باقر و صادق در دین جعفری روزه عاشورا بدرجه ثبوت رسیده مناط
اعتبار بر آنست زیرا که برای این بزرگان در صحایف الیشان بحکم احادیث کلینی حکم همین بود که مسایل
و احکام دینی را منتشر فرمایند و جز خدا از کسی نترسند بخلاف دیگر ایمه که باتباع صحیفه خویش تقیه میکردند و از صولت
دشمنان در خوف بودند خواه ناصبیان باشند خواه رافضیان چنانچه قبل ازین از شیخ شیخ المعقلین نمونه آن
بر گذشت اما حکم نحوست دوشنبه خصوصاً پس تقریر کتاب اثبات الحق در جواب مهملات شیعه کافی
و وافی است زنهار بخیال نمی آید که تناقض و تهافت بافادات آن دو امام که حامل و دستور العمل
شان بود دلیل معلوم کردی راه یابد اگرچه بر بصارت شیخ المعقلین بر دلها کسیت بمقتضای وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ
غِشَاوَةٌ به تند له صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ چه جای آنکه روز شهادت امام حسین قطعاً روز دوشنبه باشد و خود علمای
شیعه منویسید که اصح همین است که روز شهادت خامس آل عبا روز جمعه بود و چون نحوست عظیم دوشنبه

از وفات شریف باشد روز شهادت آن امام که از همه روزها زیاده تر بود چگونه روز جمعه مبارک تواند شد فکیف
نحس معاذ الله و ایضا روز ولادت شریف و روز بعثت متفق که اصل الاصول جمیع سعادات باشد چگونه نحوست
دو شنبه را محو نفرماید القصه درین باب سخن محققانه همان است که کتاب اثبات الحق بران شامل است و نگاه داد
اهل اسلام شب و روز همین مقاله بر زبان دارند که مرد باید که گیرد اندر گوش ور نوشته است پند بر دیوار
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم این است بعضی از مباحث این مقام که از صولت حیدریه برای هدایت امامیه
بقدر ضرورت مبین شد تا مکیدات و مزخرفات مجتهد الزمانی و اولین و آخرین از غولان بیابانی مانند شاگست
در تند باد روز گرم از هم پاشید کما لا یخفی علی من القی السمع و هو شهید و فواید این اصول را تعرض نکردم
و بزودی از ان درگذشتم تا وقت فوت نشود دیگر حرفی بالضرورت می نویسیم که حضرات ائمه هدی قدس سرهم بنا
بر مصطلحه چنین شهادت حضرت خامس آل عبا را که در حقیقت شهادت رسول خدا بود که ابنه صاحب النفوس
القدسیه فی سر الشهادتین تعبیر از قتل سفیر معود ند پس معلوم نمیشود بر تقریر مجتهد الزمانی که ایشان قایل بدان
بوده اند یا مثل مفید حارثی که از شهادات بسیاری از ائمه هدی و خواص خصایص ایشان اعراض داشت
کامر بار بار رجوع باصل مطلوب میکنم که نظر در تشنید مجتهد الزمانی است نقض هفوات پسر پسر دهقانی است رسید بر آنکه
حضرت رسالتماب صلی الله علیه و سلم و آفتاب جهانتاب اشک حسرت دران روز ریختند و جوالش بر ظاهر است که بحضرت فرزند
خود ابراهیم و هم زید بن علی گریسته اند وقتی که او را شهید کردند و نفس مطهر او را بر دار آویخته و نیز فرایض مبارکش
بجنبش در آمده یعنی چون کتاب احمر مختوم و پیام حی قیوم و حکم نو لیبابیدن لا دعوی عند الوفات همراه ملائکه مقربین
فرا رسیده و عصای شریعت لرزنده چنانچه زروایت کلینی در کافی معلوم ناظرینش گردیده و هر دعوی رفضه از طرف اهلبیت
الطاهرین ساقط گشته و این ایام را از نهار روز های ماتم و نوحه نگردانیده اند و عبارت صواعق
نص و ترجمه نیست که از محدثات رفضه اجتناب باید کردن دلالتش بر مدعای مجتهد کجا است که ثبوت عداوت اهل سنت
باشد با اهلبیت امجاد یا انکار از شهادت ریحان رسول رب العباد حالانکه صاحب صواعق مبین واقعه شهادت
برای حضرت امام حسین است و هم حصول رفعت درجات براق آنجناب و مزید ثواب از برای آن عرش قباب
کما عرفت پس ادعای عناد و انکار شهادت کمال ظلم و عناد این معاند بیدین خواهد بود و عقلا اینکه میدانند که انچه رفضه
میکنند که خیمه در میدانی او تیر نیزه ها بر آن می نشانند و فوج می آرایند و هر چه مقاتلین امام حسین بعمل آورده بودند بعمل
می آرند حتی در خیمه میدرایند و دست بغارت میکشند که تفصیل آن بدرازا و تطویل میکشد چنانچه باید نگجد البته کار معاندان و
دشمنان اهلبیت طاهرین خواهد بود فرق همین است که یکسال یزید کرد و اینها هر سال و این امور هنوز در دیار ایران که
بلاد مجتهدین است بظهور میرسد کا یرویه الثقات و قبل ازان یکی را امام حسین میگردانند و روز عاشورا امام را ذبح میکنند
و این مذبوح که پیری میر یعنی پابوسی از زندگی می بود بسبب آنکه مزید ثواب اخروی میدهد و ترقی اولاد خویش بمواعید
سلاطین و امرا بیقین میداند خود را بکشتن میداد اتفاقا یکی از فاغنه قاتل او در انگشت پسر او در گرفته بپادشاه برد

افغان گفت عجب است که من شمر را بکشم و تو مرا بکشی و دعوی ولای اہل بیت بکنی پادشاه حق بجانب او دید و ازان روز این رسم را گزاشت وانچه اکنون رواج وارد تشابه بیزید و لشکریان او و جفاکاران کوفه است کما عرفت و نزد فریقین مروی است من تشبه بقوم فهو منهم کاش برآن علمای شیعه نکیر میکردند و از ترک امر بالمعروف و نهی عن المنکر ماخوذ نمیگردیدند چنانچه این مجتهد و برادرانش که هرچه نصیر الدین حیدر محدثات را برپا کرد و از همه بگردن او خواهد بود که در حال صاحب الامر روایات موضوعه خویش را بیان میکردند که هرچند ملک و سلطنتش در جا بلقا تقرر یافته ولیکن او سیاحت میفرماید و همه را می بیند من حیث لا ترونه و هنوز ترک ناہل نمینماید و در روایات وارد است که هرگاه فرزندانش از بابت بگزند و بالوف رسند چندانکه لایق جهاد دشمنان دین شوند و دمار از روزگار شان برآرند از پرده غیب بدر آمده و لقب مبارکش از همین الحاضر فی الامصار والغایب عن الابصار است پس این قسم مواعظ و روایات پادشاه مذکور را ایران آورد که بسیاری از معتمدین را در تجسس زنان دلدار و دلربا برانگیخت و جمعی را از ایشان که شاہدان خلخ و نوشاد و رشک براان می بردند ایشان بجاوره خویش اچهوتیان نام شان مقرر گردانید که گویا ترجمه آیت قرانی است که لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان و لکوک دراهم و دینار را برای تزئین مکانات و لوازم آن صرف کرد و در هر هفته بابا در خود ش خدمت ایشان کردی و بانواع ترفه و تنعم پروردی و نظر بامور مذکوره صاحب الامر عقد بستی و در هر سال لوازم عقیقه صاحب الامر شبرقی معکوس بجا آوردی که از حد تواتر بر گزشته و شواهدان که مصداق ما آیة الفاد ذریة وت گشته اند هنوز این امور را دیده اند و فقیر در ان آوان این کتابها تصنیف می کردم و از تفصیل این محدثات خبری نداشتم روزی در بازار لکهنو بدکان کاغذ فروشی روبروی کوتوالی تماشای زیب و زینت این تقریب یعنی عقیقه شریف بچشم دیده ام و قریب شام بود و هنوز سواری پادشاه جمجاه که صاحب الامر در آغوش او شیر می مکید و او بجحفه نشسته میرفت نرسیده بود و ثقات میگفتند که از آغاز صبح صادق این کرشمها شروع گشته و هنوز ناتمام ست الغرض بحکیس دیده یا شنیده باشند که جناب مجتهد الزمانی برای اندرز پادشاه رفته گفته باشند که چون متوسل این شوکت و دولت ام اگر خاموش نشینیم گناه است یعنی تقریبات فرحت و انبساط برای ملوک بلاتناهی میرسد پس مناسب نمینماید که نام حضرت صاحب الامر درین رسوم و عادات بر زبان آمد می اندیشم که اگر روزی انجناب این امور بغیظ و غضب آرد در آن وقت کسی نیست که تدارک آن نماید پس چگونه تصور کرده شود تا تصدیق چه رسد که نصیر الدین حیدر را او را معزول کردی بلکه او را خیرخواه حقیقی دانستی و از محدثات مذکور خصوصا از رسم ولادت وضع که مجملا شنیدی که در شبی و هر یکی از کرام کاتبین مزید ثواب را در دفتر اعمال مجتهد نوشتی و در بنا یدرفتن و دست سخن را در از بنا یدکردن که درین روزها ماجرای عجیب گزشته که یکی ازین پیری بیگمان وقت سحر چون دید که پادشاه همراه مادرش بدستور قدیم می آید اثار رنج و ملال بر پیشانی نورانی پدید آمد تا استفسار فرمودند که سبب این حزن و اندوه با این همه ناز و نعمت وادی خدمت چیست گفت چه گویم که مثل مشهور بر من صادق است گوئی مشکل دگر

نگوئی مشکل درین وقت اصرار از حد درگذشت تا گفت ندانم که از من چه قصور بوقوع آمد که صاحب الامر
اشتبم اطلاق دادند وارشاد نمودند که محضر خود بالتمام از نصیر الدین بحساب جو جو بگیر و ببر و بگو که
اگر شرط این فرمان بجا بیاوری در طرفة العین سلطنت را بر هم میزنم و همه را نه و بالا
سے نمایم پس باد شاه ترسید و مانند درخت بید بلرزید و تمامے مهر را بر وی او نهاد و اجازت
داد تلمسے قول شیخ عیان شد که در مغاره دزدان بجای بد نشست و عاصی شد بالجمله
مجتهد برای رونق بازار و تحصیل زر چگونه این پیدا میکرد و بالفرض اگر خود رونق بیفزودی کسی را
بسبب انگیختی این همه صورت نسبت از این حکایات که تعلق بمجتهدین اعظمین دارد و تفصیلش در دفترها
نگنجد مقصودم آنست که هر چه در لکهنو از ساختن تابوتها و رسم دلدل و تیرها و زیر افشش خلایق
و رنگ سرخ بران افشاندن الی غیر ذلک من تشابه قوم یزید بجا آوردن همه در دفاتر اعمال مجالس
خواهد بود که علمای او از مجلدات بحار و تصنیفات قمی و کاشانی هر چه در کتب و رسایل خود فراهم
کرده اند دلالت بران دارد که غائب عن الابصار وقتیکه پرده غیب از نظارگیان بگشاید و بمدینه حضرت درآید و
ملایکه مقربین همراه او باشند اول ارو گیرها که زود بر شیخین بکمین خواهد بود و پس پیر سیدانیها کشتند
که هم خوابه رسول شدند معتقدین شان گویند غیر از ابو بکر وزرای حضرت پیغمبر و عمر که بود که باین دولت
فایز گردد پس فرماید که ایشان فتور رایدر آرند پس حسد های ایشان چنان نماید که گویا امروز مرده اند
سنیان زیاده تر معتقد کرامت و بزرگی ایشان شوند پس فرماید که بر درختیکه بر کهانداشته باشند و پیر
آن درخت خشک همان دم تر و تازه گردد برگ و بار آورد و بسر در سنیان از یکی هزار گرآمد باز فرماید
که دوستان شان از دشمنان جدا شوند پس سنیان را فرماید که دوستر از ایشان بدهند گویند
سبحان الله با وجود عدم مشاهده این کرامتها معتقد شیخین بودیم اکنون چگونه بیزار شویم بلکه
باید ما را تبرا از تو کردن پس تند بادی سیاه بحکمش چنان وزد که تاب سوزش آن نیارند
و بکمال سختی بمیرند باز بفرمانش از درخت بزیر آرند و زنده گردانند و خلایق چنانچه در عرصات قیامت جمع
شوند فراهم آیند و امام در ان جمع گناهان جمیع امم و ظالمین اولین و آخرین را برای شیخین ببراهین
قاطعه و دلایل ساطعه ثابت گردانند تا بحدیکه گناه قابیل نیز و هم گناه نمرود هر دو که گفت برای
حضرت ابراهیم فالقوه فی الجحیم و گناه قاتلین حضرت زکریا و یحیی نیز بر گردن ایشان خواهد بود
و این امور از کتب کبیر و رسایل صغیر تقریر مجلسی پیدا است و چرا نباشد که این عدلیه امامیه در اثبات عدالت
باری عز و جل در بحار وغیره زیاده از دیگران کوشیده مولف عناد الاسلام که عدلیه رفضه لکهنو بود
از هم گوی سبق ربوده و طرفه آنکه شیخین اقرار از هر گناه کنند در آنوقت هم از ایشان کذب بعید نباید
چنانکه از کافرین الله ربنا ما کنا مشرکین بخلاف جناب امیر معاذ الله که روز حشر وقت سوال حضرت

که با اهل بیت من چه کردی جوابی دهند که بالیقین کذب محض است کما فی تفسیر القمی رئیس المنافقین تا این
بیچارگان را خاکستر گردانند و در هر شب و روز هزار هزار بار این عذابها بر ایشان بگذرد و اینهمه که بطور
نمونه دیدی و شنیدی از تالیفات اهل خرابات مثل مجلسی علیه ما علیه و دیگران از شیاطین جن و انس
پیدا و هویداست از عقوبات دنیوی است و عذابهای اخروی پایانی ندارد و لیکن فرصت کجاست
که از تفاسیر قدمای ایشان مثل ضریر قمی و مسعود عیاشی و ذخیره این محدثات و بد معاشی دیگر ایشان
مفصل بیان کنم تا بدانی که همه اش رشک افزای بید پنجم زنانست و با در نکنی که حکایت آن زن محتاله از قبیل اینها
اکابر شیعه کمتر است که صحبت هر روزه حریف را بانواع مکاید و حیل خود و جهل شوهر خویش را برملا گفت
و چون حیرتهای حریف را دید بیک فقره چیست او را ازین تسجم نجات بخشید که هرگاه بیدار شدم اثری از آن
نه دیدم و شاهد که شیخین از بنی آدم هم نبودند تا همه ظلم و جورهای اولین هم بر گردنهای شان در زمین تنها
موضوع و محمول شد معلوم نیست که والد آن امام که اینهمه ظلم و بیداد را عین عدل و داد گردانید از تمیز
بیاض عثمانی بود یا نسخه اهل بیت رسول یزدانی که هنوز بحکم کافی کلینی منسوخ التلاوت است و بعضی از شارحین آن
ترویج همین نسخه در ان مسلمین باز بان هم نشان میدهند و شاید که دلالت آن آیات بر عین عدل ابو عمر را
که از توره چنگیزیه هم در گذشت از نظر اهل اسلام مخفی باشد بخلاف متشیعین اما احادیث پس چگونه مخالف کتاب عزیز
قبول کرده شود خصوصاً که محدثات ابن سبا و زراره و دیگر شیاطین گلزارهای عجیب در نظرهای مدعین حب و
ولای اهلبیت طاهرین جلوه داده اند که مقلدین ایشان این ترانها بر زبان دارند و در تالیفات خویش
الی الان میسرایند و هنوز درین دانه و دام گرفتارند خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ بعض زین
بیان آیات حکیمه را از فریقین نزودی باشد که هرچه از وقت اول ملوک تا آخر این اوان احداثها بوجود آینده
خواه تعلق بواقعه حضرت امام حسین داشته باشد خواه بخاتمه ائمه اثنا عشر برقانی و زمانیست و این قیاسی است که
نزد عقلا قابل قبول است نه آنچه رفضه در باره شیخین مکرمین ترتیب داده اند غلط گفتم حیا لایق اصغاء و استماع
نباشد که عدل باری عز و جل مصداق لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ آنان که در کمال ظهور است حتی که بقول پیروی هیتا
مجتهد قانی در صوارم که نامش نیز مسروقت کما اشتر ناسابقا کسی مؤمن نمیشود تا بعدل ایمان نیارد که از
غایت این اعتقاد امامیه را عدلیه نام نهادند فَتَعْسًا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ بالجمله عنان قلم را بقا بود آورده باصل
سخن متوجه میشوم که حزن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که ام المؤمنین ام سلمه در خواب دید دلالت این ندارد
که هر روز عاشورا برای ماتم باید برگزیدن زیرا که در اصول فریقین چنان مقرر است که تعزیت غیر تا سه روز و نا سبت
بعد تب مسافر فقط یکبار و چون این شریعت زمانیست چگونه تصور کرده شود که باز قانونی دیگر نهادند و تقرر یار
داده است باتفاق فریقین محتاج که گفتار و کردار زیادت بران بدعتی مقبول الطرفین چنانچه از بارئ مجتهد واضح تواند
زینهار بدعت شنیعه میت که لازم آید چه از زیادت و نقصان درباره قوانین شرعیه اتباع باتفاق جایز نیست اگرچه

طایفه شیعه برای حضرات ائمه هدی چنان معتقد باشند که قواعد ملت و دین را بپا شنند بلی در استنباط از
ادله شرعیه مضایقه نتوانکرد چنانچه امام رازی در تفسیر کبیر تحقیق آن فرموده کما لا یخفی و بیاد می آمد که بعضی از علمای
رفضه بدین معنی تمسک نموده اند هزار ان ملایک اگر داگرد حظیره مقدسه شهید کربلا تا امام رجعت برای بکا و زاری
قرار داده اند پس ما اگر تقلید شان نمائیم چگونه مستحسن باشد بلکه واجب باشد گوئیم لا نسلم که هر چه برای ادای آن ملایک مامور باشند
افراد انسانی هم و هر گاه این مقدمه نظر باشد چاره جز این نیست که بدلیلی مقبول کما هو نا با باثبات رسانند و لنعم ما قال الشیخ
فی نظمه ۵ قضا قضا النتود با هزار ناله و آه ۰ با شکر یا بشکایت بر آید از دهن ۰ فرشته که وکیل است بر خزانه باد چه غم خورد
که بمیرد چراغ بیوه زنی حالانکه اگر تصحیح کنیم بر اصول موضوعه توانی و سنت کما ستقع مجملا که این ملایکه چون حالی قلت اسباب
قتال برای حضرت شهید کربلا دانستند عرض کردند که توقع داریم که اجازت بحصول انجامد تا مدد این بنده بیکس مظلوم
نمائیم و داد جنگ و کارزار بدهیم که لشکر یزید ظلم و ستم او را نهایتی نیست حق تعالی فرمود بر دید و مدد کنید ایشان در تدارک
اسباب جنگ سستی و درنگ نمودند تا کار از دست رفت یعنی ایشان در میدان کربلا منعقل فرود آمدند که شهادت
شاه شهیدان واقع شده بود پس عرض کردند که الهی مامور شدیم که بکربلا فرود آئیم و عجلت نمائیم در نصرت امام بجا آریم پس نازل
شدیم و توقیف و حرص نمودی قبل از این اکنون چه حکم است ارشاد شد که لازم گیرید قبر او را تا از آن بیرون آید پس در آن وقت مدد
کنید اکنون بگیرید بر او و بر آنچه از شما تقصیری و تقاعدی رفت که شما مخصوص شدید بنصرت و بکا بر او پس ملایکه گریستند
تنفری و اندوه بر قوت نصرت چون بر آمد از قبر خواهید کرد نصرت او عبارتش بالتمام زیر حدیث که طویل است و مشتمل بر فارغ خطی

انیست و فی نسخة الصفوانی زیادة علی بن ابراهیم عن ابیه عن عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن ابی عبد الله البزاز عن حریز قال
قلت لابی عبد الله جعلت فداک ما اقل بقائکم اهل البیت و اقرب آجالکم بعضها من بعض مع حاجة الناس الیکم فقال ان لکل واحد منا
صحیفة فیها ما یحتاج الیه ان یعمل به فی مدته فاذا انقضی ما فیها مما امر به عرف ان اجله قد حضر فاتاه النبی ینعی الیه نفسه و اخبره بما له عند الله
وان الحسین قرأ صحیفته التی اعطیها و فسر له ما یاتی بنعی و بقی فیها اشیاء لم تنقض فخرج للقتال و کانت تلک الامور التی بقیت ان الملائکة
سالت الله فی نصرته فاذن لها فمکثت تستعد للقتال و تتأهب لذلک حتی قتل فنزلت و قد انقطعت مدته و قتل فقالت
الملائکة یا رب اذنت لنا فی الانحدار و اذنت لنا فی نصرته فانحدرنا و قد قبضته فاوحی الله الیهم ان الزموا قبره حتی تروه
وقد خرج فانصروه و ابکوا علیه و علی ما فاتکم من نصرته فانکم قد خصصتم بنصرته و بالبکاء علیه فبکت الملائکة تعزیا و حزنا علی
ما فاتهم من نصرته فاذا خرج یکونون انصاره الحاصل این طور ملایکه چه قدر مانا است بآنچه انصار کان ما مبه بعد و آمد
که رونق افزودند و در مدینه بعد از آنکه ابوبکر رضی الله عنه بمسند خلافت جلوس فرمود و جناب مرتضوی گوشه گزید چنانکه
معاذ الله علمای رفضه مثل مجلسی تشبیه میدهند و حدیث جناب سیده نقل مینمایند پس گفتند و احسرتا که روز غدیر سکه
خلافت بنام تو آوردیم الحال همت گشادی نفرمود اگر رفاقت کنید و سحر تحلیق روس نمود بیائید تا مقابله کنم و جز معدودی کسی
بر وقت نیامد و دیگران بمقتضای بل الانسان علی نفسه بصیرة و لو القی معاذیره عذرهای بدتر از گناه بر انگیختند که اسباب آن
بهم نرسید تا وقت از دست رفت و شد آنچه شد چنانچه در مجلد اول تفصیلش یافتی حاجت باعاده نیست و ایضا این نقص

ملائکه ناصرین و ما کثیر بحال شیعیان کوفه با تمداران حضرت شهید کربلا چه در مشابهت دارد که
آن چنان عرضداشت استمداد فرستادند و هر گاه آنجناب بکربلا رسید مراسم و مدارج مهمانداری چنانچه باید
بتقدیم رسانیدند و خود سینهای خویش را میکوفتند و وقتیکه اسیران اهل بیت در کوفه داخل شدند
زنیس و اهلبیت فرمودند چون شما ماتم ما مصروف باشید نشان دهید کمارا که کشته و تاراج کیا نوبت رسانیده
الی غیر ذلک من التشبیهات علی اصولهم الموضوعة انصاف باید کرد که این ملائکه بعید تمنای نصرت
آن جناب را خود از خدای تعالی استدعا کنند و هر گاه حکم نشود برد دید و نصرت کنید
مهیا اسباب و آلات انجنان متوجه شدند که دانستی که محروم گشتند مگر ایشان را درین امور
انتظارها باستی کشیدن و در مجاهدات حضرت علی الفور حاضر شدند و هر چه بدان مامور گشتند
بجا آوردند ایشان را چه بلا زد که در نقص حدیث معصومین بحکایت شان لفظ مکث که بمعنی
درنگ کردن ست موجود و معلوم نیست که این تقصیر و تقاعد از باب صغیره تواند بود یا کبیره
و عذر کوفیان عرب و کوفیان عجم عجب نیست که قبول شود بدین معنی که هر گاه از ملائکه این امور سر زند فعال
کوفیه در چه حساب باشند و در روایات اهل سنت اینقدر دیده شد که حق تعالی بعد از واقعه شهاده
شهیدان ملائکه را فرستاد که مونس شوند و گریه باشند این حرف و حکایت در تقصیر نصرت
بنظر فقیر نیامده غرضیکه در هر سانحه امری تازه محدثین محدثین و رافا دات ائمه از طرف خود
آماده کردند که نوبت سامعان اهل اسلام آنرا برهمی یابد و نوحش رو میدهد چنانچه دو تهمت بر ماریه قبطیه
هم دانستی و ندانستند که عاقبتش چیست و بجا میکشد فصل الله افواههم و عجائب قدرتهای الهی را
تا کی شرح کرده باشم که مجتهد ناصبی چون لفظ قتل در کتب امامیه حضرت امام حسین دیده
از آن چه نتیجه بر آورده و درین یک حدیث دو سه جا لفظ مذکور موجود است که بر عباد شیعه و
انکار شهادت دلالت دارد و حال اصول مجتهد بارها دانستی که هر چه انقلاب لالت میکند آری
من بیر احقر البخیر مخصمته فقد وقع فیه بحسبه بعد ازین التماس ست که امید شفاعت از سید الشهدا در
روز قیامت برای شیعیان هست یا سنیان اثار اقول خود در تخصوص یافته نمیشود بلکه خلاف
آن موجود زیرا که جناب امام حسین عم اصل الاصول مذهب شیعه را که تقیه بود چنان بر انداخت
که عیان راچه بیان لاجرم ببکلفت گفته میشود که سلی که نکوست از بهارش پیدا ست
نکیف که در اصول شیعه مذکور باشد که در روز قیامت چون استغاثه مختار بگوش حضرت
برسد با مام حسین عم فرمایند که تدارک بکن و او را در باب پس انجناب ورا از دوزخ چنان
بر آید که عقاب شکار خود را حالانکه او از دل و جان محب شیخین مکرمین بود چنانچه در بیان
اصول خود مصرح است و نقال کشمیری آنرا در نزهه آورده و دیگران هم بدان اعتراف

دارند معهذا رفضه بعد از اعتقاد خلافت بلافصل دعوی وولای اهل بیت مطهرین خصوصاً
محبت جناب امیر المومنین ع یقین دخول جنت خویشتن دارند و درین مدعا صدها احادیث ائمه
امجاد به دراب قدیم خویش بکما عرفت روایت میکنند پس البته این امید وازی شفاعت
از برای ما خواهد بود **مصراع** که مستحق کرامت گناهگارانند* که بزرگان ایشان یعنی شیعه
مخلصین اساس مجاهدات با لشکر ابن زیاد بد نهاد چنان نهادند که هیچ کسے از ایشان در میدان وغا
با وصف قلت فوج خود لشکر کثرت مخالفانش که از مور وملخ بیش بودند برنتافته ورتبه نهایت
داگر دیگران این کار باخلاص کردند به پیروی ایشان شتافته اند از عبارات کتب خویش
حرفی چند باید شنید در کتب کلامیه نیز مثل صواعق وتحفه اثنا عشریه باین امور مجملا ومفصلا
آورده گفته اند که از شیعه اولی مثل سلیمان بن صرد خزاعی ورفاعه نطاق همت برین کار بستند
وبا لشکر ابن زیاد دشقی داد گران رکابے ومیدان داری دادند وعلمای شیعه در رسائلیکه
واقعات مابعد واقعه کربلا معلے تالیف نمودند در آن هم این امور را شرح کردند کما لا یخفی
علی الناظرین واز کتب تنقید سیما از تحقیقات حافظ ابن حجر عسقلانی هم واضح است که سلیمان
ابن صرد نکو صحابی حضرت پیغمبر است واز کتب دیگر هم هویداست که از شیعه مخلصین بود و
لشکری آراسته وداد دلیری وشیر مردی وشیری داده وبا رفقای خود شربت شهادت چشید
وبمدارج علیا رسید وانقدر او بقتل لشکرش کوشید که بیانش درین اوراق نتواند گنجید
واحسرتا که هنوز علمای شیعه واوافتخار بران میدهند که شیعه یقین دخول جنت از برای خود
دارند وسنیان مترددند پس کجا درجه اهل یقین وکجا رتبه مترددین واز اصول و
روایات خود بیخبر گشته اند ودرین باب قصه های بسیارست از انجمله حکایت زراره است
که منتخب ستے مخلوقات دنیا بلکه افقه الناس است در زمان خود که درین کتاب دانستے که مجتهد نقلش
نموده که او بتوسط بعضے آرزو داشت که حال خود را دریابد که از اهل بهشت است یا از
اهل دوزخ وحضرت صادق فرمود که از اهل نار است والحمد الله علے وضوح الحق کالنور
علے شواهق الطور یعنے هرگاه حال زراره چنین است که بمقر اصلی خود رسید ودیگران بطریق
اولے واقیناً بظهور آمد آنچه بر اصول شان بار بار دانستے که ممانعت از بیان شهادت
غیر از عناد با اهل بیت امجاد یا عدم ثبوت شهادت آن شفیع یوم معاد محلے ندارد **قوله** وغوث
اعظم سنیان آنخ **اقول** این امور در کتاب صولت حیدریه چنان مفصل است در جواب
ذوالفقار پدر این فرزند سعادتمند که مزیدی بران در خیال ناظرین ومناظرین نگنجد
پس بجهت قصر مسافت بر بعضے از وجوه ان قصر کرده میشود که این دلالت ممنوع است

یعنی ترقی و رآن از حکمیکه به بیان صاحب صواعق ثابت شده زینهار از عبارت غنیه
مسلم نیست بلکه مدعا انیست که اذا تعارضنا تساقطا و آنرا بدین طور بیان کرده اند که روز
عاشورا روز عظیم است بسبب چیزهائیکه خود بروایات شیعه از ائمه خصوصًا از امام باقر
و صادق علیهما السلام آمده یعنی نجات بسیاری از مظلومین از دست ظالمین الی غیر ذلک پس در عاشورا
نظر بدین وجه هم نظر بوجه حصول مصائب حضرات اهل بیت دو جهت جمع شده و مقرر است
که اذا تعارضنا تساقطا قطعًا پس نه اتخاذ ماتم باقیست نه اتخاذ عید کما لایخفی علی اللبیب و چون
این معنی در عبارت غنیه محتمل است استدلال باقی نماند فکیف که ماقبل و مابعد عبارتش را موید و مسند
باشد الغرض آنچه غنیة الطالبین بدان حاکم است همچنان است حکم صواعق و زینهار ترقی در غنیه نیست
که آنرا نسبت بحضرت سلطان العارفین میکنند و ظاهرش هم دلالتی بر تاریخ دانی مجتهد از زبان تقی
میکند ورنه بکمال فن انشا و خوش بیانی و اقوال علما هنوز انتساب غنیه دران مختلف است و یقینًا
حکم برای آن نتوان کرد که شیخ عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه آنرا تصنیف نموده و موید آن است
آنچه محدث دهلوی شیخ عبد الحق نور الله مرقده فرموده فکیف که از کتب امامیه مثل اثبات الحق بوضوح
می انجامد که معادات با ایام نباید کرد فانها تعادیکم یوم القیامه چنانچه مولفش بخطبه اعز دم میتاید که روز
دوشنبه را بخصوص دوارند و روز بنی امیه قرار دهند از افادات ائمه خلاف آن بظهور می آید از عجائب
آنکه کتاب مذکور نزد بنده بتوسط قدرت علیخان سلمه الله تعالی داماد حسین علیخان برادر مزین رسیده بود
پس من چنانچه نزد او فرستادم و او نقل سکوت بر لب زده نیاراست که بر خود بجنبد مجتهد مثل مار کوفته
بر خود پیچیده و جوابش هیچ نه اندیشد که فتوی او در باره منحوسی روز دوشنبه معلوم همگنانست پس یکبار
نار را بر عار برگزیند توقع رجوع از ذلیل بعید و مقلدینش المنحوس الخ درین باب مبالغه میکنند از سابق و
لاحق میدانی پس بگمان خویش همچنان در باب منحوس بودن روز عاشورا الحکم را بانی مینمایند و روزه از ایام فیوض
ثبوتش بروایات مسنده منکر و حرام میدانند و وجهی نقل میکنند که نزد عقلا بجوی نمی ارزد چنانچه نموده
آن می آید انشاء الله تعالی و انهم از جمله ناعاقبت اندیشی ایشانست زیرا که چون صوم عاشورا چنان نه بلند
علامت شد برای آنمعنی که روز عید قرار میدهند اگرچه بر زبان نیارند چنانچه و تیره ایشانست آری
دوستی بی خرد خود دشمنی است یعنی هرچند میخواهند که داغهای عناد اهلبیت اجداد را از پیشانی خویش محو نمایند
و لیکن داغهای دیگر بهم میرسد و آنچه محدث مذهب ایشان قصد کرده بود دنبال ایشان نمیگذارد
فَاَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِیْ قُلُوْبِهِمْ اِلٰی یَوْمِ یَلْقَوْنَهٗ بِمَا اَخْلَفُوا اللّٰهَ مَا وَعَدُوْهُ وَبِمَا کَانُوْا یَکْذِبُوْنَ لکن بعد تحقق تام که من از ثقات
احباب آنچه شنیده ام و بدان اعتقاد دارم مینست که اهل جریر بشیرینی چند مساکین میکنند و بکثیر طعام ملحوظ میدارند در روز دو مطابق
احادیث میگیرند و اتخاذ ماتم و سوگواری را محدث میشمارند و گرد آن نمیگردند و طریقه تعزیت

نیست نزد ایشان همان است که در سابق اشاره بدان کرده شد و نیز چون تقریب زیارت حضرت حمزه رضی الله
عنه سید الشهدا پیش می آمد باوصف آنکه در احد سانحه عظیم گذشته و مصیبت شدید بوقوع پیوسته بود کسی ماتم
و شیون و اشعار خود نساخته و باتحاد مجلس سوگواری نپرداخته هر چند تا هنوز همان ایام گذشت که این واقعه
دران روداده و امروز اگر کسی آنرا در کتابی ببیند و زبانی کسی بشنود و بگرید آثار رحمت الهی خواهد دید و همین است طوری الشان
در باب واقعه کربلا و رسم جداگانه نیست و انهمه گفتگو متعلق باهل علم دارد و عوام را چه اعتبار و طریقه اجتماع
مردم و انعقاد مجالس برای تعزیه و تعزیه رسم و راه جاهلین بود و نشان باید داد که حضرت امام رضا
بولی عهدی مامون و دامادی او رسید و شیعه تشیع مامون را جا بجا مثل پیر دهقانی در صوارم وغیره ثابت
میکنند و لیکن مجالی ندارند که باثبات رسانند که حضرت امام رضا ازین مجالس و لوازم آن دران
ایام بعمل آورده و زنهار بنظر قاصر نگشته و اگر امام رضا درین باب قدم نهادی مثل هندیهای مسلمان
و قصاب که دوکان یعنی کسیکه از هنود جدید الاسلام گرد و برای خوردن گوشت گاو ملازم دوکان قصاب
میشود و البته مامون این منزل را بکمال شوق پیموده و داد سوگواری دادی هر که این طریق را هم
باثبات رساند کمال جسارت او خواهد بود کما لا یخفی علی اهل العلوم و قس علی هذا حضرت امام باقر و
صادق علیه السلام بران عمل نفرموده اند باوجودیکه مامور بیشتر احکام دین و محفوظ بحرز آنان
رب العالمین بوده اند الحاصل طور اهل سنت طور قدیم است که در شریعت غرا قرار گرفته که چون
کتابی درین واقعات ببینند و در مجلس علما شنیدند انقدر میگریند که رفضه متکلمین در تمامی عمر نگریسته باشند
و این طور سنیان نزدیکتر باخلاص است و ازینجاست که در قتال لشکر ابن زیاد علیه ما استحقه قدمای ما
گوی سبق ربوده اند کما اشرنا **قوله** و آنچه مجیب نوشته که بسیاری از مقدمات آن خلاف
صبر و شکیبائی اهل بیت واقع شده بدون بینه مقبوله از درجه اعتبار ساقط است و
بشنوید ای دوستان این داستان که جناب مجتهد آنچه درین قول افاده فرمایند
از آن همه عقلای عالم حال کتاب بتی جناب شان می یابند که هیچ نیست و زندگانی
این مجتهد ثلثی لاثانی تا باخر رسید و حال جناب سیده هم ندید از عظمت و جبروت
حضرت سیده عالم و عالمیان باقی و نشانی باقی نماند و این امر را اگر بروایات دجال بینی
معلوم توان کرد که آنجناب باوجودیکه ام الائمه النجباء الهداة هنوز نه در آغاز امر نه وقت
ولادت امام حسین علیه السلام زیرا که جبرئیل علیه السلام آمد و خبر رسانید بولادت
شریعت او بضمیمه اینمعنی که امت او را شهید کنند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از شنیدنش راضی نشد و این الفاظ فرمود و حضرت جبرئیل گفت ثواب و بودن ائمه رضی
الله عنه در اولاد طاهرین او شنید راضی شد و جناب سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها

دتن برضا در ندادو شاید گمان بری که او هم بعد از مراجعت راضی شده باشد زیرا که نص حضرت امام جعفر درین
خصوص بدین کتاب موجود ست که هیچ زنے در جهان نیست که پیری را ید و نا خوش باشد جز جناب سیدهٔ
و در کتب دیگر کمال شد و مذکور ست که امروز هم جناب سیدهٔ در ماتم امام حسین رضی الله عنهما در بهشت برین
بسر میبرد و شرح اینهمه از رسائل فقهائے شهر باید جست که شاید در رسائل دیگر بهیئت اجماعی این امور نخواهی
بلکه از ان اینهم ثابت ست که حال حضرت زینب چنین ست والبته شعرا نظم کردند که راضی نیست در آنخانه که تا کے
هست فکیف که چنین ماتم برپا باشد و قلب هر کسی را بکر ا لک الآم و عموم نجر اشد و نیز شیخ در بوستان میفرماید
که برخاطر پادشاهان غمے ٭ پریشان کند خاطر عالمے ٭ چو حال این بزرگان دین و شمع مجالس حق و
یقین چنین باشد دیگرے کیست که او زندگانے برا و تلخ و ناگوار نباشد و فرض کردیم که هزاران اسباب
شادی وانبساط منتظم و مرتب گردد و لیکن نیست بیماری چو بیمارے دل و ایضاً از رسائل این تبارخبر
که از کتب معتبره اصول جمع کرده اند پیدا و هویدا است که معاذ الله خاتون شهر بانو جهان شاه خود را بدریا
فرات انداخت و بدین موت رهگراے عالم قدس گردید و حالش در مراعات مزید شئونات و تشیع و احتیاط
بجاے رسیده بود که چون فاروق بهدایت مرتضوی حکم داد که او هر کرا پسندد شوهر اوست و جناب امیر
پیش آمد فرمود سبحان الله و لیکن فاطمه زهراء را چه جواب توان داد این در تے بود که هنوز دین و ملت را نمی شناخت
پس علم و تقواے او بعد از تشریف بنکاح شریف امام حسین چه مرتبه خواهد بود حالانکه بسیاری از علما روایت
کردند که خود را بدریا هلاک کرد و اختیار صبر و شکیبائے لازم بود و بعضی روایت نمودند که خاتون موصوف
مادر مکرم جناب سید الساجدین بر اسپ امام حسین ع که بعد از شهادت شاه شهیدان لشکر یزید را بر هم زد
و او بهر اوسعاد شئور کوهستان ری غائب شد و اولاد خویش و تمامی حرم محترم امام را درین و اقعات
و مصائب گذاشت و براے خود تن آسانے گزید که خلاف عقلست و گفته آید که اینهمه از تعلیم آنجناب
بود معاذ الله حالانکه جناب امام حسین ع بعلوم لدنے میدانست که تکالیف و محن درین واقعه از دست
ظلمه بیش از بیش ست و لیکن چنان نخواهد شد که امت عبدالله بن سبا درباره خواهر امام حسین رضی الله
عنها مثل دجال اعور روایت میکنند و بارها باشد ضرورت دانستی و عرش عظیم از ان می لرزد و انبیا و اولیا
و اهلبیت شان در زمان سابق از دست ظالمین چها شدائد و مصائب چشیدند و چه سختیها کشیدند لیکن
چنین جزع و فزع نکرده مصدر معاصے نگردیده اند بلکه همیشه راضے برضا و هدف تیر قضا ماندند و از ینجا
ست که رب العالمین جا بجا ایشان را در کتاب عزیز خود بکمال استقامت و شکیبائے ستوده
و در عطاے ایشان لفظ بغیر حساب افزوده و انواع نعماے فردوس براے شان در
محکمات تنزیل منصوص و مانند بنیان عرش مرصوص نموده بسبب و کلم مقدس وَاللّٰهُ یُحِبُّ
الصَّابِرِیْنَ در پیشترے از مقامات وارد ست و کلام درین اهانت و تذلیل بود که بعضه ان را وظیفه خود

گردانیده اند در ظلمها که از اهلسنت بذوات مقدسه مقتدایان دین رسیده واگر بتوانی بکتب دینیه رجوع
کردن پس موافق استعداد خویش مرتبه چند از دلائل و ضمیر باید کرد و در دیدن و نظر نمودن که هیچ امرے
باقی نمی ماند آنچه در سکینه محالات بادشاهے درباره عشق و عاشقی در شادی کتخدائی امام
قاسم بیش نمی آید از بیان عروس و داماد که تفصیلش بسیار دل نمیخواهد اگرچه نزد رفضه این دیار
موجب افتخار و اعزاز گردد و اگر مرثیهائے احسان و دیگر برادرانش را بنظر درارند که بقول منتظم الدوله
اچار تعزیه میساختند و اکنون درین بلده عموماً بعمل می آید ابلیس و شیطان الطاق هم از شنیدن شکل
خجل میشوند بالجمله با اینهمه اظهار و افتشائے واقعات مذکور که درباره اوساط الناس عقلائے اهل
اسلام تجویز میکنند انتساب آن باهلبیت رسول رب العالمین و حرم محترم سید الشهدا و در دفاتر دین
وباز لب انکار کشادن از قوت قدسیه اجتهادیه جناب رئیس المجتهدین پس تعجب و حیرت می افزاید **قوله**
وانچه نوشته که اخبار تخاصم و تشاجر نیز خالے ازین امور نیست معلوم نیست اه مقصود ازین امور
اهانت و تحقیر ست که بر بیان تفضیلے متفرع میشود و عوام از سبب استماع آن متحیر میشوند و بسوء ظن
میروند ما ماموریم بکشف اللسان مگر در اصول خود ندیدی و درین اوراق هم نشنیدی که حضرت
در اخر خطبه درباره اصحاب خود چه فرمود که تجاوز کنید از بدان ایشان و در بسیاری از کلمات
مقدسه خود فرموده مضمونش بتواتر معنوی کشیده که حق صحبت مرا در ایشان نگاه دارید و حضرات ائمه این
چنین امور را هم در حق اصحاب و هم اهل قرابت شیعه خویش آموخته اند چنانچه در کتاب حضرت صادق
مصرح ست و بر ناظرین روایات و افادات ائمه هدا مخفی نیست کذا هذا اولا نسلم که حق تعالے قرا
اصحاب را که در کتاب مجید آورده مقصود از ان اهانت ایشان باشد یا کسی از اهل تحقیق تواند گفت
که مقصود از ذکر قصه حضرت آدم و نسبت ظلم و غوایت و عصیان برائے اهانت ست بلکه مدعا نیست که بنی
نوع انسانے را باید که توبه و ندامت و تذلل بدرگاه باری بجا آرند چنانچه پدر ایشان بجا آورد و بدرجه
اصطفا رسید فکیف جائیکه واقعه احد را ذکر فرمود بچه مقدار تاکیدات ادا نمود عفو گناه کسانی را که جنس
ایشان از رخنه کوه موجب سانحه احد شده بود لَقَدْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهُمْ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ حَلِیْمٌ تا
نماید که دیگران بچنین حد نرسیده بودند در گذر ایشان بطریق اولے بود و در بعض دیگر سوانح مقصود
تنبیه از نعمتی بود که بر کثرت خویش مغرور نباید گردیدن که رو در چنین چه پیش آمد و ممکن تواند که حقتعالے
هم مهاجرین و انصار را در سائر آیات قرآن مجید باخلاص و انقیاد و کمال دلیری و صدق وصفا بستاید
و هم اهانت شان فرماید حاشا و کلا ذلک ظن المنافقین من ارباب الحیل و اهل الریاء والدغل که
گویند که امیرالمومنین مجموعه نسخه قرآن خود را التصدیق نمود و علی رؤس الاشهاد در مجلس مهاجرین و انصار
چنانچه صاحب حق الیقین و بحار بکمال آب و تاب آورده بهمان حدیث روایت کرده که چون ابوبکر آن قرآن مجید را

برکشود آیات هجو مهاجرین و انصار از آن برآمد و شرم میکنند و از روز حشر و نشر نمی ترسند مگر خدای عز و جل را حسب
سهو و نسیان قرار داده اند اگر آیات نامه جاودانی محفوظ نداند و معذور اند باری حدیث جعفری را بلکه لفظی را
از آن هم نسیاً منسیاً ساختند که صدوق ایشان روایت میکند اِنَّ الَّذِیْ لَا یَسْهُوْ هُوَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ
پس برین تقدیر توان گفت که بر اصول رفضه ائمه هدی چنانچه در کثرت ثوابات و درجات عالیات از انبیا و رسل
حتی اولوا العزم سابق شده اند که از خدا هم در استجماع صفات حمیده و اوصاف برگزیده قصبات سبق ربوده اند
که ایشان از لحوق سهو و نسیان منزه باشند و حق تعالی پاک و پاکیزه از آن نباشد پس لعنت کردن امام بر کسیکه
از سهو پیغمبران در نماز که مثلاً نماز چهار رکعتی را دو رکعتی خوانند خبر با اثنا عشریه فرقه حقه ناجیه کجا انطباق دارد
چنانچه در خصال ابن بابویه صدوق در همین مقام مرویست و العجب که ایشان در همین مقام نیز انجام کار را اندیشیدند که آخر نتیجه
برای القرآن تناقض مجموعه جناب امیر ع بود که تا ظهور امام منتظر قرآت آن بحکم امام جعفر در کافی که امر فی
غیر موضع حرام است و از قید ظهور دانسته باشی که بعد از قیام صاحب الامر تلاوت آن اجماعی این فرقه
ضاله باشد حالانکه هنوز مختلف است کما یظهر من التبیان فی دیباچه و مجمع البیان و از شراح کافی کلینی هم
اینمعنی بظهور میرسد و از ینجاست که آن قرآن هنوز در غواشی بقیه نگاه میدارند بخلاف قرآن مجید اهل اسلام
که در تمامی عالم تابان و درخشان است و حاشا ثم حاشا که مجموعه جناب امیر ع نسبت باین قرآن کریم بیش و
کم بوده باشد چنانچه در تالیفات خود بذکر عبارات اکابر رفضه باثبات رسانیده ام پس جمع کردن کتاب
مستطاب مطابق قرائت حضرت رسالتمآب باعتراف اکابر رفضه همو تا نیینی کار خلفای راشدین است رض پس
و اگر ثابت و صحیح باشد انیکار از جناب امیر بدون اختلاف پس اینقدر مثل آفتاب روشن که هر چند مشتمل بود
بر ترتیب نزول ولیکن بدین خوبی کجا که ترتیبش نیز حجت و موافق قرائت شریف باشد از اول تا آخر کما لا یخفی
و عایت خرفتار صدوق و غیر او اینست که تسمیه سوره و الضحی و الم نشرح و سوره الم تر کیف و لایلاف در
قرآن اهل اسلام زیاده است و الحمد لله که رفضه اقرار بدان دارند که بسم الله آیتی از قران مجید است
نه کلام بشر تا لازم آید الحاق اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس منتهی اینست در خرفتار شیعه
که یک آیت مکرر شده و از اینجاست که ائمه قایل بدان بوده اند که قاری فصل کند میان این سوره بتسمیه
ننماید و برای الزام شیعه مقلدین صدوق امری دیگر است که الهام ربانی تو انگیخت یعنی اگر بسم الله
عدا د سور قرآنی در آن عبارت که از مجمع البیان گذشت بر حال خود شان باقی نماند کما لا یخفی بلی میانه
سوره انفال و توبه تسمیه نیست چنانچه در قرآن اهل اسلام ع داد یم نشان زکنج مقصود ترا پس غفلت
نباید کرد و در خصوص چیزها در اصول شیعه دیده ام که اینوقت بیاد من نیامد شاید بحول و قوت الهی
در وقت دیگر آید پس همانوقت باید نوشت مثلاً ائمه به تسمیه قرائت کردند و در تقیه بودند الی غیر ذلک
باز رجوع کردم بما جرای اول که سخن در آن بود که خدای عز و جل ذکر فرمود در کتاب عزیز امور را

که مستلزم قبایح ست از تناقض و تناکر یعنی هم مدح مهاجرین و انصار و هم قدح ایشان اگر این مسلم داشته
پس لازم آمد مثالب و مطاعن ارکان رفضه نیز که آن ها را از چند صد هزار اصحاب کرام برچیده اند و
بالیقین باظهار پیشوایان رافضه مثل مجلسی در بحار و غیر او و غیر آن اصحاب مقبولین و در آن اوقات
شریک بودند و حضرت را بقول شان در دست دشمنان گذاشتند و نفاق و شقاق خود را ظاهر
ساختند نعوذ بالله من ذلک و اذ لیس فلیس یعنی چو مجتهد قائل بمثالب شان نیست پس
مکذب خود در حکم مذکور خواهد بود و هر جا بیکه از مقبولین خویش تقریر خواهد کرد همان جواب ما کافی
خواهد بود و کمالاتی مخفی علاوه بر آن معنی اهانت و تحقیر را نفهمیده بلکه بر آنچه لشکر یزید نسبت بخیمه مخدرات
اهلبیت طاهرین از نهب و غارت بعمل آوردند حمل کرده و مراد من نیست که امام حسین قبل از شهادت
وصیت ها کردند و در وقت ترخیص نیز ارشاد فرمودند که خیال عصمت و طهارت را در آن مصائب
مبتلا شده بودند که هیچ قومی در آن گرفتار نشد که ماتم نکنند و طانچه بر او نزنند و سینه را نکوبند و مو
پریشان نه نمایند و لیکن گریه و حزن را منع نمیکنم در رفضه چنانچه در کتابها و مرثیه برای اهلبیت مطهرین
انهمه امور بتفصیل تمام و خود هم آنرا بجال فضیحت و رسوائی و شور و شغب تقار ها بجا می آرند و هر که ای اهل
بر آنمزید میکنند و این ماتم و سینه زنی و غیره را بآن بزرگان دین منسوب می نماید پس اهانت و تحقیر
آن بزرگان از دست ایشان با وجود ارتکاب نهی و اعتقاد ثواب آن واقع میشود پس باید که
بخطاب مجتهد الزمانی این مصرع برخوانی ع سخن شناس نهٔ دلبرا خطا اینجاست فوایضا اگر مدعا اینها
باشد یعنی ذکر قبایح و مثالب اصحاب پس البته حدیث جعفری که مدائح قرآنی را برای مجاهدین
کسری و قیصر ثابت کرده مناقض آن خواهد بود و این احادیث عموماً اطول احادیث کافی خصوصاً
قبل ازین بالتمام مذکور شده و الحمد لله علی ذلک قوله و تخصیص حرمت ذکر برای کسانیکه
بمعتبر حدیث و تمیز بین الرطب و الیابس الخ قبل ازین بتفصیلیکه فوق آن باذهان ناظرین مخیل
نباشد بر گذشت که تعمیم و اطلاق حجة الاسلام را منظور نیست و متحیرم که مجتهد بار بار همین میگوید و نمیداند
که برین تقدیر کافی بود و لا یجوز لاحد امثاله غیر ذلک من العبارات المختصره و اذ لیس فلیس بالجمله بعد
از تفصیل مدعای ابو حامد غزالی و انهم مدلل چنین حکم کردند که کلام معیب توجیه القول بما لا یرضی
به قائله ست سفاهتی ست شدید و لیکن کسیکه در مرض جهل مرکب گرفتار باشد او را چه علاج بیان
آن درین اوراق باستفاد وجوه غیر محتاج قوله و آنچه مجیب در باب مبالغه و کذب و اغلطین بیان
نموده تطویل بلا طائل ست اه از اینجا حماقتی و غفلتی دیگر برای مجتهد الزمانی بدست می آید بر
آنچه از تخصیص باقی میماند برای آن بلفقا تدارک مینماید و در تحمیق مجتهد در مخصوص عبارت کافی
از مقام غیر متصرف کافی ست و لیکن برای الفراغ غیر و اسفی عبارت شیخ علامه عثمان بن حاجب انست

ان العلیة لاتجامع موثرة الاماہی شرط فیہ الا العدل او وزن الفعل شارح آن در فوائد ضیائیہ میفرماید استتناد ما ے نیست
من الاستتناد الاول ای لاتجامع علیة غیر ماہی شرط فیہ الا العدل او وزن الفعل فان العلمیة تجامعها موثرة کما فی عمر و احمد و

شرط فیہا کما فی ثلث و احمر بلی کلام حجة الاسلام مانند کلام معجز نظام نیست که جامع جمیع وجوه بلاغت باشد و مافوق این متصور نگردد چنانچه مفسرین اهلبیت و کاسه لیس ایشان در بیان اسرار بلاغتش سعی وافی بتقدیم رسانند و بلاغت آنرا قطعاً معجزه الست الی یوم القیامه اتفاقی میدانند و کلام هیچکسی را بهیچ وجهی برابر آن نمیگردانند تا به فوقیت چه رسد بخلاف جبابذه روافض که کلام حضرت امیر را ببعضی از وجوه فایق دانسته گفته اند که بلاغت کلام ایشان اختلافی ست بخلاف بلاغت مرتضوی که اتفاقی ست برابر نهرار و دلیل اینست حضرت پیغمبر که بمنصوص قطعیه صاحب جوامع الکلم بود نتوانست مثل ان گفتن دیگرے را چه مجال وہو ظاہر لا ستیرہ فیہ الغرض ناگزیر شده بود در خصوص توجیه کلام و بیان مقصود حجة الاسلام آن چنانچه باید صورت بست و در مقصودش بکتساد عقیلیکه مجتهد اگر شمه انصاف را از دیگران بستاند باز تشقیقات و وهم و خیالات را دخلی نداده آمنا و صدقنا گویان بمنصه ظهور که نیزه باطن نیست و بر دو تیره نکان میرود و نیک میداند که هرچه در باب واعظین و مورخین گفته ام بلے سند و بیوجه نگفته ام و الزام و تحقیق را چنانچه باید در خصوص هسم رعایت نمودم جائیکه حال مورخین را از کتب معتمده شیعه نشان دادم پس نسبت مبالغه بسوے بنده لافی و گزافے خواهد بود و اضافه لفظ وغیره دلیل آن معنے نیست که بخیال مجتهد از زمانے جا گرفته ست فمن ادعی فعلیه البیان و بعد ازین تفاصیل نامی و نشانے از مکاید مجتهد باقے نمانده کما لا یخفی اورا از ذکر این امور جمله هیچ فایده مترتب نمیشود

قوله بعض فاضل عصر که نسبت این رساله بطرف دہلی میکنند الخ اگر مجتهد را معلوم نشود که مصداق کلام او را اند عجبی نیست زیرا که بارہا حالتش معلوم همکنان گشته که در مرض فرمن و علت مستجن گرفتار ست و بحمد الله حجت الهی در ینجا هم قایم ست که این بزرگ را بفضیلت ستوده و اعتراف بعلم شان نموده پس در ثبوت جهل مذکور از برائے مجتهد حالت منتظره باقے نیست در سابق بتبرعاً مدلل کردیم که مراد از واعظ وغیر او امروهم اند و قلیل الاستعداد باشند و تحقیق حق در خصوص که بسبب استغنائے مجتهد از شهادت امام حسین چه بود و چگونه ان دفتر نزد من رسید و مجتهد را در فهم مضامین جوابش چه بلا از دوا از جهت فرومانگی او نوبت بآن رسید که اعتراض او بر بعضے از عبارات رساله بر الفاظ قرآن مجید کشید و هر کسے از علما بر ریش در از ش خندید در آغاز مجلد اول گفته شد حاجتے باعاده آن امور باقے نماند و از ان ایهم عیان شد که مجتهد در مقابله او سراسیمه گشت تا بجواب رساله مذکور چه رسد و از انجا که بنیاد بر تقریرش در ین اوراق کندیدم پس چگونه میرسد نام شهادت سید الشهدا اسر منبر گرفتن و سر رشته انصاف را گذاشتن بر اصول خود

قوله علاوه اینکه هیچ سبب تخصیص ذکر شهادتین چنانچه باید مبین شد و تحریم ذکر جمیع قصه ها حجة الاسلام را چگونه لازم می آید دلیلے بر آن قایم نکردند و چون ما نعم البته اقامت دلیل بر ذمه اوست زیرا که نوابت

که ذکر چیزی ممنوع شود بسبب علتی و آن علت در چیزی دیگر نباشد پس اول ثابت کنند که این علت در جمیع
قصه‌ها یافته میشود و نه حرط التتابع مثلا در کتب فریقین محقق نیست که حضرت امام حسین ع چون بزمین کربلا با اهلبیت
طاهرین و اصحاب خود رسید و عبید الله بن زیاد بدنهاد قبل از رسیدن آنجناب عجلت در شهید کردنش
میکرد تا مبادا از اطراف دیگر فوج کثیر هجوم نمایند و رخنه در سلطنت یزید پلید بوقوع آید و رؤسای این
لشکر نیز بعد از محاصره جناب سید الشهدا نظر بامر مذکور کمال عجلت پیش نظر داشتند و میخواستند که دمی
فرصت ندهند تا به قتیل و قتال تمام فرصت عبادت در آن سبب بهم رسید که تفصیل آن موجب تطویل است
پس بمجرد دمیدن صبح الظالمین نقاره جنگ نواختند و میدان کارزار آراستند و فرصت ندادند تا اینکه
در کلینی از حضرت محمد بن حنیفه فرزند جناب خلیفه اول امامیه مرویست که چون دعوی امامت خویش و انکار
امامت برادرزاده خود یعنی حضرت امام سجاد نمود گفت که امام حسین ع کجا فرصت یافت که امر عظیم امامت را
در واقعه کربلا بتو تفویض فرماید پس در آن هنگام که همه تشنه و گرسنه باشند و برای قطره آبی جان بلب بوند
و اطفال شیرخوار بگریند و تلاطم عظیم در خیمه حرم شریف برپا شود حکایت کتخدائی قاسم بن حسن مجتبی قبل
و قتال داماد و عروس کجا گنجایش داشته باشد که سراسر ساخته و پرداخته معلوم میشود و آن گفتگوی
که شیعیان نقل میکنند و تعلق بلوازم ایجاب و قبول دارد موجب تحقیر و اهانت اهلبیت طاهرین است
الی غیر ذلک من صدور امور لا تلیق بشانهم و مجتهد فعقد الا دراک شوخ و شنگ بیباک تحقیر و اهانت را
بر ظلم آن جفاکاران حمل کرده کلام در بیان این قصه‌ها در تحقیر شان و اهانت آن بزرگان بود که
و اعظان جهله آنرا ترتیب میدهند پس مجتهد براه دیگر افتاد چنانچه ترجمه میفرماید ست ترسم نرسی بکعبه اعرابی
کین راه تو میروی بترکستانست ** قوله ناشی از عدم اطلاع الخ اقول و بالله التوفیق و هو
ولی التوفیق ازین عبارت پیداست که مجیب تشنید فن عربیت را میداند لیکن صدور این کلام از شخصی
هست که هنوز از ترکیب مبتدا و جز احکام و شروط آن بیخبر است و اعتراض میکند که قول مجیب ان الامام
تبعیة الواحد لا اثنین موقوف حقیقه خیلی از عربیت بعید چنانچه این انجاث مذکوره را چنان بقلم آرم و بدفاتر
طوال سپردم که قلب مجتهد الزمانی پیک میدانند و هم قلوب شیعه مقلدین مثل دلدار حسین
برادر تبارک حسین وغیر او که در تقریبی شریک بودند چون هجوم مردم کم شد از مجلس برخاست
و هر دو دست بسته امان خواست و زمین ادب بوسیده گفت که مولف ازالة الغین از دست
هر کارزاری ما را زخمهای کاری رسانید و در تصویر جوابش دیوانه شدیم اگرچه هوشیار بودیم
و از هر طرف لشکر ادله و براهین او برای نهب و غارت مذهب ما دست تعدی و عدوان کشاد و راه گفتگو برما
بربست و ملازمان حضرت خود را بتغافل میزنند و بداد ما نمی‌رسند آفرین بر علو همت صاحب ذو الفقار
د صوارم در کم مایه مدت با وصف فقدان اسباب فرصت و هجوم اشتغال از تعلیم فرزندان

مثل حضرت و نوشتن فتاوی و استنباط آن از ادلهٔ شرعیه و آنچه بتقریبات احیا و اموات تعلق دارد که لا
تناهی عبارت ازان تواند بود و کتب کثیره در فن دینیه تصنیف کردند جناب سامی با مهیا شدن جمیع اسباب
در جوابش قلم بدست نمیگیرند و با اینهمه فریاد و زاریهای شیعه چندی از اجزای ازاله را بر نقض و جرح
نمیگیرند باین مضمون که بگوشت رسید باظهار بعضی از دوستان که حاضر مجلس بودند متفق علیه ست چون صورت
و لباس ایشان مثل اهل رفض بود گمان نبردند که از ماست و ایشان بعد از معذرت مجتهد برخاستند و
و محصلش آنکه بعد از ماه رمضان عزم جزم تحریک شما میکنم و شما آنچه گفته اید درد و دینی ست و لیکن کثرت تعلقات
حوصله را پست کرده و اگر دست بردارم مخالفت بادشاه کست و با وجود همه امور فرصت کجا می ماند و لیکن
بهر حال این کار را با تمام فرصت میکنم مطمئن باید بود و بعد ازین روایت دیگران آنکه جناب مجتهد باز
چنین معذرت نهادند که مشکل تر اینست که کتب حریف پر گوئی میکنند و بر زبانی اردو ادعا نیست بر هر لفظ
و معنی او چون درعروق میجوشد سامل عرض کردند که اگر عادت مذکورش جناب چشم بپوشند اخلاق حمید
حضرت از کران بایکران خواهد رسید مجتهد در جواب فرمود که برین تقدیر همه شیعه خواهند دانست که
که حریف منصور شد و شیعه شکست خوردند و عجب نباشد که بادشاه نیز متغیر شود و اگر بدشنامهای
غلاط لب کشایم در شریعت جایز نیست و دل نمیخواهد پس بعد از ماه صیام مواد معنی شما میگویم
بهر طوریکه مناسب دانند تعلق بعبارت شما دارد بنویسید هرچه بتوانند کاش جناب مجتهد مباحث
لفظیه گرا بینند تا مشهور شود که کتابے آمده بود و جوابش رفت و حقیقت را که میدانند چنانچه فرزین غریب
در مکاتب خود معالم منتهی الکلام اندیشیدند و مباحث لفظی را پسندیدند و حقیقة الامر آنکه در آن هم
عاجز شده و شان امامت شروع کرده گرس مجتهد را اجازت مباحث لفظیه دادم که ازین فریب
هم ورنه گذرند نگر که دست با گریبان تیره رسد پس صدور دعوی فن عربیت و انشای محاورات خاصه
ازیشان چنانست که کسی از دعوی خدای باتباع فرعون مورد لعنت و لوم باشد و برداهی هم از اصلاح
بلده تسلطے نداشته باشد در سال گذشته که بتنمیص این مجلد در لکهنو مشغول بودم که ناگاه مصائب هجرت
برمن گذشت اول در سواری صندوقچه مکاتیب فرزین تشیع یعنی سجانعلیخان بکمال حراست و حفاظت
با کتب مولفه دوازده گانه خویش نهادم چندی ازان خطوط دلالت قطعی بر آن دارد که گفتگوی تحقیق
بعضی از محاورات عرب درمیان آمده بود و تعلق بعبارت منتهی الکلام داشت چون نور الدین جهانگیر
و جهانگرد جهان پهلوان و جهان ستان سندے برای تصحیح مقال خود از عبارت پیر دهقان اورد فرزین
مذکور بدفع ان پرداخت که فن تکلم اگرچه برای مولوی دلدار علی مسلم ست و لیکن در تحریر شما محاورات
عرب با سلیقه نداشتند پس قول شان لائق استنباد دنیا شد و از اینجا دلیل الزامی بر تحریر مجتهد در خصوص سهو
تقریرش آنکه چون سرمایهٔ تحصیل علوم شان بدین پیر دهقان میرسد پس البته مجتهد از نابیگانه ازین فن خواهد بود

اگرچه خود را از سبحان هم بهتر دانسته باشد و چرا چنین اعتقاد نکند که هنوز از علل خویش خصوصاً جهل مرکب بیرون
نیامده چنانچه ازین مجلد هم دانستی و ازاله علتش نتوانستی و اگر با همه این فرزند سعادتمند خود را از سابق قدم
داند پس قطع نظر از مثل مشهور طرفه تماشا گر در آن که میگوید سبق استاد را «تو» توانگفت که معنی آن انیست که در اجنبیت
ازین فن گوی سبقت از پدر در ربود کما هو مقتضی القول رسیدم برآنکه ضرور است که عبارتیکه بعد از دو امر آید
تعلق بهر دو داشته باشد خواه دلیل باشد خواه تمثیل بنده اینقاعده را زنهار در کتب عربیه ندیدم از نحو باشد
یا بلاغت بلکه در زبانهای دیگر نیز از فارسی و هندی و این امر بادنی تصفح عیان تواند بود و اگر بنده بسبب امور
مذکوره فرصت سر خاریدن ندارم و چنان در خاطر قرار داد که از خاک تیره هند برآیم و باز قصد مراجعت نکنم
بسبب آنکه روی وفا و اخلاص بنظر نمی آید لعل الله یحدث بعد ذلک امرا و اگر قاعده مذکوره را در کتب علما بود
چرا نشان نداد و بر مجرد ذکر مثالی و ابهم صناعی قناعت ورزید بلکه باید گفتن که قرینه را باید دید و تعلق آن از سباق و سیاق
رعایت کردن و تبعیت ملاحظه نمودن تا خلاف نفس الامر نشود و مذهب متکلم را باید بنصب العین داشتن از ان نوع نباشد
که گویند اوله بما لا یرضی به الی غیر ذلک من المعائب قائله چنانچه از احیا و کیمیا و بسیاری از کتب مصنفه امام حجة الاسلام
توان یافت که او زنهار از شهادات و مدایح عالیات این گوشوارهای عرش عظیم الفخر انداز و معاذ الله کیف یمکن
که او متبع جواهر الحق است و در کتب او فضایل این بزرگان دین بکثرت موجود بالجمله بنده منع میکنم چنانچه علمای دیگر
کرده اند این منع من مطابق رساله قدیمه یعنی بعباره العین است که جائز است که دلیل مذکور برای منع ذکر نشانجم
باشد و دلیلی بر دعوی مجتهد که تعلق بهر دو دارد میطلبم و انی له ذلک زیرا که در مجلد اول دانستی که مجتهد با آن
همه اسباب و جمعیت خاطر مجالی بر آن نیافت که بر تغلیط عبارات فقیر دلیلی جز استبعادات موهومه قائم کند
معهذا آنچه موید احتمال بنده است که تعلق دلیل بسوی قرب است آنکه علمای فریقین در جواب اعتراض متعلق لتشبیه
بحدیث ورود تشریف کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم که مشبه به اقوی میباشد فلا یبقی افضلیته
گفته اند که محتمل است تعلق آن بلفظ آله پس لازم نیامد اعتراض مذکور ان ابراهیم افضل من النبی صلی الله
علیه و آله وسلم محصل کلام و قد لکه المرام آنکه گاه باشد که دو چیز را ذکر کنند و اول یا ثانی را سبب بداست
امور دیگر معلل نگردانند و گاهی دلیل را بهر دو متعلق سازند و این امر خود ظاهر است که از عداوت جهت
یزید و عبد الله بن زیاد این امر متحقق شده نه از جهت اصحاب و اقربا را خود حضرت امام حسین نظر
با این احتیاط معین نفرموده و گفته که ای حسین اگر سبب زهر اینانست که مظنون من است فالله عزیز
ذو انتقام ورنه در قصاص من چرا بیگناهی گرفتار شود و چون واقعه شهادت باصحاب تعلق ندارد
بداهة حاجت دلیل نه باشد و غزالی را بالزام رفضه چه کار که خلیع العذار و مطلق العنان بی زمامه میرند
حتی که در کتب ایشان واز واقعات را که در وقت حضرت آدم بوقوع آمد بر گردن شیخین نهادند و چندان
بی ادراک و بی بصر شدند که چنین تقدم و تاخر را هم ندیدند و در اعتقاد عدل باری که بقول پیر دهقان در صوارم دغنا دال الاسلام

شیعی نمی‌غود تا بدان معتقد باشد بسهل شد که خدا ظلم اظلم قرار داد و ندیس افعال و اقوال مجانین قابل التفات نخواهد بود والحمد لله علی ذلک چون اینهمه را شنیدی شاید بگوئی که از مجیب نتواند شد که از کتب معتبره احتمال خویش اقومی گرداند پس باید شنید که اینقدر علم سر دست حاصل تواند شد که بیاد می آید که در خصوص سراسیمگی داشتم و بالهام الهی بخیال آمد که در وقت تلاوت منزل قرآنی خیال بکن چون نوبت بخیر و ثانی رسید این آیت بیادم آید که وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ الی اُولٰٓئِكَ يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ تا پی بردم بحصول مقصود و شکر بدرگاه ایزدی بقدر طاقت بشری بکدام زبان گویم که بجا آوردم تفصیل این اجمال آنکه جناب احدیت بکتاب مستطاب میفرماید که نکاح مکنید که با زنان مشرکه تا که ایمان آرند که کنیز مومنه مسلمه بهتر است از زن آزاد مشرکه اگرچه مال و جمال او شما را در شگفت آرد و دختران خود را در نکاح مشرکین یعنی کافرین خواه اهل کتاب باشد خواه غیر ایشان تا وقتیکه ایمان آرند که بنده مومن بهتر است اگرچه مال یا حال و جمالش شما را خوش گرداند که این کافرین دعوت خواهند گردان زنان را بمذهب خود که آتش دوزخ است و این ارشاد الهی در بیان سبب و علت است زیرا که بشتر اینست که مرد زن خود را بمذهب خویش دعوت میکند و تمام آیت کریمه که بیانش بطور بطرز تفسیرش بود مرا اینست وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتّٰى يُؤْمِنَّ وَلَاَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَّلَوْ اَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَتّٰى يُؤْمِنُوْا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَّلَوْ اَعْجَبَكُمْ اُولٰٓئِكَ يَدْعُوْنَ اِلَى النَّارِ وَاللّٰهُ يَدْعُوْٓا اِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِاِذْنِهٖ وَيُبَيِّنُ اٰيٰتِهٖ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ اکنون مجتهد الزمانی را باید از روح مولای خود و دلدار خود که ابوعلی بود سوال کردن که حقتعالی در حکم فرموده بود که نکاح بمشرکات مکنید و دختران خود بکافران مدهید تعلیل را بیکی از هر دو تخصیص چرا کردی زیرا که اولیک یدعون الی آخر الایه تعلیل جمله واقع شده و جمله وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتّٰى يُؤْمِنَّ وَلَاَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَّلَوْ اَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الا آیه است پس تعلیل به نصف جمله خواهد بود مثلا در قول قایل یحرم علی الصایم الاکل والشرب والبقاء علی الجنابه عمدا فانه منهی عنه تعلیل تمام جمله است نه بعض آن پس بر جوابیکه ابوعلی طبرسی گوید جواب ما خواهد بود شاید که مجتهد ظاهر عبارت را که یحرم علی الصایم الاکل والشرب والجماع والبقاء الخ بود چرا گذاشت تا تقضیح برای علم الهدی رفعه زیاده تر نشود زیرا که او در کتب خویش قائل بدان شده که وطی وغیره طعام بدهد انسی نشکند پس برای او زیاده تر رسوائی نیست اگرچه قلیلی بالاتفاق باشد چنانچه حواشی مختصر نافع وغیره نیز دلالت دارد برانکه او میگوید که مراد از نهی از ارتکاب آن سه چیز است بطور عادت پس اگر کسی عمدا برگمانی صوم خود جیلی ولشفر آن که عادت بدان ندارد بخورد شکم خود را پر کند روزه او بجای خود است و این در حقیقت بخیمار هندوانیست که علم الهدی شیعه در باب اکل و شرب آنرا

مختار خود گردانیده و اگر آب را از بینی خود کشد و سیراب گردد و همچنین اگر لوطی غلام پر دارد اگرچه حرام باشد
لیکن بقطع صوم نخواهد بود و العجب که لقا رخیانت را من حیث الصوم نیز منهی عنه میدانند حالانکه کتاب الله
باعتراف اکابر شان دلیل بر آنست که تا طلوع صبح چنانچه اکل و شرب حرام نیست اینهم حرام نباشد
و چون شخصی با زوجه یا کنیز خود صحبت کرد تا دم صبح جواز بقای مذکور البته ثابت شد زیرا که استنجا از بول در
غسل باب گرم در زمستان و ضعفا در تابستان نیز بدون ابتدا در زمانه نتوانند شد فیکون مجوزا و حراما فی
وقت واحد عیاذا بالله درینمقام نیز دلم میخواهد که آنچه از کتب فقیه خصوصا از رسائل و کتب امام اعظم
تلامذه ایشان بیاد دارم و هم اختلافات رفضه اثناعشریه در لطافت و نزاکت روزه و صلاة تمتش که از
سنگ برگذشته و بحر د خواندن شعری سکند دیده ام بیان میسازم ولیکن کیست که داد سخن دهد و انزا التطویل
نداند پس قهر درویش بر جان درویش است اما آنچه گفته که شاید در قول غزالی هیچ ایمای بعض الصحابة
ایمای لطیف باشد و لیکن ان ایما محدث اول لسلاله اهلبیت میرسد یعنی امام حسنؑ که خلافت مستقر را
که در خانه اهلبیت بود از دست دادند و بکافر حربی بر اصول رفضه سپردند و اولویت بجهت آن بیت بر ظاهر
حقی که در کتب شیعه از ائمه معصومین مرویست که جناب امام صادقؑ روزی اجازت داده بودند که از
یکی بعد دیگری بنایند جواب تشبهات خویش مطمئن گردد سد بر بشتیر رفت چون ذکر امام حسنؑ آمد عرض کرد
او را چه منزلت تواند بود که خلافت را بدست چنان دشمن حواله کرد خود خاموش اگر چنان نمیکرد فتنه عظیم بود
و اینحدیث از علل الشرایع که صدوق جامع ست مختصرا منقولست و نزد عقلا قطع نظر از اطمینان خبر فاعل
در معامله آن جوابی نیست فسمن تحریم که بران واقعه کربلا ترتیب یافت در جهان ازین زیاد ترهیج واقعه
بر اصول امامیه تواند بود دفاع جبر دنیا و ولی الابصار و فتنه های ارتداد شیعه آنچه بران ترتب یافت گفتنی نیست
هرکه را اشتیاق آن باشد کتب معتبره روات را به بیند که از سانحه کفر و ارتداد که باقیاند و درینمقام جناب مجتهد الزمان
فارسی ملایان مکتبی گذاشته در پی کلام عربی شده اند و بیاد من از کتب عربیت چنان رد اینج است که صلاة لفظ ملو
بلفظ عن از نظرم نگذشته و بنده بصدد مباحث لفظی از دقیقه اسم مباحث در موضع آمد بعقل تام و احیانا ازیجه
صدور یافته بضرورت تشدید بود در اینجا این بحث را هم ترک نمودم که چون نوشتن فارسی بعنوانیکه اهل لسان
پسند فرمایند مشکلست البته تحریر عربی چگونه از ما بدین عنوان صورت خواهد بست پس فارسی را که بسبب بدیان
آسان ترست و بفهم عامه هم نزدیک ترست چرا از دست بگذارم که در حقیقت احسانی باشد بر مجتهد سر چنانکه دانستی معهد
مباحث لفظیه که موجب تضییع اوقاتست کمتر خواهد شد و العجب که درینجا نیز مثل سابق قدرت نیافت تا دلیل
دعاوی خود بیان کند و تحریم بیان شهادت اگر مطلق بودی امام غزالی البته قید واعظ بیقرودی بلفظ وغیره
بمورخین اشاره نفرمودی چنانچه تفصیلش بالامزیه علیه گذشت وقس علی هذا آنچه بعد از آن گفته و آنچه نوشته که ابتدای
آن بسوی شیعه حق رفض کردند از قبیل حق بر زبان جاریست زیرا که از مجمع البحرین نجفی وغیره پیدا است که

که این لقب بر زبان سلاله خودبان اصطفا و ارتضا یعنی حضرت زید شهید که بر شهادتش حضرت پیغمبر صلی الله گریسته و بر مصلوبی او افسوس فرموده جاری گشته وقتیکه قوم این جو فروش گندم نما داد بیوفائی دادند و از رفاقتش پهلو تهی کردن پس انمیعنی ارشاد تقدیر توان دانست که ایشان نفس اعتراف مجتهد نیز به ثبوت رسید اگرچه قدمای شیعه آنرا بدتر از دشنامها دانسته استنکاف می نمودند و شان خود را نسبت آن محفوظ و لشبت خود از مسکو سیده اند کما فی مجمع البحرین والحمد لله و جواب عمر مجتهد از قران مجید پیداست جاییکه فرموده اند مَا كَانَ إِبْرٰهِيمُ يَهُودِيًّا وَّلَا نَصْرَانِيًّا وَّلٰكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَّمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرٰهِيمَ لَلَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُ وَهٰذَا النَّبِيُّ وَاللّٰهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِيْنَ زیرا که درین آیت کریمه از عرب که مدعی پشت و مرید محبت حضرت خلیل اللهی بودند اولویت را سلب نموده اند اگرچه خود را اولاد و فرزند ارجمند و معتقد استند و خویشتن را برآنجناب فدا مینمودند پس ثابت شد که دعوی محبت بزرگان دین بدون اتباع شان امکان ندارد و چون پیشوای رفضه زراره بدتر از یهود و نصاری شد پس دیگران بطریق اولی پیرو انکسب بنا شد اگرچه بسیار دسمعه گشتب و روز تذکر حضرات اهلبیت نمک بر جراحت مخلصین بپاشند الغرض عصبیت و غلو پیروی ابن سبا ایشان را خراب گردانیده که ازین افراط و صحین غالی به پیروی ابن سبا منهمک گشته مصداق این قول گردیده اند که گروهی با آتش برد و آب نیل :: کاش بمطالعه نهج البلاغت بدون فساد نیت و عناد پیر داختند و دیدند که خود جناب اقدس امیر المومنین در باره مفرطین چه فرموده اند و بالاتر از همه آنکه در نکوهش ایشان بر زبان حضرت سید المرسلین چه وعید با شدید جاری گشته **قوله** در برائت ام المومنین عن قول الافکین الخ

قول برارت جناب صدیقه را رب العالمین در قرآن مبین با اهتمام تمام و تاکید بالا کلام نازل فرموده بیان طهارت و عفت بودنش اثبات نمود تا آنکه عامه مفسرین شیعه بدان اقرار کردند چنانچه از مجمع البیان ظاهر است بالبته و انهم مفسرین شیعه مثل صاحب خلاصة المنهج وغیره گفتند که عذاب مفترین بر عایت ناموس اکبر حضرت سید المرسلین بدان درکات رسانیدند که برای هیچ کافری چندان بیان نفرموده و با اینهمه اقرار و اعتراف علمای رفضه را تهذیب و استبصار حاصل نشد بقعه کفایت نکرد یعنی از بد گفتن و عیب جوئی کردن دست بر ندا شتند سه اینکار از تو آید و مردان چنین کنند :: پس این امر از درجات عالیه او تواند شد تا ارباب اهانت که کلام در آن بود و انهم در خصوص اهلبیت جناب پیغمبر علیه الصلواة و السلام مجتهد میفرماید فی مماثله با اهانة الانبیاء السابقین و نظیران بهمت بحضرت مریم نسبت کردند ذکر مینماید و لیکن شاید که چون این آیت که تعلق بسرزنش حضرت مریم دارد مشتمل بر ذکر هارون نسبت فهمند که هارون نبی بوده اند الفت که این هارون مرد صالحی بود که در آن شان مقالات در ایامیکه یعنی ای مریم تو در عبادت و تقوی خواهر هارون بوده این چه کار کردی و قمی استاد کلینی چنانچه خیال داشت که این هارون مرد فاسقی بود یعنی آغاز سرزنش از دست پس هنوز کلام در صلاح و فسق او دائر است نه بجا گنجایشش باشد و کلام مجتهد صحیح شود و محتمل که دعوی ذکر اهانت انبیا کردن در حال حضرت مریم را بیان نمودن مبنی بر اصول خودش باشد کتا مدتی وحی بر جناب صدیقه سیده نساء عالمیان نازل نشد مصحف آنجناب تحسینا منعقتا

وهشتاد هزار آیت رسید باوجودیکه نقض عهود ومواثیق مرة بعد اخری بصدور آمد کما فی اصول لم وقی استاد کلینی هرچند از برای حضرت مریم اعتقاد برائت دارد لیکن در باره خدیجه محبوبه حضرت سید المرسلین هرگز معتقد برائت نیست بلکه درباره آنجناب وقوع فعل حرام را از هم نسبت بحواریین آنجناب ثابت میکند وجهت مذکور در تفسیر اهلبیت عبارات اقربهی انگیزد کلمه اسلام بر بحر تطویل مانند مفوضه لعنهم الله علی ما من لایحضره الفقیه منقول است مثل فیل با وزن برشل هندی لشکر خود را شکست میدهد چنانچه خاتمه سوره تحریم بر کمالش دلالت بر آن دارد در جلد اول این کتاب عبارات قسش را دیده باشی پس این گبر گاهی مسلمان نشده و در و براه ایمان نیاورده سبحان الله از شان نحوست شان مجتهد پیدا و هویدا است که خدای عز وجل انواع عطوفتها برای زوجه محبوبه سید النبیین مبذول داشته چنانچه ایما بدان کردم و او از باب اهانت میشمارد و برای آل عبا که خدا اراده تطهیر ایشان از رجس فرموده معلوم نیست که این خر بیدم هرگاه سے سم چه خواهد تجویز کردن که رجس عین نجاست را گویند و ازینجاست که صدوق رفضه در تصنیف خود غالباً معانی الاخبار سبترک و مانند آن تعبیرش کرده فوا اسفی علی حماقة الاشقیاء و ویلتی علی سفاهة السفهاء و مخفی نماند که هارون شخص متقی باشد یا فاسق شقی بهر دو صورت جناب ایزدی تطهیر ذیل حضرت مریم است که فرزندش در مهد بدان منطق فصیح گویا شد یعنی حصول نبوت و عطا کتاب برای خویش مامور بود و پس نسبت بمادر بکرم خود باحسان اخبار سلامت خود تا روز حشر ثابت گردانید فی الجمله سخن از عبارت رسالة القدیمه جواب استفتای مجتهد در این بود که نزد علمای اسلام واقعه کربلا شامل بر روایات خلاف نفس الامر و موجب تحقیر و اهانت اهلبیت است از جهت و اغلبین پس نزد او این مردم را که بر تعیید روایات قدرت ندارند و بتحقیق نرسیده اند بیانش درست نیست این مضمون را مجتهد از غایت شوخی بکجا برد تا نوبت بدین امور رسید گفته میشود که نعمتان عالی از زبان شاه اورنگ زیب انار الله نظم کرده چنانچه می آید قصه اش آنکه بادشاه را روزی صدمه سقطه پا رسید و طبیبان و اطبا میساختند بادشاه میفرمود اگر کجی کردن باز علی که ندیم و میشر او بود به شود مرا حسم فایده خواهد بخشید و نعمتان از جهت رفض حسد ابود در دل داشت و این قطعه مرتب کرده ؎ روغنی چون برند فرمانده : امتحان از لوازم دار و هست : بهر بالش به پیش باز علی : آنکه یکسان بود بهند شمن و دوست : گر کند این علاج کردن او : به بشک ای بهر پا نیکوست : یعنی از رفر بکته گفتم : که نهان چون اشاره ابروست : فتنهائیکه ما بپا کردیم : در زر آنها همه بگردن اوست و مراد من گردن مجتهد است زیرا که در کتب مذهبش مرویست که امام مهدی جمیع وزر گناهان اولین و آخرین را بشیخین معظلین نسبت خواهد فرمود بنده انعمل را نسبت بمجتهد بیان ساختم و از انتقام فارغ گشتیم قوله بقول ان الاستدلال علی الدعوی الخ اینقول هم دلالت بر آن میکند که هنوز جناب مجتهد الزمانی مدهوش نزد علمای مناظرین در نوم غریق و خواب خرگوش گرفتار اند و باوصف الفاظ تنبیه بیدار نمیشوند زیرا که در سند منع این عبارت آورده بودم و او هنوز منع را استدلال قرار میدهد حالانکه احکام استدلال

قرار رسید بد حالانکه احکام استدلال در منع مختلف اند در استدلال قطع احتمالات مینماید بلکه به احتمال صحیح از استدلال ایمانی
سے نمی آید بالجملہ تا دلیل از غبار نقض و معارضه پاک و صاف باشد بکار نمی آید و مانع را منع مجرد کافی میشود کما
لا یخفی الحال کار بنیر کجا بکجا رسیده باید از خیالات سابق که دعا میکردند که خدایا این واقعه را دروغ گردان خود را
خالی کردن سه ما نصیحت بجای خود کردیم ٭ روزگاری درین بسر بردیم ٭ گر نیاید بگوش رغبت کس ٭ بر رسولان
بلاغ باشد و بس قوله اطلاق محفوظین بر ائمه معصومین الخ اقول جناب مجتهد از آنجا که باتباع مخدثات ابن
سبای فسعای درین افاده حدا دجل و نادانی بوجهی چند داده اند اما اولا پس از انکه اطلاق لفظ محفوظین بر ایشان
موسس بر حدیث مروی جناب اعور المحدثین ست که در کافی آورده و بحضرت امام محمد باقر و صادق رسانیده
و حال این کتاب همگنان را معلوم که بزور وافضن بچه درجه علیا رسیده حتی که مجتهد قانی در آئینه حق نما از احباب خویش
نویسانند آنچه دال بر آنست که اگر مذهب شیعه حق ست در حقیقت احادیث مبدای آن کتاب شبهه نیست
پس در آن این آیات را ملاحظه بکن که ائمه هرچه کرده اند مطابق آن صحف ست که از برای ایشان بتوسط سید
انس و جان از آسمان نازل گشته و برای دیگران هرچه باشد باشد ولیکن بالخصوص این دستور العمل در صحیفه حضرت
امام محمد باقر و جعفر صادق مندرج بود که خوف بکنید جز خدا از کسے نترسید و علوم خاندانی خود را بی کلفت بیان
کنید و شما در حفظ و حراست ما هستید پس اطلاق لفظ محفوظین برین هر دو بزرگ عین اتباع حدیث کافی ازین
امامین خواهد بود که مرا یاد و ترا فراموش جهل این مجتهد را باید دید که چنین نفهمید که از ثبوت لفظ محفوظ عصمت
ائمه معصومین کجا باقی ماند و این جهلی ست عظیم که مجتهد جاموس هنوز در آن محبوس بلکه در بدیهیات از آن بی بهره است
این هم ندانست که زید فی نفسه شخصی بیش نیست و بسیاری از کلیات را برا و حمل توان کرد قائم و قاعد و راجل
و راکب و کاتب و شاعر است و غیر ذلک مما لا یتناهی پس در اطلاق محفوظین بر امام محمد باقر و صادق که عبارت
صحفهای ایشان را کلینی روایت کرده حفظ و رعایات حضرات رب العالمین برای ایشان نشان داد
کدام حالت منتظره باقی ماند بلکه عصمت ایشان را موید شد و این مجتهد عمر خود در اجتهاد بسر کرده نکاو را
از خر نشناخت و کتب خود را امانت رملے هم ندید که حضرت چون در نصب امیر معذرت نمود فرود آمد
وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ پس حفظ از شر شیخین و عصمت حضرت موید یکدیگر شد و او منافات
دانست و مانند الاغ در وحل مغلطه افتاد و هوش و حواس را خیرباد گفت اما ثانیا پس از انکه
انکار اطلاق لفظ مذکور اگر از جهت ست که آن بزرگان بمرتبه عصمت رسیده اند اطلاق لفظ
محفوظین برای شان مناسب نیست جوابش پر ظاهر که محقق لا یحیے در گوهر مراد آنچه میگوید
از آن توانے دانست که عدالت و عصمت قریب المعنی ست و مجتهد آنهم خیال نفرمود
که حفظ و امان ایزدی اصل و منشاے جمیع مجاهدات و صاف برگزیده و اخلاق حمیده ست
چون مجتهد ازین اصل و مبنا بمراحل دور گشته ست و بهوس و حرص منهمک او از حقایق را

چه میدانند ولیکن در نیابت او نسبت با مام نرگسی کلامے نیست هر که شک آرد نزد ور فقه کافر گردد
لاحول ولا قوة الا بالله که ابلیس باز معلم ملکوت شد آماتا لقا پس از انکه نشان دهد و همان کیست
که اهل حق کجا خلفاے غیر راشدین را محفوظین گفته اند در کتب ایشان عدل عادلین و ظلم ظالمین
مطابق نفس الامر مذکور شده تا هر کسے را بمقامش چنانچه باید گذاشته اند همکس را با مام حسن از راشدین
میدانند و بعضے را از مخلصین با ایشان و کسے را از ملوک و جمعی را از امرا ایشان و این ما به الامتیاز است
و با عتبار ما به الاشتراک یعنی نفس حکومت و قرشے بودن بکجا هم آورده اند مقصود انیست که
هر مرتبه از وجود حکمے دارد و گر فرق مراتب نکنی زندیقے و الغرض رتبه برزخیت برائے اصحاب کرام
ثابت میکنند که متوسط اند میانه انبیا و امت کاش رجوع میکرد بکتاب مستطاب تحفه اثنا عشریه
ملقب بنصیحة المومنین و فضیحة الشیاطین که شب و روز این پسر و پدرش علی المشهور در مطالعه
آن عرق بوده اند و هر فقره کتاب مذکور را اشتری میدانستند که بمنزل وجگر ایشان تا قدمین رسیده
عبارتش ازان مقام اینست که سب و طعن انبیاء از آنجهت کفر و حرامست که وجه سبب یعنی معاصی
و کفر در بزرگان یافته نمی شود و موجبات تعظیم و تکریم قرینا و حسن بوفور موجود دارند پس چون
جماعتے باشند از مومنین که اسباب تعظیم داشته باشند و گناهان ایشان را مغفرت و تکفیر بنص
قران ثابت شده باشد بالیقین اینجماعه در حکم انبیا خواهد بود در حرمت سب و تحقیر و اهانت و
بد گفتن نهایت کار آنکه انبیاء را اسباب تحقیر موجود نیست و انیبا را بعد از وجود معدوم شد
و معدوم بعد الوجود چون معدوم اصلیست درین باب لهذا تائب را بگناه او تعبیر کردن حرام است
و عوام امت غیر از اصحابه این مرتبه ندارند که تکفیر سیات و مغفرت گناهان ایشانها را بالقطع از وحی و تنزیل
معلوم شده باشد و قبول طاعات و تعلق رضائے الهے باعمال ایشان بالتخصیص متیقن شده باشد
پس فرقه صحابه برزخ آمد درمیان انبیاء و امتیان آنها را البتها پس از بیان مذکور عیان شد
که اطلاق محفوظین بر جناب معصومین مطابق حدیث کلینی ست چنانچه دانستی که این اصطلاحے
مطابق اصول شیعه باشد از استلزام تناقص و تنافت و تکذیب معنی آیت تطهیر دانستن خطئی دیگر ست
و منشاے این خرافات همانست که مجتهد در جهل مرکب گرفتار ست و با کتب خود نیز او را نسبتے نماند
اما ذکر آیت تطهیر بدین عنوان که اطلاق حفظ مخالف آیت کریمه مذکوره ست پس دانستی که آنرا
را بطے بکلام بنده نیست و اگر هست باعتقاد مجتهد تواند بود زیرا که دلالت بر آن دارد که چیزے از
رجس در اهلبیت بود که خدا میخواهد که آنرا ازین بزرگان محو نماید و در قصه بزبان خود میگویند که از
روز ولادت تا وفات عمداً و سهواً و صغیره و کبیره منزه بوده اند و صدوق در معانی الاخبار
آورده که مراد از آیات رجس شرک ست کما پس تناقص و تنافت و تکذیب هرچه هست

فہم مجتہدین امامیہ ست بالجملہ این افادہ تازہ زیادہ تر موجب ظہور جہل ونادانی مجتہد الزمانی شد حتی کہ بعضے از معتقدانش از راہ افسوس نظر بامور یکہ از وبرای تحصیل دنیا صادر شد دہ ونہ آن یافتے آہ مضمون بزبان آوردند ؎ ہر کہ ہست از فقیہ پیر ومرید ٭ وز زبان آوران پاک نفس ٭ چون بدنیای دون فرود آمد ٭ بعسل در بماند ہمچو مگس **قولہ** بالجملہ این افادہ تازہ واین وقت بے اندازہ الخ ہرگاہ مناظرین فرخرفات مجتہد رارعیند کہ تلمیعاتش از ہر طرف مکشوف گشتہ البتہ ہمین الفاظ از زبان شان خواہد بر آمد کہ انچہ را جناب مجتہد الزمانے حصار آہنین پندا شتند مثل نسج عناکب معلوم شد وان اوہن البیوت لبیت العنکبوت وبرابکار افکارش چون در خلوت نگاہ کنند عجوزہ فرتوت ومضمحل ہمچو اوراق توت کمان برند زیرا کہ قبل ازین بتفصیل ہر چہ تمام تر ید قر سیرم چنین نیست کہ او فہمیدہ و بر حضرت عثمان رضہ وارد نمیشود انچہ مجتہد از غایت بیحیایے پیش میکند باید تفصیل این اجمال را در مجلد اول دیدن و گران سنگی جواب را در میزان عقل سنجیدن جائیکہ قصہ شہادت حضرت عثمان مفصل اندر قلمی رجع الیہ واعجبا کہ مجتہد غفلت شعار بلوائیان را کہ از مکر و تزویر عبد اللہ بن سبا وفتنہ گری او فراہم شدند کما فی مجمع البحرین وغیرہ دل بر قتل ذی النورین نہادند وقابو یافتہ بعمل آوردند شیعہ اولی قرار دادن زیادہ بر ہمہ خبطہاے مجتہد ست زیرا کہ شیعہ اولی چنانچہ از منہاج وتحفہ وغیرہ عیان میشود کسانی ہستند کہ دم رفاقت مرتضوی دادند وبتقدیم شیخین از روی استحقاق قایل بودند چون رفاقت وپیروی جناب امیر از قاتلین عثمان مسلوب ست نسبت آنکہ جناب مرتضے انہار العنت میفرمود حیث کالنوا فی السہل والجبال چنانچہ باربار معلوم شد ودر نہج البلاغت واضح گشت کہ بسبب کثرت خود حکم ساے بر جناب امیر ع میکردند وآنجناب قابوی وقت می جست وبہم نمیرسید وبالاخر چون دست یافت بر خوی قاتلان ہفتاد ہفتاد را کشتہ در دوزخ گردانیدند کما فی المختار فاعتبروا یا اولی الابصار پس تشیع جناب مرتضوی کجا باقی ماند فکیف این تشیع خاص پس قول او کہ شیعہ اولی نسبت بعثمان گمنین وچنان کردند خبطے ست کہ مثل آن نتوان یافت نعوذ باللہ من وساوس المجتہد وخیالاتہ وافتراتہ وخرافاتہ وانا اشہد باللہ وآیاتہ اما نسبت احراق آیات قرآنے بذی النورین پس اگر مراد انیست کہ از نسخ التلاوت تجرید معمول التلاوت فرمودند وسوختند بجہت برپا شدن فتنہ کہ ہر کس قرادت خود را قرآن مجید میدانست واز قرارت دیگر انکار مینمود ورای ذی النورین بران قرار یافت واصحاب دیگر نیز ہمین راے زدند جناب امیر نیز فرمود کہ اگر عثمان این اہتمام نمیکرد و من نمودمی ونگوئید در حق او مگر نیکی کہ رو بر روے مان این اہتمام برائے دفع فتنہ بعمل آورد معہذا شیخ المشایخ وسید السادات اینشان اگر این ادلہ نمیدیدند چگونہ دست ازین طعن کہ از ہمہ مطاعن زیادتر ست بر میداشتند کمالا یخفے وبظاہر اثبات این معنے از کتب شیعہ بغایت مستبعد ست ولیکن بمقتضای مثل مشہور ع مشکلے نیست

کہ آسان نشود بهر مرد باید که بهر اسان نشود برای حل این امر عویص عماد الاسلام پدر مجتهد الزمانے را
کشادن و بملاحظه عبارتش پرداختن تا بدانی که هرچند از کتب الحق نقل میکند ولیکن در رد آن دم دود
مانکر اسلاسے و دو بود و کندار ر و یعه از غوز و اعمان در انیقامات خواهی دانست که اهتمام شیخین کرمین بار
جمع کردن قرآن مجید ازان بود که در واقعات خلافت صدیق اکبر بسیاری از قراء و علمای امینین در
جهاد کفار شربت شهادت نوشیدند پس جمیع تمامی آیات را بسیار غنیمت شمردند ولیکن تجرید قرآن
معمول التلاوت در زمان ذی النورین بحصول پیوست بجهت آنکه دادن حضرت حذیفه که شریک جهاد
ان زمنه و ناظر اختلافات مسلمانان آن اوقات بود که یکی مر دیگر را در قراءت تکذیب میکرد و فقط قراءت خود
قرآن مجید میدانست نه قراءت مردم دیگر را و این قریب کفر و سبب خانه جنگی بین المسلمین بود
حالانکه این اختلاف محض برای توسعه امت وقت نزول قرآن مجید اتفاق افتاد یعنی نازل شد
بلغت و محاوره قریش و این محاورات با کلمات دیگران شل لغت تمیم و قبائل دیگر در تذکیر
و تانیث و خفت و تشدید اے غیر ذلک قدرے مخالف بود پس حضرت در آن اوان ابای توسعه
عرض میکرد تا اجازت آمد که در محاورات خویش بخوانند و هرگاه در قلوب رسوخ یابد
رجوع بلغت قریش بهتر دانند پس همیشه متابع ماندوا اجازت حرفے بعد حرفے یعنی
بعد یعنی از حضرت تسهیل مشکلات تعالے شانه فرا میرسید و انتهاے آن بهفت عدد نوبت
کشید که عرب در بلغا بهفت قبیله شمرده مے شدند و خود را اے و خود پرست بودند که بدون
تجویز حضرت در قرآن مجید دخیل شوند و در نفس الامر ذلیل کردند پس رائے ذی النورین
تجرید مصاحف از منسوخ التلاوت و اختلافات قراءت یافته فرو نشینند قرار گرفت
و جمهور اصحاب خصوصا حضرت مرتضے هم تقویت فرمودند و الا چه ممکن بود که برا صول رخنه
براے تدارک تظلم بهیه فدک علے مرتضے شهسوار میدان لا فتی با جماعتی از رفقا سوار شوند
تدارک ما فات بعمل آرد و تدارک قرآن مجید که در آتش سوزان گذاشتند هیچ نفرماید بلکه تجویز ذی النورین
را استحسن گرداند تا مثل عرب بر مدعین مرتد و لا منطبق شود و صلت علی الاسد و بلت عن النقد و عجب دیگر
از اهل بلوسے که براے حفظ و حراست بعضی از طلب مردان چنان بلوی کنند که زمانه دراز بران
نگذرد و براے نامه جاودانے و اصل الاصول دین و ملت رسول پروائے از جا نه جنبند بعقل رسا
فلک فرسا شیاز و بین چنانچه اختلاف قراءت را حضرت پیغمبر علیه السلام برای توسعه در ابتدا خواسته
رای ذی النورین جمهور اصحاب اهلبیت برای دفع فتنه عامه الورود بر تجرید قرار یافت که تا این امور بنسبت
دلهای عوام رسوخ یابد زنهار قرآن مجید را بقراءت مختلفه تلاوت نکنند و اصلیه لغت قریش را نصب العین دارند تا فتنه
و نزاع برخاست اختلاف قراءت بر حواشی ابیه نمودند و منسوخ التلاوت را که هیچکاره شده در جوف حواشی دخل نداده اند

بعد ازین پیر دہقانے چون پیرو طریق سنانیست و بوقوع ہر گونہ تحریف در نامہ جاودانیست
چنانچہ در ذوالفقار گفتہ زنہار کلام حضرت یزدانے را ملاحظہ نمی نماید کہ در کتاب مستطاب چہ میفرماید
وَاِنَّهٗ لَكِتٰبٌ عَزِيْزٌ لَّا يَاْتِيْهِ الْبَاطِلُ مِنْۢ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهٖ تَنْزِيْلٌ مِّنْ حَكِيْمٍ حَمِيْدٍ
الی غیر ذلک والعجب کہ رفضہ در معنے ذکر حضرت را ذکر نمودند و رایت اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهٗ لَحٰفِظُوْنَ
و لفظ نزلنا را ہم ندیدند کہ مقتضای ان حیثیت علاوہ تخطیہ علمای شان نیز لازم آمد کہ باین ایت کریمہ تحریف
تمسک نمودند بر ابطال کالباقر الاسراق کما فی النزہتہ و غیرہا الحجہ و حصل المطلوب لرابا و تحقیقا
پس این نصوص را نہار نمی بیند و در عناد الاسلام بعد ازین امور نفس الامریہ شقاوت خویش را اساس
می نہد و می نویسد کہ چون رسول خدا از اصحاب خویش ہمیشہ تقیہ میکرد و از خوف ایشان نتوانست کہ حضرت
مرتضوی را بر ملا خلیفہ خویش کرداند و نیز میدانست کہ این اصحاب زنہار باصل نسخہ قرانے نازل من السماء
کہ مشتمل بر اسامی ائمہ ہدی و ذکر اسامی منافقین از اہل سمعہ و ریاست رجوع نخواہند کرد و تحمل آن
نخواہند نمود آن نسخہ را بجر ہان اسرار خود مثل جناب امیر تفویض فرمود و این نسخہ دیگر را بخاطر دا
و بقای ایشان بر اسلام بحکم الہی تالیف نمود پس از انجا کہ اصحاب باعث این تحریف گردہ اند تحریف
قران مجید را مجازا بایشان نسبت مینمایند و در حقیقت محرف نسخہ اولی ثبایتہ خود رسول خدا بودند فاعتبروا
یا اولی الابصار کہ ہمیشہ زمانی علمای شیعہ می شنیدیم و در کتب ایشان مثل تفسیر صفی و قمی و اصل
الاصول شاگردش یعنی کافی و غیر آن مانند احتجاج طبرسے می دیدیم کہ اصحاب وقت ترویج نسخ
قرانی تحریف و تبدیل و زیادت و نقصان بعمل آوردند و از عناد الاسلام اکنون بسعی مجید جا لسے
چنان بر آمد کہ حقیقۃً رئیس المحرفین خود جناب سید النبیین اند عیاذا باللہ و تفصیل این معنی با معلومے
دیگر در ہمین تدقیق در بارہ تحریف بمقتضای بیان او در کتاب مذکور می آید انشاء اللہ تعالی و بالجملہ
پیر دہقانے بعد از انکہ در معرکہ این مصاف دمی و ودی نداشتہ اعتقاد تحریف قران مجید و استناد آن
بجناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و اصحاب کرام حقیقۃً و مجازا می نماید و وجوہ انرا در عناد الاسلام
می شمارد و ہنوز از راہ نقصان علم و ادغان متردد می نماید و عجائب امور و غرائب ہور وجوہ را
ترتیب میدہد کہ بدان ہیئت مجموعی در ہیچ کتابی ندیدہ باشی و ازینجاست کہ کتاب او را بعناد
الاسلام تعبیر میکنم کہ ہیچ متکلمی بکلمہ اسلام انرا بر زبان نتواند آورد مگر آنکہ در نفاق منہمک باشد
و قد تقرر ان نقل الکفر لیس بکفر از انجملہ انکہ چون قرآن کریم برای آسانی امت بر سبعہ حرف نازل شد
و متفرع بران شد کہ کاہی در آیت بلغ فی علی می خواندند رمانی بدون آن و خلفا از ان مانع آمدند و
این اسم شریف منسوخ شد پس گویا تحریف نمودند قرآن مجید را از انچہ بران نازل شدہ بود و از الجملہ
انکہ حال حضرت بخوبی معلوم است کہ کمال تمنا داشت کہ در زندگے خود جناب امیر را خلیفہ گرداند و از دیگر

حضرت بمرتبه خوف و تقیه از اصحاب بر نیاید باز میگوید که این امر مدلل نزد من بوجوه بیشمار است که مقام
گنجایش آن ندارد و پس نزد عقل محتمل شد که حضرت برای بقای اسلام ظاهری آن نسخه اصلی را که بر اسامی
ایمه منصوص امامت شان شامل بود و هم بر نامهای منافقان متضمن گشته بود باهل اسرار مثل علی مرتضی سپرد
با مرا نیزدی تا جمیع اصحاب مرتد نشوند که میدانست که تحمل انیمعنی نتوانند کرد و که ایمه هدی بدان درجه اعلی رسند
وایشان منصوص التفاق باشند پس برایشان ظاهر فرمود قرآن مجید را مقداریکه مصلحت دانست و چون
باعث این تحریف ایشان بودند تحریف را بایشان نسبت کردند و بجای خود افتاد و ازین وجه که قدماء
آنرا مدلل و مکمل میدانند صاف ظاهر شد که قرآن مجید نسخه بیش نبود مگر حضرت نسخه دیگر ساخت بخاطر
اصحاب منافقین پرداخت و از انجمله آنکه مراد ائمه هدی از نسبت تحریف باصحاب نسبت حقیقی باشد
که انیهم مستبعد نیست بسبب آنکه آنقدر شیخ مرزا منتشر نبود که درین زمان منتشر و مشهور گشت پس
ممکن بود تحریف آن دران زمان و از انجمله آنکه مقصود حضرات ایمه از نسبت تحریف تحریف معنوی
یعنی اصحاب تفسیر آیات الهی مخالف مراد او تعالی گردید چنانچه بعضی از فضلا گمان بردند
ولیکن حصر دران بعید است لیکن نظر به بعضی از اخبار و از انجمله آنکه انیهمه باختلافات مقامات وقوع
پذیرفته باشد و قائل شدن بانیمعنی که روایات تحریف در کتب معتمده امامیه نیست لائق ان نخواهد
بود که کسی گوش بران نهد اما روایات سنیان در تصرف عثمان پس بعضی ازان گذشت و بسیاری باقی ماند
که اگر ذکر کنم کلام طویل خواهد شد بهتر یاد می آید که پیر دهقانی بر فضلای مذهب خویش برد و قدح برد
افسوس که تنبیه نقال کشمیری نیز از باب الهیات تحفه اثناعشریه نزد من نیست تا دیده که مفصل
بینیم که پیر باتر اشراق در وقوع تحریف قرآن مجید چها گفته ولیکن غالب ظن آنست که او هم به پیروی
صدوق فارغ خط نوشته و سخن محقق آنست که از ماکسی معاشر سنت قائل تحریف تمام ندانسته
بخلاف رفضه که بجست قول تحریف ایمان بالکتاب از ایشان بمراحل دور رفته بعد ازین باید دانست
که گفتگوی بنده در اعتقاد انیمعنی است که نسخه اهل اسلام محرف و مبدل و زائد و ناقص است چنانچه
از کتب دهقانی رئیس اهل خرابات و متبعین خطوات شیطانی و هم پیر شش مجتهد ثانی مثل ذوالفقار
و صوارم و طعن الرماح ظاهر است بالجمله مدار تشیع احقر الانام در ورود روایات نیست تا توهم شود که این روایات
احاد معارضه بانصوص قرآنیه کند که حرفی ازان بخاطر گذشته برگذشت پس چنین روایات کاری بر نمی آید
زیرا که در اصول فریقین مصرح است که تعارض فرع تکافو است یعنی چون برد و قومی و از یکدیگر
باشد سقیم را چه مجال که با صحیح مقابل شود و احاد را چه یارا که با متواتر المعنی بجنگد فکیف با متواتر
اللفظ والمعنی که قرآن مجید است سر مقابله داشته باشد پس روایات که ائمه را درین باب ملحوظ نظر بود
واگر درین باب سخن مرا گوش نکنند عبارت مومن جائیکه در صوارم و حسامش باید دید و بعد از

از غور و فکر مراجعت بران باید کرد که جا بجا همین ترانه بر زبانه می سراید که مجرد روایت چیزی دیگر است
و اعتقاد امری اخر است و استلزامی درمیان نیست و چون کتاب نزد رفضه بکثرت موجود و صاحب
ذکر عبارتش نماید تکلیف که در طبع در اند و صحت و غلط نامه نیز همراه دارد و علاوه که اکابر شیعه مثل شیخ
صدوق و علم الهدی رفضه و مولای طبرسی این پدر پسر یعنی صاحب مجمع البیان و مانند ایشان حکم بعدم
اعتبار آن روایات می کنند و انهمه را بهیئت مجموعی بجوی بخرند و بنده به نمونه محامل صحیحه ان نیز اشاره
می کنم و عنقریب بوضوح می انجامد و لاری مروت و زوکران روایات در صوارم و غیره هنجار بجاهی دانی
گشته و پسرش باوجودیکه مخالفت پدر خود جا بجا میکند چنانچه بر ناظرین این اوراق محتجب نخواهد ماند
درینجا او تقلید و کاسه لیسی او میده و اجداز بیان آن وجوه باور توانی کرد که این والد و مولود هر دو
راه نفاق خواسته اند که دین متین را شکست دهند و هرگز بعد ذکر آن روایات بمغز حقیقت نرسیده اند
بخسران دین و دنیا همقرین گشته قوله مضحکه نسوان الخ اگر غور کنی و اندک فکر نمایی در تحت تمهید اثنا
ان دو سه حرف که بر مقام خود بود باشد این حرفی چند نیز از باب تسلیم تواند بود بمقتضای مثل مشهور که سکوت
الشیعه نسوان هذه الامة و چون بپیری و نابالغی مجتهد مسمی بگوساله سامری بعد از ملاحظه حال کتاب ثبت
مسلم است در واقعیت فقره دوم نیز شبهه و شک نباید نمود و جناب مجتهد الزمانی درین قول انچه افاده نموده
که حضرت عثمان برای ترویج دین الخ خالی از وجه نخواهد بود یکی انکه چون حذیفه رض از مقبولین بسانی شیعه است
او اخبار بلاد را همراه فتح ارمینه و غیران بپیشگاه حضرت عثمان رسانیده فرمود از اختلافات اقوام جدید للایمان کرده
بود که نزدیکی است محمدی صلی الله علیه و سلم تدارک بکن مبادا احوال ایشان بسبب مزید اختلاف چنان باشد که یهود
و نصاری در عبارت توریت و انجیل مختلف اند و حضرت عثمان بعد از جمع اجله مهاجرین و انصار رای خود بیان کرده
جناب امیر المومنین بکمال طیب خاطر همراه دیگر اصحاب ان رای رزین را پسند فرمود پس الفاظ مذکوره عبارت
مجتهد برین معنی محمول خواهد شد که او از برای رفع اختلاف کتاب مجید از برای ترویج این و ترقی شرع حضرت سید المرسلین
الخ دوم انکه دگر خواهد دید که طعن احریق عبارت قرانیه که منسوخ التلاوت گشته بود قوی شد خواهد گفت که مقصود
من حر شهر او سحریه چیزی نبود پس این ذو الموجهین سواد الوجه فی الدارین در مقام عبارت خویش احیان و رد فتر
نوشت که بهر حال راه فرار وران موجود است تا از ان طرق تواند گریخت قال الله تعالی وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ
اللهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ
هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ مفسرین شیعه در صافی و غیره از کافی حدیث امام باقر رض اورده اند که مخصوص باین حرفی
چند میرسد که قومی بودند که از شرک بدر آمدند و بر رسالت اعتقاد نکردند پس عبادت میکردند تا بر دو نزد حضرت
آمدند و گفتند که اگر فائده و دنیا از مال و اولاد و عاقبت زیاده شد رسول دانیم ورنه فکر کنیم پس خدا فرمود چنانچه
دانستی و بر طور استهزا ایت شان منافقین باید خواند که وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ

وازانجا که مخاطبین گاهی چنین مطالب را در تحریف قرآن مجید ندیده و نه شنیده بودند اندیشه دارم که رفضه سیه کار
درینمقام شاید کاو کاو کنند و دماغ سنیان را پریشان گردانند که مولف درینمقام داد تیز زبانی داده مناسب آنکه
که نقل عبارت پیر دهقانی را بعینها بنوعی از اختصار بقلم آرم و از ان مقامات که مولف عناد از کتب اهل سنت برای
معذرت از طرف ذی النورین آورده در دادن گامی چند بر نداشت و تیر و کیش از دست برانداخت سپاه و تهی سازم
چندان ضرورتی بذکر آن نیست خصوصاً بعد از اقرار پیر بسرش ترویج دین که گویا تقلید پدری باشد پس بدانکه
پیر دهقانی در عناد الاسلام میگوید که بالجملة بعد التتبع والتی مقتضیة لتلک الاخبار ان التحریف فی الجملة فی هذا
القرآن بین ایدینا بحسب زیادة بعض الحروف ونقصانه بل بحسب بعض الالفاظ وبحسب الترتیب فی بعض المواضع
قد وقع بحیث مما لا شک فیه مع تسلیم تلک الاخبار نعم لا مجال لعقولنا فی هذا الزمان بحصول الجزم باحد الوجوه المحتملة
عند العقل لکیفیة وقوع تلک التحریفات بعینه فان الاحتمالات فیها کثیرة منها ان یکون المخفی من التحریف
ان القرآن لما کان نزل علی سبعة احرف توسعا علی العباد وکان نحو مثلا ان یقرأ مارة قوله تعالی یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک فی علی وتارة بدون اسمه فلما منع الخلفاء عن القراءة الاولی ونسخ اسمه الشریف
فکانهم حرفوا القرآن مما انزل علیه ومنها انه معلوم من حال النبی ص کما لا یخفی علی المتفحص الزکی ذی الحدس الصائب
انه مع کمال رغبته علی تخلیفه علیا کان فی غایة التقیة عن قومه ولهذا عندی دلیل وامارات لا تسع المقام ذکرها
فیحتمل عند العقل ان النبی ص حفظا لبیضة الاسلام الظاهری اودع القرآن النازل المشتمل علی نصوص اسماء الائمة واسماء المنافقین
مثلا عند محارم اسراره کعلی بامر الله لئلا یرتد القوم باسرهم لما علم من حالهم عدم احتمال ذلک واظهر لهم بقدر ما علم
المصلحة فی اظهاره ولما کانوا هم الباعثون للنبی ص علی ذلک کان الاسناد الیهم فی محله ومنها ان یکون مرادهم ع
من تحریف الصحابة التحریف التحقیق فانه لا استبعاد فی ذلک نظرا الی عدم انتشار نسخ القرآن فی ذلک الزمان
کانتشاره فی هذا الزمان فی اطراف العالم بحیث لا یکون للمتسلط مجال التحریف الیسیر اصلا ومنها ان یکون مرادهم
ع من التحریف هو التحریف المعنوی اعنی انهم فسروا بعض الآیات بخلاف مراد الله تعالی منها کما قد ذهب
الیه بعض الافاضل لکن القول بالحصر فی ذلک النحو من التحریف بعید جدا نظرا الی بعض الاخبار المسطورة ومنها ان یکون
کل ذلک ع واقعا باختلاف المواضع والله یعلم والقول بالجزم بعدم ورود تلک الاخبار المسطورة فی الکتب المعتمدة عند
الامامیة عنهم ع غیر مسموع وما نطق بورودها فی الجملة بل اسکت یقدح فی حصول الجزم بعدم وقوع التحریف فیها اصلا
اما الروایات العامیة الدالة علی بعض التصرف الثانی منه فیه مر شطر منها وقد نفی اکثر منها لکن الکلام یطول بذکرها
انتهی درین عبارت قطع نظر از تحریف حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مانهم بحکم جناب احدیت عجیب نکری
وخبطی بظهور انجامیده پس برای مزید توضیح میگوییم و نا واقفان را تنبیه از ان مطلع میکردهم که در آغاز این
وجوه زیادت را بر اصل قرآن مجید ببعض حروف و غایة نافی الباب ببعض الفاظ و عدم ترتیب را محیص بعض
مواضع میگرداند تا ناظرین بدانند که این امور اقل قلیل اند و خود از ملاحظه ان روایات که صاحب احتجاج

بطمطراق تمام زیادات ایات طویله بمناظره جناب مرتضوی همراه زندیقی بچند ورق نوشته واین سفینه بکمال اهتمام
نقش برداشته معذور پنداشته حالانکه اگر بکتابش یعنی عناد الاسلام رجوع آری مانند بدیهی اولی است که ان
اوراق مناظره را تکمله وتتمیم این مباحث گردانیده که متضمن است بر الحاق ایات موضوعه وانهم در بحر سرور
کونین مثل وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا إِذًا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ
لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا پس بکروز درین حیله سازی وحقه بازی بجا میرسد که از غایت دغل ولطائف حیل
میخواهد که نفاق وشقاق خود را خود هم نداند تا بدیگری چه رسد واین ایت را مانند آیات دیگر در مثالب رسول خدا
صلی الله علیه وسلم کلیة ببعض حروف معبر میسازد ودرین مضاف مرد آزما کو وچوگان می بازد واگر عام ترتیب
دبی نتظامی کتاب الله را که بصدها تقدیم وتاخیر منجر می شود خیال داری بتفاسیر قدمای ایشان رجوع آری
واگران تفاسیر بمجموعها بدست نتاید باید که بملاحظه کتاب فرع قمی همت گماری که بیشتر در بلاد یافته میشود تا بالیقین
خواهی دانست که ان مقامات بیش از بیش است که چون بدان رسی بر مفسرین رفضه البته بکمال غیظ وغضب
لعنت خواهی کرد هر چند مجتهد فانی کوشش بلیغ می نماید که این امور هنوز در پرده بماند وچنان مخفی باشد
که کسی از اندازه خوب فرمود رئیس السالکین در مثنوی معنوی شعر ده مرده مرد را احمق کند ٭ عقل را
بی نور بی رونق کند ٭ این کلام بطور محاوره واصطلاح است که ناظر احادیث امامیه ومتصفح کتاب کافی بمهارت
تامه خویش میداند کما لا یخفی وایضا حال بی انصافی علمای رفضه باید دید که با وجود صدها حدیث درباره آیات بینات
قرانی افتراء علی ائمة الهدی که این لفظ ساخته وپرداخته جامعین قران مجید است ودر اصل چنان لفظ بود حصر
نمودند تحریف ایات قرانی را بتحریف معنوی وبرای عیب پوشی بانیان مبانی مذهب خود انکار بدیهیات
نمودند وبمقابله صاحب تحفه قدس سره العزیز برخاستند ونطاق همت بر بستند وزبان بدین ایگهها کشادند
که هیچ کسی از شیعه وسنی معنی دیگر برای ایات بینات متعلق امور خلافیه بر تحریف معنوی محمول میکنند
کما لا یخفی پس گفتگو مر التعلق نیست غالبا اکثر تحریف لفظی فکیف که آنها همه کتب خویش دیدند ولیکن بسبب حقیقت
انکار تحریف هیچ ندیدند حالانکه کلام در ورود روایات تحریف نیست بلکه در اعتقاد امامیه است تحریف ایات بینات
بحال صحیحه روایات خویش واضح می کنم تا بدانی که بر تحریف دلالت ندارد کما اشتهر واگر اندک فرصت حق یابم
ان روایات بطور نمونه درین اوراق هم نشان میدهم والله ولی التوفیق قوله اکثر قرا انها را احراق نمودند الخ
جمع کردن قران مجید غیر چند کس را اتفاق نیفتاده بود کما فی العماد وغیره واحراق با نچه در سفینها محفوظ بود معنی
ندارد لاجرم معین شد کلامیکه منسوخ التلاوت گردید وچنانچه لفظ ما سواه در صحیح بخاری آمده وتحریق یا تخریق
ان محکم مخطوطین بلکه معصومین برای دفع فتنه ها عین مصلحت بوده چنانچه ابقاء عمارت کعبه معظمه با وجود خرق
حطیم باقی ماند انکه اطلاق لفظ قران مجید بران کرده اند یا نه وجائز تواند بود یا نتواند بود پس نظر بر روایات صحاح
وغیر صحاح لفظ قران برای ما سوره موجود بجدیکه در صحیح بخاری ومسلم نیز اطلاق دران بر منسوخات

مرویست و حاجتی به آن نیست که در اثباتش تکلفی و تجسس آن کشیده شود و اگر خواهی که بدو حرف بران اینمعنی را
اعتقاد کنی پس باید شنید که در کتب رفضه هزار جا این طعن دیده باشی که جامع قرآن البسوخت اگر مراد مجموعه
خویش است پس هیچ عاقلی چنین کار کنند که خود در جمع آن بکوشد و بالآخر آنرا بسوزد و پس معین شد ما در ای آن شیئا
که منسوخ التلاوت بوده و به ثبت اله مرعا اما حکم بجلیل بودن عبدالله بن مسعود در زمره صحابه پس این حکم بعد ازین
نشان بجد بکه عارهم الابق استثنا نماند لغایت عجیب و غریب بلکه مخالف نصوص ائمه هدی است که جناب مجتهد ازین
بعمل آوردند و از شنیدن قول محصل جعفری خود را معتقد و گردانیدند که همه اصحاب مرتد شدند الا مقدار دو حدیث
آن جناب امیر ابر برگ گیاهی بلکه کاهی قرار ندادند بالجمله بودن عبدالله بن مسعود از محدثین اصحاب بر طور شیعه
اگر کسی را منظور باشد کمال تصفح مجنت آنیست که با فادات سلطان خراسان رجوع نماید که از فقه الرضا نامند
و حال محدثات آن بزرگ معاذ الله که حضرت ص قرآت او را استوده اند و او را جلیل القدر گردانیده اند باید دید که امام رضا علیه
التحیة و الثنا کجا رسانیده اند یعنی او را از زمره محدثین گردانیده اند که کفر معنوی نزد مجتهد بر و مرنیتن تواند بود چنانچه کلام
مزین معلوم در رساله حدیث الحوض حرفی از آنست و اگر بر طور علمای اهل سنت میخواهی باید که بتصانیف امام نووی
رجوع فرمای که او را به براهین نقلیه این محدثات میسر ساخته و در ترجمه امیر روی که خود مجتهد اول لکهنو در عماد الاسلام
خویش نقل آن بر مدار داما رای مه اجتهاد پس نزد او بهتر آن بود که بطور قدیم میگذاشتند و هر گاه این امر خلاف
آرای جهلان آرا جمهور حتی رئیس المعصومین بود اگر بنیهی و تادیبی بوقوع آید خلاف قوانین شرعی نتواند بود کما لا یخفی
و کم له نظائر فی مذهب الفریقین مما لا تعد و لا تحصی نه بینی که چون جناب امیر المؤمنین علی مرتضی شنیدند که عبدالله
ابن عباس در بیت المال البصره تصرف نمود و بطائف رفت سر منبر هیچ از حرمتی او دقیقه را باقی نگذاشتند نسبت
حال حضرت امام الائمه معصومین نسبت با فضل اهل بیت کما فی المختار الکشی تا بدیگران چه گفته آید و او را باد عجاب
این دشمن دین امر بدیهی را بنقیض آن منقلب گردانید که گفت که حضرات ائمه معصومین در کتمان قرآن
از جور و جفای خلفا قصد کردند حالانکه حفظ دین و ناموس در تقیه می باشد و از ینجاست که حضرت سرور کونین تقیه
سید مومن قرار داده و هر که در چنین وقت خلاف تقیه بعمل آورده او را از دایره دین و ملت با عتراف محدثین برآمده
و از انجا که این امور در هر دو مجلد کلان این کتاب سابقا و لاحقا بر گذشته مجملا و مفصلا باید که درین مقام مرا از ذکر
آن معذور دارد بعد ازین گره خیال نکرده که چون بر دو وجه اهلبیت عموما و خصوصا بر بضعه پاک جناب سرور کائنات
آن امور گذشته علی اصول المرد اعغش پس بعد از بی ناموسیها و تهمتها و زدن تازیانها بلکه قتل آنجناب نیز اباد فیقه از دقایق
ناموس جمیع آل عبا بلکه تمامی بنی هاشم نیز باقی بود تا آنرا رعایت فرمودند ع سخن شناس نه دلبرا خطا اینجاست
و اما آنچه از ظلم و جور خلفا سخن رانده و پس بر بیان این رئیس المجانین سخنهای بسیار است که بکم خوانده که قاضی نعمان در
درین امور چه گفته و از مقولات مامون خلیفه عباسی چه در های شاعر اسفته و حاصل همه عزاز این چیست
کما انک عقیم یا خلفای بنی امیه اگر بطور قاضی رطل لوقت شیعه باشند و ظلمها و جور را بعمل آرند منافی تشیع

ایشان چگونه تواند بود پس محقق هست که قتل عباسیه ایشان را قرار داده بود تا فرقه میانه ایشان بدلائل و براهین ثابت
گردانید باین معنی یازدهم و دوازدهم آن مطرود که مولای این پسر پدر است البته بیرون میدانیم والحمد لله بر نیقدر اقرار داشته
که ظلم خلفای متقدمین بانمقدار نبوده در تحکیم نیز جوری و جفای و حیلی با تجاهل کاربسته زیرا که مجلسی در حق الیقین
و دیگران از معاصرین از زمره فرقین در جواب بعض اوراق ایضاح اعتراف بتعظیم و توقیر نسبت باهل بیت
طاهرین نموده اند پس موجب آن بود که حضرات راشدین را ازین دائره بیرون می نمود و برهان اینمقام سابق
ازین چنانچه باید مرتب کرده شده و فیما ذکرته هدایة للمسترشدین و بصارة للمستفیدین و امری دیگر که بگوش ناظرین می باید انکه درین
عبارت اینهم گفته که مقصود حفظ قرآن مجید از احراق خلفا بوده بنده دو حرف درینمقام میگوید بغور بشنو که آن قرآن
که نزد اهل بیت بود و بنحویکه پیش صاحب جابلقاست انچه زائد هست بر قرآن مسلمین بحکم احادیث ایمه خصوصا
انچه در کافی هست منسوخ التلاوت است و در بخصوص نصوص ایمه نقل کردم و خود نقال کشمیری که استاد معنوی
مجتهد اوست کما اقتضاه تالیفاتنا در نزهه آورده پس منسوخ التلاوت البته سوختنی بود یا پاره پاره کردنی
بنابر ان اینهمه اهتمام مهانیکه چه پس باید اکنون بجنون مجتهد قائل شدن و این امر ابتدای همین معنی که متعصب گشتن
ازین مطرود در حضرت حیدر بر فاروق اعظم را مجنون گفته بود آری من ضحک ضحک و من افک افک و مقام
حیرت است که شب و روز قیاما و قعودا و علی جنوبهم از رفضه غیر از انچه پیش سایر بران صادق آمد یعنی مدعی سست
بگواه چست مصدر نمی آید و اهل حق را التعجب تعجب می افزاید یعنی چون خلافت و ریاست در خانه حضرات
ایمه نمی آید بلکه قیام می پذیرد از دست دشمنان میدهند و خود را با وجودیکه میدانستند که بودنش داخل خلافت
موجب هرگونه ظلم بر مخلوقات خصوصا بر اولاد و مصائب بر حضرات اهل بیت طاهرین هست ازان منزه میگردانید پس
قطع نظر از انچه در سابق بوقوع آمد که ائمه از رفضه گاهی باکراه و اضطرار تعبیر میکنند و زبانی خلاف این حال حضرت
[illegible] بر شان متفرع کرده اند نیست که بعد اثبات تشیع مامون و طلبیدنش انجناب را بهزار نیازمندی و اشتیاق و تعظیم
تکریمیکه زیاده از حد بیانست بحث را در همین معنی وا کرد که ای فرزند پیغمبر چون عزیز تر لائق امامت نیست باید که قبول
کنی حضرت هرگز قبول نفرمود و گفت اگر تو مستحق این خلع خویش ازان درست نباشد و اگر مستحق نباشی گرفتن این
منصب مرا چگونه درست افتد و اینهمه امور تا مدتی دراز بود هرگاه امام رضا تن بر ضا نداده و ولایت عهد نفرمود مگر بعد از
شرطها که در هیچ امری دخل ندهم بار شکایت و حکایت شب و روز در لعن و طعن مشغول بودن بعید ازین نفوس قدسیه
خواهد بود کما هو بدیهی لا حاجة لنا الی بیانه اما انکه قلوب بشان صاف نبوده دینی همینمعنی می بودند که ایمه
اهلبیت را ذلیل کنند و همه کس بدانند که ایشان ترک دنیا للدنیا کرده بودند پس جوابش بر ظاهر هست که دفع
ان از دیگران می تواند شد بدو قبضه حسبت وانهم بغیوا نیکه رعیت از خلفا منحرف میشدند و از شجاعت حسن
تدبیر شان دشمن خلفا می گشتند جناب امیر را ببین که بر اصول رفضه در باره قتل خلفا چه اندیشید و چه
بعمل آورد که ندانستند که انجناب فاروق رض و ذی النورین رض را کشته و هر چند رفضه نظر بمصالح فرعونی

صاف صاف نگفتند وهمه را بدانا می اندوختند ولیکن بعد ازان مثل حلی وغیره دهل زیر گلیم نکوفتند وانهم
بعد از ثبوت انمعنی که علم العلوم لدنیه پر ضرورست حالانکه شیعه انکار میدارند ونسبت بحضرات ائمه تیر میزنند
میگویند که یَحْكُمُونَ وَيَعْلَمُونَ بِعِلْمِ الْأُمُورِ وَاللهُ هُوَ الْعَلِيمُ بِذَاتِ الصُّدُورِ و دورتر چرا می باید رفت
که عنقریب این اعتراف بر زبان مجتهد درین کتاب بمقاله عاشره خواهد آمد انشاء الله تعالی پس ضرور بود
که خلافت را بطیب خاطر میگرفتند ومثل حضرات شیخین مکرمین از عدل وداد خویش جهان را پر میساختند
و ذخیرهای مثوبات اخروی زائد الوصف برای خود جمع میساختند وبعد از تقریر حضرت امام رضا رضی الله عنه
توان گفت که این اعتراض حام الوادو . است مثلا میانه جناب رابع الخلفاء الراشدین ومعاویه بن
ابی سفیان سخن بتفویض قاتلین عثمان رض دایر شد وبالاخر منجر بخلافت گشت پس اگر او دست از ریاست
اقلیم شام بر میداشت وبحضرت خاتم الخلفاء میداد البته انجناب حاضر بود که فرماید که اگر مستحق آن هستی
تو انهم گرفت واگر نیستی باز هم زیرا که مالک آن نگشتی لاجرم نزاع بمعنی شد وقس علی هذا چون اقاله کردند
اکبر و فرمود لست بخیرکم وعلی فیکم چنانچه رفضه در مطاعن ابو بکر آورده اند که بهر تقدیر صدق وکذب خلافت
رفت وگذشت وجوابش بمقامش چنانچه باید دانستی حالیا جائز نباشد جناب امیر را اگر فتنش بهمین وجه
که امام رضا تقریرش فرموده فکیف که امام کاظم از مهدی فدک را خود طلبید چنانچه اعور المحدثین در کافی
روایت نموده وشارحین تفصیل آن بکار برده اند که عجب باشد یا امیر المؤمنین که مظالم دیگران واگذاری
واز مظلمه ما خبری نداری پرسید آن مظلمه چیست پس فدک را ذکر نمود وحدودش بر شمرد درینجا هم این اعتراض
نازل است چه او مستحق بود مانه طلب از چه معنی دارد که مکذب روافض است که مغصوب اهل بیت نمیطلبند
واین امور را تا کجا توان گفتن پس وای بر شیعه که از وساوس شیاطین دست و پا بسیار می زنند ومانند
بوم شوم خانه ها می کنند وبد عامیر سند الغرض اصل درین ابواب فارغخطی معلوم است [illegible]
که جمیع سلاسل ازان منقطع میشوند ولیکن بنور رفضه بمقتضای اوستادی ابن سبا سلسله جنبانی را از دست
نمیگذارند مقلدین او را همین مناسب است که خاکستر شوند ولیکن از مقولات خویش سر نه پیچند آری کار
مردان همین است شاباش وصد آفرین الغرض از آغاز سلسله خلافت بالیستی صبر فرمودن وعهد وپیمان
را نه شکستن ولیکن قوم رفض بد معاش وبدکیش اند هر چه او محدثات خویش در زمانه یادگار گذاشته
بدان آویخته از هر گوشه شورها برانگیخته اند وهیچ دانی که مجتهد الزمانی لفظ اهل بیت چرا بعد ذکر بنی امیه وعباسیه
گفت وجناب امیر را تنها چرا ذکر کرد وجهش انیست که اخوان الشیاطین در گوشهای ایشان چنان دردمیدند
که اگر گویید عدل وداد شان جهان را آباد نکردانید انکار بدیهی خواهد بود پس جناب امیر را مستثنی گفته باشند
یعنی غیر از ذات حضرت امیر بر همه داد عدل پس محدثین احمد ثین این وسوسه را بسوی جناب امیر راجع
ساختند معاذ الله چنانچه وتیره وتبره ایشانست دادند وعاقل تیز هوش میداند که الشَّيْطَانَ إِنَّ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ

وقاسمہا انی لکما لمن الناصحین ببینید کہ اگر بر جناب امیر عدل و داد نبود چگونہ جناب امیر بکمال نیک محضری و
خواہی شرائط وزارت را بتقدیم میرسانید چنانچہ روز بیعت خویش این امر را ہم اعادہ فرمود و بالآخرہ
از آغاز تا انجام اِلّا آیاً مّعدودۃ دست بہاتر از شیعہ نیز ہر بیعت بدبختی محول نمودہ اند نہادرین سطر کہ گفتم امری
واقعی است پس بایستی مجتہد مجنون را نام سیدہ بر زبان آوردن کہ آنجناب از دست عمر معاذ اللہ
مقتول شد نہ استثنای جناب امیر و از ینجا ہم حکم توان کرد کہ حواس شریف مجتہد الزمانی مسلوب شد کما
لا یخفی و از لفظ اصل قرآن فہمیدہ باشیم کہ مجتہد بعضی از مطالب آکہ پدر شنو بود در عماد الاسلام و آنفا دانستہ
یعنی رسول خدا اصل نسخہ امثال جناب امیر سپرد و نسخہ دیگر را بصحابہ عنایت نمودہ یاد میدار د لفظ اصل برعنایتش
نمودہ می افزاید و لیکن بیچارہ نصوص جعفری را فراموش کرد کہ ان نسخہ ہنوز منسوخ التلاوت است بلکہ بعضے
از شروح کافی دال بر نہست کہ در زمان صاحب الامر کہ مالک مشرق و مغرب خواہد بود نیز ہمین قرآن ما
مروج خواہد بود و بس چون بیاض عثمانی نزد اہل بیت بود از محفوظ کردانیدن بکمال آنکہ خواہند سوقت بمعنے
محض است کہ مجنون ہم بکار خود ہشیار باشد واللہ اعلم بالصواب والیہ المرجع والمآب چون نقل کلام پیر ز(؟) بمقتضای(؟)
بقدر ضرورت ضرور افتاد اکنون برای اظہار ہرزہ درائی و خود بینی و خود رائی مجتہد ضرور است در عبارت
پدر بی ادبش حرفی چند نوشتن تا عیان شود کہ مرزین بخیال در دیدنی بار بار گفتہ بود کہ نظر اصلاح در کلام
پدر خود دریغ ندارند و زینہار از جماعت فرزندانش با انہمہ جمعیت خاطر و آمادگی اسباب صورت نبست
پر ظاہر است کہ چون اغلاطش را حدی نباشد این بیچارگان چہ کنند بلکہ استعداد از کجا آرند پس درین عبارت کہ
از ان نسخہ منقول است کہ خود مجتہدین مطابق نسخہ پدری نقاشش از کاتبین گرفتند و برای نام آوری با عنایا
فرستاد عیان شدہ کہ مونقش از علوم عربیہ بیگانہ محض است رعایت صلات نیز پیش نظر ندارد و مثلا بر
چیدہ ... آنچہ حضرت نوشتہ مع کمال رغبتہ علی تخلیفہ علیا و بیاد نمی آید کہ بعد از لفظ رغبت علی
می آرند بلکہ در معنے اعتراض برای لفظ مذکور عن مقرر است کما فی القرآن المجید والحدیث الشریف قال اللہ تعالی
وَمَن یَرغَبُ عَن مِّلَّةِ اِبرٰهٖیمَ و در حدیث آمدہ فمن رغب عن سنتی و چون بمعنی رغبت می آید و رصلہ اش
زینہار علی نمی آرند بلکہ فی دائی قرار یافتہ چنانچہ از مجمع البحرین ہم واضح است و مولف عماد ہمہ کتب لغت
و محاورات و ہم کتاب مذکور تر د خود داشت چنانچہ از تالیفش معلوم است و لیکن سہ ان تہی معز را چہ علم
و خبر کہ براو نیز رم است یا د منتر و ایضا لما کانوا ہم الباعثون و ندانست کہ الباعثین می باید در حال النصب در جائیکہ
رفع چنانچہ در سورہ شعرا است الی غیر ذلک و لیکن شیعہ او را می بزیند کہ چون گوئیدا و از نصب خیلی بیزار بود
رعایت ان لقرمود و بندہ درین کتاب نصب فصہ جابجا باثبات رسانیدہ ام کما لا یخفی و ایضا بعد لفظ
مراد ہم عوام من بلفظ التحریف اور دلیس پیر دہقانی را محاورہ اہل ہند یاد ماند و بکلام مجید التفاتی نماند کہ یُرِیدُ
اللّٰہُ بِکُمُ الیُسرَ وَلَا یُرِیدُ بِکُمُ العُسرَ الی غیر ذلک من الآیات دران نازل گردیدہ و لیکن چون مجتہد ...

پسر میر معین دهقانی بود که در ماه شعبان سفر فیض آباد کردی و از روزه رمضان شریف خود را معذور
داشتی و بعد از فروختن شالهای ململ وغیره و گرد آوردن قیمتها قریب ماه شوال گفتی اب ہم بھیا [illegible]
ہی سفر کرکے گھر کا جائیں ہمیں گلگلیاں کی آنتہ سے کے عید کے دن ہم تنگم پہی سے کہا ہیں [illegible]
که بدین لهجه بعضی از الفاظ و عبارات عربی استعمال کند وصله من بعد بلفظ مذکور در عباراتش بسیار است واگر
استیعاب کنی در کتاب ضخیمش برین قیاس نوبت این لقلقه بهزار بلکه بیشمار تواند رسید و بسطری چند از
این اغلاطی چند را بحمد الله که مجتهد الزمانی هر قدر که در دو سه مقام گفتگو کرد دلیلی بران نتوانست
ذکر کردن کما مر مفصلا و مقصود من کشادن باب عبارت تصنیفات لفظی نیست هان فخریکه از کلام او در فن ادب
واضح بوده است در ابطالش بطوری پرداختم که قلوب شیعه نیک میداند و من درینجا نسبت بهرین همین
مصراع بر زبان دارم که ما را بدین گیاه ضعیف این گمان نبود ** و جراین تصنیف بر ناظرین مکاتب
شریف پر ظاهر است حاجت باظهار آن نیست که من در روزی چند رساله المکاتب را وقت تبییض
این کتاب نوشتم و مشتاقین دست بدست و نوبت بنوبت بردند و مشهور کردند علاوه آنچه گفته چنانچه بعضی
برکسیکه الخ میگویم که بر ذخیره این تیره دردن اجمالی و اهمالی اندرون عبارتش را هویافته زیرا که معین نیست
که ازین اشاره چه اراده کرده ولیکن مقلدین او را میرسد که چنانچه تعلیل فانه را در کلام امام غزالی بسوی
هر دو امر برگردانیده درینجا نیز همچنان وتیره خواهد رفت پس وارد میشود که هنوز او از کتب ما ثابت نکرده
که ظلم کردند خلفای متقدمین بر اهلبیت طاهرین و هم بنی امیه و عباسیه ولیکن ظلم اولین از ظلم آخرین
کم بود و چگونه این معنی را ثابت تواند کرد حالانکه خود چاپنده رفضه مثل ابن میثم بحرانی در شرح نهج البلاغت
وغیره گفته اند که اهل سنت اجماع بران دارند که از جناب مرتضوی درباره خلافت هیچ شکایت از متقدمین
به ثبوت نه پیوسته پس محال شد که از کتب معتمده باثبات رساند وقوع ظلمهای قلیل [illegible]
کما لا یخفی بلی بر اصول معتمده رفضه وانهم در کتب مجلسی بلکه صدوق نیز ثابت است که جناب امیر بعد از وفات
شریف بر جراحتهای حضرت زهرا بیش از بیش نمک پاشیدند تا نوبت بدان دشنامها رسید که تکرار
دانستی که مانند جنین رحم الی آخره و چه ممکن بود که آن صدیقه ملازم صدوق و صفا بدون اذیتها بدین
دشنامها لب کشاید و از در کذب و افترا در آید ع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی ** خود مجتهد
بکمتر بودن ظلم های متقدمین اعتراف نمود و بعد ازین مجالی ندارد که خلاف آن بر زبان آرد ورنه از هر طرف
برای احجار لعنت بیارد بخلاف خصم او که تواند گفت که آنچه از جناب امیر خلاف دیانت و تقوی و خیانت
و تقصیر خدمت نسبت بجناب بتول زهرا الفجیعه خواجه هر دو سرا صدور یافت از هیچ کسی خواه بنی هاشم باشند
خواه بنی امیه بر اصول امامیه بصدور نیامده باوجودیکه بکمال شهرت رسیده ان الاقرب کالعقرب
طرفه آنکه نمک پاشیها بحدی امتداد یافته که عندالوفات آنجناب هم بوقوع آمده که حضرت

زهرا اینخواست که کلام شیخین من کاد الجدار هم گوش نفرمایند تا در دولتخانه را بر بست و جناب امیر برای
کفالت و وکالت ایشان جسته لید برخاستند پس در بسته را بکمال کشش و کوشش کشادند و هر دو
با همراه بردند و بدان مقام رسانیدند که جناب زهرا بر بستر بی آرامی افتاده بودند و بزبان حال در فراق حضرت
سرور کونین این بیت بر زبان داشتند ع ہی بر دو تو آم درمان بر بستر ناکامی ٭ وی یاد تو آم مونس در گوشه
تنهائی پس این ایذا از نمک پاشی هم درگذشت و نوبت کارد باستخوان رسید و معاذ الله بدرد م
اتفاق افتاد چنانچه این همه امور در علل الشیخ المشایخ وغیره بجای خود مرصوص و بکمال بلاغت و خوش
بیانی منصوص و هر کس میداند که درین وقتها از اقارب آنچه از ایذا اگرچه قلیل باشد بقدر ذره بر صد زیاده تر از کوه
الوند می باشد فکیف که بجای نمک زهر هلاهل بریزند نعوذ بالله من تلک الاصول التی رموا باهل الفضول
کالمجلسی فی تالیفاته وغیره فی غیره اما آنچه مجتهد بر مهملات سابقه تکیه کرده جوابش آنجناب بزبان قلم رفته
که کسی از رفضه ولدا حسین باشد یا تارک حسین یا دیگران مدتها در هوش نیامدند و بعد از افاقه چه ملامت
باقیماند که مگر چون درین باب مجتهدین کیسه بصابون زدند چیزها اطیر اولین چیزی در دست نداشتند و نیمه
درین ذخیره بی نام و نشان گردید اکنون بجوابش باحیرت همدوش اند که نتوانند بر بام فلک رسیدن نه بمغاک
قارون در تحت الثری خزیدن و بهم در وی پیوستن و اینهمه سزای ایشانست در دنیا ولعذاب الآخرة اشد
وابقی و هیچ معلوم نیست که آنچه جناب سید الساجدین بعبد الملک بن مروان در مبادی تخت نشینی
او نوشتند و او برای آنجناب خدمتی بجا آورد و نیز بهمین این مرده دل و زنده تن باقی هست یا نه که شارحین
نی هم از آن دریغ نکردند حالانکه حالش از آغاز تا انجام بر آنجناب مکشوف بود بخلاف دیگران که آنچه دیده بودند
از کثرت علوم و مزید عبادت او یاد داشتند و آنچه شدنی بود آنرا چه میدانستند و از اینجا گفته اند که حسن
بر نفس نگردد و بسالها معلوم اما آنچه درباره قید و بند حضرت امام زین العابدین و حضور ابن شهاب زهری
و ترحم او بر حال امام رضی الله عنه و گریستن بران جناب نقل کرده پس مقام آنست که شکر ایزدی بجا آرند
که این وزه از آثار محبت پیشوایان اهلسنت است درین وقت نازک بخلاف رفضه که ایشان حال
امام پرسند و شرف حضور یابند و رفع وحشت نمایند و باعث انس آنجناب گردند که شان اظهار نفسی
قائم الروافض بعض فرزندان ارجمند آن امام است و از آن وقت این داغ بر پیشانی همه قوم بی وفائیها
تر ظاهر شد و اگر از کتب تنقید رفضه برین امور نگاه کنی خواهی دانست که بعد از واقعه جناب سید الشهدا
کسی از مدعیین مزید ولا نبود که مرتد نشده باشد همه از اهل بیت طاهرین برگشتند و آنچه ایشان کرده اند
زنهار قتل خطا نبود بلکه بنصوص طعیما ایمه قتل عمد بود یعنی کلمه نواصب میخواندند و در صحبت عثمان شب و
روز و جا فسر میشدند و غیر از او مان خمر و ... بود و آنگاه در حق اهل بیت عر گویا چیزی دیگر از ایشان بعید و
بی اندیش چنانچه از زهرمه نقال کشمیری هم و متعلقات او پی توان برد اهل تقلید شیعه نام زهری و مانند او

از علمای اہل سنت است در زمرہ مستثنی گرفتہ اند فرحمۃ اللہ علیہ علی من اتبعہ ولعنۃ اللہ علی من طلب الامام
الشہید الیہم فقاتلوہ وقتلوہ طرفہ آنکہ بعد ازین ہیچ گمواری و ماتمداری را شعار خود ساختند تا مبادا کسی از محبین
خالص راہ فرار بر ایشان سد سکندری کردند چنانچہ شیعہ مخلصین در معاونت ابن زیاد و نصرت این
و دو مان عالی لشکر آراستند و آنقدر کشش و کوشش کردند کہ ہمہ بدرجہ شہادت رسیدند کما او ماناالیہ من
قبل و حال ابو فراس نیز قبل ازین دانستی و چرا دران وقت بمقابلہ ظالمین واو جبا ولسانی ندہد کہ از مخلصین بود
نہ از رفضہ منافقین و آنچہ متعلق بود بجال متوکل بتفصیل تمام در مجلد اول این کتاب بعنوانی دانستی کہ
مکاید علمای شیعہ ازان نیز حل گشتہ و این قصہ بمالہا و علیہا در ذفتر مذکور گزشتہ بنظر بصیرت باید دید و بار
پیرامون ذکرش نباید گردید اگر مخافت اطناب در میان نمی بود البتہ چیزی ازان بنوک قلم می آوردم و اثری
دیگر بران می افزودم و آنچہ دربارہ روضۃ الاحباب عموما بار بار تکرار کردہ تحقیقش در چند جا بعمل آمد و ہنوز مجتہد
ازان آسودہ نمیشود پس علاج او جا بجا نمودہ شد حتی نسخ را از اصول معتمدہ او نشان دادم ولیکن سود ندادہ فان
العادۃ طبیعۃ ثانیۃ و آنچہ دربارہ کرامات حضرات ائمہ نوشتہ ما معتقدیم کہ صدور این امور از غلامان ایشان
بعید نبودہ فکیف این نوبادہای ریاض جنت و نونہالان گلستان عفت و طہارت بلا مظنت ولیکن
ہرچہ بر ایشان از دست خلفای بنی امیہ و غیرہم میرسید بعد از تحقیق چنان عیان می شود کہ رفضہ
برای تقرب خویش عند الملوک مخبر بہا بعمل می آوردند و سر این مصائب می دیدند معہذا چنانچہ جا بجا این
واقعات را باعتراف علمای شیعہ نشان دادم و ادنی محنت در تتبع روایات طائفہ شیعہ توانی دانست
کہ دران زمان پیشہ رفضہ ہمین نمامی و جاسوسی بود کہ تفصیل عمدہ در احادیث ائمہ ہدی معتبر است ہم
در کافی و غیران تقاید جناب امیر را اصول خویش امیدوار فرید ثواب درین پیشہ می بودند در باب کراہۃ
التوقیت از کافی و غیران از ابواب دیگر خواندہ باشی کہ ہرچہ باہل بیت از مصائب و قید و بند و شہادت
رسید از جہت اذاعۃ اسرار شان بود حتی کہ ائمہ ہدی بخطاب لقمان امامیہ کہ او مانند زرارہ پیشوای قوم
بود دنکوہش و لوم است ارشاد فرمودند کہ شما اذاعت اسرار کردید تا این مصائب و سختیہا رسید یعنی تا
ال مطہرین کہ نزدیک بود اکنون قریب حشر نشر انجامید الغرض ہرکس کہ ہفوات و نقولات او را می بیند
او را بر صراط مستقیم نمیداند و فواید این نقول مجتہد و قصہ ہا کہ شیعہ بیش از بیش نوشتہ اند بسیار است از انجملہ آنکہ
امام قسم خود بر آنکہ نیت خروج برین ظلمہ ندارد دوان از دو حال خالی نیست در صورتیکہ نیت جہاد نداشت
لازم آمد رضا بطور خلفا پس ضرور افتاد کہ جمہور رفضہ قائل شوند بضلالت امام بلکہ ضلالت اکثر ائمہ معاذ اللہ
کہ باظہار شان بر طور واحد بودند و امروز عقیدہ امامیہ بکشوف شد و قبل ازین مردم میدانستند کہ نزد شیعہ حضرات
ائمہ بر مذہب بزرگان خود بودند کہ بظاہر محبان راشدین باشند و در باطن دشمنان پس صورت ایمان نزد
قوم برای ائمہ باقی نماند و چون قسم خوردند کہ داعیہ خروج ندارند البتہ در حکم اینہا شدند بدین حال امام ابو حنیفہ کہ صاحب

لوامع آنچه می نویسد از آن لمعان ظهور میدهد که راضی نبود بحکومت خلیفه وقت و معائب او را میشمرد و هرگاه
امام داعیه جهاد نداشت ایمان امام بر اصول امامیه کجا باقی است و از کتاب مذکور انهم عیانست که از سبب
مذکور امام ابوحنیفه را محبوس گردانید بلکه موجب شهادت او شد و اگر داعیه داشت لازم آمد که قسم
امام دروغ باشد و برین امر جسارت نتواند کرد مگر کسیکه رافضی باشد و از ایشان چه دور که اظهار حضرت
امیر را که حاشا که بشیخین غباری داشته باشم ره دروغ می پندارند چنانچه از علل شیخ الشیوخ مستفاد است
و قدم مفصلا بعد ازین کلام درین است که شیعه اگر بداعیه مذکور مطیع امام شدند پس ترک جهاد
با وصف جمعیت رفقا گمراهی است عیاذاً بالله و اگر مطیع نشدند پس بعذاب دائمی گرفتار آمدند پس
معرفت امام و پیروی او کجا که امامیه هر وقت مدعی بدانند معهذا از قران مجید واضح است بهجرت در اثنای
این اوقات پس چرا جائی نرفتند که فیروز بعد از فتح و فیروزی بدان رفته بود و جان بسلامت هر دو فیروز گشت
و نیز کلینی و رجال جابلقا و غیره از امام حسن مجتبی در کافی آورده و هم کثرت ساکنین آن و هم کثرت
محاورات که بهفتاد هزار زبان می انجامد و عبارتش اینست ان الحسن بن علی ع قال ان لله مدینتین احدیهما
بالمشرق والاخری بالمغرب علیهما سور من حدید و علی کل واحد منهما الف الف مصراع و فیها سبعون
الف الف لغة یتکلم کل لغة بخلاف کلام صاحبها و انا اعرف جمیع اللغات و ما فیهما و ما بینهما و ما علیهما حجة غیری
و غیر الحسین ع اخی شارح بعد تمام هر دو که جابلص و جابلق است و متعلقات حدیث در معنی آن می گوید یعنی
امام حسن ع فرمود که بدرستیکه الله تعالی را دو شهر است یکی آنها در منتهای عمارت مشرق و دیگری منتهای عمارت
مغرب است بر آن دو حصار است از آهن باینمعنی که بر هر یکی از آن دو حصار است که بجای خشت های آن بار جهای
آهن است و بر هر یکی از آن دو حصار هزار هزار در است و در آن شهر هفتاد هزار هزار زبان است که سخن میگوید اهل
زبانی بخلاف زبانی دیگر که پهلوی آنست و من شناسم جمیع آن زبانها را و هر چه در آن دو شهر است از مشرق
تا مغرب باینمعنی که جمیع آنها از قران مستنبط میشود و من جمیع قران را میدانم پس منافات ندارد با جهل بعضی
بالفعل و نیست بر دو شهر حجتی از جانب الله تعالی غیر من و غیر حسین ع برادرم بعد از من بلا فاصله مراد اینست
که ایشان نیز مکلف اند بتصدیق امامت امام مفترض الطاعة که مصداق الوهیت رب العالمین او است و واجب است
بر ایشان عمل بمضمون آیت سوره برات فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة خواه آن آیت بایشان
رسیده باشد خواه نه چه مضمون آن معلوم است بشواهد ربوبیت از زمین و آسمان یا مراد اینست که ایشان
تصدیق بامامت ما کرده اند و مومن اند تکلیف که اگر میخواهند بر روز بر بساط ابر میرفتند و کسی را بدان نمی برد
کما لا یخفی و هرگاه هجرت باختیار خود نکردند پس وعیدهای قرانی را در ترک هجرت چه علاج که فاولئک
ماویهم جهنم و ساءت مصیرا و از آن جمله آنکه ضرور بود که حضرت ائمه زمان خود را محفوظ میداشتند از لفظ امیر المومنین
سیما در حق این ظالمین پس ذکر متفرعات آن بدون لحوق اشد ضرورت بر زبان نتوانند براید کما لا یخفی و این

بحث بحجت اشد ضرورت قبل ازین بر گذشته واگر گویند که امام الائمه هرچه کردند مطابق صحیفه اسمانی بود گوئیم چنانچه آن ابرار
همه این کتاب بکار امد و مانند سپر شد زیاده تر برای خلفای راشدین بکار خواهد آمد زیرا که برای ایشان نظر باینمعنی که هرچه
بکنند تعرضی نباید کرد ازین زیاده دادن اختیار و برگزیدگی در تبه عالی جهان بانی باشد و این بدان ماند که برای مهاجرین و انصار
و بدرسین روز فرمودند اعملوا ما شئتم چنانچه در اصول شیعه نیز وارد است حتی یاد دارم که در نسخه سلیم دیدم که اینمعنی بطور محاوره هم موافق
تواند بود چه کسیکه بر او کمال طمانیت داری و او را اشاره یا صراحة بعهده جلیل فرا بنی میگوئی که هرچه خواهی کن حالانکه بقضا یا ای که بعهده
و بمعاش نسبت گاه باشد که دیگران می پنداشتند که ما را سرفراز خواهی کرد پس علاحس میمائی بر ین دفتر
مهر بکنند که گاهی خلاف ان نخواهم کرد و نقض میثاق نخواهم نمود اگرچه ان شخص که بران عهده قائم خواهد شد سیاه
یا سفید بر خود نه خواهم پیچید و زمهار بر خویشتن نخواهم چینید و ذکر انگور خورانیدن و حبس امام کاظم هرچه باشد در اخفای
قران دخلی ندارد خاصة تعرض بانگور که نسخه ان را حضرت محمد بن عمر رازی در فن فلاحت مذکور ساخته و بقول
بعضی از محققین شیعه دال بر مزید محبت با امام رضا بوده نه دشمنی و هنوز این اختلافات میانه علمای طائفه واقع است
یعنی چون آن امام را رغبت بسیار بود مامون اهتمام دران بیش از بیش نمود روزی در مقدار زیاده بود تا
اذیت بسیار حاصل شد و سبب وفات شریف گردید و در عبارت مجتهد هم اشاره باینمعنی میتوان یافت که زهر
را درین قصه دخلی نداده پس بعضی میگویند که از عقل بسیار بعید است که مامون آنجناب را از راه دور برید اشتیاق
طلبید و در تکریم و تعظیم و خاطرداری هیچ دقیقه باقی نگذارد و بر خلع نفس خود مصر باشد و هرگاه بدرجه پذیرائی
نرسد بولایت عهد رساند و دختر خود دریغ ندارد و باز چگونه آنجناب را زهر خوراند و حال این استبعادات هم برا
رفضه در تالیفات کمترین دیده باشی که این چنین امور نسبت ما عالی شب و روز در کتب شیعه دیده میشود چه جای
ادانی با وجودیکه لا دعوی و فارغخطی نوشته باشند پس با وجود تشیع مامون عدم اظهار قران اهل بیت چه معنی داشته
باشد و بر فرض متابعه اگر او بر حکم احراق مصحف مجید اصرار کردی نقصان دین و شریعت چه بودی که بلا دا
که آن نسخه از منسوخ التلاوت پس در محو آن چه کرد نه چه جای آنکه نسخه مذکور دلالت بر اموری کند که باعث
ابطال دین محمدی صلی الله علیه وسلم قطعا و یقینا گردد از انجمله آنکه نسخه مذکور ثابت میکرداند رسالت جناب
امیر را پس ختم رسالت کجا می ماند و این را هم خیال کرده باشی وقتیکه این امر باثبات رسانیدم پس فوق مجتهد
و اطناب او و امثال این حکایات بعید از درایت عقل است بلکه مناسب ان بود که امام رضا اظهار این امور نموده
و رفضه را در مناظره عاجز و مبهوت گردانیده چنان میکردند که گاهی کسی نام آن قران بر زبان نیاوردی
تا بذکر سور و آیاتش که مفاسد اصول بران متفرع میشود چه رسد تا باصلاح آن متوجه میشدند و مطابق قران
مجید مسلمین میگردانیدند کما لا یخفی برای حفظ و حراست چنین کتاب کوشیدن و آن را بر حالش گذاشتن از مقتضای
دانش و بینش بنهایت بعید و مستلزم تائید بد معاشان عنید و مجتهد در عبارت خویش حکم ناطق مینماید که ناطق
از ثقلین که امام یک است و همچنین صامت ازین هردو و از فتوای این مدهوش و همچنین از حکم دیگر علمای جلیل الشان

درزمان اعتمادالدوله میر فضل علی از اصحاب فیل حنین قرار گرفت که قران مجید ثقل صامت است و ثقل ناطق
بالحق والصواب اهل بیت مطهرین اند و حال تقیه و خاموشی ایشان و اضلال و تلبیس و اظهار نیکی بدان و بدی نیکان
بر اصول رفضه بر همه کس عیان شد و این بحث و متعلقات ان در مجلد اول این کتاب مفصل گذشته فلا حاجة
الی التطویل والیضا ازین مدهوش باید پرسید که آیا گاهی هیچکسی از ائمه بخلافت رسید بلکه باجماع تمامی اهل سنت
جناب امیر علیه السلام روزی بخلافت رسیدند و نسبت بامتداد خلافت صدیق رضی الله عنه زیاده بر حکمرانی و جهانبانی فرمودند پس چنانچه
روابر دوش مبارک نه انداختند و بمزید اهتمام در جمع ان خود را مصروف ساختند. در زمان خویش ترویج
ان بایستی پرداختن و چنین قسمها خوردن و برین تقدیر زیاده تر در قبل معذور بلکه ماجور میکشتند پس
قول او یعنی اخفای قران مجید بسبب ضرورت شدید و عدم اختیار واقع شد در فضای آسمان و زمین
گنجایشی ندارد و مهمل محض. بین حضرت صلی الله علیه و سلم در ترویج این کتاب عزیز و خلفای راشدین
چه مشقتها کشیدند حتی حضرت را کفار سنگسار میکردند و حضرت از تبلیغ ان دست نمیکشید کما فی مجمع البیان پس
وصی آنجناب را که غیر از جناب مرتضی بر اصول رفضه دیگری نبود کوشش درین باب زیاده تر واجب بود
و انهم صورت نه بست بلکه باعتراف این بیهوده گو کتمان آن ضرور افتاد حالانکه آن کبیره ایست که تحذیر آن
میرساند و نتیجه ان نص قرانی اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون پس برای رفع فتنه و فساد و نمو مسلمانان کما عرفت مجملاً
و مفصلاً محو کردن منسوخات التلاوت ماسوا قران چگونه موجب طعن و لعن تواند بود مع دخول المعصوم
فیه و کجا منع مردم از منسوخ و اختلاف و ادب و انهم تا مدتی برای رفع فتنه و فساد و کجا کتمان اصل
قران که هدایت امت بران موقوف باشد خصوصاً امامت ائمه که مدار نجات اخروی بود و انهم تا مروی
بلکه تا ظهور صاحب الامر که بعد از سنین کن فیکون شد شده باشد فاعتبروا یا اولی الابصار و انظروا الی الجدل
حسبه الله خوار دارین بسط و تفصیل انهم مثل رابعة النهار است که نهیقی که از قیاس مع الفارق بر داشته عین اتباع
اول من قاس و پیروی شر الخناس فاین هذا من ذاک و این السمک من السماک مع هذا غوری در کار است که بر
تسلیم انمعنی که تعلیل در کلام حجة الاسلام بهر دو تعلق گیرد فائده آن حفظ و حراست اصحاب از تیز زبانی قوم
سرکش خواهد بود و بس و این فائده مگر نزد او هیچ حقیقی ندارد حالانکه حضرت امیر خود از همین تحذیر شدید کردند
چنانچه در بحار و حیات القلوب و غیره به ثبوت رسیده آنچه خلاصه مضمونش اینست که انصار خدمت و نصرت
من انچه کردند زاید الوصف است پس ایشان اگر کسی باشد باید از و در گذشتن و در پی انتقام نگشتن بلکه صبر
نمودن از جبت من پس در کتب اهل سنت تاکیدات اکید این امر بروایات مستفیضه بهم رسیده مردم را از تیز زبانی
و لعن و طعن در حق بعض انصار با وجود مسی بودنش منع فرموده باشند پس بدگوئی مهاجرین چگونه
حرام نتواند بود دلم زند شر فهم چه جا که ظهور محامد ایشان کالنور علی شواهق الطور خصوص بر خصوص حضرت امام جعفر
صادق چنانچه در اوراق سابق دانستی مع الطال بانفوه به که مزیدی بران متصور نتوان کرد و در نقض اقوال این سفیه

قابل تادیب و تنبیه و درین ورق نیز بخوبی معلوم شد که کتمان قرآن مبین زنهار درست نیست بلکه گناهی است
که همداستان شرک و کفر است که از رافضه قبل از تحریر یا بعد الحذف البته لا تخمیناً بحسب النسبت کرده سیه روی هر دو جهان برای
برگزیند جائیکه در جمیع کتب فن ذکر کردند که جناب امیر فرمود که اکنون این قرآن مجید را کسی نخواهد دید
مگر امامی معصومی از اولاد من پس سلسله فائده و نزول از از همه بریدند معاذ الله کما فی الصافی وغیره من الکتب المعتبرة
لاجرم مجتهد عند درین مقام نیز بمغلطه شدید افتاد کما لا یخفی و در کتب شیعه نیز مثل جامع الاخبار
وغیره مذکور است حدیث حضرت پیغمبر صلعم خدا که هر که مرا دید گوید او را قتل کنید و هر که در حق اصحاب من بد گوید او را
تعزیر نمائید پس معلوم شد که مجتهد هنوز کتب خویش با هم ندیده و بدون ان بشغل تالیف در آمده و این امریست
خلاف اندیدرش در صوارم وغیره لاجرم قطع نظر از کتاب مغالیط سعادتمندی او نیز مثل رابعة النهار
بظهور پیوست و انچه در علاوه گفته امریست که عوام طلبه که تحصیل شان تا قطبی و حاشیه سید سند علامه جرجانی
رسیده بر پس فن راز مجتهد قاه قاه میکنند و او را نقل مجلس قرار میدهند شاید که قطب یعنی تحتانی قطب الدین رازی
نزد محشی معصوم بود تا جا بجا تاویل کلامش میپردازد و اگر مجتهد بسبب فقدان حافظه ازین کتب در سیه غفلت
نام برگزیده صوارم پدر خویش بعد از غور و تاملها ببیند که درباره شیطان الطاق و هشامین چه قدر داد سخن ادای بلکه
تسویل و خودرائی می دهد آیا ایشان با وصف اقوال سخیفه و عقائد زائغه کثیفه و انهم در ذات و صفات باری عزاسمه که اصل
الاصول باشند رتبه عصمت حاصل کردند که پدرش بعد از دیدن تدمیم و تضلیل شان چه قدر بر خود مثل افعی می پیچید پس
هر چه دران مقامات مقالات او باشد همه هیچ است و العجب که این دلدار دلبر زیر مشق افاعته رستم نگر انهم نشنید که پدر تجلیه
در شرح من لا یحضره الفقیه که در فارسی نوشته چه می فرماید که بعد ثبوت ایمان شخص معتقد تاویل برای او بایستی بجا
و کوششها تقدیم رسانیدن و نصوص ائمه هدی قبل ازین بهم گذشته که ائمه مهاجرین اعضای رئیسه حضرت
رسالت و مصداق آیات مدحیه قرآن مجید بوده اند و انیمعنی بدون کمال ایمان ایشان را چگونه حاصل شده پس
چون برای شیطان و زراره تاویل باید کردن برای مهاجرین صد تاویل باید نمودن که باعتراف شارحین
کلینی مثل جلیل قزوینی است حقیقی این مهاجرین و انصار بودند که هم اساس دین را محکم کردند و هم عمارتش را
بلند نمودند خدایا مقام حیرت است که این مهمل گو مگر قسم خورده بود که هر چه گوید در جواب رساله قدیمه یعنی عبارات العین
مهمل گوید ناظرین تائید مجتهد زمانی از راه انصاف راست بفرمایند که هیچ جا دیده اند که این رئیس کاسه لیسان
آتش پرستان درین میدانی قدمی درست نهاده شکست نخورده باشد بلکه هر جا در معرکه مردان
رو برو روی مخذول بر رو افتاده و داد تولی و ادبار داده وصف ترا گر کنند ور نکنند اهل فضل حاجت
مشاطه نیست روی دل آرام را **قوله** و اما تعریض بتحریف قرآنیکه الیوم در دست
مسلمین موجود است و فاضل مجیبان را الخ اگر معنی انیست که چون مجیب مصیب گفتگو در تغیر و تحریف
قرآن مجید است و روایات صحاح صحیح بخاری و مسلم نمی بینند پس مرحبا بالوفاق و حبذا الاتفاق زیرا که

گاهی چنان روی دهد که روایات نزد علما محمول می باشد بر نوعی از تاویل و محامل صحیحه چنانچه درین قسم روایات
عنقریب مبین می شود ان شاء الله تعالی و در اصول عقاید بکار نمی آید زیرا که ان عقاید با دله قاطعه قرانی و احادیث
متواتره مستفیضه حضرت رسول یزدانی و دلالات عقلیه نورانی مبرهن شده الی غیر ذلک من الادلة الشرعیه و این
کلام بمقولات بدیرش در صوارم و حسام و غیران موید است و حاجتی بران ندارد که تتبع بالغ در کتابین مذکورین
یا عماد الاسلام نمایم ولیکن برای حصول اذعان عوام چیزی از مسلم نقل می کنم بگوش اصغا باید شنید و دم باید
میگوید که ابن بابویه در کتاب اعتقادات خود در وش اعتقادات حقه امامیه را که بنا بر آیات و احادیث متواتره
و اجماع اهل بیت و ادله عقلیه به ثبوت پیوسته مذکور ساخته و در کتب احادیث موافق داب محدثین اخبار
احاد را بهر قسم که ماثور گشته مندرج فرموده و لازم نیست که محدثین انچه روایت کنند مطابق ان اعتقاد
هم داشته باشند والا لازم امد که مصنفین صحاح سته بنا بر روایت نمودن آنها بسیاری از احادیث
مخالف اهل اسلام و با مخالف اهل سنت گاهی محکوم بکفر شوند و گاهی خارج از مذهب تسنن و این بمرتبه عیانست
که شائبه احتیاج به بیان ندارد و تلازم میان احبیت و افضلیت باز محتاج به توضیح و بیان است
و از ینجاست که با وجود انکه حدیث طیر که متفق علیه بین الفریقین است متضمن انست که احب الخلق الی الله
علی بن ابیطالب است سنیان بافضلیت انحضرت قائل نمیشوند الی اخره بلفظه و درین عبارت ماجرای عجیب
انیست که در عماد الاسلام و هم رساله ذو الفقار اعتقاد تحریف ایات قرانی را که متواترات قطعا و یقینا بلا اخطار ان
روایات که باعتراف صدوق و ثمانیه و غیر ایشان لایق ملاحظه نیست متعینا ماول اند ضروری نپندارد و لو وقوع تحریف هرگز نه
دران قایل است پس قول بتحریف قران المجید البته مخالف اجماع اهل بیت خواهد بود که مجتهد جالسی بران بر وند و اولاد
و دیگر اقربای او و مقلدین که از دریای اباسین تا دریای کلکته مانند مور و ملخ بر زمین همین اعتقاد تحریف زندگانی
میکنند بخلاف اهل حق که کسی از ایشان قایل بران نیست که قران المجید محرف است بلکه اگر کسی گوید که در فلان آیت
و فلان سوره و کلام تصرفی را دخلی هست او را کافر میدانند کما لا یخفی بالجمله توقع از اتباع اهل بیت که سخن نکته
شیعه خصوصا این مجتهدین است آن بود که کتاب صدوق را که فارغ خطی او از عقیده تحریف دران داخل است بسر و
چشم میگذاشتند و دست ازین کفریات می برداشتند نه انکه وقت بیان و بحث این مسئله ان را رد کنند و اجماع
اهل بیت را پایمال سازند باز دعوی دین جعفری کنند این شوخ چشمی را حدی نماند و اگر مراد انیست
که مجیب اعتقاد این معنی دارد که قران مجید بر حال خویش است و تحریفی در زیادت و نقصان و تبدیلی
دران راه نیافته لیکن باید که اخبار صحیحه خود ملاحظه نماید که دلالت بر تحریف دارد و جواب نیش انکه از
وجود روایات متضمن این معنی که فلان لفظ که در زمان حضرت بود و میخواندیم یافته نمیشود
و تحریف ثابت نمیگردد و اعتقاد تحریف از ان لازم نمی آید که مجتهد الزمانی محل نزاع را نیافته
که حیثیت و از تحریف چه اراده کرده اند پس بدانکه تحریف شامل است بعموم خود زیادت و نقصان

وتبدیل بعض الفاظ وایات را ببعض دیگر وانکار اهل سنت اینست که معاذ الله که اصحاب کرام این امر را بعمل
اورده باشند که خود نمائی عمر و ترویج فرمان و دین و شریعت و عدل و داد بسر بردند و برین تقدیر حفظ الهی
باقی نمی ماند و قول تعالی اِنَّا لَهٗ لَحٰفِظُوْنَ دروغ میشود معاذ الله و نیز قوله تعالی وَاِنَّهٗ لَکِتٰبٌ عَزِیْزٌ کما مر تسمر قبل
باقیماند روایات قلیل یا بسیار زبانی روات که قبل ازان چنان میخواندیم و این سوره زائد بود وان آیت طویل
بود اکنون چنان نیست وجواب شق یک حرف تمام میشود که مفسرین ما و شما گفته اند که بعضی از ایات هم معمول
الحکم و معمول التلاوت می باشد مثل اَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ و بعضی معمول التلاوه و منسوخ الحکم چنانچه
وَالَّذِیْنَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَیَذَرُوْنَ اَزْوَاجًا وَّصِیَّةً لِّاَزْوَاجِهِمْ مَّتَاعًا اِلَی الْحَوْلِ غَیْرَ اِخْرَاجٍ
و منسوخ التلاوه و معمول الحکم چنانچه ایت رجم اَلشَّیْخُ وَالشَّیْخَةُ اِذَا زَنَیَا فَارْجُمُوْهُمَا نَکَالًا مِّنَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ هر که
خواهد که از تفاسیر شیعه این فصل را باعتبار کلیات و جزئیات دیدن باید بتفسیر مبانی البیان رجوع کند که مولف
متعلقات این امر را بیش از بیش آورده که ان تفصیل در کتابی دیگر از نظر م نگذشته و این کتاب در دهلی کتبخانه نواب
محمد میر خان موجود است و درباره نسخ تلاوت فرموده اند مَا نَنْسَخْ مِنْ اٰیَةٍ اَوْ نُنْسِهَا نَاْتِ بِخَیْرٍ مِّنْهَا
اَوْ مِثْلِهَا و هرگاه این اقسام نزد علمای فریقین مسلم است و اینهم که ناسخ خبر باری عزوجل کسی نیست پس
تحریف وقتی به ثبوت میرسید مخالف اعتقاد اهل حق که روات میگفتند که بعض ایات چنان بود و جامعین انرا
زائد یا ناقص گردانیدند اینک گو و اینک میدان بیایید و ثابت گردانند که از روایات صحیحه مسنده این
قطعا و یقینا به ثبوت میرسد حاشا و کلا جمیع مرویات این باب را دیدیم و لفظی بران پیدا نشد سبحان الله مستدلین
و مدعین تحریف مذکور ازین روایات مدعای خود را چگونه ثابت توانند کرد که اصحاب کرام قران مجید را اخرا
کردند حالانکه بالاتفاق جهاد ایشان بر تنزیل قران مجید بود تا مدت العمر به پیروی حضرت پیغمبر و خدای عزوجل
بنصوص صادقه از جهاد ایشان راضی شده پس این محو و اثبات نسخ تلاوت کار حضرت رب العالمین است نه تحریف
اصحاب سید المرسلین و راویان انچه از قلت و کثرت سخن راندند مرادشان نسخ آیات است بلی بعضی را فرمو
که حقیقت را دانستند و بعضی خبر نداشتند و این امر بطور تحقیق کار بلازمان صحبت بود مانند خلفای راشد
که شب و روز باین سعادت شرف اندوز بودند علاوه ذکر عهد سعادت لفظ درین نیست که اصحاب بعد از وفا
شریف بعمل اوردند و از طرف خود محو کردند که زمان نبوت تا بیست سه سال بود پس هم آن عبارات نازل شده و
محو گردید یعنی نزول آن سور طویله و بقای آن در رجال قصر در اوقات مختلفه شد در مدت نبوت نه قبل از ا
ازین چنین معنی مدلل را ببداهت عقلیه و نقلیه و اعتراف صدوق و ثمانیتی و غیر او در کتاب الاعتقادات و جوابات مسا
طرابلسیه و مجمع البیان از دست بر تافتن و بخیالات شیاطین شتافتن که اصحاب کرام مجاهدین انام تغیر و تبدیل و زیادت و نقص
کتاب اقدس خراب کردند کار همان گمراهان است که پیروی شیاطین کردند و هنوز در تیه ضلالت گرفتار اند پس معنی همانست که
نوشتند که انهمه قلت و کثرت در عهد حضرت بوقوع امد و در بیست سه سال نبوت و اصحاب کرام منسوخات را ابدا ر کردند و اختلافی در یک کت

نمودانستند والحمد لله والعجب که مولفین در تحریرات خود اختیار دارند هم در محو و هم در اثبات وافریدگار عالم
را در کلام خود اختیاری نباشد العرض زمانه نزول و زمانه نسخ تلاوت هر دو زمانه حضرت بود و این محاوره
بدان ماند که در قران مجید فرمودند فیومئذٍ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان حالانکه سوال بر اعمال ذره ذره
در قیامت شدنیست وانهم بحدی که سید انبیاء در موقف باشند و از جناب امیر ۳ پرسند بالثقلین چه کردی و هم
این امر یعنی عدم سوال فکذا هذا هکذا ینبغی ان تحقیق هذا المرام والله هو الفضل المتعام و
مگر این چنین روایات در مقابله آیات قرانیه متواتره بحیز اعتبار در اید قوانین کلیه شرعیه مسیرهم میشود
مثلا بین الفریقین این اصل مدلل و مرصوص گشته که یقین زائل نمیشود مگر بیقین این روایات اگرچه در صحاح
مروی باشند ولیکن تواترش کجا مثل قران مجید پس یقینی ان کتاب مستطاب چگونه بملاحظه این روایات زوال پذیرد
یکی روایات ائمه بدین مضامین در کتب رفضه غالبا دیده میشود که نازل آیت کریمه شد چنان و جامعین بدین
هیئت گردانیدند اگرچه مغلطه معتقدین تحریف یعنی رفضه در تخصیص هم ظاهر باشد که اعتبار کتاب متواتر چگونه
زائل شود ولیکن چون بتحریب امور دینی در حقیقت می پردازند تمسک بدان روایات موضوعه نمودند و از جاده
مستقیم برگردیدند کما لا یخفی بعد ازین ملاحظه کرده شود که در عالم اسباب یعنی دنیا هر چیز را سببی مقرر است
پس عقل تجویز نمیکند که صحابه کرام بلا سبب آیات قرانیه متواتره را از اصلش برگردانند و موحد باشند
پیروی دین و ملت زاید الوصف بکوشند و تمامه عمر بر اعتقاد قیامت راسخ دم و ثابت قدم باشند
و ایمان بر نبوت جمیع انبیا و مرسلین خصوصا حضرت سید النبیین و تقرب ملایکه مقربین و منکر آیتی از قران
مبین را مثل منکر نبوت احدی انبیا دانند که کفر است یقینا و قطعا و بر همین قران منزل از اسمان بالشکرهای
سلاطین شام و روم و ایران مدت العمر داد جهاد سیفی و سنانی و هم جهاد نفسانی نصوص امیه دهند و خون
ملوک منکرین بریزند و آوازه دین محمدی صلی الله علیه واله وسلم از اطراف و اکناف عالم برانگیزند پس بر
تخریب و تحریف چنین کتاب مستطاب البته سببی و باعثی در اذهان منافقین خواهد بود و بعد از دید کتب
ایشان غیر از عناد و لداد با اهل بیت طاهرین امری دیگر معلوم نمیشود یعنی اسامی و نصوص امامت را
مستاصل گردانیدند و ازین قران مجید برآوردند و ائمه اعظم رفضه در هر کتاب این ترانه بی برده می سرایند
که درین قران مجید نصوص امامت شان قریب چهار صد نص موجود است و کتابها دران نوشتند یا جامعین
کتاب کریم اهل لسان نبودند و نصوص را الفهمیدند پس چون این امر بدیهی البطلان است متعین شد که غالیه
بود المنافقین و لبیاری از روایات که این گروه شقاوت پژوه بر تحریف قرانی نصوص پندارند نزد
احدی از اهل کتاب و غیرهم هیچ دلالتی بر فضائل اهلبیت طاهرین ندارد تا بامامت چه رسد چنانچه در
کلام این رئیس السفها عنقریب می اید انشاء الله تعالی و عقود مکاید قوم میکشاید باز حضرت قدوه المرسلین
بلکه حضرت رب العالمین برای انبساط و نشاط شان نسخه اصلی قران را محرف گردانند خوشدلی این صحابه

پیش نظر داشته تحریف کلام الهی را تقدیم رسانند کما عرفت لقلاعن عناد الاسلام الرئیس اہل الطغام فاین یذہبون
دانی یوفکون سبحان الله سخیف مکر ہین جاییکه دختران ایشان بافشای راز رسول ربانی بلغزند
ان را تحریف نکنند و برقرار دارند بلکه مطاعن نفوس خود را که بزعم فرومایگان بی بضاعت جابجا نفس
این مجتهد مجمع سفاهت تمام در قران مجید باشد عنقریب بحذف واسقاط آن بپردازند و دشمنان اولاد
و نفوس خویش باشند حقیقت همین است که اگر حکما و اطبای یونان باز در دنیا بیایند نتوانند علاج این
امراض صعب نمودن و زنگهای قلوب ایشان زدودن ؎ زنا پاک زاده مدارید امید ٭ که زنگی بشستن
نگردد سفید ٭ بالجمله چنانچه حضرت رسول یزدانی در تبلیغ کلام مقدس ربانی دقیقه نامرعی نگذاشتند و در
حرفی از ان خیانتی نکردند وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا
مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ همچنان شیخین معظمین در ترتیب و اظهار کلمات ربانی آثار اقدام شریف
پیموده اند تا انکه بزرگان نظم نموده اند ؎ هر سه شده یک نهاد و یک راه ٭ چون یک الف و دو لام الله ٭
از تعجب جناب مجتهد الزمانی مر التعجب رومیدهد که او مقدمه تحریف قرانی را بالغایت سهل میشمارد و خیال
نمی ارد که مقوله او اینست که خواص و عوام شیعه با ظهور صاحب الامر مامور باتباع و تعظیم آن هستند
و هرگاه چنین است انرا محرف دانستن در حقیقت مستلزم تناقص است چون کلام الهی مشتمل بر کلام لشبه
شد قطع نظر از انکه اعتبار و اعتبارش یقینی نماند و از همین است که امام جعفر اینتی را از آیات محرفه
تلاوت فرمود و انرا باستحقار برتافت چنانچه بی کلفت از اصول شان برمی آید اما سخن سازی ایس انبه
حدی نیست زیرا که بر خصم نیز در تاویلات باز است کما قال العلامة التفتازانی حالانکه ایمان مکلف که بالن
نمی شود تا بران یقین نیارد که از اغاز و انجام کلام باری عزوجل است مثل انکه ایمان بجمیع انبیا بیقین
است و انکار یکی از ایشان انکار همه خواهد بود و کسانیکه ایمان به بعضی آرند و از نبوت بعض انکار دا
و در حق شان موجود است أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا پس حبیب مصیب که بار بار تعریض مینماید و این حج
را بچشم حقارت می بیند بنوت دروی دینی و حصول مثوبات یقینی از برای اوست نه محل التعجب مگر
ایمان بر کتب نمی دارد البته این تعجب از وی بعید نخواهد بود طرفه انکه بعد از حذف و اسقاط میگ
که ولا یعنی بالتحریف الا ذلک و نمیدانند که پدر ریش در ذوالفقار قایل بتحریف قران مجید است و بر
تعمیم لفظ هرگونه می نویسد و در تبدیل و تغییر یعنی لفظی را به لفظی دیگر بدل کردن روایات را
او در اصول بحد تواتر میرسانند پس این حصر را چگونه گنجایش ماند و هل هذا الا تکذیب لابیه بل تک
لفسنه و علمائه ایضا و لیکن این به پست را چگونه کسی هوشیار تواند کرد عاقلی اگر درین مقام ادنی غور
بکار برد تواند دانست که در الحاق لفظ و ما خلق هیچ فایده برای جامعین نبود زیرا که قبل از
دانستی که مقصود شان ان بود که مناقب اهلبیت طاهرین را از قران مجید برکشند و الحاق آن

برای رسول خدا و ائمه هدی نمایند که موجب کسر شان رفیع الشان باشد کما فی احتجاج الطبرسی و ازین هر دو در
الحاق لفظ و ما خلق در آیت وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ بر اصول مجتهد صفتی نامی و نشانی یافته نمیشود پس معلوم
نیست که مجتهد رفضه بر هیچ اصلی از قوانین مذکور کتب خویش چرا قیام نمی ورزد و ایضاً درینباب تقریری
دیگر است که محکم و مختصر باشد یعنی اگر غور کنی وجود چندی از نصوص امامت ائمه اثنا عشریه رضی الله عنهم با تحریف
قرآن مجید مقرون نمیشود فکیف وجود نصوص تلمّانه چسون زیرا که گذاشتن آن نصوص در کتاب بر کمال
محبت اهل بیت دلالت دارد و تحریف بر کمال عداوت تناقض عند الجمع ضروری ورنه بر تقدیر تحریف
وجود النصوص کجا است و اگر نصوص موجود است تحریف معنی آبی اگر انها اهل لسان نمی بودند این وهم پیش توان آمد
وهو بالحل قطعاً وهدایته بالجمله علاج مجانین و پیران نابالغ روزگار عصمت شعار مشکل است مگر چون تقدیر
الهی معین گردد که بر محال از دست او رسان شود فقند کنز دلالتعقل اما حال عبد الله بن مسعود پس چندان
استبعادی ندارد زیرا که قرارت او بر دیگر قاریان مقدم است و تواند بود که وقت قرارت آموختن
او این لفظ در رو دنیافته باشد بلکه حضرت جبرئیل بعد ازان بمدتی آورده باشد و اورا اتفاقاً ازان اطلاع
نشده و تا باید که مطلع هم شد لیکن بخبر احاد والیقین لا یزول الا بیقین مثلاً امامیه گویند که جناب امیر در مرض
وفات شریف مثل خبر ولا ینفک بود ولیکن آخر بمقتضای بشریت جدائی ضرور شد پس ثابت کنید که در
واقعه قرطاس حاضر بودند و ان واقعه را بچشم خود دیده و بگوش خود شنید و بر طور شیعه هیچ استبعاد
ازان راهی نیست زیرا که در تفاسیر رفضه این واقعات بنظر در آمده که در بعضی از اوقات فقط حرفی
از خیال جناب رسالت صلی الله علیه فرود آمد و انهم بعد روزے یا کما بیش بگر یاد نداری که از عناد
الاسلام هم اشارتی بدان رفته است که حضرت همیشه تمنی ای معنی بود که امیر المومنین را خلیفه گرداند و صورت
فی البت ووقتیکه حضرت جبرئیل آیت بلّغ تا فی علی آورد حضرت آنچه در معذرت تقریرها فرمودند مطابق جبانی
ومثالش غیر از ذکر مفاسد خلافت مرتضوی دران چیست و ازان هم تصدیق جالسی توان کرد
که حضرت تمنی بود و نمی توانست یعنی تعلل می بود بالاخر وان لم تفعل فما بلغت رسالته وارد شد آنوقت
بجناب حامل وحی مطابق جمیع روایات همین قسم ارشاد نمود که لشکر را لشکر شیخین باید دانست و مرا
تصدیق باید نمود پس درین صورت چگونه ازین جهم فارغ توانم شد و با این همه معذر تنها اگر این حکم از
من جدا نشود استعفا ازین رسالت از طرف من باید کرد باز حضرت جبرئیل را صعود و سوال رو داد و خطرت
در انتظاری گرانید تا والله یعصمک نزول اجلال فرمود بهر نهم حضرت مطمئن شد تا العبد روز دوم یا
سوم لفظ من الناس معرف باللام نازل گردید یعنی ترا از شر شیخین معاذ الله حراست خواهیم نمود پس
اگر برین طور بعضی از الفاظ سوره واللیل اغاز رش منقبت جناب امیر است کما عرفت قرار شد و با تمام
بجا بسر عجبی نخواهد بود فکیف که از عناد الاسلام انهم واضح است که آنچه در صدر آیت نام مبارکش آمده بود

منسوخ گردید و ہذہ عبارتہ مکررۃ ان القران لما کان نزل علی سبعة احرف توسعا علی العباد وکان یجوز

مثلا ان یقرا تارۃ قولہ تعالی یَا اَیُّہَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ فی علی وتارۃ بدون اسمہ فلما منع الخلق

عن القراءۃ الاولی ونسخ اسمہ الشریف فکانہم حرفوا القران مما انزل علیہ وبہ ظاہر است کہ چون مقصود

حضرت رب العالمین وسید المرسلین بر اصول منافقین ان بود کہ اصحاب مرتد نشوند پس مقتضای مصالح

ہمین کہ از نامہای ایمہ ہدی نامی در نامہ جاودانی مذکور نباشد ونظاہر روایات کلینی در مجلد اول بدین معنی

جاییکہ اجمال ایات احکام را ثبوت میرساند وبیان وتفصیل را موقوف بر ارشاد نبوی میگردانند کما لا یخفی

معہذا اگر نسخ را ہم بخلفا نگردانند قطع النظر ازانکہ اینہا بر مذہب کسی از تو ہین با نسخ توانند شد غرض محتہد

جالسی کہ نسبت حقیقی تحریف بسوی حضرت است ونسبت مجازی بسوی خلفا فوت میشود حالانکہ لفظ کانہم نیز

برین مجاز اول دلیل است کما لا یخفی وہرگاہ بغوری دیگر بکنی توانی دانست کہ در جامع الاخبار آنچہ مردیست

مختصرش دلالت بران میکند کہ نور لامع کہ شعشانی ان را حدی نبود وخود حضرت بعد دیدنش در پہلوی عرش

بشب معراج فراوان حیرت داشت واز نص جناب الہی معلوم شد کہ نور علی ابن ابی طالب است وسبب مزید

لمعان انکہ ایمان را پوشید وکفر را اظہار کرد تا وفات باز بحار مجلسی دلالت بران دارد کہ ظلمت بر جناب

معاذ اللہ در وقت خلفا چنان محیط شد کہ گفتنی نیست حتی کہ وَاللَّیْلِ اِذَا یَغْشٰی مبین ان است وفاروق میان

ہر دو امر یعنی نزول وما خلق بعد از قرارت عبد اللہ مسعود وتنزول من الناس در واقعہ غدیری مع

از معذرتہای حضرت پیغمبر الی غیر ذلک عقل سلیم است کہ حضرت از پہلوانان جہان نترسند وبرای جہاد

سوی مصافات روم تشریف برند ودر مکہ شریف حضرت را ابو لہب وغیرہ او سنگسار نمایند وحضرت عمل

تقیہ نفرمایند ودر تبلیغ قاصر نشوند ودر معاملہ غدیر با وصف اجتماع اصحاب کہ لعبد وپنجاہ ہزار صحابی نوعی

کند حضرت مستعفی کردند ومجتہد فایق گوید کہ حضرت متمنی تخلیف می بودند وکتب معتبرہ دال باشد ہر انکہ

غضب را ایمان می کردند تَذَبَّبْنَا کہ الاٰیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْقِلُوْنَ وبزرگی عبد اللہ بن مسعود بر مذہب وروایات ماست

لیکن بکلم او دران وقت مقبول توانند شد کہ خویش مخالف جمہور اہلبیت واصحاب نباشند کما ہو الظاہر واین قرا

مخصوص با دست فلا یحدیہم نفعا وبر مذہب شیعہ وروایات شان قطع النظر از ردت الصحابة کلہم الا فلان

کہ او یقینا درین استثنا داخل نیست متوانگفت کہ حال ابن مسعود لایق ان نباشد کہ بزبان قلم در آید

احداثہای عجیبہ وابداعات غریبہ چنانچہ در فقہ الرضا ہم موجود وانیقدر خود معلوم است کہ برای الزام

اہل سنت نیز بکار نمی آید لبت مخالفت جمہور وہرگاہ معصوم داخل باشد درین جماعات بعد ازین در د

این روایات سودی برای مجتہد نیست واہل سنت ہیچگونہ بالحاق جملہ وما خلق قائل توانند شد وزیاد

لکلام ربانی دخلی توانند داد کہ تجویز اسقاط لفظی ہم ہیچکسی از ایشان قائل نگشتہ خواہ متکلم باشند خواہ محد

بلی اعتقاد تحریف چنانچہ گذشت مذہب مخالفین ماست چنانچہ کتب قدیمہ وجدیدہ شان مثل ذو الفقار وطعن

از تالیفات مجتهدین اول دلیل بران است اما استبعاد انیعنی که از چنین صحابی جلیل القدر امر مذکور بعید در آید
پس بر مقام خویش نمی نماید که خدای عز و جل میفرماید وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا توجه شو بحال حضرت ابوذر
صدیق امامیه که در مسئله کنز مذهب دفعه چه اصرار ایشان بصدور آمد وانهم در مقابله اهلبیت واصحاب حتی که
علم و وقار را بر روی خود بستند و شریعت اخبار را بید بیضا و عصای معجزه اهما بحضور ذی النورین شکستند
بخلاف ابن مسعود که نه کسی را دشنام داد و نه احدی را ضرب و شلاق نمود ازین سبب هم استبعاد نتوان کرد که با صف
امتداد او را محقق نشد که لفظ و ما خلق می باید خواند که از کتب فریقین خصوصاً تهذیب الاحکام که شیخ الطائفه امام
اعظم اول قوم تالیف کرده اند عیان است که حضرت امیر را بعد از کتخدائی و قریب سی سال معلوم نبود که مذی ناقض وضو
باشد یا نه و فی حد ذاته نجس است یا مانند نخامه تا بتوسط مقداد اسود بحضور حضرت رسالت این مشکل حل شد و
روزی بروایت صدوق بحیثیتی مخاطب شدند که لفظ یا علی جماع را بدین طور بکن و بران طور مکن در صدد مقام
در دلیست الی غیر ذلک من الوجوه و هم از اجله اصحاب این افسوس محکی که زمانه نبوت شریف به بست و سه سال
کشید و ما موفق نشدیم که طلاق امر را چنان بایستی تحقیق میکردیم اینها که شنیدی متعلق بود بعبد الله بن مسعود
اکنون حال بروایت جلال الدین سیوطی را از زر بن حبیش بشنو که ابی بن کعب فرمود چه قدر ایات سوره احزاب الکنون
تلاوت می امد گفتم هفتاد و دو یا هفتاد و سه فرمود قبل ازین برابر سوره بقره بود و میخواندیم دران ایت
رجم پرسیدم که ایت رجم چیست گفت الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله والله عزیز حکیم ازین
جا یعنی مجتهد بلند پرواز که لایق انست که حکیم مرزا محمد علی یا حکیم الٰهی بخش برای او نسخه عمل ظاهر بنویسند
که موجب ثواب بر اصول خویش باشند باید پرسید که ای مدعی تحریف وجه دلالتش را باید بر مدعای
خویش نقل کردن نه مانند فرومایگان کم بضاعت آن را القول بدر خود فرو گذاشتن ایا معنی ان چنین است
که این سوره کلان بعد از نسخ تلاوت اینمقدار باقی ماند این از کجا که جامعین آنرا از قران مجید اسقاط نمودند
دلیلی باید بران قایم کردن و تا وقتیکه انتهاض دلیل نشود چگونه این طعام را باید شنیدن و احتمال
دوم بالسان که ایات کریمه چنان گذشت نزد اهل اسلام بران دلالت میکند و فریقین باقسام ثلثه نسخ کما
قائل اند و مزید تفصیل آن در کتاب معانی البیان است کما عرفت سابقا و شاید که مجتهد خرد اجزاهم از کتاب الله
ندارد بلکه تلاوتش نیز بهمت نمیگمارد سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَىٰ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ و طور نسخ تلاوت بانحای شتی بود
که مثلا یاد کرد شب هنگام وقت صبح هیچ بخاطرش نبود افریدگار عالم متصرف است و بر همه چیزها احاطه
دارد وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ آنچه در دهمت نباید آن کند و ایضا ما نا باین فصل است که حضرت
صلی الله علیه و سلم بحال شب قدر مطلع فرمودند و میخواست که ازان خبر دهد و امت را ازان مشرف
فرماید ناگاه دید که دو کس از انصار باهم گرم خصومت میکنند پس خواست که تدارک فرماید از خاطر مبارک
ایشان محو شد که هیچ نماند کسی نیست که ازین واقعات احاطه کند و بر حقایق و دقایق ان اطلاعی داشته باشد

ے حدیث از مطرب و می گو و راز دہر کمتر جو ؛ کہ کس نکشود و نکشاید بحکمت این معما را ؛ سبحان اللہ عقد بزنطی
ہم بذہن مجتہد باقی نماند کہ در کتب رجال است حضرت امام رضا در سفر خود امانت قران مجید را نزد او فرستادہ کہ
بگیر نزد خود نگہدار و لاکن روزی آن قران مجید را گشاد و سورہ لم یکن در آن بسیار طویل بود یاد نمود
اتفاقاً شخصی آمد و قران مجید از دستش گرفت و بزنطی ہر چند خواست کہ حرفی را از آن یاد کند ز نہار بعد
از آن بخاطرش نیامد و اینہمہ از کرشمہ حضرت امام بود مقصود از حکایت بزنطی محو شدنش بود آنچہ حفظ کرد
باستیعاب این قصہ چنانچہ دانی پس بہمین منوال سورہ طویل احزاب را القدر باقی گذاشتند کہ اکنون
مسلمین میخوانند الی غیر ذلک من انحاء مختلفہ لا تعد ولا تحصی از آنجا کہ مجتہد غفلت شعار تیرہ روزگار مسلوب الحواس
شد این امور را بطور حکایات بیاد ش میدہم کہ شاید خبری از آن بشنود و یاد گیرد ورنہ حالش از مدہا
چنان است کہ شیخ فرمود علیہ الرحمۃ ع نہ صبر در دل عاشق نہ آب در غربال ؛ بالجملہ از مقالات مجتہد
حیرت بر حیرت می افزاید کہ بمجرد این روایات قران مجید متواتر ما بین الدفتین را ہمین چگونہ محرف
دانیم و آیات کریمہ اِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ در کتاب
مستطاب نخوانیم و باقامت ادلہ عقلیہ ہم ثابت می شود فالغلط بینہ کلامہ متداخل فی الغلط بیسہ
برای مجتہد درینجا ہم توان خواند خود غلط انشا غلط املا غلط اکنون از تفاسیر رفضہ مثل قمی
و ہمانی چیزی منقول می شود تا بدانی کہ مجتہد الزمانی از آنہم چنانچہ باید چیزی ندارد قمی کہ نزد علما
شیعہ صاحب منہج السداد از غالیان این مرز و بوم است بتحریف قائل اندی نولید وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ
قال حین یغشی النہار وہو قسم وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ اذا اضاء و اشرف وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ و
یعنی وَالَّذِي خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ وجواب القسم إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ قال منکم من یسعی فی الخیر ومنکم من یسعی
فی الشر اخبرنا احمد بن ادریس قال حدثنا محمد بن عبد الجبار عن ابن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن
محمد بن مسلم قال سالت ابا جعفر ع عن قول اللہ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ قال اللیل فی ہذا الموضع الثانی
غشی امیر المومنین فی دولتہ التی جرت لہ علیہ السلام ان یصبر فی دولتہم حتی تنقضی قال وَالنَّهَارِ
إِذَا تَجَلَّىٰ قال النہار ہو القائم منا اہل البیت اذا قام غلب دولۃ الباطل و القران ضرب
الامثال للناس وخاطب نبیہ ونحن فلیس یعلمہ غیرنا یعنی وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ قسم است و مفعول لعہ
بیہ است یعنی قسم است وقتیکہ روز را بپوشد و مراد از تجلی نہار روشنی اوست و ما موصلہ
یعنی قسم شخصی کہ نر و مادہ پیدا کرد و جواب قسم انیست کہ کوشش شما مختلف است یعنی بعضی
در نیکی و بعضی در بدی بار باسناد خود دیش روایت میکند از محمد بن مسلم کہ پرسیدم از
باقر ع تا فرمود کہ مراد از شب دیجور خلیفہ ثانی است کہ در دولت خود امیر المومنین را با نہمہ
مثل چراغ سحری گذرانید و مراد از نہار امام نرگسی است کہ غالب شود بر دولت باطل و

در قرآن مجید ضرب امثال است برای مردم و خطاب بحضرت است و با غرباء این امور را که تواند دانست
تمام شد جاه او دبند هر قسم تواند خورد که این افادات را بجز ایمه که تواند گفت و این درهای شاهوار
را که تواند سفت که کتب دیگر بتصدیق آن تواند کرد زیرا که از کشف الغمه عیان شد که جناب امیر تمنای
درجه سابقه یعنی وزارت امام متقدمین میکرد والبته بر عاقل یلمعی ظلمت دولت خود را بر اصول
رفضه طالب میشود پس عیان شد که غیر از جناب باقر العلوم که اخراز این معنی منوره تواند شد ٥
گاه در دل ساز و گهه در دیده جا ٭ هر دو جای تست یا بدر الدجی ٭ سبحان الله جناب امیر ع را
این قوم بی پیر چنان در قابو آورده اند چنانچه قدمای شان با انجناب خود را مملوک و انها را
مالک قرار داد چنانچه در نهج البلاغت است و در جاهای دیگر است که می نالید و چنان و غاها برای
تباهی شان میفرمود که کسی نگفته باشد قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ اَنّٰی یُوفَکُوْنَ مقصود ازین نقل و حکایت ان بود
که بهمین چنین عالی را که اگرچه معنی را با قرارات قدما خراب کرد ولیکن قائل تحریف لفظی شد که کلام
دران جاری نیست و بالفرض اگر کسی از اکابر شان قایل شود بالحاق و ما خلق یا صرف ما یدون
خلق باز مارا برای تکذیب بدر این مجتهد کافی است که زیادت را مطلقا منکر است کما فی الصوارم
با روایت ام المومنین صدیقه رض پس انهم بی غبار است زنهار صدور تحریفی از ذی النورین ثابت
نشود لعین ذلک البیان و قبل ازین بدین معنی هم اشارتی رفته که تحریف عبارات است از تصرف
دیگران متکلم و مولف هرچه خواهد تصرف بکند اگر کسی تحریفی نتواند گفت خبر مجتهد الزمانی که تحریف
بخدا و رسولش اسناد میکند حقیقة پس این امر نیز بمقام حقیقی بر میگردد و نسبت ان بجناب
رسالت و رب العالمین است که نسخ بی حکم صاحب کلام و بیانش بر زبان رسول علیه الصلوه والسلام
بطوری دیگر ممکن نیست والبته جمهور ملازمین صحبت شریف از انیک میدانستند معهذا انهم ثابت
کنند که دران آیات که زیر اسقاط و حذف امد در مناقب اهلبیت و نصوص خلافت شان بود که
اصحاب همه امور را پذیرفتند غیر ازین امر که از تحمل کوه الوند همین دانستند هیچ گونه قبول آن ممکن
نبود بهمین مرتبه اصحاب را که خدا و رسولش چقدر دلجوئی و خاطرداری شان و رعایت دین
و اسلام انها نمودند تحقق شد که امری متاصل بود نه چنانکه اهل خلاف بر نفوس خود حال میکنند
همراه میروند و اگرچه جناب امیر پاسداری والقای مرتبه اسلامی را نصب العین میگرداشتند
ولیکن رفضه میگویند که این همه بزبان بود نه بقلب و کشتی انجناب بخالد ابن ولید و دیگر بیان
فاروق او بختین و دشنام دادن و ایشان را ذلیل گردانیدن و برای قتل انها در کمینگاه
بودن متفرع بران شد که از نقض مواثیق و عهود بعد توکیدها توان نامید و بر تقریر اینکه
رفضه درباره اصحاب خصوصا فاروق قرار میدهند ردوحی و کفر توان گفت العیاذ بالله رفضه

در کتب کلامیه ابواب و فصول متعدد کرده اند که ممکن نیست که حضرت پیغمبر که لکافه امام مرسل بود مخالفت مرسل
روا دارد و همچنین آل عبا محال است که خلاف حضرت نمایند و با مامت رسند باز چنین روایات و مقولات در
سر دارند و بسبب ارتکاب آن نزد عقلا ذلیل و خوار میشوند مدعای صدیقه از روایت و حکایت است
که از اصحاب کرام خصوصاً جناب امیر منقول شد که تطهیر ذیل حضرت عثمان است یعنی عثمان با وصف کشش
و کوششها که در ترویج قران نمود جز بین مقدار دستگاهی نیافت پس نسخ ان ظاهر میشود ورنه
لازم خواهد شد که مخالفین عثمان بر شیر نر حمله کردند و از گوسفندی ترسیدند یعنی بلوی کنند بر اوانی
امور و اسقاط و تنقیص قران و تمزیق و تحریق ان قران حسابی برندارد حالانکه اشد کفر و ارتداد بود
و لزوم این نوع امور بر مخترعات رفضه زیاده از تعداد و احصا است مثلاً در واقع سبب خروج حضرت
ابو الآباء و ام الامهات حد آل عباد اهلبیت سید کائنات لوده دام و دانه گندم مذکور ساختند فاعتبروا
یا اولی الابصار پس احتمالیکه از روایت صدیقه بملاحظه دلیل بلکه اوله و براهین براوردیم تبرعا بجز
نحو متحقق باشد و استدلال مجتهد بر تحریف قران مجتهد باین روایات از بس باشد اما انچه از در منثور سیوطی
نقل برداشته علما در جوالب نوشتند و پدرش را در شکنجه عذاب کشیده اند که قید کله را باید که بر زبان
نیارند که موهم کذب است بهمین جهت از عبد الله عمر نقل میکنند که نباید گفتن که روزه تمام ماه رمضان
بگرفتم زیراکه موهم الست که در شبهای رمضان نیز خود را از مضطراب صوم باز داشته و در اصول
دیده باشد که ضرور نیست که هر شیء و ال بر تحریم باشد کما لا یخفی معهذا بر امتناع صور خیالیه بر دو نحو
از عقلی و زمانی اوله عقلیه قایم است که برین تقدیر باید که عبد الله بن عمر را از قائلین بتحریف قران
دانسته باشند و از و انیده سبب را نقل کنند و اولفلیس و طریقه علم الهدای رفضه نیز همین است و مرتضی
انرا در رسائل خود جابجا رعایت میکنند و کلب عقور یعنی قلی سائل کنتور اگرچه انرا شهادت علی النفی
در تالیفات خود خصوصاً تقریر اینکه بخدمت رشید المتکلمین نور المتین مصحفه گذرانیده و دانسته و التجیه
که اعور المحدثین بر حضرات ائمه در اصول کافی در خصوص افترا نموده که میفرمودند که غیر ما کسی جامع
تمامی قران مجید نیست پس توان گفت که اگر مراد بیاض عثمانی است پس بر تضییع او قات معاد اند
اختیار نمودن کار هرزه در ایان ست حاشا هم عن ذلک پس ثابت شد که همه این بزرگان از قدمای
اهلسنت بوده اند و سنیان در حفظ ان بر طریقه قوم البتان میروند و مختار در حفظ این نامیده
می کنند بحدیکه حضرت امام الائمه تا مدتی دابر دوش مبارک نیفگنند و اگر مراد حفظ انسخه اهلبیت است پس
اصول کلینی بر نفیم دلالت دارد که حضرات اهلسنت انرا منسوخ التلاوت میدانستند و قراءت انرا روا
نمیداشتند پس بدون تلاوت و کشیدن کما اشرنا الیه مستقیما چگونه حافظ کردند و تلاوت و حفظ قران
منسوخ چگونه جایز شد فتمیز الاقراء و هو المطلوب انهما که شنیدی بیازده امام است اما امام

دیگهانی که دعوی نیابتش مجتهد الزمانی میکنند پس احتمالی دارد که روزی این منسوخ التلاوة او او وقت
ظهور وخروج آنکابر خواهد آمد ولیکن بر کلام بعضی از شراح کافی این هم ایچ ولوح است کما مر ازاو و تازه ترانکه
صدوق و مرتضی تمانیش وصاحب مجمع و دیگر اکابر ایشان امر مذکور را خلاف نفس الامر اعتقاد میکنند ورنه
لازم آید که امام مهدی متبع حضرت رسالتماب و کتاب مستطاب نباشد بلکه متبع مسیلمه کذاب و مستقل درین باب
باشد معاذ الله من ذلک چه اتباع حضرت کتمان کتاب الله علی حده بود و هرگاه جناب امیر مامور داین سوال
کتاب الثقلین چه کردی کما فی تفسیر القمی گردانند حقیقة او درچه حساب اما آنچه جناب مجتهد الزمانی بعد ازین روایات
وقت استنباخ فرموده اند که ازین قبیل احادیث بسیار در کتب معتبره اهل سنت وارد شده که دلالت بر گم
شدن قران مجید دارد پس بجمیع وجوه باطل نیست زیرا که تصرف رب العالمین که در پیکر قبیح بود با سباب
ظاهری منتی انزا کسی تحریف نتواند گفت مگر بعنوانیکه زمین را از آسمان ببتانید ولایق لحوق و تخییر اهنی بانستی
کما لا یخفی وازینجاست که علامه دهلوی قدس سره العزیز در تحفه اثنا عشریه این قید افزوده و در بیان
عقیده قران مجید این عبارت فرموده عقیده دهم آنکه قران مجید کلام الله است و در وی تحریف و زیادت
و نقصان راه نیافته و نمی یابد اثنا عشریه از امامیه میگویند که آنچه الیوم در دست مسلمین موجود است تمام آن
کلام الله نیست بلکه بعضی از الفاظ زاید مردم داخل کرده اند و نه تمام قران است که بر پیغمبر نازل شده و تاحین
حیات پیغمبر باقی بود بلکه سور و آیات بسیار ازان ساقط کرده اند و ازینجا ظاهر است که کمة بودن این قران
مشتمل بجمیع آیات منزله مسلمیت اتفاقی در ان اهل حق را هم کلامی نیست و چگونه این امر لایق نزاع و قیل و قال باشد که
روایات صحیحه بران دلالت میکند که بعضی از آیات کلام رب العالمین منسوخ التلاوة گردید چنانچه در احکام هم
نسخ روداد که شیعه و سنی هم قایل اند بران گفتگو درین است که آنچه حضرت کلام شریف را بعد از وفات گذاشته
دران زیادت و نقصان و تبدیل و تغییر از جامعین قران مجید بوقوع آمده قدمای رفضه از صریح قمی و تلمیذ عور
و طبرسی صاحب احتجاج و غیرهم و متاخرین رفضه خصوصا معاصرین ما از ایران تا مملکت بنگاله هم به نقصان
و هم بالحاق و تبدیل قائل اند و هم درین باب روایات مفتری در کتب خویش نقل میکنند و از غایت جهل
و مکر چنان برای فریب عوام بر داخته اند که سنیان شریک ایشانند عیاذا بالله کلام در عقیده است چنانچه
در تحفه عیان شده کلام در نفس روایت بمعنی نسخ تلاوت فشتان بینهما اما آنچه تصریح کرده و گفته وازینجاست
که علمای اهل سنت مراد از حرف سبعه که قران مجید بر آنها وارد شده لغات سبعه گرفته اند چنانچه شاه عبد الحق دهلوی
پس میگوییم که اگر مراد شان اینست که فایده قران مجید از تجرید مصاحف که ذی النورین بمشوره
جمله اصحاب مانند علی مرتضی و حذیفه و غیرهما العمل آورده در اصول و فروع ناقص شد پس این فهم و ادراک
مجتهد فتاک چپلی باک باطل است بمعنی حدیث شریف نبوی صلی الله علیه وسلم در روایات فریقین مراد
فاما این حدیث متفق علیها نزد فریقین اینست کلها شاف کاف پس صاحب غم مذکور البته مخالف نص

پیغمبر علیه الصلوة والسلام شد باید که ازین بیهوده گوئی و بدفهمی توبه کنند بخلوص و اخلاص و براه آرد و نظر بر اصلاح
و بیان ان معمور دارند و نیز باید که بعماد الاسلام پدر خود رجوع کنند و هم کتب دیگر شش که این خاتمه در ان
یقینا منقول است و بنده میگوییم که دلالت عقلی نیز موجود است که اگر هر یکی ازان کافی و شافی نباشد
اما نزول قران مجید که هادی و هدی و نورانیت و ضیا تام است برای ضلالت فرد آمد و حضرت که رحمة للعالمین
و برامت خود شفیق تر از پدر و مادر بود از توسعه آن غیر از سهولت و بقای فایده ایشان دیگر چه خواست
و اصل همه حروف محاوره قریش بوده و خلفا اصلیت ان را رعایت کردند و حروف دیگر را تابع و فرع
ان گردانیدند چنانچه این امر محتاج دلیلی نیست بالجمله درین رعایت که ذی النورین بعد المشوره اندیشید
هم مقصود قران مجید که کفایت و سفاهت بحصول انجامید و هم فتنه تکفیر بعضی مر بعضی را رفع شد و زعم
بدیهی البطلان گشت و اگر مراد شیخ چیزی دیگر است لابد علیه من انتقاص البرهان و مخفی نماند که چنانچه
میانه محاورات اهل لکهنو و دهلی و دیگر بلاد و دیار فی الجمله اختلاف است مثلا انها جعرات را مذکر
میکنند و دیگران مونث دانند و بعضی گویند وهان و جماعتی میگویند هوان و جماعتی صرف نی زنند و
و برخی میگویند و مقاصد همه امری دیگر واحد است پس اگر کلام پادشاهی در حکمت نظری و عملی
بمحاوره اهل دهلی وارد گردد و حکم شود که همین محاوره یاد کنند و تلاوت نمایند البته قطع سلسله
محاورات خود بر ایشان شاق خواهد گشت دفعة مگر چون عادت گیرند پس حضرت را که اجازت حروف
شد سهولت مع بقای وحدت معانی ظاهر شد و چون درین توسعه در یک زمانه مخصوص چنان فتنه برخاست
که هر یکی محاوره خویش را کلام الله میداند و محاوره دیگری را انکار میکنند البته برای رفع ان کوشیدن
شودن ضرور تر شد معهذا ان محاورات کلها منسیا منسیا گشته و اصل قران مجید مجرد گشته که هر کس بلا اختلاف
و السنت که کلام باری عز و جل است که بران نازل شده بود و معنی انا له لحافظون مثل آفتاب رابعة النهار
شد بخلاف کتب اسمانی دیگر که این محافظت برای ان کجاست که هرگاه پسیده شود نتوانند بالیقین اصل
را انشان دادن و ازینجاست که به وقوع تحریف در ان قران مجید ناطق است قوله این است حال تحریف
که در قران مجید واقع شد و حیف است که پدر ش زشو ندارا حقیقة محرف لنخه اصل قرار دید زیرا که الا سما
کما عرفت مفصلا و حقیقه ذی النورین را مرتکب آن گوید درین کتاب قطعا و یقینا و خیال نکند که چون
دانش و بینش خواهند دید درباره این والد و مولود چه خواهند گفت بالجمله تحریفی که ما به النزاع بود زینه
به ثبوت نه پیوست و اصل قران مجید بی اختلاط و بی غبار باقی ماند بخلاف انچه این پدر و پسر گفتند که
قران مجید که مخزن اسرار اراده بودند اثری ازان و فایده ان باقی نماند و بود نش در جا بلقا
برآید بلکه اهم همین نسخه است پس وای برای گمراهان که بر اصول شان نشانی از قران اصلی باقی نیست
پس گمراهی شان باقرار شان عیان گشت و اگر گویند که اهلبیت ما را کفایت میکنند که ما به در الثقلان

و نیز ازین دعوی هیچ فایده برای رفضه بر نمی آید چنانچه برای مشرکین که دعوی اتباع ملت حضرت ابراهیم خلیل
میکردند و حق تعالی تکذیب ایشان فرمود اهل اسلام را متبع ایمان قرار داد همین است حال رفضه بی کم و کاست
... که انهم ازین مقام بوضوح می انجامد که متبع اهل بیت اهل سنت اند زیرا که ان قران که ائمه اهلبیت مدت
... تلاوت آن میکردند و شب و روز بتلاوت و تمسک بدان مشغوف بودند بدست دارند بلکه اکثر بیان لبنیه
... منظور دارند بخلاف رفضه که قران اهلبیت را منسوخ نوشتند و گاهی حافظان نبودند متعهد ادر چند حدیث شان
... وارد که بر قران مجید احادیث ما را عرض کنند موافق را بگیرند و مخالف انرا بر دیوار بزنند کما فی البحار وغیره چون محک امتحان
... است تحقیق دین چگونه توانند کرد که گرفتنی است و که از دست انداختنی است کما لایخفی و اما انچه گفته که عدم مطابقت
... جواب اینکه ۵ کمال بیکمال از کافرم خوانده چراغ کذب را نبود فروغی مسلمان خوانمش بهر مکافات دروغی را
... باشد دروغی این مجتهد که در حقیقت قدوه جمیع علمای رافضیا لسنت چون در خدمت پدر خود بکمال عزت
علوم ادبیه رسیده هر چه درباره نظم قرآنی گوید عجبی نباشد که از مصدقین او هم صدق است که نظیرش در قمیین پیدا
نشده و نفس علی هذا تلامذه او بیواسطه یا بواسطه مثل سید مرتضی ثمانینی که او تصدیق کلامش توان کرد چنانچه غرر و درش
بران شاهد است و هم مولای پدرش یعنی طبرسی که جابجا در بابت نظمش انچه میگوید مصدق این پسر تواند شد
و پدرش نیز که در تالیفات خود بر نظمش سر می جنباند و میگوید هر جا که در کتابها عبارتی از قران مجید می آید
... خلل باشد مانند جواهر میانه ان می درخشد پس البته این رمز بنا بر همین است که نظمش خراب است و مستجمع
... بکمال درجات بلاغت فایز گردیده الغرض سخن از کلمات طیبات حضرات انبیا و رسل این است که افاده
... ممتنع باشند و انچه نوشته و اما عدم واقعیت ترتیب پس ان نیز الخ ظاهرا جناب مجتهد الزمانی نظم و ترتیب را
... بابت نفهمیده و از متبر او خان ... پس تطویل پرداخته درینجا نظم و ترتیب ازان جنس است که شیخ در گلستان
... دروغ بماند سالها این نظم و ترتیب پس فقره نه ترتیبش واقعی از باب ترادف است و کلام علما ازان خالی
... باشند چنانچه در سابق لیست و بلند آن نور دیده خود از کلمات این مجتهد تمثیلات ان برگذشته لاجرم گفته میشود
... مقام راه تطویل را اختیار ساخته زیرا که این امر معلوم همگنانست که ترتیبش مطابق نزول نیست بلکه مطابق
... ترتیبش موافق لوح محفوظ است که ترتیب معنوی عبارت ازان است که اگر حرفی را ازان بر دارند گویا
... است که سلک جواهر زواهر را ته و بالا کردند چنانچه از بیان طبرسی و غیر او پر ظاهر است در کتب امامیه و العقل
... الا عدا بحمد الله که انهمه دشمنان حسین ترتیب آن را معتقد اند و هر جا بر ربط ان می پردازند و سوره را
... و آیت را با آیت منضم میگردانند و تفسیر عزیزی نمونه این نظم ترتیب تواند بود که بعد از دیدنش همه جمله های منسوق النظم
... ناظر عیان است که استادی ماهری از جوهریان عقود گوهرهای ناهموار را منتظم گردانیده و فقیر باراده
... تفسیر عزیزی خیال دارم و مبادی و موادان جمع میسازم اگر توفیق دست دهد خواهی دانست که من حیث الجا
... ربط و نظم و ترتیب و مباحث اصولیه کلامیه و فروع و فقه و علوم حکمیه خیلی باشد که ناظرین خوشوقت شوند و هم

کاغذ زده ست بدست بر بند و مثل اصل از جان و دل عزیز تر دارند ولیکن دشمنان دین هرگاه اعتقادی
کتاب الله ندارند و بلطافتش بسبب فقدان بصیرت نمیرسند و چنان از انصاف دشمنی حکم میکنند کی بی انتظامست معا
یعنی نظم و ترتیب ندارد پس در رساله قدیمه گفتیم که بر اصول شما انهمه معائب درین نسخه حاصل است و ایمه اثنا عشر رواج دا
و بمخاطب خویش گفتند که همین قران را بخوان و نهی کردند از قرائتیکه امیر المومنین جامع ان بود و این ترجمه حدیث کتاب
که بار ها دانسته باشی و خاتمه ان قر کتاب ابن عبد علی حده است و حاصلش آنکه یکی قرائت کرد آیتی را از قران اهل بیت
جعفر صادق منع فرمود و گفت بخوان چنانکه مردم میخوانند و این قران وقتی که خوانده شود که امام غائب حاضر شود
درین عبارت مدعی این معنی نگشته ام که این نسخه مسلمین ترتیب نزولی دارد تا گوید که نقیض آن ثابت است و ترتیب
نیست و هرگاه علمای اهلسنت نگفته اند پس من چگونه خلاف کتاب بگویم و طوری را که مخالف بداهت است بجویم
هم شعر فهمی عالم بالا معلوم شد و کید مجتهد ازین تطویل حل شد که مقلدین بدانند که مجتهد ما چنانچه بر زید بیشتر اطلاع
دارد باحاطه کتب اهلسنت نیز همت میگمارد **قوله** پس هرگاه حال روایات الخ ای دشمن عقل و دین من کی گفته
که قرآن المجید اهل اسلام ترتیب نزولی دارد تا انهمه منتها در نقل عبارات علما برخود گوارا فرمائی و عیش خود را با
منغص گردانی ولا فرض وقتی توانا بود که گفته هم که ترتیب این قرآن المجید باعتبار نزول سور و آیات است و او لیس
قوله و الملاق بیاض عثمانی بر قرآن المجید الخ معنی بیاض عثمانی اینست که نزد رفضه خلفا لیاقت علمی نداشتند پس
نشان البته اعتبار را نشاید خلیف که معاذ الله مرتد شده باشند و عداوت اهل بیت ایشان را باعث جمع آن کرده
نزد اهل سواد کتابی باشد که ترتیبی ندارد چنانچه از مکاتیب غرائب اسالیب مزین هم واضح است چون بر اصول
قرآن مسلمین با جمیع صفات موصوف است کما عرفت که بی انتظامی یکی از آنست پس مذهب رفضه البته همین است
یا نگویند چنانچه کتب مجتهد و حال رفضه بدان ناطق است و از کلام مجتهد الزمانی درین عبارت هم ثابت میشود که ا
و تکریم قران حضرت باری تا غیبت مهدی عار نیست و هرگاه زمانه صاحب الامر پدید آید کجا تعظیم و کجا تکریم پس چنانچه
حافظ رحمة الله علیه میفرماید ؎ بنده پیر مغان هستم که لطفش دایم است ؛ ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گا
چنانچه بر جامعین آنوقتیکه مهدی در مدینه منوره آید و بیدادها و دار و گیرها رود که شاید درین کتاب هرچه گفتم
از اوراق نوشتم نمونه آن هم نباشد حتی که وزر تمامی ظلم و عدوان بنی آدم بر ایشان باشد و از جهت عدالت
عز و جل که لا ظلم مثقال ذره شان اوست هزاران دران مدتها باز در شب چند فوز زنده گردانند و بمیرانند
؎ هزار بار زخم و کوزه کرده لند مرا ؛ هنوز تلخ مزاجم ز مرگ شیرین کار ؛ عقوبتهای دنیوی مانند حضرت جرجیس
مبتلا کنند معلوم نیست که درباره نسخه ایشان چه بی اندامیها رود و چه بی ادبیها پدید آید که گفتنی نیست بالجمله
چون اهل کتاب و آتش پرستان دهند و انرا هم دشمنی راشدین در سر است ولیکن بمقدار دشمنی رفضه نیست
که ابلیس هم از آن شرمنده میگردد **قوله** قرآن المجید را بیاض خود دانسته تحریف و حرق نموده الخ ولیکن جناب امیر المو
و دیگران هم از مقبولین لسانی بچشم دیدند ترکیب ران گردیدند چنانچه قبل ازین فصل عیان شد و صاحب دا

مجالی نماند که گفتگو دران نماید و اگر از جناب امیر و دیگران درین باب تکیری میگرفت و صدای الصدور
می امد البته در اظهار ان دریغی نمیکردند چنانچه تظلم یهود سکنه فدک هیچ دریغ لعمل نیامد تا آنکه سر نایب صدیق اکبر را از
دوشش بر داشتند و انرا جهاد فی سبیل الله پنداشتند و وقتیکه جورها و انواع بلی اندامیها نسبت بجناب سیده بوقوع
نخلاف کتاب الوصیت می ید حضرت امیر و جمیع شیعیان ایشان سیر و تماشا میدیدند الی غیر ذلک مما ظهر منه کرم الله وجهه علی
اصولهم علاوه هیچ عاقلی تجویز تواند کرد که کسی سعی خود را بر باد فنا دردهد چنانچه از عبارتش واضح است که قرآن مجید
را بیاض خود قرار دادند و تحریف کردند و سوختند پس عیان شد که زینهار نه تحریف مصحف کردند و نه سوختند مگر منسوخ
التلاوت و امثالش که مردم میخواندند و هر یکی قراءت خود را قرآن مجید می پنداشت و قراءت غیر را قرآن نمیگفت بلکه
میگفت زینهار قرآن ما نیست و از ینجاست که پدرش حقیقه تحریف قرآن مجید را در عناد الاسلام بجناب سید المرسلین نسبت
داد معاذ الله و دین و ملت را منقلب گردانید و ازین نسبت و انتساب چنان بوضوح می انجامد که هرچه جامع القرآن
برای دفع فتنه اندیشید عین حق و صواب و اتباع سنت سنیه حضرت رسالتماب هم بوده بلکه بطریق اولی بیانش مطابق
عبارت عناد الاسلام آنکه چون آنجناب برای دفع ردت اصحاب اصل قرآن مجید را محرف نمود و اسلام ایشان را برابر
قرار داشت اگر ذی النورین منسوخ التلاوت وغیره را که سبب تکفیر همه گردد امت محمدی شده بود بر حالش گذاشتی
و تدارک آن نفرمودی چنانچه از روایت کافی بدون حرق بمعنی سوختن بر می آید و قد عرفته سابقا و لاحقا البته
ترویج آن فتنه و ابقاء امت بر کفر لازم آمدی و هرگاه در دفع این فتنه عظمی اصل قرآن مجید که ترویش بر گفت
پدرش بود باقیماند و ترک آن متفرعات و خلط منسوخ التلاوت واقع شد کاری بس سترگ بحصول انجامید معهذا
هیچ نایله خلط در متن قرآن مجید باقی نماند و خود فتنه مذکور از جهان برخاست و الحمد لله علی ذلک **قوله** لیس
بران می ماند که حضرت الخ ازینجا هم فروماندگی و بی بضاعتی مجتهد بقول پدرش در صوارم و حسام عیان میگردد که آیا
معالیشت حضرت موسی کدام وقت بوده بر ظاهر است که تا در مصر بود و هنوز بسوی مدین نرفت پیغمبری نرسیده بود
و درجه رسالت بعد از انست که چندین سال بخدمت حضرت شعیب ماند و کتخدا شد و همراه اهل خود چون سفر مصر برای
زیارت مادر مکرم خویش در اثنای راه درجه رسالت بهم رسید پس اهل خود را دران برف ریزی و تاریکی شب دلحوق
و دردزه همچنان به حفاظت حافظ حقیقی و عنایت لم یزلی گذاشته بخط مستقیم نزد فرعون رونق افروز دعوت
دینی آغاز کرد چنان که بدان مامور بود پس اگر عبادت آنجناب مخفی باشد که وقت اقامت مصر حینیکه بپرورش
فرعون نامسعود محل انکار نخواهد بود و رفضه ازان چه سود که دعوت موسوی بسوی عقاید حقه البته بعد از پیغمبری
فلعا اشکار بود بدون تقیه و استتار و العجب که مجتهد این هم نمیداند که آنجناب دران زمان بدرجه رسالت
کی رسید و انهم او را یاد نماند که مولای او طبرسی صاحب مجمع البیان علی روس الاشهاد چه گفت که انبیا علیهم السلام
تقیه نمیفرمایند و اهل اسلام درینجا نظر فرمایند که طبرسی افاده نمود که ملاحظه وصف عنوانی دران هست یا نه جز لیسا
تعجب رو میدهد که این مغرور و مدهوش از باده دولت و گنج قارون در اثبات وصف عنوانی چه تطویل [illegible]

در طعن الرماح کرده و در ینجا ائمه را بخاک برابر گردانیده و لعالیهم بالتقیه را بیش نظر داشته مع حفظت اشیاء
و غایت عنک اشیاء هر که خواهد تفصیل این محل باید و بطعن الرماح رجوع کردن و رد جهو التش را در نغض آن
که بعنایت ایزدی بدو مجلد رسیده بچشم انصاف ملاحظه فرمودن پس طبرسی مولی و آقای این پدر و پسر اگر درین اظهار
راه کذب نمی سپارد البته عیان شد که وقت معاشیت حضرت موسی زمان پیغمبری هر گز نبود و صاحب التش
و نبیش اگر در عبارت جناب مجتهد لاثانی ادنی غور فرماید بی کلفت تواند دانست که قطع نظر از وصول قوت قدسیه
که از لوازم درجه اجتهادیه است چنانچه مطالعه این کتاب و ضربت حیدریه بران اول دلیل است تاریخ دانی
هم برین قدوه متکلمین رفضه ختم شد زیرا که دعوی تقیه حضرت موسی ۴ از بنی اسرائیل فرزندان حضرت
یعقوب علیه السلام مینماید و میگوید که پس بدان می ماند که حضرت موسی که بمصداق کان یعالیهم بالتقیه از بنی ائمه
بسر می برد و ایضا صاحب فهم و ادراک از انچه درین ورق هم مرتب شد نیک میداند که هرگاه درباره انبیا
عموما بتقیه حکم نمیتوان کرد چنانچه طبرسی در مجمع گفت جناب پیغمبر سید المرسلین چگونه تقیه فرماید که مابه النزاع
میانه سنی و شیعه است یعنی کذب و دروغ ازان لازم آید حالانکه طبرسی اقرار میکند که حضرت را کفار مکه
خصوص ابولهب شقی سنگسار میکردند و حضرت از مواعظ زینهار دست حق بدست نمی برداشت طرفه تر آنکه
میگوید انچه حاصلش اینست که حضرت در مکه معظمه امر هدایت را مخفی میداشت و نمی فهمید که چون هنوز آیت
جهاد نازل نگشته بود شمشیر دران بلده نکشید ولیکن در امور تبلیغیه زاید الوصف میکوشید و صدیق امت
نیز دران تائید میکرد و هم از سبب اظهار بود که بلای کفار بارها بهم رسید و بر ابوبکر صدیق چه مصیبتها که نکشید
حالانکه درین کتاب نقلش برداشته ولیکن شاید که بتحصیل معنی آن همت بر نگماشته یا بسلب حافظه مبتلا
گشته بلی جناب امیر ۴ البته بر اصول رفضه با تباع بدر خود می کوشید و او موافق و مطابق کتب اصول موضوعه
مقلد اصحاب کهف بوده و در اعیاد و عبادات مشرکین شریک و دخیل می ماند اهل نفاق هر چه درباره
این خرد و بزرگ نسبت کنند عجبی نخواهد بود کما فصلنا فی حواشی طعن الرماح فی کوفة المند والحمد لله
که بنده کمترین از روزیکه این جهاد بر امت این سبا شروع کرده بعد از رساله قدیمه که طبع از مالی محتاج
دران ملحوظ بود مبسوطا و مشروحا گفته هر چه گفتند هرگز هرگز مقام استتار و پرده داری نبوده پس
گمان مجتهد ذی الوجهین صاحب نفاق و تقیه و سواد الوجه فی الدارین بر جای خود بنا شد و امر واقعی است
که در انچه حضرات ائمه بر اصول رفضه بجا آوردند که اصل قرآن را پوشیدند و اگر کسی از شیعه بصد گشتن گو
بی بدان بر دو قرائت آن شروع نمود او را نهی کردند و مثالب زراره منتجب از دنیا و اقرانش آنچنان
بیان فرموده اند او را درباره اضلال و مکر و عذر بر اهل کتاب ترجیح دادند نه اضلال است و نه تلبیس
تدلیس بلکه عین هدایت تحقیق باید دانست الی غیر ذلک من الامور التی شرعنا فی هذه الاوراق و قس
علی هذا مثالب الهشامین و شیطان الطاق اما ذکر آیات کلام شریف پس جوابش از تفاسیر شیعه خصوصا

مجمع البیان و مانند ان عنقریب در مقامات اتیه چنان می آید که بعد از دیدن اجمال و تفصیلش عیان شود
که مجتهد اگر در مدت العمر احیانا تا لقران مجید التفاتی نموده انهم برای ادعای اولفی بنوده وانچه گفته
که اضلال امت الخ ای مجتهد از خدا بترس و راست بگو که بر زراره چنان لعن دبیل کردن و همچنان بر تنتنین
دیگر اضلال شیعه بود یا نبود و شیعه و امت داخل اند یا خارج و قس علی هذا الفصوص جعفریه که کلینی ثقة المحدثین
انرا در ورقی چند بدان طمطراق در کافی روایت نموده حتی که آن مهاجرین و انصار که بدتر از انها
کسی در ظلم کردن بر اهل بیت و غصب نمودن حقوق ایشان نبود جنت الفردوس در میراث یافته اند
در عالم اختیار صدور یافته یا در عالم مجبوریها با وجود حفظ و حراست خداوند عالمیان چنانچه از مصحف
کتاب مختوم بر دعوی کلینی نیز ظاهر است پس چه حال خواهد بود وقتیکه بداوریهای قیامت گرفتار آئی
و در دست ملایکه عذاب محاط شوی غیر از حنین رحم که بعد از ماهی چند داد فصاحت و بلاغت داد و
جوالانصار برانجات بخشید که همدرد تو خواهد بود و بر بیکسی تو خواهد گریست و خاک حسرت و افسوس
بر سرت خواهد بیخت وازینجا ظاهر شد درین خصوص که اضطرار و بیچارگی نیز ثابت باید کرد سبحان الله
گاهی جناب امیر ع سوار شوند و بنی هاشم را برفاقت بر گیرند و سر صوبه دار فدک را از دوش بر دارند
و زمانی خالد بن ولید را هر دو دست محکم بگیرند بدارند و بر زمین بزنند و شور از خلایق بر آید که
امروز خالد کشته شد و زمانی گریبان فاروق بگیرند و دشنام دهند و چون ایشان بر سبیل امتحان بگویند
که شما را انجا رزار ضلالت بکشم ان وقت با من چه معامله خواهید کردن جناب امیر ع فرمود لضربنا
عنقک الخ ازین امور قطع نظر کردیم ولیکن جواب این معنی باید دادن که چون در خلافت انجناب
مصاف کارزار راحدی نبود ان وقت هم اختیاری داشتند یا نه که مردکه در طعن الرماح تصریح نموده
که جناب مرتضوی در وقت خلافت هم تقیه میفرمود کما لا یخفی الغرض از روزیکه کتب اهل حق مثل
صواعق و تحفه و غیرهما ظاهر شد امامیه را جز دم بر داشتن کاری نماند و بعد از منتهی الکلام و ازالة
الغین فار غخطی کامل از اکابر شان طرا بهم رسید که رسالة المکاتیب مبین السنت از ان روز ها
همه مجتهدین مبهوت گردیدند و اگر کسی مشتاق تفصیل این مجملات باشد باید که قلب خود را متوجه
این اوراق سازد که زینهار در واقعات زمان سعادت نشان یادی نماید اموریکه بکثرت ان درین
عبارت تنصیص کرده که حضرت صلی الله علیه واله وسلم در ان اضلال امت نموده معاذ الله من
ذلک چنانچه حضرات ایمه از ان دریغ نکرده موالی و اصحاب خود را بخار زار ضلالت سپرده اند وایتا
وفصل راحدی و نهایتی نیست به بین در آغاز تهذیب الاحکام شیخ المعقلین که نطاق همت بر ان
بسته که در افادات معصومین که بابواب فقه تعلق دارد راه تطبیق بیماید و متحیرین را الطریق مستقیم
هدایت فرماید از جمله حضرات ایمه امام محمد باقر و فرزند دلبندش امام صادق ع اند که بر روایات

ثقة المحدثين در کافی صحیفهٔ خویش در کتاب مختوم بامور یحق گویی بوده اند پس شیخ بتوسط ذهب بن وهب
از امام ابو عبد الله علیه السلام در مسایل متعلقهٔ قضای حاجت روایت می نماید و میگوید فاما ما رواه
احمد بن محمد عن البرقی ذهب بن ذهب عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان نقش خاتم ابی العزة لله
جمیعا وکان فی یساره یستنجی بها وکان نقش خاتم امیر المومنین علیه السلام الملک لله وکان فی یده
الیسری یستنجی بها فهذا الخبر محمول علی التقیه لان رواه ذهب بن ذهب وهو عامی متروک العمل
بما یختص بروایته علی ان ما قدمناه من آداب الطهاره ولیس من واجباتها یعنی اگر کسی درین مقام
حدیث امام صادق را ذکر کند که آنجناب فرموده که نقش انگشتری پدر بزرگوار من امام محمد باقر این
بود و در دست چپ آنجناب می بود و استنجا بدان دست میکرد و نقش انگشتری جناب امیر کرم الله
وجهه الملک لله بود در دست چپ و استنجا از ان دست می نمود پس این حدیث بر تقیه محمول است یعنی بخوف
روای مذکور که شیعی نبود حضرت امام جعفر حکم شرع را که عدم استنجا در ان حال بود متغیر فرموده ما الشر
انکه بر پدر بزرگوار و جد عالی مقدار افترا نمود این اضلال و گمراه کردن خلایق کار شیاطین است نه ایمه معصومین
معاذ الله و دامن مبارک حضرت پیغمبر از ان پاک و پاکیزه است رفضه هر چند اسمان را بزمین بدوزند
و دل و جگر خود را درین مذاق و محن بسوزند چه مجال دارند که از کتاب الله یا احادیث سنیان چنین
روایات ارند و شیخ جی امامیه که شاگرد رشید ابلیس لعین اند علاج ایشان غیر از احتقان چه می باید کرد
کما مر مرارا که هم خرماست و برای شان و هم ثواب فاعتبروا یا اولی الالباب باقیماند امری آخر در اینجا خود نقض
علمای رفضه مانع از النست اگر مقلدین شیخ المغفلین و رئیس المضلین و دشمن اهلبیت طاهرین ادنی امعان
در معانی ان بکار برند توانند یافت که حکایت راوی مذکور بلفظ کان یستنجی و فی یده خاتم کذا و انهم
هر دو جا ظاهرش دوام و عادتست پس چنانچه فعل حرام را نسبت کردن باین معصومین دشمنی اهلبیت
است البته عادت ایشان برین امر زشت بخیال هیچ عاقلی از محبان عترت طاهره نمی آید و از عجایب انکه
امامیه بعد از ان اصلاحی دیگر فرمود درباره روایت ابو القاسم از همان امام عالمقام مامور بارشاد احکام
الغش الامری که پرسیدم که شخصی بخلا اراده کرد و همراه دارد ان انگشتری که نام خدای عز وجل بران نگین
منقوش فرمود نزد من خوب نیست گفتم اگر نام رسالتماب باشد ارشاد نمود که هیچ مضایقه ندارد در
معلوم نیست که جناب شیخ جی ابواب تقیه را چرا بروی خود بستند که دیگران دهلی بسبب عجز زیر کلیم نواختند
و نهایت کار سخن ارائی و هرزه درائی ایشان اینست که استنجا در ان نیست فقط استصحاب سکه
و صنعت این سحر کاری نظر بعادات ایمه معصومین که خاتم در دست چپ مید اشتند و امام الایمه نیز بدان
عمل استنجا میکردند و حمل بر تقیه موجب مضحکه است کما عرفت عنوان پوشید پس اگر شیخ المغفلین نام
کتاب سحر سامری یا طلسمات الخیال یا تخریب الاحکام میگذاشتند مناسب می بود از انکه نامش تهذیب

الاحکام بنا دند و دعوی مزید ولای حضرات اہل بیت علیہ السلام اغاز کردند درین حال سحرکاری
ایشان و عداوت حضرت اہل بیت بوضوح انجامید درین قدر ہم موقوف کہ خود علمای امامیہ با وجود
اتحاد مذہب بر شیخ الطائفہ زیر لب تبسم میکنند ورنہ حال منافقین خوب معلوم است کہ عیوب خود و شرکاء
خود را میخواہند از سبب مزید اخفا کہ خود ہم ندانند تا بدیگری ولو کان شیعیا چہ رسد بالجملہ چون راہ
انصاف درین معرکہ مسلوک شود نسبت باین ہیچ ان کلماتی بر زبان می آید کہ در دیباچہ دانی دیدہ
یا شنیدہ باشی الوقت اعتقاد خواہی کرد کہ مولف این کتاب انچہ در باب تبدیل تام تہذیب گفتہ است
سخنی است قرین حق و صواب امری است لاجواب بعد ازان مختاری خواہ در دل خود نگاہ داری خواہ
در مجلس مدعین تشیع نیز بر زبان آر نسے بر خلاف عادات ائمہ است حال حضرت رسول خدا کہ ہیچ حدیثی
مکی و مدنی بیابی کہ تلبیسی و اضلالی را راہی باشد و زینہار ازین آیات کہ مجتہد درینجا از سفاہت و حماقت
خود نشان داد بمراجعت تفاسیر نقل کردہ نتوان یافت کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم امر ہدایت را در مکہ روبروی
صنادید قریش کہ انجناب را سنگسار میکردند کما فی مجمع البیان مخفی میفرمود یا امر ہی نازل شد و حضرت تقصیری
در تقاعدی نمود سبحان اللہ مجتہد انہم ندانست کہ در زمان نزول سورہ مزمل و مانند آن کہ در آغاز بعثت
بود امر جہاد در مکہ کی نازل شد پس میخواہد کہ در افعال الہی دخل دہد و انہم در قران مجید نمیخواہد لا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ
وَھُمْ یُسْئَلُوْنَ و تا زمان صدور جہاد اضلال را بسوی حضرت رفیع می سازد بخلاف زمان ائمہ کہ بعد نزول
امر کو رست بود تا بحدیث الجہاد ماض الی یوم القیمۃ در کتب فریقین است فاعمی اللہ انصارہم پس در دادن
اضلال امت و مانند آن اوردن سینہ خود را البنان گیو سفتن و حق را بباطل نہفتن است بلی بر اصول زبادہ
در جاجلہ التقیہ بر زبان حضرت معاذ اللہ در واقعہ نصب مرتضوی ہم تعللات بود و وہم استعفا از رسالت چنانچہ
بار درین اوراق دانستی و دور تر چرا روی کہ غیر از خلافت بلا فصل دیگر چہ بود کہ آسیای نجات بران
بگردد و چیزی از عقاید و اعمال در آخرت بدون ان عقیدہ بکار نمی آید معہذا حضرت ہرگز ان امر را بخوبی
بسوی امت نرسانید و از اصول روافض حتی از حواشی این کتاب یعنی تہذیب شیخ الطائفہ در کمال ظہور
است کہ حضرت با وجود تاکیدات در خلافت بلا فصل امر امامت مرتضوی را بحاضرین نرسانید و بگوش
ایشان ندمید مگر در آخر عمر چون زمان غارغطی مقارن گردید بوقت نزول کتاب احمر المختوم و انہم
در بیان مفاسد این خلافت کہ نتیجہ ان ارتداد امت است بر تقدیری کہ جناب امیر را نصب فرماید و بار ہا
گفتی و از نوع بدیہیات است کہ چون حضرت بداند دشمنی اصحاب و رعیت را با جناب مرتضوی پس
خلافتش بدون اطاعت لشکر و رعیت چہ معنی داشتہ باشد ایا سلطان تواند شد کسی کہ لشکر و رعیت
در قابوی او نباشد یعنی اطاعت او نکنند الغرض دو آیت قرانی را بعد از بیست و سال بہم رسانید و انہم
بود امام حاضر فی الامصار غایب عن الابصار کہ برای خبر گرفتن ازواج طاہرات خویش مصداق

لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان نزول اترال و مکانات تفسیری میفرماید طرفه آنکه در نیمهٔ تقریبش هم تمام نکرد
که چگونه این ایات دلالت دارد بر اخفای هدایت و اضلال امت معاذ الله خود مفسرین رفضه مثل طبرسی
رئیس و قدوه ایشان در مجمع البیان ان آیت را تهدید کفار دانسته و چون ایت تهدید کفار وارد است
و بر دلالت ترهیب کفار دارد مبشر گشت برای حضرت و امت مرحومه انجناب چنانچه بر ناظرین تهذیب مذکور
مخفی نیست یعنی ای پیغمبر از تکذیب این منحرفین چرا غم میخوری که یگانگی خدا را قبول ندارند و حشر و نشر
را اعتقاد نمی نمایند که من رئیسان ایشان را بدادن حکم جهاد در روز بدر که عنقریب می اید پایمال
میکنم چنانچه همدران ایام بدون انکه کسی گوید بعد از سر من کن فیکون شد شده باشند ذلت و ادبار ایشان
صورت بست که روز جنگ بدر از شوکت و ابهت خود بدر امدند و ترقی اسلام چون انجناب از ظلمات
آمد که هفتاد کس از صنادید کفار طعمهٔ تیغ بیدریغ گشتند و بماوای خود در رفتند و هفتاد کس از سرکشان
گردن فرازان کافران بدست مسلمان اسیر شدند پس تهدید کفار و تبشیر سید الابرار را اخفای هدایت
و معاذ الله اضلال امت دانستن و تدبیر رب العالمین را حقیر پنداشتن چنان گمراهی باشد که ساحلش
نیست و با انهمه اگر قول مرا باور نکنی باری باز بمکتب نشین و مکتب خویش رجوع بکن قال الطبرسی صاحب مجمع
المعنی ثم قال سبحانه مهدد اللکفار ذرنی یا محمد والمکذبین الذین یکذبونک فیما ندعوهم الیه من التوحید و
العبادة وفی البعث والجزاء وهذا القول العامل وعنی وایاه اذا اراد ان یهدوه وهو نصب علی انه مفعول
معه اولی النعمة المتنعمین ذوی التنرفه فی الدنیا ای کل جزاءهم الی ولا یستعمل قلبک بمجازاتهم و مفسر کاشی در
خود مسمی بالصافی بعد از نقل انمعنی زیادت حضرت ائمه را بیان میکند یعنی صاحب کافی از حضرت امام کاظم آورد
که مراد از مکذبین کسانی هستند که تکذیب امام الائمه نمودند راوی گفت چنین نازل شد فرمود بلی از احتجاج نقل
کرده قول امیر المومنین در منافقین که رسول خدا این مکذبین را مقرب بخود میگردانید همیشه تالیف ایشان
بانکه می نشانید یمین و یسار خویش با انکه بیروانگی و او به لعبیه گردانیدن ایشان که در ایت سابق
که واهجرهم هجرا جمیلا تمام شد خلاصه ان و در حقیقت آن تفسیر بعرلصی تواند بود لصاحب مجمع که انچه در اصو
از ائمه انزا نگذاشت و حیرت انیست که این ارسور متقدمست و در نسخه جناب امیر سوره چهارم چنانچه از نقل
دالنستی و مفسرین هم اشاره بتقدیم ان کرده اند و از مجمع هم توان فهمید و شاید که ترتیب تمامی سور قمرا
درین مجلد یا مجلدات حواشی طعن الزاج مفصل ذکر کرده ام که نزولش در مکه بلکه اغاز مبعث شریف بود
در مکه قضایای مکذبین کجا پیش امده که بوصایت و امامت بلا فصل تعلق دارد ایا صاحب مجمع محیط گشته بود
از کلینی و شروح ان پیداست که ابو بکر و علی همه مثل شیر و شکر بودند چون حضرت بحوالی مدینه رسید و در شهر دا
شد ابو بکر صدیق گفت حالا چه انتظار فرمود منتظر قدوم علی هستم از ان روز غبار حسد در دلش
ولیکن شیعه را با مطالقت واقع چه کار کاعور المحدثین ایشان در روایت غار عجلی که حدیث چهارم باب

روایت کرد انچه اول برا لسنت که این معرکه در شب معراج پیش آمد و هم اشتهاد ملایکه مقربین بران و نزول
کتاب احمر موافق وعده شریف بود فاعتبروا یا اولی الابصار پس مکذبین پیغمبر و حشر و نشر مراد باشند نه مکذبین
دین کما لا یخفی اما ایت دوم پس مجتهد معنی ان چنان فهمیده که شما بر دین خویش باشید و من بر دین خود
باشم حالانکه بمقتضای بیان طبرسی انهم از قبیل تهدید است نه اباحت عبارتش اینست ذکر فیه وجوها احدها
ان معناه لکم جزاؤ دینکم ولی جزاء دینی فحذف المضاف واقیم المضاف الیه مقامه وثانیها ان المعنی لکم کفر
کم بالله ولی دین التوحید والاخلاص وهذا وان کان ظاهره اباحة فانه وعید وتهدید ومبالغة فی النهی
والزجر کقوله اعملوا ما شئتم وثالثها ان الدین الجزاء ومعناه لکم جزاؤکم ولی جزائی قال الشاعر اذا ما لقونا لقینا
هم ودناهم مثل ما اقرضونا وقد تضمنت السوره معجزه لنبینا من جهة الاخبار بما یکون فی الاوقات المستقبلة مما
لا سبیل الی علمه الا بالوحی من قبل الله سبحانه العالم بالغیوب فکان ما اخبر به کما اخبر وفیها دلالة علی ذم المداهنة
فی الدین ووجوب مخالفة الکفار والمبطلین والبراءة منهم وروی داود بن الحصین عن ابی عبد الله ع قال
اذا قرأت قل یا ایها الکافرون فقل یا ایها الکافرون واذا قلت لا اعبد ما تعبدون فقل اعبد الله
وحده واذا قلت لکم دینکم ولی دین فقل ربی الله ودینی الاسلام تقدیر تسلیم که خبر از عدم اعتبار میدهد در حقیقت
اساس مذهب خود را کنده بدین است زیرا که مدار مذهب شیعه واصل الاصول ایشان تقیه است وافعال ائمه در تبدیل
ظاهر و ضرور و هرگاه این امر در میان نباشد تسنن حضرات ائمه مانند افتاب رابعة النهار است و چرا چنین نباشد که خواص
و عوام هم میدانند که ائمه هدی اگر خوشامد و تقیه میکردند در مزید مصائب عظیمه چرا گرفتار میشدند بلکه داد ترفه و خوشی
و عیش و عشرت و کامرانی بسر میبردند پس تسنن ایشان بی شک و شبهه متعین است بلکه در حق جناب باقر و دیگر ائمه گفت که نصب ائمه
این نواصب در هر دور بتقدیم رسانیدند و ایشانرا مفترض الطاعة گردانیدند باز داد افشای راز حضرات ائمه بخلاف
ایشان دادند کما فی الکافی فی حقیقه ائمه را القتل عمد نیست و نابود نمودند برای انقلاب احکام شرعی بود انفا مفصل در آخر
حضرت امام صادق مامور باظهار ما هو الحق رو بروی ذهبی بن ذهب چنین موهبت فرمودند که در ان اقرار صریح
بر جناب یعسوب الیقین حضرت باقر العلوم اولین و اخرین است که بر خواتیم ایشان الفاظ مقدسه منقوش بود و این بزرگان
بر ان دست که انگشتری در ان بود استنجا میکردند والبته جناب امام صادق بحکم دلدار در صوارم و حسام بر مذهب
این قدوه اهلبیت خواهند بود زیرا که اختلافی بهم کرده استند پس البته به ثبوت امری و صدور ان از امامی بحکم دلدار
تشیعین حکم اجماع تواند کرد لا جرم ائمه بلکه تا امام نرگسی در این شناعت گرفتار گشتند معاذ الله و سعادتمندی
حضرت امام صادق نسبت بزرگان خود بغایت قصوی رسید طرفه انکه با وجود حصر حفظ قران مجید در ذوات ائمه کما سبق فی
معانی آیت وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰی عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا هم از یاد انجناب رفت وانهم بخیال منیف نیامد که اقرا برین
بزرگان بر حضرت رب العالمین و بر جناب سید المرسلین است و این امور از جناب امام صادق واقعیه ائمه القدر
در است که عیان را چه بیان حتی که کلینی و تهذیب و شروح و حواشی ان بدان پر است تا از ذکر عبارات آن

پہلوتہی کردن مرفوع افتاد و اگر گویند که تحمل که برین تقدیر استنجا بدست همین بوده باشد گوئیم قطع نظر از
که مرجع ضمیر بما لعبد لفظ ملیتنجی غیر از ید یسار دیگری نتواند بود پس ما از انقلاب بالقرن فی الشرع و مثال خود
منافقین بنگرارد و ازینجا بر طور مجتهدین نواصب عیان میشود که آدمی بر اصول الحیوانات بعد از حصول امامت حقیقی
مرفوع القلم میشود حالانکه در مدارک علما چنان قرار یافته که هر مانع عدالت مانع عصمت هست نه بالعکس و این کلام
بر مذهب جمهور است اگرچه دیگران عصمت و عدالت را قریب همدیگر گردانیده اند کما اشتهر نا سابقا و لاحقا فی
الاوراق و غیرها من الموافقات و این متاخرین که عصمت و عدالت را بیک وتیره فهمیده اند هنوز در ترهات
و خرافات مذهب تشیع مصروف اند و لن یصلح العطار ما افسد الدهر تم العجب العجاب آنکه حضرات ائمه چون زبان
بر سادات حسینیه کشایند همه وعیدها را که در ضلالت و اضلال وارد گشته یاد فرمایند و هیچ مضمونی را از
فرو نگذارند و این کلام در اکثری ازین مقام بلا سهو و نسیان یاد میکنند که حق تعالی با کسی قرابت ندا
و ازوهای اهل کتاب زنهار شدنی نیست که لن تمسنا النار الا ایاما معدودة هرچه از عمل زشت خواهند کرد
جزای آن داده شود و رعایت حسب و نسب درمیان نیاید که یا بنی انک مسئول یوم القیامة ناخواکمیست
بمن اثبت و این بزرگان وقت اضلال امت و تبدیل احکام شرع هیچ ازین امور یاد نفرمایند شاید که رافضه
را بر نفوس خبیثه خویش قیاس میکنند پس با وجود انکار قیاس بتقلید اول من قاس هنوز گرفتار اند و انهمه احادیث
درینجا للغایت اختصار وار کردم و در حقیقت خوشه از خرمنی گرفته ام در اصول شیعه بکمال اهتمام و تنقیح
است و علمای فیض آباد و لکهنو از مجتهدین و مقلدین در رد رساله عبد المجید بازندرانی ذکر کردند و
او بطمطراق تمام با معالج خان مناظره کرد و رد بر روی اولین و آخرین دعای توبه از و استدعا نمود و
بانابت و قرارت ان دعا رسید و در شهر از غایت هجوم مردم بند و لیست فوج هم بود تا اهل نفاق باین لطا
الحیل جان بسلامت بردند و او مظفر و منصور از شهر بر آمد و براه خویش افتاد و بعد ازین کنکالیش مجتهدین
نوبت بتحریر رسانیدند یعنی مشتمل بر کلمهای خود زدند و اصول را دران یاد کردند و بر فراز خویش استقرار نورزیدند و ذ
اصول مفصل موجب الطناب میدانم و عنان به تقیه هفوات مجتهد میگردانم اما آنکار را معنی که حضرت ائمه وقتیکه
احکام را بدلگر میاسر دکردند اختیاری نداشتند در جوالیش ملاحظه عبارت صحائف ائمه موصوفین که از ا
برین بتوسط حضرت روح الامین همراه هزاران ملایک مقربین نزول اجلال فرمود کافی و وافی و نزد مجتهدین
از کدورتها صافی است که دران مواعید شریف الهی درباره حفظ و حراست این نفوس قدسیه بکمال شده
است آیا ایشان بشنیدنش متوجه نشدند یا بران مواعید دل نه نهادند یا چنانچه حضرت یونس علیه السلا
پیشانی نورانی خود را بر خاک نهادند و گریه و زاری داد تضرع دادند و ندای آسمانی در رسید که سر بردار
عذاب برهانیدم و با اینهمه سر نه برداشتند تا این ندا بگوش آمد که من هرگاه وعده میکنم تخلف از ان نکنیم عرض کرد
اگر عذاب لکنی کمیست که مانع تواند شد پس این ائمه هدی چگونه با وجدان مواعید لقیه و بشارات قطعیه بی اعتنا

بودند معاذ الله تا باضلال امت کوشیدند و مقام مزید حیرت است که باوجود چنین بی اختیاریها که بر زبان نالایق
مجتهد نسبت بایشان جاریست احادیث تبرا خصوصا از شیخین مکرمین چگونه ازین ائمه صدور یافته باشد
چنانچه در رشیل حجت قدمای شیعه خصوصا متاخرین ایشان بکمال تحقیق ثابت نمودند که هر ظلمیکه از زبان حضرت
آدم علیه السلام تا قیامت از بنی نوع انسان صدور یافته در نامه اعمال این هر دو بزرگ ثبت گشته و قد
تقرر ان الله لا یظلم مثقال ذرة و ازینجا خود را العبد الیه ملقب کرده اندازی ع بر عکس نهند نام زنگی کافور
و ازینجا حکم توان نمود که مجتهد هیچ درختی را که بر شاخ آن بطیب خاطر نشسته بود چگونه میکند و نیز معلوم شد که
مقالش از موضوعات و مفتریات است زیرا که روایات منع را در باب تبرا برساله جدیده کاشف اللثام
عن تلمیع المجتهد القمقام نشان داده‌ام بلکه آنهم که رافضی لاعن را خود جناب ائمه لعن گفته‌اند اما دیگر ائمه که منهمک
در تقیه بودند بقول مفتریان چگونه مجال آن باوجود بی اختیاری عقلا و نقلا میداشتند فثبت اقرارهم و هو المطلوب
کاش جناب امام صادق قاری قرآن اهلبیت را میفرمودند که این قرارت و عمل برین نسخه وقتی است که تقیه
نماند و جائیکه کرب اهلسنت است همین بیاض عثمانی را باید که نصب العین گردانی که آنهم صورتی داشت کنی صریح
از قرارت نسخه اهلبیت که رفضه بعد از تحقیق آنرا مثل تذکرة الاولیا یا کتاب رجال کبیر گردانیده‌اند صریح دلالت
بر انحراف از جامع آن دارد که بر تحقیق پدرش در عناد الاسلام جامع آن رسول خدا بوده‌اند بلکه محرف بیاض
عثمانی نیز و تعیین وقت ظهور امام مهدی از شامت اعمال شیعه گم شد چنانچه باب کراهیة التوقیت از کافی دیدنیست
و یاد داشتنی چون افشای رازهای ائمه ازین مفتریان و مفشیان بار بار صورت بست پس هیچ بهبود درین دولت
مسکنت فرو ماندند تا آنکه اگر کسی از رفضه چهره خود برفروخته و کلاهی کج نهاده و تند بر تخت نشسته راه و رسم
سلطنت و جهانبانی و گیتی ستانی نمیداند بلکه کاسه لیس و غاشیه بردار دیگران است الغرض حضرات ائمه قرآن مجید جناب
سید انبیا و حضرت شیر خدا را منسوخ التلاوت گردانیدند و باز خود را ائمه هدی میدانستند و قد قال الله تعالی حکایة
الی سبیل الهدی فلا تزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی فکیف که چنانچه مهلت و تعیین قیامت کسی نداند حتی ظهور صاحب الامر کسی
و رکیکی بر اصول غولان بیانی بقیامت همدوشش بلکه هم آغوشش و ازینجهت شهسواران معارک امامت چه خوش گفته‌اند این
امامت انشد قیامت نشد که تقریرات علمای رفضه را از قدما و متوسطین و متاخرین نیک دیدیم و بمیزان خود چنانکه باید سنجیدیم
هر یکی درین باب پیچ و تاب میخورد و اسباب کوشش خود را از حضیض لعن باسمان برین میبرد دیگر بجواب حرفی از آن که این
مدعا و لا دیر مبین السنت زینهار نمیرسد اگرچه بگوش صاحب جابلقا خروش فریاد خود را برسانید یا بر عرشش برین بپرواز کشد
در مقام مجی چند بیاد آمد بقصد اختصار بهر یکی از آن قناعت کرده شد که متکلمین و مجتهدین رفضه میگویند که در کتب فقهیه
سنیان دیده میشود که نوشتن قرآن مجید بخون هدید و مانند آن درست است و این کمال بی ادبی است نسبت بکلام باری عزوجل
و جوابش آنکه حاشا و کلا که فقهای ما آنرا بدون ضرورت مباح کرده باشند خود جا بجا منصوص است بلکه بحکم شرعی
از اجماعیات که اگر کسی بی ادبی بقرآن مجید نماید مثلا آنرا در قاذورات و نجاسات اندازد بحکم شرعی کافر خواهد شد نعوذ بالله من ذلک

پس نوشتن آن معاذ الله بخون وقس علی ہذا بلا ضرورت کفر کاتب است لاریب فیہ ومعاذ الله که فقہا بدون ضرورت
در حالت صحت تجویز کرده باشند واین معنی ہرکسیکه کتب فقہیه دیده باشد مخفی نمی ماند پس باید متون کتب فقہیه
وشروح آنرا بمطالعه خویش آوردن وصورت ضرورت که دران آنحکم را تجویز نموده اند بلیاسہای متعدد لواحد
مثلا در ہفوات شیعه دیده باشی که در کتب خویش یافته درانہا کرده اند که اگر اسامی صنادید اصحاب کرام را معاذ الله
ہمراه لعنت بنویسید وتعویذی ازان بسازد باعث شفای مریض انست واین امور زیر قاعده عصبیت عناد مندرج است
چنانچه یہودیان مصداق باشد عداوة ازین جنس تعلیل بسیاری از امور را مرتکب میشوند پس اگر مسلمانی در بلاد ایشان
بجہت سوء اتفاق بکر دو ایشان او را مجبور نمایند که چنین تعویذی از خون معاذ الله باید نوشتن پس از دو حال خالی نیست
اگر فرمان بردو در حالیکه میداند که ایشان مرا خواہند کشت مضائقه ندارد واگر کشته شود البته بدرجه شہادت خواہد
چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق پدر ومادر عمار یاسر رضی الله عنه ارشاد نمود چون امتناع نمودند از انچه
کفار قریش میخواستند وہرگاه عمار یاسر گریان بخدمت حضرت رسید فرمود که تو کافر ومرتد نگشتی وایت کریمه نازل شد
اِلَّا مَنْ اُكْرِهَ وَقَلْبُهٗ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيْمَانِ درینجا از اصول رفضه انچه معلوم میشود زیاده بر انست که سنیان بر اظہار
رفضه تجویز کرده اند یعنی اگر نه نویسید وکشته شود بموت حرام مرده پس کجا تجویز سنیان وکجا حکم وجوب که از مجتہدین
رافضیان صدور یافت وشتان بینہما الحاصل نزد سنیان از اجماعیات است که بی ادبی وبی اندامی نسبت بکلام
شریف موجب کفر وارتداد واضلال و نزد شیعه لا نسلم که چنین باشد زیرا که امام اعظم در تہذیب می نویسد انچه دلالت بران
میکند که درین اوراق مطالعه ان اتفاق افتاد که این امر اما کثر است از القای قران مجید در قاذورات والقای
اسامی متبرکه ائمه ہدی در نجاسات پس انچه نسبت باہل سنت خواسته بودند برای نفوس ایشان به ثبوت رسید غلط گفتم
در امر مذکور که تعلق بکتب سنیان دارد بضرورت شدید است چنانچه گفته اند وہم اگر حاذقین فن تجویز کنند که شفای مریض
بدون تعویذ از خون مذکور یا نوشتن ترجمه مریض متواند شد چنانچه بعضی از فقہا تجویز کرده اند وانہم غیر از ائمه حنفیه یا امام
اعظم نه صاحبه ونه دیگران در مسئله استنجا که از حضرات ائمه رسیده اند وامامان بیان انکرده اند ضرورت کجا است لا حول
ولا قوة الا بالله ومخفی نماند که فقیر را یاد می اید در زمانیکه مرزا کاظم علی صاحب پدر بزرگوار مرزا محمد رضای برق زنده بودند
کتب فقه برآمده بود که تجویز نوشتن قران مجید بخون مذکور بقول کا و جایز است قلا التعقل علاوه اگر امر فوز بنیاد مسایل تہذیبیه
در تہذیب امام اعظم موجود است کما عرفتہا قوله وازینجا ظاہر شد که منع از قرات قران در صورت عدم اختیار دلیلی بر عدم
قرات نیست الخ اقول درین خصوص حکم مخصوص جناب مجتہد ثانی لا ثانی را حدیث طویل نزول لال کتاب که فذلکه عمده
وحساب ائمه اطیاب است که مشتمل بود بر دوازده صحیفه بر اسامی مطہره دوازده امام محفوظ نماند زیرا که دران صحیفه
امام صادق رضی الله عنه امری است موکد باید که از اہل خلاف تبری نمائی وغیر از خدا خایف نباشی زیرا که در حفظ دا
ہستی پس علوم اہلبیت را بسط مکن ومنتشر گردان برای ہدایت مردمان وخایف مباش لاجرم حکم جناب مجتہد که ازینجا ظاہر
که منع از قرات قران در صورت عدم اختیار دلیل بر عدم فرضیت ہمیشه مہمل خواہد بود زیرا که از حدیث کلینی که از امام موسی

ثابت شد که قران اهلبیت منسوخ التلاوت است و علمای شیعه نوشته اند که اگر کسی منسوخ التلاوت را قران گوید
کافر است و درینجا برهان عقلی قطع نظر از انچه در تنزیه کشمیر جنت نظر است قائم توانند شد بیانش بالاختصار انکه بر
اصول رفضه در کافی و وافی و صافی چنان قرار یافته که قران اهلبیت را تلاوت نکنند تا وقتیکه امام نرگسی در بهار
و گلزار بحسن و جمال خود برسد بقول خواجه حافظ ع ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود * وین بحث با ثلاثه غساله میرود
می ده که نوعروس چمن حد حسن یافت * کار این زمان ز صنعت دلاله میرود * بوده باشد پس هر که قبل از ان تلاوت
ان نسخه بپردازد البته مبارزت با خدا میکند پس کسیکه جنگ میکند با خدا و حکم او را بر پا میدهد البته کافر است بعد ازین
جهات مجتهد لاثانی را اختیار است هر چه خواهند برای نفس خود اختیار فرمایند و اولی نیست اگر سخن مرا گوش کنند بمقتضای
انچه حکمای سلاطین نوشته اند ع مرد باید که گیرد اندر گوش * ور نوشته است پند بر دیوار از اولی حقی و مشفق بر ذات والا
صفات خود گوارا فرموده بکتب معتمده خویش که جا بجا این عقیده مخوفه دارند چنانچه از طعن الرماح هویدا است رجوع فرمایند و
به بینند که نسخه اهلبیت درین زمان منسوخ التلاوت است یا نه و چون بحکم امام صادق منسوخ التلاوت است بحکم
حدیث کلینی البته انچه گفتیم مثل افتاب بعیان شد رسیدیم برانکه غزالی رحمة الله علیه انچه گفته که حرام است بر واعظین که بیایه
تحقیق ندارند بیان واقعه کربلا معلی و ان مستلزم انکار شهادت است گوئیم که کتب مولای و آقای خویش مجالس المومنین
بدید که جناب مجتهد الزمانی و غیر او مدلل و مبرهن کرده اند که ابو حامد غزالی تشیع اختیار کرده از انکه رساله او سر العالمین
دلالت بران میکند که اصحاب روز غدیر به بیعت در امدند و بمجرد وفات سرور کائنات نکث نمودند و از ان هرگز دیده نیند
لیس هذا الا الرفض و چون رفض او به ثبوت رسید تقیه از وجه دور و وجه بعید پس حکم بحرمت بیان ماجرای شهادت جناب
سید الشهدا رضی الله عنه چگونه موجب انکار شهادت خواهد بود زیرا که حکم بسبب چیزی دیگر است و حکم بالاضطرار
چیزی دیگر و بنده را یاد میاید از تالیفات مجتهد که او قائل بدین است و انچه قاضی [illegible] درباره او حکم کرد
بتشیع دان را مبرهن گردانید سخن مقبول است پس کلام مجتهد لاثانی مقلوب شد والحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا چون
تقریر تا باینجا رسید بخیال آمد امری از یاد رفته که مجتهد بیائیکه در باب قران مجید عدم نظم و تشویش کلامی نوشته این
حاشیه بران مرتب نموده وَاِذْ قَالَ مُوسٰی لِقَوْمِهٖ اِنَّ اللّٰهَ يَاْمُرُكُمْ اَنْ تَذْبَحُوْا بَقَرَةً اول هذه القصة قوله تعالی وَاِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا
فَادّٰرَءْتُمْ فِيْهَا وانما فکت عنه و قدمت علیه لاستقلاله بنوع اخر من مساویهم و هو الاستهزاء بالامر والاستقصاء
فی السؤال و ترک المسارعة الی الامتثال و قصته انه کان فیهم شیخ موسر فقتل ابنه بنو اخیه طمعا فی میراثه و طرحوه علی باب
مدینة ثم جاؤا یطالبون بدمه فامرهم الله ان یذبحوا بقرة و یضربوه ببعضها لیحیی فیخبر بقاتله بیضاوی **اقول و بالله**
التوفیق و هو نعم الوکیل پس از مطالعه این مقام جنون سرشار برای مجتهد سیه کار بر پیشان روزگار بطور می انجامد زیرا که
درین مقام فک النظم باین امور ضروریه پدید امده در کتب معتبره دیگر از تفاسیر فریقین مثل تفسیر کبیر امام رازی علیه الرحمة و تفسیر مجمع البیان
مولوی طبرسی این تفسیر و بینهم حیده باشی که وجوه تاخیر متقدم و تقدیم متاخر را چنانچه باید بیان میکنند اگر تفسیر امام الاجانظر نماید از
تفسیر علی و مقتدای همت بر گمارد که او درین مقام چه نوشته این تفسیر بتقریر کبیر متقدم است حاصلش در فارسی میگویم تا بفهم مجتهد که حال فهم او را اگرش میکنیم

نزد یکتر میباشد بالجمله مفسر مذکور میگوید که مثال این تقدیم و تاخیر که در کلام بلغا بسیار می‌آید و در قرآن مجید در جاهای دیگر واقع است از انجمله آنکه حق تعالی فرموده الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب ولم یجعل له عوجا قیما تقدیر آن البته نزد علما همین است انزل علی عبده الکتاب قیما ولم یجعل له عوجا بالجمله مفسر مذکور شرح آنرا کرده که غالبا جناب مجتهد در حل آن به پیچ و تاب افتاده و راه بجای نبرده

و هم ازین جهت شرح عبارت ناصر الدین بیضاوی موقوف داشتم که بدون الطناب جا گزین مدرکه رئیس المجتهدین فقیه اهل البیت نتواند شد و مراد مفسر طبرسی التعلقات تحریف نیست یعنی جامعین قرآن مجید این تصرف ننموده‌اند خدا چنین نازل فرموده بود انزل علی عبده الکتاب قیما ولم یجعل له عوجا چون هر یکی میداند که مفسر مذکور را از معتمدین شعرا و بلغای عرب میدانند شیخ صدوق الکواذب و دیگران از اتباع او تکذیب قائلین بالتحریف میکنند و قس علی هذا سید امامیه بانی مبانی تشیع که بقول مجتهد قریب زمان امام بوده‌اند هم تصریح میفرمایند و مدلل میگردانند که قرأت رسول خدا صلی الله علیه و سلم همین ترتیب بوده که درین زمان است پس انتظامی و تحریف و تبدیل چگونه بسوی قرآن مجید راه تواند یافت و رنه لازم آید که این همه اکابر مفسرین و فقهای امامیه و متکلمین ایشان کالعیس خلفای راشدین باشند بلا خلاف و این استحاله از قسم بدیهیات اولی است کسی چنین تواند گفت لیس جنون بنده برای مجتهد تیره درون به ثبوت رسیده و معلوم گردید که کلام مجیب معیب الکلیمیه و گرد مغز سخنش هرگز نرسیده این تقدیم و تاخیر که عرب عرباء در کلام خویش میارند آن تقدیم و تاخیر سببی است که از اقسام تحریف است معاذ الله من ذلک بلکه تقدیمی و تاخیری که در آغاز سوره کهف دانستی و در کلام او ستاد کلینی واقع است که او را الحکیم نفس سینه با علی نصیر آبادی از غالبان در باره تحریف قرآن مجید میشمارند نیز زال التحریف نتوان دانست بسبب همان وجه که گفته شد از مجمع البیان هم واضح گشت بلکه معلوم است که بسبب غلو او بر تحریف حمل توانکرد و چون در کلام این رافضی عالی تقدیم و تاخیر مسطور درین امر نص نباشد در کلام فقیر چگونه راه یابد که سر هر معتقد تحریف را مطلقا پسندان تحقیق الزام ما میگویم و بتوفیق ایزد و بچراغ هدایت فرا راه هر متحری افروزیم و انچه از غربال گردن بالتفات قدما و متاخرین قوم مستنبط میتواند شد آنکه در مائه ثالثه رابعه علمای مذکورین در چار موجه حیرت افتادند که اگر گویند احراق یا تحریق مصحف مجید را نهم علانیه نه اخفا برای تغیر دین و ملت بود لیس جهاد حضرات راشدین بر نیکتاب مستطاب چگونه متصور شود که هر قبول کنند این کتاب را ما وادیک نگیم و هر که منکر شود تا دم واپسین با او بجنگیم و نیز حق تعالی وعده حفظ و حراست این کتاب را تا آلیدات تمام فرموده ضرور است که وعده صادقه الهی در ضمن این اسباب و مجاهدات بظهور آمده ورنه بعد از سر تکن خلیفگون شده باشد معلوم شد که تجرید قرآن مجید از زواید شل منسوخات منظور افتاد ذکر هیچ در تبدیل قرآن نزمان عین مصلحت شد ورنه در نقش نامه جاودان و کتاب آسمانی چنان اختلافی مشهور میشد که مزیدی بر آن متخیل نباشد و فیما بین المسلمین تا قیامت این شور و شغب رو میداد و پس شیخ بابویه از علمای شیعه در اعتقاد به خویش فارغ‌الطبع نوشت و جمعی از ایشان اتباع شیخ المشایخ لازم شمرده و تتبع تحقیقات او گردیدند بعد از امور دیگر نیز که جوهر ذاتی این طایفه باشد در آن ملحوظ چند از تلبس تلبیسات و ثوق کجا فکیف دروغ های بی انتها کما هو ظاهر عند العقلاء و لیکن حال این علمای قوم ازین طعن احراق که تقریرش دانستی دست بر داشتند والم بوخد با قراره و از عجائب و غرائب آن که بیرد هقانی کتابی چنان طویل و عریض

وعمر بعض نوشت و در هر کتاب فن از مطبوع و غیر مطبوع نگرش داد افتخار داد که در مجلدی چند پرداخته از
نوشتن ابواب مطاعن بر رسم و عادت علمای خویش دست برداشته و بان تعصبها و سنگین دلی که از لوازم دلداری و دلربایی
است سر تابید حالانکه عرضه کلمات بمقصود اصلی مع بالذات در مباحث امامت ائمه هدات بود و بنده در گردآوری
آن مجلدات زاید الوصف کوشیدم و چندین نسخه اگرچه مشتمل بر اغلاط بود که جوهر ذات اوست فراهم نموده بر آخر
تمامش بهم رسیده و از آغاز تا انجام ورق گردانی کردم نشانی از ابواب و فصول مطاعن در آن نیافتم حالانکه
آغاز مرسوم است و هر کتاب بدیگران مضبوط و مختوم بلی بسبب ش دو طعن را که فدک و قرطاس باشد در
طعن الرماح برگزیده بمقتضای همین که متکلمین الشان نوشته اند که اگر کسی از علمای اهلسنت این هر دو
طعن عظیم را از میان بردارد و در بخصوص مارا ملزم و مفحم سازد بعد ازین دم و دودی در علمای ما نمی ماند
والحمد لله که من در خدمت گذاری آن کوشیدم و با وجود اندیشه جان و ناموس در کتاب نقض الرماح چو شیشم
گویا دود از دود برابر داشته مغز او را خوردم و این همه مثل است که خواجه نظامی نظم فرموده ع چو
برداری از رمگذر دود را ؛ خورد پشه مغز نمرود را ؛ و در نقض و جرح آن کتاب نیز همین جاده پیمودم
چنانچه در ردو قارح نشئه او و تیره ذکور اختیار ساختم بلی قلق کنتوری در تائید مطاعن زنخ زنی
بسیار کرده و در رد تحفه دماغ خود را سوخته ولیکن معلوم ناظرین و سامعین هست که قطع نظر از انکه مجتهد
زمانی او استحق انیمعنی نمی داند که در مقابله حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز قلم بگیرد کما بر مفصلا
مطلبه او رسیدم و هر قدم چنان مجنون تواند کرد که عوعو خود را فراموش کند ولیکن افسوس نیست که کسی را
تمنای توفیق آن نمیشود تا کتاب نقض طعن الرماح را که آنهم ذخیره مباحث کلامیه است مثل این کتاب در چندی
مجلدی سنه مرتب نمایم تا در مغارب و مشارق الی یوم القیامت مشهور بماند و سعادت جاودانی در دفتر اعمالش
افزون گردد و ترتیب آن بعنوانی ظهور نماید در ضمن آن هفوات کنتوری هم مجملا یا مفصلا کان لم یکن شیئا مذکورا شود و چون
حال مجتهد جالسی معلوم شد که چنین ابواب و فصول را که مهر فتر مقاصد فضه تواند بود تمامش از نظر انداخت و قدرهای او از بیان
مهذب نقض طعن احراق را که در حقیقت بالاتر از همه مطاعن موضوعه بود نسبت پاره ندو و رنه بحر کیف قرآن المجید که از آن فارغی
بنشسته ثابت خواهد شد توقع از جناب احدیت چنان داریم که ایشان را چنان توفیق دهد بعد از دیدن تا التفات قهر که از
مذهب رفض کلیه دست بردارند بلکه مانند صاحب نقض الروافض بنوشتن چنین کتاب موید دین اسلام شوند
ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم قوله بعد اغضای بصر ازین که این روایت از جمله اخبار
آحاد است الخ بعد از تسلیم اینمعنی که روایت مذکوره از آحاد است و هر روز اینکه چنین باشد
موجب علما و لا عملا چنانچه مرتضای ثمانینی گفته بلکه جابجا جمله مذکوره تکیه کلام او بوده و دیگران طرق گفتگو
بر او تنگ گرفته اند و بنده درین برده مجلد کبیر واضح گردانیدم که دندان فیل برای خوردن
دیگر است و برای نمودن دیگر است بکار نمی آید زیرا که در کتب معتبره مبسوط است و در

مناقب جناب امیر و مثالب حضرت فاروق مضبوط و دعوی پیر دهقانی در هر دو کتاب مطبوع غیر مطبوع معلوم
همگنان امریست که موجب رسیخ مجتهدین لیتائیل است پاس سخن نمیکنند و چگونه مراعات کنند که ما قطعه نذار
بار میگویند که اتفاق فریقین بران میباید و آنرا پامال ساخته اند و نیز از کلمات ایشان است که دلالت دعوی دانسته
حالانکه وضع آن نزد عقلا مثل رابعة النهار است و از دیدن و شنیدنش خود را بکوری و کری متصف گردانیده
و پر ظاهر است که اشتراط تواتر بهر معنی که فرض کرده آید در خصوص مفقود است بلکه ضعف آن و موضوع و مجهول
بودنش بادله عقلیه و نقلیه بر جای خود مشهود کما سلفنا و تکلمنا علیه سابقا و لاحقا و از صوارم نیز آن امور بوضوح
می گراید که لایق قاه قاه مخالفین تضحیف که پیر دهقانی در اساس الاصول بمباحث اخبار میگوید اما دعوی السیدین
معظم الفقه یعلم بالضروره من المذهب و الاخبار المتواتره فعلی تقدیر صحته لا یصح هذا الا بالنسبة الیه بنفسه و معاصره
بالنسبة الینا فحصر الدعوی بذلک متضمنا لانکار البدیهیات و مناقضا للحسنات و الضروریات فان من تتبع کتب الفقه
لا ان کان یجد لنسبة المسائل التی هی من ضروریات المذهب الی مالیس کذلک کنسبة واحد الی الالف و قد رایت فی
مصنفات بعض الاعلام انه قد استوعب ضروریات المذهب فی نحو ورقة او ورقتین مع ان حال بعض المسائل فی
علی الاحتمال و الحال ان مسائل الفقه لا تکاد ان تنضبط فی مائة الف بیت قال صاحب العالم فی جواب کلام
لا ریب ان ما ادعاه من علم معظم الفقه بالضرورة و باجماع الامامیة امر ممتنع فی هذا الزمان و اشباهه فالتکلیف
بتحصیل العلم غیر جائز و بعد از یک دو سطر میگوید و کذا دعواه العلم بالمتواترات فان وجود السنة المتواترة
الاخبار المتواترة فی زماننا شاذ و نادر و النادر کالمعدوم **قوله** و در اکثر روایات اهل سنت وارد
شده که جناب حضرت ابراهیم الخ از مجتهد ثانی لا ثانی امر تعجب می آید بعبارت حدیث چگونه ثابت
که حضرت خلیل ابراهیم علیه السلام محتاج شد بطلب خاتن حالانکه در روایات این قوم
بیاد می آید که هر گاه حکم ختنه کردن فرا رسید حضرت ابراهیم مشغول بود بچیزی که در
آن محتاج بقدوم یعنی تیشه بود پس بعجلت هر چه تمام ختنه خود از ان فرمود لاجرم
مدعای مجتهد از کجا به ثبوت رسید که خاتن آمد و هر چه بالستی کردن کار بر آن لبسته
چه جای آن که خودش نقل می کند از صحاح که عمر شریف حضرت ابراهیم علیه السلام در آن وقت
به هشتاد رسیده بود پس حاجت خاتن چرا باشد بلکه بادنی حبس تیشه بر تخته چوبی حاجت
شده باشد پس مدعای مجتهد که از عبارت خویش بر آورده که هر گاه نظر بطرف ذکر انسان
متصل که بچشم او باشد محل استعجاب و استغراب نباشد نظر بطرف عضو مقطوع منفصل
چگونه محل استعجاب خواهد بود و بحصول نه انجامید و فرید حیرت آنکه در محل نزاع نه قصبه ختنه
دخلی هست نه بیمار و طبیب را پس تفریع او فضول باشد نه قابل قبول و اگر ادنی تدبر
در حدیث همین کرد یا مجمع البحرین محدث نجفی که در حل غرائب احادیث ائمه است میدید

زنهار درین مغلطه هیچ الانئ در قعر کل سیاهی فرو میرفت بیانش آنکه لفظ قدوم به تحقیق
او بر وزن لفظ رسول است که تیشه نجار باشد هر چند مطرزی مجتبی شد و هم گفته باشند که نام
موضعی هست پس دلیلی برابر هزار دلیل دستیاب شد زیرا که اختتان بدست مبارک حضرت خلیل الرحمن
بود و خاتن هیچ دخلی نداشت زیرا که اگر خاتن می آمد البته آله موتراشی می آورد چنانچه در
امور عقلیه و عرفیه قرار یافته نه نجار همراه تیشه خود و خصوصیت تیشه ازان است که نجار هر چند آلات
دیگر هم دارد لیکن آره موجب کمال اذیت درین باب است که اجسام رطبه زاید رنگ بسیار می برد و سبب
آلام و شداید است و انسان میگریزد ازان و عادت عاقلی نیست که تا کار بسهولیت برآید بطرف مشکل بگراید
و دست افشارد دیگر که همراه نجار می باشد قطع کردن چیزی و بریدن محتاج بضرب آله دیگر است بر دنباله آن
پس تیشه متعین است که آنرا بعربی قدوم گویند و بهر حال خاتن را درین باب دخلی نبود چنانچه مجتهدگان بزه
وارد و بازنظر با وصف اتصال انفصال را اولی و ماینبغی دانسته فاعتبروا یا اولی الابصار که اینهم ندانست که
در قصه جوان انصاری اولویت برای همانست که قبل ازین تقریرش بعمل آمده خواه حضرت باشند خواه جوان
انصاری که در ساعت به سلامت و تندرستی رسیده خواه جناب امیر که زنهار بگرفتن امانت ثلاثی مجرد بدست
مبارک محتاج نبود پس بامثال این تفصیل ضرورتی در میان نیست مگر چون پیری نابالغی را در مکتب نشانیده ام
بنابران کوئی انکار بریدن بلکه گلستان شیخ رد و بر وی اوگراشتن و انبوه قلم زان گشادن سه بوریاباف گرچه بافنده
است نبرندش بکارگاه حریر یعنی حاجت حضرت ابراهیم بزعم مجتهد اگر بود بخاتن بود پس ذکر قدوم بقدوم
مناسب نباشد چون قول شیخ را پدر دهقانی پیر کهن با معان دیده بود بیچاره جا بجا آن مصراع در تصنیف
خود نمودن تعریضی سوی علامه دهلوی میخواند که کار بر جولاهه وندات نیست و رعایت قدامت این پیشه های آبای
خود میکند یعنی البته برای کاریکه صاحب تحفه اختیار کرده و دندانی و جولاهگی عادت قدیمی وکهنگی ندارد هنرمند زنهار نخواهد برآید و انهم
آمین سلم است دون غیری و هر چند مصراع مذکور فرزند سعادتمند او نیز میخواند ولیکن جز تقلید پدر استاد کهن مصداق
حدیث حضرت صلی الله علیه و سلم کل مولود یولد علی الفطرة... [illegible] الحول فی الصوارم الی انک لا اتی چیزی بدست ندارد و اگر
در مقام بعضی از ابحاث دیگر را آرزو داری که علمای فضه اجمعها بحویش بابد گران امور روشن میکنند و دلر اتحره و مباحثات بران میدید
باید دیگری شریک نسبهم باکه میگوئیم که انبیا علیهم السلام از بطون امهات مقدسه مختوم و مسرور پیدا می شوند و قس علی هذا
در است که آبای کرام الشان مومنین پاک باشند و مشرک و کافر نباشند و جالسی دهقانی در عماد الاسلام
بعضی از قواعد را صراحة بر شکسته و نقش تحقیق خود را بران بسته کما لا یخفی علی من نظر الیه باید که روی توجه گوش و صفا
بدین سطری چند آری که محصل احادیث محاسن و علل الشرائع را از مجمع البحرین محدث یخفی لنشان میدهیم و بعد ذکر
ملخص لفارسی عبارتش را نیز بدفتر میزنم پس بدانکه راوی گفت بحضرت صادق که قدمای ما میگویند که ابراهیم ختنه
خود کرد بقدوم عزون حضرت امام تعجب کرده فرمود دروغ بر آنجناب بستند پس راوی طالب تفصیل وجه تکذیب شد

لاجرم امام گفت معمول چنان بود که بعد ولادت انبیا پوست زایده از شرمگاه و علاقه ناف روز هفتم تو ازنجو جدا
حضرت اسمعیل را این دستور پیش آمد من بعد حضرت ساره حضرت هاجر را سرزنش و توبیخ بسیار نمود چنانچه خاتون
بر کنیز تا او میگریست و حضرت اسمعیل از گریستن مادر در گریه افتاد چون حضرت خلیل در رسید سبب پرسید اسمعیل
بیان کرد آنجناب به مصلی آمده دعا نمود تا این غم و گریه از هاجر بدر رفت بعد از مدتی ولادت حضرت اسحق
اتفاق افتاد پس روز هفتم رشته ناف ساقط شد و پوست شرمگاه باقی ماند حضرت ساره مغموم شد
و حال بازگفت باز حضرت ابراهیم به مصلی مناجات نمود وحی آمد که از جهت توبیخ ساره بر هاجر چنین کردم قسم
خورده ام که اکنون پوست دور نشود پس ختنه اسحق بعمل آوردند باهن باین سبب ازان روز جاری شد و مقام
حیرت است که بیان امام چگونه منطبق شد به تکذیب روایت مذکور که راوی گفته بود که قدمای ما چنین گفته
و امام فرمود که دروغ بستند زیرا که مقدمه صحیح چنین است اکنون اصل عبارت کتب مذکوره باید شنید و

صحیح البخاری ابی هریره باسناده الی ان رسول الله قال اختتن ابراهیم بعد ثمانین و اختتن بالقدوم مخففة قال
ابو الزناد و القدوم موضع و فی کتاب المحاسن و علل الشرائع ما هذا لفظه عن الحسن بن محبوب عن محمد بن قرعة
قلت لابی عبد الله ان من قبلنا یقولون ان ابراهیم اختتن نفسه بقدوم غرون فقال سبحان الله لیس کما یقو
کذبوا علی ابراهیم قال کیف ذلک قال ان الانبیا کانت تسقط عنهم علفهم مع سررهم الیوم السابع فلما ولد لابراهیم اسمعیل من ها
سقطت عنه علفته مع سرته و عیرت لبعد ذلک هاجر بالتعریه الاماء قال فبکت هاجر و اشتد ذلک علیها قال فلما راها اسمعیل بکی
بکی ابراهیم فقال یا بنی ما یبکیک یا اسمعیل قال ان ساره عیرت امی کذا و کذا فبکت حبکت لبکائها فقام ابراهیم الی مصلاه فناجا
ان یلقی ذلک عن هاجر فالقاه الله عنها فلما ولدت ساره اسحق و کان الیوم السابع سقطت عن اسحق سرته و لم تسقط عنه علفه
ساره من ذلک فلما دخل ابراهیم علیها قالت یا ابراهیم ما هذا الحادث الذی حدث فی ال ابراهیم ع
اولاد الانبیاء هذا ابنک اسحق قد سقطت عنه سرة و لم تسقطت عنه علفة فقام ابراهیم الی مصلاه فناجی ربه
یا رب ما هذا الحادث الذی حدث فی ال ابراهیم و اولاد الانبیاء هذا اسحق ابنی قد سقطت عنه سرته و لم یسقط
عنه علفته فاوحی الله الیه ان هذا لما عیرت ساره هاجر فالیت ان لا یسقط ذلک ان احد من اولاد الا
بعد تعیر ساره هاجر فاختن اسحق بالحدید فاذاقه حر الحدید قال فختنته ابراهیم بالحدید فجرت السنه بالختان فی
ذلک اکنون کجا ماند مجالس را آراستن و کتب اغرین ساختن بافادات حضرات ائمه هدی که قواعد و ع
امامیه بلا شرکت غیری و انضمام دیگری چنین زیب و زینت یافته و انوار فیوض ایشان بران تافته
ولادت انبیا از بطون مقدسه امهات مطهره مختوم سر و میشود این بیچارگان را کجا شرکت توان
با حضرات ائمه قادسه خصوصا امام نرکسی ریحانی که از بطن نرگس نصرانی پیدا شدند و ببارگاه وجود
آمدند و بیکدره عظمه جابلقا و سیر جزیره الخضراء رفتند زیرا که انچه من از عبارت مجمع البحرین نجفی التقا
بر داشتم نص است بخلاف آن یعنی ولادت انبیا بدون ان بلکه همراه غلاف سر حوا آنهم همیشه آمی ر

هستم آن علایق بطرف میشد آنهم تا چندی ورنه جائی حضرت اسحق بعد از ان الفاق چنان شده که دیدگی
و دانستی پس ظاهر حدیث حضرت امام ابوعبدالله صادق بنزعین ناطق است که بر آنجناب سید المرسلین
هم چنون و مسرور بودن اتفاق نیفتاده بلکه حضرت رب العالمین اعلاء فرموده که اکنون برای احدی از اولاد
انبیا بمقتضای وقوع نکره زیر نفی امر اول صورت نه بندد و همین صورت باقی ماند که مثل اسحق حر جد نیز بخشیدند
و دیدند انچه دیگران میدیدند اینها اگر گوش کردی طوعا یا کرها امر هی بود از امرین که رفته رنگ افتخار بر آن
می‌کشید و در حقیقت کرد بلا و فتنه بود که از هر گوشه می انگیختند اما امر ثانی پس چون ریشه‌های بسیار در جوانب
کتب دوانیده پس قطع عروق آن چنانچه دل میخواهد در صورت اجمال لغایت مشکل است ولیکن طبایع
مستقیمه و اذهان سلیمه تکیه نموده باجمال و اجمال گفته میشود که افتخار بر آن نمودن مقتضی آنست که والدین
هر نبی از مؤمنین باشند و آن ظاهر مقتضی آنست که مخالف ظواهر تنزیل شود زیرا که از آیات بینات شرک
و کفر پدر حضرت ابراهیم عیانست کما لا یخفی و شاید که اگر بکتب قدمای خود رجوع آرند و اینچنین تعیین کنند
که در اصول شیعه نیز ماده شرک و کفر برای از منصوص خواهد بود بلکه ورا منجم و معلم مدعی الوهیت خواهند یافت
ملاحظه فرمایند که استاد کلینی در تفسیر مشهور باسناد خودش روایت میکند از حضرت معصومین و این امر یعنی ولادت
انبیا از صلب و بطن اهل کفر و شرک مطابق قول او تعالی جابجا در کتاب مستطاب یُخرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ وَیُخرِجُ المَیِّتَ
مِنَ الحَیِّ فردی از افراد آن تواند بود که گهه آزری خلیلی زتبخانه گهی آشنائی زبیگانه و این امر مخالف عقل نیست
نه که مقدورات الهی را حد نمی باشد بخلاف انچه تعلق دارد بعقاید الهیه واده شود در شرع محمدیه صلی الله
علی صاحبها و ادله عقلیه مخالف آن باشد معهذا عنقریب در بیان این روایات معلوم تواند شد که علم ازلی
حق بدان گرفته که مکان را از بدان کسوت ظهور بپوشاند اکنون بشنید پس متوجه باید شد که استاد کلینی زیر
آیت کریمه وَکَذٰلِکَ نُرِی اِبرٰهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمٰوٰاتِ وَالاَرضِ وَلِیَکُونَ مِنَ المُوقِنِینَ روایت میکند باستاد
خود از ابی عبدالله فرمود که مکشوف شد از زمین و هر که بر آن است و از آسمان و هر که در آنست و آن فرشته
که حاملش گشته و مکشوف شد و از عرش و هر که بر آنست و انچه کرده شد بحضرت و جناب امیر و محصل حدیث
دیگر آنکه هر گاه دید حضرت ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین اتفاقی گردد دیدگی را که زنا می کن پس دعا نمود
بر او که بمیرد همچنین دیگری را بار سه کس را اینها نیز مردند و وحی آمد که دعای تو مستجاب است بر بندگانم و عالمین
من اگر خواستمی پیدا نکردمی و مخلوقات را بر سه صنعت پیدا کردم صنفی هست که عبادت میکنند مرا و نمیگیرند
ثواب خود هم داد ایشانرا و صنفی عبادت میکنند غیر مرا ایشان از دست من کجا فرار توانند کرد و صنفی ثالث
انکه از صلب شان خواهم بر آورد عابدین خود را و زیر آیت کریمه فلما جن علیه اللیل الایه باز حدیث آن امام نقل میکند
که پدر ابراهیم منجم نمرود بن کنعان بود روزی با و گفت که من می بینم در حساب نجوم که دیر زمان پیدا شود مردی
این دین را محو کند و دعوت دین دیگر آغاز د نمرود گفت در کدام شهر خواهد بود جواب داد که درین بلاد

... نمرود در کوثی بود پرسید که پیدا شد گفت هنوز پیدا نشده پس تفرقه بکن میانه مردان و زنان
... ایشان را حامله شد بار حضرت ابراهیم و آثار حمل پدید نیامد چون وقت قریب شد گفت ای آزر بیمار
... میخواهم جدائی از تو و عادت آن وقت این بود که زن جدا میشد وقت بیماری از شوهر خود پس در غار در آمد
بعد از بیرون رفتن از خانه در آمید آنجناب را و در غار محکم بر بست از سنگها و شیر از انگشت نر جاری شد تا می مکید و مادر
برای دیدنش می آمد و برگاشت نمرود برای هر زن بار دار شخصی را تا هر فرزند نر را ذبح میکرد پس در ربود مادر
حضرت ابراهیم ابراهیم را بخوف ذبح و در غار حضرت ابراهیم نشو و نمامی یافت در هر روز چنانکه غیر او نشو و نما ماند
در ماهی تا آنکه در غار سیزده ساله شد بعد ازین مادر زیارت کرد او را چون خواست جدا شود دست بدامن
او بیخت که مرا از غار بیرون کن فرمود اگر پادشاه بداند که تو دران زمان پیدا شدی ذبح کند ترا چون مادر بیرون آمد
او هم بیرون شد آفتاب در آن وقت غائب گشته بود و زهره روشن شد در آسمان گفت این است پروردگار من چون غائب
شد فرمود اگر پروردگار من میبود زایل نمیشد و آفل غائب را گویند پس ندا آمد لا احب الآفلین پس چون نگاه کرد مشرق طلوع کرد
قمر گفت رب من اینست که بزرگتر است چون زوال پذیرفت فرمود لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ چون
صبح شد و آفتاب بر آمده دنیا را روشن نمود گفت اینست رب من که بزرگتر و حسن است چون زایل گشت خدای عز و جل
بکشود و گردانید آسمانها تا دید عرش را و کسی که بر آن بود و خدا او را ملکوت سموات و ارض نمود درین وقت فرمود یا قوم
إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ و ابو عبد الله فرمود
راوی را که شرکت بود از غیر او نه از و چنانچه قبل ازین دانستی و ازان استبعاد فرین در بعض رسایل دفع شد که بیادی آمد
که گفته بود مقتضای عدول و دا عموم است نه خصوص حالانکه مرتبه انبیا تارکتر است کما لا یخفی بالجمله چون مادر او را
داخل کرد بخانه و آزر دید گفت این کیست که باقی ماند حالانکه ذبح میکند پادشاه اولاد مردم را مادر شر
گفت این فرزند تست وقتیکه جدا شده بودم از تو از گفت اگر پادشاه بداند عهده ما را سلب کند
بود آزر وزیر او اصنام را نگاه میداشت برای او و مردم و میداد بتان را با ولاد خویش پس منع
واز متکفل بر بتخانه با بود در گفت بر تو هیچ نیست اگر نمرود مطلع نشود باقی ماند برای ما این فرزند و اگر
مطلع شود کفایت میکند ترا دلیلی و حالانکه آزر را محبت او مغلوب میکرد بتان را میداد تا بفروشد
چنانکه دیگر برادرانش حضرت ابراهیم رشته می بست بگردن شان و می کشید بر زمین و می گفت
که میخرد چیزی را که نه نفع دهد نه مضرت رساند برادر آن خبر دادند که ابراهیم چنین میکند آزر منع کرد و او
قبول نه فرمود با او را آزر محبوس کرد بخانه خود و اجازت خروج نمیداد الی آخر الایات الکریمه الغرض
ازین احادیث که از جناب امام صادق علیه السلام باسانید معتبره استاد کلینی در تفسیر اهلبیت
مرتب کرد پدر حقیقی بودن آزر چنان پیدا و هویدا است که شمس چارم آسمان رو در گشت
پس اگر این احادیث را جناب امام موصوف بخوف و تقیه ارشاد فرمود البته مخالفت وحی نمود

وصحیفهٔ آنجناب باطل شد که از آسمان بتوسط روح الامین و دیگر ملایکه مقربین و بوسط جناب سید الانبیا
فرود آمد و رب العزة حافظ ونگاهبان او شد که معرفت مراد البته اضلال امت و افتراء بر حضرت ابراهیم
از ان لازم آمد بداهته و در بطلان مذهب ایشان شکی نماند پس افتخار امامیه بقواعد مقرره ایشان
البته لاف وگزاف شد و اکنون حاجتی نیست از تفاسیر دیگر قدما چیزی دیگر از ان بدفتر بسپارم و نظر را بر
بر کارم و با اینهمه حرفی میگویم که هذا ربی سه بار برای انکار تواند می بود چنانچه بعض ائمه متاخرین ارشاد
کردند حالانکه در هیچ جا همراه انکار نامی و نشانی نباشد و در روایات صحیحه در واقعهٔ قرطاس استفهام انکاری
داده باشند و رفضه از حمل روایات که دران محذوف شد بر تقدیر همزه مانع شوند و برای اثبات هجر معاذ الله
اصرار ورزند مع قطع النظر عن استقامة المعنی لو جرّکا عرفته سابقا فقولوا ان هذا الشئ عجاب پس قول حضرت
امام صادق مصدوق بخطاب راوی کالمعرفت جا باقی می ماند و این نیز از قسم مذهبی اولی است اگرچه
ملعون باوجود فلسفت آنرا قبول کند و زیر تفاسیر دیگر قدما مثل عیاشی بگشائی خواهی یافت که امامیه
را از ان کشتی حاصل نتواند شد تا باب افتخار بر روی خود بگشایند و از در احتجاج درآیند و اجد
از دیدن این مقامات هر عاقل دور اندیش میداند که آئین قوانین برای حضرات انبیا و مرسلین
که قوم مذکور مینمایند و گویا از قبیل آب پاشی بعد از ایقاد نار است تا قیامت درست شدنی نیست
و حقیقت اینست که کاری هم ایشان را با انبیا و مرسلین بمانده است پس هر قانونی که اختراع آن بروا
موضوعه و محدثه نمایند در باره آن بزرگان هیچ کوششی جاری نتواند شد باقی در باب حضرات ائمه
کسی را چه مجال که لب انکار گشاید و در طلب حجت افتد که هر شکی آید کافر گردد و این هم بعد ازین معتقد
باید بود که ائمه در افادات خود ما هیچ گاهی اختلافی نداشتند و هرچه علماء امامیه در کتب دینیه تمیز
دادند همه از تعاقبات و حجاعنا است پس عیان شد که نزد دروغگو هر کس لاجواب است فاعتبروا یا
اولی الالباب اگر کسی این مطالب را ازین مجلهٔ بنظر دارد توقع دارم که علاج کشمیری نقال سیه کار مشعبد
روزگار و دلدار بی مروت سنگین دل مردم آزار بغفوالی کند که بار دیگر کسی از رواج این مطربین و لعالین را
که ترانه بر زبانه می سرایند و حلق خود میدرند و دماغ ما پریشان می نمایند بمقتضای قول بزرگان
مطرب دور ازین خجسته سرای کس دوبارش ندید در یک جای تکلفت حضور ندید **قوله** آری محل
استعجاب و استغراب و مصداق ان هذا لشئ عجاب اینست الخ **اقول** مغلطهٔ که درین مقام
مجتهد الزمانی متبع خطوات شیطانی را پیش آمده برادانی طلبه بعد از ادنی غور مخفی نماند مگر چون
بر بسیاری گرت حلیه در نظر این صاحب قدسیه حکم نظریات محفه پیدا کرده بیانش میکنم چنانچه
در بسیاری از متعلقات کتاب ملحوظ است و آن اینکه مجتهد تخصیص نماید عورت را بمراد خویش که
از مرد مخصوص باشد بتقلید ملا رفیع الشان بلیغ البیان در حکایت حوان لفاری حالانکه عورت عام است

و اطلاق آن خصوصاً نزد حنفیه از زیر ناف تا بر کتین میشود لاجرم او را بر مراد خویش که دیدن ذکر و خصیتین
باشد و بحث در آن بحکایت جوان انصاری که اعرفت میرود انتهاض دلیلی بر مراد مخصوص او درکار است
و دونه خرط القتاد پس در جوابش همین قدر کافی تواند بود که لا دلالة للعام علی الخاص باحدی الدلالات
الثلث که بارها در مغالیط او از آغاز دانسته فالعجب که وقت تصنیف تشئید کسی از قایدین خصوصاً نساء الفقیر
جناب مجتهد اصولیین از بیدار دلان اینهم رهبری نکرد که آیا این معنی نتواند شد که مقصود امام ابو حنیفه از اجازت
مذکور نیست که حمامی را نظر بان اعضا درست است که بیالتش دانستی عورت بودنش و اتفاقی نیست
بلکه اختلافی است الغرض هر کسیکه تواریخ حال عرب دیده یا ز بانی ثقات حال شان شنیده باشد نیک
میداند که دران دیار هر کی بشیر ضرورت بحمام دار حتی که زنان نیز در هر هفته بحمام می روند و برای ایشان
وقتی جداگانه مقرر است بلکه بعضی از حمامها مخصوص بنسوان اند که هیچ مردی را دران مدخلی نیست و خادمان
آن بجز از زنان نمی باشند و همگنان را معلوم که در حمام شیعه و سنی فراهم می آیند و حمامی برای خدمت هر کسی
حتی یهود هم حاضر می باشد و میکوشد که پیشه او همین است خدمت هر شخصی بجا آوردن و وجه معاشی بهم
رسانیدن و رفضه درین باب بغایت توسعه دارند حتی شیخ الطایفه محمد بن حسن الطوسی در کتاب کبیر خود
چنین احادیث از حضرت ایمه هدی مسنداً روایت کرده که نمونه آن در کتابش دلالت بر آن دارد که حقیقة
دبر را هم در اندام نهانی بشمار ند و گویند که آن خود در هر دو سرین مخفی است پس ذکر و خصیتین را فقط عورت
مردمی پندارند و واجب الستر می شمارند و آنهم به بعضی از قیود و شروط کما لا یخفی علی الناظرین داگر نزد بعضی
دیگر اثبات نمایند موید این فصل خواهد بود نه مخرب آن کما لا یخفی چون حال بدین منوال بود لاجرم درین
رخصتی بوقوع آمده باشد بر تحریر صاحب جامع الرموز یعنی او را نظر کردن بفخذین و الیتین درست
و این تجویز بحسب ظاهر بدان ماند که نقال کشمیری در شرح خویش میگوید و محصلش بدان میرسد
که خمر بخش بود و لیکن چون بنی امیه در خوردن خمر مولع بسیار بودند و نسبت صحبت ایشان آمد و رفت مردم
از بیش بود و اجتناب ازان مشکل افتاد حضرت ایمه هدی تجویز فرمودند که بجامه که لطخ بخمر می شست و شو نماز
گذارد و لنعم ما قال الحافظ الشیرازی ~ در عهد پادشاه خطا بخش و جرم پوش ٭ حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله
و در کلام فقرا آنچه در تشبیه تر دو مسئله لفظ بحسب ظاهر دیدی و چشش در حقیقت بون بین است میانه هر دو زیرا که حامی
دیگر ندارد اگر مور در رخصت باشد مینهد و این امر اظهر است که عامه در انجمن خلفا و امرا اتفاقاً دخل می یابند و
بندرت حکم نتوان کرد بخلاف متعلقات حمام کما لا یخفی فکیف که تاویل کشمیری نقال را خود متون احادیث
میکند و پایمال مینماید چنانچه بجهالت خواهد بود که قبل ازین محققین قوم اقرار بطهارت خمر جابجا زبانی هم کرده اند و متون
که احادیث شان نص در طهارت است و اگر چه ران مقدار کفایت یکی از امام اعظم و اقدم ابو جعفر طوسی که گفته
چنین مفتی بعد از وی پیدا نشده و ازینجا است حالانکه این مکار غذا برای تحصیل علوم در دار السلام بغداد

وتا مدتی در لباس اہلسنت خصوصاً شافعیت بود و مردم او را تعظیم و تکریم میکردند به مکر و فریب او را از نهایت تقیه و نفاق
پی نمی بردند چون او را در بلاد خویش و حاشیه بهم رسید دل به رجوع بمذهب رفضه در صحبت معلم بن معلم مالکیت حارثی زیر
گلیم گوفت و مردم را از راه برد تا دانستند که از مذهب تشیع رجوع کرد وقال الله تبارک وتعالی وقالت طائفة من اهل الکتاب
امنوا بالذی انزل علی الذین امنوا وجه النهار واکفروا آخره لعلهم یرجعون که تا مثل در کتب بعض الحجاب تم ارواده که حضرت امام اعظم را
زنیع ندانند چنانچه استعمال صیغه تفضیل بران دلالت دارد و این معنی عظیم بود از ایشان که اہلسنت که ابوحنیفه را امام اعظم گویند
که بدو حرفش برایشان نکردم بلکه برایشان منقلب گردانیدم با وجود ظهور فرق باعتبار اصول شیعه و سنی زیرا که اہلسنت چنانکه
ائمه اہلبیت کسی را معصوم نمیدانند مجتهدین خود را نیز بخلاف رفضه که ائمه را معصوم دانند و با ائمه مجتهدین خویش را اعظم بیدانند
مثلاً زراره گون بخت را اصدق الصادقین لقب نهادند و امام جعفر را الصادق یاد کنند و در بنیاد خاص منابع علیهم
امام اعظم و اقدم قوصح العرق وضوحاتا مابوجه مع ان الفرق بوجوه لا تحصی بادنی تامل کما لا یخفی هر که خواهد ماده این اجمال را
تفصیل دادن او را باید بمولفات احقر الانام را دیدن و خوشه ها از خرمن فراچیدن روی هذا الشیخ الامام الاعظم المذکور
فی الکتاب المسطور باسناده عن ابی سارة قال قلت لابی عبد الله ان احباب ثوبی شیء من الخمر اصلی فیه قبل ان اغسله
قال لا باس ان الثوب لا یسکر و نیز باسناد از همان امام عالی مقام از ابن بکیر قال سال رجل ابا عبد الله وانا
عنده عن المسکر والنبیذ یصیب الثوب قال لا باس [illegible] ابی سارة قال قلت لابی عبد الله انا نخالط الیهود والنصاری
[illegible] علیهم وهم یاکلون ویشربون فیمر ساقیهم فیصب علی ثیابی الخمر فقال لا باس الی غیر ذلک مما روی [illegible] عن
[illegible] ان الخمر طاهره وهی حرام من جهة الاسکار والثوب لیس بمسکر فلیس بنجس داز مرور ساقی و دور جام
قول شاعری چنان یاد آمد ؎ بدرد و صاف ترا حکم نیست دم درکش * که هر چه ساقی ما ریخت عین الطاف است
والفاظ نخالط الیهود والنصاری که درین روایت و روایات دیگر است توان دانست که مخالطت حضرات
شیعه مومنین پاک با بنی امیه خصوصیتی ندارد پس مخالطت فرع به اصل از بیان نیز بهم رسید و نیز معلوم گردید که فقط بنی امیه نیستان
[illegible] که منکر دانیدند که نیز یهود و نصاری نیز این طایفه نقل مجالس شراب کباب میکنند ولیکن شاید بگویند که در بنی امیه
سبب جمع شد یکی آنکه وقت مردن مرغ میشوند و بصورت و جسم او مسوخ میگردند کما فی الاحادیث نقله فی البحار عن الائمة الاطهار
[illegible] ابن سبا اگر چه در زندگی هم تبرا و لیا [illegible] حسین عین خیر [illegible] نقل صاحب الفتوحات و هم [illegible] فی مقالاتهم
دوم آنکه اهل کتاب دشمن حضرت رسالتماب اند بخلاف نواصب که عداوتش اهل بیت المناب و معلم جات رسالتماب اند
و روز ولادت قرآن مجید قبل از نزول به سال آموخته کما فی المناقب المرتضویه للامامیه و من العجائب انهم جعلوه [illegible]
کانوا منافقین و هذا من عاداتهم فی لباس المحققین کما ذکرنا فی ترجمة امامهم الاعظم فاعتبروا یا معشر المسلمین ابالاشتراک فهو ایضاً ماخوذ من
مذهب التشیعین حیث کلموا بان اهل السنة مشرکون لا دخالهم فی الخلافة غیر المعصومین علی فی المجالس فی غیره و اگر تبادیه [illegible]
دشمن حضرت باشند رفضه نیز دشمن آنجناب از جهت خواهند بود زیرا که ایشان قطعاً و یقیناً دشمن مهاجرین
و انصار اند که نزد شراح کلینی مثل قزوینی اینها امت حقیقی حضرت رسول مقبول بودند و هم دشمن ازواج

مطهرات بلکه خود حضرت صلی الله علیه سلم ارشاد فرموده وهم حضرات ایمه که دشمن ایشان دشمن ماست کما مر کثیر من هذا الباب و عجب التعجب
من حیث البحث آنکه نزد شیخ الطائفه زیرا که چون العیاذ بالله فعل حرام را نسبت بصدیقه که دختر القمه دشنام داده بجناب سید المتقین حالانکه
انجناب اخبار طهارت محمول النسبت بر تقیه امام صادق که حال آنجناب از صحیفه شان بار بار معلوم گشته که باظهار حق مامور گشته اند و
مدت العمر برهمین طور گذشته اند یعنی تقیه نکرده اند و صدوق اسناد و استاد شیخ مذکور بطهارت خمر رفته و گفته که احادیث نجاست خمر یعنی
بر تقیه اهل الجماعه محمول است قطع نظر از مناقض که درینجا لازم آمد چنانچه باقی القا نیست که حضرات ایمه برمذهب ایشهه اخوان الشیاطین از
جمله مقبلین است جناب سید المرسلین صلی الله علیه وآله بودند پس بحکم البطلان لازم رفض باطل شده هو المطلوب فی سایر الکتاب
عند اولی الالباب باز برای مزید توضیح نیز حرف و امیکنم که انچه مجتهد بار بار از دهن بیرون می آرد و اجازتش دلیلی می طلبم و
سببش را بر محبت فهمانیدنش اتشان میدهیم که چون نیک بینند درین بحث منصب استدلال دار و یعنی ثابت میکند
که امام ابو حنیفه رحمة الله علیه اجازت نظر مرادلش داده من در توجیه آن میگویم که تحمل که مراد از ان چنان
باشد که گفتم و قد تقرر انه اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال پس ثابت نشد انچه گفته و انچه بثبوت میرسد مدعای
مجتهد نیست یعنی مخصوص است بجماعی که اگر محمد تبع البین را مثلا به بیند گناهگار نمیشود ازین لازم نمی آید جواز نظر
کردن بمجبوری که بحث در ان میرفت کما لا یخفی **قوله** وانچه نوشته که در نگاه داشتن ذکر و خصیتین بخانه اهلبیت
طاهرین حاجتی متعلق نبود پس ظاهر است که حاجتی سوای اینکه لعمر فاروق رضه بوقت حاجت شان نموده شود و اتمام
حجت بر و کرده اید امری دیگر نبود **اقول** هرگاه چنین رحم برخلاف جنین رفضه که روز دهیه کبری و حادثه عظمی
غصب فدک که پرده نشین بود زنهار از نشیمن خود بدر نیامد و هر چند جناب سیده فاطمه زهرا باعث بر خروج
شده و شناعتها داد و بر غیرت شدید برانگیخت و عبرتها مرتب نمود ولیکن از جائی خود حرکت نفرمود بلکه
حال خود گفت که نطفه فلان بن فلان است که در رحم این زن بزنا ریخت و از ترس مردم بگه بخیت و خجالت
و ذلت بر سر خود و مرتبه خودش به بخیت و شخصی را که این زن متهم نمود محض بیگناه و پاکدامن است حالانکه بار
کبیره آلوده دامن بود عقل سقیم مجتهد مطرود باید دید که قایل باین معنی شد که باین همه شهادت جنین
و آن هم به تفصیل نه اجمال و اهمال مدعی روبروی هزاران هر از کس این معنی است که ضرور شده که خلیفه
اول قوم بدگهر ذکر و خصیتین او را اعلی روس الاشهاد بدست خود نماند و به کمال بلاغت قصه است
از آغاز تا انجام بگوید و آن را بحینا ننده تا لطف هر کس بران افتد و ازینجا حکم توانکرد این نمایش
فرمایش و حرکت بی برکت خاکستر ابن سبا بدهن رفضه باد بمقتضای همت بلند بر بلندی بوده با
بلکه ان شاء الله بشیخ سعدی باقتضای علوم لدنی نیز سه دولت جاوید یافت هر که نکونام
بذکر عقبش ذکر خیر زنده کند نام را ۵ صلاست عقلای عالم را که بلاهت و سفاهت مجتهد
ملاحظه فرمایند که اعتقاد اهر دو زن این نمایش دار و دوان را اتمام حجت می ماند چا
این امر شهادت مردم آنکه است دلیلی مستقل از ان حاصل نیست و هنوز در ا

مطرق تواند بود که چگونه به ثبوت پیوندد که این اعضا جز دیدنش بود تحمیل که او با وصف نکاح دختر خود با عمر از بهر ا
تذلیل یکمین فی نشستند حق مصافاتیکه میان او و این جوان خوبصورت و خوش سیرت متحقق باشد بجا آمی
وشاید یکسی از جنیان اشارتی کرده باشد تا ادالات تناسل کسی از میت کنه جدا کرده ببرد و وی آورد
زیرا که همه عالم زیر نگین اوست بلکه جهل عالم را میپرورد و بهر کسیکه اشاره نماید از ملایکه مقربین انیکار سمعا و
طاعه بجا تواند آورد فکیف شیاطین جن و انس که زیاده تر دم اطاعت و فرمان برداری درین امور میزنند
و هر چه فرماید برآنند معهذا درین مجمع اولین از صحابه مهاجرین و انصار سابقین کسی باین واقعه لبی بجنبانیده و
کسی بچشم خود قطعاً حکایت قطع را اینک دیده ام یا بتواتر شنیده ام که امری بس عجیب بود والغرض اتمام
حجت دانچه در خیال خام مجتهد طغام برشهادت است همان چنین است نه طلبیدن درج مدرج از ثلاثی مجرد لیکن بهر ک
آمد برهان مزید کرد و از انجا که این معجزه در مجمع عام بود خلایق از هر طرف مجتمع شدند و در خلوت بیوت لم تغلق
نیفتاد پس اتمام حجت بخوبترین وجوه واقع شد و هر صغیر و کبیر دانست پس زینهار درج ثلاثی مجرد را بر کشودن
دادن و اهر کس نمودن که خلیفه شیعه بعد از آن مرتکب شد هیچ ضروری نباشد کما لا یخفی لیکن این امانت بتفسیر
نزد نفوس رفضه خبیث ضروری الاهتمام بود پس مقام آنست که رفضه تقدیعا نهای لطیف بر مساعی مشکوره
خود گردانند که تمامی همت والا نهمت خود را برهائی آن جوان خوش طلعت و نیک اخلاق مصروف ساخته و بدین اهتمام
تمام نجات او را از قید و بند درخواسته و او را از تعزیر باز داشته و امانت حضرت رسالتمآب را که بصنعه مطهر اینست
بند بالاجماع آنچنان ذلیل دانسته که خونش بدر گردانیده چنانچه بارها دانستی و بالاخر انجامش بسور تحتمی
خواهد شد که بعین قمی در تفسیر اهل بیت که حقیقته آغاز و انجامش از شیطان سر حوب با خود است میگوید که چون جناب
پیغمبر را نوبت رسد که از جناب امیر محاسبه طلبند و سوال فرمایند که یا علی با ثقلین چه معامله کردی ریش و پیر و حضرت
امام الائمه شیعه بمالد و در جوابش بر خویشتن ببالد و فرماید که حق اطاعت و حفظ حرمت است بجا آوردم فانظروا یا
اولی الابصار الی ما نقل هذا المحتار عن الکرار الغیر الفرار و هو باعث غبطة الدجال و المسلمة الکذاب رئیس الکفرة
الاشرار و انهیم دال آنست که سرحوب بعین زینهار در هیچ وقتی از اوقات بر طور اسلام نبود اگرچه رفضه تا امروز
فضلات محدثات آن شقی بمقتضای یاکلون فی بطونهم نارا نوش جان میکنند و الله او تمام بر بهر لقمه اش ارزند
فکلوه هنیئا مریئا لقد جئتم شیئا نکرا و از این حکایت جوان انصاری که هیچکسی میان اصحاب تصدیق قصه قطع اعضای
تناسل وقتیکه خلیفه اول رقصه بیان فرموده در تصدیقش لبی بجنبانیده و نگفته که من هم در آن صحبت شریک بودم
یا علی تو اینشنیدم راست فرمودی که این جوان همانست که عذاب اینان از زبان سرور دو جهان شنید و اعضا
تناسل را پاک ببرید و مقام اینگناه آن بود که او را سزا بدهند که خلاف شریعت غرا بعمل آورد حالانکه وحی الهی
بر حضرت رسالت پناهی در وقوع بر کردن او وی فرا رسید که علاجش بجا ار نبوت ستیده او پیر دانند و فرمایند تا علی مرتضی
و او را بکمال احتیاط او دریده بخانه خویش نگاهداری سخن همین است که مصراع هر عیب که سلطان به پسندد هنر است

ولیکن از جمله اشکالاتیکه بر مذهب شیعه وارد است انیهم یکی از آن جمله باشد کما لا یخفی علی من طالع تذکرة الاصول
وغیره من کتب الاصول واگر شیعه بملاحظه مندرجه اجتناب از فاحشه زنا خواجه سرای اختیار فرمایند البته مورد
تحسین وآفرین خواهند بود اما حصر حاجت در منو دنش بفاروق پس در حقیقت تکذیب این ناب مسئله
کذائیست زیرا که بر عموم دلالت دارد آن روایت وجمع خلایق در ان فلیت که در آن انیهم فلما راه
عمر ای حضر درة جنازه عند النبی واز همان وادی است که آنفا معلوم همگنان گشته چه درین مجمع خلایق
البته او هم شریک خواهد بود که خلافت زیر نگین داشت واگر او نباشد کذب مجتهد زیاده تر ثابت چه صریح مذکور شده
که امام بلا فصل عمل شیعیان حقه را بر کشود واعضای مقطوعه را بهر کس می نمود وتذکر قوم لوط بعمل
آورد تصور اکان او وتصدیقا الزاما کان او تحقیقا وبعد ازین اعجاز عظیم حاجت بدان چه بود که امام اول
رفضه از ارتکاب این حرکت شنیع فرماید ودرج را کشاید وثلاثی مجرد بدست گیرد وبهر کس برای مزید بدکر
عمل قوم لوط چنانچه مجتهد قبل ازین گفته بود ونماید که این حرکت از مجانین با اطفال هم نتواند بود وحضرت
فاروق بیچاره بر اظهار رفضه مجرد قول جناب امیر را تصدیق میفرمود حتی المخدرات فی الحجال پس بعد از تنزه جوان
باین معجزه قوی چگونه خاطرش محتاج خواهد شد حالانکه سلامت روی وتواضع او همه را معلوم است کامر
وخود شیعه در مطاعن او این امور را نیز ذکر کرده اند متوقع ثواب دارند وبر فرض وتسلیم اگر کسی با وجود
روایت معجزه مذکور نیز قرین ریب وشک میگردید بالیتی بدان صرف وحکایت لب گشودن وبرای حفظ جان
آن جوان گفتن انظر والیه لیس له للرجال لا قلیل ولا کثیر کما ذکر فی الرسالة القدیمة عند ذکر هذه الروایات
قد تقرر فی الشرع ان الضرورات تبیح المحظورات **قوله** واینهم بحکم حضرت سید انبیا واقع شده **اقول** از
قران مجید این الفاظ هم از ذهن حامد او برآمد که اِنَّ اللّٰهَ لَا یَاْمُرُ بِالْفَحْشَآءِ هیچ عاقلی که حسن وقبح اشیا را
عقلی داند واین انجاث را چنانکه باید از کتب خود نیفیرها وقطمیرها بخواند وچنین حکم در تالیفات خویش برای
که حکم حفاظت این امانت ونفس اشیا از جناب سید انبیا بود بلا ضرورت کاعرضه میچه او در مجمع خلایق ذکر
خصیتین بعد از وقوع چنین معجز عظیم را بهر کس نمود بر عمل مذکور ان جوان را لایق تفرین ونکوهش بود چه سلطان
حکمت الهی را در باره تناسل باطل وکیسه اعضای خود را ببر دحال او از دین وملت معلوم که ارتکاب کبیره کمتر
درجات آنست او در امور چنین تفضلات گرداند که بر شرمگاه او دست مبارک بمالند وانواع تفضیل واکرام مبذول
دارند وجناب امیر سفارش او بامیر قاطله ارشاد نمایند انهمه اهتمام رواة وضعین قوم ست که برای تذلیل خلفا وجمیع
شان بعمل حرارتند با عوام بد اشند که هیچ حرفی را از مسایل فقیه یاد نداشتند وبخیال نیارند که انجام این موضوعات بالاخر بکجا
میکشند کتهیل امت حقیقی حضرت سید السنن که مهاجرین وانصار بودند ودر صحبت حضرت بمدارج کمال رسیدند بدین درجه فایز شوند
که چنین جاهلان را مسند خلافت فشانند اگر چه در اغانه امور چنین جاهل تواند بود که حال نواقض وضو را هم نداند چنانکه حکایت
حال خود ابیان فرمود که من کثیر المذی بودم واز جهت رشته دامادی حیا کردم ونه پرسیدم وبتوسط مقداد حال بدریم معلوم

کلینی فی التهذیب وغیره من الاصول ومقام شکایت نیست مگر بر مسلک روافض که تصریح کرده اند که صرتالیه الاشیا
که علوم حضرات ائمه هدی از طفلی تا بجوانی واز جوانی تا به پیری یکسان می باشند بیشی وکمی راه خلل دران نیست جناب
از دستانی هم در کتاب امامت می آرد و بر آن می نازد و برین غلو وتعصب بسیاری از مشکلات متوجه است که عمر را تا انتها
رساند مسایل وطهارت بکمایبغی بعد انند قوله فاجراه قائلا امید الخ اقول خود اکابر علمای شیعه می نویسند
در جناب اعور المحدثین در کافی نوشته اند که معاذ الله و بر دختران دوشیزه حضرات اهل بیت غاصبین وکاسه
لیسان شان تصرف کنند وجناب زهرا را سر منبر تهمت امور فاحشه نهند و اینچنان نویسند که هیچ کس از اهل اسلام
طیب خاطران امور را نقل نتواند کردن الا باشد ضرورت ودر احوال حضرات ائمه هدی چنان محقق
گردانند که تا مدت العمر عادت ایشان ارتکاب کذب بود و نیکان را بلعنت واغدار گردانیدن غدار
بدترین کائنات را بانواع مدایح علیا ستودن چنانچه کتاب مختار عام المنتقدین بران گواه و قس علی هذا
کتاب الجهاد از کافی اعور المحدثین و نسبت انواع مکر و حیلها در باب کشتن فاروق اعظم و ذی النورین بعمل
آوردن و انتساب آن بجناب امیر نمودن بدین ضمیمه هم که جناب امیر المومنین میفرمود که حاشا که من شریک
قاتلان بوده باشم اگر خواهند مراد من مقام حضرت ابراهیم خلیل ایستاده بگنند تا قسم شرعی بخورم وتحاشی نمایم و جهانا
نهونویسند آنچه بران دلالت کند که آنجناب شریک قتل عثمان بود کما فی نهج الحق وغیره وخلفا بانواع عقوبت و بلا
جناب سیده را ادنها ر ساندند از ضربات تازیانها و دیگر صدمات که گفتنی نیست امام محدثین شیعه در کتب دینیه نوشته و بابهم
نشان می آرند که حضرت سید المرسلین وشیعه روبروی تمام مقربین از ملایکه نویسانیدند که هیچ دعوی نکنند خواه دعوی
خلافت باشد خواه دعوی فدک و مانند آن باشد بازخلافت آنرا در کتب دینیه اینچنان بشد دید می آرند که نمونه ان
در کتاب جا بجا دانستی و بقیه را خواهی دانست پس حرمت اهل بیت از دست این نواصب . دین که امروز بنابر
مصلحها لباس تشیع پوشیده اند و قدما و بانیان این مذهب همه منافق بودند چه باقی ماند تا کسی معاذ الله در پی اتهام
آن باشد الحاصل سخن مختصر آنکه عزت و حرمت آدمی محصور درین است که مقید به قوانین شرعی باشد رعایت آن لازم
گردد هرگاه از آن بیباکی و شوخی بدر آمد هر چند در دنیا اسباب معاش جمع کند از کثرت عمارات و گنجهای شایگان
نزد عاقبت بین هیچ و پوچ در آنکه نسبت حضرات ائمه هدی را یا معامله با خالق است یا مخلوق اگر گفتگو در آن
با خالق است میر و دلیس چنانست که در هر دم وثیقه که حضرت از آل عبا عند الوفات نویسانیدند و ملایکه مقربین
حاضر بودند و بار بار اشهاد ایشان بوقوع آمد پامال کردند انیست معامله حضرات اهلبیت با خالق ارض و سما و معاملات
ایشان با بندگان خدا هم پوشیده نماند زیرا که بر اصول رفضه غیر ازین چه بود که اختلافها در ایشان می انداختند حال آنکه
نسبت ایشان بدلالت کتب رفضه مثل تنتید کنتوری رفع اختلاف بود و ایضا بر قرار داد مجتهد بی یقین تو انگفت که چون
خلیفه اول تر دران مجمع اولین و آخرین ذکر وخصیتین آن جوان را بهر کس نمود البته آن دیگران نیز شریک
حاجت مذکوره خواهند بود و تصویر حاجت غیر ازین چیست که دران زمان لفظ امیر المومنین بر فاروق اطلاق میکردند

واین صغری بدیهی است و در جمیع کتب من موجود که هر که چنین است بر اصول مجتهد مابون مابون است پس
ناگزیر شد همه شیعه آنوقت را نمودن و پر ظاهر است که از ارات دیگران بی روایت چگونه تواند بود معاذ الله فالاستقلام
ضرور رضی الله عنهما فکیف که وقت تقریر این لقب نکیر نفرمانید که این درست نیست مگر بیاهی یکی کالا یخفی و همیشه خود او را
باین لقب یاد فرماید عیاذا بالله و ایضاً تا قرون و دمور یدان را اینک گفتن و نیکان را بدی یاد
فرمودن چنانچه از اصول شان بمرات عیان کردید پس عزت و حرمت این بزرگان را دشمنان
اهل بیت بقدر ذره باقی نگذاشتند پس زبان درازی مجتهد کذاب مخجل مسلمه و دجال اهل سنت معاذ الله
انتهاک عزت و حرمت میکنند از عجایب خرافات خواهد بود پس ضرور است درینمقام لبنزای این یافه
رئیس الاشقیا ورقلتے چند از توقیعات بحار بملاحظه آوردن و آن را نصب العین گردانیدن و
لعن و نکوهش او و آن مضامین را درجای خود دیناوردن تا رفته رفته هر کس را تنبیه انتظار
یاد آمده و غفلتے از آن نرود که سزای لایق بدگویان و تبرائیان چون درین زمان بقانونیست نسبت
عدم سلطنت و وقوع ضغطه در بند و بست قواعد مسلمین پس اکتفا بر قدر ضرورت ضروری باشد
تا این امور کلیه محو و منسی نکردد و وجه تخصیص نقل آن در بحار و غیره اعانت الزام است که در سایر این
ذخیره مباحث کلامیه مرعی و ملحوظ است و از عجایب غرایب دیگر آنکه درباره انقلاب اعتراضش اگر
کسے ادنی التفاتی بکار برده تواند که بی کلفت یعنی بلا زیادت و نقصان منقلب گرداند و ترتیب مقدمه
دیگر حاجت نیفتد مثلاً چون بداهةً عیان شد که قطع آلات تناسل خطای است عظیم و گناهی است کبیر پس امر نکردن
اعضا نمودنش تجلیق خدا از حضرت سید انبیا چنانکه دانستی زینهار عقل این قوم نیز تجویز نمیکند پس انتهاک حرمت
را بسوی مجتهد بی تکلف قلب توانکرد در حق او توان گفت قاتله الله علی انتهاک حرمة الرسول
وآل الرسول خصوصاً زوج البتول قوله وعلت عمری که شاه عبد الحق الخ درینمقام برای حل مکیده
این کیاد شیاد ضرور میدانم که عبارت شیخ دهلوی از ترجمه مشکوة شریف نقل کردن و هم عبارت
دیگر شارحین نوشتن که هرجا از اختصار کار تصنیف خصوصاً در امثال این کتابها بمعنی آید اماا اول پس
اینست وعن عمر رضی الله عنه قال رانی النبی گفت عمر که دید مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم و انا ابول قایماً
بول میکردم ایستاده فقال پس گفت انحضرت صلی الله علیه یا عمر لا تبل قائماً بول مکن ایستاده فما بلت قائماً
بعد عمر رضی الله عنه میگوید پس بول نکردم ایستاده بعد از آنکه انحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرد
الترمذی و ابن ماجه و است همه اتفاق دارند بر کراهت ایستاده کردن بول تحریماً یا تنزیهاً بجهت لازم
آمدن کشف عورت و نجس تن و جامه و ترک مرقت و آنکه مولف میگوید رحمة الله علیه که قال الشیخ الامام
محی السنه رحمة الله قد صح عن حذیفة قال اتی النبی تحقیق به ثبوت شده است از حذیفه بن الیمان که گفت
آمد پیغمبر بسباطة قوم جا کروبه گروهی فبال قائماً پس بول کرد ایستاده متفق علیه قیل کان ذلک

عذر گفته شده است در توجیه این حدیث که بود این بول کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بجهت عذری زیرا این
عمل در عهد جاهلیت بود که بدر آمدن ملت اسلام بدعوت سید رسل وخیر انام علیه الصلوة والسلام که مبعوث
بود از برای تتمیم مکارم اخلاق ومحامد افعال زوال پذیرفته وبول کردن عمر رضی الله عنه یا از بقایای
عادت جاهلیت بود یا بجهت عذری که او را نیز عارض شده بود اما عذری که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اثبات میکنند بعضی گویند دردی بود در استخوان صلب وی که بدان نشستن دشوار بودن وطاقت نشستن
نداشت وبعضی گویند که عرب استشفا میکنند وعلاج مینمایند در رفع وجع صلب بایستاده بول کردن وامام شافعی رحمة
الله علیه بدین رفته وحاکم حدیث از ابن عمر آورده که بول کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بجهت دردی که در زیر
زانوی وی بود کذا قال الشیخ ابن حجر وبعض گویند عذر آن بود که برای نشستن جای نبود وبحکم ضرورت ایستاده بول کرد زیرا که
خاکدان از یک جانب بلند بود وجانب دیگر پست ونشستن بران ممکن نبود مگر آنکه جانب بلند را پس پشت کنند ودرین
هنگام کشف عورت لازم آید به جماعتی که از آن راه میگذرند واگر جانب بلند را روآوریم افتادن دارد ومباطه در
غالب نرم وبلند می باشد وقابلیت نشستن ندارد وبعض گفته اند که فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای بیان جواز
وتعلیم بود واساتی کردن برایشان چون اول نهی کرد که ظاهر در تحریم است خواست که بیان کند که نهی تنزیهی است
ودر فعل آن نیز رخصت است ودر عمر رضی الله عنه وجه دیگر نیز گفته اند که وی گفته است که ایستاده بول کردن نگاهدارنده
است ومبرا است و میتواند که در آن وقت او را علتی عارض بود که بدان ملاحظه میداشت که دختر از جانب دیگر بدرآمد وباوجود نهی کرد
این واما در فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاشا که مثل این توهم توان کرد وتکلم توان نمود والله اعلم لعبد از دیدن عبارت شیخ
بو رحمة الله علیه آنچه در خاطر محتهد بایون ومقلدینش از راه ناعاقبت اندیشی وکافرکیشی خطور کرده بود تهمت محض برآمد
مجتهد بیهوده خائب وخاسر برگردید زیرا که موافق این عبارت کلام در آن بود که عذری که برای فاروق تجویز میکنند در
مذهب شریف جایز است ولیکن بقایای جاهلیت چه بعثت شریف از جهت ابطال آن وتکمیل مکارم اخلاق بود وچنین عذر
هرگاه فاروق را اندیشه بود که وقت نشستن چیزی از پشت برآید وموجب حرج گردد در نماز ودیگر عبادات وشیخ از آن نکات
نوشته شیخ حضرت منزه است ازین امور که آدمی نشیند برای بول وحاجت عائطه ومباشرت آن پیش آید پس اهل نظر را باید که گوش
باز کنند وچشم نموده که بسبب اندیشه فاروق را علت خویش قرار داده چنانچه در مثل هندی مشهور است چور کی داڑھی مین تنکا
ودر مثل چنانچه مشهور است که دزد همی گفته بود که اگر خود دزد میخواهی اهل منظنه را فراهم کن دزد را نشان میدهم بار مجلس
شد آن بزرگ همه را دید واین کلام گفت ودادبریش خود دست بگردانید تا پاک کند دانشمند اشاره کرد تا او را
بگرفتند ودانشمند بدیده ورنه ترا پیش همه رسوا کنم ومجد عار سیدند انصاف باید کرد که این الحادیث از صدها سال در مطالعه
علما است وعلمای فریقین درنیافتند وهیچ قدح آن گفتگو دارند ولیکن یاد ندارم که غیر ازین مابیون ومقلدینش صراحة
یا اشارة کسی برزبان آورده باشد واحدی مانند او رسوا شود که عرفت ضرورة وآمیلا واستی لفظ علت در
کتاب معنی مرض علی الاطلاق دیده باشی ایا امراض نزد غوی مشتق جمهور است درتین مرض کاه زوال دوش

درآن گرفتار اند خصوصاً باقر که از فرزندانش داروغه عدالت است و درین مرض انگشت نمای خاص وعام وروزی
حسب اتفاق بعضی از اولاد و از احباب فقیر دیدم که قطع نظر از لباس خوبان هند به قسمی از زیور جسم
بازوی و گلوپیش مزین بود در دل گفتم شیخ در گلستان چه نیکو فرموده مصراع اینهمه زینت زنان باشد گاهی آن مضمون
در خاطر میگردید ؎ خط بلعلش وسیلتی دارد ٭ جای طوطی لب شکرستان است ٭ چه گویم که بر نوجوانان افاعته
بعد از عیش چه تلخکامیها و تلهفها و تاسفها پدید آمد که اگر ایشان خاتم فتح را یعنی فآزره فاستغلظ
فاستوی علی سوقه یاد میکردند او بزبان حال یا قال آغاز سرش را نشان میداد که انا فتحنا لک فتحا مبینا چنانچه
در حال هارون الرشید و کنیزه نوخریدش روایت کرده اند عجبتر آنکه عبارت شیخ دهلوی را با آنهمه سلاستی
که دارد با وجود قوت قدسیه اجتهادیه خویش که درین کتاب ضربت حیدریه خود مبین آنست حقیقة نفهمیده اکثر
دران برهان قطعی یقینی بر بطلان خیالات رد به مجتهد اصولیه موجود است جائیکه فرموده که در عذر عمر رضی
الله عنه وجهی دیگر نیز گفته اند که بقول بول مذکور احرس است پشت را پس تواند که در آنوقت او را علتی
عارض بود که بدان ملاحظه میداشت که چیزی از جانب دیگر بدر آید و با وجود آن نهی کرد از آن و اقامت دلیل
بدین طور است که اگر معاذ الله مقصود آن بودی که مجتهد بمقتضای المرء یقیس علی نفسه قصد آن کرده البته قول شیخ
که دلالت بر عروض فی الحال دارد منافی آن شدی و تفصیل آن محتاج شرحی است بحث الذکر و این نقل
ره بروی مجتهد محتاج الیه نیست که او شرح و بسط آن زانیکه میدانند آنچه برباد از فرود و دو میگذرد پس مراد از آن
و نفخ است که آدمی را باتصله بشریت فی الحال بهم میرسد و موجب خروج ریاح و نفخ و غیره از
پشت میگردد و با وصف آن چون فاروق رضی کسی را دید که بول ایستاده میکند باتباع حضرت
صلی الله علیه و سلم منع نمود چنانچه آنجناب او را منع فرموده بود و مراد از فی الحال همان وقت
است که حضرت او را چنان دیده بود کما لا یخفی حال مجتهد در کیفیت اجتهادیه چه مانا است بحکایت
افیونی که موی زهار می تراشید و نفاس چنان او را در ربود که عضو تناسلش بر زمین افتاد
چنانکه مگسی را از بینی خود در اثنای خیال چنان راند که بینی هم جدا شد پس بیدار شد و یادش آمد زخم تازه
بزودی به بشود عضو را بجای بینی چسپانید و بینی بر شرمگاه چون مردم بعد از خشکی می پرسیدند گفت
که ادرنگ بینی برآمده بود و اگر بر مجتهد این سانحه رفتی البته بعقلیه قوت قدسیه اجتهادیه بی منت مخلوق
آنرا اندرون بردی و امانت خود را الی النفس اشیا شمردی و باناهل رسم تکرارانه طلبیدی پس گویا این نظم از
زبان اوست ؎ بی منت مخلوق مرا روزی داد ٭ تا از در خود بدر ایشان نشدم ٭ بعد ازین اگر
هنوز در خاطر مجتهد اختلاجی باقی است و در بعضی از خصوصیات میخواهد که تشفی و تائیدی را بشنود
مرقات شرح مشکوه از ملا علی قاری است متوجه شود محصلش در فارسی بشنود که مرویست از فاروق
که حضرت مرا دید در حالتیکه ایستاده بول کردم فرمود ای عمر ایستاده بول مکن نزد خطابی نهی تیره

و ملتش ظهور عورت بکثرت ست نسبت به نشستن تا اندیشه رجوع بول پس ایستاده بول نکردم بعد
ازان بامتثال امر شریف ترمذی این حدیث را روایت کرده و تضعیف و ضعف آن بدو وجه ست یکی آنکه
رافع آن عبد الکریم بن ابی المخارق ست که محدثین او را ضعیف میدانند و سجستانی او را تضعیف
کرده و دیگران را نیز درو کلام ست دوم آنکه فاروق گفته که بول نکردم ایستاده از وقتیکه اسلام آوردم
و این اصح ست از حدیث عبد الکریم و میرک از بزار نقل کرده که ابن مسعود گفته که ایستاده بول کردن
خلاف مروتست بروایت ترمذی دعوا در وجه دوم نظرست زیرا که جمع تواند شد باینکه فاروق
نه فرموده مراد آنست که از وقتی که اسلام آوردم و نهی شریف شنیدم بول نکردم ایستاده زیرا که حسن
و قبح بدون تصریح شارع چگونه معلوم تواند شد و رد این ماجه امام محیی السنه فرموده که بصحت پیوسته
از حذیفه رضی الله عنه که حضرت امد خاکروبه گروهی را و بول نمود ایستاده و محدثین درینجا نسخی چند گفته اند
و بعضی برآنند که نهی تنزیهی بود نه تحریمی و جمعی گفتند که برای حرمت بود و فعل آنحضرت عذری داشت
و مکانی نیافت برای تحقیق ما ملتفی بود از قعود در پای مبارکش و ابو اللیث گوید بعضی تجویز کرده اند
ایستاده بول کردن را و مکروه پنداشتند بعضی مگر بعذری و حنفیه بدین رفته اند و زیر لفظ متفق علیه
بعد تحقیق سباطه نوشته که شیخ میگوید که اگر این حدیث صحیح بودی بی نیازی بود از جمیع ما تقدم و لیکن
دار قطنی و بیهقی ضعیف دانسته این حدیث را و اظهر آنست که فعل حضرت برای بیان جواز بود چنانچه
ازین نقل نموده و در شرح قبل کان ذلک لعذر میفرماید که سید جمال الدین گفت که گفته اند در انجا
آثار نجاست محل نشستن نبود و گروهی گفته اند که اگر نشست میکرد بجاکروبه احتمال کشف بود
بر گذرندگان اگر استقبالش می نمود اندیشه سقط بود و هم بار گردیدن بول و جماعتی گویند که اندیشه
بوده باشد و در نشستن بجهت بر آمدن چیزی از پشت و جمعی گفتند که زخمی بود در پای شریف چنانچه
حاکم و بیهقی از ابو هریره آورده اند که زخمی شده بود اندرون رکبه شریف که کلفت میشد در نشستن برای
بول و از امام شافعی رح مرویست که عرب چنان میدانند که بول قائما درد صلب را رفع میکند
پس ارتکاب خلاف عادت شریف نمود بدان جهت ورنه عادت شریف همین بود که بول قاعدا میکرد
و مختار همین ست و در احیا گفته که چهل طبیب اتفاق کرده اند بر آنکه بول ایستاده در حمام هفت
مرض را دافع است چنانچه زین الدین عراقی گفته مقصود در اقسام ازین تکرار و تطویل عبارات آن بود
که مجتهد بعد از دیدنش باز در مغلطه بد اندیشی و کافرکیشی چون خر در گل فرو نرود و انقدر بداند که در
باره فاروق آنچه گفته بودند از بر آمدن چیزی از پشت از همان جنبش امراض ست که بعضی برای
حضرت صلی الله علیه و سلم تجویز کردند و شیخ عبد الحق دهلوی انکار نموده و درین ابواب
میان علما البته اختلاف هست که بعضی تجویز کنند امری را و بعضی تجویز نه نمایند مگر تحفه اثنا عشریه

را از مقام تحقیق ہجر و ہذیان ندیدے کہ چہ قدر تفصیل در آن بعمل آمدہ کہ جا علے بعضی را اقسام آن
تجویز دارند و جمعی تجویز نکنند و صدوق شیعہ وقوع سہو را از حضرت در نماز جائز نہ پنداشتہ و دیگر
ازان انکار می نمایند و می خندند پس غایۃ الامر گروہی از اہلسنت ممکن میدانستند برآمدن ح
از نشست وقت نشستن برای بول و دیگران از ذکر آن اجتناب کردند و مجتہد بنا بر الحاد و زن
خود در فضلات و قاذورات افتاد عیاذاً باللہ من ذلک و بر عادت خود رسوا شد در امر یکہ
فاروق انتساب آن کرد لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّۃَ اِلَّا بِاللہِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ و اگر میخواہی قدم خویش
فراتر نہی صحیح مسلم را برکشا و در شرح اندکے غور بفرما تا بدانی کہ ایستادہ بول کردن از عادت
عرب عرباء و معتادید ایشان بود اعم ازینکہ بملاحظہ جناب مذکورہ باشد تا بعضے ازان کہ اجتما
آن خارج از دائرہ امکان نیست در جاہلیت قوم عرب در محل عبارت چہا نمیکردند تا بحدیکہ بطو
را برہنہ بجا نمی آوردند و درین باب حکایتہا در کتب فریقین دیدہ باشے از آنجملہ آنکہ زنے آمد
و جمالش در عرب مشہور بود پس ہجوم کردند و ہر یکی او را مشتاقانہ در آنحال میدید و از غایت
بر ہمہ گرمی افتادند و ہر یکی پیام میداد و او خطبہ کسے را قبول نکرد و اے غیر ذلک و رسم بول قا
در لسان تا مدتے مدید بود حتے کہ رواۃ بجناب امیر ع ہم نسبت دادہ اند و من متحیرم کہ ہر گاہ
ساکنین حجاز شریف بت پرستے میکردند و مشرک بودند و جز نشاوے معدودے مستثنے بود
پس این امور را کہ میپرسد و آن را کہ بخیال می نہ آرد بہ بین کہ ہر گاہ بکمال خلوص توبہ نصو
کہ قول او تعالے فَعَلِمَ مَا فِیْ قُلُوْبِہِمْ حرفے ازانست علو مدارج ایشان در آثار آن بہ پہلوے
عرش عظیم ہمقرین شد فرق اینست کہ بر اصول ما در ہمہ اوقات دل و زبان ہمہ از تصدیق
بود و بر اصول رفضہ بداندیشان تا وفات مختلف افتاد پس کار اخس حیوانات ست ایشان را ہمیشہ چنان دا
و شہادت ایزدی را از دست بر تافتن و در اثبات عادت شریف انچہ در روایات صحیحہ خصوصاً ارشاد حضر
ام المومنین صدیقہ ع وارد است در کتب معتبرہ مثل تحفہ و غیرہ بیان آن ہیچ کفایت میکند کہ ہر کہ گوید کہ عا
در حال قیام زنہار تصدیق او مکنید عادت آنجناب ہمین بود انتہی و خلاف آن بر وجوہ مذکورہ مح
کما لا یخفی **قال** و عبارت حاشیہ قاموس الخ روزی چند میگذرد کہ چون براین بحث نظر افتاد
بسیارے از ارباب طمع را احباب فقیر بعد از وعدہ تقرب و فواید دنیوی برانگیختند با این جمع آنچہ را کہ
کہ تواند بود استعارہ کنند خواہ از قاموس باشد خواہ از قانون بلکہ اینہم نگویند کہ بسیارے از متع
اہلسنت بعد از دیدن عبارتش مذہب شیعہ اختیار خواہند کرد با اینہمہ نشانے ازان ہم نیز
ہر چند ارباب طمع زمین را با سمان بدوختند و زنہار نرستے در ذکر مولفات جلال الدین
بدست نیامد کہ دال بر حاشیہ قاموس و قانون باشد اینقدر البتہ بعد از جستجوے بسیار معلو

اگر شیخ بعضے از لغات یافته که ذکر آن در قاموس نیست دریں باب رساله نوشته و همه کس خصوصاً مجتهد قافله
سالار مجانیست میدانند که بیان لغت آتی در قاموس موجود است پس شرط ذکر هم یافته نشد نشان شرط
از کجا و عمر فقیر درین شهر که مجمع برخیر قوا انگشت برائے دیدن این خوا مجهول بسر میشود تا امروز که سنه هجری
مقدس بهزار و دو صد و هشت و چهل رسیده تبلاش این امور و مانند آن افتاده ایم اثری پیدا نمیشود
و از هر طرف انواع گرد و غبار رسوائے بلکه ظلمت قهر الٰهی که روی دروغگویان و متغیریان را سیاه میسازد
پس بعد دعوی تائید آن برائے تیز زبانی مجتهد ادعای دیگر است ولیکن در امثال عرب آمده و بهر گوشه
از اهل نظر رسیده باشد که ثبت العرش ثم النقش فکیف که دشمن عقل و دین مدعی انعینے باشد که
عبارات حاشیه قاموس و قانون موید آن البته در ذهن محبت قابل عجیب بوده باشد والعاقل و
تکفیه الاشاره مقام حیرت است که هر گاه عمر ما در طلب ماخذ هفوات مجتهد رئیس اهل خرابات بسر شود و هم نرسد
نقود موید آن در ذهن محبت چگونه مرنگر باشد عنقریب درین نزدیکی آنچه از قیاسات تقیه و دلایل
و نقد مرکز خاطر است زیاده بر جلوه افروز انجمن رفعت میشود و بیانش بر غایت الایجاز و اختصار آنکه
چون مرد با ایمان هر دو کتاب شیخ الطائفه را که تهذیب الاحکام و استبصار است نیک ببیند و موجبات
غسل و غیره خصوصاً آنچه تعلق دارد به نساء ملاحظه کند تو الله داند که حضرات ائمه هدی شیعه را
چنانچه باید اجازت وطی [illegible] الدبر بطیب خاطر داده اند بلکه [illegible] بعضے از آیات قرآنی باثبات رسانیده
اند و در ایام عادت مقرری زنان که پروانگی آن قطعاً عنایت کرده اند پس همه شیعیان عموماً بمقتضاے
آن جدید ندیده بهره وافر از آن بر میدارند و تقلید حضرت ائمه میکنند و در کتب طبیه دیده باشند که
هر گاه زن هم بدان عادت گرفت او نیز متلذذ میشود و بعد از و منع حمل بر فرزند را دابون و بابونه
[illegible] و از ینجا هم حکم توان کرد که هر صاحب این مذهب چنین است و قبل ازین در آغاز این مجلد گذشت
که دلالت بر آن دارد که بعض قدماے رفعه بکمال انبساط ملا کلفت از عادت مقرری خویش خبر داده اند
و حضرت ائمه نسخه مجرب برائے شان تجویز فرموده اند پس تبرعاً ذکر آن برای مجتهد تائے و اولاد [illegible]
[illegible] در آغاز این مجلد نوشته شد ولیکن از هیچ کسے گوش رس نگشته که مجتهد بر خر [illegible] زده
پوست کرمس را شهره خویش گردانیده باشد چون از غایت انهماک درین عادت و لذت علاج ائمه
فراموش گردند علاجیکه ما معشر اهلسنت تجویز کنیم چگونه بر آن کار بند شوند قیاس دیگر که منطقی بدیهی الانتاج
[illegible] بدین اوراق ماده آن بر گذشته باشد آنکه از روزیکه فاروق اعظم لفظ امیر المومنین بعد صدیق اکبر
لقب امام گذاشته پس همه اصحاب آنرا قبول کردند حتی جناب امیر هم نیز ائمه متاخرین خصوصاً [illegible]
[illegible] رئیس شجاعان دهر یعنی محمد بن حنیفه که حال پهلوانے ایشان هر کسی میداند که عدیم النظیر بوده اند
وقتیکه برائے زیارت یزید در دمشق رفتند و مدتے بخدمت او بودند خبر از لفظ مذکور وقت خطاب بر زبان

نیاوردوند و حالانکه از غایت خیرخواهی و امر بالمعروف و النهی عن المنکر سفیر مودند که حیف باشد که خط
بر مهر نام تو گسیه نده تو از خمر توبه نکنی و بجزین نجنبی برای او تجویز نکردند و اولاد امجاد امام کاظم
حضور حضرت امام رضا شب و روز مامون را بهمین لفظ یاد مینمود بسیار روزیکه نکاح با دختر
بست پس ما هم خبر با دهیم صلوات بحصول پیوست حالانکه در آغاز و انجام زنهار هیچ اکراهی نبود و اگر تعرض
مجال بندیریم این بلفظ دیگر تلفظ مینمودند که موجب زیادت انبساط خلفاء و سبب احتراز وعیدهای شدید
سیلعنی این لفظ درمیان نمی آید حالانکه ماهرین فنون بلاغت الفاظ هجو را چنان در صحبت نظم اد
که زنهار گاهی بدنبرد وند بلکه بمزید اتفاقات پرداختند و این قصه ها در تواریخ مبسوطست از انجمله آنکه
آمد و قصیده خود را بتقدیم رسانید و امیر و موالی او همه سر جنبانیدند بعد از مدتی ماهر این فن آمد صنعت او را تحسین دامیر را التماس
که هر بیتش با مدح و قدح ست تا او را جستند و بیافتند ه هست در سلسله خاقانی + مهر دارد
بدار دنیا نی ؛ در سخن چونکه ظرافت آمیخت ؛ از زبانش گهر بجدر ریخت ؛ همه اش را برهمین و تیره
نظم کرده گوی سبق و صله در ربوده در جهان یادگار گذاشت و ازینجا عیان شد که هیچکسی از
اکابر شیع خالی در آن وقت ازین مرض فرمن نتواند بود زیراکه در اصول اصلیه رفضه بروایات
مجاهده علمای ایشان چنان قرار گرفته که این لقب خاصه جناب امیر ع بود که از آسمان بتوقیع
اجلال یافت و روایات او در اصول موضوعه مثل کلینی و بصائر و حق الیقین و کتب مناقب
مرتضوی و مجالس المومنین حدی نیست و اگر چنین نمیکردند عناصر مذهب ابن سبا لعین چگونه
و بمقتضای احادیث متواتر المعنی چنین لمعان ظهور یافتی که برای دیگری بیعنار این لقب را تجویز نکرده
پس هر کسی که شیعه باشد برای غیر آنجناب این لقب بر زبان خود آرد ضرورست که درین مرض
گرفتار شود مرض جناب مجتهد ثانی و اولاد امجاد ایشانست پس این قیاس عقلی و نقلی کار
تمام کرده ایم ثابت شد که ایشان در باطن از نواصب اند چنانچه جابجا در بحار و رسائل
کبار علمائش مبین ست باز شوخ چشمی این بحیا باید دید که دیده را نادیده و شنیده را نا شنیده
و معلوم نیست که این اشکالات را معاذ الله ائمه هدی و هزاران افراد شیعه را فرا میگیرد بلکه هیچکس
از انحاء باقی نمیگذارد چه جواب خواهد بود و غایة الامر غیر ازین نیست که مثل شیخ المغفلین بلفظ
بر تقیه حمل کنند و جوابش در ضمن این تقریر عیانست که هیچ اکراهی درمیان نبود و در ما
حضرت امام رضا بالخصوص نصوص قطعی قایم ست که اگر آنجناب تقیه میگرد و دشمنی مامون چرا از یک
و از هر اثر به بشیار میرسد با وجود امادی و جهل باشی پهلوان را چرا تمثله کردن آنجناب همراه صبح دیلمی میف
و بالاخر بعد از پاس چرا اهتمام نمود در زهر خورانیدن و البته امام میدانند ضرر را از نفع و مقام تقیه را
غیر تقیه پس نیمه خواب راست و نیمه دروغ چگونه تواند بود و الغرض مقدمات قیاس در هر جا متحقق

اصول امامیه مثل بدیهی اولی توان گفت پس البته جناب مجتهد لاثانی غیر ازینکه بروح ابن سبا متوجه شده
دگویند ادرکنی دیگر چه میتوانند کرد و امروز اگر کسی ازین مجتهد الزمانی و دیگر آن اناراب جهالت
و نادانی بعد از آنکه تقیه را شعار و دثار خود گردانیده اند هم در اعتقادات و هم در عبادات و معاملات توبه و انابت که
نزد ایشان لایق آن نمانده که انابت ایشان پذیرفته شود مگر بعد از اصلاح و بیان و حصول اطمینان بر وقوع توبه
خویش چنانچه صاحب تصایح وغیر او را اتفاق افتاده تحقیق معرفت نموده پس سخن تکیه ایشان خود ایشان را در
معرض هلاکت آورده از دایره نجات دنیوی بدر کرد و خود ادعای تقیه کردن ایشان نزد ارنیجا معنی قول
تعالی بر هر کس عیان شد که فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و هم حدیث مر تضوی که نزد بال نفاق اول بر منافق است
بنا برین اگر کسی در عبارت بلیغش نزد امامیه و فی غوری بکار برد امور دیگر مستهجن الذکر و انهم متناقض و
خالف از آن بر می آید بر حرفی از انجمله مطابق مرسوم اکتفا می ورزم که انفا ملامت بسیار از نمودن ذکر
ختنین و نگاهداشتن این امانت در خانه هدایت کاشانه نسبت بفقیر نموده بود و بنده الفت که آنهمه بر صاحب
ابواب الجنان که پیشوای اهل نیر السنت آل میشود نه فقیر کمترین انام که بنا بر ضرورت الزام از کتاب بیش و پنهان
بنا بیت ادب کسر شان رفیع شان نقل نمودم و در هدایت بروی ایشان کشودم و بحمد الله که او راز و بیت
ترتنا هزال بجزای کردار خود رسید که روزی او در کوچه گذشت که زنی صاحب جمال و لطافت و
نهایت مکانی داشت در آن ملا رفیع بعلت پدنی نزد او آمدی چون اسپ وار بر درش دید بلطائف الحیل
اند و باور محبوبه ملا گفت است بگو که سمش چیست گفت سه اشرفی یکی بجابش و دیگر بخط شتیعا که
بینهایسید سوم بعلم او و ملا چون و تقریرش شنیده دانست که امروز مرا نزد همه رسوا میکند تا گفت یک اشرفی
جمال امیدهم و فعلش و کمالش را بجوی نمیتعاهم ورنه کدام ملا رفیع چرا نمیرم ملا بر خود پچیده و بیش او
منفعل شد و محمد علی سر خویش گرفت و ابواب الجنان را بر ملا ابواب النیران گردانید بالجمله در عبارت مجتهد
ظاهر است که حاجتی سوای اینکه بعمر فاروق بوقت حاجت شان الخ وجه لزوم تناقض
با نانی سابق دلالت دارد و بر پوشیدن و این دلالت میکند بر نمودن و عبث هم لازم آمد زیرا که
عبارت کتاب ابواب الجنان که تمامش عنقریب می آید معنی اینست که جناب خلیفه اول امامیه بعد
از ان مردم حقه سر بمهر را بر کشود و از آن معجزه ذکر ختنین آن مرد جمیل الخلایق نموده ان عبث
بود چه اقتضای ضرورت بقول مجتهد این بود که معاذ الله بایستی نمودن بجناب فاروق و اینهم در
منزلتش که معاذ الله وقت خلوت بود پس آنچه واجب بود بر ذمه این امام اول هنوز باقی از وی
مانده و معنی واجب نیست اجماعا مگر آنکه تارک آن معذب شود و در فسق بمیرد اگر بی توبه از جهان
رود و تا اینوقت در هیچ کتابی ندیده باشی که او توبه کرده از ترک این واجب معاذ الله که بامر شریف نبوی صلی الله
علیه وسلم ضروری الاداء بود چنانچه خاتمه عبارتش بر آن اول دلیل است کما قال و اینهم بحکم حضرت انبیاء

واقع شد الحال اکنون لیاقت خلافت داده آن علی الاطلاق کجاست تا به خلافت بلافصل اولیت آن
چه رسد و وجه عبث پر ظاهر است که مقصود بالذات امارت آن مرکسی را بود که حکم رحم دارد و قبل ولادت
چنین که البته مستلزم موتش بود تکلیف چنین چنین که بالیقین بهتر بود از چنین رفضه که جناب سیده او را
تشبیه کامل چنین داده بود الی غیر ذلک فان من حکم حکیم الملوک ان الناطق افضل من الصامت کما عرفت
فی المجلد الاول و بالاتفاق جناب مرتضوی در آن زمان صامت بود اگرچه صاحب بواب الجنان آنجا
مثل قاضی روز جزا قرار دهد فاعتبروا یا اولی الابصار و برای ارتکاب عبث و لغو هم بقای امامت صوری
نمی بندد زیرا که چنین معجزه ظاهر شد اکنون خلایق البته مطمئن شدند و در دو برحضرت فرستادند و عدم اطمینان
که رافضه او را امید دانستند که انهم معجزات را از انواع سحر بنی هاشم خصوصاً قافله سالار ایشان میدانند چه اعتبار که
و هم را برمثل مشهور حضرت لقمان هم نیافت و انکارش از معجزه کمان بی تیر که در خرایج قطب الاقطاب رفضه موجود
و متیر جمهور هم آنرا بالصراحت نوشته اند پر ظاهر است پس کسی که این معجزات را برابر کاهی نشمارد از نمودن ذکر خصیتین
اول رفضه بدان کار بیست هزار احتمال تواند برآورد کما عرفت بموذجه و در کلام مجتهد اجازت ضرورت رفتن خلیفه
شیعه و نمودن امانت هم ظاهر است زیرا که مقید کرده بوقت حاجت در آن نبود دیگر بزعم او معاذ الله وقت خا
والبته در وقت خلوت رفتن نزد بیبی درست نیست ورنه لازم آید انقلاب طعن فاروقی بجناب مرتضوی که پیشی
و را ابواب بر جماعتی گذشت رفضه دست سخن برا و دراز کردند و در کتب ایشان مبسوط
و علما جوابش نوشته اند پس این تناقض دیگر پیش آمد کما لا یخفی و لا یفلح الساحر حیث اتی و اگر
در عبارت بلیغ مجتهد کما اشرنا تاملی نمایند و درین عبارت بسیار دقایق و حقایق
تناقضات کثیر جلوه ظهور دارد و شاید که اکنون سخن فقیر را از فضول دانسته باشی پس
چون وثیقه یعنی فارغ خطی بعبارت واقعه بریدن اعضای تناسل بود در قرب ذات شریف و
در حضور ملایکه مقربین و املای جناب سید النبیین حالیا در اشاره فقیر خلجان باقیماند زیرا که مضمونش
بخاطر تو خواهد بود که ای اعلی اگرچه کعبه را منهدم کنند ساکت باش و چیزی مگو و اگر قرآن مجید را پاره
کنند خاموش شو پس انصاف بکن که وجوب حفظ و حراست جوان انصاری که بلا ریب مرتکب گناه
از قرآن مجید و هم از کعبه شریف زاده هما الله شرفاً و عظمةً زیاده تر بود و الله ثم لا والله پس غور بکن که
رفضه بر اصول ایشان از مقاصد شریعت غرا چه قدر دور افتاد که امانت رسول خدا یعنی فاطمه زهرا را
واداد و از حفاظت و حراستش دست برداشت الی غیر ذلک مما لا یتناهی و از برای حفظ امانت معلوم
انصاری که قطع نظر از ارتداد مرتکب گناه بود در بخصوص چه کوششها از ممکن قوت بفعل آورد از اینجا
ابواب النیران را در رساله قدیمه نظر بعضی از وجوه بعینها یا در دم بلکه نامش هنر دم کما اشرت
حیملا و سیجیء مفصلا و حالیا آن عذر باقی نماند لاجرم مناسب معلوم میشود که درینمقام تمامش ایراد نما

تا کسی را التفتیه بطریقی باقی نماند و هر شخصی بعد از دیدنش نقش یقین بر صفحه خاطر خویش بر بندد و در صاحب ادراک نیز
بر ریش می‌بینیم شان که برای حبل فارغ اقرارها کردند بجند قصه جوان انصاری که اعضای تناسل
خویش را بریده بود در زمان حضرت رسول الثقلین صلی الله علیه و آله جوانی بود از اولاد انصار صورت
احوالش بزیور صلاح و سداد آراسته و همت بلندش از سر هوا و هوس نفسانی برخاسته بزیر دستی قوت
بازوی نفس مار را بر دست خود کرده و روی دست وساوس شیطانی نخورده پشت پا بر لذات دنیای
فانی زده بود و همچنان رقم طاعات بر صحایف اوقات میکشید و در مضمار زندگی باحراز قصب السبق بندگی کار
میکرد تا زمان خلافت عمر بن الخطاب شد سالی اراده حج کرد در وقت رحیل قافله کاروان اهل یقین حضرت
امیر المومنین علیه السلام سفارشش بمیر حاج نمود و باعزاز و اکرام او وصیت فرمود و حق تعالی آنجوان را چنانکه در خوبی
سیرتش صورتی مناسب آن سیرت کرامت کرده بود از اهل قافله زنی دیر آیید عاشق جمال وی گردیده در نزدیکان
شربت وصالش مدتی تلخکامی گذرانید تا شبی خود را باو رسانید و پرده از راز خود گشود و بزبان لابه و حیا بلا آغاز
خود نمود جوان گفت دور شو ای ملعونه و گرنه فریاد کنم در میان قافله ترا رسوا سازم زن ناچار بازگشت و در
منزل دیگر آمده زمزمه ساز کرد در تحصیل مراد نفس اماره دیگر باره فسونگری آغاز نمود جوان همچنان امتناع
نمود در منزل سوم آن زن ملعونه گوهر صد و یک زر و گردن بندی و دو انگشتری یاقوت که نام شوهرش بر آن نقش
کرده بود بر داشته شب در وقتی که آنجوان مشغول نماز بود نرم نرم با سر انگشتان پا آمده آن صره را در میان
اسباب وی انداخت و بمقام خود باز گشت چون صبح شد و وقت رحیل رسید زن فریاد برآورد و دست بر سر
گرفت اهل قافله بر سرش جمع گردیدند و سبب فریاد و بیتابی پرسیدند گفت مالی داشتم که دلم بدان خوش بود
امشب دزدیده اند کاروان سالار فرموده تا بارهای مردم گشودند و آن مال را در میان اسباب یکان یکان
تفحص نمودند الا آنجوان صالح که حضرت امیر المومنین علیه السلام سفارشش فرموده بودند و از غایت ظهور
صلاح و تقوی دامن عصمتش از لوث طمع منزه و پاک میدانستند بنا بر آن شرم میداشتند که اسباب او را
تفحص نمایند تا عاقبت امیر حاج جهت تسلی خاطر آن زن نزد آنجوان آمده گفت مالی از این زن گم شده است
بار و دم را بدان سبب بگوئید میخواهیم تا بداینتو کنیم مجملا چون تفحص کردند آن صره پیدا شد زن گفت این است
مال من چون نشان از وی خواستند نشانها یک یک بازگفت آن مال بزن دادند در میان قافله آوازه افتاد
که آن مرد صالح بوده است و ظاهرش چنانچه در باطن بوده نمینمود پس او را بسیار زدند و قصد کشتن
کردند یکی از ایشان گفت اینجوان را ابن عم رسول خدا بما سپرده است و سفارشش کرده سزاوار آن است که
او را مقید ساخته نگاه دارید تا وقت مراجعت او را بخدمت حضرت امیر المومنین علی علیه السلام بریم و از
کرده آنحضرت را اخبار کنیم تا حد شرعی بر او جاری نماید آنگاه دست و پایش بستند و بر شتری افگندند چون
بمکه رسیدند او را همچنان بسته بپای کعبه انداختند و مردم بگذاردن مناسک حج پرداختند تا هنگام تپش آفتاب تنش

چون کباب بر تابه سنگ چسپیده و از حرارت هوا پیکرش لاهی دریای عرق گردیده بود در چنین حالتی آن زن
بیجیا نزد او آمده گفت کام من برار تا ترا از این عذاب ها نجات دهم جوان همچنان ابا نموده زن مایوس باز گردید
و در میان کوهستان بکجا میگذشت اتفاقاً غلام سیاهی از زنغبره دوچار شده با وی مقاربت نموده بعد از چند روز
آثر حملش ظاهر گردید نزد مردم قافله رفته دست بر سر زنان گفت بدانید که آمر دو زنا با من زنا کرده من آبستنم
بگفتند چرا با حال نگفتی گفت نخواستم که خود را رسوا کنم اکنون که اثر حمل پیدا شد و کار بفضیحت انجامید ناچار اظهار
آن کردم تا شما را بر آن گواه گیرم القصه اهل قافله کوچ کردند و آن جوان بیگناه را همچنان مقید بر شتری افگنده
می آوردند تا بمدینه رسیدند حضرت امیر المومنین علیه السلام باستقبال او از شهر بیرون آمده از پیشتر و
کاروان احوال آن جوان صالح پرسید او گفت یا امیر المومنین صالح مگو که او دزد و زانی است اینک از
دنبال میرسد آنحضرت چون بآخر قافله رسید او را دید مقید و بر شتری انداخته امیر المومنین علیه السلام
اشتر را امر کرد تا بدر مسجد فرو خوابانید و آن جوان را در مسجد آورد پس دو قرة العین یعنی حسن و حسین علیه السلام
را فرمود که بسقیفه بنی النجار روید آنجا در خانه بزرگی ببینید در بکوبید زن صاحب جمال بیرون آید شما او را گوید
مرحبا بکجا با سبط رسول الله بگوئید قاضی نشسته است میخواهد حکم کند میان تو و خصم تو گوید قاضی کیست بگوید
پدر ما علی بن ابیطالب مجملاً چون زن نام امیر المومنین علیه السلام شنید گفت وا فضیحتاه و همراه ایشان
روانه شد چون بمجد است آن امام عادل در منبر حق و باطل آمد آنحضرت فرمود در حق این مرد چه میگوئی گفت چه گویم
یا بن عم رسول الله در حق او که مال مرا دزدیده و با من زنا کرده و من از او آبستنم و اهل قافله همگی برین
شاهد حضرت امیر سلمان را گفت که بخانه حضرت رسول الله رو و چوبدستی آنحضرت با حقه که در فلان
موضع است نزد من آر چون چوبدستی و حقه حاضر شد آنزن را به پهلو خوابانید و گلیمی برو پوشانید و آن چوب
را بر پهلوی او نهاد فرمود بنام خدا و برکت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام بر تو باد ای جنین در
حکم نطق آفرین زبان آن جنین را در تنگنای رحم گویا گردانید تا گفت السلام علیک یا بن عم رسول
آنحضرت در جواب گفت و علیک السلام یا عبد الله مرا خبر ده که پدرت کیست از او است یا بنده
یا پیدا از حلال بوجود آمده یا از حرام کودک گفت گواهی میدهم که جز خدای تعالی خدائی نیست و پسر عم تو محمد رسو
و من بنده خدایم و پدرم غلام سیاهی است از زنغبره و میان من و او حاکم احکم الحاکمین است که نطفه مرا نه
نه بحلال امیر المومنین علیه السلام گفت بشهوت مادرت بود یا بشهوت پدر گفت بشهوت هر دو
فریاد برآوردند و درود بحضرت سید کائنات فرستادند و گفتند از خدای تعالی استغفار میکنیم از خطائی که
و زنی که بر این جوان بیگناه بردیم آنگاه حضرت امیر المومنین علیه السلام آن حقه سر بمهر را بگرفت که در آن
آلتی خشک شده با دو خصیه از آنجا برآورده حضار از حقیقت آن استفسار نمودند فرمود آلت این
چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم روز جمعه بر سر منبر خطبه خواند و این آیت را تلاوت فرمود

لا ینکحها الا زانٍ انجوان از مسجد بخانه رفته آلت رجولیت خود را ببرید جبرئیل آمین آنخبر را بحضرت سید المرسلین
رسانید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نزد او رفت خون از او روان گشته و آلت بریده در پیش وی
افتاده بود آنحضرت فرمود چرا چنین کردی گفت چون آیت زنا شنیدم از آتش دوزخ ترسیدم و آلت خود را
قطع کردم پس از طبیب علتهای درون و مرهم ریش جگرهای پرخون دست مبارکهای خود را بران
موضع مالیده و در ساعت آن جراحت بهبودی یافت و این آلت را در این حقه نهاده فرمود یا علی
عنقریب این جوان را بعد از وفات من بچنین کاری متهم خواهند ساخت پس تو چنین و چنین کن و آنچه در این
حقه ست بمردمان بنمای تا بیگناهی او معلوم شود پس از ان مخرب سنت و کتاب عمر بن الخطاب گفت
آن را سنگسار کنید که زنا کرده ست معیار مقصوره دین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را از ان حکم
ناصواب منع نمود و فرمود که درینوقت او را رجم نتوان کرد چه او آبستن است و رجم او باعث هلاک ان
طفل بیگناه میشود پس ترک آن زن کردند چندانکه وضع حمل نمود و کودک را تمام سر کرد آنگاه سنگسار
کردند انتهی بحروفه بعد از اینکه بر تمامی قصه جوان انصاری و آنچه بدان تعلق دارد از افادات مرتضویه
احاطه کردی باید دانست که دریخصوص گرهی در خاطر کمترین خلائق باقیماند بمقتضای قول شاعر [illegible]
نسبت تصنیفش ؛ دلم ز صفحه فهرست برگرفت سواد : ازینکه بعد بریدن تمام شانه نشوی گره کشاده نگردد بر طره
بیانش مفصلاً بمقتضای اسهاب سبقی لیکن موجزش آنکه از جمله وصایای علامه دهلوی قدس سره العزیز که زمانی بجناب
شنیدم و بحمد الله که درین شغل از ان بالمره درنگذشتم این بود که در مقابله مخالفین منافقین تا می ذ
را یکبار نباید ریختن و خاک مذلت و رسوای ابر سر ایشان دفعةً ریختن بلکه آناً فآناً و زماناً فزماناً که حال ایشان
بیناد قطعاً مانا بکلابی ست که لیاقت فهم قواعد شکار ندارند پس همینکه نوعی صنفی کامل را دیدند عو عو صدای
نهوری آغاز کردند بر روی او نمایانی آیند بلکه میگریزند و لیکن از صدای مذکور خاموش نمی‌باشند و خود را از ان
معذور نمیدارند و انیهم از آنجناب بلاواسطه استفاده شده که با وجود عادت ذکر کتب در بعضی از مقامات گلوسوز
آتش افروز باید سکوت ورزیدن تا بمعلت هر چه تمامتر گویند که ماخذی نیافت و به اقرار آید ریختن پس از هر طرف هجوم نمایند
و مانند لشکر زاغ و زغن احاطه کنند در این تعیق تحقیق سماع را پریشان گردانند که از مغربات فلانی ست که چنین امر عظیم را
بفرقه حقه نسبت کرده و ماخذی نزد خود نداشته و هر گاه نام کتاب بعد ازین انکار وقت مجلس مناظره یا نوبت تبلیغ
برسد بعد از انکار مخالفین بمیان آید و از عبارت نشان داده شود البته موجب فی مدارس سوای مجتهدین تواند بود
عوام طلبه هم خواهند دانست که مجتهد فقط یکاوتاری قدم در میدان مناظره می نهد و از تصفح و تتبع روایات
بهره ندارد تا بکتب اهلسنت چه رسد و آنچه بگفتار درآمد بیشتر خیست که ابتدا از زمانه بمقتضای آنها شد ورنه مگر از
ره کند کمان را و دشمن چو به تیر میتوان دوخت ؛ لاجرم بمقتضای وصیت شریف درینباب خود را عمداً از ذکر
نام کتاب با وجود ذکر اجمالی جوان انصاری آن بعبارت خود معذور داشتم تا مجتهد این قصه را از غرائب

وسبب ننگ و عار دانسته تکیه بر تهدید بمصداق اِنَّ اَنْکَرَ الْاَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیْر آغاز کرد و بیکن چون انا
وقت درس رسالهٔ قدیمه که با مرا ز بزرگی اتفاق افتاد که بسبب این مباحث در بارهٔ شهادت حضرت امام حسین
رضی الله عنه شده بود و باعتبار ذکر نام ماخذ کتاب گشته بود و بخصوص چیزی از کم حوصلگی فرزاد مساها ایشان
بظهور آمد چنانچه در دیباچهٔ این کتاب بسیاری از متعلقات آن دانستی پس بجبر و برآمدن نام کتاب از
زبان شان طلبهٔ کتب درسیه که استفاده از آن بزرگ میکردند و اکثر اینها شیعه بودند تا مجتهد رسانیدند بلکه
لاجرم انکار این حکایت بعمل آورد ورنه آنچه من در بارهٔ استعجاب استغراب این قصه تقریری کرده ام و آنهمه موجب
عار و ننگ است خود را از ذکر آن بتقریب معلوم معذور نمیگرداند و صاف صاف میگفت آنچه از عادات آبا پدر
دهقانی او بود مثلا در حمام دیده باشی که در عقیده که تعلق بصدور استعفا از حضرات مرسلین دارد
نگوید آنچه دال بر امتناع وقوع آنست از حضرت موسی علیه السلام خصوصاً از دیگر انبیا عموماً و انکار صحت
از روایت آن نماید و بنده استعفای حضرت سید انبیا از رسالت در بارهٔ نصب جناب مرتضوی باثبات
رسانیده ام و این بحث را قبل ازین دانستی حاجت اطناب نیست در اینجا ماخذ استعفای موسی نیز بظهور آمد
بالجمله مجتهد خود به بانگ بلند میگفت که ما قایلیم بحسن و قبح اشیا عقلا پس چگونه تجویز کرده شود که شنیده نیز دل
وحی قایل شود و گویند که چون جوان انصاری از خوف زنا اعضای تناسل خود بریده باز برای استماع
علاجش وحی الهی در رسید تا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم دست مبارک خویش بر نشترگاهش مالید و چون
در همان وقت زخم به نشتر باز بدست حق پرست ذکر و حصیین او را از زمین برداشت و بدرجی نهاده
مهر بران زده بحضرت سید الوصیین ابن النفس امانت سپرد و حکم فرمود که در مهبط وحی از انگاه دارند
الغرض مجتهد بنابر اخبار طلبه از حقیقت حال خود مطلع شد و از سر نخطئهٔ مجیب و تیز زبانی در حق او چنانچه بر رسم
قدیم بالبیتی در گذشت و آنچه بران متفرع میشد چنانچه در جاهای دیگر از عجالت و نادانی او دیدی بوقوع
نیامد پس اینقدر در دلها قیمانده که شکایت نقل سابق بدست نماند اکنون بعضی از غرائب امور که تعلق
باین حکایت دارد باید شنید اول آنکه زن از منزل اول ساز دباز و آمد رفت آغاز کرد و در و زبر در زن شد
پس ضرور بود که جوان بسهولت او را رامی نمایند زیرا که عشق خوبان امر اختیاری نیست بر نظاره هم موقوف
نمی باشد که گفته اند ع نه تنها عشق از دیدار خیزد ٭ بسا کین دولت از گفتار خیزد ٭ فکیف که شب و روز صورت
صبح ملیحش بچشم بیند و بیتاب و بیقرار باشد که در ایام جوانی چنانکه افتد و دانی سعن وطر داد چه مناسب بود که از
جوان بصدور آمد که او بی تابانه میساخت و میسوخت و غموم و هموم جاری دل را می اندوخت و میخواست
که سوزش آتش قلبیه را بشربت وصالش فرو نشاند پس بر ذمهٔ او بود که میگفت مگر نشنیده که من از ترس
جوشش شباب هم عذاب اعضای خویش را بریده ام و هنوز این امانت در حقهٔ سر بمهر نگاهداشته میشود پس اگر همه
قبول میکرد جوان از مطالبه و تقاضای انجات میبافت که مرد آخر بین مبارک بنده الیست ٭ داکربا

می ورزید جایز للمضطر ما لا یجوز بغیره و ما یجوز فی ذلک الوقت یتقدر بقدره دوم آنکه از قافله کسی راز نیک و بد
و میگفت که همین صحبت تو از این بلا محفوظ خواهم بود که دارد همین دیده از دیده شرم و این امر بسیار
آسان بود که خود در پیش قافله بسبب وصیت جناب امیر اعزاز و اکرامش بعمل می آورد و خدمت میکرد و اگر او
ازین ماجرا حرفی میگفت سالار قافله او را در خیمه خود بالا دست می نشانید و زن مجای نیافت که با وی مراودت
کند و سلسله مجبی و ذهاب را جاری دارد سوم آنکه جوان با وصف تهمت دزدی آنهمه جور و جفا و ضرب
شلاق مردم بکشد و حرفی بر زبان نیارد که دو چیز طیره عقل ست دم فرو بستن بوقت گفتن و گفتن
بوقت خاموشی حالانکه اینهم میتوانست گفتن با اهل قافله و رئیس ایشان زن طالب هوا و هوس بود
و سبب عداوتش اینست و هنوز دنبال مرا نمیگذارد و حال من بعد از شنیدن عذاب زنا بنیان بدینجا رسیده
و کسی قرب رخت من در فلان وقت تو باشند و بشنوند گوش بر سخن او دارند تا من ازین بلا لتهاو بوجه شرعی نجات یابم
و در این ایام متبرکه هم آمد و رفت او کم نمیشود و نکیف وقتی که با مردم قافله زن مذکور را انکار حمل آن جوان متهم
و گفت که من آبستنم چهارم آنکه ماجرای عجیب زنا بدتر بر همه اینست که این صالح را اینهم یاد نماند که برای حج و ادای
مناسک از خانه خویش بر آمده و ازین مصائب این عبادت خاص از دست میرود تا سال دیگر می که خود
زنده که ماند و اطفال و مجنون نیز هم چنین نکنند که مردم او را بزنند و قصد کشتن او نمایند چنانچه ملا رفیع گفت و در
بعض اوقات خاموشی باشد و با وصف صلاح و تقوی حقوق الهی را بر هم زنند اهل صلاح و تقوی این حرکت
نمی توانند کرد حالانکه بر صلاح و تقوی او همه متفق اند در روایت ملا رفیع از آن پر ست پس از روح او
سوال باید کرد که این امر چگونه در صلاح و عفت و پارسایی او شمرده شود و چگونه عقل تجویز نماید که عفیف
صالح این ضرر را ضروری را از برای خویش تجویز کند لا حول و لا قوة الا بالله و از اینجا که ملا معتقد این امور است
پارسایی و زهد او را بر ملا میگوید پس چیز ناخلف چه تو آن گفت پنجم آنکه بخیال عقلای امت که مسجد شریف محل
اجتماع اولین و آخرین مسلمین مدینه طیبه باشد و کسی از اصحاب قصه قطع را قطعاً یا ظناً یاد نکنند و نگوید که
این جوان است متقی و پرهیزگار خایف از عذاب پروردگار آخر القصه مجملاً یا مفصلاً حالانکه حضرت امانت او را بکمال
حیاطت و حفاظت به سید او صیا سپرده کوششش در این معنی داشته که مبادا این قصه نسیاً منسیاً شود بلکه باید که
شهرت پذیرد که حفظ و حراست ذات او اهم امور بوده هر قدر که مشهور سازند ضرور تر است هم امانت را جنابا
نصب العین دارند ششم آنکه مورخین اهل سنت از چنین واقعه غریب حرفی ذکر نکنند و از اجتماع خلایق
و نطق چنین دستنگنای رحم مادرش خیری بر زبان نمی آرند حالانکه ادائی کرامات و خرق عادات را از دوست
بلند آرند پس بسا تعجب باشد که چنین معجزه عظیم را کسی از ایشان بدفتر یادگار نگذارد بلکه بر زبان نیارد و دوست
و شتلم را رنجه نفرماید و مرسوم شان چنان بود که هرچه دال بر مناقب اهلبیت خصوصاً جناب امیر باشد
نباید که است نقل نمایند کما صرح به اللاهجی فی جوهر المراد و غیره فی غیره من اهل الرشاد دا العناد و هذا
ناست

کہ نہ فقیر اینحکایت را دیدہ نہ دیگران بعد تتبع تام و استقرای مالا کلام داشتند نهم آنکه مقام مزید برتست که بلاغت ایشان و تبلیغ البیان را که رفضه از شنیدن عبارتش و اور قصاصی و پاپی کوبی کبید ہند و طرفه بتقلید بعضی از ساکنان بارہ توانند گفت که اگر ممکن باشد باید که ضمیمه نهج البلاغت باید نمود نه ضمیمه قرآن المجید که بلاغت خدای عزّ و جل اختلافی نیست بخلاف بلاغت جناب امیر که اتفاقیست کما لا یخفی علی من طالع الاظرائف و سوء عندہم من الا درایات و الوطائف و درین امر خاص موجب جرئت عوام و خواص آنکه محسنات لفظی و معنوی از علم بدیع مراعات بعد ازان ست که کاتب و شاعر اول در بیان امری رعایت بمقتضای حال و مقام چنانچه باید کرده باشد و در است گفتاری و مطالعت حکایت بنفس الامر اا هم جهات پنداره و رنه او را آیات مسلمه کذاب توان گفت حالانکه کلام ملائی مذکور اگرچه نقلاً باشد از قبیل نقل مشهور ست که دروغ گویم برروی تو بیالش بر سبیل اجمال آنکه خود او لا مینویسد که هرگاه زن ناپاک قابو یافته در فرود گاه جوان بعنوانی رسید که از بی خبر بود و از ان مشغول عبادت پروردگار عالمیان کیسه خود را با تاش او تعبیه کرده بهمچنان رفت که گفته اند ع ای دل حدیث ما بر دلدار یا بگو لیکن چنان بگو که صبا را خبر شود دیده و صبحدم فریاد کرد که سرمایه معاش مرا در دزدید و ایں قافله مو قتابر هر کس را بکشادند و کیسه دزدیده را از آن تاش کردند دنیا فتند پس ملا مینویسید که بار همه کس کشوده شد جز الا بار این جوان که امیر المومنین در اعزاز و اکرام او مبالغه نموده بود بغایت صلاح پرهیزگاری او لیکن بنا بر تسلی قافله سالار حاضر شده گفت که فقط برای دلجمعی او میخواهیم که اغاز جستجو از بار تو باشد پس از زوج ملا که او هم در عشق محبوبه خود علی الاشهر نانیه بلشه این زن بود کما قال العرفی ع شرع گوید منع لب کن عشق گوید نعره زن گاهی تو هم در راه عشق خود عنان انداخته با یار پرسید که ای هرزه سرا راست بگو که کشادن بار بجوان قباحتی مذکور در اغاز بود یا انجام و هم بمقتضای حال و مقام عاقبت و یا اولی الاحلام پس نشاید که وقت دشمنی قلب و جگر و هوش و حواس ملا نعیش و کامرانی نزد محبوبه خویش باشد که هم جا داشت هم کمالی و نزد حریف ملا کمال او همی از زید ورنه حریف ظریف میرزن ملا البته میدید چنانچه بوسه فرج زن منتظران فرح خویش بتعلیم و تلقین معهو نیست کما لا یخفی بالجمله اگر امر اول راست است از جستجوی اثاثیه در مبیں قافله سالار آنچه از جوان بیابد بالعکس حالانکه شیخ حلی امام اعظم امامیه کتاب سلیم را از جمله دفاتر بسیار طعن بعقیده موضوع گفته بسبب بعض از امور موضوعه در نسخه او پس وضع این روایت بطریق آولی و از انجاکه قطع نظر ازین کذب بین منتها ئیش همه خلاف عقل و نقل است چنانچه دانستی هم خلاف صلاح و تقوی قوت قدسیه مجتهد را که از تربیت حیدریه بار بار نشان داده ام امتحان توان کرد که چنین تناقضات و افترات درین جزو پیدا شده و سبز دو ازین جا و اینجواب نتوان برخی که اگر کسی از علما بتقلید طایفه رفضه که و در قاضی بشنیدن خیانت سید هزار قافیه سنجی ابجد فریب خورده و از بلاغتش بلا حد چنان پندارم که در شمط نظر لغی متعلد محمد علی مذکور باشد نمود و درحکایت دعوی جوان انصاری بعدم رعایت مقتضای حال و مقام که اساس بلاغت ست

نزد خواص و عوام ست بمقتضای مثل مشهور مشتی نمونه از خروار می دانند که از بسیار هشتم آنکه ظرفا میگویند که مجتهد
چگونه در روایت مناقب جناب مرتضوی تفوه قیل و قال نماید باین امر و امور دیگر که بیاسش گذشته و بقیه می آید
همه اش حرف بحرف دلالت بر جنون واضح با جوان انصاری دارد بلکه عفت و زهد و عبادتش را هنر بر هم زند
انچه یقینا بالاجماع موضوع ست آن قصه را بعد از حکم بصحتش در مناقب آل عبا می پذیرد کما لا یخفی علی من
طالع تالیفه من طعن الرماح وغیره وهو موضوع باجماع الامة موجب تم که ایا مناقب عظیمه جناب مرتضوی
در روایات صحیحه نزد مدعین فرط ولای اصحاب عبا بمعرض ثبوت نرسید تا علمای شان روایات موضوعه
را بجان و دل میخرند پس حقیقه پرده ناموس مذهب خود در روبروی اهل دانش و بینش میدرند بحمد الله
تعالی نزد شیعه مخلصین مناقب اسد الله الغالب من بنی غالب انچه بصحت انجامیده چندان بکثرت رسیده
که بیشمار ست بخلاف شیعه منافقین که ایشان را همین موضوعات و محدثات درین موضوعات و محدثات
درین مباحث رونق بازار ست کما لا یخفی علی اولی الابصار نهم آنکه مضمون این روایت بهر طور یکه باشد
که دزدی انجوان بیگناه را متهم خواهند کرد ای علی انچه درین حقه نگاه داشته باشد ببر دم ها نا بیگناهی او
پیش ناظرین ثابت شود دلالت بر آن دارد که حضرت اینواقعه را چنانچه بوقوع آمد میدانستند بوجهی
و عقل سلیم هرگز تجویز نمیکند که جناب امیر از علوم غیبیه در خصوص مفصل خبر داد و قتیکه امین همین را بطلاب
فرستاد و انچه بدان اختیار نمود همه ترتیب وقوع پذیرفت و جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ان مطلع
باشند پس چون از افعال جوان اگاه بود و هم انچه بروی گذشت از مصائب زد و کوب لا جرم در حقیقت
شکایت از خود خواهد بود و از ما ست که بر ما ست خواه تهمت دزدی باشد خواه نسبت زنا که هر دو بسبب سکوت
انجوان بود چنانچه دانستی و اگر او اشاره باصل قصه نمود که زن طالب حرص هوا بود چون بار بار او را
اندر بجهت عداوت مرا متهم گردانید غالب آن بود که به مجرد قولش اعتماد کردند که او را در زهد و تقوی بمرتبه
دیده بودند و بجهت سفارشش جناب امیر همه معتقد او گشتند خصوصا رئیس قافله و اگر مجرد قولش باور
نمیکند پس چه جهت بر ستر نگاه می بست تا بعد از نظر البته بین التجلی و الاستار باور میکردند که سخن او
راست ست ورنه بلندی و پستی دیده میشد و بفرض محال اگر باور نمیکردند عمل بر مثل مشهور شرح گرده
مینمود که الضرورت تبیح المحظورات آدمی وقت ضرورت چها نمیکند به بین که چون فاروق بسیف تیز آماده شد
خواجه سرای که همراه ماریه قبطیه از مصر آمده بود بحکم ضرورت هر دو زانوی خود کشود و فاروق ذکرے
نظر نمود که سبب برائت او شد کما نقله المجتهد فی هذا المقام عنه و نقل فی الدر عنه عن علی کرم الله وجهه و بالشان
کالبرق الخاطف نظر کردند و حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بشارت دادند بالجمله خود را بیهاو سخن
اول دلیل بر آنست که حضرت میخواست که اینواقعه شهرت یابد که بیگناهی او بر خلق عیان شود و علاج واقعه
پیش از واقعه بر طور سامیه نموده آید و اینجا هم حکم میکنیم که رفته بر تجبل حضرت فاروق چه تو و ثبا از اقرانات

برپا کردند ورنه بسیاری از اصحاب خود در آن مجمع عظیم گواهی میدادند و میگفتند که این تهمت بیجاست
بلکه نه حاجت باعجاز بود نه حاجت بارادت ان امانت فالعجب وما ادریک ما العجب اصول و
فروع دین و ملت همه و بالا شود کما عرفت مرارا و جناب امیر نه معجزه نمایند نه نصی را از زبان
نصوص بر زبان ارند و درین امر چندان اهتمام بکار برند و هم آنکه آنچه بکلامی واعظ از راه عداوت
و دقایق کلمات بی ادبی در حق فاروق اعظم جا دیده حق اینست که او بمصداق شعر مشهور خواجه
حافظ شیرازی رحمة الله علیه ع واعظ شهر که مردم ملکش میخوانند * قول ما نیز همین است که او آدم نیست
از دائره انسانیت بدر رفته و کمال عصبیت از برای خود ثابت نموده زیرا که تحقیق مباحث دینی از قرآن مجید
و حدیث شریف و تشیید علوم شرعیه آنچه بکوشش و توجه فاروق بظهور رسیده در هیچ خلافتی
بوقوع نیامده پس بر منبر محراب و منبر و زیر حضرت پیغمبر را چنان گفتن و در حق او بی ادبی اقدامی
کردن سواد الوجه فی الدارین است و کذبی است که نزد هر صاحب دانش و بینش پیداست
و این تیز زبانی در بی ادبی را هیچ منشا نیست مگر فسق و فجور این واعظ مشهور بلکه نابودنیت او
چنانچه قبل ازین باظهار محمد علی واعظ بیکیدو دینار عیان شد و اینهم بظهور پیوسته که او لایق خطاب
نماند مگر بخطاب حافظ شیراز ع برو بکار خود ای واعظ این چه فریاد است * یازدهم آنکه استقبال
امیر المومنین برای ان جوان رئیس الزاهدین و مهار شترش کشیدن و او را در مسجد شریف آوردن و
زن را بفرستادن هر دو فرزند دلبند خویش طلبیدن و خلائق را جمع ساختن و سلمان فارسی را برای آوردن حقه
امانت روانه کردن و عصای حضرت سید انبیاء را طلبیداشتن و المعجزه عظیم را مرتب گردانیدن با انفراد یا مجموعا
دال برانست که حضرت مرتضوی در خلافت فاروقی حاکمی بود بالاستقلال که بی اعلام بخلیفه تا ابدا هم خصومات
فیصل یا چنین واقعات مشغول میشدند و رفضه تقیه آنجناب تا جاری و بیش نظر دارند و آنجناب را از محبوسین
دریا دی خلفای راشدین شمارند پس ازین واقعه بعنایت ایزدی اعتراف اکابر قوم کذب ایشان عیان شد تا
طعن بر فاروق که او دین را خراب کرد و اینمسئله حایل بود که رجم زن بعد از وضع ولادتش میباید نه قبل ازان
پس بعد از دیدن چنین معجزه عظیم یعنی نطق فصیح چنین و جواب الاتی امیر المومنین این هم از عجائب و غرائب خواهد بود
فانه لا ینبغی الی الاطفال و المجانین و ذالک ظن الخاسرین سبحان الله کسانیکه وارثین جنت الفردوس بنصوص هم
باشند و قس علیه هذا امور دنزول و مصداق آیات مدحیه دیگر کما عرفت فی المقالة السادسه مفصلا در حق شان چنین
خیالات خام نمودن کمال حیف خواهد بود چنانچه شیخ در گلستان میفرماید و دماغ بیهوده پخت و خیال باطل بست و اکار
رفیع الواعظین امامیه صدور یافت که معاذ الله مستلزم کذب حضرات ائمه معصومین است و موجب لعن علمای منافقین اما
واقعه دیگر که بزنی زنا به ثبوت رسید و خلیفه ندانست که او حامله است پس ممکن است که در ان عصر زودتر پیدا
لیکن ثبوت حبالت انمسئله دنسانجا هم نتواند شد ورنه قیل و قال بوقوع می آمد که جناب مرتضوی میفرمود که رجم بعد ولادت

می باید داد میگفت معاذالله قبل از آن وحاشا که نزاع دایر شده باشد اجماعا پس بمرتبه عیان رسید که
هر کی میدانست حقیقت مسئله را لیکن چون جناب امیر را خبر بود از حمل او و حال چنین پس بمقتضای
اصول اهل فضول بر جایش رحم آورده و زن را در آنوقت از رجم باز داشت که بار دار است اعلام ان ان عمر
و فاروق سمعا وطاعة شکر گذار شد و گفت لولا علی لهلک عمر ؎ تواضع کند هوشمند گزین ؛ نهد شاخ پر
میوه سر بر زمین ؛ باقیماند آنکه اعلام از اخبار ثقات بود یا بطور کرامت و فراست هر دو محتمل است و صدور
کرامت و فراست از علاماتش بعید نیست ؎ وصی المصطفی حقا امام الانس والجنه ؛ فلیحفظ هذا التحقیق فانه لا
یشوبه شیء من التشکیک دوازدهم آنکه آنچه واعظ قزوینی رئیس النواصب بخاتمه حکایت موضوعه در حق جناب امیر
بمعانی متکثره و الرامی بغیر مترقب بکار برده و لفظ معمار مقصور و دین آورده اگر بر اصول اصیله اهل سنت است
پس کسی از متبعین حضرت را چه مجال که در آن گفتگو نماید و از در اعتراض در آید که ؎ بی دیوار ایمان بود
نگارش ولی شد حارد ا از چار یارش و اگر بر اصول خود از راه قصور نظر گفته پس توان گفت که اگر به عکس
معنی باز در توجیه این اقتدای که ان الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر یعنی تقلید اعور المحدثین را در کافی
نظر داشتی عجیب نبودی زیرا که انجناب بر قتل حضرت زهرا کما فی علل الشرایع للصدوق سکوت تمام ورزند
و از رنج هتک حرمتهای ناموس اکبر به چشم خود دید و از جای خود نجنبید بعد از آن چون بخلافت فایز شد ملک سابق
از دست رفت و فتنه بر فتنه بین المسلمین پدید آمد تا بحدیکه رفضه الخلافت را معنی گفتند و بیان کردند که احکام الجناب
مبنا بتقلید شیخین اتفاق افتاد پس هر کسی بعد از دیدن کتب شیعه در جواب ناصبی قزوینی معتقد کلینی مصراع
مثنوی بر زبان آورد مصراع این عمارت سنیت ویران کرده اند ؛ بخلاف فاروق اعظم که دین اسلام
بتقویة او قوی شد و جمیع محدثات و رسوم کفار ضعیف گشت و سلطنت کسری و قیصر در هم شکست و اگر باور
نیاید باید بتواریخ رجوع آوردن و نه رساله سلطانیه که فاضل کرمانی نوشته و در ایران هم متداول و هم مطبوع
است ملاحظه کردن که در آنهم این اعتراف موجود است و از مضامین عبارتش چنان بر می آید که چون خلفا
ثلاثه بر طریقه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رفتند نور اسلام بر بلاد احاطه کرد و ظلمت کفر بر طرف شد
… الکلام تا باینجا رسید امور دیگر را که هنوز در زنبیل روایت واعظ قزوینی موجود است و ایجات در آن
… افزون است از تعداد و شمار بیرون برد … ناظرین مناظرین گذاشتم و نظر در اقوال آینه مجتهد
… بنا بر عجلت ضرور نپنداشتم قوله شعر فهمی عالم بالا الخ حق اینست که یا هر چند تمامی اللوازم و عوارض
مذهب رفضه واقف و ذات ائمه را در کتب الیشان بشگافیم والقدر متخالف
… بافهم کرسی و افز شیخ الطایفه امام اعظم اول امامیه در انتظام مذهب از ایکانست حتی که
… یعنی ملا حسین و مقنا نامدار کامگار جا بجا نیز اعتراف بعجز و قصور یاد می فرمایند و کتب محشی هم بدان ملت
… دو شارحین در نکته … است گاهی به تاه قاه میخندد و گاهی بملاحظه آن بویل و ثبور می گرید یعنی توجیهات

وتاویلاتیکه در تهذیب و استبصار مسطور است چنانچه باید صورت نمی بندد و بنده بیشتری را از آن که مجلس
بر تقیه امید باشد بر اضلال اهل بیت منطق میباید که از خدام شان هم بعید باشد خدارا داد انصاف بده که چون
سنی حاضر شد و پرسید که آن انگشتری که آسامی مقدسه باری بران کنده شده و صاحبش بدست چپ پوشیده
از آن در بیت الخلاء استنجا توان کرد آنرا مدلل فرمودند و مبرهن که بزرگان ما همچنان میکردند و قس علی هذا
فرق دیگر پس در امت چنین مبدعات را حادث کردن و دل بدان بستن پیشه ایمه بر اصول اهل ضلالت
و غمه بود و هر گاه شرح و حواشی بهم رسد باید بدیباچه وافی فاضل نامدار کاشی توجه فرمودن واضح شود که
که در باره شیخ الطایفه و اعتقادی ندارد حریا بکاس امور شریعت و کمیست که بشرح و حواشی پردازد و
و حقیقت کار را انکشاف دهد حواشی شیخ حسین غیر کاشی نیز درین در کشف حالش کفایت تواند کرد پس اینچه
برای مجیب مصیبت یعنی مولف لصارة العین درین هفوات گفته بود که شعر فهمی عالم بالا معلوم شد نتیجه
غیر از خاتمه حکایت مشهور نیست که زیدن علیوا از بلند پرداز و رشید نش در حلق مجتهد شعبده باز و رآن
واحد خواهد بود و این امر مبرهن و مدلل است که اشتر نا بخلاف دعوی مجتهد در شعر فهمی عالم بالا که بی حال
فعال و سلاسر مقرون باجمال و اهمال که به تصریح پدرش در صوارم دلیل فرومایگی است و مخفی نماند که خو
هبق حدیثیکه من از رساله نقل کرده بر تسمیه است یعنی هر کس که نام امام زمان بر زبان برد کافر است هر چونکه
باشد خواه در مخفی گوید خواه غیر آن و ترقی شده از اولی باعلی زیرا که در لفظ ملعون هم نقال کشمیری اوستاد و
هم شاگرد او پیر نابالغ دهقانی مدعی اجتهاد نگهبان خود در تاویل میتوانند کشاد که مراد از آن را ابعاد میتوان
از مقام ابرار است چنانکه ناظرین نزهه کشمیریه مخفی نتواند بود و هر چند سید مرتضای رازی علم الهدای ثانی
در تبصره و غیره صریح گفته باشد که امام لعنت نمیکند مگر کافر را لیکن این هر دو ناصبی عاند زنهار تصریح او را گوش میکر
اکنون که امام رضا را هم بر رضا خود لفظ کافر را هم دیدند و نمودند البته در تاویل بر روی هر دو مانند در رحمت الهی مسدود
شد و باب رحمت و قهر نامتناهی فراخ گشت طرفه تر آنکه مجتهد ثانی فرزند پیر دهقانی و بدنهیم اعترافات دارد که
که خود علمای شیعه نام نامش در کتب مذکور مینمایند پس قیاس هر دو مقدمه صغری و کبری با یجاب از
و کلیت ثانیه بدین طور منتظم شد که اساتذه امام اعظم اول و سید مرتضای افخم قدیم نام مقدس او را در
تالیفات خویش که برای شهرت و دوام است ذکر کردند و هر که چنین باشد ملعون و کافر است و معتقدین
علما را نمی باید که از ملاحظه این تقریر بیسر که برید مالند و از دست معاشر اهل حق بنالند چه این ذاکر
نام امام البته بعد ازین قیاس بر تالی از برادران زراره شدند که ایمه هدی خصوصا حضرت
امام صادق بطور وظیفه میخواندند که لعنه الله علی زراره و هو شر من الیهود والنصاری پس ز
قسمت وجهی نصیب که علمای شیعیان بهترین رافضه فقهاء سته گشتند و کمال تقرب ایمه ایشان را
مثل زراره بهمرسید او بنجیب داز همه بجبین از زبان و چون لعن و تبرا از ذاتیات مذهب رفض شده تا بجدیکه شیعه

مشهور زبان زد عوام و خواص گشته ؎ در مذهبی که باشد لعنت نبیا و مذهب معلوم و اهل مذهب معلوم پس کرده
لعنت میان ایشان دایر شد و از عجائب اتفاق آنکه در محاورات گفته می شود که فلانے گھہ میخورد
و مرادے گیرند که بزرگان را بد میگوید و در حال شاه جهان بادشاه دهلی نوشته که ملا دوپیازه بجهت
حاضر جوابی و بدیهه فروینی نامزد شد تا بخدمت و امتحان شاه ایران در آمد روزی مناقره در سیان
قرار یافت و خروسی مالک کرد شاه پرسید ملا بگو که این مرغ سنی است یا شیعی گفت شیعی است فرمود
از کجا دانستی گفت قسم بپای تخت حضرت که بارها دیدم که گھہ میخورد پادشاه و ارکان سلطنت خندیدند
جواب دادن و نیز در تواریخ گفته اند که روزی در شکارگاهی کسے خواست که باز را از بر گرگسے سر دهد بادشاه منع
فرمود که شاید زمان حضرت پیغمبر دیده باشد که مشهور است که عمر گرگس دراز میباشد ملا عرض کرد که
خاطرم جمع شد گفت چگونه گفت چون انمقدار از مراعات ادب درباره جانوران آن زمانه نسبت با
در حق صحابه کرام خصوصاً بخوابه سرور امام بطریق اولی خواهد بود فرمود که رسم بدگوئی محو شد پس
ازینجا علم توان نمود که هرگاه مجتهد الزمانی درین شهر بدورنگی واعظان مشهور اند و بدین معنی الغیلو
منسبت تمام دارند حتی که صاحب وسیلة العصاة در حق طایفه مذکور این مثل آورده مصراع چون
غلیوازی که شمس پماده و شمش مه نراست پس توان دانست که مجتهد اول بخوردن بچال غلیواز شیرین کام
شده اند تا این عبارت آورده اند که شعرفهمی عالم بالا معلوم شد حکایتش می آید و نعم ما قیل ؎ حدیثی بر
بالست نظم به جا پفظ قبول خاطر و لطف سخن خداداده است و حکایت زبان زد مردم آنکه شیخ سعدی
رحمة الله علیه در وقتی این بیت نظم کرده بود ؎ برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست
معرفت کردگار و این بیت بدرگاه الهی مقبول شد و نورانیت آن بعارض شیراز محسوس گشت
گویند که یکی از اهل هوش دنیا پرست طبع خود را آزمود و گفت ؎ هر گیاهی که بر زمین روید وحده
لاشریک له گوید پس رو بجانب آسمان کرد و منتظر آثار قبول گردید تا غنی چنان رید که بجوق خلقش
فرا رسید و ایراد این حکایت بعد از آنست که کفر و زندقه ائمه عظام مجتهد و مقتدایان اطائف بصیر و غیر بصیر
را مسکان بگوش و دهان شان شانیده همچنین معتقد و غیر معتقد زبانی علماء حجرات و افادات ائمه معصومین از گفت
نبره و فضه مثل رابعة النهار انتکار ساختیم چه جای مجتهد فلا العقل قوله و لالت بر تحریم ذکر غیبت و دیگر
احوال آنحضرت بالقاب شریفه محققه ندارد الخ یاران بزرگی مجتهد الشیعه باید دید که در رساله قدیمه نوشته
بودم که ذکر نام صاحب الزمان را رفضه در اصول خویش کفر نوشته اند و هنوز اکابر خویش را تحت اهل
بیت میشمارند حالا درین اوراق واضح شده که نزد شیعه هرچه از ذاتیات امامت شد نیست و تعلق
دارد که کوکب دری شمس من النجوم است و هرگاه امام غزالی برای هند و لست مذهب الجام عوام نوشته
که حاصلش بدان میرسد که محقق را فقط باید واقعه شهادت ذکر کردن بهر واعظین و غیر واعظین از الخیقو

بهره ندارند ذکر آن و ذکر مشاجرات صحابه حرام است او را منکر شهادت میگردانند بلکه تمامی اهل سنت را منکر
شهادت حضرت امام حسین میدانند و خطب و کتب ایشان و ذکر آن محمول بر تعبیه شان می پندارند انتهی حاصل
مقصود آنکه باید آن مرحوم را زیر زبان گرفتن و طعن شان نمودن که ذکر نام چنین امام را کفر میشمارند و معلوم نیست
که ذکر غیبت امام را چه مدخل است که تعرض بدان مینماید چون ذکر نام و ذات امام کفر باشد از عوارض چه
چه نام توان برد پس اگر غرض اینست که هر چند ذکر نام کفرست ولیکن امامیه ذکر غیبت وغیره میکنند کافر
نمیشوند گوییم امام غزالی غیر محققین را منع میکند از بیان واقعه نه عموما هر کس را اگرچه محقق بوده باشد
و بار بار این ندامت بر روی کار آمد ولیکن عدیله شیعه هنوز قبول ندارد پس هیچ غبار نی و اعتراضی نیست و
و لازم نمی آید از تحریم ذکر شهادت بر واسطه انکار شهادت حضرت امام حسین مطلقا کما لایخفی اطراف
آنکه ضمیمه کلام منافق هم دلیل آن نیست که ولی امامیه اجازت نمیدهد که نام مبارک بر زبان رود چنانکه خودش ثبوت
و اگر ذره از مودت این دومان داشتی بجای نفی اثبات بر نگاشتی و نقاره علم نگذاشتی بلکه همین قسم یعنی حقا امامیه کافر
میشوند و یقولون علی اباالیهما و سیصلون سعیرا و این خود از دیر باز مدعای ما بود که امامیه از نام نامی
چنان متنفر هستند که شیطان از نام این بزرگان و بنا بر نیست که حضرت امیر بلغا نهج البلاغه فرموده اند
در خاتمه کلام ابلغ انتظام خویش در حق مهدی یاران و کنزه گویان که ها هم بعد فی جنانه الا و قد ظهر فی فلتات لسانه الحاصل با همه
کفریات قول مجتهد که امامیه نام نمیگیرند بلکه ذکر غیبت و مانند آن می کنند یعنی تقلید بزرگ بزرگان خود است
که تیر جارا اشکاف تا سوفار غرق شده و آن بیچاره میگفت حدا این واقعه را دروغ گردانند و خود مجتهد از رحمت جسیم
کشف الغمه چنانچه گذشت و باز می آید مفصلا در حال مشایخ نقل میکند آنچه دلالت بر آن دارد و هر دو شیخ یعنی
طبرسی و مفید در طایفه شیعه ابن متعه و شیخ حلی بوده اند پس دانش و بینش شمر بریت مجتهد ختم شد القصه هر کتاب
در سیر و اخلاق حسنه تصنیف شده خالی از مناقب حضرات اهل بیت و بر انگیختن بر محبت ایشان که غایت کار بعض
اتباع این بزرگان باشد نخواهی یافت و اینکه بها چنانچه در تذکره الائمه دیده باشی بعید ها و هزارها انجام
از موطا تا کتب متاخرین و اگر تتبع و استقرا کرده شود خود علمای شیعه مثل اجبار وغیره را نیز در مناقب اهلبیت
گفته اند و چگونه چنین نباشد که آل عبا را اجلا اهلبیت نامیده اند و امامین را گوشواره عرش رب العالمین فهمیده اند
و در کلام امام غزالی نیز مفاخر و مناقب این بزرگان بیش از بیش است و استفاضه آن بر زبان سلف و خلف
بتواتر و اتصال جاری است و در کتب عقاید هم ماثور و مذکور بحد یکه وجوب محبت و اتباع ایشان که عمده ترین
باب است بدلایل قاطعه و براهین ساطعه مبرهن است و همه علمای ما در بیان آن مساعی زاید الوصف بتقدیم رسانیده
شیعه را بر اتباع طریقه اهلبیت بر اتباع اهل بیت بر انگیخته اند و در این ابواب فصول چه تاکیدها و چه تهدیدها که از
و از عارفین کاملین ماثور گشته در عین اختصار و انهم که در لعاب عقنه نابکار از غایت عناد اهل سنت را ناصبی نام
نهاده اند خود از اصل محبت و مودت اهل بیت غافل اند حق تعالی بر مسلمانان را بر آن میراند و زنده گرداند

فرق نیست که رفضه در ذکر وجوه هنوز در رتق مفتریات خویش بسر می برند و هر تقیه بر روی خود گذاشته بی سپر تیر طریق
اند و از اینهم برزبان نمی آرند تا مباد از یاده تر موجب رسوائی نشود و اهل حق بتقویت دین اسلام و اظهار حق
باتباع جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهدا روحی علیه الفدا لعنه حیدری هی آغازند و به بیان صاف
صاف چراغ تحقیق فرا راه مسترشدین روشن می سازند لعنوا انیکه تمه از آن سابقا معلا اعتقاد نستی پس از تحریم
ذکر شهادت آن امام یعنی معلوم که از همت علیای خود مثل عقاب خود ا مردم را از دوزخ بر اصول شیعه بر آورد
که قلوب شان پر از محبت شیخین مکرمین بوده هست و اعمال دیگر شان سیار و سمعه قیاس انکار شهادت می ست
کردن منبع از قیاس المیسر خواهد بود که الی واسنیکه گان من الکافرین معتقد اهل سنت در ماده مذکور
که هر چه موجب اهانت و تحقیر باشد بهای اهلبیت عظام و موجب عداوت اصحاب کرام باشد از آن
اجتناب باید کرد و متمسک بآیات قرآنی و احادیث متفق علیها از حضرت رسول ربانی هستند بخلاف
مجتهد که تشهی نفس اماره را برگزیدند و هر دریکه رفته هیچ عرقی نیافته و زینهار نور ایمان بر تحقیقش که
من تشکیک بود نیافته و از مدتی بدین هفوات متفوه گشته که تحریم مذکور مستلزم انکار ابوحامد غزالی بلکه
دیگران نیز از شهادت هست بلکه یزید شقی نزد شان اصولا معاذ الله بهتر از راشدین است کما ذکر ثانی
بدء الاوراق مرارا و تلونا علیکم لیلا و نهارا و در هر کتاب فن ظلم و فسق یزید مذکور ست و اینقدر متفق علیه
نزد هر کس بلا اختلاف در کفر و لعن اوست باسمه کما ذکر فی الدفاتر المبسوط اما انچه گفته که این الفاظ
بم مقام اسم مبارک الخ پس دلالت دارد بر کمال سفاهت و حماقت مجتهد زیرا که اگر بجای اسم
است گفتگه انچه کار از نام بر آید از اسم پس باید که لعنت بر آن نیز دایر باشد که اذا ثبت الشی ثبت بلوازمه
زیاده برین نیست که در دانش بر علمای طایفه برابر ماده خبثه زراره بنا شده و زینهار اینها اشتباهی نماند
که خواسته بود آن مطرود که حضرت امام صادق مصدوق را مجوسی گرداند که هنوز بطور وظیفه
لعین القاب بر زبان نالایق طایفه جاری که نزد شان حکم نام دارد و ذکر نام موجب کفر اکر هست پس لعنت بهم
انچه از آن قرار کرده همان روسیاه او را در پیش آمد و انچه گفته که غزالی که تحریم ذکر شهادت انحضرت
نموده علی سبیل الاطلاق نموده جوابش نزد اهل تحقیق غیر ازین جلیست که لعنة الله علی الکاذبین لعین
لعنت در حقیقت از دهان خودش بر می آید و بقول ظرفا در حدود الاشیا که الرافضی فواره لعنت که از
دهنش تکویش و تقریبی می خیزد و بر خودش می ریزد زیرا که عبارت امام ابوحامد غزالی را
جائیکه نقل نموده بتقیید و اغلط هست بالاتفاق و ازینجا سلب حافظه مجتهد صاحب قوت قدسیه مدعی نیابت امام
یکانی هویدا شد سبحان الله بعد از دیدن رساله قدیمه هوش و حواس او گم گردیده باز این کادوی
هم خواسته که جوابش تحریر نماید و ندانسته که اگر به هفوات عبارت نمی کرد قدری حالش مختفی میماند
اکنونکه نوبت بدین رسوائیها انجامیده بلقاء تلمیعات و در اختفا ممکن نیست راست گفته اند که نادانرا

جز خاموشی علاجی نمیباشد واگر او علاج دانسی نادان نبودی وبعبارت دیگر نیز با ختلاف لپیری توانگفت
که تحریم ومنع از ذکر نام نامی حضرت صاحب الامر عجل الله ظهوره علی الاصول المنافقین واخیره الله
تعالی یوم القیامة علی اعتقاد المومنین زیرا که ظهورش بر گمان اکثر اهل الحاد وزندقه موجب ابطال
قران مجید وسبب هرگونه ظهور محدثات هست چنانچه پاره آن درین مجلد یافته باشی از کتب دین قیو
هم خوابگان حضرت رسول مقبول وفضیحت ورسوائی امهات المومنین پس دعای عجل الله ظهوره اول
دلیل بر نفاق ودشمنی اسلام ودین هست اما انچه گفته اند که ممانعت ذکر نام وال بر آن نیست که ذکر
غیبت وامثال آن از احوالش بالقاب مختصه حرام هست منافی آن هست که بعد ازین خواهد گفت که این
الفاظ قایم مقام اسم مبارک آنحضرت نخبیکه ذهن سلیم بطرف کسی سوای آن حضرت انتقال نمیکنند
کما عرفت بیانه ولا نسلم که دعای تعجیل ظهور واقرار با امامتش در ادعیه ماثوره از عترت طایره برای این
شخص که بربادی دین اسلام ازوی نقل میکنند کما اشرنا الیه متوجه وارد شده باشد وقس علی
هذا القلب مهدی وصاحب الزمان الی غیر ذلک که گفته اند مصرع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی
چنین شخص که پاره از اوصافش شنیدی مهدی خواهد بود یا دجال که ناموس اکبر حضرت پیغمبر را بباد
دهد واقامت حد وتعزیر بر او نماید باوجودیکه در قران مجید عفت وپارسائی وایمان وبزرگی
وقطعیت جنت تصریح فرموده باشند باعتراف جهانیده علمای این گروه چنانچه در مجمع البیان ست
وشاید که بالا گذشت واز نمیقات بظهور میرسد که عترت طایره البته خلاف ان ارشاد کرده
باشند نه چنانکه این ملحد زندیق آرزوی آن دارد از استیصال بنیاد دین شوا والله وجهه ووجوه مقلدیه
فی الدنیا والاخره وذلک جزاء النواصب المعاندین لیتیر عجب شیعه آنکه عجب مصیبت در نام وذات
آن ثمره فواد رئیس روم گفتگو دارد ولو آنرا یا یه صاف می بری ودرین لطایف حیل برده
مذهب خود زیاده تر میدارکی وبعد از یوسف فروشی القصه خاتون نرگس علمای شیعه بهار زعفران
را از کشمیر نظارگیان را نمودند زخارف دنیا می خری ودعای عجلت ظهور وفرج وگشایش
شیعه چگونه در دزبان تداری که لکوک دراهم ودنانیر شیعیان عراق وخراسان در زمان
قدیم حاصل گردانده وانهمه را بوسیله سفارت ورقعات مزوره بمقتضای یَاْكُلُوْنَ فِیْ بُطُوْنِهِمْ
نَارًا در شکم فرو بردند ودرین زمان مزید دولت وزینت دنیا بتوسط از دواج این
امام حاضر فی الامصار والغایب عن الابصار تراحاصل میشود پس ورد دعای ظهور چنان
امام نسبت مجتهد کسی پیرامون شکی نتواند گردید وقبل ازین درین اوراق دفاتر پارینه معلم
بن معلم الملکوت چنانچه باید جائیکه یکی الکاکلا بمنزله بجمایش در دبیانش افتاده بود طی
کرده شد لوازم دعوا رفض از آنچه می باید یاد کردن مصرع کان قدح بشکست وان ساقی نماند

و هرگاه بر اصول تو شهادت جناب سید الشهدا درست نباشد بلکه شهادت مذکوره بر بطلان خلافت
راشدین کرد چنانچه از رساله قدیمه گذشت تفصیلش نیز بعضے از وجوه خواهد آمد اکنون باید دید نسبت
حضرات ائمه هدی را مطابق اصول خویش پیش نظر داشتن که تجویز گزاردن نماز زنان در حالت احتلام
داد تفقه میدادند چنانچه از تهذیب امام اعظم اول نیز بے تکلف بر مے آید پس البته از رواج قاعده
صاحب الزمان در مشکوی نصیر قطعاً یقیناً مرفوع الاقلام خواهند بود معاذ الله نه مصداق آیت
قرآن لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ نیز و تو بعد ازین در خطاب شیخین امامیه از طرف و جانب مجتهدین لکهنو
از فانی و زمانی باید تلاوت کردن فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ و لفظ شیخین از آن آوردم که قدمای
شیعه خطاب این آیت کریمه در حق شیخین معظمین قرار داده بودند کما لا یخفی علی الناظرین و آنچه
لفظ مصالح تحقیقه بر زبان آورده یعنی لفظ مذکور گفته و سخنے نکرده شرمش نمی آید که اکابر مذهبش
از افشای اسرار گریزند و سبب حبس ائمه شدند بلکه خود حضرات ائمه اذاعه را قتل خویش دانستند
نه خطا بلکه عمداً و این امر را بارها بر زبان آوردند که از بیوفائی شما نوبت بدینجا رسید کما مر سابقاً
پس اظهار ان مصالح که نزد اهل نفاق هنوز مخفی است آیا از نیم زیاده تر تواند بود و مقام
مزید حیرت است که در اصول ایشان نه آن قدر مردیست از صدور بیوفائی های شیعه که
بیبالی داشته باشند که هرچه با دفتر زدم حقیقةً نمونه آن هم نیست پس همان بهتر که بر ان اجمال
بنت در زدم و هیچجا کرد تفصیل نه کردم که زنگ قلوب رفقه از تعصب و عناد مانع حق بینی و حق
نیوشی گشته و بیان مصالح صحیفه چگونه باعث مفاسد تواند بود این حجاب و این نقاب بعد ازین
سوالها که در بیان مذهب مجتهدین دیدی تلکے بگوش در آید الغرض این نا بشیا دیبان
نا کنده یانه کند بر عقلا از هر کتاب واضح هست هم از بحار الانوار و هم از تصانیف مفید و غیر مفید
آنچه جناب صاحب الزمان را امروز حاصل هست یعنی کثرت لشکر متشیعین که از مور و ملخ
در شمار و مزعن زیاده تر باشند و اقامت برج قلعهای مشیده که سنان هر بانی بهوی آن
هم از مخفی است بسبب خجالت که هر برج بلند آن کردن بکوه الوند بر می افزاید و نیز از کثرت
عمارت و زراعت و محاصل ملک و مزید دفینها که گنج قارون هنوز از مزید غیرت تحت الثری فرو
میرود اکنون حکم قطعی توانکرد که روز ظهور چه تواند بروی کار آمد از آنکه شیخین باتفاق روایات شیعه
که بوده همراه حضرت رسول بر آیند و کرامتها داشته باشند در لباس چنان برهنه مصداق
عریان جامه عید نیکبختان گردد و الحمد لله که اعتراف دشمنان است باز انکار ایشان لاف زنی را چه
اعتبار آوردن چون با همه سنامها و اسباب بند تنها که اطلاع آن مطابق احادیث کلینی معلوم
نیست پس اینجه مزین و برادران صوری و معنوی او در آوراق معلوم نوشتند که مختلط بودن

مذهب اثنا عشریه بمذاهب باطله قطعی یقینی است باعتراف شان اما آنکه بعد از ظهور صرافت و محوضت این مذهب
عیان شود پس نظر بلاف و گزاف شان همین معنی دارد که حضرت مهدی بعد از ظهور ایشان کسی را زنده
نگذارد و تیغ بدیغ در ایشان نهد چنانچه از کشتی هم توان دانست و اینقدر مهلتها برای همین بود تا
پرده‌های نفاق ایشان بر طرف گردد که منافقین نمونه در لباس اسلام متواری بودند پس چون حال ایشان بدید
که محفوظ ماند و هرگاه درین قرون و دهور حال ایشان بهر وجه عیان گردد و بجز ایشان هیچ وهمی
و خیالی باقی نماند به بانگ بلند فرماید اقتلوا یا مریخ و زمین را از لوث ایشان پاک سازد باقیماند طعن
انا اخرجها مباحث اثنا درین اوراق چه سر دهم که آمدن من کمترین انام از بلاد مشرقیه در حقیقت
برای تائید شوکت فاروقیه و محو ساختن ضربت زراریه بود تا بعنایت الهی توانم گفت آنچه خواجه نظامی
مخزن خود فرموده مصرع ع که سستی نکردم دران کار هیچ پس تفصیل این مجمل را بر کتاب کبیر صاعقه حسامیه علی
عبدة الملة الاسلامیه موکول گردانیدم و در شکستن و کندن بنیاد ضربت مذکوره طوری اختیار کردم
که در حقیقت جواب تمامی کتاب از ان حاصل تواند شد یعنی چون صاحب استعداد در کتاب مخالف یعنی
ضربت زراریه غور کند خواهد یافت که بیشتر اعتراضاتش مبنی بران بود که بر غیر معنی صاحب شوکت فاروقیه
حمل میکند و در فهم آن او را اغلاط بیرفت آید چنانچه از دلایلش در کتاب تشیید انتهی که از فهم معانی تمام
است یا دیده و دانسته خود را تغافل میزند پس مقالات او بی بنیاد و لبست اکثر مقامات نموده جوابش را شاید
گردانیدم و هر چه نوشتم جامعیت را در ان نصب العین گذاشتم چنانچه بر اهل انصاف عارف حقیر مخفی نیست
هر که خواهد بدان رجوع نماید بلی چون این وقت آغاز تکلم بود در تسوید آن تکرار بسیار بعمل آمده
و الاخیر هو المعتمد علیه کما تقرر ... و تفلا و هرگاه در رفعت تحریر بنده مراد در بعض رسایل و ابواب ما شک
گردن شیعه یافتند ذکر آن کتاب شروع گردید بگمان آنکه نور در تعرضات اهل حق سلیم است یعنی محمد
الزمان چنان مواد تحقیق و الزام دران ریخته که کسی را مجال دم زدن باقی نگذاشته و بند اتمام خود
ظاهر نکرده چون ذکر مباحث امرا در میان نهادم مجالی نیافتند که مغالیط مجتهد را تدارک نمایند
حوصله باقی نماند که از ان امور که تعلق بمتعه دارد بسر حرف و اگفتند و از ان بیان مترشح بود
شخصی خدمت آن کتاب بجا آورده و لیکن در بلی طلب گشتند که پنهان بود لیکن بهتر آنانست که عیان
و کشف تلمیعات مجتهد نماید و من هیچگونه با تمامش می پرداختم که بعضی از احباب فقیر عرا سوی رسایل منه
متوجه ساختند و بعضی باثبات شهادت جناب سید الشهدا ملتفت گردانیدند و مخفی از خلق و طبعه برای تکلم
تنهایی در مقابل جمیع علمای شیعه بهم نرسید و نه مواعید اعانت پدید آمد و برنج کتابی خصوصا از متاخر
نمی یافتی که بسلامت ماند معهذا اکنون خبر هجرت ازین دیار نیاهی همی بینم و البته ناگزیرست که طریقه مر
در نیات نیز هرگز نمی دیدم و باید دید چه پیش آید کان امروز بود و آنچه در فردا شنو که سر دان طریقت گفته

در بلا بودن به از هم بلاست ولیکن اینقدر بقدر این معلوم است که درین تکاوری و میدان داری کسی شریک نشود با اینهمه در تحقیق انا اعنی یا احرم حرفی میگویم که متکلم گاهی غنه را مجمل میگوید و گاهی مفصل جمع کردن روایات رضایان از اجمال و تفصیل و تفسیر یکی از دیگری در رفع اشکال مذکور کفایت تواند کرد یعنی از ان معنی صحیح خود بخود هویدا خواهد شد که فاروق فرمود من منصب تحریم دارم نه درجه تحلیل مراحل است بمعنی حرمت انم و قرار داد حضرت صلی الله علیه وسلم را بیان میکنم این امر البته بر قرار داد الحق اهلسنت و شیعه را از ابطال ختم رسالت و نبوت چه اندیشه که صراحةً از کتب مبسوطه ایشان واضح است که نسخ امور شرعیه همیشه در ازمنه امامت ائمه بوقوع می آمد کاش باساس الاصول که رساله صغیر است نسبت بکتب مشار الیها از هفوات دلدار سنگین دل رجوع کرده شود که بسیاری از افادات ائمه دال بر آنچه گفتم در آن هم موجود چون کتاب حضرت سلطان خراسان کشاده شود توانی دانست که بسیاری بعد از شهر مذکور شوریدند و حضرت ابو عبد الله آن شوریدگی را رفع نمود و مجملی قرار داد که قوت اشکال باقی نگذاشت و حق همانست که بعد از جمع مرویات اشکالی را نتوانند ترتیب دادن و درین میدان مبارز طلب ساختن تحصل المدعا الزاما و تحقیقا بما افاده السلطان الممدوح فی کتاب المستطاب وانجو بعد الرجوع الی ذلک الکتاب ان لا یبقی کید من الکیود و لا عرق من العروق ورزاتفاقات حسنه آنکه هرگاه جناب راحسن ظنی با حقیر بود هر چه از کتاب مذکور در نقض حضرت زراریه از خامه چکیده ایشان بهت دانستند و هیچ کاغذ در دست بدست بر دند در مرتبه دوم چون سوادش بدست خود بر داشتم به تحقیق رسید کما اشترت الیه که نقاش نقش ثانی بهتر کشد ز اول والله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق **قوله** و اینهمه بر تقدیر حمل روایات بر حرمت ذکر علے سبیل الاطلاق است واما بر تقدیر حمل آنها الخ **اقول** واویلا جناب مجتهد الزمانی را انچه علمای امامیه بر صاحب الزمان دران وقت تجویز کردند و روایات را در باب مقابله عم بزرگوارش جعفر کذاب معاذ الله آوردند که حضرت امام سوسنی در بیچانی تکاوری و حمله جرأت را لی نمود و داد کشاکشی داد چیزی نیست که موالی او متاخرین که امام سیزدهم مجلسی در بحار مطابق این تعداد بروایات هم قدما قطره زنی وهم نور افشانی کرده چون عم بزرگوارش دار و گیر در عمارات و مکاناتش شروع کرد خیلی بقرار شد و درین اوامان پرده بی‌محابا دریده و دران معرکه بکمال شیری و دلیری تازید و درین تکاوری از آغاز تا انجام رسید ناظرین و حاضرین در گرداب حیرت فرو رفتند و چند انکه جستند نشانی نیافتند این حکایات منقوله و روایات ماثوره بنفسها و قطمیرها برابر هزار دلیل بر السنت که چون کردند بازخوی تشیع کاش به عراقی تا چه ابد نام کردند ولیکن تعلق خاطر بعمارات مرتفعه و مکانات عالیه و تجارات و لباتین مثمره و رایحه بمقتضای اَحَبَّ اِلَیکُم مِنَ اللّٰہِ وَرَسُولِہٖ وَجِھَادٍ فِی سَبِیلِہٖ فَتَرَبَّصُوا حَتّٰی

یَا نَبِیَّ اللّٰهِ پیامبر برآن آورد و این بدان ماند که هرگاه امیر المؤمنین روبروی کفار در
که ندا فرمود که بعد ازین سال در مسجد حرام داخل نشوند قریش ازین مصیبت عظمی مصائب دیگر را
بروایت استاد کلینی که در تفسیر صافی هست فراموش کردند و واویلا بر زبان آوردند و گفتند که دریغا تجارت
از دست ما رفت و عیال ما ضایع شدند و خانهای ما ویران گشتند تا این آیت و افی بدایت نازل شد
اینهمه خواهشهای دنیوی و میلهای نفسانی حضرت امام نرگسی ریحانی را بدان جهاد و جولانی حکم
فرمود و بسوی ظهور از غیبت کشید و لیکن آنچه بر آنجناب از واجبات و فرائض و هم از راه
دنیا عار و ننگ شدید بود بر ذمه مقدسه باقی ماند که خاتون نرگس در آغاز عشق امام حسن
ثانی عیش و کامرانی خود را بالمره واگذاشت و بالآخر خود را بیادیه پیمایی بدشت و کوه آواره ساخت
و در مفارقت این فرزند سعادتمند وقت تفتیش جهال القاب آلام دید و تا مدتی بر سر دار متحیر و منتظر ماند
باز مقید شده بدست غلامان عباسیه برای تحقیق حمل که بر زبان راست گویش محمول بود از کجا بکجا رسید
با اینهمه از فرزند دلبندش نه جولانی در میدان بود نه هیچ حربه رانی این تقریرات نیز گاهی باجمال
و زمانی به تفصیل برای هدایت مجتهد سابقاً و لاحقاً بعمل آمد و لیکن زینهار بیدار این غفلت شعار نمیشود
و از هرزه گوئی و قلم فرسائی باز نمی آید و نمیداند که ابروی مذهب او زیاده تر ازین یاوه گوئی بر خاک مذلت
میریزد و غبار ملامت برای او از هر گوشه می خیزد الغرض مصالح مخفیه اثنا عشریه در تکفیر ذکر نام نامی چند
در عهد ازل قدیمه مخفی بود و لیکن از غایت لطافت و نظافت نزد قوم خبیث پر و زیمنو یعنی چون دیدند
که اهل حق خواهند گفت که علمای ایشان از قدیم الایام این ترانه می سرایند که هیچ وقتی از نبوت یا
امامت خالی نمیباشد و درین قرون و هنوز از امامت و زعامت اثری پدید نیست برای حفظ این
قاعده غیبت امام را که در هر وقت امت بدو محتاج و ظهورش خصوصاً بهنگام رفع اختلافات لاعلاج که فرق
ایشان بلا تناهی میرسد و هر کسی دعوی اتباع اهلبیت در سر دارد از نادان خویش تراشیدند
و نه فهمیدند که با اینهمه حاجت شدیده پا درین زمان که سر کلاه رشد و رشاد و هدایت و سداد گم شد این غیبت
و آنگاه بدین امتداد یعنی چه معهذا زمان غیبت صغری بغایت قلیل و امام روزی در پرده مستور و روزی در کمال
ظهور و سفرا در آن ایام ترویج توقیعات بلیغه و افاده رقعات فصیحه موجود و مدعی ملاقات بکثرت و دفور و سوق
اللیل ارجحی و ذیالش مصداق نور علی نور و درین زمان بسبب ورق قرون و دهور اثری از آثار ندکور
تماند مدعی ملاقات مطرود و ملعون کالسبق شطر منها لیس معامله بعکس اول بود و هیچکس در سفاهت کمتر ازان
حکایت منیست کرزنی صاحب جمالی بید بیم نشنیده و سر و گرم این فن چشیده هر چند می از جوانان عرب گذشت لیکن
با ایشان نموده سلام کرده بعجلت تمام رفت پس هر یکی مدعی شد که التفات و سلام برای من بود تا بزودی دیدند
و گفتند خدا را صاف بگو که این تخصیص برای که بود خندید و گفت که هر که از شما سفیه تر باشد پس هر یکی دعوی

مزید حماقت برای خود آغاز نمود و گفت هیچ کس را باید قصه مزید سفاهت خویش تمام گفتن تا من حکم کنم که
التفات و سلام من بر اوست نه غیر او پس هر کسی از جماعت مذکورین قصه حماقت خود چنان گفت که سامعین
و ناظرین بر زمین می غلطیدند الی آخر الحکایة لطوله آگاهی چنین خرافات در هیچ کتابی دیدی یا از زبانی کسی شنیدی که
چنین رفضه خود نام تامی او گیرند و فتوی بکفر خویش نه دهند و جناب مجتهد صاحب قوت قدسیه آنرا بطیب خاطر قبول
فرمایند که این حنیفه و شیخ حلی از شنیدن نقش در تاه تاه باشند فاعتبروا یا اولی الابصار و این امر بالخصوص تا تا
بحکایات چند کسی است که نماز جماعت میگزارند یکی دیگری را دید او گفت ای مرد نمازی این نماز است نه دیده بازی
سوم گفت نماز تو باقی نماند چهارم گفت منم که هنوز خاموشم بعد ازین مقام تعجب است که مرتبه طبرسی خصوصاً شیخ مفید
استاد شیخ و سید که بانی مبانی رفض باشند و در لباس سنیان داد تقیه در بغداد دهند و معنی ان اکرمکم عند الله
اتقیکم و رد دادات ایشان چنانچه باید محقق گردد بحدیکه بعضی از سنیان ایشان را نسبت شامت
مذکورین حیث المذهب نیز نستایند و گویند امنوا بالله والیوم الآخر وما هم بمؤمنین
یخادعون الله والذین آمنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون فی قلوبهم مرض
فزادهم الله مرضا ولهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون لحوم لمانده اشتر و صاحب کشف الغمه اربلی در این باب ترجیح دادن
... امور است فکیف که بقول مجتهد الزمانی درین کتاب شاگرد شیخ مفید یعنی علم الهدی اقرب بزمانه
... امیه باشد و استادهم را درین باب رعایت نکنند و از دیباچه تهذیب نیز توان دانست که عمر استاد
... بود بر شیخ الطائفه چه جای آنکه همراه اربلی کسی نباشد چنانچه از لفظ اربلی که در کلام اوست بوضوح
... ماند علی ما نقله المجتهد عنه و آنچه گفته که در باب امامت مذکور می سازند باید نام انها بر زبان راندن
... نام کتاب مغالیط او را حدی نیست پس بر فهم و گفته او چه اعتماد توان کرد و همچنین جماعت کثیره نیز در
... شهر شدند این گل دیگر شگفت و پر ظاهر است که ذکر نام بر زبان آوردن در جلوت یا خلوت کمتر است
... کردن نام نامی امام در کتب مع الخصوصیات سیما کتب دینیه موجود زیاده بقا و شهرت
... پس لعنت ایشان از هر سه حدیث که در رساله قدیمه مذکور است بدرجه ثبوت رسید یا میرسد کما لا
... تردد لا یتقص منه شیاً و از انجا که اربلی چنان مرتبه تحقیق در زمره محققین دارد که قول
... و برد تدقیق او هیچ است پس ضرور است نزد این اعظم علمای امامیه که این نزد شیخ
... مجلسی باشند خصوصاً شیخ مفید که اقرب بزمانه امام بود زیاده تر از ثمانینی پس هرگاه
... لعنت خدا او را افزون باشد و بنده را در بودن طبرسی اندک تاملی است زیرا که اگر او
... مجمع البیان است او بسیار متاخر است از سید مرتضی علم الهدی چه او در تفسیر دیگر
... دلالت بران میکند که جار الله زمخشری صاحب کشاف از معاصرین اوست کبیر
... و معین شد قرن پنجم بخلاف ثمانینی که در قرن چهارم از دنیا رخت اقامت بربسته

وشیخ حارثی یعنی مفید البته جوان بلکه پیر بود وقتیکه او خوابی دید که جناب سیده فاطمه زهرا امام حسن
و امام حسین را نزد او آورده و تعلیم شان درخواسته و شیخ در مدرسه خویش متحیر بود تا زنی از سادات
رسید و دو فرزند همراه داشت یکی رضی و دیگری مرتضی و بعد از استدعای او دانست که
تعبیر خواب همین است راست و دروغ بگردن راوی بهر حال چون این هر دو مدعای ما بدرجه
ثبوت رسید که معلم حارثی اقرب باشد یا زمانه صاحب الزمان که مردم بقول محققین شیعه درباره
تحقیق حال امام او افتاد در وقتیکه خوف قید و بند بود و مخالفین در جست و جوی او زیاده
تر میکوشیدند و هر طرف سوال از حالش میکردند و اگر مراد طبرسی دیگر باشد یعنی صاحب
احتجاج اثباتش بر ذمه مجتهد است کما لا یخفی و آنچه بیاد من است آنکه اربلی درین عبارت بعد
از شیخ مفید شیخ طوسی را آورده بود که مجتهد نسبت فقدان حافظه شیخ طبرسی نوشته و الله اعلم
و علمه احکم و اقتران لفظ شیخ مفید نیز قرینه همین معنی است که استاد و شاگرد هر دو را ذکر کرده که
هر دو در وقت خود ها ملقب بشیخ بوده اند بخلاف طبرسی صاحب احتجاج و هم قرینه دیگر آنست که
اتباع شیخ طوسی بمفید استاد خود نسبت بدیگران مطالعه از کتاب کبیر یعنی تهذیب الاحکام
شرح مقنعه مفید بخوبترین وجوه پیداست شهرت و اتباع طبرسی شیخ مفید مرا یاد نمی آید
قوله مهدی و صاحب الزمان و قایم آل محمد و غیر اینها مذکور است و علمای ما بالاتفاق ذکر
آنحضرت را جایز میدانند ظاهر است که این الفاظ قایم مقام اسم مبارک آنحضرت است بحیثیه
ذهن سامع بطرف سوای آنحضرت انتقال نمیکند بنده را در فهم نظر است زیرا که اکثر الفاظ
مذکوره و غیر آن برای محمد حنفیه مقرر گشته نسبت بان ائمه که برزعم شیعه برزمین مختفی گشتند
ورنه اولیت غیبت برای جناب امیر است نزد غلاة ارشد تلامذه ابن سبا محدث مذهب شیعه
چنانچه امامت بلافصل نزد شیعه و عنقریب بیان این غیبت بقدر ضرورت می آید انشاء الله تعالی
و هم غیبت دیگران ائمه تا بدانی که این تقلید سابقین است فانهم علی آثارهم یهرعون پس
گویند ما را با ایشان و استاد ایشان چکار برین تقدیر روح امام المتقدمین یعنی کشی را آ
آزرده خواهند ساخت که او ابن سبا را محدث شیعه علی الاطلاق در کتاب مختار نوشته
کفران نعمتش نه ورزیده و غیبت برزمین برای آن بزرگ وار چنان پدید آمد که سید حمیری هم قایل بدان
که حضرت صلی الله علیه وسلم درحق آنجناب امام رضا فرموده شاعر نا وندیما چنانچه در کتب کلامیه
و حاجتی به برادر دن فضایل قصیده اش نیست که حافظ و قاری و سامع ان الی غیر ذلک مطابق روایت معصوم
بجنت خواهد رفت و شاعر مشهور شیعه در حالت میگوید و غیبت او را در کوه رضوی ثابت مینماید و اعتقاد دارد که
ثالثه و آنکه با متیاز تمام بوده که لوحد فیه و لا یوجد فی غیره در اشعار شر نیست ؎ الا ان الائمة من قریش

ولاة الحق اربعة سواء علی والثلثة من بنیه هم الاسباط لیس بهم خفار فسبط سبط ایمان وبر و
وسبط غیبته کربلا و سبط لایذوق الموت حتی یقود الخیل یقدمها اللواء یغیب فلا یری فیهم زمانا
برضوی عنده عسل وماء پس انتقال ذهن سامع بسوی حضرت امام نرگسی وریحانی فقط و
ممنوع است وتفصیل این اجمال از مقالات اهل عالم وکتب کلامیه در مباحث اهل سنت
وامامیه هویدا تواند شد پس کسیکه جاهل باشد از ان امور سابق وانچه در کتب ضبط کرده اند
دور او کلامی نیست که چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند واما زمان آنمردم که علم باین مقالات
دارند وکور وکورانه نمیروند پس ذهن ایشان البته بمحمد حنفیه وحضرت امام محمد باقر وصادق
و دیگر بزرگان مقدم میرسد کما لا یخفی که اصل درین باب محمد بن حنفیه بوده که روز صفین صفهای
میمنه ومیسره اهل خلاف دریده بعد از انکه علم لشکر جناب عم تضوی بدست او بوده چنین
شجاعت از وصدور یافته که همه متحیر بودند بخلاف امام نرگسی که چنین بجنگ آزموده نه دار
میدان داری گران رکابی داده هیچ معرکه مردانه را بچشم خود ندیده بلکه نازو تنعم ونعمت وترفه و
عیش وکامرانی ومعرکهای اسمانی بر دختم شد لیکن اینقدر البته مسلم است که چون
بر حال عم بزرگوار خویش اطلاع کلی داشته عادتش خبر قمار بازی وطنبوره نوازی
ومطربی ورقاصی بر اصول رفاضی امری دیگر نیست پس هر حمله که زد اعجب در آمد بر جای خویش
دلیل رافضی بر اندیشیر واین خدمت عم بزرگوار با خبار متقدمین شیعه در تالیفات کاشتلی نی و
مجلسی وغیرهما باستفاضه وشهرت رسیده بخلاف اخبار دیگر که محض افسانهای واضعین
است که شیعه هم گوش بران نتوانند نهاد ببین که شارح مقاصد چه نوشته واز مامون که تشیع
او در کتب موجود ودیگران چه نقل میکنند که خلاصه ان بدان میکشد که اگر آدمی راسیر و
تماشای روایات کافویه منظور باشد روایات شیعه را بشنود وقرینه عقل ونقل هم بران دلالت
میکند که گاهی ایام منتظر ریحانی را نوبت بکشیدن شمشیر نشده اصفهانی باشد یا خراسانی وازنیست
دور کمند بسم الله یعنی قلعه جابلقا وانهم بلباس هرته وتلیقه زندگی خود را بسر می برند کما امر قریبا
چون وقت رزم وکارزار هنوز نرسیده هر چه امامیه مثل مجتهدین لکهنو بیافتند یا مانند دیگر
قصه خوانان یافتند همه باده وهرزه خواهد بود وایضا تقریر دیگر باید شنید که اگر مراد از سامع
جاهل است که ذهن او بدیگری انتقال نکرد پس او را چه اعتبار بلکه خس کم جهان پاک وغایة الامر
از ان قسم شد که لا مشاحة فی الاصطلاح لکل ان یصطلح بما شاء علی ما شاء ازینجا گفته اند
عکس نهند نام زنگی کافور ودرین فصل نیز مویدا انتکاس امور است زیرا که حال
امام زمان از تحقیقات شیخ مفید که بر ان مجتهد فانی در کتاب خود نازیده وبدان تجمیل

مقام گردد قبل ازین معلوم گشته ونیز حال حدیث کلینی راوی بر نام امام رضا رضی الله عنه افترا کرده وباهتمام
تمام فصاحت وبلاغت را بپایان رسانیده زیاده تر عیان شده که زینهار صاحب الزمان را بدایت اثبات
امامت مثل نایب خود علاقه نمانده بلکه معامله بالعکس بوده او هنوز بتلاوت همین بیاض عثمانی اگر
از ضروریات خویشتن که اشاره آن گزشت ومی آید فارغ مے شود مے پردازد بلکه خصوصیت
بمذهب تشیع ندارد ونه منعم ماقبل سه بهفتاد ودو ملت کردش چشم توبیسازد ویکپیمانه رنگین کرده بهر
شهر ومحفلها مگر همین مقدار تا از دور وتسلسل متعه یکهزار یا چند هزار فرزند مجاهد بهم رساند لمعات
وماند سفیده صبح صادق اظهر ست که چون آن امیه که در عالم شهادت حکم رانی وجهانبانی بزعم
متبعین خطوات شیطانی داشتند وهر کس را موافق مسالک وفتوی میدادند واصحاب کاملین شان
که نص حضرات امیه بود لا بود لا بود لا مدرست العلوم الذی در شان شان بود واختیار مذهب خوارج بکفر
دشمنان مرتضوی را آرزو کردند وبر دکانی نشسته ترک تجارت گرفتند پس نزدیکیان تحقق عالم علت
چگونه با ضلال امت نه پردازند که در قلمرو ایشان هیچ مخالفی بنظر نیاید تا بگفتن چون وچرا گر آید واگر مراد
از سامع کسے هست که نشیب وفراز علوم دینیه نور دیده باشد پس لانسلم که ذهن او انتقال بکند از آن
اوصاف والقاب بدیگران که قبل از خاتم الغائبین در غیبت سابق الاقدام وصدها سال تقدم براو
داشته باشند وانتظار شان وافر ومحن ومشتاق شان متکاثر باشد چنانچه در کتب ملل ونحل علمای
مقالات غیبت شان باین امور را ضبط کردند واین خصایص بر السنه علما دایر وسایر ماند پس حال
محمد بن حنیفه از جمله غائبین بر مذهب کیسانیه ومختاریه که تشیع دران زمان گویا دران محصور بود
وهم در زمان متاخر باید دید که هر کسے دم از آن می زد وافتخار بران میکرد حتی حمیری مصداق شیاعر
وندیمنا هنا اعتقاد خود بران ریخته وسور غیبت او در قلوب دیگر شیعیان برانگیخته وچرا چنین نباشد
که او را از قبیله گفته اند که پادشاهان ز رئیس الزمان بوده اند چنانچه مجمع البحرین ومطلع النیرین محدث نجفی بران دلالت تام
دارد ومی اید انشاء الله تعالی صاحب ملل ونحل اعتقاد او را می نویسد که سید مذکور نیز معتقد ایمغیر
بود که محمد بن حنیفه هنوز نه مرده بلکه بکوه رضوی پناه برده وحق تعالے شیری ویوزی را برای
حفاظت او بر گماشته هر یکی که پاسبانی او بجاے آرد ودو چشمه آب وعسل نزد او می جوشد وبعد زمان
غیبت روزی ظهور خواهد فرمود وزمین را از ظلم وجور پاک خواهد کرد وداد عدل وانصاف خواهد داد
اکنون بجا ماند لاف وگزاف اثنا عشریه که غائب از زمره ائمه امام مهدی ابن حسن هست که فرش انصاف
وسیاست برعیت خود خواهد گستر دیگر هیچ پس محنت وعنایت محمد بن حنفیه را بر اعتقاد شیعه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
بر بیان معصومین برای او چنان تقرب وعظمت وجبروت ثابت فرمود باید دید که در غار کوهی تنها
چنان زندگانی فرماید وبدین تنگی بسر کند وفقط بر آب وعسل از هزار سال بلکه زاید قناعت در زد ونام

تمام نقل وفوم وبعض هنوز بر زبان بیارد و نوبت سرزنش اَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي
هُوَ خَيْرٌ برسد باز ملاحظه بکن برای امام غائب حمیری خمار که نه در کوه مونسی وغمخواری دارد نه
یاری ومددگاری ازینجا هم توان دانست راستی اهل سنت که شرط مذکور بر وسیاهی مرده ورفضه
در نمیغی افترا بر جناب امیر گردند که رونق افزود و در آن وقت وسیاتی بسعید مبدل شد ورنه
لازم آید جنی بودن غیر اثنا عشری وهو باطل عندهم زیرا که آدمی اگر محبوس باشد در ابنای
جنس باز هم امیدوار بعطوفت وکرم میباشد که شاید بمقتضای وحدت نوعی بر حال زارش
گاهی رحم آرند درین زندان غیر از حیوانات وانهم متغیرش دیگر کیست بخلاف مزید تنعم وعیش
کامرانی امام نرگسی وریحانی که هر جا اسم با مسمی است حتی که بعد از عیش وکامرانی در جابلقا وجزیره
خضرا سبب مهیا شدن اسباب چنان سلطنت اگر دعوی خدائی آغاز نهد می زیبد بجا عرفت نموذجه
پس بمقتضای قدردانی وفیض رسانی رب العالمین نیز همین است که او را از محنت انتظار محن مشتاق
دل نجات دهند وعنان او هم زمانه را بدست او نهند یا لوای فتح وظفر مثل سابق از مزید
دلاوری وقوت خویش آسمان برین برافرازد واگر اکابر واصاغر کسانیکه را در محدثین
اثنا عشریه که در زمان سابق رونق بازار بودند و امامیه از انها اصول ایمه فرا گرفته اند مفصل
بر شماریم این مجلد بدو صد جزو هم تمام نشود ولیکن عاقل بدین اجمال پی می برد که تعظیم واکرام
حمیری بدانجا رسید که بر قاری وحافظ کلامش قطعیت جنت دایر شد دیگر از مراتب عالیه ومدارج
سامیه او چه باید پرسیدن وضرورت اثنا عشریت را در مرتبه مذکور واجب لازم فهمیدن کاحد اب
را از امور بدیهیه توان گفت که بعد از ایمه متاخرین پیدا شده وچون بر سر محمد بن حنفیه تاج مهدویت
نهادند واو را قایم آل محمد وامام منتظر لقب دادند اکنون هر که باشد طفلی او خواهد بود زیرا که او
صد سال تخمینا بر امام مهدی تقدم دارد وموضوع الدین الفاظ شد واز دیگران که در غائبین معلوم متوسط
متقدم است کما لا یخفی از غائبین برادری زین وچون غیبت وغیره متحرر شد بدیگر این امور وان را
بطور جامعیت در دفتر گنجانیدن وانچه منظر کمترین در ملها گذشته تو از کتب رفضه بیاری بطور تبلیغ
ذهن قاصر آمده وجل دادن گویا پایانی ندارد پس ناگزیر رجوع باید کرد بوعده که بر زبان رفته پس باید شنید
اصناف فرا داشتن تا وعده اقل الاتمام بوفا انجامد وان بیان اجمالی تتمه الباب وفذلکه الحساب گردد
انکه قدمای رفضه مثل هشامین واحول شیطان ومیثمی وزراره امام باقر را حی لا یموت دانستند وبامامت
ربالیر انجناب قائل شدند اگرچه از کلینی امری دیگر بر آید که نزد علمای مذاهب و مقالات بجوی نیرزد باز
زیرا ابن مثل پدر بزرگوارش غائب اعتقاد نمودند وبرخی بامامت امام صادق قائل گشتند وبرای خویش
مذهب گذاشتند وکثرت ایشان نسبت بدیگران زیاده شد باز تا مهلت جداجدا اختاه ند هشامیه سالمیه

شیطانیه رایه واگر کسی را استبعادی در تسمیه شان بشیطانیه پدید آید باید چندی تتبع کتب تنقید نمودن
و بکار مجلسی رو آوردن تا اصلاح قلبی زوال پذیرد باز برخی از ایشان امام جعفر را منصب غیبت
دادند و نبیاد رواج مزعوبات خویش بر رجعت او نهادند و جماعتی اسمعیل فرزندش را امام دانستند
باز مختلف شدند و او را خاتم الائمه لقب گذاشتند و برخی پسرش را امام اعتقاد کردند که نامش محمد بود
و در فرق سه گانه امامیه قدر مشترک اینست که زمانه بتکلیف که خالی از امام فاطمی نمیباشد و فرقه
نفسیه از نشان امام محمد نفس زکیه نبیره امام حسن مجتبی گردانند و بغیبت او یقین نمودند و گفتند که او شهید
نشده رجعت خواهد کرد و باقریه از امامیه قایل اند بغیبت جناب امام محمد باقر رضی الله عنه که ابو جعفر
کتب حدیث کنیت ایشانست علی الاطلاق و کیت دیگری نمیفید و گویند که او نخواهد مرد امام منتظر
اوست و حاضریه اعتقاد نمایند که پسر امام باقر غایب است در کوه حاضر بس وقتیکه او را اذن الهی خواهد
ظاهر خواهد شد و ناووسیه پیروان عبدالله بن ناوس بصری گویند که امام صادق غایب است و مهدی
موعود و منتظر و قایم اوست و اسماعیلیه هشت فرقه اند اتفاق ایشان برینست که بعد حضرت صادق پسر
اسمعیل ولد اکبر امام است زیرا که او نص فرمود که امامت حق اکبر است تا عیبی در خلقت خود نداشته
باشد و او در نجابت نظیر خود ندارد که مادر مکرمش فاطمه است دختر حسن بن حسن بن علی رضی الله عنهم جمیعا
و فرقه اول از اسمعیلیه که مبارکیه است بعد اسمعیل مذکور پسرش را خاتم الائمه میدانند و مهدی موعود
و قایم و منتظر نزد ایشان اوست نه کسی دیگر و قرامطه معتقد آنند که اسمعیل بن جعفر خاتم امامت
و زنده است که نخواهد مرد و هر چند هر غایب و منتظر ازین مذکورین که غیبت شان بر زمین است
بر منتظر و غایب اثنا عشریه متقدم باشد ولیکن از همه غیبت جناب امیر متقدم است زیرا که فرقه
از غلات گویند که آنجناب از دست ابن ملجم شقی شهید نشد بلکه در ابر مختفی گشت و هنوز درین ابر
بسر می برد و بسیر و تدبیر دنیا مشغول است و این بیچارگان در هیچ مقام فقط سیر دنیا و تدبیر انتظار
را ذکر مینمایند و اکابر اثنا عشریه برای آنجناب ترتیب و پرورش عوالم اربعین با ثبات میر
تمام و نادم شهادت شریف معاذ الله در حالت بکفر می نویسند کما فی جامع الاخبار بلکه نزد
در جمیع کتب ایشان مسطور حیث بسوا النعیة الیه کرم الله وجهه الی شهادته حالانکه این تادیلی چنان علیلی است که
وجه صحیح ندارد زیرا که عبارت حدیث را هر کسی که دیده بالیقین دانسته که نص است در
کفر و کتمان ایمان که آغازش پدید نیست حتی که بعثت شریف را نیز مبدای ان نتوان
گفت فضلا عن ابتدا الاسلام و ابتدای بعثت از وفات رسول علیه الصلوة والس
فاین هذا من ذاک و این السمک من السماک و بطلانش بدیهی ست که مدت ده سا
بلکه می ماند که به اظهار کفر باشد در ان نه کتمان ایمان پس ابتدای معکوس از آ

شعور باشد تا ولادت حالانکه دران روز قراءت قرآن مجید بود قبل از حلول افزاید ده سال پس
سعین خواهد شد علاوه اِذ اَنتم اَجِنَّةٌ فی بطون امهاتکم ورنه لازم آید که تلاوت کتاب الله کفر باشد
و آنرا هیچ مسلمانی دیگر تجویز نتواند کرد فاعتبروا یا اولی الابصار و انظروا اصول هولاء الا
شرار و از عجائب آنکه چون مطارحه این روایات در قرب این زمانه شروع شد و مستمعین متحیر شدند
چاره اش جز این ندیدند که باخبار و آثار امامیه مشغول شوند تا نوبت بدان انجامد که ماخذ را یافتند
و در پی توجیهات شتافتند اگر این ابحاث را درین دفتر نگارم از آنچه درآن بودم
محروم مانم و العجب که برخی از حمقا بتوجیه قراءت قرآن مجید قبل از ولدش بده سال چنین
تدبیر کردند که آنرا مشترک الورود گردانند مترجم که رطل بوق مقلدین او چنین کس را
رافضی نه نوشتند پس کید شیعه ظاهر شد یعنی به بقای بعضی از رافضه بر زیستن و هزاران سال را
بطرف خود کشیدن و داد جز تعقیل دادن تا قدامت مذهب ثابت شود و نظر باین مفوات
سنیان را الزام داده اند پس قاضی مذکور را مانند او را جائیکه خر الاغ رفته می باید رفت
القصه که اصل سخن در غیبت امامیه و اوصیا بود بر روی زمین از کوه و هامون در تکاپوی ایشان
مانند بوقلمون پس همان بهتر که مذهب غلات را تمام کنم بدو حرف که غیبت حضرت امیر در طبقات
ابر است و رعد آواز اوست و برق چابک او و بر وقتی از جانب فوق بزمین خواهد رسید
برای زیر و زبر کردن دشمنان خود این غیبت اسماعیلیه بر همه تقدم دارد و آغاز غیبت
او یعنی از محمد بن حنفیه است و موجد آن ابو کریب ضریر و موید و مروج آن از اکابر شیعه
ناظم قصیده معلوم یعنی حمیری خمیسه شهره آفاق شارب مبدر ستاق و لیکن چون محب
جناب علی مرتضی و ناظم قصیده لام عمرو باللوی بود ازین جهت خود حضرت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم بتعظیم او و حضرت امام رضا را مامور فرموده حالانکه اثناعشریه گویند
جمیع شیعه غیر ما در حکم کفار اند و تازه تر امری دیگر یاد داشتنی است که این بزرگ
بزرگان رفضه یعنی حمیری خمیسه که نهیق و شهیق او قصیده مذکور است بر بیان محدث
شیخ در مجمع البحرین و مطلع النیرین چه درجه عالیه نزد حضرات معصومین داشته مختصر
در فارسی آنکه حمیر بکسر حا و سکون میم و فتح یای مثنی ابو قبیله است در یمن و بزبان
قدیم در ایشان بادشاهان پیدا شده اند و سید اسمعیل حمیری ثقه است عظیم المنزلت و
رفیع الشان از شعرای اهلبیت ابن شهر آشوب در مدح او دراز نفسی بسیار کرده ناظم
قصیده لام عمرو باللوی مربع همین است و در حدیث فضل رسان مذکور است که چون
حضرت امام صادق این قصیده را شنید فرمود ناظمش کیست گفتم سید بن محمد حمیری

فرمود خدا رحمت کند او را عرض کردم من بچشم خود دیدم که پیندے نوشند فرمود خدا
رحمت کند او را باز گفتم بچشم خود دیدم که شراب بتاق ے خورد فرمود مراد تو انیست که خمر
می نوشند گفتم بلے خمر می نوشند باز فرمود که خدا او را رحمت فرماید و انیهم ارشاد کرد که مگر بر خدا
مشکل ست که ببخشند محب علی را باز مولف کتاب مذکور میگوید که ازینجا ضعیف شد قدحیکه علما
در حق او میکنند و از شیخ مفید ست که انحراف از امیر المومنین در قبیله سید حمیری بیشتر
بود عیانا و چهره بد رستیکه در اخبار وارد شده که شخصی نزد سید حمیری آمد و او در غرقه خویش نشسته بود
گفت درین قبیله تا بسیاری از سالها امیر المومنین را لعنت میکردند و پدر و مادر من
نیز او را لعنت میکردند و در هر شب و روز بمرات کثره تا آنکه گفت لیکن رحمت الهی مرا ازین
ورطه نجات داد سبحان الله این کلمات را از بلائے دایم الخمرے بر یزند جائیکه از امهات المومنین
انیقسم کلمات ے آید که قبله دین و اسلام اند با یات بنیات آنرا مضحکه میسازند فاعتبروا
یا اولے النہے و اصل حقیقت اینست که چون این بے خرد اصحاب کرام را و ران قصیده
بد گفته و همه رفضه از متقدمین بیا متاخرین در بد گوئے این بزرگان صدر دین و اسلام و
منهمک اند و شب و روز رفضه البلیس میخوزند ازین جهت هر کسے طرفدار او ست و ندانند
که اگر او از ثقات جلیل و کملا نبین حقیقةً بود ی روی او چگونه وقت موتش سیاه گشتی و این امر
خود از کتب معتبره شان و در تالیفات بنده مبسوط ست پس چون سیاه روی او امری است یقینی هم
بروایت شیعه و هم باعتقاد اهلسنت پس لمعان و درخشانے چهره اش که بعد ازان شهره روئی تباویلات
سخیفه و روایت ضعیفه آورند چگونه بثبوت رسد علی ما اشرنا الیه رسد مگر فایده اولی از بارقه ضیغمیه
مجتهد الزمانے که برای خوشامد نواب معتمد الدوله برای رفع عبارتش تباییدپدر نوشته
که وجوه ان در تالیفات کمترین و شاہد درین کتاب کبیر نیز مسرود شده باشد ندیدی یا چنین
خیال داری که امری متیقن را امر ظنی تواند بر داشت زیرا که دران منصوص ست که امر یکه اجماعی
باشد مرتفع میشود تا بروایت اجماعیه به ثبوت نه رسد و الا و ذلک تنبیه عظیم بنده را قطع نظر از آنکه
چون القاب امام ریحانے باعتراف مجتهد ثانی بجای علم قرار گرفت پس مخدور این باب دنبال
شیعه نمیگذارد و لعنت آسمانی بر سر ایشان محیط میشود مقام حیرت بوجه دیگر ست که مجتهد چنان
دیوانه شد که یکبار خود نیز هوشیار ی از دست تینت تفصیل اجمال آنکه درین کتاب بدلالات
صریحه و بینات واضحه نزد هر کسے از افراد انسانے اعتراف کرد که البته ذکر نام شریف امام
ریحانے موجب کفر ست و نتعالسنت که در دلالت احادیث این باب هیچ گفتگو نماید و در اوقات
حضرات معصومین که خود این امام سوئی و حضرت سلطان مشهد مقدس مبین. قدح نمود آیند ولیکن

بمقتضای مصراع هم از خبث نوعی ورود بهج کرد و چنین گفت که لیکن این تحریم نام نامی
ت نمیکند تا آنکه ذکر غیبت و دیگر احوال شریف با لقاب مختصه او حرام هست و فیه نظر زیرا که چون
ر نام محرم و کفر شود علی الاطلاق البته ذکر غیبت که بزعم مجتهد که تحقق یافته بود باید که موجب کفر
شد چه مقصود از تحریم نام حفظ و صیانت او بوده است مثلاً شخصی نام مبارک گرفت و مخبران خبر رسانیدند
وسای وقت در بلکه افتادند که فلانی اگر میداند و نزد او مجهول مطلق است نام چرا بر زبان
ند پس لامحاله معتقد شوند و بعد از کشش و کوشش و استفسار حال و پرسش تا بسفرای
ند و آخر نوبت بگرفتاری امام می کشد چنانچه سابق ازین بعضی از وجوه و سلسله مذاهب بوضوح گرائید
در ذکر غیبت و سر دایه و اهل قرابتش خصوصاً والده معظمه خاتون نرگس چشم و چراغ شاه دم عراق
احوال مختصه زیاده برین امور در افواه رؤسا مجمع شود یعنی دختر یا نبیره او بود مثلاً که یک
تیکه بزعم امامیه بدانند که قاتلین و دشمنان اهلبیت طاهرین و قالع اساس ناصبین همین طفل یا جوان است
بقیه کفار قدیم مثل نمرود و فرعون نیز همین بود چون از پیشوایان خود می شنیدند که طفلی در قرب زمان
کننده دین و دولت ما پیدا می شود پس برای منعدم کردنش چها کردند و هزاران کشتند و هر جا که مظنه
شتند دست خود را کوتاه نکردند قس علی هذا بر کسی در طلب دشمن میکوشد در روز و شب بر غایت حفظ و حراست
شد و لیکن طور عقل را باید که از دست ندهد و چنان نشود که گویند و دستی بی خرد خود دشمنی است
ض چون ذکر نام مجرد موجب کفر و لعن است ذکر این حالات بالاولی چه جای آنکه مجتهد الزمانی اعتراف
ی کرده باشد که القاب مختصه مثل مهدی و صاحب الزمان قایم مقام اسم مبارک آنحضرت نیست بلکه دیگر
ها بطرف کسی سوای آنحضرت انتقال نمیکند و درینجا هم قیاس بالاولی جاری تواند شد یعنی هر گاه نزد مجتهد
حالات مختصه چنین است و غیره مختصه یعنی مشترکه حرام نخواهد بود فرض بکن که زید وصفی دارد که در شهر او دیگری چنان
ت پس البته محکوم خواهد بود که معدوم النظیر است در آن و نیز او را وصفی دیگر حاصل است که او را
دیگران نیز مثل او یافته میشود البته برین تقدیر محکوم خواهد شد بوجود نظیر این چه معنی دارد
اوصاف مختصه و غیر آن از اوصاف مشترکه حکم واحد داشته باشد پس در مابه النزاع توان
ت که چنانچه ذکر نام او حرام و موجب کفر و لعن است ذکر اوصاف مختصه او بزعم
مجتهد نیز چنین است و البته احوال غیر مختصه حرام و موجب کفر و لعن نیست زیرا که وقت ذکر
ان هر کس بهر طرف منتقل میشود نه بیک شخص بعینه و ازین بیان جنون سرشار برای
مجتهد تیره روزگار آشکار شد مثل رابعة النهار بحدیکه پایانش پدیدار نیست کما اشرنا
الیه فی الصدر **قوله** ۱۱۱ آنچه مجیب غیبه مصیب در باب طلب آنحضرت
اشاره به بحث منع کرده الخ اقول مجیب مصیب اشاره بدین امر خاص کرده باشد بلکه مقصود

او بالذات بینقیت وحلیت شیخین امامیه است و بارشاد جناب مجتهد الزمانی بر اعاظم محققین نیز که علیهم
ازبلی باشد هم حماقت وسفاهت مذکور شامل شد و امیدوارم که اگر مجتهد زنده ماند و بالمه بجواب تقریر ربنه
لب کشاید حماقت محققین او روز افزون گردد زیرا که از حماقت شیخین هیچ حماقتی زایدالوصف
در خیال و وهم کسی نمیگذرد و لا عین رات و لا اذن سمعت که خود را امامیه اعظم رفضه مهبط لعن نماینه
وهم لا یشعرون بلکه حتی که گویند نام امام حضرت رسول خدا است مثلاً و ما را اعتقاد بدان دارند
که هنوز نام او بر زبان نیاورده اند و مورد لعن آن امام و لعن حضرت امام رضا گشته اند و
پی توان برد که شیخین امامیه نیز مثل بزرگان مجتهدین مصداق حدیث نبوی بوده اند که با
مجتهد در صوارم نقاش بر داشته که انک لا امتی و در نمیعنی شکی نیست که استاد جناب
المحدثین یعنی علی بن ابراهیم قمی ظاهرا همان اعتقاد داشته که از تفسیرش بدا است که چون
مذکور روز ولادت حضرت عیسی وقتیکه خاتون مریم مادر مکرمش نخله یا بسه را از انتها
که کجا است وان کرده بر او خندیدند و دعای او درباره مقبول شده بحماقت و زوال که
اما سفاهت ازبلی مذکور که روبروی تقریر را و افادات شیخین امامیه هیچ و پوچ است نزد مجتهد اصو
پس از آن که نسبت غیبت صغری که هفتاد سالی چند باشد بنسبت باین غیبت کبری گویا نسبت متناهی
بغیر متناهی است نسبت ذره ایست بکوه الوند معهذا چنین نصوص درباره آن صدور نیامده که هر که مدعی ملاقات
ملعون است مگر بعد از خروج سفیانی و ندای آسمانی و با اینهمه خود امام پرده غیبت را القوت خود میدرند و بر
جعفر که جد اعلای مجتهد الزمانیست بمجلهٔ حیدری می تازند و صفهای حاضرین و ناظرین میدرید
و دیگر هر یکی از سفرای او تا حین عدم توجه و اشاعر و سفارت و اظهار توقیعات مقدسه میکوشید و شیخ المشا
یعنی صدوق الکواذب بر عبارت بلیغه خودش بزبان قال و حال می تازید پس مورد لعن و کفر بهذا کرنا
در غیبت کبری می باید یا در غیبت صغری میشاید که هم خلاف عقل است و هم مخالف نقل که خداوند عالمیان
که هیچ اثری و نشانی باقی نباشد و بعد مرور دهور احتجاب امام از استار غیبت مانند آب حیات از ظلمات
آید و از اینجا در محاورات اهل هند میگویند که جد هر مولی او و هر ولی و افسانها که علمای امامیه در ذکر
این امام که مقیم عالم غیب است و درباره ساکنین عالم شهادت چون موضوعات ایشان از احدی نباشد در بر
دریغ فرموده باشند الغرض چون هر فسانه غایب عن الالقاب بشکل حکایت عمرو عیار مولای نامدار او است و من دیر
لسان لنتن الوصف خام چنانچه مکرر اشاره بدان کرده ام از ینجهت جسارت بدیگران نگردم و اختصار را
پند اشتم و بزودی متوجه اقوال دیگر مجتهد گشتم تا مقصود اصلی از دست نرود قوله و اکثر تواریخ معتمده اهلسنت الخ اقو
از انکه لفظ اکثر دال بر انست موافق داب مولفین که بعضی از آن بر خلاف آن دلالت دارد و از اینجا که قول الملحق
گشته که ایشان قایل بوجود و غیبت او هستند و عقل هم دلالت بران دارد بلکه تالیفات قلمی کنتوری نیز بر آن د

که بعثت امام برای رفع اختلاف از امت ست خصوصاً پس البته در غیبت او این مقصود برهم خورد چنانچه
هرکس علانیه دید و در تلاطم امواج حیرت فرو رفت پس ذکر عبارتی از کتابی که حالش عنقریب می آید
چگونه برای جناب مجتهد در پی که الزام اهلسنت ست مفید تواند بود که جماهیر ایشان مذهب یکدیگر دارند معهذا
درین تردد بیگی خواهی دانست انشاء الله تعالی که مجتهد درین کتاب نیز در بارهٔ چنین احتجاج تمشیه برپای خود
زده باشد و مجرد ذکر عبارتش چنانچه بارها دانستی امثال این دلائل را از هم پاشد چنانچه باز خواهی دید
و بر حال مجتهد بیچاره خواهی گریست که از پای خود بگور افتاده و ندای یا عبد الله بن سبا در کنی
در داده قوله در شواهد النبوت مذکور ست که شخصی گفته که معتضد مرا با دو کس طلبید الخ با این
روایت که راویش نیز مجهول باشد چگونه جماهیر اهل حق را الزام تواند داد بلکه فرق شیعه را نیز که خلاف
آن معتقداند زینهار بصحتش قایل نگشته اند و این امور را از محدثات اثنا عشریه می پندارند و کسیکه اطلاع
او مقصور بکتب فارسی باشد او هم بعد از دیدن حق الیقین در مسائل غیبت و رجعت و مانند آن
تکذیبش بیقین تواند کرد که مجلسی بر غایت قاعده کلیه که بارها منقوض گشته بر روایات اکابر شیعه شان
کاتبنا فی تالیفاتنا مبسوطاً یعنی معصوم را غیر از معصوم غسل نمیدهد میگوید که اثر ذکر بر روی آب
حصیری گسترده و بنماز مشغول گشته وقت غسل امام حسن طفلی بود پس دلیلی دیگر برای وضع این قصه
نرسید اکنون جز خیال و وهم چیزی دیگر بنظر نمی آید که گستردن سجاده بر روی آب چه حاجت
بداشتم تا که خواب ... و شاید که بجهت سفاهت از طرف مجتهد خود بگوئی چنانکه ملنگان گفتند مرکسی
را گفته بود که اگر زمین قبل از بدیع الدین مدار بود بارے بگو که آتش مدار بر چه چیز بود که تو حکایت میکنی
در عالم هیچ بود مدار آتش افروخت دودش آسمان وا خگر با ستارگان شدند و دو شعله آتش آفتاب
و ماهتاب گردیدند و خاکسترش زمین شد ملنگ برهم شد و گفت ای جهتی نا امتی بار دیگر در حق
چنین مدار مگو زیرا که خود مجلسی خاتمه المتکلمین و محدثین چنین گفته چنانکه روایت کنند که جناب امیر
علی از جنگ احد گفت امام حسن را که ذو الفقار ببر و بمادر خود بگو که بشو چون بعد از شستن آن در سپر بود
تنها یک قطره خون باقیست ذو الفقار بگفتار در آمد که من این قطره را جذب نکرده ام تا چون مرا بر
دست جهاد بلا که قصه تو یاد کنند و درود بر تو نخوانند مجلسی میگوید که بخیال نمی آید که طفل زودتر
راقم یابند و بپرورد و نمازند انتهی مختصراً و توهم نشود که این امور در کتب شیعه کمتر ست زیرا که چون
تتبع کنی بیشتر خواهی یافت بلکه از صاحب کشف الغمه که شیخین را مایه رو بروی او با وجود بلندی
نفس مجتهد به پستی میگرایند پس چگونه بذهن کسی در آید که آنمرد وقت غسل پدر بزرگوار خود طفل باشد در
غرب از زمان جوانمر شوده غیر ذلک من الآثار معهذا مولف این کتاب ملا عبد الرحمن جامی رحمه الله علیه
در کتاب مذکور اشارتی فرموده که از ان چنین برمی آید که این نقول و آثار در کتب شیعه ست نه اهلسنت هر جا که خواهد بیان جرح نماید

علاوه اگر در کتب اهل سنت بودے باز هم مر امیر سید را گفتنے که بر ما چگونه حجت باشد که تو
خود درین کتاب گفتی که در کتب فریقین بسیار روایات ست که هنوز بمعیار نرسیده باید سند آنرا نوشتن
در کتب تنقید بر کشادن اگرچه صدوق امامیه جامع آن روایات باشد که در ترجمه ادلم فی پر القسیمین مثله
در کتب شیعه از ائمه اعاظم شیعه یاد می آید پس باید تشنیده آنرا بعد از تنقید بعنوانے نوشتن که بر طور شان صحیح
باشد واذ لیس فلیس دانکه معنی خود دلیل عقلی و نقلی ست اجماعا که میراث حضرت امام حسن تا نے جد اعلای
مجتهد ناصبے بلکه رئیس النواصب گرفته اگر امام پسر حسن بودی برادر چگونه میراث یافتی با وجود فرزندان هم
سعادتمند که باعم خود چنان کرد که پاره از ان تشنیدے در پیچ وائے که بسبب تحقیق درین باب باره ترا بلکه
طلقی چه رسد که چون امام حسن موصوف از دنیا رخت اقامت بر بست و بهمسائگی خداوند عالم پیوست
دعلامان و خادمان عباسیه هجوم کردند و از هر طرف محیط شدند در انوقت از زنان راست گو
خاتون سوسن خیان برآمد که باردار است تا نواصب احاطه کردند و نوبت بقید و بند رسید
و بالاخر بقاضی شوراب رسانیدند و لیکن در خصوص این امور هم انعکاس شدید رو داد
ام امام بمقابله عم خویش پرداخت و در اداے حق مادری پهلو تهی ساخت ورنه چنانچه در مقابله
عم یکے از جمله هاے حیدری کفایت کرده درینجا یک تکاورے نیز می نمود زیرا که بر اصول رافضیه
کما فی البحار مقابله با مطربے رئیس الرقاصین جد اعلاے مجتهدین بود یعنے جعفر کذاب و در نبوت
با نواصب نخشب شعار دیگر چه گویم که رعایت در دمانش قفل سکوت بر زبانم زده و لیکن لفظ
کذاب چون در کتب رفضه بار بار خواسته یافت مضائقه ندارد بخلاف امریکه اشاره بدان کردم
که تا ضرورت شدیده تر نباشد ذکرش مناسب نگر زد والعاقل تکفیه الاشاره والغافل
لا تجدیه الف العباره **قوله** و مطابق این عبارت در تاریخ روضة الاحباب که بنا بر الخ
اقول ازین جواب حیل یا تجاهل مجتهد بار بار گذشته که این مجلد را بهتر من سیر نگفته اند پس اکنون
بلیک بیاید این دعوے را ثابت باید کرد علاوه ما را حاجتے بدان نیست که محتاج جواب
آن باشیم چه اتفاقا گذشته که از روایات مجاهیل در وقت احتجاج و استدلال چه روز بازار او خود
میگوید که آن روایت مطابق این عبارت ست پس چون راوی آن روایت شواهد مجهول است
باید سندش ذکر کردن و صحت آن ثابت نمودن. در آن عبارت این کلام جار بیست دالحمد
لله تعالے که بچشم مئونتی وانتکال فروغ مجتهد را حقیقتے باقی نماند. **قوله** پس میگویم
که یعنی الخ در آنجا باجماع فریقین بلکه باجماع امت آنحضرت رسول الله می نوشتند جنگ عظیم در پیش بود
خدا و رسولش خواستند بقاے طرفین در آنوقت و آنکه مکه معظمه بعنوانے فتح شود که
هر کسے پسند دو شکر نعمت عظمے صورت بندد و درینجا هیچ جنگے نه صورت ننگے کما لا یخفی پس چنانچه

احدیہا را آخر از چہ باب باید فہمید طرفہ آنکہ ہر جا میگوید کہ اول من قاس ابلیس فہذا ہو التلبیس و آنچہ از
حال حدیبیہ بر طور فرومایگان قلیل البضاعت ومانند غیر ماہرین فنون دینیہ و این صناعت کہ علم
کلام و مناظرہ تعبیر از انست نوشتہ چون در حواشی طعن الرماح دفترہا مفصل سپردہ ام باعادہ آن
درین پریشانی اللہ معذورم ہر کہ خواہد بدان نظر کردن و فرومایگی ہرزہ چانگی مجتہد دیدن
باید رجوع بدان حاشیہ آوردن کہ موجب تسکین قلب آن خواہد بود انشاء اللہ تعالی ناہش
نقض الرماح سے فی کبد النباح گذاشتہ ام اگر زمانہ اندک مساعد شود خواہد دید کہ آنہم مشتمل
این کتاب ذخیرہ مباحث کلامیہ و سوزندہ اکباد جمیع علمای امامیہ ست قولہ و ازینجا ثابت
کہ خلیفہ ثانی الخ این کلام را خلاف اسلام دانستن کمال سفاہت مجتہد ست کہ شیخ کلمہ گوی
چنین بیہودہ گوی نکند تعبیہ این کلام در بارہ جبا دار عترت طاہرہ بخطاب حضرت امام حسینؑ
صد دریافت بہ بحار غوطہ بخورد و چشم خود بر مقاتل علمای خودش بکشا علاوہ کسانیکہ با
گلستان وغیرہ در دبستان خواندہ اند آنہا نیز میدانستند کہ اَلَستُ بِرَبِّکُم در قرآن مجید آمدہ
بالبتہ بکمال تاکید بر ثبوت ربوبیت ایزدی دلالت کردہ و در جاہای دیگر نیز اینطور وارد گشتہ
مولای مجتہد یعنی قاضی طلبوق شوشتری بر کمال شجاعت و دلیری و دلسوزی و غمخواری
کردہ و در تصنیف فقیر موجود ست اگر مجتہد قدرتی بدان داشتہ چرا التعرض بدان نکردہ
این اجمال قناعت کردن بکار این فرومایہ و سفلہ ہست دون غیرہ و آنہم بنص پدرش فرصوا
لیکن چنانکہ شیعہ البیت از ایمان اجرا کجا حاصل ست وَمَن یُضْلِلِ اللّٰہُ فَمَا لَہُ مِنْ ہَادٍ الغرض
عنایات ایزدی این مسئلہ را در شرح طعن الرماح کہ بطور جرح مبسوط نوشتہ ام باید دید و عجب
اگر در بیاضش آرند و ہمہ حواشی را ترتیب دہند بقبل این اجزا بدو صد کشد لیکن قلت
فرصت از ان مانع ست چہ کنم کہ نہ معینی دارم کہ در تبیض آنہم ہمت بربندد و نہ شخصی کہ چند کس
را دستگیری کند تا بہ بیاضش بربندد و چند کس را در تصحیح آن نگاہ دارد کہ دران عرق ریزی
نمایند طرفہ آنکہ چون طلبہ در کتب درسی استدعای کنند و من اشارہ با صراحۃ می گویم
درین باب ذمہ می کنم کہ شما را در مدتی قلیلی و آنگاہ با سانی تا منزل مقصود رسانم و شما
مؤنت من اعانت کنید کَاَنَّمَا یُسَاقُوْنَ اِلَی الْمَوْتِ وَہُمْ یَنْظُرُوْنَ و بعضی بودند
در تصحیح بقول بعضی از کتب فقیر وعدہای حتمی نمودند و بعد روزی چند ملاقات را ہم ترک نمودند
کسانی را کہ برین کار نوکر گردانیدم وعدہ خود را در کتابت مسودات و تصحیح مبیضات
وفا کردند و الا شاذی نادرۃ و اتفاقا ۔ بعضی از کتب را نویسانیدم و حساب آن اگر
بچہل روپیہ بود بصد روپیہ کشید و مکرر بہ تصحیح کتابی پرداختند بندہ وقت مطالعہ آن کتاب

را ممسوخ یافتم چگویم که وقت من درین غم و غصه چون میگذرد فالی اللّٰه المشتکی و بعضی را
یافتم که در کتابت نزد من اقرار نامه نوشتند بحساب اصل و فرعش را چنان در کتابت پریشان
ساختند که حسابش مضاعف شد چون نوشته پیش کردم گفتند نفهمیده بودیم و دانستم که در
قیل و قال وقت ضایع شود اجرت بحساب شان دادم وقت مطالعه دلم میسوخت که در
آتش افگنم و یا در آب سلسلهٔ تصنیف بسبب تعلیم الفاظ از دست رفت و اکنون از کثرت مطالعه
کاتب صحیح نویس بخط ما یقرا بار موصول بهم نمیرسد اگر بار تافته و مشکل اینست که هر روز بتر می [illegible]
و اجنبیت از کتب دینیه بجدی رسید که فضلا بتقریب تعلق آمدند چون وقت امتحان رسید نتوانستند
عبارت فارسی را بسلامت بخوانند و در تصحیح عبارات و اسامی رواة متحیر گشتند چه گویم که بزرگان
از ما نافت اسباب چه میگزید و بعد تصنیف بر کتابی خصوصاً درین زمان که اقامت در بلده حیدر آباد
که فرخنده بنیاد نام آن گذاشته اند چه پیش آمده که منتهای آرزویم این بود که هرچه بقید تسوید
در آمده بتوسل امرا به پیرایهٔ تبییض در آید تا اینها را ایمن در آفات مثل تالیفات قدیم برباد نشود
مدتی بعضی را برین کار برانگیختم که بیک اشاره تو ممکن است کتب را فراهم کردن و جمعیت کاتبین و
مصححین بهم رسیدن پس چنان میثاق و عهد بر بست که مزیدی بر آن بوهم و خیال نگذرد پس اجزا
چنین کتابها که پاره حالش گوش کردی طلبید و کاتبی هم که غالباً صد جزو را بصد روپیه تواند نوشت هم
داد و بطور بشارت پیام داد که مدعا بدست آمد لیکن قبل از انکه قلم بدست گیرد این قدر مبلغ در
آن میطلبد پس وزری نیتم داد و را ابدکر آن عهود و مواثیق فرسنده ساختم و گفتم اگر مرا قدرتی میبود بر برد
که چند نسخه بنویسانم و بعد از تصحیح و مقابله مثل اصل گردانم تا اجرا آنکالیف میدادم مداخل من بر روح
قبایل و اقربای خویش که از ویرانی هند تباه شدند وفا نمیکنند و همچنین دیگران از اغنیا و اهل ریاست
گردند و همیشه نکث آن عهود نمودند خرمنهای خود را برباد دادند خَسِرَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ
از اینجا بالجمله مجتهد غاوی بیادو داعی کیاد درین مقام بر ملای نامی عبدالرحمن جامی این تهمت نهاده که
بر آنست و از کتب اهلسنت نقل میکند که امام دوازدهم فرزند سعادتمند حضرت امام حسن بن علی بن
و بعد زمانه غیبت اختیار کرد بسبب آنکه معتمد خلیفه عباسی خواست بتوسط کاربرداران سلطنت خود سر مبارکش را جدا
پس او مختفی شد حالانکه ملای نامی قدس سره السامی بر مذهب شان این بنیاد را ریخته و هرچه او را بعد از آن
بر مذهب سنت دست آویخته پس ناگزیر شد که این منافق بذکر عبارتش حک کردن اگرچه باطناب کشند
درین خصوص نیز از قلم فقیر چاشنی عذاب ذلت و خواری بخشد پس بدانکه ملای موصوف در شواهد بذکر
ترجمهٔ الحسن الثانی عشر نامیفرماید محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا رضی اللّٰه عنهم وی امام دوازدهم ست کنیت وی ابو
القاسم ست و لقبه الامامیه بالحجة و القائم و المهدی و المنتظر و صاحب الزمان و هو عندهم خاتم الائمه

اما ما دامهم یزعمون انه دخل السرداب الذی بسر من رای وامه تنظر الیه فلم یخرج الیها وذلک
فی سنه خمس وستین ومائتین وقیل فی ست وستین ومائتین وهو الاصح فاختفی الی الآن علی زعمهم مادر وی
ام ولد بوده است صیقل نام وقیل سوسن وقیل نرجس وقیل غیر ذلک وولادت وی در سر من
رای بوده است فی الثالث والعشرین من رمضان سنه ثمان وخمسین ومائتین وقیل
فی لیلة النصف من شعبان سنه خمس وخمسین ومائتین ام حکیمه عمه ابو محمد زکی رضی الله عنه
گفته است که روزی پیش ابو محمد رضی الله عنه درآمدم فرمود که ای عمه امشب در خانهٔ ما
باش که خدای تعالی ما را خلفی خواهد داد من گفتم ای فرزند از که خواهد بود فرمود
از نرجس همچون ام موسی علیه السلام که حمل وی جز وقت ولادت ظاهر نخواهد شد آن شب
چون شب نیمه رسید برخاستم وتهجد گزاردم وبعد ازان با خود گفتم که وقت فجر نزدیک رسید و آنچه
ابو محمد گفت ظاهر نشد ابو محمد از مقام خود آواز داد که ای عمه تعجیل مکن بآنخانه که نرجس آنجا بود
باز گشتم مرا در پیش راه پیش آمد لرزه بروی افتاده وی را بسینه خود باز گرفتم وقل هو الله احد
وانا انزلناه وآیة الکرسی بروی خواندم از شکم وی آواز آمد که هر چه من خواندم فرزند وی نیز
بخواند بعد ازان دیدم که خانه روشن شد نظر کردم فرزند وی بزمین آمده بود ودر سجده افتاده
برگرفتم ابو محمد رضی الله عنه از حجرهٔ خود آواز داد که ای عمه فرزند مرا پیش من آر پیش وی
بردم بر کنار خود نشاند وزبان در دهان وی کرد فرمود که سخن گو ای فرزند من باذن الله تعالی
گفت بسم الله الرحمن الرحیم وَنُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً
وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ بعد ازان دیدم که مرغان سبز ما را فرو گرفتند ابو محمد رضی الله عنه یکی ازان
مرغان را بخواند وگفت خذه ما حفظه حتی یاذن الله فیه فان الله بالغ امره از ابو محمد پرسیدم که این
چه مرغ بود واین مرغان دیگر کیانند فرمود که آن مرغ جبرئیل ودیگران ملایک رحمت اند بعد ازان فرمود
که ای عمه وی را بمادرش باز گردان کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ اَنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُونَ
بر وی پیش مادر وی بردم چون متولد شد ناف زده بود وختنه کرده وبر ذراع ایمن وی مکتوب که جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ
الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ کَانَ زَهُوقًا واز دیگری روایت کرده اند که گفته است که چون متولد شد بدو زانو
نشاند وانگشت سبابه بجانب آسمان برداشت وعطسه کرد وگفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ واز دیگری
روایت کرده اند که گفته است که بر ابو محمد درآمدم وگفتم یا ابن رسول الله خلیفه وامام بعد از تو که خواهد بود بخانه درآمد
پس بیرون آمد کودکی بردوش گرفته که گویا ماه شب چهاردهم بود در سن سه سالگی فرمود که ای فلان
اگر نه پیش خدای تعالی گرامی بودی این فرزند را بتو ننمودمی نام این نام رسول است صلی الله علیه
وسلم وکنیت این کنیت وی هو الذی یملاء الارض قسطا کما ملئت جورا وظلما واز دیگری می آرند

که گفته است که روزی برابو محمد رضی الله عنه درآمدم بر دست راست وی خانه دیدم پرده بآن
فروگذاشته گفتم یا سیدی صاحب این امر بعد ازین که خواهد بود فرمود که آن پرده را بردار برداشتم کودکی
بیرون آمد در کمال طهارت و پاکیزگی بر رخسارهٔ راست وی خالی و گیسوان گذاشته آمد و بر کنار
ابو محمد رضی الله عنه نشست ابو محمد فرمود که این ست صاحب شما بعد ازان از زانوی وی برخاست
و ابو محمد رضی الله عنه فرمود یا بنی ادخل الی الوقت المعلوم بآنخانه درآمد و من بوی نظر میکردم پس
ابو محمد رضی الله عنه مرا گفت برخیز و ببین که درینخانه من کیست بخانه درآمدم هیچکس را ندیدم از دیگر
آرند که گفته است معتمد اه و این روایتی ست که مجتهد نقل کرده و بران رنگ التزام عیب
زیر این روایت مصنف کتاب می نویسد بدانکه شیعه امامیه مراورا دو غیبت اثبات میکنند یکی
غیبت قصری یعنی کوتاه از زمان ولادت وی ست تا زمان انقطاع سفارت و دیگر غیبت طولی یعنی
درازتر و آن از زمان انقطاع سفارت است تا آن زمانیکه خدا تعالی ظهور وی را مقدر کرده است
و در غیبت قصری وی را سفیران اثبات می کنند یکی بعد از دیگر که واسطه بودند میان وی و سائر
خلائق که حاجات و سوالات ایشان را بوی رفع میکرده اند و جواب آن می آوردند و آن سفارت
بر شخصی علی بن محمد نام ختم شده است و وفات وی در سنه ست و عشرین و ثلثمائة بوده و از
آرند که پیش از وفات خود بشش روز توقیعی بیرون آورد که محمد بن الحسن العسکری رضی الله عنه
نوشته ست و نسخه اش اینست بسم الله الرحمن الرحيم یا علی بن محمد اعظم الله اجر اخوانک فیک
فانک میت ما بینک و بین ستة ایام فاجمع امرک و لا توص الی احد لیقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت
التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلب و امتلاء الارض جورا
من شیعی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم چون آن روز ششم رسید فوت شد و هیچکس وصیت سفارت نه نمود بعد ازان
غیبت طولی در آمد الی ما شاء الله تعالی و این طائفه را در مدت غیبت قصری وی از حکایات بسیار ست از انجمله
یکی از اهالی نواحی حله را که اسمعیل نام داشت ریشی برآمد که همه اطبای حله و بغداد از علاج آن عاجز آمدند گفتند
که علاج آن جز بقطع آن ممکن نیست و در قطع آن خطر ست زیرا که بعرق الکحل که از قطع آن حیات منقطع
میگردد نزدیک ست اسمعیل گفته ست که چون از اطبا مایوس شدم عزیمت مشهد مقدس سر من رای
بعد از زیارت ائمه رضی الله عنهم بسرداب در آمدم و از حق تعالی استعانت جستم و از ائمه استمداد
نمودم و بعضی از شب قیام کردم و چند روز در آنجا بسر بردم یکروز بکنار دجله رفتم و غسل کردم و جامهٔ
پاک پوشیدم و بمشهد شریف متوجه شدم دیدم که از آنجانب چهار سوار پیدا شدند شمشیر ها بسته و
نیزه در دست داشت و یکی در میان ایشان فرجی در بر گمان بردم که مگر از شرفا ست

مشهد اند چون بمن رسیدند سلام گفتند جواب دادم آن نیزه دار بر طرف یمین فرجی دار ایستاد
و آن دو می دیگر بر طرف یساروی آن صاحب فرجی مرا گفت که تو فردا بجای خود پیش اهل خود خواهی رفت
گفتم آری فرمود پیش آی که ریش ترا ببینم پیش رفتم دست مبارک دراز کرد و در ریش مرا بیفشرد
بسیار درد کرد آن نیزه دار مرا گفت افلحت یا اسمعیل من تعجب کردم که نام مرا چون دانست پس گفتم
افلحنا و افلحتم انشا الله تعالے آن نیزه دار گفت این امام است پس پیش دویدم و ویرا در بر کشیدم
و زانوی او را بوسیدم پس روان شد و من نیز روان شدم مرا گفت برگرد گفتم من هرگز از تو جدا نخواهم شد
بار دیگر گفت بازگرد مصلحت آنست که بازگردی همان جواب گفتم صاحب نیزه گفت شرم نمیداری
که حضرت امام دو بار ترا گفت که بازگرد و تو مخالفت میکنی بایستادم چون مقداری برفت رو باز پس کرد
و فرمود چون ببغداد رسی مستنصر ترا خواهد طلبید زنهار که از وی هیچ قبول نکنی چندان بودم که از نظر من
غائب شدند بعد از ان بمشهد آمدم و از احوال آن سواران پرسیدم گفتند که از شرفای آن نواحی
بودند من گفتم که امام که بود گفتند که امام صاحب نیزه با صاحب فرجی گفتم صاحب فرجی گفتند ریش خود را بایشان نمودی
گفتم آری آنرا بیفشرد و آن بر ران راست من بود برهنه کردم هیچ اثر نمانده بود از دهشتی که داشتم در شک
افتادم که شاید بر ران دیگر باشد آنرا نیز برهنه کردم هیچ اثر نبود و مردم بر من ازدهام کردند و پیرهن مرا بدریدند
خادمان مشهد مرا بخانه در آوردند و از مزاحمت مردم مرا خلاص کردند چون ببغداد رسیدم این خبر
ببغدادیان رسیده بود بر من ازدهام کردند چنانکه نزدیک بود که کشته شوم بعد از ان مرا پیش مستنصر
بردند قصه از من پرسید باز گفتم گفت ویرا هزار دینار بدهید گفتم نمیگیرم که امام مرا وصیت کرده است
که از وی چیزی نگیری مستنصر بگریست از پیش وی بیرون آمدم و هیچ نگرفتم بعد ازین گما میبرد باید
که نداما قالوه یعنی این حکایات و روایات از شیعه بود باز گفت و فی جامع الاصول فی اشراط
الساعة و علامتها عن ابی مسعود رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
قال لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لیطول الله ذلک حتی یبعث الله فیه رجلا منی
او من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما
و جورا و فی روایة اخری لا تنقضی الدنیا حتی یملک العرب اهل بیتی رجل من یواطی اسمه
اسمی اخرجه ابو داؤد رحمة الله تعالے و فی جامع الاصول ایضا ابو اسحق رضی الله عنه
و نظر الی ابنه الحسن رضی الله عنه فقال ان ابنی هذا السید کما سماه رسول الله صلی الله
علیه و سلم و سیخرج من صلبه رجل یسمی باسم نبیکم صلی الله علیه و سلم یشبهه فی الخلق و لا یشبهه
فی الخلق ثم ذکر قصة یملاء الارض عدلا اخرجه ابو داؤد و لم یذکر القصة و قال صاحب الفتوحات
المکیة فی ذکر المهدی و انه یکون معه ثلثمائة و ستون رجلا من رجال الله الکاملین اعلم ایدک الله

وایایا ان اللہ تعالی خلیفہ یخرج وقد امتلأت الارض جورا وظلما فیملأہا قسطا وعدلا ولو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول اللہ ذلک الیوم حتی یلی ہذا الخلیفہ من عترۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ولد فاطمہ رضی اللہ عنہا یواطی اسمہ اسم رسول اللہ صلی اللہ وکنیتہ کنیتہ جدہ الحسن بن علی یبایع بین الرکن والمقام تشبہ الرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الخلق بفتح الخاء وینزل فی الخلق بضم الخاء لانہ لا یکون احد مثل رسول اللہ فی خلقتہ واللہ تعالی یقول فیہ انک لعلی خلق عظیم ثم قال ویبایعہ العارفون باللہ تعالی من اہل الحقائق عن شہود وکشف بتعریف الہی رجال الہیون یقیمون دعوتہ وینصرونہ ہم الوزراء یحملون اثقال المملکۃ ویعینونہ علی ما قلدہ اللہ تعالی ثم قال وان اللہ تعالی یستوزر لہ طائفۃ خبأہم فی مکنون غیبہ اطلعہم اللہ سبحانہ کشفا وشہودا علی الحقائق وما ہو امر اللہ علیہ من عبادہ فشاورہم یفصل ما یفصل وہم العارفون الذین عرفوا ما ثمہ وما ہو فی نفسہ لیعرف من اللہ تعالی قدر ما یحتاج الیہ منزلتہ ومرتبتہ لانہ خلیفہ مسدد یفہم منطق الحیوان یسری عدلہ فی الانس والجان وقال الشیخ رکن الدین علاء الدولہ احمد بن محمد السمنانی قدس سرہ فی ذکر الابدال واقطابہم وقد وصل الی الرتبہ القطبیہ محمد بن الحسن العسکری رضی اللہ عنہما وعلی اماءتہ الکرام ائمہ اہلبیت الطہارۃ رضی اللہ عنہم وہو اذا اختفی دخل فی دائرۃ الابدال وترقی مندرجا طبقہ طبقہ الی ان صار سید الافراد وکان القطب علی بن الحسین البغدادی فلما جاء نقبہ ودفن فی شونیزیہ صلی علیہ محمد بن الحسن العسکری رضی اللہ عنہما وجلس مجلسہ وبقی فی مرتبہ القطبیہ تسع عشرہ سنۃ ثم توجاہ اللہ تعالی بروح وریحان ہو اقام مقامہ عثمان یعقوب الجوینی الخراسانی وصلی ہو وجمیع اصحابہ علیہ وہو فی مدینۃ الرسول صلی اللہ علیہ وسلم فلما جاء الجوینی نقبہ جلس احمد کوچک من ابناء عبد الرحمن بن عوف رضی اللہ عنہ مجلسہ وکان توفی العجم وصلی علیہ ودفنوہ بہم لا صفہ بالارض غیر مشرفہ ومبنیۃ لا یعرفہا غیرہم وہم یزوروتہا کل سنۃ باز در آخر سفر مایدکہ چون حضرت حق سبحانہ توفیق اتمام بیان بعضی احوال وافعال وکرامت وخوارق عادات ائمہ اہل بیت رضوان اللہ علیہم اجمعین داد باز رجوع بذکر بعضے از صحابہ کرام رضی اللہ عنہم اجمعین کردہ مے شود می باید کہ فضیلت وکمال ولایت وکرامت اہل بیت را منحصر درین دوازدہ تن بدانی اگرچہ ایشان بمزید فضیلت وکمال اختصاص اشتہار یافتہ اند زیرا کہ اہل فضیلت وکمال از اہلبیت بسیار بودہ اند چہ در طبقات ائمہ مذکورین وچہ متاخرین از ایشان وبعضے از متاخران ایشان در کتاب نفحات الانس در طبقات صوفیہ مذکور شدہ اند چون ابراہیم سعد علوی وسیدی عبد القادر گیلانی وغیرہما قدس اللہ تعالے ارواحہم والتوفیق من اللہ تعالے تا بہ حال سعد. زید بن عمرو بن نفیل کہ یکے از عشرہ مبشرہ است ومناقب وفضائل او شروع کردہ ازین عبارت کہ از آغاز تا انجام برای اطمینان وناظرین نوشتم

حالی شد که ملای نامی قدس سره السامی ترجمهٔ صاحب الامر امامیه موافق کتب ایشان بعمل آورده که اثنا عشریه
ایشان بر وجود و غیبت و ظهور مبارکش بران موقوف است و تذکر حالش ابواب تراجم حضرات ائمهٔ اثنا عشر بر
مطلع شان برین خاتمة الائمه ختم فرموده و بعد ازان از مختار مذهب اهل حق خبر داده و طور کشف
استغراق صوفیه سابقین را هم ضمیمه ساخته اول از حال ولادتش فارغ گشته باز بتغییب متعلقاتش
وابسته کرده باز اصول خود را انچه در کتب معتبره بود قلمی فرمود و ضمائم را نیز تعرض نمود پس اگر
مجتهد آنست که ذکر حکایت معتقد و غیره از کتب معتبره اهل سنت است پس ممنوع است لابد
ان دلیل که سر مبارک طلبید و فرستادگانش قصور نکردند و بی محابا یدو لتخانه
درآمدند مگر مراد خود نرسیدند باز حضور امام لعنت کشید و نزد امامیه بر غیبت صغری و کبری
منقسم گردید و در صغری که هفتاد و چند سال بود کسانی چند بهم رسیدند که میانه حضرت امام در عیش
واسطهٔ وصول فیض بوده باشند و خاتمهٔ ایشان علی بن محمد بود الی غیر ذالک و اگر مراد انیست
که ملا این امور بر اصول شیعه نوشته پس قصد الزام اهل سنت که از عبارتش واضح است که ملا
حکایت خلیفه برین نمط نمود تو و صاحب روضة الاحباب نیز همان نوشته پس بر جای خود نیست
دلیل مذکور و این امور نزد صاحب دانش و بینش مثل بدیهیات است ولیکن چه توان کرد
قول عرفی سه تا بصد قرن دگر امر بدیهی بکند * عقل اول براهین تبینش تفهیم * اساس این
روایت طویله و مطنبه بر همین است بالجمله ملای موصوف چون ترجمهٔ امام غایب عن الابصار
و نوبه روزگار شروع فرمود که امامیه برای او لقب حجت و قائم و منتظر و صاحب الزمان
گذاشته اند و او نزد ایشان خاتمهٔ دوازده امام است و بزعم شان داخل شد در
سرداب که در سر من راست، و مادرش میدید و انتظار او می کشید پس بسوی او بازنیامد
و غیبت در سال دو صد و شصت و پنج پدید آمد و بعضی گفته اند در شصت و شش و اصح همین است
آن امام مختفی است هنوز بر گمان باطل شان ازین زیاده نصی و تصریحی توانند نمود از برای
ملا بر طور شیعه سخن میراند و این امور ابر طور شان میخوانند و در اثنای روایات اینهم آورد
ازان واضح است که اختلاف کرده اند راویان که این غیبت در زمان پدر بزرگوارش بود
و راوی گفت که میدیدم که بگفته حضرت ابو محمد در خانه درآمد و من بگفتهٔ آنجناب داخل شدم
نیافتم پس ملا اختلاف زمانه را هم در غیبتش نشان داد چنانچه در تاریخ آن در همقام و بعد ازین
اهل حق را از جامع الاصول و مانند آن نشان داد یعنی اهل حق اعتقاد دارند در باب مهدی موعود
هنوز پیدا نشده و الیضا در مابین این هر دو حیان نوشته که شیعهٔ امامیه برای او دو غیبت ثابت می کنند
صغری و طولی الی آخره اینهم نص قطعی است بر انچه گفتم و با اینهمه یادگی محتهد باید دید که معترض را در حکایت

معتقد ورفتن آنکس برای شهید کردن امام از روایات اہل سنت ہست وبصحت
پیوسته ورنه در محل استدلال چرامی آوردو نیز عبارات ملای مسطور در اثنای بیا
که چنین اورده اند وازدیگرے آرند الی غیر ذلک این افعال اگر لشیعه مسند است
چنانکه دانستی مغلطه مجتهد بابت استدلال والزام سمت وضوح دارد واگر نزد او مس
بسوی اہل سنت ہست پس مجتهد لایق آن نماند که عوام طلبه نیز باو خطاب نمایند
متکلمین اہل سنت ولیکن بیچاره گان چه کنند که ہر گاه کتابی از مؤلف کارگاه اجه
برآمد ہوا خواہانش که شب وروز او را العیش و کامرانی وخواہش ہای نفسانی
شور وغوغا برآوردند وغلغله در بلاد افتاد که چنین کتاب در ہیچ زمانه از ہیچ
ظاہر نشده واگر راست پرسی بامعنی سخنی صحیح تواند بود که مفادش چنین ہست که
مؤلفی مرتکب چنین بغضیات وہفوات ولاف وگزاف نشده ونخواہد شد پس ضرور
جوابش نوشتن که تا عوام گمراه نشوند ودر دام ودانهٔ او گرفتار نگردند وایضاً چون ملای
که بعد از اتمام تقریرات شیعه کتب خود را نام برد ومذہب اہل حق را ذکر فرماید چنین افاده
ناقابل تا سامعین وناظرین آگاه شوند که تراب شیعه بانجام رسید ومعتقدات اہل سنت در بارهٔ
موعود که از نسل امام حسن ہست شروع شد الغرض کوری وکورانگی مجتهد را پایانی نماند چنانک
من بعد اگر ادنی غور کرده شود وبیچاره مجتهد درین امور معذور ہست که خود قدمای
درین تار وپود بصرے وبصیرتی نداشتند زیراکه وجه سفرای شیعه برای آن بود که عوام بر امام
نکنند وموجب فتنه نشوند وفیض امام بتوسط شان فائز شود حالانکه بعد دیدن کتب
شیعه خواہی یافت که این حصر باقی نماند وباب رقعات دیگر ہم مفتوح شد تا کتابها
دران جمع کردند وتوقیعات نامش نهادند پس درین صور تنها اندیشهٔ فتنه نابود
بود زیراکه چون سفراکه بر غیبت خود قابو نداشتند گرفتار مے شدند وحکام می
که امام کجاست این بیوفایان البته امام را بدست دشمنان می سپردند چنانچه خواسته
که جناب امیر را بدست معاویه بسپارند وہیچ یادداری که باسبط اکبر چه کردند ودر
حیه مهمانیها بجا آوردند حتی ہمراه لشکر یزید شقی گردیدند وبعض امام سجاد کما مر اسبط
شهید نموده گریه وزاری وفریاد وبیقراری آغاز کردند ومامون بتقلید شان ماتم ہم بجا آ
پس امام را خود بایستی لذات اہتمام فرمودن که غیبت وظهور بدست او بود بخلاف سه
که چون گرفتار مے شدند نمی توانستند از محبس غائب شدن وبدلالت سوی
امام معذور میگشتند پس بهتر آن بود که نام سفرا در میان نمی آمد وامام این مهمات را تبقدیم

واگر این امر را مجتهد نتواند فهمید بارے تمثیلش باید شنید که چون کسی بر غیبت قدرت دارد و ملک اعظم برای تشدید و تائید او ملازم باشد بحدیکه گاہے بسیر آسمان بپرداز دحاجت بسفری نیست چه جای سفر السین بعجلت تمام ببلاد تواند رسید و مشکلات شیعه عالم حل تواند کرد و هرگاه منافقین رفضه برای جنس ماقبل جمع شوند چنانچه صبح ویلمی را اتفاق افتاد بعنوانی غائب تواند شد که همه مثل جعفر عم امام حیران باشند و نشانی نیابند بلکه بسبب قدرت بر غیبت و حضور میتوانست در پرده تقیه کار دارین را بصحبت خلفا انتظام دادن و مخالفین خویش را بهلاکت نیست و نابود نمودن بیک نعره چنانچه امام معاصر هارون غلام حبشی که خبر نفس الامری از رفض وزیر داده بود هلاک شد و وزیر را با وجودیکه بجز خواهی امام و اطاعتش مصروف بود آسیبی نرسید بلکه خلیفه کور از دغدغه رفض او فارغ گشت حاصل اینکه چنین امام که پرورش او قطع نظر از دنیا بر عوالم اربعین محیط باشد از هر گونه اختیاری و قدرتی هست چنانچه از حدیث بساط در مجلد اول بوضوح پیوست او هر چه خواهد بعمل آرد بلکه توان گفت که هر محال از دست او ممکن شود و ازین ابحاث زیاده تر عیان گشت که هر معامله که بوقوع آمد خلاف مصلحت دینی و دنیوی بود و کمال فساد و انکاش امور شرعیت و طریقت موجود گشته لاحول ولا قوة الا بالله پس تر ناظرین مناظرین را باید از عبارات ملای ممدوح نتائج دیگر بر آوردن یکے از آن این هست که از ذکر عبارت فتوحات که نسخه آن پیش رو بوده و بسیار برا فقیر جمع کرده و مشتاق این مقامات گردیده در بلاد مختلفه نگاه کردم و مدعای مذکور در نسخ همچنین یافتم که خلیفه ایزدی یعنی امام مهدی البته بوجود می آید و وقتی برای جهاد دشمنان خدا لشکری آراید و بتائید سماوی و توفیق ایزدی مجاهدات سیفی و سنانی را بپایان میرساند و دین قویم را تقویت می بخشد و او از نسل حضرت سبط اکبر ست و در جاهای دیگر نیز آنچه فرموده نصوص قطعیه در انست زیرا که در نکته اینمعنی که آن بزرگ از اولاد سبط بزرگ هست ارشاد کرده که چون او حسبةً لله باعث حقن دماء عسکرین عظمین در وقت خلافت خویش گشته و برای حفاظت شان کوشیده حق تعالی ازان راضی شده و در عوضش یکی را از اولاد او شرقا و غربا محیط گردانیده و چنین سلطنت عنایت کرده تا داد عدل وداد بدهد و زمین را که پر گشته بود از بیداد و ظلم خالی سازد و این دلیل برابر هزار دلیل هست بر آنکه اسم پدر بزرگوارش سید عبدالله موافق والد حضرت صلی الله علیه وسلم رفضه گویند نامش حسن هست و نام مادر مکرمش را اهل حق آمنه نوشته اند در مابه النزاع نرگس و سوسن و ریحان و صقیل بیان کردند چنانکه بارها دانستی بالجمله چون موضوع بدل شد بیان یکی بر دیگری چگونه انطباق یابد و ایضا هرگاه باظهار و تحقیق شیخ اکبر در فتوحات معلوم شد که این عطاے خاص در جلدوی

رحم حضرت امام حسن بود در حفظ و حراست خون امت و در حدیث هم منصوص که حضرت صلی الله علیه وسلم
این صلح را که سبط اکبر بجا آورد کما ینبغی ستوده و در روایات صحیحه مرفوع گشته پس محال است که او از اولاد
امام حسین ع باشد زیرا که تطلع خلافت متفرع است بر حصول آن و خود مجتهد قبل ازین در مقالات
دیگر اقوال محدثین اهل سنت آورده که جناب امام حسین خلافت نیافته اند و ایضا رفضه روایت
میکنند چنانچه رئیس اعاظم امامیه وزیر اربلی در کشف الغمه ثابت کرده که امام حسین سخت ناخوش
ازین صلح بوده اند پس مقالات شیعه از امور یست که بطلانش از کتب فریقین بدرجهٔ ثبوت میرسد
صدق آن بر جناب امام حسین ع از جمله محالات است و ازین حرف و حکایت بخوبترین وجوه ثابت شده
که صاحب فتوحات زینهار نگفته که مهدی موعود فرزند امام حسن ع ثانی است که امام یازدهم بطور امامیه باشد
ورنه تناقض صریح است و این از امثال او خارج از دائرهٔ امکان و العجب که رفضه پی بدین تناقض و تهافت
نبرند و نقالین ایشان چنان دعوی کنند که در فلان مقام دیدیم که فلانی از فتوحات نقل کرده که مهدی از اولاد
امام حسین ع است الی غیر ذلک من مقالات الشیعه و شیخ فتوحات را تتبع نکردند و بنده چون خیال این معنی
داشتم نسخ کثیره فتوحات بهمین طور یافتم که خالی از تناقض و تهافت باشد و این امر را از کرامات شیخ
توان دانست که رسالهٔ عقائد خویش ضبط نموده خود فتوحات مکیه ساخته اگر آنرا به بینی البته با عقائد جمهور
اهل حق مطابق است و زینهار مخالفت ندارد هر که خواهد بدان رجوع نماید تا مطمئن شود که رفضه چون همت
بران گماشته اند که کاملین ایشان از البسوی مذهب خویش بجد و جهد تمام کوشند تا قدامت مذهب محدث
خویش ثابت سازند سعی ایشان مبنی بر اغراض فاسده و محدثات کاسده میباشد و تا ظهور امام مهدی ثابت شدنی
نیست و عقلا البته در دام و دانهٔ ایشان گرفتار نمیشوند اگر عوام بد اندیش از جا روند تعجبی نیست که بصیرتی ندارند
و درینمقام بعضی از امور که امامیه معتقد آن در متعلقات حال صاحب الزمان شده اند بطور
اختصار باید شنید که جمعی گویند اجماع امامیه بران است که حضرت امام حسن ع ثانی
اولاد گذاشت و ایشان میراث باطنی یافته اند خصوصا حضرت صاحب الامر که اگر بر
جمیع حالاتش آگهی رود بالیقین حکم توانی کرد که در معراج شریف نیز از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم سبقت برده و آنچه از وقت ولادت صدور یافته و عظمت
و جبروت برای او از جناب باری تعالی مقرر گشته برای احدی از انبیا بلکه جناب
سید المرسلین قرار نیافته و این را میراث نتوان گفت لخصوصیة توجد فیه ولا توجد
غیره فی حتی ابانه قال الکلام فی الامتیاز لا فی الاشتراک اگرچه حکام بعد از تفتیش
و تنقیح میراث امام ابو محمد علیه السلام بجعفر عم بزرگوار صاحب الامر دادند و آنچه بر آن
ترتیب یافت عوام را هم از ان شرم می آید کما مر الیه الاشارة والصراحة جمیعا و ایضا اجماع

و از عجایب آنکه در علمای ایشان یکی را بر چیدند که از متشعین ست چنانچه نامش می آید و او همین قدر گفته که حضرت
ابو محمد و الد محمد مهدی قایم منتظر است عند الامامیه و این الفاظ و عبارت را بلکه عوام نیز نص دانسته در اجماع ایشان حوالی
فهم و دانش او لعبد از تتبع و را اکثر مقام همین است و این امر یست که اطفال دبستان فن منطق بران خندیده میزنند
اگر مقصودش اجماع بودی جمیع امامیه چرا نگفتی و بخبر فیکه سور موجب کلیه باشد مصدر نکردی و از انجا که در فهم
معنی عبارات تحفه بیچاره راه غلط سپرده که لفظ امامیه گویند را برانجا حمل میکنند و در انیجا چگونه براه صواب
ردد و هر چند او را فهمانیدند از غایت جهل مرکب گوش بران ننهاد و داری ای تهیدستان قسمت را چه سود
ز رهبر کامل * که خضر از آب حیوان تشنه می آرد سکندر را * برین معنی نقل کرده اند که از خاتون نرجس پیدا شده
تمام مفصلا مع رد الفضائح و القبائح علی علماء الرفضه و گفته اند که حضرت ابو محمد بخطاب عمه معظمه خود در شان
که غائب عن الابصار بلکه ائمه از کنیز زان بوجود آمده اند و از قدرت باری عز و جل کسی را چه مجال انکار است
هیچ استبعادی نباید کردن و در و الدش ازان کیران نگشتن که * یُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ
يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ شخصی را از سادات شنیدم که او همین دعوی برای خویش میکرد و دو
کس دیگر را از دودمان خویش نشان میداد که از کنیز زان پیدا شدند پس اشتیاق دیدنش زاید الوصف
دانستم باری بچندی از اسباب که بعضی سوالات مذهب از انجمله باشد ملاقات فقیر را مستدعی شد و
در ملاقات اول چنان یافتم که هر چه او گوید او را می رسید و از مخلصین کسی را چه یارا که در رد عاوی مذکوره
گفتگو کند بعد چندی در معاملات حال لاف و گزاف و حیثی و چالاکی او بوضوح انجامید تا در دل گفتم که بزرگان
است گفته اند ع شنیده کی بود مانند دیده * و لیسی بر بنیامد که از روایات ثقات نیز بتواتر انجامید که در
ابا داری و دین گزاری انگشت نمای افاق و رضاجوئی ملوک و لطائف الحیل بدر بار شان و تیره تیره
و ست معاذ الله که امام حسن عسکری و فرزندش را برابر او قیاس نمایند بلکه هر که در ینمعنی شک آرد از نوع
ثقات نباشد الغرض هر چه امام عسکری فرماید علی الرأس و العین لکن بشرط ان لایکون مرویا عن اصول
ذوی الوجهین فان ذلک بعید عنهم بعد المشرقین و المغربین و برخی دیگر نیز از رفضه امور مذکوره را بموالف
عمده الطالب فی نسبت آل ابی طالب نسبت کرده اند و بران افتخار دارند و بنده برای اظهار حقیقت آنچه
از کتب معتبره امامیه بعیار صحت و شهرت رسیده بیا داهل نقل مباهات میدهم که آیا شما را غفلت تام رو داد
از انچه درین اوراق از کتب شما گذشته که هر که نام مبارکش بر زبان ارد او ملعون و کافر است خصوصا درین
زمان که غیبت کبری عبارت ازان باشد و عینی و اثری از صاحب غیبت پدید نشود فکیف که صاحب عمده الطالب
آن اسم را یادگار گزارد و چنین نهی شدید و وعید اعظم در نظر نیارد پس در کفر و لعن او هیچ غایله نماند زیرا که
در سابق و لاحق که چنین کسی با طهار معصومین و شیخین امامیه مستحق لعن بود پس کفر آنکس بدلیل الزامی
بنوعی ثبوت رسید و نیز بحکم احادیث معصومین و هم باعتراف علم الهدای رازی که هر چه عیار کند کیست که او را

شهره داده اند یعنی هیچ نستانند و بعد از تسلیم توان گفت که درین مقام جهل علمای طائفه با ظهار شیخ الطائفه امام
اعظم طوسی مثل رابعة النهار عیانست که خاتم بودن مهدی مذکور یعنی فرزند نرگس خاتون امریست تقریبی و
تحقیق النست که بعد ازین بزرگ دوازده امام بمقتضای اصل متفق علیه امامیه کما اشرنا الیه سابقا اعنی زمانه
تکلیف خالی از نبی یا امام نباشد پس مذهب امامیه که خاتم الائمه همین است و هم مهدی موعود از هم باشد و حال
مذهب اهل سنت هر کس را معلوم است که متکلمین و متعفین همین میگویند بلکه از هر کس شنیده باشی که گفته بعد
ازین تخصیصات که رسالت بر جناب خاتم المرسلین صلعم مختوم شد و هر که بعد از وفات شریف دعوی کنند ظاهرا یا
باطنا که بر من صحیفهٔ و دستور العملی نازل شده بران کار می بندم احکام ان مخالف قران مجید بوده باشد یا معتقد
نزول وحی گردد برای خویش بواسطه حضرت جبرئیل یا برای کسی دیگر از دایره ایمان خارج است کائنا من کان
و دیگران هم همین معنی را مشید و موکد می کنند که وحی منقطع شد بعد حضرت ص بخلاف دلالت و گویند ه لیک باید
تا قیامت ان ولی خواه از نسل عمر خواه از علی و درینجا تحقیق بعضی از اهل دهلی هر چند در سابق گذشته باشد
بیاد آمد که شعر خود را الحاق کردند ه لیک از نسل علی اکثر بود زانکه تسلسل نسل پیغمبر بود و این اشاره
شد بحدیثی که محدثین انرا روایت کرده اند حاصلش اینست که حق تعالی نسل مرا در صلب علی قرار داده و الف
چون جعفریه قائل اند با مامت عم بزرگوار غائب عن الابصار پس اجماع کجا متحقق شد هر انکه امام حسن عسکری محمد فرزند
خود را گذاشته زیرا که چون هیچ فرزندی دلبندی سعادتمندی موجود باشد برادر امام را امامت چگونه تواند
که از اصول معتبره پیدا و هویداست که اینمعنی خبر برای امامین همامین یعنی امام حسین بعد از وفات امام حسن
کسی را حاصل نگشته اجماعا قطعیا دبرین قدر چه موقوف قبل ازین باندک فاصله هر کسی را معلوم شد که طوائف
دیگر از امامیه حضرت امام محمد باقر و امام صادق را خاتم الائمه و موعود و منتظر گفته اند و بعد ازین اعتقاد چگونه
توانند گفت که این گلزار و بهار خاتمیت و موعود بودن و منتظر گشتن برای امام نرگسی و سوسنی در یکجا انیست
فقط و اهل علم و دانش بر همه این فرق ضاله میخندند که ذاتیات امامت جهاد و رفع اختلاف و حفظ حدود اسلام
النست چنانچه در سابق به بسط و تفصیل دانستی پس چنین امام را خدای عز و جل مبعوث گرداند بعد ازین فرما
که بی نام و نشان شود بکار خود مشغول باش لاحول ولا قوة الا بالله و هر گاه صاحب عمدة الطالب چنان مغلط
پیش آمد و از بدیهیات اغماض نماید بر تحقیق او چه اعتماد بلکه اگر اندک غور کنی فرق اولین از امامیه که حال
غائبین خود را بیان کردند بر یک طور مانده اند و اثنا عشریه که بلا شبهه متاخر اند چنانچه حدیث کلینی کشی که ائمه شیعه
از روی خارجیت میکردند برابر هزار دلیل است بر تاخیر شان محدثات ایشان و تناقضات این گیسیا
را نهایتی نیست حالانکه نمونه هر امری را درین اوراق ملاحظه کرده باشی و درینجا امری دیگر باید شنید و بر لیسها
موجوده و معدوم ایشان باید خندید که کتاب اول ایشان که از همه مقدم بر باشند و معانی اضافی در ان
بخیال کسی نگذرد نسخه سلیم است که بفرمایش امام الائمه و رعایت کمال شروط جمع گشته و خود حضرات ائمه

مرقوم بعد اخری صدق سلیم بران نوشته اند باظهار ایمه عظام اثنا عشریه مشتمل است بر امامت ثالث عشر نیز لیس
کتاب موضوع باشد چنانچه در تالیفات فقیر دالستی باحصر امامت در اثنا عشر باطل بود که بقول شیخ از احدی
الراجعین خالی نیست که دشمن راکشتی تا ازظالم برستی لاجرم بالیقین بعد از سیر و تماشای مذهب ایشان
خواهی گفت که چون داد تصفح و استقرا دادند و در ریخ زنی و خیره سری گرفتار شدند قتادند در عقده
پیچ پیچ که در حل آن ره نبرند هیچ؛ و ایضاً بر کمال عجز علمای ایشان دلیل است که مقلدان ظاهر
شریعت باشند دوم لقمه زنند و طوق تصوف با باطنیت را درین مباحث زیب عناق خویش گردانند و
حکایت این نمقه را تازه سازند و گویند که وثاقت و عدالت عثمان بن سعید و ابوجعفر پسر او و حسین بن
روح و علی بن محمد خاتم سفارت را بباطن خود یافتیم که بر اصول مجتهدین لکهنو باختیار این امر حشر خویش
را با یزید و شمر تجویز کردند چنانچه از رساله ذوالفقار اول مجتهدین مومن جالسی آشکار است و باظهار
اجمعی از کافی ثقة المحدثین جابجا پدیدار و این امور را از غایت بیحیائی روبروی ما تقدیم میرسانند
بلی این چنین اجماعیات و هفوات را اجماع بدمعاشان ملن لوپر توان گفت که گویند ملنگان ما
بوجود و بقای آثار شیخ بدیع الدین مدار اجماع کرده اند برین هم اجماع شان یافتیم که هرچه در عالم
شهادت کسوت وجود می پوشد و جام مستی می نوشد به ترتیب و پرورش و کمال عطوفت و قوت
وست و هر که دران مناقشه و مجادله کند ذکر وعید حتی لا امتی مرا و را نیکو است بلکه بعد از تتبع روایات
بار و حق الیقین متعلقات آن و دیگر کتابها که تعلق به سفرا و رنگارنگی و شعبده بازی ایشان
دارند غیبت امام پیرایه تصنیف در بر گرفته از مساعی طوسی و نعمانی که کسی دران گفتگو نتواند کرد اگر
المدای تماشی بازاری و سالار قافله سالار ایشان باشند حکم جازم باید نمود که سفرای ایشان
در ادای منصب عظیم گوی سبق از ملنگان ربودند و خوی پلنگان گرفتند و روباهی را بانهار رسانیدند
یعنی کسی که در دام و دانه ایشان گرفتار شده چه دینارهای زر سرخ از مشتاقین زیارت امام
تحصیل نساخته بعد ازانکه در انواع مشاق و محن او شان را انداخته اند و بالاخر مساعی بلیغه شان
از طالبین و متوسلین خرا حاطه لعنت راهی نکشوده بلکه لعنت را بر لعنت افزوده و غیر از خسران
این چیزی دیگر نبوده یکی ازین قوم مبتلا به گوید که نتیجه ملاقات غائب عن الابصار و حاضر فی
الامصار خطاب من این بود که ملعونست ملعونست هر که تاخیر کند در نماز مغرب تا ستارگان روشن
شوند اری هرچه کرد لعنتی لعنت شود و درین خصوص بر حدیث اسفار هم در تهذیب شیخ الطائفه
نظر افتاده از حضرت مرتضوی کرم الله وجهه در جواب کسی که از وقت نماز سحر پرسیده بود
فرمود که صورت شخص نظر آید و البته درین حدیث دقت شده که آن نمی باشد
و این ازین سبب گفتم که خاتمه امام نرگسی اینست تکرار لعنت که ملعونست ملعون کسیکه نماز صبح

گزارد و وقتیکه ستارگان بر طرف شوند فلا تغفل پس اگر سفرای رفضه عادل باشند و رفضه معتقدین شان
بکشف و اشرق بالمنیت پی بران برند بالیقین مشتق از عدول و عدیله شیعیان خواهند بود لاجرم درین
معرکه بطور رخبر حیدری توانیم خواند ع که عدل تقدیری و تقدیر عدالت غلط است ؛ زانکه این مسیله
تحقیق شد از باغ فدک ؛ داویلا بر اصول موضوعه و علوم متعارفه طائفه کسیبه فاحشه مدعین مزید ولا
جناب شاه مردان و شیر یزدان مانند جنین رحم در پرده نشیند و خاتون قیامت معدن عفت و طهارت
بعد از وثیقه کتاب مختوم که بزیر از فار عظمی فایق تواند بود دیبیثه اغنتلابیت علی مانی الکافی بیه علا
بر گزیند و بر کتاب فتن بحار اکابر طائفه نتواند که جوابی دهد و سکوت تام اختیار کرده قصه را بیشتر
جناب امیر بیان فرموده و روایت قرانی بتعلیم انجناب یاد گرفته باز نطاق همت برای مناظره بندد
و ناظرین و حاضرین گوینده بنده معلمه که هر جا این محاوره رابی اشد ضرورت شرح نتوان کرد لیس جهم
و هم رو و حی و نقض عهود بعد توکیدها برای جناب سیده بدین شد و مدعیان شد و سلامت روس
فاروق نیز با وصف او یختن دگر بیان کشیدن با انداختن چادر بگردن و کشیدنش سر فرو افگند
و گردن بتابید و شاعر بر چنین شخصی سلیم اعتراکرد و علمای رفضه انرا مانند قصیده حمیری حمیری ورد
زبان و شعر مذکور را برای او نظم نمود ساختند و امیدوار میراث فردوس شدند و اگر علمای
قوم شاعر نباشند در غاوی بودن هر کس از ایشان ترددی نیست کما قال الله تعالی وَالشُّعَرَاءُ
یَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ پس غوائب را دیده و دانسته اختیار کرده مصداق خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ گشته
فرق این است که ظرفا در حکایات معجبه ضبط کرده اند که پادشاهی برای سرور و انبساط شاعران
را طلبید پس نظم خود را از قصاید و غزلیات انشاد کردند و نعمتهای فراوان یافتند و مرخص شدند
ناگاه نگاهش بکر طفلی افتاد که اثار اقدام شان می پیماید فرمود تو کیستی و بچه کار امدی گفت
ای خداوند نعمت مگر ندانی که من غاوی هستم فرمود غاوی را درین دربار چه روز بازار گفت
مگر نشنیده که خدا بعد ذکر شعرا غاویان را یاد میفرماید که وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ پس پیر
ایشان کردیم که هر گاه حضرت شهریار شعرا را احسان فرماید که غاویان را کی محروم بگذارد ملکه
سخن طفل لتعریض امیر پسند امد خلعت و نعمت بخشید و از صحبت شاعران اجتناب ورزید به بین
حال رفضه که از غایت غوائیت فساد مزنیت که بخسران معنوی انجامید و طفل لعیش کامرا
رسید و نیز درانیجا افتراق دیگر است و ان این که چندان که تتبع روایات کنی بیشتر خوا
یافت که مدعی رویت بارشاد حضرات ایمه عموماً و جناب صاحب الامر خصوصاً ملعونست پس
قبول روایت او نمی باید مگر ملاعین را لاجرم درینجا نیز معنی ایت کریمه وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ
بِالْكَافِرِينَ پیداست و لا نسلم که نزد ما ثابت باشد که رویت بزرگان چنین است

پس هردو جدا شدند الغرض بعد از رجوع بتصنیف مجتهدین هند و عتبات عالیات این قصه‌ها
را به بیانات مختلفه بتواتر معنوی خواهی یافت که بعضی از مجتهدین کربلا معلی بعد از نصف
لیل در رواق شریف شرف حضور یافتند و جناب سید الشهدا فرمودند مرا اجازتی
نیست که مسایل را بیان سازم و مشکلات را حل نمایم بیابان صاحب الامر دلالت کنم پس
بعد از حل مشکلات زمین خدمت بوسید و ازین حقه‌ها که حرفی گفتم نیز احاطه لعنت از فوق
و تحت و یمین و شمال بر علمای رفضه بر ظاهر است زیرا که مدعی روایت اند عین و لا قبل
خروج سفیانی و صیحه اسمانی ملعونست کما مر از الپس حال مجتهدین لاحقین نیز همانست که
منافقین مثل شیخین مشیعین دران گرفتار اند و انهم باعتراف اکابر و اعاظم متکلمین عیسی اربلی
وزیر و بدتر مذهب شیعه از انجمله باشد که اسم کنیت امام را صاف بیان میکنند ثم هم لا یشعرون
عجب عجاب انکه چون نیک بینی وقت شیخ مفید را از جمله همان زبان خواهی یافت که قرب
صاحب الامر باشد که باز از غیب صغرا کرم و دلهای شیعه از مخالفت عباسیه سر و بود
و ذکر و طلب زیاده از حد و خوف و ترس روز افزون بلکه لا تحصی و لا تعد باز میگویم
که اگر مراد متکلمین اثنا عشریه این است که خلاف انصاف است که سائر مدعین رویت را از
روایت مانع شوند و خود در روایت بلاوری را قبول نمایند و در فضل مبین یعنی مسلسلات
زند و جوالیش بنظر سرسری انکه وجه انکار از سایر مدعین اینمعنی تواند بود که ایشان
نصوص متواتره نقل میکنند که امام لعنت نمودند مدعین رویت را و مدت را هم باجمال
خود بیان فرمودند و بعد لعنت امام قبول روایت چه معنی داشته باشد بخلاف سینیان
یعنی و اثری ازین امور در کتب سنیان نیست و اگر می بود مجتهدین شیعه انرا حلوای
بید و دمید انستند و تنها نمی خوردند و فقیر در باره بلاوری یقین واثق ندارم و در باره
کمال الدین محمد بن طلحه شافعی وثوق من بتشیع از ان هست یعنی علماء بمکیدنش پی نبردند
و شیعیان کلام او را بیشتر در مناظره اورده اند که انها بحقیقت امر مذکور محیط شده اند
و نهم برانها احاطه کرد اما ابو عبد الله محمد بن یوسف گنجی پس البته یقین واثق بسوی
تشیع او میکشد بدلیل انکه شیخ حلی در تالیفات خود گفته که بعد از ملاقات و بیان
حالات بباطن اولی بردم و گفتم که چرا ظاهر نکنی تشیع را جواب داد که مولانا علم دلیل از کجا
ارم و وجوه معاش را چگونه از دست بگذارم الغرض این کید و بلا همیشه عام بود که علمای
رفضه اغاز و انجام مذهب لعنتی را دیده عالمی را بسوی خود کشیدند حالانکه در السنن
سنان شکی نیست با قدامت تشیع با ثبات رسانند و جمعی را مثل گنجی چنان مقرر گردند

که ایشان سنیا نند تا بملاحظه اقوال شان از گیرودار در باب معارضات از اهل حق نجات یابند
وعوام بدانند که سنیان را از کتب شان عاجز کردند و ذلک کید المنافقین من بعد این بعض
اهل التصوف مکاید ملاحده را در مولفات خویش چنان نقل می نمایند که گم کناهی از تالیفات
محققین خواهد بود که پدرش نیاید و میداخل نباشد و بر اصل خود باقی مانده باشد الغرض
بتصریح او محرفین همیشه داد تحریفات میدادند و قلوب مردم را از بزرگان دین منحرف می ساختند
و درین امر نسبت با امام احمد بن حنبل جها کردند و همچنین نسبت بدیگران پس چه عجب که کتب
این بزرگ را که بحکایات تحریفات ملاحده و زنادقه مذکور کردند نیز خراب کردند
حکما گفته اند ؎ خوی بد در طبیعتی که نشست ٭ نرود جز بوقت مرگ از دست ٭ و کار مردان
راه خدا انیست که چون قائد توفیق ازلی مدد فرماید ایشان جهاد اکبر بر نفس خود
نموده از عادات قدیم بازمی مانند و از عذاب الهی می ترسند و از ینجا است که برای
اهل اعتیاد سوء منقول است که اگر بشنوی که کوه از جای خود منتقل شده باور بکن
و بازماندگان را از عادت بد باور نتوان کرد با این همه اهل مکاشفات دیگر چنین
ادعا نکرده اند که ان بزرگ که امامیه در پی اثبات وجودش اولا و اثبات غیبت
صغرای او ثانیا و غیب کبرایش ثالثا و بدرازی عمرش رابعا و انگاه بدین حد
گشته اند او همین است که رفضه با امامت و غیب او قائل اند زیرا که هم بنص ایشان
او از اعقاب حضرت امام حسن عسکری در جهان باقی نماند و نوبت قایم مقامی او
از کجا بکجا کشید و اولیاء الله مدررا او اهل ریاضت لبا اختفا می باشند بخلوتهای
اربعین و منازل سلوک عارفین و این خلوتهای سلوک را با غیبت غائب عن الابصار
الحاضر فی الامصار را چه مناسبت ولیکن ازین سفها که اقامت حضرت را در غار وانهم یکدو
روز و انگاه برای امادگی اسبات معیشت علیها گردانند و این فارسین سید و شیخ
قوم باشند و از ابلیس پا فراتر نهند هیچ شکائتی نتوان کرد چه عجب که اقامت
خویش در خلوت و حمام و مانند سفر ان را نیز شبا به غیبت امام قرار دهند لقف برین
تحقیق که شیخ و سید و غیرها که مخجل دجال و مسیلمه کذاب باشد پس بالجمله باز همان مغلطه
در پیش آمد که بیشتر علمای رفضه در ان منهمک می باشند که مزیل ان قضیه مذکور
است مرار اکه لا دلاله علی الخاص للعام باحدی الدلالات الثلث الغرض از اغاز
این کتاب تا این مقام که قریب دو صد جزو لعمل امده هنوز مجتهدین و متکلمین رفضه
مانند خر اهل کر کومک از کلا به این مغالیط بر نمی آیند و تحت الثری برای لقای فرحت

انتهای فاروق می روند درین مقام که عبارت شواید از نوشتن بضرورت معلوم
اتفاق افتاد این اطناب واسهاب بعمل اید کیست از ناظرین که ین مباحث را الشنود
از غایت انبساط گوید که هل من مزید پس عنان ادهم خامه را کشان کشان بنقص و
اقوال اخر میکشم و میگویم **قوله** با وجود جواز ذکر القاب انحضرت و توفیقی بودن احکام
شرع باعث انحراف نمیدانند ان هذا لشئی عجاب حال جواز ذکر القاب مختصه و غیر مختصه
امام نرگسی عنقریب چنانچه مقتضای حال بود گذارش یافته و انهم بعنوانیکه قلب رئیس
المجتهدین بدان پی تواند برد اگر از خواب خرگوش بیدار شود و متعلقات آنرا
درباره سفاهت شیخین رضی الله عنهما طایفه نیز بخبری مناسب ادا کردم که تا قیامت نتوانند
که شیخین خولنیس را از ان پاک سازند پس باید که بانچه مذکور شد بمطالعه ان بپردازد
و خود را از ان معذور ندارد باو صفیکه دلدار حسین بیچاره مراتب خیر خواهی را بعنوانیکه از
مقلدین مجتهدین ادا نشود مرتب گردانید ولیکن چون این اعتراض را در مجلد اول از هر
جهت مسدود یافته بیچاره مصلحت دران ندیده که کلامی کند والحمد لله علی هذا و سخن اینست
که اگر در اغاز این امر وقت تحریر استفتا باز وقت تالیف تشئید خیال پیش امدی همچنین بتها
این امر کشیدی و نوبت رسوائی بدین مرتبه نرسیدی ولیکن بزرگان گفته اند ع که
انچه دانا کند کند نادان ٭ لیک بعد از فضیحت بسیار ٭ وانچه در توقیفی بودن احکام شرعی
حرفی چند نوشت مگر جناب مجتهد را یاد نماند که در اطلاق لقب مبارک امیر المومنین
برای غیر انجناب انچه قرار گرفته از وعیدهای شدید که قلب و جگر اهل ایمان و دین از
دیدن و شنیدنش می لرزد و درون مجتهد از ان خوشنود میشود اگر توقیفی بوده پس
این لقب در کتب شیعه برای امام سوسنی چرا ذکر فرموده اند و حضرت ائمه برای اغیار
چگونه یاد نموده اند با وجودیکه از سهو منزه بودند و مرا از ینجا معلوم شد که سعی امامیه در نتایج
ان یوما فیوما متکامل است و تناقض هم دران متداخل **قوله** اما ما قال من انه فیما نقل
عن الغزالی الخ جوابش انکه قبل ازین باندک فاصله گذشته که مجیب مصیب مثل این امر را
بتقدیم رسانیده بود ولیکن جناب مجتهد باوصف خطا در فهم ان جوابش دریغ نکرد در ینجا
باوصف اشتراک ست چرا خود را بتغافل زده هیچ جوابی از خطا و صواب افاده نکرد حالا
مدعا بر اهل فطانت که ماخذ این ابحاث را در مجالس المومنین وغیره دیده اند مخفی نمیاید
شاید بتقلید پدری در ذو الفقار بمطالعه ان نپرداخته حالانکه ادعای مطالعه ان در
تحریرش جابجا موجود است و ان انیکه تحقیق مولای مجتهد یعنی رطل لوق دان مقلد

مدہوش آلنست کہ غزالی از تسنن توبہ کردہ در رسالہ سر العالمین وکشف الدین نوشتہ وجناب مجتہد الز
ان رسالہ مفتری بر نام غزالی بصیغہ جمع عالم میخوانند و درین مغلطہ دست و پا میزنند وقتیکہ نیاز
کہ من برای تغلیطش نوشتم ملاحظہ نمیکردند تا قاضی زادہ فیض اباد جدید الایمان را ازان
مطلع گردانیدم وخدا داند کہ بعد ازان از خواب خرگوش بیدار شدند یا بر جہل مرکب ہنوز مصر
اند پس اگرچہ درین افادہ تکذیب وتفضیح بدر است کہ در تالیفات خویش انکار رسالہ مذکور
کردہ و دلالت از ابر تشیع معتبر دانستہ وگمانم آلنست کہ این بحث شاید در شہاب ثاقب مرقوم
ومن در تالیفات خود جائیکہ بحث لفوف کردہ ام نشان دادہ ام ولیکن مابعد تصدیق مخالطہ
درینمقام برای الزام میگوئیم کہ ہرگاہ غزالی از متشیعین است لاجرم مناقش رامیرسد کہ او منکر شہادت
باعتراف مجتہد بودہ و واعظ را در ذکر واقعہ شہادت مرتکب حرام دانستہ پس معلوم شد کہ
شہادت کہ بزبان شیعہ جاری میشود غالباً محمول بر مسامحہ ومماشاة تقیہ وتوریہ بودہ
والا وجہی وجیہ بنا بر اصول ایشان بخاطر نمیرسد اینست تقریر مناقشہ کہ ہنوز در ذہن
مجتہد بلکہ زمانی کہ در کمند لسم اللہ مانند جنین رحم در پردہ می نشنید نیامدہ وجمود ذہن
برای او ثابت گردید درینجا مشکلی دیگر در پیش آمد کہ خاتمہ ذوالفقار نیز دلالت
بران دارد کہ توبہ اہل بدعت زینہار مقبول نیست وقصہای این باب
کہ در روایات مذکور است موجب اطناب یعنی ہزاران کس کہ
از مریدانش معاذ اللہ بضلالت مرذند کی رجعت کردند و باہتدا رسیدند
تا بدرجہ قبول رسد وانچہ فہمیدہ کہ برای استدراج اقتضا
بکار بردہ این کلام را بندہ البتہ توانم گفت کہ باوصف
شغل تالیف مباحث شیعہ وسنی مطلب
این مقام را نفہمید وعند العقلا زیادہ
تر رسوا گردید فاعتبروا یا اولی
الالباب

بسم الله الرحمن الرحیم

المقالة العاشرة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد

پس اطلاق لفظ شهادت در ما نحن فیه که احیانا بر زبان اهل سنن جاری می شود غالبا که محمول بر مصلحت مماشات و تقیه و توریه بوده باشد و الا وجهی وجیه بنا بر اصول موضوعه ایشان بخاطر نمی رسد و اگر احدی از اذکیای علمای شان متفطن بآن شود به بیان آن ممنون سازد بینوا و توجروا **قال المجیب المصیب**

هر گاه درین اوراق مطابق آنچه در عنوان اشارتی بدان رفته حقیت خلافت یزید علیه ما یستحقه بر هر مسلکی از مسالک ثلثه باطل شده و شهادت حضرت امام حسین ع بر هر یکی از طرق محرز بوده ثابت گشته نتیجه مقدمات مجتهد الزمانی کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا خواهد بود در تفصیل جواب لفظ احیانا که اطلاق لفظ شهادت بر سبیل اتفاق از آن مفهوم میشود ملاحظه ارباب القاب جناب سنگ راه عزیمت هست لکن از اقر سیاق و لاحق مجلش بر فطن عارف المعنی مخفی نخواهد بود و ادعای تقیه و توریه و مماشات فرقه امامیه در استعمال لفظ شهادت در باب شهید کربلا یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما بنظر واقع مورث استبعاد اهل دانش است به دو وجه اول آنکه این معنی موقوف بر نیست که لفظ مذکور فقط بر السنه متاخرین اهلسنت که بعد از وجاهت و سلطنت سلاطین صفویه در ایران زمین بهم رسیده بود جریان یافت و هو بهتان عظیم زیرا که کتب قدیمه اهل سنت و خطب جمعه و عیدین ایشان مملو از ذکر واقعه شهادت آنجناب حاضر است بعضی ازین کتب قبل از غیبت صغری و کبری تالیف شده و اکثری در ازمانی که قالب تصنیف در آمده که علمای شیعه مانند

بدترین افراد کائنات در سواد بلاد میخزیدند و ره بجای نمی بردند و ظهور ایشان در آبادی گاه گاهی در
زی اعتزال و زمانی در لباس نصب و خروج منحصر بود و اولیس فلیس دوم آنکه صحت دعوی مماشاة
و تقیه و توریه اہل حق در اطلاق لفظ شہادت بجناب امام حسین رضی اللہ عنہ وقتی متصور باشد
که شہادت امام حسین ؑ بر اخبار موضوعه شیعیان انطباق یابد و عنقریب واضح گردانیده میشود
که دین و ایمان دشمنان امام حسین بر اصول ایشان که از مدتی بلباس دوستی در آمده بکار
خود مشغول اند نیست و نابود باشد از مقبولیت شہادت و مثوبات اخروی برای آن مظلوم
چه حرف میتوانند زد ایضاح این ابهام در لباس استفتا نموده می آید چه میفرمایند مجتهدان امامیه
اثنا عشریه درینکه شہادت خاتم آل عبا بنا بر اصول ایشان ثابت ہست یا نه در صورت اولی
وجه ثبوت آن بیان شود چه بنا بر اصول موضوعه ایشان خروج امام ہمام از مدینه بمکه و بسوی
مکه معظمه زادها الله شرفا و ہم از مکه بجانب عراق بجهت وجوب تقیه سمت جواز نداشت
زیرا که خروج وقتی متصور تواند بود که فوج کثیر همراه داشته باشد و اینهم در صورتیکه از صمیم قلب و قلب
صمیم جمع شود و مستجمع صفات کریمه اَلتَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الآیه بوده ورنه باعتراف
مورخین و محدثین زیاده تر از چهل ہزار سوار و پیاده پیش حسن مجتبی رضی اللہ عنہ موجود بودند
باز تقیه و مداهنه ورزیده بخلع خلافت راضی شدند و در عین خروج دخول حصن تقیه رو داد و اینجا یعنی
نه در بدایت حاصل بوده و نه در نہایت وقوع پذیرفته و ہر چند این دعوی از قبیل بدیهیات اولیه
توان گفت اما بنا بر دفع مکابره از روایات معتبره امامیه باثبات میرسانم بگوش ہوش باید شنید
ابن بابویه بسند معتمد از جناب امام رضا رضی اللہ عنہ و دیگر محدثین روایت کرده اند که چون معاویه بمرد
و یزید پلید بعد ازو بر مسند خلافت باطل قرار گرفت عتبه حاکم مدینه آنجناب را بحکم یزید برای بیعت طلب کرد
حضرت استحقاق امامت خود را بیان فرمود و معائب و ذمائم یزید علیه ما علیه ملا بر و شمرد و گفت چگونه برو بیعت کنم
با گروهیکه بحدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم خلافت بر ایشان حرام باشد یزید بعد از استماع این سانحه خیلی
بر آشفت و بتاکید تمام نوشت که اگر مخالفت امر من میفرماید زودتر سر مبارکش باید فرستاد من بعد چون ہر دوان
در اثنای راه تلاقی شد در باب بیعت یزید تاکید شدید آغاز کرد حضرت درینوقت نیز عدم استحقاق آن
ملعون ببانگ بلند ظاهر نمود و ہرگز از صولت و دبدبه مخالفان خوف و تقیه اختیار نکرد و حینیکه
محمد بن حنفیه بنا بر خیر خواهی و ادای مراسم نصیحت از مکنون ضمیر خود خبر داد ارشاد کرد که اگر
ہیچ جا ملجا و ماوای خود نیابم باز ہم با یزید پلید بیعت نخواہم کرد این است حال ایشان در مدینه
طیبه بعد از خلافت یزید قبل از خروج ازان اما در وقت توجه بعراق پس آنکه در ترجمه
بحار الانوار و غیره موجود است روایات محدثین امامیه که در ان مذکور است

دلالت دارد برانیکه غیر از معدودی همرکاب سعادت انتساب نبودند حضرت از حال
بیوفائی کوفیان بدکیش در باب خلع بیعت بابت خویش علم قطعی داشتند وهرگاه شهادت
مسلم وهانی وعبد الله بقطر در اثنای راه متحقق وظاهر شد بحضار خطاب نمودند
که از شما هر کس که ارادهٔ جدائی داشته باشد بر وحرجی نیست که شیعیان دست از یاری ما
باز داشته اند پس مقارن اینحال غیر از اهل بیت وچندی از مخلصین کسی دیگر همراه
آنجناب باقی نماند با این همه قلت اعوان وانصار وکثرت اعدا که در وقت محاصرهٔ آنحضرت
حضور وملخ بیش بودند هرگز بیعت یزید تقیةً اختیار نفرمودو معائب ومثالب او را اعلی رؤس الناس
بیان فرموده هنگامهٔ جنگ وقتال را گرم نمود وازینجا مثل آفتاب نیمروز روشن وهویدا گشت
که جناب امام حسینؑ با وجود وجوب تقیه بهرحال تارکش بودند اکنون حال تقیه از وجوب واباحت
دریافتن از قواعد شهید اول کما نقل عنه باید شنید که میگویند تقیه بدستور احکام دیگر بر پنج
قسم است قسم اول واجب وآن وقتی است که در ترک اعمال آن علم باطن بضرر باشد وهلاک خود
یا بعضی مومنین باشد دوم مستحب وآن هنگامی است که خود ضرر عاجل نبود لیکن توهم ضرر آجل
یا ضرر کمتر از قسم اول باشد یا تقیه در امور مستحبه بوده باشد مانند ترتیب در تسبیح حضرت زهرا علیها السلام
وترک بعضی فصول اذان سوم مباح که فعل آن بر هر کس ترجیح دارد واز ترکش ضررے
نمیشود وان تقیه در بعضی مباحات است چهارم مکروه وآن تقیه در مستحبات است در جائیکه ضرر
عاجل وآجل عاید نشود وخوف التباس از عوام مذهب بود پنجم حرام وآن وقتی است که از ضرر
عاجل وآجل امن حاصل بود یا در قتل مسلم چه از حضرت ابو جعفر مرویست که انما جعل التقیة لیحقن بها الدم
فاذا بلغ الدم فلا تقیه انتهی وهرگاه صور چهارگانه تقیه که استحباب ومباح ومکروه وحرام باشد
در ما نحن فیه بداهةً باطل است پس صورت اولی متعین خواهد بود ولا معنی للوجوب الا ان یکون
تارکه مستحقا للعذاب مستوجبا للخزی والعقاب آمدم بر ذکر بعضی از احادیث ائمه معصومین که در باب
اعمال ترک تقیه وارد شده پس بدانکه در بعضی از روایات آمده است که مراد از حسنه در
قول او تعالی لا تستوی الحسنة ولا السیئة تقیه واستتار است ومقصود از سیئه اذاعه واظهار ومفاد بعضی از احادیث
آنکه حضرت امام باقر علیه السلام فرمود که در روی زمین از تقیه نزد من چیزے محبوب تر نیست
هر کس که اختیار کند خدا مرتبهٔ او را بلند گرداند وتارکش را خوار وذلیل مطلق سازد ومفهوم
از اکثر روایات این است که هر که تقیه نکند دین وایمان ندارد وتقیهٔ دین ائمه ودین بزرگان
ایشان است واز جواب امام صادق رضی الله عنه دریافت شد که در وقت اکراه غیر از عمل
عمار بن یاسر چیزی دیگر اباحت ندارد وباقر رضی الله عنه فرمود که مومن مبتلا میشود بهر بلای

و می میرد بهر نوع مردنی غیر از انکه نمیکشد خود را یعنی ترک تقیه نمیکند تا مرا داعم ازان و عن یونس
بن عمار عن سلیمان بن خالد قال ابو عبد الله یا سلیمان انکم علی دین من کتمه اعزه الله و من اذاعه
اذله الله و این چند حدیث در کتاب وافی و ترجمه کافی مشتے نمونه از خروار است و هرگاه از حضرت
امام حسین هم اذاعه و اظهار و ترک تقیه و استتار در وقت وجوب آن و هم کشتن خود بهر معنی
که فرض کرده شود و هم منافات از اعمال مقبوله پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هم مخالفت مسلک حضرت
امیر کرم الله وجهه که کاسه لیسی خلفا بود کما سبق مجملا و هم خلاف حسن مجتبی بوقوع آمده باشد و هم
خروج الیشان نظر بقواعد شرع مورد اعتراض و موجب خلجان بعضی از شیعان گردد پس بنای
اصول و اخبار موضوعه حضرات امامیه دین و ایمان دشمنان آنجناب مقام بحث و تفتیش خواهد
و مثوبات آخروی و حصول نتیجه شهادت چه معنی داشته باشد اذالم یکن راس المال فکیف بربح و هم
این امر بدیهی است که تنها در حق سید الشهدا از اصول شان لازم آمد اگرچه سابق و لاحق ازان بی بهره
و از ینجا مثل الصبح اذا اسفر منجلی و هویدا اگردید که اطلاق لفظ شهادت یا املاء آن که احیانا بالسنه علما
امامیه و اقلام مصنفین الیشان جاری می شود از قسم زلت لسانی و لغزش قلمی تصور توانکرد که در باره
نیست و بر فرض و تقدیر اگر تعمد را دران دخلی باشد بلا شک و شبهه از خوف اہل حق و توریه و تقیه از ایشان
یا حماشاة و خوشامد سنیان و سیاه پوشی با آنکه ممنوع است بجهت بقای نسل سید عالمیان خواه
و از مویدات اینمعنی بمقتضای کل اناء یترشح بما فیه حکم توسعه طعام و شراب و طبل نوازی و جلاجل
و تغنی ترانهای موسیقی که از اسباب سرور و انبساط و آلات شادی و نشاط است و روایت
فضائل عاشورا و ثواب روزه آن و انکار وصول رنج بجناب علی مرتضی و فاطمه زهرا و قت استماع
سوانح کربلاست و حکم باستحباب غسل و پوشیدن لباس نفیس و استعمال عطر در روز مذکور بر
دلالت آیت کریمه خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ علاوه بران و همچنین زینت فروش و روشنی قنادیل
و طیاری شیشه آلات و آراستگی مکانات و جریان آب و جوش فواره ها و دیگر تکلفات معمول و مرسوم
عوام در حساب و شمار نیست و با اینهمه لاف زنی علمای قوم باید دید تا کجا رسیده بالجمله مجتهدان امامیه اثناعشریه
غیر ازانکه در امثال اینمقام بتکذیب روایات سابقه بپردازند و بجامد خلفای راشدین مائل شوند یا بجهت
نسخ محکمات قرآنی قائل گردند جوابی نیست کاش سینهم بپای ثبات و قرار نهند و داد فرار ندهند و اگر احدی از علما
منفطن بتوجیه وجیهی شود به بیان آن ممنون احسان سازد و این معامله که جناب سید الشهدا را بالشکر
سرآمد اشقیا پیش آمده برای عارفان خبیر و متوقدان بصیر درباره اثبات خلافت خلفای راشدین
رضوان الله علیهم اجمعین دلیلے است روشن و حجتے قاطع و مبرہن بیانش بر سبیل
اجمال آن ہست که اگر بیعت جناب امیر از جهت اکراه و اجبار بودے با آنکه خلافت

بداهت عقل سست زیرا که سعد را که مختلف از بیعت صدیق شده دعوی امامت برای خود نموده بود احدی
از اصحاب کبار در پی قتل و رسوائی او نشده لشکر یزید بلکه تمامی حضار آنوقت از نزدیک و دور و خویش
و بیگانه در جواب امام حسینؑ که بیعت یزید را بسبب فسق او جائز نمی دانست می گفتند
که والد ماجد حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه که امام الائمه و بهتر از جمیع ایشان
بودند مرة بعد اولی و کرة بعد اخری بیعت بکسانی نمودند که قرآن مجید را تحریف و شریعت را
تبدیل و جناب سیدة رض را خوار و ذلیل کردند و آنجناب هم عقد ام کلثوم رض را بعضی از ینها
روا داشت و هم در نماز با آنها اقتدا کرد و هم تحریم متعه بگوش خود در محفل آنها شنید حضرت را
در مسلک پدر بزرگوار خود چه بدی بنظر آمد که بیعت یزید که جز عقد بیعت از شما چیزی دیگر نمیخواهد
اختیار نمی فرمائید و سبط اکبر حسنؑ مجتبی برادر شما با وصف مکنت و مقدرت صلح معاویه اختیار کرد
شما چرا از بیعت یزید انکار مینمائید اما بر شما حکمی دیگر نزول یافته و شریعت جدید مقرر گشته
در مسلک بزرگان قباحتی بوده و چون اینکلام از زبان احدی از اعداء و احباب بر نیامده
بالیقین دانستم که اصل فضائح مذکور ساخته و پرداخته سر آمد یهود اشقیا اعنی عبد الله بن سبا ست
که از ترقی اهل اسلام و تنزل کفار لئام نمکی بر جراحت جگرش ریخته و خاک رسوائی و مذلت بر سرش
ریخته بود کما نقل صاحب مجمع البحرین فی تحقیق لفظ زندیق و هو بیان حاله اظهر الاسلام ابتغاء لفتنه
و تضليلاً للاسلام فسعی اولاً باثاره الفتنه علی عثمان ثم انضوی الی الشیعه فاخذ فی تضلیل جهالهم حتی
اعتقدوا فی علی المعبودیه فاستتابهم فلم یتولوا فاحرقهم مبالغه فی النکایه و در ینجا اگر شعر مشهور را
بدین عنوان خوانند نهایت زیباست ؎ هر خس و خار که در راه نمودی دارد ✿ آخر ای ابن سبا
تهمه آورده تست ✿ و بحمد الله که واقعه کربلا چنانکه تمامش برای مدعیان تشیع مضر افتاده سراسر
برای پیروان شیعه اولی مفید بوده فلله الحمد من الطاف خفیه علاوه زید بن علی بن الحسین دعوی امامت
برای خود نموده از دست مروانیان و اخلاص و وفای قدمای شیعیان بمیراث آبائی خود فائز شده و قد ثبت ان
من ادعی الامامة سوی الاثنی عشر فهو کافر مخلد فی النار و اگر این دعوی بمقتضای عصبیت مسلم نباشد
پس امام وقت از ین خروج و بودنش موجب زیادت وصول مکروهات بجناب ائمه و شیعیان ایشان
بشهادت کتاب مجمع البحرین و زبور و انجیل اهلبیت رسول الثقلین چیزیست که بهیچ تدبیر نتوانند پوشید
پس اطلاق لفظ شهادت در حق ایشان با اینهمه مخالفتها قطع نظر از ینکه خروج زید شهید نزد شیعه
از جنس رضی الخصمان و لم یرض القاضی باشد بر کدام شق از ین شقوق مذکوره محمول خواهد بود بینوا توجروا
خاتمه هرگاه راقم هیچمیز از جواب استفتا فارغ شد بعضی از مقدمات که بجناب مستفتی واجب الالتماس است
معروض میدارد اول آنکه مطابق ارشاد والد ماجدش طریق جدل در مطاعن و ترجیح اصحاب و خلافت

بلا فصل جناب امیر وما یماثله از قدیم الایام علمای شیعه مسلوک داشته اهلسنت را مبهوت و مجوج
ساخته اند پس جناب همین مقدار نصب العین داشته اعراض بر اهل حق از خصائص الشان نمایند
و بعنوانی اساس تقریر و تحریر نهند که بر علمای شیعه بعینه او بمثله او باخش وجوه منقلب نگردد فانه لا یرمی بالحجارة
من کان بیته من الزجاجة دوم آنکه کلام مستغنی باوجودیکه علمای مذهبش بتوهم ادنی لحوق ضرر شیوه تقیه را
مختار میدانند مشتمل بر بعض تعریضات و ابهامات بوده درین اوراق نیز مبادرت بآن واقع شد و اگر
در جواب این عجاله که ظاهرا ملاحظهٔ آن خالی از خلجان خاطر ملازمان نخواهد بود کلام بصراحت و طول خواهد انجامید
یا سخنش بهمان عنوان بلکه زیاده ازان خواهد رسید ع کین سخن را خود تو مبدا بودهٔ ٭ گر فزون گردد تواش
افزودهٔ ٭ و اگر بتوفیق الهی از تعریض و کنایه هم دست کشند از نیطرف هم مراعات آداب القاب باقصی غایت
بعمل خواهد پیوست که گفته اند ع ازان کز تو ترسد بترس ای حکیم ٭ وگر با چو او صد برآئی بجنگ ٭ سوم آنکه
در بعضی از مقامات استفتا نام کتاب ذکر فرموده بودند و هیچدان هم اخفای عنان نموده بذکر محفوظ
خاطر خود اکتفا کرد و اگر بذکر اسامی کتب معتمده التزام نمایند مؤونت طرفین کمتر خواهد شد ع من آنچه
شرط بلاغ است با تو میگویم ٭ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ٭ والسلام علی من اتبع الهدی انتهی
قوله هرگاه درین اوراق مطابق آنچه در عنوان اشارتی بدان رفته اه **اقول** بر اهل انصاف و تارکان
سبیل اعتساف ظاهر و روشن و ثابت و مبرهن است که درین رسالهٔ خلافت یزید علیه اللعنة والعذاب
بنا بر هر مسلکی از مسالک ثلثهٔ اهل سنت ثابت شده و عدم صحت اطلاق شهادت بر شهادت حضرت
سید الشهدا و خامس آل عبا علیه افضل التحیة والثنا بنا بر اصول موضوعهٔ ایشان ظاهر گردید پس لاجرم
لمیعات شیخ الاسلامی بمصداق آیت وافی هدایت وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ
مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا خواهد بود و ندرت اطلاق لفظ شهادت بر متتبعین کتب و عبارت اهلسنت
مخفی و پوشیده نیست کما سیاتی و قوت احتمال تقیه و توریه ما ما شاه فرقهٔ امامیه در باب اطلاق لفظ شهادت
در جواب وجهین عجیب ظاهر خواهد شد و تفوه بکلمهٔ يَا لَيْتَنِي كُنتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا بر زبان کسیکه مجتهد
و خلیفه زادهٔ او جهاد حضرت سید الشهدا را محمول بر طلب دنیا نموده باشد و بعد شهادت آنحضرت خروج عبد الله
بن مطیع را بر یزید ملعون از اعظم عذرها شمار نماید از قبیل تفوه خلفای متغلبین بکلمهٔ طیبهٔ شهادتین است
اللهم الا ان یحمل علی التقیة والتوریة **قوله** وجه اول آنکه این معنی موقوف بر نیست که لفظ مذکور فقط بر السنه
متاخرین اهل سنت آلخ **اقول** بر اصحاب قلوب صافیه و ارباب عقول زاکیه مخفی و محتجب نماند
که در اکثر کتب معتمدهٔ علمای اهل سنت که متضمن ذکر شهادت حضرت سید الشهدا علیه
افضل التحیة والثنا ست تعبیر از شهادت آنحضرت بلفظ قتل واقع شده چنانچه ابن حجر
در فتح الباری نوشته کلام القاضی عیاض احسن ما قیل فی هذا الحدیث وارجحه

تائیده لقوله فی بعض طرقه الصحیحه کلهم یجتمع علیه الناس و ایضاح ذلک ان المراد بالاجتماع انقیادهم لبیعته
والذی وقع ان الناس اجتمعوا علی ابی بکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی رضی الله عنهم الی
ان وقع امر الحکمین فی صفین فسمی معاویه یومئذ بالخلافه ثم اجتمع الناس علی معاویه
عند صلح الحسن ثم علی ولده یزید و لم ینتظم للحسین امر بل قتل قبل ذلک الخ و پر ظاهر است که استعمال
لفظ قتل درین عبارت که متضمن بیان ثبوت خلافت یزید و عدم ثبوت خلافت جناب سید الشهدا است
دلالت صریح بر عدم ثبوت شهادت آنحضرت و عدم صحت اطلاق لفظ شهادت دارد ابن عبد البر در استیعاب
در ترجمهٔ آنحضرت نوشته کان الحسین علیه السلام فاضلا دینا کثیر الصوم والصلوة والحج قتل علیه السلام یوم الجمعه
لعشر خلت من المحرم یوم عاشورا سنه احدی و ستین بموضع یقال له کربلا من ارض العراق بناحیة الکوفه و یعرف
الموضع ایضا بالطف قتله سنان بن انس النخعی و هو جد شریک القاضی و یقال بل الذی قتله رجل من
مذحج و قیل بل قتله شمر ذی الجوشن و کان شمر ابرص الخ و جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا نوشته و لما قتل الحسین
مکثت الدنیا سبعة ایام و الشمس علی الحیطان کالملاحف المعصفره و الکواکب یضرب بعضها بعضا و کان قتله
یوم عاشورا و کسفت الشمس ذلک الیوم و احمرت آفاق السماء سته اشهر بعد قتله ثم لا زالت الحمرة تری فیها بعد
ذلک و لم تکن تری فیها قبله و ابن حجر گفته و نقل سبط ابن الجوزی عن السدی انه اضافه رجل بکربلا فتذاکروا
انه ما شرک احد فی دم الحسین الا مات اقبح موته فکذب المضیف بذلک و قال انه ممن حضر فقام آخر اللیل یصلح
السراج فوثبت النار فی جسده فاحرقته قال السدی فانا والله رایته کانه حممه و عن الزهری لم یبق ممن قتله
الا عوقب فی الدنیا اما بالقتل او عمی او سواد الوجه او زوال الملک فی مدة یسیرة الخ الی غیر ذلک من العبارات
و لفظ القتل فی حقه ع کما لا یخفی علی المتتبع الخبیر پس هرگاه بعد وجاهت و سلطنت سلاطین صفویه در ایران
حسین تا آنوقت اول من الیهود بودند و در لباس تصوف و غیره خود در تطورات مختلفه ظاهر میساختند لفظ
بجای شهادت در کلام اهلسنت وارد است قبل از ان چگونه لفظ شهادت در حق آنحضرت مستعمل خواهد بود
مجیب غیر مصیب مدعی استعمال لفظ مذکور است فعلیه البیان هر چند که در صورت ورود عبارات و خطب قدیمه
بلفظ شهادت قبل از غیبت صغری و کبری احتمال فریه و تقیه یا مماشات یا مخاریجت غیر که بنابر تصریح فاضل عزیز باقی
البود باقی خواهد ماند اینست حال وجه اول مجیب غیر مصیب اما وجه دوم پس جواب ان در تحریر جواب
ظاهر و باهر خواهد شد قوله فی الاستفتا چه بنابر اصول موضوعه ایشان خروج امام همام از مدینه مکرمه بسوی
زادها الله شرفا و هم از انجا بجانب عراق بجهت وجوب تقیه سمت جواز نداشت الخ اقول اما اولا
گوئی و ژاژخائی مستلزم ابطال صحت تستر و اختفای سید ابرار در غار و قعود آنجناب
در بدایت حال نبوت است چه معلوم است که این امور منافی اظهار و ترک
است که نزد شیعیان واجب و لازم است پس بر طبق مقالش بیتوانگفت

که بنا بر اصول موضوعهٔ سنیان اختفای آنجناب بجهت لزوم ترک تقیه صورت جواز نداشت خلاصه آنکه
تکالیف الٰهیه باختلاف اصول و اوقات و اشخاص متفاوت و مختلف می باشد و از اصول اصلیه
فرقهٔ حقه اینست که قول و فعل و تقریر هر امامی حجت است اگر تقیه نماند عین صواب و اگر ترک کند
عین حکمت و بیان حکم الٰهی است در باب آن امام چنانچه حال انبیاء بر همین منوال است و اینکلام او ناشی از
اجنبیت او با اصول شیعه بلکه با اصول اسلامیه است کیف ایا نمی بیند که در غزوهٔ احد جناب رسالت مآب
میخواست که از شهر مدینه بیرون نرود و جنگ همانجا واقع شود لکن بمقتضای وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ چون
مشوره از صحابه فرمود و اینها برخلاف رای هدایت پیرای آنحضرت مشوره خروج دادند بنابر مصلحت
قبول مشورهٔ اینها فرموده لباس حرب را پوشیده بیرون دولت سرا تشریف آوردند و در انوقت که صحا
آنحضرت را بآن هیئت بدیدند و همه پشیمان گشتند از داعیهٔ خروج و گفتند یا [illegible] الله هر چه خاطر مبارکت میخو
آنچنان بکن ما را نمیرسد که خلاف رضای تو کنیم آنحضرت فرمود اول با شما گفتم نشنیدید سزاوار نیست پیغمبر
که چون سلاح بپوشد آنرا از خود دور کند تا زمانیکه خداوند تعالی حکم کند میان او و دشمن او کما ذکر فی الـ
المعتمده چه ظاهر است که اول حکم الٰهی برای عدم خروج از مدینه بود و بعد از مصلحت شدن حکم خروج و مو
آنچه گفته شد احادیث صحیحه صریحه در کتب معتمده فرقه حقه اثنا عشریه نیز وارد شده چنانچه جناب محمد بن یعقو
کلینی در کافی روایت کرده محمد بن یحیی و الحسین بن محمد عن جعفر بن محمد عن علی الوصیة نزلت من الـ
علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم کتابا لم ینزل علی محمد صلی الله علیه و آله کتاب مختوم الا الوصیة فقال جبرئیل هذه و
فی امتک عند اهل بیتک فقال رسول الله ای اهل بیتی یا جبرئیل قال نجیب الله منهم و ذریته لیرثک
النبوة کما ورثه ابراهیم و میراثه لعلی فذریتک من صلبه فقال و کان علیها خواتیم ففتح علی الخاتم الاول و
لما فیها ثم فتح الحسن الخاتم الثانی و مضی لما امر به فیها فلما توفی الحسن و مضی فتح الحسین الخاتم الثالث فو
ان قاتل فاقتل و تقتل و اخرج باقوام للشهادة لا شهادة لهم الا معک قال ففعل علیه السلام و نیز در همان کتاب
احمد بن محمد و محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن احمد بن محمد عن ابی الحسن الکنانی عن جعفر بن نجیح الکندی عن
بن احمد بن عبد الله العمری عن ابیه عن جده عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز و جل انزل علی نبیه کتابا قبل وفاته فقال
یا محمد هذه وصیتک الی النجبة من اهلک قال و ما النجبة یا جبرئیل فقال علی بن ابی طالب و ولده علیهم السلام و کان علی الکتـ
من ذهب فدفعه النبی الی امیر المؤمنین و امره ان یفک خاتما منه و یعمل بما فیه ففتح امیر المؤمنین خاتما و عمل بما فیه ثم دفعه الی ابنه الحسن
ففک خاتما و عمل بما فیه ثم دفعه الی الحسین ففک خاتما فوجد فیه ان اخرج بقوم الی الشهادة فلا شهادة لهم الا معک
نفسک لله عز و جل ففعل الخ ازین قبیل احادیث بسیار از ائمه اطهار وارد گردیده و این احادیث آنقدر مشهور و مع
که فاضل عزیز تیز در عقیده سیزدهم باب نبوت تحفهٔ مسروقهٔ خود بآن تصریح نموده حیث قال و از آنجا
باری تعالی کتابی نازل فرموده بود مختوم بخواتم ذهب بسوی پیغمبر زمان و آن جناب بامیر رسانید

بحضرت امام حسن و ہکذا و ہکذا الی المہدی و ہر سابق لاحق را وصیت می نمود که یک جا ہم ازان کتاب بکشاید
و بمضمون آن عمل نماید و علم ائمه از ہمان کتاب ہست آه پس ہرگاه بنا بر اصول اصلیه شیعهٔ امامیه حکم ہر یکی از ائمه
معصومین علیحده مختوم باشد چگونه جہاد جناب سید الشہداء منافی وجوب تقیه و مخالف قوانین شرعیه خواہد بود فظهر ان
ما ذکره ہذا المجیب اوہن عن بیت العنکبوت و اسخف من ورق التوت و اما ثانیا پس بعد تنزل و مماشاة میگوئیم
که غالب احکام شرعیه مبنی بر ظاہر است نه بر علوم لدنیه و معارف باطنیه مثل طلب بینه از مدعی و احلاف مدعی علیه
و ابتناء فصل خصومات و منازعات غالب اوقات بر ظاہر حال است الا ماندر و ظاہر است که اقامت حدود و اجرای
قصاص بر ہمین امور ظاہریه است پس نبی و امام بعلوم لدنیه اجرای احکام نمی فرمایند و ہذا مما اتفق علیه الفریقان
و ہرگاه این مقدمه ممہد شد پس میگوئیم که چون بظاہر اتفاق جمع کثیر و جم غفیر و عہود و مواثیق مستحکم بر نصرت
و اعانت آنحضرت مجتمع شده بود محل تقیه باقی نمانده بود و اتمام حجت و وجوب جہاد متحقق شد گو بعلم باطنی
خلاف آن معلوم بوده تفصیل این اجمال آنکه از تواریخ معتمده مستفاد می شود که بعد وفات امام السبط العلی حضرت
امام حسن شیعیان در کوفه بکثرت آمدند و جناب سید الشہداء را بالحاح و منت طلب نمودند و آنحضرت نظر باینکه
زمان سلطنت معاویه طاغیه بود قبول نفرمود و تشریف فرما نگردید چون در اوائل خلافت یزید بن معاویه نامہای
متوالی و متواتره که مختوم بخواتیم اعزه کوفه بود در باب طلب آنجناب آمد آنحضرت بسبب کمال احتیاط مسلم بن
عقیل را برای ملاحظه حال اہل کوفه فرستاد و زیاده از دوازده ہزار کس بیعت حضرت مسلم نمودند مسلم
بن عقیل را آنقدر اطمینان از طرف ایشان حاصل شد که عریضه در باب اطاعت و انقیاد اہل کوفه و طلب
آنجناب نوشت پس درینحال که اوائل سلطنت یزید ملعون بود و سلطنتش استحکام نیافته بود و زیاده از
دوازده ہزار کس بیعت آنحضرت بر دست مسلم بن عقیل نموده بودند آنجناب را محل تقیه ثابت نشد
و اتمام حجت بر آنحضرت واجب شد ازین سبب بطرف کوفه روانه گردید و چون قریب کوفه رسید
خبر شہادت مسلم بن عقیل شنید ارادهٔ معاودت نموده بود که لشکر حر رسید و مانع و مزاحم شد
و آن جناب بلاچارگی میل بطرف کربلا نمود چنانچه جناب
سید مرتضی علم الہدی در تنزیه الانبیاء و الائمه چنین فرموده قد علمنا ان الامام متی غلب علی
ظنه انه یصل الی حقه و القیام بما فوض الیه بضرب من الفعل وجب علیه ذلک و ان کان فیه ضرب من المشقة
یتحمل مثلها تحملها و سیدنا ابو عبد الله صلوة الله علیه لم یسر الی الکوفة الا بعد توثق من القوم و عقود و عہود
و بعد ان کاتبوه طائعین غیر مکرہین و مبتدئین غیر مجیبین و قد کانت المکاتبة من وجوه اہل الکوفة و اشرافها و قرائها
تقدمت الیه فی ایام معاویه و بعد الصلح الواقع بینه و بین الحسن علیه السلام فدفعهم فی الجواب ما وجب
ثم کاتبوه بعد وفاة الحسن و معاویه باق فوعدهم و مناهم و کانت ایام معاویه صعبة لا یطمع فی مثلها فلما مضی
معاویه و اعادوا المکاتبة و بذلوا الطاعة و کرروا الطلب و الرغبة و رای من قوتهم علی من کان یلیهم

فی الحال من قتل یزید وتہجم علیہ وضعفہ عنہ ما قوی فی ظنہ ان المسیر ہو الواجب وقد تعین علیہ ما فعلہ
من الاجتہاد والتسبب ولم یکن فی حسبانہ ان القوم یغدر بعضہم ولضعف اہل الحق عن نصرتہ وتتفق
من الامور الغریبہ فان مسلم بن عقیل لما دخل الکوفہ اخذ البیعۃ علی اکثر اہلہا ولما وردہا عبید اللہ بن زیاد
وقد سمع بخبر مسلم ودخولہ الکوفہ وحصولہ فی دار ہانی بن عروہ المرادی علی ما شرح فی السیر وحصل شریک
بن الاعور بہا جاءہ ابن زیاد عائدا وقد کان شریک وافق مسلم بن عقیل علی قتل ابن زیاد عند حضورہ
لعیادہ شریک وامکنہ ذلک وتیسر لہ فما فعل واعتذر بعد فوت الامر الی شریک بان قال ذلک فتک وان
النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان الایمان قید الفتک ولو کان فعل مسلم من قتل ابن زیاد ما تمکن منہ
ووافقہ شریک علیہ لبطل الامر ودخل الحسین علیہ السلام علی الکوفہ غیر مدافع عنہا وحسد کل احد قناعۃ فی نصرتہ
واجتمع لہ من کان فی قلبہ نصرتہ وظاہرہ مع اعدائہ وقد کان مسلم بن عقیل ایضا لما حبس ابن زیاد ہانیا سار
الیہ فی جماعۃ من اہل الکوفہ حتی حصرہ فی قصرہ واخذ بکظمہ واغلق ابن زیاد الابواب دونہ خوفا وجبنا
حتی بث الناس فی کل وجہ یرغبون الناس ویرہبونہم ویخذلوا عن نصرۃ ابن عقیل فتقاعدوا وتفرق
اکثرہم حتی امسی فی شرذمہ قلیلہ وانصرف وکان من امرہ ما کان دائما اردنا بذکر ہذہ الجملہ ان اسباب
الظفر بالاعداء کانت لائحۃ متوجہۃ وان الاتفاق الشیء عکس الامر وقلبہ حتی تم فیہ ما تم وقد ہم سیدنا
ابو عبد اللہ الحسین لما عرف مقتل مسلم واشیر علیہ بالعود فوثب الیہ ابناء عقیل فقالوا واللہ لا تنصرف
حتی تدرک ثارنا او نذوق ما ذاق اخونا فقال لا خیر فی العیش بعد ہولاء ثم لحقہ ابن یزید ومن معہ من الرجال
الذین انقذہم ابن زیاد ومنعہ الانصراف وسامہ ان یقدمہ علی ابن زیاد نازلا علی حکمہ فامتنع ولما رای
ان لا سبیل لہ الی العود ولا الی دخول الکوفہ سلک سبیل طریق الشام سائرا نحو یزید بن معاویہ لعلمہ بانہ علی ما
بہ ارق بہ من ابن زیاد واصحابہ فسار حتی قدم علیہ عمر بن سعد بالعسکر العظیم وکان من امرہ ما قد ذکر وسطر فکیف
تعالیٰ ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ وقد روی انہ قال لعمر بن سعد اختاروا منی اما الرجوع الی المکان
الذی اقبلت منہ او ان اضع یدی فی ید یزید فہو ابن عمی لیری فیّ رایہ واما ان تسیرونی الی ثغر من
ثغور المسلمین فاکون رجلا من اہلہ لی ما لہم وعلی ما علیہم وان عمر کتب الی عبید اللہ
بن زیاد بما سئل فابی وکاتبہ بالمناجزہ وتمثل بالبیت الی آخر ما قال ازین عبارت جناب
می بینی ظاہر مے شود کہ آنحضرت را ظنی بر عہود ومواثیق اہل کوفہ وبیعت آنہا با مسلم بن
عقیل حاصل شدہ بود ونیز ظاہر ہست کہ اگر آنحضرت زمان یزید ملعون را مثل زمان معاویہ
مید انست تقیہ میفرمود پس لاجرم روانہ شدن آنحضرت بطرف کوفہ مخالف تقیہ نخواہد
باقیماندہ اینکہ چرا آنحضرت بعد عمر سعد تقیہ نمودہ بیعت نفرمود پس دران دو احتمال است اول
چنانچہ بنا بر نص صریح سزاوار نیست پیغمبر را کہ ہرگاہ سلاح پوشد آنرا دور کند تا وقتیکہ حق سبحانہ وتعالیٰ

کند میان او و دشمن او سزاوار نباشد امام را که هرگاه سلاح پوشد بدون جهاد آنرا از خود دور سازد
دوم آنکه از کجا که آنحضرت را بسبب کینهٔ دیرینه و ضغاین بدریه و احدیه آن قوم کمینه ثابت بود که این ملاعنه
بعد از اخذ بیعت نیز از قتل من دست بردار نخواهند شد و مؤید این احتمال هست اینکه آنحضرت از عمر سعد
و دیگر روسای لشکر شقاوت اثر استدعا نموده بود که مرا زنده نزد یزید ببرید تا اجازت رجوع بطرف
وطن دهید یا مرا رخصت کنید که ببلد دیگر از بلاد مسلمین سکونت نمایم و مثل دیگر رعایا و برایا بسر کنم و آن
ملاعنه هرگز قبول نکردند پس چه بعید هست که بعد بیعت نیز آنحضرت را بحیله شهید میساختند یا هتک
آنجناب میخواستند و هذا فی غایة الظهور اما انچه نوشته که خروج وقتی متصور تواند بود که فوج کثیر همراه باشد
پس همراه بودن فوج کثیر ضرور نیست بلکه ظن همراهی آنها کافیست و در حقیقت آنحضرت خروج بمعنی
مصطلح نموده بلکه اراده آن داشت که بعد وصول بکوفه جهاد نماید و انکار از بیعت عین خروج نیست
و اگر آنحضرت را ظن بیعت اهل کوفه نمیبود در مدینهٔ منوره و مکهٔ معظمه جهاد شروع میکرد و انچه نوشته
که انهم در صورتیکه تصمیم قلب و قلب صمیم جمع شود پس تحقیق این امر نیز امام را ضرور نیست و المدعی مطالب
بالبینه و اگر مجیب بنظر انصاف ملاحظه نماید فوج کثیر نزد جناب رسالتمآب هم نبود چنانچه ماجرای خیبر و حنین
و ادی الرمل و اقرار اکابر صحابهٔ اهل سنت بران دلالت دارد و انچه صحابهٔ جناب ولایت از قسم ترک
بیعت و عدم توجه بطرف جهاد و دیگر امور بعمل آوردند مشهور و برالسنه خواص و عوام مذکور هست امیر معلوم شد
که امام و پیغمبر اتمام حجت است و دریافت حال صمیم قلب ضرور نیست و ازینجاست [illegible] السر از
حضرت امام حسن علیه السلام اول اراده جمع فوج کثیر به قصد جهاد معاویه طاغیه کرده بود و چون [illegible]
[illegible] مشاهده کرد بلاچاری مصالحه با معاویه فرمود و آنقدر دل تنگ شد که سکونت کوفه ترک کرده
بطرف مدینهٔ منوره روانه شد و اگر اتمام حجت بر آنحضرت لازم نمی بود از اول امر مصالحه میفرمود و انچه از این بابویه
نقل نموده بعد تسلیم منافی تقیه نیست آنرا که آنحضرت را معلوم بود که عتبه حاکم مدینه بدون حکم یزید اراده قتل
جناب من نمیتواند کرد و تا وقتیکه حکم یزید آید من روانه بطرف عراق خواهم شد و همین حال هست در کلامیکه
آنجناب با مروان و محمد بن حنفیه نموده بود و معیت معدودی چند هم رکاب سعادت انتساب آنجناب مسلم است
لکن در انحال آنجناب جهاد شروع نکرده که فکر مجیب بجائی رسد بلکه برای وصول بکوفه آنحضرت تعجیل تمام میفرمود
و ناگاه لشکر شقاوت اثر در رسید و آنجناب بلاچاری جهاد نموده بدرجه رفیعهٔ شهادت فائز گردید
الکتفی کنت معصم فاقو ذوذ اعظما و علم قطعی آنحضرت درباب خلع نائب خویش غیر مسلم است و الا
فرستادن مسلم بن عقیل و خود بآن سمت روانه شدن عبث محض بود و هذا ظاهر غایة الظهور و انچه
آنحضرت بنابر مصلحت از حاضرین فرموده نیز دلیل صریح هست بر اینکه آنحضرت را قبل استماع خبر شهادت مسلم
[illegible] یقین بیوفائی اهل کوفه حاصل نبوده **قوله** اکنون حال تقیه از وجوب و اباحت آه الخ

اقول مردود است اولا بانیکه لانسلم که جناب سید الشهدا علیه افضل التحیة والثنا را مقام تقیه
بوده باشد چه وانستیکه در بدو حال بنابر اجتماع اعوان و انصار و عدم انتظام ریاست یزید و تتا
و تتابع رسل و رسائل اهل کوفه شرائط قیام بجهاد و اتمام حجت بران حضرت لازم گشته بود و سا
مفصلاً بحیز تحریر آمد که مدار تکلیفات شرعیه بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه والا بنای طلب
از مدعی و اخلاف منکر وغیره احکام شرعی را سادر عهد معصومین ساقط باشد و هو خلاف الواقع و
حصول ظن ضرر فکش عهد القوم مورد لوم نیز مقام تقیه نبود لما اومانا علیه سابقا و ثانیا بعد تسلیم کون الم
مقام التقیه لانسلم کونها واجبة علیه علیه السلام کیف و جهاد نمودن آنجناب دلیل ظاهر و برهان با
بر عدم وجوب تقیه است لکونه معصوما عن الصغائر والکبائر عندنا و محفوظا عندکم فلا حاجة ا
شاهد آخر و انقسام تقیه باقسام خمسه مسلم لکن نسبت بعبارت جناب شهید اعلی الله درجته در نمقه
ناشی از عدم فهم مرام و عدم وصول ذهن او بمؤدای کلام علمای اعلام است زیرا که انچه از اف
هر قسمی از اقسام در ان مذکور شده بر سبیل تمثیل است نه بطریق حصر والشاهد علی ذالک عدم
للتقیه فی سبب الائمه علیهم السلام نعوذ بالله منه و شرب الخمر و ماشا کلهما و ثالثا بانیکه این شبهه داسه بد
میماند که کسی گوید که قتل نفس مومنه حرام است و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا
فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا پس حضرت ابراهیم که بذبح پسر خود حضرت اسمعیل اقدام نمود معاذ الله مرتکب
حرام ... اق آیت مذکور شده و پر ظاهر است که نزد فرقه حقه اثنا عشریه حال ائمه دین در اخت
ا ... یه مثل حال انبیاء سابقین است کما اومانا الیه فیما سبق پس فعلیکه حکمی منصوص من الله در
مخصوص وارد شده باشد تطبیق آن بالعمومات نمیتوان کرد و چون فاضل درین استفتاءنامه کلام را بزعم ناقص خود دل
اصلیه فرقه ناجیه قرار داده پس تا که ثابت نماید که نزد ایشان تقیه بر آنحضرت واجب بوده ترک واجب نعوذ با
فرموده سعی او ثمری نخواهد گردید و انه لذلک در همین منوال است جواب استدلال او بروایتیکه دلالت بر وجوب تق
و نظر استدلالش باین احادیث، استدلال بآیات و احادیثیست که در باب عدم جواز نکاح خامسه و عدم حلت
و ملک یمین مثلا وارد شده زیرا که بر طبق کلام این مجیب ذیفهم می توان گفت که از کلا
ملک علام و احادیث صحیحه حضرت خیر الانام حرمت زائد علی الاربع مستفاد می ش
پس از جناب رسالت مآب حکم خلاف حکم الهی در باب ازواج تسعه و حلت م
واهب نفسها واقع شده و این امر نظر بقواعد شرع مورد اعتراض گردیده الی آخر ما ش
و همانا این فرقی است که تنها در حق آنجناب بسبب نافهمی مجیب لازم آمده اگرچه انبیاء سابق
برین نهج مورد اعتراض نشوند و همچنین می توان گفت که تعظیم مساجد بالاتف
واجب است قال الله تعالی وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ الآیه و قا

اِنَّمَا یَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللّٰهِ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَی الزَّکٰوةَ وَلَمْ یَخْشَ
اِلَّا اللّٰهَ پس جناب رسالت مآب حکم بانهدام مسجد ضرار فرموده واسباب آنرا شورانید معاذ الله خلاف
قواعد شرع بعمل آورد اما ذکر اعمال مقبوله پیغمبر که اشاره بطرف تقیه کردن آنحضرت ست واسناد تقیه بطرف
جناب بلا تیمابع که این مجیب بطریق تعریض ذکر نموده پس از احادیث متفق علیها ثابت ست وسابق
درهمین رساله اشاره بآن نموده شد فلا طول الکلام بذکرها وسوی ادب که در لفظ کاسه لیسی از
نفس رسول وسید عرب نموده وبا وجود اینکه اهلسنت آنحضرت را خلیفه چهارم وواجب الاطاعت
میدانند دلیل ظاهر ست برینکه مجیب بجهت غایت تعصب از مشرب خود دست بردار شده مذهب
ترویج وصردریت اختیار نموده فجزاه الله شر الجزا وانچه نوشته که اطلاق لفظ شهادت با ملاء ان
احیانا بر السنه علماء امامیه الخ از قبیل بنای فاسد علی الفاسد ست گویا معارضه او باین الفاظ آوان
مبذست والا تمسک فرقه حقه اثنا عشریه بحبل المتین عترت حضرت سید المرسلین وتشبث سنیان
بدامن عمر دبکر امریست که از عنادر علماء فریقین ظاهر میشود اما نمی بینی که این اثر در جامع الاصول
حضرت علی بن موسیٰ را مجدد دین امامیه قرار داده نه مجدد دین اهلسنت وفخر رازی در کتاب نهایة
العقول نوشته والعجب انهم یزعمون ان التقی والنقی والحسن العسکری انهم کانوا عالمین بجمیع المسائل
الاصولیه والفروعیه جلها وتفاصیلها مع انهم کانوا فی زمان کثیر الخوض للعلماء فی اصناف العلوم
وکثرت تصانیفهم ومع ذلک لم یشتهر من احد منهم شیٔ من العلم الا بالقلیل ولا ولم یخبر [illegible] ولا تکلموا
فی شیٔ من المسائل من المخالفین ولم یظهر منهم تصنیف ینتفع به کما ظهر من الشافعی ومحمد بن الحسن [illegible]
من الفقهاء والمتکلمین والمفسرین پس متمسک بحبل المتین مجیب اهلبیت شیعیان خواهند بود که ائمه دین
را افضل واعلم از تمام خلایق دانند یا سنیان که چنین حضرات را از شافعی وغیره کمتر دانند لاکن هر گاه
چشم انصاف کور باشد چه چاره ست اما طعن او بر سیاه پوشی پس ناشی از سیاه درون دیده ست فی طعنه ست باو
سبحان الله سرمه کشیدن وحنا بستن در رسوم اعیاد در العمل آوردن محل طعن نباشد وسیه پوشی که از
ماتم ست جای طعن وملام باشد علاوه آنکه خلفای عباسیه که خلافت اهنا بنا بر تصریح سیوطی
[illegible] علیه بلکه منصوص به بود سیاه پوشی را شعار و دثار خود ساخته بودند وانچه نوشته که سبب آن
[illegible] نسل سید عالم ست پس مفاد المرء لقیس علی نفسه عیب خود دسپردان خود را بر دیگران می بندد
[illegible] کسانیکه جناب سید وسرور عالم را در مغازی وحروب تنها گذاشته بدست اعدا سپرده بودند
[illegible] ابقاء حیات انجناب وا ولاد امجاد دلش بوده اند وکذا من تبعهم وتقتفی آثارهم قوله واز مویدات
[illegible] بمقتضای کل ما اتیتم شیح مبا فیه حکم بتوسعه طعام آقول آه شادی ونشاط ست اقول اگر
[illegible] از توسعه تقسیم نمودن آن باهل مجلس دیگر سادات ومومنین ست پس استحسان واستحباب

آن بالاجماع و بروایات فریقین ثابت است و ادعای دلالت آن بر سرور و فرح تا از کمال شقاوت
بازانیجا است که بتقریب وفات اعزه و اقربا نیز فاتحه خوانی و تقسیم طعام در فریقین رائج است و اگر
مراد از توسعه طعام توسعه آن برای خود و عیال خود است لانسلم که کسی از خواص شیعه بلکه عوام انها
در عشره محرم چنین حرکت را مستحسن میدارند بلکه اکثر مردم ترک لذائذ دنیا مینمایند و گوشت و روغن وغیره ترک میکنند
اما طبل نوازی و مانند آن که در عوام رائج است پس تمسک بافعال عوام در باب اعتراض بر خواص
فرقه ناجیه کار عوام است و جواب آن خواص حقه لازم نیست آری عوام فرقه ناجیه میتوانند گفت که با دیدن
باب بنا بر روایات [illegible] و تقلید جناب رسالتمآب ثم چنانچه در صحیح بخاری مذکور است حدثنا
خالد بن ذکوان عن الربیع بنت معوذ قالت دخل النبی صلی الله علیه وسلم غداة بنی علی فجلس
علی فراشی کمجلسک منی وجویریات لنا یضربن بالدف یندبن من قتل من آبائی یوم بدر حتی قالت
جاریة وفینا نبی یعلم ما فی غد فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لاتقولی هکذا وقولی ما کنت تقولین پس گاه
جناب رسالتمآب که افضل اولین و سید انبیاء و مرسلین بود نوحه و ندبه زنان عرب که با دف و آلات بر
مقتولان کفار می نمودند مسموع فرموده باشند اگر مردم عوام نیز اگر نوحه فرزند آنجناب بآواز طبل وغیره
استماع نمائیم چگونه مورد الزام باشیم و علاوه بر آن انچه مجیب [illegible] نامنوده اقبح و اشنع
از ان در میان اهل نحله او شایع است ایا نمی بینید که در تقریب عرس مشایخ [illegible]
از فقرا وغیره لباس نفیس پوشیده و باستعمال عطر و پان [illegible] دلالت [illegible]
آن مشایخ [illegible] خود جمع میشوند و قوالها در ترانه های موسیقی که از اسباب سرور و انبساط و آلات
شادی و نشاط است غزلیاتیکه مشتمل بر حسن و جمال و خد و خال و هجر و وصال پریرویان و نهال و
مه وشان شیرین مقال است میخوانند و بعض مشایخ که اظهار معرفت باطنیه مینمایند با ریش کثیف
که از لحیه ثقلیه دو بالا گشته رقص کنان و دستک زنان با مردان دست و گریبان میشوند و [illegible]
عهد الست [illegible] از کفار جاهلیت گوی سبقت می رباید و در همان حال بحال شده
مستانه و [illegible] محبوبانه که معبر بلفظ حال است مینماید و هر یکی از خواص و عوام که در آن مجلس نشسته
برای تعظیم چنین شخص بر می خیزند و این حرکاتش را از جمله معرفتهای باطنی او میشمارند و در روز بسنت
که از اعیاد دنیویست بمقتضای من تشبه بقوم فهو منهم لباس نفیس برنگ سفید پوشیده بر قبر اولیا
می نشینند و چند گل با شگوفه گندم در آبخورها گذاشته بر قبرش مینهند و به تغنی و ترانه
موسیقی همان حال خلاف قال است بعمل می آرند بلی اگر فرقی میان عوام شیعه
و اهلسنت هست که عوام شیعیان مرثیه در غنا شنیده میگریند و جلاجل زن
وغیره را عبادت نمیدانند و اهلسنت اصلا پاس قبر پیر و عرس او نموده در ترانه های موسیقی

غزلها شنیده مسرور میشوند و صحبت رقص و غنا عبادت میدانند و حرکات مستحسن بعمل می آرند فکیف بر هم تابجا آرد
و من کان بنیه من زجاجه و در عشره اول ماه ربیع الاول در دار الخلافه شاه جهان آباد وغیره مشایخ
اهلسنت لباس نفیس پوشیده بان رکیش دراز سرمه در چشم کشیده و برگ تنبول خورده جمع میشوند
و بسیاری از امردان اهلسنت تشبث باین سنت مشایخ کرده خود را با البسه فاخره آراسته حاضر میکنند و زنان
اوباش سر راه جمع انداخته می نشینند و در پرده نظاره جوانان و خوبرویان مینمایند و خود را بنظر نامحرمان
می آرند و همه کس تا عرصه دوازده روز از سرور و انبساط و شادی و نشاط افزا می کنند بهانا لسبب
بفرح و سرور وفات سید کائنات ص انتزاع خلافت از نسل طاهر آنحضرت ص بسوی خالفه اولست و بسبب
قوله و روایت فضایل عاشورا الخ **اقول** کسیکه تتبع کتب معتمده فرقه حقه نموده میداند که تمام کتاب
مملو و مشحون از احادیث و روایاتیست که دلالت بر عظمت مصیبت انحضرت و استحباب گریه و حزن
بر مصائب آنحضرت دارد و نحوست این روز بحیثیکه حاجت مومن بر آورده میشود و اگر بر آورده شود
برای او مبارک نیست و در آن خیری و رشدی نخواهد بود و نهی از ذخیره کردن از برای عدم یمن
در آن نیز در اکثر کتب معتبره فرقه حقه وارد شده پس آنچه مجیب غیر مصیبت نوشته دلیل واضح بر جهل
یا تجاهل اوست آر[...] علمای اهلسنت و کبرای ایشان بسبب کمال محبت و ولای آل رسول متعال [...]
[...]د ثواب روزه آن و استحباب اکتحال و زینت و حکم توسعه بر اهل و عیال
خود امر و رشل کرده [...]نچه بیضاوی وغیره مفسرین نوشته اند که روزیکه کشتی حضرت نوح بر کوه
جودی قرار گرفت روز عاشورا بود و بخاری که از اعاظم محدثین ایشانست در صحیح خود حکم صوم عاشورا
باین عنوان مذکور ساخته که جناب رسالتمآب ص از یهود حال صوم عاشورا شنیده حکم صوم آن بصحابه
داد و پیر پیران که مسمی بعبد القادر جیلانی و ملقب بغوث اعظم است فصلی علحده در غنیة الطالبین
برای فضائل روز عاشورا تحریر نموده و در ان فصل مذکورست عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من صام یوم عاشورا کتب الله له عبادة ستین سنة
بصیامها و قیامها و من صام یوم عاشورا اعطی ثواب الف شهید و من صام یوم عاشورا کتب له
اجر اهل سبع سماوات و من افطر مومنا یوم عاشورا فکانما افطر عنده جمیع امة محمد صلی الله علیه
و سلم و اشبع بطونهم و من مسح راس یتیم فی یوم عاشورا رفعت له فی کل شعرة علی راسه درجة فی الجنة
فقال عمر بن الخطاب رضی الله عنه یا رسول الله لقد فضلنا الله تعالی بیوم عاشورا قال نعم
خلق الله تعالی السموات یوم عاشورا و الارضین کمثله و خلق الجبال یوم عاشورا و النجوم کمثله و خلق
العرش یوم عاشورا و الکرسی کمثله و خلق اللوح یوم عاشورا و القلم کمثله و خلق جبرئیل یوم عاشورا
و الملائکة کمثله و ولد آدم ع فی یوم عاشورا و ولد ابراهیم ع فی یوم عاشورا و نجاه الله من النار

یوم عاشورا و فدی ابنه یوم عاشورا و غرق فرعون یوم عاشورا و رفع ادریس یوم عاشورا و کشف الضر
عن ایوب فی یوم عاشورا و رفع عیسیٰ فی یوم عاشورا و ولد الضا فی یوم عاشورا تاب الله تعالی علی آدم یوم عاشورا
غفر ذنب داود فی یوم عاشورا و عطی الله تعالی الملک بسلیمان فی یوم عاشورا و استوی الرب و تعالی تبارک
علی العرش فی یوم عاشورا و یوم القیامة فی یوم عاشورا و اول مطر نزل من السماء یوم عاشورا و اول رحمة نزلت یوم عاشورا
و من اغتسل یوم عاشورا لم یمرض مرضا الا مرض الموت و من تکحل بالاثمد یوم عاشورا لم ترمد عینه تلک السنة کلها و من عاد
مریضا یوم عاشورا فکانما عاد ولد آدم علیه السلام و سقی شربة من ماء یوم عاشورا فکانما لم یعص الله تعالی
طرفة عین الحدیث و نیز در همان کتاب مذکور است عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم افترض علی بنی اسرائیل صوم یوم فی السنة و هو یوم عاشورا العاشر من المحرم فصوموه و وسعوا
فیه علی عیالکم من وسع علی اهله من ماله فی یوم عاشورا وسع الله علیه سائر سنته الخ و نیز غوث مذکور
در فصل دیگر نوشته و قد طعن قوم علی من صیام هذا الیوم العظیم و ما ورد فیه من التعظیم و زعموا انه لا یجوز
صیامه لاجل قتل الحسین بن علی رضی الله عنه فیه و قالوا ینبغی ان یکون المصیبة فیه عامة علی جمیع الناس
لفقده و انتم تتخذونه یوم فرح و سرور و تامرون فیه بالتوسعة علی العیال و النفقة الکثیرة و الصدقة علی الفقراء
و الضعفاء و المساکین و لیس هذا من حق الحسین رضی الله عنه علی جماعة المسلمین و هذا القائل مخطی و مذهبه
قبیح فاسد لان الله تعالی اختار لسبط نبیه محمد صلی الله علیه وسلم الشهادة [illegible]
و اجلها دار فیها العمده نیز ید بذلک رفعته فی درجاته و کرامته مضافا الی کرامته [illegible] منازل الخلفاء
الراشدین المشهدا ارباب الشهادة و لو جاز ان نتخذ یوم موته مصیبة لکان یوم الاثنین اولی بذلک
لانه قبض الله تعالی نبیه صلی الله علیه وآله وسلم فیه و کذلک ابوبکر الصدیق قبض فیه الخ پس
اینچه مجیب استادان بطرف فرقه حقه نموده و بآن طعن فرموده احق بآن محدثین و مفسرین مجیب اکابر سنیه
خواهند بود نه علما و محدثین فرقه حقه بلکه بطلان برکت روز عاشورا در بعض احادیث فرقه حقه
مصرح است چنانچه ابن بابویه در امالی روایت کرده عن جبلة قالت سمعت میثم التمار قدس الله
روحه یقول والله لیقتلن هذه الامة ابن بنت نبیها فی المحرم لعشر یمضین منه و لیتخذن اعداء الله ذلک الیوم
یوم برکة و ان ذلک لکائن قد سبق فی علم الله تعالی اعلم ذلک بعهد عهده الی مولای امیر المؤمنین صلوات الله
علیه و لقد اخبرنی انه یبکی علیه کل شیء حتی الوحوش فی الفلوات و الحیتان فی البحار و الطیر فی جو السماء و تبکی
علیه الشمس و القمر و النجوم و السماء و مؤمنو الانس و الجن و جمیع ملائکة السموات و رضوان و مالک و
حملة العرش و تمطر السماء دما و رمادا ثم قال وجبت لعنة الله علی قتلة الحسین کما وجبت علی المشرکین
الذین یجعلون مع الله الها آخر و کما وجبت علی الیهود و النصاری و المجوس قالت جبلة فقلت
له یا میثم و کیف یتخذ الناس ذلک الیوم الذی یقتل فیه الحسین بن علی یوم برکة فبکی میثم

رضی اللہ عنہ ثم قال سیزعمون بحدیث یضعونہ انہ الیوم الذی تاب اللہ علی آدم فیہ وانما تاب اللہ علی آدم
فی ذیحجہ ویزعمون انہ الیوم الذی قبل اللہ فیہ توبۃ داود وانما قبل اللہ توبتہ فی ذیحجہ ویزعمون انہ الیوم الذی
اخرج اللہ فیہ یونس عن بطن الحوت انما اخرجہ اللہ تعالی من بطن الحوت فی ذیقعدہ ویزعمون انہ الیوم
الذی استوت فیہ سفینۃ نوح علی الجودی وانہ استوت علی الجودی یوم الثامن عشر من ذیحجہ ویزعمون انہ الیوم الذی فلق اللہ
البحر لبنی اسرائیل وانما کان ذلک فی شہر ربیع الاول ثم قال میثم یا جبلہ اعلمی ان الحسین بن علی سید الشہداء
یوم القیمۃ ولاصحابہ علی سایر الشہداء درجۃ یا جبلہ اذا نظرت الی الشمس حمراء کانہا دم عبیط فاعلمی ان
سیدک الحسین قد قتل قالت جبلہ فخرجت ذات یوم فرایت الشمس علی الحیطان کانہا الملاحف المعصفرۃ
فصحت حینئذ وبکیت وقلت واللہ قتل سیدنا الحسین بن علی ع انتہی ازین حدیث مستفاد گردید کہ اصل
روایت فضایل عاشورا از روایات موضوعہ اہلسنت ست پس اگر احیانا آثار روائی در کتب شیعیان
موافق آن وارد شده باشد محمول بر تقیہ و مماشات با سنیان بوده باشد معہذا محتمل ست کہ بعض
فضائل این روز قبل از سنوح سانحہ کربلا بوده باشد ہرگاه چنین رزیہ عظمے و مصیبت کبری در آن روز
واقع شد نحوست و شئومی الفضائل سابقہ را محو و منسی گردانیده باشد اما آنچہ نوشتہ کہ انکار وصول
رنج بجناب علی مرتضے و فاطمہ زہراء وقت استماع سوانح کربلا الخ پس مخدوش ست اولا باینکہ
سابق خودش بتصریح نموده کہ خطب و عبارات قدیمہ اہل سنت مملو و مشحون از ذکر واقعہ
پس اگر نزد او ذکر این امور مستلزم وصول رنج بجناب علی مرتضے و فاطمہ زہرا ست چرا قدمای اہلسنت
بر ذکرش اقدام نموده اند فما ہو جوابہم فہو جوابنا ثانیا باینکہ لا نسلم کہ ذکر این امور مستلزم رنج و ملال ایشان
بلکہ بسا اوقات ماتمداری عزیزان مسکن احزان اقربا و بزرگان میباشد اما نمی بینی کہ بعد از غزوه احد
چون زنان انصار بر شہدای احد گریہ و زاری نمودند جناب رسالتمآب فرمودند اما حمزه فلا بواکی لہ
چون انصار زنان خود را بخانہ حضرت حمزه فرستادند آنحضرت آواز گریہ ایشان شنیده دعای خیر
در حق ایشان فرمود پس چگونہ آنجناب دعای خیر در حق کسانیکہ ماتمداری فرزند آنجناب می نمایند
نخواہد فرمود ابن جوزی نوشتہ ان العباس لما ہو ماسور ببدر منع النبی النوم فکیف بابن الحسین و لما
اسلم وحشی قاتل حمزه قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غیب وجہک عنی فکیف بقاتل الحسین
و مؤید این معنی ست احادیثیکہ بطرق فریقین وارد شده و محصل مضمون آنہا اینست کہ چون جناب
رسالتمآب جناب سیده را از وقوع سانحہ کربلا خبر داد جناب سیده ع عرض کرد من یبکی علی ولدی
آنحضرت فرمود کہ مردان امت من بر مردان اہلبیت من گریہ خواہند کرد و زنان امت من بر زنان
اہلبیت من پس چون روز قیامت خواہد شد من دست گریہ کنندگان گرفتہ در بہشت داخل
خواہم کرد اما از زینت تعزیہ خانہ بفرش و قنادیل و شیشہ آلات پس فی الجملہ خالی از تعظیم ضریح و شباہت ضریح

نیست واز ینجاست که در روضه مقدسه حضرت سید المرسلین علیه افضل الصلوات المصلین چنین
زینتها و روشنی قنادیل معمول است و در مقابر اکابر صوفیه نیز چنین رسم جاری پس اگر این امور دلیل
فرح و سرور می بود البته علمای حرمین و دیگر بلاد از ان ممانعت مینمودند و خلاصه آنکه تعرض باین امور و انچه
بدان ماند شایان علما و داب محصلین نیست **قوله** بالجمله مجتهدان امامیه غیر ازنکه در امثال این مقام
بتکذیب آیات سابقه پرداخته و بمعاند خلفای راشدین مایل شوند انتهی **اقول** معلوم نیست که بموافق
فهم ناقص خود کدام وجه وجیه معجز و تقییم مجتهدین فرقه حقه تجویز نموده که بنفی امکان که جواب از آنها فرموده
و خواهش میل بطرف خلفای خود کرده بیچاره سنی نمیداند که پیروان صاحب منزلت بارها فی الراز
گوساله پرستی چه کار و متوسلان عزیز مصر را از حبشی چه روز بازار کجا خطیب منبر سلونی و کجا قایل
اقیلونی اقیلونی کجا مربع نشین چار بالش لو کسرت لی الوساده و کجا جاهل لغت ابا و کلاله و کجا مصداق
علی خیر البشر و کجا قایل لولا علی لهلک عمر این القرآن الناطق و این من هو للقرآن سارق این من اصطفاه
الله للولایة و الامامة و این المتخلفون عن جیش اسامه این الثریا من الثری و این النعام من الکری
نیست مجملی از حال شق اول بر دید این مجیب مفید اما شق ثانی تردیدش پس گویم در قول بنسخ محکمات قرآنی
پس مصداق المعنی فی بطن الشاعر است کاش بیان مینمود که در صورت انکار محامد خلفا پس نسخ کدام
آیت محکمه لازم می آید و ذکر ثبات و قرار و عدم فرار درین مقام چون مرکز فرار مشایخ کبار از جنگ احد و
حنین وغیره است باعث شگفتگی خاطر گردید **قوله** بنایش بر سبیل اجمال آنست که اگر بیعت جناب امیر
از جهت اکراه واجب بودی الخ **اقول** مخفی نماند که این دلیل متضمن دو مضمون است اول آنکه
جناب امیر از راه اکراه ببداهت عقل باطل است زیرا که کسی از صحابه متعرض حال سعد عباده نشد
دوم آنکه اگر بیعت جناب امیر از راه اکراه میبود تشکر نمیکرد بلکه تمامی حضار جناب سید الشهدا را در
ترک جهاد افحام مینمودند و الزام میدادند پس میگوییم که هر دو امر مقدوح است اما اول پس ازین
جهت که اگر وقوع بیعت نکرده جبر خلاف بدیهه عقل بودی لازم آمدی که محدثین و روات معتمده
اهلسنت سوفسطائیه بوده باشند چه بیعت ننمودن آنحضرت باکراه از احادیث معتمده اهلسنت
چنانچه بعض احادیث که درین باب وارد شده سابق بحیز تحریر آمد و بعضی دیگر درین مقام نقل
مسلم در صحیح خود حدیث طولانی ذکر نموده که بعض فقرات آن اینست و کان لعلی من الناس
جهة حیوة فاطمة فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس فالتمس مصالحة ابی بکر و مبایعته و لم یکن بایع
تلک الاشهر فارسل الی ان ائتنا و لا یاتنا معک احد کراهیة محضر عمر بن الخطاب فقال عمر لا و الله
لا تدخل علیهم وحدک فقال ابوبکر و ما عساهم ان یفعلوا بی و الله لآتینهم فدخل علیهم ابوبکر
علی بن ابیطالب ثم قال انا عرفنا یا ابابکر فضلک و ما اعطاک الله و لم ننفس علیک خیرا ساقه ا

الیک ولکنک استبددت علینا بالامر وکنا نحن نری ان لنا حقا لقرابتنا من رسول الله صلی الله
علیه وسلم فلم یزل یکلم ابابکر حتی فاضت عینا ابی بکر فلما تکلم ابو بکر قال والذی نفسی بیده لقرابة رسول الله
احب الی من ان اصل من قرابتی واما الذی شجر بینی وبینکم من هذه الاموال فانی لم آل فیها عن الحق ولم
اترک امرا رایت رسول الله صلی الله علیه یصنعه فیها الا صنعته فقال علی لابی بکر موعدک العشیة للبیعة فلما
صلی ابوبکر صلوٰة الظهر رقی علی المنبر فتشهد وذکر شان علی وتخلفه عن البیعة وعذره بالذی اعتذر الیه ثم
استغفر الله وتشهد علی بن ابی طالب فعظم حق ابی بکر وانه لم یحمله علی الذی صنع نفاسة علی ابی بکر ولا انکارا
للذی فضله الله به ولکنا نری ان لنا فی الامر نصیبا فاستبد علینا به فوجدنا فی انفسنا فسر بذلک المسلمون
وقالوا اصبت وکان المسلمون الی علی قریبا حین راجع الامر المعروف انتهی باید که حضرات اهل السنة
بنظر انصاف درین عبارت تامل فرمایند که کلام معجز نظام آنحضرت ولکنک استبددت وکنا نحن نری
ان لنا حقا لقرابتنا من رسول الله دلالت صریح بر دعوی اهلیت واستحقاق خود دارد وهمچنین لفظ
فلم یزل یکلم ابابکر صریح ست دراینکه آنحضرت تا دیر کلمات بسیار که دلالت بر استحقاق خود داشت
با ابوبکر بیان فرموده ولفظ فوجدنا فی انفسنا دلالت صریح بر غضب آنحضرت از غصب خلافت
دارد وعقیلی از ابو الطفیل عامر بن واثله روایت نموده است قال کنت علی الباب یوم الشوری
فارتفعت الاصوات بینهم فسمعت علیا یقول بایع الناس لابی بکر وانا والله اولی بالامر منه
واحق به منه فسمعت واطعت مخافة ان یرجع الناس کفارا یضرب بعضهم رقاب بعض بالسیف
ثم بایع الناس عمر وانا والله اولی بالامر منه واحق به فسمعت واطعت مخافة ان یرجع الناس کفارا
یضرب بعضهم رقاب بعض بالسیف ثم انتم تریدون ان تبایعوا عثمان اذا اسمع واطیع ان عمر جعلنی
فی خمسة نفر انا سادسهم لا یعرف لی فضلا فی الصلاح ولا یعرفونه کاننا فیه شرع سواء وایم الله
لو اشاء ان اتکلم ثم لا یستطیع عربیهم ولا عجمیهم ولا المعاهد منهم ولا المشرک رد خصلة من فضلی منها
لفعلت ثم قال انشدکم بالله ایها النفر جمیعا افیکم احد له عم مثل عمی حمزة اسد الله واسد رسوله و
سید الشهداء قالوا اللهم لا فقال افیکم احد له اخ مثل اخی جعفر ذی الجناحین الی آخر الحدیث ودرین روایت نیز لفظ انا والله
اولی بالامر منه واحق به منه واطعت مخافة ان یرجع الناس الخ دلالت صریح بر عدم رضای آنحضرت بر بیعت خلفای ثلاثه دارد
وجلال الدین سیوطی در جمع الجوامع در مسند عمر بن الخطاب از ابن ابی شیبه روایت کرده عن اسلم
انه حین بویع لابی بکر بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کان علی والزبیر وغیرهما یدخلون علی
فاطمة بنت رسول الله فیشاورونها ویرتجعون فی امرهم فلما بلغ عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمة
فقال یا بنت رسول الله والله ما من احد احب الی من ابیک وما من احد احب الینا بعد ابیک منک
وایم الله ما ذاک بمانعی ان اجتمع هؤلاء النفر عندک ان امرتهم ان یحرق علیهم البیت فلما خرج عمر

جائر ما قالت تعلمون ان عمر قد جاءنی وقد حلف بالله لئن عدتم لتحرقن علیکم البیت وایم الله لیمضین

ما حلف علیه فانصرفوا راشدین فروا رأیکم ولا ترجعوا الیّ فانصرفوا عنها ولم یرجعوا الیها حتی بایعوا لابی بکر

دلالت این روایت بر عدم رضای جناب ولایت مآب نیز مستغنی عن البیانست وجمال الدین

محدث در روضة الاحباب نوشته جمعی از اهل تواریخ آورده اند که چون از مهم بیعت فراغت حاصل شد

ابوبکر صدیق رضی الله عنه از وجوه مهاجرین و اعیان انصار مجمعی ساخته کس فرستاد و علی مرتضی را بمجلس

طلبید وی اجابت فرمود در آن مجمع حاضر شد و در محلی لائق خود بنشست و از موجب طلب پرسید

عمر فاروق رضی الله عنه فرمود موجب آنست که ...

... لکنی المطعة لک ...

علی رضی الله عنه گفت ...

... که صحت آن درهمین رساله بشهادت علمای اهلسنت ثابت شده بذکر ...

راست گوید که بحضرت رس ... | الا ابلیتی ففنت بهم عن الموت فاغضب علی القذی و شربت علی ...

علی گفت اول این سخن مرا ... | امر من طعم العلقم انتهی کلامه صلوات الله وسلامه ابن ابی الحدید معتزلی

ابوالحسن تو بواسطه سبق ... | ... ابو جعفر الطبری صاحب التاریخ ان الانصار لما فاتها ما طلبت من

خلافت وحکومتی ... | ... بالا نبایع الا علیا وذکر نحو هذا علی بن عبد الکریم المعروف بابن الاثیر ...

تو نیز قدم از دائره وفاق ... | ... معین الا ابلیتی ففنت بهم علی الموت یقول ما زال علیه السلام

راستی ست در گفتار و کردا ... | رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لو وجدت اربعین ذوی عزم ذکر

نقل کنند ضبط قرآن و وحی ... | ... صفین وذکره کثیر من ارباب السیر انتهی موضع الحاجة من کلامه ...

راشائسته وامامت را سزاوار یم ~~بشیر بن سعد الانصاری ...~~

اگر معلوم مردم شدی هر آئینه که با تو مضایقه و منازعه نمیکردند الی ان قال ابوبکر صدیق چون دید که کلمات

رضی الله عنه جمله محکم و استوار و هر یکی از آنها مقابله صد کلمه بلکه صد هزار کلمه مسکت است از راه رفق و مدارا

و گفت ای ابوالحسن مرا گمان این بود که ترا درین امر با من مضایقه نباشد و اگر میدانستم که از بیعت با من

خواهی کرد بر گزاردن را قبول نمیکردم اکنون که مردم بر من اتفاق نموده اند اگر تو نیز با ایشان اتفاق نمائی

مطابق واقعه ساخته باشی و اگر حالا توقف کنی خواهی که درین امر تامل و فکر نمائی هیچ حرجی بر تو نیست پس علی

بر خاست و متوجه خانه خویش گشت انتهی دلالت این عبارت نیز بر مانحن فیه ظاهرست و در کتاب الامامة والسیاسة

ابن قتیبه مذکورست فبایعوه علی التسلیم والرضا و شرط علیهم کتاب الله وسنة رسوله قال فجاء رجل من خثعم

الی علی بایع علی کتاب الله وسنة نبیه قال لا ولکن ابایعک علی کتاب الله وسنة نبیه وسنة ابی بکر وعمر فقال

وما یدخل سنة ابی بکر وعمر مع کتاب الله وسنة نبیه انما کانا عاملین بالحق حیث عملا فابی الخثعمی الا

وعمر وابی علی ان یبایعه الا علی کتاب الله وسنة نبیه فقال له مد یدک علیه بایع قال لا الا علی ما ذکر

فقال له علی اما والله لکأنی بک قد نفرت فی هذه الفتنة وکأنی بحوافر خیلی قد شدخت وجهک قال

الخوارج فقتل یوم النهروان قال فبصه قرابته یوم النهروان قتیلا وقد وطئت الخیل وجهه وراسه مثلت به فذکر
قول علی رض وقلت الله ابو الحسن ما حرک شفتیه بشی قط الا کان کذلک انتهی ومؤید این روایت ست
ابن حجر در صواعق محرقه از مسند احمد آورده عن ابی وائل قلت لعبد الرحمن بن عوف کیف بایعتم عثمان و
ترکتم علیا قال ما ذنبی قد بدات بعلی فقلت ابایعک علی کتاب الله وسنة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
وسیرة ابی بکر و عمر فقال فیما استطعت ثم عرضت ذلک علی عثمان فقال نعم و دلالت این هر دو روایت
بعدم رضای آنحضرت وظالم دانستن خلفای ثلثه اظهر من الشمس اما روایت اولی پس ظاهر ست و اما روایت
... الا ... ا ... اتباع سیرة الشیخین علی سبیل الاطلاق کما لا یخفی و نامهای خال المومنین که بجناب
... بر عدم رضای آنحضرت دار و چنانچه
عبارت نامه نامی جناب سید
من عبد الله معاویه بن ابی سفیان
... الله علی ...
... حمیدا قد بلغ ...
ثم ان الله سبحانه اختص محمدا
قال الله تعالی سبحانه الحمد
... والمسلمین منزله خلیفه الذی
فتوح ومصر الامصار واذل رقاب
المشرکین ثم الخلیفه الثالث المظلوم الذی نشر الملة وطبق الآفاق بالکلمة الحنفیة فلما استوثق
الاسلام وضرب بجرانه عزوت علیه فبغیته الغوائل ونصبت له المکاید وضربت له الامر وظهره وو
علیه واغرتب به وقعدت من حیث استنصرک عن نصرته وسالک ان تدرکه قبل ان یمزق یوم الدار
فما ادرکته و ما یوم المسلمین منک لواحد لقد حسدت ابا بکر والتویت علیه ورمت افساد امره
وقعدت فی بیتک عنه واستغویت اعصابه من الناس حتی تاخروا عن بیعته ثم کرهت خلافه عمر
وحسدته واستطلت مدته وسررت بقتله واظهرت الشماتة بمصابه حتی انک حاولت قتل ولده لانه
قتل قاتل ابیه ثم لم یکن اشد حسدا منک ولا ابن عمک عثمان نشرت مقابحه وطویت محاسنه وطعنت
فی فقهه وفی دینه ثم فی سیرته ثم فی عقله واغریت به السفهاء من اصحابک وشیعتک حتی قتلوه
بحضر منک لا تدفع عنه بلسان ولا ید وما من احد الا من تعتب علیه وتلکات فی بیعته حتی حملت الیه
قهرا تساق بجرایم الاقتسار کما یساق الفحل المخشوش ثم نهضت الان لتطلب الخلافه و جواب
این نامه که جناب ولایتمآب نفس رسول صلعم فرموده بعض فقراتش اینست وکتاب الله

يجمع لنا باشد عناو هو قوله سبحانه و اولى الارحام بعضهم اولى ببعض فى كتاب الله
قوله تعالى ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه و هذا النبى و الذين امنوا و الله
ولى المؤمنين فنحن مرة اولى بالقرابة و تارة اولى بالطاعة و لما احتج المهاجرون على الانصار يوم السقيفة
برسول الله صلى الله عليه وسلم فلجوا عليهم فان يكن الفلج فالحق لنا دونكم و ان يكن بغيره فالانصار على
دعويهم و زعمت انى للخلفاء حسدت و على كلهم بغيت فان يكن ذلك كذلك فليس الجناية عليك فيكون العذر
اليك و تلك شكاة ظاهر عنك عارها و قلت انى كنت اقاد كما يقاد الجمل المخشوش حتى ابايع و لعمر الله
لقد اردت ان تذم فمدحت و ان تفضح فافتضحت و ما على المسلم من غضاضة فى ان يكون مظلوما ما لم يكن
شاكا فى دينه و لا مرتابا بيقينه و ...
... و در كتاب نهج البلاغة ...
... حضرت فاذا ليس لى معين ...
... على القذى ... الكظم و على ...
... شرح آن نوشته ...
... قالت او قال بعضهم ...
... فى تاريخه فاما قوله لم يكن لى ...
... بقوله و لقد قال عقب وفات ...
... ذلك نصر بن مزاحم فى كتاب ...
اين خطبه و عبارت ابن ابى الحديد بر دلالت صريح بر عدم رضاى آنحضرت بر بيعت خلفاء ...
و تدابير خليفه ثانى كه در باب اخذ بيعت نموده و مكالماتيكه فيما بين آنحضرت و ابو عبيده واقع
و آنجا در رساله عليحده كه شارح مقاصد شهادت بصحت آن داده وارد است و عنوان
رساله اينست امض الى على و اخفض جناحك له و اغضض من صوتك عنده و اعلم انه
سلالة ابى طالب و مكانه ممن فقدناه بالامس صلى الله عليه و آله و سلم مكانه و قل له البحر مغرقة
و البر مفرقة الى آخره دليل صريح است از انكار آنحضرت از بيعت و ترك محاربه و مقاتله آنحضرت
يوم الدار و ترك نمودن نماز جنازه قتيل الدار و عدم شركت در تجهيز و تكفين آن مقبول شيعه آن
و خراب جسم شريف آن رئيس بوم شورى از زمين شواهد بر غاصب دانستن آنحضرت است
الى غير ذلك من الروايات و المقدمات پس با وجود چنين احاديث متفق عليها دعوى رضاى
جناب امير ع بر بيعت خلفاى ثلثه از درجه اعتبار ساقط است و در چنين مقدمه صريح البطلان
دعوى ندامت دليل سفاهت است اما عدم تعرض سعد عباده پس ممنوع و سند منع قتل او

بتهیر تدبیریکه مصداق اِنَّهُ کَانَ مِنْ عَمَلِ الْجِنِّ بوده وچگونه آن سهم از عمل جن خناسیه چه بلا شبهه بکار شیطان
بوده والشیطان کان من الجن پس ادعای عدم وقوع تعرض بجانبش از قسم رمی السهام فی الظلام
بلکه انکار بدیهیات اولیاتست و بعد از تسلیم میگوییم قیاس حال جناب ولایتمآب بحال سعد بن عباده
قیاس مع الفارق است زیرا که سعد عباده از انصار بود و سوابق او در اسلام مثل سوابق آنجناب
نبوده و قرابتی با جناب سید المرسلین نداشته و آیتی و حدیثی که دلالت بر امامتش نماید وارد نگردیده
بوده پس کارکنان سقیفه بیک حدیث موضوع اعنی الائمة من قریش از کار این بیچاره فارغ گردیدند
واگر چنین شخصی بیعت نماید حرجی در خلافت خلفا نخواهد کرد بخلاف جناب ولایت مآب که بنص آیه
که نفس رسالت پناهست و در نسب صنو پیغمبر آخر الزمان و شوهر سیده نساء عالمیان و
والد سیدی شباب اهل الجنة بوده و سوابق اسلامیه واحسانات تامه در جهاد کفار
لئام برای آنحضرت ثابت بوده و آیات بسیار واحادیث بیشمار دلالت بر امامت
آنحضرت می نمود و پر ظاهر است که اگر چنین بزرگی بیعت خلیفه نمی نمود رخنه عظیمه فی الاسلام بالرساله مستقل
واگر مجیب منصف [illegible] مل نماید خواهد دانست که اهتمام بزرگانش [illegible] باب اخذ بیعت از آنحضرت و
نموده اند دلیل واضحی بر ضرورت اخذ بیعت است چه اگر اکابرش ترک بیعت آنحضرت را مثل ترک
بیعت سعد عباده میدانستند ابو عبیده را بجهت آنحضرت نمیفرستادند و غلطیکه اخطا اغلاط او
آنحضرت نموده نمی نمود اما امر ثانی پس بطلانش نیز ظاهرست زیرا که اولا دعوی مذکور بحکم تحت است
شهادت علی النفی غیر مقبول و ثانیاً بعد تسلیم مفید مطلوب نیست لان السکوت لا یستلزم تسلیم المسکوت عنه
اما آنچه نوشته که چون این کلام از زبان احدی از اعدا و احباب بر نیامده و این تهمت که اصل فضایح
بوده ساخته عبد الله بن سباست الخ پس قطع نظر از عدم ظهور وجه ملازمت میگوییم که هرگاه عدم
رضای جناب ولایتمآب و سیدی شباب اهل الجنة و سیده نساء عالمیان و سلمان رض و ابوذر رض و مقداد رض و
سعد عباده و دیگر انصار بر خلاف خلیفه اول از اول ثابت باشد اسلام و کفر عبد الله بن سبا فایده
بحال خسران مآل اهلسنت نخواهد کرد و ما نقله عن مجمع البحرین فهو لنا لا علینا چه آن نص صریح بر برائت
زیدیه از ان ملعونست فکیف یظن اتباعهم له علیه ما علیه قوله [illegible] زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم
دعوی امامت برای خود نموده اقول چون فاضل مجیب بنابر استغفار بزعم ناقص خود بر اصول اهلیه
فرقه ایدهم الله بنصره قرار داده بر دلازمست که از احادیث و عبارت کتب معتمده فرقه ناجیه
ثابت نماید که زید بن علی دعوی امامت خود نموده نمود ولیکن چون معتاد بتحریر دعاوی بلا بینه است
درین مقام نیز اجمال واهمال نموده بالجمله دعوی امامت زید از کتب معتبره ثابت نمیشود بلکه عدم دعوی زید در موده
کتب معتبره مصرح است چنانچه جناب سید علی ملقب بصدر الدین مدنی در شرح صحیفه سجادیه ضمن تحریر

اما الامامة فلا شك انه كان عارفا بصاحبها فقد روى الصدوق باسناده عن عمر بن خالد قال قال زيد بن
علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام في كل زمان رجل منا اهل البيت يحتج الله به على خلقه وحجة زماننا
ابن اخي جعفر بن محمد عليهم السلام لا يضل من تبعه ولا يهتدي من خالفه وروى الكشي باسناده عن عمار الساباطي
قال كان سليمان بن خالد الهلالي خرج مع زيد بن علي حين خرج فقال له رجل ونحن وقوف في ناحية وزيد واقف في ناحية
ما تقول في زيد هو خير ام جعفر قال سليمان قلت والله ليوم من جعفر خير من زيد ايام الدنيا قال فحرك دابته
واتى زيدا وقص القصة قال فمضيت نحوه وانتهيت الى زيد وهو يقول جعفر امامنا في الحلال والحرام انتهى الى غير ذلك
من الاحاديث عن الصادق والرضا عليهم في صحة اعتقاده وبراءة ساحته مما ترميه الزيدية انتهى و در کتاب منهج المقال
في تحقيق الرجال در ترجمه زید مذکورست وفي ارشاد المفيد كان زيد بن علي بن الحسين عليهما السلام عين اخوته
بعد ابي جعفر ع وافضلهم وكان ورعا عابدا فقيها سخيا شجاعا وظهر بالسيف يامر بالمعروف وينهى عن المنكر
ويطلب بثارات الحسين ع واعتقد كثير من الشيعة فيه الامامة وكان سبب اعتقادهم ذلك فيه خروجه بالسيف
يدعو الى الرضا من آل محمد فظنوه يريد بذلك نفسه ولم يكن يريدها له لمعرفته [illegible] باستحقاق اخيه الامامة من قبله و
عند وفاته الى ابي عبد الله عليه انتهى موضع الحاجة من كلامه وقد [illegible] ذکر مرقده در مجالس المؤمنين
نوشته مولف میگوید که تحقیق آنست که زید بن علی مدعی خلافت نبود و بیقین امید انست که مستحق خلافت حقه
در زمان او حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است بلکه مقصود او از خروج بر متغلبان زمان انتقام
کشیدن ثارات اهلبیت علیهم السلام بود و بهر طریق میخواست که مردم را بر خود جمع سازد تا بدفع دشمنان
خاندان خود بپردازد پس هرگاه از احادیث و عبارات علمای فرقه حقه دعوی امامت زید ثابت نه
اسناد آن بطرف زید بمقتضای عصبیت و عناد خواهد بود نه انکار ان کما زعمه هذا المتعصب و در نصوریة نه
اطلاق لفظ شهادت بر قتل زید قباحتی نخواهد بود اما آنچه نوشته که نهی امام وقت ازین خروج و قتل
موجب زیادت وصول مکروهات بجناب ائمه الخ پس موقوف بر اثبات صدور نهی تحریمی از ایشان فوا
تقیه است و دونه خرط القتاد والروایات الداله علی حزن الامام بقتله ابین شاهد علی مطلوبنا ففی منهج
ولما قتل بلغ ذلك من ابي عبد الله ع كل مبلغ وحزن له حزنا شديدا عظيما حتى بان عليه وفرق من ماله
عيال من اصيب مع زيد من اصحابه الف دينار انتهى **قوله** هرگاه راقم هیچ میرز از جواب استفسار
اول آنکه مطابق ارشاد والد ماجد شارح **اقول** آنچه جناب علیین مآب آیة الله فی العالمین علی الله
ارشاد فرموده مطابق واقع است و هر کسیکه تتبع کتب کلامیه علمای امامیه نموده میداند که ا
نقل مطاعن خلفای ثلثه و روایات داله بر امامت جناب ولایتمآب از کتب معتمده اهلسنت می
پس اگر علمای اهلسنت پرده عصمت و عناد از چشم بصیرت بردارند البته ملزم و مجوج خواهند شد و ما
اهل بحران مصداق آیت در آنی هدایت فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم الاية خواهند بود

که در افراد بنی آدم کسی افضل و اعلم از سید عالم نبوده پس اگر چه تفرد از متسننین
نصارے از تقریر آنحضرت منجم و مجروح نشود این امر دلیل حقیقت نصارے نمیتواند شد
و بحمد الله جناب معلی و مقدس القاب علامه فهامه مجتهد العصر و الزمان دام ظله در ستفتا یکم
تحریر فرموده مراعاة للطریقة القدیمة القویمة از مسلمات اهلسنت بر انها اعتراض کرده پس توهم
الزام بآن بر امامیه باشی از سفاهت عجیب ست کما لا یخفی علی من طالع هذه الرسالة و بر ظاهر است که هرگاه
تحریرات رشید الفضلا که از شیوخ و اکابر مجیب ست در جواب رساله متعه مضحکه صبیان باشند پس وای بر
تحریرات این مجیب که هنوز رشادت اسمی هم بهم نرسانیده و نعم ما قیل از نیمه بوشیده تر خفاش بود
و بعد و آفتاب فاش بود **قوله** دوم آنکه کلام مستفتی با وجود یکه علمای مذهبش توهم ادخوق تشیع و
تقیه اختیار میداشند **اقول** اسناد تقیه بتوهم آیه بری البیت واجری بحال اورع صحابه ست که از عهد خلیفه
ثانی تا اختر بر بیعت یزید بوده علی الخصوص ابو یوسف ست که برای هارون رشید تجویز دخول بمدخوله پدرش نموده
مانا بازیچه الخلفا شاه ولی الله در رساله الانصاف فرموده و روی ان ابا یوسف و محمد اکا یا کلان
بالعیدین تکبیر ابن عباس لان هارون الرشید کان یحب تکبیر جده لیس الغبای صاحبان عالیشان تو هم ادعای
جون فرعیین امور فعل آن مرد یا بار عقد ایا اگر کسی شیعه هم نبود بلکه برای تحصیل زر و هوا تشیع داخل فسق اعلی
حال کتمان مولف الرساله اسمه فیما ابانچه در خصوص تحریر بعض تعریضات فا امامات که در استفتا در دوم است
و ستهٔ اگر مراد از ان تعریض بحال صحابه عظام ست پس تعریض بلکه تصریح بمطاعن تسان طریقه فرقه حقه است
بارها گفته ام و بار دیگر میگویم از منبع مولف شتات هتناع از ان معلوم دادنمیتواند که در مقابله اش حرفی
بزبان آرد دیگر انکه در ازحصن حصین سلام نماید کما فی من فرو اگر مراد تعریض نسبت بعلمای عامه است پس اگر
بعد از حال مولف معلوم میشد بمصالحه بعدم تعرض بشان علما امکان داشت ولیکن منکشف است
مرید و کذب و غدر کاذبین غادرین احتمال و فا راسخ و مراحل بعید هیهات هیهات الیس منکم رجل رشید
تا بدرجه سوم سوال نموده در اکثر مقامات این رساله مرعی ست و اگر جای احیانا از گاسم کتاب
شده باشد نظر بعدم حاجت بآن بوده باشد نظهور الامر و وضوح الحجة و لیس الامر کذلک من قبل من اعدل
من لوم المحجة و لتختم الکلام بحمد الله الملک العلام و الصلوة و السلام علی سید الانام و آله البررة الکرام سیما
الائمة الاثنی عشر شفعائنا یوم المحشر اللهم ان المستمدان هو الا ائمتنا و سادتنا و قادتنا الجنة لهم بتولی و من اعدائهم
براء الی یوم القیامة و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین **قوله** و افوض امری الی الله ان الله بصیر
بالعباد اگر مراد از اشاره در کلامش که درین رساله خلافت یزید علیه اللعنة و العذاب آه رساله قدیمه جواب
ستفتای خودش که بعبارة العین باثبات شهادة الحسین نام النست باشد پس کلام اداز کلمات
سابقه در سفاهت و بلاهت گوی سبق ربایده زیرا که موضوع آن رساله همین ست که بر هر یکی از

از مسالک حقیت خلافت یزید شقی ثابت نمیشود و شهادت جناب سید الشهداء را اگر ندی نیز قائل

باوله و تعرض این محقق فقط برای آنست که مجتهد الزمانی در تشیید المبانی راه انکار بدیعات اولیه پیش گرفته و در تعصب

مذهب منفعل ایجاد عبد الله بن سبا بسو قسطاطیه پیوسته و اگر مراد تش از رساله مذکوره همین تشئید المبانی است

پس چشم خود را باید که بکشاید و اندک غور نماید فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ یعنی از

آغاز کتابش تا این خاتمه هیچ کلامی از او نیست که نشانی و اثری از و بر دفترش مانده باشد بلکه همه رفقه همراه

مجتهد مصداق این آیت کریمه شدند حالانکه شب و روز بذکر این واقعه مشغول اند و هیچ تقریبی از

غم و شادی نیست که در آن این واقعه را بترانه موسیقی نسرایند گویا اینهمه اهتمامات برای آنست که

آنچه بزرگان شان درباره جناب امام حسین ع بعمل آورده اند حتی که متاخرین هم میگویند در کتاب فن

که شیعه کوفه جمع شده هزاران مکاتیب فرستادند و مراتب مهمانداری چنانچه باید مرتب نمودند و

تدارک آن فرمایند و نزد عقلا برای بر باد همه خویش علم بر آسمان افراختند و نقاره بزمین تو اختند چنانچه نمونه آن بعنایت

ایزدی در این اوراق دانستی و در تالیفات کنتوری کیاذکه حال زیاده سمه او بر همگنان تا آخر زندگی

و ظاهر که قرآن مجید بر سر بحا در کرهین خفی امر و گاهی فتوی برافادات المهدات نماید واضح است

که نفیا و را از لفظ شیعه فرقه ناجیه اثنا عشریه باشد و التبا در دلیل الحقیقه کما قال المجتهد

ایضا فی الیصنا فی طعن الرماح وغیره مرار الاجرم تلمیعات شیخ الانام مصداق همان آیت کریمه

خواهد بود که در اصل رساله قدیمه سمت تلاوت یافته وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ

بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا و ندرت بلکه غرابت

اطلاق لفظ شهادت بر شهادت حضرت سید الشهداء و خامس آل عبا علیه افضل التحیه

و الثنا بر اصول موضوعه مدعین مزید و لا بر اهل دانش و بینش مانند رابعة النهار هویدا است

و قوت احتمال تقیه و توریه و حماشاة اهل حق در باب اطلاق شهادت از ناصیه بر ورق

این کتاب عیان و پیدا باشد مانند لفظ شیخ الانامی در حق مجتهد الزمان که خود را از سادات

کرام و اولاد امجاد ائمه عظام میداند دیگران هم بلغت سادات او را فریب میسازند تا آنکه از در پیرین

میگنجد و حق اینست که شیخ در گلستان منبر باید در آستانه سیمین منبر زر بنهاد گمان مبر که

مهدی تشریف خواهد بود پس حضرت جعفر که رفقه او را کذاب میگویند و مولا و با قاسی او با

مجلسی علیه ما علیه در حق الیقین و غیره قمار باز و طنبور نواز تحقیق هم کردند و بعضی از متقدمین

رفقه دیگر مدمن و خمر رقاص نوشته اند کما عرفت مرارا سلسله او را هم قطع کرد اگرچه مجتهد الزمانی

امروز او را برای سلسله جنبانی ثواب می نامد و بکافی جناب امام اعور المحدثین رجوع منیفر باید جای

در ولد امام ابو محمد حسن بن علی بن محمد حکایتی بس طویل نقل کرده که در اثنای آن این عبارتست

فقال له بعض من حضر مجلسه من الاشعريين یا ابابکر فاجرا جبه جعفر فقال من جعفر فقال عن خبره او نقرن با من
جعفر معلن الفسق فاجرا جن شریب للخمور اقل من رایته من الرجال فی اتهکم لنفسه خفیف قلیل فی نفسه
الخ طرفه آنکه بعضی از لفظ امام اعور کرده برآورد ند باید گفت که اعوریت او در کتب تنقید موجود ست کما فی المنتهی وغیره
و لفظ امام در رساله اساس الاصول و نحوه بکلمه یالیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما از زبان کسیکه فرزند خلیفه
و لش حضرت امام حسین مانع از سفر عراق شد با وجودیکه جهاد بر حضرت امام حسینؑ واجب شده بود بر روایات ایکار
کا مسطر سنما از قبیل تفوه افقه السنة و شیطان آفاق که اولین خواسته بود که امام صادقؑ را در پیرایه سالی
بوسے گرداند معاذ الله و دومی از جهت سلطنت و فتنه پردازی بر آنجناب از عتبه علیای بارگاهش
مطرود گردید بکلمه طیبه شهادتین علی ولی الله معلم رسول الله ست اللهم الا ان یحمل علی التقیة من الله تعالی
حیث وضع الاول کتاب الله علی صدره و قال هذا هو امامی دون غیره و قت الاحتضار کما فی
کتاب المختار فذهب الی النار علی عقیدة المجتهد حامل الاسفار ایضا حیث فیعتقد ان من لم یعرف امام
زمانه بعد من الکفار طرفه آنکه فرزند ارجمند خلیفه اول قطع نظر از آنکه خود از رفاقت امام
محروم شده بود مانع خیر هم شده تا بدینحالت آید که آن بزرگ مدعی امامت روبروی
حضرت سجادؑ گشته بود فقط زیرا که تعلیلش دال بر آنست که او داد جهاد در حروب داده لشان
ادار بوده چنانچه جناب امیرؑ در صحابه حضرت بشیر و نذیر اگرچه دیگران هم شریک بودند لیکن جناب
محمد بن حنفیه که درین باب وحده لا شریک بود و تخصیص نشان بردار براے آنکه عمده و مقاصد
امامت جهاد دانست باطل فساد و چون ماده انحراف دعوی اعلای از انشان مرتضوی بخیال
اباتش سخته بود حضرت امام حسنؑ بخطابش اچها درین باب جلوه وقت احتضار یاد نفرموده
لیکن مصرع نهان کے ماند آن رازے کزو سازند محفلها انکیف که نوبت حکومت ذات فاخ
بکجا اسود کشد و معنی نقصان مایه و شماتت همسایه نزد فرقه مختلفه شیعه کا سبق بظهور رسد
سبق را با عبدالله بن عمر اما چه نسبت که عبدالله بر یزید خروج کرد بعد واقعه کربلا و از براے
انتقامش و نه اسپه بشام رفت و بر صبح و شام از مواربدش محفوظ بود و نقد و جنس سه لک درهم
از مجلس امام حسینؑ حاصل فرمود کما سبق مفصلا فی المجلد الاول اما نسبت معلمی حضرت
امیرؑ بسوی امیر سین امر لیست که علماے امامیه در مناقب مرتضویه بکمال شد و مد از افادات
مثل شیطان الطاق و به غوائش بطمطراق بر دفتر زدند و معامله را بر عکس کردند که حضرت زید تعلیم
جناب امیرؑ مشتاق و محن با ظهار مجتهد درین کتاب نه اعتراف دیگران در کتب ایشان گر چنان شده
مادران در خورانیدن غذا به بچه هاے خویش و لیکن کاسه لیس سوفسطائیه جهان از احادیث
خویش کما مرت الیه الاشاره قرار دادند که چون خبر ولادت جناب مرتضیؑ به حضرت محمد مصطفی صلی

علیه و علی اخیه رسید حضرت رونق افزود و در کنار شریف گرفت پس علی مرتضی تبسم فرمود و تلاوت قرآن مجید نمود
و این تلاوت در حقیقت تعلیم بود و قبل از نزول سوره اقرا یا فاتحه بده سال هرگاه این واقعه دروغ صریح بود
و آتش افروز و گلوسوز علمای منافقین در توجیه آتش نطاق همت بر میان جان محکم بر بستند بعضی
لوح محفوظ را بمطالعه جناب امیر پیش نهادند و برخی باب قدم کلام نفسی شل کرگی بر کشادند و گفتند که اگر مقدم
ده سال باشد چه بعید و اگر هزار سال بود چه عجیب بستر دری آن شدند که این غلو بدیهی را بتائید فکر نظر مشترک گردانند
مجملا یعنی ثابت کنند که محدثین اهلسنت هم آورده اند و پس امری مشترک شد و خصوصیت اشکال بحال
شیعه نماند و کسانی را که برای رفو سیاه برمره سنیان در کشکول مکر فراهم گردانیده بودند قصه مذکور را با نهار سانیدند
و در رفع شهادت مقتدایان شیعه دعناد و غل و طول این بحث را در تحقیق کلام باری عز و جل پایانی نیست
و مسئله هم از معضلات فن است الغرض کسیکه جناب امیر را علم کلام الله و اعلم قبل از نزول وحی
و مبعوث شدن حضرت پیغمبر داند در کفر او شکی نتوان کرد لقوله تعالی وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا
يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ و مراد از اعجمی غیر مبین است
چنانچه صاحب معانی گفته و نیز ظاهر است که طفل تا بجوانی نرسد و بدرجه کمال علوم فایز نگردد چگونه بآن درجه
تواند رسید که علمای رفعت بنیان مباحث جناب امیر پیش بر دوس بکمال نقش نگار خیال خویش بسته اند
و لیکن بعد از فور بدو کمال فرید باده بلاغت که برای آنجناب حاصل شد بملاحظه آن البته توان گفت ابوجهیه
باشد چنانچه قمی در تفسیر خویش گفته یلعام رومی نصرانی بروایت عبدالله بن عباس یا سلمان فارسی بقول
ضحاک یا یسار و جبر بقول عبدالله بن مسلم کما نقل صاحب مجمع البیان همه اینها نسبت بآنجناب هیچ نمی ارزند
خصوصا نزد ابن طاوس بر جلوه دیگر محققین شیعه که در بلاغت قرآنی اختلاف است مجملا بلاغت فرقان
کریم و اسلحه که قطعا اجماعی و اتفاقی است بعد ازین شکی در آن نیست که چون تلاوت کرد جناب امیر قرآن مجید را که
هر کسی معنی هستاد ر آنرا نیک میداند چنانچه می آید قبل از ده سال از بعثت شریف پس البته رسول خدا صلی الله علیه و سلم
که ابلغ بلغا نزد ما بود حقایق و دقایق آنرا دانسته بکمال شوق آنرا یاد کرده باشند بلکه از اوراد و هر دریه گردانیده ده سال
نه کو شب و روز بتلاوت آن حفظ وافی گرفته باشند پس بر بنایات فریقین تقاضا و اقرار بتوسط روح الامین حقیقت چگونه
فرمود که انار تکرار و نوبت ختم ضمیمه لرزه عظیمه رسید کافی کتب الفریقین که میتوانند از مسلمین چنین گفتن که حضرت
قوت حافظه بداشت همه را فراموش ساخت چنانچه نتواند کسی از ایشان حرف زدن که شبکوری واجرار در در نسبت آفریدن معانی
تا آنجناب بسواری براق پیش خود طلبیدند و حضرت مرتضوی بر بستر خود همه عجائب غرائب بلکه عوالم اربعین دید اینچه حقیقت
و درین سیر و سفر هم ندید پس حقیقة الامر آنکه بعد از تعلم و تعلیم مسطور حاجتی نیست بنزول وحی بتوسط حضرت جبرئیل هم معقول نمیشد
و حاجت بدین معنی می افتد که جوابات مسائل مردم را بر ترولش موقوف دارند تا آیه قطع تهافت مخالفین را بزنند و حال تلاوت
القرآن مجید و ختم آن از جناب امیر بارها در کتب فریقین بمناقب شیعیان چنان دیده باشی که گویا حضرت رب العالمین تلاوت فرمود

بلفظی وفنای دیگر می راداران مدخلی نباشد بلکه تا پای دیگر در رکاب داخل شود قران مجید میشد
بتعلیم وتعلیم وقوت حفظ و وظیفه گردانیدن قران مجید را قبل از وحی وما یتعلق بذلک معین شد
بمقتضای العبرة لعموم اللفظ لا لخصوص السبب از ایت کریمه سابقه چه لازم آمد و پیداست که حال
در طفلی وجوانی مختلف است چون در طفلی معلم بود در جوانی بطریق اولی فالعجب که بدیگران تعلیم را
نسبت کردند بجناب امیر و اهمیر مذکور نظر بحکایت ولادت شریف اوست ورنه مشهور که علما در کتب
اورده اند چنین است ه پیر بکتب خانه تعلیم یعنی جبرئیل با همه ذهن وذکا طفل دبستان شماست پس
بتحقیق جناب امیر استاد الاستاد شد کما لا یخفی این مباحث طویل الذیل بود بر قدر ضرورت
تنبیهات بر ظهور از ان تواند شد وحصول رسالت برای جناب مرتضوی بوضوح تواند انجامید و سلب
حضرت معاذ الله وموید انست قرآن اهل بیت جمع کرده جناب امیر در بطلان ختم نبوت که بارها معلوم شد
توجه به تقیه کلام مجتهد الزمانی مشوم و میگویم **قوله** بر اصحاب قلوب صافیه وارباب عقول زاکیه
اقول این مغالطه از جناب مجتهد بعنوانی صدور یافت که عوام طلبه بی تعلیم هم پی توانند برد که او را
اثبات آن نیست که الفاظ قران مجید واحادیث شریف توانند فهمید تا بدقایق چه رسد بتفصیل اجمال
اول در کتاب الله نظر باید کرد که شهادت انبیا علیهم السلام را که بهتر از شهادت خلفا و ائمه باشد
کدام آیات قرانی از قتل تعبیر فرموده اند تعالی عز من قائل وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَيَقْتُلُونَ الأَنْبِيَاءَ
بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَتْلَهُمُ الأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ الی غیر ذلک واگر مراد اذاعة
انبیا باشد چنانچه در تفاسیر شیعه مروی است باز هم مضرتی نیست که زیاده برین نخواهد بود که بعضی اذاعه
کردند و بالاخر نوبت بشهادت شان رسید پس مال هر دو بوحدت کشید یعنی بیان شهادت قتل حضرت
زکریا و یحیی را بلفظ قتل آوردند ولفظ شهادت نیاوردند پس بر فهم این رئیس السفهاء توان گفت که آیا خدا و
رسول در شهادت انبیاء عبدیت بوده و امثال شان متردد بود یا منکر شهادت چنانچه بعضی سنیان
بزعم او بلی فرق نیست میانه یهود و شیعه بر تفسیر یکه اشاره کردم که انها اذاعة کرده بودند و منجر بقتل
و شیعه با وجودیکه هزاران بار از ائمه شنیدند که دین ما را افشا نکنند و هر که چنین کند خدا او را ذلیل
گرداند و هر که بپوشد او را عزیز کند چنانچه نمونه آن در رساله قدیمه دانستی وایشان بجد این عهد و وصیت را
بر باد دادند که هزاران رسائل وکتب در روایات ومسائل خلافیه سب وتبرا که انرا از مذهب ائمه
اطهار و اسرار شان دانند نوشتند و بدین جداگانه از مذهب اهل حق قرار دادند نیست حرفی انا فا اذاعة
ما قتل پس یاد بکن قصه ماموون خلیفه عباسی بقول قاضی رطل بوق از اهل تشیع و ذوی البصائر
بقول مجتهدین وغیرهم نیز دو امام را از دست خود کشت کما عرفت مجملا ومفصلا و رسم ماتم نیز بجا آورد وانهمه تعلق
بقران مجید داشت اما احادیث پس ما را باثبات ان از کتب رفضه ضرورتی نیست بسبب انکه خود

ازنقل وحکایت این قصه واضح است مثلا در حدیثیکه ابن بابویه صدوق الکواذب ازحیله با غیر
روایت کرده و مبین آن نزد او میثم تمار بوده در پنج مقام لفظ قتل و مشتقات ازان مرتب
مصدر است بقسم شرعی والله لیقتلن هذه الامة این نیست بنیها و جائیکه بعد چندی از
حدیث جناب امیر دران ذکر نموده این جمله وارد است وجبت لعنة الله علی قتلة الحسین و آخر
در کتب فارسی عربی تحقیق لفظ قتلہ گاهی دیده باشد که جمع قاتل است و آن ماخوذ از قتل است مضا
معروف که از قبل صیغه ماضی آنرا ساختند و لفظ قاتل ازان برآوردند بحذف علامت مضار
چنانچه برخوانندگان میزان الصرف از اطفال دبستان ظاهر است شاعر هندی چه خوش گف
درش تها مکتب مین مجکو آه کا ٭ یه سبق تها پهلی بسم الله کا ٭ یعنی روزیکه در مکتب نشسته
از همان وقت آه عشق از دردم بر می خاست مجتهد این سبق ماضی و مضارع و اسم فاعل راهم فرا
گرفت پس در عین بسم الله بسم الله محبوبه خود را نیز گذاشته اعوذ بالله من ذلک و نعوذ بالله من
هذه المهالک سوم لفظ ذلک الیوم الذی یقتل فیه حسین بن علی چهارم قول راوی مصداق
زوجه فاعلمی ان سیدک الحسین قد قتل بلفظ تحقیق پنجم قول جبلة که و قلت والله قتل سید
الحسین بن علی علیهما السلام سبحان الله کسی را چنین نابینا ندیده باشی که در روز روشن از
الفاظ را در حدیث نقل کرده خود نه بیند و چنین اعتراض را بر علمای اهل حق برگزینند که ایشان
شهادت را بلفظ قتل تعبیر میکنند پس منکر اند شاید کمالش انکه علمای شیعه مثل ابن با
اگر این لفظ می آرند انچه بر مدح آنجناب و آل است نیز روایت میکنند و جوابش از عبارت شی
جلال الدین سیوطی که هم در تحریر او موجود ظاهر است به بین بار دیگر که میگوید و لما قتل الحسین
مکثت الدنیا سبعة ایام والشمس علی الحیطان کالملاحف المعصفرة الخ و این چه ضرر در
یا بعد لفظ قتل مناقب هم باشد و اگر جناب رئیس الحمقا را درین تعمیم شکی باشد باید که رو
بحال اهل محمود در ستم نگر نیز دارند و از محله نهبره خود بهرهٔ نیز ده بکانی حضرت اعور الحدثین
مشغول شوند و اول عبارت او بهر دو چشم ببینند بعد ازین حدیثیکه قاصر النظر مذکور تلمیذ
شاگرد ابو الجارود سرحوب اعمی آورده ملاحظه فرمایند اما اول پس او در کافی بعبارت خود شی
نویسد مولد حسین بن علی علیهما السلام ولد فی سنة ثلث و قبض فی شهر المحرم من سنة احد
و ستین من الهجرة و له سبع و خمسون سنة و اشهر قتله عبید الله بن زیاد لعنة الله فی خلا
یزید بن معویة و هو علی الکوفة و کان علی الخیل التی حاربته و قتلته عمر بن سعد بکربلا یوم الاثنین
لعشر خلون من المحرم و امه فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الغرض مزید
او بمقتضای روایات امامیه که یک چشم دشمن اهلبیت باشند آنکه اول لفظ قتل نوشته یاز

قبض آورده بهرحال لفظ شهادت مجرد یا با مزید استعمال در آن نکرده و برشومی صورت و معنی خود اصرار
ورزیده که اَبیٰ وَاسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنَ الْکَافِرِیْنَ ثانیاً پس بعد آنکه متصل آن عبارت سابق اینست سعد و احمد
بن محمد جمیعا عن ابراهیم بن مهزیار عن اخیه علی بن مهزیار عن الحسین بن سعید عن محمد بن سنان عن ابن مسکان عن ابی بصیر عن
ابی عبد الله علیه السلام قال قبض الحسین بن علی علیهما السلام یوم عاشوراء و هو ابن سبع و خمسین سنة
ببین که بر حضرت امام صادق ع چه تهمت نهاد یعنی حضرت صادق چون منکر شهادت یا متردد در آن بود چنین
افاده نفرمود که آن روز درجه علیای شهادت یافت غیر از قبض و قتل که برای قبله الجناب نیز می آرند بعد ازین
حدیثی از آن امام عالیمقام باید شنید بروایت همین قاصر النظر محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الوشاء و الحسین
بن محمد عن معلی بن محمد عن الوشاء عن احمد بن عائذ عن ابی خدیجة عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما حملت
فاطمة علیها بالحسین جاء جبرئیل ع الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال ان فاطمة رض ستلد غلاما تقتله امتک
من بعدک فلما حملت فاطمة بالحسین کرهت حمله و حین وضعته کرهت وضعه ثم قال ابو عبد الله علیه السلام
لم ترفی الدنیا ام تلد غلاما تکرهه و لکنها کرهته لما علمت انه سیقتل قال و فیه نزلت هذه الآیة ووصینا
الانسان بوالدیه حسنا حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلثون شهرا یعنی امام صادق ع فرمود
که چون حضرت فاطمه رض باردار شد با امام حسین ع جبرئیل علیه السلام حضرت را خبر داد که پیدا خواهد شد طفلی
که امت تو او را خواهد کشت پس از تولد الغرض کراهیت جناب فاطمه رض در دو وقت بود هم وقت
بارداری و نیز در وقت تولد فرزند و از اینجاست که امام فرمود که در دنیا هیچ زنی ندیده شد که بزاید
پسری و ناخوش کرده دیگر فاطمه زهرا چون میدانست که امت او را میکشند موافق اخبار حضرت و
کراهیت به پیدا شدنش بوقوع آمد بعد از آنکه راضی گشته بود دل بستن به درجه علیای امامت در اولاد
و این اعور حال چون عداوت این نفوس قدسیه مضمر دارد و در حقیقت تبع یهود است عداوتش است
که اول مرتبه رضا و تسلیم برای شان بگفته حضرت ع مسلم می دارد بعد از آن نسبت روحی و نقص عهود
و مواثیق الهی برای آل عبا با ثبات میرساند چنانچه در قصه نوشتن وثیقه و فارغ خطی پیش سید المرسلین
و ملائکه مقربین باز گشتن جناب فاطمه رض با مهاجرین و انصار خصوصا بوجه اخذ تلبیب با عمر دار و
عیان گشته درینمقام نیز نصب و عداوت اهل بیت هویدا پیش آمد که تفصیلش به بعض وجوه از حدیث دیگر
عیان تواند شد که آن اصل چهارم است از همین امام ابو عبد الله صادق قال ان جبرئیل ع نزل علی
محمد صلی الله علیه و سلم فقال له یا محمد ان الله یبشرک بمولود یولد من فاطمة تقتله امتک من
بعدک فقال یا جبرئیل و علی ربی السلام لا حاجة لی فی مولود یولد من فاطمة یقتله امتی فعرج جبرئیل ع ثم
هبط علیه السلام فقال له مثل ذلک فقال یا جبرئیل و علی ربی السلام لا حاجة لی فی مولود تقتله
امتی من بعدی فعرج جبرئیل الی السماء ثم هبط علیه السلام فقال یا محمد ان ربک یقرئک السلام و یبشرک

بانه جاعل فی ذریته الامامة والولایة والوصیة فقال قد رضیت ثم ارسل الی فاطمة ان الله یبشرنی بمولود
یولد لک تقتله امتی من بعدی فارسلت الیه ان لا حاجة لی فی مولود تقتله امتک من بعدک فارسل
الیها ان الله قد جعل فی ذریته الامامة والولایة والوصیة فارسلت الیه انی قد رضیت
فحملته کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی
ان اشکر نعمتک التی انعمت علی وعلی والدی وان اعمل صالحا ترضه واصلح لی فی ذریتی فلولا انه
قال لی فی ذریتی لکانت ذریته کلهم ائمة یعنی جبرئیل آمد و فرمود خدا بشارت میدهد که پیدا شود از فاطمه
فرزندی که امت تو بعد از تو بکشند او را بعد از جواب سلام عرض نمود که مرا چنین مولود حاجتی نیست
و دو بار چنین فرمود و صعود و هبوط حضرت جبرئیل رو داد در آخر فرمود که امامت و ولایت و وصایت در ذریه
او خواهد بود پس راضی شد حضرت و فاطمه زهرا نیز بعد از انکار نص نمود بر رضای خود و نص امام صادق
برابر صد دلیل است بر آنکه حضرت فاطمه در وقت تولدش راضی نبود و قاعده رضا یقینا از دست
بر یافت محدثین مع مجتهدین رفضه احادیث و اطوار معصومین بلکه حضرت سید الاولین و الاخرین را مگر
ملفوظات مجاذیب و بعضی از سالکین قرار دارند که چون خلاف مدعا شان در حق مریدان لطور پیوست
گفتند بخطاب ایزدی والعهدة علی الراوی خرقه فقر را که بر تن ما راست کردی بکر الی غیر ذلک من
هذا الباب و رفضه بران طعن دراز کنند و استین انصاف را کوتاه گردانند و وقت مذکور انهم
یا وندارند که حسنات الابرار سیئات المقربین و اکر ازواج مطهرات با خلفای راشدین ترک رضای قضا در
نمیداد بمور د چه مطاعن رفضه می شدند بالجمله جسارت اعور را باید دید که رب العالمین مبشر گرداند
و او نسبت کند نقیض آنرا بجناب سرور عالم حالانکه مقام رضا و تسلیم بود پس بایستی گفتن علی الراس والعین
که فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة زیاده برین نیست که بعد از ان سوال سیر فت و سفر بود و لکن لیطمئن قلبی
غرض که با اسلوب مذکور هم دال بر آنست که قاصر النظر نسبت خالص ندارد و این معنی از کتابش بعدار
کتابت جنان وثیقه و نقص آن که میدانی عیان ست معنی اطفئ المصباح فقد طلع الصباح فکیف
که معنی رضا چنان قرار دهند که انرا باطمینان تعبیر کردم باز جناب فاطمه زهرا بضعه خواجه بر دوسرا و قت
عدم هم برین معنی اطمینان و رضا پی نبرند پس بهر حال او راک آن فرمودبانه ولیکن مجتهد رئیس الناقد
باید که خود را بر ناصب اعور فدا سازند که انکار بشارت را اگر بحضرت دو بار درین مقام اسناد کرد بجناب سید
فقط یکبار پس از خرس موی بس است کتب ما را اگر تصفح کنند خواهند یافت که چون این ناصبی اعور
نماند بدگهر او مروند معنی بتبکه مجتهد درین کتاب آورده که ٥ بد احوال ان مرو تبره روان که مرگش بو
شادی دیگران چنانچه قبل ازین بجایش بدانستی در حق ایشان بوضوح انجامید و چون مجتهدین از فلک
این نوصب هستند و تناثر نجوم بالا زیر ایشان معتقد اید فاثل علیهم ما جاء فی القران المبین ومکروا ومکر الله والله

خیر المارکرین من بعد مخفی نماند که مقصود اصلی تا اعور را غالبا طلبه علوم هنوز نیافته باشند یعنی در مخصوص
هم اشارتی که بیت التل بعد از امور سابقه میکند که ترجیح سبط اصغر بر سبط اکبر با نمیعنی حاصل است
که هیچ کس در ذریتش لیاقت و استحقاق امامت و وصایت نداشته بلکه انمیعنی مخصوص بسبط اصغر
گشته که امامت از نسل او بیرون نرود و بذریات اکبر باطل نگردد و در ضمن اوا زا شود آنچه در احادیث
دیگر وارد شده که حضرت حسن مجتبی از اولاد مخمصه جناب سیده نبود که سبع سنابل نزد حضرات
ائمه ملقب بوده اند و از مطالعه این کتاب پی برده باشی که بعضی ازین نوع احادیث و از شروح
جامع الزیارات توانی یافت و اگر ادنی غور و تامل بکار بری خواهی دانستن که با وصف بذل عنایت
اعور بجال حضرت خامس آل عبا بطور خود کما اشرنا ثابت کرد که در نسل مطهرش غیر از بزرگ کسی لایق
امامت نبود پس حال حضرت زید شهید هم از اینجا معلوم توان کرد بلکه بضم حدیثیکه بطور مجالس
بر اصول شیعه واقع شد میانه زید شهید و حضرت امام باقر و اعور آنرا در کافی بتشدید ذکر نمود صدور انکار امامت
امام باقر در دعوی امامت خویش و لااقل اصرار بر خروج با وجود منع شدید امام باقر از آن مثل آفتاب نیم
روز روشن است پس حکم کفار از برای زید در احکام اخروی چنانست که بهیچ حیله قفلاً از جای خود نمی جنبد
و هو خلاف ما تقرر عند المفید و المستفید من المحققین بل هو نقیض ما ثبت من القرآن المبین و احادیث
سید المرسلین و ائمه الدین پس ببین که اعور با وجود قصور نظر چه مرتبه از غضب و عداوت اهل بیت
مضمر دارد و برای تاسیس رفض چه قدر میکوشد در بست سال این کتاب را ساخته و پرداخته که در
حقیقت قرآن مجید را و بر روی کتاب مختوم بی حقیقت گردانیده وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ ذُو انْتِقَامٍ بالجمله سخن در آن
بود که برگمان مجتهد الزمانی خود از کافی انکار شهادت جناب سید الشهداء بسبب استعمال لفظ قتل برجی
آید و آن بعنوان شایسته به ثبوت رسیده یعنی از احادیث متعدده به بیان مجتهد عیان گشته و هنوز احادیث
ایمه هدی بمضمون درین باب که مولد امام حسین است مذکور یافت از آن جمله قصه ام کلبیه است
چون بیشتر مردم از آن غافل اند و امریست که فی الجمله عجبی و غرابتی دارد بذکر آن جسارتی مینمایم که
از شروح این کتاب بوضوح پیوسته که از ازواج قادسیه جناب امام حسین امراه کلبیه است که او را
در سفر کربلا همراه نبردند جناب اعور دجال باعتراف شارح قزوینی در اصل و هم روایت میکند و در آن
لفظ قتل بحدیث امام صادق موجود است سمعت ابا عبد الله یقول لما قتل الحسین اقامت امراته الکلبیه علیه ماتما و بکت و بکین النساء
و الخدم حتی جفت دموعهن و ذهبت فبیناهی کذلک اذ رات جاریة من جواریها تبکی و دموعها تسیل
فدعتها فقالت لها ما لک انت من بیننا تسیل دموعک قالت انی لما اصابنی الجهد شربت شربة
سویق قال فامرت بالطعام والاسوقة فاکلت و شربت و اطعمت و سقت و قالت انما نرید بذلک
ان نتقوی علی البکاء علی الحسین علیه السلام یعنی شنیدم از امام جعفر صادق که میگفت چون کشته شد

امام حسین علیه السلام رحلت کرد زن او بنت امرء القیس که از بنی کلب بود و با او در کربلا نبود برای او ماتمی
وگریه کرد و گریه کردند زنان و کنیزان تا آنکه خشک شد اشکهای چشمهای ایشان و برطرف شد از بسیاری
گریه پس میان آنکه زن او چنان بود ناگاه دید کنیزی را از کنیزان خود که گریه میکرد و اشکهای
او روان میشد پس طلبید او را پس گفت او را چه حالست ترا که تو از میان روان میشود
اشکهای تو گفت بدرستیکه من چون رسید مرا ناتوانی آشامیدم یک شربت قاووت امام گفت پس
امر کرد آن زن بخوردنی و قاووت ها پس اول خورد و آشامید باز خورانید و آشامانید زنان دیگر را اقال و اماهای

الی الکلبیة حین لتستعین بها علی ماتم الحسین علیه السلام فلما رات الحبوب قالت ما هذه قالوا هدیة اهداها فلان
لتستعینی بها علی ماتم الحسین ع فقالت لسنا فی عرس فما نصنع بها ثم امرت بهن فاخرجن من الدار فلما اخرجن

من الدار لم یحس بها حس کانما طرن بین السماء والارض ولم یر لهن بعد خروجهن
من الدار اثر یعنی امام علیه السلام گفت و هدیه فرستاده شد بسوی زن کلبیه مرغان سنگخوار باید و جوید
بگشتن آنها بر طبخ آنها ماتم امام حسین علیه السلام پس چون دید آن مرغان سنگخوار را گفت چیست این
گفتند هدیه است که فرستاده آنرا فلان کس تا بدو جوهم بان بر ماتم امام حسین ع پس گفت نیستیم ما در عروسی
که تنعم کنیم بخوردن گوشت مرغ پس چه کار داریم بان بعد از آن امر کرد به بیرون آن مرغان پس بیرون برده
شدند از خانه پس چون بیرون برده شدند از خانه شنیده نشد از برای آن مرغان آوازی باینمعنی که کسی
از شدت ماتم بایها ملتفت نشد که بذخیره برای وقتی دیگر نگاه داشته شود و مردم بتاراج برند چنانچه گویا
که پریدند آن مرغان میان آسمان و زمین و دیده نشد برای آن مرغان بعد از بیرون رفتن ایشان از خانه
اثری چون نوبت بدینجا کشید باید آمد بر کیه اکثر سالکین از آن می پرسند و آن اینکه حال حضرت شهربانو
بعد از واقعه شاه شهیدان چون بود که نامش جهان شاه مطابق اعلامش نقل می کنند وقتیکه در زمان
حضرت فاروق اعظم رض در سبی آمده بود تا نوبت بدان افتاد که او را بامام حسین رض داد فرمود که بازار مدینه را
بیارایند و خود آنجناب در جلوداری حضرت سبط اصغر همراه شد و آنرا سعادت خود دانست و رفضه مطرودین
همه ظلمها را باو نسبت میکنند و قاذورات شیاطین در عداوتش میخورند که خود مجلسی این قصه را در کتب خویش
روایت مینماید که من باختصارش نشان داده ام الغرض قاضی ابن خلکان در وفیات الاعیان چنان نوشته که بعد امام سجاد
عقد نکاحش با شخصی غلام که آزاد کرده حضرت امام حسین بود بربست و درین باب عبدالملک بن مروان که خلیفه
وقت بود عرضداشتی فرستاد حاصلش آنکه مناسب نبود که چنین بعمل آورد و حضرت امام بجوابش
داد تعقه و اتباع شریعت محمدی صلی الله علیه وسلم در داد تا او ساکت شد مقصود من ازین حکایت
که اصل عبارتش عنقریب می آید اظهار اینمعنی است که آن امام و همچنین آبای کرامش بر روش حضرت جد ماجد
خود زیستند و وفات یافتند و بر سنت جد امجد شان رو بودند باوریکه حامله سنی بودند و رفضه بعد از دعوی

تقیه یعنی ظاهر ائمه نشستن بود اگر آسمان برین را با طبقه هفت سافلین بدوزند نتوانند چراغ رفض را برای انحضرات
بر افروزند زیرا که دعوی مذکور بقید دون قید نیست ببین که شیخ الطائفه امام اعظم اول در صدها مقام همین
ترانه می سراید که محمول علی التقیه هر که خواهد بکتاب صغیر و کبیر او رجوع نماید که هیچ شرطی از شروط و قیدی
از قیود در انجا نخواهد یافت، و هنوز کسی پی نمی برد که اصحاب را بدعاوی کاذبه متغیر و مبدلین و اگفتند و اهل بیت
بلکه ایمه عظام را بطیب خاطر بر جا معترف مبدل دین دانستند و مدار مذهب خود بران نهادند و هم یحسبون انهم
یحسنون صنعا و ستر حیرا روی مگر یاد نداری در حق امام الایمه نایب و خلیفه حضرت پیغمبر بلافصل
بلکه امامتش اصل امامت همه ائمه است که لمعان نورش در پهلوی عرش بتابید مگر برانکه از روز ایمان تا وفات مظهر
کفر و کاتم ایمان بود و بر اصول امر و نهی دین تا با ایمه متاخرین از اولاد و امجادش چه رسد که آثار اقدام انجناب
پیمودند و زندگانی بران بسر نمودند چنانچه در هزار کتاب دیده باشی و آن موجب مباهات و افتخار ایشان
بود اللهم الا ان یکذبوا انفسهم پس بعد ازین نسبت دائمی وقتی کجا ماند که برای اسناد رفض سوی حضرات
ایمه بکار آید فرق اینست که در بحث نم متکلم بکتاب طعن الرماح که محل زمان درازی مجتهد الزمانی است بر روایات
نفی تقیه کلام جانبین را در انهم ما و بر ثابت کردم در مجلد اول و انجاث جمله مذکور را بمتوجه کردن نفی
تقیه فی هذا المقال مثلا بدلایل بیان کردم بخلاف اظهار کفر تا بشهادت که انی وران نگنجد و اگر بفرض محال تاب
گردانید وحی را رو کرده باشند فانه صلی الله علیه و سلم مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ الحدیث
النبوی فی جامع الاخبار کما لا یخفی علی اولی الابصار و اگر آن سیال را اعتبار کنند پس باید که برای بعض
ارکان خویش کفر بواح را معتقد باشند مثلا چون کفار حضرت عمار یاسر را بقابو گرفتند و او بعد از دیدن مصیبت
شدید تن برضای کفار دران وقت داد باید که معاذ الله همیشه مرتد و کافر باشد و آن سیال بدرجه
اعتبار ماند و امتداد و کثیر ایمان و اسلام او را مانند نسنن ایمه در عمرهای شریف اعتباری نباشد معهذا لازم
می آید در صورت مذکوره که نائبان معصومین سرور انام معاذ الله ذوی الوجهین باشند یا بعد اهت
حالانکه حضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث خویش بروایت ثقة المحدثین طایفه ذوی الوجهین را لعنت
فرموده فکیف که هر یکی معاذ الله مدة العمر راه دروغ پیماید و گاهی هجرت نفرماید و احکام شرعیه
متغیر گرداند مثلا سنیان را بگوید که استنجا بدستی در بیت الخلا کرده باشند که اسامی مقدسه الهی
دران خاتم کنده باشد و بزرگان ما هم چنین کرده اند چنانچه امام اعظم اول در تهذیب الاحکام
بتفصیل آن پرداخته حالانکه بعضی از ایمه بخلافت بلکه او نو الغزمی هم رسیدند و سیدان دارای
تابد بهتا تعمل آوردند و مسئله امامت را که مدار نجات بران است چنان بیان کردند که بیعت
ثابت میشود سوای آنکه نص و معجزه در میان باشد و اجتماع اهل حل و عقد در وقتی ضروریست
ورنه امامت صورت نه بندد و اگر از اجتماع مومنین کسی سرتابد باید او را کشتن و خدا او را به سزای

اعمالش رساند الی غیر ذلک من احکام تقول بعد ملاحظها فی نهج البلاغة وغیره انها لا تعد ولا تحفی
اکنون مطابق وحده عبارت کتاب وقباب الاعیان که مجملا معنی آن دانسته بودی مفصل بشنو تا تو مسترشدین
اول اولیں بیان تواند شد که اہلیه من بیت متبعین سنت بودند ولغایت فهی نتنزه از محدثات رفضه داشتند
چون حال خاتون شهربانو یافتی پس کجا باقی ماند روبروی طالبین حق که بعضی از غالبان گویند
که زن امام اکبر بیوه باشد کسی با وی نکاح نتواند کرد الی غیر ذلک مما افتروا علیهم وقلعوا خصائص
النبی خصوصا و درباره مادر معظمه حضرت زین العابدین که کلام در بیان حال آن معظمه بود چها میگویند
که استماع ان اہل دین را موجب دل تنگی وگرانی است واصل حقیقتش نزد رفضه اینست که بعضی بر عایت
قاعده مذکوره گفته اند که بعد از ولادت امام سجاد نسبے بر بنا مدکه از نیجهان انتقال فرمود وجمعی بر آنند
که روز عاشورا چون وقت رخصت شاه شهیدان از حرم محترم رسید شهربانو اضطراب زاید داشت
تا بحدیکه بخدمت ان امام الصابرین عرض نمود که هرگاه ظلمه جفا کار بخیمه در آیند ندانم که بر من چه بیند
رود حضرت سید الشهدا فرمود غم نخور که بعد از شهادت من ذو الجناح بر در خیمه آید باید که همه فرزندان
وکودانات وخواهران قتشنیعت مرا بحافظ حقیقے بسپاری وسوار شوی که او دست رهبر تو گویند چون
ذو الجناح از جانب خیمه روان شد سران لشکر جفا پیشه را نظر بر سواری افتاد خواستند که سر راه بگیرند
طریق شوند شهربانو متوجه بدعا بدرگاه مجیب المضطرین شد وسواری را دید که بجانبش متوجه است وفوج
مخالف از ان وادی رو بخیمه نهادند وان سوار با عظمت ووقار حضرت امام حسین علیه السلام بود که علی الساده او دعا نهاده بشنید
وذو الجناح به تیز رفتاری امد از ان دشت رو به جبال می آورد ونا پدید گشت وامروز در انجا بنائی از
غلات فرقه رفضه خواهی دید که آنرا مقام غیبت جناب شهربانو قرار داده زیارتگاه ساخته اند چنانچه در سر من
رای سرداب قصر امام حسن عسکری ثانی را موضع غیب غائب عن الابصار گردانیده اند وقبل ازین هجوم
شیعیان بر وقت دران بود که شاید حضرت صاحب الزمان از ان خروج فرمایند واعوان وانصار را
بیایند ودرین انتظار بجد بسر می بردند که رعایت اوقات نماز پنجگانه هم فوت میشد انها که بگذشت
درآمد جاه وجلال اعور دجال بود بقدر تحیا قدهای اہل دغل در اگر حال او بالتخصیص از تصریح مجتهد الزمانی توقع داری
بکتاب این نباح که نامش طعن الرماح است ومتکلمین وفقهای شیعه از جمیع تالیفاتش ارجح وبهتر می شمند
بدرجه کفر تواند رسید بیانش انکه مجتهد جائیکه بحث منازعت حضرت مرتضوی وعباسی یاد کرده وقواعد
انرا در کتاب مذکور پیرو عبارتش چنین است سیوم فسق وکفر قائل قول ونداالطلب مرات امراته من
ابیها زیرا که مشتمل اساءت ونسبت بحضرت فاطمه که تعبیر از انجناب بلفظ زن کرده وهم بخدمت جناب سلطنتمآب
که تعبیر از انحضرت بلفظ پدر او نموده واز انجا که اعور المجتهدین همین لفظ برای زوجه محبوبه سید الشهدا که مشتمل
بر اساءت ادب باشد باعتراف او درباره ربابه کلبیه آورده البته در فسق او شکی باقی نماند فکیف چنین

وجه که ماتم حضرت امام حسین علیه السلام بآن اهتمام بجا آورده و گریه در گلوی مبارکش
گره گردیده تا بحدی درین ماتم غم اندوز جانسوز گریسته که هیچ تری در چشمانش باقی نماند
واگر باشد ضرورت سویق را بآب آمیخته واشامیده فقط برای آن بود که بیچاره گریه درین ماتم
تواند کرد که بر مجرد تباکی وجبت له الجنة مرتب شده پس ناصبیت این دشمن کهنه باید دید که لفظ
امراة آورده و در باره چنین محبه و محبوبه دیرینه بی اندامی صریح نموده عداوت خویش را مبرهن
گردانیده گرفتم که کجا مرتبه علیای جناب سیده و کجا رتبه رمانه کلبیه و لیکن اسائت
ادب نسبت بکلب آستانه سلطان کربلا موجب فسق باشد چه جای زوجه طاهره آنجناب
وازینجاست که اگر علوی را بی ادب و بسوء ادب علوی یک گوید تکفیرش میکنند وحقیقة
الامر اینست که لفظ مذکور زنهار در محاورات عرب دلالت بر تحقیر و تذلیل ندارد و غایة سفاهت
مجتهد است که بنیاد دعاوی خویش بر امثال این خرافات از راه حسد و عداوت خلفای ر
راشدین میگذارد و با قران مبین و احادیث ائمه معصومین کاری ندارد مگر یاد نمی کند که
باری عزوجل در تنزیل می فرماید در قصه حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام که وامرأته
قائمة فضحکت الی غیر ذلک من الایات وللاحادیث ولیکن چون
اساس کلام احمق الناس بر الزام و جدل با مجتهد طغام است برای تحقیر دجال اعور بکار آمد
واین مغالطه مجتهد ازان قبیل است که درین نزدیکی از کتاب مجید گذشت که محاوره عرب
این است که از شهادت هم بلفظ قتل تعبیر میکنند و مجتهد این محاوره را از غلبه حسد یکه نسبت
بعلمای اهل حق دارد نفهمید و نیز می توان گفت که این نوع مغالیط او را میراث پیر دهقانی
صاحب صوارم علی الاتصال میرسد و کسیکه کتاب مذکور را تصفح نموده میداند که او از اجتهاد
خویش در بیان معانی قران با وجود ورود احادیث فریقین درین باب که معانی
قران مجید برای خود نگوید واین پیر خرف چون در کتاب الله دید که قید بغیر الحق در قتل
انبیا مفید انمعنی است که در بعضی از صور تهار یختن خون حضرات انبیا عین حق باشد پس
در کتاب مذکور حکم بانمعنی کرد که بوجوه مخصوصه قتل نبی مستحسن خواهد بود حالانکه مقصود
از اضافه این کلمه بر محاورات عرب عربا نقیض حکم مجتهد فانی پیر دهقانی است که هیچ صورتی قتل هیچکسی
از حضرات انبیا درست نتواند بود چنانچه عنقریب از کتب معتمده اکابر شیعه تفصیل این امر می آید بحول الله وقوته
این عبارت پیر دهقانی را ذکر کنیم باز بکشف مغلطه او بپردازیم پس باید دانست که عقیده پانزدهم در تحفه علامه
دهلوی قدس سره العزیز بدین عبارت معهود است که بر ذمه حق تعالی هیچ چیز واجب نیست چنانچه مذهب
اهل سنت است و شیعه قاطبه متفق الکلمه اند که چیزهای بسیار بر ذمه حق تعالی واجب است بحکم عقل پس عقل شریک غالب کارخانه الهی

وخدا المحکوم بحکم عقل تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا این نمیفهمند که بادشاه را محکوم بحکم رعیت بودن نقصان مرتبه
بادشاهی است همچنان خدا را المحکوم بحکم مخلوقات بودن نقصان مرتبه خدائی هرگز این مرتبه شایان مرتبه الوهیت
نیست بنده کلاهچه یا یا که بر مالک حقیقی خود چیزی واجب داشته باشد هرچه دهد فضل اوست و هرچه ندهد عدل اوست
الغرض مجتهد جائسی در روان عقیده تمهید میکند باز متفرعات آن را ذکر خواهد کرد تمهیدش آنکه باید دانست
که یکی از اصول خمسه دین که انسان بدان مومن میشود عدالت حق سبحانه وتعالی است وان بحسب اصطلاح
عبارت از انست که او سبحانه تعالی مرتکب قبیح نمیشود و ترک واجب نمی نماید و مراد از قبیح آنست که فاعل ان
نزد حکیم مستحق ذم میشود و مراد از واجب آنست که فاعل ان مستحق مدح و تارک آن مستحق ذم و بعد ورقی چند
گفته که ترجمه کلام امام رازی انیست پس دران این عبارت اورده که حق تعالی تکلیف ایمان نمود بکسیکه
میدانست که او ایمان نخواهد اورد واین تکلیف است بمالایطاق پس قبیح باشد واگر تسلیم نمائیم که علم الهی بعدم
ایمان موجب استحاله ایمان نمیشود باز تکلیف خالی از قباحت نیست بیان انکه عقلا قبیح میدانند فعلی را که برای غرضی واقع
شمارند با وجود انیکه فاعل عالم باشد بانیکه این غرض و غایت واقع نخواهد شد بلکه مقدمه بالعکس آن خواهد بود بازیکی از ان تمثیلات
این ست که همچنین والد هرگاه بداند از حال ولد خود که هرگاه باو سکین داده شود او بان سکین پیغمبر را
از پیغمبر را خواهد گشت ویا خود را مان هلاک خواهد کرد واو با این لعن و قطع سکین بدست او دهد و گوید
که غرض من از دادن سکین آن بود که بان او قلم تراشد پس ازینجا ظاهر شد که هر که امری صلاح بکند و داند
که آن صلاح بران مترتب نخواهد شد بلکه عوض آن فساد بعمل خواهد آمد ان امر قبیح خواهد بود به حسن وچون
این را دانستی پس بدانکه تکلیف کافر با وجود علم حق تعالی بعدم ایمان او و معذب شدن او بعذاب ابدی قبیح
تر خواهد بود از انچه که قباحت آن در ضمن تمثیلات واضح نموده شد زیرا که مضرت یک لحظه واحده مناسبت
ندارد با مضرتیکه پایانی نداشته باشد بعد ازان پیر دهقانی در جواب میگوید که تمثیل رازی بجهت ازین در نظر
عوام تکلیف را مستقبح میسازد که فرض این نموده که پدر یک پسر دارد و بس ونسبت جناب الهی بمکلفین عباد
چنین نیست وفرض این نموده که آن پسر قتل نبی نماید و معلوم است که قتل نبی در نظرها اگر ما جهات محسنه
نباشد بسیار قبیح است نمی بینی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که ان پدر را از کمال قدرت طاقت این
داشته باشد که چون آن پسران نبی را قتل نماید در وقت قتل که زمان آن ابدالآباد نیست و بسبب چشم زدن
بران لاتعد ولاتحصی باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق تعلیه درجات نبی که انهم پسر همان پدر باشد حما نعمت
لیکن بعد چشم زدن بعوض ان قتلی حیات ابدی ان پسر را که نبی است عطا فرماید و سید و سروران مخلوقات
گرداند و سلطنت لایزال باو بخشد و بانواع لاتعد ولاتحصی که زوالی و نهایتی نداشته باشد متنعم سازد پس همان
دادن سکین مستحسن می شود هرگاه برین مقدار احاطه کردی پس چه گوییم که در بیان مغالیط این
پیر فرتوت طبیعت کمترین انام چه قدر جوش میزند وچون آن مغلطه ها در بادی النظر بر عوام طلب

مخفی نمی ماند لاجرم درین فصل بر همین مقدار قصر کرده شود تا هر کسی بعدار ذهنش بداند که اکابر مذهبش
بر فهم و ادراک این پیر دهقانی داد تنبیه و تفضیح دادند و بشد و مد بیان کردند که بر هیچ تقدیری قتل
انبیاء تجویز نتوان کرد چه جای استحباب و استحسان و ان انکه علم الهدای رفضه در غرر درر می نویسد
مجلس اخر تاویل ان سال سائل فقال ما الوجه فی قوله تبارک و تعالی إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ
وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وفی موضع اخر وقتلهم الانبیاء بغیر حق وظاهر هذا القول یقتضی ان
قتلهم قد یکون بحق وقوله تعالی وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ وقوله تعالی اللَّهُ الَّذِي
رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وقوله تعالی وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وقوله تعالی وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا
قَلِيلًا وقوله تعالی لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا والسوال عن هذه الایات کلها من وجه واحد وهو الذی
تقدم والجواب ان للعرب فیما جری هذا المجری من الکلام عادة معروفة ومذهبا مشهورا عند من تصفح
کلامهم فهم عنهم ومرادهم بذلک المبالغة فی النفی وتاکیده فمن ذلک قولهم لا یرجی خیره لیس یریدون ان فیه
خیرا لا یرجی وانما غرضهم انه لا خیر عنده علی وجه من الوجوه ومثله قل ما رایت مثل هذا الرجل وانما یریدون ان مثله
یرا قلیلا ولا کثیرا وقال امرؤ القیس ۵ علی لاحب لا یهتدی بمناره اذا سافه العود الدیافی جر
جرا یصف طریقا و اراد بقوله لا یهتدی بمناره انه لا منار له فیهتدی به والعود المسن من الابل والدیافی
منسوب الی الدیاف قریة بالشام معروفة وسافه شمه والجرجرة مثل الهدیر وانما اراد ان العود اذا شمه عرفه
واستبعده وذکر ما یلحقه من المشقة فجرجر لذلک قال ابن احمر ۵ لا تفزع الارنب اهوالها ولا تری
الضب بها ینجحر اراد لیست بها اهوال فیفزع وقال النابغة ۵ تحفه جانبا نیق وتتبعه مثل الزجاجة
لم تکحل من الرمد اراد لیس بها رمد فتکحل له وقال امرؤ القیس ایضا ۵ وصم حوام ما یقین من الوجی کان
مکان الردف منه علی رال تعصف حوافر فرسه وقوله ما یقین من الوجی فالوجی الحفا و یقین ای
یتوقین فقال و فی الفرس اذا هاب المشی فاراد انه لا وجا بحوافره فیتهیب الارض من اجله والرال فرخ
النعام وشبهه اشراف عجزه بعجز الرال وقال الاخر ۵ لا یغمز الساق من این ولا وصب ولا یعض علی شر
سوفه الصفرا اراد لیس بساقه این ولا وصب فتغمزها من اجلهما وقال سوید بن ابی کاهل ۵ من اناس لیس
من اخلاقهم عاجل الفحش ولا سوء الجزع ولم یرد ان فی اخلاقهم فحشا اجلا ولا جزعا غیر سیئ وانما اراد
نفی الفحش والجزع عن اخلاقهم ومثل ذلک قولهم فلان غیر سریع الی الخنا وهم یریدون انه لا یقرب
الخنا لا نفی الاسراع حسب وقال الفرزدق وهو یهجو ابنی جعفر بن کلاب ویعیرهم بقتلی منهم اصیبوا
فی بعض حروبهم تحملت النساء هولاء القتلی حین ابین فهم الحی فقال ۵ ولم یات غیر المها کالذی
اتت به جعفر یوم العقیبات غیرها اتتهم بعیر لم تکن هجوبة ولا حنطة الشام المزیت خمیرها یعنی ان
العیر انما تحمل التمر او الطعام الی الحی تحملت غیر هولاء القتلی وقوله لم تکن هجرته ای لم تحمل التمر و ذلک

لکثرة الیمن لیجر ثم قال ولا حنط الشام المزیت خمیرها ولم یرد ان هناک حنطا لیس فی خمیرها زیت لکنه اراد
انها لم تحمل تمرا ولا حنطة ثم وصف الحنطة بما یجعل فی خمیرها من الزیت وعلی هذا تاویل الآیات التی وقع
السوال عنها لانه تعالی لما قال وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ دل علی انه لا یکون قتلهم الا بغیر حق
ثم وصف القتل بما لا بد ان یکون علیه من الصفة وهی وقوعه علی خلاف الحق وکذلک مَنْ يَدْعُ
مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ انما هو وصف الدعاء وانه لا یکون الا بغیر برهان وقوله تعالی اللَّهُ الَّذِي
رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا فوجهه ایضا انه لو کان هناک عمد لیهتدی به فصار نفی الاهتداء
بالمنار نفیا لوجود المنار وقوله تعالی وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ تغلیظ وتاکید فی تحذیرهم من الکفر و
هو ابلغ من ان یقول ولا تکفروا به ویجری مجری قوله فلان لا یسرع الی الخنا وقل ما رایت مثله اذا
اراد به تاکید نفی الخنا ونفی رویة المثل المذکور وکذلک قوله تعالی لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا فمعناه لا
یقع منهم ومثل الاول وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا والفائدة ان کل ثمن لها لا یکون الا قلیلا فصار
نفی الثمن القلیل نفیا لکل ثمن وهذا واضح بحمد الله تعالی ومنه الغرض کلام این پیشوای رفضه از نصوص
قطعیه بر نمیعنی هست که قید بغیر حق که در قتل حضرات انبیا واقع است مفید انمعنی نیست که در هیچ صورتی
قتل نبی درست تواند بود بلکه برای کمال مبالغه است در عدم جواز و پیر دهقانی خلاف ان بجواز هیبر و بلکه
انها در صورت مذکوره مستحب ومستحسن قرار میدهد و هیچ مدعی اسلام که دین متین در دلش موثر باشد
چنین نتواند گفت پس معلوم شد که پیر دهقانی در خرابات مغان از باده غلو رفض مدهوش و بعجوه
دنیا مغرور شد کما قال الله تعالی وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ واز نجله
غرض اصلی این پدر و پسر بر همه کس روشن شد که مقصود فانی فریب عوام است که جواب باب پنجم
الهیات را از تحفه بکمال طمطراق نوشته و مدعای زبانی انکه شهرت یابد که جواب رساله قدیمه را
از آغاز تا انجام بتفصیل تمام رد کرده حالانکه نزد عقلا در هر مقام خیال خام پخته و آب بی لجام
خورده و در هیچ مقامی گوی مدعا نبرده و مخفی نیست که انچه از عبارات علما مثل شیخ ابن حجر درباره
شاه شهیدان نوشته ابحاث متعلقه آنمقام را در مجلد اول بتفصیلی دانستی که غالبا مزیدی
بران در وهم و خیال نگنجد پس بهتر آنست که در رد بقیه هفوات او سخن گوییم و طریقه اقتضا را
دران بجوییم **قوله** پس هر گاه بعد وجاهت و سلطنت سلاطین صفویه در ایران که متسنن
دران وقت الخ هر کسیکه فی الجمله بعلم تاریخ خصوصا واقعه خروج اسمعیل صفوی
نظر دارد مخفی نیست که اینهم از قبیل مغالیط عظمی مثل سابق ولاحق است بلکه ناظرین مجتهد را
از مجانین واهل خبط خواهد شمرد بلکه نام او را بدفتر اهل جنون ملحق خواهد برد زیرا که خود در
کثرت ثواب شهادت را برای خامس آل عبا علیهم التحیه والثنا از کتاب ما نقل کرده که در

تا لیفش نامی از صفویه بر صفحهٔ عالم نبود ما را حاجتی بران نمانده که از کتب خویش بثبوت چیزی بدهد انیم علما
که او از غایت سفاهت از من طلبیده برآرم و دفتری جداگانه درین باب از کلک تحقیق بر نگارم
شیخ شیراز در بوستان چه خوش فرموده ؎ سوم برده بر جیای متن که خود میبرد پردهٔ خویشتن
تفصیل این مجمل و تشریح این مبهم آنکه مجتهد الزمانی تنها دست حضرت سید الشهدا را نبریاد بشبوتانش
بهمت روز عاشورا از سلطان العارفین شیخ عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه بزعم خود می نوشت درینجا
واین خود فراموش ازان غفلت می گزیند ندانم مقصود او فقط گرفتن عوام است بدام دوانه یا انکه چون
او درین کتاب مصدر اکاذیب بکثرت شده حافظه را بمقتضای مثل مشهور ازو مسلوب ساختند
فان الحفظ تفضیل من الله و فضل الله لا یعطی لعاص و قید زعم ازان افزودم که نسبت این کتاب یعنی
غنیة الطالبین بسوی حضرت شیخ اختلافی است نه اتفاقی بگر یاد نداری که در کتب اهل سنت در خصوص نقل
میکنند انچه دلالت برین اختلاف دارد و انکه نسبت کتاب مذکور یقینی نیست از انجمله انکه شیخ عبد الحق
دهلوی در اغاز ترجمه میفرماید که هرگز ثابت نشده که این کتاب تصنیف انجناب است اگرچه انتساب
آن بجناب شهرت دارد یعنی رب مشهور لا اصل له و اگر کسی گوید که تصنیع وقت از هر حیثیت شیخ موصوف
نمود چنانچه میر حسین میبذی در دیباجهٔ دیوانیکه نزد عوام بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه
منسوبست معذرت کرده که شاید چیزی از کلام انجناب باشد بلی در بعضی از کتب بنظر حقیر رسیده
که کتاب مذکور را بجناب شیخ نسبت کرده اند و شاید که تمام کتاب را قاهد قاندیده باشند والله اعلم
وعلمه احکم چون اختلاف معلوم شد توهم مکن که مدعای کمترین انام فوت شد زیرا که مدعای این فصل
بیاد لفظ شهادت است برای حضرت امام حسین رضی الله عنه از کتب اهل سنت قبل از سلاطین صفویه
تا این سگ بلقمه دوخته و خرمن هفوات رئیس المجتهدین سوخته شود و ان عالم است که از کتاب حضرت
شیخ علیه الرحمة باشد یا شخصی دیگر اما قبلیت کتاب مذکور بر زمان سلاطین پس اظهر من الشمس
است که حضرت شیخ بر شیخ سعدی رحمة الله علیه فی الجمله تقدمی دارد چنانچه از شروح گلستان هویدا
این پیر نابالغ انرا هم ندیده و از استادی شنید که نسخه صحیح انیست که شیخ عبد القادر را دید نه بلفظ دیدم
حالانکه نسخهٔ دوم نیز دال بر تقدم است که بالاتفاق در وقت شیخ سعدی باقی اثری از سلاطین مذکور
نبود حالیا چه حاجت که بتر اسم مشغول شوم و قصه کوتاه را دراز نمایم و دران وقت از شاه اسمعیل
نشانی و اثری نبود کما لا یخفی و آن عبارت که این مخبط بعد از نقلش درین کتاب بلکه درهمین
مقاله ازان غافل شده انیست که نیز غوث مذکور در فصل دیگر نوشته و قد طعن قوم علی من صام
هذا الیوم العظیم و ما ورد فیه من التعظیم و زعموا انه لا یجوز صیامه لاجل قتل الحسین ابن علی
رضی الله عنهما فیه و قالوا ینبغی ان یکون المصیبة فیه عامة علی جمیع الناس لفقده و انهم

تتخذونه یوم فرح وسرور وتامرون فیه بالتوسعة علی العیال والنفقة الکثیرة والصدقة علی الفقراء
والضعفاء والمساکین ولیس هذا من حق الحسین رضی الله عنه علی جماعة المسلمین وهذا القائل مخطی
ومذموم قبیح قاسد لان الله تعالی اختار لسبط نبیه محمد صلی الله علیه وسلم الشهادة فی اشرف الایام
واعظمها واجلها وارفعها عنده لنزید بذلک رفعه فی درجاته وکراماته مضاعفة الی کراماته ویبلغه
منازل الخلفاء الراشدین الشهداء بالشهادة الی اخر العبارة لطولها انیمه را مجتهد الزمانی
بقلم خود نقل کرد لیکن غشاوه رفض ونصب چنان بر دیده او تنیده که هیچ ندید وَفِیٓ اٰذَانِهٖ وَقْرٌ نحو
عَلَیْهِ هٰذَا الوعید یَوْمَ نَقُوْلُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُوْلُ هَلْ مِنْ مَّزِیْدٍ اما انچه در دولت اهل حق یک وحرف جا دیده
منقلب است بر او بامحسن وجوه بیانش بالاختصار نیست که اول اصل خروج از اسمعیل صفی است و بر ظاهر است که او از
صوفیه بوده ومریدان بنشینی او کردند و نزد مجتهدین صوفی در کفر بداخد رسیده که هیچ کافری نرسید چنانچه از دو
والفقار وکتب دیگر از فانی مثل شبهات ثابت میدهست پس سرمایه افتخار مجتهد باقی نماند وحال کفار ده نیا انچه هست
خوب معلوم ولیکن ع چون شر رد رملک هستی یکه وجولان کرد ورفت صفویه از اکابر علمای
ایمان پدر تورعیل یعنی تقی مجلسی بود واو خود رساله در اثبات تصوف نوشته وانچه از آن مستفاد میشود
آنکه تصوف مسلک اهل بیت علیهم السلام بود اهل یا صنت از اصحاب آنرا قبول کردند و مشیخت پیری ومریدی
ومتعلقات آنرا خود بنفسه وبتقلید استاتذه دران رساله ثابت گردانیده و مجتهد فانی دیگر علمای رفضه بدان
اقرار نموده اول این رساله را وقتیکه بتوسط بعضی از شیعه بهم رسیده بود در فیض آباد نوشتم خلاصه انکه چون
انها بدتر از کفار بودند در حقیقت اذل خلایق ایشان خواهند بود چه اجماع اهل اسلام بر آنست که اشرف ایشان
است چنانچه اول همه کفر است فکیف کفر یکه باطنها مجتهدین حالش معلوم گردید ولباس تصوف در بر کردن وراه
اضلال شیعه وغیر ایشان سپردن ودر اطوار مختلفه زیستن وکاسه صوفیه لیسیدن بر مجتهدین رفضه عموما دملا تقی
پدر باقر مجلسی خصوصا ختم شده بیا از روزیکه رساله گاو پروار ی در لکهنو شهرت گرفت که متعلق باعتقادات
اوست واعتراف دران موجود است که مدرس لباس تصوف برخود راست کرده بود چنانچه عبارتش عنقریب آمی
وعقدهای قلوب شیعه را می افزاید واگر راست پرسی بر فرزند سعادتمندش که پدر خود را دران رساله لباس
نفاق پوشانید کوه الوند افتاده که دعایتم ندنش بران سرمه سا گردیده زیرا که قبل ازین اعتراف چنان
یقین کامل در صوفی بودنش بنجوه حالیا خشت از بام افتاد و آتش بر اعلام روشن شد زیرا که هر عاقل
دانست صوفیست او را قطعا ویقینا فَاِنَّهُمْ یَحْلِمُوْنَ بَصُوْهُوْکَا مُحِیْرًا وَ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِیْمُ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ
مع هذا مجتهد الزمانی درینجا اقرار نمود بحدیث من تشبه بقوم فهو منهم باقیماند انکه در باطن
بلای تقی مذکور تکفیر صوفیه بود این ادعا بلا دلیل وتاویل علیل انهم نعبد روسیاه ومصیبت
تقیل قلابیعانه وهر گاه رساله اعتقادیه ثور عیل نزد فاضل معاصر یعنی مولوی یاد علی

رسید از دیدنش ملول شد پرسیدم که وجه ملال چیست قصه دیدن رساله مذکوره انقلاب در لیل مسطور
بر فرزندش بعنوان مز بور یاد فرمود و این حکایت مشهور شد و مجتهدین مواد خبیث خویش را
که درین باب بر ورقها بر ریخته بودند یاد کردند و آنچه در سابق حکم رفته بود که صوفی ملعون است
و هر که مائل بتصوف باشد او نیز باین حکم مقرون است پس نوبت شایع شد و بمیر علی صاحب مرثیه
خوان رسید پس بعضی از تلامذه و احباب فقیر باعث شدند که بمقابله لاف و گزاف مجتهدین
کوششی باید فرمود تا مبحث تصوف را نوشتم و اینهمه بزرگان خصوصًا ابو جعفر فیض آبادی و
بعضی از صوفیه دیدند و بوجد آمدند اگر حیات مستعار باقی است در خاتمه این کتاب خواهی دانست
و هیچ و تابی و پیچ و بازی مجتهدین در مباحث آن خواهی دید انشاء الله تعالی بعد ازین بقیه قصه باید شنید که بعد
از شنیدن وجه ملال سید یاد علی موصوف می خندیدم و بدل می گفتم که سبحان الله حال علمای زمانه دست
که در نمود پی باین امور می برند و چون همین دلیل ما ایشان را هدایت مینمایم هیچ میگویند
بیشتر گریه می آرند و از رفض حضرات امیه ثابت میشوند بزرگی بود میر محمد ساکن رود
که اگر او را نفس ناطقه مجتهدین بگویم راه خلاف نفس الامری نرفته باشم روزی چون این دلیل را
پیش او در باب تسنن حضرات معصومین تقریر کردم از آن روز و تصلب تشیع باقی نماند
ولیکن تعصب و تصلب مجتهد بمقتضای اختیار و النار علی العار روز
افزون است چنانچه مجتهد دهقانی و منجم چنگیز خاقانی بجهت شرکت در مرض واحد
تن بلا زده و بحال مزید ضلالت مجتهد الزمانی از اینجا خصوصًا پی توانی برد که در این جلا الصفار و
کتب مناقب اهل بیت و مقابل مصنفه علمای در بیان شهادت گوشواره عرش رب القدیر
حضرت امام حسین دیده باز چنین کلمات مهمله جا دیده که بعد سلطنت صفویه لفظ قتل بجای
شهادت در کلام علمای اهل سنت وارد است قبل از آن چگونه لفظ شهادت در حق آنحضرت
مستعمل خواهد بود خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى قَلْبِهٖ وَسَمْعِهٖ وَجَعَلَ عَلٰى بَصَرِهٖ غِشَاوَةً طفل دبستانی هم بعد از
دیدن قولش بد و حرف قلت تواند کرد که چون اهل حق بعد آبادی ایران از اهل خرابات لفظ
قتل گویند پس تقیه و توریه و مماشاة نواصب شیعه امامیه کجا راه داشته باشد و هر گاه مجیب
معیب از تطویل می ترسد و در هر مقامی از آن می لرزد و هر قدر ضرورت اکتفا نمود تا بدانی
که اعتراض این هرزه گو رگهای گردنش شکستم و از هر طرف راه تسویل را بر رویش بستم ورنه از صد
کتاب کذبیش بذکر عبارات نموده قلوب مقلدینش را می خستم و در کثرت تصانیف کتب فضایل
و مناقب اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین که از علمای ناصد و دریافت مطالعه تذکرة الائمه
کافی است بکتب دیگر چه نشان دهم که بعد از دیدنش خواهی گفت که این اصل زاهل بیت است

که در مقابله خوارج ونواصب قایم کردند دیگران چه مجال داشتند که این جهاد قلمی بر روی کار آرند که بوجوب
کذب وتقیه قایل اند تمام شطر منه واین جهاد بجدی رسید بالاخر محققین رفضه بی اختیار برزبان آوردند
که محدثین سنت این امر را بکمال امانت ودیانت طی نمودند فا قول الفضل ما شهدت به الاعداء بخلاف
رفضه که جز قراقی وسرقت وضم مخترعات خویش بانواع لطایف حیل ودغا ودغل کاری نداشتند
وازین کتاب ولاد آخر امکان یدایشان ونصب این بد اندیشان نه بعنوانی پیدا است که کسی را مر
مجال چون وچرا باقی بلکه الی یوم التلاقی باقیماند تقیه از مختار پس امر یست که تا رسید الی مجتهد
ما با زاین هر نو پا دمیده ماند مگر هنوز این هنفقه انهم نمیخواند که مختار خوف از اهل حق داشت تا مکاتیب جعلی
بنام بزرگان دین پرداخته صورتی پیدا کرد واز انجا که اهل حق از فدائیان اهلبیت بودند امور این
بجر وبر درست شد وشاید که ازین اوراق هم دانسته باشی که آغاز این سعادت از اهل الحق بود ولیکن انتقام
امام حسین بمقتضای احادیث از دست مختار برگرفتند والعاقل تکفیه الاشارة وهر گاه ملعاب ومکشوف شد
ومضمر آتش بظهور انجامید راست بگو آنکه بر سرش لشکر شید وسر ش از تنش برید از اهل سنت بود یا از فرقه
دیگر پس سنیان چگونه از تقیه کردند اکنون این قول هم غلط شد هر که خواهد بواقعه قتل مختار کذاب
که حضرت امام سجاد او را بدین لقب خواند وکتب معتمده امامیه بران اول دلیل است چنانچه هنوز در ذهن ناظر راسخ
باشد رجوع نماید وبرویش این پیر نابالغ بخندد ورسم ماتم خود کوفیه از راه نفاق برداختند تا خود را از داغ بیوفائی
وا رهانند چنانچه این روایات از کتب مجتهدین برخواندم وازین درهم چنان سخن راندم که فبهت الذی کفر کانه القم
الحجر اگرچه رسم تعزیه مصطلح مختار نهاده باشد مگر سخن همانست که کوفیان بار راه همه دریا بجا آوردند وقتیکه
اسیران اهل بیت را باعتراف مجتهد فانی وموعظ حسینه بکوفه بردند وادراک انمعنی که کتب حدیث کی باتفاق افتاده
وغیبت صغری وکبری بعبارت صحیحین البها واز نزد رفضه در قرن سوم رو داده ودر زمان امام رضا رضی الله عنه این کتب
در قالب تصنیف در آمده وهنوز غیبتها راه مهلت فرماز بوده که آن در زمان امام تا سع ده واین غیبتها در زمان ثانی عشر
رو نموده واز امام هشتم تا دوازدهم امتداد بعدیت بسیار است ودرین مقام خاص تقریرات دیگر است که اصل وبنیاد
افتخار مجتهد سیه کار را بر مختار میکند که صاحب دانش وبینش آن را از اشارت سابقه استنباط تواند کردن بر مصنوع
موضوعه رفضه وعلوم متعارفه ولیکن ضیق مقام رخصت تفصیل نمیدهد **قوله** اما اولا الخ این یاد ه گوئی در تمام
جائی الخ سبحان الله سنیان کجا گفته اند که جهاد بر حضرت پیغمبر قبل از هجرت واجب گشته بود اگر در جائی دیده هم
بر مجتهد واجب است جمیع کتب سیر از فریقین بکذب اوست زیرا که اجماع ایشان بر آنست که وجوب جهاد بعد از هجرت
است پس اقامت وسه روزه غار برای اماد گی اسباب سفر مثل سواری وغیره وجهاد نکردن در مکه
مبطل ومنافی باشد این همان جنون ست که او را از پدر دهقانی بمیراث رسیده ودرین کتاب
ضرورت بر زبان قلم آمده چون حافظه از و مسلوب است باز ذکر تشنه کرده میشود که غازی الدین حیدر اول

لکهنو وزیری در مبادی سلطنت بر وزیر خود معتمد الدوله خشمناک شد تا او را بزندان بردند و در آن
ایام مادر او رخت قامت از دنیا بربست مجتهد فانی بملاحظه آنمعنی که امید رهائی نیست چه ضرور که برای
سامان اخروی او رود معهذا اندیشه صدور عتاب از طرف پادشاه بود ناگاه بعد چندی بتقدیر
ایزدی رهائی او صورت بست و باز بر مسند وزارت نشست پس مجتهد را دغدغه در دل پیدا شد
که داشتر کینه است باید دید که چه آفت پیدا شود درین بود که وزیر مذکور مولوی یاد علی را طلبید و
فرمایش تالیف تفسیری نمود که منهج السداد نام آن ست که بقدر دو سه پاره از قران مجید تو شش
رسیدان اندیشه مبدل بیقین شد که دشمن مرا نواخته و مقرب گردانیده لهذا پس شب و روز میکاهید
شده شده نوبت بجنون رسید دیوانگی اش پرسش باید دید که مقصود مجیب اینست که از اصول رفضه
وجوب بیعت یزید بر جناب امام حسینؑ ثابت کند که حاکم مدینه منوره طلبید آنجناب استحقاق خود
وعدم لیاقتش بیان فرمود و یزید بر آشفت و بزودی نوشت که اگر بیعت نفرماید باید گشت و
امام سر تا پید و از مدینه بمکه آمد بعد از انکه محمد حنفیه فرموده بود که اگر ملجا هم نیابم بیعت نخواهم کرد هرچه
باداباد در وقت توجه بعراق نیز غیر از معدودی همراه نداشت و قطعا و یقینا میدانست که
کوفیان بیعت مسلم خواهند شکست و هرگاه خبر شهادت مسلم و غیر او شنید حضار را مطلع و مختار
کردانید پس مردم جدا شدند و غیر از اهل بیت و معدودی از مخلصین کسے همراه نماند و زنهار
تقیه نفرموده محارب شد و تقیه را با وجود وجوب از آغاز ترک نمود بر خلاف ما تقرر فی الرفض
کما فی القواعد و من ترک الواجب لا یکون شهیدا کما فی الکافی و قد مر بحثه فی المقالة السادسه
اکنون بشنو که مجتهد دیوانه میگوید که ازین استفتا لازم می آید که اختفای حضرت صلی الله علیه
وسلم در غار و جایز بنا شد پس دانشمندان زمانه را ازین مجنون باید پرسیدن که مجیب التزام میکند
بر اصول تو پس عذری بر مذهب خویش از برای امام حسینؑ بیندیش ذکر مذهب سنیان چه
در کار ۵ تو کار زمین را نکو ساختی ٭ که با آسمان نیز پرداختی ٭ معهذا قبل از هجرت شریف جهاد
بر حضرت باجماع فریقین کی واجب شده بود تا چنین گوئی پس باید بدلیلی آنرا ثابت نمودن و این از
دایره امکان بیرون است لاجماعهم علی عدم وجوبه الا بعد الهجرة لاجرم اشتداد جنون برای او به ثبوت رسید
صاحب منازل القوه فی سنی النبوه میگوید فصل فی غزوات من السنة الثانیة من الهجرة انما لم تذکر السنة الاولی
فی باب الغزوات والسرایا لما قدمنا ان القتال لم یکن ابیح فی السنة الاولی فلهذا لم یقع فیها شیء من
الغزوات والسرایا و ازینجا بظهور پیوست که جهاد مباح نشده مگر بعد گذشتن سال اول از هجرت پس
حضرت صلی الله علیه وسلم جهاد قبل از اباحتش چگونه شروع مینمود تا این مجتهد گوید در مکه در بدایت نبوت
جهاد نکرد الی غیر ذلک و ایضا بتقریر دیگر و آن اینکه مجیب مصیب درین استفتا چون وجوب تقیه بر جناب

امام حسین رضؓ وجوب بیعت یزید بحکم او درباب قتل آنجناب بشرط انکار از بیعت ثابت نمود پس انچه مجتهد گفته اما
اولا شبهه البیت عامة ابو رود دنیا که هر کسے از سنی و معتزلی وخارجی وناصبی درباره کتاب مخالف خود
این تقریر تواند کرد که اگر کتاب وخطاب تو صحیح باشد باید که رب العالمین را دعوی خدائی نرسد وحضرت
سید المرسلین را دعوت امت باسلام نزیبد فما هو جوابه عنه فهو جوابنا محصل سخن آنکه مجتهد را
ضرور بود بعد از انکه دعوی کرد که تقریر مجیب در استفتای جدید مستلزم آنست که اقامت حضرت
در غار وقعود شریف در مکه معظمه از حرب کفار سمت اباحت وجواز ندارد پس حضرت درین اقامت
وترک جهاد مرتکب حرام شد معاذ الله ملازمت آبا باید بیان کردن وچون ازان دست برداشت
بر هر شخصے عیان شد عجز او از دلیل والله یهدی من یشاء الی سواء السبیل **قوله** خلاصه آنکه
تکالیف آلهیه باختلاف اصول وافادات واشخاص متفاوت ومختلف مے باشد این کلام مجمل
است برداب فرومایگی او پس بیان بکند درباره حضرت امام حسینؑ کدام اصل مختلف افتاد وکدام امر
جدید نزول اجلال یافت تا نظر نموده شود که سخنی متین است یا امری است که بلاف وگزاف مجتهد وعادت
او تعلق دارد هرگاه حاکم مدینه طلبید وحضرت امام قدری مهلت درخواست واو اجازت داد
حضرت برخاست در وجوب تقیه حالت منتظره باقی نماند زیراکه او حکم یزید نموده بود که اگر بیعت نکند
سر مبارکش باید فرستاد ومردان در اثنای راه درین باب کوشید وحضرت شهید کربلا قبول نفرمود
وانچه بخطاب برادر خود محمد بن حنفیه فرمود که اگر هیچ ملجا نیابم باز هم بیعت او نخواهم نمود از اول هم صریح تر
ومجتهد چنان قرار داد که حضرت دانسته بود تا حکم یزید فرا رسد من از قابوی شان بدر میروم معلوم
نیست کاین علم لدنی بود که عمل بران نتوانست کرد یا از علوم کسبیه که معمول بها است واگر او لی غور کند
خواهی دانست که مجتهد ناصب عداوت اهل بیت رضی الله عنهم نسبت جهل بانجناب نمود زیراکه حکم یزید او لا
بود مشتمل برآنکه اگر قبول نکند از قتل دریغ مکن وچون آنجناب رفت به بیان بلیغ ارشاد نمود که خلافت
بر یزید حرام است پس لامحاله باید گفت که این ناصبی بسبب انتساب جهل بانجناب از دین بدر رفت
وبمرتدین پیوست ومخفی نماند که چون اصول اصیله فرقه حقه بلکه قلبیان نیست که قول وفعل وتقریر
برامامے حجت است الی آخره پس چنین عالم متبحر که او را بعلم الهدی لقب دادند وبند وبست
رابدست او نهادند چرا برین اصول نرفت وتقریری خلاف این اصول مطابق اصول اهلسنت
مرتب فرمود چنانچه عنقریب مے آید ومعلوم مے شود که او را هیچ اعتقادی برین اصول نبود
هر که آمد برآن مزید کرد حالانکه ضرور است که آدمے اصول خود را نصب العین گزارد وزینهار
خلاف آن نگوید ورای برعکس آن بجوید چون رفضه هنوز در تراشش وخراش آن
خود گرفتار وتابع برخزان او بر بهار اند ودر هیچ جا امری محکم ومبین نگفته اند جا

دعوی امرے کنند و دیگران برخلاف آن حرف زنند و بعد ازان بپیچ پیچ درافتند و راه بمنزل المقصود
نبرند و مشکل ترین جمله مشکلها آنکه حضرات ایمه را نیز مثل خویش ساختند و در بحار حیرتها سپردند
بحدیکه ناظرین افادات شان گویند که یکی ازین بزرگان مقدمات دین و مبادی یقین را بجمال
زیب و زینت می آراید و دیگری باهتمام تمام پامال مینماید بلکه هر ناظر و سامع باور کند که خود آن
یکی زیب و زینت داد سعی در ضد آن شروع کرد عنقریب ارباب حیرت بلکه مزید عجائب و غرائب
میکشاید سبحان الله مجتهدین برای خویش گویند که قوت قدسیه برای اجتهاد میباید ما
بر مسند نیابت امام غائب عن الابصار نشسته ایم و پیروی میکنیم و برای حضرات ایمه دعوی
نیابت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دارند و انیهم تصریح میکنند که امام را نسخ احکام
میرسد چنانچه بر مقام خود نزد ایشان مقرر است و من در هیچ کتابے ندیدم که کسی از علمای
ایشان ازین عهده بر آمده این تناقض را از میان برداشته بجاے خود میدان را ارو رفته
باشد چون خود اصول ایشان همه گر ربطی ندارد بیچاره مجیب را از راه تعصب و حسد اجنبی قرار دادن
خود بمقتضای اصول متناقضه و قواعد متهافته خواهد بود و درینمقام چون لفظ نسخ احکام بر زبان قلم
آمد بخیال گذشت که مبادا حاسدین لم و لا نسلم دخل دهند تا ازین دار و گیر چندی بیاسایند پس ضرور
افتاد بعضے از اصول معتمده دین و ایمان ایشان یاد کردن تا راه فرار نیابند پس میگوییم که از انجمله
است روایت محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن مسلم که بخدمت امام ابی عبدالله صادق عرض کردم
چه حال است قومے را که روایت میکنند از فلان و فلان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
متهم کرده نمیشوند بدروغ لیکن می آید از شما خلاف آن فرمود حدیث منسوخ میشود چنانچه قرآن
منسوخ میگردد و منصور بن حازم گفت که من می پرسم پس جواب میفرمائی باز می آید غیر من
پس جوابی میدهی بجوابی دیگر امام صادق فرمود که جواب میدهیم مردم را بزیادت و نقصان راوی گفت
گفتم خبر ده مرا از اصحاب حضرت پیغمبر راستی شیوه ایشان بود یا دروغ فرمود که راست میگفتند
گفتم سبب چیست که اختلاف کردند فرمود مگر نمیدانی که مردی می آمد و سوال میکرد پس جواب
میداد او را بچیزی جواب میداد که ناسخ اول بود پس حدیث بعض او ناسخ شد بعض دیگر را و
زراره بن اعین منتخب از منتجبین عالم میگوید که سوالی کردم از امام باقر علیه السلام جوابی ارشاد
کرد شخصی دیگر آمد و همان سوال نمود پس جوابی او بخلاف جواب من شخصی سیوم آمد پس امام فرمود
آنچه مخالف جواب هر دو بود چون ایشان رفتند عرض نمودم که هر دو از شیعه شما بودند باشنده عراق
آمدند برای تحقیق و توهم کلی را باختلاف دیگر جواب دادی فرمود که این بهتر است و موجب مزید بقای ما و شما
است و اگر متفق میشدند بر امری واحد مردم تصدیق شما میکردند بر ما این موجب کمی بقای ما و شما بود و باز

عرض کردم بحضرت صادق که شیعیان شما چنانند که اگر ایشان را بمحمول نوائی بر ستانهای نیزه داشت
بچون وچرا نگذرند وامر شریعت را بپذیرند وچون میروند از نزد شما اختلافات دارند پس جواب داد
چنانچه پدر بزرگوارش فرموده بود این حدیث چند از کافی نشان دادم که چیره دحقائق مجتهد
اول لبسر حلقه ارباب فصول در کتاب خود اساس الاصول نقل برداشته بود وسبب مختلف گردیدن
شیعه غیر ازین نیست که گفتم ورنه لازم آید که امیه هم معاذ الله بر اصول این دشمنان دوست
نا مفصل مخلوقات خدا باشند واین لزوم هم بافاده معصومین است نه از حلم ما وشما زیرا که ابن بابویه
درکتاب علل خود نص امام رضا آورده که اجتهاد فتح باب خلاف است واختلاف عین ضلال است
لاجرم براصول رفضه عیان شد ناسخ بودن امیه بعد از ختم نبوت براصول خدا فاعتبروا یا اولی
النهی سبحان الله خلفا باشند با امیه اهل بیت سید انبیا قدوه مجتهدین ما بودند یعنی استنباط مسایل
فروعیه از ادله شرعیه میکردند وچراغ هدایت فرا راه امت افروختند وسر منبر وبتاکید تمام
همه کس را چنانچه باید آموختند که ما را چه مجال که بشیخ چیزی از احکام نمائیم وجز تبلیغ وبیان چاره
نداریم اینقدر هست که در بعضی از احیان انتظر بعلم سامعین بر اجمال عنایت کردند ودشمنان
دین که در کمین بودند دست سخن دراز داشتن انصاف کوتاه نمودن لاحول ولا قوة الا بالله
ومثالیکه از غزوه احد آورده در آن هم جای ابحاث وابطار است چه ازینجهت که چون هر کلام حضرت
وحی الهی است تا مطاعن واقعه قرطاس را بسوی فاروق اعظم منطبق گردانند والی هم فذلک
کما اشرحنا فی بعض طعن الرماح وبازدرین وحل درافتند که حضرت وقت نزول کتاب مختوم
پیش ملایکه مقربین از آل عبا فارغ نخلی بر گونه دعوی مسجل فرمودند وجمیع آل عبا سیما حضرت علی
مرتضی وفاطمه زهرا النقص ان عهد موکد ومیثاق مشید نمودند پس انحرکات بطریق اولی رد وحی
الهی ومخالفت رسالت پناهی خواهد بود عصمت را از جمیع صغایر وکبایر عمداً وسهواً الی اخر ما قالوا
نشانی واثری بجامی ماند القصه چون حضرت میخواست که در شهر مدینه جنگ بوقوع آمد ونبود دیگر
کلمات واراده شریعت مکر وحی الهی واتباع ان وهمین صورت معین بود پس حاجت مشوره
چه باشد مگر آنکه بر گمان این منافق معاذ الله در وحی الهی متردد بودند چنانچه در بعضی از
اوقات شیطان را لقص را نشناختند وشد انچه شد علی ما نقلنا عن کتبهم وبا اینهمه برما
طعن الرماح کردند تا حضرت فرمودند با صحابه که چون حرب بکفار ضرور شد که برای
خونخواری ما ومحو کردن دین اسلام رسیدند واز مکه بر مدینه فوج کشیدند پس بگویند که
از مدینه بیرون رویم یا در مدینه قتال کنیم وچه ازینجهت که ایشان چه رای جهان آرای قبول سید انبیا
نکردند یا مقصود ایشان کمال تهور بود که گروهی باطل پژوهی از داد زده منزل برای جنگیدن آمده

و اهل اسلام انتخابهای خود بقدر گروهی بر بنا چند بالیستی مارا تکیه و منزل رفتن و داد شجاعت دادن
یا مقصود ایشان آن بود که زیر سقفی و سایه دیوار و درختی صورت استراحت یابند بخلاف دشت
بیابان که نه آبی در و سرد جز زهر ناب ❊ نه مهری در و گرم جز آفتاب ❊ اگر کفار مغلوب شوند
فبها و رنه قتل بروز بازنیم و بیاساییم و اگر مردم لشکر ظفر یابند و بر در و دیوار برآیند و داد
غارت و نهب دهند بهتر از تقیه و اختیار عبادت لات و عزی چیزی دیگر نیست و چه ازین سبب
که مقبولین بلسانی امامیه درین زمره که ارباب شوری بودند مدخلی داشتند یا نه بر اول رای
ایشان چه بود یا از ایشان در مهمات هیچ استشاره نمود بحکم آنکه هزاران نصوص امامت خواهند شنید و
لیکن از گوساله پرستی دست نخواهند کشید و باینمعنی مرتد خواهند گردید اگرچه اول ارکان
یعنی سلمان محمدی که امامیه نقیشش باب الله مطابق احادیث بجاره گذاشتند و غیر از کثرت علوم
دیگر چه مراد خواهد بود اینقدر هست که جناب امیر باب علم حضرت بودند و سلمان باب علم الهی
دار البشر تا خالق اکبر فرق بسیار است ع در فرق مراتب نکنی زندیقی ❊ در آن وقت حاضر نبودند
بشرف اسلام و صحبت شریف طاهر نرسیدند و بالفرض اگر می بودند البته از سیمای ایشان
چنان لامع بود که چنانچه در دیگر معارک که زمین با وصف کشادگی بر ایشان تنگ شد کافی
عمار و غیره من الاسقار البته مثل حضرت عمار و مقداد میگریختند پس عجبیکه ایشان اتباع حق
درین مشوره نکردند لاجرم عیان شد که از ارکان کسی حسابی بر نمیداشت بعدم و وجود ایشان
برابر می پنداشت و چطور ازین علت که جناب امیر از آغاز امر مزاج شناس بلکه معلم آنجناب
بودند متبع حضرت شدند یا بطوره اصحاب او رفاقت و تقیه و خوشامد دادند تا روزی مرا بجلالت
...نند و اگر سفیر موودند که من باب علم و جبرئیل بحکم اذا تو البیوت من ابوابها ازین در میگذرد پس
کالباب چنانچه ملا تقی در لوامع صاحبقرانی بشرح و بسط بیان نموده پس یقیناً حضرت هم
بود عین وحی و صوابیست و امری لاجواب باید بحکم خدا و رسولش زمین خدمت بوسیدن نه کاش
...بوسیدن اما آیت و آنی هدایت در باب استشاره حکایة عن علم الهدای میگویم پس ...
هر امر برای وجوب باشد کما ذکر فی الاصول فما تعین الوجوب بالفرض اگر واجب هم بود
...شان چه ضرور بلکه بایستی باین آیات لا تطع الکافرین والمنافقین واتبع ما یوحی الیک من ربک برابر
...کار بستن نه بانچه صحابه گفتند و چیستن طرفه آنکه از خدا و رسولش شرم نکرده میگوید که آنها خلاف رای حضرت
...ی دادند و اجتناب بنابر مصلحت قبول فرمود و مجتهد نشناس درین کتاب بار بار دعوی مصلحت نمایند
...رت بیان آن زینهار چنانچه جا بجا دانستی ندارد و این لفظ را عوام هم بر زبان می آرند و بعضی شرح
میکنند مجتهد چون از تفضیح مذهب خود می اندیشد قفل سکوت بر لب می زند حالانکه چون قضیه فسخ

منعکس شد و سبب آن اصحاب بودند بالضرورت بجد وجهد بایستی خلاف رای ایشان نمودن و هرگاه ذکر آیت کریمه
وشاورهم نمود یاد آمد که مجتهد نباح در طعن الرماح با برام طعن قرطاس جواب از این آیت آورده و در انتقام
باوجودیکه کاسه مفید حارثی معلم این ملکوت بشکسته مصدر مغالیط گردیده پس ناگزیر شد که اول عبارتش نقل
کنم باز آنرا بقدر مساعدت وقت از بیخ برکنم و آن عبارت همراه ذکر قول صاحب تحفه قدس سره العزیز
اینست **قوله** ونیز در نیصورت امر مشوره صحابه که در آیت وشاورهم فی الامر وارد است چه معنی خواهد داشت
اقول کافی است در رد این کلام که نشانه طعن وملام است کلام شیخنا السعید المفید طاب ثراه که در وقت مناظره
بعضی از نواصب نام افاده فرموده وهذه حکایة که روزی جناب شیخ بخانه شریف بغداوی ابوعبدالله محمد
بن محمد بن طاهر رحمهم الله رفت یکی از متفقهه که اورا ابرهه ثانی میگفتند حاضر شد و از شیخ پرسید که مذهب شما
آنست که حضرت رسول معصوم از خطا و مبرا از زلل و مامون از سهو وغلط و کامل بنفس نفیس و مستغنی از رعیت
خود بود و حال آنکه خدای تعالی اورا باستعانت و مشورت از رعیت خود امر فرموده و گفته وَشَاوِرْهُمْ
فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ شیخ در جواب گفت که مشورت حضرت رسالت با اصحاب خود نه از جهت احتیاج
او برای ایشان و افتقار او بآن بود چنانکه تو توهم کرده بلکه از رهگذر امری دیگرست که بیان
آن خواهم نمود ظاهرست که هرگاه معصوم از کبایر باشد باتفاق و مامون از صغایر
باشد نزد مخالفان تو و باتفاق تیز اکمل خلق باشد و رای او بهتر و عقل وافرتر و تدبیر او محکم تر باشد و مواد وحی
والهام میان او و خدای تعالی متصل باشد وملایکه متواتر بر او نازل شده باشند و اورا از خبایای امور
اخبار میکرده باشند چگونه گنجایش دارد که اورا حاجت افتد باقتباس [illegible] که بچندین مرتبه در
صفات از او کمتر اند ومقررست که حکم کسی از دیگری بطریق استفاده و استعانت مشوره مینماید
که یقین داند یا ظن کند که آن دیگری در رای و تدبیر و کمال عقل از و بیشترست و اما هرگاه داند که
پایه او در امور مذکوره فروترست استعانت او از و بظاهر وجهی نخواهد داشت و از مضمون آیت کریمه
نیز تنبیه برانچه گفتم حاصل است زیرا که خدای تعالی گفته وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ
عَلَى اللَّهِ و وقوع فعل را بعزم آنحضرت منوط ساخته نه برای مشورت ایشان واگر امر خدای تعالی
بمشورت ایشان جهت استفاده از رای ایشان می بود فاذا اشاروا علیک فاعمل واذا اجتمع رأیهم
علی امر فامضه ومانند آن از عباراتیکه دلالت کند بر معلق ساختن بمشوره و رای ایشان میفرمود نه
آنکه امر را معلق سازد بعزم آنحضرت که مختص باوست واما وجه امر کردن خدای تعالی حضرت پیغمبر را بمشورت
ایشان چنانچه وعده بیان آن شده بود آنست که مراد حق سبحانه تعالی آنست که آن مشوره سبب
الفت ایشان گردد و از اینجا طریق تدبیر امور را یاد گیرند و بآداب خداوندی متادب شوند نه آنکه
را بمشوره ایشان حاجت بود وایضا میتواند که وجه آن باشد که چون خدای تعالی حضرت رسالت

کاو ساخته بود تا آنکه بعضی از منافقان صحابه در فساد مقام و مددکار اند و دوستی او را اظهار میسازند و خلاف آنرا
پنهان میدارند و هر چند منافقان و سعی بسیار آرند و ایشانرا باعیانهم با انحضرت نشناسانیده بود چنانکه و من
اهل المدینة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم
از ان خبر میدهد و قول او عز و جل و اذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الی بعض هل یریکم من احد ثم انصرفوا
صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا یفقهون و بعد از آن فرموده یحلفون لکم لترضوا عنهم فان ترضوا عنهم
فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین و یحلفون بالله انهم لمنکم و ما هم منکم و لکنهم قوم یفرقون و اذا
رایتهم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب
مسندة یحسبون کل صیحة علیهم هم العدو فاحذرهم
قاتلهم الله انی یؤفکون و قال عز قائلا و لا ینفقون الا و هم کارهون و قال جل ذکره و اذا قاموا
الی الصلوة قاموا کسالی یراءون الناس و لا یذکرون الله الا قلیلا و بعد از انکه علی الاجمال احوال
آن منافقان خسران مآل رسول متعال را خبر داده بود گفته و لو نشاء لاریناکهم فلعرفتهم بسیماهم
و لتعرفنهم فی لحن القول لیکن آنحضرت را باین آیات راه نموده با ایشان و سیمای حال ایشان و محاورات اقوال
و افعال ایشانرا طریق معرفت حال ایشان ساخته و بعد ازین تفاصیل و حمل آنحضرت را امر مشورت ایشان
نموده تا آنکه بسخنان بیهوده غرض آلوده که از ایشان ظاهر شود و بر باطن ایشان اطلاع یابد زیرا که مکنون
ضمیر یک ناصح خیر اندیش و منافق جفا کیش از تقریر و بیان و فلتات لسان او ظاهر میشود و چون خدای
تعالی مشورت آنجماعت را طریق معرفت حال ایشان نموده و مشورت ایشان و راستای بدر ناشی از
تمنای آلوده بود لا جرم در ان مقام کشف اسرار و تک استار از ایشان نموده و جهت تنبیه آنحضرت سرزنش
ایشان کرده فرموده ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا
و الله یرید الاخرة و الله عزیز حکیم لو لا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم
منتهی اراده من حکایة المصنف علیه الرحمة و ایضا علو مرتبه و رفعت شان آنحضرت متفق علیه فریقین است لهذا
مخالفین در تاویل این آیت کرده اند و اکثر وجوه مشترک بیننا و بینهم کما یظهر من الرجوع الی التفسیر الرازی و غیره
پس لا محاله کریمه مذکوره صلاحیت احتجاج درین مقام نداشته باشد و تفصیلش آنکه فخر رازی در تفسیر خود چند وجه
در بیان مصلحت مشاورة آنجناب از کبرای اصحاب ذکر کرده از انجمله است اینکه مشاورت رسول خدا با ایشان موجب
علو شان آنها و باعث ارتفاع مدارج شان بود و باین سبب شدت محبت و خلوص طاعت اصحاب نسبت بانجناب
بحالتی متوقع بود و لهذا مامور بمشاورت گردید اگر چنین نمی بود هر آئینه اهانت آنها متحقق میشد و تجر میبود و
خلق و غلظت و فظاظت او با آنها میگردید و از انجمله است وجهی که از حسن و ابن عیینه نقل کرده و آن اینست که غرض
آنحضرت مامور شده بمشاورت تا دیگران با او اقتدا نمایند و این طریقه مقبوله در امت آنحضرت سنتی جاریه باشد از انجمله است اینکه

مامور بمشاورت برای آن نبود که رائی و علمی از صحابیان استفاده نماید بلکه برای آنکه ظاهر گردد بر آنحضرت
مقدار علم و فهم صحابه و مقدار محبت و خلوص طویت و اخلاص طاعت شان تا فاضل از مفضول تمیز یابد
و جناب رسولخدا صلی الله علیه وسلم بر وفق قدر و منزلت هر یک ویرا در مرتبهٔ او جا دهد و از آن جمله است
اینکه امر باستشاره برای آن بود تا قدر و منزلت صحابه نیز و خدا و رسول او بر همکنان ظاهر شود و این
وجوه اربعه که مذکور شد پیر و مرشد سنیان در تفسیر کبیرش ذکر کرده و اصلا منافات با معتقد
شیعیان ندارد و هرگاه آیت مذکوره برین محامل صحیحه محمول شود هرگز دلالت بر انتفای وحی در مظان
مشاورت نمی نماید پس ازینجا معلوم شد که قول شاهجهی اگر همه اقوال آنحضرت مقرون بوحی باشد
پس آیت وشاورهم چه معنی خواهد داشت هیچمعنی محض است و دلالت بر جهل و یا تجاهل او از کلام علمای اعلام
اهل نحلهٔ او دارد **قول المجتهد علیه ما یستحقه** کافی است در رد این کلام که نشانهٔ طعن
و ملام است الی اخر الهذیان مردود است زیرا که عنقریب بشواهد و دلایل مکشوف و مبرهن میشود
که کلام پیشوای مجتهد طغام حارث که الکانات حارث مطرود توان گفت که چیا نباشد که او معلم
جن علم ملکوت است و ابلیس رئیس المضلین است بالاتفاق مغلطهٔ صرف است و عین دغل و درین نزدیکی
واضح میگردد انشاء الله تعالی که درین عبارت کلمات او نامربوط و مهمل پس چگونه کلام مجتهد لایق و
قبول و نزد عقلا مستحق استماع است و در رد کلام علامه قدس سره العزیز که سطری پیش نیست و مصداق
کالجبل الذی لا یحرکه الریاح است بوصف باشد کفایت تواند کرد و در نقض آن وا نمی تواند شد **قوله
علیه ما یستحقه** و هذه حکایة که روزی جناب شیخ الخ نص صریح است در آنکه شامل در آن مجلس
ناصبی بود پس اگر مراد از ناصبی آنست که دشمن اهلبیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشد و خونخوار و
لاعن ایشان عیاذا بالله چنانچه در اکثر کتب شیعه دیده شد بامعنی دیگر که عداوت با شیعه ایمه
هدی دارد و باغض ایشان ازین حیث بود که ایشان توسل بحضرات اهلبیت دارند پس البته از
عادات شان محال مینماید که شیخ مزخرفات کثیره و خرافات شهیره در تقریر خویش ترتیب دهد و آن دشمن
خونخوار و نابکار را و را زنده بگذارد و بعد از آن هرچه بادا باد و کلام او را که بطلان از هر گوشه واضح میشود
درین عبارت طویل رد نکند و او اصحاب کرام را مصداق شان منافقین که بدتر از کفار مجاهرین مانند
ابولهب و ابوجهل باشند گرداند و مخاطب نقش دیوار باشد سبحان الله امام نرگسی او یا حنفیکه
در عالم غیب بود او را مردم نه بینید و او همه را بچشم سر معاینه کند و صاحب ملک بلاد باشد که هیزار
برج مشتمل بود و سلطنتی دارد که ذوالقرنین در خواب بیند و با اینهمه تقیه فرماید چنانچه در سابق از کتاب
عماد الاسلام پیر دهقانی به تقریر عین حارث مطرود دیدی و او در بغداد بخانهٔ نقیب الاشراف که
اگر البته سنی خواهد بود دیا و رسایل ایشان تقیه زلق افزاید و تقیه نکند و مخالفت قواعد خویش روا دارد در هرچه خواهد

از تعریفات نماید که الکنایة ابلغ من الصراحة بجا آرد و بر مذهب خود مرتکب حرام گردد و در انوقت محال بود
که بنفی عهد وزارت و دیگر مراتب جلیله عطا شود تا تسنن او را نماند خدا یگر در تقیه بازی برد چنانچه کمتر
را بعد از حلف در سر کار انگریزی اتفاق او فتاد پس بر هر دو صورت مستبعد ست که خانه سنی باشد و
شیخ مغلوب تقیه چنین تقریر بکشاده پیشانی بزعم خود منتظم نماید و رطل بوق چنان تقیه را بسط ده که بر عالم
سایه گستر دد اگر معنی دیگر مراد باشد یعنی نصب کننده امام از طرف خویش که از کافی اعور نیز استنباط
میکنند یعنی امیه از راه شکایت گفتند بخطاب شیعه که آنها یعنی مخالفین یکی را امامی گردانیدند و مفروض الطاعة
نداشتند و فرمایش بر دند و شما ما را امام مقرر گردانیدید و مفروض نداشتید لیکن اطاعت نمیکنید که این معنی
سیاق را هم شامل است پس بطریق اولی این حکایت را ساختند و در حال شیخ نجدی بر خلاف تقیه واجب پرداختند
حالانکه امیه اصحاب خود را از این امور منع نمودند و هر که خلاف ان ورزید مثل کشی از فقهای سته روی او را
ندیدند و او را تبریع و قاتل خود عمد انیداشتند کما سبق هذه المباحث و صاحب خانه بطیب خاطر چنین تقریرات
نشنید و انهم نفر نمود که مناسب نیست تمسخر الکلفت میشود پس چنانچه مجادله زندیق را با جناب امیر مثل
مناظره قاضی رطل بوق با فاضل ساختند علم این مناظره را نیز ازبر ساختند و اگر راست پرسی با این
حکایات هم بر اه سفاهت شتافتند چنانچه بزرگان گفته اند ؏ بخلق و لطف توان کرد صید اهل نظر
بدام و دانه نگیرند مرغ دانا را ؏ مهند اعبارت سوالش شاهد بر انست که سائل جناب رسالتمآب را نه معصوم از
خطا و مبرا از زلل میدانست نه مامون از سهو و غلط نه کامل به نفس نفیس نه مستغنی از رعیت خود حالی
که مجتهد میگوید که او یکی از متفقهین و مثل فاروق رض بود و اگر این کلام را بر تکلف محمول گردانند پس
مرکز شیخ نجدی ایشان یکی از جاهلین را الزامی دهد و مفخم فرماید از کیسه چه میکاهد و بازار اکابر رفضه
چه رونق می افزاید بلکه و لیکن احتمالی بر بعض نقاد برا و میدهد که شاید آن جاهل شیخ را جهل دانسته سکوت
کرده باشد حضرت در باره رسالت و تبلیغ احکام معصوم از خطا و خطل و مبرا از لغزش و زلل و مامون
از سهو و غلط و کامل به نفس نفیس و مستغنی از رعیت خویش بود چنانچه تحقیق امام رازی علیه الرحمة در رسائل
منفرده مثل فتاوی ربع النهار ست همچنین از شفای قاضی عیاض و شرح قصیده همزیه و کتب معتبره
دیگر از محدثین سنیه کثرهم الله تعالی فی البریه وضوح تمام دارد و از انجا که حضرت آفریدگار عالم هر یکی را از بنی
آدم مدنی الطبع آفریده و هر نبی و رسول را از بنی نوع انسان پیدا فرمود چنانچه حدود و جامعه و ما بعد ان بر این
دال دلیل ست می توان گفت که حضرت در غذا و لباس و در دعوت دینی از وحدت ارادی و وحدت قهری محتاج طباخ و نداف
و خدام و فوج و لشکر بود و هم تخمین و چنین امثال هم حاجت داشت و این امور بدیهیه را چه مجال که کسی انکار تواند کرد
در تبلیغ احکام و ادای پیام از اقامت واجبات نبوت و رسالت که ذات و الاصفات او را مستقل نمود ند
برای ان مبعوث و بهره احتیاج او گردانیده اند لیس در اموریکه متعلق بوحی باشند و منصوص کرده حاجت استشاره

چیست بلی حاجت مشوره بامور لیست که تعلق بحروب وامور دنیوی وارد ومشترک ست بینما ونیهم مثل انتظام وسیاست وپیش لشکر گردانیدن ومعزول ساختن وامور دیگر از ترقی دولت اسلام وغلبهٔ کفار بخلاف آنکه تا ز را شرایطی واز جملهٔ آن وضوهت وفرضیت روزه بماه رمضان متعلق ست نه شوال الی غیر ذلک من معالم الدین والعبادات وامور یکه اشتراک دارد نیز بجای خود مذکور ست واز ینجاست که حق تعالی متعلقات بشریه را در کتاب مستطاب برای جمیع انبیا ورسل علیهم السلام وخصوصاً ثابت فرموده بگفته‌ٔ وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ ونیز کانا یاکلان الطعام الی غیر ذلک من آیات لاتحصی کنایةً وصراحةً صاحب تحقیق را ضرورست که در سوال سائل غور فرماید مثل شیخ جی وسبکسیری نه نماید قول الشیخ النجدی مشوره حضرت رسالت با صحاب خود نه از جهت احتیاج او برای ایشان وافتقار او بان بود چنانکه تو توهم کرده بلکه از بهر امری دیگر است که بیان خواهم نمود انتهی شاید که سایل از نفی امامیه حاجت شریف را از انجناب مراد تمیمی گرفته که حضرت را چنانچه حاجتی بمشاورت نبود در امور دنیوی وامور متعلقه وحی در امور دنیوی نیز هیچ امری حاجتی نداشت جواب آن از انچه تقریر کردیم واضح شد که اگر در امور دنیوی باشد هیچ مضایقه ندارد چنانچه فرموده انتم اعلم بامور دنیاکم وتفصیلش عنقریب می آید انشاء الله تعالی وهرگاه وعده خود را شیخ جی وفا کنند بجواب الشافی الحقیق توانند بود خدمتشان بجا خواهم آورد وبحمد الله که شیخ الرفضه اینقدر را اقرار کردند که آنجناب از کبایر معصوم بودند بالاتفاق یعنی اجماع سنی وشیعه بر آنست پس بعضی که از نمیعنی هم انکار نمایند البته کلام شان باطل خواهد بود وعین عداوت وعناد ولی است گفته اند که از خرس موی بس را مااینکه انجناب نزد شیعه معصوم اند پس نظر باصول متواتره المفضی بنده را اوران کلام است زیرا که نزد اکابر شان مثل مجلسی وفاضل کاشی مستعفی از رسالت شدند وقتیکه محکوم شدند بنصب جناب امیر در معامله غدیر واین امور که ایشان در حیات القلوب وتفسیر صافی بطمطراق آورده‌اند معلوم نیست که جناب شیخ نجدی آن را از صغایر میدانند یا از کبائر وبهر حال تحقیق شیخ جی از پا درآمد وپر ظاهر ست که هیچ عاقلی از هیچ عهده دست بندارد ومستعفی نمیشود تا آنرا ناقص وکمتر نشمارد وموجب مضرت نداند پس از استعفای پیغمبر انهم بثبوت رسید که معاذ الله رسالتیکه برای حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مقرر بود از همین جنس یعنی ناقص بالنسبه تا انجناب بتوسط روح الامین خواهش سلب آن بالحاح نمود که دست از ان بردارد ولیکن زیر دست باز بر دست چه تواند کرد کما لایخفی واین امر از سابق هم عیان شد زیرا که تعللات شریف در نصب جناب تقنوی با وصف مزید تاکید ها خود استعفاست معنوی فکیف که در کتب معتبره لفظ استعفا هم موجود باشد کما اشرنا پس کامل بودن رسول خدا بنفس نفیس وکمال نبوت ورسالت برکتب معتمده نیز مقام بحث وتفتیش وحاشا که در تعللات واستعفای مذکور احتمالی دیگر اینجا پیش تواند بود مثل امتحان وغیره که بنده را چه یارا با حضرت رب العالمین بلی شان اوست که يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ پس بهر صورتیکه خواهد بنده را آزماید چنانچه کتاب الله از مضمون پر است ومقصود از ان اظهار فضائل یا رذائل اوست در عالم شهادت عیانا کما لایخفی نه انهم بر عقلا مخفی نیست که اگر

احتمالی در تعلل و تسویف حضرت گنجایش میداشت کای جبرئیل درشبهای چگونه علی را خلیفه کنم کاش اجازت باشد
که در مدینه رسم وازین مهم عظیم فارغ شوم الی غیر ذلک این بود که جناب مرتضوی کراهت میداشت از خلافت
حالانکه حرص علی الامارة بحدی بود که چون کتاب احمر آمد و مشتمل بود بر صحف اثنا عشریه و بر دوازده مهر ائمه[12]
پس هر گاه مهر از صحیفه خود برداشت دانست که فارغ خطی از خلافت و متعلقات آن می طلبند غمگین خاطر
شده و برزمین افتاد دور نابعد آن با خالد و فاروق نوبت سب و دشنام و صنعت مصارعت رسید پس
تسویف عین مخالفت بلکه عداوت با جناب امیر بود دیگر چگویم از علل و معداث آن که رعایت ادب مانع ست
ماندم اندر ارز و فهم درست ۔ اینکه میگویم بقدر فهم تست اصول رافضه مقتضی آن امور یست که
خارج از تقریر و تحریر ست اگر قوم مذکور در جواب این کتاب اجازت دهند ذکرش از جهت اشد ضرورت
جسارت توان نمود که در هیچ مذهبی از مذهب کفار تا هم نخواهی یافت لاحول ولا قوة بالله العلی العظیم
وبعد ازین چون شیخ جی دعوی کرده اند اتفاق را بر انیمعنی که حضرت اکمل خلق بود گوئیم اتفاق اهل سنت را
بر آن خود قبول داشت فالحمد لله باقیماند اتفاق رفضه بران جوابش آنکه آنچه کمال است تا با کمالیت
بیرسد که شخص محتاج باشد بقرارت و تلاوت قرآن مجید برغبت خود و باز شیخ جی او را اکمل دانند خود
اعتراف دارند بسلب ان از کسی محتاج باشد شکی نیست دوم اینکه روایات شیعه موجود است که جناب امیر فی وقت
ولادت خویش رو بروی رسول خدا قرآن مجید را با نجناب تلقی فرمود پس معلوم شد که جناب امیر اکمل بود در وقت
حضرت پیغمبر بسبب محتاج شدنش برغبت خویش و همچنین عقل جناب پیغمبر نزد رفضه کجا بهتر بود و تدبیرش
محکم تر زیرا که امامیه نوشته اند چون بسانحه تهمت در باب عایشه صدیقه رض پیش آمد حضرت استشاره فرمود با حضرت
امیر که چه می باید کردن چنین هدایت نمود که عایشه را طلاق باید داد و زنان بسیار اند یکی را باید برگزید و حضرت
صلی الله علیه وسلم چنان انهماک داشت در صحبت او که رای معلم خود بلکه استاد الاستاد خویش را نه پسندیدند
حالانکه جمیع امور نالایق از علم و شداید برلود نه عایشه صدیق رض در دولت سرا مترتب گشت زیرا که ترتب این بنو دیگر
بر غصب خلافت از حضرت مرتضوی و مبداء آن قطع نظر از امور دیگر داب و بود که در بیمار حضرت به بلال گفت که حضرت
پیغمبر باید بامامت صدیق بپرا و امام شد در نماز و آن دلیل شد در شقیقه و نیز سا کنه شهادت حضرت از دست
او بود چنانچه از تفاسیر شیعه موسسه بر اصول امامیه پیداست و در تالیفات فقیر غالبا در نقض طعن ابرام مفصل
گشته و شاید که پاره از آن درین مجلد هم آمده باشد و آن تفسیر زهر هلاهل بود دو سه حرف ته گفتم و شرح آن
آنچه منافقان در کتب خود آورده اند کرا طاقت باشد که بالاستیعاب بنوشت الغرض حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم آنچنان بر عایشه شفقت داشت که غمخواری و خیر خواهی حضرت امیر را نشنید و قس علی هذا چون جنگ
جمل روز احد بر لشکر حضرت پیغمبر افتاد و طلحه و زبیر خواستند که جدا شوند و حضرت اجازت نفرمود و امیر بعد از غیظ
فرموده اجازت بده که وجود و عدم ایشان برابرست چنانچه تفصیل این قصه نیز در حاشیه مذکور یاد می آید در وقت

نیز حضرت بر مشوره اتالیق و استاد الاستاد گوش مبارک ننهاد و اگر کار بران می‌بست بسیاری از مشکلات را
میگشاد مثلاً جنگ جمل که وقوع آمد و این نوع فتن بکار رو نمودی الی غیر ذلک مما لا یتناهی و ازینجا انهم واضح شد که عصمت
جناب امیر را از ولادت تا وفات از صغایر و کبایر عمداً و سهواً قبل الامامة و بعدها حضرت معتقد نبود ورنه تخلف از ارشاد جناب امیر
در هیچ امری نمیفرمود و همه امور بجای خود منتظم گشت که شرح آن در مطولات هم نتوان نمود و زهی جهل و بیهودگی اعتقاد این
نداشت غیر از مقلدین این سیاکسی نیست که درباره جناب امیر چنین اعتقاد داشته باشد و آنجناب را بدرجه الوهیت رسانند
از تقریر شیخ جی چنان مترشح است که از اصول خود هم خبری ندارد و در مناظره هنوز طفل دبستان است بلکه
ابجد فن هم نخوانده و آنچه درینمقام گفته اساس آن بر مغالیط افتاده **قوله** و مواد وحی و الهام میان او و
خدای تعالی متصل باشد الخ درینجا جناب شیخ المعقلین را سوال حضرت سید المرسلین و جواب حضرت روح الامین
هم یاد نماند که در مجمع البیان طبرسی و صافی فاضل کاشی موجود است زیر و ما نتنزل الا بامر ربک و سوال حضرت
این بود هرگاه روح الامین رونق افزود و بعد از مدتی که ای جبرئیل مانع چه بود از زیارت ما پس بیان نمود
آنچه درین آیت کریمه نازل شد که آنهم نیست مگر بامر پروردگار و مجالی نداریم که نقل کنیم از مکانی بمکانی
دیگر و در زمانی و دون زمانی دیگر مگر بامر خالق لیل و نهار و هر چند طبرسی و کاشی وغیره متاخر باشند از
شیخ المعقلین بزمانهای دراز ولیکن کلام در آیات و احادیث است که تقدم آن بر شیخ نجیب صاحب تحفه یقینی است
کما لا یخفی و هرجا که مبتدی را تخمین و وهم و خیال در گیرد جوابش همین است و غیر از مجتهد و امثالش کسی را امروز نخواهد
یافت که ذو الفقر [illegible] با امام حسین بجنگاند الی غیر ذلک من المغالیط استاد شیخ المعقلین انهم ندانستند که آیت مذکوره
که جواب سوال رسول خدا بود درین قرآن موجود است و قاطع مواد تقریر اوست یا اغماض صریح بکار بردند و خود را بتجاهل و تغافل
زدند باعتقادی خلاف این قرآن مبین داشتند که حضرت پیغمبر علیه الصلواة و السلام هرگاه اراده فرمایند روح الامین
حاضر شود و او بقبضه اقتدار حضرت است ای دشمن عقل این مرتبه بغیر جناب مشکل‌کشا نیست و ظاهر است
که حضرت پیغمبر ملایکه را کی بر خدمات شان مامور ساخته و بجا بر عهده‌های آنها مسلط گردانیده این امر از جناب مرتضوی
از مکمن بطون ببارگاه شهود آوردند پس آنجناب را می‌زیبد که بهر فرشته که اشاره فرماید باز بان را بجا آید مجالی
ندارد که سر بتابد بخلاف رای صورت انتما در هیچ امری نماند چنانچه استاد شیخ جی یعنی ابن بابویه در معجزه ببساط
مفصل گردانیده و دیگران هم از اساتذه صدوق انرا ساختند و مطابق ضمایر قلوب خویش پرداختند و از زبان
راستگوی جناب مرتضوی آوردند و این امر مجمل و کلی را بذکر جزئیات هم شرح و بسط دادند حتی که بارشاد آنجناب انهم
در ان مذکور است که اگر کسی از فرشتگان برای ملاقات کسی رود یا دم بری دم زند بدون پروانگی من همان دم بپاداش
آن رسد پس اجتماع مواد وحی و الهام نزد شیخ مفید برای رسول خدا چه مفید و حال هر دو جناب درین
ورق ظاهر شد که علی مرتضی چیزی بخیر خواهی مرتب می‌فرمود و حضرت بگوش قبولش جا نمیداد
و حضرت میخواست که طلحه و زبیر را اجازت سفر ندهد و علی مرتضی بنقیض آن امر میفرمود پس

اتحاد آراء کجا بود و تابعیت چه رسد تا اختیار جناب مرتضوی رضی را عین اختیار حضرت مصطفوی دانند و بران
حکم رانند و از اینجاست که جناب امام رضا ارشاد نمودند و استاد شیخ جی در علل الشرائع روایت
کرده‌اند که دو کس را لشان نتوانی داد در عالم که هر دو در هر باب متفق الکلمه و متفق الاراده باشند
پس خیال شیخ جی بتمامه باطل برآمد و ثابت شد که در اموریکه از معالم دین و از جنس عبادات
باشد و تعلق دارد بنند ابهیر عساکر و افواج و فرستادن و نگاهداشتن لشکر اگر در مدینه مشوره فرمایند
از اجله اصحاب وقتیکه وحی الهی دران وارد نشده باشد و علاج چنین امور از اصحاب مرام بجویند
و هرچه در ضمیر مقدس داشته باشد بگویند هیچ اندیشه نیست و اگر آدمی در مشوره طالب خیری
نباشد و رای خود نگوید و باظهار رای خویش نیز یکی را پروانگی ندهد چگونه آنرا مشوره توان گفت
و قرآن المجید بدان ناطق است و مفسرین مذکورین که تفاسیر را بر روایات ائمه پر کرده‌اند می‌نویسند زیر آیت مذکور که
وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ لَا يَنْفُذُونَ بِرَأْيٍ حَتَّى يَتَشَاوَرُوا الخ و در مجمع البیان است از حضرت که یا من رجل
لنا و را احد الا اهتدی الی الرشد که مشوره میکردند و حق تعالی جابجا بندگان خود را ستوده خصوصا
در سوره شوری که درین خصوص چنین فرموده که و امرهم شوری بینهم و آنچه گفته هیچگونه گنجایش ندارد که او را
حاجت افتد الخ ای دشمن عقل مگر اینهم ندانی که حضرت رسول اگرچه خاتم المرسلین بود آخر از جمله بشر است
چنانچه گاهی در کتاب الله دیده باشی پس اگر با موریکه بار بار بدان تصریح کردم حاجتی که دو دهد یعنی وحی
نازل نشود چه اندیشه و چه باک و اگر اصل خود را هم نظر نداری و قصور نظر را دخلی ندهی بر اصول آن فتی
مرتاز نازل نشود زیرا که سایل نمی توان گفت که النسلم که اهل مشوره کمتر بودند بچندین مدارج در صفات حمیده ایا
نادانی که حضرت امیر معلم قرآن المجید بوده سال بیشتر از وحی و خود در صوارم و حسام قواعد مذهب شیعه را بنیاد
کرده و بالیقین موسس آن اصول و قواعد از تو بیشتر گذشتند و یکی ازان قواعد حرفی ازان عقاید است
از حضرت امیر پیش از وی جناب پیغمبر بوده اند و امامت از رسالت هم بهتر است تکلیف که اگر صفات را بر شماری
از کوی سبق ربوده اند اگر در باب علم را اعتبار میکنی جمیع علوم دینیه راجع بکتاب مستطاب است و آن قبل از
نزول آموخته حضرت مرتضوی است و اگر شجاعت را مد نظر داری رتبه آن بدانجا رسیده که اگر نه جبرئیل باشمشیر خود
را نبد و الفقار ملصق کند اندیشه آن بود که ذوالفقار گاو زمین را دو پاره گرداند پس زور و شجاعت را پایانی
نباشد و در هر غزوه بر خرافات رفته در فتح و ظفر وحده لاشریک بوده و در خیبر را او قلع کرده و سپر خود ساخته
و حضرت پیغمبر در راه خدا او خود را بارها فروخته و مثوبات اخروی را که زیاده از بیان است اندوخته
پس دیگر بیچاره شیخ المغفلین از عقاید خود هم خبر ندارد و با اینهمه بی خبری با همت بر جبل بر میگمارد آنها
که در صحبت ائمه بودند و ماهر این فنون همه بر آنها از جهت جدل و جدال لعنت کرده‌اند این عمل گوارا
طریق اولی که ضروریات فن را فرا انگیزد و برای مجادله و مطارحه بر می‌خیزد قوله و مقرر است که حکیم کاری

ازدیگری لطریق استفاده واستعانت مشوره می نماید الخ درین افاده هم شیخ جی از امور نفس الامر یه غافل شده اند راست
بفرمایند که چون رسولخدا صلی الله علیه وسلم درباب عائشه صدیقه با جناب علی مرتضی کرم الله وجهه استشاره نمود واماجناب
موصوف را قطعا یا ظنا در رای وتدبیر وکمال عقل از خود بهتر دانست یا کمتر بر تقدیر اول بالیستی اتباع فرمود از
حالانکه خلاف ان صورت بست ومفاسدی بران ترتب یافت که تاامروز بلکه الی یوم القیامه وبالش بر تمامی خلق
محمدیه است که خلفا مذهب وملت تبدیل کردند وباتباع شان معاذ الله تاامروز اکثر افراد عالم بخار زار ضلالت
گرفتار اند وانانکه اقل قلیل واذل ذلیل بر مذهب پیغمبر صلی الله علیه وسلم قیام دارند آنهارا کافر وفاسق میشمارند
پس انچه بر اصول شما لازم امد معاذ الله گفتنی نیست که زبانم از تقریر آن میسوزد ورواتیکه دران حکم جناب امیر
است لعبد الشوری که عائشه را طلاق بده جمهور شیعه خصوصاً پیر دهقانی پدر مجتهد الزمانی آنرا می ستایند واگر
کمتر از خود در صفات مذکوره فهمید قاعده که درینجا شیخ جی قرار دادند باطل شد واز عجائب انکه ضعفای عقول
هم پی میبرند در قلیلی از ایام که فلانیه از ازواج با محبت اهلبیت است وفلانیه دشمن وناصبیه واجب الطلاق بلکه
با وی نکاح درست نیست بالاتفاق بلکه نجس العین است وهزاران بار در واقعات دشمنی اهل بیت از صدیقه
صدور یافته کما فی الاصول سیما فی البحار وحیات القلوب رسول خدا باوجود ان صفات حالش معلوم نفرمود
لاجرم علم امامیه بر علم پیغمبر زاید شد واگر دیده ودانسته طلاق نداد لغضب پیغمبر معاذ الله دنبال رفضه
خاسرین نمیگذارد فکیف که حلت طلاق برای حضرت خود مفسرین شیعه بیان مینمایند طرفه برانکه چون حفصه
زوجه دیگر را که حفصه تو دو شرکت غضب با صدیقه داشت طلاق داد حضرت جبرئیل سفارش او نمود انها صوامه
قوامه وچگونه بخاطر کسی نگذرد که این سفارش برای ناصبیه بدون بردانگی جناب احدیت باشد پس این لغضب
از کجا بکجا می کشد واین بدان ماند که چون شکست در بعضی از اوقات بر سینای افتاده جمله الیشان گفتند
که خدا را افضی شد ودرین صورت علمای رفضه از لغضب این بزرگان وخداوند عالیان خبری نیافتند بلکه حسنه
بر ندا شتند واگر کسی را دغدغه باشد بمجمع البیان رجوع کند که سفارش جبرئیل بهمان الفاظ خواهد یافت
انشاء الله تعالی واز ینجا بالوضوح پیوست که روزه ونماز ناصبی در بارگاه الهی مقبول است پس نماز وروزه سینا
ودیگر عبادات خالق الارض والسموات لطریق اولی که محب اهلبیت اند ونواصب را بدترین کلمه گویان
میدانند وعصبیت اعور المحدثین کان من الکافرین بهر دو چشیم باید نگریست که حدیث امام صادق بد تمیزی
روایت میکند که نماز وزنای ناصبی هر دو برابر است فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ کمرفضه مطابق
حق الیقین وبحار الانوار بلکه جمیع کتب مذهب دین اعتقاد بدان دارند که علوم جمیع ائمه هدی ماخوذ از امیر المؤمنین است
وعلم انجناب از جناب سید المرسلین وعلم حضرت از روح الامین وعلم او از علم حضرت رب العالمین ولیکن درین خصوص که برد
امام صادق از کافی نقل کردم سلسله مذکور از هم گسیخت وخاک مذلت بر سر مدعین و تولای اهلبیت طاهرین بخته
زیرا که از نص حضرت جبرئیل عیان شد که نماز وروزه نواصب مقبول است پس فعله هرچه میگویند از مفید تا مستقیم

وزراره با این بسا پایمال بهبیر وزال گردید والحمد لله رب العالمین و درینمقام بسیاری از ایجاث شیخ کز
مذهب رفضه دریده و من در بحر خاطر احقر موج زنست از لوازم باطله بر مذهب معلوم حرفی گوش بکن که
که هرگاه سال حکیم بر کلام شیخ نجدی چنین است که استشاره نمیکند مگر بکسی که او را بهتر از خود داند پس در علوم
دینیه چسان از کسی استفاده نخواهد فرمود که از وکمتر خواهد بود پس کتابی که از تصانیف ائمه هدی بسعی صدوق
رواج یافته بود این شیخ الناصبین انرا زیر و زبر و بسیاری از تحقیقات آنرا ابتر گردانید حالانکه هر دو مستفیض
بالذات و بالواسطه او ستاد او بودند زیرا که اسامه که از اوانی اصحاب است و در ابتدا او وقت خلفا شکی و شبهه
نیست که مدعی خلافت خویش بعد رسولخدا بود کما روی الحلی فی نهج الحق و صدقه الکشوری و بارها گذشته
که غیر از دوازده امام هر کسیکه مدعی امامت شود کافر است پس استفاده امام رضا در کتاب مذکور از اسامه
البته دلالت کرد بر قاعده شیخ جی که انها بهتر باشند از امام بالاولی الی غیر ذلک من المفاسد التی لا تحصی
پس کجا ماند انکه ائمه هادیان سبل بهتر اند از انبیا بلکه اولو العزم من الرسل فاعتبروا یا اولی الابصار لا خوانی
تب هولار الاشرار قوله و از مضمون آیت کریمه نیز تنبه بر انچه گفتم حاصل است الخ درینمقام نیز شیخ نجدی
از اوج زحل در قعر گل سیاه بحال تباه فرو رفتند چنانکه شیخ در گلستان فرموده ؎ یا کرا من چون زید
بیچاره ؛ او فتاده تا گریبان در وحل ؛ تفصیل این اجمال آنکه اگر مراد ازین تنبیه معنی محدث اوست
که قائلش میگفت که هر چند کنده ولیکن ایجاد نبده پس عجب نیست که این احداث که کفر معنوی عبارت
ازان باشد او را در قعر گل سیاه مصداق ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها از مقام
قارون بر اصول مسلمین بگذراند و بر اصول منافقین بمقتضای معجزه باهی که از دست حضرت امام سجاد زین العابدین
بعد وریافت تا مقام حضرت ذو النون رساند زیرا که رفضه هم از معصومین احادیث متواتره المعنی نقل کرده اند که
هر که در بیان معنی آیات قرآنی رای خود را دخل دهد و باب تعمیم و تخصیص از جانب خویش بی اقامت براهین بکشاید
ماوای او بجای غیر دوزخ نخواهد بود و این وعید ها را پایانی نیست از انجمله انکه محدثین و مفسرین امامیه مثل صدوق
و غیر او اورده اند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من فسر القران برایه فاصاب الحق فقد اخطا و از انجمله
انکه من فسر القران برایه فلیتبوء مقعده من النار و امثال این احادیث چنانست که مفسرین ایشان بران اتفاق دارند
و اختلافی میان ایشان نیست چنانچه از بحار الانوار و غیران نیز واضح است الکنون برجوع بکن بتفاسیر ایشان
پس بسیاری را خواهی یافت که معانی قران مجید را از هر مفسر آورده اند و هر چه نزد ایشان مقبول نیست در قدح ان
میکوشند ورنه بر حالش میگزارند و جمعی هر چه حضرات معصومین فرموده اند بران اکتفا میورزند از جمله گروه ثانی
ملا فاضل کاشانی است که هیچ تفسیر خویش را در دیباچه آن بدین حشت اورده بالجمله در معنی مذکور از دیگران
گوی سبق در ربوده آمدم برانچه درین مقام مقصود است یعنی سره گردن دعیار مقوله استاد الشیخ و السید را
زیرا انا پس بدانکه محدث مذکور در تفسیر صافی زیر ایت وشاورهم فی الامر می نویسد فی امر الحرب و غیره مما یصح ان استشاد

فیه استظهار ابرائهم وتطیبها لنفوسهم وتمهید السنة المشاورة للامة عن النبی صلی الله علیه وسلم لا وحدة
اوحش من العجب ولا مظاهرة اوثق من المشاورة وفی نهج البلاغة من استبد برایه هلک ومن شاور
الرجال شارکها فی عقولها وفی الاستشارة عین الهدایة وقد خاطر من استغنی برایه وبعد سطری زیر فاذا
عزمت قلبی منها ید فاذا وطنت لنفسک علی شی بعد الشوری فتوکل علی الله فی امضاء امرک علی ما هو
اصلح لک فانه لا یعلمه سواه وازین عبارت چنانچه می بینی امری چند برآمد یکی انکه مفسر مقید وخاص گردانید
امر طلب مشوره را بمهمات حروب وامور یکه لایق شوری باشد از غیر معالم دینی که رای اصحاب را دران
بجویند وهرچه درخاطر شریف باشد روبروی ایشان بگویند وان نیست مگر وقتیکه وحی الهی دران
نازل نشود که درین جنگ چنین طور می باید کرد بعد از ورود وحی وبیان آلهی طور آنرا از صحابه پرسیدن
چه معنی داشته باشد که حاجت مشوره باقی نماند بدیهی است که در شعایر ومعالم دینی بصحابه مشوره نتوانند کرد
که نماز صبح قبل از طلوع گزارند یا بعد ازان وزکوة بقدر حصه چهلم دهانند زیاده بران وفرضیت روزه متعلق
بشهر رمضان است یا شوال الی غیر ذلک دوم انکه عزم شریف را مفسر مذکور مقید گردانید بعدیت از مشورهٔ
اصحاب کرام سوم انکه فواید استشاره بسیار است بعضی را بیان کرد که قوی گردانیدن است امر ببیرا
که دران رای یاران طلب فرمایند وایشان نیز خوشوقت خواهند شد که حضرت سرور جهان از کمال عنایت
وفور شفقت رای ما میطلبد واگر رای کسی پسند آمد مفتخر ومباهی خواهد شد چنانچه علمای شیعه از جناب مرتضوی
در دو سه امر روایت کرده اند وانشاء الله تعالی درین اوراق مجملاً یا مفصلاً میاید و دیگران هم براوصاف
جلیله ومناقب جمیله او مطلع خواهند شد واو را فیما بینهم ممتاز خواهند کرد دینهٔ ایشان وهرکه متاخر است تا قیامت
او را مطمح نظر خواهد ماند که مشوره طریقه حضرت است باید انرا محکم گرفتن واز دست ندادن وانیکه شنیدی از قضیه
منافی امر نیست محقق که الحق در تفاسیر مفصل آورده اند از انجمله صاحب لباب میفرماید انچه حاصلش در فارسی بدان
میرسد که علما اتفاق دارند برانکه هرچه نازل شد دران وحی از جانب رب العالمین زنهار جایز نبود حضرت صلی الله علیه وسلم
را از امت خویش رای جستن ومشورت طلب ساختن وخبر این نیست که حکم مشاورت دران بود که وحی شریف دران
اجلال نیافته وانهم از امور دنیوی ومصالح اخروی که کدام میدان مختار گردد وفوج جابجا متفرق یا مجموع ان مقابل
دشمنان باشد واتمم مثالی ازان میگوید وبیرون شهر یا اندرون آن اتفاق افتد ومانند این امور ودر تمام سبب
است اگر عبارات مفسرین بلکه محصل معانی آن نقلم آید البته اوراق کتاب بتطویل کشد العرض چون اینقدر بدین سامعین رسوخ
یافت بکلمات طیبات حضرت معصومین موید ومشید گشت اکنون بکلام شیخ الشیوخ رفضه ناگزیر است توجه نمودن وسید
از زمره ممتاز گردانیدن پس بعد از شق اول میگویم اگر مراد ائمه اهل سنت که موید باشد باقوال عترت طاهره از حضرت
معصومین پس انچه محقق بود در تفسیر مذکور دالنستی از تخصیصیکه مفسر مذکور عمل آورده وبنقل احادیث ازان خبر دا
که مشوره در امور دینی نمی بود بلکه در امور جهاد وحروب واین امر از اجلای بدیهیات است بعد از وحی حاجت باستخراج

رای اصحاب نیست ع شیخ جی انچه گفتند نه امری بدیهی است زنهار مستند خود را بر زبان اوردند و هرچه گفتند بی تامل و غور بود حتی که دلیلی بر تنبه تراشیده خویش ترتیب دادند انهم ازین باب است که یک دو حرف بر نقیض مدعا لیش آکل میگردد و آن اینکه خدا تعالی گفته وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ وقوع فعل را بالعزم آنحضرت منوط ساخته نه برای مشورت شان لیکن عزم نمیشود مگر بلحاظ اطراف بسبب

تو قرار فریقین المسورة عند الاطلاق فصح ما هو ضد المفید والمستفید کلیهما که در تحقیق عزم چنانکه گفته ... نقلا از کتب رفضه میاید علاوه در کلام شیخ جی هنوز گنج و کاو باقی است نه بینی که بعبارتیکه شیخ جی نوشتند و بتقلید حضرات ایمه در گمان خود اصلاح قرآن مجید بعمل آورده ... العبارت پیداست که هرگاه جمع شوند و متفق الرای گردند آن امر را جاری بکن و در روایات فریقین موجود است که حضرت حکم فدا در اسارای بدر داد حالانکه مشوره فاروق رضه و سعد بن معاذ قتل اسارای بود و در روایات فریقین آمده که حضرت فرمود که اگر عذاب فرود آمدی عمر و سعد بن معاذ فقط نجات یافتندی که ان هر دو بر قتل اساری رای میزدند و فدیه را تجویز نمیکردند رسیدم بر آنکه شاید متوهمی سر برآرد و گوید که حاشا که ایمه اهلبیت گاهی بر محاورات اعتراض کرده باشند تا صحیح شود و آنچه مولف دعوی تقلید ایمه برای مفید میکند و جوابی مختصر آنکه تصور متوهم است که اصول خود را نمی بینند که در بسیاری ازان خواهد یافت که حضرات معصومین بر آیات بینات اعتراض کردند و محاورات قرآنی را التغلیط نمودند بر گمان رفضه بهمین وکار مسلمین نیست که تعزیرات اعتراضات می نویسید و جوابهای دندان شکن بلکه شکننده رگهای گردن میرتب میفرمایند اما بر ناظرین تفاسیر الحق این امر مخفی تواند بود لا والله ثم لا والله بلکه کتب منفرده درین الواب ساخته اند و از عجیبه کتاب شیخ عبد القادر فرزند قدوة اهل مفسرین ابوبکر رازیست که صدها اعتراضات را جواب داده بخلاف علمای رفضه که گویند و از تحریر شان پیداست که ایمه اهلبیت طاهرین مخرب معجزه باقی جد امجد خویش را در زمانه یادگار گذاشته اند حرفی ازان بالتمثیل میگویم که تفسیر قمی زیر آیت کریمه که مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ

می نویسد قرأت عند ابی عبد الله فقال لقاریها الستم عربا فکیف یکون المعقبات من بین یدیه انما المعقب من خلفه فقال الرجل جعلت فداک کیف فقال هذا انما ترکت له مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ خَلْفِهِ وَرَقِيبٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ يَحْفَظُونَهُ بِأَمْرِ اللَّهِ وَمَنْ ذَا الَّذِي يَحْفَظُ الشَّيْءَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَهُمُ الْمَلَائِكَةُ الْمُوَكَّلُونَ بِالنَّاسِ و این اعتراض را در جای دیگر چنانچه باید برای اظهار روسیاهی قمی رد کرده ام تا عقلا و نقلا دانی که این منافقین خواسته اند که با بطال قرآن مجید پردازند و ظاهر سازند که النشاء اهله ز غلط است تا دین و شریعت همه برهم شود لا حول ولا قوة الا بالله بلکه بر ابطال آن دلیلی قایم توان کرد دال اینکه حرف فا بر فا و اتصال و بعدیت را میخواهد و چون مترتب شد بما قبل بعدیت بی تکلف برآمد و ازینجاست که در صافی بعد از دیدن احادیث و نور دیدن تشیب و فراز مقام قید مشوره

افزوده که صاف ازین کلام پیداست و کلفتی در فهم آن نیست یعنی بعد از مشوره اصحاب امضا بکن و نظر بر توکل بدار چنانچه حضرت باعرابی اموخت که شترش رمیده بود که نیت توکل کن و زانوی شتر را به رسن محکم گردان چون مثنوی ترجمه آن نظم فرموده ه بر توکل زانوی اشتر ببند این حدیث که با دیگر ایات آیه بعد در اصول شیعه مرویست شیخ جی را یاد نماند و تحقیقات حضرات معصومین که کتب اربعه و شروح آن ازان پر است باانهمه ... عوام طلبه هم ازان منکر اند شیخ جی را لقب مفید بحصول انجامید و این از حضرات رفضه بعید نیست امر ذره بین محققین ... را که حالش درین کتاب ناگفته بکجا رسانیدند حتی که نام او را از مزید العظیم نه از بیت کفر و لعنت خیر قبله و کعبه و سلطان العلما التقی ... حالانکه او از طعن الرماح که همه کس از شیعه بر تالیف آن مینازند انهم ندانسته که جناب امین در کدام وقت بعالم شهادت رونق افروز ... ناقه شریک جناب امیر و کارگزار توانند شد و انهم قبل از ... بدر ... و اولی الابصار و این تجره بحال مرثیه خوانی چقدر منافی است که عمرش گذشت و ندانست که سواری امام حسین در فیض آباد ... ای ... الغرض اگرچه عزم را بحضرت نسبت فرمودند لیکن ... غیر المغضوب و الضالین ندای ... که آن عزم مرتب است بمشوره اصحاب کرام معهذا از قرات اهلبیت عزمت ... کلام است چنانچه در صافی گفته که عامه از امام صادق آورده اند عزمت بالضم و در مجمع البیان بصیغه تعوا یاد کرده و بعینه باعتراف کاشانی و طبرسی آنکه چون تبرا من توفیق بخشم و ارشاد کنم پس توکل کن بر خدا و حاصل قول باری عزوجل آنکه اگر وحی نازل شود حاجت استشاره و استخاره نیست بر خدا توکل کن در امضا و از هیچکسی چیزی مپرس ورنه باصحاب خویش استشاره بکن و لعبد از مفاد ضه کلام با لیشان امری را که محقق و معین گشته بجا ارد الحمد الله که همه امور این باب در دو حرف جامع ادا شد و از شیخ جی هیچ استنادی بظهور نرسید و شاید که شیخ نجدی چنان به سخن پروری منهمک شدند که ازان هم خود را متجاهل و متغافل ساختند و بر هر کس عیانست که نسبت باسباب منافی توکل نمیباشد و شیخ جی از صیغه خطاب چنین عبارت فرمودند که حالش نیز از قرات معصومین ظاهر شد یعنی اختصاص نسبت عزم هم باقی نماند اکنون حال ایفای وعده که با مخاطب خویش فرموده بودند مختصر آیا بشنید که حقیقت انیست که مرا توقعی ازین باب نبود زیرا که ازین اوراق هم در اکثر مقالات هویدا گشته که هر بلائی که بحضرت ایمه رسیده از تمامی و بر ... رفضه بود حتی که مطابق اصول مذکوره سابقه از کتب شیعه قتل ایشان عمدا نموده اند نه سهوا و انهم در همین بحث بیان گردیده شکایتی از اقوال ایمه که کمتر از هزار دشنام نباشد که مار الغصب گردید برای امامت و مفترض الطاعت و النسبید و لیکن زنهار بدان وفا نه نمودند و در اذاعت چه عهود و تاکیدات از جانب ایمه رفته که همه رایگان شکستند و بر اصحاب نگار و نقش مطاعن بر بستند پس ازین مجاسین توقع ایفای مواعید و عهود دیگر اصل دور است لاجرم ایفای وعده رافضی در خطاب ناصبی التقیه ارباب کرامت

خواهد بود خرق استار وانا علی ذلک من الشاهدین وانچه گفته که وجه امر مشاورت آنست که مراد او تعالی
آنست که سبب الفت گردد وطریق تدبیر امور را بیاد گیرند وباداب خداوندی متادب شوند الخ بالیستی اول از
معنی مشاورت خبر دادن که استخراج رای باشد وهرچه بعد از گفتگوی اصحاب قرار یابد وهردو باقی نماند
بجد وجهد بجا آرند وشیخ جی بی انکه اینمعنی را معین گرداند درپی تعلیلات گشتند ودر مغالیط بروی خود در
افتادند وشکی نیست که از مشاورت طلب چیزی است که حاصل نبود وان مشتمل است بر فواید یکی انچه القاء
النسبی وازینجاست که اهل اللغت نوشته اند ومحدث نجفی در مجمع البحرین ومطلع النیرین نیز تصریح کرده که اصل
مشوره استخراج رای است که می گفتند شرت العسل منه یعنی استخراج کردم شهد از نحل ومشاوره واستشاره
بیک معنی می آید پس معاوضه کلام برای قرار یافتن امر یست ورفع تردد وهمچنین فواید دیگر که بعضی جا بر نوشته اند
وبعضی منهج الی غیر ذلک چنانچه مفصل خواهی دانست ومعنی وشاورهم فی الامر ای فی امر الاسلام لطیبنا العلوبهم
چنین است بر بیان او که رای اصحاب را استخراج بکن ومطلع شو که در قلوب ایشان چیست تا امری
یا عبارت اقرار یابد وشیخ جی این راه را قبل ازین مسدود کردند که زنهار جایز نیست حکیمی را چیزی از
دیگری اخذ کردن پس شیخ رفضه در محل مخالفت قرآنی افتادند بعد ازین باید دانست که
اهل لغت صراحة گفتند که عزم نام تصمیم قلب است بکردن چیزی مثلا وصاحب مجمع البحرین بعد تلاوت
آیت کریمه وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا میگوید ای رایا
معزوما علیه یقال عزمت عزما وعزما بالضم وعزیمة اذا اردت فعله وقطعت علیه حدیثی را هم بشنو
ومثال آن از حضرت امام محمد باقر نقل مینماید که مشتمل بر رفعت شان حضرات انبیا باشد وصحبت
انکار وعداوت ایشان را بجناب پیغمبر خدا وعترت معصومین ثابت گردانند واز ان واضح شود
که مذهب روافض که نواصب بر جاده قدیم حضرات انبیا ورسل میروند ومعذور بلکه ماجور اندوان
حدیث اینست عن الباقر ع قال عهد الله الیه فی محمد والائمة من بعده فترک ولم یکن له عزم انهم
هکذا والعزم والعزمة ما عقد علیه قلبک انک فاعله وصحیح دانی که حضرت امام محمد باقر ع که در کتاب
الذهب الاحمر مامور باظهار حق بودند لفظ فترک چرا آوردند وداد بلاغت دادند تا معلوم
شود که لفظ فنسی در آیت کریمه مذکوره بر نسیان وسهو محمول نیست که دامن حضرت آدم را بکلا خطا
از این لوث پاک توان ساخت بلکه بمعنی ترک است یعنی از وعده ومیثاق گرفته بودیم که باید
حق این سپرده تن چنان اعتقاد مصمم داشتن که ایشان برگزیده تمامه عالم اند وبدرجه
رسالت وامامت رسیده اند ومهدی نرگسی چنان وچنین است کما فی الاخبار المستفیضه
بنام جناب امیر ع وفاطمه ع واماماین وذریات درین آیت نازل بود حتی که در بعضی از
بتفسیم شرعی موجود پس آدم این عهد را القض نمود وترک کرد وزنهار اعتقادی

چنان نداشت که بدان مامور شده بود پس شیعه که ناصیت شان در سابق ولاحق میدانی و شب و روز
منشوی چگونه درباره حضرات ائمه خصوصاً و مخلوقات خدا عموماً دفالبعد فرمایند و این بحث را
پایانی نیست و متعلقات آن نهایتی ندارد پس اجازت بده که در آنچه بودیم یعنی خدمت شیخ
توجه کنیم که چون معنی عزم تصمیم قلب است ان را باستشاره چنان ربط و مناسبتی است که بدیهی
که بعد دوران کلام و استخراج آرا امریکه دران ترددی باشد بتعیین می انجامد و غباری باقی
نمی ماند و بعد ازین غیر از امضا چاره نیست و قبل ازین از احادیث ائمه معصومین برگذشت که مصالح
امور را غیر از جهان آفرین که میداند اگر آدمی در حالات خود و حوادث روزگار نظر کند و محاسبه
در دل خود کرده باشد میداند که اعتقاد کرده بود در آغاز که فلان امر مصیبتی جانکاه بود و بعد از
ده سال بلکه چهل سال دانست که عین مصلحت بود قال الله تعالی وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا
وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ و اینکه شنیدی در دنیا است و اگر مصالح اخروی را میدانستی میگفتی
ابتدایی و نهایتی نیست و اما که بعضی از امور را درباره حضرت رسالت شنیده بودند و از مخبر
حال غزوات و مجاهدات [illegible] انها که گاهی چشم زخمی هم بلشکر حضرت میرسد زبان
گشادند که [illegible] سابق [illegible] بدیدیم و شنیده بودیم که شما میگوئید باقی ماند درین
[illegible] آقای این پدر و [illegible] تحقیق کرده پس بدانکه زیر این
کریمه وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ میگوید ای استخرج رایهم واعلم ما عندهم واختلفوا
فی فایده مشاورته ایاهم مع استغنائه بالوحی عن تعرف صواب الرای من العباد علی اقوال
احدها ان ذلک علی وجه التطییب لنفوسهم والتالف لهم والرفع من اقدارهم لیبین انهم ممن یوثق
باقوالهم ویرجع الی ارائهم عن قتادة والربیع وابن اسحق وثانیها ان ذلک لتقتدی به امته
فی المشاورة ولم یروها نقیصة کما مدحوا بان امرهم شوری بینهم عن سفیان بن عیینة وثالثها ان ذلک
لامرین لاجلال الصحابة ولتقتدی امته فی ذلک عن الحسن والضحاک ورابعها ان ذلک لیمتحن
المشاورة لیتمیز الناصح عن الغاش وخامسها ان ذلک فی امور الدنیا ومکاید الحروب ولقاء
العدو وفی مثل ذلک یجوز ان یستعین بارائهم عن ابی علی الجبائی و از ضمیمه این خامس ظاهر
است که در بیان فواید مشاوره حصر مقصود نیست و اصل همانست که بار بار گفتم معنی استخراج
رای صحابه کرام و توثیق و تنقیح مرام بادارة کلام و بدین مشاورت فواید بسیار است غیر
محصور تا طبرسی متصل العبارت می نویسد عن جعفر بن محمد و عن جابر بن یزید فاذا عزمت
فعلی هذا یکون معناه فاذا عزمت لک ووفقتک وارشدتک فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ای فاعتمد
علی الله وثق به وفوض امرک الیه إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ یعنی الواثقین والمعتمدین

والمنقطعین الیه الواکلین امورهم الی لطفه وتدبیره چون برین عبارت اطلاع یافتی
وانچه داب بهترین مفسرین است بتصریح احقر الانام بالا شناختی از سکوت ورزیدن در
انچه مقبول است و برد و قدح لب جنبانیدن در انچه مقدوح است عیان شد
که مولای وآقای مجتهدین را در هیچ مقامی جای سخن نبوده ورنه باب قیل
وقال را می کشاد و بنیاد جدل و جدال می نهاد چنانچه زیر آیت کریمه اِنَّكَ لَا تَهْدِیْ
مَنْ اَحْبَبْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ یَهْدِیْ مَنْ یَّشَاءُ در تفسیر مذکور دیده باشی الی غیر ذلک
من الآیات پس عیان شد انچه بالای این مقام بخو بترین وجوه تمهید یافته که حکم مشوره در
حروب بود یعنی استخراج آرای صحابه و علوم ایشان نه در معالم دینی کما بینا امثلته و
در فواید استشاره مذکور کمال عنایت بحال اصحاب و رفع درجات شان ملحوظ انکه این
عروه وثقی را از دست ندهند که خدای عز و جل مدح کسانیکه میفرماید بلی مصلحت ان بود که نهیان
را در جه تقرب بمیدادند و رازی بایشان نمیگفتند که حکما گفته اند خبیث را چو لطف کنی بنوازی
دولت تو نکه میکشد با نبازی و غیر از جناب امیر ع که چنان معصوم بود که دانی هرگز راه مشاوره
ن الکثر مشاورت باشیخین بود التیه مذهب رفضه باطل گردید و طریق الفت با اهل دنیا غیر
این بود که زهر با بسران اهل نفاق را غنیمت خداوان را میبخشیدند که شاهر که زر دیده سر فرو آورد و در ترازوی
هی دوش است پس که برین سنت میروند و نیز نمیگر ناصح از غیر ناصح و حضرت را استعانت در امور
جایز بود و امر جدید انکه خود حضرت در بعضی از امور مثل تابیر النخل باصحاب کرام فرموده انتم اعلم بامور
دنیاکم پس استخراج رای اصحاب و بعد از مشاورت شان امضای امر منافی شان حضرت بنا شد
لون نیست و نابود شد انچه رئیس العناکب یعنی شیخ نجدی تبار دلپذ خود بافته و تافته بود و رئیس اهل
حیاکب یعنی فرزند مومن جالسی لب افتخار کشوده و این وجه اول بود متقدم الشرف و موعود دوم اگر
راست پرسی بر اصول ما موجب مزید الفت شد و هم سبب ارتفاع مدارج اصحاب کرام که با داب الهی
ورسالت پناهی مشاورت شدند و انهمه را یاد گرفته آنچنان بعمل آوردند که به برکت آن عالم
بنور دین اسلام منور گردید و دنیا را باغ و بهار گردانیده و بر اصول رفضه و خیالات شان
هرگاه مشاوره با اهل نفاق بود مشاورت مذکور زیاده تر موجب نفاق و شقاق و عصمت
خلافت شد که بر راه ارتداد گرفتند معاذ الله پس قصه مصلحت بفساد کشید کما لا یخفی حالا باقی
نماند از کلامش بجمع کردن ایاتیکه که در کمال مذمت اهل نفاق وارد شده و تشنیع مضمون
و بر کس که براه رفض قدم نهاده انرا بر وسائی مهاجرین و انصار از راه نفاق رایج ساخته
و در تدمیم این امت حقیقی کما عرفت از در مثالب برامده کما فی البصائر و النجار و غیرها بس

مناسب آنکه درین باب نیز از نظر اجمالی دریغ ندارم **قوله** والیضا می تواند که وجه آن باشد الخ
تا آخر قول شیخ المهلین که بعد ازین تفاصیل وجعل آنحضرت را امر بمشوره ایشان نموده
بران دارد که سوره توبه که اکثر این آیات دران است قبل سوره آل عمران باشد که
دران نازل گشته وفساد آن خود از کتب ایشان وتصریح وقبول قدوة المفسرین ایشان
فی کبد السماء واضح است که سوره توبه تمامی در مدینه منوره نازل شده مگر بقول بعض خاتمه
لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ دو آیت بیش نیست وزینهار دران دخلی ندارد
نبود بلکه این سوره بقول بعضی از مفسران آخر ما نزل من القرآنست ومفسرند که هرگز این قول
نکرده واز مطالعه تفسیریکه رفضه آنرا تفسیر اهل بیت لقب داده اند بحدیث حضرت امام صا
عیان میشود که سوره توبه در مدینه بالآخر نزول اجلال یافته واگر با اینهمه درین باب
داری باید که بحفظ این دلیل همت برگاری که سورهٔ توبه قطعاً ویقیناً بذکر غزوه تبوک
است واهل سیر وتواریخ نوشته اند ونیز از تصریحات ایشانست که در ماه رجب الاتفاق
واین غزوه را بسه نام نهاده اند غزوة العسرت وساعة العشرت وفاضحه زیرا که منافقین
ورسوا شدند وتبوک [illegible] است [illegible] شام چار [illegible] منزل از مدینه طیبه
[illegible] منزل است [illegible] حضرت این غزوه را در جاهای دیگر یاد کرده اهم وتازه [illegible]
[illegible] تقریب [illegible] گردیده بطبائع بشری این سفر بسیار شاق بود
ور [illegible] بسیار قلیل وتعداد افواج کفار بیش از پیش ودشتی عظیم یعنی دشت [illegible]
که تا چهل روز دران درختی بنظر نمی آمد وآب نیز نایاب مگر اندکی ثبات مسلمین [illegible]
کسی از ایشان تخلف نکرد جز سه کس که توبه شان بجهت اخلاص بدرجه قبول
وکار منافقان بکمال فضیحت وذلت انجامیده وجمعیت لشکر شریف درین سفر بسی
میرسید وبعضی هفتاد هزار وغالبکه این شمار باهمراه خوادیم واتباع باشد واول بد
وبراے تصدیق آن در مذهب شیعه مجلدی از بحار الانوار فاضل مجلسی واسفار
سیر شریف است کافی ووافی است الغرض چون در مذهب ما رساله بدل القوة
النبوة بنتیجه چون حال تبوک آخر غزوات حضرت دراین سوره مذکور شد مدعاے
چنانچه باید بحصول انجامید سوره آل عمران بالیقین بران مقدم است درین مو
شیخ جی آنچه ارشاد نموده بودند درین وجه که بعد از تفصیل حال منافقین که
مذکور سوره است حکم استشاره بحبیب خود فرموده اند ته وبالا وبرهم
ونقل قول شیخ سعدی که مجتهد در تالیف خود آورده اند بر شیخ المهلمین منطبق ا

٥ اگر تو قران بدین نمط خوانی ؛ به بری رونق مسلمانی ؛ قطع نظر از بحر شیخ و کرامتش لبسیر دلو تاریخ دانی
[illegible]بر به جناب شان ختم شد و جناب مجتهد الزمانی از وهم بافترا ترمی نهد و ذوالقرنین را با حضرت امام حسین
[illegible]گانند یعنی در تشئید المبانی چنین افاده می فرماید که نص قطعی باشد به نزول آیت مشاوره
[illegible]راحد که در سال از هجرت ست وان عبارت این است ولکن بمقتضای وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ
[illegible]ن مشوره از صحابه فرمود و اینها بر خلاف رای هدایت پیرای آنحضرت مشوره خروج دادند
[illegible]لا معلوم شد باحادیث معتبره که کار عقلا مشاورت است و حضرت اعقل الناس بود باعتراف
[illegible] سفهانیز و لتعقل چون این مقدار کلیته در ذهن ناظرین راسخ شد اکنون در جزئیات تفصیل
[illegible]ان قیل و قال می رود که دوم انکه انچه شیخ بحضرت رب العالمین در وحی یا الهام نسبت
[illegible]یا که بعضی از اصحاب منافقین اند و در صدد و مدد کفار و در هدم بنیان ساعی لبیار الخ
[illegible] اتقوم [illegible] نماید زیرا که صحابی کسی است که دلش معتقد باصول اسلامیه باشد و زبانش
[illegible] وجود لفاق [illegible] خلا [illegible]سی من الاصحاب بمنافق ولا مرتد خلیف که
[illegible]س اسلام را برانداز دچنا [illegible]ض خیال خام [illegible] ظاهر سازد و در باطن دشمن باشد
[illegible] چه در ترجمه عبارت [illegible] المهملة ؛ حضرت رئیس المجتهدین
[illegible]ل فرموده انیقدر هست که مردم چون راه علم بباطن منافق ندارند ولفاق [illegible]
[illegible]سلمان و صحابی می تواند گفت رب العالمین دانای نهان و آشکار ایشا[illegible]
[illegible]فرمود که لا یخفی بالجمله کسیکه چنین اعتقاد داشته باشد که خلفای [illegible]ین تطییب خاطر [illegible]
[illegible]م نمودند یا آنکه راه ارتداد برگزیدند [illegible]
[illegible]ست و کارش [illegible] روافض باشد یا نواصب و خوارج مطرود
[illegible] سوفسطائیه در انکار هدایت برگزشته چون ایشان ایمه مومنین
[illegible]یره بود که اساس دین و ملت را محکم گردانید و درین مقام در صولة حیدریه
[illegible]س القدریه بجهاد را ز طی شده لبسبب کجلتها که از اثار هجرت پیش امده و بارها
[illegible]ن بند کر اهتما بکبردم پس در لقیه خرافات شیخ رئیس اهل خرابات نظر می کنم اما انچه
[illegible] فرمودند که ذوات منافقین را بحضرت لشناسیده بود لپس دران هم نظر کست
[illegible] همین سوره این هم بر حضرت حکم رفته وَلَا تُصَلِّ عَلَيْهِمْ وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ
[illegible]یت پیداست که انجناب انیقوم خانه خراب را چنانچه باید باعیان هم میشناخت
[illegible]ان بود که نماز بر جنازه منافقان نگزارد و بر قبر ایشان نه استد و دعا نکند پس اگر
[illegible]منافق میبودند حضرت چرا به جنازه اصحاب می استاد و بر قبر ایشان دعا میفرمود نار تکاب
[illegible]د معاذ الله و صاحب مجمع البیان زیر این آیات اقرار نموده که لعب . ازین هرگز بر جناز

بجنازه هیچ منافقی نه ایستاده نه دعا فرموده وهم چنین آیات دیگر مثلاً بار بار فرمودند یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ
جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنٰفِقِیْنَ وَاغْلُظْ عَلَیْهِمْ ظاهرش دلیلی بر آنست که گفتیم وازینجاست که مقتدایان
رفضه در تفسیر این سوره هم اقرار بدان نموده که حضرت صلی الله علیه وسلم در روز جمعه منافقین را
بکمال ذلت ورسوائی از مسجد شریف بیرون گردانیده واجماع اهل اسلام بر آنست که کار اصحاب روز
بروز در ترقی بود لِیَغِیْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ اینهمه را رفضه وبرادران شان در قرآن مجید وحدیث شریف واقوال آئمه
می بینند ولیکن دانه ودام خود را می چینند اما آیت اولی پس حجة الهی در آن زمان بر اسلام
هر سه کانه زیرا که برای منافقین ومن اهل المدینة فرموده والثانی اهل مکه [illegible]
امروز شیخ الغافلین ازین هم عجیب تر است که سبب وجود نفاق چه بود [illegible]
میشد کفار او را باجماع امت اذیتها میدادند پس نفاق بکفار که در مکه غالب بودند [illegible]
واین خود امریست هم عقلی وهم نقلی وازینجاست که چون یکی [illegible]
ایمان شیخین در مکه شریفه بطیب خاطر بود بلاریب وساعة العسرة [illegible]
اول ایمان حقیقی برای شیخین ثبوت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ازین دیده یا شنیده باشی غرض [illegible]
[illegible]
کتاب داشتند وذلت خویش دیده راه مکر بر کشادند واز در تقیه ونفاق بر آمدند بسبب [illegible]
علما مثل صاحب منهاج وغیره کتب خویش مبسوط گردانیدند که نوشتن عبارات شان وجب تطویل است ودر
خلفای راشدین نیز کلان ترین یهود بر سجاده لباس اهل اسلام ورسم دیرینه را بحکم کتاب مختار ومجمع البحرین تا
فَهُمْ عَلٰۤى اٰثٰرِهِمْ یُهْرَعُوْنَ معهذا این ایت دائی هدایت دیران ایت کریمه اگر رفضه تا امروز در جواب آن هیچ
مساعی نامرعی نگذاشتند وبالاخر چنانچه مجمع البیان بر آن دلالت دارد گفتند که الصاف بندی
که بعد از سابقین واولین مهاجرین وانصار همه اهل ایمان واخلاص بالغ ایشانند وحق تعالی برای ایشان
خویش را اماده فرمود پس ازینجا شناعت بعین باید دید وغالبکه این بحث لفظ طعن الرماح مفصل
خیال النفاق سوی ایشان بدیهی البطلان است علاوه برانیکه رفضه دعوی اینمعنی در هر کتاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم انهمه را اعیانهم قبل از نزول سوره توبه بتمامه از شناخته ودر احادیث بسیار
شان خبر داده بود وابوبکر را بحکم ضرورت همراه گرفت تا کفار را براه عاید دلالت بکنند الی غیر ذلک پس در حق

اللهم چگونه صادق تواند شد من بعد حق تعالی ارشاد نموده سنعذبهم مرتین یعنی دو بار عذاب کرده شوند وبعد از مهلت
بعذاب دایمی گرفتار گردند و مقتضای ما لهم فی الارض من ولی ولا نصیر نیز که در شان منافقین درین
سوره واقع است آنست که در دنیا عذاب ذلت وخواری ایشان را فرا گیرد و خلفای راشدین ومهاجرین و
انصار وتابعین اخیار ریاستی و جاهی که در عالم دنیا یافته اند کسی ازان انکار نتواند کرد حتی که
مجوسیان ایران نیز والحمد لله اما آیت دوم که در اخر این سوره واقع است وشیخ جی رعایت تیز(?)
قرانی هم ملحوظ داشتند که شاگرد رشید ایشان را در جواب مسایل طرابلسیه صحب(?) میداند پس ازین
نیز ظاهر است که عادت منافقین وقت نزول قرآن المجید تا رسوائی ایشان نرسد فرار بود
بطوریکه اهل ایمان ایشان را نه شناسند تحرم(?) که فایده شیخ جی در ذکران چیست بلکه القدر هم نیست
که در اول بخیال آورده بودند که ازان ثابت شد که حضرت ذوات شان را نمی شناخت پس بحکم مشورت
بود تا معرفت حاصل شود حال آنکه جوابش بوضوح انجامید که ایت مشوره مقدم است و این ایات
متاخر پس خیال شیخ طعام محض خیال خام است ع دماغ بیهوده پخت خیال باطل بست از این آیت
چه فایده اندیشیده وچگونه لمفید برای حالتی مفید گردیده شرحش باید کرد وفرومایگی را باید گذاشت
اما فایده این ایت برای اهل حق آنست که بذکران رفضه را مخنوق گردانند که اصحاب حضرت غایب
ودر ملازم حضرت بودند در مدینه و وقت ونزول آیایات قرانی گوش دل بران ننهادند بخلاف منافقین
چون میدیدند که کسی ایشان را نمیشناسد میگریختند لاجرم حجت الهی درینمقام نیز بر رفضه قایم شد واگر ضرری هست
برای شیخ نجدی و امثال اوست که در روایات ایشان موجود است که ارکان ایشان حضرت را
تنها گذاشتند بلکه از مدینه گریختند وبعد از مراجعت گرد فتنه و بلا میانه اصحاب و اهل بیت برانگیختند
این روایت را محدثین ایشان آورده اند وصاحب گوهر مراد محقق لاهیجی بنمودن ایشان وقت سانحه
وفات شریف بدین تقریب آورده که اجماع کجا شد که ایشان داخل نبودند هرکه خواهد بدان رجوع
نماید پس عدم ذکر ان اولی بود ولیکن شیخ حارثی زینهار باین وآن نمی پردازد وحالش مثل
کسی است که حواس گم کرده درین لجه ها دست و پا میزند دخل دادن ایشان در مهمات حروب
ومجاهدات سراسر برای انتظام امور مذکوره برای حضرت مضر که بر راز شریف واقف شوند ومجالس
انحضرت مقرون نمانده وبکفار خبر رسانند که امروز در محفل مقدس چنان قرار یافته وانها تدارک
نمایند واز ینجاست که حضرات معصومین برای القوم که استشاره ازانها نمایند چنین فرموده که
خدا ترس باشند وعبارتش در کتاب خصال مروی از حضرت امام جعفر اینست وشاورهم فی امرک
الذین یخشون الله وصاحب صافی نیز این حدیث را ذکر کرده بخلاف منافقین که چون در مدینه
اسلام شروع شد لباس مکر وفریب برخویشتن راست کردند وبرای فتنه گری کلمه اسلام بر زبان

آوردند که واز خلق میترسیدند واگر خوف خدا می داشتند مصدر قرارت چرا میشدند وقسمهای دروغ
چرا میخوردند حاشا که مهاجرین وانصار امت حقیقی حضرت سید ابرار که صاحب مشوره بودند مصداق و
شعر النفر و حرف الله قلوبهم باشند خصوصا حضرات خلفای راشدین و دیگر مهاجرین راز دار و غمگسار
سید المرسلین که حضرت امام صادق مداح شان باشد و ابو جعفر اول و ثالث در کافی و تهذیب بورقی
چند بطبراق تمام روایت کنند و زاید بر همه انکه حق تعالی مهاجرین و انصار را وهم تابعین ایشان را
درین سوره یاد فرموده رضوان خویش که اکبر نعم الهی برای شان است ثابت میفرماید واگر بنور شیخ
المنافقین و ماوجین اوبی بمقصود نمی برند باید که بصافی تفسیر این ایت را ملاحظه نمایند که معنی ان
اینست محصلا در عبارت سلیس فارسی که چون سوره از قران مجید فرود می آید منافقان بجهت انکار
چشمک میزنند می خندند یا بغیظ و غضب می آیند که عیوب ما را انتکار میکنند و باخود ها میگویند از اهل
اسلام کسی شما را می بیند اگر بیخبریم که صبر نداریم بر سماع ان و تدبیر خروج می نمایند پس اگر
ندید برخاستند واگر کسی دید تاب جلوس نداشتند باز متفرق شدند تا از رسوائی باز مانند
حق تعالی صرف کرد قلوب شان را از ایمان پس با دل منقبض می خیزند و آبروی خود می ریزند اینکه
حال منافقین بود و بنده میگویم که بخلاف اصحاب درین امور چنانچه از تفاسیر شیعه بلکه از یقین واضح شده کما
اما ایت سوم پس حاصلش غیر ازین چیست که قسمهای دروغ میخورند برای خوشامد واگر شما راضی
بسبب انکه حال قلوب ندانید خدا چگونه راضی شود از انمردم که از حدود شرعی برگشتند یعنی چون
ازینجا بیزار باشد رضای شما چه بکار امد بعد ازین فرمود که اَلْاَعْرَابُ اَشَدُّ كُفْرًا وَّنِفَاقًا و اجماع
برانست که مهاجرین و انصار که صاحب استشاره حضرت بودند ضا دید قوم عرب بودند اهل بادیه
داشتند و صحبت را ندیدند الی غیر ذلک و حال اصحاب ممدوح از ایات اشهر تا داومعاف الشیعه
اَلْعَابِدُوْنَ اَلْاٰیَه تفسیر جعفریه سابقا معلوم شد که آن خلفای راشدین اند که بنیاد
افارنگو لسار از کسری و قیصر کندیدند کما هر مشروحا فی اول هذا المجلد و بر ظاهر است که ایت کریمه
بحرف شرط کما اشرنا پس بر صدق و رسم دلالت ندارد و حاشا که ایشان بعد از علم نفاق راضی
عکیف که چون بر فاروق اعظم حال نفاق بعضی در حق آنحضرت معلوم شد در همان ساعت گردنش
و خدا و رسولش مستحسن دانستند و مرتبه او را بلند گردانیدند لقمه رفضه انهمه ایات را در حقیقه
که بحضرات خلفا بر گردانند و حق تعالی در کلام مقدس خویش در بر مقام رفضه یهود امت را
رسوای گرداند قائلین منافقین و مرتدین را ایشان منافق میگردانند قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ اَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ
چهارم پس ترجمه آن کفایت میکند برای شیخ المنافقین وبال و نکال دنیا و اخرت
زیراکه محصلش نیز بخوردن قسمهای دروغ میرسد در خصوص که ایشان را در زمره مومن

سید المرسلین داخل اند وحال آنکه باسلام و دین کاری ندارند و اینکه میگویند از راه تقیه است چنانچه اهل
... صاف عیان میشود و ازین آیت انهم عیان شد که در اصحاب حضرت منافقین و کافرین نبودند
بر آنکه فرموده ای اصحاب نبی انما قسم میخورند که از جمله شما هستند حالانکه از جمله شما نیستند شما خلوص
ایمان دارید و اینها خوشامد و تقیه می نمایند والحمد لله که درینجا بتمام ثبوت میرسد که رفضه بطور پیشوایان
خود که منافقین باشند میروند و انها را اقدام شان می پیمایند و هرگاه با ایشان را نصیحت میکنم که ببینید
که مذهب و دین شما است که منافقین سابقین ایجاد میکردند بکمال غیظ و غضب در می ایند و کامل رفضه
بخود فخر میکردند انهم نیستند بلکه ایمه دین و اسلام را که گاهی خوشامد و تقیه نکردند و در انواع معائب
و بلاها افتادند بر نفوس کنیسه خود قیاس کردند بلکه از انهم در گذشتند که دین و ملت را متغیر ساختند و هر
... برنگ دیگر در افگندند و دیده و دانسته اختلاف در امت انداختند و بران افتخار و شکر بجا آوردند
... فی والله عزیز ذو انتقام و حق تعالی در کتاب مستطاب حال شان بیان کرد که بعضی تعلیم کردند
شما ایمان آرید با این پیغمبر در اغاز روز و بالآخر انکار رسانید و بگوئید اوصاف رسالت و خاتمی در وی
نیافتیم پس از دین او برگردیدیم شاید که مسلمانان رجوع کنند ازین دین و عمل بسیاری از شیعه ...
... اعاده نامیکاید هم و آیت کریمه اینست وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي
أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ وحال راستی اصحاب کرام خود از کتب رفضه و شیعه
ایشان پیدا است چنانچه در علل الشرائع دیده باشی که چون شیخین مکرمین در باره فدک خاستند که جناب
سیده غباریکه دارند از خاطر شریف دور گردانند و علی مرتضی شفیع شد و ایشان را نزد حضرت فاطمه بردند
آنجناب از ایشان ارشاد نبوی ص پرسید که بیان کنند که بودنیکی من آزرده ... چگونه ... که
... نه شنیده مضرت شدید با ایشان و انست همان عنوان روایت کردند که شنیده بودند و نه حرفی
کاسته نه افزودند و نیز استاد کلینی در تفسیر خود آورده که چون ام ایمن برای شهادت هبه فدک
بگفت که تا ابوبکر را در تقریر [illegible] گواهی ندهم پس حدیث مناقب خود [illegible] گیرد و گفت از حضرت شنیده
... ایشان الوقت هم از راستی دست نه برداشتند و هرچه بود [illegible] بیان فرمودند و ان
... هم همین صدق و راستی صدیق بر می اید چون حضرت سلمان فارسی امری را با دلشان داد و
تجدید نمود و قبول کرد و بر سخن دیگران گوش نه نهاد و گفت بلی از من آن امر صادر شد و بر من تهمت نمی برم
الغرض ص راستی موجب رضای خدا است و کسی ندیدیم که گم شد از ره راست و این از ان قبیل است
که رفضه از جناب مرتضوی در نهج البلاغه می آرند که علامت ایمان آنست که هر جا که دروغ سراسر مفید
باشد تو راستی اختیار کنی ولیکن وای بر مذهب و دین ایشان که دین جناب امیر [illegible] تا مدت الحیات
به تقیه دروغ آلوده دانند و جناب پیغمبر امون مضمون حدیث بگردانند و همچنین امتثال آن بیان کنند

دشب در خورد تبرّی از ایشان بسر می نمایند پس بعد از امور علمای ایشان لایق آن نمانند که مناظره
کرده راه دینی بایشان نموده شود بلی مقصود آنست که عوام سنیان هرگاه این مطالب زبانی اهل استعداد
بشنوند در عقاید خویش قوی شوند و درینمقام آنچه فردوسی گفته حقیقت اینست که در بهای بلاغت سفته
و از آغاز تا انجام بر طایفه فاحشه رفضه بقیره و قطمیره منطبق گشته ع اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت
نهی زیر طاوس باغ بهشت ❊ الی آخر ما قال اما آیت پنجم که شیخ حلی بسیاری از آیات و مایم را ازین سوره
گذاشته بسوره منافقین که بنام پیشوایان ایشان موسوم گشته طفره کرده ند و نظام را گذاشته بدیهه
نظام اختیار نموده ند پس خاتمه آن دال بر آنست که حق تعالی حبیب خود را از صحبت ایشان ترسانیده
و بر حذر گردانیده و دعای بد و کمال مذمت نموده پس عقل چگونه تجویز نماید که حضرت این اشقیا
را در صحبت مشوره مهمات طلبد یعنی از ایشان رای جوید و ایشان را دانسته باشد که از علم و نظر بی بهره
اند چنانچه باینمعنی در صافی تصریح کرده و لیشبه کاشم را منطبق گردانیده این دو امر ضد یکدیگر بلکه با هم
هر دو نقیض اند و این امر از آیت کریمه خود ظاهر است وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ وَلَا يَعْلَمُونَ
ایا صورتی دیگر برای ادراک حال ایشان نبود مگر همین که همراه اصحاب نشینند بلکه منفردین باشند
و این را اطفال خورد سال میدانند و لیکن شیر نابالغ از انهم محروم بودند و از مواعظ بلیغه پیر دهقانی
هم از ذو الفقار عیانست که ع از دشمن خانگی حذر باید کرد ❊ و خود از تقریرات شیعه جائیکه اخبار
سقیفه را جمع کرده ند و از تقریرات قاضی شیعه تراش نیز واضح است که مردم را خیال اینمعنی راسخ شد
که ایشان مقرب حضرت و محل مشاوره اند هر چه کرده اند براه صواب خواهد بود اما آیت ششم و هفتم پس
اینها خود علامات نفاق اند بالیستی بملاحظه آن از ایشان حذر فرمودن و احتراز نمودن و درینجا غلط
از فقیر صادر شد که مقصود شیخ حلی نه اینست بلکه جمع کردن منافقین بود برای مشوره پس هر چند این امر
در کسی فراهم شود لائق صحبت شریف بلکه غیبته اسرار خواهد بود پس محدثین شیعه کلهم اجمعین مجانین شد
که در کتب خویش مثل بحار و حیات القلوب خطبه اخیر حضرت در سفارش انصار آورده ند که این عیبه اسرار
و محل مشاورت من اند احسان کنید بمحسنین ایشان و تجاوز نمائید از بدان طرفه آنکه چون حال خوارج را از
شاه ولایت پرسیدند که ایشان کافر اند آنجناب فرمودند که از کفر دور تر میروند پرسیدند مگر مناف
خواهند بود فرمودند که ایشان لَا يَذْكُرُونَ اللّٰهَ إِلَّا قَلِيلًا و خوارج ذکر خدا مینمایند بکرة و اصیلا پس توان
فهمید که منافقین بلا ریب بدتر اند از خوارج بکفر بن حضرت علی مرتضی و عین رجس اند لاجرم مقام تحیر است
که کفار نزد امامیه نجس العین باشند بسبب آنکه لفظ نجس در حق ایشان آمده و لفظ رجس که عین نجاست را
در باب منافقین وارد است و انهم بدین تاکید انهم رجس ایشان لطلب حضرت محل مشوره باشند و حال
ایشان معلوم شد که متنفر بودند و می گریختند چنانچه قرآن المجید بدان ناطق است در سوره مذکوره یعنی آ

باقی ان بوده باشند که در مشوره طلبیده شوند معاذ الله عاده وازینجا هم یافته باشی که اهل صفین چون
بسبارت بقول خوارج نکرده اند باید که کار شان بخطا و اشتباه کشند ورنه لازم آید بمقتضای انجید
و امثالش که در مجمع نجفی هم موجودست انقلاب امر عظیم که تکفیر این مخطی باشند و او شان کافر مجاهر و
حضرت عقیل را بعد ازین چه می باید گفت که ناموش همراه شان بوده اند و امید حسن خاتمه میداشتند
چنانچه در کتاب مذکورست اما آیت هشتم که بعد از فاصله یکیه و سطر آورده نوشت الآیه پس دران تحریفی است
ظاهر بجای و لو نشاء و لو نشاء می باید چنانچه لاریناء و لیکن حقیقت اینست که این شکایت بی اختیار صادر
شده و از باب اغلاط من است زیرا که شیخ نجدی و مقلدش را با قران مجید چه کار تا در وقوع غلط ملتفت
ایشان متوجه باشند و قبل ازین بعضی از امور موید اینمعنی نوشته ام که حضرت صلی الله علیه وسلم
ایشانرا بدو اهتم می شناخت فکیف که عادلی و منصف نزد مجتهدین در شرح نهج البلاغت بر ایلد
من آن ایات را آورده و این کتاب از خانه مجتهدین بتوسط احباب بفقیر رسیده بود اکنون در
تحریر انهمقام موجود نیست معهذا از و لتعرفنهم توان یافت که حضرت ایشان را می شناخت
در فلتات نسائی و انیصا خود آیت ماقبل اَمْ حَسِبَ الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ
اَنْ لَّنْ يُّخْرِجَ اللّٰهُ اَضْغَانَهُمْ دلیل برانست که چون حق تعالی احقاد را از منافقین ظاهر نمود حضرت
بلکه مومنین هم شناختند که ایشان اهل نفاق اند و نیز معرفت حضرت ایشانرا و لتعرفنهم في لحن القول
صاف ظاهرست و انیمقدار قبل ازین بوضوح انجامید که حکم استشاره بعد از سوره توبه نیست و تعلیم علامات
سوره توبه در آخر نازل گشته و سوره محمد صلی الله علیه وسلم نیز مدنی است و قبل از سوره توبه نزول
شده کما تبیین من البیان پس اعتراض سابق برین استدلال هم وارد است که بعد ازین معرفتها
در مشاورت بطلب شان برای این امر نازل فرمود و در صحبت شان مضرتهای بسیار بود و فایده
مفهوم و انیهم ظاهر که چون آنها از صولت و دبدبه حضرت و اصحاب کرام می ترسیدند و تقیه میکنند پس رعایت تقیه
نیز اگر سرطبه از ذاتیات شان پس خلاف آن چگونه صادر باشد بجز خرق عادت توان گفت و انیمعنی علمای
شیعه خصوصا شیخ الشیوخ و رئیس المجتهدین بوجوه بسیار خوبتر میدانند حاجت شرح و بسط نیست چو در مقام
آن موعود بیاد آمد و آن اینست که جناب امیر افتخار بدان میکردند که چار قول من مطابق وحی
افتاده از انجمله انکه المرء مخبوء تحت لسانه فاذا تکلم ظهر حق تعالی مطابق آن فرمود و لتعرفنهم فی لحن
القول و از کلمات علمای شیعه بر اصول شان واضح میشود که این آیت کریمه نص دران هست
که لحن را به بغض جناب مرتضوی نیز تعبیر کرده اند از انجمله روایت ابو سعید خدری که صاحب
مجمع البیان هم آورده و بر یاد من در صافی هم منقول است و از انجمله روایت جابر انصاری که انهم بر نیز
دلالت دارد که مراد ازان عداوت آنجناب است یعنی در زمان حضرت سرور دو جهان اطفال را

می آزمودند انکه محب آنجناب بنود می شناختیم که رشد ندارد و نفی رشد را بعضی بران حمل کرده اند که از طیب ولادت بهره نیست و نطفه حرام است و برین تقدیر انچه لازم می آید عموماً لایق ذکر نیست و خود معلوم است که اهل قرابت در دودمان اهل بیت نسبت کرده بحضرات ائمه بهاکرده اند و نتیجه ان یکجا می رسد حتی که این عار و ننگ بحضرات ائمه میکشد معاذ الله وانچه باقی است یعنی سه امر دیگر که در افتخار جناب تفضیلیش در امالی شیخ المتلئخ است چون این کتاب در لکهنو نویسانیدم وقت تصحیح و مقابله استیعاب نمودم عیان شد که بعضی ازان هم از اختلاف خالی نیست چنانچه نمونه ان دانستی وازینجا روشن که مطابقت رای فاروقی با وحی الهی بدون تصحیح باضعاف ان میرسد و رفضه بران میخندند و ستم دران نمیکنند و بجه قصر را سحر طویل میگردانند ولیکن صلح الضلاف و فکر میدانند که انهمه هرزه درائی رفضا عصبیت و عناد و حسد دلداده است درباره اهلبیت و اصحاب بلکه از کتب ایشان چنانچه القاب راشده یعنی صدیق و فاروق و ذوی النورین در صدر اول ثابت است کما مر فی المنتهی مطابقت بسیار در خبرهای بسیار بدرجه ثبوت میرسد پس لقب مطابقت او را با وحی و کتاب انکار کردن از شیعه نمی و ما درباره جناب امیرؑ هم آمنا و صدقنا میگوییم ولیکن درین خصوص فاروق از اقران خویش سبق دربوده رسیدم برامر که مقصود اصلی این بابست و ان اینکه علمای شیعه مثل کاشی در صافی از بن مالک دریمقام آورده اند که بعد از نزول این ایت راز منافقین بر ملا افتاد هیچ منافقی نماند نمی شناختند پس حضرت صلی الله علیه وسلم که اعقل و اذکی و اعرف باعتراف شیخ جی ازهمه بود ذات او بالاولی می شناخت پس مشوره منافقین را سبب معرفت شان گردانیدن رایگان و تحصیل حاصل شد و بعد از تسلیم نیز لایق آن نماند که بزبان شیخ حارثی رود و مجتهد انرا کافی برای رد تقریر صاحب قدس سره العزیز دانند فانظروا یا اولی النهی الی هولاء النوکی الحاصل از تقریر شیخ نجدی و نقل ترجمه مجتهد از لی چنان که در مشوره مهمات جهاد و امثال آن منافقین را که اوصاف شان از کتاب الله و احکام شان از قرآن عیان شده حضرت هیچ میفرمود هرگاه ایشان در صحبت شریف متفق میشدند یعنی گلهای متفرقه گلدسته میگردید و مجلس شریف بوجوه ایشان زیب و زینت می یافت با وصفیکه میانه حضرت و ایشان خود بود حذر و احتراز مالا کلام در مهمات سخن میرفت و مشاورت بوقوع می آمد ولیکن بغور از کلام شیخ علیه ما علیه معلوم نشد که ارکان اربعه یا ثلثه امامیه در زمره صحابه انتظام و انسلاک می یافتند یا بگروه منافقین معاذ الله یا انکه چون رئیس ایشان مدت العمر لباس کفر بودند و ارکان مذکور بتقلید می پرداختند بحکم انکه ؎ ما مریدان رو بسوی کعبه چون آریم چون ٭ رو بسوی خانه خمار دارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ایشان را بسنت مذکوره تکلیف حضور نمیداد که خارج از مجمع کو منصفی که استیعاب کتب رفضه نماید و بسیر خرابات مغان بپردازد و حقیقت حال شیخ جی ملاحظه

کس درخرابات مغان نیست چو او شیدائی ❁ خرقه جائی گرد باده و دفتر جائی ❁ یا ازین سبب ایشانرا
دخیل نمیکردو و اهل مشورت که هرگاه با رئیس ارکان استشاره نمود او هرچه گفت مشتمل جلب مصالح
و دفع مفاسد بود کما اشرنا الیه سابقا ولیکن حضرت درمحبت احب ازواج مطهرات و حوارئین خویش نه
چنان مشغول بود که کوشش بران تواند نمادلیس رسالت را بر اصول بیهودگی جا گنجایش و علاجش غیر از
استعفا چه باشد کما فی الصافی وغیره من تالیفات المجلسی قوله تا آنکه بسخنان بیهوده غرض الوده
که از ایشان ظاهر شود بر باطن ایشان اطلاع یابد زیرا که مکنون ضمیر هر یک از ناصح خیر اندیش و منافق
جفاکیش از تقریر و بیان و فلتات لسان او ظاهر میشود و چون خدایتعالی مشورت اجماعت را الیه
موقوف حال ایشان نمود و مشورت ایشان در انفاذ رای بدر ناشی از نیتهای الوده بود لاجرم در مقام
کشف اسرار و هتک استار ازیشان نمود و جهت تنبیه انحضرت سرزنش ایشان کرده فرمود مَا كَانَ
لِنَبِيٍّ اَنْ يَكُوْنَ لَهٗٓ اَسْرٰى حَتّٰى يُثْخِنَ فِي الْاَرْضِ تُرِيْدُوْنَ عَرَضَ
الدُّنْيَا وَاللّٰهُ يُرِيْدُ الْاٰخِرَةَ وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ لَوْلَا كِتٰبٌ مِّنَ اللّٰهِ سَبَقَ
لَمَسَّكُمْ فِيْمَا اَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ الی اخر ما فی حکایة المفید و ترجمه المستفید جو البش انکه العجب و ما
زنك مالعجب که حضرت رسول مقبول استشاره از منافقین باعتراف شیخ جی برای ان میکردند که مکاید
شان بی برند و عمل بران نکنند حال انکه حضرت بگفته شان بر اخذ فدیه از اساری بدر کار لعبت
شیخ همی از ایشان بحکم حضرت خدا دادور ها شد طرفه تر انکه چون واقعه احد بعد از ان پیش آمد
و انها انحضرت گفتند که کارزار در مدینه نباشد باید از مدینه بر امدن و جنگیدن بار حضرت بر رای شان
عمل نمود و شد انچه شد پس طور هدایت و نتیجه ان منقلب گردید هر کس را از رفضه باید بر تقریر شیخ مجید
بر ترحمه و امتثال مجتهد الزمانی نقد جان نثار کردن و گفتن ❁ ای شیخ اگر جان طلبی جان بتو
بخشم ❁ و زجان چه عزیز است بگو آن بتو بخشم ❁ و هرگاه تفسیر قمی که بزعم شان تفسیر اهلبیت است رجوع کنی
می‌دانست که اخذ فدا در ها کردن قیدیان بحکم انحضرت بود و عقل هم دال بر السنت و تجویز نتواند کرد
بدون صدور الحکم تشریف چنین کرده باشند فکیف که انها باعتراف رفضه تقیه میکردند کما عرفت و الفاظ
بعد از اطالت کلام زیر ایت کریمه وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ اَنْ يَكُوْنَ لَهٗٓ اَسْرٰى الایة و بتقتل نفر و عقیب
شفاعت انصار در حق لقیه چنین است که فَاَطْلَقَهُمْ اَیْ بِلَا نِصَارِ اَنْ یَاخُذُوا الْفِدَاءَ
وَيُطْلِقُوْهُمْ و از ینجا صریح معلوم شد که این امر بعید و رحکم تشریف بود اگرچه بدین شرط باشد
اینده همین قدر اصحاب کشته شهید شوند پس عمل بر همان بود انچه منافقین معاذ الله حضرت را راه می نمودند
کان الله حال حضرت بر اصول اهل فضول چنین است که حضرت پیروی منافقین کنند باوجود جَاهِدِ
الْكُفَّارَ وَالْمُنٰفِقِيْنَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ و حال خلیفه بلا فصل و قتیکه خلافت یافتند این بود که در نهج البلاغة منقول است

وحاصلش اینست که من اختیاری ندارم انیره دم مرا مغلوب کردند یعنی اهل بلوی بر عثمان بر من غالب آمده
و من مغلوب ایشانم و ایشان مالک من و مملوک ایشان هستم پس بر طور ایشان ابد الدهر اظهار قبایح
و فضائح مذهب این بد اندیشان توان خواند که ع وزیر چنین شهریار چنان ٭ جهان چون
نگیرد قرار چنان ٭ این نمونهای لوازم رفض است که هر جا آنچه مناسب می باشد بقدر ضرورت
گفته می شود چنانچه باتمام تقریر پی می بری و اگر مجتهد در جواب این قلم بدست گیرد چنانچه در مثل
اهل هند مشهور است که چون مخنث را عار و ننگ محیط گیرد و شمشیر بدست گرفته برای جنگ برمیخیزد
خواهی دانست که اگر زندگی باقی است آنچه بر آغاز و انجام اصول قوم لازم گشته هر مجلی را مفصل گو
ورنه احباب و تلامذه خود را وصیت کنم که دقیقه از آن بجهت لحوق آن ضرورت باقی نگذارید و هر چه
ستم میگذارم از مباحثیکه هنوز اکثرش در پرده است برای الزام بیدگیان رفضه از مجتهدین و متکلمین ایشان
همه در مناظره و جدل و جدال ایشان صرف کنید و در همین مقام آنچه پیشوای مفسرین قوم یعنی طبرسی بعد نزول
آیات قصه بدر گفته اگر بفهمی طاقت استماع آن نداری قلیلی از آن بشنو که چیست پس زیر این آیه
کریمه ما کان للنبی که شیخ در آخر کلام خویش آورده می نویسد که جائز نیست پیغمبر را و نه عهدی از خدا باشد
بسوی او و رغبتیکه مشرکین را مفید کند تا فدا گیرد از ایشان یا احسان نهد بر ایشان تا مبالغه کرده باشد در
انها از برای آنکه مشرکین عبرت گیرند و از دست درازی و عدوان باز مانند که این قتال اول است با من
بیند بخوبی انتقام ظلم و عدوان از ایشان بستاند این خطاب حضرت پیغمبر بود و اکنون باصحاب
میشود که راغب میشوند باخذ فدا در قتال اول که هنوز مشرکین چنانچه باید کشته نشده اند و خدا میخواهد
برای شما و خدا غالب است و غلبه انصار خویش را میخواهد و حکیم است که هیچ فعلی از او
خالی از حکمت نمی باشد اگر نه حکم سابق گذشتی که عذاب پیغمبر باید بر قومی تا بیان نکند البته تا
می رسید عذاب بزرگ و نیز مراد آنست که خدا فرمود تا بینی در ایشان باشد معذب نشوند پس بخو
آنچه غنیمت گرفتند از اموال مشرکین در حالیکه حلال و پاک است و از خدا بترسید و خلاصه قصه آنکه در جنگ بدر
باختلاف روایات از رؤسای قریش کشته شدند و هفتاد کس اسیر گشتند و از مسلمانان چهارده کس شهید
و حضرت چون بر کفار گذشت و حال محبوسی شان دید خوابش نربود و اصحاب پرسیدند فرمود ناله عباس مرا پریشان
تا او نه وقید و بند او را بر داشتند باعداوان مشوره فرمود و ارشاد کرد فدیه بگیرند و شهید شوند اصحاب بقدر ان
خواهند قتل نکنند و اصحاب خصوصاً انصار بر خدا راضی شدند بعد ازین آیت مذکوره نازل شد و فدیه یکهزار درهم
چهار هزار درهم معین آمده که نزد حضرت اخذ فدا که ابیت داشت درین اشاره سعد معاذ و عمر قتل ایشان عرض کردند یعنی ایشان قوم
کردند از وطن پیشوایان کفراند و عمر انیم گفت اقارب عمر ابن حبة تا قتل کنم و اقارب علی را بعلی و ابوبکر عرض
فدیه بگیر تا اصحاب قوی شوند و شاید که ایشان بعد ازین مسلمان شوند حضرت درین واقعه

اگر عذاب آمدی غیر از عمر و سعد بن معاذ از شما کسی نجات نمی یافت و امام باقر فرمود که فدا جبل
دو برادر و قیه چهل مثقال بگر فدای حضرت عباس که صد اوقیه بود بست از و گرفتند و عقیل اسیر کرد
حضرت فرمود این غنیمت بود فدا بده از طرف خود و اولاد برادر خود یعنی نوفل و عقیل در نیا عباس گفت
من هیچ نیست فرمود مگر فراموش کردی زری که بام الفضل دادی که اگر نوعی دیگر شود ترا و فرزندانت
بکار آید گفت ای فرزند برادر ترا که خبر داد گفت خداوند عالم پس عباس مسلمان شد و گفت کسی
بر این او واقف نبود مگر خدای عز و جل از بیان معلوم شد که حضرت بمشوره صدیق حکم نمود یا خدا
اطلاق قیدیان و مدایح اصحاب مخصوصا در باره فاروق و سعد بن معاذ چنان فرمود که دانستی و نیز معلوم
شد که محل مشوره اجله اصحاب بودند و قبل ازین مذکور شد که بعد از ترقی اسلام منافقین تقیه را
ترک کردند از کافی و تهذیب و جامع الاصول رفضه و کتب دیگر که نهایتی ندارد در مراتب عالیه مهاجرین
و انصار بنجدی معین گشت که کسی استیعاب آن تواند کرد و نمونه آن در مقاله سادسه گزارش یافت
و لاف و گزاف مجتهد رئیس اهل اعتساف و یافه درای این قوم الضاف ریزه ریزه گشته و سهم اینچه
برهمن جالیسے بافته و تافته هر گاه حال آیت و شان نزولش از تفاسیر معتبره قوم نشان
الکنون بر دح پر فتوح شیخ نجدی خطاب باید کرد که بیان کن که مقصود تو ازین
تر چیست ظاهر است که ثابت میکنی و شاور هم برای آن بود که مشوره فرماید با منافقین و رای
ایشان حالانکه از آیت مقصد مذکور که در آخر تقریر گفتی معلوم شد که رای اجله اصحاب در خواستند
حکم تعریف در دادند که حکم تجهیز بود و نیز ظاهر است که اگر جمیع اقوال حضرات وحی باشد حاجت
دیه باقی نماند کما مر مفصلا ای حق فراموش حاجت مشوره در همانست که وحی نیامده باشد
قدح خیالات خام شیخ طغام نجدی که در عبارت خود ریخته بود و مجتهد با حتیاط تمام ترجمه آن نمود
باتمام اکنون حال لاف و گزاف مجتهد شروع میشود قوله علو مرتبه و رفعت شان آنحضرت
علیه فریقین است آه بالا دانستی که اتفاق و اجماع اهل حق باین معنی آنجا نست که جمیع کتب ایشان
گواهی میدهد ولکن اهل انصاف میگویند که رفضه بر آن کجا اتفاق کردند و بخطاب مجتهد تواند گفت
ذکی بیر شدی محال پیران قوم و شیخ سید و شیخ هر گاه چنین است از دیگران چه حساب بر دارم که
قدم سے لغزند بلکه در قعر کلی تحت الثری فرو میروند مجتهد را باید اول درد اشکال را بر مذهب
سنت بیان کردن باز شرح آن نمودن که امام رازی هر چه فواید شوری بیان کرده با ذیل آیت کریمه
است حالانکه اصل این مشاورت استخراج رای اصحاب بود و در ترتیب فوائد اختلاف است و انهم
تصور و نیز بر ذمه مجتهد است ثابت کردن آن معنی که بعد ازین نشانی از قول صاحب تحفه باقی نماند و هر گاه
این مباحث گوش کردی نحو خبط شیخ مسلوب الحواس و پریشان گوی مجتهد خناس واضح شد

پس لامحالا هنوز قول صاحب تحفه که اگر جمیع اقوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم وحی باشند امر بمشوره صحابه
که در آیت وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ وارد هست چه معنی داشت مانند کوه الوند بر جای خود قایم است و لیسعی
شیخ نجدی متزلزل نشد تا بکوشش این کوچک بدال کفر چه رسد و بالقطع والیقین صلاحیت استدلال
و احتجاج روبروی اهل خصومت و لجاج دارد کما بیناه شرحا والحمد لله علی ذلک **قوله** تفصیله اگر فخر رازی
در تفسیر خود چند وجه آتی قبل ازین معلوم شد وفق منقل عبارة طعن الرماح که مجتهد چار وجه نقل کرده اگر امام فخر رازی بران
می افزود برای ما چه نقصان و مضر بود و کاسه لیسان شیخ را چه مفید چنانچه بالا معلوم شد بحث درین بود که این
تواند یا نتواند که جمیع اقوال حضرت وحی باشد منزل من السماء باز حکم آید در قرآن المجید که مشاوره با اصحاب خود بکن و این
ازان گفتم که در ما قبل این آیت وارد گشته فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ یعنی از لغزش اصحاب بگذر و برای ایشان
استغفار بعمل آرد و باتفاق فریقین استغفار برای منافقین درست نبود و نتیجه آن مفقود که مغفرت نیست قال الله تعالی
اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِيْنَ مَرَّةً فَلَنْ يَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ پس معین شدند اصحاب کرام برای ضمیر وشاورهم و نیز که
میانه اصحاب منافقین هست و قبل ازین گذشت **قوله** از انجمله آنکه الخ از ترتیت این وجه عیان شد
که مشاورت با اصحاب بود نه انچه شیخ نجدی گفته بود که مشاوره ازینجهت قرار یافت که حضرت مضرات
منافقین بدانند پس ارتفاع مدارج منافقین لازم آید و هو باطل قطعا پس معین شد امر مشورت به
اصحاب کرام و مراتب جلیله ایشان نزد خدای عز و جل و رسولش علیه الصلوة والسلام و هو یؤید بناء
یؤید قول صاحب التحفه کما عرفت سابقا و لاحقا و از بیان طبرسی کاشی هویدا گشته که ایشان ازین امور
چیزی را رد نکردند خصوص صاحب مجمع البیان و در پی رد و قدح انوجه نیفتادند و درین ورق معنی
آیت کریمه مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ الآیه و متعلقاتش را از عبارت طبرسی مختصرا آوردم اگر تاملش بینی ازان هم
واضح است که جائیکه میداند که از مخالفین او خطای او صادر گشته تعرض بدان بنماید در نیمقام نیز
بملاحظه تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللّٰهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ نیز برآرد قول مجیره بر داشته بخلاف این امور که دم
ودودی در نقص آن نداشته حتی که در کمال مدح فاروق عمر بن الخطاب و سعد بن معاذ نیز راه قیل و قال
بیافته و نیز ازینوجه که اگر چنین نبودی اهانت اصحاب متحقق شدی عقلا پی برند که منافقین را درین امور
دخلی نمیدادند ورنه لازم آمدی عدم اهانت منافقین حالانکه حضرت اهانت آنها بحدی فرموده که در
وقت اجتماع مسلمین یعنی روز جمعه از مسجد شریف ایشان را اخراج نمود که ناظرین تفسیر طبرسی بخوبی برین وجوه میدانند
فتعین المطلوب و عدم دخل منافقین در متعلقات آن همه بدیهی بود و مقتضای عقل تبرعا هرجا
دلیل هم آوردم و بهر پهلو گردانیدم و هر چند رفته رفته بیان آیت کریمه وَشَاوِرْهُمْ بطول انجامید و من
شرمنده گشتم لیکن دو حرف مختصر بخدمت شیخ جی دیگر گفتنی است که چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ایشان را اخراج کرد شاید در مهاتیکه بعد ازان پیش می آید ایشان را از دور یا نزدیک بار میطلبید

هرچه خواهی بگو اگر گوئی حاجتی نماند بعد اخراج ومدعا حاصل شد گوئیم قبل ازین نیز کما عرفت والعیاذ در
بعضی کتب شیعه مذکور ست که وقت تجهیز جیش اسامه مدعای شریف آن بود که منافقان را همراه او فرستد
وامیر را در مدینه نصب کند ایشان باز از کجا آمدند ودر غدیر از عهده خود مستعفی شد واکنون نصب بعد
ظهور نصب وعداوت امیر معاذ الله یاد آمد وپس از گرفتن فارغ خطی از آل عبا باز فکر خلافت ونصب
مرتضوی بود تا وفات لاحول ولا قوة الا بالله یقین ست که روح شیخ سجی که صدر نشین جهنم بود اکنون در
سایه منافقین بدرک اسفل نار باشد ومن یضلل الله فما له من هاد وحیرت بر حیرت اینکه اسامه چه گناه کرده بود
که همراه او همه منافقان باشند یا بگریزند واو کشته شود وهر قتل بار تسلط یابد. ده بار از اهل اسلام برآرد والحمد لله
که خلفاے راشدین مستلزم طور استشاره بودند وروایات فریقین در کتب هر فرقه تائید این معنے میکند پس
تسکر ایشان با ستیے گواردن وایشان را مستلزم سنت سنیه حضرت خیر البریه صلی الله علیه وسلم اعتقاد کردن
ه چشم بد اندیش که برکنده باد ؛ عیب نماید هنرش در نظر ؛ قوم رفضه گویند که اینها در مسائل فقه
نیز جاهل بودند ومقصود ایشان از استشاره آن بود که علم از دیگران گیرند وحال مطاعن شان قبل
ازین معلوم شد که کسے بر طور متعرضین وطاعنین از معصوم وغیر معصوم اصحاب پاک دامن نمیماند
بلکه کلام در انبیا علیهم السلام ست حتی که نصب شان هم بر طور رفضه ثابت شد وبیان آن درین
اوراق آمده وگذشت حالانکه ناصبے هم ملعونست وهم بخسر العین زیاده برین چه میگوئیم دا از تصنیف امام
رفاعه بر ظاهر ست که مسائل فرعیه را نیز از دیگران یافته اند در رتبه تحقیق در ذات عالیه نداشته در نیاب
چه گوئیم که قطع نظر از اولے اصحاب از امثال رواه امامیه علوم دینی اخذ فرمودند که لعنة الله علی زراره
ولعن شیطان الطاق حرفے ازان خواهد بود وحال غلو رافضه درباره آنجناب نیز چنین ست که علم
ماکان ویکون وعمود نورے مشتمل بر همه جزئیات وتسدید روح اعظم همراه خود در وبرد داشته اند
قال عارف الشیرازے شعر فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ؛ دیگران هم بکنند انچه مسیحا میکرد
معلوم نیست که اخذ علوم دینیه ازین دیگران که بقول فردوسے ازان دیگران مرمرا کار نیست
چگونه بوده ست ایشان را بهتر از خویش یا برابر میدانستند معاذ الله یا کمتر الے آخر ما نقل المستفید
عن المفید **قوله** از آنجمله ست وجهیکه کار حسن واین عیینه نقل کرده الخ بدانکه انچه صاحب
مجمع البیان نقل کرده نموده ازان معنے حصر زنهار پیدا نیست چنانچه حاصل عبارتش را بالا یافتے
واز انجا که بر حافظه ذهن مجتهد اعتماد نتوان کرد بلکثرة اغلاطه لاجرم حصر یکه در معنے آن آورده بقبول
تو اندرشد سلمنا که لفظ انما در عبارت امام باشد ولیکن توجیهش چنان توان کرد که نزد امام لفظ انما
نص در معنے حصر نیست واین بحث در نهایة العقول موجود ست ودیگر دمعانے مجتهد فانے در عماد الاسلام
درده ودران گفتگو کرده واین بحث نیز بطولے انجامد پس تطویل مناسب ندانم العرض

نزد این مفسرین چنانست انچه در کتب خویش نوشته و علمای ثقات نقل آن کرده اند نزد اکابر
مفسرین همین قرار یافته بلکه نور اجماع بمقتضای بتصریح مفسرین بر آن تافته کما اشرنا که بعد نزول
وحی در امری هیچ حاجتی بمشوره نمی باشد بلکه جائز نیست و قبل از وحی در امور غیر معالم دینیه
در استشاره هیچ حاجتی نیست و هر یکی از مفسرین امری را بطور تمثیل در فوائد آن بیان کرده
حصر را مد نظر نداشته و امر الٰهی فواید بسیار دارد ما را چه مجال که حصر ان نمائیم **قوله** و از انجمله است
اینکه آنجناب مامور بمشاورت برای آن بود الخ چون نفی استفاده درینجا واقع است بر امور
دینی محمول تواند بود و اختلافی باقی نه ماند و مخالف اصول هرگز نشد بعد ازین انچه در رابعه است
نص بر همین است که شوری زینهار از منافقین نمیکردند مختص بود باصحاب و مقصود از همین
هم باشد که هر که ریز رایت رای او بیشتر باشد توقیر و اکرام او بیشتر بود و از کتب شیعه هم مثل صافی و علی
بظهور میرسد که مجلس صدیق و فاروق همین و بسیار حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام می بود دیگر
در مزید توقیر ایشان و تقرب این خیر اندیشان و کمال محبت و قرب جمیع این عناصر اربعه زیاده تر
از بر همه اصحاب شکی نیست و انچه مجتهد بتقلید شیخ نجدی مقصود دارد زینهار از ان لازم نمی اید
والمدعی مطالب بالبینة والبرهان قس علی هذا انچه باقی است کما لا یخفی **قوله** و این وجوه ازبعه
الخ منافاتی که بادعای مفید و مستفید دارد ذریر ان و النثر اصال ولقلا مبین گردید با انهمه باز
بشنو که در ما قبل آیت مشوره این کلمات طیبات در قران مجید وارد است که فَاعْفُ عَنْهُمْ
وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ پس قطع نظر ازینکه چون ضمیر منافقان بازگردد البته
انتشار ضمایر خواهد بود استغفار برای منافقان کجا درست است که خود قران مجید بدان
ناطق است اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِيْنَ مَرَّةً فَلَنْ يَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ یعنی اگر هفتاد بار برای ایشان
استغفار کنی و آمرزش خواهی هرگز خدا نخواهد بخشید ایشان را پس این ضمائر همه باصحاب راجع است
و هو المدعا و ایضا مقصود آن بود که خلاف منافقین بعمل آید در مواد مذکور بر طور شیعه پیروی
و موافقت بود با وصفیکه قرآن مجید جا بجا منع کرده از ان کما لا یخفی **قوله** و هرگاه آیت الخ باید
مفصل گفتن که مراد از محامل صحیحه چیست آیا انچه شیخ نجدی رد بر روی مشتاقین بعد از وعده
بیان دو وجه اول افاده فرمودند و در وجه ثالث آیات مذمت منافقین پیشوایان خود را بیان
کردند یا مراد وجوه اربعه است که امام در فواید امر مشاوره اورده الغرض مجمل نباید گذاشت
ورنه فرومایگی لازم خواهد آمد و سعادتمندی او نسبت بپدرش نیز باقی نخواهد ماند معذلک انتفای
وحی از آغاز معلوم شده و در انجا زینهار احتمال نزول وحی نمانده بیدایت و دلالت عقلی
حتی که اطفال هم فتوانند تجویز کردن که از وحی تعین امری شود باز رجوع کنند بمشوره مردم

صاحب تحفه بالیقین مانند کوهی هست لا یحرکه القواصف و لا یزیله العواصف قوله قول و فعل و تقریر هر امامی
حجت هست الخ ازین بیان بلاغت تبیان عیان میشود که مذهب اہل سنت حق باشد زیرا که هزاران
کس از ایشان در خدمت همچو ائمه هدی از متاخرین اعنی حضرت سجاد امام زین العابدین و امام باقر العلوم
و امام بحق ناطق جعفر صادق مشرف میشدند و مثل ابو حنیفه باستفاده علوم دینیه مشغول و مصروف التفات
این بزرگان ازین شقوق ثلثه خالی نبود و اگر تصنیف فقها و محدثین شیعه که شب و روز بران می نازند مثل
تالیفات ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی که شهرتش مستغنی از توصیف و بیانست و حاجتی نیست که از تراجم
ایشان کتاب رالبس تحجیم گردانم مثل لوامع صاحبقرانی بنگ بینی و فواید را ازان بچینی بوضوح خواهد پیوست
که زیاده تر از شیعه اہل سنت زمین خدمت می بوسیدند و از بلاد دور دست برای استفاده میرسیدند
و این سخن از قبیل بداهت توان گفت زیرا که شیعه اگر در بند استفاده باشند بسیار قلیل خواهند بود حتی اگر
در آن وقت بدلالت کافی کلینی آنمقدار در بلاد نبودند که بتعداد لبست کس بر سند و لایق آن باشند
که معیت امام در واقعات اختیار کنند دار دست نه هذا پس نزد هر عاقل و منصف بندرت و شذوذ اتصاف داشتند
و ظاهر است که چون فقهای سنه را حضرات ائمه از صحبت خویش راندند و وظیفه لعنت برای ریئس شان
همی خواندند فما ظنک بغیره و نہذا الحکم الکتاب المختار لعبید العزیز الکشی و امثاله انیهم از لوامع می تابد
که تقیه ائمه رتبه عموم داشت هم از سنیان بود و هم از شیعه و برین قدر چه موقوف که خود شیخ معلم
بن معلم ملکوت در غیبت امام نرگسی این مبحث را داده براهین و بسط و تفصیل کما ینبغی نور دیده واحقر
العباد چنانچه باید از عماد الاسلام نقلا و جوابا فارغ گردیده و مجتهد الزمانی درین قول نص فرموده که
قول و فعل و تقریر امام هر امامی حجت هست اگر تقیه نماید عین صواب و اگر ترک تقیه کند عین حکمت الخ چون
حال چنین هست پس افعال ائمه اہل بیت که البته لباس تسنن در بر داشتند مگر وزیکه شایده دو خیاط دو قمیص او
آورد نا یکی آنکه سبب سوزنش در دو بر حضرت و آل امجاد خواهد بود دوم دیگری نبراهی و ایشان بر روایت
رفضه و ہم را بر گزیدند حالانکه در قران مجید منع شدید هست عین حق خواهد بود لا جرم مانند شیر غرزمی غریم و
بالضرورة حکم میکنیم که مذهب تسنن حق هست و بالفرض اگر چیزی موید رافضه باشد النادر کالمعدوم مع
احتمال التقیه کما لا یخفی پس باعتراف مجتهد مذهب سنیان حق و حجت شد بعد ازین دعوی حقیت
رفض و ما یتعلق به بلا دلیل برهنی اہل الحق به کی مسموع فَإِنَّهُ لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ ؛
بالجمله روز قیامت حجت ما پیش احکم الحاکمین قایم میشود که خدایا این بزرگان هرچه بما آموختند بگرفتیم
و مذهبیکه ایشان دران بودند برگزیدیم پس دست ماست و گریبان پیر دهقانی و مجتهد متبع خطوات
شیطانی آن خر وقت جز شیطان الطاق و زراره مفضل آفاق کیست و خوانان بریشان بگرید
و ابو بصیر مشغر کلاب بر ریش شان بخندد و طرفه آنکه از کلامش معلوم شده که مجیبان ز مذهب

شیعه اجنبی دارد حالانکه نظر بانچه وصولی و اقای او یعنی طبرسی قدوة المفسرین در تفسیر خود تحقیق
کرده از آن اجنبی بودن مجتهد ظاهر میشود زیرا که درین قول بعد از بیان انکه تقیه ائمه و ترک
آن عین صواب و حکمت او میگوید که همین ست حال انبیا و منفسر مذکور بلفظ انما حرم میکن تقیه را برای
امام و آنهم معنی از فتوی حی ینی که ابو علی جبائی زیر آیت کریمه فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ گفته بود که
دلالت میکند بر بطلان قول امامیه که تقیه بر انبیا ائمه جایز ست او در رد کلامش میگوید که ائمه
جایز ندارند تقیه را بر امام انتهی مختصرا بالجمله پس انصاف باید کرد که مجیب اجنبی شد یا مجتهد پس
پیر دهقانی که از اصل الاصول خود اجنبی گشته زیاده گوئی و ژاژخائی را بر اجنبیت افزوده و از این
قدر که در مه زنش واکتفا ست بر قدر ضرورت ورنه در کتب مطبوعه غیر مطبوعه پیر دهقانی یاد
می آید که گفته که از آن بر می آید که تقیه در کلام انبیا متطرق نمیشود گفتم پس سعادتمندی
او نیز روز افزون ست کما لایخفی قوله آیا نمی بینید که در معجزه احد آنچ مجتهد لی خورد در عین تقریر
دلیل خود الزام بخود راست گفته اند ؎ اگر ناخدا جامه بر تن درد خدا کشتی آنجا که خواهد
برد به تفصیل اجمال آنکه از کلامش معلوم شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را ضرور بود بحکم آیت
کریمه وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ مشوره با اصحاب نمودن او عاقل خواهد گفت چون قرار داد این باب عقلا و نقلا
باجماع عقلاء و هم ببداهت عقلی چنانست که چون بادشاهی قاصد خود را فرماید که تو بفلان راه
برو هرچه فرمایم بجا آر پس او را برین تقدیر زینهار درست نیست براه دیگر رفتن بلکه بهمان راه
خاص باید کام برداشتن که بادشاه آنرا خاص فرموده فکیف شاهنشاهی که همه حاضر و غائب
نزد او یکسان باشند و بر جمیع مصالح و مفاسد علمش محیط باشد پس کمال مخالفت و عدول
حکم خواهد بود اگر از راه دیگر برود و نیز برین تقدیر او را مشوره از زید و عمرو که من ازان راه روم
یا از راه دیگر و رای شما چیست مضحکه ایست که بالاتر ازان نزد عقلا متواند بود مگر مجتهد لی بترس که
پرده از چهره ظلمانی خویش بر انداخته هر چه خواهد گفته باشد کلا اذا التعیت جلباب الحیا فاصنع ما شئت
فکیف که در انوقت که ان قاصد را بسفیران راه خاص شاهنشاه موصوف مامور کرده بود انهم نفرموده
که با یاران خود مشوره کرده باش و اگر بالفرض اینهم فرموده باشد که در بعض امور مشوره با یاران
بکن و لیکن بجا عام و کجا خاص آیا قصه حضرت موسی ع حضرت خضر ع در قرآن مجید نخوانده
که حضرت خضر ع با آنکه بید السنت که قتل نفس زکیه که نه کسی را کشته و کبیره را ایذا داده کبیره ایست از کبایر دیکن
چون حلم رسیده بود که در اثنای راه پسری را که چنان و چنین ست بکش حضرت خضر ع دریجا ادر دمن
آن دریغ نفرمود و ازینجا گفته اند ع که سالک بیخبر نبود زراه و رسم منزلها بود و آیا حضرت ابراهیم ع
بمید السنت که اجنبی را ذبح جاجبی حرام و گناه کبیره ست پدر را ذبح پسری خاصه بچو حضرت اسمعیل ع چگونه روا تواند

لیکن چون فرمان الهی متحقق شد در خصوص بعد از ان هیچ تقصیری و تقاعدی در انجاح آن نفرموده بخلاف جناب سید الشهدا بر اصول طایفه هرزه درایه کوششها فرمود که از اتباع صحیفه خود ذات خود را یکسو فرماید چنانچه عنقریب می آید و العجب که مجتهد در باره جناب امام حسین خواهد گفت که هرگاه امر خاص قرار شد ملاحظه عمومات نمیفرمایند و عنقریب خواهی دانست که در باره جناب امام حسین معذرتیکه نهاده زینهار بر اصول موضوعه رافضه دلیل نتواند شد زیرا که دلیل وقتی قایم می شود که معارضش یافته نشود الی غیر ذلک چنانچه عنقریب می آید انشاء الله تعالی و اطراف آنکه خود گفته که سیر معتبر بر انچه ذکر کرده دلالت دارد و از جمله تقریر او انیست که چون حضرت سلاح بر تن مبارک راست فرموده از خانه هدایت کاشانه بیرون آمد این مزاج شناسان خیراندیشان فهمیدند که آنجناب بکدر رست پس معذرت نهادند و خواستند که قتال در مدینه طیبه باشد و آنمیسکیه که حضرت فرمودند ندانستند و درین باب نقصانی بایشان عاید نیست چناب امیر با آن احاطه علوم نواقص و منور احاطه نفرموده بود و عمر مبارکش قریب سی سال رسیده بود و حال اصحاب چنین بود در مزاج شناسی بلی فاروق بسبب آنکه روزی مشغولی داشت بقرارت نسخه تورات نداشت تغیر چهره مبارک را و صدیق شناخته منع کرد و او چون سر بر داشت باز ماند و رضینا بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا نخواهد پس این اغلطانت خود بمشاورت حضرت دانستند که اگر وحی بودی زینهار مشوره نفرمودی و چون رای خود را اظهار ساخت و رای ما را می جوابد اگر ظاهر نکنیم نوعی از خیانت خواهد بود و هر چه در دل داشتند بی کلفت گفتند و از اظهاران دریغ نکردند چنانچه معمول اهل اسلام است القصه بعد از دانستن وحی کسی را از اصحاب چه مجال که گفتگو کنندگان انظر علی روسهم در روایات تحقیق شان ایشان بوده ست و مجال نداشتند مگر در غیر وحی قصه بریره کنیز ام المومنین که بالا ذکر کردیم مگر از یاد رفته که گفت یا رسول الله اگر بوحی می فرمائی و شفاعت شوهرم می نمائی سر بر آستانم ورنه چون ام المومنین مرا آزاد کرده اختیار دارم و بودن خود تر داد و مصلحت ندانم **قوله** کما ذکر فی السیر المعتمده الخ **اقول** لا نسلم که در سیر معتمده چنین وارد شده باشد و غالب انیست که اگر مجتهد کیاد و میدید مجمل نمیگذاشت بلکه بکمال لن ترانی و خوش بیانی نا جهامی نوشت و عبارت را نقل مینمود و لاف زنی و کادکاد این دهن از شور و شغب زاغ و زغن میگذشت مع ذلک عقل چگونه تجویز نماید که حضرت با وصف حکم الهی بقتال در مدینه رای اصحاب را استخراج فرمود و هو خلاف الاجماع کما ذکر نقلا عن الکتب المعتبره و بازچه ممکن که بعد از مشوره اصحاب حکم وحی را معاذ الله رد فرماید که از اول شنیع تر و چون مجتهد غفلت شعار تیره روزگار بدان قائل ست با آنکه جمیع اقوال حضرت وحی می باشد و آنجناب مامور بود بقتال در شهر مدینه و حکم الهی برای عدم خروج از مدینه بود و اکنون حکم بکفر دارند او د فاروق را در طعن قرطاس چگونه جائز باشد الی غیر ذلک من امثاله الغرض چو مجتهد دعوی آن نموده که آنچه

گفته است مطابق سیر معتمده است مناسب آنست که بکتاب مجلسی که باعتراف علمای فیض آباد و لکهنو
در نقض اقوال فاضل مازندرانی از سیر معتمده است حال آغاز جنگ احد باید شنید میگوید که برگشتیم بروایت علی
بن ابراهیم یعنی استاد کلینی ثقة الاسلام که حضرت اصحاب خود را جمع نمود و ایشان را خبر داد که حق تعالی مرا
خبر داده که قریش جمعیت کرده اند و اراده مدینه دارند و ترغیب نمود ایشان را بر جهاد پس عبد الله بن
ابی و جماعتی از صحابه گفتند یا رسول الله از مدینه بیرون مرو یا در کوچهای مدینه با ایشان جنگ بکنیم مردان
ضعیف و زنان و غلامان و کنیزان و طفلان کوچهارا بگیرند و از بامها سنگ بر ایشان بیندازند همه اتفاق کنیم
بر دفع ایشان بدرستیکه هرگز گروهی بر سر مدینه نیامدند که بر ما ظفر یابند در وقتیکه ما در قلعها و خانه خود
بوده ایم و هرگز از مدینه برای جنگ بیرون نرفتیم مگر دشمن بر ما غالب شد و گویند که حضرت باین رای مائل بود
پس سعد بن معاذ و غیر او از قبیله اوس برخاستند و گفتند یا رسول الله در وقتیکه ما مشرک بودیم و بت
می پرستیدیم کسی از عرب در ما طمع نکرد چگونه الحال در ما طمع میکنند و حال آنکه مسلمانیم و تو در میان مائی
البته از مدینه بیرون میرویم با ایشان جنگ میکنیم پس هر که از ما کشته میشود شهید خواهد بود و هر که نجات
یابد ثواب جهاد خواهد داشت پس حضرت رسول سخن ایشان قبول کرد و بیرون رفت با گروهی از
از اصحاب خود که موضعی برای جنگ تعین نماند چنانچه حقتعالی فرموده است وَاِذْ غَدَوْتَ مِنْ اَهْلِكَ
تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِيْنَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ یعنی یاد کن ای محمد وقتی را که بامداد بیرون رفتی
از اهل خود مییافتی و مهیا میکردی برای مومنان جاهای ایستادن برای کارزار و خدا شنوا است گفتارها
و دانا است به نیتهای شما الخ رسیدیم بر آنکه گویند که حضرت مائل بود بقتال در مدینه آن خود اشعار دارد بتضعیف جناب
راوی و وقتیکه خبر داد از اخبار خدای عز و جل پر ظفر مو که مرا مامور نموده اند باقامت مدینه تا کسی بگیر خلاف آن نگفتی
دیدی حال سیر معتمده و اصول رفضه را و با اینهمه مختبط چه گفت که اول حکم الهی برای عدم خروج از مدینه بود
الی آخر التقریر و اینمعنی را گوارا کرد که جهت خلاف حکم الهی بجا آورد معاذ الله بمشوره اصحاب
که حالی شان بر اصول شیعه معلوم است عمل فرمود و مقام صف آرای بیرون مدینه قرار داد نزد ما
زینهار حکم الهی در اقامت مدینه نازل نگشته از روایات صحیحه **قوله** هرچه ظاهر است الخ این ظاهر
هنوز مخفی است زیرا که ما اینجا مجتهد الزمانی هیچ دلیلی ثابت نکرده که اول حکم الهی برای عدم خروج از
مدینه بود آیا وحی متلو علی الامامیه متواتر ابا عیران و در کدام کتاب علمای محققین نوشته اند و بعد از ثبوت
حضرت را در انحکم بشوره با اصحاب چگونه درست بوده و بعد از مصلح شدن این امر خاص بر حول اجلال نمود
یا آنجناب از سابق میدانست که بعد از مسلح گردیدن اضرار حرب نباید کشود دل امری را این امور
تفصیل باید کرد و فرمایگی را بحکم بدر خود در صوارم و غیران باید گذاشت ورنه سعادتمندی هم برای
مجتهد الزمانی روز را قرون خواهد بود که ما اشتر ناقه **قوله** و موید انچه گفته شد الخ **اقول** مرتبه تائید بعد از

شبی نمی باشد هنوز از ان تغافل کردن و در پی بیان مویدات گردیدن مغلط دیگر هست که از مجتهد از زبانی
بعید در آمد خدای عز و جل حواس سلیم عطا فرماید تا مجتهد چیزی بنویسد که درین معرکه بکار آید **قوله**
چنانچه جناب محمد بن یعقوب کلینی در کافی روایت کرده الخ **اقول** چون از اصول فریقین واضح است
که وصیت بمعنی امامت تعلق ندارد دیگر بر حال پس شکی نیست که جناب امیر از اهلبیت معین باشد اکنون
حاجت باین سوال چه خواهد بود که رواه بنام حضرت وضع کردند که آنجناب از جبرئیل ع پرسید که ای جبرئیل
کدام اهل بیت من حالانکه رفضه هزار جا التصریح کرده اند بحصر اهلبیت در دوازده امام و هم خلافت بلا فصل
آنجناب و تفریع امامت دیگران بران حتی که از احادیث کلینی وغیره او بر می آید و در خاتمه منتهی الکلام اشتباه
بران رفته و مفصلاً در حوله حیدریه وغیره بحث آن گذشته و ایضاً که وقت نزول آیت تطهیر چنانچه باید
جلی شده یعنی حضرت اهلبیت خود را بزعم رافضه در ال عبا حصر فرموده ازین سوال مذهب تشیع باطل شد
که این سوال حضرت صریح ارشاد در ینکه اهلبیت غیر ایشان نیز بوده اند تا جناب نجیب الله و ذریتش از جمله
باشند چنانچه بمقتضای لفظ منهم قثبیت قول اهل السنة و بطل قول الرافضة و اگر معنی چنین قرار دهند
که مقصود حضرت تعیین عددی ازین خرد و بزرگ یعنی جناب مرتضوی و امامین بود که یکی را معین
نکنند و معنی نجیب الله منهم و ذریته چنین باشد که همه مراد اند پس آن احادیث کجا خواهد رفت که آنرا رفضه
بطمطراق وضع نموده اند که حضرت هر کس را تا مهدی غازی نام می برد متواتر و نزول کتاب
موعود برای نشان بے سهو و نسیان میداً السنة کما هو مبسوط فی الاصول و هر گاه این امر مقرر بود منصوص
حضرت حق که اهل کتاب در س آن میدانند و یعرفونه کما یعرفون ابناءهم پس چگونه در ینوقت بر حضرت
مشتبه و ملتبس گردید نکیف که این کتاب موعود باشد از جانب رب العالمین در معراج برای جناب امیر و ذریت طاهره
مذکوره که ایشان مصداق آیت تطهیر آمده اکنون عذری نیست مگر آنکه برای تفهیم دیگران بود چنانچه مجتهد جاییکه مفریا فته
درین کتاب گفته که این امر از ان قبیل است ع که ای بتو میگویم دیوار تو هم بشنوا تا بدانند که جبرئیل جناب مرتضوی را
نجیب الله نام نهاد و وارث علوم نبوت گردانیده وقت عطای کتاب مختوم میراث بردن حضرت ابراهیم از
حضرت و وارث گشتن حضرت امیر اسلے غیر ذلک گوئیم اگر مراد از دیگران اصحاب یا اقارب
حضرت باشند پس ایشان در چه حساب که خلوت محض بود حتی که جناب سیده و امامین نیز
جدا بودند چنانچه حدیث دیگر ازین باب نص برین معنی موجود که حضرت جبرئیل ع چنان اهتمام کرده بود که
کسی در این خلوت بجز از جناب نجیب الله باقی نماند پس غیر ایشان را چگونه گنجایش باشد اقارب باشند
یا اصحاب و انشاء الله تعالے عنقریب بیان آن می آید و بر کسی را معلوم میشود که بر عدم جواز دعوی ائمه اول
دلیل است که انرا درین اوراق لغار تخلی بغیر سکینم زیاده برین نیست که سوفسطائی این امت معمولی
آنرا که هر چند اهل خلاف بدم کعبه نمایند شما دخل ندهید و دعوی کمینه این با وثیقه امانت نام نهند و چون غیری را

و خللی نبود در آن خلوت احتمال تفهیم دیگران سوال حضرت وسعتی ندارد لاجرم جهل حضرت بر اصول شیعه از
معنی اهلبیت و مصداق آن هویدا شده معاذ الله من ذلک و لعلهم یحیلون علی الله کما لا یخفی مع هذا علمای شیعه
دقیقه فروگذاشت نکرده در رسائل نوشته و بهمه کس اصلاح آن کوشیده موجود است و هم در رساله
محققه او که اطلاق لفظ اهلبیت بر واحد درست نیست پس میباید که ان جماعتی باشد که این نجیب الله و
در بیشتر یازده امام بر اصول شیعه بعضی ازان جماعت شود این صورت نمی بندد مگر وقتی که دیگران
گروهی باشند تا ایشان ازانها خاص کرده شوند و ازینجاست که بعضی عالی که بر کمال ذکاوت و فطانت
او میناز ند علمای شیعه را تخطیه نموده یعنی این غرض که پیش نهاد شده ست بر نمی آید مگر وقتی که جائی
دیگر نیز اهلبیت باشند و آل عبا ازانها چیده شوند پس شیعیان که جا بجا گفتند که غیر ایشان کسی اهلبیت
حضرت نبود غلط شده و راقم گوید که البته باید که بحکم این آیت همه معصوم باشند زیرا که در قرآن مجید بعد لفظ اهلبیت
حکم تطهیر واقع ست و عقل تجویز نمیکند که اگر بمعنی دختر و داماد و نواسگی باشد چنین ست و بمعنی زوجیت
و عمیت و اخوت حکم تطهیر نخواهد بود باز در تطهیر درجات را معین گردانند برای هر نوع و صنف و افراد بلکه مزاج
شخصی را هم بر حسب کار آرند و گویند که برای علاقهٔ زوج کیفیت و کمیت تطهیر مثلاً و مصداقاً اینقدر ست و برای
عمیت اینقدر الی غیر ذلک من زهیر و غیره مندرج کنند و معلوم نیست که برای جناب امیر که از آغاز اسلام تا وقعه
شهادت اظهار کفر دارند و ابطال ایمان و اخلاص مطمح نظر داشت چه وزن قرار یابد مثل خردل ابحر یا کوه الوند
و مقتضای عمیت چه خواهد بود که تا دم واپسین حضرت مخالفت و حسد از و صدور می یافت که ناعقبهم
نفاقا الی یوم یلقونه کما ستعرفه نموده غرض که هر جا غلو و تعصبات را دخل ساخته دین قویم را از تحریفات
و تغیرات بمزاج مجون ابلیس خبث الحدید رسانیدند تیر جا غلو بوده را ضمیم گردانیدند و بتقریری دیگر قریب بهدگرادا
و آن کرد شاید که مجتهد چنانچه باید بفهم آن رسد و او را اختلاجی پیش نیاید و مدعا در دلش بخوبی رسوخ
یابد که اذا تکرر تقرر و آن اینکه سوال حضرت ای اهل بیتی یا جبرئیل چنانکه دانستی از صورتی چند خالی نیست
یکی آنکه ای جبرئیل من ندانم اهلبیت خود را پس حال کن کیستند و این بدیهی البطلان ست چنانچه گذشت
و نیز گویا قلب موضوع ست یعنی بایستی فرمود که ای برادرم جبرئیل من اهلبیت خود را فی الجمله میدانم نجیب الله
کیست که نه در قرآن مجید دیدم نه در حدیث قدسی و بر ظاهر ست که در جواهر الحدیث علمای شیعه احادیث
قدسی را جمع کرده اند و هم در کتب دیگر لیکن این لفظ بنظر نیامده بلی بجا برای امیه بمعنی فضیلت و برگزیدگی
مذکور ست پس بدون اثبات شهرت آن در آن زمان چنانچه برای لفظ امیر المومنین مدعی هیبا شده البته
سوال حضرت ازان ضرور بود الحاصل آنچه ازان سوال بایستی کرد ازان سوالی نفرمودند و آنچه پرسیدنی نبود
ازان سوال نمودند که هم در قرآن مجید ست جا بجا و در احادیث چنانست که نهایتی و پایانی ندارد در روایات
فریقین دوم آنکه اهلبیت من بسیار اند آل عبا و عباس و اولادش و دیگر بنی اعمام تو نجیب را معین بکن و البته تمام

آن بود زیرا که عنقریب از اصول اهل فضول خواهی دانست که بخاطر شریف بود که اگر عم بزرگش قبول نما
دیگری را زینهار عهده وصایت هرگز عطا نماید پس جبرئیل فرمود که حضرت نجیب الله و ذریتش از
تنها مستعد او ایشان مراد اند پس از بسم الله حدیث مذهب تشیع باطل شد علی لسان الرفضه و ثابت شد
قول اهلسنت زیرا که ذریتش بسیاری اهلبیت آن داشتند که رفضه منکر اند والحمد لله سوم آنکه اهلبیت
من که امامت و وصایت با ایشان تعلق دارد و فی الحال سه کس اند مراد از ینها کیست جبرئیل فرمود
همه مراد آنند و هم متاخرین از ذریت نجیب الله و این سوال قریب سوال اولست که حالش معلوم گردید
که پهلو باستحاله میزند زیرا که بیانش را احادیث ائمه که ماخذان علم نبوتیست در ابواب بحار الانوار و کتاب
حسن صفا و حارثی و طوسی و طبرسی متکفل انست که حضرت چنانچه باید یقینا و قطعا آنهمه را میدانست
و هم ترتیب را که اول آنحضرت نجیب الله است و آخر آن مهدی آخر الزمان و کیفیت امامت هر کس و آغاز و انجام
و حال و عده این کتاب در شب معراج و تنصیص اسامی مقدسه ائمه و در اجزای این کتاب این مباحث
بعنوانی یافتی که بدین تفصیل در کتب کلامیه ندیده باشی پس بخیالم اگر تفصیل امری باقیست احوال
حضرت عباس است از تنگ حوصلگی و حسد و عداوتش با جناب مرتضوی نزد کاسه لیسان عبد الله بن
سبا یهودی لهذا آنرا از کتب معتمده رفضه بقدر یک روایت به بسط می آرم که باقر مجلسی در حیات القلوب
بباب شصت و سوم که تعلق بمرض و وفات شریف دارد می نویسد که حضرت تندرست بود وقتیکه خبر وفات
ذاتیش از حضرت جبرئیل شنید و مهاجرین و انصار بحکم حضرت مسلح گشته حاضر شدند پس فرمود که خدا را بیاد کسی
میدهم که والی شود بر امت من که رحم نماید بر ضعفای امت و پیران را بزرگ شمارد و علما ایشان را تعظیم
نماید و غافل نشود از حال ایشان و بسر حد کفار چندان مقیم گرداند لشکر اسلام را که نسل ایشان منقطع شود
بعد ازین مجلسی کهتر جهابذه مذهب خود مثل کلینی و ابن بابویه و حارثی و طوسی و غیر ایشان را نام برده
رقم میکند که ایشان سندهای معتبر از امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صلوات الله علیهم روایت
کرده اند که چون هنگام وفات رسول خدا آمد و بیماری آنحضرت سنگین شد حضرت امیر المومنین و عباس را
طلب نمود و خانه پر بود از اصحاب آنحضرت از مهاجران و انصار و سر مبارک خود را در دامن امیر المومنین گذاشت
و عباس در پیش روی حضرت ایستاده بود و بطرف رای خود مگس را از روی آنحضرت دور میکرد پس آنحضرت
چشم گشود و فرمود ای عباس ای عم پیغمبر قبول کن وصیت مرا در اهل من و در زنان من و بگیر میراث مرا و ادا کن
دین مرا و وعدهای مرا عمل آورد و ذمه مرا بری گردان عباس گفت یا رسول الله من مرد پیر عیال دارم و تو از
ریح عاصف با دوست تر از ابر بهاری بخشنده تری مال من وفا نمیکند بوعدهای تو و به بخششهای تو این را
از من بگردان بسوی کسیکه طاقتش از من بیشتر باشد و حضرت سه مرتبه این سخن را اعاده کرد و هر مرتبه او همچنین
جواب گفت پس بین بعد طلسم غدیر هنوز وصیت امور خانگی ناتمام بود کسی را که خلیفه بلافصل کرده حاکم

همه امور شد پس طلسم مذکور باطل گردید حضرت فرمود میراث خود را بکسی هم که قبول کند آنرا چنانچه حق قبول
کرد نیست سزاوار آن باشد و چنانچه تو جواب گفتی جواب نگوید پس با حضرت امیر المومنین خطاب کرد و فرمود
که یا علی تو بگیر میراث مرا مخصوص تست و کسی را در آن نزاعی نیست و قبول کن میت مرا و بعوان و ردی وعده های
مرا ادا کن قرضهای مرا یا علی خلیفه من باش در اهل من و تبلیغ رسالت من بعد از من بمردم بکن پس حضرت
امیر المومنین فرمود که چون نظر کردم بسر مبارک حضرت را دیدم که در دامن از مرض میلرزد و بیتاب شدم
و آب از دیدهای من بر روی مبارکش ریخت و دلم طپیدن گرفت و نتوانستم جواب آنحضرت گفت پس بار دیگر آن
سخن را اعاده فرمود و باز گریه در گلوی من گره شد بانهایت دشواری بصدای ضعیفی گفتم که بلی یا رسول الله
پدر و مادرم فدای تو باد پس حضرت فرمود مرا بنشان آنحضرت را نشاندم و پشت مبارکش را بر سینه خود چسبانیدم
پس گفت یا علی توئی برادر در دنیا و آخرت و وصی و خلیفه من در اهل و امت من تا آنجا که مجلسی بلفظ
مجلسی آورده ام و اکنون از جهت تطویل محصل میگوئیم که بلال را فرمود تا خود و زره و عمامه شریف که نامش
عقاب بود و ذو الفقار و دو عمامه و برد و ابرقه و عصای کوچک چوب دستی نعلین شریف و دو پیراهن
شب معراج و روز احد و کلاه سفر و عید و هر روزه و دو استر شهباء و دلدل و دو ناقه عضباء و صهباء و اسب
جناح و خر درم و یعفور را از کوشش با همه را حاضر گردانید جناب امیر بحکم شریف قابض شد و همه را بخانه برد و حاضر
حضرت دید و انگشتر خود را در دست حق پرست او کرد و بصدای بلند فرمود که علی وصی خلیفه من است در اهل
و امت من و ای مسلمانان حسد مکنید پس فرمود ای عباس برخیز از جای علی عباس گفت مرد پیری را
برمیخیزانی و طفلی را بجای او مینشانی حضرت سه مرتبه این سخن را فرمود و او چنین جواب گفت پس
عباس غضبناک برخاست و حضرت امیر در جای او نشست الی آخر الافتراء انتهی بعبارت مجلسی بود
یعنی مخالفت و عداوت حضرت عباس با جناب سرور دو جهان و آنچه در خلافت فاروق داد و کالت
و کفالت بنکاح او با جناب کلثوم بعمل آوردند گفتنی و شنیدنی نیست سبحان الله شرم نمی آید این علما را
که از ابلیس در اضلال خلائق زیاده تر کوشیدند که آنچه برای حضرت عباس محقق گردانیدند از آغاز تا انجام
را در حق است با غیظ و غضبش بر حضرت رسالت پس مرتبه او براصول این شیاطین از فاروق هم در گذشت
که او قطعاً و یقیناً نگفته بود که حَسْبُكُمْ أَیْ حَسْبُنَا كِتَابُ اللهِ وَ أَنْتُمْ بخطاب کسانیکه میخواستند که حضرت را
در آنوقت حرکت دهند و بنویسانند حالانکه مشقت عظیم بود و ایارفضه ندیدند که حضرت طلبید حضرت علی
و عباس را نخواستند عرض کرد که حاضر شدیم چونکه شدت مرض را دانسته بودند پس فرق قیامت در
اهل حق است دگر بیان این سطر و دین و اینقدر فقط نمونه بود از مطاعن حضرت عباس در
اصول رفضه فجره چسان گوئیم آنچه دیده ام لیکن در بعضی از تالیفات بلحوق اشد ضرورت حرفی چند
ازان ایراد کردم سبحان الله یا عصمت پر ضرور بود در وصایت و امامت و آنهم بطوریکه بار ها در من

اوراق دانستی وهم شروط دیگر خصائص آخر که در رساله منفرد ره نتوان گنجانید یا نوبت امامت بجای رسید
که مرتدین و کافرین را بار بار عنایت میکردند و بالاخر بالش بر فراخ و ستبی نتاد که اگر قلیلی از نسیم ورزد حضرت
عباس ع می بود که تعدادش در بعض مقام کردم حضرت عباس بازی می ربود معاذ الله همه امور رفته گلو بین
از فروع تا باصول بر مخالفت ظاهر و باطن ست دگر هیچ خواه انبیاء ع رسل باشند خواه حضرت نجیب الله
صاحب هدایت سبل ص ما نصیحت بجای خود کردیم ۞ روزگاری درین منبر بردیم ۞ گر نیاید بگوش قوم یهود
لعنت الله بحال هر مردود ۞ اینکه شنیدی آغاز حدیث کلینی ست رسیدم بر عبارت مابعد که حضرت جبرئیل در
فواید کتاب مختوم بیان فرمود تا وارث شوند حضرت نجیب الله از تو علم نبوت را چنانچه وارث شد حضرت
ابراهیم آنرا و میراث او برای جناب مرتضی ع و ذریت تست که از پشت او ست اجابت آنمقام خاص نیز از
ضبط و احصا بیرون ست مگر بالاختصار چیزی ازان باید شنید که اگر مراد از علم نبوت علوم دینیه و احکام شرعیه
ست پس چون آنجناب را قاضی یمن گردانیدند و حکم سفر دادند و او عذر نمود یا رسول الله من فیصله خصومات
را نمیدانم دیدم عاصے شریف نوبت بدان رسید که اقضاکم علی در حق او ورود یافت در قصه بدان استدلال
کردند که چون قاضی را جامعیت علوم دینی می باید پس از رشیدیت کمال جامعیت جمیع علوم ثبوت انجامید
معهذلک در اصول شیعه که مناقب آنجناب ضبط کردند بتواتر رسیده که در بیان آیتی چند از قرآن مجید
حضرت امیر ع بار هفتاد و هشتاد شتر را ماده مے نمود و جمیع معانے قرآن المجید را بسیط گشته بود و بر هر لفظ قرآن شریف
بافاده حضرات ائمه معصومین هفتاد هزار معانے دارد پس تبحر آنجناب چگونه برین کتاب در علوم مذکوره موقوف باشد
و اگر علوم لدنیه اراده کنند یعنی علوم باطنیه که ببطن تعلق دارند پس درین صورت که دیگران بتعلم این علوم مثل سلمان
فارسی باب الله گشتند و بالیقین بدرجه اعلی رسیدند چنانچه پدر مجلسی در رساله تصوف نوشته و لطبین نشستند
البته جناب امیر اگر بطین شوند معاذ الله تنگی حوصله و تنگ ظرفی لازم آید و ما اعتقاد بدان داریم که تو چون
ساقی شوی در تنگظرفی نمی ماند ۞ بقدر بحر باشد وسعت آغوش ساحلها ۞ لاجرم معین شد اکثریت علوم باطنے که
اضلاع بطن شریف بر تحقیق شیخ المشائخ صدوق الکواذب کامرار اکثریت ان علوم قبل
از نزول کتاب مختوم بدرجه سے در از منتفح گردید چنانچه از روایات بحار هم این قبلیت عیان ست اکنون
الجالیس کجا معهذا الانوم آمد که هنوز بکمال علم نرسیده بود و قصه عطاے این کتاب بفک ان خواتیم
و تخصیص هر صحیفه بنام هر امام خاص ظاهر و دال بدانست که جناب امیر ع مطلع بود بر صحیفه خود
و از مضامین صحف دیگرے چیزے نداشت بلکه هر یکے از ائمه اطلاع حاصل نفرمود بانچه در
صحیفه دیگر بوده ست ورنه حکم فک خاتم خاص هر امام معنے نداشت و قرار داد رفقه مقتضای
حصول شان اینست که جناب امیر ع همه را امید انست و جمیع ائمه متاخرین بمراتب علومیکه رسیدند
ازان جناب و از خرمن آن علاے قباب فیض مآب خوشه چین گشتند معهذا آنجناب را علوم

حاصل بود که اکثر حرفش هزار هزار ابواب علوم کشاده شد انهم مقتضی آنست که گنجایشے نماند النقص
دروغ زنان را بر اصول موضوعه شان باوجود اختصار و ایجار تا بخانه شان رسانیدم و از هر طرف
طریق بر روی شان سد و دگر دانیدم و اگر معنے چنان قرار دهند که نجیب الله از تو میراث برد
علم نبوت را چنانچه حضرت ابراهیم ع میراث بر دار سابقین گوئیم پس بزبان هم باید گفتن که حضرت
مرتضی ع بهتر بود از حضرت ع زیراکه حضرت خلیل بعد تمنا در شیعه علے داخل گشته بود بتصدیق آن در
کتاب بواسطه حضرت جبرئیل که سخن در کاوش میرود نازل شد وَاِنَّ مِنْ شِيعَتِهٖ لَاِبْرٰهِيْمَ
اِذْ جَآءَ رَبَّهٗ بِقَلْبٍ سَلِيْمٍ چنانچه قصه آن در کتب اخبار نقل کرده اند و بخفے هم در مجمع البحرین
اورده و شیعے را بمعنی تابع گرفته پس ثابت شد بحکم آیت سابقه اتباع حضرت بابراهیم خلیل
واو شیعه و تابع حضرت امیر شد وَقَدْ تَقَرَّرَ اَنَّ تَابِعَ التَّابِعِ تَابِعٌ بعد ازین در تشبیه نظر باید نمود که
حضرت ابراهیم ع بکمال دلیل و برهان میراث حضرت یافته بود کما هو الظاهر حالانکه خود در کافی
از حضرت ائمه مسطور است که حضرت سلیمان میراث علوم یافت از پدر بزرگوار خویش یعنی حضرت
داؤد و رسول خدا صلی الله علیه و علیهم میراث آن از حضرت سلیمان یافته و چون حضرت ابراهیم
بر حضرت سلیمان مقدم بود پس باید گفت که مورث المورث مورث حالیا کدام یکے را ازین
احادیث اعتقاد باید کرد و لهذا انصاف باید داد و کج فهمے را باید گذاشت و ایضاً در قرآن المجید
موجود است بخطاب شریف که اتباع ملت حنیفے باید نمود چنانچه فرموده اند ثُمَّ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ
اَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ حَنِيْفًا و پر ظاهر است که این مستلزم تقدم است فالا مر صار منعکسا
نیست حال افادات حضرت معصومین و جناب روح الامین در افاضه وحی حضرت رب العالمین
بر اصول متشیعین علاوه احتمالات دیگر بر اصول شیعه بسیار است و یکی از دیگری بدتر نزد عقلای هر دیار
نمونه اش آنکه چنانچه ابراهیم وارث حضرت گشته بود تا بحدیکه میراث و فیض او به نجیب الله و ائمه
رسید بواسطه او که میراثه لعلی آه اکنون که این کتاب میدہے او را و بکذا اسے المهدی
وارث تو خواهد شد نجیب الله و ذریت بلا واسطه لیکن فیض حضرت بلا واسطه تا بست سال
نبوت رائگان میرود گوئیم آن فیض قرآنے بود که اعتبار ش کجا ماند بعد نزول کتاب
مختوم که بر هفوات شیعه قطعاً معمول به است اگر فیض سابق برده باشد بار اگر گویی
که مشکلات مرتضوی حل نشد مگر بعد از رجعت حضرت پس از وفات بدینا کما فی الکافی
پس این کتاب جدید هم رفت و گذشت گوئیم که حضرت در بیمارے و گریه و زارے
اهلبیت کجا فرصت تعلیم یافت بلے بعد تعلق دنیا و حصول خلوت بعد الرجعت
همه مشکلات این دلال کتاب را حل فرموده اگر بعد ازین کسے گفتگو کند صوارم

میکشایم که الیابک الا امتی و بران این فقره جست می افزایم لیجتبی لامتی فاعتبروا یا اولی الابصار و کید
الیهودی الحمار و شاهد و لفی مقالاتهم عجلا جسدا له خوار اینجا که شنیدے مبنی بر آن بود که از لفظ ابراهیم
حضرت خلیل الله مراد باشد و اگر مراد از ابراهیم فرزند رسول خدا باشد صلی الله علیه و رضی الله عنه
پس حال موت او قبل ازین بمدت دراز از همه کتب در سیر مذهب فریقین واضح ست بالاجماع
و نزول لا این کتاب مذهب بمذهب احمر جنت را محدثین رفقه در قرب وفات در عین بیماری
حضرت می نویسند مگر بدانی که مجلسی هم در حیات القلوب درین ابواب آورده که متعلق بوفات
شریف ست و بعد ازین معلوم خواهد شد که فارغ خطی از دعوی‌های اماست بمجرد نزول الال
کتاب مختوم بود پس ابراهیم فرزند حضرت کجا میراث از پدر بزرگوار برده که را میراث عطا
کرده اما این امر کمتر ست از حکایت عارفی که اعتقاد میکرد بمزعوم ناقلین که سکندر
ذو القرنین در کربلا معلی با امام حسین جنگید برین تقدیر پس قطع نظر از علوم لدنیه و عمود نور
و تسدید روح اعظم و الفتاح لوح محفوظ دائما حال تاریخ دانی بر اصول مطرود مین نیز بوضوح
انجامید چنانچه باعتراف مجتهد محدثین ایشان نوشته‌اند که امامین در عطا و استیفای قیمت ناقه
بیش دستی جناب مرتضوی در عهده کرامت محمد مصطفوی بجا آوردند که شرح این بار بار چگونه
توان کرد و بار چند ایا اگرچه عبارت ترجمان الوحی که از عهد حضرت آدم این عهده برا وست
دانی نباشد لیکن چنین درهای ناسفته را باید سفت و برای او راج معانی در
در آن الفاظ باید گفت کما عرفت که معنی چنین ست که مقصود ازین کتاب مختوم آنکه علم نبوت
را از تو حضرت نجیب الله میراث بگرد چنانچه فرزندت ابراهیم میگرفت اگر زنده می‌ماند و لیکن
تو گفتے که چون اجتماع ابراهیم علیه و حسنین نتواند شد در تقدیر اسلطی ابراهیم را فدا کردم
برایشان که اگر ایشان بمیرند کمن و پدر و مادر ایشان همه ال عبا اند و بگیرنی ابراهیم شد اگر
خواهد مرد انده فقط برمن خواهد بود پس اگر زنده او امتداد یافتی کلی ذریت او همه وارث
وی شدند هرگاه واسطه نماند اکنون وارث علم نبوت نجیب الله صاحب و ذریت او
خواهند شد بدون واسطه احدی و فاصله کسی اگر برین کتاب که در شب معراج موعود
شده بود عمل کنند و آن را نصب العین گردانند پس معلوم شد که قرارت و تعلم قرآن
و آنچه بدان تعلق داشت موجب حصول این درجه علیا بود و هر مرتبه عظمی که هست یعنی
تکمیل علم نبوت برین کتاب ست و بس و حَسْبُكُمْ وَ حَسْبُنَا كِتَابُ اللّٰهِ و در معنی
آنچه فریقین آورده‌اند همه محل و بیمعنی بود زیرا که این لال کتاب متاخر ست از همه بر احکام
مخالفه قرآن هم تنامل ست خلافا ظاهرا کما یدل علیه حدیث الجعفر الصادق ع عن ابیه

موسی الکاظم رضی الله عنهم رسیده انشاء الله تعالی نقلا عن الکلینی ثقة الاسلام و مخفی نماند که ضمیر برای لعلی
در هر صورت بسوی ابراهیم گردانیده شد که متصل است و لیکن احتمالی دارد که بسوی علم نبوت اہل شود
و لیکن بهر حال سالیکه نکوست از بهارش پیداست این امور که جاگزین اذهان ناظرین و سامعین شد
تعلق داشت بمیراث که از ارث ماخوذ است و اگر ماخوذ از ارادت بمعنی نمودن باشد معنی آن چنین خواهد بود
که فرود آمدن این کتاب مختوم برای آنست که بحبیب الله ترا اظهار علم نبوت بنماید بعد از عمل کردن برین
لال کتاب و از کتب امامیه صراحةً خواهی یافت مثل بحار و حق الیقین که حضرت را ملائکه خبر اعمال بندگان
خصوصاً شیعیان میدهند پس حضرت شکر بر اعمال نیکان ادا میفرماید و از بدی بدان استغفار می نماید
پس اخبار از حال صبر و رضا و تسلیم ائمه برای خوشدلی حضرت بطریق اولی و مراد از وارث شدن
حضرت ابراهیم صبر آنجناب است بر اصول رفض بر آتش نمرودی تا مقام توکل محض بظهور پیوست
و توسل جبرئیل قبول نفرمود که اما الیک فلا علمه بحالی حسبی من سؤالی و در کتب سیر و هم تفاسیر
دیده باشی که نمرود مطرود چون زبانی حضرت ابراهیم که حال دوزخ می شنید از نجهت قرار یافته بود که مناسب
نیست که او را در آتشی باید انداخت که از دوزخ کمتر نباشد بنابران بحکم او در دشتی که عرض و
طولش بیک فرسنگ بود این آتش مشتعل شده بود و اعدی از ذوی الحیات را محال بود که از چار فرسنگ
سمت آتش قدمی نهد در باب النزاع و تشبیه تام حاصل شد که گلوی حضرت امیر المومنین را محکم بسته
تا دار الخلافت چنان کشیدند که بهایم را می کشند و او زبهار سرنتابید و در اثنای راه دخواند یا ابن
اُمَّ اِنَّ القَوْمَ استَضْعَفُوْنِیْ وَ کَادُوْا یَقْتُلُوْنَنِیْ بخطاب حضرت الی غیر ذلک اگرچه بمقتضای قتل مشهور
که دروغگو را حافظه نباشد اکابر شیعه بصبری و از روحی اهم نقل میکنند از کشتی با خالد و دختن بگریبان فاروق و دشنام
دادنش که از جناب امیر صدور یافته و مجالس نیز از کار تحقیقش در حق الیقین و غیره بر بسته بروایت دیگران نوبت بشمشیر رسید چنانچه در مجلد
سابق دیده باشی و این اظهار علم نبوت میراثی بود که از حضرت ابراهیم برای حبیب الله و ائمه حاصل گشته و ما این امور را بتقبیل باشد
که یکی از بهر و ران باب سخن آرای برای آقای خود که عادت لاف و گزاف بصحبت امیری داشت میگفت تا آنکه روزی گفت
که در شکارگاه امیر بر آهو تیری چنان زدم که پایش را با گوشش بدوخت امیر فرمود با بخندیدند که تیر بر خط مستقیم میرود بکجی
او چگونه متصور و سخن آرا جواب داد که آهو در آنوقت گوشش را از پای خود میخراشید بر عادت جانوران پس همه گفتند که
سخن خوب گفتی و او را مدادان چاکری را گذاشت که امری انتهایی هست مگر در مد های جناب ابن تا کی جهلات را
تاویلی کرده باشم و تعرض باین نسخه اخیر بدین سبب است که بعد محنت کتاب تمهید بهم رسیده بود که مجتهد
آن را دیده و بدست خود درست کرده و نقاط و حرکات لفظ مذکور را بدین طور معین گردانیده بود بقلم جلی
چنانچه عادت اوست لیکن قصه حصول این نسخه بگوش احباب در آغاز کتاب دانسته حاجت ذکرش باقی نماند
بهر حال خواه نسخه اول باشد خواه ثانی از افادات مجتهد ثانی عجائب و غرائب مشاهده می شود

ولیکن بضرورت ختم جواب کتاب ابحاث دیگر که تعلق دارد باضافت علم سوی نبوت ساقط کرده شد
که حضرت جبرئیل را چه مناسب بود در هر وقت که اعلی مدارج حضرت نجیب الله و ذریت طاهره بیان فرماید
و کمتری را نشان دهد و از مطالعه کافی و هم صوارم بیر دهقانی عیان می شود که برابر مرتبه امامت
هیچ مرتبه از نبوت و رسالت و خلت نیست فکیف که سخن در فضائل ائمه و رسانیدن لال کتابی باشد
که برای این بزرگان نازل گشت و همچنین ساقط گردانیدم اموری را که تعلق دارد بتخصیص امامت باولاد
حضرت شهید کربلا دون اولاد الحسن المجتبی حتی که قبل ازین دانسته باشی که آنجناب را از اولاد خاص
فاطمه زهرا بر آوردند و پس علی هذا آنچه بابراهیم فرزند رسول کریم تعلق دارد که اگر حیاتش امتداد
می یافت و به نبوت میرسید ختم نبوت برای او میماند یا جناب امیر یا کسی از اولاد امجادش در هر صورت
اگر فرصتی و اطمینانی می یافتم در اصول اهل فضول آنچه دیده بودم همه میگفتم تا دعوی مزید ولای این همه
بزرگان عموما خصوصا فرزند رسول مقبول برای این قوم جهول زیاده تر عیان میگردید اکنون نکته
درینباب باید شنید که جناب امیر بعد وفات شریف آنچه کرد بر خیال فاسده رفضه مطابق آن کتاب بود
و اصول اهل فضول حالیست که هرچه فرمود آنهمه مخالف قرآن و عقل بود و تفصیل هر امر را تطویل لازم است اما
مخالفت پس رفضه اتفاق دارند که هرگاه در دل آدمی گمانی رسوخ یابد که اگر تقیه نکند نوبت بجان میرسد
الی غیر ذلک من المصائب تقیه واجب است و اخبار متواتره بر مزعوم شان دلالت بران میکنند که تقیه
سپر مومن است باید که جان خود و عیال خود را بجهت تقیه محفوظ نماید چنانچه از سپر وقت حرب در پناه
می باشد و اینهم عیان شد از قواعد شیعه که چون نوبت بقتل کسی رسد تقیه حرام میشود و جناب امیر
هرگز تقیه نفرمود تا جناب سیده زنده بود چون فاروق معاذ الله آنجناب را لعنة الله علی الکاذبین قتل کرد
و خانه را سوخت الی غیر ذلک مما لا یلیق ذکره آنوقت تقیه فرمود پس قلب موضوع لازم آمد از آن سبب
که قرآن مجید بر تحقیق شان در کتب دین و ایمان اول دلیل بران است که در صورت مذکوره تقیه را ترک کردن
ترک واجب است و هم ازین سبب که در احادیث متواتره شیعه مروی است که تارک تقیه تارک صلوة است عمدا و هیچ عبادت از وی قبول نیست
خواه نماز باشد یا زکوة و روزه و حج بود چه جای آنکه جماعتی اذعان بدان دارند که جناب امیر چنان تارک
تقیه بود که گاهی بیعت ابوبکر نکرد به تقیه چنانچه از شروح نهج البلاغه معلوم می شود و من می گویم باید که این
گروه قائل بدان شوند که در خلافت صدیق اکراهی نبود و جناب امیر بطیب خاطر بیعت فرمود و ذلک
من المقصود الحاصل قرآن مجید و دلالت عقلی بعد از نزول لال کتاب یکسر مفقود و حضرت امام الائمه
جهان بهار علم نبوت بهر کس عموما و بجناب سرور دو جهان خصوصا بتوسط ملائکه نمود چنانچه جبرئیل
خبر داده بود و شاید که در قلب تو اختلاجی بهم رسد و دغدغه پیدا شود که چون بعضی از صحابه رجوع کردند بطرف امیر کبیر
نوبتی بر جحد و انکار یافت و از تقیه دست بر داشت و جوابش بر اصول اهل فضول بعد

ازملاحظهٔ کتب معتمدهٔ طایفه خصوصاً مجلسی امام المتاخرین نزد علمای ظلوم وجهول اول مراجعین ابوساسان
وابوعمره وشبر بودند چنانچه مجلسی درحیات القلوب که مرجع فضلای امامیه از کتب معتمده در فن سیر است
جای میگوید که حال اصحاب نقل میکند بعد از وفات حضرت در زمان خلفای راشدین وعبارتش
درباب بیعت وبیعت این است وایضاً بسند حسن از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده یعنی کشی که صحابه
بعد از رسول صلی الله علیه وآله مرتد شدند مگر سه نفر سلمان وابوذر ومقداد وراوی گفت که عمار چه شد
حضرت فرمود که اندک میلی کرد وزودی بازگشت پس فرمود اگر کسی را خواهی که هیچ شک نکرد
وشبهه اورا عارض نشد او مقداد است اما سلمان در دل او عارض شد که نزد امیر المومنین اسم اعظم
الهی هست اگر تکلم نماید بآن هر آئینه زمین این منافقان را فرو می برد پس چرا چنین مظلوم در دست
ایشان مانده است چون در خاطرش گذشت گریبانش را گرفتند وریسمانی در گلویش کردند وپیچیدند
تا آنکه کنده در حلقش بهم رسید پس حضرت امیر المومنین براو گذشت وباو گفت که ای ابو عبد الله این کنده
گلوی تو از آن چیزیست که در خاطرت خطور کرد بیعت بکن با ابوبکر پس سلمان بیعت کرد اما ابوذر پس
حضرت امیر المومنین امر کرد اورا که ساکت باشد واورا ملامت کنندگان از جا بدر
نیاورد پس قبول نکرد وپیوسته حق را می گفت تا آنکه عثمان کرد با او آنچه کرد پس بعد از آن بعضی
از صحابه برگشتند بحق واول کسیکه برگشت از ایشان ابوساسان انصاری وابوعمره وشبر بودند پس
هفت نفر شدند ودر آنوقت حق حضرت امیر المومنین را بغیر این هفت نفر نشناختند ازین حدیث صاف
صاف عیان شد که چون خلافت بعثمان رسید ومدتی مدید بران گذشت واز دست او جوری
با ابوذر غفاری رفت ابوساسان واین دو کس دیگر از نوم غفلت بیدار شدند وبظلم وجفای او برزدند
وبجناب امیر رجوع آوردند ودر خلافت صدیق حضرت امیر همچو سلمان محمدی باب الله را بیعتش برانگیخت
پس خود چگونه دست از بیعتش برداشته تقیه را گذاشته باشد وایضاً معلوم شد از تحقیق ملای مجلسی
که آنچه سابقین ولاحقین علمای رفضه اساس مذهب خود را بران نهادند که جماعتی از صحابه
هفده یا هیجده طالبین حق چنان بودند که فکر کردند که چون ابوبکر بر منبر شریف
برآید وخطبه خواند ایشان داد حق گوئی دهند واورا از زیر منبر آورند ورسوا سازند
ومدار مذهب رفض برایشان بود خود بتحقیق مجلسی این بنیاد متزلزل بلکه بخاک برابر شد
زیرا که هفت کس بعد از چندان تلاش اولین وآخرین شیعه در خلافت
خلیفهٔ سوم بهم رسیده اند آنوقت کجا بودند وکی این حوصله داشتند واز بعدیت
مذکوره این معنی هم ظاهر است که عثمان چون این امر شروع کرد قلوب
یک دو کس از اصحاب متنفر شد تا به سبعه سیاره نوبت رسید واین لفظان

ازان گفتم که محقق لاهیجی هم ارکان مذهب خویش را وقت اختصار شریف میداند که گریختند
و در سیر و سفر بودند سبحان الله اسامه بن زید همیشه مستدعی و متمنی قصاص پدر خود بود
هرگاه رئیس لشکر شود و خیمه بیرون مدینه زند و در امید لبسته او کشاده گردد بمجرد خبر احتضار
شریف افتان و خیزان نزد حضرت شرف حضور یابد و شریک سامان غسل گردد و ایشان
که رفضه نقد جان خود بر ایشان نثار میکنند و مرکز اشیای مذهب قرار می دهند آنها
از مدینه برای سیر و سفر روند یا نگریزند و ایضا عیان شد که ابوذر همیشه تا که در مدینه بود مخالفت
جناب امیر کرد و هرگز فرمایش نبرد و با اینهمه او را بانی چار رکن دین میدانند پس خلفا اگر بر فرعوم
امامیه مخالفت مرتضوی کنند احیانا چگونه کافر شوند حالانکه بیچارگان در هر مهم از گفته جناب
مرتضی سر نتابیدند الی غیر ذلک من الفوائد المهمه و الفوائد العجیبه القصه سخن درین بود که قدمای
رفضه گویند که جناب امیر هرچه کرد بر وصیت شریف عمل نمود پس ما میگوئیم که اگر کتاب خدا معتبر باشد
و احادیث رسول خدا را یاد کنند غیر از عمل بر کتاب الله حبل ممدود من السماء عروة الوثقى
لا انفصام لها چه خبر توانا بود که جمیع اهل بیت را نیز تابع آن گردانیده گفته بودند که عدائی شوند
ازینجا بر اصول شما واضح گردانیدیم که هرچه از جناب امیر بصدور در آمد قلب موضوع بود که ترک
تقیه فقط بجهت پیش و ارتکاب در وقت حرمتش و اگر بزور متر دو باشی باید رجوع کردن حدیث را بعبارت
شهید که در قواعد است یعنی امام باقر فرمود که انما جعل التقیه لیحقن بها الدم فاذا بلغ الدم فلا تقیه کیفیت
که خانه سوخته شود و جناب سیده را اتقتل کنند و صدوق گوید در علل خود که قتل کرد او را عمر و امام حسین
فقط برفاقت برادران مسلم اینهمه مصائب را در کربلا بر خود و اهلبیت خود قبول فرماید چنانچه می آید معاذ الله
جناب امیر حق خدا و رسول را باید بطور بجا آرد که جناب سیده را که امانت رسول باشد حفاظت نکند حیف است
از طایفه فاحشه کسبیه که دعوی اسلام کنند چه جای تشنیع سه دوزخ از شعله زند آتش دل را از سدین
که نمی میرد اگر جوش زند دریائی ؛ بارها در دلم آمده که کسی از سنیان همراه من شود تا به
بلدی تنها نزد مجتهد رئیس النواصب روم و براو داد جهاد دهم که صد یزید و ابن زیاد را
کشته باشم که مطرود آن امور را نسبت مے کنند بجناب شیر یزدان که کسی
با کسی از اهل اسلام نکند پس طایفه بیچاره اگر لال کتاب از زنبیل اعور المجد مثیر
و اعیان مشائخ خویش بر بنیار ندر است بگو سگ پرستی ائمه سمعه و ریا چگونه شود و لیکن
البته ما را باتفاق عقلا مے رسد که صلاے عام در دهیم و روبروی خلایق ایشان را
رسوا گردانیم که کتاب خدا را هر کس دید آن لال کتاب را جز جابلقا نشانی
هست تا بزیارت آن پردازیم از اولین و آخرین رفضه تا امروز کسی ندیده

و خود واضع حدیث آنچه قصد کرده ازان صاف ظاهر ست که هر امام را صحیفهٔ خود بوده صحیفهٔ امام
دیگر و نتیجه مساعی رفضه همین ست که مدار دین و ملت همان کتاب ست و بس دشمنان دین همین قصد کرده
رفضه را بدام و دانه گرفتند و بخارزار ضلالت کشیدند و این بومهای شوم تا امروز بکرشمهٔ مضلین بی برده
اند ای وای بر اسیری کز یاد رفته باشد ؛ آمدم بر فقرهٔ دیگر که حضرت امام حسنؑ مهر دوم را کشاد
از صحیفهٔ خود و آنچه در دستور العمل مرقوم بود بران عمل فرمود پس بدانکه از جملهٔ اعمال حضرت حسن مجتبی
این بود که خلع خلافت فرمود و معاویه را که بر طور شیعه کافر حربی بود مخلع فرمود حالانکه جناب شهید کربلا
بخطبه نمود ورو سا لشکر موجب عار دانستند و بر طبق کتاب کشف الغمه و تراجم آن آنچه فرمود
صاف صاف ازان بر می آید که این خنجریست که بر گلوی من هر دو و رفقا بملاحظه خلع مذکور حضرت
مجتبی را عار المسلمین گفتند و آنجناب در جواب فرمود که العار خیر من النار چنانچه در اعلام الاصابه
با اعلام الصحابه که منتخب استیعاب بزیادت بعضی از امور ست مفصل گشته و در کتب شیعه چنانچه نفی
از امام حسین نقل میکنند مع زیادات شتی کما اشرنا الیه و رفیقان بر اصول شیعه چنانگفتند حتی که
لفظ مسود وجوه المومنین از جملهٔ آنست و اینهمه دلالت قوی دارد که زینهار خلع مذکور بنا چاری نبود
ورنه شکایتهای مسطور زینهار صورتی نداشت اگر بحکم تناقص اخبار خلاف آنهم روایت کرده اند
که در جای دیگر بکار ما می آید چنانچه در مجلد اول و دیگر کتب بنده دیده باشی فکیف صدور آن
از حضرت شهید کربلا و اگر با فراتر نهی توانی گفت که العجب که مجتهد بلکه قدمای روافض بکتاب
المختوم پی برند و جناب سلطان کربلا بدانند که خلع مذکور اتباع صحیفه ست پس آن الفاظ ثقیل را
کجا گنجایش ماند غرض که قدما و متاخرین همه خلع العذار و مثل شتر بی مهار میروند هرچه در جواب
سنیان مناسب دانستند بی‌اسامی ایمه موضوع ساختند و اساس دین ایمان خود برابر آن گذاشتند
و آنانکه سطوت و قوت احوال اهل سنت را دیدند و یاد داشتند گاهی بتامل تدبیر
نهادند و اصلا باین اصول متوجه نشدند و دانستند که مخاصمین به هر قدم نسبت یا مثل
عرب را یاد خواهند کرد بنی قصرا و بدهم مصرا چنانچه عنقریب می آید انشاء الله تعالی
و بهر حال رسوائی علمای ایشان دیدنی است که اگر توجیهی و تاویلی در افعال
امام حسینؑ بکار برند اتباع اهل سنت و کاسه لیسی شان است و اگر لال کتاب را دخل
دهند بنیاد دین اسلام از پای در آمد اندک غور کن تا دریابی که درین مقام
نیز مخالفت شدید است با قرآن مجید زیرا که حسب بندهٔ متکلمین ایشان محاربین
جناب مرتضوی را علی الاطلاق حکم تکفیر دادند پس معاویه بن ابی سفیان
اول ملوک اسلام برین اصل کافر حربی شد و خدا اسمی فرمایید

وَقَاتِلُوهُمْ حَتّٰى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ ودر ظاهر است که با کفار حربی چون حکم مقابله و مقاتله
باشد خلافت و ملک بایشان عنایت کردن ماجرای عجیب و غریب خواهد بود کجا مصلح
مجدد وانهم مقید بقیود و اشراط شروط کجا از ملک و خلافت دست بر داشتن پس
مخالفت قرآن مجید را که غایتی نداشته باشد باتباع کسانیکه امام حسینؑ آنرا اندکم
هرگز بدین امر است که طفلان مکتب نیز بران قهقهه می کنند و در تفاسیر سبعه از مجمع
تا صافی ببین که این آیت کریمه را ناسخ آیات دیگر دانسته اند. کما لا یخفی الحاصل مدار اینهمه
عظایم امور بر لال کتاب است و بس ۵ این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه می گفت
بر در مجتهدی با دف و نی ترسائی ؛ گر مسلمانی ازین است که شیعی دارد ؛ آه گر از پی
امروز بود فردائی ؛ بعد ازین راوی بر نام ایه بست کیوان امام حسینؑ مهر نام مبارک خود بکشاد بعد از حضرت امام حسنؑ حکم لال کتاب
چنین یافت که قتال بکن پس بکش لشکر یزید را و کشته شو و همراه ببر آن چند قوم را برای
شهادت که شهادت شان مقدر نیست مگر همراه تو امام فرمود که آنجناب بران عمل کرد
چنانکه در صحیفه او بود و برین امر وارد میشود ضروب من الکلام ولیکن باراده اختصار میگویم
آنکه لا نسلم که جناب سید الشهدا معتقد آن کتاب بوده اول ثابت کن اعتقاد آنجناب را
و سند منع آلفا گذشت که آنجناب بروایت اربلی مولای عیسی شما فرموده بود که معاذ الله اگر بنی
مرامی برید بهتر می شد از انکه برادرم حسنؑ بعمل آورد پس چگونه تجویز کرده شود بعد نزول
لال کتاب که او نزول صحیفه برادر خود در انداند و تخطیه فرماید و علمای شیعه بران کتاب
مطلع باشند و از طرف امام حسنؑ منافقانه معذرت نهند ولکن المرء یوخذ باقراره و انکار ذلیقر
علی قلبه و این اخوت آیا اخوت اخوه حضرت یوسفؑ بود که دیگران بر حالش رفیق شوند و رحم
آرند مراد آنکه سنگین دلان امت یعنی رفضه که اشک ایشان بر شهید کربلا نریزد مگر وقتیکه
همچو میر علی مرثیه خوانی در مجلس عزا باشد بلکه ترانه او هم بکار نیاید تا بزنهای رسمی معین نشود
غرضکه امام حسینؑ آن لفظ ثقیل و اعتراض قوی نمایند باوجودیکه حسن مجتبیؑ متبع صحیفه خویش
باشند و شیعه که مخرج او از اولاد خاص حضرت فاطمه باشند لب معذرت کشایند ان هذا لشیء
عجاب فکیف که مجتهد بر تحقیق اربلی جابجا درین کتاب و کتب دیگر نقد جان و دل را
نثار کنند و اعتراض او را بر همچو شیخ حارثی که استاد شیخ و سید بود قبول نماید
و اردستانی در کتاب امامت باتفاق فریقین کتاب اورا کشف الغمه عن معرفة الائمه است
معتبر ندارد اگر دعوی اتفاق اهلسنت بر جای خود نباشد باری در بارهٔ دعوی اتفاق شیعه هر که شک آرد
مومن نباشد و اینهمه که شنیدی علاوه بر السنت که لال کتاب احکام کتاب الله را منسوخ می گرداند و بهار میراث ملت

ابراهیمی و محمدی علیهما السلام بنظارگیان تمامی امت مینماید باقیمانده فقره حکم لال کتاب
برای جناب سید الشهداء پس میگویم که علی الظاهر زمان معاویه مراد باشد که امام حسینؑ در زمانش
برای ذاتیات امامت در آنوقت مبعوث شده و مجاهده کفره شده و خون شیعه کوفه بجوشیده
و امامت امام از مکمن فعلیت بظهور رسیده و انتظام حدود دینی و دنیوی در انوقت بذات والا صفاتش
متعلق گردیده علی ما ذکر فی افادات الرضا و قد عرفت بیانها و حال معاویه بر همگنان
که او خون هزاران کس بر خطار یخته و غبار طغیان و بغاوت از هر طرف بر انگیخته و هر چند
حضرت امام حسنؑ زهر دهنده خویش را معین نفرموده ولیکن مدار دلیل بر تصریح محققین شیعه است
که اذعان بدان دارند که این کار از معاویه بوده و ازین هست که شیعیان در کوفه بجوشیدند
و بملاحظه این ظلمها بخروشیدند و حضرت امام حسینؑ را بر جهادش بر انگیختند و الحاح را بزاری
آمیختند و آنجناب زنهار قبول نفرمود بلکه حکم اینمعنی نمود که عهد یکه میانه آنجناب و معاویه رفته
هنوز بر هم نگشته و از کتب شیعه مثل بحار وغیره بوضوح می انجامد که آنعهد بارها شکسته
حالانکه از حق تعالی در کتاب عزیز این حکم نازل گشته که فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ
بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ پس بر اصول شیعه وارد میشود که بر ضرور بود امام حسینؑ را بر معاویه
خروج فرمودن و هرگاه در شرکت یزید بمقدمه زهر دادن شکی و شبهه نبود ضرور شد او را هم گشتن
که سر افعی کوفتن و بچه او را نگاهداشتن کار خردمندان نیست فکیف که امر فاعتدوا در کتاب
مستطاب ورود یابد و تا مدت قریب هجده سال درین امر ضروری درنگها بوقوع آمده و هیچ مانعی
درمیان نباشد و فوجهای شیعه منتظم شود بجناب امام حسینؑ ذاتیات امامت تعلق کرد و زمان نقض عهود
مثل زمان جاهلیت ماند پس علمای شیعه درینمعنی که معاویه مواثیق را شکسته کاذب باشند یا امام حسینؑ
از حد مت متعزل گردند زیرا که چون آنجناب مامور بتقیه نباشند پس صورتی بخیال عقلا نمی آید
قال الله تعالی اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَّاَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ و از کتب اصول رفضه و این هر دو حدیث
مجملاً و مفصلاً هویداست که از روز وفات امام سابق امام لاحق صحیفه خویش را بعد از کشادن مهر بسته
می بیند و آنرا نصب العین می گزارد بلکه روز ختم صحیفه عمر شریف امام بختم می انجامد و بشارت همسایگی
رفیق اعلی فرا میرسد پس زمان چنین مجاهد فی سبیل الله باشد و امر دینی معطل ماند لا حول
و لا قوة الا بالله و بر صوابدید و تحقیق و تدقیق علم الهدی کجا نزول لال کتاب و کجا صحف مستطاب
مدار کار حضرت امام بر تحصیل ظن بوده که لا یغنی عن الحق شیئا پس ملاک امر امامتش در زمان مقدس
شهید کربلا بالاتر از اجتهاد مجتهدین نبوده باشد چنانچه عنقریب این بحث بر حسب مساعدت وقت می آید
ان شاء الله تعالی و اهل عقل را بعد دیدن عبارت علم الهدای رفضه بملاحظه نظر دقیق نه بمطالعه نظر سرسری

بصیرت قلبی مرا افزاید بالجمله یزید شقی اگر بعد ازان زود خورد باقی میماند باز خروج براو وقتی میفرمودند
که او نوشته بود بحاکم مدینه که باید امام را نزد خود خواندن اگر بیعت سلطنت من قبول فرماید فبها
ورنه سر مبارکش باید فرستادن واین تقریرات که گوشش رس گردید مبنی بران بود که زهر ازدسیسه
معاویه بود قطعاً چنانچه ایشان بخیال خویش در کتب خود بپایه تحقیق رسانیده اند چون نزد شیعه این
امر جناب امام حسین ع بر کتاب مختوم وصحیفه معلوم بود در هر دو وقت امر رب العالمین را بایستی
نصب العین گذاشتن که باید مخالفین را کشتن وشهید گشتن بعد این امر قطعی یقینی مشوره واستشاره
وسستی در عزم وتصمیم اراده بر بلکه گشتن از مشهد خویش ببلاد واقالیم دیگر چه معنی داشته باشد
خدایا اگر رفضه گویند که تهاون واهمال در امور دینی خصوصاً منصب مرتضوی کار نبوی بود معاذ الله
واما نور دیدهٔ خواجهٔ هر دو سرا وعلی مرتضیٰ وفاطمه زهرا با وجودیکه از هر جناب امر شهادت شنود وایشم
در کوچکی مرة بعد اخری وبارها باز این شهادت برای مغفرت شیعه بر دوش گذارد وبکمال طیب
خاطر در عهد طفولیت راضی برضا وهدف تیر قضا باشد ودر عین وقت امامت این لطایف حیل را
پیش آرد این امور بالاتفاق نزد هیچ کس از مجانین هم روا نباشد الا از مجتهد که کارش بخبران
دین ودنیا جمیعاً رسیده بعضی از سفها که مجتهد او را ابنا بر اغراض باطلهٔ خود بعرش برین رسانند البته
باظهار داستانی در وقوع این امر یعنی اخبار حضرت پیغمبر واقعهٔ کربلا را روبروی فرزند برگزیده خویش
در طفولیتش گفتگو داشتند که بخیال نمی آید که حضرت این دفتر را روبرویش کشاید وقلوب مادر وپدر را
بزاند وغمگین گرداند ولیکن دیگران بجوابش نوشتند که این خیال وانکار ازان جهت صدور یافته
که منکران این نفوس مقدسه مطهره را بر ذوات خویشتن قیاس کردند که پابند عیش وکامرانی دنیا باشند
وآن بزرگان وخردان همه طالب مزید ثواب اخروی بودند در خصوص برایشان چه استبعاد باید کرد
ومن میگویم که اهل استبعاد را اینهم یاد نماند که امامین با وجود کوچکی بدلالت آیات سوره هل اتی
با وصف آنکه هنوز قوت از شدائد بیماری نیافته بودند فی سبیل الله بعطای حصص خویش مسکین ویتیم
واسیر چه میثاق ومحن وسختیها بطیب خاطر کشیدند پس تعجب از بیان واقعهٔ شهادت پیش امام حسین اول
دلیل بر آنست که پیشوایان رفضه بلکه مجتهدین نیز کلیةً از ملاحظهٔ خصائص این طایفه علیه یقیناً وقطعاً گم
بودند وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ الغرض بحث هفوات مجتهد عنقریب بتفصیل می آید انشاء الله تعالیٰ
قصه حضرت ابراهیم واسمعیل هم یاد کرده اذ حکی الله تعالیٰ عنهما فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ
إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ
افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ که این از ایمان داری
جناب سید الشهدا از تشیع مجهول هم دست شسته سبحان الله حضرت اسمعیل ذبح خود را

بکشاده پیشانی مهلت زمانی تجویز فرماید و امام حسینؑ که در معارف ربانی بمدارج و مراتب بالاتر ازو نزد
مدعین ولا باشد و بار شهادت را از سابق در طفلی بر گردن و دوش مبارک بکشد و خدای عز و جل ازو عهد و میثاق
موکد برگیرد از اشتراء نفس فی سبیل الله متکاسل شود آری راست گفته اند که ان الرفض لسلیم النصب
آمده بر روایت دوم پس بدانکه حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تا قرب وفات خود نجبه اهلبیت را
ندانست کیستند و جبرئیل علیه السلام بیان فرمود و لفظ اهلبیت بجای اهل ازینجهت نهادم که محدث
نجفی این هر دو لفظ را بیک معنی گرفته و تصریح کرده که اهل بمعنی اهلبیت است چنانچه بالا مذکور شد
عجب است که لغویین و محدثین رفضه بدانند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا آنوقت از مصداق
نجبه غافل باشد و افاضل و برگزیدگان اهلبیت خود را نداند و در سابق برگزیدگان اهل خود را
بزعم رفضه در آل عبا حصر نماید فاعتبروا یا اولی الالباب ان هذا الشئ عجاب و پر ظاهر است که در وقت
رسول خدا بیهوشی نبود بلکه در وقت غشی و شدت مرض و زاری حسنین رضی الله عنهما میگریستند
حضرت آواز شان بشناخت و پرسید که اینها کیستند و سابق ازین دانستی و عنقریب می آید که در تخلیه
چندان اهتمام ملایک رو داد که تجویز نکردند در آغاز رسانیدن وحی حضرت رب الارباب و این کتاب
مستطاب که جناب سیده در انمقام نشنیده فتذکر و لا تغفل پس مجتهد و دیگر اتباع او از مقلدین نتوانند
که گویند مقصود ازین سوال تفهیم اصحاب بود تا بعظمت و جلال این برگزیدگان درگاه حضرت ذو الجلال
پی برند و انکار ننمایند و چشم عبرت نگشایند الحمد لله که این راه هم مسدود شد پس عیان شد حال سفاهت
و رضع ولیکن بکار ما می آید که اکابر مجتهدین و محدثین آنرا بر سر و چشم می نهند و علاج خرافات مذهب باطل خود
ازان میجویند و قد تقرر ان المرء یؤخذ باقراره و ایضاً مقام غور و نظر است که در هر دو مقام ازینحدیث مذکور است
که چون حضرت امیر با امام حسن در وقت شهادت خود الا کتاب عنایت فرمود او بر کشود و عمل کرد صحیفه مذکور بحضرت
امام حسینؑ وقتیکه مهر ازان بر داشت بلا مهلت بحکیم برادران دید که همراه هر قومی را که آرزوی شهادت دارند
و نصیب ایشان این نخواهد شد مگر بتبعیت تو و بالاتفاق درین زمان معاویه زنده بود چنانچه وقت جناب امیر
و از مرگ خود می ترسید و در ادراک اینمعنی که اول من بمیرم یا پیمانه عمر شریف امیر پر شود و بمنزل مقصود نمیرسید
و مدبرین و ندماء تن بعجز در دادند و بالآخر خود معاویه پی بحل این مشکل برد پس بوزیر خود حکم نمود که سه کس
بفاصله روزی بکوفه روانه شوند و بر در کوفه ازین سمت چون پرسند البته سوال کنند از کجا میرسی پس هر کسی
باتفاق لفظ و معنی چنین بگوید که از شام چون سوال کنند بگو حال معاویه چون است تا کی لشکر کشی خواهد نمود و بر سر ما
خواهد رسید بگویند مگر هنوز شما را خبر موت او نرسیده پس البته از مرض و طبیب و تعیین روز و موضع دفن سوال خواهند کرد
بگویند که مرض این بود و طبیب فلان و موضع قبر فلان جا و باید که در مجلس حاضر باشند و گوش فرا دارند که بالآخر
بعد شهرت خبر در سه روز حضرت مرتضوی چه فرمود القصه چون خبر بمحفل شریف حضرت امیرؑ متردد بودند

روز دوم هر کسی ذکر کرد روز سوم شهره در کوچه و بازار افتاد و حاضرین مجلس بر ملا گفتند حضرت امیر فرمود زینهار گوشش منهید من اول وفات کنم داورا هنوز مهلتی دراز خواهد بود علمای شیعه نوشته‌اند که او را برای خلافت خود اطمینان کلی بحصول پیوست پس لیسی برنیامد که حضرت امام حسن خلع خلافت نموده او را بخلعت حکومت بنواخت و بعد از امام حسین ظلم و عدوان او را حدی نبود اگرچه تضعیف این سخن طایفه دریده دهن قبل ازین دانستی ولیکن بمقتضای نظم مشهور ؎ خصم از سخن تو گر نگردد ملزم ❊ او را بسخنهای خودش ملزم کن ❊ جناب امام السعداء الظاعم الشهداء ذاتیات امامت را چنانچه قبل ازین دانستی چگونه عمدا ترک فرمود حالانکه طغیان و عدوانش از یکی بهزار کشید حتی که حضرت مجتبیٰ ع را بزهر شهید گردانید کما عرفت فی هذه الاوراق و اخروج بر بر ظلم و جفای معاویه درست بود فکیف که اینهمه دواعی جمع شود که وجوب باقصی غایت رسید و حضرت امام حسین اینهمه نقض عهود و جور و ستم را میدید و باوجود تحریکات و تحریضات اکابر و عمائد کوفه از جای مقدس خود نه جنبید اینمقدار مهلت در حکم مذکور که جناب اعور المحدثین و دیگر جبابده قوم روایت کردند چنانچه از قول مجتهد نیز عیانست چگونه و از چه راه فهمید و در حدیث اینهم تصریح بود که وانتر نفسک لله عزوجل باز مهلت دران بعد از سفر کوفه هم واقع شد و عزم بلاد دیگر فرمود فاعتبروا یا اولی الابصار بار خدایا اگر گویند که حضرت حسین بدیدن اینهمه طوفانها و سکوت بران نیز مامور بود گوئیم رفضه قبل ازین اتراز بادف و نی در دیر مغان میسرائیدند که امام معزول نمیشود اکنون باید پرسید که معنی آن یافته شد یا هنوز مهلت میهنا و رود دراز باقی بود در بارهٔ بعضی از اولاد امجادش حکم خاموشی فرا رسید آن چه حقیقت دارد و اگر گویند که حضرت امام حسین در نیمدرت بهدایت گمراهان امت می‌پرداخت گوئیم در حقیقت این شان علمای است مهذا اصول خود را جمع کنید و ببینید که مرویات امام حسین ع ایا برای اصول اکتفایت میکند یا برای فروع و حال اینست که اگر تمامی کتب را غربال نماید غیر از چهل تا پنجاه و انهم در تهذیب اخلاق و چندی از مسائل متعلقه فقه دیگر چه از اصول شیعه بر می‌آید و حق اینست که چون آنجناب دشمن تقیه بود در دل او را که قلب مبارکش تا زمان بکی بود که می رسید و دشمنی تقیه بدانجا رسید که واقعهٔ کربلا اول دلیل برانست چه دران مصائب لاعین رات ولا اذن سمعت تقیه را تجویز نکرد پس افاداتش را که می بینید و از خرمنش که خوشه می چینید الغرض بیباکی و فتاکی این نامشخص را باید دید که بهیچ امر را یاد نکرده و انجام را ندانسته بر اهل حق که هنوز کاسه لیسی الیشان اعلم الهدای نگذاشت چنانچه عنقریب از کلامش واضح خواهد شد طعن نمود که قائل شهادت امام نیستند و اقرار شهادت بطور تقیه و توریه مے نمایند اکنون باید که در هر کوچه و بازار که سواری او بگذرد و نیکیان بکار خود مشغول شوند **قوله** ازین قبیل احادیث بسیار از ائمه اطهار وارد گردیده الخ حاشا که چنین ترهات و خرافات

از ائمهٔ اہل بیت ورود یافته باشد کہ وقعی را برای کتاب الله اعظم ثقلین باقی نگزارد
اہل فرق اچون گویند کہ بر طور شیعه ہر امامی مخالفت قرآن مجید بر گزیده این روایات صراحة وضع نمودند
کہ ہنوز آثار وضع از سیمای آن واضح است کہ فقیر بطور نمونه آنرا بدفتر نهادم وآنچه باقی است در
انجاث وانظار مشتی ازان خروار مبین می شود بحول الله وقوته فکیف کہ ائمه ہدی با دیان آبا شنید
محاورات اکبر ثقلین را التغلیظ فرمایند کما مر نموذجه ومضمون آیت کریمه کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ
لِلنَّاسِ الآیة را تکذیب فرمایند ہر کہ خواہد تفسیر قمی را کہ نزد ایشان تفسیر اہل بیت است بہ بیند ودسیلی
کہ خود حمقا از طرف خود تراشیدند ونام آن بزرگان گرفتند ملاحظه فرماید کہ آدمی را از ذکر آن
شرم می آید **قوله** واین احادیث الخ مقصود علامه دہلوی قدس سره العزیز ذکر آن الزام این طائفه فاحشه است
تا بدانند کہ ماخذ علوم حضرات ائمه نزد ایشان چنین موضوعات است کہ کلینی در بست سال آن را
جمع کرده ومقصودش ابطال دین وشریعت بوده کہ چنین دعوی کرد کہ دستور العمل ائمه اکبر ثقلین نیست
بلکه لال کتاب است کہ بچنین اہتمام حضرت جبرئیل ہمراه امینان ایزدی آورد ومقام حیرت است کہ کتاب
برای استقرار دین وشریعت بدین طمطراق نازل شود وکسی آنرا نه بیند حتی کہ چون فاضل معاصر صاحب
منہج السداد کہ تفسیر دو سه پارهٔ از قرآن مجید نوشت از من این مقام را شنید خدا شاہد حال است وکفی بالله
شهیدا گویا خون در عروقش خشک شد بجہت آنکه چون قرآن از دست رفت دیگر چه باقی ماند
کہ اذا لم یکن راس المال عند رجل فکیف یربح ووجوه آن اندک معلوم شد واندک اندک مناسب
مقام گفته میشود انشاء الله تعالی ودر حقیقت این محتاج دلیلی نیست بلکه عقل ہر کس بے مشقت
تعلیم بدان پی میبرد کہ کتاب مختوم نازل نشد مگر قریب وفات شریف واحکامش مخالف قرآن مجید
پس برای منسوخیت این کتاب مستطاب ہمینقدر کافی شد وجز دستور العمل کہ نزد امام مقصود است
نامی نماند واین امر خود یقینی ست کہ ہ او خویشتن گم است کرا رہبری کند تا کسی دیگر بہ بیند وبخواند
الغرض قرآن اہل بیت کسی تا امروز ندید معهذا الحکم امام جعفر علی ما فی الکافی منسوخ التلاوت گشت
کما قال صاحب النزہة باقیماند بیاض عثمانی بر اصول شان آن خود بے اعتبار گردید ومثل توریت
وانجیل گشت فیثبت ما قال صاحب التحفة العیاذ بالله رفضه اگر ہزار دست وپا زنند وکوه الوند را برکنند
گاہی نتوانند بر آورد **قوله** پس ہرگاه بنا بر اصول اصلیه شیعه امامیه الخ تناقضیکه صراحة درینجا لازم آمد
بیانش باختصار تمام باید شنید کہ آنچه پدرش دلدار بی مروت ودلبر بے فتوت در کتب مطبوعه
غیر مطبوعه وہم این فرزندش مصداق بالتیه کان من نباته لیستر فی حدر اخواته نیز در
تالیفات خویش از غایة کافر کیشی وبدا وناعاقبت اندیشی مطابق بحار مجلسی
وحق الیقین وغیره آن بدرجهٔ تحقیق رسانده اند اینست کہ در احکام ائمهٔ رہنما

اختلافی نیست واز روایات وبیان علل شیخ المشائخ علت این حکم هم پیدا ست و آن اینکه
اجتهاد فتح باب اختلاف ست و برائمه زینهار مجوز نیست پس احکام ائمه انام اختلافی ندارد و ایضاً
اختلاف موجب گمراهی است و انما الدین واحد و در حکمیکه مجتهد الزمانی درینجا افاده نموده از آن ظاهر است
که اگر دستور العمل حضرات ائمه این کتاب بود و ماخذ علوم شان این صحف مکرمه باشد البته ضرور افتاد
که احکام شیعه ایشان مختلف ورود یابد مثلا طهارت ونجاست خمر چنانچه بالا دانستی و انتقاض وضو
و عدم آن از مذی همچنین مسائل بسیار واز ینجاست که اختلاف رفضه را در احکام فقهیه حدی نیست
پس مجتهد الزمانی هم تکذیب نفس شیطانی خود و هم تکذیب پدر پیر دهقانی و هم دیگران از غولان بیابانی و نیز
مجوسیان ایرانی فظهر ان ماذکره المجتهد یناقض بعضه بعضا مع کونه اوهن من نسج العنکبوت اسخف
ومن ورق التوت وهذا من فضل الحی الذی لا یموت و درینمقام اگر کسی گوید که مراد از حکم حکم الهی است
که در لا لا کتاب برای ائمه مختوم شده بود و آن اختلاف داشت بعضی احکم بتقیه و بعضی احکم بالنمار
هو النفس الامریه و در احکام ائمه اختلافی نبود که بسوی شیعه خویش القا میفرمودند پس تناقض در هر دو
لازم نیامد و این مغلطه و کیدی ست که گرفتار نمیشود در آن مگر کسی که کتب رفضه ندیده یا دیده و بمعز بحث آن
نرسیده باشد زیرا که چون احکام مختلف در صحف یافتند بعضی طهارت خمر را نزد شیعه بیان کردند و جماعهٔ نجاست آن را
البته در گروه شیعه اختلاف افتاد چنانچه در سابق از کتب شان دیدی و شنیدی پس بمرتبه بدیهی ادنی
رسید که احکام ائمه مختلف بود و تحقیق متقدمین و معاصرین ایشان آنکه در احکام ائمه اختلافی نیست فقنا قضنا
بلا ریب و نیز لازم آمد که ائمه مبلغ نباشند مطابق دستور العمل و آن مستلزم بغیر تبلیغ است و آن موجب تقول
بعض اقاویل ست و قد قال الله تعالی وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ
الآیة هذا خطاب سید المرسلین فما حال الائمه المعصومین الحاصل چون احکام الهی برای ائمه مختلف بود
البته احکام شان ناگزیر ست که مختلف باشد ورنه لازم آمد که باتحاد بودند و خود باهدگر اختلاف کردند
وهو الضلال و الاضلال واز برای کید مذکور مجتهد الزمانی لفظ علیحده درین عبارت آورده و گفته که گاه
حکم هریکی از ائمه معصومین علیحده مختوم باشد ولفظ مختلف نیاورده ولکن بعد کشف تلمیع او عیان شد
که از ایراد لفظ مذکور گره اعضال یعنی تناقض نمی کشاید که بحث ما بمعنی تعلق دارد
نه بلفظ مذکور وهو لیس من داب المحصلین **قوله** واما ثانیا پس بعد تنزل و مماشاة
میگوئیم اه درینجا معلوم نیست که لفظ مماشاة برای چه آورده آیا اهل سنت گاهی
گفته اند که برای ائمه کتابها و صحف نزول اجلال یافته تا لفظ مماشاة را دخل داد
هر کسی از ناظرین این کتاب میداند که رفضه قرآن و حدیث را بر طاق نهادند
که بمذهب پیشوائی ایشان یعنی عبد الله بن سبا موافق نبود پس ضرور افتاد

برای ائمه جنان قرار دادن که از برای ایشان کتابی و دستور العملی مشتمل بر دوازده صحیفه از آسمان فرود آمد که ماخذ علم و عمل ایشان همان ست و همینی را مجتهد اقرار کرد که از اهل اخبار ماست که بشهرت رسیده و نزد اهل سنت سنیه این امر موجب کفر کسی است که چنین گوید پس معنی مماشاة صورت نه بست و در حماقت برروی رئیس علمای رفضه برکشاد و این محاوره چنین نیست که مجتهد در خاتمه لطیبة التفریع در اصل استفتا گفته بود که پس اطلاق لفظ شهادت در ما نحن فیه که احیاناً بر زبان اهل السنن جاری مے شود غالباً که محمول بر مسامحه و مماشاة یا تقیه و توریه بوده باشد پس توان گفت که این لفظ سخن تکیهٔ مجتهد ست که جا و بیجا واقع میشود و در انجا بزعم او درست افتاد و در بیجا بیجا شد یاد دارم که در عنفوان جوانی همراه گروهی از یاران و شاگردان مجانست و محادثت بسخن سنجی و لطیفه گوئی مرسوم بود و در مسجد البیت که بر دروازه بود بدرس می پرداختم و بیشتر در بذله گوئی و ظرافت گفتار در همینی بودے که سخن تکیهٔ فلانی چیست تا معلوم شد که بعضی چنین هستند که تا لفظ معتاد بر زبان نیارند نتوانند تقریر کردن و جمعی باشند که وقت محادثت دست خود بر شکم می گردانند پس روزی یکی دست او را بدست خود محکم گرفت و سوالی کرد هرگز بر سخن قادر نشد و همه کس خندیدند و او چندان متاثر شد که سه روز از خانه بر نیامد قضارا روزی بزرگی صاحب سجادهٔ قصبهٔ ردولی برای ملاقات آمد و تا دیر نشست بالآخر وقت نماز پیشین در رسید گفتیم امامت کنی تا پیش رفت و ما پس پشت او صف بستیم اتفاقاً خادمیکه سخن تکیهٔ او لفظ مهملی بود آمده که هم شروع کرد ناگاه بر ما خنده غالب شد و امام بعد از نماز متوجه گردید و گفت راست بگوئید که از من در ارکان یا مستحبات نماز چه امری صادر شد که شما بران خندیدید پس من از حقیقت حال خبر دادم که هیچ امری بقصد و ریا مدلل انکار عادت ما از خنده چنین ست این امر غریب بخیالش راسخ نشد ما همه احباب قسم خوردیم و صاحب سخن تکیه را گفتیم که بعد از ان کلام که روبروی فلانی گفتی کجا رفته بودی پس او از آغاز تا انجام ان لفظ مهمل را در تقریر خویش اعاده نمود و صاحب سجاده را هم خنده در گرفت و فتنه فرو نشست بیاد می آمد که آخر در توبه کردیم و باز بر روی دوستی از صحبت خاص نخندیدیم آزانجا که صدور لفظ مذکور از ائمهٔ ایام نرگسی امری عجیب تر بود این یکبار دو بهار دلم در ربود که بعد عمرها تا باین مقام رسیدیم و از گلبن تقریر تقریر قدوة المجتهدین کنار و دامن پر کردم و بوی گلشن جنان مست کرد که دامن توبه از دست رفت

سے توبہ ز می کردم و آمد بہار ☆ ساقی توبہ شکنم آر دست ☆ بعد ازین یاد مے آید

که مجتهد فانی لفظ جمیع که سور قضیه کلیه ست میگوید و دیگر علما نیز یعنی محقق نزد شان نیست که بنیاد جمیع احکام شرعیه بر ظن است نه بر علوم لدنیه و معارف باطنیه ام

بالجمله لفظ غالب ندای انهمعنی میدهد که احیانا بعض احکام در علوم لدنیه میباشد باید آنرا شرح کردن که در
شریعت مطهره کجاست و آن کدام کدام چیزاست که مخالف قرآن مجید بود و حکم علوم لدنیه بران رود
و قید مخالف برای آن هست که ورد موافق کسی را از ما نزاعی ندارد و هو ظاهر و اگر بفهمیه قول او والا ماند
معنی اینست که شاذ و نادر در شمار نیست پس تخالفیکه اشاره بدان کردم از میان بر میخیزد و
مقصودم طالب بیانست در تخصیص نه امری دیگر کما لا یخفی و درینجا بغور باید که اگر صدیقه بینه
از جناب فاطمه رضی طلب دمطابق ظاهر علوم شرعیه چه بدی کرده باشد هرگاه معصومین عالم ما کان
و یکون برین راه روند او چگونه بلکه بالاولی نرود که این علوم او را کجا حاصل بود و این ابحاث
را در نقض طعن الرماح مفصل نوشته ام چنانچه حق تعالی مرا توفیق تهذیب ازالة الغین
بخشید امیدوارم که توفیق تهذیب آن کتاب نیز همین عطا فرماید تا افتخار رفضه و غوغاے
و جوشیدن شان بسکوت گراید بالنبی المطلبی و آله الامجاد بعد ازین ناظرین و سامعین را باید
اندک غور کردن و تاملی بکار بردن که در جائیکه اتفاق فریقین باشد بر حکمی از احکام در انجا
حاشاة نزد مجتهد کجا متحقق هست و اگر باشد باید که در اطلاق لفظ شهادت درباب شاه شهید
اتفاق فریقین باشد لاجرم اعتراض مجتهد در اصل استفتا خود بخود از هم پاشد زیرا که مدعای
او درانجا از لفظ حاشاة آنست که سنیان در شهید گفتن آنجناب تقلید ما اختیار کرده اند
در حقیقت این مذهب ندارند و اعتقاد شهادت نمیکنند و شهادت بر قوا این شان منطبق نمیگردد
پس حاشاة در انچه بران اتفاق فریقین باشد کجاست حاشا معتبر نزد ثبوت رسیده نزد اهل
انصاف که لفظ حاشاة از آن قبیل هست که گفتم و انچه رودبردی من وقوع یافته بود جهت تحقیق
برای تمثیل این مقام برای ظرفا نوشتم تا تلفظ باتفاق فریقین اتفاق شیعه البته ثابت شد و من در کتب شیعه
خلاف آن بیش از بیش دیده ام و روایات اکابر محدثین شان دران باب باصول موضوعه [illegible] در جرح
ازان و آنهم بکمال اختصار اعلام می نمایم که کلینی و قدمای او آورده اند که جناب [illegible] تکذیب [illegible]
کرد لان محبت [illegible] که در عالم ارواح [illegible] پس این دعوی خلاف نفس الامر است [illegible] از گفته
اول گفته بود بالاخر عاجز شد و پر ظاهر است که احکام محبین در دنیا و آخرت چیزی دیگر است و احکام [illegible]
و غیر متشیعین چیزی دیگر است و برین امر کتب شیعه [illegible] که اسامه را از احوال قدر [illegible] عبدالله بن عمر را محروم
گذاشتند حکم بر علم لدنی نزد شیعه تا امامی صادر شد که امام الائمه و خلیفه اول نزد امامیه بودند آنجناب [illegible] عبدالله را
بسیاری از بنی امیه خواستند که خلیفه شوند قبول نکرد و اسامه مدعی خلافت بلافصل گردید و از حروب
مرتضوی هر دو گوشه گزیدند کما لا یخفی و مخفی نماند که چون مجتهد ازمالی قول صاحب تحفه قدس سره العزیز
را قبول داشته تا تائید آورده که علوم ائمه علیهم السلام محصور بوده است و بیان کتاب مختوم در ینصورت

نیز قرآن مجید از دست رفت و باقی نماند مگر همان لال کتاب برای علم و عمل حضرات امامیه اطیاب بعد ازین گفته
که هر گاه این مقدمه ممهد شد پس میگوییم الخ حال مقدمه دلیل او ازینجا بخوبی عیان شد مصراع فلک گفت احسن ملک
گفت زه پس حال تقریر ناگفته به و قطع نظر از رکاکت و سستی عبارتش یعنی چون بظاهر اتفاق جمع کثیر و جم غفیر و عهود و
مواثیق مستحکمه بر نصرت و حمایت آنحضرت مجتمع شده بود محل تقیه باقی نمانده بود الخ وارد میشود که ما بداهت
آنچه بر امام حسین از انواع مصائب برگذشته خود تصریح کرده اند که از وقت حضرت آدم تا ایندم بر کسی نرفته
و با اینهمه باتفاق فریقین تقیه نکردند اعتقاد وجوب تقیه از کجا که معتقد بجواز هم بوده باشند ه سر دادند و نداد
دست در دست یزید ه دانستند که بنای لا اله است حسین پس برای آنجناب چنین گفتن که کوفیه خیلی بکثرت جمع
شدند محل تقیه باقی نماند که موهم آنست که قبل ازین تقیه میفرمود آنست مآل رئیس المنافقین که امری را که
بطلانش اظهر من الشمس و ابین من الامس باشد بدین نمط بیان کرده با آنجناب نسبت دادند مصرع
این کار از تو آید و مردان چنین کنند ه سبحان الله رئیس المجتهدین آنجناب وقت معرکه کربلا در لال کتاب مامور
بقتل و قتال و سر فروشی و قرین تقوی می دانند و قبل از آن متقی نمی انگارند ه ای زاده زیاد نکرده است
هیچ گاه همی دو این عمل که تو شداد کرده و معلوم نیست که کلمه لو تجرانقی بنظر این رئیس اهل النفاق در کتاب
عیسی اربلی که مجتهد او را چنان میداند که قبل ازین یافتی هنوز دیده و یا ندیده پس راستی را از کسی مستفاد نگرد
و بگوید که این واقعی امر البته تقیه مخالف است و اگر با اینهمه چنان اعتقادی کند مگر از روز اجتماع کوفیه تقیه
از دست حق پرست رفت پس نظم خواجه حافظ شیراز برای او کافیست ه گر تشیع خود ازین است که این حبر دارد
آه اگر از پی امروز بود فردائی و آنچه گفته که اتمام حجت و وجوب جهاد متحقق شد الخ سابق گذشت و
آنقدر هم دانستی که بمجرد وفات حضرت حسن مجتبیٰ خون شیعه در جوش و زبان ایشان در خروش آمد و
ظلم و عدوان معاویه بعد از شنیدن حال دلگی و ناکامی خویش از حد گذشت فکیف بعد از وفات امام
[illegible] حضرت امام حسین پس در وجوب جهاد با وجود و الحاح منت شان کدام دقیقه از ظن باقی
ماند اگرچه بروایت شیعه دوازده هزار اخلاص نامه کوفیه بعد از موت معاویه اتفاق میکنند که عدد
مذکور را کسی در اشتراط نمی شمارد چه جای آنکه علو و مبالغه اثنا عشریه در هر باب معلوم همگنان است
که سه صد را بدوازده هزار رسانیده اند و رعایت لقب خویش را نصب العین گذاشتند و بلفظ
انهم بکثرت انداز آوردم که علم الهدای رافضه بمقتضای إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ کار امامت امام
حسین را باجتهاد و ظن رسانیده و دلیل ازین امور بر تمامه رافضه حرام بود کما فی الاصول
ذٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بر اصول شیعه چنین طاعنی و کافر حربی را گذاشتن البته ترک
واجب خواهد بود و انهم عمدا اذ الله هو حال على الامام عند المجتهد الفقام و آنچه گفته که بعلم باطنی
خلاف آن معلوم بود ه اقول درینمقام سخنی بطور استفاده گفته میشود که در قرآن مجید از زبان

مقدس رسول خویش میفرمایند ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسنی السوء و ازان
صاف صاف معلوم میشود که اگر علم غیب حاصل میشد هیچ لغزشی رو نمیداد و نیکی بکثرت تمام بوقوع می آمد و این
بدون عمل بران چگونه درست میشود مثلا یکی را دانستیم که مکار و چرب زبان است و اظهار عاجزی و ناچاری
او مطابق نفس الامر نیست حالانکه راست بود پس در انجاح مش سعی نکردیم البته تقصیری و تقاعدی رو داد
و اگر بر حقیقت کار مطلع میشدیم و کوشش مینمودیم خیر کثیر موجب مزید ثواب میشد و شخصی را از جهت تقوای
ظاهری متقی دانستیم و امانتی سپردیم و همه را خورد و بر دو پس پشیمان گشتیم و بسختی مبتلا شدیم و اگر علم غیب حاصل
شدی چرا در مخمصه گرفتار میشدیم الغرض تحقیق این امر چنان فرمایند که مستفیدان شکر گزار شوند و آنچه جناب
مجتهد جالیسی قائم مقام معلم اول معلم ثانی میفرمایند که زمان سلطنت معاویه طاغیه بود بر کمال مقتضای
حال و مقام انطباق می باید زیرا که از کافی جناب ثقة المحدثین در افادات راوی نقلا عن الرضا رضی الله عنه
معلوم شد که امام برای دفع غین منصوب میشود و باید که انتظام فرماید و در دفع معاندین و ظالمین
بکوشد پس بایستی برا و بالضرورت خروج فرمودن و مظلومین و ملهوفین را از ظلم و طغیانش نجات بخشیدن
پس در وصف معاویه بطغیان البته راه اعتراض بر جناب امام حسین مفتوح کردند و معنی کمال
بلاغت درین زمان همین است دون غیره الحاصل چون تدارک بوقوع نیامد ذمه آنجناب مشغول ماند
و آنچه بعد از جوش و خروش شیعیان ضرور بود هنوز باقی و اگر گویند که امام حسن خلافت را خلع فرموده بود
امام حسین چگونه بادی می جنگیدند گوییم جوابش در حقیقت بخو بهترین وجوه ازین اوراق معلوم تواند شد
معهذا بازگفته میشود که چون جز اتقی فرموده بودند که تخطیه عظیم است ان خطا را باقی گذاشتن چه معنی دارد و آن
در حقیقت جنگی بود با امام حسن پس برای دفع طغیان و بغاوت و دیگر امور که شیعه در تکفیر معاویه مرتب
کردند و مجتهد نیز با وصف اجتهاد تقلید ایشان کرده و رقم ارادر سواد گرفته بود چرا جنگیدن درست نباشد
فکیف که بانی مبانی بغاوت و هزاران احداث و آمر بوضع احادیث کاذبه در مناقب خلفاء و جور و جفا در حق
جناب مرتضی باشد و با او جهاد نفرمایند حالانکه فتنه یعنی دفساد و خون ریزی عباد او برانگیخته بود و از نجا است
که در الکتاب بالتخصیص یزید شقی را نام نبرد چنانچه ذکرین عبارت کتاب مختوم شیکو مینهند و کمال احتیاط
حضرت امام حسین ان بود بقبول مجتهد که چنانچه حضرت مسلم بن عقیل او وقت یزید فرستاده بودند وقت معاویه
نفرستادند یا کسی دیگر را اگر شیعیان یک جهت طیبه و ثابت القاعد از نصرت می نمودند حجت امام برانها تمام میشد
و نه ما از روزگار باغی و طاغی چنان بر می آوردند که یزید را جو عمله بغاوت و عدوان باقی نمی ماند که بحاکم مدینه نوشت
که اگر امام بیعت کند فبها والا سر مبارکش بفرستد معاذ الله بعبارتین مقام استفاده نیست که در فارسی رعایت تذکیر و
تانیث نیست که علمای لکهنو در جواب بعض ازان افصاح در تخفیف عبارت گفته اند در جمع که سیاه راه ایران زمان
نفس طالب بود و شهوت غالب آمیسم بر ترکیب عربی پس بخیال چنین راسخ است که عرب رعایت تانیث لفظی

درین تراکیب نمیکنند لیس چنانچه در حواشی شرح ملا نورالدین عبدالرحمن جامی بر کافیه مصرح است که قالت طلحة میگویند جائز نمیدارند اکثر نیز لاجرم معلوم شد که درین ترکیب ها بسبب غلبهٔ تونث این محاوره از جناب مجتهد الزمانی صدور یافت کما قال الشاعر ع چون غلیوازی که شش ماده و شش نر است ❊ و بنده را و دیرباب خیالی بالفاظ مونث اگر می بود در بسیاری از مقامات بعبارات فارسیه و گفتگو میکردم و الفاظ واجب الترک را نشان میدادم تا میدانستی که چنانچه در تاریخ دستی ید طولی دارد در عبارت فارسی سابقه اولی مگر چونکه او در عبارت شنیده بدون ذکر دلیلی تخطیه نموده پس اتفاقاً بخیال گذشت چنانچه تخطیه دیگر بطور استفاده و طلب سند درین ورق می آید تا تعرفه و تخطلهٔ او و کمترین انام واضح شود که گفتگوی فقیر بعنایات ایزدی مبرهن است مجتهد دریده دهن و کاو و کاو او مثل زاغ و زغن یا آواز بوم خانه کن و متوهم نشود که و آغاز جوش شیعیان که وقت وفات امام حسن بود مکاتیب قلیل از شیعه فرومایه نزد امام حسین رسیده بود تا حضرت امام نه خروج فرمودند نه کسی را فرستاد زیرا که لفظ بار دلالت بران دارد که انها همین شیعیان بودند از عماید و اکابر و نامه های ایشان بر دستور معروف رسیده بود و در سلطنت یزید شقی بار دیگر جوش کشیدند و در طلب امام مظلوم کوشیدند و آن عبارت اینست چون در اوائل خلافت یزید بازنامهای متوالی و متواتر الخ معهذا اگر طالبان آن عامه فرومایگان می بودند حضرت امام حسین چگونه بجواب آنها نشان کلیفت میکشیدند و معذرت میفرمودند این خود شاهد برانست که اعزه و اکابر بودند و بعنوان معتمدان اخلاص فرستادند کما لا یخفی و این مضمون مشعر بدانست که امام حسین را بایستی از روی دلیل شرعی توجه بدفع باغی و طاغی کردن قطع نظر از ان امور فتنه که مصدر آن گشته بود و بیانش در جلد اول مفصل گذشت که امام حسین را با وصف چنان احسان و جهان باقی نگذاشت و مستقل شد دل علوم بیت زیر گلیم کوفت و میدان را یک سرو فت آمدم بر نیابت حضرت مسلم بن عقیل پس چنانچه رفضه در باره مناقب اصحاب احتمالات بر می آرند حتی که در کتب امامیه معنی ان الشیطان لیفر من ظل عمر چنان قرار داده که شیطان هم بمکرش معاذ الله نمیرسد و چندان حیل است که از نسائه میگریزد و نیز هم در کتب شیعه کلیته موجود که این حدیث از ان مستنبط است در شان مرتضوی و کشته شیطان همراه انجناب نیز فاعتبروا یا اولی الالباب اکنون حرفی از ان پیش مسکنیم باید شنید که چنانچه براکی مسلم بن عقیل این احتمال بود که از طرف شان مطمئن شده و عرض حال کرد این احتمال درینجا هم قائم است نظر بحیث اولوالامر لابد یعنی چنانچه حضرت عقیل امانت نفس پیغمبر را گذاشت و رفاقت کافر حربی اختیار ساخت که تا وفات خویش بهمین امور مشغول بود پس حضرت مسلم فرزند سعادتمند او چنان تدبیری در نوشتن عریضه نمود که نام نشان اهل بیت در جهان نماند که بدین اظهار اخلاص کوفیه آمدن حضرت امام الشهداء بطوریکه همه کس میدانند چگونه صورت خواهد بست و بسا باشد که آدمی از مزید حسد چنان کوشد که از زندگی خویش هم دست بر می دارد که مصرع خاک بر سر هم بر باد رفته باشد ❊ چنانچه در کتب تنقید حال ابن سبا دیده باشی بر جناب امام حسین که بایستی ظاهر شرع بود لیکن نبود بلکه بظاهر اخلاص حضرت مسلم معاذ الله فریب خورده او درین پرده چنان قصد کرد که حضرت عقیل بر رفاقت

معاویه اراده کرده بود معاذ الله و ایضاً بر اصول رفضه تحتیّن که چون حالش امام حسین ع بچشم خود دیده بود آنچه از حضرت
عقیل بعمل آمد معاذ الله خواست که فرزندش کشته شود و این احتمال بر مقالات رفضه بعید نیست زیرا که جناب ابن عم
ام کلثوم را بجبر نیز نکاح کرد بفاروق و هم او را قتل گردید بدست ابو لولو و نیز عثمان را با وجود هر گونه قرابت بحجت و هم
قسم بخورد که شریک هم نبودم و شیخ علی قایل شد تا اینکه او قاتل عثمان بود و قاضی رطل بوق در احقاق برین مثل
عمل نمود که بر خیز و تا پای داری بگیر نیز و اگر این امور را بر شمارم رساله منفرده می بایدم نوشت دانای نهان
و آشکار خوب میداند که نزد اتباع شیعه مخلصین گو این امور البعد کلیه محال باشد ولیکن بر اصول این زنادقه
دو جا جلا اقرب است مع آن الاقرب کالعقرب و محبث نماند که آنچه مجتهد از تواریخ معتمده درین ورق نقل کرده
انهیم در آن مندرج است که آن وقت که جناب سید الشهدا بعراق تشریف برده آغاز سلطنت یزید مرید بود و هنوز حکم آن
استقرار نیافته و بنده در رساله قدیمه چون این امور از نیز داده ام و اقوال علما اعلان مندرج ساختم مجتهد در آن مقام لم و لا نسلم در
انداخت و بچون و چرا پرداخت چنانچه خلاصه عبارتش باید دید و تناقض و تهافت و قیل و قال و را بمیزان فراست
باید سنجید و هی هذه که در استفتا بود که خلافت یزید بقهر و غلبه هم ثابت شده و آن از نوع بدیهی است و مراد از قهر او استیلا
تسلط بر افالهم سبعه نیست که نادرست و مناط امامتی نتواند شد بلکه مراد تسلط است که برای خلفا و اکبر پادشاهان عباسیه
و آن در وقت که امام حسین ع بعراق رفتند حاصل بود و مراد من از علما تصریح صاحب تحفه است در جواب بعضی از
استفتا که در آنوقت اهل مکه و مدینه و کوفه بیعت نکرده لفظ یعنی آغاز سلطنت او بود و مستقر نگشته بود و این همان
مضمونست که در کتب معتمده آورده باز گفتگو در ان چگونه اورا می زیبد و اینجا نیز مانند سفیده صبح صادق روشن شد که مجتهد
هیچگاهی نزد ماهری نرفته و نزد استادی زانوی ادب ته نکرده مگر نزد پدر خود که پیر دهقانی مذکر کتاب قریه بی اشک و
بلا مریه بود که احوال اغلاطش در کتب مطبوعه چنانست که ناظرین و سامعین از اهل استعداد نیک میدانند بحدیکه
دندان بر جگر می فشارند و فرزند پیر دهقانی متبع خطوات شیطانی بسبب سلب حافظه مثل مجتهد فالی ایهم یادرند اردو
در تشیید المبانی بالا چه گفته و چه خر مهرها خرافات که قبل ازین نسفته بالجمله مجتهد بعد از تمهید مقدمات از تواریخ معتمده مذکور آنچه بسیر ملحه
محصلش آنکه بعد از بیعت دوازده هزار کس از اهل کوفه برای امام حسین ع محل تقیه ثابت نشد و انهمه کشش
و کوشش او دال بر آن است که اگر این اسباب جمع نشدی آنجناب را بایستی تقیه کردن و به بیعت یزید در آمدن حالانکه
امام حسین ع پیش مانعین ازین سفر بالخصوص محمد بن حنفیه برادر آنچه فرمود اکابر شیعه بیانش کرده و من نقلش
نمودم آن همه دال بر تکذیب همین مضمونست که دانستی بجهت آنکه حاصلش بدین عبارت میرسد اگر در دنیا با وصف
سختی و وسعت جائی نیابم و ضاقت الارض بما رحبت بیعت یزید نخواهم کرد یعنی هرچه باد اباد و تقیه نخواهم نمود
یعنی پس مجتهد بالیقین دروغ زن است و حال تلمیعاتش چنان مکشوف است که شمع در انجمن و آنچه بعد
از سطری گفته که هر گاه قریب کوفه رسید و خبر شهادت مسلم بن عقیل شنید اراده معاودت نموده بود این
قول همه ساخته و پرداخته ابن رئیس الدهقین و انیس الصعالین ناصبی ناپاک را ستماک برابر نموده بر آنکه

که چون امام حسین ع در صحیفه مکرمه کتاب مختوم ملاحظه فرمود فوراً انچه حکم برآمده بود که جهاد بکن و بکش و کشته شو
پس بعد از حکم الهی و حکم مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم که دیر مکن ای حسین ع و اهل بیت خود را همراه ببر که خداوند
عالم میخواهد که ترا شهید و عیال ترا بدست دشمنان اسیر ببیند انحراف را از چنین شهادت بدان جناب
عالی نصاب امام الصابرین والمجاهدین ع که تنها ملائک ثناخوان او اند بلکه جن و بشر گشته قربان او اند نسبت کردن
عندنا صحبت خارجیت و درک اسفل نار را بر خویشتن واجب گردانید است فکان کجرا الکلاب لعادیات وقد
قعل وما طلبنا من اولی الامر فلقد تحصل و ایضاً معلوم خواهد شد که حضرت امام حسین ع میرفت بجائیکه سفر کرده بود
از آن حر بن یزید او را بمشهدش رسانید باز کوچ فرمود تا بجای دیگر برد چنانچه می اید در عبارت علم الهدای
شیعه از ارشاد رسول خدا است تا بید معاذ الله به بین حضرت ابراهیم و اسمعیل را که هر چند شیطان رجیم خواست که باز
گرداند گوش بر کلامش نه نهادند و داد سر فروشی در راه خدا دادند و در کتاب مختوم در این امر خاص و خطاب
مخصوص داشتن نفسک هم نازل بود و حضرت امام حسین ع آنرا دید و معاذ الله شربت شهادت آنجناب را گوارا
نگردید و جان خویش را عزیز داشت از انجا که مجتهد درینمقام دامن دیگری ناصب اهل بیت با وجود دعوی سیادت
و پیشوای او محکم گرفته و او حقیقت امامت را ندانسته دشمنان جناب امام حسین ع را از اوج عرش اعلی معاذ الله تحت الثری
افگنده لاجرم بقدر ضرورت سخن سپاسگزاری او بجای آرم که این پیشوای نواصب بخیال این معنی حوصله قیل و قال درین باب
از آن یافته بود که خود را از دودمان سادات عالی درجات کما اشرنا میدانند و در احادیث ائمه طاهرین که خصوصاً
حضرت امام ناطق و جد امجدش علی بن الحسین رضی الله عنهم اجمعین غور نمیفرماید چه کلمات حقه فرموده اند که سرمه دیده
اولی الابصار تواند بود ولکن من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور و محصل هر دو حدیث منیف چنان است که هیچ بنده
را با حضرت آفریدگار قرابتی نیست و منتهای بنای ما آنست که انچه برای مادران مومنین قرار یافته که صاحب احسان
را اجر عظیم باشد و کسیکه گناه را مرتکب گردد او را دوگونه معذب کنند و کنعان پسر صلبی حضرت نوح علیه السلام را چه پیش
آمد بسبب انکه گوش بر فرمان واجب الاذعان نه نهاد و قال الله تعالی انه لیس من اهلک پس علم الهدای نواصب را بایستی
چشم عبرت کشادن نه از در سرکشی و خود رائی درآمدن بخیال بود که جوابش مطابق کلامش در عبارت عربی نویسم
و لیکن چون مجتهد بسیاری از مقامات رساله قدیمه را که متن تشیید است نفهمیده چنانچه بارها از آغاز تا انجام دانستی پس
ترجمه ان بعبارت سلیس میباید کرد و همین معنی موجب تطویل خواهد شد لاجرم در عبارت فارسی نوشتم و از در سهولت
و اختصار در آمدم پس بدانکه شاید این بزرگ با وصف دعوی اتباع ائمه که پیروی اقوال و افعال و تقریرات ایشان
در اصول و فروع است اصول کافی را ندیده یا دیده و راه تجاهل منافقانه برگزیده که اگر براه و رسم ایشان قدم
زند راه بهمین منزل میرساند که وقت وفات سرور عالم کتابی دیگر با تمام باهتمام ملائکه مقربین خصوصاً حضرت
روح الامین در رسید و عهد موثق بعنوانی گرفتند که شاید از حضرت آدم چنین اتفاق نیفتاده باشد و محصل
سخن بعد از رفع تکررات حمل آنکه هرچه برای امامان ازین وقت تا مهدی دستور العمل قرار یافته با آنرا

بجا آوردن وکرده هیچ دعوی نگردیدن وتعرضی نکردن اگرچه نوبت بهدم کعبه رسد وهتک ناموس اتفاق افتد
پس باید صبر ورزیدن چنانچه عبارتش از همان باب که مجتهد ودحدیث اگر آن نقل نموده ودلش اجازتی بذکر این
حدیث بمقتضای اموریکه نمونه آن خواهی دانست نداده الغرض سید مرتضی این طریق را از دست نه گذاشته
براه اهل سنت افتاده ودامن ایشان در گرفته ورنه تعصب ونسبت باهل حق بجای رسیده که باظهار مجلسی در حق الیقین
وغیره ایشان را بمخالفت فقرات ائمه که همیشه لباس تستر در بر داشتند واقتدا میکردند این نجس العین عین نجس
دانسته مگر چون دانست که بی اختیار مسلک ایشان درین خصوص نتواند ازین معرکه جان بسلامت بردن وراه
جواب سپردن پس از اول خود را متجاهل گردانید وگفت ما بالیقین میدانیم که چون بر گمان وخیال امام غالب میشود
که حق خود را خواهد رسید وبدایات امامت بنوعی از حرکات وافعال واجب میشود اتباع ظن اگرچه بمحنت ومشقت بکشد
که تحمل آن تواند کرد وازین کلام بی کدورت ظاهر شد که از منصب امامت کلیه اغماض صریح کرده خدایا مگر افادات
امام رضا هم بگوش او نخورده وانیهم در قرآن مجید نخوانده که امامت باری عظیم است که آسمان بار امانت نتوانست کشید
ونه این حدیث را گاهی دیده وشنیده که اشد البلاء علی الانبیاء ثم الامثل فالامثل واین احادیث در روایات بر
سامعه او عبور نکرده که ابو علی طبرسی در مجمع آورده که من آنرا ابجر فی او اسکتم که حضرت را ابولهب بی رحم ولعین
سنگسار میکرد وخون بر بدن مبارکش جاری میشد وبعد از هجرت آیت اُذِنَ لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوا فرود
آمد وجهاد واجب شد وازینجاست که جهاد از ذاتیات امامت گشته بسبب آنکه انتظام امور عباد بدون کشیدن
مشاق ومحن وسرفروشی در راه خدا چگونه تواند شد ودر نفس نبوت بافاده علما ومجتهدین که از تصریحات
حضرات ائمه باخود بجا آن آمور را شروط گردانیده اند واگر او حقیقت این امور را میفهمید النسبت چه ضرور بود
محنت تالیف تنزیه الانبیا بر خود کشیدن بایستی مثل حضرات ائمه در ثبوت خود بقول زید شهید در مقابله حضرت
امام محمد باقر آرمیدن واین مجادله با مناظره هرچه گوئید در کافی بعنوانی مذکور است چنانکه میدانی که از تصریحات
در گذشته ودر حقیقت کم از دشنامها نبوده واز زید شهید سرزده که زبان صدق ترجمان نبوی صلی الله علیه وسلم
از مناقبش تر بوده چنانچه از تصانیف صدوق ومعلم بن معلم حارثی که معلم این مدعی سیادت است واضح شده پس
از روح پرفتوح او باید پرسید که ترا چگونه یقین شد که چون امام را ظن شود بوصول الی الحق وقیام بامور امامت
بنوعی از فعل واجب میشود وباین وقت انقلاب دول وتبدل وتحول سلطنتها وبهم رسیدن افواج مومنین
پاک که نام سنیان دران نباشد در ریاست صفویه وقاچار وغیر ایشان ظنی نیز بهم نرسید صاحب
جابلقا را که هفت اقلیم در وسعتش کم شود ودرین وقت سید مرتضی را دم ودودی نمی ماند جز آنکه لال
کتاب بکشاید فکیف که وجودش نزد شیعه هم نباشد فکان کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران
معهذا اگر قاعده او ماخوذ از احادیث پس بیان کند که این قاعده را حضرات معصومین کی بیان
کرده اند بلکه ظن را بجای خود همیشه مذمت نموده اند چنانچه مشهور است وازین جهت اجتهاد حرام گشته چنانکه

می آید انشاء الله تعالی و تا اگر از احاد تعیین شد خلاف تصریح تست در هر کتاب که لا یوجب علما و لا عملا و کتب
اصول از متقدمین و متاخرین بدان پر گشته و اگر از متواترات باشد بیان آن برای خاطر آنانکه درین
معرکه قدم نهادند ضرور است و بدون بیان چگونه اطمینان تواند شد سبحان الله علمای رفضه را علم
حاصل شود بامر مذکور و حضرات ائمه هدی که تابع علوم حضرت پیغمبر بودند و لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا شان ایشان در وجوب آن فعل تابع ظن باشند و خون خلایق بریزید و سر خود در انثار کنند و صاحب
یقین نباشند ان هذا الشئ عجاب ایضا احادیثی را که مجتهد مشهور و انست او چرا ذکر نکرد پر ظاهر است که اگر ذکر
میکرد البته سائلین می پرسیدند که در صحیفه خود ان جناب ناقل واقف و تفقد دیده بود یا نه اگر دید پس
انمقام ظن است یا یقین اگر فرض کنیم طفلی را و این الفاظ برای او گوئیم آن طفل ممیز بشرطیکه از اهل لسان باشد
یقین خواهد کرد که مرا مخاطب باین افعال امر کرد بعد ازین از دو حال خالی نیست اگر این احادیث را رفضه
وضع کردند پس تشبث باین احادیث باطل شد و سعی مجتهد درین باب همه رایگان و محنت برباد و گناه
لازم افتاد و اگر این احادیث چنانست که مجتهد در آن حکم بنمود بصحت و استفاضه و شهرت پس کلام
این بزرگ دشمن عقل هم مهمل که میگوید در کوفه فوج جمع شد و ظن نصرت بحصول انجامید لاجرم معرکه آرائی
ضرور افتاد و لا حول و لا قوة الا بالله و چون حال احادیث کافی چنین باشد که لا یعبا بها است پس
معلوم نیست که نسخه سلیم را تلاش خواهد کرد که الکتاب موضوع شان آنست و کتاب نزد من بمحنت شدید
بهم رسیده بود حاشا که در آن باشد که سفر آنجناب فقط باجتهاد و ظن بود که هیچ پس ظاهر همین است که
چنانچه معرکه کربلا متفرع گشت بر ظن نه بحصول الیقین معرکه جناب امیر هم چنین بوده باشد که نوبت
کشتگان از هزاران گذشت پس صحیح شد آنچه علمای اهل سنت گفته اند که بنصوص زینهار در میان بود
بلی اجتهاد جناب امیر مقرون بصواب بود و انمعنی را محدثین از جناب مرتضوی معنعن آورده اند که اجتهادی
بود نه نصوص چنانچه بر ناظرین کتب حدیث مخفی نیست و میگویم که هر گاه یکی مر دیگر برادر وقت
موت خود وصیت میکرد و خبردار بر گفته کوفیه عمل مکن و در احادیث فریقین بیش از بیش
بر جای خویش که لا یلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین ایا حضرت حال کوفیه در جنگ صفین
ندیده بود که صاف گفته اند که اگر موسی اشعری بحکومت مقرر نشود معاذ الله خون حضرت امیر
میریزیم و خود علمای امامیه هم بدان معترف اند و از کلام مجتهد هم بو که انمعنی بدبلاغ میرسد و ذکر ماخذ
بالا گذشت حسن که یاد می آید که دلدار مجتهدین قریب این روایت آورده در مواعظ حسنیه ازین تقریر
که صاحب تنزیه ترتیب داده عیان است که احادیث مذکوره کافی نزد او اعتباری ندارد ورنه مدار جهاد
حضرت امام حسین بر یقین بود نه ظن فان نداء من قبل بعض الظن اثم چه جای آنکه حضرت امام حسن
هم وقت وفات فرموده باشد که چنان نپندارم که کوفیه ترا برانگیزند زینهار بر حرف و حکایت

ایشان مغرور تشوی پس در حقیقت غلبهٔ ظن جمهور بوده فانه کان معصوماً لا مجتهداً و توثیق جمهور ایشان را که بافاده
مرتضوی نجات عطیه ذات بشتند کما فی نهج البلاغه مجه اعتبار بلکه مثل مشهور که هرگاه قسم خورند بالیقین آن قسم که دروغ
گفته اند و حیرت است که کوفیه در وطن خود باشند و امام را طلبند میباید که امام هر جا که باشد حاضر شوند و همرکاب
سعادت انتساب شده بجهاد حاضر باشند خواه حضرت براه شام بروند خواه بکوفه داخل شوند و سلمنا که
ابتدای مکاتیب از کوفیه بود و لیکن چنین کسان را که بار بار بیوفائی گردند چه اعتبار چنانچه در وقت سید النبیین
و راشدین معروف بود که برادران حضرت یوسف چون در آغاز دروغ گفتند بعد از آن سخن ایشان
بدرجه قبول نمیرسید اگرچه راست میگفتند که بعد صلح امام حسن هم خورشیده بودند ازین جهت هم و
معلوم شد که کتاب مختوم را اصلی نبوده که آنجناب فعل برادر بزرگ را تخطیه فرمود و شیعیان هم نه دانستند
اصلا و مطابق لال کتاب ستاده لم ولا نسلم را گنجایشی نیست نه کلیه و جزئیه چه جای جزانفی الی نحو ذلک و هرگاه
امام معاویه صعب باشد [illegible] و ابتاع شان امام را ضرور است ان صعب و مشکل را آسان کردن
و دست و پا زدن [illegible] کار دیگری بود سبحان الله
حلال مشکلات امام میباشد او درین وقت بکار نیاید مگر [illegible] امام بود یا نه که
و فانه کان [illegible] الزرعی سائلین را جواب هد حال آنکه قلب شریعت میمود کما مر غرضکه صاحب تفریه [illegible]
چیزی دیگر [illegible] یا بعلم حدیث معرفتی نداشته یا غیر معتبر پنداشته خلیه العذار و میرود و هنوز از نوم غفلت متنبه
نهم ادراک قلم در دست دارد هرچه میخواهد عامیانه سخن می نگارد و کسی را چنین جهرا همتا باشد از محققین شیعه
سید [illegible] را از اجله سادات و علماء دانسته برابرای بلکه تفوق بر گوشواره عرش می جوید که کارش بر
یقین مبنی است و افعال جناب سید الشهداء امام الصابرین فی الباساء والضراء موسسین بر ظن
خاموش باش و قلوب اهل اخلاص را مخراش و کلمات بی ادبی و بی اندامی مگو که روز حشر ترا سوی جهنم کشند مگر
مجنون شدی خواص و خصائص حضرات ائمه خصوصاً راکب دوش سرور عالم را نمیدانی آیا نمیعنی هم نیافتی
نیستی که برای هر امام علم ما کان و یکون و تشدید فلک اعظم و عمود نوری مقرر است فتاوی ایشان محمول
بر ظن باشد و تحریر و تقریر و احکام تو بر یقین هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ کتابها که در عقائد تصنیف و هم کسید
بدان عقائد مامور است اخذ آن را هم ندانی و سطری از آن نمیخوانی که در حق حضرات ائمه گفته اند که بهتر اند از جمیع انبیا و میدانند
و یقین میکنند هر چیزی را که بود و خواهد شد تا روز قیامت و جمیع افعال و اقوال شان بامر خدا است و هرچه
میدانست حضرت صلی الله علیه وسلم تعلیم فرمود جناب امیر را و همچنین هر امام متاخر میداند علم متقدم را و
در هیچ چیزی برای اجتهاد نمیگویند بلکه جمیع امور و احکام را میدانند قطعاً و یقیناً از جانب رب العالمین
نه بظن و تخمین معاذ الله و هم باید هیچ سوالی حالت منتظره ندارند و جمیع اصناف مردم را بایمان و
کفر و نفاق و اخلاص میشناسند و اعمال امت بر ایشان امروز هم معروض میشود نیک باشد یا بد

وسهو ونسیان بر ایشان روا نیست واخباریکه دال بر سهو ونسیان ایشان باشد همه اش محمول بر تقیه است
که از جهت خوف نواصب بر زبان شان جاری شده الی غیر ذلک من خصائصهم وخواصهم پس حضرات امامیه این
دروغها گفتند وحق آنست که امامت این سه امام عین مزید ولا صور خیالیه خویش را بر اسامی مقدسه بربستند ودانستند
که اعضاء الله حو لیه اهل سنت نجات یافتند وهیگان شیرها که تا ثوفا رغرق شد ودروغ گشته فالعجب کل العجب که احوال امامیه را از اطفال
وجواری امامیه بظهر قلت شب وروز یاد میکنند واین بیچاره علم الهدای امامیه بسبب فقدان حواس در نیکتاب
یاد نمیفرماید متحیرم که دیگر امامیه عموماً فرزند خاتون نرگس وسوسن وریحان خصوصاً چنان باشند که در کتب دین
وایمان شان حتی رساله منفرده ملیلیه باقر مجلسی بران شامل است ومن درین سطور بعضی از ان را نقل کردم وقرة العینین
الرسول والبتول مقدمات شهادت خود را قطن وتخمین دانند یا حسین راکب دوش رسول الثقلین راس رئیس
کوفیه مدعین مزید ولا چنین ناصبیت وخارجیت اختیار کرده وهنوز معتقدین او از ان توبه نمیکنند وقلم در دست
دارند وزیاده تر موجب حیرت آنست که حضرت امام حسین ازین گمان خیال چنان اندیشید که بالفعل مهم سوائیان یزید
را که متصل وقریب اند لشکر کوفیان کفایت میکند پس گمان وجوب سفر عراق قوی شد ودر آن وقت خاص
معین منت رفضه تعداد فوجهای یزید العبد از هزار دو وصد سال دانند که لاتناهی معبر از ان است وحضرت امام
با وصف اراده جهاد از ان هم بی خبر بود اگر فی الحال این گمان غیر واقع هم صورت بست ایشان را از ان چه
سود وکدام روز بهبود که لشکر شام هر صبح وشام خواهد رسید چنانچه بچشم خویش میدان صفین را دیده بودند فوج
شامیان در هر بار بکثرت تمام مقابله میکرد وحیله ها وخدعات شان بر تدبیر مدبری همچو جناب امیر را برهم میزد و
ملک از دست در ربود وشکست آمد وفتح وظفر رفت وگذشت وانیجا گفته اند که مرد آخرین مبارک بنده ایست چون اقر
فراست فرزند رسول الله صلی الله علیه وسلم را ازین ناصبی در پرده انکار میکند وهل بر کلیم میگوید بار انکار صریح از علم و
معرفت اجتناب کرده میگوید که غدر وبیوفائی کوفیه هرگز بخیالش نمیگذشت ودلیلی که ذکر کرده از دعوی خود شتر که مسلم
در کوفه داخل شد وابن زیاد مطرود وبعیادت شریک آمد وشریک با مسلم شریک شد که او را باید گشت واین امر صورت
بست ولیکن مسلم او را قتل نکرد وعذر آورد که حضرت صلی الله علیه وآله ازین منع فرموده واگر ابن زیاد کشته میشد مسلم
دار نمیدان بازی می برد یعنی امام حسین بی کلفت در کوفه داخل میشد واهل خلوص که در فوج بودند وظاهر شان با یزید بود
وباطن شان با امام شریک میشدند ومیگشتند فوج بنی امیه را که در کوفه بودند وقابو یافتن چنین دشمن دین را
گذاشتن قرینه بلکه دلیل بر آنست که نیت حضرت مسلم بر اصول رفضه که مطاعن حضرت عقیل را بر ملا گویند مغشوش
بود وکما اشرنا الیه علی اصول الطائفة الفاحشة واگر حضرت از فتک منع فرموده اند هم ارشاد کرده چنانکه فریقین نقل
میکنند که الحرب خدعة پس هر سخن وقتی وهر نکته جائی دارد وچون یزید حضرت امام حسن را شهید کرده وفریب داده
جعده خدعه با صوبه وارید گوهر دشمن خونخوار ادیده او رست بنا شد [illegible] گفته
اند ۵ که مکار که زه کند کمان را بع دشمن چو به تیر میتوان دوخت معهذا [illegible] امامیه قتیه مومن در حدیث

ذکر کرده اند از انجمله محدیث یخفی است که گفته در حدیث آمده که من فیک بمومن یزید نفسه و ماله قدمه صباح شاید
که ابن زیاد با آنهمه شهرت نصب و دشمنی اہل بیت نزد حضرت مسلم مومن باشد پس یزید که کمتر از ابن زیاد
بود چرا نزد شان مومن نباشد و چون ثمانینی درین باب خاموش ماند باید معتقدین او را جواب
دادن فکیف که شیعه نقل میکنند در باب یزید از جناب زینب بنت حضرت فاطمه زہرا که از یزید کسی را در
مروت زیاده نیافتم و حقیقت اینست که درینباب خود نص ثمانینی می آید که یزید در رحم در وقت از ابن زیاد
زیاده تر بود و در جور و جفا کمتر الغرض دلیل مستبعد ثمانینی بلفظ فان مسلم بن عقیل الخ چگونه با نتظام
رسد زیرا که مدعای ناصبی آن بود فکیف که ثابت کند که در خیال شریف امام مخطور هم نمیشد بیوفائی کوفیه
زیرا که مسلم در کوفه چنین قرار داد که هرگاه ابن زیاد آید او را باید گشت آه شاید نتیجه آن نزد این ناصبی
منکر علم و تعیین امام همام ان باشد که مسلم اگر خیال شکست و مغلوبی خود میداشت در کشتن او تقاعد نمیکرد
پس بظفر خود او را اطمینان حاصل بود پس امام را نیز طفلان هم مثل سایر بر فرقه را مضمون واحد شنیده اند
که جنگ و سردار و جوانان و پیران حتی جهاد انبیا بلکه سید ایشان نیز صلوات الله علیه و علیهم کما سبق و
بر ظاهر است که این قیاس او لویت بنوعیکه نزد این منکر علم امام حسینؑ پس تواند بود که مسلم متیقن باشد بظفر
و فانه کان خاطر حضرت امام حسینؑ را که فعل آنجناب مبنی بر ظن باشد بقول ناصب تمیز بجا فانه کان غائبا و اگر مدعا
چیزی دیگر است و دلیل بر دعوی انطباق باید جناب مجتهد که کوچک بدالش مستند بیان فرمایند که بدون
فهم و ادراک چگونه کلام او را نقل فرموده باشند بلکه توان گفت که احتمال قریب اینست که مسلم فرمود که
سبب عدم قتل همین نهی حضرت بود و اگر این مانع نبودی ضرور بود کشتن او که با چنین دشمن در قابو کی
می آید پس قیاس بجا بطور او لویت باشد یا بدون آن و مخفی نماند که عبارت تنزیه که حاصلش نهی که اگر
گفت ابن زیاد را مسلم غالب میشد که از فوج یزید آنانکه ظاهر و باطن شان مخالف بود شریک میشدند و منصور بظفر
میگشتند لالت بران دارد که گذشتن اہل تقیه بودند و بماندند همراه حر بن یزید ریاحی مگر برای محصور کردن و تهدید گردانیدن امام
و باتفاق فریقین معلوم است که فقط رئیس ایشان و یکدو دیگر شریک امام حسینؑ شدند بندرت و همه ایشان مقاتلین
آنجناب گشتند چنین حال تقیه پس چه عجب که بجهت تقیه امام را کشته و نزد خدا اکرم باشند چنانچه از رساله قدیمه بر آید
و عبارت تنزیه حیدیه دلیل ان باشند کما لا یخفی بعد ازین دلیل دیگر بلفظ ایضا نوشته که هرگاه ابن زیاد هانی را محبوس کرد حضرت
مسلم جماعتی را از کوفیه همراه گرفت و قصر ابن زیاد را محاصره نمود و گویا مخرج نفس او را فشرد و ابن زیاد از جهت
خوف و نامردی در دروازه ها را بربست تا آنکه مردم منتشر شدند و مردم را ترغیب میدادند بانعامات یزید و تخویف
میدادند از غیظ و غضب او و رسیدن فوج و منع میکردند از رفاقت مسلم بن عقیل پس تقصیر و تقاعد کردند کوفیان
و اکثر شان جدا گشتند پس وقت شام قلیلی باقی ماندند و نوبت بتنهائیش رسید انا لله و انا الیه راجعون مولف
تنزیه با صب عداوت امام من بعد عذر تطویل مینماید که مقصود از ذکر این قصه آن بود که بظاهر اسباب ظفر بود با این

قضیه منعکس شد و این کلام ناصبی قاطع قیاس سابق است که مسلم بیچاره گمان غالب داشت بفتح خویش بلکه بوجود
حضور امام را یقین کجا با وصف غیبت فانقلب ما قرره الناصبی فی ذلک المقام کما لا یخفی و ایراد این قصه بلفظ الفیه
همان معنی را میخواهد که بیان کردم تا ربط میان دعوی و دلیل پیدا شود و حالش نیز مثل دلیل سابق است و حاجت
باعاده ندارد ع که قیاس کن ز گلستان او بهارش را نبا میگوید که هر گاه امام همام بر شهادت حضرت مسلم خبر یافته
بدرستیکه قصد مصمم نمود که از سفر و جهاد مذکور مراجعت فرماید بر جستند فرزندان عقیل برادران مسلم شهید و در مخالفت
این امر قسم شرعی بخوردند و گفتند که ما مراجعت نخواهیم کرد و بخدا تا حصول انتقام یا شهادت امام همام فرمود در زندگی خوبی
نیست بعد ازین مردم بر اصول اصیله رفضه بقول مجتهد البته تصمیم رجوع از جهاد و شهادت حرام بود بسبب آنچه محیط
تصریح نمود که برای آنجناب در لال کتاب این امر بتاکید تمام نوشته بود که خروج بکن و بعد جهاد کشته مشو و قبل ازین
مفصل گذشت از کتب مجلسی که حضرت پیغمبر درین باب تاکید شدید فرمود پس انحراف از آن چنانچه عنقریب تفصیل
آن می آید قطعا و یقینا به مذهب امامیه حرام خواهد بود فکیف بر روایات ایشان که سابقا و لاحقا دانستی آیات
کریمه هم درین باب نازل گشته بود کما بینه المجلسی فی تالیفاته و قد تقلب فی المجلد اول بار ثمانینی میگوید که بعد جهلتی
خبر آمد همراه فوج امام را از رجوع کردن بجائی که از آن آمده بود باز داشت و گفت جناب را نزد ابن زیاد خواهم برد
امام قبول نکرد و هر گاه دید که عود دست بکرم نه سفر کوفه صبحدم راه شام بر گزید که میدانست که یزید در رحم زیاده تر است
از ابن زیاد و یاران او پس سفر کرد بشام تا رسید عمر بن سعد بلشکر عظیم و قصه مذکور شد پس چگونه گفته شود که امام
خود را بتهلکه انداخت حالانکه مرویست بتحقیق که از سه چیز یکی قبول کنند که بر دم از جائیکه آمدم یا بیعت یزید کنم که فرزند
عم من است تا بیند شد آنچه رای اوست یا بسوی سفر بحدود اسلام و یکی از ایشان باسم عمر سعد نوشت با بن زیاد
آن مردود انکار کرد و حکم جنگ داد و ازین عبارت اعتراضیکه بر مجتهد بود زیاده تر قوی شد زیرا که انصراف و
انحراف آنجناب هم حکم از لال کتاب بظهور پیوست و هم از آیات کریمه قرآنی و هم از تاکید رسول یزدانی معاذ الله
پس مجتهد را دو گوش و یک بینی هم نماند کما لا یخفی بعد الحمد از کلام سید الساداث رفضه که در لباس دوستی دشمنان اهل بیت
خجل ساخته و کارش از مخالفت ائمه هدی در گذشته یا لقای نمونه خدمتگزاری او فراغ حاصل شد اکنون باز بهمان مذهب
این زمان متوجه باید شدن که آنمقدار هم ندانست که بعد از کشادن لال کتاب این چه خرافت است که او مرتکب
ازین عبارت چنانچه می بینی ظاهر میشود که آنحضرت راضی بر عهود و مواثیق اهل کوفه ای بی خرد زر در تو خود لال کتاب [illegible]
پیش عقلا و علمای فریقین کشادی و باغ هنر نمودی تا درین روز سیاه بکار آید و این کتاب [illegible] سفینه پریشانی تو [illegible]
ثابت کرد بر اصول موضوعه رفضه که حضرت شهید کربلا از اختیار شهادت [illegible] جناب سید الکونین [illegible] عیب قلب
جوانمردی بار این امانت بر سر دوش مقدس بر داشته بود [illegible] شام [illegible] بیعت یزید [illegible] خود قرار
داد با وجودیکه او بهره از طیب ولادت ندانست [illegible] مجموع مذهب [illegible]
که مذهب جنت [illegible] زمین بهوا رست مبارک به تافت و لبشارت رسول یزدانی [illegible] معاذ الله [illegible] پشت انداخت [illegible]

قرانی را یکا منسوخ دانست و کم چنان باشد کلام در اسلام اوست چه جائی ایمان و چون ایمان قطعاً نماند پس از عصمت
و امامت و شهادت چه نام توان برد و کسی که بر اصولش این امور لازم شد البته او کافر و فاجر و شقی ابدی است
علم الهدای ثمانینی باشد یا رازی و مجلسی اصفهانی باشد یا مجتهد فانی و زمانی پس ازین کلام که از جناب راقم ناشی ضال
شد غیر از آنکه عقلای فریقین بر ریش درازش تو بخندند و مقلدین تو بویل و ثبور نگریند فایده نیست مگر آنکه طریق
ناصبی شد کور برگزینی و مانند کور موصلی مسلوب البصر والبصیرت گردی خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ
الْمُبِينُ و چون این امر را بالاجمال دانستی تفصیلش را که بدفاتر طوال آید و در قرطاس سواد و بیاض رود دل من
اجازت نمیدهد مگر اینقدر که اهل کوفه هزاران هزار دل بر جهاد نهند و در مقابله لشکر یزید از جان بکوشند
و از هر گوشه بر خیزند و بجوشند و یزید و وزرا و ندمای او را بکشند بعد ازین ملک بدست ایشان افتد و عیش و
کامرانی رو نماید و آب رفته بجو آید که غالب اوقات شکست و ذلت همقرین بودند و گاهی لذائذ دنیوی را
چنانچه باید ندیدند بلکه بگوش و هوش هم نشنیدند پس بیچارگان برین تقدیر چندی در زمانه بیاسایند و
بترفه و آرام عمر خود بسر نمایند و از علت متعه و ثواب آن معنی هم خرما و هم ثواب ریابند که صبح سی تا شام
چلتا ہو مئی گلگون کا دور شب جو ہو تو ماہ رویوں سی کنار و بوس ہے و آنچه گفته که پر ظاهر است الخ کلامی است
مجمل پس صاف صاف باید گفت که زمان معاویه که دریای خون اهل اسلام دران جاری شد و هر گونه بد عهدی
دران پدید آمد تا آنکه بخلعت خلافت مخلع گردید و در مقابله چنین احسان آنجناب اسارت که حضرت امام حسن را با
بزهر هلاهل شهید نمود بعمل آورد و گاهی رسوخ اسلام در دل نداشت چنانکه در سابق بحالش از کلام مجتهد مفصل گذشت
و ترک ذکر شاهی و می نماید و در زمان یزید هنوز زجر بیعت ستانی که هر بادشاهی در آن اول میکوشد و در مبادی
سلطنت معمول و مرسوم همگنان است بعد و بنیاد مده معهذا کاتبین و طالبین درین وقت همان جماعت
سابقه بودند پس حصول ظن درین زمان و عدم حصول در ازمان اول معقول نیست مگر آنکه علم حضرت امام حسین بر قلوب
شان محیط و لوح محفوظ مکشوف و عماد نوری منسوب و تسدید روح ملک اعظم موجود و این معنی را مجتهد قبول نمیکند
اگر گوید که عمل امیه بر امور ظاهر است نه باطنی پس این راه خود بسبب تصریحاتش مسدود و اینقدر خود نیز است
مرسوم که بعد از استحکام خلافت هر چه از مکنونات خاطر بادشاهان است بوقوع می آید و هنوز نزد او
که سلطنت او استحکام نیافته و ضبط و ربط بظهور نرسیده بود چنانچه قبل ازین از عبارت ابن ابی خیر
بوضوح پیوست خروج امام درین وقت نیز دلیل بر آنست که بعلوم لدنیه حکم کرده اند و دیگر واقعات
بحکم یزید پلید صدور یافته مثل واقعه حره و وضع منجنیق بعد ازین سانحه رو نموده چنانچه در رساله
قدیمه نیز مبین گشته و کتب طرفین از فن سیر بر آن شهادت داده و محصل تقریر بر اصول قوم
سبب بر آنکه در وقت یزید پلید دینی و ولی اعتدالی را حدی نبود پس حضرت را فتاوی خروج و اگر چنین نبودی
با سبب جناب امیر را خروج فرمودن چون حضرت زهرا را قتل کردند که فاذا اجری الدم فلا تقیه

حدیث معصوم است و نیز وقت احراق بیت و تمزیق کتاب ائمه در علل شیخ و بحار و حق الیقین و کتب مطبوعه
و غیره مذکور است و فوج کثیر هم ضرور نبود و ده بیست کافی بود کما فی الکافی و از نهج البلاغت کفایت
امیر المومنین بمقابله هزاران مبارزین و در تخصوص هم کلمات شمائینی موجب ناصبت اوست در سائنی
و غیران پس معلوم شد که غرض سید الشهدا شهادت بود چنانچه از لال کتاب بر آید که قومی را
عبر که شهادت شان همراه تو مقید است الی غیر ذلک طرفه آنکه مجتهد میگوید که سفر شریف مخالف تقیه بود
حالانکه برا اهل فقه حکم تخالفت میکنند و هم قواعد شهید که بو نفسش در علم زند گانست و عنقریب می آید
انشاء الله تعالی و از ینجا واضح شد که این مجتهد عرت کافی کلینی را چنانچه باید هیچ ندیده اطرف آنکه حدیث
طویل در آن مقام مسرود است و او از بلای تعصب این نظری نکرده روی الکلینی باسناده الی
الکاظم قال قلت لابی عبد الله الیس کان امیر المومنین کاتب الوصیه و رسول الله المملی علیه و جبرئیل الملائکة
المقربون شهود قال فاطرق طویلا ثم قال یا ابا الحسن قد کان ما قلت و لکن حین نزل برسول الله الامر نزل الوصیه
من عند الله کتابا مسجلا نزل به جبرئیل مع امناء الله تبارک و تعالی من الملائکة فقال جبرئیل یا محمد مر باخراج من عندک
الا وصیک لیقبضها منا و تشهدنا بدفعک ایاه الیه ضامنا لها یعنی علیا فامر النبی باخراج من کان فی البیت
ما خلا علیا و فاطمة فیما بین الستر و الباب فقال جبرئیل یا محمد ربک یقرئک السلام و یقول هذا کتاب ما کنت عهدت
علیک و شرطت علیک و شهدت به علیک و اشهدت به علیک ملائکتی و کفی بی یا محمد شهیدا فارتعدت مفاصل
النبی و قال یا جبرئیل ربی هو السلام و منه السلم و الیه السلام صدق عز و جل و بر هات الکتاب فدفعه الیه و امره بدفعه
الی امیر المومنین فقال له اقرأه فقرأه حرفا حرفا فقال یا علی هذا عهد ربی تبارک و تعالی الی و شرطه علی و امانته و
قد بلغت و نصحت و ادیت فقال علی و انا اشهد لک بابی و امی انت بالبلاغ و النصیحة و التصدیق علی ما قلت و یشهد لک به سمعی
و بصری و لحمی و دمی فقال جبرئیل و انا لکما علی ذلک من الشاهدین فقال رسول الله یا علی اخذت وصیتی و عرفتها و ضمنت لله و لی
الوفاء بما فیها فقال علی نعم بابی انت و امی علی ضمانها و علی الله عونی و توفیقی علی ادائها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله
یا علی انی ارید ان اشهد علیک بموافاتی بها یوم القیامة فقال علی نعم اشهد فقال النبی ان جبرئیل و میکائیل
فیما بینی و بینک الان و هما حاضران معهما الملائکة المقربون لاشهدهم علیک فقال نعم لیشهدوا و انا بابی و
امی اشهدهم فاشهدهم رسول الله و کان فیما اشترط علیه النبی بامر جبرئیل فیما امر الله عز و جل ان قال له یا علی تفی بما
فیها من موالاة من والی الله و رسوله و البراءة لمن عادی الله و رسوله و البراءة منهم علی الصبر منک علی کظم الغیظ
و علی ذهاب حقک و غصب خمسک و انتهاک حرمتک فقال نعم یا رسول فقال امیر المومنین و الذی فلق الحبة و برء
النسمة لقد سمعت جبرئیل یقول للنبی یا محمد عرفه انه ینتهک الحرمة و هی حرمة الله و حرمة رسول الله و علی ان تخضب
لحیته من راسه بدم عبیط قال امیر المومنین فصعقت حین فهمت الکلمة من الامین جبرئیل حتی سقطت علی وجهی
و قلت نعم قبلت و رضیت و ان انتهکت الحرمة و عطلت السنن و مزق الکتاب و هدمت الکعبة و خضبت

لحیتی من راسی بدم عبیط فمانرا خضبتها ابدا حتی اقدم علیک ثم دعا رسول الله علیه وآله فاطمة
والحسن والحسین واعلمهم مثل ما اعلم امیر المؤمنین فقالوا مثل قوله فختمت الوصیة بخواتیم من ذهب لم
تمسه النار ودفعت الی امیر المؤمنین فقلت لابی الحسن بابا انت وامی الا تذکر ما کان فی الوصیة فقال
سنن الله وسنن رسوله فقلت اکان فی الوصیة توثبهم وخلافهم علی امیر المؤمنین فقال نعم والله شیئا
شیئا وحرفا حرفا اما سمعت قول الله عز وجل اِنَّا نَحْنُ نُحْیِ الْمَوْتٰی وَنَکْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَاٰثَارَهُمْ وَکُلَّ شَیْءٍ
اَحْصَیْنَاهُ فِیْ اِمَامٍ مُبِیْنٍ والله لقد قال رسول الله صلی الله علیه وآله لامیر المؤمنین وفاطمة علیها السلام الیس
قد فهمتما ما تقدمت به الیکما وقبلتماه فقالا بلی وقبلناه وصبرنا علی ما ساءنا وغاظنا بنده اما وهی آید که در مجلد
اول نظر باحتیاط ترجمه این حدیث طولانی را از حیات القلوب باقر مجلسی آورده ام ولیکن بقدر
ضرورت ناظرین وسامعین را درینجا برین وجه واقف میسازم که مجتهد البته باوجود علم ابجعنی که
عالم خدا ورسول اند هرچه امر فرمودند امام را باید بجا آوردن وائمه را بقول مجتهد احکام مختلف
بود حضرت امام حسین مامور بود بخروج وعدم تقیه ولیکن چون درین حدیث مذکور شده که از جمیع
آل عبا مهر کنانیدند برانیکه تعرض نکنند بخلفا اگرچه انواع ظلم نمایند حتی کعبه را منهدم گردانند
وکتاب را پاره پاره کنند وهتک حرمت بوقوع آرند البته دانست که حکم خروج با امام حسین متناقض وتخالف
دیگر است بعبارتیکه بطور بابی قد لکه الحساب بران مقام مکتوب بود وآل عبا بران مهر
کردند اما فک خاتم صحیفه که دستور العمل باشد برای امام پس نبود مگر وقتی که سابق از جهان رخت
اقامت بکشد ولاحق بر مسند او نشیند چنانچه از روایات منقوله مجتهد مفصوص است که خواهیم بود در آن
امیر المؤمنین در خود گشاد وعمل کرد بران وامام حسن مهر تمام خود را بگشاد وماموربه بجا آورد وچون او
در گذشت خاتم سوم آنرا امام حسین شکست بعنی یافت که قاتل وقاتل او وقتل او پس مجتهد دمی تردد وعدم ذکر آنرا
غنیمت شمر دغرضیکه تمامی مذهب ایشان متناقض است متحیر اند تاچه گویند ولطائف عجائب این حدیث بسیار است
اگر از راشدین این امور سر میز دمنادی برای ان میگردانیدند پس حسنی باید شنید که حضرت از جبرئیل
بر سید ندای جبرئیل ای اهل بیتی وقتیکه این کتاب قرار سید وهمچنین نجبه اهل بیت را نمیدانستند
ورفته رفته هزار جا تصریح کردند که اهل بیت بحکم حضرت نبودند مگر آل عبا ودر نصب دست از نصب بر داشتند
ولیکن وصی را باوصف استفاده یاد داشتند ونپرسیدند ای جبرئیل وصی کیست حالانکه در توفیقات شریف
نیز در توصیت متردد بودند واول حضرت عباس را سه بار حکم کردند بشروطها چون او قبول نفرمود برای امیر
تعیین کردند طرفه آنکه حضرت عباس را خبر فرمود بجناب امیر بیا تا بیپرسیم خلافت برای کیست فاعتروا یا اولی الابصار
که مقدمه نصب وتوصیت روز بود که طلسم خم غدیر عبارت از آنست باز بر حضرت عباس معروض مشد بر جمیع شهر کافیفر جناب
امیر تحقیق یافت باز چه آفت رسید که حضرت عباس فرمود سخن همین است برای هر یکی از علمای رفته که اذا لقیت جلبابت الحیاء

فامنع داشت **قوله** اول آنکه چنانچه بنابر نص صریح سزاوار نیست پیغمبر را که هرگاه سلاح پوشد الخ العجب که مجتهد الزمانی درینجا
انحدیث را ذکر نمیفرماید و از احادیث متواتر تقیه اغماض صریح بکار می برد خصوصاً آن روایاتیکه نصوص قطعی است در
وجوبش و پاره از آن در رساله قدیمه و این اوراق سمت ذکر یافته و نور قبول هر امام بران تافته و محصلش آنکه
چون ظن هلاک پیش آید ضرورست تقیه کردن و اگر نکند نه دین او مقبول و نه عبادتی از و بدرجه قبول میرسد
و در ما نحن فیه یقین قطعی بود و جمیع تقیه امور پس در وقت مذکور که عمر سعد بلشکر عظیم در راه شام ملاقی شد در وجوب
باقصی الغایت رسید اکنون تشبث بحدیث سلاح وقتی می زیبد که امام را ضرورت افتد لیکن هر امر با جناب سید النبیین نمودن حالانکه
تفسیر مجمع البیان مولای طبرسی ایشان نص درین باب است که تقیه نیست مگر برای امام نه انبیا علیهم السلام پس آیا
آیا آنرا امامت جناب سید الشهدا را انکار توانند کرد چنانچه زید شهید انکار امامت برادر خود نمود و انجاث این امور سابق
بر گذشت و نیز حی آید و هرگاه حکم امام درین باب چنان بود که از تفسیر مذکور عیان گشت همان روز سیاه برای مجتهد پیش آمد که
ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ فلیف که
حدیث سلاح را که ذکر کرده در عین وقت جهاد بوده باشد چون جناب مجتهد الزمانی بوجهیکه میدانی مسلوب الحافظه گردیده
بحکم ضرورت اعاده آن عبارت نموده میشود میگوید که در احد جناب رسالتمآب میخواست که بیرون شهر نرود و اصحاب مشوره
خروج دادند بنا بر مصلحت قبول فرموده لباس پوشیده بیرون دولت سرا تشریف آوردند پس کجا تصمیم اراده در عین وقت
جهاد کفار و کجا سفر شام بارادۀ بیعت یزید شقی رئیس لیام و فتح عزیمت جنگ فاعتبروا یا اولی الالباب ما معهذا در آنوقت کی
امام حسین سلاح جهاد بر تن مبارک راست کرده بود پس تلمیع بر مجتهد دون عین اختلال حواس بلکه اشد جنون و للجنون
فنون دور تر چرا می باید رفت که درهمین صفحه عبارت نقل کرده او از کلام سید مرتضای ثمانینی مکتوب است ان عمر کتب الی
عبیدالله بن زیاد مائیل قابلی و کاتبه بالمشاجرة یعنی چون شاه کربلا فرمود که اجازت دهید که رجوع کنم بجائیکه از آن
آمدم یا آنکه دست بیعت بدست یزید دهم یا ببلاد مسلمین بطور رعیت زندگی بسر کنم عمر سعد در مکتوبی ازین سوالات
ابن زیاد شقی منحوس را خبر داد او زنهار قبول نکرد و مجتهد مختل الحواس کلام مرتضای ثمانینی را هم یاد نمود و شاید که
که بمعنی آن پی نبرد و در آنوقت سلاح جهاد کی پوشیده بود تا کلام این حنبق مطابق شود که سزاوار نباشد امام را
که هرگاه سلاح پوشد بدون جهاد آنرا از خود دور سازد وای بی خبر این وقت که بالیقین معلوم شد که مسلم
بن عقیل را شهید کردند و شیعه شنیعه کوفه برگشتند و بیعت امام را شکستند و در فوج یزید در آمدند لحاظ ظفر
بود و کجا عزم جهاد بلکه بجمیع وجوه وقت وجوب تقیه بود فلیف که این مدهوش عنقریب خواهد گفت که در حقیقت
آنحضرت خروج بمعنی مصطلح نمود بلکه اراده آن نداشت که بعد از وصول بکوفه جهاد نماید الخ و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
انا غاز ا امدن لشکر کفار عزیمت جهاد مصمم داشت و آنها قریب مدینه رسیدند و مشوره بران قرار گرفت که بیرون
مدینه از جهاد دهند پس سلاح پوشیده تا در احد محاربه نمایند حضرت امام حسین کجا سلاح
جهاد پوشیده بود غرض که حواس او مختل است نه اقوال ثمانینی را یاد دارد نه عبارات خود را ملاحظه میکنند

ودر عجائب اضطراب و پریشانی گرفتار است و برین قیاس پر ظاهر است که خروج امام حسین قبل از دخول نه
بود و برین تحریر رفضه مشهور کردند که مجتهد جواب رساله الصارة العین لعین البصیرت نوشته اگر این سخن راست
باشد باید نشان دادن که بلای کوری و کورانگی چه میباشد و شاید که متحقق نمیشود مگر وقتی که دو شاخ
بر پیشانی و دمی از پسانی مجتهد برآید فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا قوله دوم آنکه از کجا که آنحضرت
را السبب کینه دیرینه الخ هر جا ذهن این متعسف کجی میگراید و درینمقام آنقدر یاد دارد که حکم ائمه بر ظاهر
شرع میباشد پس صاف صاف نمیگوید که آنجناب در صحیفه خود دیده بود و نیز زبانی رسول خدا شنیده بود
ع مارا باین گیاه ضعیف این گمان نبود ؛ القصه چون نوبت بقول مرتضای علم الهدای رفضه بدان جهد
رسید که یزید را در نسب شریک فرمایند و ابن عم خود قرار دهند و این همه از باب اتمام محبت باشد پس درین
امر که بیعت یزید را اختیار کردم کدام قباحت بوده عقلا و نقلا آیا جناب امیر بیعت راشدین نکرده بودند که
بر سلطنت امامیه چه ظلم دینی و دنیوی باقی ماند در جهان که دقیقه از آن گذاشته باشند حتی که بارها نوبت
ننگ ناموس اکبر رسیده و الضرب تازیانها کشیده معاذ الله بر اصول رفضه امام حسین را از آن امر غفلت بود داد
که اطفال هم خواری رفضه آن را یاد دارند پس قبل ازین قیاس آنجناب بود بر جناب رسالتمآب امر ز قیاس
آنجناب است بر نفس اماره خبیثه خود باید دید که فردا زوج شیطان الطاق او را چه تعلیم کند و بر تقدیریکه کلمه
مذکور را بر زبان مقدس جاری نکردند ثابت شد که بر علم لدنی و باطنی عمل کردند و مجتهد آنرا انکار میکنند
و غار را بر عار اختیار مینماید و هرگاه شهادت امام باقی نماند بر اصول موضوعه نه بینی که او ارباب تاریخ از محققین
نوشته اند که چون رسیدن حضرت امام حسین قریب کوفه بر زبان مردم افتاد و عبدالله زیاد بران مطلع
شد این مضمون بآنجناب نوشت که غیر از بیعت یزید چیزی دیگر نمیخواهم امام آن مکتوب خواند و از دست حقیر
بر پشت خود بر زمین انداخت و بمجرد این خبر شعله غیظ و غضب آن مردود مشتعل شد و فوج را بیاراست و عمر سعد
را رئیس افواج گردانید و ازین خدمت استعفا خواست پس خطاب عتاب کرد او را و گفت قبول کن ورنه
سند حکومت ملک ری باز بده و در خانه خود بنشین حب جاه دنیا بر او غالب شد تا آن شقی ازلی سند حکومت
ری را از دست نداد و با لشکر عظیم برای قتال فرزند رسول متعال سفر کرد الغرض مجتهد را چاره درینمعرکه
بر اصول موضوعه خویش در اثبات شهادت امام هرگز بدست نمی آید و حقیقة الامر را نمیداند با وصفیکه شب و روز در
مجلس عزا می نشیند و کار او به بتاکی میرسد و درینجا بی باکی او باید دید که باز قول ثمانینی را از راه فتاکی اعاده
مینماید که حالش بارها دیدی و شنیدی اینهمه اقوال رکیکه و تاویلات بعیده دال بر آنست که تا امروز بحقیقت
واقعه کربلا نمیرسد مانند پسر کلان میر ابو مناقب خوانی که چون بمکتب ما می آمد و مردم فرمایش میکردند سوز قدیم
را بترانه می کشید ع قیامت آئی حرم سرا مین جو شاه دینکی سوار می آئی پس مردم می پرسیدند که از سرا کدام
سرا مراد است لبید اندک از غور میگفت که در فیض آباد همین دو سرا است یکی پولس علیخان بنا کرد و دیگر مرزا حسن رضا خان

وتمام عمر همین پیشه سوز خوانی داشتند والسنت که حقیقت معرکه کربلا چیست هنوز مجتهد الزمانی درین احتمالات
گرفتار است فاعتبروا یا اولی الابصار و بعد ازین رفضه را عنقریب بلای عظیم پیش می آید که از ابوبکر صدیق
وخلافتش رفضه بغایت بیزارند و قصه کربلا معلی بر حقیت خلافتش دلیلی است روشن و مانند گلی شگفته است
در گلشن و بعد از تفصیلش البته خواهی گفت که انطباق قصه مرثیه خوانی طابق النعل بالنعل است بعد ازین باید دانست
که اگر ادنی تصفح افکار فرمائی و محنت مطالعه کتب پیش نظر داری لبسا خواهی یافت که خود جناب امیر شیر یزدان شاه مردان
سلاح بر تن مبارک راست کردند قبضه شمشیر بدست گرفتند روزیکه غاصبین بر اعتقاد شیعه قصد کردند که قبر بتول
را بکنند و نماز جنازه بگذرانند و آخر چون مردم دیدند که آنجناب ذوالفقار میکشند و از هیبتش لرزه بر کوه قاف
می افتد ذوالفقار حضرت گرسنه و تشنه ماند لیس بین که این قاعده کجا باقی ماند تحیرم که خاصه و عامه روایات متواتر
می آرند که صبحدم روز عاشورا سلاح بر تن مقدس راست کردند و تقیه قبل ازین واجب گشته و خصوصاً از روزیکه محصور
شدند و بنص کتاب تنزیه میرفتند لیشام بجهت بیعت کردن یزید اگر فرض کنم که بدین اراده که سلاح از بدن نه
پوشیدند باری عقل چگونه تجویز کند که از ان روزها گاهی جدا نکردند و این حکایت چه ماناست با فعالی که کارد
طویل و عریض بدست میداشت و در هیچ وقتی جدائی نکرد کسی علتش پرسید گفت مرد سپاهی را می باید همه وقت
گفت وقت موت چه خواهی کرد گفت یک حمله بر قابض روح خواهم کرد هرچه باداباد پس لبسی بر نیامد که مفلس و بیمار شد
و در خس پوشی بیمار میماند اتفاقاً وقت موت دیدند که حمله کرد موافق طاقت خویش و نگاروش به جنس در آمد
و بجان بحق التسلیم کرد **قوله** همراه بودن فوج کثیر ضرور نیست الخ سخنی میپرسم که در قبیله عرب قبیله مثل قبیله بنی هاشم
در کثرت و شجاعت نبود جناب امیر ابن حسین راظنی بود از ایشان یا نه خصوصاً بعد از انکه بر رئیس فدک که از
طرف ابی بکر صدیق رفته رتق و فتق انرا انتظام ساخته بود خروج فرمود و بنی هاشم همراه بودند بمجرد اشاره
انجناب او را گردن زدند چنانچه از کتب معتبره شیعه در مجلد اول دانستی اگر ظن اینمعنی بود که رفیق نخواهند شد
چنانچه از تصانیف مجلسی و تصانیف توانمعنی عیانست که آنها مقتدی جناب امیر بودند و بیعت صدیق نکردند
وقتیکه او بیعت نه نمود و بیعت مذکور بجا نیاوردند و هرگاه او بیعت نه نمود ایشان نیز دست کشادند بلکه انهم
ازین عبارات علمای شیعه است که بودند بنی هاشم کنفس واحده و امام رازی رضی الله عنه نیز بنیاد بعضی
از اوله خلافت بران نهاده و دیگر متکلمین آنرا یاد کردند یعنی موافقت و مرافقت انها با جناب مرتضوی ذکر نموده اند
لاجرم بعد ازین چه باعث شد که خروج نفرمود وقتیکه قرآن مجید را که معجزه دائمی رسول خدا بود خراب کردند
و تحریف نمودند الی غیر ذلک من الامور القادحة فی ذاته و خلافته پس چون این ظن بلکه یقین هم رسیده بود
اکنون چه مانع شد با وجود وجوب که ذوالفقار بدست نگرفت و خروج نفرمود و اگر این ظن نسبت با ایشان
بقلب شریف بهم رسید ای برادر ایمان و دین شان که انها ملحق بمرتدین و غاصبین بلکه منافقین باشند تا انکه
دیگران دانستند که بنی هاشم بانجناب راه خلوص می پیمایند و فی الحقیقت نزد جناب مرتضوی منافق باشند

وبرین تقدیر قاضی رطل بوق را چه افتاد که او نشان را در احقاق و مصائب النواصب وغیران از حدیث
ردت اصحاب مستثنی گردانید اگر سخنی معقول در اثبات خود صنادید بزرگان خویش مانند صدوق آگاه داشته
باشی اظهار بکن ورنه خاموشی بهتر باشد از گفتار بحکم شیخ از اهل تجربه روزگار چو سعدی سخن گو و نادم مزن و
ریش دراز خود را بدست اهل حق مکن و انچه گفته که در حقیقت آنحضرت خروج بمعنی مصطلح ننموده الخ درینمقام
بالیستی از معنی مصطلح بعد از عاقبت اندیشی و ملاحظهٔ بلندی و پستی از معنی مصطلح خبر دادن و بیان کردن
که با وجود جمع فرمودن رفیقان برای جهاد و نائب خویش را بکوفه فرستادن و چون او نوشت که من آزمودم
که هزاران کس از اهل کوفه بیعت بران کردند که یزید را از تخت سلطنت جدا کنند و همراه جناب بر لشکر او بتازند
حرم از مکه کوچ نمودن اگر خروج نیست باری بیان فرمایند که چیست آیا رئیس ابابیل است یا خرطوم فیل چنانکه
دلدار مجتهدین و دلربای متکلمین زیر مشق مغولین در معنی کسب بعقیده خلق افعال گفته و درینمقام بحثی است
طویل بیانش بطور اختصار انکه اهل بکیدت در مطاعن علمای ما نوشته بودند که فلانی از اهل سنت جناب امام حسین را
خارجی نوشته و درباره آنجناب چنین گفته که اول خارجی فی الاسلام معاذ الله و کشف این تلمیح انکه نواصب
مفتریان بلفظ خارج یای نسبت اضافه کرده خارجی ساختند باقیماند معنی اصل لفظ دران نیست که اول کسی
که از محققین بر کسی از مبطلین خروج فرمود حضرت امام حسین بود و حقیقة الامر همین است که این عمر عاولعیت بنام نامش
زدند ورنه اگر غور کنی با آن زبان بسا کس از مبطلین بودند که بر محققین خروج کردند و علما احوال شان نوشته‌اند
مثلا بر حضرت عثمان ذی النورین اهل مصر وغیرهم خروج کردند و گفتگوی شان این بود که خود را معزول
گرداند یعنی از خلافت دست بردارد و حضرت صلی الله علیه وسلم چنانچه در روایات معتبره موجود است و در مبادی
خود ذی النورین را ازینمعنی منع فرمود پس او قبول نکرد که قمیص خلافت را بر کند پس او را قتیل کردند بعد
ازانکه بلوی بر وی نمودند و تا مدتی آب و دانه را از چنین محسنی که از احسانات او عالمی کامیاب گشته و سوابق
اسلامیه او را نهایتی دریغ کردند نبوده و ایضا بنسبت جناب مرتضوی بسیاری از ظلمه و اشقیا راه خروج سپردند
حتی که قوم مطرود دین تکفیر آنجناب پرداختند پس علما چگونه چنین توانند گفت که معاذ الله حضرت امام حسین
اول الباغیان است آیا از علم تاریخ هم مثل مجتهد بهره نداشتند تولیکه سر و بنی نداشته و مخالف الامر بوده و
علمای شیعه دیگران را از اجله اصحاب نیز چنین دانسته اند پس این اولیت بر مذهب احدی انطباق نمی یابد
الغرض اگر معنی مصطلح انچه در ینباب علمای اهل حق قرار داده اند مراد باشد همه امور درست میشود و اگر معنی
دیگری از اوهام خود تراشیده اند بالضرورت بیان باید کرد و از سرکشی اجتناب باید نمود و هرگاه انکار از بیعت
عین خروج نیست پس عدم حضور جناب امیر در بیعت ابوبکر صدیق در مبادی خلافتش بجهت پیش آمدن داهیه عظمی
و سانحه کبری یعنی وفات سید انبیا صلی الله علیه وسلم و متعلقات آن چرا خروج تواند نمود که انکار استحقاق هم
دران نبود فکیف که بنقل صاحب مباهره حضرت مرتضی بمشتی امین امت ابو عبیده فرمود که من درین مصیبت مصداق

دامنتر به گردیدم علاوه هم شغل جمع آیات قرآنی العنوانی پیش آمد که تحقیق مجلسی وغیره و قسم به زبان مبارکش
جاری شد که چادر بر دوش نه افگنم تا ازین مهم فارغ نشوم و ازینجا شفقت آنجناب را توان دانست که دیگران
مستند بدین ثابت مفصل گفته اند که اگر مامور می گشتم که کوه را از مقامش بجای دیگر نقل کنم متر بود از جمع قرآن مجید و تلفیق
آیات شریف اما آنچه گفته که اگر آنحضرت را ظن بیعت اهل کوفه نمی بود در مدینه منوره و مکه معظمه جهاد شروع میکرد پس
بر منظر استنکار جلوه ظهور میدید مگر آنهم نمیداند که چون احباب و اصحاب گفتند که پناه بحرم کعبه معظمه بهتر مینماید باید که
ازینجا سفر نکنی امام فرمود که می ترسم که بدان کیشی من باشم که خونش در حرم شریف بریزند حرمتش از نجیبت باقی
نماند و مصداق این کیش که او را ذبح کردند در خلافت بنی مروان عبد الله بن زبیر بود ولیکن چون امری
مبهم بود بکمال احتیاط فرمود و از مکه معظمه برآمد و سفر عراق بوجوه سابقه برگزید و این امر را اکابر رفضه بعنوان
طعن بر ابن زبیر نوشته اند پس اکنون یا اجتهاد مجتهد از زبانی این طعن از هر بر خاست ورنه ناصبیت مجتهد بدو وجه لازم
می آید یکی آنکه تجویز کرد جهاد را در حرم شریف باوصف توسعه که ظن معیت کفایت میکند و امام حسین برعایت آن از
مکه بدر آمد دوم آنکه جناب امیر در فوری القتیل حاکم فدک حال ابوبکر و فوج او امتحان هم کرده بود که نهم خشب مسنّد کما
لسن بالیستی جهاد در مدینه شروع کردن و قاتل المیر سد که بگوید که فریاد رسی بود که پیشوای شیعه تو بود تا الکتب
واجب بود نه فریاد رسی لصنعه حضرت ع اگرچه غاصبین آنجناب را شهید کردند کما مر غیر مره و قبل ازین معلوم شده در
رساله قدیمه که سبب برآمدن از مدینه منوره چه بود و بعد ازین آنچه میگوید که تحقیق این نیز امام را ضروری نیست
گوییم واقعی نه کثرت ضروری نه جهاد ضروری نه اجرای حدود و قصاص نه فیصله خصومات نه لفظ اخور اسلام نه خوزه
خلافت نه مذهب مومنین بآنچه مامور اند از شرائع و احکام دین نه اهتمام جمعه و جماعت پس این امامت است یا قیامت
ولیکن بر نایب او ضرورست تحقیق اینمعنی که سابقین او از سکنه مینا بازار اند یا رستم نگر و برادو لاد او انیم ضرور
نیست که تلاق باشد یا حجام ای بی خبر مگر روایت ثقة المحدثین را از صیرفی در کافی سیره کردی یا عبارتش از تنقید
هنوز ندیدی که از قسم شهر و است نا تمام عیار یا تنقید کرده اولی الابصار که صیرفی مذکور پیش امام جعفر رضی الله عنه
آمد و بخلوت گفت که اکنون خانه نشینی مناسب نیست پرسید سببش چیست عرض کرد قربانت روم از کثرت موالی فرمود
چه قدر باشند بخیال تو گفت پنجاه هزار التعجب میکرد و امام او می افزود بالاخر گفت نصف دنیا پس سوار شده و همراه او را
گرفت و نوبت نماز پیشین رسید تا چون فارغ شد و گله دید فرمود تعدادش بکن شاید که گوسفند بهفده میرسید فرمود
اگر شیعه اینقدار می بودند خروج میکردیم الغرض چون جناب امیر را حروب بغاة پیش آمد و نوبت تحکیم رسید چنان قوم
لی باک کلمه هولناک بر زبان آورد که هیچ خارجی و کافری چنان نگوید و مهمانداری شاه شهیدان آنچنان که تا
روز قیامت غافلان هم فراموش نکنند امروز عاقلان بجبر دلقوریش میگیرند باز معامله ایشان بحضرت زید شهید
بکجا انجامید ۵ چه تو انگرد شیعیان این اید بهمین شیعیان بباید ساخت بعد ازین میگویم که چون ائمه ضرور
نیست پس باعث چه شد که ائمه هدی خصوصا حضرت امام باقر سیما حضرت جعفر صادق ع در نواصب جنان بسر کردند که بجبر ت

هم یاد نمانده و در تراجم خرائج مفصل است و شاید که در ابحاث سابقه دیده باشی که برای تعلیم شیعه خود میفرمود مخبر دار باشید و وجوه مخالفین خود را مخراش سیرمین مرا که بگوش خود تبرا از جد خویش یعنی علی مرتضی می شنوم و دست ایشان میبوسم حالانکه آنجناب را در اول کتاب مامور باظهار حق و عدم تقیه بود چنانچه در کافی مرویست از جائیکه مجتهد و حدیث را ذکر کرده که ائمه را باحکام مختلفه امر فرموده بودند چه جای آنکه امام جعفر که شیعه بزنبوی صلی الله علیه وسلم بذات مقدس ایشان منسوب ساخته اند در باره مجاهدین این شروط تسعه را ذکر فرموده که اَلتَّائِبُوْنَ الْعَابِدُوْنَ الْحَامِدُوْنَ السَّائِحُوْنَ الرَّاكِعُوْنَ السَّاجِدُوْنَ الْاٰمِرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَالنَّاهُوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُوْنَ لِحُدُوْدِ اللّٰهِ وانیم ارشاد فرمود که کاسیرین سلطنت کسری و قیصر مراد اند و آن اصحاب پیغمبر جامع این اوصاف اند پس رد قول مجیب معیب که مقتضای صمیم قلب را ذکر کرده بود که تنبیه خالص و صریح لازم آن است نص جعفری را رد نمودن و جامه ناصبیت را در بر کردن است همین که رد کردن دو چهار نص العین عین او را کور گردانید **قوله** واگر مجیب بنظر انصاف ملاحظه نماید فوج کثیر الصمیم قلب نزد جناب رسالتماب هم نبود الخ **اقول** اول کلیه باید دانست که از روزیکه آیت جهاد اُذِنَ لِلَّذِيْنَ يُقَاتَلُوْنَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوْا بتصریح علمای سیر که در سنه ثانیه از هجرت حضرت خیر البشر سنه دهم صفر فرود آمد اباحت جهاد شروع شد پس بنزول این آیت کریمه و دو آیت کریمه در تحریم قتال بود منسوخ گشته بعد از آن آیت السیف نزول اجلال فرمود فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَيْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ وَخُذُوْهُمْ وَاحْصُرُوْهُمْ وَاقْعُدُوْا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ و گفته اند که این کریمه ناسخ یکصد و بست آیت شد که پیشتر نازل شده بود زیرا که این آیت ناسخه در فرضیت جهاد است پس هر آیتیکه فرود آمده در تحریم قتال همه را منسوخ گردانید و نیز آن آیات را که در تحریم بود مگر همراه کسی که آغاز کرد قتال را با آیتیکه در اباحت قتال آمده بود در فرضیت چنانچه آنفاً معلوم شد بهمین سطور و از کتاب الجهاد کلینی مقدمه مذکوره که اباحت قتال با کفار از آیت اُذِنَ لِلَّذِيْنَ بود بسیار ظاهر است و باتفاق فریقین همه امور که تعلق بجهاد داشت و بزبان قلم رفت بعد از هجرت شریف آمده خلافیکه بر آن در خصوص مناظره با مجتهد الزمانی پدیدار گشت اعتراضات او در باره جناب رسالتماب بود که در خلوت وقت در مکه معظمه صدیق را کفار اذیتها رسانیدند که حتی چهره او بسبب ضرب و شلاق متورم بود و موی سر ش وقت دست کشیدن جدا میشد و حضرت همه را دیده و با کفار جهاد نه نمود انهم قبل در قتال او از آغاز تا آخر سبب منشور او وَكَانَ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مذکورا شد بلکه از آن جهالت شدید او بظهور پیوست که نه کتب خویش را دیده نه از کتب ما چیزی دیده و شنیده اما جواب از تفوه او که حضرت پیغمبر خدا چنین فوج کجا بهم رسیده که از صمیم قلب و قلب صمیم جمع شوند یعنی نیز سر کوری و کورانگی و دلیل استبیانش کلنه انکه اتفاق تمامی عقلا است بر معنی که اگر پادشاهی مدة العمر با دشمنان تیغ شمشیر بجنگد و رفقای او در همه واقعات همراه او باشند و پای ثبات افشارند و هر که را فرماید او سعادت خود بداند مخبر من بملوک دنیا رسانند که چنین اصحاب مطیع و منقاد و جان باز در هیچ وقتی نزد پادشاهی فراهم نشده اند و در که و وقت لشند قدرت متفرق شوند و باز رجوع نمایند و پادشاه عذر شان بشنود و شاهنشاه عفو

تمامه و باین پادشاه مشهوری فرسید و شفاعت و سفارش ایشان فرماید و ایشان را از رفاقت خویش جدا
گرداند بلکه هیچ جنگی و جهادی نباشد که تدبیر و مشیر دران نباشند ایشان را نامرد و بزدل نتوان گفت حکیف که
شاهنشاه مراتب ایشان را در بر نور شبیر اید و در امور متعلقه وقت و احوال خصوصاً در حروب توقیع خاص بنایب
نمود که با ایشان مشوره فرماید چنانچه دالسنتی لیس عیان شد که در مردی و مردانگی و ذوی الرای بودن ایشان
هیچ شکی و شبهه نیست خصوصاً وقتی که فرماید اجله اصحاب خود را آن نائب شهنشاه که ایشان لایق اند که بجای من نشینند
حکیف که بعد از او از مکمن قوت بفعل آرند آن امور که او برای ان مبعوث باشد از طرف شاهنشاه ابر منصه ظهور رسانند
وطریق او را رونق دهند که در عالم منتشر شود و کتب امم سابقه و لاحقه از موافق و مخالف گواه باشد که چنین ترویج و
رونق گاهی اتفاق نیفتاد که آنچه باب شاهنشاه میکرد و مقصودش بود بخوبترین وجوه بجا آوردند و در وقتیکه تفرق
اتفاق افتاد کالبرق الخاطف بتصدیق کتب آسمانی و علمای اهل کتاب بود کما فی صحاح الاخبار لیس طاعنین ایشان بهره
از دین و انصاف ندارند و تخم عداوت و حسد میکارند و دیگ نفاق و کفر و کینه دیرینه ایشان بمقتضای لیغیظ بهم
الکفار در جوش می‌آید حال دلیری و مردانگی ایشان هر که را منظور افتد باید باصول کلینی ثقة المحدثین رجوع کند
تا بداند که هر یکی از اصحاب خصوصاً مهاجرین که سلطنت کسری و قیصر را درهم شکستند شیر نیستان و غاو نهنگ دریای
هیجا بود و اگر مجتهد از دیدنش کور مادرزاد شوند و بالاخر ندای یا ایها التقیه ادرکینا در نمیر که بر دارند کما سبق
صفاتهم المقدسه و تاویلات الرکیکه من الرفضه و اگر کتب اهل الحق گرانید توانند دانست که نهایتی و پایانی ندارد حرفی
ازان باز گوئیم و بعد ازان راه اختصار بجوئیم و بازیه میمنه و میسره طاعنین مهاجرین و انصار بتازیم و لشکر
اولین و اخرین ایشان را ته و بالا سازیم ارباب سیر شریف بعد از تحقیق نوشته اند که روزی حضرت قبل از غزوه
بدر در صحرای روحا سیر فرمود و قریب وادی صفرا همراه اصحاب کبار از مهاجرین و انصار رسیده بود که بگوش
حق نیوش این خبر رسانیدند که مشرکین مکه معظمه اماده پیکار گشته آراده خونخواری دارند و عنقریب میرسند پس حضرت
صلی الله علیه وسلم با مهاجرین استشاره نمود که مناسب است اقدام بر جنگ مشرکین گویند که مقداد بن اسود
کندی عرض کرد جوابی که ع ملک گفت احسن ملک گفت زه بر محصل سخن او این بود که یا رسول الله ما را مجالی
نیست که بگوئیم چنانچه اصحاب حضرت موسی گفتند اِذْهَبْ اَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا اِنَّا هٰهُنَا قَاعِدُوْنَ
یعنی ای موسی تو برو و رب تو پس پیکار کنید با دشمنان ما ازینجا حرکت نمی کنیم و سخن ما اینست که برو همراه
پروردگار خویش و جهاد کن با همه همراه شما با دشمنان قتال می نمائیم بلکه جهاد خواهیم کرد از دست راست
تو و دست چپ تو و رو بروی تو و در پس تو حضرت این جواب را بغایت پسندیدند و روی مبارک بسیار روشن
شد و شیخین مکرمین همین جواب دادند و برجوابش احسنت و آفرین گفتند باز مشوره نمود با انصار که چه رای
میزنید سعد بن معاذ اشهلی از ایشان سبقت کرد و عرض نمود که بالیقین ایمان بتو آوردیم یا رسول الله
و تصدیق تو کردیم و گواهیم برانکه هر چه آوردی از دین و شریعت حق است و بار بار مواثیق و عهود نمودیم

که کلام تو خواهیم شنید و اطاعت خواهیم نمود هر چه در خاطر شریف اراده داری حکم جاری کن ما همه بدل و جان فرمان می بریم قسم میخورم بخدای عزوجل که ترا مبعوث گردانید و فرستاده بحق اگر فرمائی که درین بحر ذخار ناپیدا کنار در آئید همراه تو باشیم و کسی از ما تخلف نتواند کرد ما همه تن بصریم عند الجهاد و بصدق و راستی هستیم وقت کارزار و ملاقات دشمن و عنقریب خدا تعالی ترا چیزی می نماید که بدان چشم تو روشن شود و دشمنان دین را گردن میزنیم و ببرکت خدا پیکار مینمائیم چون سعد بن معاذ برین قول رسید حضرت بغایت مسرور گشت و مصمم فرمود غزوه بدر را و بعضی بر انند که تقریر مقداد که مذکور شده وقتی بود که اراده غزوه حدیبیه نموده بودند و محدثین باب تطبیق روایات بر گشادند که در هر دو غزوه مقداد همین جواب را تقریر کرده بود رسیدم بر واقعه خیبر و حنین و وادی الرمل که رئیس اهل جهل بر زبان آورده پس جوابی مختصری که دندان رفضه بشکند و بنیاد دلن ترانی و بالاخوانی شان بکشد و گردنهای اکابر قوم را بشکنجه عذاب بپیچ و تاب دهد و داغ حسرت بر پیشانی طائفه نهد یاد کنم و قصه تالیف آنرا نیز بذکر سپارم آنکه چون مجتهد الزمانی بمقتضای عادت جاهلان که هرگاه بدلیل خر و مانند سلسله خصومت بجنبانند در پی تعزیر و تشهیر فاضل بدادنی شد و اشتقای حدید بتوسط مزین دایره گردانید خیال اهیمنی بدلم راسخ بود که اگر ایشان ازین گیر و دار و کشاکشی دشمنان خونخوار در عمل انگریزی بسلامت برسند جواب مطابق عادت خود تحقیقا و الزاما و نقلا باچنان بنویسم تو گوئی که تشهیر و تعزیر مجتهد بپایان رسید و رنه اندیشه مضرت برای ما هر دو زیاده تر است پس بمجرد رسانیدن شان در بلده کانپور کمر همت بر جهاد بربستم چنان تو که مجتهد درین شکنجه آرزوی موت میکرد که لیقض علینا ربک قال انکم ماکثون چنانچه ناظرین میدانند و فاضل مذکور را اول بشارتیکه بمجرد قدوم در کانپور رسید جواب این استفتا بود که حدید بتعزیر بلا عذر بجتهد در انهدم بیر اصولش دران منقلب شد و ذلک هو الخسران المومنین و نیز ان جواب در رد این استفتا که بعد از مدتی فاضل موصوف نوشتند بکار آمد کما لا یخفی علی الناظرین و نقل این رساله دران اوان بقدر پنجاه و شصت عدد از کاهنین برداشته تقسیم کردم لیکن درین شهر که مثل عرصه قیامت مجمع اولین و آخرین است چیند انکه دلم میخواست شهرت نیافت پس نظر همت بران گماشتم که مطبوع شود و چنان مشهور گردد که عجز و زبونی مجتهد در افواه خواص و عوام افتد پس حاجی محمد حسین طابع نمونه ان همراه دایره نام صاحب فرمایش مزین کرده آوردند اتفاق عجیب انکه کسی حاجی مذکور را تخویف کرد که دایره مذکور مشابه تاج بادشاه نصیر الدین حیدر است و خیرین این خبر مولوی مرزا حسن علی رئیس المحدثین مرحوم افتان و خیزان رونق افزودند و فرمودند که از مردم چنین شنیدم و خیلی پریشانم همین وقت مشار الله را باید طلبید و دایره سور را متغیر باید گردانید که خطر عظیم است شاید که بخیال رسید که مجتهد ما را چنین عبارات یکم دند و کلام او رارد نمودند و تاج مرا نیز ربودند تا اصلاح کردم و رنه اندیشه گزند شدید بود و مثل مشهور است که ماده بر عضو ضعیف میریزد الغرض چون هر دو رساله مطبوع گردید

چگویم که حال مجتهد در شهر چه بود که هر که سواری او را میدید بر ریشش او می خندید و مغول و افاغنه بی باک چها میگفتند
و هر کس دانست که چنان عاجز شد که تبهان زرد کرد انیست قصه طبع رسائل بطور ایجاز و اختصار در سلطنت چنین متعصب عنید
قطع نظر از انکه دو بار در دار الاجتهاد بتوسط احباب از راه دور و نزدیک یعنی اکبراباد و لکهنو فرستادم و چون
اول را در صندوق تقیه گذاشت انکار کرد باز درین شهر همدست حافظ غلام محمد صفی پوری روانه کردم تا از آن
انبساطیکه با حافظ مذکور از راه قدامت داشت باقی نماند ادم برانکه آن جواب مختصر چه بود دلیس بدانکه قیاس منتظم
اولین و آخرین رخنه در مباحث غرا صحابه انیست که فلان و فلان در معرکه احد گریختند و هر که بگریخت او جنین و جبان است
و بعد ازین رجز خوانی و لن ترانیهای ایشان در کتب کلامیه عموماً و تالیف مجتهد خصوصاً باید دید که داد بدگوئی
و عیب جوئی دادند و از کجا بکجا رسیدند بخیال بود که کرشمهای متکلمین ایشان اظهار سازم ولیکن اختصار همه همین
است که در یک سطر گنجانیدم و محصل جواب انکه اگر اصحاب کبار درین جهاد پا گریخته بودند ارکان حضرات رفضه که
بنای سقف مذهب شان بران بزرگانست کی قیام هر زید مطابق اصول مردیه ایشان که جهانده شان در
کتب ایمان و دین مثل ابن بابویه و غیر او در علل الشرائع و تفسیر اهلبیت اورده اند لاجرم این قیاس در حق شان
حرف بحرف مرتب توان کرد اکنون هر چه فکر جواب از طرفداران اصحاب بکنند از طرف ما هم بدانند و قصر مسافت
نمایند طرفه تر انکه مطابق کتب تنقیدیه طائفه مدار لیاقت از کتب بر حضرت مقداد اسود کندی بود چنانچه کتاب مختار
کشی و دیگر کتب متقدمین بران اول دلیل است و باینهمه مقداد اول کسی است که وقت استشاره در جواب حضرت
رسالتماب باقرار سمع و طاعت و داد جهاد دادن و جان نثاری کردن پیش آنجناب لب کشاده و در کتب
شیعه هم تقدم در جواب معلوم کار او بوده باز در احد و غیر آن از میدان جهاد آنجناب را در دست دشمنان گذاشته
راه فرار اختیار ساخته و از تراجم او که در کتب فریقین است بوضوح پیوسته که در هر مشهد شریک بوده و همچنین
است حال عمار بن یاسر قطع نظر از انکه بعد از وفات شریف خدمت اهلبیت و رسوخ اعتقاد خود را گذاشته بنصوص
حضرات معصومین مصداق خاص حیصیه گردیده و بعد از طوفان بی تمیزی که تا بیست و پنجسال بود تقریباً معاذ الله بیچاره
بعید از نگشته مگر وقتی او را انتباه نصیب شده که صورت معاش بی کلفت پدید آمده یعنی جناب امیر بر مسند خلافت نشسته
هیچ کسی از مقبولین لسانی امامیه بعد از تقریر این جواب مختصر قابل التفات و نظر نمانده موافق مثل مشهور که خود کرده
را درمانی نیست ذاتهم بتحقیق ابن بابویه در علل و استاد کلینی در تفسیر اهلبیت الی غیر ذلک من المحدثین که غیر از امیر المؤمنین
و سماک بن خرشه در احد کسی باقی نماند و عاقبت الامر او هم از میدان در رفاقت خاتم پیغمبران رفت و گذشت
و تنها امیر المؤمنین باقی ماند و هم بسببه بازنیه چنانچه از تالیفات فقیر بروایات معتبره شیعه واضح گردیده و تفسیر
مذکور هم دلالت تام بران داشت و ازین سلسله ازین دو تا بهفت کس رسیده که بر تصریح مجلسی در حیاة القلوب صحابه
راجعین بسوی امیر المؤمنین تا خلافت عثمان از حرکت دائمی بسببه سیاره میر سید و حال تزلزل ارکان اربعه
چنانست که در ابتدا از سه این که عوام در ان بود باز او را بجهت مذکور اخراج نمودند و یکی دیگر را بجایش گذاشتند

تا او هم در تند باد و همبریده و شریک مرتدین گردید حیرت بر حیرت است که رفضه این معماران را از لنکا یا از جابلقا آورده
که سقف بیت شان چنان محکم ساختند که با وجود انقضای دهها طین هنوز بزعم شان مانند بنیان هرمانست تا بعد از دیدنش گویے
محاورات اهل هند که مگر دین ایشان از موم می باشند که مبنی از ان درست گردید و دانستند که شمع کافوری درین
زور سیاه روشن نموده الغرض در منتهی وصول حیدریه قصه ارکان شان بیش از بیش گفته ام و عبارات کتب معتبره
شان آورده ام و برای ایجاز و اختصار نتوانم که حال تقیه را هم شرح کنم که کار شان بطور قدر مشترک همین بود که حضرت ایشان
وقت غلبه کفار نگونسار در دست دشمنان خونخوار میگذاشتند وراه فرار می پیمودند به بین که آن دو سطر مختصر چه مقدار
رفضه را لجخ و زبونی و همه دوش و بذلت و رسوائی هم آغوش گردانید که اگر علمای شان تا قیامت درین باب دفترها
مثل نامه اعمال خویش تیره سیاهی گرا فشنند همان جواب برای رد خرافات شان کفایت میکند و بخوبیه هیچ وجه بکار
اهلسنت میآید مکیف که دران رساله ماده دیگر راجع کردم و حدیث شیخ المشائخ صدوق را که بکار مل علی الاطلاق و انگشت
نمای آفاق است اعنی لم یرفی القمین مثله در ترجمه او عبارت امام اعظم تانیست از صندوق شیعه باز کشادم که فرار
حضرت امیر را چنان مدلل گردانید که شش برهان را ایراد المخ بلغا بر اصول رفضه بالاتفاق بر منبر قایم فرموده اند
و در برهان ششم اختلاف دارند که آیا ذکر حضرت نوح علیه السلام دران بود یا نه کتاب صدوق الطائفه بثانی نظر
دارد بادل روی صاحب علل الشرائع انه حدثنا حمزه محمد بن العلوی قال اخبرنا محمد بن محمد بن سعید قال حدثنی فضل
بن جناب الحمجی قال حدثنا محمد بن ابراهیم الحمضی قال حدثنی محمد بن احمد بن موسی الطلمی عن ابنه عن ابن مسعود قال احتجوا فی
مسجد الکوفه فقالوا ما بال امیر المومنین لم تنازع الثلثة کما نازع طلحه و الزبیر و عائشه و معاویه فبلغ ذلک علیا فامر ان
ینادی الصلوة جامعة فلما اجتمعوا صعد المنبر فحمد الله واثنی علیه ثم قال معاشر الناس انه بلغنی عنکم کذا و کذا قالوا صدق
امیر المومنین قد قلنا ذلک قال فان لی بستة الانبیاء اسوة فما فعلت قال الله تعالی فی محکم کتابه لَقَدْ كَانَ لَكُمْ
فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ قالوا و من هم یا امیر المومنین قال اولهم ابراهیم اذ قال لقومه و اعتزلکم و ما تدعون
من دون الله فان قلتم ان ابراهیم اعتزل قومه لغیر مکروه اصابه منهم فقد کفرتم و ان قلتم اعتزلهم لمکروه راه منهم فالوصی
اعذر ولی بابن خالته لوط اسوة اذ قال لقومه لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید فان قلتم ان لوطا کانت له بهم قوة
فقد کفرتم و ان قلتم لم یکن له بهم قوة فالوصی اعذر ولی بیوسف اسوة اذ قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه فان قلتم
ان یوسف دعا ربه و ساله السجن لیسخط ربه فقد کفرتم و ان قلتم اراد بذلک کیلا یسخط ربه فاختار السجن علیه فالوصی اعذر ولی
بموسی علیه السلام اسوة اذ قال ففررت منکم لما خفتکم فان قلتم ان موسی فر من قومه بلا خوف کان له منهم فقد کفرتم و ان قلتم ان موسی
خاف منهم فالوصی اعذر ولی باخیه هارون اسوة اذ قال لاخیه یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی فان
قلتم لم یستضعفوه و لم یشرفوا علی قتله فقد لک سکت عنهم فالوصی اعذر ولی بمحمد صلی الله علیه و اله اسوة حین فر من قومه و لحق
بالغار و انامنی علی فراشه فان قلتم فر من قومه لغیر خوف منهم فقد کفرتم و ان قلتم خافهم و انامنی علی فراشه و لحق هو بالغار
من خوفهم فالوصی اعذر خلاصه حدیث اینست که جناب امیر علیه السلام را خبر رسید که مردم در ترک جهاد با خلفای ثلثه

وارتکاب آن با صحاب جمل وصفین گفتگو میکنند وچون وچرا مینمایند فرمود تا قوم را جمع کردند آنگاه بر منبر بر آمد بعد
حمد وثنا فرمود که در وقت خلفای ثلثه در کناره کشی با ابراهیم علیه السلام ودر آرزوی قوت بلوط علیه السلام ودر
اختیار زندان بیوسف علیه السلام ودر فرار وخوف بموسی علیه السلام وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ودر اظهار
شکایت قوم بهارون علیه السلام اقتدا کرده ام وازینجا حال استدلال عمده متکلمات امامیه یعنی حلیه بافضلیت
امیر علیه السلام بر حضرت موسی علیه السلام معلوم شد والعاقل تکفیه الاشاره وچون عصمت مآب شان علی رؤس الاشهاد
فرار خود را بالای منبر مایه الافتخار گردانیده باشند برای حضرات رفضه مقام ائمه انکار و غیظ وغضب نبوده باشد
عجبتر آنکه نظر بروایت در مشهور که فاروق اعظم روبروی مردم اقرار القرار خود کرده زبان تشنیع وتعریض مکاتیب در
مذکوره میکشایند وفرار جناب امیر را که بروایت شیخ صدوق فرد کامل امامیه ثابت است نظر نمیفرمایند فرق اینست
که عمر فاروق بسبب شمه انصاف وصفای نیت دامن احدی از انبیا علیهم السلام نیالوده وبر تقدیر صحت روایت
مطابق محاوره عرب اقرار القرار خود ولو کان ساعة فرموده وعلی مرتضای شیعیان که مصر بر قرار بوده فقط برای
تطهیر ذیل خود ذوات مقدسه انبیاء اولی العزم را بتهمت نالایق ملوث نموده چه مراد شان از اقتدای حضرت
موسی وجناب سید الانبیاء در فرار اگر هجرت از بلاد کفار است فهو تخالف الواقع باتفاق الفریقین واگر مراد تولی
از زحف ورو گردانیدن در وقت جهاد است پس برای علی مرتضای شیعه کما شهرت به اخبارهم ولمفت به اخبار
هم مسلم است لکن حاشا که حضرت موسی در مقابله فرعون وجناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حروب کفار اشرار
گاهی فرار اختیار فرموده باشند واگر در اصول واخبار رفضه ائمه آمده باشد امید که از استماع آن بهره ور شویم
وبمزید امتنان واحسان مجتهدین قائل گردیم وبعید از سامعین اولی الالباب است که از امثال این تقریر
دلتنگ شوند وگویند که این اعتبارات ماخوذ از کلام ملا عبد الرحمن جامی است علیه الرحمه که بنابر عصبیت
وعناد علی سنیان را از علی شیعیان جدا کرده وگفته آنچه گفته حاشا وکلا که بنای آن عصبیت وعناد باشد
بلکه اینقسم تقریر ماخوذ مستفاد از حدیث امام رضا علیه السلام است که در ضمن حیدریه وارد نموده اند ملخص
حدیث آنکه یکی از علمای نصاری بواسطه بعضی از اصحاب بخدمت امام رضا ع فائز شد وپرسید که چه میگوئی در حق
گروهیکه بر دعوی آنها گروه دیگر از مخالفین شهادت دادند فرمودند که دعوی شان ثابت شد باز گفت
گروه دیگر بر دعوی خود اقامت شهود نمی توانند کرد ارشاد نمود که مطلوب شان ثابت نگشت نصرانی گفت که گروه
اول مائیم که بر رسالت پیغمبر ما شما گواهی میدهید وگروه دیگر شمائید که ما بر نبوت دین شما شهادت نمیدهیم پس
دین نصاری حق باشد ودین وملت شما باطل خواهد بود امام رضا علیه السلام جواب داد که ما بر نبوت آن عیسی
علیه السلام گواهی داده ایم که به نبوت پیغمبر ما اقرار نموده ومبشر بقدوم او بوده واز عیسی شما که انکار نبوت
وشریعت پیغمبر ما کرده بیزاریم پس نه دعوی نصاری به ثبوت گردیده ونه ملت اسلامی را آسیبی رسیده هرگاه
ائمه علیهم السلام عیسی اهل اسلام را از عیسی نصاری جدا کرده باشند ما در مقابله شیعه از چگونه اعتبار

هیچ باک نخواهد بود وازینجا دریافت شد که میدان جدل و الزام برای اهل حق در مناظره مخالفین بس وسیع است
فتذکر ولا تکن من الغافلین انتهی ما نقلنا عن کاشف الظلام عن نائبة مجتهد العلیة المقام و این حدیث که از علل شیخ المشایخ نقل کردم
باز تفریقی مجمل نمودم برای اهلسنت طالب تفصیل است نه برای شیعه که اصول و فروع خود را می دانند بخلاف
اهل سنت که بیچارگان عادة بمقدمات جدلیه نمی پردازند و شاید که برای انتباه مجتهد الزمانی نیز بکار آید که بیشتر
در نشای اجتهاد خویش مدهوش و بخواب خرگوش مبتلا می مانند و آن اینکه بعضی از متاخرین حدیث مذکور را
از طرق دیگر بشهرت و استفاضه میرسانند و متقدمین و متاخرین عذر ها که برای جناب امیر در امر مذکور بر می انگیزند
ملاک امر ان این حدیث و افادات ائمه است و از ارشاد حضرت خلیفه اول امامیه شبهت یا هیفت برهان هویدا است که
آن جناب عصمت قباب از انبیای کرام مفضول بوده اند زیرا که لفظ اعذر بر خاتمه هر قیاس مذکور شده و معنی آن
نزد هر کس بر آمده که چون این انبیا چنان کنند من که مرتبه وصایت دارم نه نبوت و رسالت البته زیاده تر معذور
خواهم بود و این کلمات کسی تواند گفت که مفضول باشد مثلا مردم گفتگو کنند و افعال عادلی او در جواب میگوید که این
کارها از معصومین صدور یافته پس عذر من بالطریق اولی باید شنید و هر که افضل باشد هیچگونه نگوید چنانکه شنیدی
و این امر از بدیهیات است و در حسام و کتب دیگر از مجتهدین چنین قرار یافت که حضرت امیر امام الائمه و جمیع اولاد
معصومین الیشان تا امام زمان از جمیع انبیای متقدمین افضل اند پس این بنا مانند بنای سقیفه بر ارکان
اربعه نهادند از پا در آمد فهی خاویة علی عروشها و عمده متکلمات امامیه که درین باب مورد افتخار قوم لشوان بنده
الامة بود در حقیقت بدان مناظره شکست خورد و این قصه در باب مکاید رفضه در تحفه اثنا عشریه مبسوط است محتاج
ذکر نیست مگر همین قدر که موسی خائف بود از قتل خویش بسوی مدین و دیگر بجهت و علی رض وقتیکه حضرت او را در خانه
گذاشت بی کلفت و بی خوف بر فرش حضرت مطمین بخفت و در عذر چیزی نگفت و البته صاحب اطمینان بهتر است
از صاحب خوف و وجه شکست خوردن عمده متکلمات آنکه دلیل او خلاف نص مرتضوی است که من مقلد حضرت موسی
هستم در خوف و فرار معهذا مابین حضرت موسی علیه السلام و جناب امیر فرقهای بسیار بود یکی آنکه بمقتضای بل الانسان
علی نفسه بصیرة میدانست درباره خود که مرا کفار بسبب کتمان ایمان از زمره خود میدانند و بجهت اظهار کفر از راه تقیه
در کرده خویش میشمارند پس درپی اذیت من نخواهند شد و بانضمام این احادیث بانضمام بحار الانوار است یعنی
جامع الاخبار کما لا یخفی علی اولی الابصار هیچ جای قیل دوم آنکه پدر بزرگوار تا وفات خویش که عنقریب گذشته
شریک و دخیل مراسم و اعیاد ایشان بوده و بارهای احسان بر سر و دوش ایشان گذاشته و انواع قرابتها با ایشان
ذکر داریم در باب قیل و قیل نخواهم کوشید و این امور نیز در حق الیقین در میان ایشان موجود است قطعا نزد بطن تخمین
سوم آنکه بجهت علم ما کان و یکون حتی روز ولادت قبل از نزول قرآن مجید کلام شریف را در کنار رسول خدا
صلی الله علیه وسلم تلاوت فرموده همه بر آنجناب آشکار بود آنچه واقع شد که غیر ارشادی لا یعبأ بهم و انهم نیدرت
از راه تعصب ضرب و شلاق کفار بر جناب امیر المومنین آورده اند تا مردم را فریب دهند که ادهم متنا...

در الوقت جفای کفار کشیده و در مذهب ما احدی روایت نکرده تا باعتبار چه رسد الی غیر ذلک من الوجوه **قوله** وانچه
صحابه جناب ولایتماب از قسم ترک معیت و عدم توجه بطرف جهاد الخ بحمد الله که جناب مجتهد الزمانی بعد از آبادی کوفه و خرابی
بصره و اکنون ویرانی هر دو شهر بعد از بهار غیبت کبری از حال قدمای خویش حرفی گفتند و قصه بیوفای ایشان بکمال
اجمال ادا کردند و دل ایشان نداد که فصلی دو در انچه ایشان اندیشیده بودند سواد و بیاض برند که حضرت امیر را بعیت
و غربت الی الله بقالوا آورده نزد معاویه سپارند و در تحکیم صاف صاف گفتند که مقرر کردن حکم بصوابدید ما باشد
ورنه خون مقدس می ریزیم و گرد بلاد فتنه از اکناف عالم می انگیزیم آیا این عداوت و بی اندامیها کمتر از ان بود که انجناب
را در راه خدا بفروشند. کربره روایات شیعه بعقاد بار خود را در راه خدا فروخته بود ولیکن این سیر و تماشا گاهی ملاحظه
نفرمود که از تقالیب لیل و نهار صورت بست و از حضرت امیر ع بروایات معتبره جهانده رفقه مثل علم الهدای شیعه
یا برادرش در نهج البلاغة بطرق متعدده آورده این گرگ کهنه و بیوفائی قدمائی خویش را تا قیامت یادگار گذاشته
و دیگران هم بذکران در مولفات خویش برای سیاه روئی جاوید نقش بلاغت بستند یعنی از مستحدثات قدما توبه
نکردند چه بی خبر دند که بانی مبانی این مذهب همین مکاران و غداران از اتباع عبد الله بن سبا بوده اند بناءزم
بتاویل مجلسی که بی تکلف گفته که اهل کوفه همه منافق بودند و خواستند که تخم سادات عظام را از جهان بر دارند
پس در جوابش انچه مفصل گفته بود درینجا بیک حرف ادا می کنم که مقصود ازین مناظرات عرایض و طویل همین بود
که مجلسی نور عیل بعد از تحقیق فرمودند پس برویه همین مذهب تشیع و بر آثار موجبین که خوب رفته آید فادخلوا جهنم
خالدین فیها دیگر ظاهر است که هرگاه اراده قتل جناب امیر المومنین داشتند سپردن انجناب بمعاویه چه مستبعد بود بلکه معین
بود بالطریق الاولی و ان کلمات طیبات کوفیه را اراده قید و بند بدون اخذ رشوت از معاویه چگونه نباشد و در فصول
اراده حبس امام حسن و سپردنش بمعاویه باین منافقین نسبت کرده و هر خیرخواه با امام حسین همین گفتند که کوفیه با پدر بزرگوار
چه کردند و با برادرت چه بعمل آوردند و سید مرتضی عذریکه از طرف امام حسین مرتب نمود مفصل بنقل مجتهد دانستی و عذریکه
از طرف امام حسن بصلح معاویه در تنزیه نوشته نیز دلالت برین عذر و خیانت شیعه دارد کلتها خصوصاً بر تصریح کنتوری
در جلد اول که از لفظ شیعه علی الاطلاق همین معنی مشهور متبادر میشود فاعتبروا یا اولی الابصار حقیقت منست که اگر
مهاجرین و انصار که انجناب را باعتراف صاحب کشف الغمه وغیره بر مسند خلافت نشانیدند محافظت انجناب نمیکردند
التمه بعجلت هرچه تمام از ایشان صدور می یافت انچه می یافت و چون حال نفاق و فریب ایشان بانیجد رسیده بود
انجناب در عبارات نهج البلاغة داد فصاحت در بیان مخالفت وانحراف ایشان داده انهم فرموده که دل مرا
خواب کردید و رنجها دران انداختند و نیز مرا مملوک خویش گردانیدند و خود بر من حاکم شدند و انتهای
شکایات این منافقین انکه جناب امیر با وصف ان اخلاق که داشتند استغاثه بجناب اقدس رسالتماب بردند و حضرت
دران خواب که بهتر از بیداری بود باوصف انصاف بخلق عظیم فرمود که اکنون که حال برین منوال رسید
دعای بد چرا نمیکنی تا بعمل آورد و حجاج بن یوسف برای انتقام شان پیدا شد چنانچه این قصه را از

از مجمع البحرین وغیره در تالیفات خویش مفصل نوشته ام تا حال قدمای رفضه طینت ازبام باشد نعوذ بالله من
النفاق ورفضه متاخرین امروز هم در صفوف مقتدیان استاده میشوند ونماز باقتدای ما میگزارند واعتقاد ایشان
بتقلید صدوق در اصولش همین است که من صلی خلف سنی فکانما صلی خلف نبی ان هذا لشیء عجاب بیچاره مجتهد چون
اینحالات قدمای خود در تالیفات علمای خویش ودیده رفائی خود علی المشهور دیده گویا حرکات بسمل در گمنبه بسم الله
بود که از صعود ریافت تا دل زبیر کلیم بکوفت وگفت که آنچه اصحاب جناب ولایتماب الخ واین امر بعنایت ایزدی
خود پیداست که مهاجرین وانصار اصحاب رسول مختار بودند که اگر رفضه قرآن را پیش نظر گذارند وحالات وفا
واخلاص شان که باره ان عنقریب گذشت بهبینند گاهی بطرف شان خیال بدی در خواطر نگذرد ومن بتصدیق
اولب کشودم وبشرح آن اجمال در دوسه فقره متوجه شدم واکنون برین قدر نیز داد تصدیق وتائید کلام
بزرگانش میدهم ومیگویم که شکی نیست که اگر بانیان مبانی تشیع بر قید وبند وشهادت جناب امیر وامامین
علی تسلطی می یافتند بمقتضای ورع عقبیٰ ذکر خیر زنده کنند نام را البته رسم ماتم ومراسم نوحه وشیون نیز
انتظام میدادند وکار اولاد معنوی شان چنانچه امروز دیده میشود به بتاکی وبی باکی میکشید **قوله** وازینجاست
که امام السر والعلن اه ودرین افاده تازه که بتعلق بجال امام السر والعلن حضرت امام حسن دارد چه گویم که چها
مغالیط وتناقضات واراجیف راه یافته اول آنکه قبل ازین بده پانزده سطر گفته بود که همراهی فوج کثیر چه
ضرور وحالیا چنین میخاود که امام حسن آراده جمع فوج کثیر به قصد جهاد معاویه طاغیه کرده بود وبدیهی است
که آراده اجتماع لشکر کثیر برای همراهی بود بخیال فتح وظفر یا آنکه معاذ الله که شکست رو دهد وسرهنگان
فوج آنجناب را بمعاویه سپارند واز عقل ودین دست بردارند فکیف که شافی سید مرتضی بدان ناطق باشد
واز ملاحظه آن چنان حاصل که ادمی محتاج به نوع خود می باشد ومدنی الطبع است وبتعاون وبتشارک
حاجت شدید دارد وپادشاه باتنی چند اگرچه گیو دلیران وجوان پهلوان باشند در مقابله لشکری
همچو مور وملخ چه می تواند کردن ومزین تقلید او در رسایل خویش باوجود مشوره مجتهد وبرادرش
قریب این عبارت نوشته لیس بهار تناکرد تناقض در هر دو قول باید دید وآنهم در یک صفحه قریب هم دگر
واگر مبنای قول اولش که ضرور نیست اه بر احادیث اصول است کما شرحناه فی المنتهی وغیره من المولفات پس
معنی قول آخر بیان کرده شود که اراده جمع فوج کثیر بود چه معنی دارد دوم آنکه از کتب دین وآیالش
چنان بوضوح می انجامد که جوش وخروش اهل کوفه در وقتی چند اتفاق افتاده که مابه النزاع آغاز
همه باشد وواقعه کربلا معلی پایان آن بود ودرین وقت هزاران هزار اهل کوفه که بچهل یا پنجاه هزار
میرسیدند گویا کفن بوسیده دست بیعت حق پرست امام حسن دادند اکنون آنجناب را طنی سهم رسیده بود
یا به مقتضای عقل ونقل المنة که که بطریق اولی بحصول پیوست وعلم الهدای رفضه واین کاسه لیسر
او می نویسند که جناب امام حسین ع را طن حصول الی الحق بمجرد شنیدن اجتماع کوفیه در بیعت مسلم

بن عقیل بہم رسیدہ بود پس درین خصوص حصول آن قطعی دیقینی باشد که گفته اند مصرعه شنیده کی بود مانند
دیده ٭ هرگاه چنین ظن حاصل شود پس در وجوب جهاد حالتی منتظره باقی نماند حالیا انکه چون رعافی برزمین
زنیزد بکافر حربی بعد تلاقی طرفین وآراده جنگ از اول حال صلح کردن غلط گفتم خلافت را حواله کردن چگونه
روا باشد پس در ترک وجوب وزوال عصمت بر اصول رفضه شکی وشبهه نیست معاذ الله چه جای انکه نتیجه اش
عیاناً بعد چندی دیدند که این خنجر بر گلوی حق جوئی جناب امام حسین رفت که شیعه مدعین ریاء وسمعه برای
آن علم ونقاره می نهند واگر فرض کنی که ظن بحصول نه انجامیده بود پس حضرت امام حسینؑ چرا تن برضا ندادند
وفعل جناب برادر بزرگ خویش را نپسندیدند ایا معتقد این معنی هم نبودند که برای هر امامی صحیفه دستور العمل
می باشد وهر چه میکنند مطابق ان کتاب مختوم بعمل می آرد وخود نزول آن وقت وفات شریف دیده
برادران وثیقه وفار غطی مهر خود ثبت فرمودند وبا اینهمه کلمه هائله که از دشنام کمتر نیست بر زبان مبارک
آوردند وکسیکه از علما سهو ونسیان برای ایمه همراه انبیا بیان کرده او را علمای شیعه ناسنی وناصبی
قرار دادند چنانچه بر ناظرین تالیفات شیخ نهایتی مخفی نیست وذکر سهو ونسیان درین خصوص بالذات
نباید دالسنت زیرا که عقل چگونه تجویز کند که انجناب را از صحیفه حضرت امیر هم ذهول رود بهم ومصحف جناب والده
معظمه هم ندیده باشند که جمیع اخبار آتیه تا ظهور قیامت دران گردانده بود کما فی البحار وحق الیقین وغیرهما
سوم انکه خود عبارت سید خویش نقل کردن که چون امام را گمان این معنی حاصل شود که من بحق خود
نخواهم رسید وبند اتیات امامت خواهم پرداخت انچه بمن سپرده اند واجب میشود ان کار کردن اگر چه
دران مشاق ومحن رو نماید چه جای انکه مبالغین حاضر باشند وبجوشند ودرین باب بکوشند وابتدای
جوش وخروش از ایشان بوده باشد وانهم بطیب خواطر نه باکراه خود دست بیعت بدهند نه باضطرار
والجا چهارم انکه خود میگوید که دریافت حال صمیم قلب ضرور نیست الخ ای مدعی دانش واجتهاد آراده
جمع لشکر که خود جوشیده وکوشیده باشند بار حال شان دیدن که یکرنگ اند یا بگونه های دیگر رنگین شدند
عین ادراک صمیم قلب است وتو انکار از ان میکنی راست گفته اند که منافق هر چه گوید پریشان گوید
وچگونه اضطراب نکند که دلش با زبان یکی نیست فکیف وقتیکه در دفع اعتراضات اهل دانش
وبینش بکوشد که درین وقت حواس او مجتمع نمی باشد ومثل این مقام مستهجن است چگویم وچه نویسم پنجم انکه
ادعای این معنی که امام حسنؑ ناچار شد در وقت مذکور بصلح معاویه این معنی را مجتهد دالسنت با وجود
گذشتن یکهزار وزیاده از دو صد سال وانهم در غیبت کبری وقتی صاحب الزمان خبر نامی ندارد وانهم
بعنوانیکه اگر برملا گویند موجب لعنت شود نزد مدعین مزید ولاد جناب امام حسین را که حاضر واقعه باشند
خبری بنا شد ان هذا الشیٔ عجاب تا شکایت بجدی رسد که بار بار دالسنتی نعوذ بالله من ذلک ولیکن
فائده که از عبارت لوح مجتهد یعنی بلاچاری صلح با معاویه لطاعنه نمود حاصل شد السنت که حال

قدمای شیعه بمرتبه عیان رسید و ازینجاست که ایمه متاخرین ایشان را بدتر از نواصب انستند و از حکایت
ایشان رطب اللسان و از لعنت این جماعت ایشان عذب البیان زیستند کما مر سابقا و لاحقا و آیضاً از فواید
عبارتش چنان بوضوح گرائید که اقامت کوفه نه پسندید والحمد الله که ازینجا دانستم که امام حسن بحقیقت تسنن
قائل بود و اقامت کوفه بر او از جهت نفاق شیعه شاق شد و نیز بظهور رسید که اگر جناب امیر ع شهید نمیشدند
البته بکوفه نمی ماندند زیرا که دل نورانی آنجناب چنانچه کتاب نهج البلاغت هم دلیل بر آنست از ملاحظه افعال
و اقوال شیعه لئیم دو نیم بود و اعتقاد جناب امام حسین ع بحقیقت تسنن خود از عدم اختیار تقیه برظاهر است پس چگونه
برای متاخرین ایمه وهم توان کرد که مذهب رفض داشتند و تخم عداوت اصحاب کرام در مزرع قلوب میکاشتند
پس دهقانی از کراهیت گوشت خرگوش و بجوز رفتن تشیع بعض ایمه ثابت کرده و در غیر او این قیاس جاری
نموده از خواب خرگوش بیدار گشته و کید او را آغاز فرموده شاید خلبتش در قلوب ایمه ندیده شتم انکه اتمام
بحث را سبب این بود که کوفیه مطرودین عزم جهاد نداشتند چون ظاهر شد که بصمیم قلب جمع نشدند بر ایشان
اعتماد نفرمود و بر زعم رفضه ازین جهت تن بتقیه درداد هفتم انکه مجتهد جائیکه نام حضرت امام حسن ع بر زبان
می آرد بزیادت اوصاف آنجناب قصد میکند تا اهلسنت دنبال او بگذارند و این معنی مخلص او نزد عوام
توانـد بود و خواص که کتب کلامیه از مباحث سنی و شیعه دیده اند ایشان را بدام و دانه نتوان گرفت فکیف
که در احادیث رفضه انهم دیده باشند که امام حسن ع در اولاد خاص و فرزندان باختصاص جناب فاطمه
زهرا ع داخل نبود کما مر مجملا و مفصلا هشتم انکه عبارت او را پوچ از ان گفتم که درینمقام بار بار لفظ لاچاری
بر زبان آورده کسانیکه تحقیق لغات و محاورات فارسی نموده اند تغلیط این لفظ میکنند هم گلیة و هم
جزئیة که لا کلمه عربی است یا فارسی هیچگونه پیوند نشود الیس ناچاری نا چاری باید گفتن نه لاچاری و لاچار و شاید که
قیاس را در محاورات هم دریغ ندارد و پس غالبا بخیال آورده که لفظ لاعلاج در فارسی می آرند پس لاچار
را از عربی و فارسی ترکیب دادن نیز بلا ضرورت درست باشد و ندانست انچه تحقیق گفتند و از اتفاقات
است که شخصی از فضلای شیعه نزد من آمد و ستایش مباحث و عبارات منتهی الکلام بیش از بیش نمود بعد ازین
گفت که ازالة العین را دیدم جامعیت مباحث دران از حد افزون است و لیکن عبارتش خوش نیامد گفتم من
در هیچ علمی دعوی ندارم چون امامیه از هر طرف جوشیدند و در رد مذهب اهلسنت کوشیدند بعد از آنکه
رشید المتکلمین انار الله برهانه رخت از دنیا بر بستند و مردم دست بدامن او نختند پس ناچار برای تقویت
اهل اسلام قلم بدست گرفتم و در تالیفات خود عذر نمودم که در فن انشا مهارتی ندارم اگر کلمات من موافق
محاورات اهل لسان افتد ذلک تقدیر العزیز العلیم ورنه چون مشتمل باشد بر واجب الترک باصلاح آن پردازند
و مرا معذور پندارند و اگر مستحسن الترک باشد دران کلامی نیست که در کلام اساتذه بدین نهج قیل و
قالی توان کرد و نشان توان داد که تلمیح را آورند و ابلغ را نیاورند و مقتضائی حال و مقام

چنان بود که با بچار روند و انها با لمناب مایل شدند اگر چیزی از قسم اول باشد که ترکش ضروری بود باید بیان
کردن چون این قید افزودم نیار ست مقامی را نشان دادن و در خصوص آن بحث نمودن پس معلوم شد که مقلد
بود یعنی تشیع مجتهد را در عبارات من دیده بود چنانچه درین مجلد بیان آن گذشت حالانکه نتوانست که دلیلی بران
بیان کند او کاسه مجتهد لیسند که عبارت از اله لایق ستایش نیست بعد ازین گفتم که درباره عبارات مجتهد الزمانی
هرچه در دلت آید بگو چون ستایش کلامش بسیار نمود ازین قسم محاورتی چند را نشان دادم که به بین فصحا و
اساتذه تغلیط این اغلاط و محاورات کرده اند و بما امثال این امور تا مقدور بحث نمیکنم ولیکن چون الدالخصام در
عبارات من گفتگو می نمایند بناچاری بقدر ضرورت میکوشم مجتهد الزمانی هنوز رعایت این امر هم نمیکنند که
فلانی با فلانی می گوید بلکه بجای حرف با از می نویسد که فلان از فلانی گفت و ان کس از فلان کس کلام کرد
چنانچه در عبارت آینده خواهد گفت که همین حال است در کلامیکه آنجناب از مردان و محمد بن حنفیه نموده بود باری
چون امثال این کلمات را یاد نمودم عاجز شد و دالنست که درین پیرایه هم با مجیب نتوانیم او بحث **قوله** وانچه
ازاین بابویه نقل نموده بعد تسلیم منافی تقیه نیست الخ درینمقام مغالیط مجتهد بسیار است مغلطه اول انکه
حاصل استفنای بنده از مجتهد الزمانی بعد ازانکه از جواب استفنای او فارغ گشتم این بود که حضرت
امام حسین فوج ولشکر نداشتند که در مدینه نه در مکه زادهما الله شرفا بلکه در کربلای معلی معدود که همراه
بودند رخصت کردند پس تقیه در حرمین خصوصاً در کربلای معلی واجب شد و هر که تارک تقیه باشد او
مومن نیست چه جای حصول شهادت که فرع را ایمان است و در تفصیل اجمال گفتم که چون معاویه مرد یزید
بحاکم مدینه نوشت که بیعت از امام و دیگر منکرین بگیر دیا سر ایشان بفرستد اما فسق یزید برملا گفت
و یزید بعد شنیدن بر آشفت و حکم خاص در قتل انجناب فرستاد امام درین وقت نیز از بعیت او سر
تافت حالانکه تقیه واجب شده بود و بسوی مکه روانه شد و در انجا هم فوج همراه نبود پس خروج چگونه رو
بود و حال کوفیه حضرت را معلوم گشت و در کربلا محصور شد و ز نیها ر بعیت و تقیه نفرمود مجتهد در جوابش
گفت چنانکه دیدی که انچه ازاین بابویه نقل کرده منافی تقیه نیست سخنی است که مجیب را فریب میدهد زیراکه
چون منافی تقیه نیست باید که با تقیه جمع شود و موجب و مقتضی تقیه باشد لاجرم شهادت نماند کما عرفت
و این جنون مجتهد است و همیدانی که علتش چیست علت اینست که لفش ناطقه او نور عیلی در ضربت حیدری
جنون را بفاروق اعظم نسبت داده بود و صدق التل المشهور علیه من ضحک ضحک لاجرم این شعر برای
او باید خواند ؎ فکر زنجیر و فسونگر کن و همراه ببر ٭ هر که در خانه بناچار باسنادروی ٭ مغلطه دیگر
انکه دران وقت که حاکم مدینه انجناب را طلبید حکم یزید رسیده بود که او را باید نزد خود خواندن
و بیعت من براو عرض داشتن اگر قبول فرماید فبها ورنه سر او باید فرستادن و حضرت امام
دران وقت با شی چند از اجله اصحاب در مسجد شریف بود پرسید از اصحاب هیچ میدانید که حاکم

چرا میطلبید گفتند باشد انهم فوت شده و معاویه مرده حاکم برای بیعت یزید می طلبد دیگران بلطایف رفتند
و امام جمعی را از رفقا همراه گرفت و حکم نمود که شما اینجا بنشینید و من نزد او میروم اگر بشنوید که آواز من بلند
شد بی تکلف داخل شوید هر چه حال من باشد شریک باید شد ورنه درینجا انتظار من بکنید بارے
حاکم رقعه یزید درباره قتل انجناب نمود و امام سالما بخانه آمد و لبسوی مکه معظمه سفر نمود و دیگران هم سفر
مکه شریف نمودند ولیکن شارع عام را گذاشتند تا متعاقبین بی نیل مدعا باز گردیدند و امام بمکه رسید
انتهی مختصرا درینجا غرض ما اثبات این معنی ست که حکم یزید درباره قتل امام قبل از ان رسیده بود
که آنجناب را طلب نمود پس پیش حاکم تشریف برد و صاف صاف بیان کرد که خلافت یزید خلاف
حدیث حضرت است و انهم مید انست که انکار از بیعتش موجب مضرتهای شدید و سبب قتل است
پس علت وجوب تقیه البته یافته شد بالیقین بسبب حکم قتل که یزید نوشته بود حالانکه وجوب تقیه
دایر است بر ضرر شدید و در یقین بهلاک نفس محصور نیست کما فی قواعد الشهید و ازینجا مغالطه
دیگر عیان شد زیرا که مدار مجتهد وجوب تقیه را به هلاک نفس دانسته و گفته که حضرت امامؑ دانسته بود که
تا حکم یزید رسد من سفر کرده باشم من بعد مفصل خواهی دید که از انهم خواهد گریخت و دست بدامن
عدم التسلیم وجوب آن خواهد آویخت فلا تغفل و از کتب امامیه جنات الخلود است که در وقت سلطان حسین
صفوی محمد رضا امامی نوشته در ابواب تراجم ائمه را جدا جدا در جداول مربعات ذکر کرده از مولد و وفات
و دیگر امور او در سبب وفات آنجناب میگوید که چون در نیمه رجب سال شصتم یزید نامه بولید
بن عتبه بن ابی سفیان نوشته بود که از آنحضرت بیعت برای او بگیرد و یا سر آنحضرت را برای او بفرستد
والی کار را بر آنحضرت تنگ گرفته پس از بیان مولف این کتاب نیز معلوم شد قبلیت حکم یزید
بقتل آنجناب و هم تنگی حاکم مدینه درین باب اکنون در وجوب چه انتظار باقی ماند و همچنین از کتب
دیگر عیاناست که حکم قتل قبل از سفر انجناب بسوی مکه معظمه بر اصول شیعه بود و آن امام بالاتفاق
بیعت انکار نمود و اگر برین قدر قناعت نکنی خزن المومنین تالیف محمد علی بن شیخ موسی بن شیخ جعفر
بن محمود بن غلام علی النجفی باید دید اول در دیباچه گفته که علما در کتب خویش روایات حزن و بکا از صحیح
وضعیف همواره کرده اند ولیکن این بی بضاعت بقدر قوت و استطاعت سعی در صحت حدیث
نموده آنچه را دیده نوشته و آنچه را نوشته فهمیده و سنجیده در بیان سفر حضرت امام حسینؑ از مدینه
بسوی مکه زادهما الله شرفا می نویسد مروی ست که پس از معاویه خلافت بیزید مستقل گردید
و آن پلید مروان بن الحکم را عزل نمود و پسر عم خود را ولید عتبه را نصب کرد و نامه باو نوشت
که از چهار نفر مخصوص در مدینه بیعت بگیر از جهت من یکی ابن زبیر و یکی عبد الله بن عمر و دیگری
عبد الرحمن بن ابی بکر و حسینؑ بن علیؑ و هر که بیعت نکند سرش را بفرست چون نامه یزید بولید رسید

الیشان را طلبید و هر یک را به بهانه نرفتند اما ابن زبیر از راه غیر معروف گریخت و بمکه رفت و جناب امام حسین ع
سی نفر از کسان خود را مسلح نمود و بخانه آن عنود رفت و متعلقان را فرمود که خارج خانه بمانند
هرگاه آواز بلند شد بخانه درآیند و خود تشریف فرما گردید و ولید را مخاطب نمود که باعث طلبیدن
من چه بوده لیس صورت حال را بموقف عرض رسانید آن حضرت فرمود چون فردا شود گوئیم و شنویم
و دیگر آنکه چون من کسی مناسب نیست به تنهائی بیعت کند او سخن آن جناب را پذیرفت مروان گفت
که دست از او بدارد الا دیگر بر او خلایق نخواهی شد او را حبس کن تا بیعت نماید یا آنکه بفرما تا سرش
را بردارند حضرت از روی غضب بمروان نگریست و فرمود یا ابن الزرقاء الزانیة أنت تقتلني أم هو
یعنی ای پسر زرقاء زانیه تو مرا میکشی یا او بدان ای ولید که ما خانواده رسالتیم و یزید مردیست
فاسق و فاجر و شراب خوار چون آواز بلند شد حضرت برخاست به تشویش آنکه مبادا غلامان و متعلقان
بدر آیند و مفسده شود و فرموده باشد تا فردا که مجلس منعقد گردد و ببینیم خلافت از کیست و که سزاوار است
پس ولید وقایع را بعرض یزید رسانید در جواب نوشت خاما ابن زبیر و هر جا که باشد بتحفظ ما بوی نخواهد رسید
و سر حسین علی را مصحوب نامه بفرست ولید چون نامه یزید را خواند گفت لا حول ولا قوة الا بالله اگر تمام
ربع مسکون را بمن دهند من در خون حسین شریک نخواهم شد و از ضرر یزید باک ندارم پس آن نامه را
بامحرمی بحرم سید الشهدا فرستاده پیام داد که من در کار خود حیرانم و لیس اسباب باعث نفاق فیما بین امام
همام و یزید بد فرجام شده که شرح آن لازم نیست پس آنجناب لاعلاج عازم مکه معظمه گردید و از اینجا بروایات معتبره
شیعه یافتی که حکم یزید پلید در قتل امام شهید تکرار رسید و اگر ولید مردی فهمیده و سنجیده هوشمند و دردمند
بود دیگران دشمن خونخوار بنده درهم و دینار بودند چنانچه والنتی فتنه قایم شده بود پس امام علیه السلام را
معلوم نیست که مجتهد طغام رئیس فساق لیام چقدر جاهل است انعمه بچشم مبارک دید و چنان در دل قرار داد که
تا حکم یزید رسد من بسفر عراق خواهم بود حالانکه عازم مکه معظمه بود و خیال اختصار پیش نظر است ورنه عبارت
صد کتاب درین معنی نوشتمی و داد تفضیح مجتهد دادمی و انتقام تجهیل امام الشهدا بخوبی گرفتمی معلوم نیست مجتهد فهیم و دانا
در کدام کتاب دیده که تا آن وقت حکم قتل نرسیده بود تا میگوید که حضرت را معلوم بود که عتبه حاکم مدینه بدون
حکم یزید اراده قتل و تنگ من نمیتواند کرد تا وقتیکه حکم یزید آید من روانه بطرف عراق خواهم شد و این عبارات
نیز جمیع مغالیط او را شرح نکردم ننگ می آید بجولانش قلم به داشتن لیکن بنا بر ضرورتیکه میدانی بجواب
خرافاتش وقت ضایع میشود پس مجتهد را درین معرکه جولانش در ربود و مانند اغیولی در گنبد بسم الله
اسود که شاعر میگوید ﴿ چو محرابش سجود خاص و عام است ٭ فلک گفته که این بیت الحرام است ٭ بعد از
باید کرد که این چه گفتی و در کدام کتاب دیدی بیان کن حالانکه از کتب معتبره امامیه پدید آمد که حکم قتل
بار بار در رسید و تنگی و سختی پیدا شد که آنجناب در مدینه بود و تنگی و شدت حاکم بوقوع آمد و هرگز بیعت

یزید قبول نفرمود و تقیه نمود معهذا این مصدر مغالیط را درینمقام مغلطه دیگر پیش آمده زیرا که می‌پرسیم که امام را
علم مذکور چگونه بحصول انجامید اگر گویند بعلم ظاهری گوئیم این دروغ بیفروغ است چه الفاظ کتب معتبره امامیه
خلاف آن عیان شده کالظهر من الشمس و ابین من الامس باید گفت که چون حکم قتل بسید شهدا و حاکم بران عمل نمود یعنی
بیعت یزید طلبید و امام را از حقیقت حال آگاه گردانید بلکه بقول مولف جنات الخلود سختی و تنگی نیز بظهور رسید و انجناب بیعت
یزید نکرد و اگر گویند بعلم لدنی و اشراق باطنی پس بتصریح سابق او منافی السنت زیرا که مدار اعمال و اقوال حضرات معصومین
بر علوم ظاهریه و مسایل شرعیه می‌باشد نه علوم لدنیه غیبیه و ازین باب است عبارتیکه در خصوص گفته که سابق مفصلا
بتحریر آمد که مدار تکلیفات شرعیه بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه فکیف که در حقیقت القول بالقول مذکور تجهیل دشمنان جناب
سید الشهدا را باشد بلکه کذب هم لازم می‌آید زیرا که تفصیل این غفلت شعار باینمعنی که حضرت میدانست که تا حکم او آید
من هم در سفر خواهیم بود دلالت بر بعدیت حکم یزید از سفر مذکور دارد فعلمنا قضا و جهل هم لازم افتاد یعنی علمای شیعه
دانستند قباحت حکم را با وصف پیدا شدن ایشان در زمان متاخر و حضرت امام حسین پی بدان نبرد و این جهالتی
است بر اطهار مجتهد شقی که پا پالش پدید نیست نعوذ بالله من ذلک ع انکار از تو باید مجنون چنین کند باز مغلطه
دیگر باید شنید که امام را معلوم بود که بعد از رفتن من بعراق حکم قتل خواهد آمد علم و یقین آن نیست مگر علم غیبی و ادنی حیث
نفس الامر زیرا که این سفر بمکه بود نه بعراق نزد فریقین اما نزد اهل حق پس همین که حضرت شاه عبدالعزیز دهلوی قدس سره
در سر الشهادتین مینمودند آنچه حاصلش در فارسی اینست که چون یزید بجای پدر خود نشسته در ماه رجب ستین هجری
مقدس در دمشق مکاتیب نوشت بهر اقلیم که بیعت کنند و بسوی عامل مدینه طیبه که ولید بن عقبه بود رقم کرد که بیعت بگیرد
از امام حسین پس امام حسین انکار نمود بسبب آنکه یزید فاسق بود و ظلم میکرد و امام حسین بسوی مکه روانه شد بسیوم
شعبان و در حرم مکه داخل گشته مقیم شد و چون این خبر باهل کوفه رسید جماعتی کثیر بسوی آنجناب اخلاص نامها
فرستادند که رونق باید افزود ما همه همراه رکاب سعادت انتساب باشیم و درین جهاد فدائی تو خویش میکنیم و هرگاه
این نامهای متواتر رسید آنجناب مسلم بن عقیل را فرستاد و کوفه را بنصرت و حمایتش بر انگیخت بعد ازین در بیان این نوع
خبر سوز درخود طاقتی نمییابم که بنویسم و درینجا حاجت همین قدر است که مدت اقامت آنجناب و تاریخ سفر بسوی عراق
واضح شود پس مطابق این رساله سفر آنجناب روزی بود که اهل نفاق در کوفه حضرت مسلم را بعد از توثیق بحفظ
امان روبروی ابن زیاد بردند آن شقی درباره نایب امام بعجلت تمام حکم کرد تا شهید کردند و هانی را بر دار کشیدند و این
سوم ذی الحجه سال شصتم از هجرت رو داد و بحکم ابن زیاد نهاد جان روز هر دو فرزند او را که محمد و ابراهیم بودند نیز همراه
و شهید کردند قضا را جناب امام حسین همان روز از مکه معظمه سفر نمود پس اقامت آنجناب در مکه معظمه بقدر چهار ماه
تخمینا بود و نیز واضح شد که جوش و خروش شیعیان کوفه و ارسال مکاتیب و رسل بعد از آن بود که خبر بایشان رسید
که حضرت امام در حرم شریف آمد پس مجتهد انیمه را فراموش کرده بسوی جناب امام نسبت کرده که من بسفر عراق باشم و
وحکم یزید در رسد تا مردم را فریب دهد که مدت دراز گذشته بود در رسیدن حکم یزید تا آن وقت تقیه نمود در مدینه طیبه

واین کسر سیزه گاهی بود که مجتهد الزمانی برای این روز سیاه بنا کام اندیشید لله الحمد که بنیاد این مکر و فریب
چنانچه از سابق و لاحق بزمین افتاد درینجا نیز همان رو داد و مجتهد را یک بینی دو گوش هم باقی نماند فردا
انشاء الله تعالی او را زیاده تر مختنق میکنم الیس الصبح بقریب و درینوقت کلام شیخ را برای او که سفر مکه را
سفر عراق وانمود بزعم خود بفریب و نفاق قرار داد میخوانم ؎ ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی ؛ کین ره که تو میروی
بترکستانست ؛ اطرف انکه با انهمه خزاین که گنج قارون بران رشک میبرد سفر عراق هم نه نمود تا بزیارت
عتبات عالیات مشرف شدی سخن اینست که آن ناصب عداوت سید الشهدا و دیگر تشنگان کربلا که بدان
شد و مد تجهیل او نماید او برای زیارت آنجناب چگونه از گنبد بسم الله برآید آمدم بر حرف دیگر که میگوید همین
حال است در کلامیکه انجناب از مروان و محمد بن حنفیه نموده بود معنی این جمله غیر ازین که شهادت سیاق و سباق
نیست که چنانچه روایت ابن بابویه منافی تقیه تواند بود این هر دو کلام نیز منافات بان ندارد پس ضرور
افتاد درینجا مغلطه او را حل کردن که محصول کلام مروان تخویف و تهدید بود یعنی اگر بیعت یزید نکنی او
زینهار زنده نخواهد گذاشت وانجناب هرگز متاثر نشد و این هم البته منافات دارد با تقیه حتی که حجامین
و اطفال به کلام مجتهد عدیم المثال توانند خندید و مویدان اینست که چون حاکم مدینه ولید بن عقبه
بیعت را طلب نمود و بقول بعض علمای شیعه کما مر آنفا سیجیء و شدت از طرف او پیش آمد پس وجوب
تقیه چه انتظار تواند بود الغرض دران وقت مروان حاضر بود چنانکه دانستی علمای ما نوشته اند که چون امام حسین
رخصت میشد او از انجا که حکم یزید و حال دشمنی اوست با انجناب و دیگر بزرگان از سابق و لاحق
میدانست گفت ایها الامیر وقت همین است بفرما که گردن منکرین یعنی امام حسینؑ و پسر ابوبکر و عمرؓ و
زبیر بزنند تا دیگری را حوصله انکار باقی نماند بالجمله چنین دشمن غیر از نیابت یزید چه خواهد کرد
پس البته می گفته باشد امام را که بیعت بکن ورنه کشته خواهی شد پس مثالب یزید را برشمردن و مناقب
خویش را یاد فرمودن وقت ملاقات مروان کمال منافات با وجوب تقیه دارد اما انچه حضرت امام با
حضرت محمد بن حنفیه افاده نمود پس از همه اصرح در منافات است زیرا که الکلام دلالت مطابقی بران دارد که اگر در
هیچ جا ماوی و ملجاء در دنیا نیابد زینهار بیعت فاسق نکند مجتهد را چه ضرور بود که متوجه بجواب رساله
بصارة العین گردید تا همه کس دانستند از اهل عقل و تمیز که مجتهد مانند ابو بصیر که کور مادر زاد هست
که امام صادق را بنده دنیا گفت تا سگی بر روی ان ملعون شاشید کما فی مختار الکشی بلکه بعقوق پدری
هم گرفتار است که در صوارم و حسام با هنگ بلند میگوید که ادمی را باید تا استعداد کامل نه داشته باشد
قلم بدست نگیرد و خاموش باشد خصوصاً در فن کلام هیچ ننویسد و این کلام من هر چند سخت و درشت
می نماید چنانچه کلام پدر رشن ولیکن عین مصلحت و خیر خواهی است که شیخ صاحب تجربه میفرماید
که ع ملامت کنان دوستدار تو اند ؛ و پر ظاهر است که اگر قفل سکوت بر لب خود

میشود نزد مقلدین او بمقتضای یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم او احتمالی می بود که شاید این رساله
لائق جواب ندانسته اما اگر اهل تقلید عرصه را از خشخشه جبات بر او تنگ میساختند میگفت که من درین
امور پیروی پدر بزرگوار خود میکنم در تالیفات خویش که فرموده است که انچه نوشته ام در جواب تحفه
اثنا عشریه مسکت خصم است و اگر کسی قصد جواب کند بیقین باید دانست که لافی و گزافی هش نیست
و تا زندگی بر همین عمل نمود و ازانجا که رساله بصارة العین نزد هر پیراسر یاد کنی دارد اعراضی باید بجوابش
پرداختن و وقت خود را ضائع ساختن مگر بعد ازین مشکل اینست که مجتهد در کتب دیگر خود اعتراضات
که تلامذه علامه دهلی قدس سره العزیز بر کتب ثلثه معتقدین ارکان ثلثه نوشتند بر ستوده قدرین مرج
مجتهد تکیه پدری فرموده کما عرفت خدایا اگر مقلدین این تقریر میکردند مجتهد میگفت که مستفید این من
طریق محمدیه آن اعتراضات نور دیدند و مرا کجا فرصت بود که من باصلاح ضربت حیدریه که مشتمل بر همه
این اعتراضات است متوجه شوم فاعتبروا یا اولی الابصار فانه کمقولات الکفار والله ربنا ما کنا مشرکین

قوله معیت معدودی چند همرکاب سعادت انتساب آنجناب مسلم است الخ ازین کلام بوضوح
تمام میرسد که فکر مجیب تمام میشد اگر امام حسین با این قلت فوج در جهاد شروع میکرد و چون آنجناب در آن
وقت جهاد را شروع نکرده اعتراض مجیب که بر اصول امامیه شهادت امام حسین باطل گشته دارد نخستین
ازین قول مغلطه او باعترافش به ثبوت میرسد زیرا که اعتراض مجیب قوی شد مگر نه بینی که او درین مقام
ثابت کرد که فوج امام حسین ع در آغاز معدودی چند بود یعنی بسیار قلیل و ایشان را هم جدا کرده فرموده که
شیعه دست از نصرت ما باز داشتند و نائب و فرزندانش را شهید کردند بر شما حرجی نیست پس آن فوج قلیل
هم نماند و وجوب تقیه را بخیال نیاورد و داد جهاد داد و محصور شدن بکربلا بمقابله و مقابله پرداخت فوج کثیر که مثل
مور و ملخ بودند در رفقای امام نسبت ذره بصحرا هم نداشتند پس فکر مجیب بجای خود رسید و مجتهد درین میدان
نقاره تواخته باعتراف خود که واقعی فوج قلیل بود خائب و خاسر باز گردید فاعتبروا یا اولی الالباب و
نحو ان هذا الشیء عجاب اما استعجال امام حسین ع پس اگر مرادش عجلت شریف است قبل ازان که در اثنای
راه حضرت امام حسین را خبر برگشتن شیعه شنیعه رسید که مسلم را با هر دو فرزند شهید کردند و هانی را بر دار کشیدند
و سرهای ایشان بجا رسوا کردانیدند پس دلالت بران دارد که انچه رفضه در خصایص امامت و شرایط
ان کتابها نوشتند که او لوح محفوظ میخواند و علم ما کان و ما یکون میداند و روبروی او عمود نوری نصب
کرده میشود مخلص و منافق بر او ممیز میگردد الی غیر ذلک مما لا یتناهی کما ذکرنا قبله من عبارات المجلسی
و غیره ایضا مما یدل علی ما قلنا مجموعا و منفردا همه اش غلو و لاف و گزاف است و درین مقام قطع نظر ازان آنچه
را که شارحین کلینی و غیر او قرار داده بودند نیز برباد رفت که مراد از ان علوم اسباب ان قدرت و قوت
ائمه است یعنی هر وقت که خواهند بمجرد توجه شان اخبار غیبیه و لطایف لاریبیه پرتو ظهور می تابد آنهم صورت بست

زیراکه کوچ امام حسین عم روزی بود از مکه معظمه که شیعه کوفه برگشتند و حضرت مسلم را امان داده نزد عبدالله بن زیاد
بدنهاد بردند و عهد و میثاق را شکسته دان بیچاره مظلوم و بردند و بلبرنش را شربت شهادت چشانیدند حق تعالی
گواه است که بمجرد ذکر این خبر حال من بسبب جوشش اشک متغیر است و شیعه کوفه متاثر نشدند بعد از هزار و چند
صد سال پس حضرت امام را اگر این واقعه معلوم بودی چگونه از حرم شریف برآمدی و همه صغیر و کبیر را از متعلقات
همراه گرفتی اول دلیل بران انکه چون این اخبار قریب کوفه متحقق شد حضرت فسخ عزیمت نمود و چگونه کسی را
این توهم درگیرد که آدمی درین وقت و این سفر دخطر متوجه باشد در اکحال نائب و فرستاده خویش شود پس حضرت
امام را همان خبر در ذهن شریف راسخ بود که حضرت مسلم نوشته بود از جمعیت شیعیان کوفه و بیعت و اخلاص
و انتظار قدوم میمنت لزوم و باوصف توجه قلبی بدریافت حالش هیچ معلوم نگشت که شیعیان مرا تب
مهمانی را چنانکه باید بتقدیم رسانیدند و نائب انجناب را بابرده و فرزندانش گشتند گویند بزرگی متردد بود در نیکه
بعد اسلام کدام یک مذهب برگزیند چون این واقعه در کتب شیعه دید که بزرگان ایشان چنین کردند دانست
که این مذهب منافقین است جرات بران نه نمود و مذهب تسنن اختیار کرد که دل و زبان شان یکی است و بر طریقه اقتصاد
و اعتدال می روند و حضرات ائمه نیز برهمین مذهب بودند و رفضه بتاویل و تسویل میگویند که تقیه میکردند
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ بعد ازین فریب رئیس المکارین باید دید که میگوید عبارت
فارسی را بطور بلغا و فصحا کما سبق الیه الاشاره او امیفرماید که برای وصول بکوفه تعجیل تمام میفرمودنا گاه
لشکر شقاوت اثر در رسید و انجناب بلاچاری جهاد نموده بدرجه رفیعه الی اخر الآیه الکریمه ازین عبارت تصریح
میشود که اگر انجناب محصور نمیشد هرگز قتال نمیکرد و قبل ازین عبارت لال کتاب نوشته بود مشتمل برانکه
ای حسین همره بیر جماعتی را که مشتاق شهادت بودند و قاتل و اتمل و تقتل عبارت مذکور میخواهد که فوج دیگر یابی
بانه بالضرورت قتال بکن و علم الهدای رفضه میگوید چنانکه مفصل دانستی که درینحال امام متعهد شد تشریف
بشام رفتا که یزید نسبت با ابن زیاد رحیم است مرا نخواهد کشت لشکر عمر سعد او را از راه شام باز داشت عبور
نکند هرگاه حضرت ابراهیم دانست که حکم رب العالمین بذبح فرزند دارد شد هیچ حیله و حواله نکرد و امام حسین بعد ایت
دیدن کتاب مختوم بجد وجهد خواست که خود را از شهادت باز دارد پس آن تو ابها مواعید با کجا ماند رفضه تقریر
آن کرده اند و ریحانش امت و ما یتعلق به بالا خوانی نمودند الی غیر ذلک من الامور و وجه قریب امله از بالا تا
پائین و از اغاز تا انجام کلام او دلالت بران دارد که امام را اتمام حجت مقصود بوده است پس می باید که از قوت
بفعل آید و ان در بیانش زنهار صورت نه بسبت زیرا که رؤسای لشکر یزید شقی همه متفق الکلمه برین معنی بودند و عمر سعد
شقی هم بارها گفت که بیعت و پیروی ما باید کرد و بعد ازین هیچ مصیبتی نیست ازین لفظ چرا خذر فرمود با وصف
وجوب تقیه و احادیث این باب که هر که تقیه نکند او کافر است و هیچ عبادت روبدلی و مالی دمرکب انهر دو
مقبول نمی شود چنانچه نمونه آن از کتب معتبره شیعه در اصل رساله قدیمه دیدی یا شنیدی پس اتمام حجت

بر بیعت بود و باتفاق شیعه و سنی لفظ بیعت تا دم شهادت بر زبان مقدس نگذشت تا بصفه بیعت چه رسد
پس حجت کجا تمام شد باوجود وجوب تقیه و لشکر شقاوت اثر که طالب دنیا گشته می گفتند که ما را آنچه رئیس حکم فرموده
بجا می آریم اگر بیعت بکنی خدمت می کنیم ورنه قطره از دریا ندهیم و جز آب شمشیر علاج نکنیم پس القای ابدی
بتهلکه متحقق شد و در ترک تقیه باوجود وجوب شبهه نماند اگر گویند که بیعت عهد و میثاق بود نقض
آن زنهار درست نمی شد گویم قطع نظر از آنکه جوابش از سابق واضح گشته هم اجمالا دهم تفصیلا خصوصا آن بیعت
که یزید بلا اختلاف باعث شهادت امام حسن گشته و نقض عهد سابق کرده و عهد باجماع شیعه کجا باقی مانده
با مراعات آن کرده شود و بسبب وجوب و فرضیت تقیه این بیعت فقط ظاهر دارے بود چنانچه وقت
اگر راه سیما در این مصائب این اتفاق میشود جناب امیر بالاتفاق با راشدین مرة بعد اخری بیعت فی نموده
ولکن همیشه مو دبر اصول رفضه تا نوبت بقتل خلیفه ثانی و ثالث بلطایف الحیل رسید چنانچه بارها از کتب شیعه
گذشت فلیس هذا اول قارورة کسرت فی مذهب الشیعه پس امام را بالیقین بیعت میکردند چنانچه بزرگان جناب
امام بیعت کرده بودند و اولاد طیبین آن بکار می گشتند و نیز امام حسین منتظر وقت می ماندند و برای ترقی دین
و دولت سعی می نمودند و برای جمعیت لشکر دست و پا می زدند و حاجت فوج بجمع لکوک مردم هم نبود بسبب مزید تهور و شجاعتی
که بنی هاشم را حاصل بود و لیس بعد جمعیت فوج ضروری آنجناب برادران و هواخواهانش بعد از بیعت از هر طرف میمنه
و میسره یزید پلید تاختند و لشکر او را متفرق میساختند و حق بر مرکز خود می نشست تا شهید شدند که از احدی از حسنین جا
بود چنانچه حال اهل همت تواریخ معلوم میشود که بسیاری از هوشمندان بلند فطرت گنج چشم نداشتند و بعد از کوشش از کجا بکجا رسیدند و مقام
تحیر است که از نقض عهد و میثاق می ترسیدند چون رسم تقیه در میان آمد مواطات قلبی کجا ماند پس نسبت
مکر کمین گاهی و اخذ ملک و بادشاهی و با اینهمه اول نقض عهد هو که آن بود که کتاب مختوم عند الوفات
نزول اجلال فرمود و حضرت صلی الله علیه و سلم ره بردی ملائکه مقربین عهد موثق از آل عبا گرفتند که اگر
کعبه را مخالفین هدم نمایند و قرآن مجید را پاره پاره کنند و هتک ناموس اکبر بوقوع آید از جای خود نجنبند و صبر
دعوی بر زبان نیارند و امام حسین هم درین عهد و میثاق و فا غخطی شریک بودند چون آن عهد را نقض
کردند این عهد بیعت نه انهم بعد این مصائب چه حقیقت داشته باشد ای مجتهد از خدا بترس و ازین مهملات دست
ورنه مقلدی چند که ربقه تقلید را از رقبه خویش برنیاوردند و هنوز ترا نائب امام سوسنی میدانند لباس بدخواهی
خواهند پوشید و در تخریب دو رمانت خواهند کوشید یَوْمَئِذٍ یَتَذَکَّرُ الْاِنْسَانُ وَاَنّٰی لَهُ الذِّکْرٰی شکر ایزدی بجا آر
که اگرچه در کوفه هند چنان ترقی یافتی که حاکم کوفه حکم می رانی بلکه در حقیقت حاکم کوفه هستی و مجتهد الزمانی ولیکن
یزید پلید تا ترا می یافت زنهار حکومت کوفه عبیدالله زیاد بدنهاد را نمیداد و از اتفاقات حسنه آنکه آنچه را
که یکدو بار بر زبانش گذشت چون ریاست اهل نفاق دارد خیلی بحالش مناسب شد زیرا که استاد کلینی آنچه
زبران از حضرت امام صادق آورده و ملا محسن صاحب وافی در صافی و غیر او در کتب دیگر گفته اند از آن وضح

میشود که آنچه حق تعالی از بعض منافقین درین مقام نقل فرموده که وقتیکه ضرری و قتلی باهل اسلام و ایمان میرسد میگوید
خدا مرا ازین آفات نگاهداشت که همراه شان نبودم و اگر فتحی و فیروزی بحصول انجامد تمنا میکنند که اگر بودمی شریک
ایشان در غنیمت شدمی پس حضرت صادق ع قسم خورد که بخدا اگر این کلمه را اهل مشرق و مغرب می گفتند البته از دایره
ایمان بدر می آمدند ولیکن خدا ایشان را مومن نامید بمجرد اقرار شان و در حقیقت ایمان ندارند بلی اهل سنت
شیعه را میرسد چنین تمنا کردن و آیت کریمه مذکوره خواندن که برطور شان شهادت امام الصابرین فی البأساء
والضراء منطبق میشود و کما ذکرنا بوجوب تقیه قائل هستند چنانچه رفضه و نمیگویند که اگر ترک کنند نصف ایمان
بدست ندارد بلکه عمل میکنند بر عزیمتے که مقتضای کمال ایمان است نه اولاد کوفیان بی وقار که ظاهر شان ایمان
و باطن شان کفر و طغیان تکلیف که مختار امروز در حقیقت حاکم کوفه و زیاد و بر اینست که بجای ابن زیاد است و از راه تقیه
و خوف سفیان بظاهر تدبیر اثبات شهادت میکند و هنوز سعی او بجای نمیرسد لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

قوله و علم قطعی آنجناب درباب خلع نائب خویش غیر مسلم است الخ **اقول** بهبین ناصب عداوت اهل بیت را
که رئیس الطائفه شیعه شنیعه است که اکنون میخواهد که جناب خامس آل عبا را مکذب رسول خدا گردانیده از دائره دین و
ایمان خارج گرداند زیراکه در سابق از کتب معتبره ایشان چنانچه باید به بسط تمام نقل کرده ام که واقعه کربلا را
از آغاز تا انجام خود حضرت صلی الله علیه و آله وسلم روبروی امام حسین بحضور حضرت علی مرتضی رض و فاطمه زهرا رض
به تفصیل تمام بیان فرمودند حتی که بعضی از مدعیان دانش و بینش در کتب خویش استبعاد کرده اند که چگونه تجویز کنیم که جناب
با وصف کوچکی نور دیده خود یعنی امام حسین ع واقعه کربلا بیان فرمایند و او را در طفلی اندوهناک گردانند و شورش
خاطر بصیغه خود و نفس مقدس خویش را پسندند و دیگران گفتند که ازین استبعاد ما را استبعاد می آید زیرا که امام حسین ع
اگرچه کوچک تر باشد لیکن در معارف الهیه باوج تحقیق رسیده بود و دل آن پدر و مادر بشنیدن این قسم واقعات
میشود که از مثوبات اخروی بهره ندارند و بنیاد لذات ان منهمک باشند در روایات دیگر بطور نصوص قطعیه قرار یافته
که اهل کوفه جمع شوند و مدعیان تشیع باشند و بکمال الحاح طلبند حضرت مم الشفاعت اند و مسلم بن عقیل اول در کوفه
واصل گردد بر سهم نیابت آن مطرودین بعد جمعیت و استوار کردن عهود و مواثیق بر گردند و او را شهید نمایند
و فرزندان او را نیز در کمال بیکسی ذبح کنند و برین توقع که شیعه بیعت کردند بکوفه رسد و باز در کربلا محصور شود
و نوبت بدان رسد که آن قوم مطرود بقطره از آب دریای فرات دریغ نمایند پس با تمامی اقربای تشنه و گرسنه بدرجه
شهادت فائز گردد و همه بران راضی شده بودند و امام حسین ع هرگاه در طفلی تن برضا بدهد دیگری کیست
که با وصف جوانی بر تسلیم بر عتبه تقدیر ایزدی ننهد اینهمه بزرگان که راضی برضا دهند نیز قصابودند
و بهزار تمنا این مراتب از خدا میخواستند و بران نازان و شادمان بودند بکر قصه حضرت ابراهیم یاد نداری که بکفایت
ایجاز و اجمال از کتب شیعه نقل میکنیم بگوش باید شنید و قیاس باید فرمود که اهل عبا در مراتب قدسیه و مدارج
اخرویه از حضرت ابراهیم و فرزندانش زیاده تر باشند و بدین شهادت برخویشتن نبالند و بملاحظه مصائب

دنیویه از سختیهای فاقه و گرسنگی و تشنگی بنالند بر یکی از ایشان کوه صبر و تمکین بود لا جرم که العواصف و لا تزیله العواصف
سختیهای ایشان مرجوع و عطش باختیار خود که مورد بلا بود و دیگران ها دت رفت من بعد باید خیال
فرمودن که حضرت امام حسین چندان اهتمام این شهادت و مشهد بعمل آوردند که بمبلغی کثیر میدان کربلا را
برای خود و اولاد و اقربا و اصحاب خویش از طالبان شهادت قبل از واقعه بچندر و ز خریدند و محدثین و متکلمین تعداد
آن نیز در تالیفات معتبره بیان کردند و عبارت آن رساله که نامش این وقت یاد نیست آنکه هرگاه حضرت امام حسین ع
بکربلا رسید زمینداران آن زمین را طلب فرمود و اراده خود را بر ایشان ظاهر نمود که مقصود از طلب خرید این
زمین است ایشان قصه حضرت نوح ع و حضرت ابراهیم و حکایت دیگر پیغمبران بیان نمودند که چون گذر ایشان
برین زمین افتاد رنجها کشیدند و در مصائب مبتلا ماندند مناسب نیست که جناب این زمین را خرید
فرمایند و لیکن امام قبول نمود پس بشصت هزار درم آن زمین را خرید که قبر شریف و قبور دیگر شهدا نزدیک
و دور آنست انتهی خلاصته و طلب شهادت و اشتیاق زائد الوصف آن برای شهدای کربلا در کافی و آن
عن الکتاب الاحمر المختوم بخوبی مذکور است جائیکه مجتهد از آن یکدو حدیث آورده و امروز مجتهد سرامد مخبطین
میخواهد که علوم جناب خامس آل طه و یس را از صفحه هستی بر باید پس انکار می نماید و می گوید که زنهار جناب شهید
کربلا نمیدانستند حال مسلم بن عقیل را ای ناصبی شقی انهم میدانستند که فرزندانش نیز درین شهادت فائز
باشند و اگر بر فرض محال آنجناب بر صور خیالیه و هواجس نفسانیه تو بعلم قطعی نرسیدند باری بگو که دغا و دغل
شیعه کوفیه که با پدر بزرگوارش چه کردند و با برادر معظمش چه اندیشیدند نیز یاد بود یا نه و ظن آن حاصل شد
یا نشد که امام بتصریح پیشوای تو در تنزیه الانبیا و اعتراف تو درین کتاب تابع ظن میشود و اجتهاد میکند و میکوشد
پس همه مساعی امام حسین ع بغض این ناصبی کورمشعله و از ابن زیاد و شمر لغو شد حتی که هیچ ناصبی انرا
نتواند نوشت و انهمه بی اندامیها خود را فرع آن شجره طیبه میدانند و او دمان خمر و طنبور نوازی و قمار بازی
در قاضی و ناصبیت جد خود را در بغداد و کوفه که بخصوص ایه در حقیقت قاطع این سلسله بود یاد نمیفرمایند
اینها که گفته شد متعلق بود به بیداری بعد ازین منامات جناب سید الشهدا را که از بحار مولای مجلسی
او در سابق نشان دادیم هم انبیا منسیا ساخت که حضرت فرمود که ای حسین ع در سفر عجلت بکن و همه
کس و کور اهمراه ببر که رب العالمین میخواهد که ترا شهید و اهل بیت ترا دست دشمنان اسیر ببیند
و آنجناب بدیدن این خواب مطمئن شد چند آنکه گفته اند لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا بر سخن
ناصحین حتی برادر خود محمد بن حنفیه گوش نه نهاد و روانه شد اما هنوز وهمی و ظنی بود معاذ الله و علم قطعی حاصل نشد
که کوفه غدر کردند و با وصف نصرت و مدد حصول چنین شهادت و اسیر اهلبیت چه ممکن هر که این احادیث را
می شنود او را الیقین میشود که شیعیان نزد دغا و دغل باختند و امر توقع و امید ظاهر سے منقطع شد
و قضیه تدبیر انعکاس پذیرفت و آن همین سفر است یا سفر دیگر آیا میتواند شد که خواب نور چشم

رسولخدا او انہم درین واقعہ شیطانی ونفسانی باشد ایا احادیث منامات ائمہ یاد نداری کہ بحکم آن حلم بید ابیست
چنانچہ خاتمہ قصہ رسیدن خاتون نرگس نزد امام علی نقی در بحار وغیر آن از اسفار اول دلیل بر آنست وشیطان در
لباس وصورت شیعہ نتواند آید چہ جای حضرات ائمہ ہدی ورسولخدا فکیف بزیارت حضرت رسالت
الغرض کمال بیحیائی وبیہودہ سرائی است کہ مجتہد دربارہ جناب سید الشہدا دعوے ظن انجناب
اختیار ساختہ وانکار علم قطعی آن سلالہ اہلبیت اطیاب مدنظر داشتہ وہو ظاہر غایۃ الظہور من بعد
مجتہد باز راہ اجمال در ہمال سپردہ باید بیان کردن کہ درین وقت فوج را چگونہ می باید رخصت
کردن مگر آنکہ علم انجناب بر قلوب شان محیط باشد کہ وقت جنگ خواہند ریخت وجہنمی خواہند شد وبنا
عمل بر علم لدنی نبود وانکار آن میکند پس مشکل دیگر پیش آمد سخن بر اصول رفضہ اینست
کہ شہدا از نیز نام بنام سید الست بلی فائدہ کہ بر ترخیص مترتب شد آنکہ ہمہ قتال را اصلی ہست
اگر ایشان قبل از قتال رخصت شوند معذور توانند بود ورنہ بعد از شروع جہاد ور گرشتن رفاقت
ارتکاب معصیت شدید ہست پس حرجی بر انہا بطریق اولی نماند کہ رفضہ نام انہا گرفتند کہ فلانی از در
سید الشہدا تخلف کرد ومستحق تبرا شد وبرین تقدیر مقبول بلسان آنکہ چند کس کہ بہزار جستجو
بدست شیعہ آمدہ بودند در ان وقت ہم از دست ایشان رفتند ولغو بودن افعال امام حسین ع وقتی باشد
کہ رسولخدا تاکید کمتر نمود علاوہ ما را چہ کار است باین امور ہر تاقیمی کہ در تقریرات اولین واخرین
شیعہ واقع شود دلیل بطلان این مذہب خواہد بود واللہم زد ولا تنقص وانچہ گفتہ کہ آنحضرت بنا بر
مصلحت از حاضرین فرمودہ الخ پس کہ دلیل صریح بر ان نتوانند شد کہ قبل استماع خبر شہادت مسلم
وبانی یقین بوفائی اہل کوفہ حاصل نبود زیرا کہ فرمودن امام حسین ع بقبول ومبنی بر مصلحت بود پس
دیگری ہم این لفظ را اعادہ تواند کرد وتواند گفت کہ وقتیکہ خواب مذکور دیدند ودانستند کہ فوج
بر کردید مصلحت ندانستند کہ چنین بگویند کہ شیعہ چنین کردند وفوج باقی نماند کہ اگر کسی تصدیق
این خبر عینی نکند از دائرہ ایمان بدر رود وذات امام برای ہدایت ونفع امت می باشد نہ از برای
مضرت وشاید کہ اجازت درین باب حاصل نباشد کہ بر ہر کس فاش کنند کما لا یخفی بالجملہ علم سابق
کہ تدبیر منقلب شد با این علم لاحق جمع تواند شد زیرا کہ منافاتی میانہ ہر دو نیست وہر گاہ معاینہ
یا کالمعاینہ بر کردیدن کوفیہ از عہود ومواثیق متحقق شد با حاضرین فرمودند چنانکہ دانی **قولہ**
او لا مردود است بانیکہ لا نسلم کہ جناب سید الشہدا را مقام تقیہ بودہ باشد الخ حال یعنی اقامت
وطن ووطن اقامت ومحصور شدن در کربلا کہ معلی آنقدر بتفصیل گفتہ شد کہ زیادت بر ان بخیال ناظرین
وسامعین ہرگز نگنجد پس مجتہد را از امروز تجنیس سوفسطائیہ باید گفت نہ نائب امام امامیہ وانچہ ذکر کردہ
تخمیص بنائی است یعنی وقتی کہ در مکہ اقامت بود در ان وقت ہم فوج کجا بود اما انچہ از عدم انتظام

وتسلط یزید نام برده جواب آن هم قبل ازین بوضوح پیوسته که چون علمای ما ذکر کردند کما عرفت سابقا که همت
بر دآن محکم بر بسته اکنون خود آن را بمعذرت آورده انحرفی بود که بیاد ناظرین دادم و بغایت آنیه دبی در سنام بیخ
هر باب و فصل را مبسوط گردانیدم و امید چنان دارم که اگر قصد جواب کند رسوای او از هزار بلا تمامی خواهد
رسید که در هیچ جا بجواب مجیب عجیب سخن انصاف نگفته و اعتساف را پیش نظر داشته و بحمد الله که حال تمام
حجت که مجتهد درین مقام دعوی کرده نیز به بیان مستوفی بوضوح انجامیده و آن اتمام حجت وقتی بود که بعد از
انتظام فوج و صف آرای هیچ دقیقه نمانده بود و غیر نوبت نقاره افواج اشقیا که مانند ابر غریده بفلک رسیده
ولیکن امام زینهار از ایشان نترسیده و لفظ بیعت هم بر زبان نیاورده و مقام حیرتها است که میگوید که بعد
از حصول ظن ضرر و نکث عهد آن قوم هور دیوم نیز مقام تقیه نبود و ازینجا در انکار بدیهیات در جه او از
قوم سوفسطائی هم درگذشت و علی ای تقدیر که مرتبه او از ایشان درگذرد یا برابر باشد نتیجه دعوی ایمانی
سابق کرد حالش با متعلقات و تقیید عیان گشته که خون در عروق رفضه خشک شده و خشکی فتح ما
مجتهد با وصف تر زبانی او بر هر کس لایح گردید که اگر او اشارتی نهان کرده بود چون شده ابر و در انجا نیز
آبر دی او بذکر ادله عقلیه و نقلیه پیش هوشمندان خیر بر خاک مذلت ریختیم و شور دار و گیر برا و از جهات
غیر متناهی بر مذهب حکما برانگیختیم و هر چند او بعقوق پیر دهقانی گریز گاهی در اجمال اهمال برای خود
قرار داده بود دست بهر طریق را بر او مثل سد سکندری بربستیم و قلوب رفضه را از گرز اهنین بشکستم هادی
و لات چنین مناصر **قوله** و ثانیا بعد تسلیم المقام مقام التقیه لا نسلم کونها واجبة علیه علیه السلام الخ هرگاه
حال چنین است که بر امام معصوم است وضع مقدمه [illegible]
که اکنون علمای اهل حق را مجال گفتگو نماند و ازینجا عیان تواند شد که بیچاره هیچ کتابی را بغور ندیده و تا بکتاب
چه رسید کاش بتحفه عزیزه قدس سره رجوع میکرد که شهرت سلالت عبارت و سهو لتش بر مشارق
و مغارب ارض محیط است اگر برین قدر اکتفا میکرد البته دماغ علما از حبت یاوگی و لاف و گزاف او محفوظ
پس مجتهد را ضرور شود دست تشبث بطرف هر تمام در هر مقام آویختن ای دشمن عقل و دین به بین
که از عبارت تنزیه منقوله تو عجز تمامی هویدا میشود که حالانکه معرض غیر از القای نفس در تهلکه چه گفته
بود که بیچاره دانسته که اگر بجوالش دست بدامن کتاب مختوم آویزد هر کس خواهد گفت که قرآن مجید را
هر کسی زید حتی که رفضه هم می بینند و بیاض عثمانی دانند مگر بکجا گشته آخر بدان مانند منافقین رجوع
می ارند فکیف که بسیاری از آیات کریمه را علمای رفضه که از انجمله تو باشی برای وجوب تقیه برآورند
وانهم عموما حتی که انبیا را هم دران زمره داخل گردانیدند و این لال کتاب مختوم بذهب جنت و الیت
بران گرد بی مطنب که با وصف هلاک نفس جمیع مصائب دنیا گاهی تقیه واجب نشود پس تکلیف که عقل
او را عبد الله بن سبا یهودی بر باید جز رفضه ناهموار که قران مجید متواتر را گذاشته بقصد مرو شیخ الطائفه

رسولخدا و انهم درین واقعه شیطانی ونفسانی باشد ایا احادیث منامات ائمه یاد ندارم که حکم آن حکم بدایست
چنانچه خاتمه قصه رسیدن خاتون نرگس نزد امام علی نقی در بحار وغیران از اسفار اولی دلیل بر آنست و شیطان در
لباس وصورت شیعه نتواند آید چه جای حضرات ائمه هدی ورسولخدا اکثیف بزیارت حضرت رسالت
الغرض کمال بیحیائی وبیهوده سرائی است که مجتهد درباره جناب سید الشهدا دعوے ظن آنجناب
اختیار ساخته وانکار علم قطعی آن سلاله اهلبیت اطیاب مد نظر داشته وهو ظاهر غاية الظهور من بعد
مجتهد باز راه اجمال: رهمال سپرده باید بیان کردن که درین وقت فوج را چگونه می باید رخصت
کردن مگر آنکه علم آنجناب بر قلوب شان محیط باشد که وقت جنگ خواهند ریخت وحتمی خواهند شد و بنا بر
عمل بر علم لدنی نمود و انکار آن میکند پس مشکل دیگر پیش آمد سخن بر اصول رفضه اینست
که شهدا را نیز نام بنام میداننست بلی فائده که بر ترخیص مترتب شد آنکه هنوز قتال را مهلتی هست
اگر ایشان قبل از قتال رخصت شوند معذور توانند بود ورنه بعد از شروع جهاد ورگذشتن رفاقت
ارتکاب معصیت شدید است پس حرجی بر انها بطریق اولی نماند که رفضه نام انها گرفته که فلانی از در
سید الشهدا تخلف کرد ومستحق تبرا شد وبرین تقدیر مقبولین لسان که چند کس که بهزار جستجو
بدست شیعه آمده بودند در ان وقت هم از دست ایشان رفتند ولغو بودن افعال امام حسین وقتی با شد
که رسولخدا تاکید کرده بود علاوه ما را چه کار است باین امور بیاقصی که در تقریرات اولین وآخرین
شیعه واقع شود دلیل بطلان این مذهب خواهد بود واللهم زد ولا تنقص وانچه گفته که آنحضرت بنا بر
مصلحت از حاضرین فرموده الخ پس که دلیل بر هیچ امر نتوانند شد که قبل استماع خبر مستکار شوند تا نوبت
بدام دانه شکار گردید والعون در دیار هند خصوصا این بنده دعوت مذهب
بدان رسید که کتب این طائفه را بجنت نام فراهم نمودم وکتابے چند مثل صاعقه حسامیه علی عدد الملة
الاسلامیه وصوله حیدریه علی المجوس القدریه ومنتهی الکلام فا زالة العین عن بصارة العین وداهیه حالمه
علی من خرج من اهل البیت ظالمه ونقض طعن الرماح که اگر صاف کرده شود از سواد بیاض دیگر از دو صد جز
نخواهد بود وحواشی صوارم وغیره بتفصیلی دانی تالیف کردم پیشوایان رفضه از دیدن آن دست ابتر شدند
وگران سنگی آن مباحث را اعتراف کردند وسبکسار گشتند وهر کس به فرو ماندگی قدما ومتاخرین
شیعه یقین جازم نمود از ینجا هم دانسته باشند که اموریکه بسرا و جزا انضباط هر تعلق دارد کمتر از کرد مکافات
منافقین است که شیعه از ان بهودسے نفاق بقیه ضلالت انا لیته شب وروز یادگرفتند
ودر هیچ زمانه دست از ان برنداشتند پس امیدوارے از درگاه حضرت باری همین است
که چون بدعات ایشان بکثرت رسیده سرکشیها وبغاوت انجامیده معدی امت معین عنایت
پیدا فرماید تا خس وخاک ایشان را از بسیط زمین بر چیده صرای منافقین را که از گرز بجو الزم بگوید که
امروز هم بعنوان اهلسنت تشنیع مینمایند ولباس نفاق پوشیده صحبت ایشان ظاهر میکنند اللهم عجل ظهوره

وتسلط یزید نام برده جواب آن هم قبل ازین بوضوح پیوسته که چون علمای ما ذکر کردند کما عرفت سابقا کمر همت
بر آن محکم بربسته اکنون خود آن را معذرت آورده انحرفی بود که بیاد ناظرین دادم و بغایت ایزدی در تمامی
هر باب و فصل را مبسوط گردانیدم و امید چنان دارم که اگر قصد جواب کند رسوای او از هزار بلا تماشای خواهد
رسید که در هیچ جا بجواب مجیب حبیب سخن از انصاف نگفته تا عتساف را پیش نظر داشته و بحمد الله که حال اتمام
حجت که مجتهد درینمقام دعوی کرده نیز به بیان مستوفی بوضوح انجامیده و آن اتمام حجت وقتی بود که بعد از
انتظام فوج و صف آرای هیچ دقیقه نمانده بود و غیر لو تقاره افواج اشقیا که مانند ابر غریده بفلک رسیده
ولکن امام زینهار از ایشان نترسیده و لفظ بیعت هم بر زبان نیاورده و مقام حیرتهاست که میگوید که بعد
از حصول ظن ضرر و نکث عهد آن قوم مور دیوم نیز مقام تقیه نبود و ازینجا در انکار بدیهیات در چه اواز
قوم سوفسطائی هم درگذشت و علی ای تقدیر که مرتبه او از ایشان درگذرد یا برابر باشد آنچه دعوی ایمان
سابق کرد حالش با متعلقات و تقیید عیان گشته که خون در عروق رفضه خشک شده و خشتک ما
مجتهد با وصف تر زبانی او بر یکس لایح گردید که اگر او اشارتی نهان کرده بود چون شاره ابرو در انجا نیز
آبروی او بذکر اوله عقلیه و نقلیه پیش هوشمندان خیبر بر خاک مذلت ریختیم و شور دار و گیر او از جهات
غیر متناهی بر مذهب حکما برانگیختیم و هر چند او بعقوق پیر دهقانی گریزگاهی در اجمال اهمال برای خود
قرار داده بود دست بیدار طریق را بر او مثل سد سکندری بر بستیم و قلوب رفضه را از لرزانیدن بشکستیم تا دل
ولات حین مناص **قوله** ثانیا بعد تسلیم المقام مقام التقیه لا نسلم کونها واجبة علیه علیه السلام الخ هرگاه
اتهام دار دا ... تکفیر امام معصوم است ضمیمه ... آنگاه ... از ... بوقوع
الیقین لا نزول الا بیقین مسئله که مدار فایده اولی از رساله متعه او یعنی بارقه ضیغمیه بر آنست نمی باید
که چنانچه محیب مجتهد رفضه را از ان اوله الزام میدهد الزام مجتهد بعد از خبر گرفتن خانه خود همچنان باشد
که از مدنی این امر تبصریح مجتهدین در صوارم و حسام و بارقه و ضربت حیدریه همچنان باشد و لو سلمنا
که مجتهد از ان فارغ الذمه شود پس انحراف امام حسین از مشهد مقدس کربلا که منبرآی سعادت چنین
شهادت بود بسوی شام مصداق ظلمات بعضها فوق بعض چگونه روا باشد الی غیر ذلک لمن التوجه
اگر مجتهد مرد میدانست باید که دست خود از اتباع ثقلین یعنی قران مجید و احادیث ائمه ردیر و بی اکابر
رفقین بسر دست بکشد و ذائقه مخالفت آن از دست اهل حق بچشد که از وقت تصنیف کتب این
خاص قید مذکور ملحوظ است پس ترک کردن آن استیصال مذهب خویش است خصوص ترک نمودن
ثقل اکبر که ائمه هدی بدان اعتراف دارند و کتب قدیمه و جدیده اکابر رفضه مثل تفسیر قمی استاد کلینی
و بحار مجلسی و غیره بر ان اول دلیل بر انست که قران مجید ثقل اکبر است و اهل بیت ثقل اصغر اند و این مدعی
اجتهاد را اتمقدار هم شرم نیست که غور کند که اکابر علمای طائفه از علم الهدای شیعه با این فضله خوار نزار بلکه
ساکنین مقام پیر بخار اهمه در اثبات شهادت سید الشهدا عاجز اند تا م شهادت مولف لمعه یاشارح ...

واستادان استاد او یعنی صدوق صاحب رقعه مزوره رجوع کند و چون حکم الکتاب جاری شد البته قرآن مجید
منسوخ گردید احکاماً و قرآن اهلبیت از هر دو جهت منسوخ گشت یعنی حکماً و تلاوةً چنانچه از کافی
کلینی و هم از نزهه کشمیری واضح شده پس ثمانیهٔ و مقلدینش مضطر گردیده بالآخر بظن و اجتهاد امام حسین ع
قایل شده کتاب مختوم را چنان پس پشت انداخته کانهم لایعلمون و بطور اهلسنت تقریر کردند کانهم لا
یفقهون و همین است و عادت قومیکه تابع فقر و غنا و ناظر بر بهار و خزان میباشند محمد بن حسن الطوسی
شیخ الطائفه که امام اعظم اقدم است و نسبت خواجه تاشانه با صاحب تنزیه الانبیاء و الائمه وارد بین
که تا بدار السلام بغداد مقیم بود و غیر از تسنن خصوص شافعیت چه دعوی میکرد و درین پیکر مدتی مقتدی
و پیشوا ماند و در کمین بود و چه جلوه‌ها می نمود و بعد از مدتی که در صحبت حارثی معلم بن معلم الملکوت رخت
اقامت انداخت و انچه بحیله و مکر ظاهر ساخت که مذهب تسنن باطل است تا بالطمانیه فرض لوازم
و عوارض آن پرداخت هرگاه این مکاران نفع‌رسان برای شکست اهل ایمان را خدیعت سپارند
و انواع مکیدت را نصب العین سازند و تقلید ابن سبا یهودی را پیش نظر دارند ظاهر آن بود که ناوی
کشانه از مذهب سنت باقی نمانند لیکن سرمایه افتخار اهل اسلام اینست که باتفاق اهل الحق و اهل باطل
در حیات رسالت مآب صلی الله علیه و سلم میانه طریق راست و کج گردید و این هر دو از همدگر جدا گردیدند
که تا اکنون است که مذهبی تا قیامت غالب ظاهر باشد الی یوم الله کما نعتقد اهل حق عام که الشمس فی کبد السماء
هنوز نیک میدانند که آن مذهب غیر از طریق اهلسنت مذهب دیگری نیست اگرچه اهل بدعت نیز از ان عوام را
بدام [illegible] و اشکار نمودند تا نوبت
بدان رسید که کتب این طائفه را بجهت تمام فراهم نمودم و کتابی چند مثل صاعقه حسامیه علی عدو الملة
الاسلامیه و صوله حیدریه علی المجوس القدریه و منتهی الکلام و ازالة الغین عن بصارة العین و داهیه حالمه
علی من خرج من اهل البیت ظالمه و نقض طعن الرماح که اگر صاف کرده شود از سواد بیاض دیگر از دو صد جزو
نخواهد بود و حواشی صوارم و غیره بتفصیلی که دانی تالیف کردم پیشوایان رفضه از دیدن آن از دست ببر شدند
و گرانی سنگی آن مباحث را اعتراف کردند و سبکسار گشتند و هر کس به فرد مانگی قدما و متاخرین
شیعه بیقین جازم نموده از ینجا هم دانسته باشند که اموری که بسر او جز انظار تعلق دارد کمتر از گزندیکه
منافقین است که شیعه از ان یهودی نفاق پیشه ضلالت اندیشه شب و روز یادگرفتند
و در هیچ زمانه دست از ان بر نداشتند پس امیدوارم از درگاه حضرت باری همین است
که چون بدعات ایشان بکثرت رسیده سرکشی نهاد و بغایت انجامیده مهدی امت را معین عنایت
پیدا فرماید تا منع ... ایشان ... منافقین را که از گزند ... بگوید که
امروز ... اهلسنت ... در صحبت ایشان بحسب ظاهر میکنند اللهم عجل ظهوره

والنشر علی الآفاق نعوذه بعد ازین مقام حیرت دیگر است که عامه وخاصه از رساله قدیمه دانسته‌اند ملکه ثانی
هم درگنبد بسم الله اقرار کردند که مجیب مصیب درین استفتا قلب افادات مجتهد را باصولش هر نظر دارد درپیش ذکر
که جناب سلطان کربلا نزد اهل حق از ماتم محفوظ است اگرچه درجای خود برجای خود است لیکن درینجا برجای
خود نیست کما لایخفی طرفه آنکه درینمقامات شرکت سنیان را ذکر کنند ودرجاهای دیگر از شرکت ایشان
محترز باشند وگویند که از خست شرکا پرحذر باید بود حالانکه این امور سنیان را می زیبد که گویند از دشمن
خانگی حذر باید کرد ومنع کنند از صحبت متقین که لباس استغیر سازند ودر دام ودانه خویش سنیان را
بانواع مکاید وحیل صید کنند بخلاف اهل سنت که عادت باین امور ندارند آری راستی موجب رضای خداست
وانچه گفته که انعام تقیه باقسام خمسه مسلم الخ الحمد لله که باین امر اعتراف دارد من که مدار احکام لیکن لفظ
استدراک بر مقام خود نیست زیرا که دلیلش از نوع اعلام معلومات وایضاح واضحات می توان گفت چه
مولف قواعد را ضبط میکنند وانچه از امثله وجزئیات را ذکر می نماید البته چون بنهایت نمیرسد غیر از
تمثیل چه اراده تواند کرد پس حال جناب سید الشهداء وهر یکی از ائمه هدی ومومنین بی رو وریا باشند
دران داخل است ولا ریب فیه واگر جناب سید الشهداء را مجتهد بحکم لال کتاب مختوم استثنا کند لایق
آن نیست که روبروی عقلا اظهارش نماید زیرا که این احکام که اعتراف آن نمود بادله قطعیه از قرآن شریف
واحادیث منیف وبادله عقلیه به ثبوت رسیده وکتاب مختوم را جز اهل ختم که ختم الله علی قلوبهم درشان
انها وارد است الی غیر ذلک من الآیات که دیده ومضامین متضاده ومخالفه آن که فهمیده وقد تقرر ان
الیقین لا یزول الا بیقین مثله که مدار فائده اولی از رساله متعه او یعنی بارقه ضیغمیه براینست نمی باید
که چنانچه مجیب مجتهد رفضه را از ان اوله الزام میدهد الزام مجتهد بعد از خبر گرفتن خانه خود همچنان باشد
که از مدعی این امر بتصریح مجتهدین در صوارم وحسام وبارقه وضربت حیدریه همچنان باشند ولو سلمنا
که مجتهد از ان فارغ الذمه شود پس انحراف امام حسین از مشهد مقدس کربلا که مبدای سعادت چنین
شهادت بود بسوی شام مصداق ظلمات بعضها فوق بعض چگونه روا باشد الی غیر ذلک من الوجوه
اگر مجتهد مرد میدان است باید که دست خود از اتباع ثقلین یعنی قران مجید واحادیث ائمه رد بروی اکابر
وثقلین سر دست بکشد وذائقه مخالفت آن از دست اهل حق بچشد که از وقت تصنیف کتب این فن
خاص قید مذکور ملحوظ است پس ترک کردن آن استیصال مذهب خویش است خصوص ترک نمودن
ثقل اکبر که ائمه هدی بدان اعتراف دارند وکتب قدیمه وجدیده اکابر رفضه مثل تفسیر قمی واستاد کلینی
وبحار مجلسی وغیره بران اول دلیل بر اینست که قران مجید ثقل اکبر است واهل بیت ثقل اصغر اند واین مدعی
اجتهاد را اینقدر هم شرم نیست که غور کند که اکابر علمای طائفه از علم الهدای شیعه باین فضائل خوار نزار وبلکه
ساکنین مقام حیرت بحار ائمه در اثبات شهادت سید الشهداء عاجز اند نام شهادت مولف لمعه یا شارح آن

نصیحت ناصحان نه پذیرد هیهات هیهات شهادت همین است که لباس را تغییر دهند و فتاوی بر خلاف آنچه ائمه مذهب
نوهب دانند و باطل انکار ندبنویسند و وجاهت در روم و شام پیدا کنند و بداغ مخالفت ائمه که منزوی
بودند داغدار باشند و اگر گویند که درین پرده مقصود هدایت مردم بسوی مذهب ائمه بوده چنانکه
مجلسی درباره پدر خود بابت اختیار شیخیت و پیری و مریدی و اختیار رقاصی که بر تصریح صاحب ملوام
وحسام از لوازم ما اهلسنت و هم قول بوحدت وجود که هیچ نوع کفر بدان نمیرسد اگرچه مجوهمی در اوصاف
الاشراف و حاشیه ایشان هر دو تن کشند و حلقه بگوش باشند در رساله لیلیه بعد جمع حواس بیان کرده
گوئیم پس چه عجب که عبد الله ابن ابی بن سلول منافق نیز و پیروانش همین نیت کرده باشند بلکه قرآن مجید
ناطق است که یهود را از نفاق مقصود همین بود و ما که ظاهر را می بینیم و باطن را نمیدانیم در هر دو جا همین
حکم میرانیم که طالب دنیا بودند و آخر مذهب نفاق چنانچه منافقین را رسوا کرد شهدای رفضه را هم بسزا
و جزای شان رسانید بلکه توان گفت و بعذاب الاخره اشد و اقوی فان الدنیا لیست بدار الآخره
والجزا حیی که کاظم رشتی را بنابر مکنیه ما در اجلد اهلسنت والفتنه فرمایش امرا درباره تالیف میرسید و علمای اهل سنت تا کسی
از ایشان نمی پرسید ای بی خرد اساس دین بر اظهار حق است نه بر تکیه و دو خصوصا شهادت و درجه علیا
پس این مکاران و دنیا طلب دین فروش را فقط به محاوره اهل هند شهید توان گفت کما مانا الیه سابقا
و عقلای نیک میدانند که بیچاره مجتهد فانی و بعد از آن زمانی از عبارات تریبه و تقلید مولف آن با وجود دانشاد
اجتهاد لفظ ناشی و مانند آن از طور بیانش آموختند و چون هر یکی ازین پدر و پسر قوت قدسیه بنابر منصب
اجتهاد داشته تک خویش را هم فراموش ساخته حتی که توان گفت که او سلیقه عبارت فارسی اینقدر دارد که بعضی
از نهمی دان میداشته اند و این هر دو دهقانی ازین هم محروم اند کما هو عنقریب اماذکر شاید پس آنهم مبنی بر مغلطه
الیست که آن را ناظرین اصول و اصبار طائفه میدانند و بیانش درین مقام بدو طور کرده میشود عموما و خصوصا
اما اول پس آنانکه صاحب جامع الاصول رفضه یعنی صاحب وافی که نشیب و فراز میدان اخبار نو دیده در تفسیر
صافی ناش گذاشته زیر آیت کریمه لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ
فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً از احتجاج طبرسی و غیره نقل نماید آنچه حاصلش نیست که جناب امیر
بخطاب بعضی فرموده اند که امر میکنم ترا بتقیه در دین خود زیرا که خدا چنین میفرماید و این آیت کریمه را تلاوت نمودند
بازدو بار فرموده اند که خبردار خود را بهلاکت نسپاری و از تقیه که بدان امر نمودم دست برنداری که درین صورت خود را
خود گشتی و هم برادران را معرض کردیدی برای نعمتها خود و نعمتهای شان و ذلیل گشتی در دست دشمنان خدا
و خدا امر فرموده باعزاز و عیاشی از امام صادق آورده که حضرت پیغمبر میفرمود که ایمان نیست مرکسی را که
تقیه نکند و این آیت تلاوت می نمود که اِلَّا اَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقٰىةً و کلینی در کافی روایت کرده که تقیه سپر خدا است
میان او و مخلوق او و روایت کرده از امام باقر که تقیه در چیز نیست که مضطر شود بنی آدم بدان در جائیکه خدا حلال

حلال گردانید برای او واخبار این مقام خارج از اندازه احصا و شمار است و وجه دلالت آنست که جناب امیر فرموده بود که امر کردم ترا بتقیه وامر باظهار مجتهد الزمانی در تالیفاتش برای وجوب است کما فی الاصول فکیف که تجدید مرة بعد اولی وکرة بعد اخری برسد پس تقیه در مقامیکه ظن هلاک باشد واجب گشت و ترک آن حرام و جناب امام حسین را یقین هلاک خویش واولاد واقارب و اصحاب خویش حاصل بود خصوصاً در مشهد معلی چنانچه در تصانیف امام اعظم طوسی طبرسی و تالیفات نیر اعظم اربلی و نعمانی و کاشانی و شهدای ثلثه سیما شهید ثانی مجلسی و قاضی ذبیح الله منوره مشهور و متواتر است و ایضاً هرگاه جناب پیغمبر فرموده‌اند که تارک تقیه ایمان ندارد دلالت بر وجوب آن دارد و بس بر اصول رفضه دین و ایمان دشمنان امام حسین که رفضه ناهنجار باشند در مقام مصائب معلومه مسلوب شد اذا لم یکن راس المال فکیف یربح کما عرفت فی الاستفتاء قلیلاً والزاماً اما امر ثانی پس از آنکه هرچند امر اول دلالت بر وجوب دارد لیکن تفصیل را رنگی دیگر است و بیانش آنکه جناب امیر بخطاب اصحاب فرموده‌اند که وقتی شمار اروساء امر کنند بسبب من پس سب من کنید که بر شما حرجی نیست پس کجا ماند آنکه مجتهد بر حجاب واتمام کارحی بندد و میگوید که شاید انیست تقیه در سب ائمه واجب نمیشود اما جناب امیر را که امام الائمه است امام نمیدانند پس شقاوتی است که بالاتر از آن شقاوتی نخواهد بود بدیهیه زیرا که بعد از این امامت دیگر ائمه کجا باقی ماند که متفرع بران بود واین امر ظاهر است کظهور الشمس فی رابعة النهار که چون اصل نماند فرع چگونه متحقق تواند بود یا آنکه در اصول این قاعده را انکار نماید پس بسیاری از امور فقهیه از دست این مجتهد الزمانی و مجتهد فانی می رود کما لا یخفی الغرض هرگاه بحدیث مرتضوی واقوال ائمه دیگر نیز تقیه واجب شد در سب ایشان نعوذ بالله در شرب خمر چون اضطرار واکراه رو دهد بطریق اولی وجوب آن خواهد شد بسبب دلیل سابق فکیف که شرب خمر منافی مذهب نباشد اما نمی بینی که رطل بوق در مجالس و غیره بیان کرده‌اند که چون جمعی از اصحاب در عیب شیعه بیان کردند که می بینیم بعضی از شیعه را که خمر می نوشند در اثنای آن امام صادق فرمود الحمد لله که بر راه اید اگرچه خمر می خورند واین حدیث از نظر فقیر نگذشته که بطریق تشیع اند اگرچه ائمه را معاذ الله دشنام میدهند **قوله** ثالثاً بانیکه این شبهه داهیه بدان میماند الخ درینجا هم مغلطه این معهد مغالیط بخصوص ائمه ثابت میشود مختصر اباید شنید که اگر مقصود اعتراضی است نظر بلفظ متعمد الیس از تفاسیر فریقین چنانکه بوضوح می انجامد که قتالیکه فیما بین اهل ایمان بوقوع می آید این آیت در آن نیست بلکه معنی متعمد نیست که قتل مومن بعلت ایمان باشد والبته این امر بر هیچ مومن صادق نمی آید که بجهت ایمان او را بکشد واز مجمع البیان و تفسیر قمی نیز این معنی میتوان یافت واز صافی هم صاف صاف ظاهر است که حضرت ابوعبدالله صادق در تفسیر متعمد الفظ علی دین الله فرموده‌اند و باش نیز بمعنی مذکور میرسد باقیماند معامله حضرت خلیل و حضرت اسمعیل پس جوابش بر مذهب ما آنکه چون بر حضرت ابراهیم علیه السلام معامله منام متحقق شد که مراد ذبح ولد است پس دریغ در ذبح نفرمود و هرگاه در نصوص قرآنی موجود که قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیَا اِنَّا کَذٰلِکَ

نجزی المحسنین اکنون چه اعتراض باقی ماند کار انبیا همین است که بهر چه مامور شوند بجا می آرند هرگاه شاگرد او امر استاد بجا می آرد و مرید او امر شیخ خود حتی که گفته اند ع بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها پس نسبت بحضرات انبیا که از بارگاه الهی مامور شوند و هر یکی حجت بالغه دارد چه گمان توانی کرد و ذبح حضرت اسمعیل معاذ الله متعمدا کجا بود بلکه ازین حیثیت که از حضرت آفریدگار مامور به بوده است آدم بر صدور امر از باری عز و جل پس اگر درین باب که عوض حضرت اسمعیل گوسپند آمد و مقصود امتحان بود یعنی چنین معامله فرمایند تا بر مردم عیان شود که مثل خلیل در سخت کسی در زمانه نیست و ایراد چنانچه باید صورت نبست خداوند تعالی شانه هر چه امر فرماید بر بندگان خود او را میرسد و کسی را چه مجال که چون و چرا نماید و در کتاب مستطاب فرموده اند که کسی را مجال نیست که بپرسد که چرا کردی بخدای عز و جل هر چه خواهد میرسد از بندگان قال الله تعالی لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون اما انکه صدور چنین امر از باری تعالی شانه قبیح است جوابش آنکه علمای اهل حق نوشته اند که هر چه بصدور آید زنهار قبیح نیست و قباحت امری است اضافی گشتن لذیذ بنسبت گناه کبیره است مثلا بنسبت بباری کجا قبیح است و قس علی هذا مارا کی درست است در کشتی نشستن و ما تخته کشتی که بکار ما آید شکستن چون حضرت خضر مامور بود بشکست و چه از العلوم لدنی بیان فرمود و نفس بی قتل نفس که امر پرور کار بود دریغ ننمود و چون معلوم شد که نزد علمای ما چنان قرار یافته که هر چه صادر شود از حضرت احدیت قبیح نیست مغلطه امام اعظم ثانی امامیه ظاهر گشت که نقل سکینه از علمای سنت که صدور قبائح را از باری عز و جل قائل شده اند اگر معنی آنست که آنچه بزعم شیخ حلی و مانند او قبیح است و صدور آن از باری تجویز می کنند پس درین معنی چه قباحت است و حجت بر ما چیست بسا چیزها که شیخ حلی قبیح و مکروه میداند و در واقع قبیح و مکروه نیست اما مگر این مدعی دعوی علم غیب هم دارد قال الله تعالی عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم الغرض فهم ما و شما را درین چه مدخل است بلکه هر چه از جناب اقدس ایزدی بصدور آید عین نکوهی و احسان است پس کجا لازم آمد قول صدور قبائح چه جای آنکه او مسکوید مذهب ایشان است چنانچه در نهج الحق از عبارات اوست که ذهب الاشاعره کافة الی ان الله تعالی قد فعل القبائح باسرها من انواع الظلم والشرک والجور والعدوان ورضی بها واحبها بلکه امام فخر الملة والدین رازی کتابیکه در خوارزم نوشته و مسمی الحکمة نامش گذاشته از ان واضح است که اول مسئله کلامیه است که حق تعالی ظلم را پیدا نتواند کرد زیرا که هر چه کند تصرف در ملک اوست و شیخ حلی چنین گفته فکیف که لزوم هم ممنوع باشد حالانکه علما در هر کتاب فن تصریح کرده اند که آفریدن چیز قبیح قبیح نیست زیرا که قبیح را نسبت نیست مگر بمحلیکه مباشر فعل است دلیل بر اکذب صریح الحاصل حضرت ابراهیم بنص قرآنی تصدیق منام نمود و هر چه بران مامور شد بجا آورد و درجه خلت و اتباع نزد علما و اوامر شارع تقدس و تعالی عیان شد پس معاذ الله آنجناب که مرتکب حرام شده و مصداق آیت کریمه ومن یقتل مؤمنا متعمدا الآیه گردیده باشد این رسم المنافقین هر چه میخواهد میگوید و دست بدامن الملحق می آویزد حقیقت اینست جنون مطلق این رنگ برآوردی ریز دلیل امر سابق البته دندان مجنون باقی است که چون جناب امام حسین در لال کتاب مامور بقتل و قتال و شهادت بود پس از مشهد خود تخلف کردن و بشام رفتن و معاذ الله دل از ان بر داشتن و نفس با بطیا

چنین پرداختن چگونه درست باشد و این حرکات را اگر بغور بینی بدان گناهی میرسد که تفصیلش مناسب نمی نماید و ایضا
بتقریر دیگر قریب بهمین تقریر که اعتراض بر حضرت ابراهیم زینهار دارد نمیشود زیرا که آنجناب امر الهی را چنانچه باید بتقدیم رسانید
و حق تعالی بنص قطعی فعل مذکور را پسندید و خلیل خویش را مصداق رؤیا فرمود کما عرفت آنفا پس اگر این آیات نزد مجتهد
کلام باری است تعالی شانه و جامعین قرآن از طرف خود چیزی نساخته اند و حرفی افزوده اند هیچ اعتراضی نماند بلکه تمام
مدیحت گستری و ثناخوانیست و هرگاه دامن صاحب خلت پاک و پاکیزه است لیس رجوع اعتراض نیست مگر بحضرت
رب العالمین که چنین صدور ظلم را برای او پسندید حالانکه ذبح کردن آن فرزند که در عقوق والد خود انگشت نما باشد تجویز
نفرمود و نسبت با سمعیل که مصداق فلما بلغ معه السعی بود مامور نه گردانید حالانکه اگر اعتقاد بعدالت باری عز و جل
حاصل نشود هیچکسی مومن نمیگردد و عدل بر اصطلاح امامیه اینست که از خداوند عالم فعلی صادر نمیشود که حکیم مثبت
بران کنند و هرچه واجب است انرا فرو نمیگذارد چنانچه حاصل تصریح پیر دهقانی در صوارم است اکنون غور کرد که
در عالم چه افعالهای الهی بصدور آمد که بیشتر بر خلاف این قاعده کلیه خواهی گفت که هم ترک واجب است و هم ارتکاب
قبیح مثلا در افادات معصومین و نصوص ایشان موجود است که نمرود را چنان بر تمام عالم مسلط کردند و کلید پای
هفت اقالیم در اختیار او سپردند و بنده میگویم که حال او است و کیاست او بدان درجه بنص قرآنی رسیده بود
که چون بمجادله حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام برخواست یکی را که واجب القصاص بود رهاید و شخص
دیگر را که مرتکب خطائی نبود کردن بخطاب حضرت خلیل و گفت دیدی که احیاء و امانت در دست من است
و تحصر میکردمی که باختیار خداست دلیس و رب العزت در کتاب مستطاب جائیکه این قصه را بیان فرموده
گوشواره و آغاز آن اینست که اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِی حَاجَّ اِبْرَاهِیْمَ فِیْ رَبِّهٖ اَنْ اٰتٰهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ یعنی سبب دعوی خدائی برای او آن
بود که خدا او را ملک و سلطنت عطا فرموده بود پس بیان باید کرد که حکیمی چنین در عالم باشد که تجویز کند که عطای
ریاست جمیع اقالیم سبعه بدار تکاب قبیحی شد نه ترک واجبی و آنهم بدست چنین بیخردی که امانت و احیا را نسبت
و مدعی آن شد و نوبت بدان رسید که هزاران اطفال بیگناه را کشت الی غیر ذلک حالانکه حکمای اسلامیین هیچگونه
نه سگ امن کاردانی دیدند که دهقان دانا که سگ پرورده و اگر پیر دهقانی در عالم رجعت همراه ربانی و امام
الطاق گوید که مراد ما از حکیم حکیمی است که مذهب اصحاب اعتزال یا مذهب اهل تشیع داشته باشد پس عجز متحقق شد
نزد اهل هنر و بهت الذی کفر و همچنین سخن میرود در سلطنت هر ظالمی مثل یزید پلید که دار و ریاست همچو عبید الله بن زیاد
بدنهاد و امام حسین و صحبت شده اند پیدا کند برای آنکه اختلاف امت را از میان بردارد و جهاد کند با منظالمین
و بلاد و دیار را منتظم گرداند و هرگاه نائب او کشته شود و هم فرزندانش و او عاجز شود و فرشتگان بر حال او بگریند
و خواهند که نصرت کنند ایشان را چنین توفیقی نه بخشد که او را دستگیری فرمایند بلکه در ادائی اسباب مبتلا شوند
وقت از دست رفت هیچ حکیمی تواند گفت مثل ارسطو و افلاطون و بقراط و سقراط و غیرهم که این افعال قائل مدح و ثنا است
اینست تا که بعد از این ظلم ستم بر شهدای کربلا و رئیس ایشان گذشت که اطفال صغیر سن برای قطره آبی جان دادند

پدید آمد حرفی ازان انیست که همه شیعه دو سه کس در دائره ایمان نماندند و همه راه ردت پیش گرفتند چنانچه
در منهج المقال ست و قصه فرشتگان در کافی کلینی بنسخه صفوانی این عدل و داد برای خالق العباد تجویز کردن بلکه
واجب دانستن و بعقول ناقصه تراشیدن بار در ورطات مذکوره غوطه ها خوردن کار بهت این سبا و دیگر شیاطین
اشقیاست ستایش عقل انچه از کافی و دیگر اصول طایفه معلوم شد که خدا او را پیدا کرد و فرمود اقبل نا مش ادبر فا
فرمود او بر تالبس رفت همین بود که فرمان ایزدی آن عقل خرمقل زراره و برادرانش را باید که بر باری عز و جل
حکم رانی نماید آخر مال ایشان دیدی بمقتضای اصول کافی کلینی و روایات عبد العزیز کشی در مختار که این پیشوایان
امامیه ترک تجارت کرده در دکاکین مدینه نشستند برای انمعنی بهایا تا می گریستند که معلوم نبود که بعد از امام صادق
امام ایشان کیست پس از تمناهای شان که میکردند این بود که بلحق شوند بخوارج بکفر جناب امیر المومنین و نیز از
متفرعات عدل ایزدی همانست که در صوارم فتوی داد که قتل انبیا علیهم السلام در بعضی از صور مستحسن است چنانچه
دیده باشی لا حول ولا قوة الا بالله المختصر سخن اینست که چون اعتراض تحبب حضرت ابراهیم راه می تواند یافت پس
اعتراض او غنیست مگر بحضرت آفریدگار کائنات لیس اگر آیاتیکه بدان اشاره کردیم مثل لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ
و منزلا معقب لحکمه الی غیر ذلک کلام باری عز و جل است بی تغیر و تحریف این اعتراض آنجا الیفی درباره ایزدی
نماند ورنه جواب ملحدی زندیقی بر ذمه ما نیست که بزرگان دین گفته اند ٥ انکس که بقران و خبر زو نرهی اینست
جوابش که جوابش ندهی **قوله** و پر ظاهر است الخ **اقول** ازین علمای شیعه همین میگفتند و طعنها
بر اهل سنت می زدند بجهت اختلاف مجتهدین و همین عقیده داشتند که این اختلافات موجب گمراهی است بخلاف
حضرات ائمه که اختلافی ندارند و هر چه یکی حکم میکند دیگری همان میگوید و همه متبع طریقه امیر المومنین بودند لیکن
باب اختلاف از مجتهدین اهلسنت کشاده شد و آنهمه ضلال و گمراهی بود و از علل حضرت شیخ المشایخ نیز همین
بافادات حضرات عیانست که انما الدین واحد و انهم بنکر ارتفع ضمیر انمعنی که مراد از رحمت اختلاف امت آمد
رفت ایشان است در بلاد دو باره اختلاف دینی و جناب مجتهد الزمانی اکنون چنین رای میزنند و فکر میکنند
که حضرات ائمه چه کنند که خود محکوم اند باحکام مختلفه از بارگاه رب العالمین پس این اعتراض نیز بحضرت آفریدگار
عالمین سر میکشد که ختم فرمود نبوت را بر حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم و مبعوث فرمود ایشان را برای
رفع اختلاف است تا بر شریعت محمدی بطور واحد بروند چنانچه از تفسیر کنتوری صاحب فضائل و تشیید المطاعن
واضح میگردد این اختلاف ائمه مثل انبیای سابقین از کجا پیدا شد پس معلوم شد که بجهت نزول بر صحیفه برای
ختم نبوت حقیقه باقی مانده اثری از اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ بلکه بر اماحی بطوری دیگر حکم نمود و اختلاف فرق شیعه
القدر از اختلافات ائمه پیدا شد که قریب بر دو صد فرق ضاله نوبت رسید که در بیان خرافات ایشان کتب ضخیم و نا
نکنند حرفی برای نمونه مطابق ایمای سابق آنکه بعضی بر طاهر ذمت جناب امیر میکنند و بعضی بذمایم حضرت
کائنات نیز زبانی میکنند و من حرفی که نتیجه این و آن و اصل الاصول انهمه فرق ضاله از کتب اثنا عشریه تا بعنایت

بغور لشنو ذکر کن که بالآخر در کتب شیعه غیر ازین چه که ایمه مراعات تقیه میکردند و معبر این بلا کلام غیر ازین چیست که بهر
سایلی موافق حال و مقالش چیزی میگفتند اگر سنی آمد بها امامان عادلان الی آخره فرمودند و اگر شیعی آمد از تبرا و بیزاری
دفترها کشودند و حدیث تمیض یاد نمودند چنانچه مشهور و معروف و حدیث اول در احقاق و مصائب النواصب
و مانند آن مبسوط الی غیر ذلک مما افتروا علی ایمة الهدی و از بر دیگری حدیث فارعخطی نهادند که حضرت آل عبا فارعخطی
گرفتند و بعضی افرمودند که نماز پس سنی در جماعت شان چندان توانی دارد که گویا باقتدای پیشوای عالم نماز کرده
و دیگران چنانچه در کافی است اینچنین تقریر فرمودند که ازان برابری نمازشان بازنماییان میکرد و پس اگر اختلاف
شیعه بهزار فرقه میکشید عجبی نمی بود و این جمانده بیچارگان با وصف گریه و زاری کما سبق اگر ناصبی کردند موجب
حیرت نیست و اگر رافضی شوند سبب مدهوشی هیچ نخواهد بود که ایمه دین اینچنین اختلاف داشتند پس
ایشان معذور شدند ۵ کین سخن را خود تو مبدا بوده + گر فزون گردد توش افزوده + پس بیچاره مجتهد از جان
بر سو فرو ماند و بران استقرار کرد که واقعی و سخن درست همین است که ایمه هدی مختلف بودند مانند انبیای سابقین
و کسی ما او را انیکرد که انبیای لالسلم سابقین که در اصول اختلاف داشته باشند و نزد شیعه در امامت اختلاف
افتاد که اصل الاصول ایشان تواند بود زیرا که هیچ اصلی از اصول بکار آخرت نمی آید الا بعد اعتقاد امامت بلا فصل
خرم بر وصایت ده ازده کس از اولاد حضرت امام حسین که مجتهد در اثبات شهادت آنجناب بنو سخنی درست و فقره
چست نمیگوید و اکنون آشبست به نمیفهمی میکند که آنجناب چون امر خاص در باره شهادت فرا رسیده بود
بالخصوصیکه بعموم وارد شد کاری نبود جوابش بارها مجملاً و مفصلاً دانستی که پس تعداد النصوص متعدیه در بیداری
و خواب سفر شام و ما یتعلق بذلک و هم رفتن بجدود اهل اسلام در زندگی بطور عار بابسر کردن که لی بالهم آه
خیال انیمعنی که یزید رحمی یا ترحمی دارد پیش او میبردم که برادر من است معاویه عم من و چه معنی داشته باشد
و این هر دو قول و فعل چگونه جمع شود الی غیر ذلک مما نقلوه عن الامام در اسس علیه علم الهدی و غیره من ائمتهم
و در سابق و لاحق برای ابطال امور یکه مجتهد بان نسبت کرده انقدر تفصیل و بسط بکار رفته که قلوب شیعه هیند اند
چنانکه شیخ میگوید ۵ شبی یاد دارم که چشمم نخفت شنیدم که پروانه با شمع گفت بلکه نزد عقلا برهانی بر عجز
مجتهد چنان قائم است که همه را مسلم تواند بود و احدی در ان تکلم نتواند نمود که چون جواب او در جواب رساله مختصره
که دو سه جزو بیش نباشد و بکمالش کما سبق مفصلا فی هذا المجلد عاز دعادی چیزی دران مذکور شود اختلال پذیرد مثلا
گاهی بکمان جناب امام حسن ع تکیه کردنش بر اجتماع اهل کوفه دل نهد و بداند که فوج را که همراه بود رخصت فرمود
و زمانی مهر کتاب مختوم از غایت جسارت بشکنند و حدیثی اطوال را نه بینند که فارعخطی آنجناب از هر دعوی و اختیار
اموشی از هر مدعا بود و دیگر یکه کعبه را اگر منهدم کنند و مهر خموشی بر لب زنند و قران مجید را پاره پاره کنند و او زنهار
بیت نکند و هتک ناموس رع دهد و او قفل سکوت بر لب زند هین نهال الی غیر ذلک مما فیه فساد صراحة و قیحة
این مدسه را غربال نماید و غوطه دران زند که شاید از لته های کهنه چیزی بدست آرد و چندان مدهوش گردد

که کتابهای مجلسی را هم در خواب ملاحظه نکند او می تواند در جواب این مجلدات ضخیمه که افادات قدما و متاخرین بنیش
درهمه ابواب و فصول ته و بالا و برهم کرده قلم گرفتن و سختی بر کرسی نشاندن و داد تحقیق دادن این خیال محال است
بلکه اگر مجتهد در کمند بسم الله و محراب و بیا باید زندگانی تلخ شود و کسی که در آغاز و انجام این مقام اگر غور
کند بسیاری را از ادله بران خواهد یافت که امام حسین را تقیه واجب بود و بر وجوب تقیه یا این فار غلطی و دلالتی
ندارد که روبروی حضرت صلعم و ملایکه مقربین خامس آل عبا هم مهر نمودند و با ایشان بسبب کوچکی کاری
ننموده باشند لیکن چون دعوی این امر نحو الی مخیل بود ایشان را هم دران شریک گردانیدند چنانچه حسن مجتبی
را پس اگر بر خلاف آن خروج کنند چنانچه وقوع پذیرفت البته بر اصول رفضه ناقض و ناکث میثاق شنیند
قطعاً و یقیناً و ازینجا نیز معلوم توان کرد نسبت به مجتهد حکایة و نقلا بر طبق کلام پیر دهقانی در صوارم که
در پیشه بزرگانش هر که شک آرد مصداق الحائک لا اهتدی گردد که بسا دلیل و رسائل بر وجوب تقیه برای جناب
امام حسین ع ذکر کردم و نیز طراحات و استشارات در رساله قدیمه نمودم لعذر گنجایش و اوچنین میگوید
که چون فاضل مجیب ره متوهم نشود که بر جناب امام حسین ع تقیه حرام بود و ازانجاست که بر
خلع خلافت راضی نشد و فرمود آنچه فرمود و جوابش آنکه دران ایام این غلبه بنی امیه کجا بود
و معاویه کی خواست که هر که بیعت نکند سرش جدا کنید الغرض هر چیز را باعتبارات و جهات خویش در
شریعت حکمی است چون علت وجوب تقیه چنانچه مفصل و انتهی تحقیق یافت البته تقیه ضرور شد به بین که از
کلام مجتهد نیز تقیه جناب امام حسین به ثبوت میرسد جاییکه این عبارت نوشته زیر عبارت علم الهدی خود که ازین عبارت چنانچه
می بینی ظاهر میشود که آنحضرت راظنی بر عهود و مواثیق اهل کوفه و بیعت آنها با مسلم بن عقیل حاصل شده بود و بر ظاهر است
که اگر آنحضرت زمان یزید ملعون را مثل زمان پدرش شی دانست تقیه میفرمود پس لاجرم روانه شدن آنحضرت بطرف
کوفه مخالف تقیه نخواهد بود و ازانجا به ثبوت میرسد که امام حسین رضی الله عنه در زمان معاویه تقیه میفرمود
بلکه ازان هم ثابت شد که روانه شدن بکوفه نیز تقیه بود زیرا که واسطه درینجا یافته نمیشود پس تقیه باشد
یا عدم تقیه و درینجا نیز حواس مجتهد گم گشته زیرا که حمله تقیه میفرمود که جزای شرط است یعنی اگر زمان یزید را مثل
زمان معاویه میدید نسبت آن تقیه میکرد لاجرم تعزیه چنین باشد که روانگی آنجناب خلاف تقیه بود فاعتبروا یا اولی الابصار
وقتیکه از کلام مجتهد تحقیق الحمار زیرا که هر گاه سفر کوفه برای اراده جهاد و عزل کردن یزید بود بالاتفاق خلاف تقیه
باشد پس در [illegible] سبب آن یقین شد عداوت امام شهید نیز کوفیه بر عهد خویش باقی نماندند و دشمن شدند و نائب و فرزندانش را شهید کردند
اکنون میباید که تقیه میبایست اگر آنحضرت بود و واجب گردد زیرا که یقین هلاک حاصل شد باز میگوید که هنوز وجوب رخصت
نرسیده و دلیلی بران قایم نگشته جوابش غیر ازین چه باشد که قیام دلیل وقتی در نظر آید معقول نشود
که دو شاخ بر پیشانی او پیدا شود و میکه عورت او را به پوشد بر پیشانی حواس او را باید دید تو
که از کجا بکجا رسید که بعد ترتیب مقدماتیکه نتیجه آن اظهار حق و ترک تقیه باشد ابطال

میکنند و در وقت محصوری بدشت کربلا و حصول یقین بہلاک نفس خود و اولاد و خویشان چو وجوب تقیہ انکار می نماید لاجرم امر را
انا یب و حال توان دانست چنانچہ در رسالہ حال امام مہدی و دجال شقی بیان کردہ
آید کہ معاملات او بالعکس خواہد بود و لیکن نہ بطوریکہ فاصلہ میان ہر دو شاخ بعد المشرقین والمغربین
نمودار شود چنانچہ در مجلد اول در ذکر دابۃ الارض دانستے کہ رفضہ آنرا برای جناب میر کرم اللہ وجہہ
قرار میدہند و داغہای لعنت بر پیشانی خود می ہندو کتابیکہ نزد من ہست نقل آن رسالہ ست کہ خود مجتہد
بتصحیح آن پرداختہ و من بعد نقلش در مقابلہ آن با اصل مشغول گشتم و بغایت تصوری کوشیدم چنانچہ
در سابق حکات حصولش بعنایت ایزدی و آنچہ بدان متعلق بود مفصلا دانستی بالجملہ از شور و شغب مجتہد
کسی از عقلا نمی ہراسد اگرچہ قلوب اہل اسلام را بذکر خرافات مسیلمہ کذاب می خراشد نزد اہل عقل
واجب براو درین مناظرہ اینست کہ براہینیکہ درین مجلد بر وجوب تقیہ قایم کردہ گفتہ ام کہ جناب امام حسین با وصف
وجوب تقیہ بر اصول امامیہ تارکش بود از آغاز تا بہ انجام تقریرا اینکہ علما آنرا قبول کنند پردازد و بدون
آن قیل و قالش مثمر ثمری نخواہد گردید اگرچہ او تمامی رفضیہ بیدہ و ہمچ پرستاران ام دہیمن را جمع کند و انا لہ ذالک قولہ
و بر ہمین منوال است جواب استدلال ایزاخ حقیقت اینست کہ مجتہد چون شب و روز مجلس عزای امام حسین
می نشیند اگرچہ ریاء و سمعۃ امر در شہادت آنجناب را بر دقیق و حصول خود بر کرسی ہمی نشانند بلکہ بر قواعد
مقرری مذہبش دین و ایمان آنجناب محل گفتگوی مومنین پاک میباشد اما کتاب اللہ و تفسیر آن
چہ حاجتی ماند تا گاہ گاہی بمطالعہ آن پردازد و خود را ازین بیہودہ سرائی بوالہوسی و خامہ فرسائی
باز دارد و پس بدانکہ رفضہ آشنا عشریہ کہ این تقشف بی بہر خود را از مجتہدین ایشان میشمارد و تقوہ قایمہ
را برای اجتہاد شرط میکنند چنانچہ درین کتاب بارہا دانستی آنچہ در تفاسیر آوردہ اند و بعد ذکر آن کردن
این بناچار را در شکنجہ عذاب ہیچ و تاب توان دا دانیست کہ ملا محسن صاحب صافی آوردہ دیگران در
غیر آن زیر آیت کریمہ لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ
حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ آنکہ نوشتہ اند محصلش بعضی میگویند در معنی آن کہ حلال نیست مر ترا
بعد از ان زنان کہ حلتشان منصوص ست از برای تو و نہ حلال ست از برای تو کہ ایشان را بدل کنی
بدیگر زنان اگرچہ بشگفت آرد حسن آنہا و بعضی گویند کہ حلال نیست بعد ازین زنان تو ایشان را اختیار
دادہ بودی کہ اگر خدا و رسول را برگزینند و فقر و فاقہ در خانہ من اختیار کنند بہتر و رنہ طلاق بگیرند و ایشان
خدا و رسولش را اختیار گردانیدند و محنت و تنگی را اختیار کنند پس مکافات آنست کہ تو ہم اختیار کنی
ایشان را و نکاح دیگران نپردازی و در ہمین صفحہ سطری چند بیشتر از ان نام ایشان بردہ عایشہ و حفصہ و
ام سلمہ و زینب بنت جحش و میمونہ بنت الحارث و ام حبیبہ بنت ابی سفیان و صفیہ و جوریہ و سودہ
این نہ در خانہ حضرت بودند و حضرت وفات یافت و نزہت افضلیت شان اینست کہ افضل

شان خدیجه کبری باز ام سلمه باز میمونه رضوان الله علی اجمعین و ترتیبکه باعتبار نکاح و خلوتیان کرده است
خدیجه بنت خویلد باز سوده بنت زمعه باز ام سلمه که نامش هند بود باز ام عبدالله عایشه بنت ابوبکر
بعد حفصه بنت عمر باز زینب بنت خزیمه بن الحارث ام المساکین باز زینب بنت جحش و درینجا سیزده زن را
برشمرده که آخر آن خوله بنت حکیم سلمی است که حقتعالی بلای او فرموده و وهبت نفسها ام المومنین
هفتم ایشان میشود که حقتعالی عقد نکاح ایشان با رسول خویش بتوسط جبرئیل بعهده سفارش مامور گشته و مفسرین مذکور گفته که در
بعد ایات آمده که زینب در افتخار خویش چیزی چند را ذکر میکرد که یکی از آن انیست بالجمله هرگاه زن چه سطره
در خانه حضرت باعتراف جماعه مفسرین محدثین رفته بودند آن بفعل آلهی باعتراف شیعه حلال شده و عقد
نکاح و خلوت گشتند تا مصداق دالهی و وهبت نفسها للنبی میشده بود نکاح خامس حضرت صلی الله
علیه وسلم نمودن کار کسی نیست مگر حوصله زندیقی روسیاهی فسیقی که به کتب خویش را دیده و مطالعه کتب
اهل حق نایز گردیده چنانچه دیده و بصیرت یعنی برای مسترشدین و بعبارت دیگر برای رئیس المنافقین
تو از اینجا که او در نکاح خامس حضرت چنین تقریر میکند پس در نکاح هفتم تقریر بطریق اولی جاری خواهد شد که
خدای عز وجل در حق او بلفظ تزویج و ضمیر ام المومنین فرموده زوجناکها و ازین کتاب عیان شد که تحریفی
باعتبار معنی منصوص ائمه در آن راهی نیافته مگر همین قدر که در قراءت ائمه علیهم السلام زوجنکها بوده و هر حال
حق تعالی این تزویج خاص را در کتاب مستطاب بافاده معصومین بیان فرموده و حقیقه در حق سگ نباح
ابر دوخته ولیکن بحیائی مجتهد زندیق و بدینیست که باز هم از عوعو بورافشانی ماه باز نمانده در نکاح خامس
حضرت آنچنان گفته که دیدی و شنیدی و چرا بلاحظه آن دلش خوناب نشود که این تزویج با دختر فاروق حفصه
معظمه بوده که جبرئیل در باره او قوامه و صوامه فرموده مناسب حال این زندیق آن بود که در نکاح حضرت که
با ام المومنین عایشه صدیقه رض نکاح چارم بود نیز قیل و قال میکرد و بعلم حضرت پیغمبر و حوصله خود را
رسول مقبول است نیز خالی مینمود که نزد این ناصبی علاعند اهلبیت حضرت نبی نگاهداشتن او در خانه چگونه
درست بوده زیرا که ناصبیت عایشه یعنی عداوت با جناب امیر و حضرت فاطمه و حسنین رضی الله عنهم
اجمعین در کتب شیعه باظهار مجلسی و دیگران از علما رفضه علیهم ما یستحقهم بجای خود ثابت گردیده با
هم کافرست و هم نجس العین فکیف که ام المومنین حفصه معاذ الله با وصف این چنانچه بمطالعه بحار و حیات القلوب
و غیر آن از کتب غیر متناهی عیانست که ناظرین و سامعین بدیدن و شنیدنش لا حول میگویند پناه برب العزت
زوجه خامس باشد علاوه آنکه چنانچه این هر دو خاصه دشمنان آل عبا بودند دشمن حضرت پیغمبر
طائفه ناحشه بوده ملند حتی که حضرت را زهر هلاهل شهید کردند چنانچه در تفاسیر ایشان
مفصل است وانیمقام لائق تفصیلش نیست و در همیقام نیز حقتعالی بعلم ازلی خویش در آن کلام غفور
جائیکه بر خرافات ایشان برای رفعت شان امهات المومنین عموما و خصوصا برای حضرت عایشه صدیقه

مجیدیه مطهره است میفرماید الطیبات للطیبین پس در حقیقت دشمنان ایشان خبیث لعین گردیدند و چگونه چنین
نباشد که الخبیثات للخبیثین اولئک مبرؤن مما یقولون لهم مغفرة و رزق کریم و از عجایب غرایب آنکه
مفسر مذکور در زیر تفسیر لا یحل لک النساء من بعد پس از تحریم معلوم افادات حضرت معصومین بمقتضای مذهب
خویش نقل کرده و در حل آن ره بجای نبرده بلکه خود را در انجا بچار موجه حیرت سپرده بیانش آنکه میگوید که کلینی
در کافی از امام محمد باقر رضی الله عنه آورده که مراد نیست مگر آنکه حلال نباشد برای تو آن زنان که حرام گشتند بآیت
حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم الآیه و اگر چنین بودی که مردم میگویند که لازم آمدی که حلال باشد
مر شما را و برای حضرت نباشد زیرا که هر کس از شما بدل تواند کرد و حضرت را بر آن قدرت نباشد و چنین نیست
که انها میگویند و راه غلط می پویند خدا حلال گردانید پیغمبر خدا را هر زنیکه اراده او کند مگر انچه مذکور شد در سوره نساء و حدیثی چند
درین امر از امام صادق هم مرویست و در بعضی ازانست که گمان می برم که شما خیال کنید که حلال است
برای شما آنچه حلال نیست برای حضرت و در بعضی فرموده اند که احادیث بخلاف احادیث مردم میباشد
و قمی استاد کلینی میگوید که حلال نیست ترا بعد تحریم آنکه حرام شدند در سوره نساء و قول او تعالی و لا ان
تبدل بهن من ازواج معطوفست بر قصه ام المومنین زینب که زن زید بود و لو اعجبک حسنهن یعنی حلال نیست
ترا ای زن مردی که تعرض کنی برای آن تا او طلاق دهد و تو نکاح کنی خبر دار انیکار مکن بعد ازین ملا محسن نیز این
میگوید که حال این اخبار چنانست که می بینی و همچنین انچه قمی گفته با طاقت فهم آن نداریم خدا ارزی دهد
الفهم آن و بعضی گفته اند که این آیت منسوخ است بقول او تعالی ترجی من تشاء منهن و تؤوی
الیک من تشاء زیرا که این اگرچه مقدم است در قرائت لکن مسبوق است در نزول ازینجا هم حال اصول صحیحه
و معتبره ایشان که مدار مذهب این بدکیشان تواند بود توان دانست که خود اکابر و فحول علما و هزا بل
مذهب ندهند و لباسی که شرمگاه ایشان از آن مستور شود و پیدا نه دهند و نیز طور خویش فهمی امام المحدثین
این بداندیشان استاد کلینی باید دید که هیچ جا معطوف گشته که خود ملا در توجیه آن تن بعجز و قصور خویش
که در حقیقت بکجا می نجامد در داده پس قول خواجه در باره امام و مقتدای ایشان بدنظور باید خواند و در
همه ریحان نیست چون شیدائی و خرقه جائی گرو باده و دفتر جائی ... و دیگران درین عطف اتفاقی منفرباست
بجا معطوف و کجا معطوف علیه و چنین اقرب را گذاشتن و ابعد را مد نظر داشتن باعتبار کدام توجیه تواند بود
الحاصل در عطف و برحکم بر وجوه مهم چه فریادها کردند و آن را موجب تحریف دانستند که امام رضا از جبرئیل بتوسط
روح الامین منزل من الله نیست خود دانسته و انطف فرموده و این رافضی و دیگران سخن تحقیق قرار داده
افسوس که اهلیت مقام زیاده تر رخصت نمیدهد ورنه این قسم خرافات این اخبار ایشان کردمی و دل خود
را ازین غم و غصه خالی نمودمی و الله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق اکنون عبارت نا لایق مجتهد ایشان
بشنو قلب سلیم بیا نشنو آنکه بر طبق کلام این عجیب ذی فهم می توان گفت که از کلام حضرت ملک علام

و احادیث صحیحه حضرت خیر الانام علیه و علی آله الصلوة والسلام جواز زائد علی الاربع مستفاد بلکه منصوص میشود پس از جناب رسالت مآب خلاف حکم الٰهی در باب ازواج تسعه که حَلَّت مِن ذَهَبٍ لِنَفْسِهِمَا واقع نشده و این امر نظر بقواعد شرع مورد اعتراض نگردیده و همانا این امری است که تنها در حق آنجناب بسبب نافهمی مجیب لازم آمده اگرچه انبیاء سابق و لاحق برین نهج مورد اعتراض نشوند مگر بحبت ملحدی چند خارج از دائره اسلام که گم خورده باشند و ازواج مطهرات را کننده حضرت سرور کائنات و معاذ الله از گروه نواصب را نجس اللعین قرار دهند و اگر بخاطرت گذرد که این بحث را از کتب رفضه مفصل دانستم معلوم نیست که مفسرین اهل حق در نخصوص چه نوشته اند تا بالاتفاق فریقین به ثبوت می انجامید پس بدانکه استیعاب آن موجب اطاله کلام است پس ناگزیر بعبارت مفسر بیضاوی رحمة الله علیه قناعت میکنم که لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاءُ بالباء لان تانیث الجمع غیر حقیقی و قرء البصریان بالتاء من بعد من بعد التسع و هو فی حقه کالاربع فی حقنا او من بعد الیوم حتی لو ماتت واحدة لم یحل نکاح اخری اِلٰی تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ اَزْوَاجٍ فتطلق واحدة و تنکح مکانها اخری و من مزید لتاکید الاستغراق وَلَوْ اَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ حسن الازواج المستبدلة و هو حال من فاعل تبدل دون مفعوله من ازواج لتوغله فی التنکیر او تقدیره مفروضا اعجابک بهن الی غیر ذلک التفاسیر اما تفاسیر اهل حق پس بعبارت ضروری از کتاب اکتفا می کنم که شاید مقلدین مجتهد گویند قیل و قال مجتهد از بحث خاص یعنی الزام بوده باید دانست قاضی ناصر الدین بیضاوی رحمة الله علیه در انوار التنزیل و اسرار التاویل میفرماید قوله الخ و همچنین میتوان گفت که تعظیم مساجد بالاتفاق واجبست این امر نیز از نوع اولیت بر نکاح خامس حضرت صلی الله علیه و سلم که حالتش از کتب فریقین که دلیل بر الحاد و زندقه اوست و این اعتراض از آن هم بالاتر است زیرا که این قصه را مفسرین بعنوانی بیان کرده اند که طلبه هم میدانند تا باهل اجتهاد چه رسد خدای عز و جل نیکو میداند که هر که این خرافات مجتهد را درین رساله می بیند و لا حول میخواند و یقین میکند که این زندیق در تحصیل دنیا چنان منهمک میشد که از نصوص آیات قرآنی هم غافل است ادله شرعیه را جمع کردن و مسائل اصولی و فروعی از آن استنباط کردن چگونه از چنین ملحدی متصور تواند شد باز برای تعلیم این ناکس تفسیر معانی را میکشائیم و نصوص قرآنی را به بیان حاصل عبارتش در فارسی سلیس نشان میدهیم قال الله تبارک و تعالی وَالَّذِینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَکُفْرًا وَتَفْرِیقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنِینَ وَاِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَیَحْلِفُنَّ اِنْ اَرَدْنَا اِلَّا الْحُسْنٰی وَاللّٰهُ یَشْهَدُ اِنَّهُمْ لَکَاذِبُونَ فی الجوامع روی ان بنی عمرو بن عوف لما بنوا مسجد قبا و صلی فیه رسول الله حسدهم اخوتهم بنو غنم بن عوف و قالوا نبنی مسجدا نصلی فیه و لا نحضر

جماعة محمد ص فبنوا مسجدا الی جنب مسجد قبا و قالوا لرسول الله و هو يتجهز الی تبوک انا نحب ان تأتينا
فتصلی لنا فيه فقال انی علی جناح سفر و لما انصرف من تبوک نزلت فارسل من هدم المسجد
و احرقه و امر ان يتخذ مکانه کناسة يلقی فيه الجيف و القمامة ضرارا مضارة للمؤمنين اصحاب مسجد قبا و
کفرا و تقوية للکفر الذی کانوا يضمرونه و تفريقا بين المؤمنين الذين کانوا يجتمعون للصلوة فی مسجد
قبا ارادوا ان يتفرقوا عنه و يختلف کلمتهم و ارصادا و اعدادا و ترقبا لمن حارب الله و رسوله من قبل
يعنی عامر الراهب قبل بنوه علی قصد ان يأتيهم فيه ابو عامر اذا قدم من الشام فی الجوامع انه کان
قد ترهب فی الجاهلية و لبس المسوح فلما قدم النبی صلی الله عليه و اله المدينة حسده و حزب عليه ثم
هرب بعد فتح مکة و خرج الی الروم و تنصر و کان هؤلاء يتوقعون رجوعه عليهم و اعدوا هذا المسجد له
ليصلی فيه و يظهر علی رسول الله و انه کان يقاتل رسول الله فی غزواته الی ان هرب الی الشام ليأتی
من قيصر بجنود و يحارب بهم رسول الله و مات بقنسرين وحيدا و ليحلفن ان اردنا الا الحسنی ما اردنا
ببنائه الا الخصلة الحسنی و هی الصلوة و الذکر و التوسعة علی المصلين و الله يشهد انهم لکاذبون
فی حلفهم القمی کان سبب نزولها انه جاء قوم من المنافقين الی رسول الله ص فقالوا يا رسول الله تأذن
لنا ان نبنی مسجدا فی بنی سالم للعليل و الليلة المطيرة و الشيخ الفانی فاذن لهم رسول الله و هو علی
الخروج الی تبوک فقالوا يا رسول الله لو اتيتنا فصليت فيه قال انا علی جناح السفر فاذا وافيت
ان شاء الله اتيته فصليت فيه فلما اقبل رسول الله من تبوک نزلت عليه هذه فی شأن المسجد و ابی
عامر بن الراهب و قد کانوا حلفوا لرسول الله انهم يبنون ذلک للصلاح و الحسنی فانزل الله علی رسوله
و الذين اتخذوا مسجدا الی قوله قال و ارصادا لمن حارب الله يعنی ابا عامر بن الراهب کان
يأتيهم فيذکر رسول الله و اصحابه و فی تفسير الامام عند قوله لا تقولوا راعنا من سورة البقرة ان رسول الله کان بلغه الاخبار ان
صاحب دومة الجندل و کان تلک النواحی له مملکة عظيمة مما يلی الشام و کان يهدد رسول الله بقصده و قتل اصحابه و کان اصحاب
رسول الله خائفين وجلين من قبله ثم قال ان المنافقين اتفقوا بالغوا الی عامر بن الراهب الذی سماه رسول الله
الفاسق و جعلوه اميرا عليهم و بخعوا له بالطاعة فقال لهم الرای ان اغيب عن المدينة لئلا اتهم الی
ان يتم تدبيرکم و کاتبوا اکيدر صاحب دومة الجندل ليقصد المدينة فاوحی الله الی محمد ص و عرفه ما اجمعوا
عليه من امره و امره بالمسير الی تبوک و کان رسول الله ص کلما اراد غزوا وری بغيره الا غزاة تبوک
فانه اظهر ما کان يريده فامرهم ان يتزودوا لها و هی الغزاة التی افتضح فيها المنافقون و ذمهم الله
فی تثبطهم عنها و اظهر رسول الله ص ما اوحی الله تعالی اليه ان الله سيظفره حتی يأخذه و يصالح
علی الف اوقية و يهب فی رجب و مائتی حلة و الف اوقية فی صفر و مائتی حلة و يتصرف سالما
الی ثمانين يوما فقال لهم رسول الله ص ان موسی وعد قومه اربعين ليلة و انی اعدکم ثمانين

ليلة ارجع سالما غانما ظاهرا بلا حرب يكون ولا ينتاك احد من المومنين فقال المنافقون لا والله ولكن
آخر كراته التي لا يحر كنا بعدها ان اصحابه ليموت بعضهم في هذا الحر ورياح البوادي ومياه المواضع الموذية
الفاسدة ومن سلم من ذلك فبين اسير في هذا كيدر او قتيل وجريح فاستاديه المنافقون بعلل ذكرها
بعضهم الثقل بالحر وبعضهم بمرض بجسده وبعض بمرض عياله وكان باذن لهم فلما اصبح وصح عزم رسول
على الرحلة الى تبوك عد هولاء المنافقون فبنوا خارج المدينة مسجدا وهو مسجد الضرار يريدون الاجتماع
فيه ويوهمون انه للصلوة وانما كان ليجتمعوا فيه لعلة الصلوة فيتم تدبيرهم ويقع انهاك ما يسهل به لهم ما يريدون
ثم جاء جماعة منهم الى رسول وقالوا يا رسول الله ان بيوتنا قاصية عن مسجدك فانا نكره الصلوة في غير
جماعة ويصعب علينا الحضور وقد بنينا مسجدا فان رايت ان تقصده وتصلي فيه لنتيمن ونتبرك
بالصلوة في موضع مصلاك فلم يعرفهم رسول الله ما عرفه الله عن امرهم ونفاقهم وقال ائتوني
بحماري فاتى باليعفور فركبه يريد نحو مسجدهم فكلما بعثه هو واصحابه لم ينبعث ولم يمش فاذا صرف راسه
عنه الى غيره سار احسن سير واطيبه قالوا لعل هذا الحمار قد راى من الطريق شيئا كرهه ولذلك لا ينبعث
نحوه فقال رسول الله ائتوني بعرش فركبه فلما بعثه نحو مسجدهم لم ينبعث وكلما حركوه نحوه يتحرك حتى اذا
قبلوا راسه الى غيره سار احسن سير فقالوا لعل هذا العرش قد كره شيئا في هذا الطريق فقال تعالوا نقف
المشي عليه فلما تعاطى سرو من معه المشي نحو المسجد جفوا في مواضعهم ولم يقدروا على الحركة واذا
هموا بغيره من المواضع خفت حركاتهم ولانت ابدانهم وبسطت قلوبهم فقال رسول الله هذا امر قد كرهه
الله وليس يريده الان وانا على جناح سفر فامهلوا حتى ارجع ان شاء الله ثم انظر في هذا نظرا يرضاه الله
وجد في العزم على الخروج الى تبوك وعزم المنافقون على اصطلام مخلفيهم اذا خرجوا فغدر بك الاسلام
ويقول اما ان تحرج ودر اينجا قصه حديث منزلت آورده كه دخلى در تعليم مجتهد ندارد ذكر قصه رسول الله
مع اكيدر واخذه له وصلحه معه على امر ذكره ثم قال عاد رسول الله قانما غانما فارادا لظل الله كيد المنافقين
وامر رسول الله باحراق مسجد الضرار فانزل الله تعالى والذين اتخذوا مسجدا ضرارا الى الآيات
ثم ذكر ان ابا عامر الراهب كان لعجل هذه الامة كعجل قوم موسى وانه ومر الله عليه واصابه لقوة لنج و
برص وفالج ولقوه وبقي اربعين صباحا في اشد عذاب ثم صار الى عذاب الله لا تقم فيه ابدا اي
لا تصل فيه ابدا يقال فلان تقوم بالليل اي يصلي لمسجد اسس على التقوى من اول يوم من ايام
وجوده في الكافي عن الصادق ع والعياشي عنهما والقمي يعني مسجد قبا قيل اسسه رسول الله
وصلى فيه ايام مقامه بقبا احق ان تقوم فيه اولى بان تصلي فيه العياشي قال يعني من المسجد
النفاق وكان على طريقه اذا اتى مسجد قبا مقام فينضح بالماء والسدر ويرفع ثيابه عن ساقه ويمشي على
حجر في ناحية الطريق ويكره المشي ويكره ان يصيب ثيابه منه شيء فسالته بل كان النبي يصلي في

و چون براه دیگر قصد سفر نمود چنانچه باید میرفت گفتند شاید در راه چیزی بکرده و پیاده قدم بر نمیدارد و هر چه خود
اسپ بیارید حالش نیز مثل یعفور بود پس مردم درباره او نیز گفتند آنچه گفته بودند پس حمار حضرت از آن
فرود آمده و خواست که بهمراه مردم پیاده رود و قدرت بر حرکت نیافتند سوی مسجد مذکور رو چون بجانب
دیگر خواستند برند هیچ ثقلی در بدن نبوده فرمود که خدا این حرکت را مکروه میدارد و من اراده سفر
تبوک میدارم چون بعنایت ایزدی برسیم فکر رفتن بمسجد خواهم کرد که حق تعالی بدان راضی باشد
و سفر تبوک کرد و منافقان چون میدان را خالی یافتند عزم استیصال دین و اسلام کردند و قصه حضرت
با اکیدر از اخذ و صلح بالا مذکور شد بستر حضرت مظفر و منصور باز گردید و کید منافقان جاری نشد
امر فرمود که مسجد ضرار را بسوزند پس آیت که الَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا تا آخر آیات نازل شد باز حکایت
عامر راهب در میان آمد که گوساله این امت بود و گمراه کننده مردم چنانچه گوساله قوم حضرت موسی
علیه السلام و حق تعالی مهم او را کفایت فرمود که در امراض چند از فالج و لقوه و برص گرفتار شد و هلاک
و این امراض صعب معذب گشت در دنیا و عذاب اخروی را پایانی نیست باز حق تعالی میفرماید
لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا یعنی بگذار ای نبی در آن مسجد نماز را گاهی که محاوره عرب ست که گویند فلانی در شب
قایم میشود یعنی نماز میکند لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ در کافی از امام صادق
آمده و عیاشی از آن امام و پدر بزرگوارش و نیز قمی در تفسیرش آورده اند که مراد مسجد قبا ست که بنیاد آن
را حضرت پیغمبر نهاد و نماز در آن گذارد تا در آن مقیم بود که نماز گذاردن تو بهتر ست در آن چنانچه عیاشی تصریح
کرده بآن و از اتفاقات ست که بود مسجد ضرار در راه آنجناب تا بمسجد قبا رفتی پس حضرت کمال احتیاط میفرمودی
در دامن بدان بنا بود و اگر احیانا دامن آنجناب رسیدے و سد ترشیح نمودی و در گوشه راه آن سنگی
پاے مبارک بران گذاشتے راوی گوید سوال کردم که عادت حضرت بود که در مسجد قبا نماز گذارد
فرمود بلے فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى
تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و بعد از این نیز حقتعالی در مذمت منافقین میفرماید لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي
بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ و در مسجد قبا آن مردم اند که دوست
میدارند کمال طهارت را و خدا چنین مردم را دوست میدارد خیال کنید که شخصی بنیاد عمارت خود نهاد بر خوف از خدا و خوشنودی
او بهتر ست یا کسیکه عمارت خود را بنیاد نهاد بر کناره خندقی که در صدد انهدام ست پس آن بکنار سست افتاد
در آتش دوزخ را و خدا دین نمی نماید قوم بے انصاف را جاودان خواهد ماند شبه از عمارتیکه قایم کرده
در دلهای ایشان مگر وقتیکه دلهای شان از هم بریزد و خدا میداند حال دلهای ایشان و صاحب حکمت ست این آیات
کامله قصه مسجد منافقین ست از کافی منقول و مذکور ست نام آن اصحاب کرام از امر شریف حضرت

خیر الانام علیه الصلوة والسلام اهتمام سوختن مسجد ضرار بعمل آوردند که فرستاد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله مالک بن دخشم خزاعی و عامر بن عدی که هر دو برادران عمرو بن عوف بودند بر گماشت
بر پدرم و تخریب مسجد چون برای اینکار در رسید عامر گفت که مهلت ده تا آتش بیارم از منزل خود پس
آورد آتش تا افروختند و جانب فوقانی و تحتانی هر دو را سوختند و منافقین متفرق و پریشان گشتند
و زید بن حارثه برای فرید اهتمام نشسته بود تا آنکه عمارتش از سقف و ستونها بسوخت باز حکم نمود تا همه
دیوارها را با خاک برابر کردند انتهی حاصله مختصراً عجب دارم از مجتهدی که قوت قدسیه را در اجتهاد شرط میکند
بر حضرت پیغمبر اعتراض نماید و در سیاسی دنیا و آخرت حاصل کند و گوید که خدای تعالی در باید آیت
یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر و اقام الصلوة و آتی الزکوة و لم یخش الا الله
پس جناب رسالت مآب که حکم بانهدام مسجد ضرار فرمود و اسباب او را سوزانید معاذ الله خلاف قواعد
شرع بعمل آورد ای بی خرد این قیاس و نتیجه از سینه درونی و عجز و زبونی تو خبر میدهد که چون تلاوت
و خدمت کتاب الله گذاشتی و شب و روز همت بر اتباع زراره و دیگر شیاطین بر گماشتی که بر اضلال
امام صادق و آنهم در وقت کمال امامت آنجناب که وقت پیری او بود نطاق همت بستند تا بامثال
تو افرانت چه رسد چنین نتیجه از اجتهاد بر آوردی الخون اتباع اول من قاس در باره حضرت امام حسین
جز آنکه لال کتاب مختصرم را نخوانی که جز ابن سبا دجال کسی آنرا ندیده هیچ نتوانی کرد بخلاف اهلسنت که
از کتاب مستطاب ثابت کردند که حضرت ائمه بعمل آوردن عین اتباع وحی الهی بود که ائمه هدی خود عمر را
و جابر و مذهب تو نوشتند و روایت کردند و این امر خیال نیست که فقط مفسرین تو نوشته اند
اینک از علمای خویش حرفی چند در باب النزاع می نگارم پس یقین باید کرد که امر مذکور متفق علیه
فریقین است اگرچه تو بر اتباع وحی الهی که از حضرت صدور یافت از امر بسوختن و هدم مسجد ضرار
اعتراض کرده باشی قاضی ناصر الدین بیضاوی در انوار التنزیل میفرماید زیر این آیت والذین
اتخذوا مسجدا عطف علی و آخرون مرجون او مبتدا خبره محذوف ای و فیمن وصفنا الذین ا
و منصوب علی الاختصاص و قرا نافع و ابن عامر ضرارا مضارة للمومنین روی ان بنی عمرو بن عوف
لما بنوا مسجد قباء سالوا رسول الله ان یاتیهم فاتاهم فصلی فیه فحسدتهم اخوانهم بنی غنم بن عوف
فبنوا مسجدا علی قصد ان یومهم فیه ابو عامر الراهب اذا قدم من الشام فلما اتموه اتوا رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم فقالوا انا بنینا مسجدا لذی الحاجة والعلة واللیلة المطیرة والشاتیة فصل فیه
حتی نتخذه مصلی فاخذ ثوبه لیقوم فنزلت فدعا بمالک بن الدخشم و معن بن عدی و عامر بن السکن
والوحشی فقال لهم انطلقوا الی هذا المسجد الظالم اهله فاهدموه واحرقوه ففعل و اتخذ مکانه کناسة و کفرا
و تقویة للکفر الذی یضمرونه و تفریقا بین المومنین یرید الذین کانوا یجتمعون للصلوة فی مسجد قبا

وارصادا وترقبا لمن حارب الله ورسوله من قبل يعني الراهب فانه قال للرسول صلعم يوم احد لا اجد
قوما يقاتلونك الا قاتلتك معهم فلم يزل يقاتله الى حنين انهزم مع هوازن وهرب الى الشام ليأتي من
قيصر بجنود يحارب بهم رسول الله ومات بقنسرين وحيدا وقيل كان يجمع الجيوش يوم الاحزاب
فلما انهزموا خرج الى الشام ومن قبل متعلق بحارب او باتخذوا اي اتخذوا مسجدا من قبل ان ينافق
هولاء بالتخلف لما روي انه بني قبيل غزوة تبوك فسألوا رسول الله ان يأتيه فقال انا على جناح
سفر واذا قدمنا ان شاء الله صلينا فيه فلما رجع كرر عليه فنزلت وليحلفن ان اردنا الا الحسنى ما اردنا
ببنائه الا الخصلة الحسنى وهي الصلوة والذكر والتوسعة على المصلين والله يشهد انهم لكاذبون
في حلفهم لا تقم فيه ابدا للصلوة لمسجد اسس على التقوى يعني مسجد قبا اسسه رسول الله وصلى
في ايام مقامه بقبا من الاثنين الى الجمعة لانه اوفق للقصة او مسجد رسول الله لقول ابي سعيد سألت
رسول الله عنه فقال هو مسجدكم هذا مسجد المدينة من اول يوم من ايام وجوده ومن يعم الزمان
والمكان كقوله ع لمن الديار بقنة الحجر اقوين من حجج ومن دهر احق ان تقوم فيه اولى بان تصلي
فيه فيه رجال يحبون ان يتطهروا من المعاصي والخصال المذمومة طلبا لمرضات الله تعالى وقيل من
الجنابة فلا ينامون عليها والله يحب المطهرين يرضى عنهم ويدنيهم من جنابه ادناء المحب حبيبه قيل لما
نزلت مشى رسول الله ومعه المهاجرون حتى وقف على باب قبا فاذا الانصار جلوس قال امؤمنون
انتم فسكتوا فاعادها فقال عمر رض انهم مؤمنون وانا معهم فقال اترضون بالقضا قالوا نعم قال اتصبرون
على البلا قالوا نعم قال اتشكرون في الرخاء قالوا نعم قال مؤمنون ورب الكعبة فجلس ثم قال يا معشر الانصار
ان الله عز وجل قد اثنى عليكم فما الذي تصنعون عند الوضوء وعند الغائط فقالوا يا رسول الله نتبع الغائط
الاحجار الثلثة ثم نتبع الاحجار الماء فتلا رجال يحبون ان يتطهروا أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ بنيان دينه عَلَىٰ تَقْوَىٰ
مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ على قاعدة محكمة هي التقى من الله وطلب مرضاته بالطاعة أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا
جُرُفٍ هَارٍ على قاعدة هي اضعف القواعد وارخاها فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ فادى به لخوره وقلة استمساكه
الى السقوط في النار وانما وضع شفا الجرف وهو ما جرفه الوادي الهائر في مقابلة التقوى تمثيلا لما بنوا عليه
امر دينهم في البطلان وسرعة الانطماس ثم رشحه بانهياره في النار ووضعه في مقابلة الرضوان تنبيها على ان
تأسيس ذلك على امر يحفظه عن النار ويوصله الى رضوان الله تعالى ومقتضياته التي الجنة ادناها وتأسيس
هذا على ما هم عليه سبب لوقوعه في النار ساعة فساعة ثم ان مصيرهم الى النار لا محالة وقرأ نافع وابن عامر
اسس على البناء للمفعول وقرئ اساس بنيانه واس بنيانه على الاضافة واسس واساس واساس
بالكسر وثلثتها جمع اس وتقوى بالتنوين على ان الالف للالحاق لا للتانيث كتترى وقرأ ابن عامر وحمزة و
ابو بكر جرف بالتخفيف وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ الى ما فيه صلاح ونجاة لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي

هو ابنا ہاشم الذی ہو مصدر ازید بہ المفعول ولیس بحیح وکذلک قد یدخل الاتیادہ وصفہ بالمظہر دو اخبر عنہ بقولہ تبنا
فی قلوبہم ای تشکا ونفاقا والمعنی ان بناہم ہذا الانزال سبب شکہم وتزایدنفاقہم فانہ حملہم علی ذلک ثم لما ہدم
الرسول موضع ذلک فی قلوبہم وازداد بحیث لا نزول وسمعہ عن قلوبہم الا ان تقطع قلوبہم قطعا بحیث لا یبقی
بہا قابلۃ الادراک والاضمار وہو فی غایۃ المبالغہ والاستثنائہ من اعم الازمنہ وقیل المراد بالتقطیع ما ہو کان
بالقتل وفی بقرا وفی النار وقیل التقطع بالتوبہ ندما واسفا وقرء یعقوب الی بحرف الانتہاء وتقطع بمعنی تتقطع
وہو قرأہ ابن عامر وحمزہ وحفص وقرء یقطع بالباء ویقطع بالتخفیف وتقطع قلوبہم علی خطاب الرسول علیہ السلام
او کل مخاطب ولو قطعت علی البناء الفاعل والمفعول واللہ علیم بنیاتہم حکیم فیما امر بہدم بناہم من تعبہ باید دانست
کہ چون خوش فہمی مجتہد در ہر مقام میدان انتقام راہم خلل انسان تصور نباید کرد لاجرم مطلب اصل
عبارت رسالہ قدیمہ نوشتہ میشود کہ معنے قول مجیب معیبب وہمانا این فہوی است کہ تنہا در حق سید الشہدا
از اصول ایشان لازم آمد اگرچہ سابق ولاحق انسان بے بہرہ باشد اغیست کہ ہرچند رفضہ منافقین ہویت
امام حسین زیادہ تر ظاہر میکنند وریا وسمعہ دفع عار از قدمای سیہ کار خویش میخوانند کہ دوازدہ ہزار مکاتیب
فرستادند بلکہ عہود مواثیق در آن بستند وروبروے حضرت مسلم بن عقیل شکستند باز ہمانے حضرت
امام حسین بنوعے بجا آوردند کہ خود علمای ایشان بدان اعتراف دارند کہ زمانی کسی ہیچ بجا نیاوردہ
لیکن فی نایم جناب امام حسین بر مذہب باطل شان نسبت بدیگر ائمہ چندان زیادہ تر ست کہ سابقین ولاحقین
ائمہ بدان درجہ عظمی نمیرسند مثلا در حق جناب امیر فضایلے را کہ نشان میدہند کل سر سیدان انیست کہ حضرت
شب معراج لمعان نور انجناب را زاید الوصف دیدہ وجہ آن حضرت جہان آفرین چنین ارشاد نمود کہ
ایمان را پوشید وکفر را تا دم وفات ظاہر نمود وبرگزید اگرچہ این مذمت چنانست عقلا کہ بالاتر از ان بخیال
مسلمانے نگرزد ونقلا تمامی کتابہا بدان پر خواہے یافت خواہ کتب سنت باشد خواہ کتب رفض اثنا عشریہ
مثل تفسیر طبری وامام رازی وصاحب لباب ومجمع البیان ومبانی البیان وصحاح ستہ واصول اربعہ
معتقدین وارکان ثلثہ الہی غیر ذلک ودر معاملہ آن ایمانست کہ بہتر در آن در عالم خیرے نیست دانعجب
کہ رفضہ از براے خویش آنرا ثابت کنند واز ائمہ ہدی سلب نمایند ولیکن با انہمہ اتفاق بر اصل موضوع
وعلوم متعارفہ خویش خواہند گفت آخر ذہن تقیہ را کہ اصل الاصول ست جناب امیر وہمچنین ائمہ دیگر از دست
حق پرست نگذاشتند اگرچہ بعضے از ان اکابر ورلال کتاب ممنون از ان باشند وثواب آنرا پایاں
پدید نیست ودر مخصوص براے جناب امام حسین کہ کردن تقیہ مشتہد کربلا زدہ اند این توجیہ نیز میسر نتوانند
ہر گاہ ضرورت از براے شرح مقامات حضرت امام حسین ریحان رسول الثقلین پیش آمدہ بود مقدار
معلوم دیدہ قرزدہ بنظر مقدس جناب مجتہد الزمانے گذرانیدم وعذر حبساریت خواستم اگر بعد ازین ایشان این
ضرورت دامن من کشند انچہ دیدہ ام ودر دلمن ست اینتر میسر آمدن مسدد کتاب دیگر برای تطبیق ما نحن چنان خواہم شد

که بعد از دیدنش توانی گفت که حق اینست که رفضه از مجوسیان بدتراند و در مذهب کسی از ملاحده و
زنادقه آن جهلات و خرافات نیست نعوذ بالله من ذلک و نستغفر الله من ملک الممالک سبحان الله
حال این ابلیده باوجود کثرت اغنیاء اہلسنت در همسایه بدان درجه رسیده که حالمن میدانند که مقدار
مذکور از کتب درین شغل حاجتی شدید دارم و هزاران دراهم و دنانیر در بلاغت صرف میکنند و گاهی بخاطر
ایشان این امر خطور نکرد حالانکه در آغاز این شغل عهود و مواکده و مواثیق شده و بر اینمعنی بود که تالیف
شروع بکنم بر این تائید دینی از جان و مال دریغ نخواهیم کرد فاشکی الی الله تعالی وهو احکم الحاکمین
اکنون بعد از آنکه کتابهای مذکور نوشتم مناسب ندانستم که اینطور را از دست بدهم که امت عبدالله سبا
خصوصاً مجتهدین آنقدر سر خود برداشته اند و بالاخوانی میکنند که عامه گمان میبرند که این مطرودین در دعوی
مزید ولای اہلبیت طاہرین شاید که را نفس الامری می پیمایند و حقیقت را نیز و مم چه دانند که خدای عز و جل
گواهی میدهد در کتاب مستطاب وکفی بالله شهیداً که یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم و توله
ذکر اعمال مقبوله پیغمبر که اشاره بطرف تقیه فرمودن آنحضرت ست الخ بلکه اشاره به مناقض و مناکر نزد اہلسنت
که شیعه شنیعه حضرت را با وصف کشیدن محنتهای شاقه از دست زنادقه و از زر در حکم جهاد بر ایشان که
مدت عمر شریف در آن بسر شده در تقیه میدانند سیما در مکه معظمه که ابولهب لعین و امثال وی از اقران او از کافرین
سنگساری میکردند و خون از بدن مبارکش جاری میشد و حضرت برین ایذاهای شدید صبر نمود و از بیان
یگانگی حضرت رب العالمین و تبلیغ احکام دین قصوری و فتوری نمیفرمود کما فی مجمع البیان و از اینجا ست
که حضرت در بعض احیان در مجمع خواص و عوام صدها بار می پرسید بل بلعنت و امت حقیقی حضرت که از
مهاجرین و انصار و هم امت مجازی آنجناب که دیگران بودند بتصدیق آنجناب میکردند که اللهم نعم و با اینهمه
که شنیدی منافقین امت در حق حضرت از انتساب تقیه بنا بر رنگ قلوب سیاه خویش نعوذ بالله نوبه رسید
و بالاخر سخن شان برین محقق شد که تا نزول آیت کریمه عصمت یعنی والله یعصمک من الناس که در غدیر یعنی
خم خبر بود و تقیه ملیمود و بعد از حرام شد حالانکه دشمنان عقل و دین خفاش طینت و منافقین اسیم نبیتیم ندیدند و بگوش
نشنیدند که از غایت تقیه بقتل را در نصب جناب مرتضوی عدی نبود تا آنکه در خم غدیر چنان طلسمات
بر اصول قوم بی پیر نمایان شد که استغفای لفظی و معنوی هر دو در انه رسالت هر کسی در کتب شیعه میدید
اگر کسی بوی از اسلام داشت همچو بیدلرزید من بعد آنچه از حضرت متعلقات ان نصب یا لا اجمال صادر یا ورد است
غیر از تقیه چه بود که هر چند دل حضرت میخواست ولیکن چیزی از مناسبات و ملائمات ان از خوف لفعلیت
رسید چنانچه ذلت نخواهد و بخوف حاکم زبردست بعمل می آرید و بارتکاب آن جان بسلامت اینهمه
و لاک لا مر و غایت قصوی آنکه رسول مقبول خود در وز وفات نزد جمعی و قرب آن رهبری برخی دیگر
البعار طلب قرطاس نیز طور تقیه بر اصول اہل فضول مرعی داشتند تا بحدیکه بجای قم عنی یا ابن الخطاب

بالانفراد قوموا عني بالاشتراک ارشاد فرمودند الی غیر ذلک پس کجا ماند مفید آیت عصمت چنانکه دانسته
ای اینکه تشنیدی درباب تقیه دهل ست زیر گلیم که از ارباب رفض و ضغاین در طعن الرماح و تشنید المطاعن طلب طاس
را بوجه امتحان در وقت رحلت تشریف توانی یافت و دیگران دهل زیر گلیم نمیگویند بلکه در آن نزد بسم نقارۀ فوق تقیه
می نوازند فاعتبروا یا اولی الالباب قولوا ان هذا لشیء عجاب پس محب مصیبت مضامین تشنید رانمی پسندند
بلکه بر ریش مجتهد می خندد که یاد کن اعمال مقبوله حضرت را و بچشم عبرت ببین که حضرت امام حسین بر مذهب تو
در ترک تقیه چه کردانیست نتایج بر مذهب رفض که شاد نشن بر اصول موضوعه او انطباق نمی یابد و سراسر دوان
مخالفت اعمال مصطفوی بهم افعال حضرت مرتضویست کما لایخفی و آنچه گفته که سابق در همین رساله بجواشش آنکه
چون در سابق و لاحق از کلام مجتهد درین مجلد و مجلد اول آنچه فی باقی نماند لیس در اعاده آن جز افاده بعبارت دیگر
تطویل کتاب را و آنگاه بر روی بی خروسے بی دینی نمی پسندم گر والقاب و اسهاب نمیگردد قوله
ادبیت در لفظ کاسه لیسی الخ **اقول** درین عبارت از مبتدا تا منتهی هم مغالیط راه یافته و هم بر توکمان خرافت فزید
بجبائی و بی اندامی بجناب امام الائمه کرم الله وجهه تافته ع خود تو در ضمن عبارت گوش تو زار و پنبه غفلت از
گوش هوش برآر پس بدانکه کاسه لیسی بمعنی اتباع و پیروی مستعمل ست و حضرت امیر در خلافت خود نیز زینهار
کار از پیش برد و نیس در وقت خلفای متقدمین بطریق اولی و مجتهد بدان قرار کرد که در خلافت خود نیز تقیه
مینمود چنانچه ازین کتاب طعن الرماح وغیره هم از کلمات علم الهدی و قاضی جا بجا این بر دو شگفتن خلفاش
جناب امیر را المعنی نوشته اند فضل الله افواههم و نیز کتب معتبره مثل بحار و حق الیقین و نهج البلاغه و تمع
و کتب دیگر از احادیث معصومین دلالت برآن میکند که امیر المومنین اقتدای صدیق و بعد در انش میفرمودسم
در وقت خلافت خود چندان اهتمام مینمود که فدک را بر ورثه جناب سیده فاطمه زهرا تقسیم نمود پس راست بگو
که کاسه لیسی شد یا نشد و همچنین اقتدا به نماز شخصے که با وصف ارتداد مبدل و مغیر دین بود و انواع ظلم بحکم او بر
جناب زهرا رضی الله عنها رفت و اگر نیست اقتدا تقرر موا نمیتوان دانست فانه لایعلم الغیب الا الله و لکن
اصحاب میدانستند که مقید لیست در نماز و آنگاه باختیار نه اضطرار و اقتدا هم در قیام و قعود و رکوع و سجود
مثل دیگران آنهم امر اتفاقی نبود که گاه گاه باشد بلکه بالتزام هر وقت در صف اول پشت سر صدیق و
ذکر خلفا و بمحاذات و اتصال امام چنانچه در وقت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و هم در سلام دادن بعد نماز
فارغ شدن بر بمعنی فقه لا تفعل یا خالد اول دلیل ست چنانچه حق الیقین و غیر آن شاهد و کاسه لیسی علی بیده همه
خود از غنایم گرفتن و باز خواستن پس همین بی خرد با وصف چنین اصول و احکام فقه کاسه لیسی نشاق شد
و بسیار گران آمد و اگر میگفتم که تمتع خلافت در مرتبه چهارم از دختر عزیز خود پاره جگر بتول بلکه جناب رسول
مقبول دریغ نفرمود و آنگاه بنکاح شخصے ولد الحرام و نجس العین رئیس النواصب مغیر دین و ملت معاذ الله
الی غیر ذلک مما یستهجن ذکره علی مذهبنا و هو من اسنی مناقبه عند المنافقین البته این دشمن دین

بذکر این امور خوشوقت و منبسط میگردید وقس علی هذا و قتیکه گفته میشد که بر جناب فاطمه زهرا تهمت نهادند
و آنهم بر سر منابر و امام الائمه شیعه بر خویشتن بجنبد و تا زنا بعضا بازیانها زدند و پهلوی مبارک شکستند و
بر جناب امیر بحسب ظاهر صدمه نرسید مگر صدمه باطنی که تعلق بآن دارد و قتیکه جناب بتول فریاد استغاثه
آنجناب باز کرد که مانند جنین حرم پرده نشین شدی و مثل خائنان در خانه گریختی گرگان می بزند و می درند
تو از جای خود حرکت نمیکنی الی آخر الانداره والشکایة و قوم بجبا این خبر و مناقب جلیله و فضائل جزیله مشتمله
و اهل البیت البصر با فیه را نیز نسیاً منسیا ساخته اکنون از ین بی شرم باید پرسید که چنین شخص را که بارها از
اوصاف غیر متناهی او شنیده سے در عرف عرب چه میگویند و در هند او را چه می نامند فکیف که در کافی
بابی منعقد بود که هر که خود را ذلیل [illegible]
خود را ذلیل کردی اگر مجتهد را از ین اصول شنیعه بقول فصیحه شرم دامنگیر می آید بمقتضای آنکه بطلان لازم
موجب بطلان ملزوم ست بایستی مثل ابوالحسن هارونی تائب گردیدن و از انجا که مجیب سعب
بر لفظ کاسه لیسی مکتفی شده حصین او بوسیدن نه او را از دائره قسین خارج گردانیدن بیع از بردن
طعنه زنی بر بایزید بن وزر در و نت تنگ میدار دیز بدیه کتب خویش را ندیدن و دامن برای مناظره بر
چیدن کار بچیا سے ست که فضیحت و رسوای او را حدی نباشد چه خوش گفت ظریفی که در بر دستی
چنین مضل خلائق و مطرود ذیر بد و شمر و ابن زیاد را ملعون نتوانگفت درینمقام بر حدیثی نقلا از تهذیب الامام
اعظم اقدم اکتفا کرده تا بر آن قیاس کنی که در کتب ایشان چه افتر است و بهتانها بطعل آورده اند و آن
اصولی است که امور غیر متناهی بران متفرع شده که من نمونه آن درینجا بنابر لحوق اشد ضرورت بیان کردم
شیخ الطائفه روایت میکند در اخر کتاب کوه و آنرا باب الزیادات می نامد ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید بن
عقده و الحافظ الهمدانی عن ابی جعفر محمد بن المفضل بن ابراهیم الاشعری قال حدثنی الحسن بن علی بن زیاد
و هو الوشاء الخزاز و هو ابن بنت الیاس و کان وقف ثم رجع قاطع عن عبدالکریم بن عمرو الخثعمی عن عبدالله
بن ابی یعفور و معلی بن حسین عن ابی الصامت عن ابی عبدالله علیه السلام قال اکبر الکبائر سبع الشرک
بالله العظیم و قتل النفس التی حرم الله الا بالحق و اکل مال الیتیم و عقوق الوالدین و قذف المحصنات و
الفرار من الزحف و انکار ما انزل الله فاما الشرک بالله العظیم فقد بلغکم ما انزل الله فینا و ما قال رسول الله
صلی الله علیه و آله فردوه علی الله و علی رسوله و ما قتل النفس فقتل الحسین و اصحابه و اما اکل مال الیتامی
فقد ظلمنا فینا و قد ذهبوا به و ما عقوق الوالدین فان الله عز و جل قال فی کتابه النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم و ازواجه امهاتهم و هو اب لهم فعقوه فی ذریته و فی قرابته و اما قذف المحصنات فقد قذفوا فاطمه علیها السلام
علی منابرهم و اما الفرار من الزحف فقد اعطوا امیر المؤمنین علیه السلام البیعة طائعین غیر مکرهین ثم فروا عنه و خذلوه و اما انکار ما
انزل الله عز و جل فقد انکروا حقنا و جحدوا له و هذا مما لا یتعاجم فیه احد و الله یقول ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم

توانند خلگه مذ حلاکه در این حدیث را بجاهای دیگر چون نقل کرده بودم از هر طرف بجوز اغ و زغن هجوم
کردند و کاو کاو نمودند و جوشیدن ایشان را حدی نبود و هم تاویلات علیل و ترک سواء السبیل
پس بخیال آمد که با تمام سند کار را از پیش برم و پرده ناموس مذهب ایشان را بطور یافترا
از جانب امام اعظم پدرم و دلیل ظهورش آنکه صدوق و دیگران از اکابر این مذهب کیشان چنانچه
در سابق گفته ام ابواب و فصول در کتب اصول معقود کرده اند در معنی که گاهی جناب
مرتضوی با ساحت رین بر سر جدال و خصومت نگشته و آنجناب بگواهی جناب سیده از
جای خود نجنبیده و کتب فریقین حاضر است که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام وقتیکه تهمت بر
ام المؤمنین عائشه بگوش حق نیوشش رسید و آیات قرآنی نزول جلال فرمود که اینهمی دراجرای
احکام کوشیده و امر متحرک نگردید و قبل ازین واضح شد که جناب امیر برای حفظ حیات خود
انقدر اهتمام فرمود که در مسجد شریف خالد را بالا برد و بزمین فشرد و کوفت و این امور واقع شد
و برای حفظ و صیانت ناموس اکبر جناب سیده که حضرت دست مبارکش بدست اسد الله
سپرده هیچ کششی و کوششی بظهور نیامد تا آنکه بعد از آن افادات حضرت نیز موجود است که گرگان
بمیدر رند تو خیری ندای کما عرفت و شکایت و استغاثه روبروی رسول اکرم اینست حال امیر
بعد از امور که رفته بعد از آن از صدیق اعتقاد دارند و اگر رعایت لا اول کتاب ملحوظ بود مراعات
حفظ خویش چگونه باین کشتی بوقوع آمد که در ری العمی والاستاد المجلسی وغیره فی تالیفاتهم زیرا که
در کتاب احمد پیر اختیار سکوت و صبر خویش بر شهادت و محسب بودن محاسن شریف
و مسرخ گردیدنش بخون خود مصر کرده بود که سبق بیانه مفصلا علمای شیعه در کتب
خویش شهادت حضرت امام حسین علیه السلام روز سقیفه تصریحات کرده اند و ایشهم درین
مجلد دیده باشی حاجتی باعاده تفصیل ندارد و اگر مدعی احبتا در الفهم عادیته مذهب غور
و تاملی رود بهر آسانی حل مشکل رد بعبارت فارسی سی نمایم تا خلاصه اش در ذهن او
بی تامل در آید که ابو الصامت زبانی حضرت امام جعفر شنید که گناهان کبیره هفت میرسد اول آن شرک بخدای
عظیم دوم قتل نفسیکه حرام گردانید آنرا خدا اگر بحق سوم خوردن مال یتیمان چهارم نافرمانی پدر و مادر پنجم تهمت
فعل حرام نهادن بر زنان آزاد ششم گریختن از جهاد هفتم انکار چیزیکه خدا نازل فرموده اما شرک بالله العظیم
پس بالیقین در رسید بشما انچه نازل فرمود حقتعالی درباره ما در رسول خدا صلی الله علیه و سلم ارتداد کردند
و انها را دکر دند بر خدا و رسولش اما کشتن نفس مذکور پس شهید کردن امام حسین و اصحاب آنجناب بود که در سقیفه بعل اهل
که دیگری را بر مسند خلافت نشانیدند و جناب امیر را محروم گردانیدند و اگر خلافت در اهلبیت بودی نوبت بواقعه کربلا
نرسیدی درینجا محو حیرتم که مگر شهادت امام حسن که نیز متفرع بر واقعه سقیفه تواند بود از یاد رفت حالانکه امام ممکن نیست

اگرچه در احادیث شان منصوص باشد که آدم فراموش نمود نصیحت و اولاد او نیز در نسیان گرفتار اند و ظاهر است
که کلام در اصحاب میرفت که مرتکب کبائر مفسقانه شدند و چون یزید قاتل امام حسن به اعتبار زمانه تابعی بود از جهت
امام حسن را یاد نفرمود و از ینجا نیز دامن معاویه پاک شد از زهر دادن اگرچه شیعه بران اصرار دارند و ایضا
امام حسن خود خلع خلافت نموده بود اگر امام جعفر حسن مجتبی را یاد میفرمود کسی میگفت که خلع آنجناب سبب قهر
واقعه امام حسین بود پس نسبت شهادت آنجناب با امام حسن معاذ الله اولی است البته جواب ایشان بمراعات
انصاف خارج از دایره امکان است پس امام ذکر آنجناب عمداً نفرمود تا نه که این اعتراض بشود بار دیگر
تشبث بلال کتاب کاری برآرد لیکن حالش معلوم است که رفضه اگر بمرتبه مدهوش شوند یا بهائمی ایشان بر تبه بمانند
و بالعکس الی غیر ذلک من الوجوه کما اشرنا الیه سابقاً و توهم نشود که واقعه شهادت امام حسن چنان مشهور
نیست که واقعه شهادت امام حسین کسی کسی انکار آن نکرد زیرا که بعضی از فرق رفضه بودند و هنوز در بلاد بعیده
موجود اند گو امروز در این دیار یافته نشوند که مذهب ایشان آنست که مثل حضرت عیسی بر قاتلین خود مشتبه شد تا
دیگری را کشتند و حضرت امام را ملایکه باسمان بردند چنانچه کتب مقالات علم بران گواه است و نیز کتب عقیده و اما
اکل مال یتیمان پس مال باغ فدک بود چنانچه شیعه در مطاعن خلفا بیان کردند و چنان نیست که بر بینندگان این کتاب
مخفی باشد اما نافرمانی و مخالفت والدین پس آنست که خدا فرموده بود که نبی اولی تر بمومنین است و ازواج
او مادران مومنین اند و پیغمبر پدر ایشان است پس نافرمانی او کردند درباره ذریت طاهره و اهل بیت او
و اما قذف محصنات پس تهمت نهادند بجناب فاطمه سر منابر اما گریختن از جهاد پس بیعت کردند با جناب امیر
برغبت باز گریختند از رفاقتش و او را مخذول ساختند اما انکار چیزیکه خدا نازل کرد پس آن خواسته انکار کردند
که کسی در آن حرف نتواند زد و درین مقام هر چند ابحاث بسیار اما خواستم که بقابو در آید مگر از تو سنی و حرونی باز
نماند بیانش آنکه مجتهد و بعضی از هواخواهان او که ایشان را از سابقین اولین و بعد از اهل رحمت مگر توان شمرد لیکن
در جواب مکتوب فاضل بدانونی آنچه نوشته اند حاصلش بدان میرسد که فراریکه در ان حرب میرفت فرار
من الجهاد است بخلاف امریکه از جناب امیر صدور یافت در وقت خلفای ثلثه خصوصاً ابو بکر که
اولین شان بود و جوابش آنکه از نص امام جعفر که در آن برگمان رفضه ثابت کردند بیا مفسقانه
از شرک بالله العظیم و قتل نفس زکیه یعنی امام حسین تا آخرش برای اصحاب کرام فرار مبحوث عنه بچگونه ثابت
می رسد که این مرحله آخر وادی دیگر بود پس اگر این نسبت صحیح شود و مبادی آن منتظم گردد
فرار جناب امیر بر اصول رفضه از جهاد بیشک به ثبوت پیوست و انهم به شهادت جناب سیده هر دو تمام
که ماتنند غاصبان در خانه گریخته و گرگان می برند و میدیدند تو از جای خود حرکت نمیکنی
بعد از آنکه شجاعان دهر را بر خاک افگندی و از ینجا قوت و طاقت جناب امیر و قدرت امیر المومنین
بر جهاد در اشتداد و تیغ و لایح گشت و به عقل چگونه تجویز کنند که در غاصبان [illegible]

ومجابین شکایت نماند از کسیکه نفاق نداشته باشد ومویدات آن در اصول مثل از بیش مروی تا بجدیکه امیر فاروق
را دشنام داد ودگر بیا نش گرفت وفرمود که اگر وصیت رسولخدا نه بودی بصبر وسکوت البته میدانستی کمیت کرمن
جست الناصرین واضعف واقل از روی عدد ومو الین چون وصیت شریف درینوقت چنان باشد البته معلوم
شد که شیعه در خرافات وبا دگیها فرو رفته اند زیرا که ازین جا استحقاق متقدمین وافترات متشنعین به ثبوت میرسد
الغرض سیاق حدیث جعفری در فرار من الزحف بود وبیانش انچه کردند بجوث نبود واگر باشد انچه در رساله
قدیمه مذکور شد بطریق اولی فرار از جهاد خواهد بود مع الجبر ه وبیش آنکه جناب امیر که دعوی خلافت نکرد
بدلیلی که گذشت ونیز بدلیل فارغخطی پس خلفا از رفاقتش چگونه بگریختند مع ذلک آن موقوف ست بر اثبات
نصب غدیری وآن مشتمل بود بر استعفا از رسالت که البته تعلیل وتسویف حضرت در ین باب بجمیع روایات اصول
شیعه وزبانی شان متواتر المعنی ست فکیف که از بحار وتراجم آن واز صافی استعفا لفظا ومعنی مانند آفتاب
تابان باشد وموضوع بلکه محال بود پس خود از حسام پیر دهقانی بکمال شد ومد عقلا ونقلا ثابت من
حیث الروایة واگر بر فرض محال کشریک الباری انهم بدرجه ثبوت رسد وشیقه که در ترک دعوی خلافت
از آل عبا گرفته وبار بار دانستی منافی آن پس در کدام وقت جناب امیر قصد جهاد مرتدین فرمود وسلح البته
از دو سرانانند رسول خدا بر آمد تا بگویند که خلفا فرار کردند از زحف اما جهاد خلفا با مرتدین پس سوفسطائی هم
انکار نتواند نمود وبالیقین بر مذهب شیعه مامور باتباع خلفا بودند ودر زمان ایشان اعظم امور امامت
جهاد بود که امیر المومنین از آن فرار نمود خواه از کناره کشی گویند تراشیده مجتهد بی خبر ودیگران از قوم بی علم
وبی هنر وهر گاه خلفا شرک بالله العظیم را ارتکاب کردند واولین واخرین صحابه پیروی ایشان نمودند وهمه
راه دین وکیش ایشان پیمودند الا چندی لایعبا بهم وآنهم در باطن پس ذبیحه ونکاح وانکاح ایشان
چگونه درست افتاد وممکن ست که امام جعفر چنین فرماید وباز در احادیث مطولا ایشان را بستاند چنانکه
در مقاله سادسه خصوصا دانستی پس معلوم شد که امام صادق از مفتریان تقیه کرد موافق صور
خیالیه شان گفت انچه گفت ونقیه امیه از شیعه باعتراف معلم بن معلم قتلا مذه اومدلل قبل ازین
معلوم کردی فنعین الافتراء وهو المطلوب به بین حال منافقین که ایشان را هر گاه از اطراف
احاطه کنی گویند حاشا که ما ایشان را مشرک ومرتد اعتقاد کنیم وحال اصول شان بر روایت
امام اعظم ومرشد افخم چنین است اما نفاق پس بطلان آن از غالبین غاصبین وظالمین ومحرفین
مهبط وحی وصابرین اسواط ومحرقین ایات بمراحل بعید ترها را که آن مبنی بر خوف وتقیه چنین د
کسانرا خوف خالق ومخلوق کجا است ونیز افاده نمایند که بعد از ظهور این امور اینها را
بکدام معنی ومنافق توان گفت اصل نفاق از یهود ومدینه پدید آمد چون ترقی اسلام دیدند پس
بخوف وتقیه در پرده اسلام در آمدند ورسوا شدند کفر ایشان متحقق شد وخلفا با اینهمه اظهار وعلیه

منافق مانده‌اند و حکم اسلام بلکه حکم ایمان بر ایشان موافق تجرید جاری ماند فاعتبروا یا اولی الابصار که هیچ سخنی
از مذهب ایشان با کلامی دیگر مربوط نیست و سببش غیر ازین چیست که عادت بلاف و گزاف دارند و
دروغ زن را حافظه کجا بعد ازین حیرت دیگر آنکه از حضرت صلی الله علیه وسلم در کتب شیعه متواتر المعنی
دشمنی و ناصبیت اصحاب جابجا مروی است و ازینجا تعلیل و تسویف میرفت و صبح و شام بر زبان پیغمبر
علیه والصلوة والسلام می آمد که اگر علی مرتضی را بنص مصطفوی نصب کنم دین اسلام باقی نماند و مردم بالکلیت
برگردند پس رغبت قلوب ایشان بر بیعت مرتضوی محال بود و ازینجاست که در بحار وغیره مصرح است
بروایات عدیده و طرق کثیره که شیخین بیعت نمیکردند و ناخوش بودند و عقل نیز مقتضی همین است بر اصول
رفضه زیرا که از معذرت و تسویف حضرت ایشان در نصب ظاهر است که ای برادرم جبرئیل غره مشو که در لشکر
صد و پنجاه هزار کس فراهم اند و همه تابعین شیخین اند پس من ورثه‌های چگونه نهم نصب را سر کنم کاش
مهلتی یابم که بمدینه برسم و در آنجا سرانجام دهم پس کسانیکه چنین جمعیت داشته باشند و از سوابق اسباب
عداوت و حسد بیش از بیش ایشان را بر اصول بد اندیشش چگونه بطوع بیعت کنند و با اینهمه افواج
قاهره و عساکر غالبه کسی ایشان را اکراه تواند کرد چون بمجرد نصب عهده امامت بر قدرت نباید
الا از فواید حدیث امام اعظم صاحب تهذیب چیزهای بسیار است حرفی را بتو گویم در راه اختصار جویم که اگر
اصحاب حضرت را در بعضی از مغازی بدست دشمنان می سپردند و میگریختند البته حضرت جعفر رضی
الله عنه در فضل فرار من الزحف ذکر احد و خیبر و حنین میفرمود چنانچه مجتهد بادی آن شد و حاجت
بدان نمی افتاد که باین امور ضعیفه که حالش دانستی لب کشاید و از در هدایت و ارشاد در آید و حال
روایات مطاعن از عادات متعصبین امامیه بعد از تتبع کتب عیان شد که بسیاری از علما چه دقیقه و سعی
باقی ماند که بنا بر یهودیت و مجوسیت نکردند و چنان مخفی می بودند که میخواستند که پلیدیت خویش را خود هم ندانند
تا بدیگران چه رسد و عاقل را باید اندک غور کردن که بمقتضای احادیث کلینی معاذالله حضرت اکرم الاکرمین
در بارگز میفرمود که در شریعت درست نیست ورنه من چنین بودمی و شاید که این مضمون مفصل یا مجمل بر
گذشته و انهم ضمیمه آن بوده باشد که این خلیفه اول شیعه بیسکد و فقره چیست دو خلیفه را در زمین سپردند و جان
بابا شجاع الدین امامیه را بفروغ یک قسم دروغ گویا همراه خود بسفر معراج بردند تا آنکه شیعیان شوم
آن عزدبوم زن جمیله را بعد از طعام نفاس لعنا نیز به پهلوی او خوابانیدند تا اطفال بعجلت هر چه تمامتر آوارد
و مردم دانستند که این زمان شهادت فاروق بمدینه نبود و شیعیان باقتضای انما تکامل الغنوان تبلاحق
الافکار و او مهارت فن نداشتند چنان داوند که اگر حضرت العلوم لدنیه سر اغز بر یدتو غل ایشان نیز هم نمایند
گاهی آن لفظ که کلینی اعور جامع آن گفت بر زبان مبارک نمی راندند طرفه آنکه تا دم شهادت حال جناب شان معلوم
نبود که همسکه موید مذهب خلفا بودند و شیعه دعوی میکنند که مذهب ما داشتند نعوذ بالله من ذلک با در سخن

ودیگر متعلق باغاز حدیث جعفری که اصحاب مرتکب اکبر کبائر که شرک بالله العظیم ست گشتند پس بی آنکه مراد از آن
فرد کامل علی الاطلاق خواهد بود ورنه شرکت خلفا به حضرت آدم ابو البشر لازم خواهد آمد زیرا که تفسیر این بیت
که علی بن ابراهیم قمی جلیل نسبت و همچنان از تفاسیر دیگر عیان میگردد که حضرت آدم بگفته ابلیس لعین
فرزند خود را عبد الحارث نام نهاده و این شرک از آنجناب بعبده درآمد عبارت قمی مذکور است حدیثی الی

قال حدثنی الحسن بن محبوب عن محمد بن النعمان الاحول عن یزید العجلی عن ابی جعفر علیه السلام قال لما علقت
حوا من آدم وتحرک ولدها فی بطنها قالت لادم علیه السلام ان فی بطنی شیئا یتحرک فقال لها آدم الذی فی
بطنک نطفة منی استقرت فی رحمک یخلق الله منها خلقا لیبلونا فیه فاتیها ابلیس فقال لها کیف انتم فقالت لها اما انی
قد علقت وفی بطنی من آدم ولد قد تحرک فقال لها ابلیس اما انک ان نویت تسمیه عبد الحارث ولدته غلاما وقد بقی وعاش
وان لم تنوان تسمیه عبد الحارث مات بعد ما تلدینه بستة ایام فوقع فی نفسها مما قال لها شیء فاخبرت بما قال
آدم فقال لها آدم قد جاءک الخبیث لا تقبلین منه فانی ارجوا ان یبقی لنا ویکون خلاف ما قال لک ووقع فی نفس
آدم مثل ما وقع فی نفس حوا من مقالة الخبیث فلما وضعته غلاما لم یعش الا ستة ایام حتی مات فقالت لادم قد جاءک
الذی قال لنا الحارث فیه ودخلهما من قول الخبیث ما شککهما فلم تلبث ان علقت من آدم حملا آخر فاتیها ابلیس
فقال لها کیف انتم فقالت قد ولدت غلاما ولکنه مات یوم السادس فقال لها الخبیث اما انک لو کنت نویت ان تسمیه
عبد الحارث لعاش وبقی وانما هو فی بطنک کبعض ما فی بطون هذه الانعام التی بحضرتکم اما ناقة واما بقرة واما ضان
واما معز فدخلها من قول الخبیث ما استمالها الی تصدیقه والرکون الی ما اخبرها الذی کان تقدم الیها فی الحمل
الاول فاخبرت بمقالته آدم فوقع فی قلبه من قول الخبیث مثل ما وقع فی قلب حوا فلما اثقلت دعوا الله ربهما لئن
آتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین فلما آتیهما صالحا لم تلد ناقة او بقرة او ضانا او معزا فاتیها الخبیث وقال
لها کیف انتم فقالت قد اثقلت وقربت ولادتی فقال اما انک ستندمین وترین من الذی فی بطنک
ما تکرهین ویدخل آدم منک ومن ولدک شیء لو قد ولدته ناقة او بقرة او ضانا او معزا فاستمالها الی طاعته والقبول
لقوله ثم قال لها اعلمی ان انت نویت ان تسمیه عبد الحارث وجعلت لی فیه نصیبا ولدته غلاما سویا وعاش
وبقی لکم فقالت قد نویت لک ان اجعل لک فیه نصیبا فقال لها الخبیث لا تدعین آدم حتی ینوی
مثل ما نویت ویجعل لی فیه نصیبا ویسمیه عبد الحارث فقالت له نعم فاقبلت علی آدم فاخبرته بمقالة الحارث
وبما قال لها فوقع فی قلب آدم من مقالة ابلیس ما خافه فرکن الی مقالة ابلیس وقالت حوا لادم لئن انت
لم تنوان تسمیه عبد الحارث وتجعل للحارث نصیبا لم ادعک تقربنی ولا تغشانی ولم یکن بینی وبینک مودة
فلما سمع ذلک منها آدم قال لها انک سبب المعصیة الاولی وسیدلیک بغرور تابعتک واجبت ان اجعل للحارث
فیه نصیبا وان اسمیه عبد الحارث فاسرا النیة بینهما بذلک فلما وضعته سویا فرحا بذلک وآمنا ما
کانا خافا من ان یکون ناقة او بقرة او ضانا او معزا وکانا یرجوان ان یعیش لهما ویبقی ولا یموت

فلما کان یوم السابع سمیاه عبد الحارث مختصراً یعنی حدیث امام باقر رضی الله عنه آنکه چون باردار شد
حضرت حوا ابتداءً و فرزند در شکمش حرکت نمود خبر داد آدم را فرمود که این جنبش از نطفه من است که خدای
تعالی پیدا خواهد شد فرمود مخلوقی را بسیار باید ما را در باره او و ابلیس نزد حوا در رسید و پرسید که در چه حال هستید پس قصه
باز گفت ابلیس حوا را و که اگر نیت کنی که نامش عبد الحارث نهی زنده ماند ورنه بعد از ولادت در شش روز
بمیرد در خاطرش وسوسه پدید آمد و اخبار نمود آدم فرمود زینهار وسوسه او را قبول مکن من امید دارم که آن
فرزند باقی ماند ولیکن اثر گفته ابلیس در خاطرش ماند چنانچه در خاطر حوا چون فرزند پیدا شد بزیست مگر شش روز
حوا فرمود آنچه حارث گفته بود بوقوع آمد و نوبت بدان رسید که این امر مشکوک شد در خاطر شان و
کسی بر نیاید که ابلیس در حمل دیگر پرسید چه حال است پس حوا حکایت موتش بیان نمود گفت یاد داری
آنچه گفته بودم و اکنون بجای ایشان خواهی زائید مانند شتر یا گاو یا فوج یا گوسفند حوا مائل شد بتصدیق
اخبار او و خبر داد آدم را پس حال آدم چنان شد که حال حوا بود چون حوا ثقیل شد دعا کردند هر دو که خداوندا
اگر فرزند صالح پیدا شود شکر نعمت بگذاریم چون فرزند صالح پیدا شد ابلیس آمد و پرسید که حال چیست
فرمود ولادت قریب شد گفت عنقریب ندامت خواهی کشید و خواهی دید فرزندی که انسان ناخوش
شوی و در دل آدم شکی آید از طرف تو و فرزند تو اگر حیوانی پیدا شود پس مائل شد با طاعت ابلیس
و قبول کردن قول او باز گفت که اگر نیت کنی که نامش عبد الحارث گذاری خواهی زائید فرزندی
شایسته و خواهد زیست حضرت حوا فرمود که چنین نیت کردم و حصه تو در آن مقرر نمودم ابلیس گفت
لهذا آدم را تا چنین نیت کند و آدم هم حصه من قرار دهد و عبد الحارث نام گذارد پس متوجه شد
با آدم و خبر داد و پس بخاطرش واقع شد آنچه خوف آن بود و مایل بمقال ابلیس گشت و حوا گفت اگر
چنین نیکی نگذارم که قریب من آئی و محبتی میانه من و تو نماند فرمود سبب معصب اول تو بودی و عنقریب
او ترا پشت میگرداند بفریب من مانع تو شدم و نصب ابلیس مقرر کردم و نامش عبد الحارث
نهادم پس هر دو چنین نیت کردند چون فرزند سوی الخلقت پیدا شد خوشوقت شدند و مامون
شدند از خوفی که داشتند از پیدا شدن حیوانات و امیدوار شدند که زنده ماند و بمیرد در روز
ششم چون روز هفتم رسید عبد الحارث نام گذاشتند و ایضاً بروایت دیگر از همان امام عالی
مقام که مراد از جعلا له شرکا آدم و حوا بود و مصدر ک شرک طاعت شدند و شرک عبادت
انتهی مختصراً و مخفی نتواند بود که رفضه معتقدین روایات ما عور رجال ترانه سابق در خصوص توانند
هر دو که امام ابو جعفر علیه السلام پیر وی محدثین سنیان بجا آورده تقیه کرد زیرا که آنجناب بعد
تسلیم صحت این روایت نزد ما میگوئیم که در لال کتاب با مور باظهار حق بود و از تقیه ممنوع مع هذا
برین تقدیر ثابت باید کردن که اصل قصه از سنیان است و الی لهم ذلک بر سنیان را باید که دعو

تقیه متقین آغاز نهند ۵ که خوی بد در طبیعتیکه نشست ٭ نرود جز بوقت مرگ از دست فاعتبروا یا
اولی الابصار وقولوا ان هذا من تقلب اللیل والنهار که سنیان تقیه را پیش کنند وشیعیان در مخصوص
قفل سکوت بملاحظه اصول سکوت بر لب نهند معهذا در حدیث امام باقر رضی الله عنه اگر ادنی غور کنی
مغلطه عامة الورود را در انتساب شرک بالله العظیم باصحاب کرام راه دادند زیرا که هرچند فرق ضاله
از روافض وخوارج ونواصب قائل برد کلام خدای تعالی ورسول مصطفی صلی الله علیه وسلم نشوند
مگر در نزدم آن شکی نیست خصوصا وقتیکه گفتگو در صحت قرآن مجید نمایند باوجود وانه لکتاب
عزیز لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید وامثال آن از آیات کریمه که بحفظ وحراست
آن وعده حتمی بتاکیدات بلیغ فرموده اند ودلداری مروت میگوید که احتمال تحریف دارد پس استدلال
بجا تمام شود ولیکن این موعظت بلیغ را بخطاب علم الهدای خود وپیرزادان او مثل طبرسی ومیر
باقر اشراق وغیره گاهی دلداری مروت ادا نکردند وهرچه در باب کشف تلمیح شتر عمر نا جناب
پیر دهقانی میفرمایند محصور در موعظت اهل اسلام است ولیس مقالات علمای خود را مثل لته ها مستور
سے نمایند وهر کسیکه در پی تطبیق ماخذ افتد بگو که چند ای شهر زعفران تار کشمیر یعنی نزهه پردازد تا
معلوم شود که در ذکر این استدلال هم براه تحقیق گام برداشته وهم بالزام رفضه طعام برخسته پرداخته اند
بالجمله هر کسے ازین فرق یکی مر دیگری را که مستدل نشود بقرآن کریم واحادیث الفتن بتوجیهات
رکیکه را دل میبازد ودر حقیقت آئل برد کلام خدا ورسول میگردد ومدعی را باید ثابت کردن که تحاکم دوم
که نزاع در ایشان میرود ورد کرده اند بر خدا ورسول حتی که اهل بغاوت نیز باظهار جناب مرتضوی تأویل
فاسد را دخل میدادند واز همین جهت اخوت اسلامی شان را مسلم داشتند وانها را کافر نپنداشتند
وحدیث را هم نقل کردند اگرچه بعضے لایق احتجاج نه دانند که علی قتال خواهد کرد بر تاویل قرآن مجید چنانکه
جهاد کردم بر تنزیل آن بالجمله فرق مذکور درین بلا گرفتار اند وقس علی هذا مبین دعوی شرک بالله بسته
حاملة الورود باشد بخلاف آنچه از تفسیر قمی آوردم که باعتراف امامیه اهل بیت لا سیما باقر علوم دینی یقینا بلا واسطه
از نوع شرک است فافترقا ودرین مقام بحثی دیگر است بیانش آنکه ازین مجادله دانسته باشی که این امر بارها
اتفاق افتاد که مردم بگریبان عمر آویختند ودر وقت خصومت دست بگریبان او دراز کردند چنانچه جناب
امیر علیه السلام ونیز جناب فاطمه اطهر بروایت کلینی اعور ولیکن نه درین کتاب نه کتابی دیگر دیده باشی که کسی بگریبان
صدیق آویخته باشد حالانکه درین باب اصول موضوعه دیگر درباره مباحث همین امامت وخلافت
یاد دارم اگر مشتاقی بگوش هوش بشنو ویاد دار که برای الزام اهل بدعت بکار خواهد آمد پس بدانکه بروایت امام
اعظم اقدم که مجلسی بران در تراجم بحار می نازد آنکه اصبغ بن نباته روزی بخدمت امام حسین علیه السلام عرض کرد
که میپرسم امری را که یقین بان دارم واز اسرار خداست وصاحب سران توی حضرت فرمود میخواهی به بینی ک

چگونه مخاطبه کرد رسولخدا با حضم پدرم در مسجد قبا گفتم بلی یا ابن رسول الله همین را میخواهم پس فرمود که
برخیزد من و آنحضرت در کوفه بودیم ناگاه پیش از آنکه چشم بر هم زنم خود را و آنحضرت را در مسجد قبا دیدم
آنجناب تبسم کرد و گفت حق تعالی باد را مسخر گردانیده بود بدست حضرت سلیمان و بما زیاده از آن
گفتم واقعی فرمود علم کتاب نزد ماست و کسی نمیداند آنچه میدانیم ما محل راز پنهان خدائیم لعلّ زبیان
فضائل خود فرمود داخل شو دیدم که رسولخدا نشسته و ناگاه دیدم که امیر المومنین بگریبان ابوبکر
چسپیده و حضرت انگشت خود بدندان میگزد و با بو بکر لعنت میکند که بد خلافتی کردی تو و اصحاب تو
و اهل بیت تو بر شما باد لعنت خدا و لعنت من انتهی مختصرا من الوسط و عینا من الاول والاخر مخفی نماند
که اصبغ بن نباته بصاد مهمله و بای موحده و غین معجمه و نون مضموم و بای موحده و تای مثناة فوقانیه
مطابق تصریح محدث نجفی در مجمع البحرین مطلع النیرین نام راوی اختیار است که متمنی آن بود که کشتی
جناب امیر را با صدیق در مسجد قبا که سابق آنفا از کتب فریقین دانستی پیش رسولخدا صلی الله علیه وسلم
ببیند چنانکه واقع شده بود و او باعتراف خودش یقین آن داشت لیکن اطمینان می خواست تا امام
حسین آن واقعه را چشمش نمود و او مطمئن شد و بنده میگویم که معروضه اصبغ بن نباته و لقین او با امام
مذکور اگرچه مضبوط باشد بعوالم اربعین که جناب امیر در آغاز امر لی آنهمه بود کما فی معجزه الطشت الواهی
مبسوطا فی المجلد الاول من هذا الکتاب غیر جمع الضمائم الآخر از دو حال خالی نیست واقعی بود یا خلاف
نفس الامر بر تقدیر ثانی هیچ طعنی بر صدیق و اصحاب اهل بیت او نماند بلکه شیعه را باید از نقل این خرافات
توبه کردن و اجتناب از آن نمودن تا مخلوقات در صدق ایشان متردد نشوند که از دروغگوئی پرسیدند
که راست بگو که برین دروغگوئی ترا چه فایده حاصل شد گفت همینکه اکنون راستی من نیز عین کجی می نماید و بر تقدیر
اول بیان فرمایند که نوشته که حضرت در قبا بود و چنین رو داد معذلک قصه خصومت و آویختن بگریبان
منافی فارغ خطی می نماید اول دلیل اهل السنت که اگر خلفای راشدین زیاده بران میکردند که در خلافتهای خود تنها
برافزایند غصب بنابسیتی عجاد لیسا کردن تا تخصوصت نمودن ان بگریبان صدیق آویختن پیش رسولخدا
که حضرت برای دفع امثال این امور چنان فارغ خطی مکمل مشتمل بر قواعد دینی و دنیوی از امیر بلکه
از جمیع آل عبا خصوصا امام حسین یا وصف کوچکتر بودنش گرفته بود در روبروی ملایکه مقربین بلکه روح
الامین بحکم رب العالمین و ازین جهت حضرت انگشت بدندان میگزید و فرمود آنچه فرمود که نتیجه نقض
عهد و میثاق همین بود نیچاره که مجتهد در آن میگوید بتصدیقا ع که ای در بتو میگویم دیوار تو هم بشنو
پس چگونه متصور شود که جناب امام حسین با همه دفتر طویل الذیل فراموش کرده بود تم از عبا خصوصا مدهوش افتادن
جناب مرتضوی بر روی مبارک در روی زمین باز خلاف آن ورزیدن که هیچ طعنی از مطاعن اجناب
در کتب فضه بدین باعتراف شان حالاً و مقالاً در واقعه قرطاس برایشان نتواند شد الا آنچه جامع الاخبار

بران شامل است و قد سبق بالتکرار و بر تقدیریکه راوی طور صوفیه برگزیده مثل سلمان فارسی و علمای
ظاهر او را مجروح کردند کما فی رسالة المجلسی الاول پس روایت او در چه اعتبار که نزد کلینی و طوسی و مجلسی اتحاد است
و ما ازین کوچه خبر نداریم و در این مجلد بحث هم گذشته که سلمان رکن اول بود از ارکان اربعه چون او را مجروح
کردند اشنع که نه حضرت را دیده نه بصحبت شریف و مشهدی از مستانید فایز گردید چه رتبه داشته
باشد و اگر حکایت بهار دانش را ترتیت دهند که زن و را خر گفت که بار بچشم من و اشکگویم در ین عالم
بسا باشد که بعینه و گاهی بتاویل رود و هد و اعجاز امام که میخواهی واقعه قبل از دیدن و او تصدیق نمود نفر
قطعی است در اول پس باید که محکی عنه بوده باشد و هو محال و اگر تعبیر عالی تخی دیگر بشنوی بگوئی که حقیقة لام است
بیانش آنکه آنچه راوی از حیرت حضرت صلی الله علیه و سلم نقل کرده احتمال دارد اول آنکه حرانی نشریف
و نکوهش بحال خلیفه اول اهل سنت متوجه باشد معاذ الله دوم آنکه بخلیفه اول امامیه نعوذ بالله و
هر دو باطل است اما اول پس از آنکه بارها در ین مجلد نیز منقولا از کتب اکابر امامیه دیده باشی که صدوق
در علل و غیر او در غیر آن ابواب و فصول منعقد کردند که جناب امیر بتهار دعوی لسانی و مجادله زبانی
با خلفا نکردند تا بکشتی خصوصا با صدیق چه رسد که گفته بود علی در بیعت مختار است خواه بعمل آرد خواه
نیارد چنانچه ابن قتیبه رافضی در کتاب السیاسة و الامامة نقل کرده فکیف بیش رسول خدا در مسجد قبا الذی
اسس بنیانه علی التقوی که هنوز آب ندید و موزه بهم کشید و زیاده ازین چه تصریح خواهد بود که
خود سر منبر فرار خود را با دله تعلیل انبیای سته مدلل نمود کما مر مفصلا و کسیکه فرار کند او چگونه
بگریبان طرف مقابل دست تواند او یخت و عقل چگونه تجویز کند که امیر المومنین از تقیه دست بردارد که موجب جز ایمان
خورش گردد و عیاذا بالله از دایره ایمان خارج شود چون امثه احتیاط در فرار خود مر عیدارد و گشتی و کشیدن
گریبان صدیق از و محال باشد پس انگشت بدندان گزیدن چگونه مفعول شود و چون حضرت صلی الله علیه و سلم
ابو بکر و اصحاب اهل بیت او را تقریر کنند بنصوص جعفری که بیش از بیش در آغاز این جلد از روایات اصول
امامیه برگذشت و انهمه بابات قطعیه قرانیه موید باشد و با ستفاضه رسد و در سند از امام اعظم بلکه کلینی و امثالش و ابدا
چگونه موضوع و مفتری شود بروایت اجیع که صورت به بین حاش میرس فکیف که حضرت امام جعفر در
کتاب مختوم از تقیه ممنوع باشد پس عیان شد که این حدیث را بر نام مقدس شهید کربلا افترا کردند و حال کذب
و دروغ امام اعظم شیعه قبل ازین مذکور شد که مکاری و غداری او را پایانی نیست که در بغداد چه اندیشید
و چون او بصحبت معلم بن معلم الملکوت رسید در اضلال خلایق چه قدر کوشید اگر چه شیعه او بر این امور افتخار کنند
و داد ضلالت دهند و اگر گویند که در قیامت چنین رنگ خواهند ریخت که اصبغ متروک الحدیث در مسجد قبا
دید و بریش خود در ماند گوئیم بجز خدا عادل است نه ترک واجب میکند نه خلاف طور عقل میرود و در رتبه
حکیم مستحق مذمت شود کما مر و در جلد اول دیده باشی که حضرت از امیر خواهد پرسید با ثقلین چه کردی

فرماید که اتباع اکبر نمودم و در محبت اصغر جان دادم و بر اصعیل رفضه کذب محض بود کما عرفت مرارا پس لیلا و
نهارا لیس البتة لازم آمد که دشمنانش که رفضه باشند در درد و مصیبت گرفتار آیند پس چه یارا که با دیگری
کشتی گیرند و در آویزند و عیش جاودانی را که مدیا موقوف بر قیمله کردند و چون از خلفا سوال کنند بر روایت
رفضه گویند مخالفت و عداوت با ثقلین کردیم عدل ایزدی باید دید که ذریات جنین صادقین و مروجین
دین را که مالکه ... و ... بر یزید نکیف که بمقتضای یوم ینفع الصادقین صدقهم معامله بعکس گشت چنانچه دانستی
و نیز معتقدین کلام الله آیت کریمه وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ در حلهای است وارد است ۵
بهشت آنجا که آزاری نباشد کسی را با کسی کاری نباشد و اعجب از همه آنکه فارغ خطی که پیش ملائکه نو
بکار خلفا نیاید و ملائکه نیز از شهادت سکوت ورزیده وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ را یاد نکنند و خلفا و صفیکه
جهاد و تنزیل قران مجید نمودند و از حجاز شریف تا روم و شام و ایران نور ایمان را منتشر کردند میتوانند که وجه
فارغ خطی بیان کنند غیر ازین چه بود که عامه خلاصه خلایق خلافت ما را از رو میکردند پس حضرت که برای اهل بیت شده باب
دران وقت نمودند تا ما را از کفار بر آوردیم و غیر از فدک چه ملک در دست ما بود و در آنهم رزق هر کس از اهل بیت و غیرهم
رسانیدیم و در باقی که نسبت بدولت کفار هیچ نبود چنان داد جهاد دادیم که از حجاز شریف تا روم و شام
و ایران نقاره فتوح اسلام نواختند و در فارغ خطی این هم مندرج بود که اگرچه کعبه را منهدم کنند بنا بتعریف کردن
الی خره و ما مناسک کعبه را رواج دادیم و بنیاد انهمه مجاهدات را برآیات متلوه کتاب الله نهادیم و اگر مسلمانان را همراه
نمیگردانیم و ایشان همگی اختلاف میکردند چنانچه بعد از اختلاف ما بوقوع آمد البته همه اهل اسلام طعمه تیغ کفار
میشدند و اثری از اسلام و مسلمین باقی نمیماند و اهل ارتداد کعبه را منهدم می نمودند و از قران مجید متلو حرفی را باقی
نمیگذاشتند و قبور مومنین را می کندیدند و چشمهای شان را میسوختند لله الحمد که بجنس تیغ ما خون مسلمانان
از ان اشقیا بقدر رعایت هم صرا بریخت و سلسله دین و ملت را هم نگسیخت و شیر و شکر با هم آمیخت و درجه بدرجه خلافت
پیغمبر خدا تا نسبی سال با اهل استحقاق رسید ع برین حکم زان کس که حکم تست اعظم نام کرده خطی بنایش گر بدی مسجل با مضا پیغمبری گو
در آریم از هر ملک که حسنت عجب بدرهمین و ذلک هر گاه کلام منجر باین مباحث شد و تا باینجا نوبت رسید یاد آمد تقیه
مجتهد مسعد را لاف و گزاف اکنون عنان خامه بسوی آن منعطف میسازم قوله با وجودیکه اهل سنت آنحضرت را خلیفه
چهارم و واجب الطاعت میدانند الخ حضرت تحفه درباره جناب امیر این اعتقاد مثبت و منقدای اهل سنت بود و خوارج
و نواصب را بالتکفیر منیوده انهمه مجتهد فانی پیر دهقانی و هم این متوخطوات شیطانی در زیر زهر قولش ناصبی قرار دادند و
بقول خویش لیکن بعنایت الهی و مقتضای وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ که دراینجا افاده کردند بکذب
نفس خود شدند زیرا که مذهب خوارج و نواصب کفر و دشمنی آنجناب است العیاذ بالله و اینهم هم کسی در استلزام جنت بعلامه معاصرالی
فرمود که باب التاویل مفتوح علی الجانبین کما لا یخفی بخلاف لفظ رافضی که بر معنی خود هر جا در کلام علمای ما محمول بر سنت
و زنهار دوم مراد دران این نیست که رافضی البته کسی است که اصحاب را بد گوید و محصل معنی آن در مجمع البحرین بر زبان

محدث یعنی چنین میرود پس در راستی اهل حق و کجی اهل باطل در نیجا هم خللی و شبهه نماند جناب خاتم الخلفاء الراشدین یعسوب
المتقین جانشین جناب سید المرسلین و شیر یزدان و شاه مردان و عالم علوم و کاشف معضلات و حل
مشکلات بر مذهب اهل سنت که گاهی مثل آنحضرت کلمه دروغ بر زبان صدق ترجمانش نرفته و نفس پیغمبر بوده و حسد
از دغا و دغل در قلب مقدسش ره نیافته چه جای آنکه مدت العمر بکفر و ارتداد و نفاق مبتلا و در آن مانده و قسم میدیهم
مجتهد را بسیر دراره و هو شر من الیهود والنصاری و شیطان الطاق انگشت نمای آفاق کرده است بگویید که ازین
هر دو مذهب کدام یکی نزد عقلاء مقبول تواند شد ؎ بقول دشمن پیمان دوست بشکستی ؛ ببین کهٔ از که بریدی
و با که پیوستی ؛ ازینهمه تعصبات و خرافاتش دلیل ظاهر است بر آنکه مجتهد الزمانی بکفر و الحاد درین کتاب و طعن اصحاب
اختیار ساخته و فخر الله شر الحجار و قد ابتلاه بمرض لیس له شفاء و آنچه گفته که گویا معارضه و بیان الفاظ
آواز گنبد است الخ لیکن آواز گنبد بسم الله یا محراب بیت الحرام بر گفته شاعر انشاء و حال تمسک فرقه حقانه بحبل المتین
عترت طاهره از آن قبیل است که مشرکین قریش جان و مال خود را بنام حضرت خلیل فدا میکردند و مدعی
پیروی آنجناب با وصف محبت بت بودند و حق تعالی در رد ایشان فرمود اِنَّ اَوْلَی النَّاسِ بِاِبْرٰهِیْمَ
لَلَّذِیْنَ اتَّبَعُوْهُ وَهٰذَا النَّبِیُّ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَاللّٰهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِیْنَ پس چنانچه ادعای محبت کفار را در بارهٔ
خلیل خویش بجوی نخریدند همچنین دعوی ولای رفضه که بد گهر که بجناب امیر چنین ولی اندامی کردند و بجناب
ائمه طاهرین همان طریق سپردند هیچ نه ندیدند سر موی بکار نیست قرب بحضرات ائمه اهل بیت باشند که پیروی
شان نمایند و بر اخلاق این بزرگان بصدق و صفا میروند و از غبار و کینه منزه اند و شب و روز دعا از خدای تعالی
مینمایند وَلَا تَجْعَلْ فِیْ قُلُوْبِنَا غِلًّا لِّلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و از عجایب اتفاقات آنکه در مجلسی از مجالس جناب فکر این مباحث
میرفت و با وجود سر داده جانبین هیچ بهیچ بودند چنانچه شیخ در بوستان گفت ع در حل آن ره نبردند هیچ ؛
اتفاق بنده را بر ببین بحث و اتفاق بر این مجلس گذار افتاد پس همگنان بتعظیم من متوجه گشتند گفتم این
بلند آوازی و بالا خوانی چه بود بعد از بیان دعوی و دلیل هر فرقه استدعا کردند که کمترین هم چیزی بگویم
گفتم که درین معنی شکی نیست که هر دو فریق حسب دعوی آل اهل بیت رضی الله عنهم دارند بلکه شیعه به دعوی مزید الاهم تمت
میگمارند ولیکن درین مبحث بخیالم چنان می آید که این هر دو گونه است اتباع سیرت و اتباع صورت اول بسیار مشکل
است چنانچه رساله ملا تقی مجلسی در تصوف و بیان اخلاق و ریاضات حضرات ائمه بران دلالت دارد و در تفسیر مجتهد
در تالیفات خود بلدان رساله اعتراف میکند و ایضا رساله صفات شیعه شکار است که امتیاز زهد و قناعت و صفای سینه
پیشه راسی مخی ترک در فعیکه سراسر مفید باشد و برگزیدن صدقیکه هر گونه مضرتی دارد و کام تحسین است و ثانی
با اول بسیار نسبت آسان است و چون هنوز حضرات امامیه در اختیار این امر سهل فرو مانده اند دعوی اتباع سیرت
از ایشان بس بعید است چون این سخن بطور محاکمه بین الفریقین منتظم کردم همه اکابر مجلس که مذهب تشیع
داشتند سرنگون شدند زیرا که دلیش تراش بودند ولیکن بکلام اهانت چنان در نفوس شان موثر شد

که بعد ازین در مباحثه قدمی نه نهادند ودمی اگر بر داشتند دمی بر نداشتند شوخی ودامن فشانی دلبر دلدار
دهقانی باید دید که در مقابله اهل سنت که از جان ودل بر آل واصحاب فدا هستند ودر سفینه النجات نغمه
خاطر نشنیدند وسالها وغانا بر دشمنی نجوم هدی در گذشتند چنین دعای جهله وبلند پروازیها مینمایند بهانا این تاثیر جعفر
کذاب طنبور نواز ورقاص عند الرقاص نخواهد بود که بداهت را انکار ودعوی میراث آغاز نهاد واهل دین
بر مجرد ذکرش در مجلس وزرای عباسیه بر ریش شائل که حال جعفر بر سید خندیدند که در جاییکه سخن کار حسن ثانی
بگذرد ذکر چنین فتاک وبی باک فاسق معلن بدکردار با چه مفسدتی دارد چنانچه اعور رو حالی در کافی ایراد
تمام می آرد پس پرسنده را نقل مجلس ساختند وباز وبال ملی دلی کرفع ذکر امام بار بود پیر داشتند ورستادگان خلیفه برای
علاج روز وشب در تک ودو بودند نباید فرقه اصولیه بر بداهت این امر یادگار این منقبه که حالیا میخواهد که جعفر
کذاب را تواب کرده اند والحاد وزندقه خویش را که در میراث یا ورسیده از صفحه هستی محو نماید واحادیث امام الائمه
محدثین شیعه را معدوم گردانند وانهمه تحریر بر درازی ریش نسبت ونموده اند که فدایا چه لطیفه گفته اند که حریفان ترانه جعفری
را یاد نموده شعر گو را چنان میخوانند که ریش وراز دارد این مجتهد ولیکن از غایت درازی وهر پیش نمی توان
خواند تا دامن صدیق وفاروق پیش ایشان وسعتی داشت که کسی از آن محتجب اند بود دیگر بر بندیدگان
کتب سیر وتواریخ مخفی تواند شد که بعد از داهیه کبری یعنی وفات خواجه هر دو سرا از انا قاصی وادانی نوعی
داشت که زنده نماند وعزت ناموس از دست بر داهل ارتداد تسلیم باشد که زیاده از صد هزار مرتد ومدعی نبوت با فواج
خویش بر همعنی اتفاق داشتند که مردگان را از اهل اسلام در گور نگذارند تا بزندگان چه رسد ودرین سوانح عظمی کسی مجالی داشته
که بفراغ خاطر یا در حالت سراسیمگی بدفن شریف پردازد این رای جهان آرای تنجیز بود که کار حفظ وحراست از صحابه
گرفته هر کسی را بر عهده او بر گماشتند ودمار از کفار نگونسار که از هر گوشه بر داشتند بر آوردند واگر ایشان بدینکار موفق
نمیشدند این تدبیر کار حضرت امیر بود چون بر اصول رافضه متقدانستند که خانه خود را نتیجه بیری نگاهدار نتیجه تقیه
هداران وقت از دست رفت وحدیث جامع الاخبار نیز از فکر افتاد وهمچنین احادیث کلینی که نزد کان عمداً چه حال دارد
وامام از نسیان وسهو مبرا باشد وحمایت خاتون جنت فرمایند واگر این حفظ وحراست بوقوع می آمد چگونه بود
که خاتون جنت با آنچنان شکایت لب مبارک گشاید که هر حرفش دشنام غلیظ باشد الغرض چون انتظام وحراست خانه خود
بوجه کمال حفظ نتیجه دیگر بلاد عظما آورده اند که چون وزیر شاهجهان مختصر شد وبادشاه موفق تا انتهه برمانه
خلافت قانون سلطنت بعبادت ادرد رونق افزود وبعد از عبادت فرمود ای وزیر نیک مختصر بعد از تو این کوه لوند
بر دوش که نهم بعد از تامل گفت این بر کسی باید نهاد که خانه اشرآباد واز بی انتظامی محفوظ باشد وبرین مقدار بر
اصول طایفه چه موقوف که خود مردم در خلافت جناب تقوی محادیث میکردند که امیر المومنین شجاعت ودستور حفظ
دارد ولیکن تدبیر محاربات ذات انتظام افواج اوراحاصل نبود تا نوبت بجواب افتاد ودراین جنگ دو سردار د
الغرض در روضة الصفا که شیعه بیشتر عبارات او را ذکر میکنند مینویسد که در ان ایام توقع زندگی بعد ازین که چشم

بہم زنند ہمید انست مختصر گفتم و نتیجہ اش بر آورد م کہ نزد اہل انصاف باقیماند کہ از احسان عمرؓ و بکرؓ کسی دست بر دامن
چنین بزرگان زدن عین انصاف خواہد بود و از ہمہ بالاتر تدبیر سرور عالم بود ہر کسی کہ جنبش ہوای
خلافت ممکن بود فارغ خطی محکم نویسایند تا تدبیر شیخین مصداق افتند و ابا الذین کہ اکابر رفقہ ہم بعید و بشر
در عنوان اعتراف بدان دارند و تا امروز پیچ تاب گرفتار اند و آہن سرد در تاویل و تحریف آن میکوبند
و مانند بکرین و مضطرین سخنهای پریشان میگویند فتوری و قصوری روند ہد و چون آن شیخین نزد رسول خدا عزیز بودند
ہر چہ در بیان خلافت ایشان زامرتبہ تقدیم دادند و کان ذلک حتما مقتضا و منصب حضرت پیغمبر اطاعت ارادہ و
رضای جہان آفرین بود و رنہ لازم آمد مخالفت رسول الله صلعم کہ برای استحالہ آن امام اعظم ثانی روافض یعنی شیخ علی
فصلی مستقل در نہج الحق و کشف الصدق پرداختہ و لیکن بمقتضای ان الکذوب لا حافظہ لہ در بسیاری از مطاعن بیاد طعن
تجہیز مجہز جیش تحقیق غریبش علم اجتہاد بر افراختہ ہر کہ خواہد بدین کتب و امثالش رجوع دارد و قول بند در امر بسیار دو نمونہ
تحمیق او با علم الہدای قوم نیز درین کتاب سمت ذکر یافتہ من شاء فلیرجع الیہ و آنچہ تقالیہ تقال کشمیری کہ استاد
پدر اوست دربارہ مجدد بودن حضرت علی بن موسی الرضا سطری چند نوشتہ و او مقلد قدمای خود بود جواب آنکہ
از کردہ عقلای حق پژدہ بجای ان دارم کہ ساعتی خود را از کارہای دنیا پرداختہ بہ پرسند کہ تقی تجدید مذہب
سنت از کجا لازم آید مگر اثبات وصفی خاص برای بزرگی موجب نفرو صعف دیگر شیخ و بعد از تسلیم ان چون جناب امام
موصوف در چمنستان بہار صلح گل مژدہ امید چہ عجب باشند چنانچہ مجدد دین امامیہ باشند
مجدد دین اہلسنت ہم باشند مثلا در اختلاف سنی و شیعہ متعلق بتحسین و تقبیح اعمالیکہ از اجلہ مہاجرین و انصار
در خلافت صدور یافت و بقول یاد و رمزین تحلت شیعہ در جواب بعضی از مقامات الیضاح لطائف المقال زیادہ تیز
ہیچ مسئلہ گلو سوز حتی کہ صاحب تجرید در فقرہ مخالفوہ فسقہ ایمان خلفا ثابت نمود رای جناب امام
علی رضا رضی اللہ عنہ چنین باشد کہ حب و بغض ہر دو فرقہ چون مبنی بر قواعد الحب و البغض لله
است ہر یکی معذور بلکہ ماجور تواند شد زیرا کہ اہل سنت مدایح ایشان از آنجہت بیان میکنند کہ آیات قطعیہ قرآن
مقتضی ہمین است کہ ایشان چون اسباب بسیار و کوششہای بیشمار در ترویج دین مبین و شریعت بجا آوردند و سختیہا
و مصائب لا تعد و لا تحصی کشیدند و رضای الہی بتاکید یکہ فوق آن متخیل نباشد از قرآن مجید برمی آید بخصوص
ایشان پس البتہ لائق مدح باشند و از آنجا کہ نزد شیعہ مناقب اہل سنت را بایانی منیت استحقاق زاید الوصف
دربارہ خلافت جناب امیر ادرین بمعنی مجمع علیہ است دیل سلام مبیش از مبیش التلیثان لظہور انجامید و چون
خلافت را از آنجناب صرف کردند لایق تذمیم کردید پس حضرت علی رضا کہ بحر العلوم و میانہ اہلبیت
کالشمس بین النجوم بودند اگر برای امت جد امجد خود چنین راہ توجیہ کشایند و از در محاکمہ درایند و برہمی
را مرید شفقت در آفت خود بتایند و قدر ایشان بیفزایند باعث حیرت نخواہد بود و اما مجتہد در عیش و کامرانی
از افادات رضوی رضی اللہ عنہ فقہ الرضا را ہم ندید کہ صد و قیس او چہا کوشش در تجدید و ترویج آن بکار برد

ودیگران در تصحیح آن راه ترغیب و تحریض سپردند و باو لد و امین خویش فصول مستقله و ابواب مفصله پرداختند
و هر یکی از مجتهدین را مامور بمطالعهٔ آن ساختند پس باید دید که این جناب در مسئله غسل و مسح رجلین
چه فرمود باوجودیکه اولین و آخرین شیعه و فرط سیاه گروند یعنی سنیان را بابت نسبت با تبدیع و گمراه دانستند
و زراره راقعه الفقهاء الستة و اصدق الصادقین رفته در بار که سیکه در وضو پای خود بشوید چه از راه عصبیت
و محصل سخن بدان میرسد و غایت تقبیح و تذمیم ایشان بدان میکشد که ایشان تحریف قران مجید میکنند
الغرض تحقیق و تحکیم الجناب درین باب چنین است که قرارت نصب و جر هر دو بتوسط حامل وحی جبرئیل
امین بر حضرت پیغمبر رسول رب العالمین از آسمان فرود آید و اقتضای اول حکم غسل پا ست و مقتضی
ثانی مسح پاست و عبارت سراسر هدایت و بشارت را برای تکمیل رساله دیگر نگاه میدارم اگر توفیق الهی
شامل حال است باشد در آن یاد میکنم که این مقام تطفل است بخلاف ان کتاب که تسویدش شروع
نموده ام و دران بحث غسل و مسح پا بالذات میانه من و حریفین جاری گشته و درینجا ضمنا و تطفلا آمده
این حرفی که شنیدی تعلق بدان داشت که جناب امام علی رضا چنانچه مجدد دین امامیه باشند تواند شد که برای
مذهب سنیان همبرین طور مجدد شوند که تا سر سنیان از راه افتخار باوج عرش برین رسد و هر یکی
مضمون این بیت او انما ید ع کلاه گوشه دهقان بآفتاب رسید که سایه بر سرش انگند چو تو
سلطانی ع دیگر کلام در معراج شیعه نمایم کلام بطول انجامد که مسئله متعه عبارت از آن است و تصورش خارج
بنت که از نظر عامه پوشیده باشد که اگر شیعی بدون آن از دنیا رود مانند کسی برخیزد که بینی او بریده باشد
و پر ظاهر است که گوش بریده در اخفای عیب خویش تواند کوشید و بینی بریده هیچ علاجی تواند یافت بالجمله جناب
موصوف در کتاب مذکور انچنان شفقت بر حال هر کسی از سنیان مبذول داشته اند که از عهده شکر شرع بر آید که
بی اختیار حکایت بنرداری را یاد خواهی کرد که گفت این خانه رو خراب کرده اوست و اینمقام از ذکر مفصلا
مانع است دا اگر فرض کنم که تجدید مذهب سنیان برای انجناب که گلش همیشه بهار صلح کلگشت اوبود محال است خواهم گفت
که از نفی مجتهد که حضرت رضوی مجدد مذهب سنت نبود لازم نمی آید که از سلب این قید سنی هم نباشد چه بسا کثرت
علمای متبحرین سنی بودند و مجدد مصطلح نبودند که در آن این قید هم ملحوظ باشد که علی راس کل مائة مجاورة عرب
عربا که در تفسیر قاضی ناصر الدین البیضاوی و مواهب لدنیه و دیگر کتب مذکور است همین است که معنی خاتمه
میباشد مثلا قاضی جابجا میفرماید که لمحافظة روس الآی و نیز در کتب سیر میگویند که حضرت را منصب رسالت
حاصل شد علی راس الاربعین و بیشتر معمول همین است که چون قید هی در کلامی باشد و نفی بران وارد شود
قید منفی میگردد و اصل حکم بجای خود مقرون میباشد تعینی که در جاری زید راکبا نفی رکوب است نه نفی مجی و همچنین در رفع
سلب العموم و عموم السلب نفی جمعیت مقصود است نه سلب تمام چنانچه علامه تفتازانی در شرح تلخیص مفصل فرموده
الغرض اگر جناب رضوی مجدد دین اهل سنت باشند ضرری از ین نفی بایشان نمیرسد که وصف تستر

هنوز برای ایشان موجود است که سنیان را برای افتخار در دین و دنیا بکار می آید و خون را در عروق شیعه بعد از
ملاحظه فقه الرضا خشک می نماید نمی بینی که امام ابو حنیفه را مجدد دین شمرده و نام حسن بن زیاد لولوی برده و قسم علما
مالک را نیاورده و شاگرد او را درین جماعت نوشته اگر ایشان درین اصطلاح داخل نباشند اجتهاد نیستند که بجای
خود است کذا اند و صوفیه اهل سنت که اتفاق بر آن دارند که آنجناب پیر طریقت است و در اتباع او میکوشند و بدان افتخار
دارند و میجوشند و از دست رفضه میخروشند که رکن اول را بجهت این و تیره نکوهی می نمایند نه بدانگی می فروشند
و هرگاه محاوره راس المایه را درینجا از کتب معتبره نشان دادم لعترش پیر دهقانی که هرجا از معنی آن غافل گردیده پیش پا ها
خورده و سراغ تحقیقت نبرده مثلا بعد از نقل عبارت کتاب مذکور نیز صاحب قران یعنی امیر تیمور میگوید که مثل ابن اثیر
که از علمای اعلام مذهب اهل سنت و جماعت است شهادت میدهد که مجدد دین و مذهب امامیه در مایة ثانیه جناب علی بن موسی الرضا علیه
السلام است و نیز پیش ازین گفته و قتیکه مضمون عبارتش را بیان کرده که در مایة ثانیه مجدد مذهب امامیه امام موصوف
بوده الی غیر ذلک من المقامات التی ذکر فیه تجدید الکلینی والثمانی علی اعتقادهم و این برهان الهوس است و اول این برهان
است که قید بزعم شیعه بالیقین در تجدید این پیشوایان رفضه ملحوظ است ورنه از اطفال اهل سنت صدور نتواند یافت که
ایشان کلینی و ثمانی را که قران مجید را بیاض عثمانی دانند کما فی الکافی الذی یقول فی حقه انه حجة بینی و بین الله و
و دیگری خلافت مرتضویه را بمعنی اعتقاد کنند و اهل سنت الجبر الحبین پندارد و چون در تجدید این هر دو معنی چنین باشد
که ایشان مجدد دین پیغمبر اند نزد شیعه ثابت شد که تجدید رضوی برای تشیع و امامیت نیز محمول بر زعم رفضه است
ورنه مجهولی از ما چنین نتواند گفت فکیف بصاحب جامع الاصول که باعتراف پیر دهقانی از علمای اهل سنت است اما او
اینهم در کتب ندیده که شیعه را قدوه اهل بیت یعنی زید شهید بد افض لقب داده که برای بهرا ساز دشنام است که سوق
وند سبقه دو شان عداوت اصحاب رسالت مآب و ازواج مطهرات و اخراج جناب سیده از اهل بیت است الی غیر
ذلک من تخریبات الدین پس عبارت مذکوره چه اعتبار بار خدایا مگر رسایل شان را که در وقت تقیه تالیف کرده باشند بمطالعه اودر کو
خورده الغرض به بیان وافی و خیال شافی حجت پیر دهقانی هوا شد و اوساقط شد و هو المدعا و اینهم بخیال نیاورد که هرگاه
امام محمد باقر رضی الله عنه بر خاتمه مایه اولی مجدد باشد امام رضا در مایة ثانیه چگونه مجدد تواند بود بر خیال او همین است که آن امام و شرکای
او از اهل سنت مثل قاسم و حسن بصری و غیرهم حتی تابع التابعین در اخر مایه اولی در ان شمرده شدند چنانچه عنقریب بعبارت
صاحب جامع الاصول می آید پس در مایه ثانیه که وسطش متبادر است امام رضا چگونه مجدد خواهند بود و هرگاه مغز محاوره
مذکور همین است که پیر دهقانی بار بار بسفر بادیه معنی عبارت مذکور که در آغاز بحث آورده یعنی و کان علی راس المایة الاولی
من اولی الامر عمر بن عبد العزیز چنین خواهد بود که در سر صده اولی عمر عبد العزیز حاکم و رئیس بود و این باطل است بداهة
لازم خواید برخلافت او در مایه اولی حالانکه معاویه بن ابی سفیان در سال شصتم خت از دنیا بر داشته یا از چار سال در تغلب
یزید برگذشته یا از عبد الله بن زبیر کامرانی و تخت نشستی کرده باز عبد الملک و اولاد او متقدم تا آخر و میان ایشان عمر بن
عبد العزیز بود و پس سر صدی که پیر تیمور نوشته و پیر دهقانی تحریر او تمسک جسته زیدی نیست و برای مجتهد دهقانی چنین گفتنی

اگر قطع نظر از اجتهاد و تاریخ دانی او نیز او ختم گشته و جناب پیر عارف بالیقین قطع نظر از کشف و عرفان در دین قرینه نیز
کمال داشتند و نقد تجیب جد او زیاده از همه تقلید این مجتهد علمای مومنین می خراشد که بدون تحقیق
این دکان خود را بکالای دیگران از آشنند او و دکان غارتیدن را مد نظر نداشتند این کار یهودیان است
نه دیگران چنانکه بزرگان نوشته اند که ۵ جهودی مسی را زر راندو و کرده و دکان غارتیدن بران سود کرد
الغرض مضرت اهل سنت از نفی تجدید هیچ نیست چون اصل قسمتن باقی است بعنایت ایزدی و اگر درین مقام
اندک غور را کار فرمائی مضرتی شدید برای شیعه از نسبت تجدید مذهب امامیه بسوی حضرت رضویه می آید
بیانش آنکه تجدید و ترویج مذهب و دعوی بسوی آن بدون ظهور و اظهار حق چگونه عادة متصور تواند شد
و آن بدون ترک تقیه چه معنی داشته باشد پس اگر ترک آن سهوا بوده باشد البته منافی مذهب جمهور است
که امامیه منزه اند از سهو ایشان و اگر عمدا بود لازم آید معاذ الله خروج از دایره ایمان چنانچه دلالت بر
اصول فقیه رفت و گذشت فکیف که مخالف لال کتاب و دستور العمل بود و نیز سیکرده زیرا که چند دکس
یعنی امام محمد باقر و جعفر صادق تبرئت کماذ کلینی کسی از تقیه مستثنی نبوده کما عرفی هذا الکتاب مامور باظهار حق ما دام الا
نگشته کما لا یخفی و چون دعوت الی المذهب شد مگر به آیات بابا جاده ایشم در پرده های فروهشته و جمها و نه خانها
در تحت الثری فرو رفته اتمام حجت چگونه شود و آنچه جا است که آیات بینات و مانند آن در قرآن مجید نیز واقع
و نیز من بعد ما بیناه للناس الی غیر ذلک میدا و حجت خدا و رسول بدون آن تمام نگشته پس امامیه گیتند که احادیث
ایشان با استفاضه و تواتر رسید و حکم کرده اند معاذ الله که رافضی بوده اند قریب است که زمین تا تحت الثری شق شود
و از تلامذه عبد الله بن سبا و فدویانش بمقام تار دن برسد و هیچ دانی که مجتهد شیعه مقلد و پیرو هفالی نگو شواره
عبارت جامع الاصول را چرا حذف کرده بعضش آنکه اگر ذکر میکردند مکاید ایشان بیشتر منیر فت و تلمیعات ایشان بیش از دود
یهود سے منکشف میگشت تفصیلش آنکه محشی مشکوه شریف یعنی طیبی از جامع الاصول میکند که علما در تاویل بیانش کلام
کرده اند و هر یکی اشاره نموده بسوی کسی که از مذهب او باشد و حدیث را برا و حمل کرده و اولی آنست که حمل کرده شود
بر عموم که لفظ من بر واحد و جمع اطلاق کرده میشود و مختص بفقها نیست چه انتفاع امت به فقها اگرچه بسیار است انتفاع ایشان
از روسای و اصحاب حدیث و قاریان و واعظان و زاهدان نیز بسیار است زیرا که نگاه داشتن دین و قوانین سیاست
و عدل و داد بجا آوردن وظیفه صاحبان حکم است همچنین قاریان و محدثان نفع می بخشند بضبط کردن
آیات قرآن مجید و احادیث که اصول و ادله شرعی است و زاهدان نفع میدهند بمواعظ و براگیختن بر تقوی
و بی رغبتی از دنیا و لیکن که برین کار مبعوث شود مناسب آنکه مشار الیه و مشهور باشد در هر فن از ین فنون
پس بر قاتمه مایه اولی از صاحبان حکومت عمر بن عبد العزیز بود و از فقها محمد بن علی الباقر و قاسم بن محمد بن ابی بکر
الصدیق و سالم بن عبد الله بن عمر و حسن البصری و محمد بن سیرین و غیر هم من طبقاتهم و من القراء
عبد الله بن کثیر و من المحدثین ابن شهاب الزهری و غیر من التابعین و تابع التابعین و فی

راس المائة الثانية من اولي الامر المامون ومن الفقهاء الشافعي واحمد بن حنبل لم يكونا مشهورين والحسن بن
زياد اللؤلؤي من اصحاب ابي حنيفة واشهب من اصحاب مالك ومن الامامية علي بن موسى الرضا ومن القراء
يعقوب الحضرمي ومن المحدثين يحيى بن معين ومن الزهاد معروف الكرخي وفي الثالثة من اولي
الامر المقتدر بالله وغيرهم از طبقات شان واز قاریان عبد الله بن کثیر بود واز محدثین ابن شهاب
زهری وغیر او از تابعین وتبع التابعین ودر خاتمه مائه دوم از صاحبان حکم مامون هست واز
فقها شافعی واحمد بن حنبل درانوقت شهرت نداشت وحسن بن زیاد لولوی از اصحاب ابی حنیفه واشهب از اصحاب
مالک واز امامیه علی بن موسی که لقب آن جناب رضا هست واز قاریان یعقوب حضرمی هست واز محدثین
یحیی بن معین واز زاهدان معروف کرخی ودر خاتمه مائه سوم از حکام مقتدر بالله هست واز فقها ابو العباس بن
سریج شافعی وابو جعفر طحاوی حنفی وابن جلال الحنبلی وابو جعفر الرازی الامامی واز متکلمین ابو الحسن اشعری واز
قاریان ابو بکر احمد بن موسی بن مجاهد واز محدثین ابو عبد الرحمن النسائی ودر خاتمه صدی چهارم از صاحبان
ریاست قادر بالله هست واز فقها ابو حامد اسفرائی شافعی هست وابو بکر خوارزمی حنفی وابو محمد عبد الوهاب مالکی وابو
عبد الله الحسین الحنبلی ومرتضی موسوی برادر شاعر رضی واز متکلمین قاضی ابو بکر الباقلانی وابن فورک واز محدثین
حاکم بن البیع واز قاریان ابو الحسن الحمامی واز زاهدان ابو بکر الدینوری ودر خاتمه صدی پنجم از صاحبان ریاست
مستظهر بالله هست واز فقها امام ابو حامد غزالی شافعی وقاضی محمد بن علی الرازی الحنفی وابو الحسن الزاغونی
حنبلی واز محدثین رزین العبدری واز قاریان قلانسی اینها که مذکور شدند بودند از مشهورین در امت مذکور ومراد
بذکر نیست مگر ذکر شخصی که صدی بگزرد واو دران زنده باشد وعالم ومشهور ومشار الیه باشد والله اعلم اینست
آنچه طیبی نقل کرده وجامع الاصول مر دست نیست ورنه مراجعت کرده میشد از جمیع علوم بیرون دهقانی چنان بوضوح
می انجامد که در اصل ما عاقلیه ابستاد کشمیری نمود وتایید هفوات خویش آنرا غنیمت شمرده ولیکن آنچه معلوم میشود
اینست که مجیبا در حق پوشیها مخصوص متاخرین ایشان است که بسبب کم مائگی در علوم همت خود را مصروف
بقیل وقال بیجا کرده بحث بحث جهل خود را مستور میسازند والا قدمای ایشان باز بالمره از حق نمیگذشتند چنانچه صاحب
جامع الاصول که عبارت از صحاح سته باشد در اثنای شرح غریب الکنون در کتاب جامع الاصول بعد از آنکه حدیث ان الله
یبعث لهذه الامة علی راس کل مائة سنة من یجدد لها دینها مذکور ساخته وترجیح داده لازم نیست که مجدد دین یک مرد
باشد میگوید لکن الذی اری ان المذهب المشهور في الاسلام التي عليها مدار المسلمين في اقطار الارض هي مذهب الشافعي وابي حنيفة ومالك
واحمد ومذهب الامامية ومن كان المشار اليه من هولاء على راس كل مائة سنة وكذلك من كان المشار اليه
من الطبقات واما من كان المشار اليه المذاهب المذكورة فلم يكن الناس مجتمعين على مذهب امام بعينه ولم يكن فيه
ذلك المائة الاولى وكان على راسها من اولي الامر عمر بن عبد العزيز ويكفي الامة في هذه المائة وجوده خاصة فانه
فعل في الاسلام ليس بخاف وكان من الفقهاء بالمدينة محمد بن علي الباقر والقاسم بن ابي بكر الصديق

وسالم بن عبد اللہ بن عمر وکان بمکہ منهم مجاہد بن جبیر وعکرمہ مولی عباس وعطا بن ابی رباح وکان
بالیمن طاوس وبالشام مکحول وبالکوفہ عامر بن شراحیل الشعبی وبالبصرہ الحسن البصری ومحمد بن سیرین
واما القراء علی راس المائۃ الاولی فکان القائم بہا عبد اللہ بن کثیر واما المحدثون فمحمد بن شہاب الزہری
وجماعۃ کثیرۃ مشہورون من التابعین واما من کان علی راس المائۃ الثانیہ فمن اولی الامر المامون بن الرشید
ومن الفقہا الشافعی والحسن بن زیاد اللولوی من اصحاب ابی حنیفہ واشہب بن عبد العزیز من اصحاب مالک
واما احمد فلم یکن یومئذ مشہورا فانہ مات سنہ احدی واربعین ومائتین ومن الامامیہ علی بن موسی الرضا

حاصل مضمون این عبارت اینست کہ در ہر مایہ بمقتضای حدیث نبوی میباید کہ پادشاہ و فقہا وغیرہ مجددین از مذاہب خمسہ کہ مذہب شافعی وابی حنیفہ ومالک واحمد وامامیہ باشند بہم رسید ودر مائہ ثانیہ مجدد مذہب امامیہ جناب علی بن موسی الرضا بودند وحسن بن زیاد لولوی مجدد مذہب ابی حنیفہ و ہکذا تا اینکہ گفتہ کہ مجدد مذہب امامیہ در مایہ ثالثہ محمد بن یعقوب کلینی بود ودر مایہ رابعہ سید مرتضی علم الہدی غرض کمترین انام اینست کہ پیر دہقانی مجتہد فانی نیز العبارت صاحب جامع الاصول را از میان انداختہ کہ مکذب شیعہ ومخرب استدلال ایشان بود یعنی جناب امام رضا بقول ابن اثیر مجدد مذہب شیعہ است پس ضرور شد کہ ہمہ ائمہ اہلبیت شیعہ باشند زیرا کہ بہ تشیع بعضی وتسنن بعضی کسی قایل نگشتہ وآن عبارت محذوفہ از تلخیص بندہ بفارسی معلوم شد کہ ابن اثیر در جامع الاصول گفتہ بود کہ علما در بیانش کلام کردہ اند وہر یکی اشارہ نمودہ بسوی کسی کہ از مذہب او باشد وحدیث را بر او حمل کردہ چہ این مضمون دلالت بران میکند کہ حنفیہ حسن بن زیاد لولوی را مجدد میدانند ومالکیہ اشہب بن عبد العزیز را وشافعیہ امام شافعی را وامامیہ امام رضا یعنی ہر فرقہ تخصیص مجدد کردہ بگمان خود پس استدلال مذکور ساقط شد زیرا کہ موقوف بران بود کہ ابن اثیر اعتقاد بدان وارد کہ امام رضا مجدد مذہب امامیہ بود پس مدعای رفضہ ثابت نشد وانچہ ثابت گشت مدعا یا مستلزم مدعا نیست اول دلیل این باب را بتر عا سابق دانستی کہ کلینی دجال وعلم الروای اہل ضلال را ہم در خاتمہ صدی ثالث ورابع بر شمردہ یعنی بخیال رفضہ کما لا یخفی واین کار کہ از مجتہد جالسی واز استادش صادر شدہ خیانتی است کہ بادنی غور بر ہر عاقل ظاہر میشود وبعد از ادنی امعان بلکہ بمجرد دیدن عبارت مطروحہ بظہور می انجامد کہ اینہمہ تطویل کردن وانچہ پر ضرور بود در ادای امانت از ان ترک نمودن کار گرگ کہن بچہ مکر وفن است وکشمیری غدار دریدہ دہن اما انچہ پیر دہقانی از راہ کوری وکورانگی ویافہ درائی وہرزہ چانگی گفتہ بود کہ ائمہ ہدی را سنی دانستن لاف وگزاف متاخرین سنیانست کہ بسبب فرومایگی خویش دعوی مذکور آغاز کردند ہمچو صاحب تحفہ ولیکن قدمای ایشان بالمرہ چشم از حق نمی پوشیدند بہ بین کہ ابن اثیر گفتہ کہ امام رضا مجدد مذہب شیعہ بود پس ہمہ ائمہ شیعہ باشند وجواب این ہذیان مجتہد

طغام از اکثر مقالات این مجلد بوضوح پیوسته که قدمای اهلسنت سینه نیز ایشان را از مقتدایان خویش اعتقاد میکردند
حتی که این مدعا را برای تکذیب این سفیه از کتب رفضه باثبات رسانیده ام و اعاده آن موجب تطویل میدانم و دیگر
نزدیکی تازه تر از فر یقین میاید انچه وقت عبور امام رضا در نیشاپور گذشته که تبت بیست هزار محدث اهل سنت حدیث
ایشانرا بتبرکا نوشتند و معاذالله اگر انجناب را دشمن اهلبیت و اصحاب گمان میکردند چنین تعظیم و توقیر چگونه می نمودند
هم در دنیا و هم در دین لپس باید از روح پرفتوح این کنده ذهن پرسیدن که آن هجوم و جوش و خروش از قدمای سنیان
بود مثل با صاحب تحفه و تلامذه او قدس سره العزیز الی غیر ذلک من الشواید و این مثل ان مرثیه خوال سنت که چون سنوز
مشهور خواندی که قیامت آی حرم سرا این جوشاه و نیکی سواری آئی و مردم می پرسیدند در کدام مهاق سرا سواری
امام حسین آمد میگفت در سرای مرزا احسن رضا یا سرای یونس علیخان زیراکه در فیض آباد غیر ازین دو سرای دیگر
نیست با قیماند انکه کسی قایل نگشته که یکی از حضرات ایمه سنی بوده و دیگری براه رفض رفته بنده را دران نجحی است
ظاهر که اگر مراد از اهل حق است که ایشان قایل بفضل بنودند که یکی سنی و دیگری رافضی باشد چنانکه گفتی فمن تکذیب
نفسه مرحبا بالوفاق و اگر مراد اهل نفاق اند پس از ایشان زنهار مستبعد نیست و در تیره سرامی باید رفت و سخن را دراز
میباید کرد درهمین ایجات عنقریب گذشته و از کلام پسرش مجتهد الزمانی هم واضح گشته که این برگزیدگان بارگاه کبریا
مثل حضرات انبیا علیهم السلام بامور مختلفه مامور بودند و شرائع جداگانه داشتند و بنده درین ورق از کتاب مستطاب
فقه الرضا باثبات رسانیدم که چیزی را که بزرگان دیگر باظهار علمای رفضه تحریف ایت کریمه قرانی و علامت ناصبیت
مینیداشتند یقینا حضرت امام رضا آنرا حکم ربانی و وحی اسمانی دانستند قطعا یعنی غسل پایها در وضو مدلل نمودند
و ستودند و متعه را که حضرت ایمه اثنا معراج المومنین بلکه ازان هم فایق تر یقین میکردند امام رضا برای امتثال خویش
تجویز هم نفرمودند پس تو انگفت که هیچ نیست که ایمه هدی بر اصول شیعه مختلف المذاهب و الشرائع باشند و برین قدر
خود این طائفه اتفاق دارند که ظاهر ایشان تسنن بود جائیکه تقیه را بدین حضرات نسبت کردند و چه خوش ثمر مودند
ایمه هدی بعد از تذهیم عبدالملک بن مردان روبروی سائلی که بعد از شنیدن ستایش راشدین احتمال تقیه نقل
کرده بود که بعقل خود رجوع نمیکنی که از سلطان ظالم این زمان بمتیز سیم از شیخین که بر موت شان قرون گذشت
چگونه خواهم ترسید حکما گفته اند که سخن معقول از هر کسی باید گوش کردن چه جای ایمه هدی ولیکن رفضه را گوش شنوا کجا
اینها که شنیدی تعلق بدان داشت که فقط امامیه باشد حالانکه چون تالیفات متکلمین رفضه مبنی هم از قدما و هم از معاصرین
مثل هزین خواهی یافت که ایشان در مقامات متعدده لفظ شیعه در نقل از کتاب مذکور آورده اند و در نسخ ایشان لفظ
امامیه بودی چون لفظ امامیه نسبت بشیعه خاص است و افرادش قلیل نسبت با دل البته لفظ امامیه برای ایشان حلوای دو
گونه میبود و شیخ حر بن اثنا عشریه در تحفه او طوایف شیعه گفته اند که از یکصد و نیم در گذشتند و این تحیر برین راعجی نیست که قریب
سه صد سال میگذرد و این فرق محدثه که بعد از ایشان بهم رسیده اند کی دیده بودند پس میدان قیل و قال برای
مناظرین اگرچه بلمضافه لفظ شیعه کمتر شد لیکن چون فرق امامیه در کتب کلامیه قریب چهل میرسد البته آنها نیز برای تقدیر

مدعی تجدید مذهب خویش برای امام موصوف نتوانند شد لاجرم مالش بدین مغلطه میکشد که دعوی تجدید مذهب اتباع غیر
خاص است و دلیل عام است و لا دلالة للعام علی الخاص باحدی الدلالات الثلث ایا از نظر ایشان نگذشته که اهل مقالات
عالم فرق ایشان بیش از بیش بر میشمارند کما مر آنفا چندی را برای تنبه مجتهد الطغام درینمقام نام برم تا بدون آفات
برهانی تخصیص نکنند از آنجمله اند حسینیه که از امام حسن امامت را در اعقاب آنجناب جاری میکنند بدین ترتیب که بعد امام حسن
امامت بحسن مثنی رسید که رضا من ال محمد لقبش نهادند بوصیت حسن مجتبی باز بامامت عبد الله پسرش قائل اند باز
بامامت نفس زکیه باز بامامت برادرش که ابراهیم بود هر دو برادر در خلافت منصور دوانیقی خروج کردند و بعروج
شهادت رسیدند از آنجمله نفسیه که بغیبت نفس زکیه قایل اند بعد از امامتش گویند و عنقریب ظاهر خواهد شد از آنجمله
حکمیه باتقین هشام بن حکیم که گویند امامت از امام حسین باولاد امجادش منتقل شد تا امام جعفر صادق این سلسله را
بترتیب حرکت میدهند و منسوب الیه خرافات بسیار در توحید باری عز و جل مطابق اصول رفضه برانگیخته بلکه توحید را
برهم زده مصداق نکوهش و نفرین ایمه گشته بود اگرچه او را اثنا عشریه بعبرش بدین رسانیده اند و از فقهای
سته گردانیده اند از آنجمله سالمیه که پیروان هشام بن سالم اند که بروایت امام المحدثین رفضه در کافی و حدیث شیخ
کشی در مختار بعد از امام صادق حیران و سرگشته بود همراه شیطان الطاق مایوس گردیده بالاخر در مدینه طیبه بمحله
تجارت کرده بدکانی نشسته بلیات ای منکر بیست و آنهمی اختیار مذهب خوارج تکفیر دشمنان امیر المؤمنین
یعسوب المتقین مینمود و در دشمنی او باولد اکبر امام صادق هر که شک آرد کافر گردد زیرا که او را ابدم و طعن تناول مینمود
و جاهل و کودن میدانست و آن بزرگ بسبب دشمنی اهلبیت و اضلال مردم که شب و روز او میدید چندی را برای قتل
یا ضرب شلاق او برگماشت علی انی الکذابین المذکورین لیکن معنی آیت کریمه و انی لهم [illegible] شقی نمودار شد
از آنجمله شیطانیه کاسه لیس شیطان الطاق که امام صادق او را از صحبت شریف خویش بدر فرمود پس رانده هر دو عالم
شد چنانکه فرموده اند ؎ عزیزی که هر کز درش سر بتافت ٭ بهر در که شد هیچ عزت نیافت ٭ و اصحاب آنجناب بسعی سفاهتش
پرداختند مگر امام زنهار باوصف آن اخلاق عظیم سوی خود او را راهی نداد چنانچه در منتهی و غیره از کتب معتبره طائفه نقل
کرده ام و اگر گویند که اینمعنی بر غیر ابلیس صادق نمی آید گوییم مگر مقالات اهل عالم را ندیده اند که جمعی ابلیس را پرستش میکنند
پس اگر امامیه سر بستی این نمایند و او را معبود سازند هیچ غباری ندارد و اعتراضی وارد نمیشود کما لا یخفی او ما راتقیه انه
کان عنهم من الفقهاء الستة و اقتهم زراره و هو شر من الیهود و النصاری علی لسان جعفر صادق و هو من الایمة البحر
الفائق از آنجمله زراریه اتباع زراره موصوف بشر من الیهود و النصاری و غیره من الاوصاف الکمالیه بنص من جعفریه
کمافی مختار الکشی فی عده من الاوراق شیطان الطاق که خواسته بود که امام جعفر را در وقت امامتش و پیرانه سری
آنجناب گمراه گرداند و باعجاز جعفری در عین سرگشتگی مانند ابن سبا در جهنم خاکستر شد و در کتب ما نیز تاریخ ادعی بیزار از
امامیه بدعی منقول است و این سلسله از کجا بکجا کشیده هنوز انتها با نیست و چون بعرض سخن رسی نسبت تجدید این
مذاهب شنیعه بجناب رضوی میشود بسبب مجدد بودن مذهب امامیه لازم بلکه از انتساب فقط که بدگوی مهاجر

و انصار و ازواج مطهرات نبوی آنجناب باشند که از روایات مذهب اثنا عشریه حرفی است دلم هیچ بید میلرزد چه جای کفریات
مذکوره پس باید بنوردی این فقره را نوزدیدن که ما یجوز بالضرورة یتقدر بقدرها پس مناسب آنکه بر اصل بحث روم که
سخن درین بود که معاصرین ما مثل مزین و غیر او اگر لفظ امامیه میبافتند لفظ شیعه نمی نوشتند که دایره آن نظر بقواعد
منطقه فراخی بسیار دارد و کثرت افراد در ضمن آن بیشمار است چنانچه نموذج آن یافتی و از مؤیدات احتمال مذکور در
کتب اهل سنت چها دیده باشی که میگویند فلان من الشیعة و من شیعة علی و از قدمای اهلسنت است که شیعه مخلصین باشند
نه شیعه منافقین و اگر برین قناعت نمی ورزی و دلیل الزامی میجویی از راهم بشنو که مرهون احسان خواهی شد و
آن اینکه بحرانی در شرح نهج البلاغة که در آغازش بتاکید اکید گفته که هرچه در ان گوید سخن انصاف خالی از
لاف و گزاف باشد مینویسد که رفقای جناب مرتضوی مهاجرین و انصار معتقد بخوبی و بزرگی شیخین بودند و
و جناب امیر پیش اینها مناقب و فضایل شان بیان میکردند و مناقب هم بدالسان که بلاحظه هر حرفی از ان مذهب
و نحلت رفضه بخاکستر عبد الله بن سبا رئیس یهود اشقیا برابر گردد از اقامت سنت و ازاله بدعت در است کردن
اددد مداداهی عمدا الی غیر ذلک و ملا خلیل قزوینی شارح کافی کلینی در شرحیکه بزبان غازی نوشته مهاجرین
و انصار را اصحاب حضرت سید ابرار الحکم امت حقیقی محکوم ساخته و تشیع ایشان و انهم مقرون باخلاص
از معاملات پیظاهر است که جناب امیر را برابر یکه خلافت نشانیدند و آنجناب خلافت خود را بصوابدید شان
محمول گردانیدند و بیعت شان دلیل حقیت خلافت خویش می فهمیدند و موجب رضای ایزدی
میدانستند کسی را از شیعه مجال است که رو بروی رفاقت و تشیع ایشان دم از تشیع خویش بر دارد مگر کسی که از دین خاتم المرسلین سبب
بشوید و هرچه از کفر و زندقه در خاطرش بیاید بگوید و این امور را از ان شمردم که نزد معاصرین مرده مردود دین
و منهم مجتهد الزمانی قرآن مجید بر کفریات قوم سواد الوجه فی الدارین عیان است که از ان باعتراف طبرسی صاحب مجمع البیان
بیظاهر است که کسی برابر مهاجرین نتواند بود زیرا که اهل جنت همه تابعین ایشانند که از جمیع انسان گوی سبقت
در ربوده اند قال الله تعالی وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ بعد کسانیکه اطلاع بر کتب سیر و تواریخ دارند البته یقین میکنند بلکه
بمجرد دیدن مواعظ حسنیه باور توانند کرد که شیعه کوفه بارها خواستند که جناب امیر را بذی النورین ملحق گردانند و چنان
شکست دهند که آن در لیش بزبان بلا انشد ضرورت خالی از سوی ادب نتواند بود و از ینجاست که از اهلبیت طاهرین
هر کس که رخت از دنیا می بست میگفت که هرگز بر سخنان ایشان گوش نباید نهاد و صاحب تذکرة الائمه نوشته که
همه منافق بوده اند و من میگویم از ینجا گفته اند که ولی را ولی می شناسد سبحان الله بعضی از حمقا را دیده ام
که میگفتند این طرفه تماشاست که سنیان شیعه علی باشند و دیگران را خلیفه دانند و معتقد بحسن سیرت شان شوند
و سفاهت این سخن را حدی نماند که بمجرد احداث این استبعاد کلمات طیبات و ارشادات جناب امیر را در فضائل
شیخین مکرمین باطل می گردانند این تحریف و تسجیین را حشری نخواهد شد مگر همراه زراره بن اعین لعین که در

درعین حیرانی بجهنم رفت کما مر اراو ذلک هو الخسران المبین ای دشمنان عقل و دین تشیع عبارت از پیروی امیر المؤمنین ست نه فقط
لاف و گزاف لسانی و اتباع هوا و حسن نفسانی یعنی افادات آنجناب را بر خوشامد و دروغ حمل کردن چون جناب امیر عالی
شان باشند و سر منبر ایشان نیز البتانیدکه البطناه قبل ذلک شیعه مخلصین پیروی او نکنند نگاه بکنن باصحاب حضرت انبیا
که شیعه رسولان خویش بودند و به نبوت متقدمین اعتقاد تمام داشتند و ما انزل الیک و ما انزل من قبلک مفهوم کشان بود
چنانچه در قرآن مجید جابجا می بینی و نیز بمقتضای فضلنا بعضهم علی بعض بعضی از متقدمین را بر انبیای زمان خویش
ترجیح میدادند الغرض در پیروی ضرورست اتباع متبوع را بتقدیم رسانند ع که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها
بلکه آنچه ارباب عقل و نقل گفته اند محصلش این نیست ۵ یا تن برضای دوست میباید داد ؛ یا قطع نظر زیار می باید کرد ؛ و نیز
اطلاق شیعه اولی بر قدمای اهلسنت در منهاج شیخ ابوالعباس جابجا مذکورست هر که خواهد بدان رجوع نماید و غزارت
علوم و تبحر او خود از کتابش پیداست و دیگر متبحرین فنون دینیه و عقلیه نیز بدان اعتراف کرده اند کما لا یخفی و این بزرگ
معاصر شیخ حلی بود که در کتاب مذکور کلام او را از آغاز تا انجام خود بپای خود کالعهن المنفوش گردانید و صاحب انتخاب
کتاب مذکور میگوید که هر دو جلد را نزد شیخ حلی فرستاد غیر از پیچ و تاب خوردن چیزی از وی بظهور نیامد و این داغ
در گور خود برد و حرکت مذبوحی هم از و و مقلدین او صادر نشد و همین است حال فرق مذهب فیض از وقتیکه هر دو
جلد منتهی الکلام پیش از طبع و بعد از طبع مکرر فرستادم و بعضی از اجزاء در آغاز تصنیف از ازالة الغین لغلط رفته بود وقتیکه کانبا
تا چند سال می نوشتند و میفرستادند پس بیچاره در مرض سکته گرفتارست لا یموت فیها و لا یحیی و سببش آنکه با جمیع جد و جهد
و اخبار به کنگ الیشما میکنند و بقول خودش غیر از اساطیر الاولین چیزی دیگر نزد ایشان نمی یابد و در هر مکتوب خویش عجز و
زبونی خود با جمیع متکلمین خبر میدهد و بر نوشتن جوابش غیر از حضرات ائمه کسی را قادر نمیدانند و حال حضرت امام الائمه از شرح
آن مکاتیب بحکایت لطیف دیده باشی که بیچاره سبزواری لبس دریده و بینی بریده صاف صاف میگفت که خانه دین
من خراب کرده اوست و این همه اصحاب تا امروز در تعیین یکدگر اند من راه گم کرده بودم اکنون بچشم دیدم و اندر کسی نمی شنوم
و حالیا آنجناب کار زین فرمایانکه بهدایت پیر و مرشد خویش یعنی نور الدین جهانگرد و جهانگیر بیچاره در محنت نوشتن رساله
امامت گرفتارست تا اول مشق فن الکلام بهم رساند باز قلم بجواب منتهی بردارد حالانکه رفته از سی و سه سال او را عقل اول و
و رئیس المتکلمین قرار داده اند و وقت ذکر او از مجتهدین خویش حسابی بر میدارند چنین عقل کل انیم نمیدانند که صاحب تحفه در باب
امامت چه نوشته یعنی چنین تقریرات جامع افاده فرموده که مباحث مزین همه مرد و فقیر السنت لیس او در رساله امامت
نا مفهوم در پیچ و تاب است فاعتبروا یا اولی الالباب و از مغالیط او حرفی مناسب اینمقام باید شنید که چون او در مثل تنزیه دید
که حضرت امام رضا صاحب جامع الاصول چنان نوشته قیاسی مرتب کرد که اهل سنت را بدان تخجیل نماید حاصلش آنکه علمای
اهلسنت مثل صاحب تحفه در جواب مسایل عشر شیعه را بی بهره از ایمان و اسلام میدانند و چون قدمای اهلسنت تشیع را
برای آن امام به اثبات رسانیدند پس بحرمت حضرت آن امام نزد ایشان هیچ باقی نماند هنوز مزین انهم نمیدانند
که صاحب تحفه قدس سره العزیز جابجا اطلاقات شیعه را چنانچه باید بتقدیم میرسانند از جمله اعتبارات یکی آنکه در باب اول

که برای کیفیت حدوث تشیع و انشعابات آن بفرق مختلفه منعقد گردانیده میفرماید که ابتدای این لقب یعنی شیعه برای
جماعتی از مهاجرین و انصار و تابعین ایشان باحسان در سنه ستّ و ثلثین ۳۷ بود از هجرت باز بعد از دو سه سال شیعهٔ تفضیلیه
ظاهر شدند و از جملهٔ ایشان ابو الاسود دؤلی است واضع نحو و او تلمیذ امیر المؤمنین بود و بامر و تعلیم او اشتغال علم قواعد نحو نمود و از
جملهٔ ایشان ابو سعید یحیی بن یعمر عدوانیست و او تابعی بود با عبد الله بن سوید عدوی ملاقات داشت و عالم بود بقرارت و تفسیر
نحو و لغات غریبه یکی از قراء البصره است و در نحو شاگرد ابو الاسود دؤلی است قاضی شمس الدین احمد بن خلکان در وفیات الاعیان
گوید کان یحیی بن یعمر شیعیا من الشیعة الاولی القایل بتفضیل اهل البیت من غیر تنقص لذی فضل من غیرهم و از جملهٔ ایشان سالم بن
ابی حفصه است که راوی حدیث است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام و از جملهٔ ایشان عبد الرزاق است صاحب مصنف
که محدث مشهور است در اهل سنت و جماعت و از جملهٔ ایشان ابو یوسف یعقوب بن اسحاق است معروف بابن السکیت صاحب کتاب
اصلاح المنطق و در جاهای دیگر نیز لقب شیعه را برای قدمای اهل حق نوشته پس از قیاس مزین که در شمرده سابقین ایشان هم نیز
کرده بود نامی و نشانی نماند والحمد لله علی استیصال ما جرموا و اسحات ما غرموا و ایضاً اطلاق لفظ شیعه بر کسانی آمده
که حضرت امیر را بر جناب ذی النورین ترجیح داده اند و حاکم باین معنی محکوم کما قال صاحب التحفه فی تسیان المحدثین الغرض
توان شد که تجدید مذهب شیعه بهر معنی بر جناب امام رضا صادق آید و منافی مذهب اهلسنت نباشد و قبل ازین گذشت که اگر
امام موصوف مجدد نباشد ضرر را چیست چنانچه بامثله و شواهد گذشت و تازه تر آنکه بسیاری از متجرین و ماهرین در زمانه گذشته
مثل حضرت زید شهید که مقتدای اهلسنت بودند در اصطلاح تجدید دین شامل گشته اند المختصر چون تجدید مذهب شیعه
با تجدید مذهب سنت جمع توانند شد و قد بسطنا الکلام فی صدر البحث چنانچه نمونه اش دانستی و بعض آن نیز دانستی یا با معنی
و معنی رفاقت و معیت مرتضوی ترجیح و تفضیل و اعتقاد امامت راشده آنجناب و بث مناقب آن عالی قباب کما رواه الثقات
بل اجمع علیه الرواة چگونه ممتنع الاجتماع خواهد بود اگرچه پیر دهقانی در ذو الفقار خویش بر قاضی شمس الدین خلکان
در دعوی امتناع اجتماع تسنن با محبت جناب امیر المؤمنین افترا کند و هوس نیز زد رفقای ما بخورد و اگر شواهد بر این معنی
میخواهی که امام رضا نزد قدمای ما سنی بود باری قطع نظر از آنکه آنجناب نیز مثل دیگر ائمه اطهار تسنن میکرد و البته قول
ائمه هدی قابل اعتبار است حتی که ما سکت علیه المعصوم فهو حق و مقتضای عقل سلیم نیز همین است که ایشان امت را راه راست
نمایند و در ضلالت نیندازند و در تلبیس بر روی ایشان مفتوح نسازند از جمله که بیانش بطور ذره از صحرا و قطره از دریا
باشد بشنو و براه انصاف برو که محدثین فریقین نوشته اند و در تحفه اثنا عشریه نیز مرقومست آنکه چون سواری حضرت
علی بن موسی الرضا به نیشاپور رسید علما و مشائخ الشهر بزیارتش هجوم کردند و میدان مذکور مثل عرصه قیامت نظر
آمد منتهای آرزوهای هر کسی از ایشان آن بود که حدیثی از زبان مبارکش بشنود و آنرا بآب زر بر صفحه خاطر بنویسد
و هر امامی آنرا کابر فن حدیث باین مضمون و مانند آن ادا فرماید که اگر آنرا بر مجنونی بخوانند از جنون خویش بنجات یابد
و مریض را از مرض مهلکش شفا بخشد این حسن اعتقاد و این محمدت و ستایش با اعتقاد رفض امام معاذ الله جمع توانند شد
حاشا و کلا پس عیان شد که انچه جماعه اهلسنت آنجناب را مثل جناب مرتضوی معتقد خلفای راشدین وار واح

مطہرات سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ اجمعین میدانستند و از و راضی و خوشنود بودند و خاک پای سم
استرش را برای مزید بصیر و بصیرت در چشم میکشیدند بخداوند کریم وَاِنَّهٗ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُوْنَ عَظِیْمٌ
که اگر کتب منافقین را غربال کنی و از آغاز و انجام تتبع نمائی غیر ازین نتوانی یافت که بنی امیه دو کس را
از ائمه هدی بواسطه این مرجانه و بتوسط دیگران از اقران و امثالش بزہر و خنجر کشتند ولیکن فرزندان
حضرت عباس رض که طرفدار عمر بن الخطاب رض در وقت خطبه اش با ام کلثوم رض بر اصول رفضه گشتند و سبب آن
غیر از فلاح و نبوی یعنی لقای سفاهت رزمی چیزی دیگر نبود همه ائمه را بزہر کشتند اگرچه در تصانیف
مفیده چیزی چند در شهادت ائمه از قسم شبهات و وسوسه ابلیس بنظر آمده ولیکن جمهور کی بدان مایل گردیده اند همچنین کسی دیگر درباره ائمه
دیگر که او را اکذب احادیث بر طور مجلسی امام نیز دهم توان گفت الغرض مامون صاحب بصیرت برای
کشتن حضرت امام رضا رض بر روایات معتبره رفضه صحیح و ملیح امامیه را با پہلوانان تهمتن مسلط گردانید که برزعم
خودشان اعضای مقدسه او را ریزه ریزه کردند اگرچه مدعای شان بتقدیر پاک خالق ارض و افلاک
چنانچه دانی بر نیامد پس بعد ازین از دست خود خوشهای انگور خورانید که جگر آنجناب را خون گردانید و آنجناب
مضطرب شد و برخاست گفت کجا میروی فرمود جائیکه فرستادی باز بر روایت کفایة المؤمنین به داماد
دیگر که فرزند ارجمندش امام محمد تقی رض بود لبیب و ح ام الفضل سعایت دختر خود چنان متوجه شد که اعضای
مقدس او را از هم جدا کرد ولیکن چنانچه امام رضا رض داماد اولش که در نکاح او ام حبیبه دخترش بود مجروح هم نشد زنده
ماند همچنین امام محمد فرزند ارجمندش از اثرهای تیغ بیدریغ او اگرچه متاثر گشت ولیکن چون او را تخیر دیدند تسلیم
یافتند و از شکرانه هم ادا کرد و راوی میگوید که اظهار ندامت هم نمود چنانچه بعد از کشتن امام رضا رض سوگواری و ماتمداری
بجا آورد و ندامت کجا چون میدانست که خبر زهر پوشیده ماند نتیجه این مقدمات بر عاقل تیزهوش مخفی نمی ماند لیکن برای تبصره
عامه بر حرفی چند قصر میکنیم که از متن احادیث کلینی و شرح فروعی و دیگر جانده رفضه کما عرفت هم عیان شد که نوبت بدلیل فارقی
از دست ورطلن یعنی دشنام دادن و بگریبان او تحسین امیرالمؤمنین ع چنان رسید که میدانی و جناب خاتون جنت گریبانش علی
روس الاشهاد بدان قوت و زور کشیدند که بار بار حاجت اعاده آن نیست و از جبر رضا و تسلیم و سخنی منقول که ای دختر پیغمبر رض چون بار
خلافه بگردن ما انداختی در فدک گفتگو مکن ورنه خلافت را بستان چیزی صدور نیافت پس بر اظهار اکابر رفضه نیز آنچه تعظیم
و توقیر و خدمت و اطاعت اهلبیت خلفای راشدین بجا آوردند که اسامی مقدسه ایشان همین سر فرقه عطا نوشتند و غاشیه اسپ
امام حسین ع بر دوش کشیدند و درجه غلامی را ابوبکر و عمر بتقدیم رسانیدند چنانچه خاتمه خطبه فاطمه نیز دال بر آنست از کسی ظاهر شده
و امروز در اقلیم ایران که سلطنت قوم قاچار است با وصف دعوی مزید ولای حضرات اهلبیت طاهرین و ادعای حصر تشیع جناب ائمه معصومین
در طائفه خویش که امیدان بود که سادات رفیع الدرجات را بر تخت می نشانیدند و مقالید ملک و تحرانه رو بروی شان پیشکش میکشیدند و از نشان
خدمت میگرفتند بلکه در ادنی امور موده و غیظ و غضب و قتل و اسیر فرنگ ناموس میگیرد اشتد پس تا امروز کسی مانند خلفای راشدین بوجود نیامده
که عمل بر قول امیرالمؤمنین نماید و با ایشان در مهمات مشوره فرماید و فرموده ایشان را بتقدیم رسانند چنانچه قصه ابی او

الی ادبی خاتون شهربانو نسبت بفاروق بازا طاعتش جناب امیر را دلالت بران میکند بهر جه فرمود تا او حضرت امام حسین را برگزیده الی غیر ذلک مما لا تینا هی والحمد لله که خواجه خواجگان رفضه در خاتمه تجرید ایشان را بدایره مومنین یاد مخالفت داخل نمود و مزین معلوم همراه برادران صوری و معنوی خویش تا وقتیکه برادر مهین او که رئیس قوم کتابی بود کنیف را از جاروب رحلت خود بر وقت در اوراق جواب بعضی از مباحث ایضاح لطافة المقال مینویسد انچه مختصرش بدان میرسد که شکی نیست که حضرات خلفا دقیقه در تعظیم و تکریم اهلبیت علیهم السلام فرو نگذاشتند مگر انچه شیعه طعنی چند ترتیب میدهند که هنوز سخن دران میرود و هیچ مجلسی شقی این تعظیم و توقیر را چنان میدانند که خداوند تعالی شانه گویا از راه جبر و قسر از ایشان برگرفته و ایشانرا باوجودیکه خلق افعال از بندگان میدانند دران دخلی نبود بالجمله در حق الیقین او نیز تعظیم و توقیر ایشان حق تعالی بر زبان قلمش جاری ساخته و چنانچه ناظرین بران خندیدند که کلمه حق را هر چند این دشمنان دین بکمال اهتمام میپوشند ولیکن اخر رفته رفته ظهور کتاب هم می شود و در حقیقت بعد ادراک آن غیرت و ناموس و ادعای دین و ایمان این منافقان بر باد میرود با تمام نسیخی چند و آن صاحب جامع الاصول جائیکه ترجمه حضرت علی رضا نوشته در عبارتش لفظ امام الشیعه موجود هست حالا تفتیش باید افتاد که او در جناب امام چنین اعتقاد دارد و در ینجا زینهار اعتقاد در زعم رفضه را اصلا سابق دخلی نمیدهد پس اگر مراد از ان تشیع مرتضویست یعنی اعتقاد امامت راشده دیت فضایل انجناب و انچه بدان متعلق است از خصوصیات مقدسه و اوصاف کمالیه که اهل حق برای جناب مرتضوی نوشته اند و خود انجناب برای هدایت امت بیان آن فرموده و علمای رفضه نه تنها السنش رطب اللسان و عذب البیان اند و عاقل را برای تجهیل ایشان برهانست قطعی و حجتی است قوی که صفات قوم شیعه چنین است و رفضه بهر گام بر خلاف ان میروند و بعید ان دشمنی ائمه میدهند پس هیچ غباری و انفجاری در میان نماند بی شک که انجناب مجدد دین متین باین معنی در وقت معلوم بوده اند و اگر مقصود انست که امام اهل سبب تبرا و مکر و دغل بودند باین معنی بدیهی البطلانست زیرا که درین صورت رضای اهلسنت که عنقریب بیان آن از کتب شیعه می اید با امام رضا و فدای ایشان بر انجناب چگونه ممکن تواند شد لکن معنی این تشیع که بالفعل زمان زد عامه و خاصه است از ملل و نحل شهرستانی و ابطال الباطل صدر الدین اصفهانی و غیرهم للظهور می انجامد اینست که این فرقه خود را با هلبیت رضی الله عنهم نسبت میدهند پس شیعی بودن انجناب باین معنی درست نمی گردد بسبب لزوم اضافة الشیء الی نفسه و قس علی هذا امامی بودنش پس معین شد معنی اولش و غباری و شکی در آن نماند والحمد لله علی وضوح الحق و زهوق الباطل و درین مقام برای تکمیل این فصل از افادات رشید المتکلمین بعضی از امور محصلا منقول میشود که نسخه آن صحیح و معتمد بهم رسید پس بدانکه مزین بعد ذکر عبارت جامع الاصول و قیاسی که از ان مرتب ساخت گفته بود که چون تشیع جناب رضوی ثابت شد تشیع باقی ائمه هدی علیهم السلام از اباهای کرام و ابنای عظام جناب امامت مآب هم ثابت خواهد بود از قایل بالفضل جوابش انکه تشیع رضوی تشیعا مجوث عنه زینهار به ثبوت نرسید پس تشیع دیگر ائمه کجا مگر این دلیل که غرض برای تشیع دیگر اورده برای تسنن شان توان آورد با وجود تشیع حقیقی که منافات بالتسنن ندارد چنانچه از کلام ابن حجر ... ائمه اهلبیت که او امام محمد باقر را در محبته

مانند اولی از فقهای مدینهٔ طیبه معدود نموده و گفته که از فقهای مدینه محمد بن علی الباقر و قاسم و سالم بودند و در مکه مجاهد
و ابن جبیر و عکرمه مولای ابن عباس و عطا و در یمن طاوس و تحبیر امام محمد باقر و تحفة الیتامی ابن حیثیت الطلاق است
بدون تقیید بمذهب تشیع القرینه سیاق که مجتهدین ما را بلا قید مذکور ساخته و دیگران نیز ان امام را از فقهای مدینه
منوره گفته اند از جمله علما صاحب مفتاح النجا در ترجمه امام محمد باقر میگوید که تابعی جلیل القدر امام بارع مجمع علی جلالته
معدود فی فقهاء المدینه پس خیال انمیعنی که امام از زمرهٔ جمیع سنی خواند کرد لاجرم تسنن ان امام نزد این اثنا
عشریه نسبت و تسنن باقی ائمه بران متفرع شده و همه ابای کرام و ابنای عظام سنی گردیدند زیرا که احدی بقول
فریقین قایل نیست که کسی از ائمه سنی و کسی شیعی بود بلکه نزد سنیان همه سنی بودند الی غیر ذالک من العبارات فرشیدالحکمین
والعجب که علمای شیعه چنین گویند از سابقین و معاصرین که لا قایل بالفصل و پیر دهقانی تکذیب شان نمود حالانکه
گفت این نیز حق بود تسنی کا متاخرین مثل صاحب تحفه است که ائمه را سنی قرار میدهند زیرا که از ان واضح شد که در
سنیان اختلاف است متاخرین همه را سنی میدانند و خود ما شیعی میگوییم بعضی را طرفه انکه پیر دهقانی را چنان در عوام
مخیل است که افراط تشیع مامون موجب خلع شد اولاً و ولی عهدی حضرت امام رضا ثانیاً و من میگویم که سبب قتل
امام شد بسبب خودش در خوشهای انگور ثالثاً و قتل فرزندش گردید رابعاً باز ماتم امام ضامن تامن خامساً
کما عرفت سالقا و ای بر افراط تشیع که روز بروز بر روز ظهور فرمود بخیر بدیه بصر و بصیرت در فرقه ناجیه امامیه چنانچه
از مجالس ظل بوق واضح است قطعاً و العجب که انچه مولی و اقای مجتهد فانی یعنی مجلسی و غیر او محقق گردانیدند
حصلش بدان میرسد که مقصود مامون از ولایت عهد امام رضا و تزویج دختر خود با انجناب آن بود که بر مردم
خویش و بیگانه عیان شود که آنجناب تارک دنیا نبود به نحوی که چون خلیفه او را بکمال اعزاز و اکرام طلبید و
بولایت عهد خود نواخت و مومن برادر خود را از ین ولایت عهد معزول گردانید اقبال بدولت دنیوی را قبول
فرمودند و زهد و قناعت را ترک نمود پس معاذ الله متروک الدنیا بودند تارک آن اینها که بذهن سامعین جاگزین
شد تعلق داشت بنسخه که لفظ شیعه دران مرقوم است و هر گاه کتب شیخ جلال الدین سیوطی را استیعاب کنی علامه مذکور لفظ
ائمه آورده و من الائمه علی بن موسی الرضا نوشته طرفه تر انکه مجتهد ثانی گفته انچه دال بر اختلاف مذهب ائمه است کما اشرنا
پس دلیل تحقیقی در مذهب امامیه نماند کما لا یخفی الزامی فرع تحقیقی است کما فی مطبوعات البجالیسی الرحمن علامه سیوطی
نستان واد اپس محصل التقریر صاحب جامع الاصول چنان خواهد شد که از اهلبیت رضی الله عنهم اجمعین دو بزرگ مجدد دین
اند که حضرت صلی الله علیه و سلم بروایت ابوداود خبر داده بود امام محمد بن علی الباقر و امام رضا فرزند امام موسی
کاظم و شیعه در خاتمه مایه ثالثه کلینی را مجدد میدانند و در خاتمه مایه رابعه سید مرتضای تمامیی را از مجدد دین
اعتقاد میکنند و چرا چنین نداتند که رونق بازار رونق و رواج مذهب ایشان بدانا عون رجال از السنت
که قران مجید را ناقص و متغیر مثل استاد خویش علی ابراهیم صاحب تفسیر میدانند و تمامیی را بدخبیث که اهل سنت را
کافر و نجس العین میخوانند و اگر این کلام محمل است باری مفصل بشنو که پیر دهقانی در صوارم باین مقام چنین

گفته که ایضا قول باینکه امام رضا امامی بوده اند و وان محمد بن علی الباقر علیه السلام خرق اجماع مرکب است کما لا یخفی
و مآل این هر دو عبارت که پیر و مرید یعنی مجتهد و مزین گفتند یکی است اعنی همه سنیان همه ایمه را سنی میدانند و کسی از
ایشان قایل بتفصیل نیست که یکی از ایمه سنی است و دیگری شیعی آه پس چنانچه مجتهد فانی بتکذیب نفس خود پرداختند
زیرا که میگوید که قدمای سنیان ایمه را شیعه میدانند و متاخرین سنی قرار میدهند پس خرق اجماع کجا مزین طائفه با آنهمه دعوی
فراست و تکلم شمردن شیعه او را در عقول عشره مکذب نفس خود گشته و اگر مقلدین او زبان بتاویل کشایند که مجتهد ما
معتقد همین است که جمیع سنیان همه ایمه را شیعی میدانند و کجی و حق پوشی متاخرین را اعتبار نکرد گوئیم از امروز ما خواهیم گفت که رفضه
معاصرین ما که نقل میکنند در کتب خود بیوفائی جناب امیر متواتر بنسبت بحضرت زهرا حتی که معاذ الله عمر قتلش کرد و بضعه پیغمبر
انتقاماته خود را تتر و امیر المومنین بعرش برین رسانیده بود و علی مرتضی تماشای آن پرداخت و ذوالفقار برای ترتیب
شان در دست نگرفت پس همه رفضه کالمیه بل اکملیه اند مذهب ایشان چنانچه بدگوی خلفای متقدمین است فقس علی هذا
الکفر بالیقین امیر المومنین ولیکن کسیکه انکار ان مذهب کند نزد ما اعتباری ندارد فالجواب الجواب والنقض النقض چنانکه
بزرگان گفته اند ع زرگران بگری توانیم رست با **قوله** و فخر رازی در کتاب نهایة العقول نوشته اه **اقول** این
عبارت را نیز نقال کشمیری در نامه اعمال خود که زعفران زار کشمیر عبارت از دست آورده و پیر دهقانی بدون اشعار نقل
از ان بر داشته و دیگران خمسه کشمیری را بحذف دو جمله مثلث گردانیدند کما یخفی بیان خطایهم انشاء الله تعالی و تعلیم
تکمیدون خیه کیدا و انفاگذشته که پیر مذکور را اعتقاد انیمعنی داشته که متاخرین اهل سنت همه ایمه اثنا عشر را بطرف
خود از راه کجی و حق پوشی میکشند و بپیشوای خود میگردانند و قدما بالکل چشم از حق نمی پوشند نمی بینی که این اشعر
امام رضا را مجدد امامیه دانسته پس کلیه قدما از بنجا بهم رسید و رنه متاخرین توانند گفت که ما بر مذهب قدما هم اعتنا نکردیم
اکنون باید پرسیدن که امام اهلسنت فخر الدین رازی از متاخرین بود یا قدما بر تقدیر اول بالیقین بتالیف پرداخته
نه در قدح در ساختن بخلاف متاخرین که جمیع ایمه را پیشوای خود میدانند و مقتدای رفضه و تفضیل ایشان
رطب اللسان اند و کتب کلامیه تصنیف میکنند و آلیتا کر اشفیق کتاب الهدی نامند و ایه الثقلین میخوانند و بر تقدیر
ثانی بالیقین بتفضیص و تکذیب کردن الغرض انچه بعد از تتبع و تحقیق این سفیه را معلوم شده بود معکوس و مقلوب گردید و مغدلک
دیگران از متکلمین امامیه انچه از قدمای سنیان نقل کردند بزعم شان دلالت بران دارد که ایشان در عیب جوئی ایمه
افتاده اند و گوی سبقت ربوده اند چنانچه از رسائل مزین و غیره ظاهر است پس انصاف قدما باعتساف مبدل شد و جهل مرکب
برای مجتهدین عیان گردیده هم بذات خود دیش که در صوارم این عبارت را از امام موصوف آورده و هم از دست پسر خویش
یعنی مجتهد الزمانی علی المشهور که از جهت مزید سعادتمندی تحقیق پدر خود را برباد داد و دلیلی که مجتهد فانی بر ابطال
انیمعنی قایم نموده بود که بعضی را سنی و برخی را شیعه شناختن و سنگ تفرقه در زمره مقدسه ایمه طاهره انداختن ربهار
مذهب کسی نیست صورت ابطلان پذیرفت و کلام فخر المتکلمین برجای خود ماند و مجتهدین نقض صوارم را هم ندیدند
قطع النظر از ان اکنون در ضمن این اوراق به بصیرت قلبی باید دیدن و بصران فطانت باید سنجیدن رسیدم بر انکه از اصول

شیعه درباره ایجه برمی آید پس بر انکه اظهار علمای امامیه است که حضرات ائمه خصوصا جناب امام صادق صدها نسخه اصول
بتوسط اصحاب خویش جمع فرمودند نمی که درین مقام که بحث مجددیت آمده‌اند که تفصیلی دران رفت پیر دهقانی
بتقلید معلوم همین گفته و قس علی هذا بلکه دیگران انهم نوشتند بفرمایش جناب امیرالمومنین تصنیف و تالیف حدیث
شروع شده و روز بروز در ترقی بود ولیکن ان کتب را اهل خلاف اندوختند و سوختند و بدریا انداختند و بی نام
و نشان ساختند کما فی اللوامع وغیرها مگر کتاب حضرت امام مجدد که از خزانه مشهد مقدس چون آب حیات از ظلمات بدر آمد
بتوسط صدوقین رواج تمام گرفت ندیدی باید منصفی را درین کتاب نگاه کردن که جناب امام رضا نام خود را دران
درج فرمود و هرچند ضروری نبود مگر تصریح هم نمود که برای هدایت خلق می نویسم حالانکه بر اصول رفضه قلت علم بلکه فرومایگی آنجناب
معاذ الله بر اصطلاح مجتهد القدر رعیا لست که بعد از دیدنش خواهی گفت که ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا یعنی نموده
انچه در سابق دیدی و شنیدی و بمیزان تحقیق علمای رفضه سنجیدی و چون مبلغ علم جناب مجدد خاتمه مائه ثانیه چنین باشد لیس
علم فرزندان جناب و اولاد اطیاب ایشان بچه درجه رسیده باشد که ماخذ علم پدر بزرگوارش بفقهای سته که حال شان عنقریب دانستی
میرسد که بعضی از ایشان حتی شیطان الطاق نیز تمنای ایشان همسری میکردند که بخوارج ملحق شوند پس حال دو سه امام باقی چه
خواهد بود خاتمه امیه از هزار سال چنان مگر داغ نسبت به اصول رفضه علما از تحیث فرو رفته اند که نکاح والده معظمه ایشان بمذهب و کیش
والد ایشان با امام حسن ثانی در حالت شرک اتفاق افتاده بود وانهم در لشکر خواب بیداری انگاه که انیکه حضرت رسول خدا ایچ
نرسید که او مسلمه است یا هنوز مشرکه کما فی حق الیقین وغیره و جناب فاطمه زهرا بعد از چندی تدارک مافات پرداخت و او را
بلند عشق و عاشقی و وعده وصل و وصال مسلمان ساخت متوهم نشود که این غفلت از جناب پیغمبر خدا بر سبیل ندرت و اتفاق
رو داد زیرا که چون خطبه نکاح ریحان خود پادشاه زنان مشهور بشهربانو خواند در انجا نیز چنین غفلت واقع شد حالانکه
مذهب و کیش دودمان تر و بیر همه را معلوم است که گبر بودند و آتش پرستی دستور ایشان قدیما و جدیدا تراجم بحار الانوار
ببین که درین واقعه هم جناب سیده تدارک مافات فرمود تفصیل این مجمل انکه قطب الاقطاب رفضه یعنی راوندی در
احادیث معتبره از جناب باقر العلوم آورده که چون اصحاب کرام به اقلیم ایران لشکر کشیدند و غالب گشتند دختر یزدجرد
شهریار را که شهربانو بود و همچنین دختران ملوک ایران را روبروی عمر حاضر آوردند و دختران مدینه مشتاق جمال
ایشان خصوصا شهربانو گشته از خانها بیرون برآمدند و مسجد نبوی صلی الله علیه و آله از نور جمالش روشن شد عمر خواست
که نقاب از روی وی بردارد و جمالش ببیند پس منع کرد و گفت که سیاه باد روز هرمز که تو دست بدختر من دراز کنی عمر خواست
که او را اذیت دهد پس گفت ای کنیز مرا دشنام میدهی امیرالمومنین فرمود ای عمر چگونه دانستی که دشنام میدهد بعد این عمر
گفت که او را بفروشند امیر مانع شد و فرمود که بنات ملوک را نباید فروخت هرگاه کافر باشند و باید گفت او را که از
اهل اسلام هر کرا خواهی بشوهری قبول کن و مهر او از بیت المال بده عمر قبول نمود و اختیار داد تا شهربانو دست
بر دوش حضرت امام حسین نهاد امیر پرسید چه نام داری جواب داد که جهان شاه جناب امیر ارشاد نمود که نام تو
شهربانو نهادم گفت این نام خواهر من است و با امام حسین درباره اکرام و محافظت او تاکید کرد و بشارت داد

گراز فرزندی پیدا شود که افضل خلایق باشد پس از تو تا امام سجاد ازو متولد شد اینک شنیدی روایت قطب الاقطاب
است که راوی دران خیانت فاروق را بزعم خود ثابت کرده که او را این مسئله معلوم نبود که بنات ملوک را چون کافر
نباید فروخت چنانچه جناب امیر فرمود و کفر او ثابت کرد پس خریدن دختر قیصر چگونه درست خواهد بود که حضرات امیه بران کار
و بعد از ان بجواب سیادتی [illegible] اورده و نیز راوی تشیع شهربانو را هم ثابت نمود که خلیفه وقت را که غاصب و ظالم
بود از دیدن خویش [illegible] گردید چون در حجاب و نقاب بود مسجد شریف چگونه روشن شده و هرگاه نقاب و پرده نداشته
از منع عمر وال تشیع عصمت عفت او پس توان برد که از مروسیری جهان اجتناب با جوانان آن سوال و جواب که می آ
و عصمت و عفت می افزاید این روایت چنانکه دانی از مرویات قطب الدین راوندی بود که از جانی جنبد و دیگران شد
بالظهور دیگر دران دخلی داده اند که حیا از ذکر تمامش بعینه مانع است ولیکن قوم حیادار میگویند که بعد از اختیار داد لبش عمر رو بر
گردش گفت بهر است خوشم نمی آید چون جناب امیر رو برو آمد پسندید و گفت لیکن فاطمه زهرا از من رنجیده خواهد شد بنده میگو
که چون لبش مبارکش از کثرت علوم منبع بود بخلاف اعضای دیگر حتی که جناب فاطمه زهرا فرمود آنچه فرمود از تشبیه اعضا
بعضها ببعض کما فی البحار پس بوسه مبارکش را چگونه نه پسندیده باشد در رتبه ذاتی و قدر افزائی شهربانو در باب علوم زیاده تر خوا
نسبت بحضرت زهرا درین اعتقاد از رفضه مدعین مزید حلاله بعید باشد به بطلیج با روقت نوبت امام حسن گفت خوب است لیکن طلاق
بسیار میدهد پس جلوه امام حسین را قبول کرد سبحان الله حرف در اسلام میرود و ظاهر کلام امیر المومنین دلالت بر کفرش دارد
که فرمود دختران بادشاهان را هرگاه کافر باشند نباید فروخت او حقوق جناب زهرا در انوقت رعایت کرد و جناب امیر وقت
شهادت آنجناب که بر دست حضرت عمر گمان قوم بدگهر معاذ الله وقوع پذیرفته زبان را هم نجنبانید صد آفرین بر نیت
شیعیان اهل بیت که در حق دختر یزدجرد آتش پرست چه قدر مراعات کردند و درباره جناب امیر المومنین ان کنایه اختیار
نمودند که ابلغ من التصریح توان گفت فانظر کیف کان عاقبة المنافقین بلطف گفتم که در انوقت او چه میدانست حقوق جناب
فاطمی را تا رعایت کردی زیرا که رسول خدا وقت خواستگاری شهربانو امام حسین نور عین خود را همراه داشت او مذهب و دین
او را هیچ نه پرسید نه اسلام او را تعلیم و تلقین کرد پس در حالت بت پرستی او را بنکاح چنین فرزند دلبند خود در آورد و در نکاح
امام حسن عسکری مشرکه را پسندید و قد قال الله تعالی وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ طرفه آنکه چون شهربانو بیدار شد دلش
بلکه عاشقی گرفتار بود تا آنکه وقت شب بزیارت جناب خاتون قیامت مشرف شد یعنی دید که تشریف آورد و اسلام عرض نمود
و شهربانو بارشاد فیض بنیادش مسلمان گردید جناب فاطمه او را تسلی بخشید که عنقریب از دست مسلمانان پدرت شکست میخورد
و تو اسیر میشوی جلی ذلت و کدورت نزد فرزندم حسین میرسی پس شهربانو حقوق جناب سیده را چون میدانست بر جای خود
نیست قال الله تعالی بَلِ اللهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ پس حقی که بود جناب سیده را برابر او نه دیگر برای مخلوق
و خود از شهربانو سبب عجلت را در سبتا قبول بردوش امام حسین گذاشتن بر سیده بود نه تا این قصه را بیان کرد
و گفت چون شوهر من او بود آنگاه بتزویج رسول خدا او را شناختم و معلم بن معلم المکتوب بجار بی این قصه را در تالیفات خویش
چنان محقق گردانید که زینهار فاروق و غیر او را مثل عثمان دخلی دران نباشد و بیانش اینکه مثل قصهای سابق بر نقل

مجلسی در جلاء العیون آورده که جناب امیر والی گردانیده بود بعضی از اصحاب خود را تا او دو دختر شهریار یزدجرد را نزد آنجناب روانه
کرد پس یکی را بامام حسین بخشید و دیگر را بمحمد پسر ابوبکر صدیق رض از اول امام زین العابدین پیدا شده و از دوم قاسم جد مادری
امام صادق بهم رسید آنچه باهر کسی را اذعانی حاصل شد که در خلافت جناب امیر ایران فتح عظیم روداد که دختران کسری در بندی در آمدند
و حضرت امیر چنانچه عوالم اربعین را می پروریدند درین اقلیم هم تصرف تمام داشتند بلکه هیچ توسلی هم در میان نبود که این دشمن
جناب مرتضوی ذکر آن نمود بلکه چنانچه با قوام عاد رخ در معجزه بساط تن تنها جهاد فرمود ارکان رفعه آن معرکه را دیده و هوش
در باختند و گویا قالب عنصری را تهی ساختند قس علی هذا جهاد ایران و اگر زمانه فاروقی بود بالیقین عیان شد که ادعای خلافت
امیر المومنین به تنگ محضری و نیم خواهی در خلافت خود بجا می آورد و کار گزاری را بتقدیم میرسانید و انهم از باب قدیم پروری
بود که فاروق در زمان حضرت صلی الله علیه وسلم عهده احتساب در مدینه طیبه داشت و مردم از صولت او می ترسیدند
و از دره او می لرزیدند و لیکن جائیکه رئیس الکروبین کاری در آسمان نتوانند کرد بدون همراهی جناب مرتضوی
و ملایکه مقربین اگر بدون اجازتش عملی نمایند خواه بر فلک خواه در زمین غیرت الهی ایشان را نماکیسته گرداند کما فی
معجزه البسطا عنه المجدیین ابوبکر صدیق باشد یا عمر فاروق صاحب احتساب در چه حساب و از عجائب و غرائب آنکه چون جمیع
ائمه تابع شریعت غرای جناب سید انبیا بودند حضرت امام زین العابدین بعد از شهادت جناب امام حسین مادر معظمه خود را با غلام
آزاد کرده خویش با پدر بزرگوار خود عقد بستند و درین باب عبد الملک ابن مروان خطی نوشت و شکایت این عمل در آن
درج کرد امام سجاد جوابی نوشت رقم فرمود که نیارست رد آن نمودن چنانچه در وفیات الاعیان نسبت علما ایشان قوم مستحق بکو
ولوم امر مشهور و معروف شرعی را خواستند که تبدیل و تغییر کنند تا بمعوات مذهب خود را مستند و موکد نمایند چنانچه مشهور کرده اند
که زوجه امام العقد دیگری نمی آید و شهربانو لا تنکحوا ازواجه من بعده را واقعه کربلا بود اسپ امام حسین بعد از شهادت آنجناب
سوار شد و اسپ او را بوصیت آنجناب در کربلا در کوه جرها مون در ربود چنانچه در واقعه دیده یا شنیده باشی مجلسی با انهمه
دعوی تحقیقات آن مقدمه مشهوره را باین روایت بی سر و پا کان لم یکن شیئا می گرداند و نمیداند که جهاد امیر بر تاویل
قران مجید بود نه بر تنزیل چنانچه عنقریب خواهی دانست و آن روایت اینست که عبد الله بن عامر چون خراسان را فتح
کرد دو دختر یزدجرد شهریار ایران گرفته برای عثمان فرستاد یکی را از آن هر دو بامام حسین داد امام زین العابدین
از بطن او بهم رسید و او برحمت الهی واصل شد پس یکی از کنیزان امام حسین امام زین العابدین را می پرورید و امام او را
مادر میگفت بعد از واقعه کربلا آن کنیز را امام سجاد که او را مادر میفرمود بیکی از شیعیان عقد نمود پس مشهور شد
که حضرت سجاد مادر خود را بموالی خود انکاح فرمود بعد ازین مجلسی بتقدیر الهی بیدار شد و دانست که هر یکی از آن
قوم که بر تاریخ نظر دارند خواهند خندید میگوید که اقوی همین است که شهربانو را در خلافت عمر آورده اند و احتمال دارد
که یکی از راویان را اشتباهی پیش آمده که بجای عمر نام عثمان گرفت ولیکن غلط اول که ملا ابن معلم الملکوت حارث
روایت نمود که جناب امیر یکی را والی گردانیده و او چنین کار سترگ امر بزرگ بعمل آورد که دو دختر یزدجرد
را نزد جناب مرتضوی فرستاد تا آنجناب تقسیم هر دو به هر دو نمود علی بن الحسین و قاسم بن محمد بن ابی بکر پیدا شدند

زیاده تر است بسبب آنکه خلافت عثمان بخلافت فاروق بنسبت بخلافت مرتضوی نزدیک تر بود و نیز ظاهر است چون
بروایت مفید سارق درین لکری را از خلفا دخل نتوانند بود پس هر چه از امور بر خوبی خلفا دلالت داشته باشد آن را
بالضرورت باطل باید کرد و در منقبت و خوبی جناب مرتضوی اگرچه خلاف بداهت و اجماع پیش آمد باید بوقوع آن
اذعان کردن و توجیهات موهون که مصداق عذر بدتر از گناه بوده باشد چنانچه در طعن الرماح مجتهد الزمانی هم دیده
باشی که امری است مخالف اجماع امت و بر موضوع بودنش همه عام و خاص اتفاق دارند و مجتهد الزمانی آن حدیث
را صحیح میگوید و نعوذ بالله من تلک الخرافات وقس علی هذا اسم ابی بن کعب که از قراء اصحاب کرام است و ائمه اعلام
قرارت او را پیروی کرده اند بجای عبد الله ابی بن سلول رئیس المنافقین نزد فریقین الی غیر ذلک مما صدر عن
المجتهد الظلوم الجهول مخالفا للمعقول و المنقول و چون کلام در اشتباه رواة پدید آمد که باعتراف مجلسی بجای لفظ عمر
لفظ علی آورده مجاهدات فاروقی را مجاهدات مرتضوی گمان بردند و آن جهادات خواه باقلیم شام باشد یا متعلق به
بایران و روم همه متعلق بوده به شرح کتاب حروب امیر المؤمنین بتاویل قرآن مجید بود و بر شهادت بغاوت آن کفار
منکرین نبوت و قرآن مجید و این از اهل الاسلام بودند پس اگر کسی باز رو داشته باشد شبهات و اشتباهات رواة
و حمل کردن امام اعظم احادیث معصومین را بر آن بشنید باید که کتاب تهذیب الاحکام روا آرد حتی که انهم در تعیین
مقدار ابراز خیبری گفته که دو مشت خرده بودند و راوی دو را یکی فهمیده و یاد داشته و چون در روایت فدک الحق
میگویند که وحدت را راوی بمعنی غصب دانسته و لفظ را بامعنی آورده گاهی گردن رگهای ایشان نمودار شود و زمانی
قاه قاه میکنند کجا این اشتباهات و کجا روایت بالمعنی فاعتبروا یا اولی النهی بالجمله کار نواصب دشمنان اهل البیت
و اصحاب امری پس عجیب سرمایه تضحیک است زیرا که حضرت امام رضا عمده دین شیعه در کتاب فقه الرضا که معدود و متین
رفضه آنرا بکمال طمطراق برواج داده اند آنچه نوشته دلالت بران دارد که امام ممدوح اوائل اصحاب را ماخذ علوم گردانیده
پس چگونه تصور کرده شود که علم آنجناب و علوم جناب امیر برابر باشد چنانکه شیعه بحدیث زمان بمساوات علم حضرت
نبی و وصی قائل شده اند که یکدانه را در کمی و زیادت گنجایشی نیست و متاخرین و قدمای بر این اند و بعضی علوم جناب
مرتضوی بر علوم مصطفوی را زیاده میدانند و مدلل میکنند کما فی لمنافیه ایمه الحقویه و آنکه دیدی و شنیدی بنسبت
باصحاب بود که لایق آن بودند که ایمه پیروی شان کنند که والذین اتبعوهم باحسان ماجرای عجیب و غریب آنکه ملاحده
و زنادقه را که در اضلال و تلبیس مثل زراره و شیطان الطاق انگشت نمای آفاق بودند ایشان را نیز از اساتذه
خویش قرار داده اند است حال امام محمد تا بمتاخرین مقلد چه رسد پس مجتهد الزمانی که عبارت امام فخر الدین را ذکر
مینماید و ماده طعن بران می رنید در حقیقت تار و پود پرخویش را برهم می زند که بزعم خود گفته بود که خرق اجماع
لازم می آید فکیف که خود را اصول رفضه بر قلت علم دلیلی است روشن چون شمع در انجمن و ایضا آنچه شیعیان
در باره فدک مناظره جناب فاطمه آورده اند بر اهل السنت که آنجناب بسبب از شنیدن حدیث لا نورث سکوت
تام اختیار کرده و التزام نموده چنانچه در تالیفات فقیر نقلا عن اصول الشیعه دیدی و دین مجلد هم مجملا ادا

والنستی وانیهم ازین قصه سست وضوح دارد که بیکبه در آیت قرآنی هم احاطه نداشتند و بعد از سکوت والزام آنرا از
جناب امیر آموختند واگر این سلسله را غفلت در قصه فدک و بیان اغلاط معصومین از دعوی میراث و هبه و وصیت عشر غایات
آن حرکت هم پایانی ندارد و تحقیق آنکه نقل قول امام رازی مرغوم مجتهد خانی و امثال او را از معاصرین پایمال میکنند و
هیچ اعتراضی بر فخر المتکلمین وارد نمیشود چه زیاده برین نیست که متاخرین ائمه در تبحر مانند قدمای خویش نبوده اند
واین امر چندان بعید از عقل و گلوسوز نتواند زیرا که قومی باشند و علوم شان چندان مساوی باشد که والنستی که ببقاء
دیگر آنکه بنا شد مستبعد هم نباید و کمی و بیشی علوم ایشان البته مستغرب نیست بلی این امر که بجان و ایمان راهی بعراتشهم
کرده کتب دین و ایمان خویش جهالت جناب بضعه پیغمبر را درج کرده اند و نقض عهد و رد وحی را برای آنجناب رکافی
و غیره افزوده اند و بصحت رسانیده اند فاین نحن من ذاک که جا گفتگوی حضرت سیدة النساء نزد ما که تعلق تخصیص و تعمیم آیت
و حدیث دارد و پیشه مجتهدین است و کجا مرتبه جهل و سلب ایمان از وحی و فارغ خطی و خلاف آن نمودن و تکبر بجا از
فاروق او بخنق و ابرا ببری خود کشیدن الی غیر ذلک مما لا یتناهی والحمد لله که کلام امام رازی دلالت بر تجهیل
ندارد و لیکن در معنی آن اینقدر مسلم است که ائمه گو جناب تبحر نداشتند چنانکه قدما و شافعی وغیره او را حاصل بود و از آنجمله
است که مجتهد نیز بهمین معنی اضافی فهمید و هرگاه کتاب امام رضا را تتبع کنی افتخار میفرمایند بر شافعی که محمد بن ادریس
مطلبی بود معهذا اگر کتب اصول رفضه بر کشائی عیان تواند شد که درین معنی استبعادی نباید کرد که در قرآن اول
بعضی از اوائل اصحاب حکم حیری میدانستند و اجله نمیدانستند و اینمعنی اضافی سبب استبعادی نیست مگر نه بینی که
شیخ المفضلین در تهذیب آورده که حضرت امیر که لغسل سوال مقبول بود مسئله نقض وضو از مذی بحیاء البنت الاحجم لمقبل النبی
توسط مقداد که تشبیه او گاهی بکبود و زبانی بقول او و کافادات ائمه هدی مردلیست وانهم بعد از نکاح آنجناب بحضرت
زهرا و مرور مدت بر آن که تقریبا آسی سال از عمر شریف گذشته باشد و در حصول علوم لدنی نظر باینچه شارحین
کلینی و غیر ایشان منقح کرده اند بحکیسی کلامی نتواند کرد و ایضاً اثناعشریه سلسله امامت حضرت امام نرگسی هستند
که اگر در جابلقا خزنده بنا بهمین قرآن المجید تلاوت میفرمایند چنانچه از تصریح تمانیه ظاهر است که قرآن همین
است و بهمین ترتیب چنانچه این رئیس علمای قوم در جواب مسائل طرابلسیه تحقیق کرده پس البته اگر باهی
انصاف در میان باشد مرهون احسان جامعین نشده ند واگر قرآن مجید اهل بیت میخوانند لاجرم
مسیله ها هنوز بعد هزار سال تقریبا ندانستند زیرا که آن نسخه منسوخ التلاوت است بفتوای جدامجدش یعنی
امام صادق علی ما روی ثقة الاسلام عندهم فی الکافی و علت این امر آنکه هنوز وقتش نرسیده زیرا که موقوف
است بر ظهور امام نرگسی و ریحانی واگر شاید حکمی جدید فرا رسیده فی الفت آنچه امام صادق فرموده اند پس
این گل دیگر شگفت یعنی عیان شد که ائمه هدی شرائع جداگانه داشتند و مانع این شریعت نبودند
لیکن چه لطف و چه فایده که شیعه خود را دران بلاد نتوانند رسید و این سیر و تماشا نتوانند دید چه جای
سنیان خوبی آن بود و لطافت که ما هم همراه معاصرین میرفتیم و دندان از دل میکشادیم و آن گلزار و بهار را

میدهیم بیت بہار عمر ملاقات دوستدار انست ❁ چه حظ کند خضر از عمر جاودان تنها ❁ دلم بپاکی دامان عجمی بالد ❁ که
باغبان همه مستفید ببوستان تنها ❁ یعنی جناب امام نرگسی ریحانی سوسنی درین بهار حیرت را چنان مدهوش گردیده که از حال
خود حسابی برنگرفته که در غیب اندیا ظهور تا النسخه اهلبیت رائی خوانند وظهور وغیب را نمیدانند ولقد اجاد الناطق حیث
با قال بیت حسن گل دوش چنان بر زبر شبنم نوشتش ❁ که چمن پرتو خورشید بروی دوشتش ❁ بالجمله کلام رازی چنین بیست
که مورد عناد وعضب مجتهد شود وبرای او مفید افتد افسوس اینست که کتب مذهب شیعه در انوقت متداول نبود بلکه یافته
نمیشد ورنه تعجبش از یکی به لبسیاری میرسید اگر خواص امیه را در کتب شیعه عموماً وخصوصاً میدید وباستفاضه و
شهرت می شنید که هر امام لستمدیه روح القدس همراه دارد واسم اعظم زیاده از پیغمبران میداند وتصرف بر عوالم اربعین
اورا حاصل است ولوح محفوظ بر روی مبارکش گشاده وجمیع علوم بکلیاتها وجزئیاتها در عمود نوری پیش او اماده
وبا اینهمه اسباب وغیرها در زوایای خمول نشستن وبرای اقامت امور دینی هنوز برنخاستن وهرگاه با اینهمه تجهیل
وتکفیر اجله اهلبیت معاذ الله شیعه تبرانه که رئیس الشان مجتهد الزمانی است متمسک باشند بحبل متین محبت اهلبیت ما و
اهلسنت که پیرو شیعه اولی باشیم وجمیع اهلبیت نبوی را دوست داریم وهر یکی را درجه بدرجه ستایش کنیم وهر امام
را موافق واقع بستائیم وایشان را از تهمتهای رفضه پاک وصاف دانیم چرا متشبث باذیال مقدسه ائمه عترت ودال
نباشیم ولیکن هرگاه همچو انصاف کو باشند چه چاره است بلکه بجای استبشار ونه مقام افتخار علاوه آنکه مجتهد خیال داشته که هرکه علمش زیاده باشد
فضلیت عند الله بجانب او ست حالانکه چنان نیست که او پنداشته بلی کثرت علم نیز از اسباب اوست واگر مدار
افضلیت فقط کثرت علم بودی بر حضرت موسی چرا عتاب آمدی چون برای نفس خویش پنداشت که من اعلم
بنی اسرائیل ام وچرا مامور بسفر وتعلم گشتی ودرین معنی البته شبهه نیست که حضرت موسی افضل بود از حضرت
خضر وجمیع معاصرین خود کما لا یخفی ونیز علم حضرت جبرئیل زیاده تر است از علم حضرات انبیا ورسل متعلق
بتبلیغ حتی حضرت رسالت حالانکه موصول است از ایشان نزد رفضه نیز ختم که در آغاز جمهور ایشان بکاسه لیسی
معتزله اعتقاد افضلیت ملائکه داشتند باز قائل شدند بافضلیت انبیا تا نوبت باینمعنی رسید که متاخرین ایشان
نیز از جمیع انبیای متقدمین افضل اند کما فی تفسیر الکبیر والتحفه والصوارم علی الترتیب **قوله** اما طعن او بسیاه پوشی
پس ناشی از سیاه درونی وتیره باطنی است الخ **اقول** سیاه پوشان ودنیاخران ودین فروشان وتیره
باطن وفتاک وباجن آن قوم سطر ووانده که در کتب دینیه خود شان نوشته اند که نور شاه ولایت در زمان خلفای
اهلبیت مبدل شد بظلمت وما میگوئیم که بحیثیت اعانت خلفا وتدابیر مهمات دینی نور حضرت یعسوب المتقین در ترقی
مصداق نور علی نور بود وامت محمدی آیت کریمه وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى درباره پیشوایان کفار میدانند ورفضه
سیه کار وتیره درون در مجلد سیزدهم از بحار ایت مذکور را برای بنا تشهیر شیدان ونور دختان روایت
میکنند وبحیب مصیبه بلفظ مذکور اشاره میکنند بکوفیان بیوفا ساختن رفضه اشتقیا موحد طور مسمه دریا
که منبع همچو مجلسی ارباب نفاق ولقد بوده اند کما نقلنا سابقا که واژه وهزار دفتر اولیان منقل ...

فرستادند وجناب امام حسین را از مدینه طیبه طلبیدند وحق مهمانداری چنان ادا کردند که تا امروز این قصه
در زبان هر صغیر وکبیر است بلکه بدلالت مقتل ابومخنف عمدة الاخبار زینین نیز وجناب امام حسین صد هزار
ولبست وپنج هزار نامه کوفیه سیه نامه جمع شد که ابن طاوس میگوید که در روزی شش صد عرضی رسید وقس علی ذلک
وچون اسیران اهلبیت در کوفه رسیدند ایشان بلباس سیاه که زاغ وزغن از آن شرمنده باشند سینه
کوبی وماتمداری بجا می آوردند تا اهل بیت حضرت سید الشهدا لعنت ونفرین ایشان بدین عبارت
بیان کردند که چون شما سوگواری وماتمداری می نمائید باری نشان دهید که آنها کیستند که ما را قتل
نمودند وموجب چنین مصائب گردیدند پس مجیب معیب بدین حدیث وامثال آن استناره میکنند ذهن
سلیم رفضه سیاه درون را کجا حاصل است تا مدعای او مجتهد لفهمد در وبراه انصاف نهد ع گنجها هست
دلی محرم اسرار کجاست واز عبارتش قیدی که مانع از تعمیم باشند یافته نمیشود بلکه هم بر قدمای رفضه که
چنین احسانات بر اهلبیت نمودند صدق آن اولی والنسب ومطابق واقع است که مقصودشان همین بود
که تخم سادات رفیع الدرجات باقی نماند ومتاخرین نیز که مصداق علی آثارهم یهرعون اند درجه شمول دارد
ومدعا اینست که اگر اتفاق بر زبان سابقین ولاحقین لفظ شهادت جاری شده ومیشود عمداً از خوف
اهلسنت وخوشامدشان خواهد بود وخوف رفضه قبل ازین زیاده تر بود کما لا یخفی وقس علی هذا ناگوار بودن
بقای نسل مذکور کوفیه مطرودین را که چنان ظلم روا داشتند پس چگونه بقا را میخواستند والبته تابع منافق
منافق است نه مخلص پس حکم مذکور برای همه خواهد بود ببین که مامون بعد از آن چه کرد وهمین میخواست
کسی باقی نماند وقس علی هذا ملوک ایران کی میخواهند که شخصی ریاست باقی ماند واز کتب اهل تحقیق چند بار
دانستی که غیر از روزه برای روز عاشورا امری محقق نیست وانصاف بکن که چون محدثین باچنین حکم کردند
پس احتمال عید از ما مردم کلیةً برخاست که روزه وعید بهمدگر جمع نمی شود داری احتمال عید برای شیعه باقی
ماند که یقین حرمت روزه وسر دارید وبر امام صادق افترا کردند وهر که روزه دارد حشر او همراه ابن
مرجانه وشمر خواهد بود کما فی واقعات کربلا وهم میگویند که اهل سنت قایل بروزه اند وندانند که چون طعن بر
ایجاد عید بود وروزه در عید حرام است پس طعن مذکور بهر که میرسد فاعتبروا یا اولی الابصار واز لباس عباسیان
که سیاه بود لازم نیاید که سیاه پوشی سنت است بدون دلیل پس از کجا ثابت کرده که هرچه را عباسیه
بعمل آورند سنت باشد ومرتبه استحباب دارد این قول را بدون دلیل کسی اصغا نتواند کرد حالانکه
در کتب شیعه از ائمه هدی مرویست که لباس اهل سیاه نار است پس الزام محقق شد ومجتهد دلیلی قائم نکرد
که هرچه صدور یافته از خلفای عباسیه بدرجه استحسان میرسد واگر تفصیل بند وبست شریعت مطهره
میخواهی وحجت الزامی را تمنا داری در تفاسیر خویش باحادیث حضرت رسالت پناهی متوجه شو که ثقة الاسلام
در کافی باظهار صاحب صافی از امام صادق علیه السلام آورده که چون مکه معظمه مفتوح شد مردان بیعت حضرت

مشرف شدند باز نوبت زنان رسید و آیت کریمه فرود آمد یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یبایعنک
علی ان لا یشرکن بالله شیئا و لا یسرقن و لا یزنین و لا یقتلن اولادهن و لا یاتین ببهتان
یفترینه بین ایدیهن و ارجلهن و لا یعصینک فی معروف فبایعهن و استغفر لهن الله
ان الله غفور رحیم هند زن ابو سفیان گفت که ما اطفال را پرورده ایم در حالت صغر کشتید ایشانرا چون بزرگ شدند و ام حکیم دختر حارث
بن هشام که زن عکرمه پسر ابوجهل بود پرسید یا رسول الله آن امر معروف را بیان فرما که خدا ما را فرمود که عصیان تو
در آن نکنیم حضرت فرمود که طمانچه بر روی خود مزنید و رو مخراشید و موی مکنید و گریبان مدرید و لباس سیاه مپوشید و در
گریه مخروشید پس برین عهد بیعت کردند و استاد کلینی درین باب اینهم افزوده که نزد قبر ایستاده مشوید و نیز
در کتب شیعه موافق اهلسنت مدللست که سه روز برای مقیم عزاداری عموما مقررست و برای مسافر فقط اندر روزی
که خبر موتش در آن برسد و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین عهد از زنان گرفته که کم عقل و کثیر الجزع
می باشند و عادت شان گریستن است و تطویل و تبوره و امثالش پس مردان بالطریق اولی کما لا یخفی و متواتر
در روایات شیعه و سنی به بیان واقعه کربلا معلی وصیت حضرت امام حسین سید الشهدا دیده باشی که بار بار فرمود
که درین مصیبت ازین امور احتراز باید کردن لیکن محض گریستن را منع نمیکنم و چون اینحدیث جامع این احکام
است و حال سواد الباس بهتر از آن معلوم شد حاجت بدلیلی دیگر نماند و الحمد لله اما آنکه از کلام شیخ جلال الدین
معلوم میشود مخصوص بودن خلافت خلفای عباسیه پس آنچه متعلق بدان بود قبل ازین چنانکه باید درین بحث
و امثالش مفصل گذشت هر که مشتاق باشد در آنجا نگاه فرماید اعاده اش جابجا ضرور نمی نماید حالا برای فهمانیدن
مجتهد آنچه ذکرش ضرور بود ناهم بعمل آمد چنانچه در بعضی از مقامات معرفت بحث بود از خال حضرت ابراهیم خلیل مگر
بخیال اینمعنی که شاید مجتهد که در مناظره حواس خود گم میکند هر چه ناگفتنی باشد هم میگوید ذکر ابراهیم فرزند دلبند حضرت
ختم رسالت نیز بعمل آمد تا محلی برای او باقی نماند قس علی هذا پس بر ما قبل حواله کردم و هرگاه الزام در تحقیقا بدرجه
بداهت اولی رسانیدم که آنچه شیعه از بیوفائیها و دغا و دغل با اهلبیت نمودند کسی از اشقیا چنان نکرده البته جای لعنت است
که گفته شود که سیه پوشی و ماتمداری فقط بملاحظه الفت که امام ادم ثانی یعنی حضرت سجاد درین سلسله چرا باقی
ماند که این وجه برای شان و خلعت شان می زیبد نه بینی که پیر دهقانی در صوارم بجای خود ثابت کرده که
مامون بجهت افراط تشیع امام رضا را بدان الحاح و تقاضا طلبید که همکس میدانند و در کتابها این قصه را
بخصوصها میخوانند که بر آن امام سفر از مدینه بسوی مامون مصیبتی عظیم بود که هیچکس مباد و هم از جهت فراغ خاطر
بوطن و هم حضورش بر تربت جد امجد نخواستی معهذا آنجناب را اینهم معلوم بود که نوبت بزهر خواهد رسید و بعد از ملاقات
باظهار مجلسی و غیره گفتگو شروع شد در قبول حکومت و کامرانی که ناگزیر است اختیار کردند پس امام رضا باظهار رغبت
ناچار شده و ولایت عهد را قبول کرد چنانچه کوفیه از هر طرف جوشیدند و هزار طلب و تقاضا جناب سید الشهدا را بسیار
کوفه باعث گردیدند و چنان خدمت بجا آوردند که هیچکسی از کفر هم چنین خدمت امیه را نتواند کرد قس علی هذا امام

بجهت افراط تشیع حضرت امام رضا را از دست خود قتل نمود باز ماتمداری بعمل آورده متوجه شد بقتل حضرت امام محمد تقی
پس درست شد که ماتمداری و سوگواری فقط برای بقای این نسل طاهر بود که قدمای شان این کفر و نفاق را
ایجاد کردند و خلف شان بر آن میروند لاجرم مجیب معیب بمقتضای محاوره قرآنی و غیر ایقال القلون گفت که بجهت ابقای
نسل معصومین این جوش و خروش و سیاه پوشی و ماتم داری میکنند و تقلید سلف خویش مینمایند بالجمله مجتهد رونق خود در
دنیا بهمین امر محصور میداند که هر چه سنی گوید او باید کرد اگر کلمه طیبه باشد من بعد از خرافات مجتهد مضمونی تازه تر باید شنید که
از تفضیح مذهب خود که هر روز و شب در ترقی است زینهار ترانه لیشیده ترانه واقعه احد و غیره که نحوتبرین وجوه درین مجلد
هم بیان شد که موجب رسوائی مذهب شیعه و سبب نکوهش و لعن ایشان است بار دیگر شروع کرده و بسبب جهل مرکب که با
مجتهد محیط گشته مرا لسنت که رفضه چند کس را در چند هزار صحابی برگزیده اند که رکن اول سلمان است و رکن چهارم مقداد است و چون
هر دو بلکه دیگران نیز همراه جناب امیر بودند وقتیکه آنجناب بر بساط ابر همراه این رفقا سوار شد پس لصحبت شریف
سیرهای عجیب و تماشای غریب را مشاهده میکردند و در کمال التذاذ بودند و هرگاه با قوم عاد تلاقی رو داد و معنی فلما تراءی
الجمعان نمودار شد و جناب امیر ایشان را باسلام دعوت فرمود کسی از ایشان توفیقی نیافت که برفاقت جناب مرتضوی
پردازد پس آنجناب تنها بمقابله شان قیام فرمود و مازایشان برآورد و دریای خون جاری نمود طرفه آنکه
معنی مقاتله کجا صورت نبد و که ایشان واقعه را نتوانستند دید و حال ایشان چندان متغیر بود که طیر ازواج
شان پرواز نماید و اگر حضرت امیر در عین جهاد برای استمالت ایشان مراجعت نمیکرد و دست مبارک بر سینهای
ایشان که بعضی بشصت سال رسیده بودند و بعضی از سه صد سال بیخاد رکردند بنما الیه ند منفقت کفن و دفن ایشان
نیز بحضرت امیر می افتاد پس ایشان را تسلی داده و دست مبارک بر سینه بعضی نهاده باز بقیه قوم عاد را زیر و زبر
گردانید و کسی از ایشان رفیق نشد و بنده میگویم که در مبادی خلافت صدیق هر روز این قوم چو فروش گندم نما
بر اصول رفضه نفاق همت بر میان جان می بستند و عهد و میثاق را فردای آن می شکستند تا آنکه تیر بر دال از
باران اخلاص شان علی روس الاشهاد این قوم روباه سیرت را لعنت فرمود چنانچه در جلد اول کما ینبغی در
گذشت و از نیجاست که آنجناب از وجود و عدم شان حسابی بر نداشت و ایشان را برابر برلشیه نه بند است
و مانند پیران نابالغ انگاشت و دانست که من جرب المجرب حلت به الندامه و هر چند آدمی مدنی الطبع و محتاج
بتشارک و تعاون است هیچ مددی از ایشان نگرفت زیرا که قطع نظر از آنچه ایشان مصدر امور مذکوره گردیدند
آنانکه مثل عمار و مقداد همراه رسول خدا در مشاهده مشرف بودند در عین کارزار و اشتعال نوایر پیکار حضرت سید ابرار
بدست دشمنان خونخوار سپرده مصداق تولی ادبار میشدند و رکفراری آورند داز و عبدان المنافقین فی الدرک الاسفل
من النار نمی اندیشیدند راست گفته اند حکمای ملت اسلامی که ع ادمی را زبان فضیحت کرد ؛ جوز بی مغز را سبک ساری ؛ دنیدرد
بجای آغاز مصراع اول لفظ مجتهد میخوانم و بنابت الهی وزن از جهت سبکساری و برهم نمی شود حیف باشد که اینهمه اصول را بچشم
خویش در کتابها می بینند و باز ترانه این مطاعن را از سر میکرد و اند هیچ کسی را نمی پذیرد و می نویسد آنچه برادر با فحش و وجوه منقلب

می گردد که پس بمفاد المرء لقیس علی نفسه عیب خود و پیروان خود را بر دیگران می بندد چه کی بینکه جناب سید سرور عالم را در مغازی و حروب تنها گذاشته بدست اعدا سپرده بودند البته کاره از ابقا و حیات آنجناب و اولاد امجادش بوده اند و کذا من تبعهم واقتفی آثارهم وان کانوا یدرون منجزه البساط وکانوا فی ازغد عیش ونشاط رسیدم بحاشیه منهیه که در نیمقام جناب مجتهد طغام مزید تحقیق خود را دران درج نموده اند والفاظش چنانچه دیدی اینست فخر رازی که از اعاظم علمای اهل سنت وملقب امام ست در تفسیر کبیر می فرماید ومن المنهزمین عمر الا انه لم یکن من اول المنهزمین ولم یبعد بل ثبت علی الجبل الی ان صعد النبی صلی الله علیه وسلم ومنهم ایضا عثمان مع رجلین من الانصار فقال لهما سعد وعقبة انهزموا حتی بلغوا موضعا بعیدا ثم رجعوا بعد ثلثة ایام فقال لهم النبی صلی الله علیه وسلم لقد ذهبتم فیها عریضة بدانکه از صحیح بخاری چنان واضح میشود که عمر رضی الله عنه در صحبت شریف ماند زیرا که صاحب بذل القوة فی سنی النبوة نیز می نویسد عن نقل الروایات انچه دلالت بر لقای ایشان برفاقت حضرت صلی الله علیه وسلم دارد وامر عقلی است که در واقعه احد رئیس مشرکین بعد از ابوجهل ابوسفیان بود و چون آوازه قتل جناب پیغمبر بلند شد البته مقصود اصلی او و بشارت قلبی او تحقیق این امر بوده خاصة پس برای ادراک شهادت حضرت خود بلا واسطه متوجه شد وایشان را بعد از تحقیق همراه حضرت یافت اگرچه از خاموشی اصحاب وقتیکه پرسید از حال حضرت شادان و خندان گشته بود که حضرت شهید شد چنانچه می آید وعرض اینست که چون در انوقت فاروق رضی الله عنه رفیق حضرت بود لیس بعد از انکه مسلمانان رجوع کردند وبحرب شدید چه کفار غالب گشتند واو خود هجوم کفار را از مقابله حضرت پریشان گردانید کما هو مروی فی الکتب چرا شریک نخواهد بود واین امر مثل بدیهی است کما لا یخفی وهرگاه بصحیح بخاری و دیگر صحاح و کتب سیر و تواریخ رجوع کنی خواهی یافت که محدثین وارباب سیر و مورخین می نویسند که از جمله جماعت ثابت قدم شیخین مطیعین بودند و چون ابن قمیه ضرب شمشیر بر حضرت زد و شهرت یافت که حضرت را شهید کرده ابوسفیان برای تحقیق در رسید تا دریابد که حضرت صلی الله علیه وسلم زنده هست یا شهادت یافت پس سوال از حال شریف ولفظ او این بود افی القوم محمد حضرت بیاران خود فرمود جوابی بدهید پس از حال ابوبکر رضی الله عنه پرسید که افی القوم ابن ابی قحافه پس همه خاموش گشتند و جوابی ندادند وسوال او ثالثا از عمر بن الخطاب رضی الله عنه خاصة بود که افی القوم عمر بن الخطاب درین وقت هم کسی جوابی نداد پس ابوسفیان گفت البته انهمه کشته شدند چه اگر کسی می بود البته جواب میداد انگاه عمر رضی الله عنه بیقرار شد و باواز بلند گفت ابوسفیان را که دروغ گفتی ای دشمن خدا حق تعالی انهمه را بقید حیات گذاشته برای کشتن تو ابوسفیان هیچ صنمی که هبل نام داشت شروع کرد اعل هبل حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که جوابش دهید پرسیدند چه جواب گوییم حضرت تعلیم نمود که الله اعلی واجل ابوسفیان در جواب گفت لنا العزی ولا عزی لکم یعنی برای اعانت ما عزی موجود است و برای شما مددگار نیست حضرت فرمود جواب بدهید پرسیدند چه جواب دهیم فرمود بگویید که الله مولنا ولا مولی لکم یعنی خدای عزوجل ناصر ماست و برای شما فتح دهنده و نصرت کننده نیست واین کتابی است در ضبط احوال مقدس که از کتب معتبره جمع کرده واگر تفصیل این قصه زیاده تر می خواهی پس بدانکه مقصود

بالذات برای کفاران بود که حضرت را بکشند که دین ابای ایشان را بحکم الهی برهم فرموده بود پس ابو سفیان در جنگ
چشم زخم بر لشکر اسلام افتاد و حضرت را زخم بر ذات غیر از شکستن دندانی از رباعیه زیرین از جانب بسیار که چون
ابن قمیه سنگی زد بر روی مبارک دو حلقه خود در رخسار شریفش داخل شد و صدمه عظیم رسید و در آن وقت اصحاب
التماس کردند که یا رسول الله وقت دعا بر قوم کفار اینست که ترا اذیت دادند و زخمی گردانیدند حضرت دعا
نمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون بار خدایا هدایت کن قوم مرا که ایشان جاهلانند و این امر چنان نیست که در یکدو کتاب
باشد و تسویل و تاویل را در آن راهی بود در غایت صحت نیک نامی و یک نامان نه مانند اهل ربا و سمعه از گروه منافقان
واقعه را بهمین طور نقل مینمایند و رسوخ قلبی و ثبات قدمی برای شیخین معظمین و قیل و قال ابو سفیان و فاروق را
روایت میکنند و تاکیدات جناب ایزدی را در حفوا از اصحاب به تتبع و تحقیق می آرند بهفوات قوم عنید را باید دید
که این روایات صحیحه را گذاشته بکتب دیگر که التزام صحت در آن نیست متوجه میشوند پس بعضی از روایات مشهور
را تجنیس کنند که جوابش در کاشف اللثام عن تلمیع المجتهد القمقام تبغیض مذکور است و تا زه تر آنکه
در اثبات ثبات اقدام شیخین مروی بضمیمه قیل و قال حضرت عمر با ابو سفیان در انهزام ازان بدلالت آن کلمات نزد اهل فراست
ظاهر و باهر که بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم رؤسای قریش غیظ و غضب و عداوت و حسد چنانکه با صدیق
و فاروق داشتند با کسی نداشتند در براهما میکه ایشان را در عداوت آنجناب بود یا این ذیم بود در آنچه در اصول و
معقول و منقول پیرایه تحقیق در بر پوشید غیر ازین چیست که تعارض و تخالف فرع تکافو است پس چنانچه اعتراف
مجتهد الزمانی در فرهنگ حیدریه جا بجا موجود است پس ترجیح برای روایات صحاح البته حاصل است تکیف که در روایات
مثالب این بزرگان اهتمام رفضه معلوم است آتش و خوی ایشان را نیز قبول است چنانچه ابن سبا العین بعمل آورد
که محدث مذهب سبعه بود و دیگران هم برای ترویج مذهب رفض چها مساعی که نفرمودند و اگر قصه اهل کتاب
در مثنوی مولوی معنوی معلوم نمیشد میگفتند که نظیرش را در دنیا بقصه های باستانی نشان باید داد
الحمد لله که اکنون کسی متظور استغاذ نتواند گشت چه جای آن که خود حق تعالی فرماید آنچه دلالت بران داشته
باشد که حال رفضه حاسدین از کفار و منافقین کمتر نیست قال تعالی لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وقس علی هذا
در تفاسیر که ازان زنهار بطریق صحیح ثابت نشده که این بزرگان حضرت را در آن معرکه گذاشته رو بفرار نهاده
باشند و از کتب معتمده انهم عیان شده که سبب واقعه چنان بود که حضرت را نشناختند و ندیدند که در آن
صدمات بر زمین افتاده و اول کسیکه شناخت کعب بن مالک بود که بمجرد دیدن نعمت غیر مترقبه مردم را
نشده داد از داد که اینک حضرت پیغمبر بعنایت ایزدی موجود است تا جمع شدند و دیدند که ابوبکر و عمر و علی
و جماعتی از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم همراه حضرت اند و در مجاهدات دینی و تحصیل مثوبات
یقینی مصروف اند و اگر در نیمقام اسامی کتب را ضبط کنم موجب تطویل شود و چه جای نقل عبارات
کما لا یخفی و اگر گویند که نام ذی النورین نگرفته اند پس عیان نشد او کجا رفته بود گوییم جاییکه عمار و مقداد

از کلینی و اساطین مذهب رفضه رونق افزودند و درینمقام اگر از اقوال فقها چیزے شنیدنی باشد بگوش
دل بشنو که صریح است درانکه جماعت متفرقین از حبث فوج کفار که از عقب هجوم کرده محیط گشتند پس معذورند
زیراکه از نص قرانی چنان ظاهر میشود که هرگاه نوبت مخالف از تضعیف بگذرد و یقین هلاک رو دید اهل
اسلام رو تابند کبیره نیست بهبین صاحب تحفه قدس سره العزیز از ابو القاسم قمی صاحب شرایع
چه می نویسد و چه نقل مینماید باز میفرماید که درینجا همین صورت بود زیراکه در گذرگاه تنگ از هر دو طرف
زیر زخم سهام مشرکین آمده بودند و هرگز تیرها انها خطا نمیکرد ناچار عقب باز گشتند تا کفار در میدان
برایند یا از راه فراخ حمله نمایند و درینمقام حال پریشان گوئی و سراسیمگی مجتهد الزمانی باید دید در بعضی
از افادات که بدست خود نوشته و بمطالعه بنده درآمده و من خط او را می شناسم زیراکه رقعات دستخطی
او در معاملات آمد و رفت کتب که بتوسط احباب فقیر بود نزد من موجود و در حقیقت آن افادات حرکات
بسمل بکمند بسم الله توان گفت می نویسد که فی تفسیر الکبیر المسئلة الثانیة قوله ان یکن منکم عشرون صابرون
یغلبوا مائتین وان یکن منکم مائة یغلبوا الفا من الذین کفروا حاصله وجوب ثبات الواحد فی مقابلة العشرة
فما الفائده فی العدول عن هذه اللفظ الوجیزة الی تلک الکلمة الطویلة وجوابه ان هذا الکلام انما ورد علی وفق
الواقعة و کان الرسول علیه السلام یبعث السرایا والغالب ان تلک السرایا ما کان ینتقص عددها عن العشرین
وما کان تزید عن المائة فلهذا المعنی ذکر الله تعالی هذین العددین خلاصته انکه این کریمه و کریمه ناسخه آن درباره
حکم سرایا و بعوث وارد شده و حکم ما نحن فیه اعنی صورت حضور نبی یا امام و صف جهاد دران مذکور نیست انما کلامنا فیه و چگونه
عاقلی توهم می تواند نمود که در وقتیکه رسول خدا بنفس نفیس شریک معرکه قتال بوده باشند قرار یاران آنحضرت از انتها گذاشته
جایز تواند بود سبحان الله ببدینی نعش بکر بی ملاحظه کردنیست که در هر دو تاویل و توجیه قرار صحابه کبار خود چنان مدهوش شده که از ب
اعتراض بر پیغمبر خدا گشاده یعنی صحابه که قرار کردند امر واجب یا مستحب را بجا آوردند و پیغمبر خدا خلاف حکم نص قرانی نموده
انتقبار فرار بر قرار کردند مخالفت امر الهی نموده مستحق عقاب العیاذ بالله شدند لا تحق پاس حق صحابه بانمرتبت
می باید که بپاس آنجناب رسالت مآب اعاصی قرار دهند فلا الفعل و همدرین جا گفته بر لفظ حلت له الهزیمة در بعضی
فتاوای اهل سنت هم مثل انچه از مختصر نافع و شرایع آورده مذکور است و هذه عبارته قال محمد رح لا احب لرجل
من المسلمین به قوة القتال ان یفر من الرجلین المشرکین ولا باس ان یفر من ثلثة او اکثر واعلم ان فی الابتداء کان
لا یحل للمسلم الواحد الفرار من العشرة من المشرکین و کان یلزمه الثبات علی ذلک علی قتالهم علی ما قال الله تعالی
اِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ عِشْرُوْنَ صَابِرُوْنَ یَغْلِبُوْا مِائَتَیْنِ وَاِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِائَةٌ یَغْلِبُوْا اَلْفًا ثم خفف الله تعالی الا ما قوله
اَلْاٰنَ خَفَّفَ اللّٰهُ عَنْکُمْ وَعَلِمَ اَنَّ فِیْکُمْ ضَعْفًا قال شیخ الاسلام ابن الواحد لا یفر من الاثنین اذا کان لا یطیقهما اما اذا
کان لا یطیقهما لا باس بان یفر منهما حتی لا یصیر ملقیا نفسه فی التهلکة والیه اشار محمد رح فی الکتب حیث قال لا احب لرجل
المسلمین به قوة القتال ان یفر من رجلین من المشرکین انتهی چون این مسئله متفق علیه است و اختصاص

باشیعیان ندارد و در قرآن مجید نیز منصوص پس ناصب نعثل چرا میگوید که صحابه کبار که فرار نمودند موافق مذهب فریقین و مطابق نص قرآنی ادای واجب نمودند و رسول خدا و بعض صحابه و اهل بیت که برقرار ماندند عاصی و حامی و مرتکب امر حرام نکرده شدند بدین جهت در افضلیت صحابه ابلغ است فلا تغفل خلاصه آنکه از جائیکه پیغمبر خدا بنفس نفیس حاضر بوده باشند و قیام بجهاد نمانید چگونه عقل عاقل تجویز تواند کرد که آنحضرت را تنها که اشقیه قرار باران انانجا مستحب یا واجب بوده باشد و مسئله مذکوره بر مفاد ما من عام الا و قد خص مخصوص است باعدای حضور آنحضرت در معرکه جهاد کما لا یخفی علی المنصف اللبیب باید دانست که این هفوات تعلق دارد با دراقیکه مجتهد ما در جواب جمع میکند برای رد مکتوب با برکه داعی شده دلیر بر عبارات رساله قدیمه که حالش مفصلا در دیباچه کتاب دانستی و درین کلام نیز بنده را نظر است بیانش آنکه چون فقها انجنان شده بود که اهل صحابه سید ابرار صلی الله علیه وسلم یعنی مهاجرین و انصار که امت حقیقی بودند چنانچه شارحین کلینی مثل خلیل قزوینی بیان کرده اند ارتداد آن پاک میشود و غیرت و ناموس حضرت مقداد و عمار باقی می ماند که بالیقین در واقعه احد شریک بودند و بدلالت کتاب علل الشرایع و تالیفات قدمای شیعه و باقر مجلسی این ارکان امامیه متزلزل شدند و رو بفرار نهادند و باقی نماند مگر جناب امیر و مروان پس البته جناب مجتهد الزمانی هر افادت دشمن اصحاب رسالت مآب شدند خصوصا دشمن ارکان دین و مذهب خود که قطع نظر از نص قرآنی از احادیث جعفریه عیان است که مهاجرین مصداق آیات بینات قرآنی هستند از انجمله آیت یرثون الفردوس که ایمان و اخلاص ایشان از آن به ثبوت می پیوندد و البته هر که در عیب جوئی ایشان افتد از دائره عدالت خارج میگردد بلکه اگر کتب شیعه را تصفح کنی مثل کتاب جامع الاخبار بنص منوهی خواهی دانست که محرر این عبارت لائق ضرب و سلاق است و پس مجتهد درین تقریر تیشه بر پای خود می زند و اصل نحلت خویش را می کند چنانکه شیخ در بوستان میگوید ؎ یکی بر سر شاخ و بن می برید ∴ خداوند دهقان نگه کرد و دید ∴ بگفتا که این مرد بد میکند ∴ نه با من که با نفس خود میکند ∴ زیرا که بودن رسول خدا درین غزوه باجماع فریقین ثابت است و همچنین شرکت مقداد و عمار از اجماعیات ایشان و آنفا و سابقا از کتب معتمده شیعه بوضوح انجامید که غیر از جناب مرتضوی کسی از مردان در واقعه احد باقی نماند پس ارکان شیعه حضرت را درین معرکه که بدست دشمنان خونخوار گذاشتند تا آنکه صدمه عظیم بحضرت سید الانس و الجان بخلاف روزهای دیگر رسید و نفاق ارکان امامیه آن روز چنان بظهور پیوست که آفتاب در گنبد آسمان روشن گردید حالیا انصاف بدست ناظرین است که رخنه را درست بود و نطاق همت بر میان جان بستن و در پی ترتیب انمطاعن گردیدن و اینهم در حواس شان رسوخ نیافت که اکثر اربعه ارکان ایشان که از چار صد هزار صحابی منتخب شده بودند منافق شدند که اگر یکی از ایشان از مقام خود بر افتد سقف مذهب شان تحت الثری پیوندد و کیفیت که اکثر ارکان شان چون خشب مسنده رهیم شوند و هر قدر که در تائید تشیید انمطاعن بکوشند خسران عظیم و نقصان

فهیم بجال بر اختلال شان اُلم میکرد واللهم اهد قومی فانهم جاهلون وانچه مجتهد الزمانی گفته که اصحاب امر واجب
ومستحب را بجا آورد ند الخ جوابش بر ظاهر است که بعد از تفرقه در حضور وغیبت شریف وهمچنین در سرایا
ومبعوث وجیش عظیم که مجتهد از راه بلاهت کرده غایة الامر چنین خواهد شد که اصحاب مذکورین بر فتوی عمل
کردند وحضرت در مقابر تقوی مثلا حضرت امام حسین علیه السلام که ببیعت فاسق معلن نفرمود که کمال عزیمت بود
ودیگران که بیعت کردند بر جواز و رخصت رفتند از نجا هم داء عضال برای مجتهد عدیم المثال بوضوح پیوست
زیرا که رفضه تا نزول آیت عصمت که در قصه غدیر بود برای حضرت پیغمبر استحباب و وجوب تقیه ثابت میکنند
پس بر مذهب ایشان البته لازم می آید برای حضرت امام حسین و جد امجدش انچه گفتنی نیست فلا تغفل الغرض
چون جناب امیر با وصف آن عهد و فار غفلی رد وحی الهی فرماید صاحبان این مذهب در زوال ایمان دیگران
چگونه تراخی روا دارند پس هر چه این منافقین گویند از ایشان بعید نباید فهمید و در ینمقام نقض المرام مجتهد
طغام آنکه چون در آیات کریمه نسخ حکم اول بوضوح پیوست که یک مسلمان بمقابله ده کافر بایستند
و داد مردانگی دهد و حق تعالی حکم را سبک گردانید که یکی از اهل اسلام بد و کافر قتال کند وحضرت فوجیکه میفرستاد
قلیل یا کثیر که ایشان را سرایا و مبعوث میگویند و تعداد انها را ارباب سیر بیان می کنند و امام رازی لفظ
سرایا آورده و مبعوث را ذکر نفرمود پس بر خیال مجتهد در ینجا هم تفرقه توان کرد که در اول حکم قتال ده قرار
مختلف باشد چنانچه مجتهد در حضور و غیبت حکم را مختلف گردانید الغرض مقصود حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم از فرستادن سرایا و مبعوث گاهی این معنی می بود که قوافل کافران را غارت کنند چنانچه آنها را غنی
میکردند و گاهی گرفتن انتقام از کافران میشد که اهل اسلام را در راه می کشتند مثلا اگر حکم بر این مسلمانان که ایشان را
میفرستادند بعد از تخفیف مذکور همین بود که اگر کفار دو چند باشند گریختن از مقابله شان حرام است و اگر
بر تضعیف زیاده باشند هیچ اندیشه نیست و هر گاه حضرت در معرکه قتال بنفس نفیس حاضر شوند و نوبت
بدان کشد که کفار ده چند شوند اگر کسی بگریزد مصداق فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ خواهد شد و قس علی هذا
اگر کافران از تضعیف زیاده باشند چون تفصیل مرام مجتهد بهمین خاص و عام رسید اکنون جوابش
باید شنید که این فهم و ادراک مجتهد مخالف دین و شریعت است زیرا که خداوند عالم حکم سابق را که
ثقیل بود که یک مسلمان از ده کافر نگریزد و تا ده سال فرمود مجتهد انرا بار گران کرده اند به حکم
قرانی را هر گز نشنیدند و این بدان ماند که بر مسافر روزه را فرض نفرمود و حکم بقضا نمود و ائمه هدی
ملامت فرمودند اگر مسافر روزه دارد چنانچه از تهذیب امام اعظم اقدم بظهور می انجامد پس مجتهد
که چنان فهمید که دانستی البته حکم قرانی را رد نمود زیرا که از قران مجید تعمیم ظاهر شد یعنی حضرت در جنگ
قتال باشد یا نه حکم همین است که مسلمان از مقابله دو کافر نگریزد و قبل ازین چنان بود که از ده کافر نگریزد
و قدنه مرتکب گناه خواهد بود اما امام رازی که نکته بلاغت بیان فرمود درین باب که سبب چیست که

لفظ مختصر را گذاشته و طویل را اختیار ساختند نسلم که این نکته موجب این حکم باشد که اگر حضرت در معرکه باشند و چندین
فوج کثیر از جانب کافران محیط باشد گریختن او نیست بلکه مصداق وعید معلوم ست چنانکه مجتهد فهمیده من ادعی فعلیه
البیان فکیف که سیاق آیت کریمه برای نسخ حکم اول و تخفیف اهل اسلام باشد و مجتهد انرا موجب تفرقه حکم قرار داده بالعیان
بسا نکتهای بلاغت که بیان آن ایات قرانی را باعجاز میرساند یعنی بعد از ادراک آن آدمی یقین میکند بلکه متیقن میشود
که این دقائق خارج از طوق بشریست و لاریب که کلام باری ست و آن نکات سبب اختلاف حکم نمیشود مثلا در باب النزاع
علم الهی در افت غیر متناهی درباره اصحاب رسالت پناهی مقتضی ایراد لام قسم و قد تحقیق و صیغه ماضی شد که و لقد عفا الله
عنهم و اگر از اخبار الهی محرومی بود ازین امور بار حکم همان بود که بعد از رعایت اینهمه اشیاست کما لا یخفی و ایضا بتقریر دیگر
که آیت کریمه یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا الآیة در سوره توبه نازل است و آن در اخر عمر شریف
نزول اجلال فرموده زیرا که حال جنگ تبوک که آخر مغازی حضرات است در آن سمت ذکر یافته و تخلف منافقین از آن در سوره
مذکور مفصل گردیده و انهم بطور شیعه مخلصین که مزید مدائح و فضائل مهاجرین و انصار باشد باعتراف طبرسی از کبیر
المفسرین در آیت کریمه والسابقون الاولون الی قوله تعالی فوز العظیم و هم التائبون العابدون تا و بشر المؤمنین
هم بخیال و صور و همه شیعه منافقین که معاذ الله میگویند که اکابر مهاجرین قصد قتل رسول مقبول کردند و
دبهها انداختند تا ناقه شریف برمد و هر کسی از ایشان بمدعای خود رسد که ناگاه بتقدیر ایزدی برق درخشید و القدر دید
یا کرد دید که هر چند اهل نفاق اطراف رخسار ها بسته بودند ولیکن شناخته شدند و رسوا گردیدند چنانچه مجلسی از غایت
بیحیائی و بوالهوسی در بحار و حق الیقین و دیگران در دیگر سفار تفاصیل این بکار برده اند و ایشان نوشته اند که حضرت
سید المرسلین بحفظ رب العالمین بمدینه طیبه رسیدند و قاصدین شهادت حضرت رسالت صدیق رض و فاروق رض و دیگر منافقین
اصحاب و سادات مهاجرین بودند که بنصوص جعفریه حرفی بحدیث طول کافی کلینی تست که این بزرگان مصداق یریدون
الفردوس در آیات قرانی گشتند و بنص نبوی برروایت حسن ع مجتبی و شهید کربلا سمع او بصیره و قلب اطهر حضرت پیغمبر بودند کما فی
العیون پس معلوم شد که این وعید یعنی فقد باء بغضب من الله بعد از واقعه احد است قطعا و یقینا
و تبوک آخر غزوات و واقعه احد بعد از قرب یکسال ست از واقعه بدر که آغاز جهاد عظیم و ترقی دین از آن
بود و از اینجا قول صاحب تحفه رهست شد که واقعه احد قبل از جنی بوده است که در قرآن مجید نازل شده و قدر
تفصیله فی هذا الکتاب بالجمله بعد از ترتیب این مقدمات اجماعیه کالشمس فی رابعة النهار هویدا و آشکار شده اند و
مستتر شده‌اند که رفضه طاغین و لائمین اصحاب حضرت خاتم النبیین مثل منافقین خائنین و خاسرین در تیه ضلالت
حیران و سرگردانند و ذلک جزاء المعاندین و رفضه و بعد ازین مطاعن که و فرش را مانند و خاتمه طوال الاعمال خود سیاه
کردند نشانی از سقیفه مذهب خود و بسبب انهدام ارکان نمی یابند و نقصان عظیم خود را امید اندیش غایة الامر درین طعن
آنکه ترک اولی ازین اصحاب بوقوع آمده و این زلت از ایشان صدور یافت و این امر از حضرات انبیا علیهم مسلوب نگشته
تا ابد بدیگران چه رسد که معصوم نبودند و موید انمعنی که بنا بر بشریت این امر از این بزرگان بروز نمود آنکه چون گفت

بن مالک حضرت را شناخت و آواز داد که رسول خدا اینست بسوی حضرت شتافتند و نعمت غیر مترقبه یافتند و باز بر عقب
کفار پرداختند و بعنایت الهی غالب شدند زیرا که غلغله شهادت حضرت بگوش ایشان بلکه هر کس رسیده بود
موجب زوال حواس گردیده دلو کوهی که زمین از زیر پایهای ایشان بدر رفته دلها بر بال کبوتر بربست اگر شایبه نفاق
وامیرش خلاف و شقاق میداشتند و تخم عداوت معاذالله در مزرعه قلوب میکاشتند البته پیروی عبدالله بن ابی
بن سلول قبل از قتال میکردند فکیف بعد ازین واقعه جانکاه و اگر اول غوری درین واقعه نمائی البته باور کنی که
هم از آثار اخلاص و محبت و فدائیت ایشانست که حق تعالی باین تاکید در حق آن مردم ارشاد نمود وَلَقَدْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهُمْ
که البته خلاف نص شریف از ایشان بظهور رسیده بود چون دیدند که کفار هیچ کس نماند که علم ایشان برفرازد
و هر که علم را گرفت و بلند کرد او را اصحاب کرام کشتند و عرصه فراخ را بر ایشان تنگ گردانیدند تا آنکه کفار پشت دادند
و در هزیمت عظیم برداشتند و چنان بی حواس گریختند که هیچ خیال اسیر شدن اهل و عیال خویش نکردند و از میدان هزیمت رفتند
پس حافظین از مرکز خویش بمقتضای بشریت جنبیدند و مواعظ رئیس خود نشنیدند و دست بغنیمت کشادند با اینهمه
حق تعالی چندان رحمت و تفضل فرمود که در آیت کریمه دانستی پس بر دیگران که چنین خلاف نکرده بودند بطریق
اولی و ازینجاست این تاکیدات و استعمال لام قسمیه و قد تحقیقیه و صیغه ماضیه در آیت وَلَقَدْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهُمْ انکار شدید پس
طاعنین صحابه کرام درین طعن با خدای عزوجل میجنگند و عقلا بر خفت عقل ایشان می خندند آری مقتضای عداوت
و حسد که میخورد حسنات را چنانچه آتش هیمه خشک را همین است که حاسد کاه است که برای دشنام محسود دینی خود را می برد
و پرده ناموس خویش را میدرد ؎ بمیر تا برهی ای حسود کین رنجیست * که از مشقت او جز بمرگ نتوان رست
اگر عقل این کرده خرافت پژوه کار فرمایند که اصحاب بر اقالیم عرب و عجم بتائید ایزدی و بزور شمشیر مسلط شوند و هر جهاد
در خلافت متقدمین بر تنزیل کتاب مستطاب کنند و منافقین و مشرکین و کافرین را پایمال سازند و دین
و دولت اسلام را بمشرق و مغرب بلکه بهر جهت رسانند و مورخین قوم گبر و یهود با وجود چندان عداوت که
از عبارت کتاب و سنت پیداست چنین می نویسند که از آن واضح است که اگر در امت محمدی این خلفا سر دفتر
اسلام نباشند پس کیست که مثل ایشان تواند بود و اگر فتنه بغاوت بعضی از مسلمانان در خلافت جناب
مرتضوی پیش نیامدی غیر از مذهب اهل اسلام هیچ مذهب باقی نمی ماند وا اسفی رفضه دعوی کلمه گوئی کنند
و سر دفتر مسلمین و مجاهدین را هنوز منافقین گویند تا امروز با وصف انهماک در نفاق معنی منافق و کافر را
ندانند گویند غوکی بر لب دریا از غایت انبساط میخروشید ماهیان متحیر بودند که کیست و چه میگوید ماهی کبیر گفت
شاید وصف دریا بیان میکند گفتند حقیقت دریا باید و نزدیک رویم و بشنویم یکی گفت شاید ما را بحلق
فرو برد یکی جواب داد همه را که نتواند خورد مگر اجل رسیده را همینکه نزدیک شدند صیاد دام را کشید و
بخشکی افشاند غوک که هم تعقش او بدریا دم بصحبت افتاد خبر ان بگوشه خزید و جان بسلامت برد و ماهیان در ریگ
میغلطیدند و می مردند و می گفتند این وقت دانستیم حقیقت دریا که زندگی مادران بود ؎ پس از مردن

چو شمع کشته روشن شد حریفان را که در هر دیده پندار پنهان بود حالیا **وایضاً** تقریر دیگر که چون مجتهد نسخ
حکم اول اعتراف کرد پس می پرسم که بیان کند که حکم اول چه بود اگر گوید که موافق آیات قرآنی قرارداد سابق
این بود که هر مسلمان مقابله کند تا بده کافر حالا باید پرسید که تعمیم بود در هر جا که حضرت همراه ایشان باشد یا نباشد
یا تخصیص که چون حضرت بذات والاصفات شریک معرکه قتال باشد حکم چنین است که یک مسلمان
با ده کافر بجنگد و اگر راه فرار پیماید گناهگار شود و اگر حضرت نباشد او در قتال گریز اختیار دارد و بعد از این
اگر مجتهد باول قایل شود گوییم مرحبا بالوفاق یعنی زبانی او ثابت شد که حضور شریف و غیبت میمنت
هر دو یکسان بوده است و مجتهد گفته بود که حکم سرایا و بعوث دیگر است و حکم شریک بودن حضرت
در لشکر امری دیگر و دعوی معلوم توانی در صورت ثانی است و اگر شق دوم را اختیار کنند باید از کتب
خود ثابت گردانیدن بلکه از کتب اهل سنت بالضرورت نشان دادن زیرا که سنیان بر روایات
شیعه کی کوشش می نهند و این متاخرین البته نسبت بمتقدمین زیاده بر فضائل و فواضل
رفضه مطلع گشته اند که من جرب المجرب حلت به الندامة و نزد متبحرین البته مجتهد بران قدرت
ندارد بسبب خالی بودن کتب از آن و وجه طلب دلیل بر ظاهر است که در قران مجید این قیود
یافته نمیشود و تخصیص بدون دلیل عند الفریقین درست نمیگردد و کما فی الاصول معهذا لازم
آمد القای نفس در تهلکه عظیمه و خدای عزوجل میفرماید وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ
و بیانش آنکه ایزد تعالی و تقدس از کمال رأفت و رحمت برامت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
این حکم ثقیل را تخفیف فرمود که تحمل آن تکلیف مالایطاق بود اگرچه بعضی حوصله قبول کردند و شکایتی
نبردند پس اگر در صورت بودن رحمة للعالمین همراه شان حکم چنان باشد که هر چه واقع شود
از کثرت فوج مشرکین و کافرین حراست نفس خود نکنند و خویشتن را بکشتن در دهند خصوصاً
وقتیکه کفار بر ایشان مثل مور و ملخ بریزند تا هم باید ثبات ورزیدن و گرد فرار نگردیدن و این
البته القای نفس در تهلکه عظیم است و بعد از ادنی غور و تامل مقتضای قیاس آن بود که از
شرکت جناب پیغمبر و برکات ذات اطهر تخفیف ایشان زیاده تر باشد نه آنکه مشقت زیاده تر شود
در کتب احادیث دیده باشی که حضرت جمعی را برای جهاد فرستاد اتفاقاً یکدو فرسخ رفته بودند که صحبت
منجر بکلفت شد رئیس گفت مگر یاد نمیکنند که حضرت صلی الله علیه و سلم مرا رئیس گردانید و شما را باطاعت
من تاکید فرمود گفتند بلی پس امر کرد تا آتش افروختند و اشاره نمود باندر گشتن خواستند که خود را
در آتش افکنند کسی گفت اسلام آوردیم تا در آتش نیفتیم اکنون معامله بعکس کشید باید کس فرستاد
تا حضرت هر چه فرماید بجا آوردن حضرت فرمود خوب کردید که خود را از تهلکه باز داشتند و گرنه
همیشه با آتش میسوختید علاوه در کدام کتابی نوشته اند که اگر حضرت شریک نباشد مجاهد اختیار

دارد در ثبات ورزیدن و گریختن معاذ الله. وایضاً درینجا تقریری دیگر هست که اکنون انچه قرار گرفت
یعنی بعد از نسخ حکم اول حاصلش نیست که مسلمانی با دو کافر مقابله کند و ازینجا صاف ظاهر است که چون
کافران سه چند باشند فرار حکم لاباس است و در کثرت فوج کافران هیچ شبهه از انها و واقعه نبود خصوصاً وقتیکه
جماعتی متعین بحراست رخنه کوه احد بمقتضای بشریت و حکم مثل مشهور ؎ سخن درست بگویم نمیتوانم دید
که میخورند حریفان و من بنظاره کنم بی اختیار برخاستند و عنان تمالک نفس از دست رفت و خالد بن ولید
و عکرمه از پس اهل اسلام هجوم آوردند و حربه رانی شروع کردند و داد تیغ زنی در دادند و آوازه شهادت حضرت
ختم رسالت بگوش لشکر اسلام رسید و طاهر حواس پرید و جمعیت ایشان بر رسم قدیم فوج نمایند حتی درین وقت
قیام معرکة لاسلم که واجب باشد و با اینهمه چون بعضی حضرت را دیدند و اهل سراسیمگی را صلای کرم در دادند باز اصحاب
گرد آمدند و تیغ زنی و حمله های جهان پهلوانی در جز غزائی شروع شد و کفار نگونسار منکوب و مخذول گردیدند
بجز انهزام و فرار چاره ندیدند و معنی ظهر الحق و غلب الدین منفور آشکار شد و قس علی هذا التقریرات دیگر که استیعاب
آن پس دشوار تا برین اقتصار کرده شد و انچه گفته چگونه عاقلی الخ گوئیم انهمه استبعادات بر قالب استعداد
مجتهد در علوم دلالت میکند مگر معجزه بساط که معراج ارضی و آسمانی رو بر بیعت فاروق بود از یادش رفته
و صد سه لسان بر خاطرش غالب آمده که چنین امر واقعی نزد محققین کما فی ازالة الغین زوال پذیرفته کار کان مذهب
امامیه همراه جناب امیر بودند و چون وقت جهاد با قوم عاد در رسید شریک نشدند فرق نیست که اصحاب حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم بجان و دل حاضر گشتند و قتال با کفار آغاز نمودند و هر علمدار ایشان را کشتند و علم شان را بخاک
برابر گردانیدند و البته جنگ سه ساده و سردار پس بجهت خالی گشتن رخنه کوه چنان غم داده پیش آمد که علم آن نداشتند بخلاف
روز معجزه بساط که صدای سمر قندی هم نشد بلکه جناب امیر چنان دانسته باشند ؎ آنکه جنگ آرد بخون خویش
بازی میکند ٭ روز میدان آنکه بگریزد بخون لشکری ٭ پس بر قله کوه بلا و می منبع برای دیدن سیر حملهای حیدری
بدست آوردند و مراد نیهم کلامی است متین که ابا در احد و حنین و امثال ان چنان پهلوانی جناب شاه مردانی و
شمشیر زدانی ندیده بودند تا بر بلندی کوه الوند بنظاره این تماشا مشغول شدند و معلوم نیست که بعد از دیدنش
در مزید شجاعت حیدری اطمینانی بهم رسانیدند تا هنوز دران مثل سوفسطائی متردد بودند و غلط گفتم حقیقة
نزدوه ایشان برجای خود دلیل است زیرا که دران قصه انهم مرد لیست کما سبق الیه الاشاره که حال ایشان بمشاهده
این جهاد دگرگون بود تا انکه حضرت اسد الله در عین اشتعال نائرة قتال بر حال تباه شان مشرف شده بمقتضای
اول خویش بعد از ان درویش و قاعده حکما الاهم فالاهم برای تسلیه و علاج ایشان آمد و بزودی دست مبارک
بر سینه های پژمرده دلان زنده تن مالید و رفت پس بالیقین این کرده شجاعت پیشه تهور اندیشه را لائق دعوت
هم ندانست بلکه مستحق را گمان نبرد که اگر حضرت سلمان در نیحاله بوده باشند عمر ایشان از دو صد هم متجاوز بود
و شاعری از حکمای اسلام در تجربه امور دارین انچه تمنا داشته خلاصه اش اینست که دو صد سال اگر عمر آدمی

قرار گرفتی در صد سال تجربه کردی و در باقی بحه و پرورده گشتی سبحان الله حضرت سلمان را چنین تجربه بحصول
انجامد و لائق سیر این مجاهدات هم نباشند و باب الله نام ایشان نهاده شود و الی غیر ذالک من المناقب
سبحان الله بدینی تیز بخصی که بگفته ملهم غیبی و هاتف لاریبی باده تاریخ او دانستی که مشهور است باید دید
که تقریر خود را العنوانی میکند که از کجا بکجا میکشد و بار کان مذهب دین نوبت میرسد و چون درباره رسولخدا
صلی الله علیه و آله وسلم نیز قائل بتقیه هستند و بهم بمدت العمر حتی تا نزول آیت عصمت که باتفاق نفضه
در مبادی طلسمات خم غدیر اتفاق افتاده البته آنچه از جهت ترک تقیه لازم آید بر هیچ دانشمندے
پوشیده نیست اگر مجتهد تعرضات و تقریرات این اوراق خواهد دید عیرا از رحم مادری یا کنید و محراب
معلوم مفری او را هم نخواهد رسید و از آن جا که قبل ازین بار ها دیده ی که ایشان از انتساب کفر
سوی جناب مرتضوی با وقاحت دریغ ندارند بلکه آنرا موجب مزید نور اهیت و ضیا قرار میدهند درین مقام
که خلاف تقیه برای آنجناب به ثبوت پیوست معلوم نیست که احسن جوابات نصیر آبادیه خواهند چا دیده
و کسیکه دیباچه این کتاب و عذر تیز زبانی من دیده و یا شنیده و هم با غاز این مجلد در مقاله سادسه فائز
گردیده زنهار قدرت بر شکایت نداشته که در مسائل فقهیه اجتهادیه این والد مولود و شاهد و مشهود
آنچه در حق سلسله سادات سنیان مثل سید عبد القادر گیلانی رحمة الله علیه نوشته اند ایا کمتر از نسبت سخن است
که بعضی از اخباریین قطع نظر از آنکه حضرت جعفر فرزند جناب امام علی النقی این سلسله را بر اصول نواصب
قطع کرده و باختیار عداوت اهل بیت ازین دودمان جدا شد نوشته اند نسل او کجا جاری گردید الغرض چون دودمان
فرتوت را انقطاع کلی از سادات رفیع الدرجات حاصل شد هر چه از و بعد و سائید از خیرگی و شوخی دمیود و در نباشد که در عقیده
خود بزعم حتمی خود را از ایشان جدا گردانیده به بین که از که بریده و با که پیوسته بعد ازین که اگر هزار بار تدبیر ها کنند و کنکاشها نمایند این
انقطاع به اتصال مبدل نتواند شد کما مر الیه الاشاره فی جواب السابقة و یجئ ما یناسبه فی الابحاث الباقیة ایضا بوجه انقلاب تموم
گفت که چون این مسئله متفق علیه است و اختصاصی بشیعیان ندارد و در قرآن مجید نیز منصوص پس ناصب نصیر آبادی چرا نمیگوید
که صحابه کبار مثل حضرت مقداد و عمار قرار نمودند موافق مذهب فریقین و مطابق نص قرآنی ادای واجب
نمودند و حضرت رسولخدا صلی الله علیه و سلم و بعض صحابه و اهل بیت که بر قرار ماندند عاصی و خاطی و مرتکب
امر حرام یا مکروه شدند معاذ الله این خود و از افضلیت صحابه مانند مقداد که بنص ایه هدی مستثنی از ارتداد و بر جد
کشی بودند نیز حضرت عمار که مصداق جلده بابین عینی و اور الحق معه حیث ما دار بوده اند ابلغ است زیرا که
هر چه از مدارج علیا و مراتب قصوی بکسی میرسد از جهت کتمان ایمان و اظهار کفر می باشد پس چگونه فرار مذکور
که فرع خوف و تقیه تواند بود موجب حصول آن درجه اعلی نتواند بود فلا تغفل خلاصه آنکه در جائیکه پیغمبر
خدا بنفس نفیس حاضر بوده باشند و قیام بجهاد نمایند چگونه عقل عاقل تجویز تواند کرد که آنحضرت را تنها
گذاشته فرار باران از انجا مستحب بلکه واجب بوده باشد اگرچه فازین نزد این گره مسکین دین فروش

درینجا حضرت صاحب کرامات عالیه بوده‌اند و مسئله مذکوره به مفاد ما من عام الا وقد خص مخصوص است
در زعم این سقیفه با عدای حضور آنحضرت صلعم در معرکه جهاد و دو لایخفی بطلانه علی المنصف اللبیب کما عرفت
مرارا و پر ظاهر است که هرگاه مقداد که مانند او کسی در ارکان اربعه پاک و پاکیزه از هر جنس ارتداد نبوده
مصداق آن وعید قرآنی گردد که بار بار دانستی و انکار آن بهیچ طوری نتوانستی لاجرم عمر و سائر منافقین
بدلالت حال و مقال از طرف او قال و قیل و توجیه و تاویل بکار بردن بخلاف صحابه دیگر که برای
شان آن امور بسیار آسان بود و درینجا سخت مشکل زیرا که معامله فرار شان قبل از تحفه تواند شد
کما اشرنا الیه فی التحفه و درباره بعضی از ارکان شیعه مثل عمار بن یاسر سمت خوانده‌اند و مفید هم نیست
چه اگر در خصوص امری قرار دهیم در جای دیگر که بر جهل کس جناب امیر ع بر سر منبر لعن نمودند بودن
عمار در ایشان بتصحیح مقتضای عمار وغیره بکدام دلیل تواند بود نعوذ بالله الغرض تحفه عجیب کتابیست
که اگر راست پرسی سخن اینست که نزد سنی چون ماده الزامی نباشد فقط باعانت تحفه چنان جواب در
تواند داد در اصول و فروع بسبب جامعیت کتاب موصوف نیز روافض بعد از شنیدن نقش بر انسان
فرو می‌شوند و تو گوئی که جان بلبش رسیده و عازم معترضی خود گردیده در باره تالیفات خود مناسب
نیست که خود ستائی کنم مگر در مقابله مرین مجتهد که رئیس این سلسله و مصداق این غلغله میباشند
نزد روافض برین قدر قناعت توان کرد که انوری گفته ع درین بعمر شد و گرچه پس از عهد دنیا ناموس کفر
شکست العجب که مجتهد غالبا آنچه در باب تحفه نوشته نیز مهمل است و آن عبارت اینست که بجواب
تحفه صرف صوارم و نزهه تصنیف شده سیف ناصری در جواب اصول و تقلیب المکائد و تشیید
المطاعن و مصارع الافهام و برهان السعادة از مصنفات مفتی محمد قلی اعلی الله مقامه فی
دار الکرامة و حسام دار احیاء السنة و ذوالفقار از مصنفات آیة الله فی العالمین و نزهه مجلد سوم
و چهارم و پنجم در مصنفات علامه دهلوی و بکسر الصنمین و نتیجة البرهان یوسف علی خان
بنارسی و جواب جمله ابواب مولوی خیر الدین اله آبادی و ذکر کتب که بجواب تحفه تصنیف شده
حال آنها از محققین خود باید پرسید و لسبب مهمل گوئی اینست که صوارم و نزهه را یاد میکند و جواب اینها را
که بتوسط دستار قصه کاکوری فرستادم و مجتهد الزمانی بعد از دیدنش حواس در باخت از راه تعصب
بر زبان نمی آرد که فاضل ملتانی خوشه چین از خرمن فیض حجة الله علی البریه مصنف تحفه اثنا عشریه
قدس سره العزیز نموده چه قدر با دله عقلیه و نقلیه داد تحقیق پیر دهتانی داده و مردانه وار جامع کمالات
و معتقد دودمان انجناب بر تحقیر و تضلیل کتب سه نقال و سرکوبی او چه نوشته که مجتهد رفضه با آنهمه سامانی
که داشتند نتوانستند صوارم و نزهه را تائید کردن و قس علی هذا صاحب فضیحة الغبی در رد مباحث حسام
چه تحقیق و تدقیق فرموده و مولانا رشید المتکلمین بر هر سه کتاب یعنی صوارم و حسام و ذوالفقار چه تعرضات نموده

که بالاخره ضربت حیدریه ستایش آن از زبان مجتهد بپاس صحبت الهی تمام گشت واگر مجتهد الزمانی را حوصله باشد آنچه
احقر الانام در خدمت کتاب ثالث که متقدمین بر آن هر دو بوده به بیند چه فوجها و لشکرها بر اصول و فروع
بیدرد دهقانی کشیده ام که غیر از ندای یا ایتها النقیة در کنج آسیب نتواند کشید و خرمی بر زبان نتواند آورد و یقینا
هر کسی که به بیند خواهد گفت که این خود ذو الفقار مصنوع روزگار و آن ذو الفقار حیدر کرار و اینکه گفتم در باره
فرزندان و مقلدان اوست که هنوز بر مسند او قیام دارند و طنبور قدیم مینوازند و مجلدیکه من بجواب ذو الفقار
مصنوع مجلدی ضخیم است یعنی صولة حیدریه علی المجوس القدریه و حامل المتن است که حرفی را از خرافات
مومن جا بیسی باقی نمیگذارد بلکه مباحث قدمای شیعه را نیز فرا گرفته و قبل ازین یکدو بار بتوسط احباب
حال کتاب مذکور را بیان کرده ام تا اگر مجتهد الزمانی مشتاق شود اجزائیش را فرستاده با غم و اوسیر این
گلزار و بهار را به بیند و هل من مزید گوید و من قلم بدست گیرم و بدین وسیله کتاب تمام شود و پس مجتهد ترسید
که دبل جان خواهد بود و هرگز نطلبید و حال قلت استعدادش از تشنید روشن شد که او از خواندن عاجز است
پس در تعمیدش چه بین احباب فقیر را ایزد تعالی توفیق بخشد که البته بی اعانت رؤسا کار تالیف تنکیلی
بر نمی آید و نویسانیدن کتب شیعه بقلت مداخل و کثرت مصارف بجای رسیده که شیخ در گلستان میفرماید
سه شب چو عقد نماز بر بندم چه خورد بامداد فرزندم تا امروز اینقدر مبلغی از دراهم نزد من فراهم نشد
که مکان سکونت که بتوتر خشتی است سقف آنرا از چوب و کلی درست نمایم و از روزیکه در همسایه بلای
آتش زدگی پیش آمد شبها استراحت نمیکنم که الهی نزد من غیر از کتب خاتر دیگر چیست اینقدار وسعتی یابم که خس
پوشی را بپردازم این یکدو حرف بذیل کلام از زبانم بی ساخته برآمد سخن در آن بود که بعد از کتاب رجوم الشیاطین
مولانا رشید الملة والدین سوح آنچه از طلمن قوت بفعلیت رسید ظاهر است که در زمان سعادت اقتران علامه دهلوی
نتایج افکار خود را اول بملاحظه علامه موصوف قدس سره العزیز مطابق رسم و عادت تلامذه رسید گذرانیده
بیشتر نزد کشمیری نقال ارسال داشته تا او چندی از هفوات خود را که حرکت مذبوحی عبارت از آنست ترتیب داده
و بعد از تعاقب آن نوبت بسکوت و خاموشی رسید که فار غلطی تعبیر واقعی از آن خواهد بود ع لبش جان
بلب آمد که بر او کس نگریست چون ایمیدان طی شد و از پا کوبی کشمیری نقال و رقاصی آن هزال پاک گردید
متکلم موصوف سوی ساکن و دکنتور متوجه گشت تا با مباحث کتاب دلکش را که جواب کافی باب اول تحفه را
قرار داد و جواب کشمیری نقال را جا بجا در تقریر قطب بتحتانی که قسم شی تقسیم سهو و قسیم شی قسیم میکرد و دیر ساخته
و کافی ندانسته سیف ناصری بنامش نهاده بود زیر و زبر کرد و درین حربه رای المطیع خطوات شیطانی را
رمی و دودی باقی نگذاشت و بر کسی واضح فرمود که انجیوان لا العلم در شی مطلق و مطلق الشی امتیاز نمیکند
الی غیر ذلک تا لب هرزه درای او را بدوخت و خرمن هفواتش را یکسر بسوخت چنانچه از آغاز ضربت حیدریه واقعه
عجز و زبونی هر یکی از سکان پیر و جوان نمودار است عبارت آنمقام نوشته میشود تا بدانی که هرچند قلم بدست دشمن من باشد

عجز و بیچارگی هر سه چیره جوان در مقابله آن جهان پهلوان ظاهر ست و هی هذه الضعف العباد در مقام اعتذار
انجاح مامول شان یعنی اثمر دم که طالب جواب شوکت فاروقیه بودند گفتم که چون اینقسم مباحثات و
مشاغبات از عادات معهوده مستمره مولف رساله ست و اکثر علمای اعلام رفیع المقام نظر بوجوه شدیده
عدیده که ذکر آن موجب تطویل کلام ست از جواب کلام شان اعراض فرموده و استکراه نموده اند چنانچه
سابق ازین هرگاه فاضل رشید بعضی شبهات مشبه فرلفته بخدمت سید علمای کرام اسلی اتقال سیدنا
و مولانا السید دلدار علی ارسال داشته بودند جناب کرد بی انتساب بعد از اتمام حجت نظر بعوائق عدیده
از جواب آن اعتراض فرمودند و همچنین فاضل مذکور جواب بعضی از اقوال نزهه اثنا عشریه که رد تحفه
اثنا عشریه ست نوشته بخدمت مصنف آن فرستاده بودند و جناب ایشان نیز بعد از ربطی یکدو مرحله
از نقض کلام شان اعراض نمودند و بر همین منوال هرگاه باب مباحثه و مناظره در بعض مقامات ما
فاضل الیعمی سید محمد قلی دام فضله که در سلسله تلامذه جناب علیین طلاب ثراه منتظم بود و جناب ایشان
هم نظر بوجوه متعدده از مجادبه و مباحثه فاضل رسیده کاره و متنفر گردید و این احقر نیز الخ المختصر اینجا مقصود اصلی
همین بود تا بدانند که متکلم موصوف و همین بر یکی را ازین مثلث متساوی الاضلاع چنان برد و خت که قدرت
ندانستند از پس و پیش که بانگ غوغو بر دارند و رنه شرح عبارت ضربت حیدریه چنانچه بایستی در رد آن که ساعقه
حسامیه تام دارد خصوصا در نسخه مبیضه آن که از دست خود بعنوانی نوشته ام که ناظرین بلطافت و مبانیش پی
نتوانند برد و خواهند گفت که چنین خطاها کمتر کسی را از علما شیعه هم اتفاق افتاد و بحمد الله که درین کتاب آن
هوس او را جمع کردم که هر کس بعد دیدنش این بفر شاه توعیل راگوساله سامری نام تواند نهاد که عجلا جسدا له خوار
و مقدمات ابن قیاس همه درین تحریر جمع نمودم فقط دیدن آن در کار ست فکیف که خود جهت رد آن
اعتراضات را مدح هم کرده کنتوری را مستحق تحریر جواب تحفه ندانسته باشد پس اظهار سکوت همه اجماعا به ثبوت رسید
و معنی عدد شو و سبب جبر که خدا خواهد بدیهی گردید انجم که گوساله لائق انجوار نی بمقدار نی نقط نیست که بر خلاف اجماع
اکابر امامیه نیق و سهیق آغاز کرده لا تفعل و هر که خلاف آن نماند بنص ائمه کلام در ایمان او ست چنانچه از اساس جالسی
هم هویداست و پر ظاهر ست کسیکه در فنون عقلیه چنین استعدادی ندارد که از آغاز سیف ناصری متعلق بابطال
بتحفه اثنا عشریه پیداست کما اشرنا او درین مباحث چه مصارعت تواند کرد و مصارع الافهام تواند نوشت که
تدارک علما و فحتی پیدا کند پس مصارعت او درین علوم همانا از مصارعت و کشش گریبان فاروقی که اعور دجال
در کافی بر جناب سیده نساء عالم افترا کرده خبر میدهد چنانچه آن کشتی بعد از فارغ خطی مکمل رو نمود این مصارعت
هم بعد از فارغ خطی مدلل جلوه ظهور دارد و خیلی بر اصول رفضه بجای خود واقع شده از محاورات فارسی مثل
بجار عجم بسند اهل لسان پیداست که دانستن بندهای این فن در استعمال لفظ کشتی ضرور نیست
بلکه بمعنی آویختن نیز در کلام بلغا مستعمل شده فلا تفعل اما هفوات دیگر ش که متعلق بمکائد و مطاعن

رفقه و دلائل محدثه ابن سبا درباره امامت مخترعه باشد پس حاجت تفصیلش نیست که جابجا درین تالیف خصوصاً
نقض طعن الرماح وغیره بذکرنامش گاهی وبشیر باجمال می‌آید بدلائل نخواهد که وقت را ضائع کنم ولیکن بخاطرداری سائلین
می‌پردازم و بدانسان می‌نویسم که هرکس که آن را می‌بیند درحق میگوید بخالفین کا نهم اعجاز نخل خاویه فهل ترے
لهم من باقیه والعجب که تالیف نقال کشمیرے همین ست نسخه را نام برده جواب بابا ولش که مدحدوث تشیع
وانشعاب ان است و هم باب فقه را که نهم است در نیمقام بشمرد معذلک حاجت بردش مارا باقی نیست
زیرا که جناب مجتهد الزمانی در مکاتیکه به بعضی از احباب خویش زیب رقم فرموده کنتوری را القلب استعداد
یاد نموده وصاف صاف گفته که لیاقت آن نداشت که در رد تحفه اثنا عشریه قلم بردارد چنانچه این جمله
بشرح وبسط تمام در مقاله سادسه ازین مجلد برگذشته من شاء فلیرجع الیها وازنیجا تو انی دانست که منافق
با دوستان وحریفان خود بی غبار نمی باشد ولیکن اظهارش بکار ما نمی آید که مجتهد رفقه او ست نه دیگرے
ولیاقت نیابت امام زکسی مخصوص بدانش گشته هیچ کسی پس از رفقه باو در ین استحقاق احدی را
سرکشی نیست اگرچه باقر مجلسی یا دام او شیعه باشد نزد هر یکی الغرض اگر این حاشیه از افادات
مجتهد الزمانیست پس حالش معلوم شد و اگر کسی از معتقدین کنتوری نوشته البته تقریرش
روبروی تحقیق مجتهد چه رتبه دارد که هم پایه آن شود اما حسام پس حالش از مباحث قصیده الغیبی معلوم
تواند شد که از تختهای کتاب تنبیه السفیه نیست و احیاء السته را او قیتیکه من در دهلی بودم کسی نام آن
نمیدانست وحق اینست که چون از اهل لکهنو با وجود نزدیک بودن ایشان کمتر میدانسته اند که وطن
اقامت مجتهد باشد پس دهلی که دورد ور است بلی بنده آنرا دیده ام اگر ساطان ان از تالیفات نثل امام
رازی یابم که جامع معقول ومنقول بوده باشد چنان پاره پاره کرده ام که باز این متفرق تا معاد
بهم نه پیوند وانشاء الله تعالی سه درنمانم عذر باید برای بسا ارزد که خاک شده که از توجه بضعیف
پیری چنان میگویم که حکایت از حال زکریا علیه السلام تواند بود که رب اني وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَ
وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُن بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا بعد ازین هیچ معلوم میشود که دو جلد
نزهه که نقلش را میرزا کاظم علی صاحب برداشتند ومتعلق باب اول و نهم بود چرا ذکر نکرد غالباً
غیراز غفلت شعاری وصرف همت درعیش وکامرانی وشب زنده داری چیزی دیگر نباشد که
هرگاه خم او نزد پیرد هقانے صورت اجتماع گرفت آنوقت در جواب تحفه باز طبعش در جنبش
آمد و اهتزاز حاصل شد و شاید که مراد از اهتزاز حصول استعداد باشد ولیکن اینهم در پرده تا کسی
باقیاس نیز لی نبرد وهل هذا الا السرقه الخالصه کما لا یخفی وسالی چند میگذرد که میرزای موصوف
با من فرمود که بگر شنیده ام که مسودات نزهه نزد جمعی از بلاد بعیده درین شهر رسیده
وچنان بخیال آمده بود که البته این ماده بروز خواهد کرد ولیکن بازکسی ذکر آن نه نمود وچنان دانم

که هر که ازا گرفته بغیر تمامتر زبان نیاورده که سار تعین که چنین نیست داشته باشند در اظهار
آن چگونه بکوشند که ه بروز اتشی کس نیا رست کرم که دارد همین دیده از دیده شرم
ولیکن ظن غالب آن است که متوطن کنتور که در میرثه قریب دهلی بود که ذخیره مسودات کشمیر را
بیشتر یافت وازهمه حمه خویش آراسته وچیزی ازان فرو نگذاشت واین مقلد پیر دهقانی
بود که درین میدان قدم داشت یعنی پنج کتاب درست کرد که صوارم وحسام واحیاء السنة خاتمه صوارم
وذوالفقار باشد فرق انیست که او هر پنج را کشکول گدائی ساخته وپیر فرتوت ذوالفقار بدون دیدنش
پرداخته بلکه مجالس رطل بوق همدران زمان نیافته مراز نیجاست که لفظ قریه را در عبارت ملک که هر کتاب
نظام حمل کرده کمامر الذکر مغوات بوعلی فارسی نبیں ارشد تلامذه صاحب تحفه قدس سره العزیز دماغ
او را که وی از خیالات خام گشته بود چندان خالی فرمود که عرصه های استغنا نه او را که در خدمت را
بادشاه دهلی میفرستاد از نظر بنده برگذشته والبته چون توزیت فرباد تا بدینجا رسید عیان شد که عجز و بیدونی
حدی بنود الغرض از علمای وقت مذکور میشنیدم که او چندان استعدادی ندارد وکتب فن را کمتر دیده است
ودرین باب اگر تصریح علمای شیعه درکار باشد باید مبیضات مزین حسن که جای آنچه نوشته اند
در حالش دلیل بر قلت استعداد اوست ولیکن بقول شیخ که خوی بدش دشمنی در فقاست
ازین رهگذر رها خود را رسوا کرد تا آنکه حالش دانستند وبر ریش هوهوش خندیدند وقدریکه بنده اوراق
مسوده ومبیضه او دیده ام اذعان دارم که تحریرش قابل تعرض نبوده است ولیکن شیدا کمتکلمین بالحاح احباب
توجه فرمود باقی ماند تحریر خیر الدین که بشر الدین او را باید گفت حقیقت حال آنکه در زمان جناب
عالیه او را در فیض آباد دیده ام که جز پریشان گوئی وقلت علوم حدی جامع ومانع برای او کسی تجویز نمیکرد
حتی که از جناب میر نجف علی صاحب ودیگر فضلا آنچه یاد دارم پنهان نیست که برای او موجب اعتبار تواند
بود وچون جناب شان شمه انصاف داشتند تقریر پیر دهقانی را در مقابله تحفه نمی ستودند ویکبار که
نوبت پرسشش رسید صوارم را از خانه برادر خود میر غلام رضا طلبیدند و آغاز کتاب مذکور را که هما قد
بوجوب معرفت الهی تبرعا دارد نزد اهل سنت وعقلا نزد اهل بدعت کالیسان تحلیت اهل حکمت کشودند وچون سید غلام
رضا این خبر شنیدند شریک صحبت شدند وجناب میر صاحب در بعضی از امور قصور او را بیان میفرمودند تا القریه
تا التنبیه السفیه ابرار اوردم میر صاحب تقریر اوسراسر میفرمودند که متعلق القوه العقلیه او کوهی نتوانست آزار دکردن و مطلب پیر دهقانی
بر کرسی نشاندن اگرچه سید غلام رضا ودیگران از مقلدین جالیسی بودند وعلم درسی هم داشتند الغرض آیت
نائب صاحب الزمان که تحریرش را احباب شان پسند نکردند تا بشر الدین چه رسد که جنون مطبق او را برکس راالیقین
میکند القصه کتابش را که متعلق باب اخیر تحفه بود بصید تلاش یافته ام واز دست کاتب نقلش برداشته ام
وبنظر مردم ذوی الاستعداد از شیعه وسنی گذاشتم چون دیدند که مطالب کتاب او غالبا ماخوذ است

ذوالفقار بر پرش و رازش و تبسم می نمودند و هرگاه مطالعه باین میبادی گفتید که صاحب تحفه مذهب تشیع
داشت و خواست که مذهب سنیان را پایمال کند پس این کتاب را تصنیف فرمود و هرگاه ناظرین این
امر را تطویل لاطائل شنیدند همه حیران و متعجب شدند هر کسی از فریقین قاه قاه میکرد و چندان خندید که افتاده از دور و در میرسید
که واقعی جنون او از کتاب او پیداست که تصنیف این کتاب را دلیل تشیع قرار میدهد القصه شر الدین مذکور را
که جنونش بدینمرتبه رسید از عجیبین تحفه شمردن جنونست که شاید از جنونش بالاتر باشد که غالبا مجتهد یا مقلدین
کنتوری را بپیش آمد نعوذ بالله من ذلک و هیچ دانی که تعمیم لفظ در کتب در آخر عبارتش برای کیست و سبب
اضافت آن چیست انهم بر بیان قصه موقوفست پس چنانچه همه امور را مختصر کردانیدم نسبت بانچه
وقوع یافته و در خاطر جاگزین گشته این را نیز مختصر کردانم تا بضبط و ربط یاد داری و آن آنکه میرزا
محمد اکبرابادی که پسر عبد النبی خان قلعه دار بود و حال عدم طیب ولادتش و هم مابونیت او از کتاب آینه حق
نمای که از املای مجتهد جائسی است درین کتاب مفصل و انتهی پس بعد از آنکه بطهران رسید و تقرب شاه ایران
بهمرسانید او نیز بجواب تحفه پرداخته بود و بنده آنرا نیز نزد خود داشتم که باشتیاق و محبت تمام بافهم و تشیعه
نمودم که برای خدا انصاف باید کرد که کسی از اهل عقل این دشنامهای مادر و خواهر که کمینگان هند بعبارات
خویش در وقت غیظ و غضب میدهند و ندامت میکشند و انهم تا بهیچه هندی در کتاب دینی تواند نوشت
که از شنیدنش قلوب دانشمندان شیعه میلرزد تا باهل حق چه رسد الغرض احقر او را نیز مثل شر الدین دیوانه
میدانم و جلد یکه مراد ستیاب شد جواب مکاید رفضه بود میم علامت متن گذاشته بود و شین بنشان
شرح و در انتهای تقریر و تحقیق برای اهل سنت مثل هندی میگوید چهاج بولی تو بولی چهلنی کیا بولی که هزار
او سجین چهید امری دیگر یاد آمد که برای ثبوت جنون شر الدین و امثالش بکار آید و دلیل الزامی بر شیعه
باشد بلکه توان گفت که حجة الهی بر ایشان قائم شد بیانش بالاجمال آنکه مجتهد و مقلدین او صاحب تحفه را
سارق کتاب صواقع محرقه قرار میدهند والغرض محال اگر صاحب تحفه سارق است از خانه ایشان کمینه و
این بیگانگان سارق نیست بلکه از خانه دوستانست و در مثل مشهور آمده که خانه دوستان بروب و در دشمنان
مکوب حالانکه او مقتبس است و دیباچه تحفه بر آن دال است که ما مر العرض مجتهدین و مقلدین ستایش
کتاب صواقع می کنند و بمتانت دلائل و لطافتش قائل اند که چنین کتاب کاهی در مذهب سنیان
تالیف نگشته چون ستایش بدینجا رسید از برای مضامین کتاب تحفه پس از آن چشم حقارت دیدن
و همل دانستن که شر الدین التزام آن کرده البته موید جنون او خواهد بود و هم رد آن نمودن و هو قریب
من البداهة الاولیه و اگر او را پیر و دیگران دانند گویم آن متبوعین در نیمرض مبتلا خواهند بود و ناظرین
توانند گفت ع این خانه تمام آفتابست ٭ دین سلسله از طلای نابست ٭ چنانچه بعضی از حکایات ظریفان
قبل ازین بدفتر سپرده شد تا موجب دلبستگی ندیمان باشد القصه صورت خیالیه شر الدین که اساس تصنیف

اوست حکایت آن افیونی را زمزمه میکنند که گذرش در اثنای راه بر واعظی افتاد که بر منبری نشسته و هزاران مستمعین گرد
گردش ایستاده افیونی بهزار مشقت دران هجوم داخل شده دید که فضائل نکاح وحسن معاشرت و مباشرت بیان میفرماید
که مشغولی بصحبت زوجه خود چنانست که گویا دیوار عرش را بلند کرد اند پس تفصیل این اجمال و مزید ثواب را می شنید
و خویشتن را ملامت میکرد که از روزیکه استعمال افیون ترک کرد ازین سعادت محروم ماند ایا بالضرورت می باید برین
اساس ورها نهادن و با علای دیوار عرش پرداختن بعد از تمامی مجلس و انقضای صحبت بخانه رسید و زن انتظار
معاودتش میکشید پرسید که امروز سبب درنگ چیست تا قصه و نیت خویش را اعاده کرد زن گفت خداوند کریم
اکنون ما هر دو را توفیق بخشد یا دیوار عرش را کامل کردانیم افیونی گفت مخفف در کیفیت افیون مرا نمیگزارد
که تحصیل این ثواب پردازم زن گفت هیچ غم مخور که من بیدار کنم گفت بغایت لطف و کرم باشد باری زن چون
وقت نصف اللیل دید که شوهرش هنگامش منهمک است بازوی او بتلطف گرفت و گفت برخیز و فرصت را
غنیمت بشمار تا افیونی برخاست و بجد وجهه تمام فارغ گشته دعا کرد که الهی توفیق یار فیق کردان که از ثواب محروم نباشم
چون خوابش در ربود زن بیدار کرد که مگر دیوار عرش را فراموش کردی تفت شده گفت که وا اول هنوز خشک
نشده تو میخواهی که دیوار عرش بشکنی و درینمقام انچه بعد از ملاحظه حال علمای رفضه بجوابات تحفه اثنا عشریه که توسیع
قیر بکار برده اند و اغاز این امر درین بلده از مجتهد جائسی بود که بدون ممارست کتب فن حتی تالیفات رطب یوق
مولای خود قلم بجوابش فرسوده انهم تحقیق نفرموده که ایا فریه نام کتابی تواند شد که کسی سعی خود را باطل کرد اند
و چنین نام گزار و پس بعضی از علما بمجرد دیدن ذو الفقار بروایت مولوی غلام یحیی احیاه الله تعالی در جواب ذو الفقار
مضمون بسیاری از اجزا نوشتند و نامش نزاق الفحول فی دبر الحائک المفعول گزاشتند و دیگران نیز درین باب
چگویم که چه کردند که عبارت بلکه مضامینش را اعاده کردن موجب عار و ننگ میدانم و هر گاه غور کنی که خواهی دانست
اغاز بدگوئی و بی اندامی و عیب جوئی از وقت عبد الله بن سبا تا امروز از شیعه سبیه و تبرائیه است فقط انتهی
افواههم و تحریر دیگران راچنان دیدم که اگر میرزا محمد اخباری بمطالعه که در عراق عرب بسزای خود رسید آن مشرف
نشده ی چنان پندارم که پیشه خود را فراموش کردی و بالیقین فاعجل نوشتی و لیکن انهم دم توفیق ان یافتند
که این مضمون از دست ندادند که این سخن را خود تو بیدا بوده که فرعون کرد بهاش افزوده و این امر خود از
تسمیه شان هم اظهر من الشمس و ابین من الامس است گویند شاعری را از هندیان پرسیدند که بسیاری را از شعرا
دیدیم که بمجرد غیظ و غضب بر کسی هجو او را فرض می پندارند مگر ترا با کسی از افراد عالم سر و کاری نبوده جواب داد
که آدمی بدئی الطبع است و معاملات گوناگون او را در پیش و حال مردم معلوم که اگر راه عبادات چنانچه باید
طی کنند در حسن معاملات از هزاران کس یکد و مستثنی تواند شد و لیکن پیشش انکه اول و بال هجو بر نام ناظم
می افتد مثلا میگویند که هجو میرزا فیح است و این هجو صاحبقران الی غیر ذلک و با اینهمه که تقیه در مذهب شان
ضرورست و انهم تا ظهور حضرت مهدی وجه الله شوکه خود امام زمان محکوم است به غیب و انهم از هزار سال

ناگاه روز بروز بعینت تعصب تقیه می افزاید ولیکن با همه آتش این فتنه با ایشان می افروزند و بغیر تقیه آن همه نمانند و نزد
هر کس شکایت میکنند و مثل صاحب صوارم و اولادش درین کتاب میگویند به بینید تحریر علمای سنیان که این
الفاظ شنیع می نویسند حالانکه تقیه امامیه در نهضت شان بمراحل دورست کما لا یخفی وچنان پرده عصبیت
بصر و بصیرت ایشان را زائل میگرداند که تا امروز همین جهالت و بلاهت ازین قوم مورد لوم معاینه کرده میشود
که شکایت سنیان میکنند و درنمی یابند که البادی اظلم علمای ایران خصوصا مجلسی علیه ما یستحقه چنان عادت
گرفته که اسامی مقدسه خلفای راشدین خلفای حق ولقبین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بی سب و دشنام نمی
نویسند و مفتریات ایشان را حدی و نهایتی نیست و مخفی نماند که شواره این تقریر بعد از ذکر مجتهد لفظ نا البا افزوده ام
و در اثنای تقریر لفظیکه مشعر بعدم حصول تعین ذکر کرده ام تا بدانی که در انتساب تقریر اول بمجتهد که علاقه با احکام
مجاهدین داشت بجهت مذاق تقریرش و شناختن تحریرش حکم حتمی ننمودم وچون امر ثانی که علاقه اش بجوابات
تحفه اثنا عشریه باشد بمرتبه یقین نرسیده بطور تردد خبر از ان دادم و قرینه بر هر دو انتساب دلالت دارد مثلا
مجتهد را که بسبب تعیش و کامرانی کاری با این ابحاث نمانده چنانچه مزین در مکاتیب جا بجا میگوید و دیگران نیز
چنان میدانند پس اگر در بیان این امور اغلاط پیش آمد عجبی نیست این قرینه هست بر آنکه مجتهد را اهم آنست و لفظ علاء
دهلوی برای صاحب نزهه گفتن قرینه تمیمی است که کاتب عبارت مذکور کسی از معتقدین بلکه مقلدین صاحب
نزهه باشد خواه از اقارب خواه اجانب کنتوری الی غیر ذلک من القرائن لاجرم حکم جازم در امر ثانی نکردم فقط
من بعد باید دانست که هرگاه جولانی سمند بزغامه در نعمتدان متعلق بعبارت مجتهد آیه بمقام جهاد یقینا و
عبارات دیگرش متضمن جوابات تحفه اثنا عشریه ظناً و تخمیناً تا بدینجا رسید یاد آمد تقریر انقلاب که جا بجا درین
اوراق نیز مرعی گشته ولیکن در نعتخصوص متروک شده تقریرش آنکه آیت کریمه منسوخه و کریمه ناسخه آن در
باره حکم سرایا و بعوث وارد شده که اهل اسلام را باید که از مقابله کفار نگریزند بلکه با وجود تنهائی خون ده
کس از کفار بریزند و اکنون خداوند عالم چنین قرار داد که یکی را باید که از دو کافر رو نتابد و پای ثبات در مقابله
شان فشارد و حکم ما نحن فیه اعنی صورت حضور نبی یا امام در صف جهاد دران مذکور نیست و انما کلامنا
فیه و چگونه عاقلی توهم تواند نمود که در وقتیکه رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بنفس نفیس شریک معرکه
قتال بوده باشد و هر چند چنانچه دیگران میگریختند جنگید ولیکن امام بلا فصل کرامتش از آیاتیکه در مکه معظمه
مثل فانذر عشیرتک الاقربین در تصانیف حلی و غیر او ثابت شده بهر دو دست قتال می نمود و دو دواسپه
بر کفار می تاخت و نسبیه ما زینه برای حراست حضرت سنیبی کینه را سپر ساخته و هم در معرکه استعمال سیف و سنان
پیش قدم بود حتی که پسر خود را که دران وقت سیکر بخت فرمود که در جهاد بکوش تا جامه زنان بپوش ای نامرد
از خدا و رسولش میگریزی و خون منکران توحید نمیریزی تا او را رگ غیرت در حمیت بجوشید و مزید تهور بحصول
انجامید و داد جهاد داده بشهادت فایز گردید پس در صورتها از یاران آنحضرت مثل مقداد و عمار که ایمان

و اخلاص شان از اعاز مبعث و مبدای رسالت نزد مجتهد و مقلدین او امری است تعیینی نبی وصی و عمار سه هر دو را ابد ستکفار
گذاشته گریختن جابر توانند بود حاشا و کلا زیرا که ایشان ایمان آورده بودند و تصدیق قلبی نمودند پس دعوی مجتهد بارهٔ
غیر ایشان نه این مومنین مستلزم کمال نفاق برای این رئیس الغابرین تواند بود که جز این دو کس از مهاجرین و چندی از انصار
کما فی منهج المقال و غیره من کتب المتقدمین که یار حضرت بود و از ینجا هر ناظر را علم اضطراری بهم رسید که بگریختن ارکان امامیه سقیفت
مذهب مجتهدین مصداق فخسفنا به وبداره الارض شد و رفقه محصور گشتند درین دو امر که نفاق ارکان لازم آمد کما رتبوا القیاس
و اگر بتاویل تقیه ایشان را رها می دهند ترک واجب و عقاب و عذاب معاذ الله بسوی حضرت امیر و عمار سه هر د جناب
و بعض انصار مقبولین بر می گردد دلات حین مناص سبحان الله بید بنی خنین یعنی بنجهٔ پیر آبادی بلاحظه کردنی است
که در نشیمن رحم همقرین چنین زاده خمول بر گزیده توجیه و تاویل صحابه کبار از مهاجرین و انصار بلکه ارکان
مذهب خود از مقداد و عمار که واو فرار دادند وامر واجب را قطعا بر اصول مجتهد بجا آورند که خوف و تقیه مبنای
ان بود و پیغمبر خدا و علی مرتضی خلاف نصوص قرانی الا ان تتقوا منهم تقیة و نیز ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة
الی غیر ذلک من الایات التی ذکرها فی رسالة التقیه للاستدلال نموده العیاذ بالله مستحق عقاب باشند الحق با آن
صحابه و اکثر ارکان اربعه بان مرتبه می باید که ثابت کنند که انها بجهت حکم وجوب تقیه در گوشه های کوه و هامون
موافق آن آیات قرانی خزیده ند و منزوی شده ند و حضرت پیغمبر و وصی اکبر از ثواب تقیه محروم گشتند که لم یبق معه الا علی ع
و بپاس آنها جناب رسالتماب و شاه عرش قباب نزد ایشان عاصی و خاطی و تارک تقیه شوند که حقیقةً اصل الاصول
و مدار مذهب شان است حالانکه آیت عصمت یعنی والله یعصمک من الناس که مانع از تقیه حضرت بود بر نیامد مگر
در قصه خم غدیر که هنوز علمای رفقه و دور تسلسل آن دارند حالانکه بر ظهور آن هفت هشت سال باقی بود کما لا یخفی
و هرگاه این مسئله متفق علیها است و اختصاصی باسنان ندارد و در قران مجید نیز منصوص پس صاحب عدا و عترت
چرا نمیگوید که صحابه کبار و ارکان مذهب که فرار نمودند موافق اصل الاصول و مطابق نص قرانی ادای واجب
نمودند و رسول خدا و بعض صحابه اهل بیت که برقرار ماندند عاصی و خاطی و مرتکب امر حرام یعنی ترک تقیه شدند یقیناً این بود در
افضلیت صحابه عموماً بلکه ارکان رفقه خصوصاً ابلغ است فلا تغفل خلاصه انکه در جاییکه پیغمبر خدا بنفس نفیس حاضر بوده باشند
و قیام بجهاد نمایند چگونه عقل عاقل تجویز تواند کرد حالا یا مقالا که ارکان امامیه یاران قدیم و دوستان صمیم آنحضرت را تنها
گذاشته فرار یاران همچو مقداد عمار از انجا واجب بوده باشد و مسئله مذکوره بمفاد ما من عام الا و قد خص مخصوص است بالعدم داعی
حضور آنحضرت در معرکه جهاد کما لا یخفی علی المنصف اللبیب اینها که شنیدی قلب تقریرات بر ایشان مجتهد با عاقبت اندیش بود و باعتبار
اصل گفتگو هنوز تنبیه و تادیبش باقی یعنی مقام تعجب نیست که مجتهد دشمن عقل در آخر تقریر مقدمه اولی می نویسد که قاعده ما من عام الا و قد خص
مخصوص شد الخ و بیادش نماند که چون ذات شریف مجتهد عدیم المثال منصب استدلال دارد ضرور است براو که دلیل و برهان برارد و دونه
خرط القتاد بالجمله انمیدان با وجود کثرت شغو اشی که درین جمع شتیت دلبغبا مات ازلی چنانچه باید نور دیده شهود صبح غائله نماند کسی که بایة فلنقلبن
تعلق بجناب ذی النورین ندارد و جوابش بعد از رجوع بکتب سیر و تواریخ ظاهر است که از بعض عبارات جنابش منوح می گراید که برفاقت شریف حاضر بود

چنانچه از کتاب پیداست کما لایخفی واگر قرار داد به بعضی از روایات صحاح ترجیح دهند حیرانم که از نص قرانی که بدان تاکید و تحقیق
دار دست چگونه اهل ایمان غفلت توانند کرد فکیف که از ان روایات خود واضح و لائح ست که در صدر اول
این قیل وقال اجله اصحاب را پیش آمده بود و سائل بالآخر تیر و ترکش در باخت و بعد از شنیدن نص قرآنی
در هواجس نفسانی چیزی نیافت که بدان جنگ در زند و ستیزه نماید که در حقیقت محاربه با خدا و رسول بوده سبحان الله
چنان گناه کبیره بصدور آمد و حضرت بروایت تفسیر کبیر چیزی نفرماید مگر انچه در آن تعریضه واقع منصب حضرت رسول
صلعم شاید در مداهنه نیست بلکه تدارک مافات و بیان و معالجات و حکم توبه و انابت و سرزنش و توبیخ و تقید
و تشدید بسیست تا همه را عبرت شود و از آن باز مانند و دیگر بار خود را گرد آن نگردانند یا دو داری بروایت قمی
در تفسیرش که چون چندی از اصحاب طریقه رهبانیت اختیار کردند و حضرت علی مرتضی ع دران بودند حضرت
بعد از اطلاع بران چه قدر اهتمام در دفع آن فرمود و بر منبر برآمد و هیچ دقیقه سرزنش و ذکر وعیدهای شدید
فرو بگذاشت منصب حضرت همین بود و برای همین بر کافه خلائق از جن و بشر مبعوث شد والحمد لله علی
ظهور الحق و زهوق الباطل انیها که باذهان سامعین و ناظرین در آمد متعلق بدان بود که چون افراط تشیع کوفیه را
بران آورد که دودمان ائمه هدی را بلاتفی نگذاشتند و همه را طلبیده خدمت واقعی بجا آوردند و ایضا کمال
تشیع و افراط آن مامون را کملسفی الصوارم باعث قتل معصومین از دست او شد چنانچه از کفایت المومنین
پیداست بنده گناهگار چنان پنداشتم که باز ماتمداری و سوگواری کوفیه و مامون نبوده باشد مگر برای بقای
نسل سادات و اهتمام متاخرین درینباب مصداق همان خواهد بود که در کتاب الله فرموده اند که فَهُمْ عَلَىٰ
آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ كَيْفَ لَا فَإِنَّهُمْ هُمُ الْمُنَافِقُونَ الغرض سیاه پوشی و ماتمداری لوازم آن هرچه از رفضه
دیده میشود برای بقای نسل سادات است کثرهم الله فی البریه علی رغم اناف الامامیه باقیماند انچه از سویدا اشم
بعضی چیزها را عجیب مصیبت در رساله قدیمه نوشته و مجتهد بر عادت قدیمش که جاهلی و ناعاقبت اندیشی است
رفته **قوله** اگر مراد از توسعه طعام تقسیم نمودن آن باهل مجلس الخ **اقول** باید دانست که چون مجیب
مصیب در کتب شیعه از قدما و متاخرین دیده بود که ایشان تصریح کرده اند که اهلسنت در روز عاشورا
توسعه طعام میکنند و غسل مینمایند و سرمه بچشم میکنند و عطر میمالند و روزه میدارند و این همه اسباب عید و شادی
و نشاط است مجیب مصیب برای الزام شیعه شنیعه برخاسته و خواسته که ایشان را بانچه تصریح بدان کرده اند الزام
دهد و آن امور را بر ایشان مقلوب و معلوبش سازد و درینمقام ملاحظه کتب مجلسی و دیگران از ساحرین در کار است مثل
زاد المعاد مجلسی و رساله تحفة الزائر وغیر آن که احکامیکه مجیب درین فصل یاد کرده همه اش درین کتب و رسائل
بالتفصیل به برهان و دلیل کما ینبغی مروی مذکور است و مجتهد درینقول فتوی باستحباب داده یعنی برای آنمومنین
که حاضر مجلس عزا شده اند طعام برای شان میباید نه برای عیال و اقارب حال آنکه ایشان احق و اولی باین احسان
هستند چنانچه از قرآن مجید و حدیث شریف سمت وضوح دارد و بآیه و آت ذالقربی حقه یاد میفرماید و شیعه درینباب

چنان تقریرات طولانی مینمایند که در بحار و دیگر اسفار از مجلسی غیره دیده نمی‌شود بمیزان خرد سنجید نیست حتی که در
ادای حقوق ذوی القربی شارحین کلینی بدان قائل شده‌اند که آیت و آت ذا القربی حقه در سکه معظمه نازل شد
و حضرت باوجودیکه فدک حاصل نشده بود و مگر در مدینه و انگاه بزبان در از جناب سیده فاطمه زهرا را بهبه فدک
چنانچه دانسته باشی حالانکه خود مجتهدما اقرار بدان کرد که هبه بدون قبض کالعدم است الغرض اهل و عیال شخص
البته بدین امر لائق تر اند و از انجا که آدمی بلکه هر ذی حیات محتاج بطعام است اهل و عیال که دخلی در تقسیم و
و آمادگی اسباب طعام دارند چگونه ایشان را محروم توان گذاشت بلکه ایشان را اولا و دیگران را ثانیا و لیکن
چون وهمیات را در مذهب شیعه دخلی تمام است چنانچه در قوانین فساد وار نیست که در کتب کلامیه مثل
تحفه اثنا عشریه بطور نمونه آن را یاد فرموده‌اند و نزد عرب این مثل شایع شده که الشیعة نسوان هذه الامة
جناب مجتهد انیجم خیال فرموده باشند چنانچه واهمه نسوان حکم بدان میفرماید که چون در تقریبات فاتحه دیگ طعام
را از آتش جدا کردند و طفلی یتیمی از اقارب فاتحه کشی بعد از دیدنش مضطرب گشت و برای آنچنین گریه و زاری
بلکه فریاد و بیقراری شروع کرد کسی از زنان پابند همینکه بیش حکم میتوانند کرد که دهن دیگ را برکشایند و لقمه از آن
این طفل را بدهند که معنی آن وصول ثوابش بمیت می‌شود پس نزد ایشان همه سعی صاحب خانه باطل خواهد شد
اگر اولا در ازان نخواهند بلی تقسیم وقتی صورت جواز پیدا خواهد کرد که دیگ را در مکانی نهند یا طعام آن
در ظروف مرتب ساخته چار قل بخوانند و پنج آیت را تلاوت نمایند و دستها بلند نموده بایصال ثواب
بردارند و بدون این امور انصال ثواب معنی ندارد و انیم دم خواه ذکور باشند خواه اناث غافل
شده‌اند از انکه بدلالت قرآن مجید و احادیث شریف چنان به ثبوت رسید که ایصال مثوبات بارواح بزرگان
در اختیار کسی نیست ما نمیقدمه البته بدیهی است که موصل در عالم دیگر روح آن بزرگ در عالم دیگر
بعد ازین چون ریا و سمعه این تقریبات بجا می‌آرد فوات نام و نشان نزد اهل عقل و نقل کجا پس چون نیت
خالص دعوت مومنین نمود و محمد ثنات خویش را دخلی نداد و ایشان را طعام خورانید بالیقین ثواب بر آن مترتب
یافت الکنون اختیار او دست براخود ان تغیر اب ذخیره گرداند تا دیگر برادران نیز شریک نماید که موجب تقریب او در بارگاه الهی
خواهد شد کما لا یخفی اما انچه درین معنی گفته که ادعای دلالت ان بر فرح سرور ناشی از کمال سفاهت است ناشی از کمال سفاهت است
عجیب جلیه است که در کتب افضل خواسته که ایشان را بر ذات خبیثش ملزم گردانند و انمعنی بدان نگه مقبول باشند آن امور نزد اهل
حصام چگونه قیاس منتظم تواند شد و از کتب روافض چنانکه اسامی چندی از ان نوشتیم کالشمس فی رابعة النهار پیدا است
که علمای حنفیه بر اهلسنت طعن کرده بودند که ایشان توسعه طعام مینمایند و حکم باستحسان آن بزبان می‌آرند پس عجب است
که بر عادت خود جناب ملک زمانی مدعای مجیب مصیب را نفهمیده‌اند یا خود را بوادی تجاهل و تغافل برده‌اند و انیم از بهتانات در سوم
ایشان است چنانچه ناظرین و سامعین این کتاب مستطاب را اند الحاصل از انجا که علمای امامیه انحکم کرده بودند که توسعه
طعام را سیما از باب مستحبات میدانند و آن دلالت بر سرور و انبساط می‌کنند پس عجیب عجیب حلو

الامام رافضیه پیدا کرده در مقام آنمردم را که کتب ندارند بنده آگاه گردانیدم و حقیقت اینست که چون جناب مجتهد
توسعهٔ طعام را مستحب فرموده حاجت باثبات آن از کتب شیعه نماند زیرا که در رسالهٔ قدیمه فقط لفظ حکم مذکور است
و مجتهد حکم را باستحباب مقید کرده پس البته عام در ضمن این خاص متحقق شد اما حکم بسرور و فرحت پس مقارنت
و نسبت آن بتوسعهٔ طعام ضروری نیست چه محتمل که تعلق داشته باشد بانچه قریب تر است بدان که طبل نوازی
و جلاجل نے و تغنی بتر انهای موسیقی باشد پس اولی را چرا از دست میباید داد و شبهه نیست که این امور نزد اهل اسلام
که مقید بشریعت اند در مجلس ماتم معتاد و مرسوم نیست بلکه در مجالس فراخ و سرور است فکیف که لفظ الات شادی
و انبساط در آن ضمیمه باشد پس معین شد که کلام در طبل نوازی و جلاجل نے و تغنی بتر انهای موسیقی است و توسعهٔ
طعام را در عرف از الات شادی و انبساط نمیگویند و بر این هر سه چیز مجموعا و فرادی لفظ آلات بر زبان می آرند مع
احتمال اینمعنے دارد که مجموع را بحیثیت جمعیت دخلی باشد یعنی توسعهٔ مذکوره با اینهمه چیزها چنین است و ایضا توان فهمید
که لف نشر مرتب باشد یعنی اسباب سرور و انبساط تعلق یابد بتوسعهٔ طعام و شراب الات شادی و انبساط متعلق گردد
بدان سه چیز مذکور پس حکم بشفاهت عین سفاهت مجتهد الزمانی خواهد بود معهذا امری دیگر هم بسفاهت او
دلیل است که میگوید که توسعهٔ طعام بر اهل و عیال خویش نزد خواص و عوام مستحسن میباشد در دهه روز محرم
و لیکن از انجا که آن روز ها مشتمل سوگواری و ماتم داده ی حقیقه قرار داده اند قید سوم را چرا گذاشتند و دوازده روز
چرا نگفتند یا سه روز را از عاشوره میشمردند و ناظرین در تحیر اند که رسم ماتمداری تا سه روز یا یک روز برای مقیم
و مسافر در شریعت قرار گرفته بالوازم و عوارضش ده روز از کجا معین توان کرد و اگر بملاحظهٔ انسداد راه
آب و دانه است پس کتب معتبرهٔ شیعه اینک حاضر است دلالت بر آن دارد که جناب امام حسین سبط نبی در
شب عاشورا خلوت فرمود با عمر سعد شقی و هر گونه حجت را بر او تمام نمود و او را مواعظ بسیار ارشاد کرد تا در
جواب گفت که اگر اتباع حکم عبید الله زیاد نکنم خانه من از رحم عقار از دست رود حضرت امام حسین فرمود
که خیر آن نقصان بر ذمهٔ من است و نیز فرمود که چشمهٔ بغیغ که معاویه تمنای اشترای آن داشت و صد هزار اشرفی
میداد و قبول نکرده بودیم بتو بدهیم چون سر باز زده حضرت امام حسین دعای بد نمود و هر گاه شور و غوغا از لشکر یزید از حد گذشت
حضرت امام حسین بحضرت عباس فرمود که امشب مهلت باید طلبید یعنی بامدادان بیعت خواهد کرد یا نخواهد جنگید این مهلت بعد قیل و قال
بهم رسید پس حکم کرد ابن زیاد بشقی حجاج تمیمی را با همراه چهار هزار سوار که دریا را بقابوی خود ضبط کن تا قطرهٔ آبی ندهند و بعضی گفته اند
که از روز هفتم محرم آب را بستند و کردند و از حدیث امام صادق که در کتب مقاتل وارد شده اند و در منع
روزه عاشورا را امر دلیست ظاهر میشود که لشکر یزید حضرت امام حسین و اهلبیت و اصحابش را از روز نهم
محاصره کردند و روز دهم شهید گردانیدند الی غیر ذالک و مخفی نماند که محدث نجفی در تحقیق چشمهٔ مذکور که حضرت
امام میخواست که عمر سعد مطرود اگر از قتال باز آید عنایت فرماید چنین نوشته بغیغ فی الحدیث
لعنت امیر المومنین انه علیه السلام الی رجل حسته او ساق من مر الغنیمة بایمن موحدتین و عینین معجمتین

و فی الوسائل یا رشنا و فی الاخبار منیعة او عین بالمدینة غزیرة کثیرة النخل لآل الرسول علیه السلام و فی تاریخ المدینة
البغیغة تصغیر البغیغ وهی البئر القریبة الرشا و البقیقات والمغیبة عیون عملها علی بن ابیطالب بنبع اول ما صارت
الیه و تصدق بها و بلغ جذادها فی زمنه الف وسق و منها اخنف الاراک و خنف لیلی و خنف الطاس اعطاها
حسین بن علی عبد الله بن جعفر بن ابیطالب کل ثمرها یستعین بها علی دینه علی ان شروع ابنة من تمایز بن
مصنونه بالجمال کلام در توسعه طعام بود و تقسیم آن بر اهل مجلس عزا و بر ظاهر ست که چون انجلس را محفل عزا قرار داده اند
البته مقید بود بیکه در رعایت نفس بر استقامه در وفا بهم نعوذ بیکه مباحث در ان نباشد و طانچه بر رخسار با نزنند و سینه را نکوبند
و گریبان را ندرند چنانچه از تفسیر دره ام از کتب معتبره و درین اوراق دیگر بوضوح پیوسته پس قطع نظر
ازین مغلطه که خلاف شریعت نبویه علی صاحبها الاف الصلوة و التحیة طعام خانه صاحب مصیبت چگونه مستحب و مستحسن
تواند بود بلکه معامله بالعکس می باید یعنی چون امام در عین مصائب رحمت دنیا بر لبسته و بدست الظلمین شهید گشته
و این مسلوب الفعل بعد از هزار و چند صد سال در ماتمش لباس سیاه پوشیده و در زاویه غم و اندوه نشسته
مومنین و اتقیا و المومنات منهم و الصلحی را بایستی خوان طعام مرتب گردانیده برای او فرستادن به احد از نه بار
ضیافت خویش گردانیدن و ازین مجتهد بلادت کیش یا عاقبت اندیش باید پرسید که هرگاه مستحب انست که
لذائذ را ترک نماید پس اطعمه گوناگون همه اش نزد تو حرام یا مکروه خواهد بود و بل هذا الا احداث من لدنه
فکل قدح یعود الیه و العجب که مجتهد هنوز ندیده اند باد صغر روایت اسناد در کلینی و غیره ش که هرگاه امام الاسلام
و خلیفه بلا فصل را باگروهی وصل اتفاق افتاد که گوشت و چربی و دوما لذائذ را ترک کرده بودند دگر و
زنان نمیگر دیدند الی غیر ذلک خواه جمعا خواه فرادی حضرت الثقلان امیر المؤمنین ز نسبت وی نقش نهایت
قصوی فرموده منیمه و آیت کریمه ان الله لا یحب المعتدین نازل گشت و با اینهمه مجتهد چنین جهالت اختیار کرده بار
رفضه را باید بر مرین و برادران صوری و معنوی او جان از دل خویش راندا کردن که این مرده دلان ندر
تن اینقدر در رسائل خویشتن یاد داشتند که احداث گناهی ست که باید در بیان معنی آن کفر معنوی
گفتن و ادا این جماعت را که مرتکب چنین گناه عظیم میشوند و جاهلیت میدهند و مفاسد را مصالح نام می نهند
می ستایند و قلوب مقلدین خویش را بدانکه چنین هفوات می ربایند نعوذ بالله من افساد الغیر و بعد اصلاح
و اگر او در تجویز معنی احداث شریک مرزین بود چنانچه از منتهی و ارساله خصوصا رساله المکاتیب غرکت ابا صلاح
رسائل مرزین ظاهرست پس تناقض صریح هم در کلام او راه می یابد کما لا یخفی و بدین تقدیر اگر چه اتفاقا
عشره محرم تقریبی پیش آمد مثل نکاح مومنینی با حضور مسافری از مومنین و توسعه طعام و اجتماع
اعزه و اقربا رو دهد باید که اینهمه مهمانان و میزبانان مرتکب کبایر باشند به بین که در کتاب مستطاب برای
کسانی که از اغوان خویش چیزی می تراشیدند و پیروی آن می کردند چه نکوهشها فرموده اند
که مشهور ست الغرض چنین افادات مجتهد در مولفات او نسبت بدیگران موجود باشد و انهم بدر لمر تفنید

و تیز زبانی و خود را از ان منزه دارند و لبته الطا اختیار که یکی از ان قوت قدسیه باشد ذات خود را منعف
کرده اند پس مثل نه مشهور که خود را فضیحت و دیگران را نصیحت بر مجتهد چنان راست و درست آید که طابق النعل
بالنعل قال الله تعالی قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّٰهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ و ایضا
مَا جَعَلَ اللّٰهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ
وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلٰى مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ
آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ الی غیر ذلک من آیات البینات والعجب که مجتهد در
فتاوای مجتهدین ایران هنوز ندیده و ملاحظه نکرده که طبل عزاداری را مستثنی کرده اند پس این رسائل و احکام را نیز
کار عوام کالانعام ست یا مجتهدین طعام بعد ازین انچه از راه بیخبری گفته و بطور استثنا آورده که اری عوام فرقه شیعه
میتوانند گفت ای یاران انصاف بدست شماست عوام رافضه غیر از خوردن جا ضربی زدن و نوع لعن بدگوئی خواندن کاری
احسان بگیر چه میدانند که چون او بدربار نظم الدوله رفت و معرفان گفتند نگاه در دبر دوند بیان عرض کرد فدا بیست
احسان مرتبه کوفه بود این همان کس ست که آچار تعزیه سے انداز د و بهمه کس خندیدند و دمنا ترسیم نشند
مقصود دانیست که غایت استعداد عوام شیعه چنین ست که مرثیه احسان الحج خوانند و بدانند که منبر رئیس و منبر که خانه ای
از تشبیهات و مراعات صنعت شاعری نمیباشند نیز سند فهم و ادراک شان نا به صحیح بخاری چگونه توانند رسید
الا به بیان و تعلیم علما پس راجع شد این استنباط بذات شریف مجتهد الزمانی نائب امام زمن که سے رسانی
لاجرم توان گفت که اگر این کنایه باشد بذات خود پس میتوان گفتن که این کلمه بی اختیار از زبانش آمد
البته از جای خود خواهد بود و ذکر هر چه درین کتاب گفته همه اش جهل و هیچ اگر چه او آنرا استکراف و لغو
میداند بالجمله چون این استنباط نیست مگر کار این مجتهد تا کنون حال این صناعت از کجه این انام باید
شنیدن که مجتهد را ز غرابت لهذا بسم الله اگر فرصت مطالعه روایات صحیحه و شروح نخواستی
آن بهم رسیده بود که تاش بر رساله ذخیره بذل القوه سنه سنی النبوة بالیتی مشغول شد که آنرا باوجود
سلاست و سهولت عبارات فهرست کتابهای حدیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دکتابها
سیر توان گفت تا مغلطه مجتهد از دیدنش بقدر سطرے چند حل میشد و بعیان میرسید که استدلال مجتهد آیت
بامر منسوخ و کسی که ناسخ و منسوخ راندانند و چگونه از زمره علما شمرده شود بلکه برای امر و عیدها
شدید در کتب مجلسی از بحار و عین الحیات مرولیست که تفصیلش موجب تطویل و بیادہی آید که
مجتهدی درین بلاد از مجتهدان رافضه با وصف قلت علوم منسوخ را برای دلیل بر گزیده باشد
حضرت پیغمبر خاتم المرسلین بعض احکام آسمانی را بحکم رب العالمین باتنی نگذاشتند تا بر سوم جاهلیت
چه رسد و نقد افاده و اجازه الشیخ سنی لبستانه ۵ که از لات عزی بر آورده گرد + که توریت و انجیل
منسوخ کرده اکنون حال انیقام بشنو که صاحب بذل القوة فی سنی النبوة می نویسد وفیها

بعد الفراغ عن غزوه احد وقع الامر بتحریم النیاحة علی المیت وخمش الخدود وشق الجیوب ونحو ذلک ولم یکن
حرمت قبل ذلک الا فی ایام غزوة احد فلهذا ناحت النساء علی قتلی احد وبکین علیهم فلما سمع النبی صلی اللہ
علیه وسلم بکائهن قال ان حمزة لا بواکی له فناحت النساء علی حمزة وبکین علیه کما صنعن علی قتلاهن ثم لما فرغن
من ذلک نزل تحریم النوح یومئذ ونهاهن عن النیاحة بعد ذلک الیوم کما صرح به الحافظ ابن کثیر فی
البدایة والنهایة والعلامة الشامی فی سیرته وفیها بعد فراغ غزوة احد مثل المشرکون بحمزة رضی اللہ عنه

فلما رای النبی صلی اللہ علیه وسلم ذلک قال لامثلن بسبعین رجلا منهم مکان حمزة فانزل اللہ تعالی وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به یعنی در سال سوم از هجرت شریف بعد فراغ از جنگ احد نوحه کردن حرام شد بر میت طپانچه زدن بر رخسارها وگریبان دریدن وقبل ازین حرام نبود در عین غزوه احد از همین جهت نوحه کردند زنان بر شهدا احد وگریه وبکا بر ایشان نمودند هرگاه رسول خدا گریه زنان در انشنید فرمود که بر حمزه زنان نگریستند پس نوحه کردند بر حضرت حمزه وگریستند چنانچه بر شهیدان خویش باز چون فارغ شدند ازین گریه ونوحه در همان روز حرمت این افعال نازل شد وحضرت صلی اللہ علیه وسلم منع فرمود زنان را ازین نوحه بعد ازین روز چنانچه حافظ ابن کثیر فرموده در بدایة ونهایة ونیز علامه شامی در سیرت خود در همین سال بعد از فراغ جنگ احد مثله کردند مشرکین حضرت حمزه را چون حضرت صلی اللہ علیه وسلم چنان دید فرمود من هفتاد کس را از مشرکین مثله خواهم کرد یعنی گوش وبینی شان خواهم برید پس ملا حق تعالی نازل فرموده آیتی که حاصلش آنست که اگر مثله کنند همان قدر باشد که کفار کردند واگر صبر کنند بهتر باشد برای صابران ومقام حیرت است که در وسعت طعام اینقدر گفتگو میکنند ونداند که گریه وبکا وسینه کوبی در هرچه باشد وصاحب عزا واولادش را وبالذات میشود وهجوم دیگران بالفرض تا بواسطه مثل مشهور است که گرسنه را گریه سم نمی آید زیاده برین نیست که غذای عمد حیات شد پس توسع طعام را تا خود صاحب عزا والمتل اول نخورند که بالغ تواند شد واگر حقیقه بپرسی معنی این مثل در عرب هم معمول است مگر یاد ندارے که حدیثی که کلینی در کافی متعلق بماتم داری جناب امام حسین ع آورده وعنقریب درین اوراق گذشته وهنوز از اذهان ناظرین بنا عین محو نگشته از انهم اینمعنی مستفاد است واگر جناب مجتهد الزمانی را در فهم معنی آن صعوبتی پیش آید که در عیش وکامرانی خود را منهمک ساخته اند حتی که در تابستان از روزه ماه مبارک رمضان محروم میباشند کما سبق مرارا وبر طور امام الفقهاء والمتکلمین سید مرتضی علم الهدی ثمانینی چیزهای غیر معتاد از راه غیر معتاد کما فی حواشی المختصر النافع وشروح الحدیقه در روزه زمستان خورند یا نخورند در خلوت یا جلوت اما کارهای دیگران قبول فرمایند کار دستی فی الثالث عشر من مجلدات البحار عن الشیعة نعم فی مجامعهم عند رؤس الاشهاد ولیکن افطار روزه تابستانی بمیوه‌ها آبدار ...

ورنج بستهٔ اکواب فرستاده امرا و اغنیا ضرور ست بنابران ترکیبش بعبارت فارسی با وجود حل لغات از
شرحش می نویسم اگرچه بتکرار منسوب کشد با این کم مایه که ترجمه بعضی از عبارات رسالهٔ قدیمه بطور ترکیب
نحوی از فاضل بدادے بار بار میخواست و ست و باکم نکند که ماتم بفتح میم و سکون همزه و فتح تا [illegible]
در بالاجتماع زنان برای غیر النساء والخدم عطف بیان ضمیر نکین ست الجمد بفتح جیم و سکون یا
دال بے نقطه مشتقت السوق بفتح سین بے نقطه و کسر واو و سکون یاے و [illegible] خادت که امرا
لیست هنر می نامند و شرب ان باعتبار انیست که امرا داخل شرتی میکنند بدے اشتا سند و لفظ جون بضم
جیم و سکون واو و نون در آن واقع ست جمع جونے بتشدید یا قسمی از فرع سنگ خوار که تمکو بالسا
آن سیاه ست و جائز ست ضمیر راجع بجمع مذکرے که از غیر ذوی العقول باشد اینکه مفرد مونث باشد وانکه
جمع مونث باشد لم یحسن بجاے بے نقطه و تشدید سین بی نقطه بصیغه مجهول از باب افعال ست الحسن
بکسر حا آمده از نرم و فواید این حدیث بسیار ست از انجمله آنکه از روآن بدیه چنان ظاهر شد که در ماتم تکلفات را
نباید داخل کردن و درین بلده شیعه تکلفات زیاده تر مرسوم ست که در بلاد دیگر نیست که اگر از برگ
پان و مانند آن دست کشیده اند بانواع لذائذ دیگر دست کشادند که گاهے در غیر محرم صورتش بدان ازز
و زینت از زر و نقره و نقش و نگارها [illegible] خواب ندیده باشند از انجمله آنکه ظاهر شد که این چیزها مقتضای
عید و سرور بوده است پس طبل نوازے و جلاجل زنے که علماے ایران در رسائل عزاداری ماتم
گذارے نوشته اند کما مرت الیه الاشارة بطریق اولے از اسباب شادی و نشاط خواهد از انجمله آنکه امام
صادق رضی الله عنه بجاے لفظ شهادت لفظ قتل استعمال فرموده مجتهد الزمانے برای چنین کس
معتقد ناصب گشته و حاجت اعاده باقی نمانده بسبب آنکه بحث مذکور عنقریب درین مجلد هم گذشته
و چون ناصبیت حضرت صادق محال ست فتعین الثانی وهو المطلوب از انجمله آنکه قزوینی ناصبی
شارح کلینی اعور ترجمه قتل کرده بلفظ کشته شدن بالفظ شهادت که آنچه مناسب مقام باشد چو بحضرت
امام حسین اصل الاصول شیعه یعنی تقیه را گردن زده بود نزد این نواصب رعایت ادب باقی نماند
از انجمله آنکه حضرت امام صادق لفظ امراه براے زوجه حضرت امام حسین آورده حالانکه از غایت
بے ادبے و بے اندامی نزد مجتهد شیخ الانام سرزده حتی که از کتاب طعن الرماح او پیداست که موجب
کفر دانسته و ایراد این بحث موجب تطویل ست فلیرجع الی نقض الکتاب المذکور الذی سمیته
بنقض الرماح نے کید النباح از انجمله آنکه زوجه طاهره حضرت امام حسین که در سفر کوفه همراه بود این
زن کلبیه ست نه مادر معظمه حضرت سید الساجدین یعنی شاه زنان مشهور بشهربانو که حضرت رسول
مقبول عقد نکاحش وانکاه در عالم خواب با ریحان خود بستند و حضرت زهرا مشکل خلاف آیت کریمه
وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ در شب دیگر بر کشادند باز رفضه براے حفظ قواعد مخترعه خویش در حاشیه

مختلف الاقوال والاحوال اند و تاویلات رکیکه بروایات ضعیفه میکنند و اگر سر خود بهوش شد پا برهنه ماند و بالعکس و صاحب وفات الاعیان نوشته که امام زین العابدین او را با غلام ازاله دگر ده امام حسین عم نکاح بست و خلیفه وقت خطی البته کایت نوشت و آنجناب چنان جوابے از قرآن المجید و حدیث شریف و افعال صحاب کرام که مجوج شد چنانچه دانسے و در ذهن هیچکسے از رفضه که قصه های قدیمه یاد دارند و لطریق اولی نمی آید که خاتون شهربانو تمامی دودمان اهلبیت خصوصًا فرزند خود را در شداید مرض و نهب و غارت اشقیا گذاشته رنج فراق بیغمبرزاید که در کتب شیعه از جناب امیر المومنین منقول باشد ؎ یقولون ان الموت صعب ٭ و انما مفارقة الاحباب والله اصعب ٭ سعدی در گلستان گوید ؎ پای در زنجیر پیش دوستان ٭ به که با بیگانگان در بوستان ٭ پس جناب امام حسین عم زوجه موصوفه را بحیثی و مصلحتے موافق روایت کلینیه در سفر کوفه همراه نبرد و این آن ماند که بعض از اولاد اناث را در مدینه طیبه گذاشتست پس البته خالی نبود که شهربانو همراه بود و نه انچه رفضه گویند که او بعد شهادت امام حسین عم بر ذو الجناح سوار شد و در کوه و دشت ری غیبت اختیار کرد یا معاذ الله خود را در فرات انداخت و این موت را برگزید انجمل که از کبیر آتش مستبعد است الی غیر ذلک من هفواتهم و مراد از قواعد مخترعه آنست که مثلا زن امام بیوه نمیشود فکیف که عقد او درست شود بر زوجه محبوبه سید عالم تهمت کنند که در سفر بصره چه اندیشید که استاد کلینی بانتسابش در تفسیر اهلبیت کافر شد کما سبق تفطر این خرافاتهم بعد ازین مخفی نماند که علماے رفضه بنا بر رواج رسمیه که شیوه قدیمه قوم ست چنان قرار داده اند که آدمی را باید که جویا ماند که حضرت ائمه هدات کدام روز خوش بودند و کدام روز ملول تا موافق ایشان زندگانی بسر کند و هر که از لاف و گزاف ایشان چیزے دیده نیک میداند که تا امروز ظاهر حال خویش را در طور ائمه درست نگردانیده اند که بر هر کسے آسان ست تا باتباع سیر شریف آن برگزیدگان چه رسد که مشکلترین جمله مشکلات افادات صغار و تالیفات نعمانی و بحار الانوار مجلسی موجود و هم تصانیف دیگران نیز از قدما و متاخرین دال بر آنست که حضرات ائمه یکی بعد دیگرے چنان افاده فرموده اند که در روزهای عید مسلمانان مصیبت امام زیاده تر میباشد با نیمعنے که هنوز چشمش نگرانست که ملکش با دگرانست یعنی اهل الخلاف بدان طرفه و تنعم و اوج و ترقی باشند و ایشان بزوایای خمول در انواع غم و اندوه و اصناف مصائب خاک آلام و محن بر سر رفضه باشند شاید رفضه غافل شدند از آنکه چو حال ائمه چنان بود اهتمام شادی روز شهادت فاروق رسول خدا صلی الله علیه وسلم چگونه آنرا بجامی آورده و با آواز بلند صلا میدادند جگر گوشگان خود را بمقتضاے احادیث زاد المعاد مجلسی که درین روز بمیرد آنکه خانه را بسوزد و صدمه برپا در شمار سایند و باید رشما چنان کنند الی غیر ذلک پس بخورند بار بار نعوذ بالله من خرافات الرفضه لیکن کسی نگفت که این صلاست یا بلا که جولانی بعد از شنیدن این مصائب لقمه از لقای بهشت بربندارد فکیف این اطفال از طعام دنیا پس این صغیرین از این بدیهات هم کور و کر شدند و نیز اهتمام روز غدیر چگونه او را کرده باشند که نتیجه ان غصب خلافت و بیان

مفاسدش باشد کما عرفت از ارتداد تمامه امت یعنی استثنای ارکان در حقیقت عذر بدتر از گناه است
کما لا یخفی علی من نظر الی هذا الکتاب فذلکة الحساب نتیجه واقعه کربلا رونماید بعد از آنکه خلافت بدودمان
بنی امیه رسد و ظلم اولین ایشان عالم را ته و بالا گرداند کما فی نهج البلاغة بالجمله چگونه بعقل کسی رسوخ یابد
که بر خلاف تواتر و قطعیت اخبار حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در اعیاد و ملول میبودند ائمه پرستش روند بلکه
لوازم عید را بلا تقیه بجا می آوردند و حکام آنرا از پوشیدن البسه فاخره و استعمال طیب عطر و لقای احباب
بیان می‌فرمود بلکه منادی میگردانیدند که این روزها جهانی چنان آفرین است و لیکن یاد می آید که بر زبان
مبارکش گاهی جاری شود که درین ایام که عمر مقتول شود هیچ گناهی بدفتر مندرج نمیگردد و بس شوره شوری
و بلی نگی را باید دید که آخر کسی بدریای قضا حاجت بکند بر دیش حرا می آید و قبل از زخم دم چنان می فهمیدند که بعد
از شهادت همه صورت استراحت برای آل عبا هم رسیده باشد امروز در آن عالم نورانیت و ضیا و دهان شیون ماتم
و بکا است اگرچه زندگی جناب سیده و دیگران در غم و رنج غصب خلافت و فدک گذشت اکنون حال
کتب معتبره رقعه انیست که در عالم برزخ بعضی‌های رستخیز شکل و میدان صور برپاست و بار بها بالعرش
جدا است که کسی از شیعیان می نمی آساید بلکه فرشتگان تسبیح و ورد خویش را ساعت بساعت فراموش
می سازند تا باستراحت دیگران چه گفته آید در احادیث ائمه که در کتب مقاتل و مصائب مبین است یاد ندارای
که جناب سیده با وجودیکه قبل از ولادت امام حسین راضی برضای الهی بسبب شنیدن نتایج و ثواب آن تمنای
این شهادت شده بود چندان نعره‌های جانگداز میکرد که ملائکه از تسبیح الهی دست بر میدارند و شریک این ماتم
میشوند و صورت سکوت رو نمیدهد تا بحدیکه جناب رسالت مآب با چشم گریان و دل بریان رونق می افزاید و
بار بار میفرماید که ای نور چشم من دمی سکوت بکن که ملائکه تسبیح و تهلیل را گذاشتند بلکه فراموش کردند و در آنوقت
گویا بعالم بهوشتی این سکوت رو میدهد باز همان حالت رعود میکنند بلکه با انقسام ساعت و ساعت قیام همین
حال و نعره جانگداز در پیش است و در عالم حشر آنچه در خصوص محشری برپا شود و داوریها ر دکسی را چه مجال که
بمیزان بیان سنجد و اگر کتب مصائب را جمع نماشود واقعه شاه شهیدان را بر کتابی بروایات صحیحه و احادیث
معتبره خواهی دید که تا یکدو روز جناب خامس آل عبا با اهلبیت و تمامی رفقا محصور شد بعد از آنکه سفرا جناب
برای طلب شهادت گویا از روز ازل بود و همیشه راضی برضاء هدف تیر قضا و بر تقدیر سحاب رئیس المجتهدین
معاد هند میرفت از کجا بکجا با وجودیکه در لال کتاب منزل السماء آنچنان بر آمد که بارها دانستی باز جامعین مقتلها
متفق میگویند که قتال از هر دو طرف بود در رفیقان و عزیزان امام بعد از دستوری هزاران کس را از لشکر
شقاوت اثر بکشتند و چون آنجناب ذو الفقار کشید تمامی میمنه و میسره ملاعین را برهم زد حتی که کشتگان را حساب
نتوان کرد و قیاس کن که از دستانی در کتاب امامت میگوید که از شجاعت و قوت آنجناب تهور جناب
از یاد مردم رفت و دیگر علما نیز همچنین گفته اند که عبارت طویله را تا کی اختصار توانگر و عدد لشکر ملاعین را

از سوار و پیاده ابو مخنف در مقتل که نوشته زیاده از شش صد هزار ضبط کرده که بکار زار از سکندر و دارا تا روز
هیچ کاره شد حیرانی اینست که ما حسن لشکرهای ملاعین هنا چنگید ند و بخیال نیامده کیفیت مجموعی این معتاد
و ششاد کس یکبار بتازند و جمعیت معاندین بنات النعش سازند و مصر اصلی شان رسانند که در تنقیح
تهور هر کس نیز بلا تناهی رسیده شاید مقصود عجلت در شهادت باشد پس نوحه بیلا دیگر چه معنی دارد معاذ الله
گویند پادشاهی همراه جماعتی کفن پوشیده و بمقابل تیمور آمد و حواس گم شد و بزیر رسید که گاهی اینقدر
پریشان نبودی امروز چه حال داری گفت خواهی دید که دیگران برای کشتن ما آید و این از بهر کشته شدن
و همچنان واقع شد که در هزیمت دقیقه باقی نماند ولیکن هزار جهد و مشقت تردد
یافت پس همه وقت امام غائب لدار و از دیگران باوصف استعداد هزار سال
متواتر ملاحظه کرده به اصول شیعیان نگار صاحب بصیرت دانشمند باید دید که چه بلاها از دست
خود دیده قطع نظر از همه چون از زبان ما در مغلطه این کلمه برداشتی و درستی ادبر آمد که باز دارم که غلامان چاکران
عباسیه محیط گشتند و نوبت بقاعده شوراب رسید بروایات محدثین کما اشرت الیه سابقا و لاحقه هرگز خود
نجنبید و چندان صبر برگزید که انهم بدالسنة که این واقعه چه چیز انیست حال امام نرگسی سامی غائب لدار که
اگر بفوج خود اشاره میکرد از انجا تا خلیفه عباسی شام را الصبح فتح و فیروزی امام بدل میکردند پس صبر
و شکیبائی او را باید سنجید و اگر کسی در جمله صابرین حقیقی نام حضرت ذی النورین دارد حضرت رسول الثقلین
صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم را ببر در رفضه از غایت جاهلیت جهلا از پیکر الشانی بماده تاریخ مرگ پیر
در بقلانی داخل میشوند حالانکه زمانه مصائب او را چهل روز بلکه زائد هم گفته اند و علامانش از غایت
استقامت ایمونداران بر جگر میفشردند و اهل مدینه دستوری قتال میخواستند و او قبول نفرمود معذلک
در طلب ثواب شهادت چنان بود که هرگز تزلزلی بپیرامون خاطرش راه نیافت و مطابق تقریر
سابق ذلتصریح علما بند و بست خانه خود را محکم کرده بعبادت مشغول گشت و بیماره چه سید السنه که
نقصان نمی خواهند کرد بخلاف حضرات ائمه که خبری از علم شان غائب نبود کما لا یخفی حالیا بر عقلای عالم
بعد ازین مباحث و اعتراف علمای امامیه که ما با تباع ائمه معصومین مامور یم که از سر رشته شان منبسط شویم و از غم و اندوه
شان منقبض گردیم و حال عیال ائمه معلوم همگنان شد پس یکی از رفضه در دنیا هم مصداق لا یموت فیها و لا یحیی
فاعتبروا یا اولی الابصار و قولوا ان هذا شیء لا یسمع و لا ترى سبحان الله ملت اسلامی را فریقین مطابق
احادیث رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم سهل و کشاده دانسته اند کما فی النهایة الاثیریة
و مجمع البحار الهندیة و البحار المجلسیة از جمله شان محدث نجفی که فخر الدین لقب او نهادند در مجمع البحرین
و مطلع النیرین نقل میکند ما بعثت بالرهبانیة الشاقة و لکن بالحنیفیة السمحة هی بفتح فسکون التی
السهلة التی لا ضیق فیها و لا حرج الکنون شریعت غرای مصطفویه بر تحقیقات نواصب بدین ملت یهود

گوی سبقت در ربودی ابن سبا انیهمه آورده لست؛ مگر شاید بتحقیق نظر افتد فاضل ملا دهپایند
باید علماء رفضه از در متعه النساء در آیند و وسعت مثوبات آنرا چنانچه بعضی از اکابر ایشان سر بسر
افتخار بدان میکردند و امید همراهی امام غایب لدارمید اشتند بیان کنند پس علماء سنیه را
باید که کتاب مستطاب حضرت سلطان مشهد مقدس که امام ثامن خط فیض باطنی را بیشتر
از آنجناب یافته اند برای الزام شیعه بکشایند و قیود آن عبارت علمای ایشان بنمایند **قوله**
و علاوه بران انچه مجیب استاد آن بطرف نامود و واقع دانشیع انسان در میان اهل نحله و
شایع است الخ **اقول** مخفی نماند که بحث مجیب در هر مقام مخصوص است بویتره متکلمین یعنی علمای
شریعت و قیل و قالش با امامیه من حیث التصوف نیست بوجه چند یکی ازانجمله آنکه اهل تصوف صاحب طور
اشراق و وجد و حال اند و امور ایشان بمکاشفات و ریاض تعلق دارد و ابحاث و تحقیقات
متکلمین متعلق با دله شرعی است و مکاشفات و ریاضات مصطلح را در آن مدخلی نیست و
متوهم نشود که ایشان مدعی ورای سنی و شیعی اختیار کرده اند چنانچه صاحب فتوحات که سر دفتر
این گروه و در زمان خود بوده در آغاز کتاب مذکور گویا رساله منفرده در عقائد دارد که مقصودش
از جمع و تالیف آن اظهار از معتقدات خویش است و من این معنی را کراست آن بزرگوار میدانم
ورنه هزاران کس از علما در رها دکه آثار اقدامش میروند و کمال حسن عقیدت یاد دارند ملحق بجماعتی میشدند
که از وی متحرف اند الغرض عقائد صوفیه و اصول شان همین است که اهل کلام از اهلسنت در معتقدات
خویش نوشته اند مثل نجفی و نسفی و عضد می علامه و تفتازانی و علامه شریف جرجانی و دادشرح
و بیان داده اند وقس علی هذا از رساله تقی وغیره هویدا میشود که اصلش از حضرات اهلبیت است
علیهم السلام و چون طریق مذکور مشکلترین مشکلهاست هر کس چگونه منازل آن را طی میکرد لغتیان
آن می نمود بعد ازین تقی مجلسی پدر بقر عسیل هر جا که را طعن بر صوفیه مفتوح میشد آنرا مسدود گردانیده
و پیری و مریدی و کشف و اشراق و وجد و حال را در آن رساله که ذکرش دانسته ثابت نموده و دیگران
برانچه با افزوده اند حتی که تصوف او کرده خویش محصور میفرمودند لیکن پسر دهقانی از جهت قلت علم و
معرفت و فرومایگی آنطور را بخیال خویش نیاورده و تقلید پسر ملائقی اختیار ساخته که پدر خود را در
رساکیلیه بظلمت نفاق منهمک دانسته و در کمینگاه مترصد نهب غارت اعتقاد میکند لاحول ولا قوة
الا بالله دوم آنکه مجیب درین مجلد نیز صاف صاف گفته که من از طور التصوف حظی ندارم و از انجا که در
کتب درسیه اولا منهمک بودم و باز بحسب ضرورت که شیعه بعد از سفر آخرت علامه دهلوی شاگرد رشید
شان نور الله مرقدهما حوصله تصنیف زائد الوصف یافتند و کتابها پرداختند و غیرت دینی الحاج دوستان
مرا بدین وادی کشید که قلم بدست گرفتم و هر چه مناسب افتاد در عالم تنهایی نوشتم و کسی را که در کتب شیعه

بصیرتی داشته باشد نیافتم و یقین انمعنی ندانستم که علما خواهند پسندید و از بخت و اتفاق چنان واقع شد
که خارم گل یا سمن نماید پس فرصتی کجا بود که ریاضتها کشتم اگر بالحاح دوستان بخدمت بزرگان نشستم چنان
خالی شد که بعد از گذشتن عمری در توبه نصوح و اختیار و اخلاص و خلوص مثل سلف صالحین خطی از این
امور باطن توان برد پس چون در انتخاب تسوید و تبییض فرصتی بهم رسید و چنان سامانی پدید نیامد که بکاری
از کارهای مذکوره بر کسی گذارم که باستعداد خود سرانجام آن عهده بدهد پس بسبب تنهای نتوانستم
که در میدان ریاضت قدم نهم لاجرم از این دولت محروم ماندم چون این طریقه نمیدانم چه بگویم مگر همین مقدار
که فقها و محدثین و متکلمین با این اعراس و قبر پرستی را تجویز نمیفرمایند پس هرچه مخالفت ظاهر شریعت باشد نباید کرد
بقول اکابر صوفیه مثل سلطان المشائخ نظام الدین رحمة الله علیه که در شهر کهنه دهلی آسوده اند که
فرمودند اگر حقیقت حاصل نشد در طریقت خواهی ماند و اگر طریقت بدست نیامد در شریعت خواهی زیست
و چون شریعت معاذ الله رفت و گذشت باز مقامی کجاست که در آن بسر برده و دینار ابفروشی
و دین را بخری چون این امر ممهد شد بتقریر مجتهد الزمانی متوجه باید شد که گفتگو درین مقام
این بود که علمای رافضه در متعلقات شهادت امام حسین رضی الله عنه بر علمای سنت و جماعت
سخن دراز میکنند گاهی میگویند که ایشان بجهت عداوت اهلبیت معاذ الله توسعه طعام در روز عاشورا
با اهل و عیال خود مسنون و مستحب میدانند و زمانی میفرمایند که روزه و غسل و پوشیدن لباس فاخر
و مالیدن عطر مستحسن میشمارند الی غیر ذلک مما ذکر فی ذی الفقار و امثاله پس مجیب مصیب بر ایشان این امور را
به اشارات و کنایات موافق گنجایش در رساله قدیمه قلب نمود چنانچه بار بار دانستی فرینهار به اموریکه اختلاط
بتصوف دارد نپرداخت پس مقام حیرت است که مجتهد الزمانی چرا بادی ذکر افعال و اعمال صوفیه شود و جد
و حال را شروع کند و الحال آن البدعة انما نمات تبرک ذکرها کما افاد ابوه المشهور فی المکتوب المعروف
چنین ارسله الی رئیس المتکلمین رحمة الله علیه فی جوابه پس آنچه نوشته که ایا نمی بینید که در تقریب عرس مشائخ صوفیه
معمولست که خلق کثیر از فقرا و غیره لباس نفیس پوشیده و استعمال عطر و پان نموده متوهم دلالت کریمه
خذوا زینتکم عند کل مسجد بر قبور پیران خود جمع میشوند الخ باید نشان دادن اجل امر از کتب فقها و رسائل
فروعیه مجتهدین ما حاشا که این امور را جایز یا مستحسن نوشته باشند و اگر مجتهد الزمانی بر خلاف عادت
خویش رجوع بکند ایشان آورده بود بایستی نشان دادن که فلانی از فقها در فلان کتاب چنین روایت آورده
و فتوری داده که اجتماع مشائخ و فقرا در اعراس صوفیه لباس های فاخره و جامهای رنگارنگ
معطره در مجالس معظمه و استماع ترانهای مطربین در تاریخهای وفات مشائخ کبار و زیارت هر دیار
جائز است بلکه مستحسن و مستحب است و تا امروز این امر یعنی اظهار تا اخذ و تعداده و از هیچ کتابی بعرض ثبوت
نرسیده کاش اگر بصراحت نمیگفت بر اشاره اکتفا مینمود پس دست بر عادات و رسوم ازمنه متاخره

کهالی از ریا و سمعه بنا شده و از ایجاد و اختراع عوام بوده اند اختن مجتهد را که بدون ملاحظه ماخذ از ادای تعبیه چیزی
در کتب کلامیه و فقهیه ننگارد و زیبا نباشد بخلاف کلام عجیب مصیب مثلا نقاره عزاداری و سرود و مرثیها بشرا نحاء
موسیقی در کتب تالیف کرده اهل ایران جا بجا موجود در کتب و رسائل مجلسی خاتم الفقهاء والمحدثین والمتکلمین
استدلال بآیت کریمه خذوا زینتکم عند کل مسجد نیز بطمطراق تمام جوییس کجا ذکر مجالس فقه او احداث بدعتها
بر قبور مثل کتب الزیارات سنرد و مشایخ وی بی اشعار با جدان کردن کجا امویکه مجیب باقوال فقها اشاره نموده مجتهد دین
انقلاب انچه گفته همانا آواز کمبدی باشد که بی اصال محض تواند بود زیاده برین نیست که ان آواز کمبدی قرار دهند که
نشیمن جناب مجتهد الزمانی ست و ایضا در بخصوص امری دیگر ست بیانش بسبیل اجمال آنکه از مجالس کلامی
رطل بوق که پیر بیشغاد در آغاز شغل تصنیف کتب کلامیه بلکه بعد از تجلیه عناد الاسلام آنرا ندیده بودند چنانچه از
عبارت ذو الفقار توانی یافت و عبارت اینست که نوبینده نماند که کلام این بر تقریر صحت و صدور آن
فاضل مذکور سقادح مقصود ما و مفید مطلوب ما نیست زیرا که در جواب مقدمه ششم ست ظاهر ست و محصلش اینست که در زمره امامیه
دو کرده اند یکی جمعی باشند که علوم ظاهر حضرات ائمه را القوت درس و تدریس قرار گرفته اند که شریعت و ایمان
معبر آنست و جماعتی دیگر اند که بعلوم لدنی شان قیام دارند که طریقت و حقیقت ببین آنست و فرقه اولی
شیعه موسوم اند کمتر انداز درجات عالیه از فرقه ثانیه که موسوم بلقب شاه الست در رفعت منازل و کثرت
فضائل شان در مجلد اول بچشم عبرت بین دیده و در میزان فطانت سنجیده و نیز از کلام رطل بوق که مولاک
این پدر و پسر ست چنانچه از تالیفات ایشان بظاهر و رتبه او نزد علمای ما بخفامی ماند که در جواب کتاب نبش
یعنی احقاق الحق مسمی باسم نقیضه صورت و معنی او را ظاهر ساخته اند اختصاص فرقه امامیه بدان درجات قدسیه
وضوح می پیوندد و درین دعوی نیز بر عاقلی بیر راستها موجود و مقصود ایشان می خندد که اینقوم دیدیده و مهین
طایفه نیز ز انصاف دشمن بدین رو رج رسند حالانکه هنوز نفس تشیع و در حضیض مذلت گرفتار اند بیره بندا
مجتهد بالجمله از کلام فیوض را اختصاصی باهلسنت از راه مسخریه و استهزا ظاهر میشود پس تعرض بمضامین کلمات قاضی
مذکور انشان کردم تا استهزای او منقلب گردد و ایضا از اعتقادات قاضی مذکور ست که جمیع صوفیه مذهب
تشیع داشته اند و چگونه ندارند که نمی رسد بدرجات عالیه اخروی مختص بفرقه شیعه ست پس هیچ سنی صوفی نبود
مگر فرقه نقشبندیه بر تصریح این مفصل شیعه امامیه آنرا انجا که اغاز مجالس المومنین اینست که همیشه اهل تشیع
از زبان جناب مرتضوی تقیه میکردند و نیز از شان کتاب واضح ست که خود امام الائمه در خلافت خویش
تقیه میفرمود ظهور امامیه در لباس اهلسنت و اعتزال بود خوب میدانی که اهل اعتزال بالمعنی باقی نماند و بمقتضای کثرت
محدثات در زمانه اخیر شیعه را روبرو ترقی ست و جناب امیر وقت شهادت معاذ الله در اظهار کفر جهد بلیغ
فرمود کما فی جامع الاخبار لمن هو مثل صندوق الکواذب لا اثر ازین قوانگفت که باعتبار اصول موضوعه امامیه
سنمه مخلوقات کثیر که لباس نفیس پوشیده و استعمال عطر مایان نموده بتوهم دلالت کریمه خذوا زینتکم عند

رکن مسجد بر قبور جمع میشوند و قوالان در ترانهای موسیقی که از اسباب سرور و انبساط و آلات شادی و
نشاط است غزلهای که مشتمل بر مدح حسن و جمال و خد و خال و هجر و وصال پریرویان بی مثال و بی نشان
شیرین مقال است میخوانند رفضه باشند نه اهلسنت فکیف که غیر از نقشبندیه کسی در عالم شهادت صوفی
نمانده و ایشان از محافل مذکوره البته اجتناب میدارند کما لا یخفی من بعد گذارش است که این حزب جنیدیه بود
در علو مقامات فرقه صوفیه که خلاصه آن از تالیفات رطل بوق اتفاق افتاد ورنه از بدو در تمامی بسیار
را از مجالس المومنین بذکر صاحبدلان مشک آگین گردانیده که در کتاب صولت حیدریه بخدمت مجتهدین
پیشکش نموده ام و بیاد می آید که در جلد اول این کتاب نیز نوشته ام که دلالت بر آن دارد که قاضی
مانند بزرگان خویش از علامات معتقدان شان بکمال اخلاص و مزید اختصاص است اینست حال مولوی
و آقای شان از متاخرین و از قدما و اساتذه این رطل بوق جمعی لا تحصی باشند که خاک پای صوفیه را
بکحل الجواهر تعبیر میکنند و شاید که درین اوراق هم بمقتضای کلام ینجر الی الکلام ذکر بعضی از آن رود و بخواست
بطور اکتفا بمضامین با دیدن عبارت رساله مذکور که جا بجا عبارتش در تالیفات خویش نقل کرده بودند
ورنه امروز آن رساله نزد من نیست که یاران از من گرفتند و با وصف طلب و شدت ضرورت نظر شان
و برای ناموری خویش نگاه داشتند که از سرمایه گردانند فی الحقیقت مضامینش را در جواب المکتوب خیر مجتهد اکنون حرف میکنند
و از مکاتیب مزین عیان میشوند که در جواب مکتوب مجتهد که خاتمة المکاتیب است میکوشند بدانند
که از افادات شان است پس صبر و خاموشی فقیر را باید دید که با وصف آن احسانات که در دیباچه دانسته
آن بزرگ رو بردی مزین چه مواد دشمنی درباره من با فترا ریخته و آنچنان مکاتیب که مبین حال او است
در مباحث فریقین نزد من برای حفظ ناموس او مخفی بود مگر چون صدر اعلی خادم حسین خان
و دیگر بزرگان ضرورت شدید نقل کردند و مدلل نمودند که تا کی این مکاتیب علامی در زاویه خمول مخفی
خواهد بود که بالاخر روزی از غایت صباحت و ملاحت جلوه ظهور خواهد داد پس بعد از سفر مزین که مردم
را بدگمانی خواهد بود که اگر واقعی بودی رو بردی کاتب ظاهر میکرد و در پنهان داشتن غیر این غرضی
نبوده که آن بزرگ رسوا نشود ولیکن چه میباید کرد که خود میدرید پرده خویشتن و شاید که بعد ظهور مکاتیب اجناب
در زود بحقیقت پی برد که مزین چند مالیش او را نقل مجلس میگرداند من بعد چون مزین میدانست که
که الصوفی لا مذهب له کما فی الرسالة المذکورة پس احسانی چند لعل آورد که سعارس او پیش امرا باشد و چندان
درین دام و دانه پابند نمود که خود مینویسد که اگر مفلس نمیشد او در تالیفات دستگیری میکرد و حق اینست
که در تسنن او شبهه نیست ولیکن بیچاره مغلوب شد بجهت بجا آوردن فرمائشات اهل و عیال ارتفاع عمارات
و تزیین مکانات که بزرگان گفته اند ❦ هرچه هست از فقیه پیر و مرید همه زبان آوران پاک نفس ؛
چون بدنیای دون فرود آمده بعسل درماند همچو مگس ؛ از اینجا ذکر قدمای رفضه که بانی مبانی این مذهب

اندر میان آمده بود بنابر آن باید درینباب هم اندک تتبع نمودن که هرگاه میرزا محمد دم تیر یعنی در بوارق قطعی
گفته بود که این طائفه از صوفیه انکار و اعتراض دارند قاضی رطلبوق که مولای مجتهد عصر لوق است در مصائب خود
پیچ و تاب بسیار می خورد و در جواب میگوید که کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار و شرح فصوص که نص
النصوص نام دارد از تصانیف بعض علمای شیعه است و در رساله اوصاف الاشراف که محقق طوسی
تالیف کرده و کلام امام ربانی کمال الدین بن میثم بحرانی شارح نهج البلاغه و همچنین کلام استادش
علی بن سلیمان بحرانی بنیات عادله اند بر آنکه صاحب نواقض راه دروغ میپیماید و میگوید که شیعه منکر
صوفیه اند بلکه مولف جامع الاسرار دعوی انمعنی دارد که صوفی حقیقی نیست مگر شیعی و شیعی حقیقی نیست مگر صوفی
این خلاصه کلام رطلبوق پیشوای مجتهدین لکهنو بود در حق صوفیه هیچ دانی که امام همام رطلبوق کیست
این همان امام قمقام است که در شرح نهج البلاغه بعد تاکید انمعنی که رعایت کسی نخواهد کرد و کلمه حق خواهد گفت
رضای جناب سیده بانحه صدیق گفته بود درباره فدک آورده و شیعه و سنی را درین قصه که دست
سخن دراز کردند مجهود گفته و تو نیک میدانی که اقرار العقلاء علی انفسهم حجة فقط و این امور در مقامات دیگر هم گذشته
تا بیدار باشی و غفلت نکنی و نیز درینجا باب فقیر آنچه بتصوف تعلق دارد در رساله ملا تقی مجلسی پدر باقر عیل است
که ورفیضل باد از جناب میرزا فتح علی صاحب سلمه تعالی نقلش گرفتم که چرخ و بازی صوفیه را که در حال وجد
ایشان را هم میرسد بر محامل صحیحه فرود آورده اند که اینقسم حالات از ایشان بسبب ملاحظه جلال احدیت
بوقوع می آید که از سید الطائفه جنید بغدادی نقل میکنند که در وقت ورود تجلیات دست خود را بلند کرد
چون از استحال افاقه حاصل شد باعانت اصحاب آن دست را بزیر آوردند تا بزیر آوردن مانند بلند گردانیدن
نباشد و قبل ازین انیم ازین رساله دانستی که ملای مذکور صاف صاف قرار کرده که طریق تصوف راه اهلبیت
حضرت خیر الانام بوده و از انجا که موصوف بریاضت شاقه بود و غیر از مومنین متحیر و صاحبدلان از ریاضتین کسی
انرا برنگزیده و از حماقات علمای نظار خویش این سعادت را برشمرده که ایشان از جهت سلب لبعارت
سلمان که رکن اول مذهب ماست مجروح کرده اند و همراه او قنبر و غیر او را که صاحبدلان و ریاضت کشتان بودند
از دائره و مناقب بدر نموده اند از افادات مجتهد الزمانی است که در بعض حواشی خویش در امثال اینمقامات نوشته
و خطا او را اینشناسم چنانچه دانستی سابقا بعد نقل عبارت علامه یافعی درباب شیخ اکبر و آنکه جماعتی او را بجهت
مضامین فصوص گفته اند میگوید که خلاصه آنکه اختلاف در تزکیه و جرح رجال در کتب فریقین متداول است والتقدیم للجرح
علی التعدیل کما تقرر فی الاصول الی آخره الغرض چون مفلسین رساله ملا محمد تقی و کبد باقر عیل مثل خار مغیلان
میخلید چرخ و بازی بسیار در آن نموده زیرا که فتوای او در ایران از ان قبیل بود که قاتلوهم حیث و
جدتموهم که هم صوفی ملعون است هم کسی که مایل بایشان باشد پیر دهقانی و ذو الفقار اتباع او کرده در احکام
اخروی و دنیوی برای شان چها نگفته چنانچه تفصیلش از صوله حیدریه علی المجوس القدریه که جواب نزع القعا است

بقدر ضرورت از هر طرف بر مقالات پیر حقیقت خواهد آمد انشاء الله تعالی و خواهی نخواهی انست بالجمله چون از کتب معتبره امامیه خصوصاً
رساله فارسی ملا تقی پدر باقر مجلسی معلوم شد که حالات صوفیه را که بملاحظه تجلیات قدسیه سید انند و اینرا از مدارج علیا
صوفیه میشمارند و این بزرگان را غیبه اسرار اهلبیت نبویه علی صاحبها الاف التحیه میپندارند پس مجتهد را چه مقاب
بود بر حال و قال صوفیه طعنه زنی کردن فکیف که سلاطین او بر شیعه متوجه شود نه اهلسنت سنیه چنانچه در تحقیق
که بر تصریح مولانا آقای اوسیه شیعه اند لاجرم توانگفت که مثل مجتهد الزمانی مثل فیلی شد که لشکر خود را شکست داده
و پایمال ساز دو امر محقق انیست که بنده در ایام تدریس کتب درسیه در بعضی از اوقات این امور را آزموده ام
در زمانیکه بگورکهپور بودم پس طلبه که نزد من فراهم میشدند و در حلقه درس می نشستند ذکر بزرگی مینمودند که در آن دیار
بعد انکه دو سال در سیفر بود و همراه قوم انگریز می آمد و حبس و قتل مردم بر فتوای او بود پس اشتیاق از ترغیب
و تحریص ایشان یوماً فیوماً بلکه ساعةً فساعةً می افزود که آن بزرگ وقتیکه در وجد بجوش و خروش می آید بر هر کسی
که از اهل مجلس نظرش می افتد او از حیطه اختیار و قدرت بدر میرود و من میگفتم که اینهمه را بار بار شنیدم حاجت بتکرار
و اعاده باقی نماند ولیکن مبنی انیست که هر وقت قدوم آن بزرگ باید خبر کردن و بخدمتش باید رسانیدن تا ببینم که در من
نظر فیض اثرش تا اثری می نماید یا نه حالانکه چون در مجلسی حیاناً اتفاق میشود و شخصی بآواز حزین غزلی میسراید یقیناً و قطعاً
دلم متغیر میشود لیکن الحمد لله خروج و بازی مرسوم مانع میشوم و بر این امر قادر بوده ام الغرض مشتغیر بعد از تدریس این امور مذکور
میشد و دل بلقای آن بزرگ مضطرب بود که ناگاه خبر قدوم او بگوشم خورد و این مجرمین و غیره در آغاز شب نزد
من جمع شدند که امشب مجلس منعقد میشود بالضرورت قدم رنجه کنی و فرصت را غنیمت شماری و بعضی از ایشان
بخدمتش قبل از ملاقات رسانیده بودند که فلان درباره حضرة سید احمد کبیر و دیگر بزرگان بر فتوای علامه دهلوی
قدس سره العزیز است مناسب آنکه چون ملاقات دست دهد بالضرورت مطارحه این امر دایر شود حالانکه من ازین
در مناظره ذکر نکرده بودم باری همراه این طلبه بصحبت بهم رسید و محاورت اشتیاق و مزید شوق در میان آمد و بنده را
در امر موعود انتظار شدید رو داده تا انکه غالباً نصف شب گذشت و چون نظر این دیدم که آن امر بر جدا امن
موقوف است رخصت طلبیدم و برخاستم و چنان یاد می آید که بار دیگر هم نوبت افتاد لکن همان آتش در کاسه بود چون
صبح شد و اینطلبه بر دستور سابق جمع شدند میگفتند و ایلا داحسرتا که بعد از برخاستن مجلس سماع انعقاد یافت و بر تحضر
از حاضرین جوش و خروش بود یکی از ناقلین میگفت بحالمن باید نگریست که در نشست و برخاست و غلطیدن و
و افتادن بر زمین چه صدمات رسید گفتم بلی می بینم و عیان را چه بیان لیکن سخنی که درین حسرت و افسوس گفتنی است
آنکه اگر من میبودم بعد از شنیدن ترانه غزلی متغیر میشدم ولیکن از تحرکات البته بطبیعت خویش را باز میداشتم و در
این تفسیر جلالین بر سر شما می نهم را بگوئید که اگر شما در آنوقت ازین امور خود را باز دارید ممکن است یا نه پس تاکید است
شرعیه گفتند که حقیقت وجد و تغیر ما نیز همین قدر است و بی اختیار محض نیست و ازینجا بوضوح می انجامد که غالب
اوقات درین زمانه نفسیه و وجد مجالس صورتی و مناسب وقتی چنان بهم میرسد که آدمی میخواهد بغلطد و ار

پهلو به پهلو بگردد و لیکن عنوان بحث مخل دل فالزام بود مقالات علمای متقدمین مجتهدین ذکر نمودیم و از اسکات
و افحام مجتهد فارغ گشتیم و البته در مقام شکرگذاری توانم گفت که حق تعالی مرا ازین امور محفوظ داشته که از عهده
شکرش بدر نتوانم آمد اما آنچه از حاضرین این مجالس سخنی بر زبان مقدس مجتهد الزمانی رفته که برای تعظیم چنین مردم
سحر ندائی آخره پس اول باید امرای لکهنؤ را تعلیم تلقین فرمودن که من بچشم دیدم و ثقات هم مشاهده کرده اند
که روسائی لکهنؤ جمع میشدند و این تعظیم و تکریم بجا می آوردند و حکایات سابقه در خانهای مجتهدین برگذشته
و متقدمین چنین گفته اند که ع هر دیار که رفتیم آسمان پیداست؛ چون امرای شیعه چنان تکریم و تعظیم روا دارند
معلوم نیست که نتیجه بمقتضای من تشبه بقوم فهو منهم چه باشد و از ایشان جاریست یا نه تکلیف برای نواب
شجاع الدوله و آصف الدوله که در عیدین خطبه اهلسنت میشنیدند و نماز مذکور بطور ایشان میگذاردند و دنبال
حضرات ماشدین بگوش میکردند و لیکن برای ایشان همین احادیث کافی خواهد بود که من صلی خلف سنی فکانما
صلی خلف نبی که از من لا یحضره الفقیه واضح تواند بود الی غیر ذلک و آنچه در احادیث دیگر است قبل ازین دانسته
که حاجت اعاده نیست و حال روایات ایشان نیز کثرت اختلاف که یکی مر دیگر را دفع میکند پر ظاهر است
بعد ازین مخفی نماند که کتاب صولت حیدریه علی المجوس القدریه برهم زن تار و پود ذو الفقار حائک امامیه در
ابحاث تصوف هم بعنایت الهیه کتابیست جامع بسبب آنکه پیر فرتوت لیسنده لعاب عنکبوت تصوف را
در رساله مذکور بعیوب حضرت علامه دهلوی شمرده و اوضاع و اطوار صاحبدلان هیچ نفس و طریقت شناسان
حقیقت رس را بذلت و رسوائی نام برده حالانکه حضرت رسول الثقلین از جناب رب المشرقین بکمال تمنا
درخواسته اللهم احشرنی فی زمرة المساکین و محدثین این سخن آورده و در کتب فریقین مدون گردیده از جمله
علمای شیعه و مولف مجمع البحرین در ماده سکن میگوید و فی دعاء النبی صلی الله علیه و آله اللهم احینی مسکینا و امتنی
مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین پس البته میباید که اهل زهد و قناعت و خضوع و فقر را بحقارت نه بینند
خصوصا خاندان علم و مشیخت را حالیا ناگزیر شد بعضی از مضامین مناسبه درینمقام آوردن تا برای مزید بصیرت و فراست
دانشمندان روزگار بکار آید و بمقتضای قول بزرگان ع یارب چنان مکن که گدا معتبر شود گفته آمد که شخصی بود و با شکل
از فرومایگان و عمر پدرش بسر گردد در صحبت جولاهگان که دعای حضرت مریم بسبب آنکه او را بنظر استحقار دیده بود بحق او
قبول شد چنانچه در تفسیر استاد کلینی مرقوم است خانه او سوز تار و پود و شان بود و او بجز توسل رب اکبر
مصداق بیت گلستان ؎ چند باشد چو جسر بغدادش؛ آب در زیر و آدمی بر پشت؛ از جهت شیوهای
دلبری و دستبرهای دلداری خود پا بر زمین نگذارد و بجهت علو کعب هیچکسی را از هوشان در پیشه های طرازی
مثل خود نه پندارد و در تکبر و رعونت قایم مقام این شهرآشوب با زندرانی باشد و با اینهمه در کتاب مذکور چنین یاوه
ده هرزه درائی را بنیاد دهند و انهم مانند رمی فی الظلام در کمال بیخبری خیره سری بوقوع آرد و سرمایه امتیاز رطب
و یابس و طور جمع و تلفیق هنوز بدست ندارد پس م آغاز رساله ذو الفقار ندانند که مصنف تحفه کیست تفحص غریب را اشتباه

بعد از آنکه از تجهید یعنی بزعم خود فارغ شد میگوید که اما صوفیه پس مذاهب تمام مختلفه دارند و چون اکثری از اهل آن بمباحات
متفرق شده انم کمتر بیان بعضی از اصول و فروع صوفیه که الحال شیوع دارند و گاهی لباس تشیع آمده عوام
شیعیان را گول میدهند کمترین نام بمقتضای ان الامثال مصابیح الاقوال میگویم که چنانچه ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی
راشیعه معتقد که دلالت میکند رساله لیلیه این مجنون پیر خرف بدانکه لباس تصوف باعتراف علما عموما و پسر بدگهر خصوصا
پوشید و پای کوبی و وجد در قاضی اختیار کرد و لیکن با اینهمه اختلاف و رنگارنگی صوفیه کمتر از شیعه بود که در تعداد
زیاده از صد فرقه باشند حتی کالملده و ذمیه نیز که مطاعن سید انبیا و شاه اولیا بیان کنند کما فی کتب التنقید مثل المنهج
وغیره این حرف گفتم و رجوع کردم بذکر عبارت رساله ذو الفقار شمر بار مجتهد حال الشیعی نایب امام نرگسی بکید و حرف برای
توضیح و بیان می افزایم و گاهی بمقتضای وقت اظهار تسنن نموده علم مخالفت شیعیان برمی فرازند اگرچه لال الکتمان
موعود بحفاظت و حراست باشد آیة المهدی مصابیح الدجی اکتفا مینماید پس بباید دانست که آنغوی کمتر است
که قائل بوحدت وجود باشند و حاصل آن مذهب انیست که تمام این عالم که هست عین ذات حق سبحانه
تعالی ست و فرق اعتباری نیست گاهی خود را بصورت ابلیس مینماید و گاهی بصورت محمد صلی الله علیه وسلم و گاهی
بصورت سگ و خوک و گاهی بصورت انسان و گاهی خدا را البتیه سید هند بهد باد عالم را با مواج و گاهی خدا را بکل و
مخلوق را بکوزه و گاهی وسبحانه را بمداد و خلق را بحروف یعنی چنانچه دریا عین موج ست و گل عین کوزه و مداد عین حرف
همچنین خدا عین خلق ست و باین مضامین اشعار گفته اند و میخوانند و رقص میکنند و وجد و حال از خود ظاهر میکنند و آن را از جمله عبادات
میدانند و از جمله اشعار بزرگان ایشان انیست ـ با مریدان آن فقیر محتشم ؛ بایزید آمد که یک نیزدان منم ؛ گفت مستانه عیان
آن ذوفنون ؛ لا اله الا انا ها فاعبدون ؛ و هم از انجمله ست ـ نیست اندر جبه ام غیر از خدا ؛ چند جوئی در زمین
در سما ؛ و هم از انجمله ست ـ در ذات صفات هر کرا باشد شیر ؛ هرگز نبود در نظرش صورت غیر ؛ در مشرب او یکی شود
باده و آب ؛ در مذهب او یکی بود مسجد و دیر ؛ صاحب فتح الغیب بیبندی صوفی گوید که حضرت سید شریف قدس سره الشریف
میگوید متکلم و صوفی مناظره کردند متکلم گفت بیزارم از ان خدای که در صورت سگ و گربه ظهور کند صوفی گفت بیزارم از آن خدای
که در سگ و گربه ظهور نکند و از آنجمله کلمات بایزید که در حق حلاج گفته انیست فرد ـ تو ذاتی و خدای پاک هستی ؛ بت صورت
بیکره در شکستی ؛ و هم از اشعار ایشانست ـ گاه کوه قاف و که عنقا شوی ؛ گاه خورشید و گهی دریا شوی ؛ و از جمله ابیات
فرید الدین عطار این دو بیت ست ـ خود پیمبر شد و پیام آورد ؛ گشت خود کافر و نمود انکار ؛ خود کند ساز بر گناه که هست
خود کند باز توا استغفار ؛ و محی الدین عربی که پیشوای قائلین بوحدت وجود ست و در نصوص خود را افضل از انبیا نسبت
داده و خود را خاتم الاولیا شمرده بجناب حضرت صاحب الزمان را و گاهی نسبت خطا بحضرت نوح میدهد گاهی فرعون را
طاهر و مطهر میداند و ابی بکر و متوکل ملعون را که دشمن خاندان اهلبیت اطهار بود مرتبه که کارکنان خود را حکم نمود که نشان
قبر حضرت امام حسین را برطرف سازند و انجا کشت و کار و زراعت نمایند قطب ظاهر و باطن دانسته و غزالی که یکی از
سرگروهای اهل تصوف و تسنن ست گفته که هر که بر یزید لعن کند او ملعون است و شیخ عبد القادر جیلانی که پیر دستگیر ایشان است

در غنیة الطالبین گفته که روز عاشورا عید باید کرد و چنانچه از باعث وفات ابی بکر که افضل از امام حسین بود
عید دو شنبه بر طرف نشد همچنین بسبب وفات امام حسین عید عاشورا موقوف نخواهد شد و هم در غنیه گفته که معاویه
خلیفه بحق بود و بالجمله امثال این کلمات مزخرفه بسیار است که ذکر آن موجب تطویل کلام است و هر گاه استیفای کلام ایشان بتمام
اینجا نمودن منظور است لهذا باید که دو سه حدیث که از جناب المعصومین در مذمت آنها وارد شده اکتفا نمایند بجمله حدیثی
که روایت کرده از شیخ جلیل بهاء الدین محمد عاملی که قال النبی صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی یخرج قوم من امتی اسمهم
الصوفیة لیسوا بامتی و انهم یهود امتی الی آن قال هم اضل من الکفار و هم اهل النار حاصل مضمون اینکه نبی فرموده که قیامت
قائم شود جماعتی در امت من بهم خواهند رسید که اسم آنها صوفی خواهد بود و آنها در حقیقت از امت من نیستند
بلکه در جهودان محسوب اند و آنها بدتر از کفار اند و از اهل جهنم اند انتهی و این حدیث در کتب مطبوعه و غیر مطبوعه موجود است دیده باشی
که ضرور نیست که روایت حدیث مستلزم اعتقاد راوی باشد چه میتواند شد که نزد او روایتی دیگر باشد اقوی از این
و اعتقادش مطابق آن و اختلاف روایات شیعه از همه فرق زیاده تر است حتی که امام اعظم اول مائة آغاز
تهذیب آورده که کم حدیثی باشد که خلاف آن مروی نباشد باز محبت در فانی میگوید و از آنجا حدیثی است
که روایت کرده الفاضل الکامل مولانا احمد اردبیلی از امام علی بن محمد الهادی در حدیث طولانی که فرمودند الصوفیة
کلهم من مخالفینا و طریقتهم مغایرة لطریقتنا و ان هم الا نصاری و مجوس هذه الامة الی آخر الحدیث حاصل مضمون آنکه
جناب امام علی نقی فرمودند صوفی تمام آنها خواه اظهار تشیع کنند و خواه تسنن مخالف طریق با اهلبیت هستند
و طریقه آنها غیر طریقه ماست چه آنها خدا را عین سگ و خوک میدانند و آنچه از حق تعالی حرام کرده حلال میپندارند
بلکه آنرا عبادت میدانند و نیستند آنها مگر نصاری که عیسی را پسر خدا میدانند یا مجوس این امت اند که قایل بدو خدا
هستند یزدان و اهرمن و ایضا روایت کرده است از امام رضا که فرمودند لا یقول بالتصوف احد الا لخدعة او ضلالة
او حماقة حاصل آنکه جناب امام رضا فرمودند که هیچکس مذهب تصوف را اختیار نمی نماید مگر از روی مکر و خدعت یا از
ضلالت یا جهل و حماقت و ایضا روایت کرده است از حضرت صادق قال قال رجل من اصحابنا للصادق جعفر بن محمد علیهما السلام
قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیة فما تقول فیهم فقال انهم اعداؤنا فمن مال الیهم فهو منهم و یحشر معهم
و سیکون اقوام یدعون حبنا و یمیلون الیهم و یتشبهون بهم و یلقبون انفسهم بلقبهم و یأولون اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا
و انا منه براء حاصل آنکه شخصی در جناب حضرت صادق عرض نمود که قومی درین زمان بهم رسیده اند که آنها را مردمان صوفیه می نامند در باب ایشان
چه میفرمایید جناب صادق فرمودند درستیکه آنها دشمنان با اهلبیت اند پس کسیکه رغبت نماید بطرف آنها او هم از جمله ایشان است
و با آنها محشور خواهد شد و نزدیکست که قومی خواهند بهم رسید که ادعای دوستی ما کنند و باوجود این رغبت بطرف صوفیها نمایند و در
لباس و گفتار خود را با آنها مشتبه سازند و خود را ملقب بلقب صوفیان کنند و اقوال آنها که عین کفر و زندقه است تاویل
نمایند پس آنها نیستند با ما و ما بیزاریم از آنها و کسیکه آنها را انکار نماید و در حیز ایشان کند ثواب او مثل ثواب کسی است که همراه رسول خدا
جهاد کرده باشد و از آنجا حدیثی است که روایت کرده ابن حمزه و سید مرتضی از شیخ مفید از شیخ محمد بن الحسین بن ابی الخطاب

انه قال کنت مع الهادی علی بن محمد فی مسجد النبی فی المدینة فاتاه جماعة من اصحابه منهم ابو هاشم الجعفری و کان رجلا
بلیغا و کانت له منزلة عظیمة عنده ثم دخل المسجد جماعة من الصوفیة و جلسوا فی جانبه مستدیرا و اخذوا بالتهلیل فقال لا تلتفتوا
الی هؤلاء الخداعین فانهم خلفاء الشیاطین و مخربوا قواعد الدین یتزهدون لراحة الاجسام و یتهجدون لتصید الانعام یتجوعون
عمرا حتی یدیخوا للایکاف حمرا لا یهللون الا لغرور الناس و لا یقللون الغذاء الا لملاء العساس و اختلاس قلب
الدفناس یکلمون الناس باملائهم فی الحب و یطرحونهم بادلائهم فی الجب اورادهم الرقص و التصدیة و اذکارهم الترنم
و التغنیة فلا یتبعهم الا السفهاء و لا یعتقد بهم الا الحمقاء فمن ذهب الی زیارة احد منهم حیا او میتا فکانما ذهب الی زیارة الشیطان
و عبادة الاوثان و من اعان احدا منهم فانما اعان یزید و معاویة و ابا سفیان فقال له رجل من اصحابه و ان کان معترفا بحقوقکم
قال فنظر الیه شبه المغضب و قال دع ذا عنک من اعترف بحقوقنا لم یذهب فی عقوقنا اما تدری انهم اخس طوائف الصوفیة
و الصوفیة کلهم من مخالفینا و طریقتهم مغایرة لطریقتنا و ان هم الا نصاری و مجوس هذه الامة اولئک الذین یجهدون فی اطفاء
نور الله و الله متم نوره و لو کره الکافرون حاصل مضمون آنکه محمد بن حسین بن الخطاب میگوید که ما بودیم همراه جناب
امام علی نقی در مسجد پیغمبر خدا در مدینه پس جماعتی از اصحاب آنحضرت آمدند از انجمله ابو هاشم جعفری بود و نزد آنحضرت مرتبه
عظیم داشت و بسیار بلیغ بود بعد از ان جماعتی از صوفیه در ان مجلس داخل شدند و در یک گوشه مسجد حلقه زده
نشستند و شروع کردند بلا اله الا الله گفتن جناب معصوم گفتند که التفات مکنید بطرف این جماعت مکار بیصر و ریشک
اینها بانیان و خلفای شیاطین اند و خراب کننده قواعد دین اند و بی اعتنائی از لذائذ دنیا بجهت آن اظهار مینمایند
تا بدنهای خود در راحت دهند یعنی اظهار اند ایشان برای تسخیر عوام کالانعام ست و معلوم ست که هرگاه خلق خدا
معتقد اینها گردیدند بحسن سلوک با ایشان پیش می آیند و این معنی موجب راحت بدن ایشان میگردد و بعد از ان
جناب معصوم فرمودند که این صوفیان که برای نماز شب که برخیزند منظور اینها از ین برخاستن این میباشد
که مردمان ضعیف العقول را که حکم حیوانات دارند شکار نمایند و عمرها گرسنگی برای این میکشند تا اینها را که بسبب کم علمی
مثل حمار اند زیر پالان فرمان خود سازند و تهلیل ایشان نیست مگر برای فریب دادن فرمان و تقلیل غذا ایشان
نیست برای آنکه تا کاسهای هوا و هوس خود را پر سازند و دلهای مردمان را بربایند تا مردمان بجهت بی خبری زنان دو سیه
میزنند و در حقیقت اینها را بچاه ضلالت می اندازند و ورد و وظیفه اینها رقص کردن ست و دست بر دست زدن و نغمه ایشان
سرود ست و غنا تابع ایشان نمیشود مگر کسیکه سفیه ست و نادان و معتقد ان نمیشود مگر کسیکه احمق و بیعقل میباشد
پس کسیکه برای زیارت احدی از اینها برود خواه بحال حیات خواه بعد ممات چنانست که بزیارت شیطان رفته باشد و بطرف
عبادت بتها و کسیکه اعانت کند یکی از اینها را پس چنانست که رعایت کرده است یزید و معاویه و ابوسفیان را پس شخصی
از اصحاب آنحضرت گفت اگرچه آن صوفی اعتراف کند بحقوق شما راوی میگوید که جناب معصوم غضبناک بسوی
او نگریستند و فرمودند که این حرف را بگذار کسیکه حقوق ما را بشناسد کاری که موجب آزردگی ما و استحقاق خلود جهنم باشد
نمیکند اما نمی بینی که اینها بدترین طایفه صوفیه اند حالانکه جمیع صوفیه مخالفان هستند و طریقه الواقعه مخالف

طریقه ما نیست و نیستند آنها مگر نصاری و مجوس این امت و آنها جماعتی هستند که میخواهند که نور خدا را خاموش کنند
و حق سبحانه تعالی میخواهد که نور خود را اتمام کند هر چند کفار مکروه داشته باشند چون علامهٔ مجتهد فانی پدر مجتهد ثانی الاثنا عشری
اجماع شیعه نقل میکنند بر استاد صوفیه و خرقهٔ ایشان بجناب ثقفوی عجب نیست که صحابی امام همین معنی اشاره کرده
باشند و امام بر الفاظ صوفیه از شر دیگران چنان گوید چنانچه در باب اصحاب لیث مثل زراره نیست روز میفرمود لعنة الله علی
زراره و هو شر من الیهود و النصاری فتذکر بار مجتهد مینویسد آنرا حاصل آنکه صوفیها که بسبب خیانت طینت و
عداوت دیرینه که با خاندان رسالت اهلبیت عصمت و طهارت میدارند هر چند میخواهند که با اظهار شعبده و سحر و ریا
و عبادت مخترعه فضل و کمال جناب ائمهٔ اطهار را که انوار الهی اند از دیدهای ظاهر بینان مخفی و پوشیده سازند لیکن حق
سبحانه تعالی التزام نموده که انوار خود را یوماً فیوماً در نظرهای خلایق روشن و جلوه گر سازد و مذهب ائمهٔ دین متین را
بظهور حضرت صاحب الزمان بر همه مذاهب و ملل ظاهر و غالب گرداند که کوفار و اهل بدعت این را مکروه داشته باشند

و از آنجمله حدیثی که روایت کرده آن را مولانا احمد اردبیلی عن احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی و محمد بن بزیع عن الرضا
من ذکر عنده الصوفیه و لم ینکرهم بلسانه او قلبه فلیس منا و من انکرهم فکانما جاهد الکفار بین یدی رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم حاصل آنکه جناب امام رضا فرموده اند که شخصی که نزد او ذکر صوفیه بیان آید و آن شخص مر انها انکار
بزبان یا بقلب نکند آن شخص از شیعه ما نیست و کسی که بر آنها انکار نماید پس آن مثل مرتبه کسی هست که در رکاب جناب
حضرت رسول خدا با کفار جهاد کرده باشد راقم آثم درینجا حرفی چند با یجاز تمام میگوید که بعد نبوت زمانیم صوفیه اعدا
که تحاسد بود میانه صوفیه و حضرات ائمهٔ هدی لیکن چون باعتراف جمیع شیعه کما مستغرقه مستفید ایشان امام الائمه و اولاد
امجاد ش بوده اند این تحاسد را عقل چگونه تجویز کند فتعین اقرار و هو المطلوب و از رسالهٔ ملا محمد تقی نیز این معنی فهمیده میشود
و بعد از تسلیم حسد اگر صوفیه آغاز حسد میکردند استناد و توسل ائمه البته نمی نمودند و حضرات ائمه حاشا که با وجودیکه مرضی
ایشان بودند حسد ورزند پس ضرور است حمل حسد درین مقام بر غنط چنانچه از احشام مومن جالیسی حرف تحفه
حسد حضرت آدم با جناب ائمه و حسد حضرت حوا با جناب فاطمه زهرا واضح تواند شد و درین صورت افترای مولای اردبیلی جامعی
شوشتری لازم نمی آید و هذا غایة التحقیق علی التحقیق یا مجتهد میگوید بالجمله از امثال این احادیث مستفیضه که استیعاب آن موجب
تطویل کلام است و اقوال علمای کرام که محرم مذهب ائمهٔ دین و اصحاب اسرار آن حضرت اند وضوح تمام دارد که صوفی خواه اظهار تشیع نماید
و از اصحاب ثلاثه تبرا کند و خواه سنی باشد و از مریدین حسن بصری چون اصول و معتقد او کفر و الحاد است احتراز از صحبت او لازم و واجب
خصوصاً از صوفی شیعی که دشمن خانگی است بیزاری از و جستن واجب و ضرور تر خواهد بود حاصل آنکه از دشمن خانگی حذر باید کرد و طریق
شناختن موافق و مخالف چون فی الجمله کار مشکل است لهذا بدست اخوان مومنین که التفات بطرف دین و انفته باشد ملتمس میکردد که
چنانچه متاع دنیوی را از صرافان و جوهریان رجوع نموده نیک را از بد امتیاز میکنند و هر چند بت پرست باشند و بر آنها اعتقاد مینمایند
همچنین میباید که از علمای دین و صلحای غلامان خاندان ائمهٔ طیبین و طاهرین که صرافان متاع مذاهب و ملل اند استکشاف نموده
مسلمان شیعی واقعی و شیعی تخیلی امتیاز دهند و اگر این دشوار باشد طریقی از آن آسان تر است که ملاحظه نمایند که مصاحبان و جلیس

زندام و فرقه اند و یا که بعین سلوک پیش می آیند پس ظاهر است که بمقتضای الجنس یمیل الی الجنس این تعریف حوال بطن بوجه آخر
منکشف میگردد و ما علینا الا البلاغ تمام شد کلام سور دیلام مجتهد طغام هر چند آغازش را حذف نمودم مختصر آنکه از زمر پس تیغ خونبار بر دی
و ما یبدالهی کلماتی چند که درین مقام سبب کشف تلمیعات این پیرخرف گردد مسطر شد بدین را باعث تهذیب و استبصار شود بلکه قلم
می آید که تدلیل تکفر اهل تصوف سببی چند خالی نیست یکی آنکه مجتهد ثانی چنانچه درین رساله مفصل گفته در صوارم وغیره نیز بارها
نوشته که مذهب صوفیه از جمیع مذاهب در کفر و زندقه بدتر است بسبب اختیار کردن قول بوحدت وجود دوم مقولات
پیشوای ایشان شیخ محی الدین عربی سوم کلمات امام ابوحامد غزالی چهارم آنکه از غنیة الطالبین نقل نموده و نسبت
داده پنجم بعد از ستوده آمدن آنچه از احادیث ائمه بگمان خود وش نقل برداشته بود از انجاکه در کتاب مستطاب حیدریه جواب همه هر
خرافات او بعنایت لم یزلی مفصل گشته چنانچه عادت خفاش است یعنی هیچ احتمالی و رگ و ریشه از کلام محکمها نفی ممکن
باقی نماند پس آنچه در منفصل بکار آمده او ابتلا قصور و تناقض را در کلام مجتهد طغام بر روی ناظرین نمایم هر چه باید بیان سازم مگر
بدانکه هرگاه ضرور است که اخبار و اعلام حضرات معصومین علیهم السلام مطابق واقع افتد لاجرم ناگزیر است بهم سایندان
آن قومی که دعوی محبت ائمه معصومین نمایند و انجل مایل شوند بمحدثات و مقالات صوفیه و آنها نیستند مگر جماعتی که مجتهد
از برای اعانت شان بوسهای خام نخته و هیچ دقیقه فرو گذاشت نکرده باینهمه ضرر راه الحاد و زندقه و اتباع یزید و شمر بی بهره اند مثل غیر از
بهاء الملة والدین عاملی رئیس المحققین و التقین ملا محمد تقی و مولای مجتهدین قاضی نورالله شوشتری کیستند که دشمنان
خانگی باشند و نمک بیگانگی برجراحت یگانگی پاشند و اقوال محدثات چنان علاحده زندقه را که حال شان بکرات بر اصول
شیعه و نصوص ائمه نالستی تاویل کنند و بیخ و بن ایمان خویش را بکنند و مجتهد الزمانی در مباحث این کتاب یعنی آیند المبانی
مقلد پدر ثانی گرفتار است یعنی چنانچه او در صوارم غیره اعتقاد این ائمه اثنی عشری میگوید با دلالت مطابق میگوید که تصوف نسبت شیعه
از تسنن مخصوص است این اختصاص خصوصیت از کلام او که حرف ان هیچ نیز پیدا است و رساله جواب اتمتر اک اینجا بحث
عادات و رسوم صوفیه را چرا نوشتی بدین وسیله چگونه پیوستی ای العجب که خانی و زمانی چنان اعتقاد دارند باینها آن
ایشان در بندان افتادند که امر تصوف مخصوص بمذهب شیعه میباشد پس میانه هر دو تناقضی است صریح او ابطال
پس عبارت تنش از صوارم باید شنید که بالجمله قبل ازین واضح کردیم که در اصل تصوف شیعه تسنن است بعد ازین ذکر
عبارت نفحات ملای نامحرم عبدالرحمن جامی قدس سره السامی آورده بهمچنین بعض عبارات دیگر نوشته و از کتب خویش جابجا برو حی
خبری نگرفته میگوید که بنا بر مذهب امامیه اثنا عشریه این اسم و اهل این اسم علی الاطلاق مسموم و مشکر اند چنانچه در کلینی است از تبعه ان
آنکه باب حول الصوفیه علی ابعد الله واحتجاجهم علیه و انچه درین باب است دلالت دارد بر آنکه حال خسران مآل ایشان را تم گوید
که دلالت مذکور بحیز منع است زیرا طالب حق بعد از رجوع چنین معنی اند گفت بازحدیث رضوی را ذکر کرده بعد حدیث تقویض الله
عنهما و فقره ان ال انیست که همه مخالف ما هستند و نصاری مجوس اند کما مر پس ازین عبارات آنچه گفتم عیان شد و حیث جهالت
بیرون فرقت امام قرتا پس بالا داشتی که بسبب آوردن آقای آقا شوشتری بقوال علمای بتربین فضلای مابین سبب خفی و تصوف ثابت کرده و
حقیقتی بدون تصوف نتوانند شد متصوف حقیقی بدون تشیع چنانچه سید نعمت الله [illegible]

پس تناقض بحثے لازم آمد که این پسر و پدر نتوانند از آن مفر می برسانیدن و مدعای خود را چنانکه آنفاً گفته شد انتهی
بعلوش نشانیدن **وایضاً** هرگاه پدر باقر مجلسی در رساله تائید صوفیه نص قطعی بر آن می نماید که این
طریق صوفیه طور حضرات اہل بیت نبوت است پس قطعاً گمان او و متعلدین او تصوف مخصوص و مختص بایشان خواهد بود
زیرا که مذهب اہل بیت را غیر از شیعه کسی اختیار نکرده بلکه توان گفت که چنانچه بزعم ایشان کسی جز شیعه برنگزیده
بلکه آن هم نرسیده چنانچه در هر کتاب این شقاهت کیشان که تعلق بعقاید دارد مذکور است بحدیکه از غایت
ظهورش پنهان نتوانند کرد و نیز از کتب این علما ظاهر است که تصوف حاصل نتواند شد تا اعتقاد بوحدت وجود
بحصول نپیوندد چنانچه آنفاً دانستی زیرا که اتباع شریعت و برگزیدن ایثار و توکل و زهد و همچنین امور دیگر
که تعلق باخلاق حسن دارد هر یکی در قرآن مجید و حدیث شریف ضروری و مامور به است و مدایح و مجاهدین اطوار
و اوصاف نیز از این کتاب و سنت نزد هر کسی می تابد و گفتگو نیست مگر درین امر لوازم آن که ارباب تصوف
بدان رفته اند پس وحدت وجود و آنچه مخصوص تصوفیه است طور حضرات ائمه هدی خواهد بود و مجتهدین قائل
بدان شده اند که هیچ کفری و الحادی برابر آن نتواند شد بلکه کمتر از آن نیست چنانچه از صوارم و حسام و ذو الفقار و
شهاب ثاقب و هفوات مجتهد ثانی عیان است که مختار صوفیه است باعتراف ملا محمد تقی و قاضی شوستری
و غیرهما و نیز ظاهر است که هر که طور اہل بیت علیهم السلام را کفر و الحاد گوید البته او خود ملحد و کافر است
پس پدر طور مجلسی اول و اساتذه و مقلدانش این هر دو مجتهد و پیروان شان کافر اند اہل هر که انرا باور نکند
کافر گردد **وایضاً** پیری و مریدی را این مجتهدین از بدعات میشمارند و توبه اہل بدعت را قبول ندارند
چنانچه خاتمه رساله ذو الفقار مبین است فی اختصار و عبارتش اینست که وایضاً در بعضی احادیث وارد شده
است که حاصل مضمون آن اینست که شخصی تا مدت مدید سعی برای تحصیل دنیا از وجه حلال نمود چون
او را میسر نشد تا یک مدت دیگر از وجه حرام بذل جد و جهد خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم بمراد خود
نرسید شیطان مجسم شده پیش او آمده گفت که تا مدت از ممر حلال و حرام طلب دنیا کردی و ترا دنیا میسر نشد
الحال اگر یک گفته من عمل نمای البته بمراد دل خود میتوانے رسید و کام جان را به شهد مقصود شیرین میتوانی
ساخت چون آن شخص باز از امر استفسار نمود شیطان در جواب گفت که بدعتی در دین احداث باید نمود و بر خلاف
طریقه نبوی مردمان را دعوت باید فرمود آن مرد فریفته دنیا بر طبق آن عمل نمود جمعی کثیر از مردمان مبتلای
اند بدعت روزی چند برین بگذشت که دنیا باین رجوع نمود و از اموال و اسباب دنیوی زیاده از آنچه متمنای
او بود پیش خود آماده و مهیا یافت بعد مدت مدید چون از خواب غفلت بیدار شد با خود فکری کرد که وا اسفا بر
کاری کردم که دین خود را بدنیا فروختم و خود را مستحق عذاب ابدی ساختم منفعل و پشیمانی بر گرفت و بصحرا
رفته میخ را فرد کوفته خود در آن بر بست و اظهار توبه و استغفار در درگاه حق سبحانه تعالی نمود جل جلاله
حق سبحانه تعالی پیغمبری از پیغمبران خود را وحی نمود که برو پیش این بنده من و بگو که اگر خود را

انقدر لسته نگاه داری که گوشت و پوست و استخوانت از هم جدا شود تا که انها را در ضلالت انداخته هدایت نه نجاتی توبه تو
مقبول نیست اینکه شنیدی تحقیق فقیر است درباره صاحب تحفه قدس سره العزیز که علم و فضلش نزد مجتهدان زمان
در طعن الرماح زیاده تر از معاصرین او مسلم الثبوت هست و در خاتمه کتاب خود بدستور بندگان صالح بدرگاه احدیت
جل شانه عرض کرده بود که امیدواری از فضل حضرت باری آنکه این تحفه را مقبول درگاه خود ساخته جمیع
مؤمنین و مؤمنات را بان بهرهٔ وافر عطا فرماید و راقم این رساله را ثواب عظیم تفضل نماید بمنه و کمال کرمه
و مسئول العبد بتضرع و زاری از جناب او تعالی است که اگر فلتهٔ لسانی یا لغزش قلمی در اثنای تقریر و تحریر بانچه
مرضی او تعالی نباشد در حق حسد دوستان خود درین رساله واقع شده باشد بمحض عنایت بیغایت خود از ان عفو
و تجاوز کند و در دنیا و آخرت بدان مؤاخذه نفرماید ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا الی آخر الآیة الشریفه
و الصلوة المنیفه پس مقام تحیر است که باب وسیع رحمت پروردگار برای صاحب تحفه بند شود و برای مضلین
عالم و شیاطین بنی آدم مثل شیطان الطاق و زرارهٔ شر من الیهود و النصاری از ملحدین آفاق کشاده
گردد که هزاران بدعات و کفریات احداث کردند و فرقه زراریه و شیطانیه را در عالم یادگار گذاشته و قس علی هذا اکابر
دیگر که باعتراف فریقین هزاران محدثات را در عقاید اختراع نمودند که شیاطین جن و انس از ان خجل منفعل شوند
فکیف رئیس ملاعین افقه داشته از قوم بی دین برروایت رئیس المنقدین خواسته باشد که حضرت امام صادق ع را در پیرانه سری
مجوسی کردند معاذ الله پس باعجاز انجناب در عین سرگشتگی بمرد و باندرز کسی ستی ائمه معصومین
از عنایت ضلالت بی بهره ختم الله علی سمعه المجید و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون
مخفی نماند که این بحث تعلق داشت با بیعت مسترشدین و پیری و مریدی متصوفین پس خدارا
ملاحظه عبارتی از افادات ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی در رساله فارسیه پر ضرورت است که او از بزرگان خویش
دران نقل میفرماید که تا سالهای بسیار پیر کاملی معین و مددگار نباشد و مرید ریاضتها نکشد در حقیقت
وحدة الوجود بهره بره و الفاظش دیده شود که شیخ بهاء الملة والدین ایشان چه افاده میفرماید که روزی
یکی از فضلای این شهر که مولانا خواجه جان نام او بود نزد من آمد که من مدتیست فکر بسیار کردم تا معنی
وحدت وجود را یافتم من در جواب گفتم که آخوند پیر شما کیست گفت پیر یعنی چه گفتم چند سال
است که ریاضت کشیده اند گفت هیچ گفتم پس آن معنی که شما یافته اید غیر آن معنی است که صوفیه
میگفتند زیرا که همه متفق اند که اگر پیر کاملی داشته باشد و چهل سال در خدمتش ریاضت
کشد ممکن است که بر وی کشف شده باشد شما که پیر ندارید و ریاضت نکشیده اید البته
آنچه یافته اید غیر آن چیزی است که صوفیه میگویند الی آخر العباده ایا شیخ بهاء الملة والدین
که ممدوح جمهور اکابر متاخرین شیعه هستند در واردات سفر مبارک حرمین شریفین
و قتیکه محمل بر شتر بستند و قدم درین راه کشادند و ترانه جمالین درین وادی بسر اندند

و نور کشف و عرفان بر ساخت صدر الشان تافت و هر کسی از موالی و رفقا ادنی ازان یافت تا درخواست قطره افشانی از ساقی ازل کردند و این نظم دلکش دران وقت از عالم بالا فائض شد که خاتمه آن جمیع پرده ها را از میان برانداخت

ساقیا یک جرعه از راه کرم بر بهائی ریز از جام قدم تا کند شق پرده پندار را هم بچشم یار بیند یار را

دین واردات غیبیه و لطایف لاریبیه را غیر از مضمون وحدت خبری دیگر را اراده فرمودند که بدون یار و بچشم یار دل یار و دلدار بدون وحدة الوجود و کرشمه دیگر تواند بود و لا و الله ثم لا و الله

سهیقنا دو دو دولت گردش چشم تو میسازد به یک پیمانه رنگین کرده صد شهر و محفلها

ثمّن بعد باید دانست که پیر فرتوت در عبارت شهاب ثاقب که نزد تصوف و تکفیر اهلش نوشته چنان عصبیتی اختیار کرده که هر عاقلی که آن را می بیند نکوهش و نفرین بر میکر بیند زیرا که نسبتے بواقع مخالفت صریح دارد آیا کسی را بعد از دیدن کلمات مذکور سابقه و افادات ائمه هدی مترددی تواند بود که نور الله شوشتری زمره مذکوره را من حیث التصوف مقبول و ممدوح میدانند و صفت عنوانی را دایما لغضب العین میکردند حتا که تحریر او از نصوص قطعیه بر آنست که صوفیه از جهت تصوف ممدوح اند قطع نظر از جهات دیگر کما لا یخفی پس او لائق مراجعات نیست و عبارت شهاب ثاقب طویل است لکن در نمیر که دیدنش بالاختصار ناگزیر است تا مبلغ فهم و دانش پیر خرف زیاده تر عیان شود پس از تالیفات خویش نقلش بر میدارم که برای تکذیب پیره هقانی دعوے حیدر آورده بودم و کتاب دران زمان عزیز الوجود بود پس هر قدر که بهر سید غنیمت شمردم و آن این ست و ظنی ان الشیخ بهاء الملة والدین ایضا یحسن الظن باشثال هولاء الزهاد وقد و کذا مولانا محمد تقی والسید نور الله الشوشتری والحاصل ان من تتبع کتب مولانا السید نور الله الشوشتری والشیخ بهاء الملة والدین و مولانا محمد تقی کمجالس المومنین والاربعین والکشکول و روضة المتقین و رسالة فارسیة مشتملة علی رد بکلام مولانا الطاهر القمی یتیقن بان لهم حسن ظن ببعض الصوفیة والحال انه لیس ببعید فالتفصیل فما قولک فی باب هولاء الجماعة من العلماء الامامیة قلنا تلک الجماعة من علمائنا علی نحوین احدهما من فضل و فصل حیث اختار القول بوحدة الوجود علی طبق محیی الدین الاعرابی ونظرائه وانا منهم بری و هم لیسوا من علمائنا حقیقة و منهم السید حیدر علی الاعلی و قد ذهب شطر من زندقة و منهم صدر الدین الشیرازی صاحب الاسفار الاربعة والشواهد الربوبیة فان من طالع لدین الکتابین یجزم جزما انه فضله الاعرابی و اظن ان المحسن الکاشی منهم و لیس هذا من بعض الظن فان کثیرا ما نری یمدح استاده صدر الدین الشیرازی مدحا کثیرا و ملقبه الاستاد فی العلوم الحقیقیة مع کونه صوفیا قائلا بوحدة الوجود و قد صرح الفاضل المحسن الکاشی بکون نفسه قائلا بوحدة الوجود فی بعض تصانیفه و العنایظهر من کلامه فی الوافی و هو من تصانیفه المشهورة المعتمدة حیث قال فالتفصیل

فما معنی الحدیث اعنی ما عرفوا الله بالله والرسول بالرسالة آه و مراعات احتمال التوبة تتفرع علی قبول التوبة
و تیوفی فی تحصیل النظر الی الحدیث الدال علی عدم قبول توبه اهل البدع کما هو فی الکافی وغیره واخرجاهم
لعلما الذین لم یکونوا قائلین بوحدة الوجود ولکن کان لهم حسن ظن ببعض الصوفیه کما یظهر مما سبق زعما
منهم انهم لم یکونوا من الصوفیه وهذا الزعم خطاء تجاوز الله عن سیاتهم وانما قلنا انهم لم یکونوا قائلین
بوحدة الوجود لما وجدنا لبعض کلامهم الدال علی خلاف مسلک الصوفیه انتهی بلفظه حالیا بعضی از امور
که تعلق به عصبیت و عناد و کجروی ولدادین هر دو یعنی مجتهد لکهنو و باقر مجلسی یادگار نمرود و شداد
دارد باید شنید از انجمله آنکه حسن ظن علمای مذکور یعنی عاملی و تقی مجلسی و قاضی شوشتری بصوفیه
دلالت برآن دارد که قلوب ایشان مائل بتصوف بود پس آنچه نور عین باقر مجلسی در رساله خود گفته
و تاویلی برای پدر خود در آن کرده که خواهی نخواهی دانست هذیانی بیش نیست زیرا که حاصلش اینست که پدرش حسن
ظنی نداشت بلکه لباس تصوف پوشید که صوفیه مانوس شوند و ایشان را از تصوف بر آرند و براه
منکرین تصوف متوجه گرداند پس کجا کراهت قلبی و کجا حسن ظن که البته ضد همدیگر اند فلا تغفل انجمله آنکه
اگر مراد از لفظ بعض اظهار اینمعنی هست که این جماعت را از علمای امامیه حسن ظنی بود با فراد قلیلی از صوفیه که شاذی
لا یعبا به باشند پس بگذریش کلام مولی و آقای اوست که در مجالس المومنین میگوید که مولف را اعتقاد اینست که
هیچکس از طائفه رفیعه صوفیه سنی مذهب نبوده مگر شرذمه قلیله مثل نقشبندیه پس الداانصاف باید کرد که چون
صوفیه سنی مذهب نباشند پس ثابت شد که حسن ظن نیست مگر به همه صوفیه و قلیل مستثنی هست مگر اقل قلیل و خود این پدر خرف
آنچه محقق گردانید چنین هست که از دشمن خانگی زیاده تر حذر باید کرد و الغرض می باید انسان هر گاه شعور داشته باشد اراده
تصنیف و تالیف نماید بلا همیکه قابلیت بهم رساند بالجمله بامتحان رسیده که ناصب بعداوت اهلبیت هر گاه مسئله علمیه
می اندکسوتی داشته باشد در تمنای تحریر آن هست یا کم سکینه تنادیه مراد خیر بلکه مراد خود قسمی که باید نمی نماید نمیدانم که این سبب
قصور هست یا آنکه عمدا معذبات را منقح ساخته مذکور نکرده باشد و گشت دارد که ایرادات اهل حق برای خود کرده نیز گاهی و جای
پناهی داشته باشد و کتب خویش را هم ندید که خالی از منصب شفقت نیست امر دیگریست که با دراک حقائق امور می پردازد
و نفهمید که هر گاه آتش قهر الهی مورد و مستوقد گردید همه تر و خشک را خواهد رسید و بباد فنا خواهد داد در هیچ حیله دیگر و تقیه
در آن وقت و هذا فتلو هر کسی معلوم خواهد کرد که هنوز مجتهد فانی از دائره فرومایگی پا بر دن نگذاشته و خود را محقق فن میداند
و آنکه شنیدی اکثیر از صوارم بقید قلم آمده بخطاب حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز پی شفقت هر جا نمی منقلب
توانی کرد و کشفه بطبعات توانی نمود حال تا عقب بجدی چنین هست که اراده اینمعنی نموده که هرگاه مسئله دقیق پیش وی آید حسب
تحفه در تمنای تحریر آن منجر میشود و عبارتش تا وجود تطویل انید ما خیا نچه باید ادا نمیکند تا الی غیر ذلک از اینجاست که گاه گاه ما یعنی
در صورتیکه حیدریه بسوای عقل اشاره کرد مدام بیک حال نادانی از جهل مرکب عبارت اینست بلی در به ثبوت رسید که سلیقه تحریر فارسی هم
و بر صاحب تحفه که عبارتش سلاست منظر الشبل و در تمام مقتضی به مقام شهرت طعن سکینه و نیز کمال و کمالش ثابت گردید که هیچ عیبکه ...

کلامش بکثرت موجود و هر نکو مشتی که نوشت بسوی او بانخش وجوه مقلوب ظرایف مشهور در رساله عده (؟) سخنی لطیف در حد جامع مانع امثالش فرموده که ارافضی فواره لعنت کاز و می خیزد و بر و می ریزد حالیا تا بخبر را در بخصوص ریبی نماند که مجتهد ثانی عنان خود را باختیار ابلیس سپرده تا هی بر د هر جا که خاطر خواه اوست مقتدی علما از تالیفات خویش هدایت انام میباشد ولیکن پیروی هفانی زیرشق غولان بیابانی برخلاف آن همت خود را مصروف گردانیده مورد وحمله لعناً وبیلا و مصداق قیلوا تقتیلا گشته سبحان الله چنین دشمن دینی و بر هم زن مثوبات یقینی را بر چار بالش نیابت امام الزمان نشانیدند کاز فیض او گلستان ارم ذات العماد سر بسبز و شاداب و گلزار دولت و دین مبین باآب و تابست کما لایخفی وا و در میان حضرات ائمه چون آفتاب بین النجوم ست چنانچه حدیث کوکب دری بالیقین در اصول شان مروی و در قوم از ان جمله آنکه حسن ظن نمی یابد مگر باهل ایمان و نزد مجتهد چنان قرار یافته که بار بار میدانی که هیچ کفری و الحادی در مرتبه شناعت و لعنت برابر مقالات صوفیه نتوانند شد پس حال حسن ظن با چنین الملحدین و زنادیقین معلوم شد که چون هست و تشبه باهل الکفر موجب خول جهنم است چنانچه از کلام مجتهد ثانی دانستی وای بر کسانیکه که بملحدین حسن ظنی و میل قلوب داشته باشند فانهم اذا مثلهم کما هو منصوص فی الکتاب المستطاب وخواهش و ارادت حسن ظن از فعال قلوب ست چنان نیست کاثر ابر تقیه و کراهیت محمول سازند و خواهند که بازی ببر ندبلی توجیهات الزامیه و یراد در دن امثالش از کتب امامیه چیزی دیگرست که مستلزم اعتقاد بوجه من وجوه موافق بیان اهل خلاف نیست فکیف که ریاضت قلیل هم اتفاق نشود چنانچه گذشت از انجمله آنکه هر گاه امام رهنما و حضرات ائمه دیگر از اولاد آنجناب بنص برانمعنی فرمایند که همه صوفیه کلیة مخالفین و دشمنان دین اند و مجوس این امت میباشند بلکه حضرت امام صادق که در حفظ و امان الهی محفوظ بودند تفصیل آنرا در افادات خویش آورده اند پس حسن ظن باینشان قطعاً و یقیناً کار همان قوم خواهد بود که مجوس باشند و مبطل توحید و یگانگی حضرت رب العالمین و عابدین اهرمن لعین فان الجنس بمثل الی الجنس لشاعر فارسی مناسب اینمقام گفته ؎ کبوتر با کبوتر باز با باز ٭ کند هم جنس با هم جنس پرواز ٭ پس از اینجا معلوم شد که اکتفا در باره تدمیم ایمان که حسن ظن بصوفیه دارند بر همین مقدار یعنی و الحال انه لیس لسه دید لیس لسه دید بل هو عین النقصه و العناد الشدید مع العترة الطاهرین و الائمه الطیبین از انجمله آنکه مجتهد ثانی بمصیبت معاشی و بدحالی مینویسید که کلام چنین ست پس معلوم شد که پیر خرف یعنی ابهمنی هم ندارند که بهاء الدین عاملی را به بعضی از صوفیه گمان نیک بود پس مفصل باید گفت که واردات و تجلیات قاست او که در سفر حرمین شریفین الله پیش آمده و شرح چند از ان بطور نمونه واضح تیست و در جاهای دیگر و بالادماغ علیه دیده باشی از باء عرفان پیدا از هو حسبو و ساوس شیطان بر او ل کاسه لیسی اهل التصوف به ثبوت رسید و بر تقدیر ثانی نکوهش و نفرین شیخ جلیل او البته لازم گردید و بهر حال کار بر مجتهد حرف سخت شد و اینکه شیئی قطع نظر از انالست که دیگران و را از اهل التصوف شمرده اند پس دلالت کلامش ما فوق آن خواهد بود از انجمله آنکه مجتهد ثانی میگوید که جماعت مذکور هر دو قسم اند سید حیدر علی و نقرا ...

ومصداق ضلال واضلال اند و از ایشان منبر ارتداد نبود و از امثال شان احتراز باید نمود بسبب آنکه در قول بوحدت
وجود اتباع شیخ محیی الدین اختیار کرده اند حالانکه مولی و اقامی او مدح اینها بیش از بیش از همین جهت نموده ملزم
انمعنی مثل الشمس فی کبد السماست زیرا که مجالس المومنین از مدایح و محامد حضرت شیخ مملو و مشحون است و این
امر را در بعض مقالات سابقه که تعلق بجلد اول داشته چنانچه باید افتی والحاد و زندقه سید مذکور را اگرچه
مجتهد ثانی در کتب خویش ذکر کرده ولیکن انصاف نیست کا و هم از خرمن شیخ موصوف خوشه چین چنانچه از کلمات
مولای مجتهدین در مجالس المومنین ظاهر و باهر و هر گاه بت پرستی عین توحید باشد چنانچه از توجیهات اکلیر
مجتهد مثل قاضی و بعض النشر در مجلد اول معلوم شد و شاید که درینمقام نیز بزبان ردو پس دیگر الحاد و زندقه را
چه نام می بری و پرده سادات اکابر مولای خود چه میدری ع در کفر هم ثابت شد زنار را رسوا مکن هذا از آنجمله
آنکه باینهمه اقامت ادله و براهین انیمعنی که ملا محسن کاشی از زمره قائلین بوحدت وجود است هنوز درین ماده
خاص نیز کمالی هست که او از زمره اولی است که بالیقین ضالین و مضلین و ملحدین و زندیقین باشند و الی الان او را
یقین بامر مذکور حاصل نگشته و کسی اگرچه سنا و را دیده درین باب همقرین اذعان بلکه اطمینان گردیده لا یحول حول
قلبه ظن ولا تخمین بل هو فی ذلک علی التصدیق والیقین و شاید که ظن مذکور با وجود اینهمه حجج قطعیه که درین
عبارت ذکر کرده و پای خود بپایه یقین نگذاشته مبنی بران باشد که تصانیف او در تفسیر و حدیث زیاده
تر است خصوصا وافی که در حقیقت جامع الاصول باشد لاجرم مراعات این سلسله میباید نمود ولیکن حق تعالی در کتاب عزیز میفرماید
قل لا تمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان ان کنتم صادقین پس رعایت این امور موجب
مخالفت ائمه اهل بیت خواهد بود بلکه توان گفت که هر قدر که تصنیف مضلین زیاده تر باشد موجب مزید اضلال بیشتر
و تفریع بدعات و محدثات بران البته از یکی بهزار خواهد کشید چنانچه بر ناظرین کلمات ائمه هداة مخفی نمیماند و خود
عقلی است که چون مولفین کتب از ملحدین و مضلین باشند البته کار ایشان همین تلبیس و اضلال خواهد بود پس
آنچه در تالیفات خود مدسوس خواهند کرد مشکل است بدان پی بردن کما لا یخفی محققی بی نظیر و مدققی بی نظیر باید
تا از عهده کشف بدعات مدسوسه از آغاز و انجام بر آید بقول پیر دهقانی کار هر جولاهه و نداف نیست و لنعم ما
قال کشریک الباری معاذ الله و دقایق الحاد و زندقه مدسوسه ناشناخته نتوان گفت که همین است مصداق
حدیثیکه مفضل از جهت شامت مخالفت نصوص جعفریه مروی در کافی شب و روز در حق خلفای راشدین ائمه
خلاف قانون و اصول امیر المومنین که ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر با بحال فاروق میان شیخ جلیل بهاء الدین
و ملا محسن کاشی غیر از این نخواهد بود که این جاری بود و شیخ اصولی چنانچه اهل فطانت و نظر را از زبده
و غیره در تصانیف شیخ و ملا عیان میگردد پس مجتهد از لو الفضولی رعایت این مذهب که او را مرشد و مقتدا در
اجتهاد دانشانید بجا آورد و حضور ردا نست و خیالی نکرد که شیخ او در دشمنی خانگی بودن اینمعنی که مصرح
سابق الاقدام است کما لا یخفی علی ذوی الافهام از انجمله آنکه بالاخره تیر فر توت تاسیخ تار و پود عنکبوت

در بیان حال علمای مذکورین بمقابلهٔ اینها این معضلین چنین اجمال در اجمال و اهمال در اهمال بهم تداخل
میگردانند و میگویند که جماعت دیگرانانند که قایل بوجاهت وجود نبودند و به حسن ظن در حق بعض از صوفیا
قناعت ورزیدند و گمان تصوف شان نداشتند یعنی اگر این گمان میداشتند از حسن ظن مذکور اجتناب
میکردند و گرد آن نمیگردیدند پس از روح این پیر فرتوت باید پرسید که ترا چه افتاد که چنانچه نظر را از مطالعهٔ
مجالس المومنین وقت تالیف رسالهٔ ذوالفقار قاصر کردی و آن عبارتی است که از آن مستفاد میشود که
باوصف کارگه اجتهاد در دارالمومنین لکهنو کتاب مجالس المومنین را ندیده حالانکه بیشتر تمهید جواب رضوانمآب
همین است که آدمی تا کتب فریقین کما ینبغی نه بیند زنهار تالیف را برنگزیند و هم وقت تالیف شهاب ثاقب
نگاه از آن دوختی و خرمن فیض مولای خود را یکسر سوختی و این اجمال همانست که تهمت آن بر حضرت صاحب
تحفه اثنا عشریه مرشد البریه در عقیدهٔ چهاردهم بربستی و این عبارت فصیح بلیغه در آن نوشتی مصداق
قدر روانی سادات باره که لعل در شنیدن نظم فرزند خود گفته بودند که اگر تو الی بقرآن مجید ملحق گردان تا قیامت
یادگار بلاغت تو باشد که ایضا قول او انیکه و حال انکه مقصد ایشان در معنی اعتراف است بانیکه اهل سنت
قایل اتحاد نشوند و این در حقیقت تصحیح استناد است که از علامه حلی بوقوع آمده پس تخطیه استناد وی بجا است نهایت
انیکه بایست که بگوید که اهل سنت قایل باتحاد شده اند لیکن مراد ایشان از آن معنی صحیح است نه باطل
همانا که این قسم اهمال و عبارت را از افاده حرام انداختن بجهت آن روز بد است که چون شیعیان ما از انتقاد منتقد
و منکسر ساز د برای ایشان جای قرار نماند و بگویند که غرض ما از این عبارت چنین بسته چنین فاعتبروا یا اولی
الالباب بلاغت این کلمات بر عقلا مخفی نیست و اصلاح این عبارت فقط بوضع لفظ سنی بجای لها می بصورت
امضای پذیرد و مسکار عذار لفظ بعض صوفیه میگوید و حسن ظن را نظر خود نه بادعای و تعیین خویش
استناد می نماید حالانکه باعتراف ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی انهمه علمای امامیه از خرمن شیخ اگر خوشه می چینید و اطاعت
و انقیاد ارشاد و سهر از جان و دل او می گزینند که مجتهد دهقانی او را الشیخ الاکبر وصف می نماید پس از همه علما
مثل شیخ بهائی و تقی مجلسی و دیگران از اهل تباهی همه فضلا اعراب باعتراف شما خواهند بود و هر یکی
از علما مصداق آیت کریمه خواهد شد خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا
سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ معنی آیت کریمه این است که بخازنین جهنم خواهند فرمود که گرفتار کنند
او را و طوق در گردنش بیندازند باز در انبار آتش جهنم در آرید باز در زنجیری که بمالیش آن هفتاد
گز باشد محکم به بندند تا پشت نگردانند استاد کلینی از امام صادق در تفسیر خود می نگارد
که اگر یک حلقه از آن سلسله که طولش هفتاد گز است بر دنیا بنهند البته تمامش از التهاب
و سوزش آن گداخته شود و در کافی آمده که معاویه صاحب این سلسله خواهد بود و چرا نباشد
که فرعون این امت بوده است و صاحب لب سیاه از امام باقر روایت نموده که بودم

پس پدر بزرگوار بر شتری سوار پس اشتر بگریخت ناگاه او پیری هست که در گردنش زنجیری هست
و مردی در پی اوست پس گفت ای علی بن الحسن مرا سیراب کن آنمرد گفت سیرابش مکن سیراب نکند خدای
تعالی او را و فرمود که شیخ مذکور معاویه بود و تیز مرد لیست از ان امام که او نازل شد در وادی ضجنان
پس گفت سه بار که خدا ترا نه بخشد باز فرمود که هیچ میدانند که این لفظ چرا گفتم پس پرسیدند که قربانت شویم
چرا فرمودی فرمود گذشت نزد من معاویه بن ابی سفیان که کشیده میشد بسلسله پس و در کرد برای
من زبان خود در حالیکه سوالی می نمود که استغفار کنم و امرزش طلبم از برای او گفته میشد که این
وادیست از وادیهای جهنم وقتی میگوید که معنی سلسله در باطن الست که هفتاد کس از ظالمین باشند.
و راقم میگوید که چون مجتهد دهقانی ور آغاز ذو الفقار را ناحادیث خویش ثابت کرد آنچه دانستی از وعیدهای
شدید برای مایلین صوفیه کلا و بعضا او هم زائرین ایشان جهادمیتا و هم موحبین اقوال ایشان و هم کسانیکه
رعایت بسبب شان نمایند و تصانیف شان را مد نظر دارند و هر که را قدرت بران باشد که نکیر برانها نماید
و عمل بران نکند و مایل شود با حدی از صوفیه یا طایبان نمودیا او را بجلالت بستاید به نبالت موصوف
کرد اند پس البته این پیر مغان و پیر خرابات و اولادش رئیس آن جماعتی باشند که صاحبان سلاسل
و اغلال خواهند بود و بما عرفت آنفا در پیشتر این صدر نشینان جهنم از گروهی امیه بودند که تعداد شان
دانستی امثال ابی سفیان و معاویه و یزید و عبد الملک بن مروان و مانند ایشان و هم از خاندان دوستان
ایشان که تفصیل همه را دفاتر طوال گنجایش ندارد الحاصل بعد از جمع کردن تالیفات مجتهد فانی از صوارم
و حسام و ذو الفقار و شهاب و ذکر عبارات خواجه خواجگان مجتهد طغام و اسامی کسانیکه حلقه فرمانبرداری
صوفیه خصوصا شیخ اکبر در گوش انداختند و غاشیه طاعتش بر دوش کشیدند بهاری عجیب و
گلزاری غریب نمودار میشود که نظارگیان دقیقه رس از دیدن تناقض و تهافت افادات دل آرا
دلدل را بیهوش میشوند و هرگاه مقدمات سابقه باین امور ضمیمه میگردد جنت شداد بگردان
نمیرسد و علاج گردش چشم این نابکار مام نرگسی و ریحانی و سوسنی جز تدبیر خواجه حافظ شیرازی
نظر نمی آید که کس بدور نرگست طرفی نه بست از عاقبت به که بفروشند مستوری بمستانی
شما بسیار دار از ین تقریرات رجیان دانسته باشی که از سوانح ست و بعنوانی بر سر و دوش مجتهد فانی
افتاده که نمایم بد پس هر مه سا گردیده از انجمله آنکه این علما که حسن ظن به بعضی از صوفیه متهم
داشتند و مجتهد را با انهمه کنج و کاو عیان نشد که ان اکابر صوفیها که ما بودند حالانکه حضرات معصوم
همه صوفیه را براصول شیعه امامیه در یک سلک کشیدند و همه را بداغ عداوت خویش داغدار نمودند
پس در ایراد صوفیه بطور ابهام هیچ فایده ترتیب نمی یابد بسبب حسن ظن شان نزد مجتهد
مومنان آن بود که ان بعض از صوفی گمان نبرند این تعلیل عجیب تر از همه عجایب و غرایب

تا از همه غرایب تواند بود که شاید ابولهب وابوجهل که در تنزیل مجید سید ریاست کفر و شرک و عداوت حضرت سید الاولین والآخرین با ایشان منتهی میشود و در احادیث منیف بلفظ فرعون تعبیر میرود اگر زنده می بودند چنین یاوگی وکشنده گوئی نمیکردند زیرا که نصوص قطعیه در مجالس المؤمنین شوستری و کلام ملا محمد تقی مجلسی وغیر ایشان موجود و دال بر آنکه سبب محبت گستری ایشان همین است نه سببی دیگر که مدار علیه این امر تواند بشد و هو من ابده بدیهیات الاولیه پس منکرش را سوفسطای و مسخره آفاق توان گفت معهذا یا وه دراری که ملای موصوف معتقد این معنی در رساله مذکور ست که طریقه تصوف طریقه مرضیه و طور حضرات اهل بیت نبویه علیهم السلام است و همه مخلصان به پیروی آن مامور بودند پس آنکه حظ وافی در نصیب ایشان بود از جد و جهد فرا گرفتند و بمدارج علیا و مراتب عظمی رسیدند پس حسن ظن و مدح و ثنا از این سبب شد و لیکن سببی دیگر و اعتقاد ثیکسادو گمان خوبی صوفیه از نیجهت بهم رسید بوجهی آخر و ابواب و فصول در کتاب قاضی القضات شهید ثالث ازین رهگذر منتظم گردید یا از آهنگ این رئیس طایفه غنیا گر ٥ مطربی دور از ین خجسته سرای کسی و بارش ندید در یکجای ۴ راست چون با کش از دهن برخاست ۵ نطق را موی بریدن برخاست همرع ایوان ز هول ای به پرید ۵ مغز ما خورد و حلق خود برید ۵ و کسانیکه تصفح کتب بنفشند پای تحقیق و تحصیل این مورد مسائل موفور تقدیم رسانیده اند لطف این تقررات خصوصاً اشعار گلستان بلبن شیراز بر ایشان مخفی نیست که منقدین تراجم رجال مثل صاحب منهج المقال و غیر او در احوال جد اعلای این اصبی نفاق پیشه ملا زیره الواب ایراد کرده اند که طنبور نوازی و دیگر لعب بازی بر وصول در و دیا این با الفضی عبارت از انست و انچه در حق او از قلم هدایت رقم مجلسی چکیده حرفی هم از آن خفیس بطور نمونه نتواند بود خدا را ای ناظرین مجتنب از اعتسات و متصف بصفت انصاف لحظی از وی دینی با استماع عبارت مولی و اقای این مقتدای رفضه گوش حق نیوش فرا دهید و این تقریر عجیب و غریبش ادراک آن اهل حسن ظن بعض صوفیه که محل گمان مذکور بودند صوفی نمیدانستند یا در آید که ایا این عقیده شهید ثالث امامیه که در حکم زندگانست و در چندی از سطور بر شما انفاکرده میشود از جهت صوفیت است یا از وجوه دیگر در چنین امر بدیهی غیر از سوفسطائی کسی چنین یا قدر آلی تواند کرد که نائب حضرت صاحب الامر بسبب قدرت قدسیه اخبار نمود عبارتش بقدر ضرورت بیاد شما میدهم که مجلس ششم در ذکر جمعی از صوفیان صافی طویت که نخبه سالکان مسلک طریقت و مؤسسان قواعد شریعت و حقیقت مقصود از ایجاد عالم و افتخار بنی آدم بعد از ایجاد جواهر زواهر انبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم وجود فایض الجود اینطایفه کرام و اصفیای اعظام کرمهم الله بلین اطلاق نام است که بیامن توفیق از ادنی مراتب خاک باعلی مدارج افلاک ترقی نموده اند و از حضیض خمول بشریت باوج قبول ملکیت تلقی فرموده اند تا آخر کلام او که طویل است و هر که تهذیب المنطق دیده باشد میداند که وصف عنوانے در ین باب در فضل و قضایای مندرجه این عبارت بلا هز ای جیت است که اعتراف بپس کلامش کدام فرو سند ا عبتها در است آنا یدیکتاب طعن الرماح در مبحث

فدک جائیکه حدیث نحن معاشر الانبیاء الخ مسرود ست عنوانش را بچه طور مزین مے فرماید حقیقت این است
که چون مجتهد دهقانی بسبب عدم بصیرت کتاب مذکور را ندیده هرچه خواسته بسبب همین در دیدگی گفته و
اگر دید چنین چار دید پس برای ثبوت مجهل مرکبش این دلیل برابر هزار حجت و برهان گردید کمالات حقه
اینهمه غفلت و بی تمیزی را کسانیکه صحبت استادی سید نجف علی فیض آبادی دیده یا باخبار متواتره شنیده اند
یاد دارند که چون جنابشان در تقریب کدخدائی فرزند خود در لکهنو قدم رنجه کردند و برای ملاقات پیر
حرز تشریف بردند و رفته رفته مباحث عقاید تحفیه را بپای تحقیق پیمودند و نوبت بدان افتاد که
بهر طرفی که مجتهد جالیسی تخبیر عنکبوت پناه می برد مصداق ولات حین مناص میشد ولیکن بجناب جوع
نه نمود و معنی عبارات سوالی خود را هیچ نشناخت و شهاب ثاقب را بعضی از تلامذه سید موصوف بفیض آباد
آوردند و قرارت آن شروع کردند پس خصار مدرسه و بیرونی فقیر مثل میر امان علی میخندیدند و قس علے
هذا چون اساس الاصول را میدیدند و صوارم را از غلاف میکشیدند و این امور قبل از ان بود که سفر
بلده شاه جهان آباد برای مقصود اصلی یعنی زیارت حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز بتوفیق بخشش
اتفاق افتاد الحاصل این امور عجیبه کمتر از کسی صدور یافته باشد که پیر دهقانی بدان مبتلا شد مگر اولاد
جنابچه طعن الرماح فرزند اکبرش مزین چار بالش اجتهاد و ناظم هفوات جهلات نمرود و شداد بران رسوائیها
دانست و تفصیلش در نقض طعن الرماح کیداً لنباح خواهی یافت و بی اختیار خواهی گفت که طشت از بام
افتاد و نیز تفسیر زبر دینا باید بشد که بی شائبه مبالغه بینه عادله است بر سفاهت و خطای این عدیله و اثر
مطالعه این کتاب ثانی اگر تفحص تام اتفاق شود اعتقاد همین توانی کرد که مولف آن صاحب ساله با رفته تصنیف است
و بغلط شهرت گرفته که فقط سید علی برادرش در هر دو جلد تبوضیح هو اجس نفسانی بالاستقلال دپرداخته و
جابجا در امضامین عبارات عناد الاسلام را مذکور ساخته و قلت استعدادش از کثرت یاوگی ظهور یافته
و اگر اغلاط طعن الرماح را که نزد رفضه بالیقین از مجتهد ثانی است بی شرکت بیرشق مفعول الیه انی رشماری حکم
خواهی کرد که ؎ گفتم جوانی نه کم از گفته سعدی ٭ بلکه این و عزل خوبتر از یکدگر افتاد متحیرم که چگونه
اغلاط هر دو را بپایه اظهار نهم و از حقایق هر دو خبر دهم که غیر متناهی را در متناهی گنجانیدن ست و متوهم
نشود که او درس از مجتهد ثانی بسیار کمتر است بلکه برابر او ست مگر بیک سال و هرگز خردی او بالیقین
بحولین کاملین نمیرسد و در صحبت پدر و استفاده از و زینهار کمتر نیست بلکه آنچه سید مرتضی
تماینے یاد ست برادر او و در نهج البلاغة آورده و مساوات را میانه حضرت عثمان و علی رضی
الله عنهما مقتضے ست ذکرش درینجا مناسب مینماید و این عبارت را هر چند رفضه میخواهند که
از صفحات کتاب محو کنند ولیکن منصف و عادل مجتهدین و حکیم نحلت ایشان یعنی عبد الحمید
مشهور با بن ابی الحدید مداینی آنرا آورده و بنده بسیاری از نسخ آن جمع کردم و در هر

نسخه آنرا یافتم هرکه خواهد بدان رجوع فرماید واگر رفضه مرا ورزند که باید عبارت معلومه از شرح علمای شیعه
آورد من بعنایت الهی این آرزو هم از شرح ابن میثم بدست می آید پس عبارت بعینه حضرت امیر بقدر
ضرورت از آن شرح باید شنید ومن کلام له علیه السلام لما اجتمع الناس الیه وشکوا ما نقموه علی
عثمان وسألوه مخاطبته عنهم واستعتابه لهم فدخل علی عثمان فقال ان الناس ورائی وقد استسفرونی بینک
وبینهم والله ما ادری ما اقول لک ما اعرف شیئا تجهله ولا ادلک علی امر لا تعرفه انک لتعلم ما نعلم ما سبقناک الی شیء
فنخبرک عنه ولا خلونا بشیء فنبلغکه وقد رأیت کما رأینا وسمعت کما سمعنا وصحبت رسول الله صلی الله علیه وآله کما
صحبنا وما ابن ابی قحافة ولا ابن الخطاب باولی بعمل الحق منک وانت اقرب الی رسول الله وشیجة رحم وقد نلت
من صهره ما لم ینالا الخ یعنی فرمود که مردم می آیند پیرامن ومرا سفیر گردانیده اند میانه تو و خویشتن بخدا که
هیچ ندانم چه گویم با تو نشناسم چیزی را که تو ندانی و دلالت نتوانم کرد بر امری که نشناسی البته تو میدانی
آنچه ما میدانیم در چیزی سابق قدم نبودیم نسبت بتو پس خبر دهیم ترا ونه بچیزی خلوت کردیم تا برسانیم ترا البته تو
دیدی آنچه ما دیدیم وشنیدی چنانچه ما شنیدیم وصحبت داشتی با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه
ما صحبت داشتیم   ابوبکر وعمر نبودند در عمل کردن اولی از تو و تو قریب تری بحضرت در رحم وقرابت
وازدامادی حضرت رسیدی بدرجه که ایشان نرسیدند انتهی رفضه در ابطال حدیث دلچسپ تاب زدند و هذیان
شدند که اگر حدیث مستلزم مساوات در ان امور بود عرق ریزی در آن چه یعنی فذلک تقدیر العزیز العلیم وهو الله
هو العزیز الحکیم ظهیر علاوه جناب امیر در مناظره حضرت امیر فرمود هرچه از کلام مخالف مفید شود بر چین دعوتش راهبر گر
مبین تکلیف معامله تغیر کج باقرار تعریفش ما بستانا الی غیر ذلک کما لا یخفی علی اولی الابصار الغرض در رتبه تالیفات هردو
نزد من نسبت کوربیره برابر لیسید علی در وجاهت وصورت غالب است ودر حسن تقریر هم پایگاه او رفیع تر است
وغیر از فربهی ولاغری تفرقه نتواند کرد چنانکه در باب کمال خجندی واصفهانی که یکی از ایشان فارز ریش بود
نظم کرده اند دو کمال اندر جهان مشهور شد آن یکی ز اصفهان ذکر خجند آن یکی در غزل عدیم المثل
وان دگر در قصیده بی مانند در میان علوم یکدیگر نیست فرقی مگر بموی چند و تقریر لسانی آنچه از
هردو بگوشم رسیده بالیقین طلاقتش زیاده بر اول مگر انصاف نیست که بسا دیده باشی که عالمی در عربی
وفارسی دستگاهی در تحریر دارد و در زبان هندی چندان ممارست ندارد و چون هردو را در تحریر ارد و
تمرلی نیست اگر بجهت دهقانت باصل خود گراییده دلیل بر کمال البتی ایشان خواهد آمد که بار یاد انتهی الغرض هر کسی
را که ادراکی با به بلاغت در سر باشد بتفسیر زبیر وبینات رجوع فرماید که در حقیقت کتاب کوربه جهت حصول
قوت قدسیه که بشرط اجتهاد است کامر از مجتهد ثانیست و بر تقدیر تسلیم توان گفت که دو برادر عینی در امور
دینوی شریک یکدگر می باشند فکیف در کتاب دینی که بیگانگان هم برای تحصیل ثواب اخروی اعانت
وشرکت می نمایند الغرض اشتراک واعانت از عجائب نیست بلکه نقیض آن البته از غرائب است و

و اینهم دیده باشی که دو برادر حقیقی در چیزی شریک باشند و در بجا آوردن امری دینی یا دنیوی عرق ریزی بکار
برند بعد از آن بوجهی چند در چند مختلف شوند و بعداوت برخیزند که خون یکدیگر بریزند و این امر خیلی بلکه بسیار
دیده باشی است که از خاندان اجتهاد باشند چنان گویند که مثل فارسی هر کس را یا دایه که در فرع گوید برای
کما اشرنا درینمقام بکاشف اللثام عن تلمیع المجتهد المقتام گفته ام که تراکی میسر شود درانیمقام
که باین است خلاف ست و جنگ و تای لفظ است خطابی ست اقتباس از آیت کریمه یا ابن ام لا تاخذ
بلحیتی و لا براسی الغرض نتیجه تقریر مجتهد کبیر باید دید که اصل کلام او این بود که سر دفتر مجتهدین
لکهنو شیخ بهاء الدین و ملا تقی و قاضی شوستری را از اضر دم بشمرد که حسن ظن به بعض صوفیه دارند
نه از جهت صوفیت بعنایت لم یزلی و انا دله و براتین نقیض آن نتواند شد و ایضاً موید فهم هوشمندان
این چیز است که فضلای نامدار شیعه از باب حسن ظن از شیخ بهائی نقل میفرمایند که او همراه شاه عباس بود
تا بزیارت تربت ابو یزید بسطامی نور الله حظیرته رفتند و سخن عالم شیرازی را که گفته بود مناسب
نمی ماند بر سر قبر سنی رفتن گوش نکردند و حسن اتفاق بلکه کرامت آن بزرگ دانستند که مثنوی ملای روم
قدس سره در انجا گذاشته بود شیخ بهاء الدین گفت که حال ابو یزید بسطامی را ازین مثنوی بجوئیم و
بادشاه اشاره فرمود تا در آغاز صفحه بر آمد ع از برون طعنه زنی بر بایزید × وز درونت ننگ میدارد
یزید پس بادشاه منتبه شد و مانع شرمنده گردید و همه کس از زیارت آن بزرگ فارغ شدند پس اهل تقلید
را ضرورست درینمقام عبارت حدیث طولانی که در آن حضرات ائمه فرموده بودند هر که بزیارت شان رود در حیات
خود و بعد ممات او برای زیارت شیطان و عبادت اوثان رفته باشد و هر که به صوفیه استناد نماید چنین و چنان است
حالانکه ایشان امر نکو برا توسل با رواح بزرگان نستیده اند و هر کرامات و خرق عادات محمول بید اشتند
و الحمد لله که بسیاری از امور درین اوراق بطرز جدید ادا شد و حالیا از مباحث انیمقام به بعضی از وجوه فراغی بهم رسید و بحثی
که قاضی در مصائب النواصب خویش نوشته بود و تعلق بنواقض سید مخدوم شیرازی دارد بدیباچه آمد پس اول از عبارت نشان هم
باز بعذر ضرورت بر نقض جواب قاضی اکتفا کرده بانچه مناسب دانیم بذکرش مصروف شویم پس بدانکه صاحب
نواقض میگوید بر نقل قاضی ذهب الله نوره لاعتقاده فی خاتم الخلفاء الراشدین ما هو بخلاف الآن
به و من هفوات انکارهم الصوفیه حتی ان شیخهم المقبول قال فی درسه و یحرم تصفیة الباطن فقیل
لمن فی تصفیة باطنه داریا ضرار و ذکر اسم الاربعین یجتمع علی قبائه اکثر من اربعمائة و من ظنوه مراقبا یقولون انه
نقشبندی یوجبون قتله و من طالع کتاب الصوفیه فهو عندهم من اعمال بالانجیل و التوریة
و لذلک لا تری بینهم الا من قسی قلبه بحیث لو صقلت مراة ضمیره بصیاقل النور الف سنة
ما زال عنه الصدی قدر دقیقة ابرة و ان انکرت ذلک فاذکر اسم رافضی یظن فیه صفاء و کرامة و من یظن
فیه صفاء و کرامة و اشتهرت منه کرامة فهو من اهل السنة باتفاقهم معنا فی ذلک بل هو داخل

في سلسلة لعنهم التي شملت كل بر وتقي واما امير فضل الله الاسترآبادي فهو دليل على عدم امكان ان يضيع
ضمير لست فقي ويصدر منه خارق عادة لانه جاور التحفة المشرفة مدة عشرين سنة وهم يجمعون على انه اسقي
الرافضة وازيدهم واعبدهم واعلمهم ومع ذلك قلة ميله الى السب والطعن لم يحصل منه في تلك المدة
ما يدل على انه من زمرة المسلمين في الصفاء فضلا عن الاولياء وامثاله كثيرون فاذا كان حالهم هذه فكيف
حال غيرهم وقد يفتح لمن يتبع السلف الصالح ولم يفارق الجماعة في الاربعين الاولى ولا يفتح
لمن اتبع الهوى وقارن البدعة في اربعين سنة ولا في اربعمائة حكى مريد الى مرشده من عدم
الانفتاح له مع توسع الارتياض فقال لعلك في قلبك شيء ممن هو مفتاح المعرفة يعني ابا بكر الصديق
فرفعه عن قلبه وانفتح له وامثال هذه الحكاية في سائر الاولياء كثيرة لا يخفى على من تتبعها وتبحر في عقوبات

الروافض ما يوید ذلک تحصل قول میرزا مخدوم شریفی رحمة الله علیه وعلی آبائه در فارسی آنکه واز باد نهایی
رفضه اهل سنت که از انکار صوفیه صافیه میکنند با آنکه شیخ شان که از کمر قریب گشته شد یعنی در لباس تقیه
وام هاے چیده دانهای رفض مواند اخت وپس از مدتی آمیختنی محقق شد وبسزاے خود رسید ودر درج بی نویسند
که تصفیه باطن حرام است پس ذلیل است هر کسی را که بجوید در ان و ریاضت اختیار کند ونام اربعین بر
زبان آرد که بهجوم بر قتل او نمایند واگر گمان کنند که کسی مراقبه میکند گویند که نقش هندی است
وقتل او واجب شمارند وهر که را ببیند که کتاب تصوف بدست دارد بدتر دانند کفرش از کسیکه عمل کند بر توریت
وانجیل واز نجاست که نخواهی از روافض وبدبگرا اهل قساوت را که اگر زنگ قلبش زدالی تا هزار سال
قادر نشوی هر آنکه نوری حاصل شود او را بقدر سوراخ سوزنی واگر باور نیاید یاری یا کن
نام یکی از روافض را که صفائی وکراتے داشته باشد وهر که صفائی دارد وکرامتش مشهور باشد
نخواهد بود مگر سنی بالاتفاق بلکه او نزد ایشان ملعون است که هر مومن شیعی او را لعن میکند
اما امیر فضل الله استرآبادی پس حالش برابر هزار دلیل است بر آنکه هیچ کسی را از روافض صفائی
حاصل نشود ونه از وی خرق عادتی بظهور میرسد نگاه کن که او تا بیست سال مجاور حظیره
حضرت مرتضوی بود کرم الله وجهه واجماع بر آن دارند که مثل او در طایفه ایشان چنین عابدی وزاهد
وعالمی بهم نرسیده با اینهمه قلب میلش بسبب طعن صادر نشد از و درین مدت ما هیر که دلالت کند بر آنکه
او از زمره مسلمانان باشد در صفا چه جای اولیا ومانند او بسیارے باشند که نام صفا حاصل
نکنند تا بدیگران چه رسد وحاصل میگردد کسے را که ترک نکند جماعت را واتباع سلف و
صالح نماید در اربعین اول که حاصل نشود تابع خواهش نفس را که مبتدع باشد در چهل سال
ونه در چهار صد سال آورده اند که مریدی نالید پیش مرشد خود که با وجود کشیدن ریاضتها چیزی مفتوح
نشد فرمود که شاید در دلت غباری باشد از شخصے که او واسطه فیض حضرت پیغمبر است علیه الصلوة والسلام

بسوی امت یعنی ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ پس ہمین کہ از آن اجتناب کرد در نور معرفت بر روی او
بکشاد و این حکایات بیش از بیش در سلوک اولیا پیش آمده بر تفحص کنندگان مخفی نیست و در عقوبتہای
روافض مویدات آن خواہد آمد و راقم گوید کہ حکایت مذکور مشاکل حکایت من با جناب استادی سید
نجف علی فیض آبادی است کہ چون ذکر شاہ عبد الرحمن پنجابی رح کہ منزوی بود در مسجد بند این درین
بلدہ یعنی لکھنو در فیض آباد آمد تصوفیہ قائل شاد در تصوف یعنی قول بوحدۃ الوجود فرمودند گفتم بر فقیر چگونہ حالی
شود آنچہ در جواب فرمودند قول صاحب جامع الاسرار بود کہ بالا دانستی یعنی صوفی حقیقی نشود مگر شیعی و
بالعکس تا برای مباحث شیعہ و سنی وقت نصف النہار قرار دادند و فاصلہ بر دو مکان گویا بعد المشرقین
بود و پس در وقت مذکور کہ لب دہان نخوشیدی و مغز در استخوان بجوشیدی میرفتیم در صحبتی چند رو بروی
سید غلام رضا و پسر میر نثار علی از برای مباحث لب بیا آنچنان بوقوع آمد کہ بی اشد ضرورت ذکرش
مناسب نمی بینم کہ حق استادی شان بر گردن ہست رسیدم بر ذکر عبارت مصائب قاضی کہ تن بقضا در دادم
بلکہ ریاست حقیقات ببرد دشمن ائمہ ہدات علیہم من السلام و التحیات شد اقول فیہ نظر لان نسبتہ انکارنا
الصوفیہ افتراء و ذلک لان الشیخ قد قال فی کتاب المکاسب من الدروس عند تعداد بعض المحرمات کالکذب و نسبت ا
لغیر مستحقہ و التہمۃ و ہجاء المومنین الی غیر ذلک و یحرم تصفیۃ النفس و ا تزکیۃ النفس و اظہار و برأتہا عن السوء و لا ریب انہ ممنوع عقلا
و شرعا بقولہ تعالی فَلَا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى فالقول بحرمۃ تزکیۃ النفس بہذہ
المعنی عین التصوف و تصفیۃ الباطن و ہذا الرجل فہم منہ حرمۃ التصوف ثم دعاہ الجہالۃ و التعصب الی
تبدیل لفظ النفس بالباطن بصیر ظاہرا فیما فہمہ و نعم ما قیل ع و کم من عائب قولا صحیحا و آفتہ من
الفہم السقیم و کیف یعقل نسبۃ انکار الصوفیۃ الی مشایخنا مع انہم باسرہم ذکروا فی باب الامامۃ من
کتبہم الکلامیۃ ان من فضائلہ علی ان جمیع الصوفیۃ و ارباب الاشارات و الحقیقۃ یستندون الیہ نعم
قد انکر العلامۃ الحلی فی کتاب کشف الحق و نہج الصدق علی طایفۃ من الصوفیۃ حیث قال فی مبحث
الصفات الشرمیتہ انہ تعالی لا یتحد بغیرہ و الضرورۃ قاضیۃ ببطلان الاتحاد فانہ لا یعقل صیرورۃ
الشیئین شیئا واحدا و خالف فی ذلک جماعۃ من الجمہور فحکموا بانہ تعالی یتحد بابدان العارفین حتی تمادی
بعضہم و قال انہ تعالی نفس الوجود و کل موجود فہو اللہ تعالی و ہذہ عین الکفر و الالحاد انتہی کلامہ
و الرد علی مثل ذلک قد وقع عن کثیر من جمہور من المتکلمین بل من محققی الصوفیۃ ایضا
حتی ان الشیخ علاء الدولۃ السمنانی قال فی مکتوب الی وصلت یوما فی مطالعۃ کتاب الفتوحات و
مباحثہ الی قولہ سبحان من اظہر الاشیاء و ہو عینہا فکتبت علی حاشیتہ ان اللہ لا یستحیی من الحق
ایہا الشیخ لو سمعت من احد یقول فضلۃ الشیخ عین وجود الشیخ لا تسامحہ البتہ بل تغضب علیہ
فکیف یسوغ للعاقل ان ینسب ہذا الہذیان الی الملک الدیان تب الی اللہ توبۃ نصوحا

لتنجو من هذه الورطة الموعيرة التي يستنكف منه الدهريون والطبعيون والبوتانيون والسلام
على من اتبع الهدى انتهى وايضا فان كثيرا من الفقهاء المتشرعين من اهل السنة والجماعة حكموا
بتحريم التصوف ايضا فان ابن الجوزي كفر الغزالي لاستحسانه طريقة الصوفية قال صاحب
المواقف رايت المولى عبد الرزاق الكاشي فكان ينكر الحلول والاتحاد ويقول ليس في
الدار غيره ديار وهذه العذر اشد من الجرم اي قوله ومن هذه كلامه كيف يتاتى منه انكار الصوفية
فان هذه العبارة مرت قبل ذلك فلا حاجة الى ايرادها ثم قال القاضي مجيبا واما ما ذكره من
ان الامير فضل الله الاسترآبادي لم يحصل له صفاء الباطن مع قلة تمثله الى السب والطعن
فلعل ذلك يوضح انما كان لاجل شامة قلبه مثله الى سب من سبحه من اعداء الله تعالى لانه
شرك خفي لا يجتمع مع الصفاء المحلى كما لا يخفى واما ما ذكره اخره من عدم انفتاح بعض المرتدين و
واستنكافه عند مرشده فلعل ذلك المريد والمرشد من الطائفة النقشبندية الذين يوجبون عليهم و
على الناس بغض علي تارة بقدر ربانة وتارة بقدر شعرة ونحن نعتقد انهم ممن ختم الله على قلوبهم
وعلى سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة اعاذنا الله من الغباوة والغواية ثم من المضحكات ان يكون
ابابكر مفتاح باب المعرفة مع الاتفاق على ان الصوفية منسوبون الى علي عليه السلام وان الخرقة
منسوبة اليه وهذا امر احدثه النقشبندية ثم لعن القاضي رطل بوق على الغنم الخبيثة الرفضة وقال في صفة
نقشبندية الماوراء النهرية وخاصة سلاطين الازبكية الذين يوجبون على القسطلم لدينه بغض الصحبة العلية و
هذا اهو لسر في انكار الشيعة الامامية لتلك الطائفة الضالة المضلة الجهنمية حاصل جواب جناب قاضي رطل بوق
آنکه دعوی ایمعنی که ما انکار صوفیه می نمایم افترای منیست زیراکه شیخ کتاب در مکاتیل زدر وس بجاینکه تعداد
محرمات از دروغ و دشنام غیر مستحق و تهمت و هجو مسلمان وغیره میکند میگوید که حرامست تزکیه نفس یعنی
ستایش خویش خود بی شک این امر عقلا و شرعا درست نیست حق تعالی فرموده فَلَا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ
هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ یعنی خودستائی مکنید که خدا خوب میداند کسی را که متقی میباشد پس چنین حکم نمودن عین
تصوف و تصفیه باطن است و صاحب نواقض خلاف تصوف دانست و خیانت او مقتضی شد که بجای
لفظ نفس باطن آورد تا ظاهر باشد در فهم او چنانچه شاید گفته که بسا باشد که سخنی درست شیخ با عیب آن
بیان کنند از جهت فهم ناقص پس صاحب نواقض بسبب این آفت در این مغلطه گرفتار شده و چگونه
تواند شد عقلا که علمای ما انکار تصوف نمایند حالانکه شیعه با تمام در باب امامت بکتب کلامیه
ذکر کرده اند که از فضایل جناب امیر اینست که جمیع صوفیه و ارباب اشارات و حقیقت مستند آمد
بسوی آن جناب راقم گوید که از اینجا با شهادت مغلی مثل مشهور الکفر ملة واحدة عیان میشود یعنی چنانچه
محدثین ایشان بسبب تابانی و درخشانی نور جناب امیر را اظهار کفر و کتمان ایمان قرار داده اند

متکلمین رفضه از فضایل شریف این نسبت ابا برگزیدند که نزد مجتهدین شان بدترین نوع الحاد و کفر است
بخدای عز و جل که بار دیگر که بزیارت آنجناب مشرف گشتم دیدم که صاحب تحفه در لباس فاخر بخدمت آنجناب
ایستاده بهفوات رفضیه میرزا بیان میکند و حضرت شاه مردان بر سخافت عقول شان میخندند و باز قاضی شوشتری
برای تصدیق مزعوم واهیه و پرگوئی و سخن پروری نقش تحقیق مینهد که همه شیعه صوفیه را مستند بجناب سید انبیا
بلی اینقدر هست که شیخ حلی در نهج الحق و کشف الصدق انکار کرد بر گروهی از صوفیه جاییکه گفت بمباحث
صفات منزهیه که خدای تعالی متحد نشود بغیر خود و اتحاد بدیهی البطلان است که محالی است گشتن دو
چیز یکی از جمهور بعضی از صوفیه خلاف کرده گفته‌اند که او تعالی یکی تواند شد با اجسام عارفین یا آنکه مبالغه
کردند بعضی و گفتند که او نفس وجود است و هر موجود خدای تعالی است و این عین کفر و الحاد است انتهی
و چنین رد و قدح از متکلمین شیعه وقوع پذیر رفته بلکه از محققین صوفیه نیز شیخ علاء الدوله سمنانی در مکتوبی
نوشته که من رسیدم بمطالعه فتوحات روزی باین عبارت که پاکست خدا که ظاهر کرد اشیا را
حالانکه او عین اشیا است در آنجا نوشتم که ای شیخ اگر کسی گوید تو عین فضله خودی خشمناک
خواهی شد عاقل را چگونه جایز باشد چنین هذیان توبه خالص بکن و ازین بیماری موجب هلاکت رها
شو که از ان دهریین و طبعیین و یونانیین بیزار میشوند و نیز اهل سنت بتحریم تصوف قائل اند
و ابن جوزی تکفیر میکند امام غزالی را بسبب آنکه تصوف را مستحسن میدانست و صاحب مواقف گفت دیدم
مولی عبد الرزاق کاشی را که انکار حلول و اتحاد می نمود و میگفت لیس فی الدار غیره دیار بعد ازین
قاضی اسامی صوفیه شیعه و تصانیف ایشان برشمرده و توصیف ایشان درجه بدرجه بعمل آورده چنانکه
اوّلا دانسته حاجت اعاده باقی نمانده و انکار صوفیه از علمای امامیه مستغرب و مستعجب یقین کرده باز گفته که
اما آنچه انتحال امیر فضل الله استرآبادی آورده که او را صفای حاصل نشد با وجودیکه قلب میلش بسوی سب
و طعن لیس شاید که اگر صحیح باشد نبوده باشد مگر از شامت قلب میلش بسوی سب اهل استحقاق از
دشمنان خدای تعالی زیرا که ان شر که عظیم است صفای جلی با او کی مجتمع شود و حکایت شکایت بعضی
مریدین نزد مرشد خود شاید از ان باشد که مرشدش از کرده نقش بندیه خواهد بود که واجب میگردانند عموما
و خصوصا بعض جناب میرزا گاهی بقدر انار و زمانی بقدر جو و ما اعتقاد داریم که ایشان مورد این آیه اند
خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوبِهِمْ وَعَلٰی سَمْعِهِمْ وَعَلٰی اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ پناه میجویم بخدا از
تلاوت و کجروی باز از امور مضحکه آنست که ابو بکر باب معرفت بود با وجودیکه متفق باشند مردم بر آنکه صوفیه
منسوب اند بسوی جناب مرتضوی و خرقه منسوب است بآنجناب و این امریست که احداث کردند از نقش بندیه و در مقام
حضرت قاضی رطل بوق جنار سوق الشوح از غایت جوع در هیجان آمدند و دشنامهای غلیظ دادند و هوسها بچشندند
فضلات خنازیر خوردند باز در طعن و تیز علمای ماوراء النهر و سلاطین ازبکیه که تسلط تمام هرگونه بر مظلومین

امامیه نشسته تخفیص فرموده اند قول و بالله التوفیق قید نقل قاضی ذهب الله بنوره در صدر کلام از آنجهت بود و
آمد که شمی از ثقات ناظرین هم نواقض الروافض را کتابی مبسوط دیده اند پس چنان گمان دارم که قاضی شوشتری
مولای دهقانی ثانی و زمانی در دعوی تشیع اکابر اهل سنت چنانچه داد افترا داده حتی که خود بعض علمای شیعه نام او
شیعه تراش نهاده و ما بعد این لقب قبل از زین نقل بر داشته کتاب مرزا مخدوم را نیز در بعض مقامات بطور خود ساخته
تا صورتی جواب بهم ساند و شاید که بمقتضای زمانه و شهرت افترا ساز خویش را تدارک هم فرماید نعوذ بالله
من مکاید ابلیس العنید و ما هو من المفترین ببعید و کسیکه در امر مذکور بنیاد کلام خود بر ساخته و پرداخته شیخ مجدی هند و
و عالمی را برای اثبات قدامت مذهب تشیع بسوی خود کشد و او درین امور چگونه دریغ نماید و بفرض محال اگر صاحب دروس
چنان نوشته و اراده کرده باشد انکار طاهر قمی را در رساله فارسیه که قرار بعض شبهتم و چیزی مفهوم نشد و همچنین انکار
مقالات صوفیه در رد و قدح بر مذاهب ایشان در تحریر مذکور و غیر آن چه علاج خواهد بود و ملا محمد تقی گفت که
سبب عدم الفتح آن ست که تدابیر بوده در معنی همان ست که صاحب نواقض یاد فرمود و ازینجا حال انکار صوفیه در زهد و
عبادت هم توان دانست که ملای طاهر قمی را صوفی کش لقب داده اند و مثل مشهور ست که خود کرده را درمانی نیست
و العجب کل العجب که کلینی امام المحدثین مذهب صوفیه را محدث می پندارد و چنانچه مجتهدین بدعه مدانند پس معلوم نیست
که از طرف قاضی چه جواب توان داد فکیف که مجتهد دهقانی بدان احتجاج مینمایند بر کفر صوفیه و بذکر احادیث عترت طاهره
نبویه علی صاحبها و علیهم الاف السلام و آنچه کفر و زندقه ایشان ثابت می فرمایند کما عرفت سابقا و لاحقا و پیشوای
مجتهدان مولوی سوستر آنچه بتحقیق و تنقیح کرد اول دلیل اهل السنة که این طریق نزد جمیع امامیه از جناب مرتضوی ماثور ست پس
قند مکرر شد بر طور امامیه یعنی هم بتصریح پدر باقر مجلسی و هم باعتراف مولوی دهقانی ثابت شد که امام امیر اهل بیت
مقدسین بکر و معلم صوفیه بوده اند و کسیکه صوفیه را بکفر و الحاد نسبت کند و شیعی باشد خارج از دایره دین و ایمان سنت
و اگر علمای رفضه درینمقام نیز چرخ بازی و کاوتازی بعمل آرند و فرمایند که لازم نمی آید که هر صوفیه صوفی باشد
گویم که اکنون هر چند رفضه اثنا عشریه زمین را با آسمان بر دوزند و هن فولاد سر در را گویند
لازم نمی آید که مذهب ایشان معاذ الله مذهب حضرت خاتم الخلفاء الراشدین باشد فکیف که برات عاشقان
بر شاخ آهو و خلاف هدایت بود که تا بیست پنج سال حضرت امیر موافق تصریحات علمای شیعه
و روایات ایشان در نهج البلاغة و کشف الغمه و غیرها از نوع مجمع علیه فریقین وزارت خلفای
متقدمین بکمال اتفاق حضرت منتظم میفرمودند و در حقیقت بر زبان منافقین تشنه خون ایشان بودند کما عرفت اتهم
پس این همه لاف زنی مجتهدین و مرمین که هیچ عاقلی تجویز نتواند کرد که هزاران کس در مشارق و مغارب
در دیار قریبه و بعیده راه مذهب شیعه داشتند و با این مذهب مستند بانجناب و ذریه طیبه نشو و ظهور
شان بیکار و رایگان رو و منقلب ست و بعین هذا التقریر بلکه بطریق اولی که جمیع شیعه ثابت کرده اند
که همه صوفیه یا جمیع سلاسل غیر از نقشبندیه مستند بانجناب بید و خرقه صاحب دلی در تشیع را بانجناب

میر سانند و بدیہی البطلان است در مشارق و مغارب منتشر باشند و از اثنا عشریہ کمتر نبوده حالانکہ مجتہد ثانی
بکثرت ایشان اعتراف نمود کما مر آری رفضہ کلمات تمنا قصہ میگویند کہ جناب امیر و اولاد امجادش تقیہ میکردند
یعنی اختلاف می انداختند سائلی را جواب میدادند و دیگری را خلاف آن و سوم را خلاف ہر دو کما فی الکافی
و آن مستلزم ضلال بل اضلال شان است معاذ اللہ و ازینجا دلیل صوفیہ جاری شد بر حقیقت خویش بطریق اولی
و بدین عنوان است دلیل تسنن امیہ چہ کثرت اہل سنت و قلت رفضہ خود از کتب فریقین واضح است و عیان را
چہ بیان بیماو قیتیکہ بہ تمثیل ببر و سگ نیز مبین شد فلا ینبغی ان یتبع کلما لان یکون کالمجلسی العقول و کسانیکہ
لکنتور پس محال است کہ قول علما و شیوخ و سادات ما کہ نسبت بجمیع عوام و خواص رفضہ در ہر طبقہ ہزار چند باشند
و امیہ را درجہ بدرجہ اکابر خود شمارند قابل اعتبار نشود و ہر چہ رفضہ کالعدم یادگی نمایند تقیہ حق کردند و قلت
کہ محدث بود کما مر اگر حالانکہ امیہ راضی برضا و ہم نیز قضا باشند و دنیا التفت بانند چہ جای تقیہ و اضلال
امت محمدیہ حالانکہ تقصیح نیک میدانند کہ چنانچہ امیہ پیشوایان سنی رفضہ را لعنت تبرا میکردند اظہار و لعن و
و بیگفتند کما مر امیہ ہمین است و عذر شان بسماعت نزد شیعہ نزدیکتر است یعنی حفظ جان و ناموس
بخلاف عذر شیعہ در بارہ لعنت مقتدیان خویش زیرا کہ سنیان دوستدار اہل بیت بودند چون امیہ کسے را
از رفضہ لعنت نمودند البتہ زندگی او بحضرت امیہ قسم میخوردند از دست سنیان مشکل شد کما مر مجملاً و مفصلاً فی
ہذا الکتاب وغیرہ پس ہر دو دلیل نعنامت باری بطریق اولی جاری است و آنچہ شیخ حلی امامیہ در کتاب
مذکور رد و قدح در بارہ اتحادیہ و حلولیہ کردہ در حقیقت بر صوفیہ اہل سنت وارد نمی شود بر حلولیہ و اتحادیہ رفضہ با نقش
وجوہ متوجہ است چنانچہ بر ناظرین کتب عقیدہ مخفی نیست کہ بسیارے از شیعہ را حلولیہ و اتحادیہ گوشہ گفتہ اند کہ باعتقاد شان ناسوت
بلاہوت یکی شد و محققین رفضہ فضائل جناب مرتضوی را ازینمضمون شروع میفرمایند و دادا فترا بر امام شافعی میدہند کہ چنین
عالم را تا بہت تردد بود کہ خالق او کیست خداوند تعالی شانہ یا حضرت علی مرتضی کرم اللہ وجہہ پس ببینید کہ شان آنجناب بکجا
رسید و قول شاعری برین دلیل خوب منطبق شد عمر سا لیکہ گوست از بہارش میدہ است و برای شکستن رگ
گردن شان حرفے کافی ست کہ کار جناب امیر با او ہست کشند بخلاف جناب خاتم کہ بدان مرتبہ مترقی نکردند
سخن ہمین است کہ مفتری را علاجی ممکن نیست و ہمچنین شاگردان عبداللہ بن سبا را خصوصاً کہ با وجہ کمال
در شاگردی او رسند و مورد صد لعنت و آفرین او باشند زیرا کہ لا نسلم کہ آنہا از صوفیہ حقیقۃً اہل سنت
باشند نہ یعنی کہ آنہا باعتراف مجتہدین کسے را غیر نمیدانند و حلول و اتحاد دلیل غیریت است چنانچہ
از کلام شیخ حلی نیز بوضوح می انجامد و قید مذکور ماخوذ از تصریحات علمای شیعہ و کبرای ایشان است
چنانچہ دانستی کہ صاحب جامع الاسرار باعتراف جناب قاضی رطل بوق ہمین مے سراید کہ صوفی
حقیقی کسے نیست مگر شیعی امامی پس چنانچہ کسی او را الزام نتواند داد کہ پیشتری را دیدیم
کہ شیعی امامی بودند و صوفی نبودند و بالعکس درینجا نیز الزام اہل سنت بعد از تقیید مذکور

دارد نباشد که قبل ازین گذشت که خود کرده را در ملائی نیست فکیف که خود اهل کمال گفته باشند اینچه
دال بر آنست که اشکال اتحاد و حلول مع هذا در کلام شیخ جلی و فهم دادر آن قاضی شوستری غباری
دیگرست بیانش بر سبیل ایجاز آنکه تقیید جمهور سراسر برای ایشان مضرست زیرا که همه شیعه بوده اند
بدو وجهت یکی آنکه جمیع علمارا خواه متکلم باشند خواه غیر ایشان نظر بواقعیت مزعوم بسوی خود کشیده اند
خصوصًا صوفیه را کما عرفت مرارًا دوم آنکه اینها قطعًا و یقینًا نقشبندیه نبوده اند و تقیید ندکور مفید است
از برای مانه می بینی که غایة الامر آنست که گویند که چون ظاهر شان تسنن بود ازین سبب مقید
کردیم گویم ظاهره امیه نیز تسنن بود ورنه نسبت تقیه با ایشان معنی ندارد چه جای آنکه این بزرگان
با لی مبالی رفض را قبیا نما وقعوا و علی جنوبهم لعنت میکردند و از صحبت خویش میراندند و
وسفارش را در حق ایشان گوش نمیفرمودند کما عرفت سابقًا و لاحقًا فثبت انهم وهو الدعا علیه
اسلاذهان و صار شبیهم محتاجا الی التقیید لا کیف کان و آنچه علاء الدوله سمنانی گفته جوابش
از کلمات صوفیه ظاهرست که دریا حسن و خاشاک و نفیس و پاک همه دارد و از همه منزه ست عارف
کاشی میگوید عالم بخروش لا اله الا هوست غافل بگمان که دشمن ست این یا دوست دریا
بوجود خویش موجی دارد خس پندارد که این کشاکش با اوست و ذکر قاذورات و فضلات
اهل تحقیق را زیب میدهد که نزد صوفیه خلق و ایجاد همه جز ظهور چیزی دیگر نیست کمانی بیته المقیقه
پس ذکر خسیس و نفیس رایگان ست بقول بزرگی بچشم مصلحت بنگر نظام ملک هستی را که هرجا
درین وادی ورفش کاویان بینی گویند طبیبی حاذقی فکر میکرد که کرم فضله انسانی را چه مصلحت
هرچند غور کرد معلوم نشد بعد از مدتی نابینا گشت پس از چندی در آن شهر کحالی در رسید
چشم نابینایان را از سرمه روشن ساختی طبیب نیز بینا شد روزی نسخه آن پرسید کحال از بیان ادویه
دریغ کرد طبیب فی رغم از سرمه بر زبان نهاد و بیان آن شروع کرد و باقی نماند مگر جزوی کحال نیست
که بعد از غور آن را نیز بیان خواهد کرد گفت ای طبیب حاذق آنکرم فضله انسان است انا د النت حکمت اینجا بود
مقام تحیر آنکه عارف سمنانی از نوع رمی به انطلام ست یعنی از کجا دانست که شیخ اعرفت مانه خود
تعنت شدی شاید که برمزید فطانت عارف سمنانی تبسم نمودی و حکایت ملای نامی عبدالرحمن جامی
تازه کشتی روزی این مضمون در وجد خود بر زبان حال داشت که هر که پیدا می شود از دور
پندارم توئی بو الفضولی گفت ای ملا اگر خری از دور پیدا شود ملا فرمود
پندارم توئی استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه و نیز مناسب اینمقام زیر
آیت کریمه وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ از اکابر صوفیه نقل کرده اند که این مبحث را معیت رابع
گفته اند جز آن سه معیت معلوم که معلوم متکلمانست یعنی حق تعالی با همه ذرها

بذات خود موجود است نه چون معیت اجسام با اجسام که او جسم نیست نه مثل معیت عرض با عرض که عرض
نیست نه مانند معیت جوہر بجوہر که او جوہر نیست نه چون معیت جوہرے اجسام نه چون معیت عرضی با جوہر
معیت آرای روح با جسد که درین بحث می تواند شد زیرا که روح درون قالب است نه بیرون آن نه
متصل نه منفصل بلکه روح از عالم دیگر و قالب از عالم دیگر است و بر روح عوارض جسمانی از دخول و خروج
و اتصال و انفصال و جز آن هیچ دارد نیست و با اینهمه هیچ ذره از ذرات قالب نتواند بود که روح
با او بحقیقت موجود نباشد معیت او سبحانه با ذرات عالم بدین مثال است و حدیث من عرف نفسه
فقد عرف ربه اشاره بدین نکته است اگر گوئی که وارد میشود که او تعالی بذات خود در مواضع قاذورات هم باشد
گوییم که باتفاق جمله مسلمانان بر آن است که آنهمه را خدای عز و جل پیدا میکند و نگاه میدارد ور نه بقای
او محال باشد و این عیبی نیست پس معیت مذکور چرا عیبی باشد با آنکه معلوم است که هیچ فعلی بی فاعلی و هیچ
صفتی بی موصوفی نیست و ایضا روح با تصرف دارد در همه اجزای قالب که زندگی بدو منوط است و با اینهمه تعلق
بخون و مانند آن پاک است بلکه اگر بر ایشان متعلق بود چنان باشد که قبل از تعلق بوده است قس علیه
را معیت او تعالی با همه ذرات غیر متناهی بی تجربی و حلول و غیره بزرگی در این معنی چه خوش گفته است گفت
تو کی دیده ای رخسار او چشم مجنون باید آن دیدار را تا نباید عشق محبوبی پدیدگی شود لیلی بجا تو نی پدید گر
بچشم من ببینی روی او تو تیا سازی ز خاک کوی او انتهی مختصرا من بعد باید دانست که علمای کلام
اعلام از ماہرین فن بعد از افکار صحیحه آنچه در کتب معتبره گفته اند بدان میرسد که سالک بر کشیدن
ریاضات چنین کلمات بمقتضای بشریت بر زبان می آرد و منظنه این معنی است که تعبیر از بیان آن
قاصر میشود و مطلق چیزے دیگر است چنانچه علامه جرجانی و غیر او در شرح مواقف و غیر آن تقریر
کرده اند و عرفا و کملا در معرفت حضرت جد بیت تعالی شانه نظم نموده اند ستائی زبان از قبیل آن
راز که تا راز سلطان نگوید بکس بریزی با زاده بر دوخته دگر دیده ها بال و پر سوخته و بنده در مانده
رساله علامه شریف قدس سره بچشم خود دیده ام که او در صحبت صاحبدلان
رنگے دیگر و رسالے طور متکلمین اختیار کرده پس چگونه گفته شود که این اکابر الحاد
و زندقه بالآخر بر گزیدند حالانکه بعد از اتباع شریعت کما ینبغی بطریقت در آمدند
و بنده در حق ایشان طریق احتیاط مے پیمایم و سبش آنکه من بسبب اشتغال
معلوم که بضرورت شرعے اختیار کردم فرصت ریاضت نیافتم که باظهار فریقین
عمری باید که یار آید بکنار این دولت سرمد همه کس را ندهند یعنی با اینهمه
ریاضات نیز امرے اختیارے نیست که قطعا و یقینا بمدعا برسد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ
يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و بسیار و میدهد

بقول صاحب فتوحات که سالک درجه به بلند پروازی بکجا می کشد وعمری فرایقای الواع ریاضتها بچنین ولقد ایمان لبلامت نمی برد ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ و بعد ازین مقام مزید حیرت است که قاضی نور الله شوشتری درحال شیخ اکبر نور الله مرقده در مجالس المومنین می گوید که بسیاری از علمای شام نیز تکفیر و تضلیل شیخ محی الدین کرده اند در قول بوحدت وجود وانکه وجود خالق همان وجود مخلوق است و درانکه عبادت اصنام عبادت حق است بلکه هر که عبادت بت میکند عبادت خدا کرد و پوشیده نماند که ممکن است توجیه این سخنان بوجهی که ملایم شرع لعیت مطهره باشد وبالجمله حکم بآنکه وجود خالق وجود مخلوق است مستلزم حکم باتحاد خالق ومخلوق نیست تاکفر لازم آید زیرا که جمعی از متالهان ارباب حکمت وکلام بران رفته اند که وجود حقیقیه حضرت حق سبحانه است ووجود ممکنات عبارت از انتساب ایشان است بان حضرت ومیگویند که قولنا زید موجود بمنزله قولنا ماء متشمس است چنانکه علامه دوانی درحاشیه ذوق المتالهین از حاشیه قدیمه بر تجرید تحقیق آن نموده اند پس حاصل کلام شیخ موحد حکم بوحدت وجود باشد چنانچه اذواق المتالهین اهل اشراق بان گردیده اند نه حکم بوحدت بوجود نیز چنانچه مورد فهمیده دمی توانند بود که مقصود از قول شیخ که عابد صنم عابد خدا است آن باشد که معبود ومقصود لعبادت خدا است وصنم بمنزله قبله چنانچه بعضی از قدما بران رفته اند نه انکه صنم خدا است تعالی عن ذلک علوا کبیرا این حرف چند از تاویل این علامان حلقه بگوش است که غاشیه سواری شیخ را بدوش میکشید وبالاخر مزه این سخن برد یها می چشید یعنی هرگاه حال توجیهات بدینجا رسیده پس آنچه قاضی گفته بود که عذر بدتر از گناه است خواه انشائیه خواه حکائیه سر گریبان فکر فرو برده درست بگوید که این توجیهات بدتر از گناه است یا کمتر از ان ووجه القول جالیسی افادات حضرت معصومین ملاحظه کرده البته نیک دانسته که قاضی رطل بوق از دایره تشیع بدر امده ودر ذبواهب بلکه دشمنان خانگی پیوسته که بدتر از ان باعتراف طائفه کسیه فاحشه کسی نیست بمفر خود رفته ومشکل تر انیست که در مصاحبه وغیره هر دشمن اهلبیت را برعایت قواعد واقیه منلعته ولالانزا ناقرار داده پس برای اشاره امر نافرجام انچه این طغام نوشته بود ۵ هر کسی از روبهی باشیر یزدان پنجه کرد ؛ گر همه آهوی تاتار است در اصلش خطا است بسوی او باز میگردد وازین اشکال مشکلی دیگر زیاده تر مانند آتش قهر الهی بر مجتهد فانی بدگهر دود بالش دین فروش دنیا خر چنان افتاد که فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ زیرا که چنین جنیث دشمن اهلبیت نبی صلی الله علیه واله را که چنین اقوال رئیس الصوفیه را توجیهات کرده مولی واقای خود قرار دادند والشان نیز همراه بزید وابن مرجانه بدرک اسفل نار الطور تشریف برند که قال الله تعالی يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ بعد ازین هر که برین اوراق نظر خود دریغ ندارد تواند فهمید که قول صاحب نواقض الروافض ومن مفواتهم الخ ازین مباحث اصحت میرسد زیرا که مجتهد فانی الجهد در تالیفات خود دش همولسید نیز عم اوادل بنسبت همچنین تحقیق مجتهد ثانی درین کتاب اشاره در رسایل دیگر هم اند چنانچه در جنابذاطهی القضا

الفضات مفتی حنفیه فی الحیات و عند الممات دشمن حضرت ائمه هدات بسبب کور فی الروایات المستفیضه عند اهل الحدثات فرمودند که نیز اهلسنت بتحریم التصوف قایل اند الخ مجمل است وتفصیلش آنکه خود اهلسنت بعضی از صوفیه را بردار کشیدند و بعضی را قتل کردند و این امور بدون تکفیر هیچگونه متصور نیست و سبب آن غیر از قول بوحدة الوجود چه تواند شد گوییم محتمل که این فتنه ها را مومنین متقین که یومنون بالغیبة الصغری والکبری شان شان بود کما هو معمول تبرائی الائمه برپا کرده باشند که آتش افروزی و آب پاشی کردار ایشان گشته و بالیقین در لباس اهلسنت درگمین بوده اند چنانچه قاضی رطل لوق در تالیفات خود نظر همت بران گماشته و اعتقاد بدان داشته و این متشیعین بمقتضای مثل مشهور ع مامریدان رو بسوی کعبه چون آریم چون ٭ رو بسوی خانه خمار دارد پیر ما توقیعات مسوله و رقعات مزوره را که بتوسط وکلا حاملین انواع وحی ارض و سما از ناحیه مقدسه پیامی میرسید چنانچه کتب امام اعظم طوسی و نعمانی و مجلد سیزدهم بحار الانوار مجلسی از قدما و متاخرین بران گواهست نصب العین گردانیده و صاحب الامر را باقتضای زمانه معلوم که از دست یهود امت در طوفان کرب و غم افتاده بود بحکم ظاهر فتوی بران داده باشند چنانکه اهل الطریقت نظم کرده اند ع گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند ٭ جرمش آن بود که اسرار هویدا میکرد معهذا احتمال دیگر در قتل و صلب متطرق است بوجوه بسیار که ناظرین اوراق را دران امعان و غوری بسیار در کار نباشد و در وقت فتنه ها و مشاجرت پیش می آید و از انجا که خود کرده را درمانی نیست قاضی را درین معارک چه مجال که تواند گفت انچه درین عبارت نقل کردیم فان المفتری لا یستطیع ان یقال علیه وهو یخبر الجمیع البهتان حتی انه یقول فی باب العلامة الشریف ان تصنیف شرح المواقف لتفضیح مذهب اهل السنه لیعلم الناس ان اقوالهم و اعتقاداتهم سخیفة و مسائلهم ضعیفة و معلوم نیست که ابن جوزی رحمة الله علیه کجا تصریح بر تکفیر امام غزالی بجهت استحسان التصوف کرده و دلالتش قولت ما از ان قبیل که خودش استنباط می نماید و جبر تسهیل است که در بیان معنی عبارات کتاب خودش گفته بود که آفته من الفهم السقیم و متضمن تحریف و تبدیل یعنی در اصل چه بود و او بکجا برد با لجمله بدون ذکر ماخذ و قوت دلالت و تایید نسخ صحیحه حکم قاضی رطل لوق زینهار نتوان شنید که او بیشتر برای سخن پروری خویش و شکست مذهب مخالف مرتکب اموری میشود که بدیهی البطلان است و نسبت بدان مینماید و معنی هفوات بر کلام کالنعل بالنعل الطباق دارد لیس هر نقل و حکایتش که هفوات او افترات میباشد از لقب مبارکش که شیعه تراش است نزد خبر یقین نیز هویداست کما مر مجملا و مفصلا چه اعتماد توان کرد یعنی هر که هزاران کس را در طائفه شیعه برای اثبات قدم مذهب خود تراشیده و قلوب صاحب دلان امت مرحومه را خراشیده او از تراش و خراش اقوال و عبارات که مجرد حرکت زبان و قلم است چه هراسد که گفته اند ع چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد ٭ و عند التحقیق التصوف مذهبی جداگانه نیست و از عقاید و اقوال و اعمال جدیده بلکه ریاضت کشیدن و اختیار زهد و قناعت و ایثار و توکل و صبر بر مصائب ورزیدن و چون این امور در اهل سنت سنیه رایج و معمول بود بیشتر اهل این اوصاف حمیده در ایشان گذشتند آری محققین شیعه نیز دعوی آن دارند و از کلام

محققین ایشان نیز بر می آید که تصوف طریقتی و طوری جداگانه نیست مگر یاد نداری که ملا محمد تقی در رساله مذکور گفته
که این طور اهلبیت طاهرین است پس نزد ایشان نیز طور موصوف قدیم است زیرا که حضرات اهلبیت در عقاید و
اعمال باتفاق فریقین بر سنن نبویه علی صاحبها الصلوه والسلام والالف التحیه میرفتند و آثار اقدام مبارکش
شب و روز می پیمودند و هر کسی از اهل تحقیق آنرا بسوی خود می کشند و عقاید ایشان جدا نیست صاحب
فتوحات درین کتاب رساله جداگانه در عقاید نوشته تا بدانی که طور او در عقاید و اعمال طریق اهلسنت و جماعت
است و این معنی را از کرامت او توان دانست ورنه رفضه زینهار نمیگفتند که او سنی است بلکه میگفتند که
این طور از محدثات اوست و بحمد الله که کتب محققین صوفیه که در میزان اعتبار سنجیده میشود در هر زمان مشهور
و معروف است که از انجمله است قوت القلوب و رساله قشیریه و منازل السائرین و کشف المحجوب و احیاء علوم
الدین و کیمیای سعادت و کتاب التعرف فی التصوف للکلاباذی و آداب المریدین و شرح آن و عوارف المعارف
و فتوح الغیب و غیر آن که اگر آنرا با عقاید حافظیه و نسفیه و غزالیه و عضدیه عرضه دهند البته توانی گفت
که مطابق است و قس علی هذا اعمال و عبادات را که در آن مذکور است مقابله کنی با کتب مذاهب اربعه
مطابق خواهد افتاد ورنه زینهار کسی نخواهد گفت که عقاید و اعمال صوفیه مخالف مذاهب اربعه است و در اذهان
محققین شیعه نیز چنان رسوخ یافته که عقاید و اعمال صوفیه موافق تجرید نصیر طوسی و نهج الحق و منهج
الکرامه و شرائع نجم الدین و قواعد و تحریر الاحکام است و بعضی از علمای شیعه انهم گفته اند که از خواص امامیه
است چنانچه تفصیلش بالا معلوم همگنان گشته و دیگر کسی غیر شیعه صوفی نتواند شد و هر چند این امر
تعصبی بیش نیست نزد اهل انصاف بجوی نمی ارزد و لیکن برای شکستن رگهای گردن منکرین که این
طور را از ایجاد ملاحده ورزند یقین میدانند بکار می آید و حال شطحیات متصوفین قبل ازین نگارش پذیرفت
که در بعضی از اوقات از صوفیه سر میزند و مبنی بر اصطلاحات یا ورود حالات و قصور عیار السنت چنانچه از
شرح مواقف و غیره کلمات عارفین پی بردی و ایضاً بسیاری از اکابر علمای سنی و شیعه در تصرفه ندای
انا الله و نعره انا الحق و دعوی انا ربکم الاعلی و ما لکم من اله غیری که از عرفا و عشاق خدای عز و جل بظهور
رسید و از فرعون بصدور آمد چه ها گفته درهای شاهوار سفته اند پس کاش رجوع میکردند بمقامات
العارفین و مثنوی مولوی جلال الدین علیه الرحمه که این حقایق را نظماً و نثراً چنان بیان کرده اند که قلوب
اهل صدق و صفا بدیدنش مطمئن میگردد اگرچه لب افتنه ها در جهان برخاسته که مردم دران بحقیقت پی
نبرده اند الغرض هفوات قاضی بسبب عصبیت و تناقض لایق آن نمانده که فضلا بدان التفات
نمایند و بر دران همت خویش الا با شد ضرورت مصروف سازند حق تعالی از عوائب و عبادت
بفضل و کرم خویش ما را در پناه خود نگاه دارد اما آنچه قاضی رطب و یابس درباره فاضل و زاهد
استرابادی چیزی گفته و بیان در اصطلاح بزعم خود بجا آورده پس مضحکه عقلا بیش نیست

وهیم برکمال عصبیت او دلیل خواهد بود این همان خشک دماغی است که در هر قدم بروز می نماید یا دداری
یا نه که قاضی در مجالس المؤمنین وغیره از تکفیر صحابه بکمال تحاشی میکند و تحقیق خواجه نصیر را در خاتمه تجرید
یعنی مخالفوه فسقه ومحاربوه کفره را ملجاء و ماوای خود میگردانند و عوام طلبه نیز بدیدن کتب کلامیه
تحقیقیه والزامیه متاخرین مثل تحفه اثنا عشریه وافادات رشیدیه وانچه در تالیفات احقر البریه از مشهور
وغیر مشهور دیده و شنیده اند نیک میدانند که اجله علمای شیعه مثل محقق طوسی و دیگران از اهل
تتبتق صاف صاف بایمان حضرات شیخین واتباع ایشان قایل شده اند ونصوص حضرات ائمه خصوصا خاتمه
جعفریه در مقاله سادسه ذخیره کردم ایا فراموش کردی که عمده ایات مدحیه قرانمجید درباره خلفای
راشدین ومویدین شان پیرایه ورود در بر پوشیده و مذهب اهل الحق والیقین مثل افتاب نیمروز روشن
گردیده زیراکه چنین مدائح در کتاب الله برای صحابه کرام با فسق و فجور چگونه جمع تواند شد پس کمال
ورع وتقوی نیز بمدارج علیا بدرجه ثبوت رسیده و درین مقام قاضی رطل بوق ایات قرانیه
وروایات اهل بیت رسول یزدانی را یکسر پس پشت انداخته و تحقیقات اجله علمای خود را کان
لم یکن پنداشته درباره عالم استرآبادی چنان میگوید که والسنی لیس الفاف بکن که قلب مثل نوم
وطعن اصحاب کرام و تنزل از مذهب زمره طغام البته سبب فیضان نوری از انوار وحصول صفاء
کشف اسرار خواهد بود یا موجب عدم آن فاعتبروا یا اولی الابصار و هرگاه امت حقیقی حضرت رسول
مختار که باعتراف شارح کلینی زمره قادسه مهاجرین وانصار بودند و دین اسلام را باقالیم عالم
رسانیدند و نور دین و ملت را در جهات عالم منتشر ساختند دشمنان خدا نزد این شهید ثالث
بالخیر مجمع شر و فساد دنیا باشند معلوم نیست که در دوستان خدا تعالی غیر از زراره شر من الیهود
والنصاری و شیطان الطاق خبیث ترین افاق در طائفه اهل نفاق دیگر که باقی ماند که خرابات
مغان والشکدهای ایشان را آباد گردانند که شب و روز مخاری و مفاسد ایشان از کتب معتبره
رفضه بچشم عبرت بین دیدی و بگوش هوش شنیدی و اگر درین بحث قید صدر اول از اصحاب کرام
ملحوظ داری پس حال اکثری از ارکان واساطین امامیه که سابقا بار بار مجمل و مفصل والسنی
زیر اقوال این دشمن خدا و رسول عنقریب بملاحظه می آری انشاء الله تعالی آری فرق اینست
که در اول جمع بین الحقیقه والالزام هست و در ثانی فقط افحام الد الخصام زیراکه هیچ کتابی
جامع در احادیث شریف نیابی که بر روایات و فضایل ایشان شامل نباشد حضرت سلمان فارسی
وابوذر غفاری باشند یا مقداد اسود کندی واز ملحقین ایشان جابر انصاری آنها که بگوش حق
نیوش در آمد مقوله قاضی رطل بوق ابن الهیثم والیا نزده بود و اگر تعلیل اورا بدقت نظر ببینی
یعنی قوله زیراکه ان شرک خفی است صفای جلی با او کی مجتمع شود محض اتباع محدثات ابن سبائی

کافر کیش و مذہب نجات خویش و تیر اشیدہ امثال و اقران دجال بد اندیش است اہل حق گی کوشش بر تحقیق
غرایب طنین ذباب می نہند و اگر ازین باب برای کشف تلمیعات شان چیزی گویند گویا لقمۂ باشد کہ کلب
عقور را بدہند و اگر سامعین و ناظرین را حرفی چند ازین چیستان و لغز و معمای قاضی چیزی شنیدنی باشد
کہ نہار گلزار ایشان را در نظر نظارگیان نگفاند پس بغور و فکر سخنی ازان باختصار و ایجاز نشنوند تا
تلمیعات قدما و متاخرین خصوصا قاضی رئیس المنافقین زیادہ تر مکشوف شود زیرا کہ آن اساس
جمیع متفرعات این باب و قذلکۃ الحساب است پس بدانکہ اصل مقولات این دریدہ دہن آنکہ اکابر این
طائفہ فاحشہ خانہ کن در تفاسیر خویش کہ آنرا از افادات حضرات ایمہ قرار دادہ اند و بنیاد محدثات
مذہب بران نہادہ می نویسند زیر آیت کریمہ وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ
لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ بَلِ اللَّهَ
فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ و لیکن من بر بیان صافی ملا محسن کہ مختصر است قصر میکنم فی الجوامع
روی انہم قالوا استلم بعض الہتنا لنومن بالہک نعزلت القمی ہذہ مخاطبۃ للنبی صلی اللہ علیہ و آلہ و المعنی
لامتہ وہو ما قال الصادق ع ان اللہ عزوجل بعث نبیہ بایاک اعنی واسمعی یا جارہ والدلیل علی ذلک
قولہ تعالی بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ وقد علم نبیہ بعیدہ ویشکرہ ولکن استعبد نبیہ بالدعاء الیہ
تادیبا لامتہ وعن الباقر ع انہ سئل عن ہذہ الایہ فقال تفسیرہا لئن مرت بولایۃ احد مع ولایتہ علی
من بعدک لیحبطن عملک ولتکونن من الخاسرین وفی الکافی عن الصادق ع یعنی ان اشرکت فی الولایۃ
وغیرہ قال بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ یعنی بل اللہ فاعبد بالطاعۃ وکن من الشاکرین
آن عضدتک باخیک وابن عمک یعنی در تفسیر جامع کہ تفسیری کوچک است نسبت بمجمع البیان و در
عربیت نیز در رفعت زیادہ تر چنانچہ مولفش ابو علی طبرسی کہ معاصر صاحب کشاف است مفاخرۃ
بدان اشارہ کردہ مذکور است کہ نازل شد این آیت بدین جہت کہ مشرکین گفتہ بودند بحضرت پیغمبر
علیہ الصلوۃ والسلام کہ بعضی از معبودان ما را قبول کن تا ایمان آریم بمعبود تو و علی بن ابراہیم قمی
کہ شیخ کلینی میگوید کہ خطاب است درین آیت شریف بحضرت ص ولیکن مراد امت آنجناب است چنانچہ حضرت
صادق فرمود کہ قرآن مجید نازل کرد حق تعالی بمحاورہ ایاک اعنی واسمعی یا جارہ یعنی خطاب بشخصی
می باشد و مراد اشخاص دیگر اند چنانچہ شاعری گفتہ ع ای در تو میگویم دیوار تو ہم بشنود
و دلیل برانکہ اگرچہ خطاب حضرت است ولیکن مراد غیر او ست انیست کہ زیر آن فرمودہ اند بلکہ
عبادت کن خدا را و شکر او بگزار کہ خدا میدانست کہ نبی او ہم بعبادتش مشغول است و ہم شکر
او میگزارد پس طلب کرد عبادت از نبی خویش یعنی ادب آموخت امت او را و از امام محمد باقر ع پرسیدہ
بودند ازین آیت پس تفسیرش بیان فرمود کہ اگر امر کنی بخلافت کسی ہمراہ ولایت علی ع بعد خود

البته عمل تو بکار نیاید و از زیان کاران خواهی شد و مرویست در کافی از امام صادق که اگر شریک گرداند در
ولایت امیر غیر او را سال چنین خواهد بود باز فرمود بَلِ اللّٰهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِّنَ الشّٰكِرِيْنَ یعنی بلکه عبادت
ایزدی بجا آر و شکر بگذار که قوت دادیم ترا به برادر تو و فرزند عم انتهی حاصله بالجمله چون افادات
حضرات ائمه در تفسیر این ایت بمدرکه سامعین چنانچه باید جاگزین شد اکنون از متفرعات این اصل
حرفی چند که اصول این سبا رئیس الیهود را درهم زند و بیخ آنرا قطعا و یقینا بکند و قاضی رطیل بوق
را در باره اشاره این امور بسزای اعمالش رساند و دست و پالیش را با هوش و حواسش گم گرداند
بعد از غربیل کردن کتب روافض باید شنید که امت حقیقی حضرت رسول ایزدی اعنی مهاجرین و انصار
که قلوب خود را از دین ابائی که عبادت لات و منات بود پرداختند و همت والای خویش را با تباع
اوامر و نواهی حضرت رسالت پناهی برگماشتند و در وقت عاجزی و سختی آنجناب پیروی شریف بنص
قرآنی الذین اتبعوه فی ساعة العسرة بجا می آوردند و از جان و مال دریغ نمیکردند ولیکن از لقب
شریف مرتضوی بر تصریح ابن سبا یهودی و شاعر حمیری و غیر هما ناخوش بودند و حضرت طرفداری
ایشان میفرمودند و بجامل وحی الهی وقت نزول امر نصب کردن جناب مرتضوی مفاسد این خلافت
بلا فصل را یگان یگان میشمرد که اگر او را ولی عهد گردانم محنت بست و سه ساله من رایگان شود و اصحاب
راه ردت بگیرند کما سبق بیانه مفصلا تا آنکه طرفداری و دلداری اصحاب بجائی رسید که حضرت از تبلیغ
چنین رسالت بسفارت جبرئیل علیه السلام مستعفی شد چنانچه از کتب معتبره شیعه یاد میداری پس امری
از محدثات اکابر قوم باقی نماند که خاطر مبارکش ازین مصیبت جانگاه خیلی انده وگین بود و بالفرض
والتقدیر اگر مراد از حدیث موالات خلافت و ولی عهدی باشد پس اثری ازان در پیشه ان بنظر
کسی نیامد زیرا که آخر حکم آلهی مطابق رای جهان آرای حضرت سید انبیا نزول اجلال فرمود
حضرت سید کائنات فارغخطی محکم که در وقت ابیح دفتری بر ابر نتواند شد از جناب امیر نویسانید
بلکه از جناب ابراوامین همامین نیز و بدیهی است که چون امر ولایت و خلافت نزد فریقین محصور
درهمین دو قول بود که خلافت بلافصل برای صدیق باشد یا حضرت مرتضی و امر ثانی را خبر نافی
نمی شنوی پس البته صدیق متعین شد اکنون کجا ماند این روایات بی سر و پائی رفضه هرزه درا
مخالف کتاب الله و مضاد ما قبل و ما بعد ایت مذکوره کما سیجئ ان شاء الله تعالی که حضرت را بکمال
تاکید و تحقیق فرمودند که اگر کسی دیگر را همراه ولایت مرتضوی شریک گردانی عمل تو حبط شود
و هیچکی بکار نیاید و خسران عظیم بران مرتب گردد معاذ الله و خود از کتب معتبره مثل جوامع
وغیره عیان گشت که ایت کریمه دران نازل شد که مشرکین گفته بودند که ای نبی عبادت
بعضی از معبودان ما اختیار بکن تا ما ایمان آریم بمعبود تو پس درین مقام بجوالش دفع شرک

واشتراک از حضرت آفریدگار مقصود ست واثبات توحید و یگانگی حضرت خالق کائنات با ولایت و خلافت مرتضوی
چه تعلق که افادات حضرت امام محمد باقر و حضرت صادق متناکر و تناقض صریح بهمدگر دارد و یکی مر دیگری را مکذب
هست نه بینی که حدیث حضرت امام ابوجعفر حاکم باینمعنی است که خطاب بحضرت پیغمبر ست و هم مراد آنجناب هست زیراکه
فرموده اند که اگر امر کنی آنسے مخاطب که پس از من در ولایت علی شریک کننده غیر او را اعمال تو حبط شود و بدیهی
است که اینمضمون بر غیر جناب رسالت بر کسی صادق نمی آید که امتی را چه مجال که چنین بگوید که اگر کسی را شریک
علی مرتضی کنی بعد از من چنین شود چنانچه دانستی بخلاف حدیث امام صادق که دران غیر آنجناب متعین است
واز قبیل ایاک اعنی واسمعی یا جاره پس بحکم تعارض لتساقط بوقوع آمد و باقی نماند مگر بیان معنی که در جواب
مشرکین فرموده اند و اینرا با خلافت صدیق و مرتضی تعلقی نیست چه بجای آنکه بل الله فاعبد وکن من الشاکرین
برابر هزار دلیل بر آنست که قبل ازین ذکر معبودان مشرکین آمده بود تا چنین فرمودند که خدا را عبادت
کن و بشکر او بپرداز نه چنانکه کافرین و مشرکین میگویند که افغیر الله تأمرونی اعبد ایها الجاهلون پس کجا
قصه امامت امیر المومنین و کجا امر توحید و عبادت رب العالمین که صریح تحریف آیات بینات و رزیدن و از ربط
و ضبط ماقبل و مابعد کلام مقدس حضرت باری عز اسمه را برعدلنست انیکه دیدی و دانستی حال آیت کریمه
باعتبار ماقبل بود که مضمون ولایت و خلافت استیناسی ندارد رسیدیم بحال مابعدش و آن اینست که
فرمودند وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ وَالْاَرْضُ جَمِيْعًا قَبْضَتُهٗ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
وَالسَّمٰوٰتُ مَطْوِيّٰتٌۢ بِيَمِيْنِهٖ سُبْحٰنَهٗ وَتَعٰلٰى عَمَّا يُشْرِكُوْنَ و مدعا ازین بیان
تنزیه حضرت باری عز و جل ست از مشارکت انداد و مشابهت اضداد و رفعت شان او تعالی هست از قیاس
مقدرین و خیال محدودین که برای او حدود مقرر کرده اند حالانکه وصف کرده نمیشود دیگری او اعظم و ارفع
هست ازان چنانکه جناب امیر المومنین در خطبه شریف و اولاد طیبینش در احادیث منیف بیان کرده اند
و تفسیر ملا محسن کاشی هم بران شامل است و ایضاً در قول او تعالی و تقدس والارض جمیعا قبضته یوم
القیمه تنبیه هست بر کمال عظمتش و حقارت مخلوقات که کفار و مشرکین میخواستند که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم بطاعت و عبادت شان بپردازد معاذ الله من ذلک پس اهل سفاهت از قوم سیه کار پرستاران
روزگار چنین کلام مربوط را با ماقبل و مابعد نامربوط ساختند و بر اسامی مقدسه حضرات اهلبیت طاهرین افترا دادند و شاید
بجهت غلو در مذهب غلو از لفظ جلاله که در آیت و ما قدروا الله هست ذات ذوالاصفات حضرت شاه ولایت
که مستجمع اوصاف کمالیه زیاده تر بود از خاتم رسالت کما هر غیر مرتبه مراد گیرند چنانچه لفظ رب را در
قران مجید بر آنجناب محمول میدارند و عیان را چه بیان که درین خصوص نیز لفظ مذکور را در
اشرقت الارض بنور ربها بر امام غائب عن الابصار منطبق گردانیده اند و جناب نور الانوار مقتدای
مهاجرین و انصار یا نکردند و رفته رفته تا امام صادق مصدوق رسانیدند و سلسله روایت

تا آنجناب معنعن مرفوع نمودند که صاحب الزمان مقصود است چون خروج کند پس اصحاب پرسیدند چه حال
خواهد بود فرمود در آنوقت نه حاجت بضوء شمس باشد نه بنور قمر کسی محتاج گردد در صافی هم این حدیث باختصار
مرویست کما لا یخفی انچه نور صاحب الامر موجب قرة العین است لیکن غم و حزن بلکه مزید ظلمت حضرت ابو الحسنین
را که اهل لجاج در بحار الانوار روایت نمودند و داد ناصبیت دادند چه علاج خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ وَعَلٰی سَمْعِهِمْ وَعَلٰی اَبْصَارِهِمْ
غِشَاوَةٌ وَّلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیْمٌ مقام حیرت است که چنین آیات را صحابه اهل لسان در نسخهٔ خویش چگونه باقی گذاشتند
و جوالش بر اصول طائفه بدین عنوان توان داد کسی گفت ایشان را استیعاب کرده که نازل شده بود
این اشترکت احد الولایة لعلی و این بدان ماند که گویند که در آیت غار علی رسوله بود لنش بر ضمیر کفایت کردند
تا رجوع ضمیر ثانی مگر متحمل شود چنانچه دالنسی و این هفوات اهل خرابات را پایانی نیست معهذا شرک و اشراک
که از لین اشترکت نه بهن هر کس در آید بر معنی متبادر الی الاذهان محمول تواند شد یا اصطلاحات رفقه بیدین
و انهم لیظن و تخمین فاعتبروا یا معشر المسلمین قاضی رطل بوق کجا بود و درباره فاضل استرابادی کجا افتاد
گفتگو در ان میرفت که چنین زاهد دعا رر را با وصف محاورت خطیره مقدسه امیر المومنین و آنگاه تا قرون
و دهور صفای بجهول نه انجامید و قاضی بر شرک خفی و جلی و آنهم بر اصطلاح محدثه خویش قدم نهاد و از
مایه النزاع بمراحل دور دور در افتاد و بعد از فرض و تسلیم مجال گفتگو بر امر متبادر نیافت ولیکن این
تسویل و تاویل بعید نباشد از تو میگه گویند قرآنیکه بر حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بتوسط
حضرت روح الامین نازل شد یک نسخه بیش نبود حضرت برای استمالت اصحاب خویش که منافقین بودند
و اخلاص نداشتند این نسخه ساختند پس عقلا از ینجا نیز پی می برند که این کتاب چگونه بر نصوص
امامت جناب امیر و ذریت طاهره شامل خواهد بود تا علمای قوم را زیبد صدها آیاتش را در نصوص
امامت ذکر کردن دوست سخن کوتاه را دراز نمودن پس امر ندکور البته تهمت محض باشد یا دعوی نصوص
بی سود گردد و مخالف نفس الامر شود لاجرم خالی ازین احد الامرین نباشد و از ینجا که برین تقدیر عناد
و جبار را حضرت البشیر و نذیر رئیس المحرفین میگردد عیاذا بالله مجتهدین خصوصا پیر دهقانی در عناد الاسلام
قیدی می افزایند که نسخهٔ واحده را دو نسخه گردانیدن و به تسلیه صحابه منافقین کوشیدن به پروانگی
حضرت رب العالمین بود پس عقل چگونه اینمعنی را تجویز تواند کرد چه کتاب مجید حکم می نماید که بجهاد کفار و
منافقین باید کوشیدن و اطاعت شان نکردن پس حضرت چسان مرتکب این امر عظیم شده باشد بر فرض
اینحال و تقیید مذکور اکنون ضرر افتاد این امر را بجنابی قرار دادن که اقوال و افعال او منزه است از عبث
پس عدیله شیاطین را در کتب مطبوعه و غیر مطبوعه تلاوت آیت کریمه اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰكُمْ عَبَثًا وَّاَنَّكُمْ
اِلَیْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ فَتَعٰلَی اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِیْمِ چسان روا باشد
که حقیقة رسوائی مذهب خویش است القصه حال دلالت قرآن مجید اینست و اگر بافادات اهلبیت طاهرین بر دازی

ازان لصراست تمام ظاهرست که افعال الهی را از تلعب تلمی متنزه دانستن و مذهب دین را فقه برین امور مهمله
رکیکه مختلفه متضاده موسس و مبنی گشته حالانکه حق تعالی چنین کتاب برای هدایت امت مرحومه نازل فرموده که
خلق را وصف او چه امکانست و برسول خود جابجا ارشاد نموده که وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ و مجتهدین فالی و زمانی چنان مضامین از علماے
خود نقل کرده ند غیاث الاسلام و غیران که حضرت تابع خواهشهای عثمان بود و یک نسخه را دو نسخه گردانید و لفضایل
مهاجرین و انصار برخاست پس خدا و رسولش هر دو را تقیه از اصحاب به ثبوت میرسید و در صوارم
خلاف آن می گوید که تقیه در کلام ایشان جاری نمیشود و نخرامیدن قدمی چند انیم یاد نماند که
که تا دم وفات و انحصار همین مصیبت امتداد یافت و حضرت مدعای خود را بر کرسی ثبوت نشانیدن
و دیگران نیز بعد از نزول عصمت به شرح و بسط تمام تقیه را نشان داده بعد از دعوی اجماع بر تعیین
که بعد از ورود واقعه بعضی از این اتفاق مرغوم رو برتافته اند لزوم ما تقیه نبود و اجماع اینکه خلیفه
حال حضرت بود او وصی بلا فصل پس حقیقة و جناب وصی خلیفه بلا فصل یکی را دو کرد و دو را چار کرد یعنی
مجبر و وفات شریف قسم خورد که ردا بر دوش نه افکنم تا قران مجید را درست نگردانم و هرگاه حضرت
یکی را دو نسخه قرار داد البته وصی مطلق و نایب برحق همان طریق پیموده تتبع اقدام شریف چنانچه
باید نموده باشد فصدق باقتنا بلکه برهان عقلی و نقلی از ما قبل و ما بعد بران قائم ست زیرا که چون
تا بانی نور لعنوا اینکه مزیدی بران تصور نتوان کرد منوط به اظهار کفر دار تدادلود و انهم با وقات کمامر
پس کثرت نسخ و ابتاع خواهشهای اصحاب زیاده تر مد نظر خواهد بود و هو یزید علی المقصود و لیکن
مجتهدین و متکلمین رفضه تیز زبان و دریده دهن خصوصا جناب مجلسی بوم خانه کن در بحار و حق الیقین از
می نویسند که نسخه مذکور از قبایح و شنایع مهاجرین و انصار چندان پر بود که چون آن نسخه را بمتولی
خلافت برای مطالعه عنایت فرمود ذمایم مهاجرین و انصار را دید حالانکه در قران مسلمین که نسخه
ساخته رسول کریم بود کما عرفت آنفا علی اصولهم هیچ خبر و می نباشد که از انواع مدایح شان خالی
بوده نباشد پس کتاب را بجهت مذکور باز پس داد و غایت شقاق و خلافت بین الثنی و الوصیت
عیان شد و الحمد لله که اصول کلینی بران دلالت دارد که نسخه مسطوره بر آیات منسوخه التلاوت مشتمل است
و زنهار درین زمان بکار نمی اید و بعد از تکرار و تداول این مسئله نزد عقلا الظهور انجامید که ذمایم
اصحاب و قرارت اسم مقدس جناب امیر ع که رفضه با ما قبت اندیش میسر ساختند بجد یکه کسی دیگر
هم بدامت ان افتاد منسوخ التلاوت ست چه جای انکه لایق استدلال باشد لانحصاره فی آیه
واحده بالاتفاق و هرگاه کتب قولهم زیاده تر بملاحظه آری عیان خواهد شد که منسوخ التلاوت را
و جمع کردن و با معمول التلاوت پیوند نمودن مطابق مثل مشهور است که محنت برما بگناه لازم

بل کاد القرآن ان یکون فاعتبروا یا اولی الالباب لعلکم تفلحون واین امر بدیهی توان گفت که ضد تلاوت را منع
فرماید و ایشان مضر باشند جمع کنند و رفضه از علیه تفاهت و عداوت الیه السلام بعضی از سور آنرا در کتب خویش می نویسند
چنانچه گذشت و اگر مقصود حضرت امیر المومنین از جمع و تلفیق و خلط و اختلاط بود که منسوخات در یک شیرازه فراهم شود
تا مردم از قرارت آن محترز باشند و دست کشند پس توان گفت که این امری عجیب و غریب است که خبر رفضه منافقین کسی
از مسلمین جسارت بدیگران نتواند کرد که مبطل علم ضروری جناب مرتضوی است و دیگر چه گویم معهذا بجای خود که کفر
شیعه مدلل و مبرهن شد که بسیاری از علما و صلحا که بتلاوت آن سوره می پردازند و بقرارت سوره ولایت و نورین
مشغول می باشند همه کفار و مرتدین اند و قصه های تلاوت شان سابق عیان شده حاجت اعاده و باقی نگذاشته و از
هم اگر تفتیش رود القای رفضه هنوز بدان معتاد اند و کتب شان بران اول دلیل سبحان الله انجناب
در دریات الصواب ان السنی را چنان پوشیدند که در دیار جابلقا هم تلاوت ان بر تحقیق بانیان مبانی التشیع سمت
جواز ندارد بلکه ممنوعیت کما مر و دیدن و خواندنش به خروج و عروج صاحب الامر که بعد چنان اهتمام برای
هدایت و تلاوت اهل ایمان جمع فرموده اند موکول است چنانچه از کلینی و نزهه پندت کشمیری هویداست و در ظهور
این ایام هنوز جهات تهران و دهور است تا بجدیکه دولت و ترقی این مذهب و نحلت بسال هفتادم از هجرت بود
و از شامت اعمال شیعه که اسرار حضرات ایمه اطهار را بنا بر سبکساری بلکه اراده خونخواری و آنهم عهد شکنانه غلط
فاش کردند چنانکه بارها دالنشین غیبت کبری رو داد که آن را انتهای معلوم نیست کما فی الکافی الکلینی
لاحول ولا قوة الا بالله ع ای تو مجموعه خوبی کدامت گویم ٭ طرفه انکه از کتب شیعه حتی عماد الاسلام نیز توانی یافت
که قرارت مختلفه از تذکیر و تانیث و تشدید و تخفیف و غیران که حضرت رب العالمین بدعای حضرت خود برای سهولیت
تجویز فرموده بود بدفع فتنه شدید که حذیفه رضی الله عنه تقریر آن کرد در خلافت ذی النورین موجب تجرید از
قرارت واکتفا بر اصل شد و حضرت امیر آنرا پسندید و رفضه بر انجناب چنان افترا کرده اند که مخلط منسوخ التلاوت
تا معمول التلاوت شد و خود اصول شان در صافی و غیره اول دلیل بر آنست که حضرت بکمال شد و مد فرموده بود
که یا علی کمال اهتمام در جمع قرآن مجید بعمل آری پس این وصیت هم پامال گردید الا لعنة الله علی المفترین
الغرض این مسئله را بر خرابات اکابر رفضه و ملاحظه تحقیقات تمامی در مسایل طرابلسیه و محدثات دیگران در کتب
کلامیه اصول امامیه جدر اصم و معرکة الالوس سبب ظهور رانده بایات شان الی یوم الخبر باید گفت که هر چند حضرت ایمه
بجلوس خویش از ایک خلافت را بار بار بعد زنگارگی امام نرگسی و سوسنی و ریحانی تا بهشتاد و دو هزار سال زیب
و زینت افزایند ولیکن چیزانکه بر عاقل بر الحاد و اصدات ایشان خنده و تطبیق در خرافات شان صورت نبندد
امری شدنی نیست پس انچه بر ایشان نخواسته بودند که جامعین کتاب مجید را درین مباحث از دایره ایمان
بیرون ارند بر ایشان صواعق شدید و صوالح عظیم چنان افتاده که به مجتهد تدبیر نهفتنی است نه بهر از تقریر
تمام گفتنی چون کلام رفته رفته بدینجا کشید یاد آمد که سخن در حقیقت بقاضی رطل بوق و کشتد نمرد معمای او بود

پس میگوییم واویلاه واویلاه و مصیبتا علمای شیعه با دعوی دانش و بینش انهم خیال نکردند که خود صدر ایت کریمه یعنی
وَلَقَدْ اُوحِیَ اِلَیْکَ وَاِلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکَ مقتضی است که بر انبیای متقدمین این مضمون زنهار
راست نتواند شد که اگر در ولایت مرتضوی کسی را شریک کنند اعمال شما حبط خواهد شد و بل هذا الاسقط بلکه از
افادات حضرات معصومین در بحار الانوار و غیره از اسفار چنان بوضوح میگراید که در متقدمین از انبیاء و رسل
علیهم السلام هر یکی را با تحاد دو وزیر حکم بود و این آیت اول برآنست که طور سابق و لاحق یکسانست و برای
حضرت خاتم رسالت حکم باری چنان شرف نفاذ یافت که فقط یک وزیر باشد یعنی جناب امیر که معنی وزارت و نیابت
را هم در حیات و هم در ممات پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله بکمال نیک حضری سرانجام نماید و برای دیگر انبیا در زندگی شخصی
باشد و بعد از ممات شخصی دیگر پس یگانگی و یکتائی کجا ماند و بدایت و نهایت چگونه برابر شد انهمه الزامات جاعتی
باشد که بهره از مروت و حیا داشته باشند نه قومیکه هر جا دست سخن دراز و استین انصاف را کوتاه کنند و بر نام
ایمه هدی هر چه خواهند بر بندند و زبان افترا برکشایند و دامن برگزیدگان درگاه ایزدی را بالواث انواع
محدثات خود ملطخ گردانند طرفه انکه در معنی این ایت خاص نیز ذخیره ها می شیخ نجدی و ابن سبای یهودی
را بکار خویش آرند و قلوب منافقین و شیاطین را بربایند فالمشتکی الی الله تعالی علی اصول الطایفه
الطائفة الفاحشة سبحان الله الفاظ مقدسه قرانی را درین آیت هم ندیدند بلکه انحراف از ان برگزیدند
و اگر ادنی غوری و فکری کنی معنی مثل مشهور که دنیا هر چند دار الجزا نباشد و لیکن چاه کننده را چاه در
پیش ولب دیده باشی که مکار و غدار مبتلا میشود بکردار خویش بر علمای رفضه بی کلفت صادق
می آید بیانش بحدیث حضرت صادق مصدوق آنکه خطاب درین آیت کریمه اگرچه بظاهر سوی حضرت
صلی الله علیه و سلم متوجه است و لیکن افراد این امت مراد اند یعنی اگر غیری را در ولایت جناب امیر
شریک گردانند جزای این شرط لازم آید که اعمال صالحه شان حبط شود و صدق این معنی بی کلفت بر شیعیان
ضرور است زیراکه ایمه متاخرین را که نسبت درگی پیش تو رشید امامت بلافصل دارند شریک این منصب گردانیده
اند و هو بیهی جدا بلکه چون باستیعاب اصول اهل فضول تمالی توانی دانست معاذ الله که کجا مهر معطله و کجا
قصور رشیده و کجا نور ظهور و کجا شب دیجور وَمَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُوْرًا فَمَا لَهُ مِنْ نُوْرٍ
و سند این امور قبل ازین بتکرار گذاشته و الرجه شیعه شنیعه میزان اعتدال را برهم کنند اگر فکری دیگر بر اصول
اهل فضول بعمل آری حکم توانی کردن و این نوع تقریرات برروی کار آوردن که مراد از اشتراک
غیر در ولایت و امامت که موجب حبط اعمال صالحات است شخصی غیر از اهل اسلام باشد پس تفضیل کمال معنی
برای حضرت مرتضوی کرم الله وجهه نماید زیراکه اگر کافری را کسی بدرجه مومنی شریک گرداند برای او نیز
انچنین وعید از قران مجید و حدیث شریف استنباط می توان کرد و اگر مومنی است برگزیده امام معصوم
و عادل پسندیده بارخدایا چون مزید لسان تو از اظهار کفر بر اصول حمر مستغفر و لو دو باه تات و هو ضروری

عندهم لاجماعهم علی التقیه ایشان را چه مضرت باشد بلکه این امریست مثل بدیهی نه مانند نظری پس معاذ الله که کسی
از اهل دین وملت تجویز آن کند اگرچه تمرد وغیرت شنیعه قباحتی نداشته باشد کمامر صراحةً واشارةً نمی بینی که در زمان
خلافت جناب امیر رضی الله عنه فتنها که برخاست وتدارک ان بعمل نیامد نهایتی ندارد از تحریف کتاب الله اکبر
الثقلین وسوختن ایات معمول التلاوت هادی کونین وداهیه حاطمه یعنی احراق بیت حضرت فاطمه وکشتن کشتیها
وسقط شدن محسن بیگناه ضربه ولغزو یا اتباه بلکه قتل بضعه خواجه هر دو سرا کما فی علل صاحب الرقعات المزوره
وشکایات وعنده وبشتامها از حضرت زهرا در باره حضرت مرتضی شیر خدا که مرید بر ان بخیال کسی نگذرد وهرگاه
بر سکوت حضرت بتول بمقتضای ولم تتکلم حتی ثابت متفرعات غیر متناهیه نزد رفضه بدید آمد حالانکه نفس سکوت
لفظ ور مدعای مخالفین نیست بلکه دو پهلو دارد بخلاف ان کلمات طیبات معصومیه که آغاز تشنیعه چنین
وانجام شرا نهائیتی پدید نمیشود وخبر ایذا وحصول اذی محلی ندارد وانهم تا وفات بقیه سعدی ور کلمات
چنانچه بر ناظرین جواب طعن الرماح مسمی بنقض الرماج فی کبد النباح خصوصاً واین اوراق عموماً مخفی نتوان شد
بر روایات اهل ترهات وهفوات که اگر بتفصیل آن لب کشائیم واز در استیعاب درائیم ع هفتاد من
کاغذ شود الغرض همه این امور وامثالش بر اصول روافض در زمان امامت وولایت جناب شاه مردان
وشیر یزدان بود که بعد ابتش در کتب قوم لبی سال میکشد خلاصه انکه چون علمای شیعه ولایت جناب
را حقیقةً بخاک طاعین یهود ومجوس برابر بلکه بدتر می گردانند پس در حبط اعمال ایشان چه گمان توانی کرد
ودخول جنت چگونه متصور بلکه محال اگرچه جنت شداد باشد وهو شبیه بالمحال ایضاً نمی نحدث رفضه
مقتضی است اضمار ولایت وهو خلاف الاصل بخلاف معنی اشرک علی المعنی المتبادر المشهور فی الکتاب المستطاب
وامثالش نیز در قران کریم بیشتر از بیش مسرود نمی بینی بعد ذکر شریف حضرات انبیا ومرسلین ودیگر بزرگان
دین میفرماید وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ الی غیر ذلک
من الایات البینات علاوه هنوز گفتگو در مناظرات فریقین می میرود وشنیده باشی لشنید که اذعان ولایت
وامامت ائمه هدی همچو اعتقاد توحید خدا ونبوت حضرات انبیا در اصول معدود است پس اشراک دران موجب
حبط اعمال چگونه نشود قطعاً ویقیناً مثل شرک وکفر کدام شبهه سبب احتیاط است ودر نصوص قرانی واحادیث
رسول ربانی در ولایت خاندانی متواتر مذکور پس از امور یقینی درین آیت چگونه انحراف توان کرد
وازمعنی مدلل ومبرهن چسان رو توان گردانند آمدیم بر انکه از کلام قاضی رطل بوی شرک خفی ونور جلی
پدید است که گفته بود که شرک خفی با صفای جلی مجتمع نمیشود وجوابش بالاجمال اینست که آن کدام شرک
بود که با اهل بیت طاهرین وطیبین که سراسر نور الهی بودند بهم قرین شد بر تخریج صدوق ولد الصدوق که
معانی الاخبار کتاب خود را بدان زیب وزینت داده ولبند واسناد چنان آورده که مراد از رجس اینجا
کر نفوس قدسیه از ان بعد نزول آیت تطهیر گشتند شرک بود پس اگر بشرک جلی قائل شوند نعوذ بالله لاجرم

میتوان گفت که بلی راست گفته اند بزرگان دین که ان الرفض لمستلزم المنصب والخروج زیرا که از ان صریح القای شرک
خفی در ذوات شان عیان میشود و این مذمت ایمه معصومین شد یا محمدت فانقلب الامر من حیث لا یشعرون معهذا این
مژده باشد برای اهل حق که ایشان درین شرک شریک اصطلاحی بهر نوعی که باشد عترت مقدسین گشتند وقطع نظر
ازانکه جمله سنی بودند چنانچه درین مجلد بارها دیده باشی وعقیده بر اصول یاجوج وماجوج مفسدین فی الارض بانا
این امر حالی رای عالی میشود واگر دقایق شرک مراد است یعنی شرک خفی چنانکه حضرت سلمان فارسی بلکه محمدی را باوصف
ونواح وورد زمره مطهره اهل بیت بمقتضای حدیث سلمان منا اهل البیت تردد می رود و در امامت جناب خلیفه اول
امامیه کما مر سابقا پس درین معنی کدام مانع تواند بود که نفاق هم دقایق بسیار دارد که بیت النمل علی اصول اهل الحق
وقواعد اهل الدغل فکیف که حقیقت نفاق بجهت ستر واستتار خود امر دقیقی باشد کما لایخفی علی الرفضه که گفته اند
ع تصنیف را مصنف نیکو کند بیان ؛ مگر یاد نداری که بنیاد نفاق از یهود است و یهودیت بمقتضای مختار
رئیس المقدمین واظهار مجلسی در حق الیقین اصل رفض توان گفت وکل شیء یرجع الی اصله ففیه السیت
که اتفاق موالف ومخالف بر السنت لاجرم برین بیان که مبنی بر دقایق شرک ونفاق بود بنیاد کلام قاضی
از پا در آمد که شرک خفی با صفای جلی مجتمع نتواند شد پس مقاربت شرک مذکور با اهل نورانیت وصفاء یعنی
عترت سید الانبیاء صلی الله علیه وعلیهم چگونه منصور شد یا مگر چنانچه قاضی رطل بوق ابن البشم والیا نزده
صراحة خلافت جناب امیر المومنین را این معنی گفته اگر بسلب نور وصفای اهلبیت قایل شود عجبی نباشد که محدثین
شان آنجناب را مصداق وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ گفته اند کما فی البحار والفضایل نبوی در روایت مے کنند که
امیر المومنین اظهار کفر واخفاء ایمان نمود تا دم وفات کما مر غیر موضع وبیان امور یکه بر ان این افادات
متفرع است آنکه نواصب که سلسله امامت وبغض اهلبیت رضی الله عنهم نمی رسانند باید که نزد رفضه موجه حالهم
باشند که انتراک واشتراک یعنی وجود امامت ومقاربت آن باصحاب واهل بیت بر روش آنها خارج از دایره
امکانست وهمچنین اختلاط آن در تابعین وعترت محیل نتواند بود پس آغاز وانتهای ان اختلاط واشتراک
در محدثات شیعه در مذهب اهلسنت است که جناب امیر وامام حسن را شریک امیر مذکور بلکه خاتمه ان می شمارند
وقس علی هذا امر امامت را در مابعد بحضرت امام مهدی می رسانند وازینجا بالاجمال دانسته شد وجه
بشارتیکه برای اهل سنت در صدر تقریر گفته بودم والحمد لله که قاضی انچه بطور نشر ومعما ادا کرده بود
از شرک خفی ولو ز جلی وغیره الست که شرح آن بکنند وچنان بگویید که بلا کلفت فهمیده شود وتلمیح آن مکشوف
شد واگر زمانه فرصت رو دهد تفصیل این امور چنان بکنم که رساله مستقل در ان باشد وهر عالمیکه موجب
این مصطلحات گشته در لباس تقیه مطلع وانفاق محدثات تاویل والتسویل را در آیات قرآنی شعار خود ساخته
نزد شیعه هم مصداق سواد الوجه فی الدارین گردد والله ولی التوفیق وینبغی ان نرجع الی التحقیق درین
اوراق نیز ترشیح قلم رفته رفته تا این حد انجامید حالانکه هنوز از کلمات نامربوط قاضی رطل بوق خیری

باقی است پس مناسب انکه درانهم نظر سرسری نموده حدیقه آرزوهای ناظرین وسامعین را سرسبز وشاداب گردانم
وگوییم که انچه قاضی گفته که حکایت شکایت بعض مریدین نزد مرشد خود شاید ازان باشند که مرشد شان از گروه نقشبندیه
نخواهند بود که واجب میگیرداند نقلاً وعقلاً بغض جناب امیر را گاهی بقدر رامار وگاهی بقدر دانه جو الخ جواب این
حقیقه در قران مجید نازلست فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَى الْكَاذِبِيْنَ این بغض وعناد را باخاتم الخلفاء الراشدين
بدان طائفه فاحشه کسیه نسبت توان داد که از فضائل عمده انجناب اظهار کفر را وانگاه تادم شهادت روایت مینمایند
ومسلوب می گردانند نور آن امام ایمه اهلبیت را وآیت وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشٰى را برای آنجناب خصوصاً می نویسند
واز برای ایمه عموماً در کافی وغیره بنام حضرات نسبت می کنند که فرموده اند امامیکه در تقیه باشد آو بیر معطله است
واگر پای انصاف درمیان نهی البته توانی گفت که هرگاه امام محمد باقر وصادق محفوظ بحفاظت الهی علی ما نسمع
الکافی الکلینی بر نباتات شیخ الطائفه وامام اعظم امامیه که او را بدین لقب مخصوص میپندارند احدی را از ایمه
هدی بیر معطله بلکه مضل خلایق معاذ الله بوده باشند بسبب کذب وافترا ایشان بر آبای طیبین خویش کما بینا فی
مقام مات من هذا المجلد فما ظنك بغيرهما من الائمة الطاهرين المامورين بالتقية عند المتشيعين پس اگر بعد روایت
حدیث زمان که در کافی ودیگر اصول است ودلالت دارد بر مساوات علم جناب رسالت ص وجناب شاه ولایت
حالانکه بمجرد تعلیم بعض ابواب علوم جناب امیر الطیبین شد بخلاف حضرت که تعلیم او ابواب را گویا نسبت قطره دارد
بدان دریا بر حال خود بود علمای امامیه بغض جناب مرتضی را برابر دانه جو چیدارند یا ببیضه خانگی یا ببیضه عقاب
قرار دهند همه بر اصول این جو فروشان گندم نما ز علیا باست وهرگز موجب عذاب وعقاب نیست بخلاف اکابر
نقشبندیه که هزاران هزار مخلوقات در صحبت ایشان بمدارج عالیه مزید ولای حضرات اهلبیت فائز شده اند
که قبل از ارادت مثل عوام بودند سر حلقه ارباب کشف وشهود حلال مشکلات خفی وجلی شاه غلام علی
رئیس خانقاه مظهری نور الله مرقده همارا در خوابی دیدم وبخدمت شان رسیده چنان یافتم که بر دودمان سادات
رفیع الدرجات از جان ودل فدا بوده اند حتی که نام مبارکش نیز از فدای غلامی حضرت مرتضوی خالی نشد
واز مرید مجتبش و اولاد امجادش تر بود بسیاری دیگر ازین صاحبدلان مثل مولوی مراد الله تهانیسری رحمة
الله علیه اثار اقدام بزرگان خویش می پیمودند وبچشم دیدیم ونسبت باطفال وادانی سادات از تاجران
وسپاه خویشتن برابر عازی نمی شمرد غرضکه بعضی ازینها مسافر ملک نورانیت وضیا گشته اند وبرخی اوان تحریر
رونق دین ودنیا می افزایند وخاک درغلامان سادات را سرمه دیده میگردانند وهمه این بزرگان در نیاب
فیضیاب سبق ربودند ومی ربایند ومیرزا عبد القادر گروی که جوانی بسیار بلند بالا وواقعه دیده بودو
وکباب یکدنبه میخورد وبعد اقامت خانقاه غذااش مانند غذای حکمای حاذقین شد که مقدارش در
گلستان مذکور است صاحب کرامات بلکه استقامت بود ومیرزا عبد القادر گروی بانیمه پیش اهلسیادت مثل خدام کسی
ودقیقه فروتنی باقی نگذاشتی ودر حال حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی نور الله مرقده

شاید که دیده باشند آنچه در وقت وفات فرمود اول بر آنست که عنایت بی نهایت حضرت اهلبیت را تقدیم است
وتوسل این عروة الوثقی نیل مدعا بحصول آمده ومثل آن بزرگ که قصه او در سوره یس مذکور است مطابق
افتاد که چون قومش شهید گردند تا ملائکه او را زنده بر آسمان بردند با سایش و همسایگی حق حاصل شد
ارشاد نمود یَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ مراد شیخ رحمة الله علیه کمال الحزن
آنکه روافض مدعیان مزید ولا و محبت مخلصین حقیقی را که اهل سنت اند نمیدانند ولاف وگزاف برای خویش
میزنند و بر ظاهر است نزد هوشمند خبیر آنانکه در محی و ذهاب و خور و خواب به اتباع حضرت حق بکوشند از بغض جناب
مرتضوی چگونه دین را بدنیا فروشند قاضی رطل بوق سنیان را ببغض حضرت مرتضوی متهم میگردانند
ومقداران بعض را از راه وقاحت خود بیان کرد پس بالیقین بر نفس خبیثت خود قیاس میکنند
نَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا نحو آنکه مولوی مراد الله مرحوم که هر صحبت ایشان
خالی از عبادت نبود بمجرد ذکر جناب سید الشهداء و شیعیان شان چنان میگریستند که رفقه را مدة العمر
در ایام عزا اتفاق نیفتاده باشد و پدر مرحوم که معتقد بزرگان طریقت بود واقعه کربلای معلی بیان
می کرد از غلبه گریه تاب بیان نمیداشت نور الله مرقده وحال بنده چنان میگذشت که وقتیکه پدر رحمه الله
واقعه جناب سید الشهداء بیان میفرمود سلاح را در خانه نمیگذاشتم تا مبادا در ان حال که بر من طاری
میشد خود را بکشم والکنون بمقتضای وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ میگویم که بارها یاران صحبت خواستند
که واقعه شاه شهیدان بیان کنم از غایت گریه طاقت نیافتم که بران قادر شوم و همینکه خیال بیکسی اهلبیت
رضی الله عنهم آمد طاقت بیانی وطلاقت لسانی رفت پس در ایام محرم شریف قرآن مجید میخوانم
ومیگریم خصوصا روز عاشورا ع خدایا بحق بنی فاطمه ؛ که بر قول ایمان کنی خاتمه ؛ اگر دعوتم
رد کنی ور قبول ؛ من و دست و دامان آل رسول ؛ بخلاف اهل ریاء و سمعه که اگر آبی برکنند بر اظهارش
علم ونقاره می نهند و ذره محبت را برابر البته اکر می سنجند و بمقتضای دلالت احادیث نبویه
خدای عزوجل خواهد فرمود که چون نقاره ماتم نواختی و خود را از شیعیان کوفه ملحق ساختی الکنون اجرت
ماتم فرزندان رسول مطلبی از من چه میطلبی ع ببر ریشت بنشین ابن سبا ؛ با یزید و عبید زاهل جفا القصه
طریقه نقشبندیه با قوانین شرعیه ضیا موافقت و مطابقت میدارد و در اتباع سنن نبویه صلی الله علیه وسلم
و از اجتناب محدثات سبائیه ایشان را یدطولی حاصل است و دیگر امور که در عالم ذوق و شوق و بیهوشی
صوفیه را رو میدهد دیگر ائمه را بسیار است و ایشانرا اندک چنانچه بر اهل انصاف پوشیده نیست ع تو نقش
نقشبندان را چه دانی ؛ تو شکل پیکر جان را چه دانی ؛ تو خود می نشنوی بانگ دهل را ؛ رموز سلطانرا
چه دانی ؛ و آنچه قاضی مذکور درین مقام خوانده است البته بر ناظرین این اوراق معلوم است که
مصداق آن کیست بدلیل مبین وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

بعد ازین آنچه قاضی هفوات چند نوشته که بودن صدیق باب معرفت از امور مضحکه است بسبب
آنکه خرقهٔ تصوف منسوب است بجناب مرتضوی جوابش از تقریر محققین معلوم شده اگر معتقدین
نفهمیده باشند قاضی باید که آنرا بغور و انصاف باز ملاحظه فرمایند و از شوخ چشمی و خیره سری
باز آیند و افترا و تراشش و خراش را که و تیرهٔ قدیم او بود بگذارند و بدانند که حقیقت انتساب
تصوف و خرقه آن نزد ارباب اجتهاد و محدثین ایشان چیست کما مر مجملا و مفصلا و اگرچه نزد
قاضی در عظمت و جلال بعرتش عظیم میرسید ولیکن از معاصرین آن امور را که می پرسد کاشش
برین قدر اکتفا ورزند که نسبت الحاد و زندقه نکنند چنانکه دانستی در رو آن نتوانستی اما آنچه قاضی
حقیقت نشناسش بلکه نسناس در ادعای استحاله باب معرفت بودن صدیق ماده هفوات می ریزد
ولیکن کسی از رفضه مجالی ندارد که بعد از فهمیدن خویش که می آید بتائیدش برخیزد زیرا که در کتب
ایشان هرچه از فضایل و کمالات حضرت سلمان فارسی بروایات معتبره رسیده و هر کسی در بحار
و تراجم آن بچشم خود دیده یا بگوش هوش شنیده بودن آنجناب است باب الله با وجودیکه وعده
حتمی بر خلافت حضرت امیر کرده آنجناب را بر بهاد خلفای راشدین مثل دیگر ارکان متزلزله
برانگیخته بود باز قرین تخلف و تردد بمقتضای لفضوص جعفری گردیده و سرهم بر وقت تراشیده اگرچه
جناب امیر بار بار فرمودند که مرخود بجهه دست موسی سفید بکن کما فصلنا فی المجلدات السابعة پس باب الله
بودنش نزد قاضی محیل البته مستحیل تواند بود بخلاف ابوبکر صدیق عند العقلا
که همیشه ملازم صدق و صفا ماند اگرچه برای او مفرت شدید رسانند و علامت کمال ایمان بگواهی
حضرت مرتضی این امر در نهج البلاغت مذکور است کما نبه البحار و تازه تر آنکه در واقعه
فدک هرچه از و برسید نه بکمال راستی و درستی در توصیف حضرت زهرا ع بیان نمود
که قلوب شیعه نیز گواه است چنانچه بعضی ازین امور را در نقض الرماح فی کبد النباح
مبسوط گردانیدم فیکون رضی الله عنه واحدا فی زمانه متوحدا فی بقیه دستانه
و ایضا صدیق اکبر گاهی از هیچ احدی تخلفی بعمل نیاورده و کتب شیعه بدان ناطق
گشته حتی عهدیکه در فدک با جناب فاطمه زهرا ع بسته بود باعتراف طبرسی و بحرانی و در
شرح نهج البلاغت کما مر مفصله چنانچه باید بجا آورده آنگاه در زمانیکه هجوم مرتدین اعراب
و متنبان خانه خراب زاید الوصف بود و قدم بنموذج فضایله فی الاکتاب نزل علی
انه ورث الفردوس بلا ارتیاب لان خلافة الخلفاء الممدوحین تفرعت علی خلافة
افضل الصدیقین فاعتبروا یا اولی الالباب بعد هذا الانقلاب به بینم
که مجتهدین که چشم بینا و گوش شنوا ندارند کلام اقای خود که بدین تقریر

مختصر بی نشان و بی‌نشان می گردانیدم چگونه منتظم میگردانند واین الزام را چسان از میان بر میدارند فلیضحکوا
قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بعدازین قاضی دلیلیکه بر سنیتی نوشته که بودن صدیق
بابی معرفت مضحکه ایست اورا لمنزل مقصود نمیرساند زیراکه اگر معنیش این هست که هرچه را مردم بجناب امیر رسانند بالاجماع
ضروریست که واقعی باشد کما ینظر الیه کلامه السابق پس اول باید ثابت کردن که اجماع بران با وصف اعتقاد مجتهدین
سابقین و مجتهدین معاصرین بالحاد و زندقه بودنش واستدلال شان چگونه بدرجه ثبوت میرسد کما سبق تفصیل
ورنه لازم آید که هرکس که مدعی باشد که طریق من از جناب مرتضوی هست او بر طور مرتضوی باشد وآن مستلزم
انیمعنی است که هر فرقه شیعه با وصف چندان اختلافیکه قبل ازین دانستی سالک راه نجات باشند و بطلانش
بدیهی است که حاجت ببیان ندارد واگر معلق چنان قرار بدهید که هرچه منسوب بود به بزرگی کیف ما اتفق ضرور
است که حق باشد پس اینهم باطل است بلکه به بهداتنماولیه بتقریری که افاده دیدی و شنیدی بعد ازین
از کتب بسیار حتی از نقل صاحب صوارم وغیر اولی چون وچرا که ثبوت میرسد که صوفیه بد و صد هجری بهم رسیدند
علی الاطلاق پس اگر نقشبندیه را بعدیت زمانه در ظهور رود هیچ بیم وچه باک جرئت اینست بر قرار
داور رفته که ایمه واحد بعد واحد بعد دو صد سال هجری بلکه زیاده بران بعدد دوازده رسیده بودند تا
که منسوب اند بایشان قبل از ان حالانکه حضرات ایمه مختلف بودند با خود ها در احکام چنانچه مجتهد
درین کتاب قایل شده عاعتبروا یا اولی الابصار حالانکه بانیان مذهب این هم بمیده التسنن که بعد
از وفات تمام سابق امام لاحق میشد و در خار ازار ضلالات مبتلا بودند واحداث ایشان واضح شد
به تحقیق نسبت بدون المرتعین حکیت که از مقولات محققین عیان شد که تصوف مذهبی جدا گانه است
تحقیقا و الزاما نیز اکه با ظهار به رباقر مجلسی دریافتی که تصوف طور اهلبیت بود والیضا از کتب تصوف
جابجا پیداست که صوفی کسی است که عملش بر تقوی باشد وکلمات ایشان که در حالت سکر و بیهوشی صدور
یابد بهر طوریکه باشد مناط اعتبار نتواند شد بلکه توان گفت بعد از ملاحظه کتب شیعه که سخن مرتضویست
واز بسکه این امور زبان زد خاص و عام است حاجت باستشهاد ندارد و وقت ختم شدن محصل عبارت
مصابیت دانستی انچه بجوابش مجملا بکار اید وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ هرگاه قلم باینجا رسید
بقیه افادات مجتهد عنید را در رسالة التشیید ورق گردانیده کردم وبهمین مقدار مکتفی شده
بر آن می پردازم واگر احیانا در مباحث تصوف باز دغدغه نفسانی ووسوسه شیطانی پیش آید پس در طلب
رسالة التصوف که من حیث الجامعیت بر عادت قدیم خویش فراهم آورده بودم و معرکه ها آراستم وچنان رساله
مستقل پرداختم که از نظر کسی بدان تحقیق والزام والقلاب نگذشته باشد چنانچه خواجه میفرماید ❁ مشکل
خویش بپیر مغان بردم دوش ❁ کو بتایید نظر حل معما میکرد ❁ کرانشاء الله تعالی ان رساله را
بسبب مذکور و بمقتضای من جد وجد حلال معضلات خواهی یافت ❁ دایم نشان زگنج مقصود تر اگر

نرسیدیم تو شاید برسی؛ و این امر تحقیقی است نه تقریبی چنانکه سابقا و لاحقا دانستی که یاران برای ماموری خویش
چه اندیشیده‌اند امنیت ورقی چند از مبحث تصوف که مجتهد لاعن شی بادی آن شد حالانکه مدار گفتگو بر مباحث
کلامیه بود نه اهل تصوف پس حکایت عبد درهم نسبت که جناب مجتهد الدورانی ادرونده و باین گلگشت نخرامیده‌اند و بیان
فرموده‌اند که از رسوم هنود است یاد از حکایت فاضلی از امامیه میدهد که نامش میر کلو بود و گاه گاه بدرس کتب درسیه
فارسی نیز مثل گلستان و بوستان پرداختی و مستفیدان خود را مسرور و شادمان ساختی و لفظ کجاوه نشینی که در قصهای
گلستان آمده آنرا کجاوه بستنی خواندی یعنی کجاوه زرد رنگ پنداشتی چنانچه در بعضی از دیار هندوستان معمول
و مرسوم است که روز مذکور هم در عید نوروز لباس خویش و لباس سواری را برنگ زرد رنگین میسازند و نیز
هولی و دوالی هنود که سلاطین لکهنو مقلدین مجتهد بجامی آورند و رونق می‌بخشیدند حالانکه کلام مجیب مصیب در
عادات و محدثات مدعیان اسلام نبود تا بهنود چه رسد چنانچه تفصیلش بعنوان مناسبت و هم بطور معهود اهل تحقیق
و انصاف بدلیل و برهان میآید اگر خدای عز و جل بعنایت خود دستگیر این بیدانش باشد نسبت که حال مشایخ این زمان که بیشتر در بلای جهل
گرفتاراند و شیعه نیز در دام و دانه ایشان اسیر میشوند و آنچه متواتر محسوس است آنکه هزاران کس از امامیه در این
رسم و عادت بالبسه فاخره و زیب و زینت شریک صحبت می‌باشند و در قیام و قعود پیروی می‌نمایند و در فرح
و انبساط پا فراتر می‌نهند بالجمله حال این رسم تقلیدشان بنا بر غلبه هواجس نفسانی مینمایند قریب است
که جناب مجتهد الزمانی بر دفتر افادات خویش نگاشتند پس بگوش ایشان موعظت پدر بزرگوار خویش باید
دمید که از دشمن خانگی حذر باید کرد و بعضی از موید آتش عنقریب گرفته کما لایخفی و از آنجا که مقولات
خاص انتقام اندرز مجتهدانه مینماید پس سامعین و ناظرین چنان در قلوب خویش خیال راسخ دارند که این
تقریر جناب مجتهد نحریر از باب خرق عادات و کرامت خواهد بود جناب مجتهدین تاجی مکلل بجواهر بر سر سلاطین
آن ملوک می‌نهادند که رسم هولی و دوالی را رونق وافر و زینت متکاثر می‌بخشیدند و اگر از موعظت شرعی
بمقتضای امر بالمعروف و النهی عن المنکر که قرآن مجید و حدیث شریف از آن مملو و مشحون است دریغ نمیکردند
البته سخن شان ملوک میشنیدند و از کفر و شرک باز می‌ماندند و بر فرض و تسلیم اگر گوش بران نمی‌نهادند
باری در حصول ثواب هر که تردد کند البته بشیر اکبر الکبار میرسید الغرض یاد ندارم که در هیچ تقریری
مراعات نفس الامریه بعمل آمده باشد چندانکه درین خصوص بعمل آید و لیکن بنده در امری کلام میکردم
که علما بجواز آن فتوی داده باشند لاجرم توقع انعمتی دارم و بصد دل امیدوارم که بیان فرمایند که در
کدام کتاب دیده‌اند که فقهای اهل سنت رسم نسبت را جائز نوشته‌اند بینوا توجروا بخلاف آنچه فقیر
بدان اشارات و تصریحات نموده‌ام و آنچه از دوازدهم ربیع الاول الخ خبر داده‌اند اگر مقصود ازین تعبیر
که بکثرت مشعر است آنست که سنیان چنین سانحه را مختلف گردانیده‌اند جوابش آنکه درین خصوص تعیین
روز بخوبی بالیقین نمیشود ولیکن چندان اختلاف نیست که محققین شیعه دران گرفتاراند که ماه را هم مبدل ساختند

که بسیاری اخر صفر گفته اند و قلیلی که مثل کلینی دران داخل است دوازدهم ربیع الاول را مدعی گشته در کافی
این اختلاف را در کتب محققین اهل حق نشان نمیدهند و اگر مقصود بیان طعن است که صوفیه اهل سنت
چنین میکنند جوابش آنکه وقتیکه بنده در شاهجهان آباد در سفر دوم که همراه کس و کوه رخت اقامت در انجا
انداختم و ختم در تفسیر فیوضات حیدری تکمله تفسیر عزیزی مشغول بودم تا عمایدِ شهر خصوصا با بزرگی که عبده
کو توالی بلده مذکور داشت در دفع این محدثات که کمتر ازان محدثات است که در ایام عزای محرم در لکهنو
خصوصاً امام باڑه کلان و امثالش بوقوع می آید و مردم امور نالایق مستهجن ذکر را بچشم خویش دیده
اند و محصلش بطوریکه دریای محیط را القطراتی چند گنجایم انکه جمیع عشاق از بدمعاشان ذکور و اناث
انچه آرزوها میدارند دران ایام ولیالی علی رؤس الاشهاد بر می آید پس بعد از گفتگوی بسیار همراه
بزرگ مذکور چنان محقق شد که در محو نمودن این محدثات اندیشه بلوای عظیم و فتنه شدید است و حکام ازان
می ترسند و زیهار تن برضا نمیدهند پس شکوا و استغاثه ان خبر بدرگاه باری عز و جل علاجی ندارد اما جواب
طعن خالفه پس تحقیقا یا الزاما در مجلد اول دانستی حاجت اعاده ان نیست اما انقلاب پس ازین مجلدات
بخوبترین وجوه چندان عیانست که محتاج بیان نباشد زیراکه بارها دانستی که با وصف نوشتن فارغخطی
که از حضرت آدم تا حضرت خاتم بدان منهاج کسی نوشته باشد حرص و طمع خلافت را باوجود خون ریزی
بشمشیر و صنعتهای مصارعت حدی نبود لاجرم تعبیر امامیه از خلیفه اول عوخجی بلفظ خالفه اول و آنهم مبالغه
دیگر هیچ نتوانند شد و اگاه تناقض روایات یعنی این شوره شوری و ان بی نمکی که مانند جنین در رحم پرده
نشین شد و لیکن از اهل وقاحت بعید نباشد که گویند که چون اختلاف زمانه در میان است تناقض و تناکر
هرچه بود برخاست و حمقا هنوز نداننده که مضمون فارغخطی چه بود و این همان مثل است که تمام شب قصه حضرت
یوسف و زلیخا شنیدند صبحدم پرسیدند که زلیخا زن بود یا مرد و ظریفی گفت اگر من می بودم جواب میدادم
که اراده جهاد و جنگ بعنوانی داشت که اگر افواج مهاجرین و انصار جمع میشد کارزار چیان پهلوانان از دفتر
عالم محو میشد و تو میپرسی زن بود یا مرد نعوذ بالله من تلک الخرافات و چون این قصه تقدم زمانی دارد هر که
بعد ازان اراده جنگ کرده باشد بطور تقلید خواهد بود کما لایخفی قوله کسیکه تتبع کتب معتمده فرقه حقه
نموده میداند که تمام کتابها مملو و مشحون از احادیث و روایات است که دلالت بر عظمت مصیبت آنحضرت و استحباب
گریه و نوحه بر مصائب آنحضرت دارد و نحوست این روز الخ اقول بیهوده گوئی این هرزه چا با بلاغت این ابلغ
بلغا باید دید که انچه درینجا نوشت دلالت دارد برانکه این شخص که عمر خود در تفحص کتب معتمده امامیه بسر کرده
و در زمان سلاطین صفویه بی مثل و بی نظیر در تفحص و تتبع بوده یعنی مجلسی ثانی علیه ما علیه نا واقف ازین
فنون باشد زیراکه در زاد المعاد دعای عاشورا از حضرات ائمه نقل میکند قال النبی صلی الله علیه و آله
من قرء هذا الدعاء یوم عاشورا الا یموت فی تلک السنة و لو قدر وفاته لم یقرء له بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم صل علی محمد وآل محمد وبارک وسلم وعلی جمیع الانبیا والمرسلین سبحان الله ملاء المیزان ومنتهی العلم ومبلغ
الرضا وزنة العرش لا ملجا ولا منجا من الله الا الیه سبحان الله عدد الشفع والوتر وعدد کلمات الله التامات
أسئله السلامة برحمته ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وهو حسبی نعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر
وصلی الله علی محمد وآله اجمعین ثم تقول عشر مرات اللهم صل علی محمد وآل محمد وسلم وتقول یا قابل توبة آدم
فی یوم عاشورا یا مسکن سفینة نوح علی الجودی یوم عاشورا یا غیاث ابراهیم من النار یوم عاشورا یا جامع
شمل یعقوب یوم عاشورا یا کاشف ضر ایوب یوم عاشورا یا غافر ذنب داود یوم عاشورا یا سامع دعوة موسی

وهارون یوم عاشورا یا زاید الخضر فی علمه یوم عاشورا یا خالق الجنة والنار یوم عاشورا الخ وبعد از دیدن اصول رفضه در مناقب روز مذکور چنان معلوم توانی کرد که آنچه نوشتم نمونه کامل هم تواند بود ومجتهد الزمانی مصدر امور لایعنی میگوید برخلاف آن که در جمیع کتب نحوست آن مذکور هست پس شوخ چشمی وخیره او را غیر متناهی توان گفت که بیچاره بمقتضای مثل مشهور نیم طبیب خطره جان ونیم ملا خطره ایمان شده نشاید بخیال خود چنان رسوخ یافته که این دعا قبل از آنست که حکم نحوست برای یوم عاشورا شود پس چنین ملا که مثل او را کسی در خواب نشنیده باشد بر منسوخ چنین احکام جاری تواند کرد و حکم تواند نمود که هر که بر آن عمل کند همچنین امور بر او مترتب خواهد شد وعلی هذا الالف فی العداوة للرسول واولاد البتول در وجها و المعقول و صریح نکوهش والنفرین حضرات ائمه طاهرین درین صورت باین ملای بلی ندیه جلی نظیر متوجه میشود که اگر بیانش از احادیثی که او در کتب خویش مثل عین الحیات نقل کرده بکوشم کلام بتطویل می انجامد لیکن تحریر مجتهد مختل الحواس دیدنیست و یاد داشتنی بلکه اگر غور کنی در آن دعا نمودن بدرگاه الهی باقتل لازم آید غلط گفتم بلکه با فوائد کثیره پس رفضه که این دعا از زاد المعاد میخوانند مثل مشهور بر ایشان منطبق افتاد که دروغ گوی بیروری تولا حول ولا قوة الا بالله معهذا چون این دعا را حضرت اهلبیت و اصحاب خود تعلیم فرمود فضائل عاشورا ثابت بود بدون نحوست پس البته حکم نحوست نیاید مگر بعد از وفات شریف بد بهای در از پس ثابت شده که ائمه ناسخ دین محمدی بوده اند یا بر حضرت سید امجد خود افترا کرده اند وعلی ای تقدیر سلسله دین وملت از هم گسیخت واساس شریعت از هم ریخت واگر این امری حادثی بود از آغاز حضرت آدم و دیگران از انبیا ع پس شهادت امام و مصیبت آن روز بانفراد چگونه متقادم در واقع این همه فضایل گشت مجموعا غرض اینست که بعد از ثبوت بدست ایشان اثری ازین در متین دیانت ائمه باقی نماند ای ابن سبا انهمه آورده لست بیان این امور بهر از خیر مفصلا صورت تواند بست تکلیف که عمر فقر تمام گشت به پایان رسید عمر واگر فی الحق راستی خواهی گفت که هرگز مومنی را درست نیست دشمنی یا رزوری داشتن ونحوست قایل شدن حتی که او ونه دشمنه نیز نحس نیست در حقیقت دشمنی او با حضرات ائمه میرسد که ستایش دوشنبه وغیره از ایشان ثابت است والعجب که مجتهد میگوید که حاجت هیچ مومنی برآورده نمیشود هزاران بار مکذب ان ازین طرف تا ایران دیده باشی که حاجات مومنین هم از نقد وجنس خانه بابه

بلکه غیر مترقب نیز برآورده میشود که هم دراهم و دنانیر می یابند و هم طعامها و حلواهای لذیذ خصوصاً مرثیه خوانان
الی غیر ذلک نظیر لطیفی در ایران روزی میدیدم که برف باشدت آدمی بارید نبود و دستی آمد که او را روز عاشورا
برای نوحه بعد از تقرر دنانیر طلبیده بودند پرسید که درین وقت چه ضرورت بود که قدم رنجه کردی گفت صاحب
امشب خوابی عجیب دیدم که گویا وادریغا میرود و قیامت برپا شده است و قد مختصر حضرت امام حسین را بکمال
جاه و جلال طلبیدند چون کریم ابن الکریم است از دعوی خون خود درگذشت و با یزید صلح اختیار کرد نیز دانستم
که درین وقت بمجلس خواهی رفت و کلفتها خواهی کشید پس ضرور شد خبر دادن بالجمله هرچه بخیال مجتهد می آید
میگوید و عاقبت اندیشی نمیکند و ایضاً چون حاجت کسی برآورده نشود پس باید که هیچ تشنه و گرسنه آب و طعامی
ندهند اگرچه بمیرد و این مذهب البته مذهب عبید الله زیاد و ابن سعد باشد که اجله اهلبیت را قطره آبی ندادند
و ذبح کردند و معاذ الله که این راه و رسم ظلم را خدا و رسول پسندیدند فاتلهم الله انی یؤفکون و برخلاف
آن کتاب الله و حدیث شریف ناطق است عموماً لیس بالیتی و اضعین را چنین ساختن که احدی را از ان قوم
که یزید را مومن پاک اعتقاد کنند و ظالم و فاسق ندانند حاجت ایشان نباید برآوردن الی غیر ذلک
من المضامین و البته در کتب شیعه بنظر بنده رسیده است و انچه در مذهب فرقه قمیان کشان که ایشان را
مجتهد فرقه حقه میگوید و اهل ظرافت از راه الفهم ضمیمه منحولات ثلمانیه اثنا عشریه میگردانند پس انچه مجیب یعنی
مجتهد مختل الحواس گفته دلیل واضح بر جهل یا تجاهل اوست و حال روزه عاشورا و انچه متعلقات آن بود سابق هم
ازین قلم آمده و بر عقلا در آنجا هم بوضوح انجامیده که چون رفضه روزه آن روز حرام دانند موجب تقیید شیعه
خواهد بود و سبب تشنیع که در معنی اتحاد عید است و انهم بجهت بقای حضرت آدم ثانی کما لا یخفی علی الاقاصی و الادانی
و در بارهٔ رئیس المحدثین بخاری هیچ تشنیعی را مدلل نگردانیده ظاهر سخن همین است که قدرتی بر آن نیافته
پس حیرت بر حیرت می افزاید که این اجمال را مرتکب نشود و مثل مشهور را برخود منطبق میگرداند که خود فضیحت
و دیگران را نصیحت و حال کتاب غنیة الطالبین نیز عنقریب گذشت مطابق تصریحات حزین و برادرش سیما
اوراق جواب الفضاح که مقتضای جوانمردی آن بود که اول اختلاف را که در کتاب مذکور واقع است بر مبدأ ثبات
یا ترجیح میداد یعنی را که کتاب از حضرت شیخ است بعد از ان نقل حکایت میکرد معهذا امشب التقسیم روایات
حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم را عنقریب دانستی و اگر این فضایل روز عاشورا از اصول رفضه
نقل کنم کلام بتطویل انجامد و فیما ذکرنا کفایة للمسترشدین و الحمد لله رب العالمین و حال وسعت طعام نیز در
ابحاث سابقه عیان گشته و باید آن نکته را یاد داشتن و بر صفحه خاطر بآب زر نوشتن که در مقام و یکه
از کافی امام المحدثین نقلش برداشتیم و از انجا که مومن جالیسی در ذو الفقار مصنوع خود باین عبارات حساب
کرده بود جواب نیش در صوله حیدریه آنچنان مبسوط گشته که گوئی که گردنهای مجتهدین رفضه را در شکنجه عذاب
دایمی پیچیده ام فرصت وفا نمیکند که اعاده آن بعمل آید و با وجود حیدن اختصار و ایجاز همت ناظرین

را از مطالعه این کتاب قاصری یابم و اعتقاد راسخ دارم که برای مزید ثواب شهادت حق تعالی چنین روز را که فضائلش بر احادیث فریقین دال ست اختیار فرموده و نور علی نور گردانیده والعجب که انبیا و اولیا بسیاری روز جمعه وفات یافتند خود در روایات شیعه در کتب شان ببین که شهادت امام حسین روز جمعه بود الی غیر ذلک فعلیک بمطالعه جنات الخلود و بعد از دیدنش اجمالاً هم واضح ست که اصح روز جمعه ست و همچنین کتاب حقیقة المنصبه بر ان دلالت کرد که شهادت انجناب روز جمعه ست و مابه النزاع این ست پس بر تقریر مجتهد منحوس نحوست جمعه ثابت میشود و این امر برای او مانند تشهیر ست و نیز وفات امام کاظم روز جمعه ست و نیز امام رضا روز جمعه وفات یافته همچنین امام حسن تا الی نبی نحوست نحس مسمی یعنی مجتهد دین فروش دنیاخر باید دید و این دفتر مولد و وفات انبیا و اولیا اگر نگاشته ایم بعد دیدنش مجتهد مبهوت خواهد شد پس بگوید فبهت الذی کفر و قول مجتهد پس انچه حجیب اسناد آن بطرف حقه کنندگان نموده الخ دال بر آنست که مدعای او را نفهمید حالانکه از عبارتش سمت ظهور دارد که بر اصول رفضه در پی الزام شده یعنی اگر طعن این قوم از راه بیان فضایل عاشورا ست پس مشترک الورود چنانچه مدلل و مبرهن شد و اگر از جهت آنست که روزه میدارند و موجب ثواب می پندارند پس آنهم بر جای خود ست که رفضه در تاویل و لتسویل مجالی ندارند که خود کرده را علاج کنند بالجمله بعد ملاحظه این اوراق خطای مجتهد اظهر من الشمس و ابین من الامس ست حتی که ادانی طلبه نیز بمکاید مجتهد پی می برند و بر ریشش او میخندند و در نیجیت اگر طلبه علوم دینی ادنی غور بکار برند هم تناقض زعم مجتهد موجود است که شهادت جناب امام حسین را بلفظ قتل تعبیر کرده و از کتاب اعتقاد او پیدا ست که اکرم عند الله اتقیکم است که تقیه را بنیش از بیشتر بجا آرد پس قیاس کن از ینجا که در باره جناب سید الشهدا چه لازم آمد و در حدیث مذکور جائی چند لفظ قتل موجود است و للاکثر حکم الکل وانچه در ان جابجا انکار فضایل عاشورا مرد لیست مخالف حدیث نبوی است کما لا یخفی فلا یبانه عند العقلا فکیف که اعتبار حدیث امام مشروط بدان باشد که موافق کتاب و سنت افتد چه جای آنکه صریح مناقض حدیث جد امجد ایمه گردد و طبرسی دیگر موالی مجتهد تقیه را بر انبیا روا اندازند فتذکر و از فقره سنیر عمون بحدیث یضعونه الخ صریح معلوم میشود که واضعین انحدیث بر نام مبارک نبوی صلی الله علیه واله وسلم بر اصول منافقین حضرات ایمه خواهند بود ورنه در کتب دین و ایمان شیعه چگونه مندرج شد خصوصًا در کتاب چنین متعصب عنید منقشف عنید که گوید قرب شیخین از نجبت است که حضرت خواست عذاب ایشان تضعیف ماند هیچ گونه متناقض القول رطل بوق فی مصائبه باز همه اش در کاسه که مجتهد از فقدان حواس لایق تالیف نماند و بالاخر مقالات مجتهد باصل الاصول او که تقیه و مماثات شده باشد ای دشمن عقل و دین حضرات ایمه مهدیین برای هدایت بودند یا برای اضلال و تلبیس پس ایمه اهل بیت چگونه دین را برای خوشنامی سنیان متبدل گردانیدند حالانکه دوستی اهلسنت خود از کتب سنیان بلکه باعتراف مخالفان بجای خویش بلکه بهزار اقرار قوم بدانند نیز کمافی تذکرة الائمه و غیرها حتی الیهم از کتب شان ظاهر که بر طور سنیان بوده اند والحمد لله که این کتاب از ان نقول و حکایات پر ست که خلفا وقت اعتقاد

طلبیدند وایمه هرگز زبان خود را بدروغ نیالودند و ازین جهالت بلائی که بر امام محمد باقر ع و رفقای آنجناب شهید
اولی رسید که با وصف دو واسپه رفتن تا شهر زوبل آب و دانه بود کما فی الکافی و امام رضا چه بلاها دید حتی که از دست
مامون شهید شد ولیکن خلافت او را انگرزشت کما فی العیون شرمش نمی آید که از رسوای اولین و آخرین نخواهیش را متقاضی
است لعنت بر آنکس تا قیامت باد که ایمه را بزبان حال یا قال مفترین دانند و خویشتن را مصداق لعنت لاعنین
نگردانند و آنچه مجتهد مرفوع القلم و القدم بعد از حدیث متیم نهار بمقتضای مثل مشهور هم خرما و هم ثواب گفته که ازین
حدیث مستفاد گردید که اصل روایت فضایل عاشورا از روایات موضوعه اهل سنت است الخ اینست استفاده و این
خصوصیت چگونه ثابت شود امیدوار اتمام تقریب ام افاده فرمایند و احسان بر احسان افزایند وگرنه فی عهد تکار تر
مطمئن خواهند شد که چون فضایل ان از اصحاب ممتحن حز دمار سیده ضرور بود بمجالب نخواهش فرمودن قعدکر
یضعوه نه یفعونه وسنیرعمون فتنین الرفضه فانهم متاخرون طموا دلوه اجبر وجا و حال جقیه ملوی این
منافقین بهر دم و هر قدم قیاس خلت را جاری میگردانند کما سابقا و لاحقا اگر بعد ازین تحقیقات و الزامات و التفا
باز تردد تو این انصاف دشمن پرستاران بوم و شوم خانه کن کاوکاو کنند و بدامنت دست آویزند قُل
تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ
لَعْنَةَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ قوله مخدوش است اولا بانکه الخ اقول مهمل است ازینکه علمای
امامیه مصیبت نهار نفهمیده تفصیل اجمال آنکه مجیب درین عبارت بر دستور خویش بالزام علمای شیعه می پردازد
که ازینجا مثل الصبح اذا اسفر منجلی و هویدا گردید که اطلاق لفظ شهادت یا اظهار آن که احیانا بالسنه علمای امامیه
و اقلام مصنفین ایشان جاری میشود از قسم فلتت لسانی و لغزش قلمی بقصور توانگرد و برفرض و تقدیر اگر
معتمد را دران دخلی باشد بلاشک و شبهه از خوف اهل حق و لوتریت و تقیه از ایشان یا ماتم و خوشامد ایشان
و سیاه پوشی با آنکه ممنوع است بجهت بقای نسل سید عالمیان خواهد بود و لعیدترین مجیب اموری را ذکر میکند که
موید این ابواب باشد و کلام او را تائید میکند پس میگوید که از مویدات این معنی بمقتضای کُلُّ اِنَاءٍ یَتَرَشَّحُ
بِمَا فِیهِ حکم بتوسعه طعام و شراب و طبل نوازی و جلاجل زنی و تغنی بترانهای موسقی که از باب سرور
و انبساط و آلات شادی و نشاط است و روایت فضائل عاشورا و ثواب روزه آن و انکار وصول و رنج
آنجناب علی مرتضی و فاطمه زهرا رض وقت استماع سوانح کربلا است و حکم باستحباب غسل و پوشیدن لباس نفیس و استعمال
عطر درین روز مذکور است و هم دلالت آیت کریمه خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ علاوه برین و همچنین زینت فرش
و روشنی قنادیل و طیاری شیشه آلات و آراستگی مکانات بجریان آب جوش قوارها و دیگر مکلفات معمول و مرسوم
عوام در حساب و شمار نیست و با اینهمه لاف زنی علمای قوم باید دید تا بکجا رسید یعنی کتب خویش را ندیده مطاعن
بی گناهان آغاز نهادند و دفتر شکایت بر کشادند اینست عبارت مجیب بر نقل مجتهد در تقیید لفظ تقیه ... و لفظ
برای رفع ابهام و خیانان منیابد که لفظ و همچنین از طغیان قلم ناسخ است و مقصود آنکه علمای امامیه پیر اهلسنت

میکردند از جهت توسعه طعام و غیر آن که شیعیان آنروز را روز عید و سرور میگردانند حالانکه این امور در کتب شیعه مسطور است
از قبیل نوازی و جلاجل زدن و ترانهای موسیقی که از اسباب نشاط است و در کشف الغطا و تالیفات ابو علی بخاری و غیره
او در عزاداری مذکور است پس بر تقریر ایشان منقلب شد و عیان گردید که لباس سیاه و اظهار گریه و بکا و سوگواری بیا
چنانست که کوفیه و عباسیه بر اصول امامیه ابتدا را کشتند و ماتم نمودند و امامیه فرمودند که چون شما ماتم کنید دیگر کیست که ما را
کشته پس صادق آمدی که گفته که این امور بملاحظه بقای نسل امام حسین است و مقصود از ما بعد لفظ همچنین که از طغیان قلم ناسخ
است آنکه مجیب تکلفات عوام را در پایه اعتماد نمی گنجاند و با اینهمه زیارتها علمای شیعه از غایت سفاهت طعن میکنند و حال
عبارت بنده ملاحظه کردنیست که در زمان سلطنت رئیس المتعصبین از سلاطین لکهنو با وجودیکه دیگر بزرگان را هیچ بلاها
پیش آمده و پیرفاضل برادر بجبر و تحریر چندی از رقعات چه حکم رفته بود کما ذکر فی الدیباچه این رسایل را بعد از طبع
رواج دادم حرفی از متعلقانش لکه بزرگی را دیدم که افتان و خیزان بسوی من آمد گفتم خیر لنا و شر الاعدا از نیل پرسیدم
چه افتاده است که بسبب چندین خائف است فرمود شنیدم که برواج رساله قدیمه و جدیده طالع آن نقشی کشیده که متاکل تاج ما داد
است مبادا اجیال بگذرد که طبع چنین رسایل در انهم خلاف داب سلطنت گفتم عین مصلحت و احسانست که بعمل آمد بالجمله من از
عادت عوام چنانچه دانستی قطع نظر کردم و مجتهد معذرت در ان تکلفات میکند و معلوم شد که سخن را نمی فهمد و شاید که بنیاد از
بر لفظ همچنین می نهد که حالت دانستی و شارحین کلمتی چنانچه بالا معلوم شد در کافی اغلاط اقلام را نشان میدهند و اگر از ذی
عوض کنی بر زیادت لفظ مذکور دلیلی قایم تواند شد یعنی ضرورست که مقدمات مذکوره نیز بتجویز علمای شیعه باشد پس اگر لفظ
همچنین زاید نباشد لازم آید که چنانچه مجیب اعتبار نیست بسبب آنکه از عادات ما بعد حق عوام است ما قبل آن نیز بحث مخ
تشنیعه و هو لا یجوز عنده تعیین کونه من طغیان القلم و هو المطلوب باقی ماند امری دیگر گفتنی که مقصود ازین عبارت که و
انکار و معول رنج بجناب علی مرتضی و فاطمه زهرا الخ امر لغیست که او دستانی هم نوشته و از ان معلوم گشته که بعضی از عماید
علمای شیعه گفته بودند که بعقل نمی آید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخطاب امام حسین یا وصف کوچکی او واقعه کربلا پیش
والدین مکرمین ش بیان فرمایند و دیگران جواب داده اند که چون انهمه بزرگان و نهر دان راضی بقضا و طالب درجات علا
بودند ذکر مصایب و شهادت باعث سرور ایشان است نه موجب رنج و ملال و قبل ازین دانستی که رفضه را در هر کتاب دعوی
اینمعنی است که پیروی امامیه میکنند و در سرور و شادی نیز پس روز واقعه مذکوره بر اصل ایشان روز عید شد نه کیف که روز
عاشورا را و انداز نه بخلاف اهلسنت که بر دزه حکم می نمایند که ایهم موید عید شیعه گشت علی ما لا یخفی و محصل تقریر انکه انچه
رفضه بر اهلسنت وارد میکردند با فحش وجوه بر ایشان منقلب گردید اکنون ملاحظه کن که انچه مجتهد در جواب گفته اولا
اینکه مجیب گفته بود که خلاف کتب اهل سنت پیرا است از واقعه کربلا پس اگر نزد او این امور مستلزم وصول رنج به جناب امیر
و حضرات زهراست چرا قدمای اهلسنت بذکرش اقدام نمودند فما هو جوابهم فهو جوابنا این بنقیه هم سک
بر ان میسور الغرض آن عبارتی که مجیب بنولیسد تمام متن اینست که اول اینمعنی موقوف برین است که لفظ شهادت ... در
بر السنه متاخرین اهلسنت که بعد از وجاهت و سلطنت سلاطین صفویه در ایران زمین بهم رسیده بودند جریان می یافت

و هو بهتان عظیم زیرا که کتب قدیمه اهل سنت و خطب جمعه و عیدین ایشان از ذکر واقعه شهادت آنجناب حاضر
است الخ الغرض هیچ صورتی برای درستی قول مجتهد پیدا نمیشود و من ادعی فعلیه البیان پس انصاف باید کرد
که مسرور و ملول شدن اهل بیت بعد از شنیدن واقعه کربلا از حضرت سید انبیا در عالم دنیا در عبارات مجیب مصیب
کجا است تا مجتهد بنیاد کلام خود را بران ریخت و حدیث کنان از میدان بگریخت و آنچه مجیب گفت از سرور و انبساط
اهل بیت بعد شنیدن واقعه از حضرت بر جای خود ثابت شد پس شیعه را باید بر اصول خویش شادمانی کردن کما سبق
مبرهنا فتم الدست و حصل المطلوب علاوه آیا آل عباء را مرتبه الوهیت بهم رسید که میدانند فلان سنی در کتاب خود واقعه
کربلا معلی ذکر کرده و هرگاه مقید کرد بقید نزد مجیب معلوم شد که پیش مجتهد مستلزم خوشی است فیرد علیه اختیار السرور
لا البکاء بالویل والثبور و از جواب ثانی یعنی للانسلم الخ توان فهمید که هنوز در برزخ ماتم امام بر پا است
حضرت زیرا که تسکین پیغمبر خدا احیا تا ساکت میشود کما اشرنا سابقا و حدیث کلینی که حضرت امام جعفر فرمود مشتاق را
که میخواهست بر سقف مسجد شریف همراه مزدوران بر آید که چه خواهی دید خبر آنکه حضرت در نماز است تا متوجه باز واج مطهرات
تا زیارت قبر شریف نماید والحمد لله که متسوخیت نوحه و شیون معلوم قبل ازین مذکور شده آمدیم بر وجه ثانی مجتهد الزمان
که میگوید ثانیا بانیکه لا نسلم که ذکر مستلزم رنج باشد بلکه مسلک اخو السنت ایشین ثانیا دو وجه اول آنهم جدا شد و ذکر بکا و نوحه
بر حضرت حمزه قبل ازین مفصل گذشت کما لا یخفی و حال حضرات ائمه امام حسین از خوشحالی و فراغ خاطر باعتراف آن ذات مستانی
و غیر او چنان بود که مردم قبل از آن در وقت خوشی ندیده بودند پس اضطراب و امین انجناب کجا راه داشته باشد
که هر یکی را از اهل بیت تا دم شهادت تسلی میداد و باختیار صبر امر میفرمود و پیدا است که هر که خود مضطرب باشد دیگری را
چگونه تسلی دهد فکیف که یقینا مید السنت که منتهای آرزوی خود عنقریب میرسد یعنی خدمت جد امجد خود و هرگاه حکیم
شریف این تفرقه ضروری شد یعنی نوحه مردان نیز دکور و گریه زنان بر اثاث پس مقام حیرت است که مجتهد گاهی
اهتمام این امر نه فرمود و آنچه گفته که اما زینت تعزیه خانه الخ مشعر بر السنت که از فهم او دراکش هنوز دلی دور است
مجیب از ین امور سخن میراند پس تعرض بدیگران چه ضرور که ساله پرستی بجدی شد مطابق تفسیر اهلبیت که حضرت امیر
ابن عباس را ابداع نفید از فرموده معاذ الله بر اصول شیاطین و مثل من ضحک ضحک و من افک افک بالبته به حال تقریبا
شب و روز مشغول آن بر اصول دشمنان بود پس آیه دافی بدایت یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا
تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ بر روی مجتهدین رفضه باید خواند و حکم
ناصبی بر ایشان باید راند و آنچه فرموده معلوم نیست که موافق فهم ناقص خود کدام وجه و جیه مجیز دعم مجتهدین فرقه
حقه کشان یعنی بدمعاشان تجویز نموده که نفی امکان جواب از انها فرموده الخ جواب آنکه الکون الخ از هفوات مجتهد
اولین و آخرین بعد از اقامت دلایل قطعیه و براهین یقینیه بر بطلان آن نامی نمانده است بلکه معلوم شد یا همان
دستور قدیم است از کوری و کورانگی در بیخ زنی و دلوانگی بیچاره رافضی نمیداند که در نیمقام که عقیده بعد از دیدن
کتابی نوشته شیطان در گوش او چنان دمیده که بحکیمی از اهل سنت بر آن قد ملی نمده چنانچه شیطان بالهام

جناب مرتضوی بر قلب ابن سبا محیط گشته بود و نه دانسته که حضرت امیر بهمی حیل این مشکل هم برای پیروان اولی نموده‌اند
وایشان را متحیر گذاشته بجدیکه اگر قلم بدست گیرند انقلابات عظیم رو دهد و از علمای رفضه کسی در مقاومت آن
قدمی نه نهد خصوصاً حضرت امام رضا علیه و اولاده التحیة والثنا متکفل و ضامن آن شده و در اغاز منتهی الکلام به بیان
وافی مبین گشته و بر مطالعه منتهی چه موقوف که هر که برین کتاب عبور کرد قطعاً حکم نمود و محصلش اینست که علی مرتضی
برای سنیان بزرگی دیگر است و برای رفضه شخصی اخر و هریکی ازین دو فریق بر اصول خود با یکی ازان دو کس
مائل است ؎ که تو و طوبی و ما و قامت یار ؛ فکر هر کس بقدر همت اوست ؛ پس توان گفت که پیشوای ما امیر المومنین
خاتم الخلفاء والراشدین است و رهنمای شان مظهر کفر دارند او بر کافه مخلوقین از مسلمین و کافرین که خود به
بروایت دجال اعورین در کافی مفتخر مود که اگر مکر و زور در دین متین روا بودی از من کسی زیاده تر درین
فن نبودی که بر فاروق بتوسط فیروز فیروزی یافت و چون دانست که مردم برای تحقیق آیند از جای اول
بقدر رشیری جنبید و گفت ولله تا من درینجا نشسته ام او را ندیده ام حالانکه او بسوی علم خویش گریخت و گفت
که من کار فاروق را بضرب ذوالفقار تمام کردم پس مرتضای شیعه بر گویا خورش را بر تارهی داد و او را بر سواری
دلدل فرستاد تا او در بلاد شیعه داد متعه دو و دیگر را بتقلید امام غایب عن الابصار الحاضر فی الامصار بدور
دوار داد و نزد ما حضرت مرتضوی السنیة نیک مخصری بوزارت فاروقی داشت چنانچه از کشف الغمه هم مکشوف است
که آنجناب طالب این عهد بود و ایضاً او نزد اهل حق غالب کل غالب مظهر العجائب والغرائب مطلوب هر طالب
بود و امام شان نذل جمیع اهل البیت سیما هنیا بود زیرا که او خود را ذلیل کرد و در کافی برای چنین شخص نکوهش
آمده پس او را هرچه خواهند بگویند مگر یاد نداری که امام جعفر بعد شنیدن قصه ام کلثوم فرمود علی مرتضی
چنان ذلیل شد که دختر خود بعمر دید بلکه باشاره او جنی متمثل شد فصار کشراسیو یا (?) وازین قصه قبل ازین
بوضوح پیوست چنانکه گوئی ؎ انچه دانا کند کند نادان ؛ لیک بعد از خرابی بسیار مهندا او پرده نشین گشت مانند
جنین الی غیر ذلک من الاوصاف عند النواصب الملاعین و نیز امام شان تارک معیت بضعه اطهر بود بلکه قاتل آنجناب
نیز فانه تجری اعینیها ما تجری و هم ینظرون ثم تحیروا (?) ایضاً در خانه بین در آمد و آنگاه در امانت جناب سید المرسلین
خیانت نمود که صبیه مطهره سلالة اهل البیت خود را بدست اشرشیعت سپرد حالانکه حاجتی نبود و هو موما لا یخفی علی العقلاء والفضلا
ماحی فار عظمی شد که بار بار حالتش دالتستی (?) و نیز بادم عهد و میثاق مصداق وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
و تحریر فقرات مقابله در هر مقام ضرورینست کما العلیم کل سرکار من اهل النهی و از انجا که هر هر لفظ قرانی هفتاد و هشتاد
هزار معانی را محتمل است کما مر بتقدیر صحت روایت در حق صدیق موجب استبعادی و غرابتی نتواند شد بمقتضای
احتیاط همین بود مگر یاد نیست که حدیث نبوی را برقی باسناد خودش از امام صادق آورده که لیس شیء ابعد
من قلوب الرجال من تفسیر القران و فی ذلک تحیر الخلائق اجمعون الا ما شاء الله انتهی مختصرا انداییم که چرا مخفی
کما ینبغی
ازین مطاعن دست بر نداشتند و مباحثه کاشفه اللثام ندید که قبل ظهور مهدی چنین امور درست نیست

واز انصاف نباید گذشت که آیا اتقلونی در امالهٔ زیاده تر است از طلب وزارت نهنگ عنصری و معلوم نیست که از
بهتی کلمهٔ یک را نخواسته اما کسی را که صورتش مثل عمر و عیار بر اصول رفض بود یا کسی را که راسه زبیب و لطلبه عظیم
و درینجا بالبیتی دعوی خدای را از کتب جامعین مباحث مرتضویه نقل کردن نه دعوی عبودیت مشترکه و تحقیق
علی خیر البشر در منتهی و دیگر کتب مبسوط است فلیرجع الیه ورست بگو که سرقه و کتمان قرآن مجید اینست که بار بار مبین
شد و درین سطور هم می آید یا سرقه و کتمان آنست که در قرآن مجید خلفای راشدین خلفای حق و تعیین
تمام عالم باعتراف معصومین روشن گشت کما عرفت مرارا و سوف تعرف آنفا و تشبیه بقرآن ناطق برای آن
شخص تواند بود که صدق دعفار الشب ر ذر لضب العین گزارد یا کسی که در عین خلافت نیز نزد بانی مبانی
تشیع یعنی علم الهدای شان تمایینی ورطل بوق مولای مجتهدین احکامش معتبر و لی معنی باشد پس حالش
در خلافت دیگران چه خواهد بود خیر مضمون حدیث شریف که هم نشین شان بعد از انقضای مجالس شان
نقد ایمان چگونه بخانهٔ خویش تواند آورد یعنی بتایید باطل و تخریب حق چنان پرداخت که گوهر ایمان را
تماشی درباخت بعد ازین باید دید که کلام مجتهد حیبان درست میشود چه از هر کتاب مباحثه دینی مثل تفسیر
و حدیث و کلام شان پیداست که جناب امیر بعد از عرق ریزی و مشقت کشی چون از جمع قرآن مجید فارغ شد
و در مجالس مهاجرین و انصار برد و صدیق بر اصول شان گفت که نزد ما موجود است حاجت بدان نداریم و جهتش
آنکه چون او سر کشاد دروغ بر گردن رفضه که مذمت مهاجرین و انصار دید ورود در هم انشیا پس راوی رفضه
انهیم یاد نکرد که مگر خدای عزوجل را از مدائح مهاجرین و انصار که در هر جزو قرآن مجید فرمود غفلت رو داد و خدا
میفرماید لا تأخذه سنة ولا نوم جناب امیر بخطابش فرمود که کسی نخواهد دید این کتاب مستطاب را مگر معصومین و حقا که بعد
از آن چنان پوشید که بمجوابه عنقا شد مگر بر ظنی که در امانت امام رضا خیانت نمود و بر خلافت امر شریف
آن امانت را کشاد و چیزی را یاد کرد و حضرت امام بعلوم خویش ازین مطلع شد و چنان تصرف بعنایت
ایزدی نمود که حرفی از آن در لوح خاطرش باقی نماند و از درون سامعش اثری پدید نیامد و شخصی اجنبی بر
مسلط شد و این قرآن اهلبیت معصومین را از دستش در ربود و از و ناحی و نشالی نگرفت ... این روایات در اصول
شان مثل کافی وغیره از نظرم گذشته بود و وقت بمساعدت تفصیلش چنانچه دلم میخواست وانی نگشت باختصار
پرداختم معهذا در سابق هم گذشته اگرچه دلم فارغ نگشته وانه استثنای او درین مقام نیز خبر دادم تا قلوب نفسه نجوشد
و زبان الیشان نخروشد و بر هر طفل و مجنون هم واضح است که ائمه قدر العینی دیدن بر نطی موبد انمیعنی نیست
که فایده بر من جمع و تلفیق ترتیب یافت پس سرقه قرآن مجید و عار تکبری بمقتضای این اصول خبیثه که آنرا
مفصلا و مبسوطا توان گفت اینست یا آنچه از حضرات راشدین بعمل آمده که ائمه نیز مداح آن بودند چنانچه حضرت
امام رضا در حدیثی طویل که قبل ازین در تجدید و تعریف امام نقلش بر داشتم بار بار ارشاد نموده اند و انهما از کافی
کلینی بمعرض بیان آمد پس مثل آفتاب رابعه النهار از مشرق تبیان تحقیق و افادهٔ حضرت رضا روشن شد که درین لفظ

جامع ہر چیز از حلال و حرام و حدود و احکام مبین ست و در ہیچ امری تفریطی بعمل نیامده و دقیقہ باقی نمانده و
اکمال دین و اتمام نعمت چنانچہ باید و شاید بعنوان شایستہ صورت پذیرفتہ و ایضاً کجا شخصی کہ رایش در اکثر ابواب موافق
کتاب مستطاب گشتہ و کجا آنکہ رفضہ در امالی وغیرہ موافقت جناب امیر را در چہار چیز الحور افتخاری می آرند و درین فصل خاص
مناسب آنکہ گفتہ شود الزاماً کہ کجا آن موافقتہا از روایات غیر یقین بکتاب و کجا اقرار انیمعنی کہ من بر خطا بودم او بر صواب
و کجا مامور گشتن بامامت در معراج المومنین و کجا تخلف از جیش در زمرہ متخلفین کما نبیا فی حال ارکان المخالفین قولہ
مخفی نماند کہ مجتہد درین مقام حاشیہ نوشتہ کہ اعطاہ اللہ الولایۃ والامامۃ اشارہ است بطرف آیت وافی ہدایۃ انما ولیکم اللہ

الآیۃ امام رازی در تفسیر کبیر در تفسیر این آیت چنین نوشتہ الثانی روی عطاء عن ابن عباس انہا نزلت فی علی بن ابی طالب
روی ان عبد اللہ بن سلام قال لما نزلت ہذہ الآیۃ قال یا رسول اللہ انا رایت علیا تصدق بخاتمہ علی محتاج وہو راکع فنحن نتولاہ
وروی عن ابی ذر قال صلیت مع رسول اللہ صلوۃ الظہر فسئل سائل فی المسجد فلم یعطہ احد فرفع السائل یدہ الی السماء فقال اللہم
اشہد انی سالت فی مسجد الرسول فما اعطانی احد شیئا وعلی رضی اللہ عنہ راکعا فاومی علیہ بخنصرہ الیمنی وکان فیہا خاتم فاقبل
السائل حتی اخذ الخاتم قراہ النبی فقال رب اشرح لی صدری الی قولہ واشرکہ فی امری فانزلت قرانا ناطقا سنشد عضدک
باخیک ونجعل لکما سلطانا اللہم وانا محمد نبیک وصفیک فاشرح لی صدری ویسر لی امری واجعل لی وزیرا من اہلی علیا اشدد بہ ظہری
قال ابو ذر فواللہ ما اتم رسول اللہ ہذہ الکلمۃ حتی نزل جبرئیل فقال یا محمد اقرا انما ولیکم اللہ الی آخرہا انتہی کلامہ بلفظہ مخفی نماند کہ
اگرچہ این امام اہلسنت اول روایت نزول این آیت در حق ابو بکر نقل کردہ لیکن چونکہ تائید آن بروایت دیگر مثل روایت ثانی
نشدہ و دیگر مفسرین اہل سنت نیز اکتفا بذکر روایت ثانی فقط نمودہ اند لہذا جرم روایت اولی ضعیف خواہد بود و صلاحیت
معارضہ بروایت ثانیہ کہ متعلق علیہا ہست نخواہد داشت منہ عفی عنہ اقول دل نمیخواہد کہ باین بحث کہ خاطر میم عبارت از ان
باشد تعرض کند و لیکن تا چہ گویم کہ خاطر شد و آن اینکہ مرا یاد می آید امام در جواب روایت ثانی کوشیدہ و اگر اکثری بہ روایت
دوم اکتفا کردہ باشند تا ہم عجبی نیست کہ علمای شیعہ در لباس نامتواری بودند کما فی مجالس المومنین علیہ کہ چون تائید
روایت اولی در حقیقت بیش از پیش واقع شد در ضعف روایت خاتم بیہ تردد باقی ماند و آن کدام سائل بی باک و شوخ چشم باشد
کہ شریک جماعت نشود و دست بیش مصلیان دراز کند و دو فقر شکایت پیش خالق ارض و سما کشاید حالانکہ از جناب امیر نقل کنند علم اللہ
کو بی سائل مسجدی خصوص سائلی کہ حسن از حالتش گوش کردی باالجملہ من چنان یاد داشتم و ہر گاہ کلام مجتہد درین حاشیہ دیدیم
متحیر شدم باری کتاب ہم رسید و عیان شد آنچہ مرا یاد بود یعنی امام رازی بجتہای بسیار بتقویت روایت اولی بر انگیختہ اولا و ثانیا و ثالثا
و رابعا و خامسا و سادسا و سابعا و گرد دل گفتم کہ اگر نقل تمام عبارتش از متعلقات بحث نیز کرده دارم بکند و جرح دیگر باید کہ بنویسیم و مصلحت
چنانشیدہ کہ لنا سبحان عزیز الوجود و کیمیا نیست کہ در زمان سابق بود و این نسخہ کہ بدست آمد بخط غبار است منہ اغلاط بسیار دارد لیس
کلام مجمل گذاشتہ یعنی نقلش بہ بر داشتم باید نسخہ صحیحہ رجوع کردن تا بداند کہ او در ابطال مذہب شیعہ للطبری کوشیدہ کہ زیادت بران
متخیل نباشد و ہر کس گوید کہ غالب انجام نیست مجتہد ہمہ کذب نمود است و ہیچ تقریبی در ینکتاب مرتب نکردہ و گو کہ اللسان لیشہد لا حول ولا قوۃ
الا باللہ و از عجائب آنکہ حاشیہ در جائی دیگر ہست متضمن عبارت شرح بخاری در وجہ جمعی آن انہم قرار ارکان شیعہ و اعوان ست

و مجتهد در تدارک آن نیز مانند الاغ در وحل ماند و هیچ علاجی و دفع دخلی از و ظهور نرسید والحمد لله علی عجزه **قوله** الا شق ثانی تردیدش اعنی لزوم قول بنسخ محکمات قرانی پس مصداق المعنی فی بطن الشاعر است جوابش انکه این وقتی تواند بود که مبحث مجاهد خلفاء در میان مانده باشد و چون مجاهدات بزرگان بخصوص جعفریه مبسوط گشته هم مجملا و هم مفصلا و از غبارهای مجتهد نامی نمانده و در اصول فریقین تحرار یافته لوراوله عقلیه و نقلیه بران تافته که اخبار مورد نسخ نمیشوند ورنه کذب لازم آید معاذ الله پس در صحت قول تردد نماند عجب ست که جناب مجتهدیت استنباط دارند و خود را بتغافل می زنند فلیرجع الی المقالات السابعه و از انجا که علمای شیعه واقعه احد و امثالش جا بجا ذکر میکنند حالانکه بر اصول شان خود جناب امیر بر عهد و میثاق باقی نماند و ارکان ایشان قرار میکردند ضرور افتاد خاطر متقبض مجتهد را شگفتاند **قوله** مخفی نماند که این دلیل او متضمن دو مضمون است اول آنکه بیعت جناب امیر از راه اکراه بداهت عقلیه باطل است الخ **اقول** درین افاده تازه و شورش بی اندازه قطع نظر از انکه گفته بود که فاضل مجیب هیچ جا دلیلی نمی نویسد کلام سابقا نیز بوجوه بسیار اظهر است هر چندی اقتصار و رزم و گرد اطناب در اشتهاب نگردم و الا دانکه سلمنا که بعضی از احادیث را جناب مجتهد الزمانی نوشتند ولیکن بشمول عنایت ایزدی در هر مقام مغالیط او چنان بیان کردم که اثری و نشانی از غبارش باقی نماند و هر کس که بمع سخن بنده رسید بخوبی و لطافت و رساقت و متانت آن اقرار کرد و دانست که کلمات یاوه مجتهد در مقابله ان بیهوده در افکان است اگرچه باظهارش مثل گنج شناگان باشد و ازین جهت در گوشواره بحث آیت کریمه خواندم که **فضل ترکی لهم من آیتی** و بعد از دیدن این کلمات تازه بیقین انیمعنی توان کرد که هر کس که شبهات واهیه این داعی مکلب می بیند بتعب سوختهای سیاهی او می گزینند و علمای رفضه را که اصرار بران مغلطها دارند مصداق حکایت این رسته می فهمد چون اعاده این ابحاث و جوابات خالی از اطناب نیست تکذیب مجتهد را بران حواله کرده تا نیا انکه ظاهر کلام مجتهد ثانی و نیست که حدیثی تا نه که بر عدم دعوی امامت از جناب امیر و غصب حق آنجناب دلالت کند خواهد نوشت حالانکه این حدیث را سابقا وارد کرده بود و جوابش چنانچه باید مفصلا در معرض بیان آمد بحدیکه بنیاد بنیانش از هم ریخت و اگر تصدیق این کلام نمیکنی و مثل رجال اعور تقلید امام المحدثین خود داری مکابره و مجادله دست بر نمیداری رجوع بدفتر سابق بکن تا برای العین به بینی که ان اعتراضات مثل پرزه حیانگی و بیهودگی مسیلمه کذاب و عنی نانه عماب از نظر عقلا ساقط گشت برای مجتهد مختل الحواس جائیکه این حدیث را آورده بود نشان میدهیم باید دید و باید شنید که در ورق شصت و نهم ازین کتاب میگوید که کتب اهلسنت مملو و مشحون است از روایاتیکه بر عدم رضای جناب ولایتماب بر بیعت ابوبکر رض و غصب او دار دالی آخر کلامه القصه تا آخر این بحث چنانچه باید بغور و فکر نظر بکن تا تصدیق کلام احقر الانام

بحصول انجامید نالثا آنکه آنچه مجتهد فحل الحواس فرمود بعد ذکر حدیث مسلم که حضرات اهل سنت بنظر
انصاف درین عبارت تامل فرمایند که کلام منجر نظام آنحضرت لکنک استبددت وکنا نحن نری ان لنا حقا
لقرابتنا من رسول الله دلالت صریح بر دعوی امامت و استحقاق خود دارد و همچنین لفظ لم یزل یکلم ابا بکر
صریح است درینکه آنحضرت تا دیر کلمات بسیار که دلالت بر استحقاق خود داشت از ابوبکر بیان فرمود و لفظ
فوجد نا فی انفسنا دلالت صریح بر غضب آنحضرت از غصب خلافت دارد کمترین انام را درین دعوی بحث
و نظر است زیرا که از ابواب و فصول کتب شیخ المشایخ اعنی صدوق امامیه مثل علل الشرایع وغیره چنان
جلوه ظهور میدهد که گاهی جناب علی بن ابی طالب دعوی خلافت از خلفای متقدمین بعمل نیاورده پس دعوی
شما را تصدیق کنیم یا دعوی شیخ را که شما او را بچنین لقب سرفراز کردید هر که خواهد بکتابش که علل الشرایع
نامش نهاده رجوع فرماید هرگاه جناب مرتضوی دعوی خلافت بر زبان نیارد غیظ و غضب مذکور کجا
راه داشته باشد بلی شکایت دوستانه بود با صدیق حال تنگی وقت و مانند آن بیان کرد و صدر الدین
اصفهانی نقلش فرمود در ابطال الباطل الی غیر ذلک درینمقام اینهم ضرورست که آنچه علمای ما در مغالیط شوشتری
مفتری کرد آورده بند بند یا از خرمن تالیفات امام رازی اینها ده را کا جینید فلیرجع الی ما یجد بهما را بعا آنکه
امام المحدثین در کافی خویش ابواب منعقد گردانیده اند بدین معنی که وقت نزول الال کتاب و حضور ملائکه مقربین
حضرت رسول سید النبیین امیر المومنین فاطمه خطی نویسانیده تبا کیدات و شهادات چنانکه از حضرت آدم تا حضرت خاتم کسی
مثل آنرا ندیده و نشنیده باشد که زنهار مطالبه و مجادله نکنی و تن برضا و تسلیم بدهی اگرچه بفرض محال
کعبه را منهدم کردانند و حرمت و عزت را باقی نگذارند چنانچه درین مباحث مجمل و مفصل آن همه دانستی
پس اگر غیظ و غضب درمیان آمد و دعوی و نزاع بر زبان رسد البته رد وحی الهی لازم آید و حرفی از تصدیق
رسالت باقی نماند یعنی قبل ازین رفضه دشمنان دین و کاسه لیسان ابن سبا لعین در کتب خود مثل
جامع الاخبار از ملتقط بحار الانوار با قیحار بیشمار می نوشتند که جناب مرتضوی قسیم الجنه والنار ایمان را می پوشیدند
و کفر را اظهار میکردند و مثل مرتدین زندگانی بسر می نمودند پس صورت تصدیق قلبی بعقاید اهل اسلام
مثل رمقی در حالت احتضار وقت آثار موت باقی مانده بود اکنون از انهم نامی و نشانی بگوش نمیرسد
اعاذنا الله ذلک زیرا که رد وحی و نقض چنین عهد میثاق وقت نزول کتاب احمر و حضور هزاران ملائکه مقربین
از بارگاه رب العالمین عند سید المرسلین کفری دارد تنها دلیست که بالاتر از ان بخیال هیچ مسلمی نگذرد حاشا آنکه
کلام راوی قصه که قلم نزل یکلم ابا بکر اگر دلالت بر آن دارد که مجتهد دعوی غیظ و غضب و ظلم و غصب بر زبان
می آرد بعموم اول دلیل برینمعنی هم خواهد بود بمقتضای عموم که تا دیر جناب مرتضوی معذرتها بدرنگی در بیعت
برانگیخته و بجلادت فصاحت و بلاغت آن مدعا را آمیخته بعنوانیکه صدیق اکبر انرا مسلم داشته و بره در حرفی
از ارجمت بیعت برنگماشته و درینجا بسبب وجود قراین بلکه برهان قطعی کما اشرنا الیه همین امر اله مذهب اهل صدق صفا

ثابت و متعین شد لاریب فیه و اگر روایات دیگران بجویند بلکه دارد استقرا دهند صدور غیر از صد و نخواهد
و دیده شود چیزی از شیخین که بین ابو قوع قاعده انیک گو و انیکه میداند اگر شیخان و اهل زنده بودی
و مجتمعه روایات این باب ما بعد از کرد آدای رو بروی او نهادی و بدستیکه رهست بگوید بدعوی خلافت و غیظ و
غضب بجهت ظلم و عداوت دلالت دارد یا نه بر لیش او خندیدی و گفتی که غایة الامر شکایتی هست دوستانه نه معاندانه
و دشمنانه و بر ظاهر است که چون کوه غم و اندوه زیاده تر بکسی افتد دادوست از معاملات بردارد خواهد که از کوشش خود
بر دن نیاید و شریک مهمات جهانبانی با یاران نشود مردم امین و دوستان قدیم را متوسط میکردانید تا نشیب
و فراز را مینمانید و صاحب غم و ترک و تجرید را که از احاطه عموم و هموم نتواند غور و فکر کردن تسلی و دلاسائی بخشید
و بهر حال او را شریک و دخیل المهمات خصوصا اموریکه بعثت انبیا و رسل علیهم السلام بدان باشد شریک میکردانید
و بسا باشد که در مزاج یکی از یاران اندک تیزی و کم حوصلگی مثل حضرت ابو ذر غفاری علی ما فی شرح الکلینی للخلیل
القزوینی می باشد او را درین باب شریک نمیکنند که مبادا صحبت فر دنی شود پس ابو بکر رض تنها آمده عذرهای مرتضی
در امر معلوم شنید حقیقة الامر را دانستی که هیچ جنگی و جدالی درین نمک شیرامون خاطرش نبود و الحمد لله
که بعد ازین امور دینی و دنیوی را بشرکت امیر المومنین سرانجام میدادند و در هر کار دینی و دنیوی گوی سبقت
می بردند چنانکه فردوسی نظم کرده ع فلک گفت احسن ملک گفت زه * ساده سگا آنکه قطع نظر ازان اشیا که درین
تقریر دانستی خود در احادیث فریقین که متعلق با امامت و خلافت است و اطاعت روسا و درباره اخذ بیعت
و مانند آن چه تاکیدها مردی گشته حتی فاقتلوه کائنا من کان در کتب فریقین وارد و امیر المومنین انچه در غیر اتباع
مهاجرین و انصار در کلمات طیبات خویش آورده در رضی مرضی در نهج البلاغت آورده مانش غیر ازین چیست
که فان ابی فقاتلوه لاتباعه غیر سبیل المومنین الخ و درینجا غیر از مدارات و صدق و صفا و تعظیم و تکریم همدگر
که آخر علمای لکهنو بدان اقرار کردند و از حرافتهای خویش تنزل نمودند چیزی در میان نبود که تا قیل و قال
و استعمال سیف و نصال والحمد لله الکبیر المتعال و اگر غبار کینه و عداوت در قلوب بودی انچه متقدمین کردند
از سیاست مدن و ترویج دین و اسلام و اعلای ملت و شریعت محال گشتی بین که چون معاویه سر
از بیعت اعراض نمود تدابیر امیر المومنین بکار نیامد و ترقی ملک از دست رفت اما انچه گفت که دلالت
بر استحقاق آنجناب داشت پس توان گفت که مجتهد ما به النزاع را در فریقین تا این وقت در منافست زیرا که
نزاع ایشان درین معنی نیست که حضرت امیر استحقاق خلافت داشتند و ازینجاست که هیچ کتابی از کتب اهل
حق این معنی را ندیده باشید بلی نواصب و خوارج البته معترض اند و معاذ الله بتکفیر آن عالی جناب برداشته اند
و سیه رویی دارین برای خویش جمع میسازند کلام درین است که صدیق مستحق خلافت نبود المقصود
هذا دون ذلک و بحمد الله که در حدیث حجة نیست که دلالت بر ما به النزاع داشته باشد و اگر می بود مجتهد
کے آنرا معطل میگذاشت بلکه آغاز این فواید میکردانید و اولیس فلیس و چگونه چنین تواند بود

واگر میگفت اہل حق بر ریش او می خندیدند که ای دشمن عقل حدیث را ذکر کردی و ازین فقره تجاہل کردی
که دران فرموده اند بر نقل و حکایت بود اول و اغماز الست انا عرفنا یا ابابکر فضیلتک وما اعطاک الله
ولم تنفس علیک خیرا اشاقه الله الیک که اول دلیل بر فضیلت اوست و فضیلت ہم بعنوانی که شوق
آن از حضرت آفریدگار عالم است نه از جهت مخلوقات چنانچه رفضه بران می نازند که مهاجرین و انصار او را
مثل گوساله سامری ساختند بی آنکه شرفی و فضلی داشته باشد و درین ادعا اتباع ابن سبا و مخالفت
اجماع اہل بیت حضرت سید انبیا ست آیا در اساس الاصول دلدار دلبربا از اصول خود از حضرات ائمه ہدی
نقل نکرده که حاشا که ما منکر فضیلت ابوبکر رض باشیم و از صوارم دلدار ظاهر و ہویدا است که ائمه بر طور واحد
بوده اند پس چگونه در خاطر القا این کرز اندین که جناب جد اعلی معتقد فضیلت صدیق باشند و ائمه متاخرین
منکر فضیلت یار غار پیغمبر خدا باشند معاذ الله استغفر الله و ایضا در نحیه دیث امر لیست که بیخ مذہب
رفض را بر می آرد یعنی ابوبکر رض اظهار فرمود که در مقدمه فدک وغیره ہمان کرده ام که حضرت پیغمبر علیه الصلوه
والسلام را یافته و شیر خدا ہمه را شنید و بر خود نه جنبید بلکه متصل این کلام اقرار بیعت فرمود و گفت
موعدک العشیه للبیعه و وعده بیعت را وفا کرد تا بعد ظهر رونق افزود درین مجلس و حق ابی بکر رض را معظم کرد و تبیه
و مکشوف کردانید بر سر جماعت که غیر ازین امری نبود در تامدن که میدیدیم که در مشوره شریک خواہند کرد
چون ما را نه طلبیدند و در مشوره شریک نکردانیدند در قلوب خویش متغیر گشتیم حاضرین مجلس مسرور و شاد
کام شدند و اگر در تقریر اعتراض نوعی از مدعای رفضه بودی چگونه حاضرین لفظ اصبت برای جناب
امیر میگفتند و خوشوقت میگشتند و ہرگاه برہان قطعی بران قائم شد که عهد موثق و اقرار موکد از جناب
ایزدی و رسول مطلبی بر جناب مرتضوی چنان رفته بود که در وقت خلفا زنهار مخالفتی نه نماید و امر
معروف ہمین بود و ہم نهی منکر فاعتبروا یا اولی الابصار که مجتهد اصول خویش را ہم فراموش کرد و رت
از آغاز تا انجام بی راهه رفت و گفت حضرات اہل سنت بنظر انصاف تامل فرمایند پس درینمقام بالفرض
اہل اسلام را باید زانوی ادب ته کردن و بطیب خاطر و انبساط باطن و ظاهر معروض داشتن که تو خود
داد انصاف بده که آنچه فلانی تقریر کرده در نحیه خصوص لائق انست که کسی از اہل اسلام منتشر تواند تا بشیر
لا و الله ثم لا و الله بلی ازان لتاحقا انقدر ثابت میشود که از بزرگان اہلبیت مشوره باستی اگر مشوره
ابوبکر بیجا نبودی و این امر نیز مخصوص بجناب مرتضوی نبود بلکه مشترک بود میانه آنجناب و حضرت
عباس فما بقی غبار و اعتراض بتوفیق الله تعالی **قوله** و عقیلی الخ جناب مجتهد را که قبل ازین
بدیدن مناقب عظمای راشدین از روایت کتابین سید النبیین صلی الله علیه و آله و سلم جوش رفض بران
آورده بود که در روایت صدوق خویش کتب تقیید کشادند و صاف صاف افاده نمودند که در کتب فریقین
ہرگونه روایت وارد شده باید کتب تقیید را برای تمام مسند کشادن و مقالات ایشان را گوش کردن لاجرم

گفته میشود که راوی تقیه سند را باید آوردن تا اول نظر دران بکنیم بعد ازین بوزیر بو یا تسخن رانیم و هرگاه در مقالات علماء
کلام را نیک تحقیق بکنیم البته بعضی ضعیف پنداشته اند وانیهم بیاد می آید که برخی تصریح بوضع کرده اند و بنده میگویم
که اگر رفضه گویند که این کلمات طیبات نزد ما مقبول نیست و لیکن ایرادش فقط برای الزام از روایت سنیان می آرم
جوابش اینکه تکذیب اصول ازین کلام لازم می آید چنانچه از بحار و دیگر اسفار ظاهر و باهر است که بسیاری از محدثین ایشان
آورده اند و افتخار بران کرده و غایة الامر نیست که اصحاب درین امر تارک اولی گشته اند و بالفرض اگر جناب امیر
را خلیفه اول میساختند لازم آمدی بنص نبوی چنانچه جابجا درین مجلد هم دانستی فسادهای عظیم بر می خاست
خصوصا بر قرار داد رفضه که همه اصحاب بجز شاذی مصداق لا یعبأ به حالانکه ایشان بعد از تفتیش و تحقیق
اصول شیعه بدتر از اولین و آخرین بوده اند نسبت اثارت فتن و حوادث و محن و عداوت آنجناب داشتند
پس در هر امری خصوصا جهاد که شاق ترین عبادت و عمده ترین مهمات است تن بر رضا نمیدادند و مسلمانان
طعمهٔ شمشیرهای مرتدین و کافرین میگردیدند جز نامی و نشانی از دین و ملت باقی نمی ماند پس اولویت بیعت
خلیفه اول به بداهت عقلی رسید عند العقلاء و مولی و آقای همه رفضه متاخرین در آغاز شرح خولشیر
بر نهج البلاغت که هر که کتابی نوشته بامداد و اعانت عمر خویش بسر برده شکر و حمد الهی بران بجا آورده
پس رفضه را بایستی تقلید او کردن نه در ننگ و عار انمعنی که مدعی سست و گواه چست زیستن یعنی هر عاقلی میگوید
که جناب امیر سمع و اطاعت بر داد و در رفضه گویند که ما بر روش جناب امیر ابا نیا و اصهاتها میگوییم باز متبوعین
جناب امیر المومنین این ملاعین وجب اللعن فی پندارند پس معلوم شد که ایشان کاسه ابن سبا می لیسند و بر تحلت
و محدثات و کیش او میرنجیده حمی میرند و هرگاه اجماع اصحاب نه کبیره ایست نه صغیره و ازین امر حضرات انبیا
نجات نیافته اند چنانچه از غرر تمامینی و تالیف علم الهدای رازی نیز واضح است پس امامیه بپای خویش در گور افتادند
و نصوص صریحه ائمه در اصول شان پی درپی موجود است که ائمه در عالم برزخ اختیاری ندارند پس کلا یموتون فیها
و لا یحیی در عالم مذکور شان ایشان است من بعد گزارش است که از ملاحظه جمیع عبارت آنحدیث بوضوح می انجامد
که جناب امیر را تا وقت مذکور بر روایات فریقین مجالی نشده که هیچ طعنی را سر انجام دهند مگر به موضوعات
توهم و اگر آن بدرجه ثبوت رسد پس اصول شان بلکه جمیع آن که از وقت دجال اعور بران اصرار دارند
سنجاک برابر گردد مثلا اگر شقشقیه را پیش کنند پس آن احادیث دیگر را از همان کتب چنان
نشان دهند که حاجت چراغ باقی نماند و آن یکی باشد و معارضاتش توده توده از ان کتاب
بتواتر معنوی میرسد و ادله عقلیه نیز انبوه است الی غیر ذلک کما عرفت من کل ورق و ورقتین
من هذا الکتاب فاعتبروا یا اولی الالباب لعلکم تفلحون بعد ازین غوری و فکری بکن که مقام
مذکور دلالت بران داشت که خطایای منکره و ماتم کبیره را امرای خلفا در آن وقت
تمام برند که اکثرش برای العین دیده بودند و برای خویش اموری فرمایند که فضائل ذاتیه

عبارت ازان ست واجماع عقلا بران انعقاد یافته که ما بالذات اقوی لما بالعرض والواسطه پس اگر که
بلاک امر انست که امیر حمزه رضی الله عنه ثم ارضاه اسد الله واسد رسوله وسید الشهدا باشند حالانکه
اگر روبروی شیعه این فضائل را نقل کنی مصداق واللیل اذا یغشی میشوند واین امر البته اعتقاد
کردنی و در وعای خاطر نگاهداشتنی است نه این سیه کاران در اصول خویش ضبط کرده اند که در
حق جناب امیر فرود آمده چنانچه از بحار وغیره نقلش گذشته واکنون مرتبه حضرت امیر حمزه فائق
گشت و اصول دیگر مقتضی انست که شجاعت شان نیز فائق بود زیرا که جناب مرتضوی بارها فرموده
اند که اگر او زنده بودی شیخین مجال ابطال حق من نیافتندی و غصب خلافت نتوانستندی فیکون اشجع
و از اصول کلینی هم اکثر این مراتب برای انجناب واضح است کما لا یخفی پس تعجب بر تعجب از اصول
رفضه می افزاید که فضائل ذاتیه را بگزارند و اوصاف اضافیه را در تخصیص بر شمارند عرفی میگوید
س اما نبود وصف اضافی هنر ذات این فتوی همت بود ارباب هم را واز انجا که حضرت مرتضوی
از خلفای راشدین و خاتم ایشان بود فضائل انجناب را بیش از بیش محدثین ما در کتب خویش
آورده اند و آن منافی مذهب ما نیست چنانچه بکثرت ثواب شیخین مکرمین که جناب امیر بر طور ایشان
بوده و بیعت ایشان فرموده منافی نبوده فردوسی ترجمه حدیث صحیح منبری نظم کرده وگفته س
که خورشید بعد از رسولان مه نتابید بر کس چو صدیق به عمر کرد دین نبی آشکار برآراست گیتی چو باغ
بهار و هزاران دلیل عقلی و نقلی برآن موجود است و در کتب دشمنان مثل مجلسی که در تالیفات خویش
نویسند که وبال گناهان از آفرینش حضرت آدم بلکه تمامی عالم در نامه اعمال شیخین نوشته می شود
و مقتضای عدل باری که بدون اعتقادش آدمی شیعی نمیشود همین است و امام الائمه بر سر منبر
فرماید که هر که ایشان را مفضول گوید او مفتری است و مویدات این حدیث منبری جا بجا درین
اوراق هم گزشته هر که خواهد مراجعت فرماید و فقیر باید جا یاد دارد و از ینجا انهم عیان شد که چنانچه مجتهد
الزمانی در تشیع یعنی تشئیه المبانی بمغز سخن فقیر نرسیده و در حاشیه منهیه هم پای فهمش لغزیده چه در بمعنی
نزد عقل حیرتی نیست که احدی از وزرای خویش چنان خلعت نیابت بخشند که قسیم الجنة والنار شود وان
طرف حضرت کاتب قرحوار علی الصراط باشد بلی مقام تعجب از هفوات رفضه انست که هنوز ده سال در بعثت
شریف باقی ماند و جناب امیر وقت ولادت خویش جناب مصطفوی را قرآن مجید تعلیم فرمایند سبحانک
هذا بهتان عظیم اما روایت جمع الجوامع پس نگار مجتهد وقتی آید که در ان انکار استحقاق و فضل
خلائق باشد و هو ممنوع و هرگاه مقابله بمنکر و بیعت اما میکه مهاجرین و انصار او را بقبول جناب
مرتضوی بردارند درست باشد این تهدید تا احراق حیا جائز نباشد و انکه شنیدی بعد از فرض و تسلیم
صحت سند هست در نه هم اندیشه اهل ردت بوده هست و هم جهاد با اهل بغی چنانچه بارها از کتب فریقین

دانستی و در آن هیچ وجهی نتوانستی بلکه باظهار مورخین مثل روضة الصفا در آن بلوی بقای خویش بقدر
ساعتی بخیال کسی نمیگذشت و نیز ظاهر است که این امر بدون اتفاق مسلمانان بر شخصی که امت مائل بوی
باشد چگونه خواند شد پس ضرور است از احکام کردن والحمد لله که جناب سیدة النساء این رای را پسندیده بود از
مراجعت و مشورت که بعضی از مردم خانه آنجناب را مثل حرم شریف گردانیده بودند کنکاشی می پرداختند
که مقدمه ریاست بود و انسان بالطبع مائل بدان است انهار ابازداشت و آنجناب البته خلافت
صدیق را پسندیده بود ورنه میگفت با عمر که آنچه میگوئی که فدک را بدست ما نگاه دار تا با انتقام
پردازیم ورنه بار خلافت از دوش ما بردار چنانچه از کلام شارح کلینی یعنی قزوینی معلوم توان کرد چنانچه
بالا گذشت زنهار قبول نیست فدک ایمن بدهید که کار خلافت را بانجام رسانید والبته این امر در عالم
اسباب سفسطه بیش نیست **قوله** دلالت این روایت بر عدم رضای جناب ولایتمآب نیز مستغنی عن البیان
است **اقول** معلوم نیست که عدم رضای جناب امیر از این روایت چگونه بحصول پیوست و مستغنی
از بیان گذشت آنچه از این روایت بمعاونت عقلی معلوم توان کرد آنست که امیرالمؤمنین در آن زمان بخانه
خویش منزوی بود که بتصریح آنجناب در روایات مسطور که از صدمه وفات شریف و متعلقاتش از ماتم
فاطمه زهرا دیگر اینکه خواجه هر دو سرا از دست رفته گشتم و البته خانه فاطمی دولت سرای او بود پس دیگران
برای استشاره بحکم سابق جمع میشدند و جناب سیدة النساء بعد از تهدید فاروقی مانع شد و فرمود که برای خود
رجوع کنید و از من مشوره بکنید در کار خیر حاجت هیچ استشاره نیست سبحان الله کلام الملوک ملوک الکلام
وزهی عقل این بزرگان اسلام که اطاعت بضعه شریف در همان وقت بجا آوردند ورنه لازم آید که امیر
تا مدتی در خانه قدم ننهاد خصوصاً بر طور این یساول مخیل دجال و عزرائیل و ما را مجالی نیست که از صدق بیعت
عهد و میثاق باشد و بقصد قلبی نباشد و فعل خوارج این بزرگان خلاف چنان بود و ذلک ظن المنافقین
و بتقریر دیگر میگوئیم که بیعت صدیق ثابت شد و این بقول مجتهد استاد در مثل اهل نفاق تا بسوی صدیق
رجوع کردند و بیعت نمودند و احتمال دارد که رضای خاطر متحقق شد یا باکراه والثانی باطل بالبداهة
زیرا که سعد منکر خلافت بود و بادی اکراه بوقوع نیامد حالانکه ریاست مدینه داشت و زمین دار
بود فتحقق الرضا و هو المطلوب بلی شق قلوب بوقوع نیامد معاذ الله و اطلاع بدین عنوان از حیز امکان
بدر است کما لا یخفی بلی از این روایت پی توان بردن که بیعت جناب امیر در زندگی جناب سیدة
بود بلکه بحکم حضرت فاطمه زهرا او امیر وقت عرض جناب سیدة نیز همراه شیخین ماند برای ادای کفالت
و وکالت چنانچه در مجلد اول بروایات اعدای دین یعنی جهابذه متشیعین کما ینبغی بر گذشت و هیچ خاتمه
بروایات فریقین در بخصوص باقی نماند و فارغ خطی رفضه از طعن فدک که در حق الیقین وغیر آن
داهیه عظمی و مصیبت کبری قرار دادند صورت بست و باعتراف ابن میثم بحرانی رئیس اهل رفض و عناد و

خبط علمای شیعه بکمال وضوح پیوست و نیز حجة بالغهٔ آلهی در ضمن آن متحقق گشت یعنی اجماع
قطعی بر بیعت صدیق اکبر در زندگی جناب سیده فاطمهٔ زهرا رض حاصل شده بود که بعد جناب سیدة النساء بر صول
متشعین دو ماه و دو هفته در دنیا مانده و تطبیق بدت بیعت مرتضوی و رفع اختلافات مرویات قبل ازین
بطور محدثین بتحریرین وجوه در منتهی نیز دانستی و هم ازین کتاب پس حاجت اعاده نیست قوله جمال الدین
محدث در روضة الاحباب نوشته که جمعی از اهل تاریخ آورده اند الخ اقول داد انصاف از مجتهد باید خواست
و باید گفت که چون خود درین کتاب گفتی که ازان واضح میشود که استدلال بروایتی باشد که از ثقات بهم رسد
و سندش را ارباب تنقید قبول کنند پس روی خود در گریبان مدلولش که مرا یاد و ترا فراموش نشان بده که آن
جماعت مورخین کیستند و سند این روایت بکجا میکشد و یکی از روات را نام ببر و چون این مراحل را طی
نکردی اعاده قول تو ما را کافی است که روایت هر قسم در کتب فریقین آمده و هر روایت لائق استدلال نمانند
و این اعتراف تست یا نه و بعد ازین کجا دلیل تو قائم تواند شد بحر بعون تتو نهم باید یقیم فاعتبروا یا
اولی الابصار آنچه نقلا از فاروق درین روایت آورده اند بظاهر مخالف متانت فاروق است
که سخن را آسمان و جواب از ریسمان که خود عقلا آنرا بد اهتة نمی پسندند که فرشته بزبانش سخن گوید کما فی الحدیث
و اقعه چنین افاده نماید با اینهمه دو محمل دارد یعنی مراد قید دینی است یا بی تکلفی همه گر است که خداوند
تعالی ترا مرجع مومنین گردانیده بدون شرکت تو درین امور چگونه انتظام و بند و بست توانیم کرد هرچند
تو تجرید اختیار کنی و گوشه بگزینی ترا نمیگذاریم چنانچه مدلول بعضی از رسائل است و شیخ اکبر محیی الدین محمد
در مشاهره بیانش کرده و بنده گناهگار شرمسار اگر دران محفل مقدس می بود چون از آثار این روایت
داستشمال ان چنان بد ما غم میرسد که یقینا بر تصرف مصحکین که امامیه باشند متاثل است باعرض
میکردم که اگر الزام چنین میفرمایند چنانچه معمول شیعیان است جوابش اینست باید که اول ایشان نفوس
خویش را از بار این اشکال سبکدوش گردانیدن و رنه این بنده گناهگار شرمسار را چه یارا که با مربی دین
و ایمان خویش اراده همزبانی کند که چون در عالم خواب عرض کردم یا امیر المومنین از در بار امیدوارم که بدن
شریف را مس کنم تا آتش دوزخ مرا نرسد پس آنجناب برخاست و مرا به بنه مقدس کشید تا سینه کمترین بسینه
شریف پیوست و این ناچیز دست خود را به پشت مبارکش گردانید تا ازان روز درجه حل اشکالات بمن
حاصل شد و خلاصه تقریر انکه جناب مشکل کشا بعد استماع قصهٔ سقیفه بنی ساعده فرموده بود که ایشان
از چه راه طالب خلافت گشته حالانکه حضرت در حق ایشان فرمود کسیکه والی امت شود حقوق انصار را
بپیش نظر دارد احسان کند بسوی محسنین و در گزر دار مسیئین پس معلوم شد که خلافت در ایشان نبود
و ازانجا که در تصانیف صغار و بحار الانوار مجلسی از آغاز تا انجام و حتیهای حسان در باره اهل بیت طاهرین
خلوه و جلوه وقوع پذیرفته و در اصول کافی کما ینا قریب وفات شریف مروی گشته که مهاجرین و انصار را

به یراق طلبید و بر منبر فرمود که از دانی است نمیجویم مگر همین احسان عموما و خصوصا پس خلافت با چنین سفارش
و وصیت چگونه جمع تواند شد و انصاف باید کرد که آن دانی و کارساز است فرمود غیر از صدیق کیست که حضرت
بشارت خلافت او با خلافت فاروقی با جهات المومنین و بیان فرمود کما فی مجمع البیان و در کتب شیعه متواتر
معنوی رسید که تقدیر مبرم است زینهار هیچ مرتبه زائل نشود و قبل ازین هم مجمل و مفصل معلوم کردی که ائمه عظام
امامیه در کتب کلامیه مبسوط کردند که زینهار جائز نیست بلکه محال است که مرسل مخالف مرسل نماید کما لا یخفی
علی من نظر الی تالیفات الحلی وغیره و در کتاب ابن قتیبه که حالش در تحفه وغیره مذکور است و دشمنی
او نسبت باصحاب کرام چنان است که بعد از دیدن ورقی از تالیفاتش آدمی در ترفض او متردد نمیشود
بلکه در هر قدم بر او لعنت کند کلام ابو عبیده بر طوری بحجة آلهی مذکور شده که کسی نتواند بران غباری افشاند
هر که خواهد بدان رجوع کند اطرفه آنکه آنچه حضرت بحکم حدیث اصول کافی از دانی است بکمال جد و جهد درخواسته بود
زینهار بر اصول رفضه از جناب امیر صورت نه بسته پس در مقصود برای ایشان چگونه کشاده شد و من بعد هم
حیرتم که هرگاه اساس بیعت حضرات ائمه طاهرین بر تقیه است و آنهم تا وفات خلیفه اول امامیه کما عرفت
مرا پس صفقه بیعت خود دلالت کرد که فقط برای حفظ جان و ناموس از دست بیرون گذاشتیم و بنص نبوی
که تقیه سپر مومن است مانند سفیده صبح صادق نمودار است که تن بذلت دادن برای ضرورت است پس
تقیه بعد از قتل جناب سیده و هتک ناموس الی غیر ذلک یعنی چه که فاذا بلغ الدم فلا ایا این مسئله ضروریه
هم از خاطر بدر رفت تا بعد از سوختن دولتسرا و قبل مذکور بیاد آمد این امور از عامه تجویز نتوان کرد فکیف
از ائمه منزهین از سهو و نسیان و عهد تقیه ایا از عهد فارغ خطی معلوم که رو بروی هزاران ملائکه مقربین بحکم
سید النبیین نوشتند بالاتر بود که این هر بار منقوض شد و آن تا وفات محکم و مرصوص ماند فاعتبروا یا اولی
الالباب مما یقول بنو الاء النصاب عاز نول لله بن سعد الانصاری عیان شد که رفضه مثل قدوه سلف امامیه
سلیم بن قیس هلالی داد اقرار دادند جائیکه ثابت کردند که جناب امیر و حضرت زهرا بعد دفن حضرت سید انبیا
در بدر برای فوج کشی گردیدند ورنه بالسی فرمودن از خدا تبرش که قبل ازین نصرت طلبیدم کسی از شما رفاقت
اختیار نساخته و از پریشان کوئی دست بر نداشته و هر چه صدیق برای مهلت و فکر و غور نمودن فرموده
مقتضای کمال رافت و صدق صفا بود چنانچه از کتاب نهج البلاغت هم ظاهر و باهر است و این روایت دلالت
بر خلاف ما تقرر عند الفریقین دارد یعنی بیعت فرمودن و در دایره معلوم داخل شدن و یکسو و گوشه گزینی را
ترک نمودن سبحان الله چنین روایات را در تحقیق و تدقیق خود درج کردن یادگار سلیقه تصنیف و تالیف
میدهد پس توان گفت که شفاهت و خرافت مجتهدین از آن ظاهر است و از نجا که نفس بیعت جناب مرتضوی
نزد فریقین ثابت است و مجتهد هم جابجا به بیعت آنجناب قائل است لیکن بعد مرضا پس معلوم شد که بعد از
تامل و تفکر و استنصاح فکر جناب امیر چنانچه ازین روایت هم به ثبوت رسید پس فکر جناب امیر همین نتیجه داد که ابوبکر رضی

صدیق مستحق این منصب است ببعتش باید کرد و ترک مهمات دینی باید شد در گوشه گزینی و ترک و تجرید اینچنین مزید
ثواب و رفع درجات نیست پس بر خاستن جناب امیر برای ملاحظه تشبث و فرار و حصول اطمینان در استحقاق مذکور
بود نه از برای انکار و اعراض کما لا یخفی پس مهلت یافتن بار بار بیعت بمدت گذاشتن دلیل بر رضا باشد نه اکراه و موید آنش
روایات بسیار است عند اهل الابصار و امر عقلی نیز موید همین معنی است که بیعت صدیق بعد از فکر و غور بود و حصول
اطمینان در استحقاق و اگر بدون ترتیب امور دفعة بودی شاید احتمال اهل نفاق راه یافتی که از راه اجبار و اکراه بوقوع آمده تقیه
بتحقیقات و تدقیقات الحمد لله که از روایت فارسیه انهم ظاهر است که علی مرتضی را مهلت دادند تا بمراجعت سوی ادله و ملاحظه امور
نکرد و ما ئیش متفق شده ببعیت چنانچه جهلین دشمنان عقل و دین خیال بدان بستند که سه مردان بر تهدید رسید
معاذ الله فتدبر و تشکر مصرع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد و حال کتاب امامت و سیاست و وجه
اشتباه دران که در آغاز مشتمل است بر مدح اصحاب قبیل ازین چنانچه باید گزارش یافته و آثار و قراین بلکه دلائل
رفض بران تافته خصوصاً انیمعنی که او روایات انواع ظلم را بر جناب سیده معتبر و صحیح پنداشته و مطرد نمی دانسته که
برین تقدیر از دین و ایمان و شرم و حیای امام الائمه دقیقه باقی نمی ماند که حضرت بضعه مطهره خود را امانت سپارد
و حضرت مرتضی نیز بحالش دارد و شیخ حلی و امثالش فریاد کنند از اصحاب درین باب و کسی که بر ذمه او واجب
تر باشد و او مالک امور ارض و سما باشد باد التفاتی نکنند و حق انیست که متبعین یهود را با اهل امور چه کار بلکه بر قدر
ذلت و حقارت باهل بیت مطهرین باز کرده ایشان را روز بازار مناسب آن بود که اول باد به و رجوع بانصاف ثابت
میکردند تسنن او را بعد ازان این روایت را می نوشتند انصاف و عقل کجا بود تا مجتهد بران عمل می نمود و با انهمه
آثار خرافت مجتهدین و مقلدین ازان پدید است زیرا که کتاب تشئید نیز دال بر آنست که جناب امیر در خلافت خویش
هم تقیه و پیروی متقدمین میکرد و علم الهدی و غیر او ازین جهت خلافت آنجناب را بمعنی قرار دادند فلقد فر المجتهد
من المطر و وقف تحت المیزاب و العجب که سابق ازین درین مجلد هم بار بار برگذشته که شیخین عدل و داد کردند بر همه
کس مکر برین و اکنون چنین تعمیم جور کردند که حیث عملا و معنی حصر که انما کانا عالمین بالجور عیاذا بالله پس توان گفت
بر اصل اصول اهل تبریات که هرچه کردند شیخین عین جور بود و مقلد ایشان کاسه ظلم و جور لیسید تا دم وفات همه صحابه
بسبب آنکه شیخین متبعین سنت سنیه نبویه بودند علیه آلاف السلام و التحیة تمنای اینمعنی داشتند که خلفای متاخرین
بر روش شان بروند و انتظام بلاد چنانچه باید و ترقی دین دران باشد بعمل آرند اما این مهمل گو که ماده خروج در سر
داشت بحمد الله که استعداد او ظاهر شد و شکایت من از علمای رفضه بدین جهت است که در اصول غوایت خارج
می ستانید و نوعی ازین شکایت پیش ازین مذکور شده و ازین روایت معلوم میشود که تقیه مذهب
جناب مرتضوی نبوده و مجتهد قابل تقیه است کما عرفت و یدل علیه کتاب طعن الرماح ایضا او را کجا خیال
اینمعنی است که غور کند که ذکر روایت مناسبت ما نحن فیه مثل ما صدد و ر کرامت ارشاد ولایت پس منکران رافضی
و ناصبی و خارجی است نه کسی از اهل سنت و گفتگو ولایت امر لیست که بتقیید تعلق دارد و کما لا یخفی و رافضی را تقیه

ازان دادم که در کتب دینیه شان از راه افتخار و بیان فضائل خیان مرزبن است که جناب مرتضوی تا دم
وفات ایمان را ظاهر نفرموده و همیشه کفر را اظهار فرموده تا بدرجه اعلی رسیده بخلاف دیگران از خوارج
و نواصب که در خصوص چنین هرزه گوی نمیکنند والحمد لله که اهل حق اینهمه را پشت پا زده براه مستقیم میروند
و بر عقیده پاک و صاف بسلامت میگذرند و مقام حیرت است که جناب مجتهد الزمانی بعد ذکر روایت
بتقریب تائید میفرمایند که اما روایت اولی پس ظاهر است ولی نبردند که کتاب ازان ابن قتیبه است که در
رفض او بیچ و تردد نیست کما اشرت الیه و بقول قاضی شوشتری در امثال اینمقامات قول و بول او هر دو
برابر است و شخص مذکور که ماده خبیث او سمت ظهور یافت البته از غالیان در باب شیخین بکرمین بود چون رفضه
در حق امیر المومنین خاتم الخلفاء الرشیدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ولیکن روایت مذکور خلاف اجماع
شیعه است که گاهی آنجناب اظهار ایمان نکرده و حق را همیشه پوشیده و حتی قول علم الردی و بازان بحقیه دچه مجال
داشته که بسبب خوف شیخین فرماید و بر طلا برده تقیه بدر رود و نیز جناب مجتهد درباره روایت دیگر می نویسند
که دلالت دارد بر انکار اتباع شیخین علی الاطلاق حالانکه قید فیما استطعت در ان موجود است و همگنان
نیک میدانند که نیست تکلیف خدا ما لا یطاق قال الله تعالی فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ درینمقام لفظ انکار
علی الاطلاق چگونه راه داشته باشد بلی بر پذیرفتن عثمان ذی النورین اتباع شیخین را علی الاطلاق توان
گفت کما لا یخفی چنانچه مذهب بعضی نقل کرده اند **قوله** و نامه های خال المومنین الخ **اقول** این تقریر هم
از قبیل خرافات زیرا که معاویه اگر هزار تقریر کند و صورت شوریدگی نظر بحصول ملک و کامرانی برای لشکر امیر
المومنین بهم ساند اهل سنت بر خطاهایش و صواب رای جهان آرای خاتم الخلفا اجماع دارند و هیچ فرقی ازین
اعتقاد از جای خود نمی جنبد و جناب امیر را ازینمعنی که سبب بلوی بر ذی النورین شدند و موجب قتل او
گردیدند پاک و صاف میدانند و صادق و راشد در اقوال و افعال می فهمند که قاتلین او را لعن میفرمود
و درینمعنی چنان رسوخ داشت که بارها میفرمود که در مقام حضرت ابراهیم ایستاده شوم و قسم خورم
که نه کشتم نه شریک قاتلین گشتم چنانچه در شروح نهج البلاغت و دیگر کتب معتبره از فریقین بتفصیل
مفصل است و بیانش نیز جا بجا گذشت و اگر آنجناب اعانت او نفرمودی نوبت بلوی بدان امتداد نکشیدی
بلکه قبل ازین کشته شدی پس اهل سنت التحقیق جناب امیر المومنین بغضب العین است بعد ازین نصوص
صریحه موکده بخبری از نوع تهمتها التفاتی نیست پس اخفای آن برای رفضه بهتر از اظهار است ع خود تو
در ضمن حکایت کوشش دار و این امر چنان نیست که آشکار نباشد شبهات معاویه و قوم او بر بلا بود که جناب
امیر چنان کرد و چنان اندیشه و هنوز قصاص نمیگیرد و تدارک مافات نمی پردازد و این چه معنی دارد که چون او
برای تفهیم اهل بلوی میرفت متفرق میشدند و چه سبب است غیر از شرکت چون که سلاح قاتلین از خانه او برآمدند
و هرگاه از قاتل میپرسیدند فرمود قتله الله و انا معه این امر و مانند آن را موجب یقین دانستند حالانکه احتمال

دارند بلکه این معنی متعین است که مراهم رفضی در پیش است یعنی مثل عثمان شهید خواهم شد انکه من قاتل او یم
وسابق دانستی که جناب امیر لعن میکرد بر قاتلانش در سهل باشد یا جبل و هرکه در کتب فریقین نظر کرده میداند
که محدثین این روایات را از محمد بن حنفیه و دیگران ازین و دومان روایت کرده اند ولیکن انهمه مشکلها بر
علمای رفضه متوجه است که جهابذه علمای شان انجناب را قاتل عثمان گفته اند واین ابحاث را در ابطال الباطل
باید دید و حیرانی قاضی رطل بوق را در احقاق الحق بمیزان عقل باید سنجید و قس علیه جماعة اخری که اگر سر از زیر
گلیم بر کشیدی پای شان برهنه می ماند و بالعکس و صاف صاف نمیگویند و از تکیدت خویش باز نمی آیند و کلام را
محیط میگردانند و انهها که شنیدی البته بعد ازانست که مجتهد سند این فقرات و مرویات نماید و از در تنقید
و تحقیق بر آید ورنه بسیاری از روایات مطروحه در کتب فریقین بقولش مندرج گشته کما عرفت مرارا پس اهل
اسلام را نشاید شنیدن هر روایت پریشان گوش نهادن که مکاران در کمین اند و اهل دغل در شعاب گوشه
نشین و هر وقت اراده خونخواری دارند و مکائد را از ضروریات مذهب می انگارند و من همه حیرانم که هر گاه علمای
رفضه با ظهار قاضی شوشتری کتابها نوشتند در رد مذهب خویش واین نوع امور لعبل و رد اینها بر ساختن
تائمه نام امیر شام یا جناب مرتضوی تا مقدور دریغ توانند کرد لا حول و لا قوة الا بالله صاحب فهم و دانش را
باید در مثل این ابحاث به نهج البلاغة متوجه گردیدن و عبارت لله بلاد فلان اقام السنة و ازال البدعة
لله و رسوله اه بغور دیدن که بر اصول رفضه نیز می شنید بخلاف مقابل ان که اگر رافضی قدر ان داند ستی
ختن
انرا می گزیند و قس علی هذا عبارات اخر و مناقب دیگر و از همه اول باید رو کتاب الله آوردن و باحادیث بر ده
و مناقب این بزرگان دران دیدن که در ترویج امور دینی و مهاجرت از اوطان و بریدن از برادران و خویشان
برای رفاقت خاتم پیغمبران چه کوششها کردند و حق تعالی این نیاکان تا قیامت منبوع نیکان کرد انید
و بالاخر عماید مفسرین شیعه دست و پا وکم کرده واین مضامین را در تفاسیر خویش آورده اند کما عرفت
سابقا بعد ازین بچیزی چند که در جواب جناب امیر المومنین ترتیب داده اند از قضایای شرطیه و غیرها امری منصوص
نیست که بدرجه صحت رسد و محقق گردد و مدار اذعان و ایقان بران باشد پس با وجود یافتن مهلت غور
و تامل از طرف صدیق و رجوع به بیعتش و رضا و رغبت و عدم مدارت سوق و قود بخیال نمی آید اما انچه از نهج البلاغة
بطور فدلکه الباب آورده بیرا ولش شکایت از بنی هاشم باشد که محبت ایشان را از اهل وفا و اخلاص حتے
که مثل نفس رسول خدا پنداشته بود زیرا که ایشان نفس جناب امیر بودند و انجناب نفس حضرت بشیر و نذیر
و نفس النفیس نفس پس کسی از ایشان چنین نماند که در دنیات برا و اعتماد می توان کرد و چیزی در مذهب
و ملت از و توان گرفت با وجود یکه نفس نفیس سید المرسلین بودند موید این باب اصول این فروع الاذناب
انکه حضرت رسول مقبول مفاسد امامت بلا فصل را چنان فرموده اند که حرف اولش انیست که اگر نصب کنم همه
امت مرتد شود و سعی البته سه رساله برباد کرده که کسی معین آنجناب نبود و همه داد بیوفائی دادند

امت مرتد

واگر مراد از ایشان آل عبا باشند پس البته هیچ منتی بوقوع نیامده مگر یاد نکنی وقتی را که چون کشتاکشتی فیما بین اصحاب و اہلبیت رو داده و امیر المومنین و حضرت فاطمه را سپر خویش ساخته در پناهش ایستاده تا آنکه صد یا کس از مهاجرین و انصار در آن وقت تاب مقاومت نیاوردند و در عین کشتاکشتی فاطمی بر زمین می افتادند و حسنین که طفل بودند اعفاچه میکردند و این میدان هواری و معرکه آرای را سابقا از کتب معتمد رفضه چنانچه باید دیدی و دانستی پس شجاعت و تهور فاطمی را برای حفظ و حراست جناب امیر علی ما فی حیات الخلود و المقام المحمود حدی نبود و هر گاه بر جناب سیده مصائب شدیده افتاد تا آنکه تازیانها زدند و بازوی مبارک را شکستند حضرت امیر بر اصول این دشمنان دین مانند جنین رحم پرده نشین شدا سے اخر ما نسبت الیه رئیس الملة فقتن کالمجلسی الحارے فی بحار الانوار غرضکه هرچه مجتهد نویسد موجب تفضیح و تقبیح این مذهب خبیث زیاده تر می شود فاعتبروا یا اولے الابصار و از انجا که معمول مجتهدین جا بجا در تالیفات همین است که در امثال این اشکالات حلال مشکلات را یاد میفرمایند ما ابن الحدید نیستی بان شود مثل حصار سنگین و دیوارے آهنین حایل گردد لاجرم ضرور افتاد مقالات او ادیختن و بمر دامنش دست نشیب را زکردن زیرا که او مطابق تصریح اقای ایشان مجلسی و حق الیقین از اعاظم علماے اہلسنت بوده ومَكَرُوا وَمَكَرَ اللهُ وَاللهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و آدمے بسیار چیرہ وقت پاس بر زبان مے آرد و متکلم را باید که وقت مناظره هوش و حواس در قابو داشته باشد قدمهای رفضه وقتے که بردو کانے نشستند و ترک تجارت گرفتند و قوت عیار درهم و دینار از شیطان الطاق صراف مشهور فے الافاق مسلوب شد آزروے ناصبیت و خارجیت و تکفیر جناب مرتضوے العیاذ بالله همیکردند اے مجتهد بیدار باش و سر از خواب خرگوش بر آر که هنوز در توبه باز ست و العجب که جناب امیر باوجود کثرت بنی هاشم و مزید شجاعت و تهور شان و علوم لدنیه نحو د نعب عمو و نوری بین یدیه هغده هجده کس را علی ما فے الاصول نیافت که در آن وقت وا اعانت بدهند چنانچه از کلافی بوضوح میرسد که امام صادق به ابراهیم رسیده و جناب امیر بد انهم محتاج بود چه رسد که او را عدد عشره کامله کفایت میکرد که ما تسر حنا بلکه تن تنها و بهم طلاع الارض کلها ولیکن قاضی طلبوی را که اصحابے در مجالس المومنین چگونه سیدے از شیعیان مخلص و معین صاحب در دین بعد ازین هر که عقل سرسرے دارد میباید که واضعین را یاد نماید که تلاوت آیت اول لا نسلم که مفید مدعا باشد بوجود العم و هو العباس المطهر من الادناس فانه العم بنص البنوے صلی الله علیه و آله وسلم صنو ابیه و از مناقب او حرفی در مقتل جناب سید الشهداء انیست بروایت شیخ المفید از هشام که پیش هارون الرشید گردنش میزدند و قصه بسیار طویل است یعنی حضرت صلی الله علیه و آله فرمود در عمی العباس بقیه الاباء و الاجداد ایها الناس احفظونی فی عمی العباس من فاده فقد و اذانی و من اذاه فقد اذانی لعنت الله من انتقی عمی العباس او ظلمه او ظلم اهل بیتی آیت دوم یعنی اِنَّ اَوْلَی النَّاسِ بِشَبِیه پایی خود دانست یعنی کسیکه از فانه غلطی را

که بحضور هزاران ملائکه مقربین نوشت پایمال کند و امانت سید المرسلین را بدست جفا کاران سپارد و جبر
کفر و ارتداد و آنهم تا وفات چیزی از ایمان بظهور نیامد و مانند خائنان در وقت غصب حق سیدهٔ
نساء عالمیان نگریزد او چگونه اولی القرابه سزاوار زیر اطاعت تواند بود در افضی الکلام در اسلام او بحث
چه جای ایمان و امامت و دعوی حق خود بعد نوشتن دفتر لا دعوی دیگر چه گفته آید که در تفصیلش قفل سکوت
بر زبان قلم زده اند و این نیز ارشاد ضرور است استغفر الله ربی من الذنوب کلها و اتوب الیه جعفر امام که فی
ایام مرتکب چنین امور گشته بود که او را کذاب لقب دادند و پیوند او را از قبضهٔ ناپاک پاکی بریدند و حال
دعوی امامت بعد از سفارش و وصیت نبویه صلی الله علیه و آله وسلم در حق اهلبیت عموما و خصوصا که بتواتر
معنوی در کتب قوم رسیده کما عرفت مرارا زیاده تر از دعوی انصار شد که از باعث اخبار قوم التماس دیتین بود
که زینهار مهاجرین از مصیبت وفات فارغ نخواهند شد و کفار مسلط خواهند گردید شما برخیزند و بحفظ و حراست
دینی مشغول گردند و این امر عنقریب برگذشته در منتهی الکلام حاجتی باعاده ندارد و بعضی انصار انچه در اوقات
خاص بر زبان آوردند مصلحت دینی مقتضی آن بود و رفت و گذشت بخلاف مقالات امام الائمه بعد
از بیعت صدیق که مخالف مصلحت و بیخ قواعد اسلام میکند پس دعوی اهل سنت مانند ادعای انصار بلکه
خلافت معین شد بلکه ورثت غبار برای ان مهاجرین که حضرت ایشان روز قرطاس هم فرمود که مشرکین را از
جزیرهٔ عرب برارند و نسبت بوافدین در اجازه و وفد مثل من باشید و در فرستادن لشکر اسامه سعی
وافر بتقدیم رسانید و احسان و حسن سلوک با اهلبیت من بجا ارید و قبل از ین بشارت خلافت شان
روز خندق باهل اسلام عموما رسانید باز امهات المومنین را خصوصا فتعین الصدیق بالتحقیق و الحمد لله
علی التوفیق بعد از ین انچه از عبارات بنام نامی تبیه یزدان شاه مردان قرار دادند چالش بملاحظه اصول کلینی و مانند آن
و نظر باحادیث حضرت سرور کائنات بلکه نصوص آیات بینات مانند رابعة النهار و خوار از افادات نهج البلاغه پدیدار است در بعض
مباحث کلامیه جواب ابن ابی الحدید بر نقش نمود از فلا تعقل و در مقدمهٔ حسد مناسب حال و اهمیت آن نبود که گویند اما انتساب حسد
من لیس له معاویه مگر از حضرت صلی الله علیه وسلم نشنیدی که اول حضرت آدم ابو الآبا حسد من اولاد امجاد من در بهشت
برین بر دوام الامهات بر مراتب جلیله فاطمه حسد کرد تا هر دو را از جوار خود رب العالمین بدنیا انداخت پس من برای
ایشان فتم بزعم تو لاجرم در حقیقت سر رشتهٔ تو بعد از تسلیم سر من متوجه نیست اگر تو یاد نداری یا نشنیدی از اصحاب یا سیدن پدر
و تحقیق کردن که پدرم روضهٔ رضوان بدو گندم بفروخت نا خلف باشم اگر من بجوی نفروشم و متوهم نشود که این روایات
از حضرات ائمه متاخرین است آنرا که بر اصول شیعه این ائمه از اولاد امجاد امیر المومنین بدون شنیدن از ابای کرام هرگز
بیان کرده اند پس لا محاله علم ایشان بجناب امیر رسید و هو المطلوب اگر ائمهٔ متاخرین معصومین از اصحاب نشنیدند چنانچه بسیاری
از امور را حضرت امام رضا در کتاب خود از دیگران نوشته اند منتهای علوم شان بحضرت پیغمبر میکشد و سلسلهٔ ایشان
باین جناب منتهی میشود و لا ریب فیه و علی ای تقدیر بعقیدهٔ اهل حق و یقین است بلکه بر تقدیر تناسخ زیاده تر است

که اصحاب میدانستند و الزام معاویه بیشتر در این بود و آنچه گفته که عبارت ابن ابی الحدید نیز دلالت صریح بر عدم
رضای آنحضرت بر بیعت خلفای ثلثه دارد فقیر را در آن هم نظر ست یعنی یکی آنکه جناب امیر علیه السلام مذهب و دین فاروق
را دین متین رب العالمین دانستند چنانچه نهج البلاغت دلالت بر آن دارد و وقتیکه او استشاره کرد که
مناسب چیست که خود برای تسخیر و مقاتله شهریار ایران و روم یا لشکر بفرستم حضرت امیر فرمود این دین خداست
و خدا وعده فتح و ظفر این دین ارشاد فرموده چنانچه سابقا مفصل دانستی پس غیر از اهل نفاق کسی از
مومنین تواند گفت که بیعت امیر برین معنی که برین خلفا خروج بکنیم و در اطاعت بکوشیم که از قوانین مذهب
و ملت ست از ته دل نمود معاذ الله من ذلک پس مزید ثواب است هم برای جناب مرتضوی این دشمنان
دوست نما بتاراج بردند و هیچ عاقل تجویز کند که عمر خود درین طوفان بسر کنند و هجرت را که از سنن مرسلین
بود و مثوباتش را به بین تفاسیر ائمه که پایانی ندارد از دست دادند ابن ابی الحدید آقا و مولای پیر دهقانی
مذا انست نزد ما تجویز و تحکیم او بجوی نمی ارزد تکلیف که برای دنیا فرمانش علمی پیش نظر گذاشت و بعد از چندی
پرده از سکاندشتش برافتاد دوم آنکه شارح مذکور چنانچه دانسته خدای عز و جل را وصیت کرد در آغاز
کتاب خود که مختار گردانید مفضول را برای امامت بلا فصل برای عباد و آن عین مصلحت بود پس
جناب امیر هم اگر راضی مصلحت نباشد باید که خلاف از عین مصلحت دانند و ذلک بعید عند ارباب العقول
قوله و تدابیر خلیفه ثانی الخ اقول ملاک امر این قصه که صاحب فتوحات در کتاب مذکور آورده
غیر ازین نیست که خواستند که جناب مرتضوی را بمهات خلافت مشغول سازند تا علاج غم و اندوه نمایند
و بمشیت امور بخوبترین وجوه و انتظام مهمات دینی حسب مدعا بظهور رسد که آدمی مدنی الطبع است
بی تعاون و تشارک کارش بر نمی آید بالخصوص مهمات دینی و دنیوی خصوصا در آن زمان که طور
عظیم در پیش ست و جهاد با هزاران از بد معاشان واقع شد و در نشانی و اثری از دین و اهل
دین باقی نمی ماند پس بعد از توکیل و تکفیل آنجناب ابو عبیده امین امت و در مقالات از تجرید دست بر
فرمود که عنقریب می آیم و چنان نیستم که وعده را بوفا نرسانم پس بیعت نمود در مشاورات امور مذکور
داخل شد و پر ظاهر ست که اتفاق لاحق اختلاف سابق بر میدارد چنانچه قبل از آن انچه گفتم مطابق همین
کتابست وَاللّٰهُ یَهْدِی مَن یَشَاءُ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ یعنی ما این بزرگان را صاف باطن می انگاریم حقا
بعد از عهد و میثاق در قصه بر کدورت نفاق حمل میکنند ای المرء یقیس علی نفسه ع شرع حق را
دامان منزه بود از غل پس بنیاد ما از صدق و صفا و اساس فضه بر سمعه و ریا نعوذ بالله منها ذکر عبارت
کتاب مسطور که از صاحب فتوحات ست دلو لانست دار لغات و محاورات عرب مملو و مشحون
که شاید جناب مجتهد الزمانی در فهم و ادراک معانی آن روزی چند از عیشش در کام را نیز محروم مانند
پس نظر به تخفیف کردن محنت از ایشان که غالبا از غایت آن تعجیل می آرم ذکر کردم ما قل را از عبارت

مجتهد الزمانی که در تخصیص نوشته و نقش و نگار بلاغت در آن بسته غور و فکر در کل ست که میگوید که اینهمه
دلالت صریح بر آنست که جناب امیر منکر از بیعت بودند پس صادق آمد بر او مثل سائر عرب که حفظت شیئا
وغابت عنک اشیاء زیرا که مجتهد الزمان نے آغازش را دیدند و بمقتضای سفاهت و ناعاقبت اندیشی
از انجامش غفلت تامه ورزیدند و کار عاقل نیست که انتهای امر را پیش نظر نرسیده گذارد در جمیع امور دینی
و دنیوی تمام انتظام شود مثل دو کس اگر در امرے گفتگو کنند و بلا واسطه یا بتوسط رو با صلاح آرند و با
هم گره بپیوندند در حق شان چنین میتوان گفت ابهم یاد نماع کمر دا آخر بین مبارک بنده الیست؛ پس از
جناب مجتهد الزمان نے چنین خرافت صدور یافت و او را هنوز خبری نیست گویند چندی از احباب که بر
اسپهای تیز رفتار سوار بودند بسوے قصبه کرسی گذشتند و گفتم که متواتر شنیده ایم که هوای آن اثری
شدید در حماقت و سفاهت دارد مبادا آثار اثرهم تاثیرے کند پس دستارهای از سرها بر داشتند و کالبرق اللامع
عبور کردند کسی گفت اینچه حال ست که برهنه سر و بدین عجلت گفتند مبادا درین و ویلن دستارهای از
سر جدا شود گوینده خندید و گفت اثر حماقت اینچنین ظاهر شد و هنوز نفهمیدید که همیشه اسپ را دوانیدند
و سر برهنه بودند و از همین نوع ست قول دیگرش که میگوید ترک محاربه و مقاتله آنحضرت یوم الدار و ترک
نمودن نماز جنازه الی اخره سبحان الله جواب همه هذیانات رفضه بشرح و بسط در کتب کلامیه خصوصا
تحفه اثنا عشریه مذکور و مشهور ست مجتهد اگر مرد میدان بودے البته برائے تکمیل مقام و تاسیس
مرام بذکر آن پرداختے و بر رد و نقض آن خود را سبکدوش ساختے و لیکن شاید بجنابش گذشته باشد
که چون جواب عبارات کتاب موصوف مفتی محمد مقلد امام اعظم ابوحنیفه نوشته و بسمع رسانیدن
آنخدمت دین فروش و دنیا خر گردیده و استعداد وے چنان نداشته که بر وی صاحب تحفه
قلم بگیرد و در میدان مناظره اسپ شتاب و قرار پذیرد پس کوه الوند بر من خواهد افتاد و ازین
دار و گیر و مصیبت رهائے مشکل ست پس مناسب همین مینماید که بدون چون و چرا ازین وادی بگذرد
و بنده میگویم که قطع نظر از انچه گفتم در کتاب نهج البلاغت و دیگر کتب معتمده ناچاری جناب مرتضوی
در مقاتله اهل بلوے قائلین ذی النورین بحدی مذکور ست که انها محیط و ایشان محاط باشند
و انها مالک و اینها مملوک کردند یعنی اختیاری ندارند پس درچنین بے اختیاری این قیاسات
را منتظم گردانیدن که از فوت مقاتله و محاربه و نماز جنازه معلوم شد که عثمان را غاصب میدانستند
از عجائب است بالجمله چون حال بے اختیاری بدین حد رسیده بود چنین تقریرها کردن به تفضیح خویش
عند العقلا پرداختن است پس هر کس تواند دانست که چون از جناب امیر بسبب معدودے این
امور متروک ماند البته فعل آنجناب بود و این قبیل دقال نتواند بود در بحث شدت بلوی و ناچاری
این بزرگان خصوص جناب امیر المومنین ع در آنگاه بحد مسطور یعنی مملوک از نهج البلاغت قبل

ازین مجملاً و مفصلاً برگذشت حاجت باعاده ندارد و باانیمه بی اختیار سیما دانچه در آنوقت از اصحاب
کرام صدور یافت درباره سامان اخروی ذی النورین بر کرامت و خرق عادت حمل توان کرد
چنانچه دفن جناب امام حسین ع در میدان کربلا ارباب تواریخ نوشته اند و صاحب تحفه هم نقل فرموده
که فتنه عظمی بعد از قتل او در داد که اهل بلوی هر کس را بی قابو کردند و سکنه مدینه منوره باختیار
خود نماندند لیکن چون بدمعاشان بخواب رفتند زبیر بن عوام و حکیم بن حزام و مسور بن مخرمه و جبیر بن
مطعم و ابو جهم بن حذیفه بدرسے و یسار بن مکرم و مانند ایشان بجامهاسے خون آلوده بدستور
شهیدان بعد از نماز جنازه دفن کردند و امام جنازه جبیر مذکور بود و برخی از تابعین نیز شریک شدند چون حسن
بصری و مالک جد امام مالک و از روایت حافظ دمشقی و مرفوعاً از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
معلوم شد که روزیکه عثمان خواهد مرد نماز خواهند گزارد بر او ملائکه آسمان راوے عرض کرد که پرسیدم
عثمان خاصة یا مردم عموماً فرمود عثمان رض خاصة و بر اصول شیعه کما سبق فی بحرة البساط چون هیچکسے
از ملائکه بدون اجازت جناب امیر ع نتواند برخود جنبید نماز فرشتگان بجاے نماز جناب امیر ع خواهد بود
کمالا یخفی و از انجا که مجتهد الزمانے را قوت قدسیه حاصلست اطراف و جوانب را این بیچاره التفات
نمیفرماید و کلامش بر اصول انطباق نمی یابد پس حقیقته نزد عقلای از درجه اعتبار ساقط میگردد
و در مناهی جناب امیر ع اگر در اغاز امر بمه فوری چند بطور بر سبیل برای اهل حق چه مضرت میدارد و از برای
اهل باطل مقلدین معلم بن معلم شیطان حارثے که حال تقریرات جمله اش در مقاله اخیر نیز بخوبی بترین وجوه
دانستی چه مفید و انچه جناب مجتهد الزمانے درباره سعد بن عباده دماغ خود را سوخته و آتش کذب
و افترا بر افروخته و در حقیقت جنابست که حق تعالے بکتاب مجتهد خویش در تمثیل پیشوایانش
بیان فرموده مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ
وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ و بیانش بر سبیل اجمال آنکه رفضه بر اصول موضوعه و علوم مسروقه
جنیان را در بسیاری از امور دخل داده اند چنانچه بر ناظرین کتب ایشان مخفی نیست از انجمله باب
نسل حضرت آدم علیه السلام ست که محققین شان میگویند در ازدواج ببنے آدم بعضی از جنیان
داخل شده اند از انجا که قصه بالطویل ست مختصر نشان میدهم که ابن بابویه صدوق امامیه در تصنیفات
خویش این میدان اطی کرده و در علل الشرائع اشکالات اصول خود را بطور مذکور احل ساخته
و از انجمله روزیکه فاروق رض پیام کدخدای از بهر جناب ام کلثوم رض فرستاده جنی بامر امام الانس والجنه
بصورت خواهر مطهره حضرت امام حسین ع متمثل گشته حالانکه اصول شان بر آن قرار گرفته که هیچ جنے
طاقت بران ندارد که تصور شیعه در خواب در آید تا به بیداری و ترتب آثار چه رسد و لیکن بهر حال
خود را انجمن به پیکر عروس در لباسهاے فاخره و زیورهای خوشنما آراسته بصیغه نکاح بر صدیق اکبر

معلوم در آمده مدتها بر آن گذشت عمر آبستن شد و زید بن عمر و رقیه خواهرش زائید چنانچه حال ولادت از کتب فریقین یافته میشود مگر فرق همین ست که اهل حق صاف صاف نوشتند و در قصه داد ابهام و ایهام دادند و بکار خود پرداختند و بر نام حضرات ائمه محفوظین وضع ساختند که چون زبان شنیعه مخالفان خویش شنیدند که سنیان در مناقب فاروق این وصلت و قرابت او عرضه کلام گردانیده اند که در سب نشستند و تحاشی کردند و گفتند که علی مرتضی چنین ذلیل شده بود که دختر نیک اختر خود را بعمر دهد و بدین عار و ننگ زندگانی کند بلکه جبر شامل شد الی آخر القصه و این حضرات علاج آن بذلت و خواری فرمودند هیچ صورت نه بست زیرا که این حقیقت را از سکنه مدینه و زمره امامیه که در امت بجز محفوظین از حضرات ائمه که چون مجند ملائکه شب و روز بناموس ایشان آمد و رفت داشتند و تودهای پر و بال ایشان که از ابدان شان جدا شده بر زمین می افتاد جمع میشد چنانچه در کتب اصول مرویست پس تدارک آن ذلت و عار و ننگ چگونه شد غرضکه داد این سفاهتها که مومنین پاک ما از اولاد و احفاد شاه لولاک نسبت کردند بجبر منتقم حقیقی از که توان خواست بالجمله چون حضرات حلال مشکلات دعویات به تیر تدبیر بلکه کمان بتیر فاروق را مرعوب و مسخر ساختند بعد از ماهی تا سالی چند بتوسط آتش مجوس نژادی ابولؤلؤ مظفر و فیروز گشتند بخانه فاروق داخل شدند و آن جن را بخانه خویش بردند تا بسوگواری در عدت نشستانند چنانچه در تهذیب امام اعظم رافضه مرویست و منقولست و همچنین واقعات دیگر متعلق بهمان و جهاد جناب امیر با ایشان در عالم تنهائی که شرح و بسط آنرا پایانی نیست اگر در واقعه سعد بن عباده غور کرده شود واضح خواهد شد که بتوسط جن بخشی کار سعد را اتمام کردن جن کمان را زه نمودن نیز کار جناب امیر پر تدبیر ست و بس نه کار دیگر کس که ملائکه و جن را چنان زیر فرمان خود مسخر ساخته بودند چنانچه عالم ملائکه را حتی که کسی را بی اذن مبارکش نمی تواند بر خود جنبیدن و گرد کاری گردیدن چنانچه رفضه این فاتر را در مناقب مرتضویه بپایان رسانیدند و حقیقه این امر تقریبی ست و درجه تحقیق نیست بغایت اختصار و ایجاز مجلس تمام گشت بپایان رسید عمر ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم و مقرر این امر عجب بی نظیر نظر باصول قوم بی پیر آنکه چون جناب امیر دعوی خلافت از زمین دار مدینه منوره شنیده و دانسته کرد چنانچه از انکار از امامت صدیقی مینماید از خلافت بلافصل من نیز منکر ست و واقعه غدیر را هم دیده و دانسته پائمال میسازد و مدعی این عهده برای نفس خویش ست پس آنجناب زیاده تر بجوشید و بکسی از جنیان اشاره فرمود تا کارش به تیری تمام کرد که در اصول امامیه بجد کفرش منصوص ست که برای تعمیم آن چنین مضمون را بحد تواتر رسانیده اند که هر که غیر از دوازده امام دعوی امامت نماید کافر ست اگرچه فاطمی و علوی و محمدی باشد چنانچه از کافی کلینی و تصنیف صدوقین و شیخین منقول رابعة النهار روشن ست المختصر این تیر و تدبیر از عمل شیاطین

دانستن کار مقلدین شیطان الطاق باید دانست و از مویدات اینمعنی آنکه سید مرتضی صاحب
گفته که او رجوع از دعوی خود کرده افسوس که مجتهد نه منتهی را دیده و نه استیعاب این مجلدات نموده
طرفه تر آنکه حدیث الائمة من قریش را که انصار مجالی بنا مفتند در سقیفه که ازین حدیث انکار کنند حالانکه
در آنوقت کلام صدیق متوجه بانصار بود و کسی از ان انصار نگفت که برین حدیث اعتماد نتوان کرد
پس حدیث لائق جرح و قدح نبود معذلک اینحدیث در علل شیخ المشایخ نیز موجودست و دور تر چرا میباید رفت
که خود از تصریح مجتهد در نقل حدیث اثنا عشریه امیر ضمیمه روایا لست کلهم من قریش پس چون ائمه محصور
شدند در دوازده پس البته در صحبت آن که ائمه از قریش اند کلامی نماید کما لا یخفی و این بحث در سابق
گذشت معلوم نیست که دیده و دانسته این تنازع از و بصدور می آید یا آنکه در وقت تصنیف هم
ریش در دست دیگری دارد اعاده این مباحث را موجب اطناب دانستیم و گرد تطویل نگردیدم پس مثل
اهل هند رست آمد گر گهاو ین کلکلون سی پیر هیز گرین و درینمقام بخیال آمد که سنی قدر برابر این را نقلی
تواند گفت که چنانچه صدیق به بیان اینحدیث دعوی انصار بکمال زودی و آسانی از اوج بیان
انداخته و قصبات سبق از میدان مناظره در ربوده بحثیکه کسی را مجال انکار نمانده جناب مرتضوی
نیز دا د بلاغت داده که چون حضرت پیغمبر یکدو روز قبل از وفات فرموده که وا لی امت را
باید بر انصار من رحمت و شفقت بتقدیم رسانیدن و بمحسنین احسان کردن و از مسیئین تجاوز نمودن
و در گذشتن اگر خلافت در انصار بودی این نوع وصیت در حق ایشان نفرمودی ولیکن
فرق اینست که این تقریر بعد از ملاحظه وصیتهای شریف در باره حسن سلوک و احسان بسوی
اهلبیت طاهرین منقلب است بخلاف تقریر صدیق که لا یحرکه العواصف و لا یزیله القواصف و تعجب
که نجس اکبر اسی یعنی مجتهد الزمانی را اینهم یاد نماند که بعد از صدور چنین کفر شدید از سعد بن عباده او را
لائق رحم و عطوفت ماند تا طرفداری او بدین الفاظ نمودن معاذ الله بر اصول رفضه خبر از ناصبیت
بلکه میدهند باینمعنی که چون جد علمای مجتهد نیز مدعی امامت خویش گردیده و در پی آن شده که حق برادر زاده
خود در اندازد و مکان اقامت را نیز غصب کرده مستعد بجنگ و پرخاش شده و جناب مجتهد از جهت
مذکور در صدد طرفداری او افتادند و بعوض کذاب مزمن خمر و قمار باز و طنبور نواز او را ملقب
تواب یاد کردند پس این بزرگوار نیز بر همان طور محل شفقت و عطوفت گردانید و یاد نماند که لازم آمد در
هر دو مقام ناصبیت وَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِيْنُ و موید اینمعنی ست آنچه مفسرین و متکلمین شیعه
مثل این نجس یعنی شیخ حلی او را باموری یاد کرده که از ان واضح میگردد که او برادر عبد الله بن ابی
سلول ابا است یعنی رئیس المنافقین برای نفیس قرار کرده که حقتعالی برای نقصان لفظ رئیس کتاب
خود آورده که برای خنثی برپا کرده بهر حال طرفداری سعد بن عباده او را در دائره تشیع بدر آورد

و دنباله‌اش داخل نمودند و هم لا الشیعه دین بعد ازین اگر جناب مجتهد عقل رسا و فکر رسا میداشتند بایستی
این اوصاف را برای جناب امیر در مقابله ابن عباده میشمردند که کسی در آن از اهلسنت کلامی نمیکند ولیکن
بقول حافظ در خرابات پیر سید که هشیار کجا نیست اگر مراد از امامت جناب امیر خلافت بلا فصل است
آئین از محدثات ابن سباست اهلسنت آنرا باور کردند و مهاجرین و انصار کی راضی شدند و هیچ آیتی برآن
دلالتی ندارد و آیتی که در آن شریک خلفا باشند نزد ما رفضه میگویند برای امام عهد لیست و اوصافش منطبق
بر جناب امیر نمیشود بر اصول منافقین کما لا یخفی و درین معنی شکی نیست که اگر جناب امیر شریک امهات نبودی
و همچنین دیگر بزرگان چون آدمی محتاج بتعاون و تشارک است البته سخت مشکل می افتاد و لیس الحمد لله که
تو دمیگویید که ضرور بود البته ابو بکر صدیق ابو عبیده را بر روایات معلوم فرستاد و چنین تقریر را در میان
آمد که قبول کردن بیعت و شریک و دخیل بودن آنجناب در آن ضرور افتاد تا بدرجات عالیه و مثوبات متعالیه
فائز شدند و در هر جهاد شریک گشتند و از انجا که صاحب صواعق نیز تصریح کرده و ثابت نموده رجوع سعد
البته نحوست فراق و تفرق و محرومی از ثواب رفت و گذشت و بتوفیق ایزدی شریک این مثوبات شدند
و از فرستادن امین امت نیز آشکار شد که جناب امیر از بهار در استحقاق صدیق و انحصار آن در ذات خویش
کلامی نبود بعد ازین مجتهد بیند شنید که کلام مجیب مصیب بی غبار است اگر اقتالیفات سید مرتضی را هم دیده
که مثل این تقریر سخن تکیه او ست همچنین مسائل مزین که مجتهد در اصلاح آن شریک بوده و نیست که این دلیل از رسائل
منقول است خلفا عن سلف که در خلال امر قیل و قالی نگردند حالا ادعای مقتضی نقل بود و او لیس فلیس
طرفه تر آنکه در این اوراق لفظ عدم رضا هر جا دیده میشود و چنان دانم که این مقوله نیز مثل مقولات است
که طوطی و شارک حکایت مینمایند و تحقیقش پی نمی برند یعنی حال آدمی مختلف است وقت تردد حالتی
دیگر است و وقت اذعان و اطمینان حالتی دیگر **شعر** اگر درویش بر حالی بماندی
سر دست از دو عالم بر فشاندی + فکیف در زبان طوق اشد مصائب و ضیق فرصت
و بعد از غور و تامل هنگام فرصت چنانکه صدیق مهلتی داد و جناب امیر بر میعاد خود در رونق افزودن بلدان
خود شریک جهات شد و عین مصلحت دانست و اگر حالت دائمی معتبر نباشد و حالت اولی برقرار ماند که نسبت بقیه
آنی نباشد البته قانون رجوع از چیزی در عالم نماند و ادعای رسم توفیق از جهان برخیزد پس ارکان اربعه امامیه را
که سابقه در بت پرستی مشغول بودند و بشرب خمر زنده دستی میکردند و فقهای منجمین ایشان از تمامی دیانات و بعد او
ائمه هدی مدتها مبتلا گردیدند و اعتراف علمای ایشان در کتب تنقید مثل منهج و نزهه استادی و میر دهقانی مسجل است
چگونه مؤمن باشند پس معلوم شد که جناب مجتهد در مقوله مذکوره مانند طوطی از حقیقت حال بیخبر میباشند و
متوهم نشوی که ائمه چگونه متغیر شوند که از برای ایشان کمال نقصان است زیرا که اصول کافی امام المحدثین
ایشان را باب کراهة التوقیت دلالت بر آن دارد که بدا در اعتقادات ائمه هم جاری و ساری بود

هر که خواهد بدان رجوع فرماید پس امیر المومنین ع اگر شکایت برادرانه تقریر کرده از حالت دائمی نتوان گفت چنین حالات از اطفال و مجانین صدور نیابد آنچه از مجتهدین دیده میشود و ایضاً برین تقدیر قباحتهای دیگر ست که صاحب فهم و ادراک بخرابیهای آن پی میبرد و ایضاً در تقریر مجتهد با وجود بداهت مقدمات اولیه مجیب معیبت لفظ عدم ظهور بنظر می آید و قبل ازین انکار دلیل اسا بود بحمد الله که در سابق استیصال آن چنانچه باید بوقوع آمد و تکذیب او بر همگنان بظهور رسید پس از چنین هفوات غیر از سوای او را چه فائده باشد بلکه بعد از وضوح متانت کلام مجیب در هر جا از لفظ مذکور هر کس می خندد و من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم ❊ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ❊ و ذکر عبد الله بن سبا که بر زبان قلم مجیب آمده هنوز خوبش پیرامون خاطرش صورت نمی بندد که بر تصریح امام المتقدمین مجتهدین در کتاب مختار اصل الاصول رفض را او احداث کرده یعنی خلافت بلافصل و تبرای اصل بلکه خلاف عقل و نقل و بر همین مدار اساس مذهب شیعه ست کما لا یخفی پس ذکرش برای آنست که تا بداند که جناب امیر آن سطر دور را با تلامذه اش بدعت آمدند خاکستر گردانید و عتیکه تهدید منبری فرموده بود که هشتاد تازیانه بر مفضل خود خواهم زد و از وی بلای دیگر میگریخت پس عیانست که او را بسبب احداث رفض و دعوی نبوت از برای ذات مقدس الوهیت از برای امیر المومنین بسوخت و چراغ هدایت فرا راه ایمان بفروخت پس چون این واقعه مجتهد را از کتب خود یاد می آید دلش بران سطر و دمیسوزد و هر چند میخواهد ضبط کند ولیکن عنان تمالک از دستش میرود امر واقعی اینست که جناب امیر ع اگر مجتهد را میبافت او را نیز مثل ابن سبا از جهت تکفیر اصحاب و اضلال غلو میسوخت ولیکن با اینهمه و قتل لشکر بغات و احراق اهل محدثات آنجناب بزعم مجتهد در خلافت خود تقیه را کار می بست و فائده مجیب ازین بیانات پر ظاهر ست که مجتهد خفاش طینت از دیدنش کور باشد و بیزاری که نسبت ابن سبا ظاهر میشود از مجتهدین ما میه بران و توقی نمانده که خوفا و تقیة مرتکب آن میشوند و این نسبت اولی ست ببداهت اولی از نسبت آن بجناب مرتضوی چنانچه از کلام مجتهد عنقریب عیان میشود و هم از اکابر مذهبش که تقیه را آنجناب امیر ع در عین خلافتش نیز دریغ نداشتند پس بر جد مجتهد او را لعنت کند مگر حال دروغش را عالم السر و العلن میداند که فَاَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ اِلٰى يَوْمِ يَلْقَوْنَهٗ و مخفی نماند که جناب مجتهد الزمانی درین صفحه از تشیید المبانی حاشیه نوشته اند عبارتش اینست

قوله غلطتی که الخ اقول در صواعق محرقه مذکور ست دخل علیه بعض اصحابه فقال له قائل منهم ما انت قائل لربک اذا سالک عن تولیة عمر علینا و قد تری غلظته الخ مخفی نماند که در بعض روایت اهلسنت این تصریح واقع ست باینکه طلحه این کلام از خلیفه اول گفته لیکن فاضل عسقلانی درینمقام اجمال و ابهام درینمقام مناسب دیده ظهر لی که بنابر مذهب شان صحابه همه عدول اند البته در غلظت خلیفه ثانی اشتباهی نیست و سوید این معنی آن روایتیکه همین فاضل درهمین کتاب روایت کرده که خلیفه ثانی در اول خطبه

که خوانده فرموده بود اللهم انی تشدید ظنی دانی بخیل فسخ الخ پس اگر بمقتضای روایت اصحابی کالنجوم بایهم
اقتدیتم رهتدیتم کسی اقتدا بطلحه که از عشره مبشره بود یا صحابی دیگر که قائل قول مذکور شده نموده لفظ فقط
علینا بر زبان آرد یا تحیر نماید بمفاد فقره اهتدیتم مستحق ثواب تواند شد نه مورد عتاب کما لا یخفی علی اصحاب الانصاف
عفی منه لا عفا الله عنه سبحان الله مجتهد اثنا عشریه شرم نمی آید که عمر خود را بتالیف مباحث کلامیه بگزرد قبل از دیدن
کتاب آئینه حق نما را ابو طالب ملا ریختن و مرزا مغل غافل فیض آبادی برانگیختند و کتاب درین وقت بدست
نیامده که عبارتش سرزنش کرده شود ولیکن نمیه تا بمعه ملکه که ملکه زبانی را بدان مشق و مهارت حاصل شده حتی که مدتها بمشق پهلوانان روزگار گذشتند
تا امروز سلیقه نوشتن عبارت فارسی حاصل نشده و بصاحب تحفه در خصوص طعنها زدند چنانچه بطور نمونه
همراه جوابش در مقالات سابقه دانستی و درین رساله که جزوی چند بیش نیست اغلاط و بلاهت بیش آمد که
اگر بیانش کنم البته اطفال مکتب از شنیدنش قاه قاه خواهند کرد چون این بحثهای لفظی است بوجه سابق
اشاره بدان کرده باصل مدعا می پردازم و بطور لطیفه میگویم که فرستادن امین امت یعنی ابو عبیدهٔ ابن
الجراح شاید مشعر باین نکته باشد که گفته اند ع درشتی و نرمی بهم در بهست * چو رگ زن که جراح و مرهم نهاست
معهذا اگو سنه گزین حضرت امیر احتمالات داشت تا معلوم شود که از جهت علم استحقاق امامت یا بوجه دیگر داشته
که بفرستادن ابو عبیده عیان شد که هرگز ازین جهت نبود مگر کثرت معیت پس تدارک آن چنانچه باید بعمل آورده
تا در مهمات داخل شد و دانست که عم دین خوردن بهتر است و بسبب کثرت ثواب نه انهماک معیت فراق
جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و چون پای انصاف در میان باشد او کیست که غلطتی از دو بعد در پنهان
باید و تیره انصاف را باستعاره گرفتن و داد عدل و انصاف دادن که روزیکه جناب سیده
خطابهای درشت باعتراف ملا باقر مجلسی علیه ما علیه با جناب سیدالاوصیا نموده فرموده مانند جنین حرم پرده نشین
شده و مثل خائنان در خانه گریخته با همه عصمت که از آیت تطهیر بهم رسیده و اخلاق عظیم که بقضیه بشریت حاصل
شده بود غلظتی بود یا نه حالانکه از سهو و نسیان هم منزه بودند دیگر چه توانم گفت مگر آنکه جناب امیر نیز درین مهمات مصدر
غیض و غلظت میشدند چنانچه در سقایه غسل خواستند که ریحان حضرت را تلخ کام کنند و تازیانه زنند با وصف فرامی
کافی الاخلاق الناس طرفه آنکه درین عبارت حاشا که چنین الفاظ درمیان آمده باشد هر که خواهد بکتاب مذکور رجوع
نماید و بیابد که با کلام جناب سیده معاذ الله تعنیف نوبت رسید چه رسد با تقسیم ابحاث نیز درین ذخیره ملاحظه کرده باشی
و حاجتی نماند که باربار گوییم ولیکن چه توان کرد که در طلبه یارای استنباط نمی بینیم پس باز میگوییم که البته مردم انصاف پسندند
فاروقی که برتق و فتق مدینه منوره بحکم شریف در دست او بود ترسناک بودند ولیکن جهاد نفس را به بین
که چه مقدار تواضع و فروتنی اختیار فرمود که حکمای اسلام در حق او گفتند و در شاهوار صدق و صفا در او صاف اوش
سفتند ع چه منصف بزرگان دین بوده اند * که با زیردستان چنین بوده اند * تواضع کند هوشمند گزین *
نهد شاخ پر میوه سر بر زمین * و تمامی اصحاب سیرت فاروقی را می ستودند الحمد لله که از اصول معتبر دشمنان

دین و انصاف مثل اصول کلینی نیز این مجاهدات نفسانی و اتباع اخلاق رسول یزدانی چنانکه ظاهر است
که هرگاه جناب سیده فاطمه زهرا علیها التحیة و الثنا با خدا تعالی نوبت رسانیدند فاروق سر فرو انداخت
و حرفی غیر آمنا و صدقنا بر زبان نیاورد و قس علی هذا چون آنجناب همراه زنان بنی هاشم تشریف دو منبر
خطبه بلیغه چنان انشا فرمود که هیچ از بیحرمتی بزعم رفضه دقیقه فرو نگذاشت و مجلس بطول کشید پس عقل باور نکند که
مهاجرین و انصار بکثرت تمام در مسجد رسول صلی الله علیه و آله الصلوة و السلام باشند و فاروق و غیره که
حاضر نباشند و این از قبیل باشد که گویند در واقعه قرطاس تخیل که جناب امیر حاضر نباشند چون دیدند که برین تقدیر
بعض وجوه طعن مذکور عائد خواهد شد بالجمله عمر حاضر بود و هیچ دقیقه برپا نشد حالانکه از الطرف دقیقه از تمیز و
و تدمیم باقی نماند اینکه تشیعندی من حیث الزام گفتم علی ما اشتهرت علیه ورنه در وضع و افترا خطبه مذکوره و امثال
بر اصول فریقین هیچ ریبی و شکی نیست کما فی المنتهی و اگر این خرثیات را به شمارم عمر به پایان رسد و ندها تمام
و عجب عجاب آنکه جناب مجتهد جواب صدیق را نقل نکردند و سخن را مجمل گذاشتند و به عبارت فاضل علامه
عسقلانی تا ختنه زدند و سری بجنبانند و گفتند که تکلف اجمال شد و این اجر کرامت مجتهد حمل میکنم که ترددست
جد النبت ع مارا باین جا ضعیف مینگان نبوده و مقصود ان بود که ماحصل آن نیز نقل کند گویا بمقتضای فراست
مومن اشراقی بود که از جناب صدیق و صفا صحه دریافت یعنی آنچه بکار آید از اخلاق حمیده و انتظام مهمات
خلافت بوقوع آمد از دیگری نتواند شد و حقتعالی عدل و داد را دوست میدارد و ظلم و جور را هیچ در بارگاه نیست
احکام شطر من آثار الفاروق تا آنکه از مهاجرین و انصار امت حقیقی حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم
امر به داشتند که ائمه متاخرین بر آثار اقدام شیخین بروند و این امور از متواتر است و پاره از ان نیز در معالات
سابقه بسمت وضوح رسید و آنهم دلیل بر کمال ایمان امت مذکور است که هر که از آغاز تا انجام زیاده تر
پیرو حضرت یافتند سیرت او را درخواستند ورنه در یادلی ذی النورین ید الوصف بود هرگاه از حال فاروق خبر
و انتقی نباید در همین بحثی کردن لطافت در پی صدیق و فطانت و خشونت فاروقی هر دو بجای خود بود که از
تشبیهات این بزرگان معنی مذکور در احادیث به ثبوت رسیده جائیکه مشاکلت شیخین بحضرت ابراهیم و نوح
علیهما السلام در معرض بیان آمده مفسرین فریقین ذکر آن رطب اللسان گشته اند این امور را در افادات
طبرسی و کاشانی باید دید فقد روی انت لیس بزرگان در میزان فراست باید سنجید الغرض ستایش و توصیف هر یکی
بر پهلوی خود می نشیند و زینهار مذمتی در میان نیست و شاید که کلام او چون صحابه انح محمول او بر استهزا باشد
فاعوذ بالله ان اکون من الجاهلین ورنه انجمله مربوط نیست مگر حجت بالغه الهی که از ان صاف پیداست که
منافات با عقل ندارد در ذکر خطبه فاروقی ظهور حجت الهی بعنوان دیگر است که آن تواضع و فروتنی باشد
و هم اجابت دعای او چنانچه سر عمیر بحضور اصحاب کرام رضی الله عنهم اجمعین بوقوع آمد حتی که در انجا هم نقلا
عن اکابرهم دیدم آنچه بر مدیا دلی در سخاوت او اول دلیل تواند شد و در همین شکی نیست که هر که اقتدا الصحابه نماید

براه راست است ورنه در قران مجید برای تابعین ایشان رضوان الٰهی وجنت عدن وفردوس چگونه قرار
گرفتی چنانچه بگواهی تفسیر مجمع البیان در سابق هم مذکور شد ولیکن بدگو وعیب جو بالیقین از تابعین شان خارج اند
پس رافضی و خارجی هردو ازین جهت ملوم ومحروم اند قطعاً ویقیناً معذلک قیاس شیطنت اساس عدیله رفضه حق
ناشناس بدان ماند که کسی بملاحظه احادیث مناقب اهلبیت طاهرین که بالیقین دلالت بر آن دارد که هرکه پیروی
ایشان کند بدون شبهه دریا البته او هم بسبب جنتی بعد ازین آنکس جناب لا اتیام را بدان اوصاف بستاید
که جناب سیده فاطمه زهرا آنجناب را بدان ستوده بود بار پامال کردن فارغ خطی را یا دارد الی غیر ذلک حالا تعدد ولا تحصی
پس باید که از برای وسبب حصول درجات عالیه کرد و این پیر نابالغ را فضله دشمنان دینی بر مسند امام زمانی
نشانیده ولا اقوی معنی هم بود که بر کتبی مسلط گردانید که اطفال در آن میخوانند لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
قوله هرگاه عدم رضائے مصرع چه دلاورست دزدی که بکف چراغ دارد ::: سبحان الله جناب امیر المؤمنین بسر منبر
حدیث تقریر بفضل خویش بر شیخین مکرمین بر زبان مبارک آورده مفتریان را که پیشتش بگویند حکم توبه بمهلت سه روز
بر ملا بگویند و بسبب امتناع آن یهودی و ببسیاری از تا مانده آتش را بسوزند و خاکستر گردانند و با اینهمه مجتهد تبرآ در بنا
خود را از ترک نگیرد در سفاهت ترقی نمود که باز عدم رضای امامین با وجود طفولیت ایشان ذکر میکند انگاه برغم
افاده جناب میر چنانچه شیخ المشایخ یعنی صدوق الکواذب در علل الشرایع بطمطراق می آرد که ایشان
بمقتضای طفولیت خویش گفتند که این منبر جد ماست که در وقت رسول خدا صلی الله علیه وسلم صفوف را درباره
بر دوش مبارکش سوار شدند حاشا که این حرکات بتعلیم من باشد دشمن تصدیق کردند و اصحاب آن مناد عنا
گفتند و تصدیق کلام مرتضوی نمودند پس مطلع صاف شد مجتهد هنوز مکدرست که نام حضرت فاطمه ذکر میکند
حالانکه حضرت زهرا در واقعه فدک رضیت والله ارشاد نمودند و باز در ینباب گفتگو نفرمودند و مولای این پدر و پسر یعنی
[illegible] جناب [illegible] تصریح کرد که ابوبکر حقوق هرکس بوی رسانید و جناب سیده راضی شده وابن میثم بحرانی در شرح کلام
امیر المؤمنین حیدر بعد از میعاد یعنی در آغازش که حق [illegible] گفت وکجی نخواهم کرد چنین افاده نموده البته مخصوص
علمای فریقین ارتکاب ضبط نمودند پس ضبط علمای رافضه مبرهن شد که اقرار آدمی بر نفس خود حجت است
کنفس واحده الی غیر ذلک مما صار منفصلا فما بقی شی من الکدورة قطعا چه جای ذکر حضرت سلمان و ابوذر و مقداد
و ترک ذکر حضرت عمار که چون امام صادق سابحه در حق اصحاب بیان فرمود نام عمار بر زبان مقدس جاری نکرد راوی گفت
مگر فراموش کردی جناب امام هدایت نمودند [illegible] و من این لفظ. او درباره بلکه زمانی بفساد معجم خواند
بهرحال مجتهد خود فرو نقش واقعات را چنانچه باید ذکر نمیکند و نزد عقلا بسبب فضیحت افزون میگردد و نمیداند
که این مردم اگرچه انکار کلی باشند لیکن درین کتاب نیز پرده از فتنه انگیزی ایشان بر افتاد که تمام مشترک [illegible] درین
عباده در کتب حلی رئیس اهل نفاق بوده که حضرت خوسته در واقعه افک بتعبیر آفلکین [illegible]
پس [illegible] است بر مجتهد [illegible] بوده ضرور است بر هر دم و هر قدم محدث مذهب شیعه را یاد کردن

تا این بی‌خبران که در دامش گرفتار شدند حقیقت خویش را فراموش نسازند ثم العجب که هنوز مجتهد را بهبودی ملل و اهل سنت را که بر محدث این محدثات نکوهش و نفرین میکنند لفظ خسران مآل اطلاق مینماید و حال محدث مذهب خویش را که خاتم الخلفاء الراشدین او را با جمیع تلامذه اش خاکستر گردانید یاد نمیکند پس در حق او خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین باید خواند و مقام حیرتست که از برای امامیه که در تقیه شب و روز منهمک اند و فوق الحد تا اهل حق باشند که رفضه در نکوهش محدث اهل طریق صدق و صفا برگزیدند ثم علی آثارهم یهرعون قاتلهم الله انی یؤفکون **قوله** چون فاضل مجیب بنای استفتاح **اقول** الحمد لله که بنا در و الا دید فاضل مجیب ایما ملحوظ و مرعی ست جناب مجتهد الزمانی از راه کوری و کورانگی اغماض را ابن بغیر یا مند ورنه چگونه تجویز توان کرد که اصول کلینی را هم نبیند و این امور را یاد نفرماید که طفلان هم شب و روز در کتب حاسه مثل تراجم مجلسی حرفه دیده باشند بیاد من ست که حدیث مذکور در سوالات سابقه با متعلقاتش مذکور شده و امکین مقام ضرورت را باز نستاکن هم کلینی در کتاب بیکه بینه و بین الله حجت دانسته ثابت کرده ملاقات زید در حالیکه مکاتیب بسیار از اهل کوفه همراه داشت امام باقر پرسید که اینهمه جوابات مکتوب تست یا ابتدا نوشتند عرض نمود ابتدا کردند که حق ما را امید اند و حال عسرت و بلای ما می شنوند امام فرمود مغرور مشو عجلت مکن ورنه مبتلا شوی پس غضب کرد زید و گفت آنکس امام نیست که در خانه نشیند و در پرده باشند و در جهاد نیاید در جهاد بلکه امام کسی ست که مجاهد باشند و دافع شود از رعیت پس هر که گوید که زید دعوی امامت نکرد و معتقد امامت برادر بود البته او مسخره آفاق و کاسه لیس شیطان الطاقست بسبب آنکه خروج او بعد زین کلمات حاستماع او از مواعظ و مبتلا گشتن او در کیو در رفضه از اجاگیا لنست پس مجتهد رئیس المنافقین مردم را فریب میدهد و اینهمه کتب را می بیند و باز مدعی میشود که فاضل مجیب آنچه نوشته بی دلیل ست اعاذنا الله منه علی انکار ذلک و خاتمه مواعظ امام را نیز باید دید که دلالت بر کمال سفاهت این بیدین ملحد بی یقین دارد

اعوذ بالله من امام ضل عن وقته فکانت تابع فیه اعلم من المتبوع اترید یا اخی عن ملة قوم کفروا بآیات الله و عصوا رسوله واتبعوا اهواهم بغیر هدی من الله و ادعوا الخلافة بلا برهان من الله ولا عهد من رسوله واعیذک بالله

یا اخی ان یکون غدا المطلوب بالکناسة ثم ارفضت عیناه و سالت دموعه ثم قال الله بیننا و بین من هتک

سترنا و جحدنا حقنا و افشی سرنا و نسبنا الی غیر جدنا و قال فینا ما لم تقله فی انفسنا بعد ازین بجز اکه دلم جوش میزند که تمامی حدیث را بی اختصار نویسیم و فائده بر بهر لفظ بیان میکنم تا عامه هم بدانند که هر چه رفضه امروز میگویند و مجتهد بیروی آن گمراهی میکنند و زید را مدعی امامت و خلافت بر اصول خود میدانند و معتقد انیمعنی ست که زید شهید نائب امام باقر و صادق علیهم بوده ست بر اصول آن قوم محض لوم چنین ضلالت ست که پایانی ندارد و بر بهر لفظ امام باقر بر نقیض آن مقبول ست و از ینجا ست که امام الائمه محدثین این افادات را در باب طویل الذیل آورده که تفرقه میکند میان امام حق و امام مبطل پس البته زید از ائمه یدعون الی النار بر اصول رجال نقد و پدر مجتهد در آئینه حق نما اعتراف کرده

انچه حاصلش اینست که اگر روایات کافی کلینی حق بباشند مذهب امامیه باطلست و قبل ازین بارها گفته ام که

این بزرگ که سر ائمه رافاش کرده قاتل ائمه شده است خطا ء کلیف که دعوی امامت هم نموده امامت

ائمه را منکر شده خصوصا حضرت امام باقر العلوم الی غیر ذلک واساس این بیان آنست که منکر یکی از ائمه منکر جمیع است

کا ثبت فی غیر موضع پس قصد میکردم که زیر هر قول و هر لفظ در تهانویسیم ولیکن اسمیطر دین و حجمی از حاسدین جمع هشد گفت

کلام فلانی که طول بسیار دارد واطناب بی شمار و از نیم از آغاز تا انجام پس بقدر ضرورت اقتصار ورزیدم

زیراکه طور استنباط فوائد را هم جا بجا طلبه علوم را فهمانیدم والسلام علی من اتبع الهدی **قوله** چنانچه سید علی

ملقب بصدر الدین الخ **اقول** چون بحدیث کلینی که بنیه دین الله حجت بالغه الهی است صراحة انکار امامت

امام محمد باقر رضی الله عنهما از حضرت زید بر آمد و بر بهتی امام اصرار ورزید دیگر بدین روایات التفات کردن شایان

عقل و فراست نیست اگر دفتر ترجیح روایت حدیث کلینی از کتب محدثین بر کنشایم پایانش بنظر نمی آید

علیف که پدر شن پسر دهقانی در ائینه حق نما انچه گفته بود الملا ئکتن یا ذکر دم سعادتمندی پسر شن باید دید که کلام

پدر خود را که بتعلیم او عالم شده و بر مسند اجتهاد نشسته کان لم یکن میشمارد زید بن علی امامت حضرت ابو جعفر را

بیراهه غازی میشمرده و صراحة از ان منکر گشته او امامت امام صادق را چگونه اقرار تواند کرد و این امر چه بابا است

بانچه محمد بن حنیفه و بروی حضرت سید الساجدین بر اصول رفضه گفت انچه حاصلش بیان میرسد که هیچ نسبت نمی آید

که باوصف حذاقت سن دعوی امامت روبروی من کنی آمدی که پیر شدی الی غیر ذلک مما یستحق ذکره لا یة ما فی الباب

آنکه زید برادر زاده خود را فقیهه مجتهد در مسائل حلال و حرام دانسته باشد و لا کلام فیه و مقام حیرتست که جناب امیر

در خلافت خود بجنگ صفین پرداز دو هزاران کس را از لشکر مخالفین به تیغ بیدریغ بکشد و بقیه او بیان فتاوی

و احکام از دست نگذارد پس اگر حدیث زید شهید باوصف معرکه آرائی مقابله اهل جور علاوه ان محمول بر تقیه باشد

چه عجب کدام حیرت خواهد بود مجتهد خود فراموش هیچ جا اصل خود را پیش نظر ندارد و بهرگی پیر دارد پس کجا حدیث کلینی

ثقة الاسلام و امام ائمه المحدثین علو شانه کجا النقل و روایة ابن بابویه مع جهل لما خذه التفرقه بین مدارج کما لا یخفی

اهل الاخبار و الاحادیث طرفه تر آنکه در خاتمه عبارت این فقره هم و براه ساخته ما تر دیه الزیدیه وارد و بندانست که کلینی

در کافی بطمطراق تمام آورده ثابت کرده عین مذهب زیدیه است بوی از کذب افترا از ان بدماغ عقلا میرسد که کیفیت قبض

آن در ضربت حیدریه یافته شود جائیکه تو ر حقیر بر زبان تو رعیل یعنی بقرشاه گفته که حنیفه حال امام خود را نیک میدانستند

و معتقد امامت خویش بود و هر کس که در پرده نشیند و جهاد را ترک کند و بندگان خدا را بدست ظلمه بسپارد زینهار

او هرگز امام نیست عین تحقیق است لا یشتوبه شی من التشکیک اگر اندک غور و امعان درین عبارت که از منهج المقال نقل کرده

بکنی بر اهل فراست مخفی نیست و برای رفضه سخت مضرت دارد زیراکه شامل است بر اوصاف برگزیده و مدارج پسندیده

آن زید درجة فی الجنة و ظاهر است که چنین متقی و فقیه صاحب حجت قدسیه امر بالمعروف ناهی عن المنکر چگونه دروغ تواند گفت

دیہر کسی افترا تواند کرد و انگاه در معرکه شهادت حالانکه قطعاً و یقیناً ثابت است که آن بزرگوار در مقام کمال
تذمیم و تقبیح پیشوایان امامیه را بلقب رافضی ملقب ساخته که با امروز داغ لعنت بر پیشانی خود دارند یعنے داغ
رفض که قوم مذکور پیش ائمه شکایت تفتیش میکردند چنانچه از مجمع البحرین هم سمت وضوح دارد و تطابق
النعل بالنعل والحمد لله که در بیان مدائح زید شهید از علم من العلم الملکوت جارتی لفظی آمده یعنی امر بالمعروف و نهی
عن المنکر که در حقیقت دلالت بر وصف امامت دارد که جهاد دست از ذاتیات امامت که بر اصول رفضه ائمه اهلبیت
ازین دولت محروم مانده اند حقیقةً زیرا که پیرو امیر المومنین بوده اند در کتمان ایمان که خرق آسمان و زمین از دو لون
باین از امامت و هدایت پس هر چند رفضه ازان اجتنابات دارند لیکن حجت بالغه الهی از زبان ایشان اختیار می آید
ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ و صف سلب مذکور از امام الائمه تا غائب الدار پر ظاهر است منهدم سوم همین بود
که ائمه در بیان احکام شرعیه بر اصول امامیه خلاف حکم شرعی بعمل می آوردند چنانچه از کتب امام اعظم اول ثابت است پس امر
بالمعروف والنهی عن المنکر کجا راه داشته باشند بخلاف زید شهید مجاهد فی سبیل الله در هر گاه حال اعتراف الف
و مخالف اظهار حق باشند پس التباس و اشتباه هم از اهل خرد بسیار بعید و تاویل علیل است تا در حقیقت هدا
که اظهر من الشمس و ابین من الامس چگونه توان گذاشت و این امر خود از طعن الرماح مجتهد بناء هم عیان است تا
وصیت پس از هر کس که باشد پس بسبب عدم بیانش عین علامت فرومایگی است کمالایخفی و بعد از اثباتش صحت
فی نفسها چگونه دلالت بر آن دارد که آن بزرگ معتقد امامت برادر خود بود چه جای برادر زاده **قوله**
و قاضی نور الله در مجالس المومنین الخ **اقول** قاضی رطلبوق عوج بن عوق هبت الله بنوره بنیت مغشوش
خود که بارها دانستی هزاران کس را هم از قدما و هم از متاخرین سلفاً عن خلف بسوی مذهب حق خویش کشیده تا بعد ازین برآن
بند و بست صورت مناظره در برد هی اهل درست کنند و ندانست که امیر المومنین ع بارها فرموده اینچه لا الله
دارد که قریباً اهل مکائد نمی مانند اصل و باطنش هم آشفته می افتد والحمد لله که خود علمای رفضه او را مفتری کذاب
پنداشته اند جائیکه شیعه تراش لقب او گذاشته اند هر که خواهد تالیفات برادران من ببیند از صورت معنوی بر بیند
بلکه هر عاقل بنور عقل اینش می بیند بدو حاجت نظرم نیست پس در جواب او باید گفت که ای بیخبر دهنور از احادیث و کافی
با اینهمه که دیدی و شنیدی نیافتی که او را اعتراف امامت برادرزاده خویش نبوده اند شد که صریح انکار امامت حضرت امام باقر
و الد ماجدش بر اختراعات و محدثات رفضه فرمود ثم العجب این تیره درون که زمان امامت امام صادق اینش نظر
[illegible]
جناب سید الساجدین نبودند و ان انکار صریح است از امامت حضرت امام ابو جعفر رضی الله عنهما و چگونه عقل
تجویز کند بقول پیر دهقانی همه صوارم و غیره که مذهب آنجناب در باب امامت مخالف طور پدر بزرگوار باشد و اگر کسی
خواهد که بمنزل مقصود پی برد باید فی غور تواند رسید که حضرت امام حدین تشبیه که حال عم بزرگوار است که بر جناب امیر
گذشته چنانچه در مجالس و غیره ثابت گشته دعوی امامت و واقعه شهادت جهاد داشته پس زید البته مدعی امامت بود اصالةً و هم

از دست اهل جور وجفا مثل جناب امیر ع قطعا بر اصول رفضه البته زید لائق امامت نیست تحقق
شهادت یقینا لاجرم برای رفضه تا بینا نشوند مثنوی باید خواند ع نی فروعت محکم آمد نی اصول ع شرمت باد
از خدا و هم رسول ه و همین ست حال جناب امام حسین ع سلطان کربلا بر جد ثابت اشقیا و الحمد لله که بعد ازین تفصیل
که درین اوراق بعون الله البته فهم این مقام عوام طلبه را آسان شد زیرا که تفصیل وصول مکروهات بالغه بذات ارجمند
زید در حدیث امام محمد باقر رضی الله عنه چنانچه باید بلکه فریدی بر آن متخیل نباشد مرتب نگشت و وجه این معنی هم
عیان شد که حال زید موصوف مانند آن خاصی ست که مدعی و مدعا علیه هر دو همگر راضی گشته و او هنوز
عبوس قمطریره شده غضبان شده زیرا که زید مدعی امامت برای نفس خود نزد این رفضه باولین مسئولین نبود بلکه از
نیابت ائمه و رضا از آل محمد دم میزد و ایشان او را از جز و توبیخ و تفسیق و تکفیر میکردند چنانچه بچشم خود دیدی
پس مثل مشهور برو مطابق افتاد که رضی الخصمان ولم یرض القاضی و مراد از اهل خصومت حضرات ائمه اهل بیت
طاهرین و نواصب جابر میدانند که ایشان پناه شان اند و انما ابو [illegible] در آن بلاد تجویز کردند تا به ملک خروج نفر [illegible]
فوج کشتی سید اندازی نمایند و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی رسوله خیر البریة اجمعین و علی آله المطهرین و اصحابه المقدسین

هذه خاتمة ازالة الغين عن بصارة العين باثبات شهادة سيدنا الحسين ريحان رسول الثقلين صلى الله وسلم عليه وآله واصحابه الطيبين الطاهرين الى يوم يقوم الناس لرب العالمين

قوله جناب علیین تا بلغ **اقول** تا تمی که ماده تاریخ الکوش
اهل فراست و دیده چنانچه در عبارت سابقه هنوز یاد باشد برخلاف این امر دلالت دارد و بار نظر ناظرین حسف
تقصیح بالغ نگذشته که حسن را در جنت دخلی باشد چه جای عالی علیین که مقصود رئیس المجتهدین ست و لیکن از انجا
که فقهای امامیه توسعه بسیار درباره اخس حیوانات خنزیر کرده اند حتی که رشید المتکلمین و مرشد المسلمین هم گفته است
برای متشیعین از اجزایش فراهم آورده و در روایات اصول موضوعه در تالیفات خود صورتش را اقرار داده بمقام
حیرت نباشد پس شکایت مجتهد الزمانی درین مقام اینست که مضمون مذکور را یاد داشتند و از جواب نقض
که در تنبیه السفیه و مانند آن مثل فتحه الغبی ست چشم پوشیدند زیرا که از کتب شیعه در آن ثابت کرده که بسیاری
از مطاعن را بر روایات رفضه نهاده اند که دانشمندان شیعه از امثال سنه تا بیوستند البته اگر ان جهات ثابت شوی
باشد انچه بر آن امور عولیه وار میشنود بیخ و بنیاد دو ایمان و عدالت بلکه شرم حیای امام الائمه [illegible] ابر حی انداز و نجات ابد [illegible]
معاذ الله من ذلک و ذکر این کتاب هر چند درین مقام بیجای خود ست زیرا که مواد آن بنظر مجتهد رسیده باشد و لیکن
بخیال این معنی که عامه خواهند گفت که مجتهد این کتاب را کی دیده بود تا از افاده خویشتن باز ماند بالجمله از ملاحظه این ذخیره
همه هفوات مجتهد کانلم یکن شیأ مذکورا فلیدعوا الیوم تبورا باز بنده میگویم که چرا امر اجل بعیده میرسد و انچه [illegible] بیست
آن را ملاحظه نمیفرمائی که مجتهد از باب مطاعن اشد بن فقط [illegible] طعن را نیز همه مثالب البته برگزیده و هر که حواشی هر ابو
الطعن الرماح بنیه البته خواهد گفت که او نمیتواند آغاز دعوی عضب را ثابت کرد و تسلیم نشد در قرطاس [illegible] تا تنقیه تقریرا

واداره کلمات در استدلال و احتجاج و بیان خصومت لجاج چه رسد مگر بمقتضای الی تا قیامت یا بتوفیق رابر روی مراد اغبیا مسدود ساختند ورنه بجواب
مذکوره بعد از انتظام و ترتیب تهذیب البته لذت آوازه در کام جهان و جهانیان می انداخت کارگاه مجتهدین و تار و پود ایشان را ته و بالا میساخت
و هر کس را از ناظرین و سامعین برین مضامین ناطق میگردانید که چنان مخالیط از مدعین اجتهاد و قوت قدسیه صدور یافت که از عوام طلبه هم ظهور آن
بخیال کسی در نیاید مذکر آیت مباهله و اهل نجران پس این عقلی دیگر است عظیم که عوام طلبه هم میدانند که در خاتمه منتهی الکلام چون مباهله تمام
گشت این مضمون نوشته بود مدادا شد لیکن مجتهد الزمانی مثل سکنه نجران پی بحقیقت کلام فقیر نبرده نزد پادشاه ثریا جاه فریاد کرد که چنین کتاب
در زبان تو نوشتند و از برای تشهیر بقالب طبع ریختند چون پادشاه مذکور از حقایق دین و ملت خبری نداشت در دام مجتهد گرفتار گشته
و قطعا و یقینا میپرسید که اگر بجوابش قدرتی داری باید برد و قدحش پرداختن ورنه بر و تیره قدیمه بریده نشستن در بروی مردم بستن
و اگر ابتدا از سنیان است باید بقدر ضرورت سرزنش کردن تا بار دیگر گرد این امور نگردند و اگر ابتدا از شیعیان باشد پس باید ساخت و باید
سوخت و این جنگ متعلق است بکاغذ و قلم در قید و بند و امثالش رسوائی بسیار زیاده تر است که همه خواهند گفت که چون مجتهد بر اهل سنه مناظره
بر نیامدند بجنگ برخاستند و بر همگنان معلوم است که جناب مجتهد برای فریاد رفتند و قید و بند فقیر درخواستند پس در مبهوت و محجوج گشتن او هیچ
شبهه باقی نماند و هر که قصه اراده مباهله در کتب شیعه دیده میداند که مجتهدین در اعتساف نسبت اهل نجران پا فراتر نهادند زیرا که قصه شان
موافق تفسیر صافی و قمی بروایت امام صادق رضی الله عنه چنین است که چون آمدند بمدینه منوره وقت نماز ایشان رسید ناقوس نواختند و از نماز فارغ شدند
و اصحاب خبر رسانیدند حضرت فرمود بگذارید پس حاضر شدند و گفتند بچه چیز دعوت میکنی فرمود بتوحید و رسالت و باینمعنی که حضرت عیسی بنده خدا و
محتاج باکل و شرب هست گفتند پس بگو پدرش کیست وحی آمد که بگو پدر آدم که بود تا مبهوت شدند حضرت فرمود چون انکار میکنید
مباهله واقع شود پس وعده کردند و رخصت خواستند و در فرودگاه آمدند و سرداران ایشان گفتند اگر تکیه کند بر مریدان خویش و جمع کند ایشان را
مباهله بکنید که نبی نیست و اگر با اهل بیت خود بر آید و زن خویش شکی نباشد چون صبح شد دیدند ایشان را پس صلح کردند و مجتهد با آنهمه عجز در بوی
در جواب اراده قید و بند من نمودند بدین حیله که فلانی که باقیات ملک برگردن اوست کیسهای اشرفی الائمه خزانه مولف میفرستاد تا من این تهمت
ترسیده بهجرت گزیدیم و تا وقتیکه روایات سابقه بدون این تهمت می شنیدم باعانت مربی خویش حضرت شاه مردان شیر یزدان دل قوی داشتم
و یقین میکردم که هرگاه صورت مناظره پیش پادشاه رو نماید غالب میشوم و گوی مسابقت می بایم بالجمله بسنت حضرات انبیا عمل کردم و اهل و عیال و کتبخانه را
بخدا سپردم و بکانپور رسیدیم پس بجردی مجتهد که بحدت مذهبش یهودی بود دلگشته شد و شدت دشمنی او با اهل اسلام عیان گشت قال الله تعالی
لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا لشدة شکیمتهم و تضاعف کفرهم و انهماکهم فی اتباع الهوی
و رکونهم الی التقلید و بعدهم عن التحقیق و تمرنهم علی تکذیب الانبیاء و معاداتهم ایاهم وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ
آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ للین جانبهم و رقت قلوبهم و قلة حرصهم علی الدنیا و کثرة اهتمامهم بالعلم و العمل ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ
و رهبانا ای علماء و عبادا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عن قبول الحق اذا فهموه و یتواضعون این عبارت بیضاوی است که برای منع غبار زنگ و
قلب مجتهد نوشتم وَلَٰكِنْ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِن بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا
تَذَكَّرُونَ والمنة لله تعالی که این کتاب شریف بار رشد و بر اکثر تقریبات اظهر اسلام آنچه بقلم آمد یاد گی آید تا امروز کسی هیچ سخنی بی غبار دل بدین گفته باشد اگر او
مراعات طریقه قومیه مینمود چرا تفضیح اجنبین تفضیل بکار میرفت پس این دعاوی که او بعنایت طریقه قدیمه قومیه بعمل آورده الخ از قبیل انکار بجواب

واساس آن بر خرافات است بالیقین نه بالظن و تخمین بعد ازین آنچه درباره رشید المتکلمین از راه عداوت شدید گفته که حالش از قرآن مجید باعتراف مفسرین
امامیه دالستی موجب المنسبت که او را سوفسطائی قرار دهند زیرا که درین ذخیره و مانند آن انهم عیان گشته باعتراف مجتهد مفرین برادران صوری و معنوی
که رشید المتکلمین چنین کتابی نوشته که بی مثل و بی نظیر است و یاد آمد که مجتهد در جواب پسر خود حبیب علی آنچه گفته دلالت میکند بر آنکه گفتم و درین وقت
تحقیر آن کوشیده و بزرگان سبت را فرموده اند که دروغگو را حافظه نمیباشد و هرگاه کلام مجتهد الزمانی بدان رسید که ذکر مشیخت در میان آمد لیکن
حرف ازین باب هم مفروغ افتاد و آن اینکه مقصود اصلی از سفر دهلی زیارت حجة البریه حضرت مصنف تحفه اثنا عشریه قدس سره العزیز بود برای تحقیق مذاهب اهل سنت
و امامیه و چون صحبت شریف را التزام کردم شبها تا تکیه بر اموری خاطر میگرفتم در دید نفیسه بود و شد و دران روزها از غایت ناتوانی و شدت امراض
جسمانی طریقه تدریس سوم مسدود بود و درین اثنا حاجی الله ویار سودی از حرمین شریفین رسیده و فرمود که بشارت مناجی حضرت سرور عالم صلی الله علیه
واله وسلم که اگر تحقیق کتاب معراج القدس غزالی آرزو داری باید بدهلی رفتن لیکن تا زمان وصول درس این کتاب قرار یافته بود و مولوی محمد اسحق
سلمه الله تعالی و مولوی احمد الله مثل فقیر ملتزم این مجلس بودند و گاه گاه مولوی محمد یعقوب در این صحبت حاضر میشد و رشید المتکلمین در آن
زمان بیشتر به بیماری تقطیر مبتلا بود و در عالم صحت بدرس صحیح بخاری البخاری کرم الله منجانب و بدرس کتب درسیه بسوی مولوی رحمة الله
شاهجهانپوری و مولوی مملوک العلی در تعلیم شرح چغمینی و غیره شغل داشت و استفاده من فقط از تالیفات رشیدیه بقلم رانی بود که در مقابله
مرزا محمد کشمیری و مفتی کنتوری گوی سبقت ربوده بود دانیم وقتی که در دلم سفر سوی وطن رسوخ یافت و من بنابت الهی از فیض حضرت
صاحب تحفه مطمئن گشتم و کلیم خود از موج بدر بردم ولیکن ضرور شد که دست غریق را هم بگیرم لاجرم تالیفات رشید العلماء را نوشتم بعد از آنکه
تنبیه السفیه در رد الشیاطین را بختم رسانیدم و هرگاه بلکهنو برای تکمیل و تحصیل بقیه کتب درسیه رسیدم و مجتهد را بشغل تالیف ضربت حیدریه دیدم
پیشتر بود هرچه برای تحقیق حالش رشید المتکلمین از مزید اشتیاق می پرسید که تا کجا رسید و درستی و تیز زبانی بطرف شد یا نه الی غیر ذلک
مما یتعلق بالکتاب در دیوانخانه مجتهد بچشم دیده و بگوش خود شنیده خبر میدادم و جویای کتب مطلوبه برای الزام و افحام رفته بودم
و اول قلم برای رد ضربت حیدریه برداشتم و وقتیکه در لکهنو از سفر مشرق برگشته رخت اقامت انداختم هرچه نوشتم بی شرکت غیری
اتفاق افتاد و کسی را نیافتم که پیت بلند میدان نگردیده باشد مجیب المضطرین دستگیری فرمود یعنی فیض ائمه هدی سیما خاتم الخلفاء را
مددی نبود که اگر مفصل گویم ملفوظات صوفیه سابقین از تنگ بران بر دو هر سالگی حبیب دامان بهر تا تسوید دوازده کتاب صغیر و کبیر
چند سال تعالت تالیف در آمد بعد اخراج سیزده سال تقریبا بجمیع اسباب ناگاه بطور اسرار دشغل مناظرات و انتخاب مقامات برای جوابات
و تعلیم احباب فقیر والمقالش و درس طلبه اقامت سیزده ماه در ملیح آباد و تیمارداری بعد از تاهل خانه داری و موت اعزت یکی بعد
دیگری حالانکه مجتهد ورقی را از کوچکترین رسایل المعتد ابتداء سابقین و قایدین خویش حتی کنوز تن از معاندین برام و لجهیق در رسالی چند متوق
منکسق در غنتار رخنهای اصول و فروع خویش بر بستن چنانچه تا اینمقام دیده که هرچه گفت محمل گفت بیشتر رنگی دیده و بگوش خود شنیده که از
مزید عادت خود بجر دطبع منتهی الکلام چه کرد و چه اندیشه تا نوبت هجرت کانپور رسید که یکدو منزل از لکهنو باشد و در شیجاه اسیه حالمه علی من
انجح من اهل بیت طاهره در رسالة المکاتیب نوشتم و از ضمیمه تالیفات لکهنو گردانیدم قوله السادتقیه تو هم ادنی من زال الخ اقول و امتی ابست
که قید مذکور از من صدور یافت لیس هی بغلط خود سپی بردم که امروز او را المقدرتی حاصل است که ملوک اقالیم سبعه را
کی بحصول پیوسته بود چنانچه احادیث کلینی بضمیمه اصول دیگر بیان آن اعلی دلیل است کما مر و انصاف بکن که هرگاه از حضرات ائمه بسینه

مسئله استنجا بدست که انگشتری بنزیع و اسامی مقدسه آلهی ائمه الفاظ قرآنی بران کنده بوده فرموده که درست آید و بزرگان با هم عزیز
میکردند تو هم مزیر کجا بود الی غیر ذلک مما لا تعد و لا تحصی و انیمه لعبارات آنکه لال کتاب فرموده اند حضرت امام محمد باقر علیه السلام و صادق را
کما ینبغی بحفظ دامان مطمین گردانید شیاطین درین اوقات نیز از نسبت تلبیس بائمه هدی کوتاهی نکردند و نشاید که عبد الله
بن عمر راضی به بیعت یزید وقتی بوده که هدیه کثیره مرسله را قبول نفرموده و محمد بن حنیفه وقتی از بیعت یزید دست کشیده
که او را امیر المومنین همی گفته و نقد و جنس سه صد هزار درهم و اقمشه در خون بهای جناب سید الشهداء گرفته و از دیدهای
اطلاق لفظ امیر المومنین بر غیر جناب امیر علیه السلام تقوی هم نه ترسیده کما لا یخفی علی المجتهد رئیس النواصب الا بالسیدم بذکر قصه کنیز که جناب مجتهد
درمنهه ذکر فرموده و عبارتش اینست اخرج البیهقی فی الطیوریات بسنده عن ابن المبارک قال لما افضیت الخلافة الی الرشید وقعت فی نفسه
جاریة من جواری المهدی فاراد ها علی نفسها فقالت لا اصلح لک ان اباک قد طاف بی فشغف بها فارسل الی ابی یوسف فسأله عنه
فی هذا الشیء فقال یا امیر المومنین او کلما ادعت امة شیئا ینبغی ان تصدقها لا تصدقها فانها لیست بمأمونة قال ابن المبارک فلم ادر ممن اعجب
من هذا الذی قد وضع یده فی اموال المسلمین اموالهم یتحرج عن حرمة ابیه او من هذه الامة التی رغبت بنفسها امیر المومنین او
من هذا فقیه الارض و قاضیها قال اهتک حرمة ابیک و اقض شهوتک و صیره فی رقبتی اقول مجتهد را نمی رسید بر فقهای حنفیه
دست طعن دراز کردن که بزرگان بلکه ائمه عظیم طور تالیفات شان بهیند ید مگر ما لیته شان لیسندند و از مذهبهای شان خوشحال
چنانچه علمای متبحرین شیعه بدان تفصیل کرده اند و از کتاب اساس نیز نقل و حکایت این امور واضح تواند شد و هر چند
مجتهدین داد کفران نعمت میدهند ولیکن عقلا نیک میدانند که از تاویلات بلکه تسویلات محنت برباد گنه لازم افتاد الغرض
محصل تقریر قاضی ابو یوسف رحمة الله علیه بدان میکشد که کنیز مدعی گشته بیل و رابیه در کار است ازین دعوی مجرد حرمت
قطعی به ثبوت نمیرسد زیرا که او مامون نیست بهر گونه احتمال در سخنش راه می یابد و اگر کسی گوید که چون کنیز معذرت نهاد و خود را
از صحبت خلیفه باز داشت حالانکه منتهای مناهی دیگر السنت بسبب کثرت فوائد دنیویه و چگونه عقل تجویز کند که عاقلی بالغی این معنی را
ناپسند دلیس خبر تصدیق چاره نباشد و چون بحرمت قطعا و یقینا ثابت شود و جواب آنکه طبائع و اغراض بنی آدم
مختلف است بعضی نازک مزاج باشند بحدیکه انواع عقوبت شدید را بر خود تجویز کنند تن بر ضا ندهند مگر در بوستان
حکایت پسر هارون مذکور نه بیدی ؎ چو دور خلافت بمامون رسید ٭ یکی ماه پیکر کنیزی خرید ٭ شب خلوت آن لعبت حور
زاد ٭ مگر تن باغوش مامون نداد ٭ بگفت از چه بد دل گزند آمدت ٭ چه خصلت ز من ناپسند آیدت ٭ بگفت ار کشی
در سگانی سرم ٭ ز بوی دهانت برنج اندرم ٭ و برخی را دل بدیگری آویخته باشد و غیر از صحبت محبوب خیری نخواهد دراز
دل بکسی نگوید چنانچه مولوی معنوی قصه کنیزی نظم فرموده پس عجب نیست که عذر آن کنیزی واقعی نباشد و دانستگی
امروز اینهمه عشق و عاشقی هست بعد ازین غیر از قید و بند و پرده داری دیگر چیست ؎ وفاداری مجو از بلبلان
چیستم ٭ که هر دم بر گل دیگر سرایند ٭ پس کنیز بدعوی محبت پدرش لب کشود که در ذهن او عظمت این علاقه صحبت
باقی مانده وقت لغزشها کار آید و قاضی ابو یوسف این همه را بلغعتی ادا کرد فانها لیست بمامونة الغرض چند بار
خلیفه محصور در امور مذکوره نیست و العجب که مجتهد قصههای ازواج مقدسه امام نرگسی را هم فراموش کرد که با وصف کثرت

لغماد مزید عیش و کامرانی در شکوی پادشاه بعضی فقها بر حضرت غایب الدار قناعت نورزیدند و از زمرهٔ چوتیان بدر رفتند چنانچه در
جاهای دیگر به بسط و تفصیل بحکایات متواتره یاد کرده ام و عقلا نیک میدانند که هر چه این طلسمات در زمان نصیر الدین حیدر
پادشاه و غیر او بعمل در آمد بر اصول شیعه و تجویز مجتهدین بوده ورنه اگر او منع کردی که آیا دیگر ملاعب ملاهی دنیوی هیچ نمود
که انهم برای ضیافت طبیعت بفعلیت در آمد و لفظ مذکور گویا معاذ الله ترجمه لفظ مقدس است که لم یطمثهن انس قبلهم و
لا جان که کار پردازان قصور شاهی بر زبان می آوردند زینهار بیدماغی نباید کرد که از راه ظرافت بر زبان قلم رفت که هنر بد بیان است
ولیکن عیب حکیمان کما لا یخفی عبد الله بن مبارک که در زهد و عبادت منهمک بود و بکمال احتیاط عمل می نمود این امور را ندانسته است
و زبان طعن بر کشود محدثین رفضه و فقها ایشان همگر جیا کرده اند و در تمرد و از رسائل علمای فیض آباد و مجتهدین لکهنو خیری
ببین و حکایتها بشنو که مقام گنجایش آن ندارد و این حرفی چند که بگوشت رسید یا قطع نظر از انست که مجتهد گفته بود که هر روایت
از کتب غیر یقین لایق استدلال نمیباشد حالانکه کلام در روایت صدوق جامع الاصول حدیث امامین همامین رضی الله عنهما
میرفت که خلفای راشدین بمنزله سمع و بصر و قلب و جگر حضرت پیغمبر بودند و این روایت متعلق بقصه کنیز لا نسلم که مثل آن باشد
پس توان گفت که برای اتمام سند از تنقید باید آمدن و نیز قطع نظر از انست که از سلاطین لکهنو کفر و شرک بصدور می آمد
و جناب مجتهدین بادعوی نیابت ائمه هدی سکوت ورزیدند حالانکه چون شخصی از جنیان متوسط شد از هر چه می ترسیدند
باز می ماندند کجا وهم و خیال در باره جنیان و شیاطین و کجا یقین مواغظ مجتهدین **وایضاً** قطع نظر ازین است که پیر دهقانی
پدر بزرگوار مجتهد الثانی بلوازم علت معلوم هر باره مربی قدیم خویش چنان قیاسی ترتیب دادند و حیله جواز آن بر اخبار متواتره
چنان آموختند که جوانی تهمتی شمشیر بر هنر بدست گرفته در خلوت بزور و تعدی داخل شود بصورت جبر و اکراه طالب مدعا گردد و از دست
درازی و عد و لنش چنان نماید که اگر کارش بر نیاید در حرمسرا والی خون ریزی ریختگی و شکی نیست و تفصیل هر دو امر از حالات
و معاملات ازواج امام منتظر انچه بترقی معکوس هر سال علوق رو میداد و آثار و لوازم عقیقه الظهور میرسید و از مزید این محدثات
اطوار تیره نگارنکی در آن فواید دنیوی از برای مجتهدین انتظام می یافت خبر در کتابی مستقل صورت تواند بست پس انسب انکه حرفی چند
بر اصول اصلیه شیعه در تخطیه این پدر و پسر مکرر بگویم تا خود بران کار بندد و برای مقلدین او نیز بکار آید که حضرات ائمه در اصول
و افادات خویش و ذات مقدسه خود را از بیان آن معذور داشتند و آن همه نسخه ضرب جزو ربست که در مقالات سابقه نشان دادم
آن اصول را گذاشتن و برین حیله دست انداختن جز بر تحصیل زر و جمع کردن گنج قارون خیری بخیال نمیگذرد و این حکایت گویا از غایت
تواتر و شهرت در اقالیم شیعه مشهور شد و ملا نور الدین از قوم رسیله چه گویم که چه بیان در کتابی بیان کرده و خبر انچه نظم کرده کیست که استیعاب آن
تواند نمود و این اشعار هنوز بسیاری را در زبان است ۞ مردمانیکه بچه می زایند ٭ علما اندران چه فرمایند ٭ گر ضرورت بود روا
باشد ٭ بی ضرورت چنین خطا باشد ٭ وانچه از استاد البریه غفر خطاه الی دهم الله ضریحه الظهور انشا کرده صیغه مجهول خبر از راوی مجهول میدهد
پس مجتهد را باید خود انصاف کردن که هرگاه استدلال الحق در روایت رواة معارف درست نشود در مرویات تعابئل چگونه منتظم
و منتج گردد تا بالی دینی این اکابر بلاحظه ان اثبات کنی خصوصاً حضرت ابن عباس رضی الله عنهم اجمعین که چون او صحب و تلمیذ
جناب مرتضوی علم بود چنانچه قبل ازین مجتهد الزمانی این بحث را بسط نمود و با اینهم حالش چنان بودی که خلاف آن جناب در مسائل

شرعیه فتوی دادی و دل خود را بر مخالفت آل امام الائمه نهادی و هرگاه ماخذ این امر گلوسوز آتش افروز را خواهی که ببینی باید بکتاب مستطاب حضرت امام علی رضا رضی الله عنه ملقب بفقه الرضا رجوع آری و برامی و خدا ازین معنی خود را بجهت انهماک در عیش و کامرانی معذور نداری مگر چه یاد نیست که هرگاه مردم در تحفه و غیره خلافت ابن عباس را دیدند و پرسیدند غیر از همین که علمای اهل سنت برای رونق بازار مجتهدین خود بر ابن عباس افترا کردند و از همین جهت ماخذش نه نوشتند دیگر چه گفتی لیکن بسیاری از علما کتب خویش از متقدمین و معاصرین کتب فقهیه را غربال کردند چون هیچ نرسید لاف زنی و لن ترانی متشعین از بلندی عرش برین بگذشت ولیکن بمقتضای قول شیخ سعدی بود کز حکیم روشن رای بهیر نیاید درست تدبیری هیچ گاه باشد که کودکی نادان بغلط بر هدف زند تیری بنا بر کتاب امام موصوف ثابت کردم که حضرت ابن عباس باجتهاد خود خلافت حضرت مرتضوی بعمل آورده تا آتش غیظ و غضب فرونشست و نزاع برخاست ازین جهت لفظ گلوسوز و آتش افروز بر زبان قلم جاری ساختم و امیدوارم که اکنون دست بدعا برنداری که بارخدایا بحق شاه مردان این واقعه را دروغ گردان و اگر خواهی ازین هم غریب تر بشنوی که جناب امام الائمه بر اصول اهل عمه ابن عباس را بالفعل که خود مدت العمر بجا آوردند مرتد و گوساله پرست میدانستند و نتیج این امر عالم سوز بر اذهان و السنه اهل رفض محول ساختم که ایشان مشق سخن سازی بیش از بیش کردند هم در مطاعن صحابه و هم مثالب اهل بیت معاذ الله بایستر را بر پهلو نشانیدن و کتاب قمی که از ابلقب تفسیر اهل بیت یاد میکنند لعب العین گردانند غیر از منتقم حقیقی سزای این ناصبیت عداوت جناب مرتضوی از که توان خواست شوخ چشمی مجتهد باید دید که از حال پدر و علمای خویش و افعال ذات خود کوری و کورانگی اختیار ساخته اهل حق را با همه خویش یاد مینماید و تحصیل زر دو توهم ضرر را بایشان منسوب میسازد و لیکن چون کلینی قدوه پیشوایان ایشان وصیت شریف نبوی صلی الله علیه وسلم را بامید زر اساس نهادند که تحریفات امامت گبری را پای نام شخصی میگردانیدند که بر اصول رفضه مصداق مَنْ كَانَ فِي هٰذِهٖ أَعْمٰى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ أَعْمٰى وَأَضَلُّ سَبِيْلًا بود بامید زر و شرط ادای قرض داد هرگز از پستی حوصله و فرید نفاق خویش قبول نکردند و سه بار حدیث شریف را رد نمود بلکه آنجناب را مورد غیظ و غضب خویش ساخت پس نمیداری جهوری بگو که چراغ بکش که سفیده صبح در دمید و آفتاب روشن شد قوله پس هرگاه الخ این ترانه مثل بهانه باشندگان شهر مسعود غازی است که عمر شان تمام سپری میشود و مثانه مطابق اصول نمیباشد و مومنین یعنی حاکمین باصطلاح اهل هند لشبنید نش التذاذ تمام برمی دارند آری برکنده بیری راکنده خوری است و از حدیث امام محمد باقر انیهم ظاهر است که گفتگوی هر دو برادر در خانه بوقوع آمد بلکه در خلوت بود و ببداهت این معنی که اگر دیگران می بودند اهل سنت و اخلاص البته اصلاح ذات البین بهر جستند و معرکه نزاع را میرفتند و کلمات مناسب حال میگفتند و اگر از اهل نفاق می بودند تخطیه زید بلکه بکفرش می پرداختند و امری ازین هر دو منقول میشد و اولیس فلیس پس عیان شد که مردم دیگر باظهار یکی ازین هر دو جناب سراغ باین حکایت بردند پس تقیه منافی حق علی در این چه گنجایش تکلیف که زید برای مشوره آمده بود و مکاتیب طالبان خویش را آورده که البته در وقت

خلوت می باید بار خدایا مگر از خدا هم تقیه بود حالانکه هر دو بزرگ ایزد تعالی جل و تقدس را عالم الغیب والشهادة
میدانستند نه چنانچه قدمای شان میگفتند لا یعلم شیئا الا بعد تکونه معاذ الله الغرض جنون این مجتهد را الله حضرت
لقمان هم علاج نتواند کرد که از آغاز کتاب تا آخر غیر از پریشان گوئی حرفی مربوط را در کلامش رستی منبت واز
منهج المقال هزار اشرفی معلوم شد از عطای حضرت امام صادق و پدرش نقل صد هزار دینار در ذو الفقار آورده فلیرجع
الیه قوله وقس علیه حالی کتمان مؤلف الرساله اسمه خیما بدانکه معنی این عبارت بضمیمه الفاظ ما قبل چنین ست که تقیه
کردن از برای توهم ادنی ضرر لایق بعبد الله بن عمر است که راضی بود به بیعت یزید از وقت خلیفه پنجم سنی یعنی معاویه بن
ابی سفیان و هم لایق است بقاضی ابو یوسف تلمیذ نعمان و هم لایق باین بزرگ و امام محمد خواجه تاشان و هم لایق
بجبت بجبت کتمان نام خود پیش مردمان و جواب از اول سابقاً و لاحقاً معلوم شد مجملاً و مفصلاً و در نیجا بتقریر
جدید هم بملاحظه کردی و متوهم نشود که این تقریر فقط بالنظر الی السنت زیرا که چون غور کنی بدلیل عقلی و نقلی
ائل است اما اول پس انکه اگر راضی بودی بیعت کردی و بدیه معاویه رد نفرمودی والله ظاهر را
نتوان گذاشت بدون اقامت دلیل قطعی بر خلاف آن کما فی الاصول و اساسها فلابد من تقریره حتی نقلعه وه
بجذافیره اما ثانی پس کتب تاریخ را ببین در هر کتاب فن همین می نویسند که چار کس بیعت را قبول نکردند عبد الرحمن
بن صدیق و عبد الله بن الفاروق و امام حسین شهید کربلا بن علی المرتضی و عبد الله بن الزبیر و اینها هجرت کردند
بحرم شریف مکه معظمه پس تقریب دلیل همین ست که تقریرش انفا معلوم شد والعجب که بیعت عبد الله بن عمر را که اگر ثابت
کنند نخواهد بود مگر بعد از واقعه شهادت ریحان رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم چنانچه سابقاً و لاحقاً گذشت بتفضیلیکه
مزیدی بران در خیال هیچکس نگذرد و شکی و وهمی بخاطر کسی بعد از دیدنش نکرد و لیکن زاحدی از عقلا بلکه عامه نیز توهم
ادنی ضرر تعبیر نتواند کرد الا مجنونی یا ناصبی ملعونی مصداق قول جناب ولایتمآب یا اضمر احد شافی جنانه الا ثقه ظهر فی فلتات لسانه
اما حال قاضی ابو یوسف و امام محمد پس عنقریب والسنی حاجت باعاده ندارد اما حال کمترین انام پس بنسبت مدکورین سخت کوری
کور انگی است زیرا که زمان نصیر الدین حیدر پادشاه بود و محدثات امور از مراسم تعزیه بحدی میرسید که دو ماه دران لبسر میشد
و حضرت الحق دران وقت هم بمقابله رفضه می ایستادند و بجنگ و جدال میپرداختند مگر او از جهت مزید عناد در بعضی از احیان حکم
میکرد که فوج جمع کنید و تو بهار اسر دهید و چون فاضل بد ادبی با وصف منع فقیر چندی از الفاظ از تمام نوشت و در پی تشهیر شدند تا او را
روزی چند در خانه خود مخفی نگاهداشتم و بکانپور روانه کردم و در دیباچه کتاب مفصل نوشتم و تر د مجتهد از بهوپال و فقیر استادم بعد از
ادراک این امور او را نسبت مزید کورمن دیدم بهم لحوق ادنی ضرر چگونه جا نشسته پس کوری و کورانگی او اعادی نماند و چون اوام
بنده را انشکار کرد یعنی مخفی داشتن نام پس بیاد آورد حال پدر خود را که در ذو الفقار مصنوع نام خود را چسان مستهد بود که مدتها با
نیاورد و اگر او را اندیشه بود از رساله وار قندهاری عبد الرحمن خان بد منعی که تا چشم بر هم زنی خانه سوخت برای فقیر زیاده تر
که کسی وقت آمد و رفت من رفیق از سپاه نبود بخلاف پدرش دهقانی که عادت سواری و معیت رفقا داشت و امامت مسجد نائب
اصفی الی غیر ذلک اما انچه کلامش بران دلالت دارد که شیعه را در ذکر مطاعن هیچ اندیشه نیست و از منع مجیب ممتنع نخواهند شد وام

مجالی ندارد و مقابله شیعه و بخصوص که در لبس انیهم دلالت بر کوری یا کورانگی و یاقوه درائی و هزیده جانگی او دارد زیراکه انیمه سید انهما
در منتهی الکلام و ازالة الغین در لوز دیدم و قتیکه این خفته را بیدار کردم بحدیث امام رضا که تبری خویش از حضرت مسیح
اظهار فرموده که مسیح مانند خدا و رسول است مبشر بقدوم شریف مسیح شما چنین و چنان هست ما بدو ایمان نیاورده ایم پس
بتقلید این امام انام علیه السلام ایشان بر تبری اقرار کرده که علی مرتضیٰ نزد ما سنیان آن خاتم الخلفاست که نسبت بخلفای متقدمین معین و مدد گار
و منصب وزارت و نیک محضری ذات و مجاهد بجهاد اصغر و اکبر نه کسیکه معاذ الله مانند جنین هم بپرده نشین گشته و فاز عظیم
و عهد و میثاق نبوی و خداوندی را پایمال نموده الی غیر ذٰلِكَ مِمَّا يَفْتَرُوْنَ قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ اَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ من بعد تا امروز که قرون
میگذرد امید دارم که در مناظره اهل سنت چگونه بر اصول شیعه لعن و تبری الشان که قرار داده نشتر و قدار جا بیراست و در نصورت چرا هم
خود را بر در رساله جدیده یعنی کاشفة اللثام عن تلميع المجتهد القمقام مدح و فخر کردند و بهر سکوت بر نهمای خویش کردند و نمیابد
فاضل مذکور از حصن حصین اسلام بیرون نیاید بلکه طریقه بحجرت بر گزیده که رفضه از آن اجتناب کردند و از دایره
ایمان برآمده فَاُولٰٓئِكَ مَاْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ وَسَآءَتْ مَصِيْرًا و حیرانی اینست که چگونه ثابت کرد که متقدمین بیعت امامت
برای جناب امیر کردند و برگزیدند چون خود حضرت پیغمبر مستعفی شد نداز رسالت بر اصول اهل ضلالت این مجنون در دار الاجتهاد
هر قدر که خواهد تار و پود افترا بافته و تافته باشد درین کتاب که ذخیره مباحث فریقین است هر چه خواهد جا تورد مناظره گفتگو کند و حاشا
که بر اصول ما بلکه بر اصول رفضه کسی کذب عذر ثابت تواند کرد چنانچه از فدک و متعلقات آن هر جا که عیان است که شیخین مکرر منز
هر جا مقرون بصدق و صفا بوده چنانچه از علل الشرایع و بحار هم در مکالمه جناب فاطمه و نیز و قصه ام ایمن ظاهر است الی غیر
ذٰلک مما لا یخفیٰ و اگر عذر و کذب از کتب شیعه بر آید سخن خود روایات طائفه بر عادت قدیمه متناقض خواهد بود کما اعترف
به اکابرهم فی التهذیب و غیره و ما قتر آنکه روایت بی معارض نیامده پس با وجود معارضه دلالت کجاست و لیکر در کتب فریقین بحار و حیات القلوب ثابت است
عیانا و جهرة هم نوشتن فارخطی پیش ملائکه مقربین و هم نقض آن كَالَّتِيْ نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْۢ بَعْدِ قُوَّةٍ اَنْكَاثًا و فاضل
رشید المتکلمین بعد از عهد رینها نقض نزول نشد و لیکن امت ابن سبا در بخصوص هم پیروی متنبعات خود گردند فَادْخُلُوْا جَهَنَّمَ
خٰلِدِيْنَ فِيْهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِيْنَ الخ که در وجه سوم گفته از طرفین باید شنید زیراکه کتاب وحید کتب شیعه

و تکرار مباحث نیز تکرار مجتهد بجا امید الظهور الامر و وضوح الحجة و لیس الام کذلک من قبل من عدل عن قويم المحجة و نهج الكلام

بحمد الله الملك العلام و الصلوة و السلام على سيد الانام و اله البررة الكرام سيما الائمة الاثنى عشر شفعاء يوم المحشر كالخلفاء

الراشدين المقتدين اللهم انا نشهدك ان مولانا كلهم حجج الأئمة يوسادتنا و قادتنا الى جنة المقربين فانهم اتبعوا سنة سيد الاولين و الاخرين

فنتولى بهم و نتبرا من اعدائهم الى يوم اليقين وَاٰخِرُ دَعْوٰىنَا اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ
مخفی نماند که مجتهدین در ینمقام نیز از تحریر حاشیه مهمه خود را معذور نداشته الفالمش باید دید مقصودش باید فهمید که در اثنای
مراجعت چون بمنزل غدیر خم که از نواحی جحفه رسید نماز پیشین را در اول وقت گذارد و بعد از آن بسوی یاران کرده گفت
الست اولی بالمؤمنین من انفسهم یعنی آیا نیستم من اولی بمومنان از نفسهای ایشان در روایتی آنکه فرمود گویا مرا بعالم
بقا خواندند و من اجابت نمودم بدانید که من در میان شما دو امر عظیم میگذارم و یکی از دیگری بزرگ است اهل بیت و قرآن

واهل بیت من واحتیاط کنید که بعد از من باین دو امر چگونه سلوک خواهید کرد و رعایت حقوق آنها بچه کیفیت خواهد کرد و آن دو امر هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در لب حوض کوثر بمن رسند نگاه فرمود بدرستیکه خدای تعالی مولای منست و من مولای

جمیع مومنان بعد ازین دست علی را گرفت و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واخذل من خذله وانصر من نصره وادر الحق معه حیث کان و مردی است که قدوه اصحاب عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت ای علی بامداد کردی و مولای هر مومن و مومنه شدی ۵ رو از برای سر دین خویش تاجی ساز ز خاک پای جوانمرد وال من والاه زدل عداوت او دور مدار نجوری ز تیغ لفظ بنی زخم عاد من عاداه گواه پاکی اصلت ولای میری دان که هر کمال معالیش بل اتا است گوله روضة الاحباب جمال الدین محدث **اقول** معلوم نیست که مجتهد مختل الحواس ازین حاشیه چه خواست واز تحریرش چه فایده برداشت اگر مرادش اینست که دران روز خلیت خلافت بلا فصل متحقق شد پس جوابش از عماد الاسلام مجتهد اول باید دانست که اجتماع خلیفه و مستخلف لازم آمدن و من در علل شیخ صدوق دیدم حدیث امام رضا که فرام آمدن دو امام چنان است که لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا الی غیر ذلک من الاصول و بمقتضای سیاق و سباق انکه صفتیکه در ذات والا صفات سرور کائنات بالفعل موجود باشد برای جناب مرتضوی بالفعل حاصل بود و ما هو الا وجوب الولا فاین الدلیل واین المدعا طرفه تر انکه مدعیان تشیع گویند که ان وصف حضرت را موجود بود و بعد سه یا چار ماه برای حضرت علی مرتضی مع ذلک اناکه بروایات ضعیفه قایل افضلیت شده اند از سر آمد اهل قم گاو دانی سم زوراول آن حدیث منزلت است اندر روز الطلسم غدیر خم و سیر تقدیر نیز دید ربزرگوار مجتهد امر لیست لقنک علیه الکلی فضلا عن الفضلا زیرا که خلافت مفعول نیست الا بعد وفات سید الانبیا صلی الله علیه وسلم و موید آنش قبل ازین گذشت لا تعد ولا تحصی واگر مرادش آنکه قدوه اصحاب عمر بن خطاب رضی الله عنه بیعت کرد من بعد نکث نمود و باحکام خلافت صدیقی رضی الله عنه بپرداخت پس این تهمت چنانست که حجة الاسلام غزالی قلم بتالیف سر العالمین برداشته که تا امروز مجتهد لاثانی از غایت پریشانی بصیغه جمیع میخوانند و گوی چوگان می بازند کما عرفت سابقاً ولاحقاً را چه ضرور که بار جوابش بر دوش خود گذشتیم بلکه بر سر پدرش نهیم تا سعادتمندی فرزندش نیز بظهور انجامد زیرا که از تالیفاتش تکذیب دلالتش هم عیانست معهذا بر فرض محال اگر ادنی غور کنی خواهی دانست که چون حضرت صلی الله علیه واله وسلم مطابق اصول شیعه مفاسد خلافت مرتضویه بر اختراع محدثین بیان فرموده واز تبلیغ این رسالت استعفا نموده وعند الوفات بمجرد ورود دلال کتاب یادی بدا بحکم خدا از اربعه متناسبه ال عبا فارغ خطی نویسانیده وقوع احکام خلافت صدیقی رضی الله عنه از فاروق تمکین در دو دینی و ثواب یقینی خواهد بود بی اختیار از زبان هر کسی خواهد بر دو زهی کوشش عمر بن الخطاب رضی الله عنه کان رایه موافقا للوحی والکتاب که اگر او بعد افاقه نطلاق همت بر بستی نشانی از دین و ملت یافته نشدی که بتصریح مورخین کسی را از اهل بیت واصحاب یقین بقای خود تا روزی و شبی نبوده پس عدل و داد و حسن وتعیه ایشان باید دید که با وصف ان مجاهدات گوناگون محتاج بگنج قارون وحشمت افریدون دانه نعرولی از حق کسی نگاشتند و بساتین ملت محمدی صلی الله علیه واله وسلم را که بهمن دوی ارتداد و کفر تثنیان واعراب افسرده کرده بودند رشک گلزار ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد ساختند

وحجت بالغهٔ الهی را باید دید که غایة مانی الباب از کلام مجتهد عالی قباب مدعی مزید ولای اهل بیت اطیاب آنکه وصیت
حسن سلوک و خدمت از تجدید نیست برای اهل بیت مقدسین ازین حدیث برآمد که نقیض مدعای دشمنان عقل نورا
باشد زیرا که در سابق بارها برگزشته که جناب امیر وصیت را در حق کسی منافی خلافتش دانسته وانه دعوی انفعال
سخت استبعاد فرموده و مخفی نماند که جائیکه بحث معرفت امام آمده مجتهد ناشمسه بوانه امامت قران پیچ و تاب
خورده و در بیان معنی ره بجای نبرده ازین منهیه که خامهٔ تکلم او دست نیز ظاهر شده که بمعنی سخن نرسیده
و درین روایت فقط دست گرفتن است و در اصول خویش آنچه علمای شیعه بطمطراق تمام اوردن کماعرفت
سابقا و در دوار است فاعتبروا یا اولی الابصار تا بحدیکه راوی گفته که تا باشتی بازوی مرتضوی را محکم بند
بقوت هرچه تمام گرفته را تحریک میدادند که پای او بسینهٔ مبارکش لکافی میداد و میخورد و هر یکی را بلفظ هذا امامکم اعلام
میفرمود مقصود آنست که این همه اهتمامها شد و خامتا اثر همه نویسایندن فارغ خطی بود و دیگر هیچ پس هم خاطر
دارسی مانند اطفال بظهور آمد و هم انتظام و ینی دفتر از لا دعوی و فارغ خطی بحصول انجامید از فعل الحکیم
لا یخلو عن الحکمة و معلوم نیست که ان قران کدام بود که جدائی ایمه ازو مستحیل شد حالانکه امام رضا از خود جدا
کرد و بکسی داد که ان مطرود و راوید نشی و زشت نبوده و چون مخالفت امام کرده دید و چیزی حفظ نمود مسلوب
الحافظه گردید حتی حرفی هم او را یاد نماند و اگر مقصود اتباع احکام بود گوئیم تلاوتش درست نبود زیرا که
هنوز منسوخ است بلکه جمع آن در کتاب مستطاب عین عدوان و کفر منصوص پس بلازمت بر و بر طور رفضه
دین پیوند عجیب وصل غریب است که جناب امیر اظهار کفر و ارتداد فرموده تا دم وفات و قران شان جامع
منسوخات معاذ الله من تلک الاباطیل التی تتحیر الرجال و غیر از یل اپس ثواب شیخین در جمع ایات قرانی و تجهیز ان
وجهاد بر تنزیل آنرا با تباع رسول رب العالمین حدی و نهایتی بنا شد بخلاف جناب امیر و مثل مشهور سخنت بر باد
بر اصول اهل خرافات و از ینجا انهم عیان گشت که چنانچه اهل سنت تابع قران مجید انچنان حقیقة تابع اهل بیت
نبی حمید و ایشان تابع کتاب عزیز و تابع التابع تابع و پر ظاهر است فیقضینا ما هم از اهل بیت و هم از قران اللف
حیف که رفضه مثل حلی و رجیح الحق و غیر او در غیران نقبض مذکور مدعی اند و الحمد لله در رفقه را بسبب اتباع
ابن سبا و شیطان الطاق و زراره شر من الیهود و النصاری از هر دو نون بعید بلکه هر یکی از ایشان
حقیقة نسبت بدوازده امام نیز دشمن شده پس برای ناصب عداوت اهل بیت و کتاب مجید نظم سابق را
اعاده باید کرد شاید که از نصب باطنی ثابت شود و بحیب حقیقی گراید و نهادن تاج بر سر ملوک و قتیکه بر تخت
می نشستند از یادش رود پس اگر صاحب نظم را یا قلش سنی باشد بر جا خود باشد و اگر در لباس تقیه تعبیر بعض میکنند رحم کا
کار مجتهد و ناقض مکاره در کافی گردد قطعه و از برای سر دین خویش تاجی ساز از خاک پای چار امیر و آل من والاه
زدل عداوت آداد دور دار تا نخوری تیغ لفظی زخم عاد و من عاداه گواه پاکی اصل لای بیت دان که
بحال معاندیش هل اتی است گواه و در ینمقام حیکویم که در دلم جهل معتمدین برای تضلیل و تکفیر طایفه

هیچ شد و هیچ را از آن باید شنید که شیعه را ازین امور عویصه هیچ مخلصی نتواند بود مگر آنکه تمامی کتب اصول خود
را اندر بالای شور و را انداز نده بهتر آنکه مانند ابن سبا خاکستر سازند بلکه مصداق آیت کریمه گردانند لنحرقنه ثم لننسفنه
فی الیم نسفا که در نیست و نابود کردن گوساله سامری دار و دست بیانش آنکه جناب تصوف محیّتیک در جمیع
آیات قرآن اهل بیت نور دیده ند بیانش خود از اصول اهل فضول کالشمس فی رابعة النهار است که در ان زمان
روایات را بر دوش نه انداختند تا جمع نساختند کما مر و چون قسم شرعی از عزم بالجزم خوردند اگر به اصرار دستی از دوست
سر ابیرون می آمدند برهنه می بودند پس چنین مصحف عزیز را که نه حرفی ازان کاستند و نه لفظی زاید بر ان نگاشتند چگونه از نظر
خویش بر انداختند پس البته هرچه از ان جناب بعد وفات رسالت مآب صدور یافت عین اتباع آن قرآن خواهد بود و هیچ
از ان جناب بجهت اعتراف طایفه نو و می الا آنچه بوقوع آمد عین اتلاف حقوق ملت بیضا قرار یافت زیرا که تقیه را جناب
رسالتمآب سپر مومن برای محافظت جان و ناموس گردانیده بود و ایشان تا خانه فاطمه زهرا بسوخت و آنجناب
مقبول نشد و همچنین جزئیات دیگر جملا تنباهی عمل بران نکردند که اگر بادنی غور بینی خواهی دانست که دیده و دانسته
بضعه پاک را خود کشتند و اثارش درین کتاب از کتب دینیه ایشان توده توده آوردم پس نتیجه مواد این اقیسه
از من بهار بنا بر سید و خود از راه انصاف بگو که چیست لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هرگاه قلم نامه نگار
بدینجا رسید بتوفیق الهی مواعید خاتمه یاد آمد از آنجمله ذکر مناظره مامون بن هارون الرشید خلیفه عباسی است
که صدوق الکذوب در کتاب عیون افتخارا آورده و نموده تا بدانی که چنین متکلم از کرده مانوده که محدثین و متکلمین را از محافل
ما شکست فاش داده تا همه جماعات مبهوت گردیده از مناظره او بعجز و زبونی رو بر تافتند و امید رسیدن و
بجاهای خود نداشتند پس اول انتقام را بفارسی ذکر کنم باز هرچه ممکن باشد در ضیق فرصت از بحثش بر نگم
و وجه ذکر قصه در عبارت فارسی آنست که فهمش مجتهد را آسان خواهد شد کما مر آنرا بعینه النسخه عیون الاخبار سقیم بود و زاهد بود
کوشیدم و بهم رسید به بین که مجتهد با وصف نایب بودنش از امام الحاضر فی الامصار حکایت میکند که نسخه صحیح بدست نمی آید
پس بعد آنکه صدوق الکذوب میگوید باسناد خود که یحیی بن اکثم گفت که با امر مامون جماعتی از اهل حدیث و جماعتی را از اهل
کلام و نظر آوردم و نزد حاجب نشاینده خبر کردم تا فرمود که حاضر شوند پس از هر دو صنف چهل مرد شرف حضور یافتند
پس مشغول شد با نسان تا غروب نشوند و فرمود که تحقیق مباحث دینی میخواهم اگر کسی را امر دقیقی و حاجتی باشد باید که خارج
شود مطمین کرد و پیشتر گفت که سبب طلب آنست که هرچه در دل آید بگو نماید باید هر کس بزبان ارد و جلال من مانع از ان نشود
و هرچه بدل الزر از حق اظهار آن دریغ ندارد و باطل را رد کند و خوف از دروغ داشته باشد و تفرقه منظور دارد
که تقرب جوید سوی مخلوق بمعصیت خالق مگر آنکه خدا مسلط فرماید براو مزعوم من آنست که حضرت مرتضی خیر البشر است بعد الانبیا
اگر راست است تصدیق کنید ورنه رد بگنید بر من و شما اختیار دارید خواه بپرسید از من و خواه من بپرسم از شما محدثین گفتند
ما سوال داریم فرمود بپرسید و باید که سوال کنید از شما یکی و اگر کسی زیاده بدان زیادت را بگوید تشدید خلل نماید پس شخصی گفت
مزعوم ما آنست که بهترین امت بعد الانبیا ابوبکر صدیق است که در حدیث مجمع علیها وارد است که اقتدا کنید بآن دو کس

که بعد از من اند ابو بکر و عمر رض چون حضرت باقتدای ایشان حکم فرمود معلوم شد فضیلت ایشان و هو المطلب یا سوی گفت
احادیث بسیار آمده ضرورست که همه حق باشد یا همه باطل یا بعض حدیث حق است و بعض باطل است پس اگر از جمیعت
که نقص میکند بعض مر بعض دیگر را و اگر همه باطل بود لازم آید بطلان دین تو اندر این شریعت چون این هر دو باطل است
لازم سوم که بعضی حق باشد و بعضی باطل باشد لابد است اکنون تلبیس را باید دید و آنچه تو گفتی از آن اخبار هیست که ادله آن باطل
است فی حد ذاتها چه حضرت احکم الحکما ابو دمحال است که امر فرماید بمجالی مردم را برانگیزد بر خلاف حق و وجه همین است که آن
دو کس از هر وجه متفق بودند یا مختلف بر اول باید که واحد باشند در عدد و صنعت و صورت و جسم و این نه متوهم تواند شد که دو کس
در عالم چنین باشند از هر وجه و اگر مختلف بودند پس چگونه اقتدا جایز باشد بر ایشان و این تکلیف بالایطاق است زیرا که
اگر اقتدا کنی یکی را مخالفت خواهد شد دیگری را آدم بر اختلاف این هر دو ابو بکر حکم شیء فرمود اهل ردت را و عمر رد کرد این
حکم را و اشاره نمود که عزل نماید خالد را بسبب آنکه مالک بن نویره را کشت ابو بکر هرگز قبول نفرمود و عمر متعه را حرام گردانید
و ابو بکر چنین نکرد و عمر دیوان عطا مقرر نمود و ابو بکر آنرا ایجاد ننموده بود و ابو بکر از طرف خود عمر را خلیفه گردانید و عمر کسی را
خلیفه ننمود و این مثله را اگر بشمارم پایانش پدید نیست درین مقام جناب شیخ الشیوخ یعنی ابن بابویه صدوق القمی میدید
امام المتکلمین خویش را که مامون بن هارون است و آن اینکه درینجا فیصله است که مامون این را از آن گذاشت و یاد نفرمود و رد
خصم نمود و بیانش آنکه محدثین روایت نکردند اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر بلکه روایت کردند که ابو بکر و عمر یعنی برفع
یا ابا بکر و عمر یعنی نصب پس اگر روایت صحیح میشد البته معنی روایت نصبی چنین میشد اقتدا کنید بعد از من کتاب خدا و عترت را
ای ابو بکر و عمر و معنی رفعی نیست که ای مردم و ابو بکر و عمر بدرجه بعد من کتاب الله و عترت را کتابت اوراق میگویید
چون صدوق الکوذب رقم داد این کوتاهی نکردم اچه ضرور که قفل سکوت بشکنم که حضرت بطور بشارت خطاب کرد ام المومنین حفصه را
که ابو بکر خلیفه خواهد شد بعد از من و پدرت عمر بعد از وی و این امر را که ترا بشارت دادم مخفی دار و بهر کس مگو و این چنان بود
که یعقوب علی نبینا و علیه السلام فرمود که جواب خود را برادران ظاهر مکن مدعا اینست که ترا اکنون منع نمودم
شد بسبب تحریم ماریه و بعد از من نیز خشنود نیست با این دو خلافت گویا ازین حدیث بشارت نیز امر اقتدا ماخوذ است
زیرا که اگر امر باقتدا ابنا شد باید که امر شد بخلاف پس خلافت چگونه متحقق بود و اگر مراد هر دو باشد اجتماع ضدین و چون
این هر دو حدیث نقض مینماید امر بالاقتدا باصل شد و نزد ما بر آختن نیز حکم اقتدا است فرق اینست که این هر دو تنبیه
نزد ما چنین عظمت و جلالت دارند و اصل این باب اند بخلاف رفضه که التسور الذوانده و ازین طرف و امانده چنانچه
می آید انشا الله تعالی و حدیث بشارت مذکور بارها درین اوراق مذکور شد از کتب معتبره دین و ایمان بشان تحمالا
و حال آن دو روایت شیخ صدوق الکوذب بزبان آورند و چنین رئیس المتکلمین خود را تلمید خویش گردانیدند در کتب معتبره
فهم جا بجا مذکورست اگر دفتر مذکور را یاد کنم موجب اطناب میشود و بنده را باید که نعمت عظمی بجا آوردن زیرا که نعمه کرم و نزعم جناب
صدوق دلالت بر آن دارد که اگر جای دیگر رئیس متکلمین ایشان را اگر تعرض می بود البته از ان درینه میرفت پس یا که همه امر
مقبول باشد و حالش عنقریب خواهی دانست که هیچ کسی تن به رضا از آن نخواهد داد پس همراه تلمیذاش حال تکلم جناب صدوق نیز خوب

انجامید و ایضاً آنچه مامون فرمود که عمر تحریم متعه نمود نه ابوبکر دلالت بر آن دارد که جناب شیخ الشیوخ تحقیق کتاب
مستطاب تحفة الرضا را فراموش کردند زیرا که از دیدنش بیاد من چنان بود که کوفیان خواسته بودند که بزفارق
علوی کنند ولیکن خبر در رسید که عمر منع نکرده و این کتاب ایشان در جه پیش صدوق رسیده که ببا کتابها بدرجه آن نمیرسند
چنانچه از افادت خواهر زاده ملا باقر مجلسی که بسیاری از فوائد را در آن جمع کرده واضح میشود و بعد از تتمه تذکره
شیخ جی میفرمایند که رجوع کردیم سوی حدیث مامون خادم دیرینه شیخ بعد مراعات ادب عرض میکند که چون عیان گردید
که تقریر نیسر فرقه ایشان اعنی مامون ابن هارون قابل امام رضا امر واقعی است پس جوابش باید شنید تا بعد بر افاده
او حال مهمل بودنش بزودی حاصل شده باشد که محدثین در باره فضایل ریحانین محقق گردانیده اند که این هر دو
امام اند خواه ایستاده باشند خواه نشسته و حال اختلاف این هر دو جناب چنین بود که یکی تن برضای صلح معاویه
در داد و جناب سید الشهدا ببرّوا اکابر ایشان هر کتابی که اجماع امامیه بر اعتبارش منعقد کما اعترف به الاردستانی
و قدم مرا الا فرمود والله لو خیر الفتی لکان احسن مما فعل اخی الی غیر ذلک نیست حال اجلاء اهل بیت و عترت و اگر دلایل کا
اربعه که مرتبه ایشان تالی حضرات ائمه هدی بوده و ایشان را با ظهار لسانی در تکوک اصحاب برگزیدند چنانچه از تذکره
الائمه نیز بر می آید بعد از تحقیق محدثین کلینی و غیر او از عمایدی چنان بود که اگر یکی از ایشان بضمیر دیگری خبر می یافت البته
او را تو زامی گشت یا در حق کشنده او دعا خیر میفرمود مثلاً حضرت ابوذر و قس علی هذا البعد اتتبع اخبار و پندارم
که این بحث هم بر محاکمه از مقامات این کتاب برگذشته تذکره و ذکر ارکان در حقیقت اجنبی نیست کما اشتهر انه فکیف سلمان
منا اهل البیت و همچنین بود ابوذر از زمره قادمیه کما لا یخفی علی من تصفح تالیفات المجلسی فقط و اگر این دفتر را باز کنیم
متحیرم که چگونه بپایان رسانم دیالآخر حرز درست که علمای رفقه تحقیق امام رضا از تالیفات شیخ المشائخ ملاحظه فرمایند و سر خود را
به پشت پای خجالت هر دو زنند اکنون بمناظره مامون رجوع کن که صدوق میگوید که شخصی دیگر از محدثین سر بر آورد و گفت
که ایضاً حضرت در باب صدیق فرمود که لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا مامون در جوابش گفت این محال است از جهت
که شما روایت میکنید که حضرت مواخات کرد میانه اصحاب خود و چون علی در این تاخیر گفتگو کرد فرمود موخر نگردانیدم ترا الا
برای اخوات خود پس هر روایتیکه ثابت میشود دیگری باطل میگردد جوابش نه چنان است که حاجت باشد اطفال دبستان فکر را
بخوض کردن و تامل نمودن زیرا که کلام در خلت نیست بسبب آنکه فرموده اند غیر رسالی پس معلوم شد که آن نسبته یعنی
اعتماد نمودن در هر کلی و جزئی بر او باشد نیست مگر بر او تعالی و اگر این می بود برای کسی آن ابوبکر است پس هیچ غباری در آن نیست
بلی اگر کلام در صحت بودی با اثبات آن سبب منافی بودی پس معلوم نیست که آن محدثین را چه رو داد که در هیچ مقام از این مباحث
هیچ گفتگو نکردند و عنان خود را بدست مامون سپردند پس حننکه رگری نیجا به ثبوت میرسد و آن صحیح است که هر که در مناظرات
جناب امیر تیز مغوری بکار برد که زندیقی اند و شهرت او درین فن بعرش برین رسید و تشقیقات و جوابات او راهمه
نبود ولیکن بعد از مجالست او در هیچ امری هیچ خلاف نگفت و جز امنا و صدقنا حرفی بر زبان نیاورد و ذلک اول دلیل علی الوصیت
و لو کان ذلک کذلک لیوجب [illegible] هذه القضیة من معجزاته کرم الله وجهه خاتمه هذه الحکایات ایضاً تدل علی تدا خبث

تمثیل است مطاعن اصحاب الکرام والمقصود بالذات نهی نفسه وان القطع انا فهم کما هو معمول الحاسدین فانهم من
علیه الحسد لا یمیز دون بین الزعفران والقصلان باز دیگری از اهل حدیث سر بر آورده گفت که جناب
مرتضوی سر منبر فرموده که یقیناً معلوم شد بهترین این امت بعد از نبی آن ابو بکر و عمر اند مامدن گفت این
محال است که آنحضرت میدانست که بدین درجه رسیده اند بر ایشان حاکم نمیگردانید گاهی عمرو بن عاص و زمانی
اسامه بن زید را و حدیثی که مکذب آن حدیث باشد و خود مقوله حضرت مرتضوی بود آنکه من اولی بودم بتقمیص خلافت
ولیکن مطیع شدم و بیعت کردم تا مبادا مردم از اصل دین منکر شوند کاذکر دند و نیز قول دیگرش که ایشان چگونه بهتر اند
از من حالانکه عبادت کردم قبل شان و هم بعد شان و راقم الحروف میگوید که خود اکابر علمای رفض این حدیث را
بدرگاه سلطان خدابنده قبول کردند و بتاویل آن کوشیدند والبته تاویل بعد از قبول میباشد کما قالوا بغیر مرة
و آنچه گفتند محصل آن اینست که جناب امیر بعد از اجتماع مردم سر منبر آنچه فرموده که مرا افضل گوید از شیخین هشتاد تازیانه
بر وی خواهم زد و جهتش آنکه الیتاز مرتد بودند پس دعوی افضلیت امیر مستلزم حصول ارتداد آنجناب است والبته او
لایق هشتاد تازیانه شد پس در صدد راین قول آنهم سر منبر و بعد اجتماع مردم شکی نماند و احتمالیکه حضور خدابنده
تقریرش را امام اعظم علی بجا آورده خود جناب شیر خدا حلال مشکلات درین حل نموده بایکه مامون رئیس متکلمین
شیعه بیان کرده که خود امیر المؤمنین فرموده من اولی بودم از ایشان و اینها مرتد بودند نعوذ بالله پس درین تاویل
مهمل زیادتی روت سخافت این منافقین محسوب میشود و هذا هی الحجة البالغة علی الرافضة فکیف که کتاب مقبول و معتمد علیه
شیخ صدوق یعنی عیون اخبار الرضا اول دلیل بر آن باشد که حضرات شیخین بکمر مین بروایت همایین سمع و بصر جلد
امجد شان یعنی الحسنین باشند پس دعوت کفر را هر کس از امامیه که بایشان نسبت کرد البته او بالیقین بلعون ست
این تبقیه باشد نزد دنیا یا شیخ حلی باشد نزد همه فاعتبروا یا اولی الابصار اعلمون و مقال کل واحد من الرفضة تشهیق و نهیق
الحمار کما لا یخفی فکیف بر مذهب مثنه که قایل تقیه جناب امیر اند در زمان خلافت آنجناب نیز پس چگونه عقل رفضه
خصوصاً مجتهد الزمانی که تقیه جناب امیر در خلافتش درین کتاب هم در طعن الرابع وغیر آن بیان کرده تجویز کنند
که آنجناب اولویت و افضلیت خود علی روس الاشهاد مبین فرمایند لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و درین مقام
چگونه بر اینقدر اکتفا ورزم و گرد امری دیگر نگردم که مضامین بسیار از مؤیدات موسسات در خاطر مجوش شد از انجمله انکار کلینی
و نیز جوش عیان میشود که جناب امیر از اولین اهل اسلام اند ابو بکر نیز فرق اینست که ابو بکر ظاهر میکرد و او مخفی بود
پس ابو بکر در ایمان و اسلام گوی سبق در ربوده باعتراف جناب مرتضوی فان الله هو العلیم بذات الصدور وانکار
که ورشد بیعت باعتراف مجتهد درین کتاب نیز مدار امور بر ظاهر است پس باطن را که مدرسه و بدیهی است که چون از
جهت خوف و تقیه خواه از پدر بزرگوار خواه از دیگران نیز نتوانستند اقرار توحید و رسالت را بر زبان آوردن البته
عبادتش نیز پوشیده در ظلمتهای شب دیجور خواهد بود بخلاف صدیق اکبر که بارها خود را علانیه بر حضرت فدا کرده و بالاخر
کافران چنان او را ایذا ها رسانیدند که صورتش را نمیشناختند و اسمیه مجتهد نیز بدون این و دیگر در کتاب جمع آورده

وازعاریت نفاق ورفض سرمایه باری چند سرمایه رشیخند گردایند وایضاً محدثین را میرسد که چون اظهار
ایمان تادم وفات بنوده جناب امیر چگونه می تواند فرمود بدون ساعدی که من چنین عیادت میکردم سبحان العلم
جناب امیر بر اصول اهل نفاق چنین تقریرات فرماید فانه ارفع شاناً واعلی مکاناً واز غرایب آنکه کسے
شاهدی بهم نرسید چنانکه در بعضی جاها در حق ابوبکر گفته وبالاخر دیال بنافقان اول برالیشان سے افتد
ودرینمقام مناسب آنکه اساس الاصول رئیس المجتهدین را بر کشائی که از امامیه متاخرین بقلبش معتبر باید که
حاشا که فضایل ابوبکر را منکر شویم ولیکن این نتواند شد که دانای نهان وآشکارا از وبپرسد که من را چنین
تواز من راضی هستی یا نه وچون امامیه بعد صدها سال منکر فضائل او باشند ببین که از مذهب فضه قائلین بالارتداد
نشانی بجا ماند مگر البته مرض کورانگی لاعلاج است طرفه آنکه متاخرین ازین معنی متحیر نشدند ومالک بیمینک
یاموسی ونیز من بیمار شدم عیادت نکردی وگرسنه بودم بنیر سیکر درانجا صورت مجاز پیدا تواند شد ودرینجا باسیر
مسند یعنی نتواند شد که تفوق او مقصود بود بر دیگران الغرض از قاضی یحیی بن اکثم بسیار بعید است
که با وجود نشستن والزام والجام مامون در متعه تاند اورداد که متعه حرام است بعید است بسیار که گران وکوران
را از اهل سنت برای مناظره برچیده واین برابر هزار دلیل است بر صحت این روایت کما نقل قول الشاعر فی شرح
تلخیص المفتاح ونیز مقام حیرت است اگر حضرت امتحاناً یا بوجهی دیگر از مصلحتی عمرو بن العاص را بر چنین
با اسامه را بانهتا بر عمر ورا بامارت برگزیدند که با آن جلالت منزلت تا بید بند اگرچه دیگران شکایت کردند ودر افعال
خدا ورسولش کسی را چه مجال گفتگو است حضرت جعفر طیار با وجودیکه حضرت دا داز نور واحد بود ند امارت زید بن
حارثه پدر اسامه براو برگزیدند کما فی کتب اهل یقین وشجاعت وتدبیرش بجدی بود که امیر فرمود اگر او زنده
بودی ابوبکر بر عمر غضب قدرت نیافتی وکلمات فقیر باکسی است که فهم ودانش او بر قرار مثل مجتهد که تمیز نکند در
ابی بن کعب مقبول وابن ابی ابن سلول مردود دفتنا کرنی طعن الرماح واقصنه فی کبد النساح الی غیر ذلک مما لا یخفی
والعجب که جناب قایل امام رضا که رئیس المتکلمین امامیه بود عجز نفرمود که از ان امتحان الامامت انجناب لازم
می آید زیرا که نصوص امامیه در همین نکته بینه شیعه بایهم رسیده وبشهرت واستفاضه انجامیده که حضرت میفرمود
که امامت مرتضوی موجب ارتداد وکفر امت است تا نوبت باستغفار رسیده واین خود مثلی است مشهور در عالم
که زیر دست باز بردست چگونه ستره نماید وهرگاه رسول خدا امامت بلافصل را موجب کفر وارتداد بداند ولفظ آن بر
تغرماید امیر المؤمنین چگونه دعوی آن اغاره خصوصاً بعد از نوشتن فارغ خطی که هیچ وثیقه در جهان برابری کارآن
نتواند بود وپس بدرجه غایت ظهور رسید که اصحاب کافر بوده بلکه مرتدین وسلب نفاق از چنین مظهرین وغاصبین
چندان عیان است که لا یحتاج الی البیان پس بطلان مذهب رفضه کالشمس فی رابعه النهار خواهد بود وتروا ولی الابصار
والحمد لله علی افضل المهاجرین والانصار بار دیگر از محدثین فرمود که در اخبار آمده که خلافت صدیق بدان
درجه رسید که او در بروی مردم واقاله نمود وابن ابی الحدید بر طور آنکه خلافت را برافض ومعجزه معقولند امید مستحیل

ندانسته چنانچه شارح نهج البلاغه معتزلی آن دلالت قطعی دارد شیر خدا کرم الله وجهه فرمود که رسول خدا ترا مقدم کرد آن کیست
که ترا پس انداز دچون خود موید خلافت او باشد واو را بر خویش مقدم پندارد و مذهب شیعه باطل شد مامون گفت این
امر باطل است بدین جهت که جناب مرتضوی برای بیعت نیامد و گوشه برگزید و در روایات شما آمده که تا زمان فاطمه
زهرا بیعت نکرد و وصیت فرمود او که مرا دفن کنید در شب تا حاضر نشود بر جنازه او و جواب این اندک طولی دارد و در
مقالات این کتاب بشرح وبسط مذکور شد که از آن تطبیق روایات مختلفه چنانچه باید بر مذهب فریقین پدید آمد و چون
بر اصول شیعه قیل و قال و تکفیر و اضلال در ارکان شیعه جاری تواند شد و همه بخلد برین خرامند اگر در اصحاب
بوجه من الوجوه در باب امر از امور فقط اختلاف بلا استعمال سیف و نصال بوقوع آمد چه باک کدام محذور من قم الله
نوره اخماله من العذر من ضرور بود مامون را که اول ثابت منکر و محصود بودن امامت را در لفظ و معجزه چنانچه ذیلته
و آن هنوز صورت نه بسته پس از زوج او باید پرسید که ترا چگونه یقین شد که گوشه گزینی فقط از جهت عدم
استحقاق بود بنا بر عظمت مصیبت آل عبا دیم خوردن قسم برای جمع کردن قرآن مجید که فریقین به تغیر
همچنین نقل آن میکنند الی غیر ذلک و هرگاه مامون آن روایات را ترجیح میدهد باید بتمام ام انرا ملاحظه
کردن که در آن بتاکید تمام مرد نیست کرزینهار زشتک سیر دیم بر فضیلتی که حق تعالی بسوی تو ابی ابوبکر جلالی
کرد و اگر غصب بود آنرا بلفظ ندکور چگونه تعبیر فرمود و دست بدست ادهمید بدین شرانگیکی یاد کنیع
چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی و بر هلاکت امت و ارتداد ایشان صحیح باشد بر خلاف حضرت پیغمبر که از جهت
بر هلاکت امت و از رسالت استعفا کرد و خدا خاطر شریف از عدم و شست و فارغ خلق تو بیسانید من بعد کدام دلیل بر استحاله قائم
شد که آدمی بجهت ورود مصیبت فرصت غور و فکر نیابد و برای بیعت امام لعو بعد چند سبب بفعل امام غور نماید از رای اول برگردد چنانچه
واقع شد که صدیق گفت من تعجیل میکنم و مهلت میدهم بار دلق افزود و بعد معذرت صدیق در باره شکایت راضی شد
دست برگشت که آدمی اگر چه از اوصیا و اولیا بلکه مقتدای ایشان باشد و او را فرصتی غور و امعان بهم نرسد و برای بیعت
امام نیاید بازان امر باز آید که تو کرده و انها بعد تسلیم عدم بیعت است ورنه جا عمر از تحقیق تطبیق روایات مختلفه نموده چنانچه
باید بذکر آن پرداختیم هر کس که خواهد بدان رجوع فرماید و هرگاه که نماز جنازه جناب سیده در مقام آمد بسبب فقدان و میت
عذر شد که تقریری مختصر نمود که اگر ست آیا این بابه مع تقی از انج خواهد شد که تا مست اهو سوال قبر فارغ نشود ملاقات
نغز شیآن چنانچه باید بحصول نمی آید جناب سیده عالمیان البته شبی روز برای حضور در خدمت پدر بزرگوار
صلی الله علیه وآله وسلم ذرکیست نه برای فدک وغیره چنانچه اهل نفاق خیال ان دارند و از مزید حفظ و ست
سخن را از گردانیده اند پس وصیت در عجلت دفن هر چند کر بوقوع آمد بر جای خود است و شرح این امر و
مقدمات آن عریض و طویل است برامری مختصر اکتفا ورزیدیم و اگر بالجمله زبان خود را بکشایند دفتر ها ورد شکایات
انجناب را نسبت بحضرت امیر جهان مفتوح میسازیم که دایره قیل و قال بر اهل جدال و جنگ مانند روزن
سوزن تنگ میشود کما لایخفی علی من نظر الی مباحث الکتاب و انچه از تقریر مامون تخصیص روایت اهل سنت

مفهوم شد که شما روایت میکنید که بیعت بعد از وفات فاطمه زهرا بود شاید مبنی بران باشد که از روایات شیعه خلاف
ان ظاهر میشود از انجمله تفسیر استاد کلینی است چنانچه سابقا تقریرش بعمل امد بالجمله از حال تقریر مامون قلب
استعدادش هرجا پدید می آمد کو صدوق الکواذب بران نیارد وان را از عداوت باطنی حضرات ایمه سرمایه دین و
مذهب خود نسازد که کار متبعین و کاسه لیسان قاتلین ایمه هدی همین است بعد از ان که حال کلام مامونی افتی وجهی دیگر
گفت که اگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم ابوبکر را خلیفه کرده بود و استقاله چه معنی دارد در سقیفه که ای انصار
من بدان راضی هستم برای شما که بیعت نمایند با ابو عبیده یا عمر عجب است که بیچاره مامون اینهم ندانست که در سقیفه چه
واقعه روداد شیخین در دهلیز دولت سرای شریف بمصیبت حضرت و اهتمام غسل شریف بودند و چون خبر انصار شنیدند که در سقیفه
بیعت رئیس خویش سعد بن عباده نمایند معذرت نمودند و چون دانستند که موجب فتنه است ابوبکر خلافت قریش بحدیث الائمة
من قریش ثابت کرد و کسی نتوانست در سقیفه انکار کرد و شاید بر سبیل امتحان فرمود انچه مامون گفت عمر و ابو عبیده تحاشی نمودند
و بیعت فرمودند جمهور اهلسنت کی میگویند که حضرت ابوبکر را بنص خود خلیفه ساخت حاجت چه بود چون میدانست که البته
بیعت شدنی است و مستحق خلافت بعد اجماع می‌شد نشستنی است بلی وقتیکه حرص امامت بر اصول شیعه دیده باشند فارغ خطی مکمل
نویسانید و این علایق را بر برید و هر چه از جانب امیر منقول است در فضایل صدیق حتی حدیث من فضلنی الخ همه موید شد بر طور تا
بخلاف رفضه که ناظم مذهب شان میگویند که مفضل می جز ندارد که ابوبکر قایل بود بمفضولیت خویش اجرای حد بر او ظلم و بدعت السنت
و حیرت اینست که امام اعظم ثانی شیخ حلی امامیه گفت انچه بر گناهش دلالت دارد فانهم فی کل واد یهیمون و اگر مراد امامت کبری است
فلا شک فیه کما فصلنا فی المنتهی وغیره و ازین ماثر است که برای خلافتش و الفصار مخاصین اهلبیت اطهار هیچ یکمقدمه را از تقریر مبرا
نکردند و هجوم بر بیعت نمودند و چون رفته رفته نوبت استقاله برای رفع اختلاف فی الجمله رسید امیر المومنین فرمود که حضرت ترا در نماز
مقدم گردانید که از لوازم امامت کبری باشد کسی را چه مجال که ترا ابتر گرداند بعد ازین در اختلاف ندکو رسید گذشت و کسی نیارست دم زد
بیچاره مامون این مباحث را چه میداند نوآموز و جدید لا یالنست روی زر در دانه و دام شیعه بنسبت مثل مشهور که هم خرما و هم ثواب افتاد
و متعه را حلال گردانید و روزی حکم تحریم نمود الی غیر ذلک مما مر و اگر بخته و بر کار بودی البته استعفای انبیا خصوصًا
سید و سرور شان را یاد کردی و گاهی استقاله را بر زبان نیاوردی فانه لا یئر فی الحجارة من بیته من زجاجه و ایضًا
حال حضرت مرتضوی بخیال آوردی که با وصف هزاران نصوص قطعیه حضرت سرور عالم صلی الله علیه واله وسلم بر گمان رفضه
جناب امیر با وصف استبداد و امرا و اهل علوی چرا دست ازچنین خلافت باز کشند که خاصه او بود و فرمود و زارنی خیر من امارتکم
با اینهمه او چنین اراده کرد که با علمای اهلسنت در او بحث و شمشیر مناظره آمیخت و متبحر کرد محدثین و متکلمین اهلسنت را چه بلا زد
سیما قاضی القضات را با وصف چنان توانائی و قوت مناظره کسی را نشناخت که مرد میدان و جهان پهلوان باشد و گاهی
گردن مخالف را نشکند ای عزیز حقیقت اینست که شیخ میگوید ع ولیکن قلم در کف دشمن است و صدوق و مفید و شاگردانش را
دیدیم که با وصف چنان ملکات و آن سامانها که یافتند اطفال دبستان بودند و مرد میدان مردآزما نبودند و بو سلمناکه همه
ماهرین فن المقین بوده اند حقیت و البطالت چه کنند ممکن نیست که شخصی مهارت بیهود را چنان مدلل کند که اهل تحقیق

از کشف تلمیع این تن بعجز و زبونی در دهند رطل بوق را در کتب او یعنی مجالس المومنین دیدم که در تراجم علمای خویش بعضی
مناظرات شان را بافتخار تمام دخل مید هید و خداوند عالم شاهد است که مرا بر ریش دراز شان خنده می آید مامون را چه گویم
که بیچاره امجد مذهب شیعه را تنگ نماند و در آغاز بحث گفت زعم اینست که حضرت امیر بعد الانبیا از همه امت بهتر است
دیده دانست که در مذهب این بسیار میر المحدثین قبلیت است از انبیا تا بعدیت مذکور چه رسد این غفلت و عدم تمیز را تا کجا شرح کنم بهتر
آنکه به بینیم که بعد ازین چه واقع شد دیگری از محدثین گفت که عمرو بن عاص روایت کرده که عرض کردم
یا نبی الله که دوسترین ناس بسوی تو کیست از زنان فرمود عائشه گفتم از مردان فرمود پدرش مامون گفت
این باطل است و در دلیلش میگوید که آن حدیث را باطل میکند روایت شما در باب طائری بریان که احب
جناب مرتضوی بود کترین انام میگوید که البته قطع نظر از علاقه قرابت که در جنب قوت ایمان و عمل
چنان نیست که شمرده آید باحادیث بیشمار که خداوند عالم را باکسی قرابتی نیست الی غیر ذلک من المتواترات
و اگر کسی را اشتیاق این فصول باشد باید که ابواب الجنان ملاحظه فرماید و هم احادیث اصول
راست بگو که احب پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم آنکس تواند بود که اشبه باشد در ایمان و عمل صالح
باحضرت یا شخصی که تا دم وفات معاذ الله ذو الوجهین بوده باشد یعنی مظهر کفر و مبطن ایمان پس
ازینجا غور کن که هرگاه مامون مذهب تشیع دارد و کتب مجتهد جالسی از مطبوع و غیر مطبوع نیز دلیل بر آن است
پس برین اصول چه باقی می ماند پس او را چه آنکه از میدان مناظره فرار میباید کرد چیزی بدست نماند و فقیر
در کتب خویش دیده ام که چون از عائشه صدیقه رض پرسیدند تقریر نمود که فاطمه زهرا رض از مردان شوهرش مو قعیکه از جناب
سیده رض همین سوال نمودند فرمود که عائشه رض و پدرش و ازانجا که داعیه حافظ از کتب دینیه رفضیه بوجوه بسیار
بمعرض ثبوت رسیده که حقیقة اهل البیت منحصر اند در دوازده امام و جناب بتول مجاز او در ایشان داخل است نه از روی
حقیقت پس جناب امیر منتخب شد از دوازده کس و ابوبکر صدیق از چار لک زیرا که محققین شیعه اینقدر را از اصحاب
نبشان میدهند کمافی التذکره و در وضع این حدیث بسیاری از محدثین تصریح نموده اند والعلم عند الله
و درینمعنی شکی نیست در طائر مذکور اختلاف بسیار است و خود کتب شیعه مثل احتجاج طبرسی بر نقل متکلمین با آورده اند
لفظ اللهم یسیر عبد احبک وحبنی واجنبه را دران ذکری نیست و چون انیمه را دانستی حدیث مذکور لایق استدلال
نماند و قول مامون ساقط شد که فای رد انتکلم قلیل و شاید بملاحظه ناگوش او رسیده باشد بعضی از روایات
شیعه که ازین باب نیست تا این تخصیص کرد با اهل سنت دیگری از محدثین گفت جناب امیر فرمود هر که مرا تفضیل دهد
بر ابوبکر حد افترا بر او زنم مامون گفت چگونه این حکم تواند بود برای کسیکه حدی بر او نیست پس درین صورت
جناب امیر خود تجاوز فرمود از حدود الهی و عامل شد بغیر امر شد معاذ الله و ابوبکر رض گفت که والی کرده شدم
بر شما و بهتر نیستم از شما پس کدام یک صدق باشد نزد شما ابوبکر بر ذات خود یا علی بر ابوبکر با وجود یکه
حدیث فی نفسه متناقض است و از دو حال خالی نیست که در قول مذکور صادق بود یا کاذب بر تقدیر صدق

چگونه دانسته بوحی یا بدون وحی وحی منقطع شده اگر بنظر بوده است پس نظر بحث است واگر صادق نبود
پس محال است که والی امر مسلمین شود واحکام را بیان کند وحدود را اقامت نماید دروغگوئی و نیز بر اصل
نسخه الفاظی بود که مالش بدان میکشد که متظلمین بود و چنین کس خود متحیر است و جوابش بظاهر است که جایز
است که چنین گفته باشد از راه امتحان که به بیند که بعد از وی چه واقع میشود بحمد الله که هیچ فتنه بر نجابت
و حضرات ائمه بیشتر آنچنان فرموده اند که کلام مامون دران جاری گشته مثلا در نهج البلاغت است که بلوائیان
حاکم اند بر من و من بر ایشان مالک و حاکم نیستم چنین شخص کی مستحق امامت است و نیز حضرت سجاد عنان خود
را بدست شیطان دانسته فلا یلیق بالامامة الی غیر ذلک من الوجوه دیگری گفت که در احادیث امده است
که ابوبکر و عمر کهول اهل جنت اند مامون گفت که این حدیث محال است زیرا که هیچ کهل در جنت نخواهد بود
و مروی است که زنی بود حاضر نزد حضرت صلی الله علیه واله وسلم چون حضرت فرمود هیچ عجوز در جنت داخل
نخواهد شد او گریست و حضرت فرمود قرآن مجید دلالت بران دارد که وقت دخول جنت هیچ زنی عجوز نخواهد بود
داگر گمان کنید که ابوبکر نشو و نما خواهد یافت و در حالت جوانی چون به بهشت در آید پس شما روایت دارید
که حضرت فرمود برای ریحانین خویش که ایشان سردار جوانان اهل بهشت اند از اولین و آخرین و پدر
ایشان بهتر است از ایشان جوابش آنکه لانسلم که ازان لازم آید که ابوبکر وقتیکه این حدیث صدور یافت در
جنت بود داخل شدن بجنت موقوف است بر مردن و در عالم برزخ بودن من البدیهیات کالحساب والکتاب و
هرگاه گفته شود که فلان پیر از اهل جنت است الی غیر ذلک لازم نمی آید بودن الشخص باوصف پیری در جنت تا
صورت اعتراض پیدا شود و حضرات امامین لاریب که بهترین اهل جنت و جناب مرتضوی از ضمیمه حدیث مستثنی
شده و شیخین بار حدیثهای بسیار که حضرت فرموده امیر المومنین روایت ان نموده بطور اسرار بوده هم از حدیث
مذکور و جاری کردن حد ابتر الی غیر ذلک چرا مستغنی نشوند و خداوند عالم گواه است که فقیر وقتیکه مختصرات
کتب درسیه بخدمت اساتذه میگذرانیدم و این اعتراض را زمانی بعضی از رافضه شنیدم متبادر در ذهن خود جواب
دادم که در آمدن در حالت کهولت به بهشت برای شیخین از کجا لازم شد تا چنین هرزها میگویند و راه اعتراض
میجویند غرضکه پیران نابالغ را شرم و حیائی آید از ذکر چنین لاف و گزاف از مامون لیس او انچه کرد و قتل
معصومین از دست رد او رافضه هنوز از اهل بصل امید اند و شیخ القمیین برا او افتخار میکنند هر قدر که حسن ظن
با او بهم رسانند کمتر است بوجهیکه والسنتی اعاذنا الله تعالی من هذه الاباطیل یکی دیگر از اصحاب حدیث سر براورد
و گفت التهٰ این حدیث در مناقب فاروق مرویست که اگر من مبعوث نشدمی مبعوث میشد عمر مامون جواب
داد این محال است زیرا که خدا میفرماید انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده و نیز
فرموده و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح وابراهیم وموسی وعیسی ابن مریم
ایا جایز تواند بود که میثاق گرفته نشود شخصی به نبوت و مبعوث گردد و ان که بود که نبی نشده و میثاقش گرفته

بعد از نبوت جواب ثالثش آنکه ضروریست مامون را از عربیت یعنی جاری کردن دلیل بر مدعای او اگر او بران قدرت
نیافت وبیان آن از بمقتضای سخن تکیه مجتهد المعنی فی بطن الشاعر گذاشت ضروریست مقلدین ربط اللوی
را که بتدارک مافات بپرداختن ودرینجا اجتهادی دیگریست بلکه زیر هر حدیث که رکمائی کردن رفضه را در شکنجه
عتاب پیچ وتاب دهد مگر از نبودن فرصت وفقدان اسباب وقصور همت، ناظرین اختصار ضرور افتاد بالجمله چندی
از سخنها ناگزیر بود گفتن ودرهای ظرافت زیر هر یکی سفتن ولیکن بمقتضای عجلت وایجاز بر یکی ازان اکتفا میرود
که بعد از ملاحظه بعضی از آیات از نسخه حضرات اهل بیت سرور کائنات رسالت جناب وصی مطلق ثابت شد چنانچه
در سابق گذشت چون تقدیم میثاق پیه ضروریست بر مبعوث گشتن پس ضروریست صندوق الکواذب مقلدین
اورا باصول فریقین کاش باصول خویش بیان فرمودن والی الله ذلک پس نبوت ورسالت بحصول انجامید
بدون میثاق بر طرامت ابن صیاد شیطان الطاق وحیرانی نیست که جناب امیر مظهر کفر بود معاذ الله ومنطق از
الی یوم الوفات پس بیان فرمایند که انهم این میثاق بالطلان بود یا اظهار بینوا توجروا باز دیگری ازین حجت
امتثال امر مامون بجا آورده وانچه در ذهن او زیادتی بود شرح آن فرمود که در احادیث مناقب فاروقی وارد
است از حضرت صلی الله علیه واله وسلم که عمر را در عرفه دید وتبسم فرموده گفت که او تعالی مباهات کرد بهمه
بندگان عموماً وبعمر خاصته مامون گفت محال است زیرا که از شان حق تعالی بعید است مباهات بعمر وگذاشتن
پیغمبر پس عمر در خواص داخل گشت وحضرت در عوام ولیکن تعجب نیست از محدثین سنیان زیرا که اعجب ازینست که
غلام ابوبکر را بر حضرت فوقیتی بخشیده اند که داخل شدم در جنت آواز نعلین شنیدم چون نگاه کردم دیدم که بلال
آزاد کرده ابوبکر پیش میرود از من در جنت وشیعه همین قدر گفتند که علی بهتر است از ابوبکر وشما میگوئید که غلام
ابوبکر بهتر است از رسول الله صلی الله علیه واله وسلم زیرا که سابق افضل است از مسبوق ومثل اینست حدیثی دیگر
که شیطان میگریزد از سایه عمر وبر لسان حضرت کلمات کفر بریخت وجواب ثالثش آنکه مجتهد بر عربیت ادیب ثانی مامون
تصریح کرده بود وحالش اینکه محاوره عرب را ندانست که متکلم بیشتر خارج میباشد در همین نزدیکی گذشته حدیث
علی خیر البشر وضمیمه اش آنکه من ابی فقد کفر فما هو جوابکم فهو جوابنا ومعلوم نیست که رفضه وکاسه لیسان یعنی مامون
رسول خدا را از منکرین میدانند یا مقرین بر تقدیر ثانی ترجیح حضرت مرتضی بر جناب محمد مصطفی صلی الله علیه واله
وسلم ضرور افتاد دیگر چه گفته شود که استغفر الله العظیم بالجمله داخل شدن حضرت در عامه لازم نیامد وثابت شد که
مامون هنوز از طفل دبستان کمتر است او محاورات عرب را تواند شناخت ومامون هنوز از فهم آن عاجز وقاصر بود
والتسلیم که هر شخصی که پیش رود او افضل است مگر مامون آن احادیث را هم نشنیده که چون حضرت اراده فرمایند
که داخل شود در جنت علی مرتضی نشان بردارد ودر سایه ان مهاجرین وانصار امت حقیقی سرور کائنات باشند تا رنج
وعذاب رفضه نابکار دوبالا شود وعلمدار اول در جنت درآید وهم رفقای حضرت پس اگر خادم هنوز در سابق از خود گفتن
در جنت دیده کدام محذوری در دنبال دارد بلکه معمول است وهم یکی از بجا آوردن شرائط خدمت مخدوم که خادم پیش پیش

امیر رود شاید مامون در انکار بدیهی حال ما پایان درگاه را هم فراموش کرد و از افراد اغنیا و جواب الزام دیگر آنکه در مقالات
سابقه امثال این ابحاث مفصل گذشته یعنی القای کلمات از شیطان و این سانحه ماخوذ از جد امجد مامون است که مفسرین
سیما مولای مجتهد صاحب مجمع البیان نقل میکنند یعنی ابن عباس که حال عداوتش درین کتاب با جناب امیر الطوری
عیان گشته بر اصول شیعه که دیگری بدان درجه تعصب و عداوت نرسیده باشد و العجب که از تفسیر کاشانی التباس
رسول خدا هم عیان است یعنی شیطان ابغض خلق الله ابلیس علیه اللعنة والعذاب بلباس حضرت جبرئیل بود و مصدر این سانحه
شد و حضرت سرور عالم در التباس افتاد و عیاذا بالله پس مامون هنوز از خامی خویش مبتلای کوری و کری و هرزه
گویی گرفتار است و به پایه تحقیق نمیرسد هر که طالب این امر باشد مشروحا و مبسوطا در مباحث سابقه رجوع نماید و حال
هفوات این ناصبی را در انجا ببیند و جرات او را بمیزان فراست بسنجد طرفه تر آنکه از کلمات خبیثات او بلفظ انما
قصور رفضه همین قدر بر می آید که جناب امیر از ابوبکر بهتر باشد و بیچاره مامون هنوز در امن و امان بسر میکنند
و التصاب رافضه را در ان محصور میداند ای نو آموز و جدید الایمان تو هنوز به دقایق و حقایق این مذهب محدث
ابن سبائی نبرده ای و کی آمده ای و کی پیر شده ای کتابها در مناقب مرتضویه وضع کرده اند و از جهانده علمای خویش مثل
این شخص یعنی صدوق الکذوب شاگرد او و داماد او باثبات رسانیده اند که حضرت امیر در بطن مادر مکرم تلاوت
قرآن مجید میفرمود ده سال پیشتر از بعثت تشریف و چون حضرت او را بعد از تلاوت با غوش درگرفت سلام کرد
و تبسم فرمود و بتلاوت و تعلیم قرآن مجید از سوره مومنون در کنار تشریف پرداخت ع معذور دارمت که تو
او را ندیده ای پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم خادم او و هم شاگرد او است اکنون از خواب غفلت بیدار
باید شد و بحق گویی و نیک جویی مایل باید گردید ولیکن او مصداق این بیت است ؎ نصیحت کن و را چندانکه
خواهی ٭ که نتوان شستن از زنگی سیاهی ٭ بر روایات محدثه رافضه اگر جمع میکردی بدقایق این مذهب میرسیدی
از خرافات واقعات در سواد الوجه فی الدارین آنکه فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را از راه دور بصد مشقت
و محن نزد خود طلبیدی و چندان حسد بجهت مزید تشیع بر تو غالب افتاد که هنوز طوق لعنت بگردن تست وای
بر تو که بر اصول خویش از فرزند پیغمبر سبقت برده ای و راه جهنم مصداق وَبِئْسَ الْمَصِيرُ سپردی و اویلا قصور شیعه
بلفظ انما هما بقدر اثبات گردد خود در بحث استغفار چنان کلمات بیهوده آورد که به تفسیق و تکفیر صدیق نوبت رسانید
چنانچه خواهی دانست و در آغاز بحث گفت زعم من است که جناب مرتضوی بهتر است در بشر بعد از انبیا پس او را خود
فراموش باید گفتن اما آنچه در حدیث فرار شیطان از سایه عمر کلامی کرده آنهم بر شیعه منقلب است زیرا که در قوانین
کلیه بر اندیشان و هم در کلمات فروعیه ایشان موجود که محدثین سنیان مناقب مرتضوی را گاهی بزیادت
و زمانی بنقصان و وقتی به تبدیل بر نامهای خلفای خویش راست کردند یعنی در اصل یفر من ظل علی بود
که بجای نام او نام فاروق نهادند و اگر بر فرض محال نام عمر بود معنیش آنکه او در فسق و فجور و ظلم و عدوان بدرجه
رسیده که شیطان هم پناه از وی میبرد و میگریزد و حال این واقعه از من بشنو و دور رو در مرد که هر که از پهلوی

چنان تیر رسد که از سایه او بگریزد او چنان بادی کشتی کند پس تناقض صریح است که در احادیث خویش تقرب
الی الله وللرسول معاذالله بجا آورند و بمصداق فلیتبوء مقعده من النار لابثین خوالجهنم خالدین فیها ابدا
گردیدند عبارت حدیث که سطری چند بیش نیست منقول میشود باید که این زخم کاری را باد داری و فراموش نسازی
پس مخفی مباد که همین صدوق الکواذب باسناد خود از جناب مرتضوی در همین کتاب روایت میکند قال کنت جالسا
عند الکعبة فاذا شیخ قد سقط حاجباه علی عینیه من شدة الکبر فی یده عکازة وعلی راسه برنس احمر وعلیه مدرعة
من الشعر فدنی الی النبی والنبی مستند ظهره الی الکعبة فقال ادع لی بالمغفرة فقال النبی خاب سعیک یا شیخ وضل عملک فلما تولی الشیخ
قال لی یا ابا الحسن اتعرفه قلت اللهم لا قال ذاک اللعین ابلیس فقال علی فعدوت خلفه حتی لحقته وصرعته الی الارض
وجلست علی صدره ووضعت یدی فی حلقه لاخنقه فقال لی لا تفعل یا ابا الحسن فانی من المنظرین الی یوم الوقت
المعلوم والله یا علی انی لاحبک جدا وما ابغضک احد الا شرکت اباه فی امه فصار ولد زنا یا علی فضحکت وخلیت سبیله
واعجبا که شیطان از سایه امیر کبیر نگریزد و از رسول خدا آنقدر بترسد و بایستی که گاهی صورت بنمود نه غاید و کیف که قریب
شود بهر صورت حضرت حلال مشکلات را که گاهی سهو و نسیان پیرامون انجناب نمی گشت آیت قران مجید یاد دهانید
و بد و کلمه خوشامد خندانید و خشنود گردانید طرفه تر قصه دیگر است که رفضه بمقتضای کورنگی و شوریده شوری وضع
کردند مجملا آنکه و چگونه از شیر یزدان بخیال کسی بگذرد که برو ریش نیاید یعنی در ایام رجعت پر ضرور است که لشکری
برای مقابله او آراید و او زینهار نه هراسد و در پیکر انسانی مثل زفر اول بماند و رومی خود از و نپوشاند
و بگیران رکابی داد کارزار دهد تا نوبت به شکست رسد که بکمال ذلت و خرابی بدان مرتبه انجامد که هزاران هزار
شیعیان بدریای کوفه غوطه خورند و جان بسلامت نبرند ناگاه حضرت بامداد جناب امیر غالب کل غالب فرا رسد
و همراه حضرت فوج ملایکه باشند و آنجناب بسواری ابر تدارک نماید و حربه نورانی در دست حق پرست داشته باشد
شدند و واقعه مذکور قبل ازین در مقالات این کتاب گذشته و حاجت اعاده باقی نگذاشته فاعتبروا یا اولی
الابصار و هیچ دانی که این لطیفه تاریخیه و کرشمه غیبیه بچه مناسبت جلوه ظهور و پرتو نور داد که سواری سحاب بر
جناب امیر قبل ازین تجلیات نور و لمعه‌های مزکوم آسمانی بر اصول ابن سبای ضیفانی قرار یافته بود و بارقه لامعه
تازیانه او و صاعقه شرربار یک روایتک شنیدی مقال راوی بود و حالش دلالت بر ان داشت که گوید که چون در بحیره
بر هم زدند بیدار شدم و اثری ازین جنگها ندیدم قال الله تبارک و تعالی کلا انها کلمة هو قائلها و
من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون اما انچه از نفاق فاروق چیزی بیش کرد پس قطع نظر از انکه او مطابق
روایات شیعه که کاشانی هم نشانش در تفسیر خویش یعنی خلاصة المنهج و دیگران در عزآن داده اند و اهلسنت
دفاتر کتب دینیه راند کران مزین نموده اند کشنده منافقین و کاشف تلمیعات و مفضح رئیس المعاندین عبدالله بن ا
بن سلول بود در مقالهای سابقه تحقیقش چندان مبسوط است که خواهی گفت که چراغ مکش که سفیده صبح در دمید
و اذان نماز تهجد دمیده نیز اکابر مفسرین شیعه مثل طبرسی در مجمع از جناب پیغمبر در مناقب فاروق آورده اند که اگر عذاب امر

نجات ثانی مکر عمر و سعد بن معاذ الی غیر ذلک بالانفراد او بالاشتراک فلراجع ثمه حتی لا یبقی غبار و لا غمه دیگری گفت
که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در فضایل او فرموده عمر در جنت است همراه ده صحابی مامون جواب داد اگر چنین بودی
که شما گمان می برید می پرسید او از حذیفه که مرا از منافقین شمرده اند یا نه پس اگر حضرت میفرمود که تو در جنت باشی داد
التصدیق نمیکرد و تا تزکیه می نمود حذیفه پس او تصدیق میکرد و حذیفه را التصدیق حضرت نمی نمود پس چنین کس
مسلمان نیست اگر حضرت را التصدیق کردی چرا حذیفه پرسیدی پس این هر دو خبر متناقض شدند و جوابش اگر مفصل
و مشروحا خواهی فهرست کتاب متوجه شو و بعض مقالات رجوع کن که ذخیره این بحث چنانچه باید در السنت و در کتب
شیعه مناظره حضرت مرتضوی و زبیر رضی الله عنهما مذکور است که تو اقرار داری که من در آن ده کسم که فی الجنه
شان ایشان است و من قائل نیستم که تو در آنی الغرض زبیر را میرسید که میگفت بطور شیعه شنیعه که ازین چه میکشاید
زیرا که بارها ذمایم خویش بر شمردی و گفتی که این چنین اعمال از من صدور یافته و در قیامت کسی نیست که ولی و نصیر
من باشد و این شان منافقین است در کتاب الله معلوم نیست که در جوابش چه افاده می نمود والحمد لله که از حذیفه
که از مقبولین لسانی رفضه است کما قال امامهم الشیخ الحلی وغیره ثابت شد طهارت ذیل عمر فاروق از دقایق نفاق
چنانچه تطهیر اهل بیت از دقایق شرک نزد صدوق امامیه و لا نسلم که کلام در نفاقی بوده که منافی ایمان بوده باشد
چنانچه بر تفسیر صدوق که مراد تطهیر اهل البیت تبعید ایشان از شرک است یعنی اقسام خفی کذبیب النمل که منافات
با ایمان ندارد پس بیچاره مامون در اشتباه گرفتار است که روزی بحلت متعه قائل است و روزی بحرمت مذبذبین
بین ذلک الغرض کسی که چنین باشد او حقیقة الامر را چه داند فکیف که بغرور دولت و خلافت خود گرفتار باشد ۵
عذری منه اید که تو درویشی و او پادشاه مملکت حسن سر تا جوری بود چون کلام بدینجا رسید دیگری گفت که
حضرت فرمود که مرا در یک پله میزان نهادند و امت مرا در پله دیگر پس پله من غالب آمد باز در پله من ابوبکر را گذاشتند
و او را هم ترجیح دادند باز عمر را سنجیدند او هم غالب افتاد باز میزان غائب شد مامون گفت محال است زیرا که
وزن ذات بود یا وزن اعمال اول محال است نزد همه که دو جسم برابر اجسام امت نتواند بودن و اگر مراد اعمال است
آن هنوز محقق نیافته پس معدوم چگونه موزون شود پس خبر دهید مرا که افاضل میانه مردم چگونه میشود گفتند که
باعمال صالحه گفت خبر دهید از شخصی که فضیلت داده شده در زمان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باز مفضول بجا آورد بعد
وفات شریف زیاده از شخص فاضل در زمان حضرت یعنی لاحق شد با و اگر گوئید بلی ایجاد کردند درین عصر کسی را که
اکبر است از روی جهاد و حج و صوم و نماز و صدقه از احدی از ایشان گفتند راست میگوئی که لاحق نتواند شد فاضل این
زمان فاضل زمان شریف را مامون گفت پس ببینید در آنچه روایت کرده اند ائمه شما و دیان شما را در فضائل مرتضوی
پس قیاس کنید در اعمال ده کس از اهل جنت اگر باشد خردی از اجزای کثیر پس قول شما معتبر است و اگر فضائل
مرتضوی اکثر مردی باشد پس بگیرند و تجاوز نکنند درین وقت همه عاجز شدند و گفتند که مجال نداریم که چیزی
دیگر بگوئیم مامون گفت حالیا خبر دهید که وقت مبعث شریف کدام عمل فایق تر بود گفتند اسلام که خدا فرمود والسابقون
السابقون

السابقون الایة گفت آن کیست گفتند جناب مرتضوی ولیکن بجهت حد انتشر جاری نشد بروی حکم بخلاف ابوبکر
که دران زمان بکهولت رسیده بود و میانه این دو امر فرقی است عظیم گفت بگویید که اسلام آنجناب بالهام بود از حضرت
رب العالمین یا بدعای حضرت پیغمبر ص اگر بالهام قایل شوند تفضیل بر حضرت لازم شد که آنحضرت ملهم نشد بلکه جبرئیل
آمد برای اعلام تا دعوت نمود و تعریف کرد و اگر گویید که اسلام مرتضوی بدعای شریف بود چنان کنند که دعای
حضرت از خاطر شریف بود یا بامر الهی اگر گویید که بخاطر شریف بود این خلاف آیة قرآنی است در وصف حضرت که وما
انا من المتکلفین وهم خلاف وما ینطق عن الهوی واگر باشد بامر خدا میانه اطفال پس تخصیص ثابت شد پس دعوت
نمود و برای او اعتماد کرد و دالسنتین بتایید ایزدی بعد ازین خبر دهید که حکیمی امر کند مخلوق خود را بامری که تحمل آن
نتواند کرد و اگر گویید بلی کافر شدند و اگر گفتند نتواند شد پس چگونه جایز شد پیغمبر را که فرماید دعوت طفلی را که بجا نیارد
مامور به را بالنسبت صغر خود و هم پیغمبر طفلی دیگر را تکلیف نداده پس همه معتقدی علی مرتضی شدند پس اگر گمان برند
که جز او طفلی دیگر را تکلیف نداد پس این فضیلت او شد بر جمیع صبیان مردم باز گفت کدام عمل افضل است بعد از
سابقیت اسلام گفتند جهاد در راه خدا گفت او بر دیگران درین امر ظاهر است ببینید که در بدر مقتول شدند کفار
زیاده از شصت کس علی قتل فرمود زیاده از بیست کس را و چهل کافر را کشتند سایر یاران کسی گفت که ابوبکر همراه
حضرت بود در عریش بتدبیر جواب داد ای عجب گفتی آیا ابوبکر تدبیر میکرد بدون آنجناب یا بشرکت او یا حضرت
محتاج بود برای ابوبکر گفت اعوذ بالله که بگویم تخلف او از حرب پس ضرور افتاد که بر متخلف فضیلتی داد
بر مجاهد و خدا فرموده لَا یَسْتَوِی الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ الایة جواب این نیز بر اهلسنت
آسان است ولیکن در تحریر قصه مذکور قلم در کف نمی بود و اگر صندوق الکواذب نام مناظرین را از محدثین و متکلمین
بخوبی بیان می نمودم میکردم که از تصانیف بعض شان عجز مامون بر هر دم و هر قدم باثبات میرسانیدم کالشمس
بالغمه کثرت حال ما دلیست که در کتب دینیه از جواب این همه مومه تحریر ازلی در دهند بالجمله مقصود از قیام
میزان و فرقان آن بود تا بر اهل ایمان اسلام ثابت گردانند زمانی رسول مقبول که در خلافت و مسند نشینی شیخین متر
اصل این باب عقد لکه الحساب بعد حضرت اند چنانچه حضرت اصل اصول همه اند و در اهم مهمات امامت و ذاتیات خلافت
و تقسیم قوانین دینی و ترویج آن و غلبه شریعت غرا که اقوی بحضرت امام الانبیاء دارند و در قتل بیے
نظیر اند و در مرتبه ثواب ید طولی و سابقه اولی ایشان را حاصل است کما لا یخفی ورنه چرا اصول رفعه فضائل جناب
امیر غیر متناهی است چنانچه سابقا و لاحقا اشاره بانها رفته و کتابهای ایشان موجود است هر کسی که رجوع کند خواهد دانست
که فضایل جناب خاتم الرسل بعشر عشیر آن نتواند رسید و اگر اقرار و اعتراف شان منخواهی آنهم از گوهر مراد وغیره
حاصل که این فضایل النسبت بمناقب حضرت زیاده تر نزد شیعه رسیده و از آن معنی که جناب امیر حضرت پیغمبر را خاتم الرسالت
اعتقاد میفرمود و هیچ دلیلی قوی ازان نخواهی یافت سخن کوتاه اکنون قایل باید شد که جناب مرتضوی افضل اما
و آن کفر است نزد مامون چنانچه از کلام مستدل ظاهر و باهر است تکلیف که در فضائل دیگران جز انبیا کسی مستثنی نباشد العرض

کثرت روایات خیری دیگر هست انقیاد دانستی که فضائل او اکثر است ولیکن کافر باشد اگر کسی امیر را افضل گوید از پیغمبر و نشای غلط آنکه اکثریت روایات را موجب افضلیت دانستند حالانکه سبب آن اکثریت تواترست عبد الله در حدیث فریقین موجود ای علی اگر کسی مسلمان شود ثوابش غیر متناهی است پس قیاس کن ثواب متقدمین خصوصا شیخین را که جهانی را به بهشت بردند ثواب آن چگونه شمرده شود و قس علی هذا انچه ابو بکر همراه حضرت در دعوت دینی پیروی نمود حرفی ازان می آید و بنده محرم که آن قرآن مجید که رفضه از اقران اهلبیت نامیده بکتمان ان کوشیده و همه افادات آن هر که عیان تواند شد ولیکن جسته جسته جائیکه نظر قصیر بران افتاده انکار ختم نبوت ازان ظاهر است مامون بیچاره که لوگرفتار بلا بد از چه دیده و شنیده و چگونه نگویم که او از خدمت امام رضا این امور را انتظام داده و از خرمن علومش همه امور اندوخته و از صحبتش این تحقیقات اموخته و هرچه میشنوند چراغ بلاغت ازان افروخته زیرا که بالا معلوم شده که ائمه اهلبیت معاذ الله بلی الضاف بودند و هر صاحب فضیلت را به نیکی می ستودند فکیف حضرت امام رضا که فریقین ازان جناب راضی بودند بخلاف این دریده دهن عذار و شوخ و تنگ که هرچه بر زبانش میاید بی صرفه میرود و عنقریب حالی رفض و انکار میشود و بصراحت بی انجامد حالانکه مدعی اینمعنی قبل ازان گشته بود که جناب امیر را بر جمیع اصحاب رتبه تفضیل است و بعد ازان نوبت تکفیر و تضلیل اصحاب رسانید پس چگونه اهلسنت این بد انجام مقلد امام بود بجناب موصوف راضی گشتند بخلاف رفضه که ایشان از اعاظم حضرت عباس لوازم ان ارنجته و خام می باید دگر هیچ الغرض ازانجا هم پی توان برد که میانه آنجناب مامون بن هارون مخالفت شدید بوده امام هدایت او هرچند خواست ولیکن او به امور دینی هم رای خود را مقدم میداشت و سخن تکبره او در فضایل اصحاب همین بود که محال است که چنین باشد و درین مغالیط غوطه خوردن پس ناچار علمای رفضه مخالفت و عداوت او را نسبت بامام رضا باظهار آوردند و صاف صاف قتل آنجناب را با و نسبت دادند و بعضی ازایشان بملاحظه این امور که علمای اهلسنت را عاجز میکرد به نیکی یاد کردند و معذور داشتند و دانستند که روایات رفضه را چه اعتبار این امر خود در کتب ما از مامون موجود که اگر کسی روایات دروغ و مقامات بیفروغ را نخواهد روایات شیعه را ملاحظه نماید اعاذنا الله من تلک الخرافات والتفریط والافراط اینها نه مصداق ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ لیکن مفصل معلوم نیست که بالاخر مذهب این فلسفی که کتب حکما را بترجمه آورده چه بود در احادیثیکه علمای رفضه باسناد خود جمع کرده اند بران افتخار دارند که متبعین حضرات اهلبیت ماتم ولبس در سوگواری و زاری مصائب شان نظیر ما نیست مجلس اعتقاد و سنن چه بود مثلا القحبه که حضرت جبرئیل آورد و خفیف می نمود و هرچند خواستند که بردارند نجنبید و امام حسین با وصف کوچکی آنرا الفراغ خاطر بر سر دوش کشید چه بود والعاقل یکفیه الاشاره غالبیکه انبیه را ازان باب محال می پندارد و برد حدیث میزان همت میگمارد و بعنایت ایزدی انچه درین سطری چند که بطور اختصار مهیا کردم راه جواب تقریرالتش مسلوک و مفتوح است ادنی غور درکار است و مرا از سکوت قوم خیر حیرت خیزی میفزاید مگر چون این بی باک و فتاک هر جا لاف زنی کرد و مخاطبین ایشان همین آرزو کرده باشند که بعنوان شایسته ازین صحبت نجات یابند مباد انجوی رزیری نوبت رسد چون کلام مامون هنوز باقی است بحکم مشتی نمونه از خروار الحقیقه را هم از نظر اجمالی خارج گردانم و میگویم که لباچیرت بر حیرت می افزاید که مامون در سقیفة اسلام

میکشاید واز اصول مذہبش خبری ندارد کہ جناب امیر المومنین خود بمقتضای آنحادات واحادیث ائمہ امجاد فرمودہ کہ اسلام آوردم
دہم ابوبکر مسلمان شد ولیکن تفرقہ میانہ ما ہر دو این بود کہ او اظہار میکرد و من می پوشیدم و ہرگاہ روایات بقر مجلسی و دیگران از تداول
عیل و خران دجال و تلامذہ عزازیل جمع کنی توانی دانست کہ جناب امیر درین اظہار و اخفا مقلد پدر خویش بود و او مقلد اصحاب کہف و
آنہا را قدام شان در زنار داری و اختلاط مشرکین بیہودہ و بالاجماع این ہمہ امور در ایجادات کلامیہ تعلق بشریعت محمدی صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم نداشت ہر دار دلیل اگر تصدیق قلبی یا غیبہ اعتراف لسانی کجا و دربارہ کتمان ایمان بسیاری از احادیث در کتب معتبرہ توانی یافت
بامضامین کہ کتمان ایمان تا شہادت بود گو جامع الاخبار رو برین قدر چہ موقوف کہ امامیہ در خلافتش دعوی تقیہ دارند تا بدان
وقت کہ ہم شوکت کافرین دہم طفلی بود چہ بر پس انصاف باید کرد کہ متبع حضرت در آنوقت ازین ہر دو کہ بود سہ زعمای بسر حشیم آخرت بدان
پچو در خانہ زید باشی بکار نہ و تحیر عظیم است کہ چون جناب مرتضوی بر اصل ابن سبای یہودی حفاظت جناب فاطمی با وصف ذوالفقار
وسواری دلدل بجا نیاورد حفاظت و اتباع آنجناب چہ تواند کرد حالانکہ ابوبکر در آن زمان بدعوت اسلام و در پیروی سرور
انام میکوشید و صنادید قریش از توسط او بحضرت رجوع می آوردند پس آیت لایستوی کہ اولئک اعظم درجۃ در الشتہ برای رفع
وساوس قاتل امام رضا باید خواند ذلک تقدیر العزیز العلیم و خبریات این قانون را اگر بر شمارم خواہی گفت اطفئہ المصباح
فقد طلع الصباح اکنون خبر قدری اطفال چہ باقی ماند والحمد للہ کہ در تخصیص مخاطبین مامون اشارہ کردہ بودند کہ مامون
بر رہان تعادر نشد ایضا الطیر لقی دیگر روان ماخوذ از جناب امام صادق است بروایت کافی کلینی کہ مخلوقات بر سہ قسم اند
کما قال اللہ تعالی و کنتم ازواجا ثلثہ بعد ازان ارشاد نمود کہ سابقون فقط حضرات انبیا ہستند کہ پنج روح را باایشان
تعلق است یکی روح القدس دوم روح الایمان سوم روح القوہ چہارم روح شہوت کہ دران طای بخدا را رعیت میکنند و محصب را
بکردہ میدارند پنجم روح مدرج کہ بحیات ان مردم میروند و می آیند و در مومنین اصحاب میمنہ فقط روح اول نیست و بر ہر تقدیر کہ جناب امیر
را در انبیاء گویند کما فت مرا ایا در اصحاب میمنہ میشمارند روح الایمان ضرور است کہ حالش دانستی فتذکر ولا تغفل و از ینجا عیان
میشود کہ گفتگو در سبقت اسلام باعتبار تائید و پیروی حضرت خیر الانام است والا از مجرد تقدم ساعتی بارزی در مقصود چہ مکشاید
بروایت فریقین در اسفار دینیہ یا نیہ ملاحظہ کن کہ ایمان حضرت ام المومنین خدیجہ کبری پیشتر است و بلاریب یا لنسبت از ایمان این
ہر دو خرد و بزرگ مقدم تر است و باتفاق فریقین با مقاومت ندارد دلیل کلی محصور در فرد واحد است کہ آزادی صاحب جاہتی
معتمد علیہ و صاحب تجربہ و مرد جہاندیدہ مشار الیہ غیر او کہ بود کہ اکابر قریش باوی رجوع کنند و برگزیدہ او دل دہند و درین
باب قد لکہ الحساب باشد ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم و ازہمین رہگزر است کہ عداوت کفار چنانچہ
با حضرت سرور عالم بود ہمچنان با یار غمگسار او ہر دم و بر ہر قدم و آنچہ باد شمن دین می پرسد کہ اسلام جناب مرتضی با لہام خدا بود
یا بدعوت حضرت مصطفی و من متحیرم کہ ہرگاہ وحی الہی او را رسید قبل از بعثت بدہ سال از الہام چہ حسابی باید برداشت اما بدون
اسلام و ایمان انہمراحل توان نوردید و بمدارج ولایت و امامت توان رسید کہ نزد شیعہ مرتبہ قصوی و درجہ علیا است
وافضلیت مذکور را در احادیث حضرات ائمہ دیدہ و ہمہ اش یا اکثرش را شنیدہ اجنبی گردیدن کار اہل اسلام نیست
وچون تجویز کردن اسلام حضرت مرتضوی با لہام موجب کفر قایل باشد صدوق امامیہ و امام اعظم شیخ حلی البتہ الکفر

نخواهند بود که قایل شده‌اند با مور مذکوره وانداد رفضایل مرتضوی ضبط نموده‌اند مغه لک از کلام علی حیدر یا لا ایمان توان دانست که ورود جبرئیل ع از الهام کمتر باشد فذلک عجب عجاب اما تخصیص جناب مرتضوی عد الطفال پس چنانکه منافی مذهب ایشان باشد کلام من درین تحمل آن امور بود که ابوبکر ع توانست کردن و از امیر المومنین در آن وقت نتواند سر انجام یافتن و هر کس که انکار کند البته پیشانی او را بانکار بداهت و سفسطی بود دلش باید داغدار ساختن بر اصول اهل هر چه درباب فراست و متانت در اختیار ایمان و برگزیدن صدق و صفا و اتباع حضرت سرور دین و دنیا گویند برای جناب امیر بجاست بر طبق اصول موضوعه که در مرض وفات خلیفه چنان فاحش خطی را پایمال فرماید و هزاران منافی را در ضمن آن مرتکب گردد که هر یکی بسر حد کفر رساند بلکه بسبب عدوان و تجاوز باشد و از مزید تقریرش تخصیص آنجناب را اطفال است و الکلام فیه لاریب که آثار رشد و هدایت یوما فیوما جوج میرسید ۵ بالای سرش ز هوشمندی همی تافت ستاره بلندی بلی بر اصول موضوعه و امامت مخترعه کلام درین است که در آخر عمر شریف از کفر و نفاق پاکیزه بودند یا نه افسوس که اگر این جماعات بدربار مامون بی باک نبودند باری قاضی القضات یحیی بن اکثم را چه شده که او در سوراخ موش دشتی خزیده و از حکومت و تائید حق دست کشیده غالب است که آثار غیظ و غضبش دیده خاموشی برگزیده باشد که من سکت سلم و من سلم نجی اما امر جهاد پس لاریب که جناب مرتضوی ع را بر بسیاری از اقران و امثالش تفوق تام بود حتی شجاعت آنجناب در تواتر مثل سخاوت حاتم شمرده‌اند و کسی را چه یارا که در آن کلامی کند مقام اینست که حضرت امیر بر اشجعیت صدیق رض دلیل قایم فرموده که کسی را مجال آن نشد از اصحاب که تنها در عریش بحفاظت و حراست حضرت رسالت صلعم پردازد که هر کس از کفار تخصیص حضرت را در تنهاد تش خواهان بود و کسی را با وجود تنهای صدیق یارا نشد که حربه رانی کند مما از ابوبکر رض مرعوب گشتند والعجب که هزاران بار واقعه کربلا دیده و شنیده باشد که چون حر بن یزید ریاحی جناب امام حسین ع را در دشت کربلا محصور گردانید و صبحدم قتال شروع شد کسی را مجال این معنی نبود که بی اجازت بمیدان رود و داد قتل و قتال دهد و معمول شاهانست که هم اجازت به بهادران میدهند و هم رؤسای اهل شور و تدبیر را همراه نمی دارند پس رفاقت او در عریش چنانست که جناب امیر بمقتضای صدق و صفا افاده آن فرموده و بر مقام خود مبسوطا درین ذخیره از قرآن مجید و حدیث شریف مدلل و مبرهن که بار بار تاکی گفته شود و هر که صحابه کرام خصوصا شیخین مکرمین را از جوا خردان نداند معلوم شد که سخت بی شرم و حیاست باید آنچه در منتهی و این ذخیره نوشته‌ام بچشم بصیرت دیدن و دم در کشیدن خود تخصیص صدیق بشهادت جناب امیر از واقعه عریش پیداست و انیهم از کتب فن هویدا است که اهل اسلام در جنگ بدر بمقابله کفار صف آرا شدند بخلاف ابوبکر رض که این شور خاصه اوست و مقام حیرت است که شیعه را این هم یاد نیست که جهاد چنانچه بشمشیر است همچنان بتدبیر پادشاهان بیشتر بجهاد ثانی مشغول شدند و از ینجا است که از حضرت کمتر منقول است پس کسیکه چنان خیال در سر داشته باشد لایق خطاب نماند ببین که چون در بعضی از مجاهدات اصحاب مطمین نشده بودند او به تنها سلاح بر تن آراسته میرفت تا او راسد راه شدند و باز آوردند و شاید که آیت کریمه لَأَنتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِم هنوز بسمع این رئیس الامامیه مترور نکرده باشد شجاعت اصحاب بدیده که در وقتیکه یکی از اهل اسلام

مامور بقا بلده کس در دو نپوشیدند و مصداق اتبعوه فی ساعة العسرة گردیدند و حق تعالی در آیات بلسیار در خصوص ان
اصحاب مخصوص جعفریه در کلینی فرستاده که بر باطن مقاله سادسه ازین مجلد پوشیده نیست پس کمال بیخردی و سفاهت است در رد
که آن نصوص را برطاق تغافل گذارند و از مذهب جعفری دست بردارند ؎ جعفری باش گر خدا خواهی ؛ ورنه در
هر طریق گمراهی ؛ که ازان نصوص صریحه ظاهر است که مهاجرین مجاهدین کسری و قیصر چنان مرتبه دارند که جنت
فردوس را بمیراث یافته اند و خداوند عالم حیات خود را بدست ایشان فروخته بتاکیدی که مزیدی بران
نباشد و در کتب آسمانی ذکر آن فرموده وانیم که آن بشارات کامل با ایشان عنایت فرموده کیست که زاید باشند
دیگر فالبعد از خدا الی غیر ذلک این تاکیدات که جمیع وساوس و خیالات را از ضمایر بیدارد در سوره هل اتی کجا لفظ
یرثون الفردوس و مانندان از الفاظ جامعه بانواع ترغیب گواه و هر که سوره هل اتی را در شان اهل بیت میداند
البته امامین را خارج ازین شان نزول نمیگرداند معلوم نیست که در باب آیت الا علی ازواجهم او ما ملکت
ایمانهم چه خواهد گفت از مکی و مدنی بودنش و هرگاه کتاب امام رضا را ببیند البته تصلب و درین مایاب بسبب
میشود لا یخفی ان الاجمال قد یکون بعد التفصیل کما یکون التفصیل بعد الاجمال و لا یقول عاقل المعنی فی بطن
الشاعر و در اختلاف شیعه از کتاب منتهی روایات متعلقه سوره هل اتی گویا رساله بر اسمها فراهم شده تحقیق حال الشر
ازان رساله عیان میشود فلیرجع الیها باز باصل قصه رجوع کن که مامون گفت با اسحق گواهی میدهی بحدیث
عشره مبشره گفت بلی فرمود اگر کسی گوید مرا معلوم نیست صحتش کافر تواند شد گفت نه و اگر گوید این سوره از
قران نیست کافر شد گفت بلی گفت خبر ده که حدیث طایر بریان صحیح است گفت بلی گفت پس چنان بود که حضرت
دعا نمود تا مردود شد یا خدا دانست فاضل را و مفضول نزد او محبوب تر بود یا ندانست فاضل را از مفضول
اسحق گوید که ساعتی تامل کردم و گفتم که خدا ثانی اثنین می فرماید فرمود استعداد کم داری و لغت را نمیشناسی
اما کافر مصاحب مومن تواند شد که قال له صاحبه الایه پس چه فضیلت ماند اما معیت الهی پس برابر است همراه نیک
و بد مگر نشنیدی ما یکون من نجوی ثلثة الایه اگر گمان داری که حزن ابوبکر طاعت بود پیغمبر چگونه منع کرد اگر گوئی
معصیت بود پس عاصی را چه فضیلت و خبر ده از فانزل الله سکینته علیه اسحق گفت ضمیر ابوبکر است که حضرت مستغنی
بود ازان گفت خبر ده از یوم حنین گفت آن مومنین را می پرسم که خدا ذکر کرد سکینه خود را بر ایشان گفت
ندانم گفت همه گریختند مگر هفت کس از بنی هاشم که علی بضرب شمشیر مشغول بود و عباس لجام در دست داشت و آن
پنجکس بحراست بودند پس برین رفقا سکینه نازل شد بخلاف صاحب غار که لیاقت آن نداشت و کیست افضل
صاحب غار یا آنکس که جان نثار کرد و بر فرش حضرت استراحت نمود و خدا فرمود علی را بر فرش خود بگذار که
اگر بخواهم سلامت مانی فرمود بلی پس جان خود نثار کرد و کفار جمع شدند از هر بطن قریش و خواستند که کشند
تا بنی هاشم قادر نشوند به قصاص او هیچ جزع نکرد و ابوبکر جزع نمود حالانکه پیغمبر همراه بود و علی تنها بود
پس خدا ملایکه را حافظ گردانید و وقت صبح پرسیدند پیغمبر کجا رفت گفت من چه دانم گفتند تو ما را فریب دادی

یار بحضرت ملحق شد پس بهتر بود به نیکی باوقات باز فرمود که حدیث ولایت روایت میکنی گفتم بلی چون تمام شد
فرمود واجب گردانید مر علی را آنچه واجب گردانید برای شان گفتم میگویند که این حدیث فرموده بود
نسبت زید بن حارثه پرسید کجا فرموده بود گفتم بعد بر وقت معاودت از حج وداع گفت کی مقبول شد زید
گفتم در غزاده موته فرمود پیشتر بود بدعای حضرت آنکه ای مردم علی آقاست پس متوجه شد و حضرت بکرر فرمود
اما تیزیه میکنی فرزند خود را نه پیغمبر را مگر فقهای خود را از باب گردانیدند خدامی فرماید اتخذوا احبارهم
ورهبانهم ارباباً نه روزه داشتند نه نماز گذاردند برای شان ولیکن آنها حکم کردند وایشان اطاعت نمودند
باز گفت روایت میکنی انت منی الخ گفتم گفت امامیدانی که هارون برادر موسی بود یعنی گفتم بلی فرمود علی همچنین
است گفتم نه گفت هارون نبی بود و علی نبی نیست پس منزلت سوم نیست مگر خلافت واین وقتی بود که منافقین گفتند
که حضرت ملالی دارد تا او را در مدینه گذاشت پس خواست که خاطرداری واین ما نا مست حکایتی را که خدا بیان میکند
از موسی که میگفت مر هارون را که خلیفه من شو در قوم من الی آخر الآیه من گفتم موسی خلیفه گردانید در قوم
در زمان زندگی باز رفت بسوی میقات و حضرت خلیفه کرد حضرت علی را چون رفت بجهاد گفت خبر ده از حضرت موسی
وقتیکه خلیفه کرد هارون را آیا همراه او بود وقتیکه رفت بمیقات کسی از اصحاب او گفتم بلی فرمود آیا نبود که خلیفه
گردانیده بود بر جمیع شان گفتم بلی فرمود همچنین خلیفه کرد علی را در انمردم که در مدینه ماندند ضعیفان و زنان
واطفال زیرا که اکثر همراه حضرت بودند وبعد دران بار طلبیدند ودلیل بر آنکه خلیفه گردانیده بود بر همه در زندگی
خود چون غایب شود وبعد موت خود قول آنجناب است علی منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعده واو وزیر
نبی بود ونیز باین قول زیرا که موسی دعا کرده بود که اجعل لی الی آخر الآیه چون علی بود نسبت بحضرت بمنزله هارون
از موسی پس او وزیر باشد چنانچه هارون بود از موسی او خلیفه بود چنانچه هارون خلیفه بود از موسی وجواب این
تطویلات نیز بتوفیق الهی بسیار آسان است بر طفل دبستان چنانچه حضرت امام جعفر فرموده بود بمخاطب خویش که سفارش
شیطان اطاعت مکن که اینچنین مناظره است که طفلی او را می تواند مفحم کردن پس میگوییم ای مامون میمون اگر کسی
گوید که مرا معلوم نیست که پای حدیث طیر ثابت است یا در هوا السبب آنکه بعضی موضوع گفته اند واختلاف بسیاری دران
آورده اند ظاهر شود که کدام صفت بود از بخاری و مجمل ها غیر ان واگر آیت ثانی اثنین و مضمونش را منکر
شود البته باعتراف خودش کافر خواهد شد پس کجا دلالت قرآنی وکتاب آسمانی وکجا ثبوت نوم بر فراش در شب
هجرانی واز غایت سجالت آنکه وقت تصنیف اکثر کتابها در قلب فقیر انداختند تا ابحاث ایت غار را با حقائق ودقایق چنان
مبسوط گردانیدم بلکه هر بحث را بجای رسانیدم که دیگران بعد از دیدنش تقریرها نوشتند و کمرهای متعین شیطانی چنانچه
باید شکستند سبحان الله با این فراست وفطانت مامون میمون نخواست که انواع معیت ایزدی را با تقیا واصفیا برابر گرداند
واز قرآن مجید در این آیات وهم یاد نماند ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون واگر وجوه واقسام این
معیت را وتفرقه هر یکی از دیگری بروایات ائمه که مامون مدعی پیروی ایشان مثل شیعیان کوفه

گشته بیان کنم که کتاب با وجود ختم ناتمام ماند روزی یکی از اهل فضول در دهلی آمد میگفت از بسا عالم متبحر پرسیدم که حدیث
در معرکه کربلا همراه حضرت سید الشهدا بودند یا همراه یزید سر آمد اشقیا همه تن بعجز در دادند و سکوت کردند امروز من
شاه عبد العزیز دهلوی را عاجز میگردانم بار بار نزد آنجناب آمد و پرسید فرمود همراه هر دو بود و لیکن صبر آنجناب را
ملاحظه میفرمود و شقاوت یزید شقی را میدید و چون سائل تحیصی نیافت سر بر آستان ارادت نهاد رفضه گویند مقصود
مامون از غایت احترام و تعظیم و ولایت عهد حضرت امام رضا رضی الله عنه و نیز از انعقاد مجلسهای مناظره آن بود که مردم
بدانند که او تارک الدنیا نیست بلکه متروک الدنیاست و آنکه او عاجز است در علوم و ازین امتحانات و آزمایشها عزت
آنجناب دو بالا شد و دیگ حسد او بجوش شد و بما داهی خود رسید صدها حدیث نه امروز در اصول رفضه اول دلیل
بر ایمان و اخلاص اصحاب عموماً و خصوصاً قایم است نفی که در کلینی اعور دجال حالانکه همین انس ایمان و اخلاص صدیق باد اشکبا
دارد و با وجود سکوت الخلفه بودنش مصداق یکاد من المکاذبین میشود من متحیرم که چون برای حضرت موسی جا بجا موجود است
لا تخف پس معلوم نیست که همین درباره آن چه خواهد گفت مع شنی را ندزیرا که خوف چیزی دیگر است هر کس امیکر دماند و
عامست و اگر گویند درین ماده خاص کم حزن انده است چیزی بگویم همین میگویم جاهم دلالت بر بقای ذکور انگی
همون دار و تا بعد از دیدنش انشا خواهی که دع انچه ایشان میکنند بوریه هم حقتعالی بخطاب حبیب خود نیش مکرر میفرماید
ولا تحزن علیهم ولا تک فی ضیق مما یمکرون و مقام حیرتست که چون دار لفظ ثانی اثنین که منصوص است بنا بر
حال بودنش و طوری دیگر ندارد دلالت بر آن میکند که صدیق حفظ و حراست حضرت رسالتمآب یا ده تر از ذات خود
میخواست زیرا که ثانی بودن در غار حال آنجناب است نه ابوبکر قال الله تعالی اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین پس
معلوم شد که ابوبکر در آن شب تاریکی غار اول خود در آمد تا از ضرر خاشاک بر رخنه ها را به بندد معلوم نیست که نزد
همون انیخدمت و دلسوزی خیر خواهی مقتضای احسان بود که ضمنا یا کفر که مرجح به المنافق یا جبله حزن انده یا لیقین
بر ذات سرور کائنات بود وقتیکه کفار بر غار رسیدند حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود لا تحزن ان الله معنا حالانکه اگر بنای
نفاق و کفر بودی مقام کمال سرور گشتی که مقصود شان حاصل شد بلکه بعنوانی شور و شغب کردی که ظاهر داری هم رفع شدی
و لطیفه گوئی هم از دست نرفتی یعنی از غار آواز دادی که ای شقیقه پیغمبر شو و شعار گذاشته تنها هنوز پی او افتاده
القصه بمقتضای صدق و صفا ند و ما یمعنی و به نیش تهمت ملمبا و اسعید گرداند تا قتل کنند یا بطور خود اخراج نمایند
چنانچه در قرآن المجید وارد است که لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و بهر حال از بیعت شریف محروم ماند چنانچه جناب امیر المؤمنین
تا بینا ور دو با وجود علم همه امور از دولت سرا بر آمد که حال شریف دریابد که انتظار درین مقام و لم میخواست که حضرت
نواصب و رشیعی فکرها کردند که سبب چه بود که جناب مرتضی را شبها در خانه گذاشت صدیق را همراه برد ما میگوئیم و غایة افکار
این ملاعین اینست که دانسته بود که کفار او را نخواهند کشت و درین امر رفع فسانست صدیق را همراه گرفت که دین اسلام
از و بر میخواهی یافت الی غیر ذلک من الخرافات الحمد لله که قلت فرصت مانع شد برای تشنی برابین بیت قناعت
کردم سنی سگ کجا و آدم بحساب بدار محبان آل هم اصحاب خصوص آنکه چار عنصر دین خلفای رسول حق اند

بالجمله اگر کسی را این بحث خاص منظور باشد باد صف ادراک نفاق و کفر اهل شقاق و مختل الحواس
گشتن رفضه درین معرکه مرد از ما باید بکتاب منتهی رجوع آوردن و هم کتاب طعن الرماح فی کید الجناح را دیدن و
انچه گفته که نهی طاعت بود تا معصیت باید قطع نظر از لا تحف و لا تحزن کرد که در خطاب سیدی موسی در کائنات وارد ست نهی برای تسلی است
نه سرزنش چنانچه در لم تحرم ما احل الله لک گفته اند حالانکه برای سرزنش نیز می آید از ینجا که هر سخن در حقی هر نکته مقامی دارد حجت
بازآلهی در خصوص آنکه جناب میمون تصریح میکند که اگر خلاف گویم کفر لازم می آید انکار جبر القران درینجا آخر
علمای رفضه بر قرائت ائمه چنان بستند که علیه لفظ قرآن مجید نیست بلکه نازل بود علی الرسول چنانچه در علیه ساختند
در کافی و عیاشی ظاهر ست که قرارت ائمه علی رسوله ست معمول قوم همین ست که چون در آیات قرآنی تحریف کنند
گفتند ائمه ما آموخته اند که آیت محرف ست ای میمون تو میگوئی که ابو بکر لایق سکینه نبود و جد تو میگوید خلاف آن کما
فی التفاسیر مدللاً با نگو که جدت سلطان المفسرین ایمان نداشت چنانچه صدیق اکبر را با ایمانش قائل بود کیما
ورنه لازم آید شرکت جناب امیر با اهل ردت و نفاق و این بحث مفصل گذشت فتذکر اینجا تمسکی نیست
که آیت غار چنانست که همیشه ابو بکر را ایمان می ستودند کما فی المنتهی بر فهم میمون لازم که اهل لسان معنی آیت را
نفهمیده باشند آمد لزوم کفر چون از انکار جبر قرائتی حاصل میشود البته از انکار لفظ قرآن مجید بطریق اولی خواهد بود و از ینجا گفته اند
که من جحد حرفا من القرآن فقد وقع فیه بعد ازین چون میمون خود اقرار دارد که غیر از هفت کس همه رسول الله را گذاشتند
و بدست دشمنان خونخوار سپردند پس جمعیت ارکان رفضه پریشان شد و نفاق و کفر شان البته لازم آمد
و باب روایت هم مسدود گشت و بطلان دین و شریعت بر قیاسات رفضه و حیث مطاعن ایشان مثل
آفتاب نیمروز روشن شد و او جابجا از آن استعاره نیز میکند و ان اسوراً ازین امر عظیم سبک آمد پس اگر چشم بکشایند
مد اندک غور نمائی کفر امامیه و ماموم نامیمون برهر دم و هر قدم لازم می آید فقد فر من المطر و قف تحت
المیزاب فاعتبروا یا اولی الالباب ما جناب امیر پس البته در هیچ واقعه نگریخته وامام چگونه بگریزد که هر وقت به تسبیح
ملائکه مخصوص و لوح محفوظ او را الهام و قاتل خود را هم دانسته بود بلکه قرآن مجید قبل از نزول وحی در بطن مادر میگفت
میخواند و لیکن متحیرم که قیام حضرت با وجود عمی و تعامی یعنی کوری و کورانگی چنانچه در اصول شیعه بیین است
حتی تفسیر سیف وقد مرار آمنا انساله لیلاً و نهاراً از چه راه بود شاید از راه ریا و سمعه و ملاحظه ثبات اربعه یا خمسه
چنانچه دیگران را که از وهم سابق بودند در پیش آمد و اصول شیعه بدان ناطق ست که از جهت جمعیت بود پس
چه عجب که اگر مقتولین بصلف باقی میماند این احتمال در آنها هم رفت الغرض از جهت مطاعن اصحاب کرام
این روز سیاه علمای رفضه را پیش آمد و البته خود کرده را درمانی نیست و از اینجا نیز توان فهمید که چون
حضرت عباس باین وصف مصداق بودنش من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا
یا ما مرت فی غیر موضع اگر دیگران نیز مصداق نزول سکینه باشند چه عجب پس شتر میمون هیچ پهلو بنی نشیند و در
مثل سائر شتر و گربه شنیده بودیم امر و زشتر میمون توان گفت فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا القصه

مقام حیرتست که چون دلیل بر حزن صدیق موجود باشد وهم تسلیه حضرت در رفع اضطراب صدیق ورنه بایستی
کفار اشرار را خبر کردن سه یار در خانه شما اگر جهان میگردید پس ثابت شد که سکینه بر قلب صدیق اکبر فرود آمد
پس گفتن سیمون که بیان کنید افضل کیست کسیکه همراه باشد و سکینه بر او هم نازل شد جناب امیر که بر فرش آنحضرت
نمود و کفار هجوم کردند و هیچ خبری نداشت و نه اندوهی یا ابو بکر که لائق نزول آن بود همه رایگان رفت خصوصاً
وقتی که روایت کتب شیعه در بیقراری جناب مرتضوی فراهم شود کما فی المنتهی وغیره پس بعد از جمع و تلفیق
قلم باید گرفت و حسبة خسته نباید در صدد جواب گشتن و این امریست که پیر دهقانی تقریر کرده بود در جواب
رشید المتکلمین نور الله مرقده و چون شرط العمل آن دارد مانند چنین رحم پرده نشین شد مشتمل خائنین غایت الامر
صد خانه کرمحنت آبروی اجتهاد علی رؤس الاشهاد ریخت و از دیدن مباحث منتهی وغیره با فادات ائمه خواهی
که چنانچه جناب مرتضوی قبول فرمود آنهمه تکالیف هجرت را صدیق هم قبول نمود چنان نیست که از راه حق تقید
الی غیر ذلک مما یتقولون فاقرأ تم الله استغفر الله و آنچه سیمون بخلافت اسحق بیان کرد برا اصول ماست
از مناقب مرتضوی و حال اصول رافضه عیانست که تا دم وفات ثلاثه کفر و ارتداد او بود معاذ الله راست میگویند
اطفال سنیان هند در امثال انمیقالات سے تجهی حضرت علی سے کام نہیں ہی بہ تو ابھی تیغ سے دکھو
یعنی تقیه را جناب مرتضوی کاری نماند هر غرضی که هست با محمد ثمن این مذهب است که ابن سبا و شیطان
زراره بودند و قبل ازین در بحث تخلف جد امجد مامون از جناب سید السند باعتراف بیدر مجلسی گذشت که
شیعه را با اصحاب مصطفوی و مرتضوی حاجتی نیست انتهی حاصله المختصر نزول سکینه بر حضرت در قرآن المجید
بر هر مقام ضرور نیست که بمقتضای حال در کلام بلغا خصوصاً کلام رب الارباب مختلف میباشد مگر
یاد نداری که در آیت بیعة الرضوان با وجود ذکر سکینه بر مومنین ذکر سکینه آنحضرت کجاست قال الله تعالی لَقَدْ رَضِیَ اللّٰهُ
عَنِ الْمُؤْمِنِیْنَ اِذْ یُبَایِعُوْنَکَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِیْ قُلُوْبِهِمْ فَاَنْزَلَ السَّکِیْنَةَ عَلَیْهِمْ وَاَثَابَهُمْ فَتْحًا
قَرِیْبًا پس درین مقام هم ضرور که خود تسلیه پیغمبر بیار او موجود پس چنانچه ذکر سکینه حضرت در سوره انا فتحنا
نیامد درینجا نیز که خود تسلیه حضرت مستلزم است پس ابو بکر عقلاً و نقلاً معین شد و چگونه نشود که امام المهاجرین
بود که میراث فردوس بردند بنصوص جعفریه کما فصل فی المقالة السادسة وهی الاولی من هذه المجلد با نا
میگوییم که هر قدر که از فضائل مرتضوی شمردید ما را باید فخر کردن که ایمان او را کامل میدانیم بلکه ایمان
غلاة انشر را نیز بخلاف رفضه که اگر یک جزوی را از ایمان او معتقد باشند جزوی دیگر را انکار میکنند و مدار شریعت غرا
بر السنت وهم ایضاً یحکمون من الظاهر لا مؤمن ان الله هو العلیم بذات الصدور و شتوهم نشود
که فقط فضائل مرتضوی چنین نیست برای جناب امام حسین اطهار و الابیار است تا خجالت قبل را از قدم
خود دفع کنند و در انجا هم حالات عجیب دیده میشود حرفی باید شنید که هر گاه مقام شهادت می آید فهم
گویند باز شهادت را کسی جز سبط اصغر نیز داشته حالانکه باز شهادت جناب امیر با ظهار زیاده تر فقیه بود

وهم بار صبر وصیتهای شریف تا بیست پنج سال، بخلاف امام حسینؑ که هزاران کس را در معرکهٔ کربلا و روز
پیش بنوشته هزاران بر دم تیغش آمدند واتیشان را فرو گذاشته و بعد زمانی سیش با نطمار ار دستانی وغیره چنان
یافته شد که حضرت امام حسینؑ میدانست که در اصلاب شان نطفهای شیعه متمکن ست پس ازین رعایت
هزاران را با وجود قابو فرو گذاشت ورنه همه را میکشت و بنده میگویم که انهم آنجناب را متیقن شده باشد
که آنها تا خاتمة الائمه بعدر وبیوفائے نخواهد شد زیرا که در واقعات کربلا موجود ست که چون خبر شهادت حضرت مسلم
و هانی متحقق شد و بیوفاے شیعیان حضرت امام حسینؑ فرمود که شیعیان دست از یاری کوتاه کردند اگر شما هدا
شوید باکے نیست الی آخره پس امام حسینؑ بر داشت بار شهادت را نه جناب قالع باب خیبری الغرض همه گی
میمون قدم ما را و هر جا درین مناظره ظاهر ست و شاید از نجبت نیز سنیان او را بشکنجه کشیدند و رسعید ل زاید
نکردند و هر بارمی پرسیدند چنانچه تلامذه استفاده میکنند تا عقلا مدانند که لائق تعرض نیست و از ینجاست که
بنده میگویم که واقعی بر اصول رفضه که ایمان امیر کبیر را پوشیده مونتقل پدر خویش محمود العاقبة ومسعود العاقبة
بودند اما حدیث الولایت پس اگر دلالت بر فعلیت کند لازم آید گویا وجود شریک الباری کما اثرنا پس معنے
آن نماند مگر وجوب محبت و آن مستلزم امامت بحدیث کلینی وغیره از امام باقر رضی الله عنه نیست زیرا که
امیر تبرای فردی از اهلبیت هم مسلم ست حتی که حضرت زید شهید و درین باب تقریرات بنده در منتهی این
کتاب و بعض رسائل منفردا کافی و وافی ست کما لا یخفی لجدا ازین انچه از حدیث منزلت سخن رانده با کلام
علمای او قدیما و حدیثا مخالف ست زیرا که آنها دعوی حصول جمیع مراتب میکنند بهاے جناب امیر حسین
نبوت واو هر یکی را خود گفته که در ذات والا صفات جناب مرتضویؑ بنود کالنبوت و اختلاف قدمای شان
از ارکان و اساطین و تبسم و ضحک متاخرین از شنیدنش عیانست بلکه قهقهه از ینکه پیرش پیر و چنانچه بالا
بطور اجمال دانستی فکیف که گویند که بعد از مدتے در حدیث غدیر هم فعلیت مراد نیست کما لا یخفی و منجرم که
در کتاب الاکتفا بسیاری از روایات دال بر آنست که استثنا منقطع ست فاعتبروا یا اولی النهی فکیف
که اگر در اصل تشبیه کجا تمام شد که حضرت هارون روبروی حضرت موسیؑ وفات یافت بالاجماع الی غیر ذلک
پس کجا دلالت این احادیث و کجا دلالت اجماع جمیع مهاجرین و انصار برخلاف صدیق با صفا چنانچه
این اجماع در اصول رفضه هم بثبوت می انجامد و در زندگی حضرت فاطمه زهرا بود و از انجمله تفسیر اهلبیت ست اعنی

عنهلم از استاد کلینی حیث روی عن ابی عبد الله قال لما بویع لابی بکر و استقام له الامر علی جمیع المهاجرین و الانصار بعث الی فدک

من اخرج وکیل فاطمة بنت رسول الله منها فجاءت فاطمة الی ابی بکر فقالت یا ابا بکر منعتنی میراثی من ابی رسول الله و اخرجت وکیلی من فدک و قد جعلها لی رسول الله بامر الله تعالی ... تمامه
نیز دعوی میراث و هبه مجموع ست اول میراث است بنص جعفری بحرف فا چنانچه در آیت فمنو تقریر کرده اند باز دعوی هبه تقدیم سیدیم
پیرا هبه نیز در نص جعفری معکوس میگردد بالجمله امیر جناب مرتضویؑ شهادت دادند و ابوبکر سندش نوشت عمر آمد
و گفتگوی خفیهانه کرد و کاغذ بدرید پس اصول رفضه هرچه باشد اجماع در آغاز خلافت و بیعت همه در زندگی جناب فاطمه واضح شد

که مقصود این فصل است پس از حدیث منزلت اجماع مذکور چگونه باطل شد و در اساس الاصول پیر بقا
چنان مذکور شد که حضرت امام نقی در رساله اهل اهواز نوشتند وقتیکه پرسیده بودند از جبر و تفویض و مضمونش
اینست که تمامی امت اجماع کردند و اختلافی ندارند بر معنی که قرآن مجید کتابیست لاریب فیه نزد جمیع فرق
پس ایشان وقت اجتماع بران مصیبت اند و بر تصدیق کتاب الله راه یافتند زیرا که حضرت فرموده است
که اجماع امت من هرگز بر گمراهی نخواهد شد پس معلوم شد که هر چیزی که اتفاق باشد و مخالف نباشد بعض
ایشان مر بعض را همان است حق پس انیست معنی حدیث نه آنچه تاویلش کردند جاهلان و به آنچه گفتند متمسکان
از بطلان حکم کتاب و پیروی حکم احادیث مزوره و روایات مزخرفه و رای مهلکه که مخالف نص کتاب الله
و تحقیق آیات واضحات جوار بود و ما از ایزد تعالی سوال میکنیم که توفیق دهد ما را بصواب و هدایت نماید
براه مستقیم باز فرمود که چون کتاب الله گواهی داد بتصدیق خبر و تحقیق آن و انکار کرد جماعتی از امت
و معارضه آن نمود با حادیث مزوره بسبب انکارش و رفع کتاب کفار شدند و راه دین را گم کردند
که بعد از تلخیص کلام جناب امیر بقدر قانون کلی که بر جمیع افراد خویش بی زیادت و نقصان صادق آمد
میگوید کمترین انام کاشف تلمیعات میمون نافرجام که چون باتفاق اکابر فریقین حضرت بشارات داده
بودیم با جماعت المؤمنین ع هم با صحاب روز جنگ خندق که سلطنت کسری و قیصر و مانند آن بدست خلفای
سن آمد کما ذکرنا فی بصارة العیین و هو اصل کتاب ازالة الغین ع ناگزیر شد که این بشارت بر قدر که تعجیلت
جلوه ظهور دهد برای امت حقیقی یعنی اصحاب که انواع مشتاق و محن در اعلاء کلمة الله نور دیدند نور علی نور
باشد و قرآن مجید هم بتصدیق آن فرمود وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ الی آخر الایة
اُولُوا الْاَبْصَارِ لِلْبِدَایَتِهِمْ پس بر بیانات ماموں که از غایت رکاکت بلعبه میمون باشد چگونه مطابق نص نبوی
رضی الله عنه گوش توان نهاد که عین کفر و ضلالت خواهد بود و از عجیب روافض در پیس ایشان یعنی
میمون نامبارک افتاده که چنانچه نفاق او بشهادت فرزند رسول خدا بمرتبه عیان رسید تقریر تنویر یعنی عین
ضلالت بوده که نه تشبیه راست می آید و نه فعلیت بظهور میرسد غایة الامر استحقاق خلافت باشد و آن
منافی مذهب ما نیست فکیف که قدمای شان گفته باشند که اسم جنس مضاف است بعلم و نص است بعموم
و آن امر واقعی نیست بر عوام طلبه که رسائل تحصیل کرده باشند بر آن میخندند و انیم بدانند که مستثنی
توانند شد وقت استثنای متصل نبوت یا عدم نبوت و درینجا عدم نبوت را استثنا می کنند بحکم آن که خمله بسبب
دخول آن حکم مفرد پیدا کرده و در نفسه در آن وجود کا لا انه لا نبی بعدی مستثنی پس نبوت شد یا عدم
نبوت و خلافتیکه بود در نسا و صبیان بود و اگر زعامت کبری و خلافت مخترعه شیعه بودی امیر المؤمنین ع
چگونه فرمودی که مرا در نسا و صبیان میگذاری مرا باید همراه بردن نه این خلافت مرا میسر داری پس حضرت
تسلی فرمود که از جنب برادری و قریب و کارگذاری امور خانگی ترا میگذارم چنانچه موسی علیه السلام

برادر خود را گذاشته بود اما اینکه بعد الموت خلیفه باشد پس جوابش آنکه اگر حضرت هارون ع زنده می ماند خلافت
چه معنی دارد که او نبی بود بالاستقلال و عزل کجاست زیرا که در ذات این امر انقطاع موجود است یعنی
خلافت در امور خانگی تا معاودت است دیگر هیچ و این معنی را نساء و صبیان نیز میدانند گو شیعه هنوز پی نبرده اند
و فهمیده انیست که آنانکه همراه موسی علیه السلام رفتند زیر فرمان هارونی نبود فاعتبروا یا اولی الابصار مثلا حضرت
موسی ع می رود و بفرماید خوان بکشید و آب بیارید و طعام را مرتب نمائید یا من تنها میروم شما محافظت اثاث بیت آرید
خواه مردمان چنان حکم شده و فردا چنین کنید این همه اتباع حضرت موسی ع بود یا حضرت هارون ع پس این سفسطه را که حکیم و
منطق دان تواند دانست و اعجبا این بیهوده اهل لشکر را که همراه رسول خدا در آن غزوات گاه بدین سفر
دراز رفتند و تکالیفی بود که گفتنی نیست و شاید که قبیل ازین بروایات فریقین شمه از آن ذکر کردیم در حرکات
و سکنات و خاموشی و مقالات و در امور متعلقه خود تابع فرمان جناب امیر بودند که از آن روز
فعلیت امامة بر تصریح بعض اساطین ارکان مذهب میمون بحصول انجامیده بود الغرض لاف زنی و
بیخردی او را تا کی علاج کنم که بی سود است نه رزه بود رسیدم بر بیان وزارت بر اصول میمون اهل
احداث و خسارت و این صید اگر چه فربه است و لیکن تفصیلش ناگفته به است آغاز و انجامش را بسطی
چند نشان میدهیم فَاِنَّ المتق سطات بینهما غیر متناهیة پس بدانکه وزیر بر معتقدات قوم بی ایمان
بعد از بعثت شریف قبول کرد گر بخوف کفار بر زبان نیاورد و امر عقلی است که چون کسی در عین خلافت
خویش برنگ کفار و اهل ارتداد رنگین باشد لاجرم وقت تسلط منتفی گردد چگونه هراست و در بین تقیه
خاص فیض اختصاص تقلید پدر بزرگوار اختیار فرمود که او در رعایت تقلید اصحاب کهف در رقم در بر
داشتن و در مراسم و عادات مشرکین زنار در گردن انداختن و در پیشگاه معبودان تبذلل و حال
اطاعت سر فرود انداختن چنانچه کافی کلینی و شرحش و بحار مجلسی و حق الیقین و دیگر کتابهای دینیه
ایشان گواه است و پر ظاهر است که وزیر مشتق از وزر است بمعنی بار عظیم را برداشتن و چون این شخص
مهمات مالی و ملکی و سیاست بدن از طرف پادشاه بجا می آرد و کار گزار او میباشد او را وزیر میگویند
فواعجبا که سلطانش بدعوت دینی و اعلای کلمه توحید و اعلام مراسم شرعی مصروف باشد و این وزیر
بنقص و قدح آن پردازد و مقلد سلطان خود نباشد که عیانا و جهرة کلمه توحید بر زبان میرانند مردم را
بقبولش میخوانند و کفار نگونسار او را سنگسار می کردند کما فی مجمع البیان و او از بیان توحید و تنبیه اهل
شرک باز نماند طرفه آنکه اصحاب کهف و رقیم بر اخبار قرآن مبین از صحبت مربی و شهریار خویش بگریزند
و هجرت گزینند و این وزیر دست از آن مدة العمر بر ندارد و عمر خود را در تقلید گدائی که خیالی باطل
عبثش نبود بسر کنند ان هذا لشیء عجاب یا وزیر حضرت خاتم ابوبکر صدیق ع تواند بود که باعتراف جناب امیر ایمان
آورده و در اظهارش هیچ دقیقه نامرعی نگذاشته و از جان و مال دریغ نکرده و وقت هجوم کفار خود را باد

تنهائی و وقایه حضرت ﷺ باظهار مومنین و ارباب سیر ساخته و در مقاتله شان بتائید تشریف چنین گفت
و بپرداخته أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ و از دعوت دینی بر نداشته و بسیاری از صنادید قریش را
ببارگاه رسالت راجع گردانیده و بمنزل مقصود رسانید حتی که بالاخره منافقین علیهم اللعنه درین گفتند که اینهمه سعی
باتباع اخبار کاهنین بود و بس مع ذلک دشمنان عقل ندانستند که منبت آن بعقیده او لابد بهر کسی و حضرت صلی الله علیه
وسلم بملاحظه کوشش شیخین فرمود که ابوبکر و عمر وزیر من اند بر روی زمین چنانچه جبرئیل و میکائیل بر آسمان
بر این وزیر من مذهب شیعه مصداق زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ از وزارت علی الاطلاق انکار داشته
و بسیار خندیده و چون حدیث وزارت از کتب شان نشان داده تبقتضای مثل مشهور من ضحک ضحک
اندوه و خجالت بیشمار برداشته حتی که فکر بربادی علاقه معاش از اشتغال این غم و الم از یاد شان رفته کما
فی رسایله و مکاتبه التی ارسلها الی استاره نور الدین و مال من قلبه الی اهل الحق و الیقین زیرا که چون
بتصریح او مسلمانی درین دو فرقه محصور است پس توحش از هفوات شیعه البته موجب رغبت او به اهلسنت
خواهد بود اگرچه پیشوایانش بجهت نصب باطنی رجوع بخوارج و نواصب میکردند کما نقلا عن اصوالهم و اگر او لطف
سابق منصلب باشد پس در توجیه دقیقه نمانده و از عجائب است که امامتیکه برای مقلد مقلدین اصحاب
کهف قرار یافت درباره نساء و اطفال بود که بیشتر پرده نشین اند شاید جناب سیده تشبیهات معلومه بخطاب
آنجناب از اینجا اخذ کرده و لیکن چون استنباط بر اصول اهل خرابات بر جناب بضعه سید کائنات هم مثل
ائمه جائز نبود پس باید گفت نصی قطعی در آن باب یافته باشند و ذلک ادل دلیل علی العصمة المذکورة خدایا
ست این عجائب و غرائب که در هر مقام دیده میشود در خواب است یا بیداری و این وزارت که مامون امامیه بکمال جد
و جهد بر آن تازیده و در مقابله جماعات بالیده برای اهل خسارت سبکباری است تا سر بازی اینها که
شنیدی آغاز وزارت بود باعتقاد شیعه مدعین مزید ولای ائمه طاهرین و انجامش آنکه نسخه تریاق
رافع ضلالات را جناب اشرف المخلوقات نتوانستند که بنویسند و این وزیر بیک محضر بر مقالات دین
فروشان دنیا خر بعد فعلیت خلافت بلافصل خود تدارک نفرمود ورنه حاجتی به ترتیب طعن قرطاس مع
تا آنکه معاذ الله سقط جنین کردند و ملتبه بالحنین و الخائفین از جای خود نجنبید الی غیر ذلک مما لا تتناهی
ای عزیز وزارت بینک محفری نزد دشمنان دین همین است که معاذ الله جناب امیر در مدینه طیبه در خلافت و
امامت خویش بتقدیم رسانیدند انچه از صدیق سر زد که اول موت تشریف را ثابت فرمود که مقدمه بود از
مبادی غسل و اکفان و قس علی هذا امور دیگر را ثابت کرده بترتیب و عیان گردانید وصیت تشریف را
که غسل شریف باهتمام حضرت مرتضوی باشد و همچنین دفن منیف درین حجره بوقوع آید تا آنکه شیخین اینکار
ضروری را از دست آنجناب و حضرت عباس میگرفتند و در دهلیز دولت سرا بودند تا اینکه خبر مسموع شد که
انصار و مخلصین این دودمان در سقیفه سعد بن عباده رئیس خویش را برای خلافت اراده بیعت قصد

دارند که مهاجرین در مصیبت حضرت چنان انهماک دارند که باین امر عظیم نمی پردازند و عذر را بر یکی تقدیم رسانیده
و چون دانستند که موجب فتنه و خلافت اخبار شریف خواهد بود که امامت در قریش فرموده بودند و آن در انصار
صورت نبست پس متوجه شدند بسقیفه بنی ساعده و بمقدمات نفس الامریه عیان شد خلافت قریش نه آنکه
تخصیص احدی از ایشان بر روی کار آمد تا صدیق فرمود ازین هر دو یعنی عمر و ابو عبیده بهر کس که خواهند بر
ایشان تحاشی نمودند پس بیعت ایشان و هم انصار صورت بست و جهاد دشمنان دین پیش آمد در فر بروی
عوایل و عیار ها رفت و گذشت و هر کسی میداند که تدبیر چنین میباشد که این فن سیر نمک محصر بر اندیشد در
سیاست بدن جهاد و انتظام حال عباد و اینهمه امور بر منظر استحسان جلوه دارد دوست و دشمن همه گواهی
دادند و اگر منافقین فرقه الوجهین مصداق سواد الوجه فی الدارین تن برضا نه دهند در و برادر دهند گو بپذیرد جهت
۵ بمیر تا برهی ای حسود کین رنجی ست * که از مشقت او جز بمرگ نتوان رست * چون مامون بمیمون از قبیل
و قال محدثین فراغ یافت بجال متکلمین پرداخت که از شما چیزی بپرسم یا شما از من گفتند می پرسم که هرگاه
امامت مرتضوی از جانب خدا بود و منقول شد از حضرت چنانچه در نماز ظهر چهار رکعت است و در دو صد درهم
پنج درهم زکوة صورت بسته و سفر حج نبوی بمکه معظمه قرار یافته پس چه باعث شد که در آن اختلاف نکردند
و متواتر شد و متخلف افتادند در خلاف آنجناب فقط پس معلوم شد که موضوع و مصنوع است جواب داد
که رغبت مردم در خلافت بسیار میباشد پس انصار بر پیش خویش سعد بن عباده مائل گردیدند و حضرت
عباس چنان اندیشیدند که بخطاب حضرت مرتضوی در انتهای غسل تشریف فرمودند ای برادرزاده دست
خود بکشا تا بیعت از من بگیر تا دو کس در خلافت تو متخلف نشوند و شیخین برای دفع مفسده سوی
سقیفه رفتند و بنده میگویم که این بحث بالا مزید علیه درین کتاب و غیر آن بر زبان خامه رفت برو ایلها
شیعه خصوصا که اساطین و ارکان مرغوب ایشان چنان تخلفات در مواعید خویش بعمل آوردند
که بالآخر جناب مرتضوی ایشان را بد اغبیای لعنت معاذ الله چنان داغدار ساختند که نتوان شست
از رنگی سیاهی پس رجوع همه کس بر رد آیات و عرضیات بتصدیق رضا شد که هر تدبیر او موافق کتاب و سنت
و مواعید الهی افتاد و بعنوانی بجا آورد که همه اولین و آخرین بسیرت شیخین ستودند و نام کجی و ضلالت
باقی نماند تم الدست و حصل المطلوب والحمد لله عزوجل علی بطلان مذهب اهل الدغل و اگر بیقر
خادم و شائق مجتهدین در آن مجلس عظیم بودی گفتمی ای میمون آنچه میگوئی که رغبت مردم بخلافت
زیاده تر می باشد راست گو ترا با وصف تشیع و اعتقاد اینمعنی که خلافت حق اهلبیت است و دیگر کسی
رو بروی ایشان لیاقتی ندارد ترا چه باعث شد که بر تخت نشستی و رخت خلافت بر خویشتن بربستی
و از عدل و داد بپرداختی و خود را پیش عقلا رسوا ساختی از مسند حکومت برخیز و حقوق معصومین بده
و اگر ایشان ترا بجبر و ناخوشی خلیفه گردانند اگو نصی می آرم نه بر معجزه قدرتی دارم پس من زنهار خلیفه

بنا شتم بدون عصمت وشروط دیگر چگونه خلیفه توانم شد واگر این معنی جایز باشد شیخین چه بدی کرده‌اند مردم
نزد امام رضا او را برجا بالش حکم می‌نشانم برخلاف شیعه که گویند حضرت امام حسین را پیش خود طلبیدند وانواع
جفا بعمل آوردند وپر ظاهر است که این مناظرات قبل از طلب امام رضا باشد ورنه البته بر زبان گذشتی که چنین
مردم کفاره وفجار را از ظالمین خلافت روا باشد بعد از آنکه خدا فرماید مَا جَعَلَ اللّٰهُ لِلْكَافِرِيْنَ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ
سَبِيْلًا پس خیرگی وشوخی این ضدا رجفا کار باید دید که چنین گفتگو با کند وفرزند رسول خدا مقبول را لکبشند نعوذ بالله
من ذلک دیگری گفت تواند بود که چون حضرت رافت ورحمت زاید الوصف بر حال امت داشته اندیشیده باشند
که اگر من خلیفه بکنم وکسی انکارش کند ومقابله نماید معذب خواهد شد لاجرم مناسب افتاد خلافت را برای
یاران وگذارم پس امامت از ان قبیل نشد که حضرت مثل فرایض بیان فرماید ومتواتر کرده مامون جواب داد
که رافت ورحمت خدا زیاده‌تر است از حضرت حالانکه خدا مبعوث فرمود پیغمبر خود را ومیدانست که فلانکس نیز خواهد
تابید وفلانی اطاعت خواهد ورزید چون این امر مانع نشد از بعثت آن پس مانع نشود از نص امامت جواب آنکه
مامون پخته کاری نیست بلکه نو آموز وخوشه چین است او نمیداند که این امر منصوص است در کتب فقه
زیرا که در هر کتاب فن موجود است زیر آیت تبلیغ که چون بر حضرت نازل شد فرمود ای جبرئیل ایشان لات وعزی
را می‌پرستیدند واکنون بتوحید او تعالی ونبوت من قایل اند وباوامر ونواهی من سر نهاده‌اند من اگر علی را
نصب کنم والیشان خلافت دهم زنار دین برهم کرده سعی بیست وسه ساله من رایگان رود پس مرا از این رسالت
معذور باید داشت حتی که فرمود از جانب من مستعفی شو چنانچه بارها دانستی وجوابیکه مامون بیان کرد انکار است
از احادیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وچنان نیست که او فهمید وبر نمیقدار چه موقوف که خود قصیدهٔ
مار حمیری موجود است ومرتبه قصیده نزد اخس حیوانات چنانست که هر که آنرا یاد کرد وبخواند ضمان
بهشت برایش او فرمودند حضرات معصومین روایت آن کردند ودر خواب وبیداری از ان خبر داد
که حضرت فرمود ای اصحاب اگر من منصوص گردانم امر امامت را پیش آید ارتداد وکفر پس بر آن
مناسب است الی غیر ذلک مما اجلوه وفصلوه واز اینجا تقریر مامون منقلب شده معامله بالعکس بود از
وکو بارب الفرت را از مفاسد آن خبری نبود ولیکن الحمد لله که خود ائمه محدثین ایشان خنک در این باب
سخن یعنی فارغ خطی بجال شده مدبا شاد جیده آوردند خاص مامون را باید دید وشوخ چشمی وبی باکی
او را باید ملاحظه کرد که سلیقه مناظره نداشته وحاطب اللیل شده وعلمای اعصار را جمع کرده وفرق در رطب
ویابس نمیکند باز علت دیگر قرار میدهد ومیگوید که اگر اختیار رسید او چه را بیان کنید که مختار که بود کسی گفت
که مردیست که حضرت فرمود هر چه را مسلمین بهتر دانند نیک است وهر چه را بد گویند بد است مامون گفت اگر جمیع
مراد باشند این مفقود است زیرا که اجماع همه ممکن نیست واگر بعضی مراد باشند پس شیعه در باره علی
مرتضی روایتی دارند وحشویه در غیر او پس امامت کجا به ثبوت رسید وجوابش قطع نظر از آنکه اکابر اهل سنت

از ماموان نقل میکنند که اگر استماع مفتریات و اکاذیب را قصد کنی باخبار شیعه مائل شو آنکه اطفال دبستان
سفیان میتوانند گفت که اجلهٔ اصحاب مراد اند و اولی الامر چنانچه تفصیلش از تفسیر امام مدلل و مبرهن است
و هم کتب دیگر و جناب امیر در نهج البلاغت فرموده بلفظ انما که مشوره امامت نیست مگر برای مهاجرین و انصار
و از کلینی و شروح آن توانی دانست که امت حقیقی اجلهٔ اصحاب اند پس متبادر است الی الاذهان ایشان
شدند و التبادر دلیل الحقیقة سخن تکیه کلام مجتهدین است در ضربت حیدریه و هم طعن الرماح و غیر آن و علما
در کتب کلامیه بلفظ اهل حل و عقد تعبیر میکنند و نیز بجای آن مفصلاً لفظ علما و مشایخ و سادات می آرند و پر ظاهر است
که هر عامی چگونه مراد تواند بود و هو بدیهی جداً انکار نظر یا عند المامون نزد اهل نظر بروایات فریقین حجر و نسبت
بصدیق مراد است زیرا که در کتب ائمه رضعنه منقول است امام اعظم تا سنی قوم که تیغ علی است در نهج الحق و کشف الصدق
و از جناب رطلبوق در شرح آن مفصل است که مرسل خلافت مرسل هیچ چیزی نمیکنند و حضرت را معلوم
بود که بعد از من خلافت ابوبکر معین و محقق است زیاده آن در رحیق خیره مبیش از بیش کتب فریقین بر جای
خویش مرقوم است و استحقاق این بزرگان از خصوص جعفریه بسبب مخصوص بودن ایشان در زمره آنانکه
جهاد کردند همرکاب سعادت انتساب باقبائل کفار و هم از کسری و قیصر محکم و مرصوص دیگری گفت پس
جائز است گمان تو که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خطا کردند فرمود چگونه گمان کنم که ایشان
خطا کردند و به گمراهی دینی اجتماع نمودند حالانکه نه فرض را شکستند نه سنت آنرا که تو گمان داری که امامت
نه وصیی است از خدای عز و جل نه سنتی است از خاتم الرسل پس چگونه واقع شد خطا در چیزی که نباشد
نزد تو فرضیتے و سنتی جواب آنش آنکه چون خدا فرماید که برخلافت فلان نص بکن پس وجوب آن بالتخصیص
یقینے است ابوبکر باشد یا علی رضی الله عنهما اگر چنین نباشد بلکه حضرت را اختیار دهند و حضرت آنرا
بتقدیم رسانند درست بود و لیکن چه انتظار توان کرد و شکی نیست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
مستحقین خلافت را بیان فرموده و کتب حدیث از آن مزین گشته و تقدیم در حدیث آن بود و آنیز برای
تسمین مغظین رو نموده ایضاً از تامیر مردم بر سرایا و بعوث انیمعنی سمت ظهور یافته که هر کرا مصلحت
دانند امیر گردانند چنانچه در سابق و لاحق گذشت و از معصومین نیز بدرجه ثبوت رسانیدم که البته حضرت
در حدیث صحیح فرموده که امت من بهیچ بار بر گمراهی جمع نخواهد شد فکیف مهاجرین و انصار امت حقیقی حضرت
سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم پس مامون باعتراف خویش محجوج شد زیرا که از کتب سنیه شیعه
باثبات رسید که محال است که امت محمدی بر ضلالت اجماع نمایند پس ضرور افتاد را و را خلافت صدیق
قبول نمودن و هرگاه و او راضی شد گمراهی عیان گشت یقیناً دیگرے گفت تو دعوی خلافت مرتضوی
میکنی بدون دیگری پس بتقایم کن بر آن جواب داد من مدعی نیستم بلکه مقرم و بینه بر مقر نیست و
مدعی شخصے است که زعم کند که برا و است عزل و نصب و اختیار و بینه عاری از آن نیست که از کسر کای

یا تسند بر ایشان خصم او شدند یا باشد از غیر شان و آن معدوم است پس چگونه عطا کرده شود به بینه بر آن این کلام
چنانچه می بینی نزد اهل عقل پسندیده نیست زیرا که سنی و شیعه هر دو بر دعوی خود که بعد از حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم خلیفه بلا فصل صدیق است و مرتضی ادله قایم میکنند و کسی را یاد ندارم که وقت طلب دلیل چنین گفته
باشد که بیانش بر ذمه من نیست بلکه بر ذمه کسی است که امام را قایم کند و معزول نماید و این بحث با کلام امام در تفسیر
کبیر دائر است اگر کسی از مقلدین این رئیس النواصب و الروافض دمی ورود دی باشد باید که تحقیق
و تدقیق او را باطل سازد بنده ذمه جوابش دارم و درین مقام مناسب نمی نماید که کتاب مختصر بار سازم
و خیال دارم که شاید نمونه از ان در جلد اول این کتاب که پیشتر گذشته النقص یاد ندارم که کسی مناظره چنین گفته باشد
و بالفرض اگر کسی گوید پس در حقیقت آن شخص میخواهد که از میدان مناظره فرار نماید و حالش در کتب بزرگان
دیده باشی شتر که بنگاه دشمن خویش آن ... میکند ... در میدان انکه بگریزد دشمن لشکری یعنی فرارش موجب فرار
دیگران هم شود پس ... این روز باید از جاهلان ... اعتقاد کردن که دوست را از دشمن بشناسند
و پایمال سازند المختصر چون چشم انصاف بکشائی توانی دانست که خلاف خلفای راشدین با حضرت حسن
مجتبی را کسی انکار نتواند کرد حتی که شیعه هم انکار نتوانند بلکه افضل مقولات اکابر هم بلی از برای
شان نفی استحقاق را دعوی میکنند و درین ذخیره جابجا تفصیل مقوله شان چنان آشکار است که کوس بر
آفتاب رابعه النهار و دعوی خلافت مرتضوی که شیعه از روز وفات شریف علیها بینه البته خلاف هدایت است
حال عادی لا طائل خصوصا امامت مدت ... حکایت مخترعه ایشان معلوم است که در خیر لطلان و خفا بلکه هیچ و پا
در هوا است دیگری گفت که بیان بکن چه واجب بود بر جناب مرتضوی بعد از وفات شریف آیا واجب بود
بر او که تعلیم فرماید مردم را که او است امام ... قصه را مختصر گرداند که امامت فعل ما خواهد بود نفس
فعل مردم بر چه که ... واجب بود بلکه فعل خدا چنانچه فرمود انی جاعلک للناس اماما و فرمود یا داود انا جعلناک
خلیفة فی الارض و فرمود و بلا ... انی جاعل فی الارض خلیفة پس امام نمیشود مگر از جانب خدا و برگزیدن او بصفت
شرافت النسب و طهارت منشا و عصمت و ... پس ... افعال و ... ازین فعل مستحق امامت
هرگاه خلاف میکند و معزول میگشت پس مینماید خلیفه از قبل افعال خود جوابش آنکه مامون این شاالها که
آورده در باب النزاع نیست زیرا که بالیقین در مقامات امر نبوت موجود است و ایضا ما میگوئیم که باوده امامت
و صلاحیت همه بفعل الله است تعالی شانه و شیعه میگویند که از روز ولادت باید که معصوم باشد اگرچه تا دیر خود
اظهار کفر نماید بی اختیار بحجت بلکه ضرورت نیز چنانچه ازین اوراق جابجا پیدا است که ائمه مرتکب افعالی شده اند
که صدور آن یکبار از دیگران بسر حد کفر و شرک میرساند پس اراده و صلاح دامادگی آن از جانب خدا است
مقرون بنص باشد یا باجماع اهل حل و عقد و برگزیدن ایشان در بیعت کاشف آن ماده است
علت تامه کما مر را و این ابحاث در مقالات سابقه بالا مزید علیه مندرج شد همون نام را اوقات خود ...

و مخاطبین صنائع نمود و از کلامش بر مردم و بر سر قدم عیان شد که بمجرد افادات حکما نیر سد و مصطلحات
شان را بر زبان می آورد و خود را حکیم می پندارد چنانچه اداتی طلبه در مبادی علوم حکمیه که اکثر طلبه تنگ ظرف
و فرومایه باشند و دیگری گفت چرا واجب گردانید که امامت را برای جناب امیر بعد از حضرت گفت از این جهت
است که از طفولیت بسوی ایمان خروج کرد مانند حضرت دیگر ابو دن از ضلالت توهم اجتناب آن حضرت از شرک مثل
آنجناب نیز اکه شرک ظلم است و ظالم امام نتواند شد کا ثابت گوید که درینجا اصل الیسیار بجهت تشیع محکوک بود که بعد از عوائد
مذهبش صرا آمد انتهی هم بدلیل عقل نیز اکه اگر حکم کرده شد بر کسی بیا باد حاکم نتواند شد پس حاکم محکوم علیه شد پس فرق تمام
میانه حاکم و محکوم علیه جواب این نیز ظاهر است که در سلسله ائمه باید دید که آن کدام امام بود که مقتدی گشته و کدام مقتدی بود
که امام نشد نظر بامام سابق با امام لاحق معهذا قیاس بر حضرت مع الفارق است زیراکه درینجا هم تصدیق است هم اظهار و اتفاق قلب
در بانی مایه النزاع بر اصول اهل فضول مدار علیها احکام شرعی مفقود است انهم بعض سنیان چنانچه از جامع الاخبار گذشت بروایات
دشمنان دین نه پیر و بی یقین بلکه بر اجماع شان نیز زیراکه در کتب فن حکم کردند بر نگین بود بین رنگ بالنفاق و ما یبدا و
چنانچه فاضل کاشانی نقل میکند در صافی از جناب امیر که در حق اهل بصره فرموده اند با لکم زعاق و احلامکم رقاق
و فیکم ختم النفاق [illegible] اهل عقل گمان داشتند که چون [illegible] فی المجالس [illegible] شیعه بودند مصداق این اوصاف
ایشان باشند حال آنکه اهل بصره که حضرت امیر [illegible] خاتمه ایشان را کمال تعظیم فرمود چنانچه در مجلد اول دانسته
و خدمتی زاید الوصف بجا آوردند تیغ اکابر شان بمقتضای حکمیه انقا بگویند آمده میگویند که ما زال تحفیه عیانا
باشد و پر ظاهر است که چون اصل الاصول چنین است دیگر تفرعات چگونه صحیح تواند بود و ازینجاست که
هر کسی از مخالفین هم میگوید و میداند که فساد اصل مستلزم فساد فرع میباشد و نیز صدق حدیث صدق
واضح شد که مراد از تطهیر تنزیه امام اهلبیت از شرک است بعد ازین متعلقات این امور از حقایق و دقایق
تا چنان است که بر بینندگان این ذخیره مخفی باشد از طفولیت شریف تا سال هجرت خبر تقلید تقلید
اصحاب کهف که حال شان بار بار بر روایات اعداء دین گفته شد چه خبر بود خلیف که بعد فعلیت امامت
تقیه مقوم زیاده تر شد حتی که از حفظ ناموس اکبر هم دست بر داشت بر امفتریان که امام ائمه اهلبیت را
چنان ذلیل کردند تا قیامت لعنت و ملامت و نفرین [illegible] باد دیگر چه گوئیم که قفل سکوت بر زبانم زده اند
بعد ازین معلوم نشد که مقتدی شد و کدام یک بقدمگه رسید که ظالم شد و مظلوم کیست دیگری گفت
که چون شخص بر مسلک شیعه چنین است چرا جناب مرتضوی ع جنگ با ایشان چنانچه معاویه مقاتله فرمود
گفت این سوال محال است زیراکه انتظام مقتضی وجود است و لم یفعل نفی است و نفی [illegible] بلکه
بر آنکه اثبات میباید بلی در امر مرتضوی نظر کرده شود که از جانب خدا است یا غیر و اگر اول صحیح است پس شک
تند بیرا دکفر است که خدا میفرماید فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ الى آخر الآية و افعال فاعل تابع اصل میباشد
پس اگر قیام از جانب خدا بود پس فعالش نیز از خدا است بر مردم تسلیم و رضا است ببینید که حضرت

بود حدیبیه قتال را ترک کرد وقتیکه مانع شدند از زیارت بیت الله و هرگاه مددگاران یافت و قوی شد
محاربه نمود و حقتعالی ارشاد نمود فاصفح الصفح الجمیل بعد از ان فرمود بکشید مشرکین را هر جا که یابید
گفت خوب گفتی چون گمان شما این است که امامت مرتضوی از جانب خدا است و طاعت او فرض است
پس اگر جائز نباشد مگر تبلیغ و دعا برای انبیا جائز خواهد بود و او را ترک اوامر از خواندن مردم بطاعت خویش
گفت گمان ما چنین نیست که او مامور بود به تبلیغ پس رسول شد ولیکن نشان هدایت است میانه خدا
و مخلوقات هر که مانع او شد مطیع است و هر که خلافش ورزید عاصی است اگر قوت باعوان بهم رسد باید جهاد
کردن ورنه نفرین بر رعیت است نه بر او زیرا که آنها مامور باطاعت او بودند بهر حال و او مامور بمجاهده نیست
مگر بقوت پس حالش مثل گفته شد که حاکم حج است اگر مردم بجا آورند فارغ شدند ورنه بر کعبه هیچ وبالی نیست
وا ویلاه و امصیبتاه اینست تقریر میمون فلسفی و انهم ندانست که خود جناب امیر را وقتیکه در کوفه بود ازین
بابت پرسیدند و آن جناب بجز عذرهای خود بر شمرد و عجیب است از صدوق که درینجا هم چیزی نه گفت و دم
در دوری نداشت بگوید که میمون مجال داشت و حضرت امیر چنین افاده نمود ایضاً ذیل مصیبت بر رفضه
اینست جناب فاطمه زهرا شب و روز تا آمد ملامت میکرد که علی مرتضی همه خرابیها دینی و دنیوی می بیند و بر خویشتن
نمی جنبند و رهبری غاصبین بر منبر خطبه خواندند و اراده خروج کشتی فرمود کما فی المنتهی وغیره مثل هذا الکتاب
و میمون نابکار چنین میگوید که جناب امیر ع نه مامور بود تبلیغ و نه بدعوت مردم بسوی دین الی آخر التقریر
مبلغ نیست مگر حضرت جناب امیر کما فی اداء سورة التوبة ورنه معنی لا دحی ... تو فاسد شود
رجوع کردن با عادات امام رضا که سابق ازین در حال امام نقل نمودم کلام میمون را از هیچ باور دن اینجا توان داشت که مذهب حضرت امام
چنان بود که این شیعه را ضرور شد قتلش پس بعنایت ایزدی حق بر مرکز خویش قرار گرفت که امام رضا
سنی بود و ایضاً مقامات حیرت به پایان نمیرسد از انجمله آنکه اگر اعوان نیافت حالانکه ضروری نبود مگر چند
کس فی غایة الامر نسبت شخص چنانچه در منتهی وغیر آن دیده باشی و کلینی گواهی میدهد برا قل از ان پس
ضرور افتاد که همه مرتد شوند زیرا که هر بار متخلف شدند و آنچنان امور پیش آمد که در واقعه کربلا واقع نشد
تا امام حسین ع زنده و گرفتار انواع مصیبتها بود و دین و غیرت بنی هاشم همه بر باد رفت و عیاذاً که تعیین
مذهب مصداق اشد عدّاً ... بودند و مشهور نیز همین است چنانچه از مختار امام المتقدمین کشی پیداست
و ذلک هو المقصود و از انجمله آنکه معروف شد که هر دو امام بودند برای رفع اختلاف از امت کما مر و این صورت
نه بست و سبب این همه امور از کتب رفضه ظاهر است که امام الائمه بیچاره مقلد مقلدین اصحاب کهف رقیم
بود و انهم بزعم رفضه کما عرفت مراد ایشان بال عدم اطاعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و دیگر شناعت
که هر دفعت بیانش نتوانند شد هر که آفتاد و از انجمله آنکه نسخه اهلبیت از قرآن مجید حاکم رسالت آنجناب است
کما عرفت بیانه و آنکه مثنوی بحسب ظاهر است مرد رفضه در بیان امامت چنانچه دانستی و درین ذخیره دیده

چنان تهوع کردند که در تقابل آن خداے را نامی ونشانے نماند تا به نبوت و رسالت چه رسد و جناب
امیر ع سر منبر بارها جمیع صفات واجب را بسوی خود کشیده و وحدة الوجود مقصود بنود کما عرفت فی
ابحاث التصوف و از انجمله آنکه میمون را شترم نیامد که آنجناب را در باب مذکور تشبیه دارد بکعبه معظمه سبحان الله
امیر المومنین تنها بجهاد قوم عاد مامور شد کما مر و بجهاد ناصبین اورا پروانگی ندادند که دین را متغیر ساختند
و حلال خدا را بحرام بدل کردند که تفضیل آن بر اصول شان هر جا بلا ضرورت شدید گفتنی نیست لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم الی غیر ذلک من الاعتراضات دیگرے گفت که چون واجب میدانی
امامی مفروض الطاعت را بالاضطرار از کجا پی بردی که آن امام بدین صفت حضرت مرتضوی است نه غیر او
گفت از نجهت که خدا طاعت مجهولی را فرض نتواند کرد پس ضرورست دلالت حضرت پیغمبر تا عذر باقی
نماند میانه خدا و بندگانش مثلا اگر فرض میکرد روزه و بیان نمیکرد و مردم پی می بردند که ماه رمضان است
حاجت رسول چه بود و همچنین حاجت امام که نقل میکنند از پیغمبر بسوے شان و درینمقام خدشهای
بیشمار ساخته و پرداخته و هیچ امری که بر آن دار مدشود بر ولایتے نداشته اند بر حرفی گوش بدار و تعصب
رفض را از خاطر بر آر تا مانع از شنیدن حق نگردد پیر دهقانی در آغاز مجلد امامت از کلینی امام المحدثین نقل میکند
که راوی میگوید که با نفری چند نزد امام صادق بحر حاذق حاضر بودیم تا از هشام پرسید چگونه الزام دادی
عمرو بن عبید را عرض کرد زبانم پیش جناب تو یارا ے بیان ندارد فرمود چون نفرمائیم بجا باید آورد
گفت شنیده بودم که در حلقه می نشیند و مردم برو هجوم میکنند باری اینخیال در مسجد بصره دیدم و بعد از
اجازت پرسیدم ترا چشمی هست پس خندید گفتم ترا باید جواب دادن گفت بلی چه میکنی بدان گفت
می بینم الوان و اشخاص را ازین جوارح می پرسیدم و او خصایص آن را نشان میداد گفتم مدبر دیگر
هست گفت قلب جواب دادم که چون براے این جوارح امام ایشان را آفرید که بالاضطرار حاجت
باو دارند تمام مخلوقات را چگونه متحیر گذاشت پس سر فرو انداخت بنده میگویم که بملاحظه این حیثیت
ضرورت بسوے امام ثابت شد تا برای او بسقیفه که محل مشوره بود رفتند و حق بر مرکز خود قرار گرفت
و لیکن مذهب رفضه باطل گشت که به غیبت امام قایل اند چون امام جوارح غایب نتواند شد ساعتے
امام عالم چسان از هزار سال بدریاے غیبت غوطه خورد معهذا نشست امام برای رفع اختلاف است
چنانچه در بیان وفات شریف جاگزین ذهن سامعین گشت اختلافی امور در زمان ائمه زیاده تر بود
و تدارک آن صورت نه بست و ایضا تقیه که اصل الاصول مذهب رفض بود باقی نماند زیرا که اظهار خلاف
نفس الامر است که اگر قلب اختیار کند سلسله انتظام از هم بگسلد و حضرت را چون سفر آخرت
در پیش آمد قرآن مجید و حدیث شریف را میانه امت گذاشت تا آنرا وسیله گردانند و احادیث را بالقرآن
عرض نمایند موافق قرآن و حدیث نگیرند و مخالف را از اعتبار ساقط گردانند و آل و اصحاب را واسطه

این فیض داننده ومثل سفینه نوح وبنجوم آسمان اعتقاد کنند ومحمود العاقبت ازین دریا بگذرند مامون
ازین امور بیخبر بود ولیکن علمای رفضه بمو صدوق در بیان این مناظرات چه اندیشیده بودند او را
بعرش برین رسانیدند آری برای مانند مذهب محدث واهل قساوت وشقاوت چنین کس قائل ائمه
امجاد امام باید وکسی ازین جماعت هم نپرسید از مامون که امام الائمه را باعتقاد شیعه تقلید اصحاب کهف اختیار کرد
ودر تقلید حضرت چرا ممنون شد دیگری گفت از کجا واجب ساختی که جناب مرتضوی بالغ بود
وقت دعوت شریف که مردم چنان میگویند که طفل بود وبحد بلوغ نرسید گفت ازینجهت که در آنوقت
همین دو احتمال هست که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را دعوت تواند کرد واو برادای فرض
قدرت دارد یا نه بر اول مدعا تمام هست وبر دوم قول باری لازم میشود وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنَا اسے
آخر الآیه ونیز تکلیف مالا یطاق محالست واز شان حکیم بعید هست وانیوقت این متکلمین هم سر فرود
انداختند وتیر در ترکش در باختند واز مناظره مامون محیصی ومفری نیافتند در این کلام نیز بعنایت ایزدی
بس سهلست چون مناظره در نمیدان اهل سنت وکار ابولهب وابوجهل که بر حق صریح پشت پا زدند
وبیخ دین وانصاف را بر کنند لاعلاج ورد قدح حملات شان حقیقة غیر محتاج گفتگو در اصل چنین
است که گرفتیم که اسلام جناب امیر مثل صدیق از قدیم هست ودر میان اسلام هر دو تا خیر روزی یا قلیلی
ازان یا چیزی زائد بر آن باشد باشد ولیکن ثوابهای غیر متناهی که بر کوشش صدیق ترتب یافته کاهی
تقلید اصحاب کهف را با آن مثوبات چه نسبت است که بارها ازان در سه حرف مبین گردیده وحضرات ائمه بلا خطر
آن داد انصاف دادند که انکار فضیلتش نتوان کرد این معنی را اهل علم نیک میدانند که اطفال چون
بهفت سال رسند امر نماز باید کردن وضرب شلاق نمودن وقتی که بده سال رسند ونگذارند بالجمله
درینجا بحث میانه اطفال نبود بلکه میانه علی مرتضی وابوبکر صدیق بود که اهل نفاق ناچار شده حدیث کاهی
از ائمه متاخرین می آرند غلط گفتم بلکه شخصی رئیس اهل نحوست یعنی سعد بن عبد الله قمی آنرا براساس
مقدسه شان ساخته وگفته یکی از نواصب میگفت که چون حضرت میدانست که کار دین اسلام از ابوبکر
ترقی گیرد او را همراه خویش گرفت وعلی را در خانه گذاشت که اگر کشته شود حرجی در اسلام ودین نیست
بعد ازان از من پرسید که شما میگوئید ابوبکر وعمر اراده کشتن حضرت مصمم کردند ودر راه پر خطر وبها انداختند
تا ناقه شریف بر مدر است بگو ایمان ایشان بطیب خاطر بود یا بجبر واکراه متحیر شدم ونزد امام رفتم الخ
القصه چون مامون همه را عاجز گردانید فرمود شما اعتراضها بر من کردید اجازت میدهید که از شما چیزی بپرسم
گفتند بسم الله بپرس هر چه خواهی فرمود آیا در حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم ذکر شده که هر که بر من دروغ
گوید عمدا باید که جای خود آماده کند در دوزخ همه گفتند بلی فرمود انهم روایت نموده اند که هر که گناهی
کند صغیر یا کبیر بازش از دین خود گردانند و براءه سر از ازینجهان بگذرد همیشه در طبقات جهنم ماند گفتند راست

و درست فرمود خبر دهید مرا از کسیکه برگزینند کسی را خلیفه برای امت او را خلیفه رسول توان گفت
و از جانب خدا توان دانست حالانکه حضرت او را خلیفه نکرده باشد اگر بگویید تواند شد ظاهر شود
مکابره شما و اگر گویید هرگز نتواند شد ضرور افتاد اعتقاد این معنی که ابوبکر خلیفه حضرت نبود و نه بود از جانب
خدای عز و جل بلکه شما افترا کردید بر پیغمبر و دروغی شنیدید نیز خبر دهید کدام سخن شما صادق است که
حضرت رحلت فرمود بدون استخلاف تا آنکه ابوبکر خلیفه حضرت است بر دو قول متناقض صادق
نتواند شد و اگر یکی صادق است البته دیگری کاذب است پس از خدا بترسید و شفقت کنید بر خویشتن
و تقلید را بگذارید و از شهادت احتراز نمایید بخدا قبول نخواهد کرد خدای عز و جل مگر از کسی که قول و
فعلش مطابق باشد و داخل نشود مگر در آنچه یقین بر آن دارد که حق است و ریب و شک است در
مصر بودن بر آن کفر است بخدای عز و جل و صاحبش در دوزخ باشد و از پنجم خبر دهید مرا که آیا جایز است
آنکه بخرد کسی بنده را که چون او را خرید او آقای شد و مشتری غلام او گفتند نتواند شد گفت پس چگونه جایز شود
که اجماع کنید بر شخصی و خلیفه سازید او را و او خلیفه شود بر شما باید شما او را حکم رانید باز او را خلیفه رسول گردانید
باز چون غیظ و غضب آید شما را بر او و قتل کنید او را چنانچه کرده شد برای عثمان شخصی از ایشان جواب داد
سببش اینست که امام وکیل است از جانب مسلمین بشرط آنکه خشنود نیستند توتیتش میکنند و در وقت غیظ و
غضب او را معزول میگردانند مامون جوابش فرمود که مسلمین و شهرها و بندگان برای کیستند گفتند
برای خدا گفت پس اولی است خدا که وکیل کند بندگان خود و بلاد خود را از غیر خود زیرا که باجماع
امت ثابت است هر که احداث کند در ملک دیگری چیزی را پس ضامن خواهد شد و احداث او را
درست نخواهد شد اگر کند گنهکار خواهد شد و تاوان خواهد داد باز گفت خبر دهید مرا که چون حضرت رحلت
فرمود خلیفه گردانید کسی را گفتند هیچکسی را خلیفه نکرد گفت پس این فعل هدایت بود یا گمراهی گفتند هدایت بود
گفت پس بر مردم واجب است اتباع هدایت و اجتناب از ضلالت گفتند عمل بر آن کردند گفت پس
چرا مردم در پی استخلاف شدند بعد حضرت حالانکه ترک کرده بود و ترک فعلش ضلال و محال است
که باشد خلاف هدی و چون ترک استخلاف عین هدایت بود پس ابوبکر چرا نقض نمود در خلافت عمر و حضرت
نکرده بود پس چرا عمر خلیفه کرده شد از مسلمانان بر خلاف صاحب شما گمان دارید که حضرت خلیفه نکرد
و عمر ترک نمود چنانچه حضرت بزعم شما خلیفه نکرد چنانچه ابوبکر نمود و امر سه ثالث برگزید پس بگویید کدام یک
صواب بود اگر درست گویید فعل حضرت را تخطیه ابوبکر لازم شد همچنین در بقیه قولها و نیز خبر دهید مرا از این
دو کدام افضل بود ترک استخلاف که فعل حضرت بود در شما یا استخلاف که بعضی بجا آوردند و نیز خبر دهید
که ترک استخلاف هدایت بود از رسول خدا و نیز فعل او غیر هدی پس هدایت چند هدایت شد پس کجا است
گمراهی و ایضاً خبر دهید که کسی بجا آورده باختیال اصحاب از وفات حضرت تا امروز اگر گویید نه

پیش شما ضرور دانستید ضلالت سابرای همه بعد حضرت واگر گویند بلی تکذیب کردید امت را و باطل شد قول شما
الوجود الذی لا یدفع و نیز خبر دهید قول ایزد سبحانه که آسمانها و زمین از برای کیست بگوای سبب برای
خداست همه است یا دروغ گفتند عین صدق و صوابست گفت آیا نیست ما سوای خدا برای خدا
که محدث و مالک اوست گفتند بلی فرمود پس مذهب شما رفت و گذشت یعنی برگزیدن خلیفه که فرض کنید
اطاعت او را و عمل بخلاف مجتنکم و هو بقول اذا ابی الاعتزال دیل برای شماست افترا کنید بر خدا که
و باش پیش آید شما افرا چون رو بروی خدا بایستید و بر حضرت وارد کرده شوید در حالیکه افترای
شما باشد عمداً حالانکه حضرت فرموده بود که هر که دروغ گوید بر من دیده و دانسته باید مقرر کند جای خود
در آتش باز مامون متوجه بقبله شد و دست برداشت و گفت خدایا من خواهی ایشان بجا آوردم اینست تقریر
امام المتکلمین رفضه قاتل حضرت امام رضا که این نواصب بی حیا خصوصاً قمی رئیس این قوم مورد
ملامت دلوم و دشمن اهلبیت رسول خدا که با فتخار تمام نقل کرده و نزد او غیر از انتقام که دانسته در حدیث
اقتدا قصوری از و سر نزده و هرگاه بر کتب دیگران که امام اعظم شان باشند از تلامذه شاگردان این قمی
صدوق الکواذب خواهی دانست که بر ساخته و پرداخته مامون میرود و زینهار خجل نمیشوند و بسبب
مقر اصلی خویش میدوند که او دو امام معصوم را بزهر و شمشیر کشته اگر چه دیگری با عجاز و حراست الهی از چشمی
برنداشته و مد تها از لقبه کام مجملاً و مفصلاً و با وجود بسیاری از نصوص نبویه علی صاحبها الالف الصلوات و التحیة
که فلانی فرزند مرا خواهد طلبید و آن غریب و مسکین را خواهد کشت نظر به تشیع و پیشتی او این نواصب
در حق او مختلف شدند فَهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ وَفِي كُلِّ بَيْدٍ يَتِيهُونَ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
اکنون جواب هذیانش مجملاً و مفصلاً گوش بکن و تعصب خود را و کمی فراموش مخفی نماند که درین عبارات زیاده بر
خبط مامون نظور رسید زیرا که چون کتب اصول و فروع بینی خواهی دید که بسا چیزهاست که فعل و ترک
آن برابر میباشد و بسا اشیاست که کردنش بهتر است از ترک آن و بالعکس و کردن یا نکردن بر ادراک
مصلحت و عدم آن موقوف است و هرگاه کتب حدیث و سیر ملاحظه کنی واضح تواند شد که حضرت در بعضی
از جنگها رفت و در بعضی خلیفه ساخت و همچنین تابعین را برای عهده قضا و افتا و تعلیم مسائل فرستاد
پس ایشان را نیز اختیاری حاصلست که هر چه مصلحت دران بینند هرگز نبینند و نیز خواهی یافت که بیشتر
امور را خود متکفل شد در زندگی و برخی را بر یاران خویش بگذاشت که بعد از وفات بجا خواهند آورد
مثلا جمع و تالیف قرآن المجید که معجزه مستدام و اصل همه ادله شرعیه است و جمع کردنش بقدر نزولش
از مهمات بود و حضرت بر طور فریقین تالیف و ترتیبش بر توجه اصحاب کرام محول نمود و اعتماد بر ایشان
داشت وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا پس مصلحت دران دانست که خلافت را بطور راز مکنون فرمود و اتفاقاً
بطور بشارت خلافت شیخین را بر زبان آورد و امانت سپرد و از کلینی بالآخر معلوم شد که اصحاب را

بیراق حلبیه و از وصایا آنچه با خلیفه مطلوب بود فرمود تا انشش نگرفت ع رموز مملکت و ملک خسروان
دانند و چون عصمت باتفاق حاصل بود حتی که تا امروز اهل تلونات کو خلاف آن در طلب خویش
داشته باشند بگر بزبان نمی آرند بلکه اینهم میگویند که عادت تقیه نداشت اگر میمون با حافظه جهالت عباری
چند بر دامنهای اصحاب افشاند هرگز بر آنها نمیرسد بلکه قلبش نیز بی کلفت حاصلست که حضرت از روی
مبعث گاهی در رنگ مخالفان نیامد و همیشه مثل مباحث توحید و معاد جاری ماند الا اشد و ذاکه
آدمی بیماری و عوائق دیگر هم دارد و جناب امیر در تقلید اصحاب کهف در قیم چه اندیشید کما فی الاصول
و در حالات متوسطه نوبت بکجا رسیده در قرب غدیر با بعضی رنجیدگی هم رسید پس حضرت بخاطر داری
جناب امیر کوشیده و در اظهار وجوب محبتش کوشش بلیغ بتقدیم رسانید لیکن مفاسد نصب نصب لعین
گردانید حتی استعفا از رسالت نمود و رب العالمین برای رزانت رای پیغمبری و استحکام خلافت
شیخین هزاران ملایک را فرستاد تا فارغ خطی مکمل گرفتند بعد از آنکه شاه مردان بر زمین افتاد و ماتم برپا
شد و همان امر مستقر ماند آنچه سرور عالم اندیشیده بود تا بیست و پنجسال در خلا و ملا با طاعت خلفا ماند
و بعد شهادت ذی النورین فعلیت خلافت را بر بیعت اهل بدر معلق نمود اگر نهج البلاغه را ببینی
از نیمقامات طریق اهلسنت خواهی یافت و در سفرهای جناب امیر بهر ثبوت ستانی این مدعیین لاچنان
در خاطر راسخ گردانیده بودند که امیر را بدست معاویه بسپارند و بالآخر تحکیم رو داد و از خاطر میمون محو شد
که زمین و آسمان ها در ملک خداست تقرر حکمین یعنی چه پس میمون در حقیقت مذهب نصب و خروج
را تقویت بخشید و حسن مجتبی صلح برگزید و حضرت شهید کربلا لو جرالنفی بر زبان آورد و هر چند از جدا مجد کشش
حکم عجلت میرسید رخت سفر بسوی بلاد دیگر بر بست باز اختلاف اهلبیت تا حجر اسود مرفوع شد و مناظره
زید شهید با امام باقر انجامید آیا از نظر میمون هیچ نگذشت تا خلافیات اصحاب را و در استخلاف و عدم آن
بار بار آورده مغز ما خورد و خلق خود بدریده بایستی او را عاقبت اندیشی نمودن نه زبان خود در باره مطاعن
شیخین معظمین برگشودن که هر چه کردند در وقت خود ها عین مصلحت بود که اصحاب آن را تدابیر و سیر ایشان
را پسندیدند با این زبان درازیها که او نمود معلوم نیست که او معصومین خود را چگونه بر باید که اینقدر
بالاتفاق میان ما و مجتهدین مسلم است که المجتهد یخطی و یصیب و خطای او هم خالی از اجر نیست کتابی
اجتهاد بر آنها حرام باشد برای شان غور و فکر باید کرد آن که عصمت بعد از چنین اختلافات و نقایض
کجا باشد مانند متزلزل الدین والارکان بالیقین پس در ماده فضائل ما این همه این اگر تقریر را قلب کنی
یقین است که اگر ماده حیا اندکی هم داشته باشند پیروان او در مذهب نتوانند سر برداشتن پس مطابق
تقریرش توان گفتن که روایات بسیار و احادیث بیشمار است پس با اینهمه البته از سه حال خالی نیست
یا همه حق است یا همه باطل یا بعضی از آن حق است و بعضی باطل اگر همه حق است باید که همه باطل بود زیرا که بعضش ناقض بعض است

واگر همه باطل بود بطلان دین واندراس شریعت ضرور افتد وچون این هر دو باطلست شق سوم
عیان میشود که برخی حق وبرخی باطل پس البته دلیلی باید که متعین کرداند که از انها حق چیست تا اعتقاد
بنفی خلاف آن بحصول انجامد وروایتیکه در مناظره باامامت آن دو بزرگ توان آورد اینست که هر دو امام
اند خواه ایستاده باشند خواه نشسته ومقصود اقتدای هر دو جناب است یعنی تمامی امت را باید اقتدای
ایشان کردن که هرچند ظاهرش خبر باشد مگر مقصود امر باقتدای شان است تا بهدی وهدایت شان
راه یابند پس گفته میشود که معاذ الله انچه ذکر کردی باطل است اولاً ان نفی انفسهما بیانش آنکه حضرت
احکم الحکماء بود واصدق الصادقین چگونه عقل تجویز کند که حضرت امر فرماید بمحال وامت را برانگیزد بر
آمدن بامور متناقضه وسیش آنکه این دو برادر خالی نبودند از آنکه متفق بودند از هر جهت تا متخلف بر اول
باید که واحد باشند در عدد وصفت وصورت وجسم واینمحالست که دو کس از هر جهت یکی باشند واگر مختلف بودند
پس اقتدا بهر دو چگونه جایز باشد واین تکلیف شد بالایطاق زیرا که اقتدا بیکی خلاف دیگری است دلیل
بر اختلاف شان اینست که حسن مجتبی وقتیکه بدو لشکر متقابل شدند با معاویه که از کفار حربی بود بتشنیع
صلح اختیار فرمود وتن بخلع در داد وجناب شهید کربلا قسم شرعی خورد که اگر بینی دشمنان ناپاک مرا
پاک می برید بهتر بود از سیفعل که برادرم بجا آورد واین درحقیقت بعد چندی بخنجر بگلوی من راند نسبت
الی غیر ذلک من الوجوه الموجبه للاختلاف وقس علی هذا اقتدای جناب امیر واتباع حضرت زهرا
علی دیگران که حالات شان مجملاً مذکور شد از حضرات ائمه وکسانیکه در حکم شان هستند وحضرت رسالت
بر شهادت شان افتخار فرموده وبر بیکسی شان بر روایت اهل قساوت گریسته وبر محبت وولای شان
زلیسته بعماء زین تمهید وتنبیه طلبه علوم برانیمعنی که هرگاه او نفی اعمال نمایند بالیقین رساله منتق را
که از مقالات رئیس المتکلمین خویش جمع کرده وبرای قوت روح حالی خویش تا قیامت یادگار گذاشته
از آغاز تا انجام بهمین عنوان قلب نتوانند کرد واگر اشتیاق جواب هر قول قولش میخواهی آنهم بعنایت
ایزدی ممکن الحصول است **قوله** خبر دهید مرا که خود کسی را برای امامت بردارند وگویند که او خلیفه
رسول الله است جوابش آنکه در کتب فریقین اینمضمون در احادیث وارد است که هرگاه بیعت کردند
بایکی ودیگری مدعی امامت شد فاقتلوه کائنا من کان واین احادیث را مجتهد الزمانی درین کتاب
آورده بگمان آنکه مخصوص ومحصور اند در احادیث سنیان حالانکه مثل جاهای دیگر دانسته که تصفح
او قاصر وتتبع او ناتمام است آری فرق همانست که بار بار گفته شد یعنی ذوالوجهین ومطابقت قلب
وزبان در مقام حیرت اینست که مامون نه احادیث حضرت یاد داشته نه انچه از جناب امیر جابجا باستفاضه
رسیده که مشوره خلافت نیست مگر برای عظماء هرگاه بر مردی گرد آیند امام میشود ومرضی الهی میگردد واین بحث
ودرین ذخیره بانواع تقریرات لائق است که هفوات امامیه وترهات دیلایش بجوی نمی ارزد وحال ان معلوم میشود

که کلام مرتضوی اقتباس احادیث نبویست صلی الله علیه و آله وسلم پس چنانچه او خلیفه شود و قتال
با شخصی درست گردد بعد بیعت و اجماع شان که سر از فرمان بتابد پس حیرت ماموں میباید که بیفزاید
زیرا که متیجه بود که این مختار اصحاب خلیفه حضرت چگونه شد و درینجا با وصف خلافتش از حضرت و جواز
قتال با شخصی مذکور انیهم به ثبوت رسید که میمون برضای خدا اعراض می نماید پس مخالفت با قوانین شرعیه
دو بالا گردید و فائده عدم نص که از افادات کتب شیعه نقل قصیده حمیری ظاهر شد آنکه اگر کسی منحرف
شود از عذاب محفوظ تواند ماند پس نزد حضرت ترک آن انسب نمود و ابوبکر صدیق این کجا رتبه داشت
که هر که عصیانش ورزد بجهنم رود و انچه از وجوه ترک باشد آنست که عمر نخواست که بعد از وی او در این
باب دخلی و شرکتی باشد که میدانست که میزان باقی نماند و محنت و مشقت در خلافت چنان
بود اشت که امیر المومنین ع بعد از دیدنش متحیر شد و میفرمود که از کسی نتواند شد چنانچه شمه از ان درین خیره
هم دانسته باشی بالجمله چون اصل مصالح را در عالم اسباب مختلف ست انچه بران متفرع شود ضرورست
که انهم مختلف باشد بلکه اگر تخلف نباشد موجب حیرتست و از کتب فریقین چنانچه درین کتاب
جا بجا مذکور شد ظاهرست که درباره تامیر اصحاب گاهی حضرت نص فرمود و گاهی باختیار اصحاب
خود گذاشت و روزی که لشکر بجنگ موته فرستاد زید بن حارثه را رئیس گردانید حالانکه حضرت جعفر طیار
برادر بزرگ جناب امیر ع که از نور واحد بود دران لشکر موجود و بعد از ترتیب تامیر که فلانی بعد فلانی
باشد اختیار داد که هر کرا اهل لشکر لائق ریاست دانند مقرر نمایند و با طاعت او بکوشند و همچنان
بوقوع پیوست پس انچه شیخین بجا آوردند هیچ اعتراضی نیست که موافق اقوال و افعال شریف افتاد
در امور یکه مرکز دائره امامت ست از جهاد و انتظام بلاد و رنه اعتراض شیعه بحضرت راجع شود و برای
ماموین خصوصاً النقد ایمان باقی نماند و درینمقام اهلسنت را باید سوال نمودن که جناب امام حسین ع
بعد از صلح امام حسن ع لو جزانفی الخ چرا فرمود و راضی نشد و این صلح را سبب شهادت خود دانست
که شرح آن از کتب شیعه خیلے طویل و عریض ست حتی که دست سخن دراز کرده اند و نظم و نثر را
در آن مرتب گردانیده باز بے انصافی شیعه در میزان عقل سنجیده شود که شیخین را قاتل امام حسین ع
قرار دادند و از سبب قرب دست بر داشته اند درینجا هم ظلم و عدوان و نفاق شان بدستور قدیم
عیان ست فکیف که چون عوامی را بر کشتاب مدح امام حسن ع درباره صلح مذکور بنص حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم خواسته یافت پس اهلسنت بگو که اعتراض حضرت امام حسین ع بکجا کشید
و هنوز عصمت ایامین همام بزبان شیعه برجای خود ست و اگر این فقر را درباره ارکان اربعه بنصوص
ائمه کما سمعته الکلینی باز گئی چنانچه گذشت هریکی قاتل دیگری باشد اگر کسی بضمیرش پی برد و بیچاره
ماموں باو معناً حالاً جهل و نادانی در جوش و خروش ست و صدوق الکواذب بر تحریر و تقریرش

بیچاره

بنابر شدت رفض مثل ابن طاؤس می رقصد **قوله** ونیز خبر دهید الخ مارا نیز باید خبر دادن
که صلح حسن مجتبیٰ ؑ صواب بود یا تشنیع حضرت شهید کربلا ؑ در کتب شیعه بتقریب رعایت ادب فیما بین
هر دو برادر مذکور است که روزی میانه امامین همامین رنجشی بوقوع آمد من بعد کسی گفت که ملاقات
برادر بزرگ را ترک فرمودی ارشاد نمود که در حدیث آمده که هرکه در اصلاح آغاز نماید اول در بهشت
داخل شود پس نمی توانم که از برادر بزرگ در بهشت سبقت کنم امام حسن ؑ شنید و نزد امام حسین ؑ
برای اصلاح قدم رنجه فرمود لیکن اتفاق شیعه بر آنست کما سبق **قوله** خبر دهید که کدام یک افضل بود ترک احداث
که فعل شریف بود یا بجا آوردنش الخ نثار ابایدا علام فرمودن که ترک جدل و جدال و قیل و قال
در فدک افضل بود که از امیر المومنین صدور یافت حتی که معیت جناب بضعه پاک بگذاشت
و گوشه برگزید و در خلافت رعایت آن فرمود امامیه تا امروز نزد عقلا در آن دست پا گم کرده اند
یا غایة السعی در بجا آوردنش که جناب سیده ؓ با هتمام تمام در مسجد شریف رونق افزود و برای
خطبه طویل و عریض که در بحار الانوار و دیگر اسفار بیان کرده اند و در حل لغاتش سعی بسیار
بتقدیم رسانیده اند بر منبر بر آمده با وصف نوشتن فارغ خطی آنهمه مجادلات را برگزید و وقت رضاع ایع
فرمود مخالفت وصی مطلق اختیار نمود و این امر را پایالے چنان وثیقه در دوحی توان گفت
یا لفظ حَسْبُنَا وَحَسْبُكُمْ كِتَابَ اللّٰهِ را که ایمان بدان کار هر مسلمان است و اتمام حجت کار مردان
میباشد یا طور نسوان چه جای اراده فوج کشی و مصار عتها و میدان داریها که هر جا تفصیلش
مناسب نماید فاعتبروا یا اولی الابصار فانا یقول الک لحمارتم بالتکرار ساتهم بر ذمه میمون مقلدین صدوق
ایشان ماند که بیان فرمایند که این امور را جناب فاطمه زهرا ؓ احداث فرمود یا عائشه صدیقه ؓ و مجتهد
که بود و مقلد کدام و این تقریرات مرحومه است ورنه از کتب شیعه عیانست که در زمانه
پاشانے دختر حضرت شعیب ؑ که زوجه مطهره حضرت موسیٰ بود خروج را بر وصی آنجناب ایجاد کرد
کما لا یخفی علی من طالع البحار وغیره من الاسفار **قوله** خبر دهید که چون ترک استخلاف
از حضرت هدایت باشد گردنش از دیگرے هم هدایت بود پس هدایت ضد هدایت نشد ضلالت
را هیچ نشانے نماند و آن خلاف اخبار تو آنیست یُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ اِلٰى
صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ وَمَا يُضِلُّ بِهٖٓ اِلَّا الْفٰسِقِيْنَ الی آخر الآیات ما میگوئیم ترک ما ء جناب
امیر المومنین ؑ آنگاه مثل جنین علی ما فی البحار و حق الیقین هدایت بود ما چنین کلمات شنیع
در حق امیر المومنین ؑ بتصریح تمام بر زبان آوردن نیز هدایت است سر در اجاد بود عموماً یا خصوصاً
برای مومنین پاک اعتقاد اکنون ضلالت را نشانے جز جابلقا و جزیره خضرا کجا باشد که ممالک
محروسه و مقبوضه غایب الدار الحاضر فی الاسصار ست و زبان ساکنین آن بهفتاد هزار میرسد و کسے

اشتراک الفاظ را در آن ناسخ اثری نمی بینید کما فی الکافی و چرا چنین نباشد که او هنوز بیاض عثمانی
را در آن تلاوت می فرماید و نامه آسمانی و کتاب جاودانی یعنی نسخه اهلبیت رسول ربانی
سامی کتابه ید و خوشه از آن نمی چینید استعیذ الله مما یفترون بالجمله اگر کار یکی را درین اشتباه صواب
دانند خطای دیگری و بنا لش نمیگذارد و اگر هر دو را صواب گویند مکابره صریح است که همدان
خود بر زبان می آرد و در سلک هم آیین مکابره بداهة دلیلی در کار نیست خصوصاً بعد از اجازت
تا میر یعنی حدیث نبوی ان تؤمروا ابا بکر تجدوه قویاً امیناً زاهداً فی الدنیا الخ اجتماعهم علی بیعت الصدیق
فی السقیفة قطع التشاجر و اسقاط الاراء الضعیفة و اتفاق الرعیة علی نقل صاحب هذا الکتاب
فی تالیفاته مثل علل الشرایع المنیفة الا الامیر الکبیر ما ادعی امامته ما ناظرهم و لو جاء بها لبطل التوفیق
فی الوثیقة التی فیها کبتها الامیر و بقیة ال العباس من رجال الطایفة النظیفة حین نزل الکتاب المختوم الاحمر علی
من بعث الی الجن و البشر **قوله** هر خردمند از قول او تعالی قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
قُلْ لِلَّهِ صادق است یا کاذب مخاطبین گفتند در صدق آن هیچ بینت فرمود که پس در بطلان
مذهب شما انتظاری نماند که برگزیدن خلیفه در اختیار بندگان نیست و فرض گردانیدن طاعت او را
و قتل کردن چون از عزلت انکار نماید و لیکن حضرات ائمه آنچه درین باب فرموده اند و شیعه در وافی
و کافی ضبط کرده اند در رد خرافات همین جواب کافی و دوای سب شافی که امر منصب مشترک است
میانه شما و مخالفین و لیکن آنها اطاعت و انقیاد بجا آوردند و شیعه روبرتافتند کام پس آن عروض
و دنیا خر قول ترا التصدیق کنیم یا حضرات ائمه را و برین قدر چه موقوف هر قدر که غور کنی غفلت این متکلم
شیعه مدعین مزید و الا از قرآن مجید ظاهر میشود در حق تعالی در باره ناشزه فرموده که فابعثوا حکماً
من اهله و حکماً من اهلها و مفسرین هم که بر روایات ائمه تفسیر آیات می نویسند گفتند که هر چه ایشان گویند باید
عمل بر آن کردن قس علی هذا بعد از این دور است بگو که آنانکه حضرات امیر را برانگیختند بر جهاد و در
هر بار در جهاد تخلف وا دند از شیعه بودند یا از اهل خلافت واهلکوفه چه مذهب داشتند که بعد واقعه کربلا سینه کوبی
آغاز کردند و اهلبیت گفتند اکنون بگوئید که خبر شما را اگر گفته بدین مذلت رسانیده و از رفاقت زید
شهید فرزند حضرت زین العابدین که یاره و حقیقت آنها از احادیث سیف برگذشته که اعراض زید
و ملقب بروافض که از شنیده نشده کمر قدهای شنیعه شنیعه شکسته کما فی مجمع البحرین کدام قوم گردیده دای
مقلدین صدوق رئیس المتکلمین میمون قسم میدهم که آن مطرود که امام رضا را از نزد خود خوانده و فتنه
الطاعة گفته و او را بزهر هلاک کشته بر جمهور امامیه جز بین تنقی دیگر که بوده و حاشا که اصحاب کبار که
بیعت ذی النورین کردند و او را بر اریکه خلافت نشاندند کسی از آنها او را کشته باشد و بیان کنید که طلحه
و زبیر و غیرهما از حواریین و اصحاب سید النبیین بودند یا نه که قتل قاتلین ذی النورین رض را طلب می کردند

و مائیدہ عین قصاص می نمودند اگر ازیاد شان سیاً منسیا شدہ باشد ؎ و حکایت مختصر از شیعہ
مجتہد باید شنید ؎ از ان پس کنانہ بنامی رسید ؛ کہ بودش عمودی بکف از حدید ؛ زد آن گرز را
بر سر پیشوا ؛ کہ از صدمہ او در آمد ز جا ؛ مقارن بآن تیغ الماس فام ؛ بر وند دیکی مرد حمران بنام ؛
پس آن لاشہ را جملہ کینہ وران ؛ گرفتند از چارسو در میان ؛ بضرب دم خنجر و تیغ تیز ؛ نمودند اندام او ریز ریز ؛ و ایضاً صدہا حدیث در کتب معتبرہ قوم بدان ناطق ست کہ ائمہ ہدی فرمودند کہ مراد از
قتل انبیاء در کتاب اللہ این نیست کہ بدست خود کشتند بلکہ اسرار شان را فاش کردند و بسبب
قتل شد شما بر دینی ہستید ہر کہ آن را فاش کند خدا او را ذلیل گرداند و ہر کہ اظہار نماید بار القتل
عمداً می کشد نہ بقتل خطا کہ چنانچہ از کلینی و وافی و بحار و شروح احادیث پر ظاہر ست عجب دارم از گروہ
بے شرم و حیا کہ این مذہب را از مشرق تا بہ مغرب رسانیدند و اصول خود را ندیدند کہ موجب وبال دنیوی
و اخروی بر ایشان بسبب قتل ائمہ ہدی گشتہ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ و اگر دفتر لزوم کفر قوم
بر کشایم کہ پہلو با لزام شاید بلکہ از آنہم ترقی نماید خواہی گفت ؎ مجلس تمام گشت بپایان رسید عمر
ما ہمچنان در اول وصف تو ماندہ ایم ؛ مثلا در کتب طائفہ رفاض افتخار شان در افضلیت جناب
امیر المومنین بار بار دیدی کہ حضرت فرمودیا علی انک تقاتل علی تاویل القران کما قاتلت علی
تنزیلہ حالانکہ این حدیث چنانچہ دلیل افضلیت جہاد حضرت ست حکم میکند با فضیلت جہاد خلفای
متقدمین نیز زیرا کہ جہاد شان ہم بر تنزیل قرآن مجید بود فکیف بعد الجمع و الترتیب و اگر گویند کہ جناب امیر
کہ نیت و جہاد کرد و اجتماع بہتر ست از انفراد و سببش آنکہ ہزار جا از نصوص ائمہ دانستیم کہ فلان
آیت چنان نازل شدہ و جامعین چنین تصرفات کردند چنانچہ از تفسیر قمی و کتب اصول مثل کافی
تا اکہ او واضح ست و چندہا آیت درین نوع معدود ست مثل از کی و از سلی و ستغفاء بالیل
و سارب بالنہار و علیہ و علی رسولہ الی غیر ذلک مالا نہایۃ لہ پس انیقیاس ہر چند نظری باشد ولیکن
بدین اصول بدیہی گشتہ پس جہاد جناب مرتضوی بحیثیت مذکورہ جہاد شد ہم بزبان اہل جمل و ہم
باہل صفین و در حصول افضلیت ریبی نماند گوئیم درین تقریر قطع نظر از انکہ غلطای حضرت ائمہ ہدی ہم
نیز اکہ بایستی ہر دو را ذکر فرمودن کار بلغا چنین نیست کہ مقتضای حال اتباع دو چیز باشد و بیکی اکتفا
ورزند و آنہم ادنی جہاد حضرت مفضول شد ہمون فرقہ تا ہمون بار بار میگویند چنانچہ از ان واضح است
کہ ہر کسی کہ فعل احدی را افضل گوید از کار حضرت او کافر ست و ہو الظاہر کما در آیت تسمیہ اہلبیت یعنی ائمہ
بنی ازکے من اتیکم کہ در معانی ہم تحریف مذکور شدہ تکلم کنے خالی از فائدہ نیست کہ افضلیت ایشان
بر ائمہ قریش بہ ثبوت رسید و تقریر کہ الشیخ علی امام اعظم تلنے متبعین خطوات شیطانے در حدیث معبرے
از احادیث شیر نہر دانے یعنی من فضلنی الی آخر التقریر نمودہ باطل گشت و جرم مفضل لازم نگشت

ونیز لزوم کفر قوم که سخن در آن بود بوجه دیگرست که جمیع مفسرین اہل حق ہر جا که راه اعتراض ملاحده
وزنادقه بسوی کتاب الله می یابند جوابش عقلاً یا نقلاً مرتب میکنند و بیخ آن میکنند ورخنهای
مفسدین فی الارض را بند مے فرمایند بخلاف مفسرین رفضه که اعتراضات ائمه نقل می نمایند یعنی
ائمه ہدا التغلیط محاورات قرآنی میکنند و آنرا معطل و مہمل میگذارند چنانچه در آیت سابقه که لفظ
لیل ونہار در آن واقع ست وقس علی ہذا والبته این شان کفارست نه اہل اسلام وایمان پس
اہل افترا یقیناً کافر باشند الی آخر آنکه چه جاے آنکه قول تحریف قرآن مجید موجب کفرست قطعاً بازمزید حیرت
اینست که میمون باوجود اختیار مذہب تشیع این کریمه قُل لِّمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ را برای ابطال
اختیار دلیل مے آرد ومذہب جبر اختیار میکند ومجتهدین از ینمذہب انکار شدید دارند وصاحب صوارم
پیر دہقانی خیلی متحیر میشود از ینمعنی که کسی شیعه مذہب دارد و چنین گوید وچنین داند واگر این آیت
دلالت کند بر انچه میمون گفت اختیار بندگان در ایجاد وافعال کجا باقی ماند عموماً الغرض ہفوات و
لاف وگزاف میمونی را انتہایی نیست وہمت مردم قاصرست از استیعاب آن بدانتقا
پس باید که بر دعاے حضرت ابراہیم علیه السلام قصر کنم و بر تلاوت آیت قرآنی اکتفا ورزم رَبِّ
اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِن ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ
يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ واز آنجمله بحث تصوف که وعده ذکرش در خاتمه بر زبانم رفت لیکن چون مقامے
مناسب تر در مقاله عاشره پدید آمد که کتاب بر آن مختوم ست گرد انتظار خاتمه نگردیدم و ہر چه
فراہم بود در ذہن بالا پاره ہای قرطاس دریغ نکردم واز انجمله وعده بحث روایت خاتمه غادراً الی که بعدم
بیانش بعجلت ہرچه تمام بر زبانم رفته بود اکنون تفصیل عذرش نزد عقلا چنین ست که رساله
مختصر نی متعلق بحث آن از تالیفات رشید المتکلمین نور الله مرقده در سفر اول دہلی دیده بودم
ونقلش برداشتم تا مدتی بخیالم ماند که اگر فرصتی یابم شرح آن به بسط وتفصیلش نویسم وانچه در کتب
شیعه از اولین وآخرین درین نزاع بکتب معتبره محقق ست بیان کنم تا بدانی که اصول وفروع شان
ہمه سوختنی ست وبجوی ودانه خرد نیرزند وختنی وخاکستر اینطعن اصل مذہب رفضه را بر می اندازد و دو بجای
عبد الله بن سبا یہودی برابر میسازد واتفاقاً بعد از زمانی قبل ازین وعده رساله دیگر مبسوط و
مفصل از نظرم گذشت که جناب موصوف داد تبحر وتکلم دران داده وحاجت تقریری وتحریری
باقی نگذاشته وچنان پندارم که کمتوری یارای قیل وقالے بعد ازان نیافته وتیر وترکش ہر دو را
بمیدان مذکور در باخته وسکوت تام ورزیده باز کرد بحث واعتراض نگردیده چنانچه شہادت
سکوت او از ضربت حیدریه سمت وضوح دارد پس اکنون ز فکر آن ابحاث معذور گشتم من شاء
التفصیل فلا بد ان یرجع الیہما با اینہمه اگر حقیقت آن از من پرسے اینست که از مشاہیر کتب رفضه

مضمون آن هر سه لفظ بلکه زیاده بر آن نسبت بجناب امیر کرم الله وجهه بشهادت حضرت
سیدة نساء عالمین از کتب رفضه بدین وقت تالیف رساله فدکیه چنان بر آورده‌ام که اصل
حاجت داشتن رگ جان رفضه منقطع گردانید بلکه بطریق اعلی زیرا که کلمات طیبات بضعه پاک
بشهادت معلوم یقینی به براهین عقلیه و نقلیه بر اصول موضوعه شیعه قطعاً منطبق و البته از جناب
امیر المومنین صادر شده و ریبی و شکی در آن نمانده چنانچه بر ناظرین این مجلد مثل آفتاب
نیمروز روشن و مانند شمع کافوری در انجمن است پس اولویت ازین جهت حاصل است
که در حدیث خاننا غادرا صدور این امور بخیال و گمان است عند المحققین و درین جا آن صدور
از جناب معصومه بر سبیل یقین و اگر کتب رافضه مثل احتجاج و شرح آن بهم رسد چه گویم که درین
نزاع خاص چه خواهد دید انچه بوقوع آمد میانه حضرت امیر ع و عباس رض که آثار قویه اش
ظاهر شد از جوارح و قلع باب خیبر نسبت بعم حضرت پیغمبر که منافقین امت بجنگ زرگر
بلکه سحر سامری میگویند و اگر به بینی البته بگوئی انه من الاراء السخیفه فی جواب الاشکالات العولیه
والزام حضرت عباس رض بانتظام این قیاس است یعنی اگر علی مرتضی چنان باشد ای عباس
که تو گمان میکنی چون او تقسیم در تولیت فدک مثل ما جائز نمی شمارد باید که تو ابو بکر صدیق
را همچنان پنداری و اللازم باطل فالملزوم مثله و بطلان لازم ظاهر است که ترا امام بید ابی طالب
بیعت کرده و در اجماع داخل گشتی و این نوع تقریر ما خوذ است از کلمات جهانبده رفضه در زیر بعض
احادیث معتده کما لا یخفی علی الناظرین چون حضرت عباس رض هیچ یکی ازین امور جوابی نتوانست
داد و معتقد حصول امامت به بیعت هم بود نه فقط به نص قطعی و نه باظهار معجزه از حضرت مرتضی
زیرا که دست خود دراز کرده فرموده در اثنای غسل شریف که بیعت از من بگیر تا مردم بگویند
که عم پیغمبر بیعت کرد پس نتواند کسی خلاف ورزیدن بسبب تقدیم بیعت بحدیکه در عین غسل
واقع شده و مستلزم کمال عجلت گردید و رفضه بر فعل شیخین می خندیدند که چگونه به سقیفه دویدند
حالانکه در انجا بیعت غیر قریش قرار سیده بود که مخالف احادیث الائمة من قریش و کلهم من قریش بود و جناب
امیر علیه السلام عالم ساکان و ممایکون بر اصول اهل جنون انیم مذا النسبت که از مدتهای دراز
این کنگاش بنهادست و دو بار میانه ایشان سیر رد که بنهایتی بتتغلی شان اخراج اهلبیت
ازین دائره است و صحیفه ملعون در صحن کعبه مدفون می شود پس فرمود ای عم کسی هست
که طالب آن گردد او جواب داد که عنقریب معلوم خواهد شد که درین اثنا خبر بیعت صدیق رض
بگوش آمده کمال ندامت محیط گشت کما سبق انیم از نقلات بوضوح می انجامد که حضرت عباس رض
نیز مثل جناب امیر علیه السلام غیر از مذهب اهل سنت معتقد نبوده مید النست که از علما اگر کسی

بیعت کند کافی تواند شد چنانچه سابقاً دیدی و دانستی و حصر امامت در معجزات و نصوص
هرگز نبود و الحمد لله علی ثبوت مذهبنا و بطلان مذهب المخالفین بروایتهم عن المحدثین کما سبق
عند الناظرین المناظرین و در نسخه فرموده‌اید عمر که نفس غدیر است از یاد رفت که چنین عجلت
روا داشت و درین مصیبت جانکاه این امور را یاد می‌فرمائی و بعد از صدور چنین عجلتها
و عدم نکیر از حضرت امیر اگر شیعه واقعه را مطابق نفس الامر یاد دارند شیخین در حقیقت معذور
بلکه ماجور اند و رفضه در بیان آن که دست سخن و کلمات مستهجن در حق رؤسای مهاجرین
و انصار ممدوحین حضرت آفریدگار دراز می‌کنند موجب وبال ایشان روز شمار خواهد بود
ان شاء الله تعالی القصه وعده فقیر در امر موعود قبل از دیدن رساله موصوف بود بعنوان خاص در خصوص
و اهتمام بعجلت تمام بر یاد خود و اگر این امر پیش نیامدی میدانستی که ارکان مذهب رفضه را
تیز تزلزل می‌گردانیدم و طناب خیم ایشان می‌گسستیم کما اشتهرت لیس مع هذا التقدیر همزه عادت عرب است
و درین صورت هم استدلال رفضه صورت نمی‌بندد و حضرت عباس رض از آن روز بید خل شد
و حضرت مرتضوی شادان و فرحان بازگشت از انجمله آنکه در تالیف این فقیر حیدره نیز در زمانه
نصیر الدین حیدر پیش آمد و معنی دناهم کاد النو ملحوظ گشت چنانچه یازده کتاب صغیر و کبیر
از صواله حیدریه علی المجوس القدریه و صاعقه حسامیه علی عدو الملة الاسلامیه و منتهی و ازالة د
اثبات الخرافة بصاحب ثمرة الخلافة و نقض الرماح فی کبد النباح و کاشفة اللثام عن تلمیع
المجتهد القمقام و دو رساله هندیه بگر و اهیه حاطمه و رساله المکاتیب که در کانپور وقت هجرت اتفاق افتاد
حالیا که خوف و ترس مذکور باقی نماند وعده می‌کنم که اگر علمای شیعه از تیز زبانی باز آیند
و مراعات آداب نمایند برخلاف زمان سابق یبتغون الی ذی العرش سبیلا قطعاً
و یقیناً ازین طرف رعایتش بعمل خواهد آمد و بنده هر بار درین خصوص عرض کرده بودم
لیکن نزد مجتهدین مقبول نشد کما عرفت و از فوایدش یکی آنکه چون سلامت روی
در میان آمد یعنی آنچه حضرات ائمه قرار دادند که تا ظهور مهدی بی رنج دگر زندگی باید بود
و هر که این مذهب را اظهار کند خدای تعالی او را ذلیل گرداند کما فی الاصول پس
نوبت بدان نخواهد انجامید که مهدی دین عجل الله قیامه شمشیر بر شیعه کشد و بقتل
و اخراج شان حکم در دهد کما فی کتاب المختار وغیره و از آن جمله آنکه تا مدتها
جستجوی این کتاب نمودند تا مقالات و اوراق پریشان بهم رسید پس هر جا پیوند
اتفاق افتاد و محن و مشاق بسیار رو داد و مقالات جدید بعنوان قدیمه مفقوده
بر یاد خود نوشتم و چه گویم که از جهت تنهائی و فقدان کاتبین و مصححین چه گذشت گفتنی نیست

نه جوانے ماند که کار ذره کس بلکه زیاده تنهائے کردم و اگر بیانش نمایم خبر واقفین اسرار
کسے تصدیق نه کنند بحمد الله که این ذخیره موجود چنان مطابق شد که اگر ازان
بزرگان که کتاب را درین شهر یا شهر دهلے دیدند و اسباب تنوع عبارات مے پرسیدند و
ذکر مباحث آن مے نمودند مثل مولوے امیر حسن سهسوانے و دیگران از اهل ولایت افغانی
خواهند گفت که اعاده معدوم عیان شد و اقل مراتب آنکه لفظ کانه هو گویند و اتباع کتاب
مستطاب بجویند و امید انیست که از تکرار امور بے دماغ نه شمریابند که پیر نابالغ را در
مکتب نشانیده ام و بکمند بسم الله همقرین گردانیده ام الحمد لله تعالے اولاً و آخراً
و ظاهراً و باطناً که به عنایت ایزدے عنقریب کتاب نقض الرماح فی کبد النباح مطبوع
مے شود که شیعه آن را مستغرب مے شمردند که اصلے ندارد و مؤلف براے تخویف این
نوع اسامے بر زبان مے آرد در حال قوت قدسیه مجتهد الزمانے زیاده تر شهرت مے رسد
و طشت از بام مے افتد و ازان جمله که موجب مزید بصیرت طلبه علوم دینے مثل
بعض امور سابقه باشد آنکه رفضه امام را العبرش بدین رسانیدند که اعرفت لیلاً
والنهار اًباز گویند که مبلغ نمے باشد چنانچه از تصریحات امام المتکلمین شیعه بقیه بیت
صدوق امامیه پیے بردے حالانکه خداوند تعالے شانه به تصریح و نص تمام او را
مبلغ قرار داده و دلیلش اداے قرات سوره برائت ست بر اهل مکه و نیز
در اصول ثابت ست زبانے حضرات ائمه خصوصاً جناب امیر کبیر علیه السلام
که امام مبلغ ست از طرف حضرت پیغمبر صلے الله علیه و آله و سلم الے غیر ذلک من الروایات
بهر حال در مناظره سنیان ناگزیر ست چیزے گفتن نفیاً باشد یا اثباتاً از هفوات
ازان جمله آنکه در بعضے از کتب عجلت بسیار ملحوظ داشتم مثل صولة حیدریه و جمیع
حواشے طعن الرماح ولیکن هم تکمله تفسیر عزیزے پیش آمد تا آنکه بشمول رافت و عنایت
ایزدے در شهر دهلے در بروے خلایق بر بستم و در بست و هفت مجلد صغیر و کبیر
از آغاز آیت کریمه شهر رمضان تا آخر سوره تحریم وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ باتمام رسانیدم
باز از کجا بکجا افتادم و تنها و بدیار غربت گزیدم و سامانے نیافتم جاز این است
که در بعضے از جاها راه تسلیم درین اوراق سپردم پس سکوت مرا برهان صحت روایت
نباید پنداشت کما لا یخفے و قصه تفسیر که چگونه با وصف شغل کتب کثیره کلامیه پیش آمد
و چرا ازان دیار باز گردیدم که در آنجا شروع کردم و بدهلے اقامت گزیدم و به اتمام
رسانیدم بس طویل ست در آغاز یا خاتمه کتابے یاد کنم ان شاء الله تعالے

وبعنایت وتائید سبحانی در انجاح این مهم بکوشم اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنِیْ بِالْقُرْاٰنِ وَاجْعَلْهُ لِیْ اِمَامًا وَنُوْرًا وَهُدًی وَرَحْمَةً اَللّٰهُمَّ ذَکِّرْنِیْ مِنْهُ مَا نَسِیْتُ وَعَلِّمْنِیْ مِنْهُ مَا جَهِلْتُ وَاجْعَلْهُ حُجَّةً لِیْ یَارَبَّ الْعٰلَمِیْنَ
وَالصَّلٰوةُ عَلٰی خَیْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ

خاتمهٔ طبع

تقریظ منظوم فارسی بر تصنیف کتاب مستطاب ازالة الغین عن بصارة العین تعریف مصنف مشتمل بر ماده تاریخ حکیده خائمهٔ بلاغت ختامه فاضل لوذعی کامل المعی المتکلم بکل لسان المفهم بانواع البیان المشهور فی الاعلام اسمه فانکان مستور الابدان (?) الانام جسمه فالظاهر اغنی من التصریح لان الکنایة ابلغ من التصریح لا زال بقاءه والی المستفیدین منه دعاءه

وهو هذا

شیخ حیدر علی عالیجاه
شارح مشکلات منقولات
متکلم ببیش او مسکوت
غالبا با مجوس این امت
زاهمه این ازالة الغین است
در منه حرفش دلیل الزامی است
رفت بدگو بسکه در مطلوب
ایها القوم ان قبلتکم
کیست اینجا که خامه بر دارد
حجت این کتاب معقول است
این کتاب است ردّ هر مرتاب
ایها الیلعی السلام علیک
آن زبون البس است این توبیخ
بطفیل ایمه المیاب
اهل دین را معین دین باشد
هرکه مداح این کتاب بود

فخر اقران و مفخر اشباه
جارح معضلات معقولات
متوهم زکیش او مبهوت
همه تن صرف دارد او همت
کور دین را بصارة العین است
مسکت قبله کعبه نامی است
شد همان راه بخودش مقلوب
نسخت هذه ثمن انم
حرف تردید بر زبان آرد
منطبق بر نصوص منقول است
لاجواب است لاجواب کتاب
انما الفوز والفلاح لدیک
که بود ردّ رافضی تاریخ
۱۲۹۵ھ
بطفیل اجلهٔ اصحاب
اهل کین را مهین کین باشد
بهمه کام کامیاب بود
حرف برامید عای خوش انجام

آفتاب فضائل تحقیق
در کلامش بود ید طولی
کمر حق بنوش بستهٔ او
در تصانیف خود بزور قلم
کلماتش هدایت آگین است
دوستان را بلند هست دستاویز
واه واه زکی بلند اینجا است
گشت چون قبلهٔ شما منسوخ
سید و شیخ و خان و قوم مغول
حجت این کتاب تا بتمام
این کتاب است لایق تصنیف
مدعی را تابکیست خود رش
یا الٰهی بجاه پیغمبر
در جهان یابد این کتاب شیوع
دوستان بهره ور ازان باشند
هرکه مداح این بود بجهان
ختم شد والسلام والاکرام

ماهتاب جلائل تدقیق
همچو رازی بطبقهٔ اولی
جگر دین فروش خستهٔ او
گردن رفض را نمود قلم
رهنمای حرون بدین است
دشمنان را شکست گاه ستیز
آه آه غبی و چند اینجا است
پس شما را اگرچه هست رسوخ
حجتش را نموده اند قبول
هست مسلوک سنت الزام
آفرین بر مصنف و تصنیف
باد کالاش بدر بشین بدش
یا الٰهی براه پیغمبر
در زمان باشد از تلف ممنوع
دشمنان چشم تر ازان باشند
بنود در جهان قرین امان

الحمد لله والمنة که بتاریخ هفتم ماه جمادی الاولی ۱۲۹۵ هجری شریف تکملهٔ کتاب ازالة الغین عن بصارة العین باثبات شهادت ریحان رسول الثقلین صلی الله علیه وآله وسلم اعنی امام حسین رضی الله عنه که از بحر طبع خبار بئس المتکلمین

قدوهٔ مناظرین صفوهٔ مفسرین المستغنی عن التوصیف والتبیین قاطع شبهات الغابرین حافظ کلام رب العالمین حاجی حرمین الشریفین زائر نجف اشرف و کربلای معلی و کاظمین معظمین مولانا مولوی حیدر علی صاحب فیض آبادی لازالت شموس ارشاده طالعة علی رؤس المسترشدین الی یوم الدین قطره ایست واز گلشن ذهن او گلی و ثمرهٔ که بلاواسطه فیض صحبت علامهٔ دهلوی حضرت حجت بریه صاحب تحفهٔ اثناعشریه نور الله مرقدهٔ مدتها یافته وامروز کسی از مستفیدانش بلاواسطه باقی نمانده ادام الله تعالی فیضه الی یوم الدین که اوّل در بلدهٔ لکهنو چندی از مجلدات صاعقهٔ حسامیه علی عدد الملة الاسلامیه برد ضربت حیدریه در زمان نصیر الدین حیدر بادشاه نوشته بود وهمچنین صولت حیدریه علی المجوس القدریه بجواب رسالهٔ مجتهد اوّل یعنی ذوالفقار مصنوع در مجلد ضخیمی تالیف فرمود ونقض وطعن الرماح مجتهد ثانی بدو جلد ضخیم که نامش نقض الرماح فی کید النباح است بر حواشی آن بشتو فیرسا آورد که عنقریب بعد التبیض بقوت وتوفیق ایزدی مطبوع میشود ونیز داهیهٔ حاطمه علی من اخرج من اهل البیت فاطمه رضی الله عنها که از مدتها مهذب ومبیض است وطبع آن بزودی خواهد شد انشاء الله تعالی والیضاً کتاب مستطاب تنبیه اهل الخوض لاعراضهم علی حدیث الحوض که در مشارق ومغارب بمنتهی الکلام شهرت گرفته ودو مجلد ازین کتاب کبیر در قلعه دهلی شاهجهانی انار الله برهانه قبل از غدر فوج انگریزی مطبوع شده بود که این دو جلد تکملهٔ الست والیضاً کتاب اثبات الخلافة لصاحب ثمرة الخلافة و رسالة المکاتیب لبروتة الثعالب والغرابیب وبا اینهمه کوششها وجان نثاریها در تائید اهل حق امرا و روسا اعانتش نکردند تا چندی از تالیفاتش در سانحهٔ مذکوره تلف شد مگر بگوش رسیده که بعضی از مجلدات صاعقه در بلاد دور دست یافته شده وتفسیر فیوضات حیدریه تکملهٔ تفسیر عزیزی که مولانای موصوف در ابست هفت جلد صغیر وکبیر در شهر دهلی تمام فرمود هفت مجلد آنرا از آغاز در حیدرآباد دیافته وزبانی ثقات بارها بگوش خورده که غیر از سورهٔ یوسف علیه السلام همه اش در بنارس رسیده ونیز مناسک حیدریه مشهور بانوار بدریه این کتاب در عبارت هندیه است وهمچنین رسائل مناظرات دیگر تا کجا شرحش کرده شود حقتعالی امرا و روسا را توفیق این سعادت بخشد در مطبع ثمر هند مطبوع شد وبانجام رسید

آمین ثم آمین یا رب العالمین

اشعاری چند در تاریخ طبع بعد تصنیف کتاب ارجمندی مسمی به ازالة الغین عن بصارة العین از نتائج افکار بلند شاعر نام آور رنگین خیال کنور چندی سهائی متخلص به نهال خلف راجه جیالال بهادر مرحوم متخلص به گلشن رئیس لکهنو

نامی حیدر علی عالی منصب | عالم اهل حشم رئیس ابن رئیس

از فہم و فراستش جہان راست یقین — دارد صد گونہ جوہرِ عقل و تکیس (ظرافت ۱۲)
در فطرت و ذہن ہر ارسطو بالاست — در حکمت و فن بہ از ارسطاطالیس
از دبدبۂ کلام او روشن شد — بے شبہہ بعرصۂ ہنر ہست الیس (شجاع ۱۲)
روباہ صفت زپیشِ شیرِ سخنش — بگریختہ مدعی بصحرا اسے لقیس (تباہ شدن ۱۲)
آن کیست کہ بر زبان او ذکرش نیست — مصروف بمدح ہر جوان ہست و خلیس (پیر ۱۲)
در فضل و کمال خویش فخرے دارد — تصنیف کتاب کرد در نثرِ سلیس
حقا کہ وثیقہ الیست اہلِ دین را — دارد طلبش جہان بشوقِ تدریس
از فیض بہار بندشِ مضمونش — چون گل خندان شدند دلہای تعیس (افسردہ ۱۲)
روئی خود زین کتاب نسیان برتافت — چون از متکبران گریزد ابلیس
از عیب چو پاک معترض دید این را — بر نسبت زبان ز اعتراضِ تلبیس
با صد حسن است بس عزیزِ دلہا — محفوظ بود ز طعنِ اعدای ضنبیس +
از بسکہ تسلسلِ مضامین دارد — ہر صاحبِ علم را بدل گشت انیس (بنفس ۱۲)
تا چرخ بلند شد چو صیتِ وصفش + — خیلِ ملک آمدہ بدرسِ تقدیس
ہر کس دیدش بصد تمنا بخرید — از لقدِ دل باشتیاقِ تانیس + (آنس گرفتن ۱۲)
مطبوع بخوشخطی و صحت گردید + — از حسنِ صفای کاغذش شد تاسیس (اساس افگندن ۱۲)
شد طرفہ سواد از مدادش روشن — کحل البصر است از پے دفعِ دمیس (تاریکی ۱۲)
شد طبع چہ خوشنما کتابے بدو جلد — مانند دو فرع شد زیک اصل سبیس (استوار ۱۲)
پروانہ شدند طالبانش چو برو — خوانندش شمعِ بزمِ یارانِ جلیس
زین ہیچدان کہ بے کمال است کمال — ارشادِ جناب شد کہ تاریخ نویس

بنوشت نہال سالِ طبع و تکمیل
ماہِ ایمان ازالۃ الغینِ نفیس

۱۲۸۸ھ

غلط نامہ جلد ثانی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷۶۷	۲۷	فانسی الاعلیٰ	فانسی الاعلیٰ علیم [illegible]	۷۹۲	۳	ئین	عن	۸۱۳	۲۰	تمنی	متمنی
				″	۴	یذکرو	الذکر	۸۱۴	۱۹	ہتمیئی	متمنی
″	″	نحوسنت	نحوست	″	۶	الحجہ	مہم الحجۃ	۸۱۵	۱۲	ازین	زرین
۷۶۹	۱۴	بو	بود	″	″	الزابا	الزاما	۸۱۶	۱۲	فالغط	فالغلط
″	۲۴	دفتن	رفتن	″	۷	نیہار	زنیہار	″	۲۳	موصلہ	موصولہ
۷۷۰	۷	بدا	بر	۷۹۵	۱۲	بعَیْدُ	یعبُدُ	۸۱۹	۱۹	مضحفہ	مضجعہ
۷۷۱	۲۲	د	در	″	۲۳	فَسَنتہ	فِتْنَۃ	۸۲۲	۱۲	فہمید	فہد
″	۲۴	نارو	تاسہ	ایضاً	ایضاً	وکلا حوّن	والاخرۃ	۸۲۳	۲۲	کہ کہ	کہ
۷۷۳	۱۹	مملثت	نمکشت					۸۲۹	۳	محدف المضاف قلم	مخذف المضاف واقیم
″	۲۶	نفرہ	بضفیرۃ	۷۹۶	۶	مقتضنہ	مقتضے				
۷۷۴	۳۰	بیرلتعرایر	حفراسیر	۷۹۷	۴	[illegible]	[illegible]	″	″	المغی	المعنی
۷۷۹	۲۷	فرمو	فرمود					″	۱۱	واذ	واذا
۷۸۰	۱	دارعم	داریم	۸۰۱	۱	ناصعن	ناصعین	″	۵	فِمن	رِممّن
۷۸۱	۲۷	دلیاے	دلیلے	″	۸	نکہ	بلکہ	۸۳۲	۱	تیحمل	یحتمل
۷۸۳	۲۰	دلاالثنین	اوالاثنین	″	۲۳	سمرم	ہیزم	″	۱۸	صسل	حیل
۷۸۴	۱۹	الینا	نبینا	۸۰۲	۱۱	نوشسم	نوشتم	۸۳۸	۵	متغال	مثقال
۷۸۵	۵	الا	الی	″	″	علاد	علاوہ	″	۸	منہک	منہمک
۷۸۶	۱۲	ارخاضر	ارحاضرین	″	۱۳	کلالم	کلام	″	۹	قتشب اقرابہم	فتثبت افتراہم
۷۸۷	۲	کردن	کردند	″	۱۴	وادر	وارد				
″	۳	افض	رفض	۸۰۳	۲	لید	للّٰہ	″	۲۷	کابجکم	بحکم
″	۹	انکسب	اہل بیت	۸۰۵	۲۲	فولا	فلولا	۸۴۲	۲۰	لشذ	شد
″	۲۲	سمت	تہمت کہ	۸۰۶	۲۲	اما	امام	″	۲۲	تمغث	شغب
″	۲۴	بودسنے	بودے	۸۰۷	۱۵	الاداب	قراوت	″	۲۳	بالعرنہ	بابویہ
″	۲۵	نبوت	اثبوت را	۸۰۹	۷	تغیر برنمایند	تعزیر نمائید	″	″	فارعطحی	فارغخطی
″	۲۷	تخمتا	تخمینا	۸۱۰	۳	الکتاے دانۃ	الکتاب وانۃ	۸۴۵	۲	داست	دست
″	۶	بنادرد	بنادردہ					″	۱۴	کمابر	کمام
۷۹۳	۳۴	اک	اگر	۸۱۲	۹	رسان	اسان	″	۱۷	ر	در

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۴۵	۱۷	صنختم	ضخیم	۸۵۳	۱۵	می نه آرد	می آرد	۸۷۶	۵	شهر	هر
〃	〃	تارب	مغارب	〃	۱۶	تننا	نشانه	۸۸۱	۳	آو	راذ
〃	۱۹	بعهوانی	لبعنوانی	〃	۱۷	دور	در	〃	〃	اُخُبَةٌ	آجِنَّةٌ
〃	〃	لم کم	لم	۸۵۴	۹	وتکفیه	یکفیه	〃	〃	لبطوا	بطون
〃	۲۰	یاراند	پازدند	〃	۱۰	عنقریب	بلی عنقریب	۸۸۴	۲۴	الوصف	زائد الوصف
〃	〃	جوفارلی	فارغخطی	۸۵۵	۹	کمان من	کمان	۸۸۶	۱۷	وتکفیه	یکفیه
〃	۲۱	چناندارم	چنان دارم	۸۵۶	۵	یمان	ایمان	〃	۲۴	حقیقی	حقیقتے
۸۴۶	۷	السیا	السید	۸۶۲	۱	می دارند	اصرار می ورزید	۸۸۷	۱۵	صوام	صوارم
〃	۹	الفضه	الفقه	۸۶۴	۲	رقصاهی	رقاصی	۸۸۹	۱۶	تجعلهم	تجعلهم
۸۴۷	۵	اوراق	اتفاق	۸۶۶	۱	بسیار	بسیاری	〃	۱۷	تجعلهم	تجعلهم
〃	۱۵	فبکت	فبکیت	۸۶۸	۱۶	[illegible]	[illegible]	〃	۲۰	کی	کی
۸۴۸	۵	تد	نر					〃	〃	عمهما	عملیهما
۸۴۹	۸	لو	بوجه	〃	۲۲	لاغیب	لامیت	〃	〃	فق	حق
〃	۱۸	اجاعیات	اجماعیات	〃	۲۴	اکه	که	۹۰۰	۱۴	والشعرا	والشعراء
〃	۲۷	رصاری	انصاری	۸۶۹	۱۴	محعلی	مخفی	۹۰۶	۶	تعبیه	بقیعه
۸۵۰	۲۰	می	بی	۸۶۹	۱۱	دیدیعون	دیدوقون	۹۱۱	۴	قبیل	قتل
۸۵۰	۴	اوه	اخوه	۸۷۰	۲۴	الابصاره	الابصار	۹۱۳	۱	جاهم	خاتم
〃	۸	ر	را	〃	۲۱	انکاکلار	ازاکابر	۹۱۶	۵	رسا	رساله
〃	۱۰	الند	الذ	〃	〃	منبرله	معتزله	〃	۲۶	نا	انا
۸۵۲	۱۵	نشتین	نشیمن	۸۷۱	۱۵	مولجدر	وهرجا	۹۱۸	۱۵	حذداا	حذوا
〃	۲۲	بجنتانند	بجنبانند	۸۷۲	۱۵	در	زر	〃	۲۲	یوم	بقوم
۸۵۵	۸	مدج	بزرج	〃	۱۶	امید	الیه	۹۱۹	۱۴	عاشوریا	عاشورا
۸۵۳	۲۳	متعد	منعقد	〃	۲۲	مجلی	مجلسی	〃	۱۸	غذیه ن	عینه
〃	〃	دانشمند منند	دانشمند	〃	۲۴	ادابان	آوان	〃	۲۱	نضیا	لصیا
〃	۲۵	یا	یاد	۸۷۶	۱۷	خنفیه	ابن حنیفه	〃	۲۲	اوقطر	فطر
۸۵۰	۶	یرلیان	بزبان	〃	۱۹	شیعه	برشیعه	۹۲۰	۵	اغتش	اغتسل
۸۵۷	۳	انکا	انکار	۸۷۷	۲۱	تلیقه	تقیه	〃	۱۰	صیام	صام

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
بد۹	۱۰	بدر	بد	بد۵۹	۱۲	انفرابعنو	انفر بفهو	۹۲ر	۲۳	نقل	تقل
بد۶	۱	باپ	تاب	〃	۱۵	بهم	لهم	〃	۲۶	زنکاب	ازنکاب
〃	〃	ایضنا	ایضا	〃	۱۶	اشر	شر	سه۹۷	۱۲	اول	به اول
〃	۲۲	قاعل	قائل	〃	〃	ابعض	نقض	〃	〃	واگراین	این
بد۹	۲	باتبعوه	اتبعوا	〃	۶۹	لی	الی	〃	۱۹	وجب	موجب
بد۹	۱۵	بحکم تحت	تحکم بحت	〃	۲۳	انقبض	ابیض	〃	۲۱	دانی	وانی
〃	۲۵	نموده نمود	نموده	〃	۲۴	طعن الرباح	طعن	〃	〃	اکه	که
سد۹	۹	اورفع	اورع	سد۵۹	۲۱	لنسلم	لانسلم	〃	۲۴	مدفنین	متبوعین
به۹	۲۷	الد	مولد	۵۹	۱۵	مبر	مبرا	سه۹	۲۰	کریه	کریمه
ر۹	۳	لمتنبهی	المنتهی	〃	۲۱	بتمیزه	هتمزیه	〃	۲۲	جعت	عت
〃	۹	اختصا	اختصار	〃	۲۲	کثرة	کثر	۵۹	۷	نشته	نشد
سه۹	۱۶	اجمع	مجمع	۵۹	۶	کاز	از	〃	۹	دانستنن	دانسته
〃	۲۱	مذکو	مذکور	〃	۹	بالبد	الاابد	〃	۲۰	جکنم	نکنم
سه۹	۲۳	این نیست	ابن بنت	۶۹	۴	مطلولات	مطولات	〃	۲۳	وبر	و
〃	۸	ذرش	درس	۶۹	۲	شیر	شتبه	۶۹	۱۳	اورنک	اوریک
				〃	۳	وایات	روایات				
〃	۲۵	فنرج	فعرج	〃	۱۱	تعصیب	تعقیب	۱۶۰	۲	ابرای	وبرای
بد۹	۴	متغیر	مغیر	〃	۱۴	ودایاد	اوذکر	〃	۷	مجلی	مجمل
به۹	۳	اهن بیت	اهل بیت	〃	〃	ومعسر	وذکر معنیش	ر۹۱	۱۶	حضرات	حضرت
سه۶	۵	اندانی	انداهی	〃	۲۳	تیرفادا	وبیوفائی	سه۱	۱۰	بره	مرة
پ۶	۸	عالم	عام	۶۹	۲	مایذ	یاد	سه۹	۱۲	گرنمود	نمود
سه۹	۷	و	دو	〃	۶	مر	امر	۹۹	۱	ومعلی	مولی
〃	۸	محسن	مخشن	〃	〃	لعلو	بقلو	۹۹	۲۰	دمیدید	میدید
۹	۱۳	لضلب	لتعصب	۶۹	۷	تردین	ترین	ر۹۹	۸	یقیسکا	یقینا
سه۹	۱۸	عارو	غار	〃	۲۷	الغت	لغت	〃	۲۴	اورد	ار
〃	〃	لزام	الزام	〃	۲۴	رراه	راه	سه۶۹	۳	یخلومن	کاذبین
۵۹	۱۷	اولی	ادنی	۷۹	۱۲	منفا	منا	〃	۳	نبودت	نبوت
〃	۲۷	اوبر	د	〃	۲۶	فرموده اند	فرمودند	〃	۹	دانسی	دانستی

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۹۵	۵	واین	این	۱۰۲۷	۶	بدان	آن	۱۰۴۵	۵	امرا	مرا
〃	۱۹	بمرحد	بمیرند	〃	۲۴	خا	فا	〃	۱۷	بمقابکه	بمقابله
۹۹۷	۷	ویس	وقس	+	+	+	+	۱۰۴۷	۳	جوبش	جوش
۱۰۰۳	۷	بربلکه	بلکه	۱۰۲۹	۲۴	و	او	〃	۱۷	همره	همراه
〃	〃	برگستن	گشتن	۱۰۳۰	۱۵	و	در	۱۰۵۰	۱	بصفعه	بصفقه
۱۰۰۷	۸	اسحف	واسحف	〃	۱۸	المومنین	المبین	〃	۴	کمان	کمال
〃	۹	ومن	من	〃	۲۵	وایرما	دایره	〃	۶	درسمال	واهمال
۱۰۰۹	۹	کرددئد	کردند	۱۰۳۱	۶	فرا	قرار	۱۰۵۱	۱۴	قرا	قرار
۱۰۱۱	۴	مش	مرامش	۱۰۳۳	۱۷	ضما	فما	۱۰۵۲	۵	وعادت	عادت
〃	۲۲	العاعد	تقاعد	۱۰۳۵	۸	اغدا	اعذر	〃	۲۰	تبفصیکه	تبفصیلیکه
〃	۲۴	وکه	که	۱۰۳۶	۱۶	بطرل	بطریق	۱۰۵۳	۶	اشرلف	اشراف
〃	۲۷	تاتانیث	تانیث	〃	۱۷	بهبزسرگرد	پدربزرگوا	〃	۱۱	را	از
۱۰۱۳	۳	ناوه	ماده	〃	۲۴	حواب	خوناب	〃	۱۳	مانا	اومانا
〃	۶	اود	او	۱۰۳۷	۹	بپیرو	سر	〃	۲۷	مخلوق	ومخلوق
〃	۱۹	متبط	متنبط	〃	۱۷	تبقادن	تبعادن	۱۰۵۵	۶	ندار	ندارد
۱۰۱۴	۱۳	الله	الا	〃	۲۶	ککه	که	〃	۱۵	ود	رود
〃	۱۵	کر	دگر	۱۰۳۸	۱۱	نهائین	بهائع	۱۰۵۶	۱۹	احتیها	اجتیها
۱۰۱۶	۱۶	برای	برئی	〃	۳۰	گویدر	گوید	۱۰۵۸	۱۱	الا	لا
۱۰۱۹	۴	توفار	سوفار	〃	۲۴	صاحب	که صاحب	۱۰۵۹	۱	بشود	بشنو
〃	۲۳	امامیه	امیه	۱۰۳۹	۱۷	شودا	شود	۱۰۶۰	۲۳	شدندند	شدند
۱۰۲۰	۱۲	خبر	حسر	۱۰۴۰	۱۱	باطویه	بابویه	۱۰۶۱	۱۲	جلبنا	جنا
〃	۱۳	ات	است	〃	۲۳	المتل	لمثل	۱۰۶۲	۴	نبرزو	نزد
〃	۱۶	بیدشد	بپندلشد	۱۰۴۲	۷	ز	از	۱۰۶۳	۳	امزتی	مزتی
〃	۲۰	لسے	کسے	۱۰۴۳	۱۵	جیفد	بیعت	〃	۱۲	حا	حال
۱۰۲۱	۲۱	نداد	نداند	〃	۱۸	فلان و مانی	جان و مال	〃	۲۴	کفر وا	کفرا
۱۰۲۳	۱	هزاوا	سزاوار	۱۰۴۵	۳	سپردے	پیروی	〃	۲۷	مشهد	مسجد
۱۰۲۵	۱۵	خا	نا	〃	۵	مر	من	+	+	+	+
〃	۲۳	کیکه	رکیکه								
۱۰۲۶	۲۶	امی	وامی								

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۰۶۶	۲۲	صبہا	صبا	۱۰۹۲	۳	از	ازار	۱۱۰۸	۶	تھا	یقا
۱۰۶۷	۱	بجیوان	بجیون	۱۰۹۵	۲۲	تحفہ	صاحب تحفہ	〃	۷	لیما	لما
〃	۱۲	کتاب	کتا	〃	۲۳	بینو	متبع	〃	〃	ملقو	ملغو
۱۰۶۸	۸	می	می ہنیم	۱۰۹۶	۱	درسہام طے	درینجاہم شکے	〃	〃	رجیو	رجعو
〃	۲۷	میداشت	نمیداشت	〃	۱۴	کہ بد	بد	〃	۹	عن نقلا	نقلا عن
۱۰۶۹	۲۳	کما	کمال	〃	〃	وبی	بی	۱۱۱۰	۸	بندو	بندہ
〃	۲۶	ایشا	ایشان	۱۰۹۷	۲۷	بعد	بقد	۱۱۱۱	۴	بود	مود
۱۰۷۰	۲	ملک	ذلک	۱۰۹۸	۴	عنوان	عیون	۱۱۱۲	۹	تختلتف	تختلف
〃	۲	ایلدہ	یلدہ	۱۰۹۹	۳	عصبیت	عصبیت نگفتہ	〃	۲	اوا	روا
〃	۴	دنابر	ودنانیر	۱۱۰۰	۴	شہادت	شہاب	〃	۱۱	لوا	فوز
〃	۵	مواکد	موکد	〃	۷	حضرت	حضرسے	〃	۱۸	او	و
〃	۱۸	راب	از	〃	۱۳	اہدان	زاہدان	۱۱۱۳	۲۱	سطا	فسطا
۱۰۷۱	۳	کونقار	نقارہ	۱۱۰۲	۷	جہاق	جہان	۱۱۱۴	۳	نمیبی	غیبی
〃	۴	سئا	شہا	〃	۱۱	در	دور	۱۱۱۵	۳	میگوید مخالفین	مخالفین میگوید
〃	〃	سرودان	سروران	۱۱۰۵	۱۱	رسلم	سالم	〃	۸	م	ہم
۱۰۷۵	۲	تاربانہانلد تانہا زند	تارنایہنا زوند	۱۱۰۶	۹	ساقین	ساختن	〃	۱۰	دو	او
〃	۱۵	لعل	بعمل	۱۱۰۷	۱	خزوق	خرق	〃	۱۷	گردہ	کرد
〃	۲۳	علی ورسولہ	وعلی رسولہ	〃	۱۲	دبیت	غیبت	〃	۲۵	بتی	بہی
〃	۲۴	دما	واما	〃	۱۶	لبعدار درا	لبعدہ ابداد	۱۱۱۶	۹	ویر	پر
〃	۲۵	ازواجہم	ازواجہ	〃	۱۷	مر	د	۱۱۱۷	۱	وتبسم	تبسم
〃	۲۶	البعہ	البیعہ	۱۱۰۸	۵	موضوح	موضوع	۱۱۱۸	۱	گرد	گردا
〃	۲۷	مجد	محمد	۱۱۰۹	۹	نگرہاں	بگریبان	〃	۱۹	بمطالعلہ	بمطالعہ
۱۰۷۷	۶	خایا	خدایا	=	۲۴	طوردر	ظہور	〃	۲۰	نشد	شد
〃	۲۲	کردم	کرام	۱۱۰۹	۲۴	بار	نار	۱۱۱۹	۱	وصی	ووصی
۱۰۷۸	۱۲	اکر	اکراہ	۱۱۱۰	۴	کیستم	وکیستم	〃	۱۱	الی	التی
۱۰۷۹	۱۹	نضب	لقب	〃	۲۷	کفر	کفرہ	〃	۲۵	یرا	براں
〃	۲۳	معدک	مصدر	۱۱۱۲	۱۹	غشیم	عظیم	۱۱۲۳	۶	ہضب	غضب

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۱〃	۶	در	و	۴۹〃	۲۰	نبعتم	معهم	۵۲〃	۹	تناقب	تهافت
〃	۲۵	راست	است	〃	۲۱	ال	مال	〃	۱۵	بکبند	بکنند
۴۲〃	۹	طعلم	طعام	〃	〃	بنا	منا	〃	۲۶	ده توت	فرتوت
۴۳〃	۹	خان	خا	〃	۲۳	پین	پیس	۵۳〃	۲	صوف	صوفیه
۴۴〃	۹	صارحب	صاحب	〃	۲۵	قو	قه	〃	〃	ذتوت	فرتوت
۴۴〃	۱۱	شوراب	ابوالشوراب	〃	۲۶	ارنها	ازانها	〃	۷	بپیواند	بپیوند
〃	۸	بوجه	بوجهی	〃	۲۶	مشل	ومثل	۵۵〃	۱	او	خطاو
۴۶〃	۲۱	بزنیتیکم	بزنیتیکم	〃	۲۷	دو	دور	〃	۶	به بیک	ببیک
۴۷〃	۴	خنذوه	خنذوا	〃	〃	ازتیخ	از	〃	۱۰	غد	مذ
۴۸〃	۲	گرد	گردد	۵۰〃	۱	اند	انه	〃	۱۶	قد	قه
〃	۲۱	مخقص	مختص	〃	۵	بصراخو	یطرح	۵۶〃	۱۴	الد	الله
〃	۳	وست	دست	〃	۷	فا	فکا	〃	۲۰	میصب	مصیبت
۴۵〃	۷	حقیقتی	حقیقی	〃	〃	رحل	رجل	〃	۲۱	ر	و
۴۵〃	۴	طن	عن	〃	۹	الطغا	الطفا	〃	۲۳	وہذ	مفید نخواهد
〃	〃	صوحی	صوفی	〃	۱۱	با	یا	〃	۲۵	لثنا	اثنا
〃	۱۱	ملیحی	سنخی	〃	۱۴	نبانیان	نباتیان	〃	〃	ر	د
۴۶〃	۱۶	مصلن	معنعن	〃	۲۲	جمیعقل	بی عقل	۵۷〃	۱۳	ارارودت	ارادت
〃	۲۶	سحرری	پنجری	〃	۲۵	لبنسوی	لبسوی	۵۸〃	۱۵	یلی	اعلی
۴۸〃	۸	لال	درلال	〃	۲۷	اینهلج	انیها	〃	۲۰	قرفنا	فرفضنا
〃	۹	مصاہج	مصابیح	〃	〃	طائفه	طوائف	〃	۲۱	بلتیعال	ملیتوان
۴۹〃	۳	کفو	کفر	۵۱〃	۱۳	رجناب	جناب	۶۰〃	۶	امرزش	امرزش
〃	۹	جو	جمله	〃	۱۴	منا	ه با	〃	۱۴	امثل	مثل
〃	۱۴	تام	تمام	〃	۱۵	مسوقه	ستغرفه	۶۲〃	۷	صین	حین
〃	۱۵	بیندارد	پندارند	〃	۲۰	با	مار	〃	۱۵	پینبه	بربینه
〃	۱۹	طرقه	حماقة	〃	〃	کو	که	۶۳〃	۱۲	بکر	ابوبکر رض
〃	〃	رومی	روی	〃	۲۷	مبان	جبان	〃	۱۵	الحکیم ظهیر	الحکیم
〃	〃	گراهی	گمراهی	۵۱〃	۸	مها	مهما	〃	〃	ع	ضر

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۶۲	۱۶	باستتا	باستتار	۲۷۰	۱۱	منزلت	فنزلت	۲۸۰	۲۳	حر	حرف
〃	۲۳	نت	نیت	〃	۱۷	خدا	خدای	۲۸۶	۱۰	بیتولهم	بیوتهم
〃	۲۵	نیت	نیست	〃	〃	اراره	زراره	〃	〃	بابایا	یا
〃	۲۷	البسه	البته	〃	۲۱	است	امت	۲۸۲	۴	معتقد	معتمده
۲۶۳	۱	بکاب	بکار	۲۷۴	۱۰	بالهنک	بالهک	۲۸۵	۳	مشدا	شدین
〃	۳	برری	روی تو	〃	۲۳	الد	الله	〃	〃	تلامذه	ازتلامذه
〃	۵	یاین آکر	یا ابن آدم	〃	〃	ضات	صفا	〃	۱۴	قع	نع
〃	۲۴	الرسورة	التورية	۲۷۶	۱	بصراست	بصراحت	〃	〃	زبن	ازین
۲۶۵	۲۲	بسبب	بسبب	۲۷۸	۱	بل کلواکفر ان یکمین	بل کادان یکون کفرا	〃	۱۶	نسبت	نست
۲۶۶	۱۱	للا	لا					〃	۱۹	تحتی	تحتی
〃	۱۳	درا	اراد	〃	۲	خلهنها	غایت سفا	〃	〃	کفر	کفرو
〃	۱۴	تزکوا	تزکواه	۲۸۳	۱	وصیتبا	مصیتبا	〃	۲۰	لهو	له
〃	۱۹	الکلامة	الکلامیه	۲۸۵	۱	المنصب	لنصب	〃	〃	عنده	عیند
〃	۲۴	اسمنالی	السمنانی	۲۸۶	۲	ششس	ش	〃	۲۱	المطلوب	المصلوب
۲۶۷	۷	است	النسب	〃	۱۱	الشیعین	المتسیعین	〃	۲۵	اصول آن	اصول
〃	۱۵	التحیه	الخضر	۲۸۷	۵	محضلینی	مخلصین	〃	〃	بر	هر
۲۶۸	۸	وار	درار	۲۸۸	۸	نشاس بالکه نسنار	نشناس باکه نیناس	۲۹۸	۵	کلام	که کلام
〃	۱۹	دهن	وآهن					〃	〃	که طول	طول
۲۶۹	۱۹	منطوق	منطبق	〃	۲۴	الاکتاب	الکتاب	〃	〃	ازین	این
〃	〃	نکو	کو	〃	〃	ندل	تزل	〃	۱۲	ببرا	برابر
۲۷۰	۲۰	دقول	و	۲۸۹	۷	نجان	نجات	〃	۱۴	یستحق	یستهجن
〃	۲۱	عارف	قول عارف	〃	۹	به بهیدا	به بدا	〃	۱۲	بقیه	تقیه
〃	۲۳	دورو	دور	〃	۱۲	دوازه	دوازده	〃	۱۹	علو	مع علو
۲۷۲	۶	نقشه	نفسه	۲۹۰	۶	بتنی	لبنتی	〃	۲۰	اهل	علی اهل
=	۱۴	علماکلام	علما	۲۹۲	۲۵	رادر	روز	〃	۲۲	عیل	عبیل
〃	۲۰	صاجدلا	صاجد لالن	۲۹۳	۲۳	ناصیب	ناصبیت	〃	۲۷	بد	بده
۲۷۵	۲۷	اصطلاح	اصلاح	۲۹۴	۲	گذاشتنه	گذاشتنه	۳۰۰	۱	هر	بر

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۲	با	تا	〃	۲۱	افازب	اقارب	〃	۱۸	فی هذه	فی هذه [illegible]
〃	۳	تقفیش	تلقیبش	[illegible]	۱	الفاظ	والفاظ	〃	۱۹	نکروند	نکرد
〃	〃	جمع	مجمع	〃	۲	فرمود	فرود	〃	۲۰	بنداری	بندای
〃	〃	سخت	سمت	〃	۱۰	مد	ید	〃	۲۱	تمانه	ترانه
〃	۶	مز	فز	〃	〃	نامه	دماه	[illegible]	۲	جنون	جنون مطبق
〃	〃	لو	بو	〃	〃	امیر	حق امیر	〃	۳	واز	فاز کتاب
〃	۹	وصف سلب	سلب و صفت	〃	۱۳	س	ش	〃	۴	عطای	عطایایی
〃	۱۷	دریت	سنت	〃	۱۵	ببیه	بینه	〃	۷	تلمیذ	تلمیذ ابو حنیفه
〃	۱۸	قر	فر	〃	۱۸	وجوب	وجوه وجوب	〃	۸	بجبت	بجیب
〃	〃	اول دو بار	دو بار اول	〃	۱۰	شوددو	شود	〃	۹	بلاجظه	بلاحظه
〃	۲۱	ف	فت	〃	۱۹	تن	وتن	〃	۱۱	نقلعه ده	نقلعه
[illegible]	۱	زید	نه زید	〃	۲۳	کنیزی	کنیز	〃	۱۷	شانی	شیا
〃	۲	مثنوی بابا	مثنوی معنوی	[illegible]	۶	عبد	وعبد	[illegible]	۱	شیعه	شیعه را
〃	۵	گگشت	گشت	〃	۷	ار	از	〃	۷	وارم	واریم
〃	۱۰	جابرنمین	جابرنمین	〃	۸	یا	با	〃	۸	تلمیغ	تلمیح
〃	۱۶	باشد	نه باشد	〃	۱۶	نیست	بنا باشد	〃	〃	نکروند	نکرویدند
〃	〃	عالی	اعلی	〃	۱۷	انجه	وانجه	〃	۱۲	تافته	بافته
〃	۲۲	دو	د	〃	۱۹	اطواربه	اطوار	〃	۱۳	جاکه	جا
〃	۲۳	نیمقام	نیمقام هم	〃	۲۰	الست	یست	〃	〃	که شیخین	که سخن شیخین
〃	۲۶	نیز	سر	〃	۲۱	خبر	جز	〃	۱۴	وقصه	قصه
〃	۲۷	تا	تا به	〃	۲۲	نجه	انجه	〃	۱۵	سخن خود	خود
[illegible]	۱۶	نش	تش	〃	۲۴	اور	بطور	〃	۱۸	کاد	فالید
[illegible]	۴	وبزه	بزه	[illegible]	۱	فتور	فتوی	〃	۱۹	انجه	وانجه
〃	۵	مز	ضر	〃	۲	وخدا	خدا	〃	۲۰	لحم	لنحتم
〃	۱۰	بود	بودو	〃	۶	بود	گهه بود	〃	۲۴	مجتهدین	مجتهد
〃	۲۰	سال	درسال	〃	۸	منفرت خلافت	خلاف حضرت	〃	۲۵	حجفه	حجفه است
〃	〃	بجمیع	بجمع	〃	۱۴	ناصبت	ناصب	〃	۲۶	من اعلی	من اولی

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۲۶	اما	ایا	״	۹	اشن	این	״	۲۰	صفف	صنف
״	״	نفسهم	من النفسهم	״	״	هیج	هیچ	״	۲۲	شود	شودو
[illegible]	۱	بد	یهد	״	۱۰	وفرار	ازدفتر	״	״	شود	نه شود
״	۲	انگاه	آنگاه	״	۱۲	نبوده	بنود	״	۲۵	بپرسند	بپرسید
״	۶	هر	بر	״	۱۴	برد	هردو	״	۲۶	تندید	تشدید
״	۷	بل	هل	״	۱۵	غزیب	غریب	״	۲۷	مرغوم	مزعوم
״	۹	آمدن	آمد	״	۱۷	خرافات	خرامات	״	״	بیان	بآن
״	״	صندون	صندوق	״	۱۹	لج	نهج	[illegible]	۱	المطاب	المطلوب
״	۱۰	نفسه	لفسدة	״	״	بقیض	بفیض				[illegible]
״	״	بقتضا	مقتضا	״	۲۰	لون	بون		۲	[illegible]	[illegible]
״	۱۱	دردات	درذات	״	۲۱	شدند	شدید				
״	۱۳	بروایات	برروایات	״	۲۲	بمجیب	بمحبت				
״	۱۴	الکلی	آنکلی	״	۲۳	تعیسه	تقیته	״	۳	نفض	نقض
״	״	مفعو	معفو	״	״	رحم	زحم	״	۴	وامر	وثابت شدم
״	۱۷	کوچوگان	گوچوگان	״	۲۰	بجهل	بچها	״	۶	نا	یا
״	״	را	مارا	[illegible]	۱	عویقی	عویصی	״	״	ضعف	صفت
״	۲۱	یادی هدا	بادی بدا	״	۱۰	مقبول	مقتول	״	۸	شمی	سیمی
״	۲۳	اقاقه	افاقه	״	״	لبسو	نسو	״	۹	غز	عز
״	״	برنبته	برنیته	״	״	تبنها	بیتنها	״	۱۳	بالدین	بالذین
״	۲۴	تعین	یقین	״	۱۱	قبنه	اقیه	״	۱۵	[illegible]	[illegible]
״	״	وتا	تا	״	۱۳	[illegible]	[illegible]				
״	۲۵	وتدبیر	تدبیر	״				״	۱۸	جواب	خواب
[illegible]	۴	قران	قران مجید	״	۱۴	ورد	وارد	״	״	ماجود	ماخوذ
״	۷	یاشی	یاسی	״	״	بو	بو	״	۲۰	ضدین	ضدین است
״	״	مگر	یا مگر	״	۱۵	زد	رد	״	۲۱	ختتن	ختنین
״	۸	گرفته را	گرفته	״	۱۶	ندآستند	نداشتند	״	۲۲	آلنسو	ازآن سو
״	״	فی میداد	فی میداد	[illegible]	۱۷	عیوان	عیون	[illegible]	۱۹	حضرات	حضرت

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
بعد ۸	۲۱	زبی	ربی	″	۲۶	المهاجرین	المهاجرون	″	۲۷	عیشو	یشود
بعد ۸	۱	تمیتل	تمتیل	″	۲۷	مردم	مردم نسبت	بعد ۸	۱	روات	روایات
″	۲	علیه	غلبة	″	″	طور	طورها	″	۲	قلب	قلبت
″	۱۲	درین	دراین	بعد ۸	۲	ومذهب	مذهب	″	۳	آمد	آید
	۱۴	[illegible]	[illegible]	″	۵	وچون	چون	″	″	نیارد	بنازد
″				″	۶	قیل وقال	قتل وقتال	″	۴	نسا	بسا
″	۱۷	تشیق	تشهیق	″	″	بشیعه	شیعه	″	″	ازان	ازین
″	″	.ن	ان	″	۷	آمد	آید	″	۵	بودو	بود
″	۱۸	.ل	هل	″	۸	منکر	میکرد	″	۷	بمصیب	بمصیبت
″	۲۳	فَانَ	فَاِنَّ	″	۱۰	بود	بودنه	″	۱۳	می جر	جرسے
″	″	لعلیم	لعلیمٌ	″	۱۱	ما	یا	″	۱۵	فضلنا	فصلنا
″	۲۷	رددیگر	دودیگر	″	″	یاتمام	تمام	″	″	ازین	این از
بعد ۸	۱	عایت	عنایت	″	۱۲	فرمود	فرمودباید	″	۱۸	نسبت	بسبب
″	″	سرمایه	سر	″	۱۳	اند	ماند	″	″	افتاد	درافتاد
″	۲	سامدی	شاهدی	″	۱۴	کت	ک	″	۲۷	البطا	ابطا
″	۸	ملک	تلک	″	″	ستعفا	ستعفا	″	″	کند	کنند
″	۹	نبو	بو	″	″	معدم	مقدم	″	″	مهارات	محدثات
″	۱۳	است	چیست	″	۱۵	بفعل	لقبول	بعد ۸	۴	تابعد	تا به بعد
″	۱۴	گرمشید	گزنیند	″	۱۶	با	تا	″	۱۶	داهینه	درداهیه
″	۱۷	وغضب	غضب	″	۱۷	بهم	بهم	″	۱۸	مجار	مجاز
″	″	یا	با	″	۱۹	جناب	جناب	″	۲۰	در	که در
″	۱۸	ایهی	وابن			رسیده	سیده	″	۲۱	اجنیه	اجبینه
″	″	مئی	مافی	″	۲۰	که تقر	متقر	″	۲۲	ما	یا
″	″	یخفی	تخفی	″	″	ست	میت	″	۲۶	ینیستم	نیستم
″	۱۹	قابل	قاتل		۲۲	آن	ان	بعد ۸	۳	منطین	متفطن
″	″	استخاله	استحاله	″	″	البته	که البته	″	۹	جنب	جنت
″	۲۲	نوشتن	نوشتن آن	″	۲۷	سوزان	سوزن	″	۱۱	شمار	شما

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۸	۱۳	آمد	آید	〃	۱۱	و	دو	〃	۱۹	چشم	جسم
〃	۱۴	بودن هین	بودن ای	〃	۱۶	روند	رند	〃	۲۰	محقق	تحقق
〃	۱۵	[illegible]	[illegible]	〃	〃	نبردند	نبرند	〃	۲۵	پیش	پس
〃				〃	۱۸	شندند واقعه	وواقعه	〃	۲۶	بگیرند	بگیرند
	۲۴	گفت	گفت که	〃	۲۱	[illegible]	[illegible]	〃	〃	نکنند	نکنید
〃	۲۷	اما	آیا					۵۵	۳	با	یا
۴۹	۱	تعزیب	تقریر	〃	۲۰	صیفا	صغا	〃	۸	ند	ید
〃	۲	المعنی	المعی	〃	۲۵	مصح	مفقفی	〃	〃	گفتند	گفتید
〃	۴	عتا	عقا	〃	۲۷	اذا	ادا	〃	۹	نسبت	بسبب
〃	۶	ارملاحظه	بملاحظه	۵۰	۱	فلرا	فلیرا	〃	۱۱	گفت او	گفت سبق او
〃	۱۰	انهم	انهم که	〃	〃	ینبغی	یبقی	〃	۱۲	باش	ناس
〃	۲۳	است	است که	〃	۴	[illegible]	[illegible]	〃	۱۳	عرش	عریش
〃	۲۶	آمد	آید					〃	۱۴	بر	هر
۵۱	۱	درگاه	درگاه خود	〃	〃	تصدیق	وتصدیق	〃	۲۱	یقیین	تقنن
〃	〃	لفراد	امرا	〃	۵	اگر	واگر	۵۵	۲	توانست عید	توانسیت عند
〃	۲	الفا	آنفا	〃	〃	[illegible]	[illegible]	〃	۵	وهمه	همه
〃	۱۳	بسما	ستا					〃	۶	حسیته	جسته جسته
〃	〃	تلاوت	ولادت	〃	〃	وجز	خبر	〃	۸	میشبوند	می شنید
〃	۲۱	گر	کر	〃	۶	فهرست کتاب	کتاب	〃	۱۲	[illegible]	[illegible]
〃	۲۵	مجور	مجبور	〃	۸	فاتلم	قائل	〃			
۵۲	۳	با	یا	〃	〃	آلے	آئے	〃	〃	بود رجناب	بود داهل سنت
〃	۵	یش	سه	〃	۱۳	تنزید	تنزیه	〃	۱۴	ماموں	وماموں
〃	۶	حلب	خاب	〃	〃	کذبیت	کذبیب	〃	۱۷	ین	این
〃	۷	القر	اتعر	〃	〃	فسا	فا	〃	۱۷	دانستند	ندانستند
〃	〃	داک	ذاک	〃	۱۴	ندهد	نذبد	〃	۱۹	خا	فا
〃	۹	خیاک	حیک	〃	۱۶	سنه	بنه	〃	۲۰	در	ودر
۵۳	۱۰	غما	نما	〃	〃	کلام بدینجا	کلام تا بدینجا	〃	۲۴	مشکوک	مسلوک

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۳	۳	حقا	خفا
〃	۴	ت	ث
〃	۷	آخرت	اجرت
〃	۱۳	ایضاً	وایضاً
〃	۱۷	میشما	شما
〃	۱۸	[illegible]	[illegible]
〃	۲۱	بر	برنه
۵۴	۷	جبر	بعر
〃	۱۸	وخیره	ذخیره
〃	۲۳	باد	وباد
〃	〃	شوند	می شوند
۵۵	۱	بهر	بهربهر
〃	۲	عتہ بعسر	عتة العسر
〃	۵	ادرد	درد
〃	۶	خیات	جنات
〃	۱۰	بمتسکات	تمسکات
〃	〃	مایا	با
〃	〃	بست	پست
〃	۱۱	لا	ولا
〃	۱۴	اما	ایا
〃	۲۱	چننین	جنسین
۵۶	۲۵	نم	بم
〃	۱	پس	پس همیشه
〃	۳	مقتبو	مقتو
〃	۵	از	ار
〃	〃	اما	ایا
〃	〃	ند	ید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
〃	۷	گفتم گفت	گفتم بلے
〃	〃	اما	ابا
〃	۱۲	اما	انا
〃	۱۴	بعد	معذ
〃	۱۶	ایمه	لایة
〃	۲۱	صفت	صنفت
〃	〃	[illegible]	[illegible]
〃	〃	ما	یا
〃	۲۱	وهم	هم
۵۷	۱	ما	با
〃	〃	متحیر	متحجر
〃	〃	حدیث	خدا
〃	۳	وهمراه	همراه
〃	۴	میدید	میدید
〃	۵	احرام	احترام
〃	۷	نه امر	امر
〃	۸	مفتی	حتی
〃	۱۰	اظلفة	الخلقة
〃	〃	[illegible]	[illegible]
〃	۱۱	نخف	تحف
〃	〃	نمیکر	نمیگیر
〃	۱۲	والهم	آنهم
〃	〃	[illegible]	[illegible]
〃	۱۳	یمون	میمون
〃	〃	انشاء	انشاد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
〃	〃	لو	یو
〃	۱۴	[illegible]	[illegible]
〃	〃	ار	از
〃	۱۷	خیر	وخیر
〃	〃	اجان	ایمان
〃	〃	[illegible]	[illegible]
〃	۲۰	[illegible]	[illegible]
〃	۲۱	بمقتضا	بمقتضا
〃	〃	ندوه	اندوه
〃	〃	بلسا	تامبادا
〃	〃	تا	یا
〃	۲۲	لیبرک	لیثبتوک
〃	۲۶	برمیخواهے	ترقی خواهد
〃	〃	در	دو
〃	۲۷	سکرومکر	شکر دیگر
〃	〃	حق یقین	حق به یقین
۵۸	۲	[illegible]	[illegible]
〃	〃	کید	کند
〃	۳	تا	یا
〃	۴	باجل	ما احل
〃	۵	جز	خبر
〃	۷	[illegible]	[illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲۵۸	۹	ما	[illegible]
〃	〃	فیها	فبها
〃	۱۱	لازم که	لازم آید که
〃	۱۲	ندآید	ندو لزوم
〃	۱۶	ستعاذه	ستعاذه
〃	〃	آمد	اند
〃	۲۰	[illegible]	[illegible]
〃	۲۶	شترومیمون	شتر میمون
〃	۲۷	ایضاً	ایضاً
۱۲۵۹	۲	۵	که ۵
〃	۳	گنبد	گنبد
〃	〃	شد جناب	شد و جناب
〃	۵	روایت	روایات
〃	۶	حسبة	جستة
〃	۲۰	مستدیم	مستدیم است
〃	۲۵	قبل	قتل
〃	۲۷	باز	بار
〃	〃	نیز	نه به
〃	〃	تر بسته بود	تر بود
۱۲۶۰	۱	که روزی	و روزی
〃	۵	هر	هند
〃	۶	ن	ن را
〃	〃	[illegible]	[illegible]
〃	۷	یاز	بار
〃	۱۲	وجود	وجوب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ـ	۱۴	ودانی	ودانی
〃	۱۷	ازینکه	زینکه
〃	۱۹	استثنا	استثنا
〃	۲۶	[illegible]	[illegible]
〃	۲۷	[illegible]	[illegible]
۱۲۶۱	۲	شد	شده
〃	۴	انسان	الیشان
〃	〃	مصیبت	مصیب
	۷	درای	دآرای
	۸	هوار	خواهد
〃	〃	میکنم	میکنیم
〃	۱۰	مرهوره	مزوره
〃	〃	رنع	دفع
〃	۱۱	جناب امیر	جناب معصوم
〃	۱۳	یم	هم
〃	۱۸	جهاد	نهاد
〃	۱۹	سید	سیده
〃	۲۲	[illegible]	[illegible]
〃	۲۴	موجود	موجودکه
〃	〃	[illegible]	[illegible]
〃	۲۷	جنب	جهت
〃	〃	قریب	قربت
۱۲۶۸	۴	وفهمیده	فهمیده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
〃	〃	بود	بودند
〃	۹	خودت	حروب
〃	۱۵	هراست	هراسد
〃	۲۰	بد	مد
〃	۲۳	کرد	کردند
۱۲۶۲	۴	با	یا
〃	〃	کسے	کس
〃	۱۱	صوالهم	صولهم
〃	۱۲	توجهی	بوجهلی
〃	۱۶	ست	پس
〃	۱۷	تا	یا
〃	〃	بازی	باری
〃	۲۴	کرود	کرد
〃	۲۷	اراده	آورده
۱۲۶۴	۴	[illegible]	[illegible]
〃	۷	داردو	دادو
〃	۸	تیز	سر
〃	۱۰	سم	سیم
〃	۱۳	ف	فت
〃	۲۳	شا	سا
〃	〃	ی	می
〃	۲۷	ابکونه	بکوبه
۱۲۶۵	۱	کردید	کردند
〃	۲	کونذ	کوفه
〃	۵	[illegible]	[illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۵	۹	نیز	سر
″	۱۰	برا	چرا
″	۱۴	فت	ف
″	۱۷	کرد	گیرد
″	۲۱	کوبا	گویا
″	۲۲	ستا	سنا
″	۲۳	[illegible]	[illegible]
″	۲۴	پاپش	پاپس
″	۲۷	به	یه
۶۶	۴	پش	پس
″	۷	عهد	عند
″	۱۱	نسبت	بسبب
″	۱۵	فه	قر
″	۱۶	خیتی	صی
″	″	آن لو	ان تو.
″	۱۹	ستحقین	مستحقین
″	۲۰	ایضا	وایضا
″	۲۵	هی عیان	های وعیان
″	۲۶	سنیه	بینه
۶۷	۱	س	پس
″	۶	کتاب	کتاب را
″	۱۰	ببلا	پیلا
″	۱۱	ف	فت
″	۱۲	ین	مین
″	۱۳	تفصیل	نقیض
″	″	هی	می

صفحه	سطر	غلط	صحیح
″	۱۴	به	بد
″	۱۷	نباشد	نمی باشد
″	۱۹	ید صنف	او صنعت
″	۲۰	ا	و
″	۲۵	بکبار	یکبار
″	″	ورا	اورا
۶۶	۱	اکلامش	کلماتش
″	۲	آورد	آرد
″	″	حلوم	علوم
″	۳	کررا	کرد را
″	″	بهت	جهت
″	۴	جبت که	که
″	″	مسرا	مبرا
″	۵	کابت	کاتب
″	۸	نفا	لفا
″	۹	در	و در
″	″	ببو	نبو.
″	۱۰	وبرا	زبرا
″	″	در کتب	هر کتاب
″	۱۱	فا	قا
″	۱۲	قتلکم	فیلکم
″	″	[illegible]	[illegible]
″	۱۳	تلمیس خاتمه	رثیه
″	۱۴	دندومیه	و نیز
″	″	آمد	در آمد
″	″	تخفیه	یخفیه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
″	۱۶	میدا	نمیدا
″	۲۲	بقدگی	بقدوگی
″	″	که	وکه
″	۲۳	[illegible]	[illegible]
″	″	نجگند	بجنگید
″	″	معاویه	بمعاویه
ایضا	۲۴	[illegible]	[illegible]
″	۲۵	بری که ا	برای اثبا
″	″	با	یا
″	″	و	او
″	۲۷	بر	و بر
۶۹	۲	بکشند	بکشید
″	۶	تانغ	تابع
″	۷	ماوردر	ماسور
″	۸	گفته	کعبه
″	۱۰	وعجب	عجب
″	۱۱	بکو	که بگو
″	″	[illegible]	[illegible]
″	۱۲	خباب	که جناب
″	۱۵	سورت	سورة
″	۱۶	هیج	بیخ
″	۱۷	ابروی	ایزدی